بانک جامع عزاداری

بسم الله الرحمن الرحیم

بانک جامع عزاداری ویژه ماه محرم

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بانک جامع عزاداری ویژه ماه محرم

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۲

عنوان و نام پدیدآور:بانک جامع عزاداری ویژه ماه محرم/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان.

ناشر چاپی :

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۲.

محرم الحرام ۱۴۳۵

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و کتاب

موضوع: عزاداری

۱. چهل حدیث عزاداری

مشخصات کتاب

سرشناسه : محدثی، جواد، ۱۳۳۱ -

Mohadesi، Javad

عنوان و نام پدیدآور : چهل حدیث عزاداری/ تهیه و تنظیم جواد محدثی.

مشخصات نشر : قم: نشر معروف، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ۶۴ص.؛ ۱۰/۵×۱۳/۵ س‌م.

شابک : ۱۰۰۰ریال: ۹۶۴-۶۷۳۹-۷-۱۷ ؛ ۶۰۰ ریال (چاپ دوم)

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

یادداشت : فارسی - عربی.

یادداشت : چاپ دوم: پاییز ۱۳۷۵.

یادداشت : چاپ پنجم: ۱۳۸۴.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : اربعینات -- قرن ۱۴

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : سوگواریها -- احادیث.

رده بندی کنگره : BP۱۴۳/۹/م۲۶۵چ۹۴ ۱۳۷۹

رده بندی دیویی : ۲۱۸/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی : م۷۹-۱۲۷۱۷

مقدّمه

عزاداری ، احیاء خط خون و شهادت

زنـدانی کردن (نور) در حصـار شب ، شیوه کهن سـتمگران حاکم ، در برخورد و مقابله با (حق) بوده است . خطّ فکری و سیاسـی امامان شیعه ، از همین رو همواره از سوی قدرتها ، مورد تضییق و محدویت و انزوای تحمیلی قرار گرفته بود .

طبیعی است که در چنان شـرایط ، نوشـتن و گفتن و سـرودن و نشـر تفکر و راه و خطّ آنان ، از اسـلوبهای مؤ ثّر شـیعه به حساب می آمـد و پیروان حـق ، بـا زبـان و قلم و شـعر و مرثیه و اشـک و عزاداری ، در (احیـاء امرائمّه) و زنـده نگهداشـتن حمـاسه هـا و بیـان فضایلشان تلاش می کردند .

در آن عصر خفقان ، طرح (خط امامان) ، نوعی مبارزه سیاسی - اجتماعی بود و خطرها در پی داشت .

ذکرها و یادها ، جهاد بود .

جلسات انس و دیـدار شـیعیان ، وسـیله ای برای الهام گیری و یافتنِ محورهای (وحدت مکتبی) به حساب می آمد و شـعر و مرثیه و نوحه و گریسـتن و عزاداری بر شـهیدان کربلا و سیدالشهدا و مظلومیّت اهل بیت علیهم السّلام در آن عصرِ (نتوانستن)ها ، ابعادی از مساءله زنده نگهداشتن مشعل حق و دعوت به (نور) و (ایمان) بود .

سروده های موضعدار شاعران شیعی ، آنچه که به اهل بیت مربوط می شد ، بطورعمده دو محور اساسی داشت :

۱ - مدایح

۲ - مراثی

استفاده ازمدح و مرثیه ، همواره بعنوان اهرمی در دفاع ازحق ومبارزه باحکومتهای جور ، مورداستفاده قرار می گرفت .

برپایی مراسم سوگواری برای ائمّه و احیای خاطره شکوهمند و الهام بخش حیات و جهاد و شـهادتشان ، همواره در تاریخ ، حرکت آفرین و بیدارگر بوده است .

سنّت شعر گفتن و مرثیه خواندن و گریسـتن و گریاندن در مجالس سوگ اهل بیت نیز ، مورد تشویق و دستور امامان بود ، چرا که عزاداری ، رساندن صدای مظلومیّت آل علی به گوش مسلمانان بود و رسالتی عظیم داشت . اقامه مجالس به یاد آنان ، بیان رنجهای جانکاه پیشوایان حق و خون دلهای ائمه عـدل ، فاش ساختن و آشـکار کردنِ ناله مظلومانه آنان در هیاهوی پرفریب اغواگران بود و عزاداری برای شهید ، انتقالِ فرهنگ شهادت به نسلهای آینده تلقّی می شد . . . و این خط همچنان ادامه یافت ، تا اکنون (۱) .

در اینگونه مجالس ، احساس و عاطفه ، به کمک شـعور می آیـد و مکتب عاشورا زنـده می ماند و اشک ، زبان گویای احساسـهای عمیق یک انسان متعهّد و پای بند به خطّ حسینی و کربلایی است .

اشک ، دلیل عشق است و نشانه پیوند .

اشک ، زبان دل است و شاهد شوق .

دلی که به حسـین علیه السّـلام و اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عشق دارد ، بی شک در سوگ آنان می گرید و با این گریه ، مهر و علاقه درونی خود را نشان می دهد و گریه بر حسین علیه السّلام تجدید بیعت با (کربلا) و فرهنگ شهادت است و امضای راه خونین شهیدان .

اشک ، خون می سازد و مجاهد و شهید می پرورد .

جبهه هـای گرم ایران اسـلامی در سالهـای (دفـاع مقـدس) ، گویـاترین و زنـده ترین سـندی است که نشـان می دهـد چگونه عشـق عـاشورایی و مراسم نوحه خوانی و اشـک ریختن بر سالاـر شـهیدان ، محرّم را ماه (پیروزی خون بر شمشیر) می سازد و اشک را به سلاحی کاری و مؤ ثّر تبدیل می کند .

سـابقه عزاداری و سوگواری بر مظلومیت خانـدان پیـامبر علیهم السّـلام بسـیار دیرینه است و خود پیـامبر و علی و فاطمه و . . . علیهم

السّلام و فرشتگان و کرّوبیان و جنّ و انس بر مظلومیّت (آل اللّه) گریسته و مجالس عزا و گریه برپا کرده اند . حتی انبیای گذشته هم اشکی ریزان و دلی سوزان و توسّل و توجّهی به خاندان عصمت و اسوه های شهادت داشته اند(۲) .

شبهه آفرینیهای کج فهمان یا مغرضان نسبت به مساءله گریستن وعزاداری و توسّل و اقامه مراسم و شعائر دینی در سوگ امامان مظلوم و شهید ، جز از بی خبری آنان از تعالیم اسلام و دستورها و سنتهای پیامبر اسلام ، نشاءت نمی گیرد(۳) .

این مجموعه چهل حدیث که پیش رو دارید ، برخی از احادیث مربوط به این سنّت ارزشمند و سازنده را در بردارد . امید است که آشنایی با فرهنگ دینی و عمل به آن ، وسیله نجات ما و سبب شفاعت (اهل بیت) از ما در روز قیامت گردد .

قم - جواد محدثی

فروردین ۱۳۷۵

آتش عشقِ حسینی

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلّی اللّه علیه و آله :

اِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَیْنِ علیه السّلام حَرارَةً فی قُلُوبِ الْمُؤ منینَ لا تَبْرَدُ اَبَداً .

ترجمه :

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود :

برای شهادت حسین علیه السلام ، حرارت و گرمایی در دلهای مؤ منان است که هرگز سرد و خاموش نمی شود .

جامع احادیث الشیعه ، ج ۱۲ ، ص ۵۵۶

عاشورا، روز غم

قال الرّضا علیه السّلام :

مَنْ کانَ یَوْمُ عاشورا یَوْمَ مُصیبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُکائِهِ جَعَلَ اللّهُ عَزّوَجلّ یَوْمَ القیامَةِ یَوْمَ فَرَحِهِ وَ سُرُورِهِ .

ترجمه :

امام رضا علیه السّلام فرمود :

هر کس که عاشورا ، روز مصیبت و اندوه و گریه اش باشد ، خداوند روز قیامت را برای او روز
شادی و سرور قرار می دهد .

لبحارالانوار ، ج ۴۴ ، ص ۲۸۴

محرّم ، ماه سوگواری

قال الرّضا علیه السّلام :

انَ اَبی اِذا دَخَلَ شَهْرُ الْمُحَرَّمِ لا یُری ضاحِکاً وَ کانَتِ الْکِآّبَةُ تَغْلِبُ عَلَیْهِ حَتّی یَمْضِیَ مِنْهُ عَشْرَةُ اَیّامٍ ، فَاِذا کانَ الْیَوْمُ الْعاشِرُ کانَ ذلِکَ الْیَوْمُ یَوْمَ مُصیبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُکائِهِ . . . .

ترجمه :

امام رضا علیه السّلام فرمود :

هرگاه ماه محرّم فرا می رسید ، پدرم (موسی بن جعفرعلیه السّلام) دیگر خندان دیده نمی شد و غم و افسردگی بر او غلبه می یافت

تا آن که ده روز از محرّم می گذشت ، روز دهم محرّم که می شد ، آن روز ، روز مصیبت و اندوه و گریه پدرم بود .

امالی صدوق ، ص ۱۱۱

دیده های خندان

قالَ رسولُ اللّه صلّی اللّه علیه و آله :

یا فاطِمَةُ ! کُلُّ عَیْنٍ باکِیَةٌ یَوْمَ الْقیامَةِ اِلاّ عَیْنٌ بَکَتْ عَلی مُصابِ الْحُسَینِ فَاِنَّها ضاحِکَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِنَعیمِ الْجَنَّةِ .

ترجمه :

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود :

فاطمه جان ! روز قیامت هر چشمی گریان است ؛ مگر چشمی که در مصیبت و عزای حسین گریسته باشد ، که آن چشم در قیامت خندان است و به نعمتهای بهشتی مژده داده می شود .

بحارالانوار ، ج ۴۴ ، ص ۲۹۳

سالگرد سوگ حسین علیه السّلام

عَنِ الصّادق علیه السّلام :

نیحَ عَلَی الْحُسَینِ بْنِ عَلی سَنَةً فی کُلِّ یَوْمٍ وَ لَیْلَةٍ وَ ثلاثَ سِنینَ مِنَ الْیَوْمِ الَّذی اُصیبَ فیهِ .

ترجمه :

حضرت صادق علیه السّلام فرمود :

یک سال تمام ، هر شب و روز بر حسین بن علی علیه السّلام نوحه خوانی شد و سه سال ، در روز شهادتش سوگواری برپا گشت .

بحارالانوار ، ج ۷۹ ، ص ۱۰۲

بودجه عزاداری

قالَ الصّادق علیه السّلام :

قالَ لی اَبی : یا جَعْفَرُ ! اَوْقِفْ لی مِنْ مالی کَذا وکذا النّوادِبَ تَنْدُبُنی عَشْرَ سِنینَ بِمنی اَیّامَ مِنی .

ترجمه :

امام صادق علیه السّلام می فرماید :

پدرم امام باقر علیه السّلام به من فرمود :

ای جعفر ! از مال خودم فلان مقدار وقف نوحه خوانان کن که به مدّت ده سال در (منا) در ایام حجّ ، بر من نوحه خوانی و سوگواری کنند .

بحارالانوار ، ج ۴۶ ، ص ۲۲۰

نوحه خوانی سنّتی

عَن اَبی هارونَ المکفوفِ قال :

ترجمه :

دَخَلْتُ عَلی ابی عَبْدِاللّه علیه السّلام فَقالَ لی : اَنْشِدْنی ، فَاءَنْشَدْتُهُ فَقالَ : لا ، کَما تُنْشِدوُنَ وَ کَما تَرْثیهِ عِنْدَ قَبْرِه . . .

ابو هارون مکفوف می گوید :

خدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدم . امام به من فرمود : (برایم شعر بخوان) . پس برایش اشعاری خواندم . فرمود : اینطور نه ، همان طور که (برای خودتان) شعرخوانی می کنید و همانگونه که نزد قبر حضرت سیدالشهدا مرثیه می خوانی .

بحارالانوار ، ج ۴۴ ، ص ۲۸۷

پاداش شعر گفتن برای حسین علیه السّلام

قال الصّادق علیه السّلام :

ما مِنْ اَحَدٍ قالَ فی الحُسَینِ شِعْراً فَبَکی وَ اَبْکی بِهِ اِلّا اَوْجَبَ اللّهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَ غَفَرَ لَهُ .

ترجمه :

امام صادق علیه السّلام به جعفربن عفان فرمود :

هیچ کس نیست که درباره حسین علیه السّلام شعری بسراید و بگرید و با آن بگریاند مگر آن که خداوند ، بهشت را بر او واجب می کند و او را می آمرزد .

رجال شیخ طوسی ، ص ۲۸۹

سرودن برای اهل بیت علیهم السّلام

قال الصّادق علیه السّلام :

مَنْ قالَ فینا بَیْتَ شِعْرٍ بَنَی اللّهُ لَهُ بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ .

ترجمه :

امام صادق علیه السّلام فرمود :

هرکس در راه ما و برای ما یک بیت شعر بسراید ، خداوند برای او خانه ای در بهشت ، بنا می کند .

وسائل الشیعه ، ج ۱۰ ، ص ۴۶۷

اصحاب مدح و مرثیه

قال الصّادق علیه السّلام :

اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی جَعَلَ فِی النّاسِ مَنْ یَفِدُ اِلَیْنا وَ یَمْدَحُنا وَ یَرْثی لَنا .

ترجمه :

امام صادق علیه السّلام فرمود :

خدا را سپاس که در میان مردم ، کسانی را قرار داد که به سوی ما می آیند و بر ما وارد می شوند و ما را مدح و مرثیه می گویند .

وسائل الشیعه ، ج ۱۰ ، ص ۴۶۹

شعر خوانی در ایّام عزا

قالَ الرّضا علیه السّلام :

یا دِعْبِلُ ! اُحِبُّ اَنْ تُنْشِدَنی شِعْراً فَاِنَّ هذِهِ الا یّامَ اَیّامُ حُزْنٍ کانتْ عَلَینا اَهْلِ الْبَیْتِعلیهم السّلام .

ترجمه :

امام رضا علیه السّلام به دعبل (شاعر اهل بیت) فرمود .

ای دعبل ! دوست دارم که برایم شعری بسرایی و بخوانی ، چرا که این روزها (ایام عاشورا) روز اندوه و غمی است که بر ما خاندان رفته است .

جامع احادیث الشیعه ، ج ۱۲ ، ص ۵۶۷

مرثیه ، نصرت اهل بیت علیهم السّلام

عَن الرّضا علیه السّلام :

یا دِعبِلُ ! اِرْثِ الحُسَیْنَعلیه السّلام فَاَنْتَ ناصِرُنا وَ مادِحُنا ما دُمْتَ حَیّاً فَلا تُقصِرْ عَنْ نَصْرِنا مَا اسْتَطَعْتَ .

ترجمه :

امام رضا علیه السّلام فرمود :

ای دعبل ! برای حسین بن علی علیه السّلام مرثیه بگو ، تو تا زنده ای ، یاور و ستایشگر مایی ، پی تا می توانی ، از یاری ما کوتاهی مکن .

جامع احادیث الشیعه ، ج ۱۲ ، ص ۵۶۷

قال علیٌّ علیه السّلام :

اِنَّ اللّهَ . . . اِخْتارَ لَنا شیعَةً یَنْصُرُونَنا وَ یَفْرَحُونَ بِفَرَحِنا وَ یَحْزَنُونَ لِحُزْنِنا .

ترجمه :

علی علیه السّلام فرمود :

خداوند برای ما ، شیعیان و پیروانی برگزیده است که ما را یاری می کنند ، با خوشحالی ما خوشحال می شوند و در اندوه و غم ما ، محزون می گردند .

غررالحکم ، ج ۱ ، ص ۲۳۵

کُشته اشک

قال الحسینُ علیه السّلام :

اَنا قَتیلُ الْعَبْرَةِ

لا یَذْکُرُنی مؤ مِنٌ اِلاّ بَکی .

ترجمه :

حسین بن علی علیه السّلام فرمود :

من کُشته اشکم . هیچ مؤ منی مرا یاد نمی کند مگر آنکه (بخاطر مصیبتهایم) گریه می کند .

بحارالانوار ، ج ۴۴ ، ص ۲۷۹

یک قطره اشک

قالَ الحسینُ علیه السّلام :

مَنْ دَمِعَتْ عَیناهُ فینا قَطْرَةً بَوَّاءهُ اللّهُ عَزَّوَجَلّ الجَنَّةَ .

ترجمه :

حسین بن علی علیه السّلام فرمود :

چشمان هر کس که در مصیبتهای ما قطره ای اشک بریزد ، خداوند او را در بهشت جای می دهد .

احقاق الحق ، ج ۵ ، ص ۵۲۳

بهشت ، پاداش عزاداری

قال علی بن الحسین السجّاد علیه السّلام :

اَیُّما مُؤ مِنٍ دَمِعَتْ عَیْناهُ لِقَتْلِ الْحُسَیْنِ وَ مَنْ مَعَه حَتّی یَسیلَ عَلی خَدَّیْهِ بَوَّاءَهُ اللّهُ فِی الْجَنَّةِ غُرَفاً .

ترجمه :

امام سجّاد علیه السّلام فرمود :

هر مؤ منی که چشمانش برای کشته شدن حسین بن علی علیه السّلام و همراهانش اشکبار شود و اشک بر صورتش جاری گردد ، خداوند او را در غرفه های بهشتی جای می دهد .

ینابیع الموده ، ص ۴۲۹

به یاد فرزندان فاطمه علیها السّلام

قالَ السجّادُ علیه السّلام :

اِنّی لَمْ اَذْکُرْ مَصْرَعَ بَنی فاطِمَةَ اِلاّ خَنَقَتْنی لِذلِکَ عَبْرَةٌ .

ترجمه :

امام سجاد علیه السّلام فرمود :

من هرگز شهادتِ فرزندان فاطمه علیها السّلام را به یاد نیاوردم ، مگر آنکه بخاطر آن ، چشمانم اشکبار گشت .

بحارالانوار ، ج ۴۶ ، ص ۱۰۹

سوگواری در خانه ها

قال الباقرُ علیه السّلام :

ْکیهِ وَ یَاءمُرُ مَنْ فی دارِهِ بِالْبُکاءِ عَلَیْهِ وَ یُقیمُ فی دارِهِ مُصیبَتَهُ بِاِظْهارِ الْجَزَعِ عَلَیْهِ وَ یَتَلاقُونَ بِالبُکاءِ بَعضُهُمْ بَعْضاً فِی البُیُوتِ وَ لِیُعَزِّ بَعْضُهُمْ بَعْضاً بِمُصابِ الْحُسَیْنِ علیه السّلام .

ترجمه :

امام باقر علیه السّلام نسبت به کسانی که در روز عاشورا نمی توانند به زیارت آن حضرت بروند ، اینگونه دستور عزاداری دادند و فرمودند :

علیه السّلام ندبه و عزاداری و گریه کند و به اهل خانه خود دستور دهد که بر او بگریند و در خانه اش با اظهار گریه و ناله بر حسین علیه السّلام ، مراسم عزاداری برپا کند و یکدیگر را با گریه و تعزیت و تسلیت گویی در سوگ حسین علیه السّلام در خانه هایشان

ملاقات کنند .

کامل الزیارات ، ص ۱۷۵

اشک علی علیه السّلام در سوگ شهدای کربلا

قالَ الباقر علیه السّلام :

بَلا فی اِثْنَیْنِ مِنْ اَصْحابِهِ قالَ : فَلَمّا مَرَّبِها تَرَقْرَقَتْ عَیْناهُ لِلْبُکاءِ ثُمَّ قالَ : هـذا مَناخُ رِکابِهِمْ وَ هـذا مُلْقی رِحالِهِمْ وَهیهُنا تُهْراقُ دِماؤُهُمْ ، طوبی لَکِ مِنْ تُرْبَةٍ عَلَیْکِ تُهْراقُ دِماءُ الا حِبَّةِ .

ترجمه :

امام باقر علیه السّلام فرمود :

امیرالمؤ منین علیه السّلام با دو تن از یارانش از (کربلا) گذر کردند ، حضرت ، هنگام عبور از آنجا ، چشمهایش اشک آلود شد ، سپس فرمود :

اینجا مرکبهایشان بر زمین می خوابد ، اینجا محلّ بارافکندنشان است و اینجا خونهایشان ریخته می شود ، خوشا به حال تو ای خاکی که خون دوستان برروی تو ریخته می شود !

بحارالانوار ، ج ۴۴ ، ص ۲۵۸

اشک ، حجاب دوزخ

قال الباقر علیه السّلام :

ما مِنْ رَجُلٍ ذَکَرَنا اَوْ ذُکِرْنا عِنْدَهُ یَخْرُجُ مِنْ عَیْنَیْهِ ماءٌ ولَوْ مِثْلَ جَناحِ الْبَعوضَةِ اِلاّ بَنَی اللّهُ لَهُ بَیْتاً فی الْجَنَّةِ وَ جَعَلَ ذلِکَ الدَّمْعَ حِجاباً بَیْنَهُ وَ بَیْنَ النّارِ .

ترجمه :

امام باقر علیه السّلام پس از شنیدن سروده های (کمیت) درباره اهل بیت ، گریست و سپس فرمود :

هیچ کس نیست که ما را یاد کند ، یا نزد او از ما یاد شود و از چشمانش هر چند به اندازه بال پشه ای اشک آید ، مگر آنکه خداوند برایش در بهشت ، خانه ای بنا کند و آن اشک را حجاب میان او و آتش دوزخ قرار دهد .

الغدیر ، ج ۲ ، ص ۲۰۲

بیست سال گریه

قالَ الصّادقُ علیه السّلام :

بَکی عَلِیُّ بْنُ الحُسَینِ علیه السّلام عِشْرینَ سَنَةً وَ ما وُضِعَ بَیْنَ یَدَیْهِ طَعامٌ اِلاّبَکی .

ترجمه :

امام صادق علیه السّلام فرمود :

امام زین العابدین علیه السّلام بیست ساله (به یاد عاشورا) گریست و هرگز طعامی پیش روی او نمی گذاشتند مگر اینکه گریه می کرد .

بحارالانوار ، ج ۴۶ ، ص ۱۰۸

ادب سوگواری

قالَ الصّادقُ علیه السّلام :

لَمّا ماتَ اِبراهیمُ بْنُ رَسُولِاللّهِ صلّی اللّه علیه و آله حَمَلَتْ عَیْنُ رَسُولِاللّهِ بِالدُّمُوعِ ثُمَّقالَ النّبیُّصلّی اللّه علیه و آله :

تَدْمَعُ الْعَیْنُ وَ یَحْزَنُ الْقَلْبُ وَ لا نَقُولُ ما یُسْخِطُ الرَّبَّ وَ اِنّا بِکَ یا اِبراهیمُ لَمَحْزُونُونَ .

ترجمه :

امام صادق علیه السّلام فرمود :

چون ابراهیم - پسر رسول خدا - از دنیا رفت ، چشم پیامبر پر از اشک شد . سپس پیامبر فرمود :

چشم ، اشکبار می شود و دل غمگین می گردد ، ولی چیزی نمی گوییم که خدا را به خشم آورد ، و ما در سوگ تو - ای ابراهیم - اندوهناکیم .

بحارالانوار ، ج ۲۲ ، ص ۱۵۷

چشمهای اشکبار

قالَ الصّادقُ علیه السّلام :

مَنْ ذُکِرْنا عِنْدَهُ فَفاضَتْ عَیْناهُ حَرَّمَ اللّهُ وَجْهَهُ عَلَی النّارِ .

ترجمه :

امام صادق علیه السّلام فرمود :

نزد هر کس که از ما (و مظلومیت ما) یاد شود و چشمانش پر از اشک گردد ، خداوند چهره اش را بر آتش دوزخ حرام می کند .

بحارالانوار ، ج ۴۴ ، ص ۲۸۵

احیاء خط اهل بیت علیهم السّلام

قال الصّادق علیه السّلام :

تَزاوَرُوا وَ تَلاقُوا وَ تَذاکَرُوا و اَحْیُوا اَمْرَنا .

ترجمه :

امام صادق علیه السّلام فرمود :

به زیارت و دیدار یکدیگر بروید ، با هم به سخن و مذاکره بنشینید و امر ما را (: کنایه از حکومت و رهبری) زنده کنید .

بحارالانوار ، ج ۷۱ ، ص ۳۵۲

مجالس حسینی

قال الصّادق علیه السّلام لِلفُضَیل :

تَجْلِسُونَ وَ تُحَدِّثُونَ ؟ فَقالَ : نَعَمْ ، قالَ : اِنَّ تِلْکَ الْمَجالِسَ اُحِبُّها فاءَحْیُوا اَمْرَنا ، فَرَحِمَ اللّهُ مَنْ اَحیی اَمْرَنا .

ترجمه :

امام صادق علیه السّلام از (فُضیل) پرسید :

آیا (دور هم) می نشینید و حدیث و سخن می گویید ؟

گفت : آری

فرمود : اینگونه مجالس را دوست دارم ، پس امرِ (امامت) ما را زنده بدارید . خدای رحمت کند کسی را که امر و راه ما را احیا کند .

وسائل الشیعه ، ج ۱۰ ، ص ۳۹۲

اشکهای ارزشمند

قال الصّادق علیه السّلام :

. . . رَحِمَ اللّهُ دَمْعَتِکَ ، اَما اِنَّکَ مِنَ الَّذینَ یُعَدُّوَنَ مِنْ اَهْلِ الْجَزَعِ لَنا وَالَّذینَ یَفْرَحُونَ لِفَرَحِنا و یَحْزَنُونَ لِحُزْنِنا ، اَما اِنّکَ سَتَری عِنْدَ مَوْتِکَ حُضُورَ آبائی لَکَ . . . .

ترجمه :

امام صادق علیه السّلام ، به (مسمع) که از سوگواران و گریه کنندگان بر عزای حسینی بود ، فرمود :

خدای ، اشک تو را مورد رحمت قرار دهد . آگاه باش ، تو از آنانی که از دلسوختگان ما به شمار می آیند ، و از آنانی که با شادی ما شاد می شوند و با اندوه ما غمگین می گردند .

آگاه باش ! تو هنگام مرگ ، شاهد حضور پدرانم بر بالین خویش خواهی بود .

وسائل الشیعه ، ج ۱۰ ، ص ۳۹۷

دلهای سوخته

قال الصّادق علیه السّلام :

اَللّهم . . . وَ ارْحَمْ تِلْکَ الاَعْیُنَ الَّتی جَرَتْ دُمُوعُها رَحْمَةً لَنا وَ ارْحَمْ تِلْکَ الْقُلُوبَ الَّتی جَزَعَتْ وَ احْتَرَقَتْ لَنا وَ ارْحَمِ الّصَرْخَةَ الّتی کانَتْ لَنا .

ترجمه :

امام صادق علیه السّلام بر سجّاده خود نشسته و بر زائران و سوگواران اهل بیت ، چنین دعا می کرد و می فرمود :

خدایا . . . آن دیدگان را که اشکهایش در راه ترحّم و عاطفه بر ما جاری شده و دلهایی را که بخاطر ما نالان گشته و سوخته و آن فریادها و ناله هایی را که در راه ما بوده است ، مورد رحمت قرار بده .

بحارالانوار ، ج ۹۸ ، ص ۸

گریه بر مظلومیّت شیعه

قالَ الصّادقُ علیه السّلام :

مَنْ دَمِعَتْ عَیْنُهُ فینَا دَمْعَةً لِدَمٍ سُفِکَ لَنا اَوْ حَقٍّ لَنا نُقِصْناهُ اَوْ عِرْضٍ اُنْتُهِکَ لَنا اَوْلاَحدٍ مِنْ شیعَتِنا بَوَّاءهُ اللّهُ تَعالی بِها فِی الْجَنَّةِ حُقُباً .

ترجمه :

امام صادق علیه السّلام فرمود :

هر کس که چشمش در راه ما گریان شود ، بخاطر خونی که از ما ریخته شده است ، یا حقی که از ما گرفته اند ، یا آبرویی که از

ما یا یکی از شیعیان ما برده و هتک حرمت کرده اند ، خدای متعال به همین سبب ، او را در بهشت جاودان ، برای ابد جای می دهد .

امالی شیخ مفید ، ص ۱۷۵

ثواب بی حساب

قالَ الصّادقُ علیه السّلام :

لِکُلّ شَیْءٍ ثَوابٌ اِلا الدَمْعَةٌ فینا .

ترجمه :

امام صادق علیه السّلام فرمود :

هر چیزی پاداش و مزدی دارد ، مگر اشکی که برای ما ریخته شود (که چیزی با آن برابری نمی کند و مزد بی اندازه دارد) .

جامع احادیث الشیعه ، ج ۱۲ ، ص ۵۴۸

کوثر و اشک

قالَ الصّادقُ علیه السّلام :

ما مِنْ عَیْنٍ بَکَتْ لَنا اِلاّ نُعِّمَتْ بَالنَّظَرِ اِلَی الْکَوْثَرِ وَ سُقِیَتْ مِنْهُ .

ترجمه :

امام صادق علیه السّلام فرمود :

هیچ چشمی نیست که برای ما بگرید ، مگر اینکه برخوردار از نعمتِ نگاه به (کوثر) می شود و از آن سیرابش می کنند .

جامع احادیث الشیعه ، ج ۱۲ ، ص ۵۵۴

گریه آسمان

عَنِ الصّادقُ علیه السّلام :

یا زُرارَةُ ! اِنَّ السَّماءَ بَکَتْ عَلَی الْحُسَیْنِ اَرْبَعینَ صَباحاً .

ترجمه :

امام صادق علیه السّلام فرمود :

ای زراره ! آسمان چهل روز ، در سوگ حسین بن علی علیه السّلام گریه کرد .

جامع احادیث الشیعه ، ج ۱۲ ، ص ۵۵۲

گریه و اندوه مطلوب

قالَ الصّادقُ علیه السّلام :

ترجمه :

کُلُّ الْجَزَعِ وَ الْبُکاءِ مَکْرُوهٌ سِوَی الْجَزَعُ وَ الْبُکاءُ عَلَی الحُسَینِ علیه السّلام

امام صادق علیه السّلام فرمود :

هر نالیدن و گریه ای مکروه است ، مگر ناله و گریه بر حسین علیه السّلام .

بحارالانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۱۳

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و گریه بر شهید

قالَ الصّادقُ علیه السّلام :

اِنَّ النَّبِیَّ لَمّا جائَتْهُ وَفاةُ جَعْفَرِ بنِ اَبی طالبٍ وَ زَیْدِ بنِ حارِثَةَ کانَ اَذا دَخَلَ بَیْتَهُ کَثُرَ بُکائُهُ عَلَیْهِما جِدّاً وَ یَقولُ : کانا یُحَدِّثانی وَ یُؤ انِسانی فَذَهَبا جَمیعاً .

ترجمه :

امام صادق علیه السّلام فرمود :

وقتی خبر شهادت جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه به پیامبر خدا رسید ، از آن پس هرگاه وارد خانه می شد ، بر آن دو شهید بشدّت می گریست و می فرمود :

آن دو شهید ، با من هم سخن و همدم و انیس بودند ، و هر دو رفتند ! . . .

من لایحضره الفقیه ، ج ۱ ، ص ۱۷۷

نَفَسهای تسبیح

قالَ الصّادقُ علیه السّلام :

نَفَسُ الْمَهْمُوم لِظُلْمِنا تَسْبیحٌ

وَ هَمُّهُ لَنا عِبادَةٌ وَ کِتْمانُ سِرِّنا جِهادٌ فی سَبیلِ اللّهِ . ثُمَّ قالَ اَبُو عَبدِاللّهِ علیه السّلام :

یَجِبُ اَنْ یُکْتَبَ هذا الْحَدیثُ بِالذَّهَبِ .

ترجمه :

امام صادق علیه السّلام فرمود :

نَفَس کسی که بخاطر مظلومیّت ما انـدوهگین شود ، تسبیـح است و انـدوهش برای ما ، عبادت است و پوشاندن راز ما جهاد در راه خداست .

سپس امام صادق علیه السّلام افزود :

این حدیث را باید با طلا نوشت !

امالی شیخ مفید ، ص ۳۳۸

فرشتگان سوگوار

قالَ الصّادقُ علیه السّلام :

اَرْبَعَةُ الا فِ مَلَکٍ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَیْنِ علیه السّلام شُعْثٌ غُبْرٌیَبْکُونَهُ اِلی یَوْمِ القِیامَةِ .

ترجمه :

امام صادق علیه السّلام فرمود :

چهار هزار فرشته نزد قبر سیدالشهدا علیه السّلام ژولیده و غبارآلود ، تا روز قیامت بر آن حضرت می گریند .

کامل الزیارات ، ص ۱۱۹

گریه بر حسین علیه السّلام

قالَ الرّضا علیه السّلام :

یَا ابنَ شَبیبٍ ! اِنْ کُنْتَ باکِیاً لِشَیءٍ فَابْکِ لِلْحُسَیْنِ بْنِ عَلیّ بْنِ اَبی طالبٍ علیه السلام فَاِنَّهُ ذُبِحَ کَما یُذْبَحُ الْکَبْشُ .

ترجمه :

امام رضا علیه السّلام به (ریّان بن شبیب) فرمود :

ای پسر شبیب ! اگر بر چیزی گریه می کنی ، بر حسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام گریه کن ، چرا که او را مانند گوسفند سر بریدند .

بحارالانوار ، ج ۴۴ ، ص ۲۸۶

مجالسی به یاد اَئمّه علیهم السّلام

قالَ الرّضا علیه السّلام :

مَنْ جَلَسَ مَجْلِساً یُحْیی فیهِ اَمْرُنا

لَمْ یَمُتْ قَلْبُهُ یَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ .

ترجمه :

امام رضا علیه السّلام فرمود :

هر کس در مجلسی بنشیند که در آن ، امر (و خطّ و مرام ما) احیا می شود ، دلش در روزی که دلها می میرند ، نمی میرد .

بحارالانوار ، ج ۴۴ ، ص ۲۷۸

آثار گریستن بر حسین علیه السّلام

قالَ الرّضا علیه السّلام :

فَعَلی مِثْلِ الْحُسَینِ فَلْیَبْکِ الْباکُونَ

فَاِنَّ الْبُکاءَ عَلَیهِ یَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظامَ .

ترجمه :

امام رضا علیه السّلام فرمود :

گریه کنندگان باید بر کسی همچون حسین علیه السّلام گریه کنند ، چرا که گریستن برای او ، گناهان بزرگ را فرو می ریزد .

بحارالانوار ، ج ۴۴ ، ص ۲۸۴

اشک و آمرزش گناه

قالَ الرّضا علیه السّلام :

یَا بْنَ شَبیبٍ ! اِنْ بَکَیْتَ عَلَی الْحُسَینِ علیه السّلام حَتّی تَصیرَ دُمُوعُکَ عَلی خَدَّیْکَ غَفَرَ اللّهُ لَکَ کُلَّ ذَنْبٍ اَذْنَبْتَهُ صَغیرا کانَ اَوْ کَبیراً قَلیلا کانَ اَوْ کثیراً .

ترجمه :

امام رضا علیه السّلام فرمود :

ای پسر شبیب ! اگر بر حسین علیه السّلام آن قدر گریه کنی که اشکهایت بر چهره ات جاری شود ، خداوند همه گناهانت را که مرتکب شده ای می آمرزد؛ کوچک باشد یا بزرگ ، کم باشد یا زیاد .

امالی صدوق ، ص ۱۱۲

همدلی با عترت

قالَ الرّضا علیه السّلام :

اِنْ سَرَّکَ اَنْ تَکُونَ مَعَنا فِی الدَّرَجاتِ الْعُلی مِنَ الجِنانِ فَاحْزَنْ لِحُزْنِنا وَ افْرَحْ لِفَرَحِنا .

ترجمه :

امام رضا علیه السّلام به ریّان بن شبیب فرمود :

اگر تو را خوشحال می کند که در درجات والای بهشت با ما باشی ، پس در اندوه ما غمگین باش و در شادی ما خوشحال باش .

جامع احادیث الشیعه ، ج ۱۲ ، ص ۵۴۹

پی نوشتها

۱- در این زمینه ها ر. ک . (فرهنگ عاشورا) از نویسنده .

۲- به کتاب (تاریخ النیاحة علی الامام الشهید) یا ترجمه فارسی آن به نام (تاریخچه عزاداری حسینی) مراجعه کنید.

۳- کتاب (سیرتنا و سنتنا) از مرحوم علامه امینی ، مباحث گسترده و مستندی در این باره دارد.

۲. فلسفه عزاداری

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۱

عنوان و نام پدیدآور:فلسفه عزاداری/ مهدی آقابابایی.

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: امام حسین (ع) - عزاداری

مقدمه

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ و الصلاه وَ السَّلَامُ عَلَیَّ أَشْرَفَ الْمُرْسَلِینَ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفِی وَ أَهْلِ بَیْتِهِ الطَّاهِرِینَ).

در حدیث شریف نبوی که شیعه و سنی آن را روایت نموده‌اند پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد بن عبدالله صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمودند:

«حُسَیْنٌ مِنِّی وَ أَنَا مِنْ حُسَیْن». (۱)

یعنی:

(حسین از من و من از حسینم).

این حدیث دارای دو بند است:

بند اول:

«حُسَیْنٌ مِنِّی» این قسمت واضح و روشن است.

زیرا امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام فرزند دختر رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم و نوه‌ی آن حضرت است.

بند دوم:

«و أَنَا مِنْ حُسَیْنٍ» علماء این بند را چنین معنی کرده‌اند که: بقاء رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم به بقاء دین او «اسلام» است و بقاء اسلام مرهون جهاد امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام و فداکاری او در راه خداست.

اگر جریان عاشوراء و فداکاری امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام و یاران و اهل بیتش در راه اسلام نبود، بنی‌امیه قرن‌ها پیش، اسلام را از بین برده بودند!

روی این حساب است که بقاء پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم نیز از حسین عَلَیْهِ السَّلَام است.

بنا بر این حسین عَلَیْهِ السَّلَام از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم است که فرزند اوست.

و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم از حسین عَلَیْهِ السَّلَام است که بقاء حضرتش از اوست.

همان گونه که دانشمندی بزرگ در این باره گفته است:

«اَلإسلامُ مُحَمَّدیُّ الوُجودِ وَ حُسینیُّ البَقَاءِ».

یعنی:

«پیدایش اسلام از محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم و بقاء آن از حسین عَلَیْهِ السَّلَام است».

از این رو ما درک می‌کنیم که بقاء اسلام در عصر حاضر نیز بستگی به حمایت از نهضت امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام و زنده نگاه داشتن انقلاب آن حضرت، هر چه با شکوه‌تر برگزار کردن مجالس سوگواری و عزاداری حضرتش دارد و زنده نگاه داشتن نهضت آن حضرت جز با پاسداری از شعائر حسینی که برنامه‌ی شیعیان در هر کجا از جهان پهناور در ایام عاشورا و دیگر ایام است، امکان پذیر نیست.

زیرا شعائر حسینی یک نوع ممارست عملی و همه جانبه از داستان عاشوراء و فاجعه‌ی کربلا و فداکاری حضرت امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام در راه دین است و این شعائر است که در وجود انسان‌ها روح حسینی و اسلامی را زنده می‌سازد.

اگر این شعائر متروک شود انقلاب حضرت به دست فراموشی سپرده خواهد شد و به دنبال آن اسلام از بین خواهد رفت.

با این بررسی مختصر به این نتیجه می‌رسیم که برگزاری مجالس عزاء حسین عَلَیْهِ السَّلَام همه ساله و در هر منطقه یک نوع واجب کفاییست و در گذشته بعضی از بزرگان فقهاء و مجتهدین به وجوب آن فتوی داده‌اند و علت وجوب آن هم روشن شد که بقاء اسلام مرهون نهضت امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام و بقاء نهضت آن حضرت تنها با شعائر حسینی است، بنا بر این با بر پا داشتن شعائر حسینی سبب بقاء اسلام است و شاید معنی واقعی فرموده‌ی رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم که فرمودند:

«حُسَیْنٌ مِنِّی وَ أَنَا مِنْ حُسَیْنٍ» همین باشد که اشاره شد.

سوگواری سیدالشهداء عَلَیْهِ السَّلَام از شعائر الهیست

خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

«و مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوب». (۲)

یعنی:

هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد آن نشانه یروح تقویست.

«شعائر جمع شعیره به معنی علامت است».

یعنی:

هر کس نشانه‌های الهی را بزرگ دارد نشان از تقوای روح است و نشانه‌های خدا: هر چیزیست که انسان را به سوی خدا راهنمایی کند.

پس نماز جزء نشانه‌های خداست، نماز جماعت از نشانه‌های خداست، حج از نشانه‌های خداست.

پیامبر و امام از نشانه‌های خدایند، بزرگداشت آنان، بزرگداشت نشانه‌های خدا و زنده نگاه داشتن یاد و راه و روش آنان، همه از نشانه‌های خداوند است.

بنا بر این، ذکر مصیبتهای حضرت سیدالشهداء عَلَیْهِ السَّلَام و بر گزاری هر گونه عزاداری آن حضرت جزء شعائر الهی و نشانه‌ی خداوند است، زیرا این مجالس و یادبودهاست که مردم را به سوی امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام و در واقع به سوی اسلام فرا می‌خواند و این مجالس تعظیم شعائر و نشانه‌ی تقوای روح است و از این روست که تمامی مراجع تقلید و فقهاء در طول تاریخ شیعه به رجحان اقامه‌ی شعائر حسینی و استحباب برگزاری آن فتوی داده و همواره بر هر چه با شکوه‌تر شدن آن تاکید داشتند.

چکیده

جزوه‌ای که پیش رو دارید پیرامون ماهیت عزاداری و فلسفه‌ی عزاداری که چرا اصلًا انسان باید عزاداری نمود، ثمرات عزاداری که چه ثمره‌هایی دارد که شیعه و محب در هر کجای ایران و اقصی نقاط دنیا می‌باشد به عزاداری بپردازد و در پایان هم روایاتی که از لسان مطهر و نورانی اهل بیت عصمت و طهارت عَلَیْهِمُ السَّلَام درباره‌ی عزاداری آمده است را بیان نموده‌ام. انشاء الله مورد رضایت حق تعالی باشد و از شعائر الله و شعائر امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام و چراغ راه همگان قرار گیرد.

واژگان کلیدی:

عزاداری: شکیبایی کردن، شکیبایی در مصیبت

شعائر: جمع شعیره به معنای علامت.

فصل اول؛ تعریف ماهیت عزاداری

تعریف عزاداری

عزاء در لغت به معنای شکیبایی کردن، شکیبایی در مصیبت، سوگواری، تعزیت سوگ و ماتم می‌باشد.

(۲)

و هم چنین به معنای سنگینی، وقار، متانت، تسلی، غمگساری، دلداری و مراسم عزاداری می‌باشد.

(۳)

و در لغت نامه دهخدا آمده است که: عزا گرفتن به معنای زاری و شیون کردن و به حالت ماتم زدگان در آمدن و برای سوگ و مصیبت، لباس در بر کردن و به معنای اقامه سوگواری به سبب مرگ کسیست.

(۴)

ماهیت عزاداری

امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی: اطَّلَعَ إِلَی الْأَرْضِ فَاخْتَارَنَا و اخْتَارَ لَنَا شِیعَةً یَنْصُرُونَنَا یَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا و یَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا و یَبْذُلُونَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَنْفُسَهُمْ فِینَا أُولَئِکَ مِنَّا وَ إِلَیْنَا».

خداونـد روی کره زمین، مـا را انتخـاب کرد و برای مـا شـیعه را انتخـاب کرد. شـیعیان مـا علامتشان اینست که ما را نصـرت و یاری می‌دهنـد، برای شادی ما جشن می‌گیرنـد، برای غم ما غمناکند). روز عاشوراء خرج (می‌کنند)، عید غدیر خرج (می‌کنند)، اینهایی که به عشق اهلبیت عَلَیْهِمُ السَّلَام شادند و به عزای اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَام غمناکند و ... اینها از ما هستند و به سوی ما می‌آیند. (۵)

عزاداری نوعی مودت است مثل این که کسـی گلی به ما بدهد و ما باید از او تشـکر کنیم، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم ما را از بت پرستی و آتش پرستی و خرافه پرستی، نجات داد و مسلمان شدیم، مزد پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم چیست؟

که من هیـچ مزدی نمی‌خـواهم، تنهـا مزدی که من می‌خـواهم الموده فی القربی (۶) است، مزد من فقـط اینست که اهـل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَام من را دوست داشته باشید و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در جای دیگر می‌فرماید:

مزدی که من می‌خواهم اینست که در راه خدا بروید:

«إِلَّا مَنْ شاءَ أَنْ یَتَّخِذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلًا سبیلًا» (۷) حال با توجه به دو آیه‌ی فوق که حضرت در یک جا می‌فرمایند:

مزد من فقط راه خداست و در جای دیگر می‌فرمایند که: مزد من فقط مودت اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَام است از این رو باید گفت:

راه خدا جز راه اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَام و مودت آنها نیست.

ریشه‌های عزاداری در قرآن

از نظر قرآن، عزاداری ریشه‌هایی دارد. اولین روضه‌خوان، خود خداوند است.

خداوند در سوره بروج آیات ۴ تا ۸ می‌فرماید:

«قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُود، النَّارِ ذاتِ الْوَقُود، إِذْ هُمْ عَلَیْها قُعُود و هُمْ عَلی ما یَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِینَ شُهُود و ما نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلاَّ أنْ یُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَمید».

مرگ بر اصـحاب اخـدود، اصـحاب اخـدود کیاننـد؟ (کسـانی هسـتند که) گـودالی کندنـد و مـؤمنین را (داخـل گودال) ریختنـد و سوزاندند و (خودشان) بالای گودال تماشا می‌کردند.

قرآن می‌فرماید:

(که این مـؤمنین) فقـط به جرم این که مـؤمن بودنـد سـوخته شدنـد. قرآن (در اینجـا) روضه‌ی سـوخته شـدن این مظلـومین مؤمن را می‌خواند. پس اولین روضه خود قرآن (خوانده) است.

(اولین روضه‌خوان سیدالشهداء هم جبرئیل می‌باشد آن موقعی که حضرت آدم عَلَیْهِ السَّلَام خدا را به اسمای پنج تن قسم داد).

قرآن می‌فرماید:

«و کَأَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثِیر» چه پیغمبرانی بودنـد و چه یاران مخلصـی داشـتند این یاران مخلص، تلاش و جهاد می‌کردند، خسته نمی‌شدند، سست نمی‌شدند و تا آخرین نفس و تا آخرین تیر خود قیام کردند یعنی قرآن دارد از ایثار آنها تعریف می‌کند.

(۸)

قرآن می‌فرماید:

«و اذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِبْراهِيمَ» ابراهيم فداكاری كرد و تو ای پيغمبر مأموری ياد ابراهيم عَلَيْهِ السَّلَام را گرامی بداری. (۹)

و اذْكُرْ فِي الْكِتابِ مَرْيَمَ

ای پيغمبر! تو مأموری كه نام مريم و سخنهايی كه به او چسبيده شده بيان كنی. (۱۰)

قرآن روضه می‌خواند و می گويد:

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَت و إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَت و إِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ و إِذَا الْعِشارُ عُطِّلَت و إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَت (۱۱)

روز قيامت كه نور خورشيد گرفته می‌شود درياها به جوش می‌آيد و مردم پا به فرار می‌گذارند، آن روز «إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَت بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَت» (۱۲) سؤال می‌شود كه به چه گناهی اين مظلوم را كشتيد؟ پس در سوره شمس هم روضه خوانده شده است.

فصل دوم فلسفه‌ی عزاداری (چرا باید عزاداری کرد)؟

۱ – زنده نگه داشتن مکتب اسلام

ائمه طاهرين عَلَيْهِمُ السَّلَام نور واحد هستند و هدف آنها يكی است؛ كه عبارت است از تلاش و كوشش، نثار و ايثار، برای احيای دين و روشن نگه داشتن چراغ مكتب. از اين رو نگه داشتن نام و ياد هر كدامشان، باعث زنده ماندن اصل مكتب الهيست.

ليكن سالار شهيدان عَلَيْهِ السَّلَام خصوصيتی دارد كه زنده نگه داشتن نام و ياد او، تاثير بسزايی در زنده نگه داشتن مكتب اسلام دارد. (۱۳)

روضه‌ی سيدالشهداء عَلَيْهِ السَّلَام برای حفظ مكتب سيدالشهداء عَلَيْهِ السَّلَام است.

آن كسانی كه می گويند روضه‌ی سيدالشهداء عَلَيْهِ السَّلَام را نخوانيد، اصلًا نمی‌فهمند مكتب سيدالشهداء عَلَيْهِ السَّلَام چه بوده و نمی‌دانند اين گريه‌ها و اين روضه‌ها اين مكتب را حفظ كرده (است). الآن هزار و چهارصد سال است كه با اين منبرها، اين روضه‌ها، اين مصيبت‌ها و اين سينه زنی‌ها، ما را حفظ كرده‌اند.

(۱۴) آنها توصيه كردند كه عزای حسين بن علی عليهما السلام بايد زنده بماند، برای اين بود كه هدف حسين بن علی عليهما السلام مقدس بود.

حسين بن علی عليهما السلام يک مكتب را به وجود آورد، می‌خواستند مكتبش زنده بماند. (۱۵) اصلًا حضرت سيدالشهداء عَلَيْهِ السَّلَام چه احتياجی به گريه (ما) دارد (اين كه) ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام اين قدر اصرار كردند به اين كه مجمع داشته باشيد، گريه بكنيد، چه بكنيد، برای اينست كه اين مذهب، ما را حفظ می كند.

(۱۶)

۲ – دعوت به دین

سوگواری برای اهل بيت عَلَيْهِمُ السَّلَام دعوت گاهيست به سوی دين، به نيكوترين وجه و بهترين برنامه و سلاحی برای اسلام است كه خواب آلودگان را بيدار می كند و نادانان را از مستی به هوش می‌آورد و جان‌های تشنه را سيراب می كند و در دل‌ها اثر می گذارد و نشانه‌های رسالت آيات اسلام، دلائل دين، حجت‌های مسلمانان، روش پيامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، خصلت‌های علی عَلَيْهِ السَّلَام و مصيبت‌های اهل بيت عَلَيْهِمُ السَّلَام، شكيبايی آنان بر آزارها و كلمه‌ی اعلای خداوند را به مردم نشان می‌دهد و می آموزد. (۱۷)

۳ – اجر رسالت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم

مجالس عزاداری اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَام، یک مجمع عظیم اسلامِی و سمینار عالی شیعه است که به نام پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم و دودمانش تشکیل می‌شود و در آن به ریسمان خداوند و کتاب و سنت، دو اصل باقی مانده گران بهای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم چنگ زده می‌شود و در این مجامع شیعیان جمع می‌شوند تا اجر رسالت را به دوستی دودمان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم بپردازند و اهداف عالیه اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَام را زنده سازند. (۱۸)

۴ – آشنایی و پیوند دل‌ها با ائمه عَلَیْهِمُ السَّلَام و فراگیری راه آنها

مجالس عزاداری برای اینست که دل‌های ما را با حسین بن علی علیهما السلام و هدف آن بزرگوار نزدیک و آشنا می کند.
در مجالس عزاداری نشستن، روضه خواندن، گریه کردن، به سر و سینه زدن و مواکب عزا و دسته‌های عزاداری به راه انداختن از اموریست که عواطف عمومی را نسبت به خاندان پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم پر جوش می کند و بسیار خوب است.
(۱۹) (از این رو) ملت عزیز ما در ایام محرم و صفر باید روح حماسه، روح عاشورایی، روح نترسیدن از دشمن، روح توکل به خدا و روح مجاهدت فداکارانه در راه خدا را در خودشان تقویت بکنند.
از امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام مدد بگیرند. این مجالس عزاداری برای اینست که دل‌های ما را با حسین بن علی علیهما السلام و اهداف آن بزرگوار نزدیک و آشنا بکند، راه آنها را فرا بگیریم. یک عده کج فهم نگویند که امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام شکست خورد، نگویند امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام معنایش اینست که همه‌ی ملت ایران کشته بشوند. کدام انسان نادانی ممکن است چنین حرفی را بزند. یک ملت باید از حسین بن علی علیهما السلام درس بگیرد، یعنی از دشمن نترسد، به خود متکی باشد، به خدای خود توکل کند بداند که اگر دشمن با شوکت است، این شوکت ناپایدار است، بداند اگر جبه‌ی دشمن به ظاهر گسترده و قویست امام توان واقعی‌اش کم است.
(۲۰)

۵ – منفور شدن فکر و راه یزید و یزیدیان عصر

سر این که سفارش کرده‌اند هر روز زیارت عاشورا بخوانید و نسبت به اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَام تولی داشته و بر آنان صلوات و درود بفرستید و از دشمنان تبری بجوئید، برای آن است که طرز فکر معاندانِ ایشان، منفور شود و گر نه هم اکنون سخن از معاویه و یزید نیست تا آنان را لعنت کنیم. نام و یاد آنها رخت بر بسته و قبرشان زباله دانی ای بیش نیست، الآن سخن از فکر و راه یزید و یزیدیان عصر است.
(۲۱) لعن و نفرین از بی‌داد بنی‌امیه (لعنت الله علیهم)، با آن که آنان منقرض و به جهنم رهسپار شده‌اند، فریاد بر ستمگران جهان و زنده نگه داشتن این فریاد ستم شکن است.
(۲۲)
زن فرعون وقتی که به درگاه الهی دعا کرد نگفت:
خدایا مرا فقط از فرعونیان نجات بده بلکه گفت:
«رَبِّ ابْنِ لی عِنْدَکَ بَیْتًا فِی الْجَنَّةِ و نَجِّنی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ و نَجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمینَ». (۲۳)
یعنی مرا از فرعون و فرعونیان که طرفداران سنت سیئه و رفتار ناپسند او هستند نجات بده. (۲۴)

آنچه مورد اعتقاد سالار شهیدان عَلَیْهِ السَّلَام بود و بر همان مبنا، مبارزه خود را بنا کردند و قیام کردند این بود که در نظام هستی حق پیروز است، خواه از قدرت مادی برخوردار باشند یا نه و نیز باطل محکوم به شکست است.

آنچه مبنـای امویان بود و بر همان مبنا حکومتشان را بنا کردنـد، این بود که هر که قـدرت مادی دارد پیروز است، خواه با حق همراه باشد یا نه و گر نه محکوم به شکست است؛ هر چند حق باشد.

این دو طرز فکر که همراه بوده و هست، از دو نوع جهـان‌بینی نشأت می‌گیرد، کسـی که جهان را در ماده خلاصه می‌کنـد و اصالت را به مـاده می‌دهـد، هر جـا جریـان طبیعت، بیشتر حضور داشت آنجـا محو قـدرت تلقی می‌شود و در آن محور قیام و قعود و عزل و نصب و عزت و ذلت دور می‌زنـد ولی کسـی که جهان‌بینی را بر اساس حقیقت هستی تنظیم کرده است، اصالت را به معنا می‌دهد و در محور حق حرکت می‌کند، این گروه حق محورند در قبال دیگران که ماده محورند.

خلاصه آنکه در جهان هستی، باطل نه اثری دارد و نه دوامی، سراسـر جهان بر اساسِ حکومتِ حق تنظیم شـده است و نیز در جریان حکومت‌ها، حق باطل را سـرکوب می‌کند و سـخن مؤمنان جنگجو نیز همین است، «کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٌ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیرَةً بِإِذْنِ اللَّه». (۲۵) بر این مبنا اگر حق با کسـی بود، وی از تنهایی یا کمی یاری کننـده وحشتی نـدارد، بلکه همه‌ی تلاش او در این خلاصه می‌شود که حق را بشناسد و نیز در شناخت حق محقق باشد، نه مقلد و پس از شناخت حق به خود حق، متصف و متحقق شود اگر متحقق به حق شد، یقینًا ثابت و پیروز است و هرگز شـکست نمی‌خورد و باید از باطل بپرهیزد و پس از شـناخت باطل، قهرًا آن را سرکوب خواهد کرد.

تفکر مردان حق اینست که جهـان در محور طبیعت خلاـصه نمی‌شود و نیز اگر بطلاـنی است فقـط در قلمرو حرکت و ماده است اما کسانی که می‌گوینـد «ما هِیَ إِلَّا حَیاتُنَا الـدُّنْیا نَمُوتُ وَ نَحْیا و ما یُهْلِکُنا إِلَّا الـدَّهْر» (۲۶) محصول معرفت شناسـی حسی و تجربی آنها اینست که جهان آفرینش جز ماده و طبیعت چیز دیگری نیست. (۲۷)

۶ – حسینی منش شدن، ظلم نکردن و نپذیرفتن ظلم

مجالس عزا از آن وقت به امر حضـرت صادق عَلَیْهِ السَّلَام و به سـفارش ائمه هـدی عَلَیْهِمُ السَّلَام (بر پا شـده است) ما که این مجالس عزا را بر پا می‌کنیم، داریم همان مسأله را می‌گوییم، ایسـتادگی در مقابل ظلم. ما (قضیه کربلا را) زنده نگه داشتیم، خطبای ما قضیه کربلا را زنده نگه داشتند، قضیه مقابله یک دسته کوچک – با ایمان بزرگ – در مقابل یک رژیم طاغوتی بزرگ.

این که سـفارش فراوان به اشـک ریختن و عزاداری کردن نموده‌انـد برای آن است که اشـک بر شـهید، اشتیاق به شـهادت را همراه دارد، خوی حماسه را در انسان زنده و طعم شهادت را در جان او گوارا می‌گرداند. چون اشک، رنگ کسی را می‌گیرد که برای او ریخته می‌شود و همین رنگ را به صاحب اشک نیز می‌دهد. از این رو انسان حسینی منش، نه ستم می‌کند و نه ستم می‌پذیرد.

این که عده‌ای به فکر ظلم کردن یا ظلم پذیری هسـتند برای آن است که خوی حسینی در آنها نیست و گر نه شیعه خاص حسین بن علی علیهما السلام نه ظلم می‌کند و نه ظلم می‌پذیرد. آن کسی که ظلم پذیر است اموی مسلک است، چنانکه ظالم هم اموی صفت است هر چند که زمزمه، «یا حسین عَلَیْهِ السَّلَام» بر لب داشته باشد.

(۲۸)

۷ – فراموش نکردن ارزش‌ها

اگر از مـا بپرسـند شـما در روز عـاشورا کـه حسـین حسـین می‌کنیـد و بـه سـرتان می‌زنیـد چه می‌خواهیـد بگوییـد؟ بایـد بگـوییم ما می‌خواهیم حرف آقایمان را بگوییم. ما هر سال می‌خواهیم تجدید حیات بکنیم:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُول إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْیِیکَم» (۲۹)

باید بگوییم عاشورا روز تجدید ماست.

در این روز می‌خواهیم در کوثر حسینی شنا کرده، پاک و بی آلا-یش شویم، تجدید حیات کنیم، روح خودمان را شستشو دهیم، خودمان را از نو زنده کنیم، مبادی و مبانی اسلام را بیاموزیم روح اسلام را از نو به خودمان تزریق کنیم. ما نمی‌خواهیم حس امر به معروف و نهی از منکر، احساس شهادت، احساس جهاد، احساس فداکاری در راه حق در ما فراموش بشود، نمی‌خواهیم روح فداکاری در راه حق، در ما بمیرد. این فلسفه عاشوراست، نه گناه کردن و بعد به نام حسین بن علی علیهما السلام بخشیده شدن! گناه بکنیم بعد در مجلسی شرکت بکنیم و بگوییم گناهانمان بخشیده شد.

گناه آن وقتی بخشیده می‌شود که روح ما پیوندی بخورد با روح حسین بن علی علیهما السلام، اگر پیوند بخورد، گناهان ما قطعًا بخشیده می‌شود. ولی علامت بخشیده شدنش اینست که دیگر دنبال آن گناه نمی‌رویم. اما (این که وقتی) از مجلس حسین بن علی علیهما السلام بیرون (می) رویم و دوباره دنبال آن گناهان برویم، نشانه اینست که روح ما با روح حسین بن علی علیهما السلام پیوند نخورده است.

(۳۰)

فصل سوم ثمرات عزاداری

اشاره

شرکت در مراسم مذهبی و عزاداری‌ها، ثمرات بسیاری دارد از جمله:

۱ – حفظ مکتب اسلام

گریه کردن بر شهید، زنده نگه داشتن نهضت است.

لذا در روایت هست: کسی که (خودش) گریه بکند یا (دیگری را) بگریاند یا خودش را به صورت گریه دار (در آورد) جزایش بهشت است، برای آن است که حتی آن (کسی) که به صورتش، یک حال حزن می‌دهد و صورت گریه دار به خودش می‌دهد این (فرد) دارد نهضت را حفظ می‌کند، نهضت امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام را حفظ می‌کند بیخود نبود که مأمورین ساواک رضاخان، تمام مجالس عزاداری را قدغن کردند رضا خان همچون نبود که (در) اصل و اساس مخالف با این مسائل بشود، رضا خان مأمور بود، مأمور بود برای آنهایی که کارشناس بودند آنهایی که ملتفت بودند مسائل را، دشمن‌های ما که حال ملت‌ها را مطالعه کرده بودند، می‌دیدند که تا این مجالس هست و تا این نوحه سراییها برای مظلوم هست و تا آن افشاگری ظالم هست، نمی‌توانند به مقاصد خودشان برسند. (۳۱)

۲ – تطهیر جان و تهذیب نفس:

(از فوائد دیگر) حضور در مراکز مذهبی، اثر شگرف آن در تطهیر جان و تهذیب نفس است.

قرآن کریم در مورد این مراکز می‌فرماید:

که در آنجا مردمانی هستند که تطهیر ضمیر و صفای دل را دوست می‌دارند. «فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِین». (۳۲) (۳۳)

۳ – آشنایی با جهان‌بینی و معارف توحیدی و نشر معارف اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَام در بین مردم

اگر به هیچ یک از اینها دست نیافت، دست کم از همنشینی با عالمان بر خوردار می‌شود و مشکلاتش را در حضور آنان رفع می کند یا گرفتار مشکلات تازه نمی‌شود. (۳۴)

(ازجمله دیگر فوائد) شرکت در مراسم مذهبی و عزاداری سالار شهیدان عَلَیْهِ السَّلَام می‌توان به این فرمایش حضرت امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام (اشاره کرد که) فرمودند:

«من اتانا لم یعدم خصله من اربع: آیَةً مُحْکَمَةً وَ قَضِیَّةً عَادِلَةً وَ أَخًا مُسْتَفَادًا و مُجَالَسَةُ الْعُلَمَاء». (۳۵)

کسی که به سوی ما بیاید – یعنی در مجالس مذهبی حضور یابد – کتاب‌های مربوط به ما را بخواند و سنت و سیرت ما را بیاموزد، از (چند) فائده بهره‌مند می‌شود (یکی از آنها این که) با آیات محکم الهی و جهان‌بینی و معارف توحیدی آشنا می‌شود. (۳۶)

۴ – آموختن داستان‌های عدالت آموز و تعدیل امور و قوا. (۳۷)

۵ – فراگیری آداب دوستی و برادری

«وَ أَخًا مُسْتَفَادًا» اگر ادراک او در مرحله‌ی پایین‌تری بود، هماهنگی اجتماعی و آداب برادری و دوستی و آیین داد و ستد را فرا می گیرد.

(۳۸)

۶ – مجالست با علماء

«و مُجَالَسَةُ الْعُلَمَاء»

اگر به هیچ یک از اینها دست نیافت، دست کم از همنشینی با عالمان بر خوردار می‌شود و مشکلاتش را در حضور آنان رفع می کند یا گرفتار مشکلات تازه نمی‌شود. (۳۹)

۷ – نشر معارف اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَام در بین مردم

مجالس عزاداری اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَام، روح معارف را در دل‌های مسلمانان بر می‌انگیزد و علوم و دانش‌ها به برکت این مجالس، نشر می گردد و در صورتی که از روی اصول صحیح اجرا شود، می‌توان گفت بهترین مدرسه برای مردم عوام است که در آن به انوار حکمت‌ها به واسطه گفتار عالی پیشوایان آشنا می‌شوند و از این مجالس صدف‌های روشن پیشوایان را دریافت می‌دارند و به عبرت‌های گوناگون واقف می گردند و به احادیث و تفسیر و فقه آشنا می‌شوند و آنچه را لازم دارند و ناچارند بیاموزند، فرا می گیرند؛ بلکه این مجالس تنها مدرسه‌ای برای عوامِ مردم در تمام شهرهای اسلامیست.

(۴۰)

۸ – بی‌اهمیت جلوه گر شدن مصائب و دردهای خود

اگر انسان به یاد مصیبت اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَام بیفتد، در مقابل مصائب دیگر، تسکین پیدا می کند و در برابر اندوه‌های دیگر تسلی داده می‌شود زیرا مصائب دیگر در مقابل مصائب اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَام بی‌اهمیت جلوه می کند و اگر انسان به یاد مصائب آنها باشد، دردها و رنج‌های خود را فراموش می‌نماید، چنان که در رثای ائمه عَلَیْهِمُ السَّلَام به این موضوع اشاره شده است:

«انست رزیتکم رزایانا التی سلفت و هونت رزایانا الآتیه»

یعنی ای دودمان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، مصائب شما دردهای گذشته ما را فراموش ساخت و مصائب آینده‌ی ما را آسان گردانید. (۴۱)

(البته باید توجه داشت که) هر حادثه تلخ و ناگواری را باید بهانه کرد و برای سالار شهیدان عَلَیْهِ السَّلَام اشک ریخت، نه آن که افراد داغ دیده، برای تسکین عواطف و احساسات خود آن حضرت را بهانه کنند و برای التیام زخم خویش، اشک بریزند و ندبه نمایند (چه این که) بین این دو گونه عزاداری فرق وافر است! زیرا محصول یکی، تعزیت برای حضرت امام حسین عَلَیْهِمُ السَّلَام است و نتیجه دیگری تسلیت برای خود هر چند ممکن است بهانه قرار دادن واقعه جانسوز کربلا هم بی‌اثر نباشد. (۴۲)

فصل چهارم عزاداری از دیدگاه روایات

اشاره

احادیث ائمه معصومین عَلَیْهِمُ السَّلَام در مورد عزاداری

ائمه اطهار عَلَیْهِمُ السَّلَام طبق احادیثی که در کتب معتبر شیعه موجود است سفارش زیادی روی بر پایی این جلسات عزا و زیارت قبور منورشان داشته‌اند.

شیعیان هم که همه دستورات اسلام اعم از اصول و فروع و اخلاق را از ائمه عَلَیْهِمُ السَّلَام می گیرند به پیروی از اهل بیت عصمت و طهارت عَلَیْهِمُ السَّلَام این مجالس و روضه و مصیبت را از صدر اسلام تا به امروز برپا نموده‌اند و در آینده هم بر پا خواهند نمود، که به تعدادی از این احادیث در این جا می‌پردازیم:

۱ – حضرت علی عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی اطلعَ الی الارض و فَاخْتَارَنَا و اخْتَارَ لَنَا شِیعَةً یَنْصُرُونَنَا و یَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا و یَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا و یَبْذُلُونَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَنْفُسَهُمْ فینا، أُولَئِکَ مِنَّا وَ إِلَیْنَا».

خداوند بزرگ وقتی که عنایت و توجه به زمین نمود ما را به عنوان اولیاء خود برگزید و برای ما هم پیروانی (شیعیانی) جهت یاری ما انتخاب کرد که آنان در شادی ما شاد و در غم ما محزون می‌باشند و اموال و جان خویش را در راه ما می‌بخشند اینان از ما هستند و به سوی ما باز خواهند گشت. (۴۳)

۲ – امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:

«قولوا لاولیائنا یهتمون فی اقامه مصائبنا».

به دوستان و شیعیان ما بگویید:

در اقامه و بر پایی (مجالس) عزا و مصیبت‌های ما همت و کوشش نمائید. (۴۴)

۳ – امام جعفر صادق عَلَیْهِ السَّلَام به فضیل فرمود:

«عن ابی عبدالله عَلَیْهِ السَّلَام قال:

قَالَ لِفُضَيْلٍ: تَجْلِسُونَ وَ تُحَدِّثُونَ؟

قال:

نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أُحِبُّهَا فَأَحْيُوا أَمْرَنَا يَا فُضَيْلُ! فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا يَا فُضَيْلُ مَنْ ذَكَرَنَا أَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَه فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ مِثْلُ جَنَاحِ الذُّبَابِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ و لَوْ كَانَتْ أَكْثَرَ مِنْ زَبَدِ الْبَحْرِ»

آیا مجالس حدیث دارید؟ فضیل گفت:

بله، فدای شما شوم. امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

این مجالس را دوست دارم، پس دستورات ما را (با این مجالس) زنده کنید. ای فضیل، خدا رحمت کند کسی که سخن ما را زنده کند، ای فضیل کسی که مصائب ما را بگوید یا برایش بگویند سپس از چشمش به اندازه بال پشه اشکی خارج شود، خداوند گناهان او را می‌بخشد اگر چه از کف دریا بیشتر باشد.

(۴۵)

۴ – امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

«من یذکر مصائبنا و بکی لما ارتکب منا کان معنا فی درجاتنا یوم القیامه و من ذکر بمصابنا فبکی و ابکی لم تبک عینه یوم تبکی العیون و من جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب».

کسی که مصائب ما را بیان کند و بر آن بگرید، روز قیامت با ما می‌باشد و کسی که مصیبت‌های ما برایش بیان شود و بگرید یا بگریاند روز قیامت که همه‌ی چشم‌ها گریان است، چشم او گریان نخواهد بود و کسی که در مجلسی که احادیث و سخنان ما بیان می‌شود بنشیند روز قیامت که همه دل‌ها مرده خواهد بود دل او زنده است.

(۴۶)

۵ – امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

«مَنْ دَمَعَتْ عَيْنُهُ فِينَا دَمْعَةً لدم سُفكَ لنا أَوْ حَقٍّ لَنَا نُقِصْنَاهُ أَوْ عِرْضٍ انْتُهِكَ لَنَا أَوْ لِأَحَدٍ مِنْ شِيعَتِنَا بَوَّأَهُ الله تعالی فی الجنه حُقبا».

هر کس در راه ما به خاطر خونی که از ما ریخته شده است، یا حقی که از ما به تاراج رفته، یا پرده آبروی و حیثیتی که از ما و یا یکی از شیعیان ما دریده گشته، قطره اشکی بریزد خداوند سبحان پاداش او را سال‌های زیاد در بهشت قرار خواهد داد. (۴۷)

۶ – امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَجِبُ أَنْ يُكْتَبَ هَذَا الْحَدِيثُ بِالذَّهَبِ

«نَفَسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنَا تَسْبِيحٌ و هَمُّهُ لَنَا عِبَادَةٌ و كِتْمَانُ سِرِّنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ثم قال عَلَيْهِ السَّلَام:

يَجِبُ أَنْ يُكْتَبَ هَذَا الْحَدِيثُ بِالذَّهَبِ».

نفس شخص اندوهگین به خاطر ظلمی که بر ما شده است تسبیح (سبحان الله گفتن) و ذکر است و اندوه او به خاطر ما عبادت است و پوشاندن اسرار ما جهاد در راه خداست، سپس فرمود:

لازم و زیبنده است که این حدیث با طلا نوشته شود. (۴۸)

۷ – اما جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

«عن ابی عبدالله قال:

قال لی: یا اباعماره انشدنی فی الحسین بن علی. قال فانشدته فبکی ثم انشدته فبکی قال:

فوالله ما زلت انشده و یبکی حتی سمعت البکاء من الدار. قال:

فقال:

یا اباعماره من انشدنی الحسین بن علی علیهما السلام شعرًا فابکی خمسین، فله الجنه و من انشد فی الحسین شعرًا فابکی ثلاثین، فله الجنه و من انشد فی الحسین شعرًا فابکی عشرین، فله الجنه و من انشد فی الحسین شعرًا فابکی عشره، فله الجنه و من انشد فی الحسین شعرًا فابکی واحداً، فله الجنه و من انشد فی الحسین شعراً، فله الجنه و من انشد فی الحسین شعرًا فتباکی، فله الجنه.

ابوعماره گفت:

امام صادق عَلَیْهِ السَّلَام به من فرمود:

درباره‌ی امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام برای من شعر بخوان. من هم شعر خواندم، امام صادق عَلَیْهِ السَّلَام گریه نمود. دوباره شعر خواندم امام عَلَیْهِ السَّلَام مجددًا گریه نمود. بعد ابوعماره گفت:

هر وقت برای امام عَلَیْهِ السَّلَام شعر می‌خواندم آن حضرت چنان گریه می‌نمود که صدای گریه اهل بیت امام عَلَیْهِ السَّلَام را هم از درون منزل می‌شنیدم.

بعد امام صادق عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:

ای ابو عماره هر کس درباره‌ی امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام شعر بگوید و ۵۰ نفر را بگریاند، پاداش او بهشت است و هر کس درباره‌ی امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام شعر بگوید و ۳۰ نفر را بگریاند، پاداش او بهشت است.

حسین عَلَیْهِ السَّلَام شعر بگوید و ۲۰ نفر یا ۱۰ نفر و یا یک نفر را بگریاند، پاداش او بهشت خواهد بود و هر کس درباره‌ی امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام شعر بگوید و خود بگرید و یا حالت عزا به خود بگیرد، مزد او بهشت می‌باشد.

(۴۹)

۸ – حضرت محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم فرمود:

«لمّا اخبر النبی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم ابنته فاطمه بقتل ولدها الحسین و ما یجری علیه من المحن بکت فاطمه بکاء شدیدًا و قالت یا ابت متی یکون ذلک؟ قال فی زمان خال منی و منک و من عليٍ، فاشتد بکاء هاو قالت: یا ابت فمن یبکی علیه؟ و من یلتزم به اقامه العزاء له؟

فقال النبی: یا فاطمه، ان نساء امتی یبکون علی نساء اهل بیتی و رجالهم یبکون علی دجال اهل بیتی و یجددون العزاء جیلًا بعد جیلٍ، فی کل سنهٍ. فاذا کان القیامه تشفعین انت للنساء و انا اشفع للرجال و کل من بکی منهم علی مصاب الحسین اخذنا بیده و او خلناه الجنه.

یا فاطمه کل عین باکیه یوم القیامه الا عین بکت علی مصاب الحسین فانها ضاحکه مستبشره بنعیم الجنه». (۵۰)

هنگامی که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم خبر شهادت امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام و مصائبی که بر آن حضرت وارد می‌شود برای حضرت فاطمه سَلَامُ اللهِ عَلَیهَا بیان کرد، حضرت فاطمه سَلَامُ اللهِ عَلَیهَا گریه شدیدی نمود بعد از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم سؤال نمود، پدرم این واقعه در چه زمانی است؟

پیامبر خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم فرمود:

در زمانی این حادثه واقع می‌شود که من و تو و علی عَلَیْهِ السَّلَام نیستیم، گریه حضرت فاطمه سَلَامُ اللهِ عَلَیهَا بیشتر شد و فرمود:

پدرم پس چه کسی بر حسینم گریه خواهد کرد؟ و چه کسی مجالس عزا برای پسرم بر پا می‌کند؟

رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم فرمود:

ای فاطمه زنان امت من بر زنان اهل بیتم گریه می‌کنند و مردان امتم بر مردان اهل بیتم گریه می‌کنند و این عزاداری را هر سال بر پا می‌کنند.

(و پاداش این عزاداری‌ها اینست که) روز قیامت تو برای زنان امتم شفاعت می‌کنی و من هم برای مردان و هر کس از امت من بر مصیبت حسین عَلَیْهِ السَّلَام گریه کرده باشد، این چشم روز قیامت خندان است و بشارت بر او به نعمت‌های بهشتی باد.

۹ - امام جعفر صادق عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:

راوی می‌گوید:

ما گروهی از مردم کوفه در حضور امام صادق عَلَیْهِ السَّلَام بودیم، جعفر بن عفان که شاعر بود به محضر امام عَلَیْهِ السَّلَام او را نزدیک خود قرار داد. بعد امام عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:

ای جعفر، شاعر گفت:

بله خداوند مرا فدای شما کند.

امام عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:

اطلاع به من رسیده که شما شعر خوب درباره‌ی (جدم) امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام می‌گویی؟ جعفر گفت:

بله.

امام عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:

برایم شعر بخوان.

شاعر گفت:

من شعر خواندم، امام عَلَیْهِ السَّلَام و اطرافیان شروع به گریه نمودند، بعد امام صادق عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:

«یا جعفر و الله لقد شهدت ملائکه الله المقربون ههنا یسمعون قولک فی الحسین عَلَیْهِ السَّلَام و لَقَدْ بَکَوْا کَمَا بَکَیْنَا و اکثر و لقد اوجب الله تعالی لک یا جعفر فی ساعته الجنه باسرها و غفرالله لک.

فقال عَلَیْهِ السَّلَام:

یا جعفر أَلَا أَزِیدُکَ؟ قال:

نَعَمْ یَا سَیِّدِی. قال عَلَیْهِ السَّلَام:

مَا مِنْ أَحَدٍ قَالَ فِی الْحُسَیْنِ شِعْرًا فَبَکَی وَ أَبْکَی بِهِ إِلَّا أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّهَ وَ غَفَرَ لَه». (۵۱)

ای جعفر به خدا قسم، فرشتگان مقرب خداوند اینجا شاهد بودند و شعر تو را درباره‌ی امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام شنیدند، همان طوری که ما گریه کردیم، فرشتگان هم گریستند بلکه آنها بیشتر از ما گریه کردند و خداوند پاداش تو را بهشت کامل قرار داد و گناهانت را بخشید.

بعد امام عَلَیْهِ السَّلَام به جعفر فرمود:

می‌خواهی ثواب بیشتر برایت بیان کنم؟

جعفر گفت:

بله.

امام عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:

هر کس درباره‌ی امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام شعر بگوید و بگرید و بگریاند خداوند بهشت را بر او واجب خواهد نمود و گناهانش را می‌بخشاید.

منابع و مآخذ

فرهنگ فارسی / دکتر محمد معین / انتشارات امیرکبیر / چاپ هجدهم / سال ۱۳۸۰.

کتاب و فرهنگ معاصر عربی به فارسی

بِحارالْأنوار / علامه محمد باقر مجلسی / انتشارات دارالکتب الاسلامیه / ۱۱۰ جلدی.

لغت نامه دهخدا / علی اکبر دهخدا / تهران ۱۳۷۷ / دانشگاه تهران.

حماسه و عرفان / آیت الله جوادی آملی / مرکز نشر اسراء / چاپ ششم / اسفند ۱۳۸۴.

صحیفه نور / امام خمینی / موسسه تنظیم نشر و آثار امام خمینی / چاپ چهارم / ۱۳۸۵.

فلسفه‌ی شهادت و عزاداری امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام

حماسه حسینی / استاد شهید مرتضی مطهری / انتشارات صدرا / چاپ سی ام / دی ماه ۱۳۸۰.

شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی / جوادی آملی / مرکز نشر اسراء / چاپ سوم / آذرماه ۱۳۸۴.

منتهی الآمال / شیخ عباس قمی / انتشارات هجرت / چاپ یازدهم.

اَمَالِی شیخ مفید / محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی / بنیاد پژوهشهای اسلامی / آستان قدس رضوی / ۱۳۶۴.

پی‌نوشت

(۱) – صحیح تِرمِذی، ج ۲، ص ۳۰۷، کَنْزُ العمّال، ج ۶، ص ۲۲۱، فضائل الخمسه، ج ۳، ص ۲۶۲، مُسْتَدْرَك الصَّحِيحَيْن، ج ۳، ص ۱۷۷ و أُسْد الغَابَة، ج ۲، ص ۱۹ و ص ۱۳۰.

(۲) – فرهنگ فارسی محمد معین، ج ۲ ص ۲۲۹۸

(۳) – کتاب و فرهنگ معاصر عربی به فارسی، آذرتاش آذر نوش، ص ۴۷۳

(۴) – لغت نامه دهخدا ج ۱۰ ص ۱۵۸۵۷

(۵) – بِحارالْأنوار ج ۱۰ ص ۱۱۴

(۶) – الشوری / ۲۳.

(۷) – فرقان / ۵۷.

(۸) – آل عمران / ۱۴۶.

(۹) – مریم / ۴۱.

(۱۰) – مریم / ۱۶

(۱۱) – التکویر / ۱ تا ۵.

(۱۲) – التکویر / ۸ و ۹.

(۱۳) – حماسه و عرفان، آیت الله جوادی آملی، ص ۳۱۰

(۱۴) – صحیفه نور، ج ۸، ص ۶۹.

(۱۵) – حماسه حسینی، مرتضی مطهری، ج ۱، ص ۸۱.

(۱۶) – صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۱۷.

(۱۷) – فلسفه‌ی شهادت و عزاداری امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام، ص ۱۱۲.

(۱۸) – همان صص ۱۱۰ – ۱۱۱

(۱۹) – فرازهایی از بیانات مقام معظم رهبری در تاریخ ۱۷ / ۳ / ۱۳۷۳

(۲۰) – همان، تاریخ ۱۰ / ۴ / ۱۳۷۱

(۲۱) – حماسه و عرفان، صص ۳۱۰ – ۳۱۱.

(۲۲) – صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۳.

(۲۳) – تحریم / ۱۱.

(۲۴) – حماسه و عرفان، ص ۳۱۱.

(۲۵) – بقره / ۲۴۹.

(۲۶) – جاثیه / ۲۴.

(۲۷) – شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، جوادی آملی، صص ۵۵ – ۶۰.

(۲۸) – حماسه و عرفان، صص ۳۱۱ – ۳۱۲.

(۲۹) – انفال / ۲۴.

(۳۰) – حماسه حسینی، ج ۱، صص ۱۸۷ – ۱۸۹، آیین عزاداری، صص ۳۵ – ۴۳.

(۳۱) – صحیفه‌ی نور، ج ۱۰، ص ۳۱.

(۳۲) – توبه / ۸.

(۳۳) – شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، ص ۲۴۹.

(۳۴) – همان، ص ۲۴۷.

(۳۵) – بِحارالْاَنْوار، ج ۴۴، ص ۱۹۵ و شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، ص ۲۴۷.

(۳۶) – همان، ص ۲۴۷.

(۳۷) – همان، ص ۲۴۷.

(۳۸) – همان، ص ۲۴۷.

(۳۹) – همان، ص ۲۴۷.

(۴۰) – فلسفه شهادت و عزاداری، صص ۱۱۳ – ۱۱۴.

(۴۱) – همان، ص ۱۱۵.

(۴۲) – شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، ص ۲۳۴ و آیین عزاداری، صص ۴۳ – ۴۷.

(۴۳) – بِحارالْاَنْوار ج ۴۴ ص ۲۸۷

(۴۴) – منتهی الآمال وداع حضرت عَلَیْهِ السَّلَام با اهل بیت خویش

(۴۵) – بِحارالْاَنْوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲.

(۴۶) – بِحارالْاَنْوار، ج ۴۴، ص ۲۷۸.

(۴۷) – اَمَالِی، شیخ مفید، مجلس ۲۲، ح ۵.

(۴۸) – اَمَالِی، شیخ مفید، مجلس ۴۰، ح ۳.

(۴۹) – بِحارالاَنْوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲.

(۵۰) – بِحارالاَنْوار، ج ۴۴، ص ۲۹۳.

(۵۱) – بِحارالاَنْوار، ج ۴۴، ص ۲۸۳.

۳. فلسفه عزاداری یا اهمیت سوگواری

مشخصات کتاب

عنوان : فلسفه عزاداری یا اهمیت سوگواری

پدیدآورندگان : امام سوم حسین بن علی(ع)(توصیف گر)

حکیمه قاسمی(پدیدآور)

ناشر : حکیمه قاسمی

نوع : متن

جنس :مقاله

الکترونیکی

زبان : فارسی

توصیفگر : سوگواری ها[۱]

ارزش‌های فرهنگی

مقدمه

در مقطعی از تاریخ زندگانی بشر، حادثه‌ای بزرگ و حماسه‌ای شورانگیز اتفاق‌افتاد، که سبب تأثیرهای فراوانی در زمان خود، همین طور تا عصر حاضر گردید.امام حسین (ع) با هدف اصلاح، دگرگونی و نوسازی در تمام ابعاد شخصی واجتماعی گام برداشت؛ راه و روش و منش آن حضرت نیز تفسیر کننده اهتمام و تلاش ایشان برای ماندگاری دین ناب، در طول تاریخ است، حماسه بزرگ کربلا تبلور یک حرکت اصلاحی است که امام آن را برای یک دگرگونی عظیم آفرید، حرکتی که سبب‌تداوم آیین پیامبر (ص) در طول تاریخ بشر گشت.اما قبل از تحقق حماسه عاشورا، پیامبران، به ویژه خاتم آنان (ص) و امام علی (ع) و سپس وقوع آن، همه امامان: و تمامی بازماندگان حادثه عاشورا، بر آن امام همام گریه کردند و پیوسته به یادش مجالس عزا و سوگواری برپا نمودند. اکنون این مقاله درصدد پاسخ به این پرسش است که فلسفه عزاداری و اشک ریختن چیست؟ چرا رسول‌خدا (ص) و امامان معصوم در سوگ شهادت امام حسین (ع) و یارانش‌می‌گریستند؟ و چرا مسلمانان، به ویژه شیعیان در ماه‌های محرم و صفر بلکه در ایام سال‌مراسم عزاداری برپا می‌کنند؟نکته دیگری که در این پژوهش مورد تحقیق و بررسی قرار خواهد گرفت این است که چگونه محرم و صفر سبب احیای توحید و دین خدا می‌گردد؟ و این مراسم عزاداری برای سالار شهیدان، در سایه چه اندیشه‌ای سبب استحکام دینداران در عمل به موازین شرعی و ره یافتی به حکمت و اهداف قیام عاشورایی حسین بن علی و همه‌یارانش می‌شود؟پس از بیان شواهد تاریخی و روایی و بررسی تأثیرات اجتماعی عزاداری به این نکته خواهیم رسید که همان گونه که حادثه عاشورا نقش تعیین کننده‌ای در روشن شدن راه هدایت مردم داشته است، بزرگداشت و یادآوری آن خاطره جاوید موجب می‌گردد که جامعه بشری به ویژه اسلامی در الگو پذیری از آن راهیان نور بکوشند و جامعه از برکات و ثمرات فردی و اجتماعی

آن بهره‌مند گردند.

چرا باید حادثه عاشورا را گرامی بداریم؟

چرا باید بعد از گذشت نزدیک به چهارده قرن، یاد آن حماسه غم‌انگیز را زنده نگه‌داریم و مراسمی برای آن برپا کنیم؟هر انسانی به سادگی در می‌یابد که حوادث گذشته هر جامعه و آیینی می‌تواند در سرنوشت و آینده آن آثار عظیمی داشته باشد. بسیاری از حوادث که در جای خود دارای آثار و برکاتی غیر قابل انکار بوده‌اند، می‌توانند با بازنگری و بازسازی مراتب و اهداف آن را دوباره در جامعه بیابند.در همه جوامع بشری مرسوم است که از حوادث گذشته خود یاد می‌کنند؛ و به آن‌ها احترام می‌گذارند، بلکه عقلای عالم برای بزرگداشت دانشمندان و مخترعان و قهرمانان ملی و دینی خود آیین‌های بزرگداشتی منظور می‌نمایند، این کار بر اساس یکی از مقدس‌ترین خواسته‌های فطری که از آن به حسّ حق‌شناسی تعبیر می‌شود، رخ می‌دهد.افزون بر این، گاهی یاد آن خاطره‌ها، همانند تجدید واقعی آن‌ها سبب تأثیری همانند وقوع آن، می‌شود، بنابراین هدف از عزاداری‌ها و مراسم حماسه عاشورا، احیای فلسفه عاشورا و استمرار بخشیدن به قیام خونین امام حسین (ع) است. در نتیجه گرامی داشتن عاشورا و عزاداری در طول تاریخ دارای اثرهای مفید و ارزشمندی بوده است ازجمله:۱ - احیا و زنده داشتن نهضت عاشورا موجب زنده نگه داشتن و ترویج دائمی‌مکتب قیام و انقلاب در برابر طاغوت هاست و تربیت کننده و پرورش دهنده روح حماسه و ایثار است.۲ - عزاداری نوعی پیوند محکم عاطفی با مظلوم انقلاب‌گر و اعتراض به ستمگراست و به تعبیر استاد شهید مطهری: «گریه بر شهید شرکت در حماسه اوست.»۳ - زنده نگه داشتن عاشورا سبب می‌شود گذشت قرون نتواند میان پیوند روحی جامعه و مکتب، جدایی ایجاد نماید، و سبب می‌شود، امت اسلام از تأثیرات و انحرافات دشمنان در امان باشند و مکتب را در پیچ و خم روزگار از تصرف‌ها و بدعت‌ها محافظت نماید و از همین رو است که استعمارگران برای نابودی ملت‌های اسلامی می‌کوشند تا رابطه آنان را با تاریخ پر افتخار صدر اسلام قطع نمایند تا با ایجاد خلا، زمینه القای‌فرهنگ خود را فراهم آورند.آنچه تاکنون به قلم آمد، گوشه‌ای از آثار اجتماعی عزاداری بر امامان: به ویژه سیدالشهدا است، فلسفه‌های سازنده و تربیتی بسیاری دارد که برخی از آن‌ها عبارتند از:۱ - الهام روح انقلاب، آزادگی، شهادت‌طلبی، ایثار و حقیقت جویی؛۲ - پیوند عمیق عاطفی بین امت و الگوهای راستین؛۳ - آشنایی توده‌های مردم با معارف دینی؛۴ - پالایش روح و تزکیه نفس.

ضرورت برگزاری مجالس حسینی

اشاره

در سخنان نورانی امامان معصوم: تأکید زیادی برای تشکیل مجالس دینی شده است، پیامبر (ص) می‌فرماید:«علیکم بمجالس الذکر.» بر شما لازم است که مجالس دینی را تشکیل دهید و در آن‌ها شرکت کنید و در جای دیگر می‌فرماید:«ارتعوا ریاض الجنهٔ قالوا: یا رسول اللّه ما ریاض الجنّهٔ قال: مجالس الذکر.» هرگاه به‌باغ‌های بهشت برخورد کردید، در آن حاضر شوید. سؤال کردند که باغ‌های بهشت چیست؟ فرمود: مجالس ذکر و اجتماعاتی که در آن‌ها یاد خدا و اهل بیت و امام حسین‌زنده شود.امام رضا (ع) نیز فرمودند: «من جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم یموت القلوب.» هر کسی که در مجلسی شرکت کند که امر ما در آن زنده می‌شود، دلش در آن روزی که دل‌ها مرده است، نمی‌میرد.حضرت امام خمینی۱ در این باره می‌فرماید:«الان هزار و چهارصد سال است که این منبرها، با این روضه‌ها و با این مصیبت‌ها و با این سینه زنی‌ها ما را حفظ کرده‌اند.»با توجه به آنچه بیان شد، ضرورت برگزاری مجالس سوگواری روشن است. دلالت آمیزتر از آنچه بیان شد، فواید این مجالس است:

هدایت مردم

رسالت تمامی پیامبران الهی هدایت مردم است. هدایت با حرکت دادن انسان از ظلمات به سوی نور و از جهل به علم انجام می‌پذیرد. از سوی دیگر عقل انسان به تنهایی نمی‌تواند هدایتگر او باشد. عقل می‌تواند نگرش انسان را قوی سازد، اما جهت و سوی نگرش و بسیاری از مسائل دینی و حقیقی جهان اگر چه مخالف عقل نیست، درحیطه و حوزه ادراک عقلی نیز نیست. این سوی و جهت نگرش و همچنین تأکید برادراکات عقلی توسط پیامبران الهی صورت می‌پذیرد.قیام امام حسین (ع) به منظور جهت دادن به مردم صورت گرفت، زیرا وقتی مشاهده کرد که مردم در هیاهوی تبلیغاتی دشمنان و حاکمان فاسق دچار سرگردانی شده‌اند، حاضر شد خون خود را در راه خدا بدهد تا مردم از حیرت ضلالت و گمراهی به سوی حقیقت نور هدایت شوند.مجالس عزاداری امام حسین (ع) نیز همین رسالت را، دارا هستند که در جهانی که نظام‌های سرمایه داری، با ترویج فرهنگ خویش دست و پای انسان‌ها را با غل و زنجیرِ شهوت و هواهای نفسانی بسته است، و سبب خلا معنویت در زندگی امروز انسان شده مجالس حسینی باعث بیداری و رهایی انسان از قید شهوت‌ها گردد. آنچه در این مجالس رخ می‌دهد، چیزی جز معنویت و جلا دادن به روح‌های خسته نیست.

شناساندن انسان کامل

آنچه بیشتر در مجالس حسینی یاد می‌شود اوصاف و صفات و اهداف قیام آن حضرت است. از این رو مخاطب این مجالس در می‌یابد که حسین انسان کامل و وارسته‌ای است که نه به سبب هوای نفس و یا از روی لهو و لعب، بلکه برای اصلاح امت وانسانیت جان خود را در طبق اخلاص گذاشت. بدین سان یادآوری آن حضرت و یارانش سبب الگوسازی برای انسان‌هایی می‌شود که سرگذشت او را می‌شنوند.اگر مجالس عزاداری به صورت صحیح برگزار شود، سبب می‌گردد که الگوهای ناب از الگوهای بی‌ارزش شناخته شود و به گونه‌ای موجب استحکام ارزش‌های الهی در جامعه گردد، بنابراین خاطره امام و یاوران باوفایش تکرار تاریخ را متذکر می‌شود و وفاداری و شناخت و الگو قرار دادن انسان کامل، پیامد این مجالس است.

ایجاد معنویت در جامعه

مهمترین اثری که بر برگزاری مجالس عزاداری مترتب است، این است که جامعه انسانی که در پی مشکلات خویش از معنویت و صفای باطن دور گشته است، لااقل برای‌مدتی حال و هوای دیگری بیابد و شیعیان در مدتی از زمان در جوی از معنویت و صفا قرار می‌گیرند و سبب زنده سازی و احیای دل و تقویت ترس و امید به رحمت الهی می‌گردد تا در پی آن جامعه به سوی اصلاح و سازندگی معنوی و مادی ناب به پیش رود. بنابراین آنان که به درستی و با خلوص نیت به عزاداری می‌پردازند، پس از گذشت و تکرار این معنویات، شخصیتی خدایی پیدا می‌کنند و بینش و معنویت آنان رشدی غیر قابل انکار،پیدا خواهد کرد.کنجکاوی جوانان و نوجوانان درباره برگزاری این مراسم، و دریافتن آنان، دلیل برگزاری مراسم سوگواری و در نتیجه رسیدن به اهداف امام حسین (ع) و شناخت شخصیت آن حضرت، بدون اراده، تأثیری عمیق در دل خواهد گذاشت.اگر نظر روان شناختی به انسان بیفکنیم، خواهیم دید دو عامل عمده در رفتار آگاهانه ما مؤثرند:۱ - عامل شناخت و معرفت: وقتی انسان مطلبی را بفهمد و بپذیرد، قطعاً شناخت در رفتار او تأثیر بسزایی خواهد گذاشت و عملی ماندگار خواهد بود که مبتنی بر شناخت حقیقی باشد.۲ - عامل احساسات و تمایلات: شاید عامل دیگری که در رفتار ما بیشتر از شناخت تأثیر دارد، عامل انگیزه و به تعبیر دیگر احساسات، تمایلات، گرایش‌ها و میل‌ها باشد.هرگاه رفتار انسان‌ها را تحلیل می‌کنیم در می‌یابیم که عامل اصلی در برانگیختن انسان نقش

اساسی داشته است که عامل انگیزه و تمایل و احساسات است. بعد از شناختِ حرکتِ سید الشهداء (ع) و نقش مهم آن در سعادت انسان‌ها، متوجه می‌شویم که تنها شناخت، حرکت آفرین نیست، اما به یاد آوردن آن خاطره در مراسم سوگواری مارا به پیمودن راه آنان و الگو قرار دادن آنان وا می‌دارد.برای روشن شدن اثر تجسم در عمل به این نکته دقت کنیم: وقتی خداوند به موسی فرمان داد: (و واعدنا موسی ثلاثین لیله) اراده و وعده خدا این بود که موسی سی‌شب در کوه طور با خدا مناجات کند ولی دوباره با جمله (و اتممناها بعشر)، ده روز دیگر به آن افزوده شد. مردم از این ده روز خبر نداشتند و سامری از این فرصت استفاده کرد و آن گوساله را ساخت و مردم را به پرستش آن دعوت کرد و گفت: (هذا الهکم و اله موسی) این خدای شما و موسی است، بسیاری از بنی اسرائیل به حرف‌های هارون گوش نکرده و در مقابل گوساله سجده نمودند. خداوند به موسی وحی کرد که در میان قومت چنین واقعه‌ای رخ داده است. بعد از گذشت ده روز موسی برگشت و تا دید مردم گوساله می‌پرستند، عصبانی شد. به گونه‌ای که الواح را به کناری پرتاب کرد:(و القی الالواح و اخذ برأس اخیه یجره الیه) الواح را به کناری انداخت و سر برادرش – هارون – را گرفت و با عصبانیت به سوی خود کشید و او را بازخواست کرد: چرا اجازه دادی مردم گمراه شوند؟»منظور توجه به این نکته است، وقتی وحی آمد که ای موسی قومت گوساله پرست شده‌اند، آثار غضب در او ظاهر نشد، اما زمانی که بازگشت و دید که آنان گوساله می‌پرستند، برآشفت و نتوانست تحمل نماید.مراسم سوگواری سبب گریستن و باعث تحریکِ احساسات می‌شود، به گونه‌ای که دانستن و خواندن چنان اثری ندارد. بنابراین تنها بحث و بررسی عالمانه واقعه عاشورا نمی‌تواند، نقش عزاداری را ایفا کند، بلکه باید در اجتماع صحنه‌هایی به وجود آید که احساسات مردم را تحریک نماید.

ایجاد وحدت

اگر مراسم پر شکوه حج، گردآورنده مسلمانان از فرقه‌ها و ملل مختلف جهان است، مراسم عزاداری سبب می‌شود که پیروان امام که از نژادهای مختلف و با بینش‌های متفاوت هستند، یک دل شوند.

عبرت گیری

وقتی در یادآوری واقعه کربلا، ظلم‌ها، انحرافات و منکرات آن روزگار تبیین می‌شود، ذهن شنوندگان به جامعه خویش معطوف می‌گردد و آن را مورد توجه قرار می‌دهد، و با مقایسه عصر خود با آن روزگار در صدد برمی‌آید که اگر حکومتی حسینی‌دارد، در حفظ آن بکوشد و اگر حاکمی ظالم بر مَسند نشسته، در برابر آن بایستد.مردم عزادار عبرت می‌گیرند که اگر یارِ پیشوای خویش و تابع امر ولایت نباشند،چه بر سر جامعه و مبانی دینی خواهد آمد و درس آموزنده دیگر این که چگونه در مقابل باطل و فساد بایستند و از مبارزه با طاغوت نهراسند و بدانند آنچه باقی می‌ماند،حماسه‌ای در پرتو رنگ الهی است.

جایگاه عزاداری در فطرت و دین

هماهنگی با فطرت

اگر چه ریشه‌های شادی و گریه در انسان روشن نباشد، اما به طور طبیعی، غمگین شدن و افسردگی در درجه‌ای متفاوت به نسبت انسان‌ها سبب روان شدن اشک می‌شود،بنابراین آنچه تجربه نشان می‌دهد این است که ابراز تأثّر به وسیله گریه یا ابراز شادی به وسیله خنده، از نشانه‌های تعادل روحی انسان است. به گونه‌ای که اگر فردی نگرید و نخندد، می‌توان روان او را نا متعادل توصیف کرد. انسان‌هایی که با گریه و خنده، غم‌ها و شادی‌ها ی خود را بروز می‌دهند، از سلامت جسمی و روحی بیشتری و از نشاط و

تحرک بهتری، در صحنه زندگی برخوردارند.در منابع دینی به این نکته فطری انسان توجه شده است: «بکاء العیون، وخشیهٔالقلوب من رحمهٔاللّه تعالی؛ گریه چشم‌ها و ترس قلب‌ها از نشانه‌های رحمت خداوندی است و در مقابل گریه نکردن و قلبی بی‌رحم داشتن، نشانه بدبختی انسان معرفی شده است.پیامبر (ص) می‌فرمایند: «من علامات الشقاء: جمود العین قسوهٔ القلب؛ از نشانه‌های بدبختی و شقاوت، جمودِ چشم و قساوتِ دل است.»بنابراین تجسم مظلومیت کسانی که مورد علاقه انسان هستند، بلکه به یاد آوردن خاطره حماسه عاشورا، عواطف انسانهایی را که فطرتی پاک داشته باشند، تحت تأثیر قرار می‌دهد، زیرا دریافت بدی ظلم و خوبی عدالت امر عقلی و فطری است. در نتیجه تشکیل مجالس عزاداری ریشه در فطرت انسان دارد.

دین و عزاداری

به طور کلی گریه‌ها دارای سرچشمه‌های گوناگونی هستند که ما برای رسیدن به بحث گریه و عزاداری برای سیدالشهداء به عنوان مقدمه این تقسیم بندی را یاد آور می‌شویم:۱ – گریه بر خطا و اشتباهوقتی انسان در مقابل خداوند قرار می‌گیرد و اشتباهات خویش را به یاد می‌آورد،برای بخشش و آمرزش آن‌ها به بالاترین مرحله توبه، یعنی گریه و انابه می‌پردازد.امام علی (ع) می‌فرمایند:«من بکی من ذنب غفرله؛ هرکس به خاطر گناهی که انجام داده، گریه کند،مشمول آمرزش قرار می‌گیرد.»و امام‌صادق (ع) با سندی از پدران خود از حضرت عیسی (ع) نقل می‌فرمایند:«طوبی لمن...بکی علی خطیئته؛ خوشا به حال کسی که برای گناهی که مرتکب شده گریه نماید.».۲ – گریه تزویر و دروغوقتی برادران یوسف (ع) او را به بهانه گردش به صحرا بردند و به سبب حسادت اورا به چاه انداختند، سوی پدر که برگشتند، پیراهن خونین او را به پدر نشان داده و در مقابل او گریستند. قرآن در این زمینه می‌فرماید: (وجاؤوا اباهم عشاءً یبکون) و در برگشت نزدپدر به گریه پرداختند. اما گریه آنان حقیقی و دلسوزانه نبود، بلکه گریه‌ای دروغین بود تا متهم نشوند..۳ – گریه شوق‌شادی و شوق گاه در قالب خنده و تبسم و گاه در قالب اشک جلوه‌گر می‌شود. گریه شوق یکی از جلوه‌های زیبایی احساس و دلدادگیِ روحی انسان است. مادری که پس ازسال‌ها فراق، فرزند خویش را به آغوش می‌کشد و عاشقی که پس از فراق به وصال معشوق دست می‌یابد، شادی و شوق خویش را بدون اراده با گریه ظاهر می‌سازند.وقتی جعفر بن ابی طالب از «حبشه» به مدینه برگشت، پیامبر (ص) به استقبال اورفت، «و بکی فرحاً برؤیته؛ و از شوق دیدارش گریست.»قرآن درباره برخورد روحی مؤمنان هنگامی که وحی را می‌شنوند، می‌فرماید:(واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من‌الحق)؛ چون آنچه به پیامبر (ص) نازل شده بشنوند، می‌بینی بر اثر آن حقیقتی که‌شناخته‌اند، اشک از چشم‌هایشان سرازیر می‌شود.و امام علی (ع) درباره شوق به بهشت می‌فرماید:«من بکی شوقاً الی الجنهٔ اسکنه اللّه فیها و کتب له امانا من الفزع الاکبر؛ کسی که برای اشتیاقِ بهشت گریه کند، خداوند متعال او را در آن جا اسکان می‌دهد و سند امان و مصونیت او از وحشت و اضطراب بزرگ قیامت، مقدر می‌کند.»سپس امام به اشکِ شوقِ مؤمنانی که درباره آن‌ها و حقانیت آنان آیه نازل شده‌است، توجه می‌دهد و آن را می‌ستاید.۴ – گریه رحم، دلسوزی و غم و اندوهدر سال هشتم هجرت، ابراهیم فرزند رسول خدا (ص) از دنیا رفت. پیامبر (ص) گریست. به حضرت گفتند: یا رسول اللّه (ص) آیا شما هم برای فرزند خود گریه می‌کنید؟ حضرت در جواب فرمودند:«لیس هذا بکاء، انما هذا رحمهٔ، ومن لا یرحم لا یرحم، این گریه نیست بلکه رحمت است و هر کس رحم نکند، مورد رحم نیز واقع نمی‌شود.»و نیز در همین باره آمده است که آن کودک در آغوش پیامبر (ص) بود که جان می‌داد، حضرت خطاب به او فرمود:«انا بک لمحزونون، تبکی العین، و یدمع القلب، ولانتول ما یسخط الرب؛فرزندم! ما برای تو غمگین هستیم، دل می‌سوزد و چشم اشک می‌ریزد، ولی ما چیزی راکه سبب نارضایتی خدا شود به زبان نمی‌آوریم.» این سخنان شاهدی محکم بر این نکته است که هنگام غم، به طور طبیعی قلب می‌سوزد و اشک از دیدگان جاری می‌شود.بنابراین سوختن در فراغ دوستان و یا خویشان امری فطری است که درجات آن متفاوت است. قرآن وقتی داستان مؤمنان مجاهدی را بازگو می‌کند که رسول خدا (ص) به سبب عدم

توانایی مالی از اعزام آنان به جبهه جنگ خودداری کرده بود، می‌فرماید:(تولوا و اعینهم تفیض من الدمع حزنا الا یجدوا ما ینفقون)؛ آنـان در حالی که بر می‌گشتند، اشک از چشمانشان جاری بود که چرا چیزی برای انفاق در راه خدا نیافته‌اند.بنابراین گریه امری فطری و طبیعی است که نمی‌توان کسی را به سبب آن سرزنش نمود، مگر اینکه گریه در جایگاه خودشان نباشد. افزون بر این‌ها کسی نمی‌تواند شیعیان را به دلیل سوگواری بر امامان خویش سرزنش نماید، زیرا گریه سابقه‌ای دیرینه دارد.

سابقه گریه

می‌توان گفت پیشینه گریه، به سابقه وجود بشر است. زیرا هنگامی که آدم، بەزمین آورده شد، به دلیل دوری از بهشت و ترک فرمان (اولی) چندین سال گریست تا اینکه با راهنمایی خداوند توبه‌اش پذیرفته شد: «فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم.» آدم پس از دریافت کلماتی از سوی خداوند توبه کرد و خداوند توبه اورا پذیرفت. زیرا او توبه پذیر و بخشنده است. حضرت ابراهیم هنگامی که همسر وفرزندش اسماعیل را در سرزمینی چون مکه بی آب و علف تنها گذاشت، وقت خداحافظی بسیار گریست.و قرآن می‌فرماید که حضرت یعقوب در فراق فرزندش شب و روز آرام نداشت،آنقدر به یاد یوسفش گریست تا نابینا گشت و چشمانش سفید شد:(و تولی عنهم و قال یا اسفی علی یوسف و ابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم)؛و از آنها رو برگرداند و گفت: «افسوس بر یوسف» و چشمان او از اندازه سفید شد، اما خشم‌خود را فرو می‌برد.»(قالوا تاللّه تَفْتَؤا تذکر یوسف حتی تکون حرضاً او تکون من الهالکین)؛ گفتند:به خدا قسم تو آن قدر از یوسف یاد می‌کنی تا در آستانه مرگ قرار می‌گیری و هلاک می‌شوی.در مقابل یوسفِ پیامبر نیز وقتی با توطئه همسرِ عزیزِ مصر بر سر دو راهیِ آلوده دامنی و به زندان افتادن، اسارت را پذیرفت، در زندان به سبب دوری از پدر، به قدری گریه کرد که به فرموده امام صادق (ع) سایر زندانیان ناراحت شدند و از او خواستند که یا شب‌گریه کند یا روز، تا آنان در یکی از این دو زمان به آسایش و استراحت بپردازند. این‌شواهد نشانگر این نکته است که گریه و عزاداری به دلیل دوری و از دست دادن عزیزی محبوب، سابقه‌ای دیرین دارد و مورد نهی و نکوهش نیست، بلکه پیامبران الهی نیز به گونه‌ای آن را ابراز کرده‌اند.

لیاقت گریه و سوگواری

این مطلب روشن است که مردم برای هر کسی گریه نمی‌کنند. در حقیقت مردمان بر اساس صفات انسان‌ها برای آنان ارزش گزاری می‌نمایند. از این رو امروز کسی برای تباهکاران نمی‌گرید و از آنان به نیکی یاد نمی‌کند.قرآن کریم این نکته را به روشنی تبیین می‌کند و درباره قومی از بنی اسرائیل می‌گوید: (فما بکت علیهم السماء والارض وما کانوا منظرین)؛ نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین و نه به آنان مهلت و فرصت داده شد.این جمعیت ارزش و پایگاه اجتماعی خویش را از دست داده بودند، و ممکن است بر اساس تفاسیر، منظور اهل آسمان و زمین هستند و این آیه نشان می‌دهد که مردم برای کسی اشک می‌ریزند که خویش را ساخته و بر پایه مبانیِ انسانی زندگی کرده باشند.این دستاورد در سخنان و وصیت‌های حضرت علی (ع) یافت می‌شود: «یا بنی عاشروا الناس عشرهٔ ان غبتم حنوا الیکم و ان فقدتم بکوا علیکم...» حضرت می‌فرمایند:«ای فرزندانم با مردم به گونه‌ای رفتار کنید که اگر از میان آنان غایب شدید، خواهان و مشتاق ملاقات شما باشند و اگر از میانشان رفتی برای شما گریه کنند.»این سخن به خوبی روشن می‌کند که زندگی انسان‌ها دو گونه است، برخی طوری زندگی می‌کنند که مردم به طور طبیعی از آنان می‌گویند و حسرت ملاقاتشان را به دوش می‌کشند. ولی برخی با عصیان‌گری و تباهی سبب می‌شوند که مردم یادی به نیکی از آن‌ها ننمایند.اکنون کسی چون امام حسین (ع) که دارای بزرگ‌ترین و با فضیلت‌ترین صفات‌انسانی و الهی است، در مقطعی از زمان به گونه‌ای منحصر به فرد به شهادت می‌رسند و این جان نثاری نیز برای خویشتن نبوده، بلکه برای رساندن رسالت خویش و محفوظ

ماندن دین خدا بوده است. آیا کسی که فطرتی پاک دارد، می‌تواند در مقابل این حماسه‌بزرگ ساکت بنشیند و این خواسته درونی خویش را ظاهر نسازد؟

گریه بر امام حسین و عاشوراییان

افزون بر موارد گذشته، با تحقیق در سیر سوگواری بر امام حسین (ع) در خواهیم یافت که با صرف نظر از تأثیرات فردی و اجتماعی عزاداری، ریشه آن را در خلقت انسان و معنویت و رسالت الهی است. از این رو سوگواری و گریه بر سید الشهداء را در سه مرحله بررسی می‌کنیم:الف) گریه بر امام‌حسین (ع) قبل از تولد.ب) گریه بر امام بعد از تولد و قبل از قیام.ج) گریه بر امام بعد از رویداد عاشورا.

گریه بر امام حسین قبل از تولد

خداوند متعال آنچه را که در کربلا رخ داده است، قبل از رویداد آن به برخی از پیامبران (ع) وحی نموده است و آنان بر آن امام همام (ع) گریه کرده‌اند.

گریه آدم

روایت شده است حضرت آدم بر ساق عرش، نام مقدس خاندان رسالت را نوشته دید، جبرئیل به او تلقین کرد که در هنگام مناجات بگوید:«یا حمید بحق محمد، یا عالی بحق علی، یا فاطر بحق فاطمه، یا محسن بحق‌الحسن و الحسین و منک الاحسان.»هنگامی که آدم (ع) نام حسین را شنید، دلش شکست. از جبرئیل پرسید: چرا با ذکر نام حسین دلم شکست؟ جبرئیل از مصیبت امام حسین گفت. سپس هر دو برای مصائب سید الشهداء و فرزندانش به مانند مادری که فرزندش مرده باشد، گریه کردند.در کتاب تاریخی ناسخ التواریخ آمده است که در کتب روایی چنین نقل شده است: روزی موسی بن عمران به مناجات می‌رفت، در بین راه مردی از بنی اسرائیل موسی راملاقات کرد و عرض کرد: ای نبی خدا از خدا بخواه مرا ببخشد زیرا گناه بسیار کرده‌ام.موسی پذیرفت و چون در کوه طور مشغول مناجات گردید، عرض کرد: پروردگارا از تو سؤال می‌کنم و تو می‌دانی که این مرد چه گفت، اکنون او را ببخش. خطاب رسید: یا موسی از گناه این بنده گذشتم و هر کس از ما طلب مغفرت نماید، او را می‌پذیرم مگر کشنده حسین بن علی (ع). موسی عرض کرد: پروردگار من! حسین بن علی و قاتل او کیست؟ خطاب آمد: قاتل او از امت جد اوست و از گمراهان و طاغوتیان. او را در کربلا می‌کشند وجسد حسین را بی کفن و عریان روی زمین می‌اندازند و اموال او را به غارت می‌برند وزنان و فرزندانش را اسیر می‌کنند و در شهرها می‌گردانند. سرهای آنان را روی نیزه‌ها نصب می‌نمایند و بر سر بازارها طواف می‌دهند. کودکان ایشان را تشنگی هلاک می‌کند و بزرگانشان را پوست بدن ایشان در هم می‌خشکد. اگر استغاثه بنماید کسی به داد ایشان نرسد و هیچ کس آن‌ها را پناه نمی‌دهد. چون این سخنان را شنید، حضرت موسی به‌شدت گریست.بنابراین گریه برای امام حسین (ع) از ابتدای عالم وجود داشته و انبیاء الهی نیزبرای آن حضرت گریسته‌اند.

گریه و سوگواری قبل از شهادت

بر اساس روایت‌های بسیاری، هنگام ولادت امام حسین (ع) جبرئیل به رسول خدا نازل شد و خبر شهادت آن امام را به او و پدر و مادرِ نوزاد داد و آنان از همان روزهای اول برای سیدالشهداء گریستند.

گریه پیامبر

عایشه روایت می کنـد: وقتی رسول خـدا در خانه‌ای بود که وحی بر ایشان نازل می‌شد، به من سـفارش کردند کسـی وارد نشود. در همین حال حسـین (ع) که کودک بود،وارد شد و نزد حضرت رفت. جبرئیل به پیامبر (ص) گفت: زمانی نمی گذرد که این کودک را افرادی از امت تو در سـرزمین طف‌ـ از خـاکِ عراق به قتـل می‌رساننـد. پیامبر (ص) گریست.جبرئیل گفت:«لا تبک، فسوف ینتقم اللّه منهم، بقـائمکم اهـل البیت (ع)»؛ گریه نکن، دیری نمی‌پایـد که خداونـد بوسـیله قائم اهل البیت تو از آنان انتقام می گیرد.»و امام بـاقر«ع» نقـل می‌فرماینـد:«کـان رسول اللّه (ص) اذا دخل الحسـین (ع) جـذ به الیه...فیقبله و یبکی...فیقول یابنی اقبل موضع السـیوف منک...،پیامبر پیوسـته اینگونه بود. هرگاه حسـین نزد او می آمـد،او را در بغل می گرفت و می‌بوسـید و گریه می کرد و می‌فرمود: ای فرزندم من جای شمشیرها را می‌بوسم.

گریه امام علی

ابن عبـاس می گویـد: هنگـام رفتن به صـفین، همراه علی (ع) بودم. وقتی از نینوا عبور می کردیم، حضـرت گریه بسـیاری کردنـد. به گونه‌ای که اشک‌های ایشان بر چهره‌شان ظاهر و جاری شـد. ما هم هم‌صدا با امام گریه کردیم. حضـرت فرمود:«وای، وای مگر من با آل ابی سفیان چه کرده‌ام؟ در این سرزمین هفده نفر ازفرزندان من و فاطمه (ع) به شهادت می‌رسند و به آغوش خاک می‌روند.»

گریه و سوگواری بعد از شهادت

اولین سوگواری

پس از شـهادت آن حضـرت و یـاران و فرزنـدانِ خانـدانِ رسـالت، مراسم عزاداری آغازشـد. می‌توان گفت اولین مراسم سوگواری زمانی بود که اهل بیت امام حسـین با شـنیدن صـدای اسب آن حضـرت از خیمه‌ها بیرون آمدنـد و اسب بدون صاحب بابا را دیدند. آنان اطراف اسب را گرفته و شروع به گریه و زاری نمودند و اولین مراسم سوگواری بعد از شهادت شکل گرفت.

گریه امام سجاد

شاهـدان باقی‌مانـده از خانـدان رسالت، پس از واقعه عاشورا، در بقیه عمر خویش،هیچگاه خاطره آن حماسه بزرگ و غم‌انگیز را از یـاد نبردنـد و پیوسـته مجـالس عزا و گریه برپـا می‌نمودنـد. یکی از کسانی که شاهـد آن واقعه جانسوز بود، حضـرت زین العابـدین است.ابن شـهر آشوب می‌نویسد:«آن حضـرت هر وقت ظرفِ آب را بر می‌داشت که بنوشد، به گونه‌ای گریه می کرد که آب اشک آلود می‌شـد و وقتی برخی ایشان را دلـداری می‌دادند، می‌فرمود:«و کیف لا ابکی؟ و قد منع ابی من الماء الذی کان مطلقاً للسـباع و الوحوش؟ و چگونه گریه نکنم؟ آبی که برای درندگان و حیوانات وحشی آزاد بود، برای پدرم ممنوع گشت.»

گریه امام باقر

علقمه‌بن محمـد حضـرمی، روایت می کنـد:«امـام بـاقر (ع) برای سیدالشـهداء گریه و نـاله می کرد و بـا رعایتِ تقیه به اهل خانه خود دسـتور می‌داد، گریه کنند. در آن خانه مجلس عزا و سوگواری تشـکیل می گردید و آنان مصیبت حضرت حسین (ع) را به یکدیگر تسلیت می گفتند.»

گریه امام صادق

ابی عماره شاعر می‌گوید: «قال لی یا ابا عماره انشدنی فی الحسین قال فانشدته فبکی قال انشدته فبکی قال واللّه مازلت انشده و یبکی حتی سمعت البکاء من الدار، امام‌صادق به من فرمودند: ای ابا عماره درباره حسین (ع) برای ما مرثیه بخوان. حضرت باشنیدن مرثیه گریست و پیوسته گریه می‌کردند تا آن جا که صدای زنان پشت پرده هم به‌گریه بلند شد، سپس امام فرمودند:«من انشد فی الحسین (ع) شعرا تبکی و ابکی عشرا کتب له الجنهٔ...کسی که درباره حسین (ع) شعری بگوید و گریه کند و ده نفر را بگریاند، بهشت بر او واجب‌می‌شود.»و عبداللّه بن سنان می‌گوید: روز عاشورایی به خدمت امام صادق (ع) رسیدم،حضرت را با رنگی پریده و گریان و بسیار غمناک دیدم. از علت آن سؤال کردم فرمودند:مگر نمی‌دانی در چنین روزی جد ما حسین بن علی (ع) شهید شده است.

گریه موسی بن جعفر

امام رضا (ع) می‌فرماید: هرگاه ماه محرم فرا می‌رسید، پدرم امام موسی بن جعفر (ع) پیوسته اندوهناک بود و نمی‌خندید، تا دهه عاشورا سپری شود. در روز عاشورا همیشه گریه و سوگواری می‌کرد و می‌فرمود: «هو الیوم الذی قتل فیه الحسین (ع)؛ این‌روز، روزی است که حسین (ع) در آن کشته شده است.

عزاداری امام رضا

امام رضا (ع) می‌فرماید: هر کس کار و تلاش برای به دست آوردن خواسته‌های دنیوی را در روز عاشورا ترک کند، خداوند حاجت‌های دنیا و آخرت او را برآورده می‌کند، وهر کس روز عاشورا، روز مصیبت و غم و گریه او باشد؛ خداوند روز قیامت را روز شادی و سرور او قرار می‌دهد. و چشمش به دیدار ما در بهشت روشن می‌شود و هر آن که روز عاشورا را روز برکت بداند و چیزی ذخیره کند، هیچ برکتی در آن چه ذخیره کرده است،نمی‌یابد.و در بیان دیگر می‌فرماید: محرم ماهی است که در روزگار جاهلیت احترام داشت و مردم در آن ماه از جنگ و خون‌ریزی پرهیز داشتند، اما دشمنان در آن ماه خون ما را ریختند، حرمت ما را شکستند، زنان و عزیزان ما را به اسارت گرفتند، آتش به خیمه مازدند، اموال ما را به غارت بردند و سفارش پیامبر (ص) را در مورد ما پاس نداشتند:«ان یوم‌الحسین (ع) اقرح جفوننا واسیل دموعنا...فعلی مثل الحسین فلیبک‌الباکون، فان‌البکاء علیه یحط الذنوب العظام؛ روز عاشورای حسینی پلک‌های ما را مجروح و اشک‌های ما را روان ساخته...بر همانند حسین (ع) باید گریه کنند. چرا که گریه بر او گناهان بزرگ را از بین می‌برد.»

گریه‌های امام زمان

در زیارت ناحیه مقدسه امام زمان (عج) آن حضرت در خطاب به سیدالشهدا (ع) چنین آمده است:ای جد بزرگوار، اگر روزگاران مرا به تأخیر انداخت و نتوانستم به یاری تو بشتابم و با دشمنان تو جنگ بنمایم، اما هر صبح و شام برای تو گریه می‌کنم و اگر از شدت گریه چشمم خشک شود، به جای اشک خون گریه می‌کنم.»افزون بر گریه انبیاء الهی و اوصیاء و امامان شیعه در احادیث فراوانی به این نکته تأکید شده است که فرشتگان، خورشید، بلکه همه ذرات عالم و جن و انس بر آن امام بزرگوار (ع) گریه کرده و می‌کنند.بنابراین همان گونه که در برخی احادیثِ یاد شده نیز گذشت، خداوند متعال برای عزاداران عاشورا ثواب بسیاری همانند بخشش گناهان قرار داده است و این خود می‌تواند سبب عزاداری و واسطه قرار دادن آن حضرت برای توبه کردن و پذیرش در

درگاه الهی گردد.

نتیجه گیری

با توجه به آنچه گذشت، فلسفه و حکمت عزاداری در فطرت و نهاد انسان‌هاست که به اسطوره‌های خود احترام گذاشته و یاد آن‌ها را گرامی می‌دارند.افزون بر این، عزاداری بر سیدالشهدا می‌تواند ثمره‌های فراوانی داشته باشد و سبب زنده ماندن همیشگی دین اسلام گردد، زیرا امام تنها دین را در مقطع خاصی زنده نکرد بلکه راهی که او پیمود برای همیشه تاریخ سبب تداوم دین خدا شد.از سوی دیگر گریه بر امام حسین (ع) ریشه در تاریخ دارد؛ به گونه‌ای که پیامبران الهی و امامان همه برای آن حضرت گریه کرده‌اند که این علاوه بر پاداش، سبب مشروعیت بخشی قیام عاشورا و بیان حقانیتِ امام حسین می‌گردد تا در طول تاریخ دشمنان حقانیت این قیام را نپوشانند.از آن‌جایی که همه اولیای الهی بر آن امام همام اشک ریخته‌اند، دیگر کسی‌پیروان ایشان را نمی‌تواند برای گریه و ناله بر آن حضرت سرزنش کند و یا عزاداری براهل بیت را بدعت و شرک بدانند. چرا که آیات الهی نیز گریه بر عزیزان در تصویر تاریخ،نقل نموده است.

۴. فلسفه عزاداری

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی علی‌اصغر، ۱۳۴۱ –

عنوان و نام پدیدآور : فلسفه عزاداری/ تالیف علی‌اصغر رضوانی.

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۲۲۸ ص.

شابک : ۲۰۰۰۰ ریال : ۳-۱۹۳-۹۷۳-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فاپا (برون‌سپاری)

یادداشت : چاپ دوم: ۱۳۹۰ (فیپا).

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : حسین‌بن علی (ع)، امام سوم، ۴ – ۶۱ق -- سوگواری‌ها

موضوع : سوگواری‌های اسلامی

موضوع : گریه -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق -- نظر اهل سنت

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق -- نظر خاورشناسان

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP۲۶۰/ر۶ف۸ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۴

شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۱۲۴۹۶

پیشگفتار

یکی از سؤال‌ها یا اعتراضاتی که بعضی اوقات توسط برخی افراد مطرح می‌شود این است که چرا در سوگ اولیای الهی عزاداری می‌کنیم؟ و چرا در سوگ آنها می‌گرییم و مراسم برپا می‌کنیم؟ چرا به سینه می‌زنیم و مرثیه می‌خوانیم؟ و چرا در مورد گذشته‌ها تجدید خاطره می‌کنیم؟ آیا آن‌ها به عزاداری ما احتیاج دارند یا ما به عزاداری برای آنها محتاجیم؟

آنان این عمل را بدعت می‌دانند و می‌گویند: هیچ دلیل و مدرکی برای آن‌ها وجود ندارد و لذا جزء سنت به حساب نمی‌آید و باید ترک شود.

ابن تیمیه می‌گوید: «و من حماقاتهم اقامهٔ المآتم و النیاحهٔ علی من قد قتل من سنین عدیدهٔ. و من المعلوم انّ المقتول و غیره من الموتی اذا فعل مثل ذلک بهم عقب موتهم کان ذلک ممّا حرّمه اللّه و رسوله... و هؤلاء یأتون من لطم الخدود و شق الجیوب...»؛(۱) «از جمله حماقت‌های آنان برپایی مراسم عزاداری و نوحه‌خوانی بر کسی است که سال‌های پیش کشته شده است. و معلوم است که مقتول و غیر او از مردگان اگر بعد از مرگشان این کارها برایشان انجام شود این‌ها از جمله چیزهایی است که خدا و رسولش حرام کرده است... ولی آن‌ها این گونه کارها از قبیل به صورت زدن و گریبان چاک دادن را انجام می‌دهند...».

او نیز می‌گوید: «و کذلک حدیث عاشوراء... و اقبح من ذلک و اعظم ما تفعله الرافضهٔ من اتخاذه مأتماً یقرأ فیه المصرع و ینشد فیه قصائد النیاحهٔ...»؛(۲) «و نیز از حدیث عاشورا... و قبیح‌تر و بزرگ‌تر از آن کاری است که رافضه انجام می‌دهند و آن روز را ماتم گرفته و مقتل خوانده و قصیده‌هایی برای نوحه انشاء می‌کنند...».

ما در این کتاب به بررسی و پاسخ به این موضوع از نظر عقل و دیدگاه عقلا و قرآن و روایات و سیره صحابه و بزرگان می‌پردازیم.

علی اصغر رضوانی

برپایی شعائر دینی

اشاره

از دستورات اکید شرع مقدس اسلام، برپایی شعائر دینی است. امری که تعظیم آن از تقوای قلب شمرده شده است. در اصل این حکم هیچ اختلافی وجود ندارد، ولی اختلاف در آن است که آیا تطبیق این حکم بر مصادیق آن به شرع واگذار شده است یا آن که این تطبیق می‌تواند به واسطه عرف متشرعه و عقلا باشد. در این مبحث به این موضوع می‌پردازیم.

مفهوم شعائر

۱ – خلیل بن احمد فراهیدی می‌گوید: «شَعَرْتُه، یعنی تعقل کردم و آن را فهمیدم...».(۳)

۲ – جوهری می‌گوید: «شعائر، اعمال حجّ است، و هر چه که علم برای اطاعت خداوند متعال باشد جزء شعائر است... و شعار قوم در جنگ: علامت آنان است تا برخی، برخی دیگر را بشناسند... وَاَشْعَرتُه فَشَعر، یعنی فهماندم او را، او نیز فهمید».(۴)

۳ – فیروزآبادی می‌گوید: «اَشْعَره الأمر، یعنی امر را به او اعلام کرد... و شعار حجّ عبارت است از مناسک و علامات حجّ...».(۵)

۴ – ابن فارس می‌گوید: «اشعار به معنای اعلام از طریق حسّ است. و مشاعر به معنای معالم و مفرد آن مشعر است، به معنای مواضعی که به توسط علاماتی معلوم شده است».(۶)

۵ – قرطبی می‌گوید: «هر چیزی که برای خداوند متعال است و در آن امری است که نشانگر اعلام و اشعار می‌باشد، به آن شعار یا شعائر می‌گویند. و شعار یعنی علامت و اشعرت یعنی اعلام کردم، و شعیره به معنای علامت، و شعائر خدا به معنای عَلَم‌های دین خداست».(۷)

از مجموع این کلمات استفاده می‌شود که لفظ «شعائر» هم در موارد اعلام حسّی به کار می‌رود که در آن جنبه اعلامی دارد، و هم مطابق استعمال قرآنی در جنبه اعلام دینی و نشر دین و گسترش نور خداوند به کار می‌رود.

در این کلمه جنبه دیگری نیز وجود دارد که همان بُعد إعلاـ و سرافرازی است. این بُعد گرچه در ماهیت کلمه «شعائر» یافت نمی‌شود، ولی در ماهیّت متعلّق شعائر وجود دارد.

نتیجه این که: شعائر همان نُسک و اعمال حجّ من حیث هو نیست، آری نُسک و اعمال حجّ را مشاعر گویند؛ زیرا در آن‌ها جنبه اعلامی وجود دارد. و به تعبیر دیگر شعائر، دین خدا نیستند، بلکه شعائر اشاره به جنبه اعلای دین خدا دارد.

تنوع شعائر

شعائر دینی که مورد اعتراض برخی از فرقه‌های اسلامی قرار گرفته است، دارای انواع گوناگون و مختلفی است:

۱ – برپایی یادبود و جشن‌های بزرگ میلاد بزرگان دین؛ همانند پیامبرصلی الله علیه وآله و امامان از اهل بیت‌علیهم السلام امری که وهابیان آن را از امور مستحدثه برشمرده و حکم به بدعت و ضلالت آن نموده‌اند.

۲ – اهتمام به روزهایی که در اسلام به یادماندنی بوده، در آن حوادث مهمّی اتّفاق افتاده است؛ مثل: روز مبعث، روز جنگ بدر، خندق، روز فتح مکه، شب معراج، شب هجرت، روز مباهله و روز غدیر و...

۳ – درجه‌ای بالاـتر از این موارد، به این‌که قبور اولیای دین را آباد کرده و بر روی آن‌ها گنبد و مناره بنا کنیم، تا در حقیقت اعلان و اشعاری بر وجود امام و رهبری الهی و دعوت به اقتدا به کیش و آیین او باشد.

۴ – اهتمام به مکان‌های جغرافیایی، مکان‌هایی که در آنجا وقایع مهمّی اتّفاق افتاده است؛ مثل محل غدیر خم، غار حرا، موضع غزوه بدر و مساجدی که پیامبرصلی الله علیه وآله در آن‌ها نماز به جا آورده است. به این که در آن مکان‌ها حاضر شده و از آن‌ها تبرّک جوییم.

۵ – برپایی شعائر حسینی‌علیه السلام و اقامه مجالس عزا و روضه خوانی در یادبود اولیای الهی و ذکر مصایب آنان.

۶ – خواندن دعاها و ذکرهای دسته جمعی و به صورت مشترک، به نیّت برپایی شعائر دینی.

بررسی ادلّه رجحان

کسانی که قائل به جواز و رجحان برپایی شعائر دینی هستند، به انواعی از ادلّه تمسّک کرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) آیات شعائر

در آیات بسیاری سخن از شعائر الهی به میان آمده است؛ از قبیل:

۱ – «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ لَا الْهَدْیَ وَ لَا الْقَلائِدَ وَ لا آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ»؛(۸) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شعائر و حدود الهی [و مراسم حج را محترم شمرید و مخالفت با آنها] را حلال ندانید؛ و نه ماه حرام، و نه قربانی‌های بی نشان و نشاندار را، و نه آنها را که به قصد خانه خدا برای به دست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می‌آیند.»

در این آیه دو احتمال داده شده است: یکی آن که حکم ایجابی باشد و در حقیقت خداوند مؤمنین را امر به تعظیم شعائر الهی نموده است. و دیگر اینکه حکم تحریمی باشد و در صدد نهی از سستی کردن در برپایی شعائر الهی و مصادیقی که در این آیه ذکر شده است.

۲ – «ذَلِکَ وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ»؛(۹) «این است [مناسک حج ؛ و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل‌هاست.»

این آیه از واضح‌ترین آیات برای اثبات رجحان برپایی مراسم است؛ زیرا به طور صریح دلالت بر محبوبیّت و رجحان تعظیم شعائر الهی به طور عموم دارد.

۳ - «وَ الْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ»؛(۱۰) «و شترهای چاق و فربه را [در مراسم حج برای شما از شعائر الهی قرار دادیم؛ در آن‌ها برای شما خیر و برکت است.»

در این آیه «من» تبعیضیه به کار رفته است که دلالت دارد بر این‌که شترهای قربانی در ایام حج نیز از جمله شعائر الهی به حساب می‌آید.

۴ - «إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتِ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاجُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا»؛(۱۱) «صفا و مروه از شعائر [و نشانه‌های]خداست؛ بنابراین، کسانی که حجّ خانه خدا و یا عمره انجام می‌دهند، مانعی نیست که بر آن دو طواف کنند؛ [و سعی صفا و مروه انجام دهند. و هرگز اعمال بی رویه مشرکان، که بت‌هایی بر این دو کوه نصب کرده بودند، از موقعیّت این دو مکان مقدّس نمی‌کاهد].»

۵ - «فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ»؛(۱۲) «و هنگامی که از عرفات کوچ کردید خدا را نزد مشعرالحرام یاد کنید.»

این آیه نیز درصدد بیان شعائر دینی با لفظ مشعر شده است.

ب) آیات مشابه

نوعی دیگر از آیات است که اشاره به شعائر دینی کرده، ولی لفظی غیر از لفظ «شعائر» در آن به کار رفته است.

۱ - «وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالاً وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ * لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَ أَطْعِمُوا الْبَآئِسَ الْفَقِيرَ * ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ * ذَلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ»؛(۱۳) «و مردم را دعوت عمومی به حج کن، تا پیاده و سواره بر مرکب‌های لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند. تا شاهد منافع گوناگون خویش [در این برنامه حیات بخش باشند]؛ و در ایام معینی نام خدا را، بر چارپایانی که به آنان داده است، [به هنگام قربانی کردن ببرند؛ پس از گوشت آن‌ها بخورید و بینوای فقیر را اطعام نمایید. سپس باید آلودگی‌هایش را برطرف سازند؛ و به نذرهای خود وفا کنند، و بر گرد خانه گرامی کعبه طواف کنند. [مناسک حج این است؛ و هر کس برنامه‌های الهی را بزرگ دارد، نزد پروردگارش برای او بهتر است.»

علما و مفسرین ذیل آیه فوق را که اشاره به تعظیم حرمت‌های الهی شده، داخل در برپایی شعائر الهی کرده‌اند؛ زیرا مطابق قاعده همان گونه که می‌توان استدلال به ادله‌ای کرد که عنوان خاصی در آن وارد شده، همچنین می‌توان به عناوینی استدلال کرد که مشابه و مشترک با آن عنوان خاص می‌باشد، و این در صورتی است که حکم بر یک عنوان نوعی یا جنسی کلی وارد شده که دارای افراد گوناگون است، وگرنه منجر به قیاس باطل خواهد شد.

۲ - «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلاَّ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛(۱۴) «آن‌ها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هرچند کافران ناخشنود باشند.»

از آن جا که این آیه در سیاق آیات جهاد و دعوت به توحید و نشر و تبلیغ دین آمده، لذا مقصود از دین خدا که دشمنان اسلام در صدد خاموش کردن آن برآمدند همان «شعائر» الهی است، که در آیه دیگر «وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ» به آن اشاره شده است.

۳ - «فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ»؛(۱۵) «[این چراغ پرفروغ در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن بالا رود [تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد] به خانه‌هایی که نام خدا در آن‌ها برده می‌شود، و صبح و شام در آن‌ها تسبیح او می‌گویند...».

این آیه بـا ملاحظه آیـات قبـل آن، از جمله آیه «نـور» دلالـت دارد که مقصـود از «فِی بُیُوتٍ...» خانه‌هـایی است که در آن‌هـا نـور خداست، و مراکزی است که مصدر و منبع پرتوافکنی نور دین و محلّ هدایت و شریعت است.

خداونـد متعـال اراده کرده این خانه‌های نوری ترفیع و تکریم شود. و نیز سـزاوار است که به طور مـداوم محلّ ذکر خـدا و عبادت و طاعت حضرت حق باشد.

از این آیه به خوبی اسـتفاده می‌شود که خداوند اراده کرده تا هر محلی که متکفّل بیان احکام دین اسلام و تعالیم آسمانی است که از آن به نور خدا تعبیر شده، تعظیم و تکریم شود. و نیز اسـتفاده می‌شود که «شـعائر» اختصاص به بابی خاص ندارد؛ یعنی مختص به مناسک حجّ یا عبادات معهود نیست، بلکه شامل هر چیزی می‌شود که در آن نشر احکام دین است، و نیز هر موضوعی را که در آن بیان و تبلیغ معارف اسلامی است در بر می‌گیرد.

۴ – «وَ جَعَلَ کَلِمَةَ الَّذِینَ کَفَرُوا السُّفْلَی وَ کَلِمَةُ اللَّهِ هِیَ الْعُلْیَا وَ اللَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ»؛(۱۶) «و خداوند گفتار [و هدف کافران را پایین قرار داد [و آنان را با شکست مواجه ساخت و سخن خدا [و آیین او]بالا [و پیروز] است و خداوند عزیز و حکیم است.»

توجیه این آیه بـدین قرار است که از این آیه اسـتفاده می‌شود، هرچه بازگشـتش به اعلای کلمـهٔ اللّه و نابودی کلمـهٔ الکفر است از اغراض شرع و از مقاصد دین به حساب می‌آید.

۵ – «وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکَافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلًا»؛(۱۷) «و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلّطی نداده است.»

در این آیه مبارکه اشاره به بُعد دیگری از حقیقت «شـعائر» شده است، و آن جنبه ازدیاد سـربلندی و عزّت اسـلام و مسلمین است. و بُعد دیگر آن که قاعده شعائر دینی بر آن دلالت دارد جنبه اعلای کلمهٔ اللّه و اعزاز کلمه مسلمین است.

واگذاری تطبیق به عرف

شـارع مقـدس هنگامی که در وجود معنای معیّنی تصـرف نمی‌کنـد، معنای آن این است که شارع، عرف و عقلا و متشـرّعه را اجازه داده تا هر مصداق از آن معنا را می‌توانند در خارج پیاده کنند.

در مورد عنوان «شـعائر دینی» که شارع مقـدّس ترغیب به تعظیم آن نموده است، از همین قرار است. برای روشن شدن بیشتر موضوع به سه نکته اشاره می‌کنیم:

الف) عنـاوینی که در لسـان شـرع وارد شـده و دلیلی بر نقـل آن از معنای لغوی به معنای جدیـد نیست، بایـد آن عناوین را بر معنای لغوی اوّلی خود باقی گذاشت.

ب) در مورد کیفیت موضوعـات در خـارج، اگر شـارع تصـرفی کرده و به کیفیتی خـاص تصـریح نموده است، آن را اخـذ می‌کنیم وگرنه به همان معنای عرفی آن اخذ می‌نماییم.

ج) وجود اشیا بر دو نحو است: یکی وجود تکوینی و دیگری وجود اعتبـاری؛ مثلاً عنـاوین اغلب معاملات؛ از قبیـل بیع، اجاره و... وجودشان اعتباری است.

در مورد کلمه «شـعائر» که به خـدا یـا دین اسـلام اضافه می‌شود نیز مطلب از این قرار است؛ زیرا معنای حقیقی و اصـلی که در کلمه «شـعائر» اخـذ شده همان اعلام و انتشار است. و از آن جا که شارع مصداق خاصـی برای آن به طور خصوص تعیین نکرده است لذا آن را در زمینه اوّل و دوّم بر حـال خود بـاقی می‌گـذاریم؛ یعنی بـاقی بر معنـای عرفی نموده و دربـاره کیفیت وجود آن در خارج به عرف متشرعه واگذار می‌کنیم.

و از طرفی دیگر، از آن جـا که «شـعائر دینی» علامـت و نشـانه‌ای بر امور دیگر است، گرچه فی حـدّ نفسه از امور تکوینی به حساب می‌آیند، لذا دلالت آن‌ها بر معانی اعلامی اعتباری است نه تکوینی.

در نتیجه: این امر اعتباری که شارع در بیان مصداق آن در خارج دخالتی نکرده به عرف متشرعه واگذار می‌شود.
نتیجه این که: هر موردی را که شارع مقدّس به عنوان شعائر دینی معیّن کرده است آن را اخذ کرده و آن را یکی از مصادیق شعائر دینی می‌پنداریم. ولی به مرور زمان مصادیقی پیدا می‌شود که عرف متشرعه و عقلا آن را از مصادیق حتمی شعائر دینی به حساب می‌آورند، و در عمل به آن هیچ محذوری نمی‌بینند، آن‌ها نیز به طور قطع داخل در عموم ادله تعظیم شعائر الهی خواهد بود.

پاسخ به شبهات

در رابطه با برپایی مراسم عزاداری امام حسین‌علیه السلام از ناحیه مخالفین؛ همانند وهابیان شبهات و اشکالاتی وارد شده است که در این مبحث به آنها می‌پردازیم:
۱ - ضرورت جعل از جانب شارع!!
می‌گویند: هر شعاری که قرار است از جانب دین برپا شود باید از جانب شارع، جعل و تشریع شده باشد وگرنه بدعت و ضلالت و افتراء بر خداوند است.
پاسخ
با بیاناتی که قبلاً به آن‌ها اشاره شد، دیگر جایی برای این اشکال باقی نمی‌ماند، زیرا:
اولاًـ جعل و تشریع شارع بر دو نوع است: جعل خاص و جعل عام، به جعل خاص تمسّک کرده و در موارد جعل عام و کلی هر مصداقی را که شارع مشخص کرده، به آن اخذ می‌کنیم و در مواردی که شارع از آن‌ها اسمی نبرده، ولی عرف متشرعه آن را پذیرفته است به آنها نیز عمل می‌نماییم.
ثانیاً: در بحث اصول اشاره شده که شارع اگر امر به فعل کلّی کند؛ مثل امر به نماز، و در به جا آوردن آن قیدی نیاورد، انسان مخیّر است که مصداق آن را به هر نحوی که مانع شرعی ندارد انجام دهد. مثلاً نماز را در هر زمان و مکانی که محذور شرعی ندارد انجام دهد. در مورد تعظیم شعائر دینی نیز حکم از این قرار است.
۲ - لزوم تفویض شریعت
می‌گویند: اگر شارع مقدّس امر شعائر را به عرف متشرعه واگذار کند در نتیجه لازم می‌آید که امر شریعت به آنان تفویض شده باشد، و این نوع تفویض باطل است.
پاسخ
تطبیق کلّی بر مصداق جدید، تفویض در دین به حساب نمی‌آید. آن وقتی تفویض است که اصل حکم کلّی نیز از ناحیه عرف به دست آمده و به او تفویض شده باشد.
به بیانی دیگر، عناوین ثانوی بر دو قسم اند:
الف) عناوین ثانوی در ناحیه حکم؛ که ملاکشان ثانوی است و لذا حکمشان نیز ثانوی است؛ از قبیل عنوان ضرر، حرج، نسیان، اکراه، اضطرار و...
ب) عناوین ثانوی در ناحیه موضوع؛ که عبارت است از حالاتی که بر موضوع عارض می‌شود نه حکم. این حالات عارضی ملاکشان ثانوی نیست بلکه ملاک و حکم آنها اوّلی است، و تنها موضوعش ثانوی است؛ از قبیل: مصادیق احترام به پدر و مادر و میهمان که ملاک و حکم آنها اوّلی است، ولی موضوع آنها ثانوی است یعنی بر موضوع حکم حالت‌های گوناگون عارض می‌شود. در این مورد خاص می‌گوییم: احترام، حکم اوّلی است که عقل و شرع بر آن حاکم است، ولی مصادیق جدید و حادث از احترام که در بین مردم مرسوم است، حالات جدیدی است که در موضوع حکم پدید می‌آید که امر آن به عرف واگذار شده

مادامی که منع شرعی خاص بر آن مترتب نشود.

۳ - لزوم تحلیل حرام و تحریم حلال!!

می گویند: اگر شارع مقدس امر شعائر و رسوم دینی را به عرف واگذار کند، منجر به تحلیل حرام و تحریم حلال خواهد شد؛ زیرا عرف به جهت آن که معصوم نیست گاهی چیزی را که حرام است حلال دانسته و گاهی بالعکس کاری را که حلال است حرام می‌پندارد.

پاسخ

تحلیل حرام و تحریم حلال اگر به این معنا است که مکلّف و متشرعه فعل مصداقی خارجی را بدون هیچ دلیل و مدرکی حلال و مصداقی را نیز حرام کند، این کار منجر به تحریم حلال و تحلیل حرام می‌شود، و در این صورت اعتراض فوق وارد است، ولی اگر این عمل با استناد به دلیل شرعی ولو عام باشد هیچ اشکالی بر آن مترتب نیست؛ زیرا محلِّل و محرِّم، مدرک و دلیل شرعی است، و کار انسان مکلف تطبیق بر مصادیق است.

۴ - بازی با ثوابت شریعت!!

و نیز می‌گویند: اگر جعل شعائر و برپایی آن‌ها به عرف واگذار شود منجرّ به عبث کاری و بازی با ثوابت شریعت می‌شود، زیرا موقعیت‌ها مختلف است.

پاسخ

در مورد این اشکال می‌گوییم: محذوری را که اشکال کننده از آن خوف دارد توسعه شریعت و گسترش آن است، این امری است که خود آیات قرآن به آن اشاره دارد.

خداوند متعال می‌فرماید: «... وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ»؛ «خداوند اراده کرده که نور خود و دین و شریعتش را گسترش داده و منتشر سازد.» و نیز می‌فرماید: «... وَ کَلِمَةُ اللَّهِ هِیَ الْعُلْیا»؛ «خداوند اراده سرافرازی دین و آیین خود را نموده است.»، و برپایی مصادیق الهی از قبیل توسعه در اعلای کلمهٔ اللّه و تتمیم نور الهی است که خداوند به نحو کلّی آن را اراده کرده است. و اگر مقصود از توسعه دین و شریعت، تغییر و تحوّل حتی در ثوابت آن دو است، این امر شکّی در بطلانش نیست، و می‌دانیم که تطبیق عنوان کلّی شعائر دینی بر موضوعات جدید و مصادیق مختلف از قسم توسعه دین در ثوابت آن نیست.

۵ - تعمیم به تمام موارد

می گویند: اگر قرار باشد که برپایی شعائر به مردم واگذار شود چه فرقی بین ابواب و موارد مختلف است؟ چرا در ابواب دیگر؛ مثل نماز، روزه، حجّ، زکات، خمس و ابواب دیگر، عرف و متشرعه حقّ دخالت نداشته باشند و هرکس یا گروهی برای خود شرط و قیدی در آن‌ها نگذارند و آن حقیقت را با قیود و شرایط خاص به خود به عنوان شعار دینی معرّفی کنند؟

پاسخ

فرقی است بین قاعده توقیفی بودن امور و بین بحث اصولی از حقیقت شرعیه و حقیقت لغویه؛ در موردی که عنوان حقیقت شرعی است قاعده توقیفی بودن امور به تمام معنا جاری می‌شود، به خلاف مواردی که شارع در عناوین و معانی آنها تصرّفی نداشته و معنای لفظ را بر حقیقت لغوی آن باقی گذارده است، که در این موارد شارع مقدس هنگام تشریع و تقنین حکم، عنوان و معنا را بر اطلاق و کلیّت خود باقی گذارده است؛ مثلاً ـ در مورد امر شارع به نیکی به پدر و مادر، حقیقت شرعی از خود به جای نگذاشته است، و برای این تکلیف خصوصیات و جزئیّات معیّن نکرده است، لذا آنچه بر انسان واجب است انجام هر کاری است که آن عنوان نیکی به پدر و مادر تحقّق پیدا کند، زیرا شارع این عنوان را تحدید نکرده و بر معنای لغوی آن باقی گذارده است.

بر خلاف آن مواردی که شارع از خود حقیقت شرعی به جای گذارده است؛ مانند نماز، حجّ، اعتکاف، روزه و دیگر موضوعات

عبادی، که در این موارد ما نمی‌توانیم از خود قیود و شرایطی اضافه کنیم، بلکه در اجزا و شرایط تا روز قیامت باید تابع شرع باشیم، گرچه در خصوصیاتی که از ماهیّت عمل خارج است، خود را مختار می‌بینیم، مثل آن که نماز را در کدام مکان بخوانیم، مگر آن که منع شرعی خاص رسیده باشد که در اصول از آن به تخییر عقلی تعبیر می‌شود.

۶ - هتک حرمت مبانی اسلام و ارکان شریعت!!

می گویند: در صورتی که امر شرایع دین به مردم واگذار شود، باعث هتک حرمت و اسائه ادب به مبانی اسلام و ارکان شریعت خواهد شد و نیز با مضامین شامخ و تعالیم عالی اسلام سازگاری ندارد.

پاسخ

هتک در لغت به معنای پاره کردن ستر و امر پوشیده را گویند.(۱۸) و در مورد دین مقصود به آن کشف نقاط ضعف مسلمین است.

در مورد اشکال فوق می گوییم: واگذاری شریعت در امور و تکالیف توقیفی به مردم موجب هتک حرمت دین و شریعت و استهزا و اسائه ادب به مبانی اسلام و ارکان شریعت خواهد بود، ولی در عناوینی که حقیقت شرعی از ناحیه شارع ندارد، امر مصداق و تطبیق کلّی آن بر افراد خارجی به دست متشرعه و عرف مردم واگذار شده است.

۷ - ضرری بودن برخی از شعائر!!

می گویند: اقامه برخی از شعائر منجرّ به ضرر بر اسلام یا مسلمین خواهد شد، خصوصاً شعائر حسینیعلیه السلام که برپایی آن همراه با تحمّل ضررهای فراوانی است. و مطابق دستورات شرع مقدس دفع ضرر به هر درجه‌ای که باشد واجب است.

پاسخ

در مورد شعائر دینی که عنوان کلّی آن از عناوین توقیفی نیست بلکه از قبیل احترام به پدر و مادر غیر توقیفی است تا حدّی بر مصادیق خارجی آن تطبیق می کنیم که منجرّ به حرمت نشود، زیرا ما به طور کلّی ادعا نمی‌کنیم که هر عنوان غیر توقیفی را می‌توان در هر مصداقی پیاده کرد، بلکه تنها بر مصداقی می‌توان پیاده کرد که محقّق عنوان کلّی باشد. و به تعبیر دیگر شارع آن مصداق را به خصوصه تحریم نکرده باشد، بلکه تصریح به حلّیّت آن داشته یا داخل در اصالهٔ الحلیهٔ باشد.

۸ - به استهزا کشانده شدن شریعت!!

برخی می گویند: تفویض مصادیق شریعت به دست عرف منجر می‌شود که مردم عناوین کلّی را بر مصادیقی پیاده کنند که شریعت به استهزا کشیده شود. و از آن جا که حفظ کیان و آبروی شریعت واجب است، در نتیجه امر تطبیق شریعت را باید به دست خود شارع در تمام موارد واگذار کرد.

پاسخ

استهزا؛ چه از ناحیه فرقه‌های دیگر اسلامی یا از ملت‌ها و ادیان دیگر بر چند قسم است:

الف) استهزای باطل و غیر حق:

این نوع استهزا هیچ گونه تأثیری نداشته و مانعیّتی ندارد؛ مثل این که مردم مذاهب یا ادیان دیگر اعمال عبادی ما را به استهزا بگیرند. این نوع استهزا کاشف از نقص و عیبی در مؤمنین یا در خود دین نیست.

ب) استهزای عرفی:

این نوع استهزا نتیجه اختلاف عرف‌ها و محیطهاست. شعارهای هر قومی به جهت دلالت بر معنای بلندی وضع شده است، ولی ممکن است قومی دیگر از آن‌ها معنای دیگری را برداشت کنند، ولی این اختلاف برداشت باعث نمی‌شود که آن معانی را در قومی که اختراع کرده منع نماییم.

ج) استهزای به جهات واقعی:

برخی از استهزاها جهات واقعی دارنـد، و لـذا موجب هتـک حرمت و اسـتهزای واقعی شـریعت و دین است. و از آن جا که این دو عنوان از مصادیق و اصـناف حسن و قبـح عقلی است و عقل آن را درک می کنـد، لـذا اگر در موردی تطبیق عنوان کلّی بر مصـداق منجرّ به استهزای واقعی شد آن را تحریم می کنیم.

عزاداری

عزاداری از دیدگاه عقل

با مراجعه به عقل و دیدگاه عقلا پی می‌بریم که عزاداری در سوگ اولیا خصوصاً سرور و سالار شهیدان مورد تأیید عقل و نظر عقلا است. اینک این موضوع را از این زاویه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱ – عزاداری و احیای فرهنگ عاشورا

بـا مراجعه به عقـل سـلیم پی می‌بریم که برپـایی مراسم عزای اولیای الهی، خصوصاً سـرور و سالار شـهیدان امام حسـین علیه السـلام موافق با عقل می‌باشد، زیرا احیا و تکریم آنان در حقیقت تکریم شخصـیت عظیم و شـعارهای آنان است و هر امّتی که بزرگان خود را تکریم نکند محکوم به شکست و نابودی است. بزرگانند که تاریخ امّت‌ها را ترسیم کرده و آن را می‌سازند.

شیخ عبداللّه علائلی که از علمای اهل سـنت لبنان است درباره امام حسـین‌علیه السـلام می‌نویسد: «شـیعه هر سال خاطره عاشورا را به جهات تربیتی و دینی تجدید می کند، و این زنده یادی است بسیار مهم و سازنده که با نمایش جانبازی دلاوران کربلا، روح شهامت و فـداکاری به انسان‌ها می‌دهـد و آن‌ها را ضدّ قدرت‌های سـتمگر بسیج می کند. از این رو ما معتقدیم که تنها با آموزش و پیگیری نهضت حسـین‌علیه السـلام است که می‌توانیم در راه مبـارزه با اسـتعمارگران غرب و شـرق و حکومت‌های دست نشانـده آنان موفق گردیم».(۱۹)

نویسـنده انگلیسـی «توماس کارلایل» بعـد از آنکه شاهـد یکی از عزاداری‌های عاشورا بود درباره آن می گویـد: «لم یکن هناک ایّ نوع من الوحشـیهٔ او الهمجیهٔ و لم ینعدم الضبط بین الناس، فشعرت فی تلک اللحظهٔ و خلال تلک الشعائر و مازلت اشعر بانّی توصلت الی جمیع ما هو حسن و ممتلیء بالحیویهٔ فی الاسـلام، و ایقنت بانّ الورع الکامن فی اولئک الناس و الحماسهٔ المتدفقهٔ منهم بوسعهما هزّ العـالم هزاً فیمـا لو وُجّها توجیهاً صالحاً و انتهجا السـبل القویمـهٔ. و لاغرو فلهؤلاء الناس واقعیـهٔ فطریـهٔ فی شؤون الـدین»؛(۲۰) «در آن‌جا هیچ گونه وحشی گری یا تهاجم نبود و یک لحظه انضباط مردم بر هم نمی‌خورد. من در آن لحظه و در بین شعارها فهمیدم و تا کنون هم می‌فهمم که به تمام آنچه زیبا و نیکوست و پر از زندگی است در اسـلام رسـیدم و یقین پیدا کردم که تقوا و ورعی که در نهـان مردم نهفته و حمـاسه‌ای که از آنان جوشـش دارد در صورتی که درست توجیه شود و راه محکم و صـحیح خود را بپیماید می تواند عالم را تکان داده و در جهان تأثیرگذار باشد.»

او نیز می گویـد: «بهترین درسـی که از تراژدی کربلاـ می گیریم این است که حسـین‌علیه السـلام و یـارانش با همه وجودشان ایمانی اسـتوار به خداونـد بزرگ داشـتند. اینان با عمل خود به جهانیان ثابت کردند آنجا که حق با باطل روبه‌رو می‌شود جمعیت زیاد مهم نیست؛ زیرا پیروزی حسـین‌علیه السـلام بـا وجود اقلیتی که داشت بـاعث شـگفتی همه دانایـان جهـان شـد؛ چون نتیجه کـار، پیروزی حسین‌علیه السلام بود».(۲۱)

خانم ماربین فیلسوف معروف آلمانی می گوید: «مجالس حسـینی که در استانبول تشکیل می‌شود را مشاهده کرده‌ام که مردم در آن

جلسات به یکدیگر می گویند: همانا حسینی که امام و هدایت گر ماست، همان کسی که پیروی و اطاعت از او بر ما واجب است، نخواست که پیرو یزید شود و لذا جان و مال و اولاد و عیال خود را به جهت حفظ شرف و حسب و عظمت مقامش تقدیم نمود و در عوض از خود یاد نیکی در دنیا و شفاعت و قرب و منزلت از خدای متعال را در آخرت به جای گذاشت و این در حالی است که دشمنان او خسران را در دنیا و آخرت برجای گذاردند... آنگاه دیدم و فهمیدم که آنان به حقیقت می‌دانند و به یکدیگر اعلام می‌دارند و می گویند: اگر پیرو حسین‌علیه السلام هستید و اهل شرف می‌باشید و دارای روحیه بزرگ‌منشی هستید و افتخار را طالب می‌باشید، پس شما نیز باید پیرو افرادی همچون یزید نباشید، و بر شما سزاست که مرگ با عزت را بر زندگی همراه با خواری ترجیح دهید تا جاودانه شده و به سعادت آخرت نایل آیید...

آری شیعه تمام انواع سعادت و شرف را درک می کند. و هر کدام از آنان به دنبال عزت و افتخار هم نوعان و هم‌کیشان خوداند و این همان حقیقت پیشرفت در بین ملت‌های ترقی‌خواه می‌باشد و این همان تعلیمات حقوقی است... و این حقیقت مفاهیم دیپلماسی ماست. ما مردم اروپا به مجرد این که وضعیت و حرکات مذاهب دیگر را با اصول خود در تنافی و تضاد می‌بینیم آن‌ها را به جنون و وحشی گری نسبت می‌دهیم، غافل از آنکه اگر مقصود و اهداف آن‌ها را دنبال کنیم پی به سیاستی عقلایی می‌بریم ...».(۲۲)

«فردریک جمس» که یک شرق‌شناس است درباره درسی که از قیام امام حسین‌علیه السلام گرفته می گوید: «درس امام حسین‌علیه السلام و هر قهرمان شهید دیگری این است که در دنیا اصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد که تغییر ناپذیرند و همچنین هر گاه کسی برای این صفات ابدی مقاومت کند و بشر در راه آن استوار نماید، آن اصول همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند».(۲۳)

برخی از شعارهای حسینی

ما در اینجا به برخی از شعارهای ماندگار حسینی اشاره می کنیم؛

۱ - «انّی لا- أری الموت إلاّ- سعادهٔ، و الحیاهٔ مع الظالمین إلاّ برماً»؛(۲۴) «من در چنین شرایطی مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز رنج و نکبت نمی‌دانم.»

۲ - «لیس الموت فی سبیل العزّ إلاّ- حیاهٔ خالدهٔ، و لیست الحیاهٔ مع الذلّ إلاّ- الموت الذی لاحیاهٔ معه»؛ «مرگ در راه عزت جز زندگانی جاویدان نیست. و زندگانی با ذلّت جز مرگ نیست.»

۳ - «ألا و إنّ الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین، بین السلّهٔ و الذلّهٔ و هیهات منّا الذلّهٔ ...»؛ «آگاه باشید که زنازاده، پسر زنا زاده [ابن زیاد] مرا بین دو چیز مخیّر ساخته است. یا با شمشیر کشیده آماده جنگ شوم و یا لباس ذلت بپوشم و با یزید بیعت کنم، ولی ذلت از ما بسیار دور است.»

۴ - « «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ» و علی الاسلام السلام إذ قد بلیت الأمهٔ براع مثل یزید»؛(۲۵) «ما برای خدا و به سوی او رجوع خواهیم کرد. هنگامی که امت به رهبری مانند یزید مبتلا است باید با اسلام وداع کرد.»

۵ - «... إنّی لم أخرج أشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً، و إنّما خرجت لطلب الاصلاح فی أمهٔ جدّی‌صلی الله علیه وآله، أرید أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر و أسیر بسیرهٔ جدّی و ابی علی بن ابی طالب‌علیه السلام ...»؛(۲۶) «من به جهت طغیان گری و ایجاد تفرقه بین مسلمین و فساد و ظلم قیام نکردم، بلکه برای اصلاح در امّت جدّ خود خروج نمودم، می‌خواهم امرِ به معروف و نهی از منکر کرده و به سیره جد و پدرم علی بن ابی طالب عمل کنم.»

۲ - ارتباط عاطفی امّت با اولیای الهی

یکی از راه‌های اساسی و مهمّ در توجیه مسائل عقیدتی و سیاسی و اجتماعی برای عموم مردم، راه تحریک عاطفه در وجود انسان

است. انسان از این جهت، بیشتر تأثیرپذیر است تا جنبه عقلی و جوانب دیگر. به تعبیری دیگر، این روش مؤثرتر از دیگر روش‌ها است. گرچه راه عقل و تعقل را نیز نباید فراموش کرد و همراه احساس عقل گرایی را نیز باید در مردم زنده نمود؛ زیرا تنها مکتب و مذهبی دوام دارد که برگرفته از عقل و احساس باشد. حال با توجه به قضیه شهادت اولیای الهی خصوصاً سرور و سالار شهیدان، تذکر و توجه دادن مردم به آن واقعه سبب تحریک احساسات مردم خواهد شد و از این طریق می‌توانیم آن بزرگواران را به عنوان الگو معرفی کرده، شعارها و دستورهایشان را – که همان شعارها و دستورهای خداوند است – به مردم برسانیم.

این مطلب با در نظر گرفتن مدح پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله در مورد آن حضرت بیشتر مشخص می‌شود؛ آنجا که فرمود: «حسین منّی و أنا من حسین، أحبّ اللَّه من أحبّ حسیناً»؛(۲۷) «حسین از من و من از حسینم، خداوند دوست می‌دارد هر کس که حسین را دوست بدارد.»

هم چنین پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن و الحسین سیّدا شباب أهل الجنّة»؛(۲۸) حسن و حسین سرور و سید جوانان اهل بهشتند.»

نویسنده مسیحی «انطوان بارا» در این باره می‌گوید: «لم تحظ ملحمة انسانیة فی التاریخین القدیم و الحدیث بمثل ما حظیت به ملحمة الاستشهاد فی کربلاء من اعجاب و درس و تعاطف»؛(۲۹) «هیچ حماسه انسانی در تاریخ قدیم و جدید به مقداری که حماسه شهادت حسین‌علیه السلام در کربلا بهره‌مند شد از اعجاب و درس و عاطفه بهره‌مند نشده است.»

او نیز در ادامه واقعه کربلا را این گونه توصیف می‌کند: «الأولی و الرائدة و الوحیدة و الخالدة فی تاریخ الانسانیة مذ وجدت و حتی تنقضی الدهور؛ اذ هی خالدة خلود الانسان الذی قامت من اجله»؛(۳۰) «این حماسه برترین و پیشتازترین و یگانه و ماندگار در تاریخ انسانیت است از روزی که تحقق یافت و تا نهایت روزگار؛ زیرا این حماسه تا انسانی وجود دارد، زنده است، انسانی که آن حماسه به جهت او پدید آمد.»

او نیز می‌گوید: «و احتل قبر الحسین الشهید کعَلَم لایندرس، اثره فی الضمائر قبل الأرض و لم یزده کروز اللیالی و الأیام الاّ رسوخ رسمه، و ما زادته اجتهادات ائمة الکفر و اشیاع الضلال الاّ بروزاً و ثباتاً، فازداد اثره علواً.

و لنجل عیوننا الآن اذا کنّا فی شک من تمام هذه المعجزات التی اجترحها شهادة سیدالشهداء... لنجعلها فی کل البقاع و الأصقاع باحثین عن ایّ اثر لیزید او معاویة او شمر، فلایمکن ان نعثر علی ایّ اثر لهؤلاء، فقد اندرست آثارهم و انمحی ذکرهم، و اذا ذکروا فلأجل لعنهم و الدعاء لهم بنار حامیة لاتنطفئ...

الحسین منارة هدی و فوق کلّ یمّ... الحسین طوق نجاة و فی کلّ مظلمة... الحسین قبس من نور و حق و أمام کل طاغیة... الحسین ثورة لاتُبقی و لاتَذر، هوعلیه السلام ملء الأبصار و الأسماع، أمل للحائرین و المظلومین، و بلسم للمجروحین المحزونین و شفاء لکلّ علة اجتماعیة و اخلاقیة.

و لنر الآن أین اولئک الظالمون و أین قبورهم و کیف یذکرون... و لنر الآن کیف یُکرم المؤمنون علی اختلاف أدیانهم الحسین‌علیه السلام و کیف یستلهمون ثورته فی قیامهم و قعودهم، فی صغائر امورهم الدنیویة و کبائرها، فنمجد اللَّه الذی کان رفوقا بعباده؛ اذ أعد لهم طوق خلاصهم و رفع أمام بصائرهم الکلیلة منارة الفضیلة و الحق بشخص الحسین الشهید.

و انّها لعبرة و درس علوی لبنی البشر کی لا-یعموا بصائرهم و یصموا آذانهم عن دعوات الحق التی یرسل لها تعالی اربابها لحکمة فوق مستوی إدراکهم.

و نهضة الحسین‌علیه السلام هی السفینة التی عناها الرسول الکریم؛ فمن یرکبها ینجو و من یتخلف عن رکوبها یغرق.

فما اجدر بالبشریة و هی تجتاز فی هذا العصر المظلم اخلاقیاً و اجتماعیاً و سُلطویّاً، دِرب آلامها، لأن تتوجه نحو منارة الحسین کیلا تضل و تتمسک بأطواق مبادئه کیلا تغرق، و تسترشد بصرخته کی تبعد عنها وحوش الضلالة و ثعابین الظلم و الإذلال.

و ما أحرانا الآن اکثر من ایّ وقت مضی، لأن نستدفئ بحرارة قتل الحسین المنبعثة من قلوبنا حارة لاتبرد أبداً، و هی حارة تستوطن قلوبنا و لاداعی للبحث عنها بعیداً عن صدورنا، فهی جزء من حرارة قلوبنا اذ کنّا مؤمنین. و لنا فی قوله الرسول الکریم": انّ لقتل الحسین حرارة فی قلوب المؤمنین لاتبرد ابداً "دافعاً لإدراک حقیقة جوهریة لطالما تغافلنا عنها، و هی انّ حرارة قتل الحسین قد احتلت قلوبنا و امتزجت فی دموعنا...»؛(۳۱) «قبر حسین شهید به مانند عَلَمی که از بین نمی‌رود اثر خود را در نهان‌ها قبل از موجودیّت کره زمین گذاشته و در گذر شبانه‌روز نه تنها چیزی از آن کم نشده بلکه حقیقت آن در مردم رسوخ پیدا کرده است. و کوشش‌های رؤسای کفر و پیروان ضلالت راه به جایی نبرده و تنها بر ظهور و ثبات قبر حسین‌علیه السلام افزوده و روز به روز بلندمرتبه‌تر شده است.

چه خوب است که امروز چشم‌های خود را باز کنیم اگر در تمام این معجزاتی که شهادت سید الشهدا از خود به یادگار گذاشته شک داریم، آری چشم‌های خود را باز کنیم و در هر کوی و نقطه‌ای جستجو نماییم که آیا اثری از یزید و یا معاویه و یا شمر وجود دارد، هر چه تفحّص کنیم هیچ گونه اثری از آنان نمی‌یابیم، آری، آثار آنان مندرس شده و یاد آنان محو گشته است، و اگر هم یادی از آن‌ها می‌شود به جهت لعن و نفرین بر آن‌ها با آتش افروخته‌ای است که هرگز خاموش نمی‌شود...

حسین‌علیه السلام مناره هدایت و بالاتر از هر اقیانوسی است... حسین‌علیه السلام حلقه نجات و در برابر هر ظلمی وجود دارد... حسین‌علیه السلام مشعلی از نور و حق و مقابل هر طاغوتی است... حسین‌علیه السلام نهضتی است که نه چیزی را باقی می‌گذارد و نه چیزی را رها می‌کند. او چشم‌ها و گوش‌ها را پر کرده و امید کسانی است که متحیّر شده و مظلومند، و کمک کار مجروحین محزون و شفای هر درد اجتماعی و اخلاقی است.

خوب است که الآن مشاهده کنیم، کجایند آن کسانی که ظلم کردند و قبرهایشان کجاست و چگونه یاد می‌شوند؟...

و نیز چه خوب است الآن ببینیم که چگونه مؤمنان با اختلاف در ادیان، حسین‌علیه السلام را تکریم می‌کنند، و چگونه از نهضت او در قیام و صلحشان و در کوچک‌ترین و بزرگ‌ترین امور دنیوی خود از او الهام می‌گیرند. و ما خدا را به جهت مهربانی که به بندگانش دارد تمجید می‌کنیم؛ چرا که برای مردم راه خلاصی را آماده کرده و در مقابل چشم‌های تارشان نور فضیلت و حق را در شخصیت حسین شهیدعلیه السلام بلند نموده است.

آری، نهضت حسین‌علیه السلام منشأ عبرت و درس علوی برای نوع بشر است تا چشم‌های خود را نبسته و درِ گوش‌های خود را از دعوت‌های حق که خداوند افرادی را برای آن به جهت بالا بردن سطح درک بشر فرستاده، نگیرند...

نهضت حسین‌علیه السلام همان کشتی است که رسول کریم آن را قصد کرده است؛ پس هر کس آن را سوار شود نجات یافته و هر کس از سوار شدن بر آن کوتاهی کند غرق خواهد شد.

چه بسیار سزاوار است برای بشریتی که در این عصر تاریکی در مورد مسایل اخلاقی و اجتماعی و حکومتی مصیبت‌ها کشیده، به نورانیّت حسین‌علیه السلام رو کند تا گمراه نگردد و به حلقه‌های مبادی او تمسک کند تا غرق نگردد و از شعارهای او بهره‌مند شود تا درندگان ضلالت و ظالمان و گمراهان از او دور گردند. و چه قدر الآن برای ما بیش از هر وقت دیگر لازم و سزاوار است تا حرارت شهادت حسین‌علیه السلام که در قلب هایمان برافروخته را شعله‌ور کنیم، حرارتی که هرگز سرد و خاموش نخواهد شد، حرارتی که بسیار گرم بوده و در قلب‌های ما سکنی خواهد گزید و جهتی ندارد که دور از سینه‌های خود آن را جستجو کنیم، چرا که ما مؤمنیم. و گفتار رسول کریم" همانا شهادت حسین‌علیه السلام حرارتی در قلوب مؤمنین قرار می‌دهد که هرگز خاموش نمی‌شود "برای ما انگیزه‌ای است برای درک حقیقتی اساسی که مدت‌ها از آن غافل بوده‌ایم و آن این که حرارت شهادت حسین قلب ما را فتح کرده و در اشک‌های ما ممزوج شده است ...».

دکتر «ژوزف» فرانسوی در تحقیقی تحت عنوان «شیعه و ترقّیات محیّرالعقول» می‌نویسد: «... و از جمله امور طبیعی که مؤیّد فرقه

شیعه شده و توانسته است در قلب دیگر فرقه‌ها تأثیر گذارد، مسأله اظهار مظلومیت بزرگان دینشان است. و این مسأله از امور طبیعی به شمار می‌آید، زیرا طبع هر کس به نصرت و یاری مظلوم کشش دارد و دوست دارد ضعیف بر قوی غلبه یابد و طبیعت‌های بشری متمایل به ضعیف است...

این مصنّفان اروپایی که تفصیل مقاتله حسین‌علیه السلام و اصحابش و کشته شدن او را می‌نویسند با وجود آن که به آنان اعتقاد ندارند، ولی به ظلم و تعدّی و بی رحمی قاتلین آن حضرت و یارانش اذعان دارند و نام قاتلین آن حضرت را به بدی یاد می‌کنند. این امور طبیعی در مقابلش هیچ چیز نمی‌تواند بایستد. و این نکته از مؤیّدات برای فرقه شیعه به شمار می‌آید...».(۳۲)

خانم «ماربین» فیلسوف آلمانی می‌گوید: «برخی از نویسندگان ما به جهت بی‌اطلاعی از کمیّت و کیفیت این شعار مترقیانه یعنی عزاداری حسینی... بدون هیچ اطلاعی قلمفرسایی کرده و این عزاداری حسینی را از جنون شیعه می‌دانند، ولی در این مسأله دقت نکرده که چگونه این عزاداری شؤون اسلام را تغییر داده است...

صد سال پیش شیعیان علی و حسین‌علیهما السلام در هند انگشت‌شمار بودند در حالی که امروزه سومین جمعیت بزرگ هند به شمار می‌روند و این نسبت در سایر کشورها هم وجود دارد...

و چون این تبلیغات را با تبلیغات مسیحیان مقایسه کنیم با آن همه اموال و کوشش فراوانی که در این راه دارند یک دهم از پیشرفت شیعه را ندارند، با آنکه مبشّران مسیحی مصیبت‌های مسیح را ذکر می‌کنند که تأثیر بسزایی در بین مردم دارد ولی نمی‌توانند به مانند روش شیعیان حسین‌علیه السلام ترویج نمایند. و شاید به این جهت باشد که مصیبت‌های مسیح به درجه مصیبت‌های حسین‌علیه السلام در قلب‌های مردم تأثیرگذار نباشد و اگر تاریخ‌نگاران ما پی به حقیقت شعار و عادات این اقوام بیگانه ببرند آنان را به جنون نسبت نمی‌دهند...

من به چشم خود پی به صیانت و حفظ قانون محمّدی و پیشرفت مسلمین و رونق اسلام به سبب کشته شدن حسین‌علیه السلام و پدید آمدن این وقایع به واسطه عزاداری حسینی می‌برم، که چگونه در بین این قوم حقیقت سیاست تجلّی پیدا کرده است که عبارت باشد از دوری و تنفر از ظلم و جور، و این صفت نزد حکمای سیاسی شریف‌ترین شعار و بهترین سعادت و زیباترین بهره پسندیده در انسان است، و مادامی که این ملکه برای آنان وجود دارد هرگز زیر بار خواری و ذلّت نمی‌روند... سزاوار است با دقت نظر کنیم که چه نکات دقیقی به روح زندگی می‌وزد که آنان در مجالس عزای حسینی به زبان جاری می‌سازند و چه معانی را فرامی گیرند».(۳۳)

«بولس سلامه» شاعر مسیحی می‌گوید: «اذا کان التشیع حباً لعلی و اهل البیت الطیبین الاکرمین و ثورهٔ علی الظلم و توجعاً لما حلّ بالحسین و ما نزل باولاده من النکبات فی مطاوی التاریخ، فانّنی شیعی»؛(۳۴) «اگر تشیع به معنای محبت علی و اهل بیت پاک و کریم و انقلاب بر ضد ظلم و اظهار همدردی با مصایب حسین و آنچه بر اولاد او از گرفتاری‌هاست که در طول تاریخ بر آنان وارد شده، پس به طور حتم من شیعه هستم.»

او نیز می‌گوید: «حقاً ان البیان لیسفّ و ان شعری لحصاهٔ فی ساحلک یا امیر الکلام، ولکنّها حصاهٔ مخضوبهٔ بدم الحسین الغالی، فتقبّل هذه الملحمهٔ، و انظر من رفارف الخلد الی عاجز شرّف قلمه بذکرک»؛(۳۵) «به حق می گویم که بیان نارساست و همانا شعر من همانند هسته‌ای است در کنار ساحل تو ای امیر کلام، ولکنّ این هسته با خون ارزشمند حسین ارزشمندعلیه السلام خضاب شده است، پس این اشعار را از من بپذیر و از طبقات بهشت خلد به عاجزی نگاه کن که قلمش به یاد تو شرف پیدا کرده است.»

«ادوارد براون گرانویل» که خاورشناسی انگلیسی است درباره واقعه عاشورا می گوید: «آیا اقلیتی پیدا می‌شود که وقتی درباره کربلا سخن می‌شنود آغشته با حزن و درد نگردد؟ حتی غیر مسلمانان نیز نمی‌توانند پاکی روحی را که این جنگ اسلامی تحت لوای آن انجام گرفت انکار کنند».(۳۶)

۳ – بهره‌برداری از جوّ معنوی مجالس

از آن جا که روح ملکوتی امام حسین‌علیه السلام و سایر اولیای الهی در این جلسات حاضرند لذا انسان و حتی اطفال نیز با شرکت در این مجالس می‌توانند از فیوضات آن بهره‌مند شوند.

از یکی از بزرگان نقل شده که می‌فرمود: «... قنداقه نوزادان را تا چند ماهگی در مجالس علم و محافل ذکر و حسینیّه و محلّ‌های عزاداری که اسم سیدالشهدا در آن برده می‌شود ببرید، چرا که نفس طفل همچون مغناطیس است و علوم و اوراد و اذکار و قدّوسیت روح امام حسین‌علیه السلام را جذب می‌کند. طفل گر چه زبان ندارد، ولی ادراک می‌کند، و روحش در دوران کودکی اگر در محلّ یا محالّ معصیت برده شود آن جرم و گناه او را آلوده می‌کند، و اگر در محل‌های ذکر و عبادت و علم برده شود آن پاکی و صفا را به خود می‌گیرد. شما اطفال خود را در کنار اطاق روضه‌خوانی یا اتاق ذکری که دارید قرار بدهید، علمای سابق این طور عمل می‌نمودند؛ زیرا آثاری را که طفل در این زمان اخذ می‌نماید تا آخر عمر در او ثابت می‌ماند و جزء غرایز و صفات فطری او می‌گردد، زیرا که نفس بچه در این زمان قابلیّت محضه است، گر چه این معنای مهم و این سرّ خطیر را عامّه مردم ادراک نمی‌کنند».

۴ – اصلاح و ارشاد جامعه

گرچه مردم در جلساتی که به نام سیدالشهداعلیه السلام بر پا می‌شود به عشق حضرت شرکت می‌کنند، ولی در ضمن با گوش دادن و فراگیری معارف اسلامی و مسائل دینی خود؛ اعم از اعتقادات و احکام و اخلاقیات، به فیض عظمای دیگر نایل شده و از این طریق به کمال و سعادت خواهند رسید. همان هدفی که امام حسین‌علیه السلام به خاطر آن به شهادت رسید.

یکی از کشیشان مسیحی می‌گوید: «لو کان الحسین لنا لرفعنا له فی کل بلد بیرقاً و لنصبنا له فی کلّ قریهٔ منبراً و لدعونا الناس الی المسیحیهٔ باسم الحسین»؛(۳۷) «اگر حسین برای ما بود برای او در هر شهری بیرقی نصب می‌کردیم و در هر قریه‌ای منبر می‌گذاشتیم و مردم را به اسم او به مسیحیت دعوت می‌نمودیم.»

«شیخ زهیر الحسّون» می‌گوید: «من از کتابخانه واتیکان در رم دیدن کردم. در بخش اختصاصی کتاب‌های اسلامی، بیش از هزار کتاب چاپ شده و خطّی درباره امام حسین‌علیه السلام یافتم. از مدیر کتابخانه در این باره سؤال کردم، او در جواب من گفت: «بزرگان واتیکان در این مدت اخیر مشاهده کرده‌اند که تشیّع در سطح عالم انتشار پیدا کرده و افراد بسیاری در عالم، مذهب اهل بیت‌علیهم السلام را در آغوش گرفته‌اند. آنان پس از بررسی در عظمت این حادثه پی برده‌اند که سبب آن، انتشار مظلومیت امام حسین‌علیه السلام در مجالس حسینی و برپایی دسته‌های عزاداری از جانب شیعیان است. لذا آنان به نمایندگان واتیکان در سرتاسر عالم دستور دادند تا هر چه کتاب چاپ شده یا خطّی را که درباره امام حسین‌علیه السلام تألیف شده جمع آوری کنند، تا از آن‌ها در نشر و گسترش مسیحیت از طریق نشر مظلومیت مسیح استفاده نمایند؛ زیرا مسیحیان معتقدند که مسیح همانند حسین‌علیه السلام به دار آویخته شده و مظلومانه کشته شده است».(۳۸)

۵ – مطلوبیت ذاتی گریه در سوگ اولیا

گریه در سوگ اولیا خصوصاً امام حسین‌علیه السلام گرچه آثار جانبی بسیاری دارد ولی نباید از آثار ذاتی آن نیز غافل بود زیرا گریه در سوگ اولیا همانند آب پاک و مطهری است که می‌تواند دل‌های آلوده ما را پاک کرده و انسان را به تکامل برساند و باصفا و نورانی گرداند. گریه بر اولیا گریه عشق است و عشق کشش داشته و انسان را به معشوق می‌رساند همان‌گونه که بسیاری از

افراد از این راه به کمال و سعادت رسیدند.

عزاداری از مظاهر حبّ و بغض

توضیح

حبّ و بغض دو امر متناقض است که بر خاطر انسان عارض شده و از آن دو به میل و بی میلی نفس به چیزی تعبیر می‌شود.

کسانی که محبّت آن‌ها واجب است

از ادله عقلی و نقلی استفاده می‌شود که محبّت برخی افراد بر انسان واجب است:

۱ - خداوند

خداوند متعال در رأس کسانی است که محبّت او اصالتاً به جهت دارا بودن همه صفات کمال و جمال، و این که همه موجودات به او وابسته‌اند، واجب است.

خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ إِنْ کانَ آباؤُکُمْ وَأَبْناؤُکُمْ وَإِخْوانُکُمْ وَأَزْواجُکُمْ وَعَشِیرَتُکُمْ وَأَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَتِجارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسادَها وَمَساکِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَیْکُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهادٍ فی سَبیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّی یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقینَ»؛(۳۹) «[ای رسول بگو امّت را که‌ای مردم! اگر شما پدران و پسران و برادران و زنان و خویشاوندان خود را و اموالی که جمع آورده‌اید و مال التجاره‌ای که از کسادی آن بیمناکید و منازلی که به آن دل خوش داشته‌اید بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست می‌دارید، پس منتظر باشید تا امر نافذ خدا جاری گردد و خدا فاسقان و بدکاران را هدایت نخواهد کرد.»

۲ - رسول خداصلی الله علیه وآله

از جمله کسانی را که به خاطر خدا باید دوست بداریم رسول گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله است، زیرا او واسطه فیض تشریع و تکوین است. از همین رو در آیه فوق در کنار نام خداوند از حضرت یاد شده و امر به محبّت او شده است.

از پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «احبّوا اللَّه لما یغذوکم و أحبّونی بحبّ اللَّه ...»؛(۴۰) «خداوند را از آن جهت دوست بدارید که شما را روزی می‌دهد و مرا به خاطر خدا دوست بدارید.»

از طرف دیگر، مناقب و فضایل و کمالات آن حضرت از جمله عواملی است که انسان را جذب آن حضرت کرده و محبّتش را در دل می‌آورد.

۳ - آل بیت پیامبرعلیهم السلام

در قرآن و روایات اسلامی - اعم از شیعی و سنّی - بر مودّت و محبّت اهل‌بیت پیامبرعلیهم السلام تأکید فراوان شده است؛ و این تنها بدان جهت نیست که آنان ذریه پیامبرصلی الله علیه وآله و از نسل اویند، بلکه از آن جهت است که آنان دارای فضایل و کمالات، و به عبارت دیگر جامع همه صفات کمال و جمالند؛ به تعبیر دقیق‌تر، مظهر صفات جمال و جلال الهی اند. لذا در حقیقت، دوست‌داشتن آنان با آن جامعیت، محبت به خوبی‌هایی است که در آنان به نحو کامل تجلّی نموده، و منبع همه این خوبی‌ها خداوند متعال است. پس در حقیقت محبت و اظهار عشق و ارادات قلبی به اهل‌بیت‌علیهم السلام، محبت و اظهار ارادت به خداوند متعال است و از آن جا که محبّت، نیرویی است که انسان را به سوی محبوب سوق می‌دهد، پس از جنبه تربیتی، محبت به خوبان، انسان را به خوبی‌ها سوق می‌دهد.

اهل بیت کیانند؟

با مراجعه به کتاب‌های لغت و اصطلاح علما، و نیز کتاب‌های حدیثی پی می‌بریم که مراد از اهل‌بیت پیامبرصلی الله علیه وآله افراد خاصی هستند و اهل‌بیت، شامل تمام وابستگان نسبی و سببی ایشان نمی‌شود؛

ابن منظور افریقی در لسان‌العرب می گوید: «اهل انسان نزدیک‌ترین مردم است به انسان، و کسانی که آنان را به نسب یا دین جمع می کند».(۴۱)

در قرآن و روایات، اهل‌بیت در مورد افراد خاصی به کار رفته که همان رسول خداصلی الله علیه وآله و امام علیّ و فاطمه زهرا و حسن و حسین‌علیهم السلام است. و بقیه ذریه پاک و معصوم پیامبرصلی الله علیه وآله نیز به آنان ملحقند، که همان نُه امام معصوم از فرزندان امام حسین‌علیهم السلام هستند.

ام‌سلمه می گوید: هنگامی که آیه «اِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً» بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد، حضرت، علی و فاطمه و حسن و حسین‌علیهم السلام را احضار کرده و فرمود: «اینان اهل‌بیت منند.»(۴۲)

و امام حسین‌علیه السلام فرمود: «انّا اهل‌بیت النبوة»؛(۴۳) «ما اهل‌بیت نبوّتیم.»

مسلم به سند خود از عایشه نقل می کند: «خرج النبی‌صلی الله علیه وآله غداة و علیه مرط مرجّل من شعر اسود، فجاء الحسن بن علی فادخله ثم جاء الحسین فدخل معه، ثم جاءت فاطمة فادخلها، ثم جاء علیّ فادخله ثم قال: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً »؛(۴۴) «هنگام صبح پیامبرصلی الله علیه وآله از منزل خارج شد، در حالی که بر دوش او پارچه‌ای بافته شده از موی سیاه به نام" کسا "بود، حسن بن علی بر او وارد شد او را داخل آن کسا نمود. آن‌گاه حسین‌علیه السلام وارد شد او را نیز داخل آن کرد. سپس فاطمه‌علیها السلام آمد او را نیز داخل کسا کرد، بعد علی‌علیه السلام وارد شد او را نیز داخل نمود. آن‌گاه این آیه را قرائت نمود: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً» .»

احمد بن حنبل می گوید: «لمّا نزلت هذه الآیة «نَدْعُ أَبْنَآءَنا وَأَبْنَآءَکُمْ»، دعا رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله علیاً و فاطمة و حسناً و حسیناً رضوان اللَّه علیهم اجمعین فقال: اللّهم هؤلاء اهلی»؛(۴۵) «هنگامی که آیه مباهله بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد، حضرت؛ علی و فاطمه و حسن و حسین‌علیهم السلام را خواست، آن‌گاه عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند.»

دوستی اهل بیت در قرآن کریم

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «قُلْ لا اَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی ؛(۴۶) «[ای رسول ما به امت بگو من از شما هیچ اجری برای رسالت نمی‌خواهم جز این که مودّت و محبّت مرا در حقّ خویشاوندانم منظور دارید.»

این آیه معروف به آیه مودّت است که در اغلب کتاب‌های تفسیر و حدیث و تاریخ، نزول آن را در حق اهل‌بیت‌علیهم السلام می‌دانند.

سیوطی در تفسیر این آیه به اسناد خود از ابن عباس نقل می کند: هنگامی که این آیه: «قُلْ لا اَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد، صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! خویشاوندان تو کیانند که مودت آنان بر ما واجب است؟ حضرت‌صلی الله علیه وآله فرمود: «علی و فاطمه و دو فرزندان آنها».(۴۷)

در خطبه‌ای که امام حسن‌علیه السلام بعد از شهادت امیرالمؤمنین‌علیه السلام ایراد کردند، بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: «... و أنا من أهل البیت الذی افترض اللَّه مودّتهم علی کلّ مسلم، فقال تبارک و تعالی: «قُلْ لا اَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فیها حُسْناً»فاقتراف الحسنة مودّتنا أهل‌البیت»؛ «... و من از أهل‌بیتی هستم که خداوند مودّت آنان را بر هر مسلمانی واجب نموده است، پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: «قُلْ لا أَسْأَلُکُمْ...»، پس انجام کار نیک مودت ما اهل‌بیت است.»

امام صادق‌علیه السلام به ابوجعفر احول فرمود: «ما یقول أهل البصرة فی هذه الآیة: «قُلْ لا اَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی ؟

قلت: جعلت فداك إنهم يقولون: إنها لاقارب رسول اللّه‌صلى الله عليه وآله، فقال: كذبوا إنّما نزلت فينا خاصّة فى أهل البيت فى علىّ و فاطمة و الحسن و الحسين أصحاب الكساءعليهم السلام»؛(۴۸) «چه می گوینـد اهـل بصـره در این آیه: «قُلْ لا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْراً اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِى الْقُربى ؟» عرض کردم: فـدایت گردم، آنان می گوینـد: این آیه در شأن خویشاوندان رسول خداصـلی الله علیه وآله است. حضرت فرمود: دروغ می گویند، تنها در حق ما اهل‌بیت، علی و فاطمه و حسن و حسین، اصحاب کسا نازل شده است.»

می‌دانیم که حصر در این روایات، اضافی است نه حقیقی، و لذا شامل بقیه امامان نیز می‌شود.

دوستی اهل‌بیت‌علیهم السلام در روایات

در روایـات فریقین هماننـد قرآن کریم به طور صـریح بر محبّت اهـل‌بیت‌علیهم السـلام تأکیـد شـده است که به برخی از آنهـا اشاره می کنیم:

۱ – وادار نمودن بر دوستی اهل‌بیت‌علیهم السلام؛

رسول‌اللّه‌صـلی الله علیه وآله می‌فرماینـد: «ادّبوا أولادكم على ثلاث خصال: حبّ نبيّكم، وحبّ أهل بيته، و قراءة القرآن»؛(۴۹) «اولاد خود را بر سه خصلت تربیت کنید: دوستی پیامبرتان، دوستی اهل بیتش، و قرائت قرآن.»

۲ – دوستی اهل‌بیت دوستی رسول خداست؛

رسول‌خداصـلی الله علیه وآله فرمـود: «أحبّوا اللّه لمـا يغـذوكم من نعمه، وأحبّونى لحبّ اللّه، و أحبّوا أهـل‌بيتى لحبّى»؛(۵۰) «خدا را دوست بدارید به جهت آن که از نعمت‌هایش به شـما روزی می‌دهد. و مرا به جهت دوستی خدا دوست بدارید، و اهل‌بیتم را نیز به جهت دوستی من دوست بدارید.»

زیـد بن ارقم می گوید: در خدمت رسول خداصـلی الله علیه وآله بودم که دیدم فاطمه زهراعلیها السـلام داخل حجره پیامبرصـلی الله علیه وآله شد، در حالی که دو فرزندش حسن و حسین با او بودند، و علی‌علیه السلام نیز پشت سر آنان وارد شد، پیامبرصلی الله علیه وآله به آنان نظر کرده، فرمود: «من أحبّ هؤلاء فقـد أحبّنى، و من ابغضـهم فقد أبغضـنى»؛(۵۱) «هر کس اینان را دوست بـدارد، مرا دوست داشته و هر کس که اینان را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.»

از امام صادق‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «من عرف حقّنا و أحبّنا فقد أحبّ اللّه تبارك و تعالى»؛(۵۲) «هر کس حق ما را شناخته و ما را دوست بدارد در حقیقت خداوند تبارک و تعالی را دوست داشته است.»

۳ – حبّ اهل‌بیت اساس ایمان است؛

رسول‌خداصلی الله علیه وآله فرمود: «أساس الإسلام حبّى و حبّ أهل بيتى»؛(۵۳) «اساس اسلام، دوستی من و اهل‌بیت من است.»

همچنین فرمود: «لكـلّ شـىء أسـاس، و أسـاس الإسـلام حبّنـا أهل البيت»؛(۵۴) «برای هر چیزی اساسـی اسـت و پـایه اسـلام حـبّ ما اهل‌بیت است.»

۴ – حبّ اهل‌بیت‌علیهم السلام عبادت است؛

رسول‌خداصلی الله علیه وآله فرمود: «حبّ آل محمّد يوماً خير من عبادة سنة، و من مات عليه دخل الجنّة»؛(۵۵) «یک روز دوستی آل محمّد، بهتر از یک سال عبادت است، و کسی که بر آن دوستی بمیرد داخل بهشت می‌شود.»

۵ – دوستی اهل‌بیت‌علیهم السلام نشانه ایمان است؛

رسول‌خداصلی الله علیه وآله فرمود: «لا يؤمن عبد حتّى أكون أحبّ إليه من نفسه، و أهلى أحبّ إليه من أهله، و عترتى أحبّ إليه من عـترته، و ذاتى أحبّ إليه من ذاته»؛(۵۶) «هیـچ بنـده‌ای ایمان کامل پیدا نمی کند، مگر در صورتی که من دوست‌داشـتنی‌تر نزد او از خودش باشم، و نیز اهل‌بیتم از اهلش محبوب‌تر، و عترتم از عترتش دوست داشتنی‌تر و ذاتم از ذاتش محبوب‌تر باشد.»

۶ – دوستی اهل‌بیت نشانه پاکی ولادت؛

پیامبرصلی الله علیه وآله اشاره به علی‌علیه السلام کرد و فرمود: «أیّها الناس! إمتحنوا أولادکم بحبّه، فإنّ علیّاً لایدعو إلی ضلالهٔ، و لا یبعد عن هدی، فمن أحبّه فهو منکم، و من أبغضه فلیس منکم»؛(۵۷) «ای مردم! اولاد خود را به دوستی علی امتحان نمایید، زیرا او شما را به گمراهی دعوت نمی‌کند و از هدایت دور نمی‌سازد. پس هر یک از اولاد شما که علی را دوست بدارد از شماست، و هر کدام که او را دشمن بدارد از شما نیست.»

امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمود: در وصیّتی که پیامبرصلی الله علیه وآله به اباذر کرده آمده است: «یا أباذر! من أحبّنا أهل البیت فلیحمدالله علی أوّل النعم. قال: یا رسول اللّه! و ما أوّل النعم؟ قال: طیب الولادهٔ، انّه لا یحبّنا إلّا من طاب مولده»؛(۵۸) «ای اباذر! هر کس ما اهل‌بیت را دوست دارد باید بر اوّلین نعمت، خداوند را ستایش نماید. ابوذر عرض کرد: ای رسول خدا! اولین نعمت چیست؟ فرمود: نیکی ولادت، زیرا دوست ندارد ما را مگر کسی که ولادتش پاک است.»

۷ – سؤال از دوستی اهل‌بیت در روز قیامت؛

رسول‌خداصلی الله علیه وآله فرمود: أوّل مایُسأل عنه العبد حبّنا أهل البیت»؛(۵۹) «اولین چیزی که در روز قیامت از بنده سؤال می‌شود، دوستی ما اهل‌بیت است.»

و نیز فرمود: «لا تزول قدما عبدٍ یوم القیمهٔ حتّی یُسأل عن أربع: عن عمره فیما أفناه، و عن جسده فیما أبلاه، وعن ماله فیما أنفقه ومن أین کسبه، وعن حبّنا أهل‌البیت»؛(۶۰) «روز قیامت بنده قدم از قدم بر نمی دارد تا آن که از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی صرف کرده، و از بدنش که در چه راهی به‌کار گرفته، و از مالش که در چه راهی خرج کرده و از کجا به دست آورده است، و از دوستی ما اهل‌بیت.»

تأکید بر دوستی افرادی بر دوستی خدا

روایاتی که تاکنون ذکر شد، اشاره به دوستی مجموعه اهل‌بیت‌علیهم السلام داشت؛ دسته‌ای دیگر از روایات، اشاره و تأکید به دوستی و محبّت برخی از اهل‌بیت دارد که به تعدادی از آنها نیز اشاره می‌کنیم:

۱ – دوستی امام علی‌علیه السلام؛

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «برائهٔ من النار حبّ علیّ»؛(۶۱) «تنها راه دوری از آتش جهنم، دوستی علی‌علیه السلام است.»

و نیز فرمود: «یا علی! طوبی لمن احبّک و صدق فیک، و ویل لمن أبغضک و کذب فیک»؛(۶۲) «ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست داشته و در حق تو صادق باشد، و وای بر کسی که تو را دشمن داشته و در حقّ تو دروغگو باشد.»

ام‌سلمه از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل می‌کند که فرمود: «لاـ یحبّ علیاً منافق، و لا یبغضه مؤمن»؛(۶۳) «منافق، علی‌علیه السلام را دوست ندارد و مؤمن او را دشمن ندارد.»

از امام علی‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «والذی فلق الحبهٔ و برأ النسمهٔ، إنّه لعهد النّبی الأمّی إلیّ انّه لا یحبّنی إلّا مؤمن، و لا یبغضنی إلّا منافق»؛(۶۴) «قسم به کسی که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، هر آینه عهدی است از پیامبر امّی به من که دوست ندارد مرا مگر مؤمن، و دشمن ندارد مرا مگر منافق.»

۲ – دوستی فاطمه زهراعلیها السلام؛

از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «فاطمهٔ بضعهٔ منّی، من أغضبها فقد أغضبنی»؛(۶۵) «فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به غضب آورد، مرا خشمگین کرده است.»

جمیع بن عمیر تیمی می‌گوید: «دخلت مع عمتی علی عائشهٔ فسئلت: أی الناس کان أحب إلی رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله؟ قالت:

فاطمهٔ، فقیل: من الرجال، قالت: زوجها»؛(۶۶) «با عمه‌ام بر عایشه وارد شدیم، او سؤال کرد: کدامین شخص از زنان نزد رسول خداصلی الله علیه وآله محبوب‌تر بوده است؟ عایشه گفت: فاطمه. سؤال شد: از مردان؟ گفت: همسرش.»

۳ - دوستی امام حسن و امام حسین‌علیهما السلام؛

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «هذان ابنای الحسن و الحسین، أللّهم إنّی أُحبّهما، أللّهم فأحبّهما و أحبّ من یُحبّهما»؛(۶۷) «اینان دو فرزندان من هستند، بار خدایا! من آنان را دوست می‌دارم. بار خدایا! تو نیز آنان و هر کس که آنان را دوست دارد، دوست بدار.»

و نیز فرمود: «الحسن و الحسین ریحانتای»؛(۶۸) «حسن و حسین دو دسته گل من هستند.»

جلوه‌های محبّت در زندگی انسان

انسان کسی را که دوست دارد این دوستی تنها حالتی نیست که در نفس باقی بماند بلکه همان‌گونه که اشاره شد، اقبال نفس را در پی دارد و این اقبال نفس منشأ ظهور و بروز در زندگی انسان است. و اگر محبت در موردی رجحان پیدا کرد به تبع آن مظاهر و بروزات آن نیز راجح می‌گردد و ادله استحباب شامل آن‌ها نیز می‌شود، مگر در مواردی که اظهار ارادتی مورد نهی قرار گیرد؛ مثل به هلاکت انداختن خود به جهت محبوب که این مورد از دلیل استحباب خارج می‌شود. اینک به برخی مظاهر حب اشاره می‌کنیم:

۱ - اطاعت و انقیاد.

۲ - زیارت محبوب.

۳ - تکریم و تعظیم محبوب.

۴ - برآورده کردن حاجت‌های محبوب.

۵ - دفاع از محبوب به انحای مختلف.

۶ - حزن و اندوه در فراق محبوب.

۷ - حفظ آثار محبوب.

۸ - احترام به فرزندان و نسل محبوب.

۹ - بوسیدن آن چه به او مرتبط است.

۱۰ - برپایی مراسم جشن و مولودی خوانی در میلاد محبوب.

نتیجه این که اقامه عزاداری از لوازم و مظاهر حبّ اهل بیت‌علیهم السلام است.

حکم حضور در عزای اولیای الهی

بخاری به سند خود از عایشه نقل می‌کند: «لمّا جاء النبی‌صلی الله علیه وآله خبر قتل بن حارثهٔ و جعفر و ابن رواحهٔ جلس یعرف فیه الحزن...»؛(۶۹) «هنگامی که خبر شهادت زید بن حارثه و جعفر و عبداللّه بن رواحه به پیامبرصلی الله علیه وآله رسید، حضرت در حالی که آثار حزن در صورتش نمایان بود وارد مسجد شد و در آنجا نشست.»

ابن هشام نقل می‌کند: «لمّا رجع النبی‌صلی الله علیه وآله الی المدینهٔ سمع البکاء و النواح علی القتلی، فذرفت عیناه‌صلی الله علیه وآله و بکی، ثم قال: لکن حمزهٔ لابواکی له، فجاء نساء قال بنی عبدالاشهل لمّا سمعوا ذلک، فبکین علی عمّ رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله و نحن علی باب المسجد...»؛(۷۰) «هنگامی که پیامبرصلی الله علیه وآله به مدینه بازگشت صدای گریه و نوحه را بر کشته شدگان شنید. آن گاه چشمان پیامبرصلی الله علیه وآله پر از اشک شد و فرمود: ولی حمزه گریه کننده‌ای ندارد. با شنیدن این سخن، زنان بنی اشهل آمدند و بر عموی رسول خداصلی الله علیه وآله گریستند.»

برپایی عزاداری در راستای وحدت

گاهی گفته می‌شود که برپایی مراسم عزا با وحدت مسلمانان سازگاری ندارد؛ زیرا این مراسم در برگیرنده اعتراض و لعن بر برخی از خلفای مسلمانان است، و لذا به جهت ایجاد وحدت در بین مسلمین ترک آن لازم و ضروری است.

پاسخ

اولاً: قضیه امام حسین‌علیه السلام نه تنها به مصلحت شیعه است بلکه به مصلحت مسلمانان و عموم آزادی خواهان عالم می‌باشد، لذا بـا برپایی مراسم یادبود حضرت اباعبداللّه الحسین‌علیه السـلام و با ایجاد روحیه شـهادت‌طلبی در راه تثبیت آزادی و ایمان می‌توان جوامع بشری را از یوغ اسارت و بردگی دیگران رهایی بخشید.

ثانیاً: در ذکر مصیبت امام حسین‌علیه السلام چندان سخنی از صحابه به میان نمی‌آید. مگر نه این است که عموم صحابه پیامبرصلی الله علیه وآله، حضرت امام حسین‌علیه السلام را دوست می‌داشتند و او را احترام می‌نمودند؟ و حتی برخی از آنان در کربلا ـ در رکاب امامشان به شهادت رسیدند که از میان آنها می‌توان به حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، بریربن خضیر همدانی، عروه غفاری و دیگران اشاره کرد.

یادبود عاشورای حسینی هرگز بین مسلمانان ایجاد اختلاف نکرده و نخواهد کرد. آری، یادبود حسینی می‌تواند بین مسلمانان و منافقان دغل کاری امثال یزید و ابن زیاد و عمر بن سعد و طرفداران آنان تفرقه بیندازد.

سینه‌زنی در سوگ امام حسین‌علیه السلام

از برخی روایات شیعه و سنّی استفاده می‌شود که سینه زدن در سوگ امام حسین‌علیه السلام گر چه موجب قرمز شدن سینه شود، اشکالی نداشته، بلکه امری راجح است.

الف) روایات شیعه

با مراجعه و تأمّل در روایات شیعه استفاده می‌شود که اهل بیت‌علیهم السلام انواع عزاداری مشروع از قبیل سینه‌زنی را اجازه داده‌اند. اینک به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم:

۱ – شیخ طوسی از امام صادق‌علیه السلام نقل کرده که فرمود: «لاشی فی اللطم علی الخدود سوی الاستغفار و التوبهٔ، و قد شققن الجیوب و لطمن الخدود الفاطمیّات علی الحسین بن علی‌علیهما السلام و علی مثله تلطم الخدود و تشقّ الجیوب»؛(۷۱) «چیزی در زدن بر صورت به جز استغفار و توبه نیست، زیرا زنان فاطمی در سوگ حسین بن علی‌علیهما السلام گریبان چاک داده و لطمه به صورت زدند. و بر مثل حسین باید لطمه به صورت زده و گریبان چاک داد.»

۲ – در زیارت ناحیه مقدسه آمده است: «فلمّا رأین النساء جوادك مخزیّاً... برزن من الخدور ناشرات الشعور، علی الخدود لاطمات و بالعویل ناحیات»؛(۷۲)

«زنان چون اسب زخم خورده تو را دیدند... از پشت پرده‌ها بیرون آمدند در حالی که موهای خود را پریشان کرده و لطمه بر صورت می‌زدند و با صدای بلند نوحه می‌کردند.»

۳ – و نیز در آن زیارت می‌خوانیم که امام زمان‌علیه السلام خطاب به امام حسین‌علیه السلام عرض می‌کند: «و لأندبنّك صباحاً و مساءاً، و لأبکینّ علیك بدل الدموع دماً»؛(۷۳) «من صبح و عصر بر تو ندبه می‌کنم و به جای اشک‌ها بر تو خون می‌گریم.»

موضوع خون گریستن بالاتر از سینه زدن است و لذا به طریق اولی حکم رجحان سینه‌زنی از آن استفاده می‌شود.

۴ – از امام رضاعلیه السلام روایت شده که فرمود: «انّ یوم الحسین اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذلّ عزیزنا بأرض کرب و بلا، و

اورثنا الکرب و البلاء الی یوم الانقضاء...»؛(۷۴) «همانا روز حسین‌علیه السلام پلک‌های ما را زخم کرده و اشکان ما را ریزان نموده و عزیز ما را در سرزمین کرب و بلا ذلیل کرده است. و غصه و بلا را تا روز قیامت برای ما به ارث گذارده است.»

۵ – شیخ مفیدرحمه الله نقل می کند: چون زینب‌علیها السلام اشعار برادرش حسین‌علیه السلام را شنید که می گوید: «یا دهر افٍّ لک من خلیل...» سیلی به صورت زد و دست برد و گریبان چاک داد و بیهوش شد.(۷۵)

۶ – سیدبن طاووس نقل کرده: «چون اسیران در بازگشتشان به مدینه به کربلا رسیدند، جابر بن عبداللَّه انصاری را همراه جماعتی از بنی هاشم و مردانی از آل رسول مشاهده کردند که برای زیارت قبر حسین‌علیه السلام آمده‌اند. همگی در یک وقت به هم رسیدند و شروع به گریه و حزن کرده و بر خود می‌زدند و چنان عزاداری بر پا کردند که جگرها را می‌سوزاند. زنان آن سرزمین نیز با آنان همنوا شده و چند روز عزاداری بر پا کردند.(۷۶)

۷ – ابن قولویه نقل کرده که حورالعین در اعلی علیین بر حسین به سینه و صورت زد.(۷۷)

ب) روایات اهل سنت

اهل سنّت نیز روایاتی را نقل کرده‌اند که دلالت بر رجحان سینه‌زنی در سوگ اولیای الهی خصوصاً سالار شهیدان امام حسین‌علیه السلام دارد. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می کنیم:

۱ – ابن کثیر نقل کرده که چون اسیران را بر بدن امام حسین‌علیه السلام و اصحابش مرور دادند زنان شیون کشیده، به صورت خود زدند، و زینب صدا بلند کرد: «یا محمّداه...».(۷۸)

این در حالی است که هرگز امام سجادعلیه السلام که همراهشان بود به عمل آنان اعتراض نکرد.

۲ – زمانی که امام حسین‌علیه السلام در کربلا چنین رجز خواند:

یا دهر افّ لک من خلیل

کم لک بالإشراق و الاصیل

صدا به گوش زینب‌علیها السلام رسید. در این هنگام پیراهن خود را چاک داده، بر صورت خود زد و سربرهنه از خیمه بیرون آمد و فریاد برآورد: واثکلاه، واحزناه.(۷۹)

۳ – از جمله ادله عدم حرمت بر سینه و صورت زدن در سوگ انبیا و اوصیا و فرزندان انبیا، خصوصاً کسانی که بر روی زمین هیچ کس مثل آنان نبوده است، روایتی است که احمد و دیگران به سند صحیح از عایشه نقل کرده‌اند که گفت: «... رسول خداصلی الله علیه وآله قبض روح شد[در حالی که سر او در دامن من قرار داشت(۸۰)]، آنگاه سر او را بر بالشتی قرار دادم. در این هنگام من با زنان برخواسته و به خود زده و من به صورت خود می‌زدم...».(۸۱)

محمّد سلیم اسد درباره سند این حدیث می گوید: «این سند صحیح است».(۸۲)

۴ – سبط بن جوزی می گوید: «و لمّا قتل الحسین‌علیه السلام لم یزل ابن عباس یبکی علیه حتی ذهب بصره»؛(۸۳) «چون حسین‌علیه السلام کشته شد، ابن عباس مرتّب بر او می گریست تا این که چشمانش کور شد.»

۵ – جرجی زیدان می گوید: «لا شک انّ ابن زیاد ارتکب بقتل الحسین جریمهٔ کبری لم‌یحدث أفظع منها فی تاریخ العالم، و لاغرو اذا تظلّم الشیعهٔ لقتل الحسین و بکوه فی کل عام، و مزقوا جیوبهم و قرعوا صدروهم اسفاً علیه؛ لانّه قتل مظلوماً»؛(۸۴) «شکی نیست که ابن زیاد با کشتن حسین‌علیه السلام جرم بزرگی را مرتکب شد که فجیع‌تر از آن در تاریخ عالم واقع نشده است. و لذا باکی نیست بر شیعه که به جهت کشته شدن حسین‌علیه السلام اظهار تظلم کرده، بر او در هر سال بگرید، و گریبان چاک دهد، و با اظهار تأسّف بر او به سینه‌های خود زند؛ زیرا او مظلومانه کشته شد.»

۶ – مجرد زدن انسان به خودش در مصیبتی که به او وارد شده، دلیلی بر حرمت آن نیست؛ زیرا احمد بن حنبل به سند خود از ابو

هریره نقل کرده که شخصی اعرابی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و شروع به زدن به صورت خود کرد و موی خود را می کند و می گفت: من خودم را هلاک شده می‌بینم. رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: چه چیز تو را هلاک نموده است؟! او گفت من در ماه رمضان با همسر خود جماع کردم! حضرت به او فرمود: آیا می‌توانی یک بنده آزاد کنی؟(۸۵)

در این حدیث مشاهده می‌کنیم که پیامبرصلی الله علیه وآله بر این کار او اعتراض نکرد و او را از زدن به صورت و کندن مو نهی ننمود.

۷ – ابن عباس قضیه طلاق پیامبرصلی الله علیه وآله و همسران خود را نقل می‌کند که در آن آمده است: عمر گفت: من بر حفصه وارد شدم در حالی که ایستاده بود و به خود می‌زد، و همچنین همسران پیامبر نیز ایستاده و به خود می‌زدند. من به حفصه گفتم: آیا رسول خداصلی الله علیه وآله تو را طلاق داده است؟...(۸۶)

بررسی ادله مخالفین

مخالفان سینه‌زنی به ادله‌ای چند از روایات فریقین تمسّک کرده‌اند:

الف) روایات اهل سنّت

بخاری به سند خود از عبداللَّه نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «لیس منّا من لطم الخدود و شقّ الجیوب و دعا بدعوی الجاهلیة»؛(۸۷) «از ما نیست کسی که به صورت سیلی زده، یقه‌ها چاک دهد و مدّعی دعوای جاهلیّت باشد.»

برخی به این حدیث تمسّک کرده و از سینه‌زنی و نوحه‌سرایی در سوگ اولیای الهی حتی سالار شهیدان اباعبداللَّه الحسین‌علیه السلام منع کرده‌اند.

پاسخ

این حدیث ناظر به موردی است که کسی این افعال را به عنوان اعتراض به قضای الهی در مقابل مرگ عزیزش انجام دهد. و این نکته‌ای است که بسیاری از شارحان صحیح بخاری؛ از قبیل: عسقلانی، ملا علی قاری، کرمانی، قسطلانی به آن اشاره کرده‌اند.(۸۸)

کرمانی می‌نویسد: «فان قلت: اللطم و الشق لایخرج فاعلهما من هذه الامهٔ فما معنی النفی؟ قلت: هو للتغلیظ، اللهم الا ان یفسر دعوی الجاهلیهٔ بما یوجب الکفر نحو تحلیل الحرام او عدم التسلیم لقضاء اللّه، فحینئذ یکون النفی حقیقهٔ»؛(۸۹) «اگر کسی بگوید: گریبان چاک کردن و به صورت زدن باعث نمی‌شود که فاعل این دو کار از این امت خارج گردد، پس این نفی چه معنایی دارد؟ در جواب می‌گوییم: این به جهت شدت و تغلیظ است، مگر آن که ادعای مطالب جاهلیت را به گونه‌ای تفسیر کنیم که موجب کفر شود، مانند تحلیل حرام یا عدم تسلیم در برابر قضای الهی، که در این صورت نفی، حقیقی است.»

مناوی در ذیل این حدیث می‌نویسد: «این تعبیر دلالت بر عدم رضایت دارد، و سبب آن چیزی است که این اعمال متضمن آن است که از آن جمله راضی نبودن به قضای الهی است».(۹۰)

نتیجه این که: این حدیث هرگز ناظر بر سینه‌زنی در روز عاشورا و در عزای امام حسین‌علیه السلام و دیگر اولیای الهی نیست، عملی که به جهت تعظیم دین و شعائر آن و اظهار محبت نسبت به اهل بیت پیامبرعلیهم السلام انجام می‌گیرد.

ب) روایات اهل بیت‌علیهم السلام

در منابع شیعی روایاتی وجود دارد که به ظاهر از نوحه‌سرایی و سینه‌زنی نهی کرده است؛

۱ – جابر بن عبداللَّه انصاری می‌گوید: از امام باقرعلیه السلام درباره (جزع) سؤال کردم؟ حضرت فرمود: «اشدّ الجزع، الصراخ بالویل و لطم الوجه و الصدر و جزّ الشعر من النواصی. و من اقام النواحهٔ فقد ترک الصبر و اخذ فی غیر طریقه»؛(۹۱) «شدیدترین مرتبه جزع عبارت است از فریاد همراه وای گفتن، زدن به صورت و سینه و کندن مو از جلوی سر، و هرکس نوحه‌گری بر پا کند به طور حتم صبر را رها کرده و در راه غیر صبر قرار گرفته است.»

۲ - از امام صادق‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «نهی رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله عن الرنهٔ عند المصیبهٔ و نهی عن النیاحهٔ و الاستماع الیها»؛(۹۲) «رسول خداصلی الله علیه وآله از فریاد برآوردن هنگام مصیبت نهی کرده است. و نیز از نوحه‌سرایی و گوش دادن به آن نیز نهی نموده است.»

۳ - عمرو بن ابی مقدام می‌گوید: از امام باقرعلیه السلام شنیدم که درباره آیه «وَ لایَعْصینَکَ فی مَعْرُوفٍ».(۹۳) فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله به دخترش فاطمه‌علیها السلام فرمود: «اذا أنا متّ فلاتخمشی علیّ وجهاً و لاتُرخی علیّ شعراً و لاتنادی بالویل و لاتقیمنّ علیّ نائحهٔ»؛(۹۴) «هر گاه من از دنیا رفتم صورت خود را خراش مده، و موی خود را پریشان مساز و برای من نوحه‌گری نکن.»

پاسخ

اولاً: این دسته از روایات، اصلِ برپایی مجالس عزا را نهی نمی‌کند، بلکه از هر عملی که با قضا و قدر الهی منافات داشته باشد جلوگیری می‌کند است؛ زیرا برخی در فراق از دست رفته خود شکوه و اعتراض نموده، مقدّرات الهی را زیر سؤال می‌برند، ولی اگر در نوحه سرایی و مرثیه خوانی برای میّت تنها ذکر فضایل و خوبی‌های او گفته شود اشکالی ندارد.

ثانیاً: این روایات مربوط به مواردی است که بر نوحه‌گری و مرثیه‌سرایی اثری عقلایی مترتب نگردد، در حالی که عزاداری برای اولیای الهی دارای آثاری عقلایی است. و ما به اثبات رساندیم که می‌توانیم موضوع عزاداری را داخل در ادله عام کنیم. خصوصاً آن که ثابت شد که سیره رسول خداصلی الله علیه وآله و اهل بیت عصمت و طهارت و صحابه و تابعین و مسلمانان در طول تاریخ بر برپایی مراسم عزا و مرثیه‌سرایی و نوحه‌گری در سوگ اولیای الهی، خصوصاً امام حسین‌علیه السلام بوده است.

ثالثاً: در برخی از روایات تصریح به جواز بلکه رجحان نوحه‌گری و جزع در سوگ امام حسین‌علیه السلام شده است:

۱ - در روایتی از امام صادق‌علیه السلام نقل است که فرمود: «کلّ الجزع و البکاء مکروه سوی الجزع و البکاء علی الحسین‌علیه السلام»؛(۹۵) «هر جزع و گریه‌ای مکروه است به جز جزع و گریه بر امام حسین‌علیه السلام.»

۲ - امام رضاعلیه السلام به پسر شبیب فرمود: «... انّ یوم الحسین‌علیه السلام اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذلّ عزیزنا بأرض کرب و بلاـ و اورثنا الکرب و البلاء الی یوم الانقضاء...»؛(۹۶) «همانا روز حسین‌علیه السلام پلک‌های ما را زخم کرده و اشک‌های ما را جاری ساخته و عزیز ما را در زمین کرب و بلا ذلیل کرده است. و تا روز انقضاء [دنیا] غصه و بلا را برای ما به ارث گذارده است.»

۳ - امام صادق‌علیه السلام به عبداللّه بن حماد فرمود: «بلغنی انّ قوماً یأتونه من نواحی الکوفهٔ و ناساً من غیرهم و نساء یندبنه، و ذلک فی النصف من شعبان، فمن بین قاری یقرأ و قاصّ یقصّ و نادب یندب، و قائل یقول المراثی. فقلت له: نعم جعلت فداک، قد شهدت بعض ما تصف. فقال: الحمد للّه الذی جعل فی الناس من یفد الینا و یمدحنا و یرثی لنا و جعل عدوّنا من یطعن علیهم من قرابتنا و غیرهم یهدرونهم و یقبحون ما یصنعون»؛(۹۷) «به من خبر رسیده که گروه‌هایی از اطراف کوفه و نقاط دیگر و نیز گروهی از خانم‌ها در نیمه شعبان، کنار تربت پاک حسین بن علی‌علیه السلام اجتماع نموده، بر او نوحه‌سرایی کرده و قرآن تلاوت می‌کنند و گروهی به نقل تاریخ و برخی دیگر به مرثیه‌سرایی می‌پردازند.

حماد عرض کرد: من خود شاهد چنین مراسمی بوده‌ام. امام فرمود: خدارا سپاس که برخی از مردم را علاقه‌مند ما قرار داده تا به مدح و ستایش ما پرداخته و برای ما سوگواری کنند، دشمنان ما را مورد سرزنش قرار داده، کارهای زشت و ناپسند آنان را آشکار نمایند.»

۴ - ابن قولویه از مسمع کردین روایت کرده که امام صادق‌علیه السلام به من فرمود: «... أفما تذکر ما صنع به؟ قلت: بلی، قال: فتجزع؟ قلت: ای و اللّه، و استعبر لذلک حتی یری اهلی اثر ذلک علیّ، فامتنع من الطعام حتی یستبین ذلک فی وجهی. قال: رحم اللّه دمعتک، اما انک من الذین یعدّون من اهل الجزع لنا و الذین یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا...»؛(۹۸) «... آیا مصایب کربلا را به

یاد می‌آوری؟ عرض کردم: آری. فرمود: آیا جزع و اظهار ناراحتی می‌کنی؟ گفتم: آری، سوگند به خدا! که گریه می‌کنم. حضرت فرمود: خدا گریه‌ات را بپذیرد. آگاه باش! که تو از کسانی هستی که برای مصایب ما اظهار ناراحتی و جزع می‌کنند. تو از کسانی هستی که در خوشحالی ما خوشحال و در اندوه و حزن ما اندوهناکند...».

لباس مشکی پوشیدن

شکی نیست که پوشیدن لباس مشکی خصوصاً در حال نماز نزد مشهور امامیه کراهت دارد، بلکه ادعای اجماع بر آن نیز شده است. ولی بحث این است که آیا این کراهت ذاتی است، یعنی به لحاظ این که لباس مشکی است مکروه است یا به جهت اینکه شعار بنی عباس بوده(۹۹) یا چون لباس اهل جهنم است،(۱۰۰) مکروه می‌باشد؟

از ظاهر برخی ادله استفاده می‌شود که کراهت آن ذاتی نیست و لذا در صورتی که عنوان دیگری به خود گیرد؛ مثل این که شعار حزن بر اولیای الهی شود نه تنها کراهت سابق را از دست می‌دهد بلکه داخل در عنوان احیای شعائر الهی شده، مستحب نیز می‌گردد. خصوصاً آن که با مراجعه اخبار و تواریخ پی می‌بریم که اهل بیت‌علیهم السلام هنگام عزا در مصیبت فقدان یکی از بزرگان، لباس مشکی را می‌پوشیده،یا پوشیدن آن را امضا کرده‌اند. اینك به نمونه‌هایی که در کتب شیعه و سنی آمده اشاره می‌کنیم:

الف) روایات شیعه

۱ - برقی به سندش از فرزند امام زین العابدین‌علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «لمّا قتل جدی الحسین‌علیه السلام لبسن نساء بنی هاشم فی مأتمه ثیاب السواد و لم یغیّرنّها فی حرّ و لا ـ برد، و کان ابی علی بن الحسین‌علیهما السلام یعمل لهم الطعام فی المأتم»؛(۱۰۱) «چون جدم حسین‌علیه السلام کشته شد، زنان بنی هاشم در ماتم او لباس سیاه پوشیدند و آن را در گرما و سرما تغییر ندادند. و پدرم علی بن الحسین‌علیهما السلام برای آنان در هنگام عزاداری غذا آماده می‌کرد.»

۲ - ابن قولویه به سندش نقل کرده که: «انّ ملکاً من ملائکهٔ الفردوس نزل علی البحر و نشر اجنحته علیها ثم صاح صیحهٔ و قال: یا اهل البحار! البسوا اثواب الحزن؛ فانّ فرخ الرسول مذبوح، ثم حمل من تربته فی اجنحته الی السموات فلم یلق ملکاً فیها الاّ شمّها و صار عنده لها اثر...»؛(۱۰۲) «فرشته‌ای از فرشته‌های فردوس بر دریا فرود آمد و بال‌های خود را بر آن گستراند. آن گاه صیحه‌ای زد و گفت: ای اهل دریاها! لباس‌های حزن به تن کنید؛ زیرا فرزند رسول خدا ذبح شده است. آن گاه قدری از تربت او را بر بال‌های خود گذارده و به سوی آسمان‌ها برد. و هیچ فرشته‌ای را ملاقات نکرد جز آن که آن را استشمام نمود و اثری از آن نزد او ماند.»

ب) روایات عامّه

۱ - ابن ابی الحدید از مدائنی نقل می‌کند: «انّ امیرالمؤمنین‌علیه السلام توفّی و قد ترک خلفاً، فان احببتم خرج الیکم و ان کرهتم فلا ـ احد علی احد. فبکی الناس و قالوا: بل یخرج الینا. فخرج الحسن‌علیه السلام فخطبهم فقال:... و کان خرج الیهم و علیه ثیاب سود...»؛(۱۰۳) «چون علی‌علیه السلام وفات یافت، عبداللّه بن عباس بن عبدالمطلب نزد مردم آمد و گفت: همانا امیرالمؤمنین‌علیه السلام وفات یافت، او کسی را به عنوان جانشین خود قرار داده است، اگر دوست دارید نزد شما می‌آید و اگر کراهت دارید کسی بر دیگری اصراری ندارد؟ مردم گریستند و گفتند: بلکه به سوی ما بیاید. حسن‌علیه السلام در حالی که لباس مشکی به تن داشت نزد آنان آمد و خطبه‌ای ایراد فرمود...».

۲ - ابی مخنف روایت کرده که نعمان بن بشیر خبر شهادت امام حسین‌علیه السلام را به اهل مدینه ابلاغ نمود... در مدینه زنی نبود جز آن که از پشت پرده بیرون آمد و لباس مشکی پوشیده، مشغول عزاداری شد.(۱۰۴)

۳ - عمادالدین ادریس قرشی از ابی نعیم اصفهانی به سندش از امّ‌سلمه نقل کرده که: «انّها لمّا بلغها مقتل الامام الحسین بن

علیّ‌علیهما السلام اضربت قبهٔ سوداء فی مسجد رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله و لبست السواد»؛(۱۰۵) «چون خبر کشته شدن امام حسین‌علیه السلام به او رسید خیمه‌ای سیاه در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله زد و لباس مشکی به تن نمود.»

بررسی روایات نهی از لباس مشکی پوشیدن

در برخی از روایات از پوشیدن لباس مشکی نهی شده است.(۱۰۶)

پاسخ

این روایات بر فرض تمام بودن سند آن‌ها ناظر به پوشیدن لباس مشکی در عزای امام حسین‌علیه السلام نیست و به تعبیری دیگر این مورد از ادله نهی مستثنی است؛ زیرا این ادله ناظر به تشبه افراد به جباران و حاکمان بنی‌عباس است که لباس مشکی را لباس رسمی خود کرده و مردم را بر پوشیدن آن مجبور می‌ساختند. و در تاریخ ثبت شده که عباسیان شعار خود را در حرکت‌های سیاسی، با پرچم‌های سیاه همراه ساختند؛ تا بر احادیثی تطبیق کنند که از پیامبرصلی الله علیه وآله رسیده و در آن‌ها سخن از ظهور این پرچم‌ها از ناحیه مشرق شده است. آنان لباس‌های سیاه می‌پوشیدند تا به مردم نشان دهند که ما عزادار شهدای کربلا و دیگر شهدای از اهل بیت هستیم. و لذا روایاتی که از پوشیدن لباس سیاه نهی کرده ناظر به تشبه به عباسیان است و شامل پوشیدن آن در عزای امام حسین‌علیه السلام بعد از انقراض دولت بنی‌عباس، خصوصاً در این عصر و زمان نمی‌شود.

مرثیه‌سرایی

مرثیه‌سرایی به نثر

توضیح

برخی سؤال می‌کنند: چرا در سوگ اولیای الهی سوگواری و مرثیه سرایی می‌کنیم؟ آیا در میان امّت‌های پیشین این چنین اعمالی بوده است؟ آیا پیامبرصلی الله علیه وآله و اهل‌بیتش چنین کاری را در سوگ بزرگان انجام می‌دادند؟ آیا صحابه و تابعین و به تعبیر دیگر سلف صالح، چنین عملی انجام می‌دادند؟

با مراجعه به تاریخ پی می‌بریم که مرثیه‌سرایی به نثر، در سوگ اولیای الهی سنتی متداول از صدر اسلام تا کنون بوده است. اینک به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

مرثیه‌سرایی در سوگ اولیای الهی

با مراجعه به تاریخ پی می‌بریم که پیامبرصلی الله علیه وآله و صحابه در سوگ اموات خصوصاً اولیای الهی مرثیه‌سرایی می‌کردند. اینک به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

۱ - مرثیه‌سرایی رسول خداصلی الله علیه وآله

حلبی از ابن مسعود نقل می‌کند: «ما رسول خداصلی الله علیه وآله را گریان بر کسی همانند حمزه ندیدیم. جنازه او را به طرف قبله نمود. آن‌گاه بر بالین جنازه او ایستاد. سپس صیحه‌ای زد که نزدیک بود بیهوش شود. در این هنگام فرمود: ای عموی رسول خدا! و ای شیر خدا و شیر رسول او، ای حمزه، ای انجام دهنده خیرات، ای حمزه، ای برطرف کننده غصه‌ها، ای مدافع، ای محافظ رسول خدا!»(۱۰۷)

۲ - مرثیه‌سرایی فاطمه زهراعلیها السلام

انس بن مالک می‌گوید: «چون از دفن رسول خداصلی الله علیه وآله فارغ شدیم، فاطمه‌علیها السلام رو به من کرده، فرمود: ای انس! چگونه توانستید خاک بر صورت رسول خدا بریزید؟ آنگاه شروع به گریه کرده، ندا سر داد: ای پدرم که دعوت پروردگارت را اجابت نمودی؟! ای پدرم که به قرب پروردگارت رفتی؟! ای پدرم که ندای پروردگارت را پاسخ دادی؟!...».(۱۰۸)

۳ – مرثیه‌سرایی عایشه

ابن عبدربّه می‌گوید: عایشه بر سر قبر ابوبکر ایستاد و گفت: «... بزرگ ترین حوادث بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله مصیبت فقدان تو است».(۱۰۹)

۴ – مرثیه‌سرایی امام حسن‌علیه السلام

طبری به سند خود از خالد بن جابر نقل می‌کند که از امام حسن‌علیه السلام شنیدم که بعد از کشته شدن امام علی‌علیه السلام در ضمن خطبه‌ای فرمود: «لقد قتلتم الليلة رجلاً فی ليلة فيها نزل القران، و فيها رفع عيسی بن مريم‌عليه السلام و فيها قتل يوشع بن نون فتی موسی‌عليهما السلام، واللَّه ما سبقه احد كان قبله، ولايدركه احد يكون بعده. واللَّه ان كان رسول اللَّه‌صلی الله عليه وآله ليبعثه فی السريّة، و جبرئيل عن يمينه و ميكائيل عن يساره، واللَّه ماترک صفراء ولابيضاء الاّ ثمانمائة او سبعمائة ارصدها لخادمه»؛(۱۱۰) «شما امشب مردی را کشتید که در آن شب قرآن نازل شد. و در آن شب عیسی بن مریم‌علیه السلام به آسمان رفته و یوشع بن نون جوانمرد موسی‌علیهما السلام کشته شد. به خدا سوگند! قبل از او کسی بر او سبقت نگرفته و بعد از او هیچ کس او را درک نخواهد کرد. به خدا سوگند! رسول خداصلی الله علیه وآله او را در سریه [جنگی می‌فرستاد، در حالی که جبرئیل در طرف راست او و میکائیل در طرف چپ او بود. به خدا سوگند! هیچ زردی و سفیدی [طلا و نقره‌ای باقی نگذاشت به جز هشتصد و یا هفتصد درهم که برای خادمش کنار گذارده بود.»

۵ – مرثیه‌سرایی زنان بنی‌هاشم

حاکم نیشابوری به سندش از ام‌بکر بن مسور نقل می‌کند که گفت: چون حسن بن علی از دنیا رحلت نمود. زنان بنی هاشم برای او یک ماه نوحه‌سرایی کردند.(۱۱۱)

مرثیه‌سرایی در سوگ امام حسین‌علیه السلام

اشاره

با مراجعه به مصادر حدیثی و تاریخی پی می‌بریم که پیامبرصلی الله علیه وآله و اهل بیت‌علیهم السلام و صحابه و تابعین در زمان حیات خود اقامه عزا برای امام حسین‌علیه السلام داشته و در سوگ او مرثیه‌سرایی کرده‌اند. اینک به مواردی در این باره اشاره می‌کنیم:

۱ – مرثیه‌سرایی پیامبرصلی الله علیه وآله قبل از ولادت امام حسین‌علیه السلام

حاکم نیشابوری به سند صحیح از ام‌الفضل نقل می‌کند که: «انّها دخلت علی رسول اللَّه‌صلی الله عليه وآله فقالت: يا رسول اللَّه! انّی رأيت حلماً منكراً الليلة، قال: و ما هو؟ قالت: انّه شديد، قال: و ما هو؟ قالت: رأيت كأنّ قطعة من جسدک قطعت و وضعت فی حجری. فقال رسول اللَّه‌صلی الله عليه وآله: رأيت خيراً، تلد فاطمة – ان شاء اللَّه – غلاماً فيكون فی حجرک، فولدت فاطمة الحسين،

فکان فی حجره، ثم حانت منّی التفاتهٔ فاذا عینا رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله تهریقان من الدموع. قالت: فقلت: یا نبی اللّه! بابی انت و امی مالک؟ قال: اتانی جبرئیل‌علیه السلام فاخبرنی انّ امّتی سیقتل ابنی هذا. فقلت: هذا؟ فقال: نعم، و اتانی بتربهٔ من تربته حمراء»؛ «روزی بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شد و عرض کرد: ای رسول خدا! شب گذشته خواب بدی دیدم. حضرت فرمود: آن خواب چیست؟ عرض کردم، خواب بدی است. حضرت فرمود: چیست؟ عرض کردم: در عالم رؤیا دیدم گویا قسمتی از بدن شما جدا شده و در دامان من قرار گرفت. پیامبر فرمود: خواب خوبی دیده‌ای. فاطمه (دخترم) اگر خدا بخواهد پسری به دنیا خواهد آورد که در دامان تو بزرگ خواهد شد.

ام الفضل می‌گوید: فاطمه‌علیها السلام حسین‌علیه السلام را به دنیا آورد و او در دامان من بود، همان گونه که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود، تا آن که بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شدم و حسین‌علیه السلام را در دامنش گذاردم. به حضرت توجه کردم، ناگهان دیدم که اشک از چشمانش سرازیر شد. عرض کردم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم به فدایت، چه شده که شما را گریان می‌بینم؟ حضرت فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد که امتم به زودی..او را به شهادت می‌رسانند. عرض کردم: این فرزند را؟ حضرت فرمود: آری. آن گاه قسمتی از تربت خونین آن حضرت را به من داد.»

این حدیث را عده‌ای از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند، از قبیل:

- حاکم نیشابوری.(۱۱۲)
- خطیب خوارزمی.(۱۱۳)
- ابن صباغ مالکی.(۱۱۴)
- ابن حجر مکّی.(۱۱۵)
- بیهقی.(۱۱۶)
- متقی هندی.(۱۱۷)

۲ – مرثیه‌سرایی پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از ولادت امام حسین‌علیه السلام

خوارزمی حنفی می‌گوید: «و لمّا اتی علی الحسین من ولادته سنهٔ کاملهٔ هبط علی رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله، اثنا عشر ملکاً محمّرهٔ وجوههم قد نشروا اجنحتهم و هم یقولون: یا محمدا! سینزل بولدک الحسین ما نزل بهابیل من قابیل و سیعطی مثل اجر هابیل و یحمل علی قاتله مثل وزر قابیل. قال: لم یبق فی السماء ملک الاّ و نزل علی النبیّ یعزّیه بالحسین و یخبره بثواب ما یعطی و یعرض علیه تربته، و النبیّ یقول: اللّهم اخذل من خذله و اقتل من قتله و لاتمتعه بما طلبه.

و لمّا اتت علی الحسین من مولوده سنتان کاملتان خرج النبیّ فی سفر، فلمّا کان فی بعض الطریق وقف فاسترجع و دمعت عیناه، فسئل عن ذلک فقال: هذا جبرئیل یخبرنی عن ارض بشاطئ الفرات یقال لها: کربلاء، یقتل فیها ولدی الحسین بن فاطمهٔ. فقیل: من یقتله یا رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله؟ فقال: رجل یقال له یزید، لا بارک اللّه فی نفسه. و کانّی انظر الی منصرفه و مدفنه بها و قد اهدی رأسه... ثم رجع النبی من سفره ذلک مغموماً، فصعد المنبر فخطب و وعظ... اللّهم و قد اخبرنی جبرئیل بانّ ولدی هذا مقتول مخذول...»؛(۱۱۸) «چون از ولادت امام حسین‌علیه السلام یک سال کامل گذشت دوازده ملک در حالی که صورت‌هایشان قرمز بود و بال‌های خود را گسترده بودند بر رسول خداصلی الله علیه وآله فرود آمده، گفتند: ای محمد! زود است که بر فرزندت حسین آنچه از طرف قابیل بر هابیل وارد شد، بیاید و زود است که همانند اجر هابیل به او داده شود، و بر قاتل او همانند عذاب قابیل داده خواهد شد. آن روز در آسمان ملکی نبود جز آن که بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شده و به او در مصیبت حسین‌علیه السلام

تسلیت گفت، و از ثوابی که به او داده می‌شود خبر داد، و نیز تربت امام حسین‌علیه السلام را بر پیامبرصلی الله علیه وآله عرضه کرد. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: بار خدایا! هر کس او را خوار کند او را خوارگردان، و هر کس او را می‌کشد به قتل رسان، و به آنچه را دنبال می‌کند او را بهره‌مند مساز.

هنگامی که دو سال کامل از ولادت امام حسین‌علیه السلام گذشت پیامبرصلی الله علیه وآله به سفر رفت. در بین راه توقف نمود و کلمه استرجاع «إِنَّا للَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ» را بر زبان جاری ساخت و چشمانش پر از اشک شد. از علت آن سؤال شد؟ حضرت فرمود: این جبرئیل است که مرا از سرزمینی در شطّ فرات به نام کربلا خبر می‌دهد که فرزندم حسین پسر فاطمه در آن جا به قتل خواهد رسید. عرض شد: چه کسی او را به قتل می‌رساند؟ فرمود: مردی به نام یزید، خداوند او را مبارک نگرداند. و گویا نظر می‌کنم به بازگشت و مدفنش در کربلا در حالی که سرش را هدیه می‌برند ... پیامبرصلی الله علیه وآله در حالی که محزون بود از سفر خود بازگشت. بر بالای منبر رفت و خطبه خواند و مردم را موعظه نمود ... آن گاه عرض کرد: بار خدایا! مرا جبرئیل خبر داده که این فرزندم کشته و خوار خواهد شد ...».

۳ – مرثیه‌سرایی پیامبرصلی الله علیه وآله در خانه ام‌سلمه

احمد بن حنبل به سند صحیح از انس بن مالک نقل کرده که گفت: «انّ ملک المطر استأذن ربّه ان یأتی النبی‌صلی الله علیه وآله فاذن له فقال له یا ام سلمه: املکی علینا الباب لایدخل علینا احد. قالت: و جاء الحسین لیدخل فمنعته فوثب فدخل فجعل یقعد علی ظهر النبی‌صلی الله علیه وآله و علی منکبه و علی عاتقه. قال: فقال الملک للنبی‌صلی الله علیه وآله: اتحبّه؟ قال: نعم. قال: اما انّ امّتک ستقتله، و ان شئت اریتک المکان الذی یقتل فیه. فضرب بیده فجاء بطینة حمراء، فاخذتها ام‌سلمة فصرّتها فی خمارها. قال: قالت ثابت: بلغنا انّها کربلاء»؛(۱۱۹) «فرشته باران از پروردگارش اذن گرفت تا خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شود، خداوند به او اجازه داد. حضرت به ام‌سلمه فرمود: مواظب باش تا کسی بر من وارد نشود. ام سلمه می‌گوید: حسین‌علیه السلام آمد که داخل شود من او را مانع شدم. حضرت فرار کرد و داخل اتاق رسول خدا شد و از شانه و گردن پیامبر خداصلی الله علیه وآله بالا رفت. آن فرشته به پیامبرصلی الله علیه وآله عرض کرد: آیا او را دوست داری؟ حضرت فرمود: آری. فرشته عرض کرد: آگاه باش! همانا امت تو او را به زودی خواهند کشت. و اگر می‌خواهی مکانی را که در آن جا به قتل می‌رسد به تو نشان دهم. فرشته دستی زد و از خاک قرمز آن مکان آورد. ام‌سلمه آن را برداشته و در مقنعه‌اش گذارد. ثابت گفت که به ما خبر رسیده که این خاک کربلاست.»

۴ – مرثیه‌سرایی پیامبرصلی الله علیه وآله در خانه عایشه

ابن عساکر به سند صحیح از عایشه نقل کرده که گفت: «بینا رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله راقد اذ جاء الحسین یحبوا الیه فنحیته عنه ثم قمت لبعض امری فدنا منه، فاستیقظ یبکی. فقلت: ما یبکیک؟ قال: انّ جبرئیل ارانی التربة التی یقتل علیها الحسین. فاشتدّ غضب اللَّه علی من یسفک دمه، و بسط یده فاذا فیها قبضة من بطحاء. فقال: یا عائشة! والذی نفسه بیده انّه لیحزننی، فمن هذا من امّتی یقتل حسیناً بعدی؟»؛(۱۲۰) «در آن هنگام که رسول خداصلی الله علیه وآله در خواب بود ناگهان حسین‌علیه السلام وارد شد و به طرف حضرت حرکت کرد. من او را از حضرت دور کردم. سپس به دنبال برخی از کارهایم رفتم. حسین‌علیه السلام نزدیک پیامبرصلی الله علیه وآله آمد. حضرت در حالی که گریان بود از خواب بیدار شد. به او عرض کردم: چه چیز شما را به گریه درآورده است؟ حضرت فرمود: جبرئیل تربتی را که حسین در آن کشته می‌شود به من نشان داد. غضب خدا بر کسی که خون او را بر زمین ریزد

شدید خواهد شد. آنگاه دست خود را گسترده و ناگاه قبضه‌ای از بطحاء آورد و فرمود: ای عایشه! قسم به کسی که جانم به دست اوست این امر مرا محزون می‌کند. این چه کسی است از امتم که بعد از من حسین را به قتل می‌رساند؟!».

۵ – مرثیه‌سرایی رسول خداصلی الله علیه وآله در عالم برزخ

احمد بن حنبل به سند صحیح از ابن عباس نقل کرده که گفت: «رأیت النبی‌صلی الله علیه وآله فیما یری النائم بنصف النهار و هو قائم اشعث اغبر، بیده قارورهٔ فیها دم. فقلت: بابی انت و امّی یا رسول اللَّه! ما هذا؟ قال: هذا دم الحسین و اصحابه، لم ازل التقطه منذ الیوم، فاحصینا ذلک الیوم فوجدوه قتل فی ذلک الیوم»؛(۱۲۱) «پیامبرصلی الله علیه وآله را در نیمه روز در عالم رؤیا در حالی که ایستاده و پریشان حال و غبارآلود و در دستانش شیشه‌ای پر از خون بود دیدم. عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! این چیست؟ حضرت فرمود: این خون حسین و اصحاب اوست، امروز آن را برداشتم. ابن عباس می‌گوید: ما آن روز را حساب کردیم همان روزی بود که حسین‌علیه السلام به شهادت رسید.»

ترمذی و حاکم به سند صحیح از سلمی نقل کرده که گفت: «دخلت علی امسلمه و هی تبکی فقلت: ما یبکیک؟ قالت: رأیت رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله – تعنی فی المنام – و علی رأسه و لحیته التراب. فقلت: مالک یا رسول اللَّه! قال: شهدت قتل الحسین آنفاً»؛ (۱۲۲) «بر امسلمه وارد شدم در حالی که گریان بود. عرض کردم: چه چیز تو را به گریه در آورده است؟ گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله را در عالم خواب مشاهده کردم در حالی که بر سر و محاسنش خاک نشسته بود. عرض کردم: شما را چه شده ای رسول خداصلی الله علیه وآله؟ حضرت فرمود: لحظه‌ای قبل شاهد کشته شدن حسینم بودم.»

۶ – مرثیه‌سرایی امام علی‌علیه السلام

الف) احمد بن حنبل به سند صحیح از نجیّ نقل کرده که او با علی‌علیه السلام حرکت نمود. چون به نینوا – که راهشان به صفین بود – رسیدند، حضرت علی‌علیه السلام در کنار شط فرات ندا داد: صبر کن ای اباعبداللَّه! عرض کردم: جریان چیست؟ حضرت فرمود: روزی بر رسول خدا وارد شدم در حالی که دو چشمش اشک ریزان بود، عرض کردم: ای پیامبر خدا! آیا شما را کسی به غضب درآورده است؟ چه شده که چشمانتان گریان است؟ حضرت فرمود: آری، مدتی پیش از این جبرئیل از نزد من خارج شد و مرا خبر داد که حسین در کنار شطّ فرات کشته خواهد شد. آن گاه فرمود: آیا می‌خواهی از تربت او به تو نشان دهم؟ حضرت فرمود: من گفتم: آری. آن گاه دست خود را دراز کرد و قبضه‌ای از خاک برداشت و به من عطا نمود، من نتوانستم اشک چشمان خود را نگه دارم لذا اشکانم جاری شد.(۱۲۳)

ب) نصر بن مزاحم به سندش نقل کرده که علی‌علیه السلام به سرزمین کربلا وارد شد و در آنجا توقفی نمود. به او عرض شد: ای امیرالمؤمنین! اینجا کربلاـ است. حضرت فرمود: دارای گرفتاری و بلا است آن گاه با دستش اشاره به مکانی کرد و فرمود: آن جا محلّ ریختن خون‌های آنان است.(۱۲۴)

ج) حافظ طبرانی به سند صحیح از شیبان که عثمانی بود نقل کرده که گفت: علی‌علیه السلام هنگامی که به کربلا رسید برافروخته شد و فرمود: «در این مکان شهدایی هستند که برای آنان همانندی نیست به جز شهدای بدر».(۱۲۵)

۷ – مرثیه‌سرایی امام صادق‌علیه السلام

ابن عبدربّه نقل می‌کند: امام صادق‌علیه السلام بر کنار قبر جدش حسین‌علیه السلام ایستاد و گفت: «اشهد انّک قد اقمت الصلاهٔ و آتیت الزکاهٔ و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و اطعت اللّه و رسوله، و عبدته مخلصاً و جاهدت فی سبیله صابراً محتسباً حتی اتاک الیقین، فلعن اللّه امهٔ قتلتک ولعن اللّه امهٔ ظلمتک، ولعن اللّه امهٔ سمعت بذلک فرضیت به»؛(۱۲۶) «گواهی می‌دهم که همانا تو نماز را به پا داشته و زکات را پرداختی و به معروف امر کرده و از منکر نهی کردی و خدا و رسولش را اطاعت کرده و او را با اخلاص عبادت نمودی. و در راه او جهاد کرده در حالی که صبور بوده و همه را به حساب خدا گذاردی تا آن که تو را یقین(شهادت) فرا رسید. پس خدا لعنت کند امتی که تو را به قتل رساند. و خدا لعنت کند امتی را که به تو ظلم کرد. و خدا لعنت کند امتی را که کشته شدنت را شنید و به آن رضایت داد.»

۸ – مرثیه‌سرایی ام‌البنین

ابوالفرج اصفهانی درباره ام‌البنین می‌گوید: «کانت ام البنین ام هؤلاء الاربعهٔ الاخوهٔ القتلی، تخرج الی البقیع فتندب بنیها اشجی ندبهٔ و احرقها، فیجتمع الناس الیها یسمعون منها. فکان مروان یجیئ فیمن یجیئ لذلک، فلایزال یسمع ندبتها و یبکی»؛(۱۲۷) «ام‌البنین مادر چهار برادر بود که همگی به قتل رسیده بودند. او به قبرستان بقیع می‌آمد و بر فرزندانش دلخراش‌ترین و جانسوزترین ندبه‌ها را می‌خواند. مردم به دور او جمع شده، به ندبه‌های او گوش فرا می‌نمودند. از جمله کسانی که به بقیع می‌آمد مروان بود، او همیشه به ندبه‌های ام‌البنین گوش فرا می‌داد و گریه می‌کرد.»

۹ – مرثیه‌سرایی حضرت زینب‌علیها السلام

ابوالفرج اصفهانی و دیگران از حمید نقل کرده‌اند که هنگام خروج علی بن الحسین اکبر برای جنگ به میدان، گفت: «و کانّی انظر الی امرأهٔ خرجت مسرعهٔ کانّها الشمس الطالعهٔ، تنادی: یا حبیباه، یا ابن اخاه. فسألت عنها فقالوا: هذه زینب بنت علی بن ابی طالب، ثم جاءت حتّی انکبّت علیه، فجاءها الحسین فاخذ بیدها الی الفسطاط...»؛(۱۲۸) «نظر کردم به زنی که با سرعت از خیمه بیرون آمد گویا خورشید طلوع کرده است، او صدا می‌زد: ای دوست من! ای فرزند برادر من! درباره او سؤال کردم، گفتند: او زینب دختر علی بن ابی طالب است. آن گاه آمد و خود را بر روی جنازه علی اکبرعلیه السلام انداخت. حسین‌علیه السلام آمد و دست او را گرفت و به خیمه برد.»

طبری و دیگران نقل کرده‌اند: «چون روز یازدهم محرّم فرا رسید ابن سعد دستور داد تا قافله را از کربلا حرکت دهند. همسران امام حسین‌علیه السلام و فرزندان و خواهران و دختران حضرت با زینب در آن قافله بودند. آنان را همانند اسیران ترک و روم حرکت دادند. زنان گفتند: شما را به حق خدا ما را بر قتلگاه حسین‌علیه السلام عبور دهید. اسیران را بر بدن حسین و اصحابش در حالی که بر روی زمین افتاده بودند عبور دادند. چون نگاه زنان به کشته‌ها افتاد صیحه و شیون کرده و بر صورت خود زدند.

راوی می‌گوید: به خدا سوگند! زینب را فراموش نمی‌کنم که برای حسین‌علیه السلام ندبه می‌کرد و با صوت حزین و دل شکسته ندا می‌داد: «یا محمّداه، صلّی علیک ملیک السماء، هذا حسینک مرمّل بالدماء، مقطّع الاعضاء، و بناتک سبایا، الی اللّه المشتکی، و الی محمد المصطفی و الی علی المرتضی و الی فاطمهٔ الزهراء، و الی حمزهٔ سیدالشهداء. یا محمّداه، هذا حسین بالعری، تسفی علیه ریح الصبا، قتیل اولاد البغایا، واحزناه، واکرباه علیک یا اباعبداللّه، الیوم مات جدی رسول اللّه، یا اصحاب محمّد! هولاء ذریّهٔ

المصطفی یساقون سوق السبایا»؛ «ای محمد! که فرشتگان آسمان بر تو درود فرستاده‌اند، این حسین توست که در خون غوطه‌ور است. اعضایش قطع شده و دخترانش به اسارت رفته‌اند. به سوی خدا و محمّد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهدا شکایت می‌کنم. ای محمد! این حسین است در این بیابان که باد صبا بر او می‌وزد. او کشته شده به دست اولاد زنا است. امان از حزن تو و مصیبت بر تو ای اباعبداللَّه! امروز جدم رسول خدا رحلت نمود. ای اصحاب محمد! اینان ذریّه مصطفی می‌باشند که همانند اسیران می‌برند.»

راوی می‌گوید: به خدا سوگند! در آن هنگام زینب هر دشمن و دوستی را به گریه درآورد.(۱۲۹)

۱۰ – مرثیه‌سرایی ابن عباس

ابن عباس خطاب به یزید می‌گوید: «انّک تسألنی نصرتک و تحثنی علی ودّک و قد قتلت حسیناً و فتیان عبدالمطلب مصابیح الهدی و نجوم الاعلام، غادرتهم خیولک بأمرک فی صعید واحد، مرمّلین بالدّماء، مسلوبین بالعراء، مقتولین بالظّماء...»؛(۱۳۰) «تو از من می‌خواهی که یاری‌ات کنم و مرا بر دوستی با خود وادار می‌کنی در حالی که تو بودی که حسین و جوانان عبدالمطّلب که چراغ‌های هدایت و ستارگان راهنما بودند به قتل رساندی، و لشکریان به دستور و فرمان تو در یک سرزمین آن‌ها را غارت کرده، خون‌هایشان را بر زمین ریختند، و لباس‌های آنان را ربودند و لب تشنه سرهایشان را از بدن جدا ساختند ...».

۱۱ – مرثیه‌سرایی زید بن ارقم

ابن حجر و دیگران نقل کرده‌اند: هنگامی که سر امام حسین‌علیه السلام را نزد ابن زیاد در کوفه گذاردند، او شروع به زدن با چوب دستی بر دندان‌های امام حسین‌علیه السلام نمود. زید بن ارقم در آنجا حاضر بود، به ابن زیاد گفت: «ارفع قضیبک، فواللَّه! لطالما رأیت رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله یقبّل ما بین هاتین الشفتین، ثم جعل زید یبکی»؛(۱۳۱) «چوب دستی خود را بردار، به خدا سوگند! مدت زیادی رسول خداصلی الله علیه وآله را مشاهده کردم که ما بین این دو لب‌ها را می‌بوسید. آن‌گاه شروع به گریه کرد.»

۱۲ – مرثیه‌سرایی حسن بصری

سبط بن جوزی از زهری نقل می‌کند: «لمّا بلغ الحسن البصری قتل الحسین بکی حتی اختلج صدغاه، ثم قال: اذلّ امّهٔ قتلت ابن بنت نبیّها، و اللَّه لیردن رأس الحسین الی جسده، ثم لینتقمنّ له جدّه و ابوه من ابن مرجانهٔ»؛(۱۳۲) «چون خبر کشته شدن حسین به حسن بصری رسید چندان گریست که هر دو گونه‌اش مرطوب شد. آن گاه گفت: خوار باد امتی که فرزند دختر پیامبرش را به قتل رسانده است. به خدا سوگند! سر حسین به جسدش بازمی گردد، آن گاه جد و پدرش از پسر مرجانه انتقام او را خواهند گرفت.»

مرثیه‌سرایی به شعر

توضیح

شکی نیست که شعر تأثیر بسزایی بر روح و روان و عواطف انسان دارد، و لذا اگر ما مطالب را در قالب شعر قرار دهیم اثر بیشتری در قلوب و نفوس مردم خواهد داشت.
واقعه کربلا- که به خودی خود محرّک احساسات و عواطف مسلمانان است اگر در قالب شعر درآید می‌تواند تأثیر بسزایی در تحریک عواطف و احساسات مردم داشته باشد تا از این راه مردم به امام حسین‌علیه السلام و اهداف او نزدیک‌تر شوند. اینک این مسأله را به لحاظ حکم شرعی مورد بررسی قرار می‌دهیم:

ادله جواز و رجحان مرثیه‌سرایی به شعر

اشاره

برای اثبات این مطلب می‌توان به ادله‌ای چند تمسک نمود:

۱ – اصل اباحه

اصل اوّلی در تمام اشیاء اباحه است، این امر در مورد مرثیه‌سرایی نیز جاری است، مادامی که دلیلی بر خلاف آن نباشد. و از آن جا که این امر مورد نهی واقع نشده بلکه دلیل بر رجحان آن وجود دارد لذا داخل در اصل اوّلی اباحه و جواز است.

۲ – تعظیم شعائر دینی

کسی که قرار است برای او مرثیه خوانده شود در صورتی که از اولیای الهی بوده و از رهبران جامعه به حساب می‌آید، می‌توانیم با مرثیه‌سرایی احساسات مردم را به او جذب کرده در نتیجه مردم را به طرف او سوق می‌دهیم که این عمل به نوبه خود تشویق مردم به متابعت و پیروی از آن شخص خواهد بود، لذا می‌توان گفت که مرثیه‌سرایی از مصادیق بارز تعظیم شعائر الهی است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَن یُعَظِّمْ شَعئِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَی الْقُلُوبِ»؛(۱۳۳) «و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل‌هاست.»

۳ – مرثیه‌سرایی حضرت آدم‌علیه السلام

طبری به سندش از حضرت علی‌علیه السلام نقل کرده که فرمود: «چون فرزند آدم برادرش را به قتل رسانید حضرت برای او گریست و چنین مرثیه‌سرایی کرد:

تغیّرت البلاد و من علیها
فلون الارض مغبّر قبیح
تغیّر کلّ ذی طعم و لون
و قلّ بشاشهٔ الوجه الملیح(۱۳۴)

۴ – مرثیه‌سرایی به شعر برای پیامبرصلی الله علیه وآله

جماعت بسیاری از صحابه و دیگران در سوگ رسول خداصلی الله علیه وآله با شعر مرثیه‌سرایی کردند:

الف) مرثیه‌سرایی حضرت زهراعلیها السلام؛

ابن عبدربه نقل می‌کند: فاطمه بر بالای قبر پدرش ایستاد و عرض کرد:

فقدناک فقد الارض وابلها

و غاب مذ غبت عنّا الوحی و الکتب

فلیت قبلک کان الموت صادفنا

لمّا نعیت و حالت دونک الکثب(۱۳۵)

ب) مرثیه دختر عبدالمطّلب:

ألا یا رسول اللَّه کنت رجاءنا

و کنت بنا برّاً و لم تک جافیاً

و کنت رحیماً هادیاً و معلّماً

لیبک علیک الیوم من کان باکیاً(۱۳۶)

ج) مرثیه حسّان بن ثابت:

و مالک لاتبکین ذاالنعمهٔ التی

علی الناس منها سائغ یتغمّد

فجودی علیه بالمدموع و أعولی

لفقد الذی لامثله الدهر یوجد

و ما فقد الماضون مثل محمّد

و لا مثله حتّی القیمهٔ یفقد

د) مرثیه ابوسفیان بن حارث؛

ابن اسحاق می گوید: ابوسفیان بن حارث در سوگ پیامبرصلی الله علیه وآله بسیار گریست و در رثای او چنین گفت:

أرّقت فبات لیلی لایزول

و لیل اخی المصیبهٔ فیه طویل

فاسعدنی البکاء و ذاک فیما

اصیب المسلمون به قلیل

لقد عظمت مصیبتنا و جلت

عشیهٔ قیل: قد قبض الرسول(۱۳۷)

ه) مرثیه ابوذؤیب هذلی:

کسفت لمصرعه النجوم و بدرها

و تزعزعت آطام بطن الأبطح

و تزعزعت اجبال یثرب کلّها

و نخیلها لحلول خطب مفدح(۱۳۸)

و) مرثیه ابی الهیثم بن تیّهان:

لقد جدعت آذاننا و انوفنا

غداهٔ فجئنا بالنبیّ محمّد(۱۳۹)

ز) مرثیه امرعله قشیریه:

یا دار فاطمهٔ المعمور ساحتها

هیجت لی حزناً حییت من دار(۱۴۰)

ح) مرثیه عامر بن طفیل:

بکت الارض و السماء علی النو

ر الذی کان للعباد سراجاً

من هدینا به الی سبل الح

ق و کنّا لانعرف المنهاجا(۱۴۱)

ط) مرثیه سواد بن قارب:

بکت علیه ارضنا و سماؤنا

و تصدّعت وجداً به الاکباد

لو قیل: تفدون النبیّ محمداً

بذلت له الاموال و الاولاد

۵ – تقریر مراثی صحابه از ناحیه پیامبرصلی الله علیه وآله

صحابه در سوگ بسیاری از افراد در حضور پیامبرصلی الله علیه وآله مرثیه‌سرایی کردند و حضرت نه تنها آنان را از این کار نهی نفرمود بلکه آنان را نیز بر این کار تشویق کرد.

الف) مرثیه برای حمزهٔ بن عبدالمطّلب؛

صفیه دختر عبدالمطلب می گوید:

أسائلهٔ اصحاب أحد مخافهٔ

بنات ابی من اعجم و خبیر

فقال الخبیر انّ حمزهٔ قد ثوی

وزیر رسول اللّه خیر وزیر

دعاه الی الحقّ ذوالعرش دعوهٔ

الی جنّهٔ یحیا بها و سرور(۱۴۲)

کعب بن مالک در سوگ حمزه می گوید:

صفیّهٔ قومی و لاتعجزی

و بکّی النساء علی حمزهٔ

و لاتسأمی ان تطیلی البکا

علی اسداللّه فی الهزّهٔ

فقد کان عزّاً لأیتامنا

و لیث الملاحم فی البزّهٔ

یرید بذاک الرضا احمد

و رضوان ذی العرش و العزّهٔ(۱۴۳)

ب) مرثیه برای عبیدهٔ بن حارث بن عبدالمطلب؛

چون عبیده در بدر به شهادت رسید، کعب بن مالک انصاری گریه‌کنان در سوگ او گفت:

ایا عین جودی و لاتبخلی

بدمعک حقاً و لاتنزری

علی سیّد هدّنا هُلَله

کریم المشاهد و العنصر(۱۴۴)

ج) مرثیه برای جعفر بن ابی طالب و شهدای موته؛

حسّان بن ثابت می‌گوید:

فلایُبعدن اللّه قتلی تتابعوا

بمؤتهٔ منهم ذوالجناحین جعفر

و زید و عبداللّه فیمن تتابعوا

جمیعاً و اصحاب المنیّهٔ تخطر(۱۴۵)

کعب بن مالک انصاری می‌گوید:

نام العیون و دمع عینک یهمل

سحّاً کما و کفّ الطباب المخضّل

فی لیلهٔ وردت علیّ همومها

طوراً أحن و تارهٔ أتململ

صبروا بمؤتهٔ للإله نفوسهم

حذر الردی و مخافهٔ ان ینکلوا

اذ یهتدون بجعفر و لوائه

قدّام اوّلهم فنعم الاوّل(۱۴۶)

د) مرثیه کشته شدگان روز رجیع؛

جماعتی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمـده و از ایشان خواسـتند تا گروهی را برای تعلیم احکام اسـلام به منطقه آنها بفرسـتد. پیامبرصلی الله علیه وآله شش نفر از اصحاب خود را به سوی آن‌ها فرستاد.

هنگامی که به چشـمه رجیع که آبی برای قبیله هذیل بود رسیدند. با کمک گرفتن از قبیله هذیل بر این شش نفر حمله کردند. آنان در ابتدا گفتند: ما نمی‌خواهیم شـما را بکشیم بلکه می‌خواهیم شما را به اهل مکه تسلیم کنیم تا جایزه بگیریم. برخی از آن شش نفر با آنها جنگیدند تا کشته شدند ولی خبیب و همراه او خود را تسـلیم کردند. در بین راه همراه او خواست که بر آنان شمشیر بکشـد

که او را نیز با سنگ به شهادت رساندند. و در آخر هم خبیب را به اهل مکه تسلیم نمودند و اهل مکه او را به دار آویختند. حسان درباره آنان می گوید:

صلّی الإله علی الذین تتابعوا

یوم الرجیع فاکرموا و اثیبوا

رأس السریهٔ مرثد و امیرهم

و ابن البکیر امامهم و خُبیب(۱۴۷)

و نیز در سوگ آنان گریه کنان می گوید:

ما بال عینک لاترقأ مدامعها

سحّاً علی الصدر مثل الؤلؤ القلق

علی خُبیب فتی الفتیان قد علموا

لافشل حتّی تلقاه و لانزق(۱۴۸)

ه) مرثیه نعم در سوگ همسرش؛

او که از شهیدان احد بود همسرش در سوگ او می گوید:

یا عین جودی بفیض غیر ابساس

علی کریم من الفتیان لبّاس(۱۴۹)

و) مرثیه برای سعد بن معاذ؛

مردی از انصار در مورد سعد که از مجروحان جنگ خندق بود می گوید:

و ما اهتزّ عرش اللَّه من موت هلک

سمعنا به الاّ لسعد ابی عمرو(۱۵۰)

حسّان بن ثابت گریان در مصیبت سعد می گوید:

لقد سجمت من دمع عینی عبرهٔ

و حقّ لعینی ان تفیض علی سعد

قتیل ثوی فی معرک فجعت به

عیون ذواری الدمع دائمهٔ الوجد(۱۵۱)

ز) مرثیه برای شهدای چاه معونه؛

ابو برّاء به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: اگر کسانی از اصحابت را به اهل نجد بفرستی، امید می‌رود که آنان دعوت تو را بپذیرند. پیامبرصلی الله علیه وآله جماعتی را به نجد فرستاد، آنان حرکت کرده و در کنار چاه «معونه» فرود آمدند. نامه رسول خداصلی الله علیه وآله را به عامر بن طفیل دادند ولی او در آن نظر نکرد، و هم فرستاده را به قتل رسانید و هم با کمک قبایل دیگر، آن عده از مسلمانان که به نجد فرستاده شده بودند را کشتند.

عبداللَّه بن رواحه بر نافع بن بدیل بن ورقاء خزاعی از شهدای این واقعه گریسته، می گوید:

رحم اللَّه نافع بن بدیل

رحمهٔ المبتغی ثواب الجهاد

صابر صادق وفیّ اذا ما

اکثر القوم قال قول السداد(۱۵۲)

حسان بن ثابت گریه‌کنان درباره آنان می‌گوید:

علی قتلی معونهٔ فاستهلّی

بدمع العین سحاً غیر نزر(۱۵۳)

ح) مرثیه برای عثمان بن مظعون؛

چون عثمان بن مظعون از دنیا رحلت کرد، همسرش درباره او چنین گفت:

یا عین جودی بدمع غیر ممنون

علی رزیّهٔ عثمان بن مظعون

علی امرئ کان فی رضوان خالقه

طوبی له من فقید الشخص مدفون(۱۵۴)

ط) مرثیه برای ولید بن ولید بن مغیره؛

ام سلمه همسر پیامبرصلی الله علیه وآله گریه‌کنان برای ولید می‌گوید:

یا عین فابکی للولید بن الولید بن مغیرهٔ

قد کان غیثاً فی السنین و رحمهٔ فینا و میره(۱۵۵)

ی) مرثیه برای زید بن عمر بن خطاب؛

ایاس بن بکیر در مرثیه او که در جنگ بنی عدی کشته شد، می‌گوید؛

ألا یا لیت امّی لم تلدنی

و لم اک فی الغزاهٔ لدی البقیع

و لم أر مصرع بن الخیر زید

و هدّته هنا لک من صریع(۱۵۶)

ک) مرثیه حضرت علی‌علیه السلام در سوگ فاطمه‌علیها السلام؛

امیرالمؤمنین‌علیه السلام بر بالای قبر فاطمه‌علیها السلام ایستاده و در حالی که غصه‌ها و بغض‌ها گلوگیرش شده بود نتوانست جلوی اشک ناشی از قلب سوزان خود را بگیرد، در این هنگام است که می‌گوید:

لکل اجتماع من خلیلین فرقهٔ

و کلّ الذی دون الممات قلیل

و انّ افتقادی واحداً بعد واحد

دلیل علی أن لایدوم خلیل(۱۵۷)

مرثیه‌سرایی به شعر در سوگ امام حسین‌علیه السلام

ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: «کانت الشعراء لاتقدم علی رثاء الحسین‌علیه السلام مخافهٔ من بنی‌امیهٔ و خشیهٔ منهم»؛(۱۵۸) «شعرا به جهت ترس بنی امیه و هراس از آنان اقدام به مرثیه‌سرایی برای امام حسین‌علیه السلام نمی‌کردند.»

ولی در عین حال گروهی در سوگ امام حسین‌علیه السلام شعر سرودند: سبط بن جوزی از سدّی نقل می‌کند که گفت: «انّ اوّل من رثی الحسین‌علیه السلام عقبهٔ بن عمرو العبسی»؛(۱۵۹) «اوّل کسی که در سوگ حسین مرثیه سرایی کرد عقبهٔ بن عمرو عبسی

بود.»

با مرور کتب تاریخی پی می‌بریم که شعرایی بوده‌اند که درباره مصیبت امام حسین علیه السلام شعر سروده‌اند اینک به برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱ - سلیمان بن قتّه

او که یکی از مردان قبیله بنی تمیم بن مرّهٔ بن کعب بن لؤی و از طرفداران بنی هاشم بوده و از تابعین به حساب می‌آمد در مرثیه امام حسین‌علیه السلام شعری دارد که اوّل آن چنین است:

مررت علی ابیات آل محمّد

فلم أرها کعهدها یوم حلّت(۱۶۰)

۲ - ابوالرجح خزاعی

مرزبانی می گوید: ابوالرجح خزاعی بر فاطمه دختر حسین بن علی‌علیه السلام وارد شد و برای او مرثیه‌ای درباره حسین‌علیه السلام قرائت کرد که مطلع آن چنین است:

أجالت علی عینی سجائب عبرهٔ

فلم تصحّ بعد الدمع حتیّ ارمعلّت

تبکی علی آل النبیّ محّمد

ما اکثرت فی الدمع لا بل اقلّت(۱۶۱)

۳ - زینب دختر امیرالمؤمنین‌علیهما السلام

چون سر مبارک امام حسین‌علیه السلام و اسرا به مدینه رسید، همه اهل مدینه ضجّه‌زنان و گریه کنان از خانه‌ها بیرون ریختند. در این هنگام زینب دختر علی بن ابی طالب‌علیهم السلام صیحه کنان فریاد می‌زد: وا حسیناه، وا اخوتاه، وا أهلاه، وا محمّداه. آن گاه فرمود:

ماذا تقولون اذ قال النبیّ لکم

ماذا فعلتم و انتم آخر الأمم

بأهل بیتی و اولادی أما لکم

عهد أما أنتم توفون بالذمم

ذریّتی و بنو عمّی بمضیعهٔ

منهم أساری و منهم ضرّجوا بدم

ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم

ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی(۱۶۲)

۴ - جعفر بن عفان

او که از اصحاب امام صادق‌علیه السلام است، در مرثیه امام حسین‌علیه السلام چنین می گوید:

لیبک علی الاسلام من کان باکیاً

فقد ضیّعت احکامه و استحلّت

غداهٔ حسین للرماح ذریهٔ

و قد نهلت منه السیوف و علّت

و غودر فی الصحراء لحماً مبدّداً

علیه عناق الطیر باقت و ظلت

فما نصرته امّهٔ السوء اذ دعا

لقد طاشت الاحلام منها و ضلّت(۱۶۳)

۵ – محمد بن ادریس شافعی

محمّد بن عزّالدین یوسف بن حسن زرندی – شیخ حدیث در مسجد پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله – از ابوالقاسم فضل بن محمد مستملی و او از قاضی ابوبکر سهل بن محمد و او از ابوالقاسم بکران بن طیّب نقل کرده که به او خبر رسیده که شافعی این اشعار را می‌خوانده است:

تأوّب همیّ و الفؤاد کئیب

و أرّق عینی و الرقاد غریب

و ممّا نفی نومی و شیّب لُمّتی

تصاریف ایّام لهنّ خطوب

تزلزلت الدنیا لآل محمدّ

و کادت لهم صمّ الجبال تذوب

و غارت نجوم و اقشعرّت ذوائب

و هتّک استار و شقّ جیوب

فللنصل إعوال و للرّمح رنّهٔ

و للخیل من بعد الصّهیل نحیب

فمن مبلغ عنیّ الحسین رسالهً

و ان کرهتها انفس و قلوب

قتیل بلاجرم کأنّ قصیصه

صبیغ بماء الأُرجوان خضیب

یُصلّی علی المختار من آل هاشم

و یُغزی بنوه انّ ذا لعجیب

لئن کان ذنبی حبّ آل محمّد

فذلک ذنب لست عنه اتوب

هم شفعائی یوم حشری و موقفی

و حبّهم للشافعیّ ذنوب(۱۶۴)

۶ – امیر عضدالدین

زرندی از امیر عضدالدین محمد بن علی بن احمد بن علی بن عبداللّه وزیر نقل کرده که در مرثیه حسین بن علی‌علیه السلام و اهل بیتش‌علیهم السلام ابیاتی همانند آب زلال بلکه رقیق‌تر از آن سروده است که بخشی از آن چنین است:

بدت کربلا ملأی من الکرب و البلا

فقوما معی فی ارضها و قفا نبکی

بها قتلوا سبط النبیّ محمدٍ

و باعوا هذاک الرّشد بالمال و المُلک

و ضاعت دماءٌ بالعراق عزیزهٌ

مکرّمهٌ اذ کان راماً من المسک

فیاویل اقوام طغاهٔ تعرّضوا

لتلک الدماء الفاطمیّات بالسفک(۱۶۵)

۷ - جدّ سبط بن جوزی

سبط بن جوزی از جدّش اشعاری را در مصیبت امام حسین‌علیه السلام نقل کرده که بخشی از آن چنین است:

و لمّا رأوا بعض الحیاهٔ مذلّهٔ

علیهم و عزّ الموت غیر محرّم

أبوا أن یذوقوا العیش و الذلّ واقع

علیه و ماتوا میتهٔ لم تذمم(۱۶۶)

۸ - رباب همسر امام حسین‌علیه السلام

ابوالفرج اصفهانی از هشام کلبی نقل کرده که گفت: از رباب بعد از شهادت امام حسین‌علیه السلام خواستگاری شد ولی او امتناع نمود و فرمود: من بعد از فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله با کسی ازدواج نخواهم کرد. آن گاه این ابیات را در سوگ امام حسین‌علیه السلام سرود:

انّ الذی کان یستضاء به

بکربلاء قتیل غیر مدفون

سبط النبیّ جزاک اللَّه صالحهٔ

عنّا و جنّبت خسران الموازین

قد کنت لی جبلًا صعباً ألوذ به

و کنت تصحبنا بالرحم و الدین

من للیتامی و من للسائلین و من

یغنی و یؤوی الیه کل مسکین

و اللَّه لا ابتغی صِهراً بصهرکم

حتیّ اغیّب بین الرمل و الطین(۱۶۷)

۹ - عبیداللَّه بن حرّ جعفی

ابن اثیر می‌نویسد: «چون معاویه از دنیا رفت و حسین بن علی‌علیه السلام به قتل رسید، عبیداللَّه بن حرّ جعفی از جمله کسانی بود که در قتل امام شرکت نکرده و عمداً خود را مخفی کرده بود. چون حسین‌علیه السلام کشته شد، ابن زیاد شروع به جست و جوی اشراف از اهل کوفه نمود ولی عبیداللَّه بن حرّ را ندید، تا این که خود عبیداللَّه بن حرّ بر ابن زیاد وارد شد. پسر زیاد به او گفت: کجا بودی؟ او گفت: مریض بودم.

ابن زیاد گفت: مرض قلب یا مرض بدن؟ او گفت: قلبم مریض نبوده است، ولی بدنم مریض بود و خداوند بر من منّت گذارده و آن را عافیت بخشید. ابن زیاد گفت: دروغ گفتی، ولی تو با دشمنان ما بودی.

او گفت: اگر من با آن‌ها بودم مرا نیز یافته بودی.

ابن زیاد از عبیداللَّه بن حر غافل شد، و لذا او از دارالاماره بیرون آمده و سوار بر اسب شد و گریخت. ابن زیاد درباره او سؤال کرد، گفتند: او سوار بر اسبش شده است. ابن زیاد گفت: او را نزد من آورید.

مأموران پشت سر او رفتند و گفتند: امر امیر را اطاعت کن. گفت: به او خبر دهید هرگز با میل خود نزد او نخواهم آمد. آن گاه اسبش را به حرکت درآورده و بر منزل احمد بن زیاد طائی وارد شد. اصحابش دور او را گرفتند.

آن گاه از خانه خارج شد و خود را به کربلا رسانید. نظر بر قتلگاه حسین‌علیه السلام و کشته‌شدگان همراهش انداخت و بر آنان استغفار نمود. سپس به طرف مداین آمد. وی در سوگ شهیدان به خون خفته، در قصیده‌ای می گوید:

یقول امیر غادر و ابن غادر

ألا کنت قلت الحسین بن فاطمه

و نفسی علی خذلانه و اعتزاله

و بیعهٔ هذا الناکث العهد لائمه

فیا ندمی ان لا اکون نصرته

ألا کلّ نفس لاتسدد نادمه

و إنی لأنی ام أکن حماته

لذو حسرهٔ ما ان تفارق لازمه

سقی اللَّه ارواح الذین تآزروا

علی نصره سقیاً من الغیث دائمه

وقفت علی اجداثهم و محالهم

فکاد الحشا ینقض و العین ساجمه(۱۶۸)

گریستن

گریستن از دیدگاه قرآن و روایات

با مطالعه آیات قرآن کریم و روایات، حقایق آشکار و نهان فراوانی برای ما درباره گریه و اشک ریختن روشن می‌شود، اینک به برخی از آیات و روایات در این زمینه اشاره می کنیم:

الف) آیات قرآن

۱ - گریه نشانه درک حقایق

خداوند متعال می‌فرماید: «وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَری أَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ یَقُولُونَ رَبَّنا آمَنَّا فَاکْتُبْنا مَعَ الشَّهِدِینَ»؛(۱۶۹) «و هر گاه آیاتی را که بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شده بشنوند، می‌بینی که اشک از چشمان آنان جاری می‌شود، به خاطر حقیقتی که دریافته‌اند. آنان می گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم، پس نام ما را با گواهان بنویس.»

این آیه مربوط به نجاشی زمامدار حبشه است که در آغاز بعثت پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله و مهاجرت مسلمین از مکه به سوی حبشه پذیرای مسلمانان مهاجر شد.

۲ - گریه مجازات

خداوند متعال می‌فرماید: «فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَلْيَبْكُوا كَثِيراً جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛(۱۷۰) «پس آنان باید کمتر بخندند و بسیار بگریند، این جزای کارهایی است که انجام می‌دادند.»

این آیه مربوط به منافقین عصر پیامبرصلی الله علیه وآله است که به بهانه گرما یا سرمای هوا از شرکت در جهاد خودداری می‌کردند و مردم را نیز از شرکت در جهاد بازمی داشتند.

۳ – اشک برای خدا، نشانه خردمندی

خداوند می‌فرماید: «وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولاً * وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعاً»؛(۱۷۱) «می گویند: منزه است پروردگار ما که وعده هایش یقیناً انجام شدنی است. آنان به زمین می‌افتند و گریه می‌کنند و[تلاوت آیات الهی همواره بر خشوع آنان می‌افزاید.»

۴ – اشک برای خدا، سیره انبیای الهی

خداوند می‌فرماید: «... إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَ بُكِيّاً»؛(۱۷۲) «آنان [پیامبران الهی و هدایت یافتگان]کسانی بودند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می‌شد به خاک می‌افتادند در حالی که سجده می‌کردند و گریان بودند.»

۵ – اشک ندامت، راه چاره گمراهان

خداوند می‌فرماید: «أَزِفَتِ الْآزِفَةُ * لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ * أَفَمِنْ هذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ * وَ تَضْحَكُونَ وَ لاتَبْكُونَ»؛(۱۷۳) «آنچه باید نزدیک شود [قیامت ، نزدیک شده است و هیچ کس جز خدا نمی‌تواند سختی‌های آن را بر طرف سازد. آیا از این سخن تعجب می‌کنید و می‌خندید و گریان نمی‌شوید.»

ب) روایات

در روایات اسلامی نیز برای گریه و اشک ارزش خاصی بیان شده است:

۱ – اشک، نشانه لطف خداوند

امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمود: «بکاء العیون و خشیهٔ القلوب من رحمهٔ اللَّه»؛(۱۷۴) «اشک چشم‌ها و ترس دل‌ها [از خدا] از رحمت خداوند به شمار می‌رود.»

۲ – اشک، اوّلین هدیه خدا به انسان

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «انّما هی رحمهٔ یجعلها فی قلوب عباده»؛(۱۷۵) «همانا اشک رحمتی است که خداوند آن را در وجود بندگانش قرار می‌دهد.»

۳ – اشک، عامل نورانیّت دل

امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام فرمود: «البکاء من خشیهٔ اللَّه ینیر القلب و یعصم من معاودهٔ الذنب»؛(۱۷۶) «گریه کردن از خوف خدا، قلب را نورانی و از بازگشت به ارتکاب گناه بازمی‌دارد.»

۴ – نرم شدن دل به واسطه اشک

پیامبرصلی الله علیه وآله در وصیت خود به امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمود: «یا علیّ! اربع خصال من الشقاء: جمود العین و قساوهٔ القلب و بُعد الامل و حبّ البقاء»؛(۱۷۷) «ای علی! چهار ویژگی از بدبختی و شقاوت است: خشکی چشم، سختی دل، آرزوی دراز، دوست داشتن بقا.»

۵ – اشک، عامل رهایی از عذاب

امام حسین‌علیه السلام فرمود: «البکاء من خشیهٔ اللَّه نجاهٔ من النار»؛(۱۷۸) «گریستن از خوف خدا موجب رهایی از دوزخ است.»

۶ – اشک، و پاداش عظیم الهی

رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله فرمود: «ما من عمل الاّ و له وزن و ثواب الاّ الدمعهٔ، فانّها تطفی غضب الرّب»؛(۱۷۹) «هر کار و عمل نیکی به اندازه معیّنی دارای پاداش و ثواب است، مگر اشک، پس همانا اشک چشم آتش خشم الهی را فرو می‌نشاند.»

۷ - اشک چشم، معادل خون شهید

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «... و ما من قطرهٔ احبّ الی اللّه من قطرتین: قطرهٔ دم فی سبیل اللّه، و قطرهٔ دمع فی سواد اللیل من خشیهٔ اللّه»؛(۱۸۰) «...هیچ قطره‌ای نزد خدا محبوب‌تر از دو قطره نیست: قطره خونی که در راه خدا ریخته شود، و قطره اشکی که در تاریکی شب از بیم خدا از دیده جاری گردد.»

آثار گریستن

علما و دانشمندان برای گریستن آثار و تأثیراتی ذکر کرده‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - تصفیه باطن

کسانی که در مسیر عبودیّت حقّ از اشک و آه بهره می‌برند به نتایج معنوی فراوانی دسترسی پیدا می‌کنند؛ زیرا اشکی که برای خدا یا در اندوه اولیای الهی از چشمه‌سار دیدگان جاری می‌شود، از آن جهت که حالتی روحانی و الهی در آن حاکم است از نورانیّت و معنویّت فوق‌العاده‌ای برخوردار می‌باشد. لذا حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در دعای کمیل به خداوند متعال عرض می‌کند: «یا الهی و ربّی و سیدی و مولای، لأیّ الأمور الیک اشکوا و لما منها اضجّ و أبکی»؛ «ای پرودگار و آقا و مولای من! برای کدامین از امور خود شکوه به سوی تو آورم و برای کدامین از آن‌ها گریه و زاری نمایم.»

و در جایی دیگر عرض می‌کند: «و لأبکینّ علیک بکاء الفاقدین»؛ «و البته من از دوری تو همانند گریه عزیز گم کرده گریه می‌کنم.»

و در فراز آخر دعا می‌گوید: «ارحم من رأس ماله الرجاء و سلاحه البکاء»؛ «رحم‌کن به کسی‌که سرمایه‌اش امیدواری واسلحه‌اش گریه و زاری است.»

۲ - اشک، سلاح خودسازی

اشک و گریه سلاحی است قوی و بُرّنده که می‌تواند در راه خودسازی کمک شایانی به ما داشته باشد. لذا حضرت علی‌علیه السلام در دعای کمیل می‌فرماید: «ارحم من رأس ماله الرجاء و سلاحه البکاء». در جنگ با دشمن درونی، یعنی جبهه جهاد اکبر، اسلحه انسان آه است نه آهن، گریه است نه شمشیر. کسانی هستند که در مجلس عزای حسین بن علی‌علیه السلام نشسته‌اند، اما آن هنر و درک را ندارند تا اشک بریزند، و بر فرض هم که درک داشته باشند نرمش دل در آنان نیست، چه این که تحصیل نرمش دل، کار هر کسی نیست که نصیب او گردد.

از دیدگاه علمای اخلاق ریشه بسیاری از جنایت‌ها قساوت قلب است. انسان وقتی به قساوت قلب و سخت دلی مبتلا شد، بسیاری از مواهب فطری را از دست می‌دهد، به طوری که نه از آلام دیگران متأثر می‌شود و نه دلش در مهر کسی می‌تپد، و نه رغبتی به راز و نیاز با خدا دارد و نه تمایل به محبّت با مردم در خود احساس می‌کند. بدیهی است که بهترین وسیله پیشگیری یا مداوا در این زمینه، اشک و گریه است.

۴ - اشک، راهی برای رسیدن به عشق

عشق در لغت به معنای «دلدادگی» و «خاطرخواهی» است. محدّث قمی می گوید: «عشق عبارت است از زیاده روی در محبّت».(۱۸۱)

به طور قطع در بین ابزار و وسایلی که برای وصول به عشق حقیقی - که همان عشق به محبوب عالم یعنی خدا است - ، نیاز می‌باشد

پس از شناخت و معرفت، اشك و گریه است. بنابراین اگر انسان، مشتاق رسیدن به حقیقت باشد ولی از اشك و گریه مدد نگیرد هرگز تحوّل معنوی وسیع و مؤثّر در او پدید نمی‌آید.

زبان مترجمان عقل است ولی ترجمان عشق، چشم است. آنجا که اشکی از روی احساس و درد می‌ریزد عشق حضور دارد، ولی آن جا که زبان با گردش منظم خود جمله‌های منطقی می‌سازد، عقل حاضر است. بنابراین، همان طور که استدلالات منطقی و کوبنده می‌تواند همبستگی گوینده را با اهداف رهبران آن مکتب آشکار سازد، قطره اشك نیز می‌تواند اعلان جنگ عاطفی بر ضدّ دشمنان مکتب محسوب گردد.

شکسپیر، دانشمند، نویسنده و شاعر انگلیسی می‌گوید: «اندیشه‌ها، رؤیاها، آه‌ها، آرزوها و اشك‌ها از ملازمات جدایی‌ناپذیر عشق هستند».

و در جمله‌ای دیگر می‌گوید: «عشقی که با اشك‌های چشم شست و شو داده شود، همیشه پاکیزه و تمیز و زیبا خواهد ماند».(۱۸۲)

ویکتور هوگو، نویسنده معروف غربی می‌گوید: «خوشبخت کسی است که خدا به او دلی بخشیده که شایسته عشق و سوز و گداز است».(۱۸۳)

۵ - تأثیر گریستن در سلامتی انسان

به عقیده دانشمندان علوم تجربی و محقّقان علوم پزشکی، برای اشك خواص طبّی مختلفی است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - همراه اشك آنزیمی خارج می‌شود که چشم و اطراف آن را ضدّ عفونی می‌کند.

۲ - مطابق آزمایشات به عمل آمده، آنان که بیشتر گریه می‌کنند کمتر به زخم‌های معده و اثنی عشر دچار می‌شوند.

۳ - دانشمندان معتقدند که گریستن، در کاهش آلام درونی، و فشارهای روحی و روانی تأثیر بسیار عجیبی دارد.

۴ - با اشك و گریه می‌توان برخی از بیماری‌ها را تشخیص داد، چون اشك چشم مایه صاف شده از خون بدن است و لذا به کمك آن می‌توان گونه‌های مختلفی از سرطان را شناسایی کرد.

گریه در سوگ اولیای الهی از دیدگاه عقل

گریه در سوگ اولیای الهی خصوصاً بر سالار شهیدان اباعبداللّه الحسین‌علیه السلام موافق با عقل سلیم بوده و دارای آثار و فواید بسیاری است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - گریه بر اهل بیت‌علیهم السلام خصوصاً امام حسین‌علیه السلام از مظاهر محبّت به آنان است که خداوند متعال به آن امر نموده و عقل نیز آن را تأیید می‌کند.

۲ - این اشك از مصادق تعظیم شعائر الهی است، زیرا با این عمل در حقیقت شعارهای آنان را به پا می‌داریم.

۳ - گریه بر امام حسین‌علیه السلام در حقیقت توبه و انابه به سوی خداوند و رجوع به تمام خوبی‌ها است، زیرا گریه بر امام حسین‌علیه السلام جهت شخصی ندارد، بلکه به این دلیل است که او فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله و دارای تمام خوبی‌هاست که در راه احیای دین الهی مظلومانه به شهادت رسیده است. پس گریه برای چنین افرادی انابه و بازگشت و ارتباط با خوبی هاست. در روایات اسلامی آمده است: هر کس بر امام حسین‌علیه السلام گریه کند یا بگریاند یا خود را گریان نشان دهد (تباکی کند) بهشت بر او واجب می‌گردد، زیرا این گونه گریه با این گرایش در حقیقت توبه و انابه و رجوع به خداوند متعال است.

۴ - انسان تا به باطن خود رجوع نکند و از آن طریق با ولیّ خدا خصوصاً امام حسین‌علیه السلام ارتباط پیدا نکند، دلش نمی‌شکند و اشکش جاری نمی‌گردد. پس گریه بر امام حسین‌علیه السلام در حقیقت ارتباط از راه باطن بین وجودی محدود با وجودی

بی کران و نامحدود است. پر واضح است که با این ارتباط، انسان محدود نیز نامحدود خواهد شد. همان گونه که اگر آب محدود در برکه‌ای باشد و آن را به دریای بی کران متصل و مرتبط نسازیم، در مدت اندکی آب گندیده و یا به دلیل شدّت گرمی هوا، نابود خواهد شد، مگر آن که آن را به دریای بی کران متصل نماییم که در این صورت به مانند دریا عاصم و مصون از هر نوع میکروب و تعفّن و نابودی خواهد شد.

۵ – گریه بر مظلوم، انسان را احساسی کرده، و مدافع مظلوم خواهد نمود، خصوصاً کسی که معصوم بوده و امام و وصیّ و جانشین صاحب شریعت باشد، که در این هنگام انسان مدافع شریعت خواهد شد. هم چنین با دیدن هر مظلومی به فکر دفاع از او بر خواهد آمد و این مطلبی است که روان‌شناسان نیز به آن اشاره کرده‌اند. از همین رو می‌بینیم که شیعیان به سبب بهره برداری از این اکسیر اعظم که همان گریه بر سیدالشهداءعلیه السلام و مظلومیّت اوست همواره در طول تاریخ حامی و پشت و پناه مظلومان بوده‌اند.

۶ – گریه بر ولیّ خدا خصوصاً امام حسین‌علیه السلام آرام بخش قلب‌های سوخته‌ای است که به جهت مصایبی که بر آن حضرت‌علیه السلام وارد شده، آتش از آن شعله‌ور شده و قطره‌های اشک، مرحمی بر دل آنان خواهد بود.

۷ – اشک، خصوصاً برای اولیای الهی سبب رقّت قلب شده و قساوت را از انسان دور می‌کند و زمینه را برای ورود انوار خداوند در دل انسان فراهم می‌سازد، زیرا اشکِ توجیه شده صیقلی کننده زنگار دل است.

۸ – اشک بر امام حسین‌علیه السلام در حقیقت مبارزه منفی و عملی با حاکمان جائر است، یعنی با این عمل وانمود می‌کنند که از رفتار آنان بیزارند، همان گونه که حضرت زهراعلیها السلام بعد از وفات پدرش رسول خداصلی الله علیه وآله و بعد از واقعه «سقیفه» گریه‌های فراوانی کرد، تا به مردم بفهماند که برای چه دختر رسول خدا ناراحت است و می‌گرید؟ با آن که اهل بیت‌علیهم السلام الگوی صبر و مظهر بردباری و استقامت و شکیبایی‌اند.

۹ – اشک بر اهل بیت‌علیهم السلام خصوصاً سرور شهیدان اعلامِ ادامه دادن و زنده نگه داشتن راه آن بزرگواران است؛ هم چنین اعلام این مطلب است که ما در طول تاریخ مخالف یزید و یزیدیان بوده و موافق و پیرو حسین‌علیه السلام و حسینیان زمان و شعارهایشان هستیم.

گریه در سوگ اولیا از دیدگاه تاریخ

توضیح

گریستن در سوگ اولیای الهی داخل در اصل اباحه است. و این اصل پابرجاست مادامی که دلیلی بر خلاف آن یعنی حرمت وجود نداشته باشد. و در مباحث آینده به این مطلب اشاره خواهیم کرد که هیچ دلیلی بر حرمت یا کراهت گریستن در سوگ اولیای الهی وجود ندارد، بلکه می‌توان بر استحباب و رجحان آن اقامه دلیل نمود. اینک به نمونه‌هایی از گریستن در سوگ اولیای الهی اشاره می‌کنیم:

۱ – گریستن حضرت آدم‌علیه السلام در سوگ هابیل

طبری به سندش از علی بن ابی طالب‌علیه السلام نقل کرده که فرمود: «لمّا قتل ابن آدم اخاه بکاه آدم ...»؛(۱۸۴) «چون فرزند آدم را برادرش به قتل رسانید، آدم بر او گریست...».

۲ – گریه یعقوب در فراق یوسف

طبری در تفسیر آیه «تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْکُرُ یُوسُفَ حَتَّی تَکُونَ حَرَضاً أَوْ تَکُونَ مِنَ الْهلِکِینَ»،(۱۸۵) به سندش از حسن بصری نقل کرده که گفت: «کان منذ خرج یوسف من عند یعقوب الی یوم رجع ثمانون سنهٔ، لم یفارق الحزن قلبه، یبکی حتی ذهب بصره، قال الحسن: واللّه ما علی الارض یومئذ خلیفهٔ اکرم علی اللّه من یعقوب‌علیه السلام»؛(۱۸۶) «از زمانی که حضرت یوسف از نزد یعقوب خارج شد تا روزی که بازگشت، هشتاد سال طول کشید. در این هنگام حزن از دل یعقوب مفارقت نکرد. آن قدر گریست تا اینکه چشمانش کور شد. حسن بصری می‌گوید: به خدا سوگند! در آن روز روی زمین مخلوقی کریم‌تر بر خدا از یعقوب نبود.»

۳ – گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر حمزه

ابن هشام می‌گوید: «لمّا رجع النبی‌صلی الله علیه وآله الی المدینهٔ سمع البکاء و النواح علی القتلی، فذرفت عیناه و بکی ثم قال: "لکن حمزهٔ لا ـ بواکی له. "فجاء نساء بنی عبدالاشهل لمّا سمعوا ذلک، فبکین علی عمّ رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله»؛(۱۸۷) «چون پیامبرصلی الله علیه وآله از احد بازگشت، صدای گریه و ناله بر کشتگان به گوشش رسید، چشمان حضرت پر از اشک شد و گریست. سپس فرمود": ولی حمزه گریه کننده‌ای ندارد ".زنان بنی عبدالأشهل چون این ندا را شنیدند، شروع به گریه بر عموی رسول خداصلی الله علیه وآله کردند.»

او نیز از ابن مسعود نقل کرده که گفت: «ما رأینا رسول اللّه باکیاً اشدّ من بکائه علی حمزه، وضعه فی القبلهٔ، ثم وقف علی جنازته و انتحب ای شهق حتی بلغ به الغشی»؛(۱۸۸) «ما گریه رسول خداصلی الله علیه وآله را به مانند گریستن پیامبرصلی الله علیه وآله برحمزه ندیدیم. حضرت او را به طرف قبله نمود، آن گاه بر بالین جنازه او ایستاد و صیحه‌ای زد که نزدیک بود بیهوش شود.»

۴ – گریه رسول خداصلی الله علیه وآله بر عترتش

ابن ابی شیبه به سندش از ابن مسعود نقل کرده که گفت: روزی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله بودیم، ناگهان جماعتی از بنی هاشم آمدند، چون حضرت آنان را مشاهده کرد چشمانش گریان شده، رنگش تغییر کرد. به او عرض کردم: ما در صورت شما چیزی مشاهده می‌کنیم که برای شما ناراحت کننده است؟ حضرت فرمود: «انّا اهل بیت اختار اللّه لنا الآخرهٔ علی الدنیا، و انّ أهل بیتی سیلقون بلاء»؛(۱۸۹) «همانا ما اهل بیتی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا انتخاب کرده است. و همانا زود است که اهل‌بیتم را بلا فرا رسد.»

۵ – گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر جدّش عبدالمطّلب

ام‌ایمن می‌گوید: «انا رأیت رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله یمشی تحت سریره – ای عبدالمطلب – و هو یبکی»؛(۱۹۰) «رسول خداصلی الله علیه وآله را مشاهده کردم که زیر تابوت عبدالمطّلب در حالی که می‌گریست حرکت می‌کرد.»

۶ – گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر شهدای جنگ موته

بخاری نقل می‌کند: «انّ النبی‌صلی الله علیه وآله نعی زیداً و جعفراً و ابن رواحهٔ للناس قبل ان یأتیهم خبرهم و قال": اخذ الرایهٔ، ثم اخذ جعفر فاصیب، ثم اخذ ابن رواحهٔ فاصیب، "و عیناه تذرفان»؛(۱۹۱) «خبر شهادت زید و جعفر و ابن رواحه را قبل از آن که به مردم برسد خود پیامبرصلی الله علیه وآله به آنان داد و فرمود: پرچم را زید گرفت، و بر زمین افتاد، سپس جعفر گرفت او نیز بر زمین افتاد، آن‌گاه ابن رواحه گرفت‌واونیزبرزمین‌افتاد.این‌هارامی‌گفت‌درحالی‌که‌چشمانش‌گریان‌بود.»

۷ – گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر جعفر

چون جعفر و اصحابش به شهادت رسیدند، رسول خداصلی الله علیه وآله وارد خانه او شد و فرزندان جعفر را طلبید. آنان را بویید و چشمانش گریان شد. همسرش اسماء به حضرت عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! چه چیز شما را به گریه درآورده است؟ آیا خبری از جعفر و اصحابش به شما رسیده است؟ حضرت فرمود: آری، امروز آنان به شهادت رسیدند. اسماء می‌گوید: من بلند شدم و گریستم و زنان را نیز بر دور خود جمع کردم. در این هنگام فاطمه‌علیها السلام داخل شد در حالی که گریه می‌کرد و می‌فرمود: واعمّاه.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «علی مثل جعفر فلتبک البواکی»؛(۱۹۲) «بر مثل جعفر باید گریه کنندگان بگریند.»

۸ – گریه پیامبرصلی الله علیه وآله در سوگ مادرش

ابوهریره می‌گوید: «زار النبی‌صلی الله علیه وآله قبر امّه فبکی و ابکی من حوله»؛(۱۹۳) «پیامبرصلی الله علیه وآله به زیارت قبر مادرش رفت و گریست و هر کسی را که در اطراف او بود نیز به گریه درآورد.»

۹ – گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر فاطمه بنت اسد

روایت شده که پیامبرصلی الله علیه وآله بر فاطمه مادر حضرت علی‌علیه السلام نماز خوانده، او را در قبر گذارد و گریست. و فرمود: «جزاک اللّٰه من امّ خیراً، فلقد کنت خیر امّ»؛(۱۹۴) «خداوند تو را به جهت مادری – که در حق من کردی – جزای خیر دهد. به طور حتم تو خوب مادری بودی.»

۱۰ – گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر عبداللّٰه بن مظعون

حاکم به سندش از عایشه نقل می‌کند که: «انّ النبیّ‌صلی الله علیه وآله قبّل عثمان بن مظعون و هو میّت و هو یبکی»؛(۱۹۵) «پیامبرصلی الله علیه وآله عثمان بن مظعون را در حالی که مرده بود بوسید و گریه کرد.»

۱۱ – رخصت پیامبرصلی الله علیه وآله به گریستن

ابن مسعود و ثابت بن زید و قرظة بن کعب می‌گویند: «رخّص لنا فی البکاء»؛(۱۹۶) «پیامبرصلی الله علیه وآله ما را به گریه هنگام مصیبت رخصت داد.»

حاکم نیشابوری به سندش از ابو هریره نقل می‌کند که گفت: پیامبرصلی الله علیه وآله به دنبال جنازه‌ای در حال حرکت بود و عمر بن خطاب نیز همراه او حرکت می‌کرد. عمر صدای گریه زنان را شنید، و آنان را از این کار بازداشت. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «یا عمر! دعهنّ، فانّ العین دامعة، والنفس مصابة و العهد قریب»؛(۱۹۷) «ای عمر! آنان را رها کن، زیرا چشم اشک‌بار و نفس مصیبت دیده و عهد نزدیک است.»

۱۲ – گریه حضرت علی‌علیه السلام در سوگ حضرت زهراعلیها السلام

ابن صبّاغ مالکی از جعفر بن محمّدعلیهما السلام نقل می‌کند که فرمود: «چون فاطمه‌علیها السلام رحلت نمود، علی‌علیه السلام هر روز به زیارت او می‌آمد. حضرت صادق‌علیه السلام فرمود: علی‌علیه السلام روزی آمد و خود را بر روی قبر حضرت زهراعلیها

السلام افکند و گریست و این اشعار را انشاء نمود:

ما لی مررت علی القبور مسلّماً

قبر الحبیب فلم یردّ جوابی

یا قبر مالک لاتجیب منادیاً

أمللت بعدی خلّهٔ الأحباب(۱۹۸)

«مرا چه شده که بر قبور گذر می‌کنم و بر قبر دوست و حبیبم سلام می‌دهم ولی جوابم را نمی‌دهد.

ای قبر! تو را چه شده که جواب ندا دهنده را نمی‌دهی؟ آیا بعد از من از معاشرت با دوستان ملول و خسته شده‌ای؟».

۱۳ – گریه حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در سوگ عمار

ابن قتیبه می‌گوید: «چون عمار به قتل رسید، حضرت علی‌علیه السلام به عدی فرمود: «یا عدی! قتل عمار بن یاسر؟»؛ «ای عدی! آیا عمار بن یاسر کشته شد؟» عدی عرض کرد: آری. آن گاه حضرت گریست و فرمود: «رحمک اللّٰه یا عمار!استوجب الحیاهٔ و الرزق الکریم...»؛(۱۹۹) «خدا رحمت کند تو را ای عمار! او مستوجب زندگانی و رزق کریم بود.»

۱۴ – گریه علی‌علیه السلام بر هاشم بن عتبه

سبط بن جوزی می‌گوید: «قتل فی ذلک الیوم ایضاً هاشم بن عتبهٔ بن ابی وقاص، فبکی علی علیهما و صلّی علیهما، و جعل عماراً ممّا یلیه، و هاشم بن عتبهٔ ممّا یلی القبلهٔ و لم یغسلهما»؛(۲۰۰) «در آن روز یعنی صفین، هاشم بن عتبهٔ بن ابی وقاص نیز کشته شد. حضرت بر هر دو گریست و بر آنان نماز گزارد. و عمار را به طرف خود و هاشم بن عتبه را به طرف قبله نمود، و آن دو را غسل نداد.»

۱۵ – گریه علی‌علیه السلام بر محمّد بن ابوبکر

سبط بن جوزی می‌گوید: «و بلغ علیاً قتل محمّد فبکی و تأسّف علیه و لعن قاتله»؛(۲۰۱) «خبر کشته شدن محمد بن ابوبکر به علی‌علیه السلام رسید و گریست و بر او اظهار تأسف نمود و بر قاتلش لعنت فرستاد.»

۱۶ – گریه حضرت زهراعلیها السلام در سوگ پدرش

سبط بن جوزی می‌گوید: «ثمّ انّها اعتزلت القوم و لم تزل تندب رسول اللّٰه‌صلی الله علیه وآله و تبکی حتّی لحقت به»؛(۲۰۲) «آن گاه فاطمه از مردم کناره گرفت و دائماً بر رسول خداصلی الله علیه وآله ندبه می‌کرد و می‌گریست تا به آن حضرت ملحق شد.»

۱۷ – گریه فاطمه‌علیها السلام بر مادرش

یعقوبی می‌گوید: «و لمّا توفیت خدیجهٔ جعلت فاطمهٔ تتعلق برسول اللّٰه‌صلی الله علیه وآله و هی تبکی و تقول: این امّی؟»؛(۲۰۳) «چون خدیجه رحلت نمود فاطمه در حالی که می‌گریست خود را به رسول خداصلی الله علیه وآله رسانید و گفت: کجاست مادرم؟ کجاست مادرم؟».

۱۸ – گریه فاطمه‌علیها السلام بر رقیه

ابن شبّه به سندش از ابن عباس نقل کرده که گفت: «لما ماتت رقیهٔ بنت رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله قال رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله: الحقنی بسلفنا الخیر عثمان بن مظعون... فبکت فاطمهٔ علی شفیر القبر، فجعل النبی‌صلی الله علیه وآله، یمسح الدموع عن عینیها بطرف ثوبه»؛(۲۰۴) «چون رقیه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله رحلت کرد، حضرت‌صلی الله علیه وآله فرمود": به سلف خیر ما عثمان بن مظعون ملحق باد "...در این هنگام بود که فاطمه کنار قبر گریست و پیامبرصلی الله علیه وآله اشک‌های او را با گوشه لباسش از چشمانش پاک کرد.»

۱۹ – گریه فاطمه‌علیها السلام در سوگ جعفر

ابن اثیر نقل می‌کند: رسول خداصلی الله علیه وآله بر اسماء وارد شد و خبر شهادت جعفر را به او داد و بر او به این مصیبت تسلیت گفت. فاطمه‌علیها السلام وارد شد و شروع به گریه کرد.(۲۰۵)

۲۰ – گریه امام حسن‌علیه السلام و اهل کوفه در سوگ حضرت علی‌علیه السلام

ابن ابی الحدید می‌گوید: «انّ الحسن بن علی‌علیه السلام خطب فی صبیحهٔ اللیلهٔ التی قبض فیها امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام، فحمد اللَّه و اثنی علیه و صلّی علی النبیّ‌صلی الله علیه وآله ثم قال: لقد قبض فی هذه اللیلهٔ رجل لم یسبقه الاولون و لم یدرکه الاخرون لقد کان یجاهد مع رسول اللَّه فیقیه بنفسه، و کان رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله یوجهه برایته فیکتنفه جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن شماله، فلا یرجع حتی یفتح اللَّه علی یدیه. و لقد توفی اللیلهٔ التی عرج فیها بعیسی بن مریم، و فیها قبض یوشع بن نون، و ما خلف صفراء و لا- بیضاء الاّ- سبعمائهٔ درهم فضلت من عطائه، و اراد ان یبتاع بها خادماً لاهله، ثم خنقه البکاء فبکی و بکی الناس معه...»؛(۲۰۶) «حسن بن علی در صبح آن شبی که امیرالمؤمنین‌علیه السلام در آن شب رحلت نمود، خطبه‌ای ایراد کرد و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: در این شب مردی رحلت نمود که پیشینیان بر او سبقت نگرفته و آیندگان نیز او را درک نخواهند کرد. او همیشه همراه رسول خداصلی الله علیه وآله جهاد می‌کرد و با جان خود از او دفاع می‌نمود. رسول خداصلی الله علیه وآله او را با پرچمش راهنمایی می‌کرد. جبرئیل در طرف راست او و میکائیل در طرف چپ او بودند، و از جنگ باز نمی‌گشت تا خداوند پیروزی را بر دستان او قرار می‌داد. او در شبی وفات یافت که عیسی بن مریم به آسمان عروج نمود، و یوشع بن نون وفات یافت. و هیچ زردی و سفیدی (طلا- و نقره‌ای) را بر جای نگذاشت جز هفتصد درهم از زیادی اموالش که می‌خواست با آن خادمی برای خانواده‌اش تهیه کند. آن گاه بغض گلوی او را فشرد و گریست و مردم نیز با او گریستند...».

۲۱ – گریه امام حسین‌علیه السلام در سوگ برادرش عباس‌علیه السلام

قندوزی حنفی نقل می‌کند: «فضربه رجل منهم بعمود من حدید علی رأسه الشریف ففلق هامته فوقع علی الارض و هو یقول: یااباعبداللَّه! یا حسین! علیک منّی السلام. فقال الامام: واعباساه، وامهجهٔ قلباه و حمل علیهم و کشفهم عنه و نزل الیه و حمله علی جواده فادخله الخیمهٔ و بکی بکاءاً شدیداً و قال: جزاک اللَّه عنّی خیر الجزاء...»؛(۲۰۷) «... مردی با عمودی از آهن بر سر شریف عباس‌علیه السلام کوبید که فرقش را شکافت و بر زمین افتاد و فریاد برآورد: ای اباعبداللَّه! ای حسین! سلام من بر تو باد. امام فرمود: وای بر عباسم، وای بر خون دلم. آن گاه بر لشکر حمله کرده، آنان را کنار زد. از اسب پیاده شد و او را بر آن سوار کرد و داخل خیمه نمود و بسیار گریست و فرمود: خداوند به جهت من تو را بهترین جزا عنایت فرماید...».

۲۲ – گریه امام حسین‌علیه السلام بر مسلم بن عقیل

احمد بن اعثم کوفی می‌نویسد: «و بلغ الحسین بن علی بانّ مسلم بن عقیل قد قتل؛ و ذلک انّه قدم علیه رجل من اهل الکوفهٔ فقال له الحسین‌علیه السلام: من این اقبلت؟ قال: من الکوفهٔ، و ما خرجت حتی نظرت مسلم بن عقیل و هانی بن عروهٔ المذحجی رحمهما اللّٰه قتیلین، مصلوبین، منکسین، فی سوق القصابین، و قد وجه برأسیهما الی یزید بن معاویهٔ. قال: فاستعبر الحسین‌علیه السلام باکیاً ثم قال: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ» »؛(۲۰۸) «به حسین بن علی خبر رسید که مسلم بن عقیل کشته شده است. به این طریق که مردی از اهل کوفه بر امام حسین‌علیه السلام وارد شد. حضرت به او فرمود: از کجا آمده‌ای؟ گفت: از کوفه. من از کوفه بیرون نیامدم تا این که بر مسلم بن عقیل و هانی بن عروه مذحجی نظر کردم که هر دو کشته شده و به دار آویخته و در بازار قصابان بر روی زمین کشیده می‌شدند. و سر آن دو را برای یزید بن معاویه فرستادند.

حضرت آهی کشید و گریست. آن گاه فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ» .»

۲۳ – گریه امام حسین‌علیه السلام بر طفل شیرخوارش

سبط بن جوزی از هشام بن محمّد نقل می‌کند: «چون امام حسین‌علیه السلام مشاهده کرد که لشکر عمر بن سعد اصرار بر کشتن او دارد، قرآن را برداشت و بر روی سر گذاشت و ندا داد: بین من و بین شما کتاب خدا و جدّم رسول خداصلی الله علیه وآله حاکم باشد. ای قوم! به چه جرمی خون مرا حلال می‌شمارید؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟ آیا گفتار جدّم در حقّ من و برادرم که فرمود: «حسن و حسین دو جوانان بزرگوار بهشتند» به شما نرسیده است؟ اگر مرا تصدیق نمی‌کنید از جابر و زید بن ارقم و ابوسعید خدری سؤال کنید. آیا جعفر طیّار عموی من نیست؟

در این هنگام طفلی که به جهت عطش، بی تابی می‌کرد توجه او را به خود جلب نمود. صدا زد: ای قوم! اگر به من رحم نمی‌کنید لااقل به این طفل رحم کنید. مردی از میان قوم تیری بر او زد و او را ذبح نمود. حسین‌علیه السلام شروع به گریه کرد و گفت: «اللهم احکم بیننا و بین قوم دعونا لینصرونا فقتلونا. فنودی من الهواء: دعه یا حسین! فانّ له مرضعاً فی الجنّهٔ»؛(۲۰۹) «بار خدایا! بین ما و بین قومی حکم کن که ما را دعوت کردند تا یاری‌مان کنند ولی در عوض ما را به قتل رساندند. از آسمان ندایی داده شد: ای حسین! او را رها کن؛ زیرا برای او شیردهنده‌ای در بهشت است.»

۲۴ – گریه امام حسین‌علیه السلام بر قیس بن مسهّر

چون خبر کشته شدن قیس به امام حسین‌علیه السلام رسید حضرت آهی کشید و گریست. آن گاه فرمود: «اللهم اجعل لنا و لشیعتنا منزلاً کریماً عندک و اجمع بیننا و ایّاهم فی مستقرّ رحمتک، انّک علی کلّ شیء قدیر»؛(۲۱۰) «بار خدایا! برای ما و شیعیان ما منزل کریمی نزد خود قرار ده، و بین ما و بین آنان در مستقرّ رحمتت جمع کن، زیرا تو بر هر کاری توانایی.»

۲۵ – گریه امام حسین‌علیه السلام بر حرّ بن یزید ریاحی

قندوزی حنفی نقل می‌کند: «... حرّ بر اهل کوفه حمله‌ور شد و از میان آنان پنجاه نفر را کشت و سپس کشته شد، سرش را از تن جدا کرده، به طرف امام پرتاب نمودند. حضرت سر او را به دامن گذاشت و در حالی که می‌گریست خون را از روی صورتش پاک می‌کرد و می‌فرمود: «واللّٰه ما اخطأت أمّک اذ سمّتک حرّاً فانّک حرّ فی الدنیا و سعید فی الآخرهٔ»؛(۲۱۱) «به خدا سوگند! مادرت اشتباه نکرد زمانی که تو را حرّ نامید، زیرا تو حرّ در دنیا و با سعادت در آخرتی.»

۲۶ – گریه اهل مدینه در سوگ رسول خداصلی الله علیه وآله

ابوذؤیب هُذلی می گوید: «قدمت المدینهٔ و لاهلها ضجیج بالبکاء کضجیج الحجیج اهلوا بالاحرام. فقلت: مه؟ قالوا: قبض رسول اللّهصلی الله علیه وآله»؛(۲۱۲) «وارد مدینه شدم، صدای ضجّه و گریه بلند بود همان‌گونه که حاجیان از احرام خارج می‌شوند. گفتم: چه خبر شده است؟ گفتند: رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رحلت کرده است.»

۲۷ – گریه اهل مدینه در سوگ امام حسن‌علیه السلام

ابن عساکر به سندش از ابن ابی نجیح از پدرش نقل کرده که گفت: «بکی علی الحسن بن علی بمکهٔ و المدینهٔ سبعاً النساء و الصبیان و الرجال»؛(۲۱۳) «اهل مکه و مدینه، اعم از زن و مرد و کودک، به مدّت هفت روز بر حسن بن علی‌علیهما السلام گریستند.»

۲۸ – گریه ابوهریره بر امام حسن‌علیه السلام

ابن عساکر به سندش از مساور مولی بنی سعد نقل کرده که گفت: «رأیت اباهریرهٔ قائماً علی باب مسجد رسول اللّهصلی الله علیه وآله یوم مات الحسن بن علی و یبکی و ینادی باعلی صوته: یا ایها الناس! مات الیوم حبّ رسول اللّهصلی الله علیه وآله فابکوا»؛(۲۱۴) «ابوهریره را مشاهده کردم در حالی که بر درِ مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله روز رحلت حسن بن علی‌علیهما السلام ایستاده و می گرید و با صدای بلند ندا می‌دهد: ای مردم! امروز محبوب رسول خداصلی الله علیه وآله رحلت نمود. او با این کلمات همه را به گریه انداخت.»

۲۹ – گریه سعید بن عاص در سوگ امام حسن‌علیه السلام

حاکم به سندش از مسلمهٔ بن محارب نقل می کند: «مات الحسن بن علی سنهٔ خمسین لخمس خلون من ربیع الاول و هو ابن ست و اربعین سنهٔ، و صلّی علیه سعید بن العاص، و کان یبکی علیه»؛(۲۱۵) «حسن بن علی در حالی که پنجاه و پنج روز از ربیع الاول گذشته بود و چهل و شش سال داشت رحلت نمود. و سعید بن عاص در حالی که می گریست بر او درود فرستاد.»

۳۰ – گریه محمّد بن حنیفه بر امام حسن‌علیه السلام

ابن عبدربّه و دیگران نقل کرده‌اند: «و لمّا دفن – الحسن بن علی – قام اخوه محمد بن الحنفیهٔ علی قبره باکیاً و قال: رحمک اللّه یا ابامحمد»؛(۲۱۶) «چون حسن بن علی دفن شد برادرش محمد بن حنفیه گریان بر بالای قبر او ایستاد و عرض کرد: خداوند تو را رحمت کند ای ابامحمد!».

۳۱ – گریه اهل مدینه هنگام یادآوری رسول خداصلی الله علیه وآله

جزری نقل می کند: بلال در عالم رؤیا پیامبر را خواب دید در حالی که به او فرمود: «ماهذه الجفوهٔ یا بلال؟ اما اَن لک اَن تزورنا؟»؛ «این چه جفایی است ای بلال! آیا وقت آن نرسیده که به زیارت ما بیایی؟». بلال در حالی که محزون بود بیدار شد و سوار بر مرکب شده، به سوی مدینه آمد و مستقیماً به طرف قبر پیامبرصلی الله علیه وآله رفت و شروع به گریه کرد و خود را به قبر حضرت مالید. حسن و حسین‌علیهما السلام آمدند. بلال آن دو را می‌بوسید و به خود می‌چسباند. آن دو به بلال فرمودند: ما می‌خواهیم تو هنگام سحر اذان بگویی. بلال بالای بام مسجد رفت. چون گفت: «اللّه اکبر، اللّه اکبر». مدینه از گریه مردم بر خود لرزید. چون گفت: اشهد أن لا اله الاّ اللّه، شیون اهل مدینه بیشتر شد. چون گفت: اشهد انّ محمّداً رسول اللّه، زنان از خانه‌ها بیرون ریختند، و

روزی به مانند آن روز دیده نشد که این گونه مردان و زنان گریسته باشند.(۲۱۷)

گریستن در سوگ امام حسین‌علیه السلام

با مراجعه به تاریخ و حدیث پی می‌بریم که پیامبر و اهل بیت ایشان‌علیهم السلام و صحابه و تابعین و بزرگان امت، در سوگ مصیبت امام حسین‌علیه السلام گریسته‌اند. اینک به نمونه‌هایی که در کتب اهل سنت به آن تصریح شده، اشاره می‌کنیم:

۱ - گریه رسول خداصلی الله علیه وآله در سوگ امام حسین‌علیه السلام

عایشه می‌گوید: «دخل الحسین بن علی‌علیه السلام علی رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله و هو یوحی الیه، فبرک علی ظهره و هو منکبّ، و لعب علی ظهره. فقال جبرئیل: یا محمد! ان امتک ستفتن بعدک و یقتل ابنک هذا بعدک. و مدّ یده فاتاه بتربهٔ بیضاء و قال: فی هذه الارض یقتل ابنک اسمها الطفّ. فلمّا ذهب جبرئیل خرج رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله الی اصحابه و التربهٔ فی یده، و فیهم ابوبکر و عمر و علی و حذیفهٔ و عمار و ابوذر و هو یبکی فقالوا: ما یبکیک یا رسول اللّه! فقال: اخبرنی جبرئیل ان ابنی الحسین یقتل بعدی بارض الطف و جاءنی بهذه التربهٔ فاخبرنی انّ فیها مضجعه»؛(۲۱۸) حسین بن علی‌علیه السلام در حالی که بر رسول خداصلی الله علیه وآله وحی نازل شده بود وارد شد و از کمر او بالا رفت و بر پشت او بازی نمود. جبرئیل به حضرت عرض کرد: ای محمّد! همانا زود است که امتت بعد از تو فتنه کنند و این فرزندت را به قتل برسانند. آن گاه دست دراز کرد و مشتی از تربت را به او داد و گفت: در این سرزمین است که فرزندت کشته خواهد شد، سرزمینی که اسم آن" طفّ "است. چون جبرئیل رفت، رسول خداصلی الله علیه وآله در حالی که آن تربت در دستش بود بر اصحابش وارد شد. در میان آنان ابوبکر، عمر، علی، حذیفه، عمار و ابوذر بودند. حضرت شروع به گریه کرد. عرض کردند: چه چیز شما را به گریه درآورده است ای رسول خداصلی الله علیه وآله؟! حضرت فرمود: جبرئیل مرا خبر داد که همانا فرزندم حسین بعد از من در سرزمین طفّ کشته خواهد شد. و برای من این تربت را آورد و خبر داد که در آن جا محلّ دفن او خواهد بود.»

۲ - گریه امام علی‌علیه السلام در سوگ امام حسین‌علیه السلام

ابن عساکر از نجی نقل می‌کند که من با علی‌علیه السلام حرکت کردیم. چون به نینوا که در راه صفین بود رسید، حضرت ندا داد: «اصبر یا اباعبداللّه! اصبر یا اباعبداللّه بشطّ الفرات. قلت: و ما ذاک؟ قال: دخلت علی النبی‌صلی الله علیه وآله ذات یوم و عیناه تفیضان، قلت: یا نبیّ اللّه! اغضبک احد، ما شأن عینیک تفیضان؟ قال: بل قام من عندی جبرئیل قبل امد فحدّثنی انّ الحسین یقتل بشطّ الفرات. قال: فقال: هل لک الی ان اشمّک من تربته؟ قال: فقلت: نعم، فمدّ یده فقبض قبضهٔ منه تراب فاعطانیها فلم املک عینیّ ان فاضتا»؛(۲۱۹) «صبر کن ای اباعبداللّه! صبر کن ای اباعبداللّه در شطّ فرات. راوی می‌گوید: عرض کردم: برای چه؟ حضرت فرمود: روزی بر پیامبر وارد شدم در حالی که دو چشمش گریان بود. عرض کردم: ای پیامبر خداصلی الله علیه وآله! آیا کسی تو را به غضب درآورده است؟ چه شده که چشمانتان اشکبار است؟ حضرت فرمود: لحظاتی قبل جبرئیل اینجا بود و مرا خبر داد که حسین‌علیه السلام در کنار شطّ فرات به قتل خواهد رسید. نجی می‌گوید: حضرت به من فرمود: آیا می‌خواهی از تربتش به تو دهم تا استشمام نمایی؟ عرض کردم: آری. آن گاه دست خود را دراز کرده و مشتی از خاک برداشت و به من عطا نمود. من نتوانستم جلوی خود را بگیرم، لذا اشکم جاری شد.»

۳ - گریه امام سجادعلیه السلام در سوگ امام حسین‌علیه السلام

ابن عساکر به سندش از جعفر بن محمّد نقل کرده که: «سئل علی بن الحسین عن کثرهٔ بکائه فقال: لاتلومونی، فان یعقوب‌علیه السلام فقدسبطاً من ولده فبکی حتی ابیضت عیناه من الحزن و لم یعلم انه مات، و قد نظرت الی اربعهٔ عشر رجلاً من اهل بیتی یذبحون فی غداهٔ واحدهٔ أفترون حزنهم یذهب من قلبی ابداً»؛(۲۲۰) «از علی بن حسین بن علی بن ابی طالب‌علیهم السلام در مورد کثرت

گریستنش سؤال شد؟ حضرت فرمود: مرا ملامت نکنید؛ زیرا یعقوب یکی از فرزندانش مفقود شد، آن قدر گریست تا این که دو چشمش سفید شد در حالی که می‌دانست او نمرده است. ولی من به چهارده نفر از اهل بیتم نظر کردم که در صبح یک روز همگی ذبح شدند، آیا شما می‌خواهید که حزن آنان از قلبم بیرون رود؟»

۴ - گریه امام صادق‌علیه السلام در سوگ امام حسین‌علیه السلام

ابوالفرج اصفهانی به سندش از اسماعیل تمیمی نقل کرده که گفت: من نزد ابوعبداللَّه جعفر بن محمّدعلیهما السلام بودم که خادم برای سید حمیری - شاعر - از حضرت اجازه ورود گرفت. حضرت دستور داد که وارد شود. اهل بیت خود را پشت پرده قرار داد. سید حمیری وارد شد و سلام کرد و در گوشه‌ای نشست. حضرت از او خواست تا شعر بخواند. حمیری این اشعار را در سوگ امام حسین‌علیه السلام سرود:

أمرر علی جدث الحسین

فقل لأعظمه الزکیه

آأعظماً لازلت من

و طفاء ساکبهٔ رویّهٔ

و اذا مررت بقبره

فأطل به وقف المطیّهٔ

و ابک المطهّر للمطهّر

و المطهّرهٔ النقیهٔ

کبکاء معولهٔ أتت

یوماً لواحدها المنیّهٔ

حمیری می گوید: مشاهده کردم که اشک‌های جعفر بن محمّد برگونه‌هایش سرازیر بود، و صدای شیون از خانه حضرت بلند شد، به حدّی که امام دستور به خودداری دادند. آنان نیز ساکت شدند... .(۲۲۱)

۵ - گریه ابن عباس در سوگ امام حسین‌علیه السلام

سبط بن جوزی نقل کرده است: چون حسین‌علیه السلام کشته شد، دائماً ابن عباس بر او می گریست تا این که چشمش کور شد.(۲۲۲)

۶ - گریه انس بن مالک در سوگ امام حسین‌علیه السلام

قندوزی حنفی می گوید: «چون سر مبارک حسین بن علی‌علیهما السلام را بر ابن زیاد وارد کردند، آن را در تشتی قرار داد و با چوب دستی‌اش شروع به زدن به دندان‌های آن حضرت نمود و می گفت: مثل این دندان‌ها را ندیدم. اَنس نزد او بود، شروع به گریه کرد و گفت: حسین‌علیه السلام شبیه‌ترین مردم به رسول خداصلی الله علیه وآله است.(۲۲۳)

۷ - گریه زید بن ارقم در سوگ امام حسین‌علیه السلام

ابن ابی الدنیا روایت کرده که زید بن ارقم نزد ابن زیاد بود، به او گفت: چوبت را بردار، به خدا سوگند! به دفعات دیده‌ام که رسول خداصلی الله علیه وآله ما بین این دو لب را می‌بوسید. آن گاه شروع به گریه کرد.(۲۲۴)

۸ - گریه ام‌سلمه در سوگ امام حسین‌علیه السلام

چون خبر کشته شدن امام حسین‌علیه السلام به ام‌سلمه رسید، گفت: «أو قد فعلوها؟ ملأ اللَّه قبورهم ناراً، ثم بکت حتی غشی علیها»؛ (۲۲۵) «آیا این کار را کردند؟! خداوند قبرهایشان را از آتش پرکند. آن گاه آن قدر گریست تا این‌که غش کرد.»

۹ – گریه حسن بصری در سوگ امام حسین‌علیه السلام

زهری می‌گوید: «لمّا بلغ الحسن البصری قتل الحسین بکی حتی اختلج صدغاه ثم قال: و اذلّ امهٔ قتلت ابن بنت نبیّها...»؛(۲۲۶) «چون خبر قتل حسین‌علیه السلام به حسن بصری رسید، گریست، به حدّی که دو گونه‌هایش پر از اشک شد. آن گاه گفت: ذلیل باد قومی که فرزند دختر پیامبرشان را به قتل رسانده است!...».

۱۰ – گریه ربیع بن خُثیم در سوگ امام حسین‌علیه السلام

از جمله تابعین که در سوگ مصیبت امام حسین‌علیه السلام گریست ربیع بن خثیم است. سبط بن جوزی نقل می‌کند: «لمّا بلغ الربیع بن خثیم قتل الحسین بکی و قال: لقد قتلوا فتیهٔ لو رآهم رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله لاحبّهم، اطعمهم بیده، و اجلسهم علی فخذه»؛(۲۲۷) «چون خبر کشته شدن حسین‌علیه السلام به ربیع رسید گریست و گفت: آنان جوانانی را کشتند که هر گاه رسول خداصلی الله علیه وآله آنان را می‌دید دوست می‌داشت و به دستان خود آنان را طعام می‌داد و بر زانوی خود می‌نشاند.»

۱۱ – گریه اهل کوفه در سوگ امام حسین‌علیه السلام

چون مرکب اُسرا به کوفه رسید، مردم همگی به دیدن زنان خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله آمدند. و از هر طرف صدای آه و شیون و سر و صدا و مرثیه‌سرایی بلند بود. زنان کوفه ندبه کنان در حالی که گریبان چاک می‌دادند، با همراهی مردان بر اسیران می‌گریستند...(۲۲۸).

۱۲ – گریه توّابین در سوگ امام حسین‌علیه السلام

عایشه بنت الشاطی می‌گوید: «سال شصت و پنج هجری داخل نشده بود که صیحه توابین به «یالثارات الحسین‌علیه السلام» زمین را زیر پای بنی امیه به لرزه درآورد، و اهل کوفه با اسلحه‌های خود به طرف قبر حسین‌علیه السلام به راه افتادند، در حالی که این آیه را تلاوت می‌کردند: «فَتُوبُوا إِلَی بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُم»(۲۲۹). چون نزد قبر رسیدند، همگی صیحه‌ای زدند. و مردم را گریان‌تر از آن روز ندیدند. آنان یک شبانه روز در آن جا اقامت کرده و تضرّع نمودند...».(۲۳۰)

بررسی ادله مخالفین

کسانی که از اهل سنت منکر جواز و رجحان گریستن بر اموات هستند، به ادله‌ای چند تمسک کرده‌اند که آن‌ها را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم:

۱ – روایات و نهی از گریستن بر میّت

مسلم و دیگران از عبداللَّه نقل کرده‌اند که گفت: حفصه بر عمر گریست. عمر به او گفت: آرام باش، ای دخترکم! آیا نمی‌دانی که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «انّ المیّت یعذّب ببکاء اهله علیه»؛(۲۳۱) «گریه خانواده میت، او را عذاب می‌دهد.»

و نیز از ابن عمر نقل شده که چون عمر نیزه خورد بیهوش شد. بر او صدا به شیون بلند نمودند. چون به هوش آمد، گفت: آیا نمی‌دانید که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «انّ المیت لیعذب ببکاء الحیّ»؛(۲۳۲) «همانا مرده، بر گریه زنده عذاب می‌شود.»

پاسخ

اوّلاً: این احادیث با احادیثی که قبلاً ذکر شد و همه دلالت بر جواز یا رجحان گریه دارد، معارض است.

ثانیاً: از احادیث دیگر استفاده می‌شود که عمر بن خطاب در تطبیق این حدیث نبوی بر موردش اشتباه کرده است، زیرا صهیب می‌گوید: «من بعد از شنیدن این حدیث از عمر، نزد عایشه رفتم و آن چه از عمر شنیده بودم برای او بازگو کردم. عایشه گفت: نه به خدا سوگند! رسول خداصلی الله علیه وآله هرگز نفرمود که میّت به گریه کسی عذاب می‌شود، بلکه فرمود: «انّ الکافر یزیده اللَّه ببکاء اهله عذاباً، وانّ اللَّه لهو اضحک و أبکی، و لاتزر وازرهٔ وزر اخری»؛(۲۳۳) «همانا خداوند عذاب کافر را به سبب گریه اهلش

زیاد می کند. و همانا خداوند می‌خنداند و می گریاند، هیچ کسی بار دیگری را حمل نمی کند.»

هشام بن عروه از پـدرش نقل می کند که نزد عایشه قول ابن عمر نقل شد که میت به گریه اهلش بر او عذاب می‌شود، عایشه گفت: خدا رحمت کند اباعبدالرحمن را، او چیزی را شنیده ولی حفظ نکرده است. روزی جنازه مرد یهودی را از کنار رسول خداصلی الله علیه وآله عبور دادنـد در حالی که اهلش بر او می گریستند. پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: «انتم تبکون و انّه لیعـذب»؛(۲۳۴) «شما گریه می کنید و او عذاب می‌شود.»

ثالثـاً: قبلاًـ به روایتی اشاره کردیم که عمر نزد پیامبرصـلی الله علیه وآله از گریه زنان بر میّت منع کرد، ولی رسول خداصـلی الله علیه وآله به او فرمود: «دعهنّ یا عمر! فانّ العین دامعهٔ و القلب مصاب و العهد قریب»؛ «ای عمر! آنان را رها کن، زیرا چشم اشک ریزان و قلب مصیبت‌دیده و عهد قریب است.»

رابعاً: این روایت با ظاهر آیات قرآن سازگاری نـدارد؛ زیرا خداونـد می‌فرمایـد: «وَ لاتَزِرُ وازِرَهٌ وِزْرَ اُخْری ؛(۲۳۵) «هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد.»

۲ – نهی عمر از گریه بر میّت

گاهی می گویند عمر بن خطاب از گریستن بر اموات نهی می کرده است، لذا نهی او دلیل بر عدم جواز است.

پاسخ

اوّلاً: نهی او در مقابل نصوصی است که دلالت بر جواز بلکه رجحان دارد.

ثانیاً: سنّت عمر نزد ما اعتباری ندارد.

ثالثاً: نهی او همان گونه که در روایات به آن اشاره شده، مورد مخالفت پیامبرصلی الله علیه وآله قرار گرفته است.

رابعـاً: چگونه عمر از گریستن بر اموات نهی کرده در حـالی که خودش بر نعمـان بن مقرن(۲۳۶)، زید بن خطاب(۲۳۷) و خالد بن ولید(۲۳۸)، گریسته است. و نیز امر به گریه بر خالد بن ولید نموده است.(۲۳۹)

تورات، و نهی گریه بر اموات

بـا تـأملی در کتب یهـود پی می‌بریم که نهی از گریه در سوگ مردگـان، ریشه در تورات دارد، و عمر از آن جـا که بـا اهـل کتـاب خصوصاً یهود ارتباط داشته و کتاب‌های آنان را قرائت می کرده است لذا این حکم را در اسلام به اجرا گذاشته است.

در کتب یهود می‌خوانیم: «ای فرزنـد! از تو شـهوت دو چشـمانت را بـا یک ضـربت می گیرم، پس نوحه و گریه مکن و اشـکانت را جاری مساز. آرام گرفته و ساکت باش، و نوحه بر اموات نخوان».(۲۴۰)

۳ – اختصاص روایات گریستن به عصر ظالمان

محمّد باقر بهبودی در تعلیقه خود بر کتاب «بحارالأنوار» ذیل روایات فضیلت گریه بر امام حسین‌علیه السلام می گوید: «توهّم الجهال انّ لهـذه الأحادیث اطلاقاً یشـمل کل ظرف و زمان، فانکرها بعض اشـدّ الإنکار... و الحق انّ هذه الاحادیث – بین صـحاح و حسان و ضعـاف – مسـتفیضهٔ بـل متواترهٔ لا تتطرق الیها یـد الجرح و التأویل، لکنّها صـدرت حینما کان ذکر الحسـین و البکاء علیه و زیارته و رثائه و انشاد الشـعر فیه انکاراً للمنکر و مجاهـدهٔ فی سبیل اللّه، و محاربـهٔ مع اعـداء اللّه: بنی امیـهٔ الظالمـهٔ الغشوم و هدماً لأساسـهم و تقبیحاً و تنفیراً من سیرتهم الکافرهٔ بالقرآن و الرسول...

و امّا فی زمان لا محاربـهٔ بین اهل البیت و اعـدائهم کزماننا هـذا فلا یصـدق علی ذکر الحسـین و البکاء علیه عنوان الجهاد... فحیث لا جهاد فی البکاء علیه فلا وعـد بالجنـهٔ، و حیث لا عـذاب و لا نکال و لا خوف نفس فلا ثواب کذا و کذا. فلیبک الفسـقهٔ الفجرهٔ انّهم مأخوذون بسـیيء اعمالهم انّ اللّه لا یخدع من جنّته...»؛(۲۴۱) «و حق این است که در این احادیث روایت صـحیح و حسن و ضـعیف وجود دارد ولی در عین حال مستفیض بلکه متواتر است که دست جرح و تأویل در آن‌ها راه نـدارد ولی این روایات هنگامی صادر

شده که ذکر حسین و گریه بر او زیارت و مرثیه‌خوانی و قرائت شعر درباره او انکار منکر و مجاهده در راه خدا و جنگ با دشمنان خدا بنی‌امیه ظالم و غاصب به حساب می‌آمده و موجب هدم اساس و بنیان آن‌ها و تقبیح و تنفیر از روش کفرآمیز آن‌ها نسبت به قرآن و رسول به حساب می‌آمده است...

و امّا در زمانی که بین اهل بیت و دشمنانشان جنگی نبوده مثل این زمان، دیگر بر ذکر حسین و گریه بر او عنوان جهاد صادق نیست... و چون جهادی بر گریه بر او نیست پس وعده‌ای به بهشت نمی‌باشد، و هنگامی که عذاب و گرفتاری و ترس بر جان نیست پس ثواب‌هایی هم که در روایات آمده، نیست. پس باید افراد فاسق فاجر بگریند، آنان به جهت اعمال بدشان مؤاخذه می‌شوند زیرا خداوند در بهشتش فریب نمی‌خورد...».

پاسخ

اولاً: روایاتی که در مورد ثواب گریه بر مصیبت امام حسین‌علیه السلام وارد شده مطلق است و شامل هر زمان و مکان و هر حالتی است.

امام رضاعلیه السلام به ابن شبیب فرمود: «یابن شبیب! ان سرّک ان تکون معنا فی الدرجات العُلی من الجنان فاحزن لحزننا و افرح لفرحنا و علیك بولایتنا؛ فلو انّ رجلًا تولّی حجراً لحشره اللَّه معه یوم القیمهٔ»؛(۲۴۲) «ای پسر شبیب! اگر دوست داری که با ما در درجات عالی بهشت باشی در حزن ما محزون و در شادی ما شاد باش. و بر تو باد به ولایت ما؛ زیرا اگر کسی سنگی را دوست بدارد خداوند او را در روز قیامت با همان سنگ محشور می‌کند.»

مسمع بن عبدالملك از امام صادق‌علیه السلام نقل کرده که فرمود: «رحم اللَّه دمعتک، اما انّک من الذین یعدون من اهل الجزع لنا، و الذین یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا»؛(۲۴۳) «خداوند به جهت اشکانت بر تو رحمت فرستد. آگاه باش! همانا تو جزء کسانی هستی که برای ما جزع می‌کند و کسانی که در شادی ما شاد و در حزن ما اندوهناک‌کند.»

ثانیاً: اگر این گونه روایات مخصوص زمان بنی‌امیه است که گریه در حکم جهاد بوده است، الان نیز وارثان بنی‌امیه از پیروان مدرسه شام در بین وهابیان وجود دارند که با اهل بیت‌علیهم السلام دشمن‌اند و لااقل نمی‌خواهند که از آن بزرگواران یاد و ذکری برده شود و لذا از این جهت در این زمان گریه در سوگ اهل بیت‌علیهم السلام جهاد به حساب می‌آید.

ثالثاً: پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله در عصر و زمانی برای امام حسین‌علیه السلام گریه کرده است که هنوز بنی‌امیه به حکومت نرسیده بود تا گریه در حکم جهاد بر ضدّ آنان به شمار آید.

حاکم نیشابوری به سندش از ام‌الفضل دختر حارث نقل کرده که گفت: «انّها دخلت علی رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله فقالت: یا رسول اللَّه! انّی رأیت حلماً منکراً اللیلهٔ. قال: و ما هو؟ قالت: انّه شدید. قال: و ماهو؟ قالت: رأیت کأنّ قطعهٔ من جسدك قطعت و وضعت فی حجری. فقال رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله: رأیت خیراً؛ تلد فاطمهٔ - ان شاء اللَّه - غلاماً فیکون فی حجرك. فولدت فاطمهٔ الحسین، فکان فی حجری، کما قال رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله. فدخلتُ یوماً الی رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله، فوضعته فی حجره، ثم حانت منّی التفاتهٔ فاذا عیناً رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله تهریقان من الدموع. فقلت: یا نبیّ اللَّه! بأبی انت و امّی، ما لك؟ قال: أتانی جبرئیل علیه الصلاهٔ و السلام، فأخبرنی انّ امّتی ستقتل ابنی هذا. فقلت: هذا؟ فقال: نعم، و اتانی بتربهٔ من تربته حمراء»؛(۲۴۴) «روزی بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شده، عرض کردم: ای رسول خدا! شب گذشته خواب بدی دیدم. حضرت فرمود: آن خواب چیست؟ عرض کردم، خواب بدی است. حضرت فرمود: چیست؟ عرض کردم: در عالم رؤیا دیدم گویا قسمتی از بدن شما جدا شده و در دامان من قرار گرفت. پیامبر فرمود: خواب خوبی دیده‌ای. فاطمه (دخترم) اگر خدا بخواهد پسری به دنیا خواهد آورد که در دامان تو بزرگ خواهد شد.

ام‌الفضل می‌گوید: فاطمه‌علیها السلام حسین‌علیه السلام را به دنیا آورد و او در دامان من بود، همان گونه که رسول خداصلی الله

علیه وآله فرمود، تا آن که بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شدم و حسین‌علیه السلام را در دامنش گذاردم. به حضرت توجه کردم، ناگهان دیدم که اشک از چشمانش سرازیر شد. عرض کردم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم به فدایت، چه شده که شما را گریان می‌بینم؟ حضرت فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد که امتم به زودی او را به شهادت می‌رسانند. عرض کردم: این فرزند را؟ حضرت فرمود: آری. آن گاه قسمتی از تربت خونین آن حضرت را به من داد.»

رابعاً: همچنین مطابق برخی از روایات، بسیاری از صحابه قبل از برپایی دولت بنی‌امیه در سوگ امام حسین‌علیه السلام گریستند که به طور حتم نمی‌توان آن را حمل بر مسائل سیاسی نمود.

ابن عساکر از نجی نقل می‌کند که من با علی‌علیه السلام حرکت کردیم. چون به نینوا که در راه صفین بود رسید، حضرت ندا داد: صبر کن ای اباعبداللَّه! صبر کن ای اباعبداللَّه در شطّ فرات. راوی می‌گوید: عرض کردم: برای چه؟ حضرت فرمود: روزی بر پیامبر وارد شدم در حالی که دو چشمش گریان بود. عرض کردم: ای پیامبر خدا! آیا کسی تو را به غضب درآورده است؟ چه شده که چشمانتان اشکبار است؟ حضرت فرمود: لحظاتی قبل جبرئیل اینجا بود و مرا خبر داد که حسین‌علیه السلام در کنار شطّ فرات به قتل خواهد رسید.

نجی می‌گوید: حضرت به من فرمود: آیا می‌خواهی از تربتش به تو دهم تا استشمام نمایی؟ عرض کردم: آری. آن گاه دست خود را دراز کرده و مشتی از خاک برداشت و به من عطا نمود. من نتوانستم جلوی خود را بگیرم، لذا اشکانم جاری شد.(۲۴۵)

سبط بن جوزی نقل کرده است: چون حسین‌علیه السلام کشته شد، دائماً ابن عباس بر او می‌گریست تا این که چشمش کور شد.(۲۴۶)

قندوزی حنفی می‌گوید: «چون سر مبارک حسین بن علی‌علیهما السلام را بر ابن زیاد وارد کردند، آن را در تشتی قرار داد و با چوب دستی‌اش شروع به زدن به دندان‌های آن حضرت نمود و می‌گفت: مثل این دندان‌ها را ندیدم. اَنَس نزد او بود، شروع به گریه کرد و گفت: حسین‌علیه السلام شبیه‌ترین مردم به رسول خداصلی الله علیه وآله است.(۲۴۷)

ابن ابی الدنیا روایت کرده که زید بن ارقم نزد ابن زیاد بود، به او گفت: چوبت را بردار، به خدا سوگند! به دفعات دیده‌ام که رسول خداصلی الله علیه وآله ما بین این دو لب را می‌بوسید. آن گاه شروع به گریه کرد.(۲۴۸)

چون خبر کشته شدن امام حسین‌علیه السلام به ام‌سلمه رسید، گفت: آیا این کار را کردند؟! خداوند قبرهایشان را از آتش پر کند. آن گاه آن قدر گریست تا این که غش کرد.(۲۴۹)

خامساً: مطابق برخی از روایات امام زمان‌علیه السلام خبر از گریه خود در مصیبت امام حسین‌علیه السلام داده است آن‌جا که می‌فرماید: «و لأبكيّن عليك بدل الدموع دماً»؛(۲۵۰) «و به تحقیق که برای تو به جای اشک خون گریه می‌کنم.»

سادساً: مگر امام رضاعلیه السلام که در عصر خلفای عباسی زندگی می‌کرده به گریه زیاد خود در مصیبت جدش امام حسین‌علیه السلام اشاره نکرده است؟ آنجا که می‌فرماید: «انّ یوم الحسین اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذلّ عزیزنا بأرض کرب و بلا، و اورثنا الکرب و البلاء الی یوم الانقضاء...»؛(۲۵۱) «همانا روز حسین‌علیه السلام پلک‌های ما را زخم کرده و اشکان ما را ریزان نموده و عزیز ما را در سرزمین کرب و بلا ذلیل کرده است. و غصه و بلا را تا روز قیامت برای ما به ارث گذارده است...».

جزع در سوگ امام حسین‌علیه السلام

«جزع» نقیض صبر و به معنای اظهار حزن و درد و مصیبت است.

ابن منظور می‌گوید: «و الجزع نقیض الصبر»؛(۲۵۲) «و جزع نقیض صبر است.»

در «اقرب الموارد» در تفسیر «جزع» آمده است: «لم یصبر فاظهر الحزن»؛(۲۵۳) «او صبر نکرده و اظهار حزن نموده است.»

در «المنجد» نیز به همین معنا تفسیر شده است.

اظهار حزن دارای انواع و اقسامی است:

۱ – بلند کردن صدا به همراه گریه که به آن نوحه‌سرایی می گویند.

۲ – گریه همراه شیون که به آن عویل می گویند.

۳ – گریه همراه با شمردن محاسن شخص از دنیا رفته که به آن ندبه می گویند.

۴ – گاهی هم با قول است مثل گفتن واویلا و... .

۵ – گاهی هم همراه با عمل است به این‌که دستش را بر پیشانی یا صورت و یا سینه‌اش می‌زند و جزع می کند.

در هر حال هر کردار و گفتاری که از آثار غلبه حزن و اظهار آن باشد از مصادیق جزع است و این مطلبی است که در روایات نیز به آن اشاره شده است.

جابر می گوید: به امام باقرعلیه السلام عرض کردم: جزع چیست؟ حضرت فرمود: «اشدّ الجزع الصراخ بالویل و العویل و لطم الوجه و الصدر و جزّ الشعر من النواصی...»؛(۲۵۴) «شدیدترین جزع فریاد به واویلا ـ و زدن به صورت و سینه و کندن مو از جلوی سر است...».

جزع در سوگ امام حسین‌علیه السلام از دیدگاه اهل بیت‌علیهم السلام

معاویهٔ بن وهب از امام صادق‌علیه السلام نقل کرده که فرمود: «کلّ الجزع و البکاء مکروه سوی الجزع و البکاء علی الحسین‌علیه السلام»؛(۲۵۵) «تمام انواع جزع و گریه مکروه است به جز جزع و گریه بر حسین‌علیه السلام.»

علیّ بن حمزه از امام صادق‌علیه السلام نقل کرده که فرمود: «انّ البکاء و الجزع مکروه للعبد فی کل ما جزع ما خلا البکاء و الجزع علی الحسین بن علیّ‌علیهما السلام، فانّه فیه مأجور»؛(۲۵۶) «همانا گریه و جزع برای انسان در هر چه جزع می‌شود مکروه است به جز گریه و جزع بر حسین بن علی‌علیهما السلام که در این مورد ثواب دارد.»

خالد بن سدیر از امام صادق‌علیه السلام نقل کرده که فرمود: «... و لقد شققن الجیوب و لطمن الخدود الفاطمیات علی الحسین بن علی‌علیهما السلام، و علی مثله تلطم الخدود و تشقّ الجیوب»؛(۲۵۷) «... و همانا زنان فاطمی گریبان را برای حسین بن علی‌علیهما السلام چاک داده و بر صورت زدند، و بر مثل او باید بر صورت‌ها زد و گریبان‌ها چاک داد.»

مسمع بن عبداللّه کردین بصری می گوید: امام صادق‌علیه السلام به من فرمود: «اما تذکر ما صُنع به – الحسین‌علیه السلام – ؟ قلت: نعم. قال: فتجزع؟ فقلت: ای واللّه، واستعبر لذلک، حتی یری اهلی اثر ذلک علیّ، فامتنع عن الطعام حتی یستبین ذلک فی وجهی. قال: رحم اللّه دمعتک، اما انّک من الذین یُعدّون من اهل الجزع لنا و الذین یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا و یخافون لخوفنا و یأمنون اذا أمنّا»؛(۲۵۸) «آیا آنچه را که بر حسین‌علیه السلام وارد شده یاد می کنی؟ عرض کردم: آری به خدا سوگند و از آن اندوهناک می‌شوم به حدّی که اهل بیتم اثر آن را در من مشاهده می کنند و لذا از غذا دست می کشم و اثر این کار در صورتم نمایان می‌شود. حضرت فرمود: رحمت خدا بر اشکانت، آگاه باش! تو از کسانی به حساب می‌آیی که برای ما جزع می کنند و کسانی که در شادی ما شاد و در حزن ما محزونند و به خوف ما خائف و هنگامی که ما در امن و امانیم در امانند.»

معاویهٔ بن وهب می گوید: «استأذنت علی ابی عبداللّه‌علیه السلام فقیل لی: ادخل فدخلت فوجدته فی مصلاه فی بیته، فجلست حتی قضی صلاته، فسمعته و هو یناجی ربّه و هو یقول: اللّهمّ یا من خصّنا بالکرامهٔ...»؛(۲۵۹) «از ابوعبداللّه اجازه گرفتم تا بر او وارد شوم، اجازه ورود داده شد. من وارد شدم و حضرت را در حجره در محرابش مشاهده کردم. نشستم تا نمازشان تمام شود از او شنیدم که در مناجات با پروردگارش عرضه می‌داشت: بارخدایا! ای کسی که ما را به کرامت اختصاص دادی... بر آن چشم‌هایی که به جهت رحمت بر ما اشکشان جاری شده رحم کن. و نیز بر آن قلب‌هایی که جزع کرده و برای ما سوخته است رحمت فرست و آن فریادها

و شیون‌هایی را که برای ما زده شده مشمول رحمت خود فرما.»

امام سجادعلیه السلام به «زائده» می‌فرماید: «... فانّه لمّا اصابنا بالطفّ ما اصابنا و قتل ابی‌علیه السلام و قتل من کان معه من ولده و اخوته و سائر اهله و حملت حرمه و نساؤه علی الأقتاب، یراد بنا الکوفهٔ، فجعلتُ انظر الیهم صرعی و لم یواروا، فعظم ذلک فی صدری و اشتدّ لما اری منهم قلقی، فکادت نفسی تخرج، و تبیّنت ذلک منّی عمّتی زینب الکبری بنت علیّ‌علیها السلام فقالت: مالی اراک تجود بنفسک یا بقیهٔ جدّی و ابی و اخوتی؟ فقلت: و کیف لا اجزع و اهلع و قد اری سیّدی و اخوتی و عمومتی و ولد عمّی و اهلی مصرّعین بدمائهم، مرمّلین بالعری، مسلّبین، لا یکفنون و لایوارون...»؛(۲۶۰) «... چون آن مصیبت بزرگ بر ما در کربلا وارد شد و پدرم و کسانی که از اولاد و برادران و سایر اهل بیتش به شهادت رسیدند و اهل حرم و زنانش بر شتران به اسارت برده شدند تا آن‌ها را به کوفه وارد کنند، من به جنازه‌ها نظر می‌کردم که بر روی زمین افتاده و دفن نشده بودند. این موضوع بر سینه‌ام سنگینی کرد و چون آنان را این گونه دیدم امر برایم گران آمد و نزدیک بود که جان از تنم خارج شود. عمه‌ام زینب دختر علی‌علیهما السلام چون این حالت را از من مشاهده کرد عرضه داشت: تو را چه شده که با جان خود بازی می‌کنی ای باقیمانده جد و پدر و برادرانم؟ من گفتم: چگونه جزع و فزع نکنم در حالی که آقا و برادران و عموها و پسرعموها و اهل بیتم را می‌بینم که به خون غلطیده و در سرزمین کربلا ـ به خاک افتاده‌اند و لباس‌های آن‌ها را به غارت برده و کسی نیست که آن‌ها را کفن کند و دفن نماید...».

معنای عدم کراهت جزع در سوگ امام حسین‌علیه السلام

شیخ یوسف بحرانی در شرح روایت معاویهٔ بن وهب از امام صادق‌علیه السلام که فرمود: همه انواع جزع و گریه مکروه است مگر جزع و گریه در شهادت امام حسین‌علیه السلام می‌فرماید: «فالظاهر انّ المراد بالکراههٔ هنا عدم ترتب الصواب و الأجر علیه مجازاً، لا الکراههٔ الموجبهٔ للذمّ، و ذلک فانّه لیس فی شیء من افراد البکاء مایوجب الثواب الجزیل و الأجر الجمیل مثل البکاء علیه و البکاء علی آبائه و ابنائه: و قصاری البکاء علی غیرهم انّ سبیله سبیل المباحات»؛(۲۶۱) «پس ظاهر آن است که مراد به کراهت در آنجا مجازاً عدم ترتّب ثواب و اجر بر گریه باشد، نه کراهتی که موجب مذمت گردد و جهت آن این است که در هیچ نوع گریه چیزی که موجب ثواب ارزشمند و اجر زیبا شود نیست، همانند گریه بر امام حسین‌علیه السلام و گریه بر پدر و اجداد و فرزندان اوعلیهم السلام که چنین ثواب و اجری دارد. و نهایت حکمی که مترتب بر گریه بر دیگران می‌شود آن است که مباح باشد.»

تباکی در سوگ اولیای الهی

برخی به خاطر وضعیّت خاصی که قلبشان دارد کمتر می‌توانند گریه کنند. اینان اگر تباکی هم کنند به ثواب و ارزش گریه خواهند رسید.

در حدیثی از پیامبرصلی الله علیه وآله روایت شده که آن حضرت آخر سوره زمر «فَسیقَ الَّذینَ کَفَرُوا إِلی جَهَنَّمَ زُمَراً» را بر جماعتی از انصار تلاوت کرد. همگی به جز جوانی از آنان گریستند. جوان عرض کرد: از چشم من قطره‌ای بیرون نیامد، ولی تباکی کردم. حضرت فرمود: «من تباکی فله الجنّهٔ»؛(۲۶۲) «هر کس تباکی کند برای او بهشت است.»

جریر از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «انّی قارئ علیکم «أَلْهکُمُ التَّکَاثُرْ» من بکی فله الجنّهٔ و من تباکی فله الجنّهٔ»؛(۲۶۳) «همانا من بر شما سوره «أَلْهکُمُ التَّکَاثُرْ» را می‌خوانم، هر کس گریست بهشت بر او واجب می‌شود و هر کس تباکی هم کرد نیز بر او بهشت واجب است.»

شیخ محمّد عبده می‌گوید: «تباکی آن است که انسان خود را با زحمت به گریه وادارد، ولی بدون ریا».(۲۶۴)

میر سید شریف جرجانی می‌گوید: «اصل در تباکی قول پیامبرصلی الله علیه وآله است که فرمود: «ان لم تبکوا فتباکوا»؛ «اگر گریه

نمی‌کنید پس تباکی کنید.» مقصود از این جمله تباکی از کسی است که مستعدّ گریه است، نه تباکی غافل و کسی که از روی لهو این چنین می‌کند».(۲۶۵)

از روایات اهل بیت‌علیهم السلام استفاده می‌شود که تباکی با توجه نیز مطلوبیت دارد.

امام صادق‌علیه السلام فرمود: «من تباکی فله الجنّهٔ»؛(۲۶۶) «هر کس تباکی کند برای او بهشت است.»

و نیز فرمود: «... و من أنشد فی الحسین شعراً فتباکی فله الجنهٔ»؛(۲۶۷) «... و هر کس درباره حسین‌علیه السلام شعری بخواند و تباکی کند بهشت بر او واجب است.»

روان‌شناسی گریستن

توضیح

بیشترین و مهم‌ترین تأثیری که مراسم عزاداری بر شرکت کنندگان دارد تأثیرات روانی است و بیشتر شرکت کنندگان نیز در پی همین نوع تأثیرات هستند. لذا برخی می گویند: عزاداری و گسترش این مراسم در طول سال و به مناسبت‌های مختلف باعث می‌شود که جامعه از شادی‌ها دور باشد و بیشتر احساس غمگینی کند و در نتیجه باعث افزایش افسردگی در جامعه شود.

مراتب گریه

گریه دارای یک ظاهر است و یک باطن. ظاهر آن یک امر فیزیولوژیک است؛ یعنی باید تأثیرات روانی از طریق محرّک‌های بیرونی یا درونی مثل تفکّر شکل گیرد، سپس این تأثرات وارد چرخه فیزیولوژی مغز و اعصاب شود. در این هنگام بخش خاصی از مغز فعّال شده و غدد اشکی چشم را فرمان فعالیت می‌دهد، و در نهایت قطرات اشک جریان پیدا می کند که ما آن را گریه می‌نامیم. باطن گریه همان تأثّرات درونی است. نگاه روان‌شناختی و داوری ما در باب پیامدهای گریه نیز دایرمدار تأثرات عاطفی است. اگر در روایات آمده است که گریه کردن و گریاندن و حالت گریه به خود گرفتن در مراسم عزای حسینی منشأ اثر دنیوی و اخروی است، به تأثرات درونی نظر دارد وگرنه به صورت مصنوعی و یا با مواد شیمیایی هم می‌توان، چشمانی گریان داشت. باطن گریه بر چهار نوع تقسیم می‌شود که یک نوع آن معطوف به خود و نیازهای سرکوب شده خود است و می‌تواند با افسردگی هم‌بستگی مثبت داشته باشد کنش و واکنش ورا اجتماعی فرد را مختل سازد، امّا سه نوع دیگر، امیدبخش است و حرکت آفرین و رابطه معکوس با افسردگی دارد؛ نوع اوّل ناشی از مرگ واقعی است، امّیا سه نوع دیگر سوگ واقعی نیستند اگر چه در مراسم سوگواری انجام می‌پذیرد. این چهار نوع عبارتند از:

۱ - گریه ناشی از ارتباط و علاقه

این گریه به هنگام غم و مصیبت و داغ دیدگی حاصل می‌شود و اختیاری نیست، و معمولاً ـ بی‌اراده جاری می گردد. این گریه به اصطلاح روان شناسان و روان درمان‌گران، تخلیه روانی - هیجانی است و به خود فرد و نیازهای سرکوفته شده او بازمی گردد.

۲ - گریه ناشی از عقیده

این نوع گریه مثل اشکی است که هنگام مناجات از انسان جاری می‌شود. که ناظر به حال و آینده است. این نوع گریه ریشه در اعتقادات دارد و مربوط به ترس‌های دنیوی و زندگی روزمرّه نیست.

۳ - گریه ناشی از کمال خواهی

برخی از گریه‌ها ناشی از فضیلت‌طلبی و کمال خواهی است، مثل گریه‌ای که در فقدان معلّم و مربّی اخلاق و پیامبر و امام و... رخ

می‌دهد. این نوع از آن جهت است که ما در عمق وجودمان کمال و رشد را تحسین می‌کنیم و از بودن آن کمالات، ذوق‌زده می‌شویم و از فقدان آن‌ها ناراحت می‌گردیم. گاهی در مراسم عزاداری گریه‌هایی از این نوع وجود دارد.

۴ - گریه بر مظلوم

مثل این که بر رسول خداصلی الله علیه وآله و امامان مخصوصاً سالار شهیدان و مصایبی که بر آنان وارد شده می‌گرییم.

تحوّل مذهبی با گریه در سوگ امام حسین‌علیه السلام

اشاره

واقعه کربلا نه تنها منشأ تأثیر در قلوب عموم بشریّت شده است، بلکه باعث شده تا کسانی که داخل در آیین آن حضرت نبوده‌اند را به سوی آن رهنمون سازد و از دین و آیین معاویه خارج کرده و به سوی آن حضرت سوق دهد.

اینک به برخی از کسانی که با خواندن یا شنیدن واقعه عاشورا تحوّل مذهبی در آنان پیدا شده و موجب استبصارشان شده اشاره می کنیم:

۱ - استاد مصری، ابوشریف، معروف عبدالمجید

او در نامه‌ای به یکی از خطبای حسینی می‌نویسد: «ذات یوم کنت ابحث عن إذاعهٔ القاهرهٔ و فی یدی مذیاع صغیر و انا جالس وحدی فی غرفتی، کنت أعیش حینها خارج مصر، و کان الشوق الیها یغمز قلبی و یستولی علی مشاعری و لم تکن الفضائیات قد ظهرت بعد.

و فجأهٔ تناهی الی اذنی صوت رخیم عذب، فاوقفت مؤشر المذیاع، کان الأداء مختلفاً تماماً عن کل اداء سمعته من قبل، فازدادت دهشتی. کان الرجل یتحدث عن الامام الحسین‌علیه السلام و عن الکارثهٔ المریعهٔ التی وقعت فی کربلاء، لا ادری فی ایّ شهر من الشهور کنّا، و ربّما کنّا فی شهر محرم.

فی تلک الأیام لم اکن قد عرفت بعدُ البکاء علی الحسین‌علیه السلام و معنی هذا البکاء و لکنّنی وجدت نفسی قد غمرها حزن شدید، فاجهشت بالبکاء، و فاضت الدموع من عیونی بغزارهٔ و حرارهٔ دون ارادهٔ، و رحت ابکی بمرارهٔ و حرقهٔ لم اعهدها من قبل، الی ان انتهی الحدیث الذی استولی علی جوانحی قادماً عبر الأثیر، و قد تجسدت أمامی مصیبهٔ اهل البیت الأطهارعلیهم السلام اعلن المذیع بانّ الإذاعهٔ هی اذاعهٔ طهران، و لکنّه لم یذکر اسم المتحدث، و لعلّه بالطبع کان قد ذکره فی البدایهٔ، فشعرت بالأسف الشدید؛ لأنّنی کنت فی شدهٔ الشوق لمعرفهٔ صاحب هذا الصوت القادم من خلف الحجب و الأستار...

و کان ان انفتحت امام بصیرتی آفاق جدیدهٔ واسعهٔ علی قتیل العبرات الامام الحسین‌علیه السلام»؛(۲۶۸) «یک روز در حالی که در دستانم رادیوی کوچکی بود به دنبال موج قاهره بودم. تنها در اتاقم نشسته بودم، در همان حال که موج را می‌چرخاندم ناگهان صدایی گوارا و دل‌انگیز به گوشم خورد، موج رادیو را بر آن نگه داشتم. این صدا با تمام صداهایی که قبلاً شنیده بودم فرق می‌کرد. کم کم توجّهام را به خودش جلب کرد. دقت کردم، فهمیدم شخصی درباره امام حسین‌علیه السلام و از حادثه تلخی که در کربلا به وقوع پیوست سخن می‌گوید. نمی‌دانم در چه ماهی از ماه‌های سال بود، گمانم در ماه محرّم بود.

آن ایام من هنوز مسأله گریه بر امام حسین‌علیه السلام را نمی‌دانستم. ولی با شنیدن بخشی از واقعه کربلا از آن خطیب در دلم حزنی شدید احساس نمودم. در آن هنگام زار زار گریستم و اشکانم از دیدگانم بدون اراده و با شدّت و حرارت، جوشش داشت. من چنان گریه‌ای تلخ و با سوزش داشتم که هرگز در طول عمرم مثل آن را یاد ندارم، این حالت در وجود من تا آخر کلام خطیب

ادامه داشت، حالتی که تمام وجود مرا در برگرفته و در آن تأثیر گذاشت و مصیبت اهل بیت اطهارعلیهم السلام را در جلوی من مجسم ساخت. رادیو اعلام کرد که این صدا صدای تهران است، ولی اسم سخنران را ذکر نکرد و گویا نام او را از ابتدا برده بود. من در خود تأسف شدیدی احساس کردم؛ زیرا اشتیاق زیادی داشتم که صاحب این صدا را از پشت این حجاب‌ها و پرده‌ها بشناسم...

بعد از این زمان بود که افق‌های جدید و گسترده در پیش چشمانم نسبت به کشته شده اشک‌ها، امام حسین‌علیه السلام باز شد.»

او بعد از آن واقعه، تشیّع را انتخاب کرده و با سفر به ایران یکی از مجریان تلویزیون می‌شود.

۲ – استاد صائب عبدالحمید

او در کتاب خود «منهج فی الانتماء المذهبی» قصه استبصار خود را چنین بازگو می کند: «نعم، هکذا کانت البدایهٔ، مع الحسین مصباح الهدی کانت البدایهٔ، و مع الحسین سفینهٔ النجاهٔ کان الشروع. بدایهٔ لم اقصدها انا و انّما هی التی قصدتنی فوفّقنی اللَّه لحسن استقبالها و اخذ بیدی الی عتباتها...

ذلک کان یوم ملک علیّ مسامعی صوت شجیّ، ربّما کان قد طرقها من قبل کثیراً فأغضتْ عنه و مالت بطرفها و اسدلت دونه ستأئرها و أعصت علیه، حتی دعانی هذه المرهٔ و انا فی خلوهٔ او شبهها، فاهتزت له مشاعری و منحته کل احساسی و عواطفی من حیث ادری و لا ادری... فجذبنی الیه، تتبادلنی امواجه الهادرهٔ، و السنهٔ لهیبه المتطایرهٔ، حتی ذابت کبریائی بین یدیه و انصاع له عتویّ علیه، فرحت معه اعیش الأحداث و اذوب فیها، اسیر مع الراحلین و احطّ اذا حطّوا، و اتابع الخطی حتی النهایهٔ. تلک کانت قصهٔ مقتل الامام الحسین‌علیه السلام بصوت الشیخ عبدالزهراء الکعبی؛ فی العاشر من محرّم الحرام من سنهٔ ۱۴۰۲ للهجرهٔ. فاصغیت عنده ایّما اصغاء لنداءات الامام الحسین‌علیه السلام و ترتعد جوارحی مع الدمعهٔ و العبرهٔ و شیء فی دمی کأنّه الثورهٔ، و هتاف فی جوارحی: لبیک یا سیدی یابن رسول اللَّه! و تنطلق فی ذهنی اسألهٔ لاـ تکاد تنتهی و کانّه نور کان محجوباً، فانبعث یشقّ الفضاء الرحیب دفعهٔ واحدهٔ. انطلاقهٔ یؤمها الحسین، بقیهٔ المصطفی، و رأس الأمّهٔ و علم الدین. انطلاقهٔ الاسلام کلّه تنبعث من جدید و رسول اللَّه یقودها من جدید، بشخص ریحانته و سبطه الحسین‌علیه السلام.

و هذه نداءات الاسلام یبثّها اینما حلّ و الجمیع یعرفها و لا یعرف للاسلام معنی فی سواها.

و مصارع ابناء الرسول!...»؛(۲۶۹) «آری این چنین بود شروع آن، با حسین‌علیه السلام چراغ هدایت، شروع آن بود. و با حسین‌علیه السلام کشتی نجات شروع شد. شروعی که من آن را قصد نکرده بودم، بلکه او مرا قصد نمود، و خداوند مرا به حسن استقبال از آن موفّق گردانید و دست مرا گرفته و به عتبه‌های آن رسانید... و آن، روزی بود که صدایی حزین به گوشم خورد. چه بسا آن صدا قبل از آن نیز بارها به گوشم رسیده بود ولی از آن بی توجّه گذر کرده بودم و بر روی آن پرده‌ها انداختم، او نیز به من بی توجّهی کرد. ولی این بار مرا به خود دعوت نمود در حالی که من در جای خلوتی یا شبیه آن بودم. به جهت آن صدا تمام مشاعر و حواسّ من به لرزه درآمد و من نیز تمام احساس و عواطفم را بی اختیار در اختیار او قرار دادم... .

آن صدا مرا به سوی خود جذب کرد... و امواج متلاطم و زبانه‌های شعله پراکنده‌اش هر لحظه بر من اصابت می‌نمود. تا به حدّی که کبریای وجودم را نزد خود ذوب نمود و تمام وجودم را سراسر گوش کرده و به خود متوجّه ساخت. من با آن صوت به حرکت درآمدم و با وقایعی که نقل می کرد زندگی کرده، در آنها ذوب می‌شدم... و با آن قافله سیر می‌نمودم، و هر کجا که فرود می‌آمدند، من نیز فرود می‌آمدم و به دنبال آنان تا به آخر، گام‌های خود را برداشته و راه را پیمودم.

آن واقعه، قصه مقتل امام حسین‌علیه السلام با صدای شیخ عبدالزهرا کعبی؛ در روز دهم از ماه محرّم الحرام سال ۱۴۰۲ هجری بود. من به تمام نداهای امام حسین‌علیه السلام گوش می‌دادم و تمام جوارحم از آن می‌لرزید، و این حالت همراه با اشک و عبرت بود،

و چیزی در خونم... گویا انقلاب و ندایی در جوارحم... که لبیک یا سیدی، یابن رسول اللّه!...

در ذهنم سؤال‌هـایی بی‌پایـان بود، و گویا نوری که از قبل محجوب و مستور بوده است. این نور برافروخت و یک دفعه تمام فضا را شکافت. فروزشـی که پیروی و اقتـداء به حسـین‌علیه السـلام را در بر داشت، حسـینی که یادگار مصـطفی و بزرگ امّت و از رهبران دین بود.

فروزشی از اسلام به تمام معنا که از نو برانگیخت و پیامبر خداصلی الله علیه وآله آن را به توسّط شخص ریحانه و سبطش حسین‌علیه السلام از نو رهبری نمود.

این نـداهای اسـلام است که هر کجا فرود آیـد پراکنده می‌شود و همه آن‌ها را می‌شناسـند! و برای اسـلام معنایی به جز آن شـناخته نمی‌شود.

آری، مکان‌های بر زمین خوردن فرزندان رسول خدا!...».

۳ – استاد ادریس حسینی مغربی

او در کتاب خود «لقـد شـیّعنی الحسـین‌علیه السـلام» می‌نویسد: «قال لی احد المقربین یوماً: من الذی شـیّعک و ایّ الکتب اعتمدتها؟ قلت له: امّا بالنسبهٔ لمن شیّعنی، فانّه جدّی الحسین و مأساته الألیمهٔ. و امّا عن الکتب فقد شیّعنی صحیح البخاری و الصحاح الأخری. قال: کیف ذلک؟ قلت له: اقرأها و لا تـدع تناقضاً الّا احصـیته و لا رطانـهٔ الّا وقفت عنـدها ملیاً... اذ ذاک سـتجد بُغیتک! انّ الأمّهٔ التی قتلتِ الحسـین‌علیه السـلام و سـبت اهله الطاهرین لا یمکننی الثقهٔ بها مطلقاً، و لا یمکننی ان أووّل هذه الأحداث لصالح الفکر السائد، مثلمـا لاـ اسـتطیع تأویـل الـدم الطـاهر بالمـاء الطبیعی. هـذه الـدماء التی سالت لیست میاه نهریّـهٔ، انّما هی دماء اشـرف من اوصـی بهم النبیّ‌صلی الله علیه وآله فی هذه الأمهٔ، أفقدتنی الأمهٔ الثقهٔ فی نفسها، و مهما قالوا فانّهم لن یقنعونی بانّ دم الحسین‌علیه السلام لم یُرَق بید مسـلمین حکموا الأمهٔ الاسلامیهٔ، و کان تعامل ائمهٔ السنهٔ و الجماعهٔ معهم تعاملاً حسناً. الامهٔ التی لم ترع ابناء الرسول‌صلی الله علیه وآله بعده لا یمکن ان ترع سنّته بعده، قل ما شئت. قل: انّ المسلمین فی العهد الأول اجتهدوا فی قتل اهل البیت‌علیهم السلام و قل: انّ هذه الأفکار التی وردت فی کتب الشیعهٔ دخیلهٔ و لا حقیقهٔ لها فی التاریخ الاسلامی، لکن هل یستطیع واحد من المسلمین من المحیط الی المحیط ان یدّعی انّ الحسـین‌علیه السـلام لم یَمت شـهیداً مظلوماً بأمر من امیرالمؤمنین یزید بن معاویهٔ و بفتوی رسـمیهٔ من شریح القاضـی و سـیوف الجیش الأموی الحاقد، فی بیعهٔ ترعرع فیها فکر العامهٔ و علی إثر حدث فرید من نوعه فی تاریخ الاسلام هو حدث تحویل الخلافهٔ الی مُلک عضوض، حیث یُنصب یزید بن معاویهٔ غصـباً علی المسـلمین... کلّا و الف کلّا، فلا احد یسـتطیع ذلک؛ لانّ التاریخ أبی الّا ان یبقی امیناً لقضایا المستضعفین و لو کره المفسدون»؛(۲۷۰) «یک نفر از نزدیکانم به من گفت: چه کسی تو را شیعه نمود، و به چه کتاب‌هایی اعتماد نمودی؟ من در جواب او گفتم: امّا نسـبت به این سؤال که چه کسی مرا شیعه نمود باید بگـویم: آن شخص جـدّم حسـین‌علیه السـلام و فـاجعه نـاگواری بود که بر او اتفـاق افتـاد. و امّـا نسـبت به این سؤال که به چه کتابی در این باره اعتماد کردم، باید بگویم که مرا صـحیح بخاری و صـحاح دیگر اهل سنت، شیعه نمودند. او سؤال کرد: این چگونه ممکن است؟ به او گفتم: صـحاح را مطالعه کن، و از تناقضات آن مگـذر جز آن که آن‌ها را شـماره نمایی. و نیز از کلامی مگذر جز آن که در آن تأمّل نمایی... در این هنگام به آرزوی خود خواهی رسید.

به طور حتم امّتی که حسین‌علیه السـلام را به قتـل رسانـد و اهـل بیت طـاهرین او را به اسارت برد هرگز قابل اعتماد نیست. و هرگز برای فکر آزاد و بی تعصّب امکـان نـدارد تـا این حوادث را توجیه کنـد، همـان گونه که من نمی‌توانم خون پـاک را بـا آب طبیعی تأویل نمایم. این خون‌هایی که جاری شـد آب‌های نهر نبود، بلکه خون‌های شـریف‌ترین کسانی بود که پیامبرصـلی الله علیه وآله بر آنان در این امّت وصـیّت نموده بود. این امّت خود باعث شدند که اعتبارشان را از دست بدهند، و هر چه بگویند نمی‌توانند مرا قانع

کنند که چگونه خون حسین‌علیه السلام به دست افرادی بر زمین ریخته شد که بر امّت اسلامی حکمرانی می‌کرده‌اند و علمای اهل سنت و جماعت با آنان رفتار خوبی داشتند!

امّتی که رعایت حال فرزندان پیامبرش را بعد از او ندارد هرگز نمی‌تواند مراعات سنّتش را بعد از او کند، هر چه می‌خواهی در توجیه این عمل بگو، بگو که مسلمانان در عهد اوّل در کشتن اهل بیت‌علیهم السلام اجتهاد کردند! و بگو: این افکار که در کتب شیعه وجود دارد همگی ساختگی است و در تاریخ اسلام حقیقتی ندارد، ولی آیا یک نفر از مسلمانان از این طرف اقیانوس تا آن طرف اقیانوس می‌تواند انکار کند که امام حسین‌علیه السلام مظلومانه به امر یزید بن معاویه و به فتوای رسمی از شریح قاضی و شمشیرهای لشکر اموی کینه‌توز کشته شد جامعه‌ای که در آن فکر عامه رشد کرده و در پی حادثه‌ای منحصر به فرد از نوع خود در تاریخ اسلام به وقوع پیوست، حادثه‌ای که عبارت از تحویل خلافت به پادشاهی و سلطنت بود. که بعد از آن یزید بن معاویه به طور غاصبانه بر مسلمانان منصوب شد...

هرگز، و هزار هرگز... هیچ کس جرأت و توان ندارد که این موضوع را انکار یا توجیه نماید؛ زیرا سنّت تاریخ آن است که نسبت به وقایع و قضایایی که بر مستضعفین وارد شده کوتاهی نکند، گرچه مفسدین کراهت داشته باشند.»

او نیز می‌گوید: «کان الحسین‌علیه السلام یرید ان ینتشل الأمة من جمودها، و یحرّکها للثورة ضدّ الکیان الأموی الجاثم علی السلطة، و لابدّ من تضحیة، و لابدّ من دم شریف یُراق؛ لیُحدثَ فی نفوس القوم الذین خذلوا قضیته و مازالوا یخذلون»؛(۲۷۱) «خواست امام حسین‌علیه السلام این بود تا امّت را از جمودی که پیدا کرده برهاند و او را برای انقلابی بر ضدّ کیان اموی که بر سلطه تکیه زده تحریک نماید. و این کار احتیاج به جانفشانی و فداکاری داشت، و احتیاج به خونی بود که ریخته شود، تا انقلابی را در نفوس مردم پدید آورد...».

وی اضافه می‌کند: «کان الامام الحسین‌علیه السلام یحرص علی کرامة الأمة و مصلحتها، و یحول دون یزید و اذلالها... لقد خُذل الحسین‌علیه السلام و هو فی امسّ الحاجة الی من ینصره»؛(۲۷۲) «امام حسین‌علیه السلام حریص بر کرامت امت و مصلحت آنان بود و در مقابل یزید و گمراهی‌های او می‌ایستاد... آری حسین‌علیه السلام خوار شد در حالی که احتیاج شدید به کسانی داشت تا او را یاری کنند».

او بعد از تبیین واقعه عاشورا به صورت اختصار به این نتیجه می‌رسد که «لقد شیّعنی الحسین‌علیه السلام» حسین‌علیه السلام مرا شیعه نمود. و سپس می‌گوید: «... و لعمری، انّه المشهد الذی لا یزال صداه یتحرّک فی اقدس قداساتی، یُمنّینی بالأحزان فی کلّ حرکة أتحرّکها. ما ان خلصت من قراءة مذبحة کربلاء بتفاصیلها المأساویة حتی قامت کربلاء فی نفسی و فکری، و من هنا بدأتْ نقطة الثورة، الثورة علی کل مفاهیمی و مسلّماتی الموروثة، ثورة الحسین‌علیه السلام داخل روحی و عقلی...

لقد جاء اهل الشام و الکوفة بالسیف، و جاء الحسین‌علیه السلام بالدم و انتصر الدم علی السیف، بل و انتصر علی التاریخ البلاطوی، فکان الحسین‌علیه السلام نوراً لم تغطّه ظُلَم التحریف.

و نحن ننعی هذه المأساة و نعلم انّ الامام الحسین‌علیه السلام قد مضی علی حقّ، و انّ قطرة من نعیمه قد أَنْسَتْهم کلّ معاناته، الّا انّنا نبکی اولئک المغفّلین الذین اتخذوا من قاتلی الحسین‌علیه السلام و انصارهم و خاذلیه قدوة لهم و اسوة و نماذج من الورع یقتدی بها. و ما اکثر الطبول التی قُرعت و المزامیر التی عُزفت مدحاً لشخصیات تاریخیة کانت من بین اولئک الذین اشترکوا فی احتراز رأس الحسین‌علیه السلام و نهب متاعه بخسّة!

الذین قتلوا الحسین‌علیه السلام و هم یعلمون انّه خیر من امیرهم و سید العرب و المسلمین، و ماقتلوه الّا طمعاً فی الحطام الذی أمناهم به یزید، الیسوا قادرین علی تحریف الاسلام و اختلاق الأحادیث بحثاً عن نفس الحطام؟

لقد شیّعنی الحسین‌علیه السلام من خلال المأساة التی شاهدها هو و اهل البیت‌علیهم السلام، شیّعنی بدمائه العبیطة، و هی تنساب علی

الرمل الأصـفر بارض الطفوف وبصراخ الأطفال و نواح النساء. يومها ناديت و قد انسكبت من عينى دمعهٔ حزينهٔ و رقيقهٔ، قلت و القلب تمزّقه الأحزان:

و يَرثى ربابك دنيا الشجون

و دمع النواح و فيض الرسا

و ایّ شـیء صـنع الأعـداء بموته سوی ان حفروا قبورهم و دقّوا نعوشـهم بالمسـامير ليـدخلوا مقبرهٔ التاريـخ صـاغرين، و مـازلت اراه - اباعبداللّه - كبيراً فی عين التاريخ، لقد نوّر الحياهٔ بدمه الزكیّ العطر؛

سطعت بريقاً كوَمْض الشموس

و شاع سناك كبرق السماء

و ما إن أقرأ عن تفاصيل كربلاء حتی تأخـذنی الجذبهٔ بعيداً، ثم تعود انفاسـی الی انفاسی، و الحسين‌عليه السـلام الفاه لديها قد تربع بدمائه الطاهرهٔ.

فياليتنی كنت معه، فأفوز فوزاً عظيماً. و فی تلك هناك من يَفهمنی و قـد لا يفهمنی من لا يری للجريمـهٔ التاريخيهٔ وقعاً فی نفسه و فی مجرّبات الأحداث التی تلحقها.

فكربلاء مـدخلی الی التاريـخ، الی الحقيقـهٔ، الی الاسـلام، فكيف لا ـ أُجـذب اليهـا جذبـهٔ صوفی رقيق القلب، او جذبـهٔ اديب مرهف الشـعور، و تلك هی المحطّهٔ التی اردت ان أُنهی بها كلامی عن مجمل معاناهٔ آل البيت‌عليهم السـلام و ظروف الجريمهٔ التاريخيهٔ ضدّ نسل النبیّ‌صـلی الله عليه وآله»؛(۲۷۳) «... به جان خودم سوگنـد! اين مشـهد كسـی است كه هميشه فرياد او در مقدّس‌ترين مقدسات من به صدا درآمده و در حركت است. و در تمام حالات و حركاتم مرا محزون نموده است.

من از قرائت كشتار كربلا با تفاصيل جانكاهش خلاصی نيافتم جز آن كه كربلا در نفس و فكرم قيام نمود. و از اين جا نقطه انقلاب شروع شـد، انقلابی بر ضدّ تمام مفاهيم و مسلّمات به ارث گذاشـته برای من از گذشـتگان، آری، انقلاب حسين‌عليه السـلام داخل روح و عقلم... .

اهل شام و كوفه با شمشـير آمدند، ولی امام حسين‌عليه السلام با خون خود آمد، و خون بر شمشير پيروز شد، بلكه بر تاريخ انحراف پيروز گشت، لـذا حسـين‌عليه السـلام نوری است كه تاريكی‌های تحريف، او را نخواهـد پوشانيد. ما اين مصـيبت و فاجعه را گرامی می‌داريم و می‌دانيم كه امام حسـين‌عليه السـلام به حق كشته شد و تنها قطره‌ای از خون او تمام آنان را به بوته فراموشی تاريخ سپرد، ولی ما بر افراد غافلی می‌گرييم كه قاتلان و خواركنندگان حسـين‌عليه السلام و انصار او را الگو و رهبر خود قرار داده، و نمونه‌ای از ورع پنداشته‌اند و به آنان اقتدا می‌نمايند... كسانی كه حسين‌عليه السلام را به شهادت رساندند در حالی كه می‌دانستند او از اميرشان بهتر است، او سيّد عرب و مسـلمانان است. آنان حسـين‌عليه السلام را نكشتند جز به خاطر هدايايی كه يزيد بشارتش را به آنان داده بود. آيا آنان قدرت بر تحريف اسلام و جعل احاديث را به جهت رسيدن به هدايای يزيد نداشتند؟

آری، اين حسـين‌عليه السـلام بود كه مرا از لابه‌لای اين مصـيبتی كه او و اهـل بيتش به آن مبتلا شدنـد، شـيعه نمود. مرا با خون‌های تـازه‌اش شيعه نمود. خون‌هـای تـازه‌ای كه بر روی سـنگ ريزه‌هـای زرد در سـرزمين طف (كربلا) بر زمين ريخت. او مرا با صـدای اطفـال و نوحه‌هـای زنـان شـيعه نمود. من به يـاد آن روز فريـاد برآوردم در حـالی كه از ديـدگانم اشـكی همراه با حزن و رقّت قلب جاری بود. و با قلبی كه اندوه‌ها آن را پاره می‌نمود گفتم:

و يَرثی ربابك دنيا السّجون

و دمع النواح و فيض الدما

«و مرثيه سـرايی می‌كنـد ربـاب تو از دنيـايی كه زنـدان مؤمن است در حـالی كه اشكِ نوحه گرانه‌اش ريزان و خونش در جوشـش

می‌باشد».

با مرگ حسین‌علیه السلام دشمنان او چه کردند، جز آن که گورهای خود را کنده و نعش‌های خود را با لگد خورد کردند تا با خواری و ذلّت در مقبره تاریخ دفن شوند. ای اباعبداللَّه! من همیشه تو را در چشم تاریخ بزرگ می‌بینم. حیات زندگی به خون پاک و معطّر تو نورانی شد.

سطعتَ بریقاً کوَمْضِ الشموس

و شاعَ سناک کبر السما

«نور تو ساطع شد در برابر شعاع اندک خورشیدها و شعاع نور تو پهنه گسترده آسمان را فراگرفت».

من هر گاه تفاصیل کربلا را قرائت می‌کنم از دور جذبه‌ای مرا به سوی خود می‌برد، آن گاه نفس‌هایم به تپش درمی آید و حسین را در کنار خود می‌یابم که به خون پاکش غوطه ور است. ای کاش من با او بودم و به فوز عظیم نائل می‌گشتم!. و در آن جذبه و کشش محو می‌شدم!. آری در آن جا کسی است که آنچه را که من فهمیدم می‌فهمد، و ممکن است کسی باشد که آن چه من فهمیدم نفهمد و آن واقعه عظیم تاریخی در نفس او اثری نگذارد...

آری، کربلا محلّ و زمان ورود من به تاریخ است، ورود به حقیقت و ورود به اسلام است. چگونه همانند جذبه صوفی رقیق القلب به این حقیقت جذب نشوم، یا همانند جذبه ادیبی که شعورش به هیجان آمده است فانی نگردم. آری این واقعه‌ای است که بر آن فرود آمدم و به طور مختصر و اجمال از مصایب آل بیت‌علیهم السلام و جرم تاریخ بر ضدّ نسل پیامبرصلی الله علیه وآله سخن گفتم و الآن می‌خواهم کلامم را به پایان رسانم.»

۴ – دکتر محمد تیجانی تونسی

او در کتاب خود «ثمّ اهدیت» می‌نویسد: «جاء صدیقی منعم و سافرنا الی کربلاء، و هناک عشنا محنهٔ سیّدنا الحسین‌علیه السلام کمایعیشها شیعته، و علمت وقتئذ بانّ سیدنا الحسین‌علیه السلام لم یمت، فالناس یتزاحمون و یتراصّون حول ضریحه کالفراشات و یبکون بحرقهٔ و لهفهٔ لم اشهد مثیلاً، فکانّ الحسین‌علیه السلام استشهد الآن.

و سمعت الخطباء هناک یثیرون شعور الناس بسردهم لحادثهٔ کربلاء فی نواح و نحیب و لا یکاد السامع لهم ان یمسک نفسه و یتماسک حتی ینهار.

فقد بکیت و اطلقت لنفسی عنانها و کأنّها کانت مکبوتهٔ و احسست براحهٔ نفسیهٔ کبیرهٔ ما کنت اعرفها قبل ذلک الیوم، و کانّی کنت فی صفوف اعداء الحسین‌علیه السلام و انقلبت فجأهٔ الی اصحابه و اتباعه الذین یفدونه بارواحهم.

و کان الخطیب یستعرض قصهٔ الحرّ و هو احد القادهٔ المکلّفین بقتال الحسین‌علیه السلام و لکنّه وقف فی المعرکهٔ یرتعش کالسعفهٔ، و لمّا سأله بعض اصحابه: اخائف انت من الموت؟ اجابه الحرّ: لا واللَّه، و لکنّنی اخیّر نفسی بین الجنّهٔ و النار. ثم همز جواده و انطلق الی الحسین‌علیه السلام قائلاً: هل من توبهٔ یابن رسول اللَّه؟صلی الله علیه وآله

ولم اتمالک عندسماع هذا ان سقطت علی الأرض باکیاً، و کأنّی أمثّل دور الحرّ، و اطلب من الحسین‌علیه السلام: هل من توبهٔ یابن رسول اللَّه؟ سامحنی یابن رسول اللَّه.

و کان صوت الخطیب مؤثراً، و ارتفعت اصوات الناس بالبکاء و النحیب. عند ذلک سمع صدیقی صیاحی و انکبّ علیّ معانقاً، باکیاً، و ضمّنی الی صدره، کما تضمّ الأم ولدها و هو یردّد: یا حسین، یا حسین. کانت دقائق و لحظات عرفت فیها البکاء الحقیقی، و احسست و کأنّ دموعی غسلت قلبی و کلّ جسدی من الداخل»؛(۲۷۴) «... دوستم منعم آمد و با هم به کربلا مسافرت کردیم و در آن جا به مصیبت سرورمان حسین – مانند شیعیان – پی بردم و تازه فهمیدم که حضرت حسین‌علیه السلام نمرده است. مردم ازدحام

می‌کردنـد و گرداگرد آرامگاهش پروانه‌وار می‌چرخیدند و با سوز و گدازی که نظیرش هرگز ندیده بودم، گریه می‌کردند و بیتابی می‌نمودند که گویی هم‌اکنون حسین‌علیه السلام به شهادت رسیده است. و سخنرانان را می‌شنیدم که با بازگو کردن فاجعه کربلا احساسات مردم را برمی‌انگیختند و آنان را به ناله و شیون و سوگ وا می‌داشتند و هیچ شنونده‌ای نمی‌تواند این داستان را بشنود و تحمل کند، بلکه بی‌اختیار از حال می‌رود. من هم گریستم و گریستم و آن قدر گریستم که گویی سال‌ها غصّه در گلویم مانده بود، و اکنون منفجر می‌شود.

پس از آن شیون، احساس آرامشی کردم که پیش از آن روز چنان چیزی ندیده بودم. تو گویی در صف دشمنان حسین‌علیه السلام بوده‌ام و اکنون در یک چشم بر هم زدن منقلب شده بودم و در گروه یاران و پیروان آن حضرت که جان خود را نثارش کردند، قرار می‌گرفتم. و چه جالب که در همان لحظات، سخنران، داستان حرّ را بررسی می‌کرد. حرّ یکی از سران سپاه مخالف بود که به جنگ با حسین‌علیه السلام آمده بود، ولی یکباره در میدان نبرد بر خود لرزید و وقتی اصحابش از او سؤال کردند که تو را چه شده است؟ نکند که از مرگ می‌هراسی؟ او در پاسخ گفت: به خدا سوگند! هرگز از مرگ هراسی ندارم ولی خود را مخیّر می‌بینم که بهشت را برگزینم یا دوزخ را. او ناگهان اسب خود را به سوی حسین‌علیه السلام حرکت داد و به دیدار او شتافت و گریه‌کنان عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! آیا راه توبه برایم هست؟».

درست در همین لحظه بود که دیگر نتوانستم طاقت بیاورم و شیون‌کنان خود را بر زمین افکندم، و گویا نقش حر را پیاده می‌کردم و از حسین‌علیه السلام می‌خواستم که «ای فرزند رسول خدا، آیا توبه‌ای برایم هست؟ یابن رسول اللَّه! از من درگذر و مرا ببخش». صدای واعظ چنان تأثیری در شنوندگان گذاشته بود که گریه و شیون مردم بلند شد. دوستم که صدای فریادم را شنید، با گریه مرا در بغل گرفت و معانقه کرد. همان‌گونه که مادری فرزندش را دربر می‌گیرد و تکرار می‌کرد: «یا حسین! یا حسین!». لحظاتی بود که در آنان گریه واقعی را درک کرده بودم، و احساس می‌کردم که اشک‌هایم قلبم را شست و شو می‌دهند و تمام بدنم را از درون تطهیر می‌کنند.»

۵ – خانم هاجر حسینی

او که مسیحی و از اهالی ویرجینیای آمریکا بوده درباره علت مسلمان شدنش می‌گوید: «من با عشق به امام حسین‌علیه السلام جلو رفتم و مسلمان شدم. امام حسین‌علیه السلام را انتخاب کردم چون تمام حقایق را در ایشان خلاصه می‌دیدم. در حدیث نبوی داریم که حضرت رسول‌صلی الله علیه وآله فرمودند: من از حسین هستم و حسین از من است؛ یعنی در واقع تمام دین اسلام در ایشان خلاصه می‌شود. منظورم این است که تمام مشکلات را می‌توان با علاقه به امام حسین‌علیه السلام حل کرد...».(۲۷۵)

۶ – احمد حسین یعقوب اردنی

او که در سفری به مناسبت سالگرد وفات امام خمینی‌رحمه الله به ایران آمده بود می‌گوید: «از جمله برنامه‌های من زیارت ضریح امام خمینی به مناسبت سالگرد وفات او بود. صبح آن روز به زیارت ضریح او رفتم و با انبوهی از جمعیّت که کمتر از سه میلیون نفر مرد و زن نبود مواجه شدم که ضریح او را همانند حلقه‌ای در بغل گرفته و دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرده و با هم شعارهایی به فارسی می‌دهند. به مترجم خود گفتم: برای من به طور دقیق ترجمه کن که این جمعیّت چه می‌گویند؟ او گفت: آنان می‌گویند: ما همانند اشخاصی نیستیم که امام خود را تنها گذاردند، ما با تو هستیم ای امام!.

من از گریه منفجر شدم، و فهمیدم امامی که او را تنها گذاشتند تا لشکر خلافت با او مقاتله کند همان امام حسین‌علیه السلام است!!

در آن روز به ذهن و قلبم خطور کرد که به فکر تألیفی در رابطه با واقعه کربلا برآیم. و به این نتیجه رسیدم که مطّلع کردن مردم از جزئیات واقعه کربلا ضرورت دارد. و لذا بخشی از وقتم را برای این موضوع نذر کردم و شروع به خواندن و جمع مطالب و بایگانی کردن آنها نمودم تا در نتیجه در این زمینه دست به تألیف بزنم... .

هنگامی که مشغول تألیف کتابم در این باره بودم، موقعیت‌هایی بود که به طور مطلق از همه ایام بیشتر محزون بودم. از اتفاقاتی که افتاده بود متأثّر می‌شدم، و به دفعات زیاد در طول روز می‌گریستم. و چه انسانی است که بر بخش‌های مختلف واقعه کربلا نگرید...».(۲۷۶)

او از جمله مستبصرینی است که بعد از انتخاب تشیّع کتاب‌هایی در دفاع از این مذهب تألیف کرده است.

۷ – علامه دکتر محمد حسن شحّاته

او که از اساتید سابق دانشگاه الازهر است نیز پس از مطالعات فراوان در رابطه با شیعه امامیه، پی به حقّانیت این فرقه برده و در سفری که به ایران داشت در سخنرانی خود برای مردم اهواز می‌گوید: «عشق من به امام حسین‌علیه السلام سبب شد که از تمامی موقعیّت‌هایی که داشتم دست بردارم».

او همچنین در قسمت دیگری از سخنانش می‌گوید: «اگر از من سؤال کنند: امام حسین‌علیه السلام را در شرق می‌توان یافت یا غرب؟ من جواب می‌دهم که امام حسین‌علیه السلام را می‌توان در قلب من دید. و خداوند توفیق تشرّف به ساحت امام حسین‌علیه السلام را به من داده است».(۲۷۷)

واقعه عاشورا در اندیشه اهل سنت

۱ – عباس محمود عقاد

او که استاد ادبیات عرب در مصر و از نویسندگان به نام عرب به حساب می‌آید درباره امام حسین‌علیه السلام می‌گوید: «باور کنید هنوز آدم را فرزندی به هم نرسیده است که بتواند به کاری همانند حسین‌علیه السلام روی آورد».(۲۷۸)

او نیز می‌گوید: «همه مسلمانان او را یکتا مایه رستگاری و تنها حافظ عواطف انسانی می‌دیده‌اند».(۲۷۹)

او نیز می‌گوید: «سرزمین کربلا حرمی است که مسلمانان برای عبرت و یاد آوری به زیارت آن می‌آیند و غیر مسلمین برای مشاهده و بازدید، ولی اگر بنا باشد که حقّ این سرزمین ادا شود باید آن را زیارت گاه هر انسانی قرار داد که برای نوع خود نصیبی از قداست و بهره‌ای از فضیلت قائل است، زیرا ما به یاد نداریم که قطعه‌ای از زمین به مانند کربلا این چنین دارای فضیلت و منقبت باشد. این نیست مگر به جهت آن که این سرزمین با اسم کربلا و منزلگاه حسین‌علیه السلام مقرون و عجین شده است».(۲۸۰)

۲ – شیخ محمد عبده

او که نویسنده مصری است درباره قیام امام حسین‌علیه السلام می‌نویسد: «قیام امام حسین‌علیه السلام بر ضد یزید واجب بود؛ زیرا هنگامی که حکومت عدل برای پیاده کردن دستورات اسلام وجود داشته و حکومت ستم کار آن دستورات را تعطیل کرده باشد بر همه مسلمین واجب است به حکومت عدل کمک کرده و ستم‌کار را از کار برکنار کنند. از این جهت قیام امام حسین‌علیه السلام فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله بر ضدّ پیشوای ظلم و ستم که امور مسلمین را به دست گرفته بود یعنی یزید بن معاویه که خداوند او و کمک کارانش را خوار کند، واجب و از بلند همّتی او بود».(۲۸۱)

۳ – شیخ طنطاوی

او که از علمای مصر به حساب می‌آید درباره واقعه عاشورا می گوید: «داستان حسینی، عشق آزادگان را به فداکاری در راه خدا برمی‌انگیزد و استقبال مرگ را بهترین آرزوها به شمار می‌آورد، چندانکه برای شتاب به قربانگاه بر یکدیگر پیشی جویند».(۲۸۲)

۴ – عبدالحمید جودهٔ السحار

او که نویسنده مصری است درباره امام حسین‌علیه السلام می‌نویسد: «حسین‌علیه السلام نمی‌توانست با یزید بیعت کند و به حکومت او تن دهد؛ زیرا در آن صورت بر فسق و فجور مهر تأیید می گذاشت و ارکان ظلم و طغیان را محکم می‌ساخت و بر فرمانروایی باطل تمکین می‌نمود. امام حسین‌علیه السلام به این کارها راضی نمی‌شد گرچه اهل و عیالش به اسارت روند و خود و یارانش کشته شوند».(۲۸۳)

او نیز می گوید: «علاوه بر این، حسین‌علیه السلام زندگی را از دریچه چشم حقیقت‌بین خود بررسی نموده و قضاوت می کرد. افرادی که حبّ ریاست چشم باطنشان را کور و گوششان را کر نموده نمی‌توانند عقیده و راه حسین‌علیه السلام را درک نموده و در راه آن قدم بگذارند. در این نبرد آشتی‌ناپذیر، حتی اهل و عیال امام حسین‌علیه السلام را به عنوان خارجی به اسیری بردند، اما امروز دنیا به حسین‌علیه السلام درود می‌فرستد و نام جاویدان او با احترام ذکر می‌شود، اما نام یزید و جیره خواران و غلامان حلقه به گوش او با ننگ و انزجار همیشگی قرین شده است».(۲۸۴)

۵ – العبیدی

او که مفتی شهر موصل بوده درباره فاجعه کربلا می گوید: «فاجعه کربلا در تاریخ بشر نادره‌ای است، همچنان که مسببین آن نیز نادره روزگارند... حسین بن علی‌علیه السلام سنت دفاع از حق مظلوم و مصالح عموم را بنابر فرمان خداوند در قرآن و به زبان پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وظیفه خویش دید، و بدین سبب نیز نزد پروردگار سرور شهیدان محسوب شد و در طول تاریخ پیشوای اصلاح طلبان به حساب آمد و در حقیقت به آنچه خواسته بود بلکه بالاتر از آن دست یافت».(۲۸۵)

۶ – شیخ عبداللّه علائلی

او که از علمای اهل سنت لبنان است درباره امام حسین‌علیه السلام می‌نویسد: «برای همه متفکران مسلمان آن روزگار ثابت شده بود که یزید با توجه به اخلاق خاص و تربیت مشخص آنچنانی، وسیله‌ای است و برای هیچ مسلمانی سکوت در آن موقعیت هرگز جایز نبوده و وظیفه آنان مخالفت و اعتراض آشکار بود. در این صورت قیام حسین‌علیه السلام در حقیقت اعلام نامزدی خود برای حکومت نبود، بلکه ذاتاً و بیش از هر چیز، اعتراض به ولایت یزید به شمار می‌رفت. گواه این ادعا گفتار حسین‌علیه السلام به ولید است که چون از او خواست بیعت کند گفت: یزید فاسقی است که فسقش برای خدا آشکار می‌باشد».(۲۸۶)

او نیز می گوید: «هر کس در زندگی دو روز دارد؛ روز زنده شدن و روز مردن، ولی تو ای حسین تنها یک روز داشتی؛ روز زنده شدن و حیات؛ زیرا هرگز نمردی و تو جان شیرین خود را بر سر عقیده پاک و هدف بزرگ و آرمان مقدس خویش دادی. به همین دلیل تا حق و حقیقت و اسلام در جهان زنده است تو هم زنده‌ای».(۲۸۷)

۷ – خانم بنت الشاطی

او که از نویسندگان مصری است درباره حضرت زینب‌علیها السلام می گوید: «زینب خواهر حسین بن علی‌علیه السلام لذت پیروزی را در کام ابن زیاد و بنی امیه تلخ کرد و در جام پیروزی آنان قطرات زهر ریخت، و در همه حوادث سیاسی پس از عاشورا همچون قیام مختار و عبداللَّه بن زبیر و سقوط دولت امویان و برپایی حکومت عباسیان و محکم شدن مذهب تشیع، زینب‌علیها السلام قهرمان کربلا نقش بسزایی داشت».(۲۸۸)

۸ – عبدالرحمن شرقاوی

وی که از نویسندگان و ادیبان و شاعران مصری است درباره امام حسین‌علیه السلام می گوید: «حسین‌علیه السلام شهید راه دین و آزادگی است نه تنها شیعه باید به نام حسین‌علیه السلام ببالد بلکه تمام آزادمردان دنیا باید به این نام شریف افتخار کنند».(۲۸۹)

۹ – توفیق ابوعلم

او که رئیس اداره مسجد سیده نفیسه در مصر است درباره امام حسین‌علیه السلام می گوید: «امام حسین‌علیه السلام قصد کربلا کرد تا از یک سو دست به قیام بزند و از سوی دیگر از بیعت با یزید خودداری نماید، هر چند که برای او روشن بود که این قیام و امتناع به قتل او منجر خواهد شد؛ زیرا اگر او با یزید بیعت می کرد یزید درصدد به وجود آوردن تغییرات اساسی در دین اسلام برمی‌آمد و بدعت‌های زیادی را بنا می‌نهاد. به همین دلیل است که گفته‌اند: حسین، خود و خانواده و فرزندانش را فدای جدش کرد و ارکان حکومت بنی‌امیه هم جز با قتل او متزلزل نمی‌شد».(۲۹۰)

۱۰ – محمد عبدالباقی

او که نویسنده مصری است درباره امام حسین‌علیه السلام می گوید: «اگر حسین‌علیه السلام با یزید فاسق بی شخصیت که شارب خمر و نابکار بود و جایگاه خلافت را به مجلس ساز و آواز و حلقه شراب تبدیل کرده و به گردن سگ‌ها و میمون‌ها طلا آویزان نموده بود در حالی که صدها هزار مسلمان گرسنه و محروم بودند، به عنوان خلیفه رسول خداصلی الله علیه وآله بیعت می کرد، این عمل او مهر تایید و رضایتی بود بر تمام کارهایی که یزید مرتکب می‌شد و حتی سکوت او به عنوان رضایتش به حساب می‌آمد؛ زیرا حسین‌علیه السلام در شبه جزیرهٔ العرب شخص منحصر به فرد بود».(۲۹۱)

۱۱ – خالد محمد خالد

او که نویسنده مصری است درباره امام حسین‌علیه السلام و واقعه عاشورا می گوید: «چه کسی می‌توانست بهتر از اباعبداللَّه الحسین‌علیه السلام رهبری آزادگان را برعهده گیرد؟... بهترین فرزند از بهترین پدر... برجسته‌ترین وارث از خانواده فداکاری و قهرمانی و بخشش... بنابراین، روزی باید فرارسد که حسین‌علیه السلام به وظیفه خود جامه عمل بپوشاند و این روز جز عاشورا کدامین روز می‌تواند باشد؟ پس روز عاشورا روز فداکاری است. اگر امروز روز فداکاری نباشد پس چه روز، روز فداکاری است؟!».(۲۹۲)

او نیز می گوید: «حقیقت قضیه برای هر فردی روشن بود که حسین‌علیه السلام با بصیرت کامل، تنها به جنگ شخصی مانند یزید نمی‌رفت بلکه هدفش مبارزه با فکر یزید بود، همان‌گونه که پدر بزرگوارش با فکر معاویه سر جنگ داشت».(۲۹۳)

او نیز درباره امام حسین‌علیه السلام می گوید: «به عقیده ما، همه عوامل شورش بر ضدّ گمراهی‌ها در نهاد او موجود بود... این تصمیم مولود ادراک صحیح او بود... او می‌دانست که برای نگهداری دین مبین اسلام، احتیاج به فداکاری و شاید قربانی شدن

دارد. او این تصمیم را برای این نگرفت که مردم کوفه از او دعوت کرده بودند تا با وی بیعت کنند و حتی نمایندگانی برای این منظور به سوی حضرتش فرستاده بودند... البته مردم کوفه می‌خواستند بر ضد یزید شورش کنند و تحت رهبری حسین‌علیه السلام با حکومت وی مبارزه نمایند. آری... حسین‌علیه السلام نمی‌توانست اجازه دهد که دین خدا و دنیای مردم بازیچه دست یزید باشد. او خود را برای مقاومت و مبارزه با حکومت پلیدان آماده می‌کرد تا ضربت قاطع خود را بزند... خواه مردم کوفه او را دعوت کرده یا نکرده باشند، او مسئولیت خود را به خوبی می‌دانست و به ندای وجدان گوش می‌داد... و هیچ نیروی خارجی هم نبود که او را تشویق و تحریک کند؛ زیرا احتیاج به تشویق و حتی تایید خارجی هم نداشت...».(۲۹۴)

او نیز می‌گوید: «درس بزرگ کربلا در واقع "فداکاری "در راه عقیده است که باید برای همیشه سرمشق مسلمانان باشد و مورد ستایش قرار گیرد».(۲۹۵)

۱۲ – شیخ محمد محمود مدنی

او که استاد و رئیس دانشکده شریعت دانشگاه الازهر مصر است می‌گوید: «حسین‌علیه السلام شهید نمونه و برجسته مجاهدان راه خدا مشاهده کرد که بال و پر حق شکسته و باطل از هر سو راه را بر آن بسته است. خود را دید که شاخ درخت نبوت پسر آن امام شیر دلی است که هرگز از بیم ذلت سر به زیر نینداخت.

خود را دید که برطرف کردن این حزن و اندوه و از میان بردن این تاریکی‌ها به او حواله داده شده و از او خواسته شده است. صدایی از اعماق وجودش او را ندا می‌داد: تو ای پسر پیامبر! برای رفع این شداید هستی.

خداوند به واسطه جدّ تو تاریکی‌ها را برطرف و حق را ظاهر و باطل را نابود ساخت تا بر او نازل شد «إِذَا جَآءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» و مردم گروه گروه در دین خدا داخل شدند. پدر تو همان شمشیر برنده و قاطعی بود که در نیام نرفت تا گردن‌های مشرکان را ذلیل توحید کرد.

برخیز ای اباعبداللّه مانند پدر و جدت جهاد کن و از دین خدا حمایت نما و ستمکاران را دفع نما و زمین را از پلیدی ظلم و ستم پاک ساز...

چه کسی برای نجات امت قیام می‌کند اگر تو قیام نکنی ای پسر علی و فاطمه. گویی حسین‌علیه السلام این صدا را از اعماق وجودش می‌شنید که به این ندا صدا می‌داد و شب و روز بر او اصرار می‌ورزید. پس حسین‌علیه السلام چاره‌ای جز پاسخ به این ندا و اجابت این صدا نداشت، و به کسانی که او را از قیام باز داشته و می‌ترساندند التفاتی نفرمود و شدت و قساوت دشمن و جسارت و بی‌اعتنایی او به احترام خاندان نبوت او را از جهاد در راه خدا باز نداشت؛ زیرا او مجاهدی بود که به امر خدا قیام کرد و برای او تفاوتی نداشت که به ظاهر مغلوب باشد یا منصور؛ چون هر دو صورت برایش شرافت بود «هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ». پس او در راه خدا و حق شهید شد و قاتلانش به لعنت خدا و تمام ملائکه و مردم گرفتار شدند و او به بزرگترین درجات در نزد خدایش رستگار شد. «مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَآءِ وَالصّالِحِينَ» ».(۲۹۶)

۱۳ – محمد زغلول پاشا

او که یکی از شخصیت‌های مصری است در سخنرانی خود در حسینیه ایرانی‌ها می‌گوید: «حسین‌علیه السلام در این کار به واجب دینی و سیاسی خود قیام کرد و این‌گونه مجالس عزاداری، روح شهامت را در مردم پرورش می‌دهد و مایه قوت اراده آن‌ها در راه حق و حقیقت می‌گردد».(۲۹۷)

۱۴ – دکتر کلیم صدیقی

او که رئیس پارلمان مسلمانان انگلستان است با الهام از قیام حسینی می گوید: «نزد اهل تشیع، نخستین گام مؤثر در جهت صحیح، همان اوایل تاریخ آنان برداشته شد و در قالب ردّ و نفی هرگونه سازش با نظام‌های موجود متجلی گردید و ریشه‌های آن به ردّ حاکمیت یزید از سوی امام حسین‌علیه السلام و متعاقب آن شهادت ایشان در کربلا بازمی گردد. و باید اذعان کرد که در میان اهل تسنن این مرحله اصلاحی هنوز آغاز نشده است».(۲۹۸)

۱۵ – احمد اسکندر

او که نویسنده‌ای مصری است در مقاله‌ای که در روزنامه «الجمهوریه» مصر به نام «ثار اللَّه» منتشر کرده می‌نویسد: «حسین کشته شد ولی کلام او رسالتی بزرگ گردید. سرش بریده شد ولی برای همیشه رمز شهادت ماند. خونش به زمین ریخت ولی در عصر خویش و همه عصرها فریادی شد که در گوش مؤمنان و مبارزان فریاد برآورد... که چشمان خود را باز کنید و به اشراری که شما را محاصره کرده‌اند بنگرید و عوامل ضعف و تردید و پستی را از درون خویش ریشه کن سازید».(۲۹۹)

۱۶ – محمد علی جناح

او که پس از استقلال پاکستان نخستین رئیس حکومت آن کشور گردید درباره امام حسین‌علیه السلام می گوید: «نظیر حسین‌علیه السلام در شجاعت و شهامت در سراسر جهان وجود نتوان یافت. به اعتقاد من همه مسلمانان و همه جهانیان باید از این شهید راه خداوند و فدایی بی‌نظیر حق و حقیقت سرمشق و عبرت بگیرند».(۳۰۰)

۱۷ – فاروق احمد خان لغاری

او که رئیس جمهور پاکستان بود درباره امام حسین‌علیه السلام می گوید: «زندگی مبارك امام حسین‌علیه السلام برای ما راه هدایت است و با پیروی از این راه می‌توانیم توطئه‌های دشمنان را خنثی کنیم».(۳۰۱)

۱۸ – خانم بی‌نظیر بوتو

او که زمانی نخست وزیر پاکستان بود می گوید: «مسلمانان فلسطین، کشمیر و بوسنی باید به سیره امام حسین‌علیه السلام عمل نمایند».(۳۰۲)

واقعه عاشورا در اندیشه مسیحیان

اشاره

یکی از مهم‌ترین مسائل عقیدتی که فکر اسلامی و مسیحی با هم به نقطه اشتراک و به یک نتیجه رسیده و بر آن تأکید فراوان دارند، مسأله حق و اجابت دعوت و ندای رسالت و فداکاری در راه آن همراه با ایمان و عقیده است. منبع و مصدر این دو خط یکی است و سیر تاریخی آن فرقی ندارد؛ زیرا رسالت آسمانی آن از ناحیه خداست که به جهت مکارم اخلاق برای بشر فرستاده شده است تا آنان را از جهالت و ظلم برهاند. و از جمله این رسالت‌ها رسالت حضرت مسیح‌علیه السلام و رسالت پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله است که جهان را به حرکت درآورده و تأثیر به‌سزایی گذاشته است. و باید که چنین باشد، چرا که این دو هدیه‌ای

آسمانی برای نجات بشر است، جامعه و اجتماع همیشه به چنین منبع صافی و خالص محتاج است تا به تمام انواع اخلاق نیک و فضیلت و کرامت و زندگانی گوارا رسیده و از این راه به اهداف عالی خود نایل گردد، و امام حسین‌علیه السلام در دین اسلام و رسالت پیامبرش شخصیتی است که ادامه دهنده رسالت جدّش محمّد مصطفی‌صلی الله علیه وآله بوده که با نهضت و فداکاری‌اش مسیر امت را که به انحراف کشیده شده بود اصلاح نموده، همان‌گونه که حضرت مسیح‌علیه السلام با رهبری خود کلمه حق را در جامعه آن روز قوم بنی‌اسرائیل پیاده کرد و با فداکاری و جانفشانی که از خود نشان داد باعث شد تا جهل و ظلم را از آن جامعه بزداید، و لذا تمام مشکلاتی را که دید به جهت کرامت رسالت آسمانی بود، برخی می‌خواستند تا نور خورشید و حق را با حیله‌های مختلف خاموش کنند که خداوند نخواست و لذا نتوانستند به اهداف شوم خود نایل آیند. و این گونه بود وضعیت حضرت مسیح‌علیه السلام.

امام حسین‌علیه السلام نیز با راه و مسیر فداکاری که در پیش گرفت با شمشیر مصافحه کرده و با نیزه معانقه نمود و در راه عقیده هر چه را که داشت فدا کرد و از این راه بهره‌ها برد و به اهداف عالی خود که همان اهداف اسلامی است نایل گشت.

۱ – انطوان بارا

او می‌گوید: «اذن کان الحسین‌علیه السلام هو رجل المرحلهٔ الثانیهٔ للإسلام بعد المرحلهٔ الأولی التی بدأها جده الرسول، و کانت مهمّته کبیرهٔ تتصدّی لإعادهٔ مسیرهٔ العقیدهٔ الی الصراط المستقیم. و لِمَ لا؟ ألیس‌علیه السلام هو خامس أهل البیت الذین صرح القرآن الکریم بطهارتهم... و من کان اجدر منه لأن یکون رجل الاستمراریهٔ و اعادهٔ التقویم للإسلام الذی قیل فیه: بدؤه محمّدی و بقاؤه حسینی»؛(۳۰۳) «در این هنگام حسین‌علیه السلام همان مرد مرحله دوم برای اسلام بعد از مرحله اول است، مرحله‌ای که جدش رسول آن را شروع کرده است و حسین‌علیه السلام وظیفه و تکلیف بزرگی را به دوش دارد که همان بازگرداندن عقیده به راه مستقیم است. و چرا چنین نباشد؟ آیا او پنجمین نفر از اهل بیتی نیست که قرآن کریم به طهارت آن‌ها تصریح دارد... و چه کسی از او سزاوارتر برای این که مرد استمرار و ادامه دهنده اهداف محمّدی‌صلی الله علیه وآله و بازگرداننده استحکام به اسلام باشد، اسلامی که درباره آن گفته شده که شروعش محمّدی و بقائش حسینی است.»

او نیز می‌گوید: «... غدا حبّ الحسین الثائر واجبا علینا کبشر... و غدا حبّ الحسین الشهید جزءاً من نفثات ضمائرنا، فقد جاءت صیحته‌علیه السلام نبراساً لبنی الانسان فی کلّ عصر و مصر و تحت أیهٔ عقیدهٔ انضوی... اذ انّ اهداف الأدیان هی المحبهٔ و التمسک بالفضائل و الدعوهٔ الی التآخی البشری لتعظیم علاقهٔ الفرد بربّه اولاً و بأخیه ثانیاً»؛(۳۰۴) «... دوست داشتن این حسین‌علیه السلام انقلابی برای ما به عنوان یکی از افراد بشر واجب شده... و نیز محبت حسین‌علیه السلام شهید جزئی از حالات درونی ماست که ظهور و بروز دارد. به طور حتم صدای او حقیقت ارزنده‌ای برای نوع انسان‌ها در هر عصر و مکان و تحت هر عقیده‌ای پیچیده است...؛ زیرا اهداف ادیان همان محبت و تمسک به فضائل و دعوت به برادری در سطح جهان به جهت تعظیم علاقه فرد با پروردگارش در مرتبه اول و به برادران هم‌نوعش در مرتبه بعد می‌باشد.»

او نیز می‌گوید: «فقد کان الحسین‌علیه السلام شمعهٔ الاسلام... اضاءت ممثّلهٔ ضمیر الأدیان الی ابد الدهور»؛(۳۰۵) «به طور حتم حسین‌علیه السلام همانند مشعلی نورانی برای اسلام بود که به عنوان نماینده نهاد همه ادیان تا پایان روزگار است.»

او نیز می‌گوید: «لقد شکلت الحرکهٔ المنعطف الروحی، الخطیر الأثر فی مسیر العقیدهٔ الاسلامیهٔ و التی لولاها لکان الاسلام مذهباً باهتاً یرکن فی ظاهر الرؤوس لاعقیدهٔ راسخهٔ فی أعماق الصدور و ایماناً یترع فی وجدان کلّ مسلم»؛(۳۰۶) «به طور حتم حرکت عاطفی و روحی اثر ارزشمندی را در مسیر عقیده اسلامی ترسیم کرده و از خود به جای گذاشته است، حرکتی که اگر نبود، اسلام مذهبی صِرف به حساب می‌آمد که تنها در ظاهر سرها قرار می‌گرفت نه عقیده‌ای راسخ در اعماق سینه‌ها و ایمانی که در وجدان

هر مسلمانی قرار گیرد».

او نیز می‌گوید: «فأيّةُ ملحمةٌ هي استمدت وقود احداثها من عترة النبيّ و آل بيته الأخيار... و ايّةُ انتفاضةٌ رمت الى حفظ كيان امةُ محمّد وصون عقيدةُ المسلم و حمايةُ السنةُ المقدسةُ و ذبّ اذى المنتهكين عنها؟ ملحمةٌ ظلت فى خاطر المسلم رمز الكرامةُ الدينيةُ، شاهد من خلالها صفحةٌ جديدةٌ من مسيرةُ عقيدته، صفحةٌ بيضاء عاريةٌ من اشكال العبوديةُ و الرقّ و الزّيف، مسطّرةٌ بأحرف مضيئةُ تهدى وجدانه الى السبل القويمةُ التى يتوجب عليه السير فى مسالكها ليبلغ نقطةُ الأمان الجديرةُ به كانسان»؛(۳۰۷) «پس کدامین حماسه است که مقدمات و چارچوب حوادثش از عترت پیامبر و اهل بیت برگزیده‌اش نشأت گرفته و استمداد کرده است... و کدامین انقلابی است که هدفش حفظ کیان امّت محمّدصلی الله علیه وآله و نگهداری عقیده مسلمان و حمایت از سنت مقدس و مقابله آن از آزار کسانی باشد که هتک حرمت می‌کنند؟ حماسه‌ای که در خاطره مسلمان به عنوان رمز کرامت دینی به حساب می‌آید و از لابه‌لای آن صفحه جدیدی از مسیر عقیده‌اش را مشاهده کرده است، صفحه‌ای سفید و خالی از شکل‌های بندگی و بردگی و انحراف، حماسه‌ای که با حروف روشن نوشته شده و هر مسلمانی را به راه‌های محکم هدایت می‌کند، راه‌هایی که با سیر در آن‌ها به طور حتم او را به نقطه امان و آرامشی که مستحق انسان است می‌رساند.»

او نیز درباره نهضت حسینی می‌گوید: «كانت ثورةُ ضعيفةُ بتركيبها الماديةُ، الّا انّ لها صلابةُ الصخر و المبدأ بتركيبتها الروحيةُ و الرمزيةُ، و كان‌عليه السلام يعلم بانّه بالغ بها النصر و الاستمرار للعقيدةُ مالم يكن ليبلغه بايثار السلامةُ من مذبحةُ كربلاء. و الحسين‌عليه السلام عند ما ثار لم يثر لأجل نوال كرسى الحكم؛ اذ لم تكن منطلقاته من قاعدةُ فرديةُ او زمنيةُ، بل كانت اهدافها تتعداه الى الأعقاب و الأجيال القادمةُ»؛(۳۰۸) «نهضت او به لحاظ ترکیب مادی ضعیف به نظر می‌رسید جز آنکه به لحاظ ترکیب روحی و رمزی دارای صلابتی محکم و ریشه‌ای بود. او می‌دانست که تنها از این راه است که به نصرت و پیگیری عقیده خواهد رسید، هدفی که هرگز با سالم بیرون آمدن از معرکه کربلاـ تحقق نخواهد یافت. و حسین‌علیه السلام هنگامی که نهضت خود را شروع کرد هدفش رسیدن به تاج و تخت خلافت نبود؛ زیرا هدف او فردی یا مربوط به زمان خاص نبود، بلکه اهداف او از شخص خاص و زمان گذشته و برای آیندگان و نسل‌های دیگر بود.»

او نیز در توجیه حرکت امام حسین‌علیه السلام می‌گوید: «و حركةُ الحسين‌عليه السلام كان لها هدفان لا ثالث لهما؛ الأول: احداث رجّةُ عنيفةُ فى كيان الأمةُ الاسلاميةُ، و هذا هدف مبدئى و ليس مرحلى او نهايى، و الثانى: وضع الأسس النهائيةُ و المبادئ الضروريةُ لحفظ كيان العقيدةُ الى الأبد محاذراً بها ان تزل او تضعف او تضمحلّ على يد افراد او سلاطين، و هذا هو هدفها الجوهرى و الرئيسى و الأساسى»؛(۳۰۹) «و حرکت حسین‌علیه السلام دارای دو هدف بود و هدف سومی نداشت؛ هدف اول ایجاد حرکت تندی در میان امت اسلامی بود، و این هدفی ابتدایی و نه مرحله‌ای یا نهایی به حساب می‌آمد. و دومین هدف او قرار دادن اساس‌های نهایی و مبادی ضروری برای حفظ کیان عقیده به حساب می‌آمد تا به واسطه آن از لغزش یا ضعف یا اضمحلال کیان عقیده به دست افراد یا سلاطین جلوگیری شود، و این همان هدف ریشه‌ای و رئیسی و اساسی نهضت او بود.»

او نیز می‌گوید: «و قولةُ الرسول: حسين منّى و أنا من حسين، اللّهم احبّه فانّى احبّه، فيها شهادةُ و تكليف؛ شهادةُ بانّ النبيّ‌صلى الله عليه وآله قد عهد برايةُ الاسلام الذى انزل عليه الى سبطه الحسين الذى هو بضعةُ منه. و تكليف للإبن الذى أحبّه و طلب من ربّه ان يحبّه بالاستشهاد صوناً للعقيدةُ و دفاعاً عن روح الدين من العبث و الاستهتار الذين كادا يؤديان الى اضمحلاله فكانت هذه الشهادةُ و هذا التكليف هما العنوان الضخم و الرموز الخالد لنهضةُ الابن فى سبيل الحفاظ على عقيدةُ الجدّ، حتى استحق عن جداره مغزى قول "الاسلام بدؤه محمّدى و بقاؤه حسينى»؛("۳۱۰) «این که رسول فرمود": حسین از من و من از حسینم، بار خدایا! او را دوست بدار زیرا که من او را دوست دارم "در آن گواهی و تکلیف است؛ گواهی است بر این‌که پیامبرصلی الله علیه وآله پرچم اسلامی که بر او نازل شده را به دست نوه‌اش حسین، پاره‌ای از وجودش سپرده است. و تکلیفی است بر عهده فرزندی که او را دوست دارد و از

پروردگارش می‌خواهد تا او را دوست بدارد با شـهادت در راه حفظ عقیده و دفاع از روح دین از بیهودگی و انحراف، دو امری که موجب نابودی آن می‌شود. لـذا این گواهی و این تکلیف دو عنوان مهم و رمز جاویـدان در نهضت فرزنـد رسول خداصـلی الله علیه وآله در راه عقیده جدّش می‌باشد؛ و به همین جهت است که او مسـتحق کلامی پرمغز است که": اسـلام شروعش محمّدی و بقائش حسینی است.»"

او نیز می‌گویـد: «سـید شـباب اهل الجنهٔ... اتمّ حجهٔ اللّه فی خلقه و فی دینه الحنیف و ابرز مظلومیهٔ آل محمّد و اعاد دین النبیّ الذی بشّـر به الی صـراطه المسـتقیم، فـافنی ذاته و اهله فی هـذا السبیل»؛(۳۱۱) «سـرور جوانـان بهشتی... کسـی که در خلق خـدا و در دین توحیـدی حجـت را تمـام نمـوده و مظلـومیت آل محمّـد را ابراز و دیـن پیـامبر را کـه بـه آن بشـارت داده شـده بـود بـه راه مسـتقیم بازگرداند، و جان و اهلش را در این راه گذاشت.»

او نیز می‌گوید: «فها هو شـهید المسیحیهٔ عیسی‌علیه السلام یمرّ بأرض کربلا فیُنبئ عن قتل الحسین و یلعن قاتلیه و یصف ارض الطفّ بالبقعهٔ کثیرهٔ الخیر و یوصی من ادرک ایامه بالقتال معه، فیصبح کالشهید مع الأنبیاء مقبلًا غیر مدبر...

و نبیّ کعیسـی ایّده اللّه بمعجزات خارقـهٔ... هـل یسـتطیع علیه الوصول الی کربلاـ بطرفـهٔ عین؟ و ماهو غیر المعقول فی زیارهٔ شـهید المسیحیهٔ الی مسـقط رأس شـهادهٔ الحسین‌علیه السـلام الذی سیأتی بعد قرون لیتمّم شهادهٔ الحق و العدل ...»؛(۳۱۲) «آری او شـهید مسـیحیت عیسـی‌علیه السـلام است که از سـرزمین کربلا گذر می‌کند و خبر از شـهادت حسین‌علیه السلام می‌دهد و قاتلانش را لعن می‌نمایـد و سـرزمین طـفّ (کربلاـ) را بـه زمینی که دارای خیر بسـیار است توصـیف می‌کنـد، و به کسـانی که روزگـار او را درک می‌کننـد سـفارش می‌کنـد تا به دفاع از او بجنگنـد و از این طریق بهماننـد شـهید همراه انبیا شونـد که حمله می‌کرده نه آن که فرار می‌کرده‌اند...

و پیامبری همچون مسیح که خداوند او را به معجزات خارق‌العاده تأیید کرده... آیا می‌توانسته که با یک چشم بر هم زدن خودش را به کربلا برساند؟ آری، امری غیرمعقول به نظر نمی‌رسد که شهید مسیحیت به زیارت محلّ شهادت حسین‌علیه السلام رفته باشد، آن شخصیتی که بعد از قرن‌ها از او خواهد آمد تا شهادت حق و عدالت را تکمیل نماید ...».

او نیز درباره علت قیام حسینی می‌گوید: «و ثورهٔ الحسین‌علیه السـلام لیست ولیدهٔ ساعتها بل هی فی سِفر الوصایا الإلهیهٔ نُقشت علیه قبل نزول الرسالـهٔ المحمّدیـهٔ، و علم ذلک عنـد ربّ الأکوان و باعث الرسالات؛ اذ کان یعلم تعالی بما سـتتعرض له هـذه الرسالـهٔ من اهتزاز بعـد نزولهـا علی محمّدصـلی الله علیه وآله، فهیأ لها الحسـین قبل ان یکون»؛(۳۱۳) «و نهضت حسـین‌علیه السـلام خلق الساعه و مولود همان وقت نبود، بلکه آن نهضت در کتاب وصایای الهی قبل از نزول رسالت محمّـدی نقش بسـته و در علم پروردگار عالم و مبعوث کننده رسالت‌ها ثابت بود؛ زیرا خداوند متعال می‌دانست که زود است این رسالت بعد از نزولش بر محمّدصلی الله علیه وآله به لرزه درآید، و لذا حسین‌علیه السلام را قبل از آن که آفریده شود، برای آن آماده کرد.»

او نیز می‌گوید: «فاذا قیل فی الاسـلام: بدؤه محمّدی و بقاؤه حسـینی فالأجدر ان یقال ایضاً: ثورهٔ الحسـین بدؤها حسینی و استمرارها زینبی»؛(۳۱۴) «هر گاه گفته می‌شود که اسـلام شـروعش محمّـدی و بقائش حسـینی است پس سـزاوار است که گفته شود: نهضـت حسین شروعش حسینی و استمرارش زینبی است.»

او نیز می‌گویـد: «فالحسـین البضـعهٔ الرسولیـهٔ قام بمهمـهٔ لاتقلّ خطراً و أهمیـهٔ عن مهمـهٔ جـدّه، فأبقی علی الاسـلام کما بشّـر به جـده الکریم، و اودع فی صدور المسـلمین ودیعهٔ ثمینهٔ تنبههم فی نومهم و قعودهم بوجوب الحفاظ علیها کأنذر و اغلی مایملکون»؛(۳۱۵) «حسـین‌علیه السـلام پـاره تن رسول‌صـلی الله علیه وآله به کار مهمی قیام کرد که خطر و اهمیت آن، از کار مهمّ جـدّش کمتر نبود و مایه بقای اسـلام شـد همان‌گونه که جدّ کریمش به آن بشارت داده بود، و در سـینه‌های مسـلمانان ودیعه گران‌بهایی را گذاشت که آنان را از خواب و بی تحرکی بیدار نمود و به بهترین وجه ممکن آن‌ها را بر وظایفشان آگاه کرد.»

او نیز می گوید: «صارت کربلاء بعد مقتل الحسین و عترهٔ آل البیت و صحبه الأطهار... الأرض ذات الثری الطاهر و الذریات القدسیهٔ بعد ان کانت صحراء خواء ترتع فی فلاتها العسلان و الذئاب، صارت ملجأ للمعذبین المظلومین بعد ان عُذب و ظلم فوق أرضها البررهٔ الأخیار، فسبحان اللّه کیف یجعل من ارض العذاب و الظلم ملاذاً للمعذبین و المظلومین»؛(۳۱۶) «کربلا بعد از شهادت حسین و عترت آل بیت و اصحاب پاک او... سرزمینی دارای افرادی پاک و ذریه مقدس شد بعد از آنکه صحرایی خشک بود و درنده‌ها و گرگ‌ها در آن می‌چریدند، ولی بعدها پناه افراد معذب و مظلوم شد بعد از آنکه بر روی زمین آن افرادی نیک و اهل خیر عذاب دیده و مورد ظلم واقع شدند. منزه است آن خدایی که زمین عذاب و ظلم را محلّ پناه کسانی قرار می‌دهد که در عذاب واقع شده و به آن‌ها ظلم شده است.»

او نیز می گوید: «فالدماء الزکیهٔ التی أهرقت فوق ثری کربلاء منذ أربعهٔ عشر قرناً سجلت للبشریهٔ مجدها، و الشهادهٔ التی اقدم علیها الحسین علّمت الانسان کیف یکون مظلوماً حتی ینتصر»؛(۳۱۷) «خون‌های پاک و پاکیزه‌ای که روی زمین کربلا قبل از چهارده قرن ریخته شد باعث مجد بشریت شد، و شهادتی که حسین‌علیه السلام بر آن اقدام نمود به انسان آموخت که چگونه مظلوم باشد تا پیروز شود.»

او در آخر کتابش درباره امام حسین‌علیه السلام این دو بیت شعر را می‌آورد:

و لا تطلبوا رأس الحسین

بشرق ارض او بغرب

و دعوا الجمیع و عرّجوا

نحوی فمشهده بقلبی

«سر حسین‌علیه السلام را در شرق یا غرب عالم جستجو نکنید، همه را رها نمایید و به سوی من روانه شوید؛ زیرا که مشهد حسین‌علیه السلام در قلب من است.»

۲ – کارل بروکلمان

مستشرق آلمانی «کارل بروکلمان» می گوید: «الحق انّ میتهٔ الشهداء التی ماتها الحسین قد عجلت فی التطور الدینی لحزب علیّ و جعلت من ضریح الحسین فی کربلاء اقدس محجهٔ»؛(۳۱۸) «حق آن است که مرگ شهدا که با رهبری حسین‌علیه السلام بود در سرعت بخشیدن به پیشرفت حزب علی‌علیه السلام تأثیر بسزایی گذاشت و از ضریح حسین‌علیه السلام در کربلا مقدس‌ترین حجت پدید آمد.»

۳ – ولیم لوفتس

نویسنده و مورّخ انگلیسی «ولیم لوفتس» می گوید: «انّ الحسین بن علیّ قدّم ابلغ شهادهٔ فی تاریخ الانسانیهٔ و ارتفع بمأساته الی قمهٔ البطولهٔ الفذهٔ»؛(۳۱۹) «همانا حسین بن علی‌علیه السلام بهترین شهادت و جانفشانی را در تاریخ انسانیت تقدیم کرد و با مصیبت‌هایی که متحمل شد به قلّه جوانمردی صعود نمود و نمونه شد.»

۴ – دکتر، ج، هوکار

مستشرق انگلیسی «دکتر، ج، هوکار» می گوید: «دلّت صنوف الزوار التی ترحل الی مشهد الحسین فی کربلاء و العواطف التی ماتزال تؤججها فی العاشر من محرم فی العالم الاسلامی بأسره... کل هذه المظاهر استمرت لتدلّ علی انّ الموت ینفع القدیسین اکثر من ایام

حیاتهم مجتمعهٔ»؛(۳۲۰) «دسته‌های زائران که به سوی مشهد حسین‌علیه السلام به کربلا می‌روند و عواطفی که در طول تاریخ این نهضت در روز عاشورا از محرم در تمام عالم اسلامی بلند است... تمام این مظاهر استمرار پیدا کرده تا این‌که نشان دهد که مرگ بیش از این زندگی به افراد مقدس نفع می‌دهد.»

۵ – گوستاو گروینیام

مستشرق آمریکایی «گوستاو گروینیام» درباره واقعه کربلا می‌گوید: «انّ وقعهٔ کربلاء ذات اهمیهٔ کونیهٔ، فلقد أثرت الصورهٔ المحزنهٔ لمقتل الحسین؛ ذلک الرجل النبیل الشجاع فی المسلمین تأثیراً لم تبلغه أیهٔ شخصیهٔ مسلمهٔ أخری»؛(۳۲۱) «همانا واقعه کربلا دارای اهمیت حیاتی است و به طور حتم آن صورت حزن‌انگیز مقتل حسین، آن مرد نمونه و شجاع، در بین مسلمانان تأثیری گذاشته که هیچ شخصیت مسلمان دیگر چنین تأثیری را از خود به جای نگذاشته است.»

۶ – ماربین

خانم ماربین، فیلسوف آلمانی می‌گوید: «طلب الحسین‌علیه السلام من اولاده و اخوته و بنی اخوته و بنی اعمامه و خواص صحبه، الانصراف و ترکه وحیداً الی رغبته فی فضح بنی امیهٔ... و فی هذا دلالهٔ علی حسن سیاسته و قوهٔ قلبه و تضحیهٔ نفسه و اهله فی سبیل الوصول الی المقصد الذی کانت العنایهٔ الإلهیهٔ تعدّه له»؛(۳۲۲) «حسین‌علیه السلام از اولاد و برادران و فرزندان برادر و فرزندان عموها و خواص اصحابش خواست تا برگردند و او را در راهی که در پیش گرفته که همان مفتضح کردن بنی‌امیه است تنها گذارند... و این روش دلالت بر حسن سیاست و قوت قلب و جانفشانی او و اهل بیتش در راه رسیدن به مقصد و هدفی دارد که عنایت الهی برای او آماده کرده است.»

او نیز درباره علت آوردن امام حسین‌علیه السلام حضرت علی اصغرعلیه السلام را به میدان نبرد می‌گوید: «عمل الحسین فی آخر ساعات حیاته عملاً حیّر عقول الفلاسفهٔ و لم یصرف نظره عن ذلک المقصد العالی مع تلک المصائب المحزنهٔ و الهموم المتراکمهٔ و کثرهٔ العطش و الجراحات، و هو قصهٔ عبداللّه الرضیع، فلمّا کان الحسین یعلم انّ بنی‌امیهٔ لا یرحمون له صغیراً... رفع طفله الصغیر علی یده أمام القوم تعظیماً للمصیبهٔ و طلب الماء له فلم یجیبوه الاّ بالسهم. و یغلب علی الظنّ انّ غرض الحسین من هذا العمل تفهیم العالم بشدهٔ عداوهٔ بنی‌امیهٔ لبنی‌هاشم، و لایظنّ احد انّ یزید کان مجبوراً علی تلک الأعمال المفجعهٔ لأجل الدفاع عن نفسه؛ لانّ قتل الطفل الرضیع فی تلک الحال و بتلک الکیفیهٔ... لیس هو الاّ توحش و عداوهٔ و سبعیهٔ منافیهٔ لقواعد کل دین و شریعهٔ، و هذه کانت کافیهٔ لافتضاحهم و اتهامهم بالسعی بعصبیهٔ جاهلیهٔ الی ابادهٔ آل محمّد ...»؛(۳۲۳) «حسین‌علیه السلام در آخرین لحظات زندگی‌اش کاری کرد که عقل‌های فلاسفه را به حیرت واداشت و با آن همه مصیبت‌های حزن‌انگیز و گرفتاری‌های متراکم و عطش فراوان و جراحاتی که داشت، هرگز نظر خود را از آن هدف بلند باز نداشت، و آن قصه عبداللّه شیرخوار است. چون حسین‌علیه السلام می‌دانست که بنی‌امیه به هیچ کودکی رحم نمی‌کنند... لذا طفل کوچک خود را بر دست گرفت و به جهت بزرگ نشان دادن مصیبت جلو قوم دشمن (بنی‌امیه) آورد و برای او تقاضای آب کرد ولی آن‌ها جوابش را تنها با تیر دادند. و گمانم این است که غرض حسین‌علیه السلام از این کار این است که به جهانیان بفهماند بنی‌امیه تا چه مقدار با بنی‌هاشم دشمنی دارند. و هیچ کس گمان نمی‌کند که یزید بر این گونه اعمال دلخراش به جهت دفاع از خود مجبور بوده است؛ زیرا کشتن طفل شیرخوار در آن حال و با آن کیفیت... جز وحشی گری و دشمنی و درنده‌خویی نبوده و با قواعد هر دین و شریعتی منافات دارد و این به تنهایی برای مفتضح کردن و اتهام آنان به کوشش در راه تعصبات جاهلیت با کوچ دادن آل محمّد کافی است.»

او نیز می‌گوید: «اقدام یزید علی قتل الحسین اعظم خطأ سیاسی صدر من بنی‌امیهٔ، فجعلهم نسیاً منسیاً و لم یبق منهم اثر و لاخبر»؛

(۳۲۴) «اقدام یزید به کشتن حسین بزرگ‌ترین اشتباه سیاسی بود که از بنی‌امیه سرزد، و لذا این کار آن‌ها را به بوته فراموشی سپرد و از آنان اثر و خبری باقی نگذارد.»

او نیز درباره امام حسین‌علیه السلام و عزاداری برای او می‌گوید: «پیروان علی‌علیه السلام یعنی شیعه درباره حسین‌علیه السلام بیش از آنچه مسیحیان درباره مسیح‌علیه السلام عقیده دارند، معتقدند؛ زیرا همان گونه که ما می‌گوییم مسیح متحمّل مشقّت‌های بسیاری شد تا عفو و گذشتی از گناهان باشد، همچنین شیعه این مطلب را درباره حسین‌علیه السلام می‌گوید و معتقد است که او در قیامت شافع مطلق می‌باشد ...».(۳۲۵)

او نیز می‌گوید: «تاریخ سراغ ندارد یک روحانی یا صاحب دینی را که به جهت رسیدن به اهداف بلندش در آینده جان خود را از روی علم و عمد بدهد... ولی واقعه حسین از روی علم و حکمت و سیاست بوده و لذا برای آن نظیری در تاریخ جهان نیست. همانا حسین‌علیه السلام از سال‌های پیش همیشه آماده کشته شدن بود و تمام توجه او به یک مطلب عالی و جدّی بود و تاریخ به یاد ندارد که کسی غیر از حسین‌علیه السلام جانش را برای تأیید دین از روی علم و عمد بدهد ...».(۳۲۶)

او نیز می‌گوید: «و هجوم این بلاهای پیاپی در تاریخ مختص به حسین‌علیه السلام است، به جهت بزرگی مصائب حسین و کشته شدن و اتفاقی که حزن‌انگیز است و اسارت زنان و دختران او بود که یک مرتبه اهداف بنی‌امیه منکشف شد و کارهای زشت آن‌ها ظاهر گشت و سیاست و ریشه انقلاب در بین مسلمانان آشکار شد و لذا مخالفت و سرکشی بر ضد یزید و بنی‌امیه همه جا را فرا گرفت و مردم فهمیدند که آنان درصدد نابودی اسلام می‌باشند ...».(۳۲۷)

او نیز می‌گوید: «همان‌گونه که مصیبت‌های حسین‌علیه السلام از تمام مصیبت‌های پیشینیان بزرگ‌تر بود همچنین انقلاب‌هایی که بعد از قیام عاشورا به وجود آمد دارای مزیّتی بر انقلاب‌های گذشتگان بوده و مدت و آثار آن‌ها بیشتر بوده است، و لذا از این جهت مظلومیت آل محمّدعلیهم السلام نشانه‌ای در تمام جهان شد».

۷ – جرجی زیدان

او می‌گوید: «لا شک انّ ابن زیاد ارتکب بقتل الحسین جریمهٔ کبری لم‌یحدث أفظع منها فی تاریخ العالم، و لاغرو اذا تظلّم الشیعهٔ لقتل الحسین و بکوه فی کل عام، و مزقوا جیوبهم و قرعوا صدروهم اسفاً علیه؛ لانّه قتل مظلوماً»؛(۳۲۸) «شکی نیست که ابن زیاد با کشتن حسین‌علیه السلام جرم بزرگی را مرتکب شد که فجیع‌تر از آن در تاریخ عالم واقع نشده است. و لذا باکی نیست بر شیعه که به جهت کشته شدن حسین‌علیه السلام اظهار ظلم کرده، بر او در هر سال بگرید، و گریبان چاک دهد، و با اظهار تأسّف بر او به سینه‌های خود زند؛ زیرا او مظلومانه کشته شد.»

۸ – پروفسور واشنگتن ایروینگ

او که دانشمند و خاورشناس آمریکایی است درباره امام حسین‌علیه السلام می‌گوید: «برای امام حسین‌علیه السلام ممکن بود خود را با تسلیم شدن در مقابل اراده یزید نجات دهد، اما مسئولیت پیشوایی و ریاست نهضت هرگز اجازه نمی‌داد یزید را به خلافت بشناسد و برای رهایی مسلمانان از چنگال قهار ظلم و ستم امویان در کمال شهامت و آزادگی همه گونه مشقت و مصیبت را پذیرفت. آری روان تابناک حسین‌علیه السلام سرمدی و جاوید است.

ای قهرمان بزرگ و ای نمونه شهامت و ای شهسوار آزاده، ای حسین! درود بر تو باد، این روح توست که در زیر آفتاب سوزان خشک و گرم عربستان فنا ناپذیر و تا ابدیت برپاست. ای پهلوان و ای بزرگ قهرمان من حسین، سلام همه جهانیان نثار روان تو باد».(۳۲۹)

او نیز می گوید: «کشته شدن حسین‌علیه السلام سرگذشتی است که به علت ناگواری و هولناکی آن واقعه، دوست ندارم سخن را در موردش طولانی کنم؛ زیرا در اسلام کاری زشت‌تر از آن به وقوع نپیوسته است. اگر چه کشته شدن امیرمؤمنان‌علیه السلام مصیبت بسیار بزرگی به شمار می‌آمد، لیکن سرگذشت حسین‌علیه السلام کشتار فجیع و مثله کردن و اسارت را در برداشت که از شنیدن آن بدن انسان به لرزه می‌افتد... زیرا که از مشهورترین مصیبت‌ها است...».(۳۳۰)

۹ – کورت فریشلر

او درباره قیام امام حسین‌علیه السلام می گوید: «می‌دانیم که حسین‌علیه السلام خود را برای کشته شدن آماده کرده بود و او که عزم داشت خویش را فدا نماید چرا توقف نکرد تا به قتلش برسانند و چرا دائم اسب می‌تاخت و شمشیر می‌زد؟ مگر نمی‌دانست که اگر به جای دو دست ده دست داشته باشد و با هر ده دست شمشیر بزند نخواهد توانست از سپاهی که حداقل شماره سوارانش چهار هزار تن بود جان سالم بدر برد؟

جواب این ایراد این است که حسین‌علیه السلام دست روی دست گذاشتن و توقف برای کشته شدن را دور از مردانگی و جهاد در راه پر نشیب خود می‌دانست. در نظر حسین‌علیه السلام در یک جا توقف کردن و گردن به قضا دادن تا این که دیگران نزدیک شوند و او را به قتل برسانند خودکشی محسوب می‌شود».(۳۳۱)

۱۰ – بولس سلامه

او که شاعری مسیحی و لبنانی است درباره امام علی و امام حسین‌علیهما السلام می گوید: «... لم یجتمع لواحد منهم ما اجتمع لعلیّ من البطولهٔ و العلم و الصلاح، و لم یقم فی وجه الظالمین اشجع من الحسین؛ فقد عاش الاب للحقّ و جرّد سیفه للذیاد عنه منذ یوم بدر، و استشهد الابن فی سبیل الحریهٔ یوم کربلاء، و لا غرو فالاوّل ربیب محمّد و الثانی فلذهٔ منه»؛(۳۳۲) «... برای هیچ یک از جوانمردان تاریخ آنچه از شجاعت و علم و صلاح برای علی‌علیه السلام جمع شده، فراهم نشده است، و در مقابل ظالمین کسی شجاع‌تر از حسین‌علیه السلام نایستاده است؛ آن پدر به جهت حق زندگی کرد و به جهت دفاع از آن از روز بدر شمشیر کشید، و این پسر در راه آزادی روز کربلا به شهادت رسید، و هیچ بعید به نظر نمی‌رسد؛ چرا که اولی (علی‌علیه السلام) تربیت شده محمد و دومی (حسین‌علیه السلام) پاره تن و جگر گوشه اوست.»

۱۱ – جورج جرداق

او که نویسنده و روزنامه‌نگار سرشناس مسیحی است درباره واقعه عاشورا می‌نویسد: «وقتی یزید مردم را تشویق به قتل حسین و مأمور به خونریزی می کرد آن‌ها می گفتند: چه مقدار پول می‌دهی؟ اما انصار حسین به او گفتند: ما با تو هستیم، اگر هفتاد بار کشته شویم باز می‌خواهیم که در رکابت جنگ کنیم و کشته شویم».(۳۳۳)

او نیز می گوید: «حوادثی که حسین‌علیه السلام به خود دید ثابت می کند که در مقیاس اخلاقی چون آسمان بلند است، همان‌گونه که حوادثی که یزید به وجود آورد ثابت می کند از نظر و مقیاس اخلاقی بسیار پست است».(۳۳۴)

۱۲ – توماس ماساریک

او که یک مستشرق است درباره عظمت مصیبت امام حسین‌علیه السلام می گوید: «گرچه کشیشان ما هم از ذکر مصائب حضرت مسیح مردم را متاثر می‌سازند، ولی آن شور و هیجانی که در پیروان حسین‌علیه السلام یافت می‌شود در پیروان مسیح یافت نخواهد

شد و گویا سبب این باشد که مصائب مسیح در برابر مصائب حسین‌علیه السلام مانند پر کاهی است در مقابل کوه عظیم پیکر».(۳۳۵)

۱۳ – سر پرسی سایکس

او که خاورشناس و ژنرال انگلیسی است درباره امام حسین‌علیه السلام می‌نویسد: «حقیقتاً آن شجاعت و دلاوری که این عده قلیل از خود بروز دادند به درجه‌ای بوده است که در تمام این قرون متمادی هر کسی که آن را شنید بی‌اختیار زبان به تحسین و آفرین گشود. این عده مردم دلیر غیرتمند مانند مدافعان ترموپیل، نامی بلند و غیر قابل زوال برای خود تا ابد به جای گذاشتند».(۳۳۶)

۱۴ – روزولت

مجله «لواء الاسلام» که در قاهره منتشر می‌شود نقل می‌کند: «لقد حدثنا انّ کبار الرجال من الاقطار الشقیقهٔ من غیر الشیعیین انّه التقی بمستر روزفلت الصغیر، فدار الحدیث بینهما علی الحرب و ویلاتها، و اخذ یشرح له ادب الحرب فی الاسلام و یقارنها بوحشیهٔ الحروب بین الدول الغربیهٔ. فقال له روزفلت: مهما بلغ المحاربون من الوحشیهٔ و الاعتداء فانّنا لم یسمع عنّا انّنا قتلنا ابن نبی ننسب الیه و لا جرّدنا النبی و آله من ثیابهم و اخذناهم سبایا غیر مکرمین. قال محدّثنا: فوجمت و لم اتکلم»؛(۳۳۷) «به ما خبر رسیده که بزرگان غیر شیعی از کشورهای دوست هنگامی با «مستر روزولت کوچک» ملاقات کردند و بین او و آن‌ها درباره جنگ و آثار آن سخن به میان آمد. علمای سنی مذهب شروع به شرح آداب جنگ از دیدگاه اسلام کرده و با وحشی‌گری‌های دولت‌های غربی در جنگ مقایسه می‌نمودند. روزولت به نماینده آنان گفت: وحشی‌گری و تجاوز جنگجویان ما به هر مقداری که برسد ولی از ما شنیده نشده که هرگز فرزند پیامبری را به قتل برسانیم که خود را به او منسوب می‌کنیم، و نیز لباس از تن پیامبر و آل او درنیاوردیم و آنان را به زور به اسیری نبردیم. سخنگوی ما می‌گوید: ما ساکت شده و هیچ سخنی نگفتیم.»

پی نوشت ها

۱ تا ۱۱۴

۱) منهاج السنهٔ، ج ۱، ص ۵۲.

۲) همان، ج ۸، ص ۱۵۱.

۳) کتاب العین ج ۱ ص ۲۵۱

۴) صحاح اللغهٔ، ج ۲، ص ۶۹۹.

۵) قاموس المحیط، ج ۲، ص ۶۰.

۶) معجم مقاییس اللغهٔ، ج ۳، ص ۱۹۳و۱۹۴.

۷) تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۵۶.

۸) سوره مائده، آیه ۲.

۹) سوره حج، آیه ۳۲.

۱۰) همان، آیه ۳۶.

۱۱) سوره بقره، آیه ۱۵۸.

۱۲) همان، آیه ۱۹۸.

۱۳) سوره حج، آیات ۲۷-۳۰.

۱۴) سوره توبه، آیه ۳۲.

۱۵) سوره نور، آیه ۳۶.

۱۶) سوره توبه، آیه ۴۰.

۱۷) سوره نساء، آیه ۱۴۱.

۱۸) صحاح اللغهٔ، ماده هتک.

۱۹) برترین هدف در برترین نهاد، ص ۱۲۱؛ علائلی، ص ۸۸.

۲۰) الابطال، ص ۳۸۸، به نقل از او.

۲۱) مجموعه گلزار بی‌پایان، ج ۳، ص ۳۱۶.

۲۲) ذخیرهٔ الدارین ۱۷۰-۱۸۲.

۲۳) درسی که حسین‌علیه السلام به انسان‌ها آموخت، ص ۴۴۳، به نقل از او.

۲۴) تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۸.

۲۵) مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲۶) بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

۲۷) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱، فضائل اصحاب رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله.

۲۸) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۱۷ ؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۶۹.

۲۹) الحسین فی الفکر المسیحی، ص ۱۰.

۳۰) همان.

۳۱) همان، ص ۱۸۶-۱۸۹.

۳۲) اقناع اللائم، سید امین، ص ۳۵۶.

۳۳) ذخیرهٔ الدارین، ص ۱۷۰-۱۸۲.

۳۴) عید الغدیر، بولس سلامه، ص ۲۲.

۳۵) عید الغدیر، ص ۲۲.

۳۶) فرهنگ عاشورا، ص ۲۸۰.

۳۷) الحسین فی الفکر المسیحی، ص ۸۲، به نقل از او.

۳۸) ادب الطف، ج ۱، ص ۱۹.

۳۹) سوره توبه، آیه ۲۴.

۴۰) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۹۴.

۴۱) لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۷-۲۸، ماده اهل ؛ مفردات راغب، ماده اهل.

۴۲) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۸، ح ۴۷۰۵ ؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۶۳.

۴۳) مقتل الامام حسین‌علیه السلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴.

۴۴) صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۴، کتاب فضائل الصحابهٔ.

۴۵) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۵.

۴۶) سوره شوری، آیه ۲۳.

۴۷) دُرالمنثور، ج ۶، ص ۷؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ کشاف، ج ۴، ص ۲۱۹.

۴۸) کافی، ج ۸، ص ۸۰، ح ۶۶ ؛ قرب الاسناد، ص ۱۲۸.

۴۹) کنزالعمال، ج ۱۶، ص ۴۵۶، ح ۴۵۴۰۹ ؛ فیض القدیر، ج ۱، ص ۲۲۵، ح ۳۳۱.

۵۰) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۴، ح ۳۷۸۹ ؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰.

۵۱) امام حسین‌علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۹۱، ص ۱۲۶.

۵۲) کافی، ج ۸، ص ۱۱۲، ح ۹۸.

۵۳) کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵، ح ۳۴۲۰۶ ؛ در المنثور، ج ۶، ص ۷.

۵۴) المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۴۶۱.

۵۵) نورالابصار، ص ۱۲۷ ؛ کافی، ج ۲، ص ۴۶، ح ۳.

۵۶) المعجم الکبیر، ج ۷، ص ۸۶، ح ۶۴۱۶ ؛ امالی صدوق، ص ۲۷۴، ح ۹.

۵۷) ترجمه امام علی‌علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۲۵، ح ۷۳۰.

۵۸) امالی صدوق، ص ۴۵۵.

۵۹) عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج ۲، ص ۶۲، ح ۲۵۸.

۶۰) المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۱۰۲، ح ۱۱۱۷۷.

۶۱) مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۴۱.

۶۲) همان، ج ۳، ص ۱۳۵.

۶۳) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۵، ح ۳۷۱۷ ؛ جامع الاصول، ج ۸، ص ۶۵۶، ح ۶۴۹۹.

۶۴) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶، ح ۱۳۱ ؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۳.

۶۵) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۹۲ ؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰۲.

۶۶) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۶۲، ح ۳۹۶۵.

۶۷) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۰۰–۱۰۱، ح ۲۳۵ ؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶ ؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۶.

۶۸) صحیح بخاری، ج ۵ ص ۱۰۲، ح ۲۴۱ ؛ سنن ترمذی، ح ۵، ص ۶۵۷، ح ۳۷۷۰ ؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۸۵.

۶۹) ارشاد الساری، ج ۲، ص ۳۹۳.

۷۰) السیرهٔ النبویهٔ، ج ۳، ص ۱۰۵.

۷۱) تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۳۲۵.

۷۲) کامل الزیارات، ص ۲۶۰و۲۶۱.

۷۳) همان.

۷۴) بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

۷۵) الارشاد، شیخ مفیدرحمه الله، ص ۲۳۲.

۷۶) لهوف، ص ۱۱۲و۱۱۳ ؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶.

۷۷) کامل الزیارات، ص ۸۰ ؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۰۱.

۷۸) البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۸، ص ۲۱۰ ؛ مقتل الحسین‌علیه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۹.

۷۹) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۹ ؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۹ ؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۴.

۸۰) ما نظر اهل سنت را در خصوص این موضوع که بر دامن عایشه بوده صحیح نمی‌دانیم).

۸۱) مسند احمد، ج ۶، ص ۲۷۴.

۸۲) حاشیه مسند ابی یعلی، ج ۵، ص ۶۳.

۸۳) تذکرهٔ الخواص، ص ۱۵۲.

۸۴) تاریخ النیاحهٔ، ج ۲، ص ۳۰، به نقل از جرجی زیدان.

۸۵) مسند احمد، ج ۲، ص ۵۱۶.

۸۶) کنز العمّال، ج ۲، ص ۵۳۴.

۸۷) صحیح بخاری، ح ۱۲۲۰.

۸۸) فتح الباری، ج ۳، ص ۱۹۵ ؛ شرح کرمانی بر صحیح بخاری، ج ۷، ص ۸۸ ؛ ارشاد الساری، ج ۲، ص ۴۰۶ ؛ عمدهٔالقاری، ج ۸، ص ۸۷.

۸۹) شرح کرمانی بر صحیح بخاری، ج ۷، ص ۸۸.

۹۰) فیض القدیر، ج ۵، ص ۴۹۳.

۹۱) وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۵، باب کراههٔ الصراخ بالویل و العویل.

۹۲) همان.

۹۳) سوره ممتحنه، آیه ۱۲.

۹۴) وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۵.

۹۵) بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۹.

۹۶) همان، ص ۲۸۵.

۹۷) کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۵۳۹، باب ۱۰۸.

۹۸) بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۹.

۹۹) من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۵۲.

۱۰۰) وسائل الشیعهٔ، ج ۳، ص ۲۸۱، باب ۲۰، ابواب لباس مصلّی، ح ۳.

۱۰۱) بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸ ؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۲، ص ۸۹۰.

۱۰۲) کامل الزیارات، ص ۶۷ و ۶۸ ؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

۱۰۳) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲.

۱۰۴) مقتل ابی مخنف، ص ۲۲۲و۲۲۳.

۱۰۵) عیون الاخبار و فنون الآثار، ص ۱۰۹.

۱۰۶) من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۵۱.

۱۰۷) السیرهٔ الحلبیهٔ، ج ۱، ص ۴۶۱.

۱۰۸) عقدالفرید، ج ۲، ص ۳۱ ؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۹۷.

۱۰۹) عقدالفرید، ج ۲، ص ۳۷.

۱۱۰) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۵۷.

۱۱۱) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۳.

۱۱۲) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۶.

۱۱۳) مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۸و۱۵۹.

۱۱۴) الفصول المهمهٔ، ص ۱۵۴.

۱۱۵ تا ۲۲۵

۱۱۵) الصواعق المحرقه، ص ۱۱۵.

۱۱۶) الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۱۲۵.

۱۱۷) کنزالعمال، ج ۶، ص ۲۲۳.

۱۱۸) مقتل الحسین‌علیه السلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۶۳.

۱۱۹) مسند احمد، ج ۳، ص ۲۴۲و۲۶۵.

۱۲۰) ترجمه امام علی‌علیه السلام از تاریخ ابن عساکر، رقم ۲۲۹.

۱۲۱) مسند احمد، ج ۱، ص ۲۸۳ ؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۳۹۷.

۱۲۲) مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۱۹ ؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۳۴۰.

۱۲۳) مسند احمد، ج ۲، ص ۶۰و۶۱.

۱۲۴) وقعه صفین، ص ۱۵۸ ؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۷۸.

۱۲۵) مقتل خوارزمی، ص ۱۶۲، به نقل از طبرانی.

۱۲۶) العقد الفرید، ج ۲، ص ۸.

۱۲۷) مقاتل الطالبیین، ص ۸۵.

۱۲۸) مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۵ ؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۳ ؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۶.

۱۲۹) تاریخ طبری، ج۵، ص۴۶۵؛ کامل ابن اثیر، ج۴، ص۳۲؛ البدایهٔ و النهایهٔ، ج۸، ص۱۸۹.

۱۳۰) کامل ابن اثیر، ج۴، ص۵۰؛ مجمع الزوائد، ج۷، ص۲۵؛ انساب الاشراف، ج۴، ص۱۸.

۱۳۱) صواعق المحرقه، ص ۱۱۸ ؛ تذکرهٔ الخواص، ص ۲۳۱ ؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۹.

۱۳۲) تذکرهٔ الخواص، ص ۲۴۰.

۱۳۳) سوره حج، آیه ۳۲.

۱۳۴) تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۷ ؛ کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۳.

۱۳۵) العقد الفرید، ج ۳، ص ۲۱۸.

۱۳۶) الاستیعاب در حاشیه الاصابهٔ، ج ۴، ص ۳۱۲.

۱۳۷) الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۳۴.

۱۳۸) همان، ج ۴، ص ۹۸.

۱۳۹) الاصابهٔ، ج ۴، ص ۱۸۶.

۱۴۰) همان، ص ۲۷۶.

۱۴۱) همان، ج ۳، ص ۵۴.

۱۴۲) سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۶۷.

۱۴۳) همان، ص ۱۵۸.

۱۴۴) همان، ص ۲۵.

۱۴۵) همان، ج ۴، ص ۳۸۴و۳۸۵.

۱۴۶) همان، ص ۳۸۶.

۱۴۷) همان، ج ۳، ص ۱۸۳.

۱۴۸) همان، ص ۱۷۷.

۱۴۹) همان، ص ۱۶۸.

۱۵۰) همان، ج ۴، ص ۵۴.

۱۵۱) همان، ص ۲۹۶.

۱۵۲) همان، ج ۳، ص ۱۸۸.

۱۵۳) همان، ص ۱۸۹.

۱۵۴) الاستیعاب، ج ۳، ص ۶۳۰.

۱۵۵) همان.

۱۵۶) همان، ج ۱، ص ۱۰۲.

۱۵۷) العقد الفرید، ج ۲، ص ۹.

۱۵۸) مقاتل الطالبیین، ص ۹۰.

۱۵۹) تذکرهٔ الخواص، ص ۲۸۶.

۱۶۰) کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۹۱ ؛ مقاتل الطالبیین، ص ۹۱.

۱۶۱) معجم الشعراء، ص ۲۳۲.

۱۶۲) تاریخ طبری، ج۵، ص۲۹۳؛ البدایهٔ و النهایهٔ، ج۸، ص۱۹۸؛ تذکرهٔالخواص، ص۲۷۵.

۱۶۳) مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۴۴.

۱۶۴) معارج الوصول، زرندی، ص ۸۰ ؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۱۶۵) همان، ص ۸۱.

۱۶۶) تذکرهٔ الخواص، ص ۳۷۳.

۱۶۷) الأغانی، ج ۱۶، ص ۱۴۱و۱۴۲.

۱۶۸) کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۸۸.

۱۶۹) سوره مائده، آیه ۸۳.

۱۷۰) سوره توبه، آیه ۸۲.

۱۷۱) سوره اسراء، آیات ۱۰۸ و ۱۰۹.

۱۷۲) سوره مریم، آیه ۵۸.

۱۷۳) سوره نجم، آیات ۵۷-۶۰.

۱۷۴) مکارم الأخلاق، طبرسی، ص ۳۱۷ ؛ بحارالأنوار، ج ۹۰، ص ۳۳۶.

۱۷۵) بحارالأنوار، ج ۷۹، ص ۹۱، ح ۴۳.

۱۷۶) مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۴۵، ح ۳۶.

۱۷۷) من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۰ ؛ بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۱۶۴، ح ۲۱.

۱۷۸) مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۴۵، ح ۳۵.

۱۷۹) همان، ج ۱۱، ص ۲۴۰.

۱۸۰) امالی، شیخ مفید، ص ۱۱، ح ۸.

۱۸۱) سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۱۹۷.

۱۸۲) چکیده اندیشه‌ها، ص ۲۵۰.

۱۸۳) همان.

۱۸۴) تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۷.

۱۸۵) سوره یوسف، آیه ۸۵.

۱۸۶) تفسیر طبری، ج ۱۳، ص ۳۲.

۱۸۷) السیرهٔ الحلبیّهٔ، ج ۳، ص ۱۰۵.

۱۸۸) همان، ج ۲، ص ۳۲۳.

۱۸۹) المصنّف، ج ۸، ص ۶۹۷.

۱۹۰) تذکرهٔ الخواص، ص ۷.

۱۹۱) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۴۰، کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب خالد.

۱۹۲) کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۹۰.

۱۹۳) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷۱، کتاب الجنائز، باب ۳۶، ح ۱۰۸.

۱۹۴) ذخائر العقبی، ص ۵۶.

۱۹۵) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۶۱.

۱۹۶) المصنّف، ج ۳، ص ۲۶۸.

۱۹۷) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۸۱؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۹۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱۹۸) الفصول المهمهٔ، ص ۱۳۰.

۱۹۹) الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۱۱۰.

۲۰۰) تذکرهٔ الخواص، ص ۹۴.

۲۰۱) همان، ص ۱۰۷.

۲۰۲) همان، ص ۳۱۸.

۲۰۳) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵.

۲۰۴) تاریخ المدینهٔ المنوّرهٔ، ج ۱، ص ۱۰۳.

۲۰۵) کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۹۰.

۲۰۶) شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۱.

۲۰۷) ینابیع المودة، ص ۴۰۹.

۲۰۸) الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۰.

۲۰۹) تذکرة الخواص، ص ۲۵۲.

۲۱۰) الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۵.

۲۱۱) ینابیع المودة، ص ۴۱۴.

۲۱۲) کنز العمال، ج ۷، ص ۲۶۵ ؛ حیاة الصحابة، ج ۲، ص ۳۷۱.

۲۱۳) تاریخ دمشق، ترجمه امام حسن‌علیه السلام، ص ۲۳۵.

۲۱۴) سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۷۷ ؛ تاریخ دمشق، ترجمه امام حسن‌علیه السلام، ص ۲۲۹.

۲۱۵) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۳.

۲۱۶) عقد الفرید، ج ۲، ص ۸؛ تذکرة الخواص، ص ۲۱۳.

۲۱۷) اسدالغابة، ج ۱، ص ۲۰۸.

۲۱۸) تاریخ ابن کثیر، ج ۱۱، صص ۲۹ و ۳۰؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۲، ص ۱۶۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۳۶۴؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۶؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۴۲.

۲۱۹) تاریخ دمشق، امام حسین‌علیه السلام، ص ۲۳۸ ؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۰ ؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۸۵ ؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲۲۰) تاریخ دمشق، ترجمه زین العابدین‌علیه السلام، ص ۵۶ ؛ حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۸.

۲۲۱) الاغانی، ج ۷، ص ۲۴۰.

۲۲۲) تذکرة الخواص، ص ۱۵۲.

۲۲۳) ینابیع المودة، ص ۳۸۹، به نقل از ترمذی.

۲۲۴) اسدالغابة، ج۲، ص۲۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج۳، ص۳۱۵؛ کامل ابن اثیر، ج۳، ص۴۳۴.

۲۲۵) صواعق المحرقه، ص ۱۹۶.

۲۲۶ تا ۲۳۷

۲۲۶) تذکرةالخواص، ص۲۶۵؛انساب‌الاشراف، ج۳، ص۲۲۷؛المعجم‌الکبیر، ج۳، ص۱۲۷.

۲۲۷) تذکرة الخواص، ص ۲۶۸.

۲۲۸) موسوعة آل النبی‌صلی الله علیه وآله، دکتر عایشه بنت الشاطی، ص ۷۳۴.

۲۲۹) سوره بقره، آیه ۵۴، پس توبه کنید؛ و به سوی خالق خود باز گردید و خود را (یکدیگر را) به قتل برسانید، این کار برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است.

۲۳۰) موسوعة آل النبی‌صلی الله علیه وآله، ص ۷۶۴ ؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۵۱.

۲۳۱) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۳۹، کتاب الجنائز، باب المیت یعذب ببکاء اهله علیه.

۲۳۲) همان.

۲۳۳) صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ج ۱، ص ۱۵۵؛ صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب ۹، ح ۲۲ و ۲۳.

۲۳۴) صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب ۹، حدیث ۲۵ ؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲۳۵) سوره فاطر، آیه ۱۸.

۲۳۶) المصنّف، ج ۳، ص ۳۴۴.

۲۳۷) العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۹۱.

۲۳۸) کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۳۱.

۲۳۹) المصنّف، ج ۷، ص ۱۷۵.

۲۴۰) سِفر حزقیال، اصحاح ۲۴، فقره ۱۶–۱۸.

۲۴۱) بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۳–۲۹۶.

۲۴۲) وسائل الشیعهٔ، ج ۱۰، ص ۳۹۳، ح ۵، باب ۶۴ از ابواب مزار.

۲۴۳) وسائل الشیعهٔ، ج ۱۰، ص ۳۹۳، باب ۶۶ از ابواب المزار، ح ۱۶.

۲۴۴) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۴.

۲۴۵) تاریخ دمشق، امام حسین‌علیه السلام، ص ۲۳۸ ؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۰ ؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۵۸ ؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲۴۶) تذکرهٔ الخواص، ص ۱۵۲.

۲۴۷) ینابیع المودهٔ، ص ۳۸۹، به نقل از ترمذی.

۲۴۸) اسدالغابهٔ، ج ۲، ص ۲۱؛ سیراعلام النبلاء، ج۳، ص۳۱۵؛ کامل ابن اثیر، ج۳، ص۴۳۴.

۲۴۹) صواعق المحرقه، ص ۱۹۶.

۲۵۰) کامل الزیارات، ص ۲۶۰و۲۶۱.

۲۵۱) بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

۲۵۲) لسان العرب، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲۵۳) اقرب الموارد، ج ۱، ص ۱۲۰.

۲۵۴) وسائل الشیعهٔ، ج ۲، ص ۹۱۵، ح ۱، باب ۸۳، از ابواب دفن.

۲۵۵) امالی طوسی، ص ۱۶۲، ح ۲۰، مجلس ۶.

۲۵۶) کامل الزیارت، ص ۲۰۱، ح ۲، باب ۳۲.

۲۵۷) وسائل الشیعهٔ، ج ۱۵، ص ۵۸۳، ح ۱، باب ۳۱، از ابواب کفارات.

۲۵۸) کامل الزیارات، ص ۲۰۳–۲۰۶، ح ۷، باب ۳۲.

۲۵۹) کامل الزیارات، ص ۲۲۸، ح ۲، باب ۴۰.

۲۶۰) کامل الزیارات، ص ۲۶۰ – ۲۶۶.

۲۶۱) الحدائق الناضرهٔ، ج ۴، ص ۱۶۴.

۲۶۲) کنزالعمال ج ۱ ص ۱۴۷

۲۶۳) همان، ص ۱۴۸.

۲۶۴) تفسیر المنار، ج ۸، ص ۳۰۱.

۲۶۵) التعریفات، ص ۴۸.

۲۶۶) امالی صدوق، ص ۸۶، مجلس ۲۹.

۲۶۷) بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲.

۲۶۸) دور المنبر الحسینی فی التوعیهٔ الاسلامیهٔ، دکتر مقدسی، ص ۱۱۲و۱۱۳.

۲۶۹) منهج فی الانتماء المذهبی، صائب عبدالحمید، ص ۳۱و۳۲.

۲۷۰) لقد شیّعنی الحسین‌علیه السلام، ادریس مغربی، ص ۶۳-۶۵.

۲۷۱) همان، ص ۲۹۷.

۲۷۲) همان، ص ۳۰۳.

۲۷۳) لقد شیّعنی الحسین‌علیه السلام، ص ۳۱۳-۳۱۵.

۲۷۴) آنگاه هدایت شدم، ص ۹۶-۹۸.

۲۷۵) روزنامه جمهوری اسلامی، شنبه، ۱۸ فروردین، ۱۳۸۰، ص ۸.

۲۷۶) کربلاء، الثورهٔ و المأساهٔ، احمد حسσ...یعقوب، ص ۷و۸.

۲۷۷) به نقل از روزنامه جمهور...اسلامی، شماره ۶۷۷۱.

۲۷۸) ابوالشهداء، ص ۱۱۸.

۲۷۹) همان، ص ۶۴.

۲۸۰) ابوالشهدا، ص ۱۴۵.

۲۸۱) المنار، ج ۱، ص ۲۶۷.

۲۸۲) فرهنگ عاشورا، ص ۲۸۳، به نقل از او.

۲۸۳) همان.

۲۸۴) حسین‌علیه السلام، پیشوای انسان‌ها، ص ۹۹، به نقل از او.

۲۸۵) فرهنگ عاشورا، ص ۲۸۲، به نقل از او.

۲۸۶) برترین هدف در برترین نهاد، علائلی، ص ۸۸.

۲۸۷) همان.

۲۸۸) فرهنگ عاشورا، ص ۲۸۱، به نقل از او.

۲۸۹) فرهنگ عاشورا، به نقل از او، ص ۲۸۳.

۲۹۰) ابوالشهداء، الحسین بن علی‌علیه السلام، توفیق ابوعلم، ص ۱۱۹.

۲۹۱) الثائر الاول فی الاسلام، ص ۷۹.

۲۹۲) فرزندان پیامبرصلی الله علیه وآله در کربلا، خالد محمد خالد، ص ۱۰۸-۱۱۰.

۲۹۳) همان، ص ۴۱.

۲۹۴) همان، ص ۱۰۴.

۲۹۵) همان، ص ۳۵.

۲۹۶) چهره درخشان حسین بن علی‌علیه السلام، ص ۱۱۲، به نقل از او.

۲۹۷) فرهنگ عاشورا، ص ۲۸۳، به نقل از او.

۲۹۸) عاشورا در سرزمین‌های قاره اروپا، ج ۳، ص ۲۱.

۲۹۹) روزنامه الجمهوریه، تاریخ ۱۸/۱۲/۱۹۷۲.

۳۰۰) مجموعه گلزار بی‌پایان، ج ۳، ص ۳۷۶.

۳۰۱) روزنامه‌جنگ، پاکستان، به‌نقل ازعاشورا درسرزمین‌های ایران وشبه قاره هند، ص۲۵.

۳۰۲) همان.

۳۰۳) الحسین‌علیه السلام، فی الفکر المسیحی، انطوان بارا، صص ۴۵۳ و ۴۵۴.

۳۰۴) الحسین فی الفکر المسیحی، ص ۶۶.

۳۰۵) همان، ص ۶۵.

۳۰۶) همان، ص ۴۵۲.

۳۰۷) الحسین فی الفکر المسیحی، ص ۴۵۲و۴۵۳.

۳۰۸) همان.

۳۰۹) همان، ص ۴۵۴.

۳۱۰) همان، ص ۴۵۵.

۳۱۱) همان، ص ۴۵۵.

۳۱۲) الحسین فی الفکر المسیحی، ص ۹۷.

۳۱۳) الحسین فی الفکر المسیحی، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۳۱۴) همان، ص ۱۲۸.

۳۱۵) همان، ص ۳۰۳ و ۳۰۴.

۳۱۶) همان، ص ۳۱۲.

۳۱۷) همان، ص ۳۳۲.

۳۱۸) الحسین فی الفکر المسیحی، ص ۷۴، به نقل از او.

۳۱۹) همان، ص ۷۵.

۳۲۰) الحسین فی الفکر المسیحی، ص ۷۷، به نقل از او.

۳۲۱) الحسین فی الفکر المسیحی، ص ۱۷۴، به نقل از او.

۳۲۲) الحسین فی الفکر المسیحی، ص ۲۵۰ به نقل از او.

۳۲۳) الحسین فی الفکر المسیحی، ص ۲۵۷، به نقل از او.

۳۲۴) الحسین فی الفکر المسیحی، ص ۲۷۵و۲۷۶، به نقل از او.

۳۲۵) سیاست حسینی، ماربین، دکتر ژوزف، ص ۵۸.

۳۲۶) همان.

۳۲۷) همان.

۳۲۸) تاریخ النیاحهٔ، ج ۲، ص ۳۰، به نقل از جرجی زیدان.

۳۲۹) مجموعه گلزار بی‌پایان، ج ۳، ص ۳۷۵.

۳۳۰) تاریخ فخری، ص ۵.

۳۳۱) امام حسین‌علیه السلام و اسیران، ص ۴۴۴.

۳۳۲) عید الغدیر، بولس سلامه، ص ۱۸ .

۳۳۳) فرهنگ عاشورا، ص ۲۸۱.

۳۳۴) امام علی‌علیه السلام، صوت عدالت انسانی، ج ۵، ص ۴۹.

۳۳۵) فرهنگ عاشورا، ص ۲۸۰، به نقل از او.

۳۳۶) فرهنگ عاشورا، ص ۲۸۲.

۳۳۷) مجله لواء الاسلام، قاهره، شماره هشتم، ربیع الثانی، ۱۳۶۷ ه ، ص ۶۷.

۵. فلسفه عزاداری امام حسین علیه السلام

مشخصات کتاب

نویسنده : عبدالحکیم سلیمی

ناشر : عبدالحکیم سلیمی

مقدمه

مبارزه عامل عزت و اقتدار است.تنبلی و تن پروری به ذلت و زبونی می‌انجامد. ازنوع مبارزات مقدس‌ترین آن، مبارزه برای اعلای کلمه حق ونابودی باطل است. چنین‌مبارزه مکتبی نیازمند منبع فیاضی است تا بتواند با سرمشق گرفتن از آن روند تکاملی‌اش را به خوبی طی کند. قیام عاشورا الگوی حسنه‌ای است که همواره الهام بخش‌حق خواهان بوده و آنان را در حرکت مبارزاتی‌شان در برابر کفر و ظلم و نفاق رهبری می کند. قیامی که صورت فرا زمانی وفرا مکانی پیدا کرده، همه ساله در ایام محرم در اذهان و اعماق روح حسینیان و آزادگان جهان تجلی می‌یابد.با توجه به عظمت این قیام الهی و نقش مراسم عزاداری در بازسازی آن، بدخواهان تلاش می کنند با ایجاد بدعت‌ها و القای شبهات از قداست و اسوه بودن آن بکاهند. چرا باید برای حادثه‌ای که قرن‌ها از وقوع آن گذشته، عزاداری کنیم؛ سیاه پوش‌کردن کوچه و بازار و محافل و بر سر و سینه زدن تاکی؟تکرار این گونه مراسم چه نفعی به‌حال اجتماع دارد؟ آیا نمی‌شود یاد حادثه عاشورا را با شیوه‌های نو همانند برگزاری همایش‌و کنفرانس مطبوعاتی و... گرامی داشت؟ اصولا فلسفه عزاداری سیدالشهدا چیست؟ این‌پرسش‌ها ممکن است در نزد بیشتر کسانی که با حقیقت عزاداری آشنا نیستند مطرح‌باشد.هر چند عاشورا خورشیدی است که در آفاق ارزش‌های انسانی تابیده؛ هنوز قیام امام حسین و عزاداری آن‌چنان که باید شناخته نیست. مهم‌ترین رسالت خواص تبیین حقیقت عاشورا و فلسفه عزاداری آن است.امام صادق(ع) فرمود: «در هر برهه‌ای از زمان انسان‌های عادل بار مسئولیت این دین را بر دوش می کشند، تأویل اهل باطل و تحریف افراط گرایان نادان رااز آن دفع می کنند»در این نوشتار، نقش عزاداری در بازسازی قیام عاشورا و آثار آن در زمینه‌های گوناگون مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

نقش عزاداری در بازسازی قیام عاشورا و آثار آن در زمینه‌های گوناگون

افزایش ایمان و معنویت

عبادت در مکتب عاشورا سر لوحه آموزه‌های دینی و معنویت روح جامعه اسلامی است.عزت مسلمانان در گرو ایمان و معنویت آنان است. امام حسین(ع) در کربلا آمد تا اعلام کند، مهم‌ترین خطری که جامعه اسلامی را تهدید می کند کم رنگ شدن ایمان و معنویت و جابه‌جایی ارزش‌هاست. عاشورا پیامد «قداست زدایی» و «حریم شکنی»است. مسلمانان می‌دانند یزیدیان امام حسین را

خارجی خواندند تا یزید را امام مسلمانان معرفی کنند. احکام خدا را منزوی کردند تا اهداف شوم خود را پیاده کنند. این همان شبیخون فرهنگی است که به صورت جریان مستمر در فعالیت بوده و هست. امروزنیز ادعا دارند تقدس خلاف علم و عقل است، عقل و علم را آن می‌دانند که خودشان دارندتا عبادت و معنویت را به قربانگاه ببرند. عزاداری را زیر سؤال می‌برند تا پرتو عظمت قیام‌حسینی را از مسلمانان بگیرند، غافل از آن که عاشورا تجلی عبادت، توحید، معنویت،عزت، عدالت، ایثار و تبلور ایمان و ارزش‌هاست. عزاداری بزرگداشت عاشوراست.در فرهنگ شیعه برپایی مراسم سوگواری پیشوایان دین و به ویژه امام حسین و یارانش عبادت است.نماز گلواژه شب عاشورا و سبب افزایش ایمان و معنویت آثار فردای آن است. عزاداری باعث شکوفایی معنویت است،چرا که عزادار امام حسین همنشین با حضرت است. عزاداری راه کربلاست، کربلا- کعبه عاشقان و شیفتگاناست.عزادار باشرکت در این مراسم با امامت اتصال پیدا می‌کند، این پیوند انسان‌ها را حسینی می‌کند،کسی که با او بیعت کند از صف یزیدیان جدا می‌شود، این کار خود عبادت است، چنان که نماز ارتباط با خدا و بریدن از غیر خداست.امام صادق(ع) فرمود:نفس المهموم لحزننا اهل البیت تسبیح... یجب أن تکتب هذا الحدیث بماءِ الذهب؛ «سوگواران بر مظلومیت ما خاندان نفس کشیدن‌شان عبادت است... شایسته است این حدیث با آب طلا نوشته شود.» اشکی که برای امام حسین می‌ریزیم اگر در جهت هماهنگی روح ما باشد، پرواز کوچکی است که روح ما با روح حسینی می‌کند.اگر ذرّه‌ای از همت و غیرت، حرّیت و ایمان، تقوا و عبادت حسینی در انسان بتابد و اشکی از دیدگانش جاری شود، آن اشک بی نهایت ارزش دارد. اشکی که برای عظمت حسین باشد، اشکی که نشانه‌ای از هماهنگی با اهداف امام حسین باشد عامل نجات است و در مواقف حساس چون هنگامه مرگ و فشار قبر، برزخ و قیامت و در موقع حسابرسی دست انسان را می‌گیرد. عاشورا دست نوازش حق است بر جویندگان‌آن؛ عزاداری واسطه فیض الهی و عامل کمال انسانی است. عزاداری تبلور عاشورا و یادآورخاطره‌های ماندگار کربلاست، خاطره‌هایی که در اعماق قلب خونسردترین افراد جوش و خروش ایجاد می‌کند، و احساسات را تحریک می‌سازد. عزاداری یاد خداست، بزرگداشت عاشورا انسان را به سوی خدا پرواز می‌دهد. از منظر قرآن کریم، مراسم سوگواری از شعائر الهی است،تعظیم آن نشانه تقواست. (و من یعظّم شعائر الله فأنّها من تقوی القلوب) و هرکس شعائر الهی را بزرگ دارد این کار نشانه تقوای دل‌هاست. شرط ورود در صف عزاداران حسینی آمادگی قلبی است، دلی که تقوا دارد در این مصیبت عزادار می‌شود، از طرف دیگر عزاداری باعث افزایش تقواست، چرا که برپایی این مراسم، نشانه ایمان و عمل صالح است. (کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند، خداوند مهربان آنان را محبوب قرار می‌دهد).بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود این همه قول و غزل تعبیه در منقارش‌جامعه‌ای که عاشورا دارد عزت دارد، چرا که ایمان و معنویت دارد.در چنین جامعه‌ای دشمنان نمی‌توانند توطئه کنند. شیاطین می‌توانند انسان‌ها را گمراه کنند، اما مخلصان را هرگز. می‌توان گفت عزاداری واقعی بیمه ایمان و معنویت است.

اقتدا به پیشوایان دین

عزاداری وسوگواری بر کسان از دست رفته امری طبیعی است. انسان با عاطفه زنده است، گاه احساسات جریحه دار می‌شود و دل می‌سوزد، آثار آن به صورت اشک تبلور می‌یابد. پیشوایان دین نیز در مصائب عزیزانشان سوگوار شدند، مراسم عزاداری به پاکردند. در فرهنگ ما عزاداری انبیا و اولیای الهی پسندیده است چنان که عزاداری در مصیبت عزیز از دست رفته بشرطی مشکل ندارد که مخالف دستورات شریعت نباشد.رفتار و کردار پیامبر اسلام (ص) در همه زمینه‌ها الگوی ماست. حضرت در شهادت حمزه سیدالشهدا با تعبیر تحریک‌آمیزی می‌فرماید: «لکن حمزة لا بواکی له؛اما حمزه گریه کننده‌ای ندارد». مسلمانان با شنیدن این سخن برای حمزه مراسم عزاداری به پاکردند. ایشان در شهادت جعفر بن ابی‌طالب فرمود:«علی مثله فلتبکﱢالبواکی» «گریه کنندگان باید برای امثال جعفر گریه کنند». در سوگ خدیجه‌ام‌المؤمنین و ابوطالب عموی گرامی‌اش یک سال را در غم و اندوه گذراند

(عام الحزن).گریه‌های حضرت فاطمه۳ در بیت الاحزان یادگار تاریخ اسلام است. امام علی (ع) درباره شهادت مالک اشتر همان تعبیری را به کار برد که پیامبر اسلام درباره جعفر فرمود.ایشان پس از توصیف آن فرمانده دلاور اسلام می‌فرماید: «علی مثل مالک فلتبک البواکی؛ گریه کنندگان باید بر امثال مالک گریه کنند».حادثه عاشورا یک اتفاق عادی و زودگذر نبوده، بلکه طراحی الهی است. حادثه‌ای نیست که فقط ما بر آن گریه و عزاداری کنیم، زمین و آسمان و رسول‌الله و بسیاری از انبیای الهی پیش از وقوع حادثه عزادار شدند و گریستند. به دور از انصاف است درحادثه‌ای که انبیا و اولیای الهی گریه کردند و اشک ریختند عده‌ای در سوگواری برآن امام همام دچار شک و تردید شوند.پیشوایان دین از زمان پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) توصیه کرده‌اند که مصیبت امام حسین (ع) باید زنده بماند و همه ساله تجدید گردد. چرا ائمه دین به این حادثه اهتمام داشتند، چرا برپایی مراسم عزاداری امام حسین را این همه مورد تأکید قرار داده‌اند.فلسفه این مسئله کاملاً روشن است. هدف این بود که مکتب عاشورا زنده بماند.زنده ماندن عاشورا تجلی حیات مجدد اسلام است. خدا می‌داند اگر نبود این گریه‌ها و عزاداری‌ها چه مصیبت‌هایی بر اسلام وارد می‌آورند.امویان پس از شهادت امام‌حسین (ع) تلاش کردند تا خودشان را بر حق، امام حسین و یارانش را مهاجم و طغیانگر معرفی کنند، حتی احادیثی جعل کردند مبنی بر این که عاشورا روز عید و برکت است وتوسط علمای درباری فتوای جشن و شادمانی صادر کردند. طبیعی است وقتی روز عاشورااز زبان شخص رسول‌الله (ص) به عنوان روز عید معرفی شود، با گذشت یکی دو نسل،مسلمانان بر اثر غفلت و تقلید از گذشتگان، این روز را جشن می‌گیرند و آن را از اعیاددینی به حساب می‌آورند.کم‌ترین اثر این تلاش‌ها آن بود که مردم باور کنند امام حسین (ع) از دین بیگانه بوده است. امام حسین(ع) با آینده‌نگری، پدید آمدن چنین فضای آلوده و مسموم را به خوبی پیش‌بینی کرده بود؛ لذا در وصیتنامه سیاسی ـ الهی‌اش پس از بیان عقیده خویش درباره توحید و نبوت و معاد بر این مسئله تاکید می‌کند:«و أنی لم اخرج اشراً و لابطرا و لا مفسدا و لا ظالماً انّما خرجت لطلب الاصلاح فی امهٔ جدّی (ص) ارید أن آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیرهٔ جدّی و ابی علی بن ابی طالب؛ من نه از روی خودخواهی یا برای خوشگذرانی و نه برای فساد و ستمگری از مدینه خارج می گردم، بلکه هدف من امر به معروف و نهی از منکر است و خواسته‌ام از این حرکت، اصلاح مفاسد امت و زنده کردن سنت پیامبر(ص) و راه و رسم پدرم علی بن ابی‌طالب است».پیشوایان دین بعد از شهادت امام حسین (ع) فعالیت وسیعی به راه انداختند وحکیمانه‌ترین چاره اندیشی‌ها را به کار بستند تا توطئه خطرناک دشمن را خنثی کنند.این رسالت با سنت روضه خوانی عزاداری و زیارت کربلاـ دنبال شد. وصیت امام محمد باقر (ع) به اقامه عزاداری در منی در ایام حج و سفارش امامان دین به رفتن زیارت امام حسین (ع) و از نظر پاداش آن را با حج برابر دانستن یا برتر فرض کردن آن بر حج،انشای زیارتنامه‌ها در ماندگاری و اسوه‌سازی قیام عاشورا نقش داشته‌اند.ابوهارون مکفوف می گوید: من روزی به محضر امام جعفر صادق (ع) شرفیاب شدم. حضرت به من فرمود: شعری در رثای حسین (ع) بخوانم. من شروع کردم به خواندن. امام فرمود: این طور نه، همان گونه که در بین خود و در کنار قبر امام مرثیه سرایی می کنید بخوان، یعنی با سوز و گداز بخوان. من خواندم و امام گریست. در آخر حضرت مطالبی درباره ثواب و پاداش روضه خوانی و سوگواری فرمودند، از جمله این که هر کس در رثای حسین شعری بخواند و ده نفر را بگریاند بهشت جای اوست.در حدیثی از امام رضا (ع) نقل شده که فرمود: همانا روز شهادت امام حسین قلب‌ما را مجروح و اشک ما را روان ساخت، عزیز ما را در سرزمین «کرب و بلا» خوار کرد و تا قیامت برای ما اندوه و بلا بر جای گذاشت، پس باید گریه کنندگان بر انسان مظلومی چون حسین بگریند... فرمود «چون ماه محرّم فرا می‌رسید، دیگر پدرم خندان دیده نمی‌شد و از روز اول محرم تا دهم مرتب غم و اندوهش بیشتر می‌شد. روز عاشورا، روز مصیبت و اندوه و گریه او بود و پیوسته می‌فرمود روزی است که حسین کشته شد...»حضرت فرمود: « گریه کنندگان بر امثال حسین باید گریه کنند و گفت پدرم از زمان حلول‌محرّم مرتب گریه می کرد تا روز دهم و این روز اوج مصیبت و غم و اندوه او بود، روزی که حسین(ع) کشته شد». امام زمان (عج) در سوگنامه مفصلی منسوب به حضرت در فرازی از آن می‌فرماید:«جد بزرگوارم،

هر چنـد روزگار مرا از تو دور کرده و در کربلا نبودم که با دشـمنانت نبرد کنم، اما هر صـبح و شام در سوگ تو عزادارم و به جای اشک بر مصـیبت تو خون می‌گریم».تمام این مقدمات، زمینه سازی برای جاودانه کردن حادثه کربلا و همراه ساختن شیعه با اهداف قیام عاشورا بوده است. در زیارت عاشورا که بیانگر اهداف امام حسـین و بهترین وسیله ارتباط امت به امام‌شان است به خوبی فلسفه سیاسـی این قیـام را می‌یـابیم:«بـأبی انت و امّی لقـد عظم مصـابی بک فاسـئل الله الـذی اکرم مقامک و اکرمنی بک ان یرزقنی طلب ثارک مع امامٍ منصور من اهل بیت محمّدٍ؛ «پدر و مادرم فدای تو باد، تحمل حزن و مصـیبت تو بر من (و تمام شـیعیان) به سبب ظلم و سـتمی که بر شـما رفت، دشـوار است پس از خـدایی که مقـام تو را گرامی داشت، و مرا هم به سـبب تو عزت‌بخشـید درخواسـت می‌کنم که روزی من گرداند تا با امام منصور از اهل بیت محمد (ص) –امام عصر (عج) – خون خواه تو باشم».در این نگاه، نهضت حسـینی به صورت یک ثار دایم مطرح است ثاری که یک شیعه باید در هر زمان و در هر مکان در گرفتن آن اهتمام ورزد یعنی در مبـارزه پیگیر حق و باطـل، قیـام عـاشورا یـک قیـام اسوه است و چنان تصویر شـده که گویی همه اهل باطل دراین خون ریزی نقش داشـته‌اند و باید از آنان انتقام گرفت. پس عزاداری تبعیت از سـیره‌پیشوایان دین است. شیعیان امام حسین و هر کسی که برای انسان شرافتی و عظمتی قایلنـد همه ساله قیام عاشورا و شـهادت سالار شـهیدان را با برپایی عزاداری گرامی، و خلوص خویش را با گریه و سوگواری بر مصـیبت جانگـداز کربلائیان ابراز می‌دارنـد.امام صادق (ع) این مجالس را دوست می‌دارد، فرمود: «انّ تلک المجالس احبّهـا فـاحیوا امرنـا فرحم الله من احیـا امرنا؛ من این مجالس را دوست می‌دارم، پس امر ما رازنـده نگه داریـد، خداونـد رحمت کند کسـی را که امر مـا را زنـده می‌کنـد». اگر امام (ع) این مجالس را دوست می‌دارد شـرکت کننـدگان در آن را نیز مورد محبت قرار می‌دهد. محبت امام صادق (ع) اکسیر زندگانی است.

احیای شخصیت و اهداف امام

امام حسـین(ع) در نزد آگاهان از آرمان‌های والای او، نمادِ هدایت و الگوی انسانیت و سـرلوحه شریعت رمز و قهرمانی و اسوه ایثار و فداکاری در راه دین است، چنان که کلمه «یزید» مظهر فساد و تباهی و فسق و فجور و تهاجم فرهنگی و نشـر بدی‌هاست.عزاداری و روضه خوانی، باز سازی خاطره فـداکاری و جانبازی امام حسـین و یارانش در راه پاسداری از حق و عدالت است. عزاداری باعث زنـده کردن اهـداف امام‌حسـین (ع) است. چرا که «من ورّخ مومناً فقـد احیاه؛ بازگو نمودن تاریـخ زنـدگانی مؤمنی درحقیقت زنده کردن اوست» و زنـدگی مؤمن در گرو زنـده ماندن اهداف والای اوست.کسـی که فردی را زنده کند گویا همه مردم را زنده کرده است.یاد حسـین و اهداف والای او، ملت‌ها را زنده می‌کند، ترویج اندیشه حسـینی توسعه حیات و زندگانی است. این نام و این قیام همیشـه فریـادی پر طنیـن در برابر هر سـتمگری است. توسـل بـه عـاشورا طریـق هـدایت و عامـل نجـات اسـت. اسـلام بیمه عـاشورا است،عاشورا بیمه عزاداری‌ها. امام باقر(ع) وصـیت می‌کند در «مِنی» مراسم عزاداری به پاکنند، که چرا. سـفارش حضرت، مشتمل بر نکته مهم سیاسـی – روانی است. مردم را به مظلومیت اهل بیت متوجه می‌کنـد. توجه مردم به این امر مهم، زمینه احیای اهـداف امام (ع) است. این عزاداری هـاست که افکـار حسـینی را در اعمـاق جـان و انـدیشه مردم نفوذ می‌دهـد، عواطف و احساسـات را به شور می‌آورد، و حرکت می‌آفریند. «روضه سیدالشـهدا برای حفظ مکتب سیدالشـهداست. آن کسانی که می‌گویند روضه سیدالشـهدا را نخوانیـد،اصـلا نمی‌فهمنـد مکتب سیدالشـهدا چه بـوده و نمی‌داننـد یعنی چه. این گریه‌هـا و این روضه‌هـا این مکتب را حفـظ کرده است... اینهـا خیال می‌کننـد حالا ما بایـد (به جای روضه) حرف روز بزنیم. حرف سیدالشـهدا همیشه حرف روز است، اصـلاً حرف روز را سیدالشـهدا آورده، دست ما داده... این مجالس و عزاداری اباعبـدالله الحسـین یک متینگ و فریادی است برای احیای مکتب سیدالشـهدا...».تاریخ بعد از عاشورا را مطالعه کنید. متوکل عباسـی و دیگر زمامداران آن روز چه تعداد از شـیعیان امام حسین(ع) را به جرم بر پا نمودن مواکب و عزاداری و زیارت مرقـد مطهر آن حضـرت به صورت فجیع و ظالمانه‌ای به شـهادت رساندند. دیده‌بان

هایی را درمسیر کربلا قرار داده بودند تا زواران امام را دستگیر و به قتل برسانند، چرا این گونه عمل می کردند. این کارها دلیلی نداشت جز این که آنها از احیای مکتب امام حسین احساس خطر می کردند.در برابر حرکت ویرانگر دشمنان اسلام، پیشوایان دین بر عزاداری و روضه خوانی و زنده نگه داشتن عاشورا اهتمام ورزیدند. فلسفه آن روشن است. حسین یک سمبل است باید به صورت الگو زنده بماند. هر سال که محرم طلوع می کند، امام حسین(ع) با آن افکار والا و فریادهای شورانگیزش ظهور می کند و ندا در می‌دهد:«الا ترون أن الحق لا یعمل به و أن الباطل لا یتناهی عنه لیرغب المؤمن فی لقاءِ الله محقاً» آگاه باشید، ای مردم نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی گردد و نتیجه آن این است که مؤمن به شهادت در راه حق تشویق شود و با تمام وجودش به امام حسین اقتدا کند: لااری الموت الا سعادهْ و الحیاهْ مع الظالمین الا برما؛ «زندگی [در چنین وضعی] باستمکاران برای من ننگ‌آور است، مرگ در نظر من جز سعادت چیزی نیست».عزادارن بر بلندای محافل‌شان این شعار را نوشته‌اند:«الموت خیر من رکوب‌العار؛ مرگ از زندگی ذلت بار بهتر است».آنچه در مراسم عزاداری بازخوانی می‌شود، شعارهای زندگانی است. سوگواری تداوم راه و اهداف عاشورا است. در فرهنگ شیعه، عالم همان گونه که محضر خداست تجلی اندیشه عاشورا و عزت عاشورائیان نیز هست. همه محراب و منبرها از امام حسین (ع) است. پس اگر از ما بپرسند چرا در روز عاشورا عزاداری می کنید،حسین حسین می گویید و بر سر و سینه می‌زنید درپاسخ می گوییم می‌خواهیم با امام خود تجدید بیعت کنیم، فریاد او را که در جهان طنین‌انداز است بشنویم، ما هر سال می‌خواهیم تجدید حیات بکنیم.روز عاشورا روز تجدید حیات ماست. عاشورا روح اسلام است می‌خواهیم آن را از نو به جامعه تزریق کنیم، عاشورا تجلی احساس جهاد و شهادت و فداکاری در راه حق و امر به معروف و نهی از منکر است، می‌خواهیم با عزاداری این احساس را در خود زنده نگه‌داریم. عزاداری لبیک به امام حسین(ع) است و این سفارش قرآن کریم است که (یا ایهاالّذین آمنوا استجیبوا لله و للرّسول اذا دعاکم لما یحییکم) ای کسانی که ایمان آورده‌اید دعوت خدا و پیغمبر را اجابت کنید، هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد». عاشورا زنده نگه داشتن روحیه فداکاری در اجتماع است. شعار عاشورا،شعار احیای اسلام است گویا ندای امام حسین بلند است: چرا بیت المال مسلمانان‌حیف و میل می‌شود، چرا حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام می کنند، چرا در برابرتوهین کنندگان به مقدسات سکوت می کنید، چرا فقر و تبعیض در جامعه اسلامی رو به افزایش است، عاشورا و عزاداری از یک سو زنده نگه داشتن روحیه امر به معروف و نهی از منکر و از سوی دیگر پاسخ به این چراهاست.به عقیده امام راحل (ره) این یک دستور است به این که هر روز و در هر جا باید همان نهضت و همان برنامه را ادامه بدهید. امام حسین(ع) با عده کم همه چیزش را فدای اسلام کرد و مقابل یک امپراطوری بزرگ ایستاد و «نه» گفت... و این مجالس به دنبال همین است که این «نه» محفوظ بماند. کسانی که می گویند روضه نخوانید نمی‌دانند که گریه کردن بر عزای حسین زنده نگه‌داشتن نهضت است. آنهایی که به شماملت بیهودگی گریه را می‌قبولانند. بزرگ‌هایشان و اربابانشان از این گریه‌ها می‌ترسند.در جای دیگر تأکید می کنند که «... آن روضه‌های سنّتی و آن مصیبت‌ها را زنده نگه داریدکه برکاتی که به ما می‌رسد از آنهاست، این برکات از کربلاست. کربلا و نام مبارک سیدالشهدا را زنده نگه دارید که با زنده بودن او اسلام زنده نگه داشته می‌شود».با این تبیین روشن می‌شود که عاشورا نه پایان است و نه آغاز، واقعه‌ای است محصول علت‌های تاریخی خود و حادثه‌ای است مشحون از عبرت برای بعد از آن.

نجات اسلام

عاشورا کامل کننده رسالت است. آن گاه که رسول خدا (ص) ندای توحید سر داد و به‌اذنِ الهی مردم را به اسلام دعوت کرد، صورت آن در تاریخ اسلام شکل گرفت و در کربلاکامل شد. تعبیر پیامبر اکرم (ص) «حسین از من و من از حسینم» تجلّی نقش قیام‌حسینی در این زمینه است. امام حسین با قیام الهی‌اش اسلام را از انحصار توطئه‌های بنی امیه نجات داد. برای پی بردن به عظمت

این قیام کافی است به خطراتی که در آن زمان اسلام را تهدید می کرد توجه شود. سرنوشت امت اسلام به گونه‌ای رقم خورد که یزید فرماندار جهان اسلام شد، یزیدی که فسق و فجورش شهره جهان بود. امام حسین در پاسخ به مروان بن حکم والی مدینه که او را به بیعت با یزید فرا می‌خواند فرمود«سمعت جدّی رسول الله(ص) یقول: الخلافهٔ محرمهٔ علی آل ابی سفیان فاذا رأیتم معاویهٔعلی منبری فابقروا بطنه و لقد راه اهل المدینهٔ علی منبر رسول الله فلم یفعلوا به ما امروا فابتلا هم بابنه یزید؛ شنیدم از جدم رسول خدا که فرمود خلافت بر خانواده ابوسفیان حرام است و اگر روزی معاویه را بر بالای منبر من دیدید او را بکشید، ولی مردم مدینه او را در منبر رسول دیدند و نکشتند و اینک خداوند آنان را به فرزندش یزید فاسق مبتلا کرده است». یزید کسی بود که علناً تمامی مقدسات را هتک کرد.به نمونه‌ای از گفتار کفرآمیز او توجه کنید:«محمد با ملک و حکومت بازی کرد، نه‌وحی بر او نازل شده بود، نه از آسمان خبری داشت، من از قبیله خود نیستم اگر از فرزندان احمد انتقام نگیرم... اگر پدران من می‌دیدند آنچه که من با فرزندان احمد در کربلا انجام دادم هر آینه از کثرت شادی و سرور فریاد بر می‌آوردند و می گفتند دست مریزاد ای‌یزید». شرایط به گونه‌ای بود که:«علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الأمهٔ براعٍ مثل یزید؛فاتحه اسلام را باید خواند آن گاه که امت به فرمانروایی چون یزید گرفتار آید».اگر قیام امام حسین نبود «نه از تاک، نشان بود و نه از تاک نشان». این نهضتِ الهی اسلام را نجات داد. امام حسین تصمیم گرفت از انحرافات فکری و دینی امت جلوگیری کند و معنای دین و خلافت و حکومت اسلامی و هدف رسالت رسول خدا را به جهانیان معرفی کند، اقبال لاهوری با اشعار زیبای خودش نقشِ قیام امام حسین (ع) را این گونه به تصویر می کشد:چون خلافت رشته از قرآن گسیخت حریت را زهر اندر کام ریخت‌خاست آن سرجلوه خیر الامم چون سحاب قبله باران در قدم‌بر زمین کربلا بارید و رفت لاله در ویران‌ها کارید و رفت‌تا قیامت قطع استبداد کرد موج خون او چمن ایجاد کردبهر حق در خاک و خون گردیده است پس بنای «لا اله» گردیده است‌امام حسین (ع) چهره یزید و یزیدیان را به مردم شناساند و حساب آنان را از حساب دین و قرآن جدا کرد.امام راحل (ره) دراین رابطه می‌فرماید «یکی از رمزهای بزرگ که بالاترین رمز است قضیه سیدالشهداست. سیدالشهدا (ع) مذهب را بیمه کرد، با عمل‌خودش اسلام را بیمه کرد و نگه داشت... آن نهضت باید حفظ شود، اگر ما بخواهیم مملکت‌مان مستقل و آزاد باشد باید این رمز را حفظ کنیم». از دیدگاه شهید مطهری بزرگ‌ترین اثر حادثه کربلا این است که پرده نفاق را درید و حساب سلطنت عملاً از حساب دین جدا شد، اگر نهضت عاشورا نبود، امویان به نام دین بر مردم حکومت می کردند، البته چسبیدن آنها به دین در نظر عده‌ای آنها را تبرئه می کرد و در نظر عده‌ای‌دین را ملوث می کرد.امام حسین (ع) در کربلا آمد تا برای ابد بر پیشانی باطل، اگر چه رنگ حق خورده باشد مهر بطلان بزند و خون خود و یارانش و اسارت اهل بیتش را مایه رسوایی آنان سازد و تصمیم گرفت راه را به حق جویان بنمایاند که مثلی لا یبایع مثله: حسینیان هرگز با یزیدیان بیعت نمی کند.عزاداری امام حسین (ع) یعنی تعقیب گام به گام رفتار آن حضرت در راستای احیای اسلام. عزاداری مقابله با تهاجم فرهنگی دشمنان دین از یک سو و پاسداری از ارزش‌های دینی از سوی دیگر است.آموزه‌های مجالس عزاداری امام‌حسین (ع) دو سویه است،شرکت کنندگان و شاگردان این مکتب می‌آموزند که حریم دین را باید پاس دارند و در برابر توطئه‌های بیگانگان و دیگر اندیشان به مقابله برخیزند تاعزت و سعادتشان که در دین متجلّی است حفظ گردد و یاد می گیرند که در دنیای غوغاسالارِ امروز تنها راه موفقیت آن است که به امام حسین اقتدا و روحیه حسینی پیدا کنند.چون «حسین بن علی یک سوژه بزرگ اجتماعی است. حسین بن علی در آن زمان یک سوژه بزرگ بود.هر کس می‌خواست در برابر ظلم قیام بکند شعارش یالثارت الحسین بود،امروز هم حسین بن علی یک سوژه بزرگ است،سوژه‌ای برای امر به معروف و نهی از منکر، برای اقامه نماز، برای زنده کردن اسلام، برای این که احساسات و عواطف اسلامی در وجود ما احیا بشود».خلاصه آن که اگر قیام عاشورا نبود اسلام و امویت آن‌چنان به هم پیوند می‌خورد که تفکیک آنها ناممکن می‌شد و با زوال امویان اسلام نیز سقوط می کرد. عزاداری درس «دیانت عین سیاست» است. خوف دشمنان اسلام از مجالس سوگواری دقیقاً به این علت است، که این مراسم ضامن بقای اسلام است.

عاشورا تداوم اسلام است و اسلام زنده عاشورا. عزداری دژ نگهبانی آموزه‌های وحی است در گستره زمان. عزاداری تجسم اعلای اندیشه حسینی و تفکر ناب اسلامی است و این گونه مراسم عزاداری باعث عزت مسلمانان و تجلی اقتدار ایمان است.

احیای تفکر دینی

پیکار حق و باطل، پیکاری است مستمر. در این میدان کسانی در صف حق پایدارند که بصیرت دینی دارند و بر طریق حق صابرند.رمز بریدن از حق و پیوستن به باطل نداشتنِ تفکر اسلامی و بی‌صبری است.امام علی(ع) می‌فرماید:«الا و لا یحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر و العلم بمواضع الحق؛ بدانید که پرچم مبارزه با باطل و کفر را جز آنها که اهل بصیرت و صبر هستند و به جایگاه و موضع حق علم دارندنمی‌توانند بر دوش بکشند».بدخواهان نیز با اطلاع از نقش تفکر دینی همواره سعی کرده‌اند جامعه را از شعور دینی تهی کنند و این آفتی است که همیشه جامعه اسلامی را تهدید می کند و همانند بیماری سرطان پیکر اجتماع را فرا می گیرد، روحیه ذلت و خواری و انظلام در افراد پیدا می‌آید و آنان را از عکس‌العمل در برابر مظالم باز می‌دارد، سرانجام دشمنان اسلام خواسته‌های خود را بر آنان تحمیل می کنند و آنان نیز پذیرا می‌شوند.در صدر اسلام پس از دوران رسالت،تهاجم فرهنگی دشمن به هدف نابود کردن اندیشه دینی آغاز شد.به تدریج صفات ممتاز و برجسته مسلمانان عصر پیامبر از بین رفت. «در آن جامعه کسی هم که برای مردم معارف می گوید کعب الاحبار است، یهودی تازه مسلمانی که پیامبر را هم ندیده است... او در مجلس عثمان نشسته بود که جناب ابوذر وارد شد، چیزی گفت که ابوذر عصبانی شد و گفت:تو حالا داری برای ما از اسلام و احکام اسلامی سخن می گویی؟این احکام را خودمان از پیامبر(ص) شنیده‌ایم. وقتی معیارها از دست رفت، وقتی ارزش‌ها ضعیف شد... آن وقت در عالم فرهنگ و معارف هم چنین کسی سر رشته‌دار امور معارف الهی و اسلامی می‌شود.کسی که تازه مسلمان است و هر چه خودش بفهمد می گوید - نه آنچه که اسلام گفته است». این روند تهاجم فرهنگی ادامه پیدا کرد. بر اثر تبلیغات امویان و تعطیل اجرای برنامه‌های اسلام،ممنوعیت ترویج ارزش‌های صحیح، انزوای شایستگان و دانش وران، شعورِ دینی مردم ضعیف، و اندیشه به انحطاط گرایید.قیام عاشورا همان گونه که فرسودگی پیکر امت اسلام را از بی بصیرتی به نمایش گذاشت فرو پاشی نظام آلوده به اسلامِ ابوسفیانی را فریاد کرد. امام حسین قیام کرد و به مردم عشق و ایدآل داد، رکن اصلی زنده شدن ملتی همین است، مردمی که احساس دینی دارند شخصیت دارند. شخصیت امام حسین(ع) حیات تازه‌ای در عالم اسلامی دمید و به آنها شخصیت داد. شخصیت دادن یک ملت به این است که به آنها عشق و ایده آل داده شود و اگر عشق‌ها و ایدآل‌هایی دارند رویش را غبار گرفته است، آن گرد و غبار را زدود و دو مرتبه آن را زنده کرد».امام حسین(ع) در کربلا آمد تا اعلام کند که اگر کعب الاحبار (یهودی تازه مسلمان) و تمیم الداری(مسیحی تازه مسلمان) و امثال آنان در عرصه فرهنگی جامعه راه پیدا کنند و معارف اسلامی از زبان شوم آنان تبلیغ شود تفکر اسلام ناب مسخ می‌شود و شعور دینی مردم زائل می گردد. امام حسین(ع) خواست عزت فرهنگی و شعور دینی را احیا و رسالت دینی مسلمانان را برای همیشه تاریخ یادآوری کند که:تیغ بهر عزت دین است و بس مقصد او حفظ آئین است و بس‌ما سوالله را مسلمان بنده نیست پیش فرعونی سرش افکنده نیست‌خون او تفسیر این اسرار کرد ملت خوابیده را بیدار کردتیغ لا ـ چون از میان برون کشید از رگ ارباب باطل خون کشیدنقش الا ـ الله بر صحرا نوشت سطر عنوان نجات ما نوشت‌رمز قرآن از حسین آموختیم زاتش او شعله‌ها اندوختیم‌شوکت شام و فرّ بغداد رفت سطوت غرنا طه از یاد رفت‌تار ما از زخمه‌اش لرزان هنوز تازه از تکبیر اوایمان هنوزای صبا ای پیک دور افتادگان اشک ما بر خاک پاک او رسان‌پیروان امام حسین در مکتب عاشورا و در مجالس عزاداری، با حقیقت دین آشنا می‌شوند، تفکر دینی‌شان باز سازی می گردد و با اشک دیدگانشان حدیث «حسین منّی و أنا من حسین» را تفسیر می کنند.عزاداری تجلی بیعت عاشقانه با تفکر حسینی است؛سوگواری و توسل مکتب عالی سازندگی اندیشه دینی است.بازگویی تاریخ عاشورا، ایمان را استحکام،اخلاق را نیک و همت را بالا می‌برد. اگر برای ترغیب

مردم به فضایـل انسانی و زنـده کردن تفکر دینی مؤثّرترین راه،ارائه الگوهای عملی است، چه کسـی سـزاوارتر از امام حسـین (ع) و یـاران حضـرت؟موریس دوکبری در پاسـخ به مخالفان عزاداری می‌گویـد:اگر آنان حقیقت عاشورا رامی‌دانسـتند این عزاداری‌ها را مجنونانه نمی‌پنداشـتند، زیرا پیروان حسـین در این مراسم یاد می‌گیرند که پستی و زیر دستی و استعمار و استثمار را نباید قبول کرد، زیرا شـعار رهبرشـان نـدادن تن به زیر بـار ظلم و سـتم بود... ملتی که از گهواره تا گور تعلیماتش چنین است، همه سـربازان حقیقی عزت و شـرافتند. امروز اگر استقلالی در مسلمانان مشاهده می‌شود عامل اصلی آن پیروی از دستورات قرآن و اسلام است و خواهیم دید روزی را که مسلمانان عالم در سایه اتحاد واقعی مانند صدر اسلام شرق و غرب و عالم را مطیع اوامرخود سازند. عزاداری عزت دینی است،چرا که:درس آزادی به دنیا داد رفتار حسـین بـذر همت در جهان افشانـد افکار حسـین‌با قیام خویش بر اهل جهان معلوم کرد تابع اهل ستم گشتن بود عار حسین‌زندگی پیکار باشد در ره اندیشه‌ها باشد این گفتار شیرین و گهربار حسین

تولا و تبرا

دو گروه در کربلا در برابر هم ایستادند، یکی در اوج عداوت و دیگری در بلندای محبت نسبت به دین. عاشورا نتیجه این رویارویی است.عاشورا نمایش تولا و تبرا است.در یک طرف حسین و حسینیانند که در رفتار و کردارشان دیانت و حق پرستی موج می‌زند به گونه‌ای که انسـان به آن افتخار می‌کنـد، در طرف دیگر یزیـد و یزیدیاننـد که تجسم جنایت و خباثت هسـتند، بشـر از عملکرد آنان سرافکنـده است.امـام حسـین (ع) در کربلاـ حـدیث شـریف «هـل الـدین الا الحبـ و البغض» را با خون تفسـیر کرد و شـیوه محبّت و عـداوت را به جهانیان شـناساند. از آن‌گاه که امام حرکت را آغاز کرد تا روز عاشورا حتی در لحظه‌های شـهادت بر این اصل تأکید کرد که «مثلی لا یبایع مثله»؛ «حسـینیان با یزیدیان بیعت نمی‌کنند». امر به معروف و نهی از منکر که از اهداف اصلی قیام امام حسین (ع) است بیـانگر اهتمـام ایشان در امر ولایت و برائت است.در روایات متعـددی از پیشوایان دین نقل شـده که دین چیزی جز محبت نیست.در جامعه‌ای که دین حاکمیت نـدارد،طبیعی است از محبت دینی نیز اثری نخواهدبود.عزاداری ترویج محبت است و گریه در مجـالس عزاداری اکسـیری است که دل‌هـا را حسـینی می‌کنـد،عشق سـازی می‌کنـد،و این عشق‌است که دل را دل می‌سازد. بر پایی مجالس عزاداری نماد «تولّی و تبری» است بی تفاوت ماندن مؤمن در برابر موافقان و مخالفانِ عقیدتی عیب و گناه است.شیعه عاشق است، مـذهب او بر مبنـای محبت و عشق‌استوار است. بـذر این کیمیـای زنـدگانی در عصـر رسـالت کاشـته شـد.کـارآیی ایمـان در مرحله‌عمل و تحرک هنگامی است که با محبت و عشق و پیوند عاطفی همراه باشد. و در تفکردینی ما محبت واقعی و عشق و علاقه به اهل بیت (ع) است که اوج آن در عاشورا تجلی می‌یابد.ابن عساکر از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند:روزی در محضر پیامبر (ص) بودیم،علی (ع) وارد شد،حضـرت فرمود «و الّذی نفسـی بیده أن هذا و شـیعته هم الفائزون؛سوگند به کسی که جانم در دست اوست این مرد (علی (ع)) و شـیعیانش در روز قیـامت ازرسـتگارانند».امـام صـادق (ع) فرمود «أن شـیعتنا منّا خلقوا من فاضل طینتنا... یفرحون لفرحنـا ویحزنون لحزننـا؛ شـیعیان از هستند از طینت مـا آفریـده شده‌انـد، در شـادی مـا مسـرور و درگرفتـاری مـا محزون و گرفتارند».در قرآن کریم محبتِ اهل بیت اجر رسالت است (قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودهٔ فی القربی)؛ بگو ای پیامبر، من از شما اجر و مزدی درخواست نمی‌کنم،مگر دوستی خویشاوندانم، بر اساس نقل شـیعه و سنّی در روایات زیادی پیامبر گرامی اسـلام نشان می‌دهد منظور از «قربی» اهل بیت و نزدیکان و خاصان حضـرت هسـتند. آن‌گاه که آیه مودت نازل گشت اصـحاب عرض کردند یا رسول الله(ص) خویشاونـدان تو که محبت آنـان بر ما واجب است کیاننـد؟ فرمود:علی و فاطمه و فرزنـدانشان، (این سـخن را سه بار تکرار کرد). این حـدیث را حدود پنجاه کتاب از اهل سنّت نقل کرده‌اند.برپایی مراسم عزاداری مفاد حدیث «هل الدّین الا الحب و البغض»است.به بیـان دیگر حب و بغض دینی وجود چنین مجالسـی را ایجـاب می‌کنـد تـا شـرکت کننـدگان عملاـ تولاـ و تـبرا را به جهانیـان نشـان دهنـد.عزاداری از یـک طرف ابراز محبت است به پاک‌ترین اهـداف انسانی و الهی و عرض ارادت به پیشـگاه سالار

شهیـدان، از طرف دیگر اظهارِ انزجار و تنفر از همه پلیـدی‌ها و زشتی‌ها و اعلام برائت از یزیـد و یزیدیان در همه زمان‌ها و مکان‌ها. این محبت و برائت اگر اساسـی باشـد فقط در علاقه خلاصه نمی‌شـود، بلکه آثـار آن در عمـل خـود را نشـان می‌دهـد محب را با محبوب پیونـد می‌دهـد،به گونه‌ای که در مسیرخواسـته و اهـداف اوگـام برمی‌دارد و این گونه اعلام حضور می کنـد:«أنی سـلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم و ولی لمن والاکم و عـدوّ لمن عاداکم فاسئل الله الّذی اکرمنی بمعرفتکم و معرفهٔ اولیائِکم و رزقنی البرائهٔ أن یجعلنی معکم فی‌الـدنیا و الا ٔخرهٔ و ان یثبت لی عنـدکم قـدم صدقٍ فی الدنیا و الا ٔخرهٔ؛ [ای عاشورائیان] من با دوسـتان شمـا در صـلح و بـا دشـمنان شـما در جنـگ و ستیزم، دوسـتان شـما را دوست دارم و دشـمنان شـما رادشـمن می‌دانم و از کرم حق درخواست می کنم که با معرفت شـما و دوسـتان شما مرا گرامی سازد و به من لطف نماید و همیشه بیزاری از دشمنان شما را روزی من کند و مرا در دنیا و آخرت با شما همنشین قرار دهد و در دو عالم به مقام صدق و صفای شما مرا ثابت قدم نگه دارد».این دعا و زیـارت چه می‌خواهـد برای مـا بیـان کنـد،یـک توجه بـاطنی به آن مـا را به نقش عزاداری رهنمون می‌سـازد. عزاداری یعنی کمـال جویی،عزادار عاشق حسین است چون کمال انسانی را در وجود او می‌یابـد و راه رسیدن به کمال نهایی (قرب الی الله) را در کربلا می‌بینـد.گریه در مجـالس عزاداری گاه از سر شوق است. بسیاری از قضایای کربلا به سـبب روحِ حماسـی داشـتن آن شوق آفرین است و شورانگیز. داستان شب عـاشورا را به یـاد آوریـد،آن‌گـاه که امـام بیعت را از یـارانش برمی‌دارد، می‌فرمایـد: ای یاران من از تاریکی شب اسـتفاده کنید بروید، زیرا اینان به جز من به کسـی کار ندارند... سکوت عجیبی بر مجلس حاکم بود یاران با وفا، یکی پس از دیگری و به نوبت با تعبیرات زیبایی اعلام حضورکردنـد:«و لَم نفعل ذلک؟ لنبقی بعـد ذلک،لا ارانا الله ذلک ابـداً؛ برای چه تو را بگـذاریم وبرویم، آیا برای این که بعـد از تو زنده بمانیم، خدا هرگز چنین روزی را نیاورد»، این سـخن‌عزت آفرین را نخسـت حضـرت عباس (ع) گفت، دیگران نیز او را متابعت کردنـد.مسـلم بن‌عوسـجه می گوید: ای پسـر پیغمبر خداوند زندگی بعد از تو را نصیب من نگرداند، می‌جنگم تا نیزه و شمشیرم را در سینه دشمنانت فرود آورم، اگر وسیله‌ای نداشته باشم با سنگ مبارزه می کنم و از تو دور نمی‌شوم تا با تو بمیرم. سـعید بن عبـدالله عرض می کند. ای فرزند پیامبر، اگر بدانم در راه تو کشـته می‌شوم و سـپس زنده می گردم و زنده زنده می‌سوزم و بدانم که هفتاد بار با من چنین می‌شود از تو جدا نمی‌شوم تا قبل از تو مرگ خویش راببینم.پس از آن زهیر بن قین برخاست و گفت:ای پسـر پیامبر، دوست دارم هزار بار کشـته و باز زنـده شوم و خداوند تو را و اهل بیت تو را زنده بـدارد. هر یـک از یـاران و اصـحاب امـام حسـین (ع) در آن شب عشق و عزت با بهترین تعبیرات ممکن اعلام وفاداری کردنـد.چرا چنین نباشد، کسانی که می‌دانند مرگ یک مرتبه بیش نیست، اما فداکاری و جانبازی در راه امام حسین عزت و سعادت جاودانی را در پی دارد. عزاداری یـادآوری چنیـن صـحنه‌های عزت آفریـن و شـورانگیزی اسـت که تـأثیر آن را در وجـدان‌های پـاک فقـط در قطره‌های اشک می‌توان دیـد و تفسیر کرد.گریه و عزاداری گاه جنبه عاطفی دارد.انسان با عاطفه زنـده است، آنچه در درون قفسـه سینـه او قرار دارد، قلب است نه سـنگ. اگر قلبی بـا شـنیدن منـاظر تکـان دهنـده کربلاـ به درد آیـد،احساسـش جریحه‌دار گردد و شراره‌هـای آتشین خود را به صورت قطره‌هـای اشـک به خارج پرتاب کنـد این نشانه قوت و سـلامت دل است، نه علامت ضـعف. درمجـالس عزاداری، صـحرای رنگین کربلاـ بـدن‌های قطعه قطعه شـده شـهیدان، سـرهای‌عزیزان پیـامبر خـدا بر نیزه‌هـا و خیمه‌های سوخته، گوش‌های پاره،بـدن‌های تازیانه خورده،خرابه شام، تازیانه و لب‌های مبارک امام حسـین (ع) هلهله و شادمانی مردم کوفه و شام،جسارت به خاندان عصـمت و طهارت، موهای سـفید شده و قد خمیده زینب، و مصایب امام سجاد (ع)... باز سازی و یادآوری می گردد.امکان نـدارد انسانی از شـنیدن این مصائب به شور و هیجان نیایـد و بر یزیـدیان نفرین نکند عملکرد آنان را مورد اعتراض قرار ندهـد. بـه این ترتیب، گریه بر امام‌حسـین (ع) و یـارانش در نهـایت تبـدیل به گریه و اعـتراض و پرخـاش می گردد.گریه‌ای که تجسم اهـداف کربلاـ بر گونه‌هـاست تـأثیر این گریه‌هـا به مراتب بیشتر از حرف و سـاز وکارهـای امروزی است. این اشک‌ها اساس دشـمنان را می‌لرزانـد.گریـه حضـرت فـاطمه زهرا (س) در بیـت الاـحزان پیـام داشـت برای آینـدگان، برای‌همیـن بـدخواهان سـعی

می کردنـد او را از این عمل باز دارنـد. امام راحل (ره) با درک تأثیراین گریه‌ها توصـیه می کننـد «در سرتاسـر کشور مجلس روضـه باشد، همه روضه بخوانند وهمه گریه کنند».پیروان‌مکتب عاشورا می توانند از طریق شعار دادن، سرود خواندن، برگزاری همایش‌ها و... پیونـدشان را با اهـداف عاشورا ابراز نماینـد، اما عزاداری و سوگواری صادقانه‌تر می‌توانـد بیانگر این پیوند باشد، چرا که به قول معروف شـنیدن کی بود ماننددیـدن. مجـالس عزاداری بازسـازی مصـائب کربلاـ و تجسم افتخارات عاشورائیان است.فرض کنیم که همه مردم می‌داننـد در کربلاـ چه گـذشت، این دانسـتن تأثیر دارد، اما اگرصـحنه‌های عاشورا بازسازی شود، شـهر سـیاه‌پوش گردد، دسته‌های عزاداری راه بیفتد، به‌مراتب تأثیر بیشتری دارد.این اقدامات اعلام وفاداری به اهداف والای امام حسین است.حال می‌دانیم چرا امام حسـین از حلقوم بریـده فریاد کرد «او سـمعتم بغریبٍ او شـهیدٍ فانـدبونی؛ اگر خبر غریب یا شـهیدی را شـنیدید بر من گریه کنید» چون گریه برشـهید هماهنگی با روح او، شرکت در حماسه، و حرکت در موج اوست. عزاداری بازسازی صحرای خاطره‌آلود کربلاست.یادآوری آن در اعماق قلب خونسـردترین افراد جوش و خروش برمی‌انگیزد، حزن و انـدوه و هیجان شدید پدید می‌آورد و روح را در معـارج کمـال چنـان پرواز می‌دهـد کـه همه دنیـا در برابر آن نـاچیز جلوه می کنـد. ادوارد برون خاورشـناس انگلیسـی می گویـد «کیسـت که عزاداری شـیعیان را ببینـد، ولـو این که پیرو مـذهب دیگری باشـد و حقیقت آن مراسم را که از مظـاهر عـالیه احساسات مـذهبی آنان است و اهمیتی راکه این سوگواری نزد شـیعیان دارد تا حدی در ضـمیر خود احساس نکند؟»آری، عزاداری رمز محبت است، هیـچ قـدرتی نمی‌توانـد این محبت خـالص و ارادات بی‌شائبه را که شـیعیان به ساحت پیشوای امام شـهیدان تاریخ ابراز می‌دارنـد از دل آنـان بیرون کنـد. این محبت مـا را زنـده می‌دارد و امیـد می‌دهـد، زیرا این نمـاد (الگو) راه را به‌محبانش نشان می‌دهد و وجود آنان را از آرمان‌های والا سـرشار می‌سازد. عزاداری عرض‌تسلیت به محضر پیامبر گرامی اسلام است چون به گفته سیـد رضـی (ره) «لو رسول الله یحیی بعـده قعـد الیوم علیه للعزا» اگر پیـامبر خـدا پس از روز عاشورا زنـده بود همواره دراین روز به عنوان صاحب عزا می‌نشست تا همه بیایند و به او تسلیت بگویند.

گسترش آگاهی و اندیشه ناب

نقش عزاداری در بالا بردن سطح فکری مسلمانان در ابعاد گوناگون فرهنگی و اجتماعی سیاسی و اخلاقی بر کسی پوشیده نیست. به جرأت می‌توان گفت مجالس عزاداری یک دانشگاه است. اگر اموال و پول‌های هنگفت را مخصوص ترویج تعلیمات اخلاقی و اجتمـاعی قرار دهنـد و مکتب‌هـایی در طول سـال فعـال باشـد به انـدازه عزاداری از ثبات برخوردار نبوده و مورد حسن اسـتقبال قرار نمی گیرد. امـام حسـین بـا سـرمایه اخلاـص وایثـار معنـویت، مـدرسه‌ای بنیـان گـذاشت کـه حـدود چهـارده قرن فعـال بـوده و رو به گسترش‌است و در جهان اسلام به ویژه در جامعه شـیعی توسعه روزافزون این مراسم در خور توجه می‌باشـد و این توسعه فکری و رشـد دینی مسلمانان در عمل موجب گسترش اسـلام است.در این زمینه، بهتر است نقش عزاداری را در توسـعه اسـلام ناب از زبان دیگران بشـنویم. ناپلئون می گویـد:ما اگر یک امر اجتماعی یا سیاسـی داشـته باشـیم. بایـد ده‌ها هزار کارت چاپ کرده و با زحمات زیادی آنها را به دیگران می‌رسانیم تازه از آن تعداد، حدودهزار نفرشان حاضـر می‌شوند لیکن این مسلمانان و شیعیان با نصب یک پرچم سیاه برسـر در خـانه‌ای اعلام می کننـد خواهیم برای حسـین عزیزمان عزاداری کنیم، ده‌ها هزار نفرشان در ظرف دو ساعت در مجلس جمع می‌شونـد و تمام مسایل سیاسـی و اجتماعی و مـذهبی خود را در آن مجلس حل و فصل می کنند؛ این یکی از آثار قیام امام‌حسـین (ع) است.مسـیو ماربین فیلسوف و خاورشـناس آلمانی در کتاب سـیاست اسـلامی می‌نویسد«بی اطلاعی بعضـی از تاریخ نویسان ما موجب شـده که عزاداری شـیعه را به جنون و دیوانگی نسبت دهنـد ولی اینان گزافه گفته و به شـیعه تهمت زده‌اند. ما در میـان اقـوام و ملت‌هـا مردمیماننـد شـیعه پرشور و زنـده ندیـده‌ایم، زیرا شـیعیان به واسـطه برپـا کردن عزاداری حسـین سـیاست‌های عاقلانه‌ای را انجام داده و نهضت‌های مذهبی ثمربخشـی را به وجود می‌آورند. کسـی که سیر تکاملی شیعه را بررسی کند و زندگی

آنانی را که عزای‌حسین را به پا می‌کننـد در مـدت صـد سال آخر مورد مطالعه قراردهـد می‌فهمد که شیعه به‌آخرین مرحله تکامل خود رسیده است. صد سال پیش شیعیان و پیروان علی و حسین در هند انگشت شمار و کم بودند، ولی امروز شیعیان هند در مرتبه سوم از نظر مذهبی قرار گرفته‌اند و هم چنین است در سائر نقاط جهان.بر تاریخ نویسان ما لازم است که درباره شیعه تحقیق بیشتری کنند و کار آنان را به دیوانگی و جنون نسبت ندهند. من معتقدم که رمز بقا و پیشرفت اسلام و تکامل مسلمانان به خاطر شهادت حسین بن علی و آن رویـدادهای غم‌انگیز می‌باشـد و یقین دارم که سیاست عاقلانـه مسلمانان و اجرای برنامه زنـدگی ساز آنان به واسطه عزاداری حسین بوده است. مادامی که این روش و خصلت در میان مسلمانان وجود دارد هرگز آنان‌تن به خواری نمی‌دهند و تحت اسارت کسی نمی‌روند... من خودم چند بار در استامبول درمجالس عزادرای حسین شرکت کردم و به واسطه مترجم شنیدم که می‌گویند: حسینی که‌بر ما طاعتش واجب است، هرگز زیر بار ظلم و ستم نرفت و با یزید جنایتکار سازش نکرد.از خود، خاندان و اموالش گذشت تا شرافت و بلندی حسب و مقام خود را حفظ کند وبه این‌واسطه بود که به نام نیکی رسید و شهرت بسزایی در دنیا پیدا کرد، به مقام قرب الهی‌رسید. و حایز مقام شفاعت در قیامت گشت، ولی دشمنان او در دنیا و آخرت به بدبختی وزیانکاری دچار شدند.من از آن پس فهمیدم که شیعیان در حقیقت از این راه به همدیگر درس جوانمردی و شجاعت می‌آموزند و به همدیگر می‌گوینـد: اگر شما شیعه هستیـد و اصحاب شرف می‌باشید و خواهان سیادت و بزرگی هستیـد، پس به زیر بار یزیـد و یزیدیان نرویـد،ذلت و خواری قبول نکنیـد، بلکه مرگ با عزت را بر زندگی ذلت‌بار برگزینید. تا در دنیا وآخرت رستگار باشیـد. پر روشن است امتی که از گهواره تـا گور چنین تعـالیم عـالیه رامی‌آموزد به چه درجه‌ای از افکـار نغز و سجایای عالی خواهنـد رسید، آری چنین ملتی‌سزاوار است که به عـالی‌ترین درجه سعادت و شرافت برسنـد و آنـان هستند که از حریم شرافت و حماسه‌های خود به خوبی پاسـداری می‌کننـد و از این راه به تمـدن عـالی روز می‌رسنـد و این مکتب است که حقوق انسانی را آموزش داده و اصول سیاست را یادمی‌دهـد.گانـدی رهبر فقیـد هند می‌گوید «من برای مردم هند چیزی تازه‌ای نیاورده‌ام فقط نتیجه‌ای راکه از مطالعات و تحقیقاتم درباره تاریخ زنـدگانی قهرمان کربلا به دست آورده بودم ارمغان ملت هنـد کردم، ما اگر بخواهیم هنـد را نجات بـدهیم، باید همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی پیمود».ژوزف، خاورشناس فرانسوی در کتابش به نام «اسلام و مسلمانان» تحت عنوان «شیعه و پیشرفت‌های خیره کننـده آن» می‌نویسـد: «آمـاری که اخیراً – در زمان حیات‌مؤلف – دولت فرانسه ارائه داد، نشان می‌دهد یک ششم مسلمانان جهان را شیعیان تشکیل می‌دهند... می‌توان گفت پس از یک یا دو قرن دیگر بر سایر فرقه‌های اسلامی پیشی خواهد گرفت. بزرگترین علتی که در این پیشرفت مؤثر است به پاکردن عزاداری حسین است که دیگران را به سوی مذهب شیعه دعوت می‌کند. امروز همه شیعیان عزای حسین را به پامی‌کنند...اگر می‌بینیم در هند شیعیان بسیاری وجود دارد، بر اثر اقامه ماتم و عزاداری است.آری شیعه مـذهب خود را به واسطه زور شمشیر به پیش نبرده است... بلکه شیعه به وسیله نیروی سخن و تبلیغ که اثرش از شمشیر بالاتر است به این درجه و مقام رسیده است. شیعیان در اثر اهمیت دادن به انجام مراسم مذهبی به جایی رسیده‌اند که دو سوم مسلمانان از روش آنان پیروی کرده، بلکه شریک آنها شده‌انـد. به زودی شیعه از نظر عدد و عظمت بر فرقه‌های دیگر اسلامی برتری پیدا خواهد کرد. این مراسم باعث شده که شیعیان به درخواست‌های زمان و تمدن آشنا گردند. زندگی مسالمت‌آمیز آنـان سبب شـده کـه دیگران بـا شرکت در محافل‌شـان بـا آموزه‌هـای شیعه آشنـا گردنـد و در نهـایت بـه مـذهب آنـان بگرونـد. سیاستمداران غربی از روش شیعیان در ترویج و تبلیغ دین پیروی کرده و برای پیشرفت آئین کلیسا مخارج زیادی را به مصرف می‌رسانند».یکی دیگر از مورخان غربی در زمینه تأثیر نقش قیام عاشورا و عزاداری در مقدرات جهان اسلام چنین می‌نویسد: «فاجعه کربلا نه تنها مقـدرات خلافت، بلکه مقـدرات ممالک پادشاهی اسلامی را مـدتی بعد از انقراض خلافت تعیین کرد. کیست که آن عزاداری پرشور و پرهیجان را ببینـد و بدانـد که هر سـال مسلمانان جهان چگونه از شام تا بام سینه می‌کوبنـد و با آهنگ موزون و محزون خود بی‌آن که خسته شوند دیوانه‌وار فریاد می‌زنند: حسین، حسین، حسین! و حربه کشنده و شمشیر برنده و دودمی را که

امویان به دشمنان خود داده‌اند تشخیص ندهد؟»آری، امام حسین در کربلا آمد تا راه را برای قیام‌های بعد از خودش نشان دهد.او قیام کرد تا اصل «کل یوم عاشورا و کل ارضٍ کربلا» را در آفاق ارزش‌های انسانی با خون حک کند. زینب و اهل بیت به اسارت رفتند تا آن را تفسیر و جاودانه سازند.

نتیجه

قیام عاشورا یک قیام اسوه و عزاداری تجلی آن در همه زمان‌ها و مکان‌هاست.عزاداری اقتدا به پیشوایان دین، تجدید بیعت با امام حسین و برائت از یزید و یزیدیان،عامل افزایش ایمان و معنویت، در نهایت باعث نجات و پیشرفت اسلام و توسعه فکری مسلمانان است. عزاداری مصاف پایداران در ایمان است با مذبذبین که همواره سرگردانند. عزاداری در ایام محرّم ظهور دوباره امام حسین (ع) با آن فریاد شورانگیز و امیدبخش حضرت است. عزاداری نسخه شفابخشی است در دست عاشورائیان،وسیله‌ای است بین امت و امام قطره‌های زلالِ اشکِ دیدگان عزادار فرشته نجات است.عزاداران سربازان حقیقی عزت و شرافتند. کسانی که در این عرصه ایجاد شبهه می‌کنند یا از فلسفه واقعی عزاداری و نقش آن در بازسازی صحنه‌های عاشورا بی‌اطلاع‌اند یا مغرضانه در صدد حریم شکنی هستند، ارزش‌ها و مقدسات مردم را زیر سؤال می‌برند تا به اهداف شوم خودشان برسند. در هر حال، برخواص امت است که در راه تبلیغ فلسفه قیام حسینی و عزاداری آن همت کنند.اللّهم ارزقنا شفاعهٔ الحسین یوم الورود و ثبت لنا قدم صدقٍ عندک مع الحسین و اصحاب الحسین الذین بذلوا مهجهم دون الحسین (ع).

۶. عزاداری؛ بدعت یا سنت؟

مشخصات کتاب

رضا بابایی

شماره کتابشناسی ملی : ایران۸۲-۵۲۷۳۵
سرشناسه : حاجی‌بابایی، رضا
عنوان و نام پدیدآور : عزاداری، بدعت یا سنت؟/ حاجی‌بابایی، رضا
منشا مقاله : ، خردنامه همشهری، ش ۱۵، (۶ اسفند ۱۳۸۲): ص ۱۱ - ۱۳.
توصیفگر : سوگواریها
توصیفگر : حسین‌بن‌علی(ع)، امام سوم
توصیفگر : قیام عاشورا
توصیفگر : ماه محرم

چکیده

عزاداری از مصادیق بارز شعائر است که به تعظیم آن در روایات بسیاری سفارش شده است. و علی‌رغم دیدگاه مخالفان عقاید شیعی مبنی بر نامشروع بودن و مکروه بودن گریه بر درگذشتگان، گریه بر امام حسین‌علیه السلام امری پسندیده دانسته شده است.با این که مخالفان، گاه از موضع شرعی و گاه از موضع سیاسی و گاه عرفانی به تقبیح عمل شیعه پرداخته، آن را بدعت شمرده‌اند؛ امّا نصوص معتبری از سنت و سیره نبوی در دست است که نشان می‌دهد ماجرای گریه و عزاداری شیعه برای امام حسین‌علیه السلام

علاوه بر آن که ثبوتاً، حق و مطابق با سمت و سوی اسلام است، اثباتاً نیز فواید بسیاری را نصیب دین و دینداری کرده است.کلیدواژه‌ها: عزاداری، بدعت، گریه، شعائر الهی، وهابیت، عرفا.گریه و عزاداری برای سیّد و سالار شهیدان، حضرت ابا عبداللَّه الحسین علیه السلام ریشه در همه ابعاد اسلام دارد. این سنّت شگفت و روحمند، اگر چه در میان شیعیان، رواج و اعتبار بیشتری دارد، اختصاص به مذهب خاص و نصوص ویژه‌ای ندارد؛ زیرا از لابه‌لای متون کهن و نصوص اوّلیه و فتاوای عالمان مذاهب مختلف، می‌توان برای آن حجّت آورد. در این‌جا به احادیث و اخباری که در کتب شیعی آمده است، نمی‌پردازیم؛ زیرا برای اثبات موضوعی مربوط به مذهبی خاص، نمی‌توان و نباید به منابع آن مذهب اکتفا کرد. گذشته از این، روایات مربوط به صحّت و صواب گریه بر سیّدالشهدا از طریق مذهب امامیه، در مجموعه‌های مختلفی گرد آمده است و نیازی به تکرار آنها در این مختصر نیست. آنچه در این مختصر، وجهه اهتمام نویسنده است، ردّ «بدعت‌انگاری عزاداری برای امام حسین علیه السلام» است. در این باره می‌توان از نقطه‌های دور آغاز کرد و مثلاً از «فواید گریه» و «آثار عزاداری» نیز سخن گفت؛ امّا می‌کوشیم از نزدیک‌ترین منزل، به سوی مقصد ره بسپاریم و پاره‌ای از مقدّمات را، که در جای خود ضروری نیز هست، رها می‌کنیم.

عزاداری از مصداق‌های شعائر

عزاداری و گریه بر مصائب اولیای خدا، اگر چه نه از اصول و نه از فروع دین است، امّا بی ارتباط و التزام با برخی از اصول و فروع دین نیست. نخستین گام، نشان دادن جایگاه این سنّت دیرینه را در مجموعه دین و روشن کردن این مطلب است که عزاداری برای اولیای خدا، عموماً، و برای سیّدالشهدا، خصوصاً، چه جایگاهی در اسلام دارد. پاسخ به این سؤال، نزد شیعه، سهل است و آنان نیاز چندانی به کاوش در این باره ندارند. زیرا اصل امامت، توابع و لوازمی دارد که احیای نام و یاد امامان، از آن جمله است، و احیای مرام و منش ائمه علیهم السلام جز از رهگذر تولّا و تبرّا ممکن نیست. نیاز به یادآوری نیست که عزاداری برای امام حسین علیه السلام بارزترین تجسّم عینی تولّا و تبرّا است. بنابر این، عزاداری و گریه، نقطه آغازی است که به احیای اصل امامت می‌انجامد و از آن‌جا اساس دین را استحکام می‌بخشد.جز آنچه گفته شد، شایسته‌ترین عنوانی که می‌توان از قرآن برای عزاداری برای امام حسین علیه السلام، نشان داد، «تعظیم شعائر الهی» است. «وَ مَن یُعَظِّمْ شَعَل-رَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَی الْقُلُوبِ». [۱] «شعائر»، جمع شعیره، به معنای علامت و نشانه است. قرآن کریم، خود برخی از مصادیق این نشانه‌ها را بر شمرده است که: «صفا» و «مروه» [۲]، و «شتری که برای ذبح در منی می‌برند» [۳] از آن جمله است. وقتی ذبیحه حج در منطقه مقدّس (صفا و مروه)، به دلیل ارتباط و انتساب آنها به خدا، از نشانه‌های او محسوب می‌شوند، به تنقیح مناط و به طریق اولویت، اولیای خدا، به دلیل ارتباط و انتساب بیشتر، مصداق‌های روشن‌تری برای شعائر الهی‌اند. از سوی دیگر تعظیم شعائر، طرقی دارد که شادمانی در ایّام سرور اولیا، و حزن و عزاداری در سال روز مصائب آنان، از آن جمله است. اگر کعبه و صفا و مروه و منی و عرفات، که جملگی از جمادات‌اند، به حرمت ارتباط با آیین خدا و انتساب به او، احترام می‌یابند، آیا بزرگداشت دوستان و اولیای او، تعظیم شعائر الهی نیست؟غیر از سفارش به تعظیم شعائر الهی، توصیه پیامبر صلی الله علیه وآله در قرآن به دوستی با خویشاوندان او، ریشه‌ای دیگر برای عزاداری است. خداوند در قرآن مجید از زبان پیامبرش و خطاب به مؤمنان می‌گوید: «قُل لَّآ أَسْئلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی». [۴] بدین ترتیب اجر رسالت، دوستی با خویشان پیامبر است و اقتضای این دوستی، گریستن در مصیبت آنان و شادمانی در سرور آنان است.

حکم کلی گریه و عزاداری

حزن و گریه، از امور اختیاری نیستند تا مورد امر و نهی قرار گیرند. همان‌گونه که انسان‌ها – نوعاً – نمی‌توانند به اختیار و از سر عزم و تعهّد، بگریند، وقتی مقدّمات گریه در آنان حاصل شد، گریزی از گریستن ندارند. نهی از گریه، از جمله نهی‌های عبث و بی‌وجه

است؛ مانند نهی از گذشت زمان. مقدّمات گریستن و در وضع و مکان گریه قرار گرفتن، در اختیار انسان است و بدین‌رو، می‌تواند مورد امر و نهی باشد؛ بنابر این در این‌جا مراد از نهی از گریستن، نهی از مقدمات آن است.اصلِ گریه و عزاداری برای مردگان، مشمول اصل اباحه است و موضوع هیچ یک از نهی‌های شریعت نیست. غیر از آنچه در سیره نبوی آمده است، شواهد و دلایل روشنی بر تأیید این نوع از گریستن، در تاریخ اسلام دریافت می‌شود. در کتاب صحیح بخاری، روایاتی نقل شده است که بر اساس آنها، مردگان به جرم گریستن خویشانشان بر آنان، معذّب می‌شوند: «إنّ المیّت لَیُعذّب بِبُکاءِ اَهلِه علیه». [۵] این روایت را خلیفه دوم از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است. او با نقل این حدیث، عایشه را از گریستن در عزای پیامبر صلی الله علیه وآله پرهیز می‌داد. روایت دیگری نیز به پیامبر نسبت داده‌اند که در آن نیز مرده، به جرم نوحه بازماندگانش عذاب می‌شود: «یُعذّب فی قبرِهِ بالنّیاحِ علیه». [۶] این روایت را نیز عبداللّه بن عمر، خطاب به عایشه در عزای شویش، نقل می‌کند. در کتب روایی، پاسخ عایشه به خلیفه دوم و فرزندش نقل شده است. عایشه، در پاسخ به آن دو، آیه ۱۶۴ سوره انعام را می‌خواند: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی». بدین ترتیب، عایشه به آنان می‌گوید: اگر عمل عزادار خطاست، نباید میّت را عذاب کنند، و چون این سخن با نخستین قواعد عقلی و عدل الهی سازگار نیست، پس به حتم، سخن رسول اللّه نیست. فاضل نووی، از عالمان برجسته شافعی، در این باره می‌نویسد:«تمام این روایات از عمر بن خطاب و فرزندش عبداللّه نقل شده است. عایشه سخن آن دو را انکار می‌کرد و آنان را به فراموشی و خطا [در نقل روایت نبوی] منسوب می‌کرد و در این باره به این آیه استناد می‌کرد: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی»». [۷] .مرحوم سیّد عبد الحسین شرف الدین پس از نقل سخن فاضل نووی، می‌افزاید: «ابن عبّاس نیز این روایات را انکار کرده و بر خطای راویانش حجّت آورده است. تفصیل این مطلب در صحیح بخاری و صحیح مسلم و شروح آن دو آمده است. عمر و عایشه در این موضوع، پیوسته، مخالف یکدیگر بودند. طبری در نقل حوادث مربوط به سال ۱۳ هجری در جلد چهارم تاریخ خود، به نقل از سعید بن مسیّب چنین آورده است: چون ابوبکر وفات یافت، عایشه برای او مجلس سوگواری و گریه ترتیب داد. عمر بر در خانه او ایستاد و آنان را از گریه و عزاداری برای ابوبکر نهی کرد. زنان سوگوار از این نهی سرپیچیدند. عمر به هشام بن ولید گفت: وارد خانه شو و دختر ابوبکر را به نزد من بیاور. عایشه، چون این سخن عمر را شنید، گفت: اجازه ورود به خانه‌ام را به تو نمی‌دهم. عمر به هشام گفت: وارد شو، من به تو اذن می‌دهم. هشام وارد خانه شد و امّ فروه، دختر ابوبکر، را به نزد عمر آورد. عمر او را به ضرباتی فرو کوفت و عزاداران چون چنین دیدند، پراکنده شدند». [۸] .نویسنده المجالس الفاخره، پس از نقل حوادث پیش گفته، چنین قضاوت می‌کند: «گویا عمر نمی‌دانست که پیامبر در ماجرای جنگ احد، گریه زنان انصار را شنید و مخالفتی نکرد و حتّی گفت که حمزه، عمویم امروز گریه کننده‌ای ندارد. گویا عمر این سخن پیامبر صلی الله علیه وآله را نشنیده بود که فرمود: برای کسی مانند جعفر باید گریست و گویا عمر فراموش کرده بود که پیامبر صلی الله علیه وآله او را از زدن زنان گریان در عزای رقیه، دخترش منع فرمود». [۹] .غیر از همه اینها، کتب تاریخی و منابع روایی، مشحون است از فعل و قول و تقریر نبی که در آنها وجهی برای جواز گریه در عزای مؤمنانِ درگذشته هست. از جمله، گریه آن حضرت در روز مرگ عمّ بزرگوارش، ابو طالب [۱۰] ، و در روز شهادت حمزه سیّدالشهدا [۱۱] ، و جعفر [۱۲] و زید بن حارثه [۱۳] و عبداللّه بن رواحه. [۱۴] در بسیاری از منابع، درباره شدّت گریه پیامبر صلی الله علیه وآله در عزای حمزه، آمده است که آن بزرگوار چنان گریست که حالت غشی در او پیدا شد. [۱۵] .همچنین در روز مرگ فرزندش، ابراهیم، بر جنازه او گریست. در آن حال، عبد الرحمن بن عوف گفت: «آیا شما نیز گریه می‌کنید؟» پاسخ پیامبر به او، پاسخ به همه آنانی است که گریه و عزاداری را ناپسند و بدعت می‌شمارند؛ فرمود: «قلب، اندوهگین می‌شود و چشمْ گریان و ما [در هنگام عزاداری] سخنی نمی‌گوییم که خدا را ناخشنود کند». بنابر این، گریه چشم، تابعی از حزن قلب است. نمی‌توان قلبی محزون داشت، امّا نگریست. [۱۶] روایاتی نیز درباره گریه پیامبر صلی الله علیه وآله بر قبر مادرش، آمنه، وارد شده است. [۱۷] حاکم در مستدرک از گریه هر جمعه فاطمه علیها السلام بر قبر حمزه خبر می‌دهد و می‌نویسد: «فاطمه – رضی اللّه عنها – در هر

روز جمعه به زیـارت مزار عمویش حمزه می‌رفت، نمـاز می گزارد و می گریست». [۱۸] .این سنّت انسانی و دینی در زمان زندگانی پیامبر صلی الله علیه وآله چنان مرسوم و رایج بود که کسی در جواز و استحباب آن شک نمی کرد؛ چنان‌که نوشته‌اند پس از ارتحال پیامبر صلی الله علیه وآله، مردم می‌آمدند و بر سر قبر آن بزرگوار سخت می گریستند و کسی از یاران و پیروان آن حضرت، مردم را نهی نمی کرد.این روایـات فراوان و سیره منقـول، دست محـدّث و محقّق را برای توجیه یـا تضـعیف روایـاتی که بر کراهت گریه و عزاداری بر مردگان و شهیدان دلالت می کنند، باز می گذارد. [۱۹] .

ادله و انواع مخالفان

اشاره

مخالفـانی کـه برای گریه بر امـام حسـین علیه السـلام وجهی شـرعی نمی‌شناسـند و به همین جهت، گریه و عزاداری برای آن سـرور جوانان اهل بهشت را مکروه و مخالف با روح دین می‌دانند، همه در یک موضع نیسـتند. در این‌جا، گروه‌های مخالف با عزاداری را در سه دسته قرار می‌دهیم و درباره هر گروه، جداگانه، سخن می گوییم. گروه نخست، کسانی هستند که از موضع سلفی گری سخن می گویند و برای مخالفتِ خود با عزاداری، وجوه شـرعی، تاریخی و روایی می‌تراشند. گروهی نیز برای گریه و عزاداری در مصائب امـام حسـین علیه السـلام توابع و پیامـدهای سوء سیاسـی می‌بیننـد. مخالفت گروه سوم از مواضع تفسیرهای عرفانی و صوفیانه است. شرح و تفصیل عقاید گروه‌های پیش گفته، بدین قرار است:

مخالفت از موضع شرعی

پیروان مذهب وهّابیت و شاگردان ابن تیمیه بر آنند که گریه و عزاداری برای امام حسـین علیه السـلام یا هر متوفای دیگر، بدعت در دین و انحراف از سـنّت نبوی و سیره سلف است. ابو العبّاس احمد بن عبد الحلیم، معروف به «ابن تیمیه»، از عالمان حنبلی، با استناد به برخی آیات و گوشه‌هایی از سیره پیامبر صـلی الله علیه وآله و اصـحاب نامدار او، به مخالفت با بسیاری از عقاید شیعی برخاست. پس از او شاگردش، «ابن القیم»، عقاید وی را رواج داد و در کتاب زاد المعاد فی هدی خیر العباد بر حجم و نفوذ اندیشه‌های اسـتاد افزود. از همان زمان، کتاب‌های بسـیاری در نقد و ردّ افکار ابن تیمیه، از سوی عالمان شـیعه و سنّی نوشته شد. از آثار عالمان شیعی می توان از إحقاق الحق قاضـی نور اللّه شوشتری، عبقات الأنوار میر حـامد حسـین، الغدیر علّامه امینی و المراجعات سـیّد عبد الحسین شرف الدین یاد کرد. دانشـمندان اهل سـنّت نیز کتاب‌های بسیاری در نشان دادن انحرافات فکری ابن تیمیه نگاشتند که یادکرد آنها در این مختصـر نمی گنجـد. به هر روی ابن تیمیه و پیروان او، (معروف‌ترین آنها محمّـد بن عبـد الوهّاب (۱۱۱۵ - ۱۲۰۶ ق)) از سر سخت‌ترین مخالفان گریه و عزاداری برای شـهیدان، بویژه حضـرت سیّدالشهدا هستند.آنچه پیش از این گفته آمد و پاره‌های روشنی از سـنّت نبوی و پاسخ‌های متین مؤلّفان شـیعی و سـنّی به عقاید سـلفی‌ها، این قلم را از شـرح و بسط بیشتر معاف می کند. همین قدر می‌افزاییم که مخـالفت با گریه، عزاداری، توسّل، زیارت و شـفاعت خواهی، در واقع منازعه با بخش‌های مهم و محکمی از شـریعت است که ریشه در قرآن و سـنّت دارنـد. ابن تیمیه و شاگردان او در توجیه افکار خود، به بخش‌های ضـعیفی از سـنّت و سـیره سـلف تمسّک می کنند؛ امّا آنان اگر بخواهند بر عقاید خود باقی بمانند، باید بخش‌های بیشتر، مهم‌تر و مستندتری از سیره و سنّت نبوی را انکار کنند.مهم‌ترین و اساسی‌ترین سخن این گروه، آن است که گریه و نوحه برای کسی از مردگان یا شهیدان، بدعت است و هیچ سابقه و سائقه دینی - نه در نصوص و نه در سیره سـلف - وجود ندارد. روشن است که حتّی اگر یک سـخن مستند و یا یک واقعه تاریخی، نقل و اثبات شود که در آن بر تعزیت و نوحه گری بر شـهیدی از شـهیدان یا مرده‌ای از مردگان، صـحّه گذاشته شده باشد،

فرضیه بدعت‌انگاری آنان مخدوش و سست خواهد شد. حال آن‌که همه تاریخ اسلام، بنابر کهن‌ترین منابع و واثق‌ترین راویان، شاهد وقوع چنین نوحه‌گری‌ها و عزاداری‌ها از سوی اولیا و حتّی پیامبر خدا بوده است. باید در نظر داشت که این گروه قائل به حرمت‌اند و قائلان به حرمت باید دلایل بسیاری اقامه کنند. در مقابل، کسانی قرار دارند که می‌توانند ضمن تمسّك به اصل «اباحه»، به یک دلیل نقلی نیز بسنده کنند. حال آن‌که صدها و هزاران دلیل و برهان بر این قضیه دارند.از آن‌جا که درباره این‌گونه مخالفت‌ها و این دسته از مخالفان، آثار و تصنیفات فراوانی به قلم عالمان برجسته اسلامی نوشته شده است، نقد و بررسی آرای گروه نخست را همین‌جا وا می‌نهیم و خوانندگان را به مطالعه آثاری همچون إحقاق الحق، المراجعات و المجالس الفاخره ارجاع می‌دهیم.

مخالفان سیاسی

گروهی از مخالفان گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام، مخالفت خود را بر اقتضائات و احکام و عقاید شرعی بنا نمی‌کنند؛ بلکه برای ذکر مصائب آن حضرت علیه السلام، پیامدهای سوئی بر می‌شمارند (!) که احتراز از آن را برای حفظ وحدت کیان اسلامی واجب می‌دانند. این گروه معتقدند برگزاری مجالس عزا، به ایراد سخنرانی می‌انجامد که در آنها طعن و لعن برخی اصحاب وجود دارد و همین مایه اختلاف و نزاع بین مسلمین می‌شود. ابن حجر در الصواعق المحرقه از غزالی نقل می‌کند که گفته است: «بر واعظ، و غیر واعظ، نقل کشته شدن حسین و حکایات مربوط به آن و نیز نقل مشاجرات و مخاصمات میان صحابه پیامبر، حرام است؛ چرا که این کار موجب گستاخ شدن بر برخی صحابه و طعن بر ایشان می‌شود، در حالی که آنان از بزرگان دین‌اند...». [۲۰] .بدین ترتیب نباید از مصائب اهل بیت علیهم السلام و قصه پر آبِ چشم عاشورا سخن گفت؛ چرا که در این سخن، قدح اصحاب هست و ذمّ بسیاری از راویان و مشاهیر صدر اسلام!در روزگار ما نیز این سخن به گونه‌هایی گفته می‌شود. کسانی از سَرِ دلسوزی یا غفلت، بر این باورند که برای حفظ وحدت مسلمین و یکپارچگی جهان اسلام، باید از ذکر و نقل پاره‌ای از حوادث صدر اسلام، چشم پوشید و اصلِ «تبرّا» را یکسره به کناری نهاد. این سخن، اگر چه یکسره باطل نیست و گاه باید به اقتضای زمان و مکان، شیعیان به عزاداری‌های خود، شکلِ معتدل‌تری دهند؛ امّا نمی‌توان آن را تا آن‌جا پذیرفت که حقایق تاریخی و گوهر دین و مسلّمات شرعی را از یاد برد. امامان علیهم السلام و بزرگان شیعه، در حسّاس‌ترین سال‌ها و قرون تاریخ، ذکر مصائب ابا عبداللّه علیه السلام را متوقف نکردند و همراه به تناسب و اقتضای زمانه و زمینه، به وظیفه عزاداری خود برای امام حسین علیه السلام عمل کردند. البته باید پذیرفت که شکل‌هایی از عزاداری و تعزیه‌خوانی برای حضرت سیّدالشهدا نه منفعت، که زیان‌های بسیاری در پی داشته است؛ امّا همه این زیان‌ها، ناشی از شکل خاصّ عزاداری بوده است، نه اصل آن.امّا درباره سخن غزالی، که روایت مقتل حسین علیه السلام را بر اهل خطابه تحریم کرده و فتوای خود را به حفظ حرمت صحابه و قوام دین مستند نموده است، سخن بسیار می‌توان گفت؛ از جمله این‌که اگر این استدلال را بپذیریم، آن‌گاه باید در هر مسئله‌ای که میان مسلمین پدیدار می‌گردد و نزاعی بر می‌انگیزد، سکوت کرد و از بیم اختلاف و منازعه، حق را تنها گذاشت. قصه دردناك کربلا، ثمره همین سکوت‌ها و مجامله‌هاست. اگر مسلمانان می‌ایستادند و جبهه حق را از حضور و سلحشوری خود می‌آکندند، هرگز کار به عاشورا نمی‌کشید و اگر شیعه نیز از عاشورا به بعد، همان‌گونه رفتار می‌کرد که مسلمانان نخستین در سقیفه و جمل صفّین عمل کردند، تاریخ پر از جنایات و خباثت باطل گرایان می‌شد.دیگر آن‌که شیعیان به اختیار و اجتهاد خود به این موضع و عملکرد نیفتادند که به اختیار و اجتهاد خود از آن دست کشند. بلکه روایت‌ها و اخبار بسیار در تأکید و توصیه به ذکر مصائب امام حسین علیه السلام مستند آنان بوده است.از همه اینها گذشته، مجالس عزای حسینی، در طول تاریخ، به مثابه کلاس‌های درس برای توده‌های مردم بوده و آنان را با احکام و عقاید دینی، تاریخ، رجال، سیاست و صدها موضوع دینی و غیر دینی دیگر آشنا می‌کرده است. این مجالس، مهد پرورش انسان‌های تقوا

پیشه، خداترس و حق طلب است و تعطیل کردن آنها، به معنای حذف بخش مهمّی از دستگاه‌آموزش دینی است. در عین حال نباید به گونه‌ای عمل کرد که دشـمنان اسـلام و انسانیت، سوء اسـتفاده کننـد و همین مقـدار همـدلی و وحدتی که میان مسلمان‌ها است، منهـدم گردد. باید پذیرفت که برخی انواع عزاداری، در نهایت به سود دشـمنان اسـلام تمام می‌شود و آب در جوی کسانی می‌ریزد که نه به ادامه حیات شیعه راضی‌اند و نه از وجود دیگر شاخه‌های مسلمین، دلِ خوش دارند.از سویی، کسانی مانند غزالی، که چنین نصیحت‌های عامه پسندی را در آثار خود بسیار دارند، آن‌جا که به نزاع با فرقه‌های مخالف خود بر می‌خیزد، هیچ یک از این دست ملاحظات و آسان‌گیری‌ها را روا نمی‌دارند. آگاهان به مباحث کلامی و آشـنایان با تاریخ تمدّن اسلامی، نیک می‌دانند که غزالی و هم فکرانش، در مبارزه با عقایـد شـیعی – بویژه فرقه اسـماعیلیه – از هیـچ تلاش و ترفندی دریغ نکردند. اگر نسـخه تسامح و مداهنه سود بخش است، او نبایـد این همه در ردّ روافض و قائلان به امامت، کتاب می‌نوشت و آنها را به خلیفه عبّاسـی یا سـلطان سـلجوقی تقـدیم می‌کرد.به هر روی، نگارنـده نیز بر این عقیـده است که در حال حاضـر هیـچ اصل و فرعی، به اندازه حفظ وحدت مسـلمین، اهمیّت و رواج نـدارد؛ امّا بر ایـن گمـان نیسـت که ذکر مصـائب امـام حسـین علیه السـلام و برپـایی مجـالس عزاداری در برخی از شکل‌های آن، موجب هدم وحدت و از هم‌گسیختگی شیرازه امّت اسلام است.

مخالفت از موضع عرفان

گروهی گریه و اقامه مجلس عزا را برای مرده – هر قدر که بزرگ باشد – انحراف در عقیده می‌دانند و استدلال می‌کنند که چنانچه انسـانی از بنـد تن رست و به جـوار حق پیوست، جـا دارد که برای او شادمـانی برپـا کرد و وصـال او را جشن گرفت؛ زیرا مرگ یا شهادت، او را به آرزوی دیرینه‌اش، که همانا اتّصال به عالم معنا و آرمیدن در جوار حق است، رسانده است؛ چنان‌که مسـیحیان روز شهادت عیسـی علیه السـلام را جشن می‌گیرند و شادمانی می‌کنند. این عمل مسـیحیان، نشان می‌دهد که شهادت را برای عیسی علیه السـلام خیر و موفقیت می‌دانند، نه شـکست و نا فرجامی.سـخنگوی این دیدگاه، در میان علمایِ اسـلامی، مولوی است. وی در دفتر ششم مثنوی، حکایت شاعری را نقل می‌کند که روز عاشورا وارد شهر حلب شد و چون از آداب و رسوم مردم آن شهر بی‌خبر بود، از نوحه و عزای آنان در ماتم امام حسـین علیه السلام در شگفت ماند. تا این‌که از مردم پرسید و خواست که این بزرگی را که برای او چنین مـاتم گرفته‌انـد، به او بشـناسانند. قصـد شـاعر، آن بود که برای آن عزیز از دست رفته، مرثیه‌ای بسـازد. مردم به شاعر غریب گفتنـد که امروز، سـال روز شـهادت حسـین بن علی علیهما السـلام است. مرد شاعر گفت: او که قرن‌ها است مرده است؛ گذشـته از آن، اگر ماتم می‌گیریـد و عزاداری می‌کنیـد، برای خود کنید که او در چنین روزی، شادمانه‌ترین واقعه زندگی خود را تجربه کرده است:پس عزا بر خود کنیـد ای خفتگـان ز آن‌که بـد مرگی است این خواب گرانروح سـلطانی ز زنـدانی بجَست جـامه چه دْرانیم و چون خاییم دسـتچون که ایشان خسـرو دین بوده‌انـد وقت شادی شد چو بشکسـتند بندسوی شادُروانِ دولت تاختند کُنده و زنجیر را انداختند [۲۱] .به اقتضای این عقیده شگفت و شاذ، باید برای همه کسانی که دنیا را پشت سر گذاشته‌اند، شادمانی کرد.در برابر این عقیده باید گفت که اوّلاً «دنیای مسیحی که این شهادت را جشن می‌گیرد، روی همان اعتقاد خرافی است که می‌گوید عیسی کشته شد تا بار گناه ما را بر دوش کشد؛ بنابر این، مرگ او موجب سعادت و متضـمّنِ خوشـبختی ما در آخرت است؛ ثانیاً این همان فرق اسـلام و مسیحیتِ تحریف شده است. اسـلام دینِ اجتماعی است و مسیحیت، دینی است که همه آن چیزی که دارد، اندرز اخلاقی است. از طرف دیگر، گاه به یک حادثه‌ای از نظر فردی نگاه می‌کنیم و گاه از نظر اجتماعی. از نظر اسـلام، شـهادت حسـین بن علی علیه السـلام از دیدگاه فردی، برای شـخص امام علیه السلام یک موفقیت بود و خود حضرت می‌فرمود": خُطّ الموت علی وُلد آدم، مخـطّ القلادةِ علی جیـد الفتاة وما أولهنی إلی أسـلافی اشتیاق یعقوبَ إلی یوسف. ["۲۲] از نظر شـهید، شهادت، موفقیت است. امام علی علیه السلام آن‌گاه که تیغ خوارج بر فرق مبارکش فرود آمد، فرمود": واللّه ما فجأنی من الموت واردٌ کرهْته أو طالعٌ أنکرتُه وما

کنتُ إلّا کقاربِ وردٍ وطالب وجدٍ. ["۲۳] امّا اسلام، طرف دیگر را هم لحاظ می‌کند و قضایا را همیشه از منظر شخصی نمی‌نگرد. آیا جنبه اجتماعی عاشورا از جنبه شخصی آن تفاوت نمی‌کند؟ حادثه عاشورا از جنبه اجتماعی و نسبت به کسانی که مرتکب آن شدند، مظهر یک انحطاط در جامعه اسلامی بود. لذا همواره باید زنده بماند و یادآوری شود تا دیگر تکرار نگردد». [۲۴] .افزون بر همه اینها، مسلمانان چگونه و به چه بهانه‌ای می‌توانند در شهادت فرزند پیامبرشان به عزا ننشینند و آن را زنده نگه ندارند، در حالی که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله حتّی هنگام ولادت حسین علیه السلام و سال‌ها پیش از وقوع حادثه عاشورا، بر او گریست و بنا بر اخبار بسیاری که در کتب فریقین جمع است، بارها حالت حزن و اندوه از خود نشان داده است: ابن سعد از شعبی چنین روایت کرده است: علی در راه صفّین از کربلا می‌گذشت و چنان گریست که خاک از اشکش نمناک شد. فرمود: به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله رفتم در حالی که می‌گریست. گفتم: پدر و مادرم قربانت ای رسول خدا، چرا می‌گریی؟ پیامبر فرمود: جبرئیل هم اینک نزد من بود و مرا خبر داد که فرزندم حسین بر کناره فرات و در سرزمینی به نام" کربلا "کشته می‌شود. آن‌گاه جبرئیل، مشتی از خاک کربلا را فرا آورد و به من بویاند». [۲۵] .بنابر این، شیعه برای گریه بر حسین و عزاداری و اقامه مجالس نوحه برای آن سیّد و سالار شهیدان، نه تنها مستظهر به روح و اندیشه‌های دینی است، بلکه برای توجیه و تصحیح عمل خود، نصوص بسیاری را می‌تواند از سنّت و سیره نبوی نشان دهد.سخن آخر در این باره آن است که ماجرای گریه و عزاداری شیعه برای امام حسین علیه السلام، علاوه بر آن‌که ثبوتاً، حق و مطابق با سمت و سوی اسلام است، اثباتاً نیز فواید بسیاری را نصیب دین و دینداری کرده است. این موضوع، یعنی فلسفه و فواید عزاداری برای امام حسین علیه السلام، خود مقوله دیگری است که نیاز به فحص و مجال فراخ‌تری دارد. آنچه تاکنون گفته آمد، نشان دادن ریشه‌های این مسئله در متون روایی و نصوص دینی و پاسخ به انواع مخالفان آن بود.

پاورقی

[۱] سوره حج، آیه ۳۲.

[۲] سوره بقره، آیه ۱۵۸.

[۳] سوره حج، آیه ۳۶.

[۴] سوره شوری، آیه ۲۳.

[۵] صحیح بخاری، ج ۲، ص ۸۰.

[۶] سنن نسایی، ج ۴، ص ۱۶.

[۷] شرح صحیح مسلم المطبوع فی هامش شرحی القسطانی وزکریا الانصاری، مجلد الخامس، ص ۳۱۸، به نقل ازعبد الحسین شرف الدین، المجالس الفاخرهٔ، ص ۱۷؛ و منتهی الآمال، تاریخ حضرت سیّدالشهدا، خاتمه.

[۸] المجالس الفاخره، ص ۱۷.

[۹] همان.]

[۱۰] ر. ک: سیره حلبی، باب ابی طالب و خدیجه، ص ۴۶۲، به نقل از المجالس الفاخره، ص ۱۳. مؤلف المحاسن، منابع بسیاری برای این خبر و خبرهای پس از آن نقل می‌کند.

[۱۱] سیره حلبی، جزء ۲، ص ۳۲۳، به نقل از همان.

[۱۲] همان.

[۱۳] همان.

[۱۴] همان.

[۱۵] همان.

[۱۶] صحیح بخاری، الجزء الاول، ابواب الجنائز، ص ۱۵۵. تشبیه گریه چشم به حزن قلب، برای آن است که معلوم شود آن دو در حکم (جواز) یکسانند و چنان‌که بر یکی (حزن قلب) حرجی نیست، دیگری نیز همین حکم را دارد.

[۱۷] حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۷؛ سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۱۲.

[۱۸] وفاء الوفاء، تج ۴، ص ۱۳۶۱.

[۱۹] مرحوم علامه امینی در الغدیر، سیّد شرف الدین در المجالس الفاخره و آیت اللّه سیّد جعفر سبحانی در آیین وهّابیت، به پاره‌ای از این روایات اشاره کرده و پاسخ گفته‌اند.

[۲۰] الصواعق المحرقه، ص ۲۲۳.

[۲۱] مثنوی معنوی، نسخه نیکلسون، دفتر ششم، ابیات ۷۹۶ - ۷۹۹.

[۲۲] بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶؛ اللهوف، ص ۲۵؛ مقتل الحسین الخوارزمی، ج ۲۲، ص ۵؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۹.

[۲۳] بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۲۵۴؛ فیض الاسلام، نهج البلاغه، ص ۸۷۵.

[۲۴] شهید مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۲۸، با تلخیص و تصرّف.

[۲۵] قندوزی، ینابیع المودّه، باب ۶۰، احادیث وارده در شهادت امام حسین علیه السلام.

۷. شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟

مشخصات کتاب

سرشناسه : کاشانی، حسن، ۱۳۶۲ -

عنوان و نام پدیدآور : شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟: یادداشتهایی از سلسله مباحث آیت‌الله محمد سند/ حسن کاشانی.

مشخصات نشر : قم: دلیل ما، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : [۱۳۱] ص.

فروست : مجموعه عاشوراپژوهی؛ ۱.

شابک : ۱۴۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۳۹۷-۴۶۰-۲ ؛ ۱۴۰۰۰ ریال (چاپ دوم)

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۸.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۱۱۵] - ۱۱۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : حسین‌بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- سوگواری‌ها

موضوع : سوگواری‌ها -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده : سند، محمد، ۱۳۴۰ -

رده بندی کنگره : BP۲۶۰/ک۲ش۹ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۴

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۸۵۱۲۷

کلمهٔ الاستاذ

بسم اللّه الرحمن الرحيم

الحمد للّهرب العالمين و الصلاهٔ والسلام على أفضل المرسلين

و خاتم النبيين محمد وعلى آله الائمّهٔ الميامين.

و بعد، فقد قال تعالى: «وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوب» «۱»

، فأمر بتعظيم وهو إحياء و تقديس للشعائر الدينيّهٔ وعلى رأسها الشعائر الحسينيّهٔ التى أبقت وحافظت على حياهٔ الدين، حيث أشار النبى صلى اللّه عليه وآله الى ذلك بقوله: «حُسَيْنٌ مِنِّى وَ أَنَا مِنْ حُسَيْن» «۲».

ولـذلك انطمس دين الإسـلام الـذى أبلغه آدم ونوح وابراهيم وموسـى وعيسـى وسـائر الأنبيـاء عليهم السـلام إلى ديانـات أخرى قـام بتحريفه أتباعهم بعدهم، إذ «انَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلام» «۳»

وإن اختلفت شرايع الأنبياء

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۲

«لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجا» «۱»

، ولكن لم يحدث ذلك بعد خاتم النبيين، كلّ ذلك بفضل إستشهاد سيّد شباب أهل الجنّهٔ الحسين عليه السلام.

فالعزاء الـذى يقام على مصابه ليس حفظ لجهود خاتم النبيّن و بعثته، بل لجهود كافّهٔ الأنبياء عليهم السـلام، وبعثاتهم مـديون لنهضهٔ كربلاء. ومن ذلك يعلم عظم خطورهٔ العزاء الحسينى فى إبقاء خطّ رسالات الأنبياء والأوصياء.

كما أنّ ما قام به سيدالشـهدا إبطال لمرجعيّهٔ ماوراء الكتاب والعترهٔ من الأمور التى أريد اصـطناعها سـنن مصدر ومنبع للتشريع الدينى، ولولا الشعيرهٔ الحسينيّهٔ لكانت سنّهٔ معاويهٔ ويزيد من مصادر التشريع عند المسلمين.

ولايخفى أنّ البحث فى قاعدهٔ الشعائر من أعقد البحوث فى القواعد الفقهيّهٔ وأصعبها، مع ندرهٔ بحوث المطولات الفقهيّهٔ فيها فضلًا عن غيرهـا. ومن ثمّ يتطلّب البحث فيها إلى المزيـد من الدقّهٔ والعمق والصـناعهٔ والتتبّع فى موادّ الإسـتدلال من الآيات والروايات والجهات الموضوعيّهٔ البيئيّهٔ الاجتماعيّهٔ.

وفى الختام أجزل من الشـكر الوافر لسماحهٔ الفاضل اللوذعى الشيخ حسن كاشانى على ما رقمته يراعته من نبذ فى هذه البحث، وأرجو له المزيد من التوفيق.

محمد سند

۱۸ محرم الحرام ۱۴۳۰

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۳

سخن استاد

بسم اللّه الرحمن الرحيم

الحمد للّهرب العالمين و الصلاهٔ والسلام على أفضل المرسلين

و خاتم النبيين محمد وعلى آله الائمّهٔ الميامين.

خداونـد متعال فرموده: «هر كه شـعائر خدا را تعظيم كند اين كار نشانه تقواى قلبهاست» «۱»، در اين آيه خداوند امر كرده كه شـعائر دينى را بزرگ شـمرده، تعظيم كنيم كه اين به معناى زنده نگه داشـتن ومقدّس دانسـتن آنهاست. در رأس آن شـعائر شـعائر حسـينى

قرار دارد، همان چیزی که دین را زنده وپایدار نگه داشته است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به همین مطلب اشاره کرده آنجا که می‌فرماید: «حسین از من و من از حسینم». «۲»

دقیقاً به همین علت آن دین اسلامی که آدم ونوح وابراهیم وموسی

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۴

و عیسی وسایر انبیا علیهم السلام آن را ابلاغ نمودند از بین رفت وبه دینهای دیگر تبدیل شد، وپس از رفتن این پیامبران امتشان دین اسلام را تحریف کردند، زیرا «دین در نزد خدا فقط اسلام است» «۱» هر چند شرایع انبیاء متعدد است، «وبرای هر کدام از شما شریعت و راهی قرار دادیم» «۲». ولی این تحریف وتبدیل بعد از پیامبر خاتم اتفاق نیفتاد، این به برکت شهادت سرور جوانان بهشتی امام حسین علیه السلام است.

از این رو عزایی که بر مصیبتهای او برگزار می‌شود تنها حافظ زحمات و بعثت خاتم النبیین نیست، بلکه حافظ و نگهدارنده زحمات تمامی پیامبران بوده، وبعثتهای آنان همگی مدیون نهضت کربلاست. از اینجا میتوان پی به اهمیت فوق العاده عزای حسینی برد، چه اینکه این عزاداری‌ها رشته رسالتهای پیامبران الهی را نگه داشته و حفظ می کند.

یکی دیگر از برکات قیام سیدالشهدا علیه السلام این است که آن حضرت با نهضت خود بر مرجعیت هر چه غیر از قرآن وعترت است خط بطلان کشید، چیزهایی که برخی می‌خواستند آنها را به عنوان سنت و مصدر ومنبع برای دین وقوانین دینی قرار دهند. اگر شعائر حسینی نبود اکنون راه وروش معاویه ویزید از جمله مصادر و منابع تشریع دینی نزد مسلمانان قرار می گرفت.

بایـد بدانیم که قاعده شعائر یکی از پیچیده‌ترین ودشوارترین مباحث در میان قواعد فقهی است، واز طرفی در کتابهای مفصّل فقهی بسیار

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۵

انـدک در مورد آن بحث شده، چه برسد به کتابهای دیگر. از این رو این بحث نیازمند دقّت وتعمق ونیز به کار بردن صناعت علمی بیشتری می‌باشد، وهمچنین نیازمند تتبع فراوان در آیات و روایات است که مواد استدلال را تشکیل میدهند، همینطور تأمل در زمینه‌های بستر اجتماع که مربوط به جهات موضوع می‌باشد.

در پایان از جناب مستطاب فاضل گرامی شیخ حسن کاشانی بسیار سپاسگذارم که مقداری از این مباحث را با انگشتانش به رشته تحریر در آورده، وبرای او توفیقات بیشتر را آرزومندم.

محمد سند

۱۸ محرم الحرام ۱۴۳۰

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۷

سرآغاز

از آنجا که عزاداری سید و سالار شهیدان عالم حضرت ابی‌عبداللّه الحسین علیه السلام رکن رکین دین و سبب بقاء اسلام و حافظ مذهب است، و در طول تاریخ علت اصلی بقاء هویّت دینی شیعیان بوده، و از طرفی با گذر زمان شیوه‌های جدیدی برای عزاداری از سوی مردم اختراع میشود، و در هر برهه‌ای از زمان در هر منطقه و اقلیمی گونه تازه‌ای به عنوان عزاداری و یا وسیله جدیدی برای اقامه عزا مرسوم می‌شود، بر آن شدیم تا حقیقت این عزاداری‌های نوظهور را بررسی کرده و نظر شرع را در مورد آن جویا شویم؛ که آیا مومنین اجازه چنین کاری دارند یا خیر، اگر دارند شرایط و حدود آن چیست، و آیا اساساً چنین کاری بدعت گذاری در دین محسوب می‌شود یا خیر.

می دانیم که عزاداری سالار شهیدان یکی از اقسام شعائر الهی است، از این رو برای بررسی این موضوع حساس باید به بررسی حکم شعائر

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۸

در دین اسلام بپردازیم، و پس از بیان ماهیت و حقیقت شعائر نظر شارع را در مورد آن جویا شویم که آیا دست مردم را در ایجاد شیوه‌های جدید شعائر باز گذاشته یا نه.

پس از بیان این مطلب نیم نگاهی خواهیم انداخت به برخی از اعتراضاتی که در این رابطه مطرح شده، اعتراضاتی از قبیل: بدعت گذاری در دین، لزوم تغییر دین، خرافه گرایی در عزاداری، وهن مذهب، و اضرار به نفس.

لازم به ذکر است در این نوشتار بهره‌های فراوانی از استاد بزرگوارم آیهٔ اللَّه شیخ محمد سند برده‌ام، و راهنمایی‌ها و اشارات و محبت‌های ایشان منجر به ایجاد این مکتوب شد. از خداوند بزرگ می‌خواهم استاد ارجمند را در خدمت به مکتب اهل بیت علیهم السلام بیش از پیش موفق گرداند، به این امید که این نوشتار مورد قبول سالار شهیدان واقع شده و خدمتی ناچیز در راه احیای شعائر حسینی به حساب آید.

حسن کاشانی

قم- محرم ۱۴۳۰

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۲۱

فصل اول: ماهیت شعائر / ۱۹

۱- سخن لغت شناسان ... ص: ۲۱

خلیل بن احمد فراهیدی در کتاب العین می گوید:

«الشعار: یُقال للرجل: أنت الشِّعار دون الدِّثار، تصفه بالقُرب والمودهٔ، وأَشْعَرَ فلانٌ قلبی همّاً، ألبسه بالهمّ حتی جعله شعاراً.. ویقال: لیت شعری، أیعِلمی.. ویقال: ما یُشْعِرُکَ: وما یدریک.. وشعرتُه: عقلتُه وفهمتُه.. والمشعَر:

موضع المنسک من مشاعر الحجّ. وکذلک: الشعار من شعائر الحجّ.. والشعیرهٔ من شعائر الحجّ». «۱»

در این عبارت خلیل به دو چیز شعیره می گوید: یکی آنچه جنبه ابراز و اظهار داشته باشد همان گونه که به لباس رو در مقابل لباس زیر شعار می گویند، و دیگر آنچه جنبه اعلام و افهام داشته باشد، البته این دو امر با یکدیگر متلازمند. سپس می گوید:

«والشعیرهٔ البُدن، وأشعرتُ هذه البُدن.. نُسکاً.. أی

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۲۲

جعلتُها شعیره تُهدی، وإشعارها أن یُوجأ سِنامها بسکّین فیسیل الدم علی جانبها فتُعرف أنّها بدنهُ هَدْی.. وسبب تسمیهٔ البُدن بالشعیرهٔ أو بالشعار أنّها تُشعَر- أیتُعلَّم- حتّی یُعلمأنّها بُدن للهَدی». «۱»

خلیل می گوید: به قربانی در حج قِران شعیره گفته می‌شود، زیرا بر این قربانی علامتی نهاده شده که به سبب آن شناخته می‌شود. او علّت این نام‌گذاری را در علامت دار کردن این حیوان می‌داند ومی گوید: اشعار یعنی علامت گذاری، تا از هر جا گذر کند همه بفهمند که این برای حج است. «۲»

جوهری در صحاح گوید:

«والشعائر أعمال الحجّ، وکلّ ما جُعل عَلَماًلطاعهٔ اللّه تعالی، والمشاعر: مواضع المناسک، والمشاعر الحواسّ؛ والشَعار ماولی الجسد من

الثیاب، وشعار القوم فی الحرب: علامتهم لیعرف بعضهم بعضاً، وأشعر الرجل همّاً، إذا لزق بمکان الشعار من الثیاب فی الجسد.. وأشعرتُه فشَعر، أی أدریتُه فدری». «۳»

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۲۳

جوهری در این عبارت شعیره و شعائر را به معنی چیزی می‌داند که عَلَم و علامت بوده و همانند لباس رو معرّف انسان باشد، و سبب حصول معرفت گردد. او هر چیزی را که مایه شناخت و بر افراشتن پرچم خدا پرستی باشد را شعار دین میداند همانند اعمال حج که جنبه بروز و ظهور و اعلام برای مسلمانان دارد.

فیروزآبادی در قاموس گوید:

«أشعَرَه الأمر أی أعلمه، وأشعرَها: جعل لها شعیره، وشعار الحجّ مناسکه وعلاماته، والشعیرهٔ والشعارهٔ والمشعرموضعها.. أو شعائره: معالمه الّتی ندب اللّه الیها وأمر بالقیام بها». «۱»

فیروزآبادی نیز درعبارت خود همانند جوهری قوام شعائر را به علامت بودن و اعلام وابراز آن می‌داند.

ابن فارس در مقاییس اللغهٔ گوید:

«والإشعار: الإعلام من طریق الحسّ.. ومنه المشاعر:

المعالم، واحدها مَشعر، وهی المواضع التی قد أُشعرت بعلامات». «۲»

او نیز اشعار را اعلام و اظهار حسی میداند و می‌گوید: مشاعر مکانهای است که با علائمی مشخص شده‌اند تا از سایر مواضع ممتاز شوند.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۲۴

خلاصه کلمات اهل لغت این است که: شعیره به معنی علامت و نماد و چیزی است که جنبه اعلام حسی برای مکتب یا مذهب یا هرچیز دیگر را داشته باشد. قوام شعیره به جنبه اعلام و اظهار و ابراز آن است.

چیزی که یک عدّه، یا یک مکان، یا یک زمان و یا یک مکتب ومذهب را به وسیله علامتی محسوس از غیر آن متمایز می‌سازد، وسبب اعلاء و عظمت و بزرگی آن در نظرها می‌شود. این اعلام حسی در مقابل اعلام فکری قرار دارد.

از این کلمات و غیر آن به خوبی به دست می‌آید که رکن رکین در شعیره و شعائر جنبه اعلام و اظهار و اعلاء است. همیشه عقلاء با قرار دادن یک شعار برای مکتب و مذهب ومرام و منش خود، سایرین را از مضمون مکتب و مذهب و مرامشان مطلع می‌نمایند، و آن شعار را نمادی برای خود به حساب می‌آورند، و از این رهگذر سعی در تعالی منویات و مکتب خود دارند. حتی گروهها و موسسات و شرکتهای تجاری و غیر تجاری نیز برای خود شعار و آرم و علامتی را قرار می‌دهند، تا معرّف آنها بوده و آنها را از دیگران متمایز سازد. فرقی نمی‌کند که آن شعار از سنخ کلمات باشد یا نقوش یا اعمال خاصی که انجام آن به معنی اظهار وجود و اعلام حیات برای آن مکتب یا شرکت یا موسسه و طیف خاص به حساب آید.

بنابراین شعائر همانند کلمات و نقوش و رسوم از سنخ دوال است یعنی چیزهایی که بازگو کننده معنایی دیگر میباشند، از این رو هر چیزی که در آن مبارزه مذهبی بوده و جنبه تبلیغی و اعلامی برای دین

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۲۵

داشته باشد و یکی از معانی دین را به دیگران منتقل کند شعائر دین به حساب می‌آید.

۲- فرق شعائر با مناسک ... ص: ۲۵

مناسک به اعمال و تکالیف شرعیه گفته می‌شود، این اعمال تکالیف به دو دسته تقسیم می‌شوند: یکی آنکه علاوه بر اینکه واجب

یا مستحب است جنبه شعاریت نیز دارد یعنی باز گو کننده و دال بر یکی دیگر از معانی دینی می‌باشد. دسته دوم آنکه این جنبه را نداشته باشد.

بنابراین هر مناسک و اعمال دینی لازم نیست شعار دین هم باشد، بلکه برخی از مناسک هستند که این جنبه در آنها وجود دارد که حیثیتی عارضی و اضافه بر اصل وجوب آنهاست. همانطور که شعار یک دولت غیر از خود آن دولت و شعار یک موسسه غیر از خود آن موسسه است.

همینطور که انذار و ابلاغ احکام دین غیر از خود احکام است، شعار و علامت یک مطلب دینی نیز غیر از خود آن مطلب است. شعائر به آن چیزی می‌گویند که جنبه اعلام و تبلیغ دین را داشته باشد، چنین چیزی ممکن است به غیر از جهت تبلیغ مصلحت دیگری نیز در خود داشته باشد.

مثلًا فرق نماز جماعت با نماز فرادی در این است که نماز جماعت علاوه بر آنکه جنبه فردی داشته و مسقط تکلیف است، مایه ابهت و عظمت مسلمین و شکوه نماز و نشانه رعایت کردن حق نماز است. مناسک حج از آن دسته اعمالی است که جنبه شعار و اعلام و اظهار دارد ومایه

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۲۶

شکوه وابهت مسلمین ونشانه جدایی آنها از سایر انسانها است، از این رو به مناسک حج شعائر اطلاق می‌شود، ولی باید توجه داشت شعار بودن مناسک حج حیثیتی اضافه بر اصل مناسک بودن آن است.

۳- وجود تکوینی و وجود اعتباری ... ص: ۲۶

وجودات اشیاء به دو گونه است:

نوع اول: وجود تکوینی مانند وجود سنگ یا درخت یا آسمان وزمین.

نوع دوم: وجود اعتباری مانند وجود اکثر معاملات عقلائیه مانند بیع و اجاره و صلح و هبه و نکاح و طلاق، که اینها وجودی تکوینی ندارند بلکه تنها عقلا در افق اعتبار و فرض آن را اعتبار میکنند.

فرق این دو گونه در این است که در نوع اول وجود آن چیز متوقف بر اعتبار عقلاء نیست، چه عاقلی در دنیا باشد و چه نباشد، و چه اعتبار و قراری بگذارد یا نه آن چیز وجود دارد، اما در نوع دوم تا کسی نباشد که آن چیز را اعتبار کند آن چیز وجود نخواهد داشت.

هر گاه یکی از چیزهایی که نزد عقلاـ اعتبار دارد و آنها در زندگی روزمرّه خود به آن عمل می‌کنند مورد امضای شارع قرار گرفت، و شارع هیچ تصرفی در آن نکرد همان چه که نزد عقلا بوده اعتبار پیدا خواهد کرد. مثلًا وقتی شارع می‌گوید: «احل اللّه البیع» «۱»

یعنی همان بیع و معامله‌ای که نزد عقلا معتبر بوده حلال و صحیح است، نه اینکه

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۲۷

حکم به حلیّت بیع و معامله‌ای کند که نزد شارع است. زیرا معامله شرعی که از اساس حلال بوده و نیاز به جعل حلیّت مجدّد ندارد، بلکه حکم به حلیّت آن تحصیل حاصل است.

اکنون در مورد شعائر میگوییم: ماهیت شعائر و شعار و شعیره به علامت بودن آن بستگی دارد؛ یعنی علامتی حسی برای ابراز و اعلام یک امری. این ارتباطی که بین این علامت و آن امر وجود دارد ارتباطی اعتباری است. یعنی چنین ارتباطی میان آن دو ذاتی و تکوینی نیست، بلکه به خاطر وضع و جعل و یا کثرت اقتران آن دو چنین ارتباطی در ذهن عقلاـ ایجاد شده که از دیدن این

علامت پی به آن میبرند.

بنـابر این شـعائر و شـعیره و علامت از نوع دوم است، یعنی ماهیت شـعائر و شـعار و شـعیره امری اعتباری است. نمی گوییم خود ذات شعیره اعتباری است، بلکه وصف شـعیره بودن و علامت بودن آن اعتباری و وابسـته به جعل است، یعنی تا اعتبار نشود هرچند وجود داشـته باشد اما شعار نخواهد بود. مثلًا تا پرچم کشوری به عنوان علامت آن کشور اعتبار نشود باز گو کننده آن کشور نخواهد بود، هر چند تکویناً وجود داشته باشد.

۴– شعیره شدن یک چیز در غالب معلول وضع و جعل است ... ص: ۲۷

اشاره

پس از آنکه معلوم شد شـعیره از سـنخ دوال است، یعنی چیزهایی که از خود معنایی نداند و تنها بازگو کننده مدلول خود هستند، و نکته حساس در آنها دلالت آنهاست؛ می گوییم:

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۲۸

هر دالی ممکن است به یکی از این سه گونه بر مدلول خود دلالت کند: یا دلالت عقلی است یا طبعی و یا وضعی.

دلالت عقلی یعنی عقل انسان با دیدن دال به مدلول منتقل می‌شود به جهت ملازمه ذاتی میان آن دو، مانند اینکه از دیدن سنگی که به هوا پرتاب میشود پی به وجود پرتاب کننده آن می‌برد.

دلالت طبعی یعنی طبع انسان از دیـدن چیزی پی به وجود چیز دیگر می‌برد،ماننـد اینکه از دیـدن انسانی که خمیازه می کشـد پی به خستگی او می‌برد، یا از سرخ شدن رنگ چهره به شرمندگی، هر چند عقلًا میان این دو امر تلازمی نباشد.

دلالت وضـعی یعنی ارتباط بین دال و مدلول وابسـته به جعل و قرار داد و وضع است، و عقل و طبع به خودی خود به این ارتباط پی نمی‌برد. مانند دلالت حروف و کلمات بر معانی خود یا برخی از علائم راهنمایی و رانندگی، در این قسم تا وضع و جعلی نباشد و تا انسان عالم به آن قرارداد نباشد این دلالت صورت نمی گیرد.

شعائر غالباً از نوع دلالتهای وضـعی است، یعنی این ارتباطی که بین این شعیره و مدلول آن وجود دارد در غالب معلول وضع و جعل و قرارداد است، تا جعل نباشد انسان از طریق عقل و یا طبع پی به دلالت آن نمی‌برد. مثلًا مسـلمانها در جنگ بدر «یا منصور امت» را شعار خود قرار داده بودند، این جمله که به معنی طلب یاری از خدا برای هلاک کفار است آن زمانی شـعار مسـلمانان شد که چنین قراری بین آنها گذاشته شد وقبل از آن دلالتی بر جبهه مسلمانان نداشت.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۲۹

همینطور است اکثر نمادهـا و شـعارها و علامتهایی که برای امری وضع می‌شود، یا اعمال و رفتار وآیینهای خاصـی که هر ملتی برای خود دارند. هیچ گاه شـعار یک دولت یا یک موسسـه و یا آیینها و رسوم یک ملت قبل از قرار دادن و وضع، به خودی خود شعار و علامت نیسـتند ودلالتی بر آن ملت یا موسسه ندارنـد، و اگر این وضع و قرار داد و اعتبار نباشد هیچ گاه انسان به عقل خودش یا به طبع نمی‌فهمد که این شعار چه چیزی است، زیرا دلالت آن عقلی و طبعی نیست بلکه دلالت آن وابسته به وضع و قرارداد است.

پس مـاهیت شـعائر دین علامتی حسـی برای یکی از معانی دین است ولی این علامت نه تکوینی است و نه طبعی بلکه دلالتی اسـت وضـعی و قرار دادی. بنابر این هر چیزی را که عقلا در طول زمان جعل کننـد که دلالتی بر یکی از معانی دینی داشته باشد، یا به هر نحو دیگری چنین دلالتی پیـدا شود آن چیز شـعیره دینی خواهـد بود. و پس از آنکه شـعیره دینی شـد امر به تعظیم شـعائر شامل آن خواهـد شـد. زیرا همانطور که گفتیم در اموری اعتباری شارع تنها آن چیزی که نزد عقلا موجود است را امضا میکند، نه اینکه خود

وجودی برای آن درست کند.

قابل توجه این است که: عقلا با وضع و جعل چیزهای به عنوان شعار و علامت تنها برای حکم شرعی موضوع درست می‌کنند، نه اینکه جعل حکم به دست آنها باشد. وقتی عقلا برای یکی از معانی دینی علامتی را وضع کردند آن چیز شعیره و شعار و علامت دین خواهد شد، وعلامت بودن و شعیره بودن آن نیازی به امضای شارع ندارد،

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۳۰

زیرا گفتیم وجود شعیره اعتباری و قرار دادی است. همانطور که وقتی عقلاـ اسمی را برای چیزی وضع کردند یا علامتی را برای امری قرار دادند، آن اسم، اسم آن چیز، و آن علامت، علامت آن امر خواهد شد، اسم شدن و علامت شدن آن نیازی به امضای شارع ندارد. بله پس از اینکه امری با وضع و اعتبار عقلاء نماد و علامت دین وشعیره دینی شد باید دید نظر شارع راجع به شعیره دینی چیست، و همانطور که خواهد آمد شارع امر کرده که آن شعیره را تعظیم نموده و به آن اهانت نکنیم.

البته ممکن است که برخی از شعارها علامتها طبعی یا مخلوطی از طبعی و وضعی باشند؛ مانند اینکه عقلا برای بازگو کردن معانی بلند شهادت و ایثار از رنگ سرخ و خون و یا گل لاله استفاده می‌کنند وآن را علامت و شعار خود قرار می‌دهند، چه آنکه دلالت خون بر شهادت و ایثار طبعی است نه وضعی.

برخی از شعائر را خود شارع وضع میکند، و این به معنی ... ص: ۳۰

انحصار واضع در شارع نیست ... ص: ۳۰

لازم به ذکر است که: در برخی از موارد خود شارع چیزی را به عنوان شعیره دین قرار می‌دهد، و پس از این جعل و وضع شرعی آن چیز علامت و نماد و رمز دین شده و یکی از شعائر اللَّه به حساب می‌آید، مانند مناسک حج. اما این به معنی آن نیست که تنها شارع می‌تواند چنین وضعی انجام دهد. زیرا همانطور که گفتیم ماهیت شعیره وابسته به آن ارتباط و علقه ایست که میان دال و مدلول وجود دارد. هر گاه

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۳۱

چنین ارتباطی در ذهن ایجاد شد آن چیز خود به خود علامت خواهد بود. تنها کاری که شارع در این موارد انجام داده این است که میان علامت و صاحب علامت ارتباط ایجاد کرده، اما در سایر موارد این ارتباط را عقلا ایجاد میکنند. تمام ماهیت شعیره به جنبه علامت بودن آن است نه اینکه چه کسی این علامت را علامت کرده است.

به عبارت دیگر: ایجاد کننده ارتباط میان دال و مدلول دخلی در ماهیت دلالت و دال ندارد، هر گاه به هر دلیل میان دو امر ارتباط ایجاد شد که از یکی به دیگری پی برده می‌شد، آن چیز دال و علامت خواهد بود و شخصیت ایجاد کننده این علامت دخلی در خود علامت ندارد.

۵- شعائر خاکی و شعائر آسمانی ... ص: ۳۱

هر گاه علامت یا شعاری شعار یک ملت باشد به آن شعار ملی گفته می‌شود، و هر گاه شعار یک موسسه یا جریان فکری باشد شعار و علامت آن موسسه یا جریان فکری نامیده می‌شود، و همینطور شعار دولت یا یک گروه ورزشی و یا هر چیز دیگر. اختلاف شعائر در اختلاف آن چیزی است که این شعار شعار آن شده است.

اگر آن معنی و مفهومی که این شعیره بر او دلالت می‌کند امری بالا، آسمانی، عرشی، و ملکوتی باشد آن شعار هم شعاری بالا

آسمانی عرشی و ملکوتی خواهد شد. اما اگر آنچه که این نماد و شعار و آیین بازگو کننده آن است امری زمینی، پست و بی‌ارزش باشد به همان نسبت آن شعار نیز بی‌ارزش خواهد شد.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۳۲

خلاصه آنکه: این شعار به خودی خود معنی و مفهومی ندارد و از مدلول خود کسب معنی و مفهوم می‌کند، و به عبارت دیگر فانی در معنی و مفهوم خود می‌شود، همانند الفاظ که از معنی خود کسب شرافت یا دنائت می‌کند.

بنا براین اگر شعار و یا علامتی بازگو کننده یکی از معانی دینی و مایه اظهار و تبلیغ دین باشد به آن شعائر دینی گفته می‌شود، و به همان نسبت کسب ارزش و اعتبار می‌کند. این شعائر ممکن است نشانه‌هایی جغرافیایی مانند مکان بدر یا غدیر خم، یا نشانه‌های زمانی مانند زمان تولد پیامبر اکرم و هجرت او و زمان وقوع وقایع مهم، و یا نشانه‌هایی دیگر مانند یک سری آیینها و رسوم و تقالیدی که ریشه در فرهنگ دینی و اسلامی دارد. هر کدام از این شعائر به نسبت ارتباطی که با آن معنی دینی دارند کسب ارزش و اعتبار میکنند و اهانت به این شعیره اهانت به آن معنی دینی محسوب می‌شود.

ممکن است خود این نماد و یا آیین و یا اثر ارزشی نداشته باشد اما چون به عنوان رمز و نشانه ارتباط با امری والا و بالا و خدائی قرار گرفته است اهانت به آن اهانت به معنی و مفهومی است که در بر دارد.

همانطور که در آثار ملّی و باستانی یک کشور و ملت به ارزش خود آن اثر نگاه نمی‌کنند، بلکه به آن چیزی می‌نگرند که آن اثر معرف اوست.

از این رو برخی اشیائی که از نظر ظاهر هیچ قیمتی ندارند به جهت اینکه شعار ملیّت و رمز هویّت شده‌اند از ارزش بسیار بالایی برخوردار می‌شود.

هر چه این ارتباط قویتر و بیشتر باشد ارزش و اعتبار شعیره بالاتر

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۳۳

می رود. همینطور هر چه آن مطلب دینی مهم‌تر و اساسی‌تر باشد شعار آن نیز مهم‌تر خواهد بود. مثلًا شعار نماز بسیار مهم‌تر از شعار وعلامت یکی از مستحبات فرعی است.

از این رو شعائر حسینی که علامت عزای ابی عبد اللَّه الحسین علیه السلام است، بسیار مهم‌تر و بالاتر و با ارزش‌تر از علامت و شعار سایر مطالب فرعی دین خواهد بود، به همان نسبت که امامت و ولایت وسید الشهدا اساس سایر مطالب دینی محسوب می‌شود. در حدیث آمده که اسلام بر پیچ پایه استوار است: نماز، روزه، حج، جهاد و ولایت و سپس فرموده‌اند:

«لَمْ یُنادِ بِشَیءٍ کَمَا نُودِیَ بِالوِلایةِ» «۱»

هیچ چیزی به مانند ولایت مورد اهمیت قرار نگرفته است.

۶- شعائر یا پل ارتباطی ... ص: ۳۳

هر ملت و قومی برای خود چیزهایی دارند که نشان دهنده هویّت و ملیّت آنهاست و به عنوان رمز و نماد آن ملت به حساب می‌آید. این امور ممکن است علائم یا آداب و رسوم و آیینهای خاص و یا حتی برخی آثار باستانی آنها باشد که نشان از تمدن آنها در گذشته تاریخ دارد. از بین بردن این نشانه‌ها به معنی جدا کردن آن ملت از هویّت ملّی آنها و فاصله انداختن بین آنها و تمدّن آنهاست. واز طرفی این آیین‌ها

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۳۴

و شعائر ملی غالباً یک دفعه به وجود نمی‌آید بلکه معلول تجارب انسانها در چندین قرن متمادی است، واز بین بردن آنها از بین

بردن تلاشـهای انسانها در مرور قرنهای متمادی است. از این رو ملّتها به این نمادها و نشانه‌های ملّی خود بسـیار اهمیت داده و اهانت به آن را اهانت به خود و ملیّت و اصل و نسب و خاک و وطن خود می‌دانند.

یـک سلسـله آداب و رسوم آیینها و شـعائری نیز هست که باز گو کننـده هویّت آسـمانی انسانهاست و به عنوان رمز وعلامت و نماد آسـمانیّت آنهـا به حسـاب می‌آیـد، اینهـا ممکن است آثـاری تـاریخی باشـد که از آسـمانیان بـاقی مانـده». و یـا نشانهـا و نمادهـای مخصوص، و یا آیین‌های خاصی که این اعمال و رسوم نشانگر ارتباط آنها با عرش و ملکوت است. سعی در از بین بردن این آداب و تقالید و نشانه‌ها و رسوم و آثار، به معنی سـعی در قطع ارتباط انسانها با آسـمان و از بین بردن هویّت عرشی و ملکوتی آنهاست، و این جنایتی نابخشودنی است.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۳۷

فصل دوم: مشروعیت شعائر نو ظهور

۱– امر به تعظیم شعائر الهی و نهی از سبک شماردن آن ... ص: ۳۷

در هر حکمی سـه چیز وجـود دارد: حکـم، متعلـق، موضـوع. مثلًا در نمـاز ظهر حکم وجـوب است و متعلـق این حکم اقـامه نمـاز و موضوع آن مکلفی که در هنگام ظهر دارای همه شرائط تکلیف باشد. با توجه به این مطلب می گوییم:

در مـورد شـعائر ادلّه فراوانی وجـود دارد، مفـاد برخی از این ادلّه حکم لزومی یـا اسـتحبابی و برخی دیگر حکم تحریمی یـا تنزیهی است. در ادلّه زیادی تعظیم و تکریم و حفظ و احترام آن شعائر واجب شده وآن را نشان ایمان، تقوی و رضایت پرودگار می‌داند. و نیز در ادلّه فراوانی از هتک و بی‌احترامی و سبک شمردن این شعائر نهی شده است. در دسته اول:

حکم: وجوب یا استحباب

متعلق: تعظیم و تکریم

موضوع: هر چیزی است که شعار و علامت یکی از معانی دینی شده، و از این رهگذر منسوب به خدا باشد.

در دسته دوم:

حکم: تحریم

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۳۸

متعلق: اهانت و هتک

موضوع: هر چیزی که شعار و علامت دین باشد.

اینک به چند نمونه از آن اشاره می‌شود:

«ذلِکَ وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوب» «۱»

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّه» «۲»

«إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّه» «۳»

«وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَکُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّه» «۴»

«فی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فیهَا اسْمُه» «۵»

در آیه اول محبوبیت تعظیم شـعائر به بهترین وجه بیان شده است، چه آنکه به اقامه شـعائر امر نشده، بلکه تعظیم شعائر متعلق امر قرار گرفته است.

در سایر واجبات چنین بیانی وارد نشده نیامده. مثلًا در مورد نماز مأمور به اقامه آن، ودر روزه مأمور به امساک هستیم. اما تعظیم مطلب دیگری است؛ یعنی آن را بزرگ و مهم بدانید و بر چیزهای دیگر آن را مقدّم کنید.

در آیه دوم خداوند به صراحت از بی‌احترامی و حرمت شکنی و سبک شماری شعائر نهی کرده است، نباید به دید خفت به آن نگاه کرد، نباید آن را به دست کم گرفت وبه آن توهین نمود.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۳۹

بنابراین هم امر به تعظیم شعائر شده و هم نهی از توهین به آن، چنین بیانی اهمیت فراوان این شعائر نزد شارع را به خوبی می‌رساند.

در آیه سوم و چهارم به دو مصداق از مصادیق شعائر اشاره کرده، و با آوردن لفظ «مِنْ» بیان کرده که شعائر الهی منحصر به این دو نیست بلکه اینها برخی از شعائر هستند. باید توجه داشت که شعیره بودن صفا و مروه و یا قربانی در حج وصفی عارضی بر آنها است به این معنی که حکم شعیره بودن آن جدای از حکم خود آنهاست.

در آیه چهارم هر چند لفظ شعیره نیامده اما بیانگر این است که بیوت و خانه‌هایی که در آیه مطرح است، که آنها خانه‌های کسانی است که در آیه قبل و بعد اوصاف آنها را بیان کرده، باید بزرگ شمرده شده وتعظیم شوند، همانطور که خداوند آنها را تعظیم نموده است. این خانه‌ها به عنوان نماد توحید و ذکر خدا باید تکریم و تعظیم شود همان مطلبی که از آیه اول استفاده می‌شود.

آیات دیگری نیز موجود است که در آنها لفظ شعائر نیامده اما بیانگر حکم آن شده است، ما به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

روایات بسیاری نیز به بینهای گوناگون رسیده که از مجموع آنها همین حکم استفاده میشود. مانند کلام امام صادق علیه السلام:

«رَحِمَ اللَّه مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا» «۱»

«خدا رحمت کند کسی که امر ما را احیاء بنماید».

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۴۰

و یا حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود:

«يَا عَلِي مَنْ عَمَّرَ قُبُورَكُمْ وَ تَعَاهَدَهَا فَكَأَنَّمَا أَعَانَ سُلِيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ عَلى بَنَاءِ بِيْتِ المَقْدِسِ»

«علی جان؛ هرکه قبرهای شما را بسازد و آنها را نگهداری کند همانند کسی است که به سلیمان در ساخت بیت المقدس کمک کرده است» «۱».

نظایر این تعبیرات در روایات ما فراوان به چشم میخورد که ما به جهت رعایت اختصار، و اینکه خلافی در حکم شعائر و لزوم تعظیم و تکریم و حرمت اهانت به آن نیست و همه در آن متفقند از ذکر تفصیلی آنها صرف نظر می‌کنیم.

۲- اصل بقاء عناوین شرعی بر معانی لغوی ... ص: ۴۰

هر گاه شارع عنوانی را موضوع حکم خود قرار داد آن موضوع به به معنی لغوی خود باقی خواهد ماند، و همان معنایی که به ذهن عرف عارف به لغت می‌رسد موضوع حکم شرع خواهد بود. بله اگر شارع در موضوع تصرف کند و حدود و قیودی برای آن در نظر بگیرد باید از همان حدود و قیود تبعیت کرد؛ اما تا مادامی که به چنین مطلبی تصریح نکرده همان معنای لغوی باقی خواهد ماند وهمان موضوع حکم شرعی خواهد بود.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۴۱

از باب نمونه: نکاح و یا طلاق نزد عقلاـ معنای خاصی دارد، و شارع نیز همان معنی را موضوع حکم خود قرار داده، اما قیود و شروطی را در آن لحاظ کرده که عقلا آن را در عرفهای خود ملاحظه نمی‌کنند. در این صورت نکاح و یا طلاق فاقد این شرائط هر چند در نظر عرف و لغت نکاح و طلاق هست، اما از نظر شارع نکاح و طلاق به حساب نمی‌آید و موضوع حکم شرعی نیست.

اما هر جا شارع در موضوعی از موضوعات تصرفی نکرد و آن را به حال خود باقی گذاشت آن موضوع با همان وسعتی که در لغت و عرف دارد موضوع حکم شرعی خواهد بود. مثلًا یکی از قیود موضوع حکم وجوب نماز ظهر زوال خورشید است، و چون شارع در معنی زوال تصرفی نکرده به همان معنی لغوی خود باقی خواهد ماند.

شعائر- همانطور که مفصلا بیان شد- معنی لغوی خاصی دارد، و همین شعائر موضوع احکامی در شرع قرار گرفته است، طبیعی است که این موضوع با همان معنای لغوی و همان وسعتی که در عرف برای آن هست موضوع این احکام قرار خواهد گرفت. زیرا شارع وضع جدیدی برای شعائر نکرده و معنای خاصی برای آن در نظر نگرفته وآن را به همان معنای لغوی خود باقی گذاشته است.

از این رو هرگاه متشرعه علامتی جدید برای یکی از معالم دینی، و از همه مهم تر برای عزای سید مظلومان عالم قرار بدهند، به طوری که آن علامت و رمز و نماد و شعار دین محسوب شود، ونزد عرف میان آن علامت با آن معنای دینی ارتباط برقرار شود، چنین چیزی از حیث

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۴۲

لغت وعرف شعیره دین خواهد بود و موضوع احکام وجوبی و تحریمی فوق خواهد شد.

به بیان دیگر: شارع نفرموده تنها شعائری که فلان قید را داشته باشند باید تعظیم شوند، بلکه تنها چیزی که موضوع حکم شرعی قرار گرفته عنوان شعار دین است، یعنی هر چه که عرفاً علامت برای یکی از معانی دینی باشد.

از باب نمونه خداوند متعال نیکی کردن به والدین را لازم دانسته، اما قیدی برای آن نگذاشته است، هر چیزی که عرفاً نیکی کردن به والدین باشد مشمول امر خدا خواهد بود. البته ممکن است شارع برخی از انواع نیکی‌ها را به خصوص واجب کرده باشد، مانند نفقه دادن به والدین در صورت فقر آنها، اما این به معنی مقیّد کردن عنوان بِرّ ونیکی واحسان در همان مورد نیست، بلکه هر چیزی که بر او احسان و نیکی صدق کند- به حسب درجاتش- مطلوب شارع ومورد امر خواهد بود.

همینطور ممکن است شارع برخی از افراد شعائر را به خصوص واجب کند، مانند مناسک حج، اما این به معنی مقیّد کردن عنوان شعائر در آن فرد نیست، بلکه هر فردی که عرفاً و لغهً شعار دین باشد حتی اگر بعد از عصر معصوم نیز پدید آید مشمول امر شارع خواهد بود.

۳- وجود اعتباری شعیره و دلالت وضعی آن ... ص: ۴۲

گفتیم که شعائر و شعیره نزد عقلا وجودی اعتباری دارد که در غالب معلول وضع و قرارداد آنها میباشد. از آن طرف اختلاف شعائر به اختلاف

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۴۳

متعلق آن است، اگر چیزی علامت یک ملت باشد شعار ملی و اگر علامت دین باشد شعار دینی محسوب خواهد شد. از این رو هر گاه آئین یا کار یا نماد و یا علامت و هر چیز دیگری باز گو کننده و دال بر یکی از معانی دینی باشد، آن چیز شعیره دینی خواهد بود. هر چه آن معنی دینی مهم تر باشد علامتی که برای آن قرار گرفته نیز مهم تر خواهد بود.

گفتیم که شخصیت واضع در حقیقت شعیره دخالتی ندارد. مهم نیست چه کسی واضع باشد، مهم این است که وقتی وضع شد و این ارتباط اعتباری میان این شعیره و معنی و مفهوم آن که یکی از ثابتات دین حنیف است برقرار شد، چنین چیزی شعیره خواهد بود و مشمول ادلّه شعائر می‌شود.

از این رو دست عرف برای وضع شعائر جدید باز است، زیرا آنها با وضع علامت و شعیره نو تنها موضوع برای حکم شرعی ایجاد می کنند و بعد از تحقق موضوع قهرا حکم بر آن مترتب خواهد شد.

۴- تعلق حکم به مطلق شعائر ... ص: ۴۳

هر گاه شارع به طور مطلق عنوانی را موضوع حکم خود قرار دهد و آن را مقید به فردی نکند، تمامی افراد آن عنوان متعلق امر شارع خواهد شد. مثلًا وقتی مولی به عبدش بگوید: «اکرم العلماء» «به دانشمندان احترام گذار» و این موضوع را مقید به فردی ننماید تمامی افراد عالم و دانشمند باید اکرام شوند. در مورد شعائر نیز شارع تعظیم تمامی شعائر الهی را به طور مطلق لازم و هتک آن را حرام کرده، و قیدی در آن لحاظ

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۴۴

نکرده است. از این رو هر فردی که عنوان شعیره دینی بر او صدق کند- که صدق این عنوان را عرف تشخیص می‌دهد- جزو افراد شعائر اللّه خواهد بود و احکام شعیره شامل آن می‌شود.

۵- محال است حکم از موضوع خود تخلف کند ... ص: ۴۴

هر گاه یک فرد از افراد شعیره ایجاد شد و بر یکی از معانی دینی دلالت کرد، آن فرد مشمول ادلّه شعائر خواهد شد، و حکم لزوم تعظیم و حرمت اهانت به آن تعلق می گیرد. پس از تحقق موضوع محال است که حکم روی آن نرود، و یا بعد از تعلّق حکم از او سلب شود. زیرا موضوع و حکم همانند علت و معلول می‌باشند؛ هر گاه موضوع آمد حکم هم قهرا خواهد آمد، و هر گاه موضوع باقی بود حکم هم باقی خواهد بود، و هر گاه موضوع منتفی شد حکم هم منتفی خواهد شد.

محال است با وجود موضوع حکم بر آن مترتب نشود و یا با زوال موضوع حکم باقی بماند.

مثلًا وقتی شارع مطلق مسکر را موضوع حرمت قرار داد، محال است مسکری وجود داشته باشد اما حرام نباشد، تخلف حکم از موضوع محال، و مخالف فرض موضوعیّت موضوع است.

با توجه به آنچه تا کنون گفته شد از این اوامر و احکامی که نسبت به لزوم تعظیم وتکریم، وحرمت اهانت به شعائر وارد شده استفاده می‌شود که:

دست عرف برای تطبیق این حکم بر هر مصداقی از مصادیق شعیره

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۴۵

باز است، و از آنجا که از اطلاق لفظ شعیره دینی و شعائر دین معنی خاصی به ذهن عارف به لغت تبادر می کند- یعنی علامتی حسی برای رساندن یکی از معانی دینی-، و حکم نیز روی تمام افراد طبیعت رفته نه روی حصه خاصی از آن، هر کار یا عملی که عرفاً شعیره دین به حساب بیاید یعنی بازگو کننده یکی از معانی والای دین باشد- به درجه اهمیتش- مصداق احکام وجوبی و تحریمی فوق خواهد بود؛ وجوب تعظیم آن و حرمت اهانت به آن.

۶- فرق بین تطبیق و تشریع ... ص: ۴۵

در حقیقت گونه‌های مختلف شعیره وکیفیت‌های جدید آن همگی مصادیقی برای آن عنوان کلّی به حساب می‌آیند. مکلّف تنها با انتخاب نوع شعیره آن حکم کلی را منطبق بر مصادیقش می کند، به چنین کاری تطبیق می گویند نه تشریع. یعنی مکلّف حکم جدیدی اختراع نکرده، بلکه آن حکم موجود را بر مصادیقش تطبیق داده است.

مانند اینکه وقتی شارع امر به نیکی به والدین کرد، گونه‌ها و کیفیت های مختلف نیکی کردن هر چند در گذشته زمان معمول نبوده مصداق آن حکم کلی خواهند بود، و اینکه دست فرزند برای اختیار کردن نوع نیکی باز است به هیچ وجه تشریع و بدعت

محسوب نمی‌شود، بلکه تطبیق آن حکم کلی بر مصادیق به حساب می‌آید. حتی اگر کاری در گذشته نیکی و احسان محسوب نمی‌شده اما امروزه احسان محسوب شود نیز شامل دلیل نیکی و احسان به والدین خواهد بود. هرگز فقیهی به خود

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۴۶

اجازه نمیدهد که بگوید تنها شیوه‌هایی از نیکی مطلوب شارع است که در زمان ائمه علیهم السلام متداول بوده و حکم به وجوب یا استحباب شیوه‌های نوین آن بدعت و حرام است.

مثال دیگر: احترام کردن به کسی که از راه می‌رسد حکمی است که همه عقلاـ در جوامع خود به آن عمل می‌کنند، این کار در شرع ما نیز پسندیده است. اما در هر اجتماعی احترام به او شیوه خاصی دارد، گاه به بلند شدن در مقابل اوست، وگاهی به خم شدن در مقابل او، یا دست دادن یا دست را به سینه نهادن، ودر بعضی از جوامع به برداشتن کلاه خود. اینها در حقیقت عناوین ثانویه ایست که بر موضوع عارض می‌شود و همگی از مصادیق احترام به کسی که وارد می‌شود هستند، وتمامی آنها در ذیل همان حکم کلی عام قرار دارند. «۱»

۷- طبیعت قانون عمومی منوط به سریان اوست ... ص: ۴۶

قانون آنگاه قانون می‌شود که قابل انطباق بر افراد بیشماری باشد، به این معنی که افراد آن منحصر در چند فرد معدودی که در خارج موجود هستند نباشد، بلکه تا هر زمانی هر فرد تازه‌ای که به وجود آید قانون آن فرد را نیز شامل می‌شود.

به تعبیر اصولی قوانین و احکام شرعی به شکل قضایای حقیقیه هستند، یعنی هیچگاه قانون عمومی برای یک مورد خاص وضع نمی‌شود

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۴۷

به گونه‌ای که در موارد مشابه قابل انطباق نباشد. زیرا ماهیت حکم و تشریعی که به صورت قانون در می‌آید سریان و جریان آن بر تمام افرادی است که ممکن است به وجود بیایند. به تعبیر دیگر: حکم برای افراد مفروض الوجود جعل شده نه افراد محقّق الوجود، یعنی این حکم جعل می‌شود برای هر فردی که فرض وجودش شود، و اگر بی نهایت فرد هم برای او فرض شود این حکم تمامی آن افراد را میگیرد.

مثلًا اگر بی‌نهایت خمر فرض شود تمامی آنها حرام خواهد بود.

حرمت خمر و مسکرات وقتی به صورت یک قانون عمومی در می‌آید که این حرمت منحصر به یک خمر یا یک مسکر معین ومشخص که در خارج وجود دارد نباشد، بلکه این حرمت عمومی وفراگیر بوده وهر چیزی که فرض اسکار در آن شود را در بر گیرد. حتی اگر بعد از گذشت زمان جعل این قانون نیز مست کننده‌ای ایجاد شود که سابقه نداشته باز حرام خواهد بود، وحرمت مسکرات شامل آن نیز می‌شود.

به چنین چیزی قانون عمومی گفته می‌شود، و این مطلب بین قوانین بشری و الهی مشترک است. جمود قانون بر یک فرد خاص یا افرادی که تنها در زمان وضع قانون وجود دارند با هدف از وضع قانون منافات دارد. هدف قانون گذار این نیست که قانون به صورت جامد در یک مصداق باقی بماند، بلکه هدف آن است که این قانون و حکم در هر جا که موردی پیدا کرد جاری شده، وملاکات و اهدافی که قانون گذار اراده کرده در آن رعایت شود.

بنابراین وقتی شارع مقدس امر به تعظیم و اقامه شعائر دینی کرد

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۴۸

و نهی از اهانت و بی‌توجهی به آن نمود، این قانون الهی طبیعتی ساری و جاری دارد و بر هر شعیره و شعاری که فرض وجودش

شود، و نیز هر فردی که پس از گذشت عصر تقنین شعیره محسوب شود منطبق خواهد بود، هر چند آن شعیره در عصر معصوم به عنوان شعیره دین مطرح نبوده است.

۸- مصداق شعائر فقط نباید حرام باشد ... ص: ۴۸

وقتی شارع امر به یک طبیعت کلی نمود و آن طبیعت افراد متعددی داشت و بعضی از این افراد حرام بود، طبیعی است که فرد حرام نمی‌تواند به عنوان مصداق آن طبیعت کلی قرار گیرد. زیرا این فرد مفسده ذاتی دارد، واز طرفی افراد آن طبیعی منحصر در این فرد نیست بلکه افراد مباح دیگری نیز دارد. خود به خود افراد آن طبیعت کلی مقیّد به غیر از این فرد حرام میشود.

به این جهت فقها نماز در مکان غصبی را باطل دانسته‌اند، زیرا طبیعی نماز از حیث مکان افراد گوناگونی دارد که در برخی از آنها هیچ حرمت و مفسده‌ای نیست، مانند نماز در مسجد یا خانه و یا نماز در راه و زمینهایی که مالك شخصی ندارند. از این رو مکلف مضطر به نماز خواندن در مکان غصبی نیست، فلذا این فرد از نماز از تحت عموم ادلّه صلاهٔ خارج می‌شود. اما اگر مضطر به توقف در مکان غصبی بود و فرد دیگری از نماز برایش امکان نداشت نماز او در آن مکان مانعی ندارد.

از مرز حرام که بگذریم تمامی افراد دیگر می‌توانند فردی از افراد

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۴۹

آن طبیعت کلی شوند و متعلق امر قرار گیرند، چه آن فرد فی نفسه واجب و یا مستحب و یا مباح و یا حتی مکروه باشد. به همین جهت نماز در بعضی از مواضع با اینکه مکروه است- مانند نماز در حمام و یا مقابل انسان و محل رفت و آمد- اما صحیح بوده و امر به طبیعت صلاهٔ آن را شامل میشود، چه امر وجوبی و چه امر استحبابی. کراهت موجود در آن سبب از بین بردن رجحان شرعی آن نمی‌شود بلکه تنها اثری که دارد ثواب آن را نسبت به نماز در غیر این مکان کمتر می‌کند، نه اینکه به طور کلی ثواب و رجحان را از بین ببرد.

در شعائر نیز قضیه از همین قرار است، تنها باید مصداق شعیره حرام نباشد، اما از حرام که بگذریم چه واجب، چه مستحب، چه مباح و چه مکروه همگی می‌توانند مصداق شعائر قرار گیرند، و بعد از آنکه شعیره شدند حکم به لزوم تعظیم و حرمت اهانت آن مصداق پیدا می‌کند.

از این رو فقها فرموده‌اند: حتی اگر در مورد برخی از شعائر که فی نفسه مکروه هستند- مانند پوشیدن لباس مشکی در عزای اهل‌بیت علیهم السلام- دلیلی بر استثناء پیدا نشود، باز حکم به استحباب آن خواهد شد، زیرا پس از آنکه به عنوان شعار و رمز عزای اهل بیت قرار گرفت، و شعار چنین مطلبی از مطالب والای دینی شد، تعظیم آن لازم و هتك آن حرام خواهد بود.

۹- ایجاد شعائر جدید پایه گذاری سنت حسنه است ... ص: ۴۹

بنابر آنچه گفته شد ایجاد شعائر نوین که سابقه نداشته است مانند ارائه گونه‌های جدیدی برای عزاداری سالار شهیدان، و یا شیوه‌های

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۵۰

نوین برای ابراز و اعلان معانی والای نهضت حسینی پایه گذاری یک سنت حسنه و نیکویی است که اجر عاملان به این سنت برای پایه گذار آن نیز خواهد بود.

زیرا گفتیم: شعیره یعنی یک سلسله آیین‌ها و یا نشانه‌ها و علامت هایی که نشانگر یکی از معانی والای دین باشد و آن را ابراز و اظهار کند. و هر گاه شعیره‌ای به عنوان شعیره دین و شعار دین و علامتی که از آن طریق یکی از معانی والای دینی منتشر می‌شود

قرار گرفت،- حتی بعد از زمان معصومین علیهم السلام ایجاد شده باشد-، احکام شعیره و شعائر شامل آن می‌شود. و این شیوه نو ظهور مورد امر و نهی قرار می گیرد؛ امر به تعظیم و تکریم و تقدیس آن و نهی از اهانت و سبک شمرده آن، و وقتی مصداق شعیره شد عمل به آن مصداق تعظیم شعائر اللَّه است، و هتک آن هتک شعائر اللَّه خواهد بود.

گذشت که دلالت غالب شعائرها از نوع دلالتهای وضعی است و تا وقتی که عرف یک چیزی را به عنوان شعیره قرار ندهد ادلّه شعائر شامل آن نمی‌شود، همانطور که تا اسمی را برای کسی یا منطقه‌ای قرار ندهند این اسم بر آن شخص یا منطقه دلالت نمی کند. و بعد از وضع چنین دلالتی ایجاد شده و تکریم و اهانت به آن اسم تکریم و اهانت به صاحب آن محسوب می‌شود. همینطور است پرچم و علامت یک کشور که تا به عنوان پرچم آن کشور قرار نگیرد اعتباری ندارد اما بعد از آن معتبر می‌شود. در هر جنگی مسلمانان برای خود شعار و رمزی قرار می‌دادند، و تا وقتی این شعار از طرف مسلمانان وضع نمی‌شد هیچ

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۵۱

دلالت و اعتباری نداشت اما بعد از وضع دلالت واعتبار پیدا می کرد.

همینطور است در هر جنگی که مسلمانان بعد از زمان معصوم انجام می‌دهند و برای آن شعار و رمزی وضع می کنند.

۱۰- نتیجه بحث ... ص: ۵۱

نتیجه این مبحث این شد که: شیوه‌های نوین عزاداری در صورت دارا بودن دو شرط مشروع بوده وتعظیم آنها لازم و هتک آنهاحرام است:

یکی اینکه عرفاً علامت عزای سید الشهدا باشند، یعنی دلالت بر یکی از شؤون عزای آن مظلوم نمایند ووقتی عرف عارف به عزاداری آن را ببینند به یاد آن امام و عزای او بیفتند، هر چند چنین شیوه‌ای نو بنیاد بوده وسابقه نداشته باشد.

شرط دوم آن است که این کار فی نفسه حرام نباشد.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۵۳

فصل سوم: پاسخ به اعتراضات

اشاره

۱- تغییر و تبدیل دین ۲- توقیفیت شعائر

۳- بدعت گذاری در دین ۴- خرافه پرستی

۵- وهن و استهزاء ۶- اضرار به نفس

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۵۵

۱- تغییر و تبدیل دین ... ص: ۵۵

گاه گفته می‌شود: اگر تعیین و تشخیص مصادیق شعائر به دست عرف باشد لازمه اش تغییر و تبدیل و تحریف دین است، زیرا ممکن است متشرعه در هر زمانی شیوه جدیدی اختراع کنند و اگر ما بخواهیم آن شیوه را به حساب دین بگذاریم، و عنوان دینی به آن بدهیم رفته رفته دین خدا دستخوش تغییر و تحریف می‌شود.

در پاسخ می گوییم: این تغییر و تبدیل و وسعت دادن در چه چیزی صورت می گیرد؟

آیا در ثوابت دین تغییر و تبدیل صورت گرفته یا در وسیله ابراز و اظهار آن ثوابت؟

اگر در ثوابت و معانی دینی تغییر صورت گیرد و آنها وسعت پیدا کند دین تحریف شده است، اما اگر ثابتات دینی حفظ شود ولی همان ثابتات با شیوه‌هایی نوین عرضه گردد دین تحریف نشده، بلکه بیش از پیش منتشر شده است.

همانطور که در تحلیل ماهیت شعائر گفته شد شعائر از نوع دوم است؛

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۵۶

یعنی ابزارهـای اعلامی و اعلانی دین، و آنچه که به عنوان شعار و علامت و نماد برای یکی از معانی والای دینی قرار می‌گیرد، بنابراین هر چه در این ابزارهای اعلامی و تبلیغی بیشتر پیشرفت کنیم ثوابت دینی را بهتر و بیشتر می‌توانیم به دیگران برسانیم.

۲- توقیفیّت شعائر ... ص: ۵۶

گفته شده: شعائر توقیفی است، یعنی باید خود شارع چیزی را به عنوان شعار دین قرار دهد تا آن چیز شعار دین بشود، متشرعه حق ندارند از پیش خود چیزی را به عنوان شعار و علامت و نماد دین قرار دهند.

پاسخ این است که: شعائر از سنخ دوال است، یعنی چیزی که بر چیز دیگر دلالت می‌کند و از خود هیچ معنی مستقّلی ندارد، بلکه تنها معنای حرفی و ربطی دارند که بین مخاطب و آن معنی ارتباط ایجاد می‌کنند. اگر منظور مستشکل این است که آن معانی و مدلولها توقیفی است و متشرعه حق ایجاد یک معنی جدید دینی و شرعی ندارند کاملا سخن متینی است، و ما نیز آن را قبول داریم و اصرار می‌کنیم که نباید ثابتات دین تغییر کند.

اما اگر منظور او این است که دوال بر آن معانی نیز توقیفی است و تا شارع چیزی را دالّ بر یکی از معانی دینی قرار ندهد آن چیز دلالتی بر آن مطلب دینی نخواهد داشت، چنین سخنی بسیار دور از تحقیق است. زیرا؛ در مبحث دلالتها در علم اصول به طور کامل منقّح شده که دلالتها یا عقلی است یا طبعی و یا وضعی، و هیچ کدام از اینها متوقف بر امر شرعی نیست:

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۵۷

اما دلالت عقلی که واضح است زیرا ارتباط بین آن دال و مدلول ذاتی و تکوینی است نه جعلی و شرعی.

دلالت طبعی نیز بستگی به طبع مردم دارد نه جعل و وضع.

در دلالت وضعی نیز دلالت مرهون وضع واضع است، وقتی وضع صورت گرفت خود به خود برای کسی که عالم به وضع باشد چنین دلالتی دلالت حاصل میشود، چه شارع امر بکند یا نه.

گفتیم که دلالت شعائر در در غالب وضعی یا مخلوطی از طبعی و وضعی است، و گفتیم که شخصیّت واضع دخلی در حقیقت وضع و دلالت شعیره برمدلولش ندارد.

گذشته از آنکه در حقیقت وضع مبانی متعددی است، و بر طبق هیچ یک از آن مبانی توقیفیت درحقیقت وضع دخلی ندارد. معمولا وضع از کثرت اقتران دو امر با یکدیگر حاصل می‌شود، و وقتی چنین اقترانی بین آن دو امر واقع شد، خود به خود از دیدن دال پی به مدلول برده می‌شود.

همانطور که اگر چندین بار بعد از بردن لفظ آب همان مایع مخصوص را به طفل نشان دهیم او پس از شنیدن آن لفظ منتقل به حقیقت آب می‌شود، بدون آنکه از شارع و شرع و تشریع خبری داشته باشد.

بنابراین وقتی یک کار، یا آیین، یا لباس، یا نماد یا عَلَم وعلامتی از هر جنس که باشد- آهنی باشد یا چوبی یا پارچه‌ای یا هر چیز دیگر، و به هر شکلی که باشد- هرگاه برای رساندن یکی از معانی دینی وضع شد، یعنی ذهن مخاطب را منتقل به آن معنی دینی کرد، آن چیز علامت دین بوده وشعیره دین محسوب می‌شود، و هتک آن حرام خواهد بود.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۵۸

این وضع به هر گونه که باشد ربطی به جعل شرعی ندارد، و هرگز توقیفی نیست.

البته ممکن است خودشارع برخی از چیزها را به عنوان شعائر قرار دهد، اما ین به معنای حصر شعائر در آن نیست، بلکه یکی از مصادیق آن محسوب خواهد شد. همانطور که فرموده: «وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَکُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّه» «۱».

۳- بدعت گذاری در دین ... ص: ۵۸

گفته شده: ایجاد شیوه‌های جدید عزاداری و داخل کردن آن در دین بدعت گذاری در دین است و حرام خواهد بود، و ما حق نداریم شیوه نوینی از عزاداری که در زمان ائمه علیهم السلام مرسوم نبوده را انجام دهیم، زیرا چنین کاری «ادخال مالیس فی الدین، فی الدین» است.

گاه این اشکال به صورت دیگری مطرح میشود: ائمه ما صلوات اللَّه علیهم اجمعین در طول زندگی خود بارها برای سید مظلومان ابی عبد اللَّه الحسین علیه السلام عزاداری کرده و مجالس عزا بر پا کرده‌اند، و ما باید تنها گونه‌هایی از عزاداری را انجام داد دهیم که در سیره اهل‌بیت علیهم السلام مشاهده شده، و اگر در سیره اهل بیت علیهم السلام گونه‌ای از عزاداری دیده نشد یا دلیل محکمی نبود که ائمه اینطور عزاداری میکردند نباید به آن شیوه عزاداری کرد. این اشکال نیز به بدعت گذاری در دین باز می گردد.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۵۹

در پاسخ به این اشکال می گوییم: لازم است ابتدا معنی بدعت روشن شود. بدعت یعنی: «داخل کردن در دین آنچه را که از دین نیست» و یا «نسبت دادن به خدا آنچه را تشریع نکرده».

بنابراین نمی‌توان حکم به بدعت بودن مطلبی کرد مگر بعد از احاطه و اطلاع به مجموعه قوانین و مقررات دین و موازین و اساس تشریع، در این صورت است که می‌توانیم بگوییم این مطلب از دین نیست. زیرا تا از همه زوایای دین مطلع نباشیم چگونه می‌توانیم بگوییم این مطلب از دین نیست؟ و از آنجا که دین مشتمل بر قوانین کلیه و احکام و عناوین حقیقیه می‌باشد، اگر این شیوه نوین عزاداری داخل در یکی از آن عناوین کلیه باشد جزو دین خواهد بود نه خارج از دین.

پس از آنکه ثابت شد ادلّه شعائر به نحو قضیه حقیقیه است و حکم آن متعلق به مطلق شعیره است که ساری و جاری در هر فردی می‌باشد- به غیر از افراد حرام-، دیگر جایی برای این اعتراض باقی نمی‌ماند؛ زیرا سریان حکم مطلق به افرادش قهری است، و تطبیق حکم کلی بر مصادیق و تخییر عقلی در تعیین افراد طبیعی هیچ ربطی به بدعت ندارد.

همانطور که مکلف به طبیعی نماز مختار است این طبیعی را در ضمن هر فردی از افراد محلله ایجاد کند، و یا حکم احسان به والدین و صله رحم می‌تواند به هر صورتی که عنوان احسان و صله صدق کند انجام شود هر چند در زمان معصومین معمول نبوده است.

اینکه مکلف آزاد باشد و بتواند هر فردی را که می‌خواهد مصداق واجب قرار بدهد تشریع و بدعت نیست، بلکه تطبیق کلی است بر افرادش.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۶۰

مثلًا اگر مکلف نماز ظهر را در این مسجد بخواند نه در آن مسجد، یا نماز را با لباس و بدن معطر، یا در اول وقت یا وسط وقت بخواند، همان فردی که او اختیار کرد مسقط تکلیف خواهد بود، زیرا شارع محدوده تکلیف و طبیعی را برای مکلف معین کرده، و در حدود مشخص شده آن طبیعت دست او را باز گذاشته که هر کدام از افراد آن را که می‌خواهد بیاورد، و به محض اینکه مکلف

یکی از آن افراد را ایجاد کرد حکم شارع آن را شامل می‌شود.

به این آزادی در تطبیق و تخییر مکلف در تعیین مصداق تشریع و بدعت گذاری گفته نمی‌شود، زیرا فرض این است که خود شارع دست او را باز گذاشته و تنها طبیعی را از او خواسته و امر خود را مقیّد به فرد خاصی نکرده است.

اتهام بـدعت گذاری در دین حربه پوسیده ایست که گاه برخی از گروهها تندروی وهابی برای نابود کردن دیگران به کار می‌برند، و به مجردی که کـاری در زمـان پیـامبر مرسـوم نبوده آن را بـدعت در دین می‌داننـد، هر چنـد داخـل در یکی از عنـاوین وجوبی یا استحبابی دین باشد.

به عبـارت دیگر آنها می گوینـد: وقتی شارع حکمی را جعل کرد بایـد موارد و مصادیق انطباق آن حکم را نیز خود تعیین کنـد و ما نمی‌توانیم از پیش خود برای آن قانون کلی جعل مصداق کنیم. بازگشت این سخن به محو کردن ماهیت قانون و حکم، ولازمه آن از بین بردن شـریعت ختمیّه است، زیرا اگر تنها مواردی شامل ادلّه و احکام شرعیه باشند که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده‌اند به مرور زمان که آن افراد و موارد جای

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۶۱

خود را به افراد دیگر میدهنـد، دیگر احکام شـرع مصـداقی پیدا نخواهد کرد و به مرور زمان منقرض شده و از بین می‌رود. به همین جهت آنها حکم به حرمت دوچرخه سواری، استفاده از تلفن، تلویزیون و...

کرده‌اند، و این گویای نهایت بی‌فکری و جهالت آنهاست.

از اینجا می‌توان پی به سـر خلود دین اسلام و ختمیت شریعت سید المرسلین برد، که هر چه دانش بشر پیشرفت کند و هر چه ابزار و وسائل جدیـد پیـدا شود تمامی آنها مشـمول همان قوانین و احکام کلیه اسـلام خواهد بود، و نبودن این فرد در زمان معصوم دلیل بر شامل نشدن حکم شرعی نمی‌شود.

وقتی شارع مقـدس امر به انذار مردم و تبلیغ دین نمود، هر وسـیله وابزار جدیدی که با اسـتفاده از آن بتوان این انذار و تبلیغ را انجام داد، مـورد امر شـارع قرار خواهـد گرفت، هر چنـد این شـیوه تبلیغی در زمـان اهـل بیت علیهم السـلام نبـوده است. ماننـد اسـتفاده از اینترنت، مـاهواره و سـایر وسائـل ارتبـاط جمعی، و یـا اسـتفاده از فیلم، انیمیشن و سـایر کارهـای هنری. تمامی اینها مادامی که حرام نباشـد مصداق انذار و تبلیغ دین محسوب می‌شوند. شـعائر نیز از سـنخ همین کارهاست که باز گو کننده معنی دین و رمز و شـعار و علامت برای معانی عالیه مذهب است.

نکته دیگری که نبایـد از آن غفلت کرد این است که ائمه ما علیهم السّـلام در زمان و شـرائط تقیه می‌زیسـته‌اند، وامکان انجام دادن برخی از شیوه‌های عزاداری برای آنها نبوده است. بنابراین نبودن یک شیوه عزاداری در زمان ائمه دلیل بر حرمت آن نخواهد بود.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۶۲

۴- خرافه پرستی ... ص: ۶۲

اشاره

گفتـه شـده: لاـزمه ایـن حرف دعـوت به خرافه پرسـتی و اعتقـاد به چیزهـای بی‌اسـاس است، هر روز کسـی چیزی را به عنـوان دین می‌تراشد و به خورد مردم می‌دهد و مردم را از واقعیات دور می‌کند.

فرق خرافه با تخیّل و توهم ... ص: ۶۲

در پاسخ لازم است ابتدا معنی خرافه روشن شود؛ خرافه به هر چیز وهمی و تخیلی گفته می‌شود که واقعیت نداشته باشد.

یکی از قدرتهای روح انسان قدرت تخیّل و توهم است، او می‌تواند هر چیزی را چه حق و چه باطل، چه صحیح و چه ناصحیح تخیّل کند، و پس از آن بر طبقش عمل نماید. یعنی آن چیزی را که تصور کرد مبنای تصمیم گیری‌هایش قرار دهد، و به آن اذعان کرده و آن را بپذیرد. هر گاه این توهم در اختیار عقل باشد یعنی عقل انسان از آن قدرت روح استفاده کرده و آن را هدایت نماید، آن تخیّل و توهّم در مسیر حقیقت و واقعیت قرار می گیرد. اما اگر از پیش خود و بدون راهنمایی عقل دست به تخیل و توهم زده و بر طبقش عمل کند تبدیل به خرافه و خرافه پرستی می‌شود.

بنابراین هر امر تخیّلی و توهّمی خرافه نیست، بلکه گاه قدرت تخیّل و توهّم آن چنان در خدمت عقل قرار میگیرد و منشأ رسیدن به حقائق و پیشرفتهای علمی می‌شود، به طوری که اگر آن قدرت در روح

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۶۳

انسان نبود هیچگاه نمی‌توانست به چنین حقایقی دسترسی پیدا کند.

هر مکتشف و مخترع نظریه پردازی در علوم بشری ابتدا قبل از آنکه نظریه خود را ابراز کرده و به دنبال دلیل برای آن بگردد، و قبل از مشاهده آثار و نتایج اختراع خود، ابتدا آنها را تصور و توهم می کند.

یعنی ابتدا می‌اندیشد که اگر این نظریه صحیح باشد چه آثاری خواهد داشت و چه اتفاقاتی خواهد افتاد، و با بررسی آن آثار قبل از تحقّق آنها به تکاپوی علمی خود ادامه می‌دهد. تمامی این کارها توسط قدرت تخیّل و توهّم صورت می گیرد.

آیا می‌توان گفت تمامی این دانشمندان و دانشهایشان خرافه و خرافه پرستی است؟

اگر انسان معانی غیر محسوس را به صورت معانی محسوس تصور کند و در قالب شعر و یا غیر آن ابراز نماید هیچگاه خرافه نخواهد بود، مادامی که آن معانی غیر محسوس معانی واقعی و صحیحی باشند. گاه شاعر برای رساندن مراد خود هیچ چاره‌ای جز تخیّل و توهّم ندارد خصوصاً در غزلیات. اگر نیم نگاهی به غزلیات حافظ یا دیگران بیندازید خواهید فهمید که چه قدرت زیادی در به تصویر کشیدن حقایق نامحسوس داشته‌اند و با استخدام چنین قدرتی معانی مورد نظر خود را به دیگران منتقل کرده‌اند. اگر آن معانی واقعی و صحیح باشد استفاده از تخیل در مسیر هدایت وصادق خواهد بود، اما اگر آن معانی باطل و خلاف واقع باشد استفاده از تخیل در راه گمراهی وکاذب خواهد بود.

بنابراین خرافه از یک تصوّر و تخیّل اشتباه و بدون هدایت عقل

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۶۴

نشأت می گیرد، که در پی آن نفس انسان به آن اذعان کرده و آثاری بر آن مترتب کند وآن را مبنای کارهایش قرار دهد.

خرافه و شعائر در دو جهت متقابل ... ص: ۶۴

اکنون که معنای خرافه روشن شد می گوییم: شعائر دینی و خرافه در دو نقطه کاملا متضاد قرار دارند و به هیچ وجه امکان ندارد شعائر دین خرافه باشد، همانطور که هیچ خرافه‌ای ممکن نیست شعیره دین محسوب شود، و موردی نیست که عنوان شعائر با خرافه جمع شود.

زیرا: شعائر- همانطور که سابقا توضیح دادیم- عبارت است از علامت و علم و نشانه برای یکی از معانی دینی، و به خصوص علامتی برای ابراز یکی از شوون عزای سالار شهیدان علیه السلام. بطلان و خرافه و غیر واقعیت آیا در خود این علامت و شعیره است، یا در آن معنی و مفهومی که این شعیره ما را به آن منتقل می کند؟

بطلان و خرافه در علامت به معنی علامت نبودن و دلالت نداشتن آن چیزی است که به عنوان علامت شناخته شده، و چنین فرضی

با حقیقت شعائر منافات دارد، یعنی اگر دلالتی نداشته باشد، شعیره وعلامت نخواهد بود و سالبه منتفی به انتفاء موضوع است. پس نمی‌شود که چیزی هم شعیره باشد و هم خرافه.

مگر اینکه آن معنی و مدلولی که این شعیره ما را به آن منتقل می‌کند باطل و غیر واقعی فرض شود. ولی ما گفتیم که آن معنی یکی از معانی ثابته و حقیقی دین حنیف و یا یکی از شؤون عزای سرور بهشتیان

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۶۵

است که از ثابتات و واقعیات دین می‌باشد، و به هیچ عنوان بطلان در آن راه ندارد.

عَلَم و پرچم و کتیبه و ... ص: ۶۵

بنابراین اگر یک امر خیالی و وهمی شعار دین شد به هیچ عنوان خرافه نمی‌تواند باشد، زیرا توضیح دادیم که خرافه به تخیل غیر واقعی می گویند و این شعار دینی واقعیت دار واصیل است.

گاه در برخی از شیوه‌های عزاداری از وسائلی استفاده می‌شود که مخاطب را وادار به تخیل صحنه کربلا می کند و جوّ روحی افراد را دگرگون ساخته و آماده ابراز عواطف و گریه می‌نماید. مانند عَلَم که در هیئتها به دست کسی بر افراشته شده و از این رهگذر ابهت و شکوه لشکریان که همگی با ساز و برگ جنگی و نیزه‌ها و شمشیرهای افراشته از دور در چشم مینماید را به مخاطبان منتقل سازد، تا آنها را وادار به تخیّل و تصوّر صحنه عاشورا بنماید. چنین کاری ممکن نیست خرافه و یا غیر و اقعی باشد زیرا شعار و رمز و علامت عزای حسینی قرار گرفته است. هر کس اندک آگاهی از عزاداری داشته باشد از دیدن آن به یاد هیئت و روضه و عزا می‌افتد، بنا براین دلالت و ارتباط میان آن دو قهری است و نمی‌توان آن را انکار کرد.

در برخی از شیوه‌ها نمایی از خیمه‌های مطهر ابی عبد اللَّه علیه السلام را نشان می‌دهند که در شعله‌های آتش می‌سوزد، چنین کاری برای تخیّل و تصوّر کردن صحنه عصر عاشورا بسیار موثر است.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۶۶

گاهی نمایشنامه‌ای از جریان‌های عاشورا انجام می‌دهند که تعزیه خوانی و یا شبیه خوانی نام دارد.

هنگامی که از آیهٔ اللَّه العظمی بروجردی سوال شد که در منطقه ایی روز عاشورا چهار پایه‌ای چوبی و بزرگ که اطراف آن با پارچه پوشیده شده را به عنوان نخل و یا ضریح بیرون می‌آورند، ایشان فرمود: در هر منطقه‌ای هر رسمی برای عزای سیدالشهدا هست باید همانطور انجام شود.

تمامی اینها استفاده منطقی و عقلانی از قوه تخیّل و توهّم برای باز گو کردن مهمترین حقیقت عالم یعنی عزای فرزند پیغمبر خداست، که در عزای او پایه‌های عرش- که از مهم ترین حقائق است- به لرزه درآمده «۱» و ملائکه در ملاء اعلی- که محیط به واقعیات هستند- برایش گریسته‌اند. «۲»

تخیّل در نقل مصیبت ... ص: ۶۶

یکی دیگر از جاهایی که استفاده منطقی و صحیح از قوّه واهمه ومخیّله در عزای سالار شهیدان بسیار موثر است؛ نقل مصیبتهای آن امام مظلوم است. وقتی ناقل مصیبت مصیبتهای بزرگ و عظیم سید الشهدا علیه السلام را که قابل درک نیستند در قالب محسوسی بیان کند، و با استفاده از تخیّل و توهّم آن معانی حقیقی و ثابت را به صورت خیالی بکشد اثر مضاعفی در افراد خواهد داشت.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۶۷

مثلًا وقتی محتشم می گوید:

این ماهی فتاده به دریای خون که هست زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست

و یا دعبل در محضر امام رضا علیه السلام می‌سراید:

أفاطم لو خلت الحسین مجدلا و قد مات عطشانا بشط فرات

اذا للطمت الخد فاطم عنده واجریت دمع العین فی الوجنات «۱»

بسیار بهتر و رسا تر عمق مصیبت را به مخاطبانش منتقل می کند، هر چند چنین واقعه‌ای بعینه اصلًا رخ نداده باشد.

بسیار غلط و ناروا است که بگوییم حتما باید تمامی الفاظ ناقل مصیبت به سند معتبر به او رسیده باشد، زیرا شیوه بیان یک معنی و مفهوم گونه‌های مختلفی دارد.

آیا رساندن معنای عشق و محبت با تصاویر خیالی خرافه پرستی است؟

آیا بیان شوق و علاقه زیاد در ظاهر قالبی توهمی خرافه است؟

آیا بیان شدت مصیبت و حزن با به تصویر کشیدن صورتی خیالی باطل و باطل پرستی است؟

در این صورت باید یکی از عوامل بسیار موثر و سازنده که حیات

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۶۸

علمی و انسانی جوامع بشری مبتنی بر آن است را کنار بگذاریم؛ روشهایی مانند ساختن رمان فیلم نمایش شعر و، ... که تمامی آنها مبتنی بر تخیل و توهم است. اگر این روشها برای رساندن معانی زشت و باطلی استفاده شود باطل و غلط خواهد بود، اما اگر برای رساندن معانی حق و صحیح و ارزشی استفاده شود بسیار صحیح و حق خواهد بود.

خلاصه آنکه: در این اسلوب از نقل ماجرا و بیان مطلب لازم نیست عین الفاظ داستان و یا عین نمایش و فیلم مطابق با آن چیزی باشد که واقع شده، بلکه تنها باید آن معنی و مفهومی که از این اسلوب تخیّلی استفاده میشود حق و حقیقت باشد. ملاک و معیار صدق و کذب در این نوع از نقل متفاوت از سایر انواع است. هیچگاه به فیلم یا رمانی که ساخته شده و باز گو کننده یک حقیقت مهم است نسبت کذب و خلاف واقع نمی‌دهند به این بهانه که عین جریانات مذکوره در خارج رخ نداده و این گزارشی خیالی و ناصحیح است، بلکه چون معنی و مفهوم آن حق است این فیلم یا رمان صادق خواهد بود.

زبان حال از این سنخ است که راوی جریان با ملاحظه شرایط و حالات مختلف چیزی را استنباط کرده و ابراز می کند. البته چون فهم شرائط حال و مقتضیات واقعه نیاز به فهم و خبرویت کامل دارد، وکاری استنباطی و اجتهادی است از عهده هر کسی بر نمی‌آید. چه بسیار کسانی که به گمان ناقص خود زبان حالی برای امام علیه السلام نقل می کنند که شان والای امام از آن منزّه است، و ناقل در اثر ضعف معرفت خود به مقام شامخ امام، آن حضرت را در حد یک انسان معمولی تنزّل

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۶۹

داده وحکایت از حال او می کند. در حقیقت این زبان حال امام نیست چون او چنین حالی ندارد.

از این رهگذر نادرست بودن بسیاری از اعترضات بر شعائر حسینی روشن می‌شود، اعتراضاتی که مبتنی بر عدم درک صحیح از زبان شعر وحماسه واحساسات است. گاهی مطلبی به زبان شعر بیان می‌شود که اصلا در خارج رخ نداده است، اما بیانگر یکی از معانی واقعی می‌باشد که شاعر با استفاده از قدرت تخیّل آن را به تصویر کشیده، واز این رهگذر اثر مضاعفی بر شنونده می گذارد.

از باب نمونه وقتی حافظ می گوید:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

او واقعاً نمی‌خواهد سمرقند و بخارا را پیشکش یک خال هندو کند، او که گاهی محتاج نان شب بوده چگونه می‌خواهد این دو

منطقه ثروتمند را یکجا به کسی ببخشد؟! قصد واقعی او بیان شدّت علاقه واشتیاق به معشوق ووصال اوست که در این قالب بیان شده است.

شاعر دیگری از همین شیوه استفاده کرده واشتیاق فراوان جناب لیلا به فرزندش حضرت علی اکبر علیه السلام را- بر فرض بودن آن جناب در کربلا- این چنین به تصویر کشیده است:

نذر عليَّ لإن عادوا وإن رجعوا لأزرعنّ طريق الطفّ ريحانا

یعنی: من نذر می‌کنم که اگر علی اکبر و امام حسین سالم از معرکه برگردند راه کربلا را گل بکارم.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۷۰

واضح است شاعر نمی‌خواهد بگوید که او واقعاً نذر کرده ویا قصد انجام چنین کاری را دارد، بلکه مقصود بیان شدّت اشتیاق مادر به دیدار فرزند است، که این خود سبب بیدار کردن عواطف مردم در طول نسلهای متمادی است.

بنابراین آنچه گاه گفته می‌شود که این شعر دروغ ویکی از تحریفات عاشورا است، زیرا گل کاشتن در سیصد فرسخ راه از مدینه تا کربلا بی عقلی وبی شعوری است، خالی از اشکال نیست. «۱» البته همانطور که گفته شد این بدان معنی نیست که هر کسی هر آن چه در ذهنش آمد پرداخته و به بهانه زبان حال به اهل بیت عصمت علیهم السلام نسبت دهد. چه بسا چنین زبان حالی مقام شامخ اهل بیت علیهم السلام را در دیدگان پایین آورد. فهم مقتضیات حال نیازمند خبرویّت کامل بوده وکاری کاملًا تخصّصی است.

اسلوب شعر بر تخیل و حماسه و تحریک عواطف استوار است، اساس بلاغت در اینجا بر تصویر کشیدن غیر متصورها و محسوس کردن چیزهای نامحسوس است، در اینجا به مدلول مطابقی لفظ نگاه نمی‌کنند بلکه تمام نظر به آن معنی و مفهومی است که در ورای این الفاظ گنجانده شده است. چنین شیوه بیان مصیبت استفاده منطقی و عقلانی از قدرت تخیل و توهم می‌باشد، و در حقیقت این قدرت روح در اختیار عقل قرار گرفته است.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۷۱

۵- وهن و استهزاء ... ص: ۷۱

اشاره

یکی دیگر از اعتراضاتی که بر برخی از گونه‌های عزاداری وارد می‌شود این است که: این شیوه‌های عزاداری سبب وهن مذهب و استهزاء دیگران به مذهب حقّه می‌شود. وقتی غیر مسلمانان و یا حتی برخی از مسلمانان چنین شیوه عزاداری را مشاهده می‌کنند از آن متنفّر شده و به مذهب بدبین می‌شود.

بد اندیشان نیز از این فرصت استفاده کرده و انتشار تصاویر و گزارشهای آن را- که امروزه بسیار آسان و سریع انجام می‌شود- دست‌مایه تبلیغ علیه مذهب قرار می‌دهند، در نتیجه شعائر که بنا بود سبب تبلیغ و ترویج دین شود مانع از تبلیغ و ترویج و موجب وهن آن خواهد شد. بنابراین این نوع از عزاداری به عنوان ثانوی حرام و مایه ضرر رساندن به اصل مذهب و دین است و چنین اضراری- بر خلاف اضرار جزئی انسان به بدن خودش- قابل بخشیدن و اغماض نیست، زیرا این اضرار به پیکره مسلمانان و از بین بردن اصل مذهب است.

اقسام استهزاء ... ص: ۷۱

برای بررسی موضوع می‌گوییم:

استهزاء همیشه ملازم با هتك و وهن نیست، یعنی اینطور نیست که هر تمسخر و ریشخندی سبب سستی مذهب و نشانگر ضعف آن باشد.

همیشه استهزاء کننده ابتدااز آن کاری که آن رامسخره می کند متنفّر شده

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۷۲

وبدش می آید وبه اصطلاح آن کار را تقبیح کرده وزشت می‌داند، سپس شروع به استهزاء و تمسخر می‌نماید. تقبیح وتحسین یکی از کارهایست که نفس انسان انجام می‌دهد، وقتی چیزی به نظر انسان بد آمد و زشت جلوه کرد آن را تقبیح کرده و در پی آن تمسخر می کند.

چنین کاری ممکن است به یکی از این سه جهت زیر انجام شود:

۱- استهزاء باطل و نادرست که انسانهای دور از ادب و اخلاق وفرهنگ انجام میدهند، همانند مشرکین که در طول تاریخ مسلمانها را به خاطر انجام فرائض دینی مسخره میکردند، خداوند در وصف حالشان چنین فرموده:

«وَ یَصْنَعُ الْفُلْکَ وَ کُلَّما مَرَّ عَلَیْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْکُمْ کَما تَسْخَرُونَ» «۱»

«الَّذینَ یَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعینَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ فِی الصَّدَقاتِ وَ الَّذینَ لا یَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ» «۲»

«زُیِّنَ لِلَّذینَ کَفَرُوا الْحَیاةُ الدُّنْیا وَ یَسْخَرُونَ مِنَ الَّذینَ آمَنُوا وَ الَّذینَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ» «۳»

بدیهی است که تمسخر چنین کسانی کاشف از کجی و کاستی نیست و مستلزم هتك و وهن نخواهد بود. چنین استهزائی نباید کوچکترین

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۷۳

تاثیری در انسان داشته باشد، بلکه باید با عزمی راسختر و همتی جدیتر به آن راهی که پسندیده است ادامه داد. سرزنش سرزنش کنندگان نباید انسان را از ادامه مسیر سست نماید، که این خود علامت قوّت ایمان است. همان طور که مومنین در طول تاریخ هیچ اعتنایی به تمسخر واستهزاء این انسانهای دور از فرهنگ نمی کردند وبسان کوهی استوار مسیر خود را ادامه می‌دادند.

یکی از اوصاف امیرالمومنین علیه السلام این است که: «لاتَأْخُذُهُ فِی اللَّه لَومَةُ لائِمٍ» «۱»

یعنی سرزنش سرزنش کنندگان او را از راه خدا باز نمی‌داشت.

۲- گاهی استهزاء و تقبیح از اختلاف دو عرف و دو دیدگاه ناشی می‌شود، کاری که در یک عرف و از یک منظر زیبا و پسندیده است اما در عرف دیگر زشت و ناپسند جلوه می‌نماید. در هر منطقه و جامعه‌ای یک امری به عنوان شعار و علامت یک معنای والای قرار گرفته، ولی ممکن است کسانی که با آن جامعه و آداب و رسوم آنها آشنایی ندارند، از آن علامت معانی اشتباه دیگری به ذهنشان برسد.

چنین تقبیح و استهزائی نیز مستلزم وهن و هتك مذهب نیست ومانع از انجام دادن آن شعیره و آیین خاص نمی‌باشد. چه آنکه اگر بنا باشد جامعه‌ای از خود هیچ صلابتی نداشته و هر چه را جوامع دیگر خوششان می‌آید انجام دهند، دیگر برای آنها هویّت و ملیّتی باقی نخواهد ماند، بلکه هویّت آنها در هویّت دیگران ذوب شده واز بین می‌رود، و هویّت اجنبی جای اصالت آنها را خواهد گرفت.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۷۴

حال اگر بنا باشد شعائر الهی که نگهدارنده هویّت آسمانی انسانهاست، و رمز ارتباط آنها با ملکوت و عرش است، دستخوش خوش آمد و نیامد عرفهای بیگانه با فرهنگ اسلامی‌شود، و به خاطر استهزاء آنها که آگاهی از واقعیت این کار ندارند کنار گذاشته شود،

در این صورت ارتباط مردم با آسمان بریده خواهد شد و هویّت دینی آنها از بین می‌رود.

۳- گاهی استهزاء و تقبیح ناشی از جهات واقعی است، یعنی این کار واقعا زشت و قبیح است و به این خاطر تقبیح می‌شود. چنین تقبیحی مانع از شعائر بوده و مستلزم هتک و وهن مذهب می‌باشد.

در نتیجه: تنها یک قسم از تمسخر و استهزاء مانع قاعده شعائر است و دو قسم دیگر- که غالب تمسخرها نیز از آن دو قسم است- هیچ ممانعتی از این قاعده نخواهد داشت و مستلزم وهن مذهب و هتک آن نیست.

بلکه تمسخر و تقبیح به معنی سوم نیز ماهیت شعائر را از بین میبرد وسالبه منتفی به انتفاء موضوع خواهد شد، نه اینکه شعیره‌ای باشد ولی عمل به آن جایز نباشد؛ زیرا چنانکه گفتیم شعیره به معنی علامت و نشانه ایست که دلالت بر یکی از معانی عالیه دین می کند، وبا تحفّظ بر این موضوع هرگز جهت قبح و زشتی در آن نمی‌تواند باشد.

خطر تاثیر اهانت و استهزاء بر عقل اجتماعی ... ص: ۷۴

انسان به برکت بهرمندی از نور مقدس عقل حسن و قبح ذاتی اشیاء را درک می کند، و پس از درک آن کار حسن را تحسین و کار قبیح را تقبیح مینماید. تحسین و تقبیح اگر ناشی از حسن و قبح واقعی باشد

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۷۵

صادق و باعث رشد و تعالی انسان خواهد بود، ولی اگر ناشی از جهات غیر واقعی باشد مانع از رشد و موجب سقوط خواهد بود.

به بیان دیگر: تا کاری واقعا حسن و نیکو، و یا قبیح و زشت نباشد تحسین و تقبیح آن صادق و مستند به عقل نخواهد بود، بلکه چنین تحسین و تقبیحی کاذب و سبب وقوع در کارهای زشت و ترک کارهای نیکو می‌شود.

بنابراین اگر استهزاء و مسخره کردن دیگران نسبت به گونه‌های مختلف عزاداری که جزو شعائر و سبب بقاء دین است از قسم اول و دوم باشد، خصوصا اگر وسائل ارتباط رسانی جهانی و رسانه‌های گوناگون بین المللی در خدمت چنین رفتار دور از عقل و خرد باشد، و تبلیغات گسترده‌ای در این زمینه صورت گیرد، کم کم مسلمانها و مومنان را گرفتار یک جوّ اشتباه کرده، و سبب میشود چیزی را که در واقع نیکو است زشت بپندارند و چیزی که در واقع زشت است نیکو بدانند. چنین حالتی بدترین حالتی است که ممکن است یک جامعه گرفتار آن شود، این همان است که در روایات متعددی نسبت به وقوع آن هشدار داده‌اند یعنی اینکه معروف منکر و منکر و معروف شود.

وقتی افراد جامعه‌ای کار خوب و معروف و حسن را، منکر و زشت و بد بدانند، و کار زشت و منکر را، معروف و نیکو دیگر فاصله‌ای با سقوط در هلاکت ابدی ندارند و برای از بین بردن آنها نیاز به هیچ چیزی نیست، بلکه آنها شتابان به سوی زشتی‌ها به نام خوبی‌ها می‌دوند.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۷۶

چنین حالتی حالت اسارت عقل است که امیرالمومنین فرمود:

«کَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِیرٍ تَحْتَ هَوَی أَمِیر». «۱»

«چه بسیار عقلهایی که زیر یوق هوای نفس اسیر شده‌اند»

مصیبت شدیدتر آن است که در چنین حالتی این عقل فردی نیست که گرفتار اسارت شده و زشت را زیبا، و زیبا را زشت می‌بیند، بلکه این عقل جمعی و عقل اجتماعی و عقل جامعه انسانی است که در چنگال چنین اوهامی اسیر میباشد. وقتی عقل جوامع بشری، و عقل مجموعی بشر در چنین وضعیتی قرار گرفت، بشریت به سوی زشتی‌ها به اسم نیکی‌ها شتابان شده، و از نیکی‌ها به اسم بدی‌ها گریزان می‌شوند، دقیقاً همان حالتی اتفاق می‌افتد که از نشانه‌های آخر الزمان شمرده شده است.

امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم نقل کردند که آن حضرت فرمودند:

«کَیْفَ بِکُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُکُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُکُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ؟ فَقِیلَ لَهُ: وَ یَکُونُ ذَلِکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِکَ. کَیْفَ بِکُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْکَرِ وَ نَهَیْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ؟ فَقِیلَ لَهُ: یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ یَکُونُ ذَلِکَ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِکَ. کَیْفَ بِکُمْ إِذَا رَأَیْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْکَراً وَ الْمُنْکَرَ مَعْرُوفاً؟» «۲»

«چگونه خواهد بود حال شما در روزگاری که زنهای شما

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۷۷

فاسد شده وجوانانتان گناهکار شوند وشما امر به معروف ونهی از منکر را ترک کنید؟ گفته شد: ای رسول خدا آیا چنین وضعیتی پیش خواهد آمد؟ فرمود: بله، بدتر از این خواهد شد. چگونه است حال شما زمانی که امر به منکر و نهی از معروف کنید؟ گفته شد: آیا چنین خواهد شد؟ فرمود: آری، بدتر از این نیز می‌شود. چگونه خواهید بود زمانی که خوب را بد، و بد را خوب ببینید؟»

نمونه‌های از این پیشگویی را امروزه در جوامع بشری خصوصا در جوامع اسلامی مشاهده میکنیم، بسیاری از کارهای خوب و پسندیده که عقل هر انسانی پی به نیکی و خوبی آن می‌برد، در جامعه اسلامی به صورت کارهایی زشت و تنفر آمیز در آمده است، و بسیار از کارهای زشت و ناپسند در جامعه اسلامی به صورت کارهایی زیبا و پسندیده.

دایره‌های مختلف شعائر ... ص: ۷۷

یکی از جهات بسیار مهمی که باید در قاعده شعائر مورد توجه قرار داد این است که هر شعیره و شعاری یک سری مخاطبان خاصی دارد که آگاه از وضع آن و معنایی که می‌رسانند هستند، و در اثر چنین علم و آگاهی آثار خوب و نیکوی خود را بر آنها خواهد گذاشت. آثاری از قبیل اصلاح جامعه، ثبات هویّت دینی، جلوگیری از انحراف عقل جمعی.

اما اگر همین شعیره از دایره خود فراتر رود و برای دیگران که مخاطب واقعی آن نیستند انجام شود چه بسا اثرات معکوسی خواهد داشت.

برخی از شعائر دینی جنبه عمومی دارد و مخاطب آنها یک طیف

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۷۸

خاصی نیستند، بلکه برای تبلیغ و نشر دین و دعوت تمامی ملتها و ادیان وضع شده است.

برخی دیگر از شعائر برای حظ هویّت و فرهنگ اسلامی در داخل مسلمانها جعل شده و فایده آن تنها به مسلمانها- اعم از شیعه و سنی- می‌رسد.

نوع سوم شعائر تنها برای جامعه شیعی و ایمانی وضع شده است تا سبب حفظ هویّت ولائی و شیعی آنها شده و مانع رسوب افکار منحرف در بین آنها شود.

نکته مهم این است که: باید بین این اقسام فرق گذاشت و برای هر مخاطبی شعیره مناسب با او را ارائه کرد، باید دید آیا این شعیره برای محیطهای غیر اسلامی وضع شده یا برای محیطهای اسلامی و یا محیطهای ایمانی. «۱» جابجایی این شعائر نقض غرض از تشریع شعائر و مانع از نشر دین می‌شود. این مطلب یکی از موارد حکم کلی است که در روایات مستفیض بلکه متواتر وارد شده که ائمه ما فرموده‌اند: به اندازه درجه ایمانی هر کسی از او توقع پذیرفتن داشته باشید و فوق طاقت کسی بر او تحمیل نکنید، که در چنین صورتی آنها تکذیب و انکار خواهند کرد و شما مسئول این تکذیب آنها هستید. «۲»

از باب نمونه شعیره لعن دشمنان خدا برای محیطهای شیعی وضع شده که تاثیرات بسیار مهمی بر این محیط می‌گذارد و بسیار مطلوب

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۷۹

است. اما استفاده از همین شعیره در محیطهای غیر شیعی سبب تنفر خواهد شد. دعوت غیر مسلمانان به راه خدا و نشر دین اسلام در محیطهای غیر اسلامی باید با استفاده از شیوه‌ها و روشهایی باشد که مورد پسند آنهاست و برایشان جذابیّت دارد. اما این دلیل نمی‌شود که برای نشر دین در محیطهای اسلامی و برای حفظ هویّت و کیان آسمانی مسلمانان نیز فقط باید از همان شیوه‌ها استفاده کرد.

بی‌شک مناسک حج یکی از شعارهای دین مقدس اسلام است که در ضمن آن معانی بسیار بالای دینی نهفته است، و سبب حفظ هویّت ملکوتی مسلمانان و راز ارتباط با معبود و سر تسلیم در مقابل محبوب نهادن است. آثار و برکات این شعیره الهی برای مسلمانان قابل انکار نیست.

اما همین شعیره الهی برای برخی از محیطهای غیر اسلامی زشت و بیهوده و تنفر آمیز است؛ برای آنها معنی ندارد جمعیتی با مشقتهای فراوان از اطراف کره خاکی جمع شوند، تمامی لباسهایشان را در آورند و تنها با دو پارچه سفید بر گرد یک خانه سنگی بگردند، پس از آن بین دو کوه هفت بار رفت و آمد کنند و در مکان خاصی هروله نمایند، آن هم در آن سیل جمعیت که تحمل فشار آنها بسی دشوار می‌نماید. سپس در زمان خاصی همگی در بیابانی جمع شوند، بعد از این بیابان به بیابان دیگر بروند و همینطور، به ستون سنگی هفت بار سنگ بزنند و در این راستا سر و جان عده‌ای را فدای باران سنگ کنند، و این کار را چند روز و در چند مرحله تکرار نمایند، سر بتراشند و میلیونها گاو و گوسفند و شتر سر ببرند بی‌آنکه نیازی به گوشتشان داشته باشند و آن را نشانه قبولی

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۸۰

حجشان بدانند. تمامی این کارها برای غیر مسلمانی که از رمز و راز این مناسک بزرگ الهی آگاه نیست بیهوده و زشت و تنفّر زاست. اما آیا به خاطر اینکه آنها اسرار این مناسک عظیم الهی را نمی‌دانند باید دست از آن شست، و به بهانه وهن مذهب آن را کنار گذاشت؟

تمام نکته این است که دایره این شعائر مربوط به محیط داخلی مسلمانان است نه محیط بیرونی، به همین جهت خداوند میفرماید:

«وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّه» «۱»

. یعنی ما قربانی را برای شما از شعائر خدا قرار دادیم نه برای دیگران؛ محدوده این شعیره محدود به داخل مسلمانان است نه بیرون آنها. هیچگاه برای دعوت غیر مسلمانان به اسلام از شعیره حج استفاده نمی‌شود بلکه باید از شیوه‌هایی بهره جست که در سطح عقل و خرد آنها بوده ومقبولیّت داشته باشد. «۲»

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۸۲

وقتی روشن شد که دایره بسیاری از شعائر دینی محدود به داخل مسلمانان و مومنان است و در همان محیط نیز اثر بسیار خوب خود را می‌گذارد، نباید به خاطر استهزاء دیگران که ناشی از عدم درک صحیح این شعائر است از آن دست شست، زیرا اصلا آنها مخاطب نیستند و این شعائر برای آنها وضع نشده است. همانطور که آنها دست از آیینهای داخلی خود- که برای ما بسیار پوچ و بیهوده به نظر می‌رسد- بر نمی‌دارند.

آری برای دعوت آنها به ایمان باید از شیوه‌های دیگری بهره جست، شیوه‌هایی که در حد فهم و درک آنها بوده وآنها را فریفته این آیین الهی نماید؛ مانند تركيز بر اخلاق حسنه ومبادی عالیه اسلامی که دلها را مجذوب خود میکند مانند وفای به عهد، اداء امانت، خوشروئی و راستگویی، همانطور که امامان ما دستور داده‌اند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

«كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمُ الاجْتِهَادَ وَالصِّدْقَ وَ الْوَرَعَ». «۱»

«مردمان را با غیر زبانتان دعوت کنید تا ببینند که شما اهل تلاش جدی در راه خدا ودوری از گناهان وراستگو هستید»

در جای دیگر امام ششم علیه السلام به یکی از اصحابشان به نام زید شحام

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۸۳

چنین سفارش می‌کنند:

«اقْرَأْ عَلَی مَنْ تَرَی أَنَّهُ یُطِیعُنِی مِنْهُمْ وَ یَأْخُذُ بِقَوْلِیَ السَّلَامَ وَ أُوصِیکُمْ بِتَقْوَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْوَرَعِ فِی دِینِکُمْ وَ الِاجْتِهَادِ لِلَّهِ وَ صِدْقِ الْحَدِیثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَهِٔ وَ طُولِ السُّجُودِ وَ حُسْنِ الْجِوَارِ فَبِهَذَا جَاءَ مُحَمَّدٌ صلی اللّه علیه و آله أَدُّوا الْأَمَانَهَٔ إِلَی مَنِ ائْتَمَنَکُمْ عَلَیْهَا بَرّاً أَوْ فَاجِراً فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللّه علیه و آله کَانَ یَأْمُرُ بِأَدَاءِ الْخَیْطِ وَ الْمِخْیَطِ صِلُوا عَشَائِرَکُمْ وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ عُودُوا مَرْضَاهُمْ وَأَدُّوا حُقُوقَهُمْ فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْکُمْ إِذَا وَرِعَ فِی دِینِهِ وَ صَدَقَ الْحَدِیثَ وَ أَدَّی الْأَمَانَهَٔ وَ حَسُنَ خُلُقُهُ مَعَ النَّاسِ قِیلَ هَذَا جَعْفَرِیٌّ فَیَسُرُّنِی ذَلِکَ وَ یَدْخُلُ عَلَیَّ مِنْهُ السُّرُورُ وَ قِیلَ هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ وَ إِذَا کَانَ عَلَی غَیْرِ ذَلِکَ دَخَلَ عَلَیَّ بَلَاؤُهُ وَعَارُهُ وَقِیلَ هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ فَوَ اللَّهِ لَحَدَّثَنِی أَبِی علیه السلام أَنَّ الرَّجُلَ کَانَ یَکُونُ فِی الْقَبِیلَهِٔ مِنْ شِیعَهِٔ عَلِیٍّ علیه السلام فَیَکُونُ زَیْنَهَا آدَاهُمْ لِلْأَمَانَهِٔ وَأَقْضَاهُمْ لِلْحُقُوقِ وَأَصْدَقَهُمْ لِلْحَدِیثِ إِلَیْهِ وَصَایَاهُمْ وَ وَدَائِعُهُمْ تُسْأَلُ الْعَشِیرَهُٔ عَنْهُ فَتَقُولُ مَنْ مِثْلُ فُلَانٍ إِنَّهُ لَآدَانَا لِلْأَمَانَهِٔ وَ أَصْدَقُنَا لِلْحَدِیثِ». «۱»

«به هر کسی که گمان می‌کنی گوش به حرف من می‌دهد و از سخنان من پیروی می‌کند سلام مرا برسان، من شما را به

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۸۴

رعایت تقوی خدا ودوری از گناهان در دینتان، وتلاش جدی برای خدا وراستگویی واداء امانت وسجده‌های طولانی وخوش همسایگی سفارش می‌کنم، که پیامبر چنین آیینی را آورده است. هر که به شما اعتماد کرد و امانتی نزد شما گذاشت امانتش را به او بر گردانید چه او انسان خوب یا انسان بدی باشد، هر آینه رسول خدا می‌فرمود نخ وسوزنی را اگر کسی به امانت نزد شما گذاشت به او برگردانید. به قومتان نیکی کرده و به داد آنها برسید، به تشییع جنازه آنها بروید واز مریضهایشان عیادت کنید وحقوقشان را به آنها بپردازید. اگر یکی از شما در دینش پرهیزکار بوده، راستگو وامانتدار باشد، اخلاقش با مردم خوب باشد می‌گویند این جعفری است ومن به خاطر او خوشنود می‌شوم، گفته می‌شود این تربیت جعفر است. ولی اگر این طور نباشد بلا وعارش بر من خواهد بود ومی‌گویند این تربیت جعفر است. به خدا قسم پدرم برایم نقل کرد: که شیعیان علی علیه السلام در قبیله‌ای که بودند مایه زینت آن قبیله بوده، از همه امانتدارتر واز همه بیشتر مراعات حقوق مردم را می‌کردند واز همه راستگوتر بودند، همه او را وصی خود قرار می‌دادند و سفارش‌های خود را به او می‌کردند، و امانت‌های خود رابه او می‌سپردند. وقتی از اهل قبیله سوال می‌کردی می‌گفتند: چه کسی مانند فلانی است به راستی که او از همه ما امانتدارتر و راستگوتر است».

کوتاه سخن آنکه: بسیاری از مشکلاتی که برای شعائر پیش می‌آید و سبب استهزاء دیگران میشود ناشی از خلط دایره‌های شعائر است، باید

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۸۵

متخصصان و کارشناسان در علوم و فنون مختلف مانند شاعران، ادیبان، گویندگان، مداحان، و کسانی که در امور فرهنگی و مجالس مذهبی دست اندر کارند با دقت بررسی کنند که مخاطب هر نوع شعیره ای چه کسانی هستند و از چه ابزاری برای جذب آنها میتوان بهره جست. به شرط اینکه آن ابزار تنها بازگو کننده معالم دین باشد نه اینکه بازگو کننده چیزهایی خارج از دین، که رکن شعیره نیز همین است؛ یعنی علامت حسی که بازگو کننده و دال بر یکی از معانی ثابت و واقعی دین است.

حفظ هویّت داخلی مومنان در گرو تعظیم شعائر ایمانی ... ص: ۸۵

اکثر شعائر دینی برای محیطهای داخلی مسلمانان یا مومنان جعل شده است، و هدف از آن تقویت و حفظ هویّت الهی و ملکوتی

آنهاست، تا در دیگران ذوب نشوند و اصالت ایمانی و اسلامی آنها محفوظ بماند.

به همین جهت می‌بینیم کسانی که مدتی از این شعائر فاصله گرفته‌اند مانند کسانی که در محیطهای غیر اسلامی و غیر ایمانی زندگی میکنند؛ که نه صدای اذان می‌شنوند و نه نماز جماعت می‌بینند، نه اسمی از خدا به گوششان میخورد و نه مسجد و محراب و مظهری از مظاهر اسلامی را می‌بینند، نه مجلس روضه میروند و نه علم و پرچم و مشعل و خیمه عزای سید مظلومان را می‌بینند و نه صدای روضه را میشنوند، نه ماه رمضان می‌بینند و نه صدای دعا و مناجات سحر و افطار را میشنود، نه صوت کمیل و نه نوای ندبه به گوششان می‌رسد؛ آرام آرام روح ایمانی و اسلامی آنها میمیرد و هویّت دینی و ملکوتی و آسمانیشان از بین رفته و در دیگر هویّت‌ها ذوب شده و اصالت دینی خود را از دست میدهند.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۸۶

از این رو دین اسلام برای شعائر اهمیت ویژه‌ای قائل شده و تنها به اقامه آن اکتفا ننموده بلکه امر به تعظیم آن کرده و اهانت به آن را گناه نابخشودنی شمرده است، چون تمام دین مبتنی بر شعائر است و اگر نباشد روحیه ایمانی باقی نمی‌ماند تا سایر تعالیم دینی کاربرد داشته باشد.

وهن مذهب یا نابودی مذهب ...؟ ص: ۸۶

معلوم شد تاثیر پذیری جوامع شیعی از فرهنگها، و خوش آمد و نیامدهای غیر مسلمانان و یا غیر شیعیان چقدر خطرناک و فاجعه بار است، زیرا این به معنای از دست دادن هویّت ایمانی و قطع ارتباط با ملکوت و ذوب شدن فرهنگ عرشی آنها در سایر فرهنگهای فرشی است. و از طرفی وقتی- در اثر تبلیغات گسترده دیگران- عقل جمعی و اجتماعی دست خوش چنین بینش نادرستی شد که خوب را بد، و بد را خوب دانست بدترین حالت برای یک جامعه پیش خواهد آمد؛ یعنی هنجار به ناهنجار و ناهنجار به هنجار تبدیل می‌شود.

از بین رفتن شعائر الهی به معنی از بین رفتن روحیه ایمانی مردم جامعه است، و وقتی این روحیه از بین رفت و ارتباط آنها با آسمان بریده شد دیگر هیچ یک از تعالیم دینی برای آنها مفید و موثر نخواهد بود؛ نه توحید و نه عدل و نه نبوت و نه امامت و نه معاد، نه احکام و نه اخلاق و نه مکارم و مناقب، و نه هیچ چیز دیگر. چنین جامعه‌ای حالت زمان جاهلیت را به خود خواهد گرفت یعنی بریده شدن دست مردم از تعالیم پیامبران و فرو رفتن در توحّش حیوانی و بلکه پست تر از آن.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۸۷

چنین جامعه‌ای گرفتار دام خرافات کاهنان ومرتاضان وتوهمات وجادوگران وشعبده بازان وحیله فروشان- که گاه در شیطان پرستی جمع می‌شوند وگاه در لباس دیگر جلوه می‌کنند-، خواهد شد. هجوم بشریت به سمت وسوی خرافات شیطانی واسارت آنها در دام توهمات جاهلی در عصر حاضر- خصوصاً در فرهنگ غربی-، معلول تهی بودن روح آنها از سرچشمه جوشان و زلال معارف الهی است که در اثر قطع ارتباط با ملکوت وملکوتیان، عرش وعرشیان، آسمان وآسمانیان به وجود آمده است، این ارتباط توسّط همین شعائر ومظاهر دینی که در رأس آنها شعائر حسینی است انجام می‌شود. از این رو کم رنگ کردن برخی از شعائر به بهانه وهن مذهب در حقیقت نابود کردن اصل مذهب است.

گرفتار شدن غیر شیعیان- اعم از سایر مذاهب اسلامی وغیر مسلمانان- در دام خرافات و توهمات ضد عقل که مهم‌ترین کتابهای دینشیان پر از آنهاست، به جهت نبودن همین شعائر حسینی در میان آنهاست، این شعائر حلقه ارتباط میان مردم و امام زمان که حافظ دین است می‌باشد، وقتی این ارتباط بریده شد و با اهل بیت علیهم السلام فاصله گرفتند قهراً شیطان وشیطانیان با آنها مرتبط خواهند شد وتاریکی‌هایشان را به نام نور به خورد آنها می‌دهند.

چه توهماتی وچه خرافاتی!

خدای حی قادر را بسان عاجزی پست وبی‌مقدار وجاهل ونادان نموده‌اند که قدش کوتاه‌تر از درخت بوده وانسان پشت درخت را

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۸۸

نمی‌بیند، «۱» آدرس خانه‌ها را اشتباه می‌کند! «۲» گاه با پیغمبرش کشتی می‌گیرد، «۳» بر عرشش نشسته و از سنگینیش عرش می‌نالد! «۴» گاه سوار بر قاطرش شده و بر بام کعبه فرود می‌آید! پایش را در جهنم فرو می‌برد ومردم ساق پای او را می‌بینند! «۵» از کردار خود پشیمان می‌شود! «۶» می‌زاید وزاده میشود!

پیام آورش نیز گاهی کفر می‌گوید، «۷» بت می‌پرستد وبتخانه می‌سازد، «۸» وگاه با نیرنگ و فریب نبوّت را از خدا می‌دزدد! «۹» آنقدر جاهل است که نمی‌داند آیا جبرئیل بر او نازل شده یا شیطان او را به بازی گرفته! «۱۰» آنقدر از آداب انسانی به دور است که جلوی دیگران

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۸۹

کارهایی می‌کند که هر انسانی از انجام آن شرم دارد! «۱»

احکام وآدابشان هم پوچتر وبیهوده‌تر؛ باید نان آغشته به خون یا ماده قرمز رنگ دیگری را بخورند تا خدا با گوشت وپوستشان مخلوط شود واز این راه فرزند خدا شوند! «۲» ویا اینکه بی‌چون وچرا از هر حاکم زورگو وستمگری فرمان ببرند که اگر چنین نکنند از دین بیرون رفته‌اند! «۳» در نماز باید آب دهانشان را به زیر پایشان بیندازند نه به سمت قبله، مبادا به صورت خدایشان بریزد! «۴» کسی حق ندارد هنگام نماز از جلوی آنها رد شود، اگر رد شد حق دارند او را بکشند زیرا این کار ارتباط آنها را با خدایشان- همان بتی است که در مقابلشان نشسته- قطع می‌کند! «۵»

این خرافات وصدها مانند اینها که در افکار و اندیشه‌های دیگران رسوخ کرده، وبه عنوان مطالب علمی استوار ومحکم در ذهنشان جا

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۹۰

گرفته، وبه آن معتقد شده‌اند، همگی معلول جدا شدن آنها از رشته امامت الهی و خلافت ربانی است که رمز این اتصال در شعائر حسینی نهفته است.

به همین خاطر شعائر رکن رکین دین وسبب بقاء تمامی مجموعه دین است، واز بین بردن شعائر سبب تضعیف دین شده وآن را در خطر زوال ونابودی قرار می‌دهد، و در عوض راههای بیهودگی ومادی ودنیا پرستی وشیطان پرستی را تقویت می‌کند. اگر در محیطی تمامی مظاهر محسوس اسلامی و ایمانی از بین برود اعم از مظاهر سمعی یا بصری و غیر آن، دیگر برای اهالی آن منطقه دینی باقی نخواهد ماند وارتباط آنها با آسمان به کلی قطع خواهد شد.

به همین خاطر از شیخ بهائی نقل شده که اگر در شهری صدای اذان از مأذنه‌ها بلند نشود باید حاکم مسلمین به آنهااعلان جنگ کند، زیرا این رمز ارتباط مردم این شهر با دین ومذهب است.

۶- اضرار به نفس ... ص: ۹۰

اشاره

یکی دیگر از اشکالاتی که گاه به برخی از گونه‌های عزاداری وارد می‌کنند این است که: این شیوه‌ها مستلزم ضرر رساندن به نفس است و اضرار به نفس- اگر ضرر مهم ومعتنی به باشد- حرام بوده، بنابراین هر چند اینها به عنوان اولی حلال باشد اما به عنوان

ثانوی حرام خواهد بود.

در پاسخ به این اشکال می گوییم: ادلّه حرمت اضرار به نفس نمی‌تواند شامل ضرری که انسان در راه فضیلتی تحمل می کند بشود. توضیح این مطلب نیازمند بحث مبسوط فقهی و اصولی است ولی برای

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۹۱

تکمیل بحث به سه مطلب اشاره می کنیم.

مطلب نخست: تحمّل ضرر در مسیر کسب فضائل ... ص: ۹۱

ادلّه حرمت اضرار به نفس، مانند حرمت قتل نفس و یا حرمت القاء در هلاکت از شمول چنین ضرری انصراف دارد وبه هیچ عنوان شامل آن نمی‌شود. هرگاه برای رسیدن به چیزی که شرعا راجح وپسندیده است انسان متحمل ضرری بشود چنین ضرری مورد ادلّه حرمت اضرار نیست.

این ضرر حتی اگر منجر به نقص عضو و یا از دست دادن جان نیز بشود مادامی که در راه کسب فضیلت، و اثبات فضیلت در جامعه، وجلو گیری از رسیدن مفسده‌ای به آنها باشد مشمول ادلّه حرمت اضرار نخواهد شد، بلکه مورد آنها منحصرا اضراری است که در راه تحصیل فضائل نباشد. شواهد زیادی بر این مطلب وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- آنچه در لزوم و یا جواز و رجحان دفاع از مال و عرض و جان وارد شده است، تا آنجا که نبی مکرم اسلام فرموده است:

«مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهوَ بَمَنْزِلَةِ الشَهِیْدِ». «۱»

«هر کس در راه دفاع از مالش کشته شود همانند شهید است».

همگی فقها در جواز یا وجوب چنین دفاعی که در آن احتمال از بین رفتن جان و یا عضو وجود داشته باشد تردیدی ندارند. «۲»

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۹۲

بنابراین در راه حفظ مال دنیا و یا عرض و جان شخصی تحمل ضرر ممنوع نبوده بلکه راجح و یا واجب است. شاید به این جهت باشد که در این موارد امر دائر بین حفظ جان و حفظ فضیلت است؛ فضیلت عزت و زیر بار ذلت نرفتن و در مقابل ظالم تسلیم نشدن هر چند منجر به قتل شود، که این یک نوع نهی از منکر است. اگر چنین است پس چگونه در مورد شعائر حسینی که سبب بقاء اسلام و قوام تمامی دین است ضرر شخصی مانع حکم اولی آن شده و رجحان اولیه را تبدیل به حرمت ثانویه می کند؟

۲- در قرآن کریم وارد شده که حضرت یعقوب آنقدر در فراق یوسف گریست تا اینکه چشمش- که اشرف اعضای بدن است- را از دست داد، و جالب اینکه او می‌دانست چنین گریه‌ای منجر به از دست دادن چشم می‌شود، اما با این وجود دست از این کار بر نداشت و اشرف اعضای بدنش را در این را از دست داد. حتی گریه او جانش را در خطر قرار داده بود که پسرانش او را از چنین خطری بر حذر داشتند. «۱» کار آن پیغمبر معصوم را قرآن به عنوان عبرت و موعظه برای ما نقل میکند. «۲» و امام سجاد علیه السلام نیز به کار او استشهاد میکند. «۳» این گریه و حزن به

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۹۳

خاطر از دست دادن یوسف که جامع فضائل و دارای مقام نبوت است هیچ منقصتی را برای یعقوب ثابت نکرده بلکه قرآن از او یاد کرده و از این کارش تمجید می کند.

۳- امام چهارم آنقدر در عزای پدر مظلومش می گریست که ممکن بود در اثر این گریه جانش را از دست بدهد، یعنی او در معرض وقوع در تلف نفس بود، همانطور که در برخی از روایات آمده که به آن حضرت می گفتند:

«انِّی أِخافُ عَلَیْکَ أنْ تَکُونَ مِنَ الْهَالِکِیْنَ».

یعنی خوف آن می‌رود که در اثر شدن گریه جان خود را از دست بدهید.

آن حضرت در پاسخ می‌فرمود:

««إِنَّما أَشْكُوا بَثِّی وَ حُزْنِی إِلَی اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ» إِنِّی لَمْ أَذْكُرْ مَصْرَعَ بَنِی فَاطِمَةَ إِلَّا خَنَقَتْنِی لِذَلِكَ عَبْرَةٌ» «۱»

«من از انـدوه وناراحتیم را فقط به خـدا شـکوه می‌کنم واز خـدا چیزی می‌دانم که شـما نمی‌دانید، من هیچ گاه به یاد شـهادت اولاد فاطمه نمی‌افتم مگر آنکه گریه راه گلویم را می‌بندد».

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۹۴

با این وجود حضـرت دست از گریه در راه این فضـیلت بر نمی‌داشـتند وضرر شخصی را بر آن مقدّم نمی‌کردند. نمونه این رفتار در زنـدگانی ائمه علیهم السـلام به وفور یافت می‌شود، مثل اینکه گاه در هنگام ذکر مصـیبت بی‌تاب شده وبیهوش می‌شده‌اند، با اینکه بیهوشی انسان را در معرض فوت قرار میدهد و چنین گریه‌ای نیز غیر اختیاری نیست.»

۴- اغماء امیرالمومنین و سایر ائمه علیهم السـلام در دعا و مناجات با خـدا که عامه و خاصه به وفور نقل کرده‌انـد، با اینکه گفتیم در اغماء معرضـیّت فوت وجود دارد. حتی در برخی از موارد کسانی که نظاره‌گر بودنـد یقین میکردند که آن حضـرات از دنیا رفته‌اند. ماننـد جریان معروف ابوالـدرداء که امیرالمومنین علیه السـلام را در نخلسـتان در حال مناجات مشاهـده کرد، وپس از آنکه حضـرت بیهوش شـده ومانند چوب خشک روی زمین افتاد وهر چه آن حضـرت را تکان داد از خود حرکتی نشان نمی‌داد، سراسـیمه به خانه آن حضرت مراجعه کرده تا همسرش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را از فوت امیرالمؤمنین علیه السلام با خبر کند. «۲»

۵- آنچه امیرالمومنین در آخر خطبه همّـِام فرمودنـد، پس از آنکه همـام در اثر شـنیدن اوصاف متقین شـهقه‌ای زد و از دنیا رفت آن جناب فرمود:

«هكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ البَالِغَةِ بِأَهْلِهَا» «۳»

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۹۵

یعنی موعظه‌های رسا چنین اثری را در اهلش می‌گذارد، با آنکه حضرت می‌دانستند او در معرض وقوع در چنین هلاکتی است، و به همین جهت ابتدا از بیان اوصاف متقین طفره میرفتند و پاسخ او را نمی‌دادند، و وقتی او اصرار کرد حضرت چنین بیان شیوایی فرمود که جان او را گرفت.

۶- وقتی لشـکریان معاویه به انبار حمله کردند و به غارت آن مناطق پرداختند امیرالمومنین علیه السلام خطبه‌ای خواندند و در ضمن آن فرمودند:

وارد خانه زن مسلمان و زن کافری، ۲۴ «خبر به من رسیده که یکی از سربازان معاویه وارد خانه زن مسلمان و زن کافری که در پناه اسـلام است شده، و خلخال و دسـتبند و گردن بند و گوشواره‌های آنها را به غارت برده است، در حالی که هیچ وسیله‌ای برای دفاع جز گریه و التماس کردن نداشـته‌اند. لشـکریان شام با غنیمت فراوان رفتنـد بدون اینکه حتی یک نفر از آنها زخمی بردارد و یا قطره خونی از ایشان ریخته شود. اگر برای این حادثه مسلمانی از روی تأسف بمیرد ملامت نخواهد شد و از نظر من سزاوار است.» «۱»

باید بدانیم که امیرالمومنین علیه السـلام میزان حق است و اهل مبالغه گویی نیست، تا همانند سیاستمداران چپاول‌گر با بزرگ کردن چیزی کـه بزرگ نیسـت مردم را ترغیـب به جنـگ کنـد. سـخن او عین حق و حقیقت است. او می‌فرمایـد هتـک حرمت حکـومت اسلامی و شکستن حد و مرز

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۹۶

حکومت علوی حتی به انـدازه اهانت به زن کافری که پناهنـده به این حکومت شده، آن قدر مهم است که جان دادن یک مسـلمان کامل الایمان برای آن مصیبت سزاوار است.

آیا در این جریان بیشتر حرمت اسلام و قرآن و ولایت هتک شده یا در آنچه در کربلا اتفاق افتاد؟

آیا جان دادن برای کندن خلخال از پای یهودیه در پناه اسلام سزاست ولی جان دادن برای کندن خلخال از پای نوامیس وحی ناسزا؟

در اینجا شواهد بسیار زیاد دیگری وجود دارد که به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها صرف نظر می‌کنیم. تمامی آنها گواه بر این مطلب است که ادلّه حرمت اضرار به نفس به طور کلی منصرف از مواردی است که معرضیت وقوع در ضرر در مسیر فضیلتی از فضائل باشد.

مطلب دوم: شعائر حسینی مهم‌تر از ضرر شخصی ... ص: ۹۶

تقدّم ادلّه حرمت اضرار به نفس و القاء نفس در هلاکت بر احکام اولیه- لبّاً- بازگشت به تزاحم دارد؛ یعنی باید ملاحظه کرد که آیا آن ضرری که متوجه انسان است مهم‌تر است، یا آن چیزی که در آن معرضیّت ضرر وجود دارد، هر کدام مهم تر بود مقدّم خواهد شد.

مثلًا حکم به وجوب وضو و غسل با خوف ضرر اندکی همچون تب مختصر و یا سرماخوردگی برداشته می‌شود، اما حرمت اکل میته و گوشت خوک تنها در صورتی برداشته میشود که ضرر به حدی برسد که خوف از دست دادن جان برود. بنابراین ممکن است یک مقدار از ضرر بتواند

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۹۷

یکی از احکام فرعی دین را بردارد، اما همان مقدار از ضرر بعینه نمی‌تواند یکی از احکام رکنی واصلی دین را رفع کند.

به همین جهت حکم جهاد در راه خدا با اینکه در آن خوف کشته شدن است به خاطر ضرر برداشته نمی‌شود چون ملاک جهاد به مراتب اقوی از ملاک حفظ جان یک و بلکه چندین نفر است. گر چه با توجه به مطلب قبل و نیز آنچه می‌آید اصلا ادلّه ضرر شامل ابوابی مانند جهاد نمی‌شود تا نوبت به تزاحم و حکومت برسد.

اکنون که این مطلب روشن شد می گوییم: ملاک اقامه شعائر سیدالشهدا علیه السلام آنقدر مهم است که ضرر شخصی هیچ گاه مانع از آن نخواهد شد. شواهد زیادی در روایات بر این اهمیت فوق العاده شعائر حسینی در دست می‌باشد. این شعائر علت اصلی بقاء اسلام و دین و توحید و نبوت و امامت و معاد و همه شریعت بلکه تمامی شرایع، و سبب بقاء تمامی فضائل در جهان، و مانع رشد رذائل و سقوط جامه انسانی در گرداب جاهلیت است. طوائف مختلفی از روایات چنین اهمیت فوق العاده‌ای را در شعائر حسینی بازگو می‌کند. ما تنها به دو دسته از آنها که هر کدام بالغ بر چند صد حدیث دارد اشاره می‌کنیم:

دسته اول: روایات زیادی که در تشویق و ترغیب به زیارت قبر امام حسین علیه السلام وارد شده. در این روایات حضرات معصومین علیهم السلام با لحنهای بسیار تند شیعیان را وادار به زیارت آن جناب می‌نمودند، با اینکه می‌دانیم در آن دوران زیارت سیدالشهدا مساوی بود با قتل و غارت و قطع عضو و، ... همچنانکه متوکّل و غیر او بارها کمر بر هدم قبر مطهر

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۹۸

آن حضرت بستند. جالب اینکه در زمان همین متوکل امام هادی علیه السلام کسی را می‌فرستند تا در حائر حسینی برای آن حضرت دعا کند. «۱»

معرضیّت وقوع در خطر هنگام رفتن به زیارت در آن دوران قابل انکار نیست، و همینطور تحریض و تشویق شدید ائمه بر رفتن به زیارت در همان شرائط. حتی در برخی از آنها تصریح شده که با وجود ترس از قتل و حبس نباید این زیارت ترک شود. اگر این دسته از روایات نیز نبود خود امر به زیارت رفتن با آن مضامین بالاـ آن هم در آن شرائط به وضوح گویاست که حفظ شعائر

حسینی- که زیارت یکی از آنهاست- به مراتب مهم تر از حفظ جان و سلامت انسان است.

از این قبیل روایات در مجامع حدیثی ما بسیار زیاد موجود است «۲».

برای نمونه به برخی از این مضامین اشاره می کنیم:

۱- زراره گوید: از امام باقر پرسیدم: چه می‌فرمایید در مورد کسی

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۹۹

که با ترس و وحشت به زیارت پدرتان برود. آن حضرت فرمود:

«يُؤْمِنُهُ اللَّهُ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ وَ تَلَقَّاهُ الْمَلَائِكَةُ بِالْبِشَارَةِ وَ يُقَالُ لَهُ لَا تَخَفْ وَ لَا تَحْزَنْ هَذَا يَوْمُكَ الَّذِی فِيهِ فَوْزُكَ». «۱»

«خداوند او را روز وحشت و واهمه بزرگتر (قیامت) در امان قرار می‌دهد، وملائکه با بشارت به استقبال او می‌روند و می گویند: نترس و محزون مباش که امروز روز رستگاری توست».

۲- ابن بکیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: من در ارّجان منزل دارم و دلم بسیار می‌خواهد که به زیارت قبر پدرتان بروم، اما از وقتی که به قصد زیارت بیرون روم تا وقتی بر می گردم دائما دلم در اضطراب وترس ووحشت است، از پادشاه وجاسوسان او وسربازان مسلحی (که در را وجود داردند). حضرت فرمودند:

«يَا ابْنَ بُكَيْرٍ أَ مَا تُحِبُّ أَنْ يَرَاكَ اللَّهُ فِينَا خَائِفاً؟ أَ مَا تَعْلَمُ أَنَّهُ مَنْ خَافَ لِخَوْفِنَا أَظَلَّهُ اللَّهُ فِی ظِلِّ عَرْشِهِ وَ كَانَ مُحَدِّثُهُ الْحُسَيْنَ علیه السلام تَحْتَ الْعَرْشِ وَ آمَنَهُ اللَّهُ مِنْ أَفْزَاعِ الْقِيَامَةِ يَفْزَعُ النَّاسُ وَ لَا يَفْزَعُ، فَإِنْ فَزِعَ وَقَّرَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ سَكَّنَتْ قَلْبَهُ بِالْبِشَارَةِ». «۲»

«ای فرزند بکیر آیا دوست نداری که خدا تو را در زمره کسانی ببیند که برای ما ترسان شده‌اند؟ آیا نمی‌دانی کسی که به خاطر ترس ما ترسان شود خداوند او را در سایه عرشش «۲»

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۰۰

جای خواهد داد، ودر زیر عرش حسین علیه السلام هم دم و هم صحبت او خواهد بود. وخداوند او را از اضطراب و وحشتهای روز قیامت در امان قرار می‌دهد، همه مردم در اضطراب و وحشتند اما او هیچ اضطرابی ندارد، اگر هراسان شود ملائکه او را آرام کرده و قلبش را با بشارت راحت می کنند».

۳- سلیمان بن خالد گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود:

«عَجَباً لِأَقْوَامٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ شِيعَةٌ لَنَا يُقَالُ إِنَّ أَحَدَهُمْ يَمُرُّ بِهِ دَهْرَهُ لَا يَأْتِی قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه السلام جَفَاءً مِنْهُ وَ تَهَاوُناً وَ عَجْزاً وَ كَسَلًا! أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ يَعْلَمُ مَا فِيهِ مِنَ الْفَضْلِ مَا تَهَاوَنَ وَ لَا كَسِلَ ». «... ۱»

«تعجب است از گروهی که گمان می کنند شیعه ما هستند، می گویند عمر یکی از آنها می گذرد و به زیارت قبر حسین نمی‌رود! این کار به خاطر جفا وبی اهمیت دانستن وسستی وتنبلی اوست. به خدا قسم اگر می‌دانست چه فضیلتی در زیارت اوست نه آن را بی‌ارزش می‌پنداشت و نه سستی می کرد».

۴- ابن خارجه گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از کسی که بدون علت زیارت قبر امام حسین علیه السلام را ترک کرده است. فرمود:

«هَذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ النَّارِ». «۲»

«این مردی از اهل آتش است».

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۰۱

۵- امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ حَجَّ دَهْرَهُ ثُمَّ لَمْ يَزُرِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام لَكَانَ تَارِكاً حَقّاً مِنْ حُقُوقِ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللَّه علیه و آله لِأَنَّ حَقَّ

الْحُسَیْنِ علیه السلام فَرِیضَهٌ مِنَ اللَّهِ وَاجِبَهٌ عَلَی کُلِّ مُسْلِمٍ». «۱»

«اگر یکی از شما همه عمرش را به حج برود و حسین بن علی علیه السلام را زیارت نکند یکی از حقوق رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترک کرده است، زیرا حق حسین علیه السلام فریضه‌ای واجب از طرف خدا بر گردن هر مسلمانی است».

۶- امام رضا علیه السلام فرمودند:

«مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَیْنِ علیه السلام بِشَطِّ فُرَاتٍ کَانَ کَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ». «۲»

«هر کس قبر حسین علیه السلام را در کنار شط فرات زیارت کند همانند کسی است که خدا را بالای عرشش زیارت کرده»

دسته دوّم: روایات متعددی است که شیوه‌های مختلف عزاداری را بیان می‌کند. بیش از پانصد حدیث در این زمینه موجود است، وحدود پنجاه عنوان در مورد عزای آن امام مظلوم وارد شده است، که بسیاری از این عناوین مستلزم اضرار به نفس ومعرضیت وقوع در هلاکت است.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۰۲

برخی از این عناوین به قرار زیر است:

لَطْم، لدم، قلق، هلع، جزع، بکاء، نوح، ندبه، صیحهٔ، صرخه، حزن، تفجّع، تألّم، مجروح شدن پلک چشم، هیجان، چاک دادن گریبان وغیر آن.

جزع به معنی بی‌تابی است، یعنی انسان در اثر مصیبت کنترل خود را از دست بدهد و تاب نیاورد و کارهایی انجام دهد که اگر تاب می‌آورد آن کارها را انجام نمی‌داد.

لطم یعنی به صورت سیلی زدن. لدم یعنی بر صورت و سینه کوفتن تا خون جاری شود. قلق یعنی مضطرب شدن ودر کنترل نبودن که در چنین حالتی هر اتفاقی ممکن است برای انسان بیفتد. هلع به معنی جزع و بی‌تحملی است. صیحه یعنی شیون بلند. صرخه یعنی صیحه بلند.

همانطور که مشاهده می‌کنید این عناوین با حفظ نفس وجان سازش ندارد. اگر اضرار به نفس در عزای مظلوم حرام باشد هیچ گاه نباید در این مصیبت بی‌تاب شد به حدی که انسان به اضطراب افتاده و هیجان زده شده وافعالش از تحت کنترل او خارج شود.

البته این بدان معنی نیست که هر کسی به هر گونه که مضطرب شد وخونی از خود جاری کرد واقعا عزاداری کرده باشد وکار او از شعائر حسینی محسوب شود، بلکه باید شرائطی که تاکنون مطرح شد در آن رعایت شود که از آن جمله دلالت عرفی این عمل بر عزای سالار شهیدان وعدم انطباق عنوان حرام بر آن است.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۰۳

اکنون به برخی از این مضامین نیز اشاره می‌کنیم:

۱- امام صادق علیه السلام فرمودند:

«کُلُّ الْجَزَعِ وَ الْبُکَاءِ مَکْرُوهٌ مَا خَلَا الْجَزَعَ وَ الْبُکَاءَ لِقَتْلِ الْحُسَیْنِ علیه السلام». «۱»

«هر بی‌تابی و گریه‌ای مکروه است مگر بی‌تابی و گریه برای شهادت حسین علیه السلام»

۲- امام صادق علیه السلام از مسمع کردین پرسیدند: آیا تو به یاد مصیبتهای امام حسین می‌افتی و برای آن جزع و بی‌تابی می‌کنی؟ گفتم: آری به خدا آنقدر می‌گریم که اهلم اثر آن را در چهره‌ام می‌بینند ودیگر نمی‌توانم غذا بخورم وآب بیاشامم، به حدی که از فرط گرسنگی وتشنگی وضع چهره‌ام تغییر می‌کند. حضرت فرمود:

«رَحِمَ اللَّهُ دَمْعَتَکَ أَمَا إِنَّکَ مِنَ الَّذِینَ یُعَدُّونَ مِنْ أَهْلِ الْجَزَعِ لَنَا «...» ۲»

«خدا به اشک چشمت رحم نماید، هرآینه تو از کسانی هستی که از اهل جزع و بی‌تابی بر ما محسوب می‌شوند».

۳- امـام باقر علیه السـلام روز عاشورا به تمامی اهل خانه که از آنها تقیّه نمی‌کرد می‌فرمود بر آن حضـرت گریه کننـد ودر خانه‌اش مجلس عزا بر پا کرده و اظهار جزع کنند، یعنی بی‌تابی خود را آشکار کرده و نشان دهند. «۳»

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۰۴

۴- امام رضا علیه السلام فرمودند:

«إِنَّ یَوْمَ الْحُسَیْنِ أَقْرَحَ جُفُونَنَا وَ أَسْبَلَ دُمُوعَنَا». «۱»

«روز حسین پلکهای چشم ما را زخم کرده و اشک‌های ما را ریزان نموده است».

۶- در زیارت ناحیه وارد شده است که:

«وَ أُقِیمَتْ لَکَ الْمَأْتَمُ فِی أَعْلَی عِلِّیِّینَ وَ لَطَمَتْ عَلَیْکَ الْحُورُ الْعِینِ». «۲»

«برای تودر اعلی علیین مجالس عزا و ماتمکده‌ها بنا شده وحور العین به خاطر تو به صورت خود لطمه زده است».

اینهـا قطره‌ای از دریـای روایـات فراوانی است که در این بـاب وارد شـده وتمامی آنها گویای یک مطلب است، وآن این که ملاک شعـائر حسـینی و عزای بر مظلوم بسـیار مهم‌تر وقوی‌تر از بسیاری از احکـام دیگر است. بنـا براین اگر تزاحمی میـان این دو رخ داد شعائر حسینی بی‌چون و چرا مقدم خواهد بود.

وجه اهمیت این است که این شعائر مرتبط با ولایت است که «لَمْ یُنادِ بِشَیءٍ کَمَا نُودِیَ بِالوِلایةِ» «۳»

، و مرتبط با سیدالشهداست که او نفس رسول خدا و چراغ هدایت و کشتی نجات است، اگر شعائر ا از بین

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۰۵

برود بشـریت تا ابـد هلاک شده و نجات نخواهند یافت و چراغی برای هدایت نخواهند داشت. از این رو از دست دادن جان یک یا چند نفر در مقابل حیات معنوی همه بشریت ارزشی ندارد.

مطلب سوم: کدامین ضرر ...؟ ص: ۱۰۵

ضرر و هلاـکت و از دست دادن، به چیزی می‌گوینـد که گتره و بیهوده از دست انسان برود. وقتی انسان چیز با ارزشـی را بیهوده از دست بدهـد و در مقابلش هیـچ بهره و نتیجه‌ای وجود نداشـته باشد او ضـرر کرده است. اما اگر انسان چیزی را از دست داد ولی در مقابـل چیز بهتری به دست آورد، در هیـچ منطقی او را متضـرر حساب نمی‌کننـد. مثلًا اگر پول شـما بیهوده از دست شـما برود و در مقابلش چیزی عائـدتان نشود ضـرر کرده‌ایـد، اما اگر در ازای از دست دادن پول به چیز ارزشـمند دیگری برسـیده‌اید هیـچ ضـرری نکرده‌اید.

همینطور از دست دادن یکی از اعضـای بـدن برای محافظت از سایر اعضا ضـرر نبوده بلکه جلوگیری از ضـرر است، و یا حجامت و گرفتن مقداری از خون سر یا کمر برای حفظ سلامت بدن. از این رو از دست دادن هر چیزی ضرر نیست بلکه باید دید در مقابل از دست دادن آن چیز چه چیزی به دست آمده است.

ضرر دنیوی و نفع اخروی ... ص: ۱۰۵

وقـتی در مقابـل از دست دادن یکی از امور دنیوی نفع آخرتی نصـیب انسـان بشود موضوع ضـرر منتفی خواهـد شـد. مرحوم محقق نراقی در

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۰۶

عوائد الأیام نیز به این مطلب اشاره کرده «۱»، و در مستند الشیعه فروع زیادی را بر آن مترتب نموده است.

به همین جهت جهاد در راه خدا با اینکه در آن تلف نفس و عضو هست اما ضرر نیست، چون در ازای از دست دادن آن بهره‌های فراوانی عائد خود مجاهد و جامعه اسلامی میشود، و جان شهید بیهوده تلف نشده تا هلاکت باشد. همچنین است از دست دادن هر امر دنیوی برای به دست آوردن امر اخروی.

وقتی امام امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید جان دادن مسلمان در مصیبت اهانت به مرز و بوم اسلامی- حتی به اندازه کندن خلخال از پای یهودیه در پناه اسلام- کاری به جا وسزاست به آن معنی است که جان آن شخص بیهوده تلف نشده بلکه در راه فضیلت بوده و هیچ ملامتی متوجه او نیست.

در حقیقت این اشکال ناشی از دید کوتاه دنیا پرستان و مادیین است که تمام خیر و شر را در این دنیا می‌بینند و اصلا اعتقادی به فضائل و کمالات و مقامات اخروی ندارند، قرآن حال آنان را اینگونه حکایت می کند:

«وَ قالُوا ما هِیَ إِلَّا حَیاتُنَا الدُّنْیا نَمُوتُ وَ نَحْیا وَ ما یُهْلِکُنا إِلَّا الدَّهْرُ وَما لَهُمْ بِذلِکَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا یَظُنُّون». «۲»

اما اگر اعتقادی به جهان آخرت باشد و انسان یقین داشته باشد که در مقابل از دست دادن این چیز به چیزهای زیادی دست پیدا میکند هیچ وقت آن را ضرر به حساب نمی‌آورد.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۰۷

بله البته ممکن است شارع مقدس به لحاظ اینکه گاه تحمل یک ضرر دنیوی در راه رسیدن به یک کمال و فضیلت، انسان را از تحصیل کمالات فراوان دیگری باز می‌دارد، ودیگر نمی‌تواند در این راه ادامه مسیر دهد، به خاطر وجود ضرر در یکی از تکالیفش دست از وجوب آن تکلیف و یا حتی از جواز آن بردارد، و بر مکلف لازم کند که مراعات ضرر را نموده و متحمل ضرر نشود هر چند این فضیلت از او فوت شود. همانند اینکه با وجود ضرر حکم وجوب روزه و وضو وغسل برداشته می‌شود، چه رفع حکم رخصت باشد یا عزیمت. ولی تمام نکته در این است که در چنین موردی لزوم تحمل ضرر نه به خاطر اقوی بودن ملاک آن ضرر شخصی دنیوی از ملاک حکم شرعی است، بلکه به خاطر محروم شدن مکلف از ادامه مسیر و درک سایر کمالاتی است که در نظر شارع اهم از فوت ملاک این حکم فرعی است.

منافع دنیوی و اخروی بیشمار شعائر حسینی مانع از تحقّق ضرر در آن است ... ص: ۱۰۷

اکنون می گوییم: عزاداری بر سالار شهیدان عالم که سبب برکات فراوان دنیوی و اخروی، در شخص و جامعه، در اخلاق و عقائد، در تربیت اجتماعی و ... دارد، در مقابل این همه نفع تلف عضو و یا تلف نفس ضرر محسوب نمی‌شود و ضرر در اینجا تخصّصاً و موضوعاً منتفی است.

چگونه ضرر باشد در حالی که علت بقاء اسلام و مانع تحریف این آیین آسمانی- همانند سایر ادیان- شده است؟

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۰۸

چگونه ضرر باشد در حالی که از توحید تا معاد، از طهارت تا دیات، از اخلاق وآداب همگی وابسته به اوست؟ واگر این شعائر از بین برود تمامی دین از بین خواهد رفت وچیزی از آن نخواهد ماند، مگر مشتی خرافات وظلمات، همان چیزی که در سایر ادیان تحریف شده مشاهده می کنیم.

چگونه ضرر باشد و حال آنکه این شعائر حیات طاغوتهای روزگار را به چالش کشیده، و آنها را همیشه هراسان از این عزاداریها نگه داشته است، و به همین سبب از گذشته زمان تا به امروز با تمام قوا سعی در کمرنگ کردن این شعائر و عزاداری‌ها و زیارت رفتن‌ها هستند؟

چگونه ضـرر باشد و حال آنکه چنین شـعائری سـبب تقویت روحیه سربلندی و عزت و زیر بار ظلم نرفتن در جوامع ایمانی است که داد مستکبران عالم را در آورده است؟

چگونه ضرر باشد و حال آنکه سبب تقویت روحیه ایمانی جوامع بوده و سد محکمی در برابر تهاجمات روز افزون فرهنگی دشمنان است؟

چگونه ضرر در این شعائر صدق کند و حال آنکه قوام دین به این شعائر است، و تمام دین را همین شعائر حفظ میکند؟

این شـعائر علاوه بر منـافع لایتنـاهی اخروی منـافع بیشـمار دنیوی نیز دارد. از این رو حتی اگر قاعـده فوق را نسبت به منافع اخروی نپـذیریم و ملاک نفع و ضـرر را تنها منافع دنیوی بـدانیم، به هیچ وجه نمی‌توان از منافع بیشـمار دنیوی این شـعائر چشم پوشـی کرد. پس در این شعائر- با تحفظ بر عنوان شعیره بودن- ضرر موضوعاً منتفی است چه به لحاظ

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۰۹

نفع اخروی وچه به لحاظ منافع بیشمار دنیوی.

شعائر حسینی برای از خود گذشتن‌است نه‌خود را حفظ کردن ... ص: ۱۰۹

اساس شـعائر حسینی بر ایجاد روحیه حماسی وفداکاری وایثار واز خود گذشتگی است، نه مراعات جان وحفظ خود وخود خواهی، اساس بر جهاد وجانفشانی است نه نگه داشتن جان، اساس بر جانبازی است نه تن پرستی.

اصـلا حسـین علیه السلام یعنی فداکاری، یعنی از خود گذشتن، یعنی به فکر خود نبودن، یعنی جانفشانی در راه محبوت را شیرین‌تر از عسل دانستن، یعنی ندیدن خود ودیدن او.

کربلا یعنی تیر را به چشم و جان خریـدن تا خاری به پای حجـهٔ اللّه نخلـد، کربلا یعنی قطعه قطعه شدن در راه امام زمان تا تنی از او نرجنـد، کربلا یعنی مادر، سـر بریـده فرزند را به طرف دشـمن پرتاب کند تا از این رهگذر یک خار از هزاران خار از سـر راه فرزند زهرا کنـده شود. کربلا یعنی اینکه منتها آرزوی انسان این باشـد که خون آلوده‌اش با خون امامش مخلوط شود تا از این راه کسـب آبرو کنـد. اینهـا معـانی نهضت عـاشوراست نه آنکه تمـام فکر وذکر انسـان این باشـد که خاری در پایش نخلـد تا مبادا خونی از او جاری شود ولطمه‌ای ببیند. به همین جهت میرزای قمی شعائر حسینی را در باب جهاد مندرج کرده است. «۱»

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۱۰

آیا تحمل ضـررهای فراوان برای تمرین و آمادگی سـربازان فـداکاری که حاضـرند سر خود را در راه هـدف ببازند ضـرر محسوب میشود؟

همیشه در هر لشـکری یک عـده سـرباز فداکار هسـتند که حاضـرند در راه هدفشان هر زحمتی را به جان بخرند، چنین کسانی را به تمرینهـای سـخت و دشـواری وا می‌دارنـد که دیگران از تحمـل آن عاجزنـد، زیرا اینهـا قرار است جـان بدهنـد پس نبایـد از ریختن مقـداری از خونشان در هنگام رزمایش وآمادگی نظامی واهمه‌ای داشـته باشـند. اینها برای اینکه خود را نگه دارنـد نیامده‌انـد، بلکه آمده‌انـد تا خود را نگه ندارنـد وهـدفشان را نگه دارنـد، جانشان را فدا کنند تا هدفشان فدا نشود. گاه در برخی رزمایشـهای نظامی جـان برخی از این تکاوران نیز از بین می‌رود، اما چه باک از رفتن جان چنـد نفر در مقابل آمادگی نظامی وتربیت سـربازانی که در راه هدفشان سر می‌بازند.

معمولاـ برای بیـان چنین معـانی والای ایثار وشـهادت از رنگ قرمز ویا گل لاله اسـتفاده می‌کننـد، زیرا دلالت خون ورنگ سـرخ بر شهادت ورشادت دلالتی طبعی است وچنین دلالتی برتر از دلالت‌های وضعی موجود در سایر اقسام شعائر است.

می‌دانیم عزیزترین چیز برای انسـان جـان اوست، برخی در راه محبوبشان از بـذل مال دریغ ندارنـد اما صـحبت جان که برسـد عقب

نشینی می‌کنند. اما عده‌ایی هستند که حاضرند با صد شور و شعف در راه محبوبشان جان خود را نیز ببازند، همان جان عزیزی که همه با دوصد حرص وآز آن را حفظ می‌کنند. اینها همان کسانی هستند که

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۱۱

خواب راحت را از چشم بدخواهان محبوبشان ربوده‌اند، وآنها را در دریای گیجی وگنگی وترس واضطراب و واهمه فرو برده‌اند. دست دیگران دیگران را می‌شود با پول بست، یا صدایشان را با تهدید خفه کرد، اما اینها نه چشمی به دنیا دوخته‌اند ونه دلی بر جان.

صد البته که رزمایش این گروه فداکار بسیار دیدنی خواهد بود، که چگونه با عشق و شور از خون دل خود- که عزیزترین چیزها نزد بعضی می‌باشد- به چه راحتی می‌گذرند واصلا ناراحت نیستند! وصد البته که چنین رزمایشی برای گروه دیگر بسیار تلخ ونامبارک بوده ومو را بر تنشان راست می‌کند، اینها که با نام محبوبشان چنین سر می‌بازند اگر او را ببینند وقرار باشد به فرمان او بجنگند چه خواهند کرد؟ در حقیقت این یک تمرین وآمادگی نظامی است برای یاری آن یار سفر کرده که صد قافله دل همره اوست، چه پس از ظهورش وچه قبل از آن.

همانند نیکان باش ... ص: ۱۱۱

البته نمی‌خواهیم بگوییم هر که در این رزمایش شرکت می‌کند از چنین شناخت بالایی برخوردار است، واین کار او نشانه شدت رشادت وفداکاری وعلاقه او در راه محبوبش می‌باشد. اما یکی از اصول مسلّم در علم اخلاق وتربیت ویکی از بهترین شیوهای کنترل نفس وبه دست آوردن عنان این اسب چموش، همانندی با نیکان است. یعنی کسی که یکی از فضائل روحی برایش بسیار دشوار می‌نماید، اگر بخواهد نفسش رام شده وبر انجام این فضیلت عادت کند، باید خود را شبیه

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۱۲

کسانی که دارای این فضیلت هستند بنماید، و به اصطلاح عامیانه ادای او وکاریهایش را در بیاورد که همانندی با نیکان خود یک فضیلت است. در چنین حالتی کم کم انسان رنگ او را به خود می‌گیرد و مانند او خواهد شد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيماً فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ». «۱»

«اگر بردبار نیستی خود را به شکل بردباران در آور، که بسیار اندکند کسانی که خود را شبیه گروهی نمایند مگر آنکه بالأخره از آنها خواهند شد».

بنابراین یکی از راههای ایجاد روحیه حماسی و جانبازی وفداکاری وایثار واز خودگذشتگی- که تمامی اینها معانی بلند نهضت عاشورا وکربلاست- همانندی با دارندگان این فضائل است، تا به این واسطه چنین روحیه‌ای در آنها هم ایجاد شود.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۱۵

فهرستها / ۱۱۳

کتابنامه ... ص: ۱۱۵

منابع حدیثی شیعه

۱. اصول و فروع کافی، محمد بن یعقوب کلینی ثقهٔ الاسلام، متوفی ۳۲۹ قمری. چاپ دار الکتب اسلامیه تهران.

۲. المناقب یا مناقب ابن شهر آشوب، محمد بن شهر آشوب مازندرانی، متوفی ۵۸۸ قمری. چاپ موسسه انتشارات علامه قم.

۳. امالی شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، متوفی ۳۸۱ قمری.

چاپ کتابخانه اسلامیه.

۴. بحارالانوار، محمد باقر مجلسی علامه، متوفی ۱۱۱۱ قمری. چاپ موسسهٔ الوفاء بیروت.

۵. تهذیب‌الأحکام، محمد بن حسن طوسی شیخ الطائفهٔ، متوفی ۴۶۰ قمری.

چاپ دار الکتب اسلامیه تهران.

۶. عیون اخبار الرضا، محمد بن علی بن بابویه قمی، متوفی ۳۸۱ قمری.

چاپ انتشارات جهان.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۱۶

۷. غررالحکم ودرر الکلم، عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، متوفی ۵۵۰ قمری. چاپ انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.

۸. کامل الزیارات، ابن قولویه قمی، متوفی ۳۶۷. چاپ انتشارات مرتضویه.

۹. مصباح المتهجّد، محمد بن حسن طوسی شیخ الطائفهٔ، متوفی ۴۶۰ قمری. چاپ موسسهٔ فقه الشیعهٔ بیروت.

۱۰. نهج البلاغهٔ، سید رضی، متوفی ۴۰۶ قمری.

۱۱. وسائل الشیعهٔ الی تحصیل مسائل الشریعهٔ، شیخ حر عاملی، متوفی ۱۱۰۴ قمری. چاپ موسسهٔ آل البیت لاحیاء التراث.

منابع فقهی شیعه

۱۲. المبسوط، محمد بن حسن طوسی شیخ الطائفهٔ، متوفی ۴۶۰ قمری. چاپ المکتبهٔ المرتضویهٔ.

۱۳. تذکرهٔ الفقهاء، حسن بن یوسف بن مطهر علامه حلی، متوفی ۷۲۶ قمری.

چاپ موسسهٔ آل البیت لاحیاء التراث.

۱۴. جامع الشتات، ابوالقاسم بن محمد حسن، میرزای قمی، متوفی ۱۲۳۱ قمری. چاپ موسسه کیهان.

۱۵. جامع المقاصد فی شرح القواعد، علی بن حسین کرکی محقق ثانی متوفی ۹۴۰ قمری. چاپ موسسه آل البیت لاحیاء التراث.

۱۶. جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، محمد حسن النجفی، متوفی ۱۲۶۶ قمری. چاپ دار الکتب اسلامیه تهران.

۱۷. ذکری الشیعهٔ فی احکام الشریعهٔ، محمد بن جمال الدین مکی عاملی شهید اول، متوفی ۷۸۶ قمری. چاپ موسسهٔ آل البیت لاحیاء التراث.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۱۷

۱۸. ریاض المسائل، سید علی طباطبائی، متوفی ۱۲۳۱ قمری. چاپ موسسهٔ النشر الاسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۱۹. عوائد الأیام، احمد بن محمد مهدی نراقی، متوفی ۱۲۴۵ قمری. چاپ مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی

۲۰. کشف اللثام عن قواعد الاحکام، بهاء الدین محمد بن حسن اصفهانی فاضل هندی، متوفی ۱۱۳۷ قمری. چاپ موسسهٔ النشر الاسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۲۱. مجمع الفائدهٔ والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان، مولی احمد اردبیلی، متوفی ۹۹۳ قمری. چاپ موسسهٔ النشر الاسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۲۲. مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، زین الدین بن علی عاملی شهید ثانی، متوفی ۹۶۵ قمری. چاپ موسسهٔ المعارف الاسلامیهٔ.

۲۳. مستند الشیعه فی احکام الشریعهٔ، احمد بن محمد مهدی نراقی، متوفی ۱۲۴۵ قمری. چاپ موسسهٔ آل البیت لاحیاء التراث.

منابع حدیثی سنی

۲۴. الدر المنثور، جلال الدین سیوطی، چاپ دار الفکر لبنان.

۲۵. سنن ابی داوود، سلیمان بن اشعث سجستانی، متوفی ۲۷۵. چاپ دارالفکر بیروت.

۲۶. سنن ترمذی، محمد بن عیسی بن سورهٔ، متوفی ۲۷۹. چاپ دارالفکر بیروت.

۲۷. سنن کبری، ابوبکر بیهقی، متوفی ۴۵۸. چاپ دارالفکر بیروت.

۲۸. صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل. چاپ دار الطباعهٔ العامرهٔ استانبول.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۱۸

۲۹. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج، چاپ دار الفکر بیروت.

۳۰. کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، علی المتقی بن حسام الدین الهندی، متوفی ۹۷۵. چاپ موسسهٔ الرسالهٔ بیروت.

۳۱. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، علی بن ابی بکر الهیثمی، متوفی ۸۰۷. چاپ دار الکتب العلمیهٔ بیروت.

۳۲. ینابیع المودهٔ لذوی القربی، سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، ۱۲۹۴ قمری. چاپ دار الاسوهٔ للطباعهٔ و النشر.

کتب لغت

۳۳. العین، خلیل بن احمد فراهیدی، متوفی ۱۷۵.

۳۴. القاموس المحیط، فیروزآبادی.

۳۵. صحاح اللغهٔ، جوهری.

۳۶. مقاییس اللغهٔ، ابن فارس.

سایر کتابها

۳۷. حماسه حسینی، مرتضی مطهری شهید. چاپ انتشارات صدرا تابستان ۱۳۶۸.

۳۸. فرهنگ نامه مرثیه سرایی وعزاداری سید الشهداء، محمد محمدی ری‌شهری. نشر مشعر.

۳۹. کتاب مقدس شامل عهد عتیق و عهد جدید.

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۱۹

فهرست آیات ... ص: ۱۱۹

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۲۱

فهرست احادیث ... ص: ۱۲۱

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۲۲

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۲۳

فهرست اعلام ... ص: ۱۲۳

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۲۷

فهرست مکانها و زمانها ... ص: ۱۲۷

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۲۹

فهرست کتابها ... ص: ۱۲۹

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۳۰

شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: ۱۳۱

فهرست اشعار ... ص: ۱۳۱

۸. برپایی مراسم جشن و عزا

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی علی‌اصغر، ۱۳۴۱

عنوان و نام پدیدآور : برپایی مراسم جشن و عزا / تالیف علی‌اصغر رضوانی.

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۱۰۷ ص.

فروست : سلسله مباحث وهابیت.

شابک : ۴۵۰۰ ریال ؛ ۱۰۰۰۰ ریال چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۰۴۹-۳

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۸.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : وهابیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

موضوع : شیعه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

موضوع : سوگواری‌ها

موضوع : شعایر و مراسم مذهبی

موضوع : جشن‌ها

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP۲۱۲/۵/ر۵۷ب۴ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۵-۲۵۶۳۳

مقدمه ناشر

ترویج فرهنگ ناب محمّدی و اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام در طول تاریخ دچار کج اندیشی‌ها و نابخردی‌هایی بوده است که نمونه بارز آن را در اندیشه وهابیت و سلفی گری می‌توان نظارگر بود، تفکری که همه مسلمانان جهان را از دین اسلام خارج و فقط خود را مسلمان می‌دانند. عدّه‌ای اندک که با کج‌اندیشی، مسلمانان جهان و دیگر ادیان را دچار مشکل کرده و چهره‌ای خشن و کریه از دین رحمت ارائه نموده‌اند. معمار این اندیشه ابن تیمیه از مخالفان فرزندان پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله می‌باشد که تفکّر او از قرن هفتم تا قرن سیزدهم به فراموشی سپرده شده و مورد مخالفت اندیشمندان مذاهب اسلامی قرار گرفت ولی کمتر از یک قرن است که این تفکّر انحرافی دوباره در جامعه اسلامی توسط افرادی معلوم الحال مطرح می گردد. جا دارد متفکرین اسلامی، جریان‌های فکری منحرف را به مسلمانان جهان معرفی کرده و محور وحدت اسلامی که همان اسلام ناب محمدی‌صلی الله علیه وآله است را تبیین نمایند، محوری که براساس محبّت و پیروی از اهل بیت رسول گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله استوار است و از فحاشی و ضرب و شتم و ترور و بمب گذاری به دور است و هیچ سنخیّتی با آن ندارد. گفت و گو در محافل علمی و معرفی اندیشه ناب، نیاز به آن حرکات انحرافی ندارد، و چنانچه آنان در گفتار صادقند، میدان علم و اندیشه مهیا است.

تهاجم استکبار جهانی و صهیونیست‌ها به تفکّر اصیل اسلامی از زمانی آغاز و سرعت گرفت که انقلاب شکوه‌مند اسلامی به رهبری امام خمینی‌رحمه الله در کشور اسلامی ایران به ثمر نشست و توسط رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی حضرت آیت اللَّه خامنه‌ای دام ظله هدایت گردید.

از کلیه عزیزانی که ما را در نشر معارف اهل بیت‌علیهم السلام یاری می‌نمایند به ویژه تولیت محترم مسجد مقدّس جمکران حضرت آیت اللَّه وافی و همکاران در مجموعه انتشارات و مؤلف محترم جناب استاد علی اصغر رضوانی کمال تشکر و قدردانی را داریم امید است مورد رضای حضرت حقّ قرار گیرد. ان شاء اللَّه.

مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

برپایی شعائر دینی

اشاره

از دستورات اکید شرع مقدس اسلام برپایی شعائر دینی است. امری که تعظیم آن از تقوای قلب شمرده شده است. در اصل این حکم هیچ اختلافی وجود ندارد، ولی اختلاف در آن است که آیا تطبیق این حکم بر مصادیق آن به شرع واگذار شده است یا آن که این تطبیق می‌تواند به واسطه عرف متشرعه و عقلا باشد. در این مبحث به این موضوع می‌پردازیم.

مفهوم شعائر

۱ – خلیل بن احمد فراهیدی می‌گوید: «شعرته»؛ یعنی تعقل کردم و آن را فهمیدم...».(۱)

۲ – جوهری می‌گوید: «شعائر، اعمال حجّ است، و هر چه که عَلَم برای اطاعت خداوند متعال باشد جزء شعائر است... و شعار قوم در جنگ، علامت آنان است تا برخی، برخی دیگر را بشناسند... «واشعرته فشعر» یعنی فهماندم او را، او نیز فهمید».(۲)

۳ – فیروزآبادی می‌گوید: «اشعره الأمر» یعنی امر را به او اعلام کرد... و شعار حجّ عبارت است از مناسک و علامات حجّ...».(۳)

۴ – ابن فارس می‌گوید: «اشعار به معنای اعلام از طریق حسّ است. و مشاعر به معنای معالم و مفرد آن مشعر است، به معنای مواضعی که توسط علاماتی معلوم شده است».(۴)

۵ – قرطبی می‌گوید: «هر چیزی که برای خداوند متعال است و در آن امری است که نشانگر اعلام و اشعار می‌باشد به آن شعار یا شعائر می‌گویند. و شعار یعنی علامت و «اشعرت» یعنی اعلام کردم، و «شعیره» به معنای علامت و شعائر خدا به معنای عَلَم‌های دین خداست».(۵)

از مجموع این توضیحات استفاده می‌شود که لفظ «شعائر» هم در موارد اعلام حسّی به کار می‌رود که در آن جنبه اعلامی است، و هم مطابق استعمال قرآنی در جنبه اعلام دینی و نشر دین و گسترش نور خداوند به کار می‌رود.

در این کلمه جنبه دیگری نیز وجود دارد که همان بُعد إعلاء و سرافرازی است. این بُعد گرچه در ماهیت کلمه (شعائر) یافت نمی‌شود، ولی در ماهیّت متعلّق شعائر وجود دارد.

نتیجه این که: شعائر همان نُسک و اعمال حجّ من حیث هو نیست، آری نُسک و اعمال حجّ را مشاعر گویند زیرا در آن‌ها جنبه اعلامی وجود دارد. و به تعبیر دیگر شعائر، دین خدا نیستند، بلکه شعائر اشاره به جنبه اعلاء دین خدا دارد.

تنوع شعائر

شعائر دینی که مورد اعتراض برخی از فرقه‌های اسلامی قرار گرفته است، دارای انواع گوناگون و مختلفی است:

۱ - برپایی یادبود و جشن های میلاد بزرگان دین، همانند پیامبرصلی الله علیه وآله و امامان از اهل بیت‌علیهم السلام امری که وهابیان آن را از امور مستحدثه برشمرده و حکم به بدعت و ضلالت آن نموده‌اند.

۲ - اهتمام به روزهایی که در اسلام به یادماندنی بوده و در آن حوادث مهمّی اتّفاق افتاده است، مثل: روز مبعث، جنگ بدر، جنگ خندق، روز فتح مکه، شب معراج، شب هجرت، روز مباهله و روز غدیر و... .

۳ - درجه‌ای بالاتر از این موارد، به این‌که قبور اولیای دین را آباد کرده، بر روی آن‌ها گنبد و مناره بنا کنیم، تا در حقیقت اعلان و اشعاری بر وجود امام و رهبری الهی و دعوت به اقتدا به کیش و آیین ایشان باشد.

۴ - اهتمام به مکان‌های جغرافیایی، مکان‌هایی که در آنجا وقایع مهمّی اتّفاق افتاده است؛ مثل محل غدیر خم، غار حراء، موضع غزوه بدر و مساجدی که پیامبرصلی الله علیه وآله در آن‌ها نماز به جا آورده است. به این که در آن مکان‌ها حاضر شده، از آن‌ها تبرّک جوییم.

۵ - برپایی شعائر حسینی‌علیه السلام و اقامه مجالس عزا و روضه خوانی در یادبود اولیای الهی و ذکر مصایب آنان.

۶ - خواندن دعاها و وردهای دسته جمعی و به صورت مشترک، به نیّت برپایی شعائر دینی.

بررسی ادلّه رجحان

توضیح

کسانی که قائل به جواز و رجحان برپایی شعائر دینی هستند، به انواعی از ادلّه تمسّک کرده‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف – آیات شعائر

در آیات بسیاری سخن از شعائر الهی به میان آمده است، از قبیل:

۱ - « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلائِدَ وَلا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ»؛(۶) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شعائر و حدود الهی [و مراسم حج را محترم شمرید؛ و مخالفت با آن‌ها] را حلال ندانید؛ و نه ماه حرام، و نه قربانی‌های بی نشان و نشاندار را، و نه آن‌ها را که به قصد خانه خدا برای به دست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می‌آیند.»

در این آیه دو احتمال داده شده است: یکی آن که حکم ایجابی باشد و در حقیقت خداوند مؤمنین را امر به تعظیم شعائر الهی نموده است. و دیگر این‌که حکم تحریمی باشد؛ یعنی در صدد نهی از سستی کردن در برپایی شعائر الهی و مصادیقی که در این آیه ذکر شده باشد.

۲ - « ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»؛(۷) «این است [مناسک حج ؛ و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل هاست.»

این آیه از واضح‌ترین آیات برای اثبات رجحان برپایی مراسم است، زیرا به طور صریح دلالت بر محبوبیّت و رجحان تعظیم شعائر الهی به طور عموم دارد.

۳ - « وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ»؛(۸) «و شترهای چاق و فربه را [در مراسم حج برای شما از شعائر الهی قرار دادیم؛ در آن‌ها برای شما خیر و برکت است.»

در این آیه «من» تبعیضیه به کار رفته است که دلالت دارد بر این‌که شترهای قربانی در ایام حج نیز از جمله شعائر الهی به حساب

می آید.

۴ – « إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتِ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاجُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا»؛(۹) «صفا و مروه از شعائر [و نشانه‌های]خداست؛ بنابراین، کسانی که حج خانه خدا و یا عمره انجام می‌دهند، مانعی نیست که بر آن دو طواف کنند؛ [و سعی صفا و مروه انجام دهند. و هرگز اعمال بی رویه مشرکان، که بت‌هایی بر این دو کوه نصب کرده بودند، از موقعیّت این دو مکان مقدس نمی کاهد].»

۵ – « فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ»؛(۱۰) «و هنگامی که از عرفات کوچ کردید خدا را نزد مشعرالحرام یاد کنید.»

این آیه نیز درصدد بیان شعائر دینی با لفظ «مشعر» شده است.

ب – آیات مشابه

نوعی دیگر از آیات است که اشاره به شعائر دینی کرده ولی لفظی غیر از لفظ «شعائر» در آن به کار رفته است.

۱ – « وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِ يَأْتُوكَ رِجَالاً وَعَلَى كُلِ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِ فَجٍّ عَمِيقٍ * لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَآئِسَ الْفَقِيرَ * ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ * ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ»؛(۱۱) «و مردم را دعوت عمومی به حج کن، تا پیاده و سواره بر مرکب‌های لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند. تا شاهد منافع گوناگون خویش [در این برنامه حیات بخش باشند]؛ و در ایام معینی نام خدا را، بر چارپایانی که به آنان داده است، [به هنگام قربانی کردن ببرند؛ پس از گوشت آن‌ها بخورید و بینوای فقیر را اطعام نمایید. سپس باید آلودگی‌هایشان را برطرف سازند؛ و به نذرهای خود وفا کنند، و بر گرد خانه گرامی کعبه طواف کنند. [مناسک حج این است؛ و هر کس برنامه‌های الهی را بزرگ دارد، نزد پروردگارش برای او بهتر است.»

علما و مفسرین ذیل آیه فوق را که اشاره به تعظیم حرمت‌های الهی شده، داخل در برپایی شعائر الهی کرده‌اند؛ زیرا مطابق قاعده همان گونه که می‌توان استدلال به ادله‌ای کرد که عنوان خاصی در آن وارد شده، همچنین می‌توان به عناوینی استدلال کرد که مشابه و مشترک با آن عنوان خاص می‌باشد، و این در صورتی است که حکم بر یک عنوان نوعی یا جنسی کلی وارد شده که دارای افراد گوناگون است، وگرنه منجر به قیاس باطل خواهد شد.

۲ – « يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلاَّ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛(۱۲) «آن‌ها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هرچند کافران ناخشنود باشند.»

از آنجا که این آیه در سیاق آیات جهاد و دعوت به توحید و نشر و تبلیغ دین آمده، لذا مقصود از دین خدا که دشمنان اسلام در صدد خاموش کردن آن برآمده‌اند همان «شعائر» الهی است، که در آیه دیگر « وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ» به آن اشاره شده است.

۳ – « فی بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»؛(۱۳) «[این چراغ پرفروغ در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا رود [تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد] به خانه‌هایی که نام خدا در آن‌ها برده می‌شود، و صبح و شام در آن‌ها تسبیح او می گویند...».

این آیه با ملاحظه آیات قبل آن که از جمله آیه «نور» است دلالت دارد که مقصود از « فی بُيُوتٍ...» خانه هایی است که در آن‌ها نور خداست، و مراکزی است که مصدر و منبع پرتوافکنی نور دین و محلّ هدایت و شریعت است.

خداوند متعال اراده کرده که این خانه‌های نوری ترفیع و تکریم شود. و نیز سزاوار است که به طور مداوم محلّ ذکر خدا و عبادت و طاعت حضرت حق باشد.

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که خداوند اراده کرده تا هر محلی که متکفّل بیان احکام دین اسلام و تعالیم آسمانی است – که از آن به نور خدا تعبیر شده تعظیم و تکریم شود. و نیز استفاده می‌شود که «شعائر» اختصاص به بابی خاص ندارد، یعنی مختص به مناسک حجّ یا عبادات مخصوص نیست، بلکه هر چیزی که در آن، نشر احکام دین شامل می‌شود، و نیز هر موضوعی را که در آن بیان و تبلیغ معارف اسلامی است در بر می گیرد.

۴ – « وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛(۱۴) «و خداوند گفتار [و هدف کافران را پایین قرار داد [و آنان را با شکست مواجه ساخت و سخن خدا [و آیین او] بالا [و پیروز] است و خداوند عزیز و حکیم است.»

از این آیه استفاده می‌شود. هرچه که بازگشت آن به اعلاء کلمهٔ اللّٰه و نابودی کلمهٔ الکفر است از اهداف شرع و از مقاصد دین به حساب می آید.

۵ – « وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»؛(۱۵) «و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلّطی نداده است.»

در این آیه مبارکه به بُعد دیگری از حقیقت «شعائر» اشاره شده است، و آن جنبه ازدیاد سربلندی و عزّت اسلام و مسلمین است. و بُعد دیگر آن، که قاعده شعائر دینی بر آن دلالت دارد جنبه اعلای کلمهٔ اللّٰه و اعزاز کلمه مسلمین است.

واگذاری تطبیق به عرف

شارع مقدس هنگامی که در وجود معنای معینی تصرف نمی کند، معنای آن این است که شارع، تطبیق موضوعات و مصادیق آن را به عهده عرف و عقلاً و متشرعه سپرده است. عرف و عقلا و متشرعه را اجازه داده تا هر مصداق از آن معنا را می‌توانند در خارج پیاده کنند.

عنوان «شعائر دینی» نیز که شارع مقدّس ترغیب به تعظیم آن نموده است، از همین قرار است. برای روشن شدن بیشتر موضوع به سه نکته اشاره می کنیم:

الف – عناوینی که در لسان شرع وارد شده و دلیلی بر نقل آن از معنای لغوی به معنای جدید نیست، باید آن عناوین را بر معنای لغوی اوّلی خود باقی گذاشت.

ب – در مورد کیفیت موضوعات در خارج، اگر شارع تصرفی کرده و به کیفیتی خاص تصریح نموده است آن را اخذ می کنیم وگرنه همان معنای عرفی آن را اخذ می‌نماییم.

ج – وجود اشیا بر دو نحو است: یکی وجود تکوینی و دیگری وجود اعتباری. مثلاًـ عناوین اغلب معاملات از قبیل بیع، اجاره و... وجودشان اعتباری است.

در مورد کلمه «شعائر» که به خدا یا دین اسلام اضافه می‌شود نیز مطلب از این قرار است؛ زیرا معنای حقیقی و اصلی که در کلمه «شعائر» اخذ شده همان اعلام و انتشار است. و از آنجا که شارع مصداق خاصی برای آن به طور خصوص تعیین نکرده است لذا آن را در زمینه اوّل و دوّم به حال خود باقی می گذاریم، یعنی بر معنای عرفی باقی نموده و درباره کیفیت وجود آن در خارج به عرف متشرعه واگذار می کنیم.

از طرفی دیگر، از آنجا که «شعائر دینی» علامت و نشانه‌ای بر امور دیگر است – گرچه فی حدّ نفسه از امور تکوینی به حساب می‌آیند لذا دلالت آن‌ها بر معانی اعلامی، اعتباری است نه تکوینی.

در نتیجه: این امر اعتباری که شارع در بیان مصداق آن در خارج دخالتی نکرده به عرف متشرعه واگذار شده است.

خلاصه این که: هر موردی را که شارع مقدّس به عنوان شعائر دینی معیّن کرده است آن را اخذ کرده و آن را یکی از مصادیق شعائر دینی می‌پنداریم. ولی به مرور زمان مصادیقی پیدا می‌شود که عرف متشرعه و عقلا آن را از مصادیق حتمی شعائر دینی به

حساب می‌آورند، و در عمل به آن هیچ محذوری نمی‌بینند، آن‌ها نیز به طور قطع داخل در عموم ادله تعظیم شعائر الهی خواهد بود.

پاسخ به شبهات

اشاره

در رابطه با برپایی مراسم عزاداری امام حسین‌علیه السلام از ناحیه مخالفین؛ همانند وهابیان شبهات و اشکالاتی وارد شده است که در این مبحث به آن‌ها می‌پردازیم:

۱ – ضرورت جعل از جانب شارع!!

می‌گویند: هر شعاری که قرار است از جانب دین برپا شود باید از جانب شارع جعل و تشریع شده باشد وگرنه بدعت و ضلالت و افتراء بر خداوند است.

پاسخ

با توضیحاتی که قبلاً به آن‌ها اشاره شد دیگر جایی برای این اشکال باقی نمی‌ماند، زیرا:
اولاًـ جعل و تشریع شارع بر دو نوع است: جعل خاص و جعل عام، به جعل خاص تمسّک کرده و در موارد جعل عام و کلی هر مصداقی را که شارع مشخص کرده، به آن اخذ می‌کنیم و در مواردی که شارع از آن‌ها اسمی نبرده، ولی عرف متشرعه آن را پذیرفته است به آن‌ها نیز عمل می‌نماییم.
ثانیاً: در علم اصول اشاره شده که شارع اگر امر به فعل کلّی کند، مثل امر به نماز، و در به جا آوردن آن قیدی نیاورد، انسان مخیّر است که مصداق آن را به هر نحوی که مانع شرعی ندارد انجام دهد. مثلاً نماز را در هر زمان و مکانی که محظور شرعی ندارد انجام دهد. در مورد تعظیم شعائر دینی نیز حکم از این قرار است.

۲ – لزوم تفویض شریعت

می‌گویند: اگر شارع مقدّس امر شعائر را به عرف متشرعه واگذار کرده، در نتیجه لازم می‌آید که امر شریعت به آنان تفویض شده باشد، و این نوع تفویض باطل است.

پاسخ

تطبیق کلّی بر مصداق جدید آن، تفویض در دین به حساب نمی‌آید. وقتی تفویض صدق می‌کند که اصل حکم کلّی نیز از ناحیه عرف به دست آمده و به او تفویض شده باشد.
به بیانی دیگر: عناوین ثانوی بر دو قسمند:
الف – عناوین ثانوی در ناحیه حکم: که ملاکشان ثانوی است و لذا حکمشان نیز ثانوی است، از قبیل عنوان ضرر، حرج، نسیان، اکراه، اضطرار و... .
ب – عناوین ثانوی در ناحیه موضوع: که عبارت است از حالاتی که بر موضوع عارض می‌شود نه بر حکم. این حالات عارضی

ملاکشان ثانوی نیست بلکه ملاک و حکم آن‌ها اوّلی است، و تنها موضوعش ثانوی است. از قبیل: مصادیق احترام به پدر و مادر و میهمان که ملاک و حکم آن‌ها اوّلی است، ولی موضوع آن‌ها ثانوی است، یعنی بر موضوع حکم حالت‌های گوناگون عارض می‌شود. در این مورد خاص می‌گوییم: احترام، حکم اوّلی است که عقل و شرع بر آن حاکم است، ولی مصادیق جدید و حادث از احترام که در بین مردم مرسوم است، حالات جدیدی است که در موضوع حکم پدید می‌آید که امر آن به عرف واگذار شده، مادامی که منع شرعی خاص بر آن مترتب نشود.

۳ – لزوم تحلیل حرام و تحریم حلال!!

می‌گویند: اگر شارع مقدس امر شعائر و رسوم دینی را به عرف واگذار کند منجر به تحلیل حرام وتحریم حلال خواهد شد؛ زیرا عرف به جهت آن که معصوم نیست گاهی چیزی راکه حرام است حلال دانسته وگاهی بالعکس کاری راکه حلال است حرام می‌پندارد.

پاسخ

تحلیل حرام و تحریم حلال اگر به این معنا است که مکلّف و متشرعه انجام کاری را بدون هیچ دلیل و مدرکی حلال و مصداقی را نیز حرام کند، این کار منجر به تحریم حلال و تحلیل حرام می‌شود، و در این صورت اعتراض فوق وارد است، ولی اگر این عمل با استناد به دلیل شرعی ولو عام باشد هیچ اشکالی بر آن مترتب نیست، زیرا محلِّل و محرِّم مدرک و دلیل شرعی است، و کار انسان مکلف تطبیق بر مصادیق است.

۴ – بازی با مسلّمات شریعت!!

و نیز می‌گویند: اگر جعل شعائر و برپایی آن‌ها به عرف واگذار شود منجر به عبث کاری و بازی با ثوابت شریعت می‌شود، زیرا موقعیت‌ها مختلف است.

پاسخ

در مورد این اشکال می‌گوییم: محذوری را که اشکال کننده از آن خوف دارد توسعه شریعت و گسترش آن است، این امری است که خود آیات قرآن به آن اشاره دارد.
خداوند متعال می‌فرماید: « ... وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ»؛ «خداوند اراده کرده که نور خود و دین و شریعتش را گسترش داده و منتشر سازد.» و نیز می‌فرماید: « ... وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيا»؛ «خداوند اراده سرافرازی دین و آیین خود را نموده است.»، برپایی مصادیق الهی از قبیل توسعه در اعلاء کلمهٔ اللّه و تتمیم نور الهی است که خداوند به نحو کلّی آن را اراده کرده است. و اگر مقصود از توسعه دین و شریعت تغییر و تحوّل حتّی در ثوابت آن دو است، این امر شکی در بطلانش نیست، ولی تطبیق عنوان کلّی شعائر دینی بر موضوعات جدید و مصادیق مختلف از قسم توسعه دین در ثوابت آن نیست.

۵ – تعمیم به تمام موارد

می گویند: اگر قرار باشد که برپایی شعائر به مردم واگذار شود چه فرقی بین ابواب و موارد مختلف است؟ چرا در ابواب دیگر؛ مثل نماز، روزه، حجّ، زکات، خمس و ابواب دیگر، عرف و متشرعه حقّ دخالت نداشته باشند و هرکس یا گروهی برای خود شرط و قیدی در آن‌ها نگذارند و آن حقیقت را با قیود و شرایط خاص به خود به عنوان شعار دینی معرّفی کنند؟

پاسخ

فرق آن توقیفی بودن برخی امور است؛ یعنی باید بین حقیقت شرعیه و حقیقت لغویه تفکیک کرد: در موردی که عنوان، حقیقت شرعی است قاعده توقیفی بودن امور به تمام معنا جاری می‌شود، به خلاف مواردی که شارع در عناوین و معانی آن‌ها تصرّفی نداشته و معنای لفظ را بر حقیقت لغوی آن باقی گذارده است، که در این موارد شارع مقدس هنگام تشریع و تقنین حکم، عنوان و معنا را بر اطلاق و کلیّت خود باقی گذارده است. مثلاً در مورد امر شارع به نیکی به پدر و مادر، حقیقت شرعی از خود به جای نگذاشته است، و برای این تکلیف خصوصیات و جزئیّات معیّن نکرده است، لذا آنچه بر انسان واجب است، انجام هر کاری است که عنوان نیکی به پدر و مادر صدق کند، زیرا شارع این عنوان را تحدید نکرده و بر معنای لغوی آن باقی گذارده است.

بر خلاف آن مواردی که شارع از خود حقیقت شرعی به جای گذارده است؛ مانند نماز، حجّ، اعتکاف، روزه و دیگر موضوعات عبادی، که در این موارد ما نمی‌توانیم از پیش خود قیود و شرایطی را اضافه کنیم، بلکه در اجزا و شرایط تا روز قیامت باید تابع شرع باشیم، گرچه در خصوصیاتی که از ماهیّت عمل خارج است، خود را مختار می‌بینیم، مثل آن که نماز را در کدام مکان بخوانیم، مگر آن که منع شرعی خاص رسیده باشد که در اصول از آن به تخییر عقلی تعبیر می‌شود.

۶ – هتک حرمت مبانی اسلام و ارکان شریعت!!

می گویند: در صورتی که امر شرایع دین به مردم واگذار شود، باعث هتک حرمت و اسائه ادب به مبانی اسلام و ارکان شریعت خواهد شد که این کار با مضامین شامخ و تعالیم عالی اسلام سازگاری ندارد.

پاسخ

هتک در لغت به معنای پاره کردن ستر و امر پوشیده را گویند.(۱۶) و در مورد دین مقصود به آن کشف نقاط ضعف مسلمین است.

در مورد اشکال فوق می گوییم: واگذاری شریعت در امور و تکالیف توقیفی به مردم موجب هتک حرمت دین و شریعت و استهزاء و اسائه ادب به مبانی اسلام و ارکان شریعت خواهد بود، ولی در عناوینی که حقیقت شرعی از ناحیه شارع ندارد، کار پیدا کردن مصداق و تطبیق آن عنوان کلّی بر افراد خارجی به متشرعه و عرف مردم واگذار شده است.

۷ – ضرری بودن برخی از شعائر!!

می گویند: اقامه برخی از شعائر منجرّ به ضرر بر اسلام یا مسلمین خواهد شد، خصوصاً شعائر حسینی‌علیه السلام که برپایی آن همراه با تحمّل ضررهای فراوانی است و مطابق دستورات شرع مقدس دفع ضرر به هر درجه‌ای که باشد واجب است.

پاسخ

در مورد شعائر دینی که عنوان کلّی آن از عناوین توقیفی نیست بلکه از قبیل احترام به پدر و مادر غیر توقیفی است تا حدّی بر مصادیق خارجی آن تطبیق می‌کنیم که منجرّ به حرمت نشود، زیرا ما به طور کلّی ادعا نمی‌کنیم که هر عنوان غیر توقیفی را می‌توان در هر مصداقی پیاده کرد، بلکه تنها بر مصداقی می‌توان پیاده کرد که محقّق عنوان کلّی باشد.
و به تعبیر دیگر شارع، آن مصداق را به خصوصه تحریم نکرده باشد، بلکه تصریح به حلّیّت آن داشته یا داخل در اصالهٔ الحلیهٔ باشد والّا صِرف اقامه عزا و بیان احکام و معارف اسلامی چه ضرری به اسلام می‌رساند؟

۸ – به استهزا کشانده شدن شریعت!!

برخی می‌گویند: تفویض مصادیق شریعت به دست عرف به این منجر می‌شود که مردم عناوین کلّی را بر مصادیقی پیاده کنند که شریعت به استهزا کشیده شود. و از آنجا که حفظ کیان و آبروی شریعت واجب است، در نتیجه امر تطبیق شریعت را در تمام موارد باید به دست خود شارع واگذار کرد.

پاسخ

استهزاء – چه از ناحیه فرقه‌های دیگر اسلامی یا از ملت‌ها و ادیان دیگر – بر چند قسم است:
۱ – استهزای باطل و غیر حق:
این نوع استهزا هیچ گونه تأثیری نداشته و مانعیّتی ندارد، مثل این که مردم مذاهب یا ادیان دیگر اعمال عبادی ما را به استهزا بگیرند. این نوع استهزا کاشف از نقص و عیبی در مؤمنین یا در خود دین نیست.
۲ – استهزای عرفی:
این نوع استهزا نتیجه اختلاف عرف‌ها و محیطهاست. شعارهای هر قومی به جهت دلالت بر معنای بلندی وضع شده است، ولی ممکن است قومی دیگر از آن‌ها معنای دیگری را برداشت کنند، لکن این اختلاف برداشت باعث نمی‌شود که آن معانی را در قومی که اختراع کرده منع نماییم.
۳ – استهزای به جهات واقعی:
برخی از استهزاها جهات واقعی دارند، و لذا موجب هتك حرمت و استهزای واقعی شریعت و دین است. و از آنجا که این دو عنوان از مصادیق و اصناف حسن و قبح عقلی است و عقل آن را درك می‌کند، لذا اگر در موردی تطبیق عنوان کلّی بر مصداق خارجی منجر به استهزای واقعی شد ما هم آن را تحریم می‌کنیم.

برپایی مراسم جشن

برپایی مراسم جشن

یکی از اعمالی که مسلمین در طول تاریخ در موقعیت‌های خاص انجام می‌دهند برپایی مراسم جشن و شادی در روزها یا شب‌های خاصی است. این کار به دلیل اهمیت و مبارك بودن آن موقعیّت انجام می‌شود؛ خواه ولادت امام باشد یا بعثت پیامبر و مانند آن.
مسلمین به جهت استفاده معنوی در آن اوقات مقدس و کسب فیض از معصومین در چنین مجالسی شرکت کرده و با بزرگداشت آن به برکات عظیمی دست می‌یابند، ولی متأسفانه وهابیان در طول تاریخ علاوه بر این‌که از چنین برکاتی استفاده نمی‌کنند،

دیگران را نیز در برپایی چنین مجالسی منع کرده و از این طریق خواست دشمنان اسلام را جامه عمل می‌پوشانند؛ زیرا دشمن هرگز نمی‌خواهد مسلمانان با مقدساتشان تجدید عهد نمایند. به خاطر اهمیت موضوع، آن را در اینجا بررسی می‌کنیم.

فتاوای وهابیان

۱ – ابن تیمیه می‌گوید: «... نوع دوم از ایام، روزهایی است که در آن اتفاقی افتاده است؛ همانند هجدهم ذی حجه و این‌که برخی آن روز را عید می‌گیرند اصل و اساسی ندارد؛ زیرا پیشینیان و نیز اهل بیت و دیگران آن روز را عید نگرفتند و اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستور متابعت نمود، نه آن‌که بدعت‌گذاری کرد، این عمل همانند اعمال نصارا است که حوادث حضرت عیسی‌علیه السلام را عید می‌گیرند».(۱۷)

۲ – شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «جایز نیست برای پیامبر و غیر پیامبر مراسمی برپا شود و این عمل از بدعت‌های در دین است؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله و خلفای راشدین و دیگران از صحابه و تابعین، این‌چنین عملی انجام نداده‌اند».(۱۸)

۳ – شورای دائمی فتوای وهابیان می‌گویند: «جایز نیست در سوگ انبیا و صالحین و نیز زنده کردن یاد آنان در روز تولدشان و برداشتن عَلَم، چراغانی و شمع نصب کردن بر قبورشان مراسمی برگزار شود؛ زیرا تمام این امور از بدعت‌هایی است که در دین وارد شده و از موارد شرک است و پیامبرصلی الله علیه وآله و انبیا و صالحینِ گذشته این‌چنین نکرده‌اند. صحابه و هیچ یک از امامان مسلمین هم در طول سه قرن که بهترین قرن‌هاست چنین نکردند».(۱۹)

۴ – ابن فوزان می‌گوید: «بدعت‌های این عصر زیاد است؛ از جمله برپایی جشن به مناسبت ولادت پیامبرصلی الله علیه وآله در ماه ربیع‌الاول می‌باشد».(۲۰)

۵ – ابن عثیمین می‌گوید: «برپایی مراسم جشنِ تولد برای فرزند که در آن تشبّه به دشمنان خداست، از عادت مسلمین نبوده؛ بلکه از دیگران به ارث رسیده است. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: هر کس به قومی شبیه شود از زمره آن قوم به حساب می‌آید».(۲۱)

برپایی جشن، مظهر حبّ و بغض

اشاره

حبّ و بغض دو امری است که بر نهاد انسان عارض شده و از آن دو به میل و عدم میل نفس انسان تعبیر می‌کنند.

وجوب محبّت

توضیح

از ادله عقلی و نقلی استفاده می‌شود که محبّت به برخی افراد بر انسان واجب است؛ از جمله:

۱ – خداوند

خداوند متعال در رأس کسانی است که محبّت به او اصالتاً واجب است، آن هم به جهت دارا بودن جمیع صفات کمال و جمال و

وابستگی همه موجودات به او. لـذا خداونـد می‌فرمایـد: « قُـلْ إِنْ کَـانَ آبَـاؤُکُمْ وَأَبْنَـاؤُکُمْ وَإِخْوَانُکُمْ وَأَزْوَاجُکُمْ وَعَشِیرَتُکَمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَـا وَتِجَـارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسَادَهَا وَمَسَاکِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَیْکُم مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِی سَبِیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّی یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ»؛(۲۲) «[ای رسول بگو ای مردم اگر شما پدران، پسران، برادران، زنان و خویشاوندان خود و اموالی که جمع کرده و مال التجاره‌ای که از کساد شـدن آن بیمناکید و منازلی که به آن دل خوش داشتـه‌اید را بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست می‌دارید، پس منتظر باشید تا امر نافذ خدا جاری گردد و خداوند، فسّاق و بدکاران را هدایت نخواهد کرد.»

۲ – رسول خداصلی الله علیه وآله

از جمله کسـانی که بایـد به خاطر خـدا دوست بـداریم، رسول گرامی اسلام‌صـلی الله علیه وآله است؛ زیرا او واسـطه فیض تشـریع و تکوین است. لذا در آیه فوق در کنار نام خداوند از او هم یاد شده و به محبّت او امر شده است.

پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله فرمود: «أحبّوا اللَّه لما یغذوکم وأحبّونی بحبّ اللَّه»؛(۲۳) «خداوند را از آن جهت دوست بدارید که به شما روزی می‌دهد و مرا به خاطر خدا دوست بدارید.»

مناقب و فضایل و کمالات آن حضـرت نیز از جمله عواملی است که انسان را به سوی آن حضـرت جـذب کرده و محبّتش را در دل ایجاد می‌کند.

۳ – آل بیت پیامبرعلیهم السلام

از جمله کسانی که محبّت به آن‌ها واجب است، اهل بیت رسول خداعلیهم السلام است؛ زیرا با قطع نظر از آن‌که آنان مجمع فضایل و کمالات بوده و واسـطه فیض تکوین و تشـریع الهی‌اند، پیامبرصلی الله علیه وآله به محبّت ورزیدن به آنان امر نموده است؛ مثلاً در همان حدیث فوق پیامبرصلی الله علیه وآله می‌فرماید: «وأحبّوا أهل بیتی لحبّی»؛ «و اهل بیتم را به خاطر من دوست بدارید.»

عوامل لزوم حبّ آل رسول‌علیهم السلام

از آنجا که محبّت به پیامبرصلی الله علیه وآله واجب است، محبّت به آل رسول نیز به جهات زیر واجب و لازم است:

۱ – انتساب آنان به صاحب رسالت. لذا پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: «کل سـبب ونسب منقطع یوم القیامهٔ إلّا سـببی ونسبی»؛(۲۴) «هر سبب و نسبی در روز قیامت منقطع است مگر سبب و نسب من.»

۲ – اهل بیت، محبوب خدا و رسولند؛ همان‌گونه که در حدیث «رایه» و حدیث «طیر» به آن‌ها اشاره شده است.

۳ – حبّ اهل بیت‌علیهم السـلام اجر و مزد رسالت محمّـدی است؛ همان طور که خداوند متعال می‌فرماید: « قُلْ لَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی».(۲۵)

۴ – روز قیـامت از محبّت آل رسـول سؤال می‌شود: « وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُولُونَ».(۲۶) سـبط بن الجوزی از مجاهـد چنین نقل می‌کند: روز قیامت از محبّت علی‌علیه السلام سؤال می‌شود.(۲۷)

۵ – معصومین‌علیهم السـلام عِـدل کتاب الهی‌اند؛ همان‌طور که پیامبرصـلی الله علیه وآله در حدیث «ثقلین» به آن اشاره فرمود: «إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللَّه وعترتی».

۶ – محبّت به اهل بیت‌علیهم السـلام شـرط ایمان است؛ زیرا در احادیث صـحیح از طریق شیعه و سنی وارد شده است که پیامبرصلی

الله علیه وآله خطاب به علی‌علیه السلام فرمود: «لایحبّک إلّا مؤمن ولایبغضک إلّا منافق»؛(۲۸) «ای علی! دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق.»

۷ – اهل بیت‌علیهم السلام کشتی نجات امّتند؛ چنان‌که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینهٔ نوح من رکبها نجی، ومن تخلّف عنها زخّ فی النار»؛(۲۹) «مثل اهل بیتم در میان شما همانند کشتی نوح است، هر کس سوار بر آن شد، نجات یافته و هر کس از آن تخلف کرد، غرق شده است.»

۸ – حبّ اهل بیت‌علیهم السلام، شرط قبولی اعمال و عبادات است؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله خطاب به علی‌علیه السلام فرمود: «اگر امّت من آن‌قدر روزه بدارند که کمرشان مانند کمان خم شده و دل‌ها فرو رود و آن‌قدر نماز بدارند به حدّی که مانند تارها گردند، ولی تو را دشمن بدارند، خداوند آنان را به رو در آتش جهنّم می‌اندازد».(۳۰)

۹ – اهل بیت‌علیهم السلام امان اهل زمینند؛ همان‌گونه که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «النجوم أمان لأهل السمآء وأهل بیتی أمان لأمّتی من الأختلاف، فإذا خالفتها قبیلهٔ من العرب إختلفوا فصاروا حزب إبلیس»؛(۳۱) «ستارگان امان برای اهالی آسمانند و اهل بیت من امان برای امت من از اختلاف می‌باشند. پس هر گاه قبیله‌ای از عرب با اهل بیتم مخالفت کنند بین خودشان اختلاف می‌افتد و در نتیجه از حزب ابلیس می‌گردند.»

این نکته قابل توجّه است که محبّت به مثابه نیرو محرکه‌ای است که قوای انسان را تحریک کرده تا به سوی محبوب و اقتدای به او پر کشد.

در جمع‌بندی از این مطالب به این نتیجه می‌رسیم که برپایی مراسم، جلوه‌ای از جلوه‌های محبّت نسبت به محبوب است؛ زیرا از طرفی می‌دانیم که مردم در درجات محبّت مختلفند و از طرفی دیگر اثر محبّت تنها اقبال نفس و تحریک نفسانی نیست، بلکه ظهور و بروز داشته و در رفتارهای خارجی هم مؤثر است. البته اثر بیرونی آن هم تنها اطاعت و انقیاد از محبوب نیست – همان‌گونه که برخی می‌گویند – بلکه آثار و جلوه‌های دیگری نیز دارد که اطلاق ادله لزوم محبّت تمام آن‌ها را شامل می‌شود، مگر آن‌که با ادله دیگر معارضه داشته باشد؛ مثل قتل نفس در محبّت محبوب.

جلوه‌های حب در زندگی انسان عبارتند از:

۱ – اطاعت و انقیاد؛

۲ – زیارت محبوب؛

۳ – تکریم و تعظیم محبوب؛

۴ – برآوردن حاجات محبوب؛

۵ – دفاع از محبوب؛

۶ – حزن و اندوه در فراق محبوب؛ همانند حزن یعقوب در فراق یوسف.

۷ – حفظ آثار محبوب؛

۸ – احترام به فرزندان و نسل او؛

۹ – بوسیدن آنچه به او مرتبط است؛

۱۰ – برپایی مراسم جشن و مولودی‌خوانی در میلاد محبوب.

برپایی مراسم از دیدگاه قرآن

اشاره

با مراجعه به قرآن پی می‌بریم که برپایی مراسم و یادبود، از مسائلی است که اصل آن را قرآن امضا، بلکه بدان ترغیب نموده است؛ ۱ - از آیات مربوط به حج پی می‌بریم که بیشتر آن‌ها در حقیقت برپایی یادبود انبیا و اولیای الهی است، که به چند نمونه از آن اشاره می کنیم:

الف) مقام ابراهیم‌علیه السلام

خداوند متعال می‌فرماید: « وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلّيً»؛(۳۲) «مقام ابراهیم را جایگاه پرستش خداوند قرار دهید.»
خداوند متعال امر می کند که مسلمین از جای پای حضرت ابراهیم تبرک جسته و آنجا را به عنوان مصلّی انتخاب کنند تا یاد حضرت ابراهیم‌علیه السلام و بنای کعبه زنده بماند.
بخاری در صحیح خود نقل می کند که هنگام ساختن خانه خدا، اسماعیل سنگ می‌آورد و ابراهیم نیز خانه را بنا می‌نمود، تا آن‌که ساختمان بالا رفت، سنگی را آوردند و ابراهیم بالای آن رفت و هر دو با این حالت ساختمان خانه خدا را به اتمام رساندند.(۳۳)

ب) صفا و مروه

خداوند متعال می‌فرماید: « إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا»؛(۳۴) «صفا و مروه از شعائر دین خداست، پس هر کس حج خانه کعبه یا اعمال مخصوص عمره به جای آورد، پس باکی نیست که سعی صفا و مروه نیز به جای آورد.»
خداوند متعال سعی بین صفا و مروه را از مناسک حج قرار داد تا کوشش هاجر بین صفا و مروه در خاطره‌ها زنده بماند.
بخاری نقل می کند: ابراهیم هنگامی که هاجر و فرزندش اسماعیل را در سرزمین مکه رها نمود، آب تمام شد و عطش شدیدی بر هر دو غلبه نمود، فرزند از شدت عطش به خود می‌پیچید. هاجر به طرف کوه صفا رفت تا این وضعیت فرزند را نبیند و در ضمن سعی کند تا کسی را پیدا نموده و از او آب طلب نماید، ولی مأیوس از کوه پایین آمد و با شتاب به طرف کوه مروه رفت، از کوه بالا رفت تا شاید شخصی را مشاهده نموده و از او آب طلب کند، ولی در این مکان نیز کسی را مشاهده ننمود. این عمل هفت بار تکرار شد. ابن عباس از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: به این جهت است که حجاج هفت بار بین صفا و مروه طواف می‌نمایند.(۳۵)

ج) فدیه

خداوند متعال می‌فرماید: « فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ»؛(۳۶) «پس مژده پسر بردباری را به او دادیم. آن‌گاه [که آن پسر رشدی یافت با او به سعی و عمل شتافت. ابراهیم گفت: ای فرزند گرامی من! در عالم خواب چنین دیدم که تو را قربانی می کنم، نظرت در این واقعه چیست؟ گفت: ای پدر! هر چه مأموری انجام ده، که ان شاء اللّه مرا از صابرین خواهی یافت. پس چون هر دو تسلیم امر حق گشتند، او را برای کشتن به روی افکند، ما در آن حال خطاب کردیم که ای ابراهیم! تو مأموریت عالم رؤیا را انجام دادی، ما نیکوکاران را چنین نیکو پاداش می‌دهیم، این ابتلا همان امتحانی است که حقیقت حال ایمان را روشن می کند و ما ذبح بزرگی را فدای او ساختیم.»

خداوند متعال به پاس این فداکاری، حاجیان را امر نموده تا در منا به حضرت ابراهیم اقتدا کرده و به یادبود آن عمل عظیم و امتحان بزرگ، گوسفندی را در سرزمین منا قربانی نمایند.

د) رمی جمرات

احمد بن حنبل و طیالسی در مسندهای خود از رسول خداصلی الله علیه وآله چنین نقل می‌کنند: جبرئیل ابراهیم را به سوی جمره عقبه برد، در آن هنگام شیطان بر او نمایان گشت، ابراهیم هفت سنگ به او پرتاب نمود که صدای شیطان از آن بلند شد. سپس نزد جمره وسطی آمد، باز شیطان بر او ظاهر شد، در آن هنگام نیز هفت سنگ بر او پرتاب نمود که صدای او بلند شد. آن‌گاه به سوی جمره قصوی آمد، باز هم شیطان بر او ظاهر شد و حضرت ابراهیم او را با هفت سنگ رمی نمود، به حدّی که صدایش درآمد.(۳۷) مشاهده می‌نماییم که چگونه خداوند متعال به خاطر یادبود این قضیه، آن عمل را برای حجاج واجب کرده تا یاد آن واقعه، زنده بماند.

۲ – خداوند متعال می‌فرماید: « وَمَنْ یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ»؛(۳۸) «و هر کس شعائر دین خدا را بزرگ و محترم دارد، این صفت دل‌های با تقواست.»

کیفیت استدلال به این آیه شریفه آن است که شعائر، جمع شعیره به معنای نشانه است و شعائر خداوند به معنای نشانه‌های خداوند و دین اوست. لذا هر عملی که مردم را به سوی خدا و دینش رهنمون و یادآوری کند، جزء شعائر الهی است که یکی از آن‌ها برپایی مراسم جشن مولودی برای انبیا و اوصیا است که در آن وقت مردم با ذکر فضایل و کمالات آن ولی، به خداوند متعال نزدیک می‌شوند.

۳ – خداوند متعال می‌فرماید: « وَذَکِّرْهُمْ بِأَیَّامِ اللَّهِ»؛(۳۹) «و یادآوری ده آنان را به روزهای خداوند.»

مقصود از ایام خدا، ایام غلبه حق بر باطل و ظهور حق است، که ایام ولادت ولیّ خدا نیز یکی از مصادیق آن است؛ زیرا در روز ولادت پیامبرصلی الله علیه وآله، خداوند متعال حق را (پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله) به دنیا آورد تا با او بر باطل غلبه کند.

۴ – خداوند متعال می‌فرماید: « قُلْ لَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی»؛(۴۰) «[ای رسول خدا به امت بگو: من از شما اجر رسالت جز این نمی‌خواهم که مودّت و محبّت مرا در حقّ خویشاوندانم منظور دارید.»

بنابر این با برپایی مراسم مولودی اهل بیت پیامبرعلیهم السلام و ذوی القربی و یادبود آن‌ها مقداری از اجر رسالت نبوی را ادا کرده‌ایم.

۵ – خداوند متعال می‌فرماید: « وَالضُّحَی * وَاللَّیْلِ إِذَا سَجَی»؛(۴۱) «قسم به شب تار هنگامی که جهان را در پرده سیاه بپوشاند.»

حلبی در «سیره حلبیه» می‌گوید: «خداوند متعال در این آیه به شب میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله قسم یاد کرده است. برخی گفته‌اند که مراد، شب اسراء است و مانعی ندارد که قسم به هر دو باشد».(۴۲)

واضح است که قسم خوردن به چیزی، حکایت از اهمیت آن دارد. لذا با قسم، یاد آن را در ذهن مردم زنده کرده تا آن را مورد احترام قرار دهند.

۶ – خداوند متعال در تأیید یاری‌رسانان و تعظیم‌کنندگان پیامبرصلی الله علیه وآله می‌فرماید: « فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛(۴۳) «پس آنان که به او گرویدند و حرمت و عزّت او را نگاه داشتند و یاری‌اش کردند و از نوری که به او نازل شده پیروی کردند، آن گروه به حقیقت رستگاران عالمند.»

خداوند متعال در این آیه شریفه، یاری‌کنندگان و تعظیم‌کنندگان پیامبرصلی الله علیه وآله را ستوده و به رستگاری بشارت داده است. حال آیا برپایی مراسم در روز میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله یا مبعث او از مصادیق تکریم و تعظیم پیامبر اکرم‌صلی الله علیه

وآله نیست؟

۷ – خداوند متعال در شأن پیامبر می‌فرماید: « وَرَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ»؛(۴۴) «نام تو را بلند کردیم.»

بنابر این برپایی مراسم، نوعی بالا بردن سطح فکری مردم نسبت به رسول خداصلی الله علیه وآله و شناساندن موقعیت پیامبرصلی الله علیه وآله به مردم است.

اگر کسی اشکال کند که طبق مفاد آیه شریفه، نصرت و تکریم و تعظیم پیامبرصلی الله علیه وآله اختصاص به خداوند متعال دارد.

در جواب می گوییم: خداوند در جایی دیگر می‌فرماید: « وَیَنْصُرَکَ اللَّهُ نَصْراً عَزِیزاً».(۴۵) آیا کسی در این مورد گمان می کند که نصرت پیامبرصلی الله علیه وآله مخصوص به خداوند است و ما در این باره هیچ تکلیف نداریم؟

۸ – همچنین خداوند می‌فرماید: « وَکُلًّا نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَکَ»؛(۴۶) «و ما این حکایات و اخبار انبیا را بر تو بیان می کنیم تا قلب تو را به آن قوی و استوار گردانیم.»

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که حکمت بیان سرگذشت انبیا برای پیامبرصلی الله علیه وآله تثبیت قلب ایشان است، تا در مشکلات ثابت‌قدم باشد. شکّی نیست که مسلمانان در این برهه از زمان احتیاج بیشتری به تثبیت قلوب دارند. لذا جا دارد که به مناسبت‌های خاص؛ همانند روز میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله یا مبعث، مردم را در محلی مقدّس جمع کرده و آنان را به فضیلت آن روز یا شب آگاه ساخته و با سیره و فضایل پیامبرصلی الله علیه وآله آشنا سازیم تا قلوب مردم به دین الهی تقویت شود.

استاد عیسی بن عبداللَّه بن محمّد بن مانع الحمیری – مدیر کل اداره اوقاف و شؤون اسلامی دُبی – در توضیح آیه فوق می گوید: «همان‌گونه که خداوند متعال قصه‌های انبیا را برای پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله به جهت تثبیت قلب او بیان نمود، ولادت پیامبرصلی الله علیه وآله نیز مشتمل بر خبرهای پیامبرصلی الله علیه وآله است که با یادآوری آن‌ها، قلوب مؤمنین تثبیت خواهد شد. لذا این آیه دلالت دارد بر مطلوبیّت تکرار یادبود مولد پیامبرصلی الله علیه وآله و عنایت داشتن به آن».(۴۷)

۹ – و نیز خداوند در قرآن می‌فرماید: « قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِکَ فَلْیَفْرَحُوا»؛(۴۸) «بگو ای پیامبر در فضل و رحمت خداوند شادی نمایید.»

در جایی دیگر در شأن پیامبرصلی الله علیه وآله می‌فرماید: « وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ»؛(۴۹) «ما تو را رحمتی برای همه عالمیان فرستادیم.»

سیوطی در «درّ المنثور» از ابن عباس درباره این آیه چنین نقل می کند: مقصود از فضل خدا علم، و مراد از رحمتش، وجود پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله است.(۵۰)

آلوسی نیز در ذیل آیه شریفه می گوید: یکی از صفات مشهور پیامبرصلی الله علیه وآله رحمت است.(۵۱)

با جمع بین این دو آیه به این نتیجه می‌رسیم که باید در روزهایی که متعلق به پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله است؛ مانند میلاد و مبعث آن حضرت، با برپایی مراسم جشن، شادی نماییم. البته می‌توان با همین ادلّه و ملاک‌ها حکم برپایی مجالس بزرگداشت را به سایر اولیای الهی نیز تعمیم داد. این نکته قابل تأمل است که شادی نباید از حدّ مشروع آن تجاوز کند.

برپایی مراسم از دیدگاه احادیث

با مراجعه به روایات نیز می‌توان به مشروعیت چنین مجالسی پی برد:

۱ – مسلم در صحیحش از ابی قتاده نقل می کند: «إنّ رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله سئل عن صوم یوم الإثنین فقال": ذلک یوم ولدت فیه وفیه أنزل عَلیّ»؛("۵۲) «همانا از رسول خداصلی الله علیه وآله در مورد علّت استحباب روزه روز دوشنبه سؤال شد؟ فرمود: بدان جهت است که من در آن روز متولد شده و در آن روز بر من قرآن نازل گشت.»

۲ - مسلم همچنین از ابن عباس نقل می‌کند: «لمّا قدم النبیّ‌صلی الله علیه وآله المدینهٔ وجد الیهود یصومون یوم عاشورآء، فسألوا عن ذلک، فقالوا: هو الیوم الّذی أظفر اللَّه موسی وبنی اسرآئیل علی فرعون، ونحن نصوم تعظیماً له. فقال رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله: "نحن أولی بموسی. "وأمر بصومه»؛(۵۳) «هنگامی که پیامبرصلی الله علیه وآله وارد مدینه شد مشاهده نمود که یهودیان روز عاشورا را روزه می‌گیرند، از علت آن سؤال نمود؟ گفتند: این روزی است که خداوند موسی و بنی اسرائیل را بر فرعون پیروز گردانید، لذا آن روز را تعظیم می‌دارند. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: ما سزاوارتر به این عمل هستیم. لذا دستور داد تا روز عاشورا را روزه بدارند.»

ابن حجر عسقلانی بنابر نقل سیوطی بدین حدیث بر مشروعیت برپایی مراسم ولادت پیامبرصلی الله علیه وآله استدلال نموده است.(۵۴)

۳ - حافظ بن ناصرالدین دمشقی می‌گوید: «قد صحّ أنّ أبالهب یخفّف عنه العذاب فی مثل یوم الإثنین، لإعتاقه ثویبهٔ سروراً بمیلاد النبیّ‌صلی الله علیه وآله...»؛(۵۵) «به نقل صحیح وارد شده که در روز دوشنبه به ابولهب تخفیف عذاب داده می‌شود، به جهت آن‌که کنیزش ثویبهٔ را در میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله از روی خوشنودی آزاد کرد.»

از این مورد به طریق اولویت استفاده می‌کنیم که برپایی مراسم در مولد پیامبرصلی الله علیه وآله و یادبود آن حضرت از طرف یک مؤمن ارزش عظیمی دارد.

۴ - بیهقی از انس نقل می‌کند: «إنّ النبیّ‌صلی الله علیه وآله عقّ عن نفسه بعد النبوّهٔ، مع إنّه قد ورد إنّ جدّه عبدالمطلب عقّ عنه فی سابع ولادته»؛(۵۶) «پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از نبوّتش از طرف خود گوسفندی را عقیقه نمود، با آن‌که در روایات وارد شده که ابوطالب برای پیامبر در روز هفتم ولادتش گوسفندی را عقیقه کرده بود.»

سیوطی می‌گوید: «عقیقه هیچ گاه دو بار تکرار نمی‌شود، لذا باید این عمل پیامبرصلی الله علیه وآله را بر این حمل کنیم که پیامبر به جهت اظهار شکر از این‌که خداوند او را آفریده و رحمت برای عالمیان قرار داده است، عقیقه نمود؛ همان‌گونه که آن حضرت بر خود درود می‌فرستاد و به همین جهت مستحب است که ما هم به جهت شکرگزاری به درگاه الهی، در روز ولادتش اجتماع نموده و با اطعام دادن و امثال این امور که جنبه تقرّبی دارد، شکر خدا را اظهار نماییم».(۵۷)

۵ - ترمذی از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل می‌کند که درباره فضیلت روز جمعه فرمود: «وفیه خلق آدم»؛(۵۸) «در آن روز است که آدم خلق شد.»

از این‌حدیث استفاده می‌شود که برخی از ایام به جهت اتفاق خاص و مبارکی که در آن رخ داده، فضیلت دارد؛ چه رسد به روزی که در آن روز، میلاد پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله باشد.

۶ - احمد بن حنبل و دیگران از اسود بن سریع نقل کرده‌اند که گفت: به پیامبرصلی الله علیه وآله عرض کردم: «یا رسول اللَّه! مدحت اللَّه بمدحهٔ ومدحتک بمدحهٔ؟ قال رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله: هات وابدأ بمدحهٔ اللَّه»؛(۵۹) «ای رسول خدا! من خدا را به گونه‌ای و شما را نیز به گونه‌ای دیگر مدح کرده‌ام. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: بیاور و شروع به مدح خدا کن.»

پیامبرصلی الله علیه وآله نفرمود: مرا مدح نکن، ولی فرمود: مدح را از خدا شروع نما.

۷ - احمد و دیگران از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده‌اند که فرمود: «إنّ جبرئیل ذهب بإبراهیم إلی جمرهٔ العقبهٔ، فعرض له الشیطان فرماه بسبع حصیات، فساخ. ثمّ أتی الجمرهٔ الوسطی، فعرض له الشیطان فرماه بسبع حصیات، فساخ، ثمّ أتی الجمرهٔ القصوی فعرض له الشیطان، فرماه بسبع حصیات، فساخ...»؛(۶۰) «جبرئیل ابراهیم را نزد جمره عقبه آورد که ناگهان شیطان بر او نمایان شد. حضرت او را هفت سنگ زد که شیطان به صدا درآمد. آن‌گاه ابراهیم‌علیه السلام را نزد جمره وسطی آورد، آنجا نیز شیطان خودش را نمایان ساخت. حضرت هفت سنگ به او پرتاب نمود. که شیطان به صدا درآمد. باز او را به نزد جمره قصوی برد که ناگهان

شیطان بر او ظاهر گشت. حضرت با هفت سنگ او را نشانه گرفت، که شیطان به صدا درآمد...».

عید میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله نزد اهل سنّت

برخی از علمای اهل سنّت برپایی مراسم جشن به مناسبت میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله را ستایش کرده و آن را از اعمال نیک و مستحب برشمرده‌اند که در ذیل به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ – قسطلانی در «المواهب اللدنیهٔ» می‌نویسد: «در طول تاریخ، مسلمانان در ماه میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله جشن برپا کرده و به مردم اطعام داده و به انواع صدقات، مستمندان را یاری می‌دهند و با اظهار سرور و توجه به قرائت مولودی آن حضرت به او اظهار ارادت می‌نمایند...خداوند رحمت کند کسانی را که به این عمل عظیم دست می‌زنند».(۶۱)

۲ – ابن عباد می‌گوید: «به نظر من مولود نبوی از اعیاد مسلمین است و هر کس در آن روز شادی و سرور نموده و با پوشیدن لباس فاخر و چراغانی، شادی خود را ابراز نماید، امری مباح انجام داده است».(۶۲)

۳ – سیوطی می‌گوید: «مولودی خوانی در ماه ربیع الاول مورد سؤال واقع شده که آیا از حیث شرع، امری پسندیده است یا مذموم؟ آیا کسی که انجام می‌دهد به او ثواب داده می‌شود یا خیر؟

جواب این است که اصل مولودی‌خوانی که عبارت است از اجتماع مردم و قرائت مقداری از قرآن و خواندن روایات در شأن پیامبرصلی الله علیه وآله و در پایان نیز ظرف‌های غذا آورده می‌شود و بین مردم توزیع می‌گردد، عملی است نیکو، که بانی و شرکت‌کننده آن مأجور بوده و به آنان ثواب داده می‌شود؛ زیرا با این عمل، قدر و منزلت پیامبرصلی الله علیه وآله تعظیم شده و در ولادت آن حضرت اظهار شادی می‌شود».(۶۳)

۴ – شیخ عبداللّه هروی معروف به «حبشی» می‌گوید: «برپایی مراسم و یادبود پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله از کارهای نیکوست، و دلیلی بر انکار آن وجود ندارد، بلکه سزاوار است که آن را سنّت حسنه بنامیم».(۶۴)

۵ – دیار بکری می‌گوید: «همیشه در طول تاریخ، اهل اسلام در ماه ولادت پیامبرصلی الله علیه وآله جشن برپا می‌کنند، و ولیمه آماده می‌سازند و در شب‌های این ماه به انواع صدقات تصدّق می‌دهند، و اظهار سرور کرده و کارهای خیر را زیاد می‌کنند، و اعتنا و اهمیت به قرائت مولود شریف حضرت می‌دهند. و لذا از کرامات حضرت هر فضیلت عظیمی بر آنان ظاهر می‌گردد».(۶۵)

۶ – ابوشامه مقدسی می‌گوید: «و از جمله کارهای خوبی که در زمان ما پیدا شده، عملی است که در روز موافق با روز ولادت پیامبرصلی الله علیه وآله از قبیل صدقات و کارهای خیر به ظاهر کردن زینت و اظهار سرور، انجام می‌دهند. این کارها علاوه بر این‌که در آن احسان و نیکی به فقرا است، شعار و اعلان محبت به ایشان نیز می‌باشد».(۶۶)

۷ – رفاعی می‌گوید: «ادله جواز احتفال و برپایی مراسم در میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله بسیار است؛ مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از:

الف) برپایی مراسم در میلاد شریف، تعبیری از شادی و سرور به مصطفی‌صلی الله علیه وآله است

ب) خود حضرت، روز میلاد خود را بزرگ داشته و خدا را در آن روز بر نعمت بزرگش و تفضّلش به جهت به وجود آمدنش شکر کرده است...

ج) شادی در میلاد حضرت به امر قرآن کریم مطلوب است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: « قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا». خداوند ما را امر کرده که در رحمتش شادی کنیم، و پیامبرصلی الله علیه وآله بزرگ‌ترین رحمت خدا است. قرآن می‌فرماید: « وَما أَرْسَلْناکَ إِلّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ».

د) پیامبرصلی الله علیه وآله همیشه به حوادث دینی مهم که وقتش گذشته و منقضی شده بود، اهتمام می‌ورزید. و لذا هر گاه وقت

آن می‌رسید، مناسب می‌دید تا یادی از آن روز کرده و با انجام طاعتی از طاعات، آن را تعظیم کند...

ه) در وقت ولادت شریف حضرت‌صلی الله علیه وآله مناسبت و فرصتی است تا انسان درود و سلام بسیاری برای پیامبرصلی الله علیه وآله بفرستد. کاری که مطلوب خدا است؛ آنجا که می‌فرماید: « یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیماً».

و) در وقت ولادت حضرت‌صلی الله علیه وآله انسان یادی از شمایل و معجزات و سیره ایشان می کند، امری که خداوند متعال ما را به شناخت آن سفارش کرده است، آنجا که می‌فرماید: « لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَالْیَوْمَ الآخِرَ»؛ (۶۷) «به طور حتم برای شما در رسول خدا الگوی خوبی است، برای کسانی که امید رسیدن به خدا و روز قیامت داشته است.»

ز) برپایی مراسم فرصتی است برای ادای برخی از حقوق بزرگ آن حضرت که بر گردن ما است؛ زیرا خداوند متعال ما را به واسطه او هدایت کرده و از آتش دوزخ نجات داده و از تاریکی‌ها به نور هدایت کرده است... .

ح) پیامبرصلی الله علیه وآله در مورد فضیلت روز جمعه و مزایای آن فرمود: «در آن روز آدم متولد شد». از اینجا استفاده می‌شود، زمانی که پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله متولد شده به طریق اولی شریف است... .

ط) علما و مسلمانان از گذشته و حال در تمام شهرها و مناطق، این عمل را حسن شمرده و آن را انجام داده‌اند؛ و لذا بدین جهت شرعاً مطلوب است؛ زیرا ابن مسعود نقل کرده: «ما رآه المسلمون حسناً فهو عند اللّه حسن، وما رآه المسلمون قبیحاً فهو عند اللّه قبیح»؛ «آنچه را مسلمانان حسن شمرده‌اند آن عمل نزد خداوند حسن است و آنچه را که مسلمانان قبیح شمرده‌اند آن عمل نزد خداوند نیز قبیح است.»

ی) مراسم جشن در حقیقت اجتماع به جهت زنده کردن یاد مصطفی‌صلی الله علیه وآله است، و این امری مشروع در اسلام است، همان‌گونه که اعمال حج، زنده کردن کارهای پسندیده است... .

ک) خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: « وَکُلاًّ نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ». از این آیه استفاده می‌شود که حکمت در قصه‌گویی خبرهای رسولان بر پیامبرصلی الله علیه وآله به جهت تثبیت قلب شریف حضرت رسول‌صلی الله علیه وآله است. و شکی نیست که ما نیز امروز به این مسأله احتیاج داریم تا با قرائت سیره معطّر و جهاد او و... قلوب خود را با ایمان به آن حضرت تثبیت نماییم. و برپایی مراسم نیز در راستای همین هدف است... .

ل) هر کاری را که پیشینیان انجام نداده‌اند و در صدر اول نبوده دلیل بر آن نیست که بدعت منکر و حرام است، بلکه لازم است که هر چه را حادث می‌شود بر ادله شرع عرضه نمود، آنچه را که مشتمل بر مصلحت است واجب می‌باشد... .

م) علما رحمهم الله حدیث «وکلّ بدعهٔ ضلالهٔ»؛ «و هر بدعتی ضلالت است.» را مقیّد به بدعت سیّئه کرده‌اند. و دلیل بر این تقیید، چیزی است که از بزرگان صحابه و تابعین از امور حادث صادر شده که در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله نبوده است... .

ن) و نیز هر نوآوری، بدعت حرام نیست، و اگر چنین بود باید کار ابوبکر و عمر و زید بن ثابت هم حرام باشد که دستور دادند قرآن جمع و تدوین شود تا با مرگ صحابه قاری آیات خدا از بین نرود! و نیز جمع و تدوین حدیث شریف در کتب صحاح و سنن و دیگر مصادر، صحیح نباشد. و نیز نباید علم فقه و تجوید و توحید و دیگر علوم از علوم شرعی که بعد از عهد نبوی شریف، تصنیف و ابتکار شد تألیف گردد.

و در آخر این‌که: تسامح دینی نشانه دین حنیف ما است که به آن امر شده‌ایم تا در حال صلح و جنگ، و هنگام مجادله و مناقشه و مخاطبه به آن رجوع نماییم».(۶۸)

فواید برپایی مراسم

برپایی مراسم و یادبود اولیای الهی آثار و برکاتی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می کنیم:

۱ – هر ساله مسلمانان در آن روز به یاد پیامبرصلی الله علیه وآله و اولیای الهی افتاده و محبتشان نسبت به ایشان زیادتر می گردد.

۲ – برخی از کمالات و فضایل آن حضرات، تشریح و توضیح داده می‌شود و مردم نیز با تأسّی به آنان، به خدا نزدیک‌تر می‌شوند.

۳ – با اظهار فرح و شادی، ایمان و ارادت خود را به پیامبرصلی الله علیه وآله و اولیای الهی ابراز داشته و آن را مستحکم می‌سازند.

۴ – در پایان مجلس با اطعام و پخش شیرینی به ثواب اطعام رسیده و گروهی از ضعفا از این مجالس بهره مادی نیز می‌برند.

۵ – در این مجالس یاد خدا زنده شده و مقدار زیادی از آیات قرآن تلاوت می‌شود.

۶ – فرصت مناسبی است که مردم بیشتر بر پیامبر خود درود بفرستند.

۷ – همچنین موقعیت مناسبی برای دعوت مردم به خدا و دستورات او فراهم می گردد.

بررسی اشکالات وهابیان

اشاره

با وجود ادلّه فراوان از آیات، روایات و سیره مسلمین بر جواز، بلکه رجحان برپایی مراسم یادبود، باز هم وهابیان در مقابل عمل مسلمین ایستاده و با انواع ایرادات سست، مانع برپایی این عمل مقدس می‌شوند. اینک به ذکر برخی از ایرادات و پاسخ آن‌ها می‌پردازیم:

اشکال اوّل

برپایی مراسم و یادبود، نوعی عبادت غیر خدا است.(۶۹)

پاسخ

در جای خود اشاره شده است که عنصر مقوّم عبادت، اعتقاد به الوهیت یا ربوبیّت کسی است که او را تعظیم می‌نماییم. لذا در صورتی که تکریم و تعظیمی از این عنصر خالی باشد، اصطلاحاً آن را عبادت نمی گویند.

اشکال دوم

برپایی چنین مراسمی، همراه با اموری است که غالباً حرام است؛ همانند اختلاط زنان با مردان، قرائت مدح با موسیقی و غنا.(۷۰)

پاسخ

عمل گناه در هر مکان و زمانی حرام است؛ خواه در این مراسم باشد یا غیر آن، ولی ما نمی‌توانیم عملی ممدوح و پسندیده را به جهت امور جانبی که گاهی اتفاق می‌افتد مانع شویم، بلکه باید از اعمال خلاف و حرام جلوگیری نمود.(۷۱)

اشکال سوم

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «خانه‌های خود را قبر و قبر مرا عید قرار ندهید».(۷۲) ابن قیم به این حدیث بر حرمت برپایی مراسم

استدلال کرده است.(۷۳)

پاسخ

اوّلاً: دلیل، اخصّ از مدّعا است؛ زیرا روایت تنها اشاره به قبر پیامبرصلی الله علیه وآله دارد، نه مطلق مکان‌ها.
ثانیاً: جهت آن شاید این باشد که انسان باید در محضـر پیامبرصلی الله علیه وآله با خضوع و خشوع باشد و این مسئله با اظهار فرح و سرور در کنار قبر سازگاری ندارد، ولی منافاتی ندارد که در جایی دیگر انجام گیرد.
سبکی می‌گویـد: محتمـل است که معنای حـدیث این باشـد: قبر مرا ماننـد روزهای عیـد قرار ندهیـد، بلکه در کنار قبر من زیارت و سلام و دعا بخوانید.(۷۴)

اشکال چهارم

در برپایی مراسم و مولودی‌خوانی، تشبّه به نصارا است.(۷۵)

پاسخ

اوّلاً: تشبّه از عناوین قصـدی است که در ترتّب حکم بر آن، احتیاج به قصـد دارد. حال سؤال می‌کنیم که آیا احدی از مسـلمین در برپایی مراسم، قصد تشبّه به کفار و نصارا را دارد؟ قطعاً جواب منفی است.
بخاری در کتاب مغازی از صـحیح خود در باب غزوه احـد نقل می‌کند: ابوسـفیان برای تحریک مشـرکین صدا داد: «اُعل هبل، اُعل هبل»؛ «زنده باد بت هُبل، زنده باد بت هُبل» پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: شما نیز جواب او را بگویید. عرض کردند: چه بگوییم؟ فرمود: بگوییـد: «اَللَّه أعلی وأجـلّ». ابوسـفیان بار دیگر شـعار دیگری را برای تحریک مشـرکین به حمله سـر داد: «نحن لنا العزّی ولا عزّی لکم»؛ «برای ماست عُزّی و شـما عُزّی نداریـد». پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: شـما نیز جواب او را بدهیـد. عرض کردند: چه بگوییم؟ فرمود: بگویید: «اللَّه مولانا ولا مولی لکم»؛(۷۶) «خدا مولای ماست و شما مولا ندارید».
آیا کسـی مثل وهابیان می‌تواند به پیامبرصلی الله علیه وآله اعتراض نموده و بگوید: ای رسول خدا! این عمل تو تشبّه به کفار است و جـایز نیست؟ مگر خداونـد متعـال در قرآن کریم نفرموده: « کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ»؛(۷۷) «بر شما روزه نوشـته و حتمی شده؛ همان‌گونه که بر اقوام قبل از شـما نیز نوشـته شده بود.» پس مجرد تشابه یک عمل با کردار پیشـینیان، دلیلی بر بطلان آن نیست.
شیـخ شـلتوت در کتاب «الفتاوی» در جواب سؤال کسـی که از او درباره کلاه‌هایی که از غرب وارد می‌شود سؤال نمود، می‌گویـد: «صـحیح نیست که بگوییم این کلاه‌ها زیّ خاص غیرمسـلمین و شـعار غیراسـلامی است، بلکه مسـلمان و غیرمسـلمان در آن مساوی است و آنچه که مسـلمانان به سـر می‌گذارند به قصد تشبه به غیر مسلمین در خصوصیات دینشان نیست، بلکه به جهت جلوگیری از حرارت خورشید یا سرمای زمستان از آن استفاده می‌کنند. لذا مشکلی ندارد».(۷۸)
ثانیـاً: اسـاس جواز یک عمل، انطباق آن با کتاب و سـنّت است؛ خواه شبیه به عمل دیگران باشـد یا نه. و ما مشـروعیت آن را با ادله عام و خاص ثابت کردیم.
ثالثاً: همان‌گونه که از کلام شیـخ شـلتوت استفاده شد، مقصود از تشبّه به نصارا، تشبّه در اختصاصیات آنان؛ از قبیل صلیب و زدن ناقوس است، نه در هر عملی.

اشکال پنجم

سلف صالح این عمل را انجام ندادند.

پاسخ

اوّلاً ـ در اصول به اثبات رسیده که عدم فعل معصوم دلالت بر حرمت، و فعل معصوم دلالت بر وجوب ندارد، بلکه تنها عدم فعل، دلالت بر عدم وجوب و فعل دلالت بر عدم حرمت دارد. پس مجرّد انجام ندادن، دلیل بر حرمت و عدم جواز نیست.

ثانیاً: سیره و عمل مسلمین تا عصر ابن تیمیه، برپایی مراسم بوده و اهل سنّت تصریح دارند که اجماع حجّت است.

ثالثاً: این که در کلام ابن تیمیه آمده: محبت سلف صالح نسبت به رسول خدا بیشتر بوده و اگر جایز می‌بود حتماً این عمل را انجام می‌دادند، این حرف، خلاف احادیث نبوی است؛ زیرا در روایتی از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله خطاب به صحابه آمده: «همانا زود است که اقوامی بیایند که از شما محبتشان نسبت به من بیشتر باشد».(۷۹)

اشکال ششم

اختصاص دادن روزی خاص برای اظهار فرح و شادی بدعت است.

پاسخ

اوّلاً: همان‌گونه که به اثبات رسیده، گاهی مکانی به جهت مظروفش شرف پیدا می‌کند، زمان نیز این‌چنین است؛ برخی از زمان‌ها به جهت عمل خاصی که در آن انجام گرفته ارزشمند است؛ همانند شب قدر که قرآن می‌فرماید: « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ»؛ «ما قرآن را در شب مبارکی نازل کردیم.» پس اگر مراسمی را در وقت خاصی مثل میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله یا غدیر انجام می‌دهیم به جهت مبارکی آن زمان خاص است.

ثانیاً: اوامر شارع گاهی به شیئی به عنوان عام آن تعلق می گیرد، که تطبیقش بر مصادیق بر عهده مکلف است؛ همانند کمک به فقرا، که حکم بر موضوعی کلّی است (کمک به فقرا)، ولی تطبیق آن بر مصادیق خاص، به عهده مکلف واگذار شده تا هر نوع کمکی که فقیر لازم دارد و مقدور اوست انجام دهد. در اینجا نیز تطبیق آن بر وقتش به مکلف واگذار شده تا در هر وقتی که مناسب می‌بیند پیاده نماید.

تألیفات درباره برپایی مراسم

علمای اهل سنّت درباره جواز بلکه استحباب و رجحان برپایی مراسم جشن ولادت، کتاب‌های مستقلی تألیف کرده‌اند. اینک به اسامی برخی از آن‌ها اشاره می کنیم:

۱ – «حسن المقصد فی عمل المولد»، حافظ جلال‌الدین سیوطی.

۲ – «الحاوی للفتاوی»، سیوطی.

او در یکی از فصول این کتاب بحثی را تحت عنوان «حکم الاحتفال بالمولد النبوی» مطرح کرده است.

۳ – «جامع‌الآثار فی‌مولد النبیّ المختار»،در سه جلد، از ابن کثیر دمشقی.

۴ – «اللفظ الرائق فی مولد خیر الخلائق»، از ابن کثیر.
۵ – «مورد الصادی فی مولد الهادی»، از ابن کثیر.(۸۰)
۶ – «المورد الهنی فی المولد السنّی»، از حافظ عراقی.
۷ – «التبر المسبوک فی ذیل السلوک»، از حافظ سخاوی.
۸ – «المولد الروی فی المولد النبوی»، ملّا علی قاری.

عزاداری از دیدگاه عقل

توضیح

یکی از سؤال‌ها یا اعتراضاتی که برخی اوقات توسط برخی افراد و یا وهابیان مطرح می‌شود این است که چرا در سوگ اولیای الهی عزاداری می‌کنیم؟ و چرا در سوگ آن‌ها می‌گرییم و مراسم برپا می‌کنیم؟ چرا به سینه می‌زنیم و مرثیه می‌خوانیم؟ و چرا در مورد گذشته‌ها تجدید خاطره می‌کنیم؟ آیا آن‌ها به عزاداری ما احتیاج دارند یا ما به عزاداری برای آن‌ها محتاجیم؟
وهابیان این عمل را بدعت می‌دانند و می‌گویند: هیچ دلیل و مدرکی برای آن‌ها وجود ندارد و لذا جزء سنت به حساب نمی‌آید و باید ترک شود.
اینک به بررسی این موضوع در سطوح مختلف می‌پردازیم:

۱ – عزاداری و احیای فرهنگ عاشورا

با مراجعه به عقل سلیم پی می‌بریم که برپایی مراسم عزای اولیای الهی، خصوصاً سرور و سالار شهیدان امام حسین علیه السلام موافق با عقل است، زیرا احیا و تکریم آنان در حقیقت تکریم شخصیت عظیم و شعارهای آنان است و هر امّتی که بزرگان خود را تکریم نکند محکوم به شکست و نابودی است. بزرگانند که تاریخ امّت‌ها را ترسیم کرده و آن را می‌سازند.

برخی از شعارهای حسینی

۱ – «انّی لا ـ أری الموت إلاّ ـ سعادهْ، و الحیاهْ مع الظالمین إلاّ برماً»؛(۸۱) «من در چنین شرایطی مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز رنج و نکبت نمی‌دانم.»
۲ – «لیس الموت فی سبیل العزّ إلاّ ـ حیاهْ خالدهْ، و لیست الحیاهْ مع الذلّ إلاّ ـ الموت الذی لاحیاهْ معه»؛ «مرگ در راه عزت جز زندگانی جاویدان نیست. و زندگانی با ذلّت جز مرگ نیست.»
۳ – «ألا و إنّ الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین، بین السلّهْ و الذلّهْ و هیهات منّا الذلّهْ ...»؛ «آگاه باشید که زنازاده، پسر زنا زاده [ابن زیاد] مرا بین دو چیز مخیّر ساخته است. یا با شمشیر کشیده آماده جنگ شوم و یا لباس ذلت بپوشم و با یزید بیعت کنم، ولی ذلت از ما بسیار دور است.»
۴ – «« إِنّا للّهِ وَإِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ» و علی الاسلام السلام إذ قد بلیت الأمهْ براع مثل یزید»؛(۸۲) «ما برای خدا و به سوی او رجوع خواهیم کرد. هنگامی که امت به رهبری مانند یزید مبتلا است باید با اسلام وداع کرد.»
۵ – «... إنّی لم أخرج أشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً، و إنّما خرجت لطلب الاصلاح فی أمهْ جدّی‌صلی الله علیه وآله، أرید أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر و أسیر بسیرهْ جدّی و ابی علی بن ابی طالب‌علیه السلام ...»؛(۸۳) «من به جهت طغیان‌گری و ایجاد

تفرقه بین مسلمین و فساد و ظلم قیام نکردم، بلکه برای اصلاح در امّت جدّ خود خروج نمودم، می‌خواهم امرِ به معروف و نهی از منکر کرده و به سیره جد و پدرم علی بن ابی طالب عمل کنم.»

۲ – ارتباط عاطفی امّت با اولیای الهی

یکی از راه‌های اساسی و مهمّ در توجیه مسائل عقیدتی و سیاسی و اجتماعی مردم، راه تحریک عاطفه در وجود انسان است. انسان از این سو، بیشتر تأثیرپذیر است تا جنبه عقلی و جوانب دیگر. به تعبیری دیگر، این روش مؤثرتر از دیگر جوانب است. حال با توجه به قضیه شهادت اولیای الهی خصوصاً سرور و سالار شهیدان، تذکر و توجه دادن مردم به آن واقعه سبب تحریک احساس‌های مردم خواهد شد و از این طریق می‌توانیم آن بزرگواران را به عنوان الگو معرفی کرده، شعارها و دستورهایشان را – که همان شعارها و دستورهای خداوند است – به مردم برسانیم. بدین دلیل است که امام زین العابدین‌علیه السلام بعد از واقعه عاشورا تا بیست سال برای شهدای کربلا، خصوصاً پدرش امام حسین‌علیه السلام گریه می‌کرد.

این مطلب با در نظر گرفتن مدح پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله در مورد آن حضرت بیشتر مشخص می‌شود:

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «حسین منّی و أنا من حسین، أحبّ اللَّه من أحبّ حسیناً»؛(۸۴) «حسین از من است و من نیز از حسینم، خداوند دوست می‌دارد هر کس که حسین را دوست دارد.»

هم چنین پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن و الحسین سیّدا شباب أهل الجنّة»؛(۸۵) حسن و حسین سرور و سید جوانان اهل بهشتند.»

۳ – بهره‌برداری از جوّ معنوی مجالس

از آنجا که روح ملکوتی امام حسین‌علیه السلام و سایر اولیای الهی در این جلسات حاضرند لذا انسان و حتی اطفال نیز با شرکت در این مجالس می‌توانند از فیوضات آن بهره‌مند شوند.

از یکی از بزرگان نقل شده که می‌فرمود: «... قنداقه نوزادان را تا چند ماهگی در مجالس علم و محافل ذکر و حسینیّه و محلّ‌های عزاداری که اسم سیدالشهدا در آن برده می‌شود ببرید، چرا که نفس طفل همچون مغناطیس است و علوم و اوراد و اذکار و قدّوسیت روح امام حسین‌علیه السلام را جذب می‌کند. طفل گر چه زبان ندارد، ولی ادراک می‌کند، و روحش در دوران کودکی اگر در محلّ یا محالّ معصیت برده شود آن جرم و گناه او را آلوده می‌کند، و اگر در محل‌های ذکر و عبادت و علم برده شود آن پاکی و صفا را به خود می‌گیرد.

او می‌فرمود: شما اطفال خود را در کنار اطاق روضه‌خوانی یا اتاق ذکری که دارید قرار بدهید، علمای سابق این طور عمل می‌نمودند؛ زیرا آثاری را که طفل در این زمان اخذ می‌نماید تا آخر عمر در او ثابت می‌ماند و جزء غرایز و صفات فطری او می‌گردد، زیرا که نفس بچه در این زمان قابلیّت محضه است، گر چه این معنای مهم و این سرّ خطیر را عامّه مردم ادراک نمی‌کنند».

۴ – اصلاح و ارشاد جامعه

اشاره

گر چه مردم در جلساتی که به نام سیدالشهداعلیه السلام بر پا می‌شود به عشق حضرت شرکت می‌کنند، ولی در ضمن با گوش

دادن و فراگیری معارف اسلامی و مسائل دینی خود؛ اعم از اعتقادات و احکام و اخلاقیات، به فیض عظمای دیگر نایل شده و از این طریق به کمال و سعادت خواهند رسید. همان هدفی که امام حسین‌علیه السلام به خاطر آن به شهادت رسید.

عزاداری از مظاهر حبّ و بغض

حبّ و بغض دو امر متناقض است که بر خاطر انسان عارض شده و از آن دو به میل و بی میلی نفس به چیزی تعبیر می‌شود.

کسانی که محبّت آن‌ها واجب است

توضیح

از ادله عقلی و نقلی استفاده می‌شود که محبّت برخی افراد بر انسان واجب است:

۱ – خداوند

خداوند متعال در رأس کسانی است که محبّت او اصالتاً به جهت دارا بودن همه صفات کمال و جمال، و این که همه موجودات به او وابسته‌اند، واجب است.

خداوند متعال می‌فرماید: « قُلْ إِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَأَبْناؤُكُمْ وَإِخْوانُكُمْ وَأَزْواجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَتِجارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسادَها وَمَساكِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهادٍ فى سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِىَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ»؛(۸۶) «[ای رسول بگو امّت را که‌ای مردم! اگر شما پدران و پسران و برادران و زنان و خویشاوندان خود را و اموالی که جمع آورده‌اید و مال التجاره‌ای که از کسادی آن بیمناکید و منازلی که به آن دل خوش داشته‌اید بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست می‌دارید، پس منتظر باشید تا امر نافذ خدا جاری گردد و خدا فاسقان و بدکاران را هدایت نخواهد کرد.»

۲ – رسول خداصلی الله علیه وآله

از جمله کسانی که به خاطر خدا باید دوست بداریم رسول گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله است، زیرا او واسطه فیض تشریع و تکوین است. از همین رو در آیه فوق در کنار نام خداوند از حضرت یاد شده و امر به محبّت او شده است.

پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله می‌فرماید: «احبّوا اللَّه لما یغذوکم و أحبّونی بحبّ اللَّه ...»؛(۸۷)خداوند را از آن جهت دوست بدارید که شما را روزی می‌دهد و مرا به خاطر خدا دوست بدارید.»

از طرف دیگر، مناقب و فضایل و کمالات آن حضرت از جمله عواملی است که انسان را جذب آن حضرت کرده و محبّتش را در دل می‌آورد.

۳ – آل بیت پیامبرعلیهم السلام

در قرآن و روایات اسلامی - اعم از شیعی و سنّی - بر مودّت و محبّت اهل‌بیت پیامبرعلیهم السلام تأکید فراوان شده است؛ و این تنها بدان جهت نیست که آنان ذریه پیامبرصلی الله علیه وآله و از نسل اویند، بلکه از آن جهت است که آنان دارای فضایل و کمالات، و به عبارت دیگر جامع همه صفات کمال و جمالند؛ به تعبیر دقیق‌تر، مظهر صفات جمال و جلال الهی اند. لذا در حقیقت، دوست‌داشتن آنان با آن جامعیت، محبت به خوبی‌هایی است که در آنان به نحو کامل تجلّی نموده، و منبع همه این خوبی‌ها خداوند متعال است. پس در حقیقت محبت و اظهار عشق و ارادات قلبی به اهل‌بیت‌علیهم السلام، محبت و اظهار ارادت به خداوند متعال است و از آنجا که محبّت، نیرویی است که انسان را به سوی محبوب سوق می‌دهد، پس از جنبه تربیتی، محبت به خوبان، انسان را به خوبی‌ها سوق می‌دهد.

اهل‌بیت کیانند؟

با مراجعه به کتاب‌های لغت و اصطلاح علما، و نیز کتاب‌های حدیث پی می‌بریم که مراد از اهل‌بیت پیامبرصلی الله علیه وآله افراد خاصی هستند و اهل‌بیت، شامل تمام وابستگان نسبی و سببی ایشان نمی‌شود:

الف - اهل‌بیت در لغت و عرف:

ابن منظور افریقی در لسان‌العرب می‌گوید: «اهل انسان نزدیک‌ترین مردم است به انسان، و کسانی که آنان را به نسب یا دین جمع می‌کند».(۸۸)

ب - اهل‌بیت در قرآن و سنت:

در قرآن و روایات، اهل‌بیت پیامبرصلی الله علیه وآله در مورد افراد خاصی به کار رفته که همان رسول خداصلی الله علیه وآله و امام علیّ و فاطمه زهرا و حسن و حسین‌علیهم السلام است. و بقیه ذریه پاک نیز به آنان ملحقند، که همان نُه امام معصوم از فرزندان امام حسین‌علیهم السلام هستند.

ام‌سلمه می‌گوید: هنگامی که آیه « اِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً» بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد، حضرت، علی و فاطمه و حسن و حسین‌علیهم السلام را احضار کرده و فرمود:«اینان اهل‌بیت منند.»(۸۹)

و امام حسین‌علیه السلام فرمود: «انّا اهل‌بیت النبوة»؛(۹۰) «ما اهل‌بیت نبوّتیم.»

مسلم به سند خود از عایشه نقل می‌کند: هنگام صبح پیامبرصلی الله علیه وآله از منزل خارج شد، درحالی که بر دوش او پارچه‌ای بافته شده از موی سیاه به نام «کسا» بود، حسن بن علی بر او وارد شد او را داخل آن کسا نمود. آن‌گاه حسین‌علیه السلام وارد شد او را نیز داخل آن کرد. سپس فاطمه‌علیها السلام آمد او را نیز داخل کسا کرد، بعد علی‌علیه السلام وارد شد او را نیز داخل نمود. پس این آیه را قرائت نمود: « اِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً».(۹۱)

أحمد بن حنبل می‌گوید: هنگامی که آیه «مباهله» بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد، حضرت؛ علی و فاطمه و حسن و حسین‌علیهم السلام را خواست، آن‌گاه عرض کرد: «بار خدایا! اینان اهل‌بیت من هستند».(۹۲)

دوستی اهل بیت در قرآن کریم

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: « قُلْ لا اَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی ؛(۹۳) «[ای رسول ما به امت]بگو من از شما هیچ اجری برای رسالت نمی‌خواهم جز این که مودّت و محبّت مرا در حقّ خویشاوندانم منظور دارید.»

این آیه معروف به آیه مودّت است که در اغلب کتاب‌های تفسیر و حدیث و تاریخ، نزول آن را در حق اهل‌بیت‌علیهم السلام

می‌دانند.

سیوطی در تفسیر این آیه به اسناد خود از ابن عباس نقل می‌کند: هنگامی که این آیه: « قُلْ لا اَسْاَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد، صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! خویشاوندان تو کیانند که مودت آنان بر ما واجب است؟ حضرت‌صلی الله علیه وآله فرمود: «علی و فاطمه و دو فرزندان آن‌ها».(۹۴)

در خطبه‌ای که امام حسن‌علیه السلام بعد از شهادت امیرالمؤمنین‌علیه السلام ایراد کردند، بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: «... و أنا من أهل البیت الذی افترض اللّه مودّتهم علی کلّ مسلم، فقال تبارک و تعالی: « قُلْ لا اَسْاَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً»فاقتراف الحسنة مودّتنا أهل‌البیت»؛ «... و من از أهل‌بیتی هستم که خداوند مودّت آنان را بر هر مسلمانی واجب نموده است، پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: « قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ...»، پس انجام کار نیک مودت ما اهل‌بیت است.»

امام صادق‌علیه السلام به أبی‌جعفر احول فرمود: «چه می‌گویند اهل بصره در این آیه: « قُلْ لا اَسْاَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى ؟» عرض کرد: فدایت گردم، آنان می‌گویند: این آیه در شأن خویشاوندان رسول خداصلی الله علیه وآله است.

حضرت فرمود: «دروغ می‌گویند، تنها در حق ما اهل‌بیت، علی و فاطمه و حسن و حسین اصحاب کسا نازل شده است.»(۹۵)

می‌دانیم که حصر در این روایات، اضافی است نه حقیقی، و لذا شامل بقیه امامان نیز می‌شود.

دوستی اهل‌بیت‌علیهم السلام در روایات

در روایات فریقین همانند قرآن کریم به طور صریح بر محبّت اهل‌بیت‌علیهم السلام تأکید شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - وادار نمودن بر دوستی اهل‌بیت‌علیهم السلام؛

رسول‌اللّه‌صلی الله علیه وآله می‌فرمایند: «ادّبوا أولادکم علی ثلاث خصال: حبّ نبیّکم، وحبّ أهل بیته، و قراءة القرآن»؛(۹۶) اولاد خود را بر سه خصلت تربیت کنید: دوستی پیامبرتان، دوستی اهل بیتش، و قرائت قرآن.»

امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمود: «أحسن الحسنات حبّنا، و أسوأ السیئات بغضنا»؛(۹۷) بهترین نیکی‌ها حبّ ما، و بدترین بدی‌ها بغض ما اهل‌بیت‌علیهم السلام است.»

۲ - دوستی اهل‌بیت دوستی رسول خداست؛

رسول‌خداصلی الله علیه وآله فرمود: «أحبّوا اللّه لما یغذوکم من نعمه، وأحبّونی لحبّ اللّه، و أحبّوا أهل‌بیتی لحبّی»؛(۹۸) «خدا را دوست بدارید به جهت آن که از نعمت‌هایش به شما روزی می‌دهد. و مرا به جهت دوستی خدا دوست بدارید، و اهل‌بیتم را نیز به جهت دوستی من دوست بدارید.»

زید بن ارقم می‌گوید: در خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله بودم که دیدم فاطمه زهراعلیها السلام داخل حجره پیامبرصلی الله علیه وآله شد، در حالی که دو فرزندش حسن و حسین با او بودند، و علی‌علیه السلام نیز پشت سر آنان وارد شد، پیامبرصلی الله علیه وآله به آنان نظر کرده، فرمود: «من أحبّ هؤلاء فقد أحبّنی، و من ابغضهم فقد أبغضنی»؛(۹۹) هر کس اینان را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس که اینان را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.»

امام صادق‌علیه السلام فرمود: «من عرف حقّنا و أحبّنا فقد أحبّ اللّه تبارک و تعالی»؛(۱۰۰) هر کس حق ما را شناخته، ما را دوست بدارد در حقیقت خداوند تبارک و تعالی را دوست داشته است.»

۳ - حبّ اهل‌بیت اساس ایمان است؛

رسول‌خداصلی الله علیه وآله فرمود: «أساس الإسلام حبّی و حبّ أهل بیتی»؛(۱۰۱) «اساس اسلام، دوستی من و اهل‌بیت من است.»

همچنین فرمود: «لکلّ شیء أساس، و أساس الإسلام حبّنا أهل البیت»؛(۱۰۲) «برای هر چیزی اساسی است و پایه اسلام حبّ ما اهل‌بیت است.»

۴ – حبّ اهل‌بیت‌علیهم السلام عبادت است؛

رسول‌خداصلی الله علیه وآله فرمود: «حبّ آل محمّد یوماً خیر من عبادهٔ سنهٔ، و من مات علیه دخل الجنّهٔ»؛(۱۰۳) «یک روز دوستی آل محمّد، بهتر از یک سال عبادت است، و کسی که بر آن دوستی بمیرد داخل بهشت می‌شود.»

۵ – دوستی اهل‌بیت‌علیهم السلام نشانه ایمان است؛

رسول‌خداصلی الله علیه وآله فرمود: «لا یؤمن عبد حتّی أکون أحبّ إلیه من نفسه، و أهلی أحبّ إلیه من أهله، و عترتی أحبّ إلیه من عترته، و ذاتی أحبّ إلیه من ذاته»؛(۱۰۴) «هیچ بنده‌ای ایمان کامل پیدا نمی‌کند، مگر در صورتی که من دوست‌داشتنی‌تر نزد او از خودش باشم، و نیز اهل‌بیتم از اهلش محبوب‌تر، و عترتم از عترتش دوست داشتنی‌تر و ذاتم از ذاتش محبوب‌تر باشد.»

۶ – دوستی اهل‌بیت نشانه پاکی ولادت؛

پیامبرصلی الله علیه وآله اشاره به علی‌علیه السلام کرد و فرمود: «أیّها الناس! إمتحنوا أولادکم بحبّه، فإنّ علیّاً لایدعو إلی ضلالهٔ، و لا یبعد عن هدی، فمن أحبّه فهو منکم، و من أبغضه فلیس منکم»؛(۱۰۵) «ای مردم! اولاد خود را به دوستی علی امتحان نمایید، زیرا او شما را به گمراهی دعوت نمی‌کند و از هدایت دور نمی‌سازد. پس هر یک از اولاد شما که علی را دوست بدارد از شماست، و هر کدام که او را دشمن بدارد از شما نیست.»

امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمود: در وصیّتی که پیامبرصلی الله علیه وآله به اباذر کرده آمده است: «یا أباذر! من أحبّنا أهل البیت فلیحمداللّه علی أوّل النعم. قال: یا رسول اللّه! و ما أوّل النعم؟ قال: طیب الولادهٔ، انّه لا یحبّنا إلّا من طاب مولده»؛(۱۰۶) «ای اباذر! هر کس ما اهل‌بیت را دوست دارد باید بر اوّلین نعمت، خداوند را ستایش نماید. ابوذر عرض کرد: ای رسول خدا! اولین نعمت چیست؟ فرمود: نیکی ولادت، زیرا دوست ندارد ما را مگر کسی که ولادتش پاک است.»

۷ – سؤال از دوستی اهل‌بیت در روز قیامت؛

رسول‌خداصلی الله علیه وآله فرمود: أوّل مایُسأل عنه العبد حبّنا أهل البیت»؛(۱۰۷) «اولین چیزی که در روز قیامت از بنده سؤال می‌شود، دوستی ما اهل‌بیت است.»

و نیز فرمود: «لا تزول قدما عبدٍ یوم القیمهٔ حتّی یُسأل عن أربع: عن عمره فیما أفناه، و عن جسده فیما أبلاه، وعن ماله فیما أنفقه ومن أین کسبه، وعن حبّنا أهل‌البیت»؛(۱۰۸) «روز قیامت بنده قدم از قدم بر نمی دارد تا آن که از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی صرف کرده، و از بدنش که در چه راهی به‌کار گرفته، و از مالش که در چه راهی خرج کرده و از کجا به دست آورده است، و از دوستی ما اهل‌بیت.»

ادلّه خاص

روایاتی که تاکنون ذکر شد، اشاره به دوستی مجموعه اهل‌بیت‌علیهم السلام داشت؛ دسته‌ای دیگر از روایات، اشاره به دوستی و محبّت برخی از اهل‌بیت دارد که به تعدادی از آن‌ها نیز اشاره می‌کنیم:

۱ – دوستی امام علی‌علیه السلام؛

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «برائهٔ من النار حبّ علیّ»؛(۱۰۹) «تنها راه دوری از آتش جهنم، دوستی علی‌علیه السلام است.»

و نیز فرمود: «یا علی! طوبی لمن احبّک و صدق فیک، و ویل لمن أبغضک و کذب فیک»؛(۱۱۰) «ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست داشته و در حق تو صادق باشد، و وای بر کسی که تو را دشمن داشته و در حقّ تو کاذب باشد.»

أم‌سلمه از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل می کنـد که فرمود: «لا یحبّ علیاً منافق، و لا یبغضه مؤمن»؛(۱۱۱) «منافق، علی‌علیه السلام را دوست ندارد و مؤمن او را دشمن ندارد.»

امام علی‌علیه السـلام فرمود: «والـذی فلق الحبهٔ و برأ النسـمهٔ، إنّه لعهد النّبی الأمّی إلیّ انّه لا یحبّنی إلّا مؤمن، و لا یبغضـنی إلّا منافق»؛(۱۱۲) «قسـم بـه کسـی که دانه را شـکافت، و انسـان را آفریـد، هر آینه عهـدی است از پیـامبر امّی به من که دوست نـدارد مرا مگر مؤمن، و دشمن ندارد مرا مگر منافق.»

۲ – دوستی فاطمه زهراعلیها السلام؛

رسول‌خداصلی الله علیه وآله می‌فرمایند: «فاطمهٔ بضعهٔ منّی، من أغضبها فقد أغضبنی»؛(۱۱۳) «فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به غضب آورد، مرا خشمگین کرده است.»

از عـایشه سؤال شـد: کـدامین شـخص از زنـان نزد رسول خداصـلی الله علیه وآله محبوب‌تر بوده است؟ گفت: فاطمه. سؤال شـد: از مردان؟ گفت: همسرش.(۱۱۴)

۳ – دوستی امام حسن و حسین‌علیهما السلام؛

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «هذان ابنای الحسن و الحسین، أللّهمّ إنِّی أُحبّهما، أللّهمّ فأحبّهما و أحبّ من یُحبّهما»؛(۱۱۵) «اینان دو فرزندان من هستند، بار خدایا! من آنان را دوست می‌دارم. بار خدایا! تو نیز آنان و هر کس که آنان را دوست دارد، دوست بدار.»

و نیز فرمود: «الحسن و الحسین ریحانتای»؛(۱۱۶) «حسن و حسین دو دسته گل من هستند.»

جلوه‌های حبّ در زندگی انسان

انسان که کسی را دوست دارد این دوستی تنها حالتی نیست که در نفس باقی بماند بلکه همان گونه که اشاره شد، اقبال دارد و این اقبـال منشأ ظهور و بروز در زنـدگی انسان است. و اگر محبت در موردی رجحان پیـدا کرد به تبع آن مظاهر و بروزات آن نیز راجح می گردد و ادله استحباب شامل آن‌ها نیز می‌شود، مگر در مواردی که مظهر مورد نهی قرار گیرد؛ مثل القاء به هلاکت انداختن خود به جهت محبوب که این مورد از دلیل استحباب خارج می‌شود. اینک به برخی مظاهر حب اشاره می کنیم:

۱ – اطاعت و انقیاد.

۲ – زیارت محبوب.

۳ – تکریم و تعظیم محبوب.

۴ – برآورده کردن حاجت‌های محبوب.

۵ – دفاع از محبوب به انحای مختلف.

۶ – حزن و اندوه در فراق محبوب.

۷ – حفظ آثار محبوب.

۸ – احترام به فرزندان و نسل محبوب.

۹ – بوسیدن آن چه به او مرتبط است.

۱۰ – برپایی مراسم جشن و مولودی خوانی در میلاد محبوب.

نتیجه این که اقامه عزاداری نیز لوازم و مظاهر حبّ اهل بیت‌علیهم السلام است.

روان شناسی عزاداری

اشاره

بیشترین و مهم‌ترین تأثیری که مراسم عزاداری بر شرکت کنندگان دارد تأثیرات روانی است و بیشتر شرکت کنندگان نیز در پی همین نوع تأثیرات هستند. لذا برخی می گویند: عزاداری و ازدیاد این مراسم در طول سال و به مناسبت‌های مختلف باعث می‌شود که جامعه از شادی‌ها دور باشد و بیشتر احساس غمگینی کند و در نتیجه باعث افزایش افسردگی در جامعه شود. اینک به بررسی این سؤال و پاسخ به آن می‌پردازیم.

مراتب گریه

توضیح

گریه دارای یک ظاهر است و یک باطن. ظاهر آن یک امر فیزیولوژیک است؛ یعنی باید تأثیرات روانی از طریق محرّک‌های بیرونی یا درونی مثل تفکّر شکل گیرد، سپس این تأثرات وارد چرخه فیزیولوژی مغز و اعصاب شود. در این هنگام بخش خاصی از مغز فعّال شده و غدد اشکی چشم را فرمان فعالیت می‌دهد، و در نهایت قطرات اشک جریان پیدا می کند که ما آن را گریه می‌نامیم. باطن گریه همان تأثّرات درونی است. نگاه روان‌شناختی و داوری ما در باب پیامدهای گریه نیز دایرمدار تأثرات عاطفی است. اگر در روایات آمده است که گریه کردن و گریاندن و حالت گریه به خود گرفتن در مراسم عزای حسینی منشأ اثر دنیوی و اخروی است، به تأثرات درونی نظر دارد وگرنه به صورت مصنوعی و یا با مواد شیمیایی هم می‌توان، چشمانی گریان داشت. باطن گریه بر چهار نوع تقسیم می‌شود که یک نوع آن معطوف به خود و نیازهای سرکوب شده خود است و می‌تواند با افسردگی هم‌بستگی مثبت داشته باشد و {۰۰۰} اجتماعی فرد را مختل سازد، امّا سه نوع دیگر، امیدبخش است و حرکت آفرین و رابطه معکوس با افسردگی دارد؛ نوع اوّل ناشی از مرگ واقعی است، امّا سه نوع دیگر سوگ واقعی نیستند اگر چه در مراسم سوگواری انجام می‌پذیرد. این چهار نوع عبارتند از:

۱ – گریه ناشی از ارتباط و علاقه

این گریه به هنگام غم و مصیبت و داغ دیدگی حاصل می‌شود و اختیاری نیست، و معمولاً ـ بی‌اراده جاری می گردد. این گریه به اصطلاح روان شناسان و روان درمان‌گران، تخلیه روانی – هیجانی است و به خود فرد و نیازهای سرکوفته شده او بازمی گردد.

۲ – گریه ناشی از عقیده

این نوع گریه مثل اشکی است که هنگام مناجات از انسان جاری می‌شود. که ناظر به حال و آینده است. این نوع گریه ریشه در اعتقادات دارد و مربوط به ترس‌های دنیوی و زندگی روزمرّه نیست.

۳ – گریه ناشی از کمال خواهی

برخی از گریه‌ها ناشی از فضیلت‌طلبی و کمال خواهی است، مثل گریه‌ای که در فقدان معلّم و مربّی اخلاق و پیامبر و امام و... رخ می‌دهد. این نوع از آن جهت است که ما در عمق وجودمان کمال و رشد را تحسین می کنیم و از بودن آن کمالات، ذوق‌زده می‌شویم و از فقدان آن‌ها ناراحت می گردیم. گاهی در مراسم عزاداری گریه‌هایی از این نوع وجود دارد.

۴ – گریه بر مظلوم

مثل این که بر رسول خداصلی الله علیه وآله و امامان مخصوصاً سالار شهیدان و مصایبی که بر آنان وارد شده می گرییم.

مراسم عزاداری و افسردگی

اختلالات افسردگی به سه قسم کلّی تقسیم می‌شود:

۱ – اختلال افسردگی عمده.

۲ – اختلال افسردگی خویی.

۳ – اختلال افسردگی موردی که در آن دو نوع جای نگرفته‌اند.(۱۱۷)

اختلال افسردگی عمده، شدیدترین نوع افسردگی است و برخی از نشانه‌های آن عبارت است از:

الف – احساس غمگینی یا پوچی در بیشتر یا تمام روز.

ب – کاهش چشم‌گیر علاقه یا لذت نسبت به همه فعالیت‌ها در بخش عمده روز.

ج – کاهش چشم‌گیر وزن بدن، بدون پرهیز یا وزن غذایی، یا افزایش قابل ملاحظه وزن در عرض یک ماه.

د – بی‌خوابی یا خواب‌زدگی تقریباً در همه روز.

ه – خستگی یا از دست دادن انرژی تقریباً در همه روز.

و – احساس بی‌ارزشی یا احساس گناه مفرط.

ز – کاهش توانایی فکری یا تمرکزیابی تصمیمی همه روزه.

ط – افکار مکرر و عود کننده راجع به مرگ.

از بین این سه نوع افسردگی، نوع اول و سوّم مورد نظر کسانی که م...گویند مراسم عزاداری باعث افسردگی جامعه شده است نیست، چون مورد اول بسیار شدید و واضح البطلان است، نه جامعه ایران مبتلا به افسردگی عمده است و نه مراسم عزاداری با ویژگی‌هایی که می‌دانیم می‌تواند باعث افسردگی عمده جامعه شود.

نوع سوّم هم مراد نیست چرا که مربوط به مواردی خاص از قبیل: اختلال ملال پیش از قائدگی، اختلال افسردگی جزئی، اختلال افسردگی پس از روان‌پریشی ناشی از اسکیزوفرنی و غیره است. پس افسردگی خویی مورد نظر است. اختلال افسردگی خویی نسبتاً خفیف است و دارای نشانه‌های تشخیصی زیر است:

۱ – کم اشتهایی یا پراشتهایی.

۲ – بی‌خوابی یا خواب‌زدگی.

۳ – کمبود انرژی یا احساس خستگی.

۴ – اشکال در تصمیم‌گیری و احساس درماندگی.

۵ – ظهور این نشانه‌ها در بخش عمده روز و در بیشتر روزها به مدت حداقل دو سال.

۶ – این نشانه‌ها ناشی از آثار فیزیولوژیک مثل مصرف ناصحیح دارو و... نباشد.

۷ – این نشانه‌ها موجب اختلال در کارکرد اجتماعی و شغلی او شود.

اکنون ببینیم آیا مراسم عزاداری نشانه‌های افسرده‌خویی را در انسان فراهم می‌کند، و باعث افسردگی در جامعه می‌شود یا نه؟

برای روشن شدن این مطلب لازم است به عوامل افسرده خویی از دیدگاه روان‌شناسی توجهی کنیم. برای افسرده خویی سه عامل

عمـده را شـمارش کرده‌انـد: زیستی، ارثی و هیجانی – محیطی.(۱۱۸) تنهـا عامـل افسـردگی، عامل محیطی نیست. و از طرفی عامل محیطی تنهـا در کسانی مؤثر است که زمینه‌های ارثی و زیستی در وضـعیت مغز و کارکرد قسـمت‌های مختلف آن دارنـد. و در بین عوامل محیطی که استرس زایی شدید دارد جایی برای مراسم عزاداری وجود ندارد. سوگ و داغ واقعی می‌تواند یکی از آن عوامل باشد امّا مراسم عزاداری هیچ سـهمی در استرس‌زایی ندارد، بلکه برعکس با توجه به مباحثی که در روان‌شناسی اجتماعی و کارکرد گروه‌هـا و ویژگی‌هـای گروه‌هـای مـذهبی گفته می‌شود، می‌توان گفت که مراسم عزاداری کاملاًـ نقش اسـترس‌زدایی را دارد و در صورتی که از مراتب ناشـی از عقیده یا کمال‌خواهی یا گریه بر مظلوم باشد می‌تواند ایجاد آرامش در وجود انسان کرده و اضطراب زدایی نماید. برای اثبات این مطلب به نمونه‌ای در این باره اشاره می‌کنیم:

دکتر تیجانی تونسـی می‌گوید: «... دوسـتم منعم آمد و با هم به کربلا مسافرت کردیم و در آنجا به مصیبت سرورمان حسین – مانند شیعیـان – پی بردم و تـازه فهمیـدم که حضـرت حسـین‌علیه السـلام نمرده است و این مردم بودنـد که ازدحام می‌کردنـد و گرداگرد آرامگاهش پروانه‌وار می‌چرخیدنـد و با سوز و گـدازی که نظیرش هرگز ندیـده بودم گریه می‌کردنـد و بیتابی می‌نمودند که گویی هم‌اکنون حسـین‌علیه السـلام به شـهادت رسـیده است. و سـخنرانان را می‌شـنیدم که با بازگو کردن فاجعه کربلا، احساسات مردم را برمی‌انگیختنـد و آنان را به ناله و شـیون و سوگ وا می‌دارنـد و هیـچ شـنونده‌ای نمی‌تواند این داسـتان را بشـنود و تحمل کند، بلکه بی‌اختیار از حال می‌رود. من هم گریسـتم و گریسـتم و آن قدر گریستم که گویی سال‌ها غصّه در گلویم مانده بود، و اکنون منفجر می‌شود.

پس از آن شـیون، احساس آرامشی کردم که پیش از آن روز چنان چیزی ندیده بودم. تو گویی در صف دشمنان حسین‌علیه السلام بوده‌ام و اکنون در یـک چشم بر هم زدن منقلب شـده بودم و در گروه یـاران و پیروان آن حضـرت که جان خود را نثارش کردنـد، قرار می‌گرفتم. و چه جالب که در همان لحظات، سـخنران، داسـتان حرّ را بررسـی می‌کرد. حرّ یکی از سران سپاه مخالف بود که به جنگ با حسـین‌علیه السـلام آمـده بود، ولی یک‌باره در میـدان نبرد بر خود لرزیـد و وقتی اصـحابش از او سؤال کردند که تو را چه شده است؟ نکند که از مرگ می‌هراسی؟ او در پاسخ گفت: به خدا سوگند! هرگز از مرگ هراسی ندارم ولی خود را مخیّر می‌بینم که بهشت را برگزینم یا دوزخ را. او ناگهان اسب خود را به سوی حسـین‌علیه السـلام حرکت داد و به دیـدار او شـتافت و گریه‌کنان عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! آیا توبه برایم هست؟».

درست در همین لحظه بود که دیگر نتوانستم طاقت بیاورم و شیون‌کنان خود را بر زمین افکندم، و گویا نقش حر را پیاده می‌کردم و از حسین‌علیه السلام می‌خواستم که «ای فرزند رسول خدا! آیا توبه‌ای برایم هست؟ یابن رسول اللَّه! از من درگذر و مرا ببخش».

صدای واعظ چنان تأثیری در شـنوندگان گذاشـته بود که گریه و شیون مردم بلند شد. دوستم که صدای فریادم را شنید، با گریه مرا در بغل گرفت و معانقه کرد. همان‌گونه که مادری فرزندش را دربر می‌گیرد و تکرار می‌کرد: «یا حسین! یا حسین!».

لحظاتی بود که در آنان گریه واقعی را درک کرده بودم، و احساس می‌کردم اشک‌هایم قلبم را شست و شو می‌دهند و تمام بدنم را از درون تطهیر می‌کنند. آنجا بود که معنای روایت پیامبرصلی الله علیه وآله را فهمیدم که می‌فرمود: «اگر آنچه من می‌دانستم شما هم می‌دانستید هر آینه کمتر می‌خندیدید و بیشتر می‌گریستید». تمام آن روز را با اندوه گذراندم. دوسـتم می‌خواست مرا تسلّی دهد و دلـداری نمایـد و لـذا برایم مقـداری شـربت و شـیرینی آورد، ولی به کلّی اشـتهایم کور شده بود. از دوسـتم درخواست کردم که داستان شهادت امام حسین‌علیه السلام را برایم تکرار کند؛ زیرا چیزی از آن – نه کم و نه زیاد – نمی دانستم...».(۱۱۹)

حکم حضور در عزای اولیای الهی

اشاره

بخاری به سند خود از عایشه نقل می کند: «هنگامی که خبر شهادت زید بن حارثه و جعفر و عبداللَّه بن رواحه به پیامبرصلی الله علیه وآله رسید، حضرت در حالی که آثار حزن در صورتش نمایان بود وارد مسجد شد و در آنجا نشست».(۱۲۰)

ابن هشام نقل می کند: «هنگامی که پیامبرصلی الله علیه وآله به مدینه بازگشت صدای گریه و نوحه را بر کشته شدگان شنید. آن گاه چشمان پیامبرصلی الله علیه وآله پر از اشک شد و فرمود: ولی حمزه گریه کننده‌ای ندارد. با شنیدن این سخن، زنان بنی اشهل آمدند و بر عموی رسول خداصلی الله علیه وآله گریستند».(۱۲۱)

برپایی عزاداری در راستای وحدت

گاهی گفته می‌شود که برپایی مراسم عزا با وحدت مسلمانان سازگاری ندارد؛ زیرا این مراسم در برگیرنده اعتراض و لعن بر برخی از خلفای مسلمانان است، و لذا به جهت ایجاد وحدت در بین مسلمین ترک آن لازم و ضروری است.

پاسخ: اولاً: قضیه امام حسین‌علیه السلام نه تنها به مصلحت شیعه است بلکه به مصلحت مسلمانان و عموم آزادی خواهان عالم است، لذا با برپایی مراسم یادبود حضرت اباعبداللَّه الحسین‌علیه السلام و با ایجاد روحیه شهادت‌طلبی در راه تثبیت آزادی و ایمان می‌توان جوامع بشری را از یوغ اسارت و بردگی دیگران رهایی بخشید.

ثانیاً: در ذکر مصیبت امام حسین‌علیه السلام چندان سخنی از صحابه به میان نمی‌آید. مگر نه این است که عموم صحابه پیامبرصلی الله علیه وآله، حضرت امام حسین‌علیه السلام را دوست می‌داشتند و او را احترام می‌نمودند؟ و حتی برخی از آنان در کربلا ـ در رکاب امامشان به شهادت رسیدند که از آن‌ها می‌توان به حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، بریربن خضیر همدانی، عروه غفاری و دیگران اشاره کرد.

یادبود عاشورای حسینی هرگز بین مسلمانان ایجاد اختلاف نکرده و نخواهد کرد. آری، یادبود حسینی می‌تواند بین مسلمانان و منافقان دغل کاری امثال یزید و ابن زیاد و عمر بن سعد و اتباع آنان تفرقه بیندازد.

سینه‌زنی در سوگ امام حسین‌علیه السلام

توضیح

از برخی روایات شیعه و سنّی استفاده می‌شود که سینه زدن در سوگ امام حسین‌علیه السلام گر چه موجب قرمز شدن سینه شود، اشکالی نداشته، بلکه امری راجح است.

الف – روایات شیعه

با مراجعه و تأمّل در روایات اهل بیت‌علیهم السلام استفاده می‌شود که ایشان انواع عزاداری مشروع از قبیل سینه‌زنی را اجازه داده‌اند. اینک به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

۱ – شیخ طوسی از امام صادق‌علیه السلام نقل کرده که فرمود: «لاشی فی اللطم علی الخدود سوی الاستغفار و التوبهٔ، و قد شققن الجیوب و لطمن الخدود الفاطمیّات علی الحسین بن علی‌علیهما السلام و علی مثله تلطم الخدود و تشقّ الجیوب»؛(۱۲۲) «چیزی در زدن بر صورت به جز استغفار و توبه نیست، زیرا زنان فاطمی در سوگ حسین بن علی‌علیهما السلام گریبان چاک داده و به صورت زدند. و بر مثل حسین باید به صورت زده و گریبان چاک داد.»

۲ – در زیارت ناحیه مقدسه آمده است: «فلمّا رأین النساء جوادک مخزیّاً... برزن من الخدور ناشرات الشعور، علی الخدود لاطمات

و بالعویل ناحیات»؛(۱۲۳)

«زنان چون اسب زخم خورده تو را دیدند... از پشت پرده‌ها بیرون آمدند در حالی که موهای خود را پریشان کرده و بر صورت می‌زدند و با صدای بلند نوحه می‌کردند.»

۳ – و نیز در آن زیارت می‌خوانیم که امام زمان‌علیه السلام خطاب به امام حسین‌علیه السلام عرض می‌کند: «و لأندبنّک صباحاً و مساءاً، و لأبکینّ علیک بدل الدموع دماً»؛(۱۲۴) «من صبح و عصر بر تو ندبه می‌کنم و به جای اشک‌ها بر تو خون می‌گریم.»

۴ – از امام رضاعلیه السلام روایت شده که فرمود: «انّ یوم الحسین اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذلّ عزیزنا بأرض کرب و بلا، و اورثنا الکرب و البلاء الی یوم الانقضاء...»؛(۱۲۵) «همانا روز حسین‌علیه السلام پلک‌های ما را زخم کرده و اشکان ما را ریزان نموده و عزیز ما را در سرزمین کرب و بلا ذلیل کرده است. و غصه و بلا را تا روز قیامت برای ما به ارث گذارده است.»

۵ – شیخ مفیدرحمه الله نقل می‌کند: چون زینب‌علیهم السلام اشعار برادرش حسین‌علیه السلام را شنید که می‌گوید: «یا دهر افٍّ لک من خلیل...» سیلی به صورت زد و دست برد و گریبان چاک داد و بیهوش شد.(۱۲۶)

۶ – سیدبن طاووس نقل کرده: «چون اسیران در بازگشتشان به مدینه به کربلا رسیدند، جابر بن عبداللَّه انصاری را همراه جماعتی از بنی هاشم و مردانی از آل رسول مشاهده کردند که برای زیارت قبر حسین‌علیه السلام آمده‌اند. همگی در یک وقت به هم رسیدند و شروع به گریه و حزن کرده و بر خود می‌زدند و چنان عزاداری به پا کردند که جگرها را می‌سوزاند. زنان آن سرزمین نیز با آنان همنوا شده و چند روز عزاداری بر پا کردند.(۱۲۷)

۷ – ابن قولویه نقل کرده که حورالعین در اعلی علیین بر حسین به سینه و صورت زدند.(۱۲۸)

۸ – کلینی به سند خود از جابر نقل می‌کند که به امام باقرعلیه السلام عرض کرد: جزع چیست؟ حضرت فرمود: «اشدّ الجزع الصراخ بالویل والعویل و لطم الوجه و الصدر...»؛(۱۲۹) «شدیدترین جزع، فریاد و واویلا و صیحه و زدن به صورت و سینه است...».

ب – روایات اهل سنت

اهل سنّت نیز روایاتی را نقل کرده‌اند که دلالت بر رجحان سینه‌زنی در سوگ اولیای الهی خصوصاً سالار شهیدان امام حسین‌علیه السلام دارد. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ – ابن کثیر نقل کرده که چون اسیران را بر امام حسین‌علیه السلام و اصحابش مرور دادند زنان شیون کشیده، به صورت خود زدند، و زینب صدا بلند کرد: «یا محمّداه...».(۱۳۰)

این در حالی است که هرگز امام سجادعلیه السلام که همراهشان بود به عمل آنان اعتراض نکرد.

۲ – زمانی که امام حسین‌علیه السلام در کربلا چنین رجز خواند:

یا دهر افّ لک من خلیل

کم لک فی الاشراق و الاصیل

صدا به گوش زینب‌علیها السلام رسید. در این هنگام پیراهن خود را چاک داده، بر صورت خود زد و سربرهنه از خیمه بیرون آمد و فریاد برآورد: واثکلاه، واحزناه.(۱۳۱)

۳ – از جمله ادله عدم حرمت بر سینه و صورت زدن در سوگ انبیا و اوصیا و فرزندان انبیا، خصوصاً کسانی که بر روی زمین هیچ کس مثل آنان نبوده است، روایتی است که احمد و دیگران به سند صحیح از عایشه نقل کرده‌اند که گفت: «... رسول خداصلی الله علیه وآله قبض روح شد[...(۱۳۲)]، آنگاه سر او را بر بالشتی قرار دادم. در این هنگام من با زنان برخواسته و به خود زده و من به صورت خود می‌زدم...».(۱۳۳)

محمّد سلیم اسد درباره سند این حدیث می گوید: «این سند صحیح است».(۱۳۴)

۴ - مجرد زدن انسان به خودش در مصیبتی که به او وارد شده، دلیلی بر حرمت آن نیست؛ زیرا احمد بن حنبل به سند خود از ابو هریره نقل کرده که شخصی اعرابی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و شروع به زدن به صورت خود کرد و موی خود را می کند و می گفت: من خودم را هلاک شده می‌بینم. رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: چه چیز تو را هلاک نموده است؟! او گفت من در ماه رمضان با همسر خود جماع کردم! حضرت به او فرمود: آیا می‌توانی یک بنده آزاد کنی؟.(۱۳۵)

در این حدیث مشاهده می کنیم که پیامبرصلی الله علیه وآله بر این کار او اعتراض نکرد و او را از زدن به صورت و کندن مو نهی ننمود.

۵ - ابن عباس قضیه طلاق پیامبرصلی الله علیه وآله و همسران خود را نقل می کند که در آن آمده است: عمر گفت: من بر حفصه وارد شدم در حالی که ایستاده بود و به خود می‌زد، و همچنین همسران پیامبر نیز ایستاده و به خود می‌زدند. من به حفصه گفتم: آیا رسول خداصلی الله علیه وآله تو را طلاق داده است؟...(۱۳۶)

۶ - سبط بن جوزی می گوید: «چون حسین‌علیه السلام کشته شد، ابن عباس مرتّب بر او می گریست تا این که چشمانش کور شد».(۱۳۷)

۷ - جرجی زیدان می گوید: «شکی نیست که ابن زیاد با کشتن حسین‌علیه السلام جرم بزرگی را مرتکب شد که فجیع‌تر از آن در تاریخ عالم واقع نشده است. و لذا باکی نیست بر شیعه که به جهت کشته شدن حسین‌علیه السلام اظهار ظلم کرده، بر او در هر سال بگرید، و گریبان چاک دهد، و با اظهار تأسّف بر او به سینه‌های خود زند؛ زیرا او مظلومانه کشته شد».(۱۳۸)

بررسی ادله مخالفین

اشاره

مخالفین سینه‌زنی به ادله‌ای چند از روایات فریقین تمسّک کرده‌اند:

الف - روایات عامه

بخاری به سند خود از عبداللَّه نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «لیس منّا من لطم الخدود و شقّ الجیوب و دعا بدعوی الجاهلیة»؛(۱۳۹) «از ما نیست کسی که به صورت سیلی زده، یقه‌ها چاک دهد و مدّعی دعوای جاهلیّت باشد.»

برخی به این حدیث تمسّک کرده و از سینه‌زنی و نوحه‌سرایی در سوگ اولیای الهی خصوصاً سالار شهیدان اباعبداللَّه الحسین‌علیه السلام منع کرده‌اند.

پاسخ

این حدیث ناظر به موردی است که کسی این افعال را به عنوان اعتراض به قضای الهی در مقابل مرگ عزیزش انجام دهد. و این نکته‌ای است که بسیاری از شارحان صحیح بخاری؛ از قبیل: عسقلانی، ملا علی قاری، کرمانی، قسطلانی به آن اشاره کرده‌اند.(۱۴۰)

کرمانی می‌نویسد: «اگر کسی بگوید: گریبان چاک کردن و به صورت زدن باعث نمی‌شود که فاعل این دو کار از این امت خارج

گردد، پس این نفی چه معنایی دارد؟ در جواب می‌گوییم: این به جهت شدت و تغلیظ است، مگر آن که ادعای مطالب جاهلیت را به گونه‌ای تفسیر کنیم که موجب کفر شود، مانند تحلیل حرام یا عدم تسلیم در برابر قضای الهی، که در این صورت نفی حقیقی است».(۱۴۱)

مناوی در ذیل این حدیث می‌نویسد: «این تعبیر دلالت بر عدم رضایت دارد، و سبب آن چیزی است که این اعمال متضمن آن است که از آن جمله راضی نبودن به قضای الهی است».(۱۴۲)

نتیجه این که: این حدیث هرگز ناظر بر سینه‌زنی در روز عاشورا و در عزای امام حسین‌علیه السلام و دیگر اولیای الهی نیست، عملی که به جهت تعظیم دین و شعائر آن و اظهار محبت نسبت به اهل بیت پیامبرعلیهم السلام انجام می‌گیرد.

ب – روایات اهل بیت‌علیهم السلام

در منابع شیعی روایاتی وجود دارد که به ظاهر از نوحه‌سرایی و سینه‌زنی نهی کرده است؛

۱ – جابر بن عبداللَّه انصاری می‌گوید: از امام باقرعلیه السلام درباره (جزع) سؤال کردم؟ حضرت فرمود: «اشدّ الجزع الصراخ بالویل و لطم الوجه و الصدر و جزّ الشعر من النواصی و من اقام النواحه فقد ترك الصبر و اخذ فی غیر طریقهٔ»؛(۱۴۳) «شدیدترین مرتبه جزع عبارت است از فریاد همراه وای گفتن، زدن به صورت و سینه و کندن مو از جلوی سر، و هرکس نوحه‌گری بر پا کند به طور حتم صبر را رها کرده و در راه غیر صبر قرار گرفته است.»

۲ – از امام صادق‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «نهی رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله عن الرنهٔ عند المصیبهٔ و نهی عن النیاحهٔ و الاستماع الیها»؛(۱۴۴) «رسول خداصلی الله علیه وآله از فریاد برآوردن هنگام مصیبت نهی کرده است. و نیز از نوحه‌سرایی و گوش دادن به آن نیز نهی نموده است.»

۳ – عمرو بن ابی مقدام می‌گوید: از امام باقرعلیه السلام شنیدم که درباره آیه « وَلایَعْصِینَکَ فی مَعْرُوفٍ».(۱۴۵) فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله به دخترش فاطمه‌علیها السلام فرمود: «اذا أنا متّ فلاتخمشی علیّ وجهاً و لاتُرخی علیّ شعراً ولاتنادی بالویل ولاتقیمنّ علیّ نائحهٔ»؛(۱۴۶) «هر گاه من از دنیا رفتم صورت خود را خراش مده، و موی خود را پریشان مساز و برای من نوحه‌گری نکن.»

پاسخ

اولاً: این دسته از روایات اصل برپایی مجالس عزا را نهی نمی‌کند، بلکه از هر عملی که با قضا و قدر الهی منافات داشته باشد جلوگیری کرده است؛ زیرا برخی در فراغ از دست رفته خود شکوه و اعتراض نموده، مقدّرات الهی را زیر سؤال می‌برند، ولی اگر در نوحه سرایی و مرثیه خوانی برای میّت تنها ذکر فضایل و خوبی‌های او گفته شود اشکالی ندارد.

ثانیاً: روایات ناهیه مربوط به موردی است که بر نوحه‌گری و مرثیه‌خوانی اثری عقلایی مترتب نگردد، در حالی که عزاداری برای اولیای الهی دارای آثاری عقلایی است. و نیز به اثبات رساندیم که می‌توانیم آن را داخل در ادله عام کنیم. خصوصاً آن که ثابت شد که سیره رسول خداصلی الله علیه وآله و اهل بیت عصمت و طهارت و صحابه و تابعین و مسلمانان در طول تاریخ بر برپایی مراسم عزا و مرثیه‌خوانی و نوحه‌گری در سوگ اولیای الهی، خصوصاً امام حسین‌علیه السلام بوده است.

ثالثاً: در برخی از روایات تصریح به جواز بلکه رجحان نوحه‌گری و جزع در سوگ امام حسین‌علیه السلام شده است:

۱ – در روایتی از امام صادق‌علیه السلام نقل است که فرمود: «کلّ الجزع و البکاء مکروه سوی الجزع و البکاء علی الحسین‌علیه

السلام»؛(۱۴۷) «هر جزع و گریه‌ای مکروه است به جز جزع و گریه بر امام حسین‌علیه السلام.»
۲ – امام رضاعلیه السلام به پسر شبیب فرمود: «... انّ یوم الحسین‌علیه السلام اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذلّ عزیزنا بأرض کرب و بلاـ و اورثنا الکرب و البلاء الی یوم الانقضاء...»؛(۱۴۸) «همانا روز حسین‌علیه السلام پلک‌های ما را زخم کرده و اشک‌های ما را جاری ساخته و عزیز ما را در زمین کرب و بلا ذلیل کرده است. و تا روز انقضاء [دنیا] غصه و بلا را برای ما به ارث گذارده است.»
۳ – امام صادق‌علیه السلام به عبداللّه بن حماد فرمود: «به من خبر رسیده که گروه‌هایی از اطراف کوفه و نقاط دیگر و نیز گروهی از خانم‌ها در نیمه شعبان، کنار تربت پاک حسین بن علی‌علیه السلام اجتماع نموده، بر حسین‌علیه السلام نوحه‌سرایی کرده و قرآن تلاوت می‌کنند و گروهی به نقل تاریخ و برخی دیگر به مرثیه‌سرایی می‌پردازند.
حماد عرض کرد: من خود شاهد چنین مراسمی بوده‌ام. امام فرمود: خدا را سپاس که برخی از مردم را علاقه‌مند ما قرار داده تا به مدح و ستایش ما پرداخته و برای ما سوگواری کنند، دشمنان ما را مورد سرزنش قرار داده، کارهای زشت و ناپسند آنان را آشکار نمایند».(۱۴۹)
۴ – ابن قولویه از مسمع کردین روایت کرده که امام صادق‌علیه السلام به من فرمود: «... آیا مصایب کربلاـ را به یاد می‌آوری؟» عرض کردم: آری. فرمود: «... آیا جزع و اظهار ناراحتی می‌کنی؟» گفتم: آری، سوگند به خدا! که گریه می‌کنم. حضرت فرمود: «خدا گریه ات را بپذیرد. آگاه باش! که تو از کسانی هستی که برای مصایب ما اظهار ناراحتی و جزع می‌کنند. تو از کسانی هستی که در خوشحالی ما خوشحال و در اندوه و حزن ما اندوهناک‌اند...».(۱۵۰)

لباس مشکی پوشیدن

اشاره

شکی نیست که پوشیدن لباس مشکی خصوصاً در حال نماز نزد مشهور امامیه کراهت دارد، بلکه ادعای اجماع بر آن نیز شده است. ولی بحث این است که آیا این کراهت ذاتی است، یعنی به لحاظ این که لباس مشکی است مکروه است یا به جهت این‌که شعار بنی عباس بوده(۱۵۱) یا چون لباس اهل جهنم است(۱۵۲)، مکروه می‌باشد؟
از ظاهر برخی ادله استفاده می‌شود که کراهت آن ذاتی نیست و لذا در صورتی که عنوان دیگری به خود گیرد؛ مثل این که شعار حزن بر اولیای الهی شود نه تنها کراهت سابق را از دست می‌دهد بلکه داخل در عنوان احیای شعائر الهی شده، مستحب نیز می‌گردد. خصوصاً آن که با مراجعه اخبار و تواریخ پی می‌بریم که اهل بیت‌علیهم السلام هنگام عزا در مصیبت فقدان یکی از بزرگان، لباس مشکی را می‌پوشیده،یا پوشیدن آن را امضا کرده‌اند. اینک به نمونه‌هایی که در کتب شیعه و سنی آمده اشاره می‌کنیم:

الف – روایات شیعه

۱ – برقی به سندش از امام زین العابدین‌علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «چون جدم حسین‌علیه السلام کشته شد، زنان بنی هاشم در ماتم او لباس سیاه پوشیدند و آن را در گرما و سرما تغییر ندادند. و پدرم علی بن الحسین‌علیهما السلام برای آنان در هنگام عزاداری غذا آماده می‌کرد.(۱۵۳)
۲ – ابن قولویه به سندش نقل کرده که فرشته‌ای از فرشته‌های فردوس بر دریا فرود آمد و بال‌های خود را بر آن گسترد. آن گاه صیحه‌ای زد و گفت: «ای اهل دریاها! لباس‌های حزن به تن کنید؛ زیرا فرزند رسول خدا ذبح شده است. آن گاه قدری از تربت او

را بر بال‌های خود گذارده و به سوی آسمان‌ها برد. و هیچ فرشته‌ای را ملاقات نکرد جز آن که آن را استشمام نمود و اثری از آن نزد او ماند.(۱۵۴)

ب – روایات عامّه

۱ – ابن ابی الحدید از مدائنی نقل می‌کند: چون علی‌علیه السلام وفات یافت، عبداللّه بن عباس بن عبدالمطلب نزد مردم آمد و گفت: همانا امیرالمؤمنین‌علیه السلام وفات یافت، او کسی را به عنوان جانشین خود قرار داده است، اگر او را اجابت می‌کنید نزد شما می‌آید و اگر کراهت دارید کسی بر دیگری اصراری ندارد؟ مردم گریستند و گفتند: بلکه به سوی ما بیاید. حسن‌علیه السلام در حالی که لباس مشکی به تن داشت نزد آنان آمد و خطبه‌ای ایراد فرمود.(۱۵۵)

۲ – ابی مخنف روایت کرده که نعمان بن بشیر خبر شهادت امام حسین‌علیه السلام را به اهل مدینه ابلاغ نمود... در مدینه زنی نبود جز آن که از پشت پرده بیرون آمد و لباس مشکی پوشیده، مشغول عزاداری شد.(۱۵۶)

۳ – عمادالدین ادریس قرشی از ابی نعیم اصفهانی به سندش از امّ‌سلمه نقل کرده که چون خبر کشته شدن امام حسین‌علیه السلام به او رسید خیمه‌ای سیاه در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله زد و لباس مشکی به تن نمود.(۱۵۷)

۴ – و نیز ابن ابی الحدید از اصبغ بن نباته نقل می‌کند که گفت: «بعد از کشته شدن امیرالمؤمنین‌علیه السلام وارد مسجد کوفه شدم، حسن و حسین را مشاهده کردم که لباس مشکی به تن داشتند.(۱۵۸)

فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران

۱۸ از زلال ولایت واحد تحقیقات

۱۹ اسلام‌شناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی

۲۰ امامت، غیبت، ظهور واحد پژوهش

۲۱ امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام علم الهدی / واحد تحقیقات

۲۲ امام رضاعلیه السلام در رزمگاه ادیان سهراب علوی

۲۳ امام‌شناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی

۲۴ انتظار بهار و باران واحد تحقیقات

۲۵ انتظار و انسان معاصر عزیز اللّه حیدری

۲۶ اهّمیت اذان و اقامه محمد محمدی اشتهاردی

۲۷ با اولین امام در آخرین پیام حسین ایرانی

۲۸ بامداد بشریت محمد جواد مروّجی طبسی

۲۹ بهتر از بهار / کودک شمسی (فاطمه) وفائی

۳۰ پرچمدار نینوا محمد محمدی اشتهاردی

۳۱ پرچم هدایت محمد رضا اکبری

۳۲ تاریخ امیر المؤمنین‌علیه السلام / دو جلد شیخ عباس صفایی حائری

۳۳ تاریخ پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله / دو جلد شیخ عباس صفایی حائری

۳۴ تاریخچه مسجد مقدس جمکران / (فارسی، عربی، اردو، انگلیسی) واحد تحقیقات

۳۵ تاریخ سید الشهداءعلیه السلام شیخ عباس صفایی حائری

۳۶ تجلیگاه صاحب الزمان‌علیه السلام سید جعفر میرعظیمی

۳۷ جلوه‌های پنهانی امام عصرعلیه السلام حسین علی‌پور

۳۸ چهارده گفتار ارتباط معنوی با حضرت مهدی‌علیه السلام حسین گنجی

۳۹ چهل حدیث /امام مهدی‌علیه السلام در کلام امام علی‌علیه السلام سید صادق سیدنژاد

۴۰ حضرت مهدی‌علیه السلام فروغ تابان ولایت محمد محمدی اشتهاردی

۴۱ حکمت‌های جاوید محمد حسین فهیم‌نیا

۴۲ ختم سوره‌های یس و واقعه واحد پژوهش

۴۳ خزائن الاشعار (مجموعه اشعار) عباس حسینی جوهری

۴۴ خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب) رضا استادی

۴۵ خوشه‌های طلایی (مجموعه اشعار) محمد علی مجاهدی (پروانه)

۴۶ دار السلام شیخ محمود عراقی میثمی

۴۷ داستان‌هایی از امام زمان‌علیه السلام حسن ارشاد

۴۸ داغ شقایق (مجموعه اشعار) علی مهدوی

۴۹ در جستجوی نور صافی، سبحانی، کورانی

۵۰ در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم) شیخ عباس قمی / کمره‌ای

۵۱ دلشده در حسرت دیدار دوست زهرا قزلقاشی

۵۲ دین و آزادی محمّد حسین فهیم‌نیا

۵۳ رجعت احمد علی طاهری ورسی

۵۴ رسول ترک محمد حسن سیف اللهی

۵۵ روزنه‌هایی از عالم غیب سید محسن خرّازی

۵۶ زیارت ناحیه مقدّسه واحد تحقیقات

۵۷ سحاب رحمت عباس اسماعیلی یزدی

۵۸ سرود سرخ انار الهه بهشتی

۵۹ سقّا خود تشنه دیدار طهورا حیدری

۶۰ سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی

۶۱ سیاحت غرب آقا نجفی قوچانی

۶۲ سیمای امام مهدی‌علیه السلام در شعر عربی دکتر عبد اللهی

۶۳ سیمای مهدی موعودعلیه السلام در آئینه شعر فارسی محمد علی مجاهدی (پروانه)

۶۴ شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه الشموس الطالعه) محمّد حسین نائیجی

۶۵ شمس وراء السحاب/ عربی السیّد جمال محمّد صالح

۶۶ ظهور حضرت مهدی‌علیه السلام سید اسد اللّه هاشمی شهیدی

۶۷ عاشورا تجلّی دوستی و دشمنی سید خلیل حسینی

۶۸ عریضه‌نویسی سید صادق سیدنژاد

۶۹ عطر سیب حامد حجّتی

۷۰ عقد الدرر فی أخبار المنتظرعلیه السلام / عربی المقدس الشافعی

۷۱ علی‌علیه السلام مروارید ولایت واحد تحقیقات

۷۲ علی‌علیه السلام و پایان تاریخ سید مجید فلسفیان

۷۳ غدیرشناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی

۷۴ غدیرخم (روسی، آذری لاتین) علی اصغر رضوانی

۷۵ فتنه وهابیت علی اصغر رضوانی

۷۶ فدک ذوالفقار فاطمه‌علیها السلام سید محمد واحدی

۷۷ فروغ تابان ولایت علی اصغر رضوانی

۷۸ فرهنگ اخلاق عباس اسماعیلی یزدی

۷۹ فرهنگ تربیت عباس اسماعیلی یزدی

۸۰ فرهنگ درمان طبیعی بیماری‌ها(پخش) حسن صدری

۸۱ فوز اکبر محمد باقر فقیه ایمانی

۸۲ کرامات المهدی‌علیه السلام واحد تحقیقات

۸۳ کرامت‌های حضرت مهدی‌علیه السلام واحد تحقیقات

۸۴ کمال الدین وتمام النعمهٔ (دو جلد) شیخ صدوق‌رحمه الله / منصور پهلوان

۸۵ کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار) حسن بیاتانی

۸۶ گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار) علی اصغر یونسیان (ملتجی)

۸۷ گفتمان مهدویت آیت اللّه صافی گلپایگانی

۸۸ گنجینه نور و برکت، ختم صلوات مرحوم حسینی اردکانی

۸۹ مشکاهٔ الانوار علّامه مجلسی‌رحمه الله

۹۰ مفرد مذکر غائب علی مؤذنی

۹۱ مکیال المکارم (دو جلد) موسوی اصفهانی/ حائری قزوینی

۹۲ منازل الآخرهٔ، زندگی پس از مرگ شیخ عباس قمی‌رحمه الله

۹۳ منجی موعود از منظر نهج البلاغه حسین ایرانی

۹۴ منشور نینوا مجید حیدری‌فر

۹۵ موعودشناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی

۹۶ مهدی‌علیه السلام تجسّم امید و نجات عزیز اللّه حیدری

۹۷ مهدی منتظرعلیه السلام در اندیشه اسلامی العمیدی / محبوب القلوب

۹۸ مهدی موعودعلیه السلام، ترجمه جلد ۱۳ بحار - دو جلد علّامه مجلسی‌رحمه الله / ارومیه‌ای

۹۹ مهر بیکران محمد حسن شاه‌آبادی

۱۰۰ مهربان‌تر از مادر / نوجوان حسن محمودی

۱۰۱ میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس) سید مهدی حائری قزوینی

۱۰۲ ناپیدا ولی با ما / (فارسی ،ترکی استانبولی، انگلیسی، بنگالا) واحد تحقیقات

۱۰۳ نجم الثاقب میرزا حسین نوری‌رحمه الله

۱۰۴ نجم الثاقب(دوجلدی) میرزا حسین نوری‌رحمه الله

۱۰۵ نشانه‌های ظهور او محمد خادمی شیرازی

۱۰۶ نشانه‌های یار و چکامه انتظار مهدی علیزاده

۱۰۷ ندای ولایت بنیاد غدیر

۱۰۸ نماز شب واحد پژوهش مسجد مقدّس جمکران

۱۰۹ نهج البلاغه/(وزیری، جیبی) سید رضی‌رحمه الله / محمد دشتی

۱۱۰ نهج الکرامه گفته‌ها و نوشته‌های امام حسین‌علیه السلام محمّد رضا اکبری

۱۱۱ و آن که دیرتر آمد الهه بهشتی

۱۱۲ واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی

۱۱۳ وظایف منتظران واحد تحقیقات

۱۱۴ ویژگی‌های حضرت زینب‌علیها السلام سید نور الدین جزائری

۱۱۵ هدیه احمدیه / (جیبی، نیم‌جیبی) میرزا احمد آشتیانی‌رحمه الله

۱۱۶ همراه با مهدی منتظر مهدی فتلاوی/بیژن کرمی

۱۱۷ یاد مهدی‌علیه السلام محمد خادمی شیرازی

۱۱۸ یار غائب از نظر (مجموعه اشعار) محمد حجّتی

۱۱۹ ینابیع الحکمهٔ / عربی - پنج جلد عباس اسماعیلی یزدی

جهت تهیه و خرید کتاب‌های فوق، می‌توانید با نشانی:

قم - صندوق پستی ۶۱۷ ، انتشارات مسجد مقدّس جمکران مکاتبه و یا با شماره تلفن های ۷۲۵۳۷۰۰ ، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱ تماس حاصل نمایید.

کتاب‌های درخواستی بدون هزینه پستی برای شما ارسال می گردد.

سایر نمایندگی‌های فروش:

تهران: ۶۶۹۳۹۰۸۳ ، ۶۶۹۲۸۶۸۷ - ۰۲۱

یزد: ۶۲۴۶۴۸۹، ۲-۶۲۸۰۶۷۱ - ۰۳۵۱

فریدونکار: ۱۴ - ۵۶۶۴۲۱۲ - ۰۱۲۲

سلسله کتاب‌های پیرامون وهابیت

۱ - شناخت سلفی‌ها(وهابیان)

۲ - ابن تیمیه، مؤسس افکار وهابیت

۳ - خدا از دیدگاه وهابیان

۴ - مبانی اعتقادی وهابیت

۵ - موارد شرک نزد وهابیان

۶ - توسل

۷ - زیارت قبور

۸ - برپایی مراسم جشن و عزا

پی نوشت ها

۱) کتاب العین ج ۱ ص ۲۵۱

۲) صحاح اللغهٔ، ج ۲، ص ۶۹۹.

۳) قاموس المحیط، ج ۲، ص ۶۰.

۴) معجم مقاییس اللغهٔ، ج ۳، ص ۱۹۳و۱۹۴.

۵) تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۵۶.

۶) سوره مائده، آیه ۲.

۷) سوره حج، آیه ۳۲.

۸) همان، آیه ۳۶.

۹) سوره بقره، آیه ۱۵۸.

۱۰) همان، آیه ۱۹۸.

۱۱) سوره حج، آیات ۲۷–۳۰.

۱۲) سوره توبه، آیه ۳۲.

۱۳) سوره نور، آیه ۳۶.

۱۴) سوره توبه، آیه ۴۰.

۱۵) سوره نساء، آیه ۱۴۱.

۱۶) صحاح اللغهٔ.

۱۷) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۳ – ۲۹۵.

۱۸) مجموع فتاوی و مقالات متنوعهٔ، ج ۱، ص ۱۸۳.

۱۹) اللجنهٔ الدائمهٔ من الفتوی، رقم ۱۷۷۴.

۲۰) البدعهٔ، ابن فوزان، ص ۲۵ و ۲۷.

۲۱) فتاوی منار الاسلام، ج ۱، ص ۴۳.

۲۲) سوره توبه، آیه ۲۴.

۲۳) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹.

۲۴) المعجم الکبیر، ج۳، ص۱۲۹.

۲۵) سوره شوری، آیه ۲۳.

۲۶) سوره صافات، آیه ۲۴.

۲۷) تذکرهٔ الخواص، ص ۱۰.

۲۸) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۰ ح ۱۳۱، کتاب الایمان، صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۰۱ ح ۳۷۳۶، مسند احمد ج۱، ص ۱۳۵، ح ۶۴۳، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲، ح ۱۱۴.

۲۹) نهایهٔ ابن اثیر، ماده زخ.

۳۰) تاریخ مدینهٔ دمشق، ج ۱۲، ص ۱۴۳.

۳۱) مستدرک حاکم.

۳۲) سوره بقره، آیه ۱۲۵.

۳۳) صحیح بخاری، کتاب الانبیاء، ج ۲، ص ۱۵۸.

۳۴) سوره بقره، آیه ۱۵۸.

۳۵) صحیح بخاری، کتاب الانبیاء، ج ۲، ص ۱۵۸.

۳۶) سوره صافات، آیات ۱۰۱ – ۱۰۷.

۳۷) مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۶؛ مسند طیالسی، ح ۲۶۹۷.

۳۸) سوره حج، آیه ۳۲.

۳۹) سوره ابراهیم، آیه ۵.

۴۰) سوره شوری، آیه ۲۳.

۴۱) سوره ضحی، آیات ۱و۲.

۴۲) السیرهٔ الحلبیهٔ، ج ۱، ص ۵۸.

۴۳) سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۴۴) سوره انشراح، آیه ۷.

۴۵) سوره فتح، آیه ۳.

۴۶) سوره هود، آیه ۱۲۰.

۴۷) بلوغ المأمول فی الاحتفاء و الاحتقال بمولد الرسول‌صلی الله علیه وآله.

۴۸) سوره یونس، آیه ۵۸.

۴۹) سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۵۰) درّ المنثور، ج ۴، ص ۳۶۷.

۵۱) روح المعانی، ج ۱۰، ص ۱۴۱.

۵۲) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۱۹.

۵۳) صحیح مسلم، ح ۱۱۳۰؛ صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۱۵.

۵۴) الحاوی للفتاوی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۵۵) مورد الصادی فی مولد الهادی.

۵۶) الحاوی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۵۷) همان.

۵۸) صحیح ترمذی، ح ۴۹۱.

۵۹) مسنداحمد، ج۴،ص۲۴؛المصنَّف، ابن‌ابی‌شیبهٔ، ج۶، ص ۱۸۰؛المعجم‌الکبیر،ج۱، ص۸۴۲.

۶۰) مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۶؛ مسند طیالسی، ح ۲۶۹۷.

۶۱) المواهب اللدنیّهٔ، ج ۱، ص ۱۴۸.

۶۲) القول الفصل فی حکم الاحتفال بمولد خیر الرسل، ص ۱۷۵.

۶۳) الحاوی للفتاوی، ج ۱، ص ۱۸۹ و ۱۹۷.

۶۴) الروائح الزکیهٔ، ص ۳۳.

۶۵) تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۲۳.

۶۶) السیرهٔ الحلبیهٔ، ج ۱، ص ۸۳و۸۴.

۶۷) سوره احزاب، آیه ۲۱.

۶۸) مجله السیاسهٔ الکویتیهٔ، ۲۳ ربیع الاول، سال ۱۴۰۲ ه .ق، شماره ۴۸۷۰.

۶۹) فتح المجید بشرح عقیدهٔ التوحید، ص ۱۵۴ و ۱۵۵، در حاشیه.

۷۰) المدخل، ابن الحاج، ج ۲، ص ۲.

۷۱) الحاوی للفتاوی، سیوطی، ج ۱، ص ۱۹.

۷۲) مسند احمد، ج ۲، ص ۲۴۶.

۷۳) حاشیه عون المعبود، ج ۶، ص ۳۲.

۷۴) کشف الارتیاب، ص ۴۴۹.

۷۵) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۴.

۷۶) صحیح بخاری، ح ۴۰۴۳؛ البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۴، ص ۲۸.

۷۷) سوره بقره، آیه ۱۸۳.

۷۸) الفتاوی، شلتوت، ص ۸۸.

۷۹) مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۶۶؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۴.

۸۰) ر.ک: کشف الظنون.

۸۱) تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۸.

۸۲) مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴.

۸۳) بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

۸۴) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱، فضائل اصحاب رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله.

۸۵) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۱۷؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۶۹.

۸۶) سوره توبه، آیه ۲۴.

۸۷) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۹۴.

۸۸) لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۷ – ۲۸، ماده اهل؛ مفردات راغب، ماده اهل.

۸۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۸، ح ۴۷۰۵؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۶۳.

۹۰) مقتل الامام حسین‌علیه السلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴.

۹۱) صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۴، کتاب فضائل الصحابهٔ.

۹۲) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۵.

۹۳) سوره شوری، آیه ۲۳.

۹۴) در المنثور، ج ۶، ص ۷؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ کشاف، ج ۴، ص ۲۱۹.

۹۵) کافی، ج ۸، ص ۷۹، ح ۶۶؛ قرب الاسناد، ص ۱۲۸.

۹۶) کنزالعمال، ج ۱۶، ص ۴۵۶، ح ۴۵۴۰۹؛ فیض القدیر، ج ۱، ص ۲۲۵، ح ۳۳۱

۹۷) غررالحکم، ج ۱، ص ۲۱۱، ح ۳۳۶۳.

۹۸) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۴، ح ۳۷۸۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰.

۹۹) امام حسین‌علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۹۱، ص ۱۲۶.

۱۰۰) کافی، ج ۸، ص ۱۱۲، ح ۹۸.

۱۰۱) کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵، ح ۳۴۲۰۶ ؛ در المنثور، ج ۶، ص ۷.

۱۰۲) المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۴۶۱.

۱۰۳) نورالابصار، ص ۱۲۷؛ کافی، ج ۲، ص ۴۶، ح ۳.

۱۰۴) المعجم الکبیر، ج ۷، ص ۸۶، ح ۶۴۱۶؛ امالی صدوق، ص ۲۷۴، ح ۹.

۱۰۵) ترجمه امام علی‌علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۲۵، ح ۷۳۰.

۱۰۶) امالی صدوق، ص ۴۵۵.

۱۰۷) عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج ۲، ص ۶۲، ح ۲۵۸.

۱۰۸) المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۱۰۲، ح ۱۱۱۷۷.

۱۰۹) مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۴۱.

۱۱۰) همان، ج ۳، ص ۱۳۵.

۱۱۱) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۵، ح ۳۷۱۷؛ جامع الصول، ج ۸، ص ۶۵۶، ح ۶۴۹۹.

۱۱۲) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶، ح ۱۳۱؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۳.

۱۱۳) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۹۲؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰۲.

۱۱۴) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۷۰۱، ح ۳۸۷۴.

۱۱۵) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۰۰-۱۰۱، ح ۲۳۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۶.

۱۱۶) صحیح بخاری، ج ۵ ص ۱۰۲، ح ۲۴۱؛ سنن ترمذی، ح ۵، ص ۶۵۷، ح ۳۷۷۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۸۵.

۱۱۷) انجمن روانشناسی آمریکا، ص ۶۰۲.

۱۱۸) انجمن پزشکی آمریکا، ترجمه مهدی گنجی، ص ۶۷-۸۸.

۱۱۹) آنگاه هدایت شدم، ص ۹۶-۹۸.

۱۲۰) ارشاد الساری، ج ۲، ص ۳۹۳.

۱۲۱) السیرة النبویة، ج ۳، ص ۱۰۵.

۱۲۲) تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۳۲۵.

۱۲۳) کامل الزیارات، ص ۲۶۰و۲۶۱.

۱۲۴) همان.

۱۲۵) بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

۱۲۶) الارشاد، شیخ مفیدرحمه الله، ص ۲۳۲.

۱۲۷) لهوف، ص ۱۱۲و۱۱۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶.

۱۲۸) کامل الزیارات، ص ۸۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۰۱.

۱۲۹) وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۵.

۱۳۰) البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۲۱۰؛ مقتل الحسین‌علیه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۹.

۱۳۱) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۹؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۴.

۱۳۲) در حالی که در دامن من قرار داشت، (ما نظر اهل سنت را در خصوص این موضوع که بر دامن عایشه بوده صحیح نمی‌دانیم.)

۱۳۳) مسند احمد، ج ۶، ص ۲۷۴.

۱۳۴) حاشیه مسند ابی یعلی، ج ۵، ص ۶۳.

۱۳۵) مسند احمد، ج ۲، ص ۵۱۶.

۱۳۶) کنز العمّال، ج ۲، ص ۵۳۴.

۱۳۷) تذکرة الخواص، ص ۱۵۲.

۱۳۸) تاریخ النیاحة، ج ۲، ص ۳۰، به نقل از جرجی زیدان.

۱۳۹) صحیح بخاری، ح ۱۲۲۰.

۱۴۰) فتح الباری، ج ۳، ص ۱۹۵؛ شرح الکرمانی علی البخاری، ج ۷، ص ۸۸؛ ارشاد الساری، ج ۲، ص ۴۰۶؛ عمدةالقاری، ج ۸، ص ۸۷.

۱۴۱) شرح کرمانی بر بخاری، ج ۷، ص ۸۸.
۱۴۲) فیض القدیر، ج ۵، ص ۴۹۳.
۱۴۳) وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۵، باب کراهة الصراخ بالویل و العویل.
۱۴۴) همان.
۱۴۵) سوره ممتحنه، آیه ۱۲.
۱۴۶) وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۵.
۱۴۷) بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۹.
۱۴۸) همان، ص ۲۸۵.
۱۴۹) کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۵۳۹، باب ۱۰۸.
۱۵۰) بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۹.
۱۵۱) من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۵۲.
۱۵۲) وسائل الشیعهٔ، ج ۳، ص ۲۸۱، باب ۲۰ از ابواب لباس مصلّی، ح ۳.
۱۵۳) بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۲، ص ۸۹۰.
۱۵۴) کامل الزیارات، ص ۶۷و۶۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲۱و۲۲۲.
۱۵۵) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲.
۱۵۶) مقتل ابی مخنف، ص ۲۲۲و۲۲۳.
۱۵۷) عیون الاخبار و فنون الآثار، ص ۱۰۹.
۱۵۸) شرح ابن ابی الحدید.

۹. نگاهی روان شناختی – دینی به مراسم عزاداری حسینی

مشخصات کتاب

نگاهی روان‌شناختی – دینی به مراسم عزاداری حسینی

محمد کاویانی

پیشگفتار

تحولات پرشتاب فرهنگ، ارتباطات و اطلاعات، در دهه‌های اخیر، هر روز، پرسش‌های تازه‌ای را فراروی جوامع قرار داده است. برخی از این پرسش‌ها از روی کنجکاوی و بعضی نیز با اهداف و انگیزه‌های تغییر در باورهای اعتقادی، مطرح می‌شود که بی‌تردید، پاسخ به آنها ضرورتی است که امروزه اهمیت آن بیش از پیش آشکار شده است. از جمله‌ی این پرسش‌ها، شبهه‌هایی است که درباره‌ی سنت و مراسم پسندیده‌ی عزاداری، در جامعه‌ی ما مطرح می‌شود.برخی با تمسک به آیات قرآنی (از جمله، آیه‌ی ۱۵۶ سوره‌ی بقره) مدعی شده‌اند که نه تنها دلیلی از متن دین، برای عزاداری وجود ندارد، بلکه برگزاری این مراسم، مخالف قضا و قدر الهی بوده، جامعه را از شادی و نشاط دور می‌سازد و موجب گسترش افسردگی در آن می‌شود.نوشته‌ی حاضر، با بهره‌گیری از دانش روان‌شناسی، به تجزیه و تحلیل واقع‌گرایانه از عزاداری می‌پردازد تا شبهه‌ی یاد شده را از دیدگاه این دانش،

ارزیابی کند؛ هم چنین درصدد اثبات این فرضیه است که نه تنها عزاداری، مخالف با قرآن و تعالیم دینی نیست، بلکه مطابق سنت و سیره‌ی معصومان علیهم‌السلام است و از دیدگاه روان‌شناسانه، یکی از هنجارهای بسیار مناسب یک جامعه‌ی مطلوب انسانی است.در پایان، توضیح این نکته ضروری است که با توجه به فرصت کم و بی‌سابقه بودن این موضوع، در پژوهش‌های قرآنی و نیز تأکید بر شناخت دقیق و بهتر چگونگی تأثیر مثبت عزاداری دینی، بر جوامع انسانی، ناچار محقق محترم، پژوهش را از مقدمات بعید آغاز کرده، در موارد مناسب، از استناد به آیات قرآنی غافل نمانده است که می‌توان آن را آغاز خوبی برای ورود به مباحث قرآنی تلقی کرد، اگرچه لازم است متخصصان فن، به مطالعات گسترده‌تری در این‌باره بپردازند.به هر حال، با توجه به اهمیت مسئله و نیز ضرورت گشودن فصل‌های نو و تازه در پژوهش‌های قرآنی، به این اندازه از طرح بحث اکتفا می‌شود تا در آینده‌ای نزدیک، بستر گسترش تحقیقات دامنه‌دار، به وسیله‌ی محققان و قرآن پژوهان کشور فراهم شود.مرکز فرهنگ و معارف قرآن

مقدمه

مدت‌ها است در نظر داشته‌ام که تحلیلی روان شناختی [۱] از مراسم مذهبی [۲] شیعه بنویسم؛ اما اکنون از یک‌سو، مناسبت نام‌گذاری سال جاری، به نام مبارک امام حسین علیه‌السلام و از سوی دیگر، فرصت ناکافی برای آن تفصیل، تشویقی شد تا در حد یک مقاله، درباره‌ی عزاداری و عزت و افتخار حسینی، مطالبی را بنویسم.تحلیل روان‌شناختی، مشتمل است بر توصیف [۳] ، تبیین [۴] ، پیش‌بینی [۵] و تغییر و اصلاح [۶] ؛ آن هم در سه بعد شناختی [۷] ، عاطفی [۸] ، و رفتاری [۹] .اگر بررسی‌های چهارگانه در ابعاد سه گانه ضرب شود، گستره‌ی کار معلوم می‌شود و اگر این بررسی‌ها، بخواهد درباره‌ی همه‌ی مراسم مذهبی شیعه (اعم از فردی یا جمعی مقطعی یا همیشگی، شادی یا سوگواری و...)، انجام شود، معلوم است که چه اندازه فرصت و تلاش می‌طلبد. بر این اساس، تحلیل روان‌شناختی را به «نگاهی روانشناختی» و مراسم مذهبی شیعه را به «مراسم عزاداری حسینی علیه‌السلام»، تغییر دادم تا عذر تقصیری باشد نزد آنان که بیش از این را می‌طلبند.در این مختصر، نخست، توضیحی درباره‌ی «عزاداری و سوگ [۱۰] واقعی» و «مراسم عزاداری» [۱۱] ، و تفاوت آن‌دو با هم ارائه شود. پس از آن از دیدگاه یک روان‌شناس اجتماعی [۱۲] ، آن مراسم را یک گروه اجتماعی [۱۳] ، تلقی کرده، به آثار و پیامدهای آن می‌نگریم و سپس به هیجان‌های روانی ناشی از عزاداری، مانند غم و اندوه [۱۴] ، افسردگی [۱۵] ، شادی [۱۶] ، عزت نفس [۱۷] و... خواهیم پرداخت. سرانجام، از دیدگاه متون دینی، به بررسی این مراسم خواهیم پرداخت (البته مناسب‌تر این است که از باب تیمن و تبرک و اولویت تشریفی، بحث را با متون دینی، به ویژه قرآن آغاز کنیم؛ اما از آن‌جا که اولا، مفاهیم عزاداری و سوگ، مفاهیم شرعی و قرآنی نیستند، بلکه بیش‌تر، فرهنگی و اجتماعی‌اند و ثانیا، شبهه‌ها و اشکالهایی که متوجه آنها شده است، با زبان علمی و اجتماعی است، نه قرآنی، از این‌رو، ترجیح داده شد که با آن مباحث، آغاز شود). پس از مباحث دینی، نگاهی بسیار مختصر نیز به آسیب‌شناسی مراسم عزاداری خواهیم کرد.

عزاداری چیست

عزاداری در عرف عام، به دو معنا به کار می‌رود:الف) داغ‌دیدگی و عزاداری شخصی و بالفعلب) مراسم عزاداری که به صورت سنتی، برای بزرگان دینی و دیگران برگزار می‌شود.این دو معنا، از دیدگاه روان‌شناسی، کاملا متفاوتند. داغ‌دیدگی واقعی، امری است غیر اختیاری. افراد داغدار از مدار زندگی عادی خارج می‌شوند و باید به تدریج به زندگی عادی برگردند؛ امام مراسم عزاداری، کاملا اختیاری و برنامه‌ریزی شده است و بخشی از برنامه‌های زندگی عادی افراد محسوب می‌شود. داغ‌داری حالتی روانی و درونی است؛ ولی مراسم عزاداری، معمولا به صورت اجتماعی صورت می‌گیرد. برای عادی شدن زندگی فرد داغ‌دار، عواملی به کمک می‌آیند، که از جمله‌ی آنها مراسم عزاداری است. داغ‌دیدگی ممکن است به صورت ناگهانی و بدون آمادگی باشد؛ مانند

این که عزیزی را در تصادف اتومبیل از دست بدهند و ممکن است با پیش‌بینی و آمادگی قبلی باشد؛ مانند این که عزیزی پس از یک دوره‌ی سخت بیماری، از دنیا برود. در هر دو صورت، داغدیدگی صدق می‌کند؛ اما آن که ناگهانی است، سخت‌تر است.داغدیدگی: [۱۸] فقدان‌های مختلف، بارهای داغدیدگی‌های متفاوتی دارند. [۱۹] مرگ همسر، از پر فشارترین وقایع زندگی است، هم برای زنان و هم برای مردان. برنل [۲۰] و برنل (۱۹۸۹)، بر اساس مصاحبه‌هایشان با بیش از صد خانواده‌ی داغدیده، راهنمایی‌های زیر را به فرد داغدیده ارائه کردند.۱. حداقل تا شش ماه از گرفتن تصمیمات ناگهانی، پس از فقدان، خودداری کنند. (مانند خرید و فروش خانه و وسایل آن، تغییر شغل و ازدواج مجدد).۲. فرد داغدیده باید اطمینان داشته باشد که تجربه‌ی فقدان، مراحلی دارد و طی خواهد شد.۳. در حالت‌های خیلی شدید روحی، در روزهای نخستین، استفاده از آرام‌بخش‌های ضعیف، هنگام خواب اشکال ندارد.۴. توسط یک مشاور، در یک فضای هم‌دلانه، فرایند مرگ، برای داغدیده، بیان شود.۵. در مواردی که لازم است، از مددکار اجتماعی استفاده شود؛ مانند مردی که همسر خود را از دست داده است و فرزند خردسال دارد.فقدان والدین و فرزندان: این نیز از سوگ‌های شدید است، به ویژه برای مادران. پدر زودتر به زندگی عادی برمی‌گردد؛ اما مادر چه بسا از پدر متعجب می‌شود که چه زود، رفتار او عادی شده است. در این موقعیت، پدر باید بسیار به وضعیت مادر توجه و او را حمایت کند.در سوگ فرزند، نکته‌ی مهم این است که روابط والدین، خدشه‌دار و ناسالم نشود. والدین سعی کنند یک‌دیگر را درک و حمایت کنند، فهم و تبیین خوبی از مرگ داشته باشند، فلسفه‌ی منسجمی از زندگی داشته باشند و از اعتقادات ایمانی خود بهره بگیرند. متخصصان داغدیدگی می‌گویند: فرد، با فقدان والدین، گذشته را، و با فقدان همسر، حال را و با فقدان فرزند، آینده را از دست می‌دهند (برنل و برنل، ۱۹۸۹).در هر صورت، فرد داغدیده، فشارهای بسیاری را تحمل می‌کند. لایندمن [۲۱] (۱۹۴۴) در مطالعات روان‌پزشکی خود، ۱۰۱ فرد داغدیده را مورد مطالعه قرار داد.او واکنش‌هایی، مانند گریستن [۲۲]، اضطراب [۲۳]، بی‌قراری [۲۴]، بی‌خوابی [۲۵] و بی‌اشتهایی [۲۶] را گزارش کرد. کوبلر راس (۱۹۸۱) [۲۷] میگوید: همه به عزا و فقدان، واکنش نشان می‌دهند؛ اما هر کس به شیوه‌ی خاص خود.در مجموع، آثار داغدیدگی را در سه بعد فیزیکی [۲۸]، روان‌شناختی [۲۹] و جامعه‌شناختی [۳۰] می‌توان بررسی کرد. در بعد فیزیکی، اثراتی مانند بیماری‌های جسمانی، تشدید علایم بیماری‌های قبلی، ایجاد شکایات جدید و افزایش مراجعه به پزشک، در خور توجه است. در مطالعه‌ای که هلسینگ (۱۹۸۲) و برنل وبرنل (۱۹۸۹)، در دو گروه مردان همسر از دست داده، انجام دادند، نتیجه گرفتند که مرگ و میر در والدین داغدار، ۳۴/۳ درصد بیش‌تر از والدین دیگر بود. برنل وبرنل (۱۹۸۹)، اثراتی مانند احساس گرفتگی شانه‌ها، ضعف ماهیچه‌ها، گرفتگی گلو (بغض)، خشکی دهان، فقدان انرژی، تنگی نفس و آه کشیدن را مشاهده کردند.آثار روان‌شناختی، به متغیرهای بسیاری ارتباط دارد؛ مانند سن، جنس، سلامت جسمانی قبلی، سازگاری قبلی، متغیرهای شخصیتی فرد، عوامل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، نوع رابطه‌ی داغدیده و متوفا، چگونگی فوت، سابقه‌ی متوفا و سابقه‌ی داغدار در اموری مانند مواد مخدر، مشروبات الکلی، سیگار و... پاکز (۱۹۸۳) در مطالعه‌ای به دست آورد که اگر افراد داغدیده، گرفتار مشکلات شدید روان‌پزشکی شوند، در سال اول خواهند شد، نه بعد از آن؛ اما در هر صورت، افراد، کم و بیش گرفتار ناباوری، گیجی، دل‌مشغولی با افکاری درباره‌ی متوفا، توهمات بینایی، شنوایی و...، انکار، غم، افسردگی، احساس گناه، خشم و اضطراب می‌شوند.آثار اجتماعی داغدیدگی، بویژه در بین زنان بیوه، بسیار است. رفت و آمدها تغییر می‌کند، نگاه‌ها عوض می‌شود، اموری مانند فقدان شغل، تعارضات خانوادگی و بازنشستگی نیز، در این جهت ایفای نقش می‌کنند.فرد داغدیده، در یک مرگ طبیعی، چهار مرحله را طی می‌کند:۱. پذیرش واقعیت فقدان: [۳۱] گاهی فرد داغدیده، آن‌چنان ضربه‌ی روحی می‌بینند که فقدان را انکار می‌کند و می‌گوید او نمرده است. گاهی افراد گرفتار فراموشی می‌شوند. وردن (۱۹۸۲) نقل می‌کند که فردی در دوازده سالگی، پدرش را از دست داد و برای سالیان متمادی، همه چیز را درباره‌ی پدرش فراموش کرد، حتی صورت پدرش را نیز به خاطر نمی‌آورد.۲. تجربه‌ی دردناکی فقدان: [۳۲] این تجربه، جزئی از فرایند عزا است و بدون آن، فرایند

عزا، به گونه‌ی سالم طی نمی‌شود. در این مرحله، جامعه نقش مهمی بر عهـده دارد. بالبی (۱۹۸۰) [۳۳] می گوید: اگر کسی از این مرحله امتناع کنـد، دیری نمی‌پایـد که غالبا به درجاتی از افسردگی دچار می‌شود.۳. سازگاری با شرایط جدیـد: این مرحله هم، به ویژه برای زنان بیوه مشکل است. مـدت‌ها طول می‌کشد که دریابند چگونه زندگی کنند و چگونه جای خالی نقش‌های متوفا را پر کنند.۴. سرمایه‌گذاری در ارتباطات جدیـد: بایـد انرژی عاطفی فرد داغدیـده، بر ارتباطات جدید متمرکز شود. به اصطلاح عامیانه، باید از فرد متوفا دل بکند و به زنده‌ها دل بسپارد. برای عده‌ای، این امر، بسیار سخت است. گروهی می‌پندارند که این، بی‌اعتنایی به متوفا است. بعضـی از افراد می‌پندارنـد که اگر مثلا دوباره ازدواج کننـد، فرزنـدانشان دچار تعارض خواهند شد. برای ایجاد رابطه‌ی جدیـد، در سطح ازدواج مجـدد، حدود یک تا دو سال وقت لازم است.مراسم عزاداری: عزاداری در متون اسلامی، یک اصطلاح شرعی نیست، بلکه مسلمانان آن را به کار برده‌اند. لذا از این‌رو، باید در فرهنگ لغات، به دنبال کاربردهای آن گشت. عزا به معنای شکیبایی در ماتم و به معنای سوگ و مصیبت آمـده است. [۳۴] «عزی» از بـاب تفعیل به کار رفته است. «تعزیه الرجل» یعنی تسلی دادن و توصیه به صبر کردن. «عزی بعضـهم بعضا»، یعنی یکـدیگر را توصیه به صبر کردند. «احسن الله عزاک»، یعنی خداوند به تو صبر و نیکی عطا کنـد. [۳۵] .همان‌گونه که از معنای لغوی به دست می‌آیـد، عزاداری، در اصل برای تسلی دادن به داغدیـده است. برای آرامش‌بخشـی بـه داغدیـده از عوامـل متعـددی می‌تـوان سـود جسـت؛ از جملـه:۱. هنجارهـای اجتمـاعی و همدردی‌هـا.۲. همسان‌سازی با بزرگان دینی و تاریخی مورد علاقه‌ی مردم.۳. تفکر منطقی بر این نکته که لاجرم باید به زندگی عادی باز گردیم و نمی‌تـوان زنـدگی را تعطیـل کرد.۴. گریـه کردن و برون‌ریزی عـاطفی.۵. ذکر کردن غـم و غصه‌هـا بـا دیگران (راه دیگری از برون‌ریزی).۶. خواندن اشعار غمناک و معنادار.۷. اعتقـاد به معـاد و یادآوری آن.نکته‌ی در خور توجه، این است که همه‌ی عوامل هفت‌گـانه، در ضـمن مراسم عزاداری و بـا کمـک دیگران، برای فرد داغدیـده حاصـل می‌شـود. در قـالب دیـد و بازدیـدها، اظهـار همدردی‌هـا، شـرکت در مراسم و ادای احترام به متوفا و بازمانـدگان، مـداحی کردن از بزرگان دینی و ذکر مصایب آنان، خوانـدن قرآن و آیـات منـاسب و تسلی‌بخش، ایراد سـخنرانی‌های مناسب با موقعیت و شـرایط و ارائه‌ی شـناخت لازم برای داغدیـده و دیگر مخاطبان، همه و همه، در ضمن مراسم عزاداری به دست می‌آید. جالب‌تر این که بسیاری از اینها، اختصاص به مراسم جمعی دارد و در تنهایی و نشست‌های خانوادگی حاصل نمی‌شود.در جوامع مختلف، شیوه‌های نسبتا مشابهی برای این مراسم وجود داشته و دارد. مراسم عزداری و ختم در سه روز اول، هفتم، چهلم و گـاه سالگرد (در جامعه‌ی ما)، به سازگاری داغدیـده با شـرایط جدیـد کمک می‌کنـد. بـا گرفتن مراسم سـالگرد، به بازمانـدگان کمـک می‌شود که ضـمن گرامی داشت یـاد متوفا، که آن را به خاطرات عزیز و تکرارنشدنی تبدیل کنند. به طور کلی، دو عامل «فراموشی» و «گذشت زمان»، از جمله‌ی عوامل سازگاری هستند.در دیگر ادیان نیز چنین هنجارها و مراسـمی وجود دارد؛ مانند مراسم یادآوری از مصـلوب شدن حضـرت عیسی، در دین مسیحیت. در فرهنگ ایرانی پیش از اسـلام نیز «خون سیاوش» و «مرگ سهراب»، اگرچه به نوعی افسانه می‌ماند، ولی در کاهش غم و غصه‌های داغداران، ایفای نقش می‌کرده است. تیشه بر سـر زدن فرهـاد، بیابـان‌گردی مجنون، ناکـامی ذلیخا، صبر یعقوب در غم فرزنـدش یوسف، بردار رفتن حلاج و...، همه و همه، عناصری نمادین از غم و اندوه برای درک این معنا و کنار آمدن با غم است.

مراسم عزاداری یک گروه اجتماعی

انسـان موجودی است اجتماعی و بخش بزرگی از زنـدگی خود را در گروه ها می‌گذارنـد. گروه‌های خانواده، مـدرسه، هم‌بازی‌ها، همسالان، همکاران، گروه‌های مـذهبی، سیاسـی، اجتماعی و...، از گروه‌هایی هسـتند که ما معمولا بخش درخور توجهی از زنـدگی خـود را بـا آنهـا می‌گـذرانیم. گروه‌هـای مـذهبی نیز در همین ردیفنـد و می‌تـوان آنهـا را به عنوان یـک گروه، بررسـی کرد. گروه، متشکل از دو یا چند نفر است که با هم تعامل دارند، در اهدافی مشترکند، روابط پایداری با هم دارند، به گونه‌ای به هم وابسته‌اند و

خـود را عضـوی از گروه تلقی می‌کننـد (بـارون [۳۶] و بـایرون (۱۹۹۷) [۳۷] .گروه، بـا این تعریـف و ویژگی‌هـایی که بیـان شـد، کارکردهای روان‌شناختی [۳۸] متعددی دارد. بعضـی از آن کارکردها عبارتند از:۱. بخشـی از نیاز روانی ما به تعلق داشـتن [۳۹] را برآورده می‌سازد.۲. با راحتی بیش‌تری به اهـداف مشترک می‌رسـیم.۳. دانش و اطلاعـاتی بـه دسـت می‌آوریم که در بیرون گروه، برایمـان ممکن نیست.۴. در برابر دشـمن مشـترک، احسـاس امنیـت [۴۰] بیشتری ایجـاد می‌شود.۵. بـاعث اسـتحکام و تثبیت هویت اجتماعی [۴۱] ما می‌شود.۶. در ایجـاد و تغییر احساسات و عواطف، باعث تسـهیل اجتماعی [۴۲] ما می‌شود.۷. ویژگی جمعی بودن بعضی برنامه‌ها، باعث استمرار آنها می‌شود.۸. به اعتماد نفس [۴۳] بیشتر فرد کمک می‌کند.۹. به افراد، به ویژه کودکان، در فرایند اجتماعی شدن [۴۴] کمک می‌کند.۱۰. فواید جانبی‌اش آن، مانند مشاوره، دوست‌یابی، شغل‌یابی، قرض‌الحسنه و دید و بازدیدها به هنگـام بیمـاری و مشـکلات، نیز از طریق گروه‌های مـذهبی حاصل می‌شود.۱۱. هنجارهـای گروه [۴۵] (خوب یا بـد)، معمولا مورد پذیرش همه‌ی اعضاء قرار می‌گیرد (افراد به علت اهمیتی که برای گروه قائلند، از اختلاف‌های کوچک می‌گذرند و گاهی در واقع، تغییر نگرش [۴۶] می‌دهند.۱۲. این گروه‌هـا می‌تواننـد آغاز و مبانی باشـند برای شـروع و شـکل‌دهی کارهای تشـکیلاتی آشـکار و مخفی و انجـام دادن کارهـای فرهنگی، اجتماعی، سیاسـی و گاهی نظامی. انواع مختلفی از شـبکه‌های ارتباطی [۴۷] ، خطی [۴۸] ، حلقوی [۴۹] ، چرخی [۵۰] و...، ممکن است از طریق گروه‌های اجتماعی شکل بگیرد. [۵۱] یکی از نمونه‌های این حرکت، اقدامات سید جمال الدین اسد آبادی بود. او از مراسم ساده‌ی مذهبی شـروع کرد و سرانجام، تشکیلاتی را شکل داد که حکومت مصر ناچار به اخراج ایشـان از آن کشور شـد.همه‌ی کارکردهـایی که ای گروه‌هـای اجتمـاعی بیـان شـد، در گروه‌های مـذهبی نیز وجود دارد. مراسـم عزاداری، یـک گروه بـه تمـام معنـا اسـت و بر روان‌شـناسان اجتمـاعی است که به تفصـیل، آن را بررسـی کننـد. بسـیاری از هـدایت‌های فرزندان خردسال و نوجوان، در قالب همین گروه‌ها شـکل می‌گیرد. کسـی که عضو این هیأت‌ها می‌شود، تا آخر عمر، خـاطرات هیـأت و بچه‌های هیئت را با خود دارد، نگرش‌هایش تحت تأثیر آن روابط است، احساسات و عواطف او جهت می‌گیرد و همان‌گونه باقی می‌ماند.درباره‌ی گروه‌های مذهبی و مراسم عزاداری، سخن بسیار است؛ ولی برای اجتناب از تفصیل، به توضیح آن نمی‌پردازیم. امـا بسـیاری از آن کارکردهـا را در قـالب یک حـدیث، در سـخنان امام علی علیه‌السـلام می‌خوانیم: [۵۲] آن حضرت می‌فرمایـد:هرگاه کسـی به مسـجد رفت و آمـد کند، یکی از بهره‌های هشت‌گانه را نصیب خود خواهد کرد.۱. یـافتن برادر دینی و دوستی که در مسیر الهی با او همراه باشد.۲. علمی جدید بر علوم او اضافه خواهد شد.۳. نشانه‌ای از نشانه‌ها و آیات محکم الهی بر او روشن خواهـد شد.۴. رحمت مورد انتظـارش را از خـدا دریافت خواهـد کرد.۵. سـخنی را می‌شـنود که موجب هـدایت او به راه راست خواهد شد.۷. گناهی را از خوف الهی ترک می‌کند.۸. حجب و حیای او پیش دیگران، او را از گناه باز خواهد داشت.

هیجان‌های روانی ناشی از عزاداری

بیش‌ترین و مهم‌ترین تأثیری که مراسم عزاداری بر شرکت کنندگان دارد، تأثیرات روانی [۵۳] است و بیش‌تر شرکت‌گان نیز در پی همین نوع تأثیرات هستند. احساس لذتی خاص به آنان دست می‌دهد، آرامشی می‌یابند که در کم‌تر مجلسی و گروهی از نوعدیگر، حاصـل می‌شود. چهره‌ی افراد عزادار، در مجـالس عزاداری، غم‌بار می‌شود، گریه می‌کننـد یا حالت گریه به خود می‌گیرنـد، اما این غم، از نوعی دیگر و متفـاوت بـا غم و غصه‌هـای زنـدگی روزمره است. غم معنویت است، غم آخرت است، غم مظلومیت مظلومـان است، غمی است که منشأ حرکت است و کنش‌وری اجتمـاعی [۵۴] افراد را افزایش می‌دهـد، نه کـاهش، عاملی نابه‌هنجار [۵۵] در زندگی افراد نمی‌شود، بلکه در مواردی نقش درمانی [۵۶] ایفا می‌کند و برای زندگی نشاط می‌آفریند.بدیهی است کسانی که خود به صورت مسـتمر یا مقطعی، در زمان‌های خاصی از سال، در این گروه‌ها و مراسم شرکت می‌کنند و بیش‌تر مردم مذهبی (شیعه)، با این مراسم موافق هسـتند و آن را می‌پسـندند و از آن استقبال می‌کنند.افرادی نیز هستند که با عزاداری مخالفند و برای این مخالفت،

استدلال‌هایی نیز دارند. در این‌جا بعضی از دلیل‌های آن را می‌آوریم:۱. ما دلیلی از متن دین، برای عزاداری نداریم و این، نوعی بدعت محسوب می‌شود.۲. بر فرض این که دلایلی کلی و عام بر جواز عزاداری داشته باشیم، اما چه لزومی دارد که برای کسانی عزاداری کنیم که قرن‌ها پیش شهید شده، به مقام والایی رسیده‌اند؟۳. عزاداری کردن، مخالفت با قضا و قدر الهی است. ما باید بپذیریم و تسلیم باشیم. [۵۷] .۴. گاهی در عزاداری‌ها، کارهای خلاف شرع و غیر اخلاقی رخ می‌دهد؛ مانند اضرار به نفس، یقه پاره کردن، صورت‌ها را خونی کردن، پریشان کردن مو و بلند گریه کردن، که در برخی از روایات، از آنها منع شده است.۵. عزاداری و ازدیاد این مراسم در طول سال، به مناسبت‌های مختلف، باعث شده است که جامعه از شادی‌ها به دور باشد و بیش‌تر احساس غمگینی کند و در نتیجه، باعث افزایش افسردگی در جامعه بشود. این اشکال، گاهی از زبان و قلم بعضی از صاحب‌نظران روان‌شناسی، در کلاس‌های درس و در مقالات نیز مطرح شده است.ما با بررسی مختصری که درباره‌ی بعضی هیجان‌های روانی، مانند اندوه و گریه،شادی و خنده، افسردگی و عزت نفس و تأثیر مراسم عزاداری بر روی آنها، انجام می‌دهیم، در باب اشکالات روان‌شناختی مطرح شده است، اظهار نظر خواهیم کرد درباره‌ی مورد اشکال‌های دینی مطرح شده، موضع می‌گیریم.مراسم عزاداری و گریه: گریه یک ظاهر دارد و یک باطن: ظاهر آن، امری فیزیولوژیک [۵۸] است، باید تأثیرات روانی [۵۹] ، از طریق محرک‌های بیرونی [۶۰] یا درونی [۶۱] مانند تفکر، شکل بگیرد. سپس این تأثیرات، وارد چرخه فیزیولوژی مغز و اعصاب بشود، بخش خاصی از مغز فعال شده، غدد اشکی چشم را فرمان فعالیت بدهد و در نهایت، قطرات اشک جریان یابند، که ما آن را گریه می‌نامیم.این مطلب که بعضی اشک فراوان دارند و بعضی غدد اشکی کم‌اشک و خشک دارند، گویای مطلبی قطعی درباره‌ی باطن گریه نیست؛ یعنی ممکن است دو نفر از نظر تأثیرات روانی، به شدت متأثر شوند، اما یک نفر، اشک فراوان بریزد و دیگری اشک کم‌تر. البته اگر در موردی، از سلامت فیزیولوژیک و پراشک بودن چشم کسی، اطمینان داشته باشیم و او در موقعیتی خاص، گریه نکند، می‌توان نتیجه گرفت که او تأثیر روانی پیدا نکرده است. خلاصه، در شرایط به هنجار و سلامت فرد، گریه سوپاپ تأثیرات درونی است و به حسب تنوع تأثیرات درونی، گریه هم متنوع می‌شود. از دیدگاه عرفا، زیباترین جلوه تزلل، گریه است. علامه جعفری رحمه‌الله انواعی از گریه را بیان می‌کند. [۶۲] .باطن گریه، همان تأثیرات درونی است. نگاه روان‌شناختی و داوری ما درباره‌ی پیامدهای گریه نیز دائر مدار همان تأثیرات عاطفی است. اگر در روایات آمده است که گریه کردن و گریاندن و حالت گریه به خود گرفتن، در مراسم عزای حسینی، منشأ اثر دنیوی و اخروی است، به تأثیرات درونی نظر داد و الا می‌شود به صورت مصنوعی و یا با مواد شیمیایی، چشمانی گریان داشت. ما در این جستار، باطن گریه را به چهار نوع تقسیم می‌کنیم، [۶۳] که فقط یک نوع آن، معطوف به خود و نیازهای سرکوب شده خود است و می‌توان با افسردگی، هم‌بستگی مثبت داشته باشد و کنش‌وری اجتماعی فرد را مختل کند؛ اما سه نوع دیگر، امیدبخش است و حرکت‌آفرین و رابطه‌ی معکوس با افسردگی دارد. نوع اول، ناشی از مرگ واقعی است؛ اما سه نوع دیگر، سوگ واقعی نیستند، اگر چه در مراسم سوگواری حاصل می‌شوند.الف) گریه‌ی ناشی از علاقه‌ی طبیعی انسان به خود و متعلقات خود: این گریه، به هنگام غم و مصیبت و داغ‌دیدگی حاصل می‌شود، اختیاری نیست و معمولا بی‌اراده، اشک جاری می‌شود. تأثیرات فرد، ناظر به گذشته است، مصیبتی رخ داده و اثراتی گذاشته است و اکنون به اصطلاح عامیانه، عقده‌ها گشوده می‌شود و اشک می‌ریزد. این گریه، به اصطلاح نظریه عمومی سیستم‌ها [۶۴] ، مربوط به اکولوژی حفظ و نگهداری [۶۵] است و به اصطلاح روان‌شناسان و روان‌درمان‌گران [۶۶] ،تخلیه‌ی روانی - هیجانی [۶۷] است. این گریه، به خود فرد و نیازهای سرکوفته [۶۸] شده او بر می‌گردد.اگرچه سه نوع دیگر گریه هم، در واقع، تخلیه هیجانی است، ولی به اکولوژی متعالی [۶۹] فرد مربوط است. انسان می‌خواهد در اوج کمال باشد، اما نیست. این را درک می‌کند و هیجانی می‌شود. می‌خواهد ستمی در بین نباشد، اما هست. آن را می‌بیند و متأثر می‌شود. این تأثر، مربوط به خودش ظلم نشده است، بلکه بر دیگران شده است. یا در نوع دیگری از گریه، انسان باید با یادآوری رحمت‌های الهی و برکات و نعماتی که در اختیار بشر قرار داده است، هیجانی می‌شود.

این هیجان، از جنس غم و اندوه نیست، بلکه از جنس شوق و شادی است؛ اما گروهی باعث جریان اشک می‌شود.ب) گریه‌ای که ریشه در اعتقادات دارد: مانند آن‌چه در حال مناجات حاصل می‌شود. انسان خود را در محضر خدا می‌یابد و رفتار و کردار خود را ضبط شده می‌داند و خود را گناه‌کار و...؛ مثلاً دعای امام سجاد علیه‌السلام در وداع با ماه رمضان و یادآوری رحمت‌های خداوندی، از این نوع است. این نوع گریه، ناظر به آینده و حال است و آن‌چه روی خواهد داد. این‌که امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: «محبوب‌ترین قطره نزد خداوند متعال، قطره‌ی اشکی است که مخلصانه، در تاریکی شب و از ترس خدا ریخته شود»، [۷۰] ریشه در اعتقادات دارد و مربوط به ترس‌های دنیایی و زندگی روزمره نیست. بیش‌تر گریه‌ها در مناجات‌های امامان معصوم علیهم السلام از این نوع است.ج) گریه‌ای که از فضیلت‌طلبی و کمال‌خواهی ناشی می‌شود: مانند گریه‌ای که در فقدان معلم و مربی اخلاق و پیامبر و امام و... رخ می‌دهد. این گریه، از این روی است که ما در عمق وجودمان، کمال و رشد را تحسین می‌کنیم و از بودن آن کمالات، ذوق زده می‌شویم و از فقدان آنها ناراحت. گاهی در مراسم عزاداری، گریه‌هایی از این نوع نیز وجود دارد؛ مثلا درباره‌ی شجاعت و وفاداری حضرت عباس علیه‌السلام به امام حسین علیه‌السلام، سخن گفته می‌شود و ما با شنیدن آن، اشک می‌ریزیم. پس از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله، امایمن گریه می‌کرد، خلیفه دوم از او پرسید: چرا گریه می‌کنی، مگر نه اینکه رسول‌خدا در پیشگاه خداوند است؟ امایمن پاسخ داد: گریه من به خاطر آن است که دست ما از اخبار آسمان و وحی کوتاه شده است. [۷۱] .د) گریه بر مظلوم: مانند گریه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بر امام علی علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام، پیش از شهادت آنان و مانند گریه و عزاداری مسلمانان، در شهادت‌های ائمه دین، که به صورت مظلومانه شهید شدند و مانند گریه به هنگام روضه‌خوانی حضرت رقیه، و حضرت علی‌اکبر، حضرت فاطمه و دیگر مصایب اهل بیت و.گاهی نوعی دیگر از گریه را نیز تحت عنوان «گریه‌ی سیاسی» نام می‌برند.امام خمینی رحمه‌الله می‌فرماید:زنده نگه‌داشتن عاشورا، یک مسئله بسیار مهم سیاسی - عبادی است. عزاداری کردن برای شهیدی که همه چیز را در راه اسلام داده است، یک مسئله سیاسی است؛ [۷۲] امام در واقع، از دیدگاه روان‌شناسی، این گریه، نوعی مستقل نیست، بلکه به یکی از انواع مذکور بر می‌گردد و در اهداف سیاسی، جهت‌دهی می‌شود. این یکی از کاربردهای انواع گریه است.گریه در مراسم عزاداری، از هر کدام از انواع چهارگانه که باشد، کارکردهایی دارد:الف) در هر صورت، نوعی تخلیه‌ی هیجانی است و آرامشی را به دنبال دارد و باعث جلای قلب می‌شود. این نکته، بسیار مهم و ارزشمند است.ب) هیجان‌ها و تأثیرات روانی، در بعد شناختی [۷۳] اثر گذاشته، کنجکاوی و در نهایت، شناخت فرد، درباره‌ی موضوع مورد نظر را تقویت می‌کند.ج) با تقویت عواطف و شناخت‌ها، آمادگی رفتاری [۷۴] فرد، به تناسب آن شناخت‌ها و عواطف، بیش‌تر می‌شود و نگرش [۷۵] فرد به آن موضوع، تقویت می‌شود.د) باعث همانندسازی با افراد و موضوعات مورد علاقه می‌شود؛ مثلا کسی که در شنیدن شجاعت حضرت عباس، اشکی می‌ریزد، ناخودآگاه، در شجاعت، درحد توان خود، با آن‌حضرت همانندسازی می‌کند و.ه) همه‌ی انواع گریه‌ها می‌توانند جهت‌گیری‌های سیاسی، فرهنگی، دینی و... داشته باشند و از آنها حسن استفاده یا سوء استفاده بشود (توسط خود فرد یا اداره‌کنندگان مجالس عزاداری).و) علاقه و محبت فرد به موضوع مورد نظر، افزایش می‌یابد.مراسم عزاداری و شادی [۷۶] جامعه: شادی چیست؟ چه عواملی باعث شادی جامعه می‌شوند؟ مراسم عزاداری مذهبی، چه رابطه‌ای با شادی افراد و جامعه دارد؟برای شادی، تعاریف مختلفی ارائه شده است. ارسطو معتقد است که دست کم سه نوع شادی وجود دارد:الف) حالتی که همراه با لذت حاصل می‌شود.ب) حالتی که به دنبال عملکرد خوب، برای فرد حاصل می‌شود.ج) حالتی که بر اثر زندگی متفکرانه حاصل می‌شود.از دیدگاه ارسطو، نوع اول، سطح نازل و زودگذر شادی است. نوع دوم، سطح متوسط و میان مدت شادی و نوع سوم، سطح عالی و دراز مدت شادی است.فیلسوفانی مانند جان‌لاک [۷۷] و جرمی بنتام، [۷۸] گفته‌اند که شادی به تعداد لذات زندگی بستگی دارد.این تعاریف، منطبق با تعریف توده مردم از شادی نیست. از دیدگاه مردم، شادی یعنی انبساط خاطر. یک فرد ممکن است یک روز صبح شاد باشد و بعدازظهر غمگین، با شنیدن یک خبر،

شاد شود و با خبری دیگر، غمگین. در بعضی از کتاب‌ها، انگیزش [۷۹] و هیجان [۸۰] نیز همین گونه تعریف شده است. [۸۱] بر این اساس، حتی اگر با مصرف دارو و هم، انبساط خاطری حاصل شود، نام آن شادی است.وقتی ما از شادی اجتماعی سخن می‌گوییم، نه آن شادی سطح اعلای ارسطویی را در نظر داریم و نه شادی زودگذر و مبتذلی که حتی با مصرف دارو ممکن است حاصل شود. پس شادی مورد نظر چیست؟ امروزه از دیدگاه روان‌شناسی اجتماعی، شادی برابر است با حاصل جمع رضایت و سطح لذت. [۸۲] .این تعریف، با تصور توده‌ی مردم از شادی نیز منطبق است.بر اساس این تعریف، شادی هم با فعالیت یا موضوع لذت‌آفرین بالفعل مرتبط است، که با مؤلفه‌ی سطح لذت، آن را بیان کردیم و هم با وضعیت روانی فرد، که ناشی از تجربه‌ها، [۸۳] انتظارات [۸۴] و آرزوها [۸۵] و... است، ارتباط مستقیم دارد، که آن را با مؤلفه‌ی رضایت بیان کردیم و هر دو مؤلفه، اموری غیر ثابت و غیر مطلق هستند.بدین ترتیب، دانسته می‌شود که برای بالا بردن سطح شادی در فرد و جامعه، باید به آن دو مؤلفه (سطح لذت و رضایت) توجه کرده، و آنها را تقویت کنیم و این دو مؤلفه، از مراسم عزاداری، اثر منفی نمی‌پذیرند. این‌گونه نیست که مراسم عزاداری، با سطح لذت و سطح رضایت افراد، هم بستگی منفی داشته باشند، بلکه شواهدی بر هم‌بستگی مثبت وجود دارد.قطعا کسانی که با علاقه و انتخاب خود، به مراسم عزاداری می‌روند، از آن لذت می‌برند و احساس رضایت می‌کنند. کسانی که نگران آمار بالای افسردگان در جامعه هستند و جامعه را غمگین می‌یابند، از دیدگاه روان‌شناسی باید به دنبال فریضه‌های دیگری باشند، فرضیه‌هایی مانند پیامدهای جنگ تحمیلی، محاصره اقتصادی، عدم توسعه‌ی علمی و فرهنگی و سیاسی و اخلاقی و... اگر جامعه غمگین است، باید به صورت علمی تلاش کرد و نتیجه گرفت و سخن گفت نه این که از روی حدس و گمان، فرضیه اثبات نشده‌ای را مطلبی علمی معرفی و با عناوین روان‌شناسی، در مطبوعات مطرح کرد، به ویژه آن‌گاه که به مقدسات مردم نیز مرتبط باشد.عده‌ای از روان‌شناسان، از جمله، روان‌شناس آمریکایی، مایکل فوردیس، [۸۶] ، برنامه‌ای برای افزایش شادی تهیه کردند. به نظر فوردیس، بهترین راه این است که افراد، خود برای شاد بودن اقدام کنند. او یک برنامه چهارده عنصری تهیه و ارائه کرد که به اختصار در زیر می‌آید.۱. خود را مشغول نگه دارید و فعال‌تر باشید.۲. وقت بیش‌تری را به روابط اجتماعی اختصاص دهید.۳. در کارهای با معنا شرکت کنید.۴. امور زندگی را به بهترین روش، طرح‌ریزی و سازمان‌دهی کنید.۵. حتی‌المقدور از نگرانی دست بردارید.۶. سطح انتظارات و آرزوهایتان را پایین بیاورید.۷. تفکر مثبت و خوش‌بینانه را در خود بپرورانید.۸. در زمان حال زندگی کنید.۹. سعی کنید شخصیتی سالم داشته باشید.۱۰. برون‌گرا و اجتماعی باشید.۱۱. خودتان باشید.۱۲. احساسات منفی و مسائل منفی را بیرون ببرید.۱۳. با داشتن روابط نزدیک، خود را شاد کنید.۱۴. شادی را در درجه‌ی نخست اولویت قرار دهید.در یک بررسی، ۸۹٪ از شرکت کنندگان گفتند که این برنامه، به آنان کمک کرده است تا خلق غمگین خود را متوقف و با آن مقابله کنند یا آن را تأخیر اندازند. ۸۰٪ نشان دادند که این برنامه، سطح شادی‌شان را افزایش داده است، ۳۶٪ مدعی بودند که افزایش شادی آنها خیلی زیاد بوده است. [۸۷] .با توجه به این برنامه و دقت در کارکرد تک‌تک توصیه‌های آن، نیز می‌توان رابطه‌ی مراسم عزاداری و شادی را تشخیص داد. آیا در مراسم عزاداری، تعداد درخور توجهی از این توصیه‌ها اجرا نمی‌شود؟ افراد فعال‌تر نیستند؟ روابط اجتماعی‌شان بیش‌تر نمی‌شود؟ عزاداری کار بامعنایی نیست؟ سطح انتظارات و آرزوها را تعدیل نمی‌کند؟ تفکر خوش‌بینانه القا نمی‌کند؟ برون‌گرایی را رشد نمی‌دهد؟با اطلاعات دینی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی که به افراد می‌دهد، آنان را در زمان حال قرار نمی‌دهد.پاسخ همه این پرسش‌ها مثبت است و عزاداری در واقع، برای جامعه و افراد، شادی حقیقی می‌آفریند، نشاط و تحرک می‌آورد و... البته آسیب‌هایی نیز مراسم عزاداری را تهدید می‌کند که به آنها اشاره خواهیم کرد؛ اما آن آسیب‌ها از لوازم این مراسم نیست، بلکه اموری عارضی که باید زدوده شود.گفتنی است که بروز و ظهور شادی، فقط در قالب کلمات نیست، بلکه رفتارهای غیر کلامی [۸۸] ، مانند ابراز چهره‌ای [۸۹] ، ژست، وضعیت بدنی [۹۰] ، حرکات چشم و تن [۹۱] ، صدا [۹۲] ، نیز علایم بسیار خوبی برای شاد بودن یا نبودن هستند. گاهی امکان خلاف‌گویی از طریق زبان وجود دارد؛ اما رفتارهای غیر کلامی، معمولا

این گونه نیستند. زیگموند فروید [۹۳] شخص نیرنگ‌باز را این گونه توصیف می کند: «اگر لب‌هایش خاموش باشد، با انگشتانش حرف می‌زند، همه اعضای بدنش او را لو می‌دهند.» [۹۴] .مراسم عزاداری و افسردگی: تعریف مراسم عزاداری را دانستیم. اکنون ببینیم افسردگی چیست و چه رابطه‌ای بین این دو برقرار است؟ آیا این سخن که مراسم عزاداری، باعث افزایش افسردگی در جامعه شده است، وزنی علمی دارد یا نه؟ اختلالات افسردگی به سه دسته کلی تقسیم می‌شود.۱. اختلال افسردگی عمده. [۹۵] .۲. اختلال افسرده خویی. [۹۶] .۳. اختلال‌های افسردگی موردی، که در آن دو نوع جای نگرفته‌اند. [۹۷] .اختلال افسردگی عمده، شدیدترین نوع افسردگی است. بعضی از نشانه‌های آن عبارتند از:الف) احساس غمگینی یا پوچی، در بیش‌تر یا تقریبا تمام روز.ب) کاهش قابل ملاحظه علاقه یا لذت از تقریبا همه‌ی فعالیت‌ها در بیش‌تر روز.ج) کاهش قابل ملاحظه وزن بدن، بدون پرهیز یا رژیم غذایی (یا افزایش قابل ملاحظه وزن در عرض یک ماه).د) بی‌خوابی یا خواب‌زدگی، تقریبا در همه‌ی روز.ه) بی‌قراری یا کندی روانی – حرکتی، تقریبا در همه‌ی روز.و) خستگی یا از دست دادن انرژی، تقریبا در همه‌ی روز.ز) احساس بی‌ارزشی یا احساس گناه مفرط.ح) کاهش توانایی فکری یا تمرکزیابی یا بی‌تصمیمی همه روزه.ط) افکار مکرر و عودکننده درباره‌ی مرگ.اختلال افسرده‌خویی، نسبتا خفیف است و دارای نشانه‌های تشخیصی زیر است:الف) دو یا چند مورد نشانه‌های کم‌اشتهایی یا پراشتهایی، بی‌خوابی یا خواب‌زدگی، کمبود انرژی یا احساس خستگی، عزت نفس پایین، تمرکز ضعیف یا اشکال در تصمیم‌گیری و احساس درماندگی در فرد وجود داشته باشد.ب) این نشانه‌ها بیش‌تر روزها، به مدت دست کم دو سال گزارش شوند.ج) طی یک دوره دو ساله، شخص هرگز به مدت بیش از دو ماه، خالی از نشانه‌های بالا نباشد.د) در طی این دو سال، افسردگی عمده وجود نداشته باشد.ه) هرگز ملاک‌های اختلال ادواری خویی وجود نداشته باشد.و) این نشانه‌ها ناشی از اثرات فیزیولوژیک (مانند مصرف نا صحیح دارو و...) نباشد.ز) این نشانه‌ها موجب اختلال در کارکرد اجتماعی، شغلی و... شوند.افسردگی نوع سوم، مربوط به مواردی خاص است؛ مانند:الف) اختلال ملال پیش از قاعدگی.ب) اختلال افسردگی جزئی.ج) اختلال افسردگی، پس از روان‌پریشی ناشی از اسکیزوفرنی و....از بین این سه نوع افسردگی، نوع اول و سوم، مورد نظر کسانی که می گویند:مراسم عزاداری باعث افسردگی جامعه شده است، نیست؛ زیرا نوع اول، بسیار شدید و واضح البطلان است. نه جامعه‌ی ایران، دچار افسردگی عمده است و نه مراسم عزاداری، با ویژگی‌هایی که شناختیم، می‌تواند باعث افسردگی عمده جامعه شود. نوع سوم هم مراد نیست؛ زیرا که مربوط به مواردی خاص است که بعضی را نام بردیم. پس افسرده‌خویی مورد نظر است.اکنون ببینیم آیا مراسم عزاداری، نشانه‌های افسرده‌خویی را ایجاد می کند و باعث افزایش افسردگی در جامعه می‌شود؟ برای روشن شدن این مطلب، لازم است به عوامل افسرده‌خویی، از دیدگاه روان‌شناسی، توجه کنیم. برای افسرده‌خویی، سه عامل مهم را بر شمرده‌اند: [۹۸] زیستی، [۹۹] ، ارثی [۱۰۰] و هیجانی و محیطی. [۱۰۱] عوامل زیستی، به وضعیت مغز و کارکرد قسمت‌های مختلف آن، ناقل‌های عصبی [۱۰۲] انتقال عصبی، [۱۰۳] سیناپس‌ها [۱۰۴] و... اشاره دارد. بسیاری از نشانه‌های افسردگی، جایگاه خاصی را در مغز به خود اختصاص داده‌اند. تا کنون بیش از سی ناقل عصبی شناخته شده است؛ اما سه ناقل نوراپی نفرین، [۱۰۵] سروتونین [۱۰۶] و دوپامین، [۱۰۷] باعث بعضی از نشانه‌های افسردگی می‌شوند. عامل ارثی، سال‌ها است که مورد توجه قرار گرفته است و افسردگی را یک بیماری خانوادگی دانسته‌اند. و امروزه ژن و توارث را عامل مهمی برای افسردگی می‌دانند و به دنبال شناسایی ژن آن نیز هستند. بعضی از مطالعات آماری، خانوادگی و ارثی بودن افسردگی را تقویت کرده است.عوامل محیطی و هیجانی، همواره و پیش از عوامل زیستی و ارثی، مورد توجه روان‌شناسان و پزشکان بوده است. آنان می‌دانستند که رویدادهای محیطی می‌توانند ذهن و احساسات ناشی از آن را تحت تأثیر قرار دهند. روابط با دیگران، تربیت خانوادگی، فقدان‌ها و بحران‌ها، همه می‌توانند بر ذهن مؤثر باشند. به این ترتیب، افسردگی نیز می‌توانست تحت تأثیر عوامل محیطی قرار بگیرد؛ اما این دیدگاه، به تدریج دقیق‌تر شد. اکنون پژوهش گران معتقدند:۱. بعضی افراد، پس از رویدادهای استرس‌زای شدید، دچار افسردگی می‌شوند.۲. نمونه‌های فراوانی نیز بوده است که

بـدون هیـچ‌گونه استرس، دچار افسـردگی شده‌انـد. از این‌رو، بعضـی پژوهش‌گران بر این باورند که تجربه‌های استرس‌زای محیطی، فقط غیر مستقیم و فقط در کسانی که آمادگی زیستی و وراثتی دارند، باعث افسـردگی می‌شود و کسانی که آن زمینه‌ها را ندارند، استرس‌ها باعث افسـردگی نمی‌شود [۱۰۸] .بعضـی از عوامل استرس‌زا، که زمینه‌های زیستی و ارثی را فعال می‌کننـد، عبارتنـد از: از دست دادن شـغل، قطع یک رابطه، مرگ یکی از بسـتگان، طلاق، ازدواج ناموفق و مشـکل اقتصادی جـدی.اکنون با آنچه گذشت، معلوم است که:الف) تنهـا عامـل افسـردگی، عوامل محیطی نیست.ب) عامل محیطی فقط در کسانی موثر است که زمینه‌های ارثی و زیستی دارنـد.ج) در بین عوامل محیطی، که استرس‌زایی شدیـد دارنـد، جایی برای مناسک و مراسم اسـمی عزاداری پیدا نمی‌کنیم. آن عوامل، متعددنـد. سوگ و داغ واقعی می‌تواند یکی از عوامل باشد؛ اما مراسم عزاداری، هیچ سـهمی در استرس‌زایی ندارد.د) با توجه به مباحثی که در روان‌شناسـی اجتمـاعی و کارکرد گروه‌ها و ویژگی‌های گروه‌های مـذهبی گفته می‌شود، می‌توان گفت که مراسم عزاداری کاملاـ نقش استرس‌زایی دارد.مراسم عزاداری و عزت نفس: موضوع عزت نفس، هم از دیـدگاه دینی، یـک مفهوم محوری و مهم است و هم از دیدگاه روان‌شناسی، در گرایش‌هایی مانند رشد، بالینی، شخصیت و اجتماعی، به آن توجه فراوان شده است. عزت نفس یکی از مؤلفه‌هـای به‌هنجـاری محسوب می‌شود (اتکینسون و هم‌کاران ۱۹۸۳).مراسم عزاداری را از هر دیدگاهی (دینی یـا روان‌شناسـی) کـه مطـالعه کنیـم، رابطـه‌ی منفی بـا عزت نفس نـدارد، بلکه زمینه‌هـای عزت نفس بیش‌تر را در افراد فراهم می‌آورد.ارزیـابی ما از خود پنـداری خویش، بر حسب ارزش کلی آن، عزت نفس نامیـده می‌شود. به بیان دیگر می‌توان عزت نفس را میزان ارزشـی که ما برای خود قائل هستیم، در نظر گرفت. مطالعات، حاکی از این است که آگاهی یا برداشت ما از خود، بیش‌تر ناشـی از تجربه‌های اجتماعی ما است. ما خود را آن‌گونه می‌بینیم که فکر می‌کنیم دیگران ما را می‌بینند. [۱۰۹] ایلین شیهان (۱۹۹۸) [۱۱۰] [۱۱۱] ، می‌گویـد: طی ملاقات‌هـایی که در طول سالیان، با مراجعان مختلف داشـته‌ام، افرادی را دیـده‌ام که عزم خود را جزم کرده بودنـد که عزت نفس خود را بالاـ ببرنـد و از این رهگـذر، آثـار مثبت متعـددی را نصـیب خود کردنـد. بعضـی از آن آثار، به ترتیب زیر است:۱. پـذیرش هرچه بیش‌تر خود و دیگران.۲. آگاهی بیش‌تر از آن‌چه در زنـدگی می‌خواهیم.۳. آرامش و آمادگی بیش‌تر برای مهار استرس.۴. مثبت بودن و احساس شاد بودن.۵. اشتیاق به داشتن مسؤلیت بیش‌تر.۶. توجه بهتر به دیگران.۷. احساس راحتی در موقعیت‌های اجتماعی.۸. احساس متعادل بودن.۹. اتکا به خود و خلاقیت بیش‌تر.۱۰. بهبود ظاهر و احساس سرزندگی.۱۱. آمادگی بیشتر برای دریافت محبت و محبت کردن به دیگران.۱۲. ملایم‌تر بودن با خود و توانایی دست زدن به خطرهای بیش‌تر.۱۳. توانـایی تبریک‌گویی به دیگران، بـدون حسادت.۱۴. اطمینـان داشـتن به خود، در همه‌ی فعالیت‌هـا.۱۵. تبدیل کردن مشـکلات، به مبارزه‌جویی‌ها.۱۶. تمایـل بیش‌تر برای در میـان گذاشــتن احساسـات بـا دیگران.۱۷. توانـایی بیـان صادقـانه نارسایی‌هـا در کارهای خود.۱۸. اشتیاق، انگیزه و علاقه‌منـدی بیشتر به زنـدگی. [۱۱۲] .کمبود عزت نفس در رفتـار اجتمـاعی فرد نیز اثر منفی می‌گـذارد.. گرنی [۱۱۳] (۱۹۸۸)، مطالعـات بسـیاری را در مـدارس انجـام داد. او فهرسـتی از رفتارهـای اجتمـاعی متـأثر از عزت نفس پـایین را برشمرده است:۱. کوچک‌تران را آزار می‌دهد.۲. با هم‌سالانش پرخاش‌گر است.۳. به غریبه‌ها اعتماد نمی‌کند.۴. دیدگاه دیگران را درک نمی‌کند.۵. به نظرات مراجع قدرت بسیار وابسته است.۶. اطلاعات کمی از خود بروز می‌دهد.۷. از نقش‌های رهبری اجتناب می‌کند.۸. به نـدرت داوطلب می‌شـود.۹. به نـدرت توسـط هم‌سالانش انتخاب می‌شود.۱۰. بیش‌تر کنـاره‌گیر و منزوی می‌شـود.۱۱. رفتارهای متناقض دارد.۱۲. مطیع است و ابراز وجود نمی‌کنـد.۱۳. به ندرت می‌خندد.۱۴. توجهش به خودش است.۱۵. هم‌سالانش را بی‌ارزش تلقی می‌کند.۱۶. فعالیت‌هایش توسط دیگران تعیین می‌شود [۱۱۴] .در متون دینی، از این موضوع، با عناوین متعـددی، مانـند عزت نفس، [۱۱۵] کرامـت نفس، [۱۱۶] مردانگی [۱۱۷] و آزادگی [۱۱۸] یـاد شـده است. از دیـدگاه دین، مؤمن، عزت و احترام خاصـی دارد؛ [۱۱۹] یعنی افزون بر عزت نفس، بایـد مؤمنـان دیگر را نیز عزیز بـداریم؛ مثلاـ قرآن می‌فرمایـد: «اگر به نیازمند مؤمنی کمک مالی کردیـد، آن را با اذیت کردن و منت گذاشـتن همراه نکنیـد وگرنه، اصلا صـدقه ندهیـد و اگر کلماتی خوب بر

زبـان جـاری کنیـد، بهتر است...» و «ای کسـانی که ایمان آوردهایـد!صـدقات خود را با منت گذاشـتن و اذیت کردن، باطل نکنیـد». [۱۲۰] در روایات متعـددی نیز آمده است که حرمت نفس مؤمن، از حرمت مقدساتی چون کعبه نیز بیش‌تر است و تحقیر وی هرگز بخشودنی نیست. [۱۲۱] .درباره‌ی عزت نفس نیز در متون دینی، در دو سطح نگاه می‌شود: عزت نفس شخص و عزت نفس انسانی. در روان‌شناسـی اگر از عزت نفس سـخن بـه میـان می‌آیـد، فقـط بـه خـود شخصـی نظر دارد؛ یعنی تـوجه کردن و مهـم شـمردن استعدادهای نهفته در وجـود فرد؛ امـا در دین، بایـد افزون بر احیـا کردن اسـتعدادهای درونی، نفس انسـانی را نیز عزیز داشت و در مقابـل نفس حیـوانی، آن را پرورش داد. [۱۲۲] بایـد حتی‌المقـدور دست نیـاز پیش دیگران دراز نکرد. [۱۲۳] بر اساس بسـیاری از روایات، خداونـد کارهای مؤمن را به خود وی واگـذار کرده است، ولی اجازه ذلت‌پـذیری به او نـداده است. [۱۲۴] این امر آن‌قدر مهم است که حتی انجـام دادن واجبات الهی نیز عـذری برای پـذیرش منت و ذلت دیگران نیست. برای انجام دادن یک واجب الهی می‌توان از مال و حتی جان، مایه گـذاشت؛ اما از آبروی مؤمن نمی‌شود. اگر کسـی مؤمنی را دعوت کند که با هزینه او به حج برود و شائبه‌ای از منت‌گـذاری در بین باشـد، لازم نیست بپـذیرد. حتی مبارزه با نفس، که به معنای صـحیح خود، بسیار ضـروری و لازم است، نباید موجب نادیده گرفتن عزت نفس شود. ممکن است کسی گمان کند که با تحقیر خود نزد دیگران، بهتر می‌تواند با نفس خویش مبارزه کنـد؛ اما اسـلام این را اجازه نمی‌دهـد.برخی از اهل تصوف، که کم‌تر با منابع غنی اسـلام آشـنایی داشـته‌اند، گرفتار چنین خطایی شده‌انـد. [۱۲۵] مؤمن نبایـد کـاری کنـد که پس از آن، مجبور به معـذرت‌خواهی بشود؛ چون این، نوعی ذلت‌پـذیری است. [۱۲۶] نباید در مسافرت، با کسانی که فاصلـه‌ی اقتصادی بسـیاری با او دارنـد، هم‌سفر شود؛ چون اگر ضعیف‌تر باشد، خودش اذیت می‌شود و اگر غنی‌تر باشد، موجب اذیت هم‌سـفر خود می‌شود. [۱۲۷] .بین عزت نفس و رفتار اخلاقی مثبت، رابطه‌ی مستقیم وجود دارد. کسـی که عزت نفس داشـته باشـد، کم‌تر گرفتار خطاهای اخلاقی می‌شود، بیش‌تر می‌توان از او انتظار داشت. [۱۲۸] بر عکس، کسـی، کـه نفس خـود را سـبک بشـمارد، نبایـد از او انتظـاری داشت [۱۲۹] و نبایـد خـود را از شـر او ایمـن بـدانیم. [۱۳۰] هیـچ‌کس برای دیگران تکبر نمی‌کنـد، مگر این که ذلتی را در خود احسـاس کرده است. [۱۳۱] کسـی که نفاق می‌ورزد، ناشی از ذلت درونی‌اش است [۱۳۲] و کسی که غیبت می‌کند، به علت عجز او است. [۱۳۳] .هم‌بستگی بین عزت نفس بالا و فضایل اخلاقی را از راه یـک قـانون مسـلم روان‌شـناختی نیز می‌توان نتیجه گرفت و آن عبـارت است از نظریه «هماهنگی شـناختی» [۱۳۴] فستینگر. [۱۳۵] چکیده‌ی این نظریه، این است که اگر متوجه شویم که دو شـناخت ما با یکدیگر یا شناخت و رفتار ما با یکدیگر، ناهماهنگ است، دچـار نـاراحتی می‌شویم و تلاـش می‌کنیم که حتی‌المقـدور، آن ناهمـاهنگی را بر طرف سازیم.طبیعی و آشـکار است که در مراسم عزاداری حسینی علیه‌السـلام اولا، در محتوای آن، تبلیغ و ترویج دینی می‌شود که حسـین علیه‌السـلام پیرو آن بوده است و به جایگـاه عزت نفس در این دین پی می‌بریم. ثانیـا، حرکت، سـخنان و پیام‌هـای ایشـان که در مراسم عزاداری از آنهـا یاد می‌شود، از ابتـدا تا انتها، پر است از عزت نفس و تأکیـد بر آن. پیام «هیهات منا الذله» [۱۳۶] امام حسین علیه‌السلام و حرکت ایشان ضرب‌المثل شده است. در سراسر دنیا هر کس که نام حسین را بشنود یا بخواند، فورا همراه آن، نام عاشورا و نهضت حسینی و ظلم‌ستیزی ایشان مطرح می‌شود. ثالثا، روان‌شـناسان برای رشد عزت نفس، عواملی را بر می‌شـمرند. کوپر اسمیت (۱۹۶۷) [۱۳۷] تحقیقات انجام شده دربـاره‌ی عزت نفس را بـازخوانی کرد و بـه این نـتیجه رسـید که چهـار عامـل، اهمیت ویژه‌ای در رشـد عزت نفس دارنـد:۱. میزان پذیرشـی کـه دیگران برای او قائلنـد.۲. موفقیت‌هـای فرد و موقعیـتی کـه برای او در جـامعه قائلنــد.۳. تفسـیری کـه فرد از ارزش و آرزوهای خود داشـته و دارد.۴. روش یـا روش‌هایی که فرد، تفسیر خود را به اجرا درمی‌آورد. [۱۳۸] .با انـدکی تأمل در این چهار عامـل، متوجه می‌شویم که مراسم عزاداری، باعث رشـد این عوامل و در نتیجه، رشـد عزت نفس می‌شود. افراد، در مراسم عزاداری، به درستی و کامل، یکدیگر را می‌پذیرند. در این مراسم، عزاداران و برگزار کنندگان، به احترام حسین علیه‌السلام هر کس را که در این مراسم وارد شود (حتی اگر اشـتهار به بزه‌کاری هم داشته باشد) عزیز می‌شمارند و آن را مهمان امام علیه‌السلام می‌دانند. کسانی

که اهل مراسم عزاداری حسینی هستند، در جامعه‌ی اسلامی، جایگاه خاصی دارند. مردم هیأتی‌ها و مسجدی‌ها را دوست دارند و آن را به صورت خودآگاه و ناخودآگاه، یکی از معیارهای گزینش خود در امور مهم زندگی، مانند ازدواج و مشارکت مالی می‌دانند. تفسیری که فرد از ارزش‌ها و آرزوهای خود دارد، هم چنین شیوه‌ای که فرد، آن آرزوها و ارزش‌ها را عملی می‌کند، تحت تأثیر مستقیم شناخت‌ها و عواطف ناشی از مراسم عزاداری است.

مراسم عزاداری از دیدگاه متون دینی

در قرآن، آیاتی که به طور صریح و مستقیم، بیان‌گر حکم عزاداری باشد، وجود ندارد؛ اما آن‌چه اکنون تحت عنوان مراسم عزاداری انجام می‌شود، دست تأیید چند گروه از آیات را بالای سر خود دارد:الف) آیاتی که به فریاد کردن علیه ظلم، امر می‌کنند یا مجوز می‌دهند. [۱۳۹] .ب) آیاتی که تحکیم ولایت را هدف خود قرار داده‌اند. [۱۴۰] .ج) آیاتی بر مودت اهل بیت تأکید کرده‌اند. [۱۴۱] .د) آیاتی که دلالت بر سوگواری بعضی از انبیا یا دیگر اولیای الهی داشته‌اند؛ مانند سوگواری حضرت یعقوب در فراق حضرت یوسف. [۱۴۲] .ه) آیاتی که بزرگ‌داشت شعائر الهی را تأکید می‌کنند. [۱۴۳] .آیات بسیاری نیز هستند که از طریق روایات معصومین علیهم السلام، به نوعی، با امام حسین علیه‌السلام مرتبط شده‌اند؛ اما از آن‌جا که در این باب نیستند، به آنها نمی‌پردازیم؛ مانند آیه‌ی مباهله، [۱۴۴] که آن‌حضرت علیه‌السلام یکی از مصادیق آن است، یا آیه‌ی نفس مطمئنه، [۱۴۵] که به امام حسین علیه‌السلام تفسیر شده است؛ یا آیه‌ای که خداوند از بندگانش، درباره‌ی خون‌ریزی و... پیمان می‌گیرد. [۱۴۶] در تفسیر برهان، ذیل این آیه‌ی آمده است:وقتی این آیه‌ی نازل شد، پیامبر فرمود: «یهود، عهد خدا را نقض و رسولان او را تکذیب کردند و اولیای الهی را کشتند. آیا به شما خبر بدهم به مشابه آنان از یهود این امت؟» گفتند: بله یا رسول‌الله! حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «قومی از امت من، که خود را از اهل ملت من می‌دانند، افاضل ذریه مرا می‌کشند، شریعت و سنت مرا عوض می‌کنند، فرزندانم حسن و حسین را می‌کشند، همان‌گونه که یهود، زکریا و یحیی را کشتند». [۱۴۷] .روایات بسیاری نیز داریم که دلالت بر جواز گریه و عزاداری می‌کنند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:بانوان در مصیبت‌ها، نیاز به نوحه‌سرایی و شیون و زاری دارند و باید اشک‌هایشان جاری شود؛ اما نباید سخنان باطل و بیهوده بگویند... [۱۴۸] .آن‌حضرت در جای دیگر می‌فرماید:گریه‌کنندگان پنج نفر بودند: آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه، بنت محمد و علی بن الحسین. گریه‌ی آدم به علت خطا و اخراج از بهشت، یعقوب در فراق یوسف و یوسف در دوری پدر و حضرت زهرا برای پدرش و امام سجاد علیه‌السلام نیز برای شهادت پدرش گریه می‌کردند. [۱۴۹] .امام صادق علیه‌السلام به فرزندش سفارش می‌کند که برایش مجالس عزاداری برگزار کند. [۱۵۰] روایاتی از این نوع، بسیارند و مهم‌ترین اهدافشان، مبارزه با ستم بنی‌امیه و بنی‌عباس بوده است. [۱۵۱] .البته بعضی از روایات اهل سنت، با عزاداری مخالفت کرده‌اند؛ اما از روایات خود اهل سنت نیز پاسخ آنها داده شده است. پاسخ این است که این روایات، قابل جمع هستند و وجه جمع آنها این است که روایات مخالف، برای نفی بعضی از کارهای نادرست، که در عزاداری‌ها انجام داده می‌شود، آمده است؛ مانند داد و فریاد کردن، گریبان دریدن و سخن باطل گفتن؛ اما آنها که موافق هستند، نظر به اصل عزاداری دارند. [۱۵۲] .در سیره معصومین علیهم‌السلام و سیره‌ی مسلمانان نیز عزاداری، دارای سابقه بوده است.مسلمانان در جنگ احد، هفتاد شهید دادند. در مدینه، هر کس برای بستگان شهید خود گریه می‌کرد. چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن این صحنه، پر از اشک شد و فرمود: «عمویم، حمزه گریه‌کننده ندارد». [۱۵۳] ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در سوگ حمزه بسیار گریه کرد. جنازه حمزه را رو به قبله نهاد و ایستاد و با صدای بلند گریه کرد و صفات خوب حمزه را بر شمرد. [۱۵۴] اسماء، همسر جعفر بن ابی‌طالب، که از زنان باایمان و فداکار صدراسلام بود، می‌گوید: جعفر در جنگ موته به شهادت رسید. بر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم، ایشان فرمود: «ای اسماء! فرزندان جعفر کجایند؟». آنان را پیش آن حضرت آوردم. آنان را در آغوش کشید و

گریه کرد و گفت: «جعفر امروز به شهادت رسید». [۱۵۵] .پیامبر بارها و بارها در سوگ یارانش، از جمله، در عیادت آخر و بیماری احتضار سعد بن عباده، رئیس قبیله خزرج، در کنار مزار دختر خود، در مدینه، در سوگ فرزندش، ابراهیم (با بیان این که قلب از شدت اندوه می‌سوزد؛ اما سخنی بر خلاف رضای حق نمی‌گویم)، در سوگ عثمان بن مظعون، در مدینه، در کنار مزار مادرشان، در ابواء (پس از گذشت سالیان دراز و مبعوث شدن آن حضرت به نبوت)، به هنگام یادآوری شهادت امام علی علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام، حتی در هنگام ولادت امام حسین علیه‌السلام و در مکان‌های مختلف، مانند منزل‌های ام‌المومنین ام‌سلمه، ام‌المومنین زینب، ام‌المومنین عایشه و در خانه امام علی علیه‌السلام، گریه کردند. پس از پیامبر نیز، صحابه عزاداری می‌کردند. غیر از گریه مستمر حضرت زهراء علیهم‌السلام کسان دیگری، مانند بلال، قیس، امایمن، خلیفه اول و دوم نیز در سوگ پیامبر گریه کردند. [۱۵۶] .زنان بنی‌هاشم در شهادت امام حسن و امام حسین، عزاداری و گریه کردند. ام‌سلمه، در رؤیا، از شهادت امام حسین باخبر شد و پس از بیداری، به عزاداری پرداخت. زنان هاشمی را نیز به عزاداری برای امام حسین دعوت کرد. جابر بن عبدالله انصاری، پس از غسل در فرات و پوشیدن لباس تمیز، پابرهنه و اندوهگین، به سوی مزار امام حسین رفت و گریه فراوان کرد، انس بن مالک و زید بن ارقم، از یاران پیامبر، در سوگ امام حسین گریه کردند. مختار ثقفی در عزای امام حسین گریه کرد و قسم خورد که انتقام بگیرد. توابین با شعار «یا لثارات الحسین»، به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی، برای انتقام جمع شدند و بر مزار امام حسین رفته، گریه و ناله کردند. مردم کوفه و شام و مدینه، پس از شهادت امام حسین عزاداری کردند.شعرا و سرایندگان عرب، اشعار فراوانی را در سوگ آن حضرت سروده‌اند.گفتنی است که بعضی از مواردی که از سیره‌ی معصومین و مسلمانان ذکر شد، ناظر به مراسم عزاداری نبوده است، بلکه سوگ و داغدیدگی واقعی بوده است؛ اما موارد متعددی هم بوده است که در سوگ واقعی نبوده است، بلکه مراسم عزاداری بوده، با هدف تبلیغی و سیاسی انجام می‌شده است. همه‌ی ائمه پس امام حسین علیه‌السلام، برای آن حضرت عزاداری کرده‌اند و مصیبت را تازه نگه داشته‌اند، به ویژه امام صادق مجلس بر پا می‌کرد و افراد جمع می‌شدند و ذکر مصیبت می‌شد و گریه می‌کردند. [۱۵۷] .پس از زمان ائمه علیهم‌السلام نیز شیعیان عزاداری امام حسین را بر پا می‌کردند؛ اما تا پیش از قرن چهارم، به صورت پنهان بود، همان‌گونه که جشن و سرور، در روز عید غدیر (هجدهم ذیحجه) نیز پنهان بود و از آن پس آشکار شد. معز الدوله دیلمی، از سلاطین بزرگ و مقتدر آل‌بویه بود که در آشکار ساختن شعائر شیعه، نقش اساسی داشت و مردم بغداد را به عزاداری برای امام حسین تشویق می‌کرد. در سال‌های بین ۳۵۲ تا اواسط قرن پنجم، مراسم عاشورا، مهم تلقی و اجرا می‌شد. در همین سال‌ها، فاطمیه و اسماعیلیه، مصر را به تصرف در آوردند و شهر قاهره را بنا نهادند و مراسم عاشورا در مصر نیز برگزار می‌شد. مراسم عزاداری، به دیگر کشورهای اسلامی، شمال آفریقا، ایران و برخی کشورهای عربی رسوخ کرد. در ایران، از قرن اول و دوم، تعزیه رایج بود؛ ولی بعدها گسترش بیش‌تر یافت.اکنون نیز نه تنها شیعیان، بلکه حتی بسیاری از غیر شیعیان و غیر مسلمانان، امام حسین و مراسم عزادرای حسینی را به خوبی می‌شناسند و برای آن‌احترام قائلند. امروزه به برکت جمهوری اسلامی ایران، مراسم عزادرای، بـه همان شیوهای مرسوم در ایران (سخنرانی، روضه‌خوانی، مداحی، سینه‌زنی، تشکیل دادن دسته‌های عزاداری و...) به زبان‌های مختلف دیگری، مانند انگلیسی، آلمانی، چینی، و ژاپنی نیز رواج یافته است.ملت‌های دیگر، حضور و اثر گذاری این مراسم، در پدیده‌های اجتماعی و سیاسی شیعیان را دیده‌اند. هر کس اندک تأملی کرده باشد، نقش امام حسین و عزاداری حسینی را در دفاع مقدس، به خوبی می‌شناسد. امام حسین در انحصار شیعیان نیست. گاندی، رهبر فقید هند، نهضت‌های بوسنی و هرزگوین، لبنان، فلسطین و... از امام حسین علیه‌السلام بهره گرفته‌اند.کسانی می‌توانند به خوبی مراسم عزاداری را درک کنند که اولا، شناخت‌های لازم درباره‌ی آن داشته باشند و ثانیا، در آن شرکت، آثار عاطفی آن را تجربه درونی کرده باشند برای شناخت این پدیده، علم حصولی و تحصیلی عقلی، لازم اما ناکافی است.

آسیب‌شناسی مراسم عزاداری

اگر مراسم عزاداری، این اندازه اهمیت دارد، باید همانند یک گوهر گران‌بها از آن محافظت شود. فریادهای بعضی از علمای دینی، مانند شهید مطهری، که در سه جلد کتاب حماسی حسینی و تحریف‌های عاشورا گرد آمده است، ناظر به همین امر است. برای آسیب‌شناسی این مراسم، لازم است مطالعاتی مستقل و مفصل، با شیوه‌های مختلف پژوهشی، انجام شود؛ اما در این مختصر، فقط با یک نگاه نظری به این مراسم، بعضی از نکات آسیب‌شناسی را بیان می کنیم و از خداوند متعال می‌خواهیم که این آسیب‌ها، در مراسم عزاداری امام حسین علیه‌السلام به حداقل برسد:الف) رقابت‌های شدیدی که گاهی بین گروها و هیأت‌های مذهبی ایجاد می‌شود. [۱۵۸] .ب) همراه شدن مراسم عزاداری، با خرافات و امور نادرستی از فرهنگ عمومی مردم.ج) اصالت یافتن بعضی از فواید جانبی و فرعی، که از طریق هر گروه اجتماعی، ممکن است حاصل شود؛ مانند دید و بازدید.د) فراهم آوردن آزار و اذیت‌هایی برای دیگران، مانند صدای بلندگو و بسته شدن خیابان‌ها، که اگر تکرار شود، ممکن است افرادی را منزجر کند.ه) استفاده از اشعار و موسیقی‌هایی که در شأن عزاداری حسینی نیست و گاهی ممکن است خلاف شرع باشد. (البته گفتنی است که مراسم آهنگین عزاداری و مولودی‌ها، که در جامعه‌ی ما رواج دارد، سهم به‌سزایی در ارضای نیاز به موسیقی، به ویژه در کودکان و نوجوانان دارد و چه بسا آنان را از جذب شدن به موسیقی‌های مبتذل باز می‌دارد).و) غلبه کردن بعد عاطفی و غفلت از بعد شناخت دینی، در این مراسم. این آسیب بسیار جدی است و در درازمدت می‌تواند تخریب گر باشد.ز) ایجاد رابطه‌های مرید و مرادی [۱۵۹] بین افراد معمولی. گاهی ممکن است افرادی در لفافه و ناآشکار، به جای دعوت به دین، دعوت به خود کنند.ط) تکراری بودن محتوا و شیوه‌های جاری، مانند سخنرانی‌ها و اشعار. [۱۶۰] .ی) ساختن یا استفاده کردن از روضه و مطالبی که مستند نیست، اما تأثیر عاطفی ایجاد می کند.ک) انجام دادن بعضی رفتارها، مانند نواختن شیپور و اجرای آهنگ‌های مبتذل. [۱۶۱] .ل) آسیب رساندن به بدن، مانند قمه‌زنی، که مبنای دینی ندارد. [۱۶۲] .م) قرار گرفتن مجالس عزاداری در اختیار افراد کم‌سواد. [۱۶۳] .ن) خواندن بعضی از اشعار غلوآمیز، که خلاف اعتقادات دینی است. [۱۶۴] .

پاورقی

[۱] Psychological Analysis.

[۲] Religious Ceremonies.

[۳] Description.

[۴] . Explanation.

[۵] Prediction.

[۶] Modification.

[۷] Cognitive.

[۸] Affective.

[۹] Behavioral.]

[۱۰] Mourning.

[۱۱] Mourning Ceremonies.

[۱۲] Social Psychologist.

[۱۳] Social Group.

[۱۴] Grief.

[۱۵] Depression.

[۱۶] Happiness.

[۱۷] Self – esteem.

[۱۸] Beravement.

[۱۹] زهره خسروی، روان‌درمانی داغدیدگی.

[۲۰] Bernel.

[۲۱] Lindman.

[۲۲] Te weep.

[۲۳] Anxiety.

[۲۴] Agitation.

[۲۵] Aleeplessness.

[۲۶] Loos Of Appetitc.

[۲۷] Ros.

[۲۸] Physical.

[۲۹] Psychological.

[۳۰] Socialogoical.

[۳۱] Accepting The Reality Of Loss.

[۳۲] Affliction Of Loss.

[۳۳] Boulby.

[۳۴] فرهنگ عمید، واژه‌ی «عزا».

[۳۵] مصباح‌المنیر، ص ۵۰۴.

[۳۶] Baron.

[۳۷] Byrne.

[۳۸] Psychological Function.

[۳۹] Belonging.

[۴۰] Security.

[۴۱] Social Identity.

[۴۲] Social Facilitation.

[۴۳] Self Confidence.

[۴۴] Socialization.

[۴۵] Group Norms.

[۴۶] Attitude Change.

[۴۷] Communication Network.

[۴۸] Chain Network.

[۴۹] Circular Network.

[۵۰] Wheel Network.

[۵۱] Baron & Byrne , Social Psychology.

[۵۲] عن امیرالمؤمنین علیه‌السلام، انه کان یقول: «من اختلف الی المسجد اصاب احدی اثمان، اخا مستفادا فی الله، او علما مستطرفا او آیـة محکمـة او رحمة منتظرة، او کلمة ترده عن الردی او یسـمع کلمة تدله علی هدی، او یترک ذنبا خشـیة او حیاء». (بحارالانوار، ج ۸۳ ص ۳۵۱، باب ۸، روایت ۴).

[۵۳] Psychological.

[۵۴] Social Function.

[۵۵] Abnormal.

[۵۶] Therapeutic.

[۵۷] (الذین اذا أصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون...) (بقره (۲) آیه‌ی ۱۵۶).

[۵۸] Psychologic.

[۵۹] Psychological.

[۶۰] External Stinulus.

[۶۱] Internal Stinulus.

[۶۲] ر.ک: محمد تقی، جعفری، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۲، ص ۲۷۲ – ۲۶۳.

[۶۳] ر.ک: حسین رجبی، پاسخ به شبهات عزاداری، ص ۲۰.

[۶۴] General System Theory.

[۶۵] Maintenance Ecology.

[۶۶] Psychotherapist.

[۶۷] Catharsis.

[۶۸] Repressed.

[۶۹] Transcendental Ecology.

[۷۰] بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۳۲۹، باب فضل البکاء.

[۷۱] دلایل النبوه، ج ۷، ص ۲۶۶.

[۷۲] صحیفه‌ی نور، ج ۱۳، ص ۱۵۴.

[۷۳] Cognetive.

[۷۴] Behavioral.

[۷۵] Attitude.

[۷۶] Happiness.

[۷۷] John Locke.

[۷۸] Jeremy Bentham.

[۷۹] Motivation.

[۸۰] Emotion.

[۸۱] ذبیح‌الله فرجی، انگیزش و هیجان، ص ۱۶۷.

[۸۲] آیزنک، مایکل، رواشناسی شادی، ترجمه‌ی مهرداد فیروزبخت، ص ۱۹-۱۶.

[۸۳] Experiences.

[۸۴] Expectations.

[۸۵] Wishes.

[۸۶] Miclel Fordice.

[۸۷] همان، ص ۱۸۹-۱۸۷.

[۸۸] Nonverbal.

[۸۹] Facial Assertion.

[۹۰] Posturing.

[۹۱] Eye - Movements.

[۹۲] Sonoity.

[۹۳] Freud.

[۹۴] Baron & Byrne , Social Psychology.

[۹۵] Major Depression.

[۹۶] Dysthymia.

[۹۷] انجمن روان‌شناسی آمریکا، چهارمین بازنگری از راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی (DSMIV) ص ۶۰۲-۵۶۴.

[۹۸] انجمن پزشکی آمریکا، ترجمه مهدی گنجی، ص ۸۸ - ۶۷.

[۹۹] Biological.]

[۱۰۰] Heritable.

[۱۰۱] Emotional.

[۱۰۲] Neurotrasmitter.

[۱۰۳] Trasmission.

[۱۰۴] Synapse.

[۱۰۵] Norepinephrine.

[۱۰۶] Serotonine.

[۱۰۷] Dopamine.

[۱۰۸] همان، ص ۹۶ - ۸۸.

[۱۰۹] Atkinson R.L.

[۱۱۰] ایلین شیهان، عزت نفس، ترجمه مهدی گنجی، ص ۱۰.

[۱۱۱] Sheehen.Elan.

[۱۱۲] همان ص ۲۰.

[۱۱۳] Gurney.

[۱۱۴] سید جلال صدرالسادات، عزت نفس در افراد با نیازهای ویژه، ص ۶۱.

[۱۱۵] (کزرع أخرج شطاء فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار...) (فتح (۴۸) آیه‌ی ۲۹).

[۱۱۶] (ان أکرامکم عند الله أتقاکم) (حجرات (۴۹) آیه‌ی ۱۲).

[۱۱۷] (انهم فتیهٔ آمنوا بربهم و زدناهم هدی) (کهف (۱۸) آیه‌ی ۱۳).

[۱۱۸] (الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون أحدا الا الله) (احزاب (۳۳) آیه‌ی ۳۹).

[۱۱۹] (... ولله العزهٔ و لرسوله و للمؤمنین) (منافقون (۶۳) آیه‌ی ۸).

[۱۲۰] (قول معروف و مغفرهٔ خیر من صدقهٔ یتبعها أذی.. یا ایها الذین آمنوا لا تبطوا صدقاتکم بالمن و الأذی) (بقره (۲) آیه‌ی ۲۶۴-۲۶۲).

[۱۲۱] بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۷۱؛ ج ۶۸، ص ۱۶.

[۱۲۲] «أکرم نفسک عن کل دنیهٔ و ان ساقتک الی الرغائب...» (نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۳۱).

[۱۲۳] (یحسبهم الجاهل أغنیاء من التعفف) (بقره (۲) آیه‌ی ۲۷۳).

[۱۲۴] عن الحسین علیه‌السلام: «خیر الغنی غنی النفس» (وسائل الشیعه، ج ۱۱، کتاب امر به معروف و نهی از منکر).

[۱۲۵] برای مطالعه بیش‌تر، ر.ک: مرتضی مطهری، فلسفه‌ی اخلاق و فلسفه‌ی تعلیم و تربیت در اسلام.

[۱۲۶] وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۲۵، باب ۱۳.

[۱۲۷] بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۶۹، ح ۱۹، ۱۸، ۱۱، ۱۰ و ۲۰.

[۱۲۸] «من کرمت علیه نفسه، هانت علیه شهوته» (نهج‌البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۴۹).

[۱۲۹] من هانت علیه نفسه، فلاترج خیره (شرح غرر و درر، ج ۱، ص ۳۹۴).

[۱۳۰] من هانت علیه نفسه، فلاتأمن من شره» (تحف العقول، ترجمه‌ی کمره‌ای، ص ۵۱۲).

[۱۳۱] بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۲۵.

[۱۳۲] نفاق المرء من ذل نفسه» (جمال خوانساری، شرح غرر و درر آمدی، ج ۶، ص ۱۸۱).

[۱۳۳] «الغیبهٔ جهد العاجز» (نهج‌البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۵۳).

[۱۳۴] Cognitive Dissonance.

[۱۳۵] Festinger.

[۱۳۶] «ألا ان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین، بین السلهٔ و الذله، و هیهات منا الذلهٔ، یابی الله لنا حجور طابت و طهرت...».

[۱۳۷] Cooper smith.

[۱۳۸] عزت نفس در افراد با نیازهای ویژه، ص ۱۵.

[۱۳۹] مثل (لا- یحب الله الجهر بالسؤء من القول الا- من ظلم) (نساء (۴) آیه‌ی ۱۴۸) و نیز شعراء (۲۶) آیه‌ی ۲۲۷؛ هود (۱۱) آیه‌ی ۱۱۳؛ حج (۲۲) آیه‌ی ۳۹.

[۱۴۰] مثل: (انما ولیکم الله و رسوله والذین...) (مائده (۵) آیه‌ی ۵۵) و نیز نساء (۴) آیه‌ی ۵۹؛ بقره (۲) آیه‌ی ۲۵۴.

[۱۴۱] (قل لا أسألکم علیه أجرا الا المودهٔ فی القربی...) (شوری (۴۲) آیه‌ی ۲۳).

[۱۴۲] مثل (و قال یا أسفی علی یوسف و ابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم) (یوسف (۱۲) آیه‌ی ۸۵-۸۴).

[۱۴۳] مثل (و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب) (حج (۲۲) آیه‌ی ۳۲).

[۱۴۴] (فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم) (آل‌عمران (۳) آیه‌ی ۶۱).

[۱۴۵] (یا أیتها النفس المطمئنهٔ - ارجعی الی ربک راضیهٔ مرضیهٔ - فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی) (فجر (۸۹) آیه‌ی ۳۰-۲۷).

[۱۴۶] (و اذ أخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم و لا تخرجون أنفسکم من دیارکم...) بقره (۲) آیه‌ی ۸۴).

[۱۴۷] برای مطالعه‌ی بیش‌تر درباره‌ی این‌گونه آیات، ر.ک: الحسین علیه‌السلام، من خلال القرآن الکریم.

[۱۴۸] «انما تحتاج المرأهٔ فی الماتم الی النوح لتیل دمعتها و لا ینبغی ان قتول هجرا..» (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۹۰، باب جواز الکسب النائمه الحق لا بالباطل).

[۱۴۹] وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۲۲.

[۱۵۰] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۹، باب ثواب البکاء علی مصیبهٔ الحسین علیه‌السلام.

[۱۵۱] حسین، رجبی، پاسخ به شبهات عزاداری، ص ۸۷.

[۱۵۲] همان، ص ۱۰۱-۹۰.

[۱۵۳] سیرهٔ الحلبیه، ج ۲، ص ۲۰۶.

[۱۵۴] همان، ص ۶۰.

[۱۵۵] ابن‌سعد، طبقات، ج ۸، ص ۲۸۲.

[۱۵۶] پاسخ به شبهات عزاداری، ص ۶۱-۵۰.

[۱۵۷] همان، ص ۱۲۰-۱۱۱.

[۱۵۸] در تعارض با آیاتی مانند: (تعاونوا علی البر و التقوی) (مائده(۵) آیه‌ی ۲) و آیات دیگر.

[۱۵۹] (قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله) (آل‌عمران (۳) آیه‌ی ۳۱) و آیاتی دیگر مانند: یوسف (۱۲) آیه‌ی ۱۰۸.

[۱۶۰] (لا یسمعون حسیسها و هم فیما اشتهت أنفسهم خالدون) (انبیاء (۲۱) آیه‌ی ۱۰۲).

[۱۶۱] (و اجتنبوا قول الزور) (حج (۲۲) آیه‌ی ۳۰).

[۱۶۲] (و ما نها کم عنه فانتهوا) (حشر (۵۹) آیه‌ی ۷).

[۱۶۳] (فاسألوا أهل الذکر ان کنتم لا تعلمون) (انبیاء (۲۱) آیه‌ی ۷).

[۱۶۴] (و اجتنبوا قول الزور) (حج (۲۲) آیه‌ی ۳۰).

۱۰. نگاهی به عزاداری‌های حسینی

مشخصات کتاب

نگاهی به عزاداری‌های حسینی

سید محمد علی ایازی

مقدمه

همه می‌دانیم که مجالس یادبودی به نام حسین بن علی‌علیه السلام و نهضت عاشورا زیر نام «سوگواری» و «عزاداری» و

«مرثیه‌سرایی» در طول تاریخ پس از حادثه کربلا- برگزار گردیده و می گردد، و این مجالس یکی از مظاهر بزرگ و یکی از سمبل‌های حیات مذهبی و معنوی علاقه‌مندان به اهل بیت عصمت‌علیهم السلام بوده است. و این مجالس و اجتماعات در بیداری و آگاهی و نشر فرهنگ اسلامی و توجه به حقایق دین تأثیر بسزایی داشته و نقش حیاتی و بزرگی را ایفا کرده است. زیرا حادثه کربلا- حماسه جاودانه‌ای است که در اعماق وجود ملت ما اثر گذاشته و با پوست و گوشت مردم ما عجین شده است، به گونه‌ای که مردم در طول زندگی بارها و بارها آن را می‌شنوند، تکرار می کنند، مجالس برگزار می کنند، ساعت‌ها از وقت مردم صرف شنیدن همان حادثه با ذکر خصوصیات آن می‌شود و دوست دارند برای برپایی چنین امری روزهایی در سال وقت بگذارند و آنان از این کار نه تنها خسته نمی‌شوند و احساس تکرار نمی کنند؛ بلکه با شنیدن آن قلب‌ها به تپش می‌افتد، دل‌ها به سوز می آید، و چشم‌ها اشکبار می‌شود.از طرف دیگر، مردم به عشق حسین، چه مخارجی را هزینه می کنند، ساختمان‌ها به نام حسین می‌سازند، مجالس کوچک و بزرگی به پا می کنند، دسته‌ها و هیئت‌ها به راه می‌اندازند، امکانات عظیمی را در یاد این حادثه و تعظیم و تکریم آن به کار می گیرند، حتی کسانی که از امام حسین‌علیه السلام تجلیل می کنند و ذاکر و مداح و واعظ می‌شوند به برکت آن حضرت مورد احترام خاصی قرار می گیرند. همه اینها نشان از سترگی کار حسینی و عظمت تأثیر آن در دل‌ها و قلب‌ها و عظمت تأثیر اجتماعی آن در طول تاریخ است.بحث و تبیین از همه ابعاد این قضیه در این وجیزه ممکن نیست، آنچه مطرح است و مناسب پیگیری و ارائه بحثی را می‌طلبد این است که آیا تمام این حرکت‌ها به خوبی انجام می گیرد و عزاداری و مرثیه‌سرایی مطابق با روح و فلسفه قیام حسینی است و نیازمند ارزیابی نیست؟ به تعبیر دیگر، آیا نتیجه مطلوب از همه این مجالس گرفته می‌شود و این امکانات عظیم و وصف‌ناشدنی همه ساله و همه ماهه و همه روزه این کشور و آن کشور، این شهر و آن شهر، این حسینیه و آن حسینیه و این خانه و آن خانه، در جهت مطلوب به کار گرفته می‌شود، و اگر به کار گرفته نمی‌شود آیا راه حلی و پیشنهادی موفق برای بهبود کار وجود دارد، و آیا می‌توان این موضوع را به خوبی بررسی و تحلیل کرد و راهکار مناسبی را ارائه داد، یا باید این کار را رها کرد و از اصلاح و بهبود و بازسازی و ارزیابی جدید آن دست کشید و کار را همین‌طور رها کرد، و هر چه پیش آمد خوش آمد!این نوشته کوتاه در پی تبیین این موضوع است، و نویسنده آن درد و داعیه ضرورت ارزیابی نسبت به حرکت را دارد و معتقد به لزوم اصلاح مجالس عزاداری حسینی است. اما این نگرانی را هم دارد که مبادا طرح، ارزیابی و اصلاح آن به کلیت عزاداری و اقامه مجالس آسیب رساند و عظمت حرکت شکوهنده و مثبت عزاداری حسینی را زیر سؤال برد، لذا معتقد است که باید گام به گام حرکت کرد و طرح مسائل را به گونه‌ای عنوان کرد که این شبهه پیش نیاید که منظور از این بحثها تردید در بر پا کردن مجلس و محافل و دسته‌ها و یا کم‌رنگ کردن آنها است، یا این مشکل همه جایی است و شامل همه محافل می‌شود و یا گریستن و گریاندن کم شأنی در بزرگداشت حماسه کربلا دارد.در حقیقت این وجیزه تنها در جهت بهبود این روند با زبان ارزیابی و بررسی در ابعاد مسئله، و یافتن راه حلی برای معقول و منطقی کردن این حرکت و اصلاح آن است. طبعاً این حرکت اگر به خوبی انجام گیرد و مقدمات آن مورد توجه قرار گیرد، موجب پیشگیری از سوء استفاده دشمنان و شبهه‌دار نشدن نیروهای جوان و تحصیل کرده خواهد شد، و امکانات به کار رفته در جهت مطلوب صرف خواهد شد، بگذریم از این نکته بسیار مهم که حماسه عاشورا و عزاداری حسینی اختصاصی به شیعه ندارد و نباید آن را منحصر در مذهبی خاص کرد، اما گاه حرکت و رفتار ما به گونه‌ای است که از توجیه منطقی آن عاجزیم و از تطبیق دادن عزاداری با فلسفه حماسه عاشورا غافل، و لذا نمی‌توانیم آن را به همه ملت‌ها گسترش دهیم.

گفتاری از مصلحان معاصر در باب اصلاح عزاداری‌ها

اشاره

پیش از ورود در بحث به آهنگ تمهید چند گفتاری از اندیشمندان و مصلحان معاصر نقل خواهیم کرد و نگرانی آنان را نسبت به وضعیت موجود به عنوان مثال می‌آوریم تا روشن شود که این نگرانی همگانی است و مصلحان و بزرگان ما نسبت به این وضعیت خشنود نبوده و نیستند و اگر کمتر سخن گفته‌اند، دلایل دیگری داشته است.پیش از دوران ما مرحوم میرزا حسین نوری – از دانشمندان قرن سیزدهم – از پیشگامان تصحیح مرثیه‌سرایی است. وی کتابی دارد به نام لؤلؤ و مرجان که در این کتاب به لزوم توجه به صحت نقل تاریخ و دقت در استناد صحیح عزاداری‌ها تأکید می‌کند و نگران وضعیت روضه‌خوانی‌هاست.پس از وی مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری بنیانگذار حوزه علمیه قم و مرحوم آیت‌اللّٰه بروجردی هستند که در این زمینه تلاش وافری نشان دادند و نسبت به شکل برخی از عزاداری‌ها و اداره مجالس اعتراض داشتند و در این زمینه اقدامات عملی نیز انجام دادند.حضرت امام خمینی‌رحمه الله در عصر ما از کسانی است که نهضت خود را بسیار متأثر از قیام عاشورا می‌دانست و نسبت به برگزاری مجالس و محافل مرثیه‌خوانی و حرکت هیئت‌ها و تحفظ بر آنها تأکید بسیار می‌کرد و در موارد گوناگون به این موضوع سفارش می‌نمود، تا آنجا که می‌فرمود:مجالس بزرگداشت سید مظلومان و سرور آزادگان که مجالس غلبه سپاه عقل بر جهل و عدل بر ظلم و امانت بر خیانت و حکومت اسلامی بر حکومت طاغوت است هر چه باشکوه‌تر و فشرده‌تر بر پا شود و بیرق خونین عاشورا به علامت حلول روز انتقام مظلوم از ظالم، هر چه بیشتر افراشته شود. [۱] .و نیز تأکید می‌کردند که باید جهت این عزاداری‌ها هم مشخص شود و ابعاد سیاسی نهضت حسینی فراموش نشود:مجلس عزا، نه برای این است که گریه بکنند برای سید الشهداء و اجر ببرند – البته این هم هست – و دیگران را اجر اخروی نصیب کنند؛ بلکه مهم آن جنبه سیاسی است که ائمّه ما در صدر اسلام نقشه‌اش را کشیده‌اند که تا آخر باشد و آن، این اجتماع تحت یک بیرق، اجتماع تحت یک ایده، و هیچ چیز نمی‌تواند این کار را به مقداری که عزای حضرت سید الشهداء در او تأثیر دارد، تأثیر بکند. [۲] .اما همین امام بارها بر خطبا و وعاظ و ذاکرین سفارش می‌کردند که وضعیت مجالس را دگرگون کنند و مجالس را در جهت هدایت و ذکر احکام و بیان فلسفه قیام تغییر دهند و از کارهای ناروا در هیئت‌ها پرهیز کنند و قضایای خلاف واقع را بازگو نکنند، و دست افراد بی‌اطلاع از مسائل اسلام را از این مجالس کوتاه کنند، و لازم است جهات شرعی در دستجات محفوظ بماند، به نمونه‌ای از این سخنان توجه شود:اینجا باید یک سخنی هم در خصوص عزاداری و مجالسی که به نام حسین بن علی به پا می‌شود بگوییم: ما و هیچ یک از دینداران نمی‌گوییم که با این اسم هر کس هر کاری می‌کند خوب است. چه بسا علمای بزرگ و دانشمندان، بسیاری از این کارها را ناروا دانسته و به نوبت خود از آن جلوگیری کردند، چنانچه می‌دانیم که در بیست و چند سال پیش از این، عالم عامل بزرگوار مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری که از بزرگ‌ترین روحانیون شیعه بود در قم شبیه‌خوانی را منع کرد و یکی از مجالس بسیار بزرگ را مبدل به روضه‌خوانی کرد، و روحانیون و دانشمندان دیگر هم چیزهایی که برخلاف دستور دین بوده منع کرده و می‌کنند. [۳] .و در جایی دیگر تأکید می‌فرمایند که چیزهای ناروا باید از نهضت حسینی تصفیه شود و دست افراد بی‌اطلاع از اسلام کوتاه شود:باید بدانید که اگر بخواهید نهضت شما محفوظ بماند، باید این سنّت‌ها را حفظ کنید، البته اگر چنانچه چیزهای ناروایی بوده است سابق، و دست اشخاص بی‌اطلاع از مسائل اسلام بوده، آنها باید تصفیه بشود. [۴] .مرحوم استاد شهید مرتضی مطهری از کسانی است که چنین احساسی را داشته و از اصلاح و بازسازی مراسم و محافل عزاداری سخن می‌گوید و در سخنرانی‌های خود بارها و بارها نسبت به دگرگونی مجالس و کنترل نقلیات مرثیه‌ها سخن گفته است، و در کتاب حماسه حسینی این اندیشه کاملاً مشهود است. ایشان در جایی می‌گوید:از طرف اولیاء دین پیشنهاد شده که اقامه عزای حسین بن علی‌علیه السلام بشود و قبرش زیارت بشود و او به عنوان یک فداکار بزرگ، همیشه نامش زنده و پاینده باشد. این موضوع تدریجاً سبب شد که بعضی مرثیه‌خوانان حرفه‌ای پیدا شوند و کم‌کم مرثیه‌خوانی به صورت یک فن و هنر از یک طرف، و وسیله زندگی از طرف دیگر درآید. از طرفی فکری پیدا شود که چون گریاندن برای اباعبداللّٰه ثواب جزیل و اجر عظیم دارد، پس به حکم: «الغایاتُ تُبَرِّرُ الْمَبادِی» هدف وسیله را مباح می‌کند، از

هر وسیله‌ای می‌شود استفاده کرد. اینجاست که جعل و دروغ در نظر عده‌ای مشروع می‌شود. [۵] .در جایی دیگر ایشان مبارزه با دروغ‌زنی را وظیفه علمای اسلام می‌داند و برخورد با شیوه‌های غلط و نامشروع را از نمونه‌های امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با بدعت‌ها می‌داند.وظیفه علمای امت در این باب به طور عموم و در این حادثه به طور خصوص [این است] که: «إذا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فَعَلَی الْعالِمِ اَنْ یُظْهِرَ عِلْمَهُ وَ اِلّا فَعَلَیْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»،[هر آنگاه که بدعت‌ها در میان مردم رواج پیدا کرد، بر علما و دانشمندان است که علم خود را آشکار کنند و حق را بگویند، وگرنه به لعنت خدا گرفتار می‌شوند]، «و اِنَّ لَنا فِی کُلِّ خَلَفٍ عُدُولاً یَنْفُونَ عَنّا تَحْریفَ الغالِینَ وَ انْتِحالِ الْمُبْطِلینَ» [۶] و وظیفه ملت مسلمان در این باب به طور عموم و در این حادثه به طور خصوص از نظر حرمت شرکت در استماع و لزوم مبارزه عملی و نهی از منکر است. [۷] .استاد محمّدرضا حکیمی با تأثری شدید این مشکل را مطرح کرده‌اند و از نابسامانی و بی‌محتوا شدن مجالس عزاداری و در دست ناآگاهان افتادن این محافل اظهار تأسف کرده‌اند:با کمال تأسف و تأثر اشعار مرثیه و عزا راه انحطاط عجیبی پیموده است... اکنون کمتر اثری از مفاهیم مقاومت و تعهد و پرخاشگری علیه ستم و ستمگران و درگیری با جباران و طاغوتان روزگار در اشعار و نوحه‌های مذهبی به چشم می‌خورد، کمتر در آن درس ایمان و اخلاق و روش زندگی دیده می‌شود. اشعار با تکرار جملات مهمل و بی‌خاصیت و بی‌معنا رونق‌بخش بسیاری از مجالس عزا و مصیبت شده است. عزاداری و سینه‌زنی و زنجیرزنی هیئت‌های مذهبی در خدمت کارهای بی‌محتوا و در دست افراد ناآگاه و غیر دانا به امور دین و مذهب واقع شده است. در اینجا کسی نیست که بگوید، عزاداری و مرثیه‌سرایی و ذکر حماسه حسینی برای هدف و فلسفه‌ای بوده است که اگر آن هدف و فلسفه و محتوا نباشد، فایده و اثری بر آن مترتب نخواهد بود. اگر مجالس در آن تعلیم دین و بیان معارف اسلامی و درس اخلاق و انسانیت نباشد، خاصیت نخواهد داشت. [۸] .استاد شهید هاشمی‌نژاد نیز تأثر خود را نسبت به تشکیل برخی انجمن‌ها و محافل مرثیه‌خوانی با شکل منحرف شده ابراز می‌دارد و این روند را غم‌انگیز و مبتذل و ذلت‌آور یاد می‌کند، وی در کتاب خود می‌نویسد:در این انجمن‌ها که به نام رهبر آزادگان جهان تشکیل می‌گردد، متأسفانه گاهی نه تنها در راه نشر اصول و معارف اسلام و روشن ساختن هدف اصلی نهضت قدمی برداشته نمی‌شود، بلکه مطالب و سخنانی ایراد می‌گردد که با حقایق دین و واقعیات اسلام و مقصد اصلی حسین بن علی‌علیه السلام فرسنگ‌ها فاصله دارد و درست نقطه مخالف نهضت حسینی است.آیا این غم‌انگیز نیست که خاطره‌های حیات‌بخش نینوا را که بر کالبدهای اجتماعات مرده و ملت‌های ستمدیده روح آزادی و زندگی می‌دهد و حوادثی که در آن سرزمین عدل و آزادی واقع شد که هر یک عالی‌ترین درس عزت و آزادگی و فضیلت را به جهان انسانیت می‌دهد، به صورت بسیار مبتذل و ذلت‌آوری یاد کنیم و مثلاً به بهانه زبان حال از قول سالار شهیدان بخوانیم: «شدم راضی که زینب خوار گردد». حسین که خود در روز عاشورا ضمن گفتارهای گرم و آتشین فریاد می‌زد: هَیْهاتَ مِنَّا الذِّلَّة... آیا با این منطق سازش دارد که ما به آن حضرت و یاران عزیزش نسبت خواری و ذلت بدهیم. [۹] .موارد تأثر و برخورد ارشادی نسبت به وضعیت موجود عزاداری از ناحیه اندیشمندان و آگاهان کم نیستند، و نمی‌توان در این نوشته کوتاه یکایک آنان را نقل نمود و نگرانیشان را منعکس کرد، و ما تنها به چند مورد اشاره کردیم، تا پیش‌درآمدی باشد برای ورود در بحث و تحلیل و تفسیر از چگونگی برگزاری مجالس و محافل عزاداری و تعظیم حماسه حسینی.پیش از ورود در آن مباحث، در آغاز اشاره‌ای خواهیم داشت به تاریخچه و چگونگی شکل گیری مجالس عزاداری و اینکه چگونه شد که عزاداری پس از قضیه عاشورا به تحقق پیوست، و اصولاًـ فلسفه عزاداری اباعبداللَّه چه بود و چه شد که ائمّه معصومین‌علیهم السلام دستور به مرثیه‌سرایی دادند، و استوانه‌های تعظیم و تجلیل در این عزاداری‌ها چیست؟ نقش گریه و توجه به احساسات چیست و ابعاد عقلانی و محتوا و هسته اصلی در عزاداری‌ها کدام است؟ آنگاه به بحث خود یعنی چگونگی برگزاری عزاداری حسینی خواهیم پرداخت، زیرا در سایه فهم تاریخچه و فلسفه عزاداری، این چگونگی‌ها روشن می‌گردد و نگرانی‌های موجود واضح می‌شود.

تاریخچه شکل گیری مجالس عزاداری

حکومت بنی‌امیه پس از شهادت امام علیه السلام در تنگنایی دشوار قرار گرفته بود، از طرفی می‌بایست نشان دهد که با هر حرکت انقلابی برخورد می‌کند و آن را سرکوب می‌کند و از طرفی اعتراف به قتل فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله دشواری‌هایی را برای او به وجود می‌آورد، بدین جهت سعی نمود تا نشان دهد که آن حضرت یک فرد مهاجم و طغیانگر بوده است و یزید برای حفظ نظم و به هم نخوردن نظم اجتماعی و حفظ کیان اسلام دست به چنین کاری زده است. بدیهی است که این تبلیغات دامنه‌دار و گسترده در کوفه و شام و دیگر بلاد اسلامی به وسیله دستگاه‌های دولتی و با صرف مخارج هنگفت و بی‌حساب مملکت می‌توانست تا حدی کارساز باشد و در آغاز تأثیر چشمگیری در محیط خفقان و ترس‌آور آن زمان داشته باشد. افزون بر آن، حکومت گروهی از جاعلان اخبار و دنیاپرستان قدرت‌مدار و ظاهرفریب را مأمور جعل حدیث کرده بود تا روز عاشورا را روز عید و برکت و شادی معرفی کنند و از زبان پیامبر چنین نقل کنند:کسانی که این روز را روز عید و جشن قرار دهند، پاداش نیکو به وی خواهند داد. [۱۰] .هدف از این تبلیغات و جعل حدیث این بود که مردم را از توجه به حادثه غم‌انگیز و حزن‌آور کربلا دور سازند و از آثار تخریبی کار زشت خود جلوگیری کنند. و طبیعی بود که با عید شدن روز عاشورا دیری نمی‌پایید که مسلمانان، ناآگاه از همه جا، روز عاشورا را روز عید مذهبی بشناسند و آن روز را شادی کنند، و حوادث عاشورا را به فراموشی سپارند. در چنین محیط مسموم آکنده از تبلیغات، اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله به روشن کردن افکار پرداختند و تبلیغات و فریب‌کاری آنها را به شکل‌های گوناگون خنثی ساختند، که یکی از آن روش‌ها دستور برگزاری مجالس ذکر مصیبت اباعبداللّه و مرثیه‌خوانی و ذکر اشعار و بیان وقایع روز عاشورا و معرفی کردن روز عاشورا به عنوان روز عزا و مصیبت و فضیلت گریه کردن و گریاندن بود.این روش کار خود را کرد و تأثیر بسزایی در جامعه مسلمین آن زمان بویژه در میان علاقه‌مندان به اهل بیت داشت، به گونه‌ای که تبلیغات یزیدیان را بر باد داد و مجالس و محافل عزا در روز عاشورا بر آن شادی‌های دروغین و ساختگی چیرگی یافت و خود حماسه‌ای دیگر شد، زیرا مجالس عزاداری پایگاه نگهداری از نهضت و قیام حسینی شد و آن نقشه شوم فراموش‌سپاری نهضت حسینی خنثی شد. این حرکت از دو جهت قابل توجه بود، یکی از آن جهت که می‌توانست این مشعل را همیشه پر فروغ و سوزان نگه دارد، و دوم، از این جهت که حسین‌علیه السلام الگو و سمبل مبارزه با ستمگران شود و محافل و مجالس حسینی کانون مبارزه و عدالت‌خواهی گردد، و علاقه‌مندان به اهل بیت را به طور طبیعی و هماهنگ دور هم جمع نماید. در توصیف این حرکت گفته شده است:ائمّه اطهار از این جهت گفتند عاشورا زنده بماند که این مکتب زنده بماند. برای اینکه اگرچه شخص حسین بن علی‌علیه السلام نیست، ولی حسین بن علی‌علیه السلام باید به قول امروز یک سمبل باشد، به صورت یک نیرو زنده باشد. حسین اگر خودش نیست، هر سال محرم که طلوع می‌کند، یک مرتبه مردم از تمام فضا بشنوند: «أَلا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لا یُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْباطِلَ لا یُتَناهی عَنْه»؛ برای اینکه از راستی و حقیقت، شور و حیات، شور امر به معروف، شور نهی از منکر، شور اصلاح مفاسد امور مسلمین در میان مردم شیعه پیدا بشود. [۱۱] .حضرت امام خمینی در توصیف این حرکت با نگاهی دیگر ریشه تاریخی عزاداری را تحلیل کرده‌اند:عمق ارزش مجلس‌های عزاداری کم معلوم شده است، و شاید پیش بعضی هیچ معلوم نشده است. اینکه در روایات ما برای یک قطره اشک برای مظلوم کربلا آنقدر ارزش قائلند، حتی برای تباکی (به صورت گریه درآمدن) ارزش قائلند، نه از باب این است که سید مظلومان احتیاج به این کار دارد، به این است که فقط برای ثواب بردن شما و مسلمین باشد - گرچه همه ثواب‌ها هست - لکن چرا این ثواب را برای این مجالس عزا آنقدر عظیم قرار داده شده است... کم‌کم این مسئله از دید سیاسی‌اش معلوم می‌شود... آن روزی که این روایات صادر شده است، روزی بوده است که این فرقه ناجیه مبتلا بودند به حکومت اموی و بیشتر عباسی و یک جمعیت بسیار کمی، یک اقلیت کمی در مقابل قدرت‌های بزرگ. در آن وقت برای سازمان دادن به فعالیت سیاسی این اقلیت، یک راهی درست کردند که این راه خودش سازمانده است. و آن، نقل از منابع وحی، به اینکه برای این مجالس این قدر

عظمت هست، و برای این اشک‌ها آنقدر، در حول و بر این اشک‌ها و عزاداری‌ها: شیعیان با اقلیت آن وقت اجتماع می‌کردند، و شاید بسیاری از آنها نمی‌دانستند مطلب چه هست، ولی مطلب سازماندهی به یک گروه اقلیت در مقابل آن اکثریت‌ها، و در طول تاریخ، این مجالس عزا که یک سازماندهی سرتاسری کشورها هست... در مقابل حکومت‌هایی که پیش می‌آمدند و بنای بر این داشتند که اساس اسلام را از بین ببرند. [۱۲] .آری رفته رفته این محافل تبدیل به کانون هماهنگی شد، پایگاه تبلیغ شد، مجالسی شد که در آن تفسیر قرآن گفته می‌شد، مسائل دین تعلیم داده می‌شد، اصول عقاید بیان می‌گشت، پند و اندرز می‌دادند، سیره علمی بزرگان توصیف می‌شد، روح حمایت از مظلوم و دشمنی با ستمگر در بین مردم زنده می‌شد. علو همت، احساس شخصیت، درس غیرت، مساوات و برابری، عدالت‌خواهی، ظلم‌ستیزی، روحیه ایثار و از خود گذشتگی، درس اقامه نماز، امر به معروف و نهی از منکر، عفت و عصمت برای زنان، مروت و مردانگی، درس‌هایی بودند که از نهضت حسینی به جامعه دینی و محافل عزاداری انتقال می‌یافت.و خلاصه در جهان تشیع اگر احکام اسلام تبلیغ می‌شود، اگر اخلاق و عقاید دینی تشریح می‌گردد، و اگر ندای قرآن تا دورترین روستاها و حتی در بین عشایر خانه به دوش طنین می‌افکند همه اینها به برکت مجالس حسینی است، و زیر لوای آن حضرت و به نام آن حضرت تشکیل می‌گردد و این جاذبه شخصیت با عظمت حسینی و مکتب انسان‌ساز اوست که علاقه‌مندان به اهل بیت را به سوی خود جلب کرده است. و به برکت این دستور، محافل دینی را به صورتی پویا و پرتحرک و بانشاط درآورده است.

فلسفه عزاداری

اشاره

منظور از عزاداری و مرثیه‌سرایی و ایجاد توجه به مصیبت اهل بیت چیست؟ اینکه در روایات آمده است که گریه بر اباعبداللَّه ثواب دارد، به چه معناست؟ آیا منظور از آن امر مخفی است و چون در روایات آمده است باید گریه کرد و گریاند بدون چون و چرا و کاری به فایده و حکمت و هدف از عزاداری نداشت و در جستجوی ثواب بود و یا آن دستورات بدین دلیل آمده است که جلب توجه به عزاداری نداشت و در جستجوی ثواب بود و یا آن دستورات بدین دلیل آمده است که جلب توجه به اهداف بلند آن حماسه‌سازان و راه آنان بشود و ثوابش در سایه چنین توجهی حاصل می‌گردد؟به عبارت دیگر، ما در نماز دو مرحله داریم، مرحله «صحّت» و مرحله «قبول»، در مرحله صحت اگر کسی ارکان و واجبات نماز را انجام داد نمازش صحیح است، اگرچه با حضور قلب و توجه به معبود نباشد، اما مرحله قبول و تأثیر و جلوگیری از گناه در آنجایی است که افزون بر رعایت شرایط باید نماز با حضور قلب باشد، تا «تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ» باشد. «الصَّلوةُ مِعْراجُ کُلِّ تَقِّیٍ» در جایی است که مقدمات و مقارنات با صفای دل انجام بگیرد و انسان با توجه به فلسفه نماز در پیشگاه خدا قرار گیرد، در این مرحله است که هم نماز صحیح است و هم مقبول. آیا گریستن و عزاداری بر اباعبداللَّه چنین است که هر کسی قطره‌ای اشک ریخت، هر کس که بود و به هر شکل که ریخت ثواب دارد و گناهانش بخشیده می‌شود، یا چنین نیست و عزاداری مشروط به شرایطی است و عزاداری دارای حکمت و علتی است و غرض از این دستور ثواب بردن نیست، گرچه کسی که آگاهانه و با توجه این محافل را ترتیب می‌دهد و در این مجالس شرکت می‌کند و از این مجالس بهره‌گیری می‌کند ثواب دارد و لذا باید برای خدا انجام دهد و قصد قربت شرط است؟برای پاسخ به این سؤال، لازم است ما کنکاشی در فلسفه عزاداری داشته باشیم و در این جهت به روح تعالیم اسلام توجه کنیم و دستگاه امام حسین را در راستای دستگاه خدا و سنّت‌های او بدانیم. در آن صورت است که پاسخ یاد شده روشن می‌گردد.بدون شک، فلسفه عزاداری حسین از فلسفه قیام حسینی جدا نیست، چنان که شناخت سیر تطور و تحول عزاداری و ریشه‌ها و علل عزاداری در دوران ائمّه به ما چنین

چیزی را می‌آموزد. دقیقاً همان عاملی که باعث شد حسین بن علی قیام کند و شهادت را با افتخار بپذیرد، دلیل و فلسفه‌ای است برای اقامه عزاداری او. اگر حسین به علی‌علیه السلام برای احیای اسلام و دفاع از قرآن و اقامه امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد، عزاداری وی باید وسیله‌ای باشد برای ترویج اسلام و دفاع از قرآن واقامه عدل و ترویج امر به معروف و نهی از منکر. عزاداری که روح و بطن آن، این اهداف را به دنبال نداشته باشد و از محتوا و جهت‌گیری صحیح خالی باشد، نمی‌تواند با اهداف حسینی منطبق باشد.در جایی که امام صادق‌علیه السلام در زیارتی که خطاب به آن حضرت است، می‌فرماید: «لِیَسْتَنْقِذَ عِبَادَکَ مِنَ الضَّلالَةِ وَ الْجَهَالَةِ وَ الْعَمَی وَ الشَّکِّ؛ [۱۳] او کسی است که با قیام خود سنّت بندگان خدا را از گمراهی و نادانی و کوری و شک نجات داد».باید عزاداری او هم چنین اثری داشته باشد و مرثیه او ما را از گمراهی و نادانی به هدایت رهنمون کند. امام باقرعلیه السلام در بیانی در توصیف این اجتماعات دقیقاً همین مسئله را بیان می‌کند و فلسفه عزاداری را در راستای احیای دین و اهل بیت و دستورات آنان می‌داند: «فَإِنَّ فِی اجْتِمَاعِکُمْ وَ مُذَاکَرَتِکُمْ إِحْیَاؤُنا، وَ خَیْرُ النَّاسِ مِنْ بَعْدِنَا مَنْ ذاکَرَ بِأَمْرِنَا وَ عَادَ اِلَی ذِکْرِنَا». [۱۴] .به درستی که در گرد آمدن شما و سخن گفتن شما احیای ما است و بهترین مردم پس از ما کسی است که ما را در یادها قرار دهد و امر ما را در آن محافل مطرح کند و مردم را به سوی اهل بیت بخواند.بنابراین، محافل و مجالس عزاداری حسین احیای اندیشه اهل بیت و یادکرد فرهنگ آنان است. بزرگداشت ارزش‌های آنها و ترویج فکر و راه آنهاست. ثواب مرثیه‌داری و تحقق عزاداری با چنین فلسفه و مقصدی قابل حصول است.در جمله‌ای دیگر امام صادق نیز به فضیل بن یسار می‌فرماید:«اَ تَجْلِسُونَ وَ تَتَحَدَّثُونَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ‌علیه السلام: اَمـا اِنّی اُحِبُّ تِلْکَ الْمَجَالِسَ فَأَحْیُوا أَمْرَنَا، فَإِنَّ مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا یُحْیی فیهِ اَمْرُنا لَمْ یَمُتْ قَلْبُهُ یَوْمَ یَمُوتُ الْقُلُوبُ». [۱۵] .آیا شما در این مجالس مرثیه‌سرایی می‌نشینید و حدیث می‌کنید؟ گفتم: بلی. حضرت فرمود: بدانید که من البته این مجالس را دوست دارم. پس امر ما را زنده کنید، زیرا کسی که در این مجالس می‌نشیند [و فرهنگ و شعار و ارزش‌ها] و امر ما را در آن زنده می‌کند، هرگز قلب او نخواهد مرد در روزی که قلب‌ها می‌میرند.بنابراین، این دو حدیث - و دیگر احادیثی که در بیان ترویج این مجالس و محافل است - به ما یاد می‌دهد که احیای امر اهل بیت و زنده کردن نام آنها که طبعاً ارزش‌ها و دستورات و سیره و روش زندگی آنهاست به عنوان فلسفه برگزاری مجالس خواهد بود.در جمله‌ای دیگر که منسوب به خود سالار شهیدان و مشهور است: «أَنَا قَتِیلُ الْعَبْرَةِ»؛ [۱۶] من کشته عبرت هستم و در دعای حضرت هم از قول معصومین وارد شده است و جمله در جایی این طور نقل شده است: «أَنَا قَتِیلُ الْعَبْرَةِ لا یَذْکُرُنِی مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ؛ [۱۷] من کشته عبرت هستم، مؤمنی من را یاد نمی‌کند مگر آنکه از این حادثه پند می‌گیرد». از این جمله به خوبی استفاده می‌شود که ذکر مصیبت و یاد آن حضرت و مرثیه‌سرایی و گریه کردن و راه انداختن دسته‌های عزاداری باید با این هدف باشد و چنین ثمره‌ای داشته باشد، و یادکرد وی در صورتی ارزشمند و ستودنی است و در شأن مؤمن است که مایه عبرت و درس گرفتن باشد.مرحوم شهید هاشمی‌نژاد در این باره می‌نویسد:خون حسین ریخته شد و نهضت مقدس او انجام گردید تا آن عباد گمراه، آن اجتماع سرگردان، آن ملت نادان و بی‌خبر از آن وضع دردناک خلاصی یابد، تا امت بصیرت پیدا کند و دانا شود، از گمراهی و ضلالت نجات یابد تا بداند چه می‌کند و به کجا می‌رود، به چه کسی بار می‌دهد و نیروی انسانی خود را در اختیار چه قدرتی می‌گذارد. آری اینهاست آن هدف‌هایی که امام صادق می‌گوید خون حسین‌علیه السلام به خاطر این هدف‌ها ریخته شد: «لِیَسْتَنْقِذَ عِبَادَکَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَیْرَةِ الضَّلالَةِ» و باید دوستان آن حضرت به این هدف‌ها آشنا گردند و برای رسیدن به آنها کوشش کنند. [۱۸] .البته همین شیوه پس از دوران غیبت سیره علما و دانشمندان بوده است و مجالس و محافلی را که برگزار می‌کرده‌اند با چنین اهدافی دنبال می‌شده است و عزاداری را برای عزاداری نمی‌خواسته‌اند، عزاداری را برای کسب فضیلت، احیای فرهنگ حسینی می‌خواسته‌اند، اما در دوران‌های اخیر اندیشه‌های انحرافی در میان برخی از عوام و شبه عوام رسوخ کرده و این فکر خواه ناخواه مرتبط به عزاداری و گریستن شده است. این گروه گمان کرده‌اند که امام حسین‌علیه السلام قیام کرد و کشته شد تا گناهان ما به وسیله گریه بخشوده شود و یا در مجموع چنین وانمود می‌کنند که هدف از کشته شدن اباعبداللّه

شفیع شدن امام‌علیه السلام برای ما انسان‌های بیچاره و معصیت‌کار است و ما با عزاداری زمینه این شفاعت را فراهم می‌سازیم. و یا گریستن برای خوشحال کردن دل حضرت زهراعلیها السلام است و چیزهایی از این قبیل که توسط عده‌ای بی‌سواد و کاسب‌کار و برای رونق تصنعی مجالس ترویج می‌شود. در حقیقت این اندیشه، بیراهه بردن فلسفه عزاداری و فلسفه نهضت عاشورا است و چیزی است که نه با عقل جور درمی‌آید و نه با شرع، و نه هیچ یک از علما تفوه به این کلمات کرده‌اند و دقیقاً بر خلاف آن چیزی است که از معصومان رسیده است. مرحوم استاد شهید مرتضی مطهری در این باره می‌نویسد:ما با این سؤال مواجه هستیم که چرا ائمّه دین دستور دادند که عزای امام حسین‌علیه السلام همیشه اقامه شود و در نتیجه ما وقت‌ها و عمرها و پول‌ها و نیروها و انرژی‌ها هر سال در دو ماه محرم و صفر و بلکه در غیر این دو ماه صرف کنیم؟... دوستان نادان گفته‌اند کشته شد که گناهان امت بخشیده شود. جنبه آسمانی و خیالی به قضیه دادند، آن را گفتند که نصاری درباره مسیح گفته بودند. حقیقت همان است که خود امام حسین‌علیه السلام فرمود... باید گفت تکالیف شرعی بدون حکمت نیست. منظور این نبوده که همدردی و تسلیتی باشد برای خاندان پیغمبر، به قول روضه‌خوان‌ها زهرا را خوشحال بکنیم. خیال می‌کنیم هر اندازه ما گریه بکنیم، تسلی خاطر بیشتری برای حضرت رسول و حضرت زهرا هست. چقدر در این صورت ما حضرت رسول و حضرت زهرا و حضرت امیر را که همیشه آرزوی شهادت می‌کشیدند و فخر خود می‌دانستد کوچک کردیم و خیال می‌کنیم هنوز بعد از هزار و سیصد و بیست سال در حال جزع و فزع می‌باشند، بلکه مقصود این است که داستان کربلا- به صورت یک مکتب تعلیمی و تربیتی همیشه زنده بماند. [۱۹] .پس این انحراف است که ما هدف حسین را آنچنان کوچک کنیم که او برای شفاعت افراد آلوده و گناهکار در قیامت قیام کرده است. این تحریف نهضت حسینی است که حسین را «فدایی امت گنهکار» معرفی کنیم و مقصد اصلی آن بزرگوار را در این درجه تنزل دهیم که مجالس سوگواری برای بخشیده شدن گنهکاران برگزار شده است. این بیراهه بردن مقصد بزرگ حسین است که جمعی از بوالهوسان و بندگان هوی و شهوت هر کاری خواستند انجام دهند و هر گناهی را که اراده کردند مرتکب شوند و با این حال آسوده خاطر باشند که با چند قطره اشک تمام گناهان آنان بخشیده شود، و تمام آن اعمال ننگین برطرف می‌گردد. اگر کسانی در صراط حسین قرار گیرند و حسینی شوند، امید است که خداوند گناهان آنها را ببخشد، اما نه اینکه حسین برای این امر به شهادت رسیده است و مجالس عزا برای چنین مقصدی به پا می‌شود، و هدف از اقامه عزا برای چنین چیزهایی است.

استوانه‌های تعظیم و تجلیل

اشاره

در پیش گفتیم که چگونه عزاداری‌ها به پا شد و دلیل و فلسفه آن عزاداری‌ها چه بود. در اینجا بحث دیگری را مطرح می‌کنیم که پایه‌ها و ارکان اصلی این مجالس چیستند، و از چه استوانه‌ای تشکیل می‌گردند. اگر این بحث به خوبی تبیین شود، هم تا اندازه‌ای فلسفه عزاداری و گریستن بر اباعبداللّه روشن می‌شود، و هم جهت‌گیری آن مشخص می‌شود، و موضوع بحث ما را که اصلاح وضعیت محافل و مجالس و هیئت‌های مرثیه‌خوانی باشد آشکار می‌کند.واقع آن است که عزاداری حسین‌علیه السلام بر دو پایه اساسی استوار است. استوانه بعد عاطفی، و استوانه جهت‌گیری عقلانی. آنچه موجب حیات و دوام نهضت می‌گردد و موجب فراموش نشدن عاشورا می‌شود و جنبه حماسه و پیام حسین‌علیه السلام را تضمین می‌کند، روضه‌خوانی و عزاداری و ذکر مصیبت و بعد عاطفی است و آنچه هویت نهضت را تشکیل می‌دهد و روح و حقیقت قیام حسینی است و در فلسفه قیام اباعبداللّه آمده است و اصل و اساس آن است، حفظ دین و عدالت و آزادگی و مبارزه با ستم و تنفر از آشتی‌پذیری و هجوم به دشمن است که در مجموع در بعد عقلی و جهت‌گیری عقلانی عزاداری خلاصه می‌گردد.این دو مکمل یکدیگرند و هیچ‌کدام بدون یکدیگر این هدف را به

مقصد نمی‌رساند. برای اینکه بتوانیم این موضوع را بهتر بازگو کنیم به توضیح یکایک آنها می‌پردازیم:

ابعاد عاطفی

اشاره

از آنجا که دستور رسیده است که اقامه عزا شود، گریه بر مظلومیت حسین بشود، مرثیه‌سرایی و نوحه‌خوانی بشود، حتی اگر کسی نمی‌تواند گریه کند، خود را به گریه درآورد، فهمیده می‌شود که باید نسبت به قضیه کربلا احساسات و عواطف متوجه گردد. برای تعظیم، آگاهی و توجه به حماسه کافی نیست، تأثر و دل سوختن و تصویر کردن آن حوادث در دل لازم است.اکنون این سؤال مطرح است، چرا چنین دستور داده شده است و چرا از عاطفه بهره‌گیری شده است، و لازم شمرده شده و اصولاً چه نقش و اثری در این کار است؟برای روشن شدن این موضوع ناچاریم با مقدمه‌ای نقش عاطفه در زندگی انسان و اجتماع و رابطه عاطفه و انفعالات انسان از عاطفه را بیان کنیم، و نشان دهیم چگونه عاطفه راه را برای یک حرکت عقلانی هدفمند فراهم می‌سازد، در آن صورت نقش گریه و تأثیر آن روشن می‌گردد.عاطفه از مهم‌ترین عناصر شخصیت آدمی است. عاطفه است که راه و روش و رفتار انسان را تعیین می‌کند، از این رو عواطف دارای نقش اساسی در طرز زندگی است.به عبارت دیگر، عواطف چاشنی زندگی و نیروی محرک فعالیت‌های روانی انسان به شمار می‌رود. اگر فرمان عاطفه و مهر و محبت نبود کمتر مادری شب‌ها را در جوار گاهواره فرزند تا صبح بیدار می‌نشست. کمتر قهرمانی برای سرافرازی و نجات ملت خویش به فداکاری و جانبازی مبادرت می‌ورزید. نیروی شدید و عظیم عواطف است که کاشفین بزرگ را به قعر اقیانوس‌ها و فراز آسمان‌ها می‌کشاند. انسان دوستان بزرگ و منجیان ناستوده بشریت، همه نیروی استقامت و بردباری و فداکاری خویش را مدیون نیروی شگرف «حیات عاطفی» و احساسات ارجمند خویشتن‌اند.عاطفه طبق تعریف روانشناسی جدید، عبارت از یک استعداد روانی است که از تمرکز یافتن گروهی از انفعالات پیرامون موضوع مشخصی در نتیجه تکرار برخورد و ارتباط فرد با موضوع پدید می‌آید. زیرا در گنجور آگاهی‌های فرد انگیزه‌ای برای تمایلات مختلف وجود دارد و فرد از رهگذر و تکرار این انگیزش برای نشان دادن نوعی از واکنش و انفعال آمادگی می‌یابد، که این واکنش‌ها بر حسب اوضاع و شرایطی که فرد در آن شرایط متولد می‌شود، متفاوت می‌باشد. [۲۰] .عاطفه با چنین برداشتی عبارت است از روی آوردن وجدان به طرف موضوع معینی، که این روی آوردن از طریق آگاهی‌ها و یادگیری صورت می‌گیرد. عاطفه یک توده به هم پیوسته روانی است که انفعالات گوناگونی در آن تجمع می‌یابند. مثلاً علاقه به دین یا کشور و یا قهرمان، یک توده پیوند یافته روانی است که شماری از حالات وجدانی در آن فراهم می‌آیند و پی‌آمد تجمع این حالات که ما به دین و میهن و یا قهرمان دینی و ملی خود مباهی هستیم و به خاطر آن می‌جنگیم و خود را به کشتن می‌دهیم، در خود نسبت به آن احساس دلبستگی می‌نماییم و نسبت به آن در نگرانی به سر می‌بریم، و در ایفای وظایف مربوط به آن می‌کوشیم. پس هسته مرکزی عاطفه دین، میهن یا قهرمان و یا هر چیزی که مورد توجه ماست قرار می‌گیرد، و بر اساس آن فعل و انفعالات به وجود می‌آورد. همین طور در باب نوع دوستی و انسانیت که عاطفه انسان نسبت به برادر انسانی و یا دینی خود به هم می‌رسد. عاطفه انسانی، نوعی از علاقه انسان نسبت به انسان‌های دیگر است، که در سطح مختلف به ثمر می‌رسد و انسان در سایه آن به مشارکت و همیاری خود نسبت به وی در خوشی و ناخوشی و در مسائل و حوادث آنی و آتی استمرار می‌بخشد.چنین حالتی نسبت به «حب خدا» ایجاد می‌شود و توابعی همچون مطیع و منقاد شدن، تحمل سختی‌ها را کردن، ایثار و فداکاری نمودن و یکسری لوازم را به دنبال خواهد داشت.پس این تمایلات است که پایه و اساس عاطفه را پی‌ریزی می‌کند، زیرا عواطف آدمی را تحت تأثیر تفکر و دقت و

تجربه‌های مختلف انفعالی رو به رشـد می‌گـذارد. بـدین‌سان علاقه و دلبسـتگی به افراد جامعه یا عشق به خـدا و انس به او به عنوان اساس تمایلات قرار می‌گیرد.از جملـه عـواملی کـه بـه تکـوین عـاطفه مـدد می‌رسانـد، تکرار و تلقیـن است، که این خـود محرک فعالیت‌هـای عاطفی انسان می‌گردد.با توجه به این مقـدمه، اهمیت عزاداری و فلسـفه آن و جایگاهی که می‌توانـد در زنـدگی انسان داشته باشد روشن می‌شود. زیرا برگزاری عزاداری و استماع حوادث غم‌انگیز عاشورا و حماسه فداکاری حسین بن علی‌علیه السلام و یاران او چنین نقشی ایفا می‌کند، و محرک فعالیت‌های شگرف و احساسات ستایش‌آمیز می‌شود، بویژه اگر این داستان بارها و بارها تکرار و تلقین شود، در آن صورت در عاطفه انسان رسوخ می‌کند و تمایلات و سرافرازی و شادمانی در گرایش به آن ارزش‌ها در او ایجاد می‌گردد و شجاعت‌ها و شهامت‌های بازگو شده در او شهود عینی پیدا می‌کند.البته و صد البته این تأثیرها بسته به این است که در بـازگویی آن حوادث چه گفته شود، اگر از حماسه عاشورا و فـداکاری و عزت نفس و ایثار و مناعت طبع وعـدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی گفته شود، عـاطفه شـنونده به همـان سـمت تمایـل پیـدا خواهـد کرد و شـنیدن و تصویر کردن آن حوادث، تمایلات آن ارزش‌هـا را در دل انسـان بـه بـار خواهـد آورد، و اگر چیز دیگر گفته شـود، مثـل آنچه برخی نوحه‌سـرایان مـا از خـود می‌سازنـد و خواهش و تمنای حسـین برای نوشیدن جرعه‌ای آب ذکر می‌کنند و یا ذلت زینب و عجز و لابه وی را در برابر لشگریان دشمن ذکر می‌کننـد، همـان در دل رسوخ می‌کنـد.اکنون کاری به این بحث نـداریم، فقط اشاره کردیم و آنچه مورد نظر ماست، تأثیر شـگرف عـاطفه و شور و هیجـانی است که این شـکل از برخورد در زنـدگی انسـان بجای می‌گـذارد، چیزی که از درک عقلی برنمی‌آیـد و کارسـازی نـدارد، و امامـان معصوم خواسـته‌اند بـا تشـکیل مجالس و محافل عزا این حرکت حسـینی را بیمه کننـد و برای همیشه در خاطره‌هـا جـاودان سازنـد.در تأییـد این روش و به همین دلیـل علمای اخلاق اهتمام عظیمی دارنـد که با بهره‌گیری از حیات عاطفی درس اخلاق و تزکیه نفس را در دل‌ها جای دهند و محیطی را فراهم می‌آوردند که در آن عواطف عالی و شایسته به وجود آید، و خودسـازی به ثمر رسـد. در این کانون‌هـا و مجـالس وعـظ، افزون بر ذکر تجربه خودسـازی، یـاد سالکـان و عارفان گرمی‌بخش آن محافل است. سالکان و عارفان بزرگی که در کار خود موفق بوده‌انـد و با تصـرفات غیر طبیعی و کرامت‌ها قدرت فوق‌العاده خود را به منصه ظهور رسانده‌انـد.بنابراین، هر قـدر شـناخت و معرفت انسان نسبت به موضوعی افزایش یابـد، و ذهن‌ها به آن سـمت تمرکز داده شـود، عواطـف که محـور و هسـته مرکزی برای آن موضوع است، رو به شـدت و فزونی می‌گـذارد، و نیرو بخش درک انسـان می‌گردد و گرمی و شـادابی در کـار به وجود می‌آورد که از توان عقـل و استـدلال چوبین برنمی‌آیـد.از نکات قابل توجه در حیات عـاطفی، انتقـال و جابجـایی از یـک موضوع به موضوع دیگر و از یـک مرحله به مرحله دیگر در زنـدگی انسان است. مثلاً علاقه به قهرمـانی، موجب محبت به متعلقـات آن قهرمان می‌گردد و این انتقال و جابجایی را به همه جوانب آن به وجود می‌آورد و عاطفه و دوستی را قوت می‌بخشـد و به عشق و دلباختگی مبدل می‌شود. از این رو کسـی که خدای متعال را دوست می‌دارد، هر امری را که متعلق به اوست دوست می‌دارد، و کسی که قهرمانی را دوست می‌دارد، تمام متعلقات او را دوست می‌دارد.

نقش گریه در تحریک احساسات

با توجه به آنچه در باب حیات عاطفی گفته شـد، و جایگاه حیات روانی وجدانی و عاطفی بیان شد، تأثیر و نقش گریه در تحرک و زنـده مانـدن خاطره حماسه‌سازان عاشورا روشن می‌گردد، زیرا تأکیـد بر گریه (گریسـتن و گریانـدن) و اقامه مجالس و مرثیه‌خوانی چنین نقشی ایفا می‌کند، و حیات عاطفی را در چنین جامعه‌ای نهادینه می‌کند و انتقال و جابجایی از موضوع به موضوعات وابسته به قیـام اباعبـداللّه‌علیه السـلام را فراهم می‌سـازد و علاـقه و عشـق به حسـین، عشـق به عزت، فـداکاری، سـتم‌ستیزی، احیـای دین و همه ارزش‌هـای منشـور نهضـت حسـینی را بـه ارمغـان می‌آورد.در اینجـا منـاسب است کـه بـه اشـکالی که در بـاب گریه شـده پرداخته شود:برخی از مخالفان گریه، چنین گفته‌انـد: شـیعه شـده مـذهب گریه، هر جا که می‌روی و هر محفل که برگزار می‌گردد، به گریه

ختم می‌شود! اگر حسین پیروز شد و یزید مغلوب، باید شادمانی و خوشحالی کرد، چنانچه مسیحیان پس از مرگ و صلیب کشیدن عیسی (طبق عقیده خود) شادی و خوشحالی می‌کنند و مرگ او را وسیله سعادت و شفاعت خود می‌دانند. بنابراین، شهادت حسین وسیله سعادت و موجب خوشحالی ماست نه گریه و عزا.از طرف دیگر می‌گویند: گریه و زاری ما آرام‌بخش رنج‌ها و مصیبت‌های آنها نخواهد شد، و سودی به آنان و ما نخواهد رسانید و اگر در زمان خود آنان، گریه نوعی همدلی و همراهی با اهل بیت تلقی می‌شده، در این عصر دیگر این معنا نتیجه‌ای ندارد و اعتراض بجایی ندارد.در پاسخ باید بگوییم: همان‌طوری که در آغاز در بحث حیات عاطفی اشاره کردیم، زندگی عقلانی بدون عاطفه انسان را گرفتار جمود می‌کند و از حالت پویندگی و حیات و نشاط و شادابی تبدیل به جمود و افسردگی می‌سازد، عاطفه بدون عقل و منطق انسان را دچار تعصب و خودسری و چموشی و عصیان و حرکت‌های کور و بی‌هدف و دچار کارهای بی‌محتوا و بی‌خاصیت می‌کند. شیعه اگر بر حسین بن علی‌علیه السلام می‌گرید، نشانه تأثر نسبت به مظلومیت حسین و خاندان نبوت و اعتراض به ستمی است که به آنان روا شده است و این اعتراض نه تنها بر یزید است، بلکه بر یزیدیان تاریخ است، و در حقیقت گریه بر حسین، اظهار محبت بر آرمان والا و ایده عالی حسین است، نوعی عشق و علاقه و پیوستگی با راه و هدف مقام ولایت و عصمت است.اما اینکه گفته می‌شود گریه روح ملت‌های مسلمان را خمود و شکسته بار می‌آورد و آنها را افسرده‌خاطر و سرافکنده می‌کند و زمینه تحمل ستم را فراهم می‌سازد، چون اعصاب آنها با گریه و زاری تخدیر شده؛ درست نیست، زیرا همه گریه‌ها برخاسته از عجز و ذلت نیست. اشک‌ها برخی نشانه محبت و جذبه و عشق و موالات و برخی نشانه شوق و خوشحالی است و در عزاداری امام حسین‌علیه السلام، نشانه همدلی و همراهی است نه سرافکندگی و افسردگی؛ اشک‌ها و ناله‌ها بیانگر محبت قلبی و عشق و جذبه و ارتباط قلبی با خاندان پیامبر است.اما اینکه گفته شد زمینه تحمل ستم حکومت‌های ستمگر را فراهم می‌کند، این کلام به شهادت تاریخ خلاف واقعیت است. اگر عزاداری‌ها درسی برای شهامت و فداکاری باشد، اگر دعوت برای رهایی از ستم ستمگران باشد، نه تنها زمینه پذیرش زورگویان را از بین می‌برد، بلکه کانون وحدت و هماهنگی برای مبارزه و قیام و معهد آموزش و هدایت دین است.قبول داریم که همیشه گریه‌ها چنین نیستند و گریه می‌تواند جهت خوب و بد داشته باشد، اما اتفاقاً آنچه در فلسفه قیام حسین و عزاداری حسین آمده است گریه لذت‌بخش و درس‌آموز و روشنگر دل‌هاست. فرق است بین مکتبی که گمان می‌کند عیسی برای بخشیدن گناهان مسیحیان به دار آویخته شده است، و عقیده بخشایش گناه با آن تراژدی توصیف شده را عنوان می‌کند با مکتبی که اهداف و فلسفه قیام حسینی را درس مبارزه و قیام می‌داند و معتقد است با گریه همیشه شعله نهضت فروزان‌تر می‌شود.در باب گریه و جایگاه آن سخنان و اشعار بسیاری است، حافظ می‌گوید:دل سنگین تو را اشک من آورد به راه سنگ را سیل تواند به لب دریا بردبیارای شمع اشک از چشم خونین که شد سوز دلت بر خلق روشنیا شاعری دیگر می‌گوید:گریه بر هر درد بی‌درمان دواست چشم گریان چشمه فیض خداستبنابراین، گرچه ما مسائل اصلی محافل عزاداری را گریه نمی‌دانیم و معتقدیم باید این انجمن‌ها کانون فکر و اندیشه و بیان احکام و هدایت جامعه و ذکر فلسفه قیام حسین باشد، اما محفل حسینی هم نمی‌تواند بدون گریه و اشک ریختن بر حسین باشد و گرنه قابل تداوم نخواهد بود، آن اثرات و نتایج هدایتی را به وجود نخواهد آورد. بدون شک، مظاهر و مناسک و اعمال دینی و روح معنوی در سایه مرثیه‌سرایی و حضور حیات عاطفی تداوم‌بخش است، زیرا اگر علم و عقل نقشه می‌کشند، و راهنمایی می‌کنند، اما حرکت و جوشش و خروش نخواهند داشت و درس ایستادگی و مقاومت نخواهند داد، آنچه حرکت و جنبش می‌دهد، عاطفه و احساس است و گریه انعکاسی از عاطفه انسان و بیانگر علاقه و تماس روحی فرد با حادثه غم‌انگیز و یا شورانگیز است. با نگاهی به این مجامع و محافل و حجم انبوه حرکت‌های انقلابی این نکته کاملاً مشهود و نیازی به پیش از این بیان نیست.

ابعاد عقلانی

آنچه تاکنون گفته شد در ابعاد عاطفی حماسه عاشورا بود، و گفتیم تعظیم و گرامی‌داشت عاشورا نوعی بهره‌گیری از عاطفه است و عاطفه از مهم‌ترین عناصر شخصیت آدمی است، و عاطفه در طرز رفتار و ادراک و تفکر و یادآوری و تداعی افکار و ایجاد معتقدات و تعدیل آنها ظاهر می‌شود، حتی عواطف اثر خود را روی حکمی که انسان صادر می‌کند و روی داوری‌های او بجای می‌گذارد، به همین دلیل عاطفه به تنهایی کافی نیست و این عقل و شرع است که همچون چراغ باید راه را برای عاطفه روشن کند و او را با منطق سازگار کند.به عبارت دیگر، سخن از برگزاری مجالس عزاداری حسینی و سخن از تعادل عواطف است. بحث از عقلانی کردن عزاداری‌ها و جهت صحیح دادن و شرع‌پسند کردن نوع عزاداری‌ها است. عواطف با همه فوائد و لزومی که دارند، اگر از قاعده طلایی «حد وسط» خارج شوند و اعتدال خود را از دست بدهند و به سلاح عقل و شرح مسلح نشوند، دچار افراط و تفریط می‌گردند و سخت زیانبخش و خطرناک خواهند شد. یا از آن طرف آنچنان می‌شود که منکر لزوم عزاداری می‌شود، و یا برای تحقق عزاداری دست زدن به هر کاری را جایز می‌شمارد. برای گریاندن خلق اللّه هردروغی را جایز می‌شمارد. آسیب رساندن به خود را نوعی عزاداری و تعظیم شعائر می‌شمارد، پیروی کردن از سنّت‌های غلط فرهنگ‌های دیگر برای نمایش عزاداری را نوعی ابراز عواطف می‌داند.در اینجا چه بکنیم که از تسلط و حکومت مطلق عواطف به دور شویم و دچار عقاید و افکار آشفته و توأم با تعصب نشویم، دچار عقاید و رفتاری نشویم که دلیلی منطقی و شرعی بر آن نداریم که هیچ، موجب سخریه و استهزاء دیگران می‌گردد و سلاح برنده‌ای بر علیه شیعه و علاقه‌مندان به اهل بیت پیغمبر می‌شود. آیا واقعاً چه می‌شود که گمان می‌شود قمه زدن و خود را سراپا خون‌آلود کردن جزء عزاداری حسین است و از مظاهر شعائر دینی و اسلامی است. این چه نوع احساساتی است که نه با منطق جور درمی‌آید و نه با شرع.به گمان می‌رسد، مشکل اصلی این انحرافات و بها دادن بیش از اندازه به عواطف به هر قیمتی که شده، تابع عوام شدن است. دور شدن از اهداف نهضت حسینی و ناآگاهی از روح این حرکت و بی‌توجهی به پیام‌های حضرت اباعبداللّه‌علیه السلام و ندانستن فلسفه عزاداری سلحشوران کربلاست.آری بی‌توجهی به ابعاد عقلانی حماسه عاشورا است که موجب دور افتادن از فلسفه قیام می‌گردد و ما را گرفتار عواطف کور و بی‌منطق و کردارهای بی‌محتوا و زیان‌آور می‌سازد. و وسیله‌ای برای تهاجم دشمنان علیه تشیع و عقاید راستین آن می‌گردد.از همین‌جا روشن می‌شود که گرچه بعد عاطفی در مسئله عزاداری بسیار مهم است، اما استوانه عقلانی کردن جهت عزاداری‌ها اصل و اساس است، و اگر اعمال و کارهای ما در عزاداری مجموعاً منطبق با روح نهضت نباشد و با هدف و مقصد عزاداری سازگار نباشد، بعد عاطفی ارزش و فایده‌ای ندارد، به همین دلیل حضرت امام خمینی‌رحمه الله با آن همه تأکیداتی که روی عزاداری حسینی دارند و برای گریه نقش فوق‌العاده‌ای قایلند، اما تأکید دارند که ما باید جهت گریه را روشن کنیم و برای عزاداری حسین هدف و مقصدی داشته باشیم، و گریه هدف نیست:شما انگیزه این گریه و این اجتماع در مجالس روضه را خیال نکنید که فقط این است که ما گریه کنیم برای سیدالشهدا، نه سید الشهدا احتیاج به این گریه‌ها دارد، و نه این گریه خودش فی‌نفسه یک کاری از آن برمی‌آید. لکن این مجلس‌ها مردم را همچون مجتمع می‌کنند و یک وجهه می‌دهند، سی میلیون، سی و پنج میلیون جمعیت در دو ماه محرم و صفر و خصوصاً دهه عاشورا یک وجهه، طرف یک راه می‌روند. بی‌خود بعضی از ائمّه ما نمی‌فرمایند که برای من در منابر روضه بخوانند. بیخود نمی‌گویند ائمّه ما به اینکه هر کس که بگرید، بگریاند یا صورت گریه و گریه کردن به خودش بگیرد اجرش فلان و فلان است. مسئله، مسئله گریه نیست، مسئله، مسئله تباکی نیست، مسئله، مسئله سیاسی است که ائمّه ما با همان دید الهی که داشتند، می‌خواستند که این ملت‌ها را با هم بسیج کنند و یکپارچه کنند، از راه‌های مختلف، اینها را یکپارچه کنند تا آسیب‌پذیر نباشد. [۲۱] .البته حضرت امام در این سخنرانی به یکی از فواید عزاداری اشاره کرده‌اند و گرنه جنبه‌های دیگر عزاداری مانند بیان احکام، آگاهی سیاسی، کسب فضیلت‌ها و احیای اسلام از اموری هستند که در فلسفه و فواید عزاداری نهفته است. در هر صورت، آنچه مهم است و باید مورد توجه قرار گیرد، این است که گریه هدف نیست، گریه اصل و اساس نیست، اصل و اساس اهدافی است که حسین به خاطر آن قیام کرد و شهید شد و معیار و

ملاک برای انطباق دادن عزاداری بر قواعد شرعی و عقلی است و به تعبیر استاد محمّدرضا حکیمی:روضه‌خوانی و عزاداری، مظهر بعد سوم عاشورا است، یعنی مصیبت جنبه احساسی و عاطفی دارد، و برای فراموش نشدن عاشوراست، تا جنبه حماسه و پیامش زنده بماند. پس این بعد هنگامی ارزش دارد که با منشأ اصلی آن، از هر حیث مطابق باشد، بنابراین، همان‌گونه که مصیبت عاشورا در خدمت حماسه دین و عدالت بوده است، باید مجالس ذکر مصیبت نیز در خدمت همان حقیقت والا باشد تا معنا دهد، و به مسخ ماهیت عاشورا نینجامد، و مورد رضای خدا و قبول امام باشد. [۲۲] .استاد شهید مطهری نیز به همین معنا اشاره می‌کند و اصل و اساس را در عزاداری بهره‌گیری از حماسه حسینی می‌داند:اینکه من تأکید می‌کنم که حماسه حسینی و حادثه کربلا و عاشورا باید بیشتر از این جنبه مورد استفاده قرار گیرد، به خاطر درس‌های بزرگی است که این قیام می‌تواند به ما بیاموزد. من مخالف رثا و مرثیه نیستم، ولی می‌گویم این رثا و مرثیه باید به شکلی باشد که در عین حال آن حس قهرمانی حسینی را در وجود ما تحریک و احیا بکند. حسین بن علی یک سوژه بزرگ اجتماعی است. حسین بن علی در آن زمان یک سوژه بزرگ بود. هر کسی که می‌خواست در مقابل ظلم قیام بکند، شعارش «یا لثارات الحسین» بود. امروز هم حسین بن علی‌علیه السلام یک سوژه بزرگ است، سوژه‌ای برای امر به معروف و نهی از منکر، برای اقامه نماز، برای زنده کردن اسلام، برای اینکه احساسات و عواطف عالیه اسلامی در وجود ما احیا بشود. [۲۳] .

چگونگی برگزاری عزاداری‌ها و مشکلات آنها

منظور در اینجا برگزاری همه نوع محافل و مجالس، دسته‌ها و هیآت و نمایش‌ها و هر کاری است که به نوعی یادآور خاطره غم‌انگیز و حماسه‌آور کربلا باشد.پیش از آنکه معیارهای صحیح و راه حل این چگونگی را بیان کنیم، باید جمع‌بندی نسبت به بحثهای پیشین داشته باشیم. و نگرانی خود را از به انحراف کشیده شدن و وارونه جلوه‌گر شدن قضیه عاشورا در ابعاد مختلف را بازگو کنیم. تأکید می‌شود: اگر شهادت حسین بن علی‌علیه السلام صرفاً یک جریان تاریخی سوگمندانه و حزن‌آور بود، اگر این حادثه، همانند دیگر حوادث تاریخی زندگی انسان بود، این نگرانی نبود و بحث از وارونه شدن آن مطرح نبود، اما چون طبق تعالیم ائمّه این حادثه وسیله‌ای برای عبرت و درس‌آموزی است و نهضت حسینی مظهر یک حرکت حماسی در روح انسانی و جولان و هیجان در جهت سلحشوری و مقاومت و ایستادگی و دفاع از عقیده است، نمی‌توان انحراف از آن را نادیده گرفت، گرچه در بخش اندکی از جامعه باشد، گرچه در آغاز کوچک باشد. اما خواه ناخواه تأثیر آن عمومی و ضایعه آن آفت‌خیز است.حال این وارونگی می‌تواند در چند جهت انجام گیرد:۱. تحریف در شکل بیان حادثه و دگرگون کردن قضایا و مقدمات حادثه کربلا. یکی از مشکلات عزاداری‌ها، توصیف غلط و ناصحیح از حادثه کربلا و مبتلا شدن به تحریف‌های لفظی و وارونه شدن حوادث است. به این معنا که مرثیه‌خوان برای اینکه مجلس را گرم کند و شور و ویلا- در جلسه راه بیندازد و مردم را به گریه درآورد، چیزهای ساختگی را از کتاب‌های ضعیف و غیر قابل اعتماد نقل می‌کند، و یا اشعاری را به زبان حال می‌خواند که هرگز نمی‌تواند با شرایط و موقعیت امام و یارانش و قهرمان کربلا یعنی زینب کبری سازش داشته باشد و گاهی این تراژدی خیلی عجیب می‌شود، گوینده از خواب استفاده می‌کند و خواب‌هایی را نقل می‌کند، که هرگز با فرهنگ عاشورا سازگاری ندارد، در نتیجه حادثه کربلا شکلی مشوّش به خود می‌گیرد، حوادث در شکل مبالغه‌آمیز و اسطوره‌ای درمی‌آید و قهراً چهره نورانی و باعظمت حسین و یاران گرانقدرش، تاریک و ظلمانی جلوه‌گر می‌شود و حوادث و قضایا به شکل افسانه‌ای درمی‌آید.نمونه این تحریفات را برخی از محققین و محدثین نقل کرده‌اند و مرحوم استاد شهید مطهری در کتاب حماسه حسینی در بحث مفصل «تحریفات عاشورا» آورده است و برخی از محققان معاصر نیز این حرکت را تکمیل کرده و موارد دیگری را به آن افزوده‌اند، که اینجا جای تفضیل و ذکر موارد آن نیست. [۲۴] .۲. تحریف در تفسیر این حادثه. از مشکلات دیگر، تحریف در تفسیر این حادثه است، بدین گونه که برخی

آنچنان این حادثه را توصیف می‌کنند که حضرت شخصی مظلوم و بی‌جهت کشته شد و برنامه و جهت معینی نداشت، و نفله شد و ضایع گشت و خونش به هدر رفت و یا می‌گویند: از طرف خداوند مأمور بود و دستور خصوصی برای مبارزه داشت و ما چه می‌دانیم برای چه مبارزه کرد، این مربوط به علم امام است و به ما ربطی ندارد، در نتیجه قیام امام حسین جوری تفسیر می‌گردد که از حوزه عمل بشری و قابل اقتدا بودن خارج بشود و گریزگاهی باشد برای فرار از مسؤولیت‌های اجتماعی و تحلیلی غلط از تفاوت صلح امام حسن و قیام امام حسین.و یا در فلسفه قیام حسینی این تحریف در تفسیر را مواجه هستیم که حرکت آن سلاله نبوت را برای فدایی شدن امت گنهکار معرفی می‌کنند و مقصد اصلی آن بزرگوار را شفاعت افراد آلوده و گناهکار در قیامت توضیح می‌دهند.طبعاً این نوع تفسیرها که حرکت قیام ابا عبدللّه را مبهم و غیر قابل دسترسی می‌داند و از آن نوعی اختصاصی بودن و غیر قابل پیروی بودن استشمام می‌شود و یا حرکت قیام برای شفاعت، کفاره گناهان و یا رفع مشکلات شخصی و برآوردن حاجات مادی و مانند آن معرفی می‌شود، بدآموزی‌هایی را به دنبال خواهد داشت و اثرات آن، حرکت بزرگ نهضت را خنثی خواهد کرد.البته این نکته را هم بگوییم که این عقاید در دوران اخیر بسیار کاهش یافته و بر اثر رشد فکری جامعه ما جایگاهی ندارد، و کسانی که ناخودآگاه این تفسیرهای باطل را بیان می‌کنند اندکند و بیشتر در محیطهای عوام‌زده و تابع خرافات مطرح می‌شود، اما در هر صورت رسوبات این افکار هنوز در برخی از مرثیه‌سرایان ما وجود دارد و ما نباید به دلیل اینکه این انحرافات نادر و ضعیفاند، بی‌تفاوت باشیم و از مبارزه با کژی‌ها غفلت کنیم، زیرا باطل، باطل است و باید در هر صورت از آن پیشگیری کرد و نگذاشت در جامعه ما رسوخ کند و یا وسیله‌ای برای تبلیغات دشمنان اسلام گردد.۳. یکی دیگر از کژی‌ها که وارونگی در توصیف این حادثه را نشان می‌دهد، جهت دادن به قضایای جنبی و کم‌رنگ نشان دادن فلسفه حماسه کربلا و یا بی‌توجهی به آموزه‌های حادثه است.ممکن است برخی از حوادثی که مطرح می‌شود درست باشد، حقیقت هم داشته باشد، جزو معتقدات هم باشد، اما «وضع الشیء فی موضعه» نباشد. هر چیزی در جایگاه خود نباشد.اینکه حسین‌علیه السلام و دستگاه عزاداری او وسیله‌ای برای قضای حوائج و مشکلات ماست، اینکه گریه بر حسین حقاً دارای خواص و آثار گوناگون است، اینکه اطعام و انفاق در راه خدا و در مجالس عزاداری چنین و چنان می‌کند، منکر ندارد، اما همه مسائل نهضت عاشورا اینها نیست و توصیف کردن نهضت عاشورا و محدود کردن آن به این مسائل و غافل شدن از مسائل اصلی و درس‌های بزرگ نهضت، نوعی کژی و بی‌راهه رفتن و کم‌رنگ نشان دادن فلسفه حماسه کربلاست و طرح آن موجبات زدگی و بی‌اعتقادی را به بار آورد.ممکن است محافلی و مجالسی که برگزار می‌شود، در جهت نفی آن حقایق بزرگ نباشد، اما غفلت و اهتمام فوق‌العاده به مسائلی که اشاره شد و از یاد بردن فلسفه عزاداری خود نوعی تحریف باشد، چون در توصیف واقعیت، اگر کسی بخشی از واقعیت را گفت و بقیه را نگفت و یکی را کم‌رنگ و دیگری را پررنگ جلوه داد، خود نوعی تحریف است «حَفِظْتَ شَيْئًا وَ غابَتْ عَنْكَ اَشْياءُ».شاید – همان طوری که اشاره شد – حجم کژی‌های دسته اول و دوم در زمان ما کم باشد و اهل اطلاع و فن، بیش از گذشته نسبت به تحریفات لفظی و معنوی حماسه حسینی حساسیت نشان داده باشند، امام سوگمندانه این نگرانی سوم بیشتر است، گرچه تحریف در نقل حوادث و تحریف در تفسیرهای تاریخی خود خطرناک است اما کم‌رنگ نشان دادن اصل و اساس فلسفه نهضت و توجه به جهت غم‌زایی حادثه و تمام داستان عاشورا را در قالب ناله و غم و اندوه و ضجه قرار دادن – به قول استاد شهید مطهری – نگران‌کننده است:اگر شهادت حسین بن علی‌علیه السلام صرفاً یک جریان حزن‌آور بود، اگر صرفاً یک مصیبت می‌بود، اگر صرفاً این می‌بود که خونی به ناحق ریخته شده است، و به تعبیر دیگر صرفاً نفله شدن یک شخصیت می‌بود ولو شخصیت بسیار بزرگی، هرگز چنین آثاری به دنبال خود نمی‌آورد. شهادت حسین بن علی، از آن جهت این آثار را به دنبال خود می‌آورد... که نهضت او یک حماسه بزرگ اسلامی و الهی بود. از این جهت که این داستان و تاریخچه تنها یک مصیبت و یک جنایت و ستمگری از طرف یک عده‌ای جنایتگر و ستمگر نبود، بلکه یک قهرمانی بسیار بسیار بزرگ از طرف همان کسی بود که جنایت‌ها را بر او وارد کردند. شهادت حسین بن

علی، حیات تازه‌ای در عالم اسلام دمید. [۲۵] .و در جایی دیگر دقیقاً این نگرانی را نسبت به محافل عزاداری مطرح می‌کند و می‌گوید:شعارهای ما در مجالس، در تکیه‌ها و در دسته‌ها باید محیی باشد نه مخدر، باید زنده‌کننده باشد نه بی‌حس‌کننده، اگر بی‌حس‌کننده باشد نه تنها اجر و پاداشی نخواهیم داشت، بلکه ما را از حسین دور می‌کند. این اشک برای حسین ریختن خیلی اجر دارد، اما به شرط اینکه حسین در دل ما وارد شود، آنچنان که هست در دل ما وارد بشود: «اِنَّ لِلْحُسَینِ مَحَبَّةً مَکْنُونَةً فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ» اگر در دلی ایمان باشد، نمی‌تواند حسین را دوست نداشته باشد، چون حسین مجسمه‌ای است از ایمان. [۲۶] .البته از آن طرف نگرانی هست، نگرانی از تفریط است، یعنی همان طوری که گروهی از سر افراطکاری نسبت به عزاداری حسین به جنبه‌های معنوی و هدایتی توجه نکنند، از آن طرف به مرثیه‌سرایی و گریه بی‌توجه باشند و اهتمام به بیان احکام و ارشادات و مسائل روز آنها را از ذکر مصیبت غافل کند و شور و هیجان و اقامه عزا به دست فراموشی سپرده شود.

پیشنهادات عملی

با توجه به آنچه در باب نگرانی‌ها گفته شد، ضرورت عنایت خاص به چگونگی برگزاری مجالس و نقش علما و دانشمندان و افراد آگاه در این میان روشن می‌گردد. زیرا این فرزانگان هستند که نباید بگذارند عوام هر کاری که می‌خواهند بکنند، به گونه‌ای که در قضیه عزاداری احیاناً خواص تابع عوام گردند، نگذارند که دروغ و داستان‌های ساختگی و بی‌محتوا و مخالف با شأن ائمّه در مجالس و اشعار راه یابد و از حرکات مخالف شریعت مانند قمه‌زنی، پریدن از آتش و ریخت و پاشهای اسراف‌گونه، جلوگیری شود.در این راستا چند حرکت لازم است:۱. معرفی منابع معتبر و قابل استفاده در قیام حسینی. همچنین نقد و بررسی کتاب‌هایی که به نقل جعلیات و خرافات پرداخته‌اند.۲. توجیه مردم از طریق بیانیه‌ها و دستگاه‌های ارتباط جمعی و ایجاد حساسیت لازم نسبت به وقایع دروغ و ساختگی. تا خود مردم نسبت به حرکت‌های منفی حساسیت نشان دهند و از شرکت در مجالس این چنینی خودداری کنند.۳. تأکید بر حداکثر استفاده از مجالس عزاداری در جهت ارشاد و هدایت مردم بویژه در روزهای تاسوعا و عاشورا که اجتماعات بیشتر است و فرصت تبلیغ ممکن و استثنایی است.۴. رعایت احکام و مقررات اسلام و توجه به اهمیت آن در عزاداری‌ها حتی دستورات مستحبی از قبیل: نماز اول وقت و نماز جماعت و نپوشیدن لباس‌های بدن‌نما در مجامع عمومی، و رعایت حال فقرا و مستمندان در اطعام‌ها.۵. مبارزه تبلیغاتی نسبت به حرکات مخالف شئون اسلام مانند قمه‌زنی و از آتش پریدن و یا برخی از شبیه‌خوانی‌ها.۶. برگزاری جلسات و مجامع توجیهی در چند نوبت در سال برای مداحان و ذاکرین و روضه‌خوان‌ها و آشنا ساختن آنان به اهداف و فلسفه حسینی و بازگو کردن خطرات انحراف از فلسفه عزاداری. همچنین دعوت از رؤسای هیئت‌ها و دسته‌های عزاداری در جهت تبیین اهداف و پیشگیری از کارهای دون شأن امام حسین وعزاداری.۷. برگزاری جلسات توجیهی برای طلاب حوزه‌های علمیه و یادآوری نکات یاد شده.۸. تشویق شاعران در ارائه اشعار سوزناک با معانی بلند و مطابق با روح نهضت حسینی.بنابراین بهترین پیشنهاد برای اصلاح و بهبود وضعیت عزاداری‌ها، افزون بر بهره گرفتن از صدا و سیما و دستگاه‌های ارتباط جمعی و تأکید بر آشنایی با فلسفه عزاداری، ارائه راه‌حل‌های صحیح به طور مثبت است. یعنی روش صحیح و درست به مردم و مداحان و ذاکرین و وعاظ ارائه شود و به طور هماهنگ در همه مجامع اهداف نهضت حماسه حسینی بازگو شود و این حرکت تدریجی و آرام و ارشادی باشد و به گونه‌ای نباشد که خود این مبارزه عکس‌العمل منفی ایجاد کند و نتیجه زیانبار به بار آورد و یا تردیدهایی نسبت به اصل عزاداری به وجود آورد.

پاورقی

[۱] صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۲۶، پیام امام به ملت شجاع ایران به مناسبت فرا رسیدن ماه محرم.

[۲] همان مدرک، ج ۱۶، ص ۲۱۸، بیانات امام در جمع گروهی از علما، تهران، سازمان مدارک علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.

[۳] صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۰۵، بیانات امام در جمع گویندگان، وعاظ و خطبای مذهبی.

[۴] کشف الاسرار، ص ۱۷۳، تهران، بی‌تا.

[۵] حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۸۲، تهران، انتشارات صدرا، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش.

[۶] ما را در هر نسلی عادلانی است که تحریف افراط گران و دروغزنی باطل گرایان را دور می‌سازند.

[۷] حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۷۷.

[۸] تفسیر آفتاب، ص ۲۶۵، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی‌تا.

[۹] درسی که حسین به انسان‌ها آموخت، ۳۹۲.

[۱۰] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۰.

[۱۱] حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۷۸.

[۱۲] صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۲۱۸، بیانات امام خمینی در جمع گروهی از علما و ائمّه جماعات...

[۱۳] بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱۷۷، از چاپ بیروت.

[۱۴] مقتل الحسین، عبد الرزاق مقرم، ص ۱۰۰، قم، انتشارات بصیرتی، بی‌تا.

[۱۵] همان مدرک.

[۱۶] عِبْرَت: به کسر عین به معنی پند و اندرز، و به فتح عین به معنی اشک و اندوه است، لذا بعضی به گونه اوّل و بعضی به گونه دوم آن را معنی و توجیه کرده‌اند.

[۱۷] همان مدرک، ج ۱۰۳.

[۱۸] درسی که حسین به انسان‌ها آموخت، ج ۳۹۸.

[۱۹] حماسه حسینی، ج ۳، ص ۹۰.

[۲۰] روانشناسی از دیدگاه غزالی،سید محمّد باقر حجتی، ج ۲، ص ۱۶۱.

[۲۱] صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۵۳، بیانات امام در جمع وعاظ و خطبای مذهبی.

[۲۲] تفسیر آفتاب، ۲۶۴.

[۲۳] حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۷۵.

[۲۴] نگاهی به حماسه حسینی، صالحی نجف‌آبادی، این کتاب در ادامه و تکمیل و تحلیل نظرات و در برخی موارد نقد کتاب استاد شهید مرتضی مطهری نگاشته شده است.

[۲۵] حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۶۲.

[۲۶] همان مدرک، ج ۲، ص ۲۱۰.

۱۱. عزاداری، میتینگ و فریادی برای مکتب سیدالشهدا

مشخصات کتاب

نویسنده : پروین ترکمنی آذر

ناشر : پروین ترکمنی آذر

چکیده

قیام امام حسین (ع) خط بطلانی بر عقیده جدایی دین از سیاست است. امام درس مقاومت در مقابل ظلم و ستم و حکومت جابران را آموختند. حرف امام، در همیشه تاریخ، حرف روز است.ائمه ما در صدر اسلام برای حفظ دین نیاز به سازماندهی امت اندك خود داشتند و عزاداری بهترین وسیله در این راه به شمار می‌آمد. گریه در عزاداریها مبارزه‌ای سیاسی روانی و انسانی است که ظلم را منهدم و مظلوم را تقویت می کند. نتایج حاصل از عزاداریها، سازندگی فرد و جامعه است. ساختن جوانان و مادران شجاع و با ایمان، سازماندهی امت مسلمان و بالاخره زایش روزهای تاریخی اسلام.تاریخ شروع عزاداریها به زمان معزالدوله دیلمی می‌رسد. او پس از تسلط بر بغداد و خلیفه عباسی در سال ۳۵۲ ه. ق دستور بر پایی عزاداری برای سیدالشهدا را داد و دولت صفویه با رسمی کردن مذهب شیعه در گسترش این مراسم نقش مؤثری داشت. اقدامات رضا خان در قبل و بعد از رسیدن به قدرت و واکنش حکومت محمد رضا پهلوی در مقابل عزاداریها بیانگر این مطلب است و بالاخره پیروزی انقلاب، مدیون همین عزاداریهاست.ادبیات فارسی از طریق مقتل نویسی، مرثیه سرایی و تعزیه گردانی در پربارتر کردن این مراسم، خدمات شایانی انجام داده است.عزاداری، میتینگ و فریادی برای احیای مکتب سیدالشهدا (ع) – امام خمینی «ره».یاران عزای کیست که دلها پر از غم است جن و ملك به ماتم او دیده پر غم استنه گنبد سپهر ازین ماجرا خم است باز این چه شورش است که بر خلق عالم استباز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

مقدمه

قیام امام حسین (ع) دارای ابعاد مذهبی، سیاسی، اجتماعی، و در حقیقت، عمل امام حسین (ع) خط بطلانی بر عقیده جدایی دین از سیاست است.اگر امام حسین (ع) فقط به بقای نام دین می‌اندیشید و برپایی و گسترش صحیح آن را جدا از چگونگی اندیشه سیاسی حکومتگران می‌دید، هیچگاه به نبرد نابرابر در مقابل دشمن اقدام نمی کرد. نبرد با دشمنی که تمام هستی و عزیزان او را نشانه گرفته بود و امام مطمئن بودند که تیر دشمن به هدف اصابت خواهد کرد. اندیشه و هدف امام از چنین جنگی جز با فلسفه وابستگی متقابل دین و سیاست توجیه پذیر نیست. در حقیقت، راه امام حسین (ع) تداوم راه جدش، پیامبر (ص) و پدرش، امام علی (ع) است. آنان نیز برای برپایی حق و استمرار آن، راهی جز سرنگونی حکام ظالم و سدجو نمی‌دیدند و همینگونه عمل کرد که آنان عمل کردند. پس از عاشورا نیز عمل و نیات امام، راهگشای طالبان حق و اسوه مقاومت در مقابل ظلم حاکمان متکی به زور و زر گردید.حضرت سیدالشهدا به همه آموخت که در مقابل ظلم، در مقابل حکومت جابران چه باید کرد، چون یزید اسلام را دگرگون و تحریف کرد، سیدالشهدا برای نجات اسلام به پاخاست. حرف امام، در همیشه تاریخ، حرف روز است.

ابعاد سیاسی عزاداری

ائمه ما در صدر اسلام با برقراری این مراسم خواسته‌اند مبارزه با ظلم را زنده نگاه دارند و اجتماع مسلمانان را تحت پرچم الهی و تفکر توحیدی گرد آورند و حفظنمایند.در آن روزها حاکمان اموی و عباسی بر مسند قدرت بودند و امتی اندك پیرو ائمه. ائمه برای رویارویی با چنین قدرتهای ستمگر، باید امت اندك را سازماندهی می کردند و بهترین وسیله برای جمع آوری امت و رساندن پیامها و تبلیغ، همین عزاداریها بود. امت شیعه نیز هر ساله با برپایی این مراسم، حضور خود را در صحنه‌های سیاسی، مذهبی اعلام داشته‌اند و می‌دارند. در همه حال، شعار امت مسلمان، فداکاری در میدان و تبلیغ در خارج میدان است.حرکت دسته‌های عزاداری، در حقیقت، راهپیمایی با محتوای سیاسی است و نوحه‌خوانیها و سینه‌زنیها رمز پیروزی ماست. مجالس عزا، عامل هماهنگی میان

امت مسلمان در برابر دشمنان است. نمود ارزشگذاری دیگر مراسم عاشورا، گریه است. گریه در عزاداریها موجب برانگیختن ترس در ظالم است. این گریه‌ها، گریه بر مظلوم است، فریاد در مقابل ظالم است. گریه در این مجالس، مبارزه‌ای سیاسی، روانی و انسانی است. گریه بر شهید حفظ نهضت شیعه است. این گریه‌ها ملت را به مکتب اسلام و انهدام ظلم و تقویت مظلوم نزدیکتر می‌کند.«ما ملت گریه سیاسی هستیم ما ملتی هستیم که با همین اشکها سیل جریان می‌دهیم و خرد می‌کنیم، سدهایی را که در مقابل اسلام ایستاده است.» [۱] امام خمینی «ره».

نتایج عزاداری

«این خون سیدالشهداست که خون همه ملتهای اسلامی را به جوش می‌آورد و این دستجات عزیز عاشور است که مردم را به هیجان می‌آورد و برای اسلام و برای حفظ مقاصد اسلامی مهیا می‌کند.» [۲] .نتیجه اصلی مراسم عزاداری، سازندگی و آماده سازی فرد و جامعه برای احیای افکار مذهبی - سیاسی امام حسین (ع) است. این مراسم، سازنده جوانان غیور و شهادت طلب است؛ سازنده مادران شجاع و با شهامتی است که عزیزان خود را قربانی می‌کنند. این مراسم، فعالیتهای سیاسی امتی مکتبی را سازماندهی می‌کند و سرانجام، این مراسم، سازنده و تداوم دهنده تاریخ اسلام است؛ سازنده ۱۵ خردادها و ۲۲ بهمن هاست.

تاریخچه عزاداری

این مراسم نابود کننده قدرتهای توطئه‌گر و مکاری است که از همه سو به ملل اسلامی هجوم آورده‌اند؛ این مراسم بیمه کننده اسلام است.لازم است مروری بسیار مختصر بر تاریخچه مراسم عزاداری بشود: آغاز برگزاری مراسم عزاداری به طور رسمی در زمان معز الدوله دیلمی صورت گرفت. چون معزالدوله بر بغداد و خلیفه عباسی تسلط یافت در ماه محرم سال ۳۵۲ ه. ق دستور داد مردم کسب و کار را تعطیل کنند و جامه سیاه بپوشند و در عزای شهادت امام حسین (ع) شرکت کنند. در دوره آل بویه، شیعیان، در کوچه و بازار به راه می‌افتادند و بر سینه زنان به عزاداری سیدالشهدا می‌پرداختند. [۳] .با روی کار آمدن دولت صفویه (۹۰۷ ه. ق) و رسمیت یافتن مذهب تشیع، مراسم دهه محرم جنبه رسمی یافت. دسته‌های سینه‌زن و زنجیر زن و نوحه‌خوان که در کوچه و بازار به راه می‌افتادند و در سوگ واقعه «کربلا» عزاداری می‌کردند، گسترش یافت. حمل علم و اسب و نعش و طبل برای مملوستر کردن واقعه «کربلا» رایج گردید.نوحه‌خوانی با شعارهایی چون شاه حسین، همراه می‌شد.پیترودلاواله سیاحی که در دوره صفویه از ایران دیدن کرده است در مورد مراسم روضه خوانی می‌نویسد: «مراسم، روزها در مساجد و شبها در جاهای عمومی و بعضی خانه‌ها که با چراغهای فراوان و علامات عزاداری و پرچمهای سیاه مشخص شده‌اند، تکرار می‌شود و روضه خوانی با شدت هر چه تمامتر ادامه دارد و مستمعین با صدای بلند گریه و زاری می‌کنند. بخصوص زنان به سینه خود می‌کوبند و با نهایت حزن و اندوه و همه با هم آخرین بند مرثیه‌ای را که خوانده می‌شود تکرار می‌کنند و می‌گویند: آه حسین... شاه حسین.» [۴] .دسته‌های عزاداری در طول تاریخ با مسائل سیاسی آمیخته بود.رضا خان قبل از تحکیم قدرتش برای فریب مردم و جلب روحانیون گل به سر می‌مالید و در مراسم عزاداری شرکت می‌کرد و خود نیز مجالس عزاداری تشکیل می‌داد ولی پس از رسیدن به قدرت عزاداری سیدالشهدا را ممنوع کرد.اهمیت سیاسی عزاداریها در زمان محمد رضا از برخورد حکومت با این مراسم به خوبی آشکار است. در این دوره سخنرانی خطبا و روحانیون به سه شرط موکول شد:۱- علیه شخص اول مملکت سخن نگویند.۲- علیه اسرائیل سخنی به میان نیاورند.۳- مرتب به گوش مردم نخوانند که اسلام در خطر است. هراس حکومت از اهداف بانیان عزاداری، نقش مؤثر این مراسم را آشکار می‌کند.امام در سال ۴۲، در یکی از سخنرانیهای خود می‌فرمایند: «آقایان بدانند که خطر امروز بر اسلام کمتر از خطر بنی‌امیه نیست. دستگاه جبار با تمام قوا با اسرائیل و عمال آنها همراهی می‌کند. خطر اسرائیل و عمال آن را به مردم تذکر دهید. در

نوحه‌های سینه‌زنی از مصیبتهای وارده بر اسلام و مراکز فقه و دیانت و انصار شریعت یادآور شوید.» [۵] .حبس و تبعید روحانیون و رهبر انقلاب در سال ۴۳ -۴۲ برای چند سال آرامش ظاهری حکومت را به همراه داشت. البته، مسلمانان انقلابی هر ساله با برپایی و شرکت در عزاداری امام حسین (ع)، زنجیرهای عقیدتی دین خود را به هم می‌بافتند و پیوند خود را با الهام از انقلاب امام حسین (ع) و بیانات و رهنمودهای رهبرشان محکمتر می کردند.در سال ۵۶ و ۵۷ که لشکر ایران اسلامی به سرزمین کربلای حسینی نزدیکتر می‌شد و «کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا» به تحقق پیوست و جوانان شوریده حسینی، پرچم احقاق حق به دست گرفته، پای در قتلگاه حسین (ع) گذاشتند، روح عاشورا و تداوم آن در سرزمینهای اسلامی شیعه ایران متجلی شده بود و این بوی خون حسین بود که همه را مدهوش ساخته بود. تمام مراسم تظاهرات و اعتصابات با نشانی از حسین و به نام او آغاز و انجام می‌یافت.در دهر این مصیبت عظمی جدید نیست صاحب عزا به غیر خدای مجید نیستهر گز تهی زمین وفا از شهید نیست گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیستاین رستخیز عام که نامش محرم است

عزاداری در ادب فارسی

ادبیات فارسی نیز برای باروری مراسم عزاداری، خدماتی شایان به انقلاب عاشورا کرده است.مقتل نویسی از جمله آنهاست و نمونه آشکار و کهن آن «مقتل الحسین» خوارزمی است و گسترش این هنر را در روضهٔ الشهداء تألیف ملا حسین کمال واعظ کاشفی سبزواری می‌یابیم. با تألیف این کتاب، مجالس روضه‌خوانی آغاز گردید. در مراسم و مجالس عزاداری مطالبی از روضهٔ الشهداء خوانده می‌شد و خواننده آن را روضه‌خوان می‌نامیدند و به همین جهت به مراسم عزاداری روضه‌خوانی نیز می گویند.مرثیه‌سرایی نیز در اوایل عهد صفوی توسط شاعرانی نظیر محتشم کاشانی رونق یافت. منبع الهام در این نوع شعر، واقعه «کرب و بلا» است. تعزیه‌خوانی نیز نوعی نمایش مذهبی است که جلوه‌های شگفت نهضت کربلا را به نمایش درمی‌آورد و هر یک از آنها غمنامه‌ای در سوگ شهیدان کربلاست.سرایندگان مرثیه و تعزیه، بیشتر به برانگیختن احساسات مردم و زنده کردن وقایع «کرب و بلا» علاقمند بوده‌اند و مسلما زبانی که برای بیان احساسات و بهره‌مندی بیشتر مردم به کار می‌رود، باید زبانی همه‌فهم و ساده و زود فهم باشد و به همین جهت، شعر تعزیه براحتی با مردم رابطه برقرار کرد و در دلها جایگزین شد.در پایان به جمله‌ای از وصیت‌نامه سیاسی – الهی رهبر کبیر انقلاب اسلامی در مورد قیام امام حسین (ع) اشاره می کنم:«حماسه تاریخی اسلام، فریاد قهرمانانه ملتهاست بر سردمداران ستم‌پیشه در طول تاریخ، الی‌الابد.».

پاورقی

[۱] صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۵۶.

[۲] همان، ج ۱۵، ص ۲۰۴.

[۳] الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۵۴۲.

[۴] سفرنامه پیترودلاواله، ص ۱۲۵ – ۱۲۴.

[۵] صحیفه نور، ج ۱، ص ۵۲.

۱۲. دفاع از روایات عزاداری و پاسخ به شبهات

مشخصات کتاب

پدیدآورندگان : نویسنده مهدی حسینیان قمی
عنوان اصلی دفاع از روایات عزاداری و پاسخ به شبهات
نشریه : فصلنامه فرهنگ اندیشه
صفحه : ۹-۳۹
زبان : فارسی
پیاپی : ۱۷
تاریخ : ۱۳۸۵ شمسی
ارتباط محتوایی :
کد پارسا : ۱۲۰۷۳۸۱۳

چکیده

برخی از افراد شبهاتی را نسبت به روایات مربوط به گریه بر امام حسین‌علیه السلام مطرح ساخته‌اند و ترتّب ثواب بر گریه و نوحه بر سالار شهیدان را مورد تردید قرار داده‌اند. در این مقاله به هفت شبهه پاسخ گفته و از روایات مربوط دفاع شده است.فراوانی ثواب برای گریه، برپایی جشن و سرور برای شهادت، علم امام حسین‌علیه السلام، ناپسند بودن فراوانی عزا و انتقام به جای گریه موضوع برخی از شبهات مطرح شده است. نویسنده با مطرح ساختن روایات مربوط به این موضوع در صدد رفع ایرادهای مطرح شده برآمده است.... فلئن أخّرتنی الدهور، وعاقنی عن نصرک المقدور، ولم أکن لمن حاربک محارباً، ولمن نصب لک العداوة مناصباً، فلأندبنّک صباحاً ومساءً، ولأبکینّ لک بدل الدموع دماً، حسرة علیک وتأسّفاً علی ما دهاک وتلهّفاً، حتّی أموت بلوعة المصاب و غصّة الاکتیاب...؛ [۱] .اگرچه روزگار، حضورم را به تأخیر انداخت و مقدّر الهی [در آفرینش من] مرا از یاری تو بازداشت و نبودم که با آن کس که با تو جنگید، بجنگم و با آن کس که با تو پرچم دشمنی برافراشت، دشمنی کنم؛ ولی در حسرت از دست دادن تو و در سوز و اندوه بر آنچه به تو رسید، صبح و شام بر تو ندبه می‌کنم و به جای اشک، خون بر تو می‌گریم تا آن‌که با سوزش اندوه مصیبت و گلوگیر شدن این غم، جان دهم و بمیرم.در روایت‌های بسیاری گریه بر امام حسین‌علیه السلام و عزاداری برای آن حضرت، مورد تأکید و توصیه پیشوایان دینی قرار گرفته است و این امر یکی از بهترین عبادت‌ها و قربات الهی به شمار می‌رود. به روایت‌های منقول از امام صادق‌علیه السلام، [۲] امام رضاعلیه السلام [۳] و نیز سخنرانی امام سجاد علیه السلام پیش از ورود به مدینه [۴] و زیارت ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام نگاهی بیفکنید.امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:کلّ الجزع والبکاء مکروه سوی الجزع والبکاء علی الحسین علیه السلام؛هر نوع بی‌تابی و گریه ناپسند است، جز بی‌تابی و گریه بر امام حسین علیه السلام.امام رضا علیه السلام پس از بر شمردن مصائب شکیب‌بر عاشورا، از کشتن و هتک حرمت کردن و به اسارت بردن فرزندان و زنان و آتش زدن خیمه‌ها و غارت اموال آل اللّه و عدم رعایت حرمت و احترام پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می‌فرماید:إنّ یوم الحسین أقرح جفوننا وأسبل دموعنا وأذلّ عزیزنا بأرض کرب وبلاء؛روز امام حسین علیه السلام پلک‌های چشم ما را مجروح ساخت و اشک‌های ما را فرو ریخت و عزیز ما را در سرزمین کربلا به ذلّت کشاند.و با صراحت می‌فرماید:و اندوه و بلا را تا روز قیامت ارث ما کرد.و سپس در یک توصیه جدّی می‌فرماید:فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون؛بر چون حسین علیه السلام باید گریه کنندگان بگریند.سپس در پایان به سیره پدرشان امام موسی بن جعفر علیه السلام درباره عزاداری بر سالار شهیدان در دهه عاشورا اشاره می‌کند و می‌فرماید:پدرم چون محرّم می‌رسید، دیگر خندان دیده نمی‌شد و اندوه و غم حالت عمومی او بود تا آن‌که این دهه را پشت سر بگذارد و چون روز عاشورا می‌شد، دیگر روز مصیبت و حزن و گریه‌اش بود و می‌فرمود: امروز روزی

است که امام حسین‌علیه السلام در آن به شهادت رسیده و کشته شده است.آری عزاداری، گریه، نوحه و ندبه بر سالار شهیدان، در حقیقت یک نوع حضور ما بازماندگان از حادثه عاشورا است که با گریه و ندبه و برپایی عزا، خود را در مصیبت آنان شریک می‌سازیم و بر از دست دادن آن مظلومان حسرت می‌خوریم و از ظلمی که به آنان رفته است، ابراز انزجار می‌کنیم و پیوند خویش را با اهداف و آرمان‌های آنان و پیروی خود از رفتار و منش آنان را اعلام می‌داریم و بالاتر این‌که در پی آن هستیم تا عزا را به انتقام و گریه را به حق‌گیری برای آنان وصل کنیم.چنان این گریه و عزاداری و اظهار همدردی فطری و ضروری است که هیچ کس با تصوّر و تعقّل آن، نسبت به آن بی‌تفاوت نمی‌شود. و در برابر این بداهت، شبهات هیچ‌گاه دوام نمی‌آورد.اگر بر امام حسین‌علیه السلام و مظلومیت او و یاران باوفایش نگرییم، بر چه چیزی باید گریست. اگر بر ظلمی که بر آن بزرگوار و یارانش در عاشورای آنها رفته، و در حقیقت ظلم به همه بشریت است که محروم از حسین علیه السلام شده است، نگرییم و فریاد دادخواهی و مظلومیت سر ندهیم، پس بر چه ظلمی فریاد کنیم.با این همه تأکید و سفارش معصومان‌علیهم السلام بر گریه و عزاداری برای سیّدالشهداعلیه السلام شبهه‌هایی در این باره مطرح شده‌اند که می‌باید مورد بررسی قرار گیرند. ما در این نوشتار به هفت شبهه و پرسش پرداخته و آنها را مورد نقد و تحلیل قرار می‌دهیم.۱. خدشه در روایات گریه و عزاداری و ثواب فراوانی که بر آن مترتّب است.طرفداران این شبهه، در ترتّب چنین ثواب ارجمند و اوجمند بر گریه و عزاداری استبعاد می‌کنند و در نتیجه یا این روایات را نمی‌پذیرند و یا به توجیه و تأویل آن می‌پردازند و به گونه‌ای ویژه، آن را تفسیر می‌کنند.در این شبهه، ما به کلام آقای سیّد هاشم معروف الحسنی در کتاب الموضوعات فی الآثار و الأخبار و نیز به کلام آقای محمّد باقر بهبودی در پاورقی جلد ۴۴ بحارالأنوار می‌پردازیم. و متن کلام این دو را آورده، به اختصار به آنها پاسخ می‌دهیم.۲. برپایی جشن و سرور برای شهادت، به جای گریه و عزا و ماتم.این شبهه، هم در کلام سیّد هاشم حدّاد، به نقل از آیت اللّه سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی در کتاب روح مجرّد آمده است و هم در کلام سیّد بن طاووس قدس سره در مقدمه کتاب لهوف.البته آنچه در سخن سیّد هاشم حدّاد است، سخت‌تر و شدیدتر است؛ ولی سیّد بن طاووس قدس سره لطیف‌تر و نرم‌تر مطرح ساخته است.سید هاشم حدّاد گریه و عزا را کار مردم عوام دانسته و می‌گوید: اگر این عوام می‌دانستند، جشن و سرور و شادمانی می‌کردند نه گریه و ماتم و عزا؛ که این، تعبیر بسیار تندی است. ولی سیّد بن طاووس می‌نویسد: اگر خداوند، به برپایی سوگواری برای سالار شهیدان امر نکرده بود، در پی شهادت آن حضرت جشن می‌گرفتیم و به ابراز شادمانی و سرور می‌پرداختیم.ما متن سخن هر دو بزرگوار را می‌آوریم و ملاحظات خود را درباره آن مطرح می‌سازیم.۳. شیعه خودش امام حسین علیه السلام را کشته است و هم اکنون باز خودش بر این کشته، می‌گرید.۴. ادامه عزا و ماتم و گریه به این اندازه و تا این حد، پسندیده نیست.۵. چرا دهه عاشورا را عزاداری می‌کنید و پس از کشته شدن و گذشت سوم امام، دیگر این موضوع خاتمه می‌یابد.با این‌که عزاداری پس از کشته شدن باید ادامه یابد. در این باره متن کلام سیّد بن طاووس را از اقبال می‌آوریم که به شبهه و پاسخ آن پرداخته است.۶. شما باید در فکر انتقام‌گیری باشید، چرا به جای انتقام گریه می‌کنید؟۷. ایراد به برخی از انواع عزاداری‌ها.اینها تعدادی از شبهات است که به شبهه اول، دوم و پنجم به تفصیل می‌پردازیم و پاسخ دیگر شبهات از آنها بدست می‌آید و تأکید می‌کنیم که باید در روایات وارده درباره عزاداری بیشتر نگریست، چرا که نگاه روایات به عزای حسینی چنان است که راه را بر هر شبهه‌ای می‌بندد.

شبهه ۰۱

محققان و کارشناسان روایت و حدیث، به خوبی می‌دانند که روایات گریه و عزا، چنان فراوان و گسترده است که جای هیچ‌گونه انکاری ندارد.از گریه انبیا گرفته تا فرشتگان، از آسمانیان که اشکشان خشک نمی‌گردد تا زمینیان که به جای اشک خون می‌گریند، از ابتدای آفرینش گرفته تا پایان دنیا و حتّی در آن سرای جاوید. روایات فراوانی بر گریه آسمان و زمین، دریا و صحرا،

حیوانات و ماهیان دریا دلالت دارد. خورشید بر او گریسته و هر سنگی بر او خون می گرید.روایات گسترده‌ای، دعوت به برپایی عزا نموده و امامان اهل بیت علیهم السلام ماتم عزا به پا کرده‌اند و در سوگ از دست دادن سیّد شهیدان شدیداً گریسته‌اند.حتّی جزع که در مصیبت‌های بزرگ، مذموم و مکروه است و همیشه در مصیبت‌ها دعوت به صبر و شکیب می‌شود و از جزع و بی‌تابی نکوهش می گردد؛ ولی در مورد تنها این مصیبت بزرگ از ما خواسته‌اند تا جزع و بی‌تابی کنیم.در روایت مسمع آمده که امام به مسمع فرمود: آیا هم اکنون که نمی‌توانی به زیارت حسین علیه السلام بروی، از او و ظلمی که به او رفته، یاد می کنی؟ او می گوید: آری. سپس امام می‌پرسد: آیا جزع و بی‌تابی هم داری. مسمع می گوید: آری، به خدا سوگند گریه می کنم تا این‌که خانواده‌ام آثارش را بر من می‌نگرند و از خوراک امتناع می کنم تا این‌که اثرش بر چهره‌ام آشکار می گردد.در این‌جاست که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند، اشکت را مورد رحمت خویش قرار دهد. هشدار که تو از کسانی هستی که در زمره اهل جزع بر ما محسوب می‌شوند....بنابر این، پذیرش این روایات و عدم مناقشه سندی در آن، مورد اتّفاق همگان است و کسی نمی‌تواند این مجموعه گسترده را نادیده بگیرد. البته در تفسیر و تحلیل این روایات سخن گفته‌اند، گرچه محتوی و مفاد روایات هم روشن و واضح است و جای هیچ‌گونه دغدغه‌ای را ندارد. نه می‌توان از این روایات، به برداشت غلطی دست زد و به تعبیر ما از آن سوء استفاده کرد و نه می‌توان این روایات، را از بازگو کردن ارزش گریه و عزاداری انداخت.درباره روایات گریه و عزاداری – که به تواتر رسیده و حتّی نیازی به بحث سندی در این مجموعه از روایات نیست –، سه نظر وجود دارد:۱. نظری مشابه نظر آقای معروف حسنی، در کتاب الموضوعات فی الآثار والأخبار، ص ۱۷۰ و ص ۱۷۳.وی این روایات را در زمره روایات جعلی معرّفی می کند و دلیلش بر جعلی بودن، همان ثواب و پاداش بسیاری است که در روایات برای یک قطره گریه و یا تر شدن چشم، بیان گردیده است.استبعاد وی از ترتّب این پاداش بزرگ، بر این عمل کوتاه و ناچیز، دلیلی است که در جهت جعلی بودن این روایات ارائه می‌شود. متن کامل عبارات وی، در صفحات بعد خواهد آمد.۲. نظری مشابه نظر آقای محمّد باقر بهبودی در پاورقی بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۳.وی با تعبیر تندی، نظر خود را به این مضمون بیان می‌دارد: جاهلان می‌پندارند این روایات، مطلق است و یک قطره گریه در هر زمان و در هر شرایطی، این اندازه ارجمند است و لذا برخی منکر می‌شوند و مدّعی وضع و جعل می گردند. و برخی با چشم بسته می‌پذیرند و باور می کنند.آن‌گاه وی خودش این نظر را می‌پذیرد که اصلاً این روایات، اطلاق ندارد و چنین نیست که گریه به طور مطلق، چنین پاداش بزرگی داشته باشد؛ بلکه گریه در شرایط سخت که عنوان جهاد در راه خدا بر آن مترتّب است، چنین پاداشی را دارد ولی در شرایط عادی اصلاً از این خبرها نیست. متن کامل کلام وی، در صفحات بعدی خواهد آمد.۳. پذیرش این روایات به طور مطلق و عدم تخصیص آن، به موردی که شرایط سخت باشد. گرچه هر عبادتی با توجّه به شرایط، اوج و حضیضی پیدا می کند ولی معنایش این نیست که در شرایط عادی مثلاً نماز از ارزش بیفتد و یا در زمان جوانی و قدرت، روزه بی‌ارزش گردد و یا با توانایی و مکنت، حج ارجمندی نداشته باشد. نه چنین نیست؛ همه عبادات از ارزش و ارجمندی والایی برخوردارند. البته شرایط ویژه، این ارجمندی را به اوج می‌رساند.به این شکل گریه و عزای امام حسین‌علیه السلام همان ارجمندی را دارد. گرچه در شرایط سخت ارجمندی‌اش مضاعف می گردد و غفلت همیشه از این جهت می‌شده که ارزش عقیده و اعتقاد نادیده گرفته شود. و یا بعضی گویا نمی‌توانند بین عقیده درست و عمل نادرست جمع کنند و چنین می‌پندارند که هر کس عقیده‌اش درست بود، حتماً همه رفتار و کردارش درست خواهد شد با این‌که چنین نیست.هر کس که به زندگی شخصی خود بنگرد، خطاها و لغزش‌های فراوانی را در خود سراغ دارد که همه با عقیده او جمع شده‌اند. هم به خدا اعتقاد داریم و هم در مواقع بسیاری، لغزش‌های بزرگ و کوچکی از او سر می‌زند؛ گویا که خدا را نمی‌شناسد.بنابر این باید به دو جهت بسیار توجّه کرد:الف – ارزش عقیدهما عقیده را جزو عمل نمی‌دانیم با این‌که عقیده خوب، خود ارزش والایی دارد. کسی که امام حسین‌علیه السلام را در این میان شناخته و قلباً به او گرایش دارد. این ارزش بزرگی است، گرچه این فرد به دلایلی آلوده به گناهان بسیار می‌باشد.کسی

که پیامبران را دوست دارد و امیر المؤمنین علیه السلام را به عنوان حجّت و نماینده خدا در زمین می‌شناسد و از دشمنان آنان بیزاری می‌جوید و به دلایلی آلوده به گناهانی گشته است، ارزش این فرد بسیار است و گاه تا جایی است که می‌توان گفت: عقیده خوبش بر تمام کارهای بدش ترجیح دارد و آنها را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد (دقت شود).ب - بعضی می گویند: کسی که عقیده‌اش خوب است، گناه نمی کند. آری، عقیده خوب، آن هم در درجات بالا- چنین پیامدی را دارد؛ ولی عقیده‌های خوب در درجات پایینش که بسیاری دارند، چنین پیامد جدّی را ندارد؛ بلکه گاه گاه با گناه و گاه بسیار با گناه جمع می‌شود.فردی است امیر المؤمنین علیه السلام را شناخته و حتّی انتخاب کرده ولی به دلایل شرایط محیطی و نفسی خود، به گناهانی آلوده است. چنین افرادی بسیارند.ما همه می‌خواهیم که حق، حاکم باشد و راه بر گناه بسته شود و در ارتباط با فرهنگ ما و جامعه بیشتر کار شود و زمینه دستیابی به مصونیت برتر برایمان حاصل گردد.ولی از آن‌جا که حق در جهان حاکم نیست و باطل اکثر میدان‌ها را تسخیر کرده و اهل باطل آنها را زیر پا دارند. و ما در اقلیت هستیم لذا نمی‌توانیم آن‌گونه که عقیده داریم پاک بمانیم. و آلودگی‌های بسیاری برایمان پدید می‌آید. این آلودگی‌های ما کاملاً- متفاوت از آلودگی‌های دشمنان ماست.آنان خواسته و رسیده‌اند، ما ناخواسته مبتلای به آن شده‌ایم. و لذاست که شاید در برخی از روایات، شیعه آلوده به گناه بر دیگرانی که حتّی به گناه آلوده نیستند، ترجیح داده شده‌اند و بالا-تر حتّی گناه اینان را به پای آنان گرفته‌اند.اینها اشاره به همان حقیقتی دارد که ما به اجمال در این‌جا به آن پرداختیم (دقّت کنید).بنابر این دلدادگی و گریه و عزاداری، پذیرش امام حسین علیه السلام و راه او و دفاع از یاد و نام امام حسین کاملاً ارزشمند است در هر شرایطی.البته گاه گریه و عزا کم کم چیزی دروغی می‌شود و فریبکاری محسوب می گردد. چنین گریه و عزایی بی‌ارزش است؛ ولی اگر درصد راستی و درستی مطلوب را داشته باشد، گرچه شخصی آلوده است، موجب می گردد که پاک گردد و بسیاری از آلودگی‌هایش کم کم، کم رنگ گردد. آن‌گونه که مشاهده می‌شود.و کوتاه سخن این‌که این نقطه سپید و روشن در قلب یک فرد، بسیار ارزشمند است و می‌تواند همه بدی‌ها را محو سازد.

شبهه ۰۲

آقای سید محمّد حسین حسینی طهرانی قدس سره درباره استادش جناب حاج سیّد هاشم موسوی حدّاد قدس سره چنین می‌آورد:در تمام دهه عزاداری، حال حضرت حدّاد بسیار منقلب بود، چهره سرخ می‌شد و چشمان درخشان و نورانی، ولی حال حزن و اندوه در ایشان دیده نمی‌شد، سراسر ابتهاج و مسرّت بود.می‌فرمود: چقدر مردم غافلند که برای این شهید جان باخته غصّه می‌خورند و ماتم و اندوه به پا می‌دارند؟ صحنه عاشورا، عالی‌ترین مناظر عشق‌بازی است و زیباترین مواطن جمال و جلال الهی و نیکوترین مظاهر اسمای رحمت و غضب، و برای اهل بیت علیهم السلام جز عبور از درجات و مراتب و وصول به اعلی ذروه حیات جاویدان، و منسلخ شدن از مظاهر، و تحقّق به اصل ظاهر، و فنای مطلق در ذات احدیت، چیزی نبوده است.تحقیقاً روز شادی و مسرت اهل بیت‌علیهم السلام است؛ زیرا روز کامیابی و ظفر و قبولی ورود در حریم خدا و حرم امن و امان اوست. روز عبور از جزئیت و دخول در عالم کلّیت است. روز پیروزی و نجاح است. روز وصول به مطلوب غایی و هدف اصلی است. روزی است که گوشه‌ای از آن را اگر به سالکان و عاشقان و شوریدگان راه خدا نشان دهند، در تمام عمر از فرط شادی مدهوش می گردند و یکسره تا قیامت برپا شود، به سجده شکر به رو در می‌افتند.حضرت آقای حدّاد می‌فرمود: مردم خبر ندارند و چنان محبّت دنیا چشم و گوش‌شان را بسته که بر آن روز تأسف می‌خورند، و همچون زن فرزند مرده می‌نالند! مردم نمی‌دانند که همه آنها فوز و نجاح و معامله پربها و ابتیاع اشیای نفیسه و جواهر قیمتی در برابر خزف بوده است. آن کشتن مرگ نبود، عین حیات بود. انقطاع و بریدگی عمر نبود، حیات سرمدی بود.می‌فرمودند: شاعری وارد بر مردم حلب گفت:گفت: آری، لیک گو دور یزید کِیْ بُدِ است آن غم، چه دیر این‌جا رسیدچشم کوران آن خسارت را بدید گوش کرّان این حکایت را شنیددر دهه عاشورا حضرت آقای حدّاد بسیار گریه می کردند

ولی همه‌اش گریه شوق بود و بعضـی اوقـات از شـدّت وجـد و سـرور چنان اشک‌هایشان متوالی و متواتر می‌آمـد که گویی ناودانی است که آب رحمت باران عشق را بر روی محاسن شـریفشان می‌ریزد. چنـد بار از روی کتاب مولانا محمّد بلخی رومی، این اشـعار را با چه صوت و آهنگ دل‌نوازی می‌خواندند که هنوز که هنوز است، آن صدا و آن آهنگ و آن اشک‌های سیلاب‌وار در خاطره مجسّم، و تو گویی اینک حدّاد است که در برابر نشسته و کتاب مثنوی را در دست دارد.آن‌گاه آقای حسینی طهرانی کامل اشـعار مثنوی را درباره آن شاعری که بر مردم حلب وارد شد و مردم را در حال عزاداری دید و... آورده است.سـید بن طاووس قدس سـره در کتـاب لهـوف پس از مقـدّمه‌ای کوتـاه مبنی بر این‌کـه خداونـد بر بنـدگانش تجلّی می‌کنـد، آنـان را از دنیـا، پـاک می‌سـازد و سرورهـای معنوی را برایشان فراهم می‌سازد، و این برخورد با جمعی از بنـدگان، به آن جهت است که اینان پـذیرش الطاف الهی را در خود پدیـد آورده و شایسـته این توجّه الهی شده‌اند. در نتیجه خداوند نمی‌خواهد که این انسان‌ها عمرشان را بیهوده سپری کنند؛ بلکه آنان را توفیق دهـد تا به بهترین کارها بپردازنـد تا جایی که از غیر خـدا دل ببرند و تنها رضای او را طلب کنند.اینان را می‌بینی که چون کسـانی که قیـامت را پذیرفته‌انـد شادنـد و بیمی در آنـان مشاهـده می‌کنی که ترس از دیـدار برایشـان رقم زده است.اینـان پیوسـته مشتـاق چیزی هسـتند که آنان را به مراد و مقصود خـدا نزدیک سازد و بر پایه میل الهی و آن‌گونه که او می‌خواهد ورود و خروج داشـته باشـند.اینان گوش به شـنیدن اسرار حق داده‌اند و دل به شیرینی یاد حق سپرده‌اند و خداوند هم به اندازه پذیرش اینان، به آنـان توجّه و محبّت دارد.هر چه آنـان را از خـدا باز دارد و یا دور سازد، از نظر اینان کوچک و خوار و بی‌مقـدار است. و تنها از انس با خدا بهره‌مندند.اینان اگر ببینند که زندگی و ماندنشان، مانع از پیگیری خواسته‌های الهی است، لباس بقا را از تن در آورند و درهای دیدار با خدا را با بذل جسم و جان بکوبند و خود را به شمشیرها و نیزه‌ها بسپارند. و کربلایی‌ها به این مقام بلند رسیدند تا آن‌جا که برای درک شهادت از یکدیگر سبقت می‌گرفتند.آن‌گاه سیّد بن طاووس نظر خود را بدین شکل بیان می‌دارد:ولولا امتثال أمر السنّهٔ والکتاب فی لبس شعار الجزع والمصاب لأجل ما طمس من أعلام الهدایهٔ واُسّس من أرکان الغوایهٔ وتأسّفاً علی ما فاتنا من تلک السعادهٔ وتلهّفاً علی أمثال تلک الشـهادهٔ وإلّا کنّا قد لبسـنا لتلک النعمهٔ الکبری أثواب المسرّهٔ والبشری.وحیث فی الجزع رضی لسلطان المعاد و غرضاً لأبرار العباد فها نحن قد لبسـنا سربال الجزوع وأنسنا بإرسال الدموع وقلنا للعیون جودی بتواتر البکاء و للقلوب جدّی جدّ ثواکـل النسـاء.فـإنّ ودائع الرسول صلـی الله علیه وآله الرؤوف اُبیحت یوم الطفوف ورسوم وصـیّته بحرمه وأبنـائه طمست بأیدی اُمّته وأعدائه؛و اگر نبود امتثال دستور قرآن و سنّت، درباره پوشیدن شعار بی‌تابی و مصیبت‌زدگی چون نشانه‌های هدایت محو شده و پایه‌های گمراهی استوار شده و به دلیل حسـرت بر فوت سعادت، از ما و اندوه و سوز بر چنین شهادتی (ما چنین نمی‌کردیم) و بـه پـاس این نعمت بزرگ، لباس‌هـای شـادی و بشـارت بر تن می‌نمـودیم ولی چـون در جزع و بی‌تـابی خشـنودی مالـک قیـامت (خداونـد) و منظـور پاکـان از بنـدگان اسـت. هم اکنـون مـا لبـاس بی‌تابی‌هـا را بر تن می‌پوشـیم و بـا فرو ریختن اشک‌هایمـان انس می‌گیریم و به چشـمانمان می‌گوییم که پیوسـته گریه کنید و به دل‌هایمان می‌گوییم چون زنان فرزند مرده در ناله و نوحه بکوشـید؛ چرا که امانت‌هـای پیـامبر رؤوف در روز طفّ مباح شـمرده شـده و خطوط وصـیت او درباره حرم و فرزنـدانش با دست‌های امّت و دشـمنانش از بین رفت.آن‌گـاه سـیّد بن طاووس به مصائب سیّدالشـهدا اشاره می‌کنـد و از کشـته شـدن ایشان به آن شـکل فجیع یاد می‌کند. و می‌نویسد: کاش فاطمه علیها السلام و پدرشان بودند و می‌دیدند که....سپس مردم روشن ضمیر را مخاطب قرار می‌دهد و از آنان می‌خواهد که از این کشتگان یاد کنند و بر عزیز پیامبر صلی الله علیه وآله و زهرا علیها السلام ناله و نوحه سر دهند...وی در ادامه با خطاب به وفاداران نسـبت به خاتم پیامبران می‌نویسـد: چرا با پیامبر در گریه همراهی نمی‌کنیـد و مخاطبان را سوگند می‌دهد که با حضـرت زهرا علیها السـلام در گریسـتن بر فرزنـدش هم نوحه شوید تا به پاداش کسـی که با آنان همراهی کرده است، دسـت یابید.آن‌گاه به روایتی درباره فضـیلت گریسـتن، گریاندن و حتّی تباکی اشاره می‌کند.در پاسخ به این شبهه گفتنی است:کشته شدن سالار شـهیدان و اهـل بیت باوفـا و یـاران فـداکار آن حضـرت چون سـکّه‌ای است که دو رو دارد. برای آنان همه‌اش قرب، وصال،

سرور و شادمانی است. آنان با شهادت و شکسته شدن به خواسته‌های الهی خویش رسیده‌اند و مقامی یافته‌اند که جز با شهادت بدان نمی‌رسیده‌اند. ولی برای ما که آنان را از دست داده‌ایم و شاهد آن فاجعه سخت و ناگوار بوده‌ایم، غم و سوگ و عزا و گریه است.این، دو روی سکّه است. لذا در زیارت عاشورا می‌خوانیم که بأبی أنت واُمّی لقد عظم مصابی بک، پدر و مادرم به فدایت که مصیبت شما بر ما بزرگ و سخت است.و به بیان دیگر که صعصعه هم درباره شهادت امیر المؤمنین علیه السلام گفت: دنیا با فقدان شما تاریک می گردد؛ ولی آخرت با نور شما روشن می‌شود.و ما زمینیان بر این فقدان می گرییم. به علاوه که این فقدان همراه با خشونت دشمن و رفتار وحشیانه‌ای است که قلب انسان را کباب می کند.در این‌جا بد نیست در پاسخ به این شبهه، از سخن حسینی طهرانی مدد بگیریم. وی برای توجیه رفتار و گفتار استادش سیّد هاشم حدّاد در رابطه با عزای حسینی چنین می‌نویسد:باید دانست که: آنچه را که مرحوم حدّاد فرموده‌اند: حالات شخصی ایشان، در آن اوان بوده است که از عوالم کثرت عبور نموده و به فنای مطلق فی اللَّه رسیده بودند و به عبارت دگر: سفر الی اللَّه به پایان رسیده؛ اشتغال به سفر دوم که فی اللَّه است، داشته‌اند. همان‌طور که در احوال ملّای رومی در وقت سرودن این اشعار و احوال آن مرد شاعر شیعی وارد در شهر حلب نیز بدین‌گونه بوده است؛ و از درجات نفس عبور کرده در حرم عزّ توحید و حریم وصال حق متمکّن گردیده‌اند.امّا سایر افراد مردم که در عالم کثرت گرفتارند و از نفس برون نیامده‌اند، حتماً باید گریه و عزاداری و سینه‌زنی و نوحه‌خوانی کنند تا بدین طریق بتوانند راه را طی کنند، و بدان مقصد عالی نائل آیند. این مجاز قنطره‌ای است برای آن حقیقت همچنان که در روایات کثیره مستفیضه، ما را امر به عزاداری نموده‌اند تا بدین وسیله، جان خود را پاک کنیم و با آن سروران در طیّ این سبیل هم‌آهنگ گردیم.و تازه وقتی که اسفار اربعه طی شد، از لوازم بقاء باللَّه بعد از مقام فناء فی اللَّه متشکّل شدن به عوالم کثرت و حق هر عالم را کما هو حقّه رعایت نمودن است که با خداوند در عالم خلق بودن و متّصف به صفات خلقی در عین وحدت ربوبی گردیدن که هم عشق است و هم عزا. هم توحید است و هم کثرت. چنان‌که عین خود این حالات در حضرت آقای حدّاد در اواخر عمر مشاهده می‌شد که پس از مقام فنای صرف و تمکّن در تجرّد دارای مقام بقا بوده‌اند. توأم با همان عشق شدید، در مجالس سوگواری، گریه و عزاداری ناشی از سوز دل و رقّت قلب از ایشان مشهود بود.خود حضرت سیّدالشهدا علیه السلام هم به حضرت سکینه دختر عزیزشان فرمودند: لا تحرقی قلبی بدمعک حسرهً مادام منّی الروح فی جثمانی؛ قلب مرا با سرشکت آتش نزن. این سرشکی که از روی حسرت می‌ریزد، تا وقتی که جان در بدن دارم.و به عبارت مختصر و کوتاه: داستان کربلا، داستان بسیار غامض و پیچیده‌ای است عیناً مانند سکه دو رو یک روی آن عشق و شور و نیل و فوز حضرت سیّدالشهدا علیه السلام می‌باشد به آن عوالم و روی دیگر آن غصه و اندوه و عذاب و شکنجه و گریه می‌باشد. امّا کسی می‌تواند آن روی سکه را تماشا کند که این رو را دیده و تماشا کرده و از آن عبور نموده باشد لمثل هذا فلیعمل العاملون.لفظ فنا بیشترین لفظی بود که بر زبان حدّاد عبور می کرد و هیچ چاره و گریزی را بالاتر از فنا نمی‌دید و رفقای خود را بدان دعوت می‌نمود. [۸] .درباره گفته سیّد هاشم حدّاد و بیان حسینی طهرانی در توجیه سخن حدّاد، ما علاوه بر توصیه به دقّت در بیان حسینی طهرانی، تنها به این نکته اشاره می کنیم که گریه بر مظلوم، آن هم مظلومی چون سالار شهیدان و همراهان به خون غلطان وی همیشه تا قیامت و برای همه تا همه مراحل پسندیده و الزامی است.و تنها یک نگاه به گفته حضرت مهدی سلام اللَّه علیه در زیارت ناحیه، کافی است که ما را با حقیقت امر آشنا سازد، بنگرید:... فلأندبّنک صباحاً ومساءً ولأبکینّ علیک بدل الدموع دماً حسرهً علیک وتأسّفاً علی مادهاک وتلهّفاً حتّی أموت بلوعهٔ المصاب وغصّهٔ الاکتیاب.و یا جمله حضرت رضا علیه السلام که: إنّ یوم الحسین أقرح جفوننا وأسبل دموعنا وأذلّ عزیزنا بأرض کرب وبلاء أورثتنا الکرب والبلاء إلی یوم الانقضاء فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون....و بقیه توجیه‌ها برای بسیاری مفهوم نیست؛ لذا نیازمند آن‌که به جواب آن بپردازیم، نیست.گریه و عزاداری بر سالار شهیدان و توجّه به مصیبت از دست دادن آن سرور و مصائب آن حضرت، چیزی نیست که با این گفته‌ها مورد خدشه قرار گیرد.در پایان گفتنی است که کلام سیّد بن طاووس هم گرچه لطیف‌تر و نرم‌تر بیان شده است ولی روح همان گفته سیّد هاشم

حدّاد است و ظاهراً باید هر دو روی سکّه را حتّی به چند معنی که متصوّر است، دید و از هیچ سو غفلت نورزید.البته ما گاه می‌خواهیم شخص را متوجّه یک روی دیگر سکه کنیم می‌گوییم اگر درست به آن روی دیگر توجّه شود، این رو مثلاً‌ـ نادیده گرفته می‌شود ولی هر دو رو مهم است و باید ملحوظ باشد.در این زمینه بیش از این باید کار کرد.

شبهه ۰۳ – گفتار سید هاشم معروف الحسنی

وی، نظر خود را چنین اعلام می‌دارد:وقد أمعن القصّاص والوعّاظ فی الکذب علی الرسول فنسبوا إلیه وعوداً وأقوالاً فی الزهد فی الدنیا وفضل البلاء والفقر والمرض والجوع والأیّام والساعات والأذکار والأدعیة وأسرفوا فی عرضهم للمکافاة التی یلقاها الإنسان إذا صلّی رکعتین فی بعض اللیالی أو الأیّام أو صام یوماً أو أکثر من بعض الشهور أو سعی لزیارة بعض الأولیاء والأتقیاء فأعطوه علی کلّ رکعة مئات القصور وآلاف الحور والولدان والأثاث المصنوع من الزبرجد والیاقوت والمرجان وعلی کلّ یوم صامه أو خطوة مشاها إلی زیارة ولیّ أو عیادة مریض آلاف الحسنات وأسقطوا عنه آلاف السیّئات وکان له أجر ألف حاج وألف معتمر وثواب من صبر وأحسن عملاً‌ـ کأیّوب وأمثاله من النبیّین والصدّیقین کما جاء فی بعض المرویّات وفرشوا له طریق الجنّة بالورود والریاحین حتّی ولو لم یفعل بعد ذلک من الطاعات شیئاً بل وحتّی لو فعل المنکرات کما تصرّح بذلک بعض مرویّاتهم.قصّه‌گویان و واعظان، بسیار بر رسول خدا دروغ بسته‌اند و به پیامبر صلی الله علیه وآله وعده‌ها و گفته‌هایی را درباره زهد در دنیا و فضیلت بلاـ فقر، مرض، گرسنگی، روزها، ساعت‌ها، ذکرها و دعاها نسبت داده‌اند.و در مورد پاداش و جزایی که انسان به آن می‌رسد، اگر دو رکعت نماز در برخی از شب‌ها یا روزها بخواند، و یا یک روز یا بیشتر را از برخی ماه‌ها روزه بدارد و یا برای زیارت برخی از اولیا و اتقیا برود، اسراف و زیاده روی کرده‌اند. به آن شخص، بر هر رکعتی صدها کاخ و هزارها حوریه و پسران بهشتی و اثاثیه بافته شده از زبرجد و یاقوت و مرجان داده‌اند و بر هر روز و یا هر گامی که تا زیارت ولی خدا یا عبادت کردن یک مریض بر می‌دارد، هزارها حسنه داده و از او هزارها گناه را ساقط نموده‌اند و برای او پاداش هزار حاجی و هزار عمره کن و پاداش کسانی که صبر کرده‌اند و کار نیکو انجام داده‌اند چون ایّوب و مانند او از پیامبران و صدّیقان داده‌اند.آن‌گونه که در بعضی از روایات آمده است و راه بهشت را برای او با گل‌ها و ریاحین فرش کرده‌اند، حتّی اگر بعد از آن عمل، هیچ طاعتی انجام ندهد و یا حتّی اگر کارهای گناه و منکر را مرتکب گردد، آن‌گونه که برخی از روایاتشان بدان تصریح می‌کند.سپس وی در این باره می‌نویسد:وجاء فی تفسیر علی بن ابراهیم انّ الامام جعفر بن محمّد قال: من ذکرنا أو ذکرنا عنده فخرج من عینیه دمع مثل جناح البعوضة غفر اللّه له ذنوبه ولو کانت مثل زبد البحر إلی غیر ذلک من المرویّات التی سنعرض بعضها حسب المناسبات فی الفصول الآتیة من هذا الکتاب؛ [۵] .و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر کس که ما را یاد کند و یا از ما نزد او یاد شود و از دو چشمش، اشکی چون بال پشه بیرون آید، خداوند گناهانش را می‌آمرزد گرچه چون کف دریا باشد.و دیگر روایاتی که برخی از آنها را در فصول آینده این کتاب [الموضوعات فی الآثار والأخبار]، بر حسب مناسبت‌ها می‌آوریم.وی در چند صفحه بعد چنین ادامه می‌دهد:... وفی الوقت ذاته ربّما یحذّر السامع عن العمل ویبعث فی نفسه روح الاتّکال علی الثواب الموعود به عند ما یسمع انّ الدمعة التی لاـ تزید عن جناح بعوضة إذا خرجت من عینه حزناً علی ما أصاب أهل البیت علیهم السلام یغفر اللّه له بسببها جمیع ذنوبه ولو کانت مثل زبد البحر کما جاء فی روایة علی بن إبراهیم عن الإمام جعفر بن محمّد علیه السلام...؛ [۶] ... و در عین حال، چه بسا شنونده را نسبت به عمل تحذیر می‌کند و روح تکیه بر پاداش وعده داده شده را در او بر می‌انگیزد. آن زمان که می‌شنود یک قطره اشک که بیش از یک بال پشه نیست اگر از چشمش از روی اندوه بر مصائب اهل بیت علیهم السلام بیرون آید، خداوند به سبب آن یک قطره، همه گناهانش را می‌آمرزد، گرچه به اندازه کف دریا باشد، آن‌گونه که در روایت علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام آمده است.

شبهه ۰۴ – گفتار بهبودی

او نظر خود را در این باره بدین شکل بیان می‌دارد:توهّم الجهّال أنّ لهذه الأحادیث اطلاقاً یشمل کلّ ظرف وزمان فأنکرها بعض أشدّ الإنکار وقال لو صحّ هذه الأحادیث لاتی علی بنیان المذهب وقواعده ولأدیّ إلی تعطیل الفرائض والأحکام وترک الصلاهٔ والصیام کما نری الفسّاق والفجّار یتّکلون فی ارتکاب السیّئات والاقتحام فی جرائمهم الشنیعهٔ علی ولاء الحسین ومحبّته والبکاء علیه من دون أن ینتهوا عن ظلمهم وغیّهم واعتسافهم.فلیس هذه الأحادیث إلّا موضوعهٔ من قبل الغلاهٔ دسّهم فی أخبار أهل البیت ترویجاً لمرامهم الفاسد ومسلکهم فی أنّ ولاء أهل البیت إنّما هو محبّتهم لا الدخول تحت سلطانهم وأمرهم ونهیهم علی ما هو الصحیح من معنی الولایهٔ.وبعضهم الآخر الذین یروون الحدیث ولا یعقلون فیه ولا یتدبّرون أخذ بالإطلاق وادّعی أنّ «من بکی علی الحسین أو أبکی أو تباکی فله الجنّهٔ» حتّی فی زماننا هذا وعصرنا کائناً من کان ثمّ شد علی المنکرین بأنّهم کفروا وخرجوا عن المذهب ولم یعرفوا الأئمهٔ حقّ معرفتهم و... ثم إذا ألزم بالاشکال أخذ فی تأویل الأحادیث وأخرجها عن معانیها ومغزاها او سرد فی الجواب بعض الاقاصیص والرؤی.والحقّ أنّ هذه الأحادیث بین صحاح وحسان وضعاف مستفیضهٔ بل متواترهٔ لا تتطرّق إلیها ید الجرح والتأویل لکّنها صدرت حینما کان ذکر الحسین والبکاء علیه وزیارته ورثاؤه وإنشاد الشعر فیه إنکاراً للمنکر ومجاهدهٔ فی ذات اللّٰه ومحاربهٔ مع أعداء اللّٰه بنی اُمیهٔ الظالمهٔ الغشوم وهدماً لأساسهم وتقبیحاً وتنفیراً من سیرتهم الکافرهٔ بالقرآن والرسول ولذلک کانت الأئمّهٔ علیهم السلام یرغبون الشیعهٔ فی تلک الجهاد المقدّس بإعلاء کلمهٔ الحسین وإحیاء أمره بأیّ نحو کان بالرثاء والمدیح والزیارهٔ والبکاء علیه وفی مقابلهم بنو اُمیّهٔ تعرج علی إماتهٔ ذکر الحسین ویمنع من زیارته ورثائه والبکاء علیه فمن وجد ویفعل شیئاً من ذلک أخذوه وشردوه وقتلوه وهدموا داره ولأجل تلک المحاربهٔ القائمهٔ بین الفریقین، انصار الدین وأنصار الکفر أباد المتوکل قبر الحسین وسوّاه مع الأرض وأجری الماء علیه لیطفئ نور اللّٰه واللّٰه متمّ نوره ولو کره الکافرون.فمن کان یبکی علی الحسین أو یرثیه أو یزوره فی ذاک الظرف لم یکن فعله ذلک حسرهٔ وعزاء وتسلیهٔ فقط بل محاربهٔ لأعداء الدین وجهاداً فی سبیل اللّٰه مع ما یقاسونه من الجهد والبلاء والتشرید والتنکیل فحقّ علی اللّٰه أن یثیب المجاهد فی سبیله ویرزقه الجنّهٔ بغیر حساب.ذلک بأنّهم لا- یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصهٔ فی سبیل اللّٰه ولا- یطاؤن موطئاً یغیظ الکفّار ولا- ینالون من عدوّ نیلاً- إلّا کتب لهم به عمل صالح إنّ اللّٰه لا یضیع أجر المحسنین.ففی مثل ذاک الزمان – کما رأینا قبل عشرین سنهٔ فی إیران – لم یکن لیبکی علی الحسین وینشد فیه الرثاء إلّا کلّ مؤمن وفی أهل التقوی والیقین لما فی ذلک من العذاب والتنکیل لاکلّ فاسق وشارب حتّی یستشکل فی الأحادیث.بل کان هؤلاء الفسّاق – فی ذاک الظرف – مستظهرین بسلطان بنی اُمیهٔ منحازین إلی الفئهٔ الباغیهٔ یتجسّسون خلال الدیار لیأخذوا علی أیدی الشیعهٔ ویمنعوهم من إحیاء ذکر الحسین کما اقتحموا دار أبی عبداللّٰه الصادق بعد ما سمعوا صراخ الویل والبکاء من داره علیه السلام.وأمّا فی زمان لا محاربهٔ بین أهل البیت وأعدائهم کزماننا هذا فلا یصدق علی ذکر الحسین والبکاء علیه عنوان الجهاد کما أنّه لا یلقی ذاکر الحسین إلّا الذکر الجمیل والثناء الحسن بل یأخذ بذلک أجرهٔ والباکی علی الحسین یشرف ویکرم ویقال له قدمت خیر مقدم ویقدح إلیه ما یشرب ویتفکّه.فحیث لا جهاد فی البکاء علیه فلا وعد بالجنّهٔ وحیث لا عذاب ولا نکال ولا خوف نفس فلا ثواب کذا وکذا فلیبک الفسقهٔ الفجرهٔ أنّهم مأخوذون بسیئی أعمالهم انّ اللّٰه لا- یخدع عن جنّته ولیمیز الخبیث من الطیب ویجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعاً فیجعله فی جهنّم اولئک هم الخاسرون؛ [۷] جاهلان می‌پندارند که این روایات گریه و عزاداری، اطلاق دارد و هر زمان و شرایطی را شامل می‌شود. در نتیجه، برخی این روایات را با شدیدترین شکل انکار کرده‌اند و گفته‌اند: اگر این روایات درست باشد، اساس مذهب و پایه‌های آن از بین می‌رود و به تعطیل احکام و واجبات و نیز ترک نماز و روزه می‌انجامد، آن‌گونه که می‌بینیم.و فاسقان و فاجران برای انجام گناهان و فرو رفتن در کارهای زشتشان بر ولای امام حسین، دوستی و گریه بر او تکیه می‌کنند بی‌آن‌که از ستم، گمراهی و انحرافشان دست بکشند.بنابر این، این روایات تنها از سوی غالیان جعل گردیده و آنان این

روایات را برای ترویج از مرام فاسد و مسلکی که دارند وضع کرده و در روایات ما داخل کرده‌اند. مسلکشان همان است که ولای اهل بیت‌علیهم السلام تنها به معنای دوستی آنان است نه خویش را زیر نفوذ و ولایت آنان قرار داده و خود را تسلیم اوامر و نواهی آنان نمودن که این معنای درست ولایت اهل بیت علیهم السلام است.و برخی دیگر که روایت را نقل می‌کنند، ولی در آن نمی‌اندیشند و تدبّر نمی‌کنند، اینان اطلاق روایات گریه و عزاداری را می‌گیرند و ادّعا می‌کنند که هر کس بر امام حسین بگرید یا بگریاند و یا حتّی خودش را به گریه بزند، بهشت برای او ثابت است. حتّی در زمان ما و هر کس که باشد، اینان بر منکران این روایات سخت حمله می‌کنند و می‌گویند که آنان کافرند، از مذهب بیرون رفته‌اند و آن‌گونه که شایسته امامان است، آنان را نمی‌شناسند و....و هر زمانی که در برابر این اشکال گیر می‌کنند و می‌مانند، شروع به تأویل روایات می‌کنند و آنها را از معانی و محتوا می‌اندازند و یا این‌که در پاسخ، بعضی از قصّه‌ها و خواب‌ها را بازگو می‌کنند. ولی حق آن است که این روایات که هم صحیح و هم حسن و هم ضعیف، در آن است در حدّ استفاضه و بلکه متواتر هست و دست ردّ و تأویل بدان راه نمی‌یابد.امّا صدور این روایات در زمانی است که یاد امام حسین‌علیه السلام و گریه بر او و زیارت و خواندن شعر برای ایشان، انکار منکر و مجاهده در راه خدا و جنگ با دشمنان خدا یعنی بنی امیه ستمگر بود و این یاد و گریه، پایه‌های حکومت بنی امیه را منهدم می‌ساخت و موجب تقبیح و منفور ساختن روش کفر آمیز آنان به قرآن و پیامبرصلی الله علیه وآله بود.و بر همین اساس بود که امامان علیهم السلام، شیعه را به شرکت در این جهاد مقدّس با بالا ـ بردن نام حسین و احیای امر حسین به هر شکل که بود، چه با مرثیه‌سرایی یا مدیحه‌سرایی و یا زیارت و گریه، ترغیب می‌کردند.و در برابر اهل بیت علیهم السلام، بنو امیّه می‌خواستند تا یاد حسین را از بین ببرند و از زیارت، مرثیه‌خوانی و گریه بر حسین باز دارند و لذا هر کس را می‌دیدند که به یکی از این کارها دست می‌زند، او را می‌گرفتند، تبعید می‌کردند، می‌کشتند و خانه‌اش را خراب می‌نمودند.و روی همین جنگ استوار میان دو گروه یاران دین و یاران کفر متوکل قبر امام حسین را از بین برد و آن را با زمین صاف کرد و آب را بر آن روان نمود تا نور خدا را خاموش سازد؛ ولی خداوند نورش را تمام می‌کند، گرچه کافران نخواهند.پس هر کس که بر امام حسین علیه السلام بگرید یا مرثیه بخواند یا او را در آن شرایط زیارت کند، کار وی تنها اظهار حسرت و عزا و تسلیت نیست؛ بلکه جنگ با دشمنان خدا و جهاد در راه خدا محسوب می‌شود، با توجّه به رنج و بلا ـ و تبعید و تعذیبی که می‌بینند. لذا بر خداوند است که به مجاهد در راه خود پاداش دهد و او را بی‌حساب بهشتی سازد.این به خاطر آن است که هیچ تشنگی، خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد و هیچ گامی که موجب خشم کافران می‌شود، بر نمی‌دارند و ضربه‌ای از دشمن نمی‌خورند، مگر این‌که به خاطر آن، عمل صالحی برای آنان نوشته می‌شود؛ زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.پس در چنین زمانی - که ما بیست سال پیش در ایران دیدیم - تنها مؤمنان باوفا اهل تقوی و یقین بر حسین می‌گریند و مرثیه برای او می‌خوانند چون در مرثیه و گریه بر او شکنجه و تعذیب است نه هر فاسق و شرابخواری تا به روایات اشکال وارد شود.بلکه آن فاسقان - در آن شرایط سخت - از قدرت بنی امیه کمک می‌گیرند و به آن ستمگران می‌پیوندند و در شهرها جاسوسی می‌کنند تا شیعیان را بگیرند و آنان را از احیای یاد حسین باز دارند، آن‌گونه که در خانه امام صادق علیه السلام پس از آن‌که صدای گریه و واویلا را شنیدند، ریختند.ولی در زمانی که میان اهل بیت و دشمنانشان جنگی نیست؛ چون این زمان ما، در این مورد عنوان جهاد بر یاد امام حسین علیه السلام و گریه بر امام حسین تطبیق نمی‌کند. آن‌گونه که با ذاکر امام حسین علیه السلام جز با یاد نیک و ستایش نیک برخورد نمی‌شود. بالاتر که برای یاد و گریه مزد هم می‌گیرد و گریه کننده بر امام حسین علیه السلام مکرّم و معزّز است و به او می‌گویند: خوش آمدی و به او نوشیدنی و میوه تعارف می‌کنند.و چون در گریه بر امام حسین علیه السلام جهاد نیست، دیگر وعده بهشت نخواهد بود و چون شکنجه و رنج و ترس از کشته شدن نیست، دیگر ثواب‌های چنانی نخواهد بود.بنابر این فاسقان فاجر بگریند آنان در برابر کارهای بدشان مؤاخذه می‌شوند؛ چرا که خداوند را درباره بهشتش نمی‌توان فریب داد و باید که پلید از پاک جدا گردد و خداوند پلیدها را روی هم جمع کند و در

جهنّم قرار دهـد و اینـان زیانکاران‌انـد.پاسـخ‌های کوتـاه به عـدم پـذیرش روایـات گریه و عزاداری و یـا پـذیرش مشـروط آن۱. در زمان‌های سخت، گاه بسیاری از اهل تقوی هم جا می‌زنند و عقب می کشند. آیا این دلیل می‌شود که گریه آنان هم بی‌ارزش است؟ ۲. در زمان‌های سـخت، گاه برخی از همان فسّاق به اصطلاح شما ممکن است پایدار بمانند و دست از عزای امام حسین علیه السلام برندارنـد و حتّی در این راه کشـته شونـد.شـما آیـا آن روایـات را در حقّ اینـان جـاری می‌دانیـد یا چون فسق مرتکب شده‌انـد دیگر مشمول آن روایات نیستند.۳. گریه دروغین بر سیّدالشـهدا نتیجه‌ای ندارد؛ ولی اگر کسـی به راستی بر سیّدالشـهدا بگرید چرا که به آن امام خوبان سـتم رفته است و مظلومیت او را فریاد کنـد ولی در کنار گریه آلوده به گناه باشـد آن‌گونه که اکثر ما هستیم، گمان نمی‌کنم که برای گریه‌اش مشکلی پدید آید.۴. اگر خداوند باب توبه را باز کرد و یا شفاعت دستگیر مؤمنان در قیامت خواهد شد، این موجب جسارت و جرأت گنهکاران می‌شود. پس بهتر است که شـما راه بازگشت به سوی خـدا را ببندید تا کسـی از راه خدا بر نگردد. و به تعبیر دیگر، از هر آموزه دینی می‌توان برداشت بـدی داشت ولی معنـایش این نیست که آن آموزه غلط است. گریه بر امام حسـین علیه السـلام، توبه، شفاعت، گریه از خوف خدا همه همین طور است، انسان آلوده‌ای که به حق گریه کند و به حق توبه کند، به آثار والای آن دست می‌یابد.درباره اسـتبعاد از پاداشـی که برای گریه و عزاداری آمده، گفتنی است:استبعاد دلیلی است که بسـیاری به هنگام بحث بدان تمسّک می‌جویند و سـخن خویش را بر پایه آن اسـتوار می‌سازند ولی:۱. اسـتبعاد دلیل نیست، در برابر این اسـتبعاد که «آیـا مگر می‌شود؟» پاسـخ می‌دهیم: «آری. قطعاً می‌شود». پس اسـتبعاد دلیـل نیست تـا نیازمنـد جواب باشـد.۲. این استبعاد منحصر به ثواب گریه بر امام حسین علیه السلام و عزاداری بر آن سرور شهیدان نیست. بسیاری از عمل‌های به ظاهر کوچک در دیـن ثواب‌هـای بزرگی را به خـود اختصـاص داده‌انـد. شـما هر جـوابی که در آن مـوارد دادیـد، مـا هم در مـورد ثـواب گریه و عزاداری می‌دهیم.۳. کسـی مپنـدارد که یـک قطره چیزی نیست. گـاه کـاری از نظر حجم فیزیکی کم است ولی ارزش بالایی دارد. همین نمـاز که در واجبـات مهم‌ترین واجب محسوب می‌شود، مگر چنـد قیـام و قعود و چنـد ذکر و دعـا و سوره بیشتر است یـا گناه ابلیس مگر تنهـا یـک سـجده نکردن بیشتر بود؟ بنـابر این حجم فیزیکی عمـل تنهـا مورد نظر نیست. آنچه ملاـک ارزش یـک عمل است، روح و حقیقـتی است که در آن عمـل و اثری است که بر آن مترتّب می گردد.۴. ثواب‌هایی که خداونـد بر عمل‌ها به بندگان می‌دهـد، همه از روی تفضّل است؛ ماننـد جایزه‌هایی که گاه برای یک عمل مختصـر می‌دهنـد. بنابر این نباید اسـتبعاد کرد که یک عمل ساده، ثواب بزرگی داشـته باشـد.۵. اگر کسـی دربـاره همین یـک قطره اشـک که از سـر اخلاـص و محبّت در سـوگ سالاـر شهیـدان ریخته می‌شود، بحث و بررسـی کنـد و آن را موضوع تحقیق خویش سازد و از جهات گوناگون به آن بپردازد و در ابعاد و جهـات این قطره اشـک عمیق شود، خواهـد فهمیـد که این یـک قطره چیز کمی نیست. یـک دنیـا ارادت قلبی پشت این یـک قطره خوابیده که یک دنیا سـخن گاه در پدید آوردن این یک قطره عاجز می‌ماند.یک دنیا فهم و درک، پشت این یک قطره نهفته است و این یـک قطره از آن اقیـانوس برگرفته شـده است و گـاه همه مردم از پدیـد آوردن این یـک قطره عـاجز می‌ماننـد. یک دنیا اثر و برکت، بر این یک قطره مترتّب است که گاه هیـچ چیز دیگر جایگزین این یک قطره در پدیـد آوردن آن آثار و برکات نیست.یک قطره است ولی تو را به انبیا، اولیا، پاکان و نیکان گره و پیونـد می‌زند. یک قطره است ولی نتیجه تلاش‌های پیامبران، پاکان و نیکان است. یک قطره است ولی از یک عمق فهم و درک و ارادت و دلدادگی حکایت دارد.

شبهه ۰۵

سید بن طاووس شـبهه پنجم را مطرح کرده و خود پاسخ داده است. با ما همراه باشید و متن کلام سیّد را در اقبال ملاحظه کنید.سید بن طاووس می‌نویسـد:أقول: ولعلّ قائلاً یقول هلّا کان الحزن الـذی یعملونه من أوّل عشـر المحرّم قبل وقوع القتل یعملونه بعد عاشورا لأجـل تجـدّد القتـل فأقول: إنّ أوّل العشـر کان الحزن خوفاً ممّا جرت الحال علیه فلمّا قتل صـلوات اللّه علیه وآله دخل تحت قول اللّه

تعالی: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْوَ تَام بَلْ أَحْیَآءٌ عِندَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ – فَرِحِینَ بِمَآ ءَاتَلهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِی وَیَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُواْ بِهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ».فلما صاروا فرحین بسعادهٔ وجب المشارکهٔ لهم فی السرور بعد القتل لتظفرهم بالسعادهٔ.فإن قیل فعلام تجدّدون قرائهٔ المقتل والحزن کلّ عام فأقول لأنّ قرائته هو عرض قصّهٔ القتل علی عدل اللّه جلّ جلاله لیأخذ بثاره کما وعد من العدل.وأمّا تجدّد الحزن کلّ عشر والشهداء صاروا مسرورین فلأ نّه مواساهٔ لهم فی الأیّام العشر حیث کانوا فیها ممتحنین ففی کلّ سنهٔ ینبغی لأهل الوفاء أن یکونوا وقت الحزن محزونین ووقت السرور مسرورین؛ [۹] .می گویم: شاید کسی بگوید چرا اندوهی را که از روز نخست محرّم به کار می گیرند، پس از عاشورا و به دلیل پدید آمدن شهادت انجام نمی‌دهند.(در پاسخ به این شبهه) می گویم: از روز نخست دهه محرّم حزن و اندوه به دلیل بیم از حوادثی است که بر حضرت جاری می گردد ولی چون حضرت کشته می گردد و به شهادت می‌رسد، دیگر مشمول گفته خداوند متعال است که: «ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. آنها به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند؛ و به خاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند [= مجاهدان و شهیدان آینده]، خوشوقتند؛ (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می‌بینند، و می‌دانند) که نه ترسی بر آنهاست و نه غمی خواهند داشت.پس چون آنان به سعادت شهادت شادمان می گردند، لازم است که پس از کشته شدن و شهادتشان با آنان در شادمانی همراه شد، چرا که به سعادت رسیده‌اند.اگر گفته شود: پس چرا شما خواندن مقتل حضرت سیّدالشهدا علیه السلام و حزن و اندوه برایشان را در هر سال تکرار می کنید (اگر آنان به شهادت رسیده‌اند و مسرور گشته‌اند، تکرار در عزا و ماتم، در سال‌های بعد وجهی ندارد).می گویم: چون خواندن مقتل، عرضه کردن داستان شهادت حضرت بر عدل الهی است تا خداوند انتقام خون وی را بگیرد، آن گونه که خود وعده عدالت داده است.و امّا تکرار حزن و اندوه در هر دهه محرم با این که شهیدان (پس از شهادت) به سرور شهادت دست یافته‌اند. این بدان جهت است که با آنان در دهه محرم همراهی کنیم. چون آنان در دهه محرم مبتلای به محنت‌ها و بلاها بوده‌اند. بنابر این در هر سال وفاداران باید که در هنگام حزن و اندوه، اندوهگین و به هنگام شادمانی شاد و مسرور باشند.در ادامه مقاله، باز به چند روایت دیگر می‌پردازیم.ما بر این باوریم که با تأمّل در مجموعه روایات آمده در این مقاله، دیگر نیازی به پاسخ‌های جداگانه از شبهات نیست. این روایات خود به خوبی از گریه و عزاداری، جزع و بی‌تابی بر سالار شهیدان دفاع می کند و تحلیل‌های مناسبی ارائه می‌دهد.... عن أبی عمارهٔ المنشد قال: ما ذکر الحسین بن علیّ عند أبی عبداللّه فی یوم قطّ فرئی أبو عبداللّه علیه السلام متبسّماً فی ذلک الیوم إلی اللّیل. [۱۰] .ابو عماره گوید: مرثیه امام حسین علیه السلام هیچ گاه نزد امام صادق علیه السلام خوانده نمی‌شد که حضرت در آن روز تا شب با تبسّم دیده شود.... عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: سمعته یقول: إنّ البکاء والجزع مکروه للعبد فی کلّ ما جزع، ما خلا البکاء علی الحسین بن علی علیهما السلام فإنّه فیه مأجور. [۱۱] .از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: گریه و بی‌تابی برای بنده درباره هر چه که باشد، ناپسند است جز گریه بر امام حسین علیه السلام که گریه کننده مأجور است.... عن معاویهٔ بن وهب، عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: کلّ الجزع والبکاء مکروه سوی الجزع والبکاء علی الحسین علیه السلام. [۱۲] .امام صادق علیه السلام فرمود: هر بی‌تابی و گریه ناپسند است جز بی‌تابی و گریه بر امام حسین علیه السلام.رأیت فی بعض تألیفات بعض الثقات من المعاصرین: روی أنّه لمّا أخبر النبی صلی الله علیه وآله ابنته فاطمهٔ بقتل ولدها الحسین وما یجری علیه من المحن بکت فاطمهٔ بکاءً شدیداً وقالت: یا أبت متی یکون ذلک؟ قال: فی زمان خال منّی ومنک ومن علیّ فاشتدّ بکاؤها وقالت: یا أبت فمن یبکی علیه، ومن یلتزم بإقامهٔ العزاء له؟فقال النبی صلی الله علیه وآله: یا فاطمهٔ! انّ نساء اُمّتی یبکون علی نساء أهل بیتی ورجالهم یبکون علی رجال أهل بیتی ویجدّدون العزاء جیلاً بعد جیل فی کلّ سنهٔ فإذا کان القیامهٔ تشفعین أنت للنساء وأنا أشفع للرجال وکلّ من بکی منهم علی مصاب الحسین أخذنا بیده وأدخلناه الجنّهٔ.یا فاطمهٔ! کلّ عین باکیهٔ یوم القیامهٔ إلّا عین بکت علی مصاب الحسین فإنّها ضاحکهٔ مستبشره بنعیم الجنّهٔ. [۱۳] .روایت شده است که چون پیامبر صلی الله علیه وآله به

دخترشان فاطمه علیها السلام شهادت فرزندش حسین و بلاهایی را که بر او می‌رود، خبر داد، حضرت فاطمه علیها السلام به شدّت گریست و گفت: پدر جان! کِی چنین می‌شود؟ حضرت فرمود: در زمانی که نه من و نه تو و نه علی هیچ‌کدام نیستیم. گریه فاطمه علیها السلام شدّت بیشتر گرفت. گفت: پدر جان! چه کسی بر حسین می گرید و چه کسی خود را موظّف به اقامه عزا برای امام حسین علیه السلام می‌داند؟ حضرت فرمود: ای فاطمه! زنان امّت من بر زنان اهل بیتم و مردانشان بر مردان اهل بیتم می گریند و نسلاً بعد نسل در هر سال، عزای حسین را تجدید می‌کنند و چون قیامت شود، تو برای زنان و من برای مردان شفاعت می‌کنم و هر کدام از آنان که بر مصیبت حسین گریه کنند دستشان را می گیرم و به بهشت وارد می‌کنم.روی عن الصادق علیه السلام أنّه قال: زین العابدین بکی علی أبیه أربعین سنهٔ صائماً نهاره قائماً لیله فإذا حضر الإفطار جاء غلامه بطعامه وشرابه فیضعه بین یدیه، فیقول: کل یا مولای فیقول: قتل ابن رسول اللّه جائعاً قتل ابن رسول اللّه عطشاناً فلا یزال یکرّر ذلک ویبکی حتّی یبل طعامه من دموعه ثمّ یخرج شرابه بدموعه فلم یزل کذلک حتّی لحق باللّه عزّ وجلّ.وحدّث مولی له علیه السلام انّه برز یوماً إلی الصحراء قال:...فقلت: یا سیّدی! امّا آن لحزنک أن ینقضی ولبکائک أن تقلّ؟ فقال لی: ویحک إنّ یعقوب بن إسحاق ابن إبراهیم علیه السلام کان نبیّاً ابن نبی کان له اثنا عشر ابناً فغیّب اللّه سبحانه واحداً منهم فشاب رأسه من الحزن واحدودب ظهره من الغم وذهب بصره من البکاء وابنه حیّ فی دار الدنیا وأنا فقدت أبی وأخی وسبعهٔ عشر من أهل بیتی صرعی مقتولین فکیف ینقضی حزنی ویقلّ بکائی؟ [۱۴] .از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: حضرت زین العابدین علیه السلام بر پدرشان چهل سال گریستند. روزها را روزه می‌داشتند و شب‌ها را به عبادت سپری می کردند و چون زمان افطار می‌شد، غلامشان غذا و نوشیدنی می‌آورد و در پیش روی حضرت می‌نهاد. حضرت می‌فرمود: ای غلام بخور. پس از آن می‌فرمود: فرزند رسول خدا گرسنه کشته شد؛ فرزند رسول خدا تشنه کشته شد؛ پیوسته این سخن را تکرار می‌نمود تا غذایش از اشک چشمش تر گردد و پس از آن نوشیدنی‌اش با اشک‌هایش ممزوج شود و پیوسته چنین بود تا به دیدار خداوند عز وجل نایل آمد.و غلام حضرت گوید که امام سجّاد روزی به صحرا رفت...غلام گوید: به امام عرض کردم: ای سرورم! آیا زمان آن نرسیده که اندوه شما پایان پذیرد و گریه شما کم گردد؟ حضرت به من فرمود: وای بر تو! یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم علیه السلام پیامبر و پسر پیامبر بود. دوازده پسر داشت، خداوند یکی از آنان را از چشم او دور ساخت. موی سرش از اندوه سپید گشت و پشتش از غم خمیده گشت و چشمش از گریه نابینا شد، در حالی که پسرش زنده در دنیا بود. ولی من پدرم، برادرم و هفده نفر از خویشانم را از دست دادم در حالی که همه کشته روی زمین افتاده بودند. چگونه اندوهم پایان گیرد و گریه‌ام کم گردد؟... إنّ الحسین بن علی علیهما السلام دخل یوماً إلی الحسن علیه السلام فلمّا نظر إلیه بکی فقال له: ما یبکیک یا أبا عبداللّه قال: أبکی لما یصنع بک فقال له الحسن علیه السلام: ان الذی یوتی الی سمّ یدس إلیّ فاقتل به ولکن لا یوم کیومک یا أبا عبداللّه یزدلف إلیک ثلاثون ألف رجل یدّعون أنّهم من اُمّهٔ جدّنا محمّد صلی الله علیه وآله وینتحلون دین الاسلام فیجتمعون علی قتلک وسفک دمک وانتهاک حرمتک وسبی ذراریک ونساءک وانتهاب ثقلک. فعندها تحلّ ببنی امیّهٔ اللعنهٔ وتمطر السماء رماداً ودماً ویبکی علیک کلّ شیء حتّی الوحوش فی الفلوات والحیتان فی البحار. [۱۵] .... امام حسین علیه السلام روزی خدمت امام حسن علیه السلام رسیدند. چون به آن حضرت نگریستند، گریستند. امام حسن علیه السلام به ایشان فرمود: ای ابا عبداللّه! برای چه می گریی؟ امام حسین علیه السلام گفت: برای آنچه که با شما می‌شود.امام حسن علیه السلام به ایشان فرمود: آنچه با من می‌شود، تنها سمّی است که با حیله و تزویر به من می‌دهند و من با آن کشته می‌شوم ولی روزی چون روز تو نیست ای ابا عبداللّه! به تو نزدیک می‌شوند سی هزار مرد که همه مدّعی‌اند که از امّت جدّ ما حضرت محمّد صلی الله علیه وآله هستند. دین اسلام را به خود می‌بندند و بر کشتن تو و ریختن خونت و هتک حرمت تو و اسارت فرزندان و زنان تو و غارت اثاث و اموال تو اجتماع می کنند.در آن زمان لعنت خدا بنی امیه را می گیرد و آسمان خاکستر و خون می‌بارد و همه چیز حتّی حیوانات صحرا و ماهیان دریا بر تو می گریند.عن معاویهٔ بن وهب قال: کنت جالساً عند جعفر بن محمّد علیهما السلام إذ جاء شیخ قد انحنی

من الكبر فقال: السـلام عليك ورحمـة اللّه. فقال له أبو عبداللّه: وعليك السـلام ورحمة اللّه يا شـيخ ادن منّى فدنا منه وقبّل يده وبكى فقال له أبو عبـداللّه عليه السـلام: وما يبكيك يا شـيخ! قال له: يابن رسول اللّه أنا مقيم على رجاء منكم نحو من مائـة سـنة. أقول: هذه السـنة وهـذا الشـهر وهـذا اليوم ولا أراه فيكم فتلومنى أن أبكى قال: فبكى أبو عبـداللّه عليه السـلام ثمّ قال: يا شـيخ إن أخّرت منيّتك كنت معنا وإن عجّلت كنت يوم القيامـة مع ثقل رسول اللّه صـلى الله عليه وآله.فقال الشـيخ: ما اُبالى مافاتنى بعـد هذا يابن رسول اللّه. فقال له أبو عبداللّه: يا شـيخ إنّ رسول اللّه قال: إنّى تارك فيكم الثقلين ما إن تمسّـكتم بهما لن تضـلّوا كتاب اللّه المنزل وعترتى أهل بيتى تجيئى وأنت معنا يوم القيامة.ثمّ قال: يا شـيخ ما أحسبك من أهل الكوفة. قال: لا. قال: فمن أين؟ قال: من سوادها جعلت فداك. قال: أين أنت من قبر جدّى المظلوم الحسـين؟ قال: إنّى لقريب منه. قال: كيف اتيانك له؟ قال: إنّى لآتيه واُكثر. قال: يا شـيخ ذاك دم يطلب اللّه تعالى به ما اصيب ولد فاطمة ولا يصابون بمثل الحسين ولقد قتل عليه السلام فى سبعة عشر من أهل بيته نصحوا للّه وصبروا فى جنب اللّه فجزاهم اللّه أحسن جزاء الصابرين انّه إذا كان يوم القيامة أقبل رسول اللّه و معه الحسين ويده على رأسه يقطر دماً فيقول يا ربّ سل اُمّتى فيم قتلوا ابنى؟ وقال عليه السـلام: كلّ الجزع والبكاء مكروه سوى الجزع والبكاء على الحسين. [۱۶] .معاوية بن وهب گويد: خدمت امام جعفر صادق عليه السـلام نشسته بودم كه پيرمردى كه از پيرى، قد خميده شده بود، آمد. او گفت: سلام بر تو باد و رحمت خـدا. امام صادق عليه السـلام به او فرمود: و بر تو باد سـلام و رحمت خـدا اى پيرمرد نزديک بيا. او به امام نزديک شـد و دست ايشان را بوسـيد و گريست.امام صادق عليه السـلام به او فرمود: اى شـيخ چرا مى گريى؟ او به امام گفت: اى فرزند رسول خدا من حدود صد سال است كه به اميد شما هستم. مى گويم: امسال، اين ماه و امروز ولى آن را در دست شما نمى‌بينم. حال مرا ملامت مى كنيد كه گريه مى كنم.معاوية بن وهب گويد: امام صادق عليه السلام گريست. سپس فرمود: اى پيرمرد اگر مرگت به تأخير بيفتد (تا زمان حكومت ما برسـد)، تو با ما هستى و اگر زودتر فرا رسـد، در روز قيامت با اهل رسول خـدا صـلى الله عليه وآله هستى.شـيخ گفت: اى فرزنـد رسول خدا پس از اين سـخن، ديگر باكى ندارم از آنچه كه از دست برود. امام صادق عليه السـلام به او فرمود: اى پيرمرد! رسـول خـدا فرمـود: مـن در ميـان شـما دو چيز سـنگين و گران‌بهـا مى گـذارم؛ تـا زمـانى كه به آن دو چنـگ بزنيـد، گمراه نمى‌شويد: كتاب مُنزل خدا و عترت من يعنى اهل بيتم. اى شيخ! تو مى‌آيى در حالى كه با ما هستى در قيامت.سپس حضرت فرمود: اى پيرمرد! گمـان نمى كنم كه از اهـالى كوفه باشـى. او گفت: نه. حضـرت فرمود: پس از كجايى؟ او گفت: از حوالى كوفه فـدايت گردم. حضـرت فرمـود: تو در رابطه بـا قـبر جـدّ مظلومم حسـين عليه السـلام چگونه‌اى؟ او گفت: من به قـبر ايشـان نزديـک هسـتم. حضـرت فرمـود: چگـونه است به زيـارت قـبر رفتن تـو؟ او گفت: من به ديـدار قـبر مى‌روم و فراوان هم مى‌روم.حضـرت فرمـود: اى پيرمرد! آن خـونى اسـت كـه خداونـد پيگيرى آن را مى كنـد (در پى آن خـون اسـت) نه در گذشـته و نه در آينـده فرزنـدان فـاطمه مصـيبتى چون مصيبت حسين را نديده و نمى‌بينند و امام حسين عليه السلام همراه با هفده نفر از خانواده‌اش دوستى‌شان را براى خدا خالص كردنـد و در كنار خدا صبر نمودند. خداوند به آنان بهترين پاداش صابران را بدهد.چون روز قيامت شود، پيامبر خدا مى‌آيد در حالى كه حسـين همراه اوست و دست پيامبر بر سـر حسين است و از سر امام حسين‌عليه السلام خون مى‌چكد. حضرت مى گويد: پروردگار من! از امّتم بپرس براى چه فرزنـدم را كشـتند.و حضـرت فرمود: هر بى‌تابى و گريه‌اى ناپسـند است، جز بى‌تابى و گريه بر امام حسـين عليه السـلام.خدايا ما را از كسانى قرار بده كه با معرفت در شـهادت سالار شهيدان جزع و بى‌تابى كنيم.پروردگارا! به ما توفيق ده تا در ركاب مولايمان حضرت مهدى ارواحنا فداه انتقام خون سالار شهيدان را بگيريم و در كنار ايشان براى حاكميت دين و عـدل بكوشـيم.بأبى أنت واُمّى لقد عظم مصابى بك فأسئل اللّه الذى أكرم مقامك وأكرمنى بك أن يرزقنى طلب ثارك مع إمام منصور من أهل بيت محمّد صلى الله عليه وآله.

پاورقى

[۱] المزار الكبير، ص ۵۰۱.

[۲] ر. ك: روايت مسمع كردين از امام صادق‌عليه السلام و روايت بكر بن محمّد ازدى (بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۳ و ۲۸۹).

[۳] ر. ك: روايت ابن مسرور از امام رضاعليه السلام (بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۳).

[۴] بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۸.

[۵] الموضوعات فى الآثار والأخبار، ص ۱۷۰.

[۶] همان، ص ۱۷۳.

[۷] بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۳، پاورقى.

[۸] روح مجرّد، ص ۹۱.

[۹] إقبال الأعمال، ص ۵۸۳. [

[۱۰] بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰.

[۱۱] همان، ص ۲۹۱.

[۱۲] همان، ص ۲۸۰.

[۱۳] همان، ص ۲۹۲.

[۱۴] همان، ج ۴۵، ص ۱۴۹.

[۱۵] بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸.

[۱۶] همان، ص ۳۱۳، ح ۱۴.

۱۳. عزادار حقیقی

مشخصات کتاب

سرشناسه : شجاعی، محمد، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پديدآور : عزادار حقيقی/ محمد شجاعی.

مشخصات نشر : قم : محيی ، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری[: ۲۱۲] ص.

شابک : ۱۸۰۰۰ريال: چاپ چهارم۹-۸-۹۲۵۶۹-۹۶۴ : ؛ ۱۸۰۰۰ ريال (چاپ ششم) ؛ ۳۰۰۰۰ ريال (چاپ هشتم) ؛ ۳۵۰۰۰ ريال (چاپ نهم) ؛ ۳۵۰۰۰ ريال (چاپ دهم) ؛ ۳۵۰۰۰ ريال(چاپ يازدهم)

يادداشت : چاپ قبلی: محيی، ۱۳۸۳(۱۸۸ص).

يادداشت : چاپ چهارم.

يادداشت : چاپ ششم: زمستان ۱۳۸۵.

يادداشت : چاپ نهم : ۱۳۸۸.

يادداشت : چاپ هشتم : ۱۳۸۷.

يادداشت : چاپ دهم: زمستان ۱۳۸۸.

يادداشت : چاپ يازدهم : ۱۳۸۹.

یادداشت : عنوان روی جلد: عزادار حقیقی: مراتب پنج‌گانه سیر و سلوک عزادار.
یادداشت : کتابنامه: ص.[۲۰۸ - ۲۰۹] ؛ همچنین به صورت زیرنویس.
یادداشت : نمایه.
عنوان روی جلد : عزادار حقیقی: مراتب پنج‌گانه سیر و سلوک عزادار.
موضوع : حسین‌بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- سوگواری‌ها
موضوع : سوگواری‌ها
رده بندی کنگره : BP۲۶۰/۳ /۱۳۸۵ش۳ع۴
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۴
شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۶۴۰۹۷

پیشگفتار

موضوع زیارت قبور مطهر و مقدس معصومین علیهم‌السلام و اولیای دین و نیز توسل به آنها و سوگواری در ایام شهادت و نیز بزرگداشت ایام میلادشان، و یا ایامی که به نحوی به آن انوار طیبه مربوط است، و به خصوص در مورد وجود مقدس سیدالشهداء علیه‌السلام، از مهم‌ترین موضوعاتی است که در فرهنگ اسلامی، جایگاه بسیار رفیعی دارد. هر چند سایر فرهنگ‌ها نیز از آن بی‌بهره نیستند.بررسی آیات و روایات این حقیقت را نشان می‌دهد که هیچ خلقی نزد خداوند تبارک و تعالی محبوب‌تر از محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله وجود نداشته و ندارد.همه آنها نور واحد هستند و یک حقیقت بیشتر نیستند.با این وجود، حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام به دلیل شرایط زمانی و مکانی‌اش و به دلیل مأموریت ویژه‌ای که از سوی خداوند تبارک و تعالی به عهده داشته است، دارای درخشش و تجلی خاصی است و همین تجلی و درخشش خاص برای او موقعیتی ویژه و جایگاه خاصی در قلوب همه انسان‌ها و به خصوص مؤمنین ایجاد کرده است.به دلیل جایگاه خاص و نقشی که امام حسین علیه‌السلام و عزاداری او در هدایت انسان‌ها به راه مستقیم الهی دارد، خداوند تبارک و تعالی اراده [صفحه ۲] کرده است که نام مقدس او و حماسه او در طول تاریخ مطرح باشد [۱] و نیز در همه اقوام و ملل و نقاط مختلف جهان عزاداری او برپا باشد.این حقیقت که سیدالشهداء محبوب‌ترین شخصیت انسانی در بین همه اقوام جهان، با همه تنوع و تعدد مذاهبشان است، و نیاز چندانی به اثبات ندارد. برای درک بهتر این حقیقت کافی است در ایام محرم و صفر به گستردگی مجالس عزای حسینی در داخل و خارج کشورمان نظری بیندازیم تا ببینیم در همه جای جهان و نزد پیروان همه مذاهب مختلف، سوگواری برای سالار شهیدان برپاست. هرگز بشریت شخصیتی نظیر امام حسین علیه‌السلام ندیده است که پیروان همه مذاهب اینگونه از او یاد کنند و برای او عزاداری نمایند.اینکه از ناحیه ذات اقدس الهی در احادیث قدسی و نیز از سوی چهارده معصوم علیهم‌السلام سفارش زیادی به عزاداری سیدالشهداء علیه‌السلام شده است، حاکی از نقش عظیم این کار در احیای دین و زنده نگه داشتن آن است.هیچ عملی به اندازه برپایی عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام در حفظ دین از انحراف و از هجوم بی‌امان دشمنان اسلام برای نابودی دین و همچنین توسعه فرهنگ دینی مؤثر نبوده و نیست. به عبارت دیگر می‌توان چنین مجالسی را مهمترین «وسیله» برای صیانت از کیان دین و جامعه اسلامی و نیز بسط روح دین و دینداری دانست. چه زیبا فرمود رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی قدس سره:«امام حسین علیه‌السلام نجات داد اسلام را، ما برای یک آدمی که نجات داده اسلام را و رفته و [صفحه ۳] کشته شده، هر روز باید گریه کنیم، ما هر روز باید منبر برویم برای حفظ این مکتب. محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است. فداکاری سیدالشهداء است که اسلام را برای ما زنده نگه داشته است. [۲] .»هر ساله دهها میلیون نفر از مردم ایران و نیز دهها میلیون نفر از سایر کشورهای جهان - حتی در بین ملل غیر مسلمان -

میلیاردها تومان و میلیاردها ساعت وقت خود را به این امر مقدس اختصاص می‌دهند.متأسفانه عزاداری‌ها با همه اهمیت و جایگاه مهمی که در فرهنگ اسلامی دارند، در طول زمان دچار آفات، و خطرات و انحرافاتی شده است که نقش این «وسیله» مهم را تا حدودی کمرنگ کرده است.این آفات موجب شده تا عزاداری‌ها و اساسا بزرگداشت‌ها، نتوانند همه کارکردها و توانایی‌های خود را بروز و ظهور دهند. به عبارت دیگر برگزارکنندگان این مجالس نتوانسته‌اند از همه آثار مقدس و مهمی که مورد توجه و مقصود خداوند و اولیای دین در سفارش حکیمانه و اکیدشان به برپایی چنین مجالسی بوده است، بهره‌برداری لازم و کافی را کنند.قدرت سازندگی و آثار یک عزاداری صحیح و منطبق با هدف اصلی قیام سیدالشهداء علیه‌السلام به قدری زیاد است که عزاداران حسینی از این «وسیله» بسیار قدرتمند استفاده لازم و صحیح می‌کردند و مانع نفوذ این همه آفات در آن می‌شدند، جامعه اسلامی و جهان اسلام وضعیتی کاملا متفاوت با آنچه امروز دچار آن است، داشت.اگر شیعیان به پیام‌های عاشورا توجه جدی می‌کردند و از آن به خوبی الگو می‌گرفتند، امروز به پیشرفته‌ترین جامعه از لحاظ مادی و [صفحه ۴] معنوی تبدیل شده بودند و این همه مشکلات و معضلات گوناگون، جامعه اسلامی را رنج نمی‌داد.اگر پیام عاشورا جدی گرفته می‌شد و مسیر عزاداری‌ها و سوگواری‌ها به سمتی که معصومین علیهم‌السلام خواسته بودند، هدایت می‌شد، پس از گذشت بیست و پنج سال از انقلاب باشکوه اسلامی، شاهد این همه مظاهر زشت و تأسف‌برانگیز فساد، فقر، تبعیض و عقب‌ماندگی نبودیم.اگر در سوگواری‌ها به درس‌های کربلا توجه می‌شد، این همه بودجه و امکانات مملکت ما، صرف مبارزه با ناهنجاری‌های گوناگون و آثار طولانی مدت آنها نمی‌شد و دشمنان اسلام در شبیخون فرهنگی خود، این همه پیروزی‌های چشمگیر به دست نمی‌آوردند.هیچ دینی و هیچ ملتی در جهان، چنین «وسیله قدرتمندی را برای پیشرفت و سعادت در دست ندارد. افسوس که جامعه اسلامی به خوبی و به درستی از این قدرتمندترین «وسیله» استفاده نکرد.افسوس که تنها بهره کمی از این سرمایه گران عظیم نصیب اسلام و مسلمین و نیز هدف اصلی قیام امام حسین علیه‌السلام می‌شود.به عبارت دیگر تنها بخش کوچکی از این میلیاردها ساعت وقت و میلیاردها تومان بودجه با هدف اصلی عزاداری و مقاصد مهمی که اهل بیت علیهم‌السلام از ترغیب و تأکیدشان به اقامه عزا و برپایی مجالس بزرگداشت آنها داشتند، منطبق است. جامعه اسلامی در هیچ زمانی مانند زمان کنونی نیازمند استفاده از قدرت عظیم و بی‌مانند مجالس عزا و بزرگداشت معصومین علیهم‌السلام و استفاده دقیق و درست از درس‌ها و پیام‌های عاشورا نیست.نگارنده که از سال ۱۳۷۰ در جلسات متعدد به بیان فلسفه عزاداری و [صفحه ۵] نیز شرح زیارت عاشورا پرداخته است، از اینکه جامعه اسلامی هنوز نتوانسته است از این «وسیله» باعظمت استفاده کافی و لازم را برای پیشبرد اهداف مقدس دین و مبارزه با دشمنان خونین آن بنماید، در رنج بوده است.همیشه فکر می‌کردم شاید نوشتن یک کتاب مفصل درباره اهمیت و جایگاه عزاداری و آثار گوناگون آن، به خصوص آثار سیاسی و اجتماعی و بالاخص آثار عرفانی و توحیدی آن مفید باشد، ولی کثرت مشغله مانع از پرداختن به چنین کاری می‌شد. هر چند در سلسله بحث‌های شرح زیارت عاشورا تا حدودی به این ابعاد پرداخته است. [۳] به این فکر افتادم حال که توفیق و لیاقت چنین کار مبسوط و مفصلی را ندارم، بهتر است کتابی کوچک تهیه و در اختیار عموم مردم و محبان خاندان وحی، به ویژه ارادتمندان و عاشقان سیدالشهداء قرار دهم، تا قدمی هر چند کوچک در راه بهره‌وری بهتر و بیشتر از این مجالس نورانی و سازنده برداشته باشم و به این فرمایش نورانی أمیرالمؤمنین عمل کرده باشم که: «اذا لم یکن ما ترید فاترد ما یکون [۴] - هر گاه آنچه را می‌خواهی، نیست. پس آنچه را که هست، بخواه».امید است خداوند توفیق تکمیل این را نیز عطا نماید.در این کتاب مراحل پنج گانه سیر و سلوک و رشد یک عزادار و کیفیت ارتباط او با «گریه و عزاداری» به عنوان یک «وسیله» و همچنین آفات عزاداری‌ها، خطرات و انحرافاتی که زمانه حاضر پیدا کرده، به طور مختصر بررسی شده است. همچنین عالی‌ترین نوع بهره‌برداری از [صفحه ۶] مجالس سوگواری سالار شهیدان علیه‌السلام و مهمترین اهداف از برپایی چنین مجالسی به طور مبسوط، مورد بررسی قرار گرفته است.همچنین به تشریح انواع مصائب اهل بیت علیهم‌السلام و نیز وظایفی که در قبال هر یک از آنها داریم، پرداخته‌ایم. ان‌شاءالله

مقبول درگاه الهی و خانـدان عصـمت و طهارت علیهم‌السـلام قرار گیرد و برای خوانندگان عزیز مفید باشد.در پایان لازم می‌دانم از همسـر عزیز و فـداکارم که در ویراسـتاری و تنظیم این اثر همچون آثار دیگر قبول زحمت کردند و نیز از همکاری برادر عزیز آقای رضـا قریبی و خواهران گرامی، خانم‌هـا: نجمه سـادات مشـهدی، زهرا براری و مریم جوادیـان در آماده‌سازی این اثر کمال تشـکر و قدرانی را بنمایم.الحمد لله رب العالمینقم - محمد شجاعیزمستان ۸۳ [صفحه ۹]

مراتب عزاداری و عزاداران

اشاره

در این تقسـیم‌بندی بیشتر به جنبه‌ی اجتمـاعی و سیاسـی بـا درون‌مایه‌های عقیـدتی توجه شـده است.عزاداران، هماننـد مؤمنان دارای درجـات و مراتب مختلفی هسـتند که هر مرتبه،درجه و جایگاه عزادار را در نظام انسانیت و در نزد خداونـد و نیز میزان قرب او را به سیدالشـهدا علیه‌السـلام نشـان می‌دهـد.البته تمامی درجات عزاداری دارای اجر و ثواب الهی است و هر مرتبه خیر و ثوابی را نصـیب عزادار می‌کنـد.به طور کلی عزاداران حسینی را می‌توان به شـش دسته تقسیم کرد که پنج دسـته را در این کتاب معرفی و بررسـی می‌کنیم و دسته ششم را که مربوط به مسائل اخلاقی و عرفانی است، ان‌شاءالله در فرصتی دیگر بررسی خواهیم کرد.

مرتبه اول عزاداری

در این مرتبه عزادار در قلب خود از مصـیبت وارده به سیدالشـهداء علیه‌السـلام، غمگین و ناراضی است؛ بدون اینکه غم و نارضایتی خود را معمولا بروز دهـد. این مرتبه کمترین درجه عزاداری است؛ و پایین‌تر از آن، مرتبه [صـفحه ۱۰] دشمنان حضرت است یعنی مرتبه‌ای که شـخص به مصـائب حسـینی آگـاه شود و ناراحت نگردد و به آن راضـی باشـد. درباره این گروه در زیارت وارث چنین می‌خوانیم:«لعن الله أمة قتلتك و لعن الله أمة سـمعت بذلك فرضيت به [۵] - خداوند لعنت کند امتی را که تو را کشـتند و به تو ظلم کردند؛ و خدا لعنت کند امتی را که خبر چنین جنایتی را شـنیدند و به آن راضـی شدند».کسانی که در مرتبه اول عزاداری هستند، و از هر دین و آیینی که باشـند، به خـاطر انـدوه قلبی‌شـان برای مصـیبت امام حسـین علیه‌السـلام در نزد خداونـد از ثواب و پاداشـی به تناسب عقیده‌شان برخوردار هسـتند. [۶] در این بـاره منـاسب است که خـاطره‌ای را از حضـرت آیت‌الله بهجت حفظه الله تعـالی نقل کنیم:«در نزدیکی نجف اشـرف، در محـل تلاـقی دو رودخـانه فرات و دجله، آبادی است به نام «مصـیب»، که مردی شـیعه هر شـب جمعه برای زیارت مولای متقیان أمیرالمؤمنین علیه‌السلام]به آنجا[می‌رفت. مردی از اهل سنت که در سر راه مرد شیعه خانه داشت، چون می‌دانست وی به زیـارت حضـرت علی علیه‌السـلام می‌رود، همواره هنگـام عبور وی، او را مسـخره می‌کرد، حتی یـک بـار به ساحت مقدس علی علیه‌السـلام جسارت کرد، و مرد شـیعه خیلی ناراحت شد. چون خدمت آقا مشـرف شد خیلی بی‌تابی کرد و ناله زد که: تو می‌دانی این مخالف چه می‌کنـد.آن شب آقا را در خواب دید و شـکایت کرد. آقا فرمودند: او بر ما حقی دارد که هر چه بکند در دنیا نمی‌توانیم او را کیفر بدهیم. شیعه می‌گوید، عرض کردم: آری، لابد به خاطر آن جسارتهایی که او می‌کند بر شما حق پیدا کرده است؟! حضـرت فرمودند: نه، بلکه او روزی در محل تلاقی آب فرات و دجله نشسـته بود و به فرات نگاه می‌کرد، ناگهان جریـان کربلاـ و منع آب از حضـرت سیدالشـهدا علیه‌السـلام به خاطرش افتاد و پیش خود گفت: «عمر بن سـعد کار خوبی نکرد که آنهـا را تشـنه کشت، خوب بود به آنهـا آب می‌داد، بعـد همه را می‌کشت»! [صـفحه ۱۱] و نـاراحت شـد و یـک قطره - اشـک - از چشم او ریخت، از این جهت بر مـا حقی پیـدا کرد که نمی‌تـوانیم او را جزا بـدهیم.آن مرد شـیعه می‌گویـد: از خواب بیـدار شـدم و حرکت کردم، هنگام برگشـتن در سـر راه، آن سـنی با من برخورد کرد و با تمسخر گفت: آقا را دیدی و از طرف ما پیام رساندی؟!

مرد شیعه گفت: آری پیام رساندم و نیز پیامی دارم. او خندید و گفت: بگو چیست؟ مرد شیعه جریان را تا آخر بازگو کرد. وقتی فرمایش امام علیه‌السلام را که وی به آب نگاهی کرد و به یاد کربلا افتاد و... بازگو کرد، مرد سنی تا شنید سر به زیر افکند و کمی به فکر فرورفت و گفت: خدایا، در آن زمان هیچ کس در آنجا نبود و من این را به کسی نگفته‌ام، آقا از کجا فهمید. بلافاصله گفت:«اشهد ان لا ـ اله الا الله، و ان محمدا رسول الله، و ان علیا أمیرالمؤمنین ولی الله و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و شیعه شد.» [۷] .عظمت مقام اهل بیت علیهم‌السلام به قدری است که کوچکترین کاری که برای آنها صورت گیرد، با پاداش‌های بزرگی از ناحیه آنها جبران خواهد شد. حال اگر یک کافر هم خدمتی به آنها کند و یا ادبی را نسبت به آنها رعایت نماید، چون شخص کافر در آخرت اهل نجات نیست، پاداش او را در دنیا به او می‌دهند و اگر شخص کوچکترین سنخیت و آمادگی را داشته باشد، چه بسا پاداش اهل بیت علیهم‌السلام موجب هدایت او نیز شود. هر چند بعضی از کارهای خیر و یا خدماتی که از سوی کفار نسبت به دین و اهل بیت علیهم‌السلام صورت می‌گیرد، در صورتی که لیاقت هدایت را نداشته باشند، به صورت کاهش عذاب آخرتی نیز جبران می‌شود.

مرتبه دوم عزاداری

در این مرتبه عزادار غم و نارضایتی خود را به شکل‌های گوناگون از قبیل گرفتگی چهره، گرفتن حالت بغض و گریه (تباکی)، گریه کردن، پوشیدن لباس عزا به سینه و سر زدن و... بروز می‌دهد و در این کار گاهی [صفحه ۱۲] تنها و گاهی به همراه دیگران عزاداری می‌کند.در این مرتبه عزادار در درون خود با حس غریبی روبروست که بین او و امام حسین علیه‌السلام پیوند و رابطه ویژه‌ای برقرار می‌کند. عزادار در این مرتبه نوعی انس و الفت و نیز نوعی کشش و نیاز به آن حضرت پیدا می‌کند و همین یافت درونی و نیز نسبت و انس غریب، او را وادار می‌کند که برای آن حضرت گریه کند و نیز در عزاداری ایشان شرکت کند.گرایش عزاداران کلیمی، مسیحی و پیروان سایر مذاهب - که برای امام حسین علیه‌السلام گریه می‌کنند - و نیز احساسی که به آن حضرت دارند، نشان‌دهنده این حقیقت است که حضرت برای آنها یک «غریب آشنا» است.حقیقت این است که همه معصومین علیهم‌السلام به خصوص وجود مقدس سیدالشهداء علیه‌السلام در وجود همه انسان‌ها حضور و پرتویی دارند که ما در این باره در مرتبه چهارم عزاداری توضیح کافی و مبسوط داده‌ایم.معمولا نفوذ این «غریب آشنا» به درون قلب عزادار و ایجاد محبت و شدت گرفتن آن، رفته رفته او را به سوی مرتبه سوم عزاداری می‌کشاند.

مرتبه سوم عزاداری

در این مرتبه که شیعیان حضرت بیشترین اعضای آن را تشکیل می‌دهند، عزادار تنفر و اعتراض خود را نسبت به عاملین مصیبت و جنایت‌کاران در حق سیدالشهداء علیه‌السلام و یارانش و به طور کلی همه اهل بیت علیهم‌السلام اظهار می‌کند و بر آنها لعن و نفرین نثار می‌کند؛ آنچه موجب شده که عزادار از مرتبه دوم به مرتبه سوم ترقی کند، شناخت و معرفتی است که عزادار به وجود مقدس سیدالشهداء علیه‌السلام پیدا کرده و [صفحه ۱۳] اعتقاد بالاتری است که نسبت به آن حضرت و آیین او یافته است.شناخت بیشتر سیدالشهداء علیه‌السلام و اعتقاد بالاتر و بیشتر به مقام آن حضرت و فهم محدود و نسبی درباره قیام ایشان در برابر یزید و یزیدیان، موجب گشته که عزادار از مرتبه دوم به مرتبه سوم ترقی پیدا کند. همچنین علاوه بر عوامل ذکر شده، شدت یافتن انس و محبت به آن حضرت، عواطف و احساسات عزادار را رقیق‌تر و بیشتر نموده است؛ و تا جایی که عزادار در درون خود از یک سو به عنایت حضرت و از سوی دیگر به گریه و آه و سوز و برای ایشان و نیز اعلان برائت و بیزاری از قاتلان او احساس نیاز بیشتری می‌کند. در این مرتبه عزاداری به نیت کسب ثواب، برآورده شدن حاجت‌ها و عرض ادب صورت می‌گیرد.از بررسی این سه مرتبه به خوبی

فهمیده می‌شود که عنصر اصلی این سه مرتبه، عنصر عواطف و احساسات است. بررسی دقیق آثار هنری، نوحه‌ها و اشعار عاشورایی به خوبی نشان می‌دهد که عزاداری در این سه مرحله غالبا در سطح عواطف و احساسات است و عزادار به مراحل مراتب بالاتر راه پیدا نکرده است.

عزاداری و آفت‌های آن

در اینحا باید اعتراف کنیم که حذف شدن عنصر معرفت از عزاداری‌ها و محوریت مسایل عاطفی و تکیه بر ظواهر و رها کردن فلسفه و حکمت عزاداری‌ها و بزرگداشت‌ها، و نیز تبدیل شدن گریه و سوگواری از یک «وسیله خوب و کارآمد» به یک «هدف اصلی» موجب شده که این گونه مجالس خاصیت و کارکرد اصلی خود را از دست بدهد و به یک سنت تکراری و یک عادت مذهبی تبدیل شود. یک عمل خوب و سازنده مذهبی از قبیل عزاداری، نماز، روزه، قرائت قرآن، حج و... وقتی [صفحه ۱۴] به صورت عادت دربیاید و از کارکرد اصلی آن غفلت شود دراین حال برای فرد و اجتماع خطرناک است.شکی نیست که هر دستوری که خداوند و معصومین علیهم‌السلام به ما داده‌اند به خاطر خود ما بوده است و به این علت بوده که رعایت آن دستور و انجام آن وظیفه نوعی سازندگی و رشد برای ما ایجاد می‌کند. اما نباید غفلت کرد که هر چیز سازنده و خوبی دارای آفت یا آفاتی است که اگر در آن چیز خوب نفوذ کند، نه تنها سازندگی خود را از دست خواهد داد، بلکه به چیزی مخرب و مضر تبدیل خواهد شد.امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام این هشدار مهم و سازنده را به همه داده‌اند که: «لکل شیء آفهٔ [۸] - برای هر چیزی آفتی است.»در اینکه ما باید طالب خوبی‌ها و امور مثبت باشیم شکی نیست. ولی این هشدار مهم نباید فراموش شود و اگر ما به هر چیز خوب و سازنده و ارزشمندی دست یافتیم باید مواظب آفت یا آفت‌های آن نیز باشیم و الا برای پیروزی و رشد، از هدف خود بازخواهیم ماند و نتیجه عکس و منفی خواهیم گرفت.

شرایط یک عمل خوب و سازنده از نظر اسلام

۱ - هر عمل باید با لوازم و شرایط خاص خودش انجام شود. بدیهی است تنها خداوند عزاداری - به عنوان سازنده و خالق - و معصومین علیهم‌السلام - به عنوان متخصص و نماینده حقیقی خداوند - می‌توانند به طور کامل شرایط خاص یک عمل سازنده و خوب را بیان کنند.لوازم و شرایط خاص یعنی مجموعه مقررات و آدابی که سازندگی و تأثیرگذاری آن عمل را تضمین می‌کنند. [صفحه ۱۵] ۲ - لوازم و شرایط باید به گونه‌ای باشد که امکان نفوذ آفت را قبل و حین عمل از بین ببرد. از نظر اسلام تنها انجام خوب یک عمل کافی نیست. چه بسا یک عمل خوب و سازنده با همه لوازم و شرایطش انجام گیرد و اثر خوب و سازنده‌ای را هم ایجاد کند، آنچه که مهم است این است که این اثر خوب و سازنده پایدار و ثابت باشد. ممکن است ما یک اثر خوب و سازنده را از یک عمل به دست بیاوریم، ولی آفت یا آفت‌هایی پس از مدتی آن اثر خوب و سازنده را از بین ببرند و آن را به یک ضد ارزش و یک چیز مخرب تبدیل کنند. پس صرف داشتن یا تحصیل یک کمال، انجام یک عمل خوب، داشتن یک نعمت یا قدرت روحی و... کافی نیست. مهم این است که بتوانیم آنها را نگه داریم و نگذاریم در اثر آفت‌زدگی به ضد خودشان تبدیل شوند.از آنچه که گفت شد نتیجه می‌گیریم که هر چیز سازنده و خوبی دارای سه نوع آفت است: آفت قبل، آفت همراه و آفت بعد از آن.بحث آفت‌شناسی، بحث مستقل و پردامنه‌ای است که این نوشته مختصر گنجایش آن را ندارد، اما آنچه که ضروری است این است که بدانیم عزاداری هم مانند سایر واجبات و مستحبات دارای آفت‌هایی است که اگر در آن نفوذ کنند، نه تنها به آثار مثبت و سازنده آن نمی‌رسیم، بلکه به نتایجی خلاف آنچه که در عزاداری دنبال می‌کردیم، دست خواهیم یافت و دچار آثار مخرب و خطرناک خواهیم شد و یا حداقل به همه آنچه که معصومین علیهم‌السلام در امر به عزاداری برای فرد و جامعه در نظر داشتند،

نخواهیم رسید و عزاداری ما از کیفیت و سازندگی لازم برخوردار نخواهد شد.در اینجا قصد نداریم به یک بررسی جامع درباره آفات عزاداری و یا [صفحه ۱۶] سایر عبادات بپردازیم. اما به یک آفت اساسی که مبدأ و ریشه بسیاری از آفات است، اشاره مختصری خواهیم کرد.

مادر همه آفات

شرط اصلی برای سازندگی یک عمل آن است که مقرارت و آداب ویژه آن عمل که تضمین کننده سازندگی و تأثیرات مثبت آن است، کاملا رعایت شود. بنابراین بزرگترین اشتباه و اصلی‌ترین آفت که مادر همه آفات است، این است که ما بدون شناخت کامل و دقیق آن مقرارت و آداب، شروع به انجام عمل و ادامه آن برای مدت طولانی کنیم. باید توجه داشته باشیم که عزاداری و سایر واجبات و مستجبات هیچ کدام هدف نیستند، بلکه همه آنها وسیله‌ای برای رشد و ترقی انسان هستند. بدیهی است هر وسیله‌ای تنها با شرایط و لوازم خاصی می‌تواند ما را به مقصد برساند و دارای آثار مثبت و سازنده باشد.این طور نیست که هر عمل نیک و پسندیده‌ای اعم از واجب و مستحب در هر شرایطی موجب رشد ما شود. شرع مقدس و هیچ عقل سلیمی چنین حکمی نمی‌کند و چنین ادعایی را نمی‌پذیرد.برای روشن شدن بیشتر مطلب و اینکه هیچ عملی بدون شناخت نسبت به فلسفه و شرایط و لوازم آن، نمی‌تواند مفید باشد، به این روایت توجه فرمایید.امام صادق علیه‌السلام فرمودند:«لا یقبل الله عملا الا بمعرفة [۹] - خداوند هیچ عملی را جز با شناخت نپذیرد».همان طور که گفتیم عدم شناخت نسبت به کارکرد اصلی و یا فلسفه یک عمل و نیز نشناختن شیوه و مقررات صحیح انجام آن عمل، موجب پدید آمدن آفت‌های گوناگونی خواهد شد. [صفحه ۱۷]

ضعف عوامل اجرایی

عزاداری به عنوان یکی از قوی‌ترین و بهترین عوامل حیات دین و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، کاری دقیق، ظریف و تخصصی است که فقط زمانی آثار مورد انتظار اهل بیت علیهم‌السلام را بروز خواهد داد که با آگاهی همه جانبه به ابعاد گوناگون آن و مقررات و شرایط خاص خودش انجام گیرد. اگر گردانندگان و عوامل اجرایی عزاداری جاهل به این ابعاد و شرایط خاص باشند، نمی‌توانند آن نتیجه مطلوب را از عزاداری بگیرند و اگر نتیجه نامطلوب و خطرناکی هم نگیرند، حداقل عزاداری را به یک امر ضعیف و کم‌اثر تبدیل می‌کنند. امام علی علیه‌السلام ناتوانی مجریان و عوامل اجرایی یک کار را آفت آن کار می‌دانند و چنین می‌فرمایند:«آفة الاعمال عجز العمال [۱۰] - آفت کارها، ناتوانی مجریان است.»

تبدیل شدن عمل به عادت

آفت مهم دیگری که علاوه بر ناتوانی مجریان در اثر جهل و نادانی به وجود می‌آید، و آثار مهم و سازنده یک عمل خوب را از بین می‌برد، تبدیل شدن آن عمل به یک عادت است. وقتی مجریان با شرایط خاص یک عمل و فلسفه و آن خوب آشنا نباشند، ناتوان و عاجز خواهند بود و این ناتوانی و عجز موجب می‌شود که آن عمل بدون توجه به بایدها و نبایدهای ویژه خود انجام گیرد و صرفا به یک رسم، عادت و سنت کم‌محتوا و یا خدای ناکرده یک عادت خطرناک و مضر تبدیل شود. أمیرالمؤمنین علیه‌السلام یکی از مهمترین آفتهای یک کار را که در اثر جهالت انجام می‌شود، غلبه عادت در انجام کار می‌دانند. [۱۱] .عزاداری وقتی که برای مجریان و شرکت کنندگان تبدیل به یک عادت [صفحه ۱۸] شود دیگر هیچ کس کاری ندارد که کیفیت و هدف عزاداری چگونه باید باشد و چرا اهل بیت علیهم‌السلام امر به برپایی عزاداری کرده‌اند و عزاداری چه خواص و آثاری باید ایجاد کند.این حالت موجب می‌شود تا عزاداری به جای اینکه حرکت‌آفرین و رشددهنده باشد، غفلت‌زا و کندکننده حرکت شود. به جای اینکه

وسیله باشد، به هدف تبدیل شود. وقتی که عزاداری به هدف تبدیل شود، از آثار مورد انتظار معصومین علیه‌السلام دور می‌شود و خود به یک ارزش مستقل بدون آن خواص و آثار تبدیل خواهد شد. در چنین حالتی مجریان و شرکت‌کنندگان خیال می‌کنند عزاداری به تنهایی در مقابل سایر اعمال، مثل نماز، یک عمل مستقل است و اگر به نماز و یا سایر واجبات لطمه وارد سازد، هیچ اشکالی ندارد و اگر دچار انواع آفت‌ها شد همین که صورت عزاداری برقرار باشد، کافی است. عزاداری در این صورت یک ثواب و عبادت و یک هدف مهم تلقی می‌شود هر چند توأم با انواع دروغ‌ها، تحریف‌ها، گناهان و اختلافات باشد.این نوع عزاداری مجریان و شرکت کنندگان را به شدت پرتوقع و طلب‌کار از خدا و اهل بیت علیه‌السلام بار می‌آورد. یعنی به جای اینکه از خدا و اهل بیت علیهم‌السلام سپاسگزار باشند که به آنها توفیق برپایی چنین مجالس و شرکت در این مجالس را داده‌اند، آنها را منت‌گذار و طلب‌کار از خدا و اهل بیت علیهم‌السلام می‌کند. چنین کسانی خیال می‌کنند اگر در سایر وظایف واجب، اعم از حق الله و حق الناس کوتاهی کنند، همین که در دستگاه امام حسین علیه‌السلام مشغول کار هستند، کافی است و کار در دستگاه اهل بیت علیهم‌السلام هر چند با اهداف آنها سازگار نباشد، مجوز هر نوع کم‌کاری در سایر وظایف را به انسان می‌دهد و انسان را از ملامت و توبیخ به خاطر [صفحه ۱۹] تقصیر در سایر واجبات معاف می‌کند.البته خطر تبدیل شدن به یک عادت و خالی شدن از محتوا فقط به عزاداری‌ها اختصاص ندارد بلکه هر عمل واجب و مستحب که بدون توجه به کارکرد اصلی آن و بدون توجه و به شرایط و مقررات ویژه‌اش انجام شود، نه تنها فلسفه وجودیش را از دست خواهد داد و دیگر سازندگی نخواهد داشت، بلکه آثار مخرب و مضر گوناگونی را ایجاد خواهد کرد. چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس که نمازش او را از کار زشت و ناپسند بازندارد، جز بر دوری او از خدا افزوده نشود». [۱۲] .

وجود آفت موجب ترک عمل نمی‌شود

نباید چنین تصور شود که چون عزاداری و هر عمل دیگری ممکن است دچار آفت شود و یا ما آفات آن را نمی‌دانیم، پس باید تعطیل و یا ترک شود. این نتیجه یک وسوسه شیطانی و یک خطر غیرقابل جبران است. ممکن است شیطان و یا افرادی که با عزاداری و یا عبادت‌های دیگر مخالف هستند این حرف‌ها را بهانه‌ای قرار دهند و بگویند پس عزاداری‌ها بیهوده هستند.اساسا شناخت آفات و موانع و برطرف کردن آنها در حین عمل و به مرور زمان صورت می‌گیرد و همان‌طور که در این کتاب خواهیم گفت سیر رشد و ترقی عزادار و مجلس عزاداری سیر چند مرحله‌ای و تدریجی است. تا یک عمل شروع نشود، آفات آن شناخته و برطرف نخواهد شد. جامعه اسلامی، به همه مراتب عزاداری، از عزاداری کودکان و خردسالان در کوچه‌ها و عزاداری اقلیت‌های مذهبی گرفته تا مرتبه پنجم عزاداری و بالاتر از آن احتیاج دارد. معمولا مراتب عالی [صفحه ۲۰] عزاداری مثل مراتب عالی هر عمل سازنده و هر عبادت دیگری از دل مراتب پایین آن به وجود می‌آید. به عبارت دیگر معمولا بدون درک و عبور مراتب پایین، مراتب بالاتر و عالی‌تر حاصل نمی‌شود.

آفات عزاداری در مرتبه سوم

متأسفانه در مرتبه سوم، تحریف‌ها، روش‌های ناپسند و بدعت‌های خطرناکی که با فلسفه عزاداری و روح حماسه حسینی در تضاد هستند، به وجود آمده است. بیان ماجراهای جعلی و یا تحریف شده، خواندن نوحه‌ها و اشعار کفرآمیز که از سوی مراجع عظام تقلید تحریم شده‌اند؛ نوحه‌ها و اشعار ضعیف، موهن و منافی با شخصیت امام حسین علیه‌السلام و حماسه او؛ انجام حرکات سبک و انجام اعمال ضد تبلیغ که موجب سوءاستفاده دشمنان قسم خورده اسلام و تشیع و نیز تبلیغ علیه شیعیان و نظام اسلامی می‌شود، از این قبیل تحریف‌ها و روش‌های خطرناک هستند.آنچه بیشتر مایه تأسف و تأثر است، این است که سنت‌سازی‌های غلط و مخالف با

روح دین، به اسم امـام حسـین علیه‌السـلام انجـام می‌شود، آن هم بـا این توجیه که چون در راه امام حسـین علیه‌السـلام و به خاطر او است، دارای اجر و ثواب و موجب خشـنودی آن حضرت است. مسئله مهم این است که عامل اصلی حضور این همه باطل در مراسم بزرگـداشت شـهید راه حق چیست و کیست؟نگارنـده معتقـد است یکی از دلایـل عمـده و اصـلی این گونه روش‌هـا، [صـفحه ۲۱] بدعت‌ها و تحریف‌ها، همان متوقف ماندن این مرتبه از عزاداری در سطح احساسات و اتکای محض به گریه و عواطف است.در این مرتبه گریه کردن و گریاندن - و نه چیز دیگر - نقش اصـلی را دارد و انگیزه اصـلی عزاداری است و جنبه‌های حماسـی و معرفتی یا اصـلا سـهمی ندارند و یا سهمی بسیار ناچیز دارند. زیرا در این مرتبه بیشتر تشریح چگونگی حادثه عاشورا اهمیت دارد، نه درسها و پیامهـای آن. بـدیهی اسـت کـه وقـتی گریـه کردن و گریانـدن علـت و هـدف اصـلی عزاداری شـد، شـیطان و نفس وسـوسه‌گر، در دروغ‌پردازی و تحریف و نیز اختراع حرکـات، روش‌هـا و اشـعار ناپسـند و غیرمنطبق بـا حقیقت دین و قیـام امام حسـین علیه‌السـلام تأثیر گـذار هسـتند.وقتی گریه به عنوان یک «وسیله» خوب و کارآمـد، به «هـدف» تبـدیل شـد، زمینه انحراف و دور شـدن از هدف اصلی عزاداری [۱۳] فراهم می‌شود.در این مرتبه برای عزاداران و سایر دست‌انـدرکاران مجالس سوگواری، اصـلا اهمیت نـدارد که چرا معصومین علیهم‌السـلام به عزاداری و بزرگـداشت خودشان و نیز سایر مناسـبت‌های مقدس توصـیه کرده‌اند. به عبارت دیگر در این گونه مجالس، هم هدف قیام امام حسـین علیه‌السـلام و هم فلسفه عزاداری برای ایشان و سایر اهل بیت علیهم‌السلام مورد غفلت قرار می‌گیرد.عزاداران در این مرتبه، با تکیه بر احادیث فراوانی که درباره اهمیت و ارزش عزاداری و گریه بر امام حسین علیه‌السلام وارد شـد است، سوگـواری و گریه را عمـل مسـتقلی می‌داننـد که به تنهـایی و بـدون تـوجه به هـدف عزاداری و نیز بـدون توجه به ضرورت پرهیز از محرمـات و انجـام واجبـات، نجـات‌بخش انسان است. [صـفحه ۲۲] چـه بسـا برای برگزاری چنین مجالسـی، از هر وسیله‌ای هر چند حرام، اسـتفاده می‌کنند و اگر لازم باشد، واجبی را ترک می‌کنند.متفکر شـیعه حضرت آیت‌الله مطهری (رحمهٔ الله علیه) در این باره چنین می‌گویـد:«گریسـتن بر امام حسـین علیه‌السـلام کار خوبی است و باید گریست. به چه وسـیله بگریانیم؛ به هر وسیله که شـد؟ هـدف که مقدس است، وسـیله هر چه شد، اگر تعزیه درآوردیم؛ یک تعزیه اهانت‌آور. همین قدر که اشک جاری شد، اشـکال ندارد! شـیپور بزنیم. طبل بزنیم. معصـیت کاری بکنیم. به بدن مرد لباس زن بپوشانیم. عروسـی قاسم درست کنیم. جعل کنیم. تحریف کنیم...! در نتیجه افرادی دست به جعل و تحریف زدنـد که انسان تعجب می‌کنـد...». [۱۴] .در این مرتبه بعد عاطفی، گریه و سوگواری جـای حمـاسه، عمـل و معرفت را گرفته است. لـذا هیـچ خطری از این مجـالس، دشـمنان امام حسـین و امام زمان علیهماالسـلام را تهدید نمی‌کند. به همین علت است که در طول تاریخ طاغوت‌ها و سـتمگران نه تنها از این مجالس ترس نداشـتند، بلکه خود نیز به برپـایی چنین مجالسـی اقـدام می‌کردنـد تـا بـا عوام‌فریبی، بـاطن زشت و ظلم‌هـای خود را در پشت صورت مقـدس عزاداری برای سالار شـهیدان بپوشاننـد. تاریـخ این کشور پر است از مجالس بزرگی که با امکانات و پول‌های طاغوت‌ها و دشـمنان دین و آیین امام حسـین علیه‌السـلام برپا شده است. در حالی که خود را شـیعه و دوسـتدار اهل بیت علیهم‌السلام معرفی می‌کردند.به جز این دو گروه یعنی دوسـتان و شـیعیان نادان و حاکمان ظالم و مدعی محبت اهل بیت علیهم‌السـلام، دسـته سومی نیز از این گونه مجالس کم‌خاصیت و تحریف شده سود می‌برند، و آن گروه کفار و مستکبرین هستند که علاوه بر دشمنی دین حق و تشیع، دشمن این مملکت نیز هسـتند. [صفحه ۲۳] ساده‌اندیشـی است که اگر گمان کنیم آنها از قـدرت حقیقی مجالس عزاداری و بزرگداشـت اهل بیت علیه‌السـلام خبر ندارنـد. زیرا گاه گاهی در طول تاریخ از مجالس عزاداری حقیقی و عزاداران حقیقی ضـربه‌های مهلک و کوبنده‌ای خورده‌اند. از مجالسـی که برپاکنندگان آنها از فلسـفه قیام سیدالشـهداء علیه‌السلام و فلسـفه عزاداری برای آن حضرت به خوبی آگـاه بودنـد و مجـالس خود را بر پـایه شـناخت عمیق و صـحیحشان برپـا نموده‌انـد و از همه قـدرت و تأثیر آن مجالس برای مبارزه با کفر و شـرک و ظلم اسـتفاده کرده‌انـد.آری کفار از برپایی مجالس سوگواری حقیقی تجربه‌های بسـیار تلخی دارند. نمونه بسـیار شاخص و زیبای این مجالس در تاسوعا و عاشورای سال ۱۳۵۷ (ه. ش) برگزار گردیـد. که در این دو روز میلیون‌ها عزادار با

همان شیوه سنتی به خیابان‌ها ریختند و برائت و بیزاری خود را از یزیدیان زمان و رژیم خون‌ریز پهلوی و نیز حمایت خود را از نائب امام زمان، اعلام نمودند و نقش این عزاداری حقیقی در سقوط طاغوت ایران و سرنگونی رژیم پهلوی بر هیچ کس پوشیده نیست.نمونه زیبا و کامل دیگر این مجالس، مجالس عزاداری دوران دفاع مقدس در کربلای ایران بوده، که از طرفی سوز و گریه و سوگواری و از طرف دیگر حماسه و جهاد علیه دشمنان اسلام و ایران بود. به طوری که گریه‌ها، سوزها و ناله‌ها همه در جهت تقویت روح حماسه و جهاد و نیز ایجاد روح حسینی علیه یزیدیان زمان بود.بدیهی است دشمنی که از مجالس حقیقی امام حسین علیه‌السلام این چنین سیلی خورده است، هرگز خاموش نمی‌نشیند و سعی در خنثی کردن آثار شگفت‌انگیز و بزرگ آن می‌کند. چنین دشمنی با توطئه و دسیسه‌های [صفحه ۲۴] مختلف و صرف هزینه‌های هنگفت سعی در تغییر مسیر عزاداری‌ها و بزرگ کردن بعد سوگواری و عاطفی آن و از بین بردن بعد معرفتی و حماسی آن کرده و می‌کند.

اعتراف دشمن به ضدیت با مجالس عزاداری

دکتر «مایک برانت» - یکی از معاونان سازمان «سیا» در کتابی با عنوان «نقشه‌ای برای جدایی مکتب الهی» پرده از طرح توطئه بزرگ استکبار جهانی علیه تشیع برداشت و نوشت: «در یک گردهمایی که با حضور مقامات سازمان اطلاعات مرکزی (سیا) برگزار شد و در آن نماینده‌ای از سرویس اطلاعات انگلیس به علت تجارب زیاد این کشور در جوامع اسلامی نیز حضور داشت، این نتیجه حاصل شد که شیعیان بیشتر از دیگر مذاهب اسلامی فعال و پویا هستند.»وی در همان کتاب آورده است: «در این گردهمایی تصویب شد که روی این مذهب تحقیقات بیشتری صورت گیرد و طبق این تحقیقات برنامه‌ریزی‌هایی داشته باشند. به همین منظور ۴۰ میلیون دلار برای آن اختصاص داده شد»...وی درباره راه‌حل‌های متکی بر این تحقیق، می‌نگارد: «این تحقیقات ما را به این نتیجه رساند که به طور مستقیم نمی‌توان با مذهب شیعه رودررو شد و امکان پیروزی بر آن بسیار سخت است و باید پشت پرده کار کنیم.»این مقام ارشد سازمان سیا می‌نویسد: «ما برنامه‌ریزی‌های گسترده‌ای را برای سیاست‌های بلند مدت خود طرح کردیم.تبلیغات گسترده علیه مراجع دینی به منظور زوال مقبولیت آنها در میان مردم، حمایت از سخنرانان و مداحان سودجود و شهرت‌طلب و معرفی شعه به عنوان یک مسلک خرافی و در نهایت زدن تیر خلاص به این مذهب از جمله برنامه‌های ما در این عرصه است»... مقام ارشد سازمان سیا در همان کتاب می‌آورد: «یکی از مواردی که باید روی آن کار می‌کردیم، موضوع فرهنگ عاشورا و شهادت‌طلبی بود که هر ساله شیعیان با برگزاری مراسمی این فرهنگ را زنده نگاه می‌دارند. ما تصمیم گرفتیم با حمایت مالی از برخی سخنرانان و مداحان و برگزارکنندگان اصلی این گونه مراسم که افرادی سودجو و شهرت‌طلب هستند، عقاید و بنیان‌های شعیه و فرهنگ شهادت‌طلبی را سست و متزلزل کنیم و مسائل انحرافی در آن بوجود آوریم.»ساموئل هانتینگتون - نظریه‌پرداز آمریکایی - در گفتگو با روزنامه فرانسوی لوپوان گفته [صفحه ۲۵] است: «امروز تمدن اسلام مهم‌ترین بلوک ایدئولوژیکی است که سر راه تمدن غرب قد علم کرده است و این تمدن را مجبور کرده است از جاه‌طلبی جهان شمول دست بردارد.» [۱۵] .انگیزه دو گروه اخیر یعنی حاکمان ظالم و به ظاهر مسلمان و نیز دشمنان کافر اسلام، مشخص و بیان شد. اما انگیزه دسته اول یعنی محبین اهل بیت علیهم‌السلام چیست؟درباره این گروه باید گفت که همه آنها دارای یک انگیزه واحد نیستند. در یک تقسیم‌بندی ساده و اولیه می‌توان آنها را به دو دسته تقسیم کرد.دسته اول، شیعیان و محبین ساده‌لوح و جاهلی هستند و که از روی اخلاص و دلسوزی و نشناختن بعد دیگری غیر از جنبه عاطفی برای حماسه حسینی، دچار چنین لغزش‌هایی می‌شوند. این دسته اطلاع درستی از تاریخ اسلام و تاریخ حماسه حسینی ندارند و با هدف قیام سیدالشهدا علیه‌السلام و نیز فلسفه عزاداری آشنا نیستند و به عزاداری به عنوان یک رسم و سنت رسیده از پدران خود نگاه می‌کنند.دسته دوم، کسانی هستند که از سادگی و بی‌خبری دسته اول سوءاستفاده می‌کنند. اینها کسانی هستند که این مجالس برای آنها تبدیل به محلی برای کسب درآمدهای سرشار شده

است.استقبال و جهالت دسته اول و شیطنت‌های دسته دوم موجب شده است تا این گروه در بیشتر گریاندن مردم و مشغول کردن آنها به جنبه‌های مظلومیت و غم‌انگیز واقعه‌ی عاشورا و سایر مناسبت‌های مربوط به اهل بیت علیهم‌السلام سعی زیادی کنند.بدیهی است که با این کار جنبه اصلی قیام امام حسین علیه‌السلام و فلسفه عزاداری حقیقی بر مردم عزادار پوشیده می‌ماند و مورد غفلت همگان قرار خواهد گرفت. [صفحه ۲۶] این دسته به خوبی می‌دانند که هر چه بیشتر بتوانند از مردم اشک و ناله بگیرند، محبوبیت و پول بیشتری نصیب آنان خواهد شد و بنابراین تضمین بیشتری برای کسب شهرت و پول در آینده به دست خواهند آورد.بعضی از آنها حتی از شهوت پول نیز می‌گذرند و انگیزه آنان ارضای شهرت‌طلبی و شهوت محبوبیت است. چه بسا برای اینکه نام آنها بر سر زبان‌ها بیفتد، پول‌هایی نیز خرج کنند.در بعضی از شهرها بعضی از مداحان یا بهتر بگویم کاسبان حرفه‌ای برای یک مجلس بیش از یک میلیون تومان دریافت می‌کنند.و نیز خود دیده‌ام بعضی از مداحان که اشعار موهن و کفرآمیز زیادی را خوانده‌اند و سنت‌های خطرناکی را در عزاداری‌ها به وجود آورده‌اند، با صرف پول‌های زیادی، نوارهای کاست، ویدئوی و لوح‌های فشرده (سی دی) مجالس خود را به رایگان و در سطح وسیعی در کشور توزیع می‌کنند.به راستی که وجود چنین افرادی، یک مصیبت بزرگ برای مجالس سوگواری حقیقی و یک عامل بزرگ در مظلوم‌تر شدن امام حسین علیه‌السلام و مجالس او است.این مصیبت وقتی بزرگتر و بیشتر می‌شود که چنین افرادی برای کسب پول بیشتر یا شهرت به رقابت با یکدیگر می‌پردازند و هر کدام در ساختن و بافتن مطالب نادرست و تحریف حماسه حسینی بر هم سبقت می‌گیرند. ای کاش مصیبت در همین حد متوقف می‌ماند. مصیبت بالاتر اینکه هر یک برای بیرون کردن حریف از میدان به جوسازی علیه دیگری می‌پردازند و با عقیده مردم ساده‌لوح و پاکدل به راحتی بازی می‌کنند. [صفحه ۲۷] از همه بدتر اینکه این گروه خود را متولی و قیم دین مردم می‌دانند و به راحتی به خود اجازه می‌دهند در عین نادانی، در امور تخصصی دین که به علما و دانشمندان دین مربوط است، دخالت و اظهارنظر کنند و برای مردم و مستمعین خود تکلیف شرعی تعیین کنند. این گروه به علما و دانشمندان راستین اسلام اهمیت نمی‌دهند و نظرات مراجع و علمای دین را تا جایی قبول دارند که با مطامع و سلیقه‌های آنها همخوانی داشته باشد. تاریخ عزاداری از مقاومت چنین افرادی در مقابل مراجع و رهبران دینی نمونه‌های زیادی را به یاد دارد.برای آنها مهم نیست آنچه را می‌خوانند یا ترویج می‌دهند، حقیقت داشته‌است یا نه. بلکه همین که بتوانند اشکی از مردم بگیرند و دل مردم و بانیان مجالس و پرداخت کنندگان پول را به دست آورند، کافی است که هر مطلب دروغ، ضعیف و یا تحریف‌شده‌ای را به زبان بیاورند و به معصومین علیهم‌السلام و یاران آنها نسبت دهند. البته این نسبت دادن‌ها یا به طور مستقیم است و یا به بهانه بیان زبان حال صورت می‌گیرد.چنین اشخاصی نه به مصالح اسلام و جهان اسلام اهمیت می‌دهند و نه با نظرات مراجع و رهبران دینی کاری دارند. برای آنها مهم نیست که سخنان و کارهای آنها با مصالح کنونی اسلام و مسلمین سازگار است یا نه. برای آنها اهمیت ندارند که گفته‌ها و کارهای آنها با حقیقت قیام و شخصیت سیدالشهداء علیه‌السلام سازگاری دارد یا نه. آنها کاری با رسالت اصلی عزاداری‌ها و بزرگداشت‌ها ندارند. آنها کاری با وظیفه و جهت شایسته مجالس اهل بیت علیهم‌السلام و نوع انتظاری که از این مجالس در دفاع از اسلام و مملکت اسلامی می‌رود، ندارند. آنها برای مجالس اهل بیت علیهم‌السلام یک رسالت و یک وظیفه بیشتر نمی‌شناسند و نمی‌خواهند که بشناسند و آن [صفحه ۲۸] هم گریاندن مردم و طرح مسائل غمبار حماسه حسینی بدون در نظر گرفتن روح این حماسه و پیام آن برای انسان‌های امروز است.این هم فریادی دیگر از شهید راه مبارزه با تحریف‌ها، استاد شهید مطهری (رضوان الله تعالی علیه):«اگر می‌خواهیم به عزاداری حسین بن علی ارزش بدهیم. باید فکر کنیم که اگر حسین بن علی امروز بود و خودش می‌گفت برای من عزاداری کنید، می‌گفت چه شعاری بدهید؟ آیا می‌گفت بخوانید: نوجوان اکبر من، یا می‌گفت بگویید، زینب مضطرم الوداع الوداع؟! چه چیزهایی که من امام حسین در عمرم، هرگز به این جور شعارهای پست و کثیف ذلت‌آور تن ندادم و یک کلمه از این حرفها را نگفتم، اگر حسین بن علی بود می‌گفت... شمر هزار و سیصد سال پیش مرد، شمر امروز را بشناس...».در این مرتبه دست‌اندرکاران عزاداری با نقش‌های گوناگون

و مسئولیت‌های مختلف سعی در هر چه مظلوم‌تر نشان دادن سیدالشهداء و یاران و خاندان وی دارند، ولی نادانسته بر مظلومیت آنها می‌افزایند. زیرا مسیر اصلی عزاداری‌ها را تغییر می‌دهند و مردم را از هدف اصلی عزاداری دور می‌کند. در این مرحله مداح و سخنرانی موفق‌تر است که بتواند اشک بیشتری از مردم بگیرد و آنها را بیشتر بگریاند. هیئت و حسینیه‌ای موفق‌تر است که در آن اشک بیشتری ریخته شود. تکیه بر جنبه‌های ظاهری از قبیل تعداد عزادار، طول دسته عزاداری، تعداد دیگ‌های غذا، نوع پرچم‌ها و علامت‌ها و تعداد تیغه‌ی علامت‌ها، وسایل صوتی و تصویری، نوع آلات موسیقی، نوع غذا و مقدار ساعت عزاداری، گردش در کوچه‌ها و خیابان‌ها و میزان جمعیت تماشاچی و مشایعت کننده‌ی دسته‌جات، از دیگر آفات این مرحله از عزاداری است. این آفات گاهی زمینه آلوده شدن عزاداران و هیئت‌ها را به امور حرام و گناهان کبیره نیز فراهم می‌کند. [صفحه ۲۹]

اهمیت نماز اول وقت در نظر امام حسین و بی توجهی عزاداران به آن

در روز عاشورا وقتی ابوثمامهٔ صاعدی به حضرت چنین عرض کرد: «دوست دارم پروردگار خود را در حالی دیدار کنم که این نمازی را که وقتش رسیده خوانده باشم.» امام فرمودند: «نماز را یاد آوردی خدا تو را از نمازگزارانی که در یاد اویند قرار دهد. بخواهید از ما دست بردارند تا نماز گزاریم». وقتی با مقاومت دشمن روبرو شد، فرمودند: «وای بر تو ای عمر سعد! آیا آیین‌های اسلام را از یاد برده‌ای؟! چرا دست از جنگ نمی‌کشی تا نماز گزاریم و به جنگ برگردیم؟!» [۱۶] .آری امام حسین علیه‌السلام جنگ را به خاطر نماز که ستون دین است، متوقف کرد و به نماز اول وقت پرداخت؛ ولی بسیاری از عزاداران در هیئت‌ها و دسته‌های عزاداری حاضر نیستند، عزاداری را برای نماز متوقف کنند و گاهی دیده می‌شود تا ساعت‌ها پس از اذان هم به عزاداری ادامه می‌دهند. از این زشت‌تر و بدتر آنکه به نصحیت و تذکر عزاداران اهل نماز که به هر چیز در جایگاه خودش اهمیت می‌دهند، توجه نمی‌کنند و بلکه از این تذکر هم ناراحت می‌شوند. چون فلان مقدار سینه‌زنی یا گریه را و یا خواندن فلان مقدار شعر و نوحه را و یا فلان مقدار شور گرفتن را واجب!!! می‌دانند. آن هم واجبی که نباید به هیچ وجه به تأخیر بیفتد تا مبادا به حال مجلس لطمه‌ای وارد شود. چشم و گوش خود را به تذکر افراد خیرخواه می‌بندند و این واجب بزرگ الهی را با بهانه‌هایی بی‌اساس سبک می‌شمرند. اگر بخواهیم به میزان زشتی این کار بیشتر پی ببریم، باید به این دو روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توجه کنیم.۱ - «اما شفاعتی ففی اصحاب الکبائر ما خلا اهل الشرک و الظلم» [۱۷] - شفاعت من درباره مرتکبان گناهان کبیره است، به جز مشرکان و ستمگران». [صفحه ۳۰] ۲ - «لا ینال شفاعتی من استخف بصلاته و لا یرد علی الحوض لا و الله [۱۸] - کسی که نماز را سبک بشمارد به شفاعت من دست نیابد و به خدا سوگند که در کنار حوض (کوثر) بر من وارد نشود.»از اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را که مرتکب گناه کبیره شده شفاعت می‌کند ولی سبک شمارنده نماز را شفاعت نمی‌کند، معلوم می‌شود که سبک شمردن نماز از سایر گناهان کبیره‌ای که مورد شفاعت پیامبر و آلش علیهم‌السلام قرار می‌گیرند، بزرگ‌تر و آثار آن برای روح انسان، خطرناک‌تر است.

در اسلام هر مستحبی که به واجب ضرر بزند حرام است

به همین دلیل عزاداری تا زمانی پسندیده است که به وقت نماز ضرر نزند. سیدالهشداء علیه‌السلام هرگز راضی نیست که به قیمت سبک شمردن یکی از مهمترین واجبات الهی که ستون دین است، برای او عزاداری شود.عزاداری و مجلسی که به نماز و سایر واجبات الهی لطمه بزند، عبادتی است که تحت ولایت شیطان و به حکم هوای نفس انجام می‌شود نه حکم خدا.گفتیم که بنابر فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که رحمهٔ للعالمین است، سبک شمردن نماز انسان را از شفاعت ایشان و اهل بیت علیهم‌السلام محروم می‌نماید. با اینکه شفاعت ایشان برای صاحبان گناهان کبیره ذخیره شده است.این به معنای آن است که این

کـار از بزرگترین منکرات است. منکر یعنی زشتی و گنـاهی که از آن نهی شـده‌ایم.حال می گوییم تکیه بر جنبه عاطفی و احساسـی در عزاداری‌ها و غفلت از وظایف اصـلی‌مان که فلسـفه حقیقی عزاداری هسـتند، موجب می‌شود که انسان در منکرات زیادی سقوط کنـد. یعنی درست همـان چیزهایی که [صـفحه ۳۱] سیدالشـهداء علیه‌السـلام برای نهی از آنها کشـته شـده است. او خود هـدف از قیامش را امر به معروف و نهی از منکر، احیای احکام دین و نیز عمل به حق و نهی از باطل معرفی می کنـد. این نوع عزاداری‌ها یک ظلم آشکار و عمیق در حق محمـد و آل محمـد صـلی الله علیه و آله است که موجب آزار و اذیت آنهـا می‌شود.عامـل اصـلی قیـام سیدالشـهداء علیه‌السـلام احیـای دیـن خـدا و مبـارزه بـا بـدعت‌ها و انحرافـاتی است که در دین و جـامعه اسـلامی پدیـد آمـده بـود، بزرگـترین مصـیبت در نزد همـه انبیـای الهی و چهـارده معصـوم علیهم‌السـلام ضـعیف شـدن دیـن در جـامعه و محرومیـت مردم از آموزش‌های دین است.آیا عزاداران امام حسـین علیه‌السـلام که برای احیای حق و مبارزه با باطل قیام کرد، این اجازه را دارند که در عزاداری‌ها، حق و دسـتورات حق را زیر پا بگذارند و امور باطل را رواج دهند. در مجالس امام حسـین علیه‌السـلام که شهید راه حق است، اشعار و نوحه‌های باطل، ابزار و آلات باطل و، آداب و رسوم باطل، چه می کند؟

پیام سیدالشهداء به همه پیروان حضرتش

امام علیه‌السـلام پرده از روی آن درد رنج‌آوری که روح مقدسـش را شدیدا می‌آزرد و همان باعث نهضـتش شده است، برداشت و فرمودنـد:«الاـ ترون ان الحق لاـ یعمـل به و ان الباطـل لاـ یتنـاهی عنه - آیـا نمی‌بینیـد که به حق عمـل نمی‌شود و از باطـل خودداری نمی گردد؟!»لیرغب المؤمن فی لقاء الله محقا - باید در چنین وضـعی انسان مؤمن آرزومند مرگ و حقا دوستدار شهادت و لقاء خدا باشد.»«فانی لا اری الموت الا سـعادهْ و لا الحیاهْ مع الظالمین الا برما - من (که در این وضع اسفناک) مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز ملال و افسردگی نمی‌بینیم».اینجا لازم است توجه به این نکته داشته باشیم که: آیا این گفتار امام، مولای عزیزمان حسـین علیه‌السـلام تنها مربوط به مردم زمانش بوده و درد رنـج‌آور روحی خود را فقط برای آنها بیان [صـفحه ۳۲] کرده و از آنها خواسـته که تکان بخورند و در مقام عمل به حق و خودداری از باطل برآیند؟ یا پیامی برای ما نیز هست و گویی هم اکنون مقابل ما ایستاده و با روحی افسرده و ملول می گوید: شما ای مدعیان محبت من، اگر راست می گویید و جدا دوستدار من هستید؛ درد دلم را بشناسـید و به داد دلم برسـید.«الاـ ترون أن الحق لاـ یعمـل به و ان الباطل لا یتناهی عنه - آیا نمی‌بینیـد که به حق عمل نمی‌شود و از باطـل خودداری نمی گردد؟!»درد دل من همین است. آیا شـما خودتان چگونه‌ایـد و با حق و باطل چگونه عمل می کنیـد؟ نکنـد در عین حال که برای من بر سـر و سـینه‌ی خود می‌زنیـد، در تمام شؤون زندگی خود حق را زیر پا و باطل را روی سـر بنشانید و حدود حلال و حرام خـدا را رعایت ننمایید؟! به راستی که ما باید شدیدا مراقب رفتار و گفتار خود باشـیم و حداقل حسـناتمان را تبدیل به سیئات ننمایم! ما موظفیم همین عزاداری امام حسین علیه‌السلام را که عبادت بسیار بزرگ ماست، آلوده به گناه نکنیم. بدانیم که هر عبـادتی آفتی دارد و آن را بی‌اثر می کنـد. نمـاز و روزه و حـج آفت دارنـد و اگر با ریا انجام بشود؛ نه تنها باطل و بی‌اثر بلکه عنوان شرک و معصـیت نیز به خود می گیرنـد. همین سـینه‌زنی‌ها و تشـکیل مجلس دادن‌ها و منبر رفتن‌ها، آفات بسـیاری دارند. اگر رعات حـدود نکنیم از آثـار معنـوی آنهـا بی‌بهره خـواهیم بود و در روز جزا علاـوه بر آتش حسـرت و نـدامت؛ در آتش قهر خـدا خواهیم سوخت؛ که خدا فرموده است:(و أنذرهم یوم الحسـرهْ اذ قضـی الامر و هم فی غفلهْ و هم لا یؤمنون [۱۹] - آنها را از روز حسرت - روز رسـتاخیز عظم قیـامت - که همه چیز پایـان گرفته - و دیگر راه جـبران و بازگشـتن نیست - بترسـان که عمر خـود را در دنیـا به غفلت سـپری کرده و ایمـان به حقیقت نیاورده‌انـد.)بزرگوارانی که در مسـیر ارشـاد و هـدایت مردم شـغل مقـدس سـخنرانی دینی یا مداحی اهل بیت علیهم‌السـلام را دارند، چه بسا سزاوارتر است که عظمت کار خود را بشناسند و از آفات این عبادت بزرگ آگاه و سخت مراقب باشند که به حریم اقدس اهل بیت علیهم‌السلام اسائه‌ی ادبی نشود و هتک حرمتی نگردد. [۲۰] . [صفحه ۳۳]

شناخت معصومین و انواع مصائب آنها

اشاره

اساسا آنچه عزادار را از مرتبه سوم که مرتبه «مشترک» بین مسلمین و غیر مسلمین است، بالاتر می‌برد و در گروه عزاداران و شیعیان حقیقی معصومین علیهم‌السلام وارد می‌سازد، صفای باطن و بالا رفتن میزان محبت و معرفت او نسبت به حقایق جهان است.عزادار در مرتبه سوم با تجلیات گوناگونی از عظمت امام حسین علیه‌السلام و خاندان و اصحابش آشنا می‌شود. در این حال احساس می‌کند که ماندن در مرتبه سوم او را اشباع و راضی نمی‌کند و به همین خاطر در این مرتبه عطش و ظرفیت بیشتری برای درک عظمت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و به خصوص سیدالهشداء علیه‌السلام در خود احساس می‌کند، که دیگر توجیه‌ها توضیح‌های مداحان و بعضی گویندگان و نویسندگان که خود نیز در مرحله سوم قرار دارند، روح تشنه او را سیراب و قانع نمی‌کند، چرا که آنها به اندازه فهم خود، از امام حسین و سایر معصومین علیهم‌السلام می‌گویند و می‌خوانند. ولی عزادار به خوبی و به درستی احساس می‌کند که حقیقت، بالاتر از چیزی است که آنها می‌گویند. در این حال تلاش او برای رسیدن معرفت جدید و عمق بیشتر آغاز می‌شود و برای برطرف کردن عطش خود به معرفت جدید و رفع مجهولاتش، حرکت می‌کند. [صفحه ۳۶] او در افکار خود یا به کمک دیگران، به این نتیجه می‌رسد که هر کس هر چه درباره محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و به خصوص سیدالشهداء علیه‌السلام و حماسه حسینی گفته و می‌گوید براساس درک و فهم خود از آنها بوده است و درک و فهم خوانندگان، گویندگان و نویسندگان، محدود است. چگونه می‌توانند درباره وجود باعظمت این انوار طیبه علیهم‌السلام آن طور که شایسته است، بگویند و بنویسند. هیچ کس به جز خداوند عظیم و اعلی نمی‌تواند وجود معصومین علیهم‌السلام را آن طور که شایسته است، معرفی و توصیف نماید. بنابراین عزادار پس از مدتی که از سلوکش در مرتبه سوم می‌گذرد و مجهولات و پرسش‌هایش به اوج می‌رسد، و او را تحت فشار قرار می‌دهد، به سراغ خداوند تبارک و تعالی که خالق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله است و نیز به سراغ خود حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌رود و از آنها استمداد می‌کند تا او را به معرفت جدید برسانند و عطش او را برطرف نمایند. او پس از جستجوی صادقانه و با پرهیز از تنبلی و کسالت و تلاش پی‌گیر و نیز مشورت با اهل علم و دانش، به خصوص روحانیت و علمای دین، که آشناترین مردم به خدا و دین خدا و معصومین علیهم‌السلام هستند - و خود مراتب چهارم و پنجم را طی کرده‌اند - به منابع معرفتی و اطلاعاتی مهمی دست می‌یابد.

مهمترین منابع شناخت معصومین

قرآن کریم

قرآن کریم کتاب آسمانی است که از سوی خداوندی نازل شده که آفریننده انوار طیبه معصومین علیهم‌السلام و آفریننده دنیا و آخرت است. خداوندی که همه آسمانها و زمین را خلق کرد و انسان را با پرتوی ویژه خویش و برای بالاترین هدف زندگی، که مظهریت همه اسماء و صفات [صفحه ۳۷] خداوندی است و با مقام خلافت الهی و ولی الله شدن می‌باشد، آفرید.آری قرآن کریم، کلام چنین خدایی است و برای هدفی چنین والا نازل شده است. کتابی که هیچ کتاب و اندیشه‌ای قادر به خودنمایی در مقابل او نیست. رسول اکرم صلی الله علیه و آله یعنی انسانی که قلب مقدس او شایستگی و ظرفیت نزول قرآن و دریافت این کاتب باعظمت الهی را داشته است؛ و بهتر از هر کس دیگری قرآن را می‌شناسد، درباره آن فرمودند:«فضل القرآن علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه [۲۱] - برتری قرآن بر دیگر سخنان، همچون برتری خداوند بر خلق او است».در این کتاب آسمانی که براساس نظام

خلقت انسان و جهان و سیر بازگشت انسان به سوی خداوند متعال و مراتب کمالی وی نازل شده، بارها از علم الهی سخن به میان آمده و اینکه هیچ کسی بهتر از خداوند تبارک و تعالی نظام خلقت و انسان را نمی‌شناسد.در سوره اسراء می‌فرماید:(ربکم اعلم بکم [۲۲] – پروردگار شما به شما آگاه‌تر از خود شماست.)و در جای دیگری می‌فرماید:(الله اعلم حیث یجعل رسالته [۲۳] – خدا بهتر می‌داند که در کجا رسالت خود را مقرر دارد.)بنابراین اگر کسی بخواهد معصومین علیهم‌السلام را بشناسد، بی‌شک بدون مراجعه به قرآن کریم و استمداد از خداوند، نمی‌تواند به شناخت صحیحی دست یابد. [۲۴] . [صفحه ۳۸] امام باقر علیه‌السلام در این باره می‌فرمایند:«نزل القرآن اربعهٔ ارباع، ربع فینا و ربع فی عدونا و ربع سنن و امثال و ربع فرائض و احکام [۲۵] – قرآن در چهار قسمت نازل شده است، یک چهارم آن درباره ماست و یک چهارم درباره دشمنان ما و یک چهارم درباره سنت و امثال و یک چهارم در واجبات و احکام است.»

زیارت عاشورا

مشهور بین اولیای خدا و علما این است که زیارت عاشورا حدیث قدسی است [۲۶] و از سوی خداوند تبارک و تعالی به جهت عظمت سیدالهشداء و واقعه عاشورا و نیز ضرورت شناخت ابعاد مختلف این روز عظیم و وظیفه‌ای که بندگانش در قبال امام و عاشورا دارند، توسط فرشته وحی جبرئیل علیه‌السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله اعطا شده است و به وسیله امام باقر علیه‌السلام پس از واقعه کربلاـ در اختیار مردم قرار گرفته است.زیارت عاشورا منشور و آیین‌نامه‌ی زندگی یک شیعه و عزادار حقیقی و یک مؤمن راستین است.در این زیارت با عالی‌ترین معارف الهی در شناخت معصومین به ویژه امام حسین علیه‌السلام و نیز شناخت رابطه وجودی مردم با معصومین علیهم‌السلام و مباحث انسان‌شناسی و همچنین وظایفی که یک شیعه حقیقی و یک عزادار صادق در قبال سیدالشهداء علیه‌السلام و نهضت او دارد، آشنا می‌شویم. عنایت ویژه‌ای که به این زیارت شریف شده است، نشانگر اهمیت آن و کلیدی بودن مضامین آن در نوع رابطه‌ای که باید هر انسانی با امام حسین علیه‌السلام و فرزندش حضرت حجت – ارواحنا فداه – و به طور کلی با حماسه حسینی برقرار نماید، می‌باشد. این زیارت از چنان جایگاه [صفحه ۳۹] معرفتی بسیار بلندی برخوردار است که از زمان ائمه اطهار علیهم‌السلام تاکنون نه تنها از برنامه عبادی هیچ یک از ائمه و یارانشان و نیز علمای راستین اسلام حذف نشده است؛ بلکه روز به روز به تأکیداتشان به اهمیت آن و مداومت بر خواندن آن بیشتر شده است.

جامعه کبیره

این زیارت که از معتبرترین زیارات است. عالی‌ترین و کاملترین متن امام‌شناسی است که توسط وجود مقدس امام هادی علیه‌السلام در اختیار شیعیان قرار گرفته است.مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب شریف مفاتیح الجنان پس از نقل زیارت جامعه کبیره، داستان جالب و آموزنده‌ای به نام «حکایت سید رشتی» آورده است که از آن اهمیت و جایگاه زیارت عاشورا و نیز زیارت جامعه کبیره در نزد وجود مقدس حضرت بقیهٔ الله الاعظم – ارواحنا فداه – به خوبی فهمیده می‌شود.

زیارت ناحیه مقدسه

این زیارت، سوگنامه‌ی تنها بازمانده آل محمد صلی الله علیه و آله و منتقم اصلی آنها یعنی وجود مقدس امام زمان علیه‌السلام برای جد مظلوم و غریبش و شهدا و بازماندگان کربلاست.در این زیارت با ابعاد گوناگون مصائب اهل بیت علیهم‌السلام آشنا می‌شویم. این زیارت در حقیقت گزارشی مبسوط درباره واقعه کربلاست و به نحوی می‌توان آن را شرح زیارت عاشورا دانست که اطلاعات

و روشن گری‌های بسیار باارزش و دقیقی از حماسه حسینی در اختیار ما قرار می‌دهـد.عزادار با اسـتفاده از منابع چهارگانه مذکور و نیز با استفاده از سایر [صفحه ۴۰] فرمایشات معصومین علیهم‌السـلام به شناخت جدیدتر و بالاتری از «خود» و «رابطه شایسته»ای که بایـد با محمـد و آل محمـد صـلی الله علیه و آله داشـته باشـد، می‌رسـد و در سایه این شـناخت جدیـد و بالا، به درک جدیـدتری از «مصیبت‌های» محمد و آل محمد صـلی الله علیه و آله و «عزاداری شایسـته» برای آنها می‌رسد.«عزادار حقیقی در سایه معرفتی که از منـابع اصـیل اسـلامی و بـا راهنمـایی علمـای دین‌شـناس بـه دسـت آورده، بـه درک دو نـوع «مصـیبت» برای حضـرات معصـومین علیهم‌السـلام، به خصوص وجود مقدس سیدالشهداء علیه‌السلام، نایل می‌شود که هر چند هر دو بزرگ هستند؛ ولی یکی از دیگری بزرگتر است.

انواع مصائب

اشاره

یکی مثبت و نزدیک‌کننـده و دیگری منفی و دورکننـده است. مـا در اینجا این دو مصـیبت را با نام‌های «مصـیبت عظیم» و «مصـیبت اعظم» شـرح خواهیم داد.«عزادار حقیقی» هر دو مصـیبت را بـا تمـامی زوایـای آنهـا به خوبی می‌شـناسد و در مقابـل هر یک از آنها موضع‌گیری و عکس‌العمل مناسب نشان می‌دهد.

مصیبت عظیم

اشاره

یا همان مصـیبتی که به وجود مقدس و نورانی آنها رسیده است. یعنی جنایت‌ها و ظلم‌هایی که در به شهادت رساندن آنها و خاندان مکرمشـان بر آنان وارد شـده است.جفا و مصایبی که به وجود نازنین و نورانی رسول الله صـلی الله علیه و آله در زمان حیات و حین ارتحالشان وارد شد.مصـیبت‌های جانکاهی که به وجود مقدس أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت زهراء علیهاالسلام در زمان حیات پیامبر و نیز پس از پیامبر صـلی الله علیه و آله و هنگام شـهادتشان بر آن حضـرات وارد گردید. [صـفحه ۴۱] مصیبت مسمومیت‌های مکرر امـام حسن علیه‌السـلام و تیربـاران بـدن نورانی و مطهرش بعـد از شـهادت ایشان و هر کـدام از حضـرات؛ به خصوص مصائب عظیم امام حسـین علیه‌السـلام و خانواده و خاندان و یارانش علیهم‌السلام در ماجرای کربلا و پس از آن و بالاخره مصائب و جنایاتی که در حق ائمه علیهم‌السـلام پس از واقعه کربلا روا داشـته شد، همه و همه از نوع مصـیبت عظیم هسـتند.اما «شیعه و عزادار حقیقی» نسبت به این مصـیبت‌های عظیم چه نوع عکس‌العملی نشـان می‌دهـد؟ آیـا ماننـد مرتبه سوم به یـک عزاداری منفعلانـه و تحت‌تأثیر عواطـف و احساسـات محض، آن هـم بـا وجـود آن همـه آفـات، تحریفـات و بـدعت‌ها روی می‌آورد؟ و یـا بـه گـونه دیگری عمل می‌کند؟بهتر می‌دانیم پاسخ به این پرسش را پس از بحث «مصیبت اعظم» بدهیم.

مصیبت اعظم

اشاره

یا همان مصیبتی که به جامعه انسانی در طول تاریخ به علت محرومیت از حقیقت دین و نیز محرومیت از وجود مقدس رهبران الهی،

به خصوص ائمه معصومین علیهم‌السلام وارد گردیده است. این مصیبت به علت کنار گذاشته شدن معصومین علیهم‌السلام از مقام و مرتبه‌ای است که خداوند برای آنان در رهبری و هدایت جامعه انسانی در نظر گرفته است. برای توضیح بیشتر این دو مصیبت و روابطی که بین آنها وجود دارد، همچنین وظیفه یک «عزادار و شیعه حقیقی» در قبال هر یک از آنها، ناچار به ذکر چند مقدمه هستیم:

جایگاه دین در حیات بشری

اشاره

خداوند که خالق انسان و جهان است و رب العالمین و مالک و [صفحه ۴۲] تدبیرکننده نظام خلقت می‌باشد، بهتر از هرکس دیگری حتی بهتر از خود انسان‌ها، آنها را می‌شناسد. [۲۷] او در قرآن کریم برای انسان‌ها دو نوع حیات و زندگی معرفی می‌نماید:

حیات طبیعی، که شامل مراحل چهارگانه ذیل است

۱- بعضی از انسان‌ها دارای ارزش حیات جمادی هستند.(ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة [۲۸] - سپس قلب‌های شما بعد از این سخت شد، پس مانند سنگ شد.)۲ - بعضی‌ها از نظر حیات حتی از سنگ (جماد) نیز پایین‌تر هستند.(او اشد قسوة [۲۹] - قلب‌های شما از سنگ نیز سخت‌تر شد.)۳ - حیات بعضی‌ها فقط در حد حیوانات و چهارپایان است.(اولئک کالانعام [۳۰] - آنان مانند چهارپایان هستند.»۴ - بعضی‌ها از چهارپایان نیز پست‌تر هستند.(بل هم اضل [۳۱] - بلکه پست‌تر از چهارپایان هستند.»در یک تقسیم‌بندی دیگر مراحل چهارگانه را می‌توان به حیات پست‌تر از جمادی، حیات جمادی، حیات گیاهی و حیات حیوانی تقسیم کرد. [۳۲] .

حیات انسانی یا فطری

انسان علاوه بر بعد طبیعی و حیوانی خود دارای بعدی انسانی و روحی الهی است. چنانکه خداوند از این مرحله از حیات او به دمیدن روح خدا در انسان یاد کرده است. آنجا که خطاب به فرشته‌ها می‌فرمایند: [صفحه ۴۳] (فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین» [۳۳] - هر هنگامی که او را (از نظر بدن) متعادل و استوارش ساختم و از روح خود در او دمیدم، پس شما به او سجده کنید.)در زبان دین از این روح الهی، با عنوان «فطرت» یاد شده است. انسان به واسطه داشتن این بعد است که انسان نامیده شد، و برتر از ملائکه و لایق سجده آنان شده است.این بعد از وجود انسان نیز تنها با هدایت و تربیت خداوند شکوفا می‌شود و رشد می‌یابد. خداوند نیز دین خود را مطابق با فطرت انسانی و حیات و رشد فطرت او تنظیم کرده است.(فاقم وجهک للدین حنیفا فطرت الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم و لکن اکثر الناس لا یعلمون [۳۴] - پس تو ای رسول (با همه پیروانت) مستقیم رو به جانب آئین پاک اسلام بیاور و پیوسته از طریق دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است، پیروی کن که هیچ تغییری در خلقت خدا نباید داد و این است آئین استوار حق و لیکن اکثر مردم از حقیقت آن آگاه نیستند.»انبیاء نیز که انسان‌های کامل هستند، مأمور تبلیغ دین خدا و هدایت انسان‌ها به سوی کمال ویژه انسانی آنها هستند. جز انبیاء و دین خدا هیچ عاملی قادر به تربیت الهی انسان و ایجاد و شکوفایی حیات فطری او نیست. درست به همین دلیل است که خداوند که خالق او است، تحقق حیات

انسانی او را فقط و فقط در گرو تسلیم شدن او در مقابل دستورات حیات‌بخش انبیاء و دین الهی محقق می‌داند. آنجا که فرمود: [صفحه ۴۴] (استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم [۳۵] – اجابت کنید خدا و رسول صلی الله علیه و آله را هنگامی که شما را به چیزی دعوت می‌کنند بر آن چیز که به شما حیات می‌دهد.)به عبارت دیگر آنچه که به انسان حیات می‌دهد، همان چیزی است که خدا و رسولش صلی الله علیه و آله انسان را به آن دعوت می‌کنند یعنی «دین حق». پس با اجابت دستورات حیات‌بخش آیین خدا است که انسان‌ها به حیات طیبه انسانی می‌رسند و بدون اجابت دین، از آن حیات محروم هستند. امام علی علیه‌السلام می‌فرمایند:(لا حیاهٔ الا بالدین [۳۶] برای انسان حیاتی نیست مگر با دین).بدیهی است که منظور از این حیات، همان حیات انسانی است.دین خدا نیز دارای اصول و فروعی است که اعتقاد و باور قلبی نسبت به آن اصول، و عمل برطبق آنها و نیز باور همه دستورات اخلاقی و عملی دین، و عمل برطبق آنها است که حیات طیبه ابدی انسانی را برای او به وجود می‌آورد.بنابراین مهمترین نیاز انسان برای حیات انسانی، عبارت است از ارتباط با خالق و پروردگار خود و بهره‌مندی از هدایت ویژه او که با اصول و فروع دین تأمین می‌شود.از آنچه تاکنون گفته شد، به این نتیجه می‌رسیم که مصیبت اعظم برای انسان‌ها همان محرومیت از دین خدا است. بدون دین خدا هیچ انسانی از مرحله طبیعی حیات به مرحله فطری و انسانی حیات راه پیدا نمی‌کند.انسان‌ها فقط با تمسک به دین خدا و بهره‌مندی از هدایت الهی به سعادت دنیایی و ابدی نایل می‌شوند. هیچ راه و آیینی جز صراط مستقیم [صفحه ۴۵] و آیین حیات‌بخش الهی، نمی‌تواند انسان را به هدف خلقت و کمال لایق او برساند. لذا هدف از بعثت انبیاء و نزول کتاب‌های آسمانی، هدایت مردم به دین خدا و راه حق و نیز حاکمیت آیین خدا بر همه دین‌ها و راه‌های باطل بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چیزی جز هدایت مردم و حاکمیت دین خدا در جامعه انسانی نمی‌خواستند. این هدف که انسان‌ها [۳۷] و نیز همه موجودات عالم و همه آسمان‌ها و زمین، برای آن خلق شده‌اند، آنقدر بزرگ بوده است که هزاران تن از پیامبران الهی و نیز چهارده معصوم علیهم‌السلام حاضر بوده‌اند به خاطر آن به شهادت برسند. میلیون‌ها انسان صالح و برجسته از زن، مرد، جوان، نوجوان و حتی کودکان، به خاطر حاکمیت دین خدا تن به شهادت‌ها، اسارت‌ها، شکنجه‌ها، تبعیدها، گرسنگی‌ها، فقر و سایر مصائب داده‌اند.بنابراین هدایت انسان‌ها و حاکمیت دین خدا و راه مستقیم او بر جامعه انسانی که موجب پرورش انسان‌های حقیقی می‌شود، از بالاترین اهداف زندگی، تلاش‌ها و مبارزات رهبران الهی و پیروان آنها بوده است و تمامی آن مصیبت‌ها (مصیبت عظیم) مقدمه و لازمه آن می‌باشد.به همین دلیل می‌گوییم مصیبت اعظم، ناکامی رهبران الهی در حاکمیت بر جامعه و یا محرومیت انسان و جامعه جهانی از حاکمیت دین خدا است.

جایگاه رهبر متخصص و معصوم در حیات بشری

دینداری بدون ارتباط با راهنمایی متخصص و معصوم و سودای هدایت و نجات، خیالی بیش نیست. دینداری بدون معصوم، مثل آموزش بودن معلم و نیز بهداشت و درمان بدون پزشک است. برای [صفحه ۴۶] اینکه درک بهتری از معنای مصیبت اعظم داشته باشیم، می‌بایست رابطه بین دین با رهبر معصوم و دین‌شناس و نیز رابطه بین رهبر معصوم و سایر انسان‌ها روشن شود.

اصل اصالت تخصص

از سطر چهاردهم این صفحه تا پایان صفحه ۶۲ از کتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام نقل شده است.این اصل که یک اصل فطری و عقلی است به ما می‌گوید: انسان در برخورد با هر مجموعه یا دستگاه نظام‌مند و در چهار مرحله‌ی تعریف، راه‌اندازی، بهره‌برداری و اصلاح و تعمیر بعد از خرابی، در درجه اول به راهنمایی سازنده و در درجه دوم به متخصص نیازمند است. بدیهی است که هر چه پیچیدگی و حساسیت آن مجموعه یا دستگاه بیشتر باشد، نیاز ما به سازنده و متخصص بیشتر است.اصل اساس و فطری پذیرفته

شده در بین همه‌ی انسان‌ها، تبعیت محض و بی‌چون و چرا از متخصص در هر کاری است. همه‌ی انسان‌ها فطرتا و عقلا به این قانون الهی مجهز هستند که در هر کاری که خود درباره‌ی آن، آگاهی و تخصص ندارند، به سراغ متخصص آن کار می‌روند، در درمان بیماری‌ها بـه متخصص بلکـه بالا-ترین متخصص ویژه‌ی آن بیماری می‌رونـد. در تعمیر دستگاه‌ها و اصلاح خرابی‌ها به سراغ متخصص‌ترین کسی که از آن دستگاه آگاهی دارد؛ یعنی سازنده‌ی آن می‌روند و.... انسان حاضر نیست، در هیچ زمینه‌ای به سراغ غیرسازنده و متخصص اصلی در هر کاری و چیزی برود و اگر تحت تأثیر عوامل مختلفی از قبیل تشخیص غلط متخصص یا تبلیغات دروغین یا سهل‌انگاری در شناخت متخصص به سراغ غیرمتخصص رفت و بعد متوجه چنین اشتباهی شد، فورا او را رها می‌کند و به سراغ متخصص اصلی و حقیقی می‌رود. اگر با وجود چنین اصل عقلی و نیز امکان شناخت متخصص اصلی در شناخت و یافتن او کوتاهی کند یا پس از شناختنش، از او سرپیچی نماید، این کار نزد همه‌ی انسان‌ها کاری احمقانه و خیانت آشکار و عمدی به خود تلقی می‌شود، زیرا با چنین کاری انسان خود را از راه و روش درست و حق محروم کرده، راه غلط را که هرگز به مقصد نمی‌رسد و نمی‌رساند، [صفحه ۴۷] انتخاب کرده است. چنین کسی حتی نزد خودش نیز محکوم است و اگر از او سؤال شود که چرا متخصص و اهل فن را رها کرده و به سراغ غیر آن رفته، هیچ جوابی برای خودش و سؤال کننده نیز ندارد.لزوم پیروی از متخصصین که اصلی عقلی و ثابت است، در مورد مهم‌ترین حرکت و عمل انسان یعنی حرکت به سوی ابدیت و کمال لا-یق انسانی و تأمین سعادت دنیایی و ابدی او نیز جریان دارد، مهم‌ترین حرکت انسان تابع همان اصل عقلی است و در قیامت خداوند ما را با همین اصل محاکمه خواهد کرد، به ویژه که این حرکت، یعنی تأمین سعادت دنیا و آخرت نیاز به بیشتر ین حجم اطلاعات تخصصی یعنی اطلاعات هفت گانه [۳۸] دارد که در دست هیچ یک از افراد انسان - به غیر از کسانی که آن اطلاعات را مستقیما از خداوند فراگرفته‌اند و خداوند، شخصا آنها را تأیید و معرفی کرده - نیست. هیچ یک از کارهای انسان از اول خلقت تا روز قیامت به اندازه حرکت او به سوی کمال لا-یق و تأمین سعادت دنیا و آخرت، این گونه نیاز به اطلاعات تخصصی ندارد. بنابراین کوتاهی در شناخت متخصص و راه حقیقی موجب هلاکت و بدبختی انسان خواهد بود و پیمودن هر راهی غیر از راهی که خداوند، خالق انسان و جهان به دست رهبران معصوم و متخصص نشان می‌دهد، باطل و مبتنی بر جهل و به دور از تخصص‌های هفت گانه‌ی لازم است، لذا راهی پوچ و باطل و آیین جاهلی است.به همین علت است که قرآن کریم هر نوع آیین و روشی را غیر از آیینی که خداوند برای بشر معین کرده است، آیین باطل و جاهلی معرفی می‌کند:(افحکم الجاهلیة یبغون و من احسن من الله حکما [۳۹] - آیا مردم به دنبال آیین جاهلیت هستند و کدام حکم از حکم خدا بهتر است.»همچنین تنها هدایت و آیین خدایی را مناسب و لایق مقام انسانیت می‌داند:(قل ان هدی الله هو الهدی [۴۰] - بگو فقط هدایت خدا، هدایت حقیقی است.)بنابراین جز خداوند هیچ کس نمی‌تواند این موجود باعظمت را به راه سعادت هدایت نماید. [صفحه ۴۸]

متخصص کیست؟

حال باید که خداوند چگونه انسان را هدایت نموده و اطلاعات مربوط به پیمودن مسیر دنیا تا آخرت (ابدیت) را در اختیار وی قرار داده است؟ خداوند بزرگ و مهربان هدایت خود را از طریق انسان‌های برگزیده‌ای که دارای عمل الهی لازم برای هدایت بشر و نیز عصمت هستند، انجام داده است. علم و عصمت همان دو چیزی است که همه‌ی این انسان‌های برگزیده بدان نیازمندند و عقل نیز ضرورت آن دو را حکم می‌کند، زیرا از طرفی وجود انسان بسیار پیچیده، حساس و باعظمت است که نزدیک شدن به آن و دستکاری کردن آن و تعیین بایدها و نبایدها برای آن، نیاز به تخصص و علم الهی دارد و از طرف دیگر در رساندن این علم به سایر انسان‌ها و به دست گرفتن جریان هدایت مردم نباید هیچ گونه خطا و لغزشی صورت گیرد که در صورت وقوع هر گونه خطا و لغزش جریان هدایت مختل می‌شود.پس در حقیقت هدایت انسان فقط و فقط به دست خداوند است و معصومین علیهم‌السلام

مجرای این هـدایت می‌باشـند. از آنجـا که فقـط هـدایت الهی، هـدایت حقیقی است، وقـتی این جریـان به دست رهبران الهی سپرده می‌شود تا به عنوان مظاهر خداوند با مردم تماس مستقیم داشته باشـند، علم و توانایی آنها باید به گونه‌ای باشد که مردم یقین کنند که این هـدایت، هـدایت خداونـد است تـا بـا جـان و دل خود را به رهبران الهی بسپارند و بـدون هیـچ گونه چون و چرایی آنهـا را اطاعت کننـد، لذا رهبران الهی باید به معدن علم خداوند متصل باشـند و از مقام عصـمت نیز برخوردار باشـند تا هیچ گونه اشـتباه و خطـایی در مسـیر هـدایت مردم پیش نیایـد.همـان‌طور که قبلاـ گفته شـد، بـا توجه به اینکه انسان دارای اختیار است و راه خود را با خواست و اختیار خود انتخاب و طی می‌کنـد. آنچه بر خداونـد است، این است که فقط راه را به انسان ارائه کنـد و توانایی‌های لازم برای پیمودن آن را، به انسان عطا کنـد. خداوند برای این منظور اموری را ترتیب داده است که عبارتند از:۱. علاوه بر اینکه انسان را حامل روح خود قرار داده که همان روح، انسان را به طرف مبدأ و اصل خود، سوق می‌دهد، قدرت تشـخیص حق و باطل و خوب و بـد را نیز به او عطـا کرده است تا با این نور الهی آنچه را که در مسـیر سـعادت برای او مانع و خطر است، بشـناسد و از گرفتاری در آن، ایمن باشد. آنچه را که مطابق سـعادت او است، بشـناسد و به آن، پیوند برقرار کند. قرآن کریم در این‌باره می‌فرماید:(و نفس و مـا سواها فالهمها فجورها و تقواها» [۴۱] قسم به نفس انسان و آنکه او را به حـد کمال بیافریـد و به او شـر و خیرش را الهام کرد.)۲. فرسـتادن کتاب آسـمانی و آیین حق که منطبق با ساختار وجودی انسان و فطرت او است تا انسان بتوانـد به راحتی آن را بپذیرد و به سهولت مسـیر هدایت را طی کند. [صفحه ۴۹] ۳. تعیین رهبران الهی معصوم که متصـل به منبع علم الهی و متخلق به اخلاـق الهی و تربیت شده‌ی خداوند هسـتند تا به طور مستقیم در بین مردم باشند و آنها را هدایت کنند.با توجه به آنچه که درباره‌ی عظمت انسان و بزرگی و حساسـیت سـیر بـازگشت او به سـوی ابـدیت و خداونـد و پیچیـدگی ابعـاد او به عنـوان بزرگـترین و کامـل‌ترین مخلوق خداونـد و نیز ضـرورت تخصـص‌های هفت‌گانه برای هدایت او به سوی سـعادت حقیقی و کمال لایقش گفته شد، نتیجه می‌گیریم که این حق مسـلم انسـان بر خداونـد است که برای او رهبری متخصـص و معصوم و آیینی قابل اعتماد تعیین و معرفی کنـد تا جریان هدایت او تضـمین شده باشد و بتواند خود را به اهداف وجودی خود و کمال و سـعادت مطلوبش برساند. نبودن رهبران متخصص و معصوم و نبودن دینی قابـل اعتمـاد و شـفاف خلاف حکمت خداونـد و خلاف هـدف خلقت انسان است؛ یعنی بـدون وجود رهبر و دین قابـل اعتمـاد، نظام خلقت انسان پوچ و بیهوده است و خداونـد از چنن خلقتی و چنین کاری منزه و مبراست. با توجه به این حق مسـلم انسان، خداوند در تمام تاریخ حیات او بر روی زمین، همیشه رهبرانی معصوم و متخصـص در اختیار او قرار داده است تا هیچ کس حجتی بر خدا نداشـته باشد.قرآن درباره‌ی این حقیقت که هر انسان و قومی نیاز به راهنمای لایق دارد و این نیاز را فقط و فقط بایـد خداوند تأمین کند، چنین می‌فرماید:(انما انت منذر و لکل قوم هاد [۴۲] – همانا تو فقط بیم‌دهنـده‌ای و برای هر مردمی رهبری است.)(رسول الله المنـذر و لکل زمان منا هاد یهـدیهم الی ما جاء به نبی الله ثم الهـداهٔ من بعـده علی ثم الاوصـیاء واحـد و بعد واحد [۴۳] – رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بیم‌دهنـده است و در هر دورانی از ما رهبری است که مردم را بر آنچه که پیامبر خدا آورده رهبری کنـد، سپس رهبران پس از وی، علی علیه‌السـلام و اوصـیای پس از او هسـتند یکی پس از دیگری).اما علت اینکه رهبر را با لفـظ «منـذر» بـه معنـای ترساننـده و بیم‌دهنـده معرفی می‌کنـد، این است که مردم را به خطر پیروی نکردن از آیین خـدا که مبتنی بر شناخت انسان و جهان است و تنها راه سعادت انسان است و همچنین به خطر پیروی نکردن از رهبر متخصص و معصوم هشدار دهد. [صفحه ۵۰]

چرا به شناخت اهل بیت نیازمندیم؟

بـدون شـناخت اهـل بیت علیهم‌السـلام امکـان برقراری یک ارتباط صـحیح بین ما و آنها وجود نـدارد و بـدون برقراری یک ارتباط صحیح هرگز نمی‌توان راه راست و طریق خوشـبختی را که باید مبتنی بر تخصص‌های هفت‌گانه باشد، پیمود.امکان ندارد که کسی

اهل بیت علیهم‌السلام را به طور صحیح بشناسد و برای خود رهبر و الگوی دیگری انتخاب کند. اگر می‌بینیم انسان‌های زیادی در اطراف ما هنوز موفق به برقراری یک ارتباط زنده با اهل بیت علیهم‌السلام نشده‌اند، به علت آن است که شناخت صحیحی از اهل بیت علیهم‌السلام و فرهنگشان ندارند. حضرت رضا علیه‌السلام می‌فرمایند:«ان الناس لو علموا محاسن کلامنا لاتبعونا [۴۴] – اگر مردم حسن کلام ما را بدانند حتما از ما تبعیت می‌کنند.»و به همین علت در پیدا کردن الگو و روش زندگی دچار بحران و آشفتگی زیادی هستند و دائما بین شخصیت‌های مختلف، با عناوین مختلف که همگی آنها نسبت به انسان و ابعاد وجودی‌اش جاهل هستند، در تردید می‌باشند. گاهی فلان نویسنده را الگو قرار می‌دهند و گاهی فلان ورزشکار را و گاهی فلان هنرپیشه را و گاهی فلان شخصیت خارجی را و گاهی فلان فلسوف را و... و در نهایت وقتی به خود می‌آیند، می‌بینند که عمر عزیز و شریف خود را که باید در روز قیامت نسبت به لحظه لحظه‌اش پاسخگو باشند، در سراب رفت و آمد بین الگوهای قلابی و موقت تلف کرده‌اند؛ بدون اینکه به چیزی قابل اعتنا و خوشبختی ماندگار و حقیقی رسیده باشند. در این جاست که دچار غم کشنده و جانکاهی می‌شوند که شاید هیچ گاه تمام نشود، چرا که بزرگترین و باارزش‌ترین سرمایه‌ی زندگی یعنی عمر، جوانی و نشاط خود را به پای معشوق‌ها و الگوهای قلابی ریخته و هدر داده‌اند.بنابراین، به شناخت معصومین نیاز داریم، چون ذاتا به رهبر و الگوی معصوم نیازمندیم. شأن انسان به قدری بالا و باارزش است که خداوند برای هدایت او به کمتر از معصوم راضی نیست و هر کس خود را به کمتر از معصوم بسپارد، در حق خود جفا و خیانت بزرگی کرده است و هر کس به دیگری رهبر و الگویی غیر معصوم نشان دهد، هم به خود و هم به او جفا و خیانت بزرگی کرده است.پس به شناخت معصوم نیاز داریم، چون کمتر از آن، لایق ما نیست.به شناخت معصوم نیاز داریم، چون نمی‌خواهیم و نباید عمر خود را تلف کنیم و از [صفحه ۵۱] سردرگمی و بحران بیزاریم. بنابراین مهم‌ترین وظیفه ما قبل از هر چیز شناخت رهبران الهی و امامان هدایت و به خصوص امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است که بدون پیوند با او وامانده و درمانده از راه و گمشده و حیرانیم و بدون پیوند با او کارها و زحمات ما بی‌نتیجه و عقیم است. چنانکه در زیارت ایشان به محضرش چنین عرض می‌کنیم:«السلام علیك یا سبیل الله الذی من سلك غیره هلك [۴۵] – سلام بر تو ای راه خدا که هر کس غیر از آن را پیمود، هلاک شد.»خداوند تبارك و تعالی برای اینکه انسان‌ها به زحمت و سختی نیفتند و راه سعادت را به راحتی و سلامت طی کنند، آنها را به پیروی از معصومین علیهم‌السلام امر فرموده است، و نیز از اینکه به جای معصومین علیهم‌السلام که تنها رهبران متخصص در امر هدایت تا بی‌نهایت هستند، کسان دیگری را که هیچ گونه تخصص و تسلطی نسبت به راه بسیار باعظمت انسانیت ندارند، انتخاب کنند، برحذر داشته و می‌فرمایند:(اتقوا الله و کونوا مع الصادقین [۴۶] – از خداوند بترسید و با راستگویان باشید.»از حضرت باقر علیه‌السلام درباره‌ی این آیه سؤال کردند، فرمودند: «مقصود ما هستیم». [۴۷] .ذکر عبارت «از خدا بترسید» قبل از دستور به همراهی با راستگویان از معنای خاصی برخوردار است. این عبارت تهدیدی از خداوند است در مورد اینکه اگر مردم از همراهی و سپردن خود به امامان حق و الهی سرباز زنند، از مسیر حقیقی سعادت منحرف و به فساد و تباهی کشیده شده، در نهات به عذاب دچار می‌شوند.عذابی که خود فراهم کرده‌اند یعنی عذاب نرسیدن به کمالات لایق وجودی و محروم کردن خود از آنچه مورد نیاز است و برای خوشبختی ضروری و لازم است.امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند:«قال الله تبارك و تعالی: لاعذبن کل رعیة فی الاسلام دانت بولایة کل امام جائر لیس من الله و ان کانت الرعیة فی اعمالها برة تقیة و لاعفون عن کل رعیة فی الاسلام دانت بولایة کل امام عادل من الله و ان کانت الرعیة فی انفسها ظالمة [صفحه ۵۲] مسیئة [۴۸] – خدای تبارك و تعالی فرموده است: هر آینه عذاب می‌کنم هر رعیتی را که در اسلام با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست، دینداری کند، اگر چه آن رعیت نسبت به اعمال خود نیکوکار و پرهیزگار باشد و هر آینه درمی‌گذرم از هر رعیتی که در اسلام با پیروی از امام عادل از جانب خدا دینداری کند، اگر چه آن رعیت نسبت به خود ستمگر و بدکردار باشد.»با توضیح امام باقر علیه‌السلام معنای عبارت «بترسید از خدا» قبل از دستور به همراهی با امامان راستگو و کسب دستور از ایشان روشن‌تر شد. با این توضیحات

معلوم شد که مهم‌ترین چیز در تأمین سعادت دنیا و آخرت داشتن یک رهبر الهی متخصص و یک الگوی کامل و معصوم است، به طوری که اگر از این الگو محروم باشیم، هر قدر هم که تلاش کنیم تا کارهای خوب و خیر انجام دهیم، به نتیجه نمی‌رسیم، ولی با وجود الگوی معصوم حتما به نتیجه می‌رسیم، اگر چه در کارهایمان اشتباهاتی هم وجود داشته باشد.قرآن کریم می‌فرماید:«و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله [۴۹] – و چه کسی گمراه‌تر از آنکه پیرو امیال نفسانی خود بوده و بدون راهنمایی الهی باشد.»پس انسان‌ها یا تابع تخصص و علم و راهنمایی خداوند هستند که در این صورت هدایت یافته و خوشبخت خواهند بود، یا تابع هوای نفس و بدون بهره‌مندی از راهنمایی الهی هستند که در این صورت گمراه و بدبخت خواهند بود.امام کاظم علیه‌السلام درباره این آیه می‌فرمایند:«من اتخذ دینه رأیه بغیر امام من أئمة الهدی [۵۰] گمراه‌تر از همه کسی است که بدون امام از ائمه‌ی راهنما، دین خود را با رأی و نظر خود بگیرد.»امام باقر علیه‌السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:«هر که خواهد مانند پیغمبران زندگی کند و مانند شهیدان بمیرد و در بهشتی که خدای رحمان آفریده، ساکن شود، باید از علی پیروی کند و با دوست او دوستی کند و به امامان پس از وی اقتدا کند، زیرا ایشان عترت من هستند و از طینت من [صفحه ۵۳] آفریده شده‌اند. خدایا فهم و علم مرا به ایشان روزی کن. وای بر کسانی از امت من که مخالف ایشان باشند. خدایا شفاعت مرا به آنها مرسان.» [۵۱] .همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله از قول خدای تبارک و تعالی می‌فرمایند:«حجت من بر اشقیای امت تو کامل و تمام است؛ همان‌هایی که ولایت علی را ترک گفته و با دشمنانش دوستی نموده، فضیلت او و اوصیای بعد از او را انکار کردند، زیرا فضیلت تو فضیلت ایشان است و اطاعت تو اطاعت ایشان و حق تو حق ایشان و نافرمانی تو نافرمانی ایشان. آنها امامان راهبر بعد از تو هستند، روح تو در کالبد ایشان است و روح تو همان است که از طرف پروردگارت در تو دمیده شده و ایشان عترت تو می‌باشند و از طینت و گوشت و خون تو سرشته شده‌اند خدای عزوجل سنت و روش تو و پیغمبران پیش از تو را در ایشان جاری داشته، ایشان پس از تو خزانه‌دار علم من هستند. اینها حقی است بر من. ایشان را برگزیدم و انتخاب کردم و پاک ساختم و پسندیدم. هر که ایشان را دوست دارد و از آنها پیروی کند و به فضیلت آنها معترف باشد، نجات یافته است. همانا جبرئیل علیه‌السلام نام ایشان و نام پدرانشان و دوستانشان و معترفین به فضیلت ایشان را برای من آورده است.» [۵۲] .امام باقر علیه‌السلام از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:«همانا نسیم رحمت و آسودگی و پیروزی و کمک و کامیابی و برکت و بزرگواری و آمرزش و ایمنی و توانگری و مژده و روضان و تقرب و یاری و توانایی و امید و دوستی خدای عزوجل، برای کسی است که علی را دوست بدارد و اطاعتش کند و از دشمنش بیزاری جوید و به فضیلت او و جانشینانش معترف باشد، بر من است که ایشان را در شفاعتم درآورم و بر پروردگار من است که شفاعت مرا نسبت به ایشان بپذیرد، زیرا آنها پیرو من هستند و هر که از من پیروی کند، از من است.» [۵۳] .(هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب [۵۴] – آیا [صفحه ۵۴] کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند برابرند. تنها خردمندان متذکر می‌شوند.)امام باقر علیه‌السلام درباره این آیه شریفه فرمودند:«انما نحن الذین یعلمون و الذین لا یعلمون عدونا و شیعتنا و اولوا الالباب [۵۵] – تنها ما هستیم کسانی که می‌دانند و آنها که نمی‌دانند دشمنان مایند و شیعیان ما خردمندانند.»آری خردمند یعنی کسی که در هیچ کاری به غیر متخصص مراجعه نمی‌کند. شیعیان به این دلیل خردمند هستند که خود را به کمتر از معصوم علیه‌السلام نمی‌سپارند و کمتر از معصوم علیه‌السلام را به رهبری و الگو بودن نمی‌پذیرند. خردمند یعنی کسی که قدر خود و عمر و جوانی را می‌داند و حاضر نیست، موش آزمایشگاهی مدعیان علم و هدایت انسان باشد و خود را به کسانی بسپارد که بدون اینکه لیاقت و آگاهی داشته باشند، تحت فشار شهوت و قدرت، ادعای رهبری جوامع انسانی را دارند.تاریخ خونین شیعه، نشان می‌دهد که در طول تاریخ، شیعیان هرگز ولایت طاغوت‌ها را پذیرا نبوده‌اند.

معصومین راسخان در علم و عالمان به تأویل کتاب خدا هستند

(... و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم... [۵۶] - و جز خدا و راسخان در علم، تأویل قرآن را نمی‌دانند.)امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی این آیه می‌فرمایند:«نحن الراسخون فی العلم و نحن نعلم تأویله [۵۷] - ماییم راسخان در علم و ما تأویل قرآن را می‌دانیم».

سینه معصومین جایگاه حقیقت قرآنی است

(بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم... [۵۸] - بلکه قرآن آیه‌هایی است روشن، در سینه‌ی کسانی که به آنها علم داده‌اند.» [صفحه ۵۵] امام باقر علیه‌السلام این آیه را تلاوت فرموده و با دست به سینه‌ی خود، اشاره فرمودند [۵۹] و امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی کسانی که علم به آنها داده شده، در این آیه فرمودند:«هم الأئمة خاصة [۶۰] آنها تنها ائمة هستند».امام باقر علیه‌السلام در عظمت و شأن علمی معصومین علیهم‌السلام چنین فرمودند:«اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است و تنها یک حرف آن نزد آصف بود، آصف آن یک حرف را گفت و زمین میان او و تخت بلقیس را درهم نوردید تا او تخت را به دست گرفت، سپس زمین به حالت اول بازگشت و این عمل در کمتر از یک چشم به هم زدن انجام شد و ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم را داریم و یک حرف هم نزد خداست که آن را در علم غیب برای خود مخصوص ساخته است.». [۶۱] .

معصومین نعمت ظاهر و باطن خداوند هستند

قرآن کریم درباره‌ی نعمت‌های خداوند چنین می‌فرماید:(و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة [۶۲] - خداوند نعمت‌های ظاهر و باطن خود را برای شما فراوان نمود.)«قال سألت سیدی موسی بن جعفر علیهماالسلام عن قول الله عزوجل: «و أسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة) فقال: النعمة الظاهرة الامام الظاهر و الباطنة الامام الغائب فقلت له: و یکون فی الائمة من یغیب؟ قال: نعم، یغیب عن أبصار الناس شخصه و لا یغیب عن قلوب المؤمنین ذکره و هو الثانی عشر منا [۶۳] - محمد بن زیاد ازدی می‌گوید: از سید خود امام موسی بن جعفر علیهماالسلام درباره‌ی فرمایش خدا (و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة) پرسیدم، امام فرمودند: نعمت ظاهری امام ظاهر و نعمت باطنی امام غایب است و از ایشان پرسیدم: در امامان کسی هست که [صفحه ۵۶] غایب شود؟ فرمودند: بله، از چشم مردم شخص او غایب می‌شود، ولی یاد او از دل‌های مردم غایب نمی‌شود و او دوازدهمین از ما است.»«خدا برای او هر مشکلی را آسان می‌کند و هر سختی را راحت، برای او همه‌ی گنج‌های زمین آشکار و هر امر دوری برای او نزدیک می‌شود. به وسیله‌ی او هر ستمگر با عنادی ذلیل و به دست او هر شیطان متمردی هلاک می‌شود... تا وقتی که خدا او را ظاهر کند و زمین را به وسیله‌ی او پر از عدل و داد کند، همان‌طور که پر از ظلم و جور شد» [۶۴] .نعمت‌های خداوند بیکران است و همان طور که فرموده است، هیچ کس نمی‌تواند آنها را شمارش کند. اگر به انسان با همه‌ی ابعاد وجودی او نگاه کنیم و او را همان‌طور که خالقش معرفی می‌کند، یک وجود ممتد از دنیا تا آخرت (ابدیت) ببینیم؛ به گونه‌ای که سعادت ابدی او در گرو زندگی انسانی و صحیح او در دنیاست و با این نگاه نعمت‌هایی را که خداوند به او ارزانی داشته، بررسی کنیم، قطعا بالاترین و مهم‌ترین و بزرگترین نعمت را، داشتن امام و رهبران معصوم علیهم‌السلام خواهیم یافت. برای چنین موجودی هیچ نعمتی مهم‌تر و بالاتر از داشتن الگو و رهبری معصوم نیست، بلکه اساسا سایر نعمت‌ها در برابر این نعمت قابل مقایسه و ذکر نیستند. اگر انسان از همه‌ی نعمت‌های الهی به جز نعمت ولایت و امامت برخوردار باشد، هرگز روی خوشبختی را چه در دنیا و چه در آخرت نخواهد دید. افسوس که برخورداران از این نعمت عظیم و بی‌مانند کمتر قدر آن را می‌دانند و کمتر شکر آن را به جای می‌آورند.

رابطه وجودی ما و اهل بیت

با این توضیحات مختصر درباره‌ی وجود باعظمت معصومین علیهم‌السلام تا حدودی نسبت آنها و به خصوص امام زمان علیه‌السلام با خداوند روشن شد. حال بهتر می‌توانیم نسبت آنها را با خودمان و وظیفه‌ی ما را نسبت به آنها بشناسیم.معلوم شد که بدون شناخت معصومین علیهم‌السلام هرگز نه به سعادت دنیا می‌رسیم و نه به سعادت آخرت. نیز دانستیم که آنها اصل و حقیقت ما هستند. رابطه ما با آنها یک رابطه وجودی است. آنها همان روح خداوند هستند که در همه انسان‌ها پرتو و تجلی دارند و همه [صفحه ۵۷] ما ذاتا سهمی از وجودمان از سنخ وجود آنها و تابش و تجلی آنها است. در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم:«ارواحکم فی الارواح و انفسکم فی النفوس - روح‌های شما در روح‌ها و جان‌های شما در جان‌هاست».درباره‌ی رابطه‌ی وجودی ما با معصومین علیهم‌السلام چند روایت را ذکر می‌کنیم؛ امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند:«ان الله خلقنا من اعلی علیین و خلق قلوب شیعتنا مما خلقنا و خلق ابدانهم من دون ذلک، قلوبهم تهوی الینا، لانها خلقت مما خلقنا [۶۵] - همانا خدا ما را از اعلی علیین آفرید و دل‌های شیعیان ما را از آنچه ما را آفریده، آفرید و پیکرهایشان را از درجه‌ی پایینش آفرید. از این‌رو دل‌های شیعیان به ما متوجه است، زیرا از آنچه ما آفریده شده‌ایم، آفریده شده‌اند».امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند.«نزد ما سری از سر خدا و علمی از علم خدا است که ما را به تبلیغش مأمور فرمود و ما آن را از جانب خدای عزوجل تبلیغ کردیم و برایش محلی و اهلی و پذیرنده‌ای نیافتیم تا آنکه خدا برای پذیرش آن مردمی را از همان طینت و نوری که محمد و آل و ذریه‌ی او را آفریده بود، خلق کرد و آنها را از فضل و رحمت خود ساخت، چنانکه محمد و ذریه‌ی او را ساخت، پس چون ما آنچه را از جانب خدا به تبلیغش مأمور بودیم، تبلیغ کردیم، آنها پذیرفتند و تحمل کردند و یاد ما به آنها رسید، پس دل‌های ایشان به شناسایی و به حدیث ما متوجه گشت، اگر آنها از آن طینت و نور خلق نمی‌شدند، این چنین نبودند، نه به خدا قسم آن را تحمل نمی‌کردند» [۶۶] .امام زمان علیه‌السلام درباره رابطه وجودی بندگان خدا با اهل بیت علیهم‌السلام و نیز اینکه آنها اصل و ریشه مردم هستند چنین می‌فرمایند: [صفحه ۵۸] «نحن صنائع ربنا و الخلق بعد صنائعنا [۶۷] - ما ساخته‌شدگان خدا هستیم و خلق ساخته‌شده‌ی ما هستند.»

فطری بودن دین و روح تشیع

نکته‌ی قابل ذکر این است، همان‌طور که در گذشته نیز اشاره شد، همه‌ی مردم دارای نفخه و فطرت الهی‌اند که همان تجلی محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله است؛ یعنی در درونشان چیزی دارند که با دین محمد صلی الله علیه و آله و آموزه‌های آل محمد علیهم‌السلام سنخیت دارد. خداوند دین خود را فطری معرفی می‌کند، یعنی همان چیزی که مردم در ذات و درون خود، حامل آن هستند.(فاقم وجهک للدین حنیفا فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم و لکن اکثر الناس لا یعلمون [۶۸] - پس روی خود به سوی دین حنیف کن که مطابق فطرت خدا است، فطرتی که خدا بشر را بر آن فطرت آفریده و در آفرینش خدا دگرگونی نیست. این است دین پابرجا، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.)بنابراین به شهادت و گزارش قرآن کریم، بین ساختار همه‌ی انسان‌ها و دین اسلام که دین اعتدال و دین خدا است و رهبران آن، چهارده معصوم علیهم‌السلام هستند، سنخیت و هماهنگی وجود دارد. هر کس که به دستور این دین عمل کند، آن نفخه‌ی الهی و فطرت دین‌پذیر او فعال‌تر و شکوفاتر می‌شود؛ یعنی همان تجلی پیامبر و آل ایشان صلی الله علیه و آله که در درون او است، با فعال‌تر شدن و شکوفاتر شدن تجلی معصومین علیهم‌السلام در درون، شخص به پیامبر و آل ایشان نزدیک می‌شود، زیرا با اجابت دستورهای دینی سنخیت بیشتری با آنها برقرار می‌شود. درست به همین دلیل است که هر کس در هر کجای جهان به شناخت صحیح و دقیقی از اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله می‌رسد (نه اسلام‌های آمریکایی و من درآوردی مثل اسلام وهابیت) بسیار سریع محبت پیامبر و آل ایشان در قلب او شکوفا می‌گردد. نگارنده خود، در برخورد با خارجی‌های تازه مسلمان - چه در داخل کشور و چه در سفرهای تبلیغی خارجی - این حقیقت و رخداد را بسیار شاهد بوده است. اگر سنخیتی بین انسان‌ها و پیامبر و آل ایشان صلی الله علیه و آله وجود نداشت، پیدایش

چنین محبت و مودتی آن هم با این سرعت محال بود؛ مودت و محبتی که تا سرحد عشق و جانبازی و شهادت‌طلبی، انسان‌های تازه مسلمان را به پیش می‌برد. [صفحه ۵۹] بنابراین اگر در روایت، قشر خاصی، یعنی شیعیان را گروه انتخاب شده، برای پذیرش آیین و دستورهای اهل بیت علیهم‌السلام معرفی می‌نماید، به این معنا است که هر انسانی که روح حق‌طلبی را در خود تقویت کرده، تعصب را کنار بگذارد، همان روح حق‌طلب او را به تشیع و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام می‌رساند.همه انسان‌ها اهل بیت علیهم‌السلام را در وجود خود دارند، فقط باید آن مایه‌ی فطری و آن نفخه‌ی الهی را در خود تقویت کنند تا پیامبر و آل ایشان صلی الله علیه و آله در وجود او بیدار و زنده شوند و پرتو آنها در وجودشان تجلی کند و هر کس این کار را کرد، به تشیع یعنی حاکمیت روح الهی و فطرت بر روح حیوانی و طبیعت می‌رسد؛ یعنی موفق به تحمل آیین اهل بیت علیهم‌السلام و پذیرش ولایت و رهبری آنها می‌شوند و الگوهای باطل و غیر متخصص را کنار می‌گذارند و لیاقت ورود به مکتب تخصصی و داشتن الگوهای حق و متخصص را که مجهز و مسلح به تعلیم مستقیم الهی هستند، پیدا می‌کنند. پس همه‌ی انسان‌ها با داشتن پرتو اهل بیت علیهم‌السلام نفخه و فطرت الهی راه ورودشان به دین حق باز است و اینکه آیا به دین حق وارد می‌شوند یا نه، بستگی به این دارد که پس از دریافت اطلاعات لازم از اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله تا چه حد تعصب را کنار بگذارند و حق‌گرایی را پیشه‌ی خود کنند.

اهل بیت پدران حقیقی ما هستند

نسبت آنها به ما از نسبت پدر و مادر به ما بسیار نزدیک‌تر و شدیدتر و قوی‌تر است. والدین ما اصل و ریشه‌ی جسمانی و بعد حیوانی و مادی و دنیایی ما هستند، در حالی که آنها اصل ما و حقیقت روح و ذات ما و ریشه‌ی بعد انسانی و الهی و ابدی ما هستند و به همین دلیل پس از خداوند از همه کس حتی والدین و تمام عزیزان ما، در دنیا برای ما عزیزتر و مهم‌تر هستند. آنها اصل و والدین قدسی و آسمانی ما هستند که واسطه‌ی عشق ما به خداوند و رساننده‌ی ما به حق تعالی هستند. معصومین علیهم‌السلام کسانی‌اند که بدون پیوند با آنها و بدون شروع از آنها پیوند ما و اتصال حقیقی ما با خداوند محال است. چنانکه در زیارت جامعه‌ی کبیره این حقیقت را این گونه می‌خوانیم:«من اراد الله بدء بکم - هر کسی که اراده‌ی رسیدن به خدا را کرد، از شما شروع می‌کند».آنها صراط مستقیم الهی و باب الله هستد. برای همین است که حاضریم در صورت نیاز همه چیزمان را فدای رسیدن به آنها و پیمودن راهشان کنیم تا جایی که خطاب به آنها می‌گوییم: «بأبی أنتم و أمی» یعنی حاضریم آنچه مربوط به جنبه‌ی زمینی و طبیعی ما می‌شود، [صفحه ۶۰] فدا کنیم تا به حقیقت قدسی و الهی و آسمانی خود برسیم؛ یعنی دلبستگی و داشتن رابطه‌ی عاطفی با موجودات و قوم و خویش در دنیا هرگز مانع پرواز به سوی اصل ابدی و والدین حقیقی و خویش اصلی و وطن حقیقی ما نمی‌شود.رسول اکرم صلی الله علیه و آله که رحمهٔ للعالمین است در این‌باره چنین می‌فرماید:«لا یؤمن عبد حتی آکون احب الیه من نفسه و یکون عترتی احب الیه من عترته و یکن اهلی احب الیه من اهله و تکون ذاتی احب الیه من ذاته [۶۹] - هیچ بنده‌ای ایمان به خداوند ندارد، تا اینکه من محبوب‌تر از خودش در نزد او باشم و عترت مرا بیش از عترت خودش و خانواده‌ام را بیش از خانواده خودش و ذات مرا بیش از ذات خودش دوست داشته باشد.»با توجه به اینکه پیامبر و آل ایشان صلی الله علیه و آله که همان نفخه‌ی الهی هستند، ذات حقیقی ما هستند، معنای این عبارت که «ذات مرا بیش از خودش دوست داشته باشد» چنین می‌شود که ذات اصلی، قدسی، الهی و آسمانی خود را بیش از ذات فرعی، زمینی، طبیعی و حیوانی خود که موقتا با او است و با مرگ از او جدا می‌شود، دوست داشته باشد.و به عبارت دیگر ایمان به خداوند و آخرت و حیات ابدی بدون ترجیح اصل خدایی و ابدی بر اصل زمینی و موقت و طبیعی ممکن نبوده، دروغی بیش نیست.آری آنها اصل و ریشه‌ی ما هستند که بازگشت همه‌ی ما به سوی آنها و حساب همه‌ی ما با آنها است. ما با اتصال به اصلمان و رسیدن به وطنمان است که آرامش داریم و خوشبخت هستیم.

اهل بیت بزرگترین خویشاوند ما هستند

می‌دانیم که در اسلام صله‌ی ارحام و پیوند با خویشان از واجبات الهی و ترک آن از گناهان کبیره است و خداوند به کسی که پیوند خود را با خویشان قطع کند وعده‌ی عذاب داده و در قرآن کریم نیز آیاتی را به این موضوع اختصاص داده است. در سوره‌ی رعد در توصیف صاحبان خرد چنین می‌فرماید:(و الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل... [۷۰] - کسانی که با آنچه که خداوند به پیوستن با آن، امر کرده، پیوند برقرار می‌کنند.)امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی این آیه می‌فرمایند: [صفحه ۶۱] «من ذلک صلهٔ الرحم و غایهٔ تأویلها صلتک ایانا [۷۱] - یکی از مصادیق پیوند، صله‌ی رحم است و غایت تأویل آیه، پیوند تو با ماست.»یعنی ما اهل بیت بالاترین خویش تو هستیم که بر تو واجب است با ما پیوند داشته باشی. به عبارت دیگر «ما هیچ کسی نزدیک‌تر، بالاتر و مهربان‌تر از اهل بیت علیهم‌السلام در دنیا نداریم.»

بزرگترین ظلم، بزرگترین خیانت

از آنچه تاکنون درباره‌ی رابطه‌ی انسان با خداوند و نیز حرکت تکاملی آدمی به سوی خداوند برای اینکه مظهر و خلیفه خداوند شود و با رسیدن به کمال بی‌نهایت و مطلق، خود نیز به سعادت بی‌نهایت و مطلق برسد، همچنین با توجه به نقش معصومین علیهم‌السلام در این زمینه و جایگاه و نسبت آنها با خداوند و ما گفته شد، به چند نتیجه می‌رسیم:۱. بزرگترین نیاز انسان و اساسی‌ترین عامل خوشبختی او پیوند با اصل و ریشه‌ی حقیقی و خود، یعنی خداوند بزرگ و مهربان است که هم خلقت انسان و جهان به دست او است و هم هدایت انسان و جهان در انحصار او است. درحقیقت و در درجه‌ی اول هیچ کسی جز او این توانایی و حق را ندارد. بنابراین قطع پیوند با خداوند عین ساقط شدن و هلاک و انحراف انسان است. لذا، بزرگترین ظلمی که ممکن است، یک انسان در حق خود یا دیگری انجام دهد، قطع کردن یا ضعیف کردن رابطه‌اش با خالق و هادی و نیز مقصود حقیقی است. به همین دلیل در کلام خداوند و فرهنگ قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام به گناه و سرپیچی یا هر پیوند و رابطه‌ای که موجب قطع و یا ضعیف شدن رابطه بین انسان و حقیقت و اصل او شود، لفظ «ظلم» یعنی خارج شدن از راه و شأن حقیقی و لایق، اطلاق شده است.۲. معصومین علیهم‌السلام تنها رهبران مورد تأیید خداوند و مظاهر تام خدا و جانشینان برحق خدا در بین مردم و تنها متخصصان راه رسیدن به خداوند هستد. خداوند به همه‌ی انسان‌ها دستور داد تا برای رسیدن به او از رهبران، واسطه‌ها و وسیله‌های مطمئن و به خصوصی که معصومین علیهم‌السلام باشند، استفاده شود. همان طور که از آیات متعدد قرآن فهمیده می‌شود. به خصوص آیه‌ی:(یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلهٔ [۷۲] - ای اهل ایمان، از خدا بترسید و در جستجوی وسیله برای نزدیک شدن به او باشید.) [صفحه ۶۲] همچنین آنچه از فرمایش معصومین علیهم‌السلام نقل شد، مصداق کامل وسیله، تنها و تنها معصومین علیهم‌السلام هستند که خداوند ما را پس از خلق آنها و از نور آنها خلق کرده است و تجلی و پرتو آنها را در ما قرار داده تا بدین وسیله امکان برقراری ارتباط با خداوند به وسیله‌ی شناخت و تبعیت از آنها برای همه‌ی انسان‌ها فراهم شود.۳. با توجه به تعریفی که از «ظلم» شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که قطع یا ضعیف شدن ارتباط انسان با معصومین علیهم‌السلام - که راه محض و ویژه به سوی خداوند هستند و خداوند به راهی غیر از آنان و به الگو و رهبری کمتر از آنان برای ما راضی نیست - مانند همان ظلمی است که در رابطه‌ی خداوند و انسان تحقق می‌یابد. به عبارت دیگر هر کسی رابطه‌ی خود یا دیگری را عمدا با معصومین علیهم‌السلام قطع یا تضعیف کند، مرتکب بزرگترین ظلم شده است. چون دست خود و دیگران را از ریسمان و عامل پیوند با خدا قطع کرده است.۴. نتیجه‌ی مهم دیگری که می‌توان از بندهای قبلی گرفت، این است که بزرگترین خیانت و جنایتی که در تاریخ بشر اتفاق افتاده است دور کردن مردم از رهبران الهی و معصومین علیهم‌السلام بوده و هست.حذف معصوم یعنی حذف متخصص و

عـالم حقیقی و افتادن کار هـدایت و هبری انسان با همه‌ی پیچیـدگی ابعاد وجودی و بزرگی روح و نیز اهمیت و حساسیت و مسیر حرکـت و سـعادت آدمی، به دست افراد جاهـل و غیر متخصـص و این کـار یعنی ایجـاد بزرگـترین نـوع ظلم و انحراف در زنـدگی انسان‌هـا.هیـچ مسأله‌ی در زنـدگی انسان‌ها به حکم عقل و شـرع، اساسـی‌تر و ضـروری‌تر از مسأله‌ی هـدایت و رهبری به راه حق و سعادت، وجود ندارد.آنچه درباره‌ی ضـرورت پیوند با معصومین علیهم‌السـلام و به خصوص ضـرورت شـناخت امام زمان و پیوند با ایشـان و نیز مسؤولیت آخرتی انسان‌ها در قبال امام زمانشان در دنیا و آخرت و به طور کلی مسأله‌ی ولایت در آموزش‌های قرآنی و نیز کلاـم رهـبران الهی آمـده است، همه و همه نشـانگر اهمیت غیرقابـل انکـار و درجه‌ی اول موضـوع «هـدایت» است.۵. بزرگترین جنایتی که پس از رحلت پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد که هنوز بشریت در حال پرداختن تاوان آن و چشیدن آثار این جنـایت است، حـذف خانـدان رسـالت و اهـل بیت علیهم‌السـلام از رهبری و هـدایت کامـل مردم بود. بـا حـذف آنها بشـریت دچار بزرگترین خسـران و مصـیبت شـد؛ چرا که جریان هـدایت انسان‌ها به طور کلان و فراگیر از دست رهبران متخصـص و معصوم الهی خارج شد و به دست افراد جاهل و جاه‌طلب افتاد که روند آن، متأسـفانه تاکنون ادامه داشـته و دارد. هیچ خسارتی و هیچ بدبختی و نکبتی برای حیات بشـری بالاتر از محرومیت از جریان هدایت الهی که مبتنی بر شناخت کامل انسان در مراحل سه‌گانه [صفحه ۶۳] وجودش و نیز شـناخت عالم طبیعت هست، وجود نداشته و ندارد. جریانی که فقط و فقط باید به دست امامان برحق و معصوم که به خزانه‌ی علم الهی متصـل هسـتند و هیـچ نکته‌ی مجهول و مبهمی برای آنهـا وجود نـدارد، می‌افتـاد.با توجه به آنچه گفته شـد معنای مصیبت اعظم که حذف معصومین علیهم‌السلام از جایگاه حاکمیت و رهبری بر جامعه جهانی است، بهتر فهمیده می‌شود.

کشف وظیفه در قبال هر دو مصیبت

پس از آنکه عزادار با استفاده از منابع اصیل اسلامی به شناخت عمیق‌تر و دقیق‌تری دست یافت و توانست مصیبت عظیم و اعظم را تا حـدودی بشـناسد، نوبت به کشف وظیفه می‌رسـد، برای عزادار واقعی این سؤال مطرح است که در برابر ضایعه و فاجعه فقـدان اهل بیت علیهم‌السـلام که اصـل و ریشه او هسـتند، چه وظیفه‌ای دارد؟در دو فصل بعـدی به تبیین وظیفه فردی و اجتماعی‌مان در قبال هر یک از این دو مصیبت می‌پردازیم. [صفحه ۶۷]

وظیفه شناسی در برابر مصیبت عظیم

وظیفه‌ی ما در قبال پدرانمان

رسول خدا صـلی الله علیه و آله خطاب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام چنین می‌فرمایند:«یا علی انا و انت ابوا هذه الأمهٔ و من حقوق الاباء و الامهات ان یترحموا علیهم فی الاوقات لیکون فیهم اداء حقوقهم [۷۳] - ای علی! من و تو پدران این امت هستیم و از حقوق پدران و مادران به فرزندان این است که در اوقات مقتضـی بر پدر و مادرشان رحمت آورند تا ادای حقوقشان نموده باشـند.»شایسـته اسـت که خواننده‌ی عزیز در این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار دقت فرماید که چگونه نسبت خود و اهل بیتش علیهم‌السلام را با افراد این امت بیان می‌دارنـد و چگونه از امت می‌خواهنـد که به حقیقت پـدری آنها و حقوقی که به عنوان پدر بر امت دارند، توجه داشـته باشـند. طبق این فرمایش اوقات و زمانی خواهد رسـید که بر همه‌ی امت واجب است که همه‌ی رحمت خود را متوجه پدران معنوی خود نماینـد و به ادای حقوق و وظیفه‌ای که بر عهده‌شان به عنوان فرزند وجود دارد، بپردازند، ولی افسوس که امت اسـلامی هیـچ گـاه به آن اوقـات توجه نکرد و پس از پیـامبر صـلی الله علیه و آله اهـل بیت عزیز او یکی پس از دیگری در برابر بی‌توجهی و قساوت مردم به شهادت رسیدند و جز عده‌ای اندک، هیچ کس به وظیفه‌ی فرزندی خود عمل نکرد. سؤال و دغدغه‌ی اصلی و مهم

این است که در حال حاضر ما با پـدر حقیقی و مظلوممان چه می‌کنیم؟ آیا به وظیفه‌ی فرزنـدی که پیامبر صـلی الله علیه و آله از ما می‌طلبد، عمل می‌کنیم؟!امام حسن عسکری علیه‌السـلام می‌فرمایند:«افضل والدیکم و احقهما بشکرکم محمد و علی و قال علی بن ابیطالب علیه‌السلام: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: انا و علی بن ابیطالب ابوا هذه الامهٔ و لحقنا علیهم [صفحه ۶۸] اعظم من حق والـدیهم، فانـا ننقـذهم ان اطاعونا من النار الی دار القرار و نلحقهم من العبودیـهٔ بخیار الاحرار [۷۴] - بالاترین پدران شـما، و سزاوارترین آنها به سپاس و شکر شما حضرت محمد و علی علیهماالسلام می‌باشند و علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام فرمودند: شنیدم رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله می‌فرمودنـد: من و علی دو پـدر این امـتیم و البته که حق مـا بر آنهـا برتر و عظیم‌تر از حق پـدر و مادرشـان می‌باشـد، زیرا چنـانچه از مـا فرمـان برنـد؛ آنـان را از آتش رهانیـده و در خانه‌ی جاویـدان بهشت مستقر کرده، آنها را از عبودیت و بردگی به جمع بهترین آزادگـان ملحق سـازیم.»پـدران حقیقی کسـانی هسـتند که انسـان را از طبیعت و تاریکی‌هـای آن نجات دهنـد و به جایگاه اصـلی و وطن حقیقی و ابـدی برساننـد. بـدون چنین پدرانی انسان هرگز رنگ سـعادت را نخواهد دید. به همین دلیل پیامبر و آل ایشان صـلی الله علیه و آله بالاترین پدران ما هسـتند که حقشان از حق پدر و مادر و هر کس دیگری بزرگتر است.تـا اینجـا دانستیم که اهل بیت علیهم‌السـلام با ما رابطه وجودی دارنـد و آنها پـدران و بزرگترین خویشان ما هسـتند که پس از خداوند تبارک و تعالی، هیچ کس با ما پیوندی عمیق‌تر و نزدیک‌تر از آنها ندارد. و پس از خداوند تبارک و تعالی نیز هیچ کس به انـدازه آنها نسبت به ما رئوف و مهربان نیست بلکه اساسا آنها از آن جهت که جانشـین خداوند روی زمین هسـتند، مظهر رحمت و رأفت الهی نسـبت به مـا و همه انسان‌هـا می‌باشـند. بنـا به فرمـایش پیـامبر صـلی الله علیه و آله مـا نیز به عنوان فرزنـدان آنها وظایفی برعهده داریم که حضـرت آن وظایف را در یک جمله کامل و رسا یعنی «رحمت به آنها در اوقات و شرایط مقتضی» بیان فرمودند. «اوقات» جمع «وقت» است یعنی زمان و موقع. همین جمع بودن می‌رسانـد که شـرایط و مواقعی که ما باید با نظر رحمت و قلب پر از مودت به انجام وظایفمان نسـبت به آنها اقـدام کنیم، متعـدد و متفاوت است. حال می‌گوییم اگر بخواهیم همه آن شـرایط و مواقع را جمع کنیم می‌توانیم آنها را در دو مورد جمع نماییم: [صـفحه ۶۹] ۱ - وظیفه ما در شرایط و مواقعی که با مصیبت عظیم آنها روبرو می‌شویم.۲ - وظیفه ما در شرایط و مواقعی که با مصیبت اعظم آنها روبرو می‌شویم.برای درک عمیق‌تر نسبت به این دو وظیفه، ابتدا بهتر است رابطه و نسبت بین مصیبت عظیم و مصیبت اعظم را بررسی کنیم.

رابطه یا نسبت‌های موجود بین مصیبت عظیم و اعظم

بین مصـیبت عظیم و اعظم روابط و تعامل وجود دارد که شـناخت آن، کمک بسـیار خوبی به ما در موضع‌گیری و انجام وظایف‌مان در قبـال هر یک از این دو مصـیبت می‌کنـد.۱ - هر دو مصـیبت بزرگ و تلـخ هسـتند، ولی مصـیبت ناکـامی رهبران الهی در حاکم کردن دین خدا در روی زمین و مصـیبت محرومیت مردم جهان از حاکمیت رهبران معصوم و متخصـص الهی بزرگتر است. زیرا تن دادن رهبران الهی و پیروان آنها به مصـیبت عظیم و تحمل انواع و اشـکال گوناگون مصیبت عظیم برای «جلوگیری» از وقوع مصیبت اعظم بوده است.در حالی که تحمیل مصیبت عظیم بر رهبران الهی و سایر فطرت‌گراها، از سوی طاغوت‌ها و ظالمین به خاطر «ایجاد» مصـیبت اعظم بوده است.فطرت‌گراهـا، مصـیبت عظیم را به جان خریده‌انـد تا «مانع» مصـیبت اعظم شونـد و با آن مبارزه کننـد. ولی طبیعت‌گراهـا مصـیبت عظیم را ایجـاد و تحمیل کرده‌انـد تا راه برای مصـیبت اعظم باز شود. مصـیبت اعظم یعنی دوری مردم از دین خـدا و آلوده شـدن به کفر و شـرک و نفاق «گسترش» یابـد. به عبارت دیگر مصـیبت اعظم نتیجه و مولود مصـیبت عظیم است. پس مصـیبت اعظم منفور خدا و فطرت‌گراها و محبوب شـیطان و طبیعت‌گراهاست.۲ - مصـیبت عظیم دارای دو جهت و دو چهره تلـخ و شیرین است. ولی مصیبت اعظم فقط یک چهره و آن هم چهره منفی دارد. [صفحه ۷۰]

اثر تلخ و گزنده مصیبت عظیم

اشاره

اثر تلخ مصیبت عظیم، اثری عاطفی و غم‌انگیز است که از شهادت مظلومانه و یا رسیدن بلا به خاندان عصمت و طهارت و اصحاب باوفایشان در انسان ایجاد می‌شود.به طور طبیعی هر انسانی با دیدن و یا شـنیدن صحنه‌های دلخراش و یا انسان مصیبت‌زده و یا کشته شـدن مظلومانه انسان دیگر، دچار انـدوه و تأثیر می شود. حال اگر شـخص مصـیبت‌زده نزدیک‌تر از هر کس دیگر به انسان باشـد و برای انسـان مقـدس‌ترین و محبوب‌ترین باشـد، میزان تـأثیر و غم بیشتر می‌شود. این حالت انـدوه و تأثیر به شـکل‌های مختلفی ظهور می کنـد.- گاهی صرفا یک تأثیر و انـدوه قلبی به انسان دست می‌دهد.- گاهی این اندوه در چهره انسان نیز نمایان می‌شود.- گاهی زبان نیز تحت‌تأثیر قرار می گیرد و انسان با زبان، انـدوه خود را اظهار می کند که این مراتب مختلفی از قبیل صـرف اظهار و اعتراض زبانی، بکارگیری کلماتی که شدت اندوه را می‌رساند؛ سـردادن گریه، ناله ضـجه، نوحه، حرکات بدنی مثل به سـینه و سر زدن و یا شدیدتر از آن دارد.علاوه بر عوامل عاطفی و معرفتی که در بحث از آثار اجتماعی مصـیبت عظیم گفته شد، میزان رقت قلب افراد و پاکی و صـفای دل آنها و نیز شدت و ضـعف این غم و اندوه، مؤثر است.اثر تلخ و گزنده مصـیبت عظیم در شدیدترین حالت خود، منجر به حالت «عزاداری» آن هم در شـکل‌های مختلف می گردد؛ که خود سرآغاز ظهور آثار فردی و اجتماعی مصیبت عظیم است. [صفحه ۷۱] یک چهره مصـیبت عظیم، مطلوب و سازنده و چهره دیگرش، گزنده و غم‌انگیز است. چهره شـیرین، مطلوب و سازنده مصیبت عظیم به دلیل آثار مثبت فردی و اجتماعی آن است که در ذیل به طور مختصر به بیان آن می‌پردازیم.

اثر فردی مصیبت عظیم

اشاره

«اثر فردی» مصـیبت عظیم، مربوط به شـخص مصیبت‌زده و مظلوم است. جهاد و شهادت؛ زندان و اسارت؛ تحمل شکنجه؛ گرسنگی و تشـنگی؛ تحقیر شدن و مورد تهمت قرار گرفتن و در راه خدا برای انسان مقام و شرافت است. به طور کلی تحمل هر نوع سختی و مصـیبت در راه خـدا سازنـده‌ی روح و عامل تکامل و نیز مایه سـعادت دنیا و آخرت انسان است. فداکاری به خاطر معشوق و معبود حقیقی، و نیز تحمـل سـختی‌ها برای او، مهمترین راه اثبـات و اظهـار عشق و ایمان حقیقی است.چون بحث درباره اثر فردی مصـیبت عظیم به دلیـل اهمیت موضوع و گسترد‌گی آن مجال بیشتر و ویژه‌ای می‌طلبـد و نیز با رویکرد این کتاب که تمرکز و تأکیـد بر جنبه سیاسی و اجتماعی حماسه حسینی می‌باشد، تناسب ندارد. بحث در این باره را به فرصت دیگری موکول می کنیم. [۷۵] .

آثار اجتماعی مصیبت عظیم

بیدار سازی و الهام بخشی مبارزه با مستکبران

بـدون شک «خون» و «مظلومیت» در چهره‌های مختلف، وقتی توأم با «حقانیت» باشد، روح‌های ضـعیف را قدرتمند و جان‌های خفته را بیـدار [صـفحه ۷۲] می‌سـازد و آنهـا را برای مبـارزه، بـا ظـالمین و مسـتکبران بـه شـدت تحریـک و تشویـق می کنـد و نیز روح آزادی‌خـواهی و آزادگی و همچنیـن روح انتقـام از جنایت‌کـاران را به وجـود می‌آورد. میزان این اثربخشـی قـدرت‌زایی و تحریک کننـدگی به عوامل ذیل بسـتگی دارد:- ارزش، محبوبیت و آثار وجودی شـخص مطلوم و خون ریخته شـده؛- میزان تقدس شـخص مظلوم و خون ریخته شـده؛- شـدت و عمق مظلومیت؛- نسبت و رابطه‌ای که مردم با آن شـخص مظلوم و خون ریخته شـده دارند؛-

میزان منفور بودن ظالمین و شناختی که از شخصیت منفی آنها و نیز اهداف و برنامه‌های پلیدشان در تحمیل مصیبت عظیم وجود دارد؛- میزان شناختی که از عوامل پنج‌گانه بالا در بین طرفداران و اولیای دم شخص مظلوم وجود دارد.قدرت و شدت تأثیرگذاری این عوامل گاهی به قدری زیاد است که منجر به یک انقلاب عظیم و سرنگونی حکومت‌های جائر می‌شود.با دقت در این عوامل به این نتیجه می‌رسیم که آنها به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱ - عوامل احساسی و عاطفی، ۲ - عوامل معرفتی و عقلانیتوضیح بیشتر درباره این دو دسته و میزان و تأثیر آنها را در مباحث بعدی مطرح خواهیم کرد.

محدود کردن قدرت طاغوت‌ها و باز کردن فضای آزاد و مناسب...

محدود کردن قدرت طاغوت‌ها و باز کردن فضای آزاد و مناسب - ولو به طور نسبی - برای فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی، عملی و معنوی فطرت‌گراها و نیز پرورش انسان‌های حقیقی و افراد صالح.این اثر، نتیجه اثر قبلی یعنی قیام و انقلاب علیه طاغوت‌ها و مستکبران می‌باشد. هر قدر عوامل «احساسی و عاطفی» و نیز عوامل «معرفتی [صفحه ۷۳] و عقلانی» قوی‌تر و عمیق‌تر عمل کنند، اثر دوم یعنی محدود شدن قدرت مستکبرین و یا حتی نابود شدن آنها - هر چند در زمان و مکان محدود - بیشتر خواهد بود.به عبارت دیگر، هر چه اثر اول - از آثار اجتماعی مصیبت عظیم - بهتر عمل کند و قوی‌تر باشد، اثر دوم بیشتر ظهور خواهد کرد.

رشد و کمال

وقتی همه افراد یا جوامع در اثر تأثیر عوامل «احساسی و عاطفی» و نیز «معرفتی و عقلانی» دست به انتقام‌جویی و مبارزه علیه طاغوت‌ها و ظالمین زدند، خود به خود در اثر مقاومت طاغوت‌ها و ظالمین و عکس‌العمل و آنها، به مصایبی از نوع مصیبت عظیم دچار می‌شوند و همین مصائب، موجب رشد و کمال آنها و حرکت در جهت هدف خلقت می‌گردد و به نوبه خود دور جدیدی از آثار فردی و اجتماعی را با قدرت بیشتری ایجاد می‌کند.

چهره تلخ مصیبت اعظم

چهره تلخ مصیبت اعظم در همه آثاری که از محرومیت جامعه بشری از رهبری و حاکمیت متخصصان معصوم علیهم‌السلام به وجود آمده، نمایان است. همه جنگ‌ها، ظلم‌ها، فسادها، تباهی‌ها و نکبت‌هایی که دامن جامعه بشری را در طول تاریخ گرفته است، ناشی از مصیبت اعظم بوده و هست.حال پس از آگاهی نسبت به روابط متقابل مصیبت عظیم و اعظم و آثار هر یک از آنها، بهتر می‌توانیم به وظیفه واجب الهی و انسانی خود در قبال هر یک از این دو مصیبت پی ببریم.کشف وظیفه در آن هنگام که با مصیبت عظیم آنها روبرو هستیم خیلی دشوار نیست، بسیار طبیعی و بدیهی است که هر انسانی - نه فقط [صفحه ۷۴] شیعیان - وقتی که نسبت به عزیزترین کسانش آن همه جنایت، جسارت و قساوت روا می‌دارند، ابتدایی‌ترین اثری که در وجودش ظاهر می‌شود، سوز دل، تأثر شدید، گریه و ماتم است.به همین دلیل گریه بر سیدالشهداء علیه‌السلام مخصوص شیعیان آن حضرت نیست و آن حضرت در بین مسیحیان، کلیمیان، پیروان سایر ادیان و مکاتب آسمانی و به طور کلی هر کسی که با حسین علیه‌السلام و مصائب او آشناست، عزاداران زیادی دارد. این امر شاید در نگاه اول شگفت‌انگیز باشد که برای هیچ کس در جهان به اندازه سیدالهشداء علیه‌السلام گریه و عزاداری صورت نگرفته است. در هیچ کجای جهان چنین نیست که پیروان مکاتب گوناگون برای رهبر یک مکتب خاص که غیر از مکتب خودشان است، این چنین عزاداری و گریه کنند. ولی اگر کمی در آنچه که تاکنون از جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام و به خصوص سیدالهشداء علیه‌السلام در نظام وجودی عالم و نیز رابطه وجودی آنها با همه انسان‌ها گفته شده دقت کنیم، به خوبی به علت چنین امر استثنایی و بی‌سابقه‌ای پی خواهیم برد.در وجود همه انسان‌ها پرتویی از نور امام حسین

علیه‌السلام وجود دارد به عبارت دیگر هر کسی با حسین علیه‌السلام و حماسه او آشنا می‌شود اعم از آنکه مسلمان باشد یا غیر مسلمان، بی‌اختیار محبت او و حزن بر مصیبت او بر وجودش غلبه می کند، مگر کسانی که تحت‌تأثیر محیط آلوده و تبلیغات سوء دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام قرار گرفته باشند. به دیگر سخن، آنها ناخودآگاه برای حقیقتی که در وجودشان از حسین بن علی علیهماالسلام دارند محزون می‌شوند. آنها همگی برای پدر حقیقی‌شان عزادار هستند.بنابراین گریه و عزاداری طبیعی‌ترین عکس‌العمل در قبال مصیبت عظیم است. اما اینکه چرا عزاداری یک وظیفه شده و به حفظ آن [صفحه ۷۵] سفارش زیادی شده است، سؤالی است که پاسخ آن به طور اجمال در بحث از روابط متقابل مصیبت عظیم و اعظم گفته شده است.از آن جهت که عزاداری در درجه اول به تقویت عوامل «احساسی و عاطفی» و در درجه بعدی به تقویت عوامل «معرفتی و عقلانی» منجر می‌شود و در نتیجه به ظهور آثار فردی و اجتماعی مصیبت عظیم، و نیز مبارزه با مصیبت اعظم کمک اساسی می کند، بسیار مورد توجه رهبران الهی بوده و هست و جایگاه ویژه و بلندی در دین دارد. به دلیل همین اهمیت به توضیح بیشتری درباره ماهیت عزاداری و کیفیت تأثیر گذاری آن بر عوامل عاطفی و معرفتی می‌پردازیم.

عزاداری چیست؟

اشاره

عزاداری از مقوله یاد و ذکر است. یاد کسی که به مصیبتی دچار شده است و یاد کسی که به علل طبیعی یا غیر طبیعی از قبیل قتل، حادثه و امثال اینها از دنیا رفته است.شکی نیست که انسان موجودی است که طبیعتا فرمواش‌کار است و نسبت به چیزهایی که توجه به آنها برایش مفید است، دچار غفلت می‌شود. در این مواقع یادآوری و تذکر آن چیز انسان را از ابتلا به حوادثی که برایش مضر و هلاک‌کننده است، نجات می‌دهد و از آثار خوب توجه به آن چیز مفید، بهره‌مند می‌سازد.یک اصل کلی و یکی از قوانین مهم خلقت این است که هر چیزی که برای سعادت دنیا و آخرت انسان مفید، لازم و ضروری باشد، غفلت از آن انسان را دچار خسران دنیایی و یا آخرتی می‌کند و به همین دلیل لازم است به هر وسیله‌ی ممکن او را متوجه آن چیز مهم کرد و غفلت او را برطرف ساخت. [صفحه ۷۶]

دلایل قرآنی لزوم عزاداری

یاد ایام الله و معنای آن

قرآن کریم موارد متعدد از اموری که توجه به آن برای انسان در مسیر تعالی ضروری و سازنده است، ذکر فرموده است. این امور عبارت است از: خداوند و اسما و صفات او، نعمت‌های الهی، هدف خلقت، آخرت و ابدیت، مرگ، برزخ، قیامت و محاسبه اعمال، بهشت و جهنم، واجبات و محرمات، رهبران الهی و وظایفی که در قبال آنها داریم، شیطان و اعوان و انصار او و خدعه‌ها و فریب‌هایش و امثال این امور. قرآن کریم تصریح کرده است که انسان ممکن است نسبت به این امور دچار غفلت و فراموشی شود و نسبت به ضرورت یادآوری و تذکر به عنوان یک اصل کلی و یک سنت لا یتغیر الهی، تصریح فرموده است.گاهی این یادآوری را خداوند با ایجاد حوادث مختلف در زندگی انسان انجام می‌دهد. و گاهی از پیامبران الهی خواسته که انسان‌ها را به یاد آن امور مهم و ضروری بیندازند و گاهی از خود انسان‌ها خواسته است که به یاد آن امور مهم بوده و مواظب باشند نسبت به آن امور دچار فراموشی و غفلت نشوند و بلکه بالاتر یکدیگر را به صورت‌های مختلف به یاد آن امور مهم و ضروری بیندازند. به عنوان مثال یکی از چیزهایی که خداوند به انبیاء دستور داده است که مردم را به یاد آن بیندازند «ایام الله» است یعنی روزهای خدا.(و لقد أرسلنا

موسی بآیاتنا أن أخرج قومک من الظلمات الی النور و ذکرهم بأیام الله ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور [۷۶] - به راستی که ما موسی را با آیات (معجزه‌های) خویش فرستادیم که (ای موسی) قوم خود را از تاریکی‌ها [صفحه ۷۷] به سوی نور خارج کن و روزهای خدا را به یاد آنها بیاور که در این کار برای هر صبور و شکرگزاری نشان‌ها (و عبرت) است.)بدیهی است که یادآوری ایام الهی خود از مصادیق و روش‌های خارج کردن مردم از ظلمت به سوی نور است.مرحوم علامه طباطبائی درباره «ایام الله» چنین می‌فرمایند:«شکی نیست که مراد از «ایام»، ایام مخصوصی است، و نسبت دادن ایام مخصوص به یاد خدا با اینکه همه ایام و همه موجودات از خدا است، حتما به خاطر حوادثی است که در آن ایام مخصوص به وجود آمده و امر خدای تعالی را ظاهر ساخته است، که در دیگر ایام چنین ظهوری رخ نداده است، پس به طور مسلم مقصود از ایام خدا، آن زمان‌هایی است که امر خدا و آیات وحدانیت و سلطنت او ظاهر شده، و یا ظاهر می‌شود، مانند روز مرگ، که در آن روز سلطنت آخرتی خدا هویدا می‌گردد، و اسباب دنیوی از سببیت و تأثیر می‌افتد، و نیز مانند روز قیامت که هیچ کس برای دیگری مالک چیزی نیست و برای کسی کاری نمی‌تواند بکند، و همه امور، تنها به دست خدا است، و نیز مانند ایامی که قوم نوح و عاد و ثمود در آن ایام به هلاکت رسیده‌اند، چون این گونه ایام؛ ایامی هستند که قهر و غلبه الهی در آن ظاهر گشته، و عزت خدایی، خودنمایی کرده است.ممکن هم هست ایام ظهور رحمت و نعمت الهی، جزء این ایام بوده باشد، البته آن ایامی که نعمتهای الهی آن چنان ظهوری یافته که در دیگر ایام به آن روشنی نبوده است، مانند روزی که حضرت نوح و یارانش از کشتی بیرون آمدند و مشمول سلام و برکات خدا شدند، و روزی که ابراهیم علیه‌السلام از آتش نجات یافت، و امثال اینها؛ زیرا این گونه ایام، مانند ایام مذکور دیگر، در حقیقت نسبتی به غیر خدا نداشته، بلکه ایام خدا و منسوب به اویند، همچنانکه ایام امتها و اقوام را به آنها نسبت داده، که از آن جمله است ایام عرب، مانند «روزی ذی قار» و «روز فجار» و «روز بغاث» و امثال اینها [۷۷] «سپس حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند که حضرت درباره ایام الله فرمودند: «ایام الله نعمت‌ها و بلاهای خدا است.» [۷۸] .ایام میلاد و یا شهادت معصومین علیهم‌السلام قطعا از «ایام الله» است که یادآوری آنها برای سازندگی و خروج انسان از تاریکی به سوی نور لازم و [صفحه ۷۸] سازنده است. عزاداری برای معصومین علیهم‌السلام نیز از آن جهت که انسان را به یاد آنها و دستورات و خواسته‌هایشان از ما و نیز وظایف ما در قبال آنها و مصایبی که به آنها رسیده، می‌اندازد، از مصادیق «یاد ایام الله» است.

تعظیم شعائر الهی

نکته دیگر درباره بزرگداشت ایام میلاد و شهادت معصومین علیهم‌السلام این است که این بزرگداشت‌ها از مصایق تعظیم و بزرگداشت و شعائر الهی است که قرآن کریم ما را امر به آن فرمود و آن را از نتایج تقوای قلب دانسته است.(و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب [۷۹] - کسی که نشانه‌های خدا را بزرگ شمارد، این بزرگداشت نشانه تقوای دل‌هاست.)«شعائر الهی» یعنی هر علامت و هر چیزی که انسان را به یاد خدا می‌اندازد و به سوی او دعوت می‌کند که اهل بیت علیهم‌السلام از بزرگترین نشانه‌های خداوند هستند و تعظیم آنها، در حقیقت تعظیم خدا است. علامه طباطبایی می‌فرماید:دوستی دوستان خدا و پیروی از آنان، مانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت او و علما و بزرگان دین و قرآن و اخبار، خلاصه آنچه انسان را به یاد خدا می‌اندازد، در حقیقت دوستی و اخلاص نسبت به خدا است و ابدا شرک نیست. بنابراین تقرب به آنها، تقرب به خدا و تعظیم آنها به تقوا است... زیرا شعائر خدا همان علائمی است که به سوی خدا دعوت می‌کند و در این آیه هیچ گونه قید و شرطی نیست. بلکه مطلق چیزهایی که از آیات و علائم خدا هستند و انسان را به یاد او می‌اندازد، مشمول آن می‌باشد و احترام و تعظیم آنها دلیل بر تقوا است [۸۰] ، بنابراین تمام آیاتی که در قرآن مجید مردم را به تقوا دعوت می‌کند، اینا را نیز شامل می‌شود.ولی البته هیچ عاقلی منکر نیست که اعتقاد به استقلال آنها در مقابل خدا و مالک نفع و ضرر و مرگ و زندگی بودن آنها، موجب می‌شود که از شعائر

و آیات الهی بودن، خارج شوند. البته چنین اعتقادی تجاوز به حریم مقدس الوهیت و شرک به خدا است. [۸۱] . [صفحه ۷۹] بنابراین عزاداری برای اهل بیت علیهم‌السلام و اولیای الهی از آن جهت که انسان را به یاد بزرگترین نشانه‌های خداوند [۸۲] می‌اندازد، از مهمترین مصادیق بزرگداشت و تعظیم نشانه‌های خدا و از بزرگترین دلایل تقوای دل است.مجالس عزاداری موجب زنده ماندن یاد اهل بیت علیهم‌السلام و مکتب آنان در دل‌ها است.

وجوب مودت اهل بیت

تا اینجا دو دلیل قرآنی بر اهمیت و لزوم عزاداری را ذکر کردیم که عبارت بودند از لزوم یاد ایام الله و لزوم تعظیم شعائر الهی، دلیل سومی که بر لزوم عزاداری دلالت می‌کند لزوم مودت نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام‌است. قرآن کریم مودت نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام را به عنوان مزد رسالت حضرت از سوی امت بر همه مسلمین واجب ساخته است:(قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودهٔ فی القربی [۸۳] - بگو من از شما اجر رسالت جز این نخواهم که مودت و محبت مرا در حق خویشاوندان منظور دارید.)بدهی است که عزاداری و اعلام محبت نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام و اعلام انزجار از قاتلین و دشمنان آنان از کمترین مراتب مودت [۸۴] نسبت به آنان است. اما نباید چنین تصور شود که مودت مسلمین نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام و از جمله عزاداری برای آنها چیزی است که آنها به آن احتیاج داشته باشند بلکه این مودت و عزاداری که از کمترین مراتب مودت است، چیزی است که جامعه اسلامی به آن نیاز دارد. خداوند. [صفحه ۸۰] تبارک و تعالی که در قرآن کریم مودت اهل بیت علیهم‌السلام را بر همه مسلمین واجب کرده است، آن را به عنوان یک نیاز حیاتی برای جامعه اسلامی معرفی فرموده است: «قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم [۸۵] بگو آنچه که به عنوان اجر از مشا خواستم (مودت خاندانم) پس به نفع خودتان است.)مودت اهل بیت علیهم‌السلام کلید و عامل سعادت دنیا و آخرت جامعه اسلامی بلکه جامعه جهانی است و مودت آنها یعنی دوستی و پذیرش حاکمیت و سرپرستی متخصصان معصوم که مظاهر و جانشینان خداوند هستند و نیز تلاش برای برقراری مکتب و حاکمیت آنها بر همه مردم جهان. افسوس که اکثر مسلمین در گذشته و حال این آیه شریفه و این دستور خداوند را نادیده گرفتند و اقلیت شیعه نیز بیشتر مودت را در پایین‌ترین مرتبه‌اش یعنی محبت معنا کردند و در یاری عملی اهل بیت علیهم‌السلام کوتاهی کردند و آنها را در برابر دشمنان تنها گذاشته تا یک یک آنها در تنهایی، غربت و مظلومیت به شهادت رسیدند و آخرین آنها بیش از هزار و صد و شصت سال است که به فرمایش أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، تنها و آواره و طرد شده است و جامعه اسلامی بلکه جهان بشریت در دوری آنها دچار انواع ظلم، نکبت، مفاسد و غم‌ها شده است.بدیهی است که عزاداری برای اهل بیت علیهم‌السلام از کمترین وظایفی است که نسبت به دستور صریح قرآن درباره مودت آنها انجام می‌شود.آنچه در اینجا لازم است که بیان شود این است که این سه دلیل قرآنی صرفا بر لزوم عزاداری دلالت نمی‌کنند بلکه بر لزوم هر نوع بزرگداشتی که به اهل بیت علیهم‌السلام مربوط شود، از قبیل جشن میلاد یا امامت و ولایت آنها نیز دلالت می‌کند. [صفحه ۸۱]

معصومین و روشهای مختلف تشویق به عزاداری

اشاره

به همین دلیل است که معصومین علیهم‌السلام به گریه بر خود و اقامه مجالس عزا برای سایر معصومین امر کرده‌اند و خود نیز عملا با گریه و اقامه مجالس عزا برای یکدیگر اهمیت این امر را نشان می‌دادند و آن را در جامعه اسلامی تثبیت می‌کردند.روش‌هایی که معصومین علیهم‌السلام در این کار مهم بکار گرفته‌اند، مختلف بوده است. ما در اینجا به برخی از این روش‌ها اشاره می‌کنیم.

عزاداری قبل از شهادت

گـاهی قبـل از آنکه معصـومی از دنیـا رود و به شـهادت برسـد، بـا ذکر زمـان، مکـان و کیفیت شـهادت خویش و یـا معصوم دیگر، می گریسـتند و دیگران را نیز به گریه می‌انداختند تا شیعیان را نسبت به اهمیت آن حادثه و وظایفشان در قبال آن آگاه سازند.پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مناسبت‌های مختلف از قبیل تولد امام حسین علیه‌السلام و غیره مصائب حضرت را به یاد می‌آورد و برای دیگران نیز نقل می کرد. خود می گریست و دیگران را نیز می گریاند.امیرالمؤمنین و حضرت زهراء علیهماالسلام نیز چنین می کردند. پیامبر صـلی الله علیه و آله خطاب به دختر گرامیشان چنین فرمودنـد:«یا فاطمـهٔ! کل عین باکیـهٔ یوم القیامـهٔ الا عین بکت علی مصاب الحسن فانها ضاحکـهٔ مستبشـرهٔ بنعیم الجنهٔ [۸۶] - فـاطمه جـان! روز قیامت هر چشـمی گریان است؛ مگر چشـمی که در مصیبت و عزای حسین گریسته باشد؛ که آن چشم در قیامت خندان است و به نعمتهای بهشتی مژده داده می‌شود.» [صفحه ۸۲]

عزاداری پس از شهادت

گاهی با اقامه مجالس عزا عملا به شـعیان درس عزاداری می‌دادند.امام رضا علیه‌السلام می‌فرمایند.:«کان ابی اذا دخل شهر المحرم لا یری ضاحکـا و کـانت الکئابـهٔ تغلب علیه حتی یمضـی منه عشـرهٔ ایـام، فـاذا کان الیوم العاشـر کان ذلک الیوم یوم مصـیبته و حزنه و بکائهٔ... [۸۷] - هر گاه ماه محرم فرامی‌رسید، پدرم (موسی بن جعفر علیهماالسلام) دیگر خندان دیده نمی‌شد و غم و افسرد گی بر او غلبه می‌یـافت تا آنکه ده روز از محرم می گـذشت، روز دهم محرم که می‌شـد، آن روز، روز مصـیبت و انـدوه و گریه پـدرم بود.»و امام صادق علیه‌السـلام می‌فرماینـد:«بکی علی بن الحسـین علیهماالسـلام عشـرین سـنهٔ و ما وضع بین یـدیه طعام الا بکی [۸۸] - امام زین‌العابدین علیه‌السلام بیست سال (به یاد عاشورا) گریست و هرگز طعامی پیش روی او نمی گذاشتند، مگر اینکه گریه می کرد.»

اختصاص هزینه برای عزاداری

اشاره

گـاهی بـا اختصاص بودجه برای عزاداری هم اهمیت آن را می‌فهماندنـد و هم به شـیعیان برای اختصاص بودجه جهت عزاداری‌ها و هزینه کردن در این راه بسـیار مهم، الگو می‌دادند.امام صادق علیه‌السـلام می‌فرمایند:«قال لی ابی: یا جعفر! اوقف لی من مالی کذا و کذا النوادب تندبنی عشـر سـنین بمنی ایام منی [۸۹] - پـدرم امام باقر علیه‌السـلام‌به من فرمودنـد: ای جعفر! از مال خودم فلان مقدار وقف نوحه‌خوانان کن که به مدت ده سال در «منا» در ایام حج، بر من نوحه‌خوانی و سو گواری کنند. [صفحه ۸۳]

تشویق به عزاداری با ذکر ثواب آن

اشاره

گاهی سیاست تشویق را پیش می گرفتند و برای ترغیب مردم ثواب‌های فراوانی را از طرف خداوند، تضمین می کردند.

گریستن، گریاندن، حزن و اندوه

امـام رضـا علیه‌السـلام می‌فرماینـد.«من کان یوم عاشورا یوم مصـیبته و حزنه و بکائه جعل الله عزوجل یوم القیامـهٔ یوم فرحه و سـروره

[۹۰] – هر کس که عاشورا، روز مصیبت و اندوه و گریه‌اش باشد، خداوند روز قیامت را برای او روز شادی و سرور قرار می‌دهد.»حضرت سجاد علیه‌السلام‌می‌فرمایند:«ایما مؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین بن علی دمعهٔ حتی تسیل علی خده و بوأه الله بها فی الجنهٔ غرفا [۹۱] – هر مؤمنی که چشمانش برای کشته شدن حسین بن علی علیهماالسلام اشکبار شود و اشک بر صورتش جاری گردد، خداوند او را در غرفه‌های بهشتی جای می‌دهد».امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند.:من ذکرنا عنده ففاضت عیناه حرم الله وجهه علی النار [۹۲] نزد هر کس که از ما (و مظلومیت ما) یاد شود و چشمانش پر از اشک گردد، خداوند چهره‌اش را بر آتش دوزخ حرام می‌کند.»امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند.:«من دمعت عینه فینا دمعهٔ لدم سفک لنا او حق لنا نقصناه او عرض انتهک لنا او لأحد من شعیتنا بوأه الله تعالی بها فی الجنهٔ حقبا [۹۳] – هر کس که چشمش در راه ما گریان شود، به خاطر خونی که از ما ریخته شده است، یا حقی که از ما [صفحه ۸۴] گرفته‌اند، یا آبرویی که از ما یا یکی از شیعیان ما برده و هتک حرمت کرده‌اند، خدای تعالی به همین سبب، او را در بهشت جاودان، برای ابد جای می‌دهد».و نیز فرمودند:«لکل شیئی ثواب الا الدمعهٔ فینا» [۹۴] هر چیزی پاداش و مزدی دارد، مگر اشکی که برای ما ریخته شود (که چیزی با آن برابری نمی‌کند و مزد بی‌اندازه دارد)».و نیز فرمودند:«ما من عین بکت لنا الا ـ نعمت بالنظر الی الکوثر و سقیت منه [۹۵] – هیچ چشمی نیست که برای ما بگرید، مگر اینکه برخوردار از نعمت نگاه به «کوثر» می‌شود و از آن سیراب می‌شود».و نیز فرمودند:«کل الجزع و البکاء مکروه سوی الجزع و البکاء علی الحسین علیه‌السلام [۹۶] – هر نالیدن و گریه‌ای مکروه است، مگر ناله و گریه بر حسین علیه‌السلام».و نیز فرمودند:«نفس المهموم لظلمنا تسبیح [۹۷] نفس کسی که به خاطر مظلومیت ما غمگین شود، تسبیح است».امام رضا علیه‌السلام می‌فرمایند:«فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون فان البکاء علیه یحط الذنوب العظام [۹۸] – گریه کنندگان باید بر کسی همچون حسین علیه‌السلام گریه کنند، چرا که گریستن برای او، گناهان بزرگ را فرومی‌ریزد».و نیز فرمودند:«یابن شبیب! ان بکیت علی الحسین علیه‌السلام حتی تصیر دموعک علی خدیک [صفحه ۸۵] غفر الله لک کل ذنب اذنبته صغیرا کان او کبیرا قلیلا کان او کثیرا [۹۹] – ای پسر شبیب! اگر بر حسین علیه‌السلام آن قدر گریه کنی که اشکهایت بر چهره‌ات جاری شود، خداوند همه گناهانت را که مرتکب شده‌ای می‌آمرزد؛ کوچک باشد یا بزرگ، کم باشد یا زیاد».

سرودن شعر در رثاء و مظلومیت و یا فضایل اهل بیت

امام صادق علیه‌السلام‌می‌فرمایند:«ما من احد قال فی الحسین شعرا فبکی و ابکی به الا اوجب الله له الجنهٔ و غفر له [۱۰۰] – هیچ کس نیست که درباره حسین علیه‌السلام شعری بسراید و بگرید و با آن بگریاند مگر آنکه خداوند، بهشت را بر او واجب می‌کند و او را می‌آمرزد».و همچنین می‌فرمایند:«من قال فینا بیت شعر بنی الله له بیتا فی الجنهٔ [۱۰۱] – هر کس در راه ما و برای ما یک بیت شعر بسراید، خداوند برای او خانه‌ای در بهشت، بنا می‌کند».و همچنین می‌فرمایند:«یا دعبل! احب ان تنشدنی شعرا فان هذه الأیام ایام حزن کانت علینا اهل البیت علیهم‌السلام [۱۰۲] – ای دعبل! دوست دارم که برایم شعری بسرایی و بخوانی، چرا که این روزها (ایام عاشورا) روز اندوه و غمی است که بر ما خاندان رفته است.»

دستور به برپایی مجالس بزرگداشت اهل بیت

امام رضا علیه‌السلام فرمودند:«من جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب [۱۰۳] – هر کس در مجلسی بنشیند که در آن، امر (و خط و مرام) ما احیاء می‌شود، دلش در روزی که دلها می‌میرند، نمی‌میرد». [صفحه ۸۶] و ابوهارون مکفوف می‌گوید:«دخلت علی ابی‌عبدالله علیه‌السلام فقال لی: انشدنی، فأنشدته فقال: لاـ کما تنشدون و کما ترثیه عند قبره... [۱۰۴] –

خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسیدم. امام به من فرمودند: برایم شعر بخوان پس برایش اشعاری خواندم. فرمودند: اینطور نه، همان‌طور که (برای خودتان) شعرخوانی می‌کنید و همان‌گونه که نزد قبر حضرت سیدالهشداء مرثیه می‌خوانی».همان طور که ملاحظه می‌فرمایید امام صادق علیه‌السلام دوست داشت که برای او به همان شیوه نوحه‌خوانی سنتی، شعر بخوانند و این چیزی است و که با ذائقه و روح مردم مناسب‌تر است.امام باقر علیه‌السلام نسبت به کسانی که در روز عاشورا نمی‌توانند به زیارت آن حضرت بروند، این گونه دستور عزاداری دادند و فرمودند:«ثم لیندب الحسین و یبکیه و یأمر من فی داره بالبکاء علیه و یقیم فی داره مصیبته باظهار الجزع علیه و یتلاقون بالبکاء بعضهم بعضا فی البیوت و لیعز بعضهم بعضا بمصاب الحسین علیه‌السلام [۱۰۵] - بر حسین علیه‌السلام ندبه و عزاداری و گریه کند و به اهل خانه خود دستور دهد که بر او بگریند و در خانه‌اش با اظهار گریه و ناله بر حسین علیه‌السلام مراسم عزاداری برپا کند و یکدیگر را با گریه و تعزیت و تسلیت‌گویی در سوگ حسین علیه‌السلام در خانه‌هایشان ملاقات کنند».امام صادق علیه‌السلام فرمودند:«تزاوروا و تلاقوا و تذاکروا و احیوا امرنا [۱۰۶] به زیارت و دیدار یکدیگر بروید، با هم به سخن و مذاکره بنشینید و امر ما را (کنایه از حکومت و رهبری) زنده کنید». [صفحه ۸۷] امام صادق علیه‌السلام از فضیل پرسیدند:«تجلسون و تحدثون؟ قلت: نعم، قال: ان تلک المجالس احبها فأحیوا امرنا، فرحم الله من احیی امرنا [۱۰۷] - آیا (دور هم) می‌نشینید و حدیث و سخن می‌گویید؟ گفتم: آری. فرمودند: اینگونه مجالس را دوست دارم، پس امر (امامت) ما را زنده بدارید. خدای رحت کند کسی را که امر و راه ما را احیا کند».گفتیم که عزاداری و بزرگداشت اولیای دین از مهمترین و بزرگترین مصادیق تعظیم شعائر الهی (بزرگداشت نشانه‌های خدا) است که بنابر فرمایش قرآن کریم خود از نشانه‌های تقوای دل است.(و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب [۱۰۸] هر کس نشانه‌های خدا را تعظیم کند، اینکار از تقوای دل‌هاست)مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه شریفه در بیان اینکه چرا بزرگداشت نشانه‌های خدا دلیل تقوای دل‌ها است، چنین می‌فرمایند:«اضافه تقوا به قلوب اشاره است به اینکه حقیقت تقوا، و احتراز و اجتناب از غضب خدای تعالی، و پرهیز از محارم او، امری است معنوی، که قائم است به دل‌ها، و منظور از قلب، و دل، نفوس است. پس تقوا قائم به اعمال که عبارت است از حرکات و سکنات بدنی نیست، چون حرکات و سکنات در اطاعت و معصیت مشترک است، مثلا دست زدن، و لمس کردن بدن جنس مخالف، در نکاح و زنا؛ و همچنین بی‌جان کردن در جنایت و قصاص؛ و نیز نماز برای خدا و برای ریا؛ و امثال اینها از نظر اسکلت ظاهری یکی است، پس اگر یکی حلال و دیگری حرام، یکی زشت و دیگری معروف است به خاطر همان امر معنوی دورنی و تقوای قلبی است، نه خود عمل و نه عناوینی که از افعال انتزاع می‌شود؛ مانند احسان و اطاعت و نحو آن» [۱۰۹] .

بیان ثواب و فضلیت زیارت قبور اهل بیت و سایر اولیای الهی

امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند:«لو یعلم الناس ما فی زیارة قبر الحسین من الفضل لماتوا شوقا [۱۱۰] - اگر مردم [صفحه ۸۸] می‌دانستند که چه فضیلتی در زیارت قبر حسین است، از شوق زیارت می‌مردند».امام صادق علیه‌السلام:«ان ایام زائری الحسین بن علی لا تعد من آجالهم [۱۱۱] - همانا زمانی که زائران صرف زیارت حسین بن علی علیهماالسلام می‌کنند از مدت عمرشان محسوب نمی‌شود.»از امام صادق علیه‌السلام درباره کسی که زیارت امام حسین علیه‌السلام را ترک کند با آنکه توانایی زیارت را داشته باشد، سؤال شد، فرمودند:«انه قد عق رسول الله صلی الله علیه و آله و عقنا و استخف بأمر هو له [۱۱۲] همانا چنین شخصی نافرمانی رسول خدا و و ما اهل بیت را کرده است و دستوری را کوچک شمرده که توانایی انجامش را داشته است.»امام صادق علیه‌السلام فرمودند:«ان فاطمة بنت محمد تحضر زوار قبر ابنها الحسین فتستغفر لهم [۱۱۳] - همانا فاطمه دختر پیامبر بر زیارت‌کنندگان قبر پسرش حسین عنایت دارد و برای آنها طلب آمرزش می‌کند.»و نیز فرمودند:«من اتی الحسین عارفا بحقه کتبه الله عزوجل و فی اعلی علیین [۱۱۴] - هر کس که به زیارت حسین رود در حالی که به حقش شناخت دارد، خداوند نام او را در اعلی

علیین ثبت می کند».امام رضا علیه‌السلام می‌فرمایند:«من زار قبر ابی‌عبدالله بشط الفرات کمن زار الله فوق عرشه [۱۱۵] – هر کس قبر امام حسین علیه‌السلام را در کنار شط فرات زیارت کند، مانند کسی است که خدا را فوق عرش او زیارت کرده است». [صفحه ۸۹] امام صادق علیه‌السلام فرمودند:«زوروا قبر الحسین و لا تجفوه فانه سید شباب اهل الجنهٔ عن الخلق و سید شباب الشهداء [۱۱۶] – زیارت کنید قبر حسین را و به او جفا نکنید. به درستی که او آقای جوانان اهل بهشت و جوانان شهید است».و نیز فرمودند:«السجود علی تربهٔ الحسین یخرق الحجب السبع [۱۱۷] سجده بر تربت حسین علیه‌السلام حجاب‌های هفت‌گانه را پاره می کند».و نیز فرمودند:«من بات عند قبر الحسین لیلهٔ عاشورا لقی الله یوم القیامهٔ ملحطا بدمه کأنما قتل معه فی عرصهٔ کربلاء [۱۱۸] – هر کس که شب عاشورا در کنار مرقد حسین سحر کند، روز قیامت خداوند را در حالی ملاقات کند که آغشته به خونش باشد، مانند کسی که در میدان کربلا و در کنار حسین کشته شده باشد.»ه – دعا در حق شیعیانی که به بزرگداشت اهل بیت علیهم‌السلام و زیارت قبور آنها اهمیت می‌دادند:امام صادق علیه‌السلام فرموند:«الحمد لله الذی جعل فی الناس من یفد الینا و یمدحنا و یرثی لنا [۱۱۹] – خدا را سپاس که در میان مردم، کسانی را قرار داد که به سوی ما می‌آیند و بر ما وارد می‌شوند و ما را مدح و مرثیه می گویند».امام صادق علیه‌السلام، به «مسمع» که از سوگواران و گریه‌کنندگان بر عزای حسینی بود، فرمودند:«رحم الله دمعتک، أما انک من الذین یعدون من اهل الجزع لنا و الذین یفرحون [صفحه ۹۰] لفرحنا و یحزنون لحزننا، أما انک ستری عند موتک حضور آبائی لک... [۱۲۰] – خدای، اشک تو را مورد رحمت قرار دهد. آگاه باش، تو از آنانی که از دلسوختگان ما به شمار می‌آیند، و از آنانی که با شادی ما شاد می‌شوند و با اندوه ما غمگین می گردند. آگاه باش! تو هنگام مرگ، شاهد حضور پدارنم بر بالین خویش خواهی بود...».امام صادق علیه‌السلام در مناجات خود بعد از نماز چنین می‌فرمایند:ای کسی که ما را به کرامت خود ویژه گردانیدی و به ما وعده شفاعت داده‌ای... من و برادارن من و زائران قبر پدرم حسین بن علی علیهماالسلام را بیامرز... بار خدایا! دشمنان ما از رفتن اینان به زیارت خرده گرفتند. اما این خرده‌گیری‌ها، علی‌رغم میل دشمنان، آنان را از برخاستن و آمدن به سوی ما بازنداشت. پس، این چهره‌های آفتاب سوخته را و این گونه‌هایی را که بر قبر پدرم ابی‌عبدالله به خاک مالیده می‌شود و این چشمهایی را که از سر دلسوزی برای ما اشکهایشان سرازیر می گردد و این دلهایی را که در غم مصیبت ما بی‌تاب و سوزان است و این ناله و شیون‌هایی را که برای ما می‌شود، مشمول رحمت خویش بفرما. بار خدایا! من این جانها و این پیکرها را به تو می‌سپارم تا در آن روز تشنگی از حوض (کوثر) سیرابشان کنی. [۱۲۱] .از مجموع آنچه درباره عزاداری گفته شد، نتایجی به دست می‌آید که آنها را به اختصار شرح خواهیم داد. [صفحه ۹۱] ۱ – هیچ، عاملی به اندازه مجالس عزاداری و بزرگداشت معصومین علیهم‌السلام، عوامل «عاطفی» و «معرفتی» را که معلول مصیبت عظیم هستند، تقویت نمی کند و گسترش نمی‌دهد.عزاداری بهترین، مهمترین و قوی‌ترین وسیله برای زنده نگه‌داشتن دین حق و برقراری پیوند مردم با رهبران الهی است. به طوری که هیچ جایگزینی که بتواند جای آن را از نظر قدرت و گستردگی شعاع تأثیر بگیرد، وجود ندارد. به همین دلیل رهبران الهی حتی قبل از شهادت خود با ذکر حوادثی که در آینده اتفاق می‌افتد و خبر دادن از مصایبی که بعدها بر آنان وارد می‌شود، اقدام به عزاداری می کردند، تا با وقوع حوادث، مردم در عزاداری کوتاهی نکنند و در نتیجه آثار «عاطفی» و «معرفتی» ایجاد و گسترش یابد.ذکر مصائب امام حسین علیه‌السلام به وسیله معصومین قبل از ایشان، اختصاص هزینه برای عزاداری و گریه بعد از شهادتشان و نیز سفارش امام رضا علیه‌السلام به گریه بر او هنگام خروج از مدینه و حرکت به سوی ایران، همه به همین قصد انجام شده است.۲ – عزاداری معصومین علیهم‌السلام برای شهادت و مظلومیت پدران طاهرینشان علیه‌السلام آموزش و اقدامی عملی برای زنده نگه داشتن عزاداری و در نتیجه آثار مهم آن است.۳ – هزینه کردن برای اقامه مجالس عزا و بزرگداشت معصومین علیهم‌السلام از بهترین و ماندنی‌ترین کارها است.۴ – رمز عظمت عزاداری و قدرت شگرفش که آن را به یک وسیله بی‌نظیر برای احیای دین تبدیل کرده است، وجود عنصر «عاطفه و احساس» در آن است. وجود کلماتی از قبیل، گریه، مصیبت، حزن، مظلومیت، غم، [صفحه ۹۲] عزا، در کلما معصومین

علیهم‌السلام همه حکایت از جایگاه بلند و قدرتمند عوامل عاطفی و احساسی در سازندگی انسان دارد.اینکه امام صادق علیه‌السلام به «ابوهارون» می‌فرماید به همان شکل سنتی شعر بخوانید، نشان می‌دهد که صوت حزین، نوا و آهنگ تأثیری دارد که صرف خواندن شعر به طور معمولی ندارد. یعنی محتوا فقط کافی نیست؛ بلکه قالب و ظرف نیز مهم است. به عبارت دیگر قالب و ظرف باید بتواند بار احساسی و عاطفی ایجاد کند تا قلب انسان تأثیر پذیرد.۵ - ابزار شعر آن هم با نوا و آهنگ مخصوص، عنصر انحصاری در عزاداری نیست. بلکه هر وسلیه مشروع و معقولی که محتوا را بهتر به دل‌ها برساند و مظلومیت و جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام را بهتر نشان دهد، می‌تواند در عزاداری شرکت کند. عنصر هنر در تمامی صورت‌های مشروع و معقول آن از قبیل نقاشی، موسیقی، نمایش و... نقش اساسی در بقای یک مکتب دارد.۶ - از آنجا که عزاداری به علت آثار بزرگش یک وسیله کلیدی و اصلی و غیرقابل جایگزین در احیای دین و پیشرفت آن می‌باشد، و ارزش آن فوق تصور و محاسبه است، ثواب‌های بسیار زیادی برای آن ذکر شده است. ذکر این همه ثواب و پاداش برای چنین وسیله بی‌نظیری که «حیات مکتب» وابسته به آن است، عجیب و دور از انتظار نیست بلکه بسیار معقول و منطقی است.توضیح اینکه اعمال یک انسان گاهی از آن جهت که تأثیری مثبت در روح و نظام وجودی خودش دارد، دارای ارزش و ثواب است. بدیهی است میزان ثواب اعمال بستگی به میزان تأثیری دارد که بر روی شخص می‌گذارد و نیز میزان تغییری است که در شخص ایجاد می‌کند و گاهی از [صفحه ۹۳] جهت نوع تأثیری که در مجموع نظام انسانی و اجتماع دارد، دارای اجر و ثواب می‌باشد.عزاداری، هم از جهت نوع سازندگی فردی دارای ثواب است و هم از جهت تأثیری که در نظام اجتماعی دارد، ارزش مستقل و ویژه‌ای دارد. به همین دلیل حتی اگر یک غیر شیعه و یا یک غیر مسلمان نیز در عزاداری سیدالشهدا علیه‌السلام شرکت کند و یا برای مظلومیت آقا اشکی بریزد، از آن جهت که این اشک و آن شرکت در مجلس، به رونق «عامل حیات دین حق» کمک نموده است. دارای ثواب و ارزش مستقلی است و پاداش آن به صورت رفع حوائج دنیایی و در بسیاری از موارد به صورت هدایت، توبه و ایمان؛ به گریه کننده بازمی‌گردد. زیرا چنین گریه و کششی در واقع حاکی از نوعی سنخیت در عین عدم شناخت علمی (و نه قلبی) نسبت به ساحت مقدس امام حسین علیه‌السلام می‌باشد، که در پاره‌ای از موارد منجر به توبه و نجات از کفر و هدایت به ایمان می‌گردد. نمونه بارز این حالت، هزاران مورد از عزادارهای عزیزان مسیحی، کلیمی و غیره در سراسر جهان می‌باشد که منجر به شفای مریضان لاعلاج، حل معضلات بزرگ زندگی و یا هدایت آنها گردیده است و ما در ایران صدها نمونه از این آثار را در خانواده‌های محترم مسیحی و کلیمی دیده‌ایم.گریه بر امام حسین علیه‌السلام، گریه بر حقیقت انسانیت و گریه بر خلیفه خداوند و مظهر تمامی اسما و صفات حق تعالی است و در حقیقت نوعی بازگشت به اصل خویش و حقیقت الهی خویش است و از این جهت مانند توبه‌ای بزرگ است که یک قطره از آن اشک، دریاهای عظیمی از جهنم را خاموش می‌کند و موجب نجات و بازگشت انسان می‌شود. [صفحه ۹۴]

نظر علامه طباطبائی درباره ثواب عزاداری

مرحوم علامه طباطبائی که خود بسیار اهل گریه و عزاداری بودند در پاسخ به این سؤال که چگونه طبق فرمایش امام صادق علیه‌السلام یک قطره از اشک عزادار آتش جهنم را فرومی‌نشاند، [۱۲۲] می‌فرمایند:«چه مانعی دارد که قطره اشکی به اذن و خواست خدا، آتش جهنم را خاموش گرداند، در واقع قطره اشک نظیر توبه است که باعث آمرزش گناه و محو آثار و از بین بردن عذاب می‌شود، و نیز در نقطه مقابل آن کفر، باعث حبط و نابودی حسنات و نعمت‌های بهشتی و سبب افروختن آتشی می گردد». [۱۲۳].

دفع یک توهم (گریه توجیه کننده گناه نیست)

بـا توضـیحی که داده شـد، این توهم که گریه بر امـام حسـین علیه‌السـلام عامـل توجیه و تکیه‌گـاهی برای گناهان است، نیز برطرف می‌شود. بعضـی گمان کرده‌انـد که صـرف گریه بر امام حسـین علیه‌السـلام آنها را از عمل خالصانه و تقوا بی‌نیاز می‌کنـد و اگر هر عملی انجام دادند، و هر رذیلت اخلاقی داشته باشند، دیگر اهمیتی ندارد و همین که اهل گریه بر امام حسین علیه‌السلام باشند، اهل نجـات هسـتند.در ایـن بـاره بـه دلیـل اهمیت بیش از انـدازه این موضـوع به ذکر دو نکته مهم نـاگریزیم:الـف – آثـار گریه: گریه بر سیدالشـهدا علیه‌السـلام دارای آثـاری است که رمز چنین ثواب‌هایی را بایـد در این آثار جسـتجو کرد. این آثار عبارت است از:۱ – گریـه بر حضرت از آن جهت که نشـانه نـوعی محبت به حضـرت و تنفر نسبت به ظلمی که بر ایشـان شـده است و همچنین تنفر از دشـمنان حضـرت است، موجب می‌شود که در وجود عزادار نوعی پیونـد قلبی و [صـفحه ۹۵] سـنخیت با وجود مقدس آن حضرت ایجاد شود که این پیوند به نوبه خود محبت به ایشان را افزایش می‌دهد.۲ – گریه بر حضرت در مرحله بعد و بالاتر، روح ظلم‌ستیزی و تنفر از دشـمنان حضـرت و طاغوت‌هـا را افزایش می‌دهـد و موجب می‌شود که عزادار از اعمال و اخلاق زشت آنها و پیروانشان و انحرافـاتی که به آن دچـار هسـتند، دوری گزینـد. او به طور فطری و از درون خود این حقیقت را درک می‌کنـد که رفتـار و اخلاق منحرفین با آنچه که مورد رضای معصومین علیهم‌السـلام است فاصـله زیادی دارد و چون می‌داند که آنها برای مبارزه با ظلم و فساد در اخلاق، اعمـال و عقایـد به شـهادت رسـیده‌اند، سـعی می‌کنـد خـود را از منحرفین دور و به خلق و خوی اهـل بیت علیهم‌السـلام نزدیک کند.۳ – گریه بر سیدالشـهدا موجب سـنخیت و شباهت با اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود و اینکه عزادار مورد پسند و رضای خـدا و اهـل بیـت علیهم‌السـلام قرار گیرد، بـه الگـوگیری از زنـدگی آنهـا می‌پردازد و در سـایه ایـن الگـوگیری بـه خودسـازی، و سازنـدگی‌های زیادی دست می‌زنـد.بنابراین گریه بر حضـرات معصومین علیهم‌السـلام صـرف یک عمل احساسـی و عاطفی نیست. بلکه یک روند عاطفی و معرفتی است که مرحله به مرحله، و قدم به قدم، عزادار را از مرتبه اول به مراتب بالاتر راهنمایی می‌کند. به عبـارت دیگر عزاداری یـک سیر و سـلوک و یـک مکتـب انسان‌سـازی اسـت.ب – تبعیت و تقـوا، لازمه محبت: گریه بر اهـل بیت علیهم‌السلام زمانی سازندگی و اثر خواهد داشت و انسان را نجات خواهد داد که شخص در درون خویش تصمیم و علاقه به خوب بودن و پاک شـدن داشـته باشـد و از طرف دیگر اصـرار بر گناهان و مخالفت و با امر خـدا نداشـته باشد. ولی اگر [صـفحه ۹۶] در درون خود هیچ علاقه و تصـمیمی به خوب بودن و پاک شدن و پاک ماندن نداشته باشد، و همچنان بر گناهانش اصرار داشته باشد و مخالفت با امر خدا را همچنان ادامه دهد، نه تنها با این گریه‌ها و سایر عبادات نجات پیدا نمی‌کند، بلکه دچار قساوت قلب بیشتر و دوری از خدا و اهل بیت علیهم‌السلام خواهد شد.چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره نماز که به تعبیر قرآن کریم انسان را از فحشـا و منکرات بازمی‌دارد، [۱۲۴] چنین فرمودنـد:«من لم تنهه صـلاته عن الفحشاء و المنکر لم یزدد من الله الا بعدا» [۱۲۵] – هر کس که نمازش او را از کار زشت و ناپسند بازندارد، جز بر دوری او از خدا افزوده نشود».قرآن کریم پذیرش توبه از سوی خداوند را تنها شامل کسانی می‌دانـد که به دلیل جهالت – نه از روی آگاهی و با اصـرار – مرتکب گناهی شده‌انـد و پس از آگاهی، خیلی زود منصـرف شـده و توبه کننـد:(و لیست التوبـهٔ للـذین یعملون السـیئات حتی اذا حضـر احـدهم الموت قـال انی تبت الآـن و للـذین یموتون و هم کفار اولئک اعتـدنا لم عذابا الیما [۱۲۶] – کسـی که به اعمـال زشت تمام عمرش اشـتغال ورزد تا آن گاه که به یقین مشاهـده مرگ کنـد در آن ساعت پشـیمان شود و گوید: اکنون توبه کردم، توبه چنین کس پذیرفته نخواهد شد چنانکه هر کس به حـال کفر بمیرد تـوبه‌اش قبـول نشـود، بر این گروه عـذابی بس دردنـاک مهیـا سـاختیم).قرآن کریم همچنین مغفرت الهی را شـامل کسانی می‌دانـد که هرگاه مرتکب کاری زشت شونـد یا به خود سـتمی کننـد، ضـمن یاد خدا و طلب آمرزش، اصـرار بر انجام گناه نداشـته باشند. [صفحه ۹۷] (والـذین اذا فعلوا فاحشـهٔ او ظلموا انفسـهم ذکروا الله فاسـتغفروا لـذنوبهم و من یغفر الـذنوب الا الله و لم یصـروا علی ما فعلوا و هم یعلمون [۱۲۷] – نیکان آنها هسـتند که هرگاه کار ناشایسـته‌ای از ایشان سـر زند یا ظلمی به نفس خویش کننـد، خـدا را به یاد آرنـد و از گناه خود به درگاه خدا توبه و اسـتغفار کنند. که جز خدا هیچکس نمی‌تواند گناه خلق را بیامرزد و

آنها هستند که اصرار در کار زشت نکنند در حالی که به زشتی معصیت آگاهند)امام باقر علیه‌السلام درباره این فرمایش قرآن کریم و معنی اصرار بر گناه می‌فرمایند:«الاصرار ان یذنب العبد و لا یستغفر و لا یحدث نفسه بالتوبهٔ [۱۲۸] – اصرار بر گناه این است که بنده گناه کند و آمرزش نطلبد و در فکر به هم نباشد».امام صادق علیه‌السلام نیز در این‌باره می‌فرمایند:«الاصرار امن و لا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون [۱۲۹] – اصرار بر گناه – به معنای ایمن – دانستن خود از عذاب خدا است و کسی جز زیانکاران، خود را از مکر خداوند ایمن ندارد.»امام علی علیه‌السلام چنین می‌فرمایند:«اعظم الذنوب عندالله ذنب اصر علیه عامله [۱۳۰] – بزرگترین گناه نزد خدا، گناهی است که مرتکبش بر آن اصرار کند».بنابراین گریه بر اهل بیت علیهم‌السلام هرگز موجب توجیه گناهان و اصرار بر آنها نیست. چگونه چنین باشد در حالی که سیدالشهدا علیه‌السلام برای مبارزه با گناهان و منکرات قیام نمودند.گریه بر سیدالشهداء علیه‌السلام با آن همه ثواب و نیز هر عمل صالح و عبادت [صفحه ۹۸] دیگری، اگر موجب غرور انسان و تکیه‌گاهی برای گناهان شود، فایده و اثر خود را از دست خواهد داد. زیرا گریه و عبادت و عمل صالح برای پاك شدن و تقرب به خدا است نه وسیله‌ای برای توجیه معصیت و مخالفت با اوامر او.پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:«یابن مسعود، لاـ تغترن بالله، و لاـ تغترن بصلاحك و علمك و عملك و برك و عبادتك [۱۳۱] – ای پسر مسعود، به خدا مغرور مشو و به پاکی و علم و عمل و نیکی و عبادت خود، فریفته نشو.امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند:«ان من الغرهٔ بالله ان یصر العبد علی المعصیهٔ و یتمنی علی الله المغفرهٔ [۱۳۲] – پافشاری کردن بنده در معصیت و آرزوی آمرزش داشتن از خدا، مغرور شدن به خدا است».کسی که به صرف شرکت در عزاداری به شفاعت امام حسین علیه‌السلام مغرور می‌شود و با طمع و تکیه بر محبت و شفاعت آن حضرت نسبت به واجبات الهی و شرعی سستی و بی‌توجهی می‌کند و با تکیه بر همین محبت و شفاعت خیالی، به راحتی مرتکب محرمات شرعی می‌شود، نه امام حسین علیه‌السلام را شناخته است و نه حقیقت محبت و شفاعت را. زیرا شفاعت در آخرت بی‌ارتباط و گسسته از شفاعت در دنیا نیست. کسی که در دنیا محبت او شفیع او نشود و او را از جهنم گناه و آلودگی نجات ندهد، در حقیقت محبت واقعی نداشته است. محبتی که قدرت دور نگه داشتن انسان را از گناهان در دنیا ندارد، در آخرت نیز قدرت نجات انسان را از جهنم ندارد. محبتی که انسان را در مقابل معشوق قرار دهد و او را وادار به [صفحه ۹۹] معصیت و مخالفت با معشوق کند، خیالی باطل و دروغی بیش نیست.امام حسین علیه‌السلام همه‌ی ارزش و عظمت و خود را از عبودیت و اجرای فرامین الهی دارد و هدف از قیام خود را امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با باطل معرفی می‌کند.این نوع برداشت‌های غلط و افراطی از عزاداری و ثواب آن و نیز ثواب یك سلسله اعمال و اذکار، ناشی از مطالعات سطحی و نیز آموزش‌های غلط مبلغین کم‌سواد و سطحی‌نگر است که دچار عوام‌زدگی بوده و برای بازار گرمی چنین مطالبی را به اذهان مخاطبین خود القا می‌کنند. چنین مبلغینی مورد مذمت اهل بیت علیهم‌السلام بوده‌اند و اهل بیت علیهم‌السلام همیشه آنها را از چند چیز منع کرده‌اند از جمله: زیاده‌روی در گفتن ثواب اعمال، کیفیت غلط شفاعت اهل بیت علیهم‌السلام و مغرور کردن مردم به اهل بیت علیهم‌السلام و نیز شجاعت دادن به آنها در گناهان با تکیه بر شفاعت و محبت اهل بیت علیهم‌السلام. امام سجاد علیه‌السلام دراین باره می‌فرمایند:«حدثوا الناس بما یعرفون و لا تحملوهم ما لا یطیقون فتغرونهم بنا [۱۳۳] – با مردم براساس – فهم – و شناختشان سخن بگویید و بر آنها آنچه را تحمل – فهم – آن را ندارند، تحمیل نکنید تا بدین وسیله آنها را به ما مغرور کنید».امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند:«والله، ما معنا من الله براءهٔ، و لا بیننا و بین الله قرابهٔ، و لا لنا علی الله حجهٔ، و لا نتقرب الی الله الا بالطاعهٔ، فمن کان منکم مطیعا لله تنفعه ولایتنا، و من کان منکم عاصیا لله لم تنفعه ولایتنا. ویحکم لاـ تغتروا! ویحکم لا تغتروا! [۱۳۴] – به خدا قسم ما از جانب خدا برائتی نداریم و میان ما و خداوند خویشاوندی نیست. ما را بر خداوند حجتی نیست و جز با طاعت به خدا نزدیك نمی‌شویم. پس هر کس از [صفحه ۱۰۰] شما مطیع خداوند باشد، ولایت ما به سودش خواهد بود و هر کس از شما نافرمانی کند: ولایت ما سودی برایش ندارد. وای بر شما، فریب نخورید! وای بر شما، فریب نخورید!»وجود مقدس امام زمان علیه‌السلام این گونه شیعیان را از گناه پرهیز می‌دهند:«فیما ورد عنه الی الشیخ

المفید: فلیعمل کل امرء منکم بما یقرب به من محبتنا و لیتجنب ما یدنیه من کراهتنا و سخطنا، فان امرنا بغتهٔ فجأهٔ حین لا تنفعه توبهٔ و لا ینجیه من عقابنا نـدم علی حوبهٔ [۱۳۵] - هر یک از شـما بایـد کاری کنـد که وی را به محبت و دوستی ما نزدیک می‌نماید؛ و از آنچه که خوش‌آینـد مـا نبوده و باعث کراهت و خشم ما است، دوری گزینـد، زیرا امر ما ناگهان فرامی‌رسـد، در هنگامی که توبه و بـازگشت برای او سودی نـدارد و پشیمانی او از گناه، از کیفر ما نجاتش نمی‌بخشـد.»وجود مقـدس سیدالشـهداء علیه‌السـلام محبت بـدون تبعیت را قبول نـدارد و در یکی از نورانی‌ترین فرمایشاتشـان چنین می‌فرماینـد: «هر کس ما را دوست بـدارد از ما اهل بیت به شمار می‌آید» آنها که شـنیدند با تعجب پرسـیدند: از شما به شمار می‌آید؟! فرمودند: «آری از ما اهل بیت به شمار می‌آید» و سه بار این جمله را تکرار کردند. سـپس فرمودند: «مگر این سخن ابراهیم خلیل - در قرآن - را نشنیده‌اید که فرمودند: «هر کس مرا تبعیت کنـد پس او از من است [۱۳۶] » [۱۳۷] بنابراین محبت از نظر سیدالشـهدا علیه‌السـلام همان تبعیت است.محب حقیقی در دنیا تابع و پیرو اهـل بیـت علیهم‌السـلام و درآخرت نیز پشـت سـر اهـل بیت علیهم‌السـلام وارد بهشت می‌شـود همـان‌طور که امـام متقین چنین می‌فرمایند: [صفحه ۱۰۱] «اخبرنی رسول الله صـلی الله علیه و آله: ان اول من یـدخل الجنـهٔ انا و فاطمـهٔ و الحسن و الحسـین. قلت یا رسول الله فمحبونـا؟ قـال: من وارئکم [۱۳۸] - علی علیه‌السـلام فرمودنـد: رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله به من خـبر داد که: اولین کسانی که داخل بهشت می‌شود من و فاطمـهٔ و حسن و حسـین هستیم. گفتم یا رسول الله پس دوسـتداران ما چه می‌شود؟ فرمودنـد: بعـد ازشـما - وارد بهشت می‌شونـد».و نیز فرمودنـد:«أنا مع رسول الله صـلی الله علیه و آله و معی عترتی و سـبطی علی الحوض، فمن أرادنا فلیأخـذ بقولنا، و لیعمل عملنا - من همراه رسول الله هسـتم و خاندان و نوادگانم همراه من در کنار حوض کوثر هستیم پس هر کس مـا را می‌خواهـد بایـد گفته‌ی ما را بپـذیرد و به کردار ما رفتار کنـد.»بنابراین ثواب‌هایی از قبیل آمرزش همه گناهان صـغیره و کبیره و نیز خاموش شدن جهنم با قطره‌ای از اشک و...، شامل کسی که اهل گناه است و بر انجام آن اصرار دارد و قصد پاک شدن و توبه هم نـدارد، نمی‌شود. به همین دلیـل است که در پـاره‌ای از روایـات، این آثار و ثواب‌ها را برای شـخص مؤمن ذکر کرده‌انـد. چنانکه روایت آن از قول امام سـجاد علیه‌السـلام گذشت که فرمودند:«ایما مؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین بن علی دمعته حتی تسیل علی خـده بوأه الله بها فی الجنهٔ غرفا [۱۳۹] - هر مؤمنی که چشـمانش برای کشته شدن حسین بن علی علیهماالسلام اشکبار و اشک بر صورتش جاری گردد، خداونـد او را در غرفه‌های بهشتی جای می‌دهد».ج - ممکن است گاهی اوقات ذکر آثار و ثواب به اعتبار حال شـخص در آینده باشد. یعنی همان طور که مرحوم علامه طباطبایی فرمودند: [صفحه ۱۰۲] «در واقع این قطره اشک، نظیر توبه است که بـاعث آمرزش گناه و محو آثار و از بین بردن عـذاب می‌شود.»به عبارت دیگر ماهیت این گریه، مثل توبه راستین است که منجر به ترک گناه و جبران گذشـته و از بین بردن آثار گناهان از نفس انسان خواهد شد.توضیح بیشتر اینکه گاهی اوقات بعضی از اعمال خیر دارای آثاری هسـتند که اگر یک نفر اهل گناه آنها را انجام دهـد، نور هدایتی در دلش روشن می‌شود و موجب می‌شود تـا شـخص رفتـه رفتـه، رشـد نمایـد و بجـایی برسـد که تـوبه حقیقی کنـد و دست از همه گنـاهـان بردارد و گذشـته خـود را جـبران نماید.یکی از این اعمال صالح، نماز است که شخص گناهکار اگر به نماز خواندن ادامه دهد، چه بسا همین نماز خواندن، رفته رفته موجب تـأثر قلبی او شود، و زمینه را برای توجه و بیـداری و نیز آشتی او با خـدا، فراهم سازد. هر یک از ما در عمر خود تعـدادی از این افراد را دیده‌ایم.پیامبر صـلی الله علیه و آله درباره مردی که با آن حضـرت نماز می‌خواند و در عین حال مرتکب کارهای زشت می‌شد، فرمودند:«ان صلاته تنهاه یوما ما [۱۴۰] - نمازش، روزی او را - از کار زشت - باز خواهـد داشت». پس دیری نگـذشت که آن مرد توبه کرد.و نیز درباره مردی که روز نماز می‌خوانـد و شب دزدی می‌کرد، فرمودند:«ان صـلاته لتردعه [۱۴۱] - نمازش او را از این کار باز خواهد داشت.»گریه بر امام حسـین علیه‌السلام از جمله این کارهای صالح است که اگر گناهکاری با وجود آلودگی، اهل گریه بر آن حضـرت بود، بالاخره همین [صـفحه ۱۰۳] گریه‌ها او را نجات خواهد داد. تاریخ عزاداری امام حسـین علیه‌السـلام مملو از چنین افرادی است. نمونه بـارز و بسـیار برجسـته آن رسول ترک است که مطالعه سـرنوشت او را به همه خواننـدگان توصـیه

می کنیم. [۱۴۲] .بسیار دیده یا شنیده‌ایم که افرادی از محبین معصومین که اهل گناه بود و به فحشاء و منکرات مشهور بوده‌اند، و در عین حال به شرکت در مجالس امام حسین علیه‌السلام اهتمام داشته‌اند و چه بسا زحماتی را در اقامه مجالس عزای حسینی تحمل کرده‌اند، پس از مدتی منقلب شده‌اند و توبه حقیقی نموده‌اند.و نیز بسیار شنیده و دیده‌ایم که حتی غیر مسلمانان در داخل و خارج از کشور، به دلیل گریه و یا توسل و یا نوعی خدمت به مکتب باعظمت و باشکوه سیدالشهداء علیه‌السلام، هدایت شده‌اند و به مکتب نورانی اهل بیت علیهم‌السلام مشرف گردیده‌اند. البته توفیق گریه یا عرض ارادت به ساحت مقدس معصومین علیهم‌السلام خصوصا سیدالشهدا علیه‌السلام که به نوبه خود توفیق توبه و هدایت را به دنبال خواهد داشت، شامل هر غیر مسلمانی نمی‌شود. این توفیق شامل حال کسانی است که در همان عالم غیر مسلمانی خود، نوعی پاکی قلبی و سنخیت با راه و هدف سیدالشهدا علیه‌السلام را دارند. به همین دلیل چنین توفیقی نصیب اکثر غیر مسلمین نخواهد شد. [۱۴۳] کما اینکه نصیب بعضی از مسلمانان نیز نخواهد شد. این عظمت سیدالشهدا علیه‌السلام را می‌رساند که کمترین خدمت در این دستگاه، بالاترین و بزرگترین پاداش‌ها را دارد. آری اگر خداوند [صفحه ۱۰۴] تبارک و تعالی برای گریه‌کنندگان بر کسی که خون پاکش ضامن بقای دین اوست، بزرگترین پاداش‌ها را عطا می کند، چیز عجیبی نیست. مرحوم عمان سامانی رمز این عظمت را چه زیبا سروده است:جبرئیل آمد که ای سلطان عشق یکه‌تاز عرصه‌ی میدان عشق‌دارم از حق بر تو ای فرخ امام هم سلام و هم تحیت هم پیام‌گوید ای جان حضرت جان‌آفرین مر ترا برجسم و بر جان، آفرین‌محکمی‌ها از تو میثاق مراست روسپیدی از تو عشاق مراست‌این دویی باشد ز تسویلات ظن من توام، ای من تو، در وحدت تو من‌چون خودی را در رهم کردی رها تو مرا خون، من ترایم خونبهاهر چه بودت داده‌ای اندر رهم در رهت من هر چه دارم می‌دهم [۱۴۴] .

موضع گیری امام زمان در برابر مصیبت عظیم

حال به سراغ تنها بازمانده آل محمد صلی الله علیه و آله یعنی خاتم الوصیین حضرت حجهٔ ابن الحسن العسکری علیه‌السلام که منتقم حقیقی خون جدش حسین علیه‌السلام است برویم و ببینیم که این وجود نازنین و نورانی چگونه [صفحه ۱۰۵] احساسات و عواطف پاکش را درباره شهادت جدش و خاندان و یاران او و اسارت خانواده‌اش نشان می‌دهد. بررسی موضع‌گیریهای امام زمان علیه‌السلام درباره حماسه حسین علیه‌السلام خود کتاب مستقلی را می‌طلبد ما در اینجا فقط به مهمترین موضع‌گیری ایشان می‌پردازیم. گفتیم که زیارت ناحیه مقدسه را می‌توان به نوعی شرح و تفسیر قسمت‌هایی از زیارت عاشورا که مورد عنایت ویژه و سفارش و تأکید امام زمان علیه‌السلام است [۱۴۵] ، دانست با مطالعه این زیارت و دقت در آن به روشنی درمی‌یابیم که هیچ شخص عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام بزرگتر از امام زمان علیه‌السلام وجود ندارد و هیچ کسی بیشتر و شدیدتر از ایشان برای آن حضرت عزاداری نکرده و نمی کند.او که خود مظهر خدا و حجت الهی و فرزند حسین علیه‌السلام است، بهتر از هر کس دیگر حسین علیه‌السلام و کربلای او را می‌شناسد.هیچ کس چون او برای جدش، مرثیه‌خوانی نکرده است. او معدن علم الهی است و زمان و مکان برایش حجاب نیست. برای او گذشته، و حال و آینده یکی است. علم او به گذشته و آینده همانند علمش به حال است. او به تمامی جزئیات حادثه کربلا احاطه و اشراف وجودی دارد و با دیدن تمامی صحنه‌های آن و سوختن و گریستن در کنار هر صحنه، به مرثیه‌خوانی و عزاداری پرداخته است. او تمامی مظلومیت‌ها و مصیبت‌های وارده بر مادرش و نیز پدران معصومش علیهم‌السلام و خاندان و یاران آنها، به خصوص مصیبت‌های جدش حسین علیه‌السلام را با گوشت و پوست و خونش و ذره و ذره‌ی جسم و جانش چشیده است. مگر نه اینکه [صفحه ۱۰۶] آنها روح واحد و نور واحد و نور خدا هستند.او یک بار با بدن رسول الله صلی الله علیه و آله غریبانه جان داد و یکبار دیگر با مادرش بین در و دیوار ماند و در کوچه تنگ بنی‌هاشم سیلی خورد.و بار دیگر دست بسته و طناب به گردن و برای بیعت به مسجد کشانده شد. پس از آن با مادرش غریبانه و مظلوم به شهادت رسید و با جدش علی دوران

بیست و پنج ساله تنهایی و مظلومیت را در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشت، طی کرد. تا اینکه با امام مجتبی علیه‌السلام بارها زهر نوشید و جنازه‌اش مطهرش تیرباران شد و به همراه حسین و ابوالفضل و زینب علیهماالسلام بغضش را برای مصالح اسلام و مسلمین در سینه حبس کرد و با این سه بزرگوار به کربلاـ آمد. در کربلا با یکایک مجاهدان زخم تیر و نیزه و شمشیر را لمس کرد و تشنگی کشید و با اسرا به اسیری و غربت رفت و تازیانه و کتک خورد و زخم‌زبان‌ها و سنگ‌های کوفیان و شامیان و شماتت‌های ابن‌زیاد و یزید را تحمل کرد. مرثیه‌های امام زمان علیه‌السلام به گونه‌ای است که هیچ کس جز با حضور و مشاهده جزئیات وقایع، نمی‌تواند این گونه مرثیه‌خوانی کند:ولی با تو به دشمنی و مقابله برخاستند. پس تو نیز پس از ترساندن آنان – از عذابهای الهی – و تأکید بر حجت الهی با ایشان مبارزه کردی. پس پیمانها و بیعت تو را شکستد و پروردگارت را و جدت را به خشم آوردند. جنگ با تو را آغاز کردند. پس تو برای وارد کردن ضربات نیزه و شمشیر بپاخاستی و لشکریان بدکاره را هلاکت کردی و چنان با ذوالفقار به گرد و غبار میدان جنگ فرورفتی که گویی تو همان علی برگزیده حقی. پس چون تو را استوار و قوی‌دل، بدون هیچ گونه ترس و هراس دیدند، دامهای مکرشان را سر راهت نهادند و با نیرنگ و شرارت به جنگ با تو برخاستند و آن ملعون به لشکریانش فرمان داد تا تو را از آب و ورود بر آب [صفحه ۱۰۷] بازداشتند و به مبارزه با تو شتافتند و در جنگ، از شترها پیاده و بر اسبها سوار شدند و در سینه به سینه جنگیدن با تو شتاب ورزیدند و تیرباران و سنگ‌بارانت کردند و دست‌های بلاخیز بنیاد براندار را به سویت گشودند و در کشتن دوستانت و غارت بردنت نه حرمت و حقی را رعایت کردند و نه از هیچ حرام و گناهی نسبت به تو ترسیدند و تو همچنان در گرد و غبار میدان به پیش می‌تاختی و ناملایمات را تحمل می‌کردی. تا آنجا که فرشتگان آسمانها از صبر تو شگفت‌زده شدند پس دشمنان از هر سو گرد تو حلقه زدند و با زخم‌های فراوان تو را از پای انداختند و راه نجات را بر تو بستند و برای تو یاری باقی نمانده بود و تو همه چیز را به حساب خدا گذاشته، صبر می‌کردی و از زنان حرم و فرزندانت دفاع می‌نمودی؛ تا اینکه تو را از اسبت سرنگون کردند و با بدنی سرتاسر مجروح بر خاک افتادی در حالی که اسب‌ها تو را لگدکوب می‌کردند و تجاوزگران تو را با شمشیرها می‌زدند، عرق مرگ بر پیشانی – مبارکت – نشست و راست و چپ تو به طور متناوب بالاـ و پایین می‌رفت و تو آرام با گوشه چشم به سوی خیمه‌های حرم نگاه می‌کردی. در حالی که آنچه بر تو می‌گذشت تو را از فرزندان و اهل بیت بازمی‌داشت و اسب – جوانمرد – تو، از تو دور شده و شیهه‌کنان و گریه‌کنان به قصد خیمه‌هایت سرعت گرفت. همین که زنان حرم اسب تو را بلازده و خواری رسیده دیدند و زین تو را بر آن واژگون یافتند از خمیه‌ها بیرون آمدند در حالیکه گیسوانشان را بر چهره‌ها پریشان ساخته و نقاب از چهره انداخته و سیلی بر صورت‌هایشان می‌زدند و بعد از عمری عزت به ذلت و خواری گرفتار شده؛ به سوی قتلگاه تو می‌شتافتند و شمر به روی سینه تو نشسته و حریصانه شمشیرش را بر گلوگاه تو گذاشته بود با دست – پلیدش – محاسن تو را گرفته و با شمشمیر سر از بدنت جدا می‌کرد! حواس تو آرام شد و نفس‌های تو نهان گشت و سرت به بالای نیزه رفت و اهل و عیالت مانند بردگان به اسیری گرفته شدند و در غل و زنجیر بر بالای شتران به بند [صفحه ۱۰۸] کشیده شدند. حرارت آفتاب چهره‌هایش را می‌سوزاند؛ در صحراها و بیابان‌ها رانده می‌شدند؛ دست‌هایشان با زنجیر به گردن‌هایشان بسته شده بود؛ در بازاها چرخانده می‌شدند.آری او شاهد یکایک صحنه‌های مظلومیت و غربت جد شهیدش و خاندان و یاران او بوده است که این گونه بر آن صحنه‌ها سلام می‌دهد:«السلام... – سلام بر آن کسی که حرمت خمیه‌گاهش شکسته شد!... سلام به غریب غریبان! سلام بر شهید شهیدان! سلام بر کسی که به دست زنازادگان کشته شد!... سلام بر کسی که فرشتگان آسمان بر او گریستند!... سلام بر آن گریبانهای چاک شده! سلام بر آن لب‌های خشکیده! سلام بر آن جان‌های بلا رسیده!... سلام بر آن جسدهای برهنه مانده! سلام بر آن پیکرهای تغییر رنگ یافته! سلام بر آن خون‌های جاری شده! سلام بر آن اعضای قطعه قطعه شده! سلام بر آن سرهای به نیزه بالا رفته شده!... و سلام بر شیرخوار کوچک!سلام بر بدن‌های غارت شده...! سلام بر به خاک افتادگان در بیابان‌ها! سلام بر دورافتادگان از وطن‌ها! سلام بر دفن‌شدگان بی‌کفن! سلام بر سرهای

جداافتاده از بدن!... سلام بر آن ستمدیده بی‌یاور!... سلام بر کسی که جبرئیل به او افتخار می‌کرد! سلام بر کسی که میکائیل با او در گهواره سخن می‌گفت! سلام بر کسی که پیمانش شکسته شد! سلام بر کسی که هتک حرمت شد! سلام بر کسی که خونش به ستم ریخته شد! سلام بر کسی که با خون جراحت‌هایش غسل داده شد! سلام بر کسی که جرعه نوش جام نیزه‌ها شد! سلام بر کسی که خونش مباح شد! سلام بر کسی که سرش از قفا بریده شد! سلام بر کسی که روستانشینان بدنش را دفن کردند! سلام بر کسی که شاهرگش بریده شد! سلام بر کسی که در حمایت از دین بی‌یاور ماند! سلام بر کسی که محاسنش به خون خضاب شد! سلام بر گونه‌ی به خاک آلوده!سلام بر بدن به غارت رفته (جامه به غنیمت رفته)! [صفحه ۱۰۹] سلام به دندانی که با چوب - خیزران - کوبیده شد!... سلام بر پیکرهایی که در بیابان‌ها برهنه ماند که گرگ‌های تجاوزگر تکه و پاره‌شان کردند و درندگان خونخوار اطرافشان رفت و آمد کردند!... سلام کسی که قلبش از مصیبت تو جریحه‌دار است و موقع یاد کردن تو، اشکش جاری است! سلام مصیبت‌زده‌ی محزون سرگشته‌ی بیچاره». [۱۴۶] .آری یکایک این صحنه‌های جان‌خراش که امام زمان علیه‌السلام دیده و ترسیم کرده و قلب مبارکش را جریحه‌دار نموده است تا جایی که او خود را «مصیبت‌زده محزون سرگشته بیچاره» می‌خواند، نشان دهنده بزرگی و شدت مصیبت حسین علیه‌السلام است که اگر برای هر یک از آنها یک عمر گریان باشیم و همچون مولایمان مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مصیبت‌زده‌ی محزون سرگشته‌ی بیچاره باشیم، نه تنها زیاده‌روی نکرده‌ایم، که اگر برای هر یک از آن مصائب، بمیریم نیز، حق داریم. چگونه جان دادن در غم این همه [صفحه ۱۱۰] مصیبت شایسته و حق نباشد، در حالی که امام زمام علیه‌السلام خطاب به جد مظلوم و غریبش چنین خطاب می‌کند:«فلأندبنک صباحا و مساء، و لأبکین لک بدل الدموع دما، حسرهٔ علیک، و تأسفا علی مادهاک، و تلهفا حتی أموت بلوعهٔ المصاب، و غصهٔ الاکتیاب [۱۴۷] - پس صبح و شام برایت ناله می‌کنم و به جای اشک برایت خون می‌گریم، به خاطر حسرت بر تو و اندوه و تأسف بر آنچه تو را گرفتار کرد. شعله‌ور در سوز و گدازم تا اینکه از بیقراری سختی‌ها و مصیبتها و غصه‌ی اندوهگینی بمیرم.»پس وظیفه مهم ما در قبال مصیبت عظیم، و نیز هنگام یادآوری جنایاتی که در حق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله شده، همان است که امام زمان علیه‌السلام فرمودند. یعنی نشان دادن گریه، مصیبت‌زدگی، حزن و اندوه و سرگشتگی و بیچارگی و مردن اما چرا با اینکه مردن، در مصیبت جانکاه حسین علیه‌السلام حق است، زینب کبری که ام‌المصائب است و حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام و امام باقر علیه‌السلام و یکایک خاندان سیدالشهداء علیه‌السلام که در کربلا بودند و آن صحنه‌ها را دیدند از غصه نمردند؟ چرا با اینکه امام زمان علیه‌السلام گریه و ندبه بلکه خون گریه کردن را تا رسیدن به مرگ حق می‌داند، و نمرده است؟ جواب این سؤال را باید در بحث از مصیبت اعظم جستجو کنیم تا به این راز بزرگ پی ببریم و به سر عزاداری راه یابیم تا اینکه در زمره عزادار حقیقی قرار گیریم. [صفحه ۱۱۳]

وظیفه شناسی در برابر مصیبت اعظم

وظیفه ما در قبال مصیبت اعظم

هر چند از آنچه تاکنون درباره جایگاه معصومین علیهم‌السلام در نظام خلقت، رابطه وجودی ما با آنها و نیز روابط متقابل عظیم و اعظم گفته شد، وظیفه ما در قبال مصیبت اعظم تا حدود زیادی روشن می‌شود ولی به جهت اهمیت فوق‌العاده موضوع چند نکته را به طور مختصر بیان می‌کنیم.

معنای ثار الله

توجه به آنچه که درباره جایگاه معصومین علیهم‌السلام و رهبران الهی در نظام خلقت انسان و جهان و نیز رابطه وجودی ما با آنها و

همچنین معنای مصیبت اعظم بیان شد به ما کمک می کند تا درک بهتری از عبارت «ثار الله» پیدا کنیم این عبارت در زیارت عاشورا و سایر زیارات سیدالشهدا علیه‌السلام درباه آن حضرت و نیز امیرالمؤمنین علیه‌السلام به کار برده شده است: «السلام علیک یا ثار الله و ابن ثاره – سلام بر تو ای خون خدا و پسر خون خدا» خون خدا در کجا جریان دارد؟ خون، عامل حیات است؛ اما عامل حیات چه چیزی؟ در کجا و کدام رگ جریان دارد؟ این خون در رگ همه ما است.همان طور که انسان برای بقای حیات طبیعی و حیوانی خود به خون بدن نیاز دارد برای حیات انسانی و الهی خود نیز به عامل حیات نیازمند است. [صفحه ۱۱۴] «خون خدا» یک تشبیه بسیار ظریف، دقیق و لطیف است که فهم معنای آن منوط به انسان‌شناسی دینی و قرآنی است. بدون فهم معنای حیات انسانی و فوق حیوانی، معنای «ثار الله» فهمیده نمی‌شود. همان طور که گفته شد دین خدا عامل حیات حقیقت انسان و بخش فوق حیوانی وجود او است اما همین دین خود یک عامل حیات و بقا دارد و آن عبارت است از امام معصوم که مظهر خدا است هم عامل حیات انسانی ما و هم عامل حیات دین و حیات حقیقی اجتماع است.به همین دلیل حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام حذف امام از مقام رهبری سیاسی و معنوی جامعه و حاکمیت امثال یزید – نه فقط شخص یزید – را برابر با نابودی دین معرفی می‌نماید:«علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الأمة براع مثل یزید [۱۴۸] باید با اسلام خداحافظی کرد که امت اسلامی به فرمانروایی چون یزید گرفتار شده است.»رابطه امام حسین علیه‌السلام و سایر معصومین علیهم‌السلام با جامعه انسانی مانند رابطه خون با پیکر انسان است. آنان عامل حیات انسانی همه مردم دنیا و عامل بقای دین خدا و تنها ضامن حیات طیبه الهی در جامعه انسانی هستند. بدون محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله نه خدایی شناخته می‌شد و نه دین وجود می‌داشت. بدون محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله عبادت حقیقی خداوند ممکن نبود. آنان همان خلفای الهی و مظاهر کامل خداوند و آیینه‌ی تمام نمای او هستند آنان حجت خدا هستند که بدون آنها خلقت آسمان و زمین و خلقت انسان‌ها پوچ و عبث می‌باشد. [۱۴۹] بدون آنان زمین اهل خود را فرومی‌برد. [۱۵۰] . [صفحه ۱۱۵] هیچ کسی جز خداوند و خود آنها نمی‌تواند آنها را به طور کامل معرفی و توصیف کند و یا بشناسد.امام هادی علیه‌السلام در زیارت جامعه کبیره که بزرگترین و کامل‌ترین متن امام‌شناسی است، انوار طیبه معصومین علیهم‌السلام را چنین معرفی می‌فرمایند:«... معدن رحمت و خزانه‌داران دانش،... درهای ایمان،... پناه مردم، وارثان پیامبران... حجت‌های خدا براهل دنیا و آخرت... پایگاه‌های شناخت خداوند و ساکن برکت خدا و معادن حکمت خدا و حافظان اسرار الهی و حاملان کتاب خدا،... و اعیان به سوی خدا و راهنمایان به رضایت‌مندی‌های خدا،... حجت و نور و برهان خدا».دینداری بدون ارتباط با معصوم علیه‌السلام خیالی خام بیش نیست. وجود مقدس آقا امام زمان علیه‌السلام در مرثیه جانسوزش برای جد مظلوم و بزرگوارش، سیدالشهدا علیه‌السلام خطاب به ایشان چنین عرض می کند:«لقد قتلوا بقتلک الاسلام و عطلوا الصلاة و الصیام و نقضوا السنن و الاحکام و هدموا قواعد الایمان و حرفوا آیات القرآن [۱۵۱] – ای حسین! وقتی تو را کشتند، در حقیقت با قتل تو اسلام را کشتند و نماز و روزه – حقیقی – را تعطیل و نابود کردند، سنت‌های – الهی – و احکام – دین – را از بین بردند و پایه‌های ایمان را نابود کردند و آیات قرآن را تحریف کردند».این تعبیرات درباره وجود مقدس امام حسین علیه‌السلام نیز، مانند تعابیر جامعه کبیره از عظمت آن وجود مقدس و اساسا عظمت و جایگاه معصومین علیهم‌السلام حکایت می کند که هر یک به تنهایی معادل اسلام، نماز، روزه، سنت‌های الهی، احکام، پایه‌های ایمان و قرآن هستند. بدیهی است که قطع ارتباط با معصوم علیه‌السلام، محرومیت حقیقی از حقیقت همه این امور است. [صفحه ۱۱۶] «چه تعبیر بلند و لطیفی! قرآن کریم حضرت ابراهیم را امت نامیده است و امام زمان علیه‌السلام، سیدالهشدا علیه‌السلام را فرای امت و به عنوان ارکان دین دانسته است؛ یعنی او را ۱ – اسلام ۲ – قرآن ۳ – نماز ۴ – روزه ۵ – سنت‌های الهی و احکام دین ۶ – پایه‌های ایمان ۷ – آیات قرآن دانسته است. مردم هم وقتی اطلاعات پیدا کرده و قیام امام حسین علیه‌السلام را روشنفکرانه تحلیل می کنند، به استناد بعضی ظواهر می گویند: امام حسین علیه‌السلام برای زنده ماندن اسلام، قیام کرد. ولی در زیارت ناحیه، از افقی بالاتر می گوییم: ای حسین! با کشتن تو، اسلام را کشتند و نماز و روزه را ضایع

کردنـد. اینجـا هم مثـل بقیه جاهـا و بـاطن داریم. در عـالم ظـاهر، اسـلام یک چیز است و امام حسـین چیز دیگر و در این عالم، امام حسین علیه‌السلام فرمانده دین است. «السلام علی یعسوب الدین» و حامی دین است «السلام علی المحامی بلا معین». و پشتوانه قرآن است «و للقرآن سندا».در عـالم بـاطن، این دوگانگی‌هـا و تفاوت‌ها و افتراق‌ها رخت برمی‌بنـدد و وحـدت جایگزین آن می‌شود. بر همیـن اسـاس، در عـالم بـاطن، امـام حسـین علیه‌السـلام، خـود اسـلام و احکـام و نمـاز و روزه و... است. از این‌رو در زیـارت نـاحیه می‌خوانیم که: ای حسـین! با کشـتن تو اسـلام را کشتند و نمی‌گوییم رهبر دین را کشتند. (دقت کنید) و می‌گوییم و نماز و روزه را ضایع کردند و نمی‌گوییم نمازخوان را کشـتند و... بعضی تصور می‌کنند که جمله حرفوا... حکایت از تحریف آیاتی می‌کند که در شأن امام حسـین علیه‌السـلام است. ولی براساس توضیحات فوق روشن می‌شود که امام حسین علیه‌السلام، خودش، آیات قرآن است و منظور از تحریف آیات قرآن، کشتن امام حسین علیه‌السلام است؛ یعنی چون حسین علیه‌السلام آیات قرآن است، کشتن او، کشتن و تحریف قرآن است». [۱۵۲] .

معنای وتر و موتور

تعبیر دیگری که در زیارت عاشورا پس از عبارت «ثار الله و ابن ثاره» شده، عبارت «و الوتر الموتور» است که به معنای مصیبت‌زده و مظلومی است که انتقـام او گرفته نشـده باشـد. ممکن است این سؤال مطرح شود که مگر مختـار ثقفی بـا کشـتن قـاتلین امام حسـین علیه‌السـلام انتقـام خون آن حضـرت را نگرفت؟ مگر آنهـا در جهنم به عقوبت الهی و شدیـدترین عـذاب‌ها که فوق تصور ما است، گرفتار نیسـتند؟ [صفحه ۱۱۷] آیـا اگر دست ما به آنها می‌رسـید می‌توانستیم آنها را به عـذابی شدیـدتر از آنچه که الان گرفتار آن هسـتند عقوبت کنیم؟ آیا باز هم این تعبیر درباره امام حسـین علیه‌السـلام صدق می‌کرد؟جواب سؤال از آنچه تاکنون درباره جایگاه امام معصوم در نظام خلقت و رابطه وجودی او با سایر انسان‌ها و همچنین معنای «ثار الله» بودن حضرات معصومین علیهم‌السلام گفته شد به خوبی روشن می‌شود.توضیـح مجدد اینکه آنچه در کربلا و نیز در زمان شـهادت سایر معصومین علیهم‌السـلام اتفاق افتاده دو چیزاست: ۱- مصـیبت عظیم یا شـهادت مظلومانه ایشان که با ریخته شـدن خون مطهر و شـریفشان و یا مسـموم شـدن آنها به دسـت دشمنان صورت گرفته است در مقابل چنین مصیبتی کشته شدن ابن‌ملجم و ابن‌سعد و شمر و... و گرفتار شدن آنها به عذاب الهی به عنوان قصاص خون کافی است. ۲-مصـیبت اعظم که همان محرومیت جامعه انسانی از رهبری و حاکمیت خلیفه خدا و امام معصوم و متخصـص الهی با کنار زدن آنها از مقامی که خداوند برای آنها تعیین کرده است. شکی نیست نسبت به این ظلم و جنایت بزرگ هرگز انتقـام آنهـا گرفتـه نشـده و جنـایت و خسـارت عظیمی که بر جـامعه انسـانی در طـول تاریـخ شـده است، هرگز جـبران نشـده است.آنچه که مختار انجام داد، انتقام خون بدن امام حسـین علیه‌السـلام به عنوان شخص حقیقی - و نه به عنوان امام و خلیفه خدا - بود.به همین دلیل وقتی سـر بریده عمر سـعد و پسرش را در مقابل مختار قرار دادند، گفت «آن به جای حسین و این به جای علی بن حسـین» و بعـد گفت: «هرگز مساوی نیسـتند به خدا قسم اگر سه چهارم قریش را بکشم، به جای یک بند انگشت از انگشـتان او نیز نمی‌شود». [۱۵۳] . [صـفحه ۱۱۸] امـا انتقـام مصـیبت اعظم گرفته نشـده است. چرا که اثرات و عواقب این مصـیبت هنوز در جـامعه انسـانی وجود دارد و سالیان درازی است که جامعه جهانی از رهبری و حاکمیت سیاسـی و معنوی یک امام معصوم و متخصـص در امر هدایت انسان به سوی هدف خلقتش محروم بوده و هست.

پیدایش روح انتقام

عبـارت «و الوتر الموتور» نشـان می‌دهـد که مـاجرای عاشورا یک امر شخصـی و تاریخی نبوده است که تمام شـده باشـد بلکه امری مربوط به همه جامعه انسانی و همه زمانها است و انتقام سیدالشـهدا علیه‌السلام با کشته شدن قاتلین حضرت گرفته نشده است. سخن

از خون بـدن حضـرت نیست بلکه سـخن از «خون خـدا» است که در وجود همه انسانها جریان دارد. سـخن از حسـین علیه‌السـلام به عنوان یک شـخص حقیقی نیست بلکه سـخن از مظهر خـدا و خلیفه و نماینده او در روی زمین و یک شخصـیت حقوقی است که به مردم روی زمین تعلق دارد. حسـین علیه‌السـلام و همه اهـل بیت علیهم‌السـلام همـان روح و نفخه خداونـد هسـتند که در وجود همه انسانها دمیده شده است. [۱۵۴] همان طور که قبلا نیز گفته شـد همه انسان‌ها در درون خود پرتوی از حسـین علیه‌السـلام و نیز سایر اهـل بیت علیهم‌السـلام را دارنـد. به قول مرحوم میرزا اسـماعیل دولابی (رحمـهٔ الله علیه): «فرمود: همه زمین‌هـا کربلاـ و همه روزها عاشورا است ولی نفرمود همه شـما امام حسـینید. گـذاشت خودتان درک کنیـد... پس بگرد و در خودت امام حسـین را پیـدا کن». [۱۵۵] .به همین علت است که در زیـارت عـاشورا از خداونـد می‌خـواهیم که [صـفحه ۱۱۹] انتقام خون خودمان را همراه حضـرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه شـریف) روزیمان کند و چنین عرض می کنیم «فاسـئل الله الذی اکرم مقامک و اکرمنی بک ان یرزقنی طلب ثاری مع امام هـدی ظاهر ناطق بالحق منکم»انتقام حسـین علیه‌السـلام به کشـتن شـمر و هم‌دسـتان شـمر نیست بلکه به ریشه‌کن کردن ظلم از سراسـر جهان و نابود کردن طاغوت‌ها و یزیدیان زمان است. اینکه گفته‌اند کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا یعنی ما همیشه حسـین علیه‌السـلام داریم. اگر ما خودسازی کرده باشـیم مثل حسـین علیه‌السلام و با روح حسینی عمل کنیم، ملحق به حسین علیه‌السـلام هستیم. اگر سفارش به عزاداری حسین علیه‌السلام شده است، بدین معنا است که امکان ظهور «حسین»ها در تمام زمان‌ها وجـود دارد. یعنی کسـانی که مثـل حسـین علیه‌السـلام عمـل کننـد و این جز بـا سـنخیت و برخـورداری از روح حسـینی امکان‌پـذیر نیست.انتقـام حسـین علیه‌السلام یعنی بازگردانـدن خون خـدا در رگ‌هـای جـامعه، یعنی قرار گرفتن خلیفه خـدا در رأس حاکمیت جـامعه جهـانی. به همین علت هم انتقـام بایـد همراه امـام زمـان علیه‌السـلام و به دست او انجام گیرد. وظیفه ما مقـدمه‌سازی ظهور و برداشـتن موانع ظهور برای همراهی با حضرت در عملیات انتقام است که جز با داشتن «روح انتقام» انجام این وظیفه ممکن نیست.در فصـل سـوم، حـدیث شـریف، مهـم و تکان‌دهنـده‌ای را از پیـامبر اکرم صـلی الله علیـه و آله نقـل کردیم که خطـاب به امیرالمـؤمنین علیه‌السـلام چنین فرمودنـد:«ای علی! من و تو پـدران این امت هستیم و از حقوق پـدران و مادران به فرزندان این است که در اوقات مقتضـی بر پدر و مادرشان رحمت آورند تا ادای حقوقشان نموده باشـند». طبق این فرمایش رابطه ما با معصومین علیهم‌السـلام رابطه حقیقی فرزنـد بـا پـدران خـودش اسـت. یعنی این رابطه یـک رابطه دو طرفه است و [صـفحه ۱۲۰] هر یـک از طرفین نسـبت به هم وظـایفی دارنـد از جملـه ایـن وظـایف مهرورزی و عطـوفت نسـبت بـه یکـدیگر است. در اینکه آنهـا به وظـایف الهی خـود از جمله مهرورزی و عطوفت نسبت به ما عمل کرده و می‌کننـد هیـچ شک و تردیدی وجود ندارد.طبق فرمایش پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله برای ما فرزندان آن حضـرات اوقات و شـرایطی پیش خواهد آمد که باید در آن اوقات و شرایط برای ادای حقوق واجب نسبت به اهل بیت علیهم‌السـلام که پدران حقیقی و بزرگترین خویشان ما هسـتند، با رحمت و مهربانی با آنها برخورد کنیم. یعنی ببینیم که در آن اوقات و شـرایط آنها چه کمکی و چه کاری از ما انتظار دارند به عبارت دیگر ما به وظیفه الهی مودت، چگونه نسبت به آنها در شـرایط گونـاگون عمـل می‌کنیم.در فصل سوم به این نتیجه رسـیدیم که وظیفه الهی و انسانی ما در قبال مصبیت عظیم، عزاداری کردن به خـاطر جنایـات بزرگی است که در حق آنهـا روا داشـته شـد. دعا و شـعار ما در این مرحله این است که بگوییم: «اعظم الله اجورنا و اجورکم بمصابنا بالحسین علیه‌السلام [۱۵۶] - خداوند اجر ما و شـما را در مصیبتمان برای حسین علیه‌السلام عظیم کند».در این فصـل به این نتیجه رسـیدیم که وظیفه اصـلی ما در قبال مصـیبت اعظم «انتقام» است انتقام از کسانی که جامعه جهانی را از پـدر حقیقی خود و امـام معصوم و هادی متخصـص محروم کرده‌انـد. [۱۵۷] . [صـفحه ۱۲۱] دعـا و شـعار مـا در این مرحله این است که بگـوییم:«جعلنـا و ایـاکم مـن الطـالبین بثـاره مـع ولیه المهـدی من آل محمـد صـلی الله علیه و آله [۱۵۸] - خداونـد مـا و شـما را از انتقام‌گیرندگان حسـین همراه ولی خودش مهدی از آل محمد صـلی الله علیه و آله قرار دهد» پس وظیفه اصلی شیعه و شعار اصولی او در برخورد با مصیبت اعظم همراهی با منتقم اصلی در عملیات انتقام است که باید تحقق یابد.حال می گوییم اگر به این وظیفه که

بسیار مهم‌تر از وظیفه‌ای است که در قبال مصیبت عظیم داریم، عمل نکنیم، نهایت بی‌وفایی و قساوت را در حق آنها روا داشته‌ایم و به وظیفه رحمت نسبت به پدرانمان که پیامبر صلی الله علیه و آله بر ما واجب کرده و نیز نسبت به وظیفه مودتی که قرآن کریم بر ما واجب نموده است، [۱۵۹] ، عمل نکرده‌ایم.نمی‌توان به امام زمان علیه‌السلام گفت که: ما در مصیبت عظیم همراه تو برای جد غریبت گریه می‌کنیم ولی در مصیبت اعظم از همراهی تو برای انتقام و بازگرداندن «خون خدا» به پیکر جامعه معذور و معاف هستیم، آنچه که حضرت در این مرحله از ما می‌خواهد شرکت در عملیات انتقام است نه صرف گریه و عزاداری.عزادار در مرتبه چهارم با دست یافتن به معرفتهای جدیدتر و بالاتر دارای «روح انتقام» از کسانی می‌شود که معصومین را از مقام و جایگاهی که خداوند برای آنها در نظر گرفته است، کنار زدند و همچنین انتقام از کسانی که غاصبین «مقام امامت و هدایت» جامعه را در تحمیل این بزرگترین جنایت بر مردم جهان یاری کردند. [صفحه ۱۲۲] عزادار در این مرحله، گریه کردن و گریاندن را هر چند وظیفه‌ی مهمی هستند، کافی نمی‌داند. او در سایه مودتی که پیدا کرده است به مقام عضویت در حزب امام حسین علیه‌السلام که همان «حزب الله» است نایل می‌شود.مؤمن در این مرتبه فرمان الهی در قرآن کریم را که همه مؤمنان را به مودت نسبت به اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله می‌خواند، لبیک می گوید. به عبارت دیگر او را از مقام «محبت» به مقام «مودت» نایل می گردد. «مودت به معنای محبتی است که اثرش در مقام عمل ظاهر باشد» [۱۶۰] او طبق فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله خود را فرزند و محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله می‌داند. [۱۶۱] . لذا خود را عضو خانواده آن حضرت علیه‌السلام و «ولی دم» او می‌بیند که انتقام خون همه شهدای آل محمد صلی الله علیه و آله بر او واجب گشته است.عزادار در این مرتبه به «ایمان حقیقی» دست می‌یابد و نوع احساس و نگاه و محبت او به پیامبر و آلش علیهم‌السلام همان گونه می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواسته است، آنجا که فرمودند:«لا یؤمن عبد حتی اکون احب الیه من نفسه و یکون عترتی احب الیه من عترته و یکون اهلی احب الیه من اهله و تکون ذاتی احب الیه من ذاته [۱۶۲] - هیچ بنده‌ای ایمان به خداوند ندارد، تا اینکه من محبوب‌تر از خودش در نزد او باشم و عترت مرا بیش از عترت خودش و خانواده‌ام را بیش از خانواده خودش و ذات مرا بیش از ذات خودش دوست داشته باشد».بنابراین همان طور که اگر کسی به پدر و مادر طبیعی و بدنی عزادار حقیقی و یا سایر اعضای خانواده او ظلم و جنایتی کند، تنها به گریه و [صفحه ۱۲۳] عزاداری بسنده نمی‌کند و تا انتقام نگیرد، آرام نمی گیرد، همچنین جان او از ظلم عظیمی که به محمد و آلش به خصوص ظلمی که به امام حسین علیه‌السلام و خاندان و اصحابش شده، پیوسته در آتش غم حضرت می‌سوزد و همواره داغدار و گریان و عزادار است تا اینکه انتقام خون آنها را بگیرد. این روح انتقام علاوه بر اینکه از عمق جان عزادار به خاطر نسبتی که با محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله دارد، می‌جوشد، تکلیفی الهی است که در زیارت عاشورا و در سایر زیارات ما را به آن امر کرده‌اند. روح انتقام همان مقامی است که از آن به «طلب ثار» یا «طلب ثار حسین علیه‌السلام» یاد شده است. [۱۶۳] .از آنچه که درباره انتقام و روح انتقام گفته شد، به خوبی روشن می‌شود که رسیدن به روح انتقام و داشتن چنین روحی یک مقام و یک مرتبه بسیار بالا و ارزشمند است. زیرا اگر کسی دارای چنین روحی شود، به معنای آن است که فرزند حقیقی اهل بیت علیهم‌السلام است و ولی دم آنها است که گرفتن انتقامشان بر او واجب شده است، یقین پیدا کرده است و عضو حقیقی حزب امام حسین علیه‌السلام و خانواده اهل بیت علیهم‌السلام شده است به شرط اینکه صرفا به داشتن روح انتقام اکتفا نکند، بلکه به مقتضای آن عمل کند به عبارت دیگر انتقام خود را عملی کند و وارد مرحله عملیات انتقام یا مرتبه پنجم عزاداری شود.

مجالس عزاداری در مرتبه چهارم

عزاداری در این مرتبه وسیله‌ای برای احیا و حفظ ارزش‌های مقدس است که اهل بیت علیهم‌السلام به خاطر آنها به شهادت رسیدند. این مراسم از [صفحه ۱۲۴] دروغ، حرام، تحریف و اختلافات به دور است و مردم با شرکت در این مجالس بیش از پیش با دین و

وظایف خود آشنا می‌شوند.مجالس عزاداری و بزرگداشت معصومین علیهم‌السلام در مرتبه چهارم محل «شناخت و نیز پیدا کردن روح انتقام» است. در این مجالس شخصیت الهی سیدالشهدا علیه‌السلام و جایگاه او در نظام خلقت مورد توجه و شناخت قرار می گیرد. معنای «ثار الله بودن و عامل حیات بودن» آن حضرت برای اسلام، در کیفیت برگزاری مجالس عزا بسیار مهم و مورد توجه خواهد بود. همان طور که در زیارت سیدالهشداءعلیه‌السلام می‌خوانیم:«بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالهٔ و حیرهٔ الضلالهٔ [۱۶۴] - خون جگر خود را در تو راه تو - ای خدا - نثار کرد تا بندگانت را از جهالت و حیرت گمراهی نجات دهد».مراسم عزاداری در مرتبه چهارم، رنگ و بوی سیدالشهدا علیه‌السلام دارد. روح و حقیقت سیدالشهدا علیه‌السلام بر آن حاکم است. این نوع مجالس، از طرفی مردم را با حقیقت و جایگاه سیدالشهدا علیه‌السلام در نظام خلقت جهان و انسان آشنا می کند و از طرفی همان کاری را می کند که سیدالشهدا علیه‌السلام در کربلا کرد. یعنی آثار وجودی حضرت را به مردم منتقل می کند و بین مردم و حضرت سنخیت و شباهت به وجود می‌آورد. به عبارت دیگر همان طور که وجود مقدس سیدالشهدا علیه‌السلام برای نجات مردم از جهالت و خروج از گمراهی به شهادت رسید، مجالس عزای حضرت نیز همان اثر وجودی حضرت یعنی نجات مردم از جهالت و خروج از گمراهی و تاریکی را دارد و این مهمترین علت توصیه بزرگان دین به برپایی مجالس عزای خودشان و به خصوص برای امام حسین علیه‌السلام است. [صفحه ۱۲۵] در مرتبه چهارم معیار بهترین مجلس، دیگر میزان گریه و ناله، تعداد جمعیت و شام و ناهار آنها، طول دسته عزاداری، ساختمان و محل عزاداری، امکانات و وسایل، شهرت مداح و سخنران و... نیست. بلکه معیار بهترین مجلس، میزان شناخت و سنخیتی است که در مجلس نصیب عزادار می گردد. از نظر عزدار حقیقی در مرتبه چهارم، اصیل‌ترین و بهترین مجلس عزاداری، مجلسی است که بتواند روح حسینی و سنخیت با وجود مقدس امام حسین علیه‌السلام را در عزادار به وجود آورد.عزادار در این مرتبه با روح قیام سیدالشهدا علیه‌السلام و فلسفه‌ی نهضت او که از زبان خود ایشان بیان شده است [۱۶۵] ، آشنا می‌شود و خود را برای پیاده کردن اهداف قیام آن حضرت آماده می کند.گریه برای عزادار در این مرتبه صرفا یک عمل احساسی نیست. او به خوبی دریافته است که دستور اهل بیت علیهم‌السلام به گریه کردن هدفی بالاتر و مهمتر از یک تخلیه عاطفی و بروز احساسات دارد.در این مرتبه گریه و عزاداری، دیگر هدف نیست، بلکه وسیله‌ای برای زنده نگه‌داشتن پیام عاشورا برای نسل امروز است.گریه کردن و ابراز احساسات و عواطف یک «وسیله» بسیار مهم بلکه مهمترین وسیله است. در این مرتبه مداح و سخنران هر دو به عواطف و احساسات و نیز گریه کردن و گریاندن اهمیت می‌دهند اما نه به عنوان یک هدف بلکه به عنوان یک وسیله بسیار خوب برای بالا بردن فهم و درک مردم.گریه وسیله خوبی برای بالا بردن سطح معرفت مردم و پیوند آنها با اهل بیت علیهم‌السلام است. با بالا بردن سطح معرفت و پیوند با رهبران معصوم [صفحه ۱۲۶] الهی، روح تعهد و مسئولیت نسبت به آنها و راه آنها، در عزادار ایجاد می‌شود.در این مرتبه گریه کردن و گریاندن موجب می‌شود تا روح حسینی یعنی روح حماسه و فداکاری عاشقانه برای دین خدا در عزادار دمیده شود. به طوری که هر لحظه آروز می کند که ای کاش در کربلا و در کنار یکایک اهل بیت علیهم‌السلام حضور داشت و همان کاری را می کرد که آنها انجام دادند. شعار و دعا و آرزوی او در این مرتبه این است:«یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما [۱۶۶] - ای کاش با شما بودم تا به رستگاری عظیم دست می‌یافتم».به فرموده شهید مطهری که خود بسیار اهل گریه و عزاداری حقیقی بود، «گریه‌ی بر شهید، شرکت در حماسه‌ی او است». گریه‌ی عزادار در این مرتبه به تبعیت از گریه‌های حضرت زهرا علیهاالسلام گریه‌ای سیاسی و جهت‌دار است. گریه او غاصبین خلافت و دشمنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام را آزار می‌داد و تهدید می کرد. به طوری که چنان احساس خطر کردند که به سراغ امیرالمؤمنین علیه‌السلام رفته، ازاو خواستند تا گریه‌های آن بانوی مجاهد را محدود کند. وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام خواسته آنها را به اطلاع حضرت رساند، خانم در جواب ایشان فرمودند:«یا اباالحسن! ما اقل مکثی بینهم و ما اقرب مغیبی من بین أظهرهم فوالله لا اسکت لیلا و لا نهارا او ألحق بأبی رسول الله صلی الله علیه و آله [۱۶۷] - ای ابوالحسن! چقدر کم است ماندن من در بین آنها و چه نزدیک است

پنهان شدن من از جمع آنها. به خدا سوگند هرگز ساکت نخواهم شد نه در شب و نه در روز تا اینکه به پدرم رسول الله صلی الله علیه و آله ملحق شوم.» [صفحه ۱۲۷] امام امت علیه‌السلام درباره گریه‌های مردم ایران در عزاداری‌هایشان چنین فرمودند:«مسئله، مسئله‌ی گریه نیست، مسئله، مسئله‌ی تباکی نیست، مسئله، مسئله‌ی سیاسی است که ائمه با همان دید الهی که داشتند، می‌خواستند که این ملت‌ها را با هم بسیج کنند و یکپارچه کنند، از راه‌های مختلف اینها را یکپارچه کنند تا آسیب‌پذیر نباشند... [۱۶۸] گریه کردن بر شهید نگه‌داشتن، زنده نگه‌داشتن نهضت است [۱۶۹] ««هر مکتبی هیاهو می‌خواهد، باید پایش سینه بزنند، هر مکتبی تا پایش سینه‌زنی نباشد، حفظ نمی‌شود... این نقش، یک نقشی است که اسلام را همیشه زنده نگه داشته، آن گلی است که هی به آن آب می‌دهند. زنده نگه داشتن این گریه‌ها، زنده نگه داشته مکتب سیدالشهدا را [۱۷۰] «.در مرتبه چهارم شدت گریه و عزاداری و نیز عمق و دوام آن بیشتر از آنکه صرفا به احساسات و عواطف، تکیه داشته باشد، به معرفت از معصوم و مقام او و نیز مقام یارانش تکیه دارد. به عبارت دیگر هر قدر سطح معرفت عزادار نسبت به معصومین علیهم‌السلام و سایر اولیای الهی بیشتر می‌شود گریه و ناله او برای آنان و مصایبی که به آنان رسیده، بیشتر، عمیق‌تر و جان‌سوزتر است. چنانکه أمیرالمؤمنین علیه‌السلام که بیشتر از هر کس دیگری رسول الله صلی الله علیه و آله را می‌شناخت و از ارزش و آثار وجودی او آگاه بود پس از رحلت آن حضرت خطاب به ایشان چنین گفت: «ان الصبر لجمیل الا عنک و ان الجزع لقبیح الا علیک و ان المصاب بک لجلیل، و انه قبلک و بعدک لجلل [۱۷۱] – همانا صبر زیباست، جز در غم از دست دادن تو و بی‌تابی ناپسند است جز در اندوه مرگ تو، مصیبت فقدان تو بزرگ و مصیبت‌های پیش از تو و پس از تو ناچیزند».گریه نقش بسیار بالایی در کم کردن مقاومت‌ها و سرسختی‌ها و ایجاد ظرافتها و لطافتها دارد. [صفحه ۱۲۸] گریه می‌تواند عواطف، محبت، قدرت و سرعت پرواز عزادار را به سوی هدف خلقت او، و نیز کمالات لایق او، به طرز شگفت‌انگیزی افزایش دهد.هر قدر عزادار با مقام الهی اهل بیت علیهم‌السلام و نیز علم، نورانیت، معنویت، روحانیت، کرامت و بزرگواری، عطوفت و مهربانی با خلق خدا و سایر کمالات وجودی آنان آشناتر می‌شود، محبت و مودت او نسبت به آنان بیشتر و عمیق‌تر و گریه‌ی او در هنگام یادآوری مصائب آنها جانسوزتر و دردناکتر می‌شود به همین دلیل گریه در این مرتبه عامل مهمی در به وجود آمدن روح جهاد با دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام و نیز روح انتقام از دشمنان آنها می‌باشد.از سوی دیگر گریه برای عزادار در این مرتبه حکم صیقلی را دارد که لحظه به لحظه روح او را پاک‌تر و لطیف‌تر می‌کند و او را برای پذیرش دستورات خدا و اهل بیت علیهم‌السلام آماده‌تر و نرم‌تر می‌کند.در اثر این لطافت و آمادگی، توان عزادار برای انجام دستورات دینی بالاتر و روح او برای اجرای قوانین الهی قوی‌تر می‌شود. به همین دلیل میزان پذیرش او نسبت به اخلاق الهی بالاتر و سرعت او در حرکت به سوی هدف خلقتش بیشتر می‌شود. زیرا هر قدر مقاومت و سرسختی انسان نسبت به اجرای دستورات الهی کمتر شود، قدرت و سرعت او در طی مسیر انسانیت بیشتر خواهد شد.گریه از آن جهت که کار دل است و با حریم دل سروکار دارد، بر روی همه امور قلبی تأثیرگذار است. چه امور قلبی مثبت و چه امور قلبی منفی. عمل گریه، در دل یک عمل دو سویه است. هم بر ارزشها و هنجارها تأثیر می‌گذارد و هم بر ضدارزشها و ناهنجارهایی که به درون [صفحه ۱۲۹] دل راه پیدا کرده است. گریه هم با تقوا که محلش در قلب است کار دارد و هم با فجور و معصیت، گریه هم بر فطرت اثر می‌گذارد و هم بر طبیعت. گریه‌ی عزادار حقیقی، فطرت او را تقویت؛ و طبیعت و بعد حیوانی او را تضعیف می‌کند. شجاعت او را زیاد و ترس او را کم می‌کند. سخاوت و کرم او را تقویت، و بخل او را تضعیف می‌کند. گریه محبت و مودت نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام را افزایش می‌دهد و احساس مسئولیت نسبت به آنها را ایجاد و تقویت می‌کند. از سوی دیگر تنفر و برائت از دشمنان آنها را بالا می‌برد. انسان را از فرهنگ و منش آنها دور می‌سازد. آری گریه‌ی همراه با معرفت غیرسوز و غیرت‌ساز است.

محتوای مجالس از نظر امام حسین

وجود مقدس امام حسین علیه‌السلام، خود بهترین کس برای تعیین کیفیت و محتوای مجالس است. در یکی از فرمایشات نورانی‌شان چنین می‌فرمایند:«من اتانا لم یعدم خصلة من اربع: آیة محکمة و قضیة عادلة و اخا مستفادا و مجالسة العلماء [۱۷۲] – هر کس به سوی ما آید – در مجالس ما شرکت کند – حداقل یکی از چهار چیز را از دست نمی‌دهد: اصول عقاید و جهان‌بینی اسلامی، قوانین اخلاقی، برادری سودمند و همنشینی با علماء».بنابراین مجالس اهل بیت علیهم‌السلام جای آشنایی مردم با اصول دین و اعتقادات، اخلاقیات و نیز احکام و فروع دین است. یعنی همان سه علمی که رسول الله صلی الله علیه و آله یادگیری آن را بر هر مسلمانی واجب فرموده است. ایشان در فرمایش نورانی ابتدا طلب علم را بر هر مسلمانی واجب نموده است؛ و چنین فرمودند «طلب العلم فریضة علی کل مسلم [۱۷۳] – طلب علم بر هر مسلمانی واجب است». [صفحه ۱۳۰] بدیهی است علمی که یادگیری آن بر همگان واجب باشد و به عبارت دیگر تحصیل آن واجب عینی است، نمی‌تواند از نوع علوم روزمره باشد. بلکه علمی است که با ساختار وجودی انسان و هدف خلقت او و نیز سعادت دنیا و آخرت او ارتباط مستقیم دارد. آنگاه حضرت در مرحله بعد، علمی را که، تحصیلش بر هر کس واجب است چنین تشریح می‌نمایند:«انما العلم ثلاثة آیة محکمة او فریضة عادلة او سنة قائمة و ما خلاهن فهو فضل [۱۷۴] – علم حقیقی سه چیز است اصول عقاید، اخلاق و احکام و غیر از اینها فضل است».بنابراین نتیجه می گیریم که مجلس مورد رضایت امام حسین علیه‌السلام مجلسی است که در آن عزاداران با حقیقت دین و معارف الهی و انسانی و نیز وظایفشان به عنوان یک مؤمن و عزادار حقیقی و یک انسان و شیعه راستین آشنا می‌شوند.وقتی برپاکننده مجلس سیدالشهدا علیه‌السلام خود به مرحله چهارم نرسیده باشد، در تنظیم برنامه‌ها اصالت و عمده وقت مجلس را به مداحی و سینه‌زنی اختصاص می‌دهد و نسبت به سخنرانی و سخنران یا اصلا توجهی ندارد و یا کم‌توجه می‌باشد و بیشتر وقتها، اگر سخنرانی دعوت می کنند، به جای اینکه مطالب و مواردی را که سیدالهشدا علیه‌السلام شایسته مجالس خود دانسته، از او بخواهند، بیشتر از او توقع دارند که از جمعیت اشک و ناله بگیرد. اساسا این چنین بانیانی علاقه زیادی به دعوت از سخنرانان عالم و ورزیده ندارند. بلکه بیشتر کسانی را دعوت می کنند که بتوانند زمینه مناسب را برای مداحان و شورگرفتن در مجلس فراهم کنند. [صفحه ۱۳۱] از طرفی دیگر عزادارانی هم که در مرتبه سوم مانده‌اند و به مرتبه چهارم راه پیدا نکرده‌اند، علاقه‌ای به استماع سخنرانی و آشنا شدن با معارف الهی و آیین زندگی دینی و وظایفشان ندارند. آنها بیشتر ترجیح می‌دهند که هنگام سخنرانی وقت خود را در آبدارخانه یا بیرون مجلس با چای خوردن و گپ زدن بگذرانند و اگر ناچار باشند در مجلس بنشینند، با بی‌حوصلگی به سخنرانی گوش می‌دهند و ترجیح می‌دهند زودتر عزاداری و شورگرفتن آغاز شود و چه بسا به صورت‌های مختلف این بی‌حوصلگی را به اطلاع سخنران می‌رساند.

خطر جهل به دین و آخرت

گفتیم که پیامبر صلی الله علیه و آله دین‌شناسی را بر هر مسلمانی واجب فرموده و بر آن تأکید نموده است. علاوه بر این کسانی را که در این امر واجب کوتاهی کنند، چنین توبیخ فرموده‌اند:«ان الله تبارك و تعالی یبغض کل عالم بالدنیا جاهل بالآخرة [۱۷۵] – به درستی که خداوند تبارك و تعالی هر عالم به دنیایی را که جاهل به آخرت است، دشمن می‌دارد».از نظر حضرت هر کس آخرت را که جایگاه ابدی انسان است، نشناسد، هر چند علوم دنیایی را بداند، مبغوض خدا است. زیرا کسی که آگاهی به آخرت و خانه ابدیت خود نداشته باشد، هرگز نمی‌تواند خود را برای آن آماده کند. بدیهی است آماده شدن برای آخرت به وسیله علوم دنیایی حاصل نمی‌شود. بلکه فقط به وسیله شناخت دین و معارف دینی است که می‌توان آخرت‌شناس شد و خود را برای آن آماده کرد. به همین دلیل معصومین علیهم‌السلام شیعیانی را که به یادگیری دستورات [صفحه ۱۳۲] دینی و معارف الهی نمی‌پردازند، بشدت مذمت و توبیخ کرده‌اند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این‌باره می‌فرمایند:«لیس منی الا عالم او متعلم [۱۷۶] – از من نیست

مگر عـالم یـا کسـی که در حـال یادگیری است.امام صادق علیه‌السـلام نیز می‌فرماینـد:«لست احب ان اری الشاب منکم الا غادیا فی حـالین: امـا عالما او متعلما فان لم یفعل فرط، فان فرط ضیع فان ضیع اثم، و ان اثم سـکن النار و الـذی بعث محمـدا بالحق [۱۷۷] – دوست نـدارم جوانی از شـما را ببینم مگر اینکه در یکی از دو حالت صـبح کند. یا عالم باشد و یا در حال یادگیری؛ پس اگر چنین نکنـد کوتاهی کرده است؛ و اگر کوتاهی کنـد، ضایع کرده است؛ و اگر ضایع کنـد، گناه کرده است؛ اگر گناه کند، قسم به کسـی که محمد صـلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرده است، ساکن آتش می‌شود».آری جهل به دین و دستورات آن موجب می‌شود که انسان غافل سـر از جهنم درآورد، به همین دلیل است که حضـرت در کلام دیگری چنین می‌فرمایـد:«لو اوتیت بشاب من شـباب الشـیعهٔ لا یتفقه، لادبته [۱۷۸] – اگر جـوانی از جوانـان شـیعه را نزد من آورنـد، که در دین تفقه [۱۷۹] نمی‌کنـد، او را ادب خواهم کرد».و همچنین آن حضـرت آرزو می‌کند که اصـحاب و شیعیانش حلال و حرام دین را به دقت بشناسند تا سر از کوتاهی و تقصیر و گناه و عذاب درنیاورند، لذا چنین می‌فرمایند: [صـفحه ۱۳۳] «لیت السـیاط علی رؤوس اصحابی حتی یتفقهوا فی الحلال و الحرام [۱۸۰] – ای کـاش بـا تازیانه‌ها بر سـر اصـحابم می‌زدنـد تا اینکه حلال و حرام دین را خوب بفهمنـد».بـدون فهم حلال و حرام دین، دینـداری ممکن نیست و بـدون دینـداری سـعادت دنیا و آخرت محال است به همین دلیل برای شـناخت حلال و حرام بایـد زحمت کشـید تـا دچـار عـذاب و نکبت دنیـا و آخرت نشـویم. حـتی اگر این زحمت به قیمت تازیـانه خوردن باشـد. ببینیم که امـام سـجاد علیه‌السـلام چگـونه شـیعیان را به تحمـل سـختی در راه فهم درست و دقیق دین تشویق می‌فرماینـد:«لو یعلم النـاس مـا فی طلب العلم لطلبوه و لو بسفک المهج و خوض اللجج [۱۸۱] – اگر مردم بدانند در طلب علم چه فایده‌ای است آن را می‌طلبند اگر چه با ریختن خون دل و فرورفتن در گرداب‌هـا باشـد».و برای تأکیـد بیشتر ببینیم که حضـرت کاظم علیه‌السـلام چگونه خطر دینـداری سـطحی و ضعیـف و محروم بـودن از فهـم دقیـق دیـن را گوشـزد می‌فرماینـد:«من لم یتفقه فی دینه لم یرض الله له عملا_ [۱۸۲] – هر کس که آگاهی عمیق از دین نداشـته باشد خداوند از هیچ عمل او خرسـند نمی‌شود».امام علی علیه‌السـلام درباره دین بدون فهم عمیق چنین می‌فرماینـد:أیهـا النـاس! لا_ خیر فی دین لا_ تفقه فیما [۱۸۳] – ای مردم! در دینی کـه فهـم عمیـق در آن نیسـت، هیـچ خیری وجـود ندارد».دینی که نسبت به آن شـناخت دقیق و صـحیح نداریم نمی‌تواند خوشـبختی انسان را در دنیا و آخرت تأمین کند. بسـیاری از مشـکلات و [صـفحه ۱۳۴] رنـج‌های زنـدگی مسـلمانان بـه علـت عـدم شـناخت صـحیح آنهـا از دین و عمـل نکردن به دسـتورات حیات‌بخش آن است. دینـداری سـطحی و ناآگاهی، هیـچ رشـد و کمالی را در انسان به وجود نمی‌آورد، هر چنـد با عمل و عبادت فراوان تـوأم باشـد. امیرالمـؤمنین علیه‌السـلام کـه میزان اعمـال مـا در قیـامت است، چنین می‌فرماینـد:«المتعبـد علی غیر فقه کالحمـار الطاحونـهٔ یدور و لا یبرح [۱۸۴] – عبادت‌کننـده ناآگـاه از دین همچون خر آسـیاب است، که دور خود می‌چرخـد ولی از جایی که هسـت پیشـتر نمی‌رود».اساسـا در اسـلام ارزش هر انسـانی در درجـه اول بـه میزان شـناخت صـحیح و عمیقی است که از دین دارد، چنانکه رسول گرامی اسـلام صلی الله علیه و آله چنین می‌فرمایند:«اکثر الناس قیمهٔ اکثرهم علما و اقل الناس قیمهٔ اقلهم علما [۱۸۵] – بـاارزش‌ترین مردم عـالم‌ترین آنهـا است و کم‌ارزش‌ترین مردم کم‌علم‌ترین آنهـا است».صـرف ادعـای شـیعه بـودن، بـدون شـناخت صحیح و دقیق دین نه تنها مفید و کافی نیست، بلکه برای شخص و برای اصل دین بسیار خطرناک و خطرساز است.

نقش شیعیان در خانه نشینی و تنهایی اهل بیت

هر ظلم و جنـایتی که در حق اهل بیت علیهم‌السـلام شـده است، در اثر کوتاهی‌های شـیعیان جاهل و احمق بوده است.حضـرت علی علیه‌السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله برای گرفتن حق غصب شده خود یعنی امامت امت، شبها فاطمه زهرا علیهاالسلام را سوار بر مرکبی می‌کرد و با حسـنین علیهماالسلام به در خانه انصار می‌رفت و از آنها کمک [صفحه ۱۳۵] می‌خواست، ولی مردم برای حضـرت عذرهای بدتر از گناه و دلایل نامربوط می‌آوردند. فاطمه زهرا علیهاالسـلام نیز در یاری همسرش و امامش بیعت آنها

با حضـرت را در غدیر به یادشان می‌انداخت و می‌فرمودند: «آیا پدرم در روز غدیر عذری برای کسـی باقی گذاشت». [۱۸۶] .بعدها معاویه بـا ذکر همین واقعه در نامه‌ای به حضـرت علی علیه‌السـلام به او زخم‌زبان زد و چنین نوشت: «تو همسـرت را سوار بر مرکب می‌کردی و دست حسن و حسـینت را می‌گرفتی و در خانه انصار را می‌زدی و از آنها یاری می‌خواستی ولی جز چهار پنـج نفر تو را یـاری نکردنـد. اگر در ادعـایت راست‌گو بودی مردم تو را یـاری می‌کردنـد» بعـد از این زخم‌زبـان در ادامه این‌گونه نمک به زخم حضـرت می‌پاشـد: «اگر همه چیز را فراموش کنم، یک چیز را فراموش نمی‌کنم و آن اینکه تو به پـدرم گفتی اگر چهل نفر صادقانه مرا یـاری کننـد، دست به قیـام می‌زنم. یـک روز هم مسـلمانان بـا تـو نبوده‌انـد». [۱۸۷] .حضـرت علی علیه‌السـلام دربـاره تنهایی و مظلومیت خود در آن زمان چنین می‌فرمایند:«خدایا برای پیروزی بر قریش و یارانشان از تو کمک می‌خواهم، که پیوند خویشاوندی مرا بریدنـد، و کار مرا دگرگون کردنـد، و همگی برای مبارزه با من در حقی که از همه آنان سـزاواترم، متحـد گردیدنـد و گفتنـد: «حق را اگر می‌توانی بگیر، و یـا اگر تو را از حق محروم دارنـد، یا با غم و انـدوه صبر کن، و یا با حسـرت بمیر!» به اطرافم نگریسـتم دیـدم که مایل نبودم جانشان به خطر افتد. پس خار در چشم فرورفته، دیده بر هم نهادم، و با گلوی اسـتخوان در آن گیر کرده، جام تلـخ را جرعه جرعه نوشـیدم، و در فروخوردن خشم در امری که تلخ‌تر از گیاه حنظل، و دردناک‌تر از فرورفتن تیزی شمشـیر در دل بود شـکیبایی کردم!» [۱۸۸] . [صـفحه ۱۳۶] پس از رسـیدن به خلافـت نیز مردم که خود به سـراغ او رفته بودنـد و با اصـرار فراوان حضــرت را بـه پـذیرش حـاکمیت وادار سـاخته بودنـد، در صــحنه عمـل و هنگـامی کـه حضـرت آنهـا را بـه یـاری و فرمـانبرداری فرامی‌خواند، او را تنها گذاشـتند. حضـرت در صـحنه‌ها و زمانهای مختلف از بی‌وفایی و پستی یاران خود و تنهایی و مظلومیت خود شکایت‌های جان‌سوزی کرده است.

شکایت امیرالمؤمنین از شعیان جاهل و سست عقیده

اشاره

در نهج‌البلاغه بیش از ۲۰ خطبه - غیر از نامه‌ها و حکمت‌ها - وجود دارد که حضـرت یاران خود را مورد سرزنش قرار داده که چرا او را تنها می‌گذارند و فرمانش را نمی‌برند. ما در اینجا چند نمونه مختصر را ذکر می‌کنیم:«ای مردم عراق! همانا شما به زن بارداری می‌مانیـد که در آخرین روزهای باداری جنین خود را سـقط کند، و سرپرسـتش بمیرد، و زمانی طولانی بی‌شوهر ماند، و میراث او را خویشاونـدان دور غارت کنند. آگاه باشـید! من با اختیار خود به سوی شـما نیامدم بلکه به طرف دیار شـما کشانده شدم، به من خبر دادند که می‌گویید علی دورغ می‌گوید! خدا شـما را بکشد، بر چه کسـی دروغ روا داشـته‌اید... [۱۸۹] آگاه باشـید! من شب و روز پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با شامیان دعوت کردم و گفتم پیش از آنکه آنها با شما بجنگند با آنان نبرد کنید، به خدا سوگند، هر ملتی که درون خانه‌ی خود مورد هجوم قرار گیرد، ذلیل خواهد شد. [صفحه ۱۳۷] اما سستی به خرج دادید، و خواری و ذلت را پذیرفتید، تا آنجا که دشـمن پی‌درپی به شـما حمله کرد و سـرزمین شـما را تصرف نمود. شگفتا! شگفتا! به خدا سوگند این واقعیت قلب انسان را می‌میرانـد و دچار غم و انـدوه می‌کنـد که شامیان در باطل خود وحـدت دارنـد و شـما در حق خود متفرقید. زشت باد روی شـما و از اندوه رهایی نیابید که آماج تیر بلا شدید! به شـما حمله می‌کنند، شـما حمله نمی‌کنید؟! با شـما می‌جنگند، شما نمی جنگید؟! این گونه معصیت خدا می‌شود و شما رضایت می‌دهید؟ وقتی در تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن می‌دهم، می‌گویید هوا گرم است، مهلت ده تا سوز گرما بگـذرد، و آنگاه که در زمسـتان فرمان جنگ می‌دهم، می‌گوییـد هوا خیلی سـرد است بگذار سرما برود. همه‌ی این بهانه‌ها برای فرار از سـرما و گرما بود؟ وقتی شـما از گرما و سـرما فرار می‌کنید، به خدا سوگند که از شمشـیر بیشتر گریزانید!ای مردنمایان نامرد! ای کودک‌صـفتان بی‌خرد که عقل‌های شـما به عروسان پرده‌نشـین شـباهت دارد! چقدر دوسـت

داشتم که شما را هرگز نمی‌دیدم و هرگز نمی‌شناختم! شناسایی شما - سوگند به خدا - که جز پشیمانی حاصلی نداشت، و اندوهی هم بار سرانجام آن شد. خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پرخون، و سینه‌ام از خشم شما مالامال است! کاسه‌های غم و اندوه را، جرعه جرعه به من نوشاندید، و با نافرمانی و ذلت‌پذیری، رأی و تدبیر مرا تباه کردید... [۱۹۰] بدن‌های شما در کنار هم، اما افکار و خواسته‌های شما پراکنده است؛ سخنان ادعایی شما، سنگ‌هایی سخت را می‌شکند، ولی رفتار ست شما دشمنان را امیدوار می‌سازد؛ در خانه‌هایتان که نشسته‌اید، ادعاها و شعارهای تند سر می‌دهید و اما در روز نبرد می‌گویید ای جنگ از ما دور شو، و فرار می‌کنید. آن کسی که از شما یاری خواهد، ذلیل و خوار است، و قلب رها کننده‌ی شما آسایش ندارد. [صفحه ۱۳۸] بهانه‌های نابخردانه می‌آورید، چون بدهکاران خواهان مهلت، از من مهلت می‌طلبید و برای مبارزه سستی می‌کنید بدانید که افراد ضعیف و ناتوان هرگز نمی‌توانند ظلم و ستم را دور کنند، و حق جز با تلاش و کوشش به دست نمی‌آید، شما که از خانه‌ی خود دفاع نمی‌کنید چگونه از خانه‌ی دیگران دفاع می‌نمایید؟ و با کدام امام پس از من به مبارزه خواهید رفت؟ به خدا سوگند! فریب خورده، آن کس که به گفتار شما مغرور شود، کسی که به امید شما به سوی پیروزی رود، با کندترین پیکان به میدان آمده است، و کسی که بخواهد دشمن را به وسیله‌ی شما هدف قرار دهد، با تیری شکسته تیراندازی کرده است! به خدا سوگند! صبح کردم در حالی که گفتار شما را باور ندارم، و به یاری شما امیدوار نیستم، و دشمنان را به وسیله شما تهدید نمی‌کنم. راستی شما را چه می‌شود؟ دارویتان چیست؟ و روش درمانتان کدام است؟ مردم شام هم مانند شمایند آیا سزاوارست شعار دهید و عمل نکنید؟... [۱۹۱] - نفرین بر شما کوفیان! که از فراوانی سرزنش شما خسته شدم. آیا به جای زندگی جاویدان و قیامت به زندگی زودگذر دنیا رضایت دادید؟ به جای عزت و سربلندی، بدبختی و ذلت را انتخاب کردید؟ هر گاه شما را به جهاد با دشمنتان دعوت می‌کنم، چشمانتان ازترس در کاسه می‌گردد، گویا ترس از مرگ عقل شما را ربوده و چون انسان‌های مست از خود بیگانه شده، حیران و سرگردانید گویا عقل‌های خود را از دست داده و درک نمی‌کنید.من دیگر هیچ گاه به شما اطمینان ندارم، و شما را پشتوانه خود نمی‌پندارم، شما یاران شرافتمندی نیستید که کسی به سوی شما دست دراز کند. به شتران بی‌ساربان می‌مانید که هر گاه از یک طرف جمع‌آوری گردید، از سوی دیگر پراکنده می‌شوید.به خدا سوگند، شما بدوسیله‌هایی برای افروختن آتش جنگ هستید؛ شما را [صفحه ۱۳۹] فریب می‌دهند اما فریب دادن نمی‌دانید، سرزمین شما را پیاپی می‌گیرند و شما پروا ندارید، چشم دشمن برای حمله شما خواب ندارد ولی شما در غفلت به سر می‌برید. بخدا سوگند، شکست برای کسانی است که دست از یاری یکدیگر می‌کشند. سوگند بخدا، اگر جنگ سخت درگیر شود و حرارت و سوزش مرگ شما را دربرگیرد، از اطراف فرزند ابوطالب، همانند جدا شدن سر از تن، جدا و پراکنده می‌شوید... [۱۹۲] - گرفتار کسانی شده‌ام که چون امر می‌کنم فرمان نمی‌برند، و چون آنها را فرامی‌خوانم اجابت نمی‌کنند. ای مردم بی‌اصل و ریشه، در یاری پروردگارتان برای چه در انتظارید؟ آیا دینی ندارید که شما را گرد آورد؟ و یا غیرتی که شما را به خشم وادارد؟در میان شما به‌پا خاسته فریاد می‌کشم، و عاجزانه از شما یاری می‌خواهم، اما به سخنان من گوش نمی‌سپارید، و فرمان مرا اطاعت نمی‌کنید، تا آنکه پیامدهای ناگوار آشکار شد، نه با شما می‌توان انتقام خونی را گرفت، و نه با کمک شما می‌توان به هدف رسید.شما را به یاری برادرانتان می‌خوانم، مانند شتری که از درد بنالد، ناله و فریاد سرمی‌دهید، و یا همانند حیوانی که پشت آن زخم باشد حرکتی نمی‌کنید. تنها گروه اندکی به سوی من آمدند که آنها نیز ناتوان و مضطرب بودند». [۱۹۳] .دیدیم که شعیان جاهل و احمق چگونه امام خود را تنها گذاشتند. شعیه‌ی جاهل و احمق است که به فرموده امام زمان علیه‌السلام بال پشه از ایمان او محکم‌تر است. اگر شیعیان همگی دین و وظایف دینی خود را به خصوص در قبال امامانشان خوب می‌شناختند، تاریخ هرگز شاهد این همه مظلومیت و غربت و اهل بیت علیهم‌السلام و این همه ظلم و جنایت نمی‌بود. [صفحه ۱۴۰] اگر شیعیان، امامان خود را به خصوص امام زمان علیه‌السلام را خوب می‌شناختند و به وظایفی که در قبال او دارند، آگاه بودند، امام زمان علیه‌السلام بیش از هزار و صد و شصت سال، در تنهایی و مظلومیت، گرفتار غیبت و خون دل و

اضطرار نمی‌شد.ببینیم آن وجود نازنین که عزادار حقیقی جد بزرگوارش و منتقم اصلی خون او می‌باشد، هزار سال پیش چگونه از بی‌وفایی و عدم همدلی شیعیانش که ناشی از جهالت و بی‌همتی آنها است، شکایت می کند:«و لو ان أشیاعنا – وفقهم الله لطاعته – علی اجتماع من القلوب فی الوفاء بالعهد علیهم لما تأخر عنهم الیمن بلقائنا، و لتعجلت لهم السعادهٔ بمشاهدتنا علی حق المعرفهٔ و صدقها منهم بنا، فما یحبسنا و عنهم الا ما یتصل بنا مما نکرههٔ و لا نوثره منهم [۱۹۴] – اگر شیعیان ما – که خداوند بر انجام طاعت موفقشان بدارد – در وفا کردن به عهد ما همدل بودند، مبارکی ملاقات ما از آنها به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت دیدار همراه با معرفت ما به سوی آنها می‌شتافت. پس ما را از آنها پوشیده نمی‌دارد، مگر همان چیزهایی که از آنها به ما می‌رسد و ما دوست نداریم و از آنها انتظار نداریم.»شعیان جاهل و احمق بودند که با وجود علم به حقانیت امام حسن مجتبی علیه‌السلام، تحت‌تأثیر تهدیدها و تطمیع‌های معاویه و تبلیغات او علیه امام قرار گرفتند و آن حضرت را تنها گذاشتند و وادار به صلح با معاویه کردند.امام امت علیه‌السلام که به تصریح خودشان بیشترین خون دل را از احمقان و جاهلان خورده‌اند، درباره مظلومیت امام حسن مجتبی علیه‌السلام در بین دوستانش چنین می‌فرمایند:«امام حسن علیه‌السلام آن قدر گرفتاری که از این دوستان و اصحابش داشت، از دیگران نداشت. اصحابی که توجه نداشتند که امام زمانشان روی چه نقشه‌ای دارد عمل می کند، با خیال‌های کوچکشان با افکار ناقصشان، در مقابلش می‌ایستادند و غارتش کردند، اذیتش [صفحه ۱۴۱] کردند و عرض کنم که شکستش دادند، معاهده با دشمنش کردند و هزار جور بساط درست کردند.» [۱۹۵] .آری خون دلی که اهل بیت علیهم‌السلام از دست شیعیان و دوستان جاهلشان خوردند هرگز از دشمنان نخوردند و بلکه هر خون دلی که از دست دشمنانشان خوردند و هر اذیت، توهین و ظلمی که دیدند، ناشی از عملکرد بد شیعیان بی‌معرفت آنها بوده است. درست به همین دلیل است که معتقدیم شیعه تا به مرحله چهارم عزاداری نرسیده است، نه تنها عزادار حقیقی نیست بلکه چه بسا در مصیبت‌هایی که به امام زمان علیه‌السلام می‌رسد، شریک باشد.وقتی شیعه ناآگاه نمی‌تواند عزادار حقیقی باشد، به طریق اولی منتظر حقیقی امام زمان علیه‌السلام نیز نیست. [۱۹۶] .منتظر حقیقی می‌داند بدون فهم دین و آشنایی با حلال و حرام الهی نه تنها به خداوند و حضرت بقیهٔ الله الاعظم – ارواحنا له الفداء – نمی‌توان نزدیک شد، بلکه ضعف در دین و فهم آن انسان را از آنها دورتر می کند و بیشتر به گناه می‌اندازد. کسانی که صرفا به ظواهر دین می‌پردازند و در تطبیق اعمال و عباداتشان با حکم شرع و دستورهای خداوند بی‌توجهی و بی‌مبالاتی می کنند و به میل و سلیقه خود دینداری می کنند، به جای کمک به امام زمان علیه‌السلام، آن حضرت را رنج می‌دهند و دل مبارک حضرت را خون می کنند.وای بر کسی که امامش از او شکایت کند. پناه بر خداوند که انسان ادعای دین و محبت به حضرت کند، ولی دینداری و رفتار او و محبت‌های او حضرت و سایر معصومین علیهم‌السلام را آزار دهد و به جای جلب محبت و نزدیکی به آنها راه خشم و دوری از آنها را طی کند و مورد لعنت و غضب آنها قرار گیرد.دانش اندوز و ادب ورز که در مجلس او هر که را نیست ادب، لایق صحبت نبود [۱۹۷] . [صفحه ۱۴۲] بنابراین منتظر حقیقی کسی است که سعی زیادی در تطبیق همه‌ی رفتارها، اخلاق و عقاید خود با حقیقت دین و آنچه معصومین علیهم‌السلام به او آموخته‌اند می کند، او در دینداری سلیقه‌ای عمل نمی کند و تابع هوی و هوس خود و دیگران نیست، بلکه در هر کاری به دنبال این است که بداند دستور دین در آن مورد چیست؟ منتظر حقیقی رفتارش براساس رساله عملیه است و از رفتارهای من‌درآوری و جاهلانه به شدت دوری می کند تا دین او و همه‌ی شؤون زندگی او مورد رضا و قبول مولا-یش قرار گیرد و بتواند در ردیف دوستان و یاران حقیقی حضرت قرار گیرد.گر طالب لقای امامی به علم کوش اهل نظر معامله با آشنا کنند [۱۹۸] .منتظر، نهایت بینش و بصیرت خود را به کار می گیرد تا آنچه را در دین نیست، به اسم دین نپذیرد و آنچه در دین است، رها و طرد نکند و در این راه از علمای ربانی مدد می‌جوید و هرگز خود را از جمع علما و اهل دین که با بصیرت دین‌داری می کنند، جدا نمی کند. او تشنه‌ی مطالعه و فهم بیشتر و روزافزون دین است و از جاهلان و بی‌خردان به شدت دوری می کند، مگر آنکه بخواهد به آنها چیزی بیاموزد؛ بدون اینکه خود اثر بدی بپذیرد. [۱۹۹] .

عملیات انتقام

اشاره

عزادار در این مرتبه که مرتبه کامل شـده‌ی همان مرتبه چهارم است. از صـفای باطن بالاتر و معرفتی عمیق‌تر برخوردار است. در این مرتبه «عزادار حقیقی» که در سـایه معرفت بالاـتری که تحصـیل کرده است، به مودت نسبت به اهل بیت علیهم‌السـلام و نیز به حس انتقام نسـبت به دشمنان آنها دست یافته است، بیشتر به «عمل» روی می‌آورد. عملی که زاییده مودت و مبتنی بر عقیده و بینش عمیق و الهی است.عزادار حقیقی کسـی است که اگر برای مصیبت عظیمی که بر امام حسـین علیه‌السـلام وارد شده است، گریه و ناله سر می‌دهـد، در برابر مصـیبت اعظـم بیشـتر عزادار اسـت. [صـفحه ۱۴۳] رسـول اکرم صـلی الله علیـه و آله فرمودنـد:«ان لقتـل الحسـین علیه‌السلام حرارهٔ فی قلوب المؤمنین لا تبرد ابدا [۲۰۰] - به درستی که برای قتل حسـین علیه‌السلام حرارتی در دل‌های مؤمنان است که هرگز سـرد نمی‌شود».عزادار حقیقی اگر از کشته شدن حضرت و اصحابش که مصیبت عظیم است، آتش و حرارتی سردنشدنی در دل دارد، از کنار گذاشته شدن حضرت از مقامی که خداوند برای او ترتیب داده بود، به مراتب بیشتر می‌سوزد. زیرا در وجود او نفخه و روح حسـینی قرار دارد.او فرزند حقیقی سیدالشـهدا علیه‌السلام است که خداوند او را ولی‌دم آن حضرت قرار داده است، در دل او آتش کینه و انتقامی هست که هرگز خاموش نمی‌شود و همین آتش کینه مقـدس از دشـمنان خدا و انسانیت است که او را به مرتبه پنجم عزاداری یعنی مرتبه عملیاتی شدن و جهاد و مبارزه با دشمنان حسین وارد می‌سازد.دعای او در این مرحله همان طور که در زیارت عاشورا و سایر زیارات به او تعلیم شـده است، این است که:«فاسـئل الله الذی اکرم مقامک و اکرمنی بک ان یرزقنی طلب ثـارک مع امـام منصور من اهـل بیت محمـد صـلی الله علیه و آله [۲۰۱] - از خـدایی کـه تـو را گرامی داشـت و مرا هم به وسـیله تو گرامی داشت، می‌خواهم که خون‌خواهی تو را همراه امـام منصور از اهـل بیت محمـد صـلی الله علیه و آله روزی من گردانـد».و در فقره دیگری خطـاب به سیدالشـهدا علیه‌السـلام چنین عرض می‌کنـد:«فاسـئل الله الـذی اکرم مقامـک و اکرمنی بک ان یرزقنی طلب ثاری مع امام هدی [۲۰۲] ظاهر ناطق بالحق منکم [۲۰۳] - از خدایی که... می‌خواهم خون‌خواهی [صفحه ۱۴۴] خودم را همراه امام هـدایت شونده‌ی ناطق به حق که از شـماست، نصـیب من گرداند».مرتبه پنجم، مرتبه عملیاتی شدن و اقدام علیه دشـمنان دین و اهل بیت علیهم‌السـلام و عـاملین مصـیبت اعظم است. به عبـارت دیگر این مرتبه لازمه فهم درست از مصـیبت اعظم است. مصـیبت اعظم هیچ عکس‌العملی جز جهاد و مبارزه نمی‌طلبد.

مراحل سه گانه عملیات انتقام

اشاره

هر چنـد از آنچه تـاکنون گفته شـد می‌تـوان به طـور کلی به وظیفه عزادار در عملیـات انتقـام دست یـافت ولی به علت اهمیت زیـاد موضوع این وظیفه را با یک تقسیم‌بندی کلی عرض می‌کنیم. آنچه در عملیات انتقام بر عزادار واجب است همان‌طور که از نام این مرحله پیـداست انجـام یـک سلسله عملیـات است. یعنی وظیفه‌ای فراتر از قلب و احسـاس و عقـل و ادراک بر عهـده اوست.آنچه از مجموع تعالیم قرآن کریم و معصومین علیهم‌السلام به دست می‌آید. این است که مؤمن در این مرحله سه وظیفه عملی بر عهده دارد که به ترتیب عبارتند از: لعن و برائت زبانی؛ برائت عملی؛ جهاد با دشمنان.

لعن و برائت زبانی

از آنجا که قطع یا ضـعیف کردن رابطه‌ی انسان‌ها با خداوند و معصومین علیهم‌السلام بزرگترین جنایت و خیانت در زندگی آدمیان است، تمـامی کسانی که در طول تاریـخ بشـر تاکنون در این جنایت و ظلم بزرگ دست داشـته‌اند، خداونـد و پیامبران و فرشـته‌های الهی آنهـا را مـورد لعن قرار داده‌انـد.لعن به معنـای دور بودن از رحمت و هـدایت الهی و جـدا بودن از راه خوشبختی است. مسـلم است، کسانی که دست خود و دیگران را از دست خداونـد و دامان رهبران معصوم علیهم‌السـلام جـدا کرده‌انـد خود و دیگران را از رحمت و هدایت محروم و از راه خوشـبختی دور کرده‌اند، ملعون هسـتند، شـخص ملعون یعنی شخصـی که از مسیر هدایت صحیح منحرف شده است و به بیراهه می‌رود. [صفحه ۱۴۵] لعنت کردن انسان‌هایی که عامل دور افتادن خود و دیگران از راه هدایت الهی هسـتند، در واقع شـهادت دادن و گزارشـی از یک واقعیت خارجی و بسـیار تلخ و وحشتناك است و آن، اینکه افرادی که مورد لعن قرار می‌گیرنـد، در حقیقت و در عـالم خـارج، خود و دیگران را از حرکت به طرف کمـال لایـق انسـانی و خوشـبختی دنیا و آخرت محروم کرده‌انـد و بـایستی نتیجه‌ی این محرومیت را که بـدبختی و شـقاوت و دچـار شـدن به انواع گرفتاری‌ها و عـذاب‌ها در دنیا و آخرت است، بپذیرنـد، زیرا خـود چنین سـرنوشتی را برای خـود، رقم زده‌انـد.معنـای دیگر لعن در اصـطلاح مردم که به معنـای اول بازمی‌گردد، طلب عذاب و نفرین برای عاملین چنین جنایت عظیمی است. دلیل چنین لعن و نفرین نیز بسـیار روشن است و آن، تنفر برحقی است که هر کس از عامـل این خیـانت در درونش ایجـاد می‌شود. به عبـارت دیگر هر کسـی که چیزی یـا کسـی را سـد راه سعادت خود و دیگران می‌بیند، از آن متنفر می‌شود و از خداوند دور کردن آن را می‌طلبد. اگر آن عامل یک عامل انسانی و مختار باشـد، با توجه به تأثیرات زشت و منفی آن عامل در رونـد سـعادت انسان‌ها و ایجاد انواع مشـکلات دنیایی و آخرتی برای دیگران، مسـتحق نفرین و عذاب و تنبیه الهی و رسـیدن به سـزای اعمال زشت و جنایتکارانه است و طبیعی است که چنین شخصی نزد همه‌ی طالبان خوشبختی و همه‌ی عاشقان، خوبی‌ها و زیبایی‌ها، مستحق نفرین و تنفر باشد. [۲۰۴] .به همین دلیل در قرآن کریم و زبان اهل بیت علیهم‌السـلام به خصوص در زیارات آن حضرات، اشخاص یا عواملی که مانع خوشبختی و آسایش مردم در دنیا و آخرت شده و می‌شونـد، مـورد لعن قرار گرفته‌انـد. [۲۰۵] .اعلامـ برائت زبـانی کمترین کـار در مراحـل عملیـات انتقام است که خود بسـیار کار بزرگ و مهمی است. این مرحله دارای آثار مهم و متعددی است که در اینجا فرصت پرداختن به آن نیست. شاید نتوان هیچ زیارتی [صفحه ۱۴۶] از زیارت‌های وارده از اهل بیت علیهم‌السـلام را یافت که در آن دشـمنان مورد لعن و برائت زبانی قرار نگرفته باشند. در قرآن کریم نیز دشـمنان دین خـدا بارها و بارها مورد لعن و نفرین قرار گرفته‌انـد.در زیارت عاشورا و بسـیاری از زیارت‌های ائمه علیهم‌السـلام هر جـا اعلامـ محبت و ولایـت است، اعلامـ برائت و دشـمنی بـا دشـمنان آنان نیز هست.در زیارت عاشورا سه گروه از دشـمنان مورد لعن و برائت زبانی قرار گرفته‌اند که عبارتند از:الف) دشـمنانی که با تغییر مسـیر خلافت و غصب آن، ظلم‌های بعدی از جمله جنایـاتی که در عـاشورا بر اهـل بیت علیهم‌السـلام و سـایر شـیعیان و جامعه اسـلامی رفت را پایه‌گـذاری کردنـد.در زیارت عـاشورا، مصیبت امـام حسـین علیه‌السـلام را ناشـی از انحرافی می‌دانـد که در صـدر اسـلام بـا غصب خلافت و رهبری امیرالمؤمنین علیه‌السـلام صـورت گرفـت. پس از بیـان عظمت مصیبت سیدالشـهدا علیه‌السـلام ابتـدا کسـانی را لعن می‌کنـد که در صـدر اسـلام بلافاصـله پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، مسیر حاکمیت و هدایت مردم را منحرف کردند و با این انحراف بذر گمراهی و نفاق سـهمگین کاشـته شد که نتیجه آن، شجره‌ی ملعونه بنی‌امیه شد.از رشد این شجره ملعونه، فاجعه عاشورا اتفاق افتاد که باز منجر به حـذف امام و محرومیت جامعه انسانی از رهبری معصوم شد.ب) دشـمنانی که امام حسـین علیه‌السـلام و اصـحابش را به شـهادت رساند و یا مقدمه آن جنایت را با سـکوت و یا همکاری با لشـکر دشـمن فراهم کردند.ج) دشـمنانی که بعد از روز عاشورا به وجود خواهند آمد تا روز قیامت.در بحث لعن علاوه بر لزوم لعن دسته اول و دوم دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام آنچه که هم اکنون مهم‌تر

و لازم‌تر است، لعن و اعلان برائت [صفحه ۱۴۷] در دشمنان کنونی اهل بیت به خصوص دشمنان امام زمان علیه‌السلام که موانع اصلی ظهور هستند، می‌باشند. کسی که اهل لعن دشمنان کنونی امام زمان علیه‌السلام نیست و نمی‌تواند کینه مقدس و دشمنی خود را با آنها به طور صریح اعلام کند، باید در دوستی و ایمان خود نسبت به آنها شک کند.در این سال‌ها زیاد شاهد آن بودیم که عده‌ای به ظاهر مؤمن و متدین، مردم را به بهانه‌های واهی از اعلان برائت زبانی و لعن نسبت به شیطان بزرگ آمریکا و سایر قدرت‌های جهانی که منشأ همه‌ی جنایت‌ها و نیز دشمن درجه یک اسلام و امام زمان علیه‌السلام هستند، بازداشته و می‌دارند و به خصوص ملت را از شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل منع می‌کنند. همچنین بسیار دیده شده و می‌بینیم که عده‌ای مقدس‌نما با مراسم اعلان برائت در حج مخالفت می‌کنند.امام خمینی قدس سره بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران یعنی کشوری که مردمش به فرموده‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله [۲۰۶] مقدمه‌سازان ظهور امام زمان علیه‌السلام هستند در وصیت‌نامه سیاسی الهی خود رمز لعن‌هایی را که در مجالس اهل بیت علیهم‌السلام نثار دشمنانشان می‌کنیم چنین تشریح می‌کنند:«به ملت عزیز ایران توصیه می‌کنم که از... مراسم عزاداری ائمه اطهار و بویژه سید مظلومان و سرور شهیدان حضرت ابی‌عبدالله الحسین صلوات وافر الهی و انبیاء و ملائکهٔ الله و صلحاء بر روح حماسی او باد هیچگاه غفلت نکنند. و بدانند آنچه دستور ائمه علیهم‌السلام برای بزرگداشت این حماسه تاریخی اسلام است و آنچه لعن و نفرین بر ستمگران آل بیت است تمام فریاد قهرمانانه‌ی ملتها است بر سردمداران ستم‌پیشه در طول تاریخ الی الابد. و می‌دانید که لعن و نفرین و فریاد از بیداد بنی‌امیه لعنهٔ الله علیهم با آنکه آنان منقرض و به جهنم رهسپار شده‌اند فریاد بر سر ستمگران جهان و زنده نگهداشتن این فریاد ستم‌شکن است. و لازم است در نوحه‌ها و اشعار ثنای از ائمه حق علیهم‌السلام به طور کوبنده فجایع و ستمگری‌های ستمگران هر عصر و مصر یادآوری شود و در این عصر مظلومیت جهان اسلام [صفحه ۱۴۸] به دست آمریکا و شوروی و سایر وابستگان به آنان و از آن جمله آل سعود این خائنین به حرم بزرگ الهی لعنهٔ الله و ملائکته و رسله علیهم است به طور کوبنده یادآوری و لعن و نفرین شود». [۲۰۷] .و نیز می‌فرمایند:«اعلان برائت در حج تجدید میثاق مبارزه و تمرین تشکل مجاهدان برای ادامه نبرد با کفر و شرک و بت‌پرست‌هاست و به شعار هم خلاصه نمی‌شود که سرآغاز علنی ساختن منشور مبارزه و سازماندهی جنود خدای تعالی در برابر جنود ابلیس و ابلیس‌صفتان است و از اصول اولیه توحید به شمار می‌رود». [۲۰۸] .همچنین درباره‌ی شعار مرگ بر آمریکای مردم ایران می‌فرمایند:«گفتنی است که شعار مرگ بر آمریکا و آتش زدن پرچم این کشور و امثال آن به هیچ وجه توهین به مقدسات مردم آمریکا (از قبیل عقاید و آموزه‌های مسیحیت، انجیل، کلیساهای کاتولیک، پروتستان، ارتدوکسی، کشیشان و...) نمی‌باشد بلکه انزجار و نفرت از سیاست‌های ظالمانه و سلطه‌طلبانه دولتمردان آمریکا است. مردم ایران، انزجار خود را در قالب شعار مرگ بر آمریکا و آتش زدن پرچم این کشور نمایان می‌سازد».

برائت عملی

برائت عملی یعنی دوری کردن از فرهنگ و تسلط فرهنگی دشمنان و پرهیز از اخلاق و عقاید آنان.بدیهی است که ابزار محبت نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام با پذیرش فرهنگ و اخلاق دشمنان آنان سازگار نیست. امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرمایند:«نحن اصل کل خیر و من فروعنا کل بر فمن البر التوحید و الصلاهٔ و الصیام و کظم الغیظ و... و عدونا اصل کل شر و من فروعهم کل قبیح و فاحشهٔ فمنهم الکذب و البخل و النمیمهٔ و القطعیهٔ و اکل الربا و... فکذب من زعم انه معنا و هو متعلق بفروع غیرنا [۲۰۹] - ما اصل هر خیر - و خوبی - هستیم و هر چه خوبی است از [صفحه ۱۴۹] فروع ماست. در شمار خوبی‌هاست: توحید و نماز و روزه و فروبردن - غلبه بر - خشم و... و دشمنان ما ریشه هر بدی هستند و چه هر چه پلیدی و زشتی است از فروع آنهاست. پس از آنهاست دروغ و بخل و سخن‌چینی و قطع رحم و رباخواری و... بنابراین دروغ گفته هر کس که می‌پندارد که با ماست - و از ماست - در حالی که به فروع غیر ما - و بدی‌ها - تعلق دارد».آری دروغ می‌گوید کسی که خود را از اهل بیت علیهم‌السلام

می‌دانـد ولی اخلاق دشـمنان آنان را دارد و با گرفتن و دادن ربا، بـداخلاقی و بـددهنی و سـخن‌چینی و نیز با گرانفروشـی و بخل و تقلب و فریب با شیعیان آنان رفتار می‌کنـد. دروغ می‌گویـد کسـی که خود را محب اهل بیت علیهم‌السـلام می‌داند و اهل برائت از دشـمنان دین و فرهنگ فاسـد و ضدبشـری آنها نیست و با بدحجابی، بی‌حجابی، بی‌نمازی و بی‌غیرتی نسبت به ناموس و نیز تربیت غیر مذهبی و غلط فرزندان و، خون به دل امام زمان علیه‌السـلام و سایر اهل بیت علیهم‌السلام می‌کند. دروغ می‌گوید کسی که خود را دوست‌دار اهل بیت علیهم‌السـلام می‌دانـد و بالای درب منزل خود پرچم «یا حسـین» را نصب می‌کند و برای اقامه عزای اهل بیت علیهم‌السلام منزل خود را سیاه‌پوش می‌کند و خود نیز در ایام عزای اهل بیت علیهم‌السلام لباس سیاه بر تن می‌کند، اما در دل محبت به دشمنان امام زمان و شیفتگی نسبت به آنها و فرهنگ کثیفشان را می‌پروراند و در بالای بام منزلش علم بندگی و اسارت فکری و فرهنگی نسبت به دشـمنان یعنی آنتن مـاهواره را نصب کرده است.محبت با ضـعف برائت و ضـعف در دشـمنی با فرهنگ دشـمنان سازگار نیست. امام صادق علیه‌السـلام در جواب کسـی که به ایشان گفت: فلانی شما را دوست دارد. ولی در برائت از دشمنان شما ضعیف است، چنین فرمودند: [صـفحه ۱۵۰] «هیهـات، کـذب من ادعی محبتنا و لم یتبرأ من عـدونا [۲۱۰] - هرگز! دروغ می‌گـوید کسی که ادعای دوستی ما را می‌کند و از دشمن ما برائت نمی‌جوید».خلق زبان به دعوی عشق گشوده‌اند ای من غلام آنکه دلش با زبان یکی است‌ائمه طاهرین علیهم‌السـلام نور واحد هسـتند و هدف همه‌ی آنها یکی است (که عبارت است از تلاش، کوشش، نثار و ایثار برای احیای دین و روشن نگه داشتن چراغ مکتب) از این رو زنده نگه داشـتن نام و یاد هر کدامشان باعث زنده ماندن اصـل مکتب الهی است. لیکن سالار شـهیدان علیه‌السـلام خصوصـیتی دارد که زنـده نگه داشـتن نام و یاد او تأثیر به سـزایی در زنـده نگه داشـتن مکتب اسلام دارد...سر اینکه سفارش کرده‌اند هر روز زیارت عاشورا بخوانید و نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام تولی داشته و بر آنـان صـلوات و درود بفرستیـد و از دشـمنانشان تبری بجوییـد، برای آن است که طرز فکر معانـدان ایشـان منفور شود و گرنه هم اکنون سـخن از معاویه و یزید نیست تا آنها را لعنت کنیم. نام و یاد آنها رخت بربسته و قبرشان نیز زباله‌دانی بیش نیست، الآن سخن از فکر و راه یزید و یزیدیان عصر است. زن فرعون وقتی که به درگاه الهی دعا کرد، نگفت خدایا مرا فقط از فرعون نجات بده بلکه گفت: (رب ابن لی عنـدک بیتا فی الجنـة و نجنی من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظالمین. [۲۱۱] - بارالها! تو خانه‌ای برای من در بهشت بنـا کن و مرا از شـر فرعون کافر و کردارش و از قوم سـتمکار نجات بخش) یعنی مرا از فرعون و فرعونیان، که طرفـداران سنت سیئه و رفتار ناپسند او هستند، نجات بده. تفکر برای همیشه باقی می‌ماند هر چند که اسم و عنوانش تغییر پیدا کند.بعد از تار و مار شدن خوارج در نهراون و خارج شدنشان از صـحنه حیات و زندگی، به علی ابن ابیطالب علیه‌السـلام عرض شد: این مقدس‌های خشـک از بین رفتنـد. فرمودنـد:«کلا، والله انهم نطـف فی أصـلاب الرجـال، و قرارات النسـاء کلمـا نجم منهم قرن قطع، حـتی یکون آخرهم لصوصا سلابین [۲۱۲] - اینها نطفه‌هایی هستند در پشت مردان و قرارگاه زنان. هر گاه مقداری از اینها از بین بروند، عده‌ای دیگر ظهور [صـفحه ۱۵۱] می‌کننـد تـا اینکه سـرانجام کار، سارقان مسـلح و رهزنان غارتگر خواهنـد شـد».اکنون نیز، هم راه سالار شهیدان زنده است و هم مرام و مسلک اموی و مروانی و عباسی وجود دارد. اینکه سفارش فراوان به اشک ریختن و عزاداری کردن نموده‌اند برای آن است که اشک بر شـهید اشتیاق به شـهادت را به همراه دارد، خوی حماسه را در انسان زنده و طعم شهادت را در جان او گوارا می‌گردانـد. چون اشک رنگ کسـی را می‌گیرد که برای او ریخته می‌شود و همین رنگ را به صاحب نیز می‌دهـد. از این رو انسان حسینی‌منش، نه ستم می‌کند و نه ستم می‌پذیرد. اینکه عده‌ای به فکر ظلم کردن یا ظلم‌پذیری هستند برای آن است که خوی حسـینی در آنهـا نیست و گرنه شـیعه‌ی خاص حسـین بن علی علیهماالسـلام نه ظلم می‌کنـد و نه ظلم می‌پـذیرد. آن کسـی که ظلم‌پذیر است اموی مسـلک است چنانکه ظالم هم اموی‌صفت است، هر چند که زمزمه‌ی «یا حسین» بر لب داشته باشد. و در قیامت که هر کسـی را به نام زمامـدارش صدا می‌زنند: (یوم ندعوا کل أناس بامامهم) شـخص سـتمگر در صف امویان شـرکت می‌کند لذا اگر انسـان بخواهـد بفهمـد که راهی راه حضـرت حسـین بن علی علیهماالسـلام است یا راهی راه امویان، بایـد ببینـد که در او خوی

ستم‌پذیری یا سلطه‌گری وجود دارد یا نه. اگر گرایش به این خصلت‌های زشت را در خود دید باید در اخلاق خود تجدیدنظر کند. [۲۱۳].

جهاد با دشمنان و ضربه زدن به آنها و محدود کردن قدرت آنها تا نابودی کاملشان

اگر بر اثر تهاجم فرهنگی و تبلیغ سوء، بت‌پرستی و شرک رواج یافت و در نتیجه حق مسلم فطرت، که توحید ناب است، آسیب دید بایـد برای احقـاق این حق قیـام و اقـدام مسـلحانه کرد. لیکن، روح این قیام، دفاع است هر چنـد که به ظاهر فقه آن را جهاد ابتـدایی می‌نامـد. سـر اینکه «توحیـد» حق مسـلم فطرت بشـری شـمرده شده، آن است که توحید مایه حیات فرد و جامعه است. همان‌طور که حضـرت امیرالمؤمنین علیه‌السـلام فرموده:«التوحید حیاهٔ النفس» [۲۱۴] .و قرآن کریـم نیز کـافر را به خـاطر محرومیت وی از توحیـد، مرده می‌دانـد و او را در مقابل «زنده» ذکر می‌کند:(لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین [۲۱۵] - تا هر که زنده «دل» است او را به آیاتش پنـد دهد- و از خدا و قیامت بترساند - و بر کافران وعده عذاب «بعد از اتمام حجت» حتمی و لازم گردد.) [صـفحه ۱۵۲] مجموع آیـات و روایـات نشان می‌دهـد که: اولا توحیـد مایه حیات معنوی فرد و جامعه انسانی است، ثانیا این مایه حیات، حق مسلم همه بشریت است و تمام انسان‌ها حق استفاده از آن را دارند. افزون بر این، حیات چون حقی است که خالق بشریت آن را هبه کرده (نه آنکه بشر با پشتکار و ابتکار خود به آن رسیده باشد) نه تنها نمی‌توان دیگران را از آن بازداشت، بلکه خود را نیز نمی‌توان با انتحار و خودکشـی به خطر انداخت.بنابراین، دفاع از حق فطری انسان‌ها لازم و مبارزه با عامل کفر و شـرک ضـروری است. یعنی همان طور که اگر فرد یا گروهی خواسـتند به حیات ظاهری فرد یا جامعه‌ای آسیب برسانند و آنها را از بین ببرند دفاع لازم است، به همـان صورت اگر فرد یـا گروهی درصـدد بودنـد تـا حیـات معنوی فرد یا جامعه‌ای را مصـدوم نموده و آنها را کافر کننـد یا جلوی اسـلام آنـان را بگیرنـد، دفـاع لـازم خواهـد بود. چنـانکه اگر کسـی نیز قصـد انتحـار داشت و خواست خود را از بین ببرد، مقـابله با خودکشـی او به منظور حفـظ حیـات وی واجب است؛ جلوگیری از انتحـار معنوی و روحی او، که همان شـرک ورزیـدن و به وادی کفر غلطیدن است، لازم و ضروری است. [۲۱۶] .قرآن کریم این مطلب آموزنده و حیاتی را در سه محور تبیین فرموده است: اول - خصـلت و ویژگی تبهکـاران این است که نه تنهـا خـود از نـور الهی بهره نمی‌گیرنـد و نه تنهـا نمی‌گذارنـد دیگران از روشـنایی آن بهره‌منـد شوند بلکه همواره سـعی در خاموش کردن نور دین داشـته و تلاش می‌کنند زمینه اسـتفاده از آن را نابود کنند:(یریدون ان یطفؤوا نور الله بـافواهم و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون [۲۱۷] - کافران می‌خواهنـد که نور خدا را به نفس تیره و گفتار جاهلانه خود خاموش کننـد و خـدا نگذارد و تا آنکه نور خود را در منتهای ظهور و اعلای کمال برساند هر چند کافران ناراضـی و مخالف باشـند.)(و هم ینهون عنه و ینأون عنه و ان یهلکون الا أنفسهم و ما یشعرون [۲۱۸] - و اینهایند که هم مردم را از فیض آیات خـدا بازمی‌دارنـد و هم خود را از آن محروم می‌کننـد و غافـل از آننـد که تنهـا خود را به هلاـک می‌افکنـد.)از این دو آیه اسـتفاده می‌شود که کافران درصدد خاموش کردن نور الهی هستند ولی ناکام [صفحه ۱۵۳] خواهند ماند. علاوه بر اینکه هم مردم را از دین الهی دور نگه می‌دارنـد و آنهـا را از بهره‌وری نهی می‌کننـد و هم خود از آن نائی و دورنـد. کسـی که هم ناهی است و نائی، مانند سنگ دهنه نهر آب است که نمی‌گذارد آب حیات معنوی به تشنه‌کامان برسد و خود نیز از آن محروم است و بهره‌ای نمی‌برد. دوم - دفع این گونه از خارهـای راه را برخاسـته از رحمت می‌دانـد و آن را مطـابق بـا خطوط کلی و ترسـیم شـده جهان آفرینش معرفی می‌کند:(لولا دفع الله الناس بعضـهم و ببعض لفسدت الارض و لکن الله ذو فضل علی العالمین [۲۱۹] - و اگر خداوند بعضی از مردم را در برابر بعضـی دیگر برنمی‌انگیخـت فسـاد روی زمیـن را فرامی‌گرفـت و لیکن خـدای متعـال خداونـد فضـل و کرم بر همه عـالم است.)(لولاـ دفع الله النـاس بعضـهم ببعض لهـدمت صوامع و بیع و صـلوات و مساجـد یـذکر فیهـا اسم الله کثیرا [۲۲۰] - و اگر خـدا رخصت جنگ ندهد و دفع بعضـی از مردم را با بعضی دیگر نکند همانا صومعه‌ها و دیر و کنشتها و مساجدی که در آن نماز و ذکر

خدا بسیار می‌شود همه خراب و ویران می‌شد و هر که خدا را یاری کند البته خدا او را یاری خواهد کرد که خدا را منتهای اقتدار و توانایی است.)و چون حفظ زمین از تباهی و صیانت مراکز مذهب از ویرانی، رحمتی است که بدون دفع مهاجم و طرد مزاحم ممکن نخواهد بود، دفع این گونه از موانع و برداشتن این خارهای راه و رجم و رمی رهزنها جزو کارهای خیر و از مصادیق بارز رحمت الهی به شمار خواهد آمد. سوم - خداوند به انجام آنچه که به حساب نظام احسن جهان رحمت محسوب می‌شود، ملتزم است و در اعمال آن کوتاهی نخواهد کرد.از این رو در ذیل آیه اول پس از اینکه فرمودند: اگر خداوند دفع طاغیان را به وسیله مردم صالح انجام ندهد فساد زمین را فرامی‌گیرد، فرمودند: (و لکن الله ذو فضل علی العالمین) یعنی فضل و رحمت خدا اجازه نمی‌دهد که طاغوتیان، زمین را به فساد و تباهی بکشند و در ذیل آیه دوم پس از اینکه فرمودند: اگر دفع مزبور حاصل نشود مراکز دینی و مجامع مذهبی ویران می‌گردد، فرمودند: (و لینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز) یعنی تفضل الهی و قدرت و عزت خداوندی اقتضا می‌کند که به طرد طاغیان توجه کند و با دفع خارهای راه تکامل، رحمت خود را ارائه نماید. [صفحه ۱۵۴] نیز آیات ۲۰۳ تا ۲۰۷ سوره مبارکه «بقره» دلالت می‌کند بر اینکه: گرچه گروهی جامعه را به سوی فساد سوق می‌دهند و برخی نیز به نثار و ایثار می‌پردازند لیکن اقدام گروه ایثارگر و فداکار همانا در پرتو رأفت خداوند به بندگان خود است. یعنی چون خداوند براساس رحمت رفتار می‌کند، لذا عده‌ای را می‌آفریند و آنها را می‌پروراند تا بذل نفس هر گونه مانع را برطرف کنند:(و من الناس من یشری نفسه ابتغآء مرضات الله و الله رءوف بالعباد [۲۲۱] - بعضی مردانند (مراد علی علیه‌السلام) که از جان خود درگذرند (مانند شبی که علی علیه‌السلام به جای پیغمبر در بستر خوابید) و خداوند دوستان چنین بندگانی است.)و چون هندسه همه امور را رحمت خدای سبحان ترسیم می‌کند نتیجه آن نیز به او انتساب دارد. بدان جهت در ماجرای داود و جالوت می‌فرمایند:(فهزموهم باذن الله و قتل داوود جالوت و اتاه الله الملک [۲۲۲] یعنی مجاهدان راه حق به اذن و دستور خداوند، بیگانگان را شکست دادند. چنانکه اصل قتل مهاجمان، که بارزترین مصداق رحمت الهی است، به خداوند منسوب است: فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم [۲۲۳] ([۲۲۴] .... همان طور که روح در بدن مایه حیات آن و سبب زنده بودن همه اعضا و جوارح می‌گردد و آنها را از فاسد شدن حفظ می‌کند، دین نیز در زندگی اجتماعی، عامل حیات معنوی آن بوده و موجب برخورداری همه شئون و جهات و متعلقات آن، از زندگی معنوی می‌گردد. در نتیجه هر کدام از شئون و جهات آن صبغه دینی یافته و محکوم به حکم الهی خواهند شد. از این رو کشوری که ساکنان آن مؤمن به خدا و معتقد به وحی و رسالت و مقر به قیامت باشند آن سرزمین محکوم به حکم اسلام است و لذا حفظ آن لازم، دفاع از آن واجب و جنگ در راه صیانت آن، جهاد در راه خدا خواهد بود.برخلاف وطن کافران که دفاع از آن جهاد در راه خدا نیست؛ زیرا حفظ سرزمین شرک هرگز صبغه الهی ندارد و دفاع از آن، جهاد دینی محسوب نمی‌شود. قرآن کریم درباره گروهی از بنی‌اسرائیل که از پیامبرشان خواستند تا فرمانده لشکر و رهبر نظامی برای آنان تعیین کند تا به رهبری او در راه خدا مبارزه کنند، می‌فرمایند: پیامبرشان فرمودند: شاید در صورت وجوب جنگ، شما از امتثال آن خودداری کرده و روی برگردانید. آنان در جواب گفتند: [صفحه ۱۵۵] (و ما لنا ألا نقاتل فی سبیل الله و قد أخرجنا من دیارنا و أبنائنا [۲۲۵] - یعنی چگونه ممکن است که ما در راه خدا مبارزه نکنیم در حالی که از سرزمین خود بیرون رانده و از فرزندانمان دور شده‌ایم؟)پیام مهم این آیه آن است که دفاع از میهن اسلامی و فرزندان و عائله و تحت تکفل، به منظور وصول به سرزمین و دیدار عائله - در صورتی که از شئون مردم مسلمان محسوب گردد - همانا جهاد در راه خدا خواهد بود. چنانچه امروز نیز جهاد مسلمانان فلسطینی که برای صیانت میهن اسلامی خود با اشغالگران صهیونیست به مبارزه برخاسته‌اند، جهاد در راه خدا است. [۲۲۶] .

حاکمیت روح رحمت بر عملیات انتقام

عزادار در این مرتبه به برکت تقرب به معصومین علیهم‌السلام که معادن رحمت الهی و کانون مهر و محبت هستند، علاوه بر قوی

شدن در عاطفه و مهر حیوانی، در عاطفه و مهر انسانی نیز قدرتمند و بزرگ شده است. توضیح اینکه همان طور که در بحث مراتب حیات انسانی گفته شد، انسان دارای دو مرتبه کلی حیات حیوانی و حیات انسانی است که در هر دو مرتبه دارای خصوصیات و کمالاتی ویژه می‌باشد، در مرتبه حیوانی، انسان یک حیوان است و همان‌طور که در حیوانات نسبت به یکدیگر محبت و عاطفه وجود دارد و در سایه این عاطفه در مسیر زندگی و در برابر ناملایمات به یکدیگر کمک می کنند، انسان نیز در سایه مهر و عاطفه حیوانی، به انسان‌هاس دیگر کمک می کند و در برابر ناملایمات از آنها دفاع می کند. اما این مساعدت و دفاع مربوط به مرتبه طبیعی و حیوانی زندگی است و با روح حیوانی انجام می گیرد.مثلا تحمل مریض شدن، درد کشیدن، مجروح شدن، کشته شدن و غم انسان‌های دیگر را ندارد و با هر چیزی که یکی از این موارد را برای [صفحه ۱۵۶] انسان‌ها به وجود آورد، مبارزه می کند و در صورتی که انسان به یکی از این موارد یا سایر موارد مشابه دچار شود، برای او دلسوزی می کند. در صورت توان به او کمک می کند و سعی در کاهش مصیبت و غم و اندوه او می کند و چه بسا از رفاه و آسایش خود برای کاهش درد و غم دیگران سرمایه می گذارد. این نوع مهرورزی و عاطفه در زندگی حیوانات به کرات و به وفور دیده می‌شود. بسیار دیده شده است که یک حیوان تحت‌تأثیر عاطفه حیوانی‌اش، برای نجات یک انسان و یا حیوانی دیگر اعم از فرزند، جفت و همنوع، خود را به خطر انداخته است. اما همه این مهرورزی‌ها در محدوده حیات طبیعی و حیوانی و برای نجات حیات طبیعی و عمر محدود دنیایی بوده و هست.در مرتبه انسانی، انسان دارای نگاه انسانی و ابدی به خود و دیگران است. عاطفه و محبت او به خود و دیگران تابع نوع نگاهی است که به انسان به عنوان یک انسان و اشرف مخلوقات - و نه به عنوان یک حیوان با عمر و کمالات محدود و دنیایی - دارد.در این نگاه، انسان به واسطه برخورداری از روح و نفخه خدایی، از فرشتگان برتر و اشرف مخلوقات است و برای گذران حیات ابدی و انسانی خود به انبیاء و کتابهای آسمانی و دین نیازمند است. دین یعنی مجموعه‌ای از قوانین و معارف الهی که براساس ساختار وجودی انسان و مراحل حیات سه‌گانه او و نیز با توجه به تخصص‌های هفت‌گانه [۲۲۷] مورد نیاز برای هدایت انسان، از طرف رب العالمین که مالک و مدبر انسان و جهان است به وسیله انبیاء آورده شده است. [صفحه ۱۵۷] در این نگاه حیات انسان محدود به دنیا و عالم طبیعت نیست؛ بلکه شامل سه مرحله می‌باشد که حیات دنیا، مرحله دوم و مرتبه میانی حیات او است.مراحل حیات انسان عبارت است از:۱ - قبل از دنیا ۲ - در دنیا ۳ - بعد از دنیا (آخرت یا ابدیت)انسان با برخورداری از روح خدایی به این دنیا آمده و مدتی در این دنیا زندگی می کند [۲۲۸] و سرانجام به سوی خدا و عالم ابدیت و آخرت می‌رود [۲۲۹] براساس این دیدگاه، نمودار خطی حیات و حرکت انسان چنین است:در مرتبه انسانی مهر و محبت انسان به همه ابعاد وجودی انسان و با توجه به همه مراحل حیات او، به خودش و دیگران تعلق می گیرد. او خود و دیگران را دوست دارد اما نه به اندازه یک دنیا که محدود و کم است، بلکه به اندازه ابدیت و بی‌نهایت.عزادار حقیقی نه تنها در بعد حیوانی و در فضای زندگی دنیا و حیات طبیعی دارای عالی‌ترین و قوی‌ترین محبت‌ها و عاطفه‌ها نسبت به سایر [صفحه ۱۵۸] انسان‌ها و نیز حیوانات، گیاهان و حتی جمادات است و همه چیز برای او محترم و دوست‌داشتنی است بلکه نسبت به حیات انسانی و ابدی دیگران عالی‌ترین و قوی‌ترین محبت و عاطفه را دارا است.در مرحله پنجم، عزادار با نگاه ابدی و صحیحی که به انسان از یک طرف، و به دین و رهبران معصوم علیهم‌السلام از سوی دیگر دارد و در سایه آگاهی دقیق نسبت به زمان خود، دشمنان حیات انسانی و ابدی انسان‌ها و موانع حقیقی رشد و سعادت آنها را می‌شناسد و مبارزه‌ای مبتنی بر محبت ابدی به انسان‌ها را برای نابودی آفات و موانع حیات‌الهی و انسانی، آغاز می‌نماید.عزادار به علت نگاه ابدی و محبت ابدی به همه موجودات، با هیچ کس خصومت و کینه شخصی و دشمنی ندارد، مبارزه و جنگ او، مبتنی بر دوستی انسان و در اثر محبت سرشار و ابدی به ایشان و تحت نام مقدس «جهاد» و برای خدا و در راه خدا و به فرمان خدا صورت می گیرد.جهاد او انگیزه‌های الهی و آسمانی دارد و هرگز تحت‌تأثیر عواملی چون غیظ و غضب شخصی، خشم حیوانی، شهوت قدرت و حکومت و نیز جاه‌طلبی و برتری‌جویی نیست.

فلسفه نهضت امام حسین و انگیزه‌های جهاد در کلام و نگاه حضرت

عزادار در این راه پیرو امام و مولای خویش حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام است که ضرورت جهاد و جایگاه آن در اندیشه اسلامی و انگیزه خود از نهضت مقدسش را چنین بیان می‌فرمایند:۱- حضرت در منی در جمع صدها نفر از بزرگان و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرمودند: «شگفتا! و چرا در شگفت نباشم که دیار [صفحه ۱۵۹] اسلامی در اختیار فریبکاری نابکار و مالیات‌بگیری ستمگر و فرمانروای بی‌رحم بر مؤمنان است، پس خدا در آنچه ما کشمکش داریم، حاکم است و در آنچه اختلاف داریم داوری می کند.خدایا! تو می‌دانی که آنچه از ما سرزد، برای رقابت در فرمانروایی و نیز دسترسی به مال بی‌ارزش دنیا نبود، بلکه از آن روست که نشانه‌های آیین تو را بنمایانیم و سروسامان‌بخشی را در سرزمینهایت آشکار سازیم تا بندگان ستمدیده تو آسوده گردند و به فرایض و سنن و احکام تو عمل کنند. و شما (ای مردم!) اگر ما را (در این راه مقدس) یاری نرسانید و در خدمت ما نباشید، ستمگران (بیش از پیش) بر شما نیرو گیرند و در خاموش کردن نور پیامبر شما بکوشند. خدا ما را بس است و بر او توکل داریم و به سوی او بازگردیم و سرانجام به سوی او است» [۲۳۰] .۲- در پاسخ به دلسوزی‌ها و خیرخواهی‌های برادرش محمد بن حنفیه فرمودند: «برادرم! به خدا سوگند اگر در دنیا هیچ پناهی نداشته باشم باز هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد. که رسول خدا صلی الله علیه و آله – درباره او – فرمودند: خدایا! یزید را برکت و خیر مده!» [۲۳۱] سپس وصیت‌نامه‌ای نوشت و به دست برادرش داد و در آن چنین مرقوم فرمودند: «من از روی هوس و سرکشی و تبهکاری و ستمگری قیام نکردم، تنها به انگیزه سامان‌بخشی در امت جدم برخاستم، می‌خواهم به نیکیها فرمان دهم و از بدیها بازدارم و روش جد خود و پدرم علی ابن ابی‌طالب علیهماالسلام را دنبال کنم. [صفحه ۱۶۰] هر کس دعوت مرا از آن رو که حق است، پذیرفت، خدا به حق نزدیکتر است – و پاداشش با او است – و هر کس دعوت مرا نپذیرفت، صبر می کنم تا خدا میان من و این مردم به حق داوری کند که او بهترین داوران است» [۲۳۲] .۳- حضرت در چند نوبت خطاب به حر و لشکر او چنین فرمودند: «کار ما به اینجا کشیده است که می‌بینید. چهره‌ی دنیا دگرگون و ناسازگار شده، نیکی‌اش پشت کرده، با شتاب درگذر است و از آن جز اندکی همچون ته‌مانده ظروف بیش نمانده است که آن نیز زندگی پستی است همچون چراگاهی سخت و پرخطر. آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌کنند و از باطل بازنمی‌دارند؟! در چنین شرایطی مؤمنان را بایسته است که خواهان دیدار خدا – و شیفته شهادت – باشند که من چنین مرگی را جز – سعادت و – شهادت و زندگی در کنار ظالمان را جز ننگ و خواری نمی‌بینم» [۲۳۳] و «حقا که مردم بندگان دنیایند و دین ناچیزی بی‌جان بر زبانشان است که بر گردش تا آنجا حلقه می‌زنند که دنیایشان در فراخ باشد و هر گاه با بلاـ آزموده شوند دینداران اندک گردند» [۲۳۴] و نیز چنین فرمودند: «اما بعد. هان ای مردم! اگر از خدا بترسید و حق را از آن صاحبانش بدانید این نزد خدا پسندیده‌تر است. ما خاندان (پیامبر صلی الله علیه و آله) به امامت جهان اسلام از این مدعیان دروغین که با ستم و تجاوز در میان شما رفتار می‌کنند سزاوارتریم. اگر از ما ناخرسندید و حق را نمی‌شناسید و رأی شما جز آن است که در نوشته‌های خود آورده‌اید و فرستاده‌ها می گفتند، برمی گردم». [۲۳۵] . [صفحه ۱۶۱] و نیز فرمودند: «من آن نیستم که از مرگ بترسم، هر مرگی در راه رسیدن به عزت و احیای حق چه آسان است، مرگ در راه عزت اسلام جز زندگی جاوید نیست و زندگی با ذلت جز مرگی که از زندگی تهی است نخواهد بود.آیا از مرگ بیم می‌دهی؟! هیهات که نشانت نگرفت و پندارت ناکام ماند. من آن نیستم که از مرگ بهراسم. روحم برتر و همتم والاتر از آن است که از بیم مرگ به زیر بار ستم روم. آیا شما به بیشتر از کشتن من توان دارید؟! خوشا به مرگ در راه خدا، شما نمی‌توانید مجد و عزت و شرف مرا نابود کنید. پس مرا از کشته شدن چه باك! [۲۳۶] و نیز فرمودند: «هر که فرمانروایی ستمگر را ببیند که حرامهای خدا را حلال می‌شمرد، پیمان خدا را می‌شکند، با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کرده در میان بندگان خدا با گناه و تجاوز رفتار می کند و او با کردار و گفتار خود بر او نشورد، بر خدا است

که او را در جایگاه (پست و عذاب‌آور) آن ستمگر درآورد.بدانید اینان به پیروی شیطان چسبیده اطاعت خدای رحمان را ترک گفته، تباهیها را آشکار ساخته، حدود خداوندی را تعطیل کرده، بیت‌المال را در انحصار خود درآورده، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام ساخته‌اند و من از هر کس دیگر سزاوارترم که بر اینان شوریده در برابرشان بایستم.نامه‌های شما به دستم رسید و فرستاده‌های شما (پی‌درپی) درآمدند که شما با بیعت خود مرا به دشمن نسپرده رهایم نمی‌کنید. اگر بر بیعت خود بمانید به رشد (و کمال) خود می‌رسید. اکنون من حسین بن علی فرزند دخت [صفحه ۱۶۲] رسول خدا صلی الله علیه و آله، خودم با شمایم و خاندانم با شماست من الگو برای شما هستم». [۲۳۷] .۴ - در مناجاتی که در آخرین لحظات حیات مبارکشان با حق تعالی داشتند چنین می گوید: «معبودا! سرورا! دوست دارم در راه فرمانبری و محبت تو هفتاد هزار بار کشته و زنده می‌شدم؛ مخصوصا که در کشته شدنم یاری دین و احیای امر و حفظ ناموس شریعت تو نهفته باشد و (الها!) پس از کشته شدن این دوستان و جوانان آل محمد صلی الله علیه و آله دیگر از زندگی خسته‌ام». [۲۳۸] .۵- امام حسین علیه‌السلام به مقام و منزلتی که خداوند برای او و خاندانش علیهم‌السلام در نظر گرفته بود یعنی جانشینی رسول الله صلی الله علیه و آله و حکومت بر مردم توجه بسیار داشت و از میان رفتن این مقام را که برابر با مهجوریت و حذف دستورات اسلام است، بزرگترین مصیبت می‌دید و به همین دلیل وقتی که معاویه مرد، ولید حاکم مدینه به سراغ امام حسین علیه‌السلام فرستاد تا از حضرت برای یزید بگیرد، حضرت در جواب سؤال ابن‌زبیر که گفت: «اگر تو را به بیعت با یزید فراخوانند چه خواهی کرد»؟ فرمودند: «من هرگز با او بیعت نخواهم کرد، زیرا پس از برادرم حسن علیه‌السلام امر (ولایت) با من است، معاویه کار خود را کرد. او برای برادرم سوگند یاد کرد که پس از خود خلافت را در هیچ یک از فرزندان خود قرار ندهد و آن را اگر من زنده بودم به من واگذارد اکنون او [صفحه ۱۶۳] از دنیا رفت و به سوگند خود وفا نکرد، به خدا سوگند برای ما حادثه‌ای رخ داده که با آن هیچ آرامشی نداریم. ابوبکر! ببین، آیا من با یزید بیعت کنم، با اینکه او مردی فاسق است که آشکارا گناه می کند و شراب می‌خورد و با سگان و یوزپلنگان بازی می کند و بازماندگان آل رسول را دشمن می‌دارد، نه به خدا سوگند هرگز چنین نخواهد شد» [۲۳۹] .۶ - حضرت خطاب به حاکم مدینه چنین فرمودند:«جناب امیر! ما خاندان نبوت و معدن رسالت و موضع رفت و آمد فرشتگان و محل رحمت خداوندیم و خدا به ما آغاز فرمود و به ما نیز ختم کرد، یزید مردی است تبهکار، می‌آشام و کشنده انسان‌های محترم (و پاک)، که آشکارا گناه می کند، و مثل من با چون اویی بیعت نخواهد کرد، لکن ما صبح می کنیم و شما نیز صبح می کنید، ما انتظار می کشیم و شما نیز انتظار می کشید تا (ببینیم) کدام یک به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله به بیعت سزاوارتریم؟!» [۲۴۰] و نیز خطاب به او فرمودند: «خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام است. چگونه با خاندانی بیعت کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی آنان چنین فرموده است؟!» [۲۴۱] .۷- حضرت در جواب مروان بن حکم که او را به بیعت با یزید فرامی‌خواند چنین فرمودند: «انا لله و انا الیه راجعون، بنابراین باید با اسلام خداحافظی کرد که امت اسلامی به فرمانروایی چون یزید گرفتار آمده است». [۲۴۲] و [صفحه ۱۶۴] نیز فرمود «از من دور شو ای دشمن خدا! ما خاندان رسول خداییم و حق در ماست و زبان ما به حق گویاست». از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمودند: خلافت بر دودمان ابوسفیان و طلقاء و فرزندان طلقاء حرام است. اگر معاویه را بر منبر من دیدید شکمش را بشکافید. «به خدا سوگند اهل مدینه او را بر منبر جدم دیدند و به فرمانش عمل نکردند، از این رو خدا آنان را به فرزندش یزید گرفتار کرد. خدا عذابش را در آتش بیفزاید». [۲۴۳] .۸- ام‌سلمه همسر گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت چنین عرض کرد: «فرزندم با رفتن به عراق مرا محزون نکن. از جد تو (رسول الله صلی الله علیه و آله) شنیدم فرمودند: فرزندم حسین در دیار عراق در سرزمینی به نام کربلا کشته خواهد شد.» امام علیه‌السلام فرمودند: «مادرجان! به خدا سوگند من نیز این را می‌دانم من به ناچار کشته خواهم شد گریزی نیست. به خدا سوگند آن روزی را که در آن کشته می‌شوم و نیز کسی که مرا می کشد و مکانی که در آن دفن می‌شوم همه را می‌شناسم و نیز کسانی که از خاندان و نزدیکان و پیروانم کشته می‌شوند می‌شناسم.مادرجان! اگر مایل باشی قبر و

مرقد خود را به تو بنمایانم» [۲۴۴] و نیز فرمودند: «مادر جان! خواست خدای عزیز و باجلال است که مرا از ظلم و عدوان ظالمان کشته و سر بریده و نیز خاندان و خویشان و زنان مرا (از دیار خود) رانده و دورافتاده و هم کودکانم را سر بریده و ستمدیده و در زنجیر اسارت گرفتار ببیند در حالی که فریادرس می‌خواهند و یار و یاوری نمی‌یابند». [۲۴۵] . [صفحه ۱۶۵] ۹ - هنگام خروج از مکه به سوی کربلا در خطبه‌ای چنین فرمودند: «همه ستایش‌ها از آن خدا است، آنچه او خواهد (پدید آید) و جز به او هیچ توانی نیست. مرگ همچون گردن‌بند دختران، آویزه گلوی بنی‌آدم است و من چونان اشتیاق یعقوب به یوسف، دیدار گذشتگان خود را چه مشتاقم! و شهادتگاهی برایم گزیده‌اند که (ناچار) آن را دیدار کنم. گویا گرگهای حریص دشتهای نواویس و کربلا را می‌بینم که بند بند جسمم را از هم گسسته شکمبه‌های تهی و مشکهای خالی خود را از آن انباشته کنند. از آنچه با قلم تقدیر الهی رقم خورده، گریزی نیست خشنودی خدا خشنودی ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است بر بلای او شکیباییم که او پاداش کامل صابران را به ما عطا کند. ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله از او جدا نخواهد شد. آنان در حریم قدس کبریایی نزد او گرد آیند، چشم او به دیدارشان روشن شود و وعده خود را در حقشان وفا کند.هر کس خون خویش را در راه ما (که راه خدا است) می‌بخشد و خود را آماده دیدار خدا کرده است، با ما رهسپار شود که من - به خواست خدا - فردا رهسپارم». [۲۴۶] .۱۰ - سید بن طاووس از امام جعفر صادق علیه‌السلام نقل کرده که فرمودند:«محمد بن حنفیه در آن شبی که امام حسین علیه‌السلام در فردای آن آهنگ مکه را داشت نزد او آمده عرض کرد: برادرجان! تو از نیرنگ کوفیان در حق پدر و برادر خود آگاهی. نگرانم که سرانجام تو نیز مانند آنان شود. اگر نظرتان باشد در مکه بمان که در اینجا عزیزتر و محفوظتری». فرمودند: «برادرا! نگرانم یزید بن معاویه خونم را در حرم بریزید و به این سبب حرمت این خانه بشکند.» [صفحه ۱۶۶] عرض کرد: اگر چنین است پس شبانه به یمن یا برخی نواحی (ناشناخته) این دشت کوچ کن که تو در آنجا محفوظتری و کسی بر تو دست نیاید.فرمودند: «در این باره فکر می‌کنم.».هنگام سحر امام علیه‌السلام از مکه کوچ کرد. چون خبر به محمد بن حنفیه رسید، بی‌تابانه آمد و مهار ناقه امام علیه‌السلام را - که بر آن سوار بود - گرفت و عرض کرد: برادرجان! آیا نفرمودی که در این باره فکر کنم؟!فرمودند: «چرا».عرض کرد: پس چرا با این شتاب رهسپاری.فرمودند: «چون از تو جدا شدم رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدم آمده، فرمودند: حسین جان! رهسپار شو که خدا خواسته تو را کشته ببیند.»محمد گفت: انا لله و انا الیه راجعون... اگر چنین است پس چرا این بانوان را با خود می‌بری؟!فرمودند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خدا خواسته آنان را اسیر ببیند» [۲۴۷] .۱۱- در بین راه هنگامی که خبر شهادت برادر رضاعی حضرت و نیز خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی ابن عروه را به ایشان دادند چنین فرمودند: «هان ای مردم! هر که به تیزی شمشیرها و زخمها و نیزه‌ها بردبار است با ما باشد و گرنه برگردد». [۲۴۸] .۱۲- در روز عاشورا خطاب به لشکریان دشمن چنین فرمودند: «آگاه باشید! که زنازاده‌ی فرزند زنازاده مرا میان شمشیر کشیدن و خواری دیدن مخیر کرده است! و چه دور است آن از من! چه دور است که ما ذلت را بپذیریم! خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان و دامنهای پاک و نیکان پیراسته ما آن را برای ما نپسندند [صفحه ۱۶۷] (آری) نخواهند پذیرفت که پیروی فرومایگان بر قتلگاه بزرگواران ترجیح داده شود! بدانید! که من با این یاران اندک خود و فراوانی دشمن، با شما پیکار می‌کنم!» [۲۴۹] .آری عزادار حقیقی در جهاد و عمل خود تابع سیدالشهدا علیه‌السلام و انگیزه‌های مقدس او می‌باشد.

خطر نداشتن روح جهاد

اهل بیت علیهم‌السلام و همه رهبران معصوم الهی در طول تاریخ بشریت، مصائب عظیم را تحمل کردند، تا حیات حقیقی انسان‌ها با دین خدا حفظ شود. هرگاه حیات انسانی یا عامل آن یعنی دین خدا به خطر بیفتد، اهل دین و مؤمنان حقیقی، تمامی تلاش خود را برای نجات انسان‌ها به کار می‌گیرند.کسانی که به دستور «جهاد» در اسلام انتقاد می‌کنند و آن را خشونت می‌دانند نه خود حیات

انسانی دارنـد و نه از حیات انسانی و ارزش آن خبری دارنـد. احمقانه‌ترین حرف و عقیـده آن است که ما بایـد برای حیات طبیعی و دنیایی‌مان ارزش قایل باشیم و اگر چیزی آن را تهدیـد کرد، بایـد بـا آن مبـارزه کرد و آن را نـابود ساخت ولی اگر چیزی حیات انسانی، انسان‌ها و سعادت ابدی آنها را به خطر انداخت، مبارزه با آن خشونت است! همان طور که به خطر انداختن حیات طبیعی و حیوانی انسان و سایر موجودات، ضـربه زدن به زنـدگی دنیایی مردم خشونت است، به خطر انداختن حیات انسانی و ابدی انسان‌ها و ضربـه زدن بـه آن [صـفحه ۱۶۸] خشـونت، خیـانت و ظلـم اسـت. بلکـه این ظلم بالاـتر و خطرنـاکتر از تهدیـد حیـات طـبیعی مردم است.آری جهاد برای دفاع از دین و حفظ آن نه تنها امری انسانی، معقول و پسندیده است، بلکه امری واجب است که اگر روح آن در کسـی وجود نداشـته باشد، بدین معنا است که روح او فاقد مرتبه انسانی است و از سعادت ابدی بسیار دور می‌باشد.نداشتن روح جهاد در واقع تأیید و تجویز هر گونه ظلم و جنایت است که با روح انسانی سازگار نیست.به همین دلیل رسول اکرم صلی الله علیه و آله که پیامبر رحمت و به تعبیر قرآن کریم برای همه عالمیان رحمت است، درباره کسی که روح جهاد ندارد، چنین می‌فرمایند:«من مات و لم یعز و لم یحدث نفسه بغزو مات علی شعبهٔ من نفاق [۲۵۰] هر کسی بمیرد و در جنگ شرکت نکند و به فکر جنگ نباشد، بر شاخه‌ای از نفاق مرده است».به عبارت دیگر چنین کسـی مؤمن و انسان حقیقی نیست. زیرا جهاد است که سلامت دین و حیات و امنیت مردم را حفظ می‌کند و کسی که به فکر امنیت و سعادت دنیا و آخرت مردم نیست نه انسان حقیقی است و نه مؤمن واقعی. به همین دلیل است که معتقدیم عزاداری که روح انتقام از دشـمنان امام حسـین و به خصوص حسـین زمان یعنی مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را ندارد و طبق فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه تنها عزادار حقیقی و راستین نیست، بلکه گرفتار نوعی نفاق است. [صفحه ۱۶۹]

پیوند عزادار حقیقی با منتقم خون حسین در عملیات انتقام

پس از آنکه عزادار به این حقیقت دست یافت که انتقام حسـین علیه‌السـلام جز با آمـدن منتقم اصـلی و حاکمیت او بر جهان ممکن نیست، این معرفت و سـوزدلی که از مصـیبت عظیم بر وجودش حـاکم شـده، او را بـا تمـام وجود به سوی وجود مقـدس امـام زمـان علیه‌السـلام ایجـاد می‌کننـد. ایـن کشـش مسـتمر مـوجب می‌شـود تـا عزادار کـه قبلاـ در سـایه معرفت، نسـبت به جایگـاه معصـومین علیهم‌السـلام در نظـام خلقت و رابطه وجـودی خود بـا آنهـا، به حقـایقی دست یـافته است، معرفت خود را نسبت به امـام زمـانش و وظیفه‌ای که در قبـال او دارد، بیشتر کنـد. با تکمیل این معرفت که خود عامل عاطفی و محبت را افزایش می‌دهـد. عزادار به یکی از مهمترین و بالاـترین مقامـاتی که ممکن است یـک انسـان به آن برسـد، نایـل می‌شود و آن مقام «انتظار» است. [۲۵۱] .در این مرتبه عشق به مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و روح خدمت به او، چنان وجود عزادار - که حالا دیگر «منتظر» شده است - را فرامی‌گیرد که دیگر هیـچ انگیزه‌ای برای زنـده مانـدن و زنـدگی کردن، جز پیوند با او و کسب رضایت او که رضایت خداوند است، نخواهد داشت. او به این حقیقت دست می‌یابد که همه سختی‌ها و نکبت‌ها، و همه بی‌عدالتی‌ها و جنایاتی که جامعه بشری به آنها دچار گشـته است، ناشـی از غیبت این رهبر الهی و معصوم است. [صـفحه ۱۷۰] او بـا علاقه و محبت ابـدی که به خود و مردم جهـان دارد و با محبت و عشق روزافزونی که به گل نرگس - عجل الله تعالی فرجه الشـریف - پیـدا کرده است؛ و همچنین با وجود مسئولیت و رسالت الهی که در قبـال امـام زمانش دارد، دست بکار شـده و وارد مرحله «عمل و جهاد» می‌گردد.اما عمل و جهاد او جهت‌دار و هدفمنـد است، او به این نتیجه درست رسـیده است که عبادت و خدمت بدون جهت برای اسلام کافی نیست، بلکه همه عبادت‌هـا و خـدمت‌هایی که برای اسـلام انجـام می‌شود، همگی بایـد یـک جهت داشـته باشـد و آن حرکت به سوی خلیفه و مظهر خداونـد، و نیز پیونـد ناگسستنی بـا او است. او دیگر به یک سلسـله اعمال خیر و صالـح و نیز خـدمت صـرف نمی‌پردازد بلکه همه اعمال خیر و صالح وی، و همه خدماتی که به اسلام و مسلمین انجام می‌دهد، با یک روح خالص و یک هدف خاص همراه است و

آن «روح انتظار» و «روح خدمت در انتظار» [۲۵۲] است.از این لحظه به بعد هرگونه فعالیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی، عبادی و عرفانی، فرهنگی و علمی که عزادار حقیقی و منتظر به آنها می‌پردازد، همگی یک سو و یک جهت دارند و آن حرکت به سوی ظهور موعود و منجی جهان و استقرار حکومت جهانی او است. هر فعالیتی که این جهت و این هدف را نداشته باشد، اتلاف استعدادهای فردی و اجتماعی و نیز خیانت به خداوند و معصومین علیهم‌السلام و نیز خیانت به اسلام و مسلمین است. دم از خدا و اسلام زدن، و مشغول کردن خود با یک سلسله کارهای مقدس و مذهبی، بدون در نظر گرفتن روح اسلام و [صفحه ۱۷۱] حرکت در مسیر خلیفه و حجت خدا و ولی الله الاعظم - ارواحنا فداه -، مغرور شدن و فریب خوردن از شیطان با صور مقدس است.اسلامی که در آن حجت خدا و وظایفی که در قبال او به عهده داریم، مورد غفلت و فراموشی قرار گیرد، اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله نیست؛ بلکه اسلام آمریکایی و اسلام تحت ولایت شیطان است. [۲۵۳] .اسلام تحت ولایت طاغوت‌ها و تحت ولایت شیطان است که موجب شده تا مردم قرنها از امام زمانشان غفلت کنند و او را در تنهایی، آوارگی، مظلومیت، غربت، ترس و اضطراب [۲۵۴] ، رها و طرد کنند.

ظهور امام زمان پایان همیشگی و قطعی مصیبت اعظم و آغاز حاکمیت متخصصان معصوم بر جهان

امام زمان علیه‌السلام وارث همه مظلومیت‌های سیزده معصوم دیگر بلکه همه رهبران الهی در طول تاریخ است.او پایان‌دهنده به همه ظلم‌هایی است که در حق پدران پاکش علیهم‌السلام و نیز مادر گرامی‌اش علیهاالسلام و نیز همه مردم جهان شده است.چنانکه جد بزرگوارش حضرت امام صادق علیه‌السلام درباره‌اش چنین فرمودند:«لیبعثن الله رجلا من ولدی، فی آخر الزمان یطالب بدمائنا [۲۵۵] - خداوند مردی از فرزندانم را برمی‌انگیزد که خون ما اهل بیت را مطالبه و قصاص می‌کند».با آمدن او همه مظلومیت‌ها، گمراهی‌ها، جهالت‌ها و غم‌ها جای [صفحه ۱۷۲] خود را به عدالت، هدایت و رشد، عقلانیت و شادی و آرامش می‌دهند.با ظهور امام زمان علیه‌السلام که نابودی دشمنان خدا را در پی خواهد داشت دوران نورانی و همیشگی حاکمیت دین خدا و متخصصان معصوم بر جهان آغاز خواهد شد.مرحوم علامه طباطبائی (رحمهٔ الله علیه) در این باره می‌فرمایند:«در بعضی از اخبار رجعت نیز آمده: عمر عالم صد هزار سال است، هشتاد هزار سال از آن حکومت آل محمد صلی الله علیه و آله و بیست هزار سال حکومت دیگران است» [۲۵۶] .قرآن کریم در این باره چنین بشارت می‌دهد:(و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم و أئمهٔ و نجعلهم الوارثین [۲۵۷] - و ما چنین اراده کرده‌ایم که بر مستضعفان زمین منت نهاده و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم.)آیا می‌توان ادعا کرد که محب اهل بیت علیهم‌السلام و عزادار حقیقی آنها هستیم در حالی که هیچ تلاشی برای حکومت آل محمد صلی الله علیه و آله و وراثت مستضعفان بر زمین نکنیم و به مصیبت اعظم راضی باشیم؟

گناه رضایت به مصیبت اعظم

گفته شد که دین خدا که همان توحید راستین است، تأمین کننده حیات انسانی ما است که بدون آن، مرده‌ای بیش نیستیم. امام و رهبر معصوم نیز که از ناحیه خداوند بعنوان مجری دین برگزیده شده، عامل حیات و بقای دین است. بدون امام، دینی نیست و بدون دین، حیاتی نیست.در زیارت وارث کسانی که به مصیبت عظیمی که بر امام حسین علیه‌السلام وارد شده راضی باشند، مورد لعنت قرار گرفته‌اند. [صفحه ۱۷۳] پس رضایت به مصیبت اعظم جرم و جنایت بالاتری محسوب می‌شود و کسانی که به نبودن معصوم در رأس حاکمیت بر جامعه انسانی و محرومیت مردم از نور هدایت آنها راضی باشند و غیر معصوم را تأیید کنند و به دینی غیر از دین خدا رضایت دهند، ملعون‌تر و منفورتر هستند.عزادار حقیقی در سایه معرفتی که کسب کرده به خوبی می‌داند که تا وقتی منتظر حقیقی [۲۵۸] ، طالب ظهور امام زمان علیه‌السلام نباشد، عزادار حقیقی و جزو منتقمان امام حسین علیه‌السلام نیست بلکه

بالاتر به این نتیجه می‌رسد که اگر برای ظهور منتقم اصلی و برطرف شدن موانع ظهور عمل و تلاش نکند، به آن حضرت ظلم کرده است. تنها گذاشتن امام زمان علیه‌السلام، همان عمل مردم کوفه در تنها گذاشتن سیدالشهدا است.بیقرار نبودن و دل تنگ نشدن برای حضرت، عین قهر و بی‌وفایی نسبت به ایشان است. بی‌وفایی شیعیان و فراموشی حضرت، همان عاملی است که امام زمان علیه‌السلام از آن شکایت‌ها و ناله‌ها دارد و همان عاملی است که تاکنون حضرت را در پس پرده غیبت نگه داشته است و جریان انتقام الهی از شهادت امام حسین علیه‌السلام و سایر معصومین علیهم‌السلام را به تأخیر انداخته است.همان طور که قبلا گفتیم وجود مقدس حضرت صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در نامه‌ای که حدود هزار سال پیش برای شیخ مفید (رحمهٔ الله علیه) نوشته است، دو عامل و دو ضعف عمده شیعیان را موجب تأخیر در ظهور معرفی می‌نماید که عبارتند از: بی‌وفایی به حضرت و همدل نبودن برای برطرف کردن موانع ظهور. [صفحه ۱۷۴] چنین شیعیانی از آن جهت که در انجام وظیفه‌ای که نسبت به امام زمانشان دارند، کوتاهی کرده‌اند، جزو آن دسته هستند که ایشان را آزار و اذیت کرده و می‌کنند و حضرت این گونه از دست آزارهای آنان شکایت می‌کند:«قد آذانا جهلاء الشیعهٔ و حمقائهم و من دینه جناح البغوضهٔ ارجح منه - بدون شک، شیعیان جاهل و کم‌خرد آنها و کسانی که بال پشه از دین آنها محکم‌تر است، ما را آزار می‌دهند». [۲۵۹] .عزادار حقیقی هرگز نمی‌خواهد از کسانی باشد که امام زمانشان را اذیت می‌کنند و در جرم دشمنان حضرت که برای ظهورش مانع ایجاد نموده‌اند، شریک باشد. کوتاهی در شناخت حضرت و انجام وظایفی که نسبت به ایشان به عهده ماست، موجب می‌شود که ما هرگز تمنایی برای آمدن ایشان نداشته باشیم و تلاش و جهادی برای کنار زدن دشمنان و موانع ظهورش نکنیم و عملا در زمره کسانی قرار گیریم که در کنار گذاردن امام علیه‌السلام از مرتبه و مقامی که خداوند برای ایشان خواسته است، یعنی حاکمیت بر جهان بشریت، شریک باشیم و خدای ناکرده مشمول لعنت خدا قرار گیریم. آری اگر نخواهیم که امام زمان علیه‌السلام ظهور کند و برای ظهورش به جهاد و مبارزه نپردازیم، ملعون هستیم. اگر لحظه‌ای تأخیر در ظهور را بخواهیم و به وضعیتی غیر از حاکمیت امام زمان علیه‌السلام بر جامعه جهانی حتی برای یک ساعت راضی باشیم و به شرایطی غیر از شرایط حاکمیت ایشان دلخوش باشیم، ملعون خداوند و همه لعنت‌کنندگانی که زیارت عاشورا می‌خوانند و ملعون انبیای الهی و همه فرشتگان الهی خواهیم بود. زیرا بزرگترین ظلم را به امام زمان علیه‌السلام کرده‌ایم. [صفحه ۱۷۵]

عزادار حقیقی و عمل به وظیفه‌اش در قبال امام زمان

عزادار حقیقی به خوبی می‌داند که سوگواری و برپایی مجالس بزرگداشت برای اهل بیت علیهم‌السلام فقط قسمت کوچکی از وظیفه الهی او نسبت به آنان است بلکه وظیفه بالاتر توجه به درس‌ها و عبرت‌های عاشورا و عمل به آنها است.عمل به تکلیف از جمله درس‌هایی است که عزادار حقیقی از عاشوراییان فراگرفته است. او خود را نسبت به امام زمانش مکلف و مسئول می‌داند. همان طور که قرآن کریم هر کس را نسبت به امام زمانش مسئول و مکلف می‌داند. [۲۶۰] عزادار نیک می‌داند که باید به تنهایی در دادگاه عدل الهی نسبت به رفتار خود با امام زمانش پاسخگو باشد لذا، برای عمل به وظیفه‌اش منتظر هیچ کس نمی‌ماند، منتظر سازمان‌ها، نهادها و اشخاص نیست. او خودش به تنهایی برای خارج کردن امام زمان علیه‌السلام از تنهایی، غیبت، اضطرار و آوارگی تلاش می‌کند. او مانند شهدای کربلا- که هرگز به کمی نفراتشان توجه نکردند و هر یک فقط و فقط به فکر انجام وظیفه‌اش در قبال امام مظلوم و تنهایش بود و کاری به نتیجه و تأیید دیگران نداشت، عمل می‌کند مانند عبدالله بن حسن علیه‌السلام که وقتی دید عمویش تنها و مجروح به روی زمین افتاده است و دشمن دور او را گرفته است، خود را به عمویش رساند و هنگامی که ابجر بن کعب شمشیرش را فرود آورد که امام را بکشد، دست خود را در مقابل شمشیر او گرفته تا از امامش دفاع کند و دستش قطع شد و در آغوش عمویش حسین علیه‌السلام افتاد تا اینکه حرمله او را با تیر به شهادت رساند. [۲۶۱] . [صفحه ۱۷۶] عزادار

حقیقی یا «منتظر حقیقی» در این مرحله می‌دانـد که اگر بخواهـد رضایت خدا را جلب کند و به هدف خلقت و کمال نهایی و غایی وجودش نایل شود، بایـد به این «تنها موعظه» خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم عمل کند که فرمود:(قل انما اعظکم بواحدهٔ ان تقوموا لله مثنی و فرادی [۲۶۲] – ای رسول ما، به امت بگو که من به یک سخن شما را موعظه می کنم و آن سخن این است که شما خالص دو نفری و یا به تنهایی برای خـدا قیام کنیـد.)امام امت درباره این موعظه خداوند چنین می‌فرماید:«خدای تعالی در این کلام شریف، از سـر منزل تاریـک طبیعت تـا منتهـای سـیر انسـانیت را بیـان کرده و بهترین موعظه‌هایی است که خـدای عالم از میانه تمام مواعظ انتخـاب فرموده و این یـک کلمه را پیشـنهاد بشر فرموده، این کلمه تنها راه اصـلاح دو جهان است. قیام برای خـدا است که ابراهیم خلیـل الرحمن را به منزل خلت رسانـده و از جلوه‌هـای گونـاگون عـالم طبیعت رهانـده.خلیل آسا در علم الیقین زن نـدای لا احب الآفلین زن‌قیـام لله است که موسـای کلیم را با یک عصا به فرعونیان چیره کرد و تمام تخت و تاج آنها را به باد فنا داد و نیز او را به میقات محبوب رسانـد و به مقام صـعق و صـحرا کشانـد. قیام برای خدا است که خاتم النبیین صـلی الله علیه و آله را یک تنه بر تمـام عـادات و عقایـد جـاهلیت غلبه داد و بت‌هـا را از خـانه خـدا برانـداخت و به جای آن توحیـد و تقوا را گـذاشت و نیز آن ذات مقدس را به مقام قاب قوسین او ادنی رساند.خودخواهی و ترک قیام برای خدا ما را به این روزگار سیاه رسانده و همه جهانیان را بر مـا چیره کرده و کشورهـای اسـلامی را زیر نفوذ دیگران درآورده... موعظت خـدای جهـان را بخوانیـد و یگـانه راه اصـلاحی را که پیشـنهاد فرموده بپذیریـد و ترک نفع‌های شخصـی کرده تا به همه‌ی سـعادت‌های دو جهان نائل شوید و با زندگانی شـرافتمندانه دو عالم دست در آغوش شوید». [۲۶۳] .آری خودخواهی ما و ترک قیام برای خدا است که ما را به روز سیاه [صفحه ۱۷۷] غیبت امام زمان علیه‌السـلام و تنهایی و غربت حضـرت کشانده و مسـتکبران را بر کشورهای اسلامی حاکم کرده است. همان طور که خود آن حضـرت فرموده: «اگر شیعیان نسبت به ما وفادار و همدل بودند ظهور ما به تأخیر نمی‌افتاد.» [۲۶۴] راه چاره همان است که امام امت فرمود یعنی موعظه خـدای جهان را بخوانیم و یگانه راه اصـلاحی را که پیشـنهاد فرموده، بپذیریم و ترک نفع‌های شخصـی کنیم و با منتقم اصـلی حسـین علیه‌السـلام آشتی کنیم و با وفاداری نسـبت به او، برای رفع موانع ظهورش و نبرد با دشـمنانش قیام لله کنیم و از این حـالت دنیـازدگی و انفعـالی خـارج شویم و با کنار گذاشـتن نفع‌های شخصـی و جیفه‌ی گندیـده‌ی دنیا، برای ظهورش عملیاتی شـویم. [۲۶۵] امـام خمینی قـدس سـره در جـای دیگر می‌فرماینـد:«خـدا فرمـوده اسـت:(انمـا اعظکـم بواحـدهٔ ان تقومـوا لله مثنی و فرادی)نگوییـد تنها هستیم، تنهایی هم بایـد قیام بکنیم، اجتماعی هم بایـد قیام کنیم، با هم باید قیام کنیم. همه موظفیم به اینکه برای خدا قیام کنیم». [۲۶۶] .همچنین می‌فرماینـد:«موعظه خـدا را یادآور می‌شویم:(ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تتفکروا) برای خدا قیام کنید و از تنهایی و غربت نهراسـید». [۲۶۷] .در زیارت عاشورا پس از اعلام برائت از بنیانگـذارن ظلم به اهل بیت علیهم‌السـلام و نیز کسانی که آنها را از مقامشان کنار زدند و همچنین کسانی که مقدمات جنایات ظالمان را فراهم کردند. نسـبت به پیروان و [صفحه ۱۷۸] تـابعین و دوسـتان آنها نیز اعلام برائت می‌شود یعنی از همه کسانی که در طول تاریـخ در مصـیبت اعظم به خصوص در غیبت امام زمان علیه‌السـلام نقش داشـته و کار آنها به نحوی مانعی بر سر راه ظهور منجی بشریت بوده است.برای همین است که بلافاصله خطاب به سیدالشهدا علیه‌السلام چنین عرض می کنیم:«یا اباعبدالله انی سلم لمن سالکم و حرب لمن حاربکم الی یوم القیامهٔ [۲۶۸] – ای اباعبداله من تا قیامت با کسانی که با شـما در سلم و صلح هستند در صلحم و با کسانی که با شما در جنگ هستند، در جنگم».به این ترتیب نظام دوستی و دشـمنی عزادار حقیقی به طور کامل روشن و مشـخص است. او با همه کسانی که شیعه و محب اهل بیت علیهم‌السلام هستند و با آنها دشمنی ندارند، در صلح و دوستی است و با همه کسانی که دشمن اهل بیت علیهم‌السلام و به خصوص امـام زمـان علیه‌السـلام هسـتند در جنـگ است. و این دوستی و دشـمنی تـا قیـامت ادامه دارد. اگر دشـمنان امام زمان تا قیامت هم با حضـرت مخالفت و دشـمنی داشـته باشند، عزادار حقیقی هرگز از مبارزه و جهاد علیه آنها خسته و ناتوان نمی‌شود. لذا پس از اعلام جنگ با دشـمنان آنها، ابتدا بنیانگذاران ظلم بر آنها را مورد لعن قرار می‌دهیم و پس از این کار انتقام حسـین علیه‌السلام را به همراه

امام زمان علیه‌السلام آرزو می کنیم. چرا که مبارزه با دشمنان اهل بیت بدون همراهی با امام زمان علیه‌السلام فایده ندارد و انتقام از آنان بدون آن حضرت ممکن نیست. بنابراین عنصر جهاد و مبارزه هرگز از زندگی عزادار حقیقی حذف نمی‌شود. او تا وقتی که با مصبیت اعظم غیبت امام زمان علیه‌السلام آن [صفحه ۱۷۹] هم در اوج غربت و مظلومیت و تنهایی روبه‌روست، هرگز آرام و قرار ندارد.او تا لحظه باشکوه ظهور و از بین رفتن این مصیبت اعظم به مبارزه با دجال‌ها و موانع ظهور ادامه می‌دهد. و پس از ظهور نیز به جهاد در راه امامش برای انتقام امام حسین علیه‌السلام و سایر اهل بیت علیهم‌السلام ادامه می‌دهد و رمز اینکه این مبارزه و جهاد همیشگی و طولانی است، این است که قرآن کریم به همه مسلمین دستور داده است که تا رفع فتنه و مصائب از جهان و حاکمیت دین خدا در سراسر جهان به جهاد مقدس خود ادامه دهند:(و قاتلوهم حتی لا تکون فتنهٔ و یکون الدین کله لله [۲۶۹] - با کافران جهاد کنید که دیگر فتنه‌ای باقی نماند و آیین همه ما در دین خدا باشد.)کدام فتنه و مصیبت برای جامعه انسانی بالاتر از غیبت امام زمان علیه‌السلام و محرومیت جامعه جهانی از رهبر معصوم و متخصص الهی و مظهر خدا است.عزادار حقیقی در این مقطع حساس و سرنوشت‌ساز با تشخیص وظیفه الهی جهاد، بدون فوت وقت تا رفع این بزرگترین فتنه، و تا رسیدن به امام خود و جهاد در رکاب او، به مبارزه می‌پردازد.او نیک می‌داند بهترین زمان برای سربازی و خدمت و تقرب نسبت به امام زمان علیه‌السلام زمان کنونی است. نه زمان ظهور که زمان پیروزی است. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:(لا یستوی منکم من أنفق من قبل الفتح و قاتل اولئک أعظم درجهٔ من الذین أنفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد الله الحسنی و الله بما تعملون خبیر [۲۷۰] - آن مسلمانانی که پیش از فتح مکه در راه دین انفاق و جهاد کردند با دیگران برابر [صفحه ۱۸۰] نیستند، آنان درجه‌ای عظیم‌تر دارند، تا کسانی که بعد از فتح انفاق و جهاد کردند، البته خدا به هر دو طایفه وعده احسان داد. و خدا به آنچه می کنید آگاه است.)قیام و جهاد برای برطرف کردن موانع ظهور ارزش و اهمیت بیشتری نسبت به سربازی و جهاد در رکاب آن حضرت را دارد. زیرا قرآن کریم همراهی با امام را قبل از پیروزی باارزش‌تر و مهم‌تر می‌داند.بزرگترین گناه برای عزادار در مرتبه پنجم تنها گذاشتن امام زمان علیه‌السلام است. عزادار که در این مرتبه آگاهی زیادی نسبت به درس‌ها و پیام‌های عاشورا دارد، به وفاداری و همدلی نسبت به امام زمانش بیشترین توجه و اهتمام را دارد. او از اصحاب عاشورا درس بزرگ وفاداری نسبت به امام زمان خویش را به خوبی آموخته است. وفاداری یعنی پای‌بند بودن به عهد و پیمانی که بسته‌ایم. وفای به عهد به خصوص نسبت به امام و رهبر معصوم از بزرگترین واجبات است و پیمان‌شکنی و بی‌وفایی از بزرگترین محرمات می‌باشد. قرآن کریم و روایات معتبر اسلامی مملو از توصیه اکید به رعایت عهد و وفاداری و پرهیز از عهدشکنی و بی‌وفایی است.سیدالشهدا در روز عاشورا درباره دو گروه دوستان و دشمنان سخن گفت. دوستان خویش را به وفاداری ستود و دشمنانش را به خاطر بی‌وفایی‌شان مورد نکوهش و سرزنش قرار داد. در مورد دوستانش فرمودند:«فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی [۲۷۱] - من اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحابم نمی‌شناسم».در روز عاشورا وقتی بر بالین مسلم بن عوسجه آمد، این آیه شریفه را خواند: [صفحه ۱۸۱] (فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا [۲۷۲] - از مؤمنین مردانی هستند که به عهد خویش با خدا صادق بودند، برخی‌شان به عهد خود وفا کرده و جان باختند، برخی هم منتظرند و عهد و پیمان را هیچ دگرگون نساختند.)درباره دشمنانش نیز چنین فرمودند: «اگر اهل وفا به پیمان نیستید و عهد خویش را شکسته و بیعت مرا از گردن خود کنار نهاده‌اید، به جانم سوگند، با پدرم، با برادرم، و با پسرعمویم مسلم بن عقیل نیز همین کار را کردید». [۲۷۳] .در زیارت اربعین خطاب به خود آن حضرت چنین عرض می کنیم:«اشهد انک وفیت بعهد الله و جاهدت فی سبیله حتی اتیک الیقین - شهادت می‌دهم که تو به عهد خود وفا کردی و تا رسیدن به یقین (و شهادت) در راه او جهاد کردی».

بزرگترین آرزوی یک منتظر و عزادار حقیقی

حس و روح انتقامی که در یک عزادار وجود دارد و نیز روح مبارزه و جهادی که بر وی حاکم است ناشی از معرفت صحیح و دقیق

و یک محبت عمیق است.معرفت او نسبت به اینکه از کجا آمده و در کجا هست و به کجا می‌رود، معرفت به اینکه رابطه و نسبت او با اهل بیت علیهم‌السلام چیست؟معرفت به حقیقت و ارزش انسانیت و حیات انسانی و همچنین مودتی که به اهل بیت علیهم‌السلام دارد، همه و همه موجب می‌شود تا عزادار از خداوند بخواهد که انتقام از دشمنان امام حسین علیه‌السلام را همراه با منتقم حقیقی روزی او گرداند. اما این آرزو تنها و بزرگترین خواسته یک منتظر و عزادار حقیقی نیست. [صفحه ۱۸۲] بزرگترین آرزوی یک منتظر عزادار این است که خداوند او را در دنیا و آخرت همراه محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله قرار دهد و لحظه‌ای بین او و آنها جدایی نیندازد.دعای او در این مرتبه این است که:«فاسئل الله الذی اکرمنی بمعرفتکم و معرفهٔ اولیائکم و رزقنی البرائهٔ من اعدائکم ان یجعلنی معکم فی الدنیا و الآخرهٔ [۲۷۴] - از خدایی که مرا به شناخت شما و دوستانتان گرامی داشت و دوری از دشمنانتان را نصیب من کرد، می‌خواهم که مرا در دنیا و آخرت با شما قرار دهد.»بنابراین آنچه انسان را به اینجا می‌رساند که لیاقت چنین درخواستی و آرزوی چنین مقامی را داشته باشد، عبارت است از معرفت اهل بیت علیهم‌السلام و دوستان آنها و نیز دوری و دشمنی نسبت به دشمنان آنها».

چگونه می‌توان محبوب و مقرب امام زمان و همراه او در دنیا و آخرت بود؟

گفتیم که یک منتظر و عزادار حقیقی اگر بخواهد به بزرگترین آرزویش که همراهی با محمد و آلش علیهم‌السلام در دنیا و آخرت است برسد باید چند چیز را در وجودش ایجاد کند که عبارتند از:- معرفت نسبت به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و دوستان آنها؛- مودت و دوستی با آنها و دوستانشان؛- برائت و دشمنی با دشمنانشان؛با صرف‌نظر از عامل اول یعنی معرفت که به فکر و قلب انسان مربوط می‌شود. دو عامل دیگر یعنی مودت و برائت هر چند جایگاهشان در قلب انسان است. اما شرط پذیرفته شدنشان عملی شدن آنها و ظهور [صفحه ۱۸۳] خارجی آنها است. اساسا همان‌طور که قبلا نیز گفته شد، مودت عبارت از محبتی است که ظهور خارجی دارد و در عمل نشان داده می‌شود.برائت و دشمنی با دشمنان آنها نیز امری است که باید در عمل نشان داده شود و ظهور خارجی داشته باشد.سؤال اساسی و مهم این است که عملی شدن مودت و برائت و میزان ظهور خارجی آنها چیست؟آیا همین که برای مصائب اهل بیت گریه کنیم و مجالس بزرگداشت برپا کنیم و یا دشمنان آنها را لعن کنیم کافی است؟بهتر است جواب را از خود امام زمان علیه‌السلام بگیریم، ایشان در زیارت آل یاسین فرمودند: هرگاه خواستید به زیارت ما بیایید و به خدا و ما توجه کنید، چنین بگویید:«نصرتی معدهٔ لکم و مودتی خالصهٔ لکم - یاری من برای شما مهیا و آماده است و مودتم نسبت به شما خالص است».بنابراین از نظر مبارک و شریف امام زمان علیه‌السلام آنچه که یک منتظر و شیعه حقیقی در هنگام زیارت و ملاقات با امام زمانش علاوه بر جنبه معرفتی باید داشته باشد، دو چیز است.:۱- آمادگی کامل ۲- مودت خالصآمادگی کامل یعنی تمامی شرایط یک منتظر حقیقی را داشته باشی. باید خود را حقیقتا «وقف» اهل بیت علیهم‌السلام کنی. در درجه اول باید همه دلمشغولی‌ها و دلبستگی‌ها را که مانع ملحق شدن تو به امام زمان علیه‌السلام می‌شوند، از بین ببری. و بعد باید با همه موانعی که مانع ظهور امام زمان علیه‌السلام می‌شوند، در حد توان خود بجنگی. سرباز امام زمان علیه‌السلام به کسی می‌گویند که معنی یک سرباز را در خود تحقق داده باشد یعنی [صفحه ۱۸۴] گوش به فرمان بودن و آمادگی برای سر دادن در راه فرمان مولا. در دعای روز سه‌شنبه از خداوند تبارک و تعالی چنین درخواست می‌کنیم:«اللهم اجعلنی من جندک فان جندک هم الغالبون و اجعلنی من حزبک فان حزبک هم المفلحون و اجعلنی من اولیائک فان اولیائک لا خوف علیهم و لا هم یحزنون». باید دانست که بدون آمادگی و مودت خالص نمی‌توان سرباز خدا و از دوستان خدا و امام زمان علیه‌السلام بود.آمادگی کامل یعنی حاضر باشی که همچون حسین بن علی علیه‌السلام از همه چیز خود برای امام زمانت بگذری.آمادگی کامل یعنی مثل فاطمه زهرا علیهاالسلام یک تنه به دفاع از امام زمانت قیام کنی. مثل او که نه زن بودن، نه باردار بودن، نه تنها بودن، نه بچه‌داری و نه هیچ چیز

دیگری مانع از تن دادن به مصیبت‌های عظیم و جهاد با عاملین مصیبت اعظم و دشمنان امام زمانش نشد. فاطمیون حقیقی کسانی هستند که حضرت زهرا علیهاالسلام را که مادر حقیقی همه شیعیان است، در زندگی و در ارتباط با امام زمانش و در دفاع از او الگوی خویش قرار دهند و برای دفاع از امام زمان و دل‌بستگی به دنیا و مظاهر آن را در وجودشان از بین ببرند تا به مقام سربازی امام زمان علیه‌السلام برسند. ای کاش در ایام عزاداری حضرت زهرا علیهاالسلام یعنی ایام فاطمیه عزاداران قدری هم به درس‌های حضرت زهرا علیهاالسلام به شیعیانش و انتظار و توقع او از خودشان توجه کنند.مودت خالص یعنی محبتی که در راه خدمت به آنها تو را از همه تعلقات آزاد کند. به طوری که به راستی با کمال صداقت بتوانی به حضرت و اجداد طاهرینش چنین خطاب کنی: [صفحه ۱۸۵] بأبی أنتم و أمی و اهلی و مالی و اسرتی [۲۷۵] - پدرم و مادرم و اهل و مال و خویشانم فدای شما باد».مودت خالص یعنی حضرت و اهداف مقدسش را بر هر چیز ترجیح دهی و چیزی مانع خدمت صادقانه‌ی تو به او و نیز دشمنی حقیقی، مؤثر و عملی تو با دشمنانش نشود.مؤدت خالص یعنی برای خدمت به حضرت و مبارزه با موانع ظهورش، منتظر تأیید و تشویق کسی نباشی و حاضر باشی به تنهایی و بدون یاری دیگران و با تحمل غربت و تنهایی و مظلومیت و حتی طرد شدن از سوی کسانی که از آنها انتظار یاری و محبت داری، از جمله کسانی که ادعای ایمان و تقدس و ادعای محبت به حضرت را می‌کنند، به وظیفه الهی خود در قبال حضرت عمل کنی و هر گونه فشار، تهمت و سختی را با شیرینی به جان بخری و شکایت و گله‌ای نکنی.مودت خالص یعنی خدمت کردن و توقع نداشتن از هیچ کس یعنی سختی‌ها را به جان خریدن و منت نگذاشتن.مودت خالص یعنی هرگز به خاطر خدمات خود و سختی‌هایی که تحمل می‌کنی و ضربه‌هایی که می‌خوری، از هیچ کس حتی از خود حضرت طلب‌کار نباشی و بر هیچ کس عجب و تکبر نورزی و تواضع و فروتنی را در برابر کمترین بندگان خدا از دست ندهی و خود را از کسانی که در مراتب پایین‌تر عزاداری و ایمانی هستند، برتر نبینی و به آنها به دیده تحقیر نگاه نکنی و آنها را از صمیم قلب دوست داشته باشی. چرا که آنها به اندازه وسع خویش به حضرت محبت دارند و با همان عزاداری و محبت ناقصشان نام و یاد و معشوق و محبوب تو را زنده نگه می‌دارند. [صفحه ۱۸۶] مودت خالص یعنی در قبال خدمات و تحمل سختی‌ها و محرومیت‌ها، از حضرت جز لبخند شیرین و زیبای رضایتش را نخواهی و جز به همراهی با او در دنیا و آخرت به چیزی نیندیشی. مودت خالص یعنی اینکه بدانی هر خدمتی که می‌کنی و زحمتی که می‌کشی و هر فرصتی که برای صرف عمر و مال و استعدادت در راه حضرت پیدا می‌کنی، همگی از توفیقات الهی و توجهات حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است و اگر لطف و عنایت آنها نباشد، هرگز به این راه کشیده نمی‌شدی و به همین خاطر به جای منت گذاشتن و متوقع بودن، شکرگزار و ممنون باشی و به جای تکبر نسبت به بندگان خدا، با آنها مهربان و نسبت به آنها متواضع باشی و به جای عجب و خودپسندی و غروری که ممکن است از این کارها به سراغت بیاید، از کوتاهی‌ها و غفلت‌ها و کم‌کاری‌ها و راحت‌طلبی‌های خود و نیز تلف کردن فرصت‌ها و نعمت‌ها شرمسار و خجل باشی.بنابراین عزاداری موفق‌تر و به مقام منتظر نزدیک‌تر است که در درجه اول در خودسازی موفق باشد، زیرا کسی که پیام عاشورا را فهمیده باشد، خوب می‌داند که کسی به سیدالشهدا علیه‌السلام نزدیک‌تر است که از شباهت و سنخیت بیشتری نسبت به آن حضرت برخوردار باشد، به علاوه خودسازی نوعی انتقام عملی از دشمنان امام حسین علیه‌السلام است. هر قدر در یک جامعه تعداد انسان‌هایی که بیشترین شباهت را به امام حسین علیه‌السلام داشته باشند و بیشتر پیرو مکتب آن حضرت باشند، بیشتر باشد، دشمنان امام حسین و امام زمان علیهماالسلام خشمگین‌تر، ضعیف‌تر و منزوی‌تر می‌شوند و زمینه برای ظهور منتقم اصلی مهیاتر می‌شود. در درجه بعدی عزاداری موفق‌تر و به مقام منتظر نزدیک‌تر است که برای اهداف امام زمان علیه‌السلام قوی‌تر و مفیدتر باشد. [صفحه ۱۸۷] عزادار حقیقی کینه مقدس خود را نسبت به دشمنان امام حسین و منتقم خون او در عمل نشان می‌دهد. هر قدر کینه مقدس عزادار نسبت به دشمنان بیشتر باشد او را در خودسازی و اجرای عملیات انتقام قوی‌تر و در مبارزه با موانع ظهور منتقم اصلی جدی‌تر و پرتلاش‌تر می‌کند و به عبارت دیگر میزان صداقت یک عزادار در عمل ثابت می‌شود تا در شعار.برائت و کینه مقدس نسبت به

دشـمنان امام زمان علیه‌السلام که مانع اصلی ظهور او هستند، همان چیزی است که عزادار حقیقی به آن نیاز دارد. امام خمینی قدس سره که غفلت از امـام زمـان علیه‌السـلام و تشـکیل حکومت جهـانی او را خطری بزرگ و خیـانتی سـهمگین می‌دانست در این بـاره می‌فرمایند:«جمهوری اسـلامی ایران نباید تحت هیچ شرایطی از اصول و آرمان‌های مقدس و الهی خود دست بردارد. ان‌شاءالله مردم سلحشور ایران کینه و خشم انقلابی و مقـدس خویش را در سینه‌ها نگه داشـته و شـعله‌های سـتم‌سوز آن را علیه شوروی جنایتکار و آمریکـای جهانخوار و اذناب آنان به کار خواهنـد گرفت تا به لطف خداونـد بزرگ پرچم ناب محمـدی صـلی الله علیه و آله بر بام همه عالم قد برافرازد و مستضـعفان و پابرهنگان و صالحان، وارث زمین گردند». [۲۷۶] .هر قدر یک عزادار به وظایفی که نسبت به منتقم اصـلی و منجی عـالم دارد، بیشتر عمل کنـد [۲۷۷] به خلوص و صـداقت نزدیـک‌تر است زیرا عزاداری و زنـدگی او از عنصـر انتقـام بیشتر برخوردار است و در غیر این صورت عزاداری او توأم بـا ضـعف و ذلت است. شـکی نیست که سیدالشـهدا و امام زمان علیهماالسـلام از دیـدن قدرت و قوت و شـجاعت در عمل، [صـفحه ۱۸۸] در عزاداران و محبان خود خشـنود و خرسـند و از دیـدن ضعف و ذلت و غفلت و ترس در آنان بیزار هسـتند.عزادار حقیقی درس شـجاعت و قدرت و ضربه زدن به دشمن و خطرناک بودن برای او را خیلی خـوب از اصـحاب عـاشورا یـاد گرفتـه اسـت. عزاداری کـه وجـودش برای اسـتکبار جهـانی و دشـمنان امـام زمـان علیه‌السلام خطرناک نیست، عزاداری که شجاعت مبارزه با موانع ظهور حضرت و ضربه زدن به آنها را ندارد و یا اصلا چنین دغدغه و هـدفی را نـدارد بایـد در صـداقت و محبـت خـود نسبـت بـه آنهـا شـک کنـد.در این مرتبه، عزادار حقیقی این حقیقت را بـا عمق وجودش درک کرده است که محبت به اهل بیت علیهم‌السـلام بدون دشـمنی با دشـمنان آنان و ضـربه زدن به دشـمنانشان، دروغی بیش نیست.آری برای همراهی با محمـد و آل محمـد صـلی الله علیه و آله بایـد مثل آنها از همه چیز در راه خـدا بگذری در این راه جان دادن آسان‌ترین کار است. بایـد از مال و آبرو، و از شـهرت و مقام و از همه اعتباریات فانی دنیا گـذشت.درست به همین علت است که عزادار سالک بلافاصـله پس از درخواست همراهی با محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله از خداوند، چنین می‌گوید:«و ان یثبت لی عنـدکم قـدم صـدق فی الدنیا و الآخرهٔ - و اینکه گامهای صدق و راستی را برایم در نزد شـما اسـتوار گرداند».در چنین شرایطی است که به مودت خالص دست یافته‌ایم و لایق محضر آنها و محبوب و مقرب امام زمان علیه‌السلام خواهیم شد.

عزادار و مقاومت در عملیات انتقام

عزادار در راه وفاداری و همـدلی با امام زمانش چنان قدرتمند و اسـتوار است که خود را برای هر سـختی و بلایی آماده کرده است. او [صفحه ۱۸۹] درس اسـتقبال عاشـقانه از بلا و شهادت را از امام حسین علیه‌السلام و اصحاب عاشق و باوفای او به خوبی فراگرفته است و این سـخن سیدالشـهدا علیه‌السلام را با یقین و شیرینی پذیرفته است که خطاب به یکی از یارانش فرمودند:«و الله البلاء و الفقر و القتل اسـرع الی من احبنا من رکض البراذین، و من السـیل الی صـمره، قلت و ما الصمر؟ قال: منتهاه و لولا أن تکونوا کذلک لرأینا أنکم لستم منا. [۲۷۸] - به خدا سوگند، بلا و فقر و قتل به سوی دوسـتان ما از حرکت اسـبان تیزپا و جریان سیل در صمرش سریع‌تر است. عرض کردم صـمر چیست؟ فرمودند: منتها الیه سیل (قرارگاه سیل) اگر چنین نبود هر آینه ما شما را از خود نمی‌دانستیم».آری اگر مـا مثـل حسـین علیه‌السـلام اهـل جهـاد و شـهادت و اهل صبر بلاها و دشـمنی‌ها و اذیت‌ها در راه دین نباشـیم، حضـرت ما را از خودشان نمی‌دانند. مگر می‌توان از خدا خواست که در دنیا و آخرت با محمد و آل محمد علیهم‌السلام باشیم بدون آنکه سنخیت و شباهتی در خود نسـبت به آنان ایجاد کرده باشیم. میزان همراهی ما با آنها در دنیا و آخرت به میزان عشق ما به خداوند و پایبندی به دین او و نیز میزان آمادگی ما برای جانفشانی در راه دین و مکتب اهل بیت علیهم‌السـلام بستگی دارد. برای عزادار تحمل هر رنج و سختی برای خـدمت به پـدر تنها، مظلوم و محبوب‌تر از جانش، شـیرین و آسان است. زیرا بزرگترین رنـج و بلا برای او دور بودن از خود حضـرت است.نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشـقی شـیوه‌ی رندان بلاکش باشد(حافظ) [صـفحه ۱۹۰] ای که از کـوچه‌ی

معشوقه‌ی ما می گـذری برحـذر باش که سر می‌شکند دیوارش(حافظ)در زلف چون کمنـدش ای دل مپیچ کانجا سـرها بریده بینی بی‌جرم و بی‌جنایت(حافظ)راه و منش او از راه مردمی که سیدالشـهدا علیه‌السلام این گونه آنها را مـذمت می کند، جداست:حقا که مردم بندگان دنیایند و دین ناچیزی بی‌جان بر زبانشان است که بر گردش تا آنجا حلقه می‌زنند که دنیایشان در فراخ باشد و هر گاه با بلا آزموده شوند دینداران اندک گردند. [۲۷۹] .

عزاداری در مرتبه پنجم

در مرتبه پنجم، عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام، بـدون داشـتن روح انتقام و بدون پیوند داشـتن با منتقم حقیقی خون او، برای یک شیعه جرم کمی نیست.برپایی مجالس عزاداری برای اهل بیت علیهم‌السلام، بدون حرکت برای ظهور و بدون خدمت و کمک به امام زمان علیه‌السلام در برداشتن موانع ظهور، فریبی بزرگ و یک غرور بیجا و یک ظلم عظیم در حق همه اهل بیت علیهم‌السلام و به خصوص منتقم خون آنها، و یک خیانت در حق همه مظلومان عالم است.امام خمینی آن سـلاله پاک رسول الله صلی الله علیه و آله و آن فرزند شایسـته [صـفحه ۱۹۱] حسـین بن علی علیهماالسـلام و آن نـائب برحق امام زمان علیه‌السـلام به عنوان معمار و رهبر کبیر انقلاب بزرگ و اسـلامی ملت ایران از یک سو ایران را کشور امام زمان علیه‌السـلام معرفی و اعلام می کننـد و از طرفی غفلت مسئولان از سازمانـدهی قـوای کشور برای حرکت به سوی ظهور امـام زمـان علیه‌السـلام و تشـکیل حکومت جهـانی ایشـان را یک خیانت سـهمگین و خطری بزرگ می‌دانند [۲۸۰] و چنین می‌فرماینـد:«مسؤولان ما بایـد بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست. انقلاب مردم ایران نقطه‌ی شـروع انقلاب بزرگ جهان اسـلام به پرچمـداری حضـرت حجت - ارواحنا فـداه - است که خداونـد بر همه‌ی مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد. مسایل اقتصادی و مادی اگر لحظه‌ای مسؤولین را از وظیفه‌ای که بر عهـده دارنـد، منصـرف کنـد، خطری بزرگ و خیـانتی سـهمگین را به دنبـال دارد. بایـد دولت جمهوری اسـلامی تمـامی سـعی و توان خود را در اداره‌ی هر چه بهتر مردم بنمایـد، ولی این بـدان معنـا نیست که آنهـا را از اهـداف عظیم انقلاب که ایجـاد حکومت جهـانی اسـلام است، منصـرف کنـد».عزاداری برای یـک شیعه بـدون تمنای منتقم اصـلی و بـدون جهاد و مبارزه با دشـمنان و موانع ظهور ایشـان، مسـخره کردن خود و یـک دروغ بزرگ بلکه یـک نفـاق عظیم است.امیرالمؤمنین علیه‌السـلام درباره وجود مقـدس امام زمان علیه‌السـلام چنین فرمودنـد:«صاحب هذا الامر، الشـريد الطريد الفريد الوحيد [۲۸۱] صـاحب این امر آوازه‌ی طرد شده‌ی یگانه‌ی تنها است».این حالت همان مصیبت اعظم است که جهان در جهل و گمراهی غرق شده و تشنه دین حق و رهبر الهی باشـد، و چنین رهبری آواره و تنها و مظلوم باشـد. [صـفحه ۱۹۲] برای یـک عزادار حقیقی دردمنـدانه این سؤال بزرگ تؤام با تعجب مطرح است کـه چه کسـانی امـام زمـان علیه‌السـلام را آواره و طرد کرده‌انـد؟ و چه کسـانی عامـل طـول کشـیدن غیبت هسـتند؟شـیعیان جاهـل و احمقی کـه بـال پشه از دین آنهـا محکم‌تر است و حضـرت از آزار و اذیت آنهـا شـکایت کرده است، چه کسانی هستند؟آیا فقط اهل کوفه، که علی و حسین علیهماالسلام را تنها گذاشتند ملعون و محکوم هستند؟مگر امام زمان علیه‌السلام نیز بیش از هزار و صـد و شـصت سـال، به تعبیر پـدر بزرگوارشـان، تنهـا و آواره و طرد شـده نیست؟گنـاه این تنهایی و مظلومیت به گردن کیست؟امام زمان علیه‌السـلام چه کسانی را عامل این همه مظلومیت و تنهایی می‌داند؟ دشـمنان یا دوسـتان نادان را؟اینجاست که عزادار حقیقی به این نتیجه می‌رسد که در بسـیاری از مجالس عزاداری مظلوم‌تر از امام زمان علیه‌السلام وجود ندارد.مجالسی که گریه بر حسـین و مظلومیت و تنهایی‌اش را بهانه‌ای برای فراموشـی مظلومیت و تنهایی امام زمان علیه‌السـلام قرار داده‌اند.مجالسی که در آن با گریه بر امام حسـین علیه‌السلام سال ۶۱ هجری قمری، غربت و تنهایی حسـین زمان و رجزخوانی‌ها و جنایات یزیدیان زمان فراموش می‌شود، مجالسـی که اگر کسـی بخواهد در آن مجالس مردم را به یاد دشـمنان حضـرت و استکبار جهانی و لزوم مبارزه با آنهـا بینـدازد، او را به شـدت منع می کننـد که نبایـد مجلس امـام حسـین علیه‌السـلام را سیاسـی کرد و حـال و شور مجلس را خراب

کرد!!!مجالسی که بانیان و شرکت‌کنندگان در آنها، ترجیح می‌دهند [صفحه ۱۹۳] ساعت‌ها از حسین، زینب و علی‌اکبر، علی‌اصغر و رقیه بگویند و بخوانند، اما چند دقیقه درباره منتقم اصلی خون اینها و یزیدیانی که مانع ظهور ایشان هستند، چیزی نگویند و نشنوند، زیرا شنیدن در این باره مسئولیت جهاد و مبارزه‌ای سخت و نفس‌گیر را در پی خواهد داشت؛ اما خواندن و شنیدن درباره حسین سال ۶۱ قمری چنین نیست، بانیان بعضی از این مجالس میلیون‌ها تومان صرف تشریفات مجلس می‌کنند، ولی در دلشان برای برقراری رابطه با آمریکا و شیطان بزرگ که دشمن اصلی امام زمان علیه‌السلام و بزرگترین مانع ظهور و نیز دجال زمان است، مشتاقانه روزشماری می‌کنند. اینان به ظاهر دم از حسین و محبت او می‌زنند، ولی در باطن روح یزیدی دارند.متأسفانه در بین عزاداران کم نیستند کسانی که در عین عزاداری و صرف وقت و مال خود برای برگزاری مجالس اهل بیت علیهم‌السلام، به محبت دشمنان امام زمان علیه‌السلام و پذیرش فرهنگ ضد دینی و ضد اسلامی آنها دل سپرده‌اند و مقلد و مروج فرهنگ بیگانگان، به خصوص فرهنگ ضد انسانی و فاسد آمریکا و سایر قدرتهای ضد اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله هستند. امیرالمؤمنین درباره چنین اشخاص می‌فرمایند:«و لن یحبنا من یحب مبغضنا ان ذلک لا یجتمع فی قلب واحد و (ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه) [۲۸۲] یحب بهذا قوما و یحب بالآخر عدوهم، والذی یحبنا فهو یخلص حبنا کما یخلص الذهب لا غش فیه [۲۸۳] - کسی که دشمن ما را دوست بدارد، هرگز ما را دوست نداشته است. - محبت ما و دوستی با دشمن ما - در یک قلب جمع نمی‌شود (خداوند در دورن یک مرد دو قلب قرار نداده است.) که با یک قلب گروهی را دوست داشته باشد و با قلب دیگر دشمنان آنها را دوست داشته باشد. [صفحه ۱۹۴] کسی که ما را دوست داشته باشد، دوستی‌اش را خالص می‌کند. همان طور که طلای ناب خالص می‌شود».عزاداری برای سیدالشهدا علیه‌السلام و برگزاری مجالس آن حضرت با پذیرش سلطه فکری، فرهنگی و سیاسی دشمنان امام زمان علیه‌السلام سازگار نیست.برای عزادار در این مرتبه این سؤال و دغدغه اساسی وجود دارد که چرا پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام، شیعیان درس و عبرت لازم از عاشورا نگرفتند و وفاداری و همدلی لازم برای انتقام از دشمنان حضرت نداشتند. تا جایی که ائمه بعدی نیز در کمال مظلومیت و غربت یکایک به شهادت رسیدند. تا حتی آخرین آنها مجبور به غیبت شد.چرا از زمان غیبت تاکنون این همه عزاداری و سوگواری و بزرگداشت نتوانسته است وفاداری و همدلی لازم را در شیعیان برای فراهم کردن ظهور منجی بشریت و منتقم اصلی امام حسین علیه‌السلام و سایر ائمه علیهم‌السلام ایجاد نماید. چرا با وجود این همه عزاداری و خواندن زیارت عاشورا و بزرگداشت، هنوز امام زمان علیه‌السلام در غیبت و تنهایی و آوارگی به سر می‌برد و دست ما از دامان او کوتاه است. آیا نباید در نوع عزاداری و کیفیت مجالسمان تجدیدنظر کنیم [۲۸۴] تا به وفاداری و همدلی لازم برای ظهور آن عزیز تنها و غریب دست یابیم؟ تا کی می‌خواهیم بر غربت و مظلومیت حسین شهید سال ۶۱ هجری سوگواری کنیم و به غربت و تنهایی و مظلومیت حسین زمان بی‌توجه باشیم تا کی می‌خواهیم برای ندای «هل من ناصر ینصرنی» امام حسین علیه‌السلام در سال ۶۱ هجری آه و ناله [صفحه ۱۹۵] سر بدهیم و بگوییم: ای کاش من با شما بودم ولی نسبت به ندای «هل من ناصر ینصرنی» حسین زمانمان غافل و بی‌توجه باشیم؟ آیا این یک شعار بی‌اساس و یک دروغ و نفاق بزرگ نیست که به امام حسین علیه‌السلام عرض کنیم که ای کاش با شما بودم و به رستگاری عظیم نایل می‌شدم ولی امام زمان علیه‌السلام را تنها بگذاریم و به یاریش نرویم و وظیفه‌ای که در زمان کنونی نسبت به او داریم عمل نکنیم؟در این مرتبه گریه صرفا از روی عاطفه نیست بلکه از روی معرفت است و چنین گریه‌ای در ابتد محبت را در دل گریه کننده ایجاد و با این گریه توان گریه کننده بالا می‌رود و بر قوای نفسانی وجودش غلبه می‌کند و راه تبعیت از امام حسین علیه‌السلام برای او باز می‌شود و با این تبعیت به مقام «منا اهل البیت» می‌رسد. به همین دلیل سیدالشهدا علیه‌السلام فرمودند:«أنا قتیل العبرهٔ [۲۸۵] - من کشته اشک هستم». اگر مصیبت عظیم نباشد گریه‌ای نیست و اگر گریه‌ای نباشد، محبت و قدرت و تبعیتی نیست و اگر قدرت و تبعیت نباشد، پیروی از حسین علیه‌السلام در جهاد با یزیدیان زمان وجود نخواهد داشت و اگر چنین شد، مصیبت اعظم یعنی اسارت امام زمان علیه‌السلام در زندان غیبت ادامه خواهد داشت و مردم

در چنگال فساد و ظلم و تباهی خواهند ماند.در این مرتبه به جای تکیه بر کلماتی چون، تشنگی، اسارت، گریه و غم، بیشتر بر لعن، انتقام، امام زمان علیه‌السلام، سلم و حرب تکیه می‌شود و اگر از کلمات دسته اول اسمی آورده می‌شود، برای رسیدن به کلمات دسته دوم است. به عبارت دگیر جنبه عاطفی و احساسی برای رسیدن به معرفت، حماسه و عمل است و عنصر اصلی عزاداری در این مرتبه حماسه و جهاد است. [صفحه ۱۹۶]

مبارزه عزادار با آفات و ضعف‌های عزاداری

عزادار در این مرتبه همان طور که طبق دستور اهل بیت علیهم‌السلام، موظف به زنده نگه داشتن حماسه حسینی و اقامه عزاداری برای آنان است، همان طور نیز خود را موظف به حفظ این مجالس از دروغ‌ها و تحریف‌ها، خرافات و محرمات می‌بیند و برای چنین وظیفه مهمی تلاش می‌کند.در رأس این تلاش‌ها، روشن‌گری و آشنا کردن مردم و به خصوص جوانان با فلسفه قیام امام حسین علیه‌السلام و فلسفه عزاداری برای آن حضرت را، مورد عنایت و توجه قرار می‌دهد.در حقیقت قسمت مهم مبارزه‌ی عزادار در مرتبه پنجم، مبارزه فرهنگی است و قسمت مهمی از همین مبارزه فرهنگی، مبارزه با آفات عزاداری و عوامل تضعیف کننده آن است.عزادار حقیقی به خوبی با آفات عزاداری و خطراتی که این آفات ایجاد می کنند، آشناست. او خوب می‌داند که اگر عزاداری به یک عادت تبدیل شود و صرفا مبتنی بر عواطف و احساسات باشد و عنصر معرفت در آن غایب باشد نه تنها بیدارکننده و حرکت‌آفرین نیست بلکه می‌تواند غفلت‌زا و خواب‌کننده باشد.او هرگز اجازه نمی‌دهد چنین مراسم مقدس و مهمی با آن همه کارکردها و قدرت‌ها و تأثیرگذاری‌های شگرف به وسیله عده‌ای جاهل و یا مغرض، آلوده‌ی آفت‌های گوناگون شود و در نتیجه از تأثیرگذاری و الهام‌بخشی و قدرت‌آفرینی دور شود.او ضمن احترام به همه عزاداران حسینی، در هر مسجد و حسینیه و در هر تکیه و منزلی که عزای حسینی اقامه می‌شود، و او در آنها حضور می‌یابد، به مبارزه با آفات عزاداری و روشن‌گری نسبت به عزاداری [صفحه ۱۹۷] حقیقی و ترسیم چهره عزاداری حقیقی می‌پردازد، تا به قسمتی از وظایف خود در حراست و صیانت از عامل حیات مکتب امام حسین علیه‌السلام عمل کرده باشد. او که در سایه ارتباط با منابع اصیل و معتبر اسلامی به درجه بالایی از معرفت رسیده است، خود را در قبال این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله مسؤول می‌داند که فرمودند:«اذا ظهرت البدع فی امتی، فلیظهر العالم عمله و الا فعلیه لعنهٔ الله و الملائکهٔ و الناس اجمعین - هر گاه در بین امت من بدعت‌ها ظهور کرد، پس بر عالم واجب است که علم خود را آشکار کند (با بدعت‌ها مبارزه کند) وگرنه خداوند و فرشتگان و همه مردم او را لعنت می کنند».«اگر افراد عادی به حال خود وانهاده شوند، از راه راست منحرف خواهند شد؛ هر چند در صنعت و تکنولوژی به جایی رسیده باشند که زیر دریایی بسازند و ایستگاه‌های فضایی به آسمان بفرستند. مردم ژاپن و چین با آن همه پیشرفت‌های علمی و صنعتی، زیر خط فقر فرهنگی هستند؛ زیرا همچنان در برابر بت که مصنوع بشر است، کرنش می کنند. برخی از غربیان به ظاهر متمدن نیز هنوز به فالگیری و خرافات عقیده دارند.هنگامی که گروه طالبان، مجسمه بودا را نابود کردند،، ژاپن و ایران اعتراض کردند. اعتراض ژاپنی‌ها بدین دلیل بود که برای مجسمه و بت، کرامت عبادی قائل هستند و آن را مقدس می‌شمارند؛ ولی اعتراض ایران بدان علت بود که مجسمه مانند سایر میراث‌های فرهنگی مستور در زیر زمین است و باید حفظ شود؛ مانند کوزه‌ها و ظروف کهن و سفال‌های باستانی که به سبب آثار هنری و قدمت تاریخی باید حفظ شود و نباید از بین رود.در گذشته، مردم، بالای در خانه‌ها، مغازه‌ها و گرمابه‌ها نعل اسب می‌آویختند و به این کار اعتقاد داشتند، بی‌آنکه از پیشینه‌ی این باور غلط آگاه باشند، ریشه‌ی منحوس آن این بود که پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام به فرمان عمر بن سعد، گروهی برای تفاخر برسم اسب‌هایشان نعل تازه زدند و با آنها بر روی بدن‌های مطهر شهیدان تاختند و بدین‌سان سینه و پشت شهیدان زیر سم اسبان نرم شد. هنگام بازگشت اسب‌تازان به کوفه، عده‌ای بر آن نعل‌ها بوسه زدند و آنها را بر دیده نهادند و برای تبرک، بالای در خانه‌هایشان آویختند.بعدها بزرگانی چون «ابوریحان

بیرونی» پرده از راز این کـار نابخردانه برداشـتند و مردم را آگاه کردنـد. متأسـفانه تا حـدود پنجاه سال پیش نیز این کار رایـج بود و چیزی که نحس محض و [صفحه ۱۹۸] پلیدی صـرف بود، مایه‌ی تیمن و پایه‌ی تبرک تلقی می‌شد تا اینکه با رونق یافتن حسینیه‌ها و مسـجدها و تلاش عالمان آگاه، این سـنت خرافی از میان برداشـته شد.با رونق منبرها و حسینیه‌ها و سخنان عالمانه‌ی دودمان پیامبر صلی الله علیه و آله، راه جهل و خرافه بسته می‌شود؛ وگرنه خرافات و باورهای غلط، به نام سـنت‌های باستانی گرامی شمرده خواهد شد؛ باورهایی چون نحس بودن عدد سیزده و گرامیداشت سیزده بدر و چهارشنبه سوری و درنگ کردن پس از تک عطسه که هیچ دلیل و سـندی برای اعتقاد به آنها وجود نـدارد.اکنون نیز برخی سـنت‌های نادرست، در عزاداری سالار شـهیدان راه یافته است و در دسته‌روی‌ها علم سـنگین و بی‌خاصیت بر دوش کشـیده می‌شود. این کار، نه خردمندانه است و نه در قرآن و روایات به آن توصـیه شده است. در ماتم امام حسـین علیه‌السـلام اشک و آه و ناله و بر سـر و سینه زدن آگاهانه، انسان‌ساز است و از آهن سنگین و سرد، کاری برنمی‌آیـد.لازم است رهبران فکری حوزه و دانشـگاه و متدینان اصـناف و حرف، هر چه بهتر و کامل‌تر مراسم سالار شـهیدان علیه‌السـلام را اقـامه نماینـد؛ بـه طوری که مردانه هزینه کننـد و زنـانه بنالنـد؛ که هم آن هزینه مقبـول است، هم این نـاله‌ی جـانسوز کارساز». [۲۸۶] .مجالس در این مرتبه وسـیله‌ای برای بالا بردن بصـیرت عزاداران نسبت به هـدف خلقت و وظایفی است که در راه رسـیدن به این هدف والا به عهده دارند، که از جمله این وظایف پیوند راستین با منتقم اصـلی حسـین علیه‌السلام است.در این مرتبه جوهره اصـلی عزاداری توجه به تنهایی و مظلومیت امام زمان علیه‌السـلام و وظیفه‌ای که هر یک از عزاداران در قبال حضرت دارند، می‌باشـد.برای عزادار در این مرتبه، عواطف و احساسـات وسـیله‌ای برای تحریـک غیرت و روح حماسه و جانفشانی برای انتقام، آن هم همراه منتقم حقیقی است.شدت اتصال روح یک شـیعه حقیقی با اهل بیت علیهم‌السـلام به طوری است که وقتی ابوبصـیر از امام صادق علیه‌السلام سؤال می‌کند که چرا گاهی بدون [صفحه ۱۹۹] علت غمگین یاد شاد می‌شود، حضرت در جواب می‌فرماید: «در حقیقت این حزن و شادی از ناحیه‌ی ما به شـما می‌رسد. زیرا هر گاه حزن و یا سروری بر ما وارد شود، بر شما نیز وارد می‌شود. زیرا مـا و شـما از نور خـدای عزوجـل هستیم». [۲۸۷] .شـیعه حقیقی بـا شـادی اهـل بیت علیهم‌السـلام شـاد می‌شود و بـا غم آنها غمگین می‌شود. آیـا در زنـدگی شـیعه غمی بالاتر از غم تنهایی، مظلومیت و طرد شـدن امام زمان علیه‌السـلام وجود دارد. اگر مصـیبت‌های وارده بر اهل بیت علیهم‌السـلام عظیم است، آیا مصـیبت خانه‌نشـینی و غیبت منتقم آنها عظیم‌تر نیست. اگر برای عزای حسین و سایر اهل بیت علیهم‌السـلام باید این همه گریه و ناله و ماتم سـر داد، برای مصـیبت اعظم غیبت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشـریف) آنها چه وظیفه‌ای به عهده ماست؟ دل یک شیعه با داغ دل اهل بیت علیهم‌السلام داغدار می‌شود، اما باید ببینیم کدام مصیبت داغ بیشتری بر دل اهـل بیت علیهم‌السـلام گذاشـته است؟ مصـیبت عظیم یـا مصـیبت اعظم؟اگر برای مصـیبت عظیم این همه همـدلی، اجتمـاع و صرف وقت و هزینه لازم است؟ یا برای دفع مصیبت اعظم نیاز به همدلی، اجتماع و صرف وقت و هزینه و در یک کلام برنامه‌ریزی و اجرای کامل و دقیق آن نیست؟او نبایـد تنها به توان خود تکیه کنـد، بلکه بایـد با اسـتمداد از حول و قوه الهی و توسل به اهل بیت علیهم‌السـلام نیروهای عظیم مردمی را برای مبارزه با دشـمنان حضرت و موانع ظهورش تحریک نماید تا وحدت و همدلی مورد نیاز برای ظهور حضرت که از فقدان آن در شیعیان گله و شکایت داشته و دارد، به وجود آید. [صفحه ۲۰۰]

گسترش مجالس عزاداری و بزرگداشت اهل بیت

عزادار حقیقی خـوب می‌دانـد کـه اگر شـیعیان از عـاشورا درسـت اسـتفاده می‌کردنـد و از آن الگـو می‌گرفتنـد، امروز امـام زمـان علیه‌السـلام در تنهـایی و مظلومیت و آوارگی نبود. افسوس که شـیعه عـاشورا را فقط وسـیله‌ای برای عزاداری قرار داد و کمتر از آن الگو گرفت.حـادثه عـاشورا بهترین درس‌هـا و بیشترین نیرو و انرژی را برای رفع مصـیبت اعظم و حضور و حـاکمیت ائمه معصومین علیهم‌السـلام در جامعه ایجاد کرد. همین اصالت دادن به سوگواری و مصـیبت، و غفلت از حماسه و عمل است که موجب شـد امام

زمان علیه‌السلام از جامعه اسلامی طرد شود و کنج غربت و تنهایی، منتظر غیرت و همت شیعیان باشد.عزادار که خود بهترین درسها را از دانشگاه عاشورا گرفته و خود را به مرتبه پنجم یعنی مرتبه «منتظر» رسانده است، بهتر از هر کس دیگری از قدرت و آثار شگفت‌انگیز گریه و عزاداری به طور کلی مجالس بزرگداشت اهل بیت علیهم‌السلام آگاه است، در جهاد فرهنگی خود بیشترین تلاش را برای برپایی مجالس بزرگداشت اهل بیت علیهم‌السلام، به خصوص مجالس عزاداری پیشرفته و قوی مبتنی بر معرفت و حماسه می‌کند چنین مجالسی روح حسینی را در عزاداران ایجاد می‌کند و از عزادار یک سرباز قوی برای امام زمان علیه‌السلام و یک منتقم قدرتمند می‌سازد که بیشترین خدمت را به امام زمان علیه‌السلام کند و بیشترین ضربه را به دشمنان او و موانع اصلی ظهور او بزند. چنین مجالسی بیشترین تأثیر را در سازندگی روحی و معنوی عزادار و ایجاد سنخیت و نزدیکی بین او و اهل بیت علیه‌السلام دارد، چرا که این مجالس مرکز آشنایی عمیق با اهل بیت علیهم‌السلام و شناخت معارف بلند دینی از زبان قرآن و عترت علیهم‌السلام می‌باشد یعنی همان [صفحه ۲۰۱] مجالسی که سیدالشهدا علیه‌السلام فرموده [۲۸۸] و انتظار دارد.عزادار در این مرتبه مجالس عزاداری را به مجلسی برای یاری امام زمان علیه‌السلام تبدیل می‌کند. مجالس عزاداری در این مرتبه محلی برای اجتماع و همدلی جهت برطرف کردن موانع ظهور و کمک به حسین مضطر و مظلوم زمان است. در این مجالس اگر دستی به سر و سینه می‌خورد، دست‌های زیادی به سر و روی دشمن خواهد خورد. اگر ساعتی به گریه و عزاداری می‌گذرد، ساعت‌های زیادی به عملیات انتقام و فشردن گلوی دشمنان حسین زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - می‌گذرد.چنین مجالسی مورد عنایت ویژه‌ی حضرت بقیهٔ الله - ارواحنا فداه - است زیرا حضرتش در نهایت غربت و تنهایی درباره این گونه مجالس و اینگونه افراد چنین فرموده است: «انی لادعو لکل مؤمن یذکر مصیبهٔ جدی الشهید، ثم یدعو لتعجیل الفرج - من برای هر مؤمنی که مصیبت جد شهیدم را یاد کند و سپس برای تعجیل در فرج دعا کند، دعا می‌کنم».چنین مجالسی که دل مبارک سیدالشهدا و اصحاب عاشورا و منتقم اصلی خون او و نیز دل مبارک حضرت زهرا علیهاالسلام و همه اهل بیت علیهم‌السلام را شاد می‌کند و دعای ویژه آنان را در حق عزاداران حقیقی موجب می‌شود. در واقع این گونه مجالس آتش غیرت و مودت را چنان در عزادار زنده می‌کند، که هرگاه نام مبارک سیدالشهدا علیه‌السلام برده شود، با دلی سوزان و چشمی گریان و قلبی مملو از غیرت و مودت، به یاد منتقم اصلی او می‌افتد و چنین عرض می‌کند:«از خدایی که تو را گرامی داشت و مرا هم به وسیله تو گرامی داشت، می‌خواهم که خون‌خواهی تو را همراه امام منصور از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله روزی من گرداند». [۲۸۹] . [صفحه ۲۰۲] و در فقره دیگری خطاب به سیدالهشدا علیه‌السلام چنین عرض می‌کند:«از خدایی که... می‌خواهم خون‌خواهی خودم را همراه امام هدایت ظاهر شونده‌ی ناطق به حق که از شماست، نصیب من گرداند». [۲۹۰] .آری گریه حقیقی و از روی معرفت غیرسوز و غیرت‌ساز است؛ طبیعت‌سوز و فطرت‌ساز است؛ حیوان‌سوز و انسان‌ساز است؛ غافل‌سوز و منتقم‌سازاست؛ منتقم‌ساز و منتظرساز است.زنده باد گریه و زنده باد مجالس گریه حقیقی و سازنده.والحمد الله رب العالمین

پاورقی

[۱] برای مطالعه درباره آگاهی پیامبران پیشین از ماجرای سیدالشهداء علیه‌السلام از طریق وحی الهی و گریه آنها برای حضرت، به الدر المنضود، ص ۱۵۱/ نفس المهموم، ص ۲۰ و محن الابرار، ص ۴۹ و وسایل المحبین مراجعه شود.

[۲] صحیفه نور، ج ۸ ص ۶۹.

[۳] این مباحث هم اکنون در حرم مقدس حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام برقرار می‌باشد.

[۴] غرر الحکم، ج ۳ ص ۱۳۵.

[۵] مفاتیح الجنان.

[۶] درباره کیفیت ثواب و پاداش عزاداران غیر مسلمان در بحث از چیستی عزاداری توضیح بیشتری خواهد آمد.

[۷] بهجت عارفان ص ۱۷۰.

[۸] غرر الحکم ج ۵ ص ۱۹.

[۹] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴.

[۱۰] غرر الحکم ص ۳۴۵.

[۱۱] همان، ج ۳، ص ۱۰۴.

[۱۲] بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۱۹۸.

[۱۳] درباره هدف اصلی عزاداری در مرتبه چهارم و پنجم توضیح خواهیم داد.

[۱۴] حماسه حسینی، ج ۱، ص ۴۹.

[۱۵] روزنامه جمهوری اسلامی، سه‌شنبه ۱۵ دی ۱۳۸۳، شماره ۷۳۸۸، سال بیست و ششم.

[۱۶] «ویلک یا عمر بن سعد انسیت شرایع الاسلام، الا تقف عن الحرب حتی نصلی و تصلون و نعود الی الحرب» موسوعة کلمات الامام الحسین علیه‌السلام، ص ۴۴۴.

[۱۷] مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۶۴.

[۱۸] اصول کافی، ج ۶، ص ۴۰۰.

[۱۹] سوره مریم، آیه ۳۹.

[۲۰] صفیر هدایت شماره ۲۶، صص ۱۶ - ۱۷ (از فرمایشات حضرت آیت‌الله ضیاءآبادی).

[۲۱] مستدرک الوسایل، ج ۴، ص ۲۳۷.

[۲۲] سوره اسراء، آیه ۵۴.

[۲۳] سوره انعام، آیه ۱۲۴.

[۲۴] درباره جایگاه معصومین علیهم‌السلام در قرآن کریم و آیاتی که درباره آنها نازل شده، کتب زیادی تألیف شده که علاقه‌مندان می‌توانند به آنها مراجعه کنند.

[۲۵] اصول کافی، ج ۲، ص ۶۲۷.

[۲۶] مصباح المتهجد، ص ۷۸۰.

[۲۷] (ربکم اعلم بکم - پروردگار شما به شما آگاه‌تر است.) سوره اسراء، آیه، ۵۴.

[۲۸] سوره بقره، آیه ۷۴.

[۲۹] همان.

[۳۰] سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

[۳۱] همان.

[۳۲] برای توضیح بیشتر در این‌باره به کتاب «کمالات وجودی انسان» از نگارنده مراجعه فرمایید.

[۳۳] سوره حجر، آیه ۲۹.

[۳۴] سوره روم، آیه ۳۰

[۳۵] سوره انفال، آیه ۲۴.

[۳۶] بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۲۰.

[۳۷] از جمله همه انبیاء و امامان علیهم‌السلام.

[۳۸] درباره تخصص‌های هفت گانه به بخش اول کتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام، ص ۱۳ از همین نویسنده مراجعه شود.

[۳۹] سوره مائده، آیه ۵۰.

[۴۰] سوره بقره، آیه ۱۲۰.

[۴۱] سوره شمس، آیات ۷ و ۸.

[۴۲] سوره رعد، آیه ۷.

[۴۳] اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۱.

[۴۴] وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۹۲.

[۴۵] مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر علیه‌السلام.

[۴۶] سوره توبه، آیه ۱۱۹.

[۴۷] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۸.

[۴۸] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۶.

[۴۹] سوره قصص، آیه ۵۰.

[۵۰] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۴.

[۵۱] همان ج ۱، ص ۲۰۸.

[۵۲] همان.

[۵۳] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۰.

[۵۴] سوره زمر، آیه ۹.

[۵۵] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۲.

[۵۶] سوره آل عمران، آیه ۷.

[۵۷] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۳.

[۵۸] سوره عنکبوت، آیه ۴۹.

[۵۹] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۳.

[۶۰] وسایل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۸۰.

[۶۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۰.

[۶۲] سوره لقمان، آیه ۲۰.

[۶۳] بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۰.

[۶۴] همان، ص ۱۰۵.

[۶۵] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۰.

[۶۶] همان، ص ۴۰۲.

[۶۷] بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۸.

[۶۸] سوره روم، آیه ۳۰.

[۶۹] بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۸۶.

[۷۰] سوره رعد، آیه ۲۱.

[۷۱] مستدرک الوسایل، ج ۱۵، ص ۲۳۶.

[۷۲] سوره مائده، آیه ۳۵.

[۷۳] بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۱۱.

[۷۴] بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۹.

[۷۵] به همه خوانندگان عزیز توصیه می‌شود که برای آشنایی بیشتر با جنبه‌های اخلاقی، عقیدتی و عرفانی نهضت حسینی، کتاب ارزشمند و پرمحتوای «پیام‌های عاشورا» نوشته دانشمند محترم، جناب حجهٔ‌الاسلام و المسلمین آقای جواد محدثی را مطالعه نمایند.

[۷۶] سوره ابراهیم، آیه ۵.

[۷۷] تفسیر المیزان، جلد ۱۲، ص ۲۲ و ۲۳.

[۷۸] همان، جلد ۱۲، ص ۲۴.

[۷۹] سوره حج، آیه ۳۲.

[۸۰] درباره علت اینکه تعظیم نشانه‌های خدا دلیل بر تقوا است بعدا توضیح بیشتری خواهیم داد.

[۸۱] تفسیر المیزان، جلد ۱، صص ۵۸۰ - ۱.

[۸۲] امیرالمؤمنین علیه‌السلام در وصف خودشان چنین فرمودند: «انا الحجهٔ العظمی و الآیهٔ الکبری و المثل الاعلی - من عظیم‌ترین حجت و بزرگترین نشانه و عالی‌ترین نمونه (از خدا) هستم». بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۳۳۵.

[۸۳] سوره شوری، آیه ۲۳.

[۸۴] توضیح بیشتر درباره مودت را در مرتبه پنجم عزاداری ملاحظه فرمایید.

[۸۵] سوره‌ی سبأ، آیه ۴۷.

[۸۶] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۳.

[۸۷] امالی صدوق، ص ۱۲۸.

[۸۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸.

[۸۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۲۰.

[۹۰] همان، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

[۹۱] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵.

[۹۲] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵.

[۹۳] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۹.

[۹۴] وسائل الشیعهٔ، ج ۱۴، ص ۵۹۷.

[۹۵] وسائل الشعیهٔ، ج ۱۴، ص ۵۰۷.

[۹۶] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۱۳.

[۹۷] امالی شیخ مفید، ص ۳۳۸.

[۹۸] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

[۹۹] امالی صدوق، ص ۱۲۹.

[۱۰۰] رجال شیخ طوسی، ص ۲۸۹.

[۱۰۱] بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۳۱.

[۱۰۲] مستدرک الوسایل، ج ۱۰، ص ۳۸۶.

[۱۰۳] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۸.

[۱۰۴] همان، ج ۴۴، ص ۲۸۷.

[۱۰۵] کامل الزیارات، ص ۱۷۵.

[۱۰۶] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵.

[۱۰۷] وسائل الشیعهٔ، ج ۱۲، ص ۲۰.

[۱۰۸] سوره حج، آیه ۳۲.

[۱۰۹] تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۵۲۸.

[۱۱۰] کامل الزیارات، ج ۲، ص ۱۴۲.

[۱۱۱] التهذیب، ج ۶، ص ۳۶.

[۱۱۲] همان، ج ۲، ص ۳۸، ح ۹۶.

[۱۱۳] بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۵۵، ح ۱۴.

[۱۱۴] من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۱۶.

[۱۱۵] التهذیب، ج ۶، ص ۳۸، ح ۹۶.

[۱۱۶] بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱، ح ۲.

[۱۱۷] همان، ج ۸۲، ص ۱۵۳، ح ۱۴.

[۱۱۸] همان، ج ۹۵، ص ۳۴۰، ح ۲.

[۱۱۹] وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۹۹.

[۱۲۰] وسائل الشیعهٔ، ج ۱۴، ص ۵۰۷.

[۱۲۱] یا من خصنا بالکرامهٔ، و وعدنا الشفاعهٔ... اغفرلی و لاخوانی و زوار قبر أبی الحسین بن علی صلوات الله علیهما... اللهم، ان أعداءنا عابوا علیهم خروجهم فلم ینههم ذلک عن النهوض و الشخوص الینا خلافا علیهم، فارحم تلک الوجوه التی غیرتها الشمس، و ارحم تلک الخدود التی تقلب علی قبر أبی‌عبدالله علیه‌السلام، و ارحم تلک الأعین التی جرت دموعها رحمهٔ لنا، و ارحم تلک القلوب التی جزعت و احترقت لنا، و ارحم تلک الصرخهٔ التی کانت لنا، اللهم انی أستودعک تلک الأنفس و تلک الأبدان حتی ترویهم من الحوض یوم العطش. (البحارالانوار: ۳۰/۸/۱۰۱).

[۱۲۲] «فلو ان قطرهٔ من دموعه سقطت فی جهنم، لاطفأت حرها حتی لا یوجد لها حر» وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۷.

[۱۲۳] در محضر علامه طباطبائی، ص ۱۸۲.

[۱۲۴] سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

[۱۲۵] مستدرک الوسایل، ج ۴، ص ۱۱۴ – بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۱۹۸.

[۱۲۶] سوره نساء، آیه ۱۸.

[۱۲۷] سوره آل عمران، آیه ۱۳۵.

[۱۲۸] مستدرک الوسایل، ج ۱۱، ص ۳۶۷.

[۱۲۹] بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۰۹.

[۱۳۰] مستدرک الوسایل، ج ۱۱، ص ۳۶۸.

[۱۳۱] مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۴۵۱.

[۱۳۲] وسائل الشیعهٔ، ج ۷، ص ۱۳۷.

[۱۳۳] بحارالانوار، ج ۲، ص ۷۸.

[۱۳۴] وسایل الشعیهٔ: ج ۱۱، ص ۱۸۵، ح ۴.

[۱۳۵] احتجاج، ج ۲، ص ۵۹۹.

[۱۳۶] من اتبعنی فانه منی. سوره ابراهیم، آیه ۳۶.

[۱۳۷] نزههٔ الناظر و تنبیه الخاطر، ص ۸۵، ح ۱۹.

[۱۳۸] بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۱۲۷، ح ۵۶.

[۱۳۹] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵.

[۱۴۰] بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۱۹۸.

[۱۴۱] همان، ج ۷۹، ص ۱۹۸.

[۱۴۲] برای مطالعه شرح حال او به کتاب رسول ترک نوشته محمدحسن سیف‌الهی از انتشارات مسجد جمکران مراجعه شود.

[۱۴۳] آنهایی هم که هدایت نشده‌اند حداکثر به پاداش‌های دنیایی از قبیل شفای بیماری خود و خویشان، حل مشکلات مالی و غیره رسیده‌اند و اما از آن هدایت حقیقی محروم مانده‌اند.

[۱۴۴] گنجینهٔ الاسرار، صص - ۱۶۷ - ۱۶۸.

[۱۴۵] به حکایت سید رشتی در مفاتیح الجنان که پس از زیارت جامعه کبیره آمده است مراجعه کنید و منابع دیگر.

[۱۴۶] و واجهوک بالظلم و العدوان، فجاهدتهم بعد الایعاز لهم (الایعاذ الیهم) و تأکید الحجهٔ علیهم، فنکثوا ذمامک و بیعتک و أسخطوا ربک وجدک، و بدءوک بالحرب، فثبت للطعن و الضرب، و طحنت جنود الفجار، و اقتحمت قسطل الغبار، مجالدا بذی الفقار، کأنک علی المختار، فلما رأوک ثابت الجأش، غیر خائف و لا خاش، نصبوا لک غوائل مکرهم و قاتلوک بکیدهم و شرهم، و أمر اللعین جنوده، فمنعوک الماء و وروده، و ناجزوک القتال، و عاجلوک النزال، و رشقوک بالسهام و النبال، و بسطوا الیک أکف ألاصطلام، و لم یرعوا لک ذماما، و لا راقبوا (راغبوا) فیک أثاما، فی قتلهم اولیائک و نهبهم رحالک، و أنت مقدم فی الهبوات، و محتمل للأذیات، قد عجبت من صبرک ملائکهٔ السماوات، فأحدقوا بک من الجهات، و أثخنوک بالجراح، و حالوا بینک و بین الرواح، و لم یبق لک ناصر، و أنت محتسب صابر، تذب عن نسوتک و أولادک حتی نکسوک عن جوادک (جوارک)، فهویت الی الارض جریحا، تطؤک الخیول بحوافرها أو (و) تعلوک الطغاهٔ ببواترها. قد رشح للموت جبینک، و اختلفت بالانقباض و الانبساط شمالک و یمینک تدیر طرفا خفیا الی رحلک و بیتک، و قد شغلت بنفسک عن ولدک و أهالیک و أسرع فرسک شادرا، الی خیامک قاصدا، محمحما باکیا. فلما رأین النساء جوادک مخزیا، و نظرن (نظرت) سرجک علیه ملویا، برزن من الخدور، ناشرات الشعور، علی الخدود لاطمات للوجوه سافرات، (و) بالعویل داعیات و بعد العز مذللات، و الی مصرعک مبادرات. و الشمر جالس علی صدرک، و مولغ (مولع) سیفه علی نحرک، قابض علی شیبتک بیده، ذابح لک بمهنده، قد سکنت حواسک، و خفیت أنفاسک، و رفع علی القناهٔ (القنا) رأسک، و سبی أهلک کالعبید، و صفدوا فی الحدید، فوق اقتاب المطیات، تلفح وجوههم حر الهاجرات، یساقون فی البراری و الفلوات، أیدیهم مغلولهٔ الی الأعناق یطاف بهم فی الأسواق. بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۱ و ۳۲۲.

[۱۴۷] همان، ج ۹۸، ص ۳۲۰.

[۱۴۸] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

[۱۴۹] لولاک لما خلقت الافلاک همان، ج ۱۶، ص ۴۰۵.

[۱۵۰] لو بقیت الارض یوما بلا امام منا لساخت بأهلها و لعذبهم الله بأشد عذابه (الباقر علیه‌السلام) همان، ج ۲۳، ص ۳۷. انی لامان لأهل الارض کما ان النجوم أمان لاهل السماء (المهدی علیه‌السلام) همان، ج ۵۲، ص ۹۲.

[۱۵۱] همان، ج ۹۸، ص ۲۴۱.

[۱۵۲] سید هدایت‌الله طالقانی، همره نور، ص ۱۶۵.

[۱۵۳] و لا سواء والله لو قتلت به ثلاثهٔ ارباع قریش ما وفوا انملهٔ من انامله. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۳۲.

[۱۵۴] (و نفخت فیه من روحی - از روح خودم در آن دمیدم) سوره حجر، آیه ۲۹ - سوره سجده، آیه ۹ - سوره ص، آیه ۷۲.

[۱۵۵] مصباح الهدی، ص ۳۰۰.

[۱۵۶] بلد الامین، ص ۲۶۹.

[۱۵۷] ممکن است این سؤال پیش آید که اگر مقام امامت و هدایت جامعه جهانی را خدا برای ائمه علیهم‌السلام در نظر گرفته است، پس چرا آنها نتوانستند این مقام را برای خود حفظ کنند و یا چرا دشمنان آنها توانستند این مقام را از آنها بگیرند؛ تا در نتیجه وضعیت مسلمانان و جامعه جهانی به اینجا برسد؟ پاسخ این سؤال به طور مبسوط در بخش دوم کتاب آشتی باامام زمان علیه‌السلام آمده است.

[۱۵۸] بلد الامین، ص ۲۶۹.

[۱۵۹] (قل لا اسئلکم علیه أجرا الا المودهٔ فی القربی) سوری شوری، آیه ۲۳.

[۱۶۰] تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۲۶۳.

[۱۶۱] ای علی! من و تو پدران این امت هستیم. بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۱۱.

[۱۶۲] همان، ج ۲۷، ص ۸۶.

[۱۶۳] «ان یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور من اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله - اینکه روزیم کند که انتقام تو را همراه امام منصور از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله بگیریم».

[۱۶۴] زیارت اربعین.

[۱۶۵] فرمایشات حضرت درباره‌ی علت قیام مقدسش را در مرتبه‌ی پنجم عزاداری ملاحظه فرمایید.

[۱۶۶] مفاتیح الجنان، زیارت مخصوص امام حسین علیه‌السلام.

[۱۶۷] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۷.

[۱۶۸] صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۵۳.

[۱۶۹] همان، ج ۱۰، ص ۳۱.

[۱۷۰] همان، ج ۸، ص ۶۹.

[۱۷۱] نهج‌البلاغه، حکمت، ص ۲۹۲.

[۱۷۲] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۵.

[۱۷۳] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰.

[۱۷۴] همان، جلد ۱، ص ۳۲.

[۱۷۵] کنز العمال، ح ۲۸۹۸۲.

[۱۷۶] العلم و الحکمه فی الکتاب و السنهٔ، ص ۲۰۹.

[۱۷۷]

[۱۷۸] خصال صدوق، ج ۱، ص ۱۷۳.

[۱۷۹] شرح نهج‌البلاغة ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۱۹.

[۱۸۰] اللهم انی استعدیک علی قریش و من أعانهم؛ فانهم قد قطعوا رحمی و أکفوا انائی، و أجمعوا علی منازعتی حقا کنت أولی به من غیری، و قالوا: ألا ان فی الحق أن تأخذه، و فی الحق أن تمنعهٔ، فاصبر مغموما، أومت متأسفا. فنظرت فاذا لیس لی رافد، و لا ذاب و لا مساعد، الا أهل بیتی؛ فضننت بهم عن المنیهٔ فاغضیت علی القذی، و جرعت ریقی علی الشجا، و صبرت من کظم الغیظ علی أمر من العلقم، و آلم للقلب من وخز الشفار، نهج‌البلاغهٔ؛ محمد دشتی، ص ۴۴۵، خطبه ۲۱۷.

[۱۸۱] همان، خطبه ۷۱، ص ۱۲۱.

[۱۸۲] نهج‌البلاغه، خطبه ۲۷، صص ۷۵ – ۷۷.

[۱۸۳] نهج‌البلاغه، خطبه ۲۹، صص ۷۹ – ۸۰.

[۱۸۴] نهج‌البلاغه، خطبه ۳۴، ص ۸۷.

[۱۸۵] همان، خطبه ۳۹، ص ۹۳ و نیز به خطبه‌های ۲۳۸ – ۲۰۸ – ۱۸۲ – ۱۸۰ – ۱۳۱ – ۱۲۹ – ۱۲۱ – ۱۱۹ – ۱۱۶ – ۱۰۸ – ۱۰۶ – ۹۷ – ۷۷ مراجعه نمایید.

[۱۸۶] توقیع شریف حضرت مهدی علیه‌السلام خطاب به شیخ مفید، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۶.

[۱۸۷] صحیفه نور، ج ۸، ص ۸۹.

[۱۸۸] برای آگاهی از خصوصیات منتظر حقیقی، مقام و وظایف او به بخش چهارم کتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام مراجعه شود.

[۱۸۹] شوق مهدی، فیض کاشانی، ص ۱۲۵.

[۱۹۰] شوق مهدی، فیض کاشانی ص، ۱۲۴.

[۱۹۱] آشتی با امام زمان علیه‌السلام، ص ۲۸۷ – ۸.

[۱۹۲] مستدرک الوسایل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

[۱۹۳] مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.

[۱۹۴] در نسخه زیارت عاشورای مرحوم میرزا علی آقا قاضی به جای «امام هدی»، «امام مهدی» آمده است.

[۱۹۵] مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.

[۱۹۶] «و لعن الله امهٔ دفعتکم عن مقامکم و ازالتکم عن مراتبکم التی رتبکم الله فیها – خدا لعنت کند کسانی را که شما را از مقامتان کنار زدند و از مراتبی که خدا برای شما ترتیب داده بود – مقام حاکمیت و رهبری جامعه – دور ساختند».

[۱۹۷] آشتی با امام زمان علیه‌السلام ص، ۵۱.

[۱۹۸] کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۷۷.

[۱۹۹] وصیت‌نامه سیاسی الهی حضرت امام خمینی، مقدمه.

[۲۰۰] صحیفه‌ی نور، ج ۲۰، ص ۱۱۲.

[۲۰۱] اصول کافی، ج ۸، صص ۲۴۳ – ۲۴۲.

[۲۰۲] بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۵۸.

[۲۰۳] سوره تحریم، آیه ۱۱.

[۲۰۴] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۶۰.

[۲۰۵] حماسه و عرفان، صص ۳۱۰ – ۳۱۲.

[۲۰۶] شرح غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۴۵.

[۲۰۷] سوره یس، آیه ۷۰.

[۲۰۸] حماسه و عرفان، ص ۲۴.

[۲۰۹] سوره توبه، آیه ۳۲.

[۲۱۰] سوره انعام، آیه ۲۶.

[۲۱۱] سوره بقره،آیه ۲۵۱.

[۲۱۲] سوره حج، آیه ۴۰.

[۲۱۳] سوره بقره، آیه ۲۰۷.

[۲۱۴] سوره بقره، آیه ۲۵۱.

[۲۱۵] سوره انفال، آیه ۱۷.

[۲۱۶] حماسه و عرفان، ص ۲۸.

[۲۱۷] سوره بقره، آیه ۲۴۶.

[۲۱۸] خماسه و عرفان، ص ۳۲.

[۲۱۹] برای اطلاع از تخصص‌های هفت‌گانه به بخش نخست کتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام، مراجعه کنید.

[۲۲۰] و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین، سوره بقره، آیه ۳۶.

[۲۲۱] انا لله و انا الیه راجعون همان، آیه ۱۵۶.

[۲۲۲]الا[تنصرونا قوی الظلمة علیکم، و عملوا فی اطفاء نور نبیکم، و حسبنا الله و علیه توکلنا و الیه انبنا و الیه المصیر. موسوعة کلمات الامام الحسین علیه‌السلام، ص ۲۷۶.

[تنصرونا قوی الظلمة علیکم، و عملوا فی اطفاء نور نبیکم، و حسبنا الله و علیه توکلنا و الیه انبنا و الیه

[۲۲۳] یا اخی والله لو لم یکن فی الدنیا ملجأ و لا مأوی، لما بایعت یزید بن معاویة ابدا. همان، ص ۲۸۹. [۲۲۴] فمن قبلنی بقبول

[۲۲۴] فمن قبلنی بقبول الحق فالله اولی بالحق و من رد علی هذا اصبر حتی یقضی الله بینی و بین القوم بالحق و هو خیر الحاکمین.

[۲۲۵] انه قد نزل من الامر ما قد ترون، و ان الدنیا قد تغیرت و تنکرت و ادبر معروفها، و استمرت جدا و لم یبق منها الا صبابة کصبابة الاناء، و خسیس عیش کالمرعی الوبیل، ألا ترون أن الحق لا یعمل به و أن الباطل

[۲۲۵] انه قد نزل من الامر ما قد ترون، و ان الدنیا قد تغیرت و تنکرت و ادبر معروفها، و استمرت جدا و لم یبق منها الا صبابة

[۲۲۶] ان الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه مادرت معائشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون همان، ص ۳۵۶.

[۲۲۷] اما بعد أیها الناس فانکم ان تتقوا و تعرف الحق لاهله یکن ارضی لله، و نحن اهل بیت اولی بولایة هذا الامر علیکم من هولاء المدعین ما لیس لهم و السائرین فیکم بالجور و العدو

[۲۲۷] اما بعد أیها الناس فانکم ان تتقوا و تعرف الحق لاهله یکن ارضی لله، و نحن اهل بیت اولی بولایة هذا الامر علیکم من هولاء المدعین ما لیس لهم و السائرین فیکم بالجور و العدوان، و ان انتم کرهتمونا و جهلتم حقا، و کان رأیکم الان غیر ما اتتنی کتبکم و قدمت به علی رسلکم انصرفت عنکم. همان، ص ۳۵۶. [۲۲۸] لیس شأنی شأن من یخاف الموت،ما اهون الموت علی سبیل نیل العز و احیاء الحق، لیس الموت فی سبیل العز الا حیاة خالدة و لیست الحیاة مع

[۲۲۸] لیس شأنی شأن من یخاف الموت،ما اهون الموت علی سبیل نیل العز و احیاء الحق، لیس الموت فی سبیل العز الا حیاة خالدة و لیست الحیاة مع الذل الا الموت الذی لا حیاة معه، افبالموت تخوفنی، هیهات طاش سهمک و خاب ظنک لست اخاف الموت، ان نفسی لابکر و همتی لأعلی من أن احمل الضیم خوفا من الموت و هل تقدرون علی اکثر من قتلی؟! مرحبا بالقتل فی سبیل الله، و لکنکم لا تقدرون علی هدم مجدی و محو عزی و شرفی فاذا لا ابالی بالقتل. همان، ص ۴۶۰. [۲۲۹] من رأی سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله، ناکثا لعهد الله، مخالفا لسنة رسول الله یعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول، کان حقا

[۲۲۹] من رأی سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله، ناکثا لعهد الله، مخالفا لسنة رسول الله یعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول، کان حقا علی الله ان یدخله مدخله الا و ان هؤلاء قد لزموا طاعة الشیطان، و ترک

[۲۳۰] الهی و سیدی وددت ان اقتل و احیی سبعین الف مرة فی طاعتک و محبتک، سیما اذا کان فی قتلی نصرة دینک و احیاء امرک و حفظ ناموس شرعک، ثم انی قد سئمت الحیاة بعد قتل الأحبة و قتل هؤلاء الفتیة من آل محمد صلی الله علیه و آله. [۲۳۱] اصنع انی لا ابایع له ابدا، لان الامر انما کان لی من بعد اخی الحسن علیه‌السلام، فصنع معاویة ما صنع و حلف لاخی الحسن علیه‌السلام انه لا یجعل الخلافة لاحد من بعده من ولده ان یردها الی ان کنت حیا، فان کان معاویة قد خرج من دنیاه و لم یفیء و لی و لا لأخی

[۲۳۱] اصنع انی لا ابایع له ابدا، لان الامر انما کان لی من بعد اخی الحسن علیه‌السلام، فصنع معاویة ما صنع و حلف لاخی الحسن علیه‌السلام انه لا یجعل الخلافة لاحد من بعده من ولده ان یردها الی ان کنت حیا، فان کان معاویة قد خرج من دنیاه و لم یفیء و لی و لا لأخی الحسن علیهالس

[۲۳۲] ایها الامیر! انا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائکة و محل الرحمة و بنا فتح الله و بنا ختم، و یزید رجل فاس

[۲۳۳] ان الخلافة محرمة علی ولد ابی‌سفیان و کیف ابایع اهل بیت قد قال فیهم رسول الله صلی الله علیه و آ

[۲۳۴] انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید. همان، ص ۲۸۴. [۲۳۵] الیک عنی یا عدو الله؟ فانا اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و الحق فینا و بالحق تنطق السنتنا، و قد سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: الخلافة محرمة علی آل ابی‌سفیان و علی الطلقاء و ابناء فاذا رأیتم معاویة علی منبری فابتروا بطنه فوالله لقد رآه اهل المدینة عل

[۲۳۵] الیک عنی یا عدو الله؟ فانا اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و الحق فینا و بالحق تنطق السنتنا، و قد سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: الخلافة محرمة علی آل ابی‌سفیان و علی الطلقاء و ابناء فاذا رأیتم معاویة علی منبری فابتروا بطنه فوالله لقد رآه اهل الم

[۲۳۶] یا اماه و انا والله اعلم ذلک، و انی مقتول لا محالة، و لیس لی من هذا بد، و انی والله لأعرف الیوم الذی اقتل فیه، و اعرف من یقتلنی، و اعرف البقعة التی ادفن فیها، و انی اعرف من یقتل من اهل بیتی و قرابتی و شیعت

[۲۳۷] یا اماه قد شاءالله عزوجل ان یرانی مقتولا مذبوحا ظلما و عدوانا، و قد شاء ان یری حرمی و رهطی و نسائی مشردین، و اطفالی مذبوحین مظلومین مأسورین مقیدین، و هم یستغیثون فلا یجدون ناصرا و لا معینا. همان، ص ۲۹۲. [۲۳۸] الحمد الله و ما شاء الله، و لا قوة الا بالله، خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة، و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف، و خیر لی مصرع و انا لاقیه کانی اوصالی یتقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلاء فیملأن منی اکراشا جوفا و اجربة سغبا، لا محیص عن یوم خط بالقلم، رضی الله رضانا اهل البیت، نصبر علی بلائه و یوفینا اجور الصابرین لن تشذ

[۲۳۸] الحمد الله و ما شاء الله، و لا قوة الا بالله، خط الموت عل

[۲۳۹] قد قال لی: ان الله قد شاء ان یریهن سبایا. همان، ص ۳۲۹. [۲۴۰] ایها الناس فمن کان منکم یصبر علی حد

[۲۴۰] ایها الناس فمن کان منکم یصبر علی حد السیف و طعن الاسنة فلیقم معنا و الا فلینصرف عنا. همان، ص ۳۹۰. [۲۴۱] ألا و ان

الـدعی قد ترکنی بین السلهٔ و الذلهٔ، و هیهات له ذلک منی! هیهات منا الذلهٔ!! ابی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون، و حجور طهرت و جدود طابت، ان یؤثر طاعهٔ اللئام علی مصارع الکرام، ألا و انی زاحف بهذه الأسرهٔ و علی قلهٔ العدد، و کثرهٔ العدو. همان، ص ۴۲۵.

[۲۴۲] کنز العمال، ج ۴، ص ۲۹۳، ح ۱۰۵۵۸.

[۲۴۳] درباره انتظار و مقام منتظر و علت عظمت این مقام به بخش چهارم کتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام مراجعه شود.

[۲۴۴] برای اطلاع بیشتر درباره «روح انتظار» و نیز استراتژی «خـدمت در انتظار» که امام خمینی قـدس سـره آن را مطرح کرده‌انـد به بخش چهارم کتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام مراجعه شود.

[۲۴۵] برای اطلاع بیشتر از انواع غفلت‌ها و خیانت‌هایی که در ابعاد مختلف سیاسـی اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و عبادی نسـبت به امام زمان علیه‌السلام صورت گرفته و می‌گیرد به قسمت «غم‌نامه و آشتی» در بخش دوم کتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام مراجعه شود.

[۲۴۶] همه این تعابیر و تعابیر نظیر اینها از سوی معصومین علیهم‌السلام درباره وجود مقدس امام زمان علیه‌السلام آمده است.

[۲۴۷] بحارالانوار ج، ۵۱، ص ۱۱۲.

[۲۴۸] در محضر علامه، ص ۱۹۲.

[۲۴۹] سوره قصص، آیه ۵.

[۲۵۰] دربـاره خصوصـیات منتظر حقیقی و وظـایف آن، به خصـوص در زمـان کنونی به بخش چهـارم کتـاب آشـتی بـا امـام زمـان علیه‌السلام مراجعه شود.

[۲۵۱] الاحتجاج، ج ۴۷۳، ۲.

[۲۵۲] (یوم ندعوا کل اناس بامامهم - روزی که ما هر گروهی از مردم را با پیشوایان دعوت می‌کنیم.) سوره اسراء، آیه ۷۱.

[۲۵۳] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۳.

[۲۵۴] سوره سبأ، آیه ۴۶.

[۲۵۵] صحیفه‌ی نور، ج ۱، ص ۳.

[۲۵۶] بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷.

[۲۵۷] برای آشنایی بیشتر با کیفیت عملیاتی شدن به بخش چهارم کتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام مراجعه شود.

[۲۵۸] صحیفه‌ی نور، ج ۱۶، ص ۲۰۱.

[۲۵۹] همان، ج ۱۲۷، ۲۰.

[۲۶۰] زیارت عاشورا.

[۲۶۱] سوره انفال، آیه ۳۹.

[۲۶۲] سوره حدید، آیه ۱۰.

[۲۶۳] موسوعهٔ کلمات الامام الحسین، ص ۳۹۵.

[۲۶۴] سوره احزاب، آیه ۲۳.

[۲۶۵] موسوعهٔ کلمات الامام الحسین، ص ۳۶۱.

[۲۶۶] مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.

[۲۶۷] زیارت جامعه کبیره.

[۲۶۸] صحیفه نور، ج ۲۱ - بحث در رابطه انقلاب اسـلامی و حکومت جهانی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و

نیز روحیه خدمت در انتظار را در بخش چهارم کتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام دنبال نمایید.

[۲۶۹] برای اطلاع بیشتر از وظایفی که نسبت به منتقم اصلی و منجی عالم به عهده داریم، به بخش چهارم کتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام مراجعه شود.

[۲۷۰] بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۲۴۹، ح ۸۵.

[۲۷۱] ان الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه مادرت معائشهم فاذا محصوا بالبلاء، قل الدیانون. موسوعة کلمات الحسین علیه‌السلام، ص ۳۵۶.

[۲۷۲] بحث بیشتر درباره خیانت مسئؤولین و خیانت مردم نسبت به امام زمان علیه‌السلام را در صفحات ۱۰۸ تا ۱۴۶ و نیز صفحات ۱۹۳ تا ۲۰۸ کتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام دنبال نمایید.

[۲۷۳] بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۲۰.

[۲۷۴] سوره احزاب، آیه ۴.

[۲۷۵] امالی طوسی، ص ۱۴۸.

[۲۷۶] البته خواننده عزیز با توجه به مطالب گذشته به خوبی می‌داند که منظور ما از تجدیدنظر در عزاداری‌ها حذف ذکر مصائب اهل بیت علیهم‌السلام و به خصوص سیدالشهدا علیه‌السلام نیست بلکه استفاده صحیح از این ذکر مصیبت‌ها و توجه به مصیبت اعظم با ذکر مصیبت عظیم است.

[۲۷۷] امالی شیخ صدوق، ص ۱۱۸.

[۲۷۸] شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، صص ۲۵۴ – ۲۵۵، آیت‌الله جوادی آملی.

[۲۷۹] عن ابی‌بصیر: دخلت علی ابی‌عبدالله علیه‌السلام و معی رجل من أصحابنا فقلت له: جعلت فداک یابن رسول الله، انی لاغتم و أحزن من غیر أن أعرف لذلک سببا،فقال ابوعبدالله علیه‌السلام ان ذلک الحزن و الفرح یصل الیکم منا: اذا دخل علینا حزن أو سرور کان ذلک داخلا علیکم لانا و ایاکم من نور الله عزوجل. بحارالانوار، ج ۵، ص ۲۴۲.

[۲۸۰] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۵.

[۲۸۱] زیارت عاشورا.

[۲۸۲] زیارت عاشورا.

۱۴. عزاداری در چند پرسش و پاسخ

مشخصات کتاب

نویسنده : نهاد نماینده‌گی مقام معظّم رهبری در دانشگاه‌ها

ناشر : قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۲

فلسفه عزاداری

این مقاله از پرسش‌ها و پاسخ‌های برگزیده ویژه محرّم؛ گروه مؤلفان، تنظیم و نظارت نهاد نماینده‌گی مقام معظّم رهبری در دانشگاه‌ها. چاپ اوّل: قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۲، گرفته شده است.آیا پرسش از فلسفه عزاداری امر معقولی است یا خیر؟با توجه به پدیدار شدن رویکردهای نوین نسبت به تحلیل و تبیین مسائل، انسان معاصر در پی کنکاش و کالبدشکافی مسائل، مفاهیم و

حقـایقی است که بـا آنها زنـدگی می‌کرده و نسبت به آنها باورهایی داشـته است. در واقع پرداختن به موضوع با نگاهی بیرونی، از ویژگی‌های انسان معاصر است. بر این اساس، آدمی می‌خواهد از بیرون، به مسئله عزاداری بنگرد و آن را مورد بررسی قرار دهد. در حقیقت، عقل وی تا وقتی که توجیهی مقبول از عزاداری به دست نیاورد و یا حداقل آن را خردستیز نداند – هرچند خردپذیر نباشـد – نمی‌تواند در درون این پدیده قرار گرفته و آن را باور کند.این نوع نگاه به مسائل، بسیار مبارک است؛ چه اینکه بنیان‌های معرفتی انسـان را به مسائـل اسـلامی و مؤلفه‌های فرهنگ شـیعی، تقویت می‌کنـد و نبایـد فراموش کرد که در پرتو این پشـتوانه نظری، ایمان آدمی نیز تعالی می‌یابد؛ زیرا ایمان بر پایه معرفت و خردورزی شکل می‌گیرد. از این رو اگر توجیه و تبیین موجهی از عزاداری ارائه گردد؛ پایه‌های باور جوانان و نسل معاصـر، نسبت به این موضوع تقویت خواهد شد.فلسفه عزاداری بر اهل بیت‌علیهم السلام و فواید آن چیست؟فلسـفه و حکمت عزاداری را می‌توان در امور ذیل، رهیابی کرد:الف. محبت و دوستی: قرآن و روایات، دوستی خانـدان رسول اکرم‌صـلی الله علیه وآله و اهل بیت‌علیهم السلام را بر مسلمانان واجب کرده است. [۱] روشن است که دوستی لوازمی دارد و محب صـادق، کسـی است که شـرط دوسـتی را – چنـان که بایـد و شایـد – بجـا آورد. یکی از مهم‌ترین لوازم دوسـتی، همدردی و همدلی بـا دوسـتان در مواقع سوگ یـا شـادی آنان است؛ [۲] از ایـن رو در احـادیث، بر برپـایی جشن و سـرور در ایـام شـادی اهل بیت‌علیهـم السـلام و ابراز حزن و انـدوه در مواقع سـوگ آنـان، تأکیـد فراوان شـده اسـت.حضـرت علی‌علیـه السـلام در روایـتی می‌فرمایـد:شـیعه و پیروان مـا در شـادی و حزن مـا شـریکند؛ یَفْرَحُونَ لِفَرَحِنـا وَ یَحْزَنُـونَ لِحُزْنِنـا. [۳] .امـام صـادق‌علیه السلام نیز فرمودند:شیعَتُنا جُزْءٌ مِنّا خُلِقُوا مِنْ فَضْلِ طینَتِنا یَسُوؤُهُمْ ما یَسُؤُنا وَ یَسُرُّهُمْ ما یَسُرُّنا؛ [۴] شـیعیان ما پاره‌ای از خود ما بوده و از زیادی گـل ما خلق شده‌انـد؛ آنچه که ما را بـدحال یا خوشـحال می‌سازد، آنان را بـدحال و خوشـحال می‌گردانـد.جز این وظیفه عقلانی و شرعی، ایجـاب می‌کنـد که در ایـام عزاداری اهل‌بیت‌علیهم السـلام، حزن و انـدوه خود را به «زبان حال»؛ یعنی، با اشک، آه و ناله و زاری، از نظر خوراک، با کم‌خوردن و کم‌آشامیـدن مانند افراد غم‌زده [۵] و از نظر پوشاک، با پوشـیدن لباسی که از حیث جنس و رنـگ و نحوه پوشـش در عرف، حکـایت‌گر انـدوه و ناراحتی است، آشـکار سازیم.ب. انسان‌سازی: از آنجا که در فرهنگ شـیعی، عزاداری باید از سر معرفت و شناخت باشد؛ همدردی با آن عزیزان، در واقع یادآوری فضایل، مناقب و آرمان‌های آنان بوده و بدین شکل، آدمی را به سـمت الگوگیری و الگوپـذیری از آنان سوق می‌دهـد.فردی که با معرفت در مجالس عزاداری، شـرکت می‌کند؛ شعـور و شـور، شـناخت و عـاطفه را درهـم می‌آمیزد و در پرتـو آن، انگیزه‌ای قـوی در او پدیـدار گشـته و هنگـام خروج از مراسـم عزاداری، ماننـد محبی می‌شود که فعـال و شـتابان، به دنبـال پیـاده کردن اوصـاف محبوب در وجود خویشـتن است.ج. جامعه‌سازی: هنگامی که مجلس عزاداری، موجب انسان‌سازی گشت؛ تغییر درونی انسان به عرصه جامعه نیز کشیده می‌شود و آدمی می‌کوشد تا آرمان‌های اهل بیت‌علیهم السـلام را در جامعه حکم‌فرما کند.به بیان دیگر، عزاداری بر اهل بیت‌علیهم السلام؛ در واقع با یک واسطه زمینه را برای حفـظ آرمان‌هـای آنان و پیاده کردن آنها فراهم می‌سازد. به همین دلیل می‌توان گفت: یکی از حکمت‌های عزاداری، ساختن جامعه براساس الگوی ارائه شـده از سوی اسـلام است.د. انتقال‌دهنـده فرهنگ شـیعی به نسل بعد: کسـی نمی‌تواند منکر این حقیقت شود که نسـل جدیـد در سـنین کودکی، در مجـالس عزاداری بـا فرهنـگ اهـل بیت‌علیهم السـلام آشـنا می‌شونـد. به راستی عزاداری و مجـالس تعزیه، یکی از عناصـر و عوامـل برجسـته‌ای است تـا آموزه‌های نظری و عملی امامان راستین، به نسل‌های آینـده منتقل شود. مراسم عزاداری، به دلیل قالب و محتوا، بهترین راه برای تعلیم و تربیت نسل جدید و آشـنایی آنان با گفتار و کردار اهل بیت‌علیهم السـلام است.فلسـفه و حکمت عزاداری بر امام حسین‌علیه السلام چیست؟مسئله انسان‌سازی، جامعه‌سازی و انتقال فرهنگ شیعی به نسل بعـد در مجالس امام حسـین‌علیه السـلام، قوی‌تر نیز می‌باشـد؛ زیرا ماهیت قیام امام حسـین‌علیه السـلام و نیز آموزه‌های تربیتی، سیاسـی، فرهنگی و اجتماعی عاشورا، در تعالی و بالنـدگی انسان و جامعه چشم‌گیر بوده و عناصـر رویـداد کربلا، مؤلفه‌های اساسـی و اصلـی را در ترسـیم فرهنگ شیعی رقم زده است که توسط مراسم سوگواری به نسل بعد منتقل می‌شود.با توجه به بیانات،

سخنان و شعارهای عاشورا، می‌توان عناصر انسان‌ساز، جامعه‌ساز و فرهنگ‌ساز را ملاحظه کرد؛ مواردی چون:عبادت، ایثار، شجاعت، توکل، صبر، امر به معروف و نهی از منکر، نابودی اسلام در شرایط سلطه یزیدیان، حرمت بیعت با کسی چون یزید، شرافت مرگ سرخ بر زندگی ذلت‌بار، اندک بودن انسان‌های راستین در صحنه امتحان، لزوم شهادت‌طلبی در عصر حاکمیت باطل، زینت بودن شهادت برای انسان، تکلیف مبارزه با سلطه جور و طغیان، اوصاف پیشوای حق، تسلیم و رضا در برابر خواسته خدا، همراهی شهادت‌طلبان در مبارزات حق‌جویانه، حرمت ذلت‌پذیری برای آزادگان و فرزانگان مؤمن، پل بودن مرگ برای عبور به بهشت برین، آزادگی و جوانمردی، یاری‌خواهی از همه و همیشه در راه احقاق حق. [۶] .درس آزادی به دنیا داد رفتار حسین بذر همت در جان افشاند، افکار حسینگر نداری دین به عالم، لااقل آزاده باش این کلام نغز می‌باشد ز گفتار حسینمرگ با عزت ز عیش در مذلت بهتر است نغمه‌ای می‌باشد از لعل درربار حسیندر عین حال موارد ذیل علاوه بر موارد پیش گفته، می‌توانند حکمت عزاداری بر امام حسین‌علیه السلام را تبیین کنند:۱. نوعی اعتراض به ظالمان زمان و حمایت از مظلومان جهان؛۲. عامل تقویت حس عدالت‌خواهی و انتقام‌جویی از ستمگران؛۳. زمینه‌ساز اجتماع شیعیان جهت پیروی و دفاع از حق؛

عزاداری در روایات

آیا در مورد برپایی مراسم عزاداری برای اهل بیت‌علیهم السلام روایتی وجود دارد؟روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ به سه روایت در خصوص توصیه ائمّه‌علیهم السلام به برپایی مراسم عزاداری برای اهل بیت‌علیهم السلام بسنده می‌کنیم:۱. امام صادق‌علیه السلام فرمودند:رَحِمَ اللَّهُ شِیعَتَنَا، شِیعَتُنا وَ اللَّهِ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ فَقَدْ وَ اللَّهِ شَرَکُونَا فِی الْمُصِیبَهِٔ بِطُولِ الْحُزْنِ وَ الْحَسْرَهِٔ؛ [۷] .خداوند شیعیان ما را مشمول رحمت خویش سازد. به خدا قسم، شیعیان ما همان مؤمنین‌اند، آنان به خدا قسم! با حزن و حسرت طولانی خویش [در عزای ما] شریک و هم‌درد مصیبت‌های ما خانداننده.۲. امام رضاعلیه السلام می‌فرماید:مَنْ تَذَکَّرَ مُصَابَنَا وَ بَکَی لِمَا ارْتُکِبَ مِنَّا کَانَ مَعَنَا فِی دَرَجَتِنَا یَوْمَ الْقِیَامَهِٔ، وَ مَنْ ذَکَرَ بِمُصَابِنَا فَبَکی وَ اَبْکی لَمْ تَبْکِ عَیْنُهُ یَوْمَ تَبْکِی الْعُیُونُ وَ مَنْ جَلَسَ مَجْلِساً یُحْیی فِیهِ أُمْرُنَا لَمْ یَمُتْ قَلْبُهُ یَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ؛ [۸] .کسی که متذکر مصایب ما شود و به جهت ستم‌هایی که بر ما وارد شده، گریه کند، در روز قیامت با ما خواهد بود و مقام و درجه ما را خواهد داشت و کسی که مصیبت‌های ما را بیان کند و خود بگرید و دیگران را بگریاند؛ در روزی که همه چشم‌ها گریان است، چشم او نگرید و هر کسی در مجلسی بنشیند که در آن مجلس، امر ما را زنده می‌کنند؛ روزی که قلب‌ها می‌میرند، قلب او نخواهد مرد.۳. امام صادق‌علیه السلام به فضیل فرمود:تَجْلِسُونَ وَ تُحَدِّثُونَ؟ قَالَ: نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاکَ، قَالَ: إنَّ تِلْکَ الْمَجَالِسَ اُحِبُّهَا فَأَحْیُوا أَمْرَنَا یَا فُضَیْلُ، فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْیی أَمْرَنَا یَا فُضَیْلُ مَنْ ذَکَرَنَا أَوْ ذُکِرْنَا عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَیْنِهِ مِثْلُ جَنَاحِ الذُّبابِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ کَانَتْ أَکْثَرَ مِنْ زَبَدِ الْبَحْرِ؛ [۹] .آیا مجالس عزا برپا می‌کنید و از اهل بیت و آنچه بر آنان گذشته است، صحبت می‌کنید؟ فضیل گفت: آری قربانت گردم، امام فرمود: این گونه مجالس را دوست دارم. پس امر ما را زنده گردانید که هر کس امر ما را زنده کند، مورد لطف و مرحمت خدا قرار می‌گیرد. [ای] فضیل: هر کس از ما یاد کند یا نزد او از ما یاد کنند و به اندازه بال مگسی اشک بریزد، خدا گناهانش را می‌آمرزد، اگرچه بیش از کف دریا باشد.

پیشینه عزاداری

آیا عزاداری برای امام حسین‌علیه السلام، در زمان امامان‌علیهم السلام سابقه دارد؟بلی، در اینجا تنها به ذکر نمونه‌های اندکی از آنچه که در تاریخ نقل شده، بسنده می‌کنیم:۱. عزاداری بنی‌هاشم در ماتم سید الشهدا؛ از امام صادق‌علیه السلام روایت شده است:پس از حادثه عاشورا هیچ بانویی از بانوان بنی‌هاشم، سرمه نکشید و خضاب ننمود و از خانه هیچ یک از بنی‌هاشم دودی که نشانه پختن غذا باشد، بلند نشد تا آنکه ابن زیاد به هلاکت رسید. ما پس از فاجعه خونین عاشورا پیوسته اشک بر چشم داشته‌ایم.

[۱۰] .۲. عزاداری امام سجادعلیه السلام؛ حزن امام سجادعلیه السلام بر آن حضرت به صورتی بود که دوران زندگی او، همراه با اشک بود. عمده اشک آن حضرت بر مصائب سید الشهداعلیه السلام بود و آنچه بر عموها، برادران، عموزاده‌ها، عمه‌ها و خواهرانش گذشته بود تا آنجا که وقتی آب می‌آوردند تا حضرت میل کند، اشک مبارک‌شان جاری می‌شد و می‌فرمود: چگونه بیاشامم در حالی که پسر پیامبر را تشنه کشتند؟ [۱۱] و می‌فرمود: «هرگاه شهادت اولاد فاطمه زهراعلیها السلام را به یاد می‌آورم، گریه‌ام می گیرد». [۱۲] .امام صادق‌علیه السلام به زراره فرمود:جدم علی بن الحسین‌علیه السلام هرگاه حسین بن علی‌علیه السلام را به یاد می‌آورد، آن قدر اشک می‌ریخت که محاسن شریفش پر از اشک می‌شد و بر گریه او حاضران گریه می کردند. [۱۳] .۳. عزاداری امام محمّد باقرعلیه السلام؛ امام باقرعلیه السلام در روز عاشورا برای امام حسین‌علیه السلام مجلس عزا برپا می کرد و بر مصائب آن حضرت گریه می کردند. در یکی از مجالس عزا، با حضور امام باقرعلیه السلام کمیت شعر می‌خواند، وقتی به اینجا رسید که: «قَتیلٌ بِالطَّفِّ...»، امام باقرعلیه السلام گریه زیاد کرده، فرمودند:ای کمیت! اگر سرمایه‌ای داشتیم، در پاداش این شعرت به تو می‌بخشیدیم؛ اما پاداش تو همان دعایی است که رسول خداصلی الله علیه وآله درباره حسان بن ثابت فرمودند که همواره به جهت دفاع از ما اهل بیت‌علیهم السلام، مورد تأیید روح‌القدس خواهی بود. [۱۴] .۴. عزداری امام صادق‌علیه السلام؛ امام موسی کاظم‌علیه السلام می‌فرماید:چون ماه محرم فرا می‌رسید، دیگر پدرم خندان نبود؛ بلکه اندوه از چهره‌اش نمایان می‌شد و اشک بر گونه‌اش جاری بود، تا آنکه روز دهم محرم فرا می‌رسید. در این روز مصیبت و اندوه امام به نهایت می‌رسید. پیوسته می گریست و می‌فرمود: امروز، روزی است که جدم حسین بن علی‌علیه السلام به شهادت رسید. [۱۵] .۵. عزاداری امام موسی کاظم‌علیه السلام؛ از امام رضاعلیه السلام نقل شده است که فرمود:چون ماه محرم فرا می‌رسید، کسی پدرم را خندان نمی‌دید و این وضع ادامه داشت تا روز عاشورا، در این روز پدرم را اندوه و حزن و مصیبت فرا می گرفت و می گریست و می گفت: در چنین روزی حسین را که درود خدا بر او باد، کشتند. [۱۶] .۶. عزاداری امام رضاعلیه السلام؛ گریه امام رضاعلیه السلام در حدی بود که فرمودند:همانا روز مصیبت امام حسین‌علیه السلام پلک چشمان ما را مجروح نموده و اشک ما را جاری ساخته است. [۱۷] .دعبل خدمت حضرت رضاعلیه السلام آمد. آن حضرت درباره شعر و گریه بر سید الشهداعلیه السلام کلماتی چند فرمودند؛ از جمله اینکه:ای دعبل! کسی که بر مصایب جدم حسین‌علیه السلام گریه کند، خداوند گناهان او را می‌آمرزد. آنگاه حضرت بین حاضران و خانواده خود پرده‌ای زدند تا بر مصایب امام حسین‌علیه السلام اشک بریزند.سپس به دعبل فرمودند:برای امام حسین‌علیه السلام مرثیه بخوان، که تا زنده‌ای تو ناصر و مادح ما هستی، تا قدرت داری از نصرت ما کوتاهی مکن.دعبل در حالتی که اشک از چشمانش می‌ریخت، قرائت کرد:أَ فَاطِمُ لَوْ خِلْتِ الْحُسَیْنَ مُجَدَّلاً وَ قَدْ مَاتَ عَطْشَاناً بِشَطِّ فُرَاتِ[ای فاطمه! آیا گمان می کردی حسین را افتاده بر خاک؟ در حالی که شهید شد با لب تشنه در کنار رود فرات].صدای گریه امام رضاعلیه السلام و اهل بیت آن حضرت بلند شد. [۱۸] .۷. عزاداری امام زمان (عج)؛ بنابر روایات، امام زمان (عج) در زمان غیبت و ظهور بر شهادت جدشان گریه می کنند. آن حضرت خطاب به جد بزرگوارشان سید الشهداعلیه السلام می‌فرمایند:فَلَئِنْ أَخَّرَتْنِی الدُّهُورُ وَ عَاقَنِی عَنْ نُصْرَتِکَ الْمَقْدُورُ، وَ لَمْ أَکُنْ لِمَنْ حَارَبَکَ مُحَارِباً وَ لِمَنْ نَصَبَ لَکَ الْعَدَاوَةَ مُنَاصِباً فَلَأَنْدُبَنَّکَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً وَ لَأَبْکِیَنَّ لَکَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً، حَسْرَةً عَلَیْکَ وَ تَأَسُّفاً عَلَی مَا دَهَاکَ؛ [۱۹] .اگر روزگار مرا به تأخیر انداخت و دور ماندم از یاری تو و نبودم تا با دشمنان تو جنگ کنم و با بدخواهان تو پیکار نمایم؛ هم‌اکنون هر صبح و شام بر شما اشک می‌ریزم و بجای اشک در مصیبت شما خون از دیده می‌بارم و آه حسرت از دل پر درد بر این ماجرا می کشم.در سوگ تو با سوز درون می گریم از نیل و فرات و شط، فزون می گریمگر چشمه چشم من، بخشکد تا حشر از دیده بجای اشک، خون می گریم [۲۰] .آیا مراسم عزاداری از دوران صفویه رواج یافت؟عزاداری بر امام حسین‌علیه السلام از زمان شهادت او بوده است؛ ولی تا زمان آل‌بویه (در سال ۳۵۲ ق) این عزاداری مخفی بود. قبل از قرن چهارم، عزاداری برای امام حسین‌علیه السلام، علنی نبود و نهانی در خانه‌ها انجام می گرفت؛ اما در نیمه دوم قرن چهارم، سوگواری در روز عاشورا

آشکار و در کوچه و بازار انجام می‌یافت. عموم مورخان اسلامی – مخصوصاً مورخانی که وقایع را به ترتیب سنواتی نوشته‌اند؛ از قبیل ابن الجوزی در کتاب منتظم و ابن اثیر در کتاب الکامل و ابن کثیر در کتاب البدایهٔ والنهایهٔ و یافعی در مرآت الجنان و ذهبی و دیگران – در ضمن ذکر وقایع سال ۳۵۲ و سال‌های بعد از آن، کیفیت عزاداری شیعه را در روز عاشورا نوشته‌اند.از جمله ابن الجوزی گفته است: در سال ۳۵۲ معز الدوله دیلمی، دستور داد مردم در روز عاشورا جمع شوند و اظهار حزن کنند. در این روز بازارها بسته شد، خرید و فروش موقوف گردید، قصابان گوسفند ذبح نکردند، هریسه‌پزها، هریسه (هلیم) نپختند، مردم آب ننوشیدند، در بازارها خیمه به پا کردند و به رسم عزاداری بر آنها پلاس آویختند، زنان به سر و روی خود می‌زدند و بر حسین‌علیه السلام ندبه می‌کردند. [۲۱] .به قول همدانی: در این روز، زنان موی پریشان در حالی که [به رسم عزاداری] صورت‌های خود را سیاه کرده بودند، در کوچه‌ها به راه افتادند و برای عزای امام حسین‌علیه السلام سیلی به صورت خود می‌زدند. [۲۲] .بنابر گفته یافعی: این نخستین روزی بود که برای شهیدان کربلا سوگواری می‌شد. [۲۳] ابن کثیر در ضمن وقایع سال ۳۵۲ گفته است: که اهل تسنن قدرت منع شیعه را از این اعمال نداشتند؛ زیرا شماره شیعه بسیار و نیروی حکومت نیز با ایشان بود.از سال ۳۵۲ تا اواسط قرن پنجم – که آل‌بویه از میان رفتند – در بیشتر سال‌ها مراسم عاشورا به ترتیب مزبور، کم و بیش انجام می‌گرفت و اگر عاشورا با عید نوروز یا مهرگان مصادف می‌گردید، انجام مراسم عید را به تأخیر می‌انداختند. [۲۴] .در همین سال‌ها که فاطمیه و اسماعیلیه، تازه مصر را به تصرف آورده و شهر قاهره را بنا نهاده بودند، مراسم عاشورا در مصر انجام می‌یافت. بنا بر نوشته مقریزی: در روز عاشورای ۳۶۳، جمعی از شیعه مطابق معمول خود (از این جمله معلوم می‌شد که مراسم مزبور در سال‌های قبل نیز معمول بوده است)، به مشهد کلثوم، و نفیسه (از فرزندان امام حسن‌علیه السلام) رفتند و در آن دو مکان، شروع به نوحه‌گری و گریه بر امام حسین‌علیه السلام کردند. مراسم عاشورا در زمان فاطمیان هر سال برپا می‌شد: بازارها را می‌بستند و مردم دسته‌جمعی در حالی که با هم ابیاتی در مصیبت کربلا می‌خواندند و نوحه‌گری می‌کردند؛ به مسجد جامع قاهره می‌رفتند. [۲۵] .بعد از آن به دلیل در انزوا قرار گرفتن تشیع، مراسم عزاداری خیلی علنی نبود، هرچند وضعیت بهتر از قبل زمان آل‌بویه بود. آنچه از بعضی منابع به دست می‌آید – خصوصاً کتاب روضهٔ الشهداء کاشفی – قبل از زمان صفویه نیز مجالس سوگواری برای اباعبداللّه‌علیه السلام برپا می‌شده است. [۲۶] پس از صفویه به دلیل ترویج تشیع، عزاداری شکل عام و علنی‌تری به خود گرفت.منشأ زنجیرزنی، سینه‌زنی، تعزیه و علامت از کدام فرهنگ و ملل است؟«زنجیرزنی»، از هندوستان و پاکستان به ایران آمده است. از آنجا که برخی به وضع نامناسبی با زنجیر عزاداری کرده و موجب زخمی شدن بدن و خون آمدن آن می‌گشت، برخی از علما به حرمت آن فتوا دادند؛ ولی اگر این عمل به شیوه‌ای انجام شود که موجب صدمه به بدن و تقبیح عاقلان نگشته و زمینه را برای وهن آموزه‌های عاشورا فراهم نسازد، اشکالی ندارد؛ چنان که در عموم عزاداری‌های ایران در خصوص زنجیرزنی، به دلیل رعایت شؤون عزاداری این نوع سوگواری رایج است. [۲۷] .اصل سنّت «سینه‌زنی» در میان عرب‌ها رایج بوده و بعدها به صورت موجود درآمده است که با انتخاب نوحه‌های سنگین، حرکات دست بر سینه می‌خورد. این گونه عزاداری ابتدا به صورت فردی بوده و زمانی که سوگواری علنی و گسترده شد – خصوصاً در زمان صفویه – به شکل گروهی درآمده است. [۲۸] .«تعزیه»، عبارت است از مجسم کردن و نمایش دادن واقعه جانسوز عاشورا، ظاهراً این نوع عزاداری در دوره کریم‌خان زند در ایران معمول و در زمان صفویه رایج شد و در زمان ناصرالدین شاه گسترش یافت. منشأ آن هم مشاهدات شاه در سفرهای خود از تئاترهای اروپا بوده که این امر، نمایش‌دهی را در واقعه عاشورا عینی ساخته است. باید توجه داشت که اجرای تعزیه، مخصوص ایران نبوده و در کشورهای اسلامی و شیعی دیگری نیز این سنّت مورد توجه بوده است و با سبک‌های گوناگون و اعتقادات و مراسم مختلف و ابزار و ادوات دیگری اجرا می‌شود؛ از جمله در هند و پاکستان که رواج بیشتری دارد. [۲۹] .«علامت»، از ابزار و وسایل عزاداری امام حسین‌علیه السلام است که در هیئت‌ها و دسته‌های مذهبی به کار گرفته می‌شود. این ابزار پس از ارتباط ایران با اروپایی‌ها در عصر قاجار، از آیین‌های مذهبی مسیحیت اقتباس شده

است. این ابزار، نماد و مظهری است که گاهی عزاداران را از محتوا و اصل عزاداری و اقامه شعائر دینی بازمی‌دارد. [۳۰] .آیا شیوه‌های عزاداری که در زمان صدر اسلام وجود نداشته است، یک نوع بدعتگذاری در دین نیست؟یکم. باید توجه کرد که شیوه‌های عزاداری، غیر از ماهیت عزاداری است. در واقع عزاداری یک اصلی است که به گونه‌های متفاوت و در شکل‌های مختلف، ظهور می کند؛ بنابراین آنها صرفاً یک ابزارند نه بیشتر.دوم. ابزار و اظهار ماهیت باید با محتوای عزاداری و مغز پیام متناسب باشد؛ به صورتی که بتواند با بهترین، شیواترین، نافذترین و نافع‌ترین وجهی، پیام و درس و آموزه را به دیگران منتقل کند. به بیان دیگر، باید لباسی باشد که به قامت آن راست آید؛ نه کوچک‌تر و نه بزرگ‌تر. اگر کوچک باشد، که همه پیام را پوشش نمی‌دهد و اگر بزرگ‌تر باشد، ذهن مخاطب را منحرف می کند و او را از اصل فهم حقیقت بازمی‌دارد.سوم. می‌توان برای ابلاغ محتوای پیام، از ابزارهایی که در فرهنگ و تمدن ملل گوناگون وجود دارد سود جست و آنها را به خدمت گرفت؛ چنان که اسلام زبان اردو را در هند به خدمت گرفت و آن را ابزاری برای صدور اسلام به شبه قاره قرار داد. یا فلسفه را از یونان گرفت و آن را در خدمت آموزه‌های وحیانی گذاشت و....چهارم. اسلام به آداب و رسوم ملل تا زمانی که با آموزه‌های اصلی و گوهر اسلام در تضاد و تهافت نباشد، احترام گذاشته و هیچ منعی نسبت به آنها روا نمی‌دارد؛ مثلاً اسلام هیچ گاه برای زبان و رنگ لباس و کیفیت غذای ملل مختلف، فنون، صنایع و علوم - مادامی که با روح اسلام منافات نداشته باشد - محدودیتی قائل نیست.با توجه به آنچه گفته شد، از دیدگاه اسلام «عزاداری و سوگواری» اهل بیت‌علیهم السلام، می‌تواند در قالب‌ها، فرم‌ها و ابزاری که در میان ملل و اقوام مختلف مرسوم بوده، محقق می‌شود و به شیوه‌های گوناگون تجلی یابد. این تا زمانی است که قالب‌ها؛ شکل‌ها، شیوه‌ها و گونه‌ها، به اصل پیام و محتوا لطمه وارد نسازد؛ بلکه به بهترین نحو پیام را در ذهن و جان مخاطب جای دهد. از این رو استفاده از شیوه‌های عزاداری که در زمان صدر اسلام نبوده (مانند زنجیرزنی، سینه‌زنی، تعزیه و...) نه تنها بدعت در دین نیست؛ بلکه مددکار اسلام بوده و می‌تواند در حد خود، شعارهای عاشورا و اهل بیت‌علیهم السلام را به گوش انسان معاصر رسانده و قلب او را به سمت باور بدان‌ها سوق دهد.در هر حال تأکید می کنیم که اینها تنها ابزارند نه بیشتر و باید همواره جنبه ابزاری آنها حفظ شود؛ نه آنکه خدای ناکرده ابزار بر جان مسئله فائق آید! ابزار تنها پلی برای گذشتن و رسیدن به بن و مایه مطلب است و هیچ گاه هدف اولی نمی‌باشد. آنچه گاهی مشاهده می‌شود، متأسفانه همین قصه تلخ است که عده‌ای از روی نادانی، به ظاهر بیش از باطن اهمیت می‌دهند و اصل موضوع را مغفول می گذارند.چرا عزاداری سایر امامان‌علیهم السلام، مانند عزاداری امام حسین‌علیه السلام نیست؟این به دلیل گستره کمی و کیفی واقعه عاشوراست. وضعیت خاص جهان اسلام و مسلمانان، حالات حاکمان مسلمان و ظلم‌های فراوان آنان، دربند کشیده شدن انسانیت و آزادی، تحقیر امت اسلامی، سلب امنیت، تشدید ظلم علیه شیعیان، فراموشی آموزه‌هایی چون امر به معروف و نهی از منکر، شیوع بدعت‌ها و ورود آنها به دین، اخلال در وحدت مسلمانان، فراموشی اخلاق اسلامی و انسانی و... از یک سو و موقعیت ویژه اباعبداللّه‌علیه السلام از جهت مظلومیت و تنهایی، کیفیت برخورد مسلمانان به ظاهر دوست با حضرت، نوع جنگ و برخورد فیزیکی با آن حضرت و اصحاب و اهل و عیالش، آموزه‌ها و درس‌های تربیتی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و دینی به خصوص امام حسین‌علیه السلام از سوی دیگر؛ [۳۱] همه و همه شکل خاصی به این حادثه داده است که ابعاد گوناگون، پیچیده و ژرف آن، موضوعات و مسائل فراوانی را برای تحقیق و پژوهش فراروی محققان قرار داده است و این با توجه به وجود هزاران کتابی است که تاکنون در زمینه این رویداد، به نگارش درآمده است.حضرت رسول‌صلی الله علیه وآله امام علی‌علیه السلام، حضرت زهراعلیها السلام، امام حسن مجتبی‌علیه السلام و معصومان پس از اباعبداللّه‌علیه السلام؛ به دلیل همین ویژگی‌های خاص و منحصر به فرد قصه کربلا، این همه بر احیای یادکرد آن در قالب عزاداری تأکید فرموده‌اند. [۳۲] .به هر روی نفس حوادث عاشورا و ابعاد گوناگون آن، آن را واقعه‌ای بی‌نظیر در تاریخ ساخته است؛ چنان که امام صادق‌علیه السلام فرمود: «لا یَوْمَ کَیَوْمِکَ یا أباعَبْدِاللّهِ» [۳۳] و روشن است که نکوداشت هر واقعه‌ای، به گستردگی آن بستگی دارد و چون حادثه عاشورا چنین است، عزاداری

آن نیز کماً و کیفاً با عزاداری برای واقعه‌های دیگر قابل مقایسه نیست.

روش عزاداری

عزاداری برای امام حسین تا چه اندازه مجاز است؟با توجه به حکمت عزاداری بر اهل بیت‌علیهم السلام - به خصوص امام حسین‌علیه السلام - حد عزاداری را شرع و عقل تعیین می‌کنند. اگر عزاداری در شیوه‌هایی اجرا شود که شور را بر شعور غالب سازد و به نوعی موجب انحراف از فلسفه عزاداری گردد؛ خارج از حدود عزاداری مشروع، مقبول، موجه و معقول است. اگر قالب‌های عزاداری به گونه‌ای باشد که عقلای جامعه، آن را تقبیح کرده، آن را موجب وهن مذهب و آموزه‌های اصلی عاشورا می‌دانند، قطعاً حد غیر مجاز عزاداری خواهد بود.گفتنی اینکه شکل و صورت عزاداری، باید به گونه‌ای باشد که بتواند هسته و محتوای اصلی پیام عاشورا را به مردم ابلاغ کند و باور انسان‌ها را نسبت به آنها تقویت نماید، ولی اگر این ظاهر به صورتی درآید که نه تنها باطن و مغز را نشان ندهد، بلکه باعث گردد اصل مسئله و موضوع خدشه‌دار شود، شکل و صورت مناسبی نخواهد بود و این لباس بر قامت این تن رعنا، راست نخواهد آمد.[۳۴] .با توجه به ابهت و شوکتی که حضرت امام حسین‌علیه السلام داشتند، چرا در برخی مراسم و مجالس، چهره مظلوم و خوار، از ایشان ترسیم می‌کنند چگونه توجیه می‌شود؟عزت - به معنای سخت، محکم و استوار بودن - صفت پسندیده‌ای است که در برخی آیات قرآنی بر آن پافشاری شده و آن را زیبنده خداوند، و رسولش و مؤمنان دانسته است. [۳۵] .امام حسین‌علیه السلام و اصحاب ایشان، با تأسی به این آموزه قرآنی در گفتار و عمل همواره پیش قدم بودند و هیچ گونه زبونی و ذلت را تاب نیاوردند تا آنجا که «هَیْهاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ» به یکی از شعارهای اصیل نهضت عاشورایی تبدیل شد.اما متأسفانه در بعضی از منابع و نوشته‌ها - که دستمایه برخی از مجالس عزاداری نیز هست - عنصر عزت در سیره نهضت سید الشهداعلیه السلام مفقود و مغفول است.ریشه و عامل روانی این شیوه، در این نکته نهفته است که برخی از مبلغان نهضت حسینی، بجای آنکه سعی و تلاش خود را در افزایش شناخت مردم با ابعاد گوناگون این واقعه عظیم قرار دهند؛ تنها به تحریک احساسات و عواطف آنان پرداخته و برای این منظور به نقل مطالب از هر منبع غیر موثق و غیر مستند روی می‌آورند و چهره‌ای ذلیلانه از نهضت اباعبداللَّه‌علیه السلام برای مردم ترسیم می‌کنند!به هر روی، بیان پاره‌ای از مطالب - که صورتی رقت‌بار و به دور از عزت برای امام حسین‌علیه السلام و اصحاب و همراهان وی مطرح می‌سازد - با اصل غیرتمندی دین اسلام و سیره نبوی و علوی و اهل بیت‌علیهم السلام ناسازگار و کاری غیر موجه است.البته روایت «مظلومیت اباعبداللَّه‌علیه السلام»؛ به معنای تحلیل ظلم‌های مستندی که بر حضرت و صحابه او رفت، هیچ منافاتی با عزتمندی آن شخصیت عظیم ندارد؛ بلکه عزت سید الشهدا و همراهانش را بیشتر روشن می‌سازد؛ زیرا با تبیین ظلم دشمنان آن حضرت و چگونگی برخورد اباعبداللَّه‌علیه السلام با آن و تشریح ابعاد ظلم‌ستیزی ایشان، مشخص می‌گردد که روحیه عزیزانه چگونه و در چه قالبی می‌تواند در برابر ظلم ایستادگی کند.چرا برای بزرگداشت عاشورا به روش بحث و گفت‌وگو اکتفا نمی‌شود؟ آیا زنده نگه داشتن یاد عاشورا فقط منحصر به این است که انسان سینه‌زنی و گریه کند، شهر را سیاه‌پوش کند، مردم تا نیمه‌های شب به عزاداری بپردازند و حتی گاهی روزها کار و زندگی خود را تعطیل کنند؛ مخصوصاً با توجه به اینکه این امور ضررهای اقتصادی به دنبال دارد.آیا ممکن‌نیست این خاطره‌ها به گونه‌ای تجدید شود که ضررهای اقتصادی و اجتماعی کمتری داشته باشد، مثلاً جلسات بحث، میزگرد یا سمینارهایی ترتیب داده شود، و با تماشای بحث و گفت‌وگو خاطره این حادثه برای مردم تجدید شود؟بحث درباره شخصیت سید الشهداعلیه السلام در قالب تشکیل میزگردها، کنفرانس‌ها، سخنرانی‌ها، نوشتن مقالات و امثال این قبیل کارهای فرهنگی، علمی و تحقیقات، بسیار مفید و لازم است و البته در جامعه ما نیز انجام می‌شود و به برکت نام سیدالشهداعلیه السلام و عزاداری آن حضرت، بحث، گفت‌وگو و تحقیقات زیادی درباره این امور صورت می‌گیرد و مردم نیز معارف را فرا می‌گیرند.این فعالیت‌ها بجای خود لازم است، اما آیا برای اینکه ما از حادثه عاشورا

بهره‌برداری کامل کنیم، این اقدامات کافی است؟ یا اینکه امور دیگری نیز مثل همین عزاداری‌ها بجای خود لازم است؟جواب دادن به این سؤال متوقف بر این است که ما نظری روان‌شناسانه به انسان بیندازیم و ببینیم عواملی که در رفتار آگاهانه ما مؤثر است، فقط عامل شناختی و معرفت است یا عوامل دیگری هم در شکل دادن رفتارهای اجتماعی ما مؤثر است.هنگامی که در رفتارهای خود دقت کنیم، درمی‌یابیم که در رفتارهای ما دست‌کم دو دسته از عوامل نقش اساسی ایفا می‌کنند. یک دسته عوامل شناختی که موجب می‌شود انسان مطلبی را بفهمد و بپذیرد. طبعاً مطلب مورد نظر از هر مقوله‌ای که باشد، متناسب با آن از استدلال عقلی، تجربی و یا راه‌های دیگر استفاده می‌شود.قطعاً شناخت در رفتار ما تأثیر زیادی دارد، اما یگانه عامل مؤثر نیست. عوامل دیگری هم هستند که شاید تأثیر آنها در رفتار ما بیشتر از شناخت باشد. این عوامل را به طور کلی احساسات و عواطف، تمایلات، گرایش‌ها می‌نامند. اینها سلسله‌ای از عوامل درونی و روانی است که در رفتار ما مؤثر است.هرگاه شما رفتار خود را تحلیل کنید، – خواه رفتار مربوط به زندگی فردی و خانوادگی، خواه رفتار اجتماعی و یا سیاسی شما باشد – خواهید دید، عامل اصلی که شما را به انجام آن رفتار واداشته، چه بسا عوامل تحریک‌کننده و برانگیزاننده باشد.مرحوم شهید استاد مطهری در این باره می‌فرمایند:عاملی باید در درون ما باشد تا ما را برانگیزاند. باید برای هر کاری میلی داشته باشیم تا آن کار را انجام دهیم. باید شور و شوقی نسبت به انجام آن کار پیدا کنیم، علاقه‌ای نسبت به آن کار داشته باشیم تا بر انجام آن اقدام کنیم. فقط شناختْ کافی نیست تا ما را به حرکت درآورد. عامل روانی دیگری نیاز داریم تا ما را به سوی کار برانگیزاند و به طرف انجام کار سوق دهد. این‌گونه عوامل را انگیزه‌های روانی، احساسات و عواطف و مانند آنها می‌نامند. این عوامل در مجموع، میل به حرکت را در انسان به وجود می‌آورد، عشق به انجام کار را ایجاد می‌کند و شور و هیجان به وجود می‌آورد. تا این عوامل نباشد کار انجام نمی‌گیرد. حتی اگر انسان به یقین بداند که فلان ماده غذایی برای بدن او مفید است، اما تا اشتها نداشته باشد و یا تا اشتهای او تحریک نشود، به سراغ خوردن آن غذا نمی‌رود. اگر فرضاً اشتهای کسی کور شود و یا به بیماری مبتلا شود که اشتها پیدا نکند، هر چه به او بگویند که این ماده غذایی برای بدن او خیلی مفید است، تمایلی به خوردن آن پیدا نمی‌کند؛ پس غیر از آن دانستن، باید این میل و انگیزه نیز در درون انسان باشد. مسائل اجتماعی و سیاسی هم همین حکم را دارد. هر چه شخص بداند فلان حرکت اجتماعی خوب و مفید است، تا انگیزه‌ای برای انجام آن حرکت نداشته باشد، حرکتی انجام نمی‌دهد.حال، بعد از اینکه پذیرفتیم برای حرکت‌های آگاهانه و رفتارهای انسانی، دو دسته عوامل شناختی و انگیزشی یا عواطف و احساسات لازم است و بعد از اینکه دانستیم حرکت سید الشهداعلیه السلام چه نقش مهمی در سعادت انسان‌ها داشته است، متوجه خواهیم شد این شناخت خود به خود برای ما حرکت‌آفرین نمی‌شود. هنگامی دانستن و به یاد آوردن آن خاطره‌ها ما را به کاری مشابه کار امام و به پیمودن راه او وامی‌دارد که در ما نیز انگیزه‌ای به وجود آید و براساس آن، ما هم دوست داشته باشیم آن کار را انجام دهیم.خودِ شناخت، این میل را ایجاد نمی‌کند؛ بلکه باید عواطف ما تحریک شود و احساسات ما برانگیخته شود تا اینکه ما هم بخواهیم کاری مشابه کار او انجام دهیم.جلسات بحث و گفت‌وگو و سخنرانی‌ها می‌توانند آن بخش اول را تأمین کنند؛ یعنی، شناخت لازم را به ما بدهد، اما عامل دیگری هم برای تقویت احساسات و عواطف لازم داریم، البته خود شناخت، یادآوری و مطالعه یک رویداد می‌تواند نقشی داشته باشد، اما نقش اساسی را چیزهایی ایفا می‌کند که تأثیر مستقیمی بر احساسات و عواطف ما داشته باشد.هنگامی که صحنه‌ای بازسازی می‌شود و انسان از نزدیک به آن صحنه می‌نگرد، این مشاهده با هنگامی که انسان بشنود چنین جریانی واقع شده، یا اینکه فقط بداند چنین حادثه‌ای اتفاق افتاده است، بسیار تفاوت دارد.نمونه این مسئله را شما خود بارها تجربه کرده‌اید. مکرراً حوادث عاشورا را شنیده‌اید و در ذهن شما جای گرفته است. می‌دانید امام حسین‌علیه السلام روز عاشورا چگونه به شهادت رسید، اما آیا دانسته‌های شما اشک شما را جاری می‌کند؟ وقتی در مجالس شرکت می‌کنید و مرثیه‌خوان مرثیه می‌خواند، مخصوصاً اگر لحن خوبی هم داشته باشد و به صورت جذابی داستان کربلا ـ را برای شما بیان کند، آنگاه می‌بینید که بی‌اختیار اشک شما جاری

می‌شود.این شیوه می‌تواند در تحریک احساسات شما تأثیر داشته باشد که خواندن و دانستن، چنان اثری را ندارد. به همین نسبت آنچه دیده می‌شود، به مراتب مؤثرتر از شنیدنی‌هاست. منظور از این توضیحات آن بود که ما علاوه بر اینکه باید بدانیم چرا اباعبداللّه‌علیه السلام قیام کرد، بدانیم که چرا مظلومانه شهید شد، باید این مطلب به گونه‌ای برای ما بازسازی شود تا عواطف و احساسات ما برانگیخته‌تر شود. هر اندازه اینها در برانگیخته‌تر شدن عواطف و احساسات ما مؤثرتر باشد، حادثه عاشورا در زندگی ما مؤثرتر خواهد بود.بنابراین صِرف بحث و بررسی عالمانه واقعه عاشورا، نمی‌تواند نقش عزاداری را ایفا کند. باید صحنه‌هایی در اجتماع به وجود آید که احساسات مردم را تحریک کند. همین که صبح از خانه بیرون می‌آیند، می‌بینند شهر سیاه‌پوش شده است، پرچم‌های سیاه نصب شده است... خود این تغییر حالت، دل‌ها را تکان می‌دهد.گرچه مردم می‌دانند فردا محرم است، اما دیدن پرچم سیاه، اثری را در دل آنان می‌گذارد که دانستن اینکه فردا اول محرم است، آن اثر را نمی‌گذارد. راه انداختن دسته‌های سینه‌زنی با آن شور و هیجان خاص خود می‌توانند، آثاری را به دنبال داشته باشد که هیچ کار دیگر آن آثار را ندارد.اینجاست که متوجه می‌شویم چرا حضرت امام‌رحمه الله بارها می‌فرمود آنچه داریم از محرم و صفر داریم. چرا این همه اصرار داشت که عزاداری به همان صورت سنتی برگزار شود؟ چون در طول سیزده قرن تجربه شده بود که این امور نقش عظیمی در برانگیختن احساسات و عواطف دینی مردم ایفا می‌کند و معجزه می‌آفریند.تجربه نشان داده که بیشتر پیروزی‌هایی که در دوران انقلاب و یا در دوران جنگ در جبهه‌ها حاصل شد، در اثر شور و نشاطی بود که مردم در ایام عاشورا و به برکت نام سیدالشهداعلیه السلام حاصل می‌کردند. این تأثیر کمی نیست. با چه قیمتی می‌شود چنین عاملی را در اجتماع آفرید که این همه شور و حرکت در مردم ایجاد کند؟ این همه عشق مقدس بیافریند، تا جایی که افراد را برای شهادت آماده کند؟ اگر بگوییم در هیچ مکتبی و یا در هیچ جامعه‌ای چنین عاملی وجود ندارد، سخن گزافی نگفته‌ایم.

پاورقی

[۱] ر. ك: سوره شوری، آیه ۲۳؛ سوره هود، آیه ۲۹؛ میزان الحکمه، ج ۲، ص ۲۳۶.

[۲] ر. ك: المحبة فی الکتاب و السنة، ص ۱۷۰ – ۱۶۹ و ۱۸۲ – ۱۸۱.

[۳] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۷.

[۴] امالی، ص ۳۰۵.

[۵].

[۶] در این خصوص ر. ك: فرهنگ عاشورا، ص ۲۷۱ – ۲۶۸؛ حسین، عقل سرخ، ص ۱۱۹ – ۷۷؛ امام حسن و امام حسین‌علیه السلام، ص ۱۲۱ – ۱۱۶.

[۷] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۲.

[۸] همان، ص ۲۷۸.

[۹] همان، ص ۲۸۲ و ۲۸۹.

[۱۰] ر. ك: امام حسن و امام حسین‌علیه السلام، ص ۱۴۵.

[۱۱] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۵.

[۱۲] خصال، ج ۱، ص ۱۳۱.

[۱۳] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۷.

[۱۴] مصباح المتهجد، ص ۷۱۳.

[۱۵] امام حسن و امام حسین‌علیه السلام، ص ۱۴۳.

[۱۶] حسین، نفس مطمئنه، ص ۵۶.

[۱۷] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

[۱۸] همان، ج ۴۵، ص ۲۵۷ «مُجَدَّل» یعنی بر خاک افتاده شده.

[۱۹] بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۲۰.

[۲۰] مصطفی آرنگ به نقل از اشک حسینی، سرمایه شیعه، ص ۶۶.

[۲۱] المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ج ۷، ص ۱۵.

[۲۲] تکملة تاریخ الطبی، ص ۱۸۳.

[۲۳] مرآت الجنان، ج ۳، ص ۲۴۷. مقصود عزاداری به طور علنی است.

[۲۴] النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و قاهرة، ج ۴، ص ۲۱۸.

[۲۵] الخطط، مقریزی، ج ۲، ص ۲۸۹. و نیز ر. ک: النجوم الزاهرة، ج ۴، ص ۱۲۶، (بخش وقایع سال ۳۶۶)؛ اتعاظ الحنفاء، مقریزی، ج ۲، ص ۶۷ به نقل از: سیاهپوشی در سوگ ائمّه نور، ص ۱۶۲ - ۱۶۱.

[۲۶] در این خصوص ر. ک: مقالات تاریخی، رسول جعفریان، ج ۱، ص ۲۰۶ - ۲۰۱،۱۸۵ - ۱۸۳.

[۲۷] موسوعة العتبات المقدسة، ج ۸، ص ۳۷۸.

[۲۸] موسیقی مذهبی ایران، ص ۲۶.

[۲۹] همان، ص ۳۵-۳۳ و درآمدی بر نمایش و نیایش در ایران، ص ۸۶؛ کیهان فرهنگی، مهر ۶۳، ص۲۷.

[۳۰] فرهنگ عاشورا، ص ۳۴۶.

[۳۱] در این خصوص ر. ک: حسین، نفس مطمئنه، ص ۱۸ - ۵.

[۳۲] ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۳،۲۴۳،۲۴۴،۲۴۵،۲۸۱،۲۸۲،۲۸۹،۲۹۱،۲۹۳ و....

[۳۳] شیخ صدوق، امالی، ص ۷۷.

[۳۴] در این خصوص ر. ک: پیرامون عزاداری عاشورا، (مجموعه سخنان، استفتائات و جواب‌های مقام معظم رهبری در خصوص عاشورا).

[۳۵] ر. ک: سوره نساء، آیه ۱۳۹؛ سوره منافقون، آیه ۸. و در روایات نیز بر این مهم تأکید شده است ر. ک: نهج‌البلاغه، حکمت ۱۱۳ و ۳۷۱؛ منتخب میزان الحکمه، ص ۳۴۶ و....

۱۵. تحلیلی جامعه شناختی از سنت عزاداری امام حسین (ع)

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ایران۷۶-۱۲۵۷۴

سرشناسه : میرسپاه اکبر، حجت‌الاسلام

عنوان و نام پدیدآور : تحلیلی جامعه‌شناختی از سنت عزاداری امام حسین میرسپاه اکبر، حجت‌الاسلام

منشا مقاله : ، معرفت ش ۲۰، (بهار ۱۳۷۶): ص ۸۵ ـ ۸۷.

توصیفگر : سوگواریهای ماه محرم

توصیفگر : جامعه‌شناسی

تحلیلی جامعه شناختی از سنت عزاداری امام حسین

«حرم سیدالشهداء مزار انبیا و ملائکه است «زیارت سیدالشهدا (ع) موجب برآورده شدن حوایج دنیوی و به دست آوردن ثواب‌های اخروی و استکمالات معنوی می‌شود».راه انداختن دسته‌های سینه‌زن و زنجیر زن، پوشیدن لباس سیاه، حمل پرچم‌های رنگارنگ، علم، علامت و مانند اینها، همه برای زنده نگه‌داشتن فرهنگ عاشورا، امر ضروری است و مبارزه با اینها یا ناشی از اغراض سوء است و یا از کمال بی‌خبری و بی‌سلیقگی.«کنش اجتماعی را می‌توان به عنوان ساده‌ترین عنصر زندگی اجتماعی انسان در نظر گرفت. از «کنش اجتماعی چنین تعبیر کرده‌اند: «حرکت‌بارزی که از یک انسان برای حصول هدفی نسبت‌به انسان دیگر، صادر می‌شود.» وقتی «کنش اجتماعی استمرار یابد «تحریک متقابل اجتماعی روی می‌دهد و این تحریک به «ارتباط متقابل اجتماعی منجر می‌شود.براثر «ارتباط متقابل اجتماعی کنش‌های اجتماعی یک انسان با کنش‌های اجتماعی انسان‌های دیگری که در پیرامون او هستند، می‌آمیزند و از این آمیزش، «کنش‌های متقابل اجتماعی به وجود می‌آیند. از «کنش‌های متقابل اجتماعی ، که یکی از مفاهیم محوری در جامعه‌شناسی است، می‌توان چنین تعبیر کرد: کنش‌هایی هستند که بین دو یا چند انسان واقع می‌شوند و در میان آنان نوعی هماهنگی به وجود می‌آورند.کنش‌های متقابل اجتماعی در تقسیم نخستین، بر دو قسم‌اند: پیوسته و گسسته.کنش‌های متقابل اجتماعی پیوسته آنهایی است که در جهت یگانه‌ای صورت می‌گیرند؛ مانند گفتگو برای کشف یک حقیقت و یا تعاون برای تحقق یک امر خیر.کنش‌های متقابل اجتماعی گسسته آنهایی است که جهت یگانه‌ای ندارند؛ مانند رقابت و ستیز.دوام و استحکام زندگی اجتماعی به آمیختن کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته بستگی دارد و بدین‌گونه است که مفهوم «همسازی مطرح می‌شود.«همسازی کوششی برای رفع اختلاف کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته است. صورت کامل همسازی «سازگاری می‌باشد که نه «سازش است و نه «توافق ؛ زیرا در این دو، تنزل از مواضع مطرح می‌باشد، در حالی که در سازگاری اصلا سخن از تنزل نیست، هر چند ممکن است در مواردی هم تنزلی رخ دهد، بلکه سخن در این است که می‌دانند به هم نزدیک می‌شوند و می‌خواهند که به هم نزدیک شوند. بدین دلیل، از «سازگاری به همسازی‌ای که با خواست و آگاهی شخصی صورت می‌گیرد، تعبیر شده است. از همسازی کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته، «گروه اجتماعی پدید می‌آید.«گروه اجتماعی نیز یکی دیگر از مفاهیم محوری جامعه‌شناسی است و از آن به دو یا عده بیشتری از انسان‌ها تعبیر می‌شود که کنش‌های متقابلی بین آنان روی می‌دهد و از همسازی برخوردارند.کنش‌های متقابل اعضای گروه و خرده‌گروه‌ها موجب «پویایی گروهی می‌شود و بر اثر آن، اعضای گروه در زندگی یکدیگر رخنه می‌کنند و به یکدیگر وابسته می‌شوند و در نتیجه، به اتحاد بیشتری دست می‌یابند. «نفوذ متقابل گروهی و «اتکای متقابل گروهی از این طریق حاصل می‌شود. از هماهنگی و سنخیتی که بدین منظور در رفتار اعضای گروه پدید می‌آید «رفتار گروهی ظاهر می‌شود.گونه‌ای از «رفتار گروهی ، که جنبه عاطفی شدید دارد و بر کنش‌ها و یا واکنش‌های متقابل دورانی استوار است، «رفتار جمعی نامیده می‌شود.کنش‌ها یا واکنش‌های مزبور به «واگیری اجتماعی می‌انجامد؛ یعنی بر اثر آنها، اعضای گروه به سرعت و با شدتی فزاینده، رفتار عاطفی یکدیگر را فرامی‌گیرند و در نتیجه، از نوعی مسانخت عاطفی برخوردار می‌شوند.گروه برخوردار از «رفتار جمعی را «جمع می‌نامند.جامعه‌شناسان معمولا- از مفهوم «جمع ، خود را به مفهوم «جماعت ، که مهم‌ترین نوع جمع است، می‌رسانند و آنگاه تحقیق خود را روی «جماعت متمرکز می‌کنند. «جماعت جمعی است پرمسانخت، مرکب از اشخاصی که معمولا در یک‌جا گرد نمی‌آیند، با یکدیگر «ربط می‌یابند و به «جنب و جوش می‌افتند.«ربط رابطه عاطفی عمیقی است که دو یا چند تن را به یکدیگر پیوند می‌دهد، به طوری که آنان به راحتی و خودبه خود با یکدیگر هماهنگ می‌شوند. «جنب و جوش رفتار عاطفی آشکاری است که بر اثر ربط اشخاص روی می‌دهد؛ مانند کف زدن و یا تکبیر

گفتن. یکی از انواع جماعت، که با سایر انواع آن فرق بسیار دارد و از این‌رو، می‌توان آن را جمعی مستقل از جماعت‌به شمار آورد، «جماعت نامجاور» یا «عامه است. «عامه جمعی است کم تشابه و تسانخ، مرکب از افرادی که معمولاً ـ در یک جا گرد نمی‌آیند، ولی به سبب مصالح مشترک خود با یکدیگر ارتباط پیدا می‌کنند و موجد «عقیده عمومی و «وفاق عمومی می‌شوند.مقصود از «عقیده عمومی قضاوتی است که مورد قبول عامه باشد؛ مانند قضاوت عامه کتابخوان که «کتاب در وضع فعلی از عرضه و تقاضای متناسبی برخوردار نیست و یا قضاوت عامه ورزشکار که «مسؤول امور ورزشی کشور، درایت کافی ندارد.» منظور از «وفاق عمومی نیز عقیده‌ای است‌سخت دامنه‌دار و ریشه‌دار مانند عقیده عامه کتابخوان که «کتاب، ناصح مشفق و انیس کنج تنهایی است و یا مانند عقیده عامه ورزشکار که «تواضع و جوانمردی دو ویژگی جدایی‌ناپذیر ورزشکار واقعی است.»اکنون نوبت آن است که بحث را به گونه‌ای هدایت کنیم تا مناسبت طرح این مفاهیم جامعه‌شناختی را با آنچه قصد ادای آن را داریم، روشن سازد:هر جامعه انسانی [۱] را مورد مداقه قرار دهیم، متوجه می‌شویم به طور عمده از چندین «عامه تشکیل شده است و هر «عامه ای را مورد بررسی قرار دهیم، متوجه می‌شویم که بر اساس «عقیده عمومی و «وفاق عمومی از خویش، عمل و عکس‌العمل بروز می‌دهد. بنابراین، می‌توانیم بگوییم: هر جامعه‌ای بر اساس عقاید و وفاق‌های عمومی به حیات اجتماعی‌اش ادامه می‌دهد.از سخن فوق، می‌توان چنین استفاده کرد که: نفوذ در عقاید و وفاق‌های عمومی و تغییر آنها مساوی با نفوذ و تغییر حیات اجتماعی است. به همین دلیل، «عقیده عمومی و «وفاق عمومی به شدت مورد توجه جامعه‌شناسان و علمای سیاست قرار دارد.اگر بخواهیم جامعه‌ای را در راستای یک مکتب قرار دهیم باید چاره‌ای بیندیشیم تا عقیده عمومی در این راستا قرار گیرد. برای این کار، به طور کلی، از چهار شیوه بهره گرفته می‌شود:الف – تطمیع؛ب – تهدید؛ج – تخریب؛د – تبلیغ؛در میان این چهار شیوه، تقریبا همه محققان قبول دارند که چهارمین شیوه از همه کارسازتر و مؤثرتر و بنابراین، مهم‌تر است. [۲] و باز به همین دلیل، جامعه‌شناسان و علمای سیاست، تحقیقات وسیعی در این زمینه انجام داده‌اند که هنوز هم این تحقیقات به گونه‌هایی ادامه دارد. متاسفانه به سبب گستردگی آن تحقیقات و عدم مجال، در اینجا، ذکر گزارشی – هرچند اجمالی – از آنها مقدور نیست. بنابراین، فقط به چند مطلب، که با این بحث تناسب بیشتری دارد، اشاره می‌کنیم:یکی از شیوه‌های بسیار مؤثر تبلیغی، تشکیل جلسات «تذکر» درباره امری است که ترویج آن مورد نظر است. در این جلسات به طور عمده، از مکانیسم «کنش و یا واکنش متقابل دورانی استفاده می‌شود؛ بدین صورت که افراد گرد آمده، به وسیله «ذاکر» تحریک می‌شوند. این تحریک، واکنشی در افراد به وجود می‌آورد. این واکنش در «ذاکر» مؤثر می‌افتد و واکنش شدیدتری را موجب می‌شود. این واکنش شدیدتر، خود تحریکی مجدد نسبت‌به آن افراد خواهد بود و باز واکنش و تحریکی دیگر. به این طریق، همواره بر شدت واکنش متناسخ آن افراد افزوده می‌شود و این همان است که از آن اینچنین تعبیر می‌شود: کنش‌های متقابل و واکنش‌های درونی اینچنین، به واگیری اجتماعی می‌انجامد.جلسات عزاداری امام حسین علیه‌السلام را در این ارتباط می‌توان مورد مداقه قرار داد. عزاداری امام حسین علیه‌السلام از ابعاد گوناگون قابل بحث و بررسی است. بحمدالله، بسیاری از این ابعاد، توسط علمای دین تا حدودی مورد بررسی قرار گرفته است، اما در این بحث، بعدی که ذکر شد، مد نظر است.وقتی از این زاویه نیز در توصیه‌های ائمه اطهارعلیهم‌السلام به تشکیل جلسات عزاداری امام حسین علیه‌السلام نگاه کنیم این کار را بسیار حکیمانه می‌یابیم، به گونه‌ای که موجب می‌شود بیش از پیش به این انوار طیبه‌علیهم السلام ارادت ورزیم.یکی دیگر از شیوه‌های مؤثر تبلیغی، تعیین «اسوه برای مردم است. لازم است بیندیشیم که در عین اسوه بودن و هادی بودن همه ائمه اطهارعلیهم‌السلام چرا امام حسین علیه‌السلام به عنوان مصباح هدایت و کشتی نجات، مطرح می‌شود؟ چرا تربت مرقد او از ویژگی و حرمت‌برخوردار است؟آیا غیر از این است که دقیق‌ترین ابعاد یک اسوه، در امام حسین علیه‌السلام تجلی تام یافته است.از دیگر شیوه‌های مؤثر، در مرحله نخست، جعل شعایر و در مرحله بعد، تثبیت و ترویج آن شعایر می‌باشد؛ زیرا در صورت انجام گرفتن این کار، آن ایده مطلوب، تثبیت و ترویج‌شده‌است.راه انداختن دسته‌های سینه‌زن و زنجیر زن، پوشیدن لباس سیاه، حمل

پرچم‌های رنگارنگ، علم، علامت و مانند اینها، همه برای زنده نگه‌داشتن‌فرهنگ عاشورا، امر ضروری است و مبارزه با اینها یا ناشی از اغراض سوء است و یا از کمال بی‌خبری و بی‌سلیقگی. آری، برخورد اصلاحی و تکمیلی و تحسینی از سوی فرزانگان آشنا با مذاق شرع، نه تنها صحیح است، بلکه لازم هم می‌باشد و اعتراض به مغرضان یا بی‌خبرانی است که با این شعایر بر خورد حذفی می کنند.از جمله شیوه‌های قابل ملاحظه، تعیین مکان‌هایی برای انجام دادن مناسک ویژه می‌باشد تا افراد با رو آوردن به آن مکان‌ها و انجام آن مناسک، تجدید عهدی با اعتقاد و ایده مطلوب کرده باشند و با این کار، دل‌ها هرچه بیشتر با آن ایده گره بخورد.در این ارتباط، توجه به روایاتی که حاوی مضامین ذیل است، مفید به نظر می‌رسد:«حرم سیدالشهداعلیه‌السلام مزار انبیا و ملائکه است . [۳] .«زیارت سیدالشهداعلیه‌السلام را ترک نکنید». [۴] .«زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام موجب برآورده شدن حوایج دنیوی و به دست آوردن ثواب‌های اخروی و استکمالات معنوی می‌شود». [۵] .برای تکمیل این بحث‌به نظر می‌رسد تذکر دو مطلب ضروری باشد:۱- ممکن است تصور شود نفوذ در عقیده عمومی عملی ناپسند است و تغییر آن را باید نوعی خیانت‌به مردم تلقی کرد؛ اما این تصور هیچ اساسی ندارد و حقیقت، آن است که صرف نفوذ در عقیده عمومی و تغییر آن را نه می‌توان خوب شمرد و نه بد. این بدان بستگی دارد که ببینیم نفوذ به چه قصدی و تغییر از چه چیز به چه چیزی است.(دقت‌شود.)۲- بعضی عقیده دارند که اصلا برخورد تبلیغاتی امر پسندیده‌ای نیست، بلکه باید فقط با روش‌های برهانی، مردم را به تشخیص حق از باطل موفق ساخت. هرچند بررسی انتقادی این سخن مجال دیگری می‌طلبد، اما اجمالا در حد اعلان موضع باید یادآور شویم که:اولا، هرگز روش‌های برهانی در سطح عمومی جامعه، ما را از برخوردهای تبلیغاتی مستغنی نمی‌کند و باید گفت: هریک به جای خویش نیکوست.ثانیا، حتی فرزانگان و خواص جامعه نیز نیازمند تبلیغات حساب شده و فنی‌اند تا علاوه بر تشخیص حق، انگیزه کافی برای عمل بر طبق آن داشته باشند این مطلب دقیق و لطیف، مربوط به فلسفه اخلاق و روان‌شناسی تربیتی است و باید همان‌جا مورد بحث قرار گیرد که صرف اقناع عقلی نمی‌تواند محرک انسان به سوی عمل باشد؛ اگرچه ظاهر رای افلاطون مقابل این است.این بحث را با ذکر فرازهایی از بیانات رهبر کبیر انقلاب، حضرت امام خمینی‌قدس سره به پایان می‌بریم:«در آن وقت، یکی از حرف‌ها که هی رایج‌بود می گفتند: ملت گریه؛ برای اینکه مجالس روضه را از دستشان بگیرند. این که همه مجالس روضه را آن وقت تعطیل کردند، آن هم به دست کسی که خودش در مجالس روضه می‌رفت و آن بازی‌ها را در می‌آورد، قضیه مجلس روضه بود یا از مجلس روضه آنها یک چیز دیگر می‌فهمیدند و آن را می‌خواستند از بین ببرند؟» [۶] .«امروز ما به مجالس تعزیه و روضه بیشتر از سابق احتیاج داریم.» [۷] .«زنده نگه‌داشتن عاشورا یک مساله بسیار مهم سیاسی - عبادی است. عزاداری کردن برای شهیدی که همه چیز را در راه اسلام داد یک مساله سیاسی است. یک مساله‌ای است که در پیشبرد انقلاب اثر بسزا دارد. ما از این اجتماعات استفاده می کنیم. [۸] .««مجالس عزا را با همان شکوهی که پیش‌تر انجام می گرفت و بیشتر از آن، حفظ کنید و اهل منبر - ایدهم‌الله تعالی - کوشش کنند در این که مردم را سوق بدهند به مسائل اسلامی و مسائل سیاسی اسلامی، مسائل اجتماعی اسلامی و از روضه دست‌برندارید که ما با روضه زنده هستیم.» [۹] .

پاورقی

[۱] غیر از جوامع ابتدایی؛ زیرا در آنها عامه وجود ندارد.

[۲] هر چند در بینش اسلامی، تقدیم و تاخیر این شیوه‌ها وابسته به یک سلسله معیارهای ارزشی ویژه این فرهنگ الهی است و از این حیث، باید در فرصت مناسبت دیگری به بحث پرداخت، لکن در این مقال، این بررسی از حیث تحلیل جامعه‌شناسانه مدنظر است.

[۳] ر. ک. به: محمد تقی مجلسی، بحارالانوار، ابواب ما یختص بتاریخ الحسین‌بن‌علی علیهماالسلام، باب۳۴، باب‌ثواب‌البکاء علی

مصیبته و مصائب سائر الائمۀ علیهم‌السلام و فیه ادب الماتم یوم عاشوراء، ج ۴۴، ص ۲۷۸ –۲۹۶ .

[۴] ر. ک. به: کامل الزیارات، باب ۳۸، روایت ۱ و ۴ و نیز باب ۱۰ روایت ۱ .

[۵] پیشین، باب ۴۱، روایت۳ .

[۶] پیشین، باب۴۶، روایت ۱ و ۲؛ باب۴۹ و روایت ۱، ۲ و ۵ ، باب ۵۱؛ روایت ۱ باب۵۶؛ روایت۳ ، باب۵۹؛ روایت ۲، باب۴۹؛ روایت۶ ، باب ۲۲؛ روایت ۱ و ۲ ، باب ۴۴؛ روایت ۱ ، باب ۵۰؛ روایت ۱ و ۲ ، باب ۵۲؛ روایت ۱ و ۲، باب ۵۴؛ روایت۱۷ و باب‌ها و روایات دیگری در همان کتاب .

[۷] روح الله موسوی (رهبر کبیر انقلاب قدس سره)، صحیفه نور، ج ۸، بیانات در جمع وعاظ و خطبای مذهبی به مناسبت‌حلول ماه محرم.

[۸] روح الله موسوی (رهبر کبیر انقلاب‌قدس سره)، صحیفه نور، ج ۸، بیانات در جمع وعاظ و خطبای مذهبی به مناسبت‌حلول ماه محرم.

[۹] روح الله موسوی (رهبر کبیر انقلاب قدس سره)، صحیفه نور، ج ۸، بیانات در جمع وعاظ و خطبای مذهبی به مناسبت حلول ماه محرم.

۱۶. بایدها و نبایدهای عزاداری

مشخصات کتاب

نویسنده : ناصر باقری بیدهندی

ناشر:ناصر باقری بیدهندی

سوگواری در اسلام

عزاداری و سوگواری هدفمند بر عزیزان از دست رفته، طبیعی بشر است و از مهر و محبت سرچشمه می‌گیرد و از آغاز آفرینش تا عصر حاضر رواج داشته است، لکن در این نوشته به رویکرد اسلام در این باره پرداخته می‌شود.با مراجعه به منابع معتبر می‌توان دریافت که پیامبر خاتم‌صلی الله علیه وآله در مرگ بسیاری از افراد گریست؛ مانند گریستن بر حمزه، جعفر، ابراهیم و عثمان بن مظعون. [۱] سال وفات حضرت خدیجه و جناب ابوطالب را در مکه، عام الحزن، یعنی سال عزا نامید و سفارش به برگزاری مجالس عزا فرمود. [۲] و مسلمانان نیز برای شهدای صدر اسلام سوگواری کرده و مرثیه‌خوانی کردند و پیامبرصلی الله علیه وآله نه تنها آنان را از این کار نهی نفرمود، بلکه عمل آنان را تأیید فرمود.به دنبال ارتحال حضرت محمّدصلی الله علیه وآله، صحابه بزرگوار آن حضرت از دوری او به شدت گریستند، و در رثای حضرت سرودهایی انشاء کردند؛ [۳] چنانکه عایشه در مصیبت وفات پیامبرصلی الله علیه وآله بر صورت خود سیلی زد. [۴] و اما از سال ۶۱ هجری که پیشوای آزادگان حضرت اباعبداللّٰه الحسین‌علیه السلام با یاران و اهل بیت ایثارگرش، در سرزمین کربلا با لب تشنه در کنار فرات با وضعیتی دلخراش و بی‌سابقه و به گونه‌ای مظلومانه به شهادت رسید، سوگواری به مدرسه سیار عمومی تبدیل شد تا برای تربیت و احیای امر پیامبر و ائمّه‌علیهم السلام به صورت الهام درآید و وسیله‌ای برای روشن شدن حق از باطل و شناخت حسینیان از یزیدیان باشد.

حکم عزاداری

در خصوص جواز اشک ریختن در غم از دست رفتگان، همه مذاهب اسلامی اتفاق نظر دارند. اما درباره گریه با صدای بلند، شیعه، شافعیان و حنبلیان حکم به جواز کرده‌اند. [۵] (گرچه در مقام عمل و در مرحله انجام بیشتر اهل سنّت به گریه کردن شیعه خرده می‌گیرند.)فقیه ماهر، صاحب جواهر در اثر گرانسنگ خود جواهر الکلام می‌نویسد: بدون شک گریستن بر متوفا به دلیل روایات متعددی که به حد تواتر معنوی رسیده و فتاوای فقها جایز است. و آنگاه به روایات گریستن رسول خداصلی الله علیه وآله بر حمزه سید الشهداء و فرزندش ابراهیم و جز آنان عثمان بن مظعون [و نیز گریه حضرت فاطمه‌علیها السلام بر پدر بزرگوار و خواهرش رقیه] و گریه ممتد و طولانی امام زین‌العابدین بر پدر بزگوارش، اشاره می کند و سپس می‌فرماید: تمام این موارد نشان دهنده این واقعیت است که ندبه و نوحه‌سرایی برای کسانی که دارای ویژگی‌های برجسته‌اند، مانعی ندارد، بلکه مستحب است تا در پرتو مجالس عزا، فضایل و مکارم آنان نشر یابد و دیگران سرمشق و الگو بگیرند.صرف‌نظر از لزوم یاد ایام اللَّه، و لزوم تعظیم شعائر الهی [۶] و لزوم مودت نسبت به اهل بیت‌علیهم السلام و مواسات با اهل بیت و اخبار و احادیث متعدد و عمل پیامبرصلی الله علیه وآله و رفتار ائمّه معصومین‌علیهم السلام و سیره مستمر که بر مشروعیت عزاداری در دست است می‌توان گفت برپایی این گونه مجالس امری عقلایی و در تمام مناطق جهان معمول است که در برابر حوادث شخصی و یا اجتماعی مراسمی تشکیل داده و به سوگ می‌نشینند.بنابراین عزاداری نه تنها جایز بلکه با توجه به آثار مترتبه و فوائد آن امری است رایج و مورد قبول تمامی خردمندان و اهل دانش می‌باشد.مؤمنان با شهادت امام حسین‌علیه السلام عزادار شدند گریستند [۷] مرثیه گفتند و به زیارت مزار شهیدان شتافتند. و تا زمانی که اسلام در صحنه است و پیامبر خاتم پیرو دارد این عزاداری باقی خواهد ماند، زیرا لازمه محبت بر آل پیامبر و ادای حقوق آنان، عزاداری است و مراسم سینه زدن و زنجیر زدن و حرکت دسته‌های سینه‌زنی در خیابان‌ها و بازارها و روشن کردن چراغ‌ها و بلند کردن علم‌ها و پرچم‌ها قرن‌هاست که جریان داشته است و مورد تأیید علما و مراجع بزرگ در مقام فتوی و عمل بوده است. اگر این مراسم جایز نبود بزرگان دین خاصه آنان که دارای نفوذ و قدرت بودند از آن نهی می‌کردند. سکوت آن گرامیان و حضورشان در این مراسم، دلیل تأیید آنان است.فقهای اسلام‌شناس بقای عاشورا را ضامن بقای اسلام و عزت مسلمین می‌دانستند و لذا توصیه می‌کردند عاشورا را زنده نگه دارید.

تاریخچه مجالس عزاداری حسینی

از روزگار نخست خلقت آدم‌علیه السلام تا زمان وقوع حادثه جانگداز کربلا، جریان شهادت سید و سالار شهیدان امام حسین‌علیه السلام به طرق مختلف مطرح گردیده است.برای آن امام همام، انبیاء و امامان گریسته و یا متألم شده‌اند و از ضجیج فرشتگان و بکاء آنان در کتب مشهور، سخن به میان آمده است!صحابه بزرگوار رسول خداصلی الله علیه وآله نیز پس از آگاهی از حوادثی که در آینده اتفاق خواهد افتاد برای امام حسین‌علیه السلام گریه کرده‌اند در حالی که آن بزرگوار هنوز چشم به جهان نگشوده بود.پس از وقوع حادثه کربلا اولین کسانی که این مصیبت عظما را با چشمانی اشکبار و دلی تافته از غم و حزن گزارش می‌کردند و بر خرمن هستی هر جنبنده‌ای آتش می‌افکندند، حضرت سجادعلیه السلام و عقیله بنی‌هاشم، زینب کبری‌علیها السلام و دیگر بازماندگان عاشورا بودند. آنان گاهی در کنار اجساد قطعه‌قطعه شده شهیدان، زمانی در بازار و کنار دروازه‌ها، گاهی در مجالس عمومی، زمانی در مسجد و در جمع نمازگزاران و گاهی در حضور حاکمان و فرمانروایان ستمگر و ظالمی همچون عبیداللَّه بن زیاد به بیان مصائب و ظلمی که بر شهیدان رفته بود مبادرت می‌ورزیدند.امام زین‌العابدین‌علیه السلام پیوسته سوگوار عاشورا بود و در این مصیبت بزرگ مدت سی و پنج سال گریست و اهتمامش بر این بود که واقعه کربلا را در برابر دیدگان مردم مجسم سازد و آن را زنده نگاه دارد.امام باقرعلیه السلام که در واقعه غم‌انگیز کربلاـ حضور داشت ذکر مصیبت عاشورا را در صحرای عرفات نیز توصیه می‌نمود. و امام صادق‌علیه السلام فرمود: پدرم هرگاه از مصیبت سیدالشهداءعلیه السلام یاد می‌کرد، اشک از دیدگانش

جاری می‌شد. ایشان در بیت شریف خود فضا و مقدمات گریستن را مهیا می‌ساخت. محرم الحرام ماه حزن اهل بیت‌علیهم السلام بود و در این ایام غم و اندوه بر امام کاظم‌علیه السلام چیره می‌شد. امام علی بن موسی الرضاعلیه السلام نیز اهمیت فراوانی به عزاداری امام حسین‌علیه السلام می‌داد. قصیده دعبل که در حضور آن جناب در رثای ابا عبداللّه‌علیه السلام خوانده شده بسیار معروف است. و نیز آن امام همام به بازماندگان در شهر مدینه، ادامه این راه را توصیه می‌نمود. و دیگر امامان معصوم‌علیهم السلام هر یک در زمان خود در ترویج این سنّتِ سَیِّئهٔ کوشا بودند و گاه خود از مصائب جدشان یاد کرده، به شدت می گریستند و دیگران را می گریاندند و ابراز احساسات در رابطه با مصائب جانسوز کربلا را از عالی‌ترین عبادات و ارزش‌ها می‌دانستند. اگر حادثه عاشورا یکی از روشن‌ترین فصول تاریخ شیعه است از این روست که اهل بیت در هر فرصتی به گزارش حادثه پرداخته و جزئیات واقعه را تشریح کرده‌اند.پس از زمان ائمه‌علیهم السلام هادیان امت به تأسی از مقامات عصمت و طهارت این راه را با پیگیری و پایداری پیموده‌اند و عزاداری امام حسین‌علیه السلام توسط وارثان مکتب اهل بیت، رونق خود را حفظ کرده است.پیروان صادق آن بزرگواران (خواص شیعیان) و عارفان به مقام امامت نیز با تأسی به انبیاء و اولیاء و تبعیت از رویه مراجع بزرگ تقلید شیعه به این سیره حسنه عمل کرده‌اند و هرگاه شرایط مهیا شده، آشکارا به عزاداری پرداخته‌اند.بنا بر گزارشهای تاریخی در عصر مأمون و بعضی دیگر از خلیفگان عباسی که شیعیان آزادی عمل مختصری داشتند به طور آشکار به عزاداری سرور شهیدان می‌پرداختند. اما بعد از معتصم به دلیل سختگیری حاکمان ستمگر، عزاداری غالباً به صورت مخفی انجام می‌شد تا در سال ۳۵۲ هجری معزالدوله دیلمی - یکی از سلاطین بزرگ و مقتدر آل بویه - عزاداری روز عاشورا را به طور رسمی در بغداد معمول ساخت. [۸] .و در مصر نیز خلفای فاطمی به عزا و ماتم می‌پرداختند. [۹] در شهره قاهره که تازه آن را بنا کرده بودند، مانند بغداد، در روز عاشورا دسته عزاداری راه می‌افتاد. و از آن زمان به بعد مراسم عزاداری با شدت و ضعف ادامه یافت. تا زمان تیموریان که رونقی جدی گرفت و چنین بود که این حرکت به سایر کشورهای آسیایی نظیر ایران، برخی کشورهای عربی و شمال آفریقا رسوخ کرد و در عصر صفویه رونق کامل یافت. توجه مردم ایران به عزای حسینی زبانزد خاص و عام بوده و هست و ان شاء اللّه تعالی خواهد بود.از برکت خون امام حسین و یاران جان‌باخته‌اش امت مسلمان هر سالی پر شورتر از سال قبل، یاد و خاطره سالار شهیدان و فداکاری‌هایشان را پاس داشته‌اند. در بلاد شیعه آن اندازه که مجلس تذکر به یاد اولیای الهی، خصوصاً به یاد فداکاری بی‌نظیر سید الشهداءعلیه السلام تشکیل می‌شود هیچ مجلسی دینی و سیاسی و ادبی و اجتماعی دیگری منعقد نمی گردد.اهمیت عاشورا به اندازه‌ای است که نه تنها شیعیان، بلکه بسیاری از اهل سنّت نیز در آن روز عزاداری می کنند [۱۰] زیرا محبت ذوی القربای پیامبرصلی الله علیه وآله تنها اختصاص به شیعیان ندارد. حتی پیروان دیگر ادیان و مذاهب الهی، برای امام حسین‌علیه السلام و مراسم سوگواری آن حضرت احترام قائلند و وقتی نام مقدسش را می‌شنوند در خود احساس همبستگی و ارتباط و گاه شیدایی می کنند و در تشکیل مجالس عزا، بویژه در عاشورای حسینی، اهتمام می‌ورزند و بخشی از ثروت و ساعت‌ها از وقت خود را به این امر مقدس اختصاص می‌دهند و در ماه حزن و اندوه آل محمّدصلی الله علیه وآله محزون‌اند و از مدرسه عشق و ایثار او بهره می‌برند. گمان نمی کنم کسی در میان مدافعان حق و حقیقت و شهدای راه فضیلت شخصی نظیر امام حسین‌علیه السلام دیده باشد که پیروان همه مذاهب این گونه از او یاد کنند. و نیز هیچ حادثه‌ای را در عالم نمی‌توان نشان داد که چنین تأثیری داشته باشد و ملت‌های مختلف را تحت تأثیر قرار داده باشد.حادثه جانگداز طف چنان اثر عمیقی بر ارکان تشیع گذاشت که اقشار مختلف به فراخور حال و درجه کمال، به ایفای رسالت پرداختند:تاریخ‌نگاران و نویسندگان متعهد و آگاه در بعد نظری و عملی و جنبه‌های حماسی قیام عاشورا در حد توان بعدی از ابعاد آن را دیده و کاویده و از آن دریا سبویی به ارمغان آورده و کتاب‌ها و رساله‌های بیشماری نگاشته‌اند. [۱۱] .عاشقان دلباخته نهضت عاشورا مجالس ذکر اهل بیت برپا داشته، شاعران مکتب آل اللّه با سروده‌های آتشین، ضمن ابراز سوز و گداز درونی خویش، حماسه و خروش دلاورمردان عرصه طف را به بهترین وجه و مهیج‌ترین شکل به

تصویر کشیده‌اند. اشعار ارزنده و دلنشین این قشر همواره در خاطره‌ها جاوید و باقی است.واعظان متعظ و ذاکران متعهد با ایراد سخنرانی‌های پرشور و حزن‌انگیز، شراره‌های غم و اندوه به خرمن دل‌های عاشقان حسینی زده، با تواضع و خاکساری تمام به روضه جانکاه شهیدان دشت کربلا دست یازیده، و مرثیه‌سرایی نمودند و با ذکر مصیبت‌های عاشوراییان، و اشک و آه شیعیان حاضر در مجلس رنگ و بوی خاصی به محافل بخشیدند که هر کدام در حد اخلاص خود، مثاب و مأجور خواهند بود.در یک سخن هیئت‌های مذهبی، چنان عظمت و جاذبه‌ای داشته که قلوب توده‌های وسیعی از علاقه‌مندان به آن پر کشیده و خواهد کشید.آری این گونه بود که یاد محرم ۶۱ ه و حماسه‌سازان قیام خونین عاشورا پا به پای عصرها و نسل‌ها در بستر تلاطم تاریخ شکوفا ماند و فراز و نشیب‌های تاریخی آن را محو نکرده بلکه به عنوان عنصری زنده و پویا و نقطه عطفی درخشان، نقش‌آفرینی می‌کند.

اهداف برپایی مراسم

اشاره

این مراسم بابرکت از دیر باز نقشی فعال در رشد باورهای مذهبی و فضایل و کرامت‌های انسانی و فراموش نشدن خاطره سلحشوران عاشورا و شناساندن مقام پیشوایان بزرگ اسلام و افشاگری جنایت‌های بیدادگران، ایفا کرده است که ما در اینجا به شماری از آثار و فواید آن اشاره می‌کنیم!اقامه عزای حسینی بزرگداشت شعائر الهی و نمایش جلوه تام و تمام تولّی و تبرّی است.هدف امامان اهل بیت‌علیهم السلام از این همه پافشاری بر زنده نگهداشتن نام و یاد و خاطره مقاومت بزرگ حامی حق، امام حسین‌علیه السلام احیای اهداف و مقاصد والای آن حضرت و ابلاغ مظلومیت آل علی‌علیه السلام به گوش تاریخ بوده است. و هر جمعیتی که از فداکاران و شخصیت‌های خدوم خویش تکریم نکند محکوم به زوال و نابودی است.این امر عزاداری و مجالس حسینی به دلیل قالب و محتوای جذابی که دارد، بهترین راه انتقال معارف اسلامی و احکام الهی و صیانت دین از انحراف و از هجوم بی‌امان دشمنان قسم خورده است. که به عنوان یک حرکت تبلیغی در عرصه‌های گوناگون، در برابر اندیشه‌هایی که از طریق جریان‌های لائیک یا از سوی ابزارهای استکبار جهانی رو در روی اسلام می‌ایستند مقاومت می‌کند.و همین است معنای «إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْباحُ الْهُدى وَ سَفِينَةُ النَّجاةِ» [۱۲] اگر قیام شکوهمند و خوبنار حسینی نبود، در همان قرن اول خورشید اسلام افول می‌کرد، و از شریعت نبوی اثری بر جای نمی‌ماند.تعبیر بلند پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله که فرمود «حسین از من و من از حسینم» [۱۳] تجلی نقش قیام حسینی در بقای اسلام است و جمله‌ای که می‌فرماید: «إِنَّ الْإِسْلامَ مُحَمَّدِيُّ الْحُدُوثِ وَ حُسَيْنِيُّ الْبَقاءِ» [۱۴] در همین راستا قرار می‌گیرد.اگر اسلام در وجود و حدوثش مدیون محمّدصلی الله علیه وآله بود، در تداوم و پایداریش مرهون سالار مدافعان حریم حقیقت، حسین‌علیه السلام است. پس نباید فراموش کرد که ما هرچه داریم از حسین‌علیه السلام داریم، زیرا شهادت اوست که تا دامنه قیامت دستورات اسلام را برای ما زنده نگه می‌دارد.همچنین با تشکیل چنین اجتماعی، روحیه فداکاری و ایثار در اجتماع و حس عدالت‌خواهی و انتقام‌جویی از ستمگران زنده نگاه داشته و تقویت می‌شود و صبر و خویشتنداری در مشکلات و ناهنجاری‌ها افزون می‌گردد.و نیز یادآوری نهضت حسینی نیرومندترین انگیزه‌ها را در جهت توسعه امر به معروف و جلوگیری از زشتی‌ها ایجاد می‌کند، و آتش انقلاب‌های خونین بر علیه ستمگران را برافروخته می‌سازد.در این گونه مجالس با امامان تجدید بیعت شده و اجر رسالت طاقت‌فرسای نبوی تا حدودی ادا می‌گردد، چرا که حضور در این مجالس، تأیید ضمنی افکار و اهداف والای حضرت اباعبداللّه‌علیه السلام که همان منویات پیامبر عظیم‌الشأن‌صلی الله علیه وآله می‌باشد، محسوب می‌گردد.امروزه مجالس امامان اهل بیت‌علیهم السلام همچون حج ابراهیمی یکی از عوامل مهم اتحاد عاطفی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مسلمانان است، [۱۵] اتحادی که فراهم ساختن آن با پول و امکانات مادی، دشوار و بلکه نزدیک به محال است.برپایی مجالس عزاداری حسینی به نمایش

گذاردن زیباترین تصاویر از کرامت‌های انسانی است که با دست توانای ولایت ترسیم شده است.در این مجالس روح و روان انسان با یاد شهیدان آزاده و شنیدن شرح از خود گذشتگی آنها به اهتزاز درمی‌آید و آسمانی می‌شود.دوستدار ابا عبداللَّه الحسین‌علیه السلام اگر از معرفت لازم برخوردار باشد، در صدد برمی‌آید تا حد امکان صفات و سجایای خویش را مانند محبوبش کند، آینه رخسارش شود و روز به روز به شفافیت خویش بیفزاید، تا جمال دلارای محبوب در آن بهتر نمایان گردد. به قول مقام معظم رهبری:حرکت موکب‌های حسینی در دهه اول ماه محرم به مانند جاری شدن آب باران است که تمام پلیدی‌ها و تلقینات فاسد دشمنان را از محیط جامعه می‌زداید و به آن روح تازه‌ای از عشق و ایمان الهی می‌دمد.همین اشک‌ها در مجالس عزا بوده که در طی چند قرن هزاران نفر را به آغوش اسلام ناب محمّدی رهنمون شده است. [۱۶] در پرتو این مجالس که خود از شعائر اسلامی است، بسیاری از شعائر دین احیا می‌گردد.مردم شهیدپرور ایران شاهد بودند که انقلاب اسلامی ایران از این مجالس و این تاریخ پر عظمت و از عاشوراها و تاسوعاها سرچشمه گرفت. [۱۷] و انقلابیون، از نهضت امام حسین‌علیه السلام و ماجرای خونین کربلا، الهام گرفته در راه پایداری در برابر کفر و ستم را از آن حضرت آموختند.آری بی‌جهت نبوده که بزرگ مرجع تقلید شیعه در عصر خود مرحوم آیت اللَّه العظمی حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی - اعلی اللَّه مقامه - ثلث مال خود را وقف اقامه مجالس عزاداری امام حسین‌علیه السلام نمود تا همه ساله با نظارت اوصیاء ایشان مصرف شود. [۱۸] .حال که سوگ حسینی، تا این درجه برکت و اهمیت دارد، باید آن را مغتنم شمرد و رسم و رسومش را باشکوه‌تر و سازنده‌تر برگزار نمود و همچون گوهری گرانبها از آنها محافظت نمود.فریادهای بعضی از عالمان شیعه مانند: محدث والا مقام میرزا حسین نوری در کتاب لؤلؤ و مرجان علّامه سید محسن امین در رساله التنزیه لاعمال الشبیه و استاد شهید آیت اللَّه مرتضی مطهری در کتاب حماسه حسینی را نباید فراموش کرد که هر یک در اصل ناظر به همین نکته بنیادین است.اگر بعضی مقتل‌نویسان در مورد برخی بدعت‌ها و تحریف‌ها پیرامون عزاداری حضرت ابا عبداللَّه الحسین‌علیه السلام کوتاهی نمی‌کردند و فقیهان و سخنوران برجسته - کثراللَّه امثالهم - مانند گذشته مجالس حسینی را اداره می‌کردند و روضه‌خوانی و ذکر مصیبت را با مقام علمی خود در تعارض نمی‌دیدند و توصیه‌های راهبردی محدث نوری‌ها، علّامه بیرجندی‌ها، محدث قمی‌ها، شهید مطهری‌ها و مراجع عظام تقلید [۱۹] مورد توجه قرار می‌گرفت، و مسیر عزاداری‌ها به سمتی که معصومین‌علیهم السلام خواسته بودند، هدایت می‌شد و مرثیه‌خوانان به قیمت گرمی یک مجلس، دروغ‌های سرد به کربلا نمی‌بستند، و جامعه محترم مداحان نظارت مستمر بر روند اجرای مداحی‌ها داشتند. و رشد فکری مردم ولایی بدان پایه بود که ضرورت بازنگری در مجالس حسینی را باور می‌کردند، همه آثار مقدس و مهمی که مورد توجه پیشوایان شیعه در ترغیب به تعزیت و تشویق به سوگواری و تحضیض به عزاداری و تحریص به اقامه مراسم تأبین بوده است، بهره‌برداری می‌شد.اکنون نیز می‌توان با زودن آفات و پالایش و پیراستگی آن از سنّت‌های غلط از این گوهر گرانبها محافظت نمود و از قدرت سازندگی بسیار بالای آن برخوردار شد. و تحول بزرگی در برابر کفر و استکبار به وجود آورد.

عوامل مؤثر در جاودانگی، گسترش و تحول مراسم عزاداری

تشویق و ترغیب شاعران آیینی به مرثیه سرایی

نک: کامل الزیارات، ص ۱۱۴-۱۱۱.امامان معصوم - که درود خدا بر آنان بود - هنگامی که شاعران متعهد و مرثیه‌سرایان خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله به حضورشان شرفیاب می‌شدند آنان را مورد تشویق و دلجویی قرار می‌دادند و از ایشان می‌خواستند سروده‌های خود را در رثای سید الشهداءعلیه السلام در حضورشان بخوانند. [۲۰] .زید شحام گوید: با گروهی در حضور امام صادق‌علیه السلام بودم که جعفر بن عفان طائی (م: ۱۵ ه. ق) از مرثیه‌سرایان بنام شیعی وارد شد. حضرت احترام شایانی کرده او را

نزد خویش نشاند و فرمود: شنیده‌ام در رثای حضرت حسین‌علیه السلام اشعار شایسته‌ای سروده‌ای، آیا درست است؟او گفت: آری.فرمود: بخوان.او اشعار خود را قرائت کرد و امام‌علیه السلام و حاضران متأثر شده، گریه کردند و قطرات اشک از گونه‌های امام سرازیر شده آنگاه فرمود: ای جعفر، سوگند به خدا، فرشتگان مقرب الهی در این مجلس حاضر شدند و سروده تو را در مورد حسین‌علیه السلام شنیدند. آنان بیش از ما گریستند. خداوند در این زمان بهشت را بر تو واجب ساخت و تو را آمرزید. و در پایان فرمود: هر که شعری در مرثیه حسین‌علیه السلام بسراید و گریه کند و بگریاند خداوند بهشت را بر سراینده واجب کرده او را می‌آمرزد. [۲۱] .شایان ذکر آنکه گاهی خود امامان اهل بیت مرثیه‌های بلند و شیوایی انشاء می‌کردند. [۲۲] و گاه علاوه بر بزرگداشت معنوی شاعران، با دادن صله، آنان را تشویق و تکریم می‌کردند.یا عطایای امام باقرعلیه السلام به کمیت، و هدایای امام صادق‌علیه السلام به اشجع سلمی و تشکرش از سید حمیری و همچنین صله دادن امام هشتم‌علیه السلام به دعبل خزاعی و ابراهیم بن عباس همه و همه حاکی از این حقیقت است و نشان می‌دهد که برپایی مراسم ماتم داری برای شهیدان کربلا در سیره آن بزرگان اهمیت وافری داشته است.این اهتمام‌ها و تشویق‌ها سبب شد که رخداد بی‌بدیل کربلاـ همواره زنده و پویا بماند و نام نامی سیدالشهداءعلیه السلام شعار بنیادین انقلابیون علیه ظلم گردد و به تعداد شاعران متعهد و انقلابی روز به روز اضافه گردد.هدایایی که امام سجادعلیه السلام به فرزدق داد و دعایی که در حق کمیت اسدی کرد.

گریستن و گریاندن

اشک و ندبه مثبت در مصیبت سیدالشهداء و [۲۳] برادران و یارانش شیوه دیگری است که کارایی بسزایی در جاودانگی نهضت حسینی داشته و مورد تأکید عترت طاهره بوده است. آن بزرگواران در سوگ امام شهیدان و اصحابش هم خود اشک ریخته و گریه می‌کردند [۲۴] و هم دیگران را بر گریه و ندبه و تباکی [۲۵] تشویق می‌کردند. زیرا در بسیاری از روایات به طرق مختلف به گریستن و گریاندن توصیه شده است. از جمله امام علی بن موسی الرضا - علیه آلاف التحیهٔ و الثنا - به ریان بن شبیب (دایی معتصم) فرمود: اگر می‌خواهی بر چیزی بگریی، بر حسین بن علی‌علیه السلام مویه کن چرا که سر آن بزرگوار از بدن جدا شد. [۲۶] .این گونه احادیث انگیزه‌ای قوی برای شیفتگان امام حسین‌علیه السلام ایجاد نمود تا خود را از این بارش مغفرت و ریزش رحمت رحمانی محروم نسازند.اگر این گریه‌ها و یادها نبود، چه بسا حادثه نینوا از خاطره‌ها محو می‌شد و یا از طراوت و نشاط می‌افتاد. و کسی امروز امام حسین‌علیه السلام را نمی‌شناخت و راه حسین گم شده بود.

توصیه و ترغیب به زیارت سرزمین کربلا و سالار شهیدان

از شیوهایی که مرزبان آیین برای ماندگاری حماسه عاشورا به کار گرفتند، توجه فراوان به زیارت امام حسین‌علیه السلام بود. به طوری که حجم قابل توجهی از روایات کتاب پرارج کامل الزیارات، و کتاب‌های مزار به عبارت‌های مختلف این مطلب را می‌رسانند. در اعیاد، در ایام عزا، در شب‌های قدر و ایام و لیالی مخصوص عبادت و شب‌ها و روزهای جمعه به زیارت سیدالشهداءعلیه السلام توصیه شده و برای آن ثواب‌های بی‌حدی ذکر نموده‌اند. در سایه توصیه و ترغیب و تشویق عاشقان برای زیارت، خاطره عاشورا و فداکاری‌های حسین‌علیه السلام و یارانش زنده نگاه داشته شده است. [۲۷] .

ارج نهادن به خاک کربلا و سجده نمودن بر تربت آن حضرت

از شیوه‌های دیگر ائمّه‌علیهم السلام برای احیای حماسه حسینی، نگاهداری تربت و توصیه به سجده بر خاک آسمانی سید

الشهداءعلیه السلام است که در آن نشانه‌های توحید و عشق و ایثار در راه معبود وجود دارد و نماز گزار را در حال سجده به یاد ارواح پاک و طیب و طاهری می‌اندازد که جان‌های خود را در راه محبوب نثار کرده‌اند که دل و روح انسان را با فرهنگ عاشورا آشنا و مأنوس می‌کند. این چنین الگوها اثر تربیتی و معنوی عجیبی در جان و روان انسان خواهد گذاشت. [۲۸].

تشویق به برگزاری مجالس ذکر مصیبت و تبیین اهداف نهضت حسینی

نک: اقناع اللائم علی اقامهٔ المآتم؛ احسن الجزاء فی اقامهٔ العزاء، علی سید الشهداءعلیه السلام؛ تاریخ النیاحهٔ علی الامام الشهید حسین بن علی؛ سیرتنا و سنتنا؛ مجالس الفاخرهٔ فی مأتم العترهٔ الطاهرهٔ.امامان شیعه علاوه بر آنکه خاطره عاشورا را زنده نگه می‌داشتند [۲۹] همواره پیروان خود را ترغیب به این مهم می‌کردند که هر ساله با سوز و گداز و همراه با گریه و زاری به عزاداری بپردازند.عالمان دین نیز با پیروی از شیوه رفتاری پیشوایان معصوم در گسترش این فرهنگ کوشیدند و همواره شیعیان را بر ادامه این امر مقدس توصیه می‌فرمودند.عوامل یادشده سنتی را پایه‌گذاری کرد که برای همیشه نام و یاد حماسه‌آفرینان عاشورا در خاطره‌ها زنده ماند و به الگویی جاودانه تبدیل شد و مردم به وظایف خود در برابر طاغوت‌های زمان آشنا شدند و دریافتند که: با شعار «یا مظلوم» می‌توان هر ظالمی را رسوا کرد.و بدین گونه حادثه کربلا با عمق جان و دل با باورهای اعتقادی، اجتماعی انسانی مردم گره خورد و نفرتی عمیق و دائمی از ستمگران در دل‌ها کاشت و دین اسلام را شاداب و خرم نگاه داشت. و مجالس حسینی آثار و برکات فراوانی داشت. بی‌جهت نیست (مارتین) نویسنده آلمانی، منبرهای حسینی را - در صورتی که خوب تنظیم و از آنها استفاده شود - از مهم‌ترین عوامل پیشرفت مسلمین می‌داند.سوگمندانه امروز عاشورا با همه اهمیت و جایگاه مهمی که در فرهنگ اسلامی دارد عمق و محتوایش را از دست داده و پیام اصلی آن (ظلم‌ستیزی و عدالت‌جویی) فراموش گشته است. برای همین «مسائل عاشورا» جای خود را به «مصائب عاشورا» داده و بعد عاطفی غالب و بعد معرفتی آن فراموش شده، و مرثیه‌ها نیز بعضاً بی‌محتوا و سبک گشته و هماهنگی کامل با فکر و اندیشه امام حسین‌علیه السلام و قیام او ندارد و پیام عاشورا در آنها کم‌رنگ است و یا اصلاً مشهود نیست. و آنچه در غالب مجالس سوگواری مشاهده می‌شود، اصوات موزون مداحان و لوازمات جانبی آن است که از سوی مستمعان ایجاد می‌گردد. اگر شیعیان به محتوای قیام و پیام‌ها و درس‌های آن نیز توجه می‌کردند و از آن به خوبی الگو می‌گرفتند، جامعه ولایی آنان جزو پیشرفته‌ترین جوامع بود.افسوس که با راه رفتن آفات به عزاداری بهره در خوری از آن نصیب تشیع نمی‌شود. [۳۰] برای اینکه عزاداری‌ها رشد و بالندگی افزون‌تری پیدا کند ضروری است عزاداری‌ها در پرتو رهنمودهای مراجع بزرگوار تقلید و روحانیت متعهد و متخصص و آگاه با آفاتی که رهاورد عاشورا را تهدید می‌کند، مبارزه شود و به آن محتوای سازنده داده شود. و ارکان تشکیل‌دهنده این مجالس با مسؤولیت‌های خویش آشنا شوند و به اندازه توان، نقش خویش را ایفا کنند.

وظایف شیعیان

امت اسلامی نسبت به عاشورا مدیون است و ادای دین، مسؤولیت‌هایی را ایجاب می‌کند. گذشتگان از شیعیان و علویان در عصر و زمان خود مسؤولیت‌هایی داشتند که آن را انجام دادند و اینک زمان و فرصتی دیگر و مسؤولیتی دیگر برای حاضران است که برای گرامیداشت عاشورا و یاد شهیدان و بیان هدف و معرفی آرمان شهیدان از جان بکوشند. مسؤولیت و تکلیف شیعیان در قبال عاشورای حسینی به قرار زیر است:۱. شکرگزاری بر نعمت ولایت و تربیت بر طریق مکتب اهل بیت‌علیهم السلام و بر توفیق شرکت و درک مجالس اهل بیت‌علیهم السلام و درخواست دوام آن.۲. قدرشناسی و دعا به والدین و مربیانی که آنان را با مجالس حسینی مأنوس کردند و یادکرد کسانی که مجالس حسینی را به پاد داشتند.۳. قدر مسلم پیروان راستین امام حسین‌علیه السلام - اگر متعهد

باشند – خود را موظف به شناخت کامل از فلسفه قیام حضرت می‌دانند و در رساندن پیام‌های عاشورا ساعی و کوشا هستند و در این راستا برای خنثی کردن دسیسه عاشورا ستیزان از هیچ گونه اقدام مالی و جانی دریغ نمی‌ورزند و تا مرز ایثار پیش می‌روند.۴. هم و حزن قلبی که اولین مرتبه عزاداری است. به این معنا که عزاداران امام حسین‌علیه السلام مصیبت اهل بیتش را به مراتب بزرگ‌تر از مصائب خود و خانواده‌اش به حساب آورند.۵. عزاداری و ابراز حزن و اندوه در ایام حزن آل محمّد که مرتبه دوم عزاداری است.ریان بن شبیب گوید: در نخستین روز ماه محرم به محضر امام هشتم رسیدم به من فرمود: «یَابْنَ شَبیب، إنْ سَرَّکَ أنْ تَکُونَ مَعَنا فِی الدَّرَجاتِ الْعَلی مِنَ الْجَنّاتِ فَاحْزُنْ لِحُزْنَنا وَ افْرَحْ لِفَرَحِنا وَ عَلَیْکَ بِولایَتِنا فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا تَولّی حَجَراً لَحَشَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ. [۳۱] پسر شبیب، اگر دوست داری با ما در درجات عالی بهشت باشی، در حزن و اندوه ما اندوهگین و در شادی ما شادمان باش و محبت و دوستی ما پیشه کن که اگر انسان در این جهان سنگی را دوست داشته باشد، خدای متعال او را در روز قیامت با همان محشور می‌کند».۶. سیاه پوشیدن و سیاه پوش کردن در و دیوار منازل، حسینیه‌ها، تکیه‌ها و مجالس عزاداری که نشانه حزن و اندوه و کاشف از جوش عشق و علاقه شیعیان به مقام ولایت است.۷. تشکیل مجالس عزا و شرکت در محافل سوگواری به منظور رونق بخشیدن به مجلس و آشنایی به وظایف و احکام شرعی و شناخت راه و روش سرور آزادگان.۸. دیگران را نیز بـه برگزاری مجالس هفتگی، ماهانه تشویق کند زیرا افراد هر چند متدین نباشند، در جلسات خانوادگی شرکت می‌کنند. در حدیث است که امام صادق‌علیه السلام با لحنی تشویق‌گونه خطاب به فضیل بن یسار می‌فرماید: آیا مجلس تشکیل می‌دهید و با هم درباره ما سخن می‌گویید؟فضیل می‌گوید: آری. حضرت می‌فرماید: من مجالسی را که در آن از ما یاد شود دوست دارم پس یاد ما را زنده بدارید. [۳۲] .۹. بهره‌برداری بهینه از مجالس با رعایت حریم و حقوق دیگران با خودداری از آزار و در تنگنا قرار دادن دیگران. در قرآن می‌خوانیم: «یَأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ إِذَا قِیلَ لَکُمْ تَفَسَّحُواْ فِی الْمَجَلِسِ فَافْسَحُوا...». [۳۳] .۱۰. حزن و گریه به هنگام ذکر مصیبت که جزو برترین اعمال در عزاداری و دژ محافظی در برابر سختی‌های روز قیامت است.۱۱. با کمال ادب و فروتنی در مجالس حاضر شدن و خدای بزرگ را ناظر بر خود دانستن.۱۲. شرکت در مجالسی که خطبای صالح و مصلحت‌اندیش و محقق دارد تا از وقتی که در اختیار می‌گذارد بهترین استفاده را ببرد.۱۳. توجه اساسی به عمق مجلس و پرهیز از رغبت به مجالس و مداحی‌های پرهیاهو و بی‌محتوا یا کم‌محتوا.۱۴. سلام کردن بر سلاله نور و حماسه‌ساز اعصار و قرون مولی الکونین، حضرت ابا عبداللَّه الحسین‌علیه السلام در هر روز که از بزرگ‌ترین توفیق‌ها و ارزشمندترین نعمت‌ها است.۱۵. اعلام تنفر و دوری از دشمنان و پلیدانی که زمینه قتل ائمه‌علیهم السلام را آماده کردند و کشندگان و ظلم‌کنندگان به اهل بیت عصمت و طهارت که آثار مثبت بسیاری دارد.۱۶. تسلیت‌گویی به امام عصرعلیه السلام و به یکدیگر در ایام عزاداری خصوصاً عزای سیدالشهداءعلیه السلام طبق نقلی از امام باقرعلیه السلام این گونه بگوید: «خداوند، پاداش ما را در مصیبت ما نسبت به حسین‌علیه السلام افزون بدارد و ما و شما را از خونخواهان او قرار دهد، در رکاب ولی خود، مهدی آل محمّد». [۳۴] .۱۷. پرهیز از هر رفتاری که خارج از ضوابط اسلامی باشد.۱۸. بهره‌برداری بهینه از این گونه مجالس در راستای افزایش سطح آگاهی دینی و در میان گذاردن مسائل شرعی، سؤالات اعتمادی، اخلاقی و... با سخنرانان مجلس.۱۹. شناخت و مبارزه فرهنگی با آفات عزاداری با توجه به رهنمودهای مراجع تقلید.۲۰. اقامه امر به معروف و نهی از منکر.اگر حاضران در مجلس شاهد منکری در عزاداری بودند (مانند غناخوانی مداح، به کار بردن آلات لهو و لعب) نبایستی از وظیفه امر به معروف و نهی از منکر غفلت کنند و اجازه دهند در چنین مجالس مقدسی کار منکر انجام شود. تا همچون کسانی که پیشتر به خاطر کوتاهی در انجام این مسؤولیت مورد نفرین قرار گرفتند، مورد نفرین واقع نشوند «لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُواْ مِن بَنِی إِسْرَ ءِیلَ عَلَی لِسَانِ دَاوُدَ وَعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ ذَ لِکَ بِمَا عَصَواْ وَّکَانُواْ یَعْتَدُونَ، کَانُواْ لَا یَتَنَاهَوْنَ عَن مُّنکَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا کَانُواْ یَفْعَلُونَ». [۳۵] .۲۱. احترام به خادمان و ذاکران و روحانیون و کلیه کسانی که منتسب به هیئت حسینی هستند و حسین‌علیه السلام را دوست دارند زیرا محب حسین‌علیه السلام محبوب خدای بزرگ است.۲۲. یاری رساندن به گرداننده و یا گردانندگان اصلی آن و بانوان برای

پـذیرایی از بانوان داوطلب همکاری شونـد.۲۳. قـدردانی و تشـکر از برپا دارنـدگان و دستانـدرکاران مجلس.۲۴. در صـورتی که هیئت در منزل برگزار می‌شود پس از صرف غذا زودتر پراکنده شوید و مشکل برای بانیان فراهم نیاورید.۲۵. دست کشیدن از کار در عاشورا برای برپا داشتن آیین عزاداری، زیرا امام رضاعلیه السلام فرمود: آن کس که روز عاشورا کارهای خویش را تعطیل کند، خـدا حوائـج دنیـا و آخرتش را برآورد. [۳۶] .۲۶. قـدردانی محترمـانه از ذاکران و روحـانیون، دانشـمندان و پاسـداران فرهنگ عاشورا.۲۷. مواظبت بیشتر دربـاره امور شـرعی پس از خروج از مجالس حسـینی.۲۸. شـرکت فعال در ساختن حسـینیه‌ها و تکیه‌های مذهبی که گامی است در جهت گسترش آیین عزاداری.

وظایف بنیانگذاران و گردانندگان

اشاره

برگزارکننـده مجـالس اهـل بیت که بخشـی از عمر خود را وقف خـدمت به اهـل بیت نموده و در این راه از اسـتعدادها، توانایی‌ها و امکانـات خود حـداکثر اسـتفاده را کرده‌انـد و در این راه از بـذل مـال و صـرف عمر و تحمل رنـج و زحمت دریغ نمی‌ورزنـد - در صـورتی که بـا رعـایت ملاک‌هـا و مـوازین شـرعی باشـد در زمره رواج دهنـدگان خیر و مسـببان تبلیغ دین و احیـای امر اهـل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله هستند و علاوه بر پاداش عمل خود، در ثواب دیگران نیز شریک‌اند، مشروط بر آنکه مجالس خود را برپایه شنـاخت عمیق و صـحیح برپـا نماینـد و بـا رعایت شـرایط و آداب به انجام این کار دقیق و ظریف بپردازنـد. زیرا اگر بانیان و عوامل اجرایی، جاهل به هدف عزاداری و ظرافت‌های مخصوص آن باشند، و رعایت حدود را نکنند نمی‌توانند نتیجه در خوری از مجالس خود بگیرند. و یکی از دلایل مهمی که فرهنگ عاشورا به طور کامل نتوانسته است نقش خود را ایفا کند و آموزه‌های اصـلاحی و احیـاگرانه قیام عاشورا را بازتاب دهـد، همین موضوع است.پس این عزیزان به منظور بالا بردن میزان اثر بخشـی مجالس و بهره‌وری بیشتر از نعمت عزاداری بایستی امور زیر را رعایت کننـد:۱. رعـایت اخلاص در عمل پرهیز جـدی از ریا و خودنمایی - که آفت هر عمـل عبـادی اسـت زیرا عزاداری از مصـادیق عبـادت اسـت و قـوام عبـادت بـه خلـوص نیت است. [۳۷] و بـدون نیـت خالصـانه این فعالیت‌ها ثمر چنـدانی برای انجام دهندگان آنها نخواهد داشت.۲. اموالی هزینه کنند که حقوق شـرعی آن - مثل خمس و زکات - ادا شده باشد.۳. اگر از هدایای دیگران اسـتفاده می‌کنند توجه و عنایت به حلیت آن داشته باشند.۴. تلاش کنند عمل خود را از هر جهت صـحیح انجـام دهنـد و بیش از آنکه به زرق و برق و تـدارکات مـادی مجـالس و جنبه‌هـای ظـاهری آن بیندیشـند به محتوا و کیفیت آن فکر کننـد و معنـاگرایی را بر شـکل‌گرایی برتری دهنـد و در انتخـاب سـخنران شایسـته و ذاکران نکونام دقت داشـته و با عالمان وارسته حوزوی مشورت کنند تا ضایع‌کننده اوقات و نیروهای مالی و انسانی نشوند و به اجرای تشـریفات خشک و کم‌اثر و یا مجالس دور از آگاهی دل خوش ندارنـد. و از گویندگانی دعوت کنند که برخوردار از مراتب علم و فضل و پارسایی و پایبند به اصول اخلاقی باشـند و بتوانند معارف و احکام اسلام و اهداف والای حسینی را به درستی تبیین کند.کاملی باید در این راه شگرف تا کنـد غواصـی این بحر ژرفباید به این نکته توجه کرد که هر کس با حفظ چند قطعه شعر و چند حکایت و برخورداری از صدای خوب و انـدکی هم قـدرت لفاظی که نام مداح بر خود نهاد، مداح نیست.نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داندهزار نکته باریک‌تر زمو اینجاست نه هر که سر بتراشد، قلندری داند!پس باید از نوحه‌خوان‌های امام‌شناس، خوش‌نام، متدین، متعهد، معروف به تقوا و راستگویی و امانتداری - که به فضل خدا بسیار داریم - دعوت کنند تا از مجلس بهترین استفاده به عمـل آیـد. عـارف واصـل، عـالم ربـانی آیت اللّٰه میرزا جواد آقا ملکی تبریزی - که رضوان خـدا بر او باد - در این باره می‌فرمایـد: کسـی را برای خواندن مصـیبت دعوت کنند که باتقوا و در خواندن مصیبت راستگو باشد.برای اینکه عزاداران محترم با فلسفه قیام و

شهادت و اهـداف والا و مقـدس پیشوای شـهیدان بیشتر آشـنا شونـد بهتر است تمام تلاش و کوشـش بر این مطلب اسـتوار باشـد که مداحان عزیز مانند گذشـته با پیشـخانی، مجلس را برای سـخنران مجلس آماده کنند و بیشترین وقت در اختیار منبری باشد. بویژه در هنگـامه فتنه‌هـا و به هنگـام مشوش شـدن افکـار و باورهـای مردم، برخورد عـاطفی صـرف با مقوله عزاداری و خالی از محتوا کردن مجالس مـذهبی و مـداح سالاری و در حاشـیه قرار دادن منبر و وعظ و فرعی شـدن مسائل اصـلی که امروزه رایـج شده است نه تنها مردم را در سـطحی نـازل از ایمـان و آگـاهی قرار می‌دهـد، و اعتقـاد و باور آنها را نیز بسـیار شـکننده و آسـیب‌پذیر می‌سازد، بلکه جدی‌ترین عامل ورود آفت‌های بسـیار در بنیاد و بنیان فرهنگ عاشورا و تجلی اسـلام منهای روحانیت است که بزرگ‌ترین ضربه را به اسلام وارد می‌نماید. و مسلماً صاحب شریعت و حضرت امام حسین‌علیه السلام بدان راضی نیستند. زیرا بی‌توجهی به شرح و بسط ماجرای کربلا و اهـداف سازنـده آن، زمانی پیش می‌آورد که خدای ناخواسـته اهداف آن نادیده گرفته شود و حتی اصل حادثه نیز مورد انکـار قرار گیرد. و نیز رویکرد به دین بـدون تفقه، موجب آسـیب‌دیدگی دین و دینـداری می‌شود. بنـابراین اگر بـانی محترم می‌خواهـد که مردم «اسـلام خواه» مـا «اسـلام دان» هم بشونـد و بـذرهای دین گریزی و احیانـاً دین‌سـتیزی از مغرب زمین در جوامع ولایی پاشیده نشود باید با هوشیاری از منبر حسینی استقبال بکند.۵. تأمین و اعطای هدایای سخنرانان و ستایشگران آل محمّد به نحو شایسته آن هم به صورت مخفیانه به منظور پاسداشت بیشتر عزت و مقام رفیع آنان.۶. برخورد یکسان با شرکت‌کنندگان مگر نسبت به افراد خاصـی که از احترام بیشتری برخوردارنـد، از جمله پیش‌کسوتـان هیئت‌هـای عزاداری و صاحبـان فضـل و کمال.۷. پرهیز از منکرات در عزاداری.فقیه نامی میرزای نایینی (قـده) در پاسـخ به اسـتفتای اهالی بصـره و اطراف آن در خصوص حرکت دسـته‌جات عزاداری مرقوم داشـته‌اند:راه افتادن دسـته‌های عزاداری در دهه عاشورا و روزهای ماننـد آن در کوچه‌ها و خیابان‌ها، از آشـکارترین مصادیق عزاداری و رسانیدن پیام حسـینی به دور و نزدیک است و اشکالی ندارد. در عین حال لازم است، این شعار بزرگ را از هر کار ناپسـند که شایسـته برای چنین عبادتی نیست، پیراست. از خوانندگی حرام و به کارگیری ابزار لهو و رقابت دسته‌جات در جلو و عقب افتـادن از یکـدیگر بایـد پرهیز شود. اگر این قبیـل اتفاقات و کارهای ناپسـند رخ دهـد، حرام است، هر چنـد حرام بودن آن به حرکت دسـته برای عزاداری سرایت نمی‌کند [۳۸] همچون نگـاه کردن به زن نـامحرم در حال نماز است که خود عملی حرام اسـت ولی نمـاز را باطل نمی‌کنـد. [۳۹] .۸. برگزاری مجـالس در سـاعت مقرر و منـاسب و پرهیز از طولانـی کردن آنهـا و سـلب آسایش همسایگان. برای توفیق در این امر به سـخنران و مداح تأکید نمایند در صورت امکان سـر وقت در جلسه حضور یابند.۹. میانه‌روی و اعتدال. رعایت اصل اعتدال، از جمله مسائلی است که هیئت‌داران باید سـرلوحه کار خود قرار دهند.۱۰. دوری جستن از مزاحمت و ایجاد صـداهای گوشـخراش.۱۱. رعـایت نکـات بهـداشتی در آشپزخـانه، و پـاک کردن خـون حیوانـاتی کـه جلـوی دسـته‌ها سـر می‌برند.۱۲. چون برپایی عزای حسـینی اعلان انتظار ظهور منتقم الهی است از خـدای بزرگ بخواهـد همراهی با امام عصـر(عج) در طلب خون سیدالشـهداءعلیه السـلام را روزی او گرداند.أَسْئَلُ اللَّهَ أنْ یَرْزُقَنِی طَلَبَ ثارِکُمْ مَعَ اِمامٍ مَنْصور ظاهِرٍ ناطِقٍ مِنْکُمْ. [۴۰] .۱۳. سیاه‌پوش کردن بخشـی از محیط برای نشان دادن شـدت مصیبت و غم و انـدوه و اسـتفاده از تبلیغات نمادین در بخش‌های دیگر. و نصب اشعار محتشم کاشانی و اشعار دعبل خزاعی (اَفاطِمُ قَوْمی یا ابْنَهَ الْخَیْرِ فَانْدُبی)۱۴. بهره‌گیری از تراکت در مسیر رفت و آمد به مجلس.۱۵. نصب تراکت [۴۱] سـلام بر حسـین‌علیه السـلام در آبخوری مجلس و الصاق عکس حرم مطهر امام حسین‌علیه السلام و پرهیز از الصاق عکس‌های دروغین که به نام امام حسـین‌علیه السـلام و قمر بنی‌هاشم‌علیه السـلام در بازار عرضه می‌شود.۱۶. استفاده از پارچه نوشته‌هایی با خط زیبا که نام شـهدای سـرافراز کربلا در آن آمده است.۱۷. اهـداء کتاب‌های مفید به عزاداران در یکی از شب‌ها.۱۸. جـدا کردن در ورودی خانم‌ها و آقایان و محل اسـتقرار آنان.۱۹. توجه به دیـدگاه و نظرات مراجع تقلید. اینها بخشـی از انتظـاراتی است که هر فرد دلسوخته و علاقه‌منـدان به مجـالس حسـینی در این ایـام از اداره کننـدگان مجالس مـذهبی دارد.از بانیان محترم استدعا دارم که در ضرورت امور فوق حقیقتاً بیندیشند و در جهت تحقق آنها تلاش نمایند.

وظایف اهل منبر

اشاره

قیام عاشورا، و مجالس و محافلی که مورد توجه وجود مقدس بقیهٔ اللّه الاعظم حضرت مهدی (عج) هستند، همچون سلاحی نیرومند و کارآمد در دست عالمان دینی و گویندگان مذهبی و ذاکران حسینی است. نقش اینان که در راه حفظ این گوهر گرانبها و گسترش آن تلاش و ایثار می‌نمایند، همچون نقش انبیاء [۴۲] در ابلاغ پیام الهی خویش رقم زده شده است. لذا رسالت این فرزانگان در جامعه ولایی بهره‌برداری مناسب از عاشورا به تناسب زمان و مکان است.بقاء دین در طول تاریخ و درخشان ماندن چهره آن عمدتاً مدیون روشنگری و تحریف‌زدایی همین گروه است.این همه آثار نیک از بناهای خیر عام‌المنفعه، مانند بیمارستان‌ها، پل‌ها، آب انبارها... و موقوفات برای نگهداری ایتام و اطعام بی‌نوایان و بسیاری از کارهای خیر دیگر، نتیجه بهره‌برداری صحیح روحانیون حقیقی از مجالس حسینی است. امروز نیز آن گرامیان باید ضمن معرفی رهبران دین و عرضه معارف اسلام و استفاده شایسته از عواطف پاک مردم و جهت دادن به آنها در مسیر تقوا، به حفظ و انتقال روحیه جهادگری و «فرهنگ شهادت‌طلبی» از طریق یاد شهدای کربلا بپردازند و مردم را به طاعت خدای رئوف و مهربان ترغیب و از معصیت دور نمایند. و معلوم است که گذاردن وظیفه‌ای چنین سنگین و خطیر، جز از بزرگمندان دین‌شناس و تقواپیشه برنمی‌آید.

صلاحیت‌های علمی و عملی

تبلیغ دین علاوه بر ایمان و باور درونی دعوتگر، نیازمند تفقه (فهم عمیق) در دین و مجهز شدن به علوم و دانش‌هایی است که به نوعی شناسایی و شناساندن آن به دیگران با بهترین شیوه و نیکوترین روش دخیل است. در واقع بدون تردید علم و دانش مهم‌ترین سرمایه مبلغ و بی‌مایگی در علوم دینی مشکل‌ساز است. و اگر مبلغی استاد ندیده باشد و مطالعه مستمر نداشته باشد نمی‌تواند معارف ژرف و در عین حال بلند قرآن و اهل بیت‌علیهم السلام را به خوبی درک کند و کسی که خود مطلبی را به خوبی درک نکرده، قادر نیست آن را درست به دیگران تفهیم نماید. به تعبیر شاعر:ذات نایافته از هستی‌بخش کی تواند که شود هستی‌بخشخشک ابری که بود ز آب تهی ناید از وی صفت آب دهیبنابراین پیش از کسب مهارت‌های لازم و فراگیری فن خطابه و سخنوری همان به که از قبول سخنرانی خودداری نمایند. به قول مولوی:مدتی می‌بایدت لب دوختن وز سخنداناان سخن آموختنتا نیاموزد نگوید صد یکی ور بگوید، حشو گوید بیشکی

آگاهی از موضوع

آگاهی و تسلط کافی به موضوع سخنرانی و ابعاد و اطراف آن توان بازپروری داده‌های تاریخی. بنابراین مطلبی را که علم و آگاهی کامل بدان ندارد، نباید تبلیغ کند. چه، اگر مطلبی را ندانسته و درک نکرده بیان کند، کارش جز ضربه زدن به اسلام چیز دیگری نیست، چنان که قرآن می‌فرماید: «وَ لَا تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِی عِلْمٌ»؛ [۴۳] آنچه را که بدان علم نداری پیروی مکن. تحکیم منطق تبلیغ براساس حکمت و موعظه و گفتگوهای آرام.

برخورداری از کردار نیک و اخلاق رفیع اسلامی

مبلّغ اسلامی باید خود را به ادب نفس بیاراید و در امر تزکیه و تهذیب نفس کوشیده و مراحل مختلف صعود به قله تقوا و

خویشتنداری را طی کرده باشد تا از کارایی لازم برخوردار بوده و بتواند در زمینه فراخوانی مردم به راه خدا و برخورد با انسان‌هایی که از روحیه‌های متفاوتی برخوردارند، موفقیت و پیروزی به دست آورد. مبلّغان بزرگ، به وسیله اخلاق بلند پسندیده و اندرون تهی از رزایل و مالامال از فضائل اخلاقی، توانستند به موفقیت‌های بزرگ نایل شوند.مهم‌ترین اخلاق و صفاتی که یک مبلغ باید به آنها آراسته باشد عبارتند از: خوش‌خویی، مهربانی، فروتنی، نرمخویی، بردباری، شهامت حق‌گویی، عفت، عزت نفس و صداقت، روشنی و وسعت اندیشه، قدرت استدلال، رعایت نظم مطالب، گیرایی بیان.

محبوبیت

مبلّغی که در دل‌ها نفوذ کرده و از محبوبیت والا در جامعه برخوردار است حرفش بیشتر موثر واقع می‌شود، پس هر کس می‌خواهد با سخنوری مسؤولیت الهی خود را انجام دهد و می‌خواهد از سخنرانی‌های خود نتایج مثبت و سودمندی بگیرد باید چنان زندگی کند که در بین مردم محبوب باشد. عوامل محبوبیت به طور فهرست‌وار عبارتند از: خودشناسی و خودسازی، ساده زیستن، خدمت به مردم، تواضع به‌جا و نرمخویی، دفاع از ستمدیدگان، عمل به گفته‌ها، و کرامت و عزت نفس، جلب رضایت حق، استقامت، داشتن شرح صدر، برخورداری از حیا و عفت، داشتن مطالعه در زمینه‌های مختلف؛ صراحت لهجه، واقع‌بینی و حقیقت‌گرایی، مقدم داشتن منافع ملی و مصالح میهنی بر اغراض و منافع شخصی، بی‌طمعی.

تطابق کردار و گفتار

حاملان پرچم رسالت آسمانی باید خود پایبند گفته‌ها و الگویی از موعظه خویش باشند. این حقیقی است که مردم همواره از واعظان انتظار دارند، خود پایبند گفته‌هایشان باشند و آنچه را می‌گویند، به کار بندند و از آنچه باز می‌دارند، باز ایستند [۴۴] .در این صورت است که می‌توانند به ژرفای وجود مخاطبان راه یابند.دل و زبان چو یکی شد سخن بلند شود به هیچ جا نرسد طائری که یک بال استاگر گوینده‌ای بد عمل کند و یا خلاف آنچه به آن دعوت کرده رفتار نماید، سخت‌ترین آسیب‌ها به دین و دینداری وارد می‌شود! و اضافه بر این اگر ناطقی اخلاق و ملکات خویش را اصلاح نکرد و از فضایل اخلاقی برخوردار نبود سخنانش در دیگران اثر قابل توجهی نگذاشته و مجالس او ارزش خود را از دست خواهد داد و بجای هدایت، ضلالت‌آور خواهد شد. اگر قرار باشد که شخصی چیزی بگوید و خود بدان عمل نکند، علاوه بر تمام آثار سوء این کار، گناه بزرگی مرتکب شده و لااقل اثر آن این است که نوعی بدبینی نسبت به اسلام و تبلیغ‌کنندگان آن در میان مردم به وجود می‌آورد و مشمول این عتاب الهی خواهد بود که: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ» [۴۵] آیا مردم را به نیکی امر می‌کنید و خویشتن را فراموش می‌کنید؟

راستی و راستگویی

سفارش امام علی‌علیه السلام در این باره اساسی و کلیدی است: صدق و راستگویی یکی از فضائل اخلاقی است که برای همه خاصه گویندگان و مداحان، - که مردم آنها را به خیر و صلاح می‌شناسند - واجب و لازم است. زیرا بنیان فرهنگ عاشورایی امام حسین‌علیه السلام بر صداقت، راستی و درستی استوار است و دروغ و جعل، دقیقاً در مقابل این فرهنگ قرار دارد.قرآن در مقام ستودن اوصاف پیامبران، بر راستگویی آنان تکیه کرده است. [۴۶] و از امام صادق‌علیه السلام روایت شده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلّا بِصِدْقِ الْحَدیثِ وَ أَداءِ الأَمانَةِ اِلَى الْبَرِّ وَ الْفاجِرِ؛ [۴۷] همانا خدای باعزت و جلال هیچ پیغمبری را مبعوث به رسالت نفرمود مگر با دستور به راستگویی و برگرداندن امانت‌گذاران، چه نیک و چه بد».واعظان و ذاکران باید از خواندن روضه‌ها و اشعار دروغین به انگیزه گریاندن مستمعان بپرهیزند. اگر در مجالس ذکر و مرثیه، دروغ رایج گردد، شنوندگان به تدریج ایمان و

اعتماد خود را به اشعار و روضه‌ها از دست خواهند داد.از سوی دیگر ناطق و مداحی که هنجارهای شرعی را رعایت نکرده و با رویکردی کاذبانه به گرم کردن مجلس خویش دست می‌زند، هم به رزاقیت خدای فیاض ایمان ندارد و هم با ایمان و عقیده مردم بازی می‌کند.برخلاف تصور آنان که به عامل دروغ به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به متاع دنیوی چنگ می‌زنند، دروغ روزی را کم می‌کند. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «دروغ روزی انسان را کم می‌کند». [۴۸] و علی‌علیه السلام فرمود: «اعتیاد به دروغ موجب فقر و بدبختی می‌شود». [۴۹] .گویندگان و مرثیه‌سرایان بر پایه آیه شریفه «مَّا یَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ» [۵۰] می‌دانند آدمی، در رستاخیز مسؤول گفتار خود است، بنابراین بایستی از ذکر رخدادها و تحلیل‌های غلط که شاهدی بر صحت آنها وجود ندارد، خودداری کند، زیرا مطالب بی‌پایه و برداشت نادرست، آثار مخرب از خود بجا می‌گذارد و حداقل جامعه را برخلاف هدف امام حسین‌علیه السلام دچار رکود و رخوت می‌نماید. رسول خداصلی الله علیه وآله به اباذر فرمود: «ما مِنْ خَطیبٍ یَخْطُبُ إلّا عُرِضَتْ عَلَیْهِ خُطْبَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ ما أرادَ بِها». [۵۱] .«هیچ سخنگویی نیست که سخنی بگوید مگر آنکه روز قیامت سخنش و مراد و مقصودش را از آن به او عرضه می‌کنند».۷. حفظ دین و احیای ارزش‌های اصیل اسلام و تشیع در برابر بدعت‌ها، تحریف‌ها، مسخ ارزش‌ها.۸. سعی و کوشش در توجه دادن مردم به قرآن و بهره‌گیری از آیات و روایات، و تفسیر و تحلیل زمینه‌های پیدایش عاشورا و تشریح اهداف و فلسفه قیام حسینی و پیام‌ها و عبرت‌های عاشورا و پرهیز از افسانه‌پردازی.از حسین، اکتفا به نام حسین نبود در خور مقام حسینبلکه باید، که خلق دریابند علت اصلی قیام حسینشد مکرر عزای او، که شود هر کسی واقف، از مرام حسین [۵۲] .۹. الگو ساختن پیشوایان معصوم برای جامعه.۱۰. چون پیرایش، پالایش و آرایش فرهنگ عمومی مردم، وظیفه گویندگان آگاه است، لذا داشتن شجاعت معنوی برای ابهام‌زدایی و خنثی‌سازی تبلیغات دشمنان و صیانت از عقاید اسلامی و جلوگیری از تحریف اهداف و ابعاد نهضت حسینی و تصحیح انحراف‌های فکری و توجیهی با اتکاء بر منابع موثق و با ارائه طریق، وظیفه سخنران مجلس است.۱۱. مرزبانی و خرافه‌زدایی و نفی و طرد اهل بدعت و اندیشه‌های باطل و آراء اختراعی و عدم استفاده از کتاب‌های ضعیف و تحریف‌گستر و توصیف صحنه کربلا و نقل حوادث عاشورا آن گونه که واقع شده است. زیرا دل‌ها به دست مقلب القلوب است، و اوست که رقت قلب ایجاد کرده و اشک‌ها را روان می‌سازد.۱۲. از ذکر فضائل و معجزات و مطالبی که اثبات و قبول آن برای عوام مردم دشوار یا غیر ممکن است. گرچه حق باشد - و چیزهایی که اثبات نشده و تنها برای برانگیختن احساسات مطرح گردیده است بایستی پرهیز کرد که خاتم انبیاءصلی الله علیه وآله فرمود: «لا تُحَدِّثُوا النّاسَ بِما لا یَعْرِفُونَ، أَتُحِبُّونَ أَنْ یُکَذِّبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ». [۵۳] .۱۳. درک شرایط زمانی و در غیر ایام عاشورا ذکر مصیبت‌های سخت ننمایند که دل‌ها رمیده نشود.۱۴. تقویت اخلاص زیرا اخلاص در واقع عمود خیمه تقرب به خدا و نور کلام واعظان محسوب می‌گردد. مداحی و سخنرانی وقتی ارزش پیدا می‌کند و تقدس می‌یابد که با اخلاص انجام شود.علّامه نوری طبرسی ضمن تأکید فراوان بر این مسئله می‌نویسد:البته (مرثیه‌خوانان و روضه‌خوانان) باید بدانند و ملتفت بشوند که این عبادت، مانند سایر عبادات است و این عمل، آنگاه عبادت شود که در هنگام بجای آوردن آن، جز رضای خداوند و خشنودی رسول و ائمّه هدی‌علیهم السلام غرض و مقصدی نداشته باشد و اگر دارد، همان مجرد یافتن ثواب‌های موعود و پاک شدن از گناهان مهلکه باشد که با اخلاص در عمل منافاتی ندارد.چه عمل باز برای فرمانبرداری (از) فرمان حضرت باری تعالی است که به وسیله آن، ثواب‌ها برسد و از شر گناهانش ایمن شود. [۵۴] .اگر انگیزه سخنران عشق و ایمان به خدای مهربان باشد بی‌تردید در نزد پروردگار مأجور خواهد بود و در نزد خلق هم ارج و ارزش زیادی پیدا می‌کند. اگر زندگی خطیبانی را که خدمتشان چشمگیر و نامشان درخشان مورد بررسی قرار دهیم، متوجه می‌شویم یکی از عوامل موفقیت و پیشرفت آنها، اخلاص بوده است.سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم بر دل۱۵. من نخواهم مزد پیغام از شما.عدم چشم داشت به اموال مردم و نفروختن این خدمت مقدس به بهای ارزان یکی از پیش‌شرطهای گام نهادن در میدان تبلیغ است.زیان می‌کند مرد تفسیردان که علم و ادب می‌فروشد به نانکجا عقل، یا شرع فتوی دهد که اهل خرد دین به دنیا دهدالبته این بدان معنا

نیست که اینان از سر عجب و تکبر هدایای مردمی را نپذیرند. مراد این است که وعظ و ارشاد و مداحی به عنوان شغل ارادتمندان اهل بیت‌علیهم السلام قرار نگیرد.۱۶. داشتن ظاهری آراسته.می‌دانیم که آراستگی و خوشبویی موجب رضای خدا و رغبت مردم است و رابطه‌ها را صمیمی‌تر می‌سازد، همان‌گونه که افراط در رسیدگی به سر و صورت و لباس و غذا، دافعه دارد، بی‌تناسبی بین موهای سر و ریش نیز دافعه دارد. آراستگی با سادگی نیز جمع می‌شود.۱۷. در تنویر عقول و تطهیر نفوس بکوشد و فرهنگ دینی را قوت و عمق بخشد. و مجلس را در مسیر برپایی نماز و ادای زکات و امر به معروف و نهی از منکر و عبادت خدا برای رسیدن به یقین و معرفت الهی جهت دهد. و رفتار مخاطبان را به وسیله التزام به عدالت و احسان و مکارم اخلاق تعالی بخشد.۱۸. شناخت مردم و زمان، با رعایت مقتضای حال به تبیین اصول اسلام و تعلیم عوام و بیان حقایق مکتب با بیانی متناسب با فاهمه شنوندگان و ظرفیت مخاطبان بپردازد و از بیان سخنان پیچیده و نامأنوس و ارائه مطالب عقل‌ناپذیر - چه در حوزه روایت واقعه کربلا و چه در ساحت درایت آن - خودداری نماید که علی‌علیه السلام فرمود: «کَلِّمُوا النّاسَ عَلی قَدْرِ عُقُولِهِمْ؛ أَتُریدُونَ أَنْ یُکَذِّبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ».۱۹. تعمیق محبت عزاداران به امامان اهل بیت‌علیهم السلام برای مصون ماندن از آفات راه.۲۰. تکراری نبودن! چون در عصر ارتباطات و انفجار اطلاعات کمتر کسی مایل است به توضیح واضحات و مطالب تکراری گوش فرا دهد لذا یک مبلغ موفق همیشه مطالب نو برای مخاطبان خویش بیان می‌نماید و آنان را در یک جریان مستمر فرهنگی پیش می‌برد.سخنور نامدار و شاعر خوش‌گفتار سعدی چه شیرین سروده است:سخن گرچه دلبند و شیرین بود سزاوار تصدیق و تحسین بودچو یک بار گفتی، مگو باز پس که حلوا چو یک بار خوردند، بس۲۱. پرهیز از اطاله کلام و اطناب ملال‌آور که باعث خسته شدن شنوندگان است.رایموندد ونکن گوید: «اگر شما شنوندگانتان را ترک کنید، بهتر از آن است که شنوندگانتان شما را ترک کنند». [۵۵] .۲۲. مبادرت به تصحیح اشتباه بعد از وقوع.۲۳. توقف کوتاه پس از اتمام سخنرانی برای پاسخگویی به مستمعان.۲۴. پرهیز از بیان مطالب بی‌اساس و نوآوری‌های بی‌بنیاد نهراسیدن از گفتن «نمی‌دانم» که این سخن نشانه بزرگواری و پارسایی و نیمی از دانش است. هیچ کس از یک گوینده انتظار ندارد که همه چیز را بداند ولی امید آن را دارد که اگر چیزی را نمی‌داند، صادقانه بگوید نمی‌دانم. [۵۶] .۲۵. اگر مجتهد نیست، در زمینه احکام فتوا ندهد زیرا در آیات فراوان از فتوای بدون علم نکوهش شده است از جلمه طبق نقل تحف العقول پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله فرمود: «کسی که بر مردم، بدون علم فتوا دهد، فرشتگان آسمان و زمین او را لعنت می‌کنند».۲۶. تذکر و نقد کار مداح تازه کار در جلسه خصوصی در صورت نیاز.۲۷. پرهیز از خودستایی و به کار نبردن کلمه «من».۲۸. احترام به دیگر خطیبان مجلس.۲۹. بدون وضو بر منبر قرار نگیرد.۳۰. ذکر مصیبت در خاتمه مجلس، ولو از روی مقتل. زیرا خداوند و جبرئیل و فرشتگان و بسیاری از انبیاء روضه‌خوان و گریه کننده بر امام حسین‌علیه السلام بوده‌اند و ترک آن، دوری از راه خدا و فرشتگان و پیشوایان دین است.متأسفانه عدم توجه به این امر مهم که نزد ائمّه‌علیهم السلام اهمیت فراوانی داشته، مقدمه پیدایی بعض آفات مداحی شده است.۳۱. صبر در راه تبلیغ دین.ادای وظیفه تبلیغ به دلیل شرایط فرهنگی خاص حاکم بر برخی از محیطها چندان ساده نیست و قطعاً مسائل و مشکلاتی را به همراه خواهد داشت. لازمه‌اش تحمل سختی‌ها و بر خویشتن هموار کردن رنج است.آنچه را آدمی در دوران نوجوانی درباره موضوعی شنیده و به عنوان یک حقیقت و اصل مسلم پذیرفته به آسانی از آن دل نمی‌کند لذا برای قبولاندن نظریه صحیح به زبان و دقت بیشتر و شرح صدر احتیاج دارد و بدون صرف رقت و بردباری به موفقیت نمی‌رسد. افزون بر این گاه، مورد بی‌مهری مخاطبان واقع می‌شوند.۳۲. آغاز منبر با نام نامی و یاد گرامی حضرت بقیهٔ اللّه - ارواحنا فداه - و ختم مجلس با دعا و نیایش برای سلامتی و تعجیل در امر فرج آن حضرت.

نوای شاعران حسینی

توصیه‌های امامان اهل بیت‌علیهم السلام مبنی بر بزرگداشت واقعه دلخراش طف و عمق و شدت تراژدی عاشورا از عواملی است که

بسیاری از ادیبان متعهد را از دوره‌های خفقان‌بار اموی و عباسی تاکنون تحت تأثیر قرار داد و عواطفشان را شعله‌ور ساخت و آنان سوگ سروده‌هایی از خود پیرامون واقعه کربلا بجای گذاشته‌اند. [۵۷] .شاعران پرشور آیینی با انشای اشعار نغز و بلند و دلنشین که بیانگر عزت و مظلومیت حسینی است قیام عاشورا و یاد حسین‌علیه السلام و مظلومیت آل علی و شهیدان راه حق و کشتگان نینوا را ترسیم می‌نمودند. و حکام و سلاطین اسلامی را به انتقام گرفتن از بنی‌امیه، که عامل حادثه هولناک طف بودند، سخت تحریک می‌نمودند.اگر مضمون‌پردازی متناسب با شأن اهل بیت و اهداف والای امامان به ادبیات عاشورا زیبایی و غنای خاص نمی‌بخشید، این مجالس کمتر می‌توانست در جان سوگواران شور و انقلاب بر پا کند و آنان را متأثر سازد و شور درونی آنان را بر آشوبد، و شعور ناب را در آن فعال سازد.نقش شاعران بامعرفت آیینی - که خامه خویش را در جوهر، عاشورا فرو برده و مظلومیت و عشق و حماسه را با خوش‌ترین واژگان و شکوهمندترین سوگ سروده‌ها نمایانده‌اند - در زنده نگاه داشتن و پایایی حماسه عاشورا و ترویج فضائل اهل بیت‌علیهم السلام و تعمیق محبت و معرفت این اسوه‌های زندگی اساسی و تحسین برانگیز است و شاعران اهل بیت منزلت والایی دارند. زیرا الگوهای بی‌بدیل آسمانی را که خالق هستی ستوده است، مدح می‌نمایند.آنچه شعرای اهل بیت باید مورد توجه قرار دهند بدین قرار است:۱. داشتن غیرت دینی و پاسخ به اشعاری که به سفارش دشمن سروده شده است.۲. مطالعه مقاتل صحیح و تاریخ‌های معتبر تا شعری که انشاء می‌شود اتکا به متون صحیح داشته باشد.امام حسین‌علیه السلام را صادقانه و عارفانه توصیف کند و منزه از هون و وهن و مبرای از تحجر باشد و فقط بر غم و اندوه و اشک و آه اقتصار ننموده، تصویری راستین از ستمکاری جاری شده بر علویان ارائه دهد. و از محتوای معتبر و آرمان‌گرا و قالب‌های وزین و سنگین و در عین حال زیبا و جذاب برخوردار باشد.۳. آگاهی از تحریفات تاریخ عاشورا داشته باشد تا از گزند آفات این مسیر دور بماند.۴. دور بودن از عقاید و افکار غلوآمیز را وظیفه خود بداند. زیرا ریشه‌های فکری امامیه که از قرآن کریم و سنّت صحیح مایه گرفته است با تصورات غالیانه سر ستیز دارد.شاعر مخلص اهل بیت در مدح پیشوایان دین نبایستی راه افراط و زیاده‌روی را بپیماید و از محدوده‌ای که دین مبین تعیین فرموده، خارج شود. و اگر چه پیامبر اکرم و ائمّه اطهارعلیهم السلام انسان‌هایی نمونه هستند، که باید فضایل و مقامات و درجات بلند آنان را گفت و تصدیق کرد، اما افراط مقوله دیگری است که به شدت مورد نهی و نکوهش قرار گرفته است و پیشوایان با تمام تلاش خود را برای اصلاح این انحرافات و نجات آلوده‌شدگان به کار گرفته‌اند. علی‌علیه السلام درباره خود فرمود: «هَلَکَ فِیَّ رَجُلانِ: مُحِبٌّ غالٍ وَ مُبْغِضٌ قالٍ؛ [۵۸] دو مرد (دو طرز تفکر) درباره من تباه و نابود شدند، (یکی) دوست افراطگرا و (دیگری) دشمنی که در دشمنی، زیاده‌روی نماید». آن حضرت در سخنی دیگر در پرهیز از غلو درباره اهل بیت‌علیهم السلام فرمود: «إِیّاکُمْ وَ الْغُلُوَّ فِینا؛ [۵۹] از غلو و زیاده‌روی درباره اهل بیت بپرهیزید». امام صادق‌علیه السلام در ضمن روایتی فرمود: «إِنَّ قَوْمًا یَقُولُونَ مالا نَقُولُ فِی أَنْفُسِنا، نَبْرَأُ إِلَی اللَّهِ مِنْهُمْ؛ [۶۰] گروهی درباره ما (خاندان نبوت) چیزهایی می گویند که ما خود نمی‌گوییم، از اینان بیزاری می‌جوییم و به خدا پناه می‌بریم».امثال این گونه روایات در کتب شیعه، فراوان یافت می‌شود و بزرگان شیعه نیز همین روش را پی گرفته‌اند؛ لذا پیروان آگاه ابا عبداللّه‌علیه السلام به گوینده‌ای که اشعار غیر صحیح که از آن بوی کفر و شرک استشمام می‌شود، استفاده می کند، اجازه نمی‌دهند در مجالس حسینی به اجرای برنامه بپردازد.ممکن است برخی با دستاویز قرار دادن برخی از احادیث مثل: «نَزِّلُونا عَنِ الرُّبُوبِیَّةِ وَ قُولُوا فِی فَضْلِنا ما شِئْتُمْ» [۶۱] سروده‌های غلوآمیز شاعران را موجه جلوه دهند، اما این پندار بر پایه درستی استوار نیست. زیرا همان‌گونه که یکی از فقهای عالیقدر معاصر مرقوم فرموده‌اند «اعتبار این حدیث محقق نیست و ضعیف است». [۶۲] .۵. شعرش بدآموزی نداشته باشد. در بعضی یادداشت‌ها آمده است، شاعری زبردست و ولایی که حاجب تخلص داشت، در وصف امیر مؤمنان‌علیه السلام شعر نامناسب زیر را سرود:حاجب اگر معامله حشر با علی‌است من ضامنم، تو هر چه بخواهی گناه کناین محبت کاذب که در این بیت ترویج شده بسیار خطرناک و چراغ سبزی برای بزهکاران است. شنونده یا خواننده اسیر دام هوس به واسطه اعتماد بر مضمون این بیت، دیگر اهمیتی به سیئات و گناهان نمی‌دهد و عملاً

بی‌تقوایی و بی‌پروایی از خدا را پیشه خود می‌سازد در حالی که امام حسین‌علیه السلام کشته نشد که به دست ما در گناه باز باشد بلکه به شهادت رسید تا ریشه گناه سوزانده شود.جالب توجه آنکه شاعر مزبور شبی در عالم رؤیا علی‌علیه السلام را دید، امام به او فرمود: حاجب این چه شعری است که گفته‌ای؟ شاعر گفت: چگونه بسرایم؟ امام‌علیه السلام پاسخ داد:حاجب اگر معامله حشر با علی است شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن۶. رعایت ادب و احترام به اهل بیت‌علیهم السلام. از آنجا که ستایشگران و شاعران آیینی در خدمت ذوات مقدس مثل اعلای انسانیت و تندیس اخلاق هستند، بایستی در نهایت ادب و فروتنی از آنان سخن بگویند.در به کار بردن کلمات احترام‌آمیز نسبت به آن بزرگواران نهایت دقت را داشته و بدین سان حرمت و عصمت آنان را پاس بدارند. و از به کارگیری عبارات خارج از شأن والای ائمّه هدی‌علیهم السلام و مضامین واهی و یا مجعول که نوعی تحقیر و کوچک شمردن ایثارگران کربلا و نشانگر ضعف و ناتوانی و ذلت‌پذیری و خواهش امام حسین‌علیه السلام و یارانش در مقابل دشمن است و باکیان ذاتی این شخصیت استثنایی در تعارض است، جداً پرهیز کنند.در برخی موارد توجه افراطی مرثیه‌سرایان و نوحه‌خوانان به عناصر عاطفی برای گرفتن اشک از مخاطبان منجر به اشعاری بس منفعلانه از اعمال و رفتار قهرمان عاشورا در برابر دشمنانشان شده است. عالم متقی مرحوم محدث قمی نوشته است:مطلبی را که ذلت امام حسین‌علیه السلام و اهل بیت گران‌مقامش را برساند، نگو زیرا آن جناب آقا و بزرگ سرافرازان و غیرت‌مداران بود. جان دادن زیر شمشیر را بر خواری و ذلت برگزید و با ندای بلند و آتشین روز عاشورا فریاد کرد: «أَلا وَ اِنَّ الدَّعِيَّ اِبْنَ الدَّعِيِّ قَدْرَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السِّلَّةِ وَ الذِّلَّةِ وَ هَيْهاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ يَأْبَى اللَّهُ لَنا ذلِكَ وَ رَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ». [۶۳] ناپاک پسر ناپاک (ابن زیاد) مرا بر سر دو راهی نگه داشته است مرگ یا ذلت. هرگز تن به ذلت نمی‌دهم. هیهات که زبونی را قبول کنم. خدا آن را برای ما نمی‌پذیرد پیامبر و مردان با ایمان نیز از پذیرش آن ابا دارند.بر ما گمان بردگی زور برده‌اند ای مرگ همتی که نخواهیم این قیوداکنون که دیده هیچ نبیند به غیر ظلم باید ز جان گذشت کزین زندگی چه سوداستاد محدث متبحر حاج میرزا حسین نوری - خدا مرقدش را نور باران کند - در «دارالسّلام»، حکایتی دارد که گزیده آن چنین است:یکی از سادات اهل منبر در خواب دید، رستاخیز برپا شده است و مردم وحشت‌زده‌اند و هر کس به احوال خویش مشغول است. کارگزاران و موکلان حساب، مردم را به پای حساب می‌برند و با هر فردی گواه و مأمور جلبی است، تا اینکه مرا به پای حساب بردند.در آنجا منبری بود بسیار بلند و پرپلّه. سیّد المرسلین،صلی الله علیه وآله بر بالای منبر نشسته و علی‌علیه السلام بر پلّه اوّل بود و مردم را حساب می‌رسید. همه در برابر او صف کشیده بودند. نوبت به من رسید با عتاب به من فرمود: چرا فرزند عزیزم حسین را به خواری نام بردی و او را به خواری نسبت دادی؟ من در جواب آن حضرت حیران شدم و چاره‌ای جز انکار ندیدم.ناگاه در بازوی خود دردی احساس کردم، گویا میخی بر آن فرو کردند.چون به پهلوی خود نگاه کردم، دیدم مردی طومار در دست دارد. آن مرد طومار را به من داد. طومار را گشودم، تمام صورت مجلس‌ها و منابر من در آن، به طور مفصل، ثبت شده بود. آنچه از من پرسش شده بود و من منکر گشتم در آن درج شده بود. آن خواب سبب گردید که آن سیّد منبر و موعظه را رها کند. [۶۴] .سیّد حمیری که از شاعران متعهد است روزی با جعفربن عفان برخورد کرد، سید حمیری به وی گفت: وای بر تو آیا درباره آل محمّدصلی الله علیه وآله این گونه شعر می‌سرایی؟ما بالَ بَيْتُكُمْ تَخْرُبُ سَقْفُهُ وَ ثِيابُكُمْ مِنْ أَرْذَلِ الأَثْوابِچه شد خانه‌تان که سقفش خراب است چرا جامه‌تان پست‌ترین جامه‌ها شدجعفر در پاسخ گفت: مگر غیر از این بود؟ سید حمیری با ناراحتی گفت: اگر از مدح نیکوی آنها ناتوانی، لب فروبند. آیا آل محمّدعلیهم السلام، را این گونه وصف می‌کنند؟ من تو را معذور می‌دارم، طبع تو چنین است و سطح فکرت همین قدر است ولی من مدحی گفته‌ام که ننگ مدح تو را از دامن پاک آنان می‌زداید و آن این است:أُقْسِمُ بِاللَّهِ وَ آياتِهِ وَ الْمَرْءُ عَمّا قالَ مَسْئُولٌإِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطالِبٍ عَلَى التُّقى وَ الْبِرِّ مَجْبُولٌوَ إِنَّهُ كانَ الإِمامَ الَّذِى لَهُ عَلَى الأُمَّةِ تَفْضِيلٌيَقُولُ بِالْحَقِّ وَ يَعْنِى بِهِ وَ لا تُلْهِيهِ الأَباطِيلُيَمْشِى إِلَى الْقَرْنِ وَ فِى كَفِّهِ أَبْيَضَ مَاضِى الْحَدِّ مَصْقُولٌمَشْىَ الْعَفَرْنَى [۶۵] بَيْنَ أَشْبَالِهِ أَبْرَزَهُ لِلْقَنَصِ الْغِيلُذَاكَ الَّذى سَلَّمَ فِى لَيْلَةٍ عَلَيْهِ مِيكَالُ وَ جِبْرِيلُمِيكَالُ فِى أَلْفٍ وَ جِبْرِيلُ فِى أَلْفٍ وَ يَتْلُوهُمْ سَرَافِيلُلَيْلَةَ بَدْرٍ مَدَداً أُنْزِلُوا

کَأَنَّهُمْ طَیْرٌ أَبَابِیلُفَسَـلِّمُوا لَمَّا أَتَوْا حَذْوَهُ وَ ذَاکَ إِعْظَامٌ وَ تَبْجِیلٌاری، درباره آن بزرگان چنین باید شعر گفت سروده تو لایق تنگدستان و درماندگان است.سوگند به خدا و به نعمت‌هایش همانا آدمی مسؤول چیزی است که می گوید. همانا علی بن ابی‌طالب بر نیکی و پرهیزگاری سرشته شده است. او پیشوای هدایتگری است که بر همه امت برتری دارد. همواره سخن حق می گوید و به حق متوجه است و هیچ گاه کارهای باطل او را به خود مشغول نمی‌سازد. آنگاه که میدان جنگ را نیزه‌ها فرو گرفت و پهلوانان از آن می گریختند. او به سوی هماورد خود می‌رفت در حالی که شمشیری بران و صیقل خورده در دست او بود. به شیری می‌ماند که در میان بچه شیران به راه افتاده و بیشه‌زارها او را برای شکار تهییج نموده است.او همان بزرگی است که در یک شب میکائیل و جبرئیل و اسرافیل و هزار فرشته بر او درود فرستاده‌اند. در شب بدر مانند طیر ابابیل آن فرشتگان برای یاری او فرود آمدند و چون در برابر علی رسیدند از روی تکریم و بزرگداشت بدرود فرستادند.جعفر، پیشانی او را بوسید و با ادب و احترام گفت: تو ای ابا هاشم به حق سرور شاعران و ما پیروان توییم. [۶۶] .بنابراین شاعران و مداحان باید شیوه شاعران پرشور شیعی چون کمیت‌ها، سید حمیری‌ها، عبد کوفی‌ها سید رضی‌ها و سید حیدر حلی‌ها و... را برگزینند. و شعری را که نماد حقیقت نهضت حسینی و ارزش آن باشد بسرایند و بخوانند و از خواندن اشعار ضعیف، سست و بی‌مدرک در مدح و رثای اهل بیت نبوت پرهیز کنند و از دروغ و جعلیات که موجب وهن مقام معصومین می‌شود دوری نمایند.شاعر ستایشگر بنام آیینی و مداح با اخلاص اهل بیت، جناب آقای غلامرضا سازگار (میثم) می گفت: روزی به دیدار مرحوم حجّهٔ الاسلام علی‌اکبر صلح‌خواه متخلص به «خوشدل تهرانی» که تبیین اهداف مقدس نهضت حسینی را وجهه همت خود قرار داده بود، رفتم، گفت: حضرت امام، فرزند خود جناب حاج احمد آقا را با انعامی نزد من فرستاد و این انعام به خاطر این قطعه بود:بزرگ فلسفه قتل شاه دین این است که مرگ سرخ به از زندگی ننگین استحسین، مظهر آزادگی و آزادی است خوشا کسی که چنینش مرام و آئین استنه ظلم کن به کسی، نی به زیر ظلم برو که این مرام حسین است و منطق دین استهمین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافی است اگر چه گریه بر آلام قلب، تسکین استببین که مقصد عالی وی چه بُد ای دوست که درک آن سبب عزّ و جاه و تمکین استز خاک سرخ شهیدان کربلاـ خوشدل دهان غنچه و دامان لاله رنگین است [۶۷] .

رسالت مقدس و بایدهای مداحی

از آنجایی که مداحی در ایام سرور و شادی و مرثیه‌خوانی در عزای معصومان مظلوم - که درود خدا بر آنان باد - هنری مقدس و حرفه‌ای بس والا و ارزشمند است و در صورتی که توأم با قصد قربت، باشد و همراه با رفتارهای خلاف شرع نباشد جزو کارهای عبادی است و برای تصدی آن شروط و قیودی وجود دارد، بر آنان که قصد پیوستن به جمع خدمتگزاران آستان والای امام حسین‌علیه السلام و مداحان با اخلاص اهل بیت‌علیهم السلام را دارند لازم است، اموری را پاس دارند تا در زمره بزرگ‌شماران شعائر الهی قرار گرفته، و بر ارشاد و هدایت بندگان خدا، و تبلیغ بالاترین رکن دین یعنی «محبت و ولایت» توفیق یابند و به پاداشهای فراوان دست یابند. بر آنان لازم است علاوه بر پیراستگی از بدی‌ها و تحصیل قداست روح و نزاهت جان و برخورداری از کردار نیک و اخلاق رفیع اسلامی (وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعا إِلَی اللَّهِ وَ عَمِلَ صالِحًا.) [۶۸] و رعایت تقوا از تمام آلودگی‌ها دوری کنند و به اوامر و نواهی خداوند پایبند باشند و به خاطر سالم ماندن از خطرات به خدا پناه برده و از او کمک بخواهند.و خداوند را شاکر باشند که مهر آل علی و عشق رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله و اهل بیت آن حضرت را به عنوان بهترین سرمایه در دلشان قرار داد، آنان را به ولایت چهارده معصوم هدایت کرد و به آنان توفیق داد تا در زیِّ شریف مداحان درآیند و احساس و زبان و هنر خود را در خدمت پیشوایان دین نهاد و عمری را در جهت عشق به اهل بیت‌علیهم السلام با حضور در جلسات مذهبی به ذکر ائمّه اطهار بویژه گلگون کفن صحرای کربلاـ و یارانش بگذارنند و قلب‌ها را عاشق شیدای چهره‌های پاک اهل بیت بسازند. از خدا

بخواهند این منصب ارادتشان حفظ گردد.نماد خادمان ولایی۱. مداح موفق برای ایفای نقش مهم مداحی قبل از اجرای برنامه می‌کوشد با شرکت در کلاس‌های مربوطه بر مجموعه‌ای از معارف علمی و تاریخی آگاهی پیدا کند تا معرفت خود را نسبت به ممدوحان بالا ببرد و با معرفت به منزلت واقعی آنان و توانایی برای مجلس‌داری به ستایشگری روی آورد. و ضمن مطالعه کتاب‌های معتبر در باب زندگی پیشوایان اسلام و خواندن مقاتل معتبر و استفاده از تجربیات اساتید و پیش‌کسوتان از متون ادبی هدفمند، اشعاری را دست‌مایه کار خود قرار دهد که جمال صورت را با کمال مضمون، یکجا داشته باشد و به دیگر عبارت افزون بر خصایص عاطفی و خیال، و به کارگیری صنعت‌های بلاغی، بار اعتقادی و پیام داشته باشد. و معرف مقام پیامبرصلی الله علیه وآله، اهل بیت‌علیهم السلام، حقانیت، عزت و کرامت و در عین حال مظلومیت آنان باشد.مداحان جوان می‌توانند نیازهای ضروری کار خود را از مجموعه‌های شعری زیر برآورده سازند که مشتمل است بر مرثیه‌های آگاهی‌دهنده و متین و پرمحتوا که سرایندگان آنها ظرافت لفظ را با صلابت و اتقان معنا چون شیر و شکر در هم آمیخته‌اند و فراهم آورندگان در سیاحتی روحانی گوهرهای درخشان از دل دریای ادب عاشورایی به دست آورده و سخاوتمندانه تقدیم خوانندگان خویش کرده‌اند.مجموعه‌های شعری که توسط آقای احمد احمدی بیرجندی، و مجموعه‌هایی که به انتخاب و اهتمام آقای محمّد علی مجاهدی (پروانه)، و مجموعه‌هایی که به کوشش آقای محمّد علی مردانی و نیز مجموعه‌ای که توسط آقای حاج علی انسانی و شاعر مجاهد و هدفمند، آقای حاج صادق تائب گزینش شده است.روشن است مداحی که استاد ندیده و در جهت غنای فکری و محتوایی برنامه خویش نمی‌کوشد و با علمای صالح ارتباط ندارد، نمی‌تواند مطالبی را در اختیار مداح گذاشته‌اند گرانبهاتر باشد. و نمی‌تواند کلمات عربی را که گاه جابجایی یک حرکت اعراب، معنی را خراب می‌کند صحیح تلفظ کند.۲. اصلاح نیت و جلب رضایت خدای مهربان یکی از مسائل با اهمیتی که برای مدیحه‌سرایان و مداحان توجه به آن ضروری و ارزش‌آفرین است پاکسازی نیت و دوری از ریا و ظاهرسازی است. چون عزاداری برای عزیزان درگاه خدا، امری عبادی (نه توصلی) است [۶۹] و عبادت بدون قصد قربت و خلوص نیت مورد پذیرش واقع نمی‌شود، از این رو بایسته است مداح و ذاکر اهل بیت‌علیهم السلام اخلاص را که جوهر، خدایی است در خود پدید آورد و فقط برای رضایت خداوند و خشنودی پیامبرصلی الله علیه وآله و امامان پاک مداحی کند تا عمل بی‌شائبه او نزد خدا و خلق و در پیشگاه ارواح طیبه معصومان مقبول واقع شود. در غیر این صورت هیچ تأثیری در قلوب بر جای نخواهد گذاشت و خواندنش تنها در بستر شنیدن جاری است و بس.علّامه نوری طبرسی ضمن تأکید فراوان بر این مسئله می‌نویسد:البته (مرثیه‌خوانان) و روضه‌خوانان باید بدانند و ملتفت شوند که این عبادت، مانند سایر عبادات است و این عمل آنگاه عبادت شود که در هنگام بجای آوردن آن، جز رضای خداوند و خشنودی رسول و ائمّه هدی‌علیهم السلام غرض و مقصدی نداشته باشد و اگر دارد، همان مجرد یافتن ثواب‌های موعوده و پاک شدن از گناهان مهلکه باشد که با اخلاصی در عمل منافاتی ندارد. چه عمل باز برای فرمان‌برداری از فرمان خود حضرت باری تعالی است که به وسیله آن، به آن ثواب‌ها برسد و از شر گناهانش ایمن شود. [۷۰] .۳. قبل از اجرای برنامه با دعا و خواندن آیهٔ الکرسی، دادن صدقه و استعاذه واقعی خود را به خدای توانا بسپارد و با استمداد از روح بلند چهارده معصوم پاک، برنامه خود را با نام خدای سبحان آغاز کند و بعد از آن درود و صلوات بر سرور عالمیان و آل پاک او بفرستد.۴. هدف کلی او احیای امر و اندیشه امامان و ارزش‌های دینی، معنوی و فرهنگی و احیای روحیه جهاد و شهادت‌طلبی و زنده داشتن یاد و تاریخ پرشکوه نهضت حسینی و حماسه‌آفرینان آن باشد. و از عواطف پاک دوستداران اهل بیت و جهت دادن به آنها در مسیر تهذیب نفس و آراستگی اخلاقی نیکو به نحو شایسته استفاده کند. و در بالا بردن سطح مطالبات بانیان و شنوندگان از کیفیت شعرها، شأنیت سبک‌ها و نغمه‌ها، تلاش کند.۵. نغمه‌ها و سبک‌های زیبای سنتی نبایستی غناآور باشد و هیچ گونه شبهه و شباهتی مستقیم با نغمات لهو و لعب نداشته باشد.مداحان، به لحاظ آنکه کارشان بر دو عنصر «صدا»، «شعر» متکی است، باید مواظب باشند غنا نخوانند زیرا در حرمت غنا میان عالمان شیعه خلاف نیست. [۷۱] و ادله منع، و عدم ثبوت مخصص، غنا کردن در مجالس

حسینی نیز حرام است و از قداست و موقعیت آن می‌کاهد. در این بند از کلام سخن یکی از علمای بزرگ را نقل می‌کنیم که فرموده است:اعانت غناء بر بکاء و تفجع ممنوع است، چه دانستی که غنا، صوت لهوی است و لهو را با بکاء و تفجع مناسبتی نیست، بلکه بنابر ظاهر تعریف مشهور که او را ترجیع مطرب دانسته‌اند همچنین است، چه طرب، مطلق اختلاف حالت است و طربی که حاصل می‌شود از او اگر سرور باشد منافی تفجع است نه معین بر او، و اگر حزن باشد به جهت آن است که در نفوس حیوانیه از فقد مشتهیات نفسانیه مرکوز است نه به جهت آنچه به سادات زمان و عترت خاتم پیغمبران رسیده، بر فرض که اعانت کند توقف مستحبی یا مباحی بر امری دلیل بر اباحه او نیست، بلکه لابد باید ملاحظه دلیل حرمت کرد، اگر بود بسیار خوب و الا به حکم اصل، محکوم به اباحه خواهد شد. به هر صورت جایز نیست تمسک در اباحه به اینکه مقدمه امر غیر حرام است.و آنچه از کلام او ظاهر می‌شود که فرموده در مراثی طرب نیست، نظر به مثل مراثی متعارفه نزد اهل دیانت است که مقصود ایشان از مرثیه جز تفجع نیست. و گویا حادث نشده بوده در عصر او مراثی آن چنانی که اکتفا می‌کنند اهل لهو و خوش‌گذران‌ها از مردان و زنان به آن مراثی از حضور مجالس لهو و ضرب اعواد و اوتار و تغنی به قصب و مزمار، چنانچه شایع است در زمان ما، و چنانچه خبر داده پیغمبرصلی الله علیه وآله به نظیر او در آنجا که فرموده: يَتَّخِذُونَ الْقُرآنَ مَزامِيرَ.چنانچه زیارت حضرت سید الشهداءعلیه السلام سفرش از اسفار لهو و نزهت شده برای کثیری از مترفین.و همانا پیغمبرصلی الله علیه وآله خبر داده به نظیر او در سفر حج و فرموده: اغنیای امت من برای نزهت حج می‌کنند، و اوساط برای تجارت، و فقرا برای سمعه و گویا کلام آن حضرت مثل کتاب عزیز است که وارد است در موردی و جاری است در نظیر او.۶. مداحی را وسیله کسب خویش نسازد. برگزارکنندگان مجالس حسینی ذاکر منیع الطبعی که رعایت انتساب خود را به خاندان وحی می‌کند و عزت نفس دارد، بسیار دوست داشته و او را بیشتر تحویل می‌گیرند و به عنوان گوشه‌ای از ارادت و عشق به ائمه هدی‌علیهم السلام از پرداخت وجه به آنان مضایقه نداشته و ندارند، لیکن تبدیل شدن این فرهنگ به نوعی کسب و کار سودآور و تعیین پیش‌شرطها و پیش پرداخت‌های مالی و حرفه‌ای شدن، وجهه مداحان عزیز را ملکوک می‌سازد.در حدیثی حال این گونه مردم چنین بیان شده، گفته‌اند: يَطْلُبُونَ الدُّنْيا بِاَعْمالِ الْآخِرَةِ؛ [۷۲] با کار آخرتی دنیا را می‌جویند.امام علی‌علیه السلام در نکوهش افرادی که از راه استفاده بی‌مورد از علاقه‌های دینی مردم امرار معاش می‌کنند فرموده است: «الْمُسْتَأْكِلُ بِدِينِهِ حَظُّهُ مِنْ دِينِهِ ما يَأْكُلُهُ. [۷۳] کسی که نان به دین می‌خورد، بهره او از دینش همان است که می‌خورد».تجربه نیز این واقعیت را تأیید می‌کند. اگر بانیان مجالس و مستمعان ببینند مداحی همواره دم از پول می‌زند و خدای ناخواسته در رفتارش بی‌مبالاتی وجود دارد، عزت او از دست رفته و از نفوذ کلامش کاسته می‌شود و اسباب غیبت و تهمت علیه خود را نیز فراهم می‌سازد و این به هیچ وجه لایق شأن مداحان مذهبی نیست. چه بسیار افرادی که به واسطه عملکرد ناصحیح برخی از مداحان، از جمع این نوکرهای با اخلاص حسینی دلسرد شده‌اند.مرحوم آیت‌اللّه بیرجندی می‌نویسد: «احوط بلکه متعین آن است که شرط اجرت ننماید. چه موعظه و ذکر فضائل و مراثی اولیاء اللّه از عمده مستحبات است. و عمل واجب و مستحب شرعی آن است. که حق خداوند عزوجل است که آن را بجای بیاورد. پس بجای آوردن آن برای اجرت منافی با بودن آن است اداء حق الهی هر چند قصد قربت در آن شرط نباشد». [۷۴] .۷. پذیرش دعوت بانیان بدون تبعیض. یکی دیگر از بایسته‌های مرثیه‌خوانی و ذکر مصیبت خاندان وحی این است که ذاکران و مداحان بدون تبعیض هر جا که فرا خوانده می‌شوند، حضور یابند و به ارادت خالصانه مردم پاسخ مثبت بدهند و بین ثروتمند و مستمند، مسؤول و غیر مسؤول، شهری یا روستایی فرق نگذارند.بوده‌اند مبلغان و ذاکران بزرگواری که دست رد به سینه هیچ مشتاقی ننهاده‌اند. و وقتی امر دایر شده، که در ساعتی معین در منزل کارگر فقیری انجام وظیفه کنند یا فردی ثروتمند، فقیر را ترجیح داده‌اند و معتقد بودند شاید امام زمان(عج) جلسه پر جمعیت فلان هیئت را نادیده بگیرد و در کوچه پس کوچه‌های شهر در جلسه کهنسال مخلصی که با حضور چند نفر محفل کوچک و بی‌ریایی تشکیل داده شرکت نماید.۸. احیای نام یاران امام. به یاد کرد همه یاران پاکباز و اصحاب فداکار امام حسین‌علیه السلام و اسیران سرافراز کربلا توجه داشته

باشد.تنها به ذکر مصیبت برخی از آنان بسنده نکند، زیرا در نمایش عاشورا همه سرباز - به معنی واقعی کلمه - بودند. نقش قهرمان را تنها بعضی از اصحاب بازی نکرده‌اند، بلکه هر یک در جای خود و بجای خود، سرباز و قهرمان بودند.۹. یاد کرد از منتقم حقیقی. مجالس خود را با یاد حضرت مهدی (عج) - که منتقم حقیقی واقعه کربلا است - پیوند زنند و توسل به آن حضرت و دعا برای فرج حضرتش را در برنامه خود قرار دهند.۱۰. رعایت احترام پیش‌کسوتان. هر قوم و ملت و صنفی پیش‌کسوتانی دارد که باید از تجربیات آنها استفاده کرد و به شخصیت آنان احترام گذاشت زیرا ایشان نیز همان رسالتی را به دوش کشیده‌اند که او ادامه‌دهنده آن است مگر نه این است که قرآن می‌فرماید: «وَ السَّبِقُونَ السَّبِقُونَ، أُوْلَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ». [۷۵] .۱۱. نیز بایستی به گویندگان، سرایندگان، خدمتگزاران مجالس حسینی احترام بگذارد، چرا که احترام به آنان، به نوعی احترام به امام حسین‌علیه السلام است.۱۲. متانت و وقار توأم با تواضع: مداح مخلص ائمّه‌علیهم السلام در مجلس حسینی جانب متانت و وقار را نگه می‌دارد و از به کار بردن عبارت‌های مستهجن و قبیح در جلسات شادی و سرور می‌پرهیزد و مخاطبان را با تعبیرهای وزین مورد خطاب قرار می‌دهد زیرا می‌داند اگر عفت کلام و ادب را در این گونه مجالس مراعات نکند، مورد احترام مردم قرار نمی‌گیرد و به هدف خود که اقناع و ترغیب مستمعان است نمی‌رسد.۱۳. مستند گویی. استوار بودن سخن براساس منابع و مآخذ قابل قبول و مورد اطمینان، خاصه در ماه مبارک رمضان. به قول حافظ:در بساط نکته‌دانان خودفروشی شرط نیست یا سخن دانسته گو ای مرد بخرد یا خموشو زدودن مطالب ضعیف و باورهای نادرست مربوط به حادثه عاشورا.۱۴. اندازه نگهدار که اندازه نکوست. در ذکر مصائب اندازه نگاه دارند و از خواندن روضه‌های دلخراش و مصیبت‌های بسیار فجیع پرهیز کنند.هنرمند کسی است که بتواند از کنار مصیبت رد شود و مردم را به شور آورد. «کنایه» در ذکر مصیبت بهتر از صراحت است.۱۵. اصلاح خطا. اگر در خواندن مرثیه اشتباهی کرد، در همان جلسه و اگر نتوانست در جلسه بعد، آن اشتباه را تصحیح نماید.۱۶. مختصر و مفید. با رعایت زمان معین، مداحی را طولانی نکند خاصه در محافلی که علاقه و زمینه کمتری نسبت به مداحی در آنها وجود دارد. به تعبیر شاعر:حکیم و عاقل و دانا کسی بود که سخن به فهم گوید و کم گوید و نکو گوید [۷۶] .۱۷. استیذان. در مجالس خصوصی بدون اذن صاحب مجلس، به مداحی نپردازد. و در مکان‌های وقفی که متولی شرعی دارد، از متولی اجازه بگیرد.۱۸. دوری از غرور. گاه کثرت مستمعان یا تعریف و تمجیدهای آنان و گاه عوامل دیگر سبب غرور مداح می‌شود که با دانش اندک ادعای دانایی تا عرش می‌کند! این روحیه اگر با تقوا و تزکیه نفس ریشه‌کن نشود، آفتی است بزرگ و مانع رشد و تکامل و اصلاح جان او.۱۹. پرهیز از غلو. یکی از پی‌آمدهای بسیار زیان‌بار غلو در مقوله عزاداری، بالا رفتن ظرفیت سوء استفاده دشمنان از این گونه مراسم است؛ لذا یک مداح خوب از غلو دوری می‌گزینند. یعنی امام حسین‌علیه السلام را در جایگاه واقعی خودش معرفی کند نه کمتر و نه بیشتر، چون هر چیزی که از حد اعتدال خارج شود، موجب انحراف خواهد شد. محبت به معصومان نیز از این مطلب مستثنا نیست. همان طور که این انحراف در تاریخ رخ داد و موجب پیدایش غالیان شد.با کمال تأسف شنیده شده بعضی از مداحان به علت محبت خارج از حدی که تابع احساسات و تخیلات است، در حال مداحی از راه اصلی منحرف شده و سخنانی مطرح کرده‌اند که تا سر حد شرک بوده است! در این باب سخن‌ها دارم، ولی ناگفته اولی. برای در امان ماندن از غلو در مداحی، لازم است، همواره دیدگاه‌ها و نظرات مراجع عالی‌قدر تقلید و بزرگان حوزه علمیه را مد نظر داشته باشند و از انجام هر نوع فعالیت مغایر با اندیشه‌ها و دیدگاه‌های ایشان پرهیز کنند.۲۰. پرهیز از به کار بردن القابی که به شدت از مقام ائمّه‌علیهم السلام می‌کاهد. اغلب مشاهده می‌شود مداحان یا مرثیه‌سرایانی که به منظور عظمت دادن به حضرت امام زمان (عج) در مدیحه‌سرایی ایشان را به لقب «اعلی‌حضرت» می‌خوانند. این دلیل بر این است که فرهنگ واژگانی این مدیحه سرا آنچنان محدود است که تصور نمی‌تواند بکند که همان لقب «امام» هزارها بار والاتر و بالاتر از این نوع القاب ساخته شده به دست بادمجان دور قاب‌چینان درباری است و هرگز در شئونات این حضرات مقدس نیست که حضرت رضا ثامن الائمه‌علیه السلام را شاهنشاه بخوانند، در حالی که مرتبه شاهی بسی نازل‌تر از مقام امامت و ولایت است. [۷۷] همین جا

بایـد افزود که کاربرد نامناسب اسامی معصومان در مداحی‌های امروزی موجب هتک حرمت امام و وهن عزاداری‌هاست.۲۱. برپایی مجالس. مدیحت پرداز اهل بیت‌علیهم السلام نه تنها در جلساتی که دیگران تشکیل می‌دهند با اخلاص شرکت می‌کند و به هنگام استماع روضه حـالت بکـاء یا تباکی می‌یابـد بلکه خود نیز در صورت توان اقـدام به تشکیل جلسات به مناسبت ولادت و شـهادت پیشوایـان دینی می‌نمایـد و از وعـاظ فاضل دعوت به عمل می‌آورد. و نیز در صورتی که مجلس نداشته باشـد پای سخنان گوینـده مجلس می‌نشیند.۲۲. تنفر از تملق گویی. مداح چاپلوس کسـی است که به انگیزه طمع برخلاف عقیده باطنی خود، لب به تمجید از صـاحب مجلس می‌گشایـد و با ثناگویی نابجا، شخصیت و ارزش انسانی خود را پایمال می‌کنـد. بنابراین یک مـداح خوب اگر در مواردی لازم است از صـاحب مجلس و دست‌انـدرکاران مجلس روضه‌خوانی و خـدمات مفیـد و انسانی آنها از باب «مَنْ لَمْ یَشْکُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ یَشْکُرِ الْخـالِقَ» [۷۸] تشـکر کنـد، حـد اعتـدال را مراعـات کرده از افراط و گزاف گـویی و تعریف‌هـای غیر واقعی و توصیف‌های اغراق‌آمیز و چاپلوسـی‌های گـدامنشانه اجتناب نماینـد که از علی‌علیه السلام روایت کرده‌انـد: «کِثْرَةُ الثَّناءِ مَلَقٌ یُحْدِثُ الزَّهْوَ وَیُدْنِی مِنَ الْعِزَّةِ» [۷۹] از زیـاده‌روی در مـدح دیگران، چاپلوسـی است که تکبر را به دنبـال دارد. و شخصـیت انسـان را پایین می‌آورد.۲۳. پرهیز از سوگنـد. خداونـد حمیـد در قرآن مجیـد می‌فرمایـد: «وَلَا تَجْعَلُواْ اللَّهَ عُرْضَـةً لِّأَیْمَنِکُمْ» [۸۰] خـدا را در معرض سوگنـدهای خود قرار ندهیـد.امـام صادق‌علیه السـلام فرمود: «وَلا تَحْلِفُوا بِاللَّهِ صادِقینَ وَ کاذِبینَ». [۸۱] .به خـدا سوگند مخورید چه راستگو باشید و چه دروغگو. زیرا قسم خوردن به اللّه جز برای اثبات حق در محکمه قضایی مکروه یا حرام است.۲۴. دعوت میزبان خوشنام را در روستاها برای میهمـانی بپـذیرد.۲۵. بـا طرح مسائـل اختلاف‌انگیز خـود را درگیر اختلافـات دیگران نکنـد.۲۶. در حرکت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دقت کند که به دم یا قلم و قدم از سداد و وداد اعراض نکنند و خلاف شأن عمل نکنند و از زِیِّ ذاکران اهـل بیت خارج نشود.۲۷. هیئت ظاهری این طایفه جلیل، با مکانت او هماهنگ باشـد.۲۸. مداح باید کوشش کند از مواضع تهمت دوری گزینـد، که گفته‌انـد: «إِتَّقُوا مَواقِفَ الرِّیْبِ». در صورت عـدم اجتنـاب از زمینه‌سازی اتهام خود و عموم مردم به خـاطر سوء تفـاهمی که پیـدا می‌شود گرفتـار سوء ظن و دیگر گناهـان خواهنـد بود.۲۹. پوشـیدن لبـاس سـیاه در دو ماه عزا (محرم، صفر)، دست کم در دهه محرم، بـویژه روزهـای تاسوعـا و عـاشورا.۳۰. مراقب باشـند که آلت دست و وسیله اجرای مقاصـد پست مغرضـان و مفسـدان و افراد فرصت‌طلب واقع نشونـد و در حـدود وظـایف و تکالیف شـرعیه خود به مـداحی بپردازنـد.۳۱. تکرار و تمریـن داشـته باشـد تـا مراثی و اشـعار در ذهنش نقش ببنـدد و بتوانـد خـود را تحـت مراقبت‌هـای لازم قرار دهـد.۳۲. به مناسبت بخواند.۳۳. خصوصیات منطقه‌ای و جغرافیایی منطقه‌ای که برای مداحی به آنجا می‌رود بشناسند و اهتمام به شکسته نشدن سنّت‌های صحیح اجتماعی داشته باشند.۳۴. مداحان عزیز که در منظر و مرآی مردمان وابسته به مکتب امام حسین‌علیه السلام شناخته می‌شوند، باید الگو و سـمبل همه خوبی‌ها باشند. درست به خاطر همین وابستگی مردم انتظار دینداری تام و تمام از آنها دارند. از این رو آنان بیشتر از دیگران باید پایبند به دسـتورات و تعالیم اسـلام باشـند.گناه آنان با دیگران فرق دارد. زیرا هرگاه اینان بد عمل نمایند، خطر سست شدن مردم کم ظرفیت و کاهش پایبندی آنان به عزای امام حسـین‌علیه السـلام و حتی رویگردانی از اسـلام جدی است. مردم نیز متوجه باشـند که نمونه‌هـای فاسـدی که در جمع مـداحان وارد شده‌انـد به ماهیت حقیقی آنها پی برده و آنها را به حساب دین و امام حسین‌علیه السلام نگذارد.۳۵. انتقادپذیری. انتقادناپذیری نشان عجب و خودخواهی و دلیل کم‌دانشـی است لذا مداحان مخلص به انتقاد صحیح به شیوه کارش با کمال میل توجه کرده و در صدد رفع نواقص برمی‌آیند و برای نظر، انتقاد و پیشنهاد مردم ارزش و احترام قائل می‌شوند.۳۶. بی‌تکبر باشـد تا مردم جـذب او شوند.۳۷. دارای اخلاـق نیکو باشـد. اخلاق نیکو از عوامل بسـیار مؤثر در اثرگذاری پیام‌های مداحی است.

پاورقی

[۱] نک: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۸، کتاب الجنائز، باب قول النبی انابک المحزون، و ص ۲۰۴، کتاب اصحاب النبی، باب مناقب خالد بن ولید؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۱، مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۱۷ – ۳۱۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۱، سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۹۹، الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۱۳؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۳؛ السیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۴۶۱.

[۲] مسند احمد حنبل، ج ۲، ص ۴۰؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۱،جواهر الکلام، ج ۴، ص ۳۶۴.

[۳] انساب الاشراف، بلاذری، ج ۲، ص ۲۷۶، الاستیعاب، ج ۴، ص ۲۳۸، اخبار مکه، فاکهی، ج ۳، ص ۸۰.

[۴] السیرة النبویة، ج ۳، ص ۱۷۱.

[۵] الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۵۰۲.

[۶] به آورده فقیه نامی ملا احمد نراقی‌رحمه الله برخی فقها و مفسران را عقیده برآنست که آیه ۳۲ مجادله «و من یعظم شعائر اللَّه فانها من تقوی القلوب» عمومیت و شمول دارد. عواید الایام، ص ۳۱.

[۷] نمونه را نک: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۴۲، الاغانی، ج ۲۴، ص ۱۶۳؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۸۳.

[۸] المنتظم، ج ۷، ص ۱۵،آل بویه از فقیهی، ص ۴۶۶؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ذیل حوادث سال ۳۵۲؛ تاریخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۲۸۰، عضدالدوله، ص ۱۱۹.

[۹] خطط، ج ۱، ص ۴۲۷، چاپ بولاق؛ فاطمیان در مصر، ص ۱۱۶.]

[۱۰] نک: الفرق بین الفرق، ص ۳۶، ابن تیمیه، القرآن و السیف، المنتخب من مدونات التراث، ص ۳۷۲، بدایع الوقایع، ۱۳۵۶؛ النقض، ص ۳۷۳ – ۳۷۰؛ شیخ محمود شلتوت طلایه‌دار تقریب، ص ۳۰.

[۱۱] از باب نمونه تنها در کتاب‌شناسی امام حسین‌علیه السلام‌اثر آقای نجفقلی حبیبی ۸۷۸ عنوان کتاب درباره حسین بن علی‌علیه السلام معرفی شده است و نیز نک: کتاب‌شناسی تاریخی امام حسین‌علیه السلام از محمّد اسفندیاری و کتاب‌شناسی اختصاصی امام حسین‌علیه السلام از حشمت‌اللَّه صفرعلی‌پور.

[۱۲] عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج ۱، ص ۶۰؛بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۰۵، ج ۹۴، ص ۱۸۴.

[۱۳] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۱، صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۷؛ صحیح ابن ماجه، باب فضائل اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۷؛ فضائل الخمسه، ج ۳، ص ۲۶۲.

[۱۴] آغاز اسلام به وسیله محمّدصلی الله علیه وآله، و بقاء آن به همت حسین‌علیه السلام می‌باشد.

[۱۵] نیز نک: صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۳.

[۱۶] دور المنبر الحسینی فی التوعیة الاسلامیة، ص ۱۱۳ – ۱۱۲؛ منهج فی الانتماء المذهبی، ص ۳۲ – ۳۱؛ لقد شیعنی الحسین‌علیه السلام، ص ۶۵ – ۶۳ و ۳۱۵ – ۳۱۳؛ آنگاه هدایت شدم، ص ۹۸–۹۶ به نقل از واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات.

[۱۷] نک: صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۱ و ج ۱۶، ص ۲۱۹ و ج ۱۷، ص ۲۵۵.

[۱۸] زندگی آیت اللَّه بروجردی، ص ۱۴۶.

[۱۹] نک: راه و رسم تبلیغ، کبریت احمر.

[۲۰] نک: عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ص ۳۶۸؛ الامالی، ص ۲۱۴؛ معاهد التنصیص، ص ۱۶؛ الغدیر، ج ۲، ص ۱۹۲۰ – ۱۹۳،۳۶؛ نفس المهموم؛ مثیرالاحزان، ص ۴۴؛ ادب الطف، ص ۵۳ – ۵۲.

[۲۱] وسائل الشیعه، چ آل بیت، ج ۱۴، ص ۵۹۴–۵۹۲؛ رجال کشی، ج۳، ص۱۸۷؛ بحارالانوار، ج۴۴، ص۱۸۳.

[۲۲] نمونه‌هایی از سوگ سروده‌های معصومان‌علیهم السلام در این منابع آمده است: سفینة البحار، ج ۳، ص ۳۰۴ – ۳۰۲؛ ادب الطف، ج ۳، ص ۳۰۴ – ۳۰۰ و ج ۷، ص ۶۲۱ – ۶۲۰؛ روائع الاشعار من دیوان الائمة الاطهار، ص ۴۱۷ – ۴۰۲،۳۹۸ – ۳۹۵.

[۲۳] نک: البکاء للحسین‌علیه السلام از میر جهانی.

[۲۴] نک: بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۴۳۴. تباکی یعنی خود را به گریه واداشتن و تعاون و همراهی و همیاری در آن.

[۲۵] امالی شیخ صدوق، ص ۱۱۲.

[۲۶] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶. ج ۱۰۱، ص ۱۰۳ به نقل از عیون الاخبار، ج ۱، ص ۲۹۹ و امالی صدوق، ص ۱۲۹.

[۲۷] درباره این موضوع در کتاب راهیان کوی یار سخن گفته‌ایم. نیز نک: نورالعین فی المشی الی زیارهٔ قبرالحسین‌علیه السلام.

[۲۸] نک: الارض و التربهٔ الحسینیهٔ، ص ۳۲؛ مقتل الحسین‌علیه السلام از مقرم، ص ۱۳۱.

[۲۹] نک، تاریخ النیاحهٔ علی الامام الشهید، ص ۱۲۰؛ المجالس السنیه، ج ۵، ص ۱۲۳.

[۳۰] درست است که فرهنگ عاشورا که گنجینه عظیمی برای جستجوی اسلام ناب است اما به دست دشمنان دانا و دوستان نادان دچار آفت شده و منبر گرانقدر با همه ظرفیت‌هایش در اختیار بعضی از مداحان و سخنرانانی قرار گرفته که یا از توان علمی قبل اتکایی برخوردار نیستند یا به هیچ روی، مصالح جهان اسلام و نظام اسلامی را نمی‌شناسد و پاس نمی‌دارند! و مدیریت آیین عزاداری گاه در دست کسانی افتاده است که نه با حقایق دینی آشنایی عمیق دارند و نه اوضاع زمانه و مصالح مهم‌تر را می‌شناسند. و بهره‌برداری غلط و بسنده کردن به گریستن و گریاندن آن هم به هر نحوی و با استفاده از هر امکانی ولو غیر شرعی در خور مجالس حسینی نیست، اما باید قبول کرد که این امور دلیل نمی‌شود که اصل آن و نقش هدایتگرانه و ظرفیت بهره برادری آن را نادیده بگیریم و از مجالسی که می‌تواند سازنده باشد جلوگیری کنیم. بلکه لازم است زعمای ذاکران، مداحی را تحت تشکیلات مخصوصی درآورند و آگاهان و آگاهی‌بخشان با آشنایی به وظائف خود محتوای این برنامه‌ها را به نفع مکتب تشیع و آرمان شهیدان تغییر دهند و از این فرصت گرانبها که بیش از هر موقعیت دیگری، شیفتگان اهل بیت را گرد هم می‌آورد، و دل‌های آنان را نرم و پذیرای مواعظ و معارف می‌نماید، در جلوگیری از مفاسد فردی و اجتماعی مسلمانان و تجهیز نیروهای مردمی در راه دفاع از مرزهای جغرافیایی و دین مسلمانان بهره کافی بگیرند و در قبال مواریث عظیم و گرانقدر عاشورا رفتارهای بسامان‌تر و سنجیده‌تری صورت دهند تا دشمنان فرصت‌طلب شیعه نتوانند از آن استفاده سوئی ببرند و این نور را خاموش کنند. مرجعیت شیعه می‌تواند در نظارت بر این راه مؤثر باشد.

[۳۱] امالی صدوق، مجلس ۲۷؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵؛ عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۰ - ۲۹۹.

[۳۲] وسائل الشیعهٔ، ج ۱۴، ص ۵۰۱.

[۳۳] سوره مجادله، آیه ۱۱.

[۳۴] وسائل الشیعهٔ، ج ۱۴، ص ۵۰۹.

[۳۵] سوره مائده، آیات ۷۹ - ۷۸.

[۳۶] امالی صدوق، مجلس ۲۷، ح ۴.

[۳۷] بزرگی گفته است: «اخلاص آن است که چون عمل کنی، دوست نداری تو را بدان یاد کنند و... بزرگ دارند. و طلب نکنی ثواب عمل خویش از هیچ کس، مگر از حق تعالی». تذکرهٔ الاولیاء، ص ۴۱۲.

[۳۸] نک: الشعائر الحسینیه فی المیزان الفقهی از عبدالحسین حلی، تحقیق نزار حائری، ص ۲۱۲-۲۱۱.

[۳۹] این جوابیه، در تاریخ پنجم ربیع الاول سال ۱۳۴۵ مرقوم شده است. نک: فتاوی علماء الدین حول الشعائر الحسینیهٔ، ص ۲۴ - ۲۱.

[۴۰] زیارت عاشورا، بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۹۵.

[۴۱] تراکت عبارت است از کاغذهایی در یک قطع که جملات یا طرح‌هایی بر آن نقش بسته است.

[۴۲] خداوند در قرآن مجید منصب عظیم وعظ را به رسول خداصلی الله علیه وآله اعطا نموده و فرموده: قل انما اعظکم بواحدهٔ (سوره سبأ، آیه ۴۶)؛ ادع الی سبیل ربک بالحکمهٔ و الموعظهٔ الحسنهٔ (سوره نحل، آیه ۱۲۵).

[۴۳] سوره اسراء، آیه ۳۶.

[۴۴] من نصب نفسه للناس اماما فلیبدا بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره، و لیکن تأدیبه بسیرته قبل تادیبه بلسانه، و معلم نفسه و مودبها احق بالاجلال من معلم الناس و مودبهم. نهج البلاغه، حکمت، ج ۷۳. سعدی گوید: راستی کردند و فرمودند مردان خدای ای فقیه اول نصیحت گوی نفس خویش را.

[۴۵] سوره بقره، آیه ۴۴.

[۴۶] سوره مریم، آیه ۴۱، سوره تحریم، آیات ۵ و ۵۹ – ۵۶، سوره یوسف، آیه ۴۶.

[۴۷] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۴۷۳.

[۴۸] جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۷ – ۳.

[۴۹] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۴۷۳.

[۵۰] سوره ق، آیه ۱۸.

[۵۱] مجموعه ورام، ج ۲، ص ۵۵؛ امالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۴۳.

[۵۲] صابر همدانی، حسین پیشوای انسان‌ها، ص ۵۳.

[۵۳] غیبت (نعمانی)، ص ۳۴.

[۵۴] لؤلؤ و مرجان، ص ۱۴.

[۵۵] عطر اندیشه‌های بهاری، حسین سیدی، ص ۱۳۵.

[۵۶] وَلا یَسْتَحِیَنَّ اَحَدٌ مِنْکُمْ اذا سُئِلَ عَمّا لا یَعْلَمُ اَنْ یَقُولَ لا اَعْلَمُ، نهج‌البلاغه صبحی صالح، حکمت ۸۲؛ غرر الحکم، ص ۸۰۵.

[۵۷] استاد جواد شبر، بخشی از مراثی سیدالشهداء را در فرهنگی قطور به نام ادب الطف در زیاده از یازده جلد فراهم آورده است.

[۵۸] نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ش ۱۱۷. و چاپ فیض الاسلام، حکمت ش ۱۱۳.

[۵۹] غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۲۴.

[۶۰] بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۶.

[۶۱] اللمعهٔ البیضاء فی شرح خطبهٔ الزهراءعلیها السلام، ص ۶۴.

[۶۲] ولایت تکوینی و ولایت تشریعی، از آیت اللّه صافی گلپایگانی.

[۶۳] مثیرالاحزان، ص ۵۵؛ تحف العقول، ص ۱۷۱؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷ و ۸.

[۶۴] دارالسلام، ج ۲، ص ۲۳۴.

[۶۵] اَسَدٌ عَفَرنی: ای شدید.

[۶۶] دیوان السید الحمیری؛ چاپ دار صادر بیروت، ص ۱۳۲ – ۱۳۱ و الغدیر، الجزء الثانی (جلد ۳ چاپ جدید)، ص ۳۸۲.

[۶۷] دیوان خوشدل تهرانی، ۷۴۵؛ اشک خون، ص ۲۲۱.

[۶۸] سوره فصلت، آیه ۲۳: چه کسی خوش گفتارتر است از آن کسی که به سوی خدا دعوت کند و عمل شایسته انجام دهد.

[۶۹] نک: اکسیر السعادهٔ فی اسرار الشهادهٔ از فاضل دربندی، ص ۲۲–۱۷.

[۷۰] لؤلؤ و مرجان، ص ۱۴.

[۷۱] نک: کافی، ص ۴۳۱، ح ۴ و ۵، ص ۴۳۴، وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۰۵ – ۳۰۳، ح ۲۲۵۹۴،۲۲۵۹۹ و ۲۲۶۰۰؛ تهذیب، ح ۶،

ص ۱۰۱۸ – ۳۵۶، ص ۳۵۷، ح ۱۰۱۰۲۰ – ۱۰۱۱۹، استبصار، ج ۳، ص ۶۱، ح ۲۰۳؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۸. شیخ طوسی در خلافی و ابن ادریس در سرائر، ج ۲، ص ۲۲۲، با جمعی دیگر در تحریم مطلق غنا نقل اجماع کرده‌اند و جمعی مانند محقق در شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۱۰، و علّامه درالتحریر، ج ۱، ص ۱۶۱ – ۱۶۰، قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۱۲۰ و شهید ثانی در الروضهٔ البهیهٔ، ج ۳، ص ۲۱۳ – ۲۱۲، تصریح به شمول تحریم غنا در قرائت قرآن و مطلق شعر فرموده‌اند و به مقتضای عموم احادیث.

[۷۲] بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۶۳.

[۷۳] همان، ج ۷۸، ص ۶۳.

[۷۴] کبریت احمر، ص ۳۷.

[۷۵] واقعه، ۱۱ – ۱۰.

[۷۶] کلیات سعدی، ص ۱۶۴.

[۷۷] هگمتانه تا همدان، ص ۴۰۰.

[۷۸] آنکه از آفریده تشکر نکند، شکر آفریدگار را هم به‌جا نیاورده است.

[۷۹] غرر الحکم، ۵۶۳.

[۸۰] سوره بقره، آیه ۲۲۴؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۱۸.

[۸۱] وسائل الشیعهٔ، ج ۱۲، ص ۳۷.

۱۷. روان شناسی عزاداری

مشخصات کتاب

نوع: مقاله

پدیدآور: کاویانی، محمد

عنوان و شرح مسئولیت: روانشناسی عزاداری [منبع الکترونیکی] / محمد کاویانی

ناشر: محمد کاویانی

توصیف ظاهری: ۱ متن الکترونیکی: بایگانی HTML؛ داده های الکترونیکی (۱۰ بایگانی: ۸۱.۷KB)

موضوع: سوگواریها

روانشناسی دین

مقدمه

در این مختصر، ابتدا، توضیحی در باب عزاداری از دیدگاه متون دینی خواهیم داد.سپس «عزاداری و سوگ واقعی» و «مراسم عزاداری»، را از دیدگاه روان شناسی معرفی می‌کنیم؛ بعد از آن از منظر یک روان شناس اجتماعی، آن مراسم را یک گروه اجتماعی، تلقی کرده و به آثار و پیامدهای آن می‌نگریم و در انتها به هیجان‌های روانی ناشی از عزاداری مثل غم و اندوه، افسردگی، شادی، عزت نفس و... پرداخته و از این رهگذر به بعضی اشکالات علمی مطرح شده، در این موضع خواهیم پرداخت. در نهایت به آسیب‌شناسی مراسم عزاداری اشاره‌ای مختصر خواهیم کرد.

مراسم عزاداری از دیدگاه متون دینی

در قرآن، آیـاتی که به طور صـریح و مسـتقیم، بیـان کننـده حکم عزاداری باشـد، وجود نـدارد، اما آنچه اکنون تحت عنوان مراسـم عزاداری انجام می‌شود، دست تأیید چند گروه از آیات را بالای سر خود دارد: الف) آیاتی که به فریاد کردن علیه ظلم، امر می کند یا مجوز می‌دهـد؛ ب) آیاتی که تحکیم ولایت را هدف خود قرار داده‌اند؛ ج) آیاتی که مودت اهل‌بیت را تأکید کرده‌اند؛ د) آیاتی که دلالـت بر سوگواری بعضـی از انبیـا یا دیگر اولیای الهی داشـته‌اند، مثل سوگواری حضـرت یعقوب در فراق حضـرت یوسف؛ ه) آیاتی که بزرگداشت شـعائر الهی را تأکید می کنند.آیات بسـیار زیادی از قرآن نیز هست که از طریق روایات معصومان، به گونه‌ای درباره امام حسـین است؛ اما از آن جا که در باب نیست، به آن‌ها نمی‌پردازیم. مثل آیه‌مباهله، که آن حضـرت (ع) یکی از مصادیق آن هسـتند، یا آیه نفس مطمئنه که به‌امام حسـین (ع) تفسیر می‌شود؛ یا آیه‌ای که خداوند از بندگانش، درباره خون ریزی و...پیمان می گیرد، در تفسیر برهان در ذیل این آیه آمـده است که وقتی این آیه نازل شد،پیامبر فرمود: یهود، عهد خدا را نقض و رسولان او را تکـذیب کردنـد و اولیای الهی راکشـتند، آیا به شـما خبر بـدهم به مشابه آنان از یهود این امت؟ گفتنـد بله یا رسول الله،حضـرت رسـول(ص) فرمـود: قومی از امت من که خود را از اهـل ملت من می‌داننـد، افاضـل ذریه مرا می کشـند، شـریعت و سـنت مرا عوض می کنند، فرزندانم حسن و حسـین را می کشـند، همان طور که یهود، زکریا و یحیی را کشـتند.روایات زیادی نیز داریم که دلالت بر جواز گریه و عزاداری می‌کننـد؛ امام صادق (ع) می‌فرمایـد: بانوان در مصیبت‌ها، نیاز به نوحه سـرایی و شـیون و زاری دارند و باید اشک‌هایشان جاری شود، اما نبایـد سـخنان باطل و بیهوده بگوینـد... آن حضـرت در جای دیگر می‌فرماینـد: گریه کنندگان پنج نفر بودند، آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه بنت محمد و علی بن الحسین. گریه‌ی آدم به جهت خطا و اخراج از بهشت، یعقوب در فراق یوسف و یوسف در دوری پـدر و حضـرت زهرا برای پدرش و امام سـجاد (ع) نیز برای شـهادت پدرش گریه می کردند؛ امام صادق (ع) بـه فرزنـدش سـفارش می کنـد کـه برایش مجـالس عزاداری برگزار نمایـد.روایـاتی از ایـن نـوع، بسـیار فراوان است و مهم‌ترین اهـدافش، مبارزه با ظلم وسـتم بنی امیه و بنی عباس بوده است.البته بعضـی از روایات اهل سـنت با عزاداری مخالفت کرده‌اند، اما از خود روایات اهل سـنت، پاسـخ آن‌ها نیز داده شـده است. پاسخ این است که این روایات جمع شدنی هسـتند، و وجه جمع آن‌ها این است که روایات مخالف، برای نفی بعضـی از کارهای ناصـحیح که در عزاداری انجام می‌شود، آمـده است؛ مثل داد و فریاد کردن، گریبان دریدن،سـخن باطل گفتن...، اما آن‌ها که موافق هسـتند، نظر به اصل عزاداری دارند.در سیره معصومان (ع) و سیره مسلمانان نیز عزاداری، دارای سابقه بوده است.مسـلمانان در جنگ احـد ۷۰ شـهید دادند؛ در مدینه، هر کسـی برای بسـتگان شهید خود گریه می کرد. چشـمان پیـامبر (ص) بـا دیـدن این صـحنه، پر از اشک شـد و فرمودنـد: «اما عمویم حمزه گریه کننـده نـدارد». ابن مسـعود می گوید: «پیامبر (ص) در سوگ حمزه بسـیار گریه کرد، جنازه حمزه را رو به قبله نهاد و ایستاد و با صدای بلند گریه کرد و صفات خوب حمزه را برشـمرد». اسـماء، همسـر جعفر بن ابی طالب که از زن‌های با ایمان و فداکار صدر اسلام بوده است، می گوید:«جعفر در جنگ موته به شـهادت رسید؛ بر رسول خدا (ص) وارد شدم، ایشان فرمودند: ای اسماء فرزندان جعفر کجا هستند؟ آنان را پیش آن حضـرت‌آوردم، آنان را در آغوش کشـید و گریه کرد و گفت: جفعر امروز به شهادت رسید».پیامبر به دفعات فراوانی در سوگ یارانش از جمله: در عیادت آخر و بیماری احتضار سـعد ابن عباده، رئیس قبیله خزرج، در کنار مزار دختر خود در مدینه، در سوگ فرزنـدش ابراهیم، (بـا بیـان این که قلب از شـدت انـدوه می‌سوزد، اماسـخنی بر خلاـف رضای حق نمی گویم)، در سوگ عثمان بن مظعون در مـدینه، در کنـار مزار مادرشـان در ابواء، (پس از گـذشت سالیـان دراز و مبعوث شـدن آن حضـرت به نبوت)، به هنگـام یادآوری شـهادت امام علی (ع) و امام حسـین (ع)، حتی در هنگام ولادت امام حسـین (ع) و در مکان‌های مختلف؛ مثل منزل‌های ام المـؤمنین ام سـلمه، ام المـؤمنین زینب، ام المؤمنین عـایشه، و در خـانه امـام علی (ع) و...، گریه کردهانـد. پس از پیـامبر نیز، صـحابه عزاداری می کردنـد،علاـوه بر گریـه مسـتمر حضـرت زهرا (س)، کسـان دیگری؛ مثـل بلاـل، قیس، ام ایمن، خلیفه اوّل و دوم نیز در

سوگ پیامبر گریه کردند.زنان بنی هاشم در شهادت امام حسن و امام حسین، عزاداری و گریه کردند؛ ام‌سلمه، ام المؤمنین، در رؤیا، از شهادت امام حسین با خبر می‌شود و پس از بیداری به عزاداری می‌پردازد و زنان هاشمی را نیز به عزاداری بر حسین دعوت می‌کند؛ جابر ابن عبد الله انصاری، پس از غسل در فرات و پوشیدن لباس تمیز، به صورت پابرهنه و اندوهگین به سوی مزار امام حسین می‌رود و گریه فراوان می‌کند؛ انس ابن مالک و زیدابن ارقم، از یاران پیامبر، در سوگ امام حسین گریه کردند؛ مختار ثقفی در عزای امام حسین گریه کرد و قسم خورد که انتقام بگیرد؛ توابین با شعار یالثارات الحسین، به رهبری سلیمان ابن صرد خزاعی، برای انتقام جمع می‌شوند و بر مزار امام حسین رفته و گریه وناله می‌کنند، مردم کوفه و شام و مدینه، پس از شهادت امام حسین عزاداری می‌کنند؛شعرا و سرایندگان عرب، اشعار فراوانی در سوگواری سروده‌اند.یادآوری می‌شود که بعضی از موارد ذکر شده از سیره معصومان و مسلمانان، ناظر به مراسم عزاداری نبوده است بلکه سوگ و داغ دیدگی واقعی بوده است، اما موارد متعددی هم بوده است که سوگ واقعی نبوده است، بلکه مراسم عزاداری بوده و با هدف تبلیغی و سیاسی نیز انجام می شده است. ائمه پس از امام حسین، همه آنان برای آن حضرت عزاداری کرده‌اند و مصیبت آن حضرت را تازه نگه داشته‌اند، به ویژه امام صادق مجلس می گرفت و افراد جمع می‌شدند و ذکر مصیبت می‌شد و گریه می‌کردند.پس از زمان ائمه (ع) نیز عزاداری امام حسین توسط شیعیان انجام می‌شد، اما تاپیش از قرن چهارم به صورت پنهان بود، همان طور که جشن و سرور در روز عید غدیر (۱۸ ذیحجه) نیز پنهان بود و از آن پس آشکار شد.معز الدوله دیلمی، از سلاطین بزرگ و مقتدر آل بویه بود که در آشکار ساختن شعائر شیعه، نقش اساسی داشت و مردم بغداد را به عزاداری حسین تشویق می‌کرد. در سال‌های بین ۳۵۲ تا اواسط قرن پنجم، مراسم عاشورا، مهم تلقی می‌شد و اجرا می‌شد.در همین سال‌ها، فاطمیه و اسماعیلیه، مصر را به تصرف درآوردند و شهر قاهره را بنا نهادند و مراسم عاشورا در مصر نیز برگزار می‌شد. مراسم عزاداری، به سایر کشورهای اسلامی، شمال آفریقا، ایران و برخی کشورهای عربی رسوخ کرد. در ایران از قرن اول و دوم، تعزیه رایج بود، ولی گسترش بیشتر یافت.اکنون نیز نه تنها شیعیان، بلکه حتی بسیاری از غیر شیعیان و غیر مسلمانان نیز،امام حسین و مراسم عزاداری حسینی را به خوبی می‌شناسند و برای آن احترام قائلند،امروزه به برکت جمهوری اسلامی ایران، مراسم عزاداری، به همان شیوه‌های مرسوم در ایران (سخنرانی و روضه خوانی و مداحی و سینه زنی و تشکیل دادن دسته‌های عزاداری و...) به زبان‌های مختلف دیگری؛ مثل انگلیسی، المانی چینی، ژاپنی و...، نیز رواج یافته است.ملت‌های دیگر، حضور و اثر گذاری این مراسم، در پدیده‌های اجتماعی و سیاسی شیعیان را مشاهده کرده‌اند. هر کسی اندک تأملی کرده باشد، نقش حسین و عزاداری حسینی را در دفاع مقدس، به خوبی می‌شناسد، حسین در انحصار شیعیان نیست؛ رهبر فقید هند، گاندی، از حسین بهره گرفته؛ نهضت‌های بوسنی و هرزگوین، لبنان، فلسطین،و... از حسین بهره گرفته‌اند.کسانی، می‌توانند به خوبی، مراسم عزاداری را درک کنند که اولاً شناخت‌های لازم درباره آن را داشته باشند، و ثانیا در آن شرکت کرده و آثار عاطفی آن را تجربه درونی کرده باشند. برای شناخت این پدیده، علم حصولی و تحلیل عقلی، لازم است اما بسنده نیست.

چیستی عزاداری

اشاره

عزاداری در عرف عام به دو معنا اطلاق می‌شود: الف) داغ دیدگی و عزاداری شخصی و بالفعل؛ ب) مراسم عزاداری که به صورت سنتی برای بزرگان دینی و دیگران برگزار می‌شود. این دو، از دیدگاه روان‌شناسی کاملا متفاوت هستند. داغ دیدگی واقعی امری است غیر اختیاری و افراد داغ دار از مدار زندگی عادی خارج می‌شوند و باید به تدریج به زندگی عادی برگردند. اما مراسم عزاداری، کاملاًـ اختیاری و برنامه ریزی شده است و بخشی از برنامه‌های زندگی عادی افراد محسوب می‌شود. داغ داری حالتی

روانی و درونی است، ولی مراسم عزاداری معمولاً ـ به صورت اجتماعی صورت می گیرد. برای عادی شدن زندگی فرد داغ دار، عواملی به کمک می آیند، که از جمله آن‌ها مراسم عزاداری است. داغ دیدگی ممکن است به صورت ناگهانی و بدون آمادگی باشد؛ مثل این‌که عزیزی را در تصادف اتومبیل از دست بدهند و ممکن است با پیش بینی و آمادگی قبلی باشد، مثل این که عزیزی پس از یک دوره سخت بیماری لاعلاج، از دنیا برود. در هر دو صورت، داغ دیدگی صدق می کند، اما ناگهانی بودن سخت‌تر است.داغ دیدگی: فقدان‌های مختلف، بار داغ دیدگی‌های متفاوت دارند. مرگ همسر یکی از پرفشارترین وقایع زندگی است، هم برای زنان و هم برای مردان. بونل و برنل (۱۹۸۹)، بر اساس مصاحبه هایشان با بیش از ۱۰۰ خانواده داغ دیده،راهنمایی‌های زیر را به فرد داغ دیده ارایه کردند:۱) حداقل تا ۶ ماه از تصمیمات ناگهانی پس از فقدان، خودداری کنند؛ (مانند خرید و فروش خانه و وسایل آن، تغییر شغل، ازدواج مجدد و...)؛ ۲) فرد داغ دیده باید اطمینان داشته باشد که تجربه فقدان، مراحلی دارد و طی خواهد شد؛ ۳) در حالت‌های خیلی شدید روحی، در روزهای اولیه، استفاده از آرام بخش‌های ضعیف در هنگام خواب‌اشکال ندارد؛ ۴) توسط یک مشاور، در یک فضای همدلانه، فرآیند مرگ برای داغ دیده،بیان شود؛۵) در مواردی که لازم است از مددکار اجتماعی استفاده شود، مانند مردی که همسر خود را از دست داده و فرزند خردسال دارد.

فقدان والدین و فرزندان

نیز از سوگ‌های شدید است، به ویژه برای مادران؛ پدر زودتر به زندگی عادی برمی گردد، اما مادر چه بسا از پدر متعجب می‌شود که چه زود، عادی شده است. در این موقعیت، پدر باید بسیار به وضعیت مادر توجه کند و او را حمایت کند.در سوگ فرزند، نکته مهم این است که روابط والدین خدشه دار و ناسالم نشود.والدین سعی کنند یکدیگر را درک و حمایت کنند، فهم و تبیین خوبی از مرگ داشته باشند، فلسفه منسجمی از زندگی داشته باشند، از اعتقادات ایمانی خود بهره بگیرند.متخصصان داغ دیدگی، می گویند، فرد، با فقدان والدین، گذشته را، و با فقدان همسر،حال را و با فقدان فرزند، آینده را از دست می‌دهد. (بونل و برنل، ۱۹۸۹).در هر صورت فرد داغ دیده، فشارهای زیادی را تحمل می کند. لایندمن (۱۹۴۴) در مطالعات روان پزشکی خود، ۱۰۱ فرد داغ دیده را مورد مطالعه قرار داد. او واکنش هایی مثل گریستن، اضطراب، بی قراری، بی خوابی، و بی اشتهایی، را گزارش کرده است.کوبلر راس (۱۹۸۱) می گوید، همه به عزا و فقدان، واکنش نشان می‌دهند، اما هر کسی به شیوه خاص خود.در مجموع، آثار داغ دیدگی در سه بعد فیزیکی، روان شناختی، و جامعه شناختی بررسی می‌شود. در بعد فیزیکی، آثاری؛ مثل بیماری‌های جسمانی، تشدید علایم بیماری‌های قبلی و ایجاد شکایات جدید و افزایش مراجعه به پزشک، توجه کردنی است. بونل و برنل (۱۹۸۹)، آثاری؛ مثل احساس گرفتگی شانه‌ها، ضعف ماهیچه‌ها، گرفتگی گلو (بغض)، خشکی دهان، فقدان انرژی، تنگی نفس و آه کشیدن رامشاهده کرده‌اند.آثار روان شناختی، به متغیرهای بسیاری ارتباط دارد؛ مثل سن، جنس، سلامت جسمانی قبلی، سازگاری قبلی، متغیرهای شخصیتی فرد، عوامل اجتماعی، اقتصادی،فرهنگی، نوع رابطه داغ دیده و متوفی، چگونگی فوت، سابقه متوفی و سابقه داغ دار در اموری؛ مثل مواد مخدر، مشروبات الکلی، سیگار و...پاکز(۱۹۸۳) در مطالعه‌ای به دست آورد که اگر افراد داغ دیده گرفتار مشکلات شدید روان پزشکی بشوند، در سال اوّل خواهند شد، نه بعد از آن. اما در هر صورت افراد کم و بیش گرفتار ناباوری، گیجی، دل مشغولی با افکار راجع به متوفی، توهمات بینایی،شنوایی و...، انکار غم، افسردگی، احساس گناه، خشم و اضطراب می‌شوند.آثار اجتماعی داغ دیدگی به ویژه در بین زنان بیوه زیاد است. رفت و آمدها تغییر می کند، نگاه‌ها عوض می‌شود،اموری مثل فقدان شغل، تعارضات خانوادگی، بازنشستگی و... نیز، در این جهت ایفای نقش می کنند.فرد داغ دیده، در مرگ طبیعی، چهار مرحله را طی می کند:۱) پذیرش واقعیت فقدان؛ گاهی فرد داغ دیده، آن چنان ضربه روحی می‌بیند که فقدان را انکار می کند،می گوید او نمرده است. گاهی افراد گرفتار فراموشی می‌شوند. وردن (۱۹۸۲)، نقل می کند که فردی در ۱۲ سالگی پدرش

را از دست داد و برای سالیان متمادی، همه چیز را درباره‌پدرش فراموش کرد، حتی صورت پدرش را نیز به خاطر نمی‌آورد. ۲) تجربه دردناکی‌فقدان؛ این تجربه، جزئی از فرایند عزاست، و بدون آن، فرایند عزا، به طور سالم طی‌نمی‌شود. در این مرحله، جامعه نقش مهمی به عهده دارد. بالبی (۱۹۸۰) می‌گوید اگرکسی از این مرحله امتناع کند، دیری نمی‌پاید که غالباً به درجاتی از افسردگی دچار می‌شود. ۳) سازگاری با اوضاع جدید؛ این مرحله هم، به ویژه برای زنان بیوه مشکل است.مدت‌ها طول می‌کشد که دریابند چگونه زندگی کنند، و چگونه جای خالی نقش‌های متوفی را پر کنند.۴) سرمایه گذاری در ارتباطات جدید؛ باید انرژی عاطفی فرد داغ دیده،بر ارتباطات جدید متمرکز شود. به اصطلاح عامیانه، باید از فرد متوفی دل بکند و به زنده‌ها دل بسپارد. برای عده‌ای، این خیلی سخت است، گروهی می‌پندارند این بی‌اعتنایی به متوفی است.بعضی از افراد می‌پندارند اگر مثلاً ازدواج مجدد کنند، فرزندانشان دچار تعارض خواهند شد. برای ایجاد رابطه جدید، در سطح ازدواج مجدد، حدود یک تا دوسال وقت لازم است.

مراسم عزاداری

عزاداری، در متون اسلامی، یک اصطلاح شرعی نیست، بلکه مسلمانان آن را به کار برده‌اند، لذا باید در فرهنگ لغات، به دنبال کاربردهای آن گشت. عزا به معنای صبر و شکیبایی در ماتم و به معنای سوگ و مصیبت آمده است. «عزّی»؛ از باب تفعیل به کار رفته است، «تعزیه الرجل»؛ یعنی تسلی دادن و توصیه به صبر کردن، «عزّی بعضهم بعضاً»؛ یعنی یکدیگر را توصیه به صبر کردند. «حسن الله عزاک»؛ یعنی خداوند به تو صبر و نیکی عطا کند.همان گونه که از لغت به دست می‌آید، عزاداری، در اصل برای تسلی دادن به داغ‌دیده است. برای آرامش بخشی به داغ دیده از عوامل متعددی می‌توان سود جست، از جمله:۱) هنجارهای اجتماعی و هم دردی‌ها.۲) همسان سازی با بزرگان دینی و تاریخی مورد علاقه مردم. ۳) تفکر منطقی، براین نکته که لاجرم باید به زندگی عادی برگردیم، نمی‌شود زندگی را تعطیل کرد. ۴) گریه‌کردن و برون ریزی عاطفی. ۵) ذکر کردن غم و غصّه‌ها با دیگران (راه دیگری از برون‌ریزی) ۶) خواندن اشعار غم ناک و معنا دار. ۷) اعتقاد به معاد و... و یادآوری آن‌ها.نکته جالب توجه این است که همه عوامل هفت گانه، در ضمن مراسم عزاداری، و با کمک دیگران، برای فرد داغ دیده، حاصل می‌شود. در غالب دید و بازدیدها، اظهار همدردی‌ها، شرکت در مراسم و ادای احترام به متوفی و بازماندگان، مداحی کردن از بزرگان دینی و ذکر مصایب آنان، خواندن قرآن و آیات مناسب تسلی بخش، اجرای سخنرانی‌های مناسب با موقعیت و اوضاع و ارایه کردن شناخت‌های لازم برای داغ دیده و دیگر مخاطبان، و... این‌ها همه در ضمن مراسم عزاداری حاصل می‌شود، و جالب توجه‌تر این که بسیاری از این‌ها، اختصاص به مراسم جمعی دارد و در تنهایی و نشست‌های خانوادگی حاصل نمی‌شود.در جوامع مختلف، شیوه‌های نسبتاً مشابهی برای این مراسم وجود داشته و دارد.مراسم عزاداری و ختم در سه روز اوّل، هفته، چهلم، و گاه سالگرد (در جامعه ما)، به‌سازگاری داغ دیده با اوضاع جدید کمک می‌کند. با گرفتن مراسم سالگرد، به بازماندگان کمک می‌شود که ضمن برگزاری گرامی داشت یاد متوفی، آن را به خاطرات عزیز و تکرار نشدنی تبدیل کنند. به طور کلی دو عامل «فراموشی» و «گذشت زمان» از جمله عوامل سازگاری است.در سایر ادیان نیز چنین هنجارها و مراسمی وجود دارد؛ مثل مراسم یادآوری از مصلوب شدن حضرت عیسی در دین مسیحیت. در فرهنگ ایرانی قبل از اسلام نیز «خون سیاوش» و «مرگ سهراب»، اگر چه به نوعی افسانه می‌ماند، ولی در کاهش غم و غصه‌های داغ داران ایفای نقش می‌کرده است. تیشه بر سر زدن فرهاد، بیابان گردی مجنون، ناکامی زلیخا، صبر یعقوب در غم فرزندش یوسف، بردار رفتن حلاج، و...، همه وهمه، عناصری نمادین از غم و اندوه برای درک این معنی و کنار آمدن با غم است.

مراسم عزادری یک گروه اجتماعی

اشاره

انسان موجودی اجتماعی است و بخش بسیاری از زنـدگی خود را در گروهها می گذرانـد. گروههای خانواده، مدرسه، هم بازیها، هم سالان، هم کاران، گروههای مـذهبی، سیاسـی، اجتماعی و...، از گروههایی هسـتند که ما معمولاً بخش جالب توجهی اززنـدگی خود را با آنها میگذرانیم. گروههای مذهبی نیز در همین ردیف است و به عنوان یک گروه بررسی میشود.

تعریف گروه

گروه متشـکل از دو یـا چنـد نفر است که بـا هم تعامـل دارنـد، در اهـدافی مشترکنـد، روابط پایـداری با هم دارنـد، به نحوی به هم وابسـتهاند و خـود را عضـوی از گروه تلقی میکننـد (بـارون و بـایرن، ۱۹۷۷)، از ایـن تعریـف چنـد ویژگی برای گروه بـه دسـت میآید:۱) تعامل دارنـد. ۲) وابستهاند، به نحـوی که آن چه برای یـک فرد اتفـاق میافتـد، بر دیگران نیز موثر است.۳) روابط آنها پایـدار است و چه بسـا روزهـا و هفتههـا و ماههـا و سالهـا ادامهدارد و منشأ آثاری در جنبههای دراز مـدت زنـدگی مثل ازدواج هم میشود. ۴) اهـداف مشترک دارند که برای رسیدن به آن با هم تلاش و همکاری میکنند. ۵) این تعامـل درقالب گروه، معمولاً به گونهای نظاممنـد است که هر عضو، جایگاهی دارد و خودش و دیگران، او را در آن جایگاه میشناسـند. ۶) خود را بخشی از گروه میداننـد.گروه با این تعریف و ویژگیهایی که ذکر شـد، کارکردهای روانشـناختی متعـددی دارد. بعضـی از آن کارکردها عبارتند از:۱) بخشـی از نیـاز روانی مـا به تعلق داشـتن رابرآورده میسـازد. ۲) بـا راحـتی بیشتری به اهـداف مشترک میرسـیم. ۳) دانش و اطلاعـاتیبه دسـت میآوریـم که در بیرون گروه بر ایمـان میسر نیست. ۴) در مقابـل دشـمن مشترکاحسـاس امنیت بیشتر بر ایمان حاصـل میشود. ۵) بـاعث اسـتحکام و تثبیت هویتاجتمـاعی مـا میشود. ۶) در ایجـاد و تغییر احساسـات و عواطف، بـاعث تسـهیل اجتمـاعی ما میشود. ۷) ویژگی جمعی بودن بعضـی برنامهها، باعث اسـتدامه و اسـتمرار برنامهمیشود. ۸) به اعتمـاد نفس بیشتر فرد کمک میکند. ۹) به افراد به ویژه کودکان در فراینـد اجتماعی شـدن کمک میکنـد. ۱۰) فواید جانبیاش مثل مشاورهها، دوسـت یابیها،شغل یابیها، قرض الحسنهها، دید و بازدیدها به هنگام بیماری و مشـکلات، نیز از طریق گروههای مذهبی، حاصل میشود. ۱۱) هنجارهـای گروه (خـوب یـا بـد)، معمولاًـ مـورد پـذیرش همه اعضـاء قرار میگیرد (افراد به جهت اهمیـتی که برای گروه قـائل هسـتند، از اختلافات کوچک میگذرند و گاهی به واقع، تغییر نگرش میدهند. ۱۲) این گروههامیتواند شروع و مبنایی باشد برای شروع و شـکل دهی کارهـای تشـکیلاتی آشـکار ومخفی و انجام دادن کارهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسـی و گاهی نظامی.یکی از نمونههای این حرکت، اقدامات سید جمال الدین اسد آبادی بود، او ازمراسم ساده مذهبی شـروع کرد و در نهایت تشکیلاتی شکل داد کـه حکـومت مصـر ناچـار به اخراج ایشـان از کشـور مصـر شـد.تمـام کارکردهـایی که برای گروههـای اجتمـاعی ذکر شـد، در گروههای مذهبی نیزوجود دارد. برای اجتناب از تفصـیل، به توضیح آنها نمیپردازیم. اما بسیاری از آن کارکردها را در قالب یک حدیث در سـخنان امام علی (ع) میخوانیم: آن حضرت میفرمایند هر گاه کسی به مسجد رفت و آمد کند، یکی از بهرههای هشت گانه را نصیبخود خواهد کرد:۱) یـافتن یک برادر دینی و دوستی که در مسیر الهی با او همراه باشـد. ۲) علمی جدیـد بر علوم او اضافه خواهد شد.۳) نشـانهای از نشانههـا و آیات محکم الهی بر او روشن خواهـد شـد. ۴) رحمت مورد انتظـارش را از جانب خـدا دریافت خواهد کرد.۵) سـخنی میشـنود که بـاعث دوری و اجتناب او از پستیها میشود. ۶) یا سـخنی که موجب هـدایت اوبه راه راست خواهد شد.۷) یـا بـاعث ترک گناهی از خوف الهی میشود.۸) یـا حجب وحیـای او پیش دیگران، او را از گنـاه بـاز خواهد داشت.

هیجانهای روانی ناشی از عزاداری

اشاره

بیشترین و مهم‌ترین تأثیری که مراسم عزاداری بر شرکت کنندگان دارد، تأثیرات روانی است و اکثر شرکت کننده‌ها نیز در پی همین نوع تأثیرات هستند. احساس لذتی خاص به آن‌ها دست می‌دهد، آرامشی می‌یابند که در کمتر مجلسی و گروهی از نوع دیگر،حاصل می‌شود. چهره افراد عزادار، درمجالس عزاداری، غم بار می‌شود، گریه می‌کنند یا حالت گریه به خود می‌گیرند، اما این‌غم از نوعی دیگر و متفاوت با غم و غصه‌های زندگی روزمره است. غم معنویت است، غم آخرت است. غم مظلومیت مظلومان است. غمی است که منشأ حرکت است و کنش وری اجتماعی افراد را افزایش می‌دهد نه کاهش،عامل نابهنجار در زندگی افراد نمی‌شود، بلکه در مواردی نقش درمانی ایفا می‌کند.برای زندگی نشاط می‌آفریند.بدیهی است، کسانی که خود به صورت مستمر و یا به صورت مقطعی، درزمان‌های خاصی از سال در این گروه‌ها و مراسم شرکت می‌کنند و اکثر قریب به اتفاق مردم مذهبی (شیعه)، با این مراسم موافق هستند و آن را می‌پسندند و از آن استقبال می‌کنند.افرادی نیز هستند که با عزاداری مخالفند و بر این مخالفت، استدلال‌هایی نیزدارند؛ به بعضی از دلیل‌های آن‌ها اشاره می‌کنیم:۱) ما دلیل و برهانی از متن دین، برای‌عزاداری نداریم و این نوعی بدعت محسوب می‌شود.۲) بر فرض این که دلایلی کل وعام بر جواز عزاداری نیز داشته باشیم، اما چه لزومی دارد که برای کسانی عزاداری کنیم که‌قرن‌ها پیش شهید شده و به مقام والایی رسیده‌اند؟ ۳) عزاداری کردن، مخالفت با قضا وقدر الهی است. ما باید بپذیریم و تسلیم باشیم. ۴) عزاداری و ازدیاد این مراسم در طول‌سال به مناسبت‌های مختلف، باعث شده است که جامعه از شادی‌ها به دور باشد و بیشتر احساس غمگینی کند و در نتیجه باعث افزایش فراوانی افسردگی در جامعه بشود. این اشکال، گاهی از زبان و قلم بعضی از صاحب نظران روان‌شناسی در کلاس‌های درس و در مقالات نیز مطرح شده است.ما با بررسی مختصری که در باب بعضی هیجان‌های روانی؛ مثل اندوه و گریه،شادی و خنده، افسردگی، عزت نفس و... و تأثیر مراسم عزاداری بر روی آنها، انجام می‌دهیم، در باب اشکالات روان شناختی مطرح شده اظهار نظر خواهیم کرد و نیز با بررسی ای که در متون دین انجام خواهیم داد، در مورد اشکالات دینی مطرح شده، اتخاذ موضع می‌کنیم.

مراسم عزاداری و گریه

گریه دارای یک ظاهر است و یک باطن. ظاهر آن یک امر فیزیولوژیک است،باید تأثیرات روانی، از طریق محرک‌های بیرونی یا درونی مثل تفکر، شکل بگیرد.سپس این تأثرات، وارد چرخه فیزیولوژی مغز و اعصاب بشود، بخش خاصی از مغز فعال شده و غدد اشکی چشم را فرمان فعالیت بدهد و در نهایت قطرات اشک جریان پیدا کند و ما آن را گریه بنامیم.باطن گریه همان تأثرات درونی است. نگاه روان شناختی ما و داوری ما در باب‌پیامدهای گریه نیز دایر مدار تأثرات عاطفی است. اگر در روایات آمده است که گریه کردنو گریاندن و حالت گریه به خود گرفتن، در مراسم عزای حسینی، منشأ اثر دنیوی و اخروی‌است، به تأثرات درونی نظر دارد و گرنه می‌شود به صورت مصنوعی و یا با مواد شیمیایی،چشمانی گریان داشت. ما در این جستار، باطن گریه را به چهار نوع تقسیم می‌کنیم. که فقط یک نوع آن، معطوف به خود و نیازهای سرکوب شده خود است و می‌تواند با افسردگی هم بستگی مثبت داشته باشد، و کنش وری اجتماعی فرد را مختل کند، اما سه نوع دیگر،امید بخش است و حرکت آفرین و رابطه معکوس با افسردگی دارد. نوع اول، ناشی از مرگ واقعی است اما سه نوع دیگر، سوگ واقعی نیستند، اگر چه در مراسم سوگواری حاصل می‌شوند.الف) گریه ناشی از علاقه طبیعی انسان به خود و متعلقات خود: این گریه به هنگام غم و مصیبت و داغ دیدگی حاصل می‌شود و اختیاری نیست، معمولاً ـ بی اراده، اشک جاری می‌شود. تأثرات فرد ناظر به گذشته است، مصیبتی رخ داده و آثاری گذاشته و اکنون به اصطلاح عامیانه، عقده‌ها گشوده می‌شود و اشک می‌ریزد. این گریه به اصطلاح روان‌شناسان و روان در مان

گران، تخلیه روانی – هیجانی است و به خود فرد و نیازهای سرکوفته شده او بر می‌گردد.ب) گریه‌ای که ریشه در اعتقادات دارد: مثل آنچه در حال مناجات حاصل می‌شود،فرد خود را در محضر خدا می‌یابد و رفتار و کردار خود را ضبط شده می‌داند و خود را گناه کار و... به عنوان مثال دعای امام سجاد (ع) در وداع با ماه رمضان و یادآوری رحمت‌های خداوندی از این نوع است. این نوع گریه ناظر به آینده و حال است و آنچه روی خواهد داد.این که امام سجاد (ع) می‌فرمایند: «محبوب‌ترین قطره در نزد خداوند متعال، قطره‌اشکی است که مخلصانه، در تاریکی شب و از ترس خدا ریخته شود»، این ریشه در اعتقادات دارد. مربوط به ترس‌های دنیایی و زندگی روزمره نیست. اکثر گریه‌ها درمناجات‌های امامان معصوم (ع) از این نوع است.ج) گریه‌ای که از فضیلت‌طلبی و کمال خواهی ناشی می‌شود: مثل گریه‌ای که درفقدان معلم و مربی اخلاق و پیامبر و امام و... رخ می‌دهد. این گریه از این روی است که مادر عمق وجودمان کمال و رشد را تحسین می‌کنیم و از بودن آن کمالات، ذوق زده می‌شویم و از فقدان آن‌ها نارحت. گاهی در مراسم عزاداری، گریه‌هایی از این نوع نیز وجود دارد. مثلاً؛ در باب شجاعت و وفاداری حضرت عباس (ع) به امام حسین (ع)، بسط سخن داده می‌شود، و ما با شنیدن آن، اشک می‌ریزیم. پس از وفات حضرت رسول (ص)،ام ایمن گریه می‌کرد، خلیفه دوم از او پرسید، چرا گریه می‌کنی؟ مگر نه این که رسول خدادر پیش گاه خداوند است؟ ام ایمن پاسخ داد: گریه من برای آن است که دست ما از اخبارآسمان و وحی کوتاه شده است.د) گریه بر مظلوم: مانند گریه رسول خدا (ص) بر علی (ع) و حسین (ع)، پیش ازشهادت آن‌ها و مثل گریه و عزاداری مسلمانان در شهادت‌های ائمه دین که به صورت مظلومانه شهید شدند؛ مثل گریه به هنگام روضه خوانی حضرت رقیه، و حضرت علی اکبر و حضرت فاطمه و دیگر مصایب اهل بیت و....– گاهی نوعی دیگر از گریه را نیز تحت عنوان «گریه سیاسی» نام می‌برند. مثلاً امام خمینی می‌فرمایند: «زنده نگه داشتن عاشورا، یک مسئله بسیار مهم سیاسی – عبادی است. عزاداری کردن برای شهیدی که همه چیز را در راه اسلام داده است یک مسئله سیاسی است.» اما در واقع از دیدگاه روان‌شناسی، این گریه، نوعی مستقل نیست، بلکه به یکی از انواع مذکور بر می‌گردد. و در اهداف سیاسی، جهت دهی می‌شود.این یکی از کاربردهای انواع گریه است.گریه در مراسم عزاداری، از هر کدام از انواع چهارگانه که باشد، کارکردهایی دارد:الف) در هر صورت نوعی تخلیه هیجانی است و آرامشی را به دنبال دارد و باعث جلای قلب می‌شود و این نکته بسیار مهم و ارزش‌مند است. ب) هیجان‌ها و تأثرات روانی، در بعد شناختی اثر گذاشته و کنجکاوی و در نهایت شناخت فرد، در موضوع مورد نظر را تقویت می‌کند. ج) با تقویت عواطف و شناخت‌ها، آمادگی رفتاری فرد به تناسب آن‌شناخت‌ها و عواطف، بیشتر می‌شود و نگرش فرد نسبت به آن موضوع تقویت می‌شود.د) باعث همانند سازی با آن افراد و موضوعات مورد علاقه می‌شود. کسی که در شنیدن‌شجاعت حضرت عباس، اشکی می‌ریزد، به طور ناخودآگاه، در شجاعت، درحد توان‌خودش، با آن حضرت همانندسازی می‌کند و....ه) تمام انواع گریه‌ها می‌تواند جهت‌گیری‌های سیاسی، فرهنگی، دینی و... داشته باشد و از آن‌ها حسن استفاده یا سوء استفاده بشود (توسط خود فرد یا توسط اداره کنندگان مجالس عزاداری). و) علاقه و محبت فرد نسبت به موضوع مورد نظر افزایش می‌یابد.

مراسم عزاداری و شادی جامعه

شادی چیست؟ چه عواملی باعث شادی جامعه می‌شوند؟، مراسم عزاداری مذهبی، چه رابطه‌ای با شادی افراد و جامعه دارد؟ در این موارد به اختصار سخن می‌گوییم. برای شادی تعاریف مختلفی شده است؛ ارسطو معتقد است، حداقل سه نوع شادی وجود دارد: الف) حالتی که همراه با لذت حاصل می‌شود. ب) حالتی که به دنبال عمل کرد خوب برای فرد حاصل می‌شود. ج) حالتی که بر اثر زندگی متفکرانه حاصل‌می‌شود. از دیدگاه ارسطو، نوع اوّل سطح نازل و زودگذر شادی است؛ نوع دوم، سطح‌متوسط و میان مدت شادی و نوع سوم سطح عالی و دراز مدت شادی است. فیلسوفانی‌مثل جان لاک و جرمی بنتام، گفتند شادی بستگی به تعداد لذات

زنـدگی دارد.این تعـاریف، منطبق با تعریف توده مردم از شادی نیست. از دیـدگاه مردم، شادی یعنی انبساط خاطر، یک فرد ممکن است یـک روز صبح شـاد باشـد و بعـد از ظهر غمگین باشـد، با شـنیدن یک خبر، شاد و با خبری دیگر غمگین بشود. در بعضـی از کتاب‌هـای انگیزش و هیجان نیز همین گونه تعریف شـده است، بر این اساس، حتی اگر با مصـرف دارو هم،انبساط خاطری حاصـل شود، نـام آن شـادی است.وقتی مـا از شـادی اجتمـاعی سـخن می‌گوییم، نه آن شادی سـطح اعلای ارسـطویی را در نظر داریم و نه شـادی زودگـذر و مبتـذلی کـه حتـی بـا مصـرف دارو ممکن است حاصـل شـود؛ پس شـادی مـورد نظر چیست، امروزه از دیـدگاه روانشناسـی اجتماعی، شادی برابراست با حاصل جمع رضایت و سـطح لـذت: سـطح لذت رضایت = شادی‌این نوع تعریف با تصور توده مردم از شـادی، منطبق است و بر این اسـاس، شادی هم با فعالیت یا موضوع لـذت افرین بالفعل مرتبط است، که با مؤلفه سـطح لذت، آن را بیان کردیم و هم با وضعیت روانی فرد که ناشی از تجربه‌ها، انتظارات و آرزوها، و... است، ارتباط مستقیم دارد که آن را بـا مـؤلفه رضـایت بیـان کردیم؛ و هر دو مـؤلفه، امـوری غیر ثـابت و غیر مطلق هسـتند.آنگوس کمپبـل، ویلاـرد رادجرز، و فیلیپ کـانورس، محققـان امریکایی،تلاش کردنـد که رابطه ۱۰ متغیر (سن، نژاد، اشـتغال، بیکـاری، درآمـد خـانواده، اشـتغال رئیس خانه، تحصـیلات، مذهب، جنس، شهرنشینی، تجرد، تأهل بدون فرزند، تأهل با فرزند) را با میزان شادی بسـنجند، آنان ۲۱۴۴ آزمودنی را آزمودنـد، بـا لحاظ کردن همه این عوامل، توانسـتند فقط ۱۰ درصـد تفاوت شادی‌های بین افراد را به این امور، نسـبت بدهنـد،و در نهایت نتیجه گرفتند که عمدتاً شادی به نوع شخصـیت یا منش افراد بستگی دارد.بدین ترتیب معلوم می‌شود که برای بالا بردن سطح شـادی در فرد و جامعه، بایـد به آن دو مؤلفه (سـطح لـذت و رضایت) توجه کرده و آن‌ها را تقویت کنیم؛ و آن دو مؤلفه از مراسـم عزاداری، اثر منفی نمی‌پذیرنـد. این گونه نیست که مراسم عزاداری، بـا سـطح لـذتو سـطح رضـایت افراد، همبسـتگی منفی داشـته باشـند، بلکه شواهـدی برای همبسـتگی مثبت وجود دارد.قطعاً کسانی که با علاقه و انتخاب خود به مراسم عزاداری می‌رونـد، از آن لـذت می‌برنـد و از آن احساس رضـایت می‌کننـد.عده‌ای از روان شـناسان از جمله روان شـناس آمریکایی مایکل فوردیس،برنامه‌ای برای افزایش شـادی تهیه کردنـد. به نظر او، بهترین راه این است که افراد، خود،برای شـاد بودن اقـدام کننـد. او یـک برنـامه چهارده عنصـری تهیه و ارایه کرد که به اختصـار در زیر می‌آیـد:۱) خود را مشـغول نگه دارید و فعال‌تر باشـید.۲) وقت بیشـتری را به روابط اجتماعی‌اختصاص دهید.۳) در کارهای با معنی شـرکت کنید. ۴) امور زنـدگی را به بهترین نحو طرح‌ریزی و سازمانـدهی کنید.۵) حتی المقـدور از نگرانی دست برداریـد.۶) سـطح انتظارات وآرزوهایتان را پایین بیاوریـد.۷) تفکر مثبت و خـوش بینانه را در خـود بپرورانید.۸) در زمان‌حال زنـدگی کنیـد. ۹) سـعی کنید شخصـیتی سالم داشته باشید.۱۰) برون گرا و اجتماعی‌باشـید. ۱۱) خودتان باشید.۱۲) احساسـات منفی و مسایـل منفی را بیرون ببریـد.۱۳) باداشـتن روابـط نزدیک خود را شاد کنیـد. ۱۴) شـادی را در درجه نخست اولویت قرار دهید.در یک بررسـی، ۸۹ درصـد از شـرکت کنندگان گفتند که این برنامه به آن‌ها کمک کرده است، تا خلق غمگین خود را متوقف کننـد، با آن مقابله کننـد، یا آن را تأخیر اندازنـد.۸۰ درصـد نشان دادند که این برنامه، سـطح شادی شان را افزایش داده است، ۳۶ درصـد مـدعی بودنـد که افزایش شـادی آن‌ها خیلی زیاد بوده است.با توجه به این برنامه و دقت در کارکرد تک تک توصـیه‌های آن، نیز می‌توان رابطه مراسم عزاداری و شادی را تشخیص داد. آیا در مراسم عزاداری تعداد جالب توجهی از این توصـیه‌ها، اجرا نمی‌شود؟! افراد فعـال‌تر نیسـتند؟ روابـط اجتمـاعی شـان بیشتر نمی‌شود؟ عزاداری کـار بـا معنـایی نیست؟ سـطح انتظارات و آرزوها را تعـدیل نمی‌کنـد؟ تفکر خوش بینانه القاء نمی‌کنـد؟ برون گرایی را رشد نمی‌دهد؟ با اطلاعات دینی،سیاسـی، فرهنگی اجتماعی که افراد می‌دهـد، آن‌ها را در زمان حال واقع نمی‌کنـد؟ و... پاسخ به همه این سؤالات، مثبت است و عزاداری در واقع برای جـامعه و افراد، شـادی‌حقیقی می‌آفرینـد، نشـاط و تحرک می‌آورد و....البتـه آسـیب هـایی نیز مراسـم عزاداری را تهـدید می‌کنـد که به آن‌هـا اشـاره خـواهیم کرد، امـا آن آسـیب‌ها از لوازم لاینفـک این مراسم نیست، بلکه اموری عارضـی است که بـاید زدوده شود.

مراسم عزاداری و افسردگی

اختلالات افسردگی به سه قسم کلی تقسیم می‌شود. ۱) اختلاف افسردگی عمده. ۲) اختلال افسرده خویی. ۳) اختلال‌های افسردگی موردی که در آن دو نوع جای نگرفته‌اند.اختلاف افسردگی عمده، شدیدترین نوع افسردگی است. و بعضی از نشانه‌های آن‌عبارتند از: الف) احساس غمگینی یا پوچی در بخش عمده یا تقریباً تمام روز. ب) کاهش چشم گیر علاقه یا لذت نسبت به تقریباً همه فعالیت در بخش عمده روز. ج) کاهش چشم گیر وزن بدن، بدون پرهیز یا رژیم غذایی (یا افزایش قابل ملاحظه وزن در عرض‌یک ماه). د) بی خوابی یا خواب زدگی در تقریباً همه روز. ه) بی قراری یا کندی روانی - حرکتی تقریباً در همه روز. و) خستگی یا از دست دادن انرژی تقریباً در همه روزه. ز) احساس بی ارزشی یا احساس گناه مفرط. ح) کاهش توانایی فکری یا تمرکزیابی یا بی‌تصمیمی همه روزه. ط) افکار مکرر و عود کننده راجع به مرگ.از بین این سه نوع افسردگی، نوع اوّل و سوم مورد نظر کسانی که می گویند، مراسم عزاداری باعث افسردگی جامعه شده است، نیست؛ چرا که نوع اوّل بسیار شدید و واضح البطلان است. نه جامعه ایران مبتلا به افسردگی عمده است و نه مراسم عزاداری باویژگی هایی که شناختیم، می‌تواند باعث افسردگی عمده جامعه شود. نوع سوم هم مرادنیست. چرا که مربوط به مواردی خاص؛ مثل: الف) اختلال ملال پیش از قاعدگی ب)اختلال افسردگی جزئی. ج) اختلال افسردگی پس از روان پریشی ناشی از اسکیزوفرنی و... است. پس افسرده خویی مورد نظر است.اختلال افسرده خویی، نسبتاً خفیف است و دارای نشانه‌های تشخیصی زیر است:الف) دو یا چند مورد از نشانه‌های کم اشتهایی یا پر اشتهایی، بی خوابی یا خواب زدگی،کمبود انرژی یا احساس خستگی، عزت نفس پایین، تمرکز ضعیف یا اشکال در تصمیم‌گیری و احساس درماندگی در فرد وجود داشته باشد. ب) این نشانه‌ها در بخش‌عمده روز و در بیشتر روزها، به مدت حداقل ۲ سال گزارش شوند. ج) طی یک دوره دوساله، شخص هرگز به مدت بیش از دو ماه خالی از نشانه‌های بالا نباشد. د) در طی این دو سال افسردگی عمده وجود نداشته باشد. ه) هرگز ملاک‌های اختلال ادواری خویی وجودنداشته باشد. و) این نشانه‌ها ناشی از آثار فیزیولوژیک (مثل مصرف ناصحیح دارو و...نباشد. ز) این نشانه‌ها موجب اختلال در کارکرد اجتماعی، شغلی و... بشوند.اکنون ببینیم آیا مراسم عزاداری، نشانه‌های افسرده خویی را ایجاد می کند و باعث افزایش افسردگی در جامعه می‌شود؟ برای روشن شدن این مطلب لازم است به عوامل افسرده خویی از دیدگاه روانشناسی، توجهی بکنیم. برای افسرده خویی سه عامل عمده را شمارش کرده‌اند الف) زیستی؛ ب) ارثی؛ ج) هیجانی و محیطی.عوامل زیستی به وضعیت مغز و کارکرد قسمت‌های مختلف آن و ناقل‌های عصبی و انتقال عصبی و سیناپس‌ها و... اشاره دارد. بسیاری از نشانه‌های افسردگی،جایگاه خاصی در مغز را به خود اختصاص داده‌اند. تا کنون بیش از ۳۰ ناقل عصبی شناخته شده اما سه ناقل نوراپی نفرین، سروتونین، و دوپامین، باعث بعضی از نشانه‌های افسردگی می‌شوند.عامل ارثی، سالهاست مورد توجه واقع شده است و افسردگی را یک بیماری خانوادگی دانسته‌اند، و امروزه، ژن و توارث را عامل مهمی برای افسردگی می‌دانند و به دنبال شناسایی ژن آن نیز بوده‌اند. بعضی از مطالعات آماری، خانوادگی و ارثی بودن افسردگی را تقویت کرده است.عوامل محیطی و هیجانی، نیز همواره و پیش از عوامل زیستی و ارثی، مورد توجه روان شناسان و پزشکان بوده است. آنان می‌دانستند که رویدادهای محیطی، می‌تواند ذهن و احساسات ناشی از آن را تحت تأثیر قرار دهند. روابط با دیگران، تربیت خانوادگی،فقدان‌ها و بحران‌ها، همه می‌توانند بر ذهن مؤثر باشند. به این ترتیب افسردگی نیز می‌توانست تحت تأثیر عوامل محیطی قرار بگیرد، اما این دیدگاه به تدریج دقیق‌تر شد؛اکنون پژوهش گران معتقدند که: ۱) بعضی افراد، پس از رویدادهای استرس زای شدید،مبتلا به افسردگی می‌شوند. ۲) نمونه‌های فراوانی نیز بوده که بی هیچ گونه استرس‌شدیدی، مبتلا به افسردگی شده‌اند. لذا بعضی پژوهش گران بر این باورند که تجربه‌های استرس زای محیطی، فقط به طور غیر مستقیم و فقط در کسانی که آمادگی زیستی و وراثتی را دارند، باعث افسردگی می‌شود. و کسانی که آن زمینه‌ها را ندارند، استرس‌ها باعث

افسردگی شان نمی‌شود. بعضی از عوامل استرس زا که زمینه‌های زیستی و ارثی را فعال می‌کنند، عبارتند از: از دست دادن شغل، قطع یک رابطه، مرگ یکی از بستگان،طلاق، ازدواج ناموفق، مشکل اقتصادی جدی، و....اکنون با آن چه گذشت، معلوم است که: الف) تنها عامل افسردگی، عامل محیطی نیست. ب) عامل محیطی فقط در کسانی موثر است که زمینه‌های ارثی و زیستی دارند.ج) در بین عوامل محیطی که استرس زایی شدید دارند، جایی برای مناسک و مراسم اسمی عزاداری پیدا نمی‌کنیم. آن عوامل متعدد بود، سوگ و داغ واقعی می‌تواند یکی از آن عوامل باشد، اما مراسم عزاداری هیچ سهمی در استرس زایی ندارند. د) بلکه برعکس با توجه به مباحثی که در روان‌شناسی اجتماعی و کارکرد گروه‌ها و ویژگی‌های گروه‌های مذهبی، گفته می‌شود، می‌توان گفت که مراسم عزداری کاملاً نقش استرس‌زدایی دارد.

مراسم عزاداری و عزت نفس

موضوع عزت نفس، هم از دیدگاه دینی، یک مفهوم محوری و مهم است و هم ازدیدگاه روان شناسی، در گرایش هایی مثل رشد، بالینی، شخصیت و اجتماعی، به آن توجه فراوان شده است، عزت نفس یکی از مؤلفه‌های بهنجاری محسوب می‌شود (انکینسون و همکاران ۱۹۸۳).مراسم عزاداری را از هر دیدگاهی (دینی یا روانشناسی) مطالعه کنیم، رابطه منفی با عزت نفس ندارد. بلکه زمینه‌های عزت نفس بیشتر را در افراد فراهم می‌آورد.ارزیابی ما از خود پنداره خویش بر حسب ارزش کلی آن، عزت نفس نامیده می‌شود؛ به عبارت دیگر، می‌توان عزت نفس را هم چون میزان ارزشی که ما برای خود قائل هستیم، در نظر گرفت. مطالعات، حاکی از این است که آگاهی یا برداشت ما از خود،بیشتر ناشی از تجربه‌های اجتماعی ماست. ماخود را آن گونه می‌بینیم که فکر می‌کنیم دیگران ما را می‌بینید.ایلین شیهانو می‌گوید، طی ملاقات‌هایی که در طول سالیان، با مراجعان مختلف داشته‌ام، افرادی را دیده‌ام که عزم خود را جزم کرده بودند که عزت نفس خود را بالا ببرند و از این ره گذر آثار مثبت متعددی را نصیب خود کردند، بعضی از آن آثار به ترتیب زیر است: ۱) پذیرش هر چه بیشتر خود و دیگران ۲) آگاهی بیشتر از آنچه در زندگی می‌خواهیم. ۳) آرامش بیشتر و آمادگی بیشتر برای کنترل استرس ۴) امنیت بودن و احساس شاد بودن. ۵) اشتیاق به داشت مسئولیت بیشتر. ۶) توجه بهتر به دیگران.۷)احساس راحتی در موقعیت‌های اجتماعی. ۸) احساس متعادل بودن. ۹) اتکا به خود وخلاقیت بیشتر. ۱۰) بهبود ظاهر و احساس سر زندگی. ۱۱) آمادگی بیشتر برای دریافت‌محبت و محبت کردن به دیگران. ۱۲) ملایم‌تر بودن با خود، توانایی دست زدن به‌خطرهای بیشتر. ۱۳) توانایی تبریک گویی به دیگران بدون حسادت. ۱۴) اطمینان‌داشتن به خود در همه فعالیت‌ها. ۱۵) تبدیل کردن «مشکلات» به مبارزه جویی‌ها.۱۶)تمایل بیشتر برای در میان گذاشتن احساسات با دیگران. ۱۷) توانایی بیان صادقانه‌نارسایی‌ها در کارهای خود. ۱۸) اشتیاق، انگیزه و علاقه‌مندی بیشتر به زندگی.از سوی دیگر عزت نفس پایین نیز، مشکلات فراوانی را برای فرد ایجاد می‌کند،بعضی از آن‌ها عبارتند از:۱) عدم پذیرش خود و دیگران: کارل راجز می‌گوید هر چه افراد خود را بیشترپبذیرند، احتمال پذیرش دیگران نیز برایشان بیشتر است و بر عکس. ۲)ترس از ترک‌شدن: بسیاری از افراد، از ترس این که ترک شوند، به روابط مخرب خود و دیگران ادامه‌می‌دهند، گاهی وابستگی را با محبت و عشق اشتباه می‌گیرند. ۳) کمال گرایی افراطی:اگر در کمال گرایی، همواره خود را با موفق‌ترها مقایسه کنیم و توقع بالاتر داشته باشیم، ازهمسر خوب دوست خوب، انجام دادن کارهای خوب و...، محروم خواهیم ماند. ۴) استفاده‌از مکانیزم انکار: مثلا ـ زنی که عزت نفس پایین دارد، اگر شوهرش از زیبایی اش بگوید،می‌گوید او فقط برای خوشحالی من این طور می‌گوید.۵) گاهی مکانیزم‌های دیگری مثل‌سرکوبی، فرافکنی، واکنش وارونه، و... نیز ناشی از کمبود عزت نفس است. ۶) بعضی‌اعتیادها در زندگی روزمره، مثل پرخوری، کم خوری، سیگار کشیدن، مصرف الکل و موادمخدر، کار، نظافت، قمار، مسائل جنسی، احساسات عقل گرایانه، سرزنش دیگران، و...نیز گاهی ناشی از عزت نفس پایین هستند. ۷) عزت نفس پایین، با خود انگاره ضعیف ومبهم، و عزت نفس بالا، با شناخت روشن‌تر از خود، همراه

است. ۸) پیش قدم شدن درارتباط با دیگران، در افراد با عزت نفس پایین کمتر است.کمبود عزت نفس در رفتار اجتماعی فرد نیز اثر منفی می گذارد. گرنی (۱۹۸۸)، مطالعات زیادی را در مدارس انجام داد؛ او فهرستی از رفتارهای اجتماعی متأثر از عزت نفس پایین را شمارش کرده است: ۱) کوچک‌تران را آزار می‌دهد. ۲) با همسالانش پرخاش کننده است.۳) به غریبه‌ها اعتماد نمی کند. ۴) دیدگاه دیگران را درک نمی کند.۵) به نظریات مراجع قدرت خیلی وابسته است.۶) اطلاعات کمی از خودش بروز می‌دهد.۷) از نقش‌های رهبری اجتناب می کند. ۸) به ندرت داوطلب می‌شود. ۹) به ندرت توسط همسالانش انتخاب می‌شود.۱۰) غالبا کناره گیر و منزوی می‌شود.۱۱) رفتارهای متناقض دارد.۱۲) مطیع است و ابراز وجود نمی کند.۱۳) به ندرت می‌خندد. ۱۴) توجه‌اش به خودش است.۱۵) همسالانش را بی ارزش تلقی می کند. ۱۶) فعالیت هایش توسط دیگران تعیین می‌شود.در متون دینی، از این موضوع با عنوان‌های متعددی؛ مثل عزت نفس، کرامت نفس، مردانگی و آزادگی و... یاد شده است. از دیدگاه دین، اصولاً برای مؤمن، عزت و احترام خاصی هست. یعنی علاوه بر عزت نفس، باید مؤمنان دیگر را نیز عزیز بداریم؛به عنوان مثال قرآن می‌فرماید؛ «اگر به نیازمند مؤمنی کمک مالی کردید، آن را با اذیت‌کردن و منت گذاشتن همراه نکنید، و اگر غیر از این است، اصلا صدقه ندهید و کلماتی خوب بر زبان جاری کنید، بهتر است». «و ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدقات خود را با منت گذاشتن و اذیت کردن باطل نکنید.» در روایات متعددی نیز آمده است که حرمت نفس مؤمن از حرمت مقدساتی مثل کعبه نیز بیشتر است. و تحقیر وی به هیچ وجه بخشودنی نیست.در باب عزت نفس نیز در متون دینی، در دو سطح نگاه می‌شود: یکی عزت نفس شخصی و دیگری عزت نفس انسانی. در روان‌شناسی اگر از عزت نفس سخن به میان می‌آید، فقط به خود شخصی نظر دارد؛ یعنی توجه کردن و مهم شمردن استعدادهای نهفته در وجود فرد. اما در دین، باید علاوه بر احیا کردن استعدادهای درونی، نفس انسانی را عزیز داشت و در مقابل نفس حیوانی، آن را پرورش داد. باید حتی المقدور دست نیازپیش دیگران دراز نکرد، بر اساس بسیاری روایات، خداوند کارهای مؤمن را به خود وی واگذار کرده است، ولی اجازه ذلت پذیری به او نداده است. این امر آن قدر مهم است که حتی انجام دادن واجبات الهی نیز، عذری برای پذیرش منت و ذلت دیگران نیست، برای‌انجام یک واجب الهی می‌توان از مال و حتی از جان، مایه گذاشت، اما از آبروی مؤمن نمی‌شود. اگر کسی مؤمنی را دعوت کند که به هزینه او به حج برود، و شائبه‌ای از منت گذاری در بین باشد، لازم نیست بپذیرد.حتی مبارزه با نفس که به معنای صحیح خود، بسیاری ضروری و لازم است. نباید موجب نادیده گرفتن عزت نفس بشود. کسی ممکن است خیال کند که با تحقیر خود پیش دیگران، بهتر می‌تواند با نفس خویش مبارزه کند، اما اسلام این را اجازه نمی‌دهد.برخی از اهل تصوف که کمتر با منابع غنی اسلام آشنایی داشته‌اند، گرفتار چنین خطایی شده اند، مؤمن نباید کاری کند که پس از آن مجبور به معذرت خواهی بشود چون این نوعی ذلت پذیری است. نباید در مسافرت، با کسانی که فاصله اقتصادی بسیار با او دارند، همسفر بشود، چون اگر ضعیف‌تر باشد، خودش اذیت می‌شود و اگر غنی‌تر باشد موجب اذیت هم سفر خود می‌شود.بین عزت نفس و رفتار اخلاقی مثبت، رابطه مستقیم وجود دارد. کسی که عزت نفس داشته باشد، کمتر گرفتار خطاهای اخلاقی می‌شود، بیشتر می‌توان از او انتظار داشت و نباید خودمان را از شرّ او ایمن بدانیم. هیچ کسی برای دیگران تکبر نمی‌کند،مگر این که ذلتی را در خودش احساس کرده است. کسی که نفاق می‌ورزد، ناشی از ذلت درونی‌اش است و کسی که غیبت می کند به خاطر عجز او است.هم بستگی بین عزت نفس بالا و فضایل اخلاقی را از طریق یک قانون مسلم‌روان شناختی نیز می‌توان نتیجه گرفت و آن عبارت است از نظریه «هماهنگی شناختی» فستینگر. چکیده این نظریه این است که اگر متوجه بشویم، دو شناخت ما بایکدیگر، یا شناخت و رفتار ما با یکدیگر ناهماهنگ است، دچار ناراحتی می‌شویم وتلاش می کنیم که حتی المقدور، آن ناهماهنگی را بر طرف سازیم.طبیعی و آشکار است که در مراسم عزاداری حسینی (ع)، اوّلاً، محتوای آن دین،تبلیغ و ترویج می‌شود که حسین (ع) پیرو آن بوده است. و جایگاه عزت نفس در این دین را دانستیم؛ ثانیاً، خود امام حسین (ع) و حرکت او و سخنان و پیام‌های او، که در مراسم عزاداری از آن‌ها یاد می‌شود، از ابتدا تا انتها، پر است از عزت نفس و تأکید بر آن.

پیام«هیهات منا الذلـهٔ» حسین (ع) و حرکت او ضرب المثل شده است. در سراسر دنیا هرکسی نام حسین را بشنود یا بخواند، فوراً همراه آن، نـام عـاشورا و نهضـت حسـین و ظلم‌ستیزی حسـین مطرح می‌شـود؛ ثالثـاً، روانشـناسان، برای رشـد عزت نفس عـواملی راشمارش می‌کنند، کوپر اسمیت (۱۹۶۷) تحقیقات انجام شده بر روی عزت نفس را مرورکرد و به این نتیجه رسید که چهار عامل، اهمیت ویژه‌ای در رشـد عزت نفس دانـد.۱) میزان پذیرشـی که دیگران برای او قابل هستند. ۲) موفقیتهـای فرد و موقعیتی که برای اودر جامعه قائلند.۳) تفسیری که فرد از ارزش، و آروزهای خود داشته است و دارد.۴) روش‌یا روشهایی که فرد، آن تفسیر خود را به عمـل می‌کشانـد.با انـدکی تأمل در این چهار عامل، متوجه می‌شویم که مراسم عزاداری، باعث رشـد این عوامل و در نتیجه رشـد عزت نفس می‌شود. افراد، در مراسم عزاداری، به طور صحیح و کامل مورد پذیرش یکدیگر قرار می‌گیرند، در این مراسم، عزاداران و برگزارکنندگان، به احترام حسین (ع) هر کسی را که در این مراسم وارد شود (حتی اگر اشتهار به بزه کاری هم داشته باشد) عزیز می‌شـمارند و آن را مهمان حسین می‌دانند. کسانی که اهل مراسم عزاداری حسینی هستند، در جامعه اسلامی، جایگاه خاص دارند. مردم هیئتی‌ها و مسجدی‌ها را دوست دارند و آن را به صورت خودآگاه و ناخودآگاه، ییک از معیارهای گزینش خود در امور مهم زندگی، مثل ازدواج، مشارکت مالی و...، می‌دانند. تفسیری که فرد از ارزشها و آرزوهای خود دارد، و همین طور شیوه‌ای که فرد، آن آرزوها و ارزشها راعملی می‌کند، تحت تأثیر مستقیم شناختها و عواطف ناشی از مراسم عزادارای است.

آسیب شناسی مراسم عزاداری

اگر مراسم عزاداری، این قدر اهمیت دارد، باید همانند یک گوهر گران بها از آن محافظت به عمل آید. فریادهای بعضـی از علمای دینی، مثـل شـهید مطهری، که در سه جلـد کتـاب «حمـاسه حسـینی و تحریف‌هـای عاشورا» گرد آمـده است ناظر به همین محافظت است. برای آسیب‌شناسـی این مراسم، لازم است مطالعـاتی مسـتقل و مفصـل بـا شـیوه‌های مختلف پژوهشـی، انجام شود، اما در این مختصـر فقط با یک نگاه نظری به این مراسم، بعضـی از نکات آسیب‌شناسی را ذکر می‌کنیم، و از خداوند متعال می‌خواهیم که این آسیب‌ها، در مراسم عزاداری حسـین به حـداقل ممکن برسد، به گونه‌ای که چندان قابل ذکر و قابل مشاهده نباشد:الف) رقابت‌های شدیدی که گاهی بین گروهها و هیئت‌های مذهبی ایجاد می‌شود.ب) متداخل شدن مراسم عزاداری، با خرافات و امور ناصحیحی از فرهنگ عمومی مردمج) اصالت پیـدا کردن بعضـی از فواید جانبی و فرعی که از طریق هر گروه اجتماعی ممکن است حاصل شود، مثل دیـد و بازدید و...د) فراهم آوردن آزار و اذیت هایی برای دیگران، به طور مثال از طریق صدای بلندگو، بسته شدن خیابان و... که اگر زیاد تکرار شود، ممکن است افرادی را منزجر کند.ه) اسـتفاده از اشـعار و موسـیقی ای که در شأن عزاداری حسینی نیست و گـاهی ممکن است خلاف شـرع باشـد. (البته یـادآوری می‌شود که مراسم آهنگین عزاداری و مولودی‌هـا که در جـامعه‌ی ما رواج دارد، سـهم بسزایی دارد در ارضای نیاز به موسیقی، به ویژه در کودکان و نوجوانان، چه بسا آنان را از جذب شدن به موسیقی‌های مبتذل باز می‌دارد).و) غلبه کردن بعد عاطفی، و غفلت از بعد شـناخت دینی در این مراسم، این آسـیب بسـیار جدی است و در دراز مـدت می‌توانـد تخریـب کننـده باشـد.ز) ایجـاد رابطه‌هـای مریـد و مرادی بین افراد معمـولی؛ گـاهی ممکن است افرادی در لفـافه و ناآشـکار، به جای دعوت به دین، دعوت به خود کنند.ط) تکراری بودن محتوی و شـیوه‌های جاری؛ مثل سـخنرانی‌ها، اشعار و...ی) سـاختن یـا اسـتفاده کردن از روضه و مطـالبی که مستند نیست، امـا تأثر عاطفی ایجاد می‌کنـد.ک) انجام دادن بعضـی رفتارها؛ مثل نواختن شـیپور، اجرای آهنگ‌های مبتذل.ل) قرار گرفتن مجالس عزاداری، در اختیاز افراد کم سواد.ن) خواندن بعضـی از اشعار غلو آمیز که خلاف اعتقادات دینی است.

۱۸. عزاداری از نگاهی دیگر

مشخصات کتاب

عنوان : عزاداری از نگاهی دیگر

پدیدآورندگان : امام سوم حسین بن علی(ع)(توصیف گر)

سبحان عصمتی(پدیدآور)

ناشر : سبحان عصمتی

نوع : متن

جنس : مقاله

الکترونیکی

زبان : فارسی

توصیفگر : سوگواری ها[۱]

اصلاحات دینی

اسباب گریه

اصلاحات اجتماعی

مقدمه

از سنت‌های رایج در میان ما شیعیان، برگزاری مراسم عزاداری در ایام محرم و صفر برای شهدای کربلا ـ به ویژه امام حسین (ع) ـ است. بر اساس داده‌های تاریخی،عزاداری برای آن بزرگواران از روز بعد واقعه کربلا ـ آغاز و در طول زمان با وجود فراز و نشیب‌هایی ادامه یافته تا این‌که به شکل سنت سالیانه در فرم و شکل خاص همراه بامراسم و آداب در آمده است.از طرفی، بر اثر پیشرفت رسانه‌های گروهی و گسترده شدن روابط اجتماعی،جامعه‌های بشری به صورت جامعه‌ای کوچک در آمده و آداب و رسوم هر قوم و ملتی، خواه‌ناخواه در معرض دید و داوری دیگر اقوام و ملل قرار گرفته است. لذا رفتار و کردار گروهی‌هر جامعه و ملتی که در قالب سنت‌ها نمود می‌یابد، برای دیگر جامعه‌ها و ملل پرسش‌برانگیز می‌نماید، چنان‌که نه تنها برای اقوام دیگر بلکه برای نسل جدید جامعه شیعی که‌با گسترش دانش بشری روبه‌رو شده، بی‌دغدغه خاطر و پرسش نخواهد بود. نسل جدیدمی‌خواهد به فلسفه و پیشینه پیدایی سنت‌ها و هنجارهای ثابت مذهبی، آگاهی یابد تادر پای‌بندی به آن‌ها دچار دغدغه خاطر نشود و سرافرازانه از آن دفاع کند.بر این اساس، بر دانشمندان متعهد جامعه ماست که برای دفاع از سنت دیرینه عزاداری در سالگرد شهدای کربلاـ آن را به صورتی بر جامعه جهانی و نسل جدید خود عرضه نمایند که مورد پذیرش فطرت و خرد آنان قرار گیرد.نوشتار حاضر تلاشی است بسیار اندک در این باره، امید آن که دانشمندان متعهد گام‌های بزرگ‌تری در جهت تجزیه و تحلیل انسانی و عقلانی این سنت مهم بردارند، تا جامعه جهانی و نسل جدید ما هر چه بهتر و بیشتر با فرهنگ عاشورا آشنا شود.مطالب خود را در چند بخش به طور خلاصه عرضه می‌نماییم: ۱ـ ریشه‌های عزاداری؛ ۲ـ فلسفه عزاداری؛ ۳ـ ارزش‌های عاشورا؛ ۴ـ پرسش‌ها و پاسخ‌ها.

ریشه‌های عزاداری

تاریخی

همان طور که در مقدمه اشاره شد عزاداری برای شهدای کربلا از روز بعد واقعه‌کربلا آغاز شده است؛ به چند نمونه از عزاداری

برای شـهدای کربلا ـ اشاره می‌شود تا نشان داده شود که عزاداری برای آن بزرگواران ریشه در فطرت انسانی و وجدان دینی مسلمانان داشته و به طور خود جوش و طبیعی انجام گرفته است:۱ـ وقتی که اهل بیت امام حسین (ع) را در حال اسارت به کوفه بردند، هنگامی که مردم متوجه شدند آنان از خاندان پیامبرند، ناله شان به گریه و زاری بلند شد، امام سجاد (ع) به آنان فرمود: «اَتَنُوحُونَ وَ تَبْكُونَ مِنْ أَجْلِنا؟! فَمَنْ ذَاالَّذِي قَتَلَنا؟ آیا برای مامی گریید و بر ما نوحه می کنید، پس کشنده ما کیست و چه کسی که ما را کشت؟»هنگامی که حضرت زینب (س) با سخنان بیدارگر خود که از عمق جانش برمی‌خاست مردم کوفه را سرزنش کرد و آنان متوجه شدند که چه کار ناشایسته‌ای انجام‌داده‌اند و چه فاجعه عظیمی را در تاریخ به وجود آورده‌اند از کرده خود سخت پشیمان شدند و به شیون و زاری پرداختند؛ راوی گوید، به خدا قسم مردم را دیدم که هنگام شنیدن این خطبه، حیران بودند و می گریستند و دست‌ها به دندان می گزیدند.وقتی که‌ام‌کلثوم (س) دختر امام علی (ع) در میان مردم کوفه سخن‌رانی کرد، صدای گریه و ناله از مردم برخاست، زنان گیسو پریشان کردند، خاک بر سر پاشیدند، چهره‌ها خراشیدند، سیلی به صورت زدند و فریاد وا ویلا و وا بثورا بلند نمودند و مردها گریستند و موهای محاسن خود را کندند، هیچ موقع دیده نشد که مردم بیش از آن روز گریه کنند.۲ـ وقتی که اهل بیت امام حسین (ع) را اسیرانه همراه با سرهای شهدای کربلا ـ به دمشق بردند و با سخن‌رانی‌هایی که بازماندگان شهدا (به خصوص امام سجاد (ع)) کردند، چهره مزورانه یزید از هم دریده شد و مردم پایتخت تازه پی بردند که چه جنایت عظیمی انجام گرفته است. برای جبران این جنایت و در واکنش به این مصیبت بزرگ به‌عزاداری برای شهدای کربلا پرداختند: اهل شام که در خواب غفلت بودند، بیدار شدند و بازارها را تعطیل، و سوگواری به پا کردند، گفتند: به خدا قسم ما نمی‌دانستیم که آن سر،سر حسین (ع) است، چون گفته بودند، آن سر یک نفر خارجی است که در خاک عراق خروج کرده است.یزید که با احساسات مخالف مردم مواجه شده بود، برای فریب افکار عمومی و تبرئه خود، حرم امام حسین (ع) را طلبید و از آنان عذر خواهی کرد و گفت، شما دوست دارید نزد من بمانید یا به سوی مدینه بروید؟ گفتند: دوست داریم چند روز برای امام‌حسین (ع) نوحه سرایی کنیم، بعد به مدینه برویم. یزید دستور داد خانه‌ای در اختیار آنان بگذارند و همه وسایل مورد احتیاج را برای آنان آماده کردند و آنان مشغول نوحه‌سرایی بر حسین (ع) شدند. در دمشق هیچ زن قریشی نماند، مگر این‌که لباس سیاه‌پوشید و هفت روز بر حسین (ع) گریست. همین که روز هشتم رسید، یزید آنان را بین‌ماندن نزد او و رفتن به مدینه مخیّر کرد و آنان رفتن را اختیار کردند.ابن قتیبه دینوری می‌نویسد: وقتی که اسرای کربلا را به شام نزد یزید آوردند، یزید رو به مجلسیان کرد و از آنان پرسید، نظرشان درباره این اسرا چیست؟ نعمان بن بشیر (فرماندار سابق کوفه) که در مجلس حاضر بود، گفت: ای امیر مؤمنان! با اینان آن طور رفتار کن که اگر پیامبر (ص) زنده بود و اینان را در این حال می‌دید، رفتار می کرد. یکی از دختران امام حسین (ع) گفت: ای یزید! این زنان دختران پیامبرند. با این کلام مردم اهل شام که در مجلس بودند، صدایشان به گریه بلند شد.طبری و بلاذری نیز مطالبی چنین نقل کرده‌اند.۳ـ وقتی که اهل بیت امام حسین (ع) و بازماندگان شهدای کربلا به مدینه وارد شدند، مردم مدینه در فقدان امام حسین (ع) و برادران و فرزندانش، صدا به گریه و شیون بلند کردند؛ همانند روزی که پیامبر (ص) از دنیا رحلت کرده بود. بشیر بن جذلم گفت: چون نزدیک مدینه رسیدیم، علی بن حسین (ع) پیاده شد و خیمه‌ها بر پا کرد و زنان را پیاده نمود و فرمود: ای بشیر، خدا پدرت را بیامرزد که مردی شاعر بود، آیا تو می‌توانی شعر بگویی؟ بشیر گفت، آری، ای پسر پیامبر (ص) ، من هم شاعر هستم، فرمود: برو مدینه و خبر شهادت اباعبد الله را به اطلاع مردم برسان. بشیر گفت: من بر اسبم سوار شدم وباشتاب آمدم تا وارد مدینه شدم، چون به مسجد رسول خدا (ص) رسیدم، صدا به گریه بلندنمودم و این اشعار را انشا کردم (که ترجمه آن چنین است) : ای مردم مدینه! دیگر درمدینه نمانید، زیرا حسین (ع) کشته شد و از شهادت اوست که اشک چشم من چون باران فرو می‌ریزد، بدن حسین (ع) در زمین کربلا به خون آغشته و سر مقدس او را بالای نیزه در شهرها می گردانند. پس از آن گفتم: ای اهل مدینه، اکنون علی بن حسین (ع) با عمه‌ها و خواهرانش نزدیک شما و پشت دیوار شهر شماست و من فرستاده

او هستم که جایگاه او را به شما نشان دهم. از این سخن تمام زنان مدینه که در حجاب مستور بودند،از چادرها بیرون آمدند و فریاد واویلا وا ثبورا بلند نمودند، ندیدم روزی را که گریه کنندگان‌بیش از آن روز باشند.۴ـ سال ۶۵ هجری قمری گروهی از مردم کوفه ـ و جاهای دیگر ـ که از کوتاهی‌های خود درباره امام حسین (ع) به شدت پشیمان شده بودند و احساس گناه می‌کردند، به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی علیه دستگاه بنی امیه قیام کردند. آنان قبل از آغاز نبرد، کنار قبر امام حسین (ع) آمدند، صدا به گریه و شیون بلند کردند؛ هیچ روزی چنین گریه کنندگان برای امام حسین (ع) دیده نشد. کنار قبر آن حضرت توبه کردند و برای او از درگاه خداوند طلب رحمت نمودند، یک شب و روز در کنار قبرش ماندند و در این مدت کارشان گریه و زاری بود. در کنار قبر امام (ع) می‌گفتند: خدایا بر حسین شهید فرزند شهید، هدایت یافته فرزند هدایت یافته، راست‌گو فرزند راست‌گو، رحمت بفرست. خدایا تو را شاهد می‌گیرم، بر این که بر دین و راه آنان هستیم و دشمن کشندگان او و دوست دار دوستان اوییم. خدایا ما فرزند پیامبرت را یاری نکردیم، اعمال گذشته ما را ببخش و توبه ما را بپذیر.این‌ها نمونه‌هایی از عزاداری خود جوش مردم برای امام حسین (ع) و اهل‌بیتش و واکنشی طبیعی در برابر فاجعه عظیم کربلا بوده است. این گریه‌ها ریشه انسانی داشته و دست هیچ قدرت و سیاستی، در آن مداخله نداشته و غیر از گریه‌ها و عزاداری‌های فردی بوده که از وجدان پاک انسانی و دین سرچشمه می‌گیرد و هم‌چنین غیر از گریه‌ها و عزاداری‌های اهل بیت عصمت و طهارت است که همیشه خود را در این مصیبت بزرگ عزادار می‌دانستند.

روایی

به جهت اهمیتی که حادثه کربلا در تاریخ اسلام داشته، ائمه اطهار (ع) همیشه درپی احیای آن بودند و تلاش می‌کردند که یاد و نام این واقعه را در تاریخ نگاه دارند، تا مجاهدان و ستم‌ستیزان را الهام بخشد و مظلومیت اهل بیت (ع) را در تاریخ بنمایند. این تلاش در مقابل کوشش دستگاه‌های ستم‌گر حاکم، برای محو نام و یاد این حادثه عظیم بوده است. به چند روایت از ائمه (ع) برای نمونه اشاره می‌کنیم:۱ـ دعبل خزاعی می‌گوید: در یکی از روزهای (دهه اوّل محرم) نزد امام رضا (ع) رفتم که آن حضرت محزون و غمگین در میان اصحابش نشسته بود، وقتی که دید من رو به سوی او می‌روم، فرمود: آفرین بر تو ای دعبل، آفرین بر کسی که با دست و زبانش ما را یاری می‌کند. پس از آن جایی از برایم در کنارش باز کرد و فرمود: دوست دارم که شعری ـ درباره مصائب اهل بیت ـ بخوانی چون این روزها روز حزن و اندوه ما اهل بیت و ایام شادی دشمنان ما به خصوص بنی‌امیه است. ای دعبل، هرکس بگرید یا بگریاند، اگر چه یک نفر را، اجرش با خدا خواهد بود. ای دعبل، هر کس برای مصیبت‌هایی که دشمنان برما وارد ساخته‌اند، اشک بریزد، خداوند او را در قیامت با ما محشور خواهد کرد و در گروه ماخواهد بود. ای دعبل، هرکس بر مصیبت‌های جدّ ما حسین بگرید، بی‌شک خداوند گناهانش را خواهد بخشید.از روایت استفاده می‌شود، شیعیانی که طبع شعری داشتند، در رثای امام‌حسین (ع) شعر می‌سرودند و این کارشان مورد تأیید و تشویق امام رضا (ع) قرارگرفت.۲ـ ریّان بن شبیب (دایی معتصم عباسی) نقل می‌کند که روز اوّل محرم بر ابوالحسن الرضا (ع) وارد شدم، به من فرمود: ای پسر شبیب آیا روزه داری؟ گفتم: نه.فرمود: این همان روزی است که حضرت زکریا (ع) پروردگار خود را خواند و از او درخواست ذریّه‌ای پاک کرد، خداوند دعای او را مستجاب نمود و فرشتگان را امر فرمود، موقعی که او در محراب نماز ایستاد، به او ندا کنند که: (إنّ اللَّه یُبَشِّرُکَ بِیَحْیی) خدا تو را به فرزندی که نام او یحیی است بشارت می‌دهد. پس هر که امروز را روزه بگیرد و خدا را بخواند خدادعای او را مستجاب می‌کند، چنان که دعای ایّوب (ع) را مستجاب کرد. سپس فرمود: ای‌پسر شبیب، محرم آن ماهی است که اهل جاهلیت در زمان گذشته، به احترام آن جنگ‌کردن و خون‌ریزی را حرام می‌شمردند و این امت نه حرمت ماه حرام را شناختند و نه احترام پیامبر خود را نگه داشتند، در این ماه فرزندان او را کشتند و زنان او را اسیر کردند و زندگی او را به غارت بردند، خدا هرگز آنان را

نیامرزد. ای پسر شبیب، اگر برای چیزی گریه می کنی، برای حسین بن علی (ع) اشک بریز، چه این که او را مانند گوسفند سر بریدند و نیز هیجده نفر از مردان اهل بیتش را که در روی زمین همانندی برایشان نبود، همراه او به شهادت رساندند و آسمان‌های هفت گانه و زمین‌ها بر او گریستند... ای پسر شبیب پدرم از پدرش و او از جدش روایت کرد که چون جد من حسین (ع) به شهادت رسید،آسمان خون و خاک سرخ بارید. ای پسر شبیب، اگر برای امام حسین (ع) گریه کنی، به اندازه‌ای که اشک بر گونه ات روان گردد، خداوند همه گناهان تو را می‌بخشد؛ کوچک باشد و یا بزرگ، کم باشد یا زیاد. ای پسر شبیب، اگر بخواهی بی گناه بر خداوند وارد شوی، پس‌حسین (ع) را زیارت کن و اگر بخواهی در کاخ‌های بلند بهشت با محمد (ص) و آلش جای گیری، پس بر کشندگان حسین (ع) لعنت فرست. ای پسر شبیب، اگر خوشحال می‌شوی که در درجات بلند بهشت با ما باشی، پس برای اندوه ما اندوه‌ناک و برای شادی ما شادباش و دوستی ما را از دست مده...امام رضا (ع) بعد از بیان اهمیت ماه محرم و حرمت آن در دوران جاهلیت به شهادت امام حسین (ع) و یارانش در این ماه اشاره می کند که بر رغم این که مشرکان در دوران جاهلیت برای این ماه حرمت می‌دانستند، افرادی که خود را مسلمان می‌شمردند،حرمت این ماه را رعایت نکردند و دست ناپاک خود را به خون امام حسین (ع) و یارانش آغشته کردند. گاه امام (ع) به مقام و منزلت کسانی که برای امام حسین (ع) محزون شوند و اشک بریزند، اشاره می کند و با بیان ارزش‌های معنوی، شیعیان را به این کار تشویق‌می کند.۳ـ امام صادق (ع) به عبدالله بن حماد بصری فرمود: به من خبر رسیده که گروهی‌از مردان و زنان از اطراف کوفه و غیر آن در نیمه شعبان کنار قبر امام حسین (ع) می‌آیند و برای آن حضرت نوحه سرایی می کنند و بعضی هم در کنار قبرش قرآن می‌خوانند و بعضی کیفیت شهادت امام حسین (ع) و یارانش را شرح می‌دهند و عده‌ای نوحه گری می کنند. گفتم: بله فدایت شوم، چنین است. من در بعضی از این مجالس که فرمودید،حضور یافته‌ام. امام فرمود: ستایش خدایی را که قرار داد در میان مردم کسانی را که به نزدما می‌آیند و ثنای ما را می گویند و برای ما نوحه می‌خوانند.از روایت استفاده می‌شود که شیعیان اطراف کوفه، به انگیزه ایمان دینی و برای عشق و محبت به امام حسین (ع) و نفرت از کشندگانش، سالیانه برای آن حضرت در نیمه شعبان مراسم عزاداری و مرثیه خوانی به راه می‌انداختند و به شرح ماجرای کربلا می‌پرداختند. این خبر به گوش امام صادق (ع) رسید و امام (ع) آنان را تشویق کرد و از این که داری چنین شیعیانی است، خداوند را مورد حمد و ستایش قرار داد.در روایات دیگر، ائمه (ع) شاعران اهل بیت (ع) را که در رثای امام حسین (ع) مرثیه می‌سرودند، تشویق می کردند. روایات در این باره فراوان است و به جهت رعایت اختصار، به همین اندازه بسنده می کنیم.در کنار عزاداری‌های خود جوش مردم و تشویق ائمه (ع) بعضی از امامان (ع) ،مانند امام سجاد (ع) که خود شاهد صحنه ناگوار و خون‌بار واقعه کربلا و ماجراهای بعد از آن بود، برای زنده نگه داشتن یاد و نام شهیدان و برای جلوگیری از فراموش شدن آن واقعه سالیان دراز عزادار بود و به اندک مناسبتی اشک از دیدگانش جاری می‌شد؛ ازامام صادق (ع) روایت شده که: امام زین العابدین (ع) چهل سال در مصیبت پدرش گریه کرد، در حالی که روزها روزه دار و شب‌ها به عبادت بیدار بود و چون افطار می‌شد و غلام آن حضرت آب و غذا برابر او می‌نهاد و می گفت میل بفرمایید، آن حضرت می گفت، پسر پیغمبر گرسنه و تشنه کشته شد و پیوسته این سخن را می گفت و می گریست، تا آب و غذابا اشک چشمش مخلوط می‌شد، همواره به این حال بود تا از دنیا رفت. غلام آن حضرت نقل می کند که روزی امام سجاد (ع) به صحرا رفت و من از پی او رفتم، دیدم پیشانی خود را روی سنگ ناصاف و خش گذاشته، من ایستادم و گریه و ناله او را می‌شنیدم و شماره کردم که هزار مرتبه گفت: «لا إله إلّا الله حَقّاً حَقّاً لا إله إلّا الله تَعَبُّداً وَ رِقّاً لا إله إلّا الله إیْماناً وَ تَصْدِیْقاً وَ صِدْقاً.» سپس سر از سجده برداشت، دیدم صورت و محاسنش از اشک چشمش تر شده. گفتم: ای مولای من، آیا اندوه شما پایان ندارد و گریه شما خاتمه‌پذیرنیست؟ فرمود: وای بر تو، یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم پیامبر و پیامبرزاده بود و دوازده‌پسر داشت، خداوند یکی از پسران او را از نظر او دور کرد، از فشار اندوه، موهای او سفید و ازغم کمرش خمید و از گریه دیدگانش نابینا گردید، در صورتی که پسرش زنده بود، ولی من‌به چشم خود دیدم که پدر و برادر

و هفده نفر از اهل بیتم کشته شده و بر روی خاک افتاده‌اند، پس چگونه غم و اندوه من تمام شود و گریه من کم گردد.امام سجاد (ع) که از نسل اوّل واقعه کربلا بود، آن‌چنان متأثر از این واقعه بود که نمی‌توانست آن را فراموش کند و همواره مسئولیت حفظ نام و یاد آن واقعه را بر دوش خود احساس می‌کرد و همیشه با رفتار و اعمالش سعی در احیای نام و یاد شهیدان کربلا داشت، تا به مرور زمان گرد و غبار فراموشی، بر روی آن ننشیند.

فلسفه، آثار و فواید عزاداری

اشاره

عزاداری برای امام حسین (ع) و دیگر شهیدان کربلاء دارای حکمت‌ها و آثار و فوایدی است که به آن معنا و اهمیت می‌بخشد. بدون در نظر گرفتن آن‌ها عزاداری چون جسم بی روح و قالبی میان تهی و بی معنا خواهد بود. همه تأکید ائمه (ع) بر عزاداری و مخالفت دشمنان با آن برای همین حکمت‌ها و آثار و فواید است که بعضی از آن‌ها را بر می‌شمریم:

اعلام طرفداری از ستمدیده

یکی از آثار عزاداری، اعلام حمایت و طرف‌داری از ستم‌دیده است. کسی که درعزای مظلومی شرکت می‌کند و بر مظلومیت او اشک می‌ریزد، با این کارش می‌خواهد بگوید، من به هدف و خط مشی مظلوم ایمان دارم و راه و کار او را تأیید می‌کنم. این چیزی است که در همه مکتب‌ها وجود دارد، یعنی، طرف داران هر مکتب برای کسی که در جهت حفظ و احیای آن مکتب جان فشانی کردند، احترام می‌گذارند و کارش را تحسین می‌کنند و مراسمی به یاد بود او برقرار می‌کنند و اگر بتوانند تندیس او را در مراکز مهم شهرها بر پا می‌دارند. این همان تولّا یا دوست داشتن صاحبان مکتب و فداکاران در راه آن است که در اسلام نیز بر آن تأکید شده و عزاداری برای شهیدان کربلا- این نکته را برمی‌تاباند. بر اساس اصل تولّا، بین طرف داران یک مکتب پیوند ایمانی برقرار می‌گردد، به طوری که اگر یک نفر از آنان دچار مشکل شود، دیگران واکنش کرده و به حمایت از او برمی‌خیزند ـ و این نشان دهنده جهت مثبت عزاداری است.

اعلام بیزاری از ستمگر

عزاداری علاوه بر این‌که دارای بُعد مثبت؛ یعنی، اعلام طرف‌داری از ستم دیده است، دارای بُعد نفی و طرد؛ یعنی، نفی ستم‌گر و بیزاری از کارهایش نیز هست. کسی که در عزای شهیدی شرکت می‌کند، با این عملش می‌خواهد اعلام کند که من از ستمگر و کشنده شهید بیزارم و در خط ستم‌گر نیستم. مکتب و اهداف او مورد قبول من نیست. این دو اصل (تولّا و تبری) نشان دهنده جاذبه و دافعه یک جامعه و حاکی از سر زنده بودن وحیات آن است. بنابراین، عزاداری برای شهیدان کربلا- نشان از حیات انسانی و معنوی جامعه با ایمان دارد.

یاد حادثه در قالب سنت

آثار تأکید بر عزاداری در روایات و برقراری سالیانه آن، یاد حادثه در قالب سنت است، زیرا به صورت مراسم و سنت سالیانه در آمدن روح آن واقعه را هم‌چنان باقی و الهام بخش نگاه می‌دارد. این مسئله چیزی است که در تمام ملت‌ها به انواع گوناگونی وجوددارد. برقراری مراسم سالیانه اعیاد، جشن پیروزی، جنگ‌ها، ولادت شخصیت‌های مهم،برقراری یاد بودها به مناسبت فاجعه‌های

دردناک و... همه درباره عمل به این اصل است.اگر یاد بود حادثه‌ای به صورت سنت درآید و در خلق و خوی مردم نفوذ نماید و به صورت‌یک عادت اجتماعی بشود، ضرورتاً خود به خود جامعه به سمت آن می‌رود و هنجارها و رفتارهای اجتماعی بر اساس آن شکل می‌گیرد.روایاتی که درباره عزاداری برای امام حسین (ع) وارد شده را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یک دسته روایاتی که در پی سنت سازی هستند، یعنی یاد حادثه در آغاز کار قرار دارد و هنوز به صورت سنت در نیامده، در این صورت، ائمه (ع) می‌کوشیدند تا آن را به صورت یک سنت اجتماعی درآورند تا در طول قرون و اعصار تداوم یابد؛ دسته‌ای دیگر در تأکید بر این سنت است، یعنی عمل کم و بیش به صورت سنت درآمده و ائمه (ع) در تقویت آن می‌کوشیده‌اند و آن را با رفتار و گفتار خود تأیید می‌نموده‌اند.

انتقال فرهنگی

از آثار برقراری مراسم عزاداری، انتقال فرهنگی از نسلی به نسلی و از عصری به‌عصر دیگر است؛ یعنی، برقراری سنت عزاداری، علاوه بر این که باعث حفظ اصل حادثه تا زمان حاضر می‌شود، همین طور باعث انتقال پیام‌ها و ارزش‌های آن به نسل‌های آینده می‌شود. کودکان در مراسم عزاداری شرکت می‌کنند و آن را از پدران خود دریافت می‌کنند و بار انتقال آن را به دوش می‌کشند، و سپس آنان نیز به فرزندانشان، منتقل می‌کنند و همین طور ادامه می‌یابد تا به صورت یک ضرورت اجتماعی در آید و نسل‌ها از لحاظ فرهنگی به هم پیوند بخورند و از انقطاع فرهنگی جلوگیری شود.

تقویت روحیه دینی

برقراری مراسم عزاداری و شرکت در آن باعث تقویت روحیه دینی در جامعه و سبب پیوند و ارتباط دینی افراد با مراکز مذهبی و عالمان دینی می‌شود. به این وسیله، گرد و غبار و ضعف و سستی‌هایی که به جهت اشتغال به کارهای روزمره بر آیینه جان می‌نشیند و ارتباطات معنوی را سست می‌نماید، زدوده می‌شود. شرکت در این گونه مراسم، به تزکیه معنوی و رشد بُعد الهی و انسانی افراد می‌انجامد و چه بسا، افراد فاسد و گنه‌کار که با شرکت در این مراسم، دچار تحول معنوی می‌شوند و از کارهای ناپسند خود دست بر دارند و در مجموع، از جرایم و جنایات در جامعه کاسته شود.

الگودهی

از آثار مهم و مثبت برقراری سنت عزاداری، الگو دادن به جامعه است. هرجامعه‌ای نیازمند به الگوست، همان طور که هر فردی این نیاز را در خود احساس می‌کند؛چه، این‌که هم جامعه و هم فرد به کمال میل دارند و خود را در حال دگرگونی شدن می‌یابند و هر دگرگونی و ساخته شدن، نیاز به الگو دارد تا بر اساس آن جهت‌گیری شود وخود را بسازد. از آثار برقراری مراسم عزاداری، ارائه الگوی صحیح به جامعه و فرد است،زیرا در این گونه مراسم‌ها از فداکاری، جانبازی و خصلت‌های نیکوی قهرمانان کربلا گفته می‌شود و شرکت کنندگان هم آگاهانه یا نا آگاهانه از رفتار و خلق و خوی آنان متأثر می‌شوند و تلاش می‌کنند تا همانند آنان ساخته شوند. البته هر کس به اندازه سعی وتلاش خود در این جهت موفق می‌شود.

آموزش معارف دینی

از آثار مهم و مثبت مراسم عزاداری، آموزش معارف دینی به مردم توسط واعظان و عالمان دینی است. سخن‌رانان در این مراسم به بیان احکام و معارف دینی می‌پردازند؛از نماز، روزه، حج، خمس، زکات، مسائل خانوادگی و اخلاق، صله رحم، ترحم به همدیگر

و رسیدگی نسبت به بی‌نوایان و معارف اسلام می‌گویند و مردم را با گفتار خویش به سوی آشنایی و عمل به معارف دینی سوق می‌دهند. راستی، اگر این‌گونه مراسم‌ها، نبود، چگونه ممکن بود که این جمعیت را به مراکز دینی بیاورند و آنان را به معارف دینی آشنا سازند؟

مانور معنوی ـ سیاسی

از آثار مهم مراسم عزاداری برای شهیدان کربلا، نمایش قدرت معنوی و سیاسی جامعه پیرو اهل‌بیت: است. پیروان امام حسین (ع) با اجتماع خود طرف داری و همبستگی‌شان را با امام (ع) به همگان نشان می‌دهند و به همه می‌فهمانند که ما ادامه دهندگان راه آن حضرتیم و با هم بر محور دوستی و طرف‌داری از امام حسین (ع) متعهد و منسجم هستیم.

استفاده از اهرم و قدرت مظلومیت

یکی از اهرم‌های قدرت، مظلومیت است. مظلوم و طرف‌دارانش، می‌توانند با استفاده از این قدرت، افکار عمومی را به نفع خود جلب نمایند و علیه ظالم بشورانند و اهداف خود را با تکیه بر آن، به پیش ببرند. برای قدرت نهفته در اهرم مظلومیت، چه بسا افراد ناباب با صحنه‌سازی سعی می‌کنند که خود را مظلوم نشان بدهند، تا افکار را به سمت خود متمایل سازند.می‌دانیم که امام حسین (ع) و یارانش، مظلومانه در کربلاـ به شهادت رسیدند، بی آنکه هیچ گناهی جز دفاع از دین، سنت پیامبر (ص) ، عزت و شرف مسلمانان داشته‌باشند. عزاداری برای آن بزرگواران رساندن پیام مظلومیت آنان، به همه کسانی است که از حقیقت ماجرا بی خبرند، تا به این وسیله افکار عمومی جامعه علیه دستگاه ظالم جهت‌گیری شود.

تلطیف روح انسانی

از آثار مثبت عزاداری، تلطیف روح انسانی است، زیرا کسی که در این مراسم شرکت می‌کند و بر مظلومیت شهیدان کربلا اشک می‌ریزد در پایان از کار خود احساس رضایت قلبی می‌کند و حسّ‌لطافت و پاکی و زدوده شدن بارغم و اندوه به او دست می‌دهد و نسبت به هم نوعان خود حالت صمیمی پیدا می‌کند، حتی از بار عقده‌ها و مشکلات درونی خودش نیز کاسته می‌شود و سختی‌های زندگی که واقعیتی انکار ناپذیرند، برای او بهتر تحمل کردنی می‌شود.

هم بستگی دینی و اجتماعی

از آثار مثبت مراسم عزاداری برای شهیدان کربلاـ این است که افراد معتقد ومؤمن، بر محور امامت، شهادت و دین، دور هم جمع می‌شوند، دسته‌ها و گروه هایی راتشکیل می‌دهند و به این وسیله هم‌بستگی دینی بین مردم تقویت می‌شود. تشکیل هیئت‌های مختلف و دسته‌ها در ایام عزاداری موجب مودّت و نزدیکی بین افراد جامعه می‌گردد، شور و شوق مذهبی بسیاری به خصوص در میان جوانان، نوجوانان و کودکان به وجود می‌آورد. این هیئت‌ها و دسته‌ها، نقشی همانند احزاب در جامعه‌های مدنی ایفا می‌کند و جانشین شایسته‌ای برای احزاب و بلکه بهتر و بالاـتر از آنهاست، زیرا اتحاد در احزاب عمدتاً بر اساس منافع سیاسی و مادی پدید می‌آید، ولی در هیئت‌ها و دسته‌های عزاداری بر محور دین و معارف دینی شکل می‌گیرد.

منافع مادی

از آثار مثبت مراسم عزاداری، فواید مادی آن است، چنان که در این‌گونه مراسم‌ها،معمولاًـ افراد نیکوکار به اطعام عزاداران

می‌پردازنـد که قهراً چیزی هم نصـیب نیازمنـدان واقعی می‌شود؛ مشـکلات نیازمندان مطرح و در رفع آن اقدام می گردد و پول‌هایی برای ساختن یا تعمیر مسـجد و خرید وسایل لازم مراکز دینی و یا برای رفع نیازمندی‌های مستمندان جمع آوری می‌شود. در حقیقت این گونه مراسم‌ها نمودی از مشارکت اجتماعی مردم برای رفع مشـکلات اقتصادی و اجتماعی برای اطلاع آنان از اوضاع و شناخت بهتر همدیگر و تألیف و تقریب دل‌ها نسبت به یکدیگر است.

احیای ارزش‌ها و پیام‌های عاشورا

از آثـار مهم عزاداری احیـا و ترویـج ارزش‌هـا و پیام‌هایی است که در نهضت کربلا نهفته است. عزاداران سـعی می کننـد، به انـدازه همت خود، آن ارزش‌ها را دارا شونـد و از پیام‌ها درس بگیرنـد و جامعه را نیز به سـمت آن ارزش‌ها سوق دهنـد.تبیین و تحلیل همه ارزش‌ها و پیام‌ها، بحثی مسـتقل است که نوشـتاری جـداگانه را می‌طلبد، ولی برای نمونه، به بعضـی از آن‌ها تحت عنوان ارزش‌ها و پیام‌های عاشورا اشاره می‌شود.

ارزش‌ها و پیام‌های عاشورا

عزت نفس

یکی از ارزش‌های قیام عاشورا، عزت نفس و ذلت ناپذیری است؛ وقتی که امام بین دو پیشـنهاد بیعت با دسـتگاه حاکم و یا جنگ و کشـته با عزت قرار می گیرد، جنگ را برمی گزیند و زیر بار ذلت که همان بیعت با دسـتگاه حاکم است، نمی‌رود. امام با صدای بلند در روز عـاشورا اعلام می کنـد: «ألا ـ و إنّ الـدَّعِیَّ ابْنَ الـدَّعِیِّ قَدْ رَکَزَ بَیْنَ اثْنَتَیْنِ بَیْنَ السَّلَّةِوَالـذِّلَّةِوَهَیْهات مِنَّا الـذِّلَّةُ؛ آگاه باشـید که زنـازاده پسـر زنـا زاده (ابن زیـاد) مرا بین دو چیز مخیّر کرده، یا با شمشـیر کشـیده آماده جنگ شوم و یا لباس ذلّت بپوشم و با یزید بیعت کنم، ولی ذلت از ما بسیار به دور است.»

غیرت دینی

از ارزش‌هـا و پیام‌های عاشورا غیرت دینی است. اگر کسـی غیرت ملی داشـته باشـد،در برابر توهین به ملت خود آرام نمی گیرد و از آن دفاع می کند، و اگر غیرت نژادی داشـته باشد اهانت به نژاد خود را تاب نمی‌آورد و اگر غیرت ناموسـی داشته باشد، نمی گذارد بیگانه نظر بدی به حریمش بکند، و همین طور اگر کسـی غیرت دینی داشته باشد، به هیچ وجه نمی‌تواند شاهد هتک حرمت دین و زیر پا گذاشتن مقررات آن و به خطر افتادن هستی آن باشد. او حاضر است که از جان خود برای حفظ دین مایه بگذارد. این غیرت دینی امـام حسـین (ع) بـود که اجـازه نمی‌داده تـا شاهـد به خطر افتـادن دین اسـلام باشـد و این چنین او را نـاآرام کرده بـود و هیچ توجیهی را که صاحب نظران عصر بر او عرضه می کردند، برای خود قانع کننده نمی‌دانست.

موج شکنی

از ارزش‌هـا و پیام‌هـای عـاشورا، موج شـکنی و حرکت بر خلاـف موج دنیـا گرایی در جـامعه است؛ به این معنـا که جامعه آن روز، دست خوش موج دنیـاگرایی و دور شـدن از ارزش‌هـای اسـلامی بر پی خانـدان بنی امیه به راه افتـاده بود. بزرگـان و شخصـیت‌های بسیاری بودنـد که یـا از روی ترس و یا به طمع دنیا و یا مصـلحت گرایی و یا از روی جهالت به توجیه وضع موجود می‌پرداختنـد و هماننـد کـاهی روی موج آب، هماهنگ بـا جریـانش‌حرکت می کردنـد، ولی امـام (ع) و یـارانش خود را تسـلیم جریـان دنیاگرایی

نکردند و در برابرآن ایستادند و از این دفاع کردند. این درسی برای همه آزادمردان است تا خود را اسیر امواج انحرافی جامعه نکنند و در برابر آن بایستند و از ارزش‌های معنوی دفاع کنند.

ترجیح مکتب بر خود

آن‌جا که هستی مکتب به خطر می‌افتـد، باید جان را سپر بلای آن کرد، و از دین‌حمایت کرد، این درس را قیام عاشورا به مسـلمانان می‌دهـد. هنگامی که تعارض بین حفظ دین و جان پیش آیـد، بایـد دین را ترجیـح داد و جان را فـدا کرد.بر خلاف آنچه بعضـی‌ها می‌گویند که بنابر هیچ اصـلی شایسـته نیست، انسان جان خود را به خطر اندازد، زیرا انسان بر هر اصـلی مقدم است، قیام امام حسین (ع) این پیام رادارد که اصل دین همه ارزش‌های انسانی و الهی را در بر می‌گیرد و بر انسان مقدم است.

آزادمردی

از پیام‌های نهضت عاشورا که جنبه فرا ملیتی هم دارد، آزادمردی است. وقتی که لشکریان عمربن سعد، بین امام (ع) و خیمه گاهش که محـل اسـتقرار زنـان و کودکـان بـود،حایـل شدنـد اهـل حرم را مـورد تهدیـد قرار دارنـد، امـام (ع) بـا همـان حـال دشـواری که داشت،خطـاب به لشـکریان فرمـود «وَیْلَکُم یـا شـیعَهَ آلِ أبی‌سُـفیانِ إن لَم یَکُن لکم دینٌ وَ کُنْتُم لاتَخـافونَ المَعـادَ فکُونُـوا احراراً فی دُنیاکُم»؛ و ای بر شـما ای پیروان آل ابوسفیان، اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی‌ترسید دست کم در دنیای خود آزاد مرد باشید.» در همان وضع‌در برابر دشـمن بی اینکه بیمی از دشمن به خود راه بدهد، به نماز می ایستد.در این سخت امام (ع) می‌خواهد بفرماید که جنـگ هم برای خود قـانونی دارد.بی‌گناهـان و آنـانی که در جنگ شـرکت ندارنـد، به خصوص زنان و کودکان، نبایـد آزار و اذیت بشونـد.حمله به آنان خلاف جوان‌مردی و انسانیت است. حتی اگر کسـی دین هم ندارید و آخرت را باور نمی‌کنید، این نکته را دریابید و به این اصل انسانی و آزاد مردی پای‌بند باشید.

اهمیت دادن به نماز

از ارزش‌هـا و پیام‌هـای عـاشورا، اهمیـت دادن به نمـاز، آن هم در اوّل وقت است.هنگـامی که یکی یـاران امـام (ع) به نـام ابوثمـامه صیـداوی ـ روز عاشورا در بحبوحه جنگ ـ امام (ع) را به یاد نماز می‌انـدازد، امام (ع) برای او دعا می‌کنـد و می‌فرمایـد: «خـدا تو را رحمت کند» در همان وضع در برابر دشمن بی این که بیمی از دشمن به خود راه بدهد، به نماز می‌ایستد.

شجاعت

شجـاعت در نبرد با دشـمن و در میـدان جنگ، از پیام‌های عاشوراست. علاوه بر اینکه خود امام (ع) فردی شـجاع بود و با همه زخم هایی که بر او وارد شده بود، چون شـیر غّران به صـفوف دشـمن حمله می‌کرد و افراد دشـمن چون ملخ از جلوی او فرار می‌کردند، یاران او نیز افرادی شـجاع بودند؛ درباره عابس نقل می‌کنند که وقتی به میدان نبرد آمد و مبارزه می‌طلبید، کسـی جرئت مبارزه با او را نکرده و او که دشمنان را این قدر زبون و ترسو یافته بود، از روی شجاعت زره و کلاه خود، را از تن در آورد و بی لباس جنگی، به صف دشمن حمله کرد.

وفاداری به امام

از ارزش‌هـا و پیام‌هـای عـاشورا، وفـاداری به امام و رهبر و حمایت از او تا آخرین نفس و آخرین قطره خون است: شب عاشورا امام

حسین (ع) طی خطبه‌ای از همراهان خواست او را تنها بگذارند، چون دشمن فقط با او کار دارد، ولی هیچ یک از همراهان آن شب امام را ترک نکردند، بلکه هر کدام در برابر امام، اظهار وفاداری و آمادگی برای کشته شدن در رکاب آن حضرت را کردند؛ یکی از یاران آن حضرت به نام زهیر بن قین اظهارداشت: به خدا قسم پسر پیغمبر، دوست داشتم هزار بار کشته و باز زنده شوم تا خداوند تو و برادران و فرزندان و اهل بیت تو را زنده بدارد.

نظم و انضباط

از پیام‌های عاشورا، رعایت نظم و انضباط است حتی در آن جایی که امیدی به مؤثر بودن آن نیست. روز عاشورا امام حسین (ع) یاران اندک خود را مرتب و منظم کرد و به آنان آرایش جنگی داد. زهیر بن قین را در میمنه سپاه قرار داد و حبیب بن مظاهر را در میسره سپاه گماشت و پرچم جنگ را به دست برادرش عباس (ع) داد و خود در قلب لشکر قرار گرفت. خندقی پشت خیمه‌ها حفر کرد و آتش در آن بر افروخت، تا دشمن از آن سمت به خیمه حمله نکند.

رعایت اصول انسانی حتی نسبت به دشمن

از ارزش‌های عاشورا، رعایت اصول انسانی درباره دشمن است. هنگامی که امام‌حسین (ع) به سمت کوفه در حرکت بود در نزدیکی‌های کوفه ـ در منزل اشراف ـ با لشکر هزار نفری دشمن، به سرکردگی حرّ مواجه شد. برای رفع تشنگی آنان، امام حسین (ع) به همراهانش دستور داد تا آبی که به همراه دارند، به سپاهیان حرّ بدهند تا تشنگی‌شان برطرف شود.

توبه پذیری و گذشت

از پیام‌های عاشورا توبه‌پذیری و قبول عذر از توبه کننده است. وقتی که دشمن به اشتباه خود پی برد و در صدد جبران خطاهای خود برآمد، امام حسین (ع) راه بازگشت را به سوی او باز گذاشت و توبه‌اش را پذیرفت. روز عاشورا حرّ به اشتباه خود پی برد، لذا از لشکریان عمر سعد جدا شد و به امام حسین (ع) پیوست. در تاریخ آمده است، وقتی که حرّ نزد امام (ع) رسید: «از اسب پیاده شد. سرش را پایین انداخت و پای امام حسین (ع) را بوسیده گریه سختی کرد. امام حسین (ع) فرمود سرت را بالا بیاور ای شیخ! حرّ سرش را بالا آورد، عرض کرد: ای مولای من، من بودم که تو را از بازگشت منع کردم. ای مولای من، من نمی‌دانستم که این قوم با تو چنین خواهند کرد و حال نزد تو آمده و از آنچه کرده‌ام، توبه می‌کنم و جانم را فدایت می‌کنم. آیا توبه‌ام نزد پروردگار قبول است؟ امام حسین (ع) فرمود: اگر توبه کنی، خداوند توبه ات را می‌پذیرد و تو را می‌بخشد. او ارحم الراحمین است.»

عشق به دعا و مناجات

از پیام‌های عاشورا عشق و علاقه وافر به مناجات و راز و نیاز با خداوند است. عصرروز نهم محرم بر اساس دستوری که از ابن زیاد به عمرسعد رسید، وی مأمور شد که در همان عصر کار را یک سره کند، لذا سپاه عمر سعد، به فرمان وی به سوی قرارگاه امام‌حسین (ع) به حرکت درآمدند. امام حسین (ع) از برادرش عباس (ع) خواست تا به سوی سپاه دشمن برود و از آنان بپرسد، برای چه به حرکت درآمدند؟ چه مسئله‌ای پیش آمده است؟ عباس (ع) نزد سپاه دشمن رفت و از آنان پرسید، چه مسئله‌ای پیش آمده‌است. آنان گفتند که فرمان از ابن زیاد رسیده که الان امام حسین (ع) یا باید بعیت کند ویا بجنگد. عباس (ع) پیام را به امام (ع) رساند. امام حسین (ع) فرمود، از آنان بخواه یک‌امشبی را به ما مهلت بدهند تا در این شب نماز بخوانیم و دعا کنیم و به درگاه خداوند استغفار نماییم. او می‌داند که من نماز خواندن و تلاوت قرآن و کثرت دعا و استغفار را دوست دارم.ارزش‌ها و پیام‌های

دیگری در نهضت امام حسین (ع) نهفته است، مانند وفا،کرامت، شرافت، ایثار، محبت، استقامت، عشق به شهادت، و... که به شرح آن‌ها نپرداخته و به آنچه به برای نمونه ذکر شد، بسنده می کنیم. عزاداری برای امام حسین (ع) یعنی احیا و ترویج این ارزش‌های متعالی در جامعه. مجالس عزاداری به انسان‌ها درس شهامت، شهادت، کرامت، محبت، انسانیت، عزت، ایثار، وفا، آزادگی و ستیز با ظلم و ظالم می‌دهد و هین مسائل است که بر پیروان اهل بیت (ع) الزام می کند که هر ساله بر رونق و شکوه این مراسم که حقیقتاً دانشگاه انسان‌سازی است، بیفزایند تا جان و روحشان را از ارزش‌های عاشورا سیراب نمایند.

پرسش‌ها و پاسخ‌ها

آیا عزاداری ساخته سیاست دیلمیان و صفویان است؟

۱ ـ بعضی‌ها می گویند: «بنای تعزیه را روزگاری دیلمیان و صفویان به اقتضای پولیتیکای خودشان رواج دادند. آن سبب حال رزمیان رفته، اما به هر کجا که می‌روی،تعزیه بر پاست، مگر مصیبت و درد خود آدم کم است که با نقل گزارش هزار ساله، اوقات خود را دائماً تلخ بکند و به جهت عمل بی‌فایده، از کسب و کار باز بماند. از این تعزیه‌داری اصلاً نه برای تو فایده‌ای است و نه به جهت امام (ع) ».پاسخ ۱ـ اگر منظور نویسنده از تعزیه، شبیه خوانی باشد که این خود نوعی از هنر جذاب است، و اگر آمیخته با دروغ و خرافات نباشد، کاری مفید خواهد بود، زیرا که صحنه کربلا و ماجرای آن را تماشاگران مجسم می کند و تأثیر فراوانی بر آنان می گذارد. چنان که گویا خود را در صحنه عاشورا حاضر می‌بیند. چنان که گویا خود را در صحنه عاشورا حاضر می‌بیند و روشن است که بسیار از آثار مثبت عزاداری که بر شمردیم، بر این گونه از مراسم نیز بار خواهد بود، اما اگر منظور از تعزیه، عزاداری به معنای ذکر مصیبت و گریه باشد،تاریخش به شهادت امام حسین (ع) بر می گردد و از فردای شهادت امام حسین (ع) پایه گذاری شده که به چند نمونه از شواهد تاریخی و تأکید روایات بر آن اشاره شده است. البته ممکن است در زمان دیلمیان و یا صفویان این مسئله رواج بیشتری یافته و در نتیجه از نظم و ترتیب و شکوه و جلال خاصی برخوردار شده است. این بدان جهت بوده که تا قبل‌از آن زمان بر مبنای تشیع حکومتی تأسیس نشده، ولی با به روی کار آمدن حکومت شیعه، انجام این مراسم ـ که قبل از آن به طور مخفی و غیررسمی برگزار می‌شد ـ به صورت علنی رسمیت یافت و چون حکومت از آن پشتیبانی می کرد دارای نظم و آداب خاصی گردید. این هرگز به این معنا نیست که اصل این مراسم ساخته و پرداخته دست سیاست و حکومت هاست.۲ـ با توجه به آنچه در مورد آثار عزاداری و حکمت‌های آن گفته شده و آثار مثبت فراوانی اعم از مادی، معنوی، اجتماعی، فردی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی برای آن شمرده‌اند، روشن می‌شود که این سخن چقدر بی اساس است، زیرا کسی نمی گوید که این مراسم، فایده‌ای برای شخص امام حسین (ع) دارد، بلکه تمام آثار مفید آن، در مجموع به خود جامعه بر می گردد که اگر به درستی از آن بهره برداری شود، بی شک مدینه فاضله‌ای خواهیم داشت.۳ ـ برقراری مراسم عزاداری با توجه به آثار بیان شده، اوقات تلخ کردن نیست،بلکه درس گرفتن از مکتب عاشورا و ترویج ارزش‌های آن در جامعه و تجدید روحیه دینی و معنوی و حرکت سیاسی و هم بستگی اجتماعی و آگاهی به معارف دین و... خواهد بود.گرچه به یک معنا اوقات تلخ کردن هم باشد، چه اینکه اوقات ستم گران، دیکتاتوران،استعمارگران، وابستگان به استعمار و روشنفکر نمایان از مشاهده این مراسم انسان‌ساز تلخ می‌شود.

آیا عزاداری ارضای حس خون خواری نیست؟

بعضی‌ها می گویند: «در کشور مسیحی، در هر کوی و برزن، در هر گوشه و کنار،پیکره‌ای از مسیح (ع) را بر صلیب می‌بینید که از بدن او خون روان است. چه تعمدی است که این حادثه را که دو هزار سال پیش روی داده، هر روز و هر لحظه و در هر گذر از نو

زنـده سازنـد و در انظار همگان بگذارند. آیا این ارضای حسّ خون آشامی انسان‌ها نیست؟ بسیاری از مراسم مذهبی دیگران نیز از این قبیـل است، ماننـد کاهنـان بـودایی که خـود را در آتش می‌سوزاننـد و تیغ‌زنی و سـینه زنی و نظـایر آن.»پاسخ۱ ـ دفـاع از عمل مسـیحیان و مراسم بودائیان را ـ اگر دفاعی داشـته باشـند ـ به‌خودشان واگذار می‌کنیم و اما مسئله سینه زنی ارتباطی به ارضای حسّ خـون آشامی‌نـدارد، بلکه از عواطـف و احساسـات انسـانی سرچشـمه می‌گیرد. توضـیح این که وقتی‌مصـیبتی سـنگین بر انسـان وارد می‌شود، به طور طبیعی گریه می‌کند، ناله و شـیون سـر می‌دهد و به سـر و صورت خود می‌زند. این یک واکنش طبیعی و پیش بینی شـده برای انسان در برابر حوادث ناگوار است که البته برای تخلیه فشارهای روحی و کاسته شـدن با رغم و اندوه مفید است. جامعه ما که برای امام حسـین (ع) عزاداری می‌کند و در عزای آن حضـرت سینه می‌زند، می‌خواهد خود را شبیه به مصیبت دیدگان اصلی درآورد و در غم آنـان خـود را شـریک نمایـد. روشن است که اظهـار همدردی از سـوی دیگران، یکی ازنیازهـای طـبیعی و روحی انسان‌های مصـیبت دیده است. انسان مصیبت دیده وقتی می‌بیند که دیگران در غم او شریکند و همانند او اشک می‌ریزند و به سر و سینه می‌زننـد و یا چهره‌ای حزن‌آلود گرفته و لباس سیاه برای هم دردی به تن کرده‌انـد، دلش تسلّی می‌یابـد و از بار غم او کاسـته می‌شود، زیرا دیگران هم بـا اظهـار هم دردی، سـهمی از بـار غم او را به دوش می‌کشـند. سرچشـمه سینه زنی چنین است نه آن که ارضای حسّ خون‌آشامی باشد.۲ ـ بر فرض که چنین حسّـِی در انسان وجود داشـته باشد و سینه زنی هم هیچ مبنایی جز ارضای این حس نداشـته باشـد، خواهیم گفت که بعضـی از کارهاست که موجب تخلیه این حس می‌شود. هم چنان که روان شـناسان و علمای علوم تربیتی معتقدنـد که از جمله فواید ورزش، تخلیه حسّ جنگ‌طلبی و ستیزه جویی است. آنان می‌گویند که بشر ذاتاً ستیزه‌جو و جنگ طلب است و از آن جا که ارضای این حسّ نمی‌تواند، بی‌مانع باشد (زیرا موجب اختلال نظام جامعه و جنگ ویرانی می‌شود) لازم است که از راه‌های دیگر که ضـرری به جامعه نمی رساند، این حس ارضا شود بهترین راه و سالم‌ترین آن، رقابت‌های ورزشی است که سـبب تخلیه حسّ ستیزه جویی و تلطیف روانی جامعه می‌شود. اگر این سـخن، صـحیح باشـد چه اشـکالی دارد که یکی از راه‌هـای تلطیف روح انسـان مراسم عزاداری و سـینه زنی باشـد.آنچه در این جـا می‌توان اضـافه کرد، این است که اگر سـینه زنی را گونه‌ای خود زنی‌بدانیم، باید پرسید، مگر همه خود زنی‌ها بد است؟ مثلاً در مراسم جشن و شادی، افراد کف می‌زنند و معلوم است که کف زدن نوعی خود زنی است. اگر ایراد کننـده بگویـد که خندیـدن و کف زدن، تخلیه هیجان‌های پدید آمده از شادی اسـت می‌گـوییم که سـینه زنی و گریه کردن هم تخلیه هیجان‌هـای ناشـی از احسـاس غم و انـدوه است. هر توجیه و تفسـیری که در مورد شادی‌ها گفته شود، در مورد غم و اندوه‌ها هم به گونه‌ای می‌توان گفت.

آیا گریه کردن و اشک ریختن نشانه ضعف نیست؟

جـواب: ایـن طـور نیسـت کـه گریـه کردن و اشـک ریختن به طـور کلی، نشـان ضـعف و زبـونی باشـد؛ چه اینکه گریه را به لحـاظ سرچشـمه‌هایش انواع و اقسامی است.۱ ـ گریه مصیبت‌آن گـاه که مصـیبتی بر انسـان وارد شود و عزیزی را از دست بدهـد، در این صورت،قلبش می‌شکند، حالش منقلب و اشک از چشمانش جاری می‌شود. این یک واکنش طبیعی است که انسان در مصیبت‌ها از خود بروز می‌دهد.۲ ـ گریه ندامت‌گاهی گریه انسان برای ندامت و پشیمانی است، زیرا شاید انسان مرتکب اعمالی شود که با کمال و جای گاه انسانی او در تضاد باشد. بعد از ارتکاب عمل بر اثر فشار وجدان دینی و انسانی از کار خود پشـیمان می‌شود و به درگاه خداوند و یا کسـی که در حق او ظلم کرده می‌آید و ابراز ندامت می‌کند و گاه اشک می‌ریزد و تقاضای عفو و بخشـش می‌کند.۳ ـ گریه شوق‌گاهی هم گریه و اشک برای این است که نعمتی پیش بینی نشـده، به انسان رسـیده و یا با عزیزی که مدت بسـیاری او را ندیـده، دیـدار کرده و یا به موفقیتی مهم نایل شـده، در چنین مواردی و ماننـد آن از شدت شوق و خوش‌حالی، اشک از چشـمانش جاری می‌شود.۴ ـ گریه نوع‌دوستانه‌مثل آن که شخصی با خبر می‌شود که انسان هایی دست خوش بلاهای طبیعی؛چون زلزله، سیل،

آتش‌فشان، قحطی و... شده‌اند. وی با مشاهده صحنه‌های دل خراش و دیدن چهره مصیبت زده‌ها، به خصوص کودکان، از نزدیک یا از رسانه‌های گروهی،ناخودآگاه اشک از چشمانش جاری می‌شود و عواطف او به جوش می‌آید.۵ـ گریه کمک‌خواهانه گاهی انسان، به جهت نداشتن ابزار لازم، برای اعلام خواسته خود و دست یابی به آن می گوید، تا وضعیت خود را اعلام کند و نظر حمایت گرانه دیگران را به خود جلب نماید؛ مانند طفل که برای اعلام وضعیت و نیاز به پدر و مادر خود گریه می کند، زیرا او وسیله‌ای غیر از گریه برای ابراز وضعیت خود و رسیدن به خواسته‌اش ندارد. بعضی از بزرگسالان نیز، برای جلب توجه و محبت دیگران به خود، گریه می کنند. گاهی هم به جهت کاربرد نداشتن ابزار، می گویند؛ مثلاً، در رابطه انسان با خدا هیچ وسیله‌ای جز اشک و آه کاربرد ندارد، همان طور که امیر مؤمنان (ع) در دعای کمیل به خدا عرض می کند:«إرْحَم مَن رَأس مالِهِ الرَّجا و سِلاحُهُ البُکاءُ؛ خدایا! به کسی که سرمایه‌اش امید وسلاحش گریه است، رحم نما.»با توجه به انواع گریه و علت‌های آن روشن می‌شود که اشک ریختن، همیشه نشان از ضعف و ناتوانی نیست، بلکه غالباً واکنش طبیعی انسان در اوضاع خاص است و این اوضاع گاهی شادی بخشند و زمانی حزن آور.گریه‌ای که عزاداران برای امام حسین (ع) می کنند، هم از حسّ نوع دوستانه سرچشمه می گیرد که جنبه حمایت عاطفی از مظلوم دارد و هم از مصیبتی است که بر شخص گریه کننده وارد شده است، زیرا انسان عزادار مصیبت‌هایی را که بر امام‌حسین (ع) وارد شده، مصیبت خود می‌داند و همین انسان عزادار که اشک می‌ریزد،چه بسا حاضر است که جان خود را برای امام حسین (ع) فدا کنند و در برابر دشمنان آرمان آن حضرت بایستد. بنابراین، گریه او نشان از ضعف و زبونی نیست. گریه‌ای که توابین در سال ۶۵ هجری برای امام حسین (ع) کردند، هم از حسّ نوع دوستانه برخوردار بود و هم از حس ندامت، و در عین حال، تا آخرین قطره خون در برابر دستگاه بنی امیه مقاومت کردند.

آیا هیچ آفتی عزاداری را تهدید می‌کند؟

جواب:مع الاسف، جواب این پرسش مثبت است و این سنت مهم و سازنده را، آفاتی تهدید می کند که به اهم آنها اشاره می‌شود:۱ـ موضوعیت یافتن‌از آفت‌هایی که سنت عزاداری را تهدید می کند، این است که از محتوا خالی شود و جنبه موضوعیت پیدا بکند، به این معنا که برگزارکنندگان، برای نشان دادن چهره مذهبی از خود و یا برای رقابت با مسجد یا هیئت دیگر، اقدام به برقراری مراسم کنند. در این‌صورت، جنبه آدابی مراسم، بر جنبه واقعی و لازم آن پیشی می گیرد و چندان اثر تربیتی،سیاسی و فرهنگی و... بر آن بار نخواهد شد، جز این که باعث سرگرمی و گذراندن عمر شود. بنابراین، برای جلوگیری از این آفت، توجه بیشتر به جنبه ابزاری و کاربردی مراسم که روح آن را تشکیل می‌دهد، لازم می‌نماید تا جنبه سازنده آن حفظ شود و آثار مثبتی برآن بار گردد و به عنوان یک عادت صرف اجتماعی با آن برخورد نشود، زیرا عملی که به صورت عادت در آید، خالی شدن از محتوا آن را تهدید می کند.۲ ـ برداشت منفی از عزاداری‌از آفت‌هایی که مراسم عزاداری را تهدید می کند، برداشت منفی از مراسم عزاداری است؛ یعنی از مظلومیت و گرفتاری‌هایی که برای امام حسین (ع) و اهل بیتش آمده، چنین نتیجه بگیریم که پس ما که رهرو او هستیم، باید کاری بکنیم که مظلوم واقع شویم. به دنبال گرفتاری بگردیم و از آن خوشمان بیاید و یا اگر ستم‌گری آن را بر ما تحمیل کرد، با چهره باز آن استقبال کنیم بی آن که با ستم گر مبارزه نماییم. در صورتی که گرفتاری‌ها و مصیبت‌هایی که برای امام حسین (ع) پیش آمده، تحمیلی از سوی دشمن بر آن حضرت بوده است، آن هم به جهت قیام امام (ع) در برابر دستگاه ستم‌گر، نه‌از روی ضعف و زبونی. از علت‌های عزاداری، این است که از مبارزه‌های امام (ع) درس‌بگیریم و با ستم و ستم‌گر مبارزه نماییم، ولی اگر بخواهیم از این مراسم‌ها نتیجه تیره و تاری از زندگی بگیریم و تن به تاریکی‌ها و تیرگی‌ها بدهیم، خود انحرافی از این واقعه مهم است. باید بدانیم که مظلومیت امام حسین (ع) شجاعانه بوده است، نه زبونانه. به عبارت دیگر، معنای راستین مراسم عزاداری، این است که اگر مانند امام حسین (ع) در برابر ظلم و ظالم ایستادی ـ که باید بایستی ـ و تن به ذلت ندادی ـ که نباید بدهی ـ و در این

راه متحمل مشـکلاتی شدی، چون امام حسین (ع) صبور و بردباری باش و برای گریز از مشکلات، هدفت را از دست ندهی، نه این که سـختی‌ها را تحمل کنی و هر چه سـتمگر گفت، بی‌آنکه مبارزه‌ای کنی، پذیرا شوی و عزاداری برای امام حسـین (ع) را توجیهی برای زبونی‌های خود قرار بـدهی. این آفت در واقع مراسم عزاداری را که عاملی بیـدارگر و ضـد سـتم است، به عامل تخـدیر کننده تبدیل می‌کند.۳ـ افراط و تفریط‌نهضت امـام حسـین (ع) دارای ابعاد مختلف عاطفی، سیاسـی، اجتماعی و حماسـی و... است. برای اسـتفاده شایسـته از این نهضت، بایـد به همه ابعـاد آن توجه یکسـان شود تـا جامعه پیرو امام حسـین (ع) ، از تعادل و توازن برخودار باشـد. از آفت هایی که مراسم عزاداری را تهدیـد می‌کنـد، این است که در بعدی از نهضت زیاده روی و در بعد دیگر آن کوتاهی گردد؛ مثلاً به بعد عاطفی آن بیش از حد توجه شود که در این صورت ما ملتی عاطفی، هیجانی و اهل اشک و آه خواهیم بود، امام از داشـتن جامعه‌ای با بینش سیاسـی و انقلابی و آگاه به زمان و تحلیل کننـده اوضاع محروم خواهیم شـد، و یا فقط به بعد انقلابی و سیاسـی آن بیش از انـدازه توجه شود و به بعـد عـاطفی آن کوتـاهی گردد که در این صورت مـا ملتی داری بینش سیاسـی و تحلیل کننـده اوضـاع و اهل مبارزه، اما بی روح لطیف،عاطفی و ایثارگر خواهیم بود. مع الاسف، در طول تاریـخ مراسم عزاداری، بین ابعاد گونـاگونش در نوسـان بوده است در اوضـاعی بیش از انـدازه به بعـد عاطفی آن و در اوضاعی هم بیش از انـدازه به بعـد انقلابی و سیاسـی آن پرداخته شـده و درباره بعـد عاطفی آن کم‌توجهی شـده است. در صورتی که باید بین همه ابعاد نهضت، توازن و تعادل برقرار کرد.هم اشک ریخت و گریه کرد و مرثیه خواند و هم از سیاست، مبارزه و حماسه گفت.۴ـ خرافات‌از آفت‌هایی که مراسم عزاداری را تهدید می‌کند و اگر در برابر آن هوشیار نباشند،ممکن است کل هدف را از این مراسم مخدوش کند، ورود خرافات در این مراسم است و این خرافات، گاه با نقل خبرهایی که هیچ سند و مدرک درستی ندارد، انجام می‌گیرد.و گاه با زبان حال‌هایی که نقل می‌شود، خود را نشان می‌دهند. بخشـی از مصیبت‌ها و مرثیه‌ها، زبان حال سـراینده اشعار و یا ذاکر مصیبت، و برداشت و تفسیر آنـان از وقـایع تـاریخی است که نقـل می‌شود. آنچه انکار نکردنی نیست، تأثیر بینش و خصوصـیات روحی و مشـکلات شخصـی و اجتماعی سـراینده و یا ذاکر مصـیبت، در چگونگی تفسیر ترسیم صحنه‌های تاریخ است، در صورتی که آن، بیش از زبان حال یک تصویر و تفسیرفردی نیست و به مرور زمـان به صورت واقعیّات پیش آمـده و یک حادثه تاریخی در نزدتوده مردم تلقی می‌شود. به عنوان مثال، وقتی علی اکبر (ع) به میـدان می‌رود، سـراینده یاذاکر چنین تصویر می‌کنـد که اگر مادرش در آن لحظه حاضـر بود چه می‌گفت و چگـونه بـاجوانش برخورد می‌کرد و چه حرف‌هـایی به او می‌زد. مسـلماً دربـاره این که اگر مـادرش حاضـر می‌بود، چه می‌گفت، به فرهنـگ و آداب و رسوم محیـط اجتمـاعی و خـانوادگی سـراینده، مربوط است؛ یعنی، بنـابر فرهنـگ فردی و اجتماعی سراینده و ذاکر مراثی،هنگامی که مادری جوانش به میدان جنگ می‌فرسـتد و یا می‌بیند که جوانش به میدان جنگ و یا به سفر دور و دراز می‌رود، این که بـا او چه حرف‌هـایی را در میـان می‌گـذارد، اوهمین برخورد را برای زبان حال به تصویر می‌کشـد و به مادر علی اکبر (ع) نسـبت می‌دهـد.در صورتی که ممکن است، این تصویر به کلی نادرست باشـد؛ چه این که هم فرهنگ و روحیات هر قومی بـا فرهـگ و روحیات قوم دیگر متفاوت است و هم شخصـیت و خصوصـیات روحی هر فرد با فرد دیگر. این اختلاف، موجب اختلاف در برخورد بـا حوادث نـاگوار و مشـکلات می‌گردد. بعضـی از این خرافـات، هم عملی است که به رفتـار و اعمـال مربوط می‌شود و پایه صـحیحی برای آن منصور نیست؛ مثل حمل عَلَم عریض و طویل که به شکل صلیب مسیحی هاست. در روی بازوهای این علم کذایی، اشکالی از خورشید،کشکول، تبرزین، کبوتر و اژدها و... نصب شده و بر سر علم هم چند زنگوله آویزان که مفهوم درستی از این اشـکال و اشـیا فهمیـده نمی‌شود. در صورتی که علم به معنـای علامـت و نشـانه (پرچم) و حمل آن در میـدان جنگ، مرسوم بوده است. در آن زمـان به هنگـام جنـگ، پـارچه‌ای را به رنـگ دل‌خواه یـا طبق قرارداد، بر چوب بلنـدی می‌بسـتند و آن را دردست پرچمدار که از شـجاع‌ترین نیروهای رزمی بود، می‌دادند و جنگ جویان با دیدن آن موقعیت دوست و دشـمن را تشخیص می‌دادند. اگر بنا بود که علم‌های آن زمان، مثل علم‌هایی باشد که امروزه در بعضـی از مراسم عزاداری حمل می‌شود، چندین نفر از

نیروی رزمنده را از انجام وظیفه باز می‌دارد.امروزه ما شیعیان، در برابر چشم میلیون‌ها بیننده در سراسر جهان قرار داریم، چه بسا این مراسم به وسیله ماهواره‌ها به سراسر جهان نشان داده می‌شود. انجام این گونه برنامه‌ها برای ناظران جهانی پرسش برانگیز است. ما بایـد جواب قانع کننـده و معقولی برای کارهای خود داشـته باشـیم، تا باعث جـذب آنان به فرهنگ خود بشویم، نه آن که کارهایی انجام بگیرد که موجب توهین به ملت و مکتب ما در انظار جهانی بشود.استـدلال‌های ما بایـد از محـدوده درون مکتبی، فراتر برود و برای هر ناظر منصف و بی‌طرف جهانی قانع کننده جذاب باشد.

نتیجه گیری

عزاداری برای شـهیدان کربلاـ ریشه در عواطف و احساسـات انسـانی دارد و دارای پایه‌هـای تـاریخی و روایی است. عزاداری دارای فلسـفه‌ها و حکمت هـایی است که از جمله آنهـا احیـا ارزش‌هـا و پیام‌هـای عـاشورا می‌باشـد. بـا توجه به ریشه‌های تاریخی و روایی عزاداری روشن می‌شود که حکومت‌های شیعی در تاریخ، نقشـی در پیدایش اصل آن نداشـتند اگر چه ممکن است در شکل و فرم آن تأثیر داشته و یا ترویج آن کوشـیده، همچنین از مطالب گذشـته معلوم شد که همراه با اهمیتی که سـنت عزاداری دارد آفاتی نیز آن را تهدیـد می کنـد. آفاتی چون موضوعیت یافتن و جنبه تشـریفاتی پیـدا کردن، افراط و تفریط در ابعاد نهضت، برداشت منفی از نهضت ورود خرافـات در سـنت عزاداری از جمله آفت‌هـایی است که به آنهـا اشـاره شـد بایـد به گونه‌ای شایسـته با سـنت عزاداری برخورد کردکه از گزند آفات مصون بماند تا روشنایی بخش جامعه پیرو راه امام حسین (ع) باشد.

۱۹. احکام عزاداری

احکام عزاداری

امام خمینی رحمه الله:

«عزاداری برای سیدالشـهداء از افضل قربات و مایه تقویت روح ایمان و شـهامت اسـلامی و ایثار و فداکاری و شـجاعت در مسـلمین است.» (۱)

سؤال:

آیا بر پا کردن مراسم عزاداری [توسط زن] بدون اذن شوهر جایز می باشد؟

آیت الله نوری همدانی:

در صورتی که از اموال شوهر باشد جایز نیست. (۲)

سؤال:

گاهی برخی از دسـته‌ها که وارد مسـجد می شوند، با کفش وارد می شوند، که نوعی بی احترامی به مسجد محسوب می شود، لطفا بفرمائید که این مسئله چه حکمی دارد؟

آیت الله نوری همدانی:

اگر موجب هتک شود اشکال دارد. (۳)

سؤال:

در مورد زنجیر زنی که منجر به سیاه شـدن یـا مجروح شـدن بـدن می شود و همچنین غالبـا پشت پیراهن افراد بـاز است و بیشـتر در خیابان و معابر عمومی ظاهر می شوند، نظر شما چیست؟

امام خمینی رحمه الله:

مانعی ندارد، مگر اینکه موجب ضرر فاحش بر بدن شود. (۴)

سؤال:

آیا برهنه شدن مردان با حضور زنان برای عزاداری عیب دارد یا خیر؟

آیت الله فاضل لنکرانی:

مانعی ندارد و زنها نباید به بدن مرد اجنبی نظر کنند. (۵)

سؤال:

در مجالس زنانه، زنان مداحی و سخنرانی می کنند و صدای آنها به گوش مردان رهگذر می رسد. آیا این عمل جایز است؟

آیت الله فاضل لنکرانی:

شنیدن صدای ایشان اگر در معرض ریبه و التذاذ نباشد حرام نیست. (۶)

سؤال:

سینه زدن با تیغ و یا زنجیر زدن با زنجیری که دارای چاقو و یا تیغ می باشد و منجر به زخمی شدن بدن و جاری شدن خون می شود چه حکمی دارد؟

آیت الله مکاری شیرازی:

کیفیت عزاداری باید چنان باشد که بهانه‌ای به دست دشمنان اسلام ندهد و موجب سوء استفاده از آن نشود. (۷)

احکام علامت

سؤال:

بسیاری از تکایا در ایام عزاداری های مذهبی، اقدام به حمل «علاماتی» می کنند که به قیمت گزافی خریده شده و حمل آن نیز موجب اشکال است. این وسائل از نظر شرعی چه حکمی دارند؟

امام خمینی رحمه الله:

اشکال ندارد. (۸)

سؤال:

حکم علمهایی که در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام از آنها استفاده می شود و بعضی دارای نقش و نگارهایی نیز هستند چیست؟

آیت الله فاضل لنکرانی:

استفاده از آنها در عزاداری جایز است. (۹)

سؤال:

آیا جایز است پارچه و دستمال هایی را که در ایام محرم بر روی علم می بندند بفروش برسانند و در عزاداری و تعمیر حسینیه مصرف کنند؟

آیت الله فاضل لنکرانی:

اگر در مراسم عزاداری محل حاجت نباشد و زاید بر متعارف باشد، می توانند بفروشند و به مصارف عزاداری و احتیاجات حسینیه‌ها

برسانند. (۱۰)

احکام تعزیه و شبیه خوانی

امام خمینی رحمه الله:

تعزیه و شبیه خوانی اگر مشتمل بر حرام نباشد و موجب وهن مذهب نشود، اشکال ندارد ولی بهتر است به جای آن، مجالس روضه خوانی برپا کنند. (۱۱)

سؤال:

آیا تعزیه و شبیه خوانی در مراسم عزاداری جایز است؟

آیت الله فاضل لنکرانی:

اگر مشتمل بر حرام نباشد و موجب وهن مذهب نشود مانعی ندارد. (۱۲)

آیت الله گلپایگانی رحمه الله:

اگر تعزیه خوانی مشتمل بر استعمال آلات موسیقی نباشد و غنا و دروغ نخوانند و مرد لباس مختص به زن نپوشد، اشکال ندارد. (۱۳)

سؤال:

آیا تشبه به اهل بیت علیهم السلام در نمایش و تعزیه و غیر آن جایز است؟

امام خمینی رحمه الله:

با مراعات احترام آنان جایز است. (۱۴)

آیت الله فاضل لنکرانی و آیت الله صافی گلپایگانی:

در صورتی که مستلزم اهانت نباشد مانعی ندارد. (۱۵)

آیت الله علوی گرگانی:

اگر تعزیه و شبیه خوانی موجب هتک حرمت به ساحت مقدس بزرگان دین شود، باید اجتناب شود. (۱۶)

احکام استفاده از لباس سیاه

سؤال:

آیا پوشیدن لباس سیاه در عزاداری امام حسین علیه السلام جایز است و آیا رجحان دارد؟

آیت الله فاضل لنکرانی:

پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام چون از مصادیق تعظیم شعائر است، واجد رجحان شرعی می باشد و عملا بزرگانی چون مرحوم آیت الله بروجردی در روز عاشورا از قبای سیاه استفاده می کردند. (۱۷)

آیت الله صافی گلپایگانی و آیت الله نوری همدانی:

پوشیدن لباس سیاه به عنوان اعلان حزن و اندوه در مصیبت امام حسین علیه السلام و ائمه علیهم السلام رجحان دارد. (۱۸)

سؤال:

آیا نماز خواندن با لباس سیاه بر عزاداران امام حسین علیه السلام مکروه است؟

آیت الله صافی گلپایگانی:

چون لباس سیاه علامت عزاداران سیدالشهداء است و عزاداری آن حضرت کمال رجحان را دارد، لذا نماز خواندن با آن نیز مکروه نمی باشد. (۱۹)

احکام موسیقی

مرحوم شیخ انصاری در مکاسب محرمه در پاسخ به کسانی که می گویند غنا می تواند زمینه گریه کردن را فراهم نماید، می فرماید:

چنین شیوه‌ای نمی تواند مقدمه مستحب یا مباح قرار گیرد و باید به عموم ادله حرمت غنا تمسک نمود. (۲۸)

مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله در منتهی الآمال می فرماید:

عزاداران امام حسین علیه السلام بر وجهی سلوک کنند که زبان نواصب دراز نشود و از استعمال محرمات از قبیل غنا که غالبا نوحه‌ها خالی از آن نیست و حکایات ضعیفه مظنونهٔ الکذب احتراز نمایند و شیطان را در این عبادت بزرگ راه ندهند. (۲۹)

سؤال:

در رادیو مدح ائمه طاهرین علیهم السلام با واقعه کربلا را با وزن و ساز و با لحن خوب می خوانند.

آیا استماعش جایز است یا خیر؟

امام خمینی رحمه الله:

اگر غنا و موسیقی نباشد مانع ندارد. (۳۰)

سؤال:

هیئت های نوازنده و کسانی که در مراسم تشییع جنازه شهداء موزیک عزا می زنند، از لحاظ شرعی چه حکمی دارد؟

و آیا خرید و فروش آن لوازم حرام است یا خیر؟

امام خمینی رحمه الله:

خرید و فروش آلات لهو حرام است و موسیقی مطرب جایز نیست و صداهای مشکوک مانع ندارد. (۳۱)

سؤال:

آیا زدن طبل و شیپور در تعزیه حضرت سیدالشهداء علیه السلام جایز است یا نه؟

امام خمینی رحمه الله:

اگر از آلات لهو و لعب نباشد و وهن بر مذهب هم نشود مانع ندارد. (۳۲)

سؤال:

آیا در عزاداری سید الشهداء استفاده از طبل و دهل جایز است؟

آیت الله فاضل لنکرانی:

استفاده از آلات لهو و لعب حرام است ولی طبل و دهل و امثال آن جزء این آلات نیست. (۳۳)

احکام عاشورا

۱- روزه روز عاشورا و روزی که انسان شک دارد روز عرفه است یا عید قربان مکروه است. در روایت آمده است که

امام صادق علیه السلام فرمود:

بنی امیه نذر کردند که اگر موفق به قتل امام حسین علیه السلام شوند، روز شهادت او را جشن بگیرند و مبارک بشمارند و روزه

بگیرند و روزه در آن روز سنت آل امیه است، لذا ائمه اطهار علیهم السلام به جهت مخالفت با این طایفه تبهکار و عدم هماهنگی با آنان، روزه عاشورا را نهی کردند. (۳۴)

۲- در روز عاشورا مستحب است که انسان تا عصر بدون قصد روزه از خوردن و آشامیدن خودداری کند. (۳۵)

۳- بسیار مناسب است که در روز عاشورا کار و کسب تعطیل شود، مگر در حد ضرورت.

امام رضا علیه السلام فرمود:

«مَن تَرَکَ السَّعی فِی حَوائِجِهِ یومَ عاشورا قَضَی اللهُ لَهُ حَوائِجَ الدُنیا وَ الاخِرَةِ (۳۶؛) کسی که کار و تلاش برای برآوردن حوائج خود را در روز عاشورا ترک کند، خداوند نیازهای دنیا و آخرت او را برطرف می سازد.»

سؤال:

در ایام سوگواری امام حسین علیه السلام نماز مقدم است یا عزاداری؟

آیت الله فاضل لنکرانی:

بهتر آن است که نماز را مقدم دارند، همانطور که امام حسین علیه السلام روز عاشورا هنگام ظهر نماز ظهر اقامه کردند. (۳۷)

پاورقی ها

۱) استفتائات امام خمینی، ج۲، ص ۲۸ و استفتائات جدید آیت الله مکارم، ج۱، ص ۱۵۸.

۲) هزار و یک مسئله، آیت الله نوری همدانی، ج۲، ص ۱۸۰.

۳) هزار و یک مسئله فقهی، ج۲، ص ۴۰.

۴) استفتائات امام خمینی، ج۳، ص ۵۸۰.

۵) جامع المسائل، ج۱، ص ۶۱۹، س ۲۱۶۲.

۶) همان، ص ۶۲۵، س ۲۱۸۳.

۷) استفتائات جدید، ج۱، ص ۱۵۸، س ۵۷.

۸) استفتائات امام خمینی رحمه الله، ج۲، ص ۲۸، س ۷۲.

۹) جامع المسائل، ج۱، ص ۶۲۳، س ۲۱۷۳.

۱۰) همان، س ۲۱۷۹.

۱۱) استفتائات امام خمینی رحمه الله، ج۲، ص ۲۸، س ۷۱ و ج۳، س۴۴ و ۴۰ و ۴۷ و ۳۳.

۱۲) جامع المسائل، ج۱، س ۲۱۶۵.

۱۳) مجمع المسائل، ج۱، ص ۵۵۹، س ۷۷.

۱۴) احکام خانواده، عبدالرحیم موگهی، طبق فتوای امام خمینی رحمه الله، ص ۳۳۶.

۱۵) جامع المسائل، آیت الله فاضل لنکرانی، ج۱، س ۲۱۶۶ و جامع الاحکام، آیت الله صافی، ج۲، ص ۱۳۲.

۱۶) اجوبة المسائل، ص ۳۶۵.

۱۷) جامع المسائل، ج۱، ص ۶۲۱، س ۲۱۷۰

۲۸) مکاسب محرمه، رحلی، ص ۳۹.

۲۹) منتهی الامال، ج۱، ص ۴۶۸، آخر زندگی امام حسین علیه السلام.

۳۰) استفتائات امام خمینی رحمه الله، ج۲، ص ۱۶، س ۳۶.

۳۱) همان، ص ۱۸.

۳۲) همان، ج۳، ص ۵۸۳، س ۴۵.

۳۳) جامع المسائل، ج۱، ص ۶۲۳، س ۲۱۷۴.

۳۴) تحریر الوسیله، ج۱ ;جواهر، ج۷، ص ۱۰۷.

۳۵) توضیح المسائل مراجع، ج۱، ص ۹۰۶.

۳۶) عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ص ۲۶۸.

۳۷) جامع المسائل، ج۱، ص ۶۲۳.

سیاه پوشی

س:

آیا پوشیدن لباس سیاه در عزای امامان معصوم «علیهم السلام» مکروه است؟

ج) کراهت آن ثابت نیست، بلکه اگر برای تعظیم شعائر باشد دارای اجر و ثواب نیز خواهد بود.

سایت مقام معظم رهبری

مرثیه خوانی و مداحی زنان

س:

در برخی موارد مرثیه خوانی و مداحی زنان در مجلس خودشان، به گونه ای است که صدای آنان با بلندگو به گوش مردان رهگذر می رسد؛ آیا این عمل جایز است؟

ج:

اگر صدای آنان در معرض ریبه، تلذّذ و تهییج شهوت باشد، جایز نیست.

مطابق با نظر مراجع بزرگوار تقلید آیات عظام:

امام (ره) خامنه ای، بهجت، فاضل، صافی، نوری، وحید، تبریزی، سیستانی

برای مطالعه:

فاضل، جامع المسائل، ج۱، س۲۱۸۲؛ صافی، جامع الأحکام، ج۲، س۱۶۸۱؛ خامنه ای، اجوبه الإستفتائات، س ۱۱۴۵؛ نوری، استفتائات، ج۲، س ۵۴۵؛ امام (ره)، استفتائات، ج۳، احکام نظر، ۵۷ و ۵۸؛ تبریزی، استفتائات، س ۱۰۵۸؛ وحید، بهجت و یستانی

مراسم عقد و عروسی در ماه محرم

س:

آیا مراسم عقد و عروسی در ماه محرم اشکال دارد؟

ج:

برگزاری این نوع مراسم، اگر توأم با معصیت و یا هتک حرمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام نباشد، اشکال ندارد؛ ولی درآن هیچ نوع برکتی نیست و سزاوار است که مسلمانان غیرتمند سعی کنند این گونه مراسم را در ماه های دیگر و ایام متناسب با خود برگزار کنند.

مطابق با فتاوای مراجع بزرگوار:

امام(ره)، بهجت، خامنه ای، تبریزی، سیستانی، فاضل، مکارم، نوری، وحید و صافی. مجموعهٔ پرسش های دانشجویی، ج۱۳، ص۳۳۶

نام مبارک امام حسین علیه السلام

س:

بی احترامی به نام مبارك امام حسین علیه السلام چه حکمی دارد؟

ج:

نام مبارك امام حسین علیه السلام چون از نام های بهشتی ونام حجت خدا و ثارالله می باشد، دارای احترام و احکام خاصّی است:

۱- حفظ احترام این نام لازم وبی احترامی به آن حرام است.

۲- هرگونه عملی که به نوعی بی احترامی به نام مقدّس امام حسین علیه السلام محسوب شود، حرام است، مانند:

أ- سوزاندن ورقه ای که نام ایشان برآن نوشته شده است.

ب- انداختن در جایی که بی احترامی به آن باشد، مثل محل زباله و خاکروبه.

ت- نوشتن آن با چیزی و بر چیزی که بی احترامی باشد.

ث- گذاشتن چیزی برآن که بی احترامی به حساب آید.

نکته:

البته موارد بالا درصورتی حرام است که از روی عمد و با توجه باشد.

۴- رساندن جایی از بدن به نام مبارك امام حسین علیه السلام بدون طهارت جایز نیست؛ بنا براین دست گذاشتن برنام امام حسین علیه السلام یا آویختن زیور یا پوشیدن لباسی که نام حسین علیه السلام برآن نوشته شده در صورتی که تماس با بدن داشته باشد، حرام است.

نکته:

اگر کسی را به نام حسین علیه السلام نام گذاری کنند، نام آن شخص احکام مربوط به نام امام حسین علیه السلام را ندارد.

با استفاده از:

احکام حسینی، محمد حسین فلاح زاده

خوردن تربت حسینی علیه السلام

س:

خوردن تربت حسینی علیه السلام (خاك مقدس كربلا) كه به قصد شفا گرفتن مستحب است، چه محدوده ای از مرقد شریف امام حسین علیه السلام را شامل می شود؟

آیا خوردن مقداری از مهرهای کربلا نیز همان حکم را دارد؟

ج:

حضرت آیت الله خامنه ای

قدر متیقّن، تربت قبر شریف و ملحقات عرفی آن است ومُهر اگر از آن دو محل تهیه شده باشد، همان حکم را دارد.

(به نظر مقام معظم رهبری از محدوده ای که عرف مردم ملحق و جزو قبر می دانند می توان برای شفا استفاده کرد).

حضرت آیت الله بهجت

احوط(احتیاط واجب) اقتصار (اکتفا نمودن) بر مأخوذ (گرفته و برداشت شده) از قبر و اطراف مجاور قبر مطهّر است و در زائد بر آن درآب مستهلک شود.

(به نظر ایشان نیز بنا بر احتیاط واجب باید به خاکِ قبر و مقدار عرفی اطراف قبر اکتفا شود و اگر تربت از خارج از این محدوده تهیه شده بود باید با آب مخلوط کرد، به گونه ای که عرفاً اثری از خاک در آب دیده نشود و درآب مستهلک گردد).

مراجعه کنید:

مسائل جدید، ج۴، ص۲۰۵

پوشیدن لباس سیاه در سوگ ائمهٔ هدی علیهم السلام

س:

پوشیدن لباس سیاه در سوگ ائمهٔ هدی علیهم السلام، خصوصاً در ماه محرم چه حکمی دارد؟

آیا پوشیدن لباس سیاه در این ایام کراهت دارد؟

ج:

پو شیدن لباس سیاه در عزای اهل بیت علیهم السلام برای تعظیم شعائر و به عنوان اظهار تأثّر [اندوه و ماتم] مستحسن [نیکو و پسندیده] است و به این عنوان کراهت هم ندارد؛ بلکه به فتوای بسیاری از بزرگان ومراجع تقلید واجد رجحان و مطلوبیت شرعی بوده و ثواب نیز دارد و عملاً- بزرگانی چون مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (ره) در روز عاشورا از قبای سیاه استفاده می کرده‌اند.

برای مطالعه:

مسائل جدید از دیدگاه علماء و مراجع تقلید، ج ۳، ص۱۹

نذر در روز عاشورا

س:

کسی که نذر کرده در روز عاشورا، به مردم حلیم بدهد، آیا می تواند به جای آن خوراکی دیگری بدهد؟

یا حلیم را در روز های دیگر ماه محرم به مصرف برساند؟

ج:

اگر نذر طبق صیغهٔ معتبر شرعی بوده، باید به همان صورتی که نذر کرده عمل کند و اگر صیغه داشته، اختیار با او است.

مطابق با فتاوای مراجع بزرگوار:

امام(ره)، بهجت، خامنه ای، تبریزی، سیستانی، فاضل، مکارم، نوری، وحید و صافی.

مجموعهٔ پرسش های دانشجویی، ج۱۳، ص۳۳۵

روضه های دروغ

س:

خوانـدن روضه های دروغ وغیر معتبر که بعضاً موجب تمسـخر و هتك (بی احترامی به اهل بیت علیهم السـلا م و مجالس عزاداری) می گردد چه حکمی دارد؟

ج:

اگر موجب هتك و تمسخر باشد جایز نیست. همچنین هر عملی که موجب وهن مذهب باشد حرام است.

مطابق با نظر مراجع بزرگوار تقلید آیات عظام:

خامنه ای، بهجت، فاضل، مکارم، تبریزی، سیستانی

برای مطالعه:

مسائل جدید از دیدگاه علماء و مراجع تقلید، ج ۳، ص۳۱ تا ۳۴ و....

دفتر آیت الله العظمی فاضل لنکرانی

سؤال دلیل سینه زدن برای معصومین (علیهم السلام) چه می باشد؟

جـواب سـینه زنی یکی از مظـاهر مهم عزاداری و ابراز تنفر از ظلم سـتمگران است و نه تنهـا اشـتباه نیست بلکه در تـداوم هـدف آن بزرگواران نقش مهمی دارد.

سؤال آیا سینه و زنجیر زدن در عزاداری که منجر به کبود و حتی جاری شدن خون می شود جایز است؟

جواب جایز بلکه راجح است مشروط بر آنکه موجب ضرر مهم و اضرار بر نفس نباشد.

سؤال برهنه شدن مردان در حال سینه زدن و زنجیر زدن در منظر زنان چگونه است؟

جواب بر زنـان لازم است از نظر خودداری کننـد. البته بر مردانی که می داننـد زنـان به بـدن آنهـا نگـاه می کننـد جایز نیست لخت شوند.

سؤال آیا سینه زدن و زنجیر زدن ریایی جایز است؟

جواب ان شاءالله از ریا خودداری کنند.

سؤال در عزاداری ها مشاهـده می شود عده ای به صورت نیمه عریان در مقابل افراد نامحرم اقدام به خودزنی های افراطی می کنند، آیا این عمل جایز است؟

جواب سـنت سـینه زنی که طبق متعـارف و به طور معمول انجـام می گرفته شایسـته هیـچ گونه مخـالفت بـا آن نیست. ولی در مورد مذکور بر زنان لازم است از نظر کردن خودداری کنند.

سؤال هروله (بالا و پایین پریدن) در مجالس عزاداری اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام چه حکمی دارد؟

جواب هروله در اسـلام فقط در قسـمتی از سـعی بین صـفا و مروه برای مردان و هنگام گـذر از وادی محسِّر بعد از وقوف در مشـعر الحرام به عنوان یك عمل مستحب وارد شده است و در غیر این دو مورد به عنوان یك عمل مستحب مشروع نیست.

سؤال آیا تعزیه و شبیه خوانی در مراسم عزاداری جایز است؟

جواب اگر مشـتمل بر حرام نباشـد و موجب وهن مـذهب نشود مـانعی نـدارد. ولی بهـتر است به جـای آن مجلس روضه خوانی برپا کنند بلکه عزاداری برای معصومین (علیهم السلام) بویژه سیدالشهداء (علیه السلام) و اصحاب آن بزرگوار از افضل قربات است.

سؤال آیا تشبّه به اهل بیت (علیهم السلام) در نمایش و تعزیه و غیر آن جایز است؟

جواب در صورتی که عرفاً هتك و اهانت به آن بزرگواران محسوب نشود نباشد مانعی ندارد.

سؤال آیا پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین و سایر معصومین (علیهم السلام) رجحان شرعی دارد؟

جواب چون از مصـاديق تعظيم شـعائر است واجـد رجحـان شـرعى مى باشـد و عملاً- بزرگـانى چون مرحوم آيت الله العظمى آقـاى بروجردى (قدس سره) در روز عاشورا از قباى سياه استفاده مى كردند.

سؤال آيا قمه زنى جايز است؟

چنانچه در اين مورد نذرى وجود داشته باشد وظيفه چيست؟

جواب با توجه به گرايشـى كه نسبت به اسـلام و تشيع بعـد از پيروزى انقلاب اسـلامى ايران در اكثر نقاط جهان پيـدا شـده و ايران اسـلامى به عنوان امّ القراى جهان اسـلام شـناخته مى شود و اعمال و رفتار ملت ايران به عنوان الگو و بيانگر اسـلام مطرح است لازم است در رابطه بـا مسائـل سوگوارى و عزادارى سالاـر شـهيدان حضـرت ابا عبـدالله الحسـين (عليه السـلام) به گونه اى عمل شود كه موجب گرايش بيشتر و علاقه مندى شديدتر به آن حضـرت و هدف مقدس وى گردد. پيداست در اين شرايط قمه زدن چنين نقشى ندارد و دشمنان اهل بيت (عليهم السلام) از آن سوء استفاده مى نمايند و آن را عليه مذهب به كار مى برند. لذا مناسب است شيعيان علاقه منـد به مكتب امام حسـين (عليه السـلام) از آن خوددارى نماينـد و چنانچه در اين مورد نـذرى وجود داشته باشـد نـذر واجد شرايط صحّت و انعقاد نيست.

سوال:

به نام خدا سوال من از ايشان اين است كه ايا قمه زدن در خفا و آشكار جايز است يا خير؟

با تشكر

جواب:

قمه زدن پنهـانى اشـكال نـدارد لكن در ملأـ عـام در شـرايط فعلى بهتر است از آن اجتنـاب شود زيرا رسانه هاى اسـتكبارى مترصـد فرصت اند تا عليه تشيع تبليغات سوء كنند و چهره شيعه را در دنيا مُشَّوَهْ جلوه دهند

سؤال حكم عَلَم هايى كه در مراسم عزادارى معصومين (عليهم السلام) از آنها استفاده مى شود و بعضى داراى نقش و نگارهايى نيز هستند چيست؟

جواب استفاده از آنها در عزادارى جايز است.

سؤال استفاده از ابزار موسيقى به شيوه رقابت كه در برخى هيأت هاى عزادارى مرسوم شده حكمش چيست؟

جواب حكم استفاده از آلات موسيقى در سؤال قبل بيان شد و رقابت حكم آن را عوض نمى كند.

بلى اگر رقابت باعث ريا و عدم قصد قربت شود يا موجب اذيت ديگران شود، جايز نيست.

سؤال در سوگوارى معصومين (عليهم السلام) نماز اول وقت مقدم است يا عزادارى؟

جواب بهتر آن است كه نماز را مقدم بدارند همانگونه كه امام حسين (عليه السلام) در ظهر روز عاشورا نماز ظهر اقامه كردند.

سؤال طولانى شدن مجالس اهل بيت عصـمت و طهارت (عليهم السلام) تا نيمه هاى شب و تأخير آن حتى در بعضى از موارد تا بعد از نيمه شب اگر موجب خواب ماندن افراد بويژه جوانان و قضا شدن نماز صبح آنها شود، چه حكمى دارد؟

جواب در فرض مزبور، مجالس را تا آن هنگام از شب به تأخير نيندازنـد. بلكه بايد به نحوى برنامه ريزى شود كه فريضه نماز صـبح در اثر اشتغال به امور مستحب ترك نشود.

زيرا اين گونه مجالس بايد زمينه ساز عمل به واجبات و ترك محرمات باشد

سؤال آيا دعوت از مرثيه سـرايانى كه در لابلاى اشـعار خود بعضـى از مطالب بى مدرك يا ضـعيف السند را طرح مى كنند يا با غنا مى خوانند صحيح است؟

جواب غنا حرام است هر چند همراه خواندن قرآن يا عزادارى ائمه اطهار (عليهم السـلام) باشد و دعوت از افرادى كه غنا مى خوانند

و شرکت در مجالس آنها حرام است و لازم است از مرثیه سرایانی استفاده شود که مطالب صحیح و واقعی را بیان می نمایند

سؤال در مجالس زنانه زنان مداحی و سخنرانی می کنند و صدای آنها مستقیماً یا با بلندگو به گوش مردان رهگذر می رسد، آیا این عمل جایز است؟

جواب شنیدن صدای ایشان اگر در معرض ریبه و التذاذ نباشد حرام نیست اما با توجه به اینکه خداوند متعال می فرماید:

«فاسئَلوهُنَّ مِنْ وَراءِ حجاب»

خوب است که مجالس زنانه بویژه مجالس مذهبی طوری باشد که کاملاً مراعات عفت بشود.

سؤال در مورد تعزیه و روضه هایی که در رابطه با ازدواج حضرت قاسم (علیه السلام) در کربلا خوانده می شود، چه می فرمایید؟

جواب آنچه در مورد عروسی حضرت قاسم مطرح شده یا می شود صحیح نیست. و اثری از این قضیه در کتب معتبره وجود ندارد. مضافاً بر اینکه حضرت قاسم به سنّ ازدواج نرسیده بود.

بلی، در کتاب «منتخب» مرحوم طریحی چیزهایی که مناسب ازدواج آن حضرت است نقل شده، ولی ظاهراً این مطالب نادرست را بعد از آن مرحوم، افراد مغرض یا نادان به آن کتاب اضافه کرده‌اند. و مرحوم طریحی برتر از آن است که این مطالب را که مناسبتی با واقعه عاشورا ندارد، در کتاب خود بنویسد. در عین حال آنچه در کتاب طریحی آمده به این نحو که بعضی در مراسم تعزیه داری و به صورت خرافی پیاده می کنند، نمی باشد.

سؤال کف زدن در جشن های مذهبی چه حکمی دارد؟

جواب هر چند کف زدن به خودی خود اشکالی ندارد، ولی بر مؤمنین لازم است در مساجد و حسینیه‌ها و اماکن مقدسه آن را ترک کنند و نیز در مجالس معصومین (علیهم السلام) اگر عرفاً هتک حرمت آن بزرگواران محسوب شود لازم است از آن اجتناب شود و بر مؤمنین است که به جای آن از اشعار همیشگی مسلمانان که صلوات است استفاده کنند.

سؤال نظر شریف خود را در نحوه برگزاری مراسم مربوط به معصومین (علیهم السلام) و مجالس مذهبی مرقوم فرمایید؟

جواب بطور کلی در مراسم مربوط به معصومین (علیهم السلام) و مجالس مذهبی امور ذیل باید مراعات شود:

۱ از هر نوع عملی که عرفاً هتک حرمت شمرده می شود مثل کف زدن و سوت زدن و بکار بردن الفاظ و عبارات رکیک و امثال آن باید اجتناب شود.

۲ از هر نوع عملی که جنبه توجیه پذیری ندارد و مورد سوء استفاده مغرضان و موجب وهن مذهب می شود باید اجتناب شود.

۳ از بکار بردن عبارات و جملاتی که بوی شرک و کفر می دهد باید اجتناب شود.

۴ از هر نوع کاری که موجب ضرر شدید به بدن یا ناقص شدن آن می شود باید اجتناب شود.

۵ این گونه مراسم باید بدور از ریا و خودنمایی و هر گونه اغراض دنیوی بطور سنتی و معمول انجام شود تا ان شاءالله مقبول درگاه الهی قرار گیرد.

دفتر حضرت آیت الله العظمی بهجت

سوال:

با سلام خدمت شما و با تشکر از زحمات شما من یک سوال شرعی از آیت الله العظمی بهجت:

آیا قمه زنی که در ماه محرم است جایز است یا نه؟

جواب:

قمه زنی اگر موجب ضرر نشود جایز است

استفتائات از آیت الله بهجت

لازم به ذکر است که این نظرات از جلد چهارم کتاب استفتاءات ایشان که در تابستان سال ۱۳۸۶ منتشر شده است نقل می گردد:

صفحه ۵۴۰ سوال ۶۳۸۶:

برخی از شـیعیان در مجالس عزاداری اهل بیت علیهم السـلام و خصوصا مجلس سرور شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام اقدام به سینه زنی و کندن صورت می نمایند – که باعث کبود شدن و خونریزی می شود – حکم شرعی آن چیست؟

جواب:

در صورتی که مناسب عزاداری باشد و مرض آور نباشد اشکال ندارد.

صفحه ۵۴۰ سوال ۶۳۸۷:

لخت شدن در عزاداری چگونه است؟

و اگر بر اثر سینه زنی بدن سرخ شود چه حکمی دارد؟

جواب:

اشکالی ندارد و لخت شدنی که در معرض نظر حرام نامحرم باشد، جایز نیست.

صفحه ۵۴۰ سوال ۶۳۸۹:

زنجیرزنی چه حکمی دارد؟

جواب:

اشکالی ندارد.

صفحه ۵۴۲ سوال ۶۳۹۸:

گاهی در سینه زنی یا زنجیرزنی، افراد بخشی از بدن را برهنه می کنند، در حالی که زنان نیز حضور دارند.

آیا اشکال دارد؟

جواب:

تا هنگامی که علم به تعمد نظر یا ریبه از دیگران ندارند اشکال ندارد.

صفحه ۵۴۴ سوال ۶۴۰۴:

آیا خریدن عَلَم که دارای مجسمه حیواناتی مانند کبوتر، طاووس و ... است برای عزای امام حسین علیه السلام اشکال دارد؟

جواب:

اشکال ندارد.

صفحه ۵۴۴ سوال ۶۴۰۷:

آیا احترام گذاشتن به لباس سیاه، ضریح، عَلَم و پارچه هایی که اختصاص به عزای امام حسین دارد مشروع است؟

جواب:

بله.

صفحه ۵۴۴ سوال ۶۴۰۸:

استفاده از چهل چراغ در دسته های عزاداری چه حکمی دارد؟

جواب:

اشکال ندارد.

صفحه ۵۳۸ سوال ۶۳۸۰:

تعزیه و شبیه خوانی بخش هایی از تاریخ که سند معتبری ندارد (مثل ازدواج حضرت قاسم) چه حکمی دارد؟

جواب:

اگر معلوم باشد که نقل از بعض تواریخ و روایت هاست اشکال ندارد.

آیت الله العظمی میرزا جواد تبریزی

سوال:

در اسلامی که تراشیدن صورت با تیغ را جایز نمیداند قمه زنی برای امام حسین چه حکمی دارد.

جواب:

قمه زنی در حد نفسه مانعی ندارد و لکن سزاوار است برای مؤمنین که در مقام حزن و اندوه بر سیدالشهداء علیه السلام مظهر مناسبتری را اختیار کند و آن مظهر مختلف به اختلاف کشورها و شهرها، والله العالم.

سوال:

سؤال من از ایشان این است که ایا قمه زدن در خفا و آشکار جایز است یا خیر

جواب:

قمه زنی در حد نفسه مانعی ندارد و لکن سزاوار است برای مؤمنین که در مقام حزن و اندوه بر سیدالشهداء علیه السلام مظهر مناسبتری را اختیار کند و آن مظهر مختلف به اختلاف کشورها و شهرها، والله العالم...

آیت الله العظمی سید محمد صادق روحانی

سؤال:

آیا جایز است داستان عقد و ازدواج حضرت قاسم بن حسن در واقعه کربلا را نقل کنیم و آیا این جریان صحت دارد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ بسیار بعید است و بنده سند معتبری برای آن ندیدم

سؤال:

استعمال طبل و شیپور مخصوصا در عزاداری سیدالشهداء علیه السلام چه صورت دارد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ طبل ساده که از آلات لهو نباشد؛ مانعی ندارد

سؤال:

روز عاشورا برای اظهار همدردی با معصومین علیهم السلام صورت خیمه گاه درست کردن و آتش زدن جایز است و اسراف محسوب نمی شود؟

جواب:

بسمه تعالی؛ نه تنها اسراف نیست؛ بلکه عملی مستحسن است. البته رعایت شود تا موجب اهانت به خاندان رسالت نباشد

سؤال:

آیا حدیثی که دلالت بر جواز استفاده از طبل و سنج و شیپور در عزای حضرت سیدالشهداء علیه السلام دارید؟ راهنمایی بفرمایید؟

جواب:

بسمه تعالی؛ روایات زیادی درباره عزاداری آن حضرت وارد شده است و از این امور نهی نشده است و مقتضای اطلاق روایات جواز آنها است

سؤال:

در هیئت های حسینی علیه السلام در اثر شور عزاداری گاهی به سرو صورت خود می زنند و بدن را مجروح می کنند آیا این مورد اشکالی دارد یا نه؟

جواب:

بسمه تعالی؛ بی اشکال است

سؤال:

در دستجات عزاداری حسینی علیه السلام که به خیابان و بازار می ورند و باعث بسته شدن راه عبور می شوند آیا سد معبر حساب می شود؟

البته کسانی که از آن مسیر عبور می کنند اکثرا برای تماشای عزاداری می آیند.

جواب:

بسمه تعالی؛ اینگونه سدّ معبر جایز و بی اشکال است.

سؤال:

مرثیه خواندن خانم ها با بلندگو و سینه زنی در مجلس زنانه چه صورت دارد؟

پختن جو پوست کنده به صورت سوپ اشکال دارد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ مرثیه خوانی از عبادات بسیار با اهمیت است و باید حتی المقدور از امور غیر شرعیه دور باشد البته خواندن خانم ها بدون شنیدن اجانب هیچ اشکالی ندارد.سینه زدن خانمها نیز در مجلس خانم ها هیچ اشکالی ندارد پختن جو نیز اشکال ندارد.

سؤال:

ذاکران و مداحان که بعضی روضه‌ها را با آهنگ های موسیقی یا قریب به آن می خوانند وجه شرعی آن چیست

جواب:

بسمه تعالی؛ موسیقی مطلقا حرام است ولو در روضه خوانی باشد

سؤال:

مزد گرفتن بابت مداحی اهلبیت و سخنرانی چه حکمی دارد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ جایز است

سؤال:

بعضی از مداحان اهل بیت از عبارت های (من مستم از همه خوشکلتری) استفاده می کنند آیا این الفاظ اهانت به ساحت مقدس ائمه حساب می شود؟

جواب:

بسمه تعالی؛ مداحی شغل بسیار شریفی است و اجر جزیل درد و حیف است که این عمل با اهانت به مقام اهل بیت علیه السلام مبدل به خلاف شرع شود

سؤال:

در عزاداری امام حسین علیه السلام به صورت لطمه زدن و خود را مجروح کردن و قمه زدن احیانا هلاک می شوند و استفاده از طبل چه صورت دارد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ تمام آنچه ذکر کرده‌اید جایز و مستحسن است؛ مگر کاری که موجب هلاکت شود

سؤال:

آیا جایز است پارچه و دستمالهایی را که ایام محرم بر سر علم می بندند بفروش برسانند و در عزاداری و تعمیر حسینیه و یا مسجد مصرف نمایند؟

جواب:

بسمه تعالی؛ چنانچه وقف آن کار به خصوص نشده باشد؛ اشکالی ندارد

سؤال:

در ایام سوگواری ابا عبد الله الحسین علیه السلام نماز مقدم است یا عزاداری؟

جواب:

بسمه تعالی؛ نماز مقدم است

سؤال:

اگر قمه زدن باعث وهن مذهب شیعه شود آیا در این صورت قمه زدن جایز است؟

جواب:

بسمه تعالی؛ اصلا موجب وهن نمی شود؛ بلکه عکس آن مشهود است

سؤال:

دلیل سینه زدن برای ائمه علیهم السلام چه می باشد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ تعظیم شعائر مذهبی

سؤال:

آیا سینه و زنجیر زدن در عزاداری که منجر به کبودی و حتی جاری شدن خون می شود جایز است؟

جواب:

بسمه تعالی؛ بلی جایز است

سؤال:

آیا سینه زدن و زنجیر زدن ریایی جایز است؟

جواب:

بسمه تعالی؛ همانند نماز ریایی است

سؤال:

در عزاداری حضرت سید الشهداء هرگونه عزاداری از قبیل زدن قمه و طبل و سنج چه حکمی دارد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ جایز است

سؤال:

آیا بهتر است به جای شبیه خوانی روضه خوانی بر پا کنند؛ روضه خوانی مگر همان تعزیه و شبیه خوانی روی منبر نمی باشد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ تمامش خوب است

سؤال:

آیا تعزیه و شبیه خوانی در مراسم عزاداری جایز است؟

جواب:

بسمه تعالی؛ بلی جایز است

دفتر آیت الله العظمی صانعی

سوال:

گفتن بعضی از کلمات توسط مداحان مانند (من سگ حسینم من دیوانه حسینم و) ... ... از لحاظ شرعی اشکال دارد؟

جواب:

از انجام اعمال و به کار بردن الفاظی که موجب وهن و عزاداری و توهین به مقام والای ائمّه (علیهم السلام) می باشد باید پرهیز نمود و عزاداری ها بهتر است به همان شیوه عزاداری سنتی و روضه خوانی انجام شود.

سوال:

هروله کردن (بالا و پایین پریدن و ذکر معصومین را گفتن) در مراسم عزاداری از لحاظ شرعی اشکال دارد یا خیر؟

جواب:

از انجام اعمال و به کار بردن الفاظی که موجب وهن و عزاداری و توهین به مقام والای ائمّه (علیهم السلام) می باشد باید پرهیز نمود و عزاداری ها بهتر است به همان شیوه عزاداری سنتی و روضه خوانی انجام شود

سوال:

آیا قرار دادن صدای بلندگو در حالت تکرار به طوری که نام مقدس اباعبدالله الحسین به صورت تلفظ سریع و نا صحیح استماع شود جایز است؟

جواب:

راجع به عزاداری سیدالشهداء حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و هر نحو عزاداری که افراط و هتک مقام شهادت و امامت نزد شیعه در او نباشد و در مسیر پیدایش راه پیروی از آن وجود مقدس باشد جایز است و حسب فرموده امام امت (سلام الله علیه) عزاداری سنتی مانعی ندارد و نباید راه های جدیدی که منشأ حرف و حدیث است انتخاب نمود.

سوال:

عمل عزادارنی که خود را در مقابل مزار مقدس ائمه به خاک می اندازند و سینه و صورت خود را به خاک می مالند و خراشیده

می کنند و خون جاری می شود و با همان حال به داخل حرم وارد می شوند چه صورت دارد؟

جواب:

راجع به عزاداری سیدالشهداء حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و هر نحو عزاداری که افراط و هتک مقام شهادت و امامت نزد شیعه در او نباشد و در مسیر پیدایش راه پیروی از آن وجود مقدس باشد جایز است و حسب فرموده امام امت (سلام الله علیه) عزاداری سنتی مانعی ندارد و نباید راه های جدیدی که منشأ حرف و حدیث است انتخاب نمود.

سوال:

آیا استفاده از سنج و دهل و شیپور در مراسم عزاداری ائمه اطهار جایز است؟

جواب:

نباید از چنین سنت هایی جلوگیری نمود و نمی توان گفت این گونه اعمال که در عزاداری ها به عنوان وسیله بکاء و شور دادن به عزاداری ها استفاده می شود حرام است.

سوال:

آیا زنجیر زدن به پشت، سیلی زدن به صورت و یا سینه زدن که منجر به زخم شدن و خراشیدن و.. ... می شود و برای عزاداری امام حسین علیه السلام است جایز است؟

جواب:

جایز می باشد و مشمول اطلاقات و عمومات ابکاء و بکاء و تعظیم شعائر می باشد و آن چه در عزاداری و غیر آن حرام است جنایت بر بدن است نه امثال امور که ضرردار بودنش معلوم نیست بلکه نزد اهلش ضرر محسوب نشده چه رسد به جنایت بر نفس به علاوه که ظاهراً حب و علاقه و عشق به اباعبدالله الحسین علیه السلام اختیار از دست افراد عزادار گرفته و مأجور می باشند

سوال:

نظر حضرت عالی پیرامون تعزیه (شبیه خوانی) چیست؟

جواب:

راجع به عزاداری سید الشهداء حضرت ابا عبدالله علیه السلام و هر نحو عزاداری که افراط و هتک مقام شهادت و امامت در او نباشد و در مسیر پیدایش راه پیروی از آن وجود مقدس باشد جایز است و حسب فرموده امام امّت «قدس سره» عزاداری سنتی مانعی ندارد.

سوال:

گر قمه زنی و زنجیر زنی اشکال ندارد ولی والدین شخص در مورد قمه زنی نارضایتی کنند آیا عدم رضایت آن ها باعث اشکال داشتن چنین عزاداری می شود؟

آیا این حکم موقعی که انسان، متأهل و جدا از پدر و مادر زندگی می کند هم صدق می کند؟

جواب:

اطاعت از پدر و مادر، یک امر اخلاقی است و آن چه که موجب اذیت و آزار آن ها است باید ترک شود بناء علیه، عدم رضایت آن ها نسبت به عزاداری حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام نمی تواند سبب حرمت آن گردد آری اگر عدم رضایت آن ها به خاطر احتمال خطر و ضرر است اطاعتشان واجب و ترکش حرام است

سوال:

سینه زدن با تیغ و یا زنجیر زدن با زنجیری که دارای تیغ است و منجر به زخمی شدن بدن و جاری شدن خون می شود، اگر چه

خطر جانی هم نداشته باشد، چه حکمی دارد؟

جواب:

برپایی مجالس و اقامه عزاداری خامس آل عبا (علیهم السلام) از قبیل روضه خوانی و وعظ و سینه زنی و عزاداری سنّتی از افضل اعمال است و موجب اجر و مزد اخروی فراوان است، لیکن باید توجه داشت که دشمن، همه اعمال ما را مستقیماً با مقارن قرار دادن با اعمال دیگران، مورد حمله قرار می دهد و غرضش حمله به مذهب یا اسلام است و با عقبگرد ما از مواضع عملی اسلامی، ما را رها نکرده، بلکه حمله را زیادتر و زیادتر نموده تا آنکه ما را از همه اعمال و فرایض و شعایر و تبلیغاتمان باز دارد. به حول و قوّه الهی و با بیداری امثال شما مسلمانان و بهانه به دست دشمن ندادن و حفظ عزّت و عظمت اسلامی هر روز بر شکست آنان اضافه خواهد شد و تبلیغات آنها به جایی نخواهد رسید، که:

«الاسلام یعلو و لا یعلی علیه شیء».

سوال:

آیا قمه زدن جایز است یا خیر؟

جواب:

به نظر اینجانب جایز است و مشمول اطلاقات و عمومات ابکاء و بکاء و تعظیم شعائر می باشد البته به شرط آنکه موجب اذیت شدن و جنایت به بدن نباشد که معمولاً در قمه زنی چنین نبوده است.

دفتر آیت الله العظمی سید صادق شیرازی

سؤال ۱:

در یکی از حسینیه‌ها مسابقه داستانی برگزار شد تحت این عنوان که (اگر ما فرض کنیم:

امام حسین علیه السلام با یزید بیعت می کرد بنظر شما این بیعت چه عواقب وخیمی برای مسلمانان در پی داشت؟

و چه اثری بر زندگی امروز ما می گذاشت؟)

آیا طرح اینچنین فرضیاتی جائز است و تعدّی به عصمت امام نیست؟

جواب:

اگر باعث هتک حرمت برای امام حسین (علیه السلام) نشود اشکالی ندارد.

سؤال ۲:

در شبیه خوانی هر ساله واقعه کربلا را به صحنه نمایش میکشیم و آنرا بر روی شخصیتهای اساسی در کربلا متمرکز می کنیم که از جمله این شخصیتها حضرت امام حسین (علیه السلام) و حضرت عباس و اهل بیت (علیهم السلام) هستند، گاهی ممکن است بازیگر سبزه یا قد کوتاه باشد و با خصوصیات شخصیت اصلی تفاوت داشته باشد آیا این کار جائز است؟

جواب:

از بهترین راههای نزدیک شدن به خدا، استفاده از تمام وسائل مشروع برای نشر آثار اهل بیت (علیهم السلام) مخصوصاً امام حسین (علیه السلام) میباشد اما در این کار باید نهایت دقت و احتیاط بعمل آید که نمایش کامل و از همه لحاظ بدون اشکال باشد به طوری که مستلزم اهانت و هتک حرمت برای اهل بیت (علیهم السلام) نشود.

سؤال ۳:

بعضی افراد در مجالسشان سخنانی را مطرح می کنند که مضمونش این است که چرا به جای قمه زنی در روز عاشوراء خون خود را

به نیازمندان هدیه ندهیم چرا که هدیه دادن خون میتواند بهتر و امروزی تر از قمه زنی باشد، قمه زنی به محیط زیست ضـرر رسانده و نیز باعث میشود تا بقیه مذاهب اسلامی ما را بدعت گذار و عقب مانده معرفی کنند، رأی شما درباره این موضوع چیست؟

جواب:

هدیه دادن خون چیز خوبی است ولی با برگزاری شعائر حسینی منافاتی ندارد، به اضافه اینکه خارج کردن خون از سر دارای فوائد بهـداشتی بسیاری است و از سنت پیامبر گرامی می باشد و پیامبر این کار را مغیثه و منقذه می نامیدند و شیعه و سنی بر این مطلب توافق دارند و بخاری و تعداد دیگری از راویان، آنرا روایت کرده‌اند و از امام صادق (علیه السلام) آمده است:

(خون گرفتن از سر شفا از دیوانگی و جذام و پیسی و ضعیفی چشم و دندان درد است) و نیز ضرری برای محیط زیست ندارد.

پس بجاست که مؤمنین هـدیه دادن خون را در روز دیگری مثل سوم شعبان که روز میلاد امام حسـین (علیه السـلام) می باشـد بجا آورند.

سؤال ۴:

آیا در عزای امام حسین قمه زنی واجب است؟

جواب:

نظر مشهور استحباب آن است.

سؤال ۵:

اگر چیزی مثـل قمه زنی منجر به زشت شـدن وجهه مـذهب حق شود و در نـتیجه آن، بعض از شـعائر بزرگ مثـل عزای حسینی در قلوب مردم ضعیف شود حکمش چیست؟

جواب:

قمه زنی بنـا بر مشـهور مسـتحب است و بـا دلیـل قطعی ثابت نشـده که قمه زنی باعث زشت شـدن وجهه تشـیع است، بلکه برخی از شخصـیات معتقدنـد که قمه زنی از مهمترین وسائـل تبلیغ و ترویـج برای مـذهب است. به اضافه اینکه دلائلی از این قبیل، برای کنار گذاشـتن احکـام شـرعی ثابت شـده کافی نیست. و الا می بایست از خیلی احکام الهی در جهاد و حـج و نماز و روزه دست کشـید. خداوند میفرماید:

(یا حسرهٔ علی العباد ما یأتیهم من رسول إلّا کانوا به یستهزؤون)

آیا مسخره کردن پیامبران برای عقب نشینی آنها از دعوت به سوی حق کافی است؟

سؤال ۶:

ضرری که در نتیجه قمه زدن به وجود می آید اگر ضرر قابل توجهی بود مانند شدت خونریزی آیا این ضرر مباح محسوب می شود یا مستحب و یا هیچ کدام؟

جواب:

ضرر تا وقتی که منجر نشده است به:

(۱ قتل نفس ۲ قطع عضوی از اعضاء بدن ۳ از دست دادن نیروئی مثل از دست دادن نیروی بینائی و ماننـد آن) جائز است و اگر نزد شارع محبوبیت پیدا کرد مستحب خواهد بود، و قمه زدن به نیت همدردی با سید الشهداء (علیه السلام) و اظهار محبت نسبت به امام و دفاع از حق و تربیت نفس برای ایثار و شـکیبائی و تقویت روح ایمانی، از جمله مسـتحبات مؤکد است همانطور که علمای قدیم و حال فتوی داده‌اند و در زندگی معصومین موارد زیادی ذکر شده است که دلالت میکند تحمل ضررها در راه خدا و مشقت نفس به خـاطر تقوی از کارهای مستحب میباشـد، و از جمله آن آنچه که در مورد حضـرت زهراء روایت شـده است که ایشان برای عبادت

آنقدر بر روی پاهایشان ایستادند تا پاهای آن حضرت ورم کرد.

و اینکه امام حسن و امام حسین با پای پیاده به حج میرفتند در حالی که شترهایشان مقابل آنها حرکت میکردند.

سؤال ۷:

اگر کسی که به ضروریات دین مثل نماز و روزه ملتزم نیست و از دروغ و تهمت اجتناب نمیکند در عزای امام حسین (علیه السلام) مثل (قمه زنی) شرکت کرد تکلیف چیست؟

جواب:

امر به معروف با حصول شرائط مقرر در شرع واجب است و با فرض صحت آنچه که ذکر کردید شایسته است برای ملتزم شدن او به تمام احکام شرعی او را نصیحت و امر به معروف کرد.

چرا که اگر افرادی بعض از احکام را اجرا نمودند و بقیه را ترک کردند نباید از آنها بخواهیم که آن قدر احکامی را که انجام میدهند ترک کنند بلکه بر عکس باید آنها را تشویق نمائیم تا واجباتی را که ترک کرده‌اند انجام دهند.

سؤال ۸:

اگر عدم صحت ازدواج حضرت قاسم فرزند امام حسن (علیه السلام) ثابت شد آیا گفتن این جریان بر روی منبر دروغ و افترا بر معصوم (علیه السلام) محسوب نمیشود؟

جواب:

عدم صحت این جریان بطور حتم و یقین ثابت نشده، حتی بعید نیست که صحت هم داشته باشد زیرا در برخی از کتب مانند کتاب (المنتخب طریحی) ذکر شده و ظاهراً نقل این جریان اشکالی نداشته باشد.

سؤال ۹:

آیا کارکردن در روز عاشورا جائز است؟

جواب:

مکروه است و به خاطر مصائب وارده بر امام حسین (علیه السلام) در آن برکتی نیست.

سؤال ۱۰:

رأی شما درباره سینه زنی چیست؟

و آیا در زمان ائمه (علیهم السلام) بوده است؟

جواب:

سینه زنی برای مصائب ائمه جائز بلکه مستحب است. و آنرا فاطمیات در محضر امام زین العابدین (علیه السلام) به پا داشتند.

سؤال ۱۱:

کسی که به عزاداری و خدمت در حسینه‌ها مشغول باشد و قمه زدن را ترک کند آیا گناهکار است و استحقاق تحقیر شدن و اهانت شدن را دارد؟

جواب:

قمه زدن کار مستحبی است و انسان میتواند عمل مستحب را ترک کند.

و جائز نیست که مؤمن را اهانت کرد و همینطور بر کسی که قمه نمیزند جائز نیست دیگران را مسخره یا اهانت کند یا آنها را متهم کند.

سؤال ۱۲:

شخصی میگوید اشکهایم برای تعبیر از ناراحتی‌ام بر آنچه که به امام حسین و اهل بیت و اصحابش در روز عاشورا گذشته است کفایت نمیکند، آیا جائز است برای همدردی با اهل بیت علیه السلام قمه بزنم و بدنم را زخمی کنم؟

جواب:

شعائر حسینی از کارهای پسندیده‌ای است که قمه زنی یکی از آنهاست. و آن تا هنگامی که منجر به قتل نفس یا قطع عضو یا از دست دادن نیروئی مثل نیروی بینائی و مانند آن نشود مستحب است.

سؤال ۱۳:

نظر شما در مورد زدن شمشیر به سر بدون ضرر و با ضرر در روز عاشورا چیست؟

جواب:

مشهور بین فقهاء اینست تا وقتی که در آن ضرر زیادی نباشد مستحب است.

سؤال ۱۴:

اگر شعائر دینی و خصوصاً شعائر حسینی توسط عده ای به مسخره گرفته شد و بر پا کنندگان این شعائر مورد تمسخر قرار گرفتند آیا باید آنها را ترک کرد؟

جواب:

خیر، زیرا در قرآن کریم آمده است:

(یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول إلا کانوا به یستهزؤن):

وای بر حال این بندگان که هیچ رسولی برای هدایت آنها نمی آید جز آنکه او را به تمسخر گرفتند.

پس لازم است که جاهل را ارشاد و غافل را آگاه نمود.

سؤال ۱۵:

امروزه برخی از مسلمانانی که در کشورهای بیگانه زندگی میکنند در فرهنگ آنها ذوب شده و دچار نوعی کم بود شخصیت شده‌اند، آیا ساختن مؤسسات فرهنگی برای نشر شعائر دینی و شعائر حسینی مانند مساجد و حسینیه‌ها در این کشورها بهتر است یا در کشورهای اسلامی؟

جواب:

در همه کشورها چه اسلامی و چه غیر اسلامی و طبق امکانات باید به این عمل مبادرت نمود.

سؤال ۱۶:

کوتاهی در حضور مجالس حسینی و شرکت در تعظیم شعائر اگر منجر به ضعف اسلام در فرد و خانواده و سائر مسلمین شود آیا از گناهان به حساب میآید؟

جواب:

بله

سؤال ۱۷:

آیا زنده نگه داشتن عاشوراء واجب است؟

جواب:

بله و از مهمترین شعائر دینی است.

سؤال ۱۸:

می گویند که ما امت گریه هستیم. اما امتی سیاسی در گریه، امتی که با اشکهایش سیلی براه میاندازد که این سیل تمام موانع ایستاده بر راه اسلام را نابود میکند، نظر شما در این مورد چیست؟

جواب:

گریه سلاحی قوی برای تعبیر از مظلومیت است. و آن حالت خیلی از انبیاء و اولیاء بوده است و هیچ شکی نیست که افراد زیادی توسط شعائر حسینی با اسلام آشنا شده و به این دین مشرّف شده‌اند.

دفتر آیت الله العظمی مکارم شیرازی

سوال:

به نام خدا سوال من از ایشان این است که ایا قمه زدن در خفا و آشکار جایز است یا خیر؟

با تشکر

جواب:

در عزاداری سیدالشهداء علیه السلام که از افضل قربات محسوب می شود باید از انجام اعمالی که موجب وهن مذهب و یا آسیب به بدن می شود اجتناب کرد.

سوال:

لخت شدن در مجالس سینه زنی اشکالی دارد؟

جواب:

در صورتی که زنان حضور داشته باشند این کار حرام است و اگر زنان هم نباشند اشکال دارد.

سوال:

بردن الفاظی چون «ما همه سگ حسینیم» در مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام اشکالی دارد؟

جواب:

عزاداری خامس آل عبا از مهمترین شعائر دینی است ولی بایـد از سخنان و اشعاری که متناسب با عزاداران اهل البیت نیست جداً خودداری شود زیرا حضرت سیدالشهدا از این گونه امور بیزار است.

سوال:

در پایان بعضی ها بعد از مجالس تولد ائمه اطهار علیه السلام، به سینه زنی برای امام حسین علیه السلام می پردازند. نظر شما در این باره چیست و آیا این کار درستی هست؟

جواب:

خوب است در مجالس عزا به عزاداری و در مجالس تولد آن بزرگواران به جشن و شادی پرداخته شود.

دفتر استفتائات مقام رهبری

سوال:

به نام خدا سوال من از ایشان این است که ایا قمه زدن در خفا و آشکار جایز است یا خیر؟

با تشکر

جواب:

بسمه تعالی – جایز نیست مطلقا – موفق و موید باشید

سؤال:

آیا استفاده از زنجیرهایی که دارای تیغ هستند و در برخی کشورها متداول است، در عزاداری جایز می باشد؟

جواب:

اگر استفاده از زنجیرهای مزبور موجب وهن مذهب در برابر مردم شود و یا باعث ضرر بدنی قابل توجهی گردد، جایز نیست.

سؤال:

مراسم شبیه خوانی که در حال حاضر در خیلی جاها مرسوم است. چه حکمی دارد؟

جواب:

تعزیه و شبیه خوانی اگر مشتمل بر دروغ و باطل نباشد، مفسده‌ای هم نداشته باشد و موجب وهن مذهب هم نشود، اشکالی ندارد، لکن بهتر است بجای آن مجالس وعظ و ارشاد و ذکر مصائب حسینی و مرثیه خوانی برپا شود.

سؤال:

قمه زنی در روز عاشورا چه حکمی دارد؟

جواب:

قمه زنی علاوه بر اینکه عرفاً از مظاهر حزن و اندوه شمرده نمی شود و در زمان ائمه (علیهم السلام) و پس از آن نیز سابقه ندارد و تأییدی از ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز در مورد آن – نه به شکل عام و نه به شکل خاص – نشده است، در حال حاضر وهن مذهب شمرده می شود و جایز نیست.

سؤال:

آیا هروله کردن در موقع سینه زنی (بالا و پایین پریدن) صحیح است؟

جواب:

اگر موجب وهن مذهب یا مؤمنین یا مراسم عزاداری معصومین «علیهم السلام» باشد، جایز نیست و در هر حال بهتر است مؤمنین مراعات شؤون عزاداری معصومین «علیهم السلام» بویژه سید و سالار شهیدان اباعبدالله الحسین «علیه السلام» را بنمایند.

سؤال:

استفاده از آلات موسیقی (مانند ارگ) و یا استفاده از طبل و سنج در مراسم عزاداری ائمه معصومین «علیهم السلام» چه حکمی دارد؟

جواب:

استفاده از آلات موسیقی، مناسب با عزاداری سالار شهیدان علیه السلام نیست و شایسته است مراسم عزاداری به همان صورت متعارفی که از قدیم متداول بوده برگزار شود.

البته استفاده از طبل و سنج به نحو متعارف اشکال ندارد.

سؤال:

آیا پوشیدن لباس سیاه در عزای امامان معصوم «علیهم السلام» مکروه است؟

جواب:

کراهت آن ثابت نیست، بلکه اگر برای تعظیم شعائر باشد دارای اجر و ثواب نیز خواهد بود.

دفتر آیت الله العظمی سیستانی

سؤال:

پهن کردن سفره هفت سین در ایام ماه محرم چه حکمی دارد؟

جواب:

کارهائی که نوعا بی مبالاتی به مصائب اهل بیت علیه السلام شمرده شود باید ترک شود.

سؤال:

نظر شریف را در خصوص دست زدن در مراسم مذهبی که به مناسبت تولد اهلبیت علیه السلام برگزار می گردد اعلام فرمائید.

جواب:

کف زدن مانعی ندارد ولی مناسب است که در مجالس ائمه علیه السلام به جای صلوات و ذکر قرار نگیرد.

سؤال:

سینه زنی با زنجیر که در هند و پاکستان معمول است از نظر شرعی چه حکم دارد؟

جواب:

بهتر است به نحو معمول و متعارف عزاداری کنند.

سؤال:

در بعضی از مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام بعضی از افراد پیراهن های خود را درمی آورند آیا اشکال دارد و به طوری که افراد نزدیک آنها از بوی عرق در اذیت هستند آیا این پیراهن درآوردن اشکال ندارد؟

جواب:

مانعی ندارد.

سؤال:

نظر آقا در مورد فعل سینه زدن و عریان شدن چیست?

جواب:

مانعی ندارد.

سؤال:

میخواستم بدانم که اگر انسانی فقط در مراسم عزاداری و یا به وسیله نوارهای عزاداری گریه‌اش بگیرد بگیرد اینکه در خلوت و تنهایی خودش نمیتواند گریه کند نشانه کم بودن درجه اخلاص وی است؟

لطفاً توضیح بفرمایید.

جواب:

خیر چه بسا انسان در جمع و از مستقیم شنیدن واقعه بهتر آن را ترسیم میکند و این موجب تأثر بیشتر میگردد.

سؤال:

آیا زنجیر زنی و سینه زنی و شبیه ذوالجناح و علم و آلات لهو استعمال کردن که توأم با غناست و مؤمنین را به گریه وا می دارند حکمش چیست؟

جواب:

خواندن اشعار و مراثی اگر بنحو غنا باشد بنا بر احتیاط جائز نیست.

سؤال:

استفاده از طبل و سنج در دسته جات سینه زنی سید الشهداء علیه السلام آیا جائز است؟

جواب:

مانعی ندارد.

سؤال:

آیا جائز است در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام به بدن جراحت وارد کرد؟

جواب:

مانعی ندارد.

سؤال:

آیا سینه زن در مراسم عزاداری ائمه اطهار علیهم السلام در شرع مقدس توصیه شده است؟

و آنرا به عنوان یک امر مستحبی میشناسد؟

جواب:

سینه زدن از مصادیق جزع است که بر ائمه علیهم السلام، مستحب است.

سؤال:

امروزه مشاهده می شود که در مجالس سینه زنی بعضی از مردم لباسهای خویش را بیرون آورده و به صورت لخت سینه می زنند.

آیا چنین عملی منافی شان ائمه علیهم السلام نمیباشد؟

و آیا اصلا چنین عملی جایز است؟

جواب:

اشکال ندارد.

سؤال:

حکم سینه زدن در مصیبت افراد غیر معصومین چگونه است؟

جواب:

می توانند در مصیبت دیگران برای عزاداران سید الشهداء علیه السلام سینه زنی کنند.

سؤال:

لخت شدن در مراسم سینه زنی چه حکمی دارد؟

جواب:

اشکال ندارد.

آیت الله العظمی صافی گلپایگانی

سؤال نظر مبارک راجع به طبل و سنج جهت هماهنگ نمودن سینه و زنجیر زدن در عزاداری ماه محرم چیست؟

جواب مراسم عزاداری حضرت سید الشهداء علیه السلام که به صورت مجالس روضه و سخنرانی و حرکت هیئتهای عزا برگزار می شود از شعائر بزرگ مذهب و موجب احیاء آثار اهل بیت علیهم السلام و از علائم شعور دینی و تبلور احساسات مذهبی است باید مظاهر آن مظاهر ایمانی بوده و هر چه از آلایش استعمال این وسائل و آلات منزه تر باشد و ساده و بی پیرایه تر برگزار شود شکوه

معنوی آن برتر و جلوه های آموزنده آن بیشتر می شود این پیرایه‌ها و آلایش ها خصوصاً استفاده از آلات لهو که شرعاً ممنوع است از حال عزا و سوگواری و توجه به مفاهیم بلند و آموزنده این مراسم مانع می شود امید است در برگزاری این شعائر همگان موفق و مشمول عنایات خاصه حضرت بقیهٔ اللّه ارواح العالمین له الفدا باشند.

سؤال نظر به اینکه روش جمعی از محبین و شیفته گان عزاداری حضرت ابا عبدالله الحسین۷ عزاداری بنحو سنتی اعم از سینه زدن و زنجیر زدن بوده و می باشد اخیراً بعضی در زدن زنجیر شبهه کرده‌اند نظر حضرتعالی در این باره چیست؟

جواب ان للحسین علیه السلام حرارهٔ مکنونهٔ فی قلوب المؤمنین لا تبرد أبداً سینه زنی و زنجیر زنی در عزای سید مظلومان حضرت أبی عبدالله الحسین سید الشهداء علیه السلام از شعائر مذهبی است و موجب احیاء حقّ و زنده نگهداشتن مراسم عاشورا یعنی بهترین و والاترین جلوه جهاد فی سبیل الله و فداکاری و جانبازی بندگان صالح خدا مخصوصاً حضرت امام حسین و اهل بیت بزرگوارش: و قیام آنان در برابر باطل به گونه ای که ابعاد آن قیام الهی فوق حدّ تصور است می باشد چنانچه عزاداری به صورت نوحه خوانی و گریه کردن و گریاندن بسیار مطلوب و مرغوب و موجب اجر و مورد تأکید ائمه اهل بیت است.

سؤال اگر فردی طوری سینه یا زنجیر بزند که بدنش کبود یا قرمز بشود آیا باید کفاره بدهد؟

جواب اگر ضرر «مُعتَد بِهِ» برای بدن نداشته باشد در عزای حضرت سید الشهداء علیه السلام مانعی ندارد

سؤال به مناسبت ایام محرم و صفر و ایام وفات و شهادت ائمه اطهار علیهم السلام مراسم تعزیه برگزار می شود و این مراسم به نحوی است که بعضی افراد نقش امام معصوم یا نقش شخصیتهایی برجسته مثل حضرت عباس علیه السلام را اجرا می کنند و در بعض تعزیه‌ها کسانی که این نقشها را به عهده می گیرند دارای اخلاق و سابقه درخشانی نیستند فقط به جهت اینکه خوب برنامه اجرا می کنند آن نقش را بعهده می گیرند، نظر مبارک را نسبت به اصل موضوع و اینکه نقش امام معصوم را به نمایش می گذارند بیان نمائید؟

جواب بطور کلی تعزیه خوانی چنانچه مشتمل بر محرمات نباشد اشکال ندارد. و درخشان بودن سابقه تعزیه خوان شرط نیست ولی اگر سوء سابقه خصوص سوء حال فعلی عرفاً توهین باشد نباید آن اشخاص مجری باشند و اصولاً مناسب این است که عزاداری حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام به صورت مجلس روضه خوانی برگزار شود تا سخنرانان عالم و وعاظ و روضه خوانهای متعهد ضمن ذکر مصائب آن بزرگواران با ذکر فضائل و مناقب و تاریخ زندگی ایشان و بیان احادیث و احکام و تبلیغ معارف اسلام و دفع بِدَع و شبهات، مردم را آگاه و به مکتب اهل بیت علیهم السلام هدایت و ارشاد نمایند.

سؤال آیا دست زدن در مجالس مولودی ائمه اطهارعلیهم السلام جایز است و همچنین اگر در هنگام دست زدن، بدن و شانه‌ها باریتم شعر تکان بخورد، چه حکمی دارد؟

جواب لهو است و اشکال دارد و مخصوصاً اشکالش در صورت دوّم بیشتر است و مشابه مجالس رقص و سماع بعض فرق باطله است و علاوه با احترام و قداست این مجالس عزیز مناسب نیست و معلوم نیست این چه گرایشی است که بعضی به امور لهویه و ملاهی پیدا کرده‌اند و چه شیطانی پشت ترویج این حرکات است.

سؤال چند صباحی است که در ایام موالید ائمه اطهار علیهم السلام مجالس با شکوه و با عظمتی جهت سرور و شادباش می گیرند، امّا در مجالس زنانه، خانم جلسه زنان حاضر در جلسه مکلف می کند که برخیزند و برقصند تا این که حاجت خویش را بگیرند زیرا استدلالشان این است که خود ائمه به ما گفته‌اند در شادی ما شاد و در غم ما غمناک باشید.

جواب رقص زن فقط برای شوهر به تنهائی جایز است و در سایر موارد حرام می باشد، و خشنودی ائمه اطهار سلام اللّه علیهم اجمعین با عمل حرام انجام نمی گیرد و آنچه فرموده‌اند یفرحون لفرحنا مقصود این نیست که مجلس معصیت گرفته شود و اعمال خلاف شرع در آن صورت بگیرد کما آن که سیره افراد لاابالی و غیر متشرع در مجالس چنین است خداوند متعال گویندگان و

شنونـدگان را به آنچه وظیفه شـرعی آنهـاست هـدایت فرمایـد تـا با برداشت غلط از آیات و روایات موجبات اضـلال مردم را فراهم ننمایند.

سؤال شرکت در مراسمی که بعنوان جشن ولادت ائمه معصومین:

جهت شادی به کف زدن و دست زنی نسبتاً شدید مشغول میشوند چه حکمی دارد؟

جواب اگر کف زدن با نحوه خاصـی که تناسب با مجالس لهو دارد انجام شود جایز نیست و شـرکت در آن مجلس هم جایز نیست به نحو کلی در اینگونه مراسم مناسب است به ذکر مدایح ائمه:

بپردازیـد که هم موجب سـرور است و هم ثواب و نیز یـادآوری فضائل آن بزرگواران که موجب تشدیـد محبّت و ولایت و بالنتیجه تکمیل معرفت خواهد شد و دست زدن بر خلاف شأن اینگونه مجالس است علاوه بر اینکه ممکن است تدریجاً امور دیگری هم که قطعاً جایز نیست در این مجالس وارد شود.

سؤال در مراسم تولد یا رحلت ائمه اطهار آیا زدن نی اشکال دارد یا نه؟

جواب در موارد مذکوره و غیر آن مطلقاً حرام است.

سؤال در ایام محرم و صـفر که شخصـی لباس مشـکی پوشـیده آیا اگر با همین لباس نماز بخوانـد و چون به منظور امام حسـین علیه السلام پوشیده است باز هم برای نماز کراهت دارد؟

جواب چون بعنوان اظهار حزن پوشیده و از این جهت دارای رجحان است ممکن است در مورد سؤال کراهت آن مرتفع شود.

سؤال برخی از ذاکرین در مدائح اهلبیت:

تعبیراتی را بکار می برند که بنظر می رسد با شأن اهلبیت:

منافات دارد، آیا بکار بردن اینگونه الفاظ چه صورت دارد؟

جواب بایـد از بهترین مدایح که مشـتمل بر مضامین صـحیح و اقتباس از آیات و احادیث و نکات شـعری ادیبانه و دور از غلو است، استفاده شود.

سؤال نظر شرع را در مورد نقالی بیان فرمائید.

جواب نقّالی اگر نقل صحیح تاریخ زندگی و اخلاق و سیره انبیاء عظام و ائمه طاهرین علیهم السلام باشد اشکالی ندارد بلکه مفید و مستحب است ولی اگر از روی شمایل و نقش باشد همان ذهنیت های غیر واقعی را در اذهان ترسیم می نماید

و در بعضی موارد خلاف ادب و احترام می شود.

والله العالم

آیت الله العظمی سید محمد حسینی شاهرودی

سؤال:

نظر حضـرتعالی نسـبت به مراسم عـاشورا و زنجیر زدن و سـینه زدن و حرکت مشـعل هـا چیست، و اگر انجـام این کارها برای انسان ضرر جانی و بدنی داشت چگونه است؟

جواب:

زنجیر زدن وسـینه زدن و حرکت مشـعل جایز است تا جائی که تلف نفس یاضـرر مهم بدنی یا وقوع در حرام نباشد، و انجام مراسـم عاشورا مستحب است چون تعظیم شعائر دینی است

سؤال:

آیا تعزیه و شبیه خوانی اشکال دارد؟

جواب:

تعزیه و شبیه خانی چنانچه خالی از محرمات باشد اشکال ندارد

آیت الله العظمی نوری همدانی

سؤال- آیا گوش دادن صداهائی که همراه موسیقی‌اند و در مدح اهلبیت هم هستند جایز است؟

جواب:

در صورتی که به حدّ غنا برسد اشکال دارد.

سؤال- بعضی از شعراء و مداحان در شعرهایشان جملاتی مانند قسم خوردم که تا ابد حیدر پرستم و یا زهرا پرستم به کار می برند آیا بکار بردن چنین جملاتی جایز است یا خیر؟

و اگر جایز است توضیحش چیست؟

جواب:

در صورتی که مورد سوء استفاده مخالفان قرار گیرد از به کار بردن چنین کلماتی اجتناب شود.

سؤال - آمدن زنان با وضع نامناسب در دنبال هیئتهای عزاداری که موجب بروز گناهان و آلودگی هائی می شود چه صورت دارد و برای عزداری بانوان چه روشی را توصیه می فرمائید؟

جواب:

در صورتی که همراه با حرامی نباشد جایز است. بانوان محترمه باید سعی کنند ضمن شرکت در عزاداری ها حجاب و عفاف خود را کاملاً رعایت نمایند.

سؤال- فلسفه سینه زنی چیست؟

کسی که لباسش را در می آورد البته به طوری که نامحرم نبیند و سینه بزند تا اینکه از سینه‌اش خون بیاید حکمش چیست؟

جواب:

سینه زنی یک نوع عزاداری و اظهار ارادت نسبت به خاندان عصمت و طهارت است که از طریق سینه زنی و روضه خوانی و... خاطره فداکاری و جانبازی امام حسین علیه‌السلام و سایر ائمه معصومین علیهم السلام برای همیشه در خاطره‌ها زنده می ماند. و سینه زدن بطور متعارف عملی ارزشمند و پسندیده است.

سؤال - دلیل سینه زدن برای ائمه علیهم السلام چه می باشد؟

جواب:

سینه زدن برای ائمه علیهم السلام بعنوان تعظیم شعائر دینی و زنده نگاهداشتن خاطره و مظلومیت آنان در طول تاریخ مورد توجّه متشرعه بوده و سبب تقویت و احیاء حق و نشر معارف اهلبیت علیهم السلام است.

سؤال - الف:

برهنه شدن مردان در حال سینه زدن و زنجیر زدن در منظر زنان چگونه می باشد؟

ب:

آیا تعزیه و شبیه خوانی در مراسم عزاداری جایز می باشد؟

ه:

آیا تعزیه خوانی که مشتمل بر تشبّه مرد به زن و کوچک نمودن حضرت زینب (س) و معرفی حضرت سجاد علیه‌السلام به یک فرد بیمار و پاشیدن نقل و نبات و زدن ساز و امثال آنها جایز می باشد؟

و شرکت در آن چه حکمی دارد؟

ج:

آیا تشبّه به اهل بیت علیه‌السلام در نمایش و تعزیه و غیره جایز می باشد؟

د:

آیا پوشیدن لباس زنان توسط مردان در شبیه خوانی و استفاده از دهل و شیپور جایز می باشد؟

جواب:

در تعزیه خوانی در صورتی که مطالب را صحیح بخوانند و از غنا اجتناب شود و مرد لباس زن نپوشد و از اجتماع مرد و زن مفاسدی به وجود نیاید اشکالی ندارد و نواختن طبل و سنج نیز بطور متعارف مانعی ندارد و تشبّه به اهلبیت علیهم السلام اشکال دارد و همچنین اگر عملی موجب کوچک شمردن اهلبیت علیهم السلام باشد اشکال دارد.

سؤال:

آیا قمه زدن جایز است چنانچه در این مورد نذری وجود داشته باشد وظیفه چیست؟

جواب:

اشکال دارد

سؤال:

حکم علمهائی که در مراسم عزاداری امام حسین علیه‌السلام از آنها استفاده می شود و بعضی دارای نقش و نگارهائی هستند چیست؟

جواب:

طبق متعارف اشکال ندارد.

سؤال - در ایام عزاداری امام حسین علیه‌السلام نماز اول وقت مقدم است یا عزاداری؟

جواب:

همانطور که امام حسین علیه‌السلام و اصحاب و یارانش در وقت نماز، نماز را بر همه چیز مقدّم داشتند - نماز اوّل وقت را مقدم دارند بهتر است.

سؤال - آیا برپا کردن مراسم عزاداری یا جشن ائمه علیهم‌السلام و یا میهمانی، بدون اذن شوهر جایز می باشد؟

جواب:

در صورتی که از اموال شوهر باشد جائز نیست

سؤال - لطمه زدنی که در مجالس سینه زنی و زنجیر زنی انسان بخود وارد می کند در مصیبت سید الشهداء علیه‌السلام چه حکمی دارد؟

جواب:

عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام طبق سنّت متعارف و معمول بین شیعیان اشکال ندارد.

سؤال - پوشیدن لباس سیاه بعنوان عزاداری برای معصومین و ائمه هدی‌علیهم‌السلام خصوصاً حضرت سید الشهدا علیه‌السلام چه حکمی دارد؟

خصوصاً اگر کسی بخواهد در طول سال به این عنوان و یا دو ماه محرم و صفر را لباس سیاه بپوشد.

جواب:

مانعی ندارد بلکه بعنوان اعلان حزن و اندوه در مصیبت امام حسین علیه‌السلام و سایر ائمه معصومین علیهم السلام رجحان هم دارد

سؤال- آیا نذر در این موارد (پوشیدن لباس سیاه برای عزاداری) ... منعقد می شود یا خیر؟

جواب:

در مواردی که رجحان داشته باشد نذر منعقد می شود.

سؤال - نظر مبارک در مورد اشکال و یا عدم اشکال شرعی استفاده از وسائلی مانند طبل و دهل و چنگ و علامت هایی که مزّین به انواع زینتها می شود و در پیشاپیش دسته‌های عزاداری حرکت می دهند چیست؟

جواب:

استفاده از ابزار فوق در عزاداری در حدّی که معمول است اشکال ندارد.

سؤال- نی زدن همراه با نوحه در مساجد که موجب حزن و نوعاً با گریه و زاری مستضعفین همراه است و موجب هتک حرمت مسجد نیز نمی گردد چه حکمی دارد؟

جواب:

به احتیاط واجب نوحه خوانی در مساجد، همراه نی زدن نباشد

استفتائات آیت الله مظاهری

سؤال:

استفاده از آلات موسیقی در مراسم عزاداری چه حکمی دارد؟

پاسخ:

استفاده از آلات موسیقی جایز نیست.

سؤال:

آیا خوانندگی زن در مجلس عزاداری با علم به این که مردان نامحرم صدای او را می شنوند، جایز است؟

پاسخ:

جایز نیست.

سؤال:

وظیفه‌ی بانیان و شرکت کنندگان در مقابل مداحانی که بدون سند معتبر، روضه می خوانند و یا به صورت غنایی می خوانند، چیست؟

پاسخ:

اگر می توانند باید نهی از منکر کنند یا در آن جلسه شرکت نکنند و باید توجه داشت که غالب منکراتی که در مجالس عزاداری پیدا می شود، تقصیر بانیان و بلکه عزاداران نیز می باشد.

سؤال:

گاهی در مجالس عزاداری بانوان، صدای آنان با بلندگو به گوش مردان رهگذر می رسد، آیا این اعمال اشکال دارد؟

پاسخ:

بلی، اشکال دارد و نباید انجام شود.

و به طور کلی صـدای بلندگوهای مجالس عزاداری چه در مساجد و تکایا و چه در منازل و مکان های دیگر هم نباید از حدّ مجلس فراتر رود به ویژه در اوقات استراحت دیگران.

سؤال:

لطمه زدن به خود به صورت های متفاوت چه حکمی دارد؟

(روی کندن و سینه زدن به صورتی که زخم یا کبود شود)

پاسخ:

این گونه اعمال با تنزه عزاداری ها، سازگاری ندارد و امید است با تذکر و تنبه به طور کامل متروک شود.

سؤال:

آیا گفتن داستان ها و روضه هایی که از امام حسین (علیه السلام) چهره ای ناتوان و خار می سازد صحیح است؟

و به طور کلی بیان داستان و زبان حال تا چه اندازه جایز است؟

پاسخ:

در فرض مـذکور حرام است و بایـد در جلسات عزاداری و عرض توسل به محضـر ائمه (علیهم السـلام) هیچ گونه بدآموزی و وهن تشیع و یا وهن تقدسات، نباشد.

۲۰. آثار و برکات عزاداری و گریه بر سیدالشهداء علیه السلام

سخنی پیرامون عزاداری و گریه بر سیدالشهدا علیه السلام

آثار و برکات سید الشهدا علیرضا رجالی تهرانی

«گریه» مظهر شدیـدترین حالات احساسـی انسـان است، و علتهـا و انگیزه‌هـای مختلفی دارد که هر یـک از آنها نشان دهنـده حالتی خاص است. در روایات، بعضـی از انواع گریه تحسـین شـده و از صـفات پسـندیده بنـدگان پاکدل خداوند به حساب آمده است، و بعضی از انواع گریه مذموم شمرده شده است.

گریه، از حالـات و انفعالـات انسانی است که با مقـدمه‌ای از انـدوه و ناراحتی روانی به طور طبیعی به ظهور می رسـد، و گاه ممکن است انگیزه‌اش هیجانات تند روانی باشد.

مثل شوق و ذوقی که از دیدار محبوب پس از زمانی طولانی ناشی می شود.

همچنین گـاهی هم گریه کردن حاکی از عقایـد مـذهبی انسان است با این توصـیف، از آنجایی که گریه عملی طبیعی و ای بسا غیر ارادی است؛ لـذا نمی شود مورد امر و نهی و حسن و قبـح قرار گیرد، بلکه آنچه که مورد حسن و قبـح است، مقـدمات و انگیزه‌های گریه می باشد.

چنانکه گفته‌اند:

«تو آنی که در بند آنی».

در اینجا برای اینکه بدانیم گریه بر سیدالشـهدا علیه السـلام چگونه گریه‌ای است و چه تأثیرات و برکاتی می تواند داشـته باشد، بهتر آن است که اشاره‌ای به انواع گریه کنیم تا بعد از آن، نوع گریه بر آن حضرت برایمان معلوم گردد.

۱- گریه طفولیت:

زنـدگانی انسـان بـا گریه شـروع می شود که همان گریه، نشانه سـلامت و تنـدرستی نوزاد است، و در واقع گریه در آن زمان، زبان طفل است.

۲- گریه شوق:

مانند گریه مادری که از دیدن فرزند گمشده خویش پس از چندین سال سر داده می شود.

و این گریه‌ای است که از روی هیجان و احیاناً جهت سرور و شادی به انسان دست می دهد.

۳- گریه عاطفی و محبت:

محبت از عواطف اصیل انسـانی است که با گریه انس دیرینه دارد. مثلاً محبت حقیقی به خداونـد حسن آفرین است و برای قرب به او باید اشک محبت ریخت.

صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم

تا به کی در غم تو ناله شبگیر کنم

۴- گریه معرفت و خشیت:

انجـام عبـادات خالصـانه و تفکر در عظمت آفرینش و کبریایی خداونـد، و همچنین اهمیت تکالیف و مسـئولیتهای انسانی باعث می گردد که نوع خاصـی از خوف، در درون انسان ایجاد شود و این خوف، خوفی است که از روی معرفت به خداونـد و تهذیب نفس به دست می آید که «خشیت» نامیده می شود.

۵- گریه ندامت:

از عوامل اندوه زدایی که منجر به گریه می گردد، محاسـبه نفس و حسابرسـی شخصـی است، و همین حسابرسی باعث می شود که انسان به گذشـته خود فکر کند و با حسابرسی، جبران کوتاهی و خطاها را بکند و اشک حسرت و ندامت از چشمانش جاری نماید، این گریه، نتیجه توبه و بازگشت به خداست.

اشک میغلتد به مژگانم به جرم رو سیاهی

ای پناه بی پناهان، مو سپید روسیاهم

روز و شب از دیدگان اشک پشیمانی فشانم

تا بشویم شاید از اشک پشیمانی گناهم

۶- گریه پیوند با هدف:

گـاهی قطره‌هـای اشـک انسان، پیام آور هـدفهاست. گریه بر شـهید از این نوع گریه است. گریه بر شـهید خوی حماسه را در انسان زنده می کند و گریستن بر سیدالشهدا علیه السلام خوی حسینی را در انسان احیا می کند، و خوی حسینی چنان است که نه ستم می کند و نه سـتم می پذیرد. آن کسـی که با شنیدن حادثه کربلا قطره اشکی از درون دل بیرون می فرستد، صادقانه این پیوند با هدف والای سیدالشهدا علیه السلام را بیان می کند.

۷- گریه ذلت و شکست:

گریه افراد ضعیف و ناتوانی که از رسیدن به اهداف خود مانده‌اند و روح و شهامتی برای پیشرفت در خود نمی بینند.

بـا ذکر این مطلب، حـال بایـد بررسـی کرد که گریه بر حسـین علیه السـلام از چه نوع گریه است. هر کس با انـدک توجهی خواهد دانست که گریه بر حسـین علیه السـلام گریه محبت است، آن محبتی که در دلهای عاشقانش به ثبت رسیده است. گریه بر او، گریه شوق است، زیرا قسـمت زیـادی از حماسه‌هـای کربلا، شوق آفرین و شورانگیز است و به دنبال آن سـیلاب اشک شوق به خاطر آن همه رشادت، فداکاری، شـجاعت و سـخنرانیهای آتشین مردان و زنان به ظاهر اسیر، از دیدگان شنونده سرازیر می گردد و نیز گریه

معرفت و پیوند با هدف متعالی و انسان ساز او است؛ و به تعبیر امام خمینی (ره) گریه سیاسی است که فرمود:

«ما ملت گریه سیاسی هستیم، ما ملتی هستیم که با همین اشکها سیل جریان می دهیم و سدهایی را که در مقابل اسلام ایستاده است خرد می کنیم».

هزار سال فزون شد ز وقعه عاشورا

ولی ز تعزیه هر روز، روز عاشور است

هیهات که گریه بر حسین علیه السلام گریه ذلت و شکست باشد، بلکه گریه پیوند با سرچشمه عزت است، گریه ... نیست، بلکه گویا است، گریه سرد کننده نیست، بلکه حرارت بخش است، گریه بزدلان نیست، بلکه گریه شجاعان است، گریه یأس و ناامیدی نیست بلکه گریه امید است، و بالاخره گریه معرفت است و گریه معرفت در عزای حسین علیه السلام از انحراف و تحریف در قیام آن حضرت جلوگیری می کند و شاید به همین جهت باشد که در فضیلت گریه بر سیدالشهدا علیه السلام روایات متعددی وارد شده است. از آن جمله، روایتی است که

امام صادق علیه السلام فرمود:

«گریه و بی تابی در هر مصیبت برای بنده مکروه است، مگر گریه بر حسین بن علی علیه السلام که اجر و ثواب نیز دارد». ۸۵

گریه و عزاداری برای سیدالشهدا علیه السلام دارای آثار و برکات مهمی است که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱– حفظ رمز نهضت حسینی

از ارزنده‌ترین آثار و برکات مجالس عزاداری و گریه بر ابی عبدالله حسین علیه السلام حفظ رمز نهضت حسینی است.

به راستی؛ چرا در دوران منحوس سلاطین و پادشاهان جور از برپایی مجالس عزای اهل بیت علیه السلام به خصوص سالار شهیدان جلوگیری می شد؟

آیا نه این است که عزای حسینی و امامان شیعه، سبب می شود که سخنوران و دانشمندان متعهد و انقلابی، مردم را از ظلم‌های حکومتها آگاهی دهند و انگیزه قیام آن حضرت که امر به معروف و نهی از منکر است به اطلاع مردم برسد؟

آری، اینگونه مجالس، آموزشگاهها و دانشگاههایی است که به بهترین روش و زیباترین اسلوب مردم را به سوی دین خوانده و عواطف را آماده می کند و جاهلان و بی‌خبران را از خواب سنگین غفلت بیدار می سازد و نیز در این مجالس است که مردم، دیانت را همراه با سیاست، از مکتب حسین بن علی علیه السلام می آموزند.

گریه بر سید الشهدا علیه السلام و تشکیل مجالس عزای حسینی نه تنها اساس مکتب را حفظ می کند، بلکه باعث می گردد شیعیان با حضور در این مجالس از والاترین تربیت اسلامی برخوردار شده و در جهت حسینی شدن رشد و پرورش یابند.

کدام اجتماعی است که در عالم چنین اثری را از خود بروز داده باشد؟

کدام حادثه‌ای است مانند حادثه جانسوز کربلا که از دوره وقوع تاکنون و بعدها بدینسان اثر خود را در جامعه بشریت گذارده، و روز به روز دامنه آن وسیعتر و پیروی و تبعیت از آن بیشتر گردد؟

از این رو باید گفت که در حقیقت مراسم عزاداری حافظ و زنده نگهدارنده نهضت مقدس امام حسین علیه السلام و در نتیجه حافظ اسلام و ضامن بقای آن است.

تشکیل مجالس عزاداری حسین، نه تنها اساس مکتب را حفظ کرده و می کند بلکه به علاوه سبب آن گردید که شیعیان با حضور در این مجالس از والاترین تربیت اسلامی برخوردار شده و در جهت حسینی شدن رشد و پرورش یابند.

«موریس دوک بری» می نویسد:

«اگر مورخین ما، حقیقت این روز را می دانستند و درک می کردند که عاشورا چه روزی است، این عزاداری را مجنونانه نمی پنداشتند. زیرا پیروان حسین به واسطه عزاداری حسین می دانند که پستی و زیر دستی و استعمار را نباید قبول کنند. زیرا شعار پیشرو و آقای آنان تن به زیر بار ظلم و ستم ندادن است.

قدری تعمق و بررسی در مجالس عزاداری حسین نشان می دهد که چه نکات دقیق و حیات بخشی مطرح می شود، در مجالس عزاداری حسین گفته می شود که حسین علیه السلام برای حفظ شرف و ناموس مردم و بزرگی مقام و مرتبه اسلام، از جان و مال و فرزند گذشت و زیر بار استعمار و ماجراجویی یزید نرفت؛ پس بیایید، ما هم شیوه او را سرمشق قرار داده از زیر دستی استعمار گرایان خلاصی یابیم و مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت ترجیح دهیم» ... ۸۶.

۲- ازدیاد محبت به امام، و تنفر از دشمنان آن حضرت

سوزی که از دل سوخته عاشقان سیدالشهدا علیه السلام به چشم سرایت کرده و از مجاری دو چشم آنها به صفحه رخسار وارد می شود، مراتب علاقه و اخلاص و دلبستگی به خاندان وحی و رسالت را می رساند و این عمل اثری مخصوص در ابقای مودت و ازدیاد محبت دارد.

گریه بر حضرت سیدالشهدا علیه السلام از مواردی است که هیچ انسانی از فرط دلسوزی و انقلاب، طاقت بردباری و تحمل در برابر استماع مصائب او را ندارد، و این گریه و بیقراری، علاوه بر ازدیاد محبت و مهر و مودت، موجب کثرت تنفر و بی‌زاری از دشمنان و قاتلان آن حضرت شده و موجب برائت دوستداران این خانواده از دشمنان ایشان می گردد.

باری، گریه با آگاهی و معرفت بر امام حسین علیه السلام، در واقع، اعلام انزجار از قاتلان اوست و این تبری از آثار برجسته گریه بر امام حسین علیه السلام است زیرا مردم به ویژه افرادی که دارای شخصیت هستند از گریه کردن در برابر حوادث تا سر حد امکان امتناع می ورزند، و تا شعله درونی آنان به مرتبه انفجار نرسد حاضر به گریه کردن مخصوصاً در برابر چشم دیگران نیستند، این گریه و عزاداری ابراز کمال تنفر در برابر تعدی و تجاوز و ستمگری و پایمال نمودن حقوق جامعه و به ناحق تکیه زدن بر مسند حکومت آنان می باشد.

۳- آشنایی با حقیقت دین و نشر آن

یکی دیگر از آثار و برکات مجالس عزاداری سیدالشهدا علیه السلام این است که مردم در سایه مراسم عزاداری به حقیقت اسلام آشنا شده و بر اثر تبلیغات وسیع و گسترده‌ای که همراه با این مراسم انجام می گیرد، آگاهی توده مردم بیشتر شده و ارتباطشان با دین حنیف محکمتر و قویتر می گردد. چه اینکه قرآن و عترت دو وزنه نفیسی هستند که هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند و این آگاهی در اقامه ماتم و مراسم سوگواری عترت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به خصوص امام حسین علیه السلام به آحاد مردم داده خواهد شد.

۴- آمرزش گناهان

ریان بن شبیب از امام رضا علیه السلام روایت کرده که:

فرمود:

«ای پسر شبیب، اگر بر حسین علیه السلام گریه کنی تا آنکه اشک چشمت بر صورتت جاری شود، خداوند گناهان کوچک و بزرگ، و کم یا زیاد تو را می آمرزد» ۸۷

و نیز فرمود:

«گریه کنندگان باید بر کسی همچون حسین علیه السلام گریه کنند، زیرا گریستن برای او گناهان بزرگ را فرو می ریزد» ۸۹.

۵- سکونت در بهشت

امام باقر علیه السلام فرمود:

«هر مؤمنی که در سوگ حسین علیه السلام اشک دیده ریزد، به حدی که بر گونه‌اش جاری گردد، خداوند او را سالیان سال در غرفه‌های بهشت مسکن می دهد». ۹۰

و نیز

امام صادق علیه السلام فرمود:

«هر کس درباره حسین علیه السلام شعری بخواند و گریه نماید و یک نفر را بگریاند، بهشت برای هر دوی آنها نوشته می شود.

کسی که حسین علیه السلام نزد او ذکر شود و از چشمش به مقدار بال مگسی اشک آید، اجر او نزد خداست و برای او جز به بهشت راضی نخواهد شد».۹۱

و نیز فرمود:

«هر کس که در عزای حسین علیه السلام بگرید یا دیگری را بگریاند و یا آنکه خود را به حالت گریه و عزا درآورد، بهشت بر او واجب می شود» ۹۲.

۶- شفا یافتن

یکی دیگر از آثار و برکات مجالس عزاداری حضرت سید الشهدا علیه السلام شفا گرفتن است. به طوری که بارها دیده‌ایم و شنیده‌ایم که بعضی از عزاداران و گریه کنندگان بر حسین علیه السلام شفا گرفته‌اند.

نقل است که مرجع بزرگ شیعه مرحوم آیهٔ الله العظمی بروجردی در سن نود سالگی دارای چشمانی سالم بودند که بدون عینک خطوط ریز را هم می خواندند و می فرمودند:

این نعمت را مرهون وجود مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام هستم:

و قضیه را چنین نقل می فرمودند:

در یکی از سالها در بروجرد بودم، به چشم درد عجیبی مبتلا شدم که بسیار مرا نگران ساخته بود.

معالجه پزشکان فایده‌ای نکرد و درد چشم هر روز بیشتر و ناراحتی من افزونتر می گردید، تااینکه ایام محرم شد. در ایام محرم آیهٔ الله فقید، دهه اول را روضه داشتند و دسته‌های مختلف هم در این عزاداری شرکت می کردند.

یکی از دسته‌هایی که روز عاشورا به خانه آقا وارد شده بود، «هیئت گِلگیرها» است که نوعاً سادات و اهل علم و محترمین هستند، در حالی که هر یک حوله سفیدی به کمر بسته‌اند، سر و سینه خود را گل آلود کرده و بطور بسیار رقت بار و مهیج و در عین حال با سوز و گداز فراوان و ذکری جانسوز آن روز را تا ظهر عزاداری می کنند. آقا فرمودند:

«هنگامی که این دسته به خانه من آمدند و وضع مجلس با ورود این هیئت هیجان عجیبی به خود گرفته بود من هم در گوشه‌ای نشسته و آهسته آهسته اشک می ریختم و در این بین هم مقداری گل از روی پای یکی از همین افراد گلگیر برداشته و بر روی چشمهای ملتهب و ناراحتم کشیدم، و به برکت همین توسل، چشمانم خوب شد و امروز علاوه بر اینکه مبتلا به درد چشم نشدم، از نعمت بینایی کامل برخوردارم، و به برکت حضرت امام حسین علیه السلام احتیاج به عینک هم ندارم».

با اینکه همه قوای جسمانی ایشان تحلیل رفته بود با این وجود تا آخرین ساعات زندگانی از بینایی کامل برخوردار بودند.

۷- گریه کننده بر حسین، در قیامت گریان نیست

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به فاطمه زهرا علیها السلام فرمود:

«هر چشمی در روز قیامت گریان است مگر چشمی که برای مصائب حسین علیه السلام گریه کرده باشد، چنین کسی در قیامت خندان و شادان به نعمت‌های بهشتی است». ۹۳

آن روز دیده‌ها همه گریان شود ز هول

جز چشم گریه کرده به سوگ و عزای او

۸- امان از سکرات موت و آتش دوزخ

مسمع گوید:

حضرت

امام صادق علیه السلام فرمود:

آیا متذکر می شوی با حسین چه کردند؟

عرض کردم:

آری، فرمود:

آیا جزع و گریه می کنی؟

گفتم:

آری، به خدا سوگند گریه می کنم و آثار غم و اندوه در صورتم ظاهر می شود حضرت فرمود:

«خدا اشک چشمت را رحمت کند.

آگاه باش که تو از آن اشخاصی هستی که از اهل جزع برای ما شمرده می شوند، به شادی ما شاد و به حزن ما محزون و اندوهناک می گردند. آگاه باش که بزودی هنگام مرگ، پدرانم را بر بالین خود حاضر می بینی، در حالی که به تو توجه کرده و ملک الموت را درباره تو بشارت می دهند، و خواهی دید که ملک الموت در آن هنگام از هر مادر مهربان به فرزندش، مهربانتر است» سپس فرمود:

«کسی که بر ما اهل بیت به خاطر رحمت و مصائب وارده بر ما گریه کند، رحمت خدا شامل او می شود قبل از اینکه اشکی از چشمش خارج گردد؛ پس زمانی که اشک چشمش بر صورت جاری شود اگر قطره‌ای از آن در جهنم بریزد، حرارت آن را خاموش کند، و هیچ چشمی نیست که گریه کند بر ما مگر آنکه با نظر کردن به کوثر و سیراب شدن با دوستان، خوشوقت می گردد». ۹۴

با توجه به این روایت شریف باید گفت:

جایی که آتش جهنم که قابل مقایسه با آتش دنیا نیست و به وسیله گریه بر حسین علیه السلام خاموش و برد و سلام گردد، پس اگر در موردی، آتش ضعیف دنیا عزادار حسینی را نسوزاند جای تعجب نیست.

سید جلیل مرحوم دکتر اسماعیل مجاب (داندان ساز) عجایبی از ایام مجاورت در هندوستان که مشاهده کرده بود نقل می کرد، از آن جمله می گفت:

عده‌ای از بازرگانان هندو (بت پرست) به حضرت سیدالشهدا علیه السلام معتقد و علاقه مندند و برای برکت مالشان با آن حضرت شرکت می کنند، یعنی در سال مقداری از سود خود را در راه آن حضرت صرف می کنند. بعضی از آنها روز عاشورا به وسیله شیعیان، شربت و پالوده و بستنی درست کرده و خود به حال عزا ایستاده و به عزاداران می دهند، و بعضی آن مبلغی که راجع به آن حضرت است را به شیعیان می دهند تا در مراکز عزاداری صرف نمایند.

یکی از آنان را عادت چنین بود که همراه سینه زنها حرکت می کرد و با آنها به سینه زدن مشغول می شد. وقتی از دنیا رفت، بنا به مرسوم مذهبی خودشان، بدنش را با آتش سوزانیدند تا تمام بدنش خاکستر شد جز دست راست و قطعه‌ای از سینه‌اش که آتش، آن دو عضو را نسوزانیده بود.

بستگان آن دو عضو را آوردند نزد قبرستان شیعیان و گفتند:

«این دو عضو راجع به حسین شماست» ۹۵.

۹- تأثیر شعر سرودن در عزای حسینی

امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی نیست که برای حسین علیه السلام شعری بسراید و گریه کند یا بگریاند مگر اینکه خداوند بهشت را بر او واجب کرده و گناهانش را می آمرزد».۹۶

سخنی با حسین علیه السلام

«حسین!

ای پرچم خونین حق بر دوش،

حسین!

ای انقلابی مرد

حسین!

ای رایت آزادگی در دست،

در آن صحرای سرخ و روز آتشگون

قیام قامتت در خون نشست، اما

پیام نهضتت برخاست

از آن طوفان «طف» در روز عاشورا،

به دشت «نینوا» نای حقیقت از «نوا» افتاد

ولی...

مرغ شباهنگ حقیقت، از نوای ناله «حق، حق» نمی افتد».

سلام بر تو، ای حسین!

سلام بر خط شفقگون کربلا، که خون تو را، ای خون خدا - همواره بر چهره افق می پاشد و غروب هنگام، سرخی آسمان مغرب را به شهادت می گیرد، تا آن جنایت هولناك را هر چه آشکارتر بنمایاند و چشم تاریخ را بر این صحنه همیشه خونین بدو زد و گوش زمان را از آن فریادها تندر گونه آن عاشورای دوران ساز، پر کند.

ای حسین ... ای عارف مسلّح!

کربلای تو، عشق را معنی کر دو انقلاب تو اسلام را زنده ساخت و شهادت تو، حضور همیشگی در همه زمان‌ها و زمین‌ها بود.

ای حسین ... ای شراره ایمان!

ای حسین ... ای در سکوت سرخ ستم، شهر آشوب!

در بهت خاموشی و ترس، تلخابه فریاد را در حلقوم شب ریختی و با نامردان تبهکار، مردانه در آویختی.

عاشورای تو، انفجاری از نور و تابشی از حق بود که بر «طور» اندیشه‌ها تجلی کرد و «موسی خواهان» گرفتار در «تیه» ظلمت ظلم را از سرگردانی نجات بخشید.

چه می گویم؟

...تو تاریخ را به حرکت آوردی و زبان زمان را به سرودن حماسه‌های زیبای ایثار و جهاد و شهادت گشودی. لحظه لحظه تاریخ را عاشورا ساختی و جای جای سرزمین‌ها را کربلا...

خفته بودیم و بی خبر ... اما تو، این «مصباح هدایت» و ای «کشتی نجات» گام خسته ما را به تلاش کشاندی و افسردگی یأسمان را به شور امید مبدل ساختی و از سکوت و درنگ و وحشت، به فریاد و هجوم و شجاعتمان رساندی و پای کوفته و پر آبله ما را، تا بام آگاهی و تا برج بیداری فرا بردی. ۹۷

«ای حسین...»

تو کلاس فشرده تاریخی.

کربلای تو، مصاف نیست

منظومه بزرگ هستی است،

طواف است.

پایان سخن

پایان من است

تو انتهای نداری ... ۹۸

والسلام

پی نوشتها:

۸۵ وسائل الشیعه

شیخ حر عاملی ج ۱۰ ص ۳۹۳ ۸۶

بحارالانوار علامه مجلسی ج ۴۴ ص ۲۸۴ ۸۷

منتخب کامل الزیارات ابن قولویه ص ۱۶۵ ۸۸

منتخب کامل الزیارات ابن قولویه ص ۱۶۸ ۸۹

جلاء العیون علامهء مجلسی ص ۴۶۲ ۹۰

بحارالانوار علامه مجلسی ج ۴۴ ص ۲۹۳ ۹۱

وسائل الشیعه شیخ حر عاملی ج ۱۰ ص ۳۹۷ ۹۲

داستانهای شگفت آیت الله شهید دستغیب ص ۹ ۹۳

اختیار معرفهٔ الرجال شیخ طوسی ۸۹

۹۴ خلاصه ای از مقاله< عاشورا >نوشتهء جواد محدثی. ۹۵< خط خون > موسوی گرمارودی.

۲۱. امام خمینی و عزاداری امام حسین علیه السلام

مشخصات کتاب

نویسنده : علی دوانی

ناشر : علی دوانی

مقدمه

در سال ۱۳۲۸ شمسی که برای ادامه تحصیل به شهر مقدس قم آمدم، و آیت الله العظمی امام خمینی - رضوان الله علیه - را در مجالس عزاداری می‌دیدم، به تعبیر امروز، «فرهنگ عاشورا» در نظرم مجسم می‌شد. امام در بعضی از مجالس سوگواری ائمه اطهار - علیهم السلام - که در مسجد بالاسر حضرت معصومه - سلام الله علیها - یا منزل مرحوم آیت الله العظمی بروجردی برگزار می‌شد، چنان باوقار و آرام می‌نشستند و گوش به سخنان واعظ یا روضه خوان داشتند که نظر هر بیننده‌ای را به خود جلب می‌کرد.امام در آن زمان، استاد سرشناس حوزه و مدرس علوم عقلی بودند. قامت رسا و قیافه جالب و آرامش خاص ایشان طوری بود که چه در راه رفتن و چه در نشستن در مجالس نظر بینندگان را جلب می‌کرد، و کسی را در میان جمع علمای حوزه مانند ایشان نمی‌دیدیم.هنگامی که واعظ به «گریز» می‌رسید، یا روضه خوان شروع به خواندن روضه می‌کرد، حاج آقا روح الله خمینی نخستین کسی بود که دستمال سفید و تمیز خود را از جیب در می‌آورد و به صورت می‌گرفت و گریه را سر می‌داد. اگر تکیه بر دیوار داده بودند، بدون حرکت و تکانی می‌گریستند، و چنانچه خم می‌شدند، می‌دیدی که چطور می‌لرزند و اشک می‌ریزند، و همین که دستمال از صورت برمی‌گرفتند، صورتی پراشک و چشمانی اشک ریخته را می‌دیدی که همان نیز دیگران را به گریستن و اشک ریختن در عزای شهیدان کربلاـ یا ائمه اطهار (ع) ترغیب می‌کرد.اصولا نشستن امام در مجالس عزاداری و گوش دادن به وعظ واعظ یا روضه روضه خوان حال و هوای خاصی داشت؛ آرام، ساکت، موثر و تمام گوش و چشم بودند؛ گوش به مطلب و چشم به گوینده داشتند. این طرز نشستن در مجالس سوگواری و آمادگی برای گریستن در عزای امام حسین - علیه‌السلام - و شهیدان کربلا را در کمتر عالمی دیده‌ام: «و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء». حتی در یک مورد هم دیده نشد که امام در پای منبر و هنگام سخنرانی واعظ - هر که بود - با ذکر مصیبت ذاکر، با اشخاص پهلو دست خودشان صحبت کنند؛ زیرا بی‌احترامی به منبر و منبری بود، بعکس آنچه میان بسیاری از علما مرسوم است، بخصوص علمای نجف که آن را شأنی برای خود می‌دانستند.امام به طرز نشستن در مجالس سوگواری اهل بیت و گوش دادن به وعظ واعظ یا روضه روضه خوان، و گریستن به هنگام شنیدن مصایب شهدای کربلا به همه نشان دادند که «فرهنگ عاشورا» را باید پاس داشت و حریم آن را نگاه داشت.

نظرات انحرافی نسبت به فرهنگ عاشورا

در ایام انقلاب و پس از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و بخصوص بعد از تبعید امام خمینی به ترکیه، و سالها پس از آن که در نجف اشرف اقامت اجباری داشتند، گروههای غیر اسلامی در صف انقلابیون مسلمان رخنه کرده بودند، و به عنوان اینکه همگی در مبارزه و ضدیت با رژیم شاه وحدت نظر داریم و مشترک هستیم، کم کم صحبت از این بود که: باید به فکر «خلق» بود، و نباید خیلی پایبند روضه و گریه و زاری باشیم. گریه چه دردی را درمان می‌کند، و روضه با نگاهداری خشم نسبت به دستگاه جبار

منافات دارد!».گاهی جوانهایی - حتی مذهبی با قیافه‌های مذهبی - پای منبرها حضور می‌یافتند و به وعاظ و سخنگویان دینی رهنمود می‌دادند که باید اینطور صحبت بکنید، تا جوانها پای منبرتان حاضر شوند، کمتر روضه بخوانید و سعی نداشته باشید که مردم را بگریانید، بگذارید عقده‌شان خالی نشود و دست از مبارزه بر ندارند!با کمال تأسف، بسیاری از اهل منبر هم فریب آنها را می‌خوردند و تصور می‌کردند روضه و گریستن در سوگ شهدای کربلا- با مبارزه منافات دارد، و به طور ناخودآگاه در دام آن نااهلان افتاده بودند، و همانا نیز کار وعاظ و روضه خوانان دلسوز را مشکل می‌کرد.از یک طرف رسم بود و مردم انتظار داشتند مخصوصا در ماه محرم و صفر و شبها و روزهای وفیات ائمه اطهار (ع) که منبری‌ها در پایان منبر ذکر مصیبت کنند و روضه بخوانند، و از طرفی جوانان انقلابی سعی داشتند گوش به روضه ندهند و هنگام ذکر مصیبت گریه نکنند. سخنرانان دینی غیر روحانی هم که در گوشه و کنار در مساجد یا مجالس سخنرانی می‌کردند، این آتش را دامن می‌زدند، و خود آنها و فریب خوردگانشان روضه خوانی و گریه کردن را استهزا می‌کردند.مشکل کار بیشتر در این بود که بعضی از منبری‌های انقلابی یا انقلابی نما طوری وانمود می‌کردند که گریه کردن و روضه خوانی مورد نظر امام نیست و با هدف ایشان منافات دارد. این مطلب هم طوری جا افتاده بود که هر چه ما می‌گفتیم، اینطور نیست، امام خمینی را ما دیده‌ایم، ایشان علاقه خاصی به روضه دارند، و در مجالس بیش از دیگران گریه می‌کنند، ولی حرف ما خریدار نداشت، و کار امثال ما را حرکت انحرافی در جهت پیش بردن انقلاب می‌دانستند!در این باره گاهی از امام استفتا می‌شد، امام هم طوری جواب می‌دادند که هم جوانان منحرف نشوند، و هم بی‌احترامی به مجالس عزاداری امام حسین - علیه‌السلام - نشود. ولی اشخاص مرموزی تردید در دست خط امام می‌کردند، و اذهان را مشوب می‌ساختند.محرم سال ۱۳۵۴ در شهر ایلام دعوت بودم. یکی دو بار جوانان باایمانی از کرمانشاه به آنجا می‌آمدند و می‌گفتند یک روحانی سید آمده و در کرمانشاه منبر می‌رود و سعی می‌کند که در منبر روضه نخواند. نوار یک سخنرانی او را هم آورده بودند و برای من گذاشتند. او می‌گفت، از این همه گریه چه نتیجه‌ای گرفتیم، گریه یعنی چه، و از این قبیل سخنان.

اوج ضدیت با فرهنگ عاشورا

به طوری که در چاپ دوم «خاطرات من از استاد شهیدی مطهری» در یک خاطره تحت عنوان «برخوردهای تند جوانان» نوشته‌ام، این جوانان تندرو، به استاد شهید مطهری هم اعتراض داشتند که چرا روضه می‌خواند و خود هم گریه می‌کند! چون من به این قبیل جوانهای تندرو گوش نمی‌دادم، شبی در دهه دوم محرم، متصدی مسجد جامع نارمک - که آنجا منبر می‌رفتم - گفت: آقای دوانی! با این جوانها مدارا کنید، اینها دارند خطرناک می‌شوند. چند شب پیش، شب عاشورا، آقای مطهری اینجا منبر بود. روضه حضرت علی اصغر خواند. هم خودش به شدت گریه کرد، و هم اهل مجلس را گریانید. [۱] بعد از منبر، همین جوانها جمع شدند و با تشدد و بی‌ادبی خاص گفتند: «آقای مطهری! گریه چه بود که کردید، و چه اصراری دارید که ما هم گریه کنیم؟ اگر امام حسین برای مبارزه با ظلم و ظالم قیام کرده و کشته شده که در راه هدف بوده و کشته شدنش گریه ندارد، و اگر گیر افتاد و کشته شده، که معلوم می‌شود درست نقشه نکشیده بود و ضعیف بوده و باز هم نباید گریه کرد!».آری کار به این جا کشیده بود که جوانها، شخصی مانند استاد شهید مطهری را نصیحت می‌کردند، یا اعتراض داشتند که چرا وقایع کربلا را با گریه کردن و گریاندن مردم بیان می‌کند. حتی این معنی در شهری مانند اصفهان هم اعمال می‌شد. به یاد دارم مرحوم آیت الله شمس آبادی به من سفارش می‌کرد و می‌گفت: آقای دوانی! سر جدم در منبر روضه بخوان که این روزها اصفهان وضع خاصی پیدا کرده، و اگر روضه نخوانی پیش خدا مسئولی.این عده از جوانان تندرو و کم مایه و پرمدعا صغری و کبری می‌چیدند، و نتیجه می‌گرفتند که: «ما طرفدار آیت الله خمینی هستیم و با دستگاه جبار شاه سر ستیز داریم، مبارزه با گریه منافات دارد، تاریخ گفتن و گریه کردن حالت انحرافی دارد، و باعث می‌شود که مبارزه از مسیری که دارد منحرف گردد».بسیاری از علمای واقع بین و دلسوز در فکر چاره اندیشی بودند، ولی

از سعی خود نتیجه نمی‌گرفتند. منبری‌های معتدل دل خون بودند که عاقبت این کار به کجا می‌کشد. می‌شنیدیم که پیوسته اینگونه وقایع در نجف اشرف به اطلاع امام می‌رسد، و ایشان را در جریان امر قرار می‌دهند، و اعلان خطر می‌کنند، و امام هم - چنانکه گفتیم - ناچار بودند تمام جهات را در نظر بگیرند، و از این رو وضع خاصی به وجود آمده بود.

نمونه اعلای توجه امام خمینی به فرهنگ عاشورا

آقای حاج سید محمد کوثری ذاکر معروف اهل بیت در قم، از سالها پیش روضه خان مخصوص امام بود؛ هم خودش و هم مرحوم پدرش آقا سید علی اکبر کوثری. پدر و پسر که هر دو از ذاکرین قم بودند، آهنگی پرسوز داشتند و روضه با حالی می‌خواندند. قبلا پدر روضه خوان خاص امام بود، و بعد هم پسر، یعنی آقای سید محمد کوثری این افتخار را داشت که تا آخر حیات امام، حتی در تهران هم از این توفیق بهره‌مند بود. هر ساله در ایام عاشورا همه مردم از تلویزیون می‌دیدند که آقای کوثری در حسینیه جماران در مقابل امام ایستاده و روضه می‌خواند، و امام چگونه دستمال سفید به دست گریه می‌کنند.آقای کوثری برای اینجانب نقل می‌کرد - و لابد برای بسیاری دیگر هم نقل کرده است - می‌گفت: «وقتی امام در نجف اشرف بودند، من سفری برای زیارت به کربلا رفتم. در کربلا عده‌ای از فضلای شاگردان امام در قم با هم آشنایی داشتیم مرا دیدند و گفتند، آقای کوثری، به داد امام برس! گفتم موضوع چیست؟ گفتند: می‌دانی که آقای حاج آقا مصطفی فرزند دانشمند امام به طرز مرموزی جان داده است. کسی گریه امام را در مرگ او ندیده است. یکی دو بار که طلاب در منزل امام یا در سر تربت حاج آقا مصطفی روضه ایشان را خوانده‌اند، نه تنها امام گریه نکرده، بلکه طلاب را هم منع کرده و گفته‌اند بروید مشغول کارتان شوید. و به خانم، همسرشان نیز فقط گفته‌اند: «مصطفی از الطاف خفیه الهی بود. خدا او را از ما گرفت». می‌گفت: «آنها گفتند، شما زودتر به نجف بروید و خدمت امام برسید و طبق معمول که اجازه می‌گرفتید و در حضورشان روضه می‌خواندید، روضه‌ای بخوانید و اسم حاج آقا مصطفی را ببرید، بلکه بتوانید امام را در مصیبت فرزندشان بگریانید که عقده ایشان خالی شود، و خدای نکرده صدمه‌ای نبینند. می‌گفتند، مرگ حاج آقا مصطفی حوزه نجف را عزادار کرده است، لابد ایران و قم نیز همینطور است، ولی خود امام را کسی ندیده که متأثر باشد و گریه کند».آقای کوثری افزود: «وارد نجف شدم و پس از زیارت، خدمت امام رسیدم، و بعد از تسلیت و مختصر احوالپرسی عرض کردم اجازه می‌دهید طبق معمولم در حضورتان روضه‌ای بخوانم؟ فرمودند: بفرمایید!».پس از مقدمه کوتاهی، هرچه راجع به حاج آقا مصطفی می‌دانستم که چقدر مورد علاقه امام بود و شخصیتی ممتاز داشت، بیان کردم، و با تکیه به صوت گفتم، حضرت آیت الله! آجرک الله در مرگ فرزند عزیزی همچون حاج آقا مصطفی، چه فرزندی، فرزند دانشمند لایقی...در تمام این مدت، امام بدون تغییر حال گوش می‌دادند و کوچک‌ترین اثری برای گریستن در ایشان پیدا نشد. هر چه به این در و آن در زدم بلکه امام در مرگ فرزند اشکی بریزند نتیجه نداشت. ناچار گریز زدم به کربلا و آمدن امام حسین - علیه‌السلام - به بالین حضرت علی اکبر. همین که گفتم، قربان غریبیت یا اباعبدالله! وقتی آمدی به بالین فرزند رشیدت علی اکبر، امام دستمال از جیب در آوردند و به قدری گریستند که تا آن موقع کمتر دیده بودم. هنگامه‌ای شد، و از این طرف به فکر افتادم که نکند حال امام دگرگون شود، و من از کارم پشیمان شوم. ناچار روضه را طول ندادم و ختم کردم. گریه امام را در ذکر مصیبت امام حسین - علیه‌السلام - و شهدای کربلا دیده بودم، اما نه آن طور که آن روز دیدم.

نمونه دیگر

یکی از نزدیکان امام خمینی که در پاریس در خدمت امام بوده و تمام لحظه‌های شبانه روز معظم له را زیر نظر داشته، نقل می‌کرد که وقتی در پاریس بودیم من مراقب بودم، هر بار که اخبار تلفنی را به امام می‌دادند، و می‌گفتند در تهران و فلان شهر چه شده،

مردم را کشته‌اند، به فلان جا حمله کرده‌اند، کجا را گرفته‌اند، عده‌ای را بازداشت کرده‌اند، مسجد کرمان را سوزانده‌اند به قم حمله کرده‌انـد، و طلاب را دستگیر کرده و به زنـدان انـداخته، یـا انقلابیون را در زنـدان به سـختی شـکنجه داده‌انـد، و از این قبیل اخبار وحشتناک، هر بـار حاضـران به سـختی می‌گریسـتند، ولی امـام فقـط گوش می‌دادنـد و چنان که شأن یک رهبر انقلابی است، صبر انقلابی می‌نمودنـد. امـا همین که یکی از حاضـران به مناسبت مـاه محرم شـروع به خوانـدن روضه می‌کرد، امـام آنـا چنـان منقلب می‌شدنـد و شـروع به گریسـتن می‌نمودنـد که می‌دیدیم اشک مهلت نمی‌دهد. از هر دو چشم امام چنان اشک می‌ریخت که پهنای صورتشـان را می‌گرفت. و در یـک کلاـم به پهنـای صورتشـان اشـک می‌ریختنـد.راستی این چه حالتی بود که در امام می‌دیـدیم و می‌دیدنـد؟ این حـالت مـا را به یاد جـد بزرگوارش حضـرت امیرالمؤمنین- علیه‌السـلام- می‌انـدازد که شاعر می‌گویـد:هو البکاء فی المحراب لیلا هو الضـحاک اذا اشـتد الظراب‌یعنی: علی – علیه‌السـلام – دارای دو جنبه متضاد بود: شبانه در محراب صدای گریه‌اش بلند است، ولی در میدان جنگ لبخند بر لب داشت.

توسل به امام فقید برای احیای فرهنگ عاشورا

پس از بـازگشت امـام خمینی به وطن و تعیین دولت موقت، چنانکه همه می‌دانیم، امام از تهران به قم رفتنـد و مانـدگار شدنـد، ولی چـون دولت مـوقت نتـوانست انجـام وظیفه کنـد، در حـوادث کردسـتان امـام خـود به تهران بازگشـتند و تـا پایـان عمر هم در تهران بودنـد.در ایـامی که امام در قم اقامت داشـتند، دو سه هفته مانـده به ماه رمضان ۱۳۹۹ خطیب نامی عصـر، جناب آقای فلسـفی تلفن کردنـد و فرمودنـد، مـاه رمضان نزدیک می‌شود، من و عـده‌ای از وعاظ مشـهور تهران عازم قم هستیم که خـدمت امام برسـیم، و از ایشـان رهنمودی برای مـاه مبارک رمضان بگیریم، چون کار چنان حاد است که فقط با اعلام رسـمی امام می‌توان منبر را به صورت اول برگردانیـد. گفتم، من که منبری رسـمی نیسـتم. فرمودنـد، بایـد بیـایی، چنـد اتومبیـل جلو خـانه ما آماده است، فردا فلان ساعت حرکت می‌کنیم، حتما بایـد بیایی. به خانه جناب آقای فلسـفی رفتیم و عازم قم شدیم. به امام اطلاع دادند که آقای فلسـفی با وعاظ مشـهور تهران آمده‌اند که برای ماه رمضان رهنمود بگیرند.امام تشریف آوردند و در جمع ما نشستند. جناب آقای فلسفی در سخنان کوتاهی گفتنـد: آقا، اطلاع داریـد که در سـنوات اخیر منبر و مسـئله گریسـتن و عزاداری امام حسـین چه وضـعی پیدا کرده است. به مردم القا کرده‌اند که عزاداری یعنی چه، و روضه و گریه کردن چه چیزی را حل می‌کند، و از این قبیل مطالب. اهل منبر سـخت در فشارنـد، مردم همه کم و بیش بی‌تفاوت شده‌انـد. آمده‌ایم از حضـرتعالی رهنمود بگیریم. واقعا تکلیف ما چیست. در منبر بخصوص مـاه مبـارک رمضـان و محرم و صـفر اکتفـا کنیم به سـخنرانی خشـک، یـا چنـان که سابقه داشـته، ذکر مصـیبت هم بکنیم و روضـه بخوانیم؟ (قریب به این مضمون).

پاسخ قاطع امام خمینی

امام فقید در پاسخ جناب آقای فلسـفی مطالب بسـیار جالبی بیان داشتند که همان نیز نقطه عطفی در احیای فرهنگ عاشورا بود. اگر آن بیانات قاطع و صـریح امام نبود، وضع حاکم بر افکار جوانان آن روز رفته رفته «فرهنگ عاشورا» را به دست فراموشـی می‌سپرد و معلوم نبود کار به کجا بکشـد.درست به یاد نـدارم که رادیو و تلویزیون و جراید چه مقدار از بیانات امام را منعکس کردند، ولی هر چه بـود، قضـیه در انـدک زمـانی در همه جـا انعکـاس یـافت و به اصـطلاح سـد شکسـته شـد و راه را برای اشـاعه فرهنـگ عـاشورا گشود.جالب است که اوج انقلاب اسلامی ملت ایران به رهبری امام خمینی از بیانات آن حضرت در روز عاشورای سال ۱۳۸۳ و ۱۲ محرم آن سال، مطابق ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آغاز شد و به ثمر رسـیدن آن هم با راهپیماییهای میلیونها نفری مردم تهران و شهرسـتانها در روزهـای تاسوعا و عاشورا و اربعین سال ۱۳۹۹ قمری بود، که به دنبـال آن شاه از کشور خارج شـد و امام فقیـد در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷

پس از چهارده سال دوری از وطن به کشور بازگشتند و انقلاب اسلامی را در ۲۲ بهمن همان سال به ثمر رساندند، و در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ جمهوری اسلامی ایران را تاسیس نمودند.

روضه و گریه، اسلام را حفظ کرده است

در آن جلسه امام خمینی – قدس سره – در پاسخ آقای فلسفی سر آمد وعاظ و خطبای ایران، ضمن بیانات مفصلی تصریح کردند که اگر روضه و گریه و نوحه سرایی و عزاداری امام حسین (ع) و شهدای کربلا نبود، اسلام با اعمال بنی‌امیه از بین رفته بود. کربلا و فرهنگ عاشورا، اسلام را حفظ کرد، و باید این مکتب به همان سبک سنتی آن حفظ شود. سرآغاز و قسمتی از بیانات امام بدین گونه است: بسم الله الرحمن الرحیمن چند جمله راجع به تکالیف کلی روحانیون و اهل محراب و منبر باید عرض بکنم، و بعد از مشکلاتی که هست. آقایان روحانیون و خصوص اهل منبر، خطبا، اینها سخنگوی اسلام هستند. اگر حکومتی سخنگو می‌خواهد، سخنگوی اسلام، آقایان خطبا هستند... سیدالشهدا به داد اسلام رسید؛ سیدالشهدا اسلام را نجات داد. روضه سیدالشهدا برای حفظ مکتب سیدالشهداست. کسانی که می گویند روضه سیدالشهدا را نخوانید، اصلا نمی‌فهمند مکتب سیدالشهدا چه بوده، و نمی‌دانند یعنی چه. نمی‌دانند این گریه‌ها و این روضه‌ها این مکتب را حفظ کرده.الآن هزار و چهار صد سال است که با این منبرها، با این روضه‌ها و با این مصیبتها و با این سینه زنیها، ما را حفظ کرده‌اند، و تا حالا اسلام را آورده‌اند.این عده از جوانهایی (که این طور نیست که سوء نیت داشته باشند) خیال می کنند که ما باید حرف روز بزنیم، حرف سیدالشهدا حرف روز است، همیشه حرف روز است. اصلا حرف روز را سیدالشهدا آورده است، و به دست ما داده. سیدالشهدا و مکتبش را این گریه‌ها و این مصیبتها و داد و قالها و این دستجات حفظ کرده است.اگر فقط – آدم مقدسی بود و توی اتاق خانه می‌نشست و هی برای خودش زیارت عاشورا می‌خواند و تسبیح می گرداند، چیزی باقی نمی‌ماند. هر مکتبی هیاهو می‌خواهد. باید پایش سینه بزنند. هر مکتبی تا پایش سینه زن نباشد، تا پایش گریه نباشد، تا پایش توی سر و سینه زدن نباشد، حفظ نمی‌شود.اینها اشتباه می کنند. بچه‌اند اینها نمی‌دانند که نقش روحانیت و نقش اهل منبر در اسلام چه هست. این نقش یک نقشی است که اسلام را همیشه نگه داشته، این گریه‌ها زنده نگه داشته مکتب سیدالشهدا را، این ذکر مصیبتها نگه داشته مکتب سیدالشهدا را.ما باید برای یک شهیدی که از دستمان می‌رود، علم به پا کنیم، نوحه خوانی کنیم، گریه کنیم، فریاد کنیم، دیگران می کنند، دیگران فریاد می‌زنند. فرض کنید وقتی یکی از آنها کشته شود، فرض کنید از یک حزبی یکی کشته بشود، میتینگها می‌دهند، فریادها می کنند، این عزاداریها یک میتینگی است برای احیای مکتب سیدالشهدا، و اینها ملتفت نیستند، توجه به مسائل ندارند. همین گریه‌ها این مکتب را تا اینجا نگه داشته، همینهاست که این نهضت را پیش برده. اگر سیدالشهدا نبود، نهضت هم پیش نمی‌برد! سیدالشهدا همه جا هست: «کل ارض کربلا». همه جا محضر سید الشهداست. همه منبرها محضر سیدالشهداست.همه محرابها از سیدالشهداست.اگر سیدالشهدا نبود، یزید و پدرش و اعقابشان اسلام را منسی کرده بودند. اگر نسیان شده بود، یک رژیم طاغوتی در خارج منعکس شده بود. معاویه و یزید داشتند یک رژیم طاغوتی را معرفی می کردند. اگر سیدالشهدا نبود اینها این رژیم طاغوتی را تقویت می کردند، و به جاهلیت برمی گرداندند. اگر حالا من و تو هم مسلم بودیم، مسلم طاغوتی بودیم، نه مسلم امام حسین!امام حسین اسلام را نجات داد. ما برای آدمی که اسلام را نجات داده و رفته کشته شده، هی سکوت کنیم؟ ما هر روز باید گریه کنیم. ما هر روز باید برای حفظ این مکتب منبر برویم.ممکن است بعضی از آنها سوء نیت داشته باشند. بعضیها هم روی نقشه کار می کنند. همان طوری که زمان رضا خان بود. منتها او قدری نفهمی کرد، و بعدها روی فهمیدگی، جلو همه منبرها را گرفت. نگذاشت کسی منبر برود. محرابها را هم یک جور دیگری گرفت. در همه قم یک مجلس روضه‌ای نداشتند. آن وقتها می گفتند یک مجلس آقای صدوقی [۲] در شب داشت که قبل از اذان یا قبل از آفتاب تمام می‌شد.نه این است که من باب اتفاق رضا خان آمد منبرها را نگذاشت و محرابها را جلویش (را) گرفت و روحانیون را

متحد الشکل کرد. نخیر، این مسئله نقشه بود. نقشه هم این بود که این قوه را بکوبند و این قدرت را از دست ما بگیرند.این قشرهای سیاسی نمی‌دانند که این منبر و محراب چه خدمتی به این کشور کرده است. اینها اگر ملتی هستند - ما کار نداریم که آیا به خدا هم کار دارند یا نه - اگر ملی هستند، اگر می گویند کشورشان و ملت را می‌خواهند، باید دامن بزنند به این روضه خوانیها، برای اینکه این روضه خوانیها ای ملت را حفظ کرده، این روضه خوانیها و مصیبت (خوانی) و گریه است که کشور شما را حفظ کرده (است).بله، اگر یک مردمی هستند که روی همان نقشه‌ای که مطرح شده است، باید قدرت اسلام و روحانی و خطیب گرفته بشود تا راه باز بشود برای آنهایی که باید استفاده کنند، و استفاده هم کردند، آنها مردم دیگری هستند که با آنها نمی‌توانیم حرف بزنیم. اما سایر مردم؛ اینهایی که به مسجد می‌آیند، منبر را گوش می کنند، مطالب را گوش می کنند، همچو که به روضه می‌رسند، رد می‌شوند می‌روند! این ارزیاب این است که ملتفت نیستند روضه چه هست. آن روضه است که این محراب، این منبر را حفظ کرده، اگر آن روضه نبود، این منبر هم نبود، این مطالب هم نبود. ما باید برای شهیدمان گریه کنیم، فریاد کنیم، مردم را بیدار کنیم.البته یک مطلبی هم که بین همه ما باید باشد، این است که به مردم بفهمانیم که همه‌اش این نیست که ما می‌خواهیم ثواب ببریم. قضیه این است که ما می‌خواهیم پیشرفت کنیم. سیدالشهدا هم که کشته شد، نه اینکه رفتند یک ثوابی ببرند. ثواب برای او خیلی مطرح نبود، رفت که مکتب را نجات بدهد. اسلام را پیشرفت بدهد. اسلام را زنده کند. شما هم که دارید نوحه خوانی می کنید، حرف می‌زنید، خطبه می‌خوانید، نوحه می‌خوانید، مردم را به گریه وادار می کنید، مردم هم گریه می کنند، همه روی این مقصد باشد که می‌خواهیم اسلام را با همین هیاهو حفظ کنیم. با این هیاهو، با این گریه، با این نوحه خوانی، با این شعر خوانی، با این نثر خوانی می‌خواهیم این مکتب را حفظ کنیم، چنانچه تا حالا هم حفظ شده است.باید این نکته هم به مردم گفته شود و تذکر داده بشود که آقا، قضیه روضه خوانی این نیست که من یک چیزی بگویم و یکی هم گریه کند. قضیه این است - که وقایع کربلا - با گریه حفظ شده است، حتی تباکی [۳] هم ثواب دارد. خوب، تباکی چرا ثواب دارد؟ برای اینکه تباکی کمک می کند به این مکتب.سخن اینها اشتباه است. اینها یک طرف قضیه را می‌بینند و یک طرف دیگر را هم نمی‌بینند، و مع الاسف ما همیشه، یعنی اسلام همیشه مبتلا بوده به این یک طرف دیدنها!این که روایت است که اسلام غریب است، از اول غریب بوده، و الآن هم غریب است. [۴] برای اینکه آن را نمی‌شناسند، و هیچوقت هم آنطور که باید شناخته نشده است...». [۵] .

تداوم فرهنگ عاشورا توسط امام فقید

در سالهای پس از بازگشت امام به وطن، چه مدتی که در قم بودند، و چه سالهایی که تا پایان زندگانی در تهران و حسینیه جماران به سر می‌بردند، همه در تلویزیون می‌دیدند که امام فقید پس از شهادت آیت الله شهید مطهری، یا فاجعه حزب جمهوری و شهادت هفتاد و سه چهار تن، آیت الله شهید بهشتی و سایر علما و رجال محبوب و دکتر محمد جواد باهنر نخست‌وزیر روحانی و مورد احترام امام، و هنگامی که رزمندگان به حضورشان می‌رسیدند و مواردی دیگر، هر گاه امام سخن می گفت، و از آن حوادث دردناک یاد می کرد و صدای ناله و گریه و زاری حاضران بلند می‌شد، حتی یک بار هم دیده نشد که امام خم به ابرو بیاورند، فقط آثار تأسف و تأثر در چهره‌شان پیدا بود، ولی همین که در ایام سوگواری عاشورا آقای کوثری ذاکر اهل بیت از شهدای کربلا نام می‌برد، امام دستمال سفید را از صورت برمی‌داشتند، به خوبی معلوم بود که چقدر گریسته‌اند. هنوز هم وقتی مردم آن صحنه‌ها را در تلویزیون می‌بینند، منقلب می‌شوند و بی‌اختیار می گریند، و این حالت خاص امام فقید در شناخت فرهنگ عاشورا بخوبی در نظرها مجسم می‌شود.همانطور که گفتیم، مبدأ انقلاب اسلامی توسط امام خمینی، سخنرانی ایشان در روز عاشورا در مدرسه فیضیه قم، و ملتهای آن نیز یاد کربلا و فرهنگ عاشورا بود. ملت ایران و جهانیان دیده‌اند، و هم اکنون در فیلمهای ایام جنگ هشت ساله تحمیلی می‌بینند که مهیج‌ترین پیشبند رزمندگان اسلام در جبهه‌های حق بر ضد باطل، «یا حسین شهید» و مشهورترین شعار آنها

سخن سیدالشهدا در روز عاشورا بود که می گفت: «هیهات منا الذله»، و انقلابی‌ترین نوایی که سر می‌دادند هم، «برای فتح کربلا، پیش به سوی جبهه‌ها» بود.من عقیده دارم و شاید عقیده همه باشد که اگر یاد امام حسین و کربلا و فرهنگ عاشورا نبود که امام فقید در تمام مراحل انقلاب به آن توجه داشتند و همه را به حفظ آن توصیه می‌فرمودند، انقلاب اسلامی ملت ایران به ثمر نمی‌رسید، و جنگ تحمیلی ابر قدرتها به میانداری رژیم بعثت عراق بر ضد ایران اسلامی، بدان گونه پایان نمی‌یافت که یک وجب از خاک ما به دست دشمن نیفتد، آن هم با فقدان همه گونه امکانات و محاصره همه جانبه ما توسط دول استکباری.

قبساتی از پیامها و بیانات امام خمینی، احیاگر فرهنگ عاشورا در رابطه با حفظ این فرهنگ که در تداوم نهضت اسلامی ملت ایران نقش اساسی داشته است

برای اینکه بدانیم امام خمینی - قدس سره - در تمام مراحل نهضت، فرهنگ عاشورا را مد نظر داشته و آن را ضامن نهضت اسلامی و تداوم آن می‌دانسته‌اند، قبساتی از پیامها و بیانات آن حضرت - قدس سره - در مقاطع مختلف زمانی را در این جا می‌آوریم، و توجه خوانندگان را به آن معطوف می‌داریم، تا شاهدی گویا برای منظور ما در این نوشتار کوتاه باشد، که «امام خمینی احیاگر فرهنگ عاشورا» است.امام خمینی - قدس سره - در پیام رسمی و کتبی خود که از فرانسه در تاریخ ۲ / ۱۱ / ۱۳۵۷ به ملت ایران در رابطه با کشتار وحشیانه رژیم شاه در ماه محرم آن سال داده‌اند، از جمله می‌نویسند:

محرم، ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سرور اولیای خدا

«... سلام و درود بر ملت هوشمند ایران که با همه اختناق و فشار، از اسلام عدل پرور و مظلومان و مقتولان در راه دیانت دفاع نمودند. رحمت خدا بر مقتولین پانزده خرداد، دوازدهم محرم، و نوزده دی، بیست و نهم محرم امسال. محرم چه ماه مصیبت‌زا، و چه ماه سازنده و کوبنده‌ای است!محرم ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سرور اولیای خداست که با قیام خود در مقابل طاغوت تعلیم سازندگی و کوبندگی به بشر داد، و راه فنای ظالم و شکستن ستمکار را به فدایی دادن و فدایی شدن دانست، و این خود سرلوحه تعلیمات اسلام است برای ملتها تا آخر دهر.نهضت دوازده محرم و پانزده خرداد در مقابل کاخ ظلم شاه و اجانب به پیروی از نهضت مقدس حسینی چنان سازنده و کوبنده بود که مردانی مجاهد و فداکار به جامعه داد که با تحرک و فداکاری روزگار را بر ستمکاران و خائنان سیاه نمودند...». [۶] .

چرا امام حسین قیام کرد؟

«... حجت ما در نزاع با دستگاه جبار پهلوی، مبارزات حضرت امیر (ع) و حضرت سیدالشهداست. یزید هم یک سلطان و یک قدرتمند بود. یزید هم بساط سلطنت را داشت. بعد از معاویه او بود. حضرت سیدالشهدا به چه جهت با سلطان عصرش طرف شد؟ با «ظل الله» طرف شد، که نباید سلطان را دست زد؟ سلطان عصری که شهادتین را سرمی‌داد و می گفت. من خلیفه پیغمبر هستم، برای این بود که یزید یک آدم قاچاق بود. برای اینکه آدمی بود که می‌خواست ملت اسلام را استثمار کند، و منافع ملت اسلام را خودش و اتباعش بخورد...» [۷] .

محرم، ماه پیروزی خون بر شمشیر

بسم الله الرحمن الرحیم«با حلول ماه محرم، ماه حماسه و شجاعت و فداکاری آغاز شد؛ ماهی که خون بر شمشیر پیروز شد؛ ماهی که قدرت حق، باطل را تا ابد محکوم و داغ باطله بر جبهه ستمکاران و حکومتهای شیطانی زده؛ ماهی که به نسلها در طول تاریخ،

راه پیروزی بر سر نیزه را آموخت؛ ماهی که شکست ابرقدرتها را در مقابل کلمه حق به ثبت رساند؛ ماهی که امام مسلمین راه مبارزه با ستمکاران تاریخ را به ما آموخت، ماهی که باید مشت گره کرده‌ی آزادیخواهان و استقلال طلبان و حقگویان بر تانکها و مسلسلها و جنود ابلیس غلبه کند و کلمه حق، باطل را محو نماید. امام مسلمین به ما آموخت که در حالی که ستمگر زمان بر مسلمین حکومت جابرانه می‌کند، در مقابل او - اگر چه قوای شما ناهماهنگ باشد - به پا خیزید و استنکار کنید. اگر کیان اسلام را در خطر دیدید، فداکاری کنید و خون نثار نمایید...» [۸] .

لزوم ایستادن در برابر سلطان جائر

«... بار دیگر دست جنایتکار شاه از آستین خیانتکار دولت یاغی نظامی بیرون آمد و ملت ایران را در آستانه ماه محرم؛ ماه مقابله اسلام و حق و عدالت با جنود شیطان و طاغوت به خاک و خون کشید... اکنون دشمنان اسلام و ایران و هواداران رژیم یزیدی، در مقابل هواداران قرآن و اسلام و مخالفان سر سخت رژیم طاغوتی ابوسفیانی، صف بندی نموده و می‌خواهند شعار اسلامی و حسینی را که برای احیای اسلام و به دست آوردن آزادی و استقلال و برقراری حکومت قرآن به جای سلطه شیطان و حکومت قانون عدل در مقابیل حکومت جنگل است... این ملت، شیعه‌ی بزرگترین مرد تاریخ است که با تنی چند، نهضت عظیم عاشورا را برپا نمود و سلسله اموی را برای ابد در گورستان تاریخ دفن نمود و به خواست خدای تعالی، ملت عزیز و پیرو خط امام - علیه‌السلام - با خون خود، سلسله ابلیسی پهلوی را در قبرستان تاریخ دفن می‌نماید و پرچم اسلام را در پهنه‌ی کشور، بلکه کشورها به اهتزاز در می‌آورد». [۹] .

در برابر سلطان جائر باید ایستاد

«... از حضرت سید الشهدا - سلام الله علیه - خطبه‌ای نقل شده است که در آن خطبه علت قیام خودشان را بر ضد حکومت وقت (یزید بن معاویه) ذکر فرموده‌اند: و آن این است که فرموده‌اند خطاب به مردم که پیغمبر اکرم فرموده است که: «کسی که ببیند سلطان جائری حلال می‌شمرد حرمات الله را، چیزهایی را که خداوند حرام کرده است، این آزاد می‌گذارد، و مخالف سنت رسول الله عمل می‌کند، و عهد خدا را می‌شکند، اگر کسی دید که یک سلطان جائری این کارها را می‌کند و مع ذلک ساکت شد و با قول خودش، با عمل خودش،، این انحرافی را که سلطان جائر پیدا کرده است تغییر نداد، خدای تبارک و تعالی حتم کرده است بر خود که او را هم در آخرت در جای همان سلطان جائر قرار بدهد. ولو این آدم که این چیزها را می‌بیند و ساکت است، همه کارهای واجب و مستحب (را) هم به جا بیاورد، آدمی باشد که سر وقت نماز می‌خواند، به مساجد می‌رود، آدمی باشد که احکام خدا را ترویج می‌کند، موافق رضای خدا عمل می‌کند، همه کارهای خوب را (عمل) می‌کند، از همه کارهای بد هم اجتناب می‌کند، لکن ساکت است در مقابل سلطان جائر، بر حسب این روایتی که از حضرت سیدالشهدا- سلام الله علیه - نقل شده است [۱۰] که به منزله علت قیام ایشان است بر ضد حکومت وقت، این است که می‌خواهند عمل به قول رسول الله بکنند، و کسی که تخلف بکند، جای او جای همان سلطان جائر است. یعنی در طبقه‌ای از جهنم که سلطان جائر قرار دارد، این آدم هم که ساکت است، و می‌خواهد که سلطان جائر هر کاری می‌خواهد بکند، جایش در جای همان سلطان است...حلا ببینیم یزید چه کرده است که حضرت سیدالشهدا - سلام الله علیه - در مقابلش قیام کرد، و همچو مطلبی را فرموده‌اند، و برنامه داده‌اند. مطلبی که حضرت سیدالشهدا فرموده‌اند مال همه است، مطلبی است عمومی. هر کس ببیند یک سلطان جائری اتصاف به این امور دارد و در مقابلش ساکت بنشیند، نه حرف بزند و نه عملی انجام بدهد، این آدم جایش جای همان سلطان جائر است. یزید یک آدمی بود که به حسب ظاهر تشبث به اسلام بود، و خودش را خلیفه حساب می‌کرد و نماز هم می‌خواند، همه این کارها را که ما می‌کنیم او هم

می‌کرد، اما از آن طرف معصیت کار بود، با سنت رسول الله مخالفت می‌کرد. سنت رسول الله این بود که باید حفظ دماء مسلمین بشود، او دماء مسلمین را می‌ریخت.باید مال مسلمین هدر نرود، او مال مسلمین را هدر می‌داد. همان شیوه‌ای که پدرش معاویه هم داشت، و امیرالمؤمنین در مقابل او قیام کرد منتهی امیرالمؤمنین لشکر هم داشت، ولی سیدالشهدا عدد خیلی کمی در مقابل یک ابرقدرت بود.ما می‌بینیم که این کارها که او (یزید) کرده است، با این حکام وقت ما، و سلطان وقت ما تطبیق می‌شود. این مسائلی است که رسول الله فرموده است، اینها تطبیق می‌شود بر این سلطان (محمد رضا پهلوی)، زیرا سلطان جائر است. این معلوم است که الان سلطه دارد. «سلطان» یعنی سلطه دارد. الان (محمد رضا) سلطه دارد و جائر هم هست. خودش هم شاید قبول داشته باشد که جائر است. همه کس هم می‌داند که این آدم جائر است.خوب، مخالفت سنت رسول الله را نکرده؟ هر چه رسول الله فرموده است، ایشان عمل کرده؟ بله، در ایام عمرش برای اینکه من و شما را بازی بدهد، یک دفعه هم می‌رود به حرم حضرت رضا (ع)، و آن جا یک دو رکعت نماز می‌خواند، و حرفهایی هم آنجا می‌زند.این چیزها برای اغفال من و شماست...» [۱۱] .

فرا رسیدن اربعین حسینی

بسم الله الرحمن الرحیم اربعین سید مظلومان و سرور شهیدان - صلوات الله و سلامه علیه - رسید، و بر ملت رشید و آگاه ما اربعین‌های سودمندی گذشت. ما در این سالها به دنبال بیش از پنجاه سال سلطنت غاصبانه سلسله پهلوی با چه مصیبتهایی و بی‌فرهنگیهای خانمانسوزی مواجه بوده‌ایم...امسال اربعین امام امت در خلال اربعین‌های پیروان و شیعیان آن بزرگمرد اسلام واقع شده، و گویی خون شهیدان ما امتداد خون پاک شهیدان کربلاست، و اربعین اخیر برادران ما، بازتاب اربعین آن دلاوران می‌باشند. خون طاهر آنان به حکومت طاغوتی یزید خاتمه داد، و خون پاک اینان سلطنت طاغوتی را به هم پیچید. اربعین امسال استثنایی و نمونه است. راهپیمایی و تظاهرات پرشور در این اربعین، وظیفه شرعی و ملی است...» [۱۲] .

عشق به شهادت

«... وقتی که ما برای اسلام و برای احیای سنت پیغمبر و اقامه عدل به‌پا خاستیم، نباید از این بترسیم که اولادمان شهید می‌شوند، خودمان شهید می‌شویم. این یک سیره‌ای بوده است که از اول در اسلام بوده است. از اول اسلام پیغمبر خدا و ائمه ما فداکاری کردند، و شهادت نصیبشان شد. حضرت علی بن الحسین (علی اکبر) به پدر بزرگوارشان عرض می‌کند که (مگر) ما بحق نیستیم؟! می‌فرماید چرا، ما بحقیم. می‌فرماید، پس از مردن نمی‌ترسیم (اذا لا نبالی بالموت). کسی باید از مردن بترسد که خیال کند بعد از مردن خبری نیست، همه‌اش همین زندگانی حیوانی است... زندگی انسانی در یک عالم دیگری است؛ بالاتر از اینجاست. این دیگر ترسی ندارد، خوفی ندارد. انسان از این محل به محل دیگری منتقل می‌شود که بهتر از اینجاست.بنابراین، این معنایی که در صدر اسلام هم بوده است که اصحاب پیغمبر از شهادت استقبال می‌کردند، و برای شهادت از هم پیشی می‌گرفتند، اصحاب سیدالشهدا برای شهادت استقبال می‌کردند و از هم پیشی می‌گرفتند، روی همین ایمان راسخ بوده است.شهادت مطلبی نیست که انسان به کلی از بین برود، تا اینکه (تصور شود) دیگر غیر از این (عالم) خبری نباشد. شهادت از این عالم منتقل شدن به یک عالم بالاتر و نورانی‌تر است که همه چیزش از اینجا بهتر است...» [۱۳] .

کشته شدن سیدالشهداء لله بود، و قیام لله شکست ندارد

«... حضرت امیر - سلام الله علیه - با معاویه جنگ کردند و شکست خوردند، و لکن شکست نبود. این شکست صوری شکست حقیقی نبود. چون قیام لله بود، قیام لله شکست ندارد، تا امروز هم او غالب است، تا ابد هم او غالب است.سیدالشهدا - سلام الله علیه

- با چند نفر از اصحاب، چند نفر از ارحامشان، از مخدراتشان قیام کردند، چون قیام لله بود، اساس سلنت آن خبیث (یزید) را در هم شکستند. در صورت - ظاهر - ایشان کشته شدند، لکن اساس سلطنت را شکستند. اساس سلطنتی که می‌خواست اسلام را به صورت سلطنت طاغوتی در آورد. خطری که معاویه و یزید برای اسلام داشتند، این نبود که غصب خلافت کردند. این خطر کمتری بود. خطری که اینها داشتند این بود که می‌خواستند اسلام را به صورت سلطنت در آورند. می‌خواستند معنویت را به صورت طاغوت درآورند. می‌خواستند به اسم این که ما خلیفه رسول الله هستیم اسلام را منقلب کنند به یک رژیم طاغوتی، این مهم بود. آنقدر که این دو نفر می‌خواستند ضرر به اسلام بزنند، یا زدند، جلوتری‌ها نزدند. اینها می‌خواستند اساس اسلام را وارونه بکنند. سلطنت بود، در مجالسشان شرب خمر بود، قمار بود. خلیفه رسول الله و در مجلس شرب خمر؟ و در مجلس قمار! و باز خلیفه رسول الله، نماز هم با جماعت می‌خواند. این خطر برای اسلام خطری بزرگ بود. این خطر را سیدالشهدا دفع کرد. قضیه فقط قضیه غصب خلافت نبود. قیام سیدالشهدا - سلام الله علیه - قیام بر ضد سلطنت طاغوتی بود. سلطنت طاغوتی که اگر - یزید - توفیق پیدا می‌کرد، اسلام یک چیز دیگر می‌شد. اسلام می‌شد مثل رژیم ۲۵۰۰ ساله سلطنت... کشته شدن سیدالشهدا - سلام الله علیه - چون قیام لله بود، قیام لله شکست ندارد...خدا می‌فرماید، من فقط یک موعظه دارم: «قل انما اعظکم بواحدۀ، ان تقوموا!... وقتی دیدید دین خدا در خطر است، برای خدا قیام کنید. امیرالمومنین می‌دید که دین خدا در خطر است، معاویه دارد دین خدا را وارانه جلوه می‌کند، برای خدا قیام کرد. سیدالشهدا هم همینطور قیام کرد.این یک مطلبی است که برای یک وقت نیست. موعظه خدا همیشگی است. هر وقت دیدید که خواستند بر ضد اسلام، بر ضد رژیم انسانی، اسلامی الهی قیام کنند، خواستند مسائل اسلام را وارونه کنند، به اسم اسلام، اسلام را بکوبند، اینجا باید قیام کرد، و نترسید از اینکه شاید نتوانیم، شاید شکست بخوریم» [۱۴].

پانزدهم خرداد یکهزار و سیصد و چهل و دو

«...پانزده خرداد از همین مدرسه - فیضیه - شروع شد. عصر عاشورا در همین مدرسه اجتماع عظیم بود، و بعد از این صحبتهایی و افشاگریهایی شد، دنباله آن منتهی به پانزده خرداد شد...» [۱۵].

شکست ظاهری و شهادت اهل حق به نفع اسلام است

بسم الله الرحمن الرحیم من باید با آقایان روحانی و پاسدارهای محترم و سایر آقایان محترم که تشریف دارند، خطرهایی که حالا متوجه ماست، و اشکالاتی که در حال حاضر داریم، و موضعی که ما در این وقت داریم فی الجمله عرض کنم. من در مجامع دیگر هم مطلب را چون اهمیت دارد گفته‌ام، باز هم تکرار می‌کنم...شهادت سیدالشهدا به اسلام هیچ لطمه‌ای وارد نیاورد، اسلام را جلو برد. اگر نبود شهادت ایشان، معاویه و پسرش اسلام را یک جور دیگری در دنیا جلوه داده بودند، به اسم خلیفه رسول الله، با رفتن به مسجد، اقامه جمعه و امام جمعه بودن، اقامه جماعت و امام جماعت بودن.اسم، اسم خلافت رسول الله و حکومت، حکومت اسلام بود، لکن محتوا برخلاف. نه حکومت بر حسب محتوا حکومت اسلامی بود و نه حاکم، حاکم اسلامی. سیدالشهدا - سلام الله علیه - نقشی را که اینها داشتند برای برگرداندن اسلام به جاهلیت و نمایش دادن اسلام به اینکه نظیر همان چیزهای سابق است، آن را باطل کرد... سیدالشهدا خودش را برای اسلام به کشتن داد، همان اسلامی که حالا به دست ما افتاده، و مع الاسف بعضی از ما با آن بازی می‌کنند...» [۱۶].

پاورقی

[۱] شهید مطهری مقید بود که شب عاشورا روضه حضرت علی اصغر طفل ششماهه امام حسین (ع) را بخواند، و خود هم در اثنای

ذکر مصیبت می گریست. نوار آن را اغلب سالها در شب یا روز عاشورا، رادیو تهران پخش می کند و بسیاری شنیده‌اند.

[۲] شهید محراب، آیت الله حاج شیخ محمد صدوقی یزدی.

[۳] حالت گریه داشتن.

[۴] روایت این است: «بدء الاسلام غریبا و سیعود غریبا کما بدء» یعنی، اسلام با غربت آشنا شد و عنقریب هم غریب خواهد ماند، همانطور که در آغاز بود.

[۵] بیانات امام خمینی در جمع وعاظ و روحانیون تهران در قم به تاریخ ۱۷ / ۴ / ۱۳۵۸، صحیفه نور، ج ۸، ص ۶۵.

[۶] از پیام امام فقید به ملت ایران در ۲ / ۱۱ / ۱۳۵۷، صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۱.

[۷] از بیانات امام خمینی در فرانسه در مورد تبلیغات اجانب علیه السلام و روحانیت در تاریخ ۱۴ / ۸ / ۱۳۵۷، صحیفه نور، ج ۳، ص ۸.

[۸] سرآغاز پیام امام فقید از پاریس به ملت شجاع ایران به مناسبت فرارسیدن ماه محرم در تاریخ ۱۱ / ۹ / ۱۳۵۷، صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۲۵.

[۹] از پیام امام خمینی به ملت ایران به مناسبت کشتار وحشیانه‌ی رژیم در آستانه ی ماه محرم در تاریخ ۱۱ / ۹ / ۱۳۵۷، صحیفه‌ی نور ج ۱۴، ص ۹.

[۱۰] من رأی سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله، ناکثا لعهد الله، مخالفا لسنهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله، کان حقا علی الله ان یدخله مدخله. یعنی هر کس ببیند سلطانی را که محرمات خدا را حلال می‌شمارد، و پیمان خدا را می‌شکند، و برخلاف سنت رسول خدا عمل می کند، و در میان بندگان خدا با گناه و ظلم رفتار می‌نماید، و او با گفتار و کردارش بازندارد، بر خداست که او را هم با آن سلطان جائر وارد جهنم کند.

[۱۱] از پیام امام فقید از پاریس در مورد تکلیف شرعی مسلمین در برابر سلاطین جائر از دید پیشوایان معصوم در تاریخ ۱۸ / ۹ / ۱۳۵۷، صحیفه‌ی نور، ج ۴،ص ۴۱.

[۱۲] از پیام امام خمینی از پاریس به ملت مسلمان ایران به مناسبت فرارسیدن اربعین حسینی در تاریخ ۲۶ / ۱۰ / ۱۳۵۷، صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۳۵.

[۱۳] از بیانات امام فقید در جمع پاسداران انقلاب اسلامی قم، در تاریخ ۲۳ / ۲ / ۱۳۵۸، صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۵۵.

[۱۴] از بیانات امام فقید در جمع هیئت قائمیه تهران، در تاریخ ۱۰ / ۳ / ۱۳۵۸، صحیفه نور، ج ۷، ص ۳۶.

[۱۵] از بیانات امام خمینی در ۱۵ خرداد ۱۳۵۸ در مدرسه فیضیه قم.

[۱۶] از بیانات امام خمینی در جمع روحانیون و پاسداران انقلاب اسلامی ارومیه، در قم به تاریخ ۱۵ / ۴ / ۱۳۵۸، صحیفه نور، ج ۸، ص ۴۴.

۲۲. گریه بر میت از سنت های رسول خداست

مشخصات کتاب

سرشناسه : عسکری مرتضی - ۱۲۹۳

عنوان و نام پدیدآور : گریه بر میت از سنت‌های رسول خدا(ص است مرتضی عسکری مترجم محمدجواد کرمی مشخصات نشر : مجمع علمی اسلامی ۱۳۷۶.

مشخصات ظاهری : ۳۲ ص ۵/۱۱ X۱۶س‌م فروست : (بر گستره کتاب و سنت ۱)
شابک : ۹۶۴-۵۸۴۱-۳۱-۳۱۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۵۸۴۱-۳۱-۳۱۰۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس موضوع : گریه -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام شناسه افزوده : کرمی محمدجواد، مترجم رده بندی کنگره : BP۲۶۰/ع۵گ۴
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۴
شماره کتابشناسی ملی : م۸۳-۶۳۶۴

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه لمن کان یرجوا الله و الیوم الاخر و ذکر الله کثیرا

براستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما اسوه و سرمشق نیکویی است ، برای آنان که به خدا و روز قیامت امید داشته و خدا را بسیار یاد می کنند . احزاب / ۲۱

از متن کتاب و سنت ازبر گیریم

عز و شرف گذشته از سر گیریم

وحدت بر محور کتاب و سنت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین ، والصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرین و السلام علی اصحابه البرره المیامین .

ما مسلمان یکپارچه ، از درون و از راه مسائل اختلافی با خود نزاع برخاستیم و دشمنان اسلام از برون و از راهی که ندانستیم ، وحدتمان را به تفرقه و شوکتمان را به ضعف کشاندند تا از دفاع ناتوانمان کردند و بر ما چیرگی یافتند؛ در حالی که خدای سبحان فرموده است :

و اطیعوا الله و رسوله و لاتنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم

خدا و پیامبرش را به اطاعت کنید و با یکدیگر نزاع نکنید که ناتوان شوید و قدرت و شوکت شما برود ! انفال / ۴۶

آری :

ما اصابتکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر

هر مصیبتی به شما رسد دست آورد خودتان است و خداوند بسیاری را نیز ، می بخشد ! شوری / ۳۰

پس شایسته آن است که امروز و هر روز ، به کتاب و سنت بازگردیم و وحدت کلمه خود را بر محور کتاب و سنت باز یابیم که خدای متعال می فرماید :

فان تنازعتم فی شی فروده الی الله و الرسول

پس اگر در چیزی نزاع کردید حکم آن را به خدا و رسول باز گردانید . نساء / ۵۹

ما نیز ، در این سلسله از بحث ها به کتاب و سنت مراجعه کرده و ابزار روشنگر راهمان در مسائل مورد اختلاف را از کتاب و سنت می گیریم تا – به اذن خدای متعال – وسیله وحدت کلمه و یکپارچگی دوباره مان گردد .

امیدوارم دانشمندان و اندیشمندان اسلامی نیز ، در این میدان با ما همراهی نموده و دیدگاههای خود را برای ما ارسال دارند .

سید مرتضی عسکری

الف – روایاتی که می گوید : پیامبر بر متوفی گریست و بر آن ترغیب فرمود

۱ – گریه پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری سعد بن عباده :

در صحیح مسلم از عبدالله بن عمر روایت کند که گفت : سعد بن عباده بیمار شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله ، برای عیادت ، همراه با عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود به دیدار او رفتند . بر بالینش که رسیدند مدهوشش یافتند . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : آیا جان سپرده است ؟ گفتند : نه ، ای رسول خدا ! پیامبر صلی الله علیه و آله به گریه افتاد . مردم نیز که گریستن رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدند به گریه افتادند . فرمود : آیا نمی شنوید ؟ خداوند بر سر شک دیده عذاب نمی کند ، و بر اندوه دل نیز ، ولی به خاطر این – با اشاره به زبان خود – عذاب می کند یا می بخشاید . (۱)

۲ – گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر پسرش ابراهیم :

در صحیح بخاری ، صحیح مسلم ، سنن ابی داود و سنن ابن ماجه از انس بن مالک روایت کنند که گفت : (۲)
با رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شدیم . . . ابراهیم در حال جان سپردن بود . چشمان پیامبر اشک ریزان شد ، عبدالرحمان بن عوف گفت : ای رسول خدا ! شما هم ؟ ! فرمود : پسر عوف ! این رحمت است سپس بر آن افزود و فرمود : درست می بینی دیده گریان است و دل اندوهبار ، ولی هرگز چیزی – جز آنچه که پروردگارمان را خشنود کند – بر زبان نیاوریم . ای ابراهیم ! براستی که ما از جدایی تو اندوهگینیم . (۳)
این روایت در سنن ابن ماجه چنین است :
انس بن مالک گوید : هنگامی که ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله جان سپرد ، پیامبر صلی الله علیه و آله به حاضران فرمود : او را در کفن هایش نپوشانید تا برای آخرین بار دیارش کنم . سپس بر بالینش آمده بر روی او خم شد و گریست . (۴)
در سنن ترمذی آمده است :
جابر بن عبدالله گوید : پیامبر صلی الله علیه و آله دست عبدالرحمان بن عوف را گرفت و با وی بر بالین پسرش ابراهیم آمد و او را که در حال جان سپردن بود در بر گرفت و بر دامن نهاد و گریستن آغازید . عبدالرحمان بن عوف گفت : آیا گریه می کنی ؟ مگر شما نبودی که از گریه کردن باز می داشتنی ؟ !
فرمود : نه ، من از فغان و فریاد دو گروه احمق و سفیه گناهکار باز داشتم : آنان که هنگام مصیبت چهره می خراشند و گریبان می درند و ناله های شیطانی سر می دهند . (۵)

۳ – گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر نوه خویش :

در صحیح بخاری ، صحیح مسلم ، سنن ابی داود و سنن نسائی روایت کنند : دختر پیامبر صلی الله علیه و آله برای آن حضرت پیام داد : نزد ما بیا که ، پسری از من جانسپار است . پیامبر برخاست و همراه با سعد بن عباده و مردانی از اصحاب خویش به دیدار آنها آمدند . کودک را که در حال نفس زدن و جان دادن بود نزد آن حضرت آوردند . سرشک دیدگان پیامبر صلی الله علیه و آله به جوشش آمد . سعد گفت : ای رسول خدا ! چه می بینم ؟ ! فرمود : این رحمت و عطوفتی است که خداوند در دلهای بندگانش قرار داده است ، و خداوند تنها بندگان رحیم و مهربان خود را مورد رحمت و بخشایش قرار می دهد . (۶)

۴ – گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر عموی خویش حمزه :

در طبقات ابن سعد ، مغازی واقدی ، مسند احمد و دیگر کتب مکتب خلفا روایت کنند :
رسول خدا صلی الله علیه و آله – پس از جنگ احد – هنگامی که صدای گریه از خانه های انصار بر کشته هایشان را شنید ، دیدگانش اشکبار شد و گریست و فرمود : ولی حمزه گریه کننده ای ندارد . ! سعد بن معاذ که آن را شنید به نزد زنان بنی عبد الاشمل شتافت و آنان را به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و تسلیت بر او و گریستن بر حمزه فرا خواند . پیامبر صلی الله علیه و آله بر ایشان دعا کرد و آنان را بازگردانید . پس از آن واقعه ، هیچ یک از زنان انصار بر مرده ای نگریست مگر آنکه ابتدا بر حمزه کرد و پس از آن بر مرده خویش گریست . (۷)

۵ – گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر شهدای جنگ موته :

در صحیح بخاری روایت کند :
پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه شهید شدن زید و جعفر و ابن رواحه را ، پیش از رسیدن خبر آنان ، برای مردم توصیف کرد و فرمود :
زید پرچم را بر گرفت و ضربت خورد و شهید شد ! سپس جعفر پرچم را بر گرفت . او نیز شهید شد ! پس از آن ابن رواحه پرچم گرفت و شهید شد . پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی این سخنان را می فرمود که دیدگانش سرشک می ریختند ! (۸)

۶ – گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر جعفر بن ابی طالب :

در استیعاب ، اسد الغابه ، اصابه ، تاریخ ابن اثیر و دیگر کتب مکتب خلفا روایتی است که فشرده آن چنین است :
هنگامی که جعفر و اصحاب او به شهادت رسیدند ، رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه او رفت ، فرزندانش را فرا خواند و آنان را – در حالی که سرشک دیدگانش فرو می ریخت – بوئید و نوازش کرد . همسر جعفر ، اسماء گفت :
پدر و مادرم فدای شما باد ، چه چیز را می گریاند ؟ آیا از جعفر و یاران او چیزی به شما رسیده ؟ فرمود : آری ، امروز شهید شدند . اسماء گفت : من برخاستم و صیحه زدم و زنان را گرد آوردم ، وارد خانه فاطمه که شدم دیدم او می گرید و می گوید : وای عمویم ! و رسول خدا صلی الله علیه و آله که چنین دید فرمود :
براستی که گریه کنندگان ، باید بر مثل جعفر بگریند . (۹)

۷ – گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر مزار مادرش آمنه :

در صحیح مسلم ، مسند احمد ، سنن ابی داود ، نسائی ، و ابن ماجه روایت کنند : (۱۰)
ابوهریره گوید : پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبر مادرش را زیارت کرد و گریست و همه اطرافیان را گریانید . (۱۱)

۸–گریه پیامبر(ص) بر فرزندش حسین در مناسبتهای گوناگون و تایید خبر دادن فرشتگان به پیامبر

۱ – حدیث ام الفضل :

در مستدرک صحیحین ، تاریخ ابن عساکر ، مقتل خوارزمی و دیگر کتب مکتب خلفا آمده است : (۱۲)
از ام الفضل دختر حارث روایت کنند که او بر پیامبر خدا وارد شد و گفت :

ای رسول خدا ! من در شب گذشته خواب ناخوشایندی دیدم ! فرمود : چه دیده ای ؟ گفت : خیلی سخت است ، فرمود : چیست ؟ گفت : دیدم گویا قطعه ای از جسد شما جدا شد و در دامنم قرار گرفت ! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : چیز خوبی دیده ای فاطمه انشاءالله پسری به دنیا می آورد و در دامان تو جای می گیرد پس گوید : پس از آن ، فاطمه - همان گونه که پیامبر فرموده بود - حسین را به دنیا آورد ، و او را در دامن من جای گرفت . روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و حسین را در دامان آن حضرت نهادم ، اندکی بعد توجهش از من منصرف شد ، بناگاه دیدم دیدگان پیامبر صلی الله علیه و آله سیل آسا اشک می بارد ! گوید : گفتم : ای نبی خدا ! پدر و مادرم به فدایت ، شما را چه می شود ؟ ! فرمود : جبرئیل - علیه الصلاه و السلام - به دیدارم آمد و به من خبر داد که ، امتم بزودی این پسرم را می کشند . گفتم : این را ؟ ! فرمود : آری ، او قدری از تربت سرخش را نیز برای من آورد .

حاکم صاحب مستدرک صحیحین گوید : این حدیث با شرائط شیخین =بخاری و مسلم حدیثی صحیح است ، ولی آن را نیاورده اند . (۱۳)

۲ - روایت زینب بنت جحش :

در تاریخ ابن عساکر ، مجمع الزوائد ، تاریخ ابن کثیر و دیگر کتب مکتب خلفا روایت کنند : (۱۴)

زینب گوید : در یکی از اوقات که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه من بود و من حسین تازه به راه افتاده را نگه می داشتم ، لحظه ای از وی غافل شدم و او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت .

فرمود : آزادیش بگذار . - تا آنجا که گوید - سپس دستش را بلند کرد . پس از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله نمازش را به انجام رسانید گفتم : ای رسول خدا ! من امروز کاری را از شما دیدم که تا به حال ندیده بودم ؟ ! فرمود : جبرئیل نزد من آمد و به من خبر داد امت من این فرزندم را می کشند . گفتم : پس تربتش را به من نشان بده و او تربت سرخ رنگی برایم آورد . (۱۵)

۳ - روایت عایشه :

در تاریخ ابن عساکر ، مقتل خوارزمی ، مجمع الزوائد و دیگر کتب پیروان مکتب خلفا از ابی سلمه بن عبدالرحمن روایت کنند : (۱۶)

عایشه گوید : رسول خدا صلی الله علیه و آله که حسین را بر ران خود نشانید ، جبرئیل نزد او آمد و گفت : این پسر توست ؟ فرمود : آری ، گفت : ولی امتت بزودی - پس از تو - او را می کشند . دیدگان پیامبر صلی الله علیه و آله اشکبار شد . جبرئیل گفت : اگر بخواهی سرزمینی را که در آن کشته می شود به تو نشان می دهم . فرمود : آری چنین کن . جبرئیل نیر ، خاکی از سرزمین طف = کربلا را به آن حضرت نمایاند .

در عبارت دیگری چنین است : جبرئیل به سوی سرزمین طف در عراق اشاره کرد و تربتی سرخ فام بر گرفت و به او نشان داد و گفت : این تربت قتلگاه اوست . (۱۷)

۴ - روایت ام سلمه :

در مستدرک صحیحین ، طبقات ابن سعد ، تاریخ ابن عساکر و دیگر کتب پیروان مکتب خلفا روایت کنند (۱۸) که راوی گفته است :

ام سلمه – رضی الله عنها – مرا خبر داد که : یک شب رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خواب در بستر شد و اندکی بعد با حالتی افسرده بیدار گردید؛ سپس خوابید و آرام گرفت و دوباره با حالتی سبک تر از آنچه در مرحله اول دیده بودم ، بیدار شد؛ سپس خوابید و باز هم – در حالتی که تربت سرخ فامی در دست داشت و آن را می بوسید – از خواب بیدار شد . عرض کردیم : ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ! این تربت چیست ؟ فرمود : جبرئیل مرا خبر داد که این = حسین علیه السلام در سرزمین عراق کشته می شود . به جبرئیل گفتم : تربت زمینی را که در آن کشته می شود به من نشان بده . و این تربت آن جاست .

حاکم گوید : این حدیث با شرایط شیخین بخاری و مسلم حدیثی صحیح است ولی آن را در کتب خود نیاورده اند . (۱۹)

۵ – حدیث انس بن مالک :

در مسند احمد ، المعجم الکبیر طبرانی ، تاریخ ابن عساکر و دیگر کتب پیروان مکتب خلفا روایت کنند : (۲۰)

انس بن مالک گوید : یکی از فرشتگان به نام قطر از پروردگار خود اجازه خواست تا به دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله بیاید؛ خداوند اذنش داد و او در روز نوبت ام سلمه وارد شد . پیامبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود : مواظب باش کسی در مجلس ما وارد نگردد . در همان حال که او بر درب اطاق بود ناگهان حسین بن علی – علیه السلام – سر رسید و در را گشود و وارد شد . رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز ، او را در بر گرفت و بوسه باران کرد . آن فرشته گفت : دوستش داری ؟ فرمود : آری . گفت : امت بزودی او را می کشند ! اگر بخواهی مکانی را که در آن کشته می شود به تو نشان می دهم ؟ فرمود : آری می خواهم . گوید : آن فرشته مشتی از مکان کشته شدن او را برگرفت و به آن حضرت نمایاند ، پس از آن قدری ماسه یا خاک سرخ آورد . ام سلمه آن را گرفت و در جامه خود نهاد . راوی حدیث ، ثابت ، گوید : ما – در آن زمان – می گفتیم : این کربلاست ! (۲۱)

ب – روایاتی که می گوید : پیامبر صلی الله علیه و آله از گریه کردن نهی فرمود ، و منشا این روایات

در صحیح مسلم و سنن نسائی از عبدالله روایت کنند :

حفصه بر حال عمر گریست . عمر گفت : آرام باش دخترم ! آیا نمی دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده : میت به خاطر گریه بستگانش بر او عذاب می بیند ؟ ! (۲۲)

در روایت دیگری آمده است :

عمر گوید : پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : میت در قبر به خاطر نوحه و زاری بر او عذاب می بیند . (۲۳)

و در دیگری :

عبدالله بن عمر گوید : هنگامی که عمر ضربت خورد ، مدهوش گردید . بدین خاطر ، بر او صیحه و شیون کردند .

چون به هوش آمد گفت : آیا نمی دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : میت به خاطر گریه زنده عذاب می بیند . (۲۴)

استدراک عایشه بر حدیث و رفع اشتباه از عمر و پسرش : در صحیح بخاری ، صحیح مسلم و سنن نسائی روایت کنند :

ابن عباس گوید : به مدینه که رسیدیم ، امیرالمومنین = عمر هنوز استقرار نیافته بود که ضربت خورد . صهیب با فریاد : وای برادرم ! وای یاورم ! بر بالین او آمد . عمر گفت : آیا نمی دانی ، آیا نشنیده ای که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : میت به خاطر برخی گریه های بستگانش عذاب می بیند ؟ !

ابن عباس گوید : من برخاستم و نزد عایشه رفتم و از آن چه گذشته بود آگاهش کردم . عایشه گفت : نه به خدا ! رسول خدا هرگز نفرموده : میت به خاطر گریه کسی عذاب می بیند . بلکه فرموده :

ان الکافر یزیده الله ببکاء اهله عذابا و ان الله لهو اضحک و ابکی ، و لا تزر وازره و زر اخری

خداونـد کـافر را به خـاطر بسـتگانش بیشتر عـذاب می کنـد ، و خداونـد است که می خندانـد و می گریانـد ، و هیـچ کس بار گناه دیگری را بر ندارد . قاسم بن محمد گوید : هنگامی که سخن عمر و پسرش به عایشه رسید گفت : شما مرا از کسانی خبر می دهید که نه دروغگویند و نه دروغزن ، ولی به هر حال گوش آدمی خطا می شنود . (۲۵)

در صحیح مسلم ، صحیح بخاری ، سنن ترمذی و موطا مالک روایت کنند :

هشام بن عروه از پـدرش ، گویـد : در نزد عایشه گفته شـد که ابن عمر گفته است : میت به خاطر گریه بسـتگانش بر او ، عذاب می بیند . عایشه گفت : خدای بر ابا عبدالرحمن ببخشاید ، چیزی را شـنیده ولی خوب در نیافته ، قضیه چنین بود که : جنازه یهودی را - در حالی که بر او می گریسـتند - از کنار پیامبر صـلی الله علیه و آله عبور دادند ، آن حضرت فرمود : شما می گریید و او عذاب می شود . (۲۶)

امام نووی متوفای ۶۷۶ ه در شـرح صحیح مسلم ، درباره روایات نهی از گریستن که از رسول خدا روایت شده ، گوید : این روایات تنها از روایت عمر و پسـرش عبـدالله است . عایشه آنها را انکار کرده و آن را از نسـیان و فراموشـی و اشـتباه آن دو دانسـته ، و منکر صدور آن از پیامبر صلی الله علیه و آله شده است . (۲۷)

رسول خدا صلی الله علیه و آله عمر را از نهی ، نهی می کند

در سنن نسائی ، سنن ابن ماجه و مسند احمد روایت کنند که : (۲۸)

سلمه بن ازرق گوید : شنیدم که ابوهریره می گفت : یکی از بستگان رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت ، زنان جمع شده و بر او گریه می کردنـد ، عمر برخاست و آنان بر او بازداشـته و پراکنده می کرد ، رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود : عمر ! آنان را به حال خود واگذار که چشمها اشکبار و دلها مصیبت دیده داغشان تازه است . (۲۹)

در مسند احمد از وهب بن کیسان از محمد بن عمرو روایت کند که :

سلمه بن ازرق با عبـدالله بن عمر در بازار نشسـته بودند که عده ای جنازه ای را عبور داده و بر آن می گریسـتند . عبدالله بن عمر این کار را ناپسـند شـمرده و آنان را طرد کرد . سـلمه بن ازرق به او گفت : چنین مگو ! زیرا من خود شاهد بودم و از ابوهریره شنیدم - زنی از بسـتگان مروان جـان سپرده بود و مروان دسـتور می داد زنـانی را که بر او می گریسـتند از آنجـا براننـد - ابوهریره که بر سر جنازه آمـده بود گفت : ای اباعبـدالملک ! آنان را به حال خود واگـذار ، زیرا جنازه ای را از مقابل پیامبر صـلی الله علیه و آله عبور دادند . من و عمر بن خطاب نیز ، در کنار آن حضـرت بودیم . عمر شروع به راندن زنانی کرد که همراه جنازه می گریستند . رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود : پسـر خطاب ! آنان را به حال خود واگذار که جانشان مصـیبت دیده ، چشـمشان اشـکبار و داغشان تازه است (۳۰)

مقایسه روایات و نتیجه آن

روایـات بخش اول اثبات کرد : گریه کردن بر محتضـر و کسـی که در حال جان دادن است و کسـی که جان سپرده و نیز ، گریه بر مزار مردگان - شهید باشد یا غیر شهید - از سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد .

روایات بخش دوم اثبات کرد : رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بارها بر فرزندش شـهیدش = حسـین علیه السـلام گریه کردند ، و با اثبات آن ، گریه آن حضـرت بر حسـین - علیه السـلام - به بخش اول می پیوندد و از سـیره و سـنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بشمار می آید .

روایـات بخش سوم اثبـات کرد : روایـات نهی پیامبر صـلی الله علیه و آله از گریه بر میت ، تنها از سوی خلیفه دوم و پسـرش عبـدالله

است ؛ و از استدراک ام المومنین عایشه بر آنها که گفت : خدای ببخشاید ابا عبدالرحمن را ، چیزی را شنیده ولی در نیافته و سخنان دیگر صحابه مانند : ابوهریره و ابن عباس پیرامون این موضوع در می یابیم که :

آنچه خلیفه دوم و پسرش عبدالله درباره نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از گریستن بر میت روایت کرده اند ، خطا و اشتباه است بنابراین ، گریستن بر کسی که در حال مردن است ، و گریستن بر میت ، و گریستن بر مزار میت ، از سیره و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است . ای این رو ، گریه بر حسین – علیه السلام – نیز ، پیروی از سیره و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد

پی نوشتها

۱–صحیح مسلم ، جلد دوم ،ص ۶۳۶، کتاب الجنائز، باب ۶.

۲–عبارت از صحیح بخاری است .

۳–صحیح مسلم ، جلد ۴،ص ۱۸۰۸، کتاب الصبیان ، سنن ابی داود، جلد ۳،ص ۱۹۳، باب البکاء علی المیت ، سنن ابن ماجه ، جلد ۱،ص ۵۰۷. صحیح بخاری ، جلد ۱،ص ۱۵۸.

۴–سنن ابن ماجه ، جلد ۱(ص) ۴۷۳، کتاب الجنائز.

۵–سنن ترمذی ، جلد ۴ ص ۲۲۶، کتاب الجنائز، باب الرخصه فی البکاء علی المیت . این حدیث نزد علمای حدیث شناس مکتب خلفا حدیثی حسن است .

۶–صحیح بخاری ، کتاب الجنائز، باب قول النبی صلی الله علیه و آله : یعذب المیت ببعض بکاء اهله علیه . کتاب المرضی ، باب : عباده الصبیان جلد ۴،ص ۳ و ۱۹۱. کتاب التوحید، باب : ان رحمه الله قریب من المحسنین . صحیح مسلم ، کتاب الجنائز، باب : البکاء علی المیت جلد ۲ ص ۶۳۶ حدیث ۱۱. سنن ابی داود، کتاب الجنائز، باب : البکاء علی المیت جلد ۳ ص ۱۹۳ حدیث ۳۱۲۵. سنن النسائی ، جلد ۴ ص ۲۲، کتاب الجنائز، باب الامر بالاحتساب و الصبر. مسند احمد، جلد ۵ ص ۲۰۴ و ۲۰۶ و ۲۰۷.

۷–ابن روایت را از شرح حال حمزه در طبقات ابن سعد. جلد ۳ ص ۱۱ چاپ دار صادر بیروت . ۱۳۷۷ ه . آوردیم . مشروحتر آن را مغازی واقدی ، جلد ۱ ص ۳۱۵ – ۳۱۷، آمده است . و نیز، امتاع الاسماع ، جلد ۱ ص ۱۶۳. مسند احمد. جلد ۲ ص ۴۰. تاریخ طبری ، جلد ۲ ص ۵۳۲ چاپ مصر. سیره ابن هشام جلد ۳ ص ۵۰. ابن عبد البر در استیعاب ، و ابن اثیر در اسد الغابه نیز، فشرده آن را در شرح حال حمزه آورده اند.

۸–صحیح بخاری ، جلد ۲ ص ۲۰۴، کتاب فضائل الصحابه ، باب : مناقب خالد. البدایه و النهایه ، ابن کثیر، جلد ۴ ص ۲۵۵. سنن الکبری ، بیهقی ، جلد ۴ ص ۷۰. انساب الاشراف ، جلد ۲ ص ۴۳ .شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه ، جزء ۱۵ ص ۷۳.

۹–تاریخ ابن اثیر، جلد ۲ ص ۹۰ و دیگر کتب مورد اشاره در متن در شرح حال جعفر طیار.

۱۰–عبارت متن از صحیح مسلم است .

۱۱–صحیح مسلم ، جلد ۲ ص ۶۷۱، کتاب الجنائز، باب ۳۶ حدیث ۱۰۸. مسند احمد، جلد ۲ ص ۴۴۱. سنن نسائی ، جلد ۴ ص ۹۰، کتاب الجنائز. سنن ابن ماجه ، جلد ۱ ص ۵۰۱، حدیث ۱۵۷۲.

۱۲–عبارت متن از مستدرک است .

۱۳–مستدرک صحیحین ، جلد ۳ ص ۱۷۶ و فشرده آن در ص ۱۷۹. تاریخ ابن عساکر، حدیث ۶۳۱ و نزدیک به آن در حدیث ۶۳۰ مجمع الزوائد، جلد۹ ص ۱۷۹. مقتل خوارزمی ، جلد ۱ ص ۱۵۹ و ۱۶۲.

تاریخ ابن اثیر جلد ۶ ص ۲۳۰، در جلد ۸ ص ۱۹۹ نیز به اشاره کرده است . امالی شجری ، ص ۱۸۸. فصول المهمه ابن صباغ مالکی ، ص ۱۴۵. روض النضیر، جلد ۱ ص ۸۹. صواعق ، ص ۱۱۵ و در چاپ دیگر ص ۱۹۰. کنز العمال ، جلد ۶ ص ۲۲۳ چاپ قدیم .

الخصائص الکبری ، جلد ۲ ص ۱۲۵. در کتاب های مکتب اهل بیت – علیه السلام – نیز، در مثیر الاحزان ،ص ۸ و لهوف ابن طاوس ، ص ۶و۷، آمده است

۱۴–عبارت از تاریخ ابن عساکر و فشرده آن است .

۱۵–تاریخ ابن عساکر، شرح حال امام حسین علیه السلام ، حدیث ۶۲۹. مجمع الزوائد، جلد۹ ص ۸ ۱۸. کنز العمال ، جلد ۱۳ ص ۱۱۲. ابن کثیر نیز در تاریخ خود، جلد ۸ ص ۱۹۹ به آن اشاره کرده است . در کتابهای پیروان مکتب اهل بیت نیز، در امالی شیخ طوسی ، جلد۱ ص ۳۲۳. مثیر الاحزان ، ص ۷ – ۱۰، که در پایان آن تتمه مهمی است . و همچنین در لهوف ص ۷ – ۹

ام المومنین زینب بنت جحش زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله است .

۱۶–عبارت خوارزمی را آوردیم .

۱۷–طبقات ابن سعد، حدیث ۲۶۹، تاریخ ابن عساکر، شرح حال امام حسین – علیه السلام – حدیث ۶۲۷. مقتل خوارزمی ، جلد ۱ ص ۱۵۹. مجمع الزوائد، جلد۹ ص ۱۸۷ و ۱۸۸. کنز العمال ، جلد ۱۳ ص ۱۰۸ چاپ جدید و جلد ۶ ص ۲۲۳ چاپ قدیم . الصواعق المحرقه ابن حجر، ص ۱۱۵. خصائص السیوطی ، جلد ۲ ص ۱۲۵ و ۱۲۶. جوهره الکلام للقره غولی ، ص ۱۱۷. و امالی شیخ طوسی از کتب پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام ، جلد ۱ ص ۳۲۵. و امالی شجری ، ص ۱۷۷ مشروح .

۱۸–عبارت از مستدرک است .

۱۹–مستدرک صحیحین ، جلد ۴ ص ۳۹۸. المعجم الکبیر طبرانی ، حدیث ۵۵. تاریخ ابن عساکر، حدیث ۶۱۹. طبقات ابن سعد، تحقیق و نشر، عبدالعزیز طباطبائی ، ص ۴۲ – ۴۴، حدیث ۶۲۸. تاریخ الاسلام ذهبی ، جلد ۳ ص ۱۱. سیر اعلام النبلاء جلد ۳ ص ۱۹۴ و ۱۹۵. مقتل خوارزمی ، جلد ۱ ص ۱۵۸ و ۱۵۹. ذخایر العقبی ، محب الطبری ، ص ۱۴۸ و ۱۴۹. تاریخ ابن کثیر، جلد ۶ ص ۲۳۰. کنز العمال ، متقی ، جلد ۱۶ ص ۲۶۶.

۲۰–عبارت متن از مسند احمد بن حنبل است .

۲۱–مسند احمد، جلد ۳ ص ۲۴۲ و ۲۶۵. تاریخ ابن عساکر، شرح حال امام حسین علیه السلام ، حدیث ۶۱۵ و ۶۱۷ و تهذیب آن تاریخ ، جلد ۴ ص ۳۲۵. معجم الکبیر طبرانی ، شرح حال امام حسین علیه السلام ، حدیث ۴۷. مقتل خوارزمی ، جلد ۱ ص ۱۶۰ – ۱۶۲. تاریخ الاسلام ذهبی ، جلد ۳ ص ۱۰. سیر اعلام النبلا، جلد ۳ ص ۱۹۴. ذخائر العقبی ، ص ۱۴۶ و ۱۴۷. مجمع الزوائد، جلد۹ ص ۱۸۷ و ص ۱۹۰ به سند دیگر، تاریخ ابن کثیر، باب : الاخبار بمقتل الحسین ، جلد ۶ ص ۲۲۹ که در. عبارت آن چنین است : ما می شنیدیم که او در کربلا کشته می شود. و جلد ۸ ص ۱۹۹. کنز العمال ، جلد ۱۶ ص ۲۶۶. الصواعق المحرقه ، ابن حجر، ص ۱۱۵. الدلائل ابی نعیم ، جلد ۳ ص ۲۰۲. الروض النضیر، جلد ۱ ص ۱۹۲. المواهب اللدنیه قسطلانی ، جلد ۲ ص ۱۹۵. خصائص سیوطی ، جلد ۲ ص ۲۵. موارد الضمان بزوائد صحیح ابن حبان ، ابوبکر هیتمی ، ص ۵۵۴.

در کتب پیروان مکتب اهل بیت – علیه السلام – نیز، امالی شیخ طوسی ت / ۴۶۰ ه جلد ۱ ص ۲۲۱ که در عبارت آن چنین است : بزرگی از بزرگان ملائکه ...

۲۲–صحیح مسلم ، جلد ۲ ص ۶۳۹، کتاب الجنائز، باب : المیت یعذب ببکاء اهله علیه . سنن نسائی ، جلد ۴ ص ۱۸، کتاب الجنائز، باب : النهی عن البکاء علی المیت .

۲۳–صحیح مسلم ، جلد ۲ ص ۶۳۹. صحیح ترمذی ، جلد ۴ ص ۲۲۲، کتاب الجنائز، باب ۲۴. سنن ابن ماجه ، جلد ۱ ص ۵۰۸، کتاب الجنائز، باب : المیت یعذب بما نیح علیه .

۲۴–صحیح مسلم ، جلد ۲ ص ۶۳۹. سنن نسائی ، جلد ۴ ص ۱۸.

۲۵–صحیح مسلم ، کتاب الجنائز، باب ۹ حدیث ۲۲ و ۲۳. صحیح بخاری ، کتاب الجنائز، باب : یعذب المیت ببکاء اهله علیه ، جلد

۱ ص ۱۵۵ و ۱۵۶. سنن نسائی ، جلد ۴ ص ۱۸، کتاب الجنائز، باب : النیاحه علی المیت . الاجابه لا یراد ما استدرکته عایشه علی الصحابه ، زرکشی ، ص ۸۲، باب : استدراکها علی عمر بن الخطاب .

۲۶–صحیح مسلم ، کتاب الجنائز، باب ۹، حدیث ۲۵، صحیح بخاری ، جلد ۱ ص ۱۵۶، کتاب الجنائز، باب : المیت یعذب ببکاء بعض اهله . صحیح ترمذی ، کتاب الجنائز، باب ۲۵، جلد ۴ ص ۲۲۶ و ۲۲۷. موطا مالک ، جلد ۱ ص ۲۳۴، کتاب الجنائز، باب : النهی عن البکاء علی المیت .

۲۷–شرح صحیح مسلم ، الامام النووی ، جلد ۶ ص ۲۲۸، کتاب الجنائز.

۲۸–عبارت نسائی را آوردیم .

۲۹–سنن نسائی ، جلد ۲ ص ۱۹، باب : الرخصه فی البکاء علی المیت . مسند احمد جلد ۲ ص ۱۱۰، ۲۷۳، ۴۰۸، ۴۴۴. سنن الن ماجه ، جلد ۱ ص ۵۰۵، کتاب الجنائز، باب : ما جاء فی البکاء علی المیت ، حدیث ۱۵۸۷.

۳۰–مسند احمد، جلد ۲ ص ۲۷۳ و ۴۰۸ و نزدیک به آن در ص ۳۳۳.

۲۳. مستندات روایی فرهنگ گریه بر امام حسین علیه السلام

مشخصات کتاب

نویسنده : محمد علی سلطانی

ناشر : محمد علی سلطانی

مستندات روایی فرهنگ گریه بر امام حسین

سوگواری همیشگی در فاجعه غمبار کربلا و اشک افشانی بر مصیبت وارد شده بر اهل بیت‌علیهم السلام یکی از مشخصه‌های واقعه کربلاست که آن را از دیگر وقایع ممتاز ساخته است. در روایاتی منصوب به ائمه‌علیهم السلام گریه بر این واقعه توجیه شده و وعده پاداش اخروی داده شده است. این نوشتار به بررسی این روایات اختصاص دارد و مؤلف در پی آن است تا به بررسی سندی و متنی برخی از این روایات بپردازد و به قدر توان خود سره را از ناسره بازشناسد.روایاتی که در این نوشتار به بررسی آنها اقدام شده، روایاتی است که در کامل الزیارات ابن قولویه نقل شده است.کلید واژه‌ها: عزاداری، گریه، احادیث، کامل الزیارات.گریه بر شهادت امام حسین علیه السلام و حادثه کربلا و شهیدان آن واقعه دل‌خراش و آیین‌های سوگواری و عزاداری در ایّام عاشورا و دو ماه محرّم و صفر، یکی از ویژگی‌های برجسته و بلکه برترین ویژگی تشیّع است که از زمان حاکمیت آل بویه و به همّت معزّ الدوله ابو الحسین احمد بن ابی شجاع که برای نخستین بار فرمان عزاداری عمومی و خروج هیئت‌ها و دسته‌جات عزاداری به خیابان‌ها را داد، در شکل یک سنّت و آیین پر بار و استوار در میان شیعیان در آمد. [۱] .اگر مهدویت را در جهان اسلام یکی از مهم‌ترین علل و انگیزه در پیدایش و حدوث جریان‌ها و پدیده‌های سیاسی، فرهنگی و حتّی نظامی بدانیم، بی‌تردید حادثه کربلا و زنده نگه داشتن یاد و خاطره آن، دومین عامل مهمّ پیدایش حوادث سیاسی در جهان اسلام و نخستین عامل آن در جهان تشیّع است.در این آیین‌ها و مراسم دو مشخّصه مهم، بیش از دیگر مشخّصه‌ها نمود دارد: یکی از آنها قیام‌ها و شورش‌ها و حوادث خونینی است که به نام و یاد و به انگیزه خون‌خواهی شهیدان عاشورا در طول تاریخ تشیّع به وجود آمده است. در این خون‌خواهی‌ها هر حاکم ستمگر و ناعادلی نمادی از یزید، عبید اللّه بن زیاد، شمر بن ذی الجوشن و دیگر جنایتکاران حادثه مزبور می‌شد و به واقع، تعبیر: «کلّ یوم عاشورا و کلّ أرض کربلا»، گزیده‌ای از گزارش همه پدیده‌های سیاسی در تشیّع است که از حادثه کربلا الهام گرفته است. دومین

مشخّصه حادثه مزبور، آیین سوگواری و اشک‌ریزی و یادآوری مداوم و همه ساله حادثه مزبور است. مشخّصه دوم، موضوعی است که این نوشتار در پی بازکاوی مستندات روایی آن است.در راستای تشویق برای گریه کردن بر امام حسین علیه السلام و یاران آن حضرت، روایات و احادیث بسیاری در کتب روایی و تاریخی وجود دارد و اهل منبر، مدّاحان، مرثیه سرایان و نیز نویسندگان و شاعران به بسیاری از آنها اشاره کرده، برای مخاطبان یادآور می‌شوند. این احادیث و روایات، همچون همه روایات و احادیث در موضوعات گوناگون، آمیزه‌ای از روایات راست و دروغ است. روایاتی وجود دارد که از سند و متن معتبر و قابل دفاعی برخوردار هستند. نیز روایات و احادیثی وجود دارند که یا به خاطر سند آن و یا به علّت محتوای آن، قابل دفاع و پذیرش نیستند. اختلاط این دو گونه احادیث، افزون بر آن که کار را برای مدّاحان و منبریان متدیّن و با تقوا دشوار می‌کند، گاه به صورت ناخودآگاه موجب تحریف و تخریب جریان سالم و درست حادثه می‌گردد و علاقه‌مندان به آن حضرت را به بیراهه می‌کشاند.از این‌رو، شایسته و بلکه بایسته است این قبیل احادیث و گزارش‌ها، هم از نظر سند و هم از دید محتوا، مورد بازکاوی قرار گیرد و به قدر امکان و توان و فهم، سره از ناسره جدا گردد تا کار برای بهره‌گیران و کاربران آن گزارش‌ها آسان‌تر گردد. پیش از پرداختن به اصل بحث یادآوری می‌کنم که نقد حدیث و گزارش درباره حادثه کربلا و بلکه هر موضوع و حادثه‌ای، نه تنها از ارزش آن حادثه و موضوع نمی‌کاهد؛ بلکه آن را استوارتر و پر نفوذتر می‌کند. همچنین نیازمند یادآوری است که نباید شهرت و آوازه یک گزارش و حدیث، ما را از نقد آن باز دارد و اگر پی‌آمد آن، تضعیف سند یا متن حدیث مزبور گشت، هراسان و دلگیر کند؛ زیرا در پدیده‌هایی که در آن احساس و عاطفه، نقش کلیدی دارد، زمینه حضور حدیث‌سازان فزون‌تر و کار برای بهره‌گیران از این عاطفه و احساس، دل‌پذیرتر و سودمندتر است. بدیهی است که چنین گزارش‌هایی از گستره و شیوع فزون‌تری برخوردار است.از سوی دیگر، وجود این قبیل احادیث و گزارش‌ها در کتب روایی مهم و در آثار شخصیت‌های برجسته، نباید ما را به سوی چشم‌پوشی از نقد سوق دهد و این باور بی‌پایه را ایجاد کند که چه‌طور ممکن است چنین اشتباهاتی در آثار چنان شخصیت‌هایی پیدا شود. زیرا اشتباه، همزاد بشر است و شهرت و آوازه شخصیتی الزاماً مصونیت از خطا را موجب نمی‌گردد، بخصوص که دامنه ابزار اطّلاعاتی در گذشته‌ها محدود بود و چه بسا دانشوری به خاطر فقدان ابزار دستیابی و عدم وفور کسب اطلاع و آگاهی، از اطلاعاتی محروم می‌ماند که در روزگار ما و فراوانی ابزار اطلاعاتی کاری ساده و قابل دسترس است.از آن گذشته، در چنین موضوعاتی که عاطفه، علاقه‌مندی و احساس بن‌مایه آن را می‌سازد، شخصیت‌هایی پرآوازه هم، همچون بی‌آوازه‌ها تحت تأثیر و عملکرد احساس و عاطفه قرار دارند و ناخودآگاه از بسیاری دقّت نظرها و مو شکافی‌ها به دور می‌مانند و خیلی از چیزها را ندیده می‌گیرند. بنابراین نباید از نقد هراس داشت و از پیامد آن بیمناک بود؛ زیرا حقیقت و واقعیت از هر چیزی دوست داشتنی‌تر است.درباره گریه بر امام حسین علیه السلام، بیش از چهل حدیث وجود دارد که به طور مستقیم به این موضوع پرداخته است و در بسیاری از احادیث به موضوع اشاره شده و یا محتوای خبر و حدیث به گونه‌ای است که تشویق به گریه برای امام حسین علیه السلام و یارانش از آن فرا چنگ می‌آید. بخش عمده‌ای از این روایات در کامل الزیارات ابن قولویه آمده است و بخشی دیگر نیز، در کتب دیگر بزرگان از قبیل صدوق، شیخ طوسی، برقی و غیر آنان وارد شده است. از این‌رو، نخست به گزارش احادیث کامل الزیارات در این خصوص می‌پردازیم و سپس به کتب دیگر خواهیم پرداخت.ابن قولویه شماری از احادیث را آورده است که در مقایسه با یکدیگر می‌توان به این نتیجه رسید که احادیث مزبور در واقع تقطیع بعضی احادیث دیگر است که گاه با یک سند و گاه با سندهای گوناگون نقل کرده است و زمانی هم حدیث در پاره‌ای از رجال به همدیگر می‌رسند و تبدیل به یک حدیث می‌شوند. از جمله این احادیث روایتی است از امام صادق‌علیه السلام به این سند:حدّثنی حکیم بن داوود، عن سلمهٔ، عن یعقوب بن یزید، عن محمّد بن أبی عمیر، عن بکر بن محمّد، عن فضیل بن یسار، عن أبی عبداللَّه.متن حدیث به این شرح است:قال: من ذُکِرنا عنده ففاضت عیناه ولو مثل جناح الذباب [۲] غُفِر له ذنوبه ولو کان مثل زَبَد البحر؛ [۳] .هر کس که در پیش او یاد شویم و از دیدگانش اشک جاری گردد، گرچه به مقدار پر

مگسی باشد، گناهانش بخشیده خواهد شد؛ گرچه به مقدار کف دریاها باشد.در این روایت گرچه حکیم بن داوود مشخّص نیست؛ امّا عمده ایراد سند آن، به خاطر وجود سلمهٔ بن خطاب است. این شخص از یکی از روستاهای منطقه ری به نام براوستان است و رجالیان از قبیل نجاشی، ابن غضائری و دیگران او را ضعیف شمرده‌اند و درباره او گفته‌اند: وی ابو الفضل براوستانی ازدورقانی – قریه‌ای از منطقه ری – در حدیثش ضعف است. ابن غضائری گفته: او ابو محمّد است و ضعیف می‌باشد. [۴] .امّا همین روایت را برقی در المحاسن خود از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر، از بکر بن محمّد، از فضیل بن یسار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که جای ایراد ندارد. [۵] .در کامل الزیارات نقلی با مضمونی نزدیک‌تر به حدیث یاد شده، از فضیل بن فضاله آورده است که با توجّه به دیگر افراد سند پیداست که فضیل بن فضاله اشتباه است و همان فضیل بن یسار صحیح است. این روایت را حکیم بن داوود از سلمه از علی بن سیف از بکر بن محمّد از فضیل نقل کرده است که به جای محمّد بن ابی عمیر،علی بن سیف در سند روایت قرار گرفته است و محتوای حدیث چنین است:هر کس که در نزدش یاد شویم و از دیدگانش اشک جاری شود، خداوند چهره‌اش را بر آتش حرام می‌کند. [۶] .این حدیث گرچه عام است و اختصاص به امام حسین علیه السلام ندارد؛ امّا محدّثان عموماً آن را در باب مربوط به امام حسین علیه السلام قرار می‌دهند. در قرب الاسناد این روایت به صورت کامل‌تری آمده است که البته این کمال، موجب خروج روایت از تخصیص آن به امام حسین علیه السلام می‌گردد و بلکه مظلومیت همه جریان علوی را شامل می‌گردد. این گزارش از این قرار است:حدّثنا أحمد بن إسحاق، عن بکر بن محمّد، عن أبی عبداللَّه علیه السلام قال: قال لفضیل: تجلسون وتحدّثون؟ قال: نعم، جعلت فداک. قال: إنّ تلک المجالس اُحبّها فأحیوا أمرنا. یا فضیل! فرحم اللَّه من أحیا أمرنا. یا فضیل! من ذکّرنا أو ذُکرنا عنده، فخرج من عینه مثل جناح الذّباب، غفر اللَّه له ذنوبه ولو کانت أکثر من زَبَد البحر؛ [۷] .... امام صادق علیه السلام به فضیل فرمود: آیا گرد هم می‌آیید و گفت و گو می‌کنید؟ گفت: آری، فدایت گردم. فرمود: من این نشست‌ها را دوست می‌دارم. ای فضیل! امر ما را زنده کنید. خداوند، رحمت کند کسی را که امر ما را احیا کند. ای فضیل! هر کس ما را یاد کند و یا نزد او یاد شویم و از دیده‌اش به مقدار پر مگسی، اشک جاری شود، خداوند گناهان او را می‌بخشد؛ گرچه بیش از کف دریا باشد.همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید، روایت، به جریان امام حسین علیه السلام و عاشورا اختصاص ندارد؛ بلکه عاشورا و حادثه کربلا یکی از مصادیق این جریان است و حدیث، افزون بر تشویق به یاد کرد دیگر شهیدان علوی از قبیل زید، یحیی و غیره و حتّی عموم شیعیانی دارد که به گونه‌ای تحت شکنجه، آزار، آوارگی و کشتار قدرت‌های مخالف تشیّع و علویان قرار گرفته بودند. همچنین به یادکرد حقوق از دست رفته امامان علیهم السلام اشاره دارد. البته مصداق برتر برای این حدیث، همان حادثه کربلاـ و شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش هستند.کامل الزیارات، حدیث دیگری از امام زین العابدین علیه السلام نقل می‌کند که به محتوای این حدیث نزدیک‌تر است و البته با توجّه به این‌که از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است، برای حادثه کربلا متناسب‌تر است. این حدیث، از نظر سند قابل دفاع نیست و ضعیف می‌باشد. سند و متن آن به این شرح است:حکیم بن داوود بن حکیم، از سلمهٔ بن خطّاب و وی از بکّار بن احمد قسّام و حسن بن عبد الواحد، از مخول بن ابراهیم، از ربیع بن منذر، از پدرش نقل می‌کند که از علی بن الحسین علیه السلام شنیده است که می‌فرمود: هر کس که دیدگانش قطره‌ای درباره ما اشک ریزد و سرشکی از دیدگانش درباره ما جاری گردد، خداوند در بهشت خانه‌ای برایش آماده می‌کند که سالیان سال در آن ساکن خواهد بود. [۸] .در این روایت افزون بر سلمهٔ بن خطاب یاد شده، افرادی چون مخول بن ابراهیم، ربیع بن منذر و پدرش، بکّار بن احمد قسّام و حسن بن عبد الواحد وجود دارند که ناشناخته و دست کم فاقد توثیق هستند.کامل الزیارات محتوای حدیث مزبور را با تفاوتی در سند و متن، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که در آن تصریح شده است که اگر گریه برای امام حسین علیه السلام باشد....سند و متن آن به این شرح است:حکیم بن داوود، از سلمهٔ بن خطاب، از حسن بن علی، از علاء بن رزین القلا، از محمّد بن مسلم، از ابو جعفر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: هر مؤمنی که از دیدگانش برای کشته شدن امام حسین علیه السلام اشکی

بیرون آمده، بر گونه‌اش جاری گردد، خداوند، در بهشت برای او غرفه‌ای را تدارک می‌بینند که سال‌ها در آن سکونت خواهد داشت. [۹] .در این روایت گریه برای امام حسین علیه السلام مطرح است. در این سند هم، سلمهٔ بن خطاب وجود دارد که پیش‌تر درباره آن سخن گفتیم.در کتاب کامل الزیارات روایت دیگری وجود دارد که از امام حسین علیه السلام نقل شده است. در این روایت امام حسین علیه السلام خودش را کشته اشک شمرده است.این روایت به سه سند نقل شده است. در یکی از سندها آمده است:ابن قولویه از پدرش و او از سعد بن عبداللّه، از حسن بن موسی الخشاب، از اسماعیل بن مهران، از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: حسین بن علی علیه السلام می‌گفت: من کشته اشک هستم؛ هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌کند، جز آن‌که اشک می‌ریزد. [۱۰] .در دو نقل دیگر، قسمت اخیر روایت وجود ندارد. [۱۱] در این سند، دو نفر وجود دارند که سند آن را با مشکل مواجه می‌کنند: یکی از آن دو، اسماعیل بن مهران است که مورد اختلاف است. درباره وی گفته شده:اسماعیل بن مهران بن محمّد بن ابی نصر سکونی – که نام ابو نصر زید بود، مولی و کوفی و کنیه‌اش ابو یعقوب بود – ثقه و مورد اعتماد است. از گروهی از اصحاب ما از ابو عبداللّه علیه السلام نقل روایت می‌کند.این دیدگاه خلاصهٔ الرجال، رجال النجاشی و الفهرست شیخ طوسی است. در الفهرست آمده است:وی امام رضا علیه السلام را هم ملاقات کرده و از او روایت نقل کرده است.ابو عمرو کشّی هم وی را از اصحاب امام رضا علیه السلام آورده است. شیخ ابو الحسین احمد بن حسین بن عبید اللّه غضائری رحمه الله درباره او می‌گوید:وی مکنّی به ابا محمّد بود و حدیث او شسته و رفته نیست. گاهی مضطرب و گاه درست است. بسیار، از افراد ضعیف نقل حدیث می‌کند. می‌توان احادیث منقول از طرف وی را به عنوان شاهد آورد.صاحب خلاصهٔ الرجال می‌گوید:ولی به نظر من می‌توان بر روایت او اعتماد کرد؛ چون شیخ و نجاشی گواهی به ثقه بودن وی داده‌اند.کشّی گفته است:محمّد بن مسعود نقل کرده که از علی بن الحسن، درباره اسماعیل بن مهران پرسیدم. وی گفت: به غلو نسبت داده شده است. امّا محمّد بن مسعود می‌گفت: بر او دروغ بسته‌اند. او فردی متّقی، موثّق، نیکوکار و فاضل بود. [۱۲] .در پاره‌ای از این اظهار نظرها، گرچه نوعی تضعیف و نسبت غلو به اسماعیل بن مهران داده شده است؛ امّا در مجموع می‌توان کفّه اعتبار را درباره او سنگین‌تر دید. راوی دیگر این روایت علی بن ابی حمزه است. دیدگاه رجالیان درباره او بسیار تند و سخت است.در رجال النجاشی درباره او آمده است:وی ابو الحسن علی بن ابی حمزه سالم بطائنی، مولای انصار و کوفی بود. وی چراغ کش ابو بصیر یحیی بن قاسم بود. برادری به نام جعفر بن ابی حمزه داشت. از امام صادق و امام موسی کاظم‌علیهما السلام روایت نقل کرده است و یکی از پایه‌های اصلی واقفیان است.خلاصهٔ الرجال می‌گوید:علی بن حسن بن فضال گفته: علی بن ابی حمزه دروغگو، متّهم و ملعون است. از او روایات بسیاری نقل شده است و یک تفسیر کامل قرآن هم دارد؛ ولی من حتّی نقل یک روایت را هم از او روا نمی‌شمارم. همچنین در این کتاب آمده که ابن غضایری گفته: علی بن ابی حمزه – که خدا لعنتش کند –، ریشه واقفیان و دشمن‌ترین افراد با امامان پس از موسی بن جعفر علیه السلام است.شیخ طوسی، وی را از اصحاب امام صادق‌علیه السلام ذکر کرده است. کشّی در مذّمت او روایات بسیاری نقل کرده است، از جمله آن‌که می‌گوید:احمد بن محمّد گفت: ابو الحسن‌علیه السلام[علی بن موسی]مرا دید و با صدای بلند گفت: ای احمد! گفتم: بلی. گفت: وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درگذشت، مردم در راه خاموش ساختن نور خدا تلاش کردند. امّا خداوند خواست نور او به وسیله امیر مؤمنان علیه السلام کامل گردد. و زمانی که ابو الحسن علیه السلام[موسی بن جعفر]در گذشت، علی بن ابی حمزه و یارانش در راه خاموش کردن نور خدا تلاش کردند؛ امّا خدا خواست که نورش کامل گردد. [۱۳] .از این دست روایت‌ها، ناشایستگی و بی‌اعتباری علی بن ابی حمزه بطائنی کاملاً پیداست. بنابراین به نقل‌های او نمی‌توان اعتماد کرد. گرچه مضمون این حدیث هیچ ایراد محتوایی ندارد. بویژه که در همین کامل الزیارات از طریق دیگری هم بخش اوّل روایت نقل شده است. در نقل دوم حسن بن موسی خشاب روایت را از اسماعیل بن مهران نقل نمی‌کند؛ بلکه از محمّد بن سنان و وی از اسماعیل بن جابر و او از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند. [۱۴] .درباره محمّد بن سنان رجالیان بسیار بحث کرده‌اند که از مجموع آنها عدم اعتماد به وی

فهمیده می‌شود و حتّی از فضل بن شاذان نقل شده که وی او را یکی از دروغگویان مشهور شمرده است. نیز گفته است که نقل روایت‌های محمّد بن سنان را برایتان روا نمی‌دانم و گروهی، او را از غالیان شمرده‌اند؛ امّا شماری هم او را مورد اعتماد دانسته‌اند. از جمله، شیخ مفید او را مورد وثوق شمرده است و خود محمّد بن سنان روایتی نقل می کند که گویا تأییدش از سوی امام موسی بن جعفر است؛ امّا چون راوی آن، خود محمّد بن سنان است. چندان قابل اعتماد نیست و در مجموع، رجالیان توقف درباره وی را سفارش کرده‌اند. [۱۵] در مورد اسماعیل بن جابر، فرد دیگر در این سند گرچه نقل‌هایی مبنی بر ذّم او است، امّا موثوق و ممدوح بودن او قابل دفاع‌تر است.این روایت را کامل الزیارات به سند دیگری هم نقل کرده است که در آن، محمّد بن جعفر رزّاز، از محمّد بن حسین و وی از حکم بن مسکین و او از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. [۱۶] این سند بی‌اشکال است و رجال آن از شخصیت‌های برجسته شیعه هستند. جز آن‌که اگر محمّد بن جعفر رزّاز، همان محمّد بن جعفر بن محمّد بن عون اسدی است که این بعید نیست. در مورد وی شماری از رجالیان از قبیل صاحب خلاصهٔ الرجال اعتقاد به توقّف دارند؛ زیرا وی در عین آن‌که خودش موثّق و صحیح الحدیث است، از ضعیفان روایت می کند و اعتقاد به جبر و تشبیه داشت. [۱۷] البته با توجّه به این‌که در این روایت، وی از افراد مورد اعتماد و وثوق نقل کرده است، این ایراد جایی ندارد. از این‌رو می‌توان این روایت را از جمله روایات صحیح دانست.صاحب کامل الزیارات چهار روایت طولانی، درباره گریه بر امام حسین علیه السلام نقل می کند که مضامین این روایت‌ها در بین مدّاحان و ذاکران امام حسین علیه السلام و اهل منبر بسیار شیوع دارد. امّا با کمال تأسف سند این روایت‌ها به خاطر وجود یک فرد شاخص در دروغگویی از اعتبار ساقط است. نخست به بررسی سند این روایت‌ها می‌پردازیم و آن‌گاه متن آنها را به طور کامل، نقل و نقد و بررسی خواهیم کرد.سند این روایت‌ها به این شرح است:محمّد بن عبداللّه، عن أبیه، عن علی بن محمّد بن سالم، عن محمّد بن خالد، عن عبداللّه بن حمّاد بصری، عن عبداللّه بن عبد الرحمان المأصم، عن عبداللّه بن مسکان، عن أبی بصیر.در روایتی عبداللّه بن عبد الرحمان اصم روایت را از ابو یعقوب و وی از ابان بن عثمان و او از زراره نقل می کند. و در روایت دیگری از مسمع بن عبد الملک کردین بصری و در روایت چهارم، سند بدین شرح است:عن حسین بن حسن بن ابان، عن حسین بن سعید، عن عبداللّه بن مغیره، عن عبداللّه بن عبد الرحمان اصم، عن عبداللّه بن بکیر ارجانی.همچنین این روایت، سند دیگری به شرح ذیل دارد:سعد بن عبداللّه، عن محمّد بن الحسین، عن محمّد بن عبداللّه بن زراره، عن عبداللّه بن عبد الرحمان الأصم، عن عبداللّه بن بکیر.در این چند روایت، آن‌که به طور جدّی مشکل آفرین است، عبداللّه بن عبد الرحمان اصم مسمعی است. این شخص، اهل بصره بود که به قول صاحب خلاصهٔ الرجال از دروغگویان بصره به شمار می‌رفت و کتابی در خصوص زیارات دارد که دلالت بر خباثت بسیار و اعتقاد متهاتف وی می کند. صاحب خلاصهٔ الرجال و نجاشی او را فردی ضعیف و غالی می‌شمارند و روایاتش را بی‌ارزش می‌دانند. [۱۸] .به احتمال بسیار، این چند روایت با توجّه به موضوع آن از همین کتابی باشد که دلیل بر خبث و باور متهاتف او است. از این‌رو، این روایت‌ها بی‌ارزش و غیر قابل بهره و نقل است. برای آگاهی خواننده از این روایت‌ها و پرهیز از به کار بردن آنها در سخنرانی‌ها و مجالس ذکر و عزاداری، ترجمه روایت‌ها را با همه طولانی بودن آنها در این‌جا نقل می کنیم. حدیث نخست چنین است:ابو بصیر گفت: پیش امام صادق‌علیه السلام بودم و با او سخن می گفتم که فرزندش وارد شد. امام به او فرمود: آفرین. او را بغل کرد و بوسید و فرمود: خدا کسی را که شما تحقیر کرده، تحقیر کند و از کسی که بر شما ضربه زده، انتقام بگیرد و آن‌که خوارتان ساخت، خوارش بسازد. خدا قاتلان شما را لعنت کند. خداوند ولی، حافظ و یاور شماست. گریه زنان، گریه پیامبران، صدّیقین، شهدا و فرشتگان آسمانی به درازا کشیده است. آن‌گاه خود گریست و فرمود: ای ابو بصیر! وقتی به فرزندان حسین می‌نگرم به خاطر آنچه که بر پدران آنان و خود آنان آمده، اشک چنان می‌آید که توان کنترل ندارم.ای ابو بصیر! فاطمه علیها السلام برای او می گرید و شیون می کشد و جهنّم چنان نعره می کشد که اگر نگهبانان آن، آن گریه‌ها و ناله‌ها را نمی‌شنیدند و برای آن آماده نمی‌شدند، بیم آن است که از جهنّم شعله‌ای زبانه کشد و یا دود آن پخش

گردد و همه زمینیان را بسوزاند. نگهبانان، آن را تا زمانی که فاطمه‌علیها السلام گریه می‌کند، نگه می‌دارند و دور می‌کنند و درهای آن را محکم می‌بندند؛ چون بر اهل زمین می‌ترسند. جهنّم آرام نمی‌گیرد تا آن‌که صدای فاطمه زهراعلیها السلام آرام شود. و دریاها می‌خواهند از یکدیگر بگسلند و به همدیگر بپیوندند و هیچ قطره‌ای از دریا نیست جز آن‌که فرشته‌ای بر آن موکّل است. هرگاه فرشته، صدای آن را می‌شنود، با بال‌های خودش آتش خروش آن را خاموش می‌کند و از همدیگر باز می‌دارد؛ چون بر دنیا و آنچه که در آن است و آنچه که بر روی زمین است، می‌ترسد. فرشتگان همواره دلسوزی کرده، به گریه فاطمه بر حسین می‌گریند و به درگاه الهی دعا می‌کنند و تضرّع می‌نمایند و نیز عرشیان و کسانی که اطراف او هستند، همگی تضرّع می‌کنند و گروهی از فرشتگان با صدای بلند، تقدیس خداوند را می‌نمایند؛ چون بر زمینیان می‌ترسند. اگر صدایی از صداهای آنان بر زمین برسد، همه ساکنان زمین بیهوش می‌گردند، کوه‌ها از هم جدا می‌گردد و زمین به زلزله، ساکنانش را از بین می‌برد.گفتم: فدایت گردم! این اتّفاق بزرگ می‌افتد؟فرمود: چیزهای دیگری است که بزرگ‌تر از این است و تو نشنیده‌ای!آن‌گاه به من فرمود: ای ابو بصیر! آیا دوست نداری از کسانی باشی که فاطمه را کمک کنی؟ وقتی این سخن را فرمود، گریستم و نتوانستم حرفی بزنم و به خاطر گریه زبانم بسته شد. و آن‌گاه برخاست و برای نماز فرا خواند. با همان حال، از نزد او بیرون آمدم. نه از غذا بهره‌ای بردم و نه خواب به چشمانم آمد و روزه‌دار و در خوف بودم تا آن‌که نزد او آمدم. وقتی دیدم آرام شده است، من نیز آرام گشتم و سپاس خدا را گفتم که بر من کیفری فرو نفرستاد! [۱۹] .این نخستین روایت از روایت‌های عبداللّه بن عبد الرحمان است. با اندک دقّتی می‌توان قصّه‌سرایی و افسانه‌گویی را در آن دید. خواننده متن بالا احساس می‌کند که در سویی خداوند به همراه فرشتگان، دوزخ و دریاها واقع شده و در سوی دیگر، ساکنان روی زمین و در واقع جنگی دائمی و اعلام نشده‌ای در جریان است و گویی که آتش دوزخ از فرشتگان موکّل بر آن، درد را بیشتر حس می‌کند. از این‌رو، خشم می‌گیرد و فوران می‌کند و فرشتگان به خاطر مصلحت ساکنان روی زمین، جلو خشم و خروش آن را می‌گیرند. چنین داستان سرایی‌ها نه به شأن شنونده آن - که ابو بصیر است -، تناسب دارد و نه با مقام امام صادق علیه السلام همخوانی دارد و ادبیات روایت و مباحثی که در آن مطرح است، خود گویای ساختگی بودن آن است و همان گونه که صاحب خلاصهٔ الرجال یادآور گشته، خود کتاب، گواه بر خبث بزرگ و باور متهاتف است.ترجمه متن روایت دیگر وی - که از طریق زراره از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند -، به این شرح است:امام صادق علیه السلام به زراره فرمود: ای زراره! آسمان، چهل روز بر حسین علیه السلام خون گریست و زمین، چهل روز به تیرگی گریست و خورشید چهل شب با کسوف و سرخی گریست. کوه‌ها از هم پاره شدند و پخش گشتند، دریاها منفجر شدند و فرشتگان چهل روز بر حسین علیه السلام گریستند.هیچ یک از زنان ما حنا نبست؛ روغن نمالید؛ سرمه نزد و گیسو شانه نکرد تا آن‌که سر عبید اللّه بن زیاد را برایمان آوردند. پس از او همواره ما در حال گریه بودیم و پدر بزرگم، هرگاه یاد حسین علیه السلام می‌کرد، می‌گریست؛ به گونه‌ای که اشک دیدگانش، محاسن او را خیس می‌کرد و هر کس که او را می‌دید، به خاطر ترحّم بر او، به گریه‌اش می‌گریست. فرشتگانی که در نزد قبر امام حسین علیه السلام هستند، می‌گریند و به خاطر گریه آنان، هر فرشته‌ای که در آسمان و هوا هست، می‌گرید. وقتی آن حضرت جان داد، جهنّم چنان ناله‌ای کشید که به خاطر ناله آن، زمین می‌خواست از هم بریده شود. و زمانی که جان عبید اللّه بن زیاد و یزید بن معاویه از بدن خارج شد، جهنّم چنان شیهه‌ای کشید که اگر خداوند به وسیله نگهبانان جهنّم، آن را کنترل نمی‌کرد، از فوران آن همه آنچه بر روی زمین بود می‌سوخت و اگر به جهنّم رخصت می‌داد، هیچ چیزی باقی نمی‌ماند جز آن‌که آن را می‌بلعید. ولی دوزخ مأمور بود و در زنجیر، چندین بار دوزخ بر نگهبانان خود نافرمانی کرد تا آن‌که جبرئیل آمد و با بال خود بر آن زد و آرام گرفت. دوزخ به خاطر حسین می‌گریست و نوحه سرایی می‌کرد و بر قاتلان او زبانه می‌کشید.اگر بر روی زمین حجّت‌های خدا نبود، زمین می‌شکست و آنچه بر روی آن بود، در خود می‌پیچید. و زلزله‌ها جز به هنگام نزدیک شدن قیامت فراوان نمی‌گردند. هیچ چشمی نزد خدا محبوب‌تر نیست و هیچ اشکی از چشمی فرو نمی‌ریزد و بر آن حضرت نمی‌گرید و

هیچ گریه کننده‌ای برای او نمی گرید، جز آن‌که به فاطمه می‌پیوندد و او را بر این کار یاری می‌رساند و به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می‌پیوندد و حقّ ما را ادا می کند. و هیچ بنده‌ای محشور نمی گردد، جز آن‌که دیدگانش گریان است. مگر گریه کنندگان بر جدّم حسین علیه السلام که در حالی محشور می گردند که دیدگانشان روشن و درخشان است و شادمانی در چهره‌شان است. مردم در بی‌تابی خواهند بود؛ ولی آنان در آسایش هستند. مردم می گذرند؛ ولی آنان در زیر عرش و در سایه عرش با حسین گفت و گو می کنند و از سختی حساب بیمناک نیستند. به آنان گفته می‌شود، وارد بهشت شوید؛ ولی آنان سر باز می‌زنند و مجلس حسین علیه السلام و گفت و گو با او را ترجیح می‌دهند. حوریان پیام می‌فرستند که ما به همراه نوباوگان مخلّد شیفته دیدارتان هستیم ولی آنان به خاطر شادمانی و ارجمندی که در مجلس‌شان می‌بینند، به سوی آنان نمی‌نگرند. دشمنان آنان یا جبین دربند به سوی دوزخ کشانده می‌شوند و یا می گویند که ما هیچ شفیع و دوست جانی نداریم. آنان جایگاه اینان را می‌بینند؛ ولی نمی‌توانند به اینان نزدیک‌تر شوند و به ایشان برسند. فرشتگان از سوی زنان و خدمتکاران آنان نامه‌ای درباره کرامتی که به آنان عطا شده است، می‌آورند؛ ولی آنان می گویند: ان شاء اللّٰه پیش آنان خواهیم آمد. فرستادگان سخنان آنان را به زنانشان می‌آورند و زنانشان شیفته‌تر می گردند؛ زیرا به آنان درباره کرامتی که در آن هستند و با حسین علیه السلام نزدیک می‌باشند، خبر می‌دهند. آنان می گویند: سپاس خدایی را که ما را از بیم بزرگ و ترس قیامت کفایت کرد و از آنچه که می‌ترسیدیم، نجات داد. آن‌گاه اسبان اصیل می‌آورند و آنان بر اسب‌ها سوار می‌شوند و در حالی که ثنا و حمد خدا را می گویند و بر محمّد و آل او درود می‌فرستند، به سوی جایگاهشان حرکت می کنند. [۲۰] .این روایت هم، از نظر متن بسیار ناهماهنگ و آشفته است و مطالبی در بر دارد که آشکار دروغ و ساختگی است و تنها از ذهن افراد دروغ‌پردازی چون عبداللّٰه بن عبد الرحمان اصم کوفی می‌تواند تراوش کند. این شخص فکر نکرده است که گرفتن خورشید در چهل روز پشت سر هم، پس از شهادت امام حسین علیه السلام کاری ناممکن است و در نظام طبیعت امری ناشدنی است و اگر همچنین امر ناممکن به فرض محال تحقّق می‌یافت، چنان صدایی در تاریخ می کرد که هر حادثه‌ای را تحت الشعاع قرار می‌داد. و در این عبارت خودش نیندیشیده است که چهل روز خون گریه کردن آسمان برای امام حسین علیه السلام به چه معنایی است؟ اگر فرض کنیم که همه اینها در واقع نوعی مجازگویی و برای تصویر اوج غم حاکم بر جهان بشری در پی شهادت امام حسین علیه السلام است، از فردی چون امام صادق علیه السلام که در اوج بلاغت و فصاحت است، انتظار بیانی زیباتر و در تصویر غم یاد شده کاراتر می‌رفت و نه این عبارت‌هایی که در آن هیچ‌گونه زیبایی‌های بلاغی رعایت نشده است، تصویری که از جنگ و جدال دوزخ با نگهبانان آن ارائه می‌دهد و در نهایت جبرئیل را به یاری نگهبانان می‌فرستد تا جهنّم را آرام سازد، بی‌شباهت به دعوای دو نفر نیست که فرد سومی از راه می‌رسد و به نوعی نزاع را فیصله می‌دهد. داستان نامه‌نگاری‌ها و پیک فرستادن‌های حوریان و مهرویان نوباوه و ناز و کرشمه گریه کنندگان بر امام حسین علیه السلام در قیامت نیز نوعی کپی برداری از ماجراهای عاشقانه دنیوی است که در ذهن عبداللّٰه بن عبد الرحمان نقش بسته و آن را در شکل روایت به امام صادق علیه السلام نسبت داده است و در نهایت صحنه اسب سواری آنان و حرکت به سوی منزل‌هایشان که خود، فصل دیگری است و خواننده می‌تواند از آن حدیث مفصّل بخواند.در هر حال، این گزارش به هر چیزی شباهت داشته باشد، به حدیث امام صادق علیه السلام شباهت ندارد و نه تنها فضیلتی برای امام حسین علیه السلام و علاقه‌مندان او ایجاد نمی کند که موجب جاری شدن عرق شرم می گردد و باید همان سخن صاحب خلاصهٔ الرجال را گفت که نوشته عبداللّٰه بن عبد الرحمان گویای سخافت وی و تهافت اعتقادات او است.ترجمه متن روایت دیگر عبداللّٰه بن عبد الرحمان اصم به این شرح است:عبداللّٰه بن بکیر[ضمن حدیث طولانی]می گوید: من با امام صادق‌علیه السلام حج گذاشتم و به او گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! اگر قبر حسین بن علی علیه السلام گشوده شود، در قبر او چیزی یافت خواهد شد؟ امام فرمود: ای ابن بکیر! چه‌قدر پرسش‌های تو بزرگ است. حسین علیه السلام به همراه پدر، مادر و برادرش در منزل پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هست. به همراه او روزی می‌خورند و شادمانی می کنند. او در

سمت راست عرش و پیوسته به آن است و می گوید: ای پروردگار من! آنچه را که به من وعده داده بودی، برایم برآورده کن. او به زائران خود می‌نگرد. او به آنان، نامشان، نام پدرانشان و آنچه که درباره‌شان دارند، از شما نسبت به فرزندانتان آگاه‌تر است. او به کسی که برایش می گرید، می‌نگرد و برایش استغفار می کند و از پدرش می‌خواهد که بر او استغفار کند و می گوید: ای گریه کننده! اگر می‌دانستی که خدا چه چیزی برای تو آماده کرده است، شادی‌ات فزون‌تر از غمگینی‌ات می‌شد. برای او نسبت به هر گناه و خطایی طلب استغفار می کند. [۲۱] .گرچه در این گزارش، مطالب ناموزون موجود در روایت‌های دیگر عبداللَّه بن عبد الرحمان نیست و یا دست کم به آن غرابت و ناهماهنگی نیست؛ امّا پرسش چنان پرسشی از سوی فردی چون عبداللَّه بن بکیر از حضرت امام صادق علیه السلام چندان شایسته نمی‌نماید و بخصوص تعبیر منسوب به امام صادق علیه السلام درباره نوع پرسش‌های عبداللَّه بن بکیر با توجّه به این پرسش عوامانه، دور از ذهن است.در هر صورت، این روایت را نمی‌توان به امام علیه السلام نسبت داد و تناسب آن، با ذهن فردی چون عبداللَّه بن عبد الرحمان اصم بیشتر است.ترجمه متن روایت چهارم عبداللَّه بن عبد الرحمان اصم بدین شرح است:مسمع بن عبد الملک کردین بصری می گوید که امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای مسمع! تو عراقی هستی. آیا قبر حسین علیه السلام را زیارت می کنی؟ گفتم: نه. من در بین بصری‌ها فرد مشهوری هستم و در بین ما کسانی هست که علاقه‌مند به این خلیفه است و دشمنان ما در بین قبایل از ناصبیان و غیر ناصبیان بسیار است. و من از این‌که اوضاعم را نزد فرزندان سلیمان[خلیفه]مطرح کنند و دشمنی ایجاد نمایند، بیمناک هستم. فرمود: آیا به یاد آنچه که بر سر آن حضرت آمد، نمی‌افتی؟ گفتم: چرا. فرمود: برای آن زاری هم می کنی؟ گفتم: آری سوگند به خدا! و برای آن اشک می‌ریزم؛ به گونه‌ای که خانواده‌ام اثر آن را در من می‌بینند. از غذا خوردن باز می‌مانم؛ به گونه‌ای که آثار آن در چهره‌ام آشکار می گردد. امام فرمود: خدا رحمت کند گریستن تو را. تو از کسانی هستی که در شمار اهل جزع و بی‌تابی برای ما به شمار می‌آیند. افرادی که به خوشی ما خوش، و به اندوه ما اندوهگین می گردند. به بیم ما بیمناک، و به آسایش ما در آسایش می‌شوند. تو به هنگام درگذشتت، حضور پدرانم را خواهی دید و سفارش آنان به فرشته مرگ، درباره تو و بشارت برتری که به تو می‌دهند و فرشته مرگ برای تو دل‌نازک‌تر و مهربان‌تر از مهر مادر مهربان بر فرزندش خواهد بود. آن‌گاه امام گریست و من نیز گریستم و فرمود: سپاس خدایی را که ما را به رحمت بر دیگر مخلوقاتش برتری داد و ما خاندان را به مرحمت ویژه ساخت.ای مسمع! زمین و آسمان از زمان قتل امیر مؤمنان علیه السلام برای دلسوزی به ما می گریند. بسیاری از فرشتگان برای ما گریستند و اشک فرشتگان از زمانی که کشته شدیم، قطع نشده است و هیچ کس نیست که به خاطر دلسوزی به ما و به آنچه که دیدیم، بگرید؛ جز آن‌که خداوند، پیش از فرو ریختن اشک از دیدگانش، او را رحمت می کند. وقتی که اشکش بر گونه‌اش جاری شد گرچه یک قطره از اشکش باشد، آن یک قطره بر جهنّم می‌افتد تا آتش آن را خاموش کند تا هیچ حرارتی برای آن وجود نداشته باشد. هر کس دلش برای ما درد گیرد، در هنگام مرگش، روزی که ما را می‌بیند، چنان شادی خواهد دید که همواره در دلش باقی بماند تا در حوض بر ما وارد شود. کوثر، وقتی دوستدار ما در آن در آید، شادمان می گردد و انواع گوناگون غذاها را به او می‌چشاند که انتظار نمی‌رفت از آن حوض بیرون زند. ای مسمع! هر کس جرعه‌ای از آن بنوشد، هرگز پس از آن تشنه نمی‌شود و هرگز پس از آن، آب نمی‌خواهد و چون سردی کافور، خوشبویی مشک، طعم زنجبیل است. شیرین‌تر از عسل، نرم‌تر از کره، زلال‌تر از اشک و پاک‌تر از عنبر است. از تسنیم بیرون می‌زند و در جوی‌های بهشت جریان پیدا می کند. بر سنگ ریزه‌هایی از درّ و یاقوت حرکت می کند. در آن جام‌هایی فزون‌تر از شمار ستارگان است. بوی آن، از مسیر هزار ساله به مشام می‌رسد. جام‌های آن از طلا، نقره و جواهرات رنگارنگ است. همه نوع از عطرها بر چهره نوشنده از آن افشانده می‌شود؛ به گونه‌ای که نوشنده از آن می گوید: ای کاش در همین‌جا رها شوم. من چیزی به جای آن نمی‌خواهم و عوضی از آن را انتظار ندارم.امّا تو ای فرزند کردین! از کسانی هستی که از آن می‌نوشی. هیچ چشمی نیست که برای ما بگرید، جز آن‌که نگاه به کوثر به او ارزانی خواهد گشت و دوستداران ما از آن نوشانده خواهند شد. نوشنده از آن،

لـذّت، طعم و دل‌چسبی‌ای فزون‌تر از آنچه به فردی که کمتر از او ما را دوست دارد، چشانده می‌شود. بر کوثر امیر مؤمنان علیه السلام است و در دستش عصایی از خاربن است که با آن دشمنان ما را دور می‌کند. فردی از آنان می‌گوید: من شهادتین را گفته‌ام. در پاسخ به او می‌گوید: به سوی امامت فلانی برو و از او بخواه که برای تو شفاعت کند. آن شخص می‌گوید: آن امامی که می‌گویی، از من بیزاری جست. به او می‌گوید که برگردد و به آن‌که او را دوست می‌داشتی و او را بر مردم مقدّم داشته بودی، بگو و از او بخواه؛ زیرا اگر او بهترین افراد در نزد توست، باید از تو شفاعت کند. چون بهترین افراد باید شفاعت کند. آن شخص می‌گوید: من از تشنگی هلاک شدم. امام در پاسخ می‌گوید: خداوند گرسنگی و تشنگی تو را فزون‌تر کند.به امام عرض کردم: چه‌طور آن شخص می‌تواند نزدیک آن حوض بیاید ولی دیگران نمی‌توانند؟ فرمود: چون از کارهای زشت پرهیز کرده و هر گاه نام ما برده می‌شد، از بدگویی ما خودداری می‌کرد و از کارهایی که دیگران بدان جری بودند، دست شسته است. البته اینها برای دوستی با ما و علاقه به ما نبوده است؛ بلکه به خاطر شدّت تلاش او در عبادت خدا و تدیّن او است و به خاطر آن‌که به وسیله این عبادت، خودش را از یادکرد مردم باز داشته است. ولی قلب او منافق، دین او ناصبی و پیروانش اهل نصب هستند و ولایت آن دو گذشته را دارد و آن دو را بر همه مقدّم داشته است. [۲۲] .قسمت نخست روایت، خلاف روش امامان علیهم السلام نیست و مطالب یاد شده قابل دفاع است؛ امّا در ادامه بحث از روند عادی آن خارج شده، کم کم نشانه‌های وضع خودش را نشان می‌دهد. در قسمت آخر روایت، چنان تناقض‌گویی آشکار می‌گردد که عبداللّه بن عبد الرحمان مجبور می‌گردد آن را در شکل پرسشی از زبان مسمع بن عبد الملک از امام صادق علیه السلام بپرسد و جوابی را که عبداللّه برای این پرسش مطرح می‌کند، نه تنها اشکال پیشین را مرتفع نمی‌کند؛ بلکه شدیدتر می‌کند. چگونه ممکن است فردی متدیّن باشد، از زشتی‌ها پرهیز کند، به امامان علیهم السلام ناروا نگوید و به عیوب مردم نپردازد و به عبادت بپردازد و در این راه تلاش بسیار کند و در عین حال در دل منافق باشد؟ تدیّنی که او را تا کنار حوض می‌رساند و با امیر مؤمنان علیه السلام هم سخن می‌سازد، نمی‌تواند از روی نفاق باشد. بگذریم که اگر چنین شخصی ولایت آن دو فرد پیشین را هم داشته باشد، قراین نشان می‌دهد که ناآگاهانه بوده و تقصیری در این کار ندارد. بنا بر این چرا مورد نفرین علی علیه السلام قرار گیرد و آن هم نفرینی که موجب ازدیاد گرسنگی و تشنگی‌اش باشد؟ آری، اگر شخص مزبور فردی منافق بود و با اهل بیت، عناد و دشمنی داشت و آنان را بدگویی می‌کرد، چنین نفرین‌هایی توجیه داشت؛ امّا در این مورد، چنین شرایطی وجود ندارد.این روایت هم در حدّی نیست که بشود آن را به امام صادق علیه السلام منسوب کرد و به نظر می‌رسد از خیال‌پردازی‌های عبداللّه بن عبد الرحمان اصم است.نکته‌ای که حایز اهمّیت است، آن است که عبداللّه بن عبد الرحمان روایت‌های ساختگی خودش را به شخصیت‌های معتبر و مورد وثوق چون ابو بصیر، ابن بکیر، مسمع بن کردین، زراره و امثال آنان منسوب می‌کرد تا بهتر بتواند آن را در بین توده‌های ناآگاه شیعه گسترش دهد.در کتاب کامل الزیارات، چند روایت دیگری درباره گریه بر امام حسین علیه السلام آمده است که در سند آنها نیز شخصی غیر قابل اعتماد وجود دارد و از این نظر حدیث را از اعتبار انداخته است. در کتاب مزبور آمده که: پدرم از سعد بن عبداللّه، از حسین بن عبید اللّه از حسن بن علی بن ابی عثمان، از عبد الجبار نهاوندی، از ابو سعید، از حسین بن ثویر، از یونس و ابی سلمه سرّاج و مفضل بن عمر نقل کرده که گفتند: از امام صادق علیه السلام شنیدیم که می‌گفت: وقتی حسین بن علی علیه السلام درگذشت، همه آفریده‌های خداوند بر او گریستند؛ جز سه گروه بصریان، دمشقیان و آل عثمان که نگریستند. [۲۳] .در این روایت فردی به نام حسن بن علی بن ابی عثمان وجود دارد که ملقّب به سجّاده است و از اصحاب امام جواد و امام هادی‌علیهما السلام به شمار می‌آید. کنیه او ابو محمّد است. وی فردی غالی و از گروه قمی‌ها است. خلاصهٔ الرجال از قول مرحوم کشّی درباره وی می‌نویسد:نفرین خدا و نفرین نفرین‌کنندگان، فرشتگان و همه مردم بر سجّاده باد. او از گروه علیانیه‌ها بود. کسانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله را بد گویی می‌کردند و هیچ بهره‌ای از اسلام ندارند.در رجال النجاشی آمده است:ابو محمّد کوفی است. اصحاب ما او را ضعیف شمرده‌اند. [۲۴] .فردی با چنین بی‌اعتباری که

از سوی فردی چون کشّی، مورد لعن و نفرین قرار می گیرد. این روایت را از عبد الجبار نهاوندی نقل می کند. حدیث با آن که از نظر محتوایی قابل توجیه و دفاع است؛ امّا سند بی‌اعتبار آن، فرصت بررسی متن را نمی‌دهد.کامل الزیارات از طریق همین شخص، روایت دیگری به این سند و مضمون نقل می کند:گروهی از اساتید من از محمّد بن یحیی عطار، از حسین بن عبداللّه، از حسن بن علی بن ابی عثمان، از حسن بن علی بن عبداللّه بن مغیره، از ابو عماره منشد نقل می کند که وی گفت: هیچ گاه نام امام حسین علیه السلام پیش امام صادق علیه السلام برده نمی‌شد، جز آن که در آن روز امام صادق علیه السلام را تا شب هیچ گاه شادمان و متبسّم نمی‌دیدی و آن حضرت می‌فرمود: حسین علیه السلام اشک و سرشک هر مؤمن است. [۲۵] .چنان که ملاحظه می‌شود، در محتوای این روایت هیچ گونه ایرادی دیده نمی‌شد و کاملاً طبیعی است که امام صادق علیه السلام با شنیدن نام حسین علیه السلام به یاد شهادت جان گداز آن حضرت بیفتد و در نتیجه تا شب لبخند بر لبش ننشیند و یا این که فرموده باشد: حسین علیه السلام سرشک هر مؤمن است. امّا ایراد در این‌جا است که ناقل این حدیث، فرد نفرین شده‌ای چون حسن بن علی بن ابی عثمان است. جالب آن است که بخشی از همین روایت، به طریق نزدیک به صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده است و کامل الزیارات مضمون آن را با اندکی اختلاف از چند طریق نقل کرده که پاره‌ای از آن سندها، صحیح و یا قریب به صحیح است. از جمله آن که می‌نویسد:پدرم و علی بن حسین و محمّد بن حسن – که رحمت خدا بر آنان باد –، همگی از سعد بن عبداللّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از سعید بن جناح، از ابو یحیی حذّاء، از پاره‌ای از اصحاب ما نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام نگاهی به حسین علیه السلام کرد و فرمود: ای سرشک هر مؤمن! امام حسین علیه السلام گفت: ای پدرم! من[را می گویی]؟ فرمود: آری، فرزندم. [۲۶] .این روایت، گرچه مرفوعه است؛ امّا تا ابو یحیی حذّاء همگی افرادی جلیل القدر هستند.درباره وصف امام حسین علیه السلام به «سرشک مؤمنان» – که مضمون حدیث فوق است –، در همین کتاب روایت صحیحی بود که قبلاً نقل کردیم و روایت صحیح دیگری با این سند وجود دارد:محمّد بن حسن، از محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن خالد برقی، از ابان الاحمر، از محمّد بن حسین حزّار، از هارون بن خارجه، از امام صادق علیه السلام نقل شده که گفت: ما خدمت امام صادق علیه السلام بودیم. یادی از حسین علیه السلام کردیم و بر قاتلان نفرین خدا باد. امام صادق علیه السلام گریست و ما نیز گریستیم. آن گاه امام سرش را بلند کرد و فرمود: امام حسین علیه السلام فرموده است: من کشته اشک هستم؛ هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند، جز آن که می گرید. [۲۷] .با توجّه به این روایت و چند روایت دیگر – که پیش‌تر نقل کردیم –، تا حدودی با اطمینان می‌توانیم بگوییم که مضمون این روایت‌ها دست کم به طور اجمال، از معصوم علیه السلام نقل شده و در زبان آنان، امام حسین علیه السلام به عنوان «کشته اشک» مطرح بوده است.در کامل الزیارات روایت دیگری درباره گریه بر امام حسین علیه السلام نقل شده که سند و متن آن به شرح زیر است:پدرم، از سعد بن عبداللّه، از ابو عبداللّه جاموراني، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: گریه و بی‌تابی، در هر چیزی برای بنده مکروه است، جز گریه و بی‌تابی بر حسین بن علی علیه السلام که عبد در آن مأجور است. [۲۸] .متن روایت، مطلبی ناروا و غیر قابل دفاع ندارد؛ امّا در سند آن، شخصی به نام حسن بن علی بن ابی حمزه و پدرش علی بن ابی حمزه بطائنی وجود دارد. درباره پدر پیش‌تر توضیح دادیم و یادآور شدیم که رجالیان او را لعن کرده‌اند. امّا فرزندش حسن نیز دست کمی از او در دروغگویی ندارد. درباره او می‌نویسند که وی واقفی بوده و در رجال الکشّی آمده است که:محمّد بن مسعود گفت: از علی بن حسن بن فضال، درباره حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی پرسیدم. گفت: دروغگو و ملعون است. از او احادیث فراوان نقل کرده‌ام و کتاب تفسیر قرآن کامل را از او آوردم، امّا اکنون نقل یک حدیث را هم از وی حلال نمی‌شمارم.نیز حمدویه از پاره‌ای از اساتیدش نقل کرده که گفته‌اند:حسن بن علی بن ابی حمزه آدم بدی بود.ابن غضائری درباره وی می گوید:وی، واقفی فرزند واقفی است. خودش ضعیف است. پدرش از او قابل اعتمادتر بود و علی بن حسن گفته است: من از خدا شرم می‌کنم که از او نقل حدیث کنم.همچنین حدیث امام رضا علیه السلام

درباره او مشهور است. در رجال النجاشی آمده است:اساتید ما می‌گفتند: وی از شخصیت‌های واقفه بود و کتابی نیز دارد و پدرش چراغ کش ابو بصیر بود. [۲۹] .بنا بر این، این روایت از نظر سند، دارای اعتبار نیست.آنچه که نقل شد، بخشی از روایت‌هایی بود که ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات درباره گریه بر امام حسین علیه السلام نقل کرده است. بخش دیگری از روایات مربوط به گریه بر امام حسین علیه السلام را که مؤلف کامل الزیارات نقل کرده و یا در کتب احادیثی دیگر آمده است، در مقاله‌ای دیگر مورد گزارش قرار خواهد گرفت.

جمع‌بندی

از آنچه گذشت می‌توان تلاش معاندان و مخالفان فرهنگ اصیل عاشورا و جریان امامت را در به انحراف کشاندن آن، از راه جعل و تحریف در روایات به خوبی دید. این واقعیّت چند نکته را فراروی ما می‌گذارد:۱. تبدیل شدن جریان حماسی و حرکت‌آفرین عاشورا به جریان زاری خواری و کالا شدن آن برای خرید بهشت و امثال آن، یکی از اهداف دشمنان عاشورا بود.۲. در فرهنگ عاشورا حتماً باید به درستی و نادرستی گزارش‌ها توجّه داشته باشیم و بدون توجّه به آن، مطلبی را نقل نکنیم و بیانگر مظلومیّت و تأثیر در اشک‌ریزی تنها ملاک برای نقل حوادث عاشورا نباشد.۳. در نقل حادثه تاریخی حتی بزرگانی چون ابن قولویه هم به نقل روایات ناصحیح از اشخاص مشهور به دروغگویی و غلّو، مبادرت کرده‌اند، بنابراین، این قبیل آثار هم نباید از نقد و بررسی دور بماند.امید آن است که این قبیل نقدها در حوزه فرهنگ عاشورا رواج یافته و سره از ناسره بازشناخته شود.

پاورقی

[۱] دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۶۴۰.

[۲] در برخی نسخه‌ها «بعوضه (پشه)» به جای «الذباب» آمده است.

[۳] کامل الزیارات، ص ۱۱۱، ح ۸.

[۴] جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۷۲.

[۵] المحاسن ج ۱، ص ۶۳.

[۶] کامل الزیارات، ص ۲۰۷، ح ۱۲.

[۷] قرب الأسناد، ص ۳۶، ح ۱۱۷.

[۸] کامل الزیارات، ص ۱۰۷، ح ۴.

[۹] همان، ص ۱۱۱، ح ۹.

[۱۰] همان، ص ۱۱۶، ح ۳.

[۱۱] همان، ص ۱۱۶، ح ۴ و ص ۱۱۷، ح ۵.

[۱۲] جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۰۳.

[۱۳] همان، ج ۱، ص ۵۴۷.

[۱۴] کامل الزیارات، ص ۱۱۶، ح ۴.

[۱۵] ر. ك: جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۲۸ – ۱۲۳.

[۱۶] کامل الزیارات، ص ۱۱۷، ح ۵. یادآوری می‌شود که در چاپ مکتبة الصدوق، به اشتباه‌سند حدیث چهارم در حدیث پنجم نیز تکرار شده است.

[۱۷] ر. ك: جامع الرواة، ج ۲، ص ۸۶.

[۱۸] همان، ج ۱، ص ۴۹۴.

[۱۹] کامل الزیارات، ص ۸۵، ح ۷.

[۲۰] همان، ص ۸۳، ح ۵.

[۲۱] همان، ص ۱۱۰، ح ۷.

[۲۲] همان، ص ۱۰۸، ح ۶.

[۲۳] همان، ص ۸۳، ح ۴.

[۲۴] ر. ك: جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۰۸.

[۲۵] کامل الزیارات، ص ۱۱۶، ح ۲.

[۲۶] همان، ح ۱.

[۲۷] همان، ص ۱۱۷، ح ۶.

[۲۸] همان، ص ۱۰۷، ح ۲.

[۲۹] ر. ك: جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۰۸.

۲۴. داستانهایی از گریه بر امام حسین علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : میرخلف‌زاده علی – ۱۳۴۳

عنوان و نام پدیدآور : داستانهایی از گریه بر امام حسین علیه‌السلام تالیف علی میرخلف‌زاده مشخصات نشر : قم مهدی‌یار، – ۱۳۸۰.

شابک : ۹۶۴-۷۶۴۳-۳۲-۲(ج ۱) ؛ ۹۶۴-۷۶۴۳-۳۲-۲(ج ۱)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : کتابنامه موضوع : حسین‌بن علی ع ، امام سوم ۶۱ – ۴ق -- داستان موضوع : داستانهای مذهبی -- قرن ۱۴

موضوع : شعر مذهبی -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره : BP۴۱/۴/م۹۳د۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی : م۸۱-۲۸۴۶۶

مقدمه

الحمد لله رب العالمین ، الصلوة و السلام علی اشرف الانبیاء و المرسلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد المعصومین الذین اذهب الله عنهم الرجس اهل البیت و طهرهم تطهیرا ، سیما حجة بن الحسن العسکری روحی وارواح العالمین له الفداء ،

قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه العظیم ((ومن یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب))(۱)

هر کس شعائر و نشانه ها و علامتهای دین خدا را محترم و گرامی بدارد شایسته تکریم و احترام بوده و از کمالات پاکدلی و خداشناسی است .

یکی از اعمالی که شعائر و نشانه ها و زمینه های تقوی و رشد معنوی و روحی را فراهم می کند ، عزاداری و سوگواری و ماتم و نوحه سرایی و مرثیه خوانی و ناله و زاری وبی تابی و شیون و جزع وفزع و گریه کردن برای حضرت امام حسین (ع) است ، چه شعاری از این بالاتر چه یادی از این بهتر چه ذکری از این مهمتر چه علامتی از این واضحتر که انسان یاد حسین (ع) که یاد خداست کند ، چه ذکری از ذکر حسین (ع) مهمتر که خدا از اول ما خلق الله همه اش یاد حسین (ع) بوده و به همه عرشیان و انبیاء و واوصیاء و اولیاء توصیه و سفارش یاد وذکر وگریه و عزاداری حسین (ع) را کرده ، خود خدا به حضرت موسی ع خطاب کرد :

ای موسی کسیکه گریه کند و یا بگریاند و یا خود را شبیه به گریه کنندگان در آورد بدنش به آتش جهنم حرام میشود . (۲)

خود پیغمبر خدا(ص) فرمود : هرچشمی در روز قیامت گریان است مگر چشمی که برای حسین (ع) گریه کند که در آن روز خندان و مژده به نعمتهای بهشت به او داده می شود .

خود حضرت امیر المؤ منین علی (ع) وقتی به امام حسین نظر کرد فرمود : ای گریه هر مؤ من .

خود حضرت زهرا(علیهاالسلام) برای امام حسین (ع) اشک ریخت .

خود حضرت امام حسن (ع) فرمود : هیچ روزی مثل روزهای مصیبت تو ای حسین نمی شود .

خود امام حسین (ع) فرمود : من کشته اشکهای شما هستم . هیچ بنده ای نیست که برای ما یک قطره اشک از چشمش بریزد یا گریان شود ، جز اینکه خداوند جای او را همیشه در بهشت قراردهد .

خود امام سجاد(ع) وقتی طعام و آب می دید همه اش برای باباش امام حسین (ع) گریه می کرد .

خود امام باقر(ع) فرمود : هر مؤ منی که برای کشته شدن امام حسین (ع) چشمهاش گریان بشود بطوری که اشک بر صورتش جاری بشود خدا او را برای همیشه در غرفهای بهشت جا می دهد .

اگر کسی برای امام حسین (ع) نوحه و ندبه و گریه کند و خانواده و فامیل ودوستان و شیعیان را برای اقامه عزا دعوت کند و بعد به هم تسلی بدهند ، من ضامن هستم که خدا ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار جنگ در راه خودش (خدا) را در نامه عملش بنویسد .

هرکس که بیاد مصیبتهای ما و حسین و اهلبیتش بیفتد و دلش برای ما بسوزد ، ملائکه تمام گناهانش را می آمرزند .

خود امام صادق (ع) فرمود : هرکس که مصیبتهای ما را یاد کند یا ما پیش او یاد آور شویم و به اندازه پر مگسی برای ما اشک بریزد خدا تمام گناهان او را اگر چه به اندازه کف دریا هم باشد می بخشد .

هر کس برای مظلومی ما و ظلمی که به ما شده ، مهموم و مغموم و گریان شود و برای ما آه بکشد خدای سبحان ثواب تسبیح به او می دهد . و حزنش برای ما عبادت است . . .

هر کس چشمش گریان شود برای خونی که از ما ریخته شده یا حقی که از ما گرفته شده یا حرمت و شخصیت ما را هتک کرده شده ، خداوند همیشه جای او را در بهشت قرار می دهد .

هر جزع و گریه مکروه است ، مگر برای حسین (ع) که ثواب هم دارد . امام حسین (ع) برای زوار و گریه کنندگانش طلب مغفرت می کند . اگر زائر یا گریه کننده بداند چه مقامی پیش خدا دارد . . .

هر کسی که در مرثیه و نوحه سرای حسین (ع) شعر بگوید و پنجاه نفر را بگریاند بهشت برای اوست تا میرسد به ده یا و یک نفر و یا خودش برای ما گریه کند و خود را شبیه گریه کنندکان در آورد جایش در بهشت است . . .

ویا خود حضرت موسی بن جعفر(ع) برای جدش عزاداری و گریه سرایی می کردند . . . .

یا خود امام رضا(ع) میفرماید : هر کس بیاد مصیبتهای ما و آنچه که به سرما آورده اند گریه کند ، روز قیامت در درجه و مقام ما هست و هر کس بیاد مصیبتهای ما بگرید و بگریاند ، در روزیکه تمام چشمها گریان است چشم او گریان نمی شود .

هر کس در مجلسی که امر ما را احیاءو زنده میکنند ، بنشیند ، خدا قلب او را نمی میراند در روزی که همه قلبها مرده است .
اگر گریه بر امام حسین (ع) کنی و اشکت روی صورتت جاری بشود حق تعالی همه گناهان کبیره و صغیر ترا می آمرزد خواه کم باشد یا زیاد ، اگر هنگامی که می خواهی خدا را ملاقات کنی می خواهی هیچ گناهی نداشته باشی ، پس بر امام حسین (ع) زیارت بخوان و گریه کن .
خود امام جواد و امام هادی و امام عسگری و خود امام زمان (ع) برجد خودشان امام حسین گریه می کردند . اصلا خود امام زمان فرمودند : اگر اشکهای چشمم تمام شود برایت خون گریه می کنم . که انشاالله در جایش خواهد آمد .
این اوراق آغشته به تحریر را که در مقابل می خوانید ((ثواب گریه و تاریخچه گریه و روضه بر امام حسین (ع) است)) که برای ما روشن می کند که عزاداری و روضه و گریه برای امام حسین (ع) از زمان حضرت آدم بوده نه از زمان صفویها که یکسری آدمهای کج فکر می گویند : روضه خوانی از زمان صفویها بوده که آنها درست کرده اند .
با تحقیق و بررسی هایی که به عمل آمده از زمان آن حضرت (آدم) بوده و اولین روضه خوان حضرت جبرئیل (ع) و اولین گریه کن حضرت آدم بوده تا الا ن .
انشاءالله خدا همگی ما را جزو گریه کنندکان حضرت اباعبدالله قرار دهد و اگر هم این جزو (داستانهایی از گریه بر امام حسین جلد اول) ثوابی داشته باشد ، آن رابه روح امام راحل ، شهدا ، علما ، بزرگان ذوالحقوق ، همچنین برادر شهیدم آشیخ احمد میرخلف زاده هدیه می نمایم .
السلام علیکم و رحمهٔ الله .
نوکر و روضه خوان آستان حسین آل محمد(ص)
علی میرخلف زاده

گریه حضرت آدم

وقتی که حضرت آدم (ع) از بهشت بیرون شد از کاری که کرده بود و از فراق حوا و بهشت ، آنقدر گریه کرد ، که روی صورتش دو شیار مثل جوی درست شد و اشک چشمش از آن جاری می شد که پرنده ها از آن میآشامیدند .
و تا چهل سال این گریه ادامه داشت ، و از کرده خود پشیمان و تائب بود . و توبه کرد . خداوند متعال توبه او را پذیرفت و حضرت جبرئیل (ع) را فرستاد که کلماتی به حضرت آدم (ع) بیاموزد و آن کلمات همان بود که قبلا در عرش دیده بود .
حضرت جبرئیل (ع) به او فرمود : بگو : یا حمید بحق محمد ، یا عالی بحق علی ، یافاطر بحق فاطمه ، یامحسن بحق الحسن و (یاذ الاحسان بحق) الحسین منك الاحسان .
وقتی حضرت آدم (ع) به اسم امام حسین (ع) رسید ، اشکش جاری شد و قلبش به درد آمد . فرمود :
ای برادر جبرئیل چرا در ذکر پنجمین اسم که حسین است قلبم شکست و اشکم جاری شد ؟
حضرت جبرئیل فرمود : ای آدم به این فرزندت مصبتی وارد می شود که تمام دردها و غمها و مصیبتها پیش این ناچیز است ؟
حضرت آدم (ع) فرمود : ای برادر آن مصیبت چیست ؟ حضرت جبرئیل (ع) واقعه کربلا را برای او می گوید ، و میفرماید : او را تشنه و غریب و بیکس و تنها و بی یار و یاور شهید می کنند ، ای آدم ؛ اگر او را در حالی که می فرمود : واعطشاه ، واقلهٔ ناصراه می دیدی . . . بطوری که تشنگی میان او و آسمان مثل دود حایل شده بود . . . . هیچکس جواب او را نمی دهد .
مگر با شمشیر و . . . او را مانند گوسفند از پشت سر ذبح می کنند و مال و کاروانش را بتاراج و غارت می برند . . . سر او و یارانش را شهر به شهر می گردانند . . .

حضرت آدم (ع) تا این واقعه را شیند مثل مادری که جوانش را از دست داده بلند بلند گریه کرد . (۳)

ای در عزایت آدم و حوا گریست

یا که ساکنان عالم بالا گریسته

پیمبران مرسل و ذرات کائنات ،

از هفت ارض تا به ثریا گریسته

این بس برای غریبیت ای باعث نجات

گبر و یهود و قوم نصاری گریسته

هم ساکنان معبد و هم واقفان دیر

هم جاثلیق پیر کلیسا گریسته

آن ظلمها که شد بتو در دشت کربلا

هم دوست گریه کرد و هم اعدا گریسته

حوران باغ خلد برین تو ای شهید

اندر جنان بهره لعیا گریسته

بر کشته تو ای شه بی غسل و کفن

مجنون وار زینب و لیلا گریسته

ما دام عمر ، سیّد سجاد ناتوان

اندر عزات ای شه والا گریسته (۴)

نفرین آدم به یزید

وقتی که حضرت آدم (ع) به زمین آمد ، حضرت حوا(علیهاالسلام) را ندید ، ناراحت شد و به دنبال او رفت و اطراف زمین را گشت که مرورش بکربلا افتاد ، وقتی که به زمین کربلا رسید ، مریض احوال شد و عقب افتاد و سینه اش تنگ و بی جهت به زمین افتاد ، اتفاقا آنجایی که زمین خورد قتگاه حضرت سیدالشهدا(ع) بود و از پای حضرت آدم خون آمد . حضرت ناراحت سرش را بآسمان بلند کرد و عرضکرد : ای خدای من مگر چه گناهی از من سرزده که اینجور ببلاء گرفتار شدم ، در حالی که تمام زمین را گشتم اینطور بلایی به من نرسید ولی تا پایم را به این سرزمین گذاشتم ، به این بلاها گرفتار شدم مگر این زمین چه زمینی است ؟ ! خطاب رسید : ای آدم هیچ گناهی از تو سر نزده ، لیکن اینجا سرزمین کربلاست سرزمینی است که فرزندت حسین را بدون هیچ گناهی می کشند ، و این خونی که از پای تو جاری شد بخاطر اینستکه با خون حسین موافقت کند و با او هم پیمان گردی .

حضرت آدم (ع) عرض کرد : آیا حسین پیغمبر است ؟

خطاب رسید : خیر ، ولیکن نوه پیغمبر اسلام حضرت محمد(ص) است .

عرض کرد : قاتل و کشنده او کیست ؟

فرمود : قاتلش یزید است و او را لعن کن .

حضرت آدم چهار مرتبه او را لعن کرد و چند قدمی که رفت بکوه عرفات رسید و حوا را پیدا کرد . (۵)

میسوزم و زسوزش جان ناله می کنم

در قلبم آتشی است از آن ناله می کنم

در ماتم خزان زده گلهای پرپری

چون بلبلی زپرده جان ناله می کنم

دارم خبر زنای گلوی بریده ای

زین رو چو نی به آه و فغان ناله می کنم

آثار طبع من نبود شعر ساده ای

با اشک و خون دیده حسان ناله می کنم (۶)

گریه و نفرین حضرت نوح

وقتی که حضرت نوح (ع) سوار کشتی شد ، همه دنیا را سیر کرد ، تا به سرزمین کربلا رسید ، همینکه به سرزمین کربلا رسید ، زمین کشتی او را گرفت ، بطوری که حضرت نوح (ع) ترسید غرق شود ، دستها را به دعا و نیایش برداشت ، وپروردگارش را خواند و عرضکرد : خدایا ، من همه دنیا را گشتم ، مشکلی برایم پیدا نشد ، ولی تا به این سرزمین رسیدم ترس و وحشت عجیبی برایم ظاهر گشت ، و بدنم لرزید و خوف شدیدی تمام وجودم را گرفت ، که تا بحال اینجوری نشده بودم ، خدایا علتش چیست ؟ حضرت جبرئیل (ع) نازل شد و فرمود : ای نوح در این سرزمین سبط خاتم پیغمبران و فرزند خاتم اوصیاء کشته می شود . و روضه کربلا را خواند .

حضرت نوح (ع) منقلب گشته و اشکهایش سرازیر شد و فرمود : ای جبرئیل قاتل او کیست که اینطور ناجوان مردانه حسین (ع) را بشهادت میرساند ؟ !

حضرت جبرئیل (ع) فرمود : او را کسی که نفرین شده اهل هفت آسمان و هفت زمین است می کشد .

حضرت نوح (ع) (درحالیکه ناراحت و گریان بود) قاتلین او را لعنت کرد ، و کشتی براه افتاد تا به کوه جودی (حرم شریف حضرت امیرالمؤ منین علی (ع) است) رسید و در آنجا ایستاد . (۷)

زخم ترا شویم از اشک دودیده

بوسه بگیرم زرگهای بریده

وای حسینم وای حسینم

شکوه برم بر خدا با دل خسته

یک بدن و این همه نیزه شکسته

وای حسینم وای حسینم

بسکه مرا زد عدو از ره کینه

سوخت به حال دلم قلب سکینه

وای حسینم وای حسینم

قاتل تو می برد محمل ما را

گوشه ویران دهد منزل ما را

وای حسینم وای حسنیم

خواست به لبهای تو خنده نباشد

بعد تو زینب دگر زنده نباشد

وای حسینم وای حسینم
موسم دوری ما و تو رسیده
همسفرم شو به رگهای بریده
وای حسینم وای حسینم
داغ تو دیشب چراغ دل ما بود
خیمه آتش زده منزل ما بود
وای حسینم وای حسینم (۸)

حزن حضرت آدم

وقتی که انوار خمسه طاهره در انگشتان او اشراق نمود ، نور جناب امام حسین (ع) در ابهام قرار گرفت ، و هر وقت چشم حضرت آدم (ع) به ابهامش می افتاد مهموم و محزون می شد . و این اثر تا حال باقی است که هر کس ، خنده بر او غالب شود وقتی که به انگشت ابهام نگاه کند حزن بر او غالب می شود . (۹)

ایکاش در عزای تو خون می گریستم
دمساز زخمه های جنون می گریستم
یک سینه داشتم به زلالی آسمان
از ابرهای تیره فزون می گریستم
همناله با تمامی یاران تو حسین
ایکاش در تمام قرون می گریستم
سر چشمه های اشکم اگر خشک می شدند
آنگاه می نشستم و خون می گریستم
عشقت مگر نبود که دست مرا گرفت
وقتی زپا فتاده نگون می گریستم
این گریه آبروی من است و دلیل عشق
ای عشق بی نگاه تو ، چون می گریستم
ایکاش در ترنم شعر زلال اشک
از مرزهای واژه برون می گریستم (۱۰)

حزن نوح

حضرت جبرئیل (ع) بنام آن حضرت (حسین((ع))) میخی به کشتی حضرت نوح (ع) کوبید .
از موضع میخ نوری درخشید و رطوبتی مانند خون از آن ظاهر شد که موجب حزن و اندوه حضرت (ع) و نوحه او گردید . (۱۱)

قطره ای اشک تو یک دریا عطش
هرم لبهای تو یک صحرا عطش
در نگاه گرم تو حس می شود

یک جهان ایثار ، یک دنیا عطش

تانبینی عاشقان را تشنه کام

آمدی دریای غیرت با عطش

تا کویر خشک لبهای تو دید

سوخت چون خورشید سر تا پا عطش

تشنه بیرون آمدی تا از فرات

بی تو دارد آب هم حّتی عطش

بی تو در میخانه خُمّ می شکست

علقمه شد بزم غم ، سقّا عطش

بعد تو روح بلند عاطفه

قطره قطره آب میشد با عطش (۱۲)

گذر حضرت ابراهیم بکربلا

حضرت ابراهیم (ع) سوار براسب بود که گذرش به سرزمین کربلا افتاد تا به محل شهادت حضرت ابی عبدالله (ع) رسید ، اسب حضرت بزمین خورد و حضرت ابراهیم (ع) از اسب بزمین افتاد و سرش شکست و خونش جاری گشت و اشکش آمد و مخزون گردید .

در آن حال شروع باستغفار کرد و فرمود : خدایا مگر چیزی از من سرزده که دچار این بلا شدم ؟

حضرت جبرئیل (ع) نازل شد و فرمود : ای ابراهیم ؛ گناهی از تو سر نزد لیکن در اینجا نوه دختر پیغمبر خاتم انبیاء صلی علیه و پسر خاتم اوصیا کشته می شود و این خونی که از تو جاری شد با خون او موافقت کرد .

حضرت ابراهیم (ع) با حالت حزن و اندوه فرمود : ای جبرئیل چه کسی او را می کشد ؟

جبرئیل فرمود : آن کسی که اهل آسمان و زمین او را لعنت کرده اند و قلم بدون اذن بر لوح به لعن او جاری شده ، و خداوند وحی فرمود : به قلم که تو مستحق ستایش و مدح و ثنا هستی ، بخاطر اینکه این لعن را نوشتی .

حضرت ابراهیم (ع) (محزون و گریان) دستهایش را بلند کرد و یزید را زیاد لعن کرد و اسبش بازبان فصیح آمین گفت .

حضرت ابراهیم (ع) به اسبش فرمود : از نفرین من چه چیزی

را متوجه شدی که آمین گفتی ؟

گفت : ابراهیم یکی از افتخارات من اینستکه که تو سوار بر من شوی و وقتی که به زمین خوردم و شما از پشت من افتادی خیلی خجالت کشیدم ، و مسببش هم یزید لعنتی بوده . (۱۳)

دلی خونین چو باغ لاله دارم

به سینه زخم چندین ساله دارم

به نای دل بیاد نینوایت

نوای هفت بند ناله دارم

زاشکت ژاله ها را آفریدند

زداغت لاها را آفریدند

بیادت هر نیستان نینوا شد

به سوگت ناله ها را آفریدند(۱۴)

گریه ابراهیم

وقتی که پرورگار متعال به حضرت ابراهیم (ع) دستور داد که بجای حضرت اسماعیل (ع) این گوسفند را ذبح کند . (خواست او را امتحان کند که آیا بدستور پرورگارش فرزند دلبندش حضرت اسماعیل را ذبح می کند یا خیر . و راءفت پدر و فرزندی او را می گیرد و آن چیزی که در قلب هر پدری نسبت به فرزندش می باشد یا نه .)

حضرت ابراهیم (ع) محکم و استوار بر دستور خداوند ایستادگی نمود تا به آن ثواب عالی که به مصبیت دیده ها می دهند او هم استحقاق پیدا کند .

که الحمدلله هم خوب امتحان پس داد و به آن ثواب هم رسید و خداوند هم گوسفندی برای او فرستاد و فرمود :

این گوسفند را بجای اسماعیل ذبح کن و جهت ارتفاء درجه به حضرت ابراهیم (ع) وحی فرمود : ای ابراهیم ؛ محبوب ترین خلق نزد تو کیست ؟

عرض کرد : بار پروردگارا خلقی نیافردی که پیش من محبوب تر از حبیب تو محمد (ص) باشد .

پروردگار عالم فرمود : آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را ؟ عرض کرد : او را بیشتر دوست دارم .

خطاب رسید : آیا فرزندت را بیشتر دوست داری یا فرزند او را ؟ عرض کرد : فرزند او محبوتر است .

خطاب رسید : آیا ذبح فرزند او به ظلم و ستم به دست دشمنان پیش تو درد آورتر است یا ذبح فرزندت به دست خودت به اطاعت من ؟ !

فرمود : خدایا خب معلوم است کشته شدن ذبح او به دست دشمنان برای قلبم درد آورتر و محزون تر است .

در اینجا خداوند متعال برای حضرت ابراهیم (ع) روضه خوانی کرد و فرمود : ای ابراهیم گروهی که خود را از امت پیغمبر اسلام محمد(ص) می پندارند ، فرزندش حسین (ع) را بعد از او به ظلم و ستم می کشند و بخاطر این کارشان سزاوار خشم و غضب من می گردند . . .

حضرت ابراهیم با شنیدن این مصائب ناله ای زد و دلش به درد آمد و صدای خود را به گریه بلند نمود .

خطاب رسید : ای ابراهیم ناله و فریاد و هَمَّت را که برای فرزندت اسماعیل که می خواستی بادست خودت به ناراحتی و ناله ذبح کنی ، بر حسین و کشته شدن حسین فدا کردم و بخاطر این گریه و ناله هایی که برای حسین کردی ، بالاترین درجات اهل ثواب بر مصیبت واجب کردم و فدیناه بذبح عظیم . (۱۵)

ای در غمت همین نه دو عالم گریسته

چندین هزار عالم و آدم گریسته

عالم چگونه بر تو نگرید کز این عزا

جد تو مهتر همه عالم گریسته

تنها نه روح نوح بود بر تو نوحه گر

کاروان انبیاء همه با هم گریسته

ادریس و شیث و یوشع و داود و هود و لوط

الیاس و خضر و صالح و آدم گریسته

در صحن خلد موسی عمران شکسته دل

در بام چرخ عیسی مریم گریسته

تا تشنه دید لعل تو ای شهریار دین

خیف و منا و مشعر و زمزم گریسته (۱۶)

نفرین حضرت اسماعیل

گوسفندان حضرت اسماعیل (ع) کنار شط و نهر و آب فرات میچریدند که چوپان برای حضرت خبرآورد که چند روز است گوسفندان از این مشرعه آب نمی خورند .

حضرت اسماعیل (ع) سبب آن را از خداوند متعال پرسید ؟ ! حضرت جبرئیل (ع) نازل شد و فرمود : ای اسماعیل سبب آن را از گوسفندان سئوال کن آنها به تو میگویند .

حضرت اسماعیل (ع) از گوسفندان سئوال کرد که به چه جهت آب نمی خورید ؟

گوسفندان به زبان فصیح گفتند : بما خبر رسیده که فرزند تو حسین (ع) که نوه دختری پیغمبر محمد صلی علیه و آله است در اینجا تشنه کشته می شود . پس ما هم بخاطر این مصیبت محزون و مهموم هستیم و از این شریعه آب نمی خوریم بیاد آن اندوه و غم و غصه ای که برامام حسین (ع) وارد شده .

حضرت اسماعیل ناراحت و گریان فرمود : چه کسی او را بقتل می رساند . گوسفندان گفتند : قاتلین آن بزرگوار نفرین شده آسمانها و زمین ها و همه خلایق است .

حضرت اسماعیل (ع) نالان و گریان فرمود : بارالها بر قاتلین حضرتش لعنت فرست . (۱۷)

فاش از فلک بر آن تن بی سرگریستی

ز آنروز تا به دامن محشر گریستی

زاشک ستاره دیده ی گردون تهی شدی

بروی بقدر زخم تنش گر گریستی

ایکاش چون فلک بدی اعضا تمام چشم

تا بهر نور چشم پیمبر گریستی

کشتند و از نشان ز مسلمانی ایدریغ

آنرا که از غمش دل کافر گریستی

آه از دمی که بادل چاک از پی دفاع

خواهر بنعش چاک برادر گریستی (۱۸)

مرور حضرت موسی و نماینده اش

یک روز حضرت موسی (ع) با حضرت یوشع بن نون (ع) در اطراف زمین سیر میکرند که به سرزمین کربلا رسیدند ، اتفاقا کفش حضرت موسی (ع) پاره و کف آن جدا شد و خاری به پای حضرتش اثابت کرد و پایش خونی شد و درد کشید ، ناراحت و محزون سر بطرف آسمان بلند کرد و فرمود : خدا چه بدی از من سرزده بود که دچار این بلیه شدم .

خداوند متعال به او وحی ، و روضه کربلا را فرمود : اینجا حسینم را شهید می کنند ، اینجا خونش را می ریزند ، اینجا حسین را

محزون و نالان می کنند و من می خواستم خون و حزن تو با او موافق باشد .

حضرت موسی (ع) فرمود : خدایا حسین کیست ؟ ! وحی رسید : او سبط محمد مصطفی (ص) و پسر حضرت علی مرتضی (ع) است .

موسی ناراحت و گریان شد و فرمود : قاتل او کیست ؟ خطاب رسید : او نفرین شده ماهی دریا و وحشی های بیابان و پرندگان هواست .

حضرت موسی نالان و گریان دستها را بالا برد و یزید را لعنت و نفرین کرد و حضرت یوشع بن نون (ع) هم گریان به دعای حضرت موسی (ع) آمین گفت و بعد رفتند . (۱۹)

فغان ز سینه بر آمد ، زماجرای حسین

بیا قیامت خون بین ، به کربلای حسین

به نینوای شهادت نگر شهیدان را

بخاک و خون شده غلطان ، به امرورای حسین

قلم چگونه نویسد ، حدیث عاشورا

که دیده خون شود از شرح ماجرای حسین

دگر به نام جهان مهر و مه نمی تابد

ستارگان همه یک یک نشسته در عزای حسین

به روز حادثه ، باران تیغ و نیزه گرفت

همی به سینه و پشت و به دست و پای حسین

به بام نیزه بر آمد ، چو آن سر خونین

شفق به سرزد و آسیمه شد برای حسین

زسوز سینه زینب خبر نداری تو

درون خیمه نشسته کند دعای حسین

خوشا تلاوت قرآن ، به بام نیزه و تیغ

چه خوش بود ار بشنوی زنای حسین

کنون که خون خدا در رگ زمان جاری است

بیا بزن به قلّه خون پرچم و لوای حسین

خوشا به کرب و بلای وطن شوم کشته

که جان کوچک خود را کنم فدای حسین

رضای درگه حقم زحق نخواهم هیچ

بجز رضای خدا و به دل ولای حسین

موسی و مناجات

حضرت موسی (ع) در مناجات خود عرضکرد : خدایا به چه جهتی امت پیغمبر آخر الزمان (ص) را بر سائر امتها فضیلت و شرافت دادی ؟ !

خداوند متعال فرمود : بواسطه ده صفت خوبی که دارند .

عرض کرد : آن ده خصلت و خوبی کدامند که بنی اسرائیل را به آن امر کنم که انجام دهند ؟ !

پروردگار متعال فرمود : نماز و زکوۀ و روزه و حج و جهاد و جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشوراء .

حضرت موسی (ع) فرمود : خدایا عاشورا دیگر چیست ؟ !

خطاب رسید : گریه و عزاداری و مرثیه خوانی در مصیبت فرزند مصطفی (ص) است ، ای موسی هر کس از بندگانم که در آن زمان گریه و عزاداری کند و بر فرزند مصطفی صلی علیه وآله مهموم و مغموم گردد ، بهشت را برای او جاودان قرار دهم و هر بنده ای که مال خود را در محبت فرزند پیغمبر(ص) صرف نماید از هر چه باشد از طعام و . . . . من به او برکت دهم و در برابر هر درهمی که خرج کرده هفتاد برابر به او عنایت کنم . و او را عافیت دهم و او را از گناهانش می آمرزم تا وارد بهشت شود .

قسم به عزت و جلالم هر کس که در روز عاشورا یا در غیر آن یک قطره اشک برای حسینم بریزد ، ثواب صد شهید را برای او می نویسم . (۲۱)

باشد فزون ز گوهر غلطان بهای اشگ

خلد برین نهفته بود لابلای اشگ

ای دل بکوش سنگ جهان بشکند ترا

آری دل شکسته بود رهنمای اشگ

نشکن بخیره قیمت این پربها گهر

زیرا که فوق عرش برین است جای اشگ

یک قطره اش هزار در بسته وا کند

غافل مشو ز پنجه مشکل گشای اشگ

هرگز کسی بقیمت او پی نمیبرد

نشناخت قدر اشگ کسی جز خدای اشگ

گرگوش دل بزمزمه اشگ وا کنی

آید همی نوای انالحق زنای اشگ

اشگ سحر به آینه دل دهد جلا

صافی دل است آنکه بداند بهای اشگ

اشگ بصر غبار گنه میبرد ز دل

گردد سرای دل چمن با صفای اشگ

ما و تو قدر اشگ ندانیم ای دریغ

جان میدهند اهل دعا از برای اشگ

رونق خدا باشگ بصر داده در جهان

گر چه ابوالبشر بنهاده بنای اشگ

((ثابت)) اگر سعادت دارین طالبی

دامن بریز از سر شفقت بپای اشگ (۲۲)

حضرت موسی در مناجات

حضرت موسی (ع) در مناجات خود از پروردگار متعال برای یکنفر از بنی اسرائیل در خواست آمرزش نمود .

خداونـد تبارك و تعالی فرمود : ای موسـی هر کس از من در خواست آمرزش و بخشـش کند من او را می بخشم و مورد عفو خود قرار میدهم ، مگر قاتلین حسین (ع) .

حضرت موسی (ع) عرض کرد : پروردگارا این حسین کیست ؟ ! خداوند متعال فرمود :

همان کسی است که در کوه طور ذکری از او شنیدی . عرضکرد : قاتلین او چه کسانی هستند ؟ !

خداوند متعال فرمود : گروهی از طاغیان و ظالمان امت جدش در زمین کربلا او را می کشند و اسب او ناله می کند و فریاد می زند الظلیمـهٔ الظلیمـهٔ من امـهٔ قتلت ابن بنت نبیها (فریاد ، فریاد ، از امتی که پسـر دختر پیامبرشان را کشـتند .) پس بـدن او بـدون غسل و کفن برروی ریگهـا می گذارنـد و اموال او را بغارت میبرنـد و اهل و عیال او را به اسـیری می برنـد و یار و یاورانش را می کشـند و سرمقدسش را با سر یاورانش بر روی نیزه می گذارند و می گردانند .

ای موسـی ؛ اطفـال کوچکش از تشـنگی میمیرنـد و پوست بـدن بزرگانشـان از تشـنه گی جمع می شود ، هر چه اسـتغاثه و امان می خواهند کسی آنها را یاری نمی کند و امان نمی دهد .

حضـرت موسـی (ع) گریه کرد و عرضـکرد؛ ای پروردگارا چه عـذابی برای قاتلین او هست . خداوند متعال فرمود : عذابی که اهل آتش از شـدت آن عـذاب بآتش پناه میبرنـد رحمت من و شـفاعت جـدش بآنها نخواهد رسـید و اگر برای کرامت و بزرگواری آن حضرت نبود من همه آنها را بزمین فرو می بردم .

حضرت موسی (ع) فرمود ؛ پروردگا را از آنها و کسانیکه راضی بکار آنها باشند بیزارم . خداوند متعال فرمود : من برای تابعین آن حضرت رحمت قرار دادم .

و بـدان : هرکس که بر او گریه کنـد و یـا دیگری را بگریانـد یـا خـود راماننـد گریه کننـدگان در آورد ، بـدن او را بر آتش حرام میگردانم . (۲۳)

حضرت خضر

حضرت موسـی (ع) به حضـرت حضـر نبی علی نبینا وآله و (ع) رسـید و بعد از احوال پرسـی ، حضـرت موسی (ع) برای حضرت خضـر (ع) از فضائل و مناقب آل محمد(ص) فرمود و بعد از مصائب و ابتلائات آنها نقل کرد تا به قضـیه حسـین (ع) رسید صدای آنها به ناله و گریه بلند شد . (۲۴)

گریه در ماتمت از شادی دوران خوشتر
آری از عیش جهان دیده گریان خوشتر
غمت ای لاله خونین به دل ماست هنوز
بر دل این مُهر غم از مُهر سلیمان خوشتر
خاك کوی توبه هر درد شفابخش بود
کوی دلجوی تو از روضه رضوان خوشتر
خاك آن وادیه چون گشت عجین باخونت
آن تراب آمده از لاله نعمان خوشتر
تا که شاداب شود مزرعه دین گفتی

خفتن اندر یم خون با تن عریان خوشتر

همه جا بود شعار تو حسین جان برخلق

مردن از زندگی سر به گریبان خوشتر

مرگ یکبار بود ناله و شیون یکبار

گردهم زود بر این مخمصه پایان خوشتر

بشکستی قفس تن نشکستی پیمان

گفتی از جان برود بر سر پیمان خوشتر

ببریدی ز جوانان نبریدی ز خدا

که تو را لطف حق ار داغ جوانان خوشتر

اذن میدان به پسر دادی و گفتی بخرام

در برم ای قدت از سرو خرامان خوشتر

نشدی تابع زور و سخنت بود چنین

مرگ باشد به من از بیعت دو نان خوشتر

تا رخ خون جبین ریخت تو را بسرودی

سرخ رویی ز خجالت بر جانان خوشتر

خوش بود از لب لعل تو شنیدن قرآن

لیک از عرشه نی خواندن قرآن خوشتر

ثابتم مهر تو را از دو جهان دارم وبس

این متاعم بود از نعمت امکان خوشتر (۲۵)

حضرت سلیمان ع

روزی حضرت سلیمان علی نبینا وآله و (ع) روی فرش و بساطش با لشکریان نشسته بود و در هوا سیر می کرد ، باد بساط آن حضرت را بسوی مقصد حرکت می داد .

در مسیر راه گذرش به سرزمین کربلا افتاد ، ناگاه بساط حضرت سه مرتبه دور خودش پیچید بطوری که حضرت و لشکریانش همه ترسیدند که سقوط کنند . بعد باد آرام گرفت و ساکت شد و بساط و فرش را در سرزمین کربلا فرود آورد .

حضرت سلیمان (ع) ناراحت شد و باد را توبیخ کرد و فرمود : چرا اینجوری شدی و چرا اینجا فرود آمدی ؟ ! باد بامر پروردگار متعال شروع به روضه خوانی و مرثیه خوانی و ذکر مصیبت حضرت سیدالشهداء نمود و گفت : ای سلیمان در همینجا حسین (ع) را بقتل رسانیدند . همینجا بود که نوه پیغمبر اسلام محمد مختار (ص) و پسر علی کرار را شهید کردند .

حضرت سلیمان (ع) گریه کرد و بعد فرمود : چه کسی او را شهید می کند ؟ !

گفت : یزید پلید که نفرین شده تمام آسمان و زمین است .

حضرت سلیمان (ع) هر دو دستشان را بالا بردند . و یزید و اتباعش را نفرین کردند و تمام لشکریان از انس وجن . . . آمین گفتند .

سپس باد وزیدن گرفت و بساط و فرش را بحرکت در آورد . (۲۶)

دلم از واقعه کرببلا پر خون است

زین الم ز ابر بصر دامن من جیحون است

میطپد مرغ دل اندر برم از داغ حسین

دیده از اشگ بصر تا به ابد گلگون است

شد کمان قامت کلثوم زداغ عباس

زینب زار از این واقعه دل پر خون است

آه از آندم که زدند آتش کین در حرمش

دل بشد خون و روان از بصرم جیحون است

یاد سرو قد اکبر چو نماید بجهان

ام لیلای ستم دیده زغم مجنون است

هم سکینه شده غمگین ز غم داغ پدر

عابدین همدم رنج والم آن دلخون است

شد رباب از غم مرگ علی اصغر بی تاب

ناله او ز زمین تا زبر گردون است

هم رقیه زغم مرگ پدر گریه کنان

زینبش مویه کنان سر بسوی هامون است

خامه منشق شد از این شرح الم (مرتضوی)

قلم افتاد زبس شرح غمش افزون است (۲۷)

حضرت عیسی ع

حضرت عیسی (ع) با حواریون در بیابان سیاحت می کردند ، در اثناء راه مسیرشان به سرزمین کربلا افتاد . دیدند ، شیری دستهای خود را پهن کرده و راه را برآنها گرفته .

حضرت عیسی (ع) جلوی شیر آمد و فرمود : چرا اینجا نشسته ای و ما را رها نمی کنی که برویم ؟ ! شیر با زبان فصیح گفت : من به شما راه نمی دهم ، تا اینکه یزید قاتل امام حسین (ع) را لعن کنید .

حضرت عیسی (ع) فرمود : حسین کیست ؟

شیر گفت : او نوه دختری حضرت محمد (ص) و آله نبی امی و پسر حضرت علی ولی (ع) است .

حضرت عیسی (ع) نالان و گریان فرمود : قاتلش کیست ؟ ! شیر گفت : او یزید است که نفرین شده همه وحشیها و درندگان است ، خصوصا در ایام عاشورا .

(خلاصه روضه کربلا را خواند که حضرت عیسی و حواریون گریه زیادی نمودند . بعد حضرت عیسی (ع) دستهایش را بالا برد و با حال گریه یزید را لعن کرد و یارانش هم به دعای حضرت آمین گفتند . سپس شیر از آنجا دور شد . (۲۸)

ایدوست در هوای تو می سوزم

می سوزم و برای تو می سوزم

چون ابر از فراق تو می گریم

چون شمع در هوای تو می سوزم

پروانه وار از شرر عشقت
تا جان کنم فدای تو می سوزم
دل با تو آشنا شد و می سوزد
من هم ز آشنای تو می سوزم
دارم به سینه داغ عزیزانت
چون لاله در عزای تو می سوزم
از درد اشتیاق تو می نالم
از داغ کربلای تو می سوزم
من ذرّه حقیر و تو خورشیدی
در سایه لوای تو می سوزم
مهرت بهشت و این عجب ای مولا
که امروز با ولای تو می سوزم
در حسرت حریم تو روز و شب
تا سر نهم بپای تو می سوزم
فردا مرا سزد که نسوزانند
که امروز از برای تو می سوزم (۲۹)

غم درد حسین

در تفسیر آیه (واذکر من الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد و کان رسولا) اسماعیل بن ابراهیم علیهماالسلام نبود ، بلکه مقصود از آن پیامبری از پیامبران عظام بوده که حق تعالی وی را به طرف قومش مبعوث فرمود ، متاسفانه قومش او را گرفته و پوست سر و صورتش را کندند .

خداوند متعال فرشته ای را نزدش فرستاد و عرضه داشت : خداوند متعال مرا به سوی تو فرستاده و امر کرده که به تو عرض کنم که هر چه می خواهی از او بخواه تا به تو عنایت شود .

حضرت اسماعیل با حال گریه فرمود : از خدا بخواه که آنچه از بلا و محنت به حسین (ع) می رسد مرا پیرو آن حضرت کن و به من آن توجه را عنایت فرما .

نوحه سرایی حضرت زکریا

حضرت زکریا (ع) از پروردگار متعال خواست که اسماء خسمه پنج تن آل عبا (علیهم السلام) را به او بیاموزد . جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و اسم پنج تن (علیهم السلام) را به او یاد داد .

وقتی که حضرت زکریا (ع) اسم حضرت محمد(ص) و فاطمه (علیهاالسلام) و حسن (ع) را می فرمود ، هم و غم او برداشته می شد و اندوهش بر طرف می گشت ، ولی وقتی که اسم حضرت حسین (ع) را فرمود ، گریه گلوگیر او می شد و پشت سر هم نفس می زد .

روزی فرمود : خداوندا چرا من وقتی اسم آن چهار حضرت را می برم با نام آنها غم و غصه ام بر طرف می شود ولی تا اسم حسین

را می برم اشک از چشمانم سرازیر می شود . و نفسم منقطع و هیجانی می شود ؟ !

خداوند تبارك و تعالی ، حضرت زكریا را از قصه امام حسین (ع) با خبر كرد و روضه كربلا را برای آن حضرت تعریف كرد . و به او فرمود : كهیعص . كاف : اسم كربلااست .

هاء : هلاك عترت طاهره .

یاء : یزید قاتل ظلم كنند بر حسین (ع) .

عین : عطش حسین (ع) .

صاد : صبر حسین (ع) بر مصائب .

وقتی كه حضرت زكریا (ع) این كلمات را شنید ، سه روز درب مسجد را بست و از رفت و آمد مردم به مسجد ممانعت نمود و مشغول گریه وزاری و مرثیه خوانی شد . (۳۰)

ای حسینی كه جهان در محنت خون گرید

آسمان بر تو و قبر و وطنت خون گرید

گلشن عشق بود كربیلایت اما

عوض خنده گل این چمنت خون گرید

بود آخر سخنت زمزمه واعطشا

دل هر سوخته بر آن سخنت خون گرید

جامه پوشید ترا زینب و هنگام وداع

دید بر پیكر تو پیرهنت خون گرید

بسكه با نیزه و شمشیر به جانت زده اند

هر سر موی تو بر زخم تنت خون گرید

شد كفن كهنه حصیری به تن صد چاكت

زخمهای بدنت بر كفنت خون گرید

همه از داغ تو گریند ولی باز حسین

دیده تو به یتیم حسنت خون گرید

در شب یازدهم انجمنی بود ترا

دل ما از غم انجمنت خون گرید

نیمی از راه بلا را تو بسر پیمودی

عالمی بر سر دور از بدنت خون گرید

زغمت بسكه دل ما و ((مؤ یّد)) خون است

دل آن سوخته چون چشم منت خون گرید (۳۱)

گریه حوریه

حضرت خاتم انبیاء محمد صلی علیه و آله فرمود : شب معراج حضرت جبرئیل (ع) دست مرا گرفت و داخل بهشت نمود و من مسرور بودم ، سپس دیدم درختی از نور در آنجاست كه دو ملك زیر آن تا روز قیامت به درست كردن زیور و حلّه مشغولند .

سپس جلو رفتم ، دیدم یک سیب بزرگی که به بزرگی آن ندیده بودم آنجاست ، پس یک دانه از آن را گرفتم و شکافتم . ناگهان حوریه ای از آن ظاهر شد که مژگانش مانند اطراف سر بال بود .

گفتم : تو مال کیستی ؟

حوریه گریه ای کرد و گفت : من از آن فرزند مظلوم تو حسین بن علی (ع) هستم . (۳۲)

ای حسین ، ایکه ز داغت در و دیوار گریست

هر دل زنده و هر دیده بیدار گریست

انبیاء را همه دل سوخت به مظلومی تو

اولیاء را همگی دیده و ، دل زار گریست

در دل نوح غم تشنگیت طوفان کرد

که به طوفان زد و چون موج گرانبار گریست

گفت چون واقعه کربلا را جبریل

فاطمه ناله زد و ، احمد مختار گریست

دید در خواب ترا چون بدل لُجّه خون

با دلی غرقه بخون حیدر کرار گریست

بود ذکر عطشت پیشتر از خلقت آب

ایکه ابر ، از غم تو بر سر کهسار گریست

پیش دریا چو نظر کرد بحالت عباس

خون دل در عوض اشک ، علمدار گریست

گرچه از تاب تب و سوز عطش اشک نداشت

از غم بیکسیت نرگس بیمار گریست

برزمین ماند تنت ثابت و سیار سرت

هم به سر هم به تنت ثابت و سیار گریست

از همه بیش ((مؤ یّد)) دل زینب می سوخت

که چو شمعی که بگرید به شب تار گریست (۳۳)

مجلس گریه

مرحوم آیهٔ الله آشیخ جعفر شوشتری رضوان الله تعالی علیه در کتاب خصائص الحسینه در ارتباط با گریه پیغمبر اکرم (ص) قبل از تولد امام حسین (ع) می فرماید : مسجد پیغمبر و در اینجا مرثیه خوان گاهی جبرئیل (ع) بود ، و گاهی پیغمبر (ص) و گاهی ملک قطر زمین ، و گاهی دوازده ملک که بصورت مختلف آمدند و مرثیه حضرت را گفتند ، و گاهی همه ملائکه چنانکه در خبر است که هیچ ملکی باقی نماند ، مگر اینکه آمد و تعزیت آن حضرت را به فرزندش حسین (ع) گفت . و این مجالس در تحت ضبط و حصر نیامده ، و هر چه بخواهم به عدد در بیاورم این مجالس نبویّه را از حیثیت احوال ، امکنه و ازمنه و غیر آن ، می بینم ممکن نیست ، زیرا که از تتبع اخبار چنین ظاهر می شود که از اول ولادت حسین (ع) بلکه از اوّل حملش تمام مجالس پیغمبر(ص) به مجلس مرثیه آن سرور بود .

در شب و روز ، در مسجد و خانه ، و بساتین و کوچه و بازار ، و سفر و حضر ، در خواب و بیداری ، گاهی خود بیان میفرمود از برای اصحاب ، و گاهی از ملائکه استماع می نمود ، گاهی به خاطر می آورد ، پس آه می کشید ، گاهی تصور حالات او را می نمود . پس گاهی می فرمود : گویا می بینم او را که استغاثه می کند و کسی یاریش نمی کند ، و گاهی می فرمود : گویا می بینم اسیران را که بر شتران سوارند ، و گاهی می فرمود : گویا می بینم که سر او را هدیه از برای یزید میبرند ، پس هر کس نظر کند به آن سرو فرحناك شود ، در میان زبان و قلبش خدا مخالفت اندازد ، گاهی می فرمود : صبرکن ای اباعبدالله . (۳۴)

چشم ما چشمه اشک است و دل ما خون است

ز حدیثی که از آن خاطره دلها خون است

چه توان بود به جز واقعه کربلا

که زیادش دل هر بنده و مولا خون است

تا ابد نهضت مردانه و خونین حسین

ثبت بر صفحه تاریخ جهان با خون است

هر دلی خون شود از این غم جانسوز ولی

بیشتر از همه دلها دل زهرا خون است

چه بلا خواست که در ساحل دریای فرات

زکران تا به کران ساحل دریا خون است

گوش تا می شنود ، زمزمه واعطشاست

چشم تا می نگرد دامن صحرا خون است

تشنه گان را ز عطش خون دل از دیده رود

آب نایاب و بود آنچه که پیدا خون است

ساقی تشنه لبان خفته بر آب ولی

عوض آب روان بر لب سقا خون است

وه چه زیباست رخ شبه پیمبر اما

زچه رو پرده آن صورت زیبا خون است

زدم از خون دل این نامه جانسوز رقم

که ((مویّد)) دلم از این غم عظمی خون است (۳۵)

گریه هنگام تولد

حضرت صفیه دختر عبدالمطلب علیهماالسلام فرمود : من قابله حضرت امام حسین (ع) بود . وقتی که آن حضرت متولد شد ، حضرت رسول (ص) فرمود : ای عمه فرزندم را بیاور ببینم .

گفتم : یا رسول الله هنوز آن را پاکیزه نکرده ام .

حضرت فرمود : تو آن را پاکیزه کنی ؟ ! خدا آن را پاکیزه و مطهر خلق کرده .

وقتی که قنداقه حضرت امام حسین (ع) را خدمت آن حضرت بردم ، قنداقه را در دامن گذاشت و زبان مبارك خود را در دهان حضرت امام حسین (ع) نهاد ، آنحضرت چنان می مکید که گویا شیر و عسل از زبان آن حضرت بدهان آقازاده میآید .

بعد پیشانی و میان دو دیده او را بوسیده و قنداقه حضرت را بمن داد ، در این هنگام صدای گریه حضرت بلند شد و سه مرتبه فرمود : خدالعنت کند گروهی را که تو را شهید می کنند .

گفتم : پدر و مادرم فدای شما شوند ، چه کسی او را خواهد کشت ؟ ! فرمود : باقی مانده جمعی از ظالمان و ستمگران بنی امیه . (۳۶)

ایکه چشم ملک العرش برای تو گریست

در فلک عیسی مریم به عزای تو گریست

چون علی چشم خدا بود برایت گریان

میتوان گفت برای تو خدای تو گریست

آدم بوالبشر از بهر تو شد نوحه سرا

چونکه بشنید ز جبریل رثای تو گریست

بسکه جانسوز بود واقعه کربلات

آب آتش شد و آتش به هوای تو گریست

تا سرت را به بسر نیزه اعداد دیدند

آسمان نعره زد و چرخ به پای تو گریست

چه مگر دید در آن روز امام سجّاد

که چهل سال پس از کربلای تو گریست

بیشتر از همه کس ای پسر خون خدا

پسرت مهدی موعود برای تو گریست (۳۷)

فطرس ملک

وقتی که حضرت سیدالشهداء (ع) متولد شد ، خداوند تبارک و تعالی حضرت جبرئیل (ع) را با هزار ملک بر پیغمبر (ص) نازل فرمود که به پیغمبر(ص) تهنیت گوید .

همینطوری که حضرت جبرئیل (ع) بر پیغمبر (ص) نازل می شد گذرش به جزیزه ای که فطرس یکی از ملک مقرب که از حاملان عرش الهی بود که بر اثر اشتباهی که از او سرزده بود و در آن جزیزه زندان شده بود و بالش شکسته بود و به عذاب گرفتار بود و در بعضی روایات بمژه های چشمش معلق و آویزان بود و از زیر او دود بدبویی می آمد افتاد .

فطرس وقتی که جبرئیل (ع) را با ملائکه ها دید ، گفت : ای جبرئیل با این همه ملک کجا می روی ؟ ! آیا خبری شده ؟

حضرت جبرئیل (ع) فرمود : خداوند متعال به حضرت محمد(ص) نعمتی کرامت فرمود . و مرا فرستاده که از جانب خودش به او مبارک باد بگویم .

فطرس گفت : ای جبرئیل اگر می شود مرا هم با خود ببرید شاید حضرت محمد(ص) برای من دعا کند و من از این گرفتاری نجات پیدا کنم .

حضرت جبرئیل (بقول ما دلش سوخت و) فطرس را با خودش به محضر مقدس حضرت رسول الله (ص) آورد . وقتی که خدمت حضرت رسید از طرف حق تعالی تنهیت گفت در ضمن سفارش حال فطرس را هم خدمت آن بزرگوار کرد .

حضرت فرمود : ای فطرس خودت را به این مولود مبارک بمال که انشاء الله حالت خوب می شود . فطرس ، میگریست و خود را به

قنداقه حضرت اباعبدالله (ع) مالید ، بمحض مالیدن متوجه شد پرشکسته اش خوب شد و خدا بخاطر حضرت امام حسین (ع) توبه اش را قبول کرد .

خلاصه بالا رفت و چون به آسمان رسید گریه می کرد و صدا می زد : ای ملائکه ها من آزاد شده حسینم . کیست کسی مثل من که آزاد کرده حسین باشد ، بعد برگشت ، و گفت : ای رسول خدا به همین نزدیکی های می آید که این مولود را خواهند کشت و روضه کربلا را برای پیغمبر (ص) تعریف کرد ، هم خودش و هم پیغمبر و هم تمام ملائکه ها گریه کردند و بعد گفت : یا رسول الله در مقابل این حقی که این مولود گردن من دارد من ضامن می شوم که هر کس بزیارت این شهید غریب برود یا اشکی برای او بریزد چه از راه دور و نزدیک آن سلام و گریه را به حضرتش ابلاغ کنم . . . (۳۸)

اشکم ز هجر روی تو خوناب شد حسین

مویم ز غصّه رشته مهتاب شد حسین

هر جا کنار آب نشستم زداغ تو

از بسکه سوختم جگرم آب شد حسین

جانسوزتر ز داغ تو دیگر کسی ندید

خورشید هم ز داغ تو در تاب شد حسین

یادت که بود مونس جانم به روزها

شبها چراغ گوشه محراب شد حسین

باز آمدم به شام کنار رقیه ات

جائی که نور چشم تو در خواب شد حسین

تو غرق خون به خاک فتادی و تشنه کام

اما بنای زینبت از آب شد حسین (۳۹)

خبر جبرئیل

حضرت جبرئیل (ع) پیش از ولادت حضرت سیدالشهداء بر حضرت رسول اکرم (ص) نازل شد ، و فرمود : خداوند متعال به تو پسری میدهد که امت تو بعد از تو او را شهید خواهند کرد .

حضرت رسول (ص) صدای گریه شان بلند شد و فرمود : ای جبرئیل ما به اینچنین فرزندی احتیاج نداریم . این حرف و بحث سه مرتبه تکرار شد .

حضرت رسول (ص) ، حضرت امیرالمؤ منین علی (ع) را طلبید و موضوع را با حضرتش در میان گذاشت . حضرت علی (ع) هم گریه ای کرده فرمود ما به اینچنین فرزندی احتیاج نداریم . و این بحث سه مرتبه تکرار شد .

حضرت رسول (ص) فرمود : یا علی در عوض از حسین (ع) فرزندانی خواهند آمد که همه امام و وارث آثار پیغمبران و خازنان علوم اولین و آخرین خواهند بود .

حضرت امیرالمؤ منین (ع) خدمت حضرت بی بی دو عالم فاطمه زهرا(علیهاالسلام) تشریف آورده و جریان را برای ایشان تعریف کردند ، حضرت زهرا(علیهاالسلام) خیلی ناراحت شد و گریه نمود و فرمودند : ما احتیاجی به اینجور فرزندی نداریم .

این بحث و گفتگو سه مرتبه بین حضرت علی (ع) و بی بی دو عالم رد و بدل شد و حضرت او را بشارت به فرزندان امام او و پیشوایان و وارثان و خازنان علم نبوت . . . دادند . تا حضرت زهرا سلام الله علیها راضی شد . . . (۴۰)

خیمه شد از اشک چشم تشنگان دریا

داده پیغام اصغر از گهواره بر سقّا

العطش العطش یا ابوفاضل

جسم اصغر گشته آب از قحط آب امشب

اشک خجلت ریزد از چشم رباب امشب

العطش العطش یا ابوفاضل

از لب خشک سکینه این ندا آید

ناله هر طفل معصومی جدا آید

العطش العطش یا ابوفاضل

با اشاره مشک خشکیده سخن گوید

کودکی با ناله و رنج و محن گوید

العطش العطش یا ابوفاضل

خون غیرت در رگ سقّا بجوش آید

از تمام خیمه ها او را بگوش آید

العطش العطش یا ابوفاضل

نو نهال کوچکی از گلبن زهرا

زیر خاری جان دهد لب تشنه در صحرا

العطش العطش یا ابوفاضل

تشنگی افکنده آتش در دل دریا

مانده تصویر سکینه بر دل دریا

العطش العطش یا ابوفاضل(۴۱)

گریه حضرت زهرا علیهاالسلا

حضرت رسول اکرم (ص) به حضرت زهرا سلام الله علیها ولادت حضرت سیدالشهدا (ع) و بعد قضیه کربلا را تعریف نمود و شهادت آن حضرت را بازگو کرد چنانچه خداوند متعال در قرآن به آن اشاره فرمود : ((و وصینا الانسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها و وضعته کرها)) یعنی ما به انسان وصیت کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند ، زیرا مادر ، او را با کراهت وضع حمل کرد . . . در تفسیر دارد که او را با کراهت حمل می نمود ، حضرت زهرا (ع) آن مولود حضرت حسین (ع) بود که وقتی فهمید اینکه حمل می کند به شهادت می رسد .

بی بی دو عالم (ع) خیلی ناراحت و مهموم و مغموم و گریان شدند . . (۴۲)

دوست دارم در غم سالار مظلومان بگریم

بوسه باران سازم آن لعل لب عطشان بگریم

دوست دارم بر تن پاکی که شد بعد از شهادت

استخوانش خرد در زیر سم اسبان بگریم

دوست دارم بر لب خشکیده ای کاندر سر نی

پیش دشمن خواند با آوای خوش قرآن بگریم

دوست دارم کربلا بودم در آن روز مصیبت

تا برای غربتش با ناله و افغان بگریم

دوست دارم خیمه ماتم کنم بر پا بهر جا

تا بیاد خیمه سوزان او از جان بگریم

دوست دارم سر بزانوی غم و ماتم گذارم

تا قیامت در عزایت هم چنان یاران بگریم

دوست دارم نوحه خوان محفل اُنس تو باشم

یا پریشان چون فراز از ماتمت پنهان بگریم ***(۴۳)

گریه پیغمبر

چون روز هفتم تولد حضرت سیدالشهداء (ع) شد ، حضرت رسول (ص) تشریف آوردند و فرمودند : فرزندم را نزدم بیاور . قنداقه حضرت را به دست حضرت رسول (ص)دادند و حضرت گوسفند سیاه و سفیدی برای امام عقیقه کرد و یک رانش را بقابله داد و سر مبارک حضرت حسین (ع) را تراشید و بوزن موی حضرتش نقره تصدق کرده و خلوق بر سر مبارکش مالید سپس او را بر دامن خود گذاشت و گریه زیادی کردند و فرمود : ای اباعبدالله خیلی بر من گرانست کشتن تو .

اسماء می گوید : گفتم پدر و مادرم فدای شما باشد این چه خبری است که شما می فرمائید ؟ و عوض شادی گریه می کنید ؟ ! حضرت رسول (ص)فرمود : گریه ام برای این فرزند دلبندم است که گروهی کافر و ستمکار از بنی امیه او را خواهند کُشت و خدا شفاعت مرا به آنها نمی رساند ، و آنها رخنه در دین خواهند کرد ، خداوندا از تو مسئلت میکنم آنچه را که حضرت ابراهیم در حق فرزندان وذریه اش از تو در خواست کرد ، خداوندا دوست بدار دوستان او را و لعنت کن دشمنان آنها را لعنتی که آسمان و زمین را پر کند . . . (۴۴)

چشم گریان چشمه فیض خداست

هم پشیمانی از جرم و گناهست

گریه کن از ترس و از خوف خدا

گریه بر هر درد بی درمان دواست

در قیامت چشمها گریان بود

جز همان چشمی که گریان از خوف خداست

دیگر آن چشمی که شادان باشد او

آن عزادار حسین مصطفی است

دیگر آن چشمی که شاد و خرم است

آن چشمی که از حرام پوشاست

گریه کن بهر حسین شاه شهید

اشک چشم تو شفای دردهاست

هر کسی کوثر ببیند خرم است

کوثر هم شاد از عزادار حسین مرتضی است (۴۵)

اشک رسول الله ص

ام الفضل دختر حارث گفت : خدمت حضرت رسول الله (ص) بودم ، عرض کردم یا رسول الله دیشب خواب بدی دیدم .

حضرت فرمود : چه خوابی دیدی ؟ گفتم ، خواب خیلی بد و سختی بود . حضرت فرمود : چه دیدی ؟ عرضکردم : در خواب دیدم که پاره ای از بدن شما جدا شد و در آغوش من افتاد .

حضرت فرمود : خواب خوبی دیدی ، از حضرت فاطمه پسری متولد می شود که در آغوش تو می باشد . بعد امام حسین (ع) متولد شد و همانطور که حضرت فرموده بودند ، در آغوش من بود .

یکروز بر پیامبر(ص)وارد شدم و حضرت سیدالشهداء را هم با خود برداشته بودم و در آغوش پیغمبر(ص)گذاشتم ، یک وقت دیدم حضرت دارد اشک می ریزد . عرضکردم ، پدر و مادرم قربانت گردد یا رسول الله چه شده که شما را در حال گریه می بینم ؟ !

حضرت فرمود ، جبرئیل پیش من بود و به من خبر داد که گروهی از امتّم این پسرم را می کشند .

عرض کردم : این حسین ؟ ! فرمود : بلی ، همین حسین را ، و مقداری تربت سرخ بود برایم آورد . (۴۶)

غبار غم چرا بگرفته روی گنبد گردون

چرا از دیدگان جاری شده سیلاب اشک و خون

چرا از هر طرف برخاسته طوفانی از ماتم

چرا اوضاع واحوال جهان گردیده دیگر گون

امشب

چرا عیسی پریشان گشته در چارم فلک

ملایک از چه ماتم زار و گریانند برگردون

شده برپا عزا در بارگاه کبریا گویی

که غوغای عزاداری شد از نه آسمان بیرون

مگر پرپر شده گلهای گلزار نبی کز غم

هزاران گلستان راست ناله از هزار افزون (۴۷)

خاک کربلا

عایشه می گوید : حضرت پیغمبر اکرم (ص)در حال وحی بودند که حضرت حسین (ع) وارد شد . و از پشت پیغمبر بالا رفت نشست و مشغول بازی شد .

جبرئیل فرمود : ای محمّدامت تو بعد از تو فتنه بپا می کنند و این فرزندت را بعد از تو به قتل می رسانند ، آنگاه حضرت جبرئیل دست دراز کرد مقداری خاک سفید آورد و فرمود :

در این زمین فرزندت را می کشند که اسم آن طف است ، بعد وقتی که حضرت جبرئیل (ع) رفت .

پیغمبر در حالیکه خاک در دست مبارکشان بود با حالت گریه به طرف اصحابش (که ابوبکر و عمر و حضرت امیر المؤ منین و

حذیفه و عمّار و ابوذر در میان آنها بود) آمد .

اصحاب عرض کردند : یارسول اللّه چرا گریه می کنید ؟ !

حضرت فرمود : حضرت جبرئیل به من خبر داد که فرزندم حسین بعد از من در زمین طّف کشته خواهد شد . و این تربت را برای من آورد و خبر داد که همان جا هم دفن می گردد . (۴۸)

از دیده اهل حرم خون گشته جاری

شد وقت میدان رفتن و وقت سواری

بسته صف کودکان مو پریشان زنان

الله الله یا ثارالله

گفتا کمی آهسته تر آیم بسویت

کرده وصیت مادرم بوسم گلویت

من ترا زینبم زغم جان بر لبم

الله الله یا ثارالله

از صدر زین سلطان مظلومان نگون شد

آئینه عرش الهی غرق خون شد

از حرم شد بپا بانگ وا غربتا

الله الله یا ثارالله

گلهای باغ مصطفی گردیده پرپر

صد پاره تن روی زمین عباس و اکبر

شد به دشت بلا حق ز باطل جدا

الله الله یا ثارالله(۴۹)

صدای ناله جانسوز

امّ سلمه می فرماید : روزی حضرت رسول الله (ص) در خانه من نشسته بود فرمود : هیچکس نزد من نیاید ، من منتظر نشسته بودم که حضرت سیدالشهداء(ع) داخل شد ، ناگهان صدای ناله جگر سوز پیغمبر اکرم (ص)را شنیدم که گریه میکرد .

وقتی من با خبر شدم ، دید حضرت حسین (ع) در آغوش و پهلوی حضرت نشسته و حضرت دست به سر مبارک حسین (ع) می کشد و گریه می کند رفتم جلو و عرضکردم : آقاجان

بخدا قسم وقتی که وارد شد من متوجه نشدم .

حضرت رسول (ص) فرمود : الآن حضرت جبرئیل (ع) با ما در خانه بودو گفت : آیا حسین را دوست داری ؟ گفتم : بله . دوستش دارم نه بخاطر دوستی دنیا . حضرت جبرئیل (ع) فرمود : امت تو در سرزمین کربلا او را می کشند . بعد مقداری از خاک آن زمین را آورد و به پیامبر (ص) نشان داد . (۵۰)

قبیله بنی اسد با اشگ دیده

در جستجوی پیکری در خون طپیده

تا نماید کفن بوریا بر بدن

الله الله یا ثارالله

سر تای دشت بلا محراب خونست

پوشیده از گلهای سرخ و لاله گونست

اکبر و اصغرش جسم آب آورش

الله الله یا ثارالله (۵۱)

خاک اشک زا

حضرت علی (ع) فرمود : یکروز خدمت حضرت پیغمبراکرم (ص) وارد شدم ، دیدم چشمان مبارک حضرت گریان است ، عرضکردم : پدر و مادرم فدای شما ای پیغمبر خدا چه شده ؟ ! آیا کسی شما را ناراحت کرده ؟ ! چرا گریه می کنید ؟ ! حضرت رسول (ص) فرمود : چند لحظه قبل حضرت جبرئیل (ع) نزد من آمده بود و به من فرمود : حسین در (کنار) شّط فرات کشته می شود بعد فرمود : آیا می خواهی از تربتش استشامم کنی ؟ گفتم : بله دستش را دراز کرد و مشتی از آن خاک برداشت و آن را به من داد مقداری بوئیدم ، بی اختیار اشکم جاری شد و اسم آن سرزمین کربلا است . (۵۲)

هر که شد از سر اخلاص عزادار حسین

نام او ثبت نمایند به طومار حسین

ای خوش آن پاک سرشتی که غم خود بنهاد

شد در این عمر پریشاندل و غمخوار حسین

ای خوش آنکس که حسینی شد و از روی خلوص

پیروی کرد زاندیشه و افکار حسین

گر بخوبان جنان فخر فروشند رواست

روز محشر همه یاران و فادار حسین

یارب این منصب شاهانه زما باز مگیر

تا که پیوسته بمانیم عزادار حسین

گر چه هستیم گنه کار خدایا مگذار

در قیامت دل ما حسرت دیدار حسین (۵۳)

شهید کربلا

چون دو سال از ولادت حضرت سیدالشهداء (ع) گذشت ، حضرت رسول الله (ص) به سفری رفت ، پس روزی در اثناء راه ایستاد و فرمود (اناالله وانا الیه راجعون) ((ما از خدائیم و بسوی او باز می گردیم)) . و گریه زیادی کرد .

چون سببش را سئوال کردند : فرمود : جبرئیل مرا از زمینی که نزد شّط فراط است خبر داد که آن را کربلا میگویند ، فرزندم حسین (ع) را در آنجا شهید می کنند ، گویا می بینم محل شهادتش و موضع دفنش را ، و گویا اسیران را سوار بر جهاز شتران سوار می بینم و سر فرزندم حسین را به هدیه می برند . . . (۵۴)

چونکه یاد آرم زدشت کربلا با شور و شین

مینمایم گریه از بهر علمدار حسین

هر کس آرد در نظر لب تشنگان کربلا
میشود آگاه بر اطفال بی یار حسین
روز عاشورا سکینه تشنه لب مشکی گرفت
نزد عمویش اباالفضل وفادار حسین
گفت عموجان تو سقّا باشی و ما تشنه لب
فکر آبی کن عموجان ای سپهدار حسین
حضرت عباس چون بشنید از وی این سخن
مشک بگرفت از سکینه آن علمدار حسین
گشت وارد در شریعه ساقی لب تشنگان
مشک را از آب پر کرد آن وفادار حسین
کف بزیر آب برد و خواست نوشد از فرات
یاد آورد آنزمان از دختر زار حسین
مشک بر دوش آب ناخورده شدی از شط برون
شد سوار آنگاه گفت ای حی دادار حسین
من رسانم آب را در خیمه آل رسول
بهر آن لب تشنگان اطفال بی یار حسین (۵۵)

سیدالشهدا

پس از مراجعت از سفری حضرت رسول اکرم (ص) با حزن و اندوه بالای منبررفت حضرت حسن و حسین (ع) را هم به همراهش بالای منبر برد ، پس خطبه ای خوانـد و موعظه نمود ، پس دست راست بر سـر حسن (ع) و دست چپ را بر سـر حسـین گـذاشت و فرمود : خـدایا ، محمـد بنـده و پیغمبر تو است ، و این دو نفر از نیکان عترت منند . و اخیار عشـیره من ، و بهترین ذریه من و کسانی که بعـد از خود در میان امت می گذارم و بدرستی که جبرئیل به من خبر داد که این پسـر را به زهر می کشـند ، و این دیگری را به شمشیر شـهید می کنند . خدایا شـهادت را بر او مبارک گردان و او را سـید الشـهدا قرار ده به قاتل او برکت مده و آنها را به اسـفل درک جهیم برسان . راوی گوید : سـپس صدای ناله و گریه از اهل مسجد بلند شد ، حضرت فرمود : ایها الناس بر او گریه می کنید و او را یاری نمی کنیـد ؟ خدایا تو یاور او باش ، ای مردم من دو چیز نفیس یا سـنگین در میان شـما می گذارم ، یکی کتاب خدا و دیگری عترت خود را که میوه دل و ثمره فواد من هستند و آن دو از هم جدا نمیشوند ، تا بر حوض به من وارد شوند .
آگـاه باشـید که از شـما سـئوال نمی کنم ، مگر آنچه مرا خـدا امر کرده است ، و آن این است که سـئوال می کنم از شـما مـودّت و دوسـتی آنهـا . پس بترسـید از اینکـه بـه نزد مـن آییـد و حـال اینکـه بـه عـترت من اذیـتی کرده باشـید و به ایشـان ظلم تعـدی کرده باشید(۵۶)

می روم از سر کوی تو و خون میگریم
با دل غم زده از سوز درون میگریم
همه اشیا نگرانند به گرییدن من
تو هم از خاک به بین عمه که چون میگریم

کاروان عازم راه است و من خسته هنوز

بر سر قبر تو افتاده و خون میگریم

آمدم با تو در این غمکده شام ولی

میروم بی تو و از سوز درون میگریم

عمه جان منکه بهر رنج و غمی کردم صبر

دیگر از هجر تو بی صبر و سکون میگریم

همچو مرغ سحر از داغ غمت مینالم

همچو ابر از ستم چرخ نگون میگریم

آنچه در سینه غم عقده بهم پیوستم

چون مجال آمده در دست کنون میگریم

دیگر از گریه و زاری نکند کس منعم

فارغ از سرزنش دشمن دون می گریم

خود بدست خودم ایدختر ناکام حسین

کردمت دفن وزین درد فزون می گریم

هر زمان سوگ رقیه ز (مؤ ید) شنوم

سخت مینالم و زاندازه برون می گریم (۵۷)

گل خوشبو

روزی رسول خدا (ص) در منزل حضرت زهرا (ع) تشریف داشتند ، درحالی که حضرت امام حسین (ع) در دامن آن جناب بود ، حضرت گریه زیادی کردندو به سجده رفتند و بعد فرمودند : ای فاطمه ، ای دختر در این ساعت و در همین مکان خداوند علی اعلا به توسط جبرئیل به من فرمود : ای محمد آیا حسین را دوست داری ؟

گفتم : بلی نور دیده و گل خوشبو و میوه دل و پرده ما بین دیدگان من است . جبرئیل در حالی که دست بر سر حسین گذاشته بود فرمود : ای محمد او را در سرزمین کربلا شهید . . . (۵۸)

من از بهر غریبان ناله ها اندر جگر دارم

بهر صبح و مسا از دل نوای پر شرر دارم

دل زارم بسی پر خون برای بیکسان باشد

بدامن هر زمان جاری مدام اشک از بصر دارم

به بینم گر غریبی را بکنجی واله و محزون

بیاد غربت طفل حسین خون جگر دارم

فغان زاندم که طفل نورس شاهنشه خوبان

بگفتا عمه جان من شوق دیدار پدر دارم

ز وصل روی بابم عمه جان خونشد دل زارم

شب و روز از غم هجرش دو چشم پر گُهر دارم

ندارم آرزوئی غیر وصل باب اندر دل

بسی شکوه از این قوم لعین پر شرر دارم

مگر ما را نباشد خانه کاندر کنج این ویران

که خشت خام جای بستر اندر زیر سر دارم

در آندم راءس پر خون پدر شد در برش حاضر

بگفتا جان بابا از فراقت دیده تر دارم (۵۹)

گریه پدر و دختر

حضرت زهرا (ع) حضرت سیدالشهدا را بغل کرده بودند ، حضرت رسول الله (ص) حضرت را از بغل دختر گرامشان گرفتند گریه کردند و فرمودند : خدا قاتلین تو را لعنت کند .

خدا کسانی را که لباسهایت را از تنت در آورند لعنت کند .

خدا بکشد آن کسانی را که همدیگر را بر علیه تو کمک می کنند . حضرت زهرا (ع) ناراحت و گریان شدند و فرمودند : ای پدر چه می فرمائید ؟ حضرت فرمودند . دخترم مصیبت هائی که بعد از من و تو به او می رسد و اذّیتها و ظلم ها و مکرها و تعّدی هائی که متوجهش می گردد را به یاد آوردم ، او در آن روز در میان جمعی مردان که جملگی همچون ستارگان درخشانند بوده و همگی به طرف مرگ و کشتن حرکت می کنند ، گویا اکنون لشکرآنهارا کاملا می بینم و به جایگاه و محل دفن ایشان می نگرم . حضرت زهرا (ع) گریان فرمودند : ای پدر جائی را که می فرمائید کجاست ؟ حضرت فرمود : به آنجا کربلا می گویند . و آن زمین برای ما و امت موجب اندوه و بلاست ، بدترین افراد امت من بر آنها خروج می کنند .

اگر تمام اهل آسمانها و زمین شفیع یک نفر از این گروه شرور باشند ، شفاعتشان پذیرفته نمیشود و بطور قطع تمام آنها در جهنم جاوید خواهند ماند .

حضرت فاطمه (ع) فرمود : پدر این طفل کشته خواهد شد ؟ ! حضرت فرمود : بله دخترم ، قبل از او کسی اینطور کشته نشده که آسمانها و زمین و فرشتگان و حیوانات وحشی و ماهی های دریا کوهها برایش گریه کنند . اگر این موجودات ماءذون بودند پس از شهادت این طفل هیچ نفس کشی روی زمین باقی نمی ماند و گروهی از دوستان خواهند آمد که در روی زمین کسی از آنها اعلم به خدا نبوده و . . . و حضرت رسول (ص) و حضرت زهرا (ع) صدای به گریه بلند نمودند . . . (۶۰)

کاش بودم تا کنم جانرا فدایت یا حسین

چون نبودم اشک ریزم در عزایت یا حسین

کاش اندر کربلا بودم تو را یاری کنم

گویمت لبیک و در راهت فدا کاری کنم

در ره عبد سیاهت خون خود جاری کنم

چون نبودم کربلا شاها عزاداری کنم

کاش بودم زائر کرببلایت یا حسین

کاش بودم تا بلاگردن اصغر می شدم

یابقربان قد رعنای اکبر میشدم

یا فدای دست عباس دلاور میشدم

یا نثار قاسم و هم عون و جعفر میشدم
میشدم ملحق بخاك كشته هایت یا حسین
كاش بودم میخریدم تیر عشقت را بجان
دست از جان میكشیدم بر حیات جاودان
مینهادم سر بكویت بر طفیل عاشقان
مشت خاكی میشدم در سایه این آستان
بر امید عزّت روز لقایت یا حسین
كاش بودم از غلامان سیاه و موكبت
كاش بودم جبهه سای خاك سم مركبت
كاش بودم تا رسانم آب سردی بر لبت
كاش بودم تا رهانم آتش تاب و تبت
كاش بودم آشنای آشنایت یا حسین (۶۱)

ریحانه پیامبر

حدیث مفصلی از ابن عباس نقل كرده اند كه :

روزی حسین ۷ گریه كنان خدمت مادرش فاطمه آمد و عرضكرد : جدم پیامبر از من سیر شده از بس كه به خدمتش رفته ام ، حضرت فاطمه (علیهاالسلام) فرمود : مادرت فدایت شود مگر چه شده ؟

عرض كرد : امروز صبح برادرم حسن را به زانوی راست خود نشانید و دهان او را بوسید و مرا به زانوی چپ نشانید و از دهان من اعراض كرد زیر گلوی مرا بوسید ، ای مادر بیا دهان مرا بو كن ببین بوی بدی می دهد كه جدم دهان مرا نبوسیده .

حضرت فاطمه (علیهاالسلام) فرمود : نه ای فرزندم جدت از تو ملالت پیدا نمی كند به خدا قسم بسیار شنیده ام كه جدت می فرمود : حسین از من است و من از حسین می باشم تو در گهواره گریه می كردی پدرم وارد خانه شد فرمود : ای فاطمه ، حسین را ساكت كن آیا نمی دانی گریه او مرا اذیت می كند مكرر جدت می فرمود : ((اللهم انی احبّه و احب من یحبه)) خدایا من حسین را دوست می دارم و دوست می دارم كسیكه حسین را دوست دارد .

حضرت فاطمه (علیهاالسلام) : دست حسین (ع) را گرفت و حضور پیامبر(ص) آورد و عرضكرد : بابا آیا شما نمی فرمودی حسین ریحانه من است ، آیا نفرمودی حسین زینت زمین و آسمان است ، آیا نفرمودی بوی بهشت را از حسین می شنوم .

فرمود : بلی . عرض كرد : حسین از این رنجیده كه چرا دهان او را نبوسیده ای مثل آنكه دهان برادرش را بوسیده ای فرمود در این مطلب سرّی است كه می ترسم دلت بشكند و طاقت نیاوری ، عرض كرد شما را به حق خدا سرّش را بفرما .

فرمود : اینك جبرئیل به من خبر داد كه به حسن ۷ زهر می خورانند و من محل زهر خوردن او را بوسیدم و حسین ۷ را با تیغ جفا نحر می كنند ، پس جای نحر او را بوئیدم . همینكه حضرت فاطمه (علیهاالسلام) این قضیه را شنید بلند بلند گریه كرد و به صورت خود لطمه زد و خاك به سر كرد ، فاطمه ۳ فرمود : حسین را كجا می كشند ؟ فرمود : در زمینی كه آنجا را كربلا می گویند ، عرضكرد : به چه سبب او را شهید می كنند ؟ فرمود : اهل كوفه نامه هایی برای او می نویسند كه تو از جانب خدا و پیامبر خلیفه می باشی به سوی ما بیا ، همینكه می رود او را با لب تشنه شهید می كنند .

هر چه صدا می زند آیا كسی هست ما را یاری كند كسی جوابش نمی دهد عاقبت او را مثل گوسفند ذبح می كنند ، برادران و

فرزندان او را شهید می کنند ، سرهای آنها را بالای نیزه می کنند ، فاطمه فریاد برآورد پس تمام مردم به گریه درآمدند جبرئیل نازل شد یا محمد خدا به تو سلام می رساند و می فرماید فاطمه را ساکت کن که ملائکه آسمانها را به گریه درآورد و می فرماید و به عزت و جلالم قسم که شیعیانی برای او خلق می کنم که مالها و جانهای خود را در راه عزا و زیارت او انفاق کنند ، آگاه باش که هر کس او را بعد از شهادتش زیارت کند به هر قدمی که برمی دارد ثواب یک حج مقبول برایش نوشته می شود و هر کس برایش گریه کند ملائکه اشکهای او را در شیشه های بلور ضبط می کنند و روز قیامت که می شود و آتش جهنم شعله می کشد به او می گویند : ای دوست خدا بگیر این اشکی است که در مصیبت مولایت حسین ریخته ای و از آتش آزاد شدی ، پس یک قطره از آن اشکها را به آتش جهنم می زنند آتش جهنم پانصد سال راه از آن بنده دور می شود .

پیامبر خدا(ص) به حضرت فاطمه (علیهاالسلام) این بشارتها را داد فاطمه سجده شکر به جای آورد حسین عرضکرد یا جداه جزای آنها در نزد شما چیست ؟ فرمود : من آنها را در نزد خدا شفاعت می کنم رو به پدر بزرگوارش کرد و فرمود : شما چه می کنی ؟ فرمود : من هم آنها را از آب کوثر سیراب می کنم ، از برادرش امام حسن ۷ پرسید شما چه می کنی ؟ فرمود : من داخل بهشت نمی شوم مگر با آنها داخل شوم .

حضرت فاطمه (علیهاالسلام) هم فرمود : به عزت پروردگارم قسم و به حق پدر و شوهرم من جلوی در بهشت با چشم گریان می ایستم تا خداوند مرا شفیع آنها کند .

حضرت سیدالشهداء ۷ هم فرمود : به حق جد و پدرم قسم من هم از خدا سؤ ال می کنم که قصرهای آنها در بهشت مقابل قصر خودم باشد . (۶۲)

همه را فدای حسین

ابن عباس می گوید : یک روز خدمت پیغمبر (ص) خدا مشرف بودم و آن حضرت ، حسین (ع) را روی زانوی راست خود نشانیده بود و ابراهیم پسر خود را روی زانوی چپ نشانده بود ، گاهی حسین را و گاهی ابراهیم را می بوسید ، ناگاه آثار وحی بر آن حضرت ظاهر شد بعد از آن فرمود : جبرئیل از جانب پروردگار بر من نازل شد که خدا به تو سلام می رساند و می فرماید : ما این دو فرزند را برای تو با هم نمی گذاریم یکی از آنها را فدای دیگری گردان .

حضرت نگاهی به صورت حسین (ع) کرد و گریه کرد و نگاهی به صورت ابراهیم و گریه کرد ، پس فرمود : ابراهیم مادرش کنیز است هرگاه بمیرد کسی غیر از من برای او محزون نمی شود ، اما حسین مادرش فاطمه و پدرش علی است که به منزله گوشت و خون من هستند هرگاه حسین بمیرد دخترم فاطمه محزون و غصه دار می شود پسر عمم علی هم محزون می شود ، من نیز محزون می شوم و من حزن خود را بر حزن آنها انتخاب می کنم . حضرت فرمود : من به جبرئیل عرض کردم : ای جبرئیل ابراهیم بمیرد من او را فدای حسین کردم ، ابراهیم پس از سه روز از دنیا رفت .

بعد از مردن ابراهیم هرگاه پیامبر حسین را می دید او را به سینه خود می چسبانید و می بوسید و می فرمود : من به فدای کسی شوم که پسرم ابراهیم را فدای او گردانیدم . از بس که پیامبر در فوت ابراهیم محزون و غصه دار شد خداوند سوره کوثر را در تسلی قلب آن حضرت نازل کرد . (۶۳)

جای شمشیر

هر وقت حضرت سیدالشهداء (ع) بر پیامبر اکرم (ص) داخل می شدند حضرت او را به خود می چسباندند و سپس به حضرت امیرالمومنین علی (ع) می فرمودند :

او را بگیر و بعد او را می بوسیدند و گریه می کردند .

امام حسین (ع) می فرمود : ای پدر چرا گریه می کنی ؟

حضرت رسول (ص) فرمود : فرزندم جاهای شمشیر را بوسیدم و گریه ام گرفت .

حضرت امام حسین (ع) فرمود : ای پدر من کشته خواهم شد ؟ حضرت رسول (ص) فرمود : بلی به خدا قسم تو و پدرت و برادرت همگی کشته خواهید شد .

حضرت امام حسین (ع) فرمود : پدر ، قبور ما از هم متفرق و پراکنده می باشد ؟

حضرت رسول (ص) فرمود : بلی پسرم .

حضرت امام حسین (ع) فرمود : از امت شما چه کسانی به زیارت ما میآیند ؟ حضرت رسول (ص) فرمود : من و پدرت و برادرت و تو را زیارت نخواهد نمود مگر راست گویان امت من . (۶۴)

آمده ام بقتلگه بابا عزا بپا کنم

درد دل از برای تو زجور اشقیا کنم

بابا نگر حزینه ام من دخترت سکینه ام

آوردی از مدینه ام بی تو سفر چرا کنم

بابا گلی گم کرده ام چون اصغر شیرین زبان

میگردم اندر کشتگان شاید گلم پیدا کنم

هم سفرم شمروسنان گریه کنم بر تو چنان

سیلی خورم ز دشمنان چه ناله و نوا کنم

خیز و به بین که من شدم عازم کوفه خراب

بگو چسان در این سفربی تو دلم رضا کنم

خیز وزخاک و خون شها مرا بدامنت نشان

اگر که شب رسد پدر دامن که ماءوی کنم

نه طاقتی ترا بود ز زخمهای دشمنان

نه مرحمی مرا بود گذارم و دوا کنم

اسباب حزن

جمیع حالات امام حسین (ع) اسبات حزن و گریه پیغمبربود .

چنانکه هر وقت او را به دوش مبارک بر میداشت و سرش بر دوش او تکیه می کرد بیاد می آورد سر او را بر روی نیزه ها . . . . ، پس می گریست .

و به اصحاب می فرمود : گویا می بینم اسیران را بر شتران و سر فرزندانم را بصورت هدیه برای یزید می برند .

چون به دامان می نشاند نظر به صورت او می نمود و می گریست ، و می فرمود : یابن عباس گویا می بینم او را که ریشش را به خونش خضاب نموده اند و هر چند طلب یاری می کند کسی یاریش نمی کند و چون روز عید جامه (لباس) جدید می پوشید میگریست ، گویا به یاد می آورد که او را برهنه بر خاک می اندازند ، و چون بر سرسفره می نشست با جد و پدر و مادر و برادر ، طعام میخورد ، پیغمبر (ص) اول خوشحال می شد ، بعد به گریه در می آمد ، و گویا به یاد می آورد تشنگی خود و اطفالش را که

دنیا جلو چشمشان از شدت عطش سیاه می شود ، و همه متفرق می شوند ، و بعضی را می کشند ، و بعضی را اسیر می نمایند . و چون گلویش را می بوسید می گریست ، و گاهی با امیرالمؤ منین (ع) می فرمود : او را نگاه دار ، آنگاه تمام بدنش را می بوسید و می گریست ، عرض کرد : چرا گریه می کنید ؟ میفرمود : موضع شمشیرها را می بوسم ، و گاهی لب و دندانش را می بوسید ، گویا یاد می آورد چوب خیزران در مجلس یزید و ابن زیاد (لعنهٔ الله علیهما) را ، چنانکه زیدبن ارقم در نزد ابن زیاد حاضر بود ، چون این حرکت شنیع را دید ، فریاد برآورد که چوبت را از این لبهای مبارک بردار که قسم به آن خدائی که غیر او خدائی نیست دیدم دندانهای پیغمبر (ص) را که بر این دندانها گذاشته شده بود و آن را می بوسید . (۶۵)

نام تو هست زنده و جاوید یا حسین
عشق تو هست مایه امّید یا حسین
با مهر تو چو داد مرا شیر مادرم
جانم اسیر عشق تو گردید یا حسین
در باغ آرزو که بروید گل امید
وصل تو هست غایت امّید یا حسین
از عطر جانفزای تو سرمست می شود
هر کس زباغ عشق تو گل چید یا حسین
هر کس شنید قصه جانسوز نینوا
سیلاب اشک از مژه بارید یا حسین
جانم فدای آن که به دنیا هر آن چه داشت
در راه دوستی تو بخشید یا حسین
ای جان فدای نام تو کز نام تو به جاست
نام بلند مکتب توحید یا حسین
با چشم اشکبار به یادت ((نوید)) گفت
نام تو هست زنده جاوید یا حسین (۶۶)

سر روی نیزه

روزی پیغمبر اکرم (ص) در مسجد نشسته بودند ، که جمعی از قریش وارد شدند و با آنها ابن سعد ملعون هم بود .
رنگ پیغمبر (ص) متغیّر شد و حالش دگرگون گردید ، اصحاب عرضکردند : یارسول الله تو را چه می شود ؟ ! حضرت فرمود : به یاد آوردم آنچه بر اهل بیت من وارد می شود از کشتن وزدن و سّب و شتم و پریشان و در بدری و اوّل سری که بر سر نیزه می شود سر فرزندم حسین خواهد بود . (۶۷)

شوری به اشک می دهد آوای یا حسین
امشب شب دعا شب پرواز یاحسین
امشب که میهمان گل منور می کند
لب تشنگان خیمه خورشید را حسین
نجوای زینب است در آشوب اشک ها

با پاره های آن تن تب دار یا حسین

می گفت : نیزه ها مگر از یاد برده اند

جاری ست در وجود تو خون خدا حسین

این سو کبود می شود از درد گونه ها

آن سوی دشت زیر سم اسب ها حسین

یک سو کبوتران حرم تشنه و اسیر

یک سو وداع زینب بی یار با حسین

فردا خراب خطبه تقدیر کوفه ها

فردا شکوه جاری فریادها حسین

فردا که روح تازه به پرواز می دهند

پروانه های سوخته در کربلا حسین (۶۸)

حال احتضار

تمام ایام زندگانی در شب و روز در سفر و حضر ، حال پیغمبر (ص) چنین بود ، حتی در حال احتضار امام حسین (ع) را به سینه چسبانیدو عرق آن حضرت بر حسین (ع) جاری بود و میفرمود : مرا با یزید چه کار است ، خدا یزید را لعنت کند و به او برکت ندهد . پس غش کرد ، باز بحال آمد ، بعد امام حسین (ع) را بوسید و اشک میریخت و می فرمود : مرا با قاتلین تو نزدخدا موقفی خواهد بود . (۶۹)

ای که چشم ملک العرش برای تو گریست

در فلک عیسی مریم به عزای تو گریست

آدم بوالبشر از بهر تو شد نوحه سرا

چون که بشنید ز جبریل رثای تو گریست

چون علی چشم خدا بود برایت گریان

می توان گفت که بهر تو خدای تو گریست

بس که جانسوز بود واقعه کرب و بلا

آب آتش شد و آتش به هوای تو گریست

تا سرت را به سر نیزه اعداء دیدند

آسمان نعره زد و چرخ به پای تو گریست

چه مگر دید در آن روز امام سجّاد

که چهل سال پس از کرب و بلای تو گریست

بیشتر از همه کس ای پسر خون خدا

پسرت مهدی موعود برای تو گریست

گر نبودی تو در آن دشت بلا یازهرا

دخترت زینب غمدیده به جای تو گریست

می رود روز جزا خّرم و خندان به بهشت

هر که شد پیرو و در زیر لوای تو گریست

نه همین دیده ((خسرو)) زغمت گریان است

هر کسی داشت به دل مهر و ولای تو گریست (۷۰)

اشک علی ع

ابن عباس می گوید : در رکاب حضرت امیرالمؤ منین (ع) بودم در زمانی که به صفین تشریف می بردند ، وقتی که به نینوا رسیدیم ، نزدیک شط فرات بود ، با صدای بلند فرمود : یابن عباس آیا این مکان را می شناسی ؟ عرضکردم : خیر نمی شناسم ! فرمود : اگر می شناختی مثل من ، از آن نمی گذشتی مگر مثل من گریه می کردی . پس حضرت علی (ع) گریه شدیدی نمود ؟ تا اینکه محاسن شیریفش تر شد و اشکها برسینه اش جاری گردید .

ما هم به تبع آن حضرت گریه کردیم .

سپس حضرت فرمود : اُوّه اُوّه ، مرا با آل سفیان چکار است که جنگ کنیم آنها از جنود سپاهیان شیطانند ، ای اباعبدالله صبر کن زیرا هر بلائی که بسرت اینها می آورند ، سر من آوردند ، سپس حضرت آبی جهت وضو گرفت و وضویی ساخت و چند نماز خواند ، باز آن حرفها را زد ، بعد یک مقدار خواب رفته و بعد بیدار شد ، سپس فرمود : یابن عباس آیا از خوابی که دیده ام تو را با خبر کنم ؟ عرض کردم : انشاءالله که خیر است ! بفرمایید ، حضرت فرمود : دیدم گویا مردانی با علمهای سفید از آسمان به زمین آمدند ، شمشیرهای سفید و درخشنده بر کمر داشتند ، سپس گرد این زمین خطی کشیدند ، فرمودند : دیدم گویا شاخه های این نخلها بزمین رسیده و در میان خون شناور شد ، و گویا فرزندم حسین (ع) و میوه دلم ، و نور بصرم ، در آن غرق شده و هر چه استغاثه میکند . کسی به فریادش نمی رسد ، و گویا آن مردانی را که از آسمان آمده بودند . ندا می کردند و می گفتند : ای آل رسول صبر کنید .

که شما را خواهند کشت . و شما بدست یک مشت مردم شر کشته خواهید شد . و اینک بهشت مشتاق شما است . ای اباعبدالله .

سپس رو به سوی من کردند و مرا تعزیت دادند و فرمودند :

یا اباالحسین به تو بشارت باد و خدا روز قیامت چشمت را روشن کند .

از خواب بیدار شدم . بخدا قسم که قبلا حضرت رسول صادق ابوالقاسم (ص) بمن خبر دادند .

که من به سوی اهل بغی می روم . و به این زمین میرسم . . .

آه در اینجا فرزندم حسین با هفده نفر از اولاد من واز اولاد فاطمه (ع) دفن می شوند . و این زمین در آسمان معروف به کربلا است ، چنانکه در زمین حرمین و بقعه بیت المقدس معروف است . سپس فرمود : یابن عباس ببین در این نواحی فضولات آهوان را می بینی ؟ به خدا قسم به من دروغ نگفته اند ، و آنها زرد شده اند به رنگ زعفران ، ابن عباس گفت : بررسی کردم و پیدا کردم و فریاد زدم : یاامیرالمؤ منین این را پیدا کردم که فرمودید . حضرت فرمود : صدق الله و رسوله . هر وله کشان به سمت آنها دوید . و آنها را بوئیده و فرمود : این همان است . آیا میدانی قضیه اینها چیست ؟ عرض کردم : خیر آقا نمی دانم .

حضرت فرمود : این سرزمین ، زمینی است که وقتی که حضرت عیسی (ع) با حواریین به این زمین رسید ، دید در اینجا چند تا آهو دور هم جمع شده اند و گریه میکنند ، سپس حضرت عیسی (ع) نشست و حواریین هم نشستند و مشغول گریه شدند .

حواریین گفتند : یا روح الله سبب گریه شما چیست ؟ فرمود : این زمین کربلا است که در آن فرزند پیغمبر خدا احمد (ص) و فرزند بتول عذرا (علیهاالسلام) شبیه مادرم حضرت مریم (علیهاالسلام) است کشته خواهد شد و در اینجا مدفون میگردد . تربتی

است که از مشک معّطر تر است ، زیرا که تربت آن جناب است و این آهوان با من سخن گفتند : که مادراینجا بخاطر شوق به آن جناب مانده ایم و در امان هستیم .

حضرت عیسی (ع) مقداری از فضولات را برداشته و بوئید و فرمود : خوشبویی آن بخاطر علفهای این صحرا است . خدایا اینها را باقی بگذار تا اینکه پدرش ببوید و تعزیت او شود . و این است که تا حال مانده است و رنگش از طول مدت زرد شده ، و این زمین کرب و بلا است ، پس با صدای بلند فرمود : ای خدای عیسی بن مریم ، مبارک مکن بر کشندگانش و کسا نیکه آنها را یاری می کنند .

سپس حضرت مدت مدیدی گریست تا اینکه به رو افتاد و غش کرد ، ما هم گریه کردیم . چون به حال آمد چند بعره برداشت و در گوشه ردا پیچید ، و به من فرمود : تو هم بردار و نگه دار اگر دیدی که از آن خون تازه میجوشد و جاری می شود ، بدانکه حسینم شهید شده .

ابن عباس می گوید : من هم برداشتم و از آن نگه داری کردم تا اینکه یک روز خواب بودم ، وقتی که از خواب بیدار شدم ، دیدم از آن خون تازه ای جاری گردید . و آستینم مملو از خون است پس نشستم و گریه کردم و با خودم گفتم : یقینا حسین را کشتند . البته علی (ع) تا بحال خبری به من نداده بود که واقع نشده باشد .

پس بیرون آمدم ، دیدم شهر مدینه گویا ابر نازکی آن را فرا گرفته آفتاب ظاهر شده گویا کسوف گرفته ، گویا از در و دیوار شهر خون تازه میریزد .

از زاویه خانه صدایی شنیدم که شخصی مرثیه می خواند و مضمونش این است که ای آل پیغمبر صبر کنید که فرزند زهرای بتول را کشتند . و روح الامین با گریه و افغان نازل شد و با صدای بلند گریه می کرد . من هم گریه ام گرفت و آن روز را که روز عاشورا بود ضبط کردم و بعد بعضی از افراد و کسانیکه همراهم بودند این قضیه را گفتم آنها هم حرف مرا تصدیق کردند .

و گفتند ما هم این صدا را شنیدیم . ولی گوینده اش را ندیدیم شاید حضرت خضر بوده . (۷۱)

حیات آب بقا جز غم تو نیست حسین

نمیرد آن که دلش با غم تو زیست حسین

صفای عمر ابد یافت هر که در غم تو

به قدر یک مژه بر هم زدن گریست حسین

به روز حشر که محشر کند شفاعت تو

کسی که سایه نشین تو نیست کیست حسین

جهنم است بهشتی که خالی از تو بود

بهشت بی گل رویت بهشت نیست حسین

تویی که آیت حُرّیت از رُخت پیداست

خوشا کسی که چو حّر بر تو بنگریست حسین

گدای راه تو هر کس که گشت آقا شد

که گرد خاک رهت تاج سروریست حسین

نشسته بر سر راه تو ((رستگار)) مدام

به دستگیری او لحظه ای بایست حسین (۷۲)

گریه جبرئیل

یک روز عید حضرت امام حسن (ع) و امام حسین (ع) به حجره جدشان حضرت رسول الله (ص) وارد شدند و فرمودند : یا جدّاه امروز روز عید است و فرزندان عرب همه با لباسهای رنگارنگ خود را آراسته اند و لباسهای نو پوشیده اند و ما لباس نو نداریم و برای همین کار هم خدمت شما آمده ایم که فکری بحال ما کنید .

حضرت حال آنها را بررسی کرد و گریه ای نمود . . . تا آنجا که دو قطعه لباس از بهشت که به کمک حضرت جبرئیل (ع) یکی برای امام حسن لباس سبز و دیگری برای امام حسین (ع) لباس سرخ آورد و آنها پوشیدند و خوشحال شدند حضرت جبرئیل وقتی این حالات را مشاهده نمود ، گریه نمود .

حضرت رسول (ص) فرمود : ای برادرم ای جبرئیل در یک مثل امروزی که فرزندان من شاد و خرسند هستند ، تو چرا گریه می کنی و مهموم و مغموم و محزون هستی ؟ !

ترا بخدا قسمت می دهم که اگر خبری هست به من بگو و مرا از این ناراحتی برهان . حضرت جبرئیل فرمود : ای رسول خدا بدان اینکه برای دو فرزندت رنگ مختلف اختیار گردید . یکی حضرت حسن ناچار است زهر بنوشد و از شدت زهر رنگش سبز می شود . و حضرت حسین را ذبح می کنند و بدنش را با خونش خضاب می کنند . در اینجا پیامبر (ص) خیلی گریه کرد . (۷۳)

جان جهانیان به فدای تو یا حسین

باید گریست خون به عزای تو یا حسین

باشد حدیث عشق تو بسیار سینه سوز

دنیا به ماتمند برای تو یا حسین

بر ضّد ظلم پیشه به پا خاستی به جا

صد آفرین به همّت و رای تو یا حسین

افتاد دیو ظلم به وحشت چو راست شد

بر ضّد ظلم قّد رسای تو یا حسین

بشکافت گرچه فرق علی اکبرت زتیغ

نشنید کس به شکوه صدای تو یا حسین (۷۴)

توفیق ندانست

هرثمه ابن ابی مسلم نقل کرده که با حضرت امیرالمؤ منین (ع) از صفین مراجعت می کردیم ، سر زمین کربلا رسیدیم پس حضرت از نماز صبح فراغ شد ، و قدری از خاک آنجا برداشت و گریه کرد و فرمود : عجب خاکی هستی ، که از تو جمعی محشور خواهند شد بدون حساب وارد بهشت می شوند . هرثمه می گوید : ما برگشتیم و این ماجرا را برای همسر شیعه ام بازگو کردم ، همسرم گفت : هر چه امیرالمؤ منین بگوید؛ حق است ، تا اینکه آن روز گذشت و بعدها حضرت سیدالشهدا (ع) وارد سرزمین کربلا شدند هرثمه جزء لشکر عمر سعد بود و حرف حضرت امیر(ع) را یاد آورد بعد سوار شتر شده و محضر مقدش امام حسین (ع) مشرف شد و حدیث حضرت علی (ع) را نقل کرد . حضرت فرمودند : حالا خیال تو چیست ؟ با ما هستی یا بر ما . گفت : نه با شما و نه با آنها .

اولاد کوچکی را در کوفه گذاشته ام و برای آنها می ترسم که این زیاد آنها را اذیت کند حضرت فرمود : پس بیرون برو و بجای برو که مقتل ما را مشاهده نکنی و صدای ما را نشنوی زیرا بخدا قسم اگر کسی امروز صدای استغاثه ما را بشنود ، ما را یاری نکند

حتما به رو در آتش جهنم خواهد افتاد . (۷۵)

هوا گرفته و دل بی بهانه می گرید

به یاد شام غربیان زمانه می گرید

زحج نیمه تمام توای تمامی حج

صفا و مروه غمین است و خانه می گرید

دمیده از سر زلف سیاه تو گل سرخ

به یاد زلف تو گیسو و شانه می گرید

به قامتی که به قدقامتش قیامت کرد

صفیر تیر بلا بی بهانه می گرید

شکسته چوبه محمل از آن شکسته دلی

که بار غم کشد و فاتحانه می گرید

همین نه من زفراق تو سوختم تنها

که نینوا ز غمت جاودانه می گرید

تو رفتی و حرمت ماند و یاس های کبود

به حال اهل حرم تازیانه می گرید

مصیبت تو به عالم چنان گذاشت اثر

که در عزای تو چشم زمانه می گرید

گلوی گلین ششماهه ات چو گلگون شد

نهال عاطفه خم شد جوانه می گرید

حسین من چه بگویم که چارده قرن است

هوا گرفته و دل بی بهانه می گرید(۷۶)

پی نوشتها

۱- حج : ۳۲ .

۲-معرفت الحسین : ۲۸ .

۳-بحارالا نوار، ۴۴، ۲۴۵.

۴-لاله های عشق ، ص ۲۳.

۵-اسرار الشهاده ، ص ۸۰ منتخب طریحی ، ص ۴۸ ناسخ ۱/ ۲۷۰.

۶-لاله های عشق ، ص ۱۸۱ .

۷-بحار ۴۴، ۲۳۴. ناسخ ۱، ۲۷۱ منتخب ۴۸.

۸-گلچین گل نغمه ص ۸۶.

۹-ترجمه خصائص حسینیه ، ۹۴، نقل از بحارالانوار: ۱۱/ ۱۵۰ و ۱۵۱.

۱۰-گلچین گل نغمه ص ۱۳.

۱۱-همان ۹۵ نقل بحارالانوار، ۴۴، ۲۳۰.

۱۲-گلچین گل نغمه ، ص ۲۴.

۱۳-متخب طریحی ، ۴۹.

۱۴-گلچین گل نغمه ، ص ۴۱.

۱۵-بحار الا نوار: ۴۴، ۲۲۵.

۱۶-شمیم ولایت ، ص ۱۲۶.

۱۷-بحار الا نوار: ۴۴، ۲۲۳، ناسخ ۲۷۳ منتخب طریحی ۴۹.

۱۸-نوحه سینه زنی و زنجیرزنی ، ص ۴۲.

۱۹-بحار الا نوار: ۴۴، ۲۴۴ ناسخ ۱، ۲۸۴.

۲۰-گلواژه ، ۴، ص ۴۷۸.

۲۱-مجمع البحرین لغت عشر.

۲۲-گلزار ثابت ، ص ۱۷.

۲۳-بحار الا نوار: ج ۴۴، ص ۳۰۸.

۲۴-بحار، ج ۷۳، ۳۰۱.

۲۵-گلزار ثابت ، ص ۹۴.

۲۶-بحار، ۴۴، ۲۴۴ منتخب ۵۰ ناسخ ۱، ۲۷۴.

۲۷-مصائب الائمه ، ۲۱۳.

۲۸-منتخب طریحی ۵۰ ناسخ ، ۱، ۲۷۵ بحار، ۴۴، ۲۴۴.

۲۹-گلهای اشک ، ص ۲۸.

۳۰-بحار الا نوار: ۴۴، ۲۲۳ .

۳۱-گلهای اشک ، ص ۱۱۱.

۳۲-بحار الا نوار: ۴۴، ۲۴۱ . خصائص ۲۱۶.

۳۳-گلهای اشک ، ص ۱۰۱.

۳۴-ترجمه خصائص الحسینه ، ۲۲۴.

۳۵-گلهای اشک ، ص ۱۰۵.

۳۶-جلاءالعیون ، ۲، ۴۳۳.

۳۷-لاله عشق ، ص ۶۵.

۳۸-جلاء العیون ، ۲، ۴۳۳ ترجمه کامل الزیارات ، ۲۰۴.

۳۹-آینه عزا، ص ۳۷.

۴۰-جلاء العیون ، ۲، ۴۳۴.

۴۱-آینه عزا، ص ۱۰۸.

۴۲-جلاء ۲، ۴۳۵.

۴۳-نغمه کربلا، ۲، ص ۹۲.

۴۴-جلاءالعیون ، ۴۳۶.

۴۵-گلهای باغ محمدی ، ج ۲، ص ۱۶۵.

۴۶-جلاالعیون ، ج ۲، ۴۷۹.

۴۷-اهلبیت ، ص ۹۵.

۴۸-تاریخچه عزاداری ، ۲۰ نقل شد اقناع اللائم علی اقامهٔ المات ۳۰.

۴۹-اهلبیت ، ص ۱۶۴.

۵۰-همان ۲۵، همان ۳۱.

۵۱-اهلبیت ، ص ۱۶۵.

۵۲-همان ۲۶ مسند احمد بن حنبل ۱، ۸۵ ترجمه خصائص الحسینه ۲۲۶.

۵۳-منتخب المصائب ، ۶۴.

۵۴-ترجمه خصائص الحسینه ، ۲۲۶.

۵۵-متخب المصائب ، ج ۳، ص ۸۴.

۵۶-همان .

۵۷-منتخب المصائب ، ج ۳، ص ۱۳۶.

۵۸-ترجمه کامل الزیات ، ۲۰۶.

۵۹-منتخب المصائب ، ج ۳، ص ۱۳۸.

۶۰-کامل الزیارات ، ۲۱۲.

۶۱-منتخب المصائب ، ج ۳، ص ۱۸۱.

۶۲-ثمرات الحیوهٔ : ج ۱، ص ۹۸.

۶۳-ثمرات الحیوهٔ : ج ۱، ص ۱۰۲.

۶۴-ترجمه کامل الزیارات ، ۲۱۵.

۶۵-خصائص حسینیه ، ۲۲۸.

۶۶-رستاخیز لاله ها، ص ۳۲.

۶۷-همان ۲۲۹.

۶۸-رستاخیز لاله ها، ص ۳۳.

۶۹-همان .

۷۰-رستاخیز لاله ها، ص ۵۷.

۷۱-بحارالانوار، ۴۴، ۲۵۲ امالی صدوق مجلس ۸۷، ۷۸ ۴ ۴۸.

۷۲-رستاخیز لاله ها، ص ۷۴.

۷۳-بحار الا نوار: ۴۴، ۲۴۵.

۷۴-رستاخیز لاله ها، ص ۸۸.

۷۵-بحار الا نوار: ۴۴، ۲۵۵ اعالی صدوق مجلس : ۲۸، ص ۱۱۷.

۷۶-رستاخیز لاله ها، ص ۱۳۷.

۲۵. از مرثیه تا تعزیه: بررسی‌هایی درباره چگونگی شکل‌گیری تعزیه و تجزیه و تحلیل نسخه‌های آن به‌همراه نمونه‌هایی از اشعار...

مشخصات کتاب

سرشناسه : گلی‌زواره غلامرضا، - ۱۳۳۷

عنوان و نام پدیدآور : از مرثیه تا تعزیه بررسی‌هایی درباره چگونگی شکل‌گیری تعزیه و تجزیه و تحلیل نسخه‌های آن به‌همراه نمونه‌هایی از اشعار.../ غلامرضا گلی‌زواره

مشخصات نشر : قم حسنین علیهاالسلام ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : ص ۲۴۸

شابک : ۹۶۴-۸۲۶۲-۰۱-۲۱۲۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۸۲۶۲-۰۱-۲۱۲۰۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس

عنوان دیگر : بررسی‌هایی درباره چگونگی شکل‌گیری تعزیه و تجزیه

موضوع : تعزیه -- ایران -- تاریخ

موضوع : تعزیه‌نامه‌ها -- نسخه‌های خطی فارسی

موضوع : نمایش -- ایران -- تاریخ

رده بندی کنگره : BP۲۶۰/۵/گ۸الف۴۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۴۴

شماره کتابشناسی ملی : م۸۲-۳۳۰۷۴

مشعل عاشورا

با گذشت حدود نیم قرن از زمان رحلت خاتمِ رسولانِ الهی، به دلیل استیلای ظالمانه شجره خبیثه بنی‌امیه، ابرهای تیره و تار تحریف، آسمان حقیقت را فرا گرفت. شرایط آن چنان آشفته و دگرگون گردید که نشانه مسلمانی مخالفت با مظهر اسلام و جانشین راستین پیامبرصلی الله علیه وآله به شمار می‌آمد. مشتاقانِ خاندان عصمت و طهارت‌علیهم السلام و شیفتگان حقایق ناب و ارزش‌های اصیل، در محاق اختناقی شدید، رنجی جانکاه و شدیدترین مجازات‌ها، روزگار نگران‌کننده و ناگواری را سپری نمودند.در آن یلدای بیداد و اموی، عده‌ای از خواص با چاپلوسی به نفع نظام حاکم، به جعل احادیث و مدح ستمگران روی آوردند و تمجید و ستایش دشمنان خاندان وحی را همچون مبانی آموزشی و تربیتی، در مکتب‌خانه‌ها به کودکان و نوجوانان می‌آموختند و آنان را برای مقابله با اسوه‌های پرهیزگاری و پارسایی پرورش می‌دادند. فضایِ آلوده و آشفته جهان اسلام، چون توفانی مهیب هر گونه آرامش و امنیت را از حامیان راستین حقیقت گرفته بود. فرهنگ والا ـ و پویای اسلام که منشأ تحرک، سازندگی و تحول بود، به صورت قوانینی خشک و بی مغز و آمیخته به جمود و خمود، تبلیغ و ترویج می گردید و مجال هرگونه تفکر، تعقل و بحثهای زاینده و رشددهنده از فرزانگان، صاحبان خرد و اهل معرفت گرفته می‌شد و به موازات این میرایی و خاموشی چراغ اندیشه رو به افول و آداب و رسوم زمان جاهلیت، خرافات و تعصب‌های قومی و قبیله‌ای همچون قارچهای مسموم در حال احیا بود.با شهادت امام حسن مجتبی‌علیه السلام و فرارسیدن دوران امامت سومین اختر فروزان آسمان ولایت، این

آشفتگی‌ها رو به فزونی گذاشت. قدرت حاکم، به منظور تثبیت پایه‌های عنکبوتی و پوشالی خود، در صدد ایجاد بدعت و انحراف از موازین قرآنی و روایی و سنّت‌های مسلم دینی و اعتقادی برآمد و اوضاع به گونه‌ای گردید که فروغ معنویت که رسول خداصلی الله علیه وآله برای برپا داشتن آن مرارت‌های زیادی را تحمل کرده بود، رو به خاموشی نهاد. اوضاع آن چنان نگران‌کننده شد که حضرت امام حسین‌علیه السلام در مدت ده سال از دوران امامت خود که با حکمرانی تبهکاری چون معاویه مصادف شد، شرایط را برای ایجاد یک جنبش و قیام در مقابل توفان استبداد و تباهی مناسب ندید و چنین حرکتی را به صلاح اجتماع اسلامی ندانست.با روی کار آمدن جنایتکاری چون یزید و آشکار شدن فساد و ابتذال و علنی گشتن آلودگی‌های غیرقابل اغماض، تعلیمات و فرهنگ اسلامی در مخاطره‌ای جدی قرار گرفت. از این جهت موضع امام در مقابل چنین شرایطی، که استمرار آن محور دیانت و معنویت را به دنبال داشت، برپا کردن مشعل عاشورا بود تا در آن تاریکی دهشت زا، روشنی بیافریند و نیز از لهیب آن آذرخش، کاخ استبداد بسوزد. به همین دلیل حضرت رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله در روایتی امام حسین‌علیه السلام را چراغ هدایت و کشتی نجات معرفی کرده‌اند؛ إِنَّ الْحُسَیْنَ مِصْباحُ الْهُدی وَ سَفِینَةُ النَّجاةِ. [۱] امام حسین‌علیه السلام نیز در این خصوص فرموده‌اند:أَ لا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لا یُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْباطِلَ لا یُتَناهی عَنْهُ. لِیَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِی لِقاءِ اللَّهِ مُحِقّاً فَإِنی لا اَرَی الْمَوْتَ إِلَّا سَعادَةً وَ لا الحَیوةَ مَعَ الظَّالِمِینَ إلا بَرَمًا؛ [۲] .آیا مشاهده نمی‌کنید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری به عمل نمی‌آید. در این صورت به طور مسلم انسان باایمانِ جوینده حق، باید طالب دیدار خدا و لقای حق باشد. من مرگ را جز سعادت نمی‌بینم و زندگی با ستمگران را جز ملالت و کسالت نمی‌نگرم.از این جهت آن خورشید فروزان با حماسه‌ای پرشکوه و سرنوشت ساز جامعه اسلامی را متوجه اسلام واقعی نمود و به اتفاق اهل بیت، یاران و اصحاب فداکارش، به داد اسلام رسید و مکتب حیات بخش اسلام را احیا کرد و چشمه ناب حقیقت را از غباری که گرفته بود، رهایی بخشید و در واقع خداوند مکتب وحی را از طریق قیام عاشورا حفظ کرد و تعبیر قرآنی: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُو لَحَفِظُونَ»؛ [۳] ما قرآن را فرو فرستادیم و به تحقیق حافظ آن هستیم. درباره‌اش مصداق پیدا کرد:مصطفی را وعده داد الطاف حق گر بمیری تو، نمیرد این سبقامام خمینی‌رحمه الله خاطرنشان نموده‌اند:... امام حسین‌علیه السلام نجات داد اسلام را، ما برای یک آدمی که نجات داده اسلام را و رفته کشته شده، هر روز باید گریه کنیم، ما هر روز باید منبر برویم برای حفظ این مکتب. محرم و صفر است که اسلام را نگه داشته است. فداکاری سیدالشهداعلیه السلام است که اسلام را برای ما زنده نگه داشته است ... [۴] .بر این اساس نهضت مقدس کربلا، فرازی درخشان و باشکوه در تاریخ اسلام است و چون خورشید پر فروغ در حال پرتوافشانی است و هرچه از آن می‌گذرد انوارش افزون‌تر و گسترده‌تر می‌شود؛ حماسه‌ای که مبدأ و منشأ و الهام‌بخش قیام‌های گوناگونی در تاریخ اسلام گردید و نهضت‌های سلحشوران علوی را در ستیز با ستمگران تقویت نمود.آن امام بزرگوار با فریاد «مرگ با شرافت بهتر از زندگی ننگین است و اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید» [۵] انسان‌های غافل را از خواب گران بیدار نمود.پدیدآورنده قیام کربلا در این ماجرای جاویدان، حقیقت ایمان و واقعیت بندگی را به نمایش گذاشت و در تمامی لحظات این قیام مقدس، به ارزش‌های معنوی در عرصه اندیشه و عمل نظر داشت و نهایت اخلاص را از خویشتن بروز داد و کوشید تا از سیرت جدش پیروی کند و سنّت با برکت امر به معروف و نهی از منکر را احیا نماید: أُرِیدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ أَسِیرَ بِسِیرَةِ جَدِّی وَ أَبِی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبِ. [۶] و در سخنی جاویدان، حضرت امام حسین‌علیه السلام فرمود: اللّهُمَّ اِنّی اُحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَ اَنْکَرُ الْمُنْکَرَ. [۷] به همین دلیل در زیارت عاشورا می‌خوانیم: اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوةَ وَ آتَیْتَ الزَّکوةَ وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَر... .مناجات آن حضرت نیز چنین است:ای پروردگار بزرگ، همه مردم را جملگی در راه دوستی تو - کسب رضایت تو - رها کردم و خانواده ام را برای دیدارت آوردم. اگر مرا در راه وصالت قطعه‌قطعه کنی، قلبم به غیر تو تمایلی پیدا نخواهد کرد. [۸] .حادثه عاشورا بدان جهت که خود حق است و در جهت حفظ ارزش‌های الهی و زنده نمودن مکتب اسلام صورت گرفته است در اوج قله ایثار و با صلابت و خروشان همچنان باقی مانده و می‌ماند. از این جهت با ارج نهادن به حماسه

سازان عاشورا و بزرگداشت این قیام شکوهمند انسان‌ها، با فضایل و کمالات انس یافته و در مکتب حسینی خوب زیستن و نیکو زندگی کردن، روی آوردن به معروف و اعراض از منکرات را فرامی گیرند و فرهنگ فضایل و مکارم در جامعه به صورت سنتی حسنه رواج می‌یابد. از سویی امام حسین‌علیه السلام با آن شایستگی‌های ذاتی و نسبی، شعله‌های محبت را در قلوب مؤمنین برمی افروزد و این نکته در واقع تداعی‌کننده فرمایش رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله است که فرموده‌اند:إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَیْنِ حَرَارَةً فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لا تَبْرُدُ أَبَداً؛ [۹] .کشته شدن امام حسین‌علیه السلام در دل‌های اهل ایمان حرارتی ایجاد کرد که هیچ گاه به سردی نمی گراید.

سوگواری در سیره اهل بیت

سیره ائمّه هدی‌علیهم السلام در برپا نمودن مجلس سوگواری برای سالار شهیدان، حضرت امام حسین‌علیه السلام، و تشویق و تحریض شیعیان در احیای این برنامه، بدان جهت است که واقعه کربلا روشنی بخش جان انسان‌های طالب فضایل باشد و گریستن برای امامی که در مقابل باطل مقاومت کرد و از ارزش‌ها صیانت نمود، فریاد قلب و مبارزه عاطفی با ستمگران در همیشه تاریخ است. امام سجادعلیه السلام در فرصت‌های مقتضی و به صور گوناگون خاطره عاشورا را در اذهان مردم زنده نگاه‌داشت و گریه‌های طولانی آن امام همام بود که خون‌ها را به جوش می‌آورد و سرها را پرشور می‌نمود و این موضوع موجب گردید تا مشعل حماسه جاوید کربلا هیچ گاه خاموش نشود.نخستین کسی که وقایع عاشورا را بیان می‌نمود و با این گزارش سوزناک دل سنگ را می‌گداخت، امام چهارم و پس از او حضرت زینب کبری‌علیها السلام بود. روایاتی که از حضرت امام سجادعلیه السلام در این خصوص در مآخذ روایی ضبط گردیده، همه از منابع معتبر و موثق می‌باشد و هر آنچه آن فروغ امامت درباره حوادث نینوا فرمود، از شهودات خودش بود نه از شنیده‌ها و منقولات دیگران.تشکیل مجلس عزاداری برای شهیدان کربلا، از همان زمانی که این رویداد اسفناك به وقوع پیوست با دستور اهل بیت‌علیهم السلام آغاز گردید و به تدریج با تأثیرپذیری از سنّت‌های بومی و مقتضیات زمان در سیر تاریخ تا امروز استمرار یافت و در شکل‌های گوناگون حضور خود را نشان داد. مشهور است که چون اهل بیت امام حسین‌علیه السلام از شام به مدینه بازگشتند، در حوالی این شهر مدتی کوتاه اقامت نمودند، ساکنین مدینه با هیجان و التهاب خاصی به استقبال آن عزیزان شهرشان رفتند. امام سجادعلیه السلام بشیر بن جَذْلَمْ را در میان مستقبلین مشاهده نمود و او را مورد خطاب قرار داد و فرمود: ای بشیر پدرت شاعر بود، آیا تو هم از این توانایی بهره‌ای داری؟ او پاسخ داد: آری خود نیز شاعرم. حضرت فرمودند: در حالی که ابیاتی راسرایی جلوتر از ما به مدینه برو و خبر ورود اهل بیت‌علیهم السلام و مصیبت جانگداز کربلا را به مردم شهر جدم نبی اکرم‌صلی الله علیه وآله اعلان کن. بشیر فرمایش امام را اجابت کرد و اشعاری سرود و با گریه و صدای بلند به حالت نوحه و ندبه برای مردم مدینه خواند که دو بیت از آن چنین است:یَا أَهْلَ یَثْرِبَ لا مُقَامَ لَکُمْ بِها قُتِلَ الْحُسَیْنُ فَأَدْمُعِی [۱۰] مِدْرَارٌأَلْجِسْمُ مِنْهُ بِکَرْبَلاءَ مُضَرَّجٌ وَ الرَّأْسُ مِنْهُ عَلَی الْقَنَاةِ یُدارُ [۱۱] .یعنی: ای اهل مدینه دیگر در این شهر جای ماندن برای شما نیست؛ چون حسین‌علیه السلام را کشتند. بدین سبب سرشک از دیدگان من روان است، بدنش در زمین کربلا آغشته به خون گردید و سرش را بر روی نیزه‌ها گردانیدند.بنابراین نخستین مرثیه‌سرایی بر مصایب کربلا، مربوط به سال ۶۱ هجری بوده است.در برخی منابع آمده است: وقتی حضرت زینب کبری‌علیها السلام بر بالین بدن برادرش حضرت امام حسین‌علیه السلام آمد، جملاتی بر زبان جاری نمود که حالت مرثیه داشت و با شنیدن آن، دوست و دشمن گریست و در واقع در همان صحرای کربلا، نوعی ماتم سرایی صورت گرفت که زینب کبری‌علیها السلام آن را ترتیب داد. او با گفتن عبارت «بِأَبِی الْمَهْمُوم حَتّی قَضی بِأَبی الْعَطْشان حَتّی مَضی» آن چنان دلسوز نالید که فَأَبْکَتْ وَ اللَّهِ کُلَّ عَدُوٍّ وَصدِیقٍ. [۱۲] با این وصف اولین مجلس عزای امام حسین‌علیه السلام را آن هم بر بالین بدن بی‌سر آن حضرت خواهرش زینب کبری‌علیها السلام پدید آورد.شیخ مفید در کتاب امالی خود به اسنادی از

ابراهیم بن داحه ذکر نموده که نخستین شعری که در رثای حسین بن علی‌علیه السلام سروده شد، مرثیه عقبهٔ بن عمرو سهمی است که در بیتی از آن سروده است:مِرْتُ عَلی قَبْرِ الْحُسَیْنِ بِکَرْبَلا فَفاضَ عَلَیْهِ مِنْ دُمُوعِی غَـزِیرُها [۱۳] .«وقتی بر مرقد امام حسین در کربلا عبور کردم، اشک فراوانی از دیدگانم جاری گشت».ابومخنف اَزْدی (۱۴۸ – ۸۳ هجری) صاحب مقتل معروف که اصل آن مفقود گردیده و برخی گزارشهایش از کربلا در منابعی چون تاریخ طبری درج گردیده است، از مورخان و اصحاب امام صادق‌علیه السلام می‌باشد. وی موفق گردید یک جلد کتاب درباره حادثه کربلا بنویسد.ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی نوشته است: روزی سیّد حِمْیَری (متوفی به سال ۱۷۹ هجری) به محضر امام صادق‌علیه السلام مشرف گردید. حضرت با مشاهده وی به زنان اهل منزل دستور دادند پشت پرده نشسته و آن وقت از سید مذکور خواستند شعری در رثای امام حسین‌علیه السلام بگوید. او امر امام را تحقق بخشید و اشعاری سوزناک سرود که ترجمه بخشی از آنها چنین است: «... بر مزار حسین‌علیه السلام بگذر و خطاب به استخوان‌های مطهرش بگو: ای ابرهای پر باران، سیراب شوید. هرگاه بر آرامگاه او گذر کنی لحظه‌ای درنگ نما و آنگاه از چشمان پاک خود بر این انسان پاک‌باخته اشک بریز».سید حمیری خود می‌گوید با شنیدن این اشعار مشاهده کردم که چون ابر بهاری اشک از دیدگان امام بر گونه‌های مبارکشان فرو می‌ریخت و صدای ضجه زنان از اندرون به گوش می‌رسید تا آنکه امام فرمودند کافی است. امام صادق‌علیه السلام به عبداللّه بن حماد بصری فرمود:به من خبر رسیده که در نیمه ماه شعبان گروهی از ساکنین نواحی کوفه و مردمی از دیگر نقاط بر سر مزار امام حسین‌علیه السلام در کربلا می‌آیند و نیز زنانی برای آن حضرت نوحه‌گری می‌کنند، عده‌ای قرآن می‌خوانند و گروهی دیگر حوادث کربلا را بیان می‌کنند و دسته‌ای نوحه گری کرده و پاره‌ای افراد مرثیه می‌خوانند. عبداللّه عرض کرد: فدایت شوم. آری من نیز بخشی از آنچه فرموده‌اید دیده‌ام. امام فرمود: سپاس خداوندی را که در میان مردم گروهی را قرار داد که به نزد ما می‌آیند و برایمان مرثیه می‌خوانند و دشمنان ما را کسانی قرار داد که بر آنان گروهی از خویشاوندان ما یا غیر آنها، خرده می‌گیرند. [۱۴] .همچنین از ششمین فروغ امامت نقل شده که آن حضرت فرموده‌اند: وَ مَنْ بَکی أَوْ اَبْکی واحِداً فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ تَباکی فَلَهُ الْجَنَّهُ؛ [۱۵] یعنی: کسی که گریه کند یا بگریاند یا خود را گریان بنمایاند، جزایش بهشت است.حضرت امام رضاعلیه السلام نیز فرموده‌اند:هر کس مصیبت ما را یادآور شود و گریه کند بر آنچه بر ما گذشته است، در روز قیامت با ما و در درجه ما خواهد بود و هر که مصیبت ما به او تذکر داده شود و گریه کند و دیگری را به گریه وادار نماید، روزی که دیده‌ها گریان است، چشمانش اشکبار نخواهد بود و هر که در مجلسی که امر ما احیا می‌شود، بنشیند، روزی که قلب‌ها مرده است قلب او نمی‌میرد و زنده دل خواهد بود. [۱۶] .راز این تأکیدها و توصیه‌ها در برپایی مراسم سوگ و ماتم برای شهیدان کربلا در آن است که مردم در چنین مجالسی با فداکاران نینوا پیوندی عاطفی برقرار می‌نمایند که این ارتباط می‌تواند موجب جذب معنویات از اسوه‌های عاشورا گردد. همچنین تشکیل چنین اجتماعاتی جان‌های تشنه حقیقت را سیراب می‌نماید، افراد فرو رفته در انواع غفلت‌ها را هوشیار می‌نماید و باعث رویش و سرسبزی بوستان فضیلت می‌گردد. در مجالس عزاداری اهتمام بر آن است که مردم به ریسمان الهی چنگ زنند و اتحاد خویش را برای محو آثار شرک، ستم و نفاق افزون نموده و اجر رسالت را با دوستی دودمان پیغمبر از این طریق به خاتم رسولان بپردازند. هم احساس گردیدن با حماسه حسینی و خود را نزدیک نمودن به تندیس‌های ایثار ضمن پالایش جان‌ها و روان‌ها، اصلاح جامعه را نیز پدید می‌آورد و سوگواری اگر این مزایا و محسنات را دربر نداشته باشد، از اهداف اصلی خود فاصله گرفته و در مسیر دیگری که با مقاصد کربلاییان مغایرت دارد، قرار گرفته است.

ماتم داری در مقیاسی وسیع

ابوریحان بیرونی یادآور می‌شود ملت اسلام همواره عاشورا را بزرگ می‌دانستند و این روز برایشان خجسته بود تا آنکه قتل امام حسین‌علیه السلام در این زمان روی داد و از این تاریخ مسلمانان، عاشورا را روزی شوم و منفور دانستند، ولی بنی‌امیه در این روز

لباس نو بر تن کردند، زیب و زیور نمودند و آن را عید گرفتند. شیعیان در روز عاشورا از راه تأسف و ماتم سرایی نسبت به شهادت سید شهیدان در شهرهای اسلامی گریه و نوحه‌سرایی می‌کنند و تربت مسعود حسینی را در کربلا، در این روز، زیارت می‌نمایند. [۱۷] این گزارش از رسمی شدن مراسم سوگواری در مناطق شیعه‌نشین، حکایت دارد. اما به گفته برخی مورخان، آل بویه نخستین کسانی بودند که دامنه سوگواری بر شهیدان کربلا را گسترش دادند و مجالس عزا برای امام حسین‌علیه السلام و یارانش را که به صورت خصوصی در خانه‌ها و احیاناً در محافلی غیر علنی برگزار می‌گردید، به سوگواری در بازارها و معابر عمومی به طور آشکار و همراه با جوش و خروش مبدل ساختند.موافق نوشته ذهبی و برخی تاریخ‌نگاران دیگر، در سال ۳۵۲ هجری احمدمعزالدوله دیلمی، عزاداری رسمی عاشورا را در بغداد متداول ساخت. وی امر نمود در دهه اول ماه محرم باید مردم تمامی بازارها و محل کسب و کار را بسته، لباس عزا بپوشند و به تعزیه سیدالشهدا بپردازند. [۱۸] بعد از آن در سال‌های دیگر تا هنگام انقراض دولت دیالمه شیعیان در دهه اول محرم الحرام در شهرهای شیعه‌نشین یا مناطقی که اکثریت با شیعیان بود رسم سوگواری بجای می‌آوردند و در بغداد این سنّت تا اوایل حکمرانی سلجوقیان برقرار بود. حاج شیخ عباس قمی ضمن اشاره به این نکته می‌افزاید: علمای اهل سنّت با چنین فرمانی مخالفت کردند، ولی چنین تخلفی مؤثر واقع نگردید و معزالدوله دیلمی در عملی ساختن منظور خود مبنی بر رسمی ساختن مراسم عاشورا، پیروز گردید. [۱۹] .ادوارد براون در تاریخ ادبیات خود به نقل از تاریخ ابن کثیر شامی این نکته را مورد تأیید قرار داده و اضافه می‌کند: احمد بن ابوالفتح در کتاب احسن القصص نوشته که عزاداری در سال ۹۶۳ م. در بغداد توسط معزالدوله بویه اجرا شده است. مقریزی هم در کتاب الخطط خود می‌نویسد: در سال ۳۶۳ هجری المعزالدین لله فاطمی، از حکمرانان فاطمیان در مصر، سوگواری روز عاشورا را در قلمرو دولت خویش که مصر و سودان و توابع آنها بود، مرسوم ساخت.صاحب بن عباد وزیر دانشمند و مرثیه سرای آل بویه که اشتیاق ویژه‌ای در تبلیغ و ترویج سوگواری برای امام حسین‌علیه السلام داشت، چکامه‌هایی چند در منقبت آن امام تصنیف کرد که در ایام عزاداری عاشورا جهت تشویق سوگواران خوانده‌شد. در یکی از این مرثیه‌ها آمده است:خون دوستان محمّدصلی الله علیه وآله جاری است. اشک‌هایمان آکنده از درد است. لعن و ننگ بر دشمنان گذشته و آینده باد. سینه بسوزانید از آنچه که بر کودکان کربلا گذشته است. فرشتگان آسمان بر شهادت شهیدان کربلا شیون کردند. پس تو باید چندی سرشک را از دیدگان خویش جاری نمایی، زیرا پس از واقعه عاشورا، خنده و شادی حرام است. [۲۰] .بنا به نوشته ابوبکر خوارزمی، در مقتل خود، صاحب بن عباد در عمومیت بخشیدن تعزیه و مرثیه سرایی تلاش زیادی نمود و ارزش سوگواری برای امام حسین‌علیه السلام را فزونی بخشید. ابن عمید از بزرگان و نامداران قرن چهارم هجری قمری، وزیر رکن الدوله دیلمی، نیز در ترویج و اقامه عزای حسین نقش فعال و تأثیرگذاری را بر عهده داشت. در برخی منابع آمده است که دیلمیان شیعه مذهب، مظالم بنی‌امیه و حوادث جانگداز کربلا را به صورت شبیه‌خوانی مجسم می‌نمودند، اما این نمایش‌ها صامت بود و افراد نمایش با لباس مناسب سوار و پیاده در صحنه حضور می‌یافتند. [۲۱] .

اقتباس و الهام از کتاب روضة الشهداء

یکی از منابعی که به مضامین نوحه‌ها و مرثیه‌ها راه یافت و مأخذی مهم برای تنظیم اشعار شبیه نامه‌های عاشورا تلقی گردید، کتاب روضهٔالشهدا تألیف کمال الدین حسین بن علی واعظ کاشفی (متوفی به سال ۹۱۰ هجری) می‌باشد. وی این کتاب را به دستور سید مرشدالدین عبداللّه معروف به سید میرزا داماد سلطان حسین پایقرا تألیف نمود. کتاب مورد اشاره شامل یک پیشگفتار و ده باب است که هر باب اختصاص به حالات یکی از انبیا و اولیا و یا افرادی از خاندان عصمت و طهارت اختصاص دارد. باب هفتم تا دهم این کتاب به حوادث و وقایع کربلا اختصاص یافته است. مرحوم خوانساری در کتاب روضات الجنات در معرفی این اثر می نویسد: «... روضهٔالشهدا نخستین کتابی است در مقاتل که به فارسی تصنیف شده. ذاکرین مصائب اهل بیت‌علیهم السلام آن کتاب را تلقی

به قبول نموده و در رؤس منابر آن را قرائت می‌کردنـد». [۲۲] در واقع چون افرادی بر سر منابر از روی این کتاب برای مردم مطالبی را در سوگ اهل بیت‌علیهم السلام می‌خوانده‌انـد از آن زمان سنّت روضه‌خوانی – خواندن کتاب روضهٔالشـهدا – مرسوم و متداول گردید. سعید نفیسی می‌نویسد:... ملا حسین کاشفی یکی از معروف‌ترین دانشمندان قرن نهم و مؤلفان زبان فارسی است. کاشفی در شعر کاشفی تخلص می‌کرده است ... روضهٔالشهدا که معروف‌ترین کتاب فارسی در واقعه کربلاست و چون مدت‌های مدید آن را بر سر منبر می‌خواندند، اصطلاح روضه‌خوانی از نام همین کتاب آمده [است] ... [۲۳] .این کتاب بعدها به عنوان مهم‌ترین ماخذ مورد مراجعه تعزیه‌نویسان قرار گرفت و بخش عمـده‌ای از نسخه‌های تعزیه، تأثیر پـذیرفته از منـدرجات آن است و در مواقعی عین مطالب منثور آن توسط شاعران به صورت نظم درآمده و در تعزیه از آنها استفاده شده است. روی آوردن به این اثر در اشعار رثایی و سوگواری‌هـای نمایشـی محتوا و مضـامین آنهـا را مورد تأمـل و خـدشه قرار داد، چرا که مطالب روضهٔالشـهدا وقتی به منابع موثق روایی و مقاتـل معتبر عرضه می‌گردد، کاملاً ـ رنـگ می‌بـازد و متأسـفانه اخبـار و قصه‌هـای جعلی و غیر واقعی به آن راه یـافته و این نوشـتار را از اعتبـار انـداخته است. محـدث نوری نخستین کسـی است که تحریفـات این کتـاب را مورد انتقـاد قرار داد و خاطرنشان ساخت دروغ‌های راه یافته بـدان همچون داسـتان زعفر جنی و عروسـی قاسم و ... اولین بار در کتاب این نویسـنده آمـده است. [۲۴] .منابع و مدارک تاریخی مشـخص نکرده‌اند که مسـلک ملاحسـین کاشفی چه بوده است. اما از برخی قرائن برمی آید که ملاحسین مـذهب شـافعی داشـته است، زیرا چـون از امـام حسـین‌علیه السـلام نـام می‌برد و می گویـد: امیرالمـؤمنین و این رسم متـداول در بین سنی‌هاست و شیعیان تنها به حضرت علی‌علیه السلام امیرالمؤمنین می‌گویند. نکته دیگر اینکه نامبرده تفسیر مواهب علیه را با گرایش به مذهب تسنن تألیف نمود. اسـتاد شـهید مرتضی مطهری درباره این مؤلف و کتابش این گونه اظهارنظر کرده است:... تاریخش را که می‌خوانیم معلوم نیست شـیعه بوده یا سـنی و اساساً مرد بوقلمون صـفتی بوده است، بین شـیعه که می‌رفته خودش را شیعه صد در صـد و مسـلم معرفی می‌کرد و بین سـنی‌ها که می‌رفته خودش را حنفی نشـان می‌داده است ... وقتی که این کتاب [روضهٔالشـهدا] را خوانـدم دیـدم حتی اسم‌هـا جعلی است ... از وقتی که این کتـاب به دست مردم افتاد کسـی تاریـخ واقعی امام حسـین‌علیه السـلام را مطـالعه نکرد ... . [۲۵] .مولانا محمّد بن سـلیمان فضولی (متوفی۹۶۲ هجری)، شاعری که به زبان‌های ترکی، عربی و فارسـی مسـلط بود، روضهٔالشـهدا را با همان سـبک و سیاق و افزودن تعلیقاتی بر آن به زبان ترکی درآورد که به حدیقهٔ السعداء معروف است.ملا آقای دربندی تمام مطالب روضهٔالشـهدا را به انضـمام مطالبی دیگر تدوین کرد و کتابی به زبان عربی با نام اسـرار الشـهادهٔ نگاشت. شهیـد مطهری مطالب این اثر را مخـدوش و جعلی می‌دانـد و می‌گویـد: «واقعاً مطالب این کتاب انسان را وادار می‌کند که به [حال] اسـلام بگرید ...». [۲۶] به اعتقـاد شـهید مطهری پدیدآورنـده این اثر انسانی خوبی بوده و نسبت به امام حسـین‌علیه السـلام اخلاص داشـته و هر وقت نام آن امام شهید را می‌شنیده اشکش جاری می‌گردید. اما به کتابش کذب و تحریف راه یافته است. حتی مرحوم محدث نوری در کتاب لؤلؤ و مرجان ضمن انتقاد از مضامین اسرارالشهادهٔ مؤلفش را مورد تأیید قرار داده است. استاد شهید مرتضی مطهری یادآور می‌شود: «با اینکه [مرحوم دربنـدی] مرد عالمی است ولی اسرارالشـهادهٔ را نوشـته که به کلی حادثه کربلا را تحریف کرده است. کتابش مملو از دروغ است ...». [۲۷] .

عزاداری در عصر صفویه

با روی کار آمـدن دولت صـفویه و رسـمی گردیـدن مـذهب تشیع توسط حکمرانان این سلسـله، برگزاری هرچه باشکوه‌تر مراسـم عزاداری در اشکال روضه‌خوانی، نوحه خوانی، واقعه‌خوانی، مرثیه‌سرایی و سینه‌زنی در قالب اجتماعات وسیع شکل فراگیری به خود گرفت. اروپاییان که در قالب فرستادگان سیاسی، نظامی، بازرگان، مبلغ مذهبی، در این دوران به دربار ایران آمده‌اند، در سفرنامه‌ها و گزارشـهای خود به چنین اجتماعـاتی اشاره دارنـد. اما گرچه در پاره‌ای از این یادداشت‌ها به صـحنه‌های نمایش گونه سوگواری‌ها

توجه شده و از اشخاصی سخن گفته‌اند که با لباس‌های رنگارنگ مشغول عزاداری بوده‌اند و نبردهای ساختگی توسط صدها تن عزادار صورت می‌گرفته است، ولی با کاوشی در این منابع، ردپایی از مراسم تعزیه‌خوانی، به شکل تکامل یافته در اعصار بعد، در زمان صفویه مشاهده نمی‌شود. آنتونیودی گووآر)Antoniode Goure (کشیش اسپانیایی که از طرف فیلیپ پادشاه اسپانیا در عهد حکومت شاه عباس اول، چندین بار به دربار ایران مسافرت نموده، در سال ۱۰۱۱ هجری از مشاهدات خود در شیراز چنین گزارش ارائه داده است:... در پیشاپیش دسته‌های عزادار شترانی دیده می‌شد که بر پشت هر یک پارچه‌ای سبزرنگ افکنده، زنان و کودکان را بر آنها سوار کرده بودند، سر و روی زنان و کودکان گویی توسط نیزه زخمی شده بود و تظاهر به گریه می‌کردند ... [۲۸] .پیتر دلاواله مبلغ مسیحی و سیاح ایتالیایی در محرم سال ۱۰۲۶ هجری از طریق قصرشیرین به اصفهان آمد و با مشاهده عزاداری در این شهر به نگارش آنچه دیده بود پرداخت و نوشت:... از تمام اطراف و محلات اصفهان دسته‌های بزرگی به راه افتادند. بر روی اسبان آنان سلاح‌های مختلف و عمامه‌های متعدد قرار دارد و به علاوه چندین شتر نیز همراه دسته‌ها هستند که بر روی آنها جعبه‌هایی حمل می‌شود که درون هریک سه چهار بچه به علامت بچه‌های اسیر حسین شهیدعلیه السلام قرار دارند ... [۲۹] .توماس هربرت سیاح انگلیسی که در عصر شاه عباس اول به ایران آمد، با وجود آنکه مطالب دقیقی را در سفرنامه‌اش مطرح کرده، صحنه‌های عزاداری را از روی سرگرمی مشاهده نموده و نتوانسته است تصویر درستی از این مراسم بر روی کاغذ بیاورد.آدام اولئاریوس)Adam Olearius(که در ایام محرم سال ۱۰۴۷ هجری در عصر شاه صفی در اردبیل به سر می‌برده است، نسبت به دیگر سیاحان اروپایی این دوره، گزارش نسبتاً دقیقی از مراسم سوگواری در ایام عاشورای شهر اردبیل دارد:... روی بعضی از شترها و اسب‌ها کودکان و پسربچه‌ها را به عنوان بازماندگان شهیدان کربلا نشانده بودند و به زین و روپوش نیلگون این اسب‌ها و شترها تیرهایی فرو رفته بود که به منزله تیرهایی بود که کفار و دشمنان حسین‌علیه السلام به طرف آنها پرتاب کرده بودند. روی بعضی از اسب‌ها و شترها هم تیر و کمان و شمشیر و کلاه خود و زره و سایر سلاح‌های قدیمی را به عنوان سلاح باقی مانده از شهدا حمل می‌کردند. [۳۰] .سر ژان شاردن که در این عصر به ایران مسافرت کرده و گزارش سفرنامه‌اش به فارسی ترجمه شده، در جلد چهارم این مجموعه اشاراتی به عزاداری عصر صفوی دارد:... در جلو هر دسته بیست علم، بیرق، هلالی، پنجه‌های فلزی مزین به نقوش رمزی کنده کاری شده از [حضرت] محمّد[ص] و [حضرت]علی[ع]سوار بر دسته‌های نیزه مانند حرکت می‌کردند. این وسایل برای مسلمانان نمادی مقدس بود از غزوات صدر اسلام ...پتروس دیک، سیاح اروپایی که در عهد شاه صفی به ایران آمده، به اجرای تعزیه‌ای با عنوان آب فرات اشاره می‌کند، ولی گزارشی از چگونگی اجرای این نمایش نیاورده است به نظر می‌رسد او شاهد برگزاری مراسم واقعه‌خوانی و گفتگوهای حزن‌انگیز مرثیه‌سرایان بوده و این حالت را به عنوان یک نمایش تعزیه تلقی کرده است. چون سیاحان دیگر از تعزیه‌خوانی در هنگام حکومت شاه صفی گزارش ارائه نداده‌اند.ژان باتیست تاورنیه، جهانگرد فرانسوی که بین سال‌های ۱۰۴۹ تا ۱۱۰۱ هجری به مدت ۶ بار به ایران مسافرت نموده، در بخش هفتم از کتاب چهارم خود به برخی سوگواری‌های نمایش‌گونه و عملیات شبیه‌سازی اشاره می‌کند:... هر دسته [عزادار] یک عماری داشت، در بعضی از آن عماری‌ها طفلی شبیه نعش خوابیده بود و آنهایی که دور عماری را احاطه کرده بودند گریه و زاری می‌کردند. آنها که به عدد کثیری برای تماشا در میدان ایستاده بودند، از دیدن این اطفال یک مرتبه به اجماع فریادکنان گریه می‌کردند و عقیده ایشان این است که به واسطه این گریه‌ها همه گناهانشان آمرزیده می‌شود ... [۳۱] .آخرین گزارش مهم از مراسم عزاداری در عهد صفوی به قلم جهانگردی است به نام کورنی یل لابرون که در سال ۱۷۰۴م گواه شکوه رو به افزایش این مراسم در عصر صفوی است. وی از عزادارانی سخن می‌گوید که از طریق حرکات نمایش صامت صحنه‌های حزن‌انگیز کربلا را به تصویر می‌کشیده‌اند و برخی از آنان برای نشان دادن چگونگی و شدت ضربات و جراحات وارده پیکرهای خود را به رنگ سرخ و سیاه می‌کردند. [۳۲] .با بررسی گزارشهای نگارش‌یافته توسط سیاحانی که در دوران صفویه به ایران آمده‌اند، ما شاهد رشد تقریبی سالانه و شکوه و جلال مراسم

عزاداری برای شـهیدان کربلا در این دوران می‌باشیم. همچنین این نوشـته‌ها بیانگر آن هسـتند که دسـته‌های عزادار در سیر تقویمی دوران اقتدار صـفویان متنوع‌تر شده و با اشـکال نمایشی می‌کوشیده‌اند وقایع عاشورا را در اذهان زنده نگاه دارند. گرچه تمامی این مراسم سـیر تکامـل سوگواری را در شـکل و محتوا مورد تأییـد قرار می‌دهنـد، ولی‌توان از این آداب و رسوم به عنوان نمایش تعزیه سخن گفت و تنها باید خاطرنشان ساخت که زمینه‌های اجرای تعزیه از طریق صحنه‌های نمایش مورد اشاره فراهم گردیده است. در این عزاداری‌هـا به قول (لاـبرون) جای متن و اشـعار سوزناک کاملًا خالی بوده است؛ همان که در تعزیه رکن اصـلی و اساسـی را به وجود می‌آورد.

نشانه‌هایی از مقدمات شبیه خوانی

آیـهٔ‌اللّه سید عبدالحسـین شرف‌الدین عاملی عقیده دارد اصل تمثیل و شبیه خوانی در زمان صـفویه مرسوم شده است. [۳۳] مرحوم حسن مشـحون در مقدمه کتاب خود، موسیقی مذهبی (ج ۱، موسـیقی تعزیه) می‌گوید: اولین کسـی که تأسیس اساس شبیه و تشبیه واقعه کربلا را نمود، محمّـدباقر مجلسـی (متوفی ۱۱۱۱ هجری) بود. رضا خاکی از پژوهنـدگان تئاتر مـذهبی، متن‌های شـناخته شده تعزیه را به حدود اوایل قرن یازدهم هجری برمی‌گرداند. [۳۴] اما ادوارد براون می‌نویسد: نمایش صحنه‌ها و مجالس هیجان انگیزی که به تعزیه‌خـوانی موسـوم است در اوایـل دوره صـفویه معمـول نبـوده و در ازمنه بعـد مرسوم شـده است. چنـانکه یکی از مورخین اروپـایی که در زمـان سـلطنت شاه صـفی در اردبیل به سـر می‌برده است، شـرح مبسوطی از مشـهودات خود داده و ترتیب عزاداری، شیون و نوحه گری عـاشورا یـا روز قتـل را ذکر نموده است، ولی هیـچ اشـاره‌ای به نمایش و تعزیه نمی‌کنـد. [۳۵] .مایل بکتاش در مقاله «تعزیه و فلسـفه آن» می‌نویسـد:تصویر نمایش واقعه عاشورا از رسم نوحه‌خوانی‌های سوگواران توام با وصف آشـکار واقعه، به زبان اول شـخص و نیز از نخستین مقتل‌خوانی‌ها پدیـد آمـد. این وضع از اواخر دوره صـفویه آغاز و با طی دوره زندیه تا اوایل عهد قاجار... ادامه داشت ... [۳۶] .دکتر محمّدجعفر محجوب که در باب تعزیه پژوهش‌هایی انجام داده است، در مقاله تأثیر تئاتر اروپایی و نفوذ روش‌هـای نمـایش آن در تعزیه می‌نویسـد:برای اثبات اینکه تعزیه در دوره صـفویه وجود داشـته، هیـچ مـدرک مسـتندی در دست نـداریم، در عوض دلایل قوی برای رد وجود آن در آن دوره داریم ...وی در ادامه این مقاله می‌افزاید:از یک سو می‌بینیم که تا سده هفدهم میلادی، تعزیه، یعنی بازنمایی نمایش وقایع کربلا، در ایران وجود نداشت، در حالی که از دیگرسو به استناد مدارک در دسترس مشـهور است که یـک اروپـایی صـحنه‌های نمایشـی از واقعه کربلا را در خلال سال ۱۷۸۰م به چشم دیـد. [۳۷] بنابراین چنیـن دگرگـونی بزرگی که در آن مجـالس سوگـواری و دسـته‌های سینه‌زن به صـورت نمـایش تئـاتری درآمدنـد، بایـد در سـده هیجدهم میلادی رخ نموده باشد. [۳۸] .اما نامبرده در جای دیگر نظر خویش را به صورت ذیل ارائه می‌دهد:تعزیه به احتمال قوی به صورت هیئت فعلی خویش در پایان عصر صـفوی پدید آمد و از همه سنّت‌های کهن نقالی و روضه‌خوانی و فضایل و مناقب‌خوانی و موسـیقی مـدد گرفت و تشـکیلاتی محکم برای خود ترتیب داد و کارگردانان ورزیـده، اداره آن را در دست گرفتنـد. [۳۹] .دکتر عنـایت اللّه شـهیدی – از پژوهنـدگان شبیه‌خوانی – در مقـاله «دگرگونی و تحول در ادبیـات و موسیقی تعزیه» نوشـته است:... تعزیه پدیـده فرهنگی ساده یا مشخصـی نیست که در مقطع تاریخی خاصـی به ظهور رسیـده باشـد، بلکه تـدریجاً پس از سده‌ها به واسـطه عوامـل مختلف اجتمـاعی، مـذهبی، فرهنگی، هنری و فلسـفی پدیـد آمـد. گفته می‌شود که شـکل رایـج آن در خلال سال‌های آخر دوران صـفوی به وجـود آمـده است. [۴۰] .جمشـید ملک‌پور که در خصوص نمایش‌هـای مـذهبی و شـبیه‌خوانی تحقیقـاتی دارد و مقالاـت و آثاری در این مورد انتشار داده است، یادآور می‌شود:با روی کار آمـدن دولت صـفویه و رسـمیت یافتن تشـیع و نزدیکی حکومت و دیانت، جریان سـرودن اشـعار داسـتانی و به نظم داسـتانی درآوردن واقعه کربلا، گسترش عظیمی یافت؛ به طوری که در کـوچه و برزن دسـته‌های سـینه‌زن و زنجیرزن و نوحه‌خوان‌هـا بـه راه می‌افتادنـد و در سـوگ واقعه کربلاـ عزاداری می‌کردنـد. نطفه

نمایش تعزیه در همین آیین‌های عزاداری بسته شد ... [۴۱] .از مواردی که این نکات را تأیید می کند نقاشی‌های دیواری امامزاده زید اصفهان می‌باشد که تصویری است از صحنه‌های تعزیه و شبیه نامه‌ها و تداعی کننده حالات روحی و احساساتی مراسم تعزیه. این نقاشی‌ها که مربوط به سال ۱۰۹۷ هجری هستند، طی آنها صحنه شهادت حضرت علی اکبرعلیه السلام، قاسم بن حسن‌علیه السلام و عبداللّه بن حسن به تصویر کشیده شده و آندره گدار فرانسوی به بحث و بررسی پیرامون این مدرک ارزشمند پرداخته است. [۴۲] .

پیدایش سوگواری‌های نمایشی

دو نفر جهانگرد اروپایی به نام‌های (سالامون انگلیسی) و (وان گوگ هلندی) که در دوران افشاریه و طی سال‌های ۱۷۳۴ – ۱۷۳۶ م در ایران به سر می‌برده‌اند، از اجرای یک نوع تعزیه‌خوانی که روی ارابه‌ها صورت می گرفته خبر داده‌اند. نویسندگان ضمن شرح مفصلی از مراسم سوگواری، نوشته‌اند: جالب‌ترین بخش‌های این برنامه‌ها، نمایشی است که در مجالس مجلل عزاداری روی ارابه‌ها به اجرا درمی‌آید و در آن اعمال، رشادت‌ها، جنگها و زندگی امام حسین‌علیه السلام به نمایش گذاشته می‌شود. [۴۳] .این نظر را که این دو سیاح، نخستین اروپاییانی بوده‌اند – که تعزیه‌خوانی را به عنوان صحنه‌ای نمایشی ضبط نموده‌اند و یا این وصف این نمایش مذهبی ایرانی در دوران نادرشاه افشار پدید آمده است – دکتر پرویز ممنون مورد تأمل قرار می‌دهد، زیرا قرائن حاکی از آن است که در این عصر، تعزیه به شکل تکامل یافته امروزین اجرا نمی‌شده و مضامین شبیه‌نامه‌ها حالت منظومی را فاقد بوده است، بلکه صحنه‌هایی از حوادث محرم در کوچه و بازار به حالت نمایش نزدیک به زبان حال و نوحه گری اجرا می‌شده است. ساموئل هملین که طی سال‌های ۱۷۷۰ – ۱۷۷۲م از جنوب ایران دیدار کرده و ناظر مراسم محرم بوده است، در اثر خود از نخستین نوع تکیه در شمال ایران (رشت) سخن می گوید و می‌افزاید: «هر قصبه‌ای برای خود اماکنی خاص داشت که وقتی دسته رَوی محرم به پایان می‌رسید، صحنه‌های زنده‌ای از واقعه کربلا در آنجا نمایش داده می‌شد». [۴۴] .ساموئل گوتلیب گملین که به سال ۱۷۴۳م. به ایران آمده است، در خصوص سوگواری‌های نمایشی مطالبی در سفرنامه خود آورده است. کارستن نیبور سیاح آلمانی که در دوران کریم خان زند به جزیره خارک رسیده است، در ایران ناظر چندین مجلس تعزیه بوده، ولی در انتقال گزارشهای تعزیه دچار اشتباه شده است:... کسانی که نقش سپاه یزید و سردار او – شمر را – بازی می کردند، با شمشیرهای برهنه دور میدان می‌دویدند و چنین وانمود می‌کردند که پی کسی می گردند. بعد [حضرت امام] حسین[ع] با چند نفر از دوستانش وارد صحنه شد و بلافاصله مورد حمله شدید دشمن قرار گرفت. از چهره و همچنین رفتار این دسته پیدا بود که به شدت ناامید شده‌اند و تصمیم دارند به هر قیمتی شده جان خود را نجات بدهند و به همین دلیل به شدت از خودشان دفاع می کردند. یکی از مبارزین که قاسم[ع]بود، چند بار از اسب به پایین انداخته شد و وقتی او می‌خواست دوباره بر اسب خود سوار شود، دخترهایش[؟!] با ناله و زاری از او خواهش کردند که دست از جنگ بردارد. آنها چنان از ته دل گریه می کردند که گویی پدرشان در خطر مرگ قرار دارد ... [۴۵] .از جالب‌ترین گزارشهای تعزیه در دوران زندیه، مشاهدات ویلیام فرانکلین یکی از افسران ارتش انگلستان است که مأمور خدمت در هندوستان بود و سفری به ایران انجام داد. وی که در شهر شیراز شاهد اجرای کامل مراسم تعزیه عروسی قاسم‌علیه السلام بوده است، تعزیه را به عنوان زیباترین و والاترین نمونه تئاتر بشری، معرفی می کند و در سفرنامه‌اش می‌نویسد:یکی از مؤثرترین صحنه‌هایی که به نمایش گذارده می‌شود، صحنه عروسی قاسم جوان، پسر امام حسن‌علیه السلام و برادرزاده حسین‌علیه السلام با دختر حسین‌علیه السلام است. این ازدواجی است که هرگز به فرجام نمی‌رسد، زیرا قاسم‌علیه السلام در روز هفتم محرم در کنار رود فرات به شهادت می‌رسد. در این نمایش به پسربچه‌ای لباس عروسی زنانه می‌پوشانند و او را به شکل نوعروسی جوان درمی‌آورند. این پسر توسط زنان خانواده که نوحه‌سرایی می کنند، احاطه شده است. در این نوحه‌سرایی سرنوشت دلخراش شوهر او را که توسط بی‌دینان

به وجود آمده است، باز گو می کنند. جدایی بین نوعروس و شوهرش نیز نشان داده می‌شود و به هنگامی که شوهر جوان به صحنه نبرد می‌رود، زن به مؤثرترین وجه ناراحتی خود را بروز می‌دهد و وقتی شوهر ترکش می کند، زن کفنی به وی هدیه می کند و آن را به دور گردنش می‌بندد ... . [۴۶] .گزارش دیگر وی از اجرای تعزیه آب فرات در شیراز است که طی آن شخصیت‌ها، بازی‌ها، آوازها و مکالمات غمگین این نمایش را مورد بررسی قرار داده است.کریمسکی و برتلس که آثاری درباره تعزیه دارند، از اجرای این نمایش در دوره زندیه سخن گفته‌اند؛ در این خصوص که چرا تعزیه در این دوران حضور خود را نشان داد؟ حسن مشحون نوشته است:در زمان کریم‌خان زند، سفیری از انگلستان به ایران آمد و در خدمت او شرحی در تعریف تئاترهای حزن انگیز بیان کرد. شاه با شنیدن سخنان وی دستور داد که صحنه‌هایی از وقایع کربلا و سرگذشت هفتاد و دو تن از شهیدان عاشورا ساختند و از این حوادث غم‌انگیز مذهبی، نمایش‌هایی ترتیب دادند که به تعزیه معروف گشت. [۴۷] .نصراللّه فلسفی ضمن اشاره به نکته مزبور و تأیید آن، به نقل از یک نسخه خطی، اجرای این نمایش مذهبی را مربوط به عصر زندیه دانسته است. مرحوم دکتر محمّدحسین محجوب نیز در مقاله‌ای نوشته است:در میان اخبار شفاهی شنیده‌ام که از زمان کریم‌خان زند)۱۷۵۰ – ۱۷۷۹م) چندین تعزیه نامه در فارس وجود داشته‌اند، اما از آنجا که کاغذ آنها پوسیده بود، از متن‌هایشان نسخه‌برداری شد و دست‌نویس‌ها را به دلیل آنکه نام خدا و معصومین دین رویشان گذاشته بودند، با آب شستشو دادند. [۴۸] .سعید عطیه ابوالنقد (محقق عرب) می گوید: تعزیه در اواخر قرن هیجدهم میلادی در ایران پس از آنکه تشیع را به عنوان مذهب رسمی پذیرفت، نمایش داده شد. [۴۹] .هانس روبرت رویمر پیدایش تعزیه را به ابتدای قرن نوزدهم میلادی برمی گرداند:به روزگار صفویه باز گردیم. هنوز می‌توان از آثاری صحبت کرد که وقف تحقیق در اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران آن عهد است. بدواً باید از نوشته‌ای درباره تعزیه ذکر کرد؛ یعنی صورت خاصی از نمایش که تا به امروز نیز برای تجدید خاطره کربلا بر صحنه می‌آید. در این اثر، ثابت شد که تعزیه نه آن طور که بعضی از نویسندگان پنداشته‌اند، به دوره رواج تشیع در ایران [عصر صفویه] راجع است، بلکه باید ابتدای آن را از سال ۱۸۰۰ م. دانست ... [۵۰] .هرمان اته هم عقیده دارد، تعزیه در آغاز قرن نوزدهم میلادی حضور خود را در ایران نشان داده است: «درست از آغاز این قرن در ایران مانند یونان و آلمان و اکثر ملل مغرب زمین، به مناسبت بعضی از مراسم مذهبی، نمایش‌های صحنه‌ای پیدا شده و مقدمه اشعار نمایشی فراهم آمده است». [۵۱] .از بررسی نظراتی که بدان‌ها اشاره شد، می‌توان این گونه برداشت نمود و نتیجه گرفت که مراسم شبیه‌خوانی در دوران افشاریه و زندیه نخستین تجربه‌ها را سپری کرد و در اواخر این دوران به نوع تکامل یافته‌ای دست یافت، اما این نمایش‌های عاشورایی با آنچه که بعداً در دوره قاجاریه به شکوه و رواج فزاینده‌ای رسید، از لحاظ شکل ظاهر، امکانات، نوع اجرا، محتوای اشعار، مضامین و جلوه‌های هنری، تفاوت‌های عمده و آشکاری داشته است.

فراز و نشیب در تعزیه خوانی

در عصر قاجار و به خصوص در زمان حکمرانی فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه قاجار، تعزیه رونق فزاینده و گسترده‌ای یافت و اجرای آن در سراسر ایران متداول گردید، اما غالباً مجریان، دست‌اندرکاران و برگزارکنندگان شبیه‌خوانی، وابسته به سلاطین، حکام مناطق و وابستگان دربار قاجاریه بوده‌اند؛ به نحوی که نفوذ فرهنگ شاهان را به خوبی می‌توان در مجالس تعزیه این عصر شاهد و ناظر بود. از شواهد رواج تعزیه در چنین دورانی برپا شدن تکیه و مرسوم شدن تکیه سازی می‌باشد؛ اما مشهورترین، مجلل‌ترین و مهم‌ترین این بناها تکیه دولت است. هنگامی که ناصرالدین شاه برای نخستین بار به فرنگ رفت و تئاترهای اروپا را دید، پس از مراجعت به ایران در سال ۱۲۹۰ هجری، این تکیه را تأسیس نمود که رضا قلی خان هدایت در کتاب روضهٔ‌الصفا گزارش مفصلی از این مکان آورده است. [۵۲] معماری این بنا بیانگر آن است که از مراکز نمایش اروپاییان و به خصوص از ساختمان دولتی رویال آلبرتهال تأثیر پذیرفته است. تکیه دولت، محوطه وسیع دوطبقه‌ای بود که طبقه بالای آن را به صورت غرفه غرفه ساخته بودند که

هریـک از این فضاها به شاه، بانوان حرمسـرا و درباریان اختصاص داشت و در صـحن آن جایگاهی برای اجرای تعزیه در نظر گرفته بودند و باشـکوه‌ترین تعزیه‌ها در آن به اجرا درمی‌آمد و بهترین افراد تعزیه‌خوان را از نقاط گوناگون کشور برای هرچه بهتر برگزار شدن این مراسم به تهران فراخوانده بودند. ناصـرالدین شاه این حرکت را وسیله‌ای برای نمایش قدرت دربار به کار گرفت. چنانچه عبداللّه مستوفی نوشته است: «... ناصرالدین شاه که از همه چیز وسیله‌ای برای تفریح می‌تراشید، در این کار هم سعی فراوان به خرج داد و شبیه‌خوانی را وسیله اظهار تجمل و نمایش شکوه و جلال سلطنتش کرد». [۵۳] شاهزادگان و درباریان به تقلید از شاه و برخی از تـاجران و کسـبه نیز به منظور خودنمـایی و تثبیت اعتبـار خویش و در مواردی هم به قصـد ثواب، احـداث تکیه و اجرای تعزیه را رونق بخشیـدند و در این برنامه از یکدیگر سـبقت گرفتند و تنها در شـهر تهران متجاوز از سیصد تکیه، در مدتی کوتاه، ساخته شد. [۵۴] .سیاحان متعددی گزارش‌های جالب و نسبتاً دقیقی از صـحنه‌های شبیه‌خوانی این عصر ارائه داده‌اند. جیمز موریه که در اوایل قرن نوزدهم از ایران دیدن نمود، مجلس تعزیه شـهادت حضـرت امام حسین‌علیه السلام را در تهران ملاحظه کرد و در کتاب خود، سفر از ایران، ارمنسـتان و آسـیای صـغیر تا قسطنطنیه، که در سال ۱۸۱۲م. در لندن انتشار یافت، شـرحی از آن را آورد. کنت دوسر سی - جهـانگرد فرانسوی - که در اواسـط قرن نوزدهم میلادی به عنوان سـفیر مخصوص به ایران آمـد، به دعوت مقامات ایرانی در مراسم تعزیه ایـام محرم حضور یـافت و آنچه را که مشاهـده نمود، در سـفرنامه اش آورد که گزارش ارائه شـده توسط وی به لحاظ تـاریخی آمیخته به مطـالب غلـط و غیر واقع است:... ما وارد میـدان بزرگی شـدیم که در میان آن سـکوی بلنـدی با چوب برپا کرده بودند و در آنجا نمایشگران و پسـربچگانی که لباس دختران را پوشیده بودند، مرگ غم‌انگیز داماد حضرت علی[؟!] یعنی حضرت امام حسین‌علیه السلام را نشان می‌دادند. [۵۵] .اوژن فلاندن جهانگرد فرانسوی که در عصـر محمّدشاه قاجار از سوی انجمن صـنایع مسـتظرفه فرانسه، مـأموریت سـفر به ایران را به دست آورد، با وجود آنکه خود تماشاگر تعزیه در محرم سال ۱۲۲۸ هجری در تهران بوده است و حتی بخشـی از لباس‌هـایش را از او گرفته‌انـد تـا نقش فرنگی را در تعزیه به خوبی ایفـا کننـد، در تهیه گزارش از تعزیه دچار اشـتباه شـده است: «در بین عادات عجیب ایرانی‌ها بایـد در درجه اول اعیاد مـذهبی را مورد توجه قرار داد که در اول هر سال، که روز اول محرم است، ایرانیان این اعیاد را قتل یا تعزیه می‌نامند[؟!!]...».و مجلس تعزیه حضرت امام حسین‌علیه السلام را این گونه معرفی می‌کند:در آخر این نمایش حادثه عاقبت وخیم، لیکن خنده‌داری روی داد؛ یعنی عده‌ای با مشت سـخت به سینه کوبیده و در نتیجه سـایرین را برانگیخته، شورش در جمعیت و بـازیگران برپـا نمودنـد. در اثر این کار عـده‌ای ضـعف می‌کردنـد و دیگران عجله نموده به خرابه‌ها می‌رفتند تا ضـعف‌کنندگان را شفا دهند. پس از اندکی مریضان بدون هیچ درد و عارضه‌ای شفا می‌یافتند ... [۵۶] .ساموئـل گرین ویلر بنجـامین نخستین امریکایی بود که به عنوان سـفیر امریکا طی سال‌های ۱۸۸۲ - ۱۸۸۵م. در ایران به سـر می‌برد. وی فصل سیزدهم سفرنامه‌اش را به تعزیه اختصاص داده و شرح مبسوطی از تکیه دولت آورده است. [۵۷] معاصر وی، چارلز جیمز ویلز در اثر معروف خـود - ایران آن گـونه که هست - که به سـال ۱۸۸۶م. در لندن به طبع رسـیده است، مطالبی درباره شبیه‌خوانی عصـر قاجاریه دارد. خـانم لیـدی شـیل که در نیمه دوم قرن نوزدهم به ایران آمـده، در دنباله گزارشـی که درباره مراسم سوگواری نوشـته، شـرح نسـبتاً جالبی از مجلس تعزیه حضـرت امام حسین‌علیه السلام ارائه داده است. کارلا سرناهم در سال ۱۸۸۳م. تماشاگر تعزیه در ایران بود. وی در سـفرنامه‌اش نوشـته است:... خیـل اسـیران مرکب از زنان و کودکان خانواده امام، وارد صـحنه می‌شونـد. آنان را مدتی در کوچه‌های شام می‌گردانند و مردم بی‌سـر و پا به سویشان سنگ می‌پرانند. بالاخره اسیران از مرکب‌های خود پایین آمده و با غل و زنجیرهایی روی سـکو ظاهر می‌شوند. سـردار یزید هر چه به دهنش می‌آید، می‌گوید. سربازان او سرهای بریده امام و یـارانش را که آنهـا را در سـینی‌های نقره‌ای گذاشـته‌اند و بر رویشـان تور نازکی کشـیده‌اند، حمل می‌کننـد ... [۵۸] .کلنل چارلز ادوارد پیت - که از سوی انگلسـتان در عصـر ناصـرالدین شـاه قاجـار به سـمت کنسول بریتانیا در مشـهد منصوب شـده بود - درباره تعزیه‌ای که در این شـهر دیده، نوشته است:... بعد از ظهر مردم در مراسم شبیه شرکت جستند. هر روز صحنه‌ای مربوط به همان روز

از واقعه کربلا را اجرا می‌کنند و امروز اوج این نمایش، یعنی شهادت حضرت امام حسین‌علیه السلام بود. می‌گفتند کسی که نقش امام حسین‌علیه السلام را بر عهده دارد، سرانجام از اسب بر زمین می‌افتد و در حالی که با پارچه‌ای روی او راپوشانند، صحنه‌های مربوط به جدا کردن سر آن حضرت اجرا می‌گردد. در آخر یک سر مجسمه‌ای را به عنوان سمبل بر سر نیزه حمل می‌کنند ... [۵۹] .سرهنگ گاسپار درویل (که طی سال‌های ۱۹۰۶ – ۱۹۰۷م. در ایران بوده)، اوژن اوبن (سفیر فرانسه در همین سال‌ها) و فرد ریچاردز)۱۸۷۸ – ۱۹۳۲م) نیز در این عصر، ناظر تعزیه در ایران بوده‌اند و در سفرنامه‌های خود، گزارش مشاهدات خود را از نمایش مذکور ذکر نموده‌اند. [۶۰] .همین که اشرافیت، فرهنگ رفاه طلبی و شاهی به تعزیه راه یافت، نسخه‌های آن دچار خدشه و تحریف گردید و شاعران و نسخه‌نویسان تعزیه، برای خوش‌آمد عوامل حکومتی و تأمین مقاصد و اهداف سلاطین، مضامینی را به تعزیه وارد نمودند و صحنه‌هایی را بدان اضافه کردند که ارتباطی به سوگواری‌های محرم و فرهنگ عاشورا نداشت. نمایش‌های مضحکی چون تعزیه درةالصدف، امیر تیمور گورکانی، عروسی دختر قریش که صحنه‌های خنده‌آور و افسانه‌ای داشت، تدارک دیده شد. حتی در مجالس تعزیه شهیدان کربلا، برخی مضامین را جای دادند که جنبه‌های کمیک و شادی آور داشت و در آخر این تکه‌های نمایشی تفریحی، یکی از رویدادهای کربلا- را ترسیم می‌نمودند تا جنبه عزاداری آن حفظ شود! [۶۱] .مجالس تعزیه‌خوانی به اندازه‌ای رسید که بنا به اظهارات بهرام بیضایی، تعداد آنها در تهران به سیصد مجلس می‌رسید. علاقه مندی پادشاهان، رجال و اعیان قاجاریه در گسترش ظاهری این مراسم، بسیار مؤثر بود. اما برخلاف این رونق ظاهری و شکوفایی استعداد تعزیه‌خوانان در ایفای نقش خویش و بروز ابتکارها و خلاقیت‌های هنری از آنان، مضامین و محتوا و پیام تعزیه‌ها مسیری نزولی را طی کرد؛ به نحوی که برخی سروده‌ها و نیز اجرای پاره‌ای از نمایش‌های تعزیه با فرهنگ قرآن و عترت مغایرت پیدا کرد و این روند مخدوش و پر آفت، علمای شیعه را وادار نمود تا شبیه‌خوانی را مورد انتقاد قرار دهند. استاد سید محمّد محیط طباطبایی می‌نویسد:مخالفت برخی از فقها با تشبیه و شبیه‌درآری و برخی از مراسم تعزیه از اهمیت آن در کار عزاداری محرم کاست و به تدریج از حوزه دولتی برکنار رفت و جای آن را حرکت دسته‌هایی گرفت که در ضمن آنها، برخی از مراسم صوری این تعزیه‌خوانی‌ها حفظ شده بود و هنوز هم گوشه‌هایی از آن در برخی نقاط کشور به چشم می‌خورد ... [۶۲] .دلیل مخالفت علما با تعزیه آن بود که در وهله اول مطالب تحریفی گوناگونی به آن راه یافت و از مقصد اصلی آنکه سوگواری برای خامس آل عبا بود، فاصله گرفت و جنبه سرگرم‌کننده و تفریحی آن بر حالت سوگواری و ماتم‌سرایی پیشی گرفت و حتی اجرای تعزیه‌های مضحک و نمایش‌های وهن انگیز در برخی تکیه‌ها عمومیت یافت. اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود (جمعه هفتم محرم ۱۳۰۶ هجری) می‌نویسد:شنیدم دیشب در تکیه دولت، تعزیه دیر سلیمان بود و سفرای انگلیس و ایتالیا با اتباعشان آمده بودند تماشا. بعد از ختم تعزیه، اسماعیل بزاز مقلد معروف با قریب بیست هزار مقلدین و عمله طرب بودند که با ریش‌های سفید و عاریه و لباس‌های مختلف از فرنگی و رومی و ایرانی ورود به تکیه کردند و حرکات قبیح از خودشان بیرون آوردند؛ به طوری که مجلس تعزیه از تماشاخانه بدتر شده بود ... . [۶۳] .میرزا تقی‌خان امیرکبیر که مشاهده کرد، خرافات و مطالب وهن‌انگیز به مجالس تعزیه و سوگواری راه یافته است، تصمیم به اصلاح آن گرفت:امیر مثل یک مسلمان روشن و معتقد، با پاره‌ای از خرافات و اباطیل که توسط جهال و مغرضان، به نام دین در میان مسلمانان رواج یافته بود، مخالفت می‌کرد؛ و در عین حال به بسیاری از امور کاملاً تعبدی اسلام که سند محکم دینی دارند ... معتقد بود ... امیر درصدد بوده است که وضع روضه‌خوانی و تعزیه‌داری را به صورت آبرومند و دنیاپسندی درآورد ... به یکی از شعرا به نام شهاب [۶۴] (متوفی به سال ۱۲۹۱ هجری) دستور داد که اشعار شیوا با مضامین عالی و آموزنده‌ای بسراید تا اشعار نارسا و سبک را از مراثی سیدالشهدا حذف کنند ... [۶۵] .در تذکره گنج شایگان آمده است:... از آنجا که در مجالس تعزیت و محافل شبیه ماتم و مصیبت حضرت خامس آل عبا – علیه آلاف التحیهٔ والثنا – اشعاری که فی مابین اشباه اهل بیت مکالمه می‌شد، غالباً سست و غیر مربوط و مهمل و مغلوط بود، میرزا تقی خان وی [شهاب] را مأمور داشته

چنین گفت که دوازده مجلس از آن وقایع را متضمناً بالبـدایع والصـنایع به اسلوبی که خواص بپسندند و عوام نیز بهره منـد شوند، موزون سازد. شـهاب نیز آن اشـعار را چنان گریه خیز ساخت و بدانگونه غم‌انگیز بپرداخت که اگر دل سامع به سـختی حجر موسـی است، استماعش را اثری است که در همـان عصاست ... . [۶۶] .دکتر رضا خاکی عقیـده دارد مجموعه باارزش نسـخه‌های خطی از شبیه نامه‌هـا که در کتابخـانه ملـک نگاهـداری می‌شود، همـان مجموعه‌ای است که شـهاب به تشویق امیرکبیر تـدوین و تنظیم کرده است. [۶۷] .به تدریـج ایرانیان با تئاتر غربی و نمایش‌های اروپاییها آشـنا شدند. ترجمه نمایش‌های غربی نیز وضع جدیدی را پدید آورد. این وضع ادامه یـافت تا انقلاب مشـروطیت به وقوع پیوست و نوعی تجـدد ظهور خود را نشان داد که از رونق تعزیه به شـدت کاست. با روی کار آمـدن رضاخان، اجرای تعزیه و مراسم سوگواری مشابه آن ممنوع گردیـد و از سال ۱۳۱۲ ش در اثر جلوگیری از تعزیه‌خوانی، دست‌انـدرکاران این نمـایش، شـهرها را رهـا کرده، روانه روسـتاها و نقاط دور افتاده کشور شدنـد.در وضع جدیـد، تعزیه‌خوانـان و مجریان شبیه‌خوانی برای در اختیار گرفتن اماکن پر سود، جهت اجرای تعزیه با هم در رقابتی شدیـد قرار گرفتنـد که این رقابت‌های شدید و خشن نیز در زوال تعزیه مؤثر واقع گردید؛ چرا که دست بردن در نسـخه‌های اصیل، دگرگون نمودن متن‌ها، روی آوردن به آداب و رسوم آمیخته به خرافـات و ایجـاد تحریف در برخی صـحنه‌ها به منظور تـأمین اهـداف خوانین و حکمرانـان محلی، از آفـات غیر قابـل اغمـاض آن به شـمار می‌رفت. گرچه در این انتقال تعزیه از فرهنگ شاهی و سنّت‌های درباریان و امیران مصون ماند، ولی در روستاها گرفتار مطالب موهوم و فرهنگ‌هایی عامیانه گردید که از آسیب اولی کمتر نبود. از تأثیرات منفی این عقب‌نشـینی که بگذریم باید به این واقعیت اذعان نمود که همان وضع نامطلوب سبب ماندگاری نمایش تعزیه گشت.پس از سقوط رضاخـان و از سال ۱۳۲۰ ش به این طرف، تعزیه بـا قوت بیشتر و تجدیـد حیات گذشـته و جلوه‌های هنری بازمانـده از دهه‌های قبل، حضور خود را در برخی محافل شـهری نشان داد؛ ولی به دوران اوج خود یعنی عهد ناصـری نرسـید و همچنان به صورت موروثی و عاداتی مذهبی با شـیوه‌های ابتدایی و امکانات بسـیار ساده اجرا می‌شد و اثری از تکامل، تنوع، بازسازی متون و پالایش‌های اساسـی در آن مشاهده نمی‌گردید. با به اجرا درآمدن مجلس تعزیه عبداللّه عفیف در سال ۱۳۴۴ ش در تهران و نیز به نمایش گذاشتن چند مجلس تعزیه در شیراز، تعزیه در شهرهای بزرگ متداول گردید. اما رونق آن چنانی نداشت. با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و بر اثر تأکیـدهای مکرر رهبری انقلاب، حضـرت امـام خمینی، مبنی بر اجرای عزاداری سـنتی باشـکوه هرچه افزون تر، تعزیه‌خـوانی رواج فزاینـده‌ای یافت و بیانات آن فروغ فروزان از سوی برخی دست‌انـدرکاران تعزیه حمل بر تشویق و تکریم تعزیه بر همان نهج و روال آفت زای قبلی گردید و حتی پاره‌ای از مراکز فرهنگی و نهادهای ذی‌ربط، به انتشار متن‌های مخدوش تعزیه روی آوردند و به بهـانه نشـر میراث ملی و ذخـایر هنرهـای مردمی و حمـایت از سوگواری‌هـای سـنتی و بومی، در این راسـتا تلاش‌هـایی از خود نشان دادند.

مردم و تعزیه

اگرچه حاکمان ایران در قرون اخیر می‌کوشیده‌اند تعزیه را در اختیار بگیرند و رأساً در اجرای آن نظارت کنند و فرهنگ خویش را به متون تعزیه و ظاهر و محتوای آن راه دهنـد، اما نمی‌توان از این حقیقت چشم پوشـید که مردمانی صادق نیز در تکاپو بوده‌انـد که عزاداری سالار شـهیدان را با شور و شوق و اشتیاق افزون تری برگزار کننـد و از طریق برپایی مجالس روضه‌خوانی، مرثیه سـرایی، و به راه انـداختن دسـتجات سینه‌زنی و زنجیرزنی، ارادت خود را به ساحت مقـدس خانـدان عصـمت و طهارت‌علیهم السـلام به ثبوت رساننـد.آنان به تدریـج این انـدیشه را در ذهن خود پرورش داده‌اند که چه کنند تا بتوانند عزاداران را نسبت به وقایع کربلا بیش از گذشـته متأثر کننـد و با تـداعی صـحنه‌هایی رقت انگیز و جنایی به تحریک و تحریض احساسات حاضـرین بپردازند. از این رهگذر تعزیه بـا اقتبـاس از نوحه‌های سـینه‌زنی، روضه‌ها و الهام از تاریـخ پیامبران و حماسه‌های دینی و تأثیرپـذیری از اسـطوره‌های پهلوانان

ایرانی قبل از اسلام، حضور خود را اعلام می کند و با استقبال گرم و پر هیجان مردم مواجه می گردد. دکتر محمّد جعفر محجوب می‌نویسد:آنچه توده‌ها را به پذیرش مشتاقانه همه این موضوعات برمی‌انگیخت، یعنی عاملی که واقعاً بیش از هر عامل دیگر در انتشار تعزیه و پذیرش آن از سوی مردم بزرگ‌ترین تأثیر را داشت، عشق غیرتمندانه و ارادت پایدار عوام به امامان و اعضای خاندان پیامبر و بالاخص شهیدان کربلا بود. در حقیقت مردم در انتظار اخگری بودند که باروت احساسات و عواطف آنان را منفجر سازد. [۶۸] .نمایش تعزیه نخست، سوگواری ساده و در عین حال سوزناکی بود که به ترسیم وقایع کربلا می‌پرداخت. نقال تعزیه برای جلب نظر عزاداران و برانگیختن عواطف آنان اغلب آه و ناله و اشارات را با واژه‌های بومی و عامیانه درهم می‌آمیخت و موسیقی آن براساس نوعی صدای خوانندگان نواخته می‌شد و روابط منطقی بین حوادث داستان‌های تعزیه چندان مشهود نبود. در واقع تعزیه ادامه و میوه‌ای پرثمر از نوحه‌هایی است که مردم سوگوار در مراسم عزاداری با نوایی سوزناک می‌خواندند؛ ولی رفته رفته از نوحه‌سرایی و واقعه‌خوانی فاصله گرفت و با استقلال ویژه‌ای حضور خود را اعلام کرد. به نظر «کنت دوگو بینو» تعزیه به صورت فعلی از نوحه‌سرایی یک نفر و مرثیه‌خوانی ساده شروع شد و به مرور ایام، شاخ و برگ‌هایی بر آن افزوده گشت تا صورت امروزین خود را به دست آورد. به نظر وی، تعزیه از ایمان و ایقان مذهبی، تنفر از ظلم و بیزاری از ستمگری حکایت می کند و آمیختن تمام این احساسات گوناگون در ضمیر ایرانیان، ایجاد تأثراتی می کند که واقعاً اعجاب‌آمیز است. [۶۹] در تعزیه اعتقادات مذهبی و مسائل اجتماعی با یکدیگر درهم می‌آمیزند و آن را تبدیل به نمایش می کند که هم تجلی جهان بینی عامه مردم است و هم توقعات اجتماعی و باورهای سنتی را متبلور نموده است. پیتر چلکووسکی می‌نویسد:... تعزیه ایران، نمایش آیین است که قالب و مضمون آن از سنن مذهبی ریشه‌دار متأثر است. این نمایش، اگرچه در ظاهر اسلامی است اما قویاً ایرانی است که در اصل از میراث خاص سیاسی و فرهنگی خود ملهم است. [۷۰] .آمیختگی سنّت‌های بومی و باورهای مذهبی در تعزیه چنان قوی است که از آن به عنوان تنها نمایش بومی جهان اسلام یاد کرده‌اند.سینه‌زنی از سوگواری‌های سنتی است که تأثیرپذیری تعزیه از آن کاملاً مشهود و محسوس است. در تعزیه هم از مضامینی که در دستجات سینه‌زنی خوانده می‌شود، مواردی قابل مشاهده است و هم خود برنامه مذکور در برخی شبیه‌خوانی‌ها دیده می‌شود. معمولاً شهادت خوان با خواندن ابیاتی، حاضران در مجلس را به سینه زدن دعوت می کند و این پدیده قرابت تعزیه را با سینه‌زنی کاملاً به اثبات می‌رساند. سید محمّدعلی جمال زاده می‌نویسد:کسانی که من در ایران شناخته ام و هنوز زیاد پیر و سالخورده نیستند، به خوبی به خاطر دارند که تعزیه در ابتدای کار عبارت بود. از اینکه یک تن از شهدای قدسی مرتبت ظاهر می گردید و به زبان مرثیه‌خوانی مطالبی را که بر او وارد آمده بود، برای شیعیان حکایت می کرد؛ کم‌کم عده این مرثیه‌خوان‌ها فزونی می گرفت که با هم به مصیبت‌خوانی می‌پرداختند، ولی هنوز بجایی نرسیده بود که به صورت یک مجلس و پرده تام و تمام درمی‌آمد ... . [۷۱] .ویلیام.ا. بیمن در این باره نوشته است:شاید بارزترین نمونه برای شناخت ساخت بی‌مانند نمایش تعزیه، علامت نمادین سینه‌زنی باشد. در اکثر تعزیه‌هایی که من شاهد آنها بوده‌ام، تعزیه گردان با زدن بر سینه خود، به شبیه‌خوانان علامت سینه‌زنی می‌دهد، سپس سینه‌زنی آغازین تعزیه‌گردان را شبیه‌خوانان پی گیرند. پس از آنکه سینه‌زنی از حالت دستور صحنه‌ای به علامت نمایش تبدیل می‌شود، رفته‌رفته سراسر حسینیه را دربرمی گیرد تا اینکه به صورت عملی نمادین همه تماشاگران را یکپارچه نموده و آنها را به شرکت‌کنندگان در تعزیه تبدیل می‌سازد. در این لحظه، نوای سینه‌زنی گسترده حسینیه به صحنه حاکم می‌شود و به عنوان زمینه‌ای قدرتمند منجر به حرکت نمایشی و سوگواری شبیه‌خوانان می‌شود. [۷۲] .سینه‌زنی در تعزیه، نوعی یگانگی بین مردم تماشاگر و شبیه‌خوانان است و این ویژگی هنری یکی از جلوه‌های جالب نمایش مذکور به شمار می‌آید و قدرت معنوی و تأثیر آن را بر اذهان افزایش می‌دهد.تأثیر اشعار سوزناک محتشم کاشانی در متون تعزیه در حدی است که ژان کالمار در این مورد گفته است: «اگر محرکی مانند هفت بند محتشم کاشانی که بسیاری از آن تقلید نموده و در گسترش بعدی ذکر مصائب اهمیت شایانی داشته، نمی‌بود، تعزیه‌خوانی بجای مهمی نمی‌رسید». [۷۳] .اشتیاق مردم برای

مشارکت در تعزیه به اندازه‌ای است که از نان و آب خود مایه گذاشته‌اند تا بر رواج و رونق این گونه مجالس بیفزایند و اگر کاستی‌ها و نارسایی‌هایی در آن دیده می‌شود، به خاطر استفاده از منابع و مأخذ مخدوش و یا اجرای آن در حضور پادشاهان، امیران و خوانین بوده است و این گونه کاستی‌ها به هیچ عنوان از میزان اخلاص، صداقت و ارادت مردمان عاشق و عاشورایی، چیزی کم نمی‌کند و اصولاً چنین شیفتگی و هیجان‌های مقدس و معنوی موجب شده که کاستی‌های تعزیه را به دید اغماض بنگرند و چون به فضیلت و خوبی می‌اندیشند ناخودآگاه موارد ضعف را هم حسن بشمارند. دکتر جابر عناصری پژوهش‌گر برجسته و تنها مدرس درس تعزیه‌شناسی دانشگاه، می‌گوید:تعزیه، همیشه وسیله‌ای بوده است برای تشفی خاطر و برای آسایش مردم کوچه و بازار و حتی اگر یک موقع می‌بینیم به دربار کشیده، مردم اینها را در خلوت سرای خودشان اجرا کرده‌اند و مجریان تعزیه هم خود مردم بوده‌اند و شبیه خوانان هم خودشان بوده‌اند. [۷۴] .

برخی مزایا و محاسن شبیه خوانی

تعزیه صرفاً به تشریح وقایع کربلا نمی‌پردازد و طیف وسیعی از صحنه‌های تاریخی صدر اسلام و حتی حوادث عصر پیامبران و نیز وقایع امامان پس از امام حسین‌علیه السلام را دربرمی‌گیرد. با این حال، کربلا کانون و مرکز و هسته اصلی این نمایش است و در هرکدام از مجالس تعزیه قبل و بعد از عاشورا به حوادث نینوا گریز زده می‌شود. حتی در تعزیه‌های مضحک و کمدی این حالت دیده می‌شود. در این شیوه هنری، حوادث دیگر نقش فرعی دارند و همچون جویباری از چشمه کربلا منشأ می‌گیرند. از جنبه‌های جالب تعزیه این است که در پاره‌ای از صحنه‌های هیجان‌انگیز آن، تمامی تماشاگران در تعزیه دخالت دارند و با دیدن برخی وقایع از خود عکس‌العمل نشان می‌دهند: بر سر و سینه می‌زنند، اشک می‌ریزند، فریاد می‌کشند، دستخوش هیجان می‌گردند، از جای خود حرکت می‌کنند، فریاد یا حسین‌علیه السلام آنان صحن حسینیه را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد، بر دشمنان اهل بیت لعن و نفرین می‌فرستند و شدت هیجان و شور و التهاب آنان در حدی است که در مواردی از خود بیخود می‌شوند و گویی احساس می‌کنند، ناظر صحنه‌ای واقعی هستند. آنها می‌دانند که سیر نهایی تعزیه به کشته شدن اولیا، نیکان و پاکان می‌انجامد، ولی این شکست ظاهری را یک پیروزی غرورآفرین می‌دانند و از این لحاظ در تلاشند خود را با شهادت جویان یکی کنند و چنین حالتی می‌توانند فضیلت را در آنان پدید آورد.از این جهت است که گوبینو اعتقاد دارد، تعزیه برای ایرانیان در حکم یک تئاتر و تماشای معمولی و صرف نیست، بلکه در نظر آنها از هر تظاهر دیگری مقدس‌تر و با فخامت‌تر و مهم‌تر است و با اجر جمیل و ثواب و پاداش بسیار توأم است. ایرانیان نمی توانند در مقابل تعزیه سرد و بی‌اعتنا باقی بمانند و نزد آنان کسی را که اشک نریزد، نشاید که نامش نهند آدمی، و بر این باورند که هرکس در مقابل ستمگری و قساوت، دستخوش تأثر عمیق نگردد و سر تا پای وجودش جولانگاه تنفر و انزجار و شعله انتقام نگردد، مسلمان واقعی نیست. [۷۵] وی تعزیه را تئاتری پر قدرت می‌داند که صبغه حقیقت دارد. [۷۶] .در تعزیه بازیگر و تماشاگر، حالت نمایشی ماجرا را فراموش می‌نمایند و همه جا را کربلا و همه روزها را عاشورا تصور می‌نمایند و همه خون‌های به ناحق ریخته را گواه ستم اشقیا و استمرار خون سیدالشهدا قلمداد می‌نمایند. ترکیبی از باورهای مذهبی و مقدس با خواست‌های اجتماعی در پدید آمدن این حالت که نوعی هیجان مقدس است، دخالت عمده‌ای دارند. آندره زیچ ویرث در نوشتاری تحت عنوان «جنبه‌های نشانه شناختی تعزیه» می‌نویسد:هیچ زمان نمایشی در تعزیه وجود ندارد. در اجرای تعزیه، گذشته، حال و آینده به طور همزمان جریان می‌یابند. مکان نیز منحصر بجای خاصی نیست؛ بلکه تمامی جاها به طور هم زمان بر صحنه نمایش داده می‌شوند. [۷۷] .وی در ادامه می‌افزاید:شعار دادن و سینه‌زنی ارتباط دوجانبه میان بازیگران و تماشاگران را امکان پذیر می‌سازد. در حقیقت لحظات این ارتباط دو جانبه از نقاط اوج تعزیه به شمار می‌آید و نشان می‌دهند که هدف اصلی تعزیه، تقویت و تحکیم یگانگی میان مؤمنان روی صحنه و حاضران در حسینیه است. این هدف در تعزیه شکل عرفانی به خود

می گیرد و جزء لاینفک این آیین مذهبی را تشکیل می‌دهد. [۷۸] .برخی ادوات و امکاناتی که در مجلس تعزیه به کار گرفته می‌شود، برای مردم جنبه مقدس دارد؛ حتی به قصد تشفی بدان‌ها می‌نگرند.به عنوان نمونه طشت پایه داری که نمادی از فرات است، برای تماشاگران متبرک است و افرادی که مشکلی در زندگی دارند، یا دچار بیماری هستند، به قصد حل گره‌های زندگی و بهبودی، از آب این طشت می‌نوشند. پارچه‌ای که شهادت‌خوان به عنوان کفن دربرمی کند، برای مردم ارزش ویژه‌ای دارد و با پایان گرفتن تعزیه، آن را پاره‌پاره کرده و هرکدام از افراد، تکه‌ای از آن را به قصد تبرک برمی‌دارند.تعزیه‌خوانان برای ترسیم مصائب کربلا و سایر وقایع صدر اسلام، در دو جبهه کاملاً مشخص، اولیا و اشقیا، به ایفای نقش خود می‌پردازند. نوع لباس، رنگ جامه، صوت (موسیقی صدا) مضامین مورد استفاده، همراهی گروه موزیک (طبال، شیپورزن و نی‌زن) با بازیگر، موضع او را در این صف حق و باطل روشن می کند. شهادت خوان به عنوان چهره‌ای برجسته در گروه موافق خوان به هنگام روبه رو شدن با اشقیا کاملاً حالت حماسی به خود می گیرد؛ از مکارم اهل بیت سخن گوید؛ نفرت خود را از ستم اعلام می‌نماید؛ امام را با احترام و تعظیم مورد خطاب قراردهد و چون در مقابل اطفال و زنان حرم قرار می گیرد با صدایی سوزناك و تأثر برانگیز تکلم می‌نماید. شهادت خوان برای آنکه تماشاگران را با خود همگام نماید و مظلومیت خود را به اثبات برساند، گاهی با خویشتن سخن می گوید. در مواقعی با ادوات رزم، مناظر طبیعی (چون رودخانه، دشت و صحرا و باغ و بوستان) و مرکب خویش صحبت می کند و در این جلوه هنری می کوشد، پیامی معنادار را به تماشاگر منتقل کند.روبه روی صف اولیا، اشقیا قرار دارند. اشقیاخوان (مخالف خوان) با صدایی بریده، مطنطن، نعره کشیدن، پای به زمین کوبیدن، حالت جانیان را به خود گرفتن و در خیام حرم دویدن، نفرت تماشاگران را نسبت به ستمگران برمی انگیزد و ترحم آنان را در خصوص اهل بیت امام حسین‌علیه السلام تقویت می کند. مخالف خوان ضمن آنکه به حربگاه و میدان رزم می‌شتابد و (هل من مبارز) می‌طلبد و درنده خویی نقش اصلی خویش را بروز می‌دهد، امام را با ستایشی عالی وصف می کند و ضمن تأیید عظمت و مقام قدسی اهل بیت پیامبر، به حقارت، دنائت و ستمگری خود و اربابان خویش اعتراف می کند.شبیه اشقیا ضمن آنکه می کوشد با جولان دادن اسب در میدان جنگ، کوبیدن بر طبل شقاوت، اشتلم و هیاهوی گستاخانه، مکر و نیرنگ و ستم‌گستری خیانتکاران کربلا را در اذهان تداعی کند، حالت‌هایی را به خود می گیرد تا به حاضرین القا کند که او تنها عزادار حسین‌علیه السلام است و شبیه شمر بر احوال حضرت عباس گرید؛ چرا که او مسلمان است و دوستدار اهل بیت. مخالف‌خوان بر خود لعنت می‌فرستد و اصولاً اشقیا هم را مذمت و ملامت می کند و گاه این شماتت‌ها به حدی می‌رسد که تعزیه شکل کمدی و فکاهی به خود می گیرد. این گریه‌ها و ناسزاگویی‌های اشقیا برای آن است که از نقش اصلی خود فاصله گیرند، چون از درون نفرتی آشکار از ستمگران کربلا دارند و نیز تماشاگران هم از نقش اصلی او دل خوشی ندارند.در تعزیه، امکانات به سادگی قابل تهیه است و گاهی وسیله‌ای با اندك تغییری چندین کاربرد دارد. به عنوان نمونه یک صندلی چوبی معمولی گاهی به تخت شاهی تبدیل می‌شود و در مواقعی از آن به عنوان منبر و خطبه‌خوانی استفاده می کنند. گاهی مؤذن بر روی آن می‌رود و اذان می گوید. قاصدی که از شام یا کوفه به کربلا۔رسد، بجای رفتن بر فراز ساختمانی مرتفع، روی صندلی قرار می گیرد و نامه‌ای را برای اهل مجلس قرائت می کند. شهادت‌خوان وقتی می‌خواهد از مظلومیت و تشنگی کودکان کربلا سخن بگوید، طفلی را در آغوش گرفته و بر روی صندلی رفته و از ناگواری‌های آن کودك با حالتی سوزناك و غمگین سخن می گوید. مخالف خوان وقتی به جنایتی دست می‌زند و سری را از تن جدا می کند، تندیسی از سری بریده را به دست می گیرد و روی صندلی قرار می گیرد و از جنایت خود و اربابان ستم و نیز اوضاع غمبار شهادت خوان و اهل و عیالش گزارشی ارائه می‌دهد. علائم نمادین در تعزیه از جلوه‌های هنری این نمایش است. لحظه‌ای که شهادت‌خوان کفن بر تن می کند، زمانی است که می‌خواهد به سرای دیگر کوچ کند و کفن نشان از شهادت او دارد. لکه‌های سرخ رنگ روی کفن از شدت جراحات او حکایت می کند. کاه و شن بر سر ریختن علامت فرا رسیدن زمان حزن و اندوه می‌باشد. مشک خشکیده، نشانه تشنگی، بی آبی و عطش طفلان است. شاخه‌ای از

درخت نمـادی از نخلسـتان یا باغسـتان است. طشتی آب، یادآور رودخانه فرات است. گاهی علایم نمادین در رفتار و حرکات افراد تعزیه‌خوان تجلی می‌یابـد. دست را سایبـان چشم قرار دادن، نشـان تماشـای صـحنه‌ای شـگفت انگیز یـا نگریسـتن بجـایی دور است. انگشت بر لب گرفتن، از بهت زدگی حکایت می‌کند. عبدالحسـین نوشین - از پژوهشگران تئاتر ایرانی - نوشته است:سبک نمایشی به سـبک سـمبولیسم بود. بـدین معنی که مثلاً رود فرات به وسـیله یـک طشت پر از آب و یـا نخلسـتان به وسـیله یـک شاخه که در گلـدانی قرار داشت نمایانـده می‌شد. تماشاچیان نیز کاملاً با این سـبک آشـنایی پیدا کرده بودند و از این سـمبل‌ها تعجب نداشـتند. [۷۹].

شبیه خوانی و ارزش‌های شیعه

سوگواری‌ها به عنوان شـعائر شعورآفرین و رشددهنده، در احیای فضایل و روی آوردن مردم به درستی‌ها و خوبی‌ها مؤثرند و سنّت عزاداری می‌توانـد از ارزش‌هـایی که رسـول اکرم‌صـلی الله علیه وآله و جانشـینان راسـتین او برای اسـتواری و گسـترش آنهـا اهتمـام ورزیده‌انـد، صیانت کننـد. در این رسم دینی همچون دیگر آداب مـذهبی، بایـد احکام الهی مراعات شود و مردم با روی آوردن به نمایش‌های مذهبی عاشورا باید دین‌شناس‌تر از گذشته شوند و روح معنویت در آنان احیا گردد و مجالس سوگواری در هر شکل و شیوه‌ای که به اجرا درمی‌آیـد، تنها موقعی موجب خشـنودی خداونـد و قبول و سـبب ثواب و اجر اخروی است که در حدود بندگی خداونـد بـه انجـام برسـد و مشـتمل بر دروغ و حرامی نباشـد و از تحریفـات و خرافـات و امـور موهـوم و افسـانه‌ای دور گردد. چنین مراسـمی بـا آن جنبه‌هـای معنوی و مقدسـی که دارد، می‌توانـد در پرورشـهای اخلاقی مردم مؤثر باشـد و بر صـلاح و سـلامت افراد اجتمـاع بیفزایـد و هرگـاه غیر از ایـن باشـد، بایـد آفـات و ناگواری‌هـای آن را شـناخت و نسبت بـه پالایـش و پیرایش آنهـا اقـدام نمود.همان گونه که وظیفه شـیعیان زنده نگاه داشتن عاشوراست، بر آنان فرض است که سنّت‌های آن را از مجرایی صحیح و منطبق بر شـئونات اسـلامی اجرا کنند و نباید اجازه دهند این سـنّت معطر به عطر عترت و عاشورا از آرمان‌های اصـیل حماسه‌آفرینان کربلا فاصـله گیرد و بـا مفاهیم و اعتقادات اسـلامی در تباین باشـد. تعزیه بایـد شـعله محبت اهل بیت را در دل‌های تماشاگران به گونه‌ای زنده کند که مردم همنوا با زندگی عملی سـتارگان درخشان آسمان امامت و ولایت، برنامه زندگی فردی و اجتماعی خود را تنظیم نمایند و به فضایل روی آورده و از رذایل پرهیز کنند.چون تعزیه هنری مذهبی است. باید عنصری سازنده از اندیشه اسلامی در آن نهفتـه باشـد و حقیقـتی زنـده و پویـا را نویـد دهـد و بر معرفـت و بصـیرت حاضـران در مجلس نسـبت بـه فرهنـگ عـاشورا بیفزایـد. هیجان‌های مردم نیز طی این برنامه‌ها بایـد به سوی حقایق ناب سوق داده شود و خون آنان برای حفظ مقاصـد اسـلام و پاسداری از مکتب تشیع به جوش آید. این تصور غلط و دور از منطق است که اگر سنتی قیافه مذهبی دارد، پسندیده بوده و متضمن اجر و ثواب است، اگرچه روح دین و آورنـده آیین اسـلام از آن نفرت داشـته باشـد. برخی از دست‌اندرکاران عزاداری‌های محرم ذکر کرده‌اند که وقتی تشریفاتی نام مقدس امام حسین‌علیه السلام را داشته باشد، موجب سربلندی دنیا و آخرت است، هرچند آن مراسم آلوده به بدعت، خرافات و تحریفات باشد و خاطر امام را به دلیل کژروی‌هایی که دارد برنجاند و آن روح قدسی را در فشار قرار دهد. استاد شهید مطهری از روند آغشته به تحریف تعزیه‌ها برآشـفته و به شدت چنین مراسـمی را که از فرهنگ و فضـیلت حسینی دور باشد، مورد انتقاد قرار داده است:... گریسـتن بر امام حسـین‌علیه السلام کار خوبی است و باید گریست. به چه وسیله بگریانیم؛ به هر وسیله که شـد؟ هدف که مقدس است، وسـیله هرچه شد، شد. اگر تعزیه درآوردیم یک تعزیه اهانت‌آور. همین قدر که اشک جاری شد، اشـکال ندارد! شـیپور بزنیم. طبل بزنیم. معصـیت‌کاری بکنیم. به بدن مرد لباس زن بپوشانیم. عروسی قاسم درست کنیم. جعل کنیم. تحریف کنیم! ... در نتیجه افرادی دست به جعل و تحریف زدنـد که انسان تعجب می‌کنـد ... . [۸۰] .حضرت امام حسین‌علیه السلام در واقعه کربلا نیز انسانی است در اوج عظمت و همان شـکیبای محتسبی است که حتی کلمه‌ای برخلاف سـیر طبیعی هدایت قرآنی

از دهان مبارکش خارج نمی‌شود و قول، رفتار و حرکت‌ها و تصمیم گیری‌های آن امام برای پیروانش حکم قانون و سنتی مسلم را دارد و امام در تمامی شرایط و لحظه‌ها در نظر و عمل شخصیتی جامع و بی‌بدیل است. در همان لحظات حساس و مصیبت بار کربلا که حوادث ناگوار و نگران‌کننده رخ می‌دهد، شخصیت امام از حقیقت، آرامش و صلابت موج می‌زند و از هرگونه قباحت و گستاخی، پاک و پاکیزه و مبراست. حتی نسبت به دشمنان به دلیل غوطه خوردن آنان در گرداب ضلالت و گمراهی تأسف می‌خورد و می کوشد تا آنها را به سوی مسیر هدایت و رستگاری که همان راه فطرت درونی انسان‌هاست، رهنمون سازد. اما در برخی مضامین شبیه‌خوانی امام به گونه‌ای معرفی می‌شود که شایسته شأن و مقام آن وجود ملکوتی نمی‌باشد و متأسفانه صحنه‌های شکوهمند و حماسه‌آفرین کربلا ـ به صورت ذلت‌آور و تحریف‌شده به نمایش گذاشته می‌شود و امام به صورت انسانی معرفی می‌گردد که به دلیل برخی رخدادهای ناگوار، شکیبایی خود را از دست داده و از نفله شدن خود و یارانش در رنج و مشقت به سر می‌برد؛ ولی چون فلك غدار و روزگار ناگوار سرنوشتی محتوم را برایش ترسیم کرده است، تن به حوادث می‌دهد تا با کشته شدن و اسارت اهل بیتش، گناهکاران را از عذاب دوزخ نجات دهد و در واقع فدای امت گنه کار شود؟!آیا غم انگیز و تأسف بار نیست که خاطره‌های حیات‌آفرین دشت نینوا را که بر کالبدهای اجتماعات فرو رفته در خواب غفلت و ملت‌های ستمدیده، روح آزادگی و زندگی می‌دمد و حوادثی که در آن سرزمین عدل و آزادی واقع شد هریك عالی‌ترین درس عزت و فضیلت به جهان انسانیت می‌دهد، به صورت مبتذل و ذلت‌آوری یاد کنیم و به بهانه زبان حال از قول سالار شهیدان بخوانیم که: شدم راضی که زینب خوار گردد!؟ [۸۱] .زبان حال امام باید منطبق با واقعیت و مطابق با شأن و شوکت آن وجود مقدس باشد. به همین دلیل فقهای شیعه نسبت دادن دروغ به شخص امام را گناه و مبطل روزه دانسته‌اند و از نظر برخی مراجع تقلید، جعل مطالب زائد و افزودن آن بر تاریخ زندگی معصومین و نسبت دادن آن به صاحب حکایت در داستان‌های معصومان، کذب و افترا و حرام است. البته اگر صحنه آرایی‌ها و ازدیادها از باب بیان حال و یا به صورت توضیح، شرح و بسط قصه و نمایش در تعزیه باشد، بدون آنکه مطالب زائدی در کنار اصل قصه جعل نمایند، اشکال ندارد. در تعزیه به تماشاگران چنین القا می‌گردد که امامی که شهادتش سبب لرزش کاخ ستمکاران در همیشه تاریخ شد، نفله گردید (از دستمان رفت) و باید برای نفله شدن امام سوگوار باشیم! در حالی که امام حسین‌علیه السلام آرزوی شهادت می‌کرد و با جان خویش مکتب اسلام را احیا کرد و زنده نمودن نام و یادش در مراسم محرم برای این است که پرتوهایی از آن خورشید فروزان، معنویت بر روح و ذهن و قلب آدمیان بتابد و اشك ریختن برای امامی که حماسه آفرید و موجب اعتلا و عزت اسلام و مسلمین گردید، حاوی مفاهیمی ارزشمند و فضیلت آفرین است و سوگواری برای عظمت قیام حسینی و حماسه پر شکوه کربلا، نشانه‌ای از هماهنگی با برنامه عاشورا و پیروی از پیام رهبر این نهضت است و ارزش والایی دارد. اما گریستن برای کسی که نفله شده و از دستمان رفته و دیگر از فرهنگ و معرفت بصیرت‌آفرین آن خبری نیست. نه تنها خاصیتی ندارد، بلکه موجب جمود، رکود و سکون اجتماع اسلام می‌گردد و محرومیت از شمس پر تابش عاشورا را به دنبال خواهد آورد. متفکر شهید مطهری در این بار گفته است: (غلطترین غلطها این است که ما امام حسین‌علیه السلام را نفله شده حساب کنیم. امام حسین‌علیه السلام به عکس، به هر قطره خون خود یك دنیا ارزش داد. [آیا] کسی که موج ایجاد کرد که قرن‌ها پس از [شهادت] او، پایه‌های کاخ ستمگران را متزلزل کرد و از جا کند و حتی در قرون خود ما غالب حوادث داغ در محرم ایجاد می شود، خون او هدر رفته است؟! کسی که میلیون‌ها نفر نمازخوان و روزه‌گیر و فداکار ساخت، هدر رفت]؟! [۳] .عظمت معنوی و ملکوتی حضرت امام حسین‌علیه السلام و قرب و منزلتی که آن بزرگوار در پیشگاه آفریدگار جهان دارد و مقام شفاعت عظمایی که خداوند به آن حضرت در قیامت عنایت فرموده، قابل انکار نبوده و حقیقتی مسلم و اجتناب ناپذیر می‌باشد. تردیدی نیست که آن چشمی که بر اباعبداللّه‌علیه السلام نگرید و آن دلی که برای مصایب شهیدان کربلا نسوزد، چشم و دل بشری نمی‌باشد. اما این مطلب از آن سخن موهوم و باطل و بیهوده جداست که امام حسین‌علیه السلام به شهادت رسید تا مردم دور هم جمع شوند و بر

مصیبت او گریه کنند و بعد هم آمرزیده شوند! امام حسین‌علیه السلام کشتی نجات است، اما نه برای انسان‌هایی که همچون فرزند حضرت نوح‌علیه السلام عمری را در نافرمانی و عصیان به سر می‌برده‌اند. امامی که در آن شرایطِ بحرانی و ناگوار با آن همه مشکلات جنگ و دفاع، برای چند لحظه نبرد با اشقیا را قطع می‌کند تا با خدای خویش راز و نیاز کند و نمازش را اقامه نماید، چگونه راضی می‌شود که کسی بجای انجام دادن عبادات و بجای آوردن فریضه‌های الهی و اجتناب از معاصی، برایش عزاداری کند و یا به اطمینان شفاعت و حمایت آن امام، واجب شرعی را انجام ندهد. گناه آن وقت بخشیده می‌شود که روح آدمی با حماسه حسینی پیوند بخورد و علامت عفو الهی آن است که دیگر دنبال آن گناه نرویم. اصولاً کسی که فضیلت را دوست ندارد و با رفتار و اخلاقش رذایل را ترویج می‌کند و برای ارزش‌های مقدس احترامی قائل نمی‌باشد، نمی‌تواند ادعا کند که مرید حضرت امام حسین‌علیه السلام است؛ چرا که چنین انسانی با هدف و مقصدی که سید شهیدان برای آن قیام کرد، خیلی فاصله دارد. این تصور که می‌توان با یک سلام و تعارف امام معصوم را طرفدار خود نمود و با اعتماد به شفاعتش به امور خلاف روی آورد، به آن جهت است که راهش را نشناخته‌ایم و در مکتب حسینی پرورش نیافته‌ایم. عظمت امام حسین‌علیه السلام بر پایه بندگی خداوند استوار است و پیروان و سوگوارانش هم از راه عبادت، ذکر و تقوا می‌توانند مرید او شوند؛ چنان که حضرت امام باقرعلیه السلام فرموده اند: ما شیعتنا الا من اتقی اللّه واطاعه؛ [۴] شیعه و پیروان واقعی ما، کسی است که از مخالفت با خداوند بپرهیزد و او را اطاعت کند.به همین دلیل علّامه سید محسن امین، تأکید می‌نماید که در عزاداری‌ها باید از سیره ائمّه پیروی کرد و اگر آن بزرگواران تصریحی در این مورد نکرده‌اند، باید از شیوه‌ای منطقی و عاقلانه متابعت نمود. [۵] مرحوم آیةاللّه سیّد عبدالحسین شرف الدین عاملی، خاطرنشان می‌نماید: اگر رویدادهای ملال‌انگیز اهل بیت به صورت نمایش برگزار شود، اثر خوبی بر دل‌ها خواهد گذاشت، ولی این برنامه باید از روی اصول صحیح به اجرا درآید. [۶] آیةاللّه کاشف الغطاء نیز سوگواری به شکل شبیه‌خوانی را در صورتی که درست برپا شود، بدون اشکال می‌دانست، ولی در ادامه افزوده است:سعی کنید عزاداری را از کارهایی که با حزن و عزا جور درنمی‌آید، جدا کنید. زیرا عزاداری برای زنده ساختن فلسفه قیام امام حسین‌علیه السلام است، نه برای قصه‌گویی، نمایش و وقت‌گذرانی. بکوشید مراسم سوگواری را بدون نقطه ضعف برگزار کنید و مردم را به یاد خدا بیندازید و ایمان آنها را زیاد کنید. [۷] .آیةاللّه میرزا محمّدعلی شاه‌آبادی – استاد عرفان امام خمینی – که به خاطر مبارزه با رضاخان در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی در شهرستان ری تحصن کرده بود، وقتی مشاهده نمود در صحن مطهر امامزاده حمزه۷ مراسم تعزیه‌خوانی با تحریفات و مضامین موهن برگزار می‌شود، مانع اجرای آن گردید و مجلس مذکور را به کانون وعظ و خطابه تبدیل نمود. [۸] آیةاللّه بروجردی نیز وقتی ملاحظه نمود شبیه‌خوانی‌های قم وضع نگران‌کننده‌ای دارند و توأم با بدعت و تحریف اجراشوند، دست‌اندرکاران تعزیه را فراخواند و به آنان تأکید نمود شبیه‌خوانی با این شکل حرام است و باید یا اصلاح گردد و یا از برگزاری آنها با این روند مخرب اجتناب شود و اجازه نمی‌دادند عزاداری‌های آفت‌زده اجرا شود. [۹] پیدایش برخی تحریفات معنوی و لفظی در عزاداری خصوصاً شبیه‌خوانی، موجب آن گردید که شهید مطهری هشدارهای جدی در خصوص پالایش و پیرایش تعزیه، مطرح کند و خاطرنشان نماید:علما باید با عوامل پیدایش تحریف مبارزه کنند. جلو تبلیغات دشمنان را بگیرند. با اسطوره‌سازی‌ها مبارزه کنند. مثلاً کتاب لؤلؤ و مرجان حاجی نوری یک نوع قیام به وظیفه به نحو شایسته است که این مرد بزرگ کرده است و ما امروز از نتیجه کار این مرد بزرگ استفاده می‌کنیم. علما باید فضایح و رسوایی دروغگویان را رسوا کنند. علما باید متن واقعی احادیث معتبر، سیمای واقعی شخصیت‌های بزرگ، متن واقعی حوادث تاریخی را در اختیار مردم بگذارند و به دروغ بودن دروغ‌ها اشاره و تصریح کنند ... . [۱۰] .متأسفانه توصیه به حق شهید مطهری کمتر مورد توجه قرار گرفت و تعزیه‌خوانی‌ها به همان شکل قبلی و آمیخته به تحریف و مطالب غیر واقع و صحنه‌های موهن اجرا می‌شوند. از این جهت است که علّامه سید مرتضی عسکری خطاب به علما یادآور شد: «باید قبول کنیم ما اهل علم در مورد برخی بدعت‌ها و تحریف‌ها پیرامون عزاداری اباعبداللّه الحسین‌علیه السلام کوتاهی

کرده‌ایم ... ». [۱۱] .این نوشتار را با درج بخشی از بیانات امام خمینی‌رحمه الله در جمع گویندگان، وعاظ و خطبای مذهبی و اعضای انجمن اسلامی شهرداری تهران در تاریخ چهارم آبان ماه ۱۳۶۰ ش به پایان می‌آوریم:اینجا باید سخنی هم در خصوص عزاداری و مجالسی که به نام حسین بن علی‌علیه السلام به پا می‌شود بگوییم. ما و هیچ یک از دینداران نمی‌گوییم که با این اسم هر کس هر کاری می‌کند خوب است. چه بسا علمای بزرگ و دانشمندان، بسیاری از این کارها را ناروا دانسته و به نوبت خود از آن جلوگیری کردند. چنانچه همه می‌دانیم که در بیست و چند سال پیش از این، عالم بزرگوار مرحوم حاج شیخ عبدالکریم (حائری) [۱۲۷۶ - ۱۳۵۵ هجری]

پاورقی

[۱] عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۶۰.

[۲] کشف الغمه، علی بن عیسی اربلی، ص ۱۸۵؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۲۴۵؛ عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۱۸؛ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۱۷ - ۱۱۶؛ احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۵؛ مناقب ابن شهرآشوب سروی مازندرانی، ج ۴، ص ۴۸.

[۳] سوره حجر، آیه ۹.

[۴] صحیفه نور،ج۸، ص ۶۹، قیام عاشورا در کلام و بیان امام خمینی، ص ۷۷.

[۵] نفس المهموم، محدث قمی، ص ۲۹۰.

[۶] همان، ص ۴۵؛ مقتل خوارزمی، ج۱، ص ۱۸۸؛ ملحقات احقاق الحق، ج۱۱، ص ۶۰۲.

[۷] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۷.

[۸] همان، ص ۱۷۷.

[۹] مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۲، ص ۲۱۷.

[۱۰] اَدْمُع: یعنی اشکها (جمع دَمْع است).

[۱۱] بحارالانوار، طبع کمپانی، ج ۱۴، ص ۲۲۹.

[۱۲] اللهوف فی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، ص ۵۶.

[۱۳] امالی، شیخ مفید، ص ۳۷۰.

[۱۴] لؤلؤ و مرجان، محدث نوری، ص ۳، به نقل از کامل الزیارات، ابن قولویه.

[۱۵] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۸.

[۱۶] امالی شیخ صدوق، مجلس هفدهم.

[۱۷] آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر داناسرشت، ص ۵۲۴ - ۵۲۵.

[۱۸] المنتظم، ج ۷، ص ۱۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۴۹؛ حبیب السیر، خواندیر، ج ۲، ص ۱۵۴.

[۱۹] الکنی والالقاب، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۴۳۰.

[۲۰] ر.ک: مقتل ابوبکر خوارزمی.

[۲۱] فصلنامه هنر، ش ۲، زمستان۶۱، بهار۶۲، ص ۱۵۹.

[۲۲] مقدمه کتاب روضهٔ‌الشهدا، به تصحیح و مقابل حاج محمّد رمضانی، چاپ اسلامیه، تهران، ص ۸.

[۲۳] تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، ج ۱، ص ۲۴۷ - ۲۴۵.

[۲۴] ر. ک: لؤلؤ و مرجان، محدث نوری.

[۲۵] حماسه حسینی، شهید مطهری، ج ۱، ص ۵۴ – ۵۳.

[۲۶] همان، ص ۵۵.

[۲۷] همان، ص ۱۰۶.

[۲۸] تعزیه هنر بومی ایران، گردآورنده پیتر چلکووسکی، ترجمه داود حاتمی، ص ۱۵۱ – ۱۵۰.

[۲۹] سفرنامه پیتر دلاواله، ترجمه شجاع الدین شفا، ص ۱۲۳.

[۳۰] سفرنامه آدام اولئاریوس، ترجمه مهندس حسین کردبچه، ج ۲، ص ۴۸۸.

[۳۱] سفرنامه تاورینه، ترجمه ابوتراب حیدری، ص ۴۱۴.

[۳۲] تعزیه، هنر بومی پیشرو ایران، ص ۳۶۸.

[۳۳] فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی‌علیه السلام، شرف الدین عاملی، ترجمه علی صحت، ص ۱۰۲.

[۳۴] سوره (ویژه تئاتر)، شماره ۲و۳، بهار۷۱، مقاله تعزیه و تعزیه نامه‌ها، ص ۵۸.

[۳۵] مقاله (پژوهشی در تعزیه و تعزیه‌خوانی) فصلنامه هنر، ش۲، زمستان ۶۱ – بهار۶۲، ص ۱۶۰.

[۳۶] تعزیه هنر بومی و پیشرو ایران، ص ۱۵۳.

[۳۷] منظور وی ویلیام فرانکلین می‌باشد.

[۳۸] تعزیه هنر بومی ایران، ص ۱۸۸ و۱۹۲.

[۳۹] مقاله (پژوهشی در تعزیه و تعزیه‌خوانی)، همان، ص ۱۶۲.

[۴۰] تعزیه هنر بومی ایران، ص ۷۱.

[۴۱] ادبیات نمایش در ایران، جمشید ملک پور، ج ۱، ص ۲۱۳.

[۴۲] ر. ک: آثار ایران، آندره گدار – یدُگدار – ماکسیم سیرو و ...، ترجمه دکتر ابوالحسن سروقد مقدم، ج ۲، ص ۱۷۱ – ۱۶۵.

[۴۳] مقاله (پژوهشی در تعزیه و تعزیه‌خوانی)، همان.

[۴۴] تعزیه هنر بومی پیشرو ایران، ص ۱۸۸.

[۴۵] ر. ک: سفرنامه کارستن نیبور، ترجمه پرویز رجبی.

[۴۶] مشاهدات سفر از بنگال به ایران، ویلیام فرانکلین، ترجمه محسن جاویدان، ص ۷۲.

[۴۷] موسیقی مذهبی، ج ۱ موسیقی تعزیه)، حسن مشحون، مقدمه مؤلف.

[۴۸] تعزیه هنر بومی پیشرو ایران، ص ۱۸۸.

[۴۹] تئاتر شرق، ترجمه جلال ستاری، مقاله میراث نمایشی مصر و عرب.

[۵۰] تحقیقات مربوط به ایران در فرایبورگ آلمان، هانس روبرت رویمر، ترجمه کیکاووس جهانداری، مجله راهنمای کتاب، بهمن و اسفند۵۶، سال ۲۰، شماره۱۱و۱۲، ص ۸۱۵.

[۵۱] تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ترجمه دکتر رضازاده شفق، ص ۲۰۴.

[۵۲] ر. ک: تکیه دولت، دکتر مهدی فروغ، مجله هنر و مردم، شماره ۲۹، اسفند۴۳.

[۵۳] شرح زندگانی من، عبدالله مستوفی، ج ۱، ص ۲۸۸.

[۵۴] تعزیه تراژدی کهن جهان اسلام، بخش۱، محمّدمهدی شهیدی، روزنامه همشهری، شماره ۴۵۸.

[۵۵] سفرنامه کنت دوسرسی، ترجمه احسان شرقی.

[۵۶] سفرنامه اوژن فلاندن، ترجمه حسین نورصادقی.

[۵۷] این سفرنامه با ترجمه مهندس حسین کردبچه در ایران انتشار یافته است.

[۵۸] آدم‌ها و آیین‌ها در ایران (سفرنامه مادام کارلاسرنا)، ص ۱۶۱ و ۱۷۹.

[۵۹] سفرنامه خراسان و سیستان، کلنل چارلز ادوارد، ترجمه قدرت اللّه روشنی – مهرداد رهبری، ص ۱۳۵.

[۶۰] ر. ک: سفر در ایران، گاسپار درویل، ترجمه منوچهر اعتمادی مقدم، ص ۱۴۰ – ۱۳۹؛ ایران امروز)۱۹۰۷ – ۱۹۰۶م) اوژن اوبن، ترجمه علی اصغر سعیدی، ص ۱۹۴ – ۱۸۷؛ سفرنامه فرد ریچاردز، ۱۸۸۳م، ترجمه مهیندخت صبا، ص ۱۷۷ – ۱۷۱.

[۶۱] شرح زندگانی من، همان، ص ۳۸۹.

[۶۲] تعزیه‌داری و شبیه‌خوانی از زمان دیلمیان تا امروز، سید محمّد محیط طباطبایی، روزنامه اطلاعات، شماره ۱۴۹۰۶.

[۶۳] روزنامه خاطرات، محمّدحسن خان اعتمادالسلطنه، ص ۵۹۱.

[۶۴] از تعزیه‌نویسان مشهور عصر قاجاریه است که به تاج الشعرا موسوم گشت. شرح حال وی در اغلب تذکره‌های این عصر دیده می‌شود. دیوان اشعاری دارد که در سال ۱۳۱۹ هجری به اهتمام فرزند شاعرش میرزا اسماعیل ثابت انتشار یافت.

[۶۵] امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، اکبر هاشمی رفسنجانی، ص ۱۲۷ ،۱۲۱ ،۱۱۹ و ۱۲۸.

[۶۶] تذکره گنج شایگان، میرزا طاهر دیباچه نگار اصفهانی (چاپ سنگی) ذیل شرح حال شهاب اصفهانی.

[۶۷] سوره، ویژه تئاتر، شماره۲ و ۳، بهار ۷۱، ص ۶۱ – ۶۰.

[۶۸] تعزیه هنر بومی پیشرو ایران، ص ۱۹۸.

[۶۹] تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، ج ۶، ص ۷۰۸.

[۷۰] تعزیه هنر بومی پیشرو ایران، ص ۷.

[۷۱] مقاله «تعزیه و تعزیه‌خوانی»، مجله راهنمای کتاب، سال نوزدهم، شماره ۶ – ۴، تیر و شهریور۱۳۵۵.

[۷۲] تعزیه هنر بومی پیشرو ایران، ص ۶۵.

[۷۳] همان، ص ۱۶۵.

[۷۴] گفتگو با دکتر جابر عناصری، هفته نامه فرهنگ آفرینش، سال دوم، شماره۵۷، ص ۵.

[۷۵] مجله راهنمای کتاب، سال۱۹، شماره ۶ – ۴، تیر و شهریور ۱۳۵۵، ص ۴۰۹.

[۷۶] تاریخ اجتماعی ایران، ج ۶، ص ۷۰۸.

[۷۷] تعزیه هنر بومی پیشرو ایران، ص ۵۹.

[۷۸] همان، ص ۶۱ – ۶۰.

[۷۹] ر. ک: نشریه پیام نو، شماره ۹، تهران۱۳۲۴ ش، مقاله عبدالحسین نوشین.

[۸۰] حماسه حسینی، ج ۱، ص ۴۹.

[۸۱] ر. ک: درسی که حسین به انسانها آموخت. شهید سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد، ص ۳۹۲.

[۸۲] حماسه حسینی، ج ۳، ص ۸۴ – ۸۳.

[۸۳] تحف‌العقول، ص ۲۹۵.

[۸۴] ر. ک: التنزیه لاعمال الشبیه، تألیف شده به سال ۱۳۴۷ هجری)۱۳۰۷ش) که در سال ۱۳۲۲ش توسط جلال آل احمد با عنوان عزاداری‌های نامشروع ترجمه وانتشار یافت.

[۸۵] ر. ک: المجالس الفاخرهٔ فی ماتم العترهٔ الطاهرهٔ، سید عبدالحسین شرف الدین، مقدمه. ضمناً این مقدمه تحت عنوان فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی‌علیه السلام با ترجمه علی صحت نشر یافته است.

[۸۶] کاشف‌الغطا سوره خشم، محمّدرضا سماک امانی، ص ۷۲.

[۸۷] روایت فضیلت، مقاله نگارنده، مجله پاسدار اسلام، شماره ۱۶۰، ص ۴۱.

[۸۸] حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۸۵؛ اظهارات حسین انصاریان، روزنامه رسالت، شماره ۲۱۵۳.

[۸۹] همان، ج ۳، ص ۲۹۳.

[۹۰] روزنامه رسالت، ۲۴ خرداد ۷۳، شماره ۲۴۳۶.

[۹۱] قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی‌رحمه الله، ص ۹۲.

۲۶. سیر تاریخی عزاداری تا دوره قاجاریه

مشخصات کتاب

نویسنده : محمد صالح جوینی

ناشر : محمد صالح جوینی

چکیده

در این نوشتار، تاریخچه عزاداری امام حسین علیه السلام از مرحله پس از شهادت آن حضرت تا پایان دوران صفویه بررسی شده است.اولین کسانی که به اقامه عزا پرداختند، اهل بیت امام حسین علیه السلام بودند و امامان پس از آن حضرت نیز به فراخور اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر خود مجالس عزا برپا کرده و شیعیان را بدین امر تشویق می‌نمودند.شیعیان در دوران غیبت، از هیچ تلاشی در این راه فروگذار ننموده، با شکل‌گیری دولت شیعی در قرن چهارم عزاداری شکل رسمی به خود گرفت و در سرزمین‌های تحت حاکمیت آل بویه و فاطمیان عزاداری به اشکال مختلف برگزار می‌شد. تلاش‌های گروه‌های شیعی در دوره‌های حاکمیت حاکمان غیر شیعی مانع از تعطیلی این مراسم شد و با روی کار آمدن صفویان این عزاداری مجدداً شکل رسمی به خود گرفت.کلیدواژه‌ها: قیام امام حسین علیه السلام، اهل بیت علیهم السلام، عزاداری، دولت‌های شیعی، آل بویه، فاطمیان، مغول، صفویه.عزاداری امام حسین علیه السلام، امروزه از باشکوه‌ترین آیین‌های مذهبِی جهان است که مورد توجّه اندیشمندان و روشنفکران، قرار گرفته است و پرسش‌هایی را در اذهان پدید آورده است؛ مانند چیستی ماهیت آن، خواستگاه و پیشینه تاریخی آن، ضرورت آن، هدف از برگزاری و آثار آن. ما در این نوشتار برآنیم که به خواستگاه تاریخیِ آن به طور خلاصه بپردازیم.تاریخچه عزاداری امام حسین علیه السلام در چندین مرحله، قابل بررسی است:۱. مرحله پس از شهادت آن حضرت تا کشته شدن قاتلان ایشان.۲. مرحله تأسیس عزاداری به صورت آیین مذهبی از سوی ائمه علیهم السلام که خود دارای مراحلی بود:الف – زمینه‌سازی برای پی ریزی سنّت و آیین عزاداری از سوی امام زین العابدین علیه السلام.ب – دوران تأسیس و پی ریزی ارکانِ آن، در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام.ج – دوران تکمیل و توسعه آن در زمان امام کاظم و امام رضا علیهما السلام.۳. مرحله پس از تأسیس تا زمان رسمیت یافتن.۴. مرحله رسمی شدن عزاداری با تشکیل دولت‌های مقتدر شیعی در سده‌های چهار و پنج.۵. مرحله خلأ دولت‌های مقتدر شیعی، سده‌های ششم تا دهم.۶. مرحله صفویه، سده‌های دهم و یازدهم.۷. مرحله پس از صفویه تا امروز.در این مقاله، تاریخ عزاداری تا پایان دوره صفویه، مورد بررسی قرار می‌گیرد.نکتهپیش از بررسی این مراحل، یادآور می‌شویم که جریان شهادت امام حسین علیه السلام و قربانی شدن آن بزرگوار در راه دین، از چنان اهمّیت و ویژگی‌ای برخوردار بوده که شخصیت‌های الهی و آسمانی را حتّی پیش از شهادتش، گریانده است. روایاتی نقل شده که از گریه ابراهیم

خلیل، [۱] عیسی و حواریانش، [۲] محمّد مصطفی صلی الله علیه وآله، [۳] علیّ مرتضی علیه السلام [۴] و فاطمه زهراعلیها السلام، [۵] گزارش داده‌اند. امّا از آن‌جا که در این بررسی تاریخی، به سیر طبیعی آیین عزاداری به عنوان پدیده‌ای تاریخی و اجتماعی، نظر داشتیم، به آنچه که پس از شهادت ایشان، به صورت رفتار سوگواران، اتّفاق افتاده، پرداخته‌ایم.اکنون به بررسی این شش مرحله می‌پردازیم:

مرحله پس از شهادت تا کشته شدن قاتلان ایشان

بر اساس سنّت رایج در بین جوامع بشری، به دنبال از دست دادن یک عزیز، وابستگان او به سوگواری می‌پردازند. خاندان و وابستگان معاصر امام حسین علیه السلام نیز از این پدیده مستثنی نبودند؛ بلکه به دلیل وابستگی آن حضرت به پیامبرصلی الله علیه وآله و جایگاه اجتماعی حضرت، سوگواری برای ایشان از گستره بیشتری برخوردار بود و به میان دیگر مردمان بخصوص صحابه و تابعین نیز کشیده شد؛ به گونه‌ای که حتّی سال شهادت امام «سال اندوه (عامّ الحُزن)» نامیده شد. [۶] .این گونه سوگواری‌ها - که تا زمان کشته شدن قاتلان امام حسین علیه السلام ادامه داشت - [۷] به جهت همانند بودن با سایر عزاداری‌ها و نداشتن شکل آیین مذهبی، سوگواری شخصی خاندان امام بوده است و با سوگواری آیینی آن، فرق دارد.لذا آنچه اهمّیت دارد، پس از این دوران است که امامان علیهم السلام تلاش کردند تا سوگواری امام حسین علیه السلام به صورت آیین مذهبی درآید و در بین توده مردم راه یابد که در مراحل دوم به بعد، به آنها خواهیم پرداخت.امّا گزارش‌های مرحله نخست عبارت‌اند از:۱. عزاداری خاندان امام حسین علیه السلام در کنار قتلگاه ایشان، هنگام دیدن پیکرهای خونین امام و دیگر شهدا در غروب روز عاشورا. [۸] .۲. گریه کردن مردم کوفه هنگام دیدن خاندان امام علیه السلام به صورت اسیر و به هنگام شنیدن خطبه‌های این خاندان. [۹] .۳. اقامه ماتم در شام هنگام حضور اسیران اهل بیت علیهم السلام در مجلس و منزل یزید. [۱۰] .۴. اقامه ماتم بر سر قبر امام علیه السلام در وقت بازگشت از شام در راه مدینه. [۱۱] .۵. ماتم مردم مدینه، زمان شنیدن گریه‌های امّ سلمه [۱۲] که در عالم رؤیا از شهادت امام علیه السلام باخبر شده بود. [۱۳] .۶. عزاداری امّ سلمه [۱۴] و مردم مدینه، در پی اعلام رسمی خبر شهادت امام علیه السلام از سوی حکومت. [۱۵] .۷. اقامه ماتم از سوی خاندان بنی هاشم، [۱۶] مانند به سوگ نشستن ابن عبّاس و محمّد بن حنفیه [۱۷] و ماتم برای دختران عقیل [۱۸] و زنان بنی هاشم. [۱۹] .۸. عزاداری مردم مدینه به هنگام بازگشت اهل بیت علیهم السلام به مدینه. [۲۰] .۹. مرثیه‌سرایی و سوگواری همسران امام علیه السلام. [۲۱] .۱۰. سوگواری امّ البنین همسر امیر المؤمنین برای فرزندان شهیدش در بقیع. [۲۲] .۱۱. گریه و زاری و ماتم سراییِ همه روزه خاندان عبد المطّلب، در سالی که امام علیه السلام به شهادت رسید و در سال‌روز شهادت امام به مدت سه سال [۲۳] . در مدینه، برای امام [۲۴] و شرکت برخی از صحابه و تابعین در این مجالس. [۲۵] .۱۲. ماتم نگه داشتن اهل بیت علیهم السلام تا زمان رسیدن خبر مرگ ابن زیاد. [۲۶] .۱۳. پوشیدن لباس عزا از سوی اهل بیت علیهم السلام. [۲۷] .۱۴. گریه و اندوه برخی از صحابه و تابعین برای امام حسین علیه السلام. [۲۸] .۱۵.گریه و زاری توّابین بر سر مزار امام علیه السلام به هنگام حرکت به سوی نبرد با شامیان. [۲۹] .

تأسیس عزاداری به صورت آیینی مذهبی که خود در سه مرحله به وجود آمده است

زمینه سازی برای پی ریزی سنت و آیین عزاداری

پس از شهادت امام حسین علیه السلام، امام سجاد علیه السلام در مدینه ساکن شدند و از هر فرصتی برای یادآوری ماجرای کربلا استفاده کردند تا جایی که هرگاه می‌خواستند آب بیاشامند، گریه می‌کردند و یاد شهدای کربلا را زنده می‌داشتند. [۳۰] .گریه‌های

فراوان ایشـان، مشـهود اطرافیان و مردم مـدینه بود و حتّی از ایشان خواسـته شـد به خاطر سـلامتی خودشان هم که شـده، کمتر گریه کنند. ایشان با اشاره به عمق فاجعه کربلا و جایگاه و موقعیت اشخاصِ به شهادت رسیده در کربلا، گریه برای آنها را امری منطقی و لازم و شایسـته می‌دانسـتند و این کار را تا پایان عمر، یعنی سال‌ها پس از به قتل رسـیدن ابن زیاد و قاتلان امام حسـین علیه السـلام، ادامه دادند. [۳۱] نیز علاوه بر خود، دیگران را نیز برای گریه بر امام علیه السلام ترغیب می‌کردند و آن را مایه نجات از عذاب الهی و قرار گرفتن در دایره امن الهی و وارد شدن در بهشت می‌دانستند. [۳۲] .با توجّه به این که این شیوه امام سجاد علیه السلام تا پایان عمر ادامه یافت و ایشان دست‌کم در دهه آخر عمر (شـهادت حضـرت در سال ۹۴ بوده) خود دارای پایگاه اجتماعی بالایی بودنـد و حرکـات ایشـان تأثیرگـذار بود، می‌توان این مقطع از تاریـخ زنـدگی ایشـان را، زمـان زمینه‌سازی برای پی‌ریزی سـنّت عزاداری امام حسین علیه السلام دانست. [۳۳] .

دوران امام باقر و امام صادق، تأسیس و پی ریزی ارکان عزاداری

عصر امام باقر

در آغاز دوران امامت امام باقر علیه السلام، حدود سه دهه از واقعه کربلا گذشته بود و نسلی جدید - که از آن دوران، چیزی به یاد نـداشت - وارد عرصه اجتماع شـده بود. در این سـی سال، قیام‌ها و وقایع تلـخ دیگری نیز اتّفاق افتاد. مثل: قیام توّابین، قیام زبیر، قیام مختـار، قیام مردم مـدینه و واقعه حرّه که همگی آنها در نهایت، با شـکست همراه بود و در سـرکوب آنها بنی امیّه از هر نوع قساوت نسـبت به قیام‌کنندگان و بی‌حرمتی به دو حرم مقدّس مکّه و مدینه، دریغ نورزیدند. گذشت زمان، وقایع تلخ دیگر پس از عاشورا و کشتار قاتلان امام حسین علیه السلام از سوی مختار، مانع از آن نشدند که امام باقر علیه السلام واقعه عاشورا را به فراموشی بسپارند؛ بلکه همچون پدر گرامی خود درصدد بودند از فرصت‌های به وجود آمده برای احیای نام سیّدالشهدا علیه السلام و زنده نگه داشتن فاجعه کربلا و مصیبت امام علیه السلام استفاده کنند و این به معنای تلاش برای آیینی کردن عزاداری امام علیه السلام است.از آن‌جا که در زمان ایشان، مردم نسبت به خاندان علوی شناخت بیشتری پیدا کرده بودند، ایشان از جایگاه اجتماعی بالایی برخوردار شدند و مرجعیت علمی و دینی برای جوینـدگان دانش‌هـای دینی یافتنـد. لـذا، حوزه نفـوذ کلامـ و گسـتره تأثیرگـذاری ایشـان از پـدر گرامی‌شـان افزون‌تر بود. از این رو، شاهـد تلاش بیشتری از سوی ایشان در پی ریزی آیین عزاداری در مـذهب تشیّع هستیم. در این زمینه، علاوه بر نقل گفتارِ شاهـد ماجرای کربلا یعنی امام سـجاد علیه السـلام در فضـیلت گریه بر امام حسـین علیه السـلام، [۳۴] در منزل خود نیز مجلس مرثیه‌خوانی تشـکیل می‌دادند و مرثیه‌سرایان را تشویق می‌کردند [۳۵] و شیعیان را نیز به تشکیل مجلس عزا در منازل خود، ترغیب می‌کردند. البته این کار را با رعایت احتیاط می‌کردند تا از برخورد حکومت با آنها در امان باشند. [۳۶] .در آن دوران، که بنی امیّه بر شـیعیان و علویان سـخت می‌گرفتنـد، اقامه عزا بیش از این مقـدار ممکن نبود و امام از شـیعیان می‌خواسـتند تا آن‌جا که مقدور آنان است، برای سـید الشـهدا عزاداری کنند.بنابر این در زمان ایشان، تشـکیل مجلس عزاداری در منازل - مقداری که در تـوان شـیعیان بـود - بنیان‌گـذاری شـد و حـتّی ادب تعزیت گفتن به یکـدیگر در این مجـالس بیـان شـد [۳۷] (روایت مالک جهنی). و شاعران توانا، به مرثیه‌سـرایی برای امام حسـین علیه السلام تشویق شدند [۳۸] (روایت کمیت). و برای نخستین بـار، تعطیل کردن روز عاشورا و روز عزا دانسـتن آن درخواست شد. [۳۹] از همه اینها مهم‌تر توجّه دادن شـیعیان به این نکته است که عزاداری سیّدالشهدا در دنیا به دین آنها یاری می‌رساند و در آخرت، موجب هم‌جواری با پیامبر خدا می‌شود. [۴۰] .

عصر امام صادق

دوران امامت آن حضـرت، با گذشت نیم قرن از شـهادت سیّدالشـهدا آغاز شد. در زمان ایشان شـمار شیعیان و شخصیت‌های علمی شیعه، رو به فزونی نهاد و این امر، باعث بالا رفتن آمار مراجعات به امام شـد. از طرف دیگر دولت بنی امیّه دوران انحطاط و ضـعف خود را می‌گذرانْد تـا آن که سـقوط کرد و دولت جدیـد عبّاسـی شـکل گرفت؛ از این رو، ایشـان و شـیعیان از آزادی‌های بیشتری برخوردار شدند و فرصتی فراهم شد تا امام، اصول و قالب کلّی عزاداری را برای شـیعیان تبیین کند. آنچه از گفتار و رفتار حضـرت، در این بـاره به ما رسـیده، ترسـیم کننـده ساختار کلّی عزاداری است که می‌توانـد در کنار تلاش‌های تکمیلی امام کاظم و امام رضـا علیهما السـلام، معیار سـنجش رفتارهای آیینی، در امر عزاداری قرار گیرد. این موارد عبارت‌اند از:- توصـیه به اصل گریسـتن بر امام حسـین علیه السـلام و گریانـدن دیگران. [۴۱] .- تشـکیل مجـالس عزاداری در فرصت‌هـا و زمان‌هـای مختلـف. [۴۲] .- توصـیه به یادآوری مصائب امام حسـین علیه السـلام (حـدیث مسـمع کردین). [۴۳] .- توصـیه به یـادآوری مصـائب امام علیه السـلام به هنگام نوشیدن آب. [۴۴] .- تشویق شاعران به اسـتفاده از هنر شعر خود، در مرثیه‌سرایی برای امام حسین علیه السلام. [۴۵] .- درخواست از مرثیه‌سـرا برای خوانـدن مرثیه در منزل. [۴۶] .- درخـواست از مرثیه‌سـرا برای خوانـدن مرثیه به صـورت حزین و تـأثرانگیز. [۴۷] .- درخواست از خانواده برای نشسـتن در مجلس مرثیه‌خوانی. [۴۸] .- تشویق به گریه و زاری و مرثیه‌سـرایی بر سر مزار آن حضرت، و تأییـد و تشویق و دعـا در حقّ کسانی که چنین می‌کننـد. [۴۹] .در مورد روز عـاشورا نیز حضـرت عنـایت ویژه‌ای به عزاداری در آن داشـته‌اند و موارد ذیـل از ایشان به ما رسـیده است:- توصـیه به حضور بر سـر مزار. [۵۰] .- تـوجّه دادن به عظیم بودن مصـیبت روز عاشورا و اهمّیت این روز و لزوم بزرگـداشت آن. [۵۱] .- خودداری از لذایـذ در این روز و امساك [پرهیز از خوردن غذا و آب] تا غروب. [۵۲] .- توصـیه به داشتن پوشش عزا همانند مصیبت‌دیدگان. [۵۳] .- توصـیه به تصوّر و تجسّم حادثه عاشورا در ذهن. [۵۴] .- توصیه به عزاداری در این روز حتّی به صورت فردی. [۵۵] .

مرحله تکمیل و توسعه عزاداری در زمان امام کاظم و امام رضا

اشاره

در ایـن دوران تـا حـدودی لزوم یـادکرد مصـیبت حضـرت در زمان‌هـای مختلـف و لزوم بزرگـداشت و عزاداری روز عـاشورا برای شیعیان، مشخّص شده بود و زمینه، برای گسترش و تکمیل آن فراهم بود. اینك به بحث درباره این مرحله می‌پردازیم.

دوران امام کاظم

امام کاظم علیه السـلام از طرفی همچون پدر گرامی‌شان مرثیه‌سرایان و مرثیه‌خوانان را تشویق کردند [۵۶] و از سوی دیگر با آشکار کردن حزن خود از اوّل محرّم تا روز عاشورا، عزاداری دهه محرّم را پایه‌گـذاری نمودند. [۵۷] .ایشان در حقیقت ادب عزاداری روز عاشورا را برای شـیعیان ترسـیم نمودند، بدین معنا که آنان باید به استقبال روز عاشورا بروند و از نُه روز قبل به این مهم توجّه داشته باشند تا این که روز عاشورا عزاداری در حدّ عالی و مطلوب و در اوج خود برگزار شود.با این حال، چون این دوران مصادف بود با بـازگشت شـرایط خفقان برای امام کاظم علیه السـلام و شـیعیان، که حتّی به زنـدانی شـدن حضـرت نیز انجامیـد، روایات رسـیده از ایشان، در این زمینه زیاد نیست؛ ولی شـرایط با گذشـته، تفاوت‌هایی داشت. در این زمان شخصـیت‌های علمی شـیعیِ بسیاری تربیت شـده بودند که در مناطق مختلف دارای موقعیت و نفوذ بودند و در اداره جامعه شـیعی از طریق ساز و کار ارتباطی با وکلای امامان، نقش بسـیار مهمی ایفا می‌کردند. طبعاً در امر عزاداری نیز، کارهایی انجام می‌دادند که به دلیل مخفی‌کاری و پراکندگی شیعیان در کتب تاریخی انعکاس نیافته است.بهترین دلیل بر این مطلب، مرثیه‌سـرایی کسانی چون دعبل خزاعی در دوران امام رضا علیه السلام

و دوران پس از مرگ هارون است و گسترش و شهرت مردمی آن است که نشان از وجود بستر و فضای آماده و مناسب برای این گونه مراثی دارد. این شرایط، نتیجه تلاش امامان پیشین و ساز و کار یاد شده در بین شیعیان است.

دوران امام رضا

اشاره

تلاش‌های امام رضا علیه السلام را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

تلاش برای تحکیم آموزه‌های امامان پیشین

اهمّیت روز عاشورا و لزوم بزرگداشت آن، تکریم مرثیه‌سرایان و مرثیه‌خوانان، از سوی باقرین علیهما السلام برای شیعیان تبیین شده بود؛ امّا ایشان باز هم لازم می‌دیدند برای تحکیم این آموزه‌ها وتبدیل شدن آنها به آیینی استوار، بر آنها تأکید بورزند. در همین جهت است که شاهد توجّه و احترام فراوان امام علیه السلام به مرثیه‌سرای معروف آن دوران، جناب دعبل خزاعی هستیم. قصیده طولانی او در رثای اهل بیت پیامبر علیهم السلام خصوصاً امام حسین علیه السلام است. گزارش‌های گوناگونی از این مرثیه‌خوانی به دست ما رسیده که برخی از آنها حاکی است امام پس از شنیدن ابیات مربوط به حادثه کربلا، به گریه افتادند و در پایان از وی تجلیل کردند و هدایایی به وی بخشیدند.گفتنی است خوانده شدن چنین مرثیه‌ای در جلسه‌ای عمومی و نزد مأمون خلیفه عباسی، نشانگر فراهم شدن زمینه گسترش عزاداری (از نوع مرثیه‌خوانی و گریه) است.از سوی دیگر، شاهدیم، امام رضا علیه السلام همانند امامان پیشین، عظمت مصیبت روز عاشورا را یادآور می‌شوند و شیعیان را تشویق می‌کنند که این روز را تعطیل نمایند. [۵۸] .نمونه‌های دیگری از تلاش ایشان برای زنده ماندن یاد امام حسین علیه السلام در روایات آمده است.- نقل گریه حضرت ابراهیم علیه السلام بر سالار شهیدان و این که «ذبح عظیم» در آیه «وَ فَدَیْنَهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ»، [۵۹] امام حسین علیه السلام است. [۶۰] .- گریه امام رضا علیه السلام پس از دریافت تربت از هدیه کننده آن. [۶۱] .

تلاش برای گسترش

تشویق و توصیه به یادآوری مصیبت اهل بیت علیهم السلام به گونه‌ای که هم خود بگرید و هم دیگران را بگریاند. [۶۲] .- توصیه به یاد مصیبت حضرت و گریه بر ایشان در امور (پیش‌آمدهای) گریه‌آور، به خاطر عمق فاجعه کربلا و شایستگی شهدای آن. [۶۳] .این سفارش امام باعث گسترش ذکر مصیبت امام حسین علیه السلام به حوزه اندوه‌ها و سوگ‌های شخصی شد و این می‌تواند خواستگاه سنّت رایج بین شیعیان در سوگواری‌ها و مراسم ختم درگذشتگان آنها باشد که معمولاً ـ سخنران یا مداح به سخن می‌پردازد و یادی از مصیبت امام حسین علیه السلام می‌کند.- توجّه دادن به اهمّیت ماه محرّم، که در آن دو گونه حرمت الهی شکسته شد؛ یعنی حرمت ماه حرام و حرمت پیامبرصلی الله علیه وآله. [۶۴] .- تأکید بر سیره عملی پدر بزرگوارشان در سوگوار بودن از اوّل محرّم تا روز عاشورا که خود تلاشی است در جهت گسترش سوگواری از روز عاشورا به ده روز اوّل محرّم. [۶۵] .این دو مورد اخیر، در گسترش حال و هوای سوگواری از روز عاشورا به دهه اوّل محرّم و اهمّیت پیدا کردن ماه محرّم در نزد شیعیان، تأثیرگذار بوده و فرهنگ سوگ دهه محرّم و حرمت‌گذاری به ماه محرّم را، در سده‌های بعد، ایجاد کرده و تا دوران معاصر، تداوم یافته است.پایان دوران امام کاظم و امام رضا علیهما السلام و مشخّص شدن ساختار کلّی عزاداریگفتار و کردار امامان بعد از امام

حسین علیه السلام تا امام رضا علیه السلام، موارد ذیل را برای عزاداری امام حسین علیه السلام ترسیم نمود:- توجّه به این که گریه بر امام و ذکر مصیبت ایشان، دین الهی را یاری می‌سازد. [۶۶] .- داشتن برنامه جهت یادکرد مصیبت امام حسین علیه السلام حتّی به صورت فردی (حدیث مسمع کردین). [۶۷] .- آداب یاد کردن آن حضرت. [۶۸] .- یاد مصیبت ایشان به هنگام نوشیدن آب. [۶۹] .- گریستن بر مصائب حضرت هر چند به اندازه یک قطره و ارزشمندی آن. [۷۰] .- گریاندن دیگران در مصیبت حضرت و ارزش اخروی آن. [۷۱] .- ارزشمند بودن «حالت گریه» در هنگام ذکر مصیبت حضرت. [۷۲] .- ارزشمندی متأثّر بودن تمام روزی که در آن ذکر مصیبت شده. [۷۳] .- سفارش به استفاده از شعر در بیان مصیبت و گریاندن دیگران. [۷۴] .- تشکیل مجالس خانگی ذکر مصیبت.- حضور بانوان در این گونه مجالس.- ادب مجالس ذکر مصیبت و تعزیت گفتن حاضران به یکدیگر.- مرثیه‌خوانی برای حضرت به صورت حزین و تأثّرانگیز.- جایز بودن جزع بر ایشان و بهره‌مند شدن از پاداش اخروی.- جواز و شایستگی لطم خدود [گونه خراشیدن] و شقّ جیوب [گریبان چاک کردن [۱۴] [که از انواع جزع است. [۱۵] .- اولویت گریه بر امام حسین علیه السلام در مواردی که برای انسان امر گریه‌آوری پیش می‌آید. [۱۶] .- حضور بر سر مزار آن حضرت و مرثیه‌سرایی در آن‌جا و گریه برای آن حضرت در زمان‌های مختلف. [۱۷] .روز عاشورابرای روز عاشورا نیز مواردی از سیره و گفتار ائمه را در دست داریم که چگونگی اقامه عزا در سال‌روز این حادثه را برای ما تبیین می‌کند، این موارد عبارت‌اند از:- اهمّیت دادن به ماه محرّم.- با آغاز محرّم به استقبال روز عاشورا رفتن با حزن و اندوه.- به اوج رسیدن اندوه و سوگواری در روز عاشورا.- اهمّیت دادن ویژه، به این روز به جهت آن که عظیم‌ترین مصیبت اتّفاق افتاده است.- روز مصیبت و اندوه دانستن این روز.- حاضر شدن بر سر مزار حضرت در کربلا۔ در صورت امکان.- آغاز این روز با سلام بر امام و لعن قاتلان و نماز برای آن حضرت و سپس گریه و اقامه ماتم در منازل و اظهار جزع و گریه و زاری، به صورت جمعی در صورتی که امکان حضور بر سر مزار نیست. [۱۸] .- تعطیل کردن این روز. [۱۹] .- تشکیل مجلس عزا در منزل و گریه اهل مجلس.- به یاد مصیبت امام بودن حتّی به صورت فردی.- تجسّم حادثه عاشورا در ذهن.- همانند شدن به صاحبان عزا از جهت پوشش.- خودداری از لذایذ و آشامیدن و خوردن تا به هنگام غروب و سپس تغذیه با غذای اهل مصیبت.

دوران پس از تأسیس تا زمان رسمی شدن آن در نیمه سده چهارم

امام جواد علیه السلام در کودکی در سال ۲۰۳ قمری به امامت رسید؛ در آن دوران، که دستگاه خلافت با بهره‌گیری از تجربه نظارت دائمی بر ائمه که با دعوت مأمون از امام رضا علیه السلام به مرو آغاز شده بود، سعی داشت ارتباط شیعیان با امام علیه السلام را قطع نماید. از طرف دیگر امام باقر، امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام از فرصت‌های دوران خود به خوبی استفاده کرده بودند و آنچه در نزد ایشان، اساسی و لازم و قابل انتقال بود، به شیعیان منتقل کرده بودند.شیعیان نیز از نظر جمعیتی و سازماندهی، با گذشته فرق می‌کردند؛ به گونه‌ای که می‌توانستند شرایط جدید را پشت سر بگذارند و با استفاده از محضر عالمانی که ائمه علیهم السلام تربیت کرده بودند، به حیات مذهبی خود ادامه دهند. در چنین شرایطی که، هم ارتباط با امام کمتر شده بود و هم مراجعه شیعیان به علما طبیعی و رایج شده بود، بدیهی است که کلام و سیره این امامان کمتر گزارش شود. خصوصاً در مسائل مربوط به عزاداری که در دوران امثال متوکّل، انتظاری دور از واقع می‌نماید.با این حال، به نظر می‌رسد با توجّه به شخصیتی که شیعیان در اثر تربیت امامان پیشین یافته بودند، در منازل و محافل خصوصی، عزاداری برپا می‌کردند. دست‌کم به همان شکلی که در منازل امام باقر و امام صادق علیهما السلام و برخی شیعیان هم‌عصر آن دو امام انجام می‌گرفت؛ ولی به دلیل مخفی‌کاری و فاصله داشتن از نهادهای رسمی و حکومتی، توسّط مورّخان گزارش نشده است.نفوذ تشیّع از نوع مذهبی با گرایش‌های دوازده امامی، زیدی و اسماعیلی و از نوع گرایش حبّی – که صرفاً دوستدار ائمه و خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله بود – قدرت بالقوه‌ای

در متن جامعه اسلامی آن روز، به نفع گرایش شیعی ایجاد کرد. این امر، گروهی را بـدین باور رساند که زمینه برای به بار نشستن قیام‌هـای شیعی فراهم شـده، بـدین جهت قیام‌هـایی صورت گرفت و حتّی سادات حسنی - با گرایش تشیّع زیـدی - توانستند در محدوده طبرستان، حکومتی تشکیل دهند (سال ۲۵۰ هم‌زمـان با امامت امام حسن عسکری علیه السلام). هر چنـد گزارش‌هایی از عزاداری در حکـومت علویـان طبرستان نیـافتیم، ولی ایـن امر، حـاکی از گسـترش تشیّع و حتّی قـدرت یـافتن آن دارد. از ایـن رو، نمی‌توان این دوران را خالی از عزاداری دانست، بخصوص در برخی مناطق شیعه نشین که از مرکز خلافت نیز دور بودند؛ مثل: قم، ری، یمن و بخش‌هایی از شمال آفریقا که در آنها شیعیان حضور داشتند.گزارش‌هایی که درباره اقـدامات منتصر عباسی در سال ۲۴۸ پس از مرگ پدرش متوکّل، به دست ما رسیده، حاکی است که وی از مردم خواسته همچون گذشته به زیارت کربلا بروند. [۷۵] وی حتّی دستور داد مرقد امام حسین علیه السلام را دوباره بسازند. [۷۶] از سوی دیگر، آزار رساندن به شیعیان را ممنوع کرد. [۷۷] پس از وی نیز هر چنـد، گاه سخت‌گیری‌هایی بوده (ماننـد دوران سلطه حنابله بر بغـداد، پیش از به قـدرت رسیدن آل بویه)؛ [۷۸] امّا خلفای دیگر هرگز هماننـد متوکّل نبودنـد و مزاحمت آن‌گونه برای زائران حسینی ایجاد نکردنـد و شیعیان به زیـارت می‌رفتند؛ خصوصاً در روزهای عاشورا، عرفه و نیمه شعبان. زیارت بر سر مزار نیز معمولاً با گریه و زاری و مرثیه‌خوانی و نوحه‌گری همراه بوده و این محل، مکانی همیشگی برای عزاداری امام حسین علیه السلام به شمار می‌آمده است.در مورد عصر غیبت صغری نیز متونی در دست داریـم که به گریه و زاری مردم بر سر قبر امـام علیه السلام و عزاداری به صورت مرثیه‌خوانی در این دوران دلالت دارنـد. ابن اثیر در حوادث سال‌های پایانی قرن سوم (سال ۲۹۶ هجری)، از حضور شیعیان بر سر مزار و گریه و زاری برای امـام علیه السلام گزارشی دارد که در آن حال، یک یمنی شیعی را دیـده است. [۷۹] .قاضی ابـو علی المحسن بن علی تنوخی (م ۳۸۴ق) نیز در نشوار المحاضرهٔ نقل کرده که یک نوحه‌گر به نام «ابن اصدق» در زمان تسلّط حنابله بر بغداد، به نوحه‌گری برای امام حسین علیه السلام اشتغال داشته است و راوی مـاجرا، برای این که او را جهت سفارش مرثیه‌خوانی ببینـد، شب نیمه شعبان - که شیعیان بر سر مزار حاضر می‌شدند - به دنبال وی می‌گردد و او را بر سر مزار می‌یابد؛ با آن که حاضر شدن بر سر مزار خطرناک بوده، وی آن شب را به نوحه‌گری گذرانده و حاضـران گریسته‌اند. [۸۰] .گزارش دیگری نیز از اواخر دوره غیبت صغری داریم که «بربهاری» [۸۱] رییس حنابله بغـداد (م ۳۲۹ق) دستور قتـل نوحه‌گری به نـام «خلب» را داد که در منـازل به‌طور مخفیـانه برای امـام حسین علیه السلام نوحه‌گری می‌کرد. [۸۲] .ابن حجر در لسـان المیزان در بیـان زنـدگی‌نامه یک شاعر شیعی (الناشئ الصغیر ابو الحسن الحلا علی بن عبـد اللّه متولد ۲۷۱) از مرثیه‌خوانی با اشعار او در سال ۳۴۶هجری گزارش کرده که در آن، خـود وی و مردم پیرامون او تـا ظهر آن روز به گریه و زاری پرداخته‌انـد. [۸۳] .این گزارش‌هـا حکایت از آن دارد که شیعیان، در حدّ توان خود از گریه و زاری و عزاداری امام حسین علیه السلام غافل نمی‌شدند و از هر فرصتی برای علنی کردن آن، استفاده می‌کردند.گزارشی دیگر از مصر، مؤیـد این نظر است و آن، به عزاداری مردم این سامـان بر سر قبر امامزادگان (امّ کلثوم و نفیسه) در روز عاشورا، در دوران سلطه حکومت‌های سنّی اخشید و کافور (سال‌های ۳۵۸ - ۳۲۳هجری) مربوط است. تـا آن‌جـا که کافور، برای جلوگیری از حضور عزاداران حسینی بر سر این دو مزار، در صحرا (مسیر عبور عزاداران) مأمور گذاشته بود. [۸۴] .به نظر می‌رسـد اگر دوران رسمی شـدن عزاداری در بغـداد و مصر پیش نمی‌آمد، مورّخان همین گزارش‌ها را نیز، انعکاس نمی‌دادند. وقتی دولت‌های شیعی تشکیل شدند، نهادهای رسمی را در اختیار گرفتند و مورّخان ناچار از گزارش احوال آنان شدند که یکی از موارد عزاداری بود و پیرو آن، عزاداری‌های پیشین نیز مورد توجّه قرار گرفت و گزارش شد.

دوران رسمی شدن عزاداری با تشکیل دولت‌های شیعی در سده‌های چهارم و پنجم

اشاره

رسمی شدن عزاداری مربوط به دورانی است که حکومت‌های شیعی در دنیای اسلام شکل گرفتند. با آغاز سده چهارم، دولت آل بویه [۸۵] در ایران و دولت فاطمیان در شمال آفریقا [۸۶] پدید آمدند و به مرور به قلمرو خود افزودند. در نیمه دوم این سده، ایران (بجز مناطق شرقی) و مرکز عراق در اختیار دولت آل بویه و شمال شرق آفریقا، مصر، شام و فلسطین نیز در اختیار دولت فاطمی قرار گرفت.دوران رسمیت، از سال ۳۵۲ق آغاز می‌گردد که در آن معز الدوله دیلمی حاکم بویهی بغداد، طیّ فرمانی از مردم خواست در روز عاشورا در معابر حاضر شوند و به عزاداری برای امام حسین علیه السلام بپردازند. [۸۷] یک دهه بعد، دولت فاطمیان در مصر نیز عزاداری امام حسین علیه السلام را رسمی کرد. [۸۸] بجز این دو دولت - که قلمرو وسیعی از جهان اسلام را در اختیار داشتند، دولت‌های دیگری نیز، دارای گرایش شیعی بودند؛ ولی گزارش‌های عزاداری از سرزمین آنها، به دست ما نرسیده؛ امّا کسانی چون ابو ریحان بیرونی (م بعد از ۴۰۳ق) [۸۹] و عبد الجبار معتزلی [۹۰] به طور کلی به وجود عزاداری در شهرهای بزرگ دنیای اسلام؛ در دوران حکومت‌های شیعی در سده چهار و پنج اشاره دارند.

عزاداری در بغداد

پس از آن که در سال ۳۵۲ هجری فرمان عزاداری علنی از سوی معز الدوله صادر شد، این امر به صورت آیین و سنّت سالانه در آمد و هر ساله در روز عاشورا شیعیان به خیابان‌ها و بازار می‌آمدند و به عزاداری می‌پرداختند. [۹۱] .این امر بر جامعه اهل سنّت بغداد - که ساکن مرکز خلافت بودند -، گران می‌آمد و گاهی به درگیری آنان با شیعیان منجر می‌شد [۹۲] و به مرور که دولت بویهی رو به ضعف گرایید، مخالفت‌های خود را بیشتر کردند که پیامد آن، درگیری‌های شدید بین سنّیان و شیعیان در این روز بود تا آن‌جا که در بازگرداندن نظم و آرامش، از دولت نیز کاری ساخته نبود.بدین جهت بود که در دهه‌های آخر حکومت آل بویه - که وزیران آنها بر بغداد حکم می‌راندند -، برخی وزرا به دلیل رعایت نظم و حفظ خون‌ها، از شیعیان می‌خواستند از عزاداری خودداری کنند و حتّی در برخی سال‌ها نیز آن را تعطیل کردند. [۹۳] گزارش‌های مفصّل این کشمکش‌ها در کتب تاریخی، مثل المنتظم ابن جوزی (جلد پانزدهم) آمده است. با وجود تمام این مشکلات، عزاداری تا سقوط آل بویه در بغداد، ادامه یافت و با روی کار آمدن دولت متعصّب سنّی سلجوقی در سال ۴۴۷ هجری ابراز و اظهار تمام شعائر شیعی و از آن جمله عزاداری ممنوع شد. با این حال، گزارشی داریم از یک دهه پس از سقوط آل بویه، که شیعیان بغداد به بهانه روز عاشورای ۴۵۸ هجری به عزاداری پرداخته‌اند و این تأیید کننده همان حرکت کلّی شیعیان در طول تاریخ است که هر گاه می‌توانستند، عزاداری خود را علنی می‌کردند و از فرصت‌های پیش آمده استفاده می‌کردند. [۹۴] .شیخ مفید عالم بزرگ شیعی این دوران - که در تدوین و شکل گیری باورهای شیعی دوره غیبت، سهم بزرگی بر شیعیان دارد - درباره روز عاشورا می‌نویسد: در این روز، اندوه خاندان پیامبر و شیعیان تازه می‌شود و بر شیعیان است که به پیروی از فرمایش امامان از لذّت‌ها دوری کنند؛ آیین سوگواری به‌جای آورند و در خوردن و آشامیدن به مانند مصیبت دیدگان رفتار کنند. [۹۵] .

عزاداری در مصر

همان‌گونه که گفتیم پیش از استیلای فاطمیان بر مصر، گروهی از شیعیان این دیار بر اساس سنّت موجود در بین آنها، روز عاشورا بر سر قبر دو امامزاده «امّ کلثوم» و «نفیسه» حاضر می‌شدند و به عزاداری می‌پرداختند.با تصرّف مصر از سوی دولت شیعی فاطمیان، آنان بدین مراسم رسمیت بخشیدند و از آن پس، این مراسم با تشریفات خاصّ حکومتی اجرا می‌شد [۹۶] که در گزارش‌های مورّخان انعکاس پیدا کرده است. [۹۷] در این دولت نیز گاه بنا به دلایلی، عزاداری به تعطیلی کشانده می‌شد؛ ولی به طور کلّی تا سقوط فاطمیان در سال ۵۶۷ هجری [۹۸] ادامه یافت.در مصر، با روی کار آمدن دولت ایّوبی به جای فاطمیان، تلاش‌های فراوانی

برای از بین بردن فرهنگ تشیّع انجام گرفت. [۹۹] بـدین جهت انتظـار گزارش‌های عزاداری از شـیعیان انتظار بجایی نیست؛ امّا در منـاطق شام و حلب و شـمال عراق هنوز شـیعیان حضور داشـتند و در فرصت‌هایی که پیش می‌آمـد، سـعی می‌کردنـد شعائر خود را اظهـار کننـد. مثلاً ـ وقتی سـلطان ایّوبی برای سـرکوبی حاکم سـرکش حلب به آن‌جا لشـکر کشـید، حاکم از مردم کمک خواست و شیعیـان کمـک خود را مشـروط به اظهـار شـعائر خود از آن جمله بانـگ «حیّ علی خیر العمـل» در مسـجد جامع شدنـد و حاکم نیز پـذیرفت.هر چنـد که پس از روی کار آمـدن ایّوبیان در مصـر، با شـعائر شـیعی به سـختی مبارزه شد و طبیعتاً نباید انتظار ماندگاری عزاداری‌های عاشورای حسـینی را در آن دیار داشت. امّا از برخی قراین چنین بر می‌آید که علقه مردمی به امام حسین علیه السلام و امام‌زادگانی چون «نفیسه» در مصـر، باقی بوده و شاید سوگواری نیز به شـکل مخفی‌تر، در بین علاقه‌مندان امام حسـین علیه السـلام، رایج بوده است. ابن تیمیه از نویسـندگان قرن هشـتم، در کتاب رأس الحسین به مباحثات مسلمانان با مسیحیان قاهره اشاره می‌کند و در ضـمن کلاـم ذیـل را از آنان نقل می‌کنـد: «برخی از مسـیحیان به مسـلمانان می‌گفتنـد: ما شبیه هم هستیم. ما یک آقا و یک بانو داریم و شما هم یک آقا و یک بانو دارید. ما عیسی و مریم را داریم و شما حسین و نفیسه را دارید». [۱۰۰] .این گفته آنان، دلیل بر این است که در آن دوران، مردم مصـر هنوز به امام حسـین علیه السـلام و امام‌زاده حسنی «نفیسه» ابراز ارادت می‌کرده‌اند و این امر، پدیده آشکاری بوده به گونه‌ای که مسیحیان نیز از آن آگاهی داشته‌اند و در مباحثات خود با مسلمانان بدان اشاره می‌کردند.

دوران خلأ دولت‌های مقتدر شیعی، سده‌های ششم تا دهم

سده ۶

مناطق شیعه‌نشـین ایران و عراق، سده شـشم را با ادامه سلطه سلجوقی آغاز کردند، در حالی که در مصر هنوز دولت شیعی اسماعیلی فاطمیان بر پا بود. سـلجوقیان نیز به مرور از سـخت‌گیری‌های خود کاسـتند و شـیعیان به تدریج آزادی‌هایی یافتند و به همان تناسـب عزاداری‌های خود را نیز علنی کردند. گزارش‌هایی که از عزاداری‌های این سده به دست ما رسـیده، حاکی از آن است که عزاداری امام حسـین علیه السـلام در بین عقاید و افکار شیعیان جایگاه خود را یافته و به عنوان یک آیین، تثبیت شده است؛ به گونه‌ای که در شرایط سـخت و فشارهـای حکومـتی، آن را پنهـانی برگزار می‌کردنـد و هرگـاه فرصـتی می‌یافتنـد، آن را علنی می‌کردنـد.دربـاره عزاداری در این سده، به گزارش‌هایی دست یافتیم که برخی از آنها به صراحت از عزاداری در این دوران خبر می‌دهند. برخی نیز به آزادی‌های شیعیان در بروز شعائر خود اشاره دارند و می‌توان از آنها، وجود عزاداری را استنباط کرد. این گزارش‌ها عبارت‌اند از:۱. گزارش‌های رازی قزوینی در کتاب نقض، از عزاداری شـیعیان و پاسـخگویی وی به شـبهات مطرح شـده درباره عزاداری و اشاره به عزاداری سنّیان در مناطق مختلف، از جمله مجالس سوگواری دو واعظ معروف این دوران «علی بن حسـین غزنوی» و «قطب الـدین مظفّر امیر عبادی»، در بغـداد. و این که «تعزیت حسـین هر موسم عاشورا به بغـداد تازه باشد با نوحه و فریاد». گفتنی است نویسـنده، این کتاب را برای پاسخ گویی به ایرادها و انتقادات یک نویسـنده متعصّب سنّی هم‌عصر خود نوشته است. از آن‌جا که این گزارش به خوبی گستره عزاداری در این دوره را بـازگو می‌کنـد، منـاسب دیـدیم متن آن در این جـا بیایـد:و امّا آنچه درین فصل و در دگر مواضع بر طریق تشـنیع یاد کرده است که: «این طایفه روز عاشورا اظهارِ جزع و فزع کننـد، و رسم تعزیت را اقامت کننـد، و مصیبتِ شهـدای کربلا تازه گرداننـد بر منبرها، و قصّه گوینـد و علما سـر برهنه کنند، و عوام جامه چاک کنند، و زنان روی خراشـند و مویه کنند» و این معنی را به تهمت و بدعت منسوب کرده و نامرضـی دانسته از غایت بُغضِ آل رسول، و از فرط عداوت اولاد بتول، اوّلاً معلوم همه جهانیان است که بزرگان و معتبران ائمّه فریقین از اصحاب امام مقدّم بو حنیفه، وامام مکرّم شافعی، وعلما و فقهاء طوایف خلفاً عن سلف این سنّت را رعایت کرده‌اند. و این طریقت نگاه داشـته، اوّلاً خود شافعی که اصل است و مذهب بدو منسوب است

بیرون از مناقب؛ او را در حسین و شهدای کربلا مراثی بسیار است و یکی از آن قصیده‌ای است که می گوید:أبکی الحسین وأرثی [منه] جحجاحا من أهل بیت رسول اللّه مصباحاتا آخر قصیده با مبالغتی تمام و کمال، و دیگر قصیده‌ای که می گوید:تأوّب همّی فالفؤاد کئیب وأرقّ نومی فالرّقاد عجیبتا آخر، همه مرثیه اوست به صفتی که بر چنان معانی دگران قادر نباشند، و مراثی شهدای کربلاـ که اصحاب بوحنیفه و شافعی را هست بی‌عدد و بی‌نهایت است. پس اگر عیب است اوّل بر بوحنیفه است و بر شافعی و بر اصحاب ایشان؛ آن‌گه بر ما. آن‌گه چون فروتر آیی معلوم است که خواجه بومنصور ماشاده به اصفهان – که در مذهب سنّت در عهد خود مقتدا بوده است –، هر سال این روز، این تعزیت به آشوب و نوحه و غریو داشته‌اند و هر که رسیده باشد دیده و دانسته باشد و انکار نکند.و آن‌گه بغداد که مدینهٔ السّلام ومقرّ دار الخلافه است خواجه علی غزنوی حنیفی دانند که این تعزیت چگونه داشتی! تا به حدّی که به روز عاشورا در لعنت سفیانیان مبالغتی می کرد. سائلی برخاست و گفت: معاویه را چه گویی؟ به آوازی بلند گفت: ای مسلمانان از علی می‌پرسد که: معاویه را چه گویی؟ آخر دانی که علی معاویه را چه گوید؟ و امیر عبّادی که علّامه روزگار و خواجه معنی و سلطان سخن بود، او را در حضرت المقتفی لأمر اللّه پرسیدند. این روز که فردا عاشورا خواست بودن که: چه گویی در معاویه؟ جواب نداد تا سائل سه بار تکرار کرد. بار سوم گفت: ای خواجه! سؤالی مبهم می‌پرسی!؟ نمی‌دانم که کدام معاویه را می گویی؟ این معاویه را که پدرش دندان مصطفی بشکست، و مادرش جگر حمزه بخایید، و او بیست و اند بار تیغ در روی علی کشید، و پسرش سرِ حسین ببرید ای مسلمانان! شما این معاویه را چه گویید؟ مردم در حضرت خلافت حنیفی و سنّی و شافعی زفان به لعنت و نفرین برگشودند، این و مانند این بسیار است و تعزیت حسین هر موسم عاشورا به بغداد تازه باشد با نوحه و فریاد.و امّا به همدان اگر چه مشبّهه را غلبه باشد، برای حضور رایت سلطان و لشکر ترکان، هر سال مجد الدّین مذکّر همدانی در موسم عاشورا این تعزیت به صفتی دارد که قُمیان را عجب آید، و خواجه امام نجم بُلمعالی بن ابی القاسم بُزاری به نیسابور با آن‌که حنیفی مذهب بود، این تعزیت به غایت کمال داشتی و دستار بگرفتی و نوحه کردی وخاک پاشیدی و فریادِ از حد بیرون کردی، و به ری که از امّهات بلاد عالم است، معلوم است که شیخ ابو الفتوح نصرآبادی و خواجه محمود حدّادی حنیفی وغیر ایشان در کاروان‌سرای کوشک و مساجد بزرگ، روز عاشورا چه کرده‌اند؟ از ذکر تعزیت و لعنت ظالمان، و درین روزگار آنچه هر سال خواجه امام شرف الائمّهٔ ابو نصر الهسنجانی کند. در هر عاشورا به حضور امرا و ترکان و خواجگان و حضور حنیفیان معروف، و همه موافقت نمایند و یاری کنند. در این قصّه، خود به وجهی گوید که دگران خود ندانند و نیارند گفتن، و خواجه امام بومنصور حفده که در اصحاب شافعی معتبر و متقدّم است به وقت حضور او به ری دیدند که روز عاشورا این قصّه بر چه طریق گفت و حسین را بر عثمان درجه و تفضیل نهاد، و معاویه را یاغی خواند در جامعِ سرهنگ، و قاضی عمده ساویی حنیفی که صاحب سخن و معروف است، در جامع طغرل با حضور بیست هزار آدمی این قصّه به نوعی گفت و این تعزیت به صفتی داشت از سربرهنه کردن و جامه دریدن که مانند آن نکرده بودند. و مصنّف کتاب اگر رازی است، دیده باشد و شنوده، و خواجه تاج شعری حنیفی نیسابوری روز عاشورا بعد از نماز در جامع عتیق دیدند که چه مبالغت کرد در سنه خمس وخمسین و خمسمائه [۱۰۱] به اجازت قاضی با حضور کُبرا و اُمرا، پس اگر این بدعت بودی، چنان‌که خواجه مجبّر انتقالی گفته است، چنان مفتی رخصت ندادی و چنین ائمّه روا نداشتندی. و اگر خواجه انتقالی به مجلس حنیفیان و شیعیان نرفته باشد، آخر به مجلس شهابِ مشّاط رفته باشد که او هر سال که ماه محرّم درآید، ابتدا کند به مقتل عثمان و علی، و روز عاشورا به مقتل حسینِ علی آورد تا سال پیرار به حضور خاتونانِ امیران و خاتونِ امیر اجلّ، این قصّه به‌وجهی گفت که بسی مردم، جامه‌ها چاک کردند و خاک پاشیدند و عالم سر برهنه شد و زاری‌ها کردند که حاضران می گفتند: زیادت از آن بود که به زعفران جای کنند شیعت، وگر این علما و قُضات این معنی به تقیّه و مداهنه می کنند از بیم ترکان و خوف سلطان، موافقت رافضیان باشد، و گر به اعتقاد می کنند خلاف ایشان را، خواجه را نقصان باشد ایمان را، و الّا در بلاد خوارج و مشبّهه که روا ندارند کردن، دگر همه حنیفیان و شفعویان و شیعت این سنّت را متابعت کنند

پس خواجه پنداری ازین هر سه مذهب بیزار است و خارجی است، پس باید که به خوزستان و لرستان شود که خارجیانند تا نبیند و نشنود که تعصّب که او راست کس را نیست و تعزیتِ حسینِ علی داشتن متابعت قول خدا است: «قُل لَّآ أَسْلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» [۱۰۲] و موافقت قول مصطفی است که گفت: «من بکی علی الحسین أو أبکی أو تباکی وجبت له الجنّة» تا هم گوینده و هم شنونده در رحمتِ خدای باشد و منکرش الّا منافق و مبتدع و ضالّ و گمراه نباشد و خارجی و مبغضِ فاطمه و آلش و علی و اولادش، و الحمد للّه بل أکثرهم لا یعقلون. [۱۰۳] .وی در جای دیگری از کتاب می‌نویسد:آن‌گه گفته است: «فضیحت چهل و هفتم: رافضی روز عاشورا خاك بر سر کند از دستِ کرده پدران خود رافضیانِ سلف در کوفه، چنان‌که گفتیم حسین را به نامه بخواندند، آن‌گه بکشتند، و علمای بد ایشان بر دیری شوند و مقتلِ به دروغ و راست لختی می‌گویند و تشنیع بر خود و اسلاف خود می‌زنند و لختی مُنکَرها می‌کنند و زنکان مویه‌گوی نوحه‌ها می‌کنند و عالمان رافضی مویه باز می‌خوانند و زن و مرد به هم ورشده باشند، عشرت می‌کنند، مردان زنان را آراسته می‌کنند و پیرِ دانشمند رافضی سر برهنه بکند و لختی لعنت بر خویشتن می‌کنند....امّا جواب این سودای طبع و حشو مذهب که دگر باره این مُعانِد مکابر ناصبی مجبّر یاد کرده است، و عداوت علی و حسین ظاهر گردانیده است، اوّل آن است که تعزیت حسینِ علی داشتن متابعت فرمان رسول‌صلی الله علیه وآله است که گفت: «من بکی علی الحسین أو أبکی وجبت له الجنّة». معنی آن است که: هر کس که بر حسین بن علی علیه السلام بگرید یا کسی را بر وی بگریاند، واجب است او را بهشت؛ تا هم علما داخل باشند و هم مستمعان ردّاً علی النّواصب و الخوارج. و شیعه بدین جزع و فزع مخصوص نیستند در همه بلادِ اصحابِ شافعی و بلادِ اصحابِ بو حنیفه فحول علما چون محمّدِ منصور، و امیر عَبّادی، و خواجه علی غزنوی، و صدر خجندی، و ابو منصور ماشاده، و مجدّ همدانی و خواجه بو نصر هسنجانی، و شیخ بو الفضائل مشّاط، و ابو منصور حفده، و قاضیِ ساوه، و سمعانیان، و خواجه ابو المعالی جوینی و نزاری و علما رفته و باقیان از فریقین در موسم عاشورا این تعزیت، با جزع و نوحه و زاری داشته‌اند و بر شهدای کربلا گریسته و این معنی از آفتاب ظاهرترست. [۱۰۴] .۲. گزارش ذهبی در سیر أعلام النبلاء، از اقامه ماتم در بغداد در سال (۵۶۱)۳. تصریح ذهبی به شیوع تشیّع در حدود سال ۵۹۰ و درخواست مردم از رضی الدین طالقانی قزوینی در لعن یزید بر منبر در روز عاشورا. [۱۰۵] در این دوران خلیفه عباسی الناصر لدین الله بود که در ظاهر به تشیّع گرایش داشت. وی بر آن بود تا قدرت و عظمت خلافت عباسی را دوباره احیا کند. در این زمینه، به شیعیان که قدرت و توان نهفته در عراق داشتند، توجّه نشان می‌داد.۴. درخواست مردم از سبط ابن جوزی برای مقتل‌خوانی و اجابت او در مقتل‌خوانی و گریه زاری سبط ابن جوزی در زمان ملك ناصر. [۱۰۶] .۵. درخواست شیعیان از حاکم حلب (سال ۵۷۰) در کمك به او برای مقابله با صلاح الدین به شرط علنی شدن شعائر شیعی. [۱۰۷] .۶. ابن جوزی در المنتظم در حوادث سال ۵۲۹ به حرکت عدّه زیادی برای زیارت مرقد امام علی علیه السلام و کربلا اشاره دارد و با تعبیر «وظهر التشیّع» به علنی شدن رفتارهای شیعی اشاره دارد که نشان از وجود آزادی‌های نسبی در این دوران دارد. [۱۰۸] .۷. در حوادث سال ۵۵۳ نیز به زیارت کربلا رفتن خلیفه عباسی المقتفی لامر اللّه اشاره دارد و این که به نیازمندان علوی ساکن در اطراف حرم کمك مالی کرده است. [۱۰۹] .۸. گزارش ابن حجر از روضه‌خوانی واعظ بلخی (م ۵۹۶ق) برای حضرت فاطمه علیها السلام در نظامیه بغداد و گریه و زاری شیعیان حاضر در مجلس وعظ او، که می‌توان نتیجه گرفت به طریق اولی برای امام حسین علیه السلام نیز رایج بوده است. [۱۱۰] .۹. دولت آل باوند با گرایش شیعی در طبرستان شکل گرفت و تا پایان قرن ادامه یافت. در زمان حکومت سیّد بهاء الدین الحسن بن مهدی مامطیری، برای حاکم هند «شاه مهراج»رساله‌ای نوشته شده که میزان نفوذ و گسترش جمعیت تشیّع را بیان می‌کند که شامل مناطق عراق، شام، حجاز، شهرهای مکّه، مدینه و شهرهای خراسان، عراق و طبرستان می‌شود. [۱۱۱] .و معمولاً هر جا شیعه بوده، به عزاداری امام حسین علیه السلام عنایت داشته است و اگر نمی‌توانستند علنی و رسمی عزاداری کنند، در منازل و محافل خصوصی بدین کار اقدام می‌کردند خصوصاً روزهای عاشورا.

سده ۷

قرن هفتم، در شرق با روی کار آمدن دولت خوارزمشاهیان همراه بود و در بغداد با حذف دولت سلجوقی و احیای مجدّد خلافت عباسی.از گزارش‌های رسیده از این سده، چنین بر می‌آید که آنچه در سده پیشین از عزاداری امام حسین علیه السلام رایج بوده در این سده نیز ادامه یافته؛ بلکه در مواردی توسعه یافته است.از دهه‌های نیمه اوّل این سده، که هنوز مغولان بر بغداد استیلا نیافته بودند، گزارشی داریم که نشان از وجود مراسم عزاداری و مقتل‌خوانی در پایتخت خلافت عباسی حکایت دارد. المستعصم عباسی (آغاز خلافت ۶۴۰) در سال ۶۴۱ از محتسب بغداد - جمال الدین عبدالرحمن بن الجوزی - خواست تا روز عاشورا مردم را از خواندن مقتل باز دارد؛ ولی اجازه داد در کنار مرقد امام موسی بن جعفر علیه السلام مقتل خوانده شود. [۱۱۲] احتمال دارد این مراسم از دوره خلافت الناصر لدین الله - که اظهار تمایل به تشیّع می‌کرد، رایج شده باشد و المستعصم می‌خواسته در ابتدای روی کار آمدن خود و برای رضایت متعصّبان سنّی، آن را محدود کند.گزارش دیگری از ابن عدیم داریم که شیعیان مدینه در روز عاشورا در قبّه عباس واقع در بقیع، گرد هم می‌آمدند و مقتل می‌خواندند. [۱۱۳] .مولوی شاعر قرن هفتم نیز، در یکی از تمثیل‌های خود در مثنوی معنوی به وجود عزاداری علنی در شهر «حلب» اشاره می‌کند. [۱۱۴] و دست آخر آن که سیّد بن طاووس، عالم مشهور و گران‌قدر شیعی قرن هفتم در کتاب إقبال الأعمال خود به وجود دهه محرّم برای عزاداری اشاره می‌کند و از آن دفاع می‌کند. [۱۱۵] وی حتّی توصیه می کند که کتاب لهوف وی در روز عاشورا خوانده شود [۱۱۶] که این امر، حکایت از وجود فرهنگ مقتل‌خوانی و عزاداری دهه محرّم در دوره مؤلّف یعنی قرن هفتم دارد.بنابر این، عزاداری به روز عاشورا منحصر نگشته؛ بلکه دهه اوّل محرّم نیز، ایّام سوگواری به شمار می‌آمده است.نتیجه آن که عزاداری از جهت کیفیت و کمّیت گسترش یافته و در این راه از پشتوانه فرهنگی عزاداری، در سده‌های گذشته و انگیزه و شور و علاقه شیعه بهره برده است؛ چرا که سلطه حکومت‌های شیعی در سده پنجم و ششم پایان یافت و این سنّت، با نفوذ در بین توده مردم توانست مسیر پر فراز و نشیب خود را در طول سال‌ها طی کند.نیمه دوم این سده و سلطه مغولان بر ایران و عراقلشکرکشی مغولان به طرف عراق و بغداد،به فرماندهی هولاکو، شماری از شخصیت‌های شهرهای بزرگ جنوب عراق را بر آن داشت تا با تدبیری از کشت‌وکشتار و غارت این شهرها توسّط مغولان جلوگیری کنند. بدین جهت با ارسال هیئت دیپلماتیک از هلاکو خواستند خون ایشان را حفظ کند و به آنان امان دهد و هلاکو پذیرفت و محافظانی برای ایشان، تعیین کرد و بدین ترتیب، شیعیان جنوب بغداد از فتنه مغولان مصون ماندند. [۱۱۷] از طرف دیگر با سقوط خلافت عباسی، شیعیان آزادی‌هایی در ابراز عقاید و شعائر خود یافتند. در دهه‌های پایانی این سده، یکی از جانشینان هلاکو به‌نام غازان خان شیعه شد و در این راستا چندین بار به زیارت کربلا و نجف رفت و در عمران و آبادانی حائر حسینی کوشید. این وقایع زمینه آزادی شیعیان در ابراز شعائر خود را فراهم نمود و می‌تواند به معنای علنی شدن شعائر شیعی در شهرهایی مثل حلّه و کربلا و نجف باشد، هر چند که گزارش تاریخی از آن در دست نداریم.

سده ۸

آغاز این سده مصادف بود با دوران حکومت غازان خان که گرایش شیعی داشت و اقداماتی نیز برای ترویج آن انجام داد. پس از وی برادرش سلطان محمّد خدابنده به قدرت رسید. وی نیز پس از مدّتی شیعه شد و در ترویج و رسمی کردن آن تلاش بسیاری نمود. گرایش حکّام مغول به تشیّع و رسمی شدن این مذهب بدین معنا است که شیعیان می‌توانستند آزادانه شعائر خود را که یکی از آنها عزاداری امام حسین علیه السلام بود، ابراز کنند. پس از وی نیز سلسله جلایری‌ها در عراق به حکومت رسیدند که خواهرزاده‌های همین سلطان بودند و گرایش شیعی داشتند و حکومت اینان تا اوایل قرن نهم (سال ۸۱۴) ادامه یافت.ابن بطوطه (م

۷۷۹ق) در گزارش سفر خود، از شهرهای شیعه نشین حلّه، بحرین، قم، کاشان، ساوه و طوس نام می‌برد. [۱۱۸] .ابن خلدون نیز درباره مناطقی که ساکنان آنها شیعه اثنی عشری هستند، می‌نویسد: «وهذا المذهب فی المدینهٔ والکرخ والشام والحلهٔ والعراق». [۱۱۹] .نفوذ تشیّع در خراسان بخصوص سبزوار و حوالی آن باعث شد که خواجه علی مؤید (م ۷۳۷ق) یکی از امرای سربداران از شهید اوّل در شام بخواهد که به خراسان سفر کند و نیازهای علمی و فقهی آنان را برآورده کند؛ ولی ایشان کتاب لمعه خود را برای آنان می‌نویسد و می‌فرستد.از کلام ابن تیمیه (م ۷۲۸ق) در ردّیه نویسی بر عزاداری امام حسین علیه السلام [۱۲۰] نیز می‌توان فهمید که این کار، نزد شیعیان در آن دوران رایج بوده است؛ به گونه‌ای که ابن کثیر (م ۷۷۴ ق) نیز [۱۲۱] با تعبیر «ما یفعله الشیعهٔ من إظهار الجزع والفزع» بدین امر اشاره کرده است.تشکیل حکومت مرعشیان در طبرستان، با گرایش شیعی نیز می‌تواند به معنای فراهم شدن زمینه‌های عزاداری در این دوران باشد.از اشعار فراوانی که در کتاب روضهٔ الشهداء کاشفی (از واعظان قرن نهم) به چشم می‌خورد، نیز می‌توان فهمید قبل از این دوران، اشعار فراوانی در رثاء و مصیبت امام حسین علیه السلام سروده و خوانده می‌شده است که کاشفی آنها را در کتاب خود آورده و جمع کرده است.سیف فرغانی عارف شیعه مذهب این قرن نیز در قصیده کوتاهی، در این باره سروده است که بیت آغازین آن چنین است:ای قوم در این عزا بگرییدبر کشته کربلا، بگریید [۱۲۲] .

سده ۹

این قرن، با ترک تازی‌های تیمور لنگ شروع می‌شود و عراق و شام نیز از حملات او بی‌نصیب نمی‌مانند. با مرگ تیمور و بر تخت نشستن فرزند وی شاهرخ، فضای ترویج فرهنگ و عمران در مناطق تحت سلطه تیموریان آغاز گشت و خود وی، در بازسازی خرابی‌های پدر کوشید و حتّی همسر وی اقدام به ساختن مسجد گوهر شاد در کنار حرم رضوی در مشهد نمود. از این گونه حرکات بر می‌آید که در این زمان، آزادی‌های نسبی برای شیعیان وجود داشته تا شعائر خود را بروز دهند؛ چرا که خانواده سلطنتی، با احترام به امام هشتم آنان، در کنار حرمش مسجد باشکوهی - که هم اکنون نیز پابر جاست -، می‌سازد.از دیگر نکاتی که وجود عزاداری را در این قرن تأیید کند، وجود حکومتی شیعی در غرب ایران به‌نام «آق قویونلو» است.شاهد دیگر، آن که یک ایرانگرد روسی به‌نام «نی کی تین»، اواخر این قرن (۸۸۰ق) در سفری به شهر ری از حرکت دسته‌جات عزاداری در این شهر گزارش کرده است. [۱۲۳] .نکته دیگر اشارات کاشفی در مقدمه کتاب روضهٔ الشهداء است. [۱۲۴] .وی در بین منابع نقل خود، به کتب مقتلی مثل مصابیح القلوب مولی حسن شیعی سبزواری و مقتل الشهداء ابوالمفاخر رازی - که در بر دارنده اشعار نغز است -، اشاره کرده که نشان از وجود مقتل در عصر او دارد. همچنین از تعبیر: «محبّان اهل بیت هر سال که محرّم در آید مصیبت شهدا را تازه سازند و به تعزیت اولاد حضرت رسالت پردازند... و اخبار مقتل شهدا که در کتب مسطور است، تکرار نمایند» [۱۲۵] که در مقدمه کتاب او آمده است، چنین بر می‌آید که عزاداری در این دوران، همانند آنچه که سیّد بن طاووس در قرن هفتم اشاره کرده، قبل از عاشورا در آغاز محرّم شروع می‌شده است و مقتل‌خوانی نیز رایج بوده است. [۱۲۶] .آنچه گفته شد، مربوط به شیعیان در شرق است و از آنچه که در عراق مثل حلّه، کوفه، کربلا و دیگر شهرهای شیعه‌نشین عراق رایج بوده، فعلاً متنی در دست نداریم؛ ولی می‌توان وجود عزاداری‌ها را، از حال و هوای این دوران که با گسترش تسنّن ملایم و دوازده امامی در مناطق اسلامی همراه بود، استنباط کرد.

دوران صفویه، سده‌های دهم و یازدهم

چنان که یادآور شدیم، در سده نهم کتاب روضهٔ الشهداء نگاشته شد و از آن جا که شیوه نگارش آن، روان و زیبا بود، جای دیگر مقتل‌ها را گرفت. بنابر این عزاداری امام حسین علیه السلام به صورت مقتل‌خوانی در بسیاری از نقاط شیعه‌نشین رواج داشت؛ امّا با

تاج‌گذاری شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۷ در تبریز، دولتی بر سرکار آمد که به تشیّع رسمیت بخشید و برای ترویج شعائر آن، تلاش بسیار نمود. در زمان وی، حسین فدایی نیشابوری، کتاب روضهٔ الشهداء کاشفی را به شعر درآورد و از آن، منظومه حماسی دینی ساخت و به شاه تقدیم کرد. [۱۲۷] .این دوران، از جهت علنی شدن و تظاهرات عمومی عزاداران و شدّت آن، به دوران حکومت‌های شیعی آل بویه و فاطمیان در سده‌های چهار و پنج شباهت دارد. با این تفاوت که مناطق تحت حکومت این دولت، عمدتاً شیعی بودند.درباره عزاداری‌های این دوران، گزارش‌های فراوانی از ایرانگردان اروپایی سده‌های دهم و یازدهم داریم که به توصیف عزاداری رایج در آن زمان پرداخته‌اند. از آن‌جا که ایرانگردان از طرف دولت‌های خود مأموریت داشتند اوضاع ایران و دولت صفوی را به دقّت زیر نظر بگیرند و حتّی گاه از برخی جزئیات، گزارش تهیه کنند. آنان به مسئله عزاداری‌های امام حسین علیه السلام که یکی از مراسم‌های باشکوه آن دوران بود، توجّه نموده‌اند و در ترسیم کامل آن کوشیده‌اند. بدین جهت، از منابع بسیار خوب در این زمینه به شمار می‌آیند و ما در گزارش عزاداری‌های عمومی این دوران از آنها بهره خواهیم برد.شاهان صفوی به عزاداری امام حسین علیه السلام اهتمام ویژه داشتند تا آن‌جا که در لشگرکشی‌ها و جنگ‌ها، چنانچه ایّام محرّم و روز عاشورا فرا می‌رسید، از این امر غافل نمی‌شدند. در محرّم سال ۱۰۱۳ق که شاه عبّاس قلعه ایروان را در محاصره داشت، در شب عاشورا، عزاداری امام حسین علیه السلام را بر پا کرد و چنان شیون و فریاد، از لشگر وی برخواست که ساکنان قلعه گمان کردند فرمان حمله شبانه به آنها صادر شده است. لذا آنان پیک فرستادند و آمادگی خود را برای تسلیم اعلام نمودند. [۱۲۸] .وی در سال ۱۰۱۱ نیز که به جنگ سپاهیان «ازبک» رفته بود، روز عاشورا کنار آب خطب توقّف نمود و عزاداری امام حسین علیه السلام را بر پا نمود. [۱۲۹] .در مورد قصیده معروف محتشم کاشانی چنین نقل می‌کنند که وقتی وی قصیده‌ای در مدح فرزند شاه طهماسب صفوی سرود، شاه از او خواست به جای این گونه اشعار، در رثا و مدح ائمه شعر بسراید. [۱۳۰] و او نیز ترکیب بندی در مدح امام علی علیه السلام سرود و پس از آن در پی دیدن خوابی، ترکیب‌بند معروف «باز این چه شورش است...» را سرود.در دربار صفوی نیز ایّام محرّم و عاشورا، کتاب روضهٔ الشهداء خوانده می‌شد. [۱۳۱] علاوه بر آن، شاهان در مراسم عمومی روز عاشورا در میدان شهر نیز حاضر می‌شدند و دسته‌جات عزاداری از جلوی شاه عبور می‌کردند. از حیث ظاهر نیز در دهه محرّم لباس عزا می‌پوشیدند. [۱۳۲] .افندی، نویسنده سال‌های پایانی دوره صفویه نیز درباره عزاداری می‌نویسد:سال‌هاست که در آیین ملوک و سلاطین صفویه در دهه اوّل محرّم بویژه روز عاشورا در همه مناطق ایران برای امام حسین علیه السلام بدین شیوه عزاداری شده [است]. [۱۳۳] .و در جای دیگر می‌نویسد:این رویه حسنه و پسندیده در میان امامیه، در عرض این مدّت مدید بسیار مشهور، بلکه خود به منزله شعار شیعه نیز شده است. [۱۳۴] .از تعبیر مخالفانی که به عزاداری در این دوران اعتراض کرده‌اند، شکوه و شور ایرانیان در روز عاشورا، در دوران صفوی هویدا می‌شود. بر اساس آنچه مرحوم افندی در تحفه فیروزیه آورده و به آن پاسخ گفته است. آنان با تعبیر «شر و شور شیعیان در حکایت تعزیت در ایّام عاشورا» از سنّت رایج عزاداری در ایّام محرّم، در این دوران یاد کرده‌اند. [۱۳۵] .در این جا بهتر دیدیم متن برخی گزارش‌های ایرانگردان اروپایی را از برپایی این آیین بیاوریم.پیترو دلاواله که در سال ۱۶۱۸م / ۱۲۰۷ هجری به ایران سفر کرده، در سفرنامه خود می‌نویسد:با این روز (اوّل محرّم) دهه اوّل محرّم که عاشورا نامیده می‌شود، آغاز می‌گردد.ایرانیان تمام این مدّت را به طور مداوم عزاداری می‌کنند و ضمن تظاهرات عمومی عظیم، از پایان غم‌انگیز زندگی حسین فرزند علی و فاطمه یگانه دختر پیغمبر اسلام [صلی الله علیه وآله] که در نظر همه مسلمانان مقدّس، ولی در نظر ایرانیان امام بر حق نیز هست و شاه فعلی از اعقاب او است، یاد و به این مناسبت، سوگواری می‌کنند.تشریفات و مراسم عزاداری به این قرار است که همه غمگین و مغموم به نظر می‌رسند و لباس عزاداری به رنگ سیاه یعنی رنگی که در مواقع دیگر هیچ وقت مورد استعمال قرار نمی‌گیرد، بر تن می‌کنند. هیچ کس سر و ریش خود را نمی‌تراشد و به حمّام نمی‌رود و به‌علاوه نه تنها از ارتکاب هرگونه گناه پرهیز می‌کند؛ بلکه خود را از هرگونه خوشی و تفریح محروم می‌سازد....جمعی دیگر در میدان‌ها و کوچه‌های مختلف و جلوی خانه‌های مردم، برهنه و

عریان، در حالی که فقط به پارچه سیاه یا کیسه تیره رنگی ستر عورت کرده و سر تا پای خود را با ماده‌ای سیاه و برّاق شبیه آنچه ما برای رنگ زدن جلد شمشیر یا فلزات دیگر استعمال می کنیم، رنگ زده و حرکت می کنند و تمام این تظاهرات برای نشان دادن مراتب سوگواری و غم اندوه آنان در عزای حسین است. به همراه این اشخاص، عدّه‌ای برهنه نیز راه می‌روند که تمام بدن خود را به رنگ قرمز در آورده‌اند تا نشانی از خون‌هایی که به زمین ریخته و اعمال زشتی که آن روز نسبت به حسین انجام گرفته است، باشد و همه با هم، آهنگ‌های غم‌انگیز در وصف حسین و مصائبی که بر او وارد شد، می‌خوانند و دو قطعه چوب یا استخوانی را که در دست دارند، به یکدیگر می کوبند و از آن صدای حزن انگیزی به وجود می آورند. به‌علاوه حرکتی به سر و تن خود می‌دهند که علامتی از اندوه بی‌پایان آنهاست و بیشتر به رقص شباهت دارد و در همین حال ظرف‌هایی که در دست دارند، جلو اشخاصی که در میدان حلقه‌دار دور آنها جمع شده‌اند، می‌برند و مردم به عنوان صدقه در آن پول می‌اندازند.هنگام ظهر در وسط میدان، در بین جماعتی که گرد آمده‌اند، یک ملّا که غالباً از نسل محمّد [صلی الله علیه وآله] است و در ایران به او سیّد یعنی آقا می گویند و علامت ممیّزه‌اش عمّامه سبز است، بالای منبر می‌رود. در ترکیه به این گونه اشخاص امیر و در مصر به آنان شریف می گویند و من بر خلاف ترکیه - که اعقاب محمّد[صلی الله علیه وآله] همیشه عمامه سبز بر سر دارند - در ایران ندیدم به غیر از این گونه مواقع، کسی عمّامه‌ای با این رنگ بر سر گذارد.منبر، مشرف بر همه زنان و مردانی است که بعضی بر روی زمین و بعضی بر روی چهارپایه کوتاهی نشسته‌اند و ملّا بر روی آن، شروع به روضه‌خوانی و توصیف حسین می کند و به شرح وقایعی که منجر به قتل او شد، می‌پردازد و گاهی نیز شمایلی چند نشان می‌دهد و روی هم رفته تمام سعی و کوشش خود را به کار می‌بندد تا هر چه ممکن است بیشتر حاضرین را وادار به ریختن اشک کند.همین مراسم، روزها در مساجد و شب‌ها در جاهای عمومی و بعضی خانه‌ها با چراغ‌های فراوان و علامات عزاداری و پرچم‌های سیاه مشخّص شده‌اند و تکرار می‌شود و روضه‌خوانی با شدّت هر چه تمام‌تر ادامه دارد و مستمعین با صدای بلند گریه و زاری می کنند بخصوص زنان به سینه خود می کوبند و با نهایت حزن و اندوه و همه با هم آخرین بند مرثیه‌ای را که خوانده می‌شود، تکرار می کنند و می گویند: آه حسین - شاه حسین پس از این که روز دهم ماه محرّم یعنی روز قتل فرا رسید (این روز، امسال مصادف با هشتم ژانویه شد) از تمام اطراف و محلّات اصفهان (به طوری که قبلاً به مناسبت روز قتل علی توصیف کردم) دسته‌های بزرگی به راه می‌افتد که به همان نحو بیرق و علم با خود حمل می کنند و بر روی اسب‌های آنان سلاح‌های مختلف و عمامه‌های متعدّد قرار دارد و به‌علاوه چندین شتر نیز همراه دسته‌ها هستند که بر روی آنها جعبه‌هایی حمل می‌شود که درون هر یک، سه چهار بچه به علامت بچه‌های اسیر حسین شهید قرار دارند. علاوه بر آن دسته‌ها هر یک به حمل تابوت‌هایی می‌پردازند که دور تا دور آنها مخمل سیاه رنگی پیچیده شده و در روی آنها یک عمامه که احیاناً به رنگ سبز است و همچنین یک شمشیر جای داده‌اند و دور تا دور تابوت، سلاح‌های گوناگونی که قبلاً شرح آن را داده‌ام، چیده شده است و تمام این اشیا روی طبق‌های متعدّد بر سر عدّه‌ای قرار دارد که به آهنگ سنج و نای، جست و خیز می کنند و دور خود چرخ می‌زنند. تمام طبق نیز به این نحو می‌چرخد و منظره جالبی پیدا می کند. [۱۳۶] .ایرانگرد دیگر تاروینه است و در سال ۱۶۶۷م به ایران سفر کرده وی در سفرنامه خود در این باره می‌نویسد:اکنون از تشریفات بزرگ مذهبی ایرانی‌ها که مربوط به حسن و حسین علیهما السلام پسرهای علی علیه السلام است، گفتگو نماییم: هشت تا ده روز قبل از آن روز مخصوص «عاشورا» متعصّب‌ترین شیعیان تمام صورت و بدن خود را سیاه می کنند و برهنه و عریان می‌شوند. فقط با پارچه کوچکی ستر عورت می‌نمایند و سنگ بزرگی به هر دستی گرفته، در کوچه و معبر گردش نموده، آن سنگ‌ها را به یکدیگر زده، انواع تشنّجات به صورت و بدن خود داده، متصل فریاد می کنند: حسن حسین، حسن حسین و به قدری این حرکت را تکرار می‌نمایند که دهانشان کف می کند و تا غروب مشغول این کار هستند. شب‌ها مردمان مقدّسی هستند که آنها را به خانه‌های خود برده، اطعام شایانی می‌نمایند و در این ایّام همین که آفتاب غروب کرد در اغلب گذرها و میدان‌ها منبری نصب شده واعظین مشغول موعظه و حاضر

کردن مردم برای روز مخصوص هستند....او درباره عزاداری روز عاشورا می‌نویسد:... مدّتی است که شاه، ریاست و نظم این کار را به بیکلی بیگی سپرده، که می‌آید جای هر کس و هر محلّه را معیّن می‌نماید و همچنین ترتیب حرکت دسته محلّات شهر را که دوازده دسته هستند و جای هر یک از آنها را تعیین می‌کند.... بعد از آن [بعد از حمل سرهای کشتگان ازبک و عبور پناهنده شدگان عثمانی] بیکلی بیگی شروع به داخل کردن دسته‌ها نموده، هر دسته یک عماری داشت که هشت تا ده نفر آن را حمل می‌کردند... و چنانچه سابقاً ذکر شد، جماعتی برهنه و عریان بودند و آن سنگ‌ها را به یکدیگر زده، به هوا می‌جستند و فریاد می‌کردند: حسن حسین، حسن حسین؛ تا به حدّی که دهانشان کف می‌کرد. بعد از آن که این دسته دو سه دور میدان می‌گردیدند، دسته دیگری به همان ترتیب با سه یدک وارد می‌شد و این یدک‌ها نماینده اسب‌هایی هستند که شهدا سوار شده، به جنگ می‌رفتند و آنها هم باز همان حرکات دسته اوّل و جست و خیز را تجدید می‌نمودند. وقتی که دسته تازه وارد میدان می‌شد، دسته قبل را در گوشه نگاه می‌داشتند که راه را برای دسته جدید باز کند. در بعضی از آن عماری‌ها طفلی شبیه نعش شده، خوابیده بود و آنانی که دور عماری را احاطه کرده بودند، گریه و نوحه و زاری می‌کردند. و این اطفال شبیه دو طفل امام حسین علیه السلام هستند که بعد از شهادت امام علیه السلام خلیفه بغداد [منظور وی شام است] یزید، آنها را گرفت و به قتل رسانید.... پهلوی تالار شاه، تخت بلندی زده رویش را قالی انداخته بودند؛ به طوری که پنج شش پا از تالار پایین‌تر واقع شده بود. روی آن تخت، صندلی دسته‌داری با روپوش سیاه گذارده بودند که ملّایی روی آن نشسته و شش نفر ملّای دیگر هم پای صندلی روی فرش قرار گرفته بودند. آن ملّا به قدر نیم ساعت حکایت قتل و شهادت حسن و حسین را بیان کرد. همین که نطقش به پایان رسید، شاه به او خلعت داد. همین طور به آن شش نفر دیگر؛ امّا خلعت ملّای ناطق خیلی فاخرتر از دیگران بود. پس از آن که خلعت‌های شاهانه را پوشیدند، آن ملّا دوباره روی صندلی نشسته، برای سلامتی و طول عمر و سلطنت شاه دعا خواند. تمام این تشریفات از پنج ساعت قبل از ظهر تا ظهر طول کشید. پس از آن، شاه به حرم‌سرای خود مراجعت کرد. مردم و دسته‌ها در میدان نماندند و تمام روز آن عماری‌ها را در شهر گرداندند. [۱۳۷] .ایرانگرد دیگر کارِری (جملی کارِری)است که در سال ۱۱۰۵ در زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی به ایران سفر کرد. وی در مورد عزاداری محرّم می‌نویسد:روز دوشنبه ۲۳ ماه اوت با طلوع ماه نو [قمری] برگزاری مراسم بسیار غم‌انگیز آغاز گردید. ایرانیان به یاد درگذشت دو تن از امامان خود حسن و حسین، فرزندان علی، این مراسم را همه ساله برگزار می‌کنند... این مراسم، ده روز طول می‌کشد و تمام این مدت در میدان‌ها و گذرگاه‌ها، صندلی‌هایی گذاشته‌اند که هر چندگاه یک ملّا بر روی آن می‌نشیند و سخنانی در منقبت و مصیبت کشته شدگان می‌گوید. همه ساکنان محلّات، در حالی که به عنوان سوگواری جامه کبود یا سرخ بر تن کرده‌اند، در پای کرسی وعظ و مرثیه آنان می‌نشینند. [۱۳۸] .علاوه بر ایران، شیعیان در نقاط دیگر بخصوص عراق، شام، حلب و حتّی شرق امپراطوری عثمانی حضور داشتند. حتّی به گفته مارینو سانوتو وقایع‌نگار ونیزی در آستانه قرن دهم هجری چهار پنجم ساکنان آسیای صغیر شیعه بودند. [۱۳۹] بنابر این، قاعدتاً باید عزاداری در آن‌جاها نیز رواج داشته باشد، همان گونه که با تمام سخت‌گیری‌های دولت عثمانی، گزارشی از عزاداری امام حسین علیه السلام در روز عاشورا توسّط طایفه «بکتاش‌ها» در بین اسناد دولت عثمانی موجود است. [۱۴۰] .و به طور طبیعی عزاداری باید در شهرهای جنوب عراق مثل حلّه، کربلا و نجف رایج بوده باشد. ابن طولون (وقایع نگار قرن دهم) در حوادث سال‌های (۹۰۷) و (۹۲۴) که با دوران سلطنت شاه اسماعیل در ایران هم‌زمان بوده از عزاداری ایرانیان (اعاجم) مقیم شام در روز عاشورا و روز هفتم محرّم و برخورد اهل سنّت و حکومت با آنان گزارش داده است. هر چند که ممکن است اینان واقعاً عجم نبوده‌اند، ولی به دلیل آن که عزاداری در ایران و دولت تازه تأسیس صفوی رایج بوده، عزاداری شیعیان ساکن دمشق را نیز ایرانی به شمار آورده است.عزاداری در این دوران که با حمایت حکومت همراه بود، از حیث شیوه‌های سوگواری چنان تنوّع و گسترش یافت که برخی گمان کرده‌اند عزاداری در این دوران پدید آمده است و حال آن که وقتی صفویه به قدرت رسیدند، هشت قرن از پیدایش و نفوذ آن در جوامع شیعی

می گذشت.رسمی شدن تشیّع در ایران و گسترش آن در تمام مناطق ایران که منجر به تشکیل جامعه یکپارچه شیعی در اکثر نقاط کشور شد و باعث شد که توده مردم – یعنی همانانی که در گذشته عزاداری امام حسین علیه السلام را در نهان و آشکار به عهده داشتند – فارغ از نقد جوامع غیر شیعی به گسترش شیوه‌های قدیمی عزاداری و پدید آوردن شیوه‌های جدید، روی آورند تا آن جا که، به گفته افندی – نویسنده دوره پایانی صفویه – هر روزه گونه‌ای جدید برگونه‌های پیشین افزوده می‌شد و چه بسا برخی از آنها چندان مورد پسند شخصیت‌های برجسته و علمی شیعه نیز نبوده، همان گونه که خود وی از آنها با تعبیر «اطوار غریب» یاد می کند. ولی در آن حد نبوده که عالمان مردم را از آنها باز دارند. [۱۴۱] این گسترش از جهت کیفیت و کمیّت، عزاداری را آرام آرام به میان آیین‌های بومی و ملّی کشاند و از آن آیینی مذهبی – ملّی ساخت.فرهنگ رایج عزاداری در بین ایرانیان به مناطق دیگر [۱۴۲] و از آن جمله، میان شیعیان هند انتقال یافت و در آن‌جا با رنگ و بوی محلّی رواج پیدا کرد و سپس از آن‌جا، همپای مهاجران هندی به کشورهایی مثل اندونزی و حتّی کشورهای آمریکای مرکزی انتقال یافت.اکنون فهرستی از شیوه‌های رایج عزاداری در این دوران را که در سفرنامه‌ها و تألیفات آن دوران، انعکاس یافته است، در این جا می‌آوریم و تفصیل آن در بخش شیوه‌ها می‌آید.۱. به حالت عزا در آمدن چهره شهرها.۲. سیاهپوش کردن مساجد، حسینیه‌ها، تکایا و معابر در آغاز محرّم.۳. پوشش لباس سیاه و نرسیدن به آراستگی ظاهر، مثل نتراشیدن ریش و نچیدن موها و... و برخی پوست بدن خود را سیاه می کردند و در معابر به حرکت در می‌آمدند.۴. روضه‌خوانی در دهه محرّم و روز عاشورا در منازل، مساجد و تکایا.۵. حرکت دسته‌های عزا در معابر، در دهه محرّم شامل دسته‌های سینه‌زن، زنجیرزن، تیغ‌زن و سنگ زن.۶. آویختن پرچم عزا بر دَر منازل.۷. مرثیه‌خوانی و نوحه‌خوانی در مجالس.۸. اطعام شام عزاداران.۹. جمع شدن دسته‌ها در مکانی (مثل تکیه) خارج از شهر.۱۰. حرکت شبیهات شخصیت‌های کربلا مانند امام حسین علیه السلام و فرزندان و خانواده ایشان در معابر، که گاه با ظاهری خونین و ساکت در جمع مردم به حرکت در می‌آمدند و گاه کودکان نیمه لخت و سوار بر شتر به صورت وارونه، اسارت کودکان اهل بیت علیهم السلام را تداعی می کردند.۱۱. حمل تابوت امام حسین علیه السلام در حالی که شمشیر، عمّامه و سلاح‌های دیگر روی آن قرار داشت و حرکت دادن چند اسب بی‌سوار به نشان امام و یارانش که بر روی آنها انواع سلاح‌ها و عمامه گذاشته شده بود.۱۲. حمل عماری (نخل گردانی) که شبیهان طفلان امام حسین علیه السلام درون آن نشسته بودند و حرکت دادن چند شتر که عماری‌ها روی آن قرار گرفته بود.۱۳. نمایش پوستین گوسفند تازه ذبح شده بر روی شتر، در حالی که تیرهایی بر آن فرود آمده است.۱۴. نمایش سرهای بریده با استفاده از مجسّمه یا با بازی هنرمندانه.۱۵. گریه و زاری زنانی که در طرف معبر به تماشای حرکت دسته‌جات عزاداری، ایستاده بودند.۱۶. حرکت سنگ‌زنان که با زدن دو قطعه سنگ به یکدیگر صدای حزن انگیزی تولید می کردند.۱۷. کاه ریختن بر سر عزاداران.۱۸. حمل علَم، بیرق، توق در جلو دسته‌ها و گاه حمل مشعل و شمع.۱۹. حرکت طبقداران کنار تابوت امام حسین علیه السلام در حالی که بر روی طبق‌ها انواع سلاح‌ها گذاشته شده بود و طبقداران با صدای سنج و نای، دور خود می‌چرخیدند.۲۰. پوشیدن لباس‌های کبود رنگ یا سرخ رنگ در دهه محرّم.۲۱. پوشیدن لباس‌های سبز رنگ فاخر یراق دوزی شده.۲۲. حرکت یدک کشی مجلّل با زین و یراق اعلا در جلو دسته‌ها و زینت یدک‌ها با تیر و کمان و شمشیر و ادوات جنگی.۲۳. پرواز دادن دوازده کبوتر.۲۴. حرکت ۷۲ زره پوش در صفوف عزاداران.۲۵. گرداندن آدمک ابن زیاد و ابن ملجم در معابرها و آتش زدن آن در آخر.

پاورقی

[۱] الخصال، ص ۵۸، ح ۷۹؛ عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۲۵، ح ۶.

[۲] کمال الدین، ص ۵۳۲، ح ۱؛ الأمالی للصدوق، ص ۶۹۴، ح ۹۵۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۵۲، ح ۲.

[۳] کامل الزیارات، ص ۱۴۶، ح ۱۷۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۱، ح ۱۴.

[۴] خصائص الأئمة، ص ۴۷؛ کامل الزیارات، ص ۴۵۳، ح ۶۸۵؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۱۶، ح ۴۴.

[۵] دلائل الامامة، ص ۱۰۲، ح ۳۰؛ کمال الدین، ص ۲۸۲، ح ۳۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۴۹، ح ۲۴؛ کامل الزیارات، ص ۱۴۴، ح ۱۷۰.

[۶] مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۲، ص ۴۰؛ التذکرة للقرطبی، ج ۲، ص ۴۵۳.

[۷] لازم است یادآور شویم که بر اساس سنت رایج در بین عرب‌ها، چنانچه کسی کشته می‌شد، وابستگان وی تا زمان مرگ قاتل و یا انتقام از او، مراسم سوگواری را انجام نمی‌دادند و به تأخیر می‌انداختند تا بدین وسیله روحیه انتقام‌گیری در بین وابستگان، حفظ و منجر به انتقام شود؛ زیرا گمان داشتند که سوگواری و گریه، باعث فروکش کردن احساس انتقام و خشم از قاتلان می‌شود.جواد علی در کتاب المفصل فی تاریخ العرب (ج ۵، ص ۱۵۶) می‌نویسد: «وکانت العرب لا تندب قتلاها و لاتبکی علیها حتّی یثأر بها، فإذا قتل قاتل القتیل، بکت علیه و ناحت». می‌توان بر این گفته وی «ممنوعیت گریه بر کشتگان کفّار قریش در جنگ بدر» را شاهد آورد، امّا اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله و خاندان بنی هاشم، بر خلاف سنت عرب جاهلی، در این دوران، عزاداری کردند؛ ولی از این که، تا کشته شدن قاتلان، از زینت کردن و آراستگی ظاهر خودداری می‌کردند، چنین بر می‌آید که رفتار آنان در این مدّت متأثر از همان سنّت عربی بوده که بر زنده نگه داشتن حادثه قتل، اهتمام می‌ورزیدند و البته با نوعی ویرایش در این سنّت، یعنی خودداری نکردن از گریه و سوگواری.

[۸] اللهوف، ص ۱۸۰؛ مثیر الأحزان، ص ۷۷ و ۸۳ و ۸۷ و ۸۸؛ الأمالی للصدوق، ص ۲۳۶؛ روضة الواعظین، ص ۲۰۹؛ مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۷ و ص ۳۹؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۶؛ البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۱۹۳.

[۹] الأمالی للطوسی، ص ۹۱، ح ۱۴۲؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۰۴ و ۱۰۸ و ۱۰۹ ح ۱۷۰؛ بلاغات النساء، ص ۳۹؛ اللهوف، ص ۱۹۸؛ مطالب السؤول، ص ۷۶.]

[۱۰] الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۲۲؛ اللهوف، ص ۲۱۳؛ مثیر الأحزان، ص ۱۰۰؛ أنساب الأشراب، ج ۳، ص ۴۱۷؛ تاریخ الطبری، ج۵، ص۴۶۲ و ص۴۶۴؛ الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۵۷۷؛ الأمالی للصدوق، ص۲۳۰، ح۲۴۲؛ روضةالواعظین، ص۲۱۱؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۰۳؛ تاریخ دمشق، ج ۶۹، ص ۱۷۷؛ الطبقات الکبری الطبقة الخامسة، ج ۱، ص ۴۸۹.

[۱۱] اللهوف، ص ۲۲۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶.

[۱۲] در گزارش تاریخ یعقوبی (ج ۲، ص ۲۴۵) سبب گریه وی، خونین شدن تربت موجود در نزد وی، بوده که پیامبر، آن را به عنوان علامت شهادت آن حضرت در آینده به وی سپرده بود.

[۱۳] الأمالی للمفید، ص ۳۱۹، ح ۶؛ الأمالی للطوسی، ص ۹۰، ح ۱۴۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۳۰، ح ۱.

[۱۴] الأمالی للشجری، ج ۱، ص ۱۶۴؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص ۱۷۱، ح ۱۹۱۹.

[۱۵] اللهوف، ص ۲۰۷؛ الأمالی للمفید، ص ۳۱۹؛ الأمالی للطوسی، ص ۸۹.

[۱۶] الإرشاد، ج ۲، ص ۱۲۳؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۸۰؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۷۹.

[۱۷] الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۴۹۳، ح ۴۴۹ و ص ۴۹۵، ح ۴۵۱؛ تاریخ دمشق، ج ۳۹، ص ۲۱۴، و ج ۱۴، ص ۲۳۸.

[۱۸] الإرشاد، ج ۲، ص ۱۲۴؛ اللهوف، ص ۲۰۷؛ مثیر الأحزان، ص ۹۵؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۶؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص۴۲۹؛ تاریخ دمشق، ج ۶۹، ص ۱۷۸؛ البدایة والنهایة، ج ۶، ص ۱۹۷.

[۱۹] المحاسن، ج ۲، ص ۱۹۵، ح ۱۵۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸، ح ۳۳.

[۲۰] اللهوف، ص ۲۲۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۸.

[۲۱] الأغانی، ج ۱۶، ص ۱۴۹؛ تاریخ دمشق، ج ۶۹، ص ۱۲۰؛ البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۲۱۰؛ تذکرة الخواص، ص ۲۶۵؛ الکامل فی

التاریخ، ج ۲، ص ۵۷۹؛ الأمالی، للشجری، ج ۱، ص ۱۷۵؛ مقاتل الطالبیّین، ص ۹۰؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۶۶، ح ۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۷۰، ح ۱۸.

[۲۲] مقاتل الطالبیّین، ص ۹۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴۰.

[۲۳] در الأمالی، للشجری (ج ۱، ص ۱۷۵) ۵ سال آمده است.

[۲۴] دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۲۷؛ بحارالأنوار، ج ۸۲، ص ۱۰۲، ح ۴۸.

[۲۵] کتاب المجالس و المسایرات، للقاضی النعمان بن محمّد، ص ۱۰۳.

[۲۶] کامل الزیارات، ص ۱۶۷، ح ۲۱۹؛ رجال الکشی، ج ۱، ص ۳۴۱، ح ۲۰۲؛ ذوب النضار، ص ۱۴۴.

[۲۷] المحاسن، برقی، ج ۲، ص ۱۹۵، ح ۱۵۶۴.

[۲۸] تذکرة الخواص، ص ۲۳۹؛ مقاتل الطالبیّین، ص ۱۱۰؛ الفتوح، ج ۵، ص ۲۶؛ الأمالی للصدوق، ص ۲۱۷، ح ۲۳۹؛ أنساب الأشراب، ج ۳، ص ۳۷۷ و ۴۲۵؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۴؛ سیر أعلام النبلاءج ۳، ص ۳۱۵؛ لباب الانساب، ج ۱، ص ۳۵۰؛ تذکرة الخواص، ص ۲۶۸.

[۲۹] تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۵۸۹.

[۳۰] المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۶۶.

[۳۱] الخصال، ص ۵۱۷، ح ۴ و ص ۲۷۲ ح ۱۵؛ الأمالی للصدوق، ص ۲۰۴، ح ۲۲۱؛ کامل الزیارات، ص ۱۶۸، ح ۲۱۹ و ص ۲۱۳، ح ۳۰۶؛ اللهوف، ص ۲۳۳ و ص ۲۳۴؛ مسکن الفؤاد، ص ۹۲؛ تهذیب الأحکام، ج ۲۰، ص ۳۹۹؛ تاریخ دمشق، ج ۴۱، ص ۳۸۶؛ حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۸؛ البدایة والنهایة، ج ۹، ص ۱۰۷.

[۳۲] ثواب الأعمال، ص ۱۰۸، ح ۱؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۹۱؛ کامل الزیارات، ص ۲۰۱، ح ۲۸۵؛ اللهوف، ص ۸۶.

[۳۳] واعظی قزوینی (م ۱۰۹۹ق) این رفتار امام سجاد علیه السلام را این گونه به نظم در آورده است: چراغ دیده عبّاد، حضرت سجّاد که آفتاب چو مه نور از او نمای وام ز ذکر واقعه کربلا نیاسودی دلش که مقری تسبیح ناله بود مدام دیوان واعظی قزوینی، ص ۴۹۹.

[۳۴] الخصال، ص ۵۱۷، ح ۴.

[۳۵] مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۴۲؛ کفایة الأثر، ص ۲۴۸؛ بحارالأنوار، ج ۳۶، ص ۳۹۰، ح ۲.

[۳۶] این نکته از تعبیر حضرت «یأمر من فی داره ممّن لا یتّقیه، بالبکاء علیه» در متن حدیث موجود در مصباح المتهجّد، شیخ طوسی به نقل از پدر صالح بن عقبه بر می‌آید. (مصباح المتهجّد، ص ۷۷۲).

[۳۷] کامل الزیارات، ص ۳۲۶، ح ۵۵۶؛ مصباح المتهجّد، ص ۷۷۳.

[۳۸] کفایة الأثر، ص ۲۴۸؛ بحارالأنوار، ج ۳۶، ص ۳۹۱، ح ۲.

[۳۹] کامل الزیارات، ص ۳۲۶، ح ۵۵۶؛ مصباح المتهجّد، ص ۷۷۳؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۲۹۰، ح ۱.

[۴۰] فضل زیارة الحسین، ص ۴۸، ح ۲۵.

[۴۱] ثواب الأعمال، ص ۱۰۹، ص ۱۱۰؛ کامل‌الزیارات، ص ۲۰۱، ح ۲۸۶ و ص ۲۱۰، ح ۳۰۰.

[۴۲] ثواب الأعمال، ص ۱۰۹، ح ۲؛ کامل الزیارات، ص ۲۱۰، ح ۳۰۱؛ رجال الکشی، ج ۲، ص ۵۷۴، ح ۵۰۸؛ الاغانی، ج ۷، ص ۲۶۰؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۱۶، ح ۲۶۳.

[۴۳] کامل الزیارات، ص ۲۰۳، ح ۲۹۱.

[۴۴] الأمالی للصدوق، ص ۲۰۵، ح ۲۲۳؛ الکافی، ج ۶، ص ۳۹۱، ح ۶؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۶۶؛ المصباح

للكفعمى، ص ۹۶۷.

[۴۵] رجال الكشى، ج ۲، ص ۵۷۴، ح ۵۰۸؛ ثواب الأعمال، ص ۱۰۹ و ۱۱۰.

[۴۶] ثواب الأعمال، ص ۱۰۹.

[۴۷] همان.

[۴۸] الأغانى، ج ۷، ص ۲۶۰؛ الكافى، ج ۸، ص ۲۱۶، ح ۲۶۳.

[۴۹] كامل الزيارات، ۵۳۷، ح ۸۲۹.

[۵۰] مصباح المتهجّد، ص ۷۷۲؛ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۵۱، ح ۱۲۰؛ المزار للمفيد، ص ۵۱، ح ۱؛ مصباح المتهجّد، ص ۷۷۱؛ إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۰۵، ح ۱۱.

[۵۱] علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۲۵، ح ۱؛ مصباح المتهجّد، ص ۷۷۳؛ مصباح الزائر، ص ۲۶۹.

[۵۲] مسارّ الشيعة، ص ۴۳.

[۵۳] مصباح المتهجّد، ص ۷۸۲؛ المزار الكبير، ص ۴۷۳، ح ۶؛ الإقبال، ج ۳، ص ۶۵؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۰۳، ح ۴.

[۵۴] همان.

[۵۵] همان.

[۵۶] المناقب لابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۴۳۳.

[۵۷] الأمالى للصدوق، ص ۱۹۰، ح ۱۹۹؛ الإقبال، ج ۳، ص ۲۸.

[۵۸] علل الشرائع، ص ۲۲۷، ح ۲؛ عيون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۸، ح ۵۷؛ الأمالى للصدوق، ص ۱۹۱، ح ۲۰۱؛ الإقبال، ج ۳، ص ۸۱؛ روضة الواعظين، ص ۱۸۷؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴، ح ۱۸.

[۵۹] سوره صافّات، آيه ۱۰۷.

[۶۰] الخصال، ص ۵۸، ح ۷۹؛ عيون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۲۵، ح ۶.

[۶۱] كامل الزيارات، ص ۴۷۴، ح ۷۲۳؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۱، ح ۵۶.

[۶۲] عيون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۴، ح ۴۸.

[۶۳] الأمالى للصدوق، ص ۱۹۰، ح ۱۹۹؛ الإقبال، ج ۳، ص ۲۸؛ روضة الواعظين، ص ۱۸۷؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۳، ح ۱۷؛ عيون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۹، ح ۵۸؛ الأمالى للصدوق، ص ۱۹۲، ح ۲۰۲؛ الإقبال، ج ۳، ص ۲۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵، ح ۲۳.و نيز، ر ك: عيون أخبار الرضا عن الريّان بن شبيب: دخلت على الرضا عليه السلام فى أوّل يوم من المحرّم فقال:...يا بن شبيب، إن كنت باكياً لشىء فابك للحسين بن علىّ بن أبى طالب عليه السلام، فإنّه ذبح كما يذبح الكبش، وقتل معه من أهل بيته ثمانية عشر رجلاً ما لهم فى الأرض شبيهون، ولقد بكت السماوات السبع و الأرضون لقتله، ولقد نزل إلى الأرض من الملائكة أربعة آلاف لنصره فلم يؤذن لهم، فهم عند قبره شعث غبر إلى أن يقوم القائم۷، فيكونون من أنصاره و شعارهم: يا لثارات الحسين عليه السلام.

[۶۴] عيون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۹، ح ۵۸؛ الأمالى للصدوق، ص ۱۹۲، ح ۲۰۲؛ الإقبال، ج ۳، ص ۲۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵، ح ۲۳.

[۶۵] الأمالى للصدوق، ص ۱۹۱، ح ۱۹۹؛ الإقبال، ج ۳، ص ۲۸؛ روضة الواعظين، ص ۱۸۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴، ح ۱۷.

[۶۶] فضل زيارة الحسين، ص ۴۷، ح ۲۵.

[۶۷] كامل الزيارات، ص ۲۰۳، ح ۲۹۱.

[۶۸] الکافی، ج ۴، ص ۵۷۵، ح ۲.

[۶۹] الکافی، ج ۶، ص ۳۹۱، ح ۶؛ الأمالی، للصدوق، ص ۲۰۵، ح ۲۲۳؛ کامل الزیارات، ص ۲۱۲، ح ۳۰۴؛ روضهٔ الواعظین، ص ۱۸۹؛ بحارالأنوار، ج ۶۶، ص ۴۶۴، ح۱۷.

[۷۰] الأمالی، للمفید، ص ۳۴۱، ح ۶؛ الأمالی، للطوسی، ص ۱۱۷، ح ۱۸۱؛ ثواب الأعمال، ص ۱۰۹، ح ۱؛ کامل الزیارات، ص ۲۰۲، ح ۲۸۷.

[۷۱] ثواب الأعمال، ص ۱۱۰، ح ۳۰؛ کامل الزیارات، ص ۲۱۰، ح ۳۰۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۹، ح ۲۹.

[۷۲] ثواب الأعمال، ص ۱۰۹، ح ۲؛ کامل الزیارات، ص ۲۰۹، ح ۲۹۸؛ نحوه، الأمالی، للصدوق، ص ۲۰۵، ح ۲۲۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲.

[۷۳] کامل الزیارات، ص ۲۱۴، ح ۳۰۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰، ح ۱۱.

[۷۴] رجال الکشّی، ج ۲، ص ۵۷۴، ح ۵۰۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲، ح ۱۶.

[۷۵] در سوگواری‌های گذشته و برخی مناطق در دوره معاصر نیز، به صورت زدن و یقه پاره کردن مرسوم بوده است. در روایت مزبور، ضمن اشاره به احکام فقهی این رفتارها، آنها را در خصوص عزاداری امام حسین علیه السلام جایز می‌شمارد؛ بلکه به نوعی شایسته می‌داند.

[۷۶] تهذیب الأحکام، ج ۸، ص ۳۲۵، ح ۱۲۰۷؛ عوالی اللآلی، ج ۳، ص ۴۰۹، ح ۱۵؛ بحارالأنوار، ج ۸۲، ص ۱۰۶.

[۷۷] عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۹، ح ۵۸؛ الأمالی، للصدوق، ص ۱۹۲، ح ۲۰۲.

[۷۸] کامل الزیارات، ص ۵۳۷، ح ۸۲۹؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۷۴، ح ۲۱.

[۷۹] مصباح المتهجّد، ص ۷۸۲؛ المزار الکبیر، ص ۴۷۳، ح ۶؛ الإقبال، ج ۳، ص ۶۵؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۰۳، ح ۴.

[۸۰] چنان‌که گذشت در سخنان امام باقر و امام رضا علیهما السلام خواسته شده بود.

[۸۱] الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۵۵.

[۸۲] مروج الذهب، ج ۴، ص ۵۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۵۵.

[۸۳] مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۳۵.

[۸۴] الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۱۳.

[۸۵] الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۴.

[۸۶] نشوار المحاضرهٔ، ج ۲، ص ۲۳۰؛ بغیهٔ الطلب فی تاریخ الحلب، ج ۶، ص ۲۶۵۴.

[۸۷] تجارب الأمم، ج ۱، ص ۳۲۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۳۰۷؛ معجم الأدیان، ج ۶، ص ۴۳۶.

[۸۸] نشوار المحاضرهٔ، ج ۲، ص ۲۳۳.

[۸۹] لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۳۸.

[۹۰] الخطط المقریزیهٔ، ج ۲، ص ۲۸۹.

[۹۱] زادگاه دولتمردان آل بویه منطقه دیلم ایران بود. این منطقه و مناطق پیرامونی آن چون طبرستان از گذشته جزو مناطق شیعه نشین به شمار می‌آمدند. بویژه که مدتی نیز حکومت علویان را تجربه کرده بود. از این روست که آنان به دیلمی نیز مشهورند، همان‌گونه که به داشتن مذهب تشیّع شهره‌اند.

[۹۲] دولت فاطمیان مصر: تلاش‌های داعیان اسماعیلی در سال ۲۹۶ به ثمر رسید و عبید اللَّه المهدی دولت اسماعیلیان، معروف به فاطمیان را با گرایش شیعه اسماعیلی در مغرب پایه‌ریزی و تأسیس کرد. خلأ دولت مقتدر در مصر، زمینه استیلای فاطمیان بر این

دیار را در سال ۳۶۲ فراهم کرد و آنان مرکز خلافت خود را به فسطاط مصر منتقل کردند. این دولت به مرور بر قلمرو خود افزود و شام و حجاز را نیز متصرف شد. دوران حکومت فاطمیان بیش از دو قرن طول کشید و با مرگ العاضد آخرین خلیفه فاطمی در سال ۵۶۸، به پایان رسید.

[۹۳] الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۳۱؛ المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، ج ۱۴، ص ۱۵۰؛ النجوم الزاهرة، ج ۳، ص ۳۳۴؛ البدایة والنهایة، ج ۱۱، ص ۲۷۶.

[۹۴] الخطط المقریزیّة، ج ۲، ص ۲۸۹.

[۹۵] آثار الباقیة، ص ۳۲۹ به نقل از موسوعة الامام الحسین، ج ۴، ص ۶۷۰.

[۹۶] تثبیت دلائل النبوة، ص ۴۴۳ به نقل از تاریخ تشیّع در ایران، ج ۱، ص ۳۱۹.از رواج عزاداری در مناطق یاد شده برای حضرت فاطمه‌علیها السلام می‌توان استنباط کرد که به طریق اولی عزاداری به اَشکال یاد شده یعنی «نوحه‌گری و مرثیه‌سرایی و گریه» برای حادثه جان‌گداز عاشورا نیز رایج بوده است.

[۹۷] المنتظم فی تاریخ الاُمم والملوک، ج ۱۴، ص ۲۱۰؛ البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۲۲۰.

[۹۸] الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۳۶؛ البدایة والنهایة، ج ۱۱، ص ۲۸۶.

[۹۹] المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، ج ۱۵، ص۳۷.]

[۱۰۰] المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، ج ۱۶، ص ۹۴؛ البدایة والنهایة، ج ۱۲، ص ۱۱۴.

[۱۰۱] مسارّ الشیعة، ص ۴۳.

[۱۰۲] الخطط المقریزیة، ج ۲، ص ۲۹۱؛ النجوم الزاهرة،ج ۵، ص ۱۵۳.

[۱۰۳] الخطط المقریزیة، ج ۲، ص ۲۸۴ و ص ۲۹۰ و ۲۹۱.

[۱۰۴] النجوم الزاهرة، ج ۵، ص ۳۵۶.

[۱۰۵] الخطط المقریزیة، ج ۲، ص ۳۸۹.

[۱۰۶] رأس الحسین علیه السلام، ص ۱۹۲.

[۱۰۷] سوره شوری، آیه ۲۳.

[۱۰۸] نقض، ص ۳۷۳ – ۳۷۰.

[۱۰۹] نقض، ص ۵۹۲ – ۵۹۰.

[۱۱۰] سیر أعلام النبلاء، ج ۲۱، ص ۱۹۳– ۱۹۰؛ البدایة والنهایة، ج ۱۳، ص ۱۳.

[۱۱۱] البدایة والنهایة، ج ۱۳، ص ۱۹۴.

[۱۱۲] همان، ج ۱۲، ص ۳۵۵.

[۱۱۳] المنتظم، ج ۱۸، ص ۳۰۲.

[۱۱۴] همان، ج ۱۸، ص ۱۲۵.

[۱۱۵] لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۱۷.

[۱۱۶] تاریخ تشیّع رسول جعفریان، ج ۳، ص ۵۱۹ به نقل از تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار، ص ۱۱۸ – ۱۱۶.

[۱۱۷] الحوادث الجامعة، ص ۹۳.

[۱۱۸] بغیة الطلب، ج ۲، ص ۱۰۲۱.

[۱۱۹] مثنوی معنوی، ص ۹۹۸.

[۱۲۰] إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۹۰.

[۱۲۱] همان، ۵۶.

[۱۲۲] الحوادث الجامعهٔ، ص ۱۵۹.

[۱۲۳] سفرنامه ابن بطوطهٔ، ص ۱۸۷.

[۱۲۴] تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۳۰.

[۱۲۵] کتاب جامع المسائل لابن تیمیهٔ، المجموعهٔ الثالثهٔ، ص ۹۳.

[۱۲۶] البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۸، ص ۲۰۳.

[۱۲۷] دیوان سیف فرغانی، قصیده ۸۶؛ تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، ص ۱۳۸.

[۱۲۸] تاریخ و جنبه ادبی تعزیه، پیتر چلکوفسکی، ص ۱۶ – ۱۵. این کتاب، متن پایان نامه دکتری وی در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران در سال تحصیلی ۴۷ – ۴۶ است.

[۱۲۹] مرحوم شعرانی مصحّح این کتاب، در ص ۶ می‌نویسد: «گویند کاشفی، روضهٔ الشهداء را، دو سال پیش از وفات تألیف کرده است».از آن‌جا که وی متوفی ۹۱۰ است، بنابر تألیف این اثر، در سال ۹۰۸ یعنی در دهه اوّل قرن دهم بوده است.

[۱۳۰] روضهٔ الشهداء، ص ۱۲.

[۱۳۱] آقای رسول جعفریان در نقد و بررسی کتاب روضهٔ الشهداء می‌گوید: در آن زمان همه ساله در سالگرد قیام عاشورا در ماوراء النهر مراسمی بر پا می‌شده و این پیش از تألیف روضهٔ الشهداء بوده است.و در جای دیگر می‌گوید: روضهٔ الشهداء سند مهمّی است بر این که مجالس سالانه سوگواری عاشورا، به شکل بسیار حادّ آن، در آن زمان شایع بوده است... ساختار کتاب وی، حکایت از وجود چنین فرهنگی دارد. اشعاری که در این کتاب نقل شده، حکایت از حضور ادب قوی عاشورایی در زبان فارسی دارد. (مجله آئینه پژوهش، مرداد و شهریور سال ۷۴، شماره ۳۳، ص ۳۶ و ۳۷).

[۱۳۲] فهرست نسخه‌های خطی فارسی (منظومه‌ها)، احمد منزوی، ج ۴، ص ۲۹۳۱. آقا بزرگ تهرانی نیز در الذریعهٔ، ج ۹، ص ۱۱۷۹و ج ۱۹، ص ۲۱۹ به این منظومه فدایی با عنوان سیف النبوهٔ و مشهد الشهداء اشاره کرده است.

[۱۳۳] تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۵۵.

[۱۳۴] همان، ص ۶۲۷.

[۱۳۵] تاریخ ادبیات ایران، ج ۵، بخش دوم، ص ۷۹۳.

[۱۳۶] دستور شهریاران تألیف نصیری ص ۳۳.

[۱۳۷] تاریخ و جنبه ادبی تعزیه، ص ۲۴ به نقل از سفرنامه نیکلاس همیوس (سفر در سال ۱۶۳۳ میلادی).

[۱۳۸] تحفه فیروزیه، ص ۱۶۶ به نقل از صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص۴۶۴.

[۱۳۹] تحفه فیروزیه، ص ۱۶۸.

[۱۴۰] همان، ص ۱۱۲.

[۱۴۱] سفرنامه پیترو دلاواله، مکتوب چهارم، ص ۱۲۲؛ از فرح آباد...، ترجمه شعاع الدین شفا.

[۱۴۲] سفرنامه تاروینه، کتاب چهارم، فصل هفتم، ص ۴۱۲.

[۱۴۳] سفرنامه جملی کارِری، بخش دوّم، فصل نخست، ص ۱۲۵، ترجمه عباس نخجوانی.

[۱۴۴] اسلام در ایران، پطروشفسکی، ص ۳۸۷؛ شاه اسماعیل اوّل، از منوچهر پارسادوست.

[۱۴۵] مجله معارف، دوره دهم، شماره ۱، فروردین – تیر ۱۳۷۲، ص ۱۱۶ – ۶۲.

[۱۴۶] تحفه فیروزیه، ص ۱۶۶، به نقل از صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۴۶۵.

[۱۴۷] بـه تعزیـه مشـغول گردیدنـد و ایـن بنـدگان را هر روز تکلیـف کرده بـه آن مسـجد می‌برنـد و خطیـب بر منبر رفتـهو لعن بر بت‌پرسـتان و کافران به آواز بلند می‌کرد و در سـنوات سابقه خود در شب‌ها بر روی فیل سواره می‌ایستاد و سیر و تماشا می‌کرد و به نوعی که رسمی است دیرین و قاعده‌ای است متین در اوّل و آخر، فاتحه سلامتی پیشوای دنیا و دین ولی نعمت تحقیقی و استغناء و استعدام دشمنان اهل بیت را خوانده و بعد از آن فاتحه، در باب استهداء او می‌خوانند. (سفینه سلیمانی، ص ۷۴ و ۷۵، تصحیح دکتر عباس فاروقی).

۲۷. مجلس روضه

یکصد و بیست و هشت نکته درباره‌ی روش مرثیه خوانی

با استفاده از کتاب:

سرشک خون

۱- در مرثیه خوانی به «خدا» توکل کنیم.

۲- در مرثیه خوانی توسل به معصومان و کمک از آنان بویژه حضرت فاطمه‌ی زهرا و امام حسین و حضرت مهدی - علیهم‌السلام - را فراموش نکنیم.

۳- در مرثیـه خـوانی، از خانـدان عصـمت و طهـارت - علیهم‌السـلام - بـا احـترام یـاد کنیم، مثلاـ برای مرد (علیه‌السـلام) و برای زن (علیهاالسلام) را به کار بریم.

۴- از خدا بخواهیم تا خاندان عصـمت و طهارت بویژه حضرت مهدی - علیهم‌السلام - به جلسات مرثیه خوانی ما عنایت کنند و در این گونه مجالس تشریف بیاورند و چشمان گنهکار ما را به جمال دل آرای خویش نورانی بفرمایند.

۵- اگر بـه مرثیـه خـوانی علاـقه داریـم از خانـدان عصـمت و طهـارت بـویژه حضـرت فـاطمه‌ی زهرا و امـام حسـین و امـام زمـان - علیهم‌السلام - بخواهیم تا ما را در زمره‌ی مرثیه خوانان واقعی خود قرار دهند.

۶- مرثیه خوانی از نعمتهایی است که خداوند و خاندان عصـمت و طهارت - علیهم‌السـلام - به دوسـتان خود عطا می کند، پس آن را دست کم نگیریم و کم ارزش نکنیم.

۷- می توانیم ثواب مرثیه خوانی خود را به معصومان - علیهم‌السـلام - یا مراجع تقلید - رضوان الله علیهم - و یا پدر و مادر و فامیل و مانند آن هدیه کنیم.

۸- خواندن مرثیه را به عنوان انجام عبادت و وظیفه‌ی شرعی بدانیم.

۹- در هنگام مرثیه خوانی با طهارت و با نظافت باشیم.

۱۰- می توانیم پیش از مرثیه خوانی دو رکعت نماز بخوانیم و از خدا بخواهیم تا ما را در مرثیه خوانی موفق بدارد.

۱۱- شایسـته است پیش از خوانـدن مرثیه جمله‌ی «یـا اباعبـدالله ادرکنـا» یـا جمله‌ی «یـا صاحب الزمان ادرکنا» و یا جمله‌ی «یا فاطمهٔ الزهراء ادرکینا» را از قلب خود بگذرانیم و یا بر زبانمان جاری نماییم.

۱۲- پیش از مرثیه خـوانی دربـاره‌ی آن فکر نمـاییم که چگونه آن را آغـاز کنیم، چگونه آن را ادامه دهیم و چگونه آن را به پایـان بریم و بطور کلی چگونه آن را بیان نماییم.

۱۳- مرثیه را با نام و حمد خدا و درود و صلوات بر پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - و ائمه‌ی معصومین - علیهم‌السلام -

و بیزاری از دشمن آنان آغاز کنیم. مثلا بگوییم:

«بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمن، ثم الصلوة و السلام علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین

و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین».

۱۴- می توانیم مرثیه را نیز با نام خدا و یاد صفات خدا آغاز کنیم. مثلا بگوییم:

«بسم الله الرحمن الرحیم، یا رحمان یا رحیم»....

۱۵- پس از ذکر نام و صفات و حمد خدا و درود بر معصومان می توانیم چند بیت شعر بخوانیم و یا خاطره و داستانی را ذکر کنیم و سپس اصل مرثیه را بازگو نماییم.

۱۶- اگر شعر یا خاطره و یا داستانی پیش از خواندن اصل مرثیه مورد استفاده قرار می گیرد، سعی شود آن قدر طولانی نگردد که از اصل مرثیه بیشتر شود و اصل مرثیه و هدف و محتوای آن را تحت الشعاع خود قرار دهد.

۱۷- چناچه شعر یا داستان یا خاطره و یا نظایر آن در مرثیه خوانی مورد استفاده قرار گرفتند، باید از نظر محتوا درست و از نظر مدرک صحیح و معتبر باشند.

۱۸- شایسته است از اشعار عرفانی مربوط به مرثیه در همه جا استفاده نشود، زیرا عرفان، زمینه و یا زمینه سازی می خواهد.

۱۹- در آغاز راه و پیش از خواندن مرثیه، آن را در خانه یا مانند آن تمرین و حفظ کنیم، تا در هنگام خواندن مرثیه دچار اشتباه و یا فراموشی نشویم.

۲۰- اگر شنوندگان برای شنیدن مرثیه بطور پراکنده نشسته‌اند، در صورت امکان از آنان بخواهیم به صورت جمعتر بنشینند.

۲۱- سعی کنیم تا مرثیه را بدون مقدمه چینی و زمینه سازی شروع ننماییم. به قول معروف، فوری به «گودال قتلگاه» نرویم.

۲۲- برای مقدمه چینی و زمینه سازی می توان مرثیه را با عرض سلام بر معصوم یا شهید مورد نظر، و یا همان گونه که گفته شد با خواندن شعر و ذکر داستان و خاطره‌ای مربوط به مرثیه‌ی مورد نظر آغاز کنیم.

۲۳- گاهی برای آغاز یا پایان مرثیه‌ی سرور شهیدان می توانیم این سلامها را بخوانیم:

«السلام علیك یا اباعبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائك علیك منی سلام الله ابدا ما بقیت و بقی اللیل و النهار و لا جعله الله اخر العهد منی لزیارتکم السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین [و رحمة الله و برکاته]».

۲۴- در آغاز یا پایان مرثیه‌ی هر معصومی - علیه‌السلام- می توانیم قسمتی از دعای توسل را که مربوط به آن معصوم است بخوانیم، مثلا برای مرثیه‌ی امام حسین - علیه‌السلام- عرض کنیم:

«[السلام علیك] یا اباعبدالله یا حسین بن علی ایها الشهید یابن رسول الله یا حجة الله علی خلقه یا سیدنا و مولینا انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بك الی الله و قدمناك بین یدی حاجاتنا یا وجیها عند الله اشفع لنا عندالله».

۲۵- معمولا مرثیه دارای سه مرحله است:

یك: مقدمه،

دو: اوج

و سه: فرود.

بعد از رسیدن مرثیه به مرحله‌ی اوج و سوزناك خود، آن را زیاد طول ندهیم، یعنی مرحله‌ی فرود مرثیه را کوتاه کنیم، که گاهی مرثیه حتی بدون فرود نیز خوانده می شود.

۲۶- مرحله‌ی اوج مرثیه، مرحله‌ای است که گره مرثیه گشوده می شود و سوزناك ترین قسمت مرثیه است. بدین جهت مرحله‌ی

اوج مرثیه را زود بیان نمی کنیم.

۲۷- وقتی مرثیه به مرحله‌ی اوج خود رسید سوز و گدازی را در شنوندگان برانگیزانیم و «تحولی درونی» در آنها به وجود آوریم به گونه‌ای که حالت توجه به معارف بلند عاشورایی با آن سوز و گداز همراه گردد.

۲۸- در اوج مرثیه با کلماتی مانند «یا حسین» و «یا زهرا» توسل را بیشتر و داغتر کنیم.

۲۹- اگر مرثیه را همراه بـا سـخنرانی انجـام می دهیم شایسـته است که ارتباط موضوع سـخنرانی با موضوع مرثیه را فراموش نکنیم و ارتباط بین آن دو را در نظر داشته باشیم، و به اصطلاح سخنوران مرثیه خوان «گریز» بزنیم.

۳۰- شایسـته است مرثیه را با خواندن دعا و فاتحه و صـلوات و قیام برای حضـرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشـریف - به پایان بریم.

۳۱- پس از پایان مرثیه می توان آیه‌ی «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون:

و ستمکاران بزودی خواهند دانست که به چه مکانی باز می گردند.» و یا آیه‌ی «الا لعنهٔ الله علی الظالمین:

آگاه باشید نفرین خدا بر ستمکاران است»، را خواند.

۳۲- بعـد از خواندن آیاتی که گفته شد می توانیم برای اسـتجابت دعا پنج بار آیه‌ی «امن یجیب المظطر اذا دعاه و یکشف السوء» را بخوانیم.

۳۳- می توانیم پس از «امن یجیب» این دعا را بخوانیم «اللهم انا نسئلك و ندعوك باسـمك العظیم الاعظم الاعز الاجل الاکرم بحق محمـد و علی و فاطمهٔ و الحسن و الحسـین و التسـعهٔ المعصومین من ذریهٔ الحسـین» و سـپس ده بار «یا الله» بگوییم و آن گاه دعاهای دیگر را بخوانیم.

۳۴- اگر هنگام مرثیه خوانی، مطلب یا شـعر بعـدی را فراموش کردیم، مطلب یا شـعر قبلی را تکرار می کنیم و شـرح می دهیم و در ضمن این کار به جستجوی مطلب یا شعر بعدی می پردازیم تا آن را به یاد آوریم.

۳۵- برای مرثیه خوانی اگر می توانیم در جایی قرار گیریم که مشرف بر شنوندگان باشیم.

۳۶- شایسـته است موانع تمرکز حواس را از محل مرثیه خوانی حـذف کنیم. گاهی این کار با تذکری از سوی مرثیه خوان می تواند انجام گیرد.

۳۷- در آغـاز مرثیه می توانیم از شـنوندگان بخواهیم تـا سـرها را به زیر بیندازنـد، دلهـا را روانه‌ی کربلاـ کننـد و زانوی غم در بغل بگیرند.

۳۸- تا می توانیم مـدت و مقـدار مرثیه را در مدت زمانی که از ما خواسـته‌اند انجام دهیم، یعنی مرثیه را بموقع شـروع کنیم و بموقع خاتمه دهیم.

۳۹- در ابتدای مرثیه صدای خود را خیلی بالا نبریم و بلند نکنیم، تا برای ادامه‌ی مرثیه نیز نفس داشته باشیم.

۴۰- گاهی گلو و دهان مرثیه خوانهای مبتـدی خشک می شود و یا نفس آنان کم می آیـد، این امری طبیعی است که به مرور زمان از بین می رود. ولی نکات مرثیه خوانی مانند نکته‌ی قبلی را نیز باید رعایت کرد، تا با چنین مشکلی روبرو نشد.

۴۱- اگر صـدای شـما گرفته یا سـرما خورده و یا ناصاف است، چنانچه می توانیم در رفع آن بکوشـیم و یا خودمان پیش از خواندن مرثیه به شنوندگان آن را بگوییم.

۴۲- سعی کنیم برای خواندن مرثیه، شروع خوب، گیرا و جذابی داشته باشیم.

۴۳- تلاش کنیم خودمان نیز همراه خواندن مرثیه بسوزیم و اشک بریزیم و گریه کنیم که گفته‌اند:

«آنچه از دل برآید، لا جرم بر دل نشیند».

۴۴- اگر هنگام خواند مرثیه، خودمان گریه نمی کنیم (بکاء)، دست کم حالت گریه به خود بگیریم (تباکی).

۴۵- سوز و حال و گریه در مرثیه خوانی را از خود خدا و معصومان – علیهم‌السلام – طلب کنیم.

۴۶- خود را برتر از مرثیه خوانهای دیگر ندانیم و متواضع باشیم. مثلا نگوییم:

«من یک ساعت مرثیه خوانی کردم ولی فلانی کم آورد».

۴۷- علاقه و تمرین و صدق و اخلاص و تقوا از عوامل موثر در مرثیه خوانی است؛ پس به آنها توجه بیشتری کنیم.

۴۸- تعداد کم یا زیاد جمعیت در اخلاص ما برای مرثیه خوانی تأثیر نگذارد. مثلا نگوئیم:

«دیشب در مجلسی مرثیه خوانی کردم که غلغله بود و جای سوزن انداختن نبود».

۴۹- اگر از مرثیه خوانی ما انتقاد سودمندی کردند، ناراحت نشویم و آن را بپذیریم.

۵۰- از تحقیر مرثیه خوانهای دیگر به گونه‌های مختلف خودداری کنیم، مثلا نگوئیم:

«روی فلانی را کم کردم».

۵۱- اگر برای مرثیه خوانی به ما هدیه‌ای ندادند ناراحت نشویم، زیرا پاداش اصلی و حقیقی این کار نزد خدا است.

۵۲- به خاطر حضرت فاطمه‌ی زهرا و امام حسین – علیهاالسلام – برای مرثیه خوانها احترام ویژه‌ای قائل باشیم.

پس حداقل می توانیم به احترامشان از جای خود برخیزیم و یا دست آنان را ببوسیم.

۵۳- هنگام مرثیه خوانی با مدیریت خود، کنترل مجلس را به عهده بگیریم، زیرا ممکن است در بعضی موارد، کنترل مجلس را از دست بدهیم و یا دیگران بخواهند نظم مجلس را به هم بزنند.

۵۴- تجربیات مرثیه خوانی خود را در اختیار دیگران قرار دهیم و در این مورد نیز سخاوتمند باشیم، که خیر و برکت نزد خداست.

۵۵- حتما بر موضوع و محتوای مرثیه تسلط کافی داشته باشیم. مثلا بدانیم در آغاز و مقدمه‌ی مرثیه چه چیزهایی را باید بخوانیم و در اوج و فرود مرثیه چه چیزهایی را باید بگوییم.

۵۶- در آغاز راه و پیش از خواندن مرثیه، یک بار دیگر مرثیه را مطالعه و مرور کنیم تا مرتکب اشتباهی نشویم.

۵۷- می توانیم در ابتدای مرثیه خوانی موضوع مرثیه را به شنوندگان بگوییم، مثلا به آنان بگوییم:

«امشب می خواهم روضه‌ی حضرت علی اکبر –علیه‌السلام– را برای شما بخوانم».

۵۸- اگر چراغهای مجلس مرثیه خوانی خاموش شوند، شاید حزن و اندوه بیشتری بر آن مجلس حاکم گردد؛ پس در مواردی به این نکته توجه داشته باشیم.

۵۹- در مرثیه خوانی از طرح سؤالات و شبهات بدون پاسخ پرهیز نماییم. مثلا در مرثیه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهرا – علیهاالسلام – این سوال را مطرح نکنیم که چگونه ممکن است حضرت فاطمه‌ی زهرا – علیهاالسلام – بعد از مرگش، دستهای خود را از کفن بیرون آورد و امام حسن و امام حسین – علیهاالسلام – را در آغوش بگیرد و بعد پاسخ آن را هم ندهیم.

۶۰- مطالب احتمالی و مشکوک در مرثیه خوانی مانند حضور حضرت لیلا – علیهاالسلام – در کربلا را به صورت قطعی و یقینی ذکر نکنیم و یا حتی از ذکر آنها خودداری نماییم.

۶۱- بدون ضرورت، مرثیه را تکرار نکنیم و از دوباره خوانی بپرهیزیم.

۶۲- می توانیم از آیات، روایات، شعر، داستان و خاطره، مثال و تشبیه، ضرب المثل، آمار و اخبار صحیح و دقیق، سخنان عالمان و بزرگان و دانشمندان نظیر حضرت امام خمینی – قدس سره الشریف – و جملات و قطعه‌های ادبی و زیبایی که متناسب با موضوع و محتوای مرثیه باشند استفاده نماییم.

۶۳- اگر در خواندن مرثیه دارای سبک خاصی هستیم، آن قدر تمرین و ممارست داشته باشیم تا آن سبک را از دست ندهیم.

۶۴- در آغـاز راه می توانیم پیش از مرثیه خوانی چنـد نفس عمیق بکشـیم، تـا ترس و دلهره‌ی مـا از بین برود و آرامش جـای آن را بگیرد.

۶۵- بطور طبیعی مرثیه خوانی کنیم و خود را به تکلف و زحمت نیندازیم.

۶۶- نزد عموم از به کارگیری کلمات و لهجه‌ی خاص و محلی در مرثیه خوانی خودداری کنیم و از داشتن تکیه کلام پرهیز نماییم.

۶۷- تـا می توانیم از ابتکار و خلاقیت و ذوق و سـلیقه‌ی خود و دیگران در انتخاب مراثی و کیفیت بیان و شـیوه‌ی آغاز و پایان آنها استفاده کنیم.

۶۸- اگر در خواندن مرثیه اشتباهی کردیم، در همان جلسه و اگر نتوانستیم در جلسه‌ی بعد، آن اشتباه را تصحیح نماییم.

۶۹- می توانیم هنگـام خوانـدن مرثیه، تحمل در برابر مشـکلات و صبر در مقابل مصایب را برای شـنوندگان زمینه سازی کنیم، زیرا معصوم – علیه‌السلام – فرموده است:

«صبر نیمی از ایمان است».

۷۰- به مرثیه‌ای که می خوانیم، خودمان اعتقاد داشته باشیم، تا این اعتقاد در شنوندگان نیز تأثیر معنوی و عاطفی بگذارد.

۷۱- کیفیت بعضی گریه کردنها زننده است، از انجام چنین گریه‌هایی خودداری کنیم.

۷۲- از دروغها و تحریفاتی که در مرثیه‌ها صورت گرفته است با اطلاع باشیم تا آنها را نخوانیم.

۷۳- مواظب باشیم برای گریاندن مردم، مرثیه‌ها را کم و زیاد و تحریف نکنیم تا مثلا سوزناك شوند و مردم را به گریه اندازند.

۷۴- اگر نگاه جمعیت یا افراد خاصی مانع مرثیه خوانی ما می شود، می توانیم گاهی چشمان خود را روی هم بگذاریم.

۷۵- توجه داشته باشیم که مرثیه خوانی با زبان محاوره‌ای دلنشین‌تر از مرثیه خوانی با زبان مکاتبه‌ای است.

۷۶- مرثیه خوان با تجربه‌ای می گفت:

«مراثی و اشعار مربوط به آن را پیش از خواب حفظ کنید تا در ذهن شما کاملا نقش ببندد».

۷۷- از هر حالت و یا حرکتی که متناسب با مرثیه خوانی و شخصیت مرثیه خوان نباشد خودداری کنیم.

۷۸- برای مرثیه خوانی و جاری ساختن اشکها، سعی کنیم احساسات و عواطف شنوندگان را برانگیزانیم.

۷۹- برای برانگیختن شور و احساس شنوندگان باید خودمان در هنگام مرثیه خوانی شور و سوز و احساس نیز داشته باشیم.

۸۰- بین محتوای مرثیه و شرایط و احساسات شنوندگان ارتباط برقرار کنیم، تا غم و اندوه بیشتری را احساس نمایند و اشک بیشتری را جاری سازند.

۸۱- هنگـام مرثیه خوانی به همه‌ی جمعیت نگـاه کنیم تا توجه همگان را جلب نماییم. و نیز برای جلب توجه و تأثیر بیشتر می توانیم در حد ضرورت و متناسب و هماهنگ با محتوای مرثیه از حرکات سر و صورت و دست استفاده کنیم.

۸۲-برای مرثیه خوانی ترس به خود راه ندهیم، و از جمعیت زیاد شنوندگان و شخصیت آنان هراسان نشویم.

۸۳- در آغـاز مرثیه خوانی ترس و لرز و دلهره و ضـربان شدیـد قلب امری طبیعی است، از این رو یاس را به خود راه نـدهیم و مرثیه خوانی را در «جاهای مختلف» و در حضور «جمعیتهای گوناگون» تمرین و دنبال کنیم تا ترس و دلهره‌ی ما از بین برود.

۸۴- آثـار و فوایـد معنـوی مرثیه خـوانی را به خـاطر بیـاوریم، تـا علاـقه‌ی مـا به مرثیه خوانـدن بیشـتر شود که نعمـتی بزرگ است و متاسفانه برخی از آن غافلند.

۸۵- اگر مرثیه را همراه با سـخنرانی می خوانیم مواظب باشیم که مرثیه‌ی ما ناقض سخنرانی‌مان نباشد و بعکس، مثلا – بنا به فرض – اگر در سخنرانی می گوییم:

«توبه در آخر عمر پذیرفته نمی شود» در این صورت نباید مرثیه‌ی حضرت حر را بخوانیم، زیرا حضرت حر در آخر عمرش توبه کرد

و امام حسین – علیه‌السلام– توبه‌ی او را پذیرفت.

۸۶– هدف نهایی از مرثیه خوانی «گریاندن» نیست، اگر چه مرثیه‌ی همراه با گریه بهترست.

۸۷– مرثیه خوان باید آن چنان ورزیده باشد که اگر به او گفتند در سه دقیقه مرثیه خوانی کند بتواند، و چنانچه به وی گفتند در سی دقیقه مرثیه خوانی کند باز هم بتواند.

۸۸– اگر در آغاز راه هستیم به خود «تلقین» کنیم که می توانیم مرثیه خوانی نماییم، زیرا تلقین یکی از راههای تعلیم و تعلم است.

۸۹– در همه جا نباید مرثیه خواند، بلکه باید یا شرایط مرثیه خوانی موجود باشد و یا شرایط آن را به وجود آورد و سپس مرثیه خواند.

۹۰– مرثیه‌ها را مطابق فهم و موقعیت فردی، سنی، زمانی و مکانی شنوندگان انتخاب کنیم و بخوانیم. مثلا برای نوجوانان مرثیه‌ی حضرت قاسم – علیه‌السلام– و برای کودکان مرثیه‌ی حضرت رقیه – علیهاالسلام – و برای بانوان مرثیه‌ی حضرت زینب – علیهاالسلام – را بخوانیم.

۹۱– می توانیم از مرثیه‌ها نکات اخلاقی، تربیتی، سیاسی، تاریخی و نظامی را استفاده کنیم و آنها را برای شنوندگان بازگو نماییم. یک فرمانده‌ی نظامی می گفت:

«گاهی مواقع از مراثی امام حسین – علیه‌السلام– و پیکار او با دشمنانش، نکات نظامی را برداشت می کنیم».

۹۲– معمولاـ از تعابیری که مخصوص همان زمانها بوده است استفاده کنیم، مثلاـ به جای خیمه کلمه‌ی چادر یا سنگر و به جای عمود، کلمه‌ی گرز را به کار نبریم.

۹۳– مجالس دعا، ختم و مانند آن زمینه‌ی خوبی برای یادگیری و شروع مرثیه خوانی است.

۹۴– فقط برای دیگران مرثیه نخوانیم، بلکه در بعضی اوقات و در تنهایی برای خود یا خانواده‌مان نیز مرثیه بخوانیم.

۹۵– جلسه‌ی مرثیه می تواند برای مخاطبان، جلسه‌ی توبه و بازگشت به سوی خدا نیز باشد، به آن توجه کنیم و از آن استفاده نماییم.

۹۶– مرثیه خوان نباید بر مسموعاتی (شنیده‌ها) که به نظر دروغ و غیر صحیح یا غیر قابل قبول است تکیه کند.

۹۷– در مجالس مرثیه خوانهای خبره و مشهور شرکت نماییم، تا از روش و کیفیت مرثیه خوانی آنان نیز بهره‌مند شویم. یکی از مرثیه خوانها می گفت:

«برای یادگیری مرثیه خوانی باید در جلسات مرثیه خوانها شرکت کنید تا با چشم خود ببینید که چگونه مرثیه می خوانند».

۹۸– مرسوم است که در هر یک از روزها یا شبهای دهه‌ی محرم، مرثیه‌ی یکی از وقایع یا شهدای کربلا را می خوانند، از مرثیه خوانان با تجربه این را سوال کنیم که مثلا در شب تاسوعا یا عاشورا چه مرثیه‌ای باید خوانده شود؛ البته این امر در جاهای مختلف متفاوت است.

۹۹– اگر مثلاـ در دو جا مرثیه خوانی می کنیم بهتر است برای هر کدام مرثیه‌ی جداگانه و یا دو قسمت مختلف از یک مرثیه را بخوانیم، زیرا در بعضی موارد ممکن است برخی از شنوندگان هر دو جا یکی باشند.

۱۰۰– مرثیه‌ها را طوری بازگو نکنیم که خواری و ذلت خاندان عصمت و طهارت – علیهم‌السلام – از آن برداشت شود.

۱۰۱– در مرثیه می توان به جای آمار و اعدادی که از نظر صحت مورد تردید و یا انکار است، به کلماتی از قبیل (جمعیتی بسیار)، (عده‌ای زیاد)، (تعدادی فراوان) اکتفا نمود، مثلا به جای اینکه بگوییم:

«امام حسین – علیه‌السلام– چندین هزار نفر از دشمنان را کشت»، بهتر است بگوییم:

«امام حسین – علیه‌السلام– تعداد فراوانی از دشمنان را کشت».

۱۰۲- شایسته است از ذکر مراثی یا آماری که موجب انکار یا عکس العمل منفی شنوندگان می شود خودداری کنیم. بویژه در مقابل شنوندگانی که کمتر از اعتقاد راسخ و ایمان بالا برخوردار هستند. مثلا در چنین مجالسی شاید لازم نباشد که بگوییم: «نوجوان کربلا حضرت قاسم – علیه‌السلام – سی و پنج نفر از دشمنان را کشت».

۱۰۳- می توانیم برخی از قسمتهای مرثیه یا اشعار و رجزهای آن را با همان زبان عربی بخوانیم و سپس آنها را ترجمه کنیم، مگر در مواردی که ترجمه‌ی آنها لازم نباشد.

۱۰۴- اگر از کلمات و جملات عربی در مرثیه خوانی استفاده می کنیم آنها را بطور صحیح تلفظ کنیم، بویژه در مجالسی که آشنایان به زبان عربی مانند علما و طلاب حضور دارند.

۱۰۵- اگر به زبان عربی آشنایی داریم، مراثی حضرت فاطمه‌ی زهرا – علیهاالسلام – در جلد (۴۳) بحار الانوار و مراثی امام حسین و اصحابش –- علیهم‌السلام – در جلدهای (۴۴) و (۴۵) بحار الانوار گردآوری شده‌اند.

۱۰۶- اگر بعد از غذا و یا با حالت کسالت، بیماری، خستگی، عصبانیت، ناراحتی، خواب آلودگی و مانند آن مرثیه خوانی نکنیم، بهتر و موثرتر است. از این رو آرامش، سلامت و استراحت کافی پیش از مرثیه خوانی را فراموش ننماییم.

۱۰۷- می توان برای یادگیری مرثیه‌ها و اشعار زیبا دفتری مانند کلاسور را تهیه کرد و آنها را در آن دفتر نوشت، تا در هنگام مرثیه خوانی به تناسب موضوع از مرثیه‌ها و اشعار آن استفاده نمود.

۱۰۸- کسب تجربه از خود و دیگران از رموز موفقیت در امر مرثیه خوانی است.

۱۰۹- دقت کنیم محتوای مرثیه را اشتباه نگوییم. مثلا توجه داشته باشیم که حضرت عباس – علیه‌السلام- مشک آب را اول به دست راستش گرفت و یا به دست چپش؟

یا مثلا امام حسین – علیه‌السلام – زبانش را در دهان حضرت علی اکبر – علیه‌السلام – گذاشت و یا بعکس؟

۱۱۰- در مرثیه خوانی از این شاخه به آن شاخه نپریم، بلکه همان موضوع و محتوای مرثیه را برای شنوندگان بازگو کنیم.

۱۱۱- سعی کنیم مرثیه را برای شنوندگان «مجسم» نماییم.

۱۱۲- در مرثیه خوانی مواظب باشیم به جای تقویت روحیه، تضعیف روحیه نکنیم.

۱۱۳- اگر مرثیه خوانهای دیگری برای خواندن در مجلس حضور دارند، وقت آنان را نیز در نظر داشته باشیم.

۱۱۴- خواندن مرثیه را بیش از حد، طولانی نکنیم، تا موجب ملال و خستگی شنوندگان نشود و بر آنان اثر منفی نگذارد؛ بویژه در مجالسی که علاقه و زمینه‌ی کمتری نسبت به مرثیه در آنها وجود دارد، از طولانی کردن مرثیه خودداری نماییم.

۱۱۵- در غیر موارد ضروری، مرثیه را متناسب با زمان خود بخوانیم، مثلا مرثیه ورود امام حسین – علیه‌السلام- به کربلا را در همان اوایل محرم و مرثیه‌ی ورود جابر بن عبدالله انصاری به کربلا را در روز اربعین بخوانیم.

۱۱۶- سعی کنیم حتما در ایام خاص و ویژه ماند ماههای محرم و صفر و ایام فاطمیه و شبهای قدر و وفات و شهادت مرثیه بخوانیم. و شایسته است در این ایام از خنده و مزاح پرهیز کنیم.

۱۱۷- از کتابهای مقتل (مقاتل) و مرثیه‌هایی که دارای مدرک و سند و مأخذ صحیح و معتبر هستند استفاده کنیم، و از هر مرثیه خوانی، مرثیه‌ها را نقل ننماییم و برای دیگران نخوانیم. کتابهای منتهی الامال، نفس المهموم و بیت الاحزان محدث قمی، لهوف سید بن طاووس، جلاء العیون مجلسی و ارشاد شیخ مفید در زمینه‌ی مرثیه خوانی کتابهای خوب، مفید و معتبری هستند.

۱۱۹- اگر مأخذ و مدرک مرثیه را به شنوندگان بگوییم بهتر است، بخصوص در مجالسی که طلاب، علما و بزرگان حضور دارند.

۱۲۰- آرام و شمرده شمرده مرثیه را بخوانیم و با فریاد و با شتاب و سرعت بیش از حد، مرثیه خوانی نکنیم.

۱۲۱- هنگام خواندن مرثیه فاصله‌ی مناسب دهان خود با میکروفون را رعایت کنیم، تا صدا خوب منتقل شود و بلندگو سوت

نکشد. و توجه داشته باشیم که صدای بلندگو بیش از اندازه، کم یا زیاد نباشد.

۱۲۲–اگر مرثیه را با صوت زیبا بخوانیم دلنشین‌تر است. و اگر صوت زیبا نداریم، مرثیه را به صورت عادی و معمولی و بدون صوت بخوانیم، ولی مرثیه خوانی را به خاطر نداشتن صوت زیبا ترک و رها نکنیم.

۱۲۳– در جاهایی که مرثیه، سوزناک و حزین می باشد، بهتر است هماهنگ با آن، صدایمان را سوزناک و حزین و چهره‌مان را اندوهناک نماییم.

۱۲۴– شایسته است صوت ما هنگام خواندن مرثیه یکنواخت نباشد، بلکه صوت خود را به تناسب محتوای مرثیه و به گونه‌ای که زننده نباشد بالا و پایین ببریم و بلند و آهسته کنیم.

۱۲۵– اگر در شیوه و سبک مرثیه خوانی از کسی تقلید می کنیم آن را به مرور زمان ترک نماییم تا خودمان صاحب سبک شویم، البته گفته‌اند در آغاز راه، تقلید از مرثیه خوانهای دیگر اشکالی ندارد.

۱۲۶– اگر مرثیه خوانهای دیگری نیز در مجلس حضور دارند از روی احترام، از آنان کسب اجازه کنیم و به آنها تعارف نماییم.

۱۲۷– کتابها و اشعار مرثیه و نوحه خوانی را مطالعه کنیم، و به نوارهای مرثیه و نوحه خوانی گوش فرا دهیم.

۱۲۸– از بانی و مؤسس و دست اندرکاران مجلس روضه خوانی تشکر و قدردانی نماییم، اما به صورت مبالغه آمیز و خارج از حد و فراتر از واقعیت نباشد.

چهل نکته برای حضور در مجلس روضه

شیخ مهدی دانشمند

بسم الله الرّحمن الرّحیم

آداب شرکت در مجالس اهل بیت علیهم صلوات الله

۱. با نیت پاک و خالص باید شرکت کرد.

مبادا به خاطر آشنایی با صاحب منزل و مجلس و یا رودربایستی با کسی و یا اجبار و اکراه در کار باشد.

۲. با وضو از منزل خارج شویم.

۳. با بهترین و مناسب ترین لباسها در مجلس شرکت کنیم (اگر ایام عزاداریست با لباس مشکی و اگر ایام جشن و سرور و شادی اهل بیت علیهم السّلام است با لباسهای روشن و تمیز و معطّر)

۴. با زدن عطر دیگران را در مجلس امام حسین علیه السّلام آزرده خاطر نکنیم.

۵. ارواح گذشتگانمان را در ثواب حضور در مجلس اهل بیت علیهم السّلام شریک کنیم.

۶. تهیه کیسه یا پلاستیک برای کفش های خود. مبادا با کفش به روی فرش مجلس امام حسین علیه السّلام پای گذاریم و مطمئن باشیم بر بال ملائک جسارت کرده ایم.

۷. به دلیل ارزش فراوان اشک و گریه بر اباعبدالله الحسین علیه السّلام دستمال اشک و دستمالی دیگر برای آبریزش بینی تهیه کنیم، که مبادا با دستمالی که صورتتان را تمیز می کنید اشکهایتان را نیز با همان دستمال پاک کنید!

۸. داشتن یک مهر و تسبیح که اگر زیارت عاشورا خوانده شد برای سجده زیارت مهر همراه داشته باشید و با تسبیح خود مشغول ذکر گفتن شوید.

۹. یک دفتر کوچک یا داشتن یک سررسید و قلم سعی کنید مطالبی که در مجلس بیان می شود را یاداشت کرده و با ذکر تاریخ و نام سخنران و مکان سخنرانی یک مجموعه فرهنگی مذهبی برای خود باقی بگذارید.

۱۰. دیگران را نیز برای شرکت در مجالس اهل بیت علیهم السّلام تشویق کنید.

۱۱. اگر وسیله ای دارید و افرادی را می شناسید که به دلیل بعد مسیر قادر به شرکت در مجالس اهل بیت علیهم السّلام نیستند به دنبال آنان رفته تا در ثواب حضور دیگران در مجلس اهل بیت علیهم السّلام نیز شریک باشید.

۱۲. مبادا در پارک کردن ماشین یا وسیله نقلیه خود برای مردم سد معبر و مزاحمت ایجاد کنید.

۱۳. اگر با خانواده و یا دوستان هستید برای زمان برگشت وعده گذاشته و به وعده خود عمل کنید که مبادا با معطل کردن دیگران ثواب مجلستان را از بین نبرید.

۱۴. بدانید هر قدمی که به طرف مجلس اهل بیت علیهم السّلام برمی دارید صدها گناه محو صدها حسنه ضبط و صدها مقام و درجه برای شما نوشته خواهد شد.

۱۵. برای داشتن حضور ی بیشتر و خشوعی بهتر و اشکی ریزان می بایست حداقل از ۲۴ ساعت قبل آمادگی روحی و معنوی را در خود ایجاد کنید.

۱۶. نباید فراموش کنیم که حضور در مجلس روضه بهترین عامل پاک کننده قلب و روح آدمیست.

۱۷. به محض ورود به مجلس روضه تلفن همراه خود را خاموش کنید که مبادا باعث به هم خوردگی هواس دیگران باشد.

۱۸. اگر در زمان ورود به مجلس سخنران یا مداح مشغول اجرای برنامه بود با سلام نکردن ادب خویش را نشان دهید که مبادا هواس همه را پرت کرده و تشویش خاطر و ذهن به وجود آورید.

۱۹. هر کجا که جا بود بنشینید نه هر جا که خواستید.

۲۰. مبادا در زمان ورود به مجلس دیگران را اذیت کنید و یا مجلس را به هم بزنید به دلیل اینکه می خواهید در نزدیک ترین جای جایگاه بنشینید.

۲۱. مبادا با سر و صدا کردن توجه دیگران را به خود جلب کنید.

۲۲. مبادا به هنگام برنامه مجلس با کنار دستی خود صحبت کنید که هم خودتان از فیض محروم شده‌اید و هم مزاحم دیگری بوده و به دلیل بی توجهی به مجلس مرتکب گناه و معصیت شوید.

۲۳. مبادا در حال گریه دیگران به مردم نگاه کنید که حالت بکاء و حزن از کسی گرفته شود.

۲۴. مبادا به خصوص در زمان خواندن مرثیه به مزاح و یا خندیدن و یا خنداندن کسی مشغول شوید که عقوبتی سخت در پیش خواهید داشت.

۲۵. به هنگام پذیرایی در مجلس روضه با احترام و دقت و با نیت شفاء پذیرایی شوید.

۲۶. مبادا با کثیف کردن مجلس اهل بیت علیهم السّلام مرتکب گناهی بزرگ شوید.

۲۷. اگر فرزند خردسالی به همراه دارید قبلاً از ورود به مجلس برای آرام بودن و ساکت بودن او با فرزند خود صحبت کنید و در مجلس روضه فرزندان خود را کنترل کرده تا مبادا با شیطنت و بازی های خود نظم مجلس اهل بیت علیهم السّلام را به هم بریزد.

۲۸. از داشتن گریه صدا دار خود خجالت نکشید که به طور قطع و یقین با حال حزن و اندوه شما دیگران را نیز به اندوه و حزن برای اهل بیت علیهم السّلام تشویق خواهید کرد.

(مجلس را با ناله های سوزان خود گرم کنید)

۲۹. به گونه ای در مجلس بنشینید که اگر مجلس به کمبود جا دچار مشکل باشد دیگری را نیز کنار خود جای دهید تا با حضور او در مجلس روضه شما نیز در ثواب او شریک باشید.

۳۰. به هنگام روضه و مقتل خوانی چیزی میل نفرمائید.

۳۱. سعی کنید چنان برنامه ریزی کنید که نخواهید وسط مجلس جلسه را ترک کنید و دیگران را نیز به ترک مجلس تحریک نمائید.

۳۲. فراموش نکنید مهم ترین زمان مجلس روضه دعا می باشد مبادا به هنگام دعا کردن با بی توجّهی از مجلس خارج شوید.

۳۳. فراموش نکنید که با حضور خود در مجلس اهل بیت علیهم السّلام ثوابها برای خود جمع کرده‌اید پس مواظب باشید با بی توجهی اجر و ثواب روضه را از بین نبرده و آثار معنوی و روحی جلسه اهل بیت علیهم السّلام را از دست ندهید.

۳۴. بعد از اتمام مجلس سعی کنید کسانی که وسیله ندارند و مسیرشان به شما نزدیک است را برای رساندن آنان کمک کرده و از ثواب این عمل نیز محروم نشوید.

۳۵. توجه داشته باشید فلسفه حضور در مجالس اهل بیت علیهم السّلام بالا بردن سطح معلومات و اطلاعات علمی و دینی می باشد پس با بیان مطالب ذکر شده برای دیگران و غائبان در مجلس زکات علم خود را نیز پرداخت کنید.

۳۶. اگر احیاناً نقصی و یا کمبودی در مجلس احساس کردید سعی کنید با هماهنگی با مسئول و بانی مجلس در رفع آن مشکل کوشا و شریک باشید.

۳۷. به گونه ای عمل کنید که در درجه اول خودتان و بعد خانواده شما و سپس دیگران متوجه تأثیر گذاری مجلس اهل بیت علیهم السّلام در رفتار و افکار شما باشند تا اطرافیان به لزوم و حضور در مجالس دینی واقف گشته و تشویق گردند.

۳۸. مبادا با بی توجهی به آداب مجلس و تاثیرات روضه مردم و اطرافیان خود را به مجالس اهل بیت علیهم السّلام بدبین کنیم.

۳۹. فراموش نکنیم که عمل به واجبات و ترک محرمات مقدمه ای برای دعوت مجدد ما به مجالس اهل بیت علیهم السّلام توسط ائمه اطهار علیهم صلوات الله خواهد بود.

۴۰. سعی کنید در مواقع بیکاری و یا استراحت با شنیدن سخنرانی های مفید وعظ و موعظه و خطابه اطلاعات دینی و معنوی و فرهنگی خود را بالاتر برده و با مطالعه کتب تاریخی از سیره اهل بیت علیهم السّلام و یا تاریخچه شهادت آنان به یک آماده سازی فکری برای حضور در مجالس اهل بیت علیهم السّلام نائل آییم.

۲۸. اشکهای خونین در سوگ امام حسین (ترجمه ذریعهٔ النجاهٔ) جامع‌ترین تاریخ کربلا

مشخصات کتاب

سرشناسه : گرمرودی محمدرفیع‌بن قهرمان - ۱۳۳۰؟ق

عنوان قراردادی : ذریعهٔ النجاهٔ التاریخ الکامل لواقعه کربلا. فارسی

عنوان و نام پدیدآور : اشکهای خونین در سوگ امام حسین علیه‌السلام (ترجمه ذریعهٔ النجاهٔ) جامع‌ترین تاریخ کربلا/ تالیف محمدرفیع گرمرودی تبریزی تحقیق و بازنویسی محمدحسین رحیمیان

مشخصات نشر : قم نشر حاذق ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ۵۲۸ص.

شابک : ۱۶۰۰۰ریال۵-۶۹-۵۹۷۰-۹۶۴: ؛ ۳۵۰۰۰ریال(چاپ سوم)

یادداشت : ترجمه فارسی این کتاب توسط خود نویسنده صورت گرفته است

یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۵.

یادداشت : کتابنامه ص ۵۲۷ - ۵۲۸؛ همچنین به‌صورت زیرنویس

عنوان دیگر : ذریعهٔ النجاهٔ التاریخ الکامل لواقعه کربلا. فارسی
موضوع : حسین‌بن علی ع ، امام سوم ۴ – ۶۱ق.
موضوع : واقعه کربلا ۶۱ق.
شناسه افزوده : رحیمیان محمدحسین ۱۳۴۵ – مصحح
رده بندی کنگره : BP۴۱/۵/گ۴ذ۴ ۴۰۴۱ ۱۳۸۰
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴
شماره کتابشناسی ملی : م۸۰–۲۲۶۶۸

تقدیم به پیشگاه مقدس

مولای انس و جان، قطب عالم امکان، شریک قرآن، امام عصر و زمان، منتقم خون جد بزرگوارش امام حسین علیه‌السلام کسی که برای روشن کردن جهان ظلمانی ظهور می‌کند و در آن هنگام میان رکن و مقام ایستاده و فریاد می‌زند:ألا یا أهل العالم! أنا الامام القائمألا یا أهل العالم! أنا الصمصام المنتقمألا یا أهل العالم! ان جدی الحسین قتلوه عطشاناألا یا أهل العالم! ان جدی الحسین طرحوه عریاناألا_ یا أهل العالم! ان جدی الحسین سحقوه عریانا [۱] .آگاه باشید ای مردم جهان! من امام قائم هستمآگاه باشید ای مردم جهان! من شمیشیر انتقام‌گر هستمآگاه باشید ای مردم جهان! جدم حسین را تشنه شهید کردندآگاه باشید ای مردم جهان! جدم حسین را با بدن عریان رها کردندآگاه باشید ای مردم جهان! از روی دشمنی بدنش را خرد کردند. [صفحه ۲۱]

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم... مصیبت بس عظیم است و جانکاه، ناله‌های دردناک و دلخراش کسی به گوش می‌رسد که در دست گرگهای بیابان نینوا گرفتار شده، و همینک صدای ناله‌ی او و خاندان گرامش طنین‌انداز است، و پرده‌ی گوش انسانهای بارحمت و رأفت را به حرکت درآورده، و فطرت و احساسات پاک آنها را بارور می‌نماید، که راستی مهر و محبت، اشک و گریه، و ابراز احساسات و عواطف ورای زمان و مکان است، و زمان و مکان را در این وادی عاشقانه راهی نیست.شخصیتی که قلم از شناسایی او ناتوان، و بشر از درک و معرف مقام او عاجز تا چه رسد که او را توصیف نماید. چنین شخصیت عظیمی را بایستی خالق او؛ خدای متعال، پیامبران الهی و خاتم آنها و اوصیای او معرفی نمایند.آخر او کیست؟و کدام نور الهی است؟و کدامین ستاره‌ی پر فروغ دنیای ظلمانی است؟و کدامین کشتی نجات است؟آری؛ او حسین بن علی علیه‌السلام است، کسی که حضرت باری تعالی در مقام و منزلت او می‌فرماید: [صفحه ۲۲] یا محمد!... و جعلت حسینا خازن وحیی، و أکرمته بالشهادهٔ، و أعطیته مواریث الأنبیاء، فهو سیدالشهداء... [۲] .ای محمد!... حسین را خزانه‌دار وحی خود قرار دادم، و او را با شهادت گرامی داشتم، و مواریث پیامبران را به او عطا نمودم، پس او سید و آقای شهیدان است...کسی که پیامبر عظیم‌الشأن صلی الله علیه و آله و سلم در توصیف او می‌فرماید: حسین منی و أنا من حسین... اسمه مکتوب عن یمین العرش: ان الحسین مصباح الهدی، و سفینهٔ النجاهٔ،... [۳] .حسین از من است و من از حسین، نام او بر سمت راست عرش نوشته شده است: همانا حسین چراغ پر فروغ هدایت و کشتی نجات است...کسی که پدر بزرگوارش امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در موردش می‌فرماید:بأبی و امی الحسین المقتول بظهر الکوفهٔ [۴] .پدر و مادرم فدای حسینی که در پشت کوفه کشته می‌شود.کسی که امام حسن علیه‌السلام مصیبت او را بزرگ شمرده و می‌فرماید:لا یوم کیومک یا أباعبدالله! [۵] .ای اباعبدالله! هیچ روزی به روز تو نمی‌رسد.کسی که خود در توصیف خویش می‌فرماید:أنا قتیل العبرهٔ، لا یذکرنی مؤمن الا بکی [۶] .من کشته‌ی منسوب به اشک و گریه هستم، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌کند جز آن که برای من می‌گرید.کسی که امام سجاد

علیه‌السلام درباره‌ی او می‌فرماید: [صفحه ۲۳] أنا ابن من قتل صبرا، و کفی بذلک فخرا [۷] .من فرزند کسی هستم که با زحمت کشته شد و این افتخار برای من کافی است. شخصیتی که امام صادق علیه‌السلام در مورد حضرتش می‌فرماید:الحسین علیه‌السلام عبرة کل مؤمن [۸] .حسین علیه‌السلام وسیله‌ی گریه‌ی هر مؤمن است.کسی که امام رضا علیه‌السلام مصیبت او را چنین تصویر کرده و می‌فرماید:ان یوم الحسین علیه‌السلام أقرح جفوننا، و أسبل دموعنا، و أذل عزیزنا بأرض کرب و بلاء، أورثتنا الکرب و البلاء الی یوم الانقضاء، فعلی مثل الحسین علیه‌السلام فلیبک الباکون... [۹] .همانا روز امام حسین علیه‌السلام پلکهای ما را مجروح، و اشک ما را جاری نمود، و عزیز ما را در سرزمین کرب و بلا ذلیل کرده و تا روز قیامت کرب و بلا را بر ما به ارث گذاشت، پس بر همچو حسین علیه‌السلام باید گریه‌کنندگان گریه نمایند.کسی که منتقم خون پاک او یعنی حضرت مهدی علیه‌السلام در خطاب به آن حضرت می‌فرماید:فلئن أخرتنی الدهور، و عاقنی عن نصرک المقدور، و لم أکن لمن حاربک محاربا، و لمن نصب لک العداوة مناصبا، فلأندبنک صباحا و مساء، و لأبکین لک بدل الدموع دما، حسرة علیک، و تاسفا علی ما دهاک و تلهفا، حتی أموت بلوعة المصاب، و غصة الاکتیاب [۱۰] .اگر روزگار مرا به تأخیر انداخت، و دست تقدیر مرا از یاری تو بازداشت، و نشد که با کسانی که با تو پیکار نمودند بستیزم، و با کسانی که با تو دشمنی داشتند به نبرد برخیزم، اکنون هر صبح و شام برای تو ناله می‌کنم، و به جای اشک برایت خون گریه می‌کنم، از روی حسرت بر تو و تأسف بر مصیبت‌هایی که بر تو وارد شد، تا این که در اثر سوز مصیبت‌ها و غصه‌ی [صفحه ۲۴] جانکاه و اندوه فراوان بمیرم.شخصیتی که عقول بشریت از کار، حماسه و مظلومیت او متحیر مانده، و در مقابل او جز ابراز عواطف و احساسات، اشک، گریه، ناله، عزاداری و سوگواری برای او چیز دیگری ندارند.آری؛ عزاداری، مقتل‌خوانی، گریه، سینه‌زنی و... همه و همه برای عشق و محبت به چنین وجود نازنین است، جایی که خدای متعال قصه‌ی مصایب او را برای پیامبر خویش حضرت زکریا علیه‌السلام بازگو می‌نماید، و او صدا به گریه و ناله بلند می‌کند و در رثاء او می‌گوید:الهی! أتفجع خیر جمیع خلقک بولده؟...الهی! أتلبس علیا و فاطمة علیهماالسلام ثبات هذه المصیبة؟... [۱۱] .خدایا! آیا دل بهترین مخلوق خود در عزای فرزندش به درد می‌آید؟آیا علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام لباس این مصیبت را خواهند پوشید؟آری! اول عزادار و مقتل‌خوان او خدای متعال، انبیا و پیامبران الهی و ملائک آسمانها هستند.حسین علیه‌السلام خون خداست و خدایش به دست خلف صالح و فرزند او مهدی منتظر علیه‌السلام انتقام خون او را خواهد گرفت، ان شاء الله.و راستی چنان شخصیتی اگر مظلوم واقع شود باید همچنان فرزندی که همه‌ی پیامبران و اولیا منتظر او هستند منتقم خون او باشد...اینک چهارده قرن از آن مصیبت اندوهناک می‌گذرد، کاروانهای عزاداری و سوگواری عاشقان و دلدادگان آن حضرت همواره بهتر از قبل، عاشقانه و مخلصانه به عزاداری و ابراز عواطف و احساسات می‌پردازند، و هر کسی به اندازه‌ی معرفت و شناختش در این وادی گام برمی‌دارد.آنچه در این وادی عاشقانه بیشتر جلب توجه می‌کند و نقش مهمی دارد قلم بدستان و نویسندگانی است که با ترسیم و تصویر لحظه به لحظه‌ی این حادثه و مصیبت عظیم جهان خلقت، این کاروانها را به راه انداخته و به حرکت وامی‌دارند، و این [صفحه ۲۵] فطرت پاک و احساسات آنها را به جوش و خروش می‌آوردند.در این میان، دانشمندان مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام هر کدام به نوبه‌ی خود قلمفرسایی کرده‌اند، و کتابهای ارزشمندی مانند: الهوف، الارشاد و... نوشته‌اند.از جمله کسانی که با عشق و علاقه‌ی وافر به مکتب امام حسین علیه‌السلام، قلمفرسایی نموده دانشمند محترم خطیب گرانقدر مولاـ محمد رفیع بن قهرمان گرمرودی تبریزی است، وی دانشمندی سخنور و خطیبی شهیر بود، عشق و علاقه‌ی خاصی نسبت به ساحت اقدس امام حسین علیه‌السلام داشت، و این عشق و علاقه را در مقدمه‌ی همین کتاب ابراز می‌دارد که علاوه بر ارشاد و تبلیغ، بر مکتب امام حسین علیه‌السلام اهتمام داشته، می‌خواسته در این موضوع اثری بیاد ماندنی نیز از خود به یادگار گذاشته و آن را به پیشگاه با عظمت حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام تقدیم نماید.علامه آقا برزگ تهرانی در این زمینه می‌نویسد:شیخ محمد رفیع تبریزی، متوفی نزدیک ۱۳۳۰ هجری، او خطیبی کامل و فاضلی ادیب بود، وی از فضلا و خطیبان پارسای عصر خویش بود، از آثار او «ذریعة النجاة» است

که بازنویسی از کتاب «دمعهٔ الساکبهٔ» مولی محمد باقر دهدشتی است که وی پس از تنظیم و ترتیب، به زبان فارسی ترجمه کرده است. و این کتاب را در سال ۱۳۰۲ هجری به پایان رسانده است [۱۲] .کتاب حاضر کتابی که پیش رو دارید کتاب ارزشمندی است که از کتاب‌ها و مقاتل مهم جمع آوری شده، و مؤلف محترم رحمهٔ الله سعی داشته که از تاریخ‌های معتبر نقل کرده تا به صورت زیبایی در اختیار علاقه‌مندان به خاندان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام قرار گیرد، و می‌توان گفت: در مقوله‌ی خویش کم‌نظیر است، و یکی از مصادر و مراجع این عنوان به شمار می‌رود که مورد توجه علما و دانشمندان بزرگ بوده است.تألیف این کتاب با ارزش، پس از آن که به زبان عربی پایان یافته توسط مؤلف محترم به فارسی برگردان شده و پس از آن به صورت ترجمه‌ی فارسی بین السطور [صفحه ۲۶] چاپ شده است، این اثر نفیس، به صورت چاپ سنگی سه مرتبه در تاریخ ۱۳۰۴ ۱۳۰۰ و ۱۳۱۷ چاپ گردیده است [۱۳] .اکنون با توفیقات الهی و عنایت خاص حضرات معصومین علیهم‌السلام به ویژه سالار شهیدان امام حسین علیه‌السلام و صاحب عصر و زمان حجت بن الحسن العسکری علیه‌السلام این کتاب ارزشمند تحقیق شده است.از آنجایی که ترجمه‌ی این کتاب با کیفیت مذکور قابل استفاده‌ی عموم فارسی‌زبانان محترم نبود به همین جهت، با حفظ اسلوب ترجمه‌ی مؤلف محترم بازنویسی و تصحیح شده است و برای این که حجم کتاب بیش از حد معمول نشود بخش عربی و عمده تحقیقات آن را از بخش فارسی جدا نمودیم. و روایات و سخنان حضرات معصومین علیهم‌السلام و قسمتهای مهم بخش عربی را به بخش فارسی اضافه کردیم که اینک به صورت جداگانه در دو جلد عربی و فارسی در اختیار عاشقان، دوستداران و عزاداران مولی الکونین ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام قرار می‌گیرد.امید است که همه‌ی عاشقان و دوستداران خاندان عصمت و طهارت، با تنها فرزند غریب و منتقم حضرتش یعنی قطب دایره‌ی امکان امام زمان علیه‌السلام هم‌ناله شده و به همراه آن حضرت از منتقمان و خونخواهان خون پاک سلاله‌ی زهرا علیهاالسلام باشیم.قم المقدسهٔ محرم الحرام ۱۴۲۲محمد حسین رحیمیان [صفحه ۲۹]

پیشگفتار مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیمحمد و سپاس خدایی سزاست که اشک چشمان گریان را، وسیله‌ی آرزوی باغهای بهشت خویش، و اندوه شایستگان را وسیله‌ی رسیدن به روح و ریحان قرار داده است، حمد و سپاسی که با گذشت عصرها و روزگاران ادامه یافته و با تکرار تنفس سینه‌ها مکرر شود.و درود و سلام من، بر پیامبر ما، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، بهترین فردی که در میدان رسالت و هدایت گام برداشت، و ملک نبوت را با هر معجزه و نشانه‌ای نورانی نمود، و سلام و درود بر عترت و فرزندان او، که بهترین فرزندان هستند، کسانی که مترجمان وحی خدا و حجتهای او بر بندگان او هستند.اما بعد، مدتی بود که آرزو داشتم که فرصتی را از حوادث بدست آورده، و زمانی را از این روزگار خاین بربایم، تا اندک زمانی از عمرم، و اوقاتی از روزگارم را در تحقیق کتب مقاتل و اخبار گذرانده و زمام چشم را در میدان نوشتار علما و دانشمندان اخیار صرف نمایم، تا گوشه‌ای از مصایب خامس آل عبا، حجت مردم از ناحیه‌ی خدا، سید کونین، امام ثقلین، حضرت ابی‌عبدالله الحیسن صلوات الله و سلامه علیه جمع آوری کرده و آن را ذخیره‌ای برای روز رستاخیز قرار داده و برای سرای همیشگی آخرت، بفرستم. [صفحه ۳۰] در این میان، که چنین فکر پاکی ذهن مرا مشغول کرده بود به اثر زیبایی برخوردم که روایات را همچون در گرانبها در احوال امامان پاک - که درود خدا روز و شب بر آنها باد - جمع کرده و مشتمل بر گوشه‌ای از مصایب سومین امام پاک مظلوم و شهید مغموم علیه‌السلام بود. این اثر گرانقدر، جلد دوم کتاب «دمعهٔ الساکبهٔ» بود. من این کتاب را مصداق آنچه در ذهن من بود، و در همه حال فکر مرا اشغال کرده بود؛ یافتم.ولیکن نظم و ترتیب این کتاب مانند تسبیحی بود که لؤلؤهای آن از هم پاشیده، و پراکنده شده بود، و همچون سفره‌ای که درها بر آن پخش شده بود. به همین جهت، با بهترین نظم و تألیف آنها را منظم کردم، و با زیباترین زینت‌ها زینت دادم، و از دو روایتی که از نظر مفهوم و دلالت متحد بودند یکی را نقل کردم، و مراثی و قصائدی که از سعادتمندان ذکر شده بود و حذف آنها

اخلالی بر مقصود نمی‌رساند، حذف نمودم، در عوض روایاتی که هر چند اندک و آنچه به خاطرم می‌رسید، در بیان سر شهادت امام حسین علیه‌السلام به آن اضافه نمودم.آن گاه به نظرم رسید که کلمات آن را با حرکات و سکنات اعراب گذاری نمایم، و بیاناتی را در حاشیه‌ی صفحات یادآور شوم، و پرده از مشکلات لغاتش بردارم، و آن را به زبان فارسی ترجمه کرده و در میان سطور قرار دهم، تا این که عموم کسانی که می‌خواهند با فوائد آن انس بگیرند بهره‌مند شده و به شرف عایدات آن برسند.سپاس خدای را که با حسن توفیقش، این کتاب، مانند ماه چهارده شبه از زیر ابرها درخشید، و همه فوائد را در خود جمع کرده و باعث شگفتی و تعجب گردید، و من این اثر را «ذریعة النجاة» [۱۴] نامیدم، از خداوند متعال می‌خواهم که این اثر را وسیله‌ای برای رسیدن به درجات عالی قرار بدهد. و این کتاب را با یک مقدمه، و چند فصل و خاتمه مرتب نمودم. [۱۵] . [صفحه ۳۱]

مقدمه

اگر کسی گوید: حکمت و علت خروج امام حسین علیه‌السلام از مدینه به سوی مکه و از آنجا به طرف کوفه چه بود؟ در حالی که ایشان با علم امامت می‌دانستند، و نیز در موارد زیادی جد بزرگوارش و پدر عزیزش خبر داده بودند که گروهی ظالم و ستمگر او را خواهند کشت، و خود آن حضرت را نیز، از این جریان باخبر کرده بودند، که این علم و آگاهی حضرت، از چیزهایی است که شک و تردید در آن راه ندارد.چگونه می‌شود که آگاه نباشد؟ در حالی که آنان خزانه‌داران علم خدا هستند،و به آنچه که واقع شده و اموری که تا قیامت رخ می‌دهد، اطلاع دارند، و علم به وقت مرگها و اجلها (ی مردم) و بلاهایی که (مبتلا می‌شوند) نزد آنان است، و آنان کلیدهای علم و دانش، و درهای حکمت و کلام الله تعالی - که تمیز دهنده‌ی حق و باطل است - هستند.پس چگونه حضرت خروج به سوی تیغهای بران و افتادن در فتنه‌هایی که از سینه‌ی طغیانگران برخاسته بود که آن کینه‌ها و فتنه‌ها را تک تک دشمنان در دل خویش حفظ کرده بودند؛ اختیار فرمودند؟ [صفحه ۳۲] (در جواب این شبهه) می‌گوییم:اول این که: این مسأله از جمله مسایل مشکله‌ای است که تکلف و زحمت بحث در آن مسایل، از عهده‌ی ما برداشته شده است، بنابراین؛ کسانی که طالب راه راست نجات هستند لازم است حکمت این گونه مسایل را به خود حضرات معصومین علیهم‌السلام ارجاع دهند.دوم این که: (بنابر اعتقاد ما)، آنان معصوم هستند و هیچ گناهی - چه صغیره و چه کبیره - از آنان صادر نمی‌شود. پس هر گفتاری بفرمایند، و هر عملی انجام دهند، و به طور کلی هر چه از آنان ظاهر می‌شود همان محبوب و مورد رضایت خداوند متعال است.سوم این که: بنی‌امیه - این گروه ملعون - از جهت شدت عداوت و دشمنی، و آن کفر و حسادت زیادی که داشتند، مترصد و منتظر بودند که به هر نحوی و به هر حیله‌ای که می‌شود حضرت را به قتل برسانند. و آن حضرت می‌دانستند که به هیچ عنوان، آن ملاعین مصالحه و مدارا نمی‌کنند، و هرگز دست از این کار (شوم) برنمی‌دارند. چه حضرت در مدینه باشند یا در غیر آن.چنانچه خود حضرت (به این مطلب اشاره کرده و) فرمودند: «اگر من در سوراخ حیوانی از حیوانات زمین باشم (بنی‌امیه) مرا بیرون آورده و می‌کشند.»علاوه بر این؛ اهل کوفه نامه‌ها می‌نویسند و عهد و پیمانها می‌بندند و آن حضرت را به سوی خودشان دعوت می‌کنند.بنابراین؛ تشریف بردن آن حضرت به سوی اهل کوفه اتمام حجتی بر علیه آنان بود.چهارم این که: در برخی از اوقات، امور و معجزه‌هایی از آنان صادر می‌شود که قدرت بشری از آوردن مثل آن عاجز و ناتوان است، و محال است که عقول مردم به کنه ذات آن معجزه‌ها برسد، اما در بعضی مواقع، از طریق عرف و عادت (و علم عادی بشری) عمل می‌کنند، و اگر چنین نبوده هر آینه حکمت فرستادن پیامبران و هدایتگران از نوع انسان، باطل می‌گشت.شاهد و گواه بر این مطلب، روایتی است که مرحوم صدوق در «علل الشرائع» و [صفحه ۳۳] «اکمال الدین» و شیخ طبرسی در «احتجاج» به سندش از محمد بن ابراهیم طالقانی روایت کرده است که گوید:با گروهی از مردم - از جمله علی بن موسی قصری - خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح قدس سره بودم، که مردی به پا خاست و گفت: می‌خواهم در مورد چیزی سؤال کنم؟شیخ گفت: آنچه به ذهنت رسیده سؤال کن.مرد سائل گفت: بگو به من: آیا امام حسین

علیه‌السلام ولی خدا بود؟گفت: آری.گفت: بگو به من: آیا قاتل آن حضرت، دشمن خدا بود؟گفت: آری.آن مرد گفت: آیا جایز است خداوند دشمن خود را بر دوست خودش مسلط نماید؟ابوالقاسم قدس سره گفت: آنچه به تو می‌گویم (خوب گوش کن) تا مطلب را بفهمی؛ بدان که خداوند متعال مردم را به صورت آشکار و عیان مورد خطاب قرار نمی‌دهد، و رو به رو با مردم سخن نمی‌گوید، بلکه پیامبرانی از جنس و نژاد خود بشر، به سوی آنان فرستاده است.اگر پیامبرانی از غیر جنس و نژاد بشری می‌فرستاد، مردم از آنان دوری می‌کردند، و از آنان (اوامر و نواهی خداوند را) قبول نمی‌کردند. با این حال، وقتی پیامبران از جانب خدای متعال آمدند و در حالی که از جنس بشر بودند، غذا می‌خوردند و در بازارها - مثل مردم - رفت و آمد می‌کردند، آنان گفتند:شما مثل خود ما هستید، از شما (نبوت را) نمی‌پذیریم مگر این که معجزه‌ای بیاورید که ما از آوردن آن عاجز هستیم، و بدین وسیله می‌دانیم که شما (از جانب خدا) به این کاری که ما قادر به انجام آن نیستیم مخصوص گشته‌اید.(اینجا بود که) خداوند متعال معجزاتی را بر پیامبران قرار داد که مردم از آوردن آن عاجز بودند.پس بعضی از آنان، (مثل حضرت نوع علیه‌السلام) معجزه‌ی طوفان را آورد، بعد از این که حجت را بر مردم تمام کرد و آنان را ترسانید، پس همه‌ی افرادی که طغیان و گردنکشی می‌کردند، غرق شدند. [صفحه ۳۴] و بعضی از پیامبران (مثل حضرت ابراهیم علیه‌السلام) وقتی به آتش انداخته شد (به معجزه‌ی الهی،) آتش بر او سرد و سالم شد.و بعضی از آنان، مثل حضرت صالح علیه‌السلام از سنگ سخت، شتری بیرون آورد و از پستان آن، شیر جاری ساخت.و بعضی از آنان، مثل حضرت موسی علیه‌السلام که خدا بر او دریا را شکافت و برای او از سنگ، چشمه‌هایی جاری ساخت، و عصای (چوب) خشکیده را بر او اژدها نمود، که به سرعت آنچه ساحران برای فریب مردم درست کرده بودند؛ بلعید.و بعضی از آنان، مثل حضرت عیسی علیه‌السلام که به اذن خدا، کور را بینا، مرض پیسی را شفا و مردگان را زنده می‌کرد، و مردم را از آنچه می‌خوردند و از آنچه در خانه‌هایشان ذخیره می‌کردند؛ آگاه می‌ساخت.و برخی از آنان، مثل پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که خداوند ماه را بر او پاره و منشق نمود و حیواناتی - مثل شتر، گرگ و غیره - با او سخن می‌گفتند.پس چون پیامبران چنین معجزاتی را (از جانب خدا) آوردند که همه‌ی ملت‌های بشری از آوردن چنین معجزاتی عاجز و ناتوان هستند، تقدیر و مشیت خداوند متعال و لطف حضرت باری تعالی به بندگان خود و حکمت حضرت حق بر این شد که پیامبرانی را که داری چنین معجزاتی بودند در برخی اوقات غالب و پیروز شوند و در برخی موارد دیگر مغلوب، و در حالی قاهر و در حال دیگر مقهور باشند.اگر پیامبران الهی در همه‌ی اوقات و احوال، غالب، قاهر و پیروز بودند (خداوند متعال) آنان را بلا، مبتلا نمی‌فرمود، و آنان را امتحان نمی‌کرد. در این صورت، مردم آنان را - غیر از خدای متعال - خدای خود می‌پنداشتند، و هرگز مردم آنان را در مقابل بلاها، محنتها و امتحانات (الهی) صبور و شکیبا نمی‌شناختند.اما خداوند متعال، احوال آنان را در مورد رسالت و ابلاغ تکالیف مانند احوال سایر مردمان - که گاهی غالب و قاهر و گاهی صابر و شاکرند - قرار داد؛تا این که در حالات محنت و بلا صابر بوده و در حال سلامتی، عافیت، و پیروزی بر دشمنان شکرگزار باشند؛تا این که در همه‌ی حالاتشان فروتن و متواضع بوده و هرگز متکبر و اظهار منیت و بزرگی نکنند؛ [صفحه ۳۵] و تا این که مردم بدانند که آنها خدایی دارند که او آفریننده و مدبر آنها است.بنابراین، پیامبران دارای معجزه‌ی الهی بوده و حالاتشان مثل حالات بشری است و بدین جهت مردم، خدای را بپرستند و از پیامبران الهی اطاعت کنند تا این که حجت و برهان الهی بر کسانی که از حدود الهی تجاوز و غلو کنند و ادعای ربوبیت بر انبیا می‌نمایند، یا با عناد، مخالفت و نافرمانی نموده و آنچه پیامبران آورده‌اند انکار می‌کنند؛ ثابت شود که در نتیجه، آن که هلاک می‌شود با حجت و برهانی روشن هلاک شده و آن که با دعوت پیامبران زندگی معنوی می‌نماید با دلیل و برهان روشن زندگی کند، یعنی هیچ کدام را عذری نباشد.محمد بن ابراهیم بن اسحاق گوید: فردای آن روز، خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح قدس سره برگشتم، و با خودم می‌گفتم: آیا سخنانی که دیروز برای ما بیان کرد از جانب خودش بود؟ (در این فکر بودم) که پیش از من فرمود:ای محمد بن ابراهیم! اگر مرغی از آسمان فرودآید و مرا برباید، یا طوفانی درنوردد و مرا به مکان دوری پرتاب کند

برای من محبوبتر و دوست داشتنی‌تر از آن است که در دین خـدا چیزی را به رأی و عقیـده‌ی خود، یـا از جـانب خودم گفته باشم، بلکه آنچه دیروز بیان کردم همه از اصل و سرچشمه بوده، و همه از ناحیه‌ی حضرت حجت علیه‌السلام شنیده شده بود [۱۶].

سخنی از سید مرتضی علم الهدی

سیـد مرتضـی علم‌الهـدی قـدس سـره در کتـاب «تنزیه الانبیاء» (در این مورد تحت عنوان مسأله‌ای) می‌فرمایـد:اگر کسـی بگویـد در خروج امام حسـین علیه‌السـلام با خاندانش از مکه به سوی کوفه چه عذری است؟ درحالی که والی کوفه از دشـمنان حضرت بوده، حاکم و امیر از طرف یزید ملعون که بر امر و نهی آن سامان تسـلط داشت. حضرت شاهد رفتار اهل کوفه با پدر بزرگوارش و برادر گرامش علیهم‌السلام بودند و می‌دانستند که آنان حیله‌گر و خاین هستند. [صفحه ۳۶] با این توصیف، چگونه ظن و گمان حضرت، مخالف ظن و گمان همه‌ی اصحابش در خروج گردیـد؟ و ابن‌عباس اشاره می‌کرد که از خروج صـرف نظر کند، و یقین داشت که اگر حضـرت خروج کند به قتل می‌رسد، و پسـر عمر لعنه الله به هنگام خداحافظی با حضرت گفت: تو را به خدا می‌سپارم که کشته می‌شوی، و افراد دیگر نیز در این مورد سخنانی گفتند.علاوه بر این؛ وقتی حضرت از کشته شدن حضرت مسلم علیه‌السلام باخبر شد در حالی که او را به عنوان قاصـد و سـفیر از جانب خود فرسـتاده بود، چگونه بازنگشت و متوجه به فریب این گروه نشد و از حیله و کیـد آنان مطلع نشد؟مضافا بر این؛ چگونه به خودش اجازه داد تا با جمعی اندک به جنگ گروه زیادی برود که لکشـر زیادی آنان را پشتیبانی می‌کردند؟همچنین وقتی که ابن‌زیاد ملعون اظهار داشت که اگر با یزید لعین بیعت کند در امان خواهد بود چرا حضـرت قبول نکرد تا این که خون خود و خون اشخاصـی که با او بودند - از خاندان، شـیعیان و دوستانشان - ریخته نشده و حفظ شود؟چرا حضـرت خود را به دست خود به هلاکت انداخت، در حالی که برادرش امام حسن علیه‌السـلام بدون این که این همه ترس و خوف باشـد بـا معـاویه‌ی ملعون صـلح نمـوده و امر را به او تسـلیم نمود؟ پس صـحت و درسـتی عمـل این دو امـام بزرگوار چگونه توجیه می‌شود؟در پاسـخ (این شـبهات) می‌گوییم: در واقع می‌دانیم که هرگـاه امام به ظن قوی بدانـد که اگر تلاش کنـد، می‌توانـد به حق خودش برسد و بر آنچه از جانب خداوند بر او واگذار شده قیام نماید؛ در این صورت، بر امام لازم است که اقدام نماید، گر چه در این راه مشـقاتی را - که قابل تحمل هسـتند - متحمل شود.بنابراین؛ سـید و آقای ما، حضـرت اباعبدالله الحسـین علیه‌السلام به طرف کوفه حرکت نفرمود مگر این که اطمینان به پیمان‌ها، عهـدها و عقـدهای آنان کرد، و بعـد از این که ابتـداءا و بدون اکراه، با میل و رغبت خودشان به حضـرتش نامه نوشـتند.در واقع در دوران معاویه‌ی لعین و بعـد از صـلحی که بین او و امام حسن علیه‌السـلام واقع شـد؛ نامه‌ها و مکاتباتی از سوی اعیان، اشـراف و قاریان اهل کوفه به حضـرت ارسال شـد، که حضـرت دعوت و التماس آنان را رد کرده؛ و آنچه لـازم و گفتنی بـود، جواب [صـفحه ۳۷] فرمودنـد.اهل کوفه، پس از شـهادت امام حسن علیه‌السـلام نیز در حالی که معاویه‌ی ملعون زنده بود، نامه نوشـتند باز حضـرت آنان را وعده داده و امیدوار کرد. چرا که دوران معاویه، دوران سخت و مشکلی بود، و زمینه‌ی چنین کارهایی در آن زمان ممکن نبود.هنگامی که معاویه درگذشت، باز اهل کوفه با آن حضـرت مکاتبه نمودند، و اطاعت از حضـرتش را یادآوری کرده، و مکررا از حضـرت خواهش نمودنـد و به این عمل، رغبت نشان دادنـد.حضـرت متوجه این بودند که آنان در مقابل حاکمی که از طرف یزید است، قوت و غلبه داشـته و بر او تسلط دارند. حاکم وقت، در مقابل آنان ضعیف است، و این مسایل، ظن حضـرت را قوی کرده و رفتن به سوی آنان را لازم و واجب دانست، پس به سـبب بذل وسع، تحمل مشقت و سـبب و علت امر را جویا شـدن آنچه که حضـرت آن را انجام داد بر حضـرت متعین شد.البته حضـرت فکر نمی‌کرد که بعضـی از افراد آن گروه، برخی دیگر را فریب داده، و اهل حق را از یاری او تضعیف کنند، تا در نتیجه اتفاقات عجیبی که رخ داد، واقع شود؛ زیرا وقتی مسـلم بن عقیل علیه‌السـلام وارد شـهر کوفه شـد از اکثریت جمعیت آنها بیعت گرفت.هنگامی که ابن‌زیاد لعین وارد کوفه شد در حالی که خبر ورود مسلم علیه‌السلام به کوفه و این که ایشان در خانه‌ی هانی بن عروه‌ی مرادی است شنیده بود - چنانچه در

تواریخ و کتب سیره آمده - و شریک بن اعور - که مریض بود - در خانه‌ی هانی بود، ابن‌زیاد به عنوان عیادت به منزل هانی آمد، مسلم با شریک موافقت کردند که وقتی برای عیادت او آمد ابن‌زیاد را به قتل برسانند.این کار برای مسلم علیه‌السلام ممکن شد، و اسباب آن نیز فراهم گشت اما او این کار را انجام نداد و بعد از رفتن ابن‌زیاد به شریک عذر آورد که این کار، کشتن در حال غفلت است و همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:«ان الایمان قید الفتک»؛همانا ایمان قید فتک است، یعنی شخص مؤمن، کسی را در حال غفلت [صفحه ۳۸] نمی‌کشد [۱۷] .اگر جناب مسلم علیه‌السلام دست به چنین کاری می‌زد یعنی با توجه به این که شرایط مساعد بود و شریک با او موافقت کرده بود؛ ابن‌زیاد را می‌کشت، کار دشمن باطل می‌گشت، و امام حسین علیه‌السلام وارد کوفه می‌شد، و کسی نبود که مانع او شود. و همه‌ی مردم، نقاب خود را در یاری آن حضرت باز نموده، و حضرتش را یاری می‌کردند، و همه‌ی کسانی که در دل می‌خواستند او را یاری نمایند ولی در ظاهر با دشمنان بودند، به دور آن حضرت جمع می‌شدند.وقتی ابن‌زیاد ملعون، هانی را زندانی کرد خود مسلم علیه‌السلام با گروهی از مردم کوفه، برای یاری او رفت، آنها ابن‌زیاد را در قصر خودش محاصره کردند، و هر لحظه، آنها محاصره را تنگ و شدید نمودند، تا آن که ابن‌زیاد از ترسش درهای قصر را بست، و به هر نحوی که بود می‌خواست مردم را پراکنده کرده، و آنها را می‌ترسانید، و از یاری پسر عقیل رحمهٔ الله بازمی‌داشت.مردم، متقاعد شده و اکثرشان متفرق شدند. تا این که حضرت مسلم علیه‌السلام موقع شب؛ با افرادی اندک مراجعت نمود، و واقع شد از امرش آنچه واقع شد.اکنون این سؤال مطرح است؛ چرا ما می‌خواهیم این قضایا را به صورت اختصار یادآور شویم؟ برای آن که از اول امر اسباب غلبه و پیروزی بر دشمنان ظاهر و روشن بود، اما سوء اتفاق، کار را بر عکس نموده، و آن را برگرداند تا این که تمام شد در آنچه به آخر رسید.وقتی سید و آقای ما، حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام از جریان قتل مسلم بن عقیل علیه‌السلام باخبر شدند تصمیم گرفتند که برگردند. در این حال؛ فرزندان حضرت عقیل بپاخاسته و گفتند: قسم به خدا! برنمی‌گردیم تا قاتل خود را بکشیم و از او انتقام بگیریم و آنچه پدر ما چشیده به او بچشانیم.حضرت فرمودند:«لا خیر فی العیش بعد هولاء»؛بعداز کشته شدن اینها، خیری در زندگانی نیست. [صفحه ۳۹] آن گاه حر بن یزید ریاحی با گروهی - که از طرف ابن‌زیاد بودند - رسید و حضرت را از مراجعت به سوی مدینه منع کرد، و خواست حضرت را به نزد ابن‌زیاد ملعون ببرد تا به حکم او گردن نهد، و حضرت امتناع فرمودند.وقتی حضرت دیدند نه راهی برای بازگشت به مدینه است و نه راهی برای ورود به کوفه به حرکت خود ادامه دادند... تا این که عمر سعد ملعون با لشکری عظیم رسید، و کار حضرت به جایی رسید که در کتب (سیره و تاریخ) مذکور و مسطور است.بنابراین؛ چگونه گفته می‌شود که حضرت، با دست خودش، خود را به هلاکت انداخت؟ در حالی که روایت شده که حضرت به عمر سعد ملعون فرمود:از من بپذیرید: یا به مکانی که از آنجا آمده‌ام برگردم، یا مرا به سر حدی از سرحدات مسلمانان بفرستید تا این که شخصی از اهالی آنجا باشم و آنچه نفع و ضرر است بر من باشد.اما عمر سعد لعین، درخواست حضرت را به ابن‌زیاد ملعون نوشت، و او امتناع کرد، و با تمثل به بیت معروف، دستور قتل حضرت را صادر کرده و نوشت:الان قد علقت مخالبنا به یرجو النجاهٔ و لات حین مناص‌همانا الآن چنگالهای ما به او باز شده است؛ او امید نجات دارد و حال آن که الآن، وقت گریز نیست.وقتی امام حسین علیه‌السلام متوجه شدند که لشکری بر علیه او آمدند، که آنان دین را به پشت سرشان انداخته‌اند. و از طرفی، دانست که اگر تحت فرمان ابن‌زیاد ملعون برود ذلت و عار است، بعد از این، امر به کشته شدن برگشت، چاره‌ی کار را در این دیدند که با آنان جنگ نموده و از جان خود، خانواده، و شیعیان خودش - که بر بلاها صبر کرده و از خون خودشان برای حفظ جان حضرتش گذشته بودند - دفاع کنند.حضرت در میان یکی از دو راه خوب، قرار گرفته بودند:یا ظفر و پیروزی بر دشمنان، که بسا گروه ضعیف و اندک بر گروه قوی پیروز می‌شوند؛یا به شهادت رسیدن و مرگ با تکریم و نیکویی.اما این که ظن و گمان حضرت در مورد عدم خروج از مدینه مخالف ظن و گمان اصحابی نظیر ابن‌عباس و دیگران واقع شد؛ [صفحه ۴۰] در جواب این (شبهه) باید گفت: گاهی ظن و گمانها به حسب قراین غلبه کرده و قوی می‌شود، و گاهی پیش

یکی، ظن قوی می‌شود؛ و نزد دیگری ضعیف.شاهد این مطلب نامه‌هایی است که از کوفه برای حضرت نوشته بودند و عهد و پیمانهایی بود که گرفته بودند، و این در حالی بود که اصحاب از این قضایا خبر نداشتند. البته اینها کارهایی هستند که حالات مردم در درک اینها متفاوت است، و جز برخی از آنها نمی‌شود تفصیلا اشاره کرد.و اما این که چرا آن حضرت، بعد از کشته شدن مسلم بن عقیل علیه‌السلام مراجعت نفرمود؟در جواب باید بگوییم: - همچنان که قبلا گفتیم - روایتی وارد شده که حضرت تصمیم به مراجعت نمودند اما آنها مانع شدند، و نگذاشتند حضرت مراجعه نمایند.اما این که چگونه حضرت؛ با افراد اندک به جنگ با گروه زیادی، اقدام نمودند؟در جواب باید بگوییم: ضرورت داعی شد که حضرت چنین اقدامی بنمایند، بدیهی است که دین و عقل نیز در چنین مواردی همین را اقتضا می‌کند که حضرت انجام دادند.البته ابن‌زیاد ملعون نیز امان‌نامه‌ای که مورد اطمینان باشد نداد، بلکه هدفش ذلیل کردن حضرت و پایین آوردن قدر و منزلت ایشان بود، به خاطر این که او را تحت فرمان خود درآورد، و بعد از ذلیل نمودن حضرت، کار به قتل امام علیه‌السلام منجر شود.اگر هدف آن ملعون، خیر بود طوری که برای حضرتش از یزید ملعون، ظلم و ضرری نمی‌رسید، امکان حرکت به سوی یزید را می‌داد و بر این کار از اشخاص یاری می‌طلبید.لیکن کینه‌های جنگ بدر و حقد و حسدهایی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشتند در این اوضاع و احوال ظاهر شد، و محال نبود در این احوال و شرایط مجوزی درست شود تا این که گروهی که با حضرت بیعت کرده بودند و عهد و پیمان بسته بودند و بعد از آن، نشسته بودند؛ به یاری حضرت بشتابند، و انگیزه‌ای شود تا به سبب آنچه از صبر و شکیبایی و صلح نمودن و دست از کار کشیدن او و کمی یاران او را می‌دیدند، به خاطر دینشان یا غیرتشان به طرف حق برگردند. [صفحه ۴۱] این کار را افرادی از آنان انجام دادند تا این که در رکاب حضرتش شهید شدند، که در روزهای شدت و بلا، همچون انتظاراتی متوقع است.و اما این که چگونه کار امام حسین علیه‌السلام با کار برادرش امام حسن علیه‌السلام قابل جمع و توجیه است؟در جواب باید بگوییم: این مسأله پر واضح است، زیرا امام حسن علیه‌السلام به جهت جلوگیری از فتنه و آشوب، ترس از کشته شدن خود و خاندان و شیعیانش، و احساس حیله از جانب یارانش؛ صلح نمود، اما امام حسین علیه‌السلام وقتی ظن قوی داشت افرادی که برای او نامه نوشتند و عهد و پیمان بستند که او را یاری می‌کنند، و از طرف دیگر، اسباب قوت یاران حق و ضعف یاران باطل را مشاهده کرد بر خود لازم دید که حق را طلب کرده و برای برپایی حکومت الهی خروج نماید.اما وقتی کار به عکس شد، و نشانه‌های حیله‌ی اهل کوفه، و اتفاق بد آشکار گردید، حضرت تصمیم گرفتند که برگردند و از حق خود دست کشیده و صلح نمایند، چنان که برادرش امام حسن علیه‌السلام چنین نمودند، ولی آنها مانع شدند و بین او و حق مانع ایجاد کردند.در هر صورت؛ حال دو برادر؛ برابر است، مگر این که صلح کردن و دست از جنگ برداشتن هنگام ظهور اسباب ترس، از او نپذیرفتند و حضرتش را برای صلح دعوت نکردند؛ بلکه شخص حضرت را خواستند تا ذلیل و خوار نمایند، و حضرت با تمام وجود و با تمام سعی و کوشش از آن منع نمودند تا این که در حالت عزت و شرف به سوی بهشت خدا و رضوان او تشریف فرما شدند، و این مطلب برای اهل تأمل واضح و آشکار است [۱۸].

سخنی از علامه‌ی مجلسی

علامه مجلسی رحمهٔ الله در کتاب «بحارالأنوار» گوید: احادیث و اخبار زیادی در کتاب امامت و نیز کتاب فتن گذشت که همگی بیانگر این نکته بودند که هر کدام از اهل بیت علیهم‌السلام به امور مخصوصی - که در کتابهای آسمانی نوشته شده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم [صفحه ۴۲] نازل شده بود - مأمور بودند، و آنان به مأموریت خود عمل می‌کردند، و سزاوار نیست که احکام مربوط به آنها را با احکام و افعال خود مقایسه کرده و بسنجیم.بعد از اطلاع و آگاهی از حالات پیامبران، و این که تعداد زیادی از آنان بر هزاران نفر از کفار مبعوث می‌شدند، بتها و خدایان کفار را سب می‌کردند، آنان را بر دین خود دعوت می‌نمودند، و آنچه را از آنان می‌رسید - از بدیها، ضرب، حبس، قتل و انداختن در آتش و غیره - باکی نداشتند؛ سزاوار نیست در

این امور بر پیشوایـان دین اعتراض شود، بـا این که بعـد از ثبوت عصـمت آنـان بـا دلایل (عقلی)، و اخبار متواتر، راهی برای ایراد و اعتراض نیست، بلکه تسلیم شـدن و گردن نهـادن بر همه‌ی اموری که از نـاحیه‌ی آنـان صادر می‌شود، واجب و لازم است.علاوه بر این؛ اگر تو به راستی تأمل کنی متوجه می‌شوی که آن حضـرت علیه‌السـلام جان پاک خود را فدای دین جد بزرگوار خود نمود، و ارکان دولت بنی‌امیه متزلزل نگشت مگر بعد از شـهادت آن بزرگوار، و کفر و گمراهی آنان بر مردم روشن و آشـکار نشد مگر بعد از آن که آن حضـرت به فوز و سـعادت نایـل گردیـد.و اگر بـا آنـان مصـالحه می‌کرد و جنگ را ترک می‌نمود سـلطنت آنان قوت می‌گرفـت، و امر آن ملاـعین بر مردم مشـتبه می‌شــد (مردم دچـار شـک و تردیـد می‌گردیدنـد) و پس از انـدک زمـانی، علاـیم و نشانه‌های دین از بین می‌رفت، و آثار هـدایت و راهنمایی مردم کهنه و منـدرس می‌شـد.با توجه به این که اخباری نقل شد و این امر بر تو روشن گردید که آن حضـرت علیه‌السلام به خاطر ترس از کشته شدن، از مدینه به سوی مکه خروج فرمودند.همچنین هنگامی که از مکه خارج شدند فهمیدند دشمنان می‌خواهند با حیله و نیرنگ حضرتش را در مکه به قتل برسانند، تا جایی که آن حضرت - که جان و پـدر و مادرم فـدای او باد - نتوانسـتند حـج خود را تمام کننـد، بناچار از احرام خارج شـده و در حالی که می‌ترسـیدند و مترقب و منتظر بودند از مکه بیرون رفتند.به راستی که آن ملاعین، عرصه را از همه‌ی اطراف بر آن حضرت تنگ کرده،و راه فراری بر آن حضـرت باقی نگذاشته بودند.علامه‌ی مجلسی رحمهٔ الله در ادامه‌ی گفتار خود می‌گوید: در برخی از کتابهای معتبر نقل شده است: [صفحه ۴۳] یزیـد ملعون؛ عمرو بن سـعد بن عـاص را بـا لشـکری عظیم به طرف مکه روانه کرد، و امور موسوم حـج را به او سپرد، و او را امیر همه‌ی حاجیـان قرار داد، و به او مـأموریت داد که امـام حسـین علیه‌السـلام را در پنهانی و خفا دسـتگیر کرده و در صورت امکان، به حیله و نیرنگ آن حضرت را به قتل برساند.عمرو بن سعد نیز در همین سال؛ سی نفر از شیاطین بنی‌امیه را مخفیانه مأمور کرده بود که در میان حاجیان باشـند، و به هر نحوی که هست امام حسین علیه‌السلام را بکشند.اما وقتی امام حسین علیه‌السلام جریان را فهمیدنـد از احرام حـج خارج شدنـد، و حـج خود را به عمره‌ی مفرده تبـدیل نمودند [۱۹] .باز علامه‌ی مجلسـی رحمهٔ الله می‌گویـد: روایتی با سـندهای گوناگون از حضـرت نقل شـده که وقتی محمـد بن حنفیه، حضـرتش را از حرکت به سوی کوفه منع کردنـد، امام علیه‌السـلام فرمود:«و الله؛ یا أخی! لو کنت فی جحر هامهٔ من هوام الارض، لاسـتخرجونی حتی یقتلونی»؛سوگند به خدا! ای برادر من! اگر در سوراخ حیوانی از حیوانات زمین قرار گیرم هر آینه (بنی‌امیه)مرا خارج کرده و خواهنـد کشت.بـدیهی است که اگر حضرت با آنان مصالحه و بیعت هم می‌کردند باز آنان به جهت شدت عداوت، دشمنی و بی‌حیایی که داشتند دست از حضرت برنمی‌داشـتند بلکه به هر حلیه‌ای که بود او را می‌کشـتند، و به هر وسـیله‌ای که بود دفع می‌کردنـد، و قطعا پیشـنهاد بیعت، در وهله‌ی اول فقط به خاطر این بود که آنان می‌دانسـتند حضرت با آنها موافقت نمی‌نمایند و بیعت را قبول نمی‌فرمایند.آیا نمی‌بینی قبل از آن که مسأله‌ی بیعت پیشـنهاد شود چگونه مروان لعین به والی مـدینه اشاره می‌کنـد که حضـرت را به قتل برساند؟عبیدالله بن زیاد - که لعنت خـدا تـا روز قیامت بر او باد - می‌گویـد: بیعت را بر او عرضه کنیـد تا تحت فرمان ما باشـد و ما بعـدا رأی خود را درباره‌ی او ملاحظه می‌کنیم.آیا نمی‌بینی چگونه آنان، جناب مسـلم علیه‌السـلام را امان دادنـد و بعـد شـهیدش کردند؟ولی معاویه‌ی لعین با آن عـداوت و دشـمنی و بغضـی کـه نسـبت بـه اهـل بیت علیهم‌السـلام داشت [صـفحه ۴۴] صـاحب تـدبیر (شـیطانی) و محتـاط بود، او می‌دانست که کشتن اهل بیت علیهم‌السلام به صورت علنی باعث اعتراض مردم و سبب نابودی ملک و سلطنت وی، و نیز باعث قیام و خروج مردم بر علیه اوست، به همین جهت، در صورت ظـاهر با آنان در هر حال، مـدارا می‌کرد.به همین جهت بود که امام حسـن علیه‌السـلام با آن ملعون مصالحه فرمود، و امام حسـین علیه‌السـلام نیز معترض او نشـد.و به همین خاطر، معاویه ملعون به فرزنـد لعین خـود سـفارش کرد کـه بـه امـام حسـین علیه‌السـلام تعرض نکنـد، چرا کـه خـوب می‌دانسـت ایـن کـار، سـبب از بین رفتن دولت او می‌شود.علامه مجلسـی رحمـهٔ الله در آخر این بحث چنین می‌گویـد:اللهم العن کل من ظلم أهل بیت نبیک و قتلهم، و أعان علیهم و رضـی بما جری علیهم من الظلم و الجور لعنا وبیلا، و عذبهم عذابا ألیما، و اجعلنا من خیار شیعهٔ آل محمد - صلوات الله علیه و آله -

و أنصارهم، و الطالبین بثارهم مع قائمهم صلوات الله تعالی و سلامه علیه و علیهم أجمعین.خدایا! کسانی که بر اهل بیت پیامبر تو ظلم کردند و آنان را کشتند؛ و دشمنان آنان را کمک کرده و بر ظلمها و ستمهایی که بر آنان وارد شد خشنود گردیدند؛ لعنت کن، لعنتی شدید و آنان را با عذابهای دردناکی معذب نما.خدایا! ما را از جمله‌ی برگزیدگان شیعیان آل محمد علیهم‌السلام، و از جمله یاری‌کنندگان و طلب‌کنندگان خون ایشان با قائم علیه‌السلام آنان قرار بده، صلوات و سلام خدا بر او و بر همه اهل بیت علیهم‌السلام باد [۲۰] . [صفحه ۴۷]

حکمت و علت خروج امام حسین

در اموری که در مدینه منوره بر امام حسین واقع گردید و چگونگی خروج آن حضرت از مدینه به سوی مکه

وصیت معاویه‌ی ملعون به فرزندش یزید لعین

در کتاب «الأمالی» از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت شده:هنگامی که معاویه‌ی ملعون به بستر مرگ افتاد، پسر خود یزید را صدا زده و در رو به روی خود نشاند و گفت: پسرم! همانا من گردن گردنکشان را برای تو ذلیل کردم، شهرها را برای تو مهیا ساختم، و ملک و سلطنت را با همه‌ی امکاناتش برای تو، طعمه قرار دادم، من از مخالفت سه نفر - عبدالله بن عمر بن الخطاب، عبدالله بن زبیر، و حسین بن علی - که با تمام قوا بر علیه تو بپا می‌خیزند، می‌ترسم.اما عبدالله بن عمر؛ پس او با تو رفیق می‌شود و تو هم با او رفیق باش و او را ترک مکن.اما عبدالله بن زبیر؛ پس اگر بر او دست یافتی او را پاره پاره کن، چرا که او برای هلاکت و نابودی تو زانو می‌زند همچنان که شیر برای خوردن طعمه‌ی خود زانو می‌زند، و تو را فریب می‌دهد همچنان که روباه، سگ را فریب می‌دهد.اما حسین بن علی؛ همانا مقام و منزلت او را در پیشگاه رسول خدا می‌دانی، او از گوشت و خون او به وجود آمده است، و به زودی اهل عراق با او بیعت می‌کنند، اما او را یاری نمی‌نمایند، و حق او را پایمال می‌نمایند، پس اگر بر او دست یافتی حق او و مقام و منزلت او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشناس، و او را به سبب این کار (عدم بیعت) مؤاخذه مکن (!!)علاوه بر این؛ ما با وی دوستی و قرابت داریم! مبادا به او ضرری برسانی؟ یا این که او، از تو در حق خود عمل مکروه و ناپسندی مشاهده نماید [۲۱] ... تا آخر حدیث.علامه‌ی مجلسی رحمة الله (در توضیح این حدیث) می‌فرماید:غرض و هدف معاویه لعین از این سخن؛ حفظ و نگهداری حکومت و سلطنت [صفحه ۴۸] برای یزید ملعون بود، زیرا او به خاطر تدبیر (شیطانی) و زیرکی که داشت، می‌دانست اگر یزید امر بدی را درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام اراده کند پایه‌های حکومت او سست شده، و مردم از دور او پراکنده خواهند شد.بدیهی است که سخن او از باب تقرب به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبوده، و همچنین سخن او از باب شفقت و مهربانی برای امام حسین -علیه‌السلام نیز نبوده است، چرا که آن لعین، کافر و زندیقی بود که به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد نداشت [۲۲] .

مرگ معاویه‌ی ملعون و بیعت برای یزید لعین

علامه‌ی مجلسی رحمه الله در «بحارالانوار» و شیخ مفید رحمه الله در «الارشاد» و سید بن طاووس رحمه الله در کتاب «لهوف» و دیگران چنین روایت کرده‌اند:هنگامی که معاویه در نیمه‌ی ماه رجب سال شصت هجری از دنیا رفت، حکومت را پسرش یزید به دست گرفت، یزید به ولید بن ابوسفیان - که والی و حاکم مدینه از طرف معاویه بود - نوشت:از همه‌ی مردم مدینه عموما به ویژه از امام حسین علیه‌السلام برای من، بیعت بگیر، و در این امر برای او فرصتی برای تأخیر نده، و اگر از بیعت امتناع ورزد گردن او را زده و به من بفرست.پس از آن که نامه به دست ولید رسید، او مروان را احضار نمود، و درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام با او

مشورت نمود.مروان ملعون گفت: او هرگز از تو بیعت را قبول نمی‌کند، و اگر من به جای تو بودم گردن او را می‌زدم.ولید گفت: ای کاش! چیز قابل ذکری نبودم، یعنی ای کاش! به دنیا نیامده بودم [۲۳] .شیخ مفید رحمه الله در کتاب «الارشاد» چنین گوید:(پس از وصول نامه‌ی یزید به ولید و مشورت او با مروان) ولید شبانه مأموری برای احضار امام حسین علیه‌السلام فرستاد، امام حسین علیه‌السلام از اراده و ما فی الضمیر ولید خبردار شد.بنابراین؛ گروهی از دوستان خود را خواست و دستور داد تا مسلح شوند، بعد فرمود: ولید در این هنگام از شب، مرا احضار کرده و ایمن نیستم که کاری را بخواهد که [صفحه ۴۹] من آن را نپذیرم، او شخصی نیست که به او اطمینان شود، پس شما به همراه من بیایید، وقتی من وارد مجلس او شدم شما پشت در منتظر باشید، اگر شنیدید (که در موقع مذاکره) صدای من بلند شد، پس داخل شده و از من دفاع نمایید.امام حسین علیه‌السلام به دارالاماره‌ی ولید بن عتبه رفت، وارد مجلس او شد، مروان نیز حاضر بود، ولید خبر مرگ معاویه را به استحضار حضرتش رساند، حضرت فرمودند: انا لله و انا الیه راجعون.سپس ولید، نامه یزید را خواند و آنچه در مورد بیعت امام حسین علیه‌السلام خواسته بود بیان کرد.امام حسین علیه‌السلام فرمود: تو به بیعت با یزید، در پنهانی و خفا قانع نمی‌شوی تا این که در آشکار بیعت کنم و مردم این امر را مشاهده نمایند.ولید گفت: آری چنین است.امام حسین علیه‌السلام فرمود: هنگام صبح رأی و نظر مرا در این مورد می‌دانی که چه باید کرد.ولید گفت: با نام خدای متعال برگرد تا بیایی و در حضور مردم که شاهد این امر باشند، بیعت نمایی.در این هنگام، مروان لعین به ولید گفت: اگر حسین از پیش تو برود، و همین الان بیعت نکند، هرگز مثل حالا ـ به او دست نخواهی یافت تا این که بین شما، افراد زیادی کشته شود، او را زندانی کن و تا بیعت نکرده نگذار بیرون برود، و اگر امتناع کرد گردن او را بزن.اینجا بود که امام حسین علیه‌السلام با سرعت بپا خاست و رو به مروان لعین کرد و فرمود:آیا تو دستور قتل مرا صادر می‌کنی ای پسر زن کبود (کور) چشم! یا او؟ سوگند به خدا! دورغ گفتی و با این سخن، مرتکب گناه شدی [۲۴] .ابن‌شهراشوب گوید: مروان لعین شمشیر خود را کشید و گفت: قبل از این که از خانه خارج شود دستور بده جلاد او را بکشد، و خون او به عهده‌ی من است.در این هنگام، داد و فریاد بلند شد، نوزده نفر از اهل بیت آن حضرت که پشت در منتظر بودند با شمشیرهای خود وارد شدند، و امام حسین علیه‌السلام با آنان از خانه‌ی ولید [صفحه ۵۰] خارج شدند.این قضیه به گوش یزید پلید رسید، او ولید را از کار برکنار و مروان را فرماندار مدینه نمود [۲۵] .شیخ مفید رحمه الله در ادامه‌ی این قضیه گوید:حضرت با یاران خود از خانه‌ی ولید خارج شده و به منزل خود رفتند، مروان رو به ولید کرد و گفت: به نصیحت من گوش نکردی، قسم به خدا! هرگز مثل این موقع، به او دست نخواهی یافت.ولید گفت: وای بر تو ای مروان! به من پیشنهاد می‌کنی با این کار، دین و دنیای خود را از دست بدهم، به خدا سوگند! دوست ندارم که شرق و غرب عالم و پادشاهی و اموال آن، از آن من باشد و من حسین را بکشم.سبحان الله! حسین را بکشم به خاطر این که می‌گوید: با یزید بیعت نمی‌کنم. به خدا قسم! گمان می‌کنم کسی که خون حسین را به گردن داشته باشد روز قیامت در پیشگاه الهی کفه‌ی حسناتش بسیار سبک خواهد شد.مروان گفت: اگر نظر تو چنین است آنچه انجام دادی کار صحیحی بود. مروان این سخن را می‌گفت در حالیکه نظر و عقیده‌ی ولید را نمی‌پسندید [۲۶] .سید بن طاووس رحمهٔ الله در ادامه‌ی این قضیه می‌گوید:آن شب گذشت، اول صبح امام حسین علیه‌السلام از خانه‌ی خویش خارج شد تا اخبار تازه‌ای بشنود، مروان او را ملاقات کرد و گفت: یا اباعبدالله! من خیرخواه و ناصح تو هستم، نصیحت مرا بپذیر تا به سعادت و نجات برسی (!)امام حسین علیه‌السلام فرمود: نصیحت تو چیست، بگو تا بشنوم؟مروان گفت: من به تو دستور می‌دهم که با یزید، امیرمؤمنان (!!) بیعت کنی، زیرا این کار برای دین و دنیای تو بهتر است!!امام حسین علیه‌السلام فرمود:انا لله و انا الیه راجعون، و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامهٔ براع مثل یزید، و لقد سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: الخلافهٔ محرمهٔ علی آل [صفحه ۵۱] أبی‌سفیان؛انا لله و انا الیه راجعون، و بر اسلام سلام باد (یعنی باید با دین اسلام واع کرد)، زیرا که امت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خلافت همچو یزیدی مبتلا و گرفتار شده است، همانا از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام

است».سخنان بسیاری بین امام حسین علیه‌السلام و مروان ملعون رد و بدل شد، تا آن که مروان در حالی که غضبناک بود از امام علیه‌السلام جدا شد [۲۷] .

امام حسین از دست امت به رسول خدا شکایت می‌کند

علامه مجلسی رحمهٔ الله در «بحارالانوار» می‌نویسد: محمد بن ابوطالب موسوی گوید: شبی امام حسین علیه‌السلام از خانه‌ی خویش خارج و به زیارت قبر مطهر جد بزرگوار خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد، و عرض کرد:«ألسلام علیک یا رسول الله، أنا الحسین بن فاطمهٔ فرخک و ابن فرختک، و سبطک الذی خلفتنی فی امتک، فاشهد علیهم یا نبی الله أنهم قد خذلونی، و ضیعونی و لم یحفظونی، و هذه شکوای الیک حتی ألقاک».السلام علیک یا رسول الله! من حسین فرزند فاطمه هستم.یا رسول الله! من سبط تو می‌باشم که مرا در میان امت خود گذاشتی، اینک گواه باش که آنان مرا ضایع کردند و تنها گذاشتند، و از من نگهداری نکردند، و این شکایت من به سوی توست تا آن گاه که تو را ملاقات کنم [۲۸] .باز سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید: امام حسین علیه‌السلام همان شب را در کنار قبر مطهر جدش به سر برد و همواره در حال رکوع و سجود بود.سید در ادامه‌ی سخن خود گوید: ولید، افرادی را به خانه‌ی امام حسین علیه‌السلام فرستاد تا ببینند امام علیه‌السلام از مدینه خارج شده یا نه، فرستادگان ولید حضرت را در مدینه در خانه‌ی خود نیافتند.ولید گفت: خدای را سپاس می‌گویم که حسین از مدینه خارج شد و من گرفتار خون او نشدم. [صفحه ۵۲]

امام حسین جد بزرگوارش رسول خدا را در خواب می‌بیند

محمد بن ابوطالب گوید: امام حسین علیه‌السلام از کنار قبر مطهر جدش به خانه مراجعت کرد تا صبح شد، شب دوم نیز حضرتش به زیارت قبر جد بزرگوارش آمد، چند رکعت نماز خواند، وقتی از نماز فارغ شد فرمود:اللهم هذا قبر نبیک محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و انا ابن بنت نبیک، و قد حضرنی من الأمر قد علمت.اللهم انی احب المعروف و انکر المنکر، و أنا أسألک یا ذالجلال و الاکرام بحق القبر و من فیه الا اخترت لی ما هو لک رضـی، و لرسولک رضی.خداوندا! این قبر پیامبر تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم و من پسر دختر پیامبر تو هستم، تو از بلاهایی که به من رسیده آگاه هستی.خداوندا! همانا من معروف را دوست می‌دارم، از منکر بدم می‌آید، از تو می‌خواهم ای صاحب جلال و احسان! به حق این قبر و آن وجودی که در این قبر آرمیده است، آنچه که رضایت و خشنودی تو و رسول تو در آن است برای من اختیار نمایی.محمد بن ابوطالب گوید: حضرت آن شب را کنار قبر جد بزرگوارش بود، دعا می‌کرد و می‌گریست، نزدیک صبح، سر مبارک خود را به قبر مطهر گذاشت و خوابش برد، ناگاه در عالم خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می‌بیند که در میان گروهی از ملائکه است آنها اطراف حضرتش را احاطه کرده‌اند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جلو آمد، و امام حسین علیه‌السلام را به آغوشش کشید و میان دو چشمانش را بوسید، و فرمود:حبیبی یا حسین! کأنی أراک عن قریب مرملا ـ بدمائک، مذبوحا بارض کرب و بلاء،من عصابهٔ من امتی، و أنت مع ذلک عطشان لا تسقی، و ظمآن لا تروی، و هم مع ذلک یرجون شفاعتی یوم القیامهٔ، لا أنا لهم الله شفاعتی.حبیبی یا حسین! ان أباک و امک و أخاک قدموا علی و هم مشتاقون الیک، و ان لک فی الجنات لدرجات لن تنالها الا بالشهادهٔ.حبیب من ای حسین! گویا می‌بینم به زودی به دست گروهی از امت من به خون خود آغشته و سر مطهر تو را در سرزمین کربلا از تن جدا کرده‌اند، و تو در حالی که عطشانی آب نمی‌دهند، و تشنه‌ای سیراب نمی‌کنند، آن گروه شقی، [صفحه ۵۳] با این کارشان در روز قیامت به شفاعت من امیدوار هستند، خداوند شفاعت مرا به آنان نرساند.حبیب من ای حسین! همانا پدر، مادر و برادر تو نزد من آمده‌اند، آنان مشتاق دیدار تو هستند، همانا برای تو در بهشت درجات و مقاماتی است که به آن، جز با شهادت نایل نمی‌شوی.محمد بن ابوطالب گوید:

امام حسین علیه‌السلام در عالم خواب به جد بزرگوارش نگاه کرد و فرمود:یا جداه! لا حاجهٔ لی فی الرجوع الی الدنیا، فخذنی الیک و أدخلنی معک فی قبرک.ای جد بزرگوار! من نمی‌خواهم به دنیا برگردم دست مرا بگیر و همراه خودت ببر.رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:لابد لک من الرجوع الی الدنیا حتی ترزق الشهادهٔ، و ما قد کتب الله لک فیها من الثواب العظیم، فانک و أباک و أخاک و عمک و عم أبیک تحشرون یوم القیامهٔ فی زمرهٔ واحدهٔ، حتی تدخلوا الجنهٔ.تو باید به دنیا برگردی، تا این که شهادت نصیب تو گردد، و آنچه خداوند احدیت برای تو از اجر و پاداش نوشته است نایل شوی، همانا پدر، برادر، عمو و عموی پدر تو روز قیامت در یک گروه محشور می‌شوید تا همگی وارد بهشت شوید.محمد بن ابوطالب گوید: امام حسین علیه‌السلام با ترس و رعب از خواب بیدار شد، و خواب خود را بر اهل بیت خود و پسران عبدالمطلب تعریف کرد، همه‌ی آنها (از این خواب) غمگین شدند. در آن روز، در شرق و غرب جهان خانواده‌ای غمگین‌تر و گریان‌تر از خانواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود.-پله=۲

حرکت امام حسین از مدینه‌ی منوره

راوی گوید: پس از این؛ امام حسین علیه‌السلام آماده‌ی حرکت از مدینه‌ی منوره شد، او شبانه به سوی قبر مادرش فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام شتافت و خداحافظی کرد. بعد به کنار قبر برادرش امام حسن مجتبی علیه‌السلام آمده و وداع نمود، سپس موقع صبح به منزل برگشت، [صفحه ۵۴] در این هنگام، برادرش محمد بن حنفیه آمد و گفت:ای برادر من! تو محبوب‌ترین خلق نزد من هستی و از همه‌ی افراد به من عزیزتری سوگند به خدا! من کسی نیستم که نصیحت خود را از تو دریغ داشته باشم، و بر پند من کسی سزاوارتر از تو نیست، زیرا که جسم و جان و روح و چشمانم از محبت تو آمیخته، و تو مهتر و بزرگ خاندان ما هستی، پیروی و اطاعت تو بر من لازم و واجب است، زیرا که خداوند تو را بر من شرف داده و تو را از آقایان اهل بهشت قرار داده است.محمد بن حنفیه در ادامه‌ی سخن خود گفت: (حال که عزم سفر داری و می‌خواهی از مدینه حرکت کنی) به مکه برو و در آنجا ساکن شو، و اگر اهل مکه با تو موافق نبودند (و بی‌وفایی کردند) به سوی شهرهای یمن برو، زیرا که اهل آن شهر، از یاران و شیعیان جد و پدر تو هستند، و دل‌های رحیم و رؤوفی دارند. اگر آنها نیز بی‌وفایی کردند، به طرف ریگ‌های بیابانها و دره‌های کوهها پناه ببر، و از شهری به شهر دیگر حرکت کن، تا این که ببینی عاقبت کار مردم به کجا منتهی می‌شود، و تا خداوند بین ما و گروه فاسق (و بیرون‌شدگان از راه حق) حکم و داوری کند.راوی گوید: امام حسین علیه‌السلام فرمود:یا أخی! و الله، لو لم یکن فی الدنیا ملجأ و لا مأوی لما بایعت یزید بن معاویهٔ.ای برادر من! سوگند به خدا! اگر در دنیا هیچ پناهگاه و منزلی نداشته باشم هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد.ناگاه محمد بن حنفیه سخن او را قطع کرد و گریست، امام حسین علیه‌السلام نیز با او ساعتی گریه کرد.سپس امام حسین علیه‌السلام فرمود:یا أخی! جزاک الله خیرا، فقد نصحت و أشرت بالصواب، و أنا عازم علی الخروج الی مکهٔ، و قد تهیأت لذلک أنا و اخوتی و بنو أخی و شیعتی، و أمرهم أمری، و رأیهم رأیی، و أما أنت یا أخی! فلا بأس علیک أن تقیم بالمدینهٔ، فتکون لی عینا علیهم لا تخفی شیئا من امورهم.ای برادر من! خداوند تو را جزای خیر دهد (که درباره‌ی من مهربانی کردی)، که [صفحه ۵۵] نصیحت نمودی و نظریه‌ی خود و سخنان صوابی را بیان کردی،اینک من عازم مکه می‌باشم و خود را برای این سفر آمده و مهیا نموده‌ام، در این سفر، خواهران و فرزندان برادرم و گروهی از شیعیانم مرا همراهی می‌کنند، (ما همه دارای یک هدف و مقصود هستیم) امر آنها امر من، و رأی آنها رأی من است.اما تو ای برادر من! می‌توانی در مدینه بمانی و اوضاع و احوال اینجا را تحت نظر گرفته، و مرا از امور باخبر نمایی.

وصیت امام حسین به برادرش محمد بن حنفیه

آن گاه امام حسین علیه‌السلام کاغذ و قلمی خواستند و این وصیت را برای برادرش محمد نوشتند.بسم الله الرحمن الرحیمهذا ما أوصی به الحسین بن علی بن أبی‌طالب علیهماالسلام الی أخیه محمد المعروف بابن الحنفیهٔ:ان الحسین یشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له، و أن محمدا عبده و رسوله، جاء بالحق من عند الحق، و أن الجنهٔ حق، و النار حق، و ان الساعهٔ آتیهٔ لا ریب فیها، و أن الله یبعث من فی القبور.و انی لم أخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما، و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امهٔ جدی - صلی الله علیه و آله - ارید أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر، و أسیر بسیرهٔ جدی و أبی علی بن أبی‌طالب - علیهماالسلام -.فمن قبلنی بقبول الحق فالله أولی بالحق، و من رد علی هذا، اصبر حتی یقضی الله بینی و بین القوم بالحق و هو خیر الحاکمین.و هذه وصیتی یا اخی الیک، و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب.بسم الله الرحمن الرحیماین آن چیزی است که حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام به برادرش محمد معروف به ابن‌حنفیه وصیت نمود. [صفحه ۵۶] همانا حسین گواهی می‌دهد به این که هیچ معبودی جز خدای یگانه نیست که او یکتا و شریکی ندارد، و آن که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده‌ی اوست که دین حق را از جانب حق آورده است، و این که بهشت حق است، دوزخ حق است، و این که (روز) قیامت فراخواهد رسید و شکی در آن نیست، و خداوند کسانی را که در قبرها هستند؛ برمی‌انگیزاند.همانا من برای اظهار کبر و طغیان و برای فساد و ظلم (از مدینه) بیرون نیامدم، بلکه برای اصلاح امت جدم صلی الله علیه و آله و سلم خارج شدم، می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، و به سیره و روش جدم صلی الله علیه و آله و سلم و پدرم علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام رفتار نمایم.پس هر کس مرا با پذیرش حق قبول کند خداوند به حق سزاوارتر است، و هر کس مرا رد کند صبر می‌کنم، تا خداوند میان من و این قوم به حق داوری کند، و او بهترین حکم‌کنندگان و داوران است.این وصیت من به سوی توست ای برادر! و توفیقی برای من نیست جز به رحمت خدا، به سوی او توکل کردم و به سوی او مراجعت خواهم کرد.آنگاه نوشته را پیچید و با مهر مبارک خود ممهور کرده و مهرش زد، و به برادرش محمد داد، سپس با او خداحافظی کرد و شبانه از مدینه خارج شد [۲۹] .

ملاقات ام سلمه با امام حسین

علامه‌ی مجلسی رحمهٔ الله در «بحارالانوار» می‌نویسد: قطب راوندی روایت می‌کند: هنگامی که امام حسین علیه‌السلام عازم سفر از مدینه بود ام‌سلمه (مطلع شد و به محضر آن حضرت) آمد و گفت: ای فرزندم! با عزم سفر به طرف عراق قلب مرا غمگین مکن، من از جد بزرگوار تو شنیدم که می‌فرمود:یقتل ولدی الحسین بأرض العراق فی أرض یقال لها: «کربلاء».فرزندم حسین در عراق در سرزمینی بنام «کربلا» کشته می‌شود.حضرت فرمود:یا اماه! و أنا و الله؛ أعلم ذلک، و انی مقتول لا محالهٔ، و لیس لی من هذا= [صفحه ۵۷] بد، و انی و الله؛ لأعرف الیوم الذی اقتل فیه، و أعرف من یقتلنی، و أعرف البقعهٔ التی ادفن فیها، و انی أعرف من یقتل معی من أهل بیتی و قرابتی و شیعتی، و ان اردت یا اماه! اریک حفرتی و مضجعی.ای ماد! سوگند به خدا! من نیز خود می‌دانم، که قطعا کشته خواهم شد، و برای من چاره‌ای غیر از این نیست.سوگند به خدا! من روزی را که در آن روز کشته می‌شوم خبر دارم، و قاتل خود را نیز می‌شناسم، و آن بقعه‌ای که در آن به خاک سپرده می‌شوم؛ می‌شناسم، و کسانی را که از اهل بیت و از خویشان و شیعیان من، به همراه من کشته می‌شوند؛ می‌شناسم.ای مادر! اگر می‌خواهی قبر و مقام خودم را برای تو نشان بدهم.سپس حضرت (با دست مبارک خود) به طرف کربلا اشاره فرمود و زمین هموار گردید، و به ام‌سلمه قبر و مدفن خویش را نشان داد، حتی جای لشکر و محل ایستادن آنها و محل شهادت خود را نیز نشان داد.اینجا بود که ام‌سلمه بسیار گریست، و امر آن حضرت را به خدا سپرد.امام حسین علیه‌السلام به ام‌سلمه فرمود:یا اماه! قد شاء الله تعالی أن یرانی مقتولا مذبوحا ظلما و عدوانا، و قد شاء ان یری حرمی و رهطی و نسائی مشردین، و أطفالی مذبوحین مظلومین، مأسورین مقیدین، و هم یستغیثون فلا یجدون ناصرا و لا معینا.ای مادر! مشیت خدای متعال چنین تعلق گرفته که مرا کشته و ذبح شده به ظلم ظالمان و عداوت دشمنان ببیند، و خواسته که حرم، طایفه و

زنان مرا از محل خود رانده شده، و فرزندان مرا کشته و مظلوم و اسیر و به زنجیر ستم بسته شده و در حالی که آنها استغاثه می‌کنند ولی کسی آنان را یاری نمی‌نماید، ببیند [۳۰] .شیخ مفید رحمهٔ الله در کتاب «الارشاد» می‌گوید:شبی که امام حسین علیه‌السلام از مدینه به سوی مکه حرکت کرد، شب یکشنبه دو روز از [صفحه ۵۸] ماه رجب مانده بود. در این سفر؛ پسران، پسران برادر، خواهران، و همه‌ی اهل بیت بجز محمد بن حنفیه، حضرت را همراهی می‌کردند.باز شیخ مفید رحمهٔ الله در همان کتاب روایت می‌کند:زمانی که امام حسین علیه‌السلام از مدینه به سوی مکه خارج شد این آیه را تلاوت فرمود:(فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین) [۳۱] .«(حضرت موسی) در حالی که می‌ترسید و منتظر بود کسی او را دستگیر کند از آن شهر خارج شد، و گفت: پروردگارا! مرا از گروه ظالم و ستمگر رهایی ده».امام حسین علیه‌السلام (در هنگام حرکت از مدینه) راه اصلی را انتخاب فرمود و حرکت کرد. اهل بیت حضرتش گفتند: کاش از راه اصلی حرکت نمی‌کردی تا دشمنان تعقیب نکنند، چنان که فرزند زبیر چنین کرد.حضرت فرمود:لا، و الله؛ لا افارقه حتی یقضی الله ما هو قاض.چنین نیست، سوگند به خدا! از این راه کنار نمی‌روم تا آنچه را که خداوند می‌خواهد، حکم کند [۳۲] .

ملاقات گروهی از فرشتگان با امام حسین

علامه‌ی مجلسی رحمهٔ الله در کتاب «بحارالانوار» می‌نویسد:محمد بن ابوطالب، از شیخ مفید رحمهٔ الله با سلسله سند خود از امام صادق علیه‌السلام چنین نقل می‌کند: امام صادق علیه‌السلام فرمود:هنگامی که سیدالشهدا حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام از مدینه‌ی طیبه حرکت کرد و بیرون آمد، فوجهای بسیاری از فرشتگان با علامتهای محاربه و جنگ، در حالی که در دستان آنان، نیزه بود و بر اسبهای بهشتی سوار بودند بر سر راه آن حضرت آمده و سلام کردند، و گفتند: ای حجت خدا بر جمیع خلایق بعد از جد و پدر و برادر خود همانا خدای متعال، جد تو را به وسیله‌ی ما در موارد زیادی یاری کرد، اکنون خداوند ما را به یاری تو فرستاده است. [صفحه ۵۹] حضرت فرمود:الموعد حفرتی و بقعتی التی استشهد فیها و هی کربلاء، فاذا وردتها فأتونی.وعدگاه من و شما در آن قبر و بقعه‌ای است که من در آنجا شهید خواهم شد، و آن سرزمین کربلا است، چون به آن بقعه‌ی شریفه برسم نزد من بیایید.فرشتگان گفتند: ای حجت خدا! هر حکمی که می‌خواهی امر بفرما که خداوند ما را به اطاعت تو امر کرده است، اگر از دشمنی که می‌خواهد با تو روبه‌رو شود می‌ترسی ما به همراه تو هستیم و ضرر را دفع می‌نماییم؟حضرت فرمود:لا سبیل لهم علی و لا یلقونی بکریهٔ أو أصل الی بقعتی.اینان نمی‌توانند هیچ گونه آزاری به من برسانند تا به محل شهادت خود برسم.

ملاقات مسلمانان جن با امام حسین

پس از این واقعه؛ گروههای بی‌شماری از مسلمانان جنیان ظاهر شدند و به محضر آن حضرت آمده و گفتند: ای آقای ما! ما از شیعیان و یاران توئیم، آنچه می‌خواهی برای ما امر کن (و ما در اطاعت تو هستیم)، و اگر اجازه بفرمایی تا شما در همین جا هستید، تمام دشمنان شما را در همین ساعت، هلاک می‌کنیم.حضرت به آنها دعای خیر کرد و فرمود:أوما قرأتم کتاب الله المنزل علی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «أینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدهٔ» [۳۳] ؛و قال سبحانه تعالی: «لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم» [۳۴] ؟و اذا أقمت بمکانی فبماذا یبتلی هذا الخلق المتعوس؟ و بماذا یختبرون؟ و من ذا یکون ساکن حفرتی بکربلاء؟ و قد اختارها الله لی یوم دحا الأرض، و جعلها معقلا لشیعتنا [و محبینا، تقبل أعمالهم و صلاتهم، و یجاب دعائهم و یسکن شیعتنا]، فتکون لهم أمانا فی الدنیا و فی الاخرهٔ. ولکن تحضرون یوم السبت، و هو یوم عاشوراء الذی فی آخره اقتل، و لا [صفحه ۶۰] یبقی بعدی مطلوب من اهلی و نسبی و اخوانی و اهل بیتی، و یسار برأسی الی یزید بن معاویهٔ لعنه الله.آیا آیه‌ای را که در کتاب خدا به جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده، نخوانده‌اید (که خداوند می‌فرماید:) «هر

کجا که باشید مرگ شما را درمی‌یابد، اگر چه در برجهای محکم و استوار ساکن شوید».و در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: «هر آینه کسانی که (در لوح محفوظ) کشته شدن بر آنان نوشته شده بود به طرف قتلگاه و محل استراحت خود بیرون آمدند».اگر من در جای خود بمانم پس این مردم هلاک شده (و ننگین) به چه چیزی آزمایش شوند؟ و به چه وسیله‌ای امتحان شوند؟ و چه کسی در قبر من در کربلا ساکن شود؟ خدای متعال در روز دحوالأرض آن سرزمین را برای من برگزیده است، و آنجا را پناهگاه شیعیان [و دوستان من قرار داده تا اعمال و نمازهای آنان پذیرفته، دعای آنان مستجاب شود، و شیعیان در آن ساکن شوند]، تا موجب امان آنان در دنیا و آخرت شود.لیکن روز شنبه که روز عاشورا است و من در آخرین ساعات آن روز، کشته می‌شوم، نزد من آیید، و در آن روز کسی بعد از من، از اهل بیت و منسوبین و برادرانم نمی‌ماند، و سر مرا برای یزید بن معاویه‌ی پلید می‌برند.جنیان گفتند: ای حبیب خدا و فرزند حبیب او! سوگند به خدا! اگر نه آن بود که اطاعت امر تو واجب است و مخالفت تو جایز نیست هر آینه همه‌ی دشمنان تو را قبل از آن که به تو برسند؛ می‌کشتیم.حضرت فرمود:و نحن و الله؛ اقدر علیهم منکم، ولکن «لیهلک من هلک عن بینهٔ و یحیی من حی عن بینهٔ».قسم به خدا! قدرت ما بر دشمنان، از قدرت شما بیشتر است (و ما بر این کار تواناتریم)، ولیکن (می‌خواهم بر خلق اتمام حجت کنم) و آن که هلاک می‌شود با بینه هلاک گردد، و آن که در زندگی موفق می‌شود با بینه موفق گردد [۳۵]. [صفحه ۶۱]

ورود امام حسین به مکه‌ی مکرمه

شیخ مفید رحمهٔ الله در کتاب «الارشاد» گوید:امام حسین علیه‌السلام شب جمه، سوم ماه شعبان وارد مکه شده و این آیه شریفه را خواند:(و لما توجه تلقاء مدین قال عسی أن یهدینی ربی سواء السبیل) [۳۶]. «و چون حضرت موسی علیه‌السلام به طرف شهر مدین رو آورد گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست رهنمون فرماید.».سپس حضرت در مکه فرودآمد، آن گاه مردم مکه و آنان که برای عمره به مکه آمده بودند و مردم شهرهای دیگری که در مکه بودند؛ پیوسته نزد آن حضرت می‌آمدند.ابن‌زبیر نیز در مکه بود، او ملازم کعبه ایستاده و نماز می‌خواند، طواف می‌کرد. او هم در میان جمعیت نزد امام حسین علیه‌السلام می‌رفت، گاهی دو روز متوالی و گاهی هر روز یکبار خدمت حضرت می‌رفت، ولیکن بودن امام حسین علیه‌السلام در مکه برای ابن‌زبیر گران تمام می‌شد، زیرا او می‌دانست تا آن حضرت در شهر مکه است کسی از اهل حجاز با او بیعت نخواهد کرد. چرا که نفوذ امام حسین علیه‌السلام در مردم، از او بیشتر و آن حضرت بزرگوارتر بود [۳۷].

ارسال نامه از طرف کوفیان و پاسخ امام حسین

هنگامی که خبر مرگ معاویه به کوفه رسید، مردم در مورد یزید سخنان بسیاری گفتند، آنها باخبر شدند که امام حسین علیه‌السلام از بیعت یزید امتناع نموده‌است، و همچنین خبر ابن‌زبیر را و این که هر دو به مکه رفته‌اند، شنیدند.بنابراین؛ شیعیان کوفه در منزل سلیمان بن صرد خزاعی اجتماع نمودند، هلاکت معاویه را یاد کرده و خدای را سپاس گفته و ستایش نمودند.(در این هنگام،) سلیمان (لب به سخن گشود و) گفت: معاویه به هلاکت رسید، امام حسین علیه‌السلام بیعت او را شکسته (و از بیعت او سرباز زد) و به مکه رفته است، (اینک) شما شیعه‌ی او و شیعه‌ی پدر او هستید اگر واقعا می‌دانید که او را یاری می‌کنید و با [صفحه ۶۲] دشمن او جهاد می‌نمایید، به سوی او (نامه) بنویسید (و به او اطلاع دهید که به سوی شما بیاید)، و اگر می‌ترسید در کارتان سستی نمایید، او را (برای از بین بردن خودش) فریب ندهید.همه‌ی شیعیان گفتند: نه، (ما او را یاری می‌کنیم) و با دشمنان او جهاد می‌نماییم، و در مقابل او، خودمان را فدا می‌کنیم، پس به سوی او نامه بنویسید.(سپس آنها نامه‌ای بدین مضمون به حضرتش) نوشتند:بسم الله الرحمن الرحیماین نامه‌ای است به سوی حسین بن علی علیهماالسلام از سلیمان بن صرد، مسیب بن نجیه، رفاعهٔ بن شداد، حبیب بن

مظاهر و شیعیان وی از مؤمنان و مسلمانان اهل کوفه.سلام بر تو، همانا ما با تو، خدای را سپاس می گوییم که معبودی غیر از او نیست.اما بعد؛ سپاس خدایی را که دشمن گردنکش و ستیزجو را شکست و هلاک ساخت، دشمنی که بر این امت پیشی گرفت و با ظلم و ستم امر آنان را ربود، و حق آنان را غصب کرد، و بر آنان بدون رضایت خودشان، حکومت کرد. سپس بهترین آنان را کشت، و بدترین اشرار را باقی گذاشت، و مال خدای را در اختیار جباران، گردنکشان و ثروتمندان قرار داد. پس، از رحمت خدا دور باد! چنانچه قوم ثمود از رحمت حق دور شدند. او برای ما، امام و پیشوا نبود، پس شما به سوی ما حرکت فرمایید، امید است خدای متعال، ما را به سبب تو بر حق جمع نماید.نعمان بن بشیر، (والی کوفه) در قصر حکومتی خود، در نهایت ذلت و بدبختی نشسته و خود را امیر مردم می‌داند، ولیکن ما او را امیر نمی‌دانیم، و در نماز جمعه‌ی او شرکت نمی کنیم، و نماز عید را با او نمی‌خوانیم، و اگر آگاه شویم که شما به سوی ما عازم هستید او را از کوفه بیرون می کنیم تا به اهل شام ملحق گردد، ان شاء الله.سپس نامه را توسط عبدالله بن مسمع همدانی، و عبدالله بن وأل با سرعت تمام به محضر امام حسین علیه‌السلام فرستادند، و آنان با شتاب و عجله به سوی مکه حرکت کرده و در روز دهم ماه رمضان در مکه، خدمت امام حسین علیه‌السلام شرفیاب شدند.اهل کوفه، پس از ارسال نامه، دو روز صبر کردند، و توسط قیس بن مسهر صیداوی، عبدالرحمان بن شداد ارجی، عمارهٔ بن عبد سلولی، صد و پنجاه نامه‌ی دیگر نیز که به طور انفرادی یا با امضای دو نفر یا چهار نفر نوشته شده بود، به سوی [صفحه ۶۳] حضرتش ارسال نمودند [۳۸] .سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید: با این حال، حضرت از پاسخ به این نامه‌ها امتناع می‌فرمود و پاسخ نمی‌داد، (نامه‌ها زیاد شد) تا این که در یک روز، ششصد نامه به آن حضرت رسید، و پیوسته نامه می‌رسید تا این که در نوبت‌های متفرقه مجموع نامه‌ها به دوازده هزار بالغ گردید.شیخ مفید رحمهٔ الله گوید: اهل کوفه، دو روز دیگر صبر کردند و بعد نامه‌ای توسط هانی بن هانی سبیعی و سعید بن عبدالله حنفی برای حضرتش ارسال کردند، در آن نامه نوشتند:بسم الله الرحمن الرحیمبه سوی حسین بن علی علیهماالسلام از شیعیان وی از مؤمنان و مسلمانان.اما بعد؛ پس به سوی ما بشتاب و عجله کن، زیرا مردم منتظر قدوم تو هستند، آنان جز تو، به کس دیگری نظر ندارند، پس شتاب کن، شتاب کن، باز شتاب کن، و شتاب کن، والسلام.سپس نامه‌ی دیگری توسط شبث بن ربعی، حجار بن ابجر، یزید بن حارث بن رویم، عروهٔ بن قیس، عمرو بن حجاج زبیدی و محمد بن عمر تیمی بدین مضمون نوشته شد:اما بعد؛ باغها سبز و خرم، و میوه‌ها رسیده، هرگاه میل داری قدم رنجه فرما و به سوی ما رو آور، که برای تو لشکری که مظفر و پیروزند، آماده شده است، و السلام.همه قاصدان نزد حضرت جمع شدند، حضرت نامه‌ها را خواند و از قاصدان در مورد احوال اهل کوفه و اوضاع آن، سؤالاتی نمود. سپس نامه‌ای به شرح زیر نوشته و توسط هانی بن هانی وسعید بن عبدالله که آخرین قاصدان بودند به سوی اهل کوفه فرستاد:بسم الله الرحمن الرحیممن الحسین بن علی الی الملاء من المؤمنین و المسلمین.أما بعد؛ فان هانیا و سعیدا قدما الی بکتبکم، و کانا آخر من قدم علی من [صفحه ۶۴] رسلکم، و قد فهمت کل الذی قصصتم و ذکرتم، و مقالهٔ جلکم أنه لیس علینا امام، فأقبل لعل الله [أن] یجمعنا بک علی الحق و الهدی.و انا باعث الیکم اخی و ابن عمی و ثقتی من اهل بیتی مسلم بن عقیل، فان کتب الی أنه قد اجتمع رأی ملائکم، و اولی الحجی و الفضل منکم، علی مثل ما قدمت به رسلکم و قرءت فی کتبکم، فانی أقدم الیکم وشیکا، ان شاء الله.فلعمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب، القائم بالقسط، الدائن بدین الحق، الحابس نفسه علی ذلک لله، والسلام.بسم الله الرحمن الرحیماز حسین بن علی علیه‌السلام به سوی گروه مؤمنان و مسلماناناما بعد؛ همانا هانی و سعید نامه‌های شما را آوردند، آنها آخرین فرستادگان شما بودند، و همه‌ی مطالبی را که بیان کرده بودید، فهمیدم. گفتار همه‌ی شما این است که: امام و پیشوایی نداریم، سوی ما بیا، شاید خدا به وسیله‌ی تو ما را به حق و هدایت و راستی جمع کند.من برادر و پسرعمویم مسلم بن عقیل را که در خاندان من ثقه و مورد اطمینان من است به سوی شما فرستادم (و به او امر کردم که حال و رأی شما را برای من بنویسد)، پس اگر برای من بنویسد که رأی گروه شما و خردمندان و اهل فضل و رأی و مشورت شما، متحد و یکی است و چنان است که فرستادگان شما گفته‌اند، و در نامه‌های شما خوانده‌ام، پس من به زودی نزد شما می‌آیم،

إن شاء الله،سوگند به جان خودم! امام و پیشوا نیست مگر کسی که به کتاب خدا حکم کند، عدل و داد را بر پای دارد، به دین حق عمل نماید، و خویشتن را به خاطر خدا و بر رضای او نگه دارد، والسلام [۳۹] . [صفحه ۶۷]

در بیان فرستادن امام حسین پسرعموی خود مسلم بن عقیل را به سوی کوفه

حرکت حضرت مسلم به سوی کوفه

علامه‌ی مجلسی رحمهٔ الله می گوید:چون ارسال قاصدان اهل مکر و حیله به پایان رسید و تعداد نامه‌های آنان از نهایت گذشت، امام حسین علیه‌السلام پسرعموی خود مسلم بن عقیل علیه‌السلام را فراخواند، او در میان اقران خود، در شجاعت و سخاوت برتری داشت، او شخصی ممتاز و نمونه بود، حضرت او را به جهت دانش و عقل بیشتر، و حسن تدبیری که داشت برگزید و به سوی اهل کوفه فرستاد، تا از آنان بر حضرتش بیعت بگیرد [۴۰] .شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:امام حسین علیه‌السلام حضرت مسلم را به همراه قیس به مسهر صیداوی، عمارهٔ بن عبدالله سلولی و عبدالرحمان بن عبدالله ازدی به سوی کوفه روانه ساخت و به او دستور داد: تقوا و پرهیزکاری را پیشه‌ی خود ساخته و کار خود را پنهان نموده و مهربانی کند، اگر دید که مردم کوفه بر گفته‌های خود اجتماع کرده و آماده هستند سریعا به حضرت اعلام نماید.مسلم علیه‌السلام از مکه حرکت کرد تا به شهر مدینه رسید، وارد مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شد، و نماز خواند، بعد با دوستان خود از خانواده‌اش خداحافظی کرد، او از طایفه‌ی قیس دو نفر راهنما اجیر کرده و به همراه آن دو، به سوی کوفه حرکت کرد، آنها از راه اصلی دور شده، و راه را گم کردند، تشنگی سختی بر آنها روی آورد، طوری که بعد از این که راه را پیدا کردند با اشاره، جهت راه را به مسلم علیه‌السلام نشان دادند، و خودشان از شدت تشنگی جان باختند.مسلم علیه‌السلام به طرف راه اصلی حرکت کرد (و از مرگ آن دو راهنما پریشان خاطر شد) و نامه‌ای از محلی که معروف به «مضیق» بود، نوشته و توسط قیس بن مسهر برای امام حسین علیه‌السلام فرستاد:اما بعد؛ من به مدینه آمدم، و دو نفر راهنما اجیر کرده و حرکت کردم، آنها راه را گم کردند، تشنگی سختی بر ما چیره شد طوری که هر دو راهنما مردند، با آخرین رمقی که مانده بود خودمان را به آب رساندیم، و این آب در جایی به نام «مضیق»، واقع در [صفحه ۶۸] بیابان «خبت» است، من این پیش آمد را به فال بد گرفتم، اگر صلاح بدانید استعفای مرا بپذیرید و فرد دیگری را بفرستید، والسلام.امام حسین علیه‌السلام در پاسخ وی نوشت:اما بعد؛ فقد خشیت أن لا یکون حملک علی الکتاب الی فی الاستعفاء من الوجه الذی وجهتک له الا الجبن، فامض لوجهک الذی وجهتک فیه، والسلام.اما بعد؛ فکر می‌کنم آنچه باعث شده تا نامه‌ای فرستاده و استعفای خود را بخواهی، ترس باشد، پس به سوی مأموریتی که تو را به آن فرستادم حرکت کن، والسلام.وقتی مسلم علیه‌السلام نامه را خواند گفت: من از این مأموریتی که در پیش دارم هراسی بر خود ندارم، (بلکه بر آن امام مظلوم علیه‌السلام می‌ترسم).مسلم علیه‌السلام اطاعت کرده و حرکت نمود تا به چشمه‌ای - که مال قبیله‌ی طی بود - رسیده و در آنجا فرودآمد. در این هنگام، صیادی را دید که در حال شکار آهو است، صیاد تیر را رها کرد، تیر به هدف خورد و آهو کشته شد، مسلم علیه‌السلام این جریان را به فال نیک گرفت، و گفت: ان شاء الله بر دشمنانمان چیره می‌شویم و آنان را می‌کشیم.

ورود حضرت مسلم به کوفه

سپس حضرت مسلم علیه‌السلام از آنجا حرکت کرد و به مسیر خود ادامه داد تا به کوفه رسید، او در خانه‌ی مختار بن ابی‌عبیده اجلال نزول فرمود، همان خانه‌ای که امروز به خانه‌ی مسلم بن مسیب معروف است.شیعیان نزد او رفت و آمد می‌کردند، هر دسته‌ای که می‌آمدند، مسلم نامه‌ی امام حسین علیه‌السلام را می‌خواند و آنها می‌گریستند، و با او بیعت کرده (و وعده‌ی یاری می‌دادند) تا

آن که هیجده هزار نفر با وی بیعت نمودند.مسلم علیه‌السلام نامه‌ای به امام حسین علیه‌السلام نوشت و خبر بیعت هیجده هزار نفر از أهل کوفه را به حضرت رساند و اعلام کرد که حضرت به کوفه تشریف فرما شوند.شیعیان کوفه، مدام به خانه‌ی مسلم علیه‌السلام رفت و آمد می‌کردند، تا این که مکان و جای او (برای دشمنان) معلوم شد، این خبر به گوش نعمان بن بشیر - که والی و فرماندار کوفه از طرف معاویه بود و یزید ملعون نیز او را در همین مقام ابقاء کرده بود - رسید، نعمان بالای منبر رفت، حمد و ثنای خدای را به جا آورده سپس گفت: [صفحه ۶۹] اما بعد؛ بندگان خدا! از خدا بترسید، و بر فتنه و تفرقه شتاب نکنید؛ زیرا در فتنه، مردم کشته می‌شوند، خونها ریخته می‌شود، اموال به غارت می‌رود تا فردی با من جنگ نکند، من جنگ نمی‌کنم، و کسی که از راه خصومت و دشمنی با من وارد نشود من نیز وارد نمی‌شوم، خفتگان شما را بیدار نمی‌کنم، شما را به فتنه و آشوب ترغیب نمی‌نمایم، و شما را از روی تهمت، بهتان و بدگمانی مؤاخذه نمی‌کنم.ولیکن اگر از من روگردان شوید، و بیعت خود را بشکنید، و پیشوای خود!! - یزید - را مخالفت نمایید، سوگند به خدایی که غیر از او معبودی نیست؛ شما را از دم تیغ خود می‌گذرانم مادامی که قبضه‌ی شمشیر دستم است، اگر چه کسی یاریم نکند، آگاه باشید! امید دارم افرادی از شما که حق را شناخته‌اند بیشتر از آنان باشند که باطل آنان را هلاک می‌کند.در این هنگام، عبدالله بن مسلم بن ربیعه حضرمی - هم‌پیمان بنی‌امیه - بپاخاست و گفت: آشوبی که از اهل کوفه می‌بینی، آن را اصلاح نمی‌کند مگر کارزار و ظلم؛ و این نرمی و حالتی که تو بین خود و دشمن خود داری، رأی و نظر شخص عاجز است.نعمان گفت: اگر من در اطاعت خدا از اشخاص ضعیف و عاجز باشم بهتر است برای من که عزیزترین مردم در حالت معصیت خدا باشم، سپس از منبر پایین آمد.عبدالله بن مسلم از مجلس بیرون رفت و نامه‌ای (بدین مضمون) به یزید ملعون نوشت:اما بعد؛ همانا مسلم بن عقیل وارد کوفه شد، شیعیان برای حسین بن علی با او بیعت کردند، اگر کوفه را می‌خواهی، مردی قوی که فرمان تو را پیاده کند و مانند تو با دشمنانت رفتار نماید؛ بفرست، زیرا که نعمان بن بشیر، یا مردی ضعیف و ناتوان است، یا خود را به ناتوانی می‌زند.البته پس از او، عمارهٔ بن عقبه و بعد از او، عمر بن سعد بن أبی‌وقاص نیز نامه‌هایی بدین مضمون نوشتند.

ابن زیاد لعین فرماندار کوفه می‌شود

هنگامی که نامه‌ها به دست یزید ملعون رسید، غلام معاویه به نام «سرجون» را صدا زد (و در این مورد با او مشورت کرد) و گفت: همانا حسین، مسلم بن عقیل را برای بیعت به کوفه فرستاده، و خبر رسیده که نعمان فردی عاجز و بدسخن است، به نظر تو چه کسی را به کوفه امیر کنم؟ [صفحه ۷۰] - و این هنگامی بود که یزید ملعون بر عبیدالله بن زیاد لعین خشم و غضب کرده بود -.سرجون گفت: اگر معاویه زنده بود رأی او را می‌پذیرفتی؟گفت: آری قبول می‌کردم.راوی گوید: در این هنگام، سرجون عهدنامه و فرمان امیری ابن‌زیاد را بر حکومت کوفه بیرون آورد، و گفت: این نظر و رأی معاویه است، وی به هنگام مرگ خود، دستور داد که به این عهدنامه عمل شود، و حکومت کوفه و بصره را به عبیدالله واگذار کرد.یزید گفت: این کار را انجام می‌دهم، عهدنامه و فرمان را به عبیدالله بن زیاد بفرست.سپس مسلم بن عمرو باهلی را صدا زد و نامه‌ای به ابن‌زیاد نوشته و توسط او فرستاد:اما بعد؛ پیروان من از اهل کوفه به من نوشته و خبر داده‌اند که پسر عقیل مردم را در کوفه جمع می‌کند تا عصای مسلمانان را بشکند، (یعنی جماعت آنان را بهم بزند)، هنگامی که نامه را خواندی به سوی کوفه حرکت کن. وقتی به کوفه رسیدی در جستجوی پسر عقیل، مانند جستجو کردن جواهر نفیس باش، بعد او را دستگیر کرده و دست و پایش را ببند، یا او را بکش یا تبعید کن، والسلام.آن گاه عهدنامه‌ی معاویه بر حکومت کوفه را به مسلم بن عمرو داد، مسلم بن عمرو حرکت کرده و در بصره نزد عبیدالله آمد، عهدنامه معاویه و نامه یزید را به او داد، وقتی عبیدالله نامه را دریافت کرد بلافاصله دستور داد تا برای سفر آماده شده و لوازم آن فراهم شود و فردا به طرف کوفه حرکت کنند.او برادر خود، عثمان را جانشین خود در بصره قرار داده و به همراه مسلم بن عمرو باهلی، شریک بن اعور حارثی و غلامان و خانواده‌ی خود به طرف کوفه حرکت کرد، وی در حالی که عمامه سیاه در سر داشت و به صورت خود

نقاب انداخته بود وارد کوفه شد.مردم کوفه خبردار شده بودند که امام حسین علیه‌السلام به طرف کوفه تشریف فرما هستند. به همین جهت، به استقبال حضرتش آمده بودند، وقتی عبیدالله ملعون را با این قیافه دیدند فکر کردند که امام حسین علیه‌السلام است. به همین جهت، ابن‌زیاد به هر گروهی که از مردم می‌رسید به او سلام می‌کردند، و می‌گفتند: مرحبا به تو ای فرزند [صفحه ۷۱] رسول خدا! آمدی، خوش آمدی.ابن‌زیاد، از خوشحالی و سرور مردم کوفه برای امام حسین علیه‌السلام ناراحت شد. و چون مردم از هر طرف اظهار شادی و سرور می‌کردند مسلم بن عمرو گفت: کنار روید! این؛ امیر عبیدالله بن زیاد است.گروهی از مردم دور عبیدالله را احاطه کرده بودند و تردیدی نداشتند که این؛ امام حسین علیه‌السلام است. عبیدالله با این گروه حرکت می‌کرد و شب هنگام، به قصر حکومتی کوفه رسید.نعمان بن بشیر، والی کوفه، درب دارالاماره را به روی ابن‌زیاد و اطرافیانش بست، برخی از همراهان ابن‌زیاد صدا زدند تا درب را باز کنند.نعمان، از بالای قصر نمایان شد و در حالی که خیال می‌کرد که او، حسین علیه‌السلام است گفت: تو را قسم می‌دهم به خدا! از اینجا دور شو، سوگند به خدا! من امانت خود را به تو واگذار نمی‌کنم، و مرا بر جنگ با تو نیازی نیست.ابن‌زیاد سخن نمی‌گفت، سپس نزدیک قصر رفت و نعمان از پنجره قصر نگاه کرد، ابن‌زیاد حرف زد و گفت: درب را باز کن، خیری به روی خود نگشایی! زیرا که از شب تو بسیار گذشته.مردی که پشت سر ابن‌زیاد ایستاده بود این گفت و شنود را شنید، رو کرد به طرف مردم کوفه که به پندار خود او را امام حسین علیه‌السلام می‌دانستند و گفت: ای مردم! سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست! این؛ ابن‌زیاد پسر مرجانه است.اینجا بود که نعمان درب قصر را باز کرد، و آن ملعون وارد شد، درب را به روی مردم بستند و آنان پراکنده شدند.

سخنرانی ابن زیاد و تهدید مردم کوفه

بامدادان منادی، مردم را به نماز جماعت ندا داد، مردم جمع شدند، ابن‌زیاد بیرون آمد و بالای منبر رفت و خدا را حمد و ثنا گفت، سپس گفت:اما بعد؛ امیرمؤمنان یزید! مرا والی و حاکم شهر، مرز و غنایم شما نمود، و به من امر کرد تا با مظلوم با انصاف رفتار کنم، و از محروم و فقیر دستگیری نمایم، کسی که گوش به فرمان است و از من اطاعت می‌کند مانند پدر نیکوکار احسان نمایم!! و شمشیر و تازیانه‌ی من بر کسی است که از فرمان من اطاعت نکرده و با پیمان من مخالفت کند. [صفحه ۷۲] بعد به ضرب‌المثل معروف متمثل شد که: «به راستی هر کسی بر خود بترسد نه این که صرف ترسانیدن است»، یعنی هرچه می‌گویم راست است نه افسانه و دروغ. آن گاه از منبر فرودآمد، و از بزرگان، برای مردم پیمان محکمی گرفت و گفت: بنویسید: بر بزرگان و کسانی که از هواخواهان یزید هستید، و خوارج شهر - که اهل حروریه معروف بودند - و از اهل شک و تردید - که کارشان ایجاد خلاف و دورویی و دشمنی است - پس هر کس از این گروه به ما بیاورد از عهده‌ی تکلیف ما بری است، و هر کس برای ما اسم یکی از دشمنان ما را ننویسد، باید ضامن شود که در قلمرو او کسی با ما مخالفت نکند، و خائنی بر ما طغیان و خیانت نکند، پس هر کس از رؤسا از فرمان من اطاعت نکرده و چنین نکنند ذمه و دامان ما از او بری و کنار است، و خون و مال او حلال است. و هر رئیسی که در قلمرو او خائن برای یزید باشد و او را تحویل ندهد، کنار درب خانه‌اش به دار آویخته می‌شود، و از بذل و بخشش خودم، او را از ریاست عزل می‌کنم.

حضرت مسلم در خانه‌ی هانی

چون جناب مسلم بن عقیل علیه‌السلام از آمدن ابن‌زیاد ملعون به کوفه خبردار شد و سخنانی که گفته بود شنید، و از پیمانی که از بزرگان و مردم کوفه گرفته بود، مطلع شد؛ از خانه‌ی مختار به خانه‌ی هانی بن عروه نقل مکان کرد، و در خانه‌ی هانی مستقر شد، و شیعیان به صورت مخفی و پنهانی از ابن‌زیاد، نزد او رفت و آمد می‌کردند، و همدیگر را به کتمان این راز، سفارش

می‌نمودند.ابن‌زیاد، غلام خود را - که معقل نام داشت - طلبید و گفت: این سه هزار درهم را بگیر و مسلم بن عقیل را پیدا کرده و یاران او را شناسایی کن، اگر یکی از آنها یا گروهی از آنها را شناسایی کردی، این سه هزار درهم را به او بده و بگو: با این مبلغ بر علیه دشمنتان کمک بجویید، و بر آنان چنان بفهمان که تو از آنان هستی، زیرا اگر این مبلغ را به آنان بدهی مطمئن می‌شوند که تو از آنها هستی و به تو اعتماد می‌کنند، و چیزی از کارها و اخبارشان را از تو مخفی نمی‌نمایند. پس از آن، روز و شب نزد آنان برو تا مکان مسلم بن عقیل را شناخته و نزد او بروی.(غلام ابن‌زیاد ملعون) این نقشه‌ی شیطانی را بکار بست، آمد و وارد مسجد جامع کوفه شد، از مردم شنید که می‌گویند: این شخص - یعنی مسلم بن عوسجه رحمهٔ الله - برای امام حسین علیه‌السلام بیعت می‌گیرد. [صفحه ۷۳] مسلم، مشغول نماز بود، معقل در کنار او نشست تا نمازش را تمام کند، مسلم نمازش را تمام کرد معقل گفت: ای بنده‌ی خدا! من مردی از اهل شام هستم که خداوند متعال محبت اهل بیت و دوستان آنان را برای من ارزانی داشته است!!آن گاه خودش را به گریه زد و گفت: مبلغ سه هزار درهم همراه من است، می‌خواهم با آن مردی که از اهل بیت است ملاقات کنم، خبردار شدم که او به شهر کوفه آمده و برای پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیعت می‌گیرد، من هم می‌خواهم او را ملاقات کنم، اما کسی را پیدا نکردم تا مرا راهنمایی کند، منزل او را هم نمی‌شناسم، الآن که در مسجد نشسته بودم شنیدم که گروهی از مؤمنان تو را نشان می‌دادند و می‌گفتند: این شخص، از فردی که از اهل بیت است و به این شهر آمده، خبر دارد. اینک من خدمت شما آمدم تا مبلغ مرا دریافت نمایی و مرا به حضور صاحب خود ببری، زیرا که من برادری از برادران تو و مورد اطمینان هستم، و اگر می‌خواهی، قبل از ملاقات با او، از من بیعت بگیر.پسر عوسجه گفت: خدای را سپاس می‌گویم که با تو ملاقات کردم، من از این جهت، خوشحال و شاد شدم، تو نیز، کسی را که دوست می‌داری؛ ملاقات خواهی کرد، خداوند به وجود تو، اهل بیت خود را یاری می‌کند، اما پیش از آن که ترس و وحشت این طغیانگر و غلبه‌ی او تمام شود، مردم مرا به این جهت شناختند، و این مسأله مرا غمگین نموده است.معقل گفت: جز خیر و نیکی چیز دیگری نخواهد شد، از من بیعت بگیر.(مسلم بن عوسجه) از او بیعت گرفت و عهد و پیمانهای سخت و شدیدی بست که همواره خیرخواهی کند و حتما این مطلب را مخفی و پنهان نگه دارد.معقل آن چنان سوگند خورد و پیمانها بست که او را راضی شده و خاطر جمع باشد.آن گاه پسر عوسجه گفت: چند روزی به خانه‌ی من رفت و آمد کن، تا برای تو اجازه‌ی ملاقات به حضور صاحب تو، جناب مسلم علیه‌السلام بگیرم.معقل شروع به تردد با شیعیان کرد، پسر عوسجه برای او اجازه گرفت، اجازه داده شد، جناب مسلم بن عقیل علیه‌السلام از او بیعت گرفت، و به ابوثمامه‌ی صیداوی دستور داد تا مبلغ او را دریافت کند.- ابوثمامه کسی بود که پولهایی را که بعضی از شیعیان کمک می‌کردند دریافت می‌کرد و اسلحه می‌خرید، او شخصی دانا، و از جمله‌ی شجاعان عرب بود، و جزو بزرگان شیعه به شمار می‌آمد. - [صفحه ۷۴] معقل ملعون با شیعیان رفت و آمد می‌کرد و در جلسات آنان شرکت می‌نمود و اولین نفری بود که وارد جلسه می‌شد و آخرین نفری بود که خارج می‌شد، تا آن که آنچه ابن‌زیاد از او می‌خواست فهمید، و گاه گاهی اخبار را به عرض ابن‌زیاد می‌رساند [۴۱] .

شریک اعور و نقشه‌ی قتل ابن زیاد

(علامه‌ی مجلسی رحمهٔ الله) در «بحارالأنوار» می‌نویسد: ابن‌شهراشوب گوید:هنگامی که مسلم علیه‌السلام وارد شهر کوفه شد در خانه‌ی سالم بن مسیب مستقر گردید، و دوازده هزار تن با او بیعت کردند.هنگامی که ابن‌زیاد ملعون وارد کوفه شد مسلم علیه‌السلام شبانه از خانه‌ی سالم به خانه‌ی هانی نقل مکان کرده و تحت امنیت او قرار گرفت، مردم پیوسته با او بیعت می‌نمودند تا این که تعداد بیعت‌کنندگان به بیست و پنج هزار تن رسید. در این موقع، جناب مسلم علیه‌السلام تصمیم بر خروج و قیام گرفت.هانی گفت: عجله نفرمایید.از طرف دیگر؛ شریک بن اعور همدانی - که به همراه ابن‌زیاد از بصره آمده بود - مریض شده و در خانه‌ی هانی افتاده بود، شریک به مسلم علیه‌السلام گفت: عبیدالله به عیادت من می‌آید، و من سخن را با او به درازا می‌کشم. در

این هنگام، تو با شمشیر خود بیرون آمده و او را به قتل برسان، و علامت بیرون آمدن تو هم این باشد که من می گویم: به من آب بدهید.ولی هانی از اجرای این نقشه نهی کرد.ابن‌زیاد به عیادت شریک آمد، و از درد او پرسید، پرسش و پاسخ به درازا کشید، شریک دید کسی نیامد، ترسید که این نقشه فراموش شده و از بین برود و به همین جهت، برای فهماندن مطلب، شروع به خواندن این شعر کرد:ما الانتظار بسلمی أن تجیء بها کأس المنیة بالتعجیل اسقوهابرای چه سلمی منتظر است از آوردن آن؛ به زودی مرا با کاسه‌ی مرگ سیراب کند [۴۲] . [صفحه ۷۵] ابن‌زیاد از این جریان واهمه کرد و از منزل هانی خارج شد، وقتی داخل قصر شد مالک بن یربوع با نامه‌ای که از عبدالله بن یقطر گرفته بود؛ آمد، و مضمون نامه چنین بود:به سوی حسین بن علی علیهماالسلاماما بعد؛ به اطلاع شما می‌رسانم که از مردم کوفه فلان تعداد با شما بیعت نموده است، وقتی نامه‌ی من بدست شما رسید، به سوی کوفه شتاب کنید، شتاب کنید؛ زیرا که همه‌ی مردم با شما هستند، و آنان برای یزید میل و رغبتی ندارند.ابن‌زیاد ملعون، فرمان قتل عبدالله بن یقطر را صادر کرد [۴۳] .ابن‌نما رحمة الله در کتاب «مثیر الأحزان» گوید:چون ابن‌زیاد از منزل هانی بیرون رفت، مسلم علیه‌السلام در حالی که شمشیر به دستش بود بیرون آمد، شریک گفت: (چرا سستی کردی) و چه مانع شد که او را نکشتی؟مسلم علیه‌السلام گفت: تصمیم گرفتم خارج شوم، ولی زن هانی دست به دامن من زد، و گفت: سوگند می‌دهم تو را به خدا که ابن‌زیاد را در خانه‌ی ما به قتل مرسان.او در پیش روی من گریست، من شمشیر را کنار انداخته و نشستم.هانی گفت: وای بر او! هم خود و هم مرا به هلاکت انداخت، از آنچه فرار می کردم، گرفتار شدم [۴۴] .علامه مجلسی رحمة الله در «بحارالأنوار» می‌نویسد: ابوالفرج گوید:وقتی مسلم علیه‌السلام بیرون آمد شریک به او گفت: چه چیزی تو را از کشتن او بازداشت؟گفت: به دو علت (از قتل او صرف نظر کردم):نخست آن که، هانی دوست نداشت در خانه‌ی او ابن‌زیاد کشته شود. [صفحه ۷۶] دوم آن که، حدیثی است که از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند؛ و به من رسیده که حضرتش فرمود:«ان الایمان قید الفتک فلا یفتک مؤمن».«همانا ایمان مانع قتل ناگهانی می‌شود و مؤمن کسی را غفلتا به قتل نمی‌رساند» [۴۵] .هانی به او گفت: سوگند به خدا! اگر او را کشته بودی در واقع فاسق، فاجر و کافری را به قتل رسانده بودی [۴۶] .

گفتگوی هانی با ابن زیاد

سید ابن طاووس رحمة الله در کتاب «اللهوف» گوید:چون ابن‌زیاد فهمید که مسلم بن عقیل علیه‌السلام در خانه‌ی هانی است، محمد بن اشعث، اسماء بن خارجه و عمرو بن حجاج را خواست و گفت: چرا هانی بن عروه پیش ما نمی‌آید؟گفتند: نمی‌دانیم، ولی می گویند: مریض است.ابن‌زیاد گفت: خبردار شده‌ام که حالش خوب شده و صحت یافته، و هنگام غروب درب خانه‌اش می‌نشیند، اگر می‌دانستم که مریض است او را عیادت می کردم، بروید و به او امر کنید که آنچه از حق ما بر گردن اوست ترک نکند، زیرا من دوست ندارم شخصی همانند او که از بزرگان عرب است حقش ضایع شود.آنان، موقع غروب که هانی درب خانه‌اش نشسته بود نزد او آمده و گفتند: چرا امیر را ملاقات نمی کنی؟ او از تو یاد کرد و گفت: اگر می‌دانستم هانی مریض است او را عیادت می کردم.هانی گفت:مریضی من، مانع این کار شده است.گفتند: به ابن‌زیاد خبر رسیده که شما شامگاهان بر درب خانه‌ات می‌نشینی، و سستی تو باعث تأخیر ملاقات شده است، و سلطان از مثل تو، سستی، تأخیر و جفا را تحمل نمی کند، زیرا که تو آقای طایفه‌ی خود هستی، و ما سوگند می‌دهیم که همین الآن با ما سوار شوی تا پیش امیر برویم.هانی لباس‌های خود را خواست و پوشید، آن گاه استر خود را طلبید، سوار شد و [صفحه ۷۷] حرکت کرد تا نزدیک قصر رسید. در این هنگام، بعضی از مسایل را فهمید و احساس خطر کرد، و به حسان بن اسماء بن خارجه گفت: پسر برادرم! سوگند به خدا! من از این مرد می‌ترسم، نظر تو در این باره چیست؟گفت: سوگند به خدا! ای عمو! من از چیزی برای تو نمی‌ترسم، چرا برخی خیالات را بر دل خود راه می‌دهی؟ و این در صورتی بود که حسان نمی‌دانست چرا عبیدالله به احضار عمویش امر کرده است.هانی وارد قصر عبیدالله شد، همان وقت

عـده‌ای از نزدیکان حضور داشـتند چون چشم آن ملعون به هانی افتاد گفت: خائنی به پای خود به خانه‌ی هلاکت وارد شد.هنگامی که هانی نزدیک پسـر زیاد رسید رو کرد به شریح قاضی که در نزد او نشسته بود و بیت عمرو بن معدی کرب زبیدی را خواند:ارید حیـاته و یریـد قتلی عـذیرک مـن خلیلـک مـن مرادمـن زنـدگی او را می‌خـواهم و او کشــته شـدن مرا می‌خواهـد؛ اگر ایـن نظر مرا نمی‌پسـندی کسـی از طـایفه‌ی بنی‌مراد بیـاور که عـذر خطای خود را بخواهـد.(منظور ابن‌زیاد از این شـعر این بود که می‌گفت: من می‌خـواهم هـانی زنـده بمانـد ولی او در خـانه‌ی خـود، بر علیـه مـن تـوطئه می‌کنـد).هـانی گفت: ای امیر! مقصـود تـو از این حرفها چیست؟گفت: آرام بـاش ای هـانی! این چه عملیـات و چه فتنه‌هـایی است که در خـانه‌ی تـو بر علیه امیرالمـؤمنین! و به ضـرر همه‌ی مسـلمانان انجام می‌گیرد؟ مسلم بن عقیل را در خانه‌ی خود جای داده و برای او اسلحه و مردان جنگجو فراهم آورده‌ای و آنها را در خانه‌هـای اطراف خـود جـا داده‌ای، گمـان می‌کنی که این اخبـار بر من پوشـیده می‌مانـد؟هـانی گفت: من چنین کارهـایی را انجـام نـداده‌ام.ابن‌زیـاد گفت: آری! تو این کارهـا را انجام داده‌ای.هانی گفت: خـدای امر امیر را اصـلاح کنـد! من انجام نـداده‌ام.ابن‌زیاد گفت: بگویید «معقل» غلام من بیاید.- معقل جاسوس ابن‌زیاد بود، او بسیاری از اسـرار آنها را کشف کرده بود -معقل آمد و رو به روی ابن‌زیاد ایسـتاد، وقتی هانی او را دید، دانست که او جاسوس بوده است.گفت: ای امیر! خدا امر امیر را اصـلاح کند، سوگند به خدا! من مسـلم را به خانه‌ی خود نیاورده و دعوت نکرده‌ام، ولی او به خانه‌ی من پناه آورد، من حیا کردم او را برگردانم، و [صفحه ۷۸] پناهش دادم. بدین جهت، حفظ او را عهده‌دار شدم و او را مهمان نمودم، اکنون که تو دانستی بگذار بروم پیش او و بگویم که از خـانه‌ی مـن خـارج شـود و بـه هر کجـا کـه می‌خواهـد برود، تـا مـن از آنچـه بـه ذمـه‌ی خـود گرفتـه‌ام و او را پنـاه داده‌ام؛ بیرون آیم.ابن‌زیاد لعین گفت: به خدا قسم! هرگز از من جدا نمی‌شوی مگر این که مسلم را حاضر کنی.هانی گفت: به خدا قسم! هرگز او را به نزد تو نمی‌آورم، آیا مهمان خود را به دست تو بـدهم که او را بکشـی؟گفت: به خـدا سوگنـد! بایـد او را نزد من بیاوری.هانی گفت: به خـدا سوگنـد! او را نمی‌آورم.چون سـخن میـان آنهـا بسـیار شـد، مسـلم بن عمرو باهلی برخاست و گفت: خـدا امر امیر را اصـلاح کنـد! اجازه بـده من در خلوت با او سـخن گویم.پس مسـلم بن عمرو، با هانی به گوشه‌ای از دارالاماره رفتند و در گوشه‌ای نشستند طوری که ابن‌زیاد لعین آنها را می‌دید و هنگامی که بلند حرف می‌زدند صدای آنان را می‌شنید.مسلم گفت: ای هانی! تو را به خـدا سوگنـد می‌دهم که بـاعث قتـل خود نشوی، و طـایفه‌ی خود را گرفتـار بلا نکنی، به خـدا سوگنـد! من تو را از مرگ نجات می‌دهم. مسـلم، عموزاده‌ی این قوم است نه او را می‌کشـند و نه به او ضـرر می‌رساننـد، او را تسـلیم کن، و این عمل باعث خواری و کسر شأن تو نمی‌شود، زیرا که او را به سلطان تسلیم کرده‌ای (و این عیب نیست).هانی گفت: به خدا سوگند! این کار سبب رسوایی و ننگ است، کسـی را که در پناه من و مهمان من، و فرسـتاده‌ی فرزند رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم است به دست دشمن بسپارم، در حالی که دست‌های من سالم، و یاوران زیادی دارم، به خدا سوگند! اگر تنها باشم و هیچ یاوری نداشته باشم تا مرا یاری کنـد او را تسـلیم نمی‌کنم تا این که پیش از او بمیرم.مسـلم بن عمرو، شـروع کرد او را قسم دادن، ولی هانی می‌گفت: به خدا قسم! هرگز وی را به دست او نخواهم داد.ابن‌زیـاد، سـخنان هـانی را شـنید و گفت: او را نزدیـک من بیاوریـد.هـانی را به نزد آن ملعون بردنـد، ابن‌زیاد گفت: سوگنـد به خـدا! بایـد او را نزد من بیاوری وگرنه سـر از بـدنت جدا می‌کنم.هانی گفت: به خدا سوگند! اگر چنین کنی شمشیرها در اطراف خانه‌ات زیاد [صفحه ۷۹] خواهد شد.ابن‌زیاد ملعون گفت: آیا مرا با شمشیر می‌ترسانی؟هانی گمان می‌کرد که طایفه‌ی او صدای او را می‌شنوند.

مجروح شدن هانی

ابن‌زیـاد گفت: او را نزدیـک من بیاوریـد.پس هـانی را نزد آن ملعـون بردنـد، او بـا چوبی که در دسـتش داشت بر صورت او زد، و پیوسته با آن، بینی، پیشانی و صورت او را می‌زد تا این که بینی او را بشکست، و خون بر لباسهایش جاری شد، و گوشت صورت و

پیشانی او بر محاسنش ریخت تا آن که چوب شکست.هانی دست انداخت و قبضه‌ی شمشیر یکی از پاسبانان او را گرفت، ولی پاسبان تیغ را به طرف دیگر کشید.ابن‌زیاد فریاد زد: او را بگیرید.پس او را کشان کشان آوردند تا این که در یکی از اتاقهای دارالاماره انداخته و در را به روی او بستند.ابن‌زیاد گفت: نگهبانی بر او بگمارید، و آنان به دستور او عمل کردند [۴۷] .در کتاب «منتخب» چنین آمده است:(هنگامی که هانی از تسلیم مسلم علیه‌السلام امتناع ورزید) ابن‌زیاد خشمگین شد، هانی با شمشیری که در نزد خود داشت به ابن‌زیاد حمله کرد و لباسهای او را پاره نمود و جراحات کاری بر او رسانید. معقل لعین با شمشیر، مقابل هانی ایستاد.پس هانی شروع کرد به شمشیر زدن و آنان را از راست و چپ می‌زد تا این که از آن گروه، مردان زیادی را کشت، و می گفت: سوگند به خدا! اگر پای من برای حفظ کودکی از کودکان اهل بیت رسالت علیه‌السلام باشد پایم را کنار نمی کشم تا این که قطعه قطعه شود، پس جمعیت زیادی به او حمله نمودند و او را دستگیر کرده و به زنجیر بستند [۴۸] .سپس سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:در این هنگام، اسماء بن خارجه - و به قولی حسان بن اسماء - از جای برخاست و [صفحه ۸۰] گفت: ای امیر! آیا ما در روزهای دیگر هم فرستادگان مکر و حیله باشیم؟ (یعنی دیگر انتظار نداشته باش که فریفته‌ی تو شویم) به ما دستور دادی تا هانی را به نزد تو آوریم، اکنون او را حاضر ساختیم و تو استخوان صورتش را می‌شکنی و خون او را به محاسنش جاری می‌نمایی و اعتقاد کشتن او را داری؟ابن‌زیاد حرامزاده از سخن او غضبناك شد و گفت: تو در نزد من جرأت چنین سخنان را داری؟پس دستور داد آن چنان او را زدند تا این که ساکت شد، سپس (دست‌های) او را بسته و در گوشه‌ای از دارالاماره محبوس کردند.وقتی حسان این حال را دید گفت (انا لله و انا الیه راجعون)، (و به یاد سخنان هانی قبل از ورود به دارالاماره افتاده) و گفت: ای هانی! خبر مرگ تو را به خودم می‌دهم که تو را خواهند کشت.سید رحمهٔ الله گوید: آن گاه به عمرو بن حجاج - که دخترش «رویحه» زن هانی بن عروه بود - خبر رسید که هانی کشته شده است، پس عمرو بن حجاج با همه‌ی افراد طایفه‌ی مذحج آمد و دارالاماره را محاصره کرد و فریاد زد: من عمرو بن حجاج هستم، و این جمعیت سواران و بزرگان قبلیه‌ی مذحج هستند، ما از اطاعت امیر سرپیچی نکرده‌ایم و از جماعات مسلمانان جدا نشده‌ایم، ولی شنیده‌ایم که صاحب ما، هانی کشته شده است.ابن‌زیاد ملعون از اجتماع و سخنان آنان باخبر شد، به شریح قاضی دستور داد: برو هانی را ببین و سلامتی و زنده بودن او را به طایفه‌ی او اطلاع بده.شریح همین کار را کرد، و به آنان سلامتی هانی را خبر داد، و آنان (به همین قدر) راضی شده، و برگشتند [۴۹] .

خروج حضرت مسلم و بی وفایی مردم کوفه

سید قدس سره درکتاب «الهوف» می گوید:چون خبر گرفتار شدن هانی و آنچه از صدمات بر او وارد شده بود به مسلم علیه‌السلام رسید، خود با کسانی که با او بیعت کرده بودند برای جنگ با ابن‌زیاد از خانه خارج شد، عبیدالله بن زیاد از ترسش به دارالاماره پناه برد، و افراد آن ملعون، با یاران [صفحه ۸۱] مسلم علیه‌السلام به جنگ و قتال مشغول شدند [۵۰] .در نقل شیخ مفید رحمهٔ الله آمده است:در دارالاماره فقط سی نفر پاسبان، بیست نفر نیز از بزرگان مردم و خانواده‌ی خود و خادمان او بودند، و اینان تا هنگام غروب آفتاب در محاصره بودند.سپس سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:افراد عبیدالله بن زیاد ملعون - که بالای دارالاماره بودند - بر بام قصر رفته، اصحاب مسلم علیه‌السلام را می‌ترسانیدند، و آنها را به آمدن لشکر شام تهدید می کردند، به همین منوال بود که تا این که آن روز پایان یافت.هنگامی که شب فرارسید، اصحاب مسلم علیه‌السلام کم کم پراکنده شده و به یکدیگر می گفتند: چه کار داریم که در فتنه و فساد عجله کنیم، بهتر است در خانه‌های خود بنشینیم، و کاری با این قوم نداشته باشیم تا این که خداوند امر این گروه را اصلاح کند.در روایت شیخ مفید رحمهٔ الله آمده است:کار به جایی رسید که زنان نزد فرزند یا برادر خود می‌آمدند و می گفتند: بازگرد، دیگران هستند و به تو احتیاجی نیست، و مردان می‌آمدند و به برادران و فرزندان خود می گفتند: فردا سپاه شام می‌آید، تو با جنگ و شر چه خواهی کرد؟ برگرد. و آنها برمی گشتند [۵۱] .

تنها شدن حضرت مسلم

سپس سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:(مردم پیشوته از دور مسلم علیه‌السلام پراکنده می‌شدند) با مسلم علیه‌السلام، جز ده نفر باقی نماند، هنگامی که مغرب شد و مسلم علیه‌السلام برای نماز مغرب وارد مسجد شد آن ده نفر نیز پراکنده شدند، مسلم علیه‌السلام یکه و تنها از مسجد خارج شد و در کوچه‌های کوفه سرگردان می‌گشت (نمی‌دانست به کجا رود؟) تا این که بر در خانه‌ی زنی به نام «طوعه» رسید، در آنجا توقف کرد، از او آب خواست، آن زن آب آورد و مسلم علیه‌السلام نوشید.در روایت شیخ مفید رحمهٔ الله چنین آمده:آن زن، ظرف آب را به خانه برد، بعد بیرون آمد (و او را درب خانه‌اش دید) گفت: ای بنده‌ی خدا! مگر آب نیاشامیدی؟ [صفحه ۸۲] فرمود: آری.گفت: پس چرا به نزد خانواده‌ی خود نمی‌روی؟مسلم علیه‌السلام ساکت شد و چیزی نگفت.باز آن زن تکرار کرد و مسلم علیه‌السلام ساکت شد، دفعه‌ی سوم «طوعه» گفت:سبحان الله! ای بنده‌ی خدا! خداوند تو را از بدیها دور کند، از اینجا برخیز و نزد خانواده‌ی خود برو، زیرا که خوب نیست جلو درخانه‌ی من توقف کنی و من دوست ندارم در این وقت شب، کنار خانه‌ی من باشی.جناب مسلم علیه‌السلام برخاست و گفت:یا أمهٔ الله! مالی فی هذا المصر أهل و لا عشیرهٔ، فهل لک فی أجر و معروف، و لعلی مکافئک بعد هذا الیوم؟ای بنده‌ی خدا! من در این شهر خانه و فامیلی ندارم، آیا می‌توانی در حق من احسان نموده و امشب در منزل خود جای دهی؟ شاید پس از این، پاداش احسان تو را داده و جبران نمایم؟طوعه گفت: ای بنده‌ی خدا! چگونه خانه نداری؟جناب مسلم علیه‌السلام گفت:أنا مسلم بن عقیل، کذبنی هؤلاء القوم، و غرونی و أخرجونی.من مسلم پسر عقیل هستم، این مردم به من دروغ گفتند، و مرا فریب داده و سرانجام (یکه و تنها) بیرونم کردند.گفت: به راستی تو مسلم هستی؟گفت: آری.گفت: بفرمایید.آن گاه حضرت مسلم علیه‌السلام را به یکی از اتاقهایی که خود سکونت نداشت، راهنمایی کرد و لوازم استراحت را فراهم نمود و شام آورد، ولی حضرت مسلم علیه‌السلام شام میل نفرمود.در این هنگام، بلافاصله فرزند آن زن آمد و متوجه شد که مادرش به یکی از اتاقها زیاد رفت و آمد می‌کند [۵۲] .در کتاب «المنتخب» می‌نویسد: [صفحه ۸۳] (وقتی فرزندش این جریان را مشاهده کرد) به روی خودش نیاورد، و علت این کار را از مادرش پرسید، و اصرار کرد که چرا به آن اتاق رفت و آمد می‌کند.مادرش از او پیمان گرفت که این راز را فاش نکند تا جریان را به او بگوید. فرزند آن زن تا صبح، این راز را پنهان کرد.هنگام صبح، وقتی طوعه برای حضرت مسلم علیه‌السلام آب وضو برد، به او گفت: ای مولای من! چرا دیشت را نخوابیدی؟فرمود: لختی خوابم برد، و در عالم خواب عموی خود امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را دیدم که به من می‌فرمود:ألوحا ألوحا، العجل العجل، و ما أظن الا أنه آخر أیامی من الدنیا.«زود باش، زود باش! شتاب کن شتاب کن!»؛و گمان می‌کنم که این روز؛ آخرین روزم از دنیا باشد [۵۳] .شیخ مفید رحمهٔ الله بعد از این می‌گوید:پس از آن که مردم از دور حضرت مسلم علیه‌السلام متفرق شدند، مدت زیادی گذشت که سر و صدای اصحاب مسلم علیه‌السلام به گوش ابن‌زیاد ملعون نمی‌رسید، و دیگر صدای یاران آن حضرت را آن طور که قبلا می‌شنید، نمی‌شنید، به مأموران خود گفت: از پشت بام قصر نگاه کنید آیا از یاران او کسی را می‌بینید؟آنان نگاه کردند و کسی را ندیدند.ابن‌زیاد گفت: نگاه کنید شاید در مخفی‌گاه کمین کرده‌اند؟آنها تخته‌های مسجد را کندند و با شعله‌های آتش که در دست داشتند نگاه می‌کردند، گاهی روشن می‌شد و گاهی آن طور که می‌خواستند روشن نمی‌شد، پس قندیل‌ها را افروخته و نی‌هایی که بر سر آنها نخ می‌بستند آتش زدند، و نگاه کردند، این کار را در تاریکترین نقاط سایبانها نیز انجام دادند حتی اطراف منبر را بررسی کردند کسی را ندیدند، و به ابن‌زیاد خبر دادند که همه‌ی یاران او پراکنده شده‌اند.ابن‌زیاد درب پیشگاه دارالاماره را گشود و با یارانش وارد مسجد شد، سپس بر بالای منبر رفت، و دستور داد افرادش گرداگرد منبر او بنشینند، آنان تا قبل از وقت نماز عشا در مسجد نشستند. [صفحه ۸۴] او به عمرو بن نافع دستور داد که میان مردم ندا دهد: آگاه باشید! کسانی از پاسبانان یا بزرگان یا کدخدایان یا از اهل جنگ و لشکریان درامانند که نماز عشا را در مسجد

بخوانند.ساعتی نگذشت که مسجد از جمعیت پر شد، سپس منادی او «قد قامت الصلاهْ» گفت، و ابن‌زیاد دستور داد نگهبانانش از اطراف، او را محافظت کنند که مبادا کسی غفلتا او را بکشد، نماز را با مردم خواند بعد منبر رفت و حمد و ثنای خدا را بجای آورد سپس گفت:اما بعد؛ دیدید که ابن‌عقیل سفیه و جاهل!! چه مخالفت و عداوتی به وجود آورد، در امان خدا نخواهد بود کسی که فرزند عقیل در خانه‌ی او پیدا شود. هر کس او را دستگیر کند به اندازه‌ی دیه‌ی او جایزه دارد، ای بندگان خدا!! از خدا بترسید!! و بر اطاعت و بیعت خود - (برای یزید) - ثابت و استوار باشید، و نگذارید شبهه و فساد بر دل شما راه یابد!ای حصین بن نمیر! مادرت به عزایت بنشیند! اگر دروازه‌ی کوچه‌ای از کوچه‌های کوفه بدون نگهبان بماند، یا این شخص - یعنی جناب مسلم علیه‌السلام - فرار کند و او را به نزد من نیاوری، تو را به خانه‌های اهل کوفه مسلط خواهم کرد، پس پاسبانان را بر کوچه‌ها و خانه‌ها بفرست، و فردا صبح، خانه‌ها را تفتیش کن، و به جستجو بپرداز تا آن مرد را دستگیر کرده و بیاوری.- حصین بن نمیر از قبیله‌ی بنی‌تمیم، رئیس پاسبانان بود -آن گاه ابن‌زیاد حرامزاده داخل قصر شد و برای عمرو بن حریث؛ علمی داده و او را رئیس شهر کرد، هنگام صبح، ابن‌زیاد بر تخت نشسته و برای مردم اجازه‌ی ورود داد، مردم وارد قصر شدند.از جمله‌ی واردین محمد بن اشعث ملعون بود، وقتی وارد شد ابن‌زیاد او را در کنار خود جای داد و گفت: مرحبا به شخصی که خیانت نمی‌کند، و در امری که به او سپرده شده سر به فرمان است.از سوی دیگر، بامدادان پسر آن پیرزن، نزد عبدالرحمان پسر محمد بن اشعث آمده و او را از محل مسلم بن عقیل علیه‌السلام در نزد مادرش، آگاه کرد، عبدالرحمان نزد پدرش که در مجلس ابن‌زیاد حضور داشت آمد و آهسته خبر را به او رسانید.ابن‌زیاد حرامزاده از جریان آگاه شد، و با چوب به ران او زده و گفت: برخیز و همین الآن او را نزد من بیاور. [صفحه ۸۵]

جنگ حضرت مسلم در کوچه‌های کوفه

محمد بن اشعث برخاست و آماده‌ی انجام وظیفه شد. ابن‌زیاد، افراد طایفه‌ی او را به همراه او فرستاد زیرا که می‌دانست هر قبیله‌ای کراهت دارند که مثل جناب مسلم علیه‌السلام در میان آنها مقهور و مغلوب شود. و عبیدالله بن عباس سلمی را با هفتاد نفر از طایفه‌ی قیس همراه او کرد.آنان آمده تا به درب خانه‌ای که حضرت مسلم علیه‌السلام در آنجا بود رسیدند، چون حضرتش صدای سم اسبان و صدای مردان را شنید، فهمید که دشمن نزدیک است، شمشیر از نیام کشیده به سوی آنان حمله کرد، آنها با ازدحام به خانه هجوم بردند، حضرت مسلم علیه‌السلام بر آنان حمله کرد و با شمشیر بر پیکر آنان می‌زد تا این که از خانه بیرونشان کرد.دوباره به سوی او برگشتند، باز حضرت مسلم علیه‌السلام به آنان حمله کرد. در این میان، بکر بن حمران احمری رو در روی آن حضرت ایستاد، و دو ضربه‌ی شمشیر میان ایشان رد و بدل شد، بکر ضربه‌ای به دهان مبارک حضرت زد و لب بالایش را قطع نمود و شمشیر با سرعت به لب زیرین حضرت اصابت کرد و دو دندان پیشین حضرتش افتاد.در این هنگام، حضرت مسلم علیه‌السلام شمشیری بر سر آن ملعون حواله و ضربه‌ای محکم بر او زد، ضربه‌ای دیگر بر کتف آن ملعون فرودآورد که نزدیک بود به شکمش برسد.چون آن ملعون‌ها این شجاعت را از جناب مسلم علیه‌السلام دیدند، به پشت‌بام رفته و شروع به پرتاب سنگ کردند، نی‌ها را آتش می‌زدند و روی سر او می‌ریختند، مسلم علیه‌السلام چون این صحنه را دید (و این گونه نامردی را از آنان مشاهده کرد) با شمشیر کشیده، از خانه خارج شده و در کوچه بر آنها حمله کرد.

شجاعت حضرت مسلم

علامه مجلسی رحمهْ الله در «بحارالانوار» گوید:در برخی از کتابهای مناقب از علی بن احمد بن اسحاق، از حمیدی، از سفیان بن عیینه، از عمرو بن دینار روایت شده که گوید: امام حسین علیه‌السلام حضرت مسلم را به کوفه فرستاد، او مانند شیر بود. [صفحه ۸۶] عمرو و دیگران گویند: قوت و قدرت آن شیر بیشه‌ی شجاعت به حدی بود که مردی را به دست می‌گرفت و به بالای بام

پرتاب می‌کرد [۵۴] .همچنین در کتاب «بحارالانوار» از ابن‌شهراشوب نقل شده:هنگامی که مسلم علیه‌السلام بر آن ملاعین حمله کرد این شعر را می‌خواند:هو الموت فاصنع ویک ما أنت صانع فأنت بکأس الموت لا شک جارعفصبر الأمر الله جل جلاله فحکم قضاء الله فی الخلق ذائعآن مرگ است که در پیشاپیش ایستاده است وای بر تو! هرچه می‌خواهی انجام بده؛ پس تو بدون تردید از کاسه‌ی مرگ خواهی نوشید.پس به امر و قضای خداوند جلیل صبر کن؛ که حکم قضای خدا در میان خلق شایع است.حضرت مسلم علیه‌السلام چهل و یک نفر از آن ملاعین را به هلاکت رساند [۵۵] .در کتاب «منتخب» آمده است:گروه زیادی از آنان را به هلاکت رساند، چون ابن‌اشعث این صحنه را دید قاصدی به ابن‌زیاد ملعون فرستاد و از وی اسب‌سوار و نیروی پیاده‌ی کمکی خواست.ابن‌زیاد در جواب گفت: مادرت به عزایت بنشیند! یک نفر به تنهایی، این همه کشتار به راه انداخته؟ چگونه است که تو را به سوی شخصی که از او قویتر و دلیتر است - یعنی حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بفرستم؟محمد بن اشعث در جواب او گفت: گویا تو مرا به سوی بقالی از بقال‌های کوفه یا جرمقانی از جرامقه‌ی شهر حیره فرستاده‌ای، (نه) بلکه مرا به سوی شمشیری از شمشیرهای محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده‌ای [۵۶] .در «بحارالانوار» از ابن‌شهراشوب نقل می‌نماید:ابن‌اشعث گفت، ای امیر! آیا نمی‌دانی که مرا به سوی شیر شجاع و شمشیر برانی که در دست مرد شجاعی از فرزندان بهترین خلق است؛ فرستاده‌ای؟!باز برمی‌گردیم به روایت «منتخب» (می‌گوید:)هنگامی که پاسخ محمد بن اشعث به ابن‌زیاد ملعون رسید، لشکر بسیاری را به یاری او فرستاد، و چون حضرت مسلم علیه‌السلام این لشکر را دید به خانه‌ی آن زن برگشت و خود را آماده کرده و به سوی آن ملاعین حمله‌ور شد، حضرت مسلم علیه‌السلام گروه زیادی [صفحه ۸۷] از آنان را به هلاکت رساند، در اثر حملات آن ملاعین، بدن مبارکش از اصابت تیرهای زیادی مانند بدن خارپشت گردید.

حمله‌ی کوفیان و دستگیری حضرت مسلم

آنها نتوانستند حضرت مسلم علیه‌السلام را دستگیر کنند. به همین جهت، دوباره ابن‌اشعث قاصدی برای کمک به سوی ابن‌زیاد فرستاد تا افراد سواره و پیاده‌ی زیادی بفرستد.ابن‌زیاد لشکر دیگری را فرستاد و گفت: وای بر شما! (از راه حلیه) به او امان دهید؛ و اگر چنین نکنید همه‌ی شما را نابود خواهد کرد.شیخ مفید رحمهٔ الله گوید: در این هنگام، محمد بن اشعث ملعون رو به حضرت مسلم علیه‌السلام کرد و گفت: خود را به کشتن مده، تو در امان هستی.این در حالی بود که آن حضرت جنگ می‌کرد و می‌گفت:أقسمت لا اقتل الا حرا و ان رأیت الموت شیئا نکراو یخلط البارد سخنا مرا رد شعاع الشمس فاستقراکل امرئ یوما ملاق شرا أخاف أن اکذب أو اغراسوگند خورده‌ام جز به آزادگی و مرادنگی (نه به ذلت و خواری) کشته نشوم؛ گرچه مرگ را امری سخت می‌دانم.و روزگار امر گوارا و پسندیده و تلخی را می‌آمیزد؛ پرتو آفتاب رد می‌شود و ظلمت و تاریکی مستقر می‌گردد.همه‌ی مردم جهان، روزی بدی و سختی را ملاقات خواهند کرد؛ من می‌ترسم هرگاه به امان شما تن دهم دروغ گفته باشید یا فریب بخورم.محمد بن اشعث گفت: دروغ گفته نمی‌شوی، فریب نمی‌خوری، و حلیه و مکری در کار نیست، زیرا که این قوم، پسران عموی تو هستند و قاتل و ضرر رساننده به تو نیستند.حضرت در حالی که از زیادی زخم بدنش سست، و از جنگ ناتوان شده بود و ضربان قلبش به شدت می‌زد بر دیوار خانه‌ی طوعه تکیه زد.ابن‌اشعث دوباره سخن خودش را تکرار کرد که: تو در امان هستی.حضرت مسلم علیه‌السلام گفت: من در امانم؟گفت: آری. [صفحه ۸۸] حضرت مسلم علیه‌السلام رو به گروهی که با محمد بن اشعث بودند کرد و فرمود: آیا مرا امان هست؟همگی گفتند: آری، جز عبیدالله بن عباس سلمی که او بدین مثل تمثل کرد و گفت: در این کار، نه برای من شتر ماده‌ای هست نه شتر نر که سوار شده پی او بروم، یعنی من کاری با امان دادن ندارم، این سخن را گفت و از آنها دور شد.حضرت مسلم علیه‌السلام گفت:أما لو لم تأمنونی ما وضعت یدی فی أیدیکم.آگاه باشید! اگر به من امان نمی‌دهید من حاضر نیستم دست خود در دستان شما بگذارم [۵۷] .در کتاب «منتخب» آمده است: حضرت به آن ملاعین

فرمود:لاـ أمان لکم یا أعداء الله و أعداء رسوله!ای دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا! شما را امان نیست و شما امان نخواهید داد.سپس آن ملاعین حلیه کرده و چاله‌ای عمیق بر او کندند، و روی چاه را با شاخه‌های درخت و خاک پوشاندند، آن گاه از روی مکر و حیله، آن گروه شیاطین پا به فرار گذاشتند، آن مظلوم (در تعقیب آنها بود) به آن چاله‌ی عمیق افتاد، آنها دور او را گرفتند، ابن‌اشعث ملعون ضربه‌ای بر صورت زیبای آن جناب زد، بعد او را دستگیر کردند [۵۸] .شیخ مفید رحمهٔ الله می‌فرماید:اطراف او را احاطه کردند، شمشیرش را گرفتند، و استری آوردند و بر آن سوارش نمودند. در این هنگام، از خویشتن مأیوس شد، اشک از چشمان مبارکش جاری نمود و فرمود: این اولین مکر و حیله است.محمد بن اشعث ملعون گفت: امیدوارم با تو کاری نداشته باشند.فرمود: سخن تو غیر از امید چیز دیگری نیست، پس امان دادن شما کجاست؟«انا لله و انا الیه راجعون» آن گاه بگریست.عبیدالله بن عباس ملعون گفت: هر کس آن چیزی را که تو می‌خواستی اگر (به مرادش نرسد) و چنین پیش آمدی برای او رخ دهد، نباید گریه کند. [صفحه ۸۹] حضرت مسلم علیه‌السلام گفت: به خدا قسم! برای خودم گریه نمی‌کنم، و از کشته شدن باکی ندارم، گرچه به اندازه‌ی یک چشم برهم زدن هلاکت را بر خویشتن دوست نمی‌دارم؛ ولی گریه‌ی من برای خاندان خودم است که به سوی من می‌آیند، گریه می‌کنم برای امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت امام حسین علیه‌السلام.سپس مسلم علیه‌السلام روی به محمد بن اشعث کرده و فرمود:ای بنده‌ی خدا! قسم به خدا! می‌بینم که تو از زنده نگه داشتن من و امانی که به من داده‌ای عاجز و ناتوانی، آیا می‌توانی کار خیری انجام دهی، و مردی را به سوی حسین علیه‌السلام بفرستی که از زبان من این پیام را به حضرتش برساند؟ - چون گمان می‌کنم او و اهل بیتش از مکه به سوی شما حرکت کرده یا فردا حرکت خواهد کرد - و به حضرتش بگوید: پسر عقیل هنگامی که به دست کوفیان اسیر شده بود مرا نزد تو فرستاد، یقین نمی‌کرد تا شب زنده بماند، او به شما گفت:فدای تو شوم؛ با اهل بیت خود بازگردید، و اهل کوفه شما را فریب ندهند، اینان همان همراهان پدرت بودند که آن حضرت جدایی از آنان را با مرگ یا کشته شدن آرزو می‌کرد، همانا اهل کوفه به تو دروغ گفتند، و شخص دروغگو رأی و تدبیر ندارد - یعنی در یک رأی پایدار نمی‌ماند -.پسر اشعث گفت: سوگند به خدا! این پیام را خواهم رساند، و به ابن‌زیاد هم خواهم فهماند که من تو را امان داده‌ام.آن گاه پسر اشعث با جناب مسلم علیه‌السلام به درب قصر آمدند، خودش اجازه‌ی ورود خواست، وارد مجلس ابن‌زیاد ملعون شد، بعد خبر دستگیری و ضربت خوردن حضرت مسلم علیه‌السلام به دست بکر، و امان دادن او را به ابن‌زیاد رساند.ابن‌زیاد حرامزاده گفت: تو کیستی که امان بدهی؟ مگر ما تو را فرستادیم که امان بدهی؟ ما تو را فرستادیم که او را نزد ما بیاوری.ابن‌اشعث ساکت شد، مسلم بن عقیل علیه‌السلام را به طرف درب قصر آوردند، تشنگی بر آن حضرت غلبه کرده بود، عده‌ای کنار درب نشسته و منتظر اجازه‌ی ورود به قصر بودند. در این حال، کوزه‌ی آب خنکی کنار درب گذاشته بودند، مسلم بن عمرو ملعون به حضرت گفت: می‌بینی این آب چقدر سرد و خنک است؟ سوگند به خدا! هرگز قطره‌ای از این آب را نخواهی چشید تا این که از آب گرم جهنم در میان آتش بچشی.حضرت مسلم علیه‌السلام گفت: وای بر تو! تو کیستی؟گفت: من کسی هستم که حق را شناخت در وقتی که تو آن را انکار کردی، و [صفحه ۹۰] خیرخواهی برای امام خود! - یزید - کرد در حالی که تو به او خیانت کردی، و از او اطاعت نمود در حالی که تو او را عصیان نموده، و مخالفت کردی، من مسلم بن عمرو باهلی هستم.جناب مسلم علیه‌السلام گف: مادرت بی‌فرزند شود! - یعنی خدا تو را بکشد - تو چه اندازه ظالم و سنگ‌دل هستی! و چه قدر قساوت قلب داری! ای پسر باهله! تو سزاوار آب گرم جهنم هستی که در آتش جهنم همیشگی بمانی.آن گاه حضرت مسلم علیه‌السلام نشست و بر دیوار تکیه نمود، عمرو غلام خود را فرستاد کوزه‌ی آبی که دستمالی روی آن بود با کاسه‌ای آورد، در آن کاسه آب ریخت و آن جناب گفت: بیاشام.جناب مسلم علیه‌السلام کاسه را گرفت و چون می‌خواست بخورد ظرف از خون دهانش پر می‌شد، و نمی‌توانست آب بخورد، و این کار دوبار تکرار شد، بار سوم حضرتش خواست آب بخورد دندانهای پیش آن جناب به کاسه افتاد، و فرمود: خدای را سپاس که اگر این آب از جمله روزی من بود و قسمتم می‌شد هر آینه آن را می‌خوردم.در این

هنگام، مأمور ابن‌زیاد ملعون آمد و دستور داد او را وارد قصر کنند، وقتی آن حضرت وارد مجلس شد به ابن‌زیاد به عنوان امیر سلام نداد - یعنی نگفت: السلام علیك أیها الأمیر - یکی از پاسبانان گفت: چرا بر امیر سلام نکردی؟حضرت مسلم علیه‌السلام فرمود: اگر او می‌خواهد مرا بکشد چه سلامی به او بکنم، و اگر نمی‌خواهد مرا بکشد پس بعد از این سلام من بر او بسیار خواهد شد.ابن‌زیاد ملعون گفت: به جان خودم قسم که تو را خواهم کشت.فرمود: چنین خواهد شد؟گفت: آری.

وصیت حضرت مسلم

فرمود: پس بگذار من به برخی از خویشان خود وصیتی بنمایم.گفت: مهلت دادم، وصیت بکن.آن گاه حضرت مسلم علیه‌السلام به همنشینان عبیدالله بن زیاد نگاه کرد در میان آنان عمر بن سعد بن ابی‌وقاص - لعنهم الله - بود، فرمود: ای عمر! میان من و تو قرابت و خویشی است، من به تو حاجتی دارم و لازم است که حاجت مرا قبول کنی و برآوری، و آن رازی است که نباید کسی از آن مطلع شود. [صفحه ۹۱] عمر به جهت خوشنودی ابن‌زیاد به سخن مسلم علیه‌السلام توجه نکرد.ابن‌زیاد گفت: چرا از پذیرفتن حاجت پسرعموی خود سرباز می‌زنی؟(عمر سعد چون دستور را از ابن‌زیاد گرفت) برخاست و با جناب مسلم علیه‌السلام به گوشه‌ای از قصر رفته و در جایی که ابن‌زیاد هر دو را می‌دید؛ نشستند، جناب مسلم علیه‌السلام بعد از گواهی دادن به وحدانیت خدا و پیامبری محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت علی مرتضی علیه‌السلام - چنان که در کتاب «منتخب» ذکر شده - گفت:(من سفارشی چند بر تو دارم)(اول این که)من در این شهر کوفه قرضی دارم، از زمانی که وارد این شهر شدم هفتصد درهم قرض کردم، پس شمشیر و زره مرا بفروش و قرض مرا ادا کن.(دوم این که) چون کشته شدم، بدن مرا از ابن‌زیاد بگیر و دفن کن.(سوم این که) شخصی را نزد امام حسین علیه‌السلام بفرست که او را از آمدن به کوفه بازدارد، زیرا من به او نوشته‌ام که اهل کوفه با او هستند، و گمان می‌کنم که آن حضرت به طرف کوفه می‌آید.عمر سعد نزد ابن‌زیاد آمد و گفت: ای امیر! آیا می‌دانی چه چیزهایی به من وصیت کرد؟ و آنچه گفته بود به ابن‌زیاد خبر داد.ابن‌زیاد گفت: شخص امین خیانت نمی‌کند، ولکن گاهی شخص خائن امین می‌شود (یعنی تو در افشای اسرار او خیانت کردی). اما در مورد وصیت او: ما با مال او کاری نداریم هر چه گفته است انجام بده. اما بدن او، چون او را کشتیم باکی نداریم که با جسد او چه شود. و اما حسین، اگر او کاری با ما نداشته باشد ما کاری با او نداریم!!

گفتگوی حضرت مسلم با ابن زیاد ملعون

سپس ابن‌زیاد رو به مسلم علیه‌السلام کرد و گفت: ساکت باش ای پسر عقیل! آمدی در حالی که مردم یکدل بودند تفرقه انداختی و وحدت کلمه‌ی آنان را بهم زدی و برخی از آنان را به جان برخی دیگر انداختی؟جناب مسلم علیه‌السلام فرمود: چنین نیست، من برای این نیامدم، اهل کوفه گمان می‌کردند که پدر تو، بهترین افراد آنان را کشته، و خونهای آنان را ریخته و در میان آنان مانند پادشاه کسری و قیصر رفتار کرده است، ما آمدیم تا آنان را به عدالت امر نموده و به سوی حکم قرآن دعوت کنیم. [صفحه ۹۲] ابن‌زیاد حرامزاده گفت: تو کجا و این کار کجا ای فاسق؟!! چرا هنگامی که در مدینه شراب می‌خوردی! به عدالت حکم نکردی؟!!جناب مسلم علیه‌السلام فرمود: من شراب می‌خوردم!! آگاه باش سوگند به خدا!! همانا خدا می‌داند که تو دروغ می‌گویی، و تو بدون فهم و آگاهی حرف می‌زنی، من چنان نیستم که تو گفتی، و تو به شراب‌خواری از من سزاورتری، و شایسته‌تر به این کار کسی است که خون مسلمانان را جانانه می‌لیسد، و نفس محترمی که خدای متعال کشتن آن را حرام فرموده؛ می‌کشد، و از روی غضب، دشمنی و بدگمانی خونی را که ریختن آن را خدای حرام فرموده؛ می‌ریزد، و با وجود این؛ مشغول لهو و لعب و بازی می‌شود؛ گویا که کاری نکرده است.ابن‌زیاد ملعون گفت: ای فاسق! نفس تو به آرزویش نرسید، و خدا مانع گشت و نگذاشت به

آن برسی، و خدا تو را اهل آن ندانست!مسلم علیه‌السلام فرمود: اگر ما اهلیت و شایستگی آن را نداشته باشیم پس چه کسی اهلیت و شایستگی آن را دارد؟ابن‌زیاد ملعون گفت: امیرالمؤمنین!! یزید!!جناب مسلم علیه‌السلام فرمود: خدای را در همه حال سپاس می‌گویم، خشنود هستم که خداوند میان ما و شما حاکم باشد.ابن‌زیاد ملعون گفت: خدای مرا بکشد اگر تو را نکشتم، چنان کشتنی که کسی را در اسلام چنان نکشته باشند!جناب مسلم علیه‌السلام فرمود: آگاه باش! تو سزاواری که در دین اسلام چیزی را که هرگز واقع نشده انجام دهی، و همانا تو بدترین کشتن، قبیح‌ترین عقوبت، خبیث‌ترین روش و ناجوانمردانه‌ترین قهر و غلبه را ترک نمی‌کنی که کسی از مردم به این کارها از تو سزاوارتر نیست.آن گاه ابن‌زیاد حرامزاده و ملعون، به او و امام حسین علیه‌السلام و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ناسزا می‌گفت: و حضرت مسلم علیه‌السلام جواب نمی‌داد و حرف نمی‌زد.

شهادت حضرت مسلم

ابن‌زیاد ملعون گفت: او را بالای بام قصر ببرید و گردن او را بزنید، و بدن بی‌سرش را به زیر اندازید!جناب مسلم علیه‌السلام فرمود: سوگند به خدا! اگر میان من و تو پیوند خویشی بود به قتل [صفحه ۹۳] من امر نمی‌کردی؟ابن‌زیاد ملعون گفت: کجاست کسی که با شمشیر گردن پسر عقیل را بزند؟بکر بن حمران احمری را طلبید، و گفت: بر بام قصر برو و گردن او را بزن.آن ملعون جناب مسلم علیه‌السلام را به بام قصر برد، در اثنای راه، آن مظلوم خدای را تکبیر می‌گفت و استغفار می‌کرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود می‌فرستاد و می‌فرمود:اللهم احکم بیننا و بین قوم غرونا و کذبونا و خذلونا.بار خدایا! تو میان ما و این گروهی که ما را فریب دادند، و دروغ گفتند و دست از یاری ما برداشتند، داوری کن.حمران، آن مظلوم را بر محلی که مشرف بر بازار کفشگران بود برد و سر مبارک آن حضرت را از تن جدا و آن سر نازنین به زمین افتاد. به دنبال آن، بدن شریفش را از بام قصر به زمین انداختند. پایان این روایت [۵۹] .سید بن طاووس رحمهٔ الله بعد از این که برخی از موارد مذکوره را بیان می‌کند، می‌گوید: هنگامی که حمران ملعون، سر از تن آن مظلوم جدا کرد، ترسان و لرزان پایین آمد.ابن‌زیاد حرامزاده گفت: چرا به این حالت هستی؟گفت: ای امیر! هنگام کشتن مسلم، مرد سیاه مهیبی را دیدم که در برابر من ایستاده و انگشت خویش را به دندان - یا لب - خود می‌گزید، و من چنان از او ترسیدم که تا به حال چنین نترسیده بودم.ابن‌زیاد ملعون گفت: شاید دهشت و هراسی به تو روی آورده است، (و خیالاتی شده‌ای) نه این که در واقع چنین باشد. پایان روایت دیگر [۶۰] .در روایت دیگری آمده است:چون آن ملعون قبل از کشتن آن حضرت این قضیه را مشاهده کرد دستش خشک گردید، و چون این خبر به گوش ابن‌زیاد رسید او را خواست، و این قضیه را از وی پرسید، بعد تبسم کرد و گفت: چون می‌خواستی کاری را بر خلاف عادت انجام دهی وحشت بر تو مستولی گردیده و خیالی در نظر تو مجسم شده است.پس ابن‌زیاد لعین، مرد دیگری را به بالای بام قصر فرستاد، و چون او می‌خواست آن حضرت را بکشد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید که متصور شده و در آنجا تشریف دارد، پس [صفحه ۹۴] ترسید و در همان ساعت مرد، و به جنهم واصل گردید.بعد از او، ابن‌زیاد ملعون، ملعونی از اهل شام را فرستاد، و حضرت مسلم علیه‌السلام به وسیله‌ی آن ملعون به درجه‌ی شهادت رسید.این روایت را علامه مجلسی رحمهٔ الله در کتاب «جلاء العیون» نقل کرده است [۶۱] .علامه مجلسی رحمهٔ الله در «بحارالانوار» از مسعودی چنین روایت می‌کند، که مسعودی گوید:ابن‌زیاد حرامزاده، بکر بن حمران را که قاتل جناب مسلم علیه‌السلام بود خواست و پرسید: آیا او را کشتی؟گفت: آری.گفت: هنگامی که او را برای کشتن بر بالای بام قصر می‌بردید، چه می‌گفت؟گفت: زبان به تکبیر، تسبیح و تهلیل جاری نمود، هنگامی که می‌خواستیم گردن او را بزنیم گفت:اللهم احکم بیننا و بین قوم غرونا و کذبونا ثم خذلونا فقتلونا.خداوندا! میان ما و میان این گروهی که ما را فریب داده، دروغ گفتند و دست از یاری ما برداشتند و ما را کشتند، داوری کن.گفتم: سپاس خدای را که قصاص مرا از تو گرفت، بعد ضربه‌ای به او زدم ولی تأثیر نکرد.او گفت: ای بنده! آیا این ضربه که عضوی از مرا خراشید در ازای خون تو کافی نیست؟ابن‌زیاد بدبنیاد گفت: آیا هنگام مرگ، افتخار

می‌کرد و اظهار شأن و جلالت می‌نمود؟بکر ملعون گفت: ضربه‌ی دومی را زدم و او را کشتم [۶۲] .

شهادت هانی

شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:محمد بن اشعث نزد عبیدالله بن زیاد ملعون رفت و در مورد هانی بن عروه با او [صفحه ۹۵] صبحت کرد و گفت: تو مقام و منزلت هانی را در شهر و خانواده و قبیله‌ی خود می‌دانی، قبیله‌ی او می‌دانند که من با دو نفر از یارانم او را نزد تو آوردیم، قسم می‌دهم تو را به خدا که او را به من ببخشی، زیرا من دوست ندارم اهل شهر و خانواده‌ی او با من دشمن شوند.آن حرامزاده وعده داد که هانی را آزاد کند، سپس بلافاصله رأی و عقیده‌اش را عوض کرد و گفت: او را به بازار ببرید و گردن او را بزنید.هانی رحمهٔ الله را بیرون آوردند، دست‌های او را از پشت بسته بودند، او را بردند تا به جایی از بازار رسیدند که گوسفندان را خرید و فروش می‌کردند، او فریاد می‌زد: وا مذحجاه! امروز قبیله مذحج مرا یاری نمی‌کنند، یا مذحجاه! کجا هستند اهل قبیله‌ی مذحج؟!هنگامی که دید کسی او را یاری نمی‌کند، دست خود را کشید و از ریسمان بیرون آورد، بعد گفت: آیا عصایی نیست؟ آیا کاردی یا سنگی یا استخوانی نیست که انسان بتواند از خودش دفاع کند؟مأموران ابن‌زیاد ملعون ریختند و دست‌های آن مظلوم را دوباره محکم بستند، بعد به او گفتند: گردنت را دراز کن (تا سرت را بزنیم)؟گفت: من در دادن گردنم سخاوتمند نیستم، و برای قتل خود شما را یاری نمی‌کنم.در این حال، یکی از غلامان ترک ابن‌زیاد بنام رشید، شمشیری به او حواله کرد ولی مؤثر واقع نشد.هانی رحمهٔ الله گفت: معاد و بازگشت به سوی خداوند است، خدایا! به سوی رحمت و رضوان تو می‌روم.آن غلام حرامزاده ضربه‌ی دیگری را به او زد و او را به درجه‌ی شهادت رسانید [۶۳] .در کتاب «تظلم الزهراء علیهاالسلام» از کتاب «مناقب» نقل می‌کند:ابن‌زیاد ملعون دستور داد هانی را در مکانی که گوسفندان را خرید و فروش می‌کردند بکشند، بعد دستور داد به صورت واژگون به دار بکشند [۶۴] .و در کتاب «منتخب» آمده است:بعد از کشته شدن مسلم علیه‌السلام و هانی رحمهٔ الله مأموران ابن‌زیاد ملعون، بدن‌های مبارک آن دو مظلوم را برداشته و در بازارها می‌کشیدند، این خبر به گوش قبیله‌ی مذحج رسید، [صفحه ۹۶] آنها بر اسبان خویش سوار شده و با آن مأموران درگیر شدند، جنازه‌های آن دو مظلوم را از آن شیاطین گرفته، غسل دادند و دفن کردند. خدای هر دو را رحمت فرماید [۶۵] .

فرستادن سر حضرت مسلم و هانی برای یزید ملعون

صاحبت «منتخب» گوید: علامه مجلسی رحمهٔ الله می‌نویسد:هنگامی که نامه‌ی ابن‌زیاد معلون با سرهای آن دو مظلوم به یزید لعین رسید بسیار شاد و مسرور شد، دستور داد که سرها را در دروازده‌ی شام به دار آویزان کنند، و در جواب نامه، ضمن تشکر و قدردانی از رفتار، قدرت و غلبه‌ی او نوشت:به من خبر رسیده که حسین به طرف عراق حرکت کرده، پس افراد مسلح را در کمینگاهها و حد و مرز ولایات بگمار و مواظبت کن، و به هر کسی که سوءظن داری دستگیر و زندانی کرده و با متهم کردن، او را بکش، و هر خبر و حادثه‌ای از اخبار را برای من بنویس، ان شاء الله!! [۶۶] .ابن‌نما رحمهٔ الله در «مثیر الأحزان» گوید:یزید ملعون به ابن‌زیاد حرامزاده چنین نوشت: به من خبر رسیده که حسین به طرف کوفه حرکت کرده، زمان تو در بین زمانها، شهر تو در بین شهرها و شخص تو در بین حاکمان، با این مسأله روبه‌رو شده است، و در این حوادث است که (اگر غالب و پیروز شوی) آزاد و سربلند می‌شوی، و یا (اگر مغلوب شوی) مانند بردگان ذلیل و خوار می‌شوی [۶۷] .شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:حضرت مسلم علیه‌السلام در روز سه‌شنبه، هشتم ذی‌الحجهٔ سال شصت هجری در کوفه خروج کرد، و در روز چهارشنبه نهم همان ماه - یعنی روز عرفه - به شهادت رسید [۶۸] رحمت خدا بر او باد. [صفحه ۹۹]

در وقایع حرکت حضرت سید الکونین ابی عبدالله الحسین از مکه‌ی معظمه تا تشریف فرمایی آن حضرت به کربلا

حرکت امام حسین از مکه

شیخ مفید رحمهٔ الله روایت کرده است:امام حسین علیه‌السلام روز سه‌شنبه، هشتم ماه ذی‌الحجهٔ - یعنی روز ترویه - بعد از آنی که بقیه‌ی ماه شعبان، رمضان، شوال، ذی‌القعده و هشت روز از ذی‌الحجه را در مکه اقامت فرمودند، مکه‌ی معظمه را به سوی کوفه ترک نمودند. در مدتی که در مکه حضور داشتند افرادی از اهل حجاز، اهل بصره به جمع اهل بیت و دوستان حضرت اضافه شدند.هنگامی که امام حسین علیه‌السلام خواستند به سوی عراق حرکت کنند خانه‌ی خدا را طواف فرمود، سعی میان دو کوه صفا و مروه را انجام داده و از احرام حج بیرون آمده، و احرام حج را تبدیل به عمره‌ی مفرده کرد، زیرا که اتمام حج بر آن حضرت امکان نداشت، ترس آن بود که او را در مکه دستگیر کرده و به نزد یزید بن معاویه - لعنهماالله - ببرند.بنابراین، حضرت با سرعت مبادرت به خروج نمود، و با اهل بیت و فرزندان و گروه یاران و شیعیان خویش حرکت کرد، و این در حالی بود که هنوز خبر شهادت جناب مسلم علیه‌السلام به آن حضرت نرسیده بود [۶۹] .در کتاب «منتخب» می‌نویسد:علت این که امام حسین علیه‌السلام با این کیفیت از مکه خارج شد این بود که: یزید ملعون، عمر بن سعد بن العاص را با لشکری عظیم به سوی مکه فرستاد و او را امیر حجاج نموده و تولیت مراسم حج را به او سپرده بود، به او دستو داده بود که حسین علیه‌السلام را به صورت مخفیانه دستگیر کند، و اگر نتوانست، به صورت ناگهانی او را به قتل برساند.علاوه بر این؛ در همین سال، سی نفر از شیاطین بنی‌امیه را در میان حاجیان گمارده، و دستور داده بود که در هر حال؛ حسین علیه‌السلام را بکشند.از طرفی، چون آن حضرت از توطئه‌ی آن ملاعین مطلع شد از احرام حج بیرون [صفحه ۱۰۰] آمده و آن را عمره‌ی مفرده قرار داد [۷۰] .

سخنان امام حسین به هنگام حرکت از مکه

سید بن طاووس رحمهٔ الله در کتاب «لهوف» گوید: روایت شده است:چون امام حسین علیه‌السلام تصمیم گرفت به سوی عراق حرکت نماید برخاست و خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود:الحمد لله، و ما شاء الله، و لا قوهٔ الا بالله، و صلی الله علی رسوله، خط الموت علی ولد آدم مخط القلادهٔ علی جید الفتاهٔ، و ما أولهنی الی أسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف، و خیر لی مصرع أنا الاقیه، کأنی بأوصالی تتقطعها عسلان الفلوات، بین النواویس و کربلا، فیملان منی أکراشا جوفا، و أجربهٔ سغبا لا محیص عن یوم خط بالقلم.رضی الله رضانا أهل البیت، نصبر علی بلائه، و یوفینا أجر الصابرین، لن یشذ عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لحمته، بل هی مجموعهٔ له فی حظیرهٔ القدس یقر بهم عینه، و ینجز بهم وعده.من کان باذلا فینا مهجته و موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصبحا، ان شاء الله.حمد و سپاس مخصوص خداوند است، و مشیت از آن اوست (یعنی آنچه خدا خواسته واقع می‌شود) و هیچ قدرتی جز از خدای نیست، و درود خدای بر پیامبر خود.خط مرگ بر فرزندان آدم حتمی و کشیده شده، مانند گردنبند بر گردن و سینه‌ی دختران و زنان جوان، (یعنی مرگ را مانند گردنبند بر گردن فرزندان آدم انداخته‌اند)، و چه قدر واله و مشتاق نیاکان و پدران گرام خود هستم مانند اشتیاق جناب یعقوب علیه‌السلام به فرزندش جناب یوسف علیه‌السلام.برای من قتلگاهی برگزیده شده که آن را ملاقات خواهم کرد.گویا می‌نگرم به بندهای اعضای خودم که آنها را گرگهای بیابانها (یعنی اشقیای [صفحه ۱۰۱] کوفه) در میان «نواویس» و «کربلا» پاره پاره می‌کنند، تا شکمهای گرسنه و تهی خود را از پاره‌های تن من پر می‌کنند، از روزی که قلم تقدیر و سرنوشت مرگ من، در لوح محفوظ نوشته شده جز این چاره‌ای نیست.خشنودی خداوند خشنودی ما اهل بیت است (از هر چه او راضی است ما هم راضی هستیم)، بر بلاها و امتحانات الهی صبر می‌کنیم، او به ما پاداش کامل صابران را خواهد داد.پاره‌های تن (فرزندان) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از او جدا و دور نخواهند ماند، بلکه آن رشته‌های پراکنده

در پیشگاه قدس الهی (بهشت) پیوسته و جمع خواهند شد که چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها روشن و به وعده‌های او بر آنان وفا خواهد شد.آگاه باشید! هر کس در خصوص ما، خون دل و روح خود را بذل و عطا کند، و خود را مهیای ملاقات خداوند می‌نماید با ما کوچ کند، زیرا که من همین بامداد کوچ خواهم کرد، ان شاء الله [۷۱] .

معجزه‌ای از امام حسین به هنگام حرکت از مکه

باز در «لهوف» آمده است: ابوجعفر محمد بن جریر طبری در کتاب «دلائل الامامهٔ» روایتی آورده که گوید: ابومحمد سفیان بن وکیع از اعمش نقل کرده که او گوید: ابومحمد واقدی و زراهٔ بن صالح گویند:ما پیش از آن که امام حسین علیه‌السلام به سوی عراق حرکت کند حضرتش را ملاقات کردیم، ما ضعف و سستی اهل کوفه را – در خصوص او – و این که دلهای آن‌ها با اوست ولی شمشیرهای آنها بر علیه آن حضرت است (یعنی در دل گرچه حضرت را حق می‌دانند و محبت دارند ولی باز بر حضرت شمشیر خواهند کشید) به حضور حضرتش عرضه داشتیم.حضرت با دستان مبارکشان به طرف آسمان اشاره فرمودند، درهای آسمان باز شد، فرشتگان بسیاری – که جز خدای متعال کسی تعداد آنها را نمی‌داند – فرودآمدند. [صفحه ۱۰۲] حضرت فرمود:لو لا تقارب الأشیاء، و نزول الأجر لقاتلتهم بهؤلاء، ولکن أعلم علما یقینا أن هناک مصرعی، و هناک مصارع أصحابی، لا ینجو فیهم الا ولدی علی.اگر مصیبت‌هایی که مقدور شده – یا اجلهای حتمی – و فرودآمدن اجر و پاداش از جانب خدا نزدیک نبود هر آینه با این فرشتگان با آنها جنگ می‌کردم، ولی به یقین می‌دانم که عراق و سرزمین کربلا قتلگاه من است، آنجا قتلگاه یاران و اصحاب من است، و کسی از یاران من – جز فرزندم علی علیه‌السلام – سالم نخواهد ماند [۷۲] .

گفتگوی امام حسین با محمد بن حنفیه

سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید: این روایت، از کتاب اصل احمد بن داوود قمی با سلسله سند خود از امام صادق علیه‌السلام، برای من نقل شده است.در کتاب (منتخب) نیز، نظیر همین روایت نقل شده است. خلاصه‌ی روایت چنین است:چون محمد بن حنفیه شنید که امام حسین علیه‌السلام در همان بامداد عازم عراق است، تصمیم گرفت که به حضور امام علیه‌السلام شرفیاب شود، در مقابل او تشت آبی بود، او وضو می‌گرفت در حالی که سخت گریه می‌کرد و صدای گریه‌ی او شنیده می‌شد، اشک چشمانش مانند باران به درون تشت می‌چکید، پس از گرفتن وضو نماز مغرب بجای آورد، بعد به حضور برادرش امام حسین علیه‌السلام شتافت و عرض کرد:ای برادرم! مکر و حیله‌ی اهل کوفه را نسبت به پدر و برادرت می‌دانی، می‌ترسم حال تو نیز مانند حال گذشتگان باشد، اگر صلاح می‌دانی در مکه اقامت فرما، زیرا که تو، عزیزترین اهل حرم، و محکم‌ترین آنان هستی.حضرت فرمود:یا أخی! قد خفت ان یغتالنی یزید بن معاویهٔ – لعنه الله – فی الحرم، فأکون الذی یستباح به حرمهٔ هذا البیت. [صفحه ۱۰۳] ای برادر من! می‌ترسم یزید بن معاویه لعنهما الله با مکر و حیله و ناگهانی مرا در حرم الهی بکشد، و بدین سبب حرمت خانه‌ی خدا مباح و زایل گردد.ابن‌حنفیه عرض کرد: اگر از این موضوع می‌ترسی پس به سوی یمن یا بعضی از نواحی بیابان تشریف ببرید، زیرا که در آنجا تو بهتر می‌توانی از خود دفاع کنی، و کسی نمی‌تواند بر تو دست یابد.حضرت فرمود: در این که گفتی تأمل می‌نمایم.هنگام بامداد، امام حسین علیه‌السلام حرکت فرمود، این خبر به ابن‌حنفیه رسید، او با شتاب به حضور حضرتش آمد و افسار شتری را که حضرت سوار آن بود گرفت و گفت: برادر جان! مگر وعده ندادی در آنچه که گفتم فکر کنی؟حضرت فرمود: آری.عرض کرد: پس برای چه با شتاب کوچ می‌کنی؟حضرت فرمود:أتانی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد ما فارقتک، فقال صلی الله علیه و آله و سلم: یا حسین! اخرج، فان الله شاء أن یراک قتیلا.بعد از این که از تو جدا شدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشریف فرما شد و فرمود:ای حسین! به سوی عراق حرکت کن که مشیت خدا علاقه گرفته است که تو را کشته

ببیند.محمد بن حنفیه گفت: (انا لله و انا الیه راجعون) اینک که تو بر این سفر عازمی، پس چرا این زنان را با خود می‌بری؟راوی گوید: حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود:ان الله قد شاء ان یراهن سبایا.خداوند خواسته است که آنان را اسیر و غارت شده ببیند.بعد حضرت به او سلام کرد و حرکت فرمود [۷۳] .سید بن طاووس رحمهٔ الله باز در کتاب (لهوف) با سلسله سند خود حدیثی از حمزهٔ بن حمران نقل کرده، که حمزه گوید: [صفحه ۱۰۴] در حضور امام صادق علیه‌السلام از خروج امام حسین علیه‌السلام صحبت کردیم، و این که چرا ابن‌حنفیه با آن حضرت حرکت نکرد و در مکه باقی ماند؟امام صادق علیه‌السلام فرمود: ای حمزه! من به تو حدیثی می‌گویم که بعد از این مجلس، در آن مورد از من نپرسی، همانا امام حسین علیه‌السلام وقتی می‌خواست از آنها جدا شده و به طرف عراق برود، دستور داد تا کاغذی آوردند، و در آن نوشت:بسم الله الرحمن الرحیممن الحسین بن علی علیهماالسلام الی بنی‌هاشمأما بعد، فانه من تحول منکم استشهد، و من تخلف لم یبلغ الفتح، والسلام.بسم الله الرحمن الرحیماز حسین بن علی علیهماالسلام به سوی فرزندان هاشم.أما بعد؛ هر کس از شما با من حرکت کند و بیاید شهید خواهد شد، و هر کس تخلف نماید و نیاید به فتح و پیروزی و نجات نخواهد رسید، و السلام [۷۴] .

سخنان امام حسین به ابن عباس و غیره

علامه‌ی فاضل، مجلسی رحمهٔ الله گوید:زمانی که امام حسین علیه‌السلام می‌خواست از مکه حرکت نماید عبدالله بن عباس و عبیدالله بن زبیر آمدند و اشاره کردند که حضرت در مکه بمانند.حضرت فرمود:ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد أمرنی بأمر و أنا ماض فیه.همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به امری مأمور کرده و من در پی آن امر رفتنی هستم.راوی گوید: ابن‌عباس از حضور حضرت بیرون آمد در حالی که می‌گفت: وا حسیناه! [صفحه ۱۰۵] سپس عبدالله ابن عمر لعنه الله آمد و اشاره کرد که حضرت با مردم گمراه مصالحه و آشتی کند، و حضرت را از جنگ و کشته شدن برحذر داشت.حضرت فرمود:یا أباعبدالرحمان! أما علمت أن من هوان الدنیا علی الله تعالی أن رأس یحیی بن زکریا اهدی الی بغی من بغایا بنی‌اسرائیل؟!أما تعلم أن بنی‌اسرائیل کانوا یقتلون مابین طلوع الفجر الی طلوع الشمس سبعین نبیا، ثم یجلسون فی أسواقهم یبیعون و یشترون کأن لم یصنعوا شیئا؟فلم یعجل الله علیهم، بل أخذهم أخذ عزیز ذی انتقام، اتق الله یا أباعبدالرحمان! و لا تدع نصرتی.ای ابوعبدالرحمان! آیا می‌دانی که از خواری و بی‌ارزشی دنیا نزد خداوند متعال همین بس که سر مبارک یحیی بن زکریا علیه‌السلام را به سوی زن زناکاری از بنی‌اسرائیل هدیه فرستادند؟!آیا می‌دانی که بنی‌اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتات هفتاد پیامبر را می‌کشتند بعد به بازارها رفته و در بازار می‌نشستند و خرید و فروش می‌کردند مثل این که هیچ کار و عمل قبیحی را انجام نداده‌اند؟!پس خداوند در عقوبت آنان شتاب نفرمود، بلکه آنان را مؤاخذه نمود مؤاخذه کردن پیروزمندانه و صاحب انتقام.ای ابوعبدالرحمان! از خدا بترس و نصرت و یاری مرا ترک نکن! [۷۵] .شیخ مفید رحمهٔ الله گوید: از فرزدق روایت شده که گوید:سال شصتم هجری با مادرم به خانه‌ی خدا مشرف شدم، در اثنایی که شتر مادرم را می‌راندم و وارد حرم می‌شدم، امام حسین علیه‌السلام را دیدم، یاران و انصار آن حضرت مسلح به شمشیرها و سپرها بودند و آنها از مکه خارج می‌شدند.گفتم: این قطار شتران از آن کیست؟گفتند: از آن حسین بن علی علیهماالسلام است. [صفحه ۱۰۶] خدمت حضرتش آمده، سلام کردم، و گفتم: خداوند حاجت و مرادت را عطا فرماید، و در آنچه دوست داری امیدوارت سازد، پدر و مادرم فدای تو باد ای فرزند رسول خدا! چه چیز باعث عجله و شتاب شما از حج شد؟فرمود: لو لم اعجل لاخذت؛ اگر شتاب نکنم گرفتار می‌شوم.سپس فرمود: تو کیستی؟عرض کردم: مردی از عرب هستم.سوگند به خدا! بیش از این از من نپرسید و تفتیش نکرد.سپس فرمود: مرا از خیال و حال مردمانی که پشت سر گذاشتی، آگاه کن.عرض کردم: این مطلب را از اهل خبره پرسیدی، دلهای مردم با تو است (یعنی تو را در دل دوست می‌دارند) و شمشیر آنان بر ضرر تو کشیده شده است، و قضای الهی از آسمان نازل می‌شود، و خداوند متعال آنچه را که می‌خواهد انجام می‌دهد.حضرت فرمود:صدقت، لله

الأمر من قبل [و من بعد]، و کل یوم هو فی شأن، ان نزل القضاء بما نحب؛ فنحمد الله علی نعمائه و هو المستعان علی أداء الشکر، و ان حال القضاء دون الرجاء؛ فلم یبعد من کان الحق نیته، و التقوی سیرته.راست گفتی،کارها از قبل برای خدا است، و اوست که در هر روز در یک حکم و شأنی است، اگر قضای الهی بر آنچه ما دوست داریم نازل شود پس خدا را در مقابل نعمتهای او سپاس می‌گزاریم، و او بر ادای شکر، یاری کننده است، و اگر قضای الهی مانع از امید و رسیدن به مرام و مقصود شود، پس کسی که نیت و سریره‌ی او حق است و سیرت و روش او پرهیزکاری و تقوا است از خداوند دور نمی‌شود.عرض کردم: آری، چنین است، خداوند تو را به آنچه دوست می‌داری برساند، و از آنچه می‌ترسی برحذر دارد.فرزدق گوید: آن گاه در مورد مسایلی از نذر و اعمال حج از حضرتش پرسیدم، و حضرت جواب آنها را فرمودند، سپس مرکب خود را حرکت داده و فرمود: السلام علیک، آن گاه از همدیگر جدا شدیم. [صفحه ۱۰۷]

درگیری اصحاب امام حسین با افراد یحیی بن سعید

هنگامی که حضرت حسین بن علی علیهماالسلام از مکه حرکت کردند یحیی بن سعید بن عاص ملعون با گروهی که عمرو بن سعید فرستاده بود، مانع از حرکت حضرت شدند و گفتند: برگرد و مراجعت کن، کجا می‌روی؟حضرت به آنان اعتنا نکرد و حرکت نمود، دو گروه در مقابل هم ایستاده و از خود دفاع کردند و زد و خوردی با تازیانه آغاز شد. امام حسین علیه‌السلام و اصحابش با قدرت تمام از خود دفاع نمودند و آنان را عقب رانده و به حرکت خود ادامه داده تا به محلی به نام (تنعیم) رسیدند.در روایت ابن‌نما در ذیل این خبر اضافه شده:حضرت با تصمیم خود حرکت کردند، آن ملاعین پیش‌دستی کرده و گفتند: ای حسین! آیا از خدا نمی‌ترسی و از میان مردم می‌روی، و بین این امت تفرقه می‌اندازی؟!!!حضرت فرمود:لی عملی، و لکم عملکم، أنتم بریئون مما اعمل، و أنا بریء مما تعملون.مرا عملی است و شما را عمل دیگر، شما از عملی که من انجام می‌دهم جدا هستید و من از آنچه شما انجام می‌دهید، جدا هستم [۷۶] .

ملاقات امام حسین با کاروان یمنی

شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:حضرت، با کاروانی که از یمن می‌آمدند ملاقات فرمود. از اهل کاروان، برای مایحتاج خود و یارانش چند شتر کرایه کرد و به صاحبان شترها فرمود:من أحب أن ینطلق معنا الی العراق وفیناه کراه و أحسنا صحبته، و من أحب ان یفارقنا فی بعض الطریق أعطیناه کراه علی قدر ما قطع من الطریق. [صفحه ۱۰۸] کسی که دوست دارد با ما به سوی عراق برود همه‌ی کرایه‌ی او را می‌پردازیم و با او مصاحبت نیکویی داریم، و کسی که دوست دارد در قسمتی از راه از ما جدا شود به آن مقداری که راه آمده، کرایه‌ی او را می‌پردازیم.گروهی از اهل کاروان با آن حضرت حرکت کردند و گروه دیگری امتناع ورزیدند.

نامه‌ی عبدالله بن جعفر به امام حسین توسط دو فرزندش

عبدالله بن جعفر طیار دو فرزند خود عون و محمد را با نامه‌ای به سوی امام حسین علیه‌السلام روانه ساخت، مضمون نامه چنین بود:اما بعد، من از حضور شما درخواست می‌کنم که به خاطر خدا وقتی نامه‌ام به دست مبارکتان رسید و از موضوع آن مطلع شدید، برگردید، زیرا من بر جان شما از مسیری که به طرف آن در حرکت هستید بیمناکم. می‌ترسم شما در آن مسیر کشته شوید، و اهل بیت شما همگی کشته شوند. اگر امروز کشته شوید، نور روی زمین خاموش می‌شود، زیرا که شما علامت و نشانه‌ی هدایت‌یافتگان و امید مؤمنان هستید، در رفتن شتاب مکن که من به دنبال نامه‌ی خود به حضور شما خواهم رسید، والسلام.عبدالله بن جعفر بعد از آن که نامه را نوشت و توسط پسران خود به سوی حضرت فرستاد، نزد عمرو بن سعید آمده و درخواست نمود که

امان‌نامه‌ای برای امام حسین علیه‌السلام بنویسد و او را خاطرجمع سازد تا حضرت برگردد.عمرو بن سعید امان‌نامه‌ای برای حضرت نوشت و وعده‌ی نیکی و احسان به حضرت داد، و او را بر نفس نفیس خود امیدوار و خاطرجمع می‌ساخت، و نامه را توسط برادرش یحیی بن سعید به حضور حضرتش فرستاد.یحیی و عبدالله بن جعفر پس از رسیدن پسران عبدالله، به خدمت حضرت رسیدند، نامه‌ی عمرو را به حضور مبارکش رسانیدند، و سعی کردند که حضرت را برگردانند.حضرت فرمود:انی رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی المنام، و أمرنی بما أنا ماض له.من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم، ایشان مرا به آنچه من به سوی آن [صفحه ۱۰۹] حرکت می‌کنم امر فرمودند.گفتند: آن خواب چیست؟فرمود:ما حدثت أحدا بها، و لا أنا محدث بها أحدا حتی ألقی ربی عزوجل.من آن را به کسی نگفته‌ام، و به احدی نخواهم گفت تا پروردگار خود را ملاقات نمایم.چون عبدالله بن جعفر از بازگشت حضرت مأیوس شد به دو فرزند خود، عون و محمد دستور داد تا در خدمت حضرتش بوده و در حضور ایشان به سوی عراق حرکت کرده و در پیشگاه آن حضرت جهاد نمایند، و خود عبدالله با یحیی بن سعید به سوی مکه بازگشتند.

ملاقات امام حسین با بشر بن غالب

حضرت با سرعت تمام به سوی عراق حرکت فرمود و منتظر چیزی نبود تا این که در منزل (ذات عرق)فرودآمدند [۷۷] .سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:(در این منزل،) حضرت با بشر بن غالب که از عراق می‌آمد ملاقات نمود، و هنگامی که از وضع اهل عراق از وی سؤال کرد.عرض کرد: افرادی را پشت سر گذاشتم که دلهای آنان با تو و شمشیرهای آنان با بنی‌امیه است، (یعنی بنی‌امیه را یاری می‌کنند).حضرت فرمود: راست گفتی برادر بنی‌اسد! همانا خدای متعال آنچه را که می‌خواهد انجام می‌دهد، و آنچه را که اراده می‌فرماید، حکم می‌کند.

منزل ثعلبیه و سخنان امام حسین با فرزندش حضرت علی اکبر

سید بن طاووس رحمهٔ الله (در ادامه‌ی نقل حرکت این کاروان) گوید:آن گاه حضرت حرکت کرده و نزدیک ظهر به منزل (ثعلبیه)رسیدند، کاروان در [صفحه ۱۱۰] آنجا فرودآمد، حضرت سر مبارک خود را به بالین نهاد و اندکی به خواب رفت، چون بیدار شد فرمود:قد رأیت هاتفا یقول: أنتم تسرعون، والمنایا تسرع بکم الی الجنهٔ.فقال له ابنه علی: یا أبه! أولسنا علی الحق؟فقال: بلی یا بنی! والذی الیه مرجع العباد.فقال: یا أبه! اذا لا ابالی بالموت.هاتفی را دیدم که می‌گفت: شما با شتاب می‌روید و مرگ به سرعت شما را به بهشت می‌برد.فرزندش علی (اکبر) علیه‌السلام گفت: پدر جان! آیا ما بر حق نیستیم؟فرمود: آری! ای پسرم! سوگند به خدایی که بازگشت بندگان به سوی اوست (ما بر حق هستیم).گفت: پدر جان! در این هنگام از مرگ باکی ندارم.امام حسین علیه‌السلام فرمود:جزاک الله یا بنی! خیر ما جزی ولدا عن والد.ای پسرم! خداوند عالم،بهترین اجر و پاداشی را که از جانب پدر به فرزند می‌دهد، به تو برساند.

ملاقات اباهره با امام حسین

امام حسین علیه‌السلام شب را در این مکان سپری کردند، چون صبح شد ناگاه مردی از اهل کوفه - که به او اباهره می‌گفتند - به خدمت حضرت رسید و سلام کرد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! برای چه از حرم خدا و از حرم جد بزرگوارت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بیرون شدی؟امام حسین علیه‌السلام فرمود:ویحک یا أباهرهٔ! ان بنی‌امیهٔ أخذوا مالی فصبرت، و شتموا عرضی فصبرت، و طلبوا دمی فهربت، و أیم الله لتقتلنی الفئهٔ الباغیهٔ، و لیلبسنهم الله ذلا شاملا، و سیفا قاطعا، و لیسلطنهم الله علیهم من یذلهم حتی یکونوا أذل من قوم سبأ، اذ ملکتهم امرأهٔ منهم، فحکمت فی أموالهم و دمائهم. [صفحه ۱۱۱] ای اباهره!

رحمت خدا بر تو باد، همانا بنی‌امیه اموال مرا غصب کردند صبر کردم، دشنامم دادند صبر نمودم، خواستند خونم را بریزند (از دست آنان) فرار کردم.سوگند به خدا! مرا ظالمان و ستمگران خواهند کشت، و خداوند عالم لباس ذلت و خواری را بر اندام آنان خواهد پوشانید، و تیغ بران، آنان را احاطه خواهد کرد، خداوند کسی را بر آنان مسلط خواهد کرد که آنان را خوار و ذلیل نماید تا آنها از گروه سبا خوارتر وذلیل‌تر شوند، زیرا برای گروه سبا زنی از خودشان را حکمران قرار داد و او اموال آنان را غصب و خون آنان را مباح ساخت [۷۸] .

ابن عمر و منع از حرکت امام حسین

شیخ صدوق رحمهٔ الله در کتاب (امالی) روایتی از علی بن الحسین علیهماالسلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:عبدالله بن عمر از خروج امام حسین علیه‌السلام آگاه شد، مرکب خود را آماده و با شتاب پشت سر آن حضرت بیرون آمد، تا این که در بعضی از منازل به خدمت حضرتش رسیده و عرض کرد: کجا عازم هستید ای فرزند رسول خدا؟!فرمود: به عراق.عرض کرد: آرام باش، به سوی حرم جدت برگرد.حضرت امتناع فرمود، و چون ابن‌عمر امتناع حضرت را دید، عرض کرد: ای اباعبدالله! عضوی از اعضای بدن شما را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌بوسید برای من نشان بده.حضرت ناف مبارک خود را نشان داد، ابن‌عمر سه مرتبه آن رابوسید و گریست!! و عرض کرد: تو را به خدا می‌سپارم ای اباعبدالله! زیرا که تو در این سفر کشته خواهی شد!!امام حسین علیه‌السلام به همراه یاران خود حرکت کردند، چون به منزل (تعلبیه) رسیدند مردی که او را بشر بن غالب می‌گفتند به حضور مبارک حضرتش شرفیاب شد و [صفحه ۱۱۲] عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! مرا از معنی فرمایش خدا که می‌فرماید:(یوم ندعوا کل اناس بامامهم) [۷۹] .(روزی که همه‌ی انسانها را با امام و پیشوای خودشان می‌خوانیم)، آگاه فرما.حضرت فرمود:امام دعی الی هدی، فأجابوه الیه، و امام دعی الی ضلالهٔ فأجابوه الیها، فهؤلاء فی الجنهٔ، و هؤلاء فی النار، و هو قول الله عزوجل: (فریق فی الجنهٔ و فریق فی السعیر) [۸۰] .(امام دو نوع است) امامی که مردم را به سوی هدایت می‌خواند و دعوت می‌کند و مردم دعوت او را می‌پذیرند، و امامی که مردم را به سوی گمراهی دعوت می‌کند و مردم دعوت او را قبول می‌کنند.پس گروه اولی در بهشت، و گروه دومی در دوزخ جای دارند، و این است معنی فرمایش خدای متعال که می‌فرماید:(گروهی در بهشت و گروه دیگری در دوزخ هستند).

منزل عذیب و خواب امام حسین

آن گاه امام حسین علیه‌السلام حرکت کرد تا در منزل (عذیب) فرودآمد، حضرت در آنجا نزدیک ظهر خوابیدند بعد در حالی که می‌گریستند بیدار شدند.فرزندش گفت: پدر جان! چرا گریه می‌کنی؟فرمود:یا بنی! انها ساعهٔ لا تکذب الرؤیا فیها، و انه عرض فی منامی عارض فقال: تسرعون السیر و المنایا تسیر بکم الی الجنهٔ.ای فرزندم! این ساعت، ساعتی است که خواب آن دروغ نمی‌شود، در خواب فردی بر من ظاهر شد، و گفت: شما در رفتن شتاب می‌کنید، و مرگ شما را به سوی بهشت می‌برد.سپس کاروان حضرت حرکت کرد تا به منزل (رهیمه) رسید [۸۱] . [صفحه ۱۱۳] در (بحارالانوار) آمده: ریاشی از ناقل حدیث خود نقل می‌کند و می‌گوید:آن سال در موسم حج شرکت کرده بودم، از یاران خود دور شدم تا به طرف منزل (رهیمه) آمدم، وقتی نزدیک این منزل رسیدم (خیمه‌هایی دیدم)، گفتم: این خیمه‌ها از آن کیست؟گفتند: از آن حسین علیه‌السلام است.گفتم: فرزند علی و فاطمه علیهماالسلام؟گفتند: آری.گفتم: آن حضرت در کدام خیمه تشریف دارند؟گفتند: در این خیمه‌ی بزرگ.به طرف آن خیمه رفتم، حسین علیه‌السلام را در حالی که به درب خیمه تکیه داده بودند؛ دیدم، پیش روی آن حضرت نامه‌ای بود که قرائت می‌فرمودند، سلام کردم، جواب سلام عنایت فرمودند.عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد! چه مسأله‌ای شما را در این

سرزمین بی‌آب و گیاه فرودآورده؟ سرزمینی که نه کشتزاری دارد و نه دارای کوه و حصاری محکم است که دشمن را دفع نماید؟حضرت فرمودند:ان هؤلاء أخافونی، و هذه کتب أهل الکوفهٔ، و هم قاتلی، فاذا فعلوا ذلک و لم یدعوا الله محرما الا انتهکوه، بعث الله الیهم من یقتلهم حتی یکونوا أذل من قوم الأمهٔ.همانا بنی‌امیه مرا به قتل تهدید کردند، (و به کشتن، مرا ترسانیدند)، این نامه‌هایی که پیش روی من است نامه‌های (دعوت) اهل کوفه می‌باشد. آنان قاتلان من هستند، وقتی این کار را انجام می‌دهند (و مرا می‌کشند) و کاری را که خداوند حرام کرده است هتک حرمت کرده و پرده‌ی آن را می‌درند در این هنگام، خدای متعال کسی را به سوی آنان می‌فرستد که آن چنان آنها را می‌کشد تا این که از کنیزان ذلیل‌تر و خوارتر گردند [۸۲] . [صفحه ۱۱۴]

ملاقات طرماح با امام حسین

ابن‌نما رحمهٔ الله در کتاب (مثیر الأحزان) گوید:به من روایت شد که طرماح بن حکم گفت: من توشه و آذوقه جمع کرده بودم و برای عیال خود می‌بردم که امام حسین علیه‌السلام را ملاقات کردم،گفتم: در مورد خودتان به شما تذکر می‌دهم، تو را اهل کوفه فریب ندهد، سوگند به خدا! اگر وارد کوفه شوی تو را خواهند کشت، می‌ترسم به کوفه نرسیده تو را بکشند، پس اگر واقعا تصمیم بر جنگ داری در کنار این کوه فرودآی، زیرا که آن کوه، کوهی است محکم، سوگند به خدا! هرگز در این کوه به ما ذلت و خواری نرسیده، و همه‌ی اهل قبیله‌ی من نظرشان بر یاری تو است و مادامی که در میان آنان باشی از تو دفاع می‌کنند.حضرت فرمود:ان بینی و بین القوم موعدا أکره أن اخلفهم، فان یدفع الله عنا فقدیما ما أنعم علینا و کفی، و ان یکن ما لابد منه، ففوز و شهادهٔ، ان شاء الله.همانا میان من و اهل کوفه وعدگاهی است، دوست نمی‌دارم که خلف وعده کنم (یعنی باید به کوفه بروم)، پس اگر خداوند از ما دفاع کند این نعمتی است که از قدیم، خدا به ما التفات فرموده، و شر دشمن را از ما کفایت نموده است، و اگر غیر آن باشد که چاره‌ای از آن نیست، آن رستگاری و شهادت است، ان شاء الله.طرماح گوید: سپس آذوقه را به سوی اهل و عیال خود بردم، و کارهایی را به آنان سفارش کردم، و به سوی امام حسین علیه‌السلام حرکت کردم، در اثنای راه، سماعهٔ بن یزید نبهانی را ملاقات کردم، او خبر شهادت حضرت را به من رساند، و من بازگشتم [۸۳] .

نامه‌ی ولید به ابن زیاد لعین

در (بحارالانوار) می‌نویسد: محمد بن ابوطالب موسوی گوید:خبر حرکت امام حسین علیه‌السلام به سوی عراق، به ولید بن عتبه - امیر مدینه - رسید، ولید نامه‌ای بدین مضمون به ابن‌زیاد حرامزاده لعنه الله نوشت: [صفحه ۱۱۵] اما بعد، همانا حسین به سوی عراق در حرکت است، او فرزند فاطمه است، و فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. ای ابن‌زیاد! حذر کن و بترس از این که بر او آزاری برسانی، تا بدین وسیله در این دنیا بر خود و قبیله‌ی خود کاری انجام دهی که چیزی نتواند آن را دفع کند، و هرگز تا دنیا هست احدی از عوام و خواص آن را فراموش نکند.راوی گوید: نامه‌ی ولید به دست ابن‌زیاد لعین رسید، ولی ابن‌زیاد لعین اعتنایی به آن نامه نکرد [۸۴] .

نزول امام حسین در منزل حاجز

شیخ مفید رحمهٔ الله در (الارشاد) می‌نویسد:چون عبیدالله بن زیاد ملعون از حرکت امام حسین علیه‌السلام از مکه به سوی کوفه خبردار شد، حصین بن نمیر را - که سرکرده‌ی افراد آن ملعون بود - فرستاد تا در منزل (قادسیه) فرودآمده و مابین قادسیه تا خفان و قادسیه تا قطقطانه را خیمه زنند و به مردم بگوید: این خیمه‌ها، مال امام حسین علیه‌السلام است که به سوی عراق حرکت کرده است.

منزل حاجز و نامه‌ی امام حسین به اهل کوفه

هنگامی که امام حسین علیه‌السلام به حاجز - که از اراضی سرزمین رمه بود - رسیدند قیس بن مسهر صیداوی - بعضی گفته‌اند: عبدالله بن یقطر، برادر رضاعی خودش - را به سوی اهل کوفه فرستاد، و هنوز خبر کشته شدن مسلم علیه‌السلام به حضرت نرسیده بود، امام علیه‌السلام نامه‌ای به این مضمون نوشته و به وسیله‌ی او فرستاد:بسم الله الرحمن الرحیممن الحسین بن علی الی اخوانه المؤمنین و المسلمین.سلام علیکم؛ فانی احمد الله الذی لا اله الا هو.اما بعد، فان کتاب مسلم بن عقیل جاءنی یخبر [نی] فیه بحسن رأیکم، و اجتماع ملائکم علی نصرنا و الطلب بحقنا، فسألت الله أن یحسن لنا [صفحه ۱۱۶] الصنیع، و أن یثیبکم علی ذلک أعظم الأجر، و قد شخصت الیکم من مکة یوم الثلاثاء، لثمان مضمین من ذی‌الحجة یوم الترویة، فاذا قدم علیکم رسولی فانکمشوا فی أمرکم وجدوا فانی قادم علیکم فی أیامی هذه، و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.بسم الله الرحمن الرحیماز حسین بن علی علیهماالسلام به سوی برادران مؤمن و مسلمان خود.سلام علیکم؛ من خدای را که جز او خدایی نیست سپاس می‌گزارم.اما بعد؛ نامه‌ی مسلم که حاکی از خوبی رأی شما و اجتماع جمعیت شما بر یاری ما، و طلب حق و امامت بود؛ برای من رسید، از خداوند متعال درخواست می‌نمایم که این کار را نیک و مبارک گرداند، و برای شما در مقابل این نیکویی، پاداش بزرگی عطا فرماید.من روز سه‌شنبه، هشتم ذی‌الحجه - یعنی روز ترویه - از مکه به طرف شما حرکت کردم، هنگامی که قاصد و فرستاده‌ی من نزد شما رسید در کار خود بشتابید و سعی و کوشش کنید که من در این روزها به سوی شما می‌آیم، و سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد.این در حالی است که جناب مسلم علیه‌السلام نامه‌ی خود را بیست و هفت روز قبل از کشته شدن خودش به سوی حضرت نوشته و فرستاده بود.در ضمن؛ اهل کوفه نیز نوشته بودند: اینجا هزار شمشیر به دست منتظر نصرت و یاری شما هستند پس تأخیر نکنید.

دستگیری قیس بن مسهر فرستاده‌ی امام حسین

امام حسین علیه‌السلام نامه را به قیس بن مسهر داد، او به سوی کوفه حرکت کرد وقتی به قادسیه رسید توسط حصین بن نمیر ملعون دستگیر شد، حصین او را نزد ابن‌زیاد حرامزاده فرستاد.ابن‌زیاد ملعون به او گفت: برو بالای منبر و دروغگو - حسین بن علی علیهماالسلام - را [صفحه ۱۱۷] دشنام بده [۸۵] .سید بن طاووس رحمة الله در این مورد می‌گوید:چون قیس بن مسهر به نزدیک کوفه رسید حصین بن نمیر جلو آمد و او را تفتیش کرد، او به ناچار نامه را درآورد و پاره کرد (تا دشمنان از مضمون آن آگاه نشوند).حصین ملعون او را دستگیر و به سوی ابن‌زیاد حرامزاده فرستاد، هنگامی که قیس در برابر ابن‌زیاد قرار گرفت، گفت: تو کیستی؟گفت: من مردی از شیعیان امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و فرزند او امام حسین علیه‌السلام هستم.ابن‌زیاد گفت: چرا نامه را پاره کردی؟گفت: برای این که تو از مضمون آن باخبر نشوی.ابن‌زیاد گفت: نامه از که و برای چه کسی بود؟گفت: از امام حسین علیه‌السلام به سوی گروهی از اهل کوفه که نام آنان را نمی‌شناسم.ابن‌زیاد عصبانی شده و گفت: به خدا سوگند! دست از تو برنمی‌دارم، یا اسامی این گروه را بگویی، یا بالای منبر رفته و حسین بن علی، پدر و برادر او را لعن کنی وگرنه بدن تو را پاره پاره می‌کنم.قیس گفت: اما اسامی آن گروه را برای تو نمی‌گویم، و اما لعن امام حسین علیه‌السلام، برادر و پدر او چرا؟قیس بالای منبر قرار گرفت، حمد و سپاس خدای را به جای آورد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد، و رحمت بسیاری بر علی علیه‌السلام و فرزند او فرستاد.آن گاه ابن‌زیاد و پدر او را لعن کرد، و همه‌ی ستمگران بنی‌امیه را مورد لعن و نفرین خود قرار داد، بعد گفت:(ای اهل کوفه!) من فرستاده‌ی حسین بن علی علیهماالسلام به سوی شما هستم، در فلان مکان از او جدا شدم، و آن حضرت در آنجا است. پس به او جواب دهید و او را دریابید [۸۶] .شیخ مفید رحمة الله گوید:(چون قیس شجاعانه دست به چنین

کاری زد) ابن‌زیاد ملعون دستور داد قیس [صفحه ۱۱۸] مظلوم را از بالای بام قصر به پایین اندازند.آن ملاعین، او را از بالای بام قصر به پایین انداختند، بدن او پاره پاره شد، رحمت خدا بر او باد.در نقل دیگری آمده است:قیس را دست بسته از بالای قصر به زمین انداختند و با چنین حالی به زمین رسید و استخوانهای بدن او بشکست، ولی رمقی در جان او باقی مانده بود که ملعونی به نام عبدالملک بن عمیر لخمی آمد و سر از تن آن بزرگوار جدا کرد. آن ملعون را به خاطر این کار مذمت کردند، او در جواب گفت: خواستم او را راحت نمایم!!

ملاقات عبدالله بن مطیع با امام حسین

امام حسین علیه‌السلام از «حاجز» به طرف کوفه حرکت کرد، در بین راه به چشمه‌ای از چشمه‌های عرب رسید. در کنار چشمه، عبدالله بن مطیع عدوی فرودآمده بود، چون امام حسین علیه‌السلام را دید به سوی حضرت آمده و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد ای فرزند رسول خدا! برای چه اینجا تشریف آورده‌ای؟ چرا اینجا فرودآمده‌ای؟امام حسین علیه‌السلام به او فرمود:کان من موت معاویهٔ ما قد بلغک، فکتب الی أهل العراق یدعوننی الی أنفسهم.از هنگام مرگ معاویه - که تو نیز خبر داری - اهل عراق به من نامه نوشته و مرا به سوی خودشان دعوت کردند.عبدالله بن مطیع گفت: خدا را به یادت می‌آوردم ای فرزند رسول خدا! و حرمت دین اسلام از این که هتک حرمت شود، سوگند می‌دهم به خدا! در حرمت قریش و عرب، سوگند به خدا! اگر ریاست و امامتی را که در دست بنی‌امیه است بخواهی تو را خواهند کشت، و اگر تو را بکشند بعد از تو، هرگز از کسی نمی‌ترسند، سوگند به خدا! حرمت اسلام، قریش و عرب هتک خواهد شد، پس غفلت نفرمایید و به سوی کوفه نروید و نفس مبارک خود را مورد تعرض بنی‌امیه قرار ندهید.حضرت از گفته‌ی او امتناع فرموده، و از آنجا حرکت کرد.ابن‌زیاد ملعون دستور داد: مابین راه «واقصه» تا شام و بصره را ببستند و احدی حق [صفحه ۱۱۹] ورود و خروج نداشت.حضرت بدون این که از این قضیه مطلع باشد روی به سوی کوفه در حرکت بودند، تا این که به عده‌ای از اعراب برخوردند، و از آنان پرسیدند.آنان گفتند: سوگند به خدا! از چیزی اطلاع نداریم جز این که حق ورود و خروج نداریم.حضرت در عین حال به طرف مقصود و هدف خویش حرکت فرمودند.

ملاقات امام حسین با زهیر بن قین

عده‌ای از اهل قبیله‌ی «فزاره» و «بجیله» نقل کردند: ما به همراه زهیر بن قین بجلی در مکه بودیم، ما نیز همچون امام حسین علیه‌السلام از مکه حرکت کردیم. در این سفر، چیزی برای ما ناگوارتر از این نبود که به ناچار در منزلی فرودمی‌آمدیم که امام حسین علیه‌السلام نیز آنجا فرودمی‌آمد.امام حسین علیه‌السلام حرکت فرمود و در منزلی فرودآمد، ما نیز رسیدیم و چاره‌ای جز فرودآمدن در آن منزل نداشتیم. به همین جهت در ناحیه‌ای فرودآمدیم.هنگامی که نشسته بودیم و مشغول خوردن غذا بودیم ناگاه فرستاده‌ای از طرف امام حسین علیه‌السلام آمد و بر ما سلام کرد، سپس وارد (خیمه) شد و گفت: ای زهیر بن قین! ابوعبدالله حسین علیه‌السلام مرا فرستاد و تو را به حضورش خواند.در این اثنا، همه‌ی ما آنچه در دست داشتیم انداخته و چنان سکوت بر جمع ما حکمفرما شد گویا این که مرغی بر سر ما نشسته است.زن زهیر رو به او کرد و گفت: سبحان الله! آیا فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای تو قاصد می‌فرستد و تو به حضورش شرفیاب نمی‌شوی؟ دوست دارم نزد او رفته و سخن او را بشنوی، بعد بازگردی.زهیر به خدمت حضرت شرفیاب شد، اندکی نگذشت با خوشحالی، سرور و با بشاشی چهره بازگشت. دستور داد خیمه‌ها را برچیده و بار و بنه‌ی خود را جمع کنند، آنگاه به سوی امام حسین علیه‌السلام حرکت کرد.بعد رو به زن خود کرد و گفت: تو را طلاق دادم، به خانواده‌ی خود ملحق شو، زیرا [صفحه ۱۲۰] من دوست نمی‌دارم بر تو به سبب من ضرری برسد [۸۷] .سید بن طاووس رحمهٔ الله در این مورد اضافه کرده و می‌گوید:زهیر به همسرش گفت: من تصمیم گرفتم که در خدمت امام حسین

علیه‌السلام باشم - یعنی از یاران آن حضرت باشم - تا روح و جانم را فدای او کرده و با جسمم او را نگهبان باشم، آن گاه مال و دارایی آن زن را به او داده و او را به پسرعموهایش سپرد تا به عشیره و خویشانش برسانند.در این حال، زن او برخاست و گریست و با او خداحافظی کرد، و گفت: خداوند این عزم تو را خیر و مبارک فرماید، از تو درخواست می کنم که مرا در روز قیامت نزد جد امام حسین علیه‌السلام یاد کرده و فراموش ننمایی [۸۸] .

سخنان زهیر با اصحاب خود

شیخ مفید رحمهٔ الله گوید: آن گاه زهیر رو به اصحاب و یاران خود کرد و گفت: هر که از شما می‌خواهد به ما بپیوندد چه بهتر، و هر که نمی‌خواهد این آخرین وصیت من با او است که بعدا یکدیگر را نخواهیم دید.اینک حدیثی را برای شما نقل می کنم: ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یک منطقه‌ی دریایی جهاد کردیم، خداوند پیروزی را از آن ما قرار داد. در این جنگ، ما غنایم بسیاری را از دشمن بدست آوردیم.سلمان رحمهٔ الله به ما گفت: آیا از این که خداوند شما را پیروز کرد و غنایم بسیاری به دست آوردید شاد و مسرور شدید؟گفتیم: آری.گفت: هنگامی که آقای جوانان آل‌محمد علیهم‌السلام - امام حسین علیه‌السلام - را درک کنید، و در رکاب و حضور او به جهاد بپردازید از این که امروز غنایمی به دست آوردید شادتر و مسرورتر خواهید بود.بعد زهیر گفت: اما من، شما را به خدا می‌سپارم.گویند: بعد از این جریان - سوگند به خدا! زهیر همواره در میان یاران امام [صفحه ۱۲۱] حسین علیه‌السلام بود تا این که به درجه‌ی شهادت رسید [۸۹] .

نزول امام حسین در منزل خزیمیه

در «بحارالانوار» از کتاب «المناقب» نقل می کند:هنگامی که امام حسین علیه‌السلام در منزل خزیمیه فرودآمد یک شبانه روز در آنجا اقامت فرمود.بامدادان خواهرش حضرت زینب کبری علیهاالسلام نزد امام علیه‌السلام آمد، و عرض کرد: ای برادرم! آیا خبری را که شب گذشته آن را شنیدم برای شما بگویم؟امام حسین علیه‌السلام فرمود: آن خبر چیست؟عرض کرد: پاسی از شب گذشته بود، برای انجام کاری از خیمه بیرون آمدم، صدای هاتفی را از غیب شنیدم که ندا می‌داد و می گفت:ألا یا عین فاحتفلی بجهد و من یبکی علی الشهداء بعدی‌علی قوم تسوقهم المنایا بمقدار الی انجاز وعدآگاه باش ای چشم! پر از اشک باش و با رنج گریه کن؛ و کیست که بعد از من برای شهدا چنین گریه کند؟گریه کن بر گروهی که آنان را مرگ می‌رانند؛ به آن مقدار از زندگی که به وعده‌ی الهی وفا شود (یعنی:این که خدا وعده‌ی مرگ داده است).حضرت فرمود:یا اختاه! کل الذی قضی فهو کائن، و لا حول و لا قوهٔ الا بالله.ای خواهر من! هر چیزی که مقدر شده واقع خواهد شد، و هیچ حول و قوه‌ای نیست مگر از خدای متعال [۹۰] .

امام حسین و خبر شهادت حضرت مسلم

شیخ مفید رحمهٔ الله در کتاب «الارشاد» گوید:عبدالله بن سلیمان و منذر بن مشمعل - که از قبیله‌ی اسدی بودند - روایت کرده و [صفحه ۱۲۲] می گویند:پس از آن که اعمال حج را به اتمام رسانیدیم همه‌ی سعی ما این بود که خود را به امام حسین علیه‌السلام رسانده و وقایع و حوادث را از نزدیک ببینیم.بنابراین؛ سوار بر شتران خود شده و با سرعت تمام حرکت کردیم تا این که در منطقه‌ی «زرود» به امام حسین علیه‌السلام رسیدیم، هنگامی که به حضرت نزدیک شدیم مردی از اهل کوفه را دیدیم که چون امام علیه‌السلام را دید راه خود را عوض کرد.امام حسین علیه‌السلام توقف فرمود، گویا می‌خواست آن مرد کوفی را ملاقات کند، بعد او را واگذاشت و حرکت کرد، ما نیز به طرف حضرت آمدیم یکی از ما به رفیق خود گفت: بیا به طرف این مرد برویم و از او در مورد اهل کوفه بپرسیم، که او از اخبار کوفه مطلع است.آن گاه به طرف او رفتیم، سلام کردیم، او نیز جواب سلام داد.گفتیم: از

کدام طایفه هستی؟گفت: از طایفه‌ی بنی‌اسد.گفتیم: ما نیز از طایفه‌ی بنی‌اسد هستیم، تو کیستی؟گفت: من بکر فرزند فلانی هستم.ما نیز خود را معرفی کردیم، بعد گفتیم: از حال مردم کوفه - که پشت سرت بودند - ما را باخبر کن.گفت: آری! (خبر می‌دهم)، از کوفه خارج نشدم مگر این که مسلم بن عقیل علیه‌السلام و هانی رحمهٔ الله را کشته بودند، دیدم که به پاهای آن دو ریسمان بسته و در بازار می‌کشیدند.پس از شنیدن این خبر به سوی امام حسین علیه‌السلام رو آوردیم، و به آن حضرت ملحق شدیم و با او به حرکت خود ادامه دادیم، تا این که حضرت، شب هنگام در منزل «ثعلبیه» فرودآمدند، آن گاه به خدمتش رسیده سلام کردیم، حضرت جواب سلام عنایت فرمودند.به حضرتش عرض کردیم خدای تعالی تو را رحمت فرماید! نزد ما خبری است که اگر می‌خواهید به صورت آشکار و یا در پنهانی به خدمت شما برسانیم.حضرت نگاهی به ما و یاران خود کرده و فرمودند: در پیش اصحاب من، سخن سری و پنهانی نیست. [صفحه ۱۲۳] گفتیم: سواری را که دیروز غروب رو به شما آورد، دیدید؟حضرت فرمودند: آری، دیدم و می‌خواستم از او سؤالاتی بنمایم.گفتیم: سوگند به خدا! خبر او را به دست آوردیم و زحمت سؤال را از شما برداشتیم. او شخصی از طایفه‌ی ما بود، دارای رأی (درست)، راستی و عقل است، او به ما خبر داد که از کوفه خارج نشد مگر این که مسلم علیه‌السلام و هانی رحمهٔ الله کشته و شهید شده بودند، و دیده بود که ریسمان به پاهای آن دو، بسته و در بازار کوفه می‌کشیدند.حضرت فرمودند:انا لله و انا الیه راجعون، رحمهٔ الله علیهما.«انا لله و انا الیه راجعون» رحمت خدای بر آنان باد.آن گاه این فرمایش را چندین مرتبه تکرار فرمودند.عرض کردیم: شما را در مورد خود و اهل بیت خودتان به خدا سوگند می‌دهیم که از این مکان برگردید، زیرا شما در کوفه یاور و شیعه‌ای ندارید، می‌ترسیم آنها بر علیه شما و بر دشمنی شما باشند.حضرت به فرزندان عقیل نگاه کرده و فرمودند: در این مورد شما چه نظری دارید؟ مسلم علیه‌السلام کشته شده است.گفتند: قسم به خدا! ما بازنمی‌گردیم تا این که انتقام خویش را بگیریم، یا آنچه برادر ما چشیده (شهادت) ما نیز بچشیم.حضرت رو به سوی ما کرده و فرمودند:لا خیر فی العیش بعد هؤلاء.بعد از کشته شدن اینان - پسران عقیل - خیری در زندگی نیست.در این موقع، ما یقین کردیم که آن حضرت تصمیم گرفته بر مسیر خود ادامه داه و به طرف کوفه حرکت کنند.گفتیم: خدای به شما خیر و نفع برساند.فرمود: خدای تعالی به شما رحمت کند.یاران حضرت گفتند: سوگند به خدا! شما مانند مسلم بن عقیل علیه‌السلام نیستید اگر وارد [صفحه ۱۲۴] کوفه شوید مردم کوفه با شتاب به سوی شما خواهند آمد [۹۱] .

تمجید امام حسین از مقام حضرت مسلم

در روایت سید بن طاووس رحمهٔ الله آمده است:بعد از این که خبر شهادت حضرت مسلم به امام حسین علیه‌السلام رسید، فرزذق شاعر، حضرتش را ملاقات نمود، سلام کرد، سپس گفت: ای فرزند رسول خدا! چگونه به اهل کوفه اعتماد می کنی در حالی که آنان پسرعموی تو، مسلم بن عقیل علیه‌السلام و شیعه‌ی او هانی رحمهٔ الله را کشتند؟فرزدق گوید: حضرت گریست و اشکی از چشمان مبارکش جاری شد، سپس فرمود:رحم الله مسلما، لقد صار الی روح الله و ریحانه، و تحیته و رضوانه، أما انه قد قضی ما علیه، و بقی ما علینا.خدای متعال، مسلم را رحمت کند، یقینا او به سوی رحمت، ریحان، جنت و رضوان خدا رفت، آگاه باشید! آنچه بر او مقدر شده و بر عهده‌ی او بود - مرگ و شهادت - ادا کرد، و آنچه بر ما مقدر شده و بر عهده‌ی ما است، باقی مانده است.آن گاه حضرت این اشعار را انشاء فرموده و گفت:فان تکن الدنیا تعد نفیسهٔ فدار ثواب الله أعلی و أنبلو ان تکن الأبدان للموت انشأت فقتل امرء بالسیف فی الله أفضلو ان تکن الأرزاق قسما مقدرا فقلهٔ حرص المرء فی السعی أجملو ان تکن الأموال للترک جمعها فما بال متروک به المرء یبخل‌اگر دنیا چیز پسندیده و مرغوب به شمار می‌آید و به این جهت مردم به آن تمایل می‌کنند؛ پس بهشت (اجر و پاداش) خدا، از دنیا افضل و عالی‌تر است و باید به سوی آن حرکت کرد.و اگر بدن‌ها برای مرگ و مردن خلق شده‌اند؛ پس کشته شدن مرد با شمشیر در راه خدا افضل از مردن در رختخواب است. [صفحه ۱۲۵] و اگر رزق و

روزیها از جانب خدا تقسیم و مقدر شده است؛ پس کمی حرص و آز مرد در سعی و کوشش فراوان، برای زندگی، نیکوتر است.و اگر جمع کردن اموال و متاع دنیا برای گذاشتن به دیگران پس از مردن است؛ پس برای چه شأن و عزتی انسان به چیز متروک بخل می‌ورزد؟!

منزل زباله و خبر شهادت قاصد امام حسین

شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:اامام حسین علیه‌السلام منتظر ماند تا وقت سحر فرارسید، هنگامی که می‌خواست حرکت کند به جوانان و غلامان خود فرمود: آب بسیار بردارید.آنان آب زیادی از چاه کشیده و با خود برداشتند، بعد حرکت کردند تا به منزل «زباله» رسیدند. در این منزل، خبر کشته شدن عبدالله بن یقطر به حضرتش رسید.سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:هنگامی که خبر شهادت عبدالله به حضرتش رسید گریست و اشک از چشمان مبارکش جاری شد سپس فرمود:اللهم اجعل لنا و لشیعتنا منزلا کریما، واجمع بیننا و بینهم فی مستقر [من] رحمتک، انک علی کلی شی قدیر.خداوندا! بر ما و شیعیان ما منزل کریم و گرانمایه در آخرت قرار ده. و ما و آنان را در آرامگاه رحمت خود جمع فرما، زیرا که تو بر هر چیزی قادر و توانا هستی [۹۲] .شیخ مفید رحمهٔ الله گوید: آن گاه حضرت، نامه‌ای را بیرون آورد و برای مردم خواند:بسم الله الرحمن الرحیمأما بعد؛ فقد أتانا خبر فظیع: قتل مسلم بن عقیل، و هانیء بن عروهٔ، و عبدالله بن یقطر، و قد خذلنا شیعتنا، فمن أحب منکم الانصراف، فلینصرف فی غیر حرج، لیس علیه ذمام. [صفحه ۱۲۶] بسم الله الرحمن الرحیماما بعد؛ از خبر دلخراش کشته شدن مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر آگاه شدیم. شیعیان ما، دست از یاری ما برداشتند، پس هر کدام از شما دوست می‌دارد بازگردد، بدون دلتنگی و معصیتی بازگردد که بر ذمه‌ی او حق و حرمتی نیست.در این هنگام، همه‌ی مردم از دور آن امام مظلوم پراکنده شدند، عده‌ای راه راست و عده‌ی دیگر راه چپ را پیش گرفته و رفتند و حضرت در میان یاران خود که از مدینه با او همراه بودند و تعداد کمی از افرادی که در طول راه به آن حضرت ملحق شده بودند؛ تنها ماند.چرا امام حسین علیه‌السلام یاران خود را از شهادت آن جوانمردان باخبر ساخت؟ زیرا می‌دانست این جمعیت به آن جهت با حضرت همراه شده‌اند که گمان می‌کنند، حضرت به شهری می‌رود و مردم آن شهر از حضرت اطاعت می‌نمایند (و حضرت، امام و پیشوای آن سامان می‌شود و آنها نیز به نوایی می‌رسند). به همین جهت، حضرت دوست نداشتند کسانی که با او همراه هستند جز بر آنچه می‌دانند اقدام نمایند (و بدون اطلاع از چنین اتفاقی با آن حضرت همراه شوند، لذا آنان را از بی‌وفایی مردم کوفه باخبر نمود تا آگاهانه به مقصد خود روانه شوند).

امام حسین و نوازش از دختر حضرت مسلم

در کتاب «منتخب» می‌نویسد: گفته شده:جناب مسلم علیه‌السلام دختری یازده ساله داشت که به همراه اهل بیت امام حسین علیه‌السلام بود. چون حضرت از این گفتگو فارغ شد از جا برخاست و به سوی آن دختر آمد،او را به نزد خود خواند و نوازش فرمود، حضرت دست مهر و محبت بر سر و روی او کشید، چنانچه با یتیمان این گونه مهربانی می‌نمایند.آن دختر مظلومه احساس کرد که اتفاق بدی افتاده به همین جهت، گفت: عمو جان! پیش از این، ندیدم با من چنین رفتار نمایی، گمان می‌کنم که پدرم شهید شده است.امام حسین علیه‌السلام نتواست جلوی گریه خود را بگیرد و فرمود: [صفحه ۱۲۷] یا بنیهٔ! أنا ابوک، و بناتی أخواتک.دخترم! من، پدر تو، و دخترانم خواهران تو هستند.آن نازدانه چون این فرمایش حضرت را شنید صدا به گریه بلند کرد و فریاد زد: واویلا! وا هلاکا!فرزندان جناب مسلم علیه‌السلام صدای واویلا را شنیدند و آه سرد و عمیقی از دل غمگین خود کشیده و گریه‌ی شدیدی را آغاز کردند.

نزول امام حسین در بطن عقبه

شیخ مفید رحمهٔ الله بعد از این مطلب می گوید:چون وقت سحر شد حضرت به اصحاب خود دستور داد که آب زیادی (از چاه) کشیده و با خود بردارند. سپس کاروان حضرتش حرکت کرد تا به «بطن عقبه» رسید و در آنجا فرودآمد.در آنجا پیرمردی از طایفه‌ی بنی‌عکرمه به نام، عمر بن لوذان، حضرت را ملاقات کرد و پرسید: به کجا عازم هستید؟حضرت فرمود: عازم کوفه‌ام.پیرمرد عرض کرد: شما را به خدا سوگند می‌دهم که از این تصمیم منصرف شده و برگردید، قسم به خدا! به جانب نیزه‌های دشمنان و تیزی شمشیرهای آنان عازم هستید، اشخاصی که به شما نامه و قاصد فرستاده‌اند اگر به راستی در جنگ، شما را یاری کنند و امور را بر شما مهیا و آماده سازند و با این حال، به سوی آنان می‌رفتی، در این صورت رفتن شما مصلحت بود، اما تشریف بردن شما را با این بی‌وفایی آنها که فرمودید، من مصلحت نمی‌دانم و صلاح نمی‌بینم.حضرت فرمود:یا عبدالله! لیس یخفی علی الرأی، ولکن الله تعالی لا یغلب علی أمره.ای بنده‌ی خدا! این رأی و مصلحت بر من هم پنهان نیست، ولکن بر امر و قضا و قدر الهی نمی‌توان غلبه کرد.سپس فرمود:و الله؛ لا یدعوننی حتی یستخرجوا هذه العلقهٔ من جوفی، فاذا فعلوا سلط [صفحه ۱۲۸] الله علیهم من یذلهم، حتی یکونوا أذل فرق الامم.به خدا سوگند! اهل کوفه مرا دعوت نکردند جز این که خون مرا از اندرونم بیرون آورند، اگر چنین کنند خداوند کسی را بر آنان مسلط می‌کند که آنان را چنان ذلیل و خوار سازد که از هر امتی ذلیل‌تر شوند [۹۳] .در کتاب «کامل الزیارات» روایتی از ابن‌قولویه با سلسله سند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که حضرتش فرمود:هنگامی که امام حسین علیه‌السلام به بلندی «عقبه‌ی بطن» رسیدند رو به اصحاب خود کرده و فرمودند:ما أرانی الا ـ مقتولا ـ خویشتن را جز کشته نمی‌بینم.عرض کردند: و ما ذاک یا أباعبدالله! برای چه ای اباعبدالله!فرمودند: رؤیا رأیتها فی المقام؛ به جهت خوابی که در این مکان دیدم.عرض کردند: و ما هی؟ آن خواب چیست؟فرمودند: رأیت کلابا تنهشنی، أشدها علی کلب أبقع.در خواب دیدم سگانی گوشت تن مرا به دندان می گیرند، سخت‌ترین آنها سگی پیس بود [۹۴] .

منزل شراف و استقبال حر از امام حسین

شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:سپس حضرت از «بطن عقبه» حرکت فرموده و در منزل «شراف» فرودآمدند، چون موقع سحر شد به جوانان دستور فرمود که با خود آب بردارند.آنها آب زیادی برداشته و حرکت کردند، تا این که ظهر شد، در اثنایی که کاروان حضرت حرکت می کرد ناگاه یکی از یاران حضرت تکبیر گفت. حضرت رو به او کرد و فرمود: چرا تکبیر گفتی؟گفت: (از دور) نخلستانی را دیدم (و تعجب کردم). [صفحه ۱۲۹] عده‌ای از اصحاب گفتند: سوگند به خدا! ما در این مکان حتی یک درخت خرما هم ندیده‌ایم.حضرت فرمود: پس چه چیزی را می‌بینید؟عرض کردند: سوگند به خدا! سرهای نیزه‌ها و گوشهای اسبان را می‌بینیم.حضرت فرمود: من هم آنها را می‌بینم.سپس حضرت به یاران خود فرمود: آیا در این بیابان، برای ما پناهگاهی هست که به آن پناه برده و آن را پشتیبان خود قرار دهیم و از یک جهت با آنان روبه‌رو شویم؟گفتیم: آری! این کوه «ذوخشب» است که در سمت چپ شما قرار گرفته، اگر به زودی به طرف آن حرکت و تمایل کنید به مقصود خود خواهیم رسید.حضرت به طرف چپ توجه فرموده و ما نیز به پیروی از آن حضرت به طرف چپ برگشتیم، پس فاصله‌ای نگذشت که گردنهای اسبان لشکر ابن‌زیاد هویدا شد، ما مسیر خود را تغییر دادیم، آنان نیز ما را دیدند و مسیر را تغییر دادند، سر نیزه‌های آنان مانند ملکه‌ی زنبوران و پرچمهای آنان مانند بالهای مرغان در اهتزاز بود [۹۵] .آن گاه ما به سرعت خود را به «ذوخشب» رسانده و زودتر از آنها به آنجا رسیدیم، امام حسین علیه‌السلام دستور فرمود خیمه‌ها را بر پا کردند، آن گروه با هزار سواره به فرماندهی حر بن یزید تمیمی از راه رسیدند، هنگام ظهر حر با سوارانش رو به روی امام حسین علیه‌السلام ایستادند، و این در حالی بود که امام حسین علیه‌السلام و اصحابش عمامه بر سر نهاده و شمشیر بر کمر بسته بودند.امام حسین علیه‌السلام به جوانان خود فرمود: به اینان آب دهید و آنها را

سیراب کنید، و به اسبهای آنان نیز آب بدهید.پس آنان را سیراب نمودند، آن گاه ظرف‌ها را از آب پر می‌کردند و نزد دهان اسبها می‌بردنـد، و چون سه یا چهار یا پنـج دفعه می‌خوردند به سـراغ اسب دیگری می‌رفتند تا این که همه‌ی اسـبها سـیراب شدند.علی بن طعـان محاربی گویـد: من در آن روز جز یاران حر بودم، و آخرین نفری بودم که خودم را به آنجا رسانـدم، خیلی تشـته بودم، چون امام حسین علیه‌السلام تشنگی من و [صفحه ۱۳۰] اسبم را مشاهده کرد فرمود: راویه (شتر) را بخوابان.من تا آن روز نمی‌دانستم که منظـور از «راویـه» شـتر اسـت، بـه همیـن جهـت متـوجه سـخن امـام علیه‌السـلام نشـدم.حضـرت فرمـود: شـترت را بخوابـان، شـتر را خوابانیـدم.فرمـود: بیاشـام.چـون آب می‌خـوردم و نمی‌توانسـتم بـه خـوبی دهـانه‌ی مشـک را در اختیـار بگیرم آب از کنـار مشـک می‌ریخت، حضـرت فرمود: دهانه‌ی مشک را برگردان.از شدت تشـنگی نمی‌دانسـتم چه کنم، حضـرت خودش برخاست و با دستان مبارك دهانه‌ی مشک را برگرداند، و من آب خوردم و اسـبم را نیز سـیراب کردم.حر بن یزید با سوارانش از ناحیه‌ی «قادسیه» آمده بود. ابن‌زیاد ملعون، حصـین بن نمیر را فرسـتاده و دسـتور داده بود که در «قادسـیه» فرودآمـده، و حر را با هزار سوار به اسـتقبال امام حسین علیه‌السلام اعزام نماید.

سخنان امام حسین در جمع یاران حر

حر همواره برابر امام حسـین علیه‌السـلام صف‌آرایی کرده بود تا این که وقت نماز ظهر فرارسـید، امام حسـین علیه‌السـلام دستور داد حجاج بن مسـروق اذان بگوید، چون وقت اقامه‌ی نماز شد امام حسـین علیه‌السـلام در حالی که قبایی را پوشـیده و عبایی را از روی آن انـداخته و نعلین به پا کرده بود از خیمه خارج شد و در برابر مردم ایستاد و حمد و ثنای خدای را بجا آورده و فرمود:أیها الناس! انی لم آتکم حتی اتتنی کتبکم، و قـدمت علی رسـلکم أن: «أقـدم علینـا، فـانه لیس علینـا امام، لعل الله أن یجمعنا بك علی الهـدی و الحق»، فان کنتم علی ذلک، فقـد جئتکم، فأعطونی ما أطمئن الیه من عهودکم و مواثیقکم، و ان لم تفعلوا، و کنتم لمقـدمی کارهین، انصـرفت عنکم، الی المکان الـذی جئت منه الیکم.ای مردم! من به سوی شـما نیامدم جز این که شـما نامه فرسـتادید و قاصدان شـما پیش من آمدنـد که به سوی شـما بیایم، زیرا که نوشتیـد: «ما امام نداریم،امیدواریم به سـبب شـما خدای متعال ما را بر هدایت و حق دلالت نمایـد». [صـفحه ۱۳۱] پس اگر بر این گفتارتـان ثـابت و پـا بر جـا هستیـد اینک من به سوی شـما آمـده‌ام، عهـد و پیمانهای خودتان را برای من ثابت کنیـد تا من مطمئن گردم، و اگر نمی‌توانیـد بر عهد و پیمان خود وفا کنید و از آمدن من ناراحت هستید و دوست نداریـد، من برمی‌گردم به آنجایی که آمـده‌ام.مردم سـکوت کردند حتی کلمه‌ای هم حرف نزدند، حضـرت به مؤذن فرمود: اقـامه‌ی نمـاز را بگو.مؤذن اقامه‌ی نماز را گفت، حضـرت رو به حر کرد و فرمود: آیا دوست داری با یاران خودت نماز بخوانی؟حر گفت: نه، بلکه شـما نماز را می‌خوانیـد و ما به شـما اقتدا می‌کنیم.حضـرت نماز را با آنها خواند، بعد به خیمه‌ی خود تشـریف برد و اصـحاب و یارانش دور حضـرت جمع شدنـد، حر نیز به مکان خودش رفته و وارد خمیه‌ای که برای او برپا کرده بودند؛ شد. پانصـد نفر از یـارانش دورش جمع شدنـد و بقیه‌ی آنـان در قرارگاه خودشان بودنـد، که هرکـدام از آنان افسار مرکب خود را گرفت و در سایه‌ی مرکب خود نشست.چون وقت عصر فرارسید حضرت امر فرمودند که یارانش آماده‌ی حرکت و کوچ باشند. فرمان حضرتش را اجرا کردنـد.سـپس امام علیه‌السـلام به منادی خود دسـتور داد که به نماز عصـر نـدا دهـد، او نـدا داده و اقامه‌ی نماز را گفت.امام حسـین علیه‌السلام جلو آمده و نماز را با آن گروه اقامه فرمودند، بعد از سلام و فراغ از نماز رو به مردم کرده و حمد و ثنای الهی را به جـای آورده و فرمود:أمـا بعـد؛ أیهـا النـاس! فانکم ان تتقوا الله و تعرفوا الحق لأهله، یکن أرضـی لله عنکم، و نحن أهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم أولی بولایهٔ هذا الأمر علیکم من هولاء المدعین ما لیس لهم، و السائرین فیکم بالجور و العدوان، فان أبیتم الا الکراههٔ لنا و الجهل بحقنا، و کان رأیکم الان غیر ما اتتنی به کتبکم، و قدمت علی به رسلکم انصرفت عنکم.ای مردم! اگر شما از خدا بترسـید و حق را به اهل خود بسـپارید خدای متعال از شـما خشـنود می‌گردد، و ما اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر

ولایت این امر [صفحه ۱۳۲] سزاوارتر از این مدعیان هستیم، مدعیانی که اهلیت این امر را ندارند، و کسانی هستند که با شما با ستم، دشمنی و عداوت رفتار می‌کنند. اگر ما را دوست ندارید و به حق ما جهل می‌ورزید و جز این را نمی‌پذیرید، و رأی شما غیر از آن است که در نامه‌هایتان نوشته و قاصدانتان آمده‌اند؛ من از شما روی برمی‌گردانم.حر گفت: سوگند به خدا! من نمی‌دانم این نامه‌ها و قاصدانی که می‌فرمایید چیست؟حضرت به یکی از اصحاب خود فرمود:یا عقبهٔ بن سمعان! أخرج الخرجین اللذین فیهما کتبکم الی.ای عقبهٔ بن سمعان! دو خورجینی که نامه‌های آنان در آن است؛ بیاور.عقبه دو خورجین پر از نامه آورده، و نامه‌ها را در برابر حر به زمین ریخت.حر گفت: ما جزو کسانی که این نامه‌ها را به شما نوشته‌اند نیستیم، ما مأموریت داریم که هر کجا شما را ملاقات کردیم از شما جدا نشده و دست از شما برنداریم تا شما را نزد عبیدالله بن زیاد ببریم.امام حسین علیه‌السلام فرمود:الموت أدنی الیک من ذلک.مرگ برای تو، از این هدفت نزدیکتر است.آن گاه رو به اصحاب خود کرد و فرمود: برخیزید و بر مرکبهایتان سوار شوید.

جلوگیری حر از حرکت امام حسین

همه‌ی اصحاب سوار شدند و منتظر ماندند تا زنان نیز سوار شوند، حضرت به اصحاب خود فرمود: برگردید، چون خواستند برگردند، لشکر حر مانع از بازگشت آنان شدند.امام حسین علیه‌السلام رو به حر کرد و فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! چه می‌خواهی؟حر گفت: اگر غیر از شما از عرب چنین حرفی آن هم در همچون موقعیتی که شما در آن واقع شده‌اید برایم می‌گفت؛ من مادر او را این گونه خطاب می‌کردم، می‌خواست هر کسی که باشد، ولی سوگند به خدا! من چاره‌ای ندارم جز این که به [صفحه ۱۳۳] نیکوترین وجهی که می‌توانم مادر شما را یاد نمایم.امام حسین علیه‌السلام فرمود: چه می‌خواهی؟حر گفت: من می‌خواهم شما را نزد امیر عبیدالله بن زیاد ببرم.حضرت فرمود: سوگند به خدا! هرگز تابع تو نمی‌شوم.حر گفت: سوگند به خدا! تو را ترک نمی‌کنم، و دست از تو برنمی‌دارم.این سخنان سه مرتبه رد و بدل شد. چون سخنان بسیاری میان آن حضرت و حر رد و بدل شد، حر گفت: من مأمور به جنگ با شما نیستم، من مأمورم از شما جدا نشوم تا شما را به کوفه ببرم، حال که شما نمی‌خواهید نزد عبیدالله بروید کار منصفانه میان من و شما آن است که راهی را انتخاب کنید که نه به کوفه برسد و نه به مدینه برگردید، تا من نامه‌ای به امیر عبیدالله بن زیاد بنویسم، و جریان را گزارش کنم، شاید که خدای تعالی از بلایی که در مورد شما به آن مبتلا شده‌ام عافیت و سلامتی عنایت فرماید، پس این راه را بپذیرید و از راه «عذیب» و «قادسیه» عزیمت فرمایید.آن گاه امام حسین علیه‌السلام از مسیری و حر نیز با یاران خود در همان مسیر حرکت کردند، وی به حضرت می‌گفت: ای حسین! من شما را درباره‌ی جان خودتان به خدا سوگند می‌دهم، من گواهی می‌دهم اگر با آنان بجنگی قطعا تو را خواهند کشت.امام حسین علیه‌السلام فرمود:أفبالموت تخوفنی؟ و هل یعدو بکم الخطب أن تقتلونی؟ و سأقول کما قال أخوا الأوس لابن عمه و هو یرید نصرهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فخوفه ابن عمه، و قال: أین تذهب فانک مقتول؟آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ آیا اگر مرا بکشید کارهای شما رو به راه می‌شود؟سخنی را می‌گویم که برادر اوس به پسرعموی خود گفت: اوس می‌خواست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را یاری کند، پسرعمویش از این کار او را ترساند، و گفت: کجا می‌روی؟ تو کشته خواهی شد.اوس گفت:سأمضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا و جاهد مسلماو واسی الرجال الصالحین بنفسه و فارق مثبورا و ودع مجرمافان عشت لم أندم و ان مت لم ألم کفی بک ذلا أن تعیش و ترغمابه سوی جهاد می‌روم و مرگ بر جوان عار نیست؛ اگر نیت حق و رستگاری داشته باشد [صفحه ۱۳۴] و در حالی که مسلمان است و در راه خدا جهاد نماید.مردان نیکوکار و صالح را با جان خود مواسات نمود؛ و از مردان رانده شده از رحمت خدا، جدا شد، و مردان گنه‌کار و مجرم را وداع نمود.اگر زندگانی کنم نادم و پشیمان نیستم، و اگر بمیرم مورد ملامت و مذمت قرار نمی‌گیرم؛ بس است برای تو که در میان مردم با ذلت و خواری زندگی کنی [۹۶] .علامه فاضل مجلسی رحمهٔ

الله می گوید: محمد بن ابوطالب در نقل خود، قبل از بیت آخری این بیت را نیز افزوده است:اقدم نفسی لا ارید بقائها لتلقی خمیسا فی الوغی و عرمرماجان خودم را از پیش می‌فرستم و بقای آن را نمی‌خواهم؛ تا این که در جنگ با دشمنان سختی را تحمل کنم (یعنی خودم را در میان این سختی می‌اندازم).سپس محمد بن ابوطالب گوید:آن گاه امام حسین علیه‌السلام رو به اصحاب خود کرد و فرمود:هل فیکم أحد یعرف الطریق علی غیر الجادهٔ؟آیا در میان شما کسی هست که راهی غیر از جاده‌ی معروف بشناسد؟طرماح عرض کرد: آری! ای فرزند رسول خدا! من راه را می‌شناسم.امام حسین علیه‌السلام فرمود: سر بین أیدینا؛ تو پیشاپیش ما حرکت کن.طرماح حرکت کرد و پشت سر او امام حسین علیه‌السلام و اصحابش به راه افتادند، طرماح پیشاپیش کاروان حرکت می کرد و رجز می‌خواند و می گفت:یا ناقتی لا- تذعری من زجری وامضی بنا قبل طلوع الفجربخیر فتیان و خیر سفر آل رسول الله [آل] الفخرالسادهٔ البیض الوجوه الزهر الطاعنین بالرماح السمرالضاربین بالسیوف البتر حتی تحلی بکریم الفخرالماجد الجد رحیب الصدر أصابه الله لخیر أمرعمره‌ی الله بقاء الدهر یا مالک النفع معا و الضرأید حسینا سیدی بالنصر علی الطغاهٔ من بغایا الکفرعلی العینین سلیلی صخر یزید لا زال حلیف الخمرو ابن‌زیاد العهر بن العهر [صفحه ۱۳۵] ای مرکب من! از راندن من نترس (یعنی از این که به زحمت می‌افتی نترس)؛ و ما را پیش از طلوع فجر (صبح) از این مکان ببر.به همراه بهترین جوانان و نیکوترین مسافران؛ که آنان اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صاحب مفاخر هستند.آنان آقا و روسفیدانی هستند که صورتشان (از زیبایی) می‌درخشد؛ با نیزه‌هایی تیره ضربه می‌زنند.با شمشیرهای برنده ضربه می‌زنند؛ تا این که مزین می‌شوی ای شترا به همراهی کسی که از جهت فخر، شخص کریم و شریف است.از جهت جد خود که بزرگوار و سینه فراخ - داری حلم و علم - است؛ که خدای تعالی او را به بهترین امر برگزیده است.خدای متعال تا پایان روزگار به او عمر کرامت فرماید؛ ای خدایی که صاحب اختیار و مالک نفع و ضرر هستی!آقای من حسین علیه‌السلام را با یاری خود مؤید فرما؛ بر ظالمان و ستمگران زنازادگانی که از زنان کافر متولد شده‌اند.(او را یاری فرما) بر دو لعینی که پسران صخر هستند؛ یکی یزید لعین است که همواره هم‌عهد شراب است - یعنی دائم الخمر است -و دیگری ابن‌زیاد ملعون است که هم خود و هم پدرش زنازاده‌اند.

ورود امام حسین به قصر بنی مقاتل

شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:هنگامی که حر سخنان امام حسین علیه‌السلام را شنید و از تصمیم آن حضرت باخبر شد، از حضرت کناره‌گیری کرد، و خود با یارانش از یک سو حرکت می کردند، و امام حسین علیه‌السلام از سوی دیگر تشریف می‌بردند، تا این که به منطقه‌ی «عذیب الهجانات» رسیدند.امام علیه‌السلام از آنجا نیز حرکت فرموده تا به «قصر بنی‌مقاتل» رسیدند و در آنجا فرودآمدند.امام حسین علیه‌السلام در آنجا چشمش به خیمه‌ای افتاد، پرسید: این خیمه از آن کیست؟عرض شد: مال عبیدالله بن حر جعفی است. [صفحه ۱۳۶] حضرت فرمود: از او دعوت کنید که نزد من بیاید.فرستاده‌ی امام علیه‌السلام آمد و به او گفت: این حسین بن علی علیهماالسلام است که اینک تو را دعوت می کند.عبیدالله گفت (انا لله و انا الیه راجعون) سوگند به خدا! از کوفه خارج نشدم جز به جهت این که دوست نداشتم در جایی باشم که امام حسین علیه‌السلام نیز در آنجا باشد، به خدا سوگند! نه می‌خواهم او را ببینم و نه او مرا ببیند!!قاصد به نزد حضرت آمد و سخن او را به عرض رساند، امام حسین علیه‌السلام برخاست و خود تشریف آورد تا داخل خیمه‌ی عبیدالله شده و سلام فرمود، بعد او را دعوت کرد که همراه حضرت خروج کند.عبیدالله بن حر، سخن خود را که به قاصد گفته بود تکرار کرد، و از آنچه حضرت دعوت می‌فرمود عذر خواست و طلب عفو کرد.امام حسین علیه‌السلام فرمود:فان لم تنصرنا فاتق الله تعالی أن تکون ممن یقاتلنا، فو الله؛ لا یسمع واعیتنا أحد فلا ینصرنا الا هلک.اگر یاری ما نمی کنی بترس از خدای متعال از این که با ما جنگ کنی، به خدا سوگند! اگر کسی صدای استغاثه و فریاد بی کسی ما را بشنود و ما را یاری نکند هلاک می‌شود.آن بی‌سعادت گفت: من هرگز با تو جنگ نخواهم کرد، ان شاء الله تعالی.آن گاه امام حسین

علیه‌السلام برخاست، و به کاروان خود پیوست [۹۷] .در روایت شیخ صدوق رحمهٔ الله چنین آمده است:حضرت به خیمه‌ای که برپا بود نگاه کرد بعد فرمود: این خیمه از آن کیست؟عرض شد: از آن عبیدالله بن حر حنفی است.حضرت قاصدی به سوی او فرستاد که: ای مرد! تو فرد گنه‌کار و خطاکار هستی، و خداوند به جهت آن گناهان، تو را مؤاخذه خواهد نمود، اگر همین الآن به سوی خدای متعال توبه کنی و مرا یاری نمایی جد من در پیشگاه خدای متعال تو را شفاعت خواهد نمود.عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! به خدا سوگند! اگر تو را یاری می‌کردم اولین [صفحه ۱۳۷] قربانی در حضور شما بودم؛ ولی این اسب من است، آن را بگیرید، سوگند به خدا! هیچ وقت سوار آن نشدم که دنبال چیزی بودم جز این که به آن چیز رسیدم، و کسی دنبالم نکرد جز آن که با آن اسب نجات یافتم، واین اسب را به شما می‌دهم (اما خود عذر می‌خواهم)!!حضرت روی مبارک را از آن بی‌سعادت برگرداند، آن گاه فرمود:لا حاجهٔ لنا فیک و لا فی فرسک، و لا کنت متخذ المضلین عضدا، ولکن فلا لنا و لا علینا، فانه من سمع واعیتنا أهل البیت، ثم لم یجبنا، أکبه الله تعالی علی وجهه فی نار جهنم.ما را نه بر تو، و نه بر اسب تو نیازی نیست. من از کسانی نیستم که از گمراهان یار و یاور بخواهد، ولی (حال که چنین شد) نه به نفع ما و نه به ضرر ما سعی نکن، زیرا کسی که فریاد و استغاثه‌ی ما اهل بیت را بشنود و جواب ندهد و یاری ننماید، خدای تعالی او را با صورت در دوزخ می‌اندازد [۹۸] .شیخ صدوق رحمهٔ الله در «عقاب الاعمال» با سلسله سند خود می‌گوید:عمرو بن قیس مشرقی گوید: در «قصر بنی‌مقاتل» همراه با پسرعموی خودم خدمت امام حسین علیه‌السلام شرفیاب شدیم، به حضرتش سلام کردیم.پسرعمویم گفت: ای اباعبدالله! این که در محاسن شریف شما می‌بینم آیا اثر خضاب است یا این که موی شما به همین رنگ است؟حضرت فرمود: خضاب است، پیری به سوی ما بنی‌هاشم زود می‌رسد.آن گاه رو کرد به ما و فرمود: برای نصرت و یاری من آمده‌اید؟عرض کردم:من مردی سالمند، دارای قرض زیاد، و عیالوار هستم، سرمایه‌هایی از مردم در اختیار دارم که نمی‌دانم چه خواهد شد، دوست ندارم امانات مردم را که به من سپرده‌اند، ضایع کنم.پسرعموی من نیز چنین سخنانی را گفته (و عذر آورد).حضرت فرمود:فانطلقا فلا تسمعا لی واعیهٔ و لا تریا لی سوادا، فانه من سمع واعیتنا، أو [صفحه ۱۳۸] رأی سوادنا فلم یجبنا و لم یعنا کان حقا علی الله عزوجل أن یکبه علی منخریه فی النار.پس بروید و فریاد و استغاثه‌ی مرا نشنوید، و شخص مرا نبینید، زیرا کسی که فریاد ما را بشنود، یا شخص ما را ببیند و ما را جواب ندهد و به یاری ما نشتابد، بر خدای تعالی لازم است که او را با خوای و ذلت به آتش بیاندازد [۹۹] .شیخ مفید رحمهٔ الله بعد از این، گوید:چون شب به انتها رسید حضرت به جوانان خویش امر فرمودند که آب بردارند، سپس دستور حرکت از «قصر بنی‌مقاتل» را صادر فرمودند.

خواب امام حسین و سخن حضرت علی بن الحسین

عقبهٔ بن سمعان گوید: ساعتی با امام حسین علیه‌السلام راه پیمودیم، حضرت در حالی که روی اسب بود خوابش برد و اندکی خوابید، بعد بیدار شد و می‌فرمود:(انا لله و انا الیه راجعون) و الحمد لله رب العالمین.حضرت این سخن را دو یا سه مرتبه تکرار کردند، بعد فرزندش حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام - که سوار بر اسب بود - رو به حضرتش کرد و گفت:مم حمدت الله و استرجعت؟برای چه خدای را سپاس گفتی، و (انا لله و انا الیه راجعون) را بر زبان آوردی؟حضرت فرمود:یا بنی! انی خفقت خفقهٔ فعن لی فارس علی فرس و هو یقول: القوم یسیرون، و المنایا تسیر الیهم، فعلمت أنها أنفسنا نعیت الینا.فرزندم! اندکی خوابیدم، در خواب اسب‌سواری را دیدم که بر من نمایان شد و می‌گفت: این گروه راه می‌پیمایند در حالی که مرگها به دنبال اینان می‌رود، دانستم که آن، جان‌های ما است که خبر مرگ ما را دهد.عرض کرد:یا أبت! لا أراک الله بسوء، ألسنا علی الحق؟ [صفحه ۱۳۹] پدر جان! خدای بدی برای شما نیاورد، آیا ما بر حق نیستیم؟حضرت فرمود:بلی، و الله الذی مرجع العباد الیه.آری! سوگند به خدایی که بازگشت بندگان به سوی اوست؛ (ما برحقیم).عرض کرد:فاننا اذا لا ـ نبالی أن نموت محقین.در این هنگام که ما بر حق هستیم از

مرگ باکی نداریم.امام حسین علیه‌السلام فرمود:جزاک الله من ولد خیر ما جزی ولدا عن والده.خدای تو را نیکوترین پاداشی را که از جانب پدر به فرزند می‌رسد؛ عطا فرماید.

نامه‌ی ابن زیاد لعین به حر

چون صبح فرارسید امام حسین علیه‌السلام از اسب فرودآمد و نماز صبح را خواند، بعد با عجله بر مرکب خود سوار شد. حضرت با اصحاب خود به سمت چپ حرکت می‌کردند و می‌خواستند از گروه اشقیا دور شوند، حر می‌آمد و حضرت و اصحابش را از آن جهت رد می‌کردند و مانع می‌شدند.اگر می‌خواستند به طرف کوفه حرکت کنند به شدت مانع می‌شدند و برمی‌گرداندند، و نمی گذاشتند بر آن سمت حرکت کنند. حضرت و یارانش همواره به سمت چپ حرکت می‌نمودند تا این که به «نینوا» رسیدند - همان محلی که امام حسین علیه‌السلام در آنجا فرودآمدند - در این هنگام، شترسواری از دور - که از طرف کوفه می‌آمد - نمایان شد، وی سلاح جنگی داشت و کمانی به دوش انداخته بود، همگی توقف کردند و منتظر رسیدن او شدند.سواره چون نزدیک آمد به حر و یارانش سلام کرد، اما به امام حسین علیه‌السلام و اصحاب او سلام نکرد، و نامه‌ای از جانب عبیدالله بن زیاد ملعون تسلیم حر نمود، در آن نامه نوشته بود:اما بعد؛ همین که قاصد من، نامه را آورد و نامه‌ی من به دست تو رسید کار را بر حسین سخت بگیر، و او را در صحرایی که خالی از آب و گیاه باشد فرودآر، و من [صفحه ۱۴۰] قاصدم را بر تو مأمور کردم که از تو جدا نشود و چگونگی اجرای دستورات مرا، به من گزارش کند، والسلام.چون حر نامه را خواند رو به امام حسین علیه‌السلام و اصحابش کرد و گفت: این نامه‌ی امیر عبیدالله است که به من دستور داده هر موقع نامه‌اش به دست من رسید شما را محاصره کرده و در فرودآمدن برای شما سخت بگیرم، و این فرستاده و مأمور اوست که مأموریت داده تا از من جدا نشود تا حکم او را نسبت به شما اجرا کنم.

نزول امام حسین در کربلا

(در این حال،) یزید بن مهاجر که از اصحاب امام حسین علیه‌السلام بود به فرستاده‌ی ابن‌زیاد لعین نگاهی کرد و او را شناخت، به او گفت: مادرت به عزایت بنشیند! این چه بود که آوردی؟گفت: اطاعت از امام خود!! - یزید - کردم و بر بیعتم وفا نمودم.ابن‌مهاجر گفت: بلکه به پروردگار خود عصیان نمودی، و امام خودت را در هلاکت و نابودی خودت پیروی نمودی، و ننگ را در دنیا، و آتش دوزخ را در آخرت برای خود کسب کردی، امام و پیشوای تو چه بد امامی است؟! خدای متعال می‌فرماید:(و جعلناهم أئمة یدعون الی النار و یوم القیامة لا ینصرون) [۱۰۰] .«و آنان را امامانی قرار دادیم که آنان را به سوی آتش دعوت می‌کنند، آنان در روز قیامت یاری نمی‌شوند».و امام و پیشوای تو، از آن پیشوایان است.آن گاه حر کار را سخت گرفت و در همین مکانی که نه آب داشت و نه آبادی بود مجبور کرد که فرودآیند.امام حسین علیه‌السلام فرمود:دعنا ویحک؛ ننزل فی هذه القریة أو هذه - یعنی نینوا و الغاضریة - أو هذه - یعنی شقینة -.وای بر تو! بگذار ما در این ده یا در آن - نینوا و غاضریه - یا در این یکی - شقینه - فرودآییم. [صفحه ۱۴۱] حر گفت: به خدا سوگند! نمی‌توانم چنین کنم؛ زیرا این مرد جاسوسی است که برای من فرستاده شده است.زهیر بن قین رو به امام حسین علیه‌السلام نمود و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! به خدا سوگند! کار از این که اکنون می‌بینید شدیدتر خواهد شد. همانا جنگ با این گروه در همین ساعت آسان‌تر از جنگ با کسانی است که بعد از این می‌آیند، به جان خودم قسم! بعد از این لشکری بر آنها خواهد رسید که ما تاب مقاومت آنان را نخواهیم داشت.امام حسین علیه‌السلام فرمود:ما کنت لأبدأهم بالقتال.من جنگ را شروع نمی‌کنم.آن گاه در همان مکان فرودآمدند، و در این روز پنجشنبه، دوم محرم سال شصت و یکم هجری بود [۱۰۱] .

کربلا و سخنان امام حسین در جمع یاران خود

سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:امام حسین علیه‌السلام برخاست و در میان اصحاب خود خطبه‌ای ایراد فرمود، حمد و سپاس خدای تعالی را بجای آورد و بر او ثنا گفت، جد بزرگوارش را یاد نمود و بر او درود و صلوات فرستاد، آن گاه فرمود:انه قد نزل بنا من الأمر ما قد ترون، و ان الدنیا قد تغیرت و تنکرت و أدبر معروفها، واستمرت حدا و لم یبق منها الا صبابهٔ کصبابهٔ الاناء، و خسیس عیش کالمرعی الوبیل.الا ترون الی الحق لا یعمل به؟ و الی الباطل لا یتناهی عنه؟ لیرغب المؤمن فی لقائه محقا، فانی لا أری الموت الا سعادهٔ، والحیاهٔ مع الظالمین الا برما.همه‌ی شما آنچه را که بر ما نازل شده می‌بینید، همانا دنیا تغییر یافته و زشت گردیده، نیکی و معروف آن پشت نموده و ادامه پیدا کرده تا به حدی رسیده [صفحه ۱۴۲] که از آن، جز مانند ته مانده‌ی ظرفی، و آن، جز زندگانی زبونی مانند چراگاه زبون و بدهوا، چیزی نمانده است.آیا حق را نمی‌بینید که بدان عمل نمی‌شود؟ آیا باطل را نمی‌بینید که از آن نهی و جلوگیری نمی‌گردد؟! مؤمنی که بر حق است باید در ملاقات با خدا میل و رغبت داشته باشد، همانا من مرگ را جز سعادت، و زندگانی با ستمگران را جز غصه و ملالت نمی‌بینم.آن گاه زهیر بن قین برخاست و گفت: در هدایت خدا باشید ای فرزند رسول خدا! سخنان شما را شنیدیم، و اگر دنیا برای ما باقی می‌ماند و ما برای همیشه در آن بودیم، قیام و حرکت با شما را، بر ماندن همیشگی در آن، ترجیح می‌دادیم.سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:پس از او، هلال بن نافع بجلی از جای برخاست و گفت: به خدا سوگند! ما ملاقات پروردگار خود را مکروه نمی‌داریم، و ما بر نیت و بصیرتهای خود ثابت و استوار هستیم، کسی که تو را دوست دارد، دوست می‌داریم، و دشمنان تو را دشمن می‌داریم.باز سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:پس از او، بریر بن خضیر برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا! به خدا سوگند! خدای متعال بر ما منت گذارده و احسان فرموده که در حضور شما جنگ نماییم، تا به خاطر شما اعضای بدن ما پاره پاره شود، آن گاه در روز قیامت، جد شما، ما را شفاعت نماید [۱۰۲] .علامه مجلسی رحمهٔ الله در «بحارالانوار» از کتاب «مناقب» نقل کرده و می‌گوید:زهیر بن قین رو به حضرت کرد و گفت: به همراه شما حرکت می‌کنیم تا در «کربلا» فرودآمده و در آنجا باشیم، زیرا که آنجا در کنار فرات واقع است، و اگر آنان با ما جنگ کردند از خداوند کمک می‌گیریم و با آنان می‌جنگیم.صاحب «مناقب» گوید:(وقتی امام حسین علیه‌السلام سخن زهیر را شنید) اشک از چشمان مبارکش جاری شد، آن گاه فرمود:اللهم انی أعوذ بک من الکرب و البلاء. [صفحه ۱۴۳] خدایا! بر تو از اندوه و بلا- پناه می‌برم.حضرت در همین موضع فرودآمد، حر نیز با هزار نفر سوار در رو به روی حضرت فرودآمد.آن گاه امام حسین علیه‌السلام قلم و کاغذی خواست، و نامه‌ای را با همان مضمونی که به حر و افراد او فرمودند به اشراف و بزرگان کوفه - که احتمال می‌داد با نظر حضرتش همراهند - نوشت، آن گاه فرمود:اللهم انا عترهٔ نبیک محمد صلی الله علیه و آله و سلم و قد اخرجنا و طردنا و زعجنا عن حرم جدنا، و تعدت بنوامیهٔ علینا، اللهم فخذ لنا بحقنا، وانصرنا علی القوم الظالمین.خداوندا! ما عترت و فرزندان پیامبر تو هستیم که از حرم جد خویش بیرون و جدایمان کردند، و بنی‌امیه لعنهم الله بر ما تعدی و ستم نمودند.خدایا! حق ما را از آنان بگیر، و ما را بر گروه ستمگران پیروز فرما.صاحب «مناقب» گوید:امام علیه‌السلام از همین مکان حرکت فرمود، تا این که در روز چهارشنبه - یا روز پنجشنبه - در «کربلا» فرودآمد. و این، در روز دوم محرم سال شصت و یک هجری واقع شد.آن گاه حضرت رو به اصحاب خود کرد و فرمود:الناس عبید الدنیا، و الدین لعق علی ألسنتهم، یحوطونه ما درت معایشهم، فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون.مردم بندگان دنیا هستند، و دین لقلقه‌ای در زبانهای آنان است - یعنی دین آنها فقط در زبان است - آنها دین را مادامی که معیشت و زندگی آنان را وسعت می‌دهد به خودشان نسبت می‌دهند و آن را حفظ می‌کنند، و چون با بلا امتحان می‌گردند دینداران کمتر می‌شوند.آن گاه فرمود: أهذه کربلاء؟ آیا اینجا کربلا است؟عرض کردند: نعم؛ یابن رسول الله! آری! ای فرزند رسول خدا!حضرت فرمودند:هذا موضع کرب و بلاء، هاهنا مناخ رکابنا، و محط رحالنا، و مقتل رجالنا، و مسفک دمائنا.اینجا محل محنت و بلا است، اینجا محل خوابانیدن شتران ما، محل گشودن [صفحه ۱۴۴] بارهای ما، قتلگاه مردان ما، و محل ریختن خونهای ما است [۱۰۳]

.ابومخنف در مقتل خود روایتی را با سند خودش از کلبی نقل کرده است که کلبی گوید:امام حسین علیه‌السلام با یارانش حرکت کردند تا به سرزمین «کربلا» رسیدند. آن روز؛ روز چهارشنبه بود، در آنجا اسب امام حسین علیه‌السلام از حرکت بازایستاد، حضرت از آن اسب فرودآمد و به اسب دیگری سوار شد، آن نیز قدمی برنداشت.حضرت همچنین اسب عوض می‌کردند تا این که به هفت اسب سوار شدند و همه‌ی آنها از حرکت بازایستادند.چون حضرت این امر عجیب و غریب را دید فرمود: ای قوم! نام این سرزمین چیست؟عرض کردند: سرزمین «غاضریه».فرمود: آیا جز این، اسم دیگری نیز دارد؟گفتند: «نینوا» نیز نامیده می‌شود.فرمود: آیا جز این، اسم دیگری هم دارد؟عرض کردند: «شاطیء الفرات» نیز نام دارد.فرمود: آیا جز این، اسم دیگری دارد؟گفتند «کربلا» نیز نامیده می‌شود.راوی گوید: در این هنگام، امام حسین علیه‌السلام آه سردی از ته دل خودش کشیده و فرمود: سرزمین غصه و بلا است.آن گاه فرمود:قفوا و لاـ ترحلوا، فهاهنا و الله؛ مناخ رکابنا، و هاهنا و الله؛ سفک دمائنا، و هاهنا و الله، هتک حریمنا، و هاهنا و الله؛ قتل رجالنا، و هاهنا و الله؛ ذبح اطفالنا، و هاهنا تزار قبورنا، و بهذه التربهٔ وعدنی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و لا خلف لقوله.توقف کنید، و دیگر حرکت ننمایید، سوگند به خدا! اینجا محل خواباندن شترهای ما است. [صفحه ۱۴۵] سوگند به خدا! اینجا محل ریخته شدن خون ما است.سوگند به خدا! این، همان مکانی است که به حریم ما هتک حرمت می‌شود.سوگند به خدا! در اینجا مردان ما کشته می‌شوند.سوگند به خدا! در اینجا گلوی اطفال ما بریده می‌شود، و در این مکان قبور ما زیارت می‌شود، و جد بزرگوارم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همین خاک و تربت مرا وعده فرموده است، و در گفتار او خلف وعده نیست.آن گاه امام حسین علیه‌السلام از اسب خود فرودآمدند.

نامه‌ی ابن زیاد لعین به امام حسین

علامه‌ی مجلسی رحمهٔ الله گوید:بعد از آن که امام حسین علیه‌السلام از اسب خود فرودآمد، اصحاب و یاران حضرتش نیز از اسبها فرودآمدند. حر نیز با هزار نفر سوار، در برابر حضرت، از اسبهایشان فرودآمدند، بعد نامه‌ای به ابن‌زیاد ملعون نوشته، و فرودآمدن حضرت را در کربلا به اطلاع آن ملعون رساند.ابن‌زیاد ملعون نامه‌ای بدین مضمون به سوی امام حسین علیه‌السلام نوشت:اما بعد؛ ای حسین! از فرودآمدن تو در کربلا باخبر شدم، امیرالمؤمنین!! یزید به من نوشته: سر به بالش نگذارم و از نان سیر نشوم یا تو را به ملاقات خدای لطیف ملحق کنم و بکشم، و یا به حکم من و حکم یزید بن معاویه تن دهی، والسلام.چون نامه‌ی آن ملعون به دست مبارک امام علیه‌السلام رسید، حضرت نامه را خوانده و آن را از دست مبارکش انداخت، آن گاه فرمود:لا أفلح قوم اشتروا مرضاهٔ المخلوق بسخط الخالق.گروهی که خشنودی مردم را به غضب الهی خریدند، رستگار نخواهند شد.قاصد نامه گفت: ای اباعبدالله! جواب نامه را بدهید.حضرت فرمود:ما له عندی جواب، لانه قد حقت علیه کلمهٔ العذاب.برای این نامه، نزد من جوابی نیست؛ زیرا بر او - ابن‌زیاد - کلمه‌ی عذاب، ثابت شده است.قاصد به سوی آن ملعون آمد و جریان را گزارش داد. در این هنگام، دشمن خدا از [صفحه ۱۴۶] این جریان به شدت غضبناک شده، و رو به عمر سعد لعین کرد و به او دستور داد تا به جنگ امام حسین علیه‌السلام برود.عمر سعد که قبلاـ به عنوان والی و امیر ولایت ری، منصوب شده بود، از این مأموریت پوزش طلبیده و عذر خواست.ابن‌زیاد ملعون گفت: فرمان حکومتی ما را به ما برگردان.عمر سعد ملعون، برای این کار مهلت خواست، بعد از یک روز، از ترس این که از حکومت ری عزل شود این مأموریت را پذیرفت [۱۰۴] .

نامه‌ی امام حسین به بنی هاشم از کربلا

در کتاب «کامل الزیارات» باسلسله سند خود از میسر بن عبدالعزیز، از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که حضرتش فرمود:امام حسین علیه‌السلام نامه‌ای از کربلا به سوی محمد بن علی علیه‌السلام نوشت:بسم الله الرحمن الرحیمن الحسین بن علی الی محمد

بن علی و من قبله من بنی‌هاشم.أما بعد؛ فکأن الدنیا لم تکن و کأن الاخرهْ لم تزل، والسلام.بسم الله الرحمن الرحیماز حسین بن علی علیه‌السلام به سوی محمد بن علی علیه‌السلام و اشخاصی که از بنی‌هاشم در نزد او هستند.اما بعد؛ گویا دنیا نبوده و خلق نشده است، و گویا آخرت همیشه بوده است، والسلام [۱۰۵] . [صفحه ۱۴۹]

در بیان آنچه بعد از ورود امام حسین به کربلا تا موقع جنگ و جهاد آن حضرت به وقوع پیوست

ورود عمر سعد ملعون به کربلا

سید بن طاووس رحمهْ الله گوید:عبیدالله بن زیاد ملعون یاران خود را به جنگ امام حسین علیه‌السلام دعوت و ترغیب نمود، همه‌ی آنها از فرمان او پیروی کرده و دست از رستگاری برداشته و از او اطاعت کردند.وی آخرت عمر سعد لعین را به دنیای او خرید و او را به سرکردگی و فرماندهی جنگ دعوت کرد، او نیز پذیرفت و برای جنگ با امام حسین علیه‌السلام خارج شد. شیخ مفید رحمهْ الله گوید:فردای همان روزی که امام حسین علیه‌السلام وارد کربلا شده بود؛ عمر سعد لعین نیز با چهار هزار اسب‌سوار از کوفه حرکت کرده و در نینوا فرودآمد.

ابلاغ پیام عمر سعد به امام حسین و پاسخ آن حضرت

آن گاه عمر سعد عروهْ بن قیس احمسی را پیش امام حسین علیه‌السلام فرستاد و به او گفت: نزد او برو و بپرس برای چه آمده؟ و چه می‌خواهد؟عروه از جمله کسانی بود که برای امام حسین علیه‌السلام نامه نوشته بود. به همین جهت از این کار حیا کرد!عمر سعد، این کار را به همه‌ی بزرگانی که نامه نوشته بودند پیشنهاد کرد، همه‌ی آنان امتناع کردند و این کار را دوست نداشتند.در این هنگام، کثیر بن عبدالله شعبی که اسب‌سواری بنام، شجاع و بی‌باک بود به پاخاست و گفت: من به سوی او می‌روم، سوگند به خدا! اگر بخواهی او را غفلتا می‌کشم.عمر لعین گفت: نمی‌خواهم او را ناگهانی به قتل برسانی، ولی نزد او برو و بپرس برای چه آمده است؟کثیر به طرف (خیام)امام حسین علیه‌السلام به راه افتاد، چون ابوثمامه‌ی صیداوی او را دید رو به امام حسین علیه‌السلام کرد و گفت: خدایتعالی کار تو را به نیکی پایان دهد ای اباعبدالله! بدترین اهل زمین، جری‌ترین و خونریزترین آنان به نزد شما می‌آید.آن گاه ابوثمامه صیداوی برخاست و رو به روی او ایستاد و گفت: شمشیرت را [صفحه ۱۵۰] کنار بگذار.گفت: نه، به خدا سوگند! و کرامتی در این کار نیست چرا که من قاصدی بیش نیستم، اگر سخن مرا بشنوید آنچه مأموریت دارم می‌رسانم، و اگر پیام مرا نپذیرید بازمی‌گردم.صیداوی گفت:من قبضه‌ی شمشیر تو را نگه می‌دارم بعد تو پیامت را برسان.گفت: نه؛ سوگند به خدا! نمی‌توانی دست به آن بزنی.صیداوی گفت: پیام خود را به من بگو تا از طرف تو برسانم، هرگز تو را نزد امام علیه‌السلام راه نمی‌دهم که تو فاجر و از اطاعت خدا روگردان هستی.پس کار به جدال و ناسزاگویی کشید، و او به سوی عمر سعد لعین برگشت و جریان را بازگو کرد.عمر سعد لعین قرهْ بن قیس حنظلی را طلبید و گفت: وای بر تو ای قره! حسین را ملاقات کن و بپرس برای چه آمده است؟ و چه می‌خواهد؟قره به راه افتاد، هنگامی که امام حسین علیه‌السلام دید او از رو به رو می‌آید فرمود: آیا این مرد را می‌شناسید؟حبیب بن مظاهر گفت: آری، او مردی از قبیله‌ی حنظله از تبار تمیم است. او پسر خواهر ماست [۱۰۶] ، من او را مردی خوش عقیده و خوش رأی می‌شناختم، فکر نمی‌کردم که در این معرکه حاضر شود.قره آمد و به امام حسین علیه‌السلام سلام کرد و پیام عمر سعید لعین را به محضر حضرتش رساند، امام حسین علیه‌السلام رو به او کرد و فرمود:کتب الی أهل مصرکم هذا أن أقدم، فأما اذا کرهتمونی فأنا أنصرف عنکم.مردم شهر شما به من نوشتند که به سوی آنان بیایم، اگر دوست ندارید من بازمی‌گردم.حبیب بن مظاهر رحمهْ الله رو به قره کرد و گفت: وای بر تو ای قره! کجا می‌روی؟ سوی گروه ستمگران؟ (اینجا بمان

و) این شخصیتی را که به سبب پدران بزرگوار او خدای تعالی تو را به کرامت و بزرگواری تأیید کرد؛ یاری کن. [صفحه ۱۵۱] قره گفت: برمی‌گردم تا جواب پیام صاحب خود را بدهم آن گاه ببینم رأی و نظرم چیست؟

نامه‌ی عمر سعد ملعون به ابن زیاد لعین از کربلا

قره نزد عمر سعد علیه اللعنه برگشت و جریان را به او بازگو نمود.عمر سعد لعین گفت: امیدوارم خدای متعال مرا از جنگ و قتال او آسوده کند. آن گاه نامه‌ای به سوی عبیدالله بن زیاد ملعون بدین مضمون نوشت:بسم الله الرحمن الرحیم، اما بعد؛ من از وقتی که در نزد حسین فرودآمدم قاصدانی به سوی او فرستادم که از او بپرسند برای چه به این سرزمین آمده؟ و چه می‌خواهد؟ او گفت: مردم این شهرها برای من نامه نوشتند و قاصد فرستادند و از من درخواست کردند که به میان ایشان بروم، و من هم آمدم، اینک اگر از آمدنم ناراحت هستید و دوست نمی‌دارید و رأی و نظرتان غیر از نظر نامه‌ها و قاصدانتان هست، من بازمی‌گردم.

پاسخ ابن زیاد لعین به نامه‌ی عمر سعد ملعون

حسان بن قائد عبسی گوید: هنگامی که نامه‌ی عمر سعد ملعون رسید من نزد عبیدالله بن زیاد لعین بودم، چون نامه را خواند متمثل به این شعر شد و گفت:الان قد علقت مخالبنا به یرجو النجاهٔ و لات حین مناص‌الان او گرفتار چنگالهای ما شده است؛ امید رهایی دارد، ولکن دیگر وقت رهایی نیست. این سخن را گفت و نامه‌ای به عمر سعد لعین نوشت:اما بعد؛ نامه‌ی تو را دریافت کردم و از مضمون آن، آگاه شدم. پس بر حسین، بیعت با یزید را پیشنهاد کن که او با همه‌ی یارانش بیعت نماید، اگر بیعت نمودند درباره‌ی کار او ملاحظه خواهم کرد، والسلام.چون پاسخ نامه به عمر سعد ملعون رسید گفت: می‌ترسیدم که ابن‌زیاد سر سازش نداشته باشد [۱۰۷] .علامه فاضل مجلسی رحمهٔ الله از محمد بن ابوطالب روایت می‌کند که ابوطالب گوید: [صفحه ۱۵۲] عمر سعد لعین پیغام ابن‌زیاد ملعون را به امام حسین علیه‌السلام پیشنهاد نکرد، چون او می‌دانست که هرگز امام حسین علیه‌السلام با یزید بیعت نمی‌کند.

ابن زیاد مردم را بر جنگ با امام حسین تحریک می‌کند

از سوی دیگر؛ ابن‌زیاد لعین همه‌ی مردم کوفه را در مسجد جامع آن شهر جمع نمود، و بالای منبر رفت، بعد گفت:ای مردم! شما آل ابی‌سفیان را امتحان کردید و آنان را چنان که دوست داشتید؛ یافتید، این امیرالمؤمنین!!! یزید است که او را به نیکویی روش و طریقت پسندیده می‌شناسید، او بر رعیت و مردم نیکی می‌کند، و بر آنها در حق خود، احسان می‌نماید، در زمان او راهها امن شده است، که در عصر پدرش معاویه نیز چنین بود، اینک پسر او یزید، بعد از پدرش بندگان را گرامی می‌دارد و با مال و ثروت آنان را بی‌نیاز و گرامی می‌دارد، و ارزاق شما را صد برابر و صد برابر افزایش داده. و به من دستور داده تا چندین برابر دیگر افزایش داده و شما را به جنگ با دشمن او حسین، سوق دهم، اینک گوش کنید و فرمان مرا اطاعت نمایید.آن گاه از منبر پایین آمد و اموال فراوانی به مردم بخشید، و آنان را بر جنگ با امام حسین علیه‌السلام فرمان داد تا این که در این جنگ، ابن‌سعد ملعون را یاری نمایند.

خروج شمر لعین و اعزام لشکرهای متعدد به کربلا

اولین گروهی که از کوفه اعزام شدند گروه شمر بن ذی‌الجوشن ملعون بود که با چهار هزار نفر حرکت کردند، که تعداد لکشر ابن‌سعد لعین با آنان، به نه هزار نفر می‌رسید.سپس گروههای دیگری به آنان ملحق شدند از جمله: یزید بن رکاب کلبی با دو هزار نفر، حصین بن نمیر سکونی با چهار هزار نفر، فلان مازنی با سه هزار نفر، و نصر بن فلان با دو هزار نفر که مجموعا نفرات این

لشکر به بیست هزار تن می‌رسید.آن گاه ابن‌زیاد ملعون، قاصدی به سوی شبث بن ربعی فرستاد و پیغام داد که به لشکر ما ملحق شو که ما به جنگ با حسین عازم هستیم.شبث خود را به تمارض و بیماری زد و خواست بدین وسیله، ابن‌زیاد از او دست بردارد. [صفحه ۱۵۳] ابن‌زیاد دوباره پیغامی بدین مضمون به او فرستاد: اما بعد؛ قاصد من مرا از تمارض و اظهار مرض تو خبردار کرد، می‌ترسم تو از جمله کسانی باشی که در این آیه می‌گوید: «هنگامی که مؤمنان را ملاقات می‌کنند می‌گویند: ایمان آوردیم، و چون با شیاطین و پیشوایان خود خلوت می‌کنند می‌گویند: ما با شما هستیم، و ما مؤمنان را مسخره و استهزا می‌کنیم»!! اگر در فرمان ما هستی با شتاب خود را به ما برسان.شبث، شبانه نزد ابن‌زیاد آمد تا به صورت او نگاه نکند و اثر مریضی نبیند. چون وارد مجلس آن ملعون شد به او مرحبا گفت و در نزد خود جای داد و گفت: دوست دارم شخصا به جنگ این مرد - یعنی امام علیه‌السلام - بروی و ابن‌سعد را یاری نمایی.شبث گفت: ای امیر! چنین خواهم کرد.ابن‌زیاد پیوسته لشکرهای متعددی آماده می‌کرد و به سوی ابن‌سعد لعین می‌فرستاد تا این که نفرات لشکر عمر سعد حرامزاده، به سی هزار تن از سواره و پیاده رسید.بعد ابن‌زیاد لعین، نامه‌ای بدین مضمون به عمر سعد نوشت:من برای تو عذری در زیادی لشکر - چه سواره و چه پیاده - باقی نگذاشتم، صبح و شام اخبار تو به من گزارش می‌شود.و این تحرک و ترغیب ابن‌زیاد، عمر سعد را بر جنگ امام علیه‌السلام در روز ششم محرم الحرام بود [۱۰۸] .ابومخنف گوید:اولین پرچمی که بر جنگ با امام حسین علیه‌السلام بالا رفت پرچم عمر سعد ملعون بود که شش هزار نفر سواره نظام تحت فرماندهی او بودند. پس از او، ابن‌زیاد، شبث بن ربعی را طلبید و پرچمی با چهار هزار نفر سواره به او داد. بعد عروهٔ بن قیس را طلبید و پرچمی با چهار هزار نفر سواره به او داد. بعد سنان بن انس نخعی حرامزاده را طلبید و پرچمی با چهار هزار نفر سواره به او داد. ابومخنف گوید:ابن‌زیاد، تنها از شهر کوفه، لشکری با هشتاد هزار سواره نظام ترتیب داد که در میان آنان، کسی از اهل شام و حجاز نبود. و این لشکر، حرکت کرد تا این که در [صفحه ۱۵۴] نزدیکی لشکر امام حسین علیه‌السلام فرودآمد.

استمداد حبیب بن مظاهر از قبیله بنی اسد

علامه مجلسی رحمهٔ الله می‌نویسد: محمد بن ابوطالب گوید:(هنگامی که لشکریان دشمن در کربلا فرودآمدند،) حبیب بن مظاهر خدمت امام حسین علیه‌السلام شرفیاب شد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! در نزدیکی ما قبیله‌ای از بنی‌اسد ساکن هستند، اجازه می‌فرمایید نزد آنها رفته و آنان را به یاری شما دعوت کنم؟ شاید خداوند متعال به سبب یاری آنان، دشمن را از شما دفع نماید.حضرت فرمود: برای تو اجازه دادم.حبیب شبانه و به صورت ناشناس به سوی آنان حرکت کرد، اهل قبیله فهمیدند که او از قبیله‌ی بنی‌اسد است، گفتند: چه می‌خواهی؟گفت: من با بهترین چیزی که هر قاصد بر گروهی می‌آید، نزد شما آمده‌ام، نزد شما آمده‌ام تا شما را به یاری فرزند پسر دختر پیامبرتان دعوت نمایم، او به همراه گروهی از مؤمنان - که یک نفر از آنها بهتر از هزار مرد است که او را تنها و بی‌یاور نمی‌گذارند و هرگز او را به دست دشمن نمی‌سپارند - است، اکنون این عمر سعد ملعون است که او را محاصره کرده است.شما خویشان و عشیره‌ی من هستید، من با این پند و اندرز، به سوی شما آمده‌ام، امروز در یاری او از من اطاعت کنید که به سبب این یاری و نصرت، به عزت و شرف دنیا و آخرت نایل شوید.من به خدا سوگند می‌خورم! کسی از شما در راه خدا و به همراه فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - در حالی که شکیبا و خواستار پاداش است - کشته نخواهد شد جز این که در مقام علیین با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم رفیق خواهد شد.محمد بن ابوطالب گوید: مردی از قبیله‌ی بنی‌اسد به نام عبدالله بن بشر از جای برخاست و گفت: من اولین کسی هستم که این دعوت را می‌پذیرم، آن گاه شروع به خواندن رجز کرد و گفت:قد علم القوم اذا تواکلوا و أحجم الفرسان اذ تثاقلواانی شجاع بطل مقاتل کأننی لیث عرین باسل‌همه‌ی مردم می‌دانند هنگام جنگ که افراد به همدیگر تکیه می‌کنند و کار را به گردن هم [صفحه ۱۵۵] بیندازند؛ و هنگامی که سواران بنام، از آن، سنگین شده و شانه خالی کنند.من شجاع، پهلوان و جنگ‌آور هستم؛ گویا این که شیر بیشه و شجاع دلیر هستم. بعد از

او، مردان قبیله اعلام آمادگی کردند تا این که، یک گروه نود نفری تشکیل داده، و به سوی امام حسین علیه‌السلام حرکت کردند.در این موقع، مردی از اهل قبیله خارج شده و خود را به ابن‌سعد ملعون رساند، و جریان را گزارش داد.ابن‌سعد لعین، از افراد خود مردی به نام ازرق را طلبید، و او را با چهار صد نفر سواره به طرف قبیله‌ی بنی‌اسد فرستاد.افراد قبیله که به همراه حبیب، به هنگام شب به سوی لشکر امام حسین علیه‌السلام می‌آمدند، ناگاه در کنار فرات - در حالی که فاصله‌ی اندکی با لشکر امام حسین علیه‌السلام داشتند - با لشکر اعزامی ابن‌سعد حرامزاده رو به رو شدند. درگیری رخ داد و کشتار سختی به راه افتاد، حبیب بن مظاهر به ازرق حرامزاده فریاد زد: وای بر تو! چه شده؟ با ما چه کار داری؟ از سر راه ما برگرد، بگذار فرد دیگری به سبب جنگ با ما، بدبخت شود.ازرق از برگشتن امتناع ورزید،اهل قبیله فهمیدند که توان مقاومت در برابر آنان را ندارند، پس گریختند و به قبیله‌ی خودشان بازگشتند، سپس شبانه از ترس این که ابن‌زیاد به آنان شبیخون بزند از آن مکان کوچ کردند.حبیب بن مظاهر به سوی امام حسین علیه‌السلام بازگشت، و جریان را به محضر امام علیه‌السلام رساند، حضرت فرمود «لا حول و لا قوة الا بالله».

لشکر ابن سعد لیعن و مانع شدن از آب فرات

محمد بن ابوطالب می‌گوید: لشکر ابن‌سعد لعین برگشت و در کنار فرات فرودآمد و میان آب و امام حسین علیه‌السلام و اصحابش، مانع شدند.تشنگی بر امام حسین علیه‌السلام و یارانش غلبه کرد، امام حسین علیه‌السلام کلنگی برداشته و به پشت خیمه‌ی اهل حرم آمد، و نوزده خط به سمت قبله ایجاد کرد، آن گاه آنجا را کند تا گود شد، ناگاه چشمه‌ای از آب گوارا جوشید.امام حسین علیه‌السلام و همه‌ی یارانش از آن آب نوشیدند، و مشکها را پر کردند، سپس [صفحه ۱۵۶] چشمه فرورفت و اثری از آن باقی نمانده و دیده نشد.این جریان به ابن‌زیاد ملعون رسید، او نامه‌ای بدین مضمون به سوی عمر سعد ولدالزنا نوشت:خبردار شدم که حسین چاه می‌کند و آب می‌جوشد و خود و اصحابش می‌نوشند، ملاحظه کن! هنگامی که نامه‌ی مرا دریافت کردی با تمام توان او را از این کار منع کن، و دایره‌ی محاصره را بر آنان تنگ بگیر، و نگذار قطره‌ای از آب بچشند، و با او همان گونه رفتار کن که با عثمان نیکوکار!! - لعنه الله - رفتار کردند.پس از آن که این نامه به عمر سعد ملعون رسید، با تمام توانش عرصه را بر امام حسین علیه‌السلام تنگ‌تر کرد.شیخ مفید رحمة الله در کتاب «الارشاد» گوید:عمر سعد لعین، در همان ساعت، عمرو بن حجاج ملعون را با پانصد نفر سواره فرستاد تا در کنار شریعه‌ی فرات فرودآمده و میان آب و امام حسین علیه‌السلام و اصحابش حایل شوند و نگذارند یک قطره آب از آنجا بردارند.این جریان، سه روز پیش از شهادت امام حسین علیه‌السلام رخ داد.از طرفی، عبدالله بن حصین ازدی ملعون - که از قبیله‌ی «بجیله» به شمار می‌رفت - با صدای بلندی فریاد زد: ای حسین! آیا آب را نمی‌بینی که در درخشندگی (یا صافی یا در رنگ) مانند وسط آسمان است؟ سوگند به خدا! از آن آب قطره‌ای نخواهید چشید تا این که از تشنگی بمیرید!امام حسین علیه‌السلام فرمود:اللهم اقتله عطشا، و لا تغفر له أبدا.خداوندا! او را از تشنگی بمیران، و هرگز او را نیامرز.حمید بن مسلم گوید: سوگند به خدا! پس از نفرین حضرت، در همان مکان نزد او رفتم، سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست! او را دیدم در حالی که آب می‌خورد و شکمش پر می‌شد ولی سیر نمی‌شد، بعد قی می‌کرد و صدا می‌زد: تشنه‌ام، تشنه‌ام، دوباره آب می‌خورد و شکمش پر می‌شد و باز قی می‌کرد، و از تشنگی می‌سوخت، پس [صفحه ۱۵۷] بدین حالت بود تا این که هلاک شد، از رحمت خدای تعالی دور باد [۱۰۹] .

اعزام حضرت ابوالفضل با افرادی برای طلب آب

بعد از این، علامه‌ی مجلسی رحمة الله می‌نویسد: محمد بن ابوطالب گوید:چون تشنگی طاقت‌فرسایی بر امام حسین علیه‌السلام فشار آورد، برادر خود حضرت عباس علیه‌السلام را طلبید و با سی نفر سواره و بیست نفر پیاده، و با بیست عدد مشک، به طرف فرات

فرستاد.آنان در تاریکی شب، خودشان را به نزدیکی فرات رسانیدند. عمرو بن حجاج حرامزاده گفت: شما کیستید؟شخصی از یاران امام حسین علیه‌السلام به نام هلال بن نافع بجلی گفت: پسرعموی تو هستم، آمدم از این آب بنوشم.عمرو ملعون گفت: بنوش که گوارا باشد.هلال گفت: وای بر تو! چگونه به من می‌گویی آب بنوشم و حال آن که حسین بن علی علیهماالسلام و همراهان او از تشنگی می‌میرند؟عمرو گفت: راست می‌گویی، ولی ما مأمور شدیم به امری که چاره‌ای نداریم جز آن که آن را به پایان برسانیم.هلال بن نافع با صدای بلند به یاران خود فریاد زد تا وارد فرات شدند، عمرو ملعون نیز افرادش را صدا زد. جنگ شدیدی درگرفت، یاران هلال دو گروه شدند، گروهی جنگ می‌کردند و گروه دیگر مشکها را پر می‌نمودند، و کسی از اصحاب امام حسین علیه‌السلام کشته نشد.پس از آن، به طرف قرارگاه خودشان بازگشتند، امام حسین علیه‌السلام و همراهانش آب نوشیدند، و (این عملیات تحت فرماندهی حضرت عباس علیه‌السلام بود) به همین جهت، حضرت عباس علیه‌السلام، سقا نامیده شد.

گفتگوی امام حسین با عمر سعد لعین

آن گاه امام حسین علیه‌السلام پیامی به عمر سعد ملعون فرستاد که: من می‌خواهم با تو گفتگو کنم، امشب در میان دو لشکر مرا ملاقات کن. [صفحه ۱۵۸] عمر سعد ملعون با بیست نفر از همراهان خود خارج شد، امام حسین علیه‌السلام نیز با همین تعداد و نفرات از قرارگاه خود، بیرون آمد. چون به نزدیک هم رسیدند امام حسین علیه‌السلام به اصحاب خود فرمودند که دور شوند، فقط برادرش حضرت عباس علیه‌السلام و فرزندش حضرت علی اکبر علیه‌السلام در خدمت حضرتش ماندند.عمر سعد لعین نیز به افرادش دستور داد که دور شوند و فقط پسرش حفص و غلامش با او بودند.امام حسین علیه‌السلام رو به عمر سعد ملعون کرد و فرمود: وای بر تو! ای پسر سعد! آیا از خدایی که معاد و بازگشت تو به سوی اوست نمی‌ترسی؟ آیا با من، جنگ می‌کنی در حالی که می‌دانی من پسر چه کسی هستم؟ (یعنی می‌دانی که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم)؟ این گروه را رها کن و با ما باش که بودنت با ما تو را به خدا نزدیک می‌کند.عمر سعد ملعون گفت: می‌ترسم خانه‌ی مرا ویران کنند.امام حسین علیه‌السلام فرمود: من آن را برای تو بنا می‌کنم و می‌سازم.گفت: می‌ترسم مزرعه‌ی مرا بگیرند.امام حسین علیه‌السلام فرمود: من بهتر از آن را، از اموالی که در حجاز دارم به تو می‌دهم.گفت: بر عیال خود می‌ترسم.حضرت سکوت اختیار فرموده و چیز دیگری پاسخ ندادند.پس از آن، امام حسین علیه‌السلام از آن ملعون رو گردانده در حالی که می‌فرمودند:تو را چه کار؟ خداوند به زودی تو را در رختخوابت بکشد، و در روز حشر نیامرزد، سوگند به خدا! امیدوارم از گندم عراق، جزاندکی نخوری (یعنی تو را بعد از زمان اندکی خواهند کشت و از گندم عراق - کوفه - جز اندکی نخواهی خورد).ابن‌سعد ملعون جهت استهزای سخن حضرت، گفت: در جو برای من، کفایت از گندم است (یعنی اگر گندم ملک ری به من نرسد به خوردن جو کفایت می‌کنم) [۱۱۰].

نامه‌ای دیگر از عمر سعد لعین به ابن زیاد ملعون

شیخ مفید رحمهٔ الله می‌گوید:پس از آن، عمر سعد به جایگاه خود بازگشت و نامه‌ای بدین مضمون به ابن‌زیاد [صفحه ۱۵۹] ملعون نوشت:اما بعد؛ همانا خدای تعالی آتش جنگ را خاموش، و وحدت کلمه را برقرار و کار امت را اصلاح نمود، (یعنی عداوت و دشمنی را برداشت)، اینک حسین با من پیمان بست که یا از مکانی که آمده است به آنجا بازگردد، یا این که به سوی سرحدی از سرحدات رفته و مانند یکی از مسلمانان بوده و در سود و زیان آنان شریک باشد، و یا این که نزد امیرالمؤمنین!! یزید - لعنه الله - برود و دست در دست او گذاشته و هر چه آنها صلاح دانند، انجام دهند (یعنی خودشان ملاحظه کنند) [۱۱۱]، که در این پیمان، خشنودی تو و اصلاح کار امت است.

پاسخ نامه‌ی ابن زیاد لعین به عمر سعد ملعون

چون عبیدالله ملعون، نامه‌ی ابن‌سعد را خواند، گفت: این نامه‌ی شخصی پنددهنده و ناصح است که بر افراد خودش دلسوز و مهربان است.شمر بن ذی‌الجوشن ولدالزنا که در مجلس ابن‌زیاد لعین بود بپا خاست و گفت: آیا این سخن را از حسین می‌پذیری و حال آن که در سرزمین تو فرودآمده و در نزدیکی توست؟ سوگند به خدا! اگر از سرزمین تو برود و دست در دست تو نگذارد او نیرومندتر گشته و تو، ناتوانتر خواهی شد (یعنی او قدرت پیدا می‌کند و تو در دست او ناتوان می‌شوی). پس، این فرصت (و منزلت) را بر او نده که این کار نشانه‌ی ضعف رأی تو، یا سستی سلطنت تو است، باید او و اصحابش بر حکم تو گردن نهند که اگر مؤاخذه کنی، تو به عقوبت کردن سزاوار هستی، و اگر ببخشی آنهم در دست توست. [صفحه ۱۶۰] ابن‌زیاد لعین گفت: این پیشنهاد خوبی است، و تدبیر نیز همین است که تو گفتی (باید چنین شود)، من نامه‌ای می‌نویسم و تو آن را نزد عمر سعد ببر که او باید بر حسین و اصحابش پیشنهاد کند که بر حکم من گردن نهند، اگر قبول کردند آنان را سالم به سوی من بفرستد، و اگر امتناع ورزیدند با آنان جنگ نماید.و اما تو؛ اگر ابن‌سعد از امر من اطاعت کرد تو از او فرمان ببر و اطاعت کن، و اگر از جنگ با آنان امتناع نمود تو سردار لشکر هستی، گردن عمر سعد را بزن و سر او را برای من بفرست.ابن‌زیاد لعین، نامه‌ای بدین مضمون به عمر سعد حرامزاده نوشت:من تو را به سوی حسین نفرستادم که خود را از جنگ با او بازداری و مسامحه کنی و جنگ با او را به درازا بکشی، و برای او آرزوی سلامتی و زندگی داشته باشی، یا از جانب او عذر بخواهی و از او به من، شفاعت نمایی، بنگر و ملاحظه کن! اگر حسین و اصحابش به حکم من فرودآمدند، گردن نهادند و تسلیم شدند آنان را سالم به سوی من بفرست، و اگر امتناع ورزیدند با لشکر بسیاری بر آنان هجوم آور تا این که آنان را کشته و مثله کنی (یعنی اعضای بدن آنها را ببر)، زیرا آنان سزاوار این کارند.هنگامی که حسین کشته شد اسبان را بر جنازه‌ی او بتازان تا سینه و پشت او زیر سم اسبان لگدمال شود، زیرا او بی‌فرمان!! و تفرقه‌افکن و قاطع پیوندها و ستم‌پیشه است!! و نمی‌پندارم که این لگدمال کردن بعد از کشته شدن، ضرری به حال او داشته و این کار ثمری داشته باشد؛ ولی سخنی است که گفته‌ام که اگر او را بکشم با جنازه‌ی او چنین رفتار خواهم کرد.و اما تو؛ اگر از فرمان ما اطاعت نمایی پاداش فرمانده فرمانبردار و مطیع را به تو خواهم داد، واگر از فرمان ما سرپیچی کنی از پرچم و لشکر ما دوری گزین و لشکر را به شمر بن ذی‌الجوشن واگذار، که ما او را بر مأموریتی فرمان داده‌ایم، والسلام.آن گاه شمر بن ذی‌الجوشن ولدالزنا با نامه‌ی عبیدالله بن زیاد ملعون به سوی عمر سعد لعین حرکت کرد، و چون نزد عمر سعد رسید نامه را به او داد.عمر، نامه را خواند و رو به شمر ملعون کرد و گفت: تو را چه شده؟ وای بر تو! خدا آواره‌ات کند و بااین بلایی که بر سر من آوردی روی تو را زشت گرداند. سوگند به خدا! من گمان می‌کنم از آنچه به او نوشته بودم تو بازداشتی، و امری که امید به اصلاح آن داشتم تو آن را به فساد و تباهی کشاندی، سوگند به خدا! هرگز حسین تسلیم [صفحه ۱۶۱] نخواهد شد، و همانا غیرت و حمیت پدرش در دل او جای گرفته (یعنی غیرت پدرش در جان او است و او مانند پدرش غیور است)شمر ملعون گفت: اکنون بگو تو چه خواهی کرد؟ آیا از دستور امیرت فرمان می‌بری و با دشمن او می‌جنگی؟ وگرنه میان من و حسین و میان لشکر را رها کن و این امر را بر من واگذار.عمر لعین گفت: هرگز، چنین نخواهم کرد و امارت لشکر را به تو واگذار نمی‌کنم، خودم این کار را انجام می‌دهم و تو امیر بر پیادگان لشکر باش [۱۱۲] .در کتاب «تظلم الزهراء علیهاالسلام» از «مناقب» نقل می‌کند:ابن‌زیاد ملعون، فرمان حکومت ری را برای ابن‌سعد لعین نوشته بود، عمر لعین شروع به گفتن این ابیات کرد:فو الله ما أدری و انی لحائر [۱۱۳] . أفکر فی أمری علی خطرینءأترک ملک الری و الری منیتی أم أرجع مذموما بقتل حسینففی قتله النار التی لیس دونها حجاب و ملک الری قرة عینی [۱۱۴] .به خدا سوگند! من نمی‌دانم و حیران هستم؛ در حالی که میان دو خطرم، بر کار خود می‌اندیشم.آیا من حکومت ری را رها کنم و حال آن که این آرزوی من است؛ یا به سبب کشتن حسین با مذمت مردم، بازگردم.در کشتن حسین آتشی است که بالاتر از آن؛ حجاب و پرده‌ای نیست که از سوزاندن آن مانع شود، و حکومت ری موجب سرور و چشم‌روشنی من

است.در کتاب «مقتل ابی‌مخنف» همه‌ی ابیات آن لعین را دیـدم، که بعد از این ابیات گوید:حسـین بن عمی و الحوادث جمهٔ لعمری ولی فی الری قرهٔ عین‌لعـل الـه العرش یغفر زلـتی و لـو کنـت فیهـا أظلـم الثقلین‌ألا۔انمـا الـدنیا بخیر معجـل و مـا عاقـل بـاع الوجـود بـدین‌یقولون: ان الله خالق جنـهٔ و نار و تعـذیب و غل یدین‌فان صدقوا فیما یقولون اننی أتوب الی الرحمان من سـبیین‌و ان کذبوا فزنا بری عظیمهٔ و ملک عقیم دائم الحجلین [صـفحه ۱۶۲] و انی سأختار التی لیس دونها حجاب و تعذیب و غل یدین‌حسـین پسرعموی من و حـوادث در این امر بسـیار است؛ به جـان خـودم قسم! سـرور و شـادی قلب من در حکـومت ری است.شایـد که خـدای عرش، خطـای مرا بیامرزد؛ گر چه در این خطا؛ از ظالمترین جن و انس باشم.آگاه باش! که دنیا خیر و سود نقـدی است؛ و هیـچ عاقلی نقد را به نسیه نمی‌فروشـد.مردم می‌گوینـد: خدا بهشت را آفریده است؛ و اوست که آتش و عذاب را آفریده که در آنجا دست‌ها را به زنجیر می‌کشند.اگر در آنچه می‌گویند راستگو باشند همانا من؛ از دو جهت به سوی خدا توبه می‌کنم (یکی برای کشتن امام حسین علیه‌السـلام که سبب محرومی از آخرت است، و دیگری برای حکومتی که سبب رسیدن به لذات دنیا است).و اگر دروغ بگویند، ما به حکومت عظیم ری نائـل شـدیم؛ حکومتی که عقیم است و بجز صاحبش نفعی نمی‌رسانـد، و همواره دارای دو حجله است (یعنی همیشـه ماننـد دو حجلـه‌ی عروس اسـت، یکی برای آسـایش زمسـتان، و دیگری برای آسـایش تابسـتان) و مـن حکـومت ری را برمی‌گزینم که بالای آن؛ حجاب و پرده‌ای نیست که مانع شود، و عذاب و زنجیری نیست که دست‌ها را ببندد.

عصر تاسوعا و امان نامه‌ی شمر به حضرت ابوالفضل و برادرانش

شیـخ مفیـد رحمـهٔ الله گوید:ابن‌سـعد ملعون عصـر روز پنجشـنبه، نهم ماه محرم الحرام - روز تاسوعا - آماده‌ی جنگ با امام حسـین علیه‌السـلام شد.در این هنگام، شمر ملعون آمد و در برابر اصحاب امام حسین علیه‌السلام ایستاد و گفت: فرزندان خواهر ما (آنان که مادرشان از قبیله‌ی ما است) کجا هسـتند؟حضـرت عباس علیه‌السلام، جناب جعفر، جناب عبدالله، و جناب عثمان از فرزندان حضرت علی علیه‌السـلام از خمیه بیرون آمده و گفتند: چه می‌خواهی؟گفت: ای خواهرزادگان من! شـما در امان هستید.آن جوانان بزرگوار فرمودنـد: نفرین و لعنت خدا بر تو و بر امان‌نامه‌ی تو! آیا به ما [صـفحه ۱۶۳] امان می‌دهی در حالی که فرزند رسول خدا صـلی الله علیـه و آله و سـلم در امـان نیست؟ [۱۱۵] .در روایت سـید بن طاووس رحمـهٔ الله چنین آمده است:حضـرت عباس علیه‌السـلام، پسـر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بر شمر لعین فریاد زد:تبت یداک، و لعن ما جئت به من أمانک یا عدو الله! أتامرنا أن نترک أخانا و سیدنا الحسـین بن علی علیه‌السلام و ندخل فی طاعهٔ اللعناء و أولاد اللعناء؟دستان تو همیشه در زیان و خسران بریده باد! و نفرین و لعنت بر امان‌نامه‌ای که آورده‌ای ای دشـمن خـدا!آیا می‌خواهی که ما برادر و آقای خودمان، حسـین بن علی علیهماالسـلام را رها کنیم و در فرمان لعینان و دورشـدگان از رحمت الهی و فرزندان آنان باشـیم؟شـمر ملعون، از این جواب دندان‌شـکن خشـمگین شد و به سوی لشکر خود بازگشت.

عصر تاسوعا و هجوم لشکر و بی‌تابی حضرت زینب

شیـخ مفیـد رحمـهٔ الله می‌گویـد:آنگاه عمر سـعد حرامزاده صـدا زد: ای لشـکر خـدا!! سوار شویـد، که اینک به شـما مژده‌ی بهشـت می‌دهم!!لشـکر سوار شده و در هنگام عصـر به سوی امام حسـین علیه‌السـلام و اصـحابش هجوم آوردند. در آن هنگام، امام حسـین علیه‌السـلام در جلو خمیه‌ی خویش نشسـته و بر شمشیر تکیه داده و سر مبارک بر زانوها گذاشته و خوابش برده بود، ناگاه خواهرش آواز و خروش لشـکر ابن‌سـعد را شـنید و خدمت برادرش آمده و گفت:یا أخی! أما تسمع هذه الأصوات؟ قد اقترب العدو.ای برادر! آیا این هیاهو و آواز و خروش را نمی‌شنوی؟ که اینک دشمن نزدیک می‌شود.امام حسین علیه‌السلام سر برداشت و فرمود:انی رأیت رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم الساعهٔ فی المنام و هو یقول لی: انک تروح الینا. [صـفحه ۱۶۴] همانا من رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم را همین الان در خواب دیدم که به من فرمود: تو به نزد ما می‌آیی.چون خواهرش این سخن را شنید بر صورت زده و واویلاـ گفت.امام حسین علیه‌السلام به او فرمود:لیس لک الویل یا اخیه! اسکتی رحمک الله.خواهرم! ویل و عذاب بر تو نیست، آرام و خاموش باش، خدای تو را رحمت کند [۱۱۶] .در روایت سید بن طاووس رحمهٔ الله چنین آمده است:امام حسین علیه‌السلام فرمود:یا أختاه! انی رأیت الساعهٔ جدی محمدا و أبی علیا و أمی فاطمهٔ و أخی الحسن علیهم‌السلام، و هم یقولون: یا حسین! انک رائح الینا قریب.خواهرم! من همین الان جدم محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پدرم علی علیه‌السلام مادرم فاطمه علیهاالسلام و برادرم حسین علیه‌السلام را در خواب دیدم که آنان به من می‌فرمودند: ای حسین! تو به زودی نزد ما می‌آیی.و در برخی روایات آمده است: فرمودند: فردا نزد ما می‌آیی.سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:در این هنگام، حضرت زینب علیهاالسلام بر صورد خود زد و فریاد کشید.امام حسین علیه‌السلام به او فرمود:مهلا لا تشمتی القوم بنا.آرام بگیر شتاب مکن! ما را دشمن شاد نکن [۱۱۷] .

فرستادن حضرت ابوالفضل به سوی لشکر و تقاضای مهلت

شیخ مفید رحمهٔ الله می‌گوید:در این هنگام، حضرت عباس علیه‌السلام به نزد امام حسین علیه‌السلام آمد و عرض کرد:أتاک القوم؛ برادر جان! لشکر دشمن به شما نزدیک شده.حضرت برخاست، و فرمود:[یا عباس!] ارکب [بنفسی] أنت یا أخی تلقاهم و تقول لهم: ما [صفحه ۱۶۵] لکم؟ و ما بدالکم؟ و تسألهم عما جاء بهم؟[یا عباس] برادرم! [جانم به قربانت] سوار بر اسب شو و به نزد آنان برو و به ایشان بگو: چه کار دارید؟ چه می‌خواهید؟ و بپرس از آنها برای چه آمدند؟حضرت عباس علیه‌السلام با بیست نفر سواره، از جمله: زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر به سوی دشمن آمدند، حضرت عباس علیه‌السلام رو به آنان کرد و فرمود: چه کار دارید؟ چه می‌خواهید؟گفتند: دستور از امیر - ابن‌زیاد - رسیده که به شما پیشنهاد کنیم یا بر حکم او گردن نهید یا با شما جنگ می‌نماییم.حضرت عباس علیه‌السلام فرمود: شتاب نکنید تا این که نزد اباعبدالله علیه‌السلام برگردم و پیام شما را به عرض آن حضرت برسانم.آن ملاعین توقف کردند و گفتند: برو و پیام ما را به او برسان، بعد هر پاسخی داد به ما ابلاغ کن.حضرت عباس علیه‌السلام به تنهایی نزد امام حسین علیه‌السلام بازگشت تا جریان را به حضرتش برساند. همراهان او، در برابر لشکر ایستادند و آن گروه اشرار را مورد خطاب قرار داده و پند و اندرز می‌دادند، و آنان را از جنگ با امام حسین علیه‌السلام بازمی‌داشتند.حضرت عباس علیه‌السلام محضر امام حسین علیه‌السلام رسید و پیام لشکر را به حضرتش گفت.امام حسین علیه‌السلام فرمود:ارجع [الیهم] فان استطعت أن تؤخرهم الی غد، و تدفعهم عنا العشیهٔ، لعلنا نصلی لربنا اللیلهٔ، و ندعوه و نستغفره، فهو یعلم أنی قد کنت أحب الصلاهٔ له، و تلاوهٔ کتابه، و کثرهٔ الدعاء و الاستغفار.به نزد آنان بازگرد، و اگر می‌توانی تا فردا را از آنها مهلت بگیر و آنها را امشب از ما دفع نما، که ما امشب برای پروردگارمان نماز بگزاریم، و او را بخوانیم، و از او طلب آمرزش نماییم، زیرا خدای تعالی می‌داند که من همیشه نماز، تلاوت قرآن، دعای بسیار و استغفار را دوست می‌دارم.حضرت عباس علیه‌السلام به نزد دشمن آمد و پیام حضرتش را رسانید [۱۱۸] .سید بن طاووس رحمهٔ الله اضافه می‌کند:حضرت عباس علیه‌السلام این مهلت را از آنها درخواست کرد، عمر سعد لعین ایستادگی [صفحه ۱۶۶] کرد و نپذیرفت.عمرو بن حجاج زبیدی رو به آن ملعون کرد و گفت: سوگند به خدا! اگر آنان را از کفار ترک و دیلم بودند و از ما چنین درخواست می‌کردند ما می‌پذیرفتیم و مهلت می‌دادیم، چگونه درخواست آنان را نپذیریم در حالی که آنان اولاد و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند؟ [۱۱۹] .شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:حضرت عباس علیه‌السلام به همراه قاصدی از جانب عمر سعد لعین برگشت، قاصد گفت: ما تا فردا صبح به شما مهلت دادیم اگر تسلیم شدید شما را به سوی ابن‌زیاد می‌بریم، وگرنه، دست از شما برنمی‌داریم. (این پیغام را گفت) و بازگشت [۱۲۰] .در «امالی» صدوق رحمه الله آمده است:ابن‌سعد لعین به منادی خود دستور داد که ندا کند: ما امروز و امشب را به حسین و اصحاب او مهلت دادیم.و

این امر بر امام حسین علیه‌السلام و اصحابش دشوار و گران آمد [۱۲۱].

شب عاشورا و سخنان امام حسین

در «الارشاد» شیخ مفید رحمهٔ الله آمده است:امام حسین علیه‌السلام در اول شب، اصحاب و یاران خود را دور هم فراخواند.علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام می‌فرماید: من در آن موقع، مریض بودم، نزدیک آمدم تا آنچه پدرم به اصحابش می‌فرماید بشنوم، شنیدم که پدرم رو به اصحاب خود کرده و چنین می‌فرماید:أثنی علی الله أحسن الثناء، و أحمده علی السراء و الضراء.اللهم انی أحمدك علی أن أكرمتنا بالنبوة، و علمتنا القرآن، و فهمتنا فی الدین، و جعلت لنا أسماعا و أبصارا و أفئدة، فاجعلنا من الشاكرین.أما بعد؛ فانی لا ـ أعلم أصحابا أوفی و لا ـ أبر و لا ـ خیرا من أصحابی. و لا ـ أهل بیت أبر و أوصل من أهل بیتی، فجزاكم الله تعالی عنی خیرا.ألا و انی لا أظن یوما لنا من هؤلاء. [صفحه ۱۶۷] ألا و انی قد أذنت لكم، فانطلقوا عنی جمیعا فی حل لیس علیكم حرج منی و لا ـ ذمام، هـذا اللیل قـد غشاكم فاتخـذوه جملا ـ خـدای را بـه نیكوترین سپاسـها؛ ثنا می گـویم، و او را در نعمـت، شـدت و بلا سپاسـگزارم.بار خـدایا! من تو را سپاس می گویم بر این كه ما را به نبوت و پیامبری گرامی داشتی، و قرآن را به ما تعلیم فرمودی، و دین خود را به مـا فهمانـدی، و گوشـهای شـنوا و دیـده‌های بینا و دلهای آگاه به ما ارزانی داشتی، پس ما را از جملهٔ شـكرگزاران قرار ده.اما بعد؛ همانا من، یاران و اصحابی باوفاتر و نیكوكارتر و بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم، و همچنین اهل بیت و خاندانی نیكوكارتر و مهربانتر از خانـدانم سـراغ نـدارم، خـدای تعالی آنان را از جانب من پاداش نیكو دهـد.آگاه باشید! من گمان نمی كنم بیش از یك روز، از این ملاعین مهلت داشته باشم.آگاه باشـید! من به همهٔ شما رخصت و اجازه رفتن دادم، همهٔ شما آزادید و می‌توانید بروید و من بیعت خود را از گردن همگی شـما برداشـتم، و از جانب من حرجی بر ذمه و عهدهٔ شما نیست. اینك سیاهی و تاریكی شب همه جا را فراگرفته می‌توانیـد شتری گرفته و بروید [۱۲۲] .شیخ صدوق رحمهٔ الله اضافه می كند: بعد از این؛ حضرت فرمود:و تفرقوا فی سواده، فان القوم انما یطلبونی، و لو ظفروا بی لـذهلوا عن طلب غیری.در تاریكی شب پراكنده شوید، زیرا كه این گروه، فقط مرا می‌خواهند، و اگر بر من پیروز شده و دست یابند از دیگران دست برمی‌دارند [۱۲۳] .

شب عاشورا و اعلام وفاداری بنی‌هاشم برای یاری امام حسین

شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:پس از آن؛ برادران، فرزندان، برادرزادگان و پسـران عبدالله بن جعفر رو به امام حسین علیه‌السلام كرده و گفتنـد: مـا چنین كـاری را انجـام نمی‌دهیم تا پس از شـما زنـده بمانیم، خداونـد هرگز آن روز را بر ما پیش نیاورد. [صـفحه ۱۶۸] نخستین كسـی كه این سـخن را گفت حضـرت عباس علیه‌السـلام بود، او از همگان پیشی گرفت. پس از او، دیگران نیز از او پیروی كرده و آغاز به سخن كرده و چنین سـخنانی را ایراد نمودنـد.امام حسـین علیه‌السـلام رو به فرزندان عقیل كرد و فرمود: ای فرزندان عقیل! برای شما كشته شدن مسلم بن عقیل بس است، به شما اجازه دادم، شما بروید.عرض كردند: سبحان الله! اگر چنین كنیم مردم به مـا چه می گوینـد؟ می گوینـد: مـا بزرگ، آقـا و عموزادهٔ خود كه بهترین عموهـا بود تنهـا، رهـا كردیم، و حتی یك تیر با آنان نیانداختیم، و یك نیزه به طرف دشمن پرتاب نكردیم، و شمشیری با آنان نزدیم، اصلا نمی‌دانیم دشمنان با او چه كردند؟نه؛ سوگند به خدا! ما هرگز چنین كاری را انجام نمی‌دهیم؛ بلكه جان، مال و عیال خود را فدای شـما می كنیم، در ركاب شـما جنگ می‌نماییم تا به سرنوشت شما نایل شویم، خداوند زندگانی بعد از شما را زشت گرداند.

شب عاشورا و اعلام وفاداری اصحاب برای یاری امام حسین

آن گاه مسـلم بن عوسـجه رحمـهٔ الله برخاست و گفت:آیا ما از تو جـدا شویم؟ و با كدام عذر در ادای حق تو به سوی خدای تعالی

پوزش طلبیم؟ نه؛ سوگند به خدا! (دست از یاری تو برنمی‌دارم) تا با نیزه‌ام سینه‌ی دشمنان را هدف قرار دهم، و تا قبضه‌ی شمشیر در دست من است دشمنان را خواهم زد، و اگر سلاحی نداشته باشم با سنگ جنگ خواهم کرد.سوگند به خدا! از تو جدا نخواهیم شد تا خدای تعالی بداند که ما در نبود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را حفظ کردیم (و حرمت پیامبرش را درباره‌ی تو رعایت نمودیم).آگاه باش! سوگند به خدا! اگر یقینا بدانم که کشته خواهم شد سپس زنده می‌شوم سپس زنده مرا بسوزانند، و خاکستر مرا به باد می‌دهند، و این کار را هفتاد بار تکرار می‌کنند، از تو جدا نخواهم شد تا در پیشگاه تو بمیرم. چگونه یاری نکنم؟ و حال آن که فقط یکبار کشته شدن است. پس از آن، کرامت و سعادتی است که هرگز پایان ندارد.پس از او، زهیر بن قین به پا خاست و عرض کرد:دوست دارم کشته شوم، بعد پاره پاره شوم بعد زنده شوم دوباره به همین کیفیت [صفحه ۱۶۹] کشته شوم، و این کار هزار مرتبه تکرار شود و خداوند به سبب این گونه کشته شدن من، بلا را از جان تو و از جان این جوانان از اهل بیت تو بردارد.پس از آن، بقیه‌ی اصحاب امام حسین علیه‌السلام نیز با چنین سخنانی، اظهار وفاداری و جانفشانی نمودند، امام حسین علیه‌السلام از همه‌ی آنها سپاسگزاری فرمود و برای آنان دعای خیر نمود [۱۲۴] .سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:هنگامی که اصحاب امام حسین علیه‌السلام سرگرم اظهار وفاداری به حضرتش بودند به یکی از اصحاب، به نام محمد بن بشر حضرمی گفتند: پسر تو در سرحد ری به اسارت گرفته شده.گفت: برای اسارت او، و (صبر) خودم (بر این مصیبت) در پیشگاه خدا جزای خیر می‌خواهم، دوست نمی‌دارم که او اسیر شود و من بعد از او زنده بمانم.امام حسین علیه‌السلام سخن او را شنید و فرمود: خدای تو رحمت کند! بیعت از تو برداشتم، تو برای آزادی پسرت اقدام کن.گفت: مرا درندگان زنده زنده بخورند اگر از تو جدا شوم.حضرت فرمودند: پس این لباسهای بردی را بگیر، و به فرزند دیگرت بده تا به وسیله‌ی آن برای رهایی برادرش اقدام نماید.سپس حضرت پنج عدد لباس فاخر و قیمتی به او بخشید که قیمت آنها هزار دینار بود [۱۲۵] .

شب عاشورا به روایت حضرت سکینه

مؤلف کتاب «نور العیون» با سلسله سند خودش روایتی از حضرت سکینه علیهاالسلام دختر امام حسین علیه‌السلام نقل می‌کند، در آن نقل آمده است که حضرت سکینه علیهاالسلام گوید:شب عاشورا، شب مهتابی بود، من در وسط خیمه نشسته بودم. ناگاه از پشت خیمه صدای گریه و ناله شنیدم، گریه‌ام گرفت، ترسیدم که اهل حرم، به گریه‌ی من، از آن ناله باخبر شوند، در تاریکی شب در حالی که دامن خود را می‌کشیدم از خیمه بیرون آمدم ناگاه پدرم را دیدم که نشسته و اصحابش دور او حلقه زده‌اند و او گریه می‌کرد، [صفحه ۱۷۰] شنیدم که پدرم به اصحابش می‌فرمود:اعلموا انکم خرجتم معی لعلمکم أنی أقدم علی قوم بایعونی بألسنتهم و قلوبهم، و قد انعکس الأمر، لأنهم استحوذ علیهم الشیطان، فأنساهم ذکر الله، و الان لیس لهم مقصد الا قتلی، و قتل من یجاهد بین یدی، و سبی حریمی بعد سلبهم، و أخشی أن تکونوا ما تعلمون، أو تعلمون و تستحون، و الخدع عندنا أهل البیت محرم.فمن کره منکم ذلک فلینصرف، فان اللیل ستیر، و السبیل غیر خطیر، و الوقت لیس بهجیر.و من واسانا بنفسه کان معنا غدا فی الجنان، نجیا من غضب الرحمان.و قد قال جدی صلی الله علیه و آله و سلم: ولدی الحسین علیه‌السلام یقتل بأرض کربلاء غریبا وحیدا عطشانا فریدا، فمن نصره فقد نصرنی، و نصر ولده القائم علیه‌السلام، و لو نصرنا بلسانه فهو فی حزبنا یوم القیامهٔ.بدانید! شما با من حرکت کردید در حالی که می‌دانستید من به سوی گروهی می‌روم که با زبان و دلشان با من بیعت کردند، اینک کار بر عکس شد، زیرا شیطان بر آنان غلبه کرد و یاد خدا را از دلهای آنان فراموش گردانید. اکنون آنان هدفی جز کشتن من و کشتن کسی که در پیشگاه من جهاد کند، و اسارت اهل حرم من، بعد از غارت کردن آنها؛ ندارند. می‌ترسم که شما از این مسأله آگاهی نداشته باشید، یا آگاه باشید ولی از رفتن خجالت بکشید، و فریب دادن در نزد ما اهل بیت حرام است.پس هر کس از شما این امر را دوست نمی‌دارد برگردد، زیرا که در تاریکی شب همه جا را پوشانده است، و راه خطرناک نیست، و هنوز وقت نگذشته است.و کسی که می‌خواهد با جان

خود؛ ما را همراهی کند و آن را فدای ما بنماید فردای قیامت در حالی که از خشم خدا نجات یافته است در بهشت با ما خواهد بود.همانا جد بزرگوارم فرمود: فرزندم حسین علیه‌السلام در سرزمین کربلا غریب و تنها، تشنه و بی‌یاور کشته خواهد شد، کسی که او را یاری نماید مرا یاری کرده است، و فرزندش قائم – صلوات الله علیه – را یاری کرده است، و کسی که ما را با زبان خود یاری کند او در روز قیامت در جمله‌ی گروه ما خواهد بود. [صفحه ۱۷۱] حضرت سکینه علیهاالسلام گوید: سوگند به خدا! هنوز سخن پدرم به پایان نرسیده بود که مردم، به صورت ده نفری و بیست نفری پراکنده شدند، و جز هفتاد و یک مرد، کسی از آنها نماند. در این حال، به پدرم نگاه کردم، او سر مبارک خود را پایین انداخته بود، بغض گلویم را گرفت، ترسیدم صدای گریه‌ی مرا بشنود، با چشمان خود به طرف آسمان نگریستم و گفتم:اللهم انهم خذلونا فاخذلهم، و لا تجعل لهم دعاءا مسموعا، و سلط علیهم الفقر، و لا ترزقهم شفاعهٔ جدی یوم القیامهٔ.خدایا! آنان ما را بی‌یاور گذاشتند و پراکنده شدند آنان را مخذول فرما. دعای آنان را مستجاب نکن، و فقر و مسکنت را بر آنان مسلط فرما، و شفاعت جدم را در روز قیامت بر آنان نصیب مفرما.در حالی که اشک چشمانم بر صورتم جاری بود، برگشتم. عمه‌ام ام‌کلثوم علیهاالسلام مرا با این حال دید و گفت: دخترم! از چه به وحشت افتاده‌ای؟قضیه را به او گفتم، پس فریاد زد:وا جداه! وا علیاه! وا حسناه! وا حسیناه! واقلهٔ ناصراه! أین الخلاص من الأعداء؟ لیتهم یقنعون بالفداء، ترکت جوار جدک و سلکت بنا بعد المدی.وا جداه! وا علیاه! وا حسناه! وا حسیناه! وای از کمی ناصر و یاور! رهایی از دشمنان کجا است؟ کاش دشمنان بر فدیه و عوض قناعت می‌کردند، جوار جد خود را واگذاشتی، و با ما مدت طولانی راه آمدی.پس از آن، گریه و صدای ما بلند شد، پدرم ناله‌ها را شنید، در حالی که لباس مبارکش را می‌کشید، و اشک از چشمانش جاری بود به سوی ما آمد، و فرمود: چرا گریه می‌کنید؟حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام عرض کرد:یا أخی! ردنا الی حرم جدنا.برادر جان! ما را به سوی حرم جدمان برگردان.فرمود:یا أختاه! لیس لی الی ذلک سبیل.خواهرم! راهی به این کار ندارم. [صفحه ۱۷۲] عرض کرد:أجل؛ ذکرهم محل جدک و أبیک و أمک و أخیک علیهم‌السلام.آری! پس مقام و منزلت جد بزرگوار، پدر، مادر و برادرت را بر دشمنان یادآور شو (شاید تو را نکشند).فرمود:ذکرتهم فلم یذکروا، و وعظتهم فلم یتعظوا، و لم یسمعوا قولی، فما لهم غیر قتلی سبیل، و لابد أن ترونی علی الثری جدیلا، ولکن اوصیکن بتقوی الله رب البریهٔ، و الصبر علی البلیهٔ، و کظم نزول الرزیهٔ، و بهذا أوعد جدکم و لا خلف لما أوعد، ودعتکم الهی الفرد الصمد.تذکر دادم ولی متذکر نشدند، آنان را پند و اندرز دادم ولی پند مرا نپذیرفتند، سخن مرا نشنیدند. آنان هدفی جز کشتن من ندارند. چاره‌ای نیست، مرا در حالی که روی خاک افتاده و کشته شده‌ام خواهی دید، ولی شما را به تقوای خدا که آفریننده‌ی خلق است، و بر شکیبایی بر بلا و فرونشاندن مصیبت سفارش می‌نمایم.و این همان است که جد شما وعده فرموده، و آنچه وعده داده خلف وعده نمی‌کند، و شما را به خدای خودم که یکتا و پناه نیازمندان است، می‌سپارم.پس از آن، ساعتی با همدیگر گریستیم، و امام علیه‌السلام این آیه‌ی مبارکه را تلاوت می‌فرمود:(و ما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون) [۱۲۶] ؛«آنان بر ما ستم نکردند، بلکه بر جانهای خودشان ستم نمودند».

شب عاشورا به روایت امام سجاد

شیخ صدوق رحمهٔ الله در «الامالی» با سلسله سند خودش از امام علی بن الحسین علیهماالسلام نقل می‌کند: امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید:شب دهم محرم؛ شب عاشورا، پدرم امر فرمود تا اطراف خیمه‌ها گودالی مانند خندق، حفر کرده، و آن را با هیزم پر کنند، و به فرزندش حضرت علی اکبر علیه‌السلام امر فرمود که با سی نفر سواره و بیست نفر پیاده حرکت کرده و از فرات آب بیاورند. این [صفحه ۱۷۳] در حالی بود که ترس و وحشت سختی، همه جا را فراگرفته بود، (آنها حرکت کردند و آب آوردند).پس از آن، حضرت به اصحاب خود فرمود:قوموا فاشربوا من الماء، یکن آخر زادکم، و توضأوا واغتسلوا، و أغسلوا ثیابکم لتکون أکفانکم [۱۲۷] .برخیزید و از این آب بنوشید که این آخرین توشه‌ی شما (از این دنیا) است. از آن وضو بگیرید و غسل

نمایید، و لباسهایتان را بشویید که آنها کفن‌های شما خواهد بود [۱۲۸] .

شب عاشورا آخرین شب زندگانی امام حسین

شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام می‌فرماید:من در آن شبی که پدرم فردای آن شهید شد، (در خیمه) نشسته بودم. عمه‌ام زینت علیهاالسلام نزد من بود و از من پرستاری می‌کرد، در همین موقع، پدرم در خمیه‌ی مخصوص خود بود، و غلام آزاد کرده‌ی ابوذر غفاری نیز در حضور مبارکش بود، او سرگرم اصلاح و تمیز کردن شمشیر آن حضرت بود و پدرم می‌فرمود:یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق و الأصیل‌من صاحب أو طالب قتیل و الدهر لا یقنع بالبدیل‌و انما الأمر الی الجلیل و کل حی سالک سبیل‌ای روزگار! اف باد بر تو از دوستی، (که تو بد دوستی هستی)؛ چه بسیار هستند که هنگام طلوع و غروب آفتاب.از یاران یا خواهان حق را کشته‌ای، (یعنی چه بسیاری از یاران خود را کشته‌ای)؛ و روزگار به عوض و بدل قانع نمی‌شود.بازگشت همه‌ی کارها به سوی خداوند جلیل است؛ و هر موجود زنده‌ای راه مرگ و آخرت را طی خواهد نمود.حضرت، این اشعار را دو یا سه بار تکرار فرمود تا این که من آن را فهمیدم و از منظور حضرتش آگاه شدم. در این حال، بغض گلویم را گرفت و خواستم گریه کنم [صفحه ۱۷۴] ولی خودداری نموده و سکوت اختیار کردم، و یقین نمودم که بلا نازل شده است.اما عمه‌ام زینت علیهاالسلام، هنگامی که این سخنان را شنید، چون او زن بود و زنان دل نازک دارند و بی‌تاب‌تر می‌باشند، نتوانست خودداری کند، از جای خود پرید در حالی که لباس خود را بر زمین می‌کشید و سر مبارکش باز بود، خود را به سوی امام علیه‌السلام رساند و گفت:وا ثکلاه! لیت الموت أعدمنی الحیاهٔ، الیوم ماتت أمی فاطمهٔ، و أبی علی، و أخی الحسن علیهم‌السلام، یا خلیفهٔ الماضی، و ثمال الباقی.وا ثکلاه (ای عزا و مصیبت من)! ای کاش مرگ من رسیده بود و زنده نبودم! گویا امروز مادرم فاطمه، پدرم علی و برادرم حسن علیهم‌السلام از دنیا رفته‌اند، ای یادگار گذشتگان! و فریادرس بازماندگان.امام حسین علیه‌السلام نگاهی به او کرد و فرمود:یا أخیهٔ! لا یذهبن بحلمک الشیطان.خواهر جانم! صبر و شکیبایی تو را شیطان نرباید.[زینب کبری علیهاالسلام عرض کرد:بأبی انت و امی یا أباعبدالله! استقتلت؟ نفسی فداک؛پدر و مادرم فدایت ای اباعبدالله! آیا کشته می‌شوی؟ جانم به قربانت] [۱۲۹] .در این هنگام اشک در چشمان مبارک امام حسین علیه‌السلام حلقه زد و فرمود:لو ترک القطا [لیلا] لنام.اگر مرغ قطا [۱۳۰] را در آشیانه‌اش به حال خود می‌گذاشتند هر آینه (آسوده) می‌خوابید.زینب کبری علیهاالسلام گفت:یا ویلتاه! أفتغتصب نفسک اغتصابا؟ فذلک أقرح لقلبی، و أشد علی نفسی. [صفحه ۱۷۵] ای وای! آیا به ناچار تن به مرگ داده‌ای؟ این بیشتر قلب مرا مجروح می‌سازد و تحملش بر من سخت است.آن گاه بر صورد خود زد و دست به گریبان خود برد و چاک زد و بی‌هوش به زمین افتاد.امام حسین علیه‌السلام برخاست، آب به صورت مبارکش پاشید و فرمود:یا أختاه! اتقی الله و تعزی بعزاء الله، و اعلمی أن أهل الأرض یموتون، و أهل السماء لا یبقون، و أن کل شیء هالک الا وجه الله تعالی، الذی خلق الخلق بقدرته، و یبعث الخلق و یعودون، و هو فرد وحده. جدی خیر منی، و أبی خیر منی و أمی خیر منی، و أخی خیر منی، و [لی و] لکل مسلم برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أسوهٔ.خواهرم! آرام باش! تقوای خدا را در نظر آور، و با صبری که خدا داده صبر نما (یعنی چنان صبر کن که محبوب خدا است) و بدان که اهل زمین همه می‌میرند، اهل آسمان باقی نمی‌مانند، و همه چیز هلاک خواهند شد جز خدای والا مقامی که خلق را با قدرت خویش آفرید، و آنان را بعد از مرگ زنده می‌کند و برمی‌گرداند، و اوست خدای فرد و یکتا، جدم از من بهتر بود، پدرم از من بهتر بود، مادرم از من بهتر بود، برادرم از من بهتر بود (همه اینها دنیا را وداع گفتند) و من و هر مسلمانی در رفتن از دنیا باید به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تأسی کند.امام حسین علیه‌السلام با این سخنان و مانند آن، خواهر عزیزش را تسلی داد و فرمود:یا أختاه! انی أقسمت علیک، فأبری قسمی، لا تشقی علی جیبا، و لا تخمشی علی وجها، و لا تدعی بالویل و الثبور اذا أنا أهلکت.خواهرم! من تو را سوگند می‌دهم - که سوگند مرا بپذیر - وقتی من شهید شدم بر من گریبان چاک

مکن، و صورت خود را مخراش، و واویلا- و وا هلاکاه مگو.امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: پس از آن امام حسین علیه‌السلام خواهرش را آورد و نزد من نشانید [۱۳۱] .سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید: [صفحه ۱۷۶] چون حضرت زینب علیهاالسلام این اشعار را شنید گفت:یا أخی! هذا کلام من أیقن بالقتل.بردار جان! این سخن کسی است که یقین به کشته شدن داشته باشد.حضرت فرمود: نعم یا أختاه! آری! ای خواهرم!زینب علیهاالسلام گفت:وا ثکلاه! هذا الحسین ینعی الی نفسه.وای حبیب من! این حسین علیه‌السلام است که خبر مرگ خود را به من می‌دهد.سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:در این هنگام، حضرت زینب علیهاالسلام گریست و همه‌ی زنان اهل حرم گریستند، بر صورت خود زدند، و گریبانهای خود را چاک زدند، حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام ناله می‌زد:وا محمداه! وا علیاه! وا اماه! وا أخاه! وا حسیناه! وا ضیعتنا بعدک یا أباعبدالله!وا محمدا! وا علیا! وا اماه! وا أخاه! وا حسیناه! وای بر ضایع شدن ما بعد از تو ای اباعبدالله!سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:امام حسین علیه‌السلام خواهرش حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام را تسلی داد و فرمود:یا اختاه! تعزی بعزاء الله، فان سکان السماوات یفنون، و أهل الارض کلهم یموتون، و جمیع البریهٔ یهلکون.خواهرم! در راه خدا صبر را پیشه‌ی خود ساز! زیرا که ساکنین آسمانها، همه نابود شدنی هستند، و اهل زمین همه می‌میرند، و همه‌ی مخلوقات هلاک خواهند شد.پس از آن فرمود:یا اختاه! یا ام‌کلثوم! و أنت یا زینب! و أنت یا فاطمهٔ! و أنت یا رباب! انظرن اذا أنا قتلت فلا تشققن علی جیبا، و لا تخمشن علی وجها، و لا تقلن هجرا.ای خواهرم! ای ام‌کلثوم! و تو ای زینبم! و تو ای فاطمه! و تو ای رباب! متوجه باشید؛ وقتی که من کشته شدم گریبان چاک نکنید، صورت خودتان را مخراشید، و سخنی که خدا راضی نیست مگویید. [صفحه ۱۷۷]

شب عاشورا شب عبادت

شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:پس از آن امام حسین علیه‌السلام به سوی اصحاب خود تشریف آورد و به آنان دستور فرمود که خیمه‌ها را نزدیک یکدیگر قرار دهند، و طنابهایی از داخل خیام به همدیگر متصل نمایند، و خودشان در میان خیمه در جهتی که مقابل دشمن است بایستند، و خیام را از پشت سر و از راست و چپ جز طرفی که مقابل دشمن است؛ احاطه کنند.آن گاه حضرت به خیمه ویژه‌ی خود برگشت، و همه‌ی شب را به نماز، استغفار، دعا و تضرع به پایان برد، اصحاب و یارانش نیز نماز می‌خواندند، دعا می‌کردند و استغفار می‌نمودند [۱۳۲] .

سحر شب عاشورا و رؤیای امام حسین

در کتاب «بحارالانوار» از «مناقب» نقل می‌کند و می‌گوید:هنگام سحر لختی امام حسین علیه‌السلام خوابید، بعد بیدار شد و فرمود: آیا می‌دانید همین الان چه خوابی دیدم؟عرض کردند: چه دیدی ای فرزند رسول خدا؟!فرمود:رأیت کأن کلابا قد شدت علی لتنهشنی، و فیها کلب أبقع، رأیته أشدها علی، و أظن أن الذی یتولی قتلی رجل أبرص من بین هؤلاء القوم.در خواب دیدم؛ گویا سگانی بر من حمله کردند تا مرا دندان بگیرند، در میان آنها سگ پیسی بود که دیدم از همه‌ی آنها حمله‌اش شدیدتر است، گمان می‌کنم در میان دشمن، مردی است که مبتلا به بیماری پیس است.آن گاه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را با جمعی از اصحابش دیدم که می‌فرمود:یا بنی! أنت شهید آل محمد علیهم‌السلام، و قد استبشر بک أهل السماوات و أهل الصفیح الأعلی، فلیکن افطارک عندی اللیلهٔ، عجل و لا تأخر، فهذا ملک قد نزل من السماء لیأخذ دمک فی قارورهٔ خضراء. [صفحه ۱۷۸] ای فرزندم! تو شهید آل محمد علیهم‌السلام هستی، و حقیقتا به وجودت اهل آسمانها، و اهل آسمان والا، مسرور شدند. امشب افطارت نزد من خواهد بود، بشتاب و تأخیر نکن. این ملکی است که از آسمان فرودآمده تا خون پاک تو را در شیشه‌ی سبزی پر کند.این همان است که در خواب دیدم. بدون تردید، این امر نزدیک شده و به زودی از این دنیا کوچ خواهم کرد [۱۳۳] .شیخ مفید رحمهٔ

الله گوید:ضحاک بن عبدالله گوید: (در آن شب،) سوارانی از لشکر ابن‌سعد لعین که ما را تحت نظر داشتند از کنار ما عبور کردند. در این حال امام حسین علیه‌السلام این آیات را تلاوت می‌فرمود:(فلا تحسبن الذین کفروا أنما نملی لهم خیر لأنفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین - مان کان الله لیذر المؤمنین علی ما أنتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب) [۱۳۴] .«البته آنان که کافر شدند گمان نکنند که ما به آنها مهلتی می‌دهیم به حال آنها بهتر خواهد شد، بلکه ما به آنان مهلت می‌دهیم تا به سرکشی و طغیان خود بیافزایند، و برای آنان عذابی سخت و خوارکننده مهیا شده است - خداوند هرگز مؤمنان را به حال خود نگذاشته است که بدین حال کنونی (که مؤمن و منافق به یکدیگر مشتبهند) تا آن که به آزمایش، خبیث و بدسرشت از پاک گوهر و طیب جدا شود».مردی از سواران، به نام عبدالله بن سمیر - که شخصی مضحک، بی‌باک، دلیر و سوار بنامی بود - این آیات را شنید، ایستاد و گفت: سوگند به پروردگار کعبه! ما آن پاکها هستیم که از شما جدا شده‌ایم!بریر بن خضیر رو به او کرد و گفت: ای فاسق! آیا خدا تو را از پاکان قرار داده است؟او گفت: وای بر تو! تو کیستی؟گفت: من بریر بن خضیر هستم، پس کارشان به ناسزاگویی منجر شد. [صفحه ۱۷۹]

شب عاشورا و پیوستن افرادی از دشمن به لشکر امام حسین

در روایت سید بن طاووس رحمهٔ الله آمده است:شب عاشورا، سی و دو نفر از لشکر ابن‌سعد به لشکر امام حسین علیه‌السلام پیوسته و از جمله‌ی یاران آن حضرت گشتند.صبح عاشورا، آن حضرت علیه‌السلام دستور داد خیمه‌ای برپا نمودند، و در ظرفی با مشک زیادی نوره تهیه کردند، و حضرتش وارد آن خیمه شد تا به نظافت بپردازد.

شب عاشورا و مزاح بریر با عبدالرحمان انصاری

روایت شده: بریر بن خضیر همدانی و عبدالرحمان بن عبدربه انصاری پشت خیمه منتظر بودند که بعد از امام حسین علیه‌السلام اقدام به نظافت کنند. در این هنگام، بریر شروع به مزاح با عبدالرحمان کرد.عبدالرحمان گفت: ای بریر! آیا می‌خندی، اکنون که موقع خنده و جای گفتن سخنان خنده‌آمیز نیست؟!بریر گفت: طایفه‌ی من همه می‌دانند که من چه در پیری و در چه در جوانی بیهوده‌گویی را دوست نداشتم، ولکن به جهت خوشحالی که از رسیدن به شهادت دارم، این عمل را انجام می‌دهم. سوگند به خدا! چیزی در پیش نداریم جز این که با این گروه با شمشیر خود رو به رو شویم، و ساعتی با آنها بجنگیم، سپس دست بر گردن حورالعین بیندازیم [۱۳۵] .

صبح عاشوار و آمادگی لشکر امام حسین

شیخ بزرگوار ابن‌قولویه در «کامل الزیارات» با سلسله سند خودش روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند، امام صادق علیه‌السلام فرمود:امام حسین علیه‌السلام در آن روز مصیبت، روز عاشورا را با اصحاب خود نماز خواند و آن گاه فرمود:أشهد أنه قد أذن لکم فی قتلکم یا قوم، فاتقوا الله و اصبروا.گواهی می‌دهم که کشته شدن به شما مباح شده است، پس تقوای خدا را پیشه‌ی [صفحه ۱۸۰] خود سازید، و از خدا بترسید، و صابر باشید [۱۳۶] .صاحب اصل رحمهٔ الله گوید: می‌گویم:چون در صبح روز عاشورا، آفتاب طلوع کرد امام حسین علیه‌السلام اصحاب و یاران خود را جمع کرد، تعداد یاران حضرت - بنا به روایتی که سید بن طاووس رحمهٔ الله در کتاب «اللهوف» از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده - عبارت از چهل و پنج نفر سواره و صد نفره پیاده بودند [۱۳۷] . شیخ ابن‌نما رحمه الله نیز در کتاب «مثیر الاحزان» چنین گفته است [۱۳۸] .و در «بحار الانوار» از محمد بن ابوطالب نقل شده است که: تعداد یاران حضرت سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده بودند [۱۳۹] .شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:بامداد آن روز، امام حسین

علیه‌السلام پس از نماز صبح، اصحاب خود را برای جنگ آماده نمود، تعداد یاران حضرت سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده بودند. امام علیه‌السلام زهیر بن قین را فرمانده سمت راست لشکر خود، و حبیب بن مظاهر را فرمانده سمت چپ لشکر قرار داد، پرچم جنگ را به دست برادر خود حضرت عباس علیه‌السلام سپرد.آنان خیمه‌ها را پشت سر خود قرار دادند. و حضرت دستور داد خندقی که در پشت خیام کنده بودند هیزمهای داخل آن را آتش بزنند تا دشمن نتواند از پشت سر به خیام نفوذ کند.

صبح عاشورا و آمادگی لشکر دشمن و تعداد نفرات آنها

از طرف دیگر؛ عمر سعد ملعون در روز عاشورا که روز جمعه - و بنا به قولی: روز شنبه - بود لشکریان خود را آماده جنگ کرد، و با لشکر خود به سوی امام حسین علیه‌السلام یورش برد، و فرماندهی سمت راست لشکر آن ملعون را عمرو بن حجاج لعین و سمت چپ را شمر بن ذی‌الجوشن ولدالزنا بر عهده داشتند، و فرمانده سواره‌ها عروهٔ بن قیس، و پیاده‌ها شبث بن ربعی ملعون بود، و پرچم را هم به غلام خود «درید» داده بود [۱۴۰] . [صفحه ۱۸۱] در «بحارالانوار» از محمد بن ابوطالب نقل کرده است: تعداد نفرات لشکر آن ملعون، متجاوز از بیست و دو هزار نفر بودند.در روایتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است: تعداد نفرات لشکر آن ملعون، سی هزار نفر بودند [۱۴۱] .نگارنده گوید: ابومخنف در مقتل خود می‌نویسد:تعداد نفرات آن ملاعین هشتاد هزار سواره از اهل کوفه بود که کسی از اهل شام و حجاز در میان آنان نبود.پس از آن؛ عمر سعد لعین، لشکر خود را آماده‌ی جنگ نمود، راست و چپ لشکر را آراست و شمر بن ذی‌الجوشن لعین را با بیست هزار سواره در طرف راست، و خولی بن یزید اصبحی لعین را با بیست هزار سواره در چپ لشکر قرار داد، و خود آن ملعون با بقیه‌ی افراد در مرکز لشکر ایستاد.شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:از حضرت علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام روایت شده که حضرتش فرمود:هنگامی که لشکریان ستمگران به طرف امام حسین علیه‌السلام حمله کردند، حضرت دستان مبارک خود را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود:اللهم أنت ثقتی فی کل کرب، و رجائی فی کل شدهٔ، و أنت لی فی کل أمر نزل بی ثقهٔ و عدهٔ، کم من کرب یضعف فیه الفؤاد، و تقل فیه الحیلهٔ، و یخذل فیه الصدیق، و یشمت فیه العدو، أنزلته بک و شکوته الیک رغبهٔ منی الیك عمن سواك، ففرجته و کشفته، فأنت ولی کل نعمهٔ، و صاحب کل حسنهٔ، و منتهی کل رغبهٔ.خداوندا! تو در هر مصیبتی تکیه‌گاه و پشت پناه من، و در هر شدت و سختی امید من هستی. تو در هر امری که بر من نازل می‌شود تکیه‌گاه و پناه‌گاه من هستی، چه بسیار مصیبت و اندوهی که دلها در آن ناتوان، و چاره در آن کمتر، و صدیق و دوست در آن بی‌یاور، و دشمن در آن شماتت کرده و شاد می‌گردد از طرف تو نازل شده و به سوی تو شکوه کردم، به جهت میل و رغبتی که به تو دارم، و از غیر تو روگردانم؛ و تو آن را دفع کردی و آن را برداشتی، پس تو صاحب هر نعمت و صاحب هر حسنه؛ و سرانجام هر میل و رغبت هستی. [صفحه ۱۸۲] امام زین‌العابدین علیه‌السلام می‌فرماید: لشکر دشمن هجوم آورده و در اطراف خیمه‌های امام حسین علیه‌السلام جولان می‌کردند. آنان خندقی را که در پشت خیام حفر شده و آتش از آن شعله‌ور بود، دیدند. شمر بن ذی‌الجوشن ملعون با صدای بلند فریاد زد: ای حسین! آیا پیش از روز قیامت به آتش شتاب نمودی؟!!امام حسین علیه‌السلام فرمود: این کیست؟ گویا او شمر بن ذی‌الجوشن است.عرض کردند: آری.حضرت به آن ملعون فرمود: ای پسر زن بزچران! تو برای سوختن در آن آتش سزاوارتری.مسلم بن عوسجه خواست او را با تیری هدف قرار دهد، امام حسین علیه‌السلام او را از این کار بازداشت.مسلم به حضرت عرض کرد: اجازه بفرمایید آن ملعون را با تیری هدف قرار دهم، زیرا او فاسقی از دشمنان خدا و سرکردگان ستمگران است. اکنون خدا مرا بر کشتن او توانا ساخته است.امام حسین علیه‌السلام به او فرمود:لا ترمه! فانی أکره أن أبدءهم بقتال.به سوی او تیراندازی مکن! که من دوست ندارم قبل از آنان جنگ را آغاز نمایم [۱۴۲] .

سخنان اصحاب امام حسین با لشکریان

علامه‌ی فاضل مجلسی رحمهٔ الله می‌نویسد: محمد بن ابوطالب گوید:سواره‌های لشکر عمر سعد لعین بر مرکبهای خود سوار شدند. در این حال، اسب امام حسین علیه‌السلام را آوردند، حضرت بر مرکب خود سوار شده، و با تعدادی از یاران خود در حالی که بریر بن خضیر پیشاپیش آنها حرکت می‌کرد، به طرف جمعیت لشکر حرکت فرمودند، حضرت رو به بریر کرد و فرمود: با این گروه سخن بگوی.بریر جلو آمده و گفت ای مردم! از خدای بترسید، زیرا اکنون فرزندان رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در میان شما هستند. اینان ذریه، عترت، دختران و حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند. هدف خودتان را بیان کنید، می‌خواهید با اینان چه بکنید؟ [صفحه ۱۸۳] آن ملاعین گفتند: می‌خواهیم آنان بر فرمان امیر، ابن‌زیاد گردن نهند، و امیر خود در مورد آنان تصمیم بگیرد.بریر رحمهٔ الله به آن ملاعین گفت: آیا از آنان نمی‌پذیرید که از آن جایی که آمدند بازگردند؟ وای بر شما ای اهل کوفه! آیا نامه‌هایی که نوشتید و عهد و پیمانهایی که بستید و خدا را بر آن شاهد گرفتید و با قسمهایی آن را تأکید کردید؛ فراموش نمودید؟آیا اهل بیت پیامبر خودتان را دعوت کردید و می‌خواستید خودتان را فدای آنان بکنید، اکنون که آمدند می‌خواهید آنان را به ابن‌زیاد لعین تسلیم کنید و آنان را از آب فرات منع می‌نمایید.در غیاب پیامبرتان با فرزندان او چه بد رفتاری می‌کنید؟ شما را چه شده است؟ خداوند در روز قیامت شما را سیراب نکند، که شما چه گروه بد و زشت هستید؟!افرادی از آن ملاعین گفتند: ما نمی‌فهمیم تو چه می‌گویی.بریر رحمهٔ الله گفت: سپاس خدای را که بینش و بصیرت مرا در مورد شما فزونی داد، خداوندا! من از کارهای این جمعیت به سوی شما دوری می‌نمایم.خداوندا! عذاب و ضرر را در بین آنها بینداز تا در حالی که تو بر آنان خشمناک هستی به ملاقات تو آیند.آن ملاعین شروع به تیراندازی به طرف بریر کردند. بریر عقب‌نشینی نمود و بازگشت.پس از آن؛ امام حسین علیه‌السلام جلو آمده و در برابر آن لشکر شیاطین ایستاد، حضرت به صفوف آنان که مانند سیل موج می‌زد نگاه می‌کرد، چشمش به ابن‌سعد ملعون که در میان بتان و بزرگان کوفه ایستاده بود؛ افتاد [۱۴۳] .

سخنان امام حسین در برابر لشکر دشمن

شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:حضرت با صدای بلندی فریاد زد:ای مردم عراق! و در حالی که همه‌ی مردم، صدای حضرت را می‌شنیدند، فرمود: أیها الناس! اسمعوا قولی و لا تعجلوا حتی أعظکم بما یحق لکم علی و حتی أعذر علیکم، فان أعطیتمونی النصف، کنتم بذلک أسعد، و ان لم [صفحه ۱۸۴] تعطونی النصف من أنفسکم، فأجمعوا آرائکم ثم لا یکن أمرکم علیکم غمهٔ ثم اقضوا الی و لا تنظرون (ان ولیی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین).ای مردم! سخن مرا بشنوید، و در کار خود شتاب نکنید، تا این که شما را به آن حقی که بر من دارید؛ پندتان دهم، و عذر شما را تمام کرده و اتمام حجت نمایم، اگر انصاف داشته باشید و با من منصفانه رفتار کنید سعادتمند خواهید بود، و اگر منصفانه رفتار نکنید پس نظر و آرای خودتان روی هم بریزید تا این که کارتان مبهم و پوشیده نباشد (و بدانید که چه کار می‌کنید)، پس از آن؛ درباره‌ی من قضاوت کنید و مرا مهلت ندهید.بعد حضرت این آیه را تلاوت فرمودند:(ان ولیی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین) [۱۴۴] ؛«همانا ولی و مولای من خدایی است که قرآن را نازل فرموده و او نیکوکاران را دوست می‌دارد».پس از آن؛ حضرت، خدای را سپاس گفت و او را ثنا خواند، و چنان که شایسته خداوند است او را یاد کرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فرشتگان خدا و پیامبران او درود فرستاد، که هیچ شنونده‌ای نه پیش از آن و نه پس از آن چنین سخنان فصیحی را نشنیده بود که شاعر گوید:له من علی علیه‌السلام فی الحروب شجاعهٔ و من أحمد صلی الله علیه و آله و سلم عند الخطابهٔ قیل‌او از علی علیه‌السلام در جنگها شجاعت؛ و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در موقع سخنرانی فصاحت و بلاغت را به ارث برده بود.شیخ مفید رحمهٔ الله گوید: سپس فرمود:أما بعد؛ فأنسبونی فانظرونی من أنا؟ ثم راجعوا الی أنفسکم و عاتبوها فانظروا هل یصلح لکم قتلی و انتهاک حرمتی؟ ألست ابن بنت نبیکم؟ و ابن وصیه؟ و ابن عمه؟ و أول مؤمن مصدق لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بما جاء به من عند ربه؟أو لیس حمزهٔ سیدالشهداء عمی؟أو لیس

جعفر الطیار فی الجنهٔ بجناحین عمی؟ [صفحه ۱۸۵] أولم یبلغکم ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لی و لأخی: هذان سیدا شباب أهل الجنهٔ؟فان صدقتمونی بما أقول و هو الحق، و الله؛ ما تعمدت کذبا منذ علمت أن الله یمقت علیه أهله، و ان کذبتمونی فان فیکم من ان سألتموه عن ذلک أخبرکم.اسألوا جابر بن عبدالله الأنصاری، و أباسعید الخدری، و سهل بن سعد الساعدی، و زید بن أرقم، و أنس بن مالک یخبروکم أنهم سمعوا هذه المقالهٔ من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لی و لأخی، أما فی هذا حاجز لکم عن سفک دمی؟اما بعد؛ نسب مرا ملاحظه کنید و بنگرید که من کیستم؟ سپس به وجدان خود مراجعه کنید و خودتان را مورد عتاب و ملامت قرار دهید ببینید آیا قتل من و هتک حرمت من به صلاح شماست؟آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟آیا من فرزند وصی و پسرعموی پیامبر و اولین کسی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و آنچه را که از جانب خدا آورده بود؛ تصدیق کرد، نیستم؟آیا حمزه‌ی سیدالشهدا، عموی من نیست؟آیا جعفر طیاری که با دو بال خود در بهشت پرواز می‌کند، عموی من نیست؟آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد من و برادرم به شما نرسیده است که حضرتش فرمود: این دو فرزند من؛ آقای جوانان اهل بهشت هستند؟اگر آنچه می‌گویم تصدیق نمایید که همان حق است، به خدا سوگند! از وقتی که دانستم خدای تعالی کسی را که عمدا دروغ بگوید دشمن می‌دارد، دروغ نگفته‌ام، و اگر مرا و کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب کنید، در میان شما هستند کسانی که اگر از آن بپرسید به شما خبر می‌دهند.از جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید تا به شما خبر دهند که آنان این سخن را درباره‌ی من و برادرم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌اند، آیا همین فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شما را از ریختن خون من مانع نمی‌شود؟شمر بن ذی‌الجوشن ولدالزنا گفت: او (شمر) خدای را با یک حرف، و شک و [صفحه ۱۸۶] تردید می‌پرستد، اگر بداند که چه می‌گویی [۱۴۵] .حبیب بن مظاهر روی به آن ملعون کرد و گفت: سوگند به خدا! می‌بینم تو را که خدا را با هفتاد حرف و شک و تردید می‌پرستی (یعنی اصلا اعتقادی به خدا نداری)، و من گواهی می‌دهم که در این سخنت که: نمی‌دانی ما چه می‌گوییم، راستگو هستی، چرا که حقیقتا خدای متعال، مهر قساوت و سنگدلی را بر دل تو زده است.پس از آن، امام حسین علیه‌السلام به آن ملاعین فرمود:فان کنتم فی شک من هذا أفتشکون أنی ابن بنت نبیکم؟ فو الله؛ ما بین المشرق و المغرب ابن بنت نبی غیری فیکم و لا ـ فی غیرکم.ویحکم! أتطلبونی بقتیل منکم فقتلته؟ أو مال لکم استهلکته؟ أو بقصاص من جراحهٔ؟اگر در این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تردید دارید، آیا در مورد این که من فرزند دختر پیامبر شما هستم نیز تردید دارید؟ سوگند به خدا! مابین مشرق و مغرب در میان شما و غیر شما جز من؛ فرزند دختر پیامبر نیست.وای بر شما! آیا من کسی از شما را کشته‌ام که خون او را از من می‌خواهید؟ یا مالی از شما را تلف کرده‌ام که تاوان آن را می‌خواهید؟ یا کسی از شما را مجروح کرده‌ام که قصاص می‌کنید؟آن ملاعین هیچ سخنی نگفتند.آن گاه حضرت صدا زد:یا شبث بن ربعی! و یا حجار بن أبجر! و یا قیس بن الأشعث! و یا یزد بن الحارث! ألم تکتبوا الی أن قد أینعت الثمار، و اخضرت الجنات، و انما تقدم علی جند الک مجندهٔ؟ای شبث بن ربعی! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن اشعث! و ای یزید بن حارث! آیا شما نبودید که به من نوشتید: میوه‌های ما رسیده و باغهای ما سبز و خرم گردیده، که به لشکری آماده و مهیا وارد می‌شوی؟قیس بن اشعث ولدالزنا گفت: ما نمی‌دانیم تو چه می‌گویی، ولی بر حکم پسران عمویت فرودآی، زیرا که آنها، آنچه را که دوست داری بر تو حکم می‌کنند. [صفحه ۱۸۷] امام حسین علیه‌السلام فرمود:لا و الله؛ لا أعطیکم بیدی اعطاء الذلیل، و لا أفر فرار العبید.نه هرگز؛ سوگند به خدا! دست خودم را ذلیلانه به شما نمی‌دهم، و هرگز مانند بردگان فرار نمی‌کنم.آن گاه فریاد زد:ای بندگان خدا! و این آیه مبارکه را تلاوت فرمود:(انی عذت بربی و ربکم أن ترجمون) [۱۴۶] .، (و أعوذ بربی و ربکم من کل متکبر لا ـ یؤمن بیوم الحساب) [۱۴۷] .«من بر پروردگار خودم و شما، پناه می‌برم اگر عزم آزار و سنگسار کردن مرا دارید» «من به پروردگان خود و شما از شر هر کافر متکبری که به روز حساب ایمان نمی‌آورد؛ پناه می‌برم (و از او، در دفع شما یاری می‌طلبم)».پس از آن، حضرت مرکب خود را خوابانید و دستور داد که عقبهٔ بن سمعان پاهای

آن را ببندد، و آن ملاعین به طرف حضرت روی آوردند [۱۴۸] .ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزی در تاریخ خود می‌نویسد:هشام بن محمـد گویـد: چون امـام حسـین علیه‌السـلام دیـد آن ملاعین بر کشـتن او اصـرار و پافشاری دارنـد قران را به دست گرفت و آن را گشود، و بالای سـر مبارکش گذاشت، و فریاد زد:بینی و بینکم کتاب الله و جدی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.یا قوم! بم تسـتحلون دمی؟ ألست بن بنت نـبیکم؟ ألم یبلغکم قول جـدی رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم فی و فی أخی: هـذان سـیدا شباب أهل الجنـهٔ؟فان لم تصـدقونی فاسألوا جابر و زید بن أرقم و أباسـعید الخدری.ألیس جعفر الطیار عمی؟میان من و شـما، کتاب خدا و جدم محمد رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم حکم کند.ای مردم! چرا خون مرا حلال می‌دانید؟آیا من فرزند پیامبر شما نیسـتم؟ آیـا سـخن جـدم رسول خـدا صلی الله علیه و آله و سـلم را درباره‌ی من [صـفحه ۱۸۸] و برادرم نشـنیده‌اید که فرمـود: این فرزندان، آقای جوانان اهل بهشت هسـتند؟ اگر سـخن مرا باور ندارید از جابر، زید بن ارقم و اباسـعید خدری بپرسـید.آیا جعفر طیار عموی من نیست؟شـمر حرامزاده صـدا زد: همین سـاعت وارد جهنم می‌شوی.امـام حسـین علیه‌السـلام فرمود:الله اکبر! أخبرنی جـدی رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم فقـال: «رأیت کـأن کلبا ولغ فی دماء أهل بیتی» و ما اخالک الا ایاه.الله اکبر! جـدم رسول خـدا صلی الله علیه و آله و سـلم مرا خبر داد و فرمود: «گویـا می‌بینم که سـگی خون اهـل بیت مرا می‌لیسـد»، گمـان می‌کنم که تو همـان سگ هستی.شـمر ملعون گفت: من خـدا را با حرف و شک و تردید می‌پرسـتم اگر بدانم که چه می‌گویی؟ [۱۴۹] .در «بحارالانوار» از صـاحب «مناقب» به اسـناد خود از محمـد بن سـلیمان بن عبـدالله بن حسن از پـدرش از جـدش از عبـدالله روایت کرده که عبـدالله گویـد:چون عمر سـعد لعین افراد خود را برای جنـگ بـا امـام حسـین علیه‌السـلام آماده کرد، و آنان را در رتبه‌های خود قرار داد، و پرچمها را در جاهای خود برافراشت، و لشکر سمت راست و چپ را مهیا و مرتب نمود، رو به افرادی که در مرکز لشکر قرار داشتند کرد و گفت: در جای خود اسـتوار بمانید و حسـین را از همه‌ی جوانب احاطه کنید.لشکریان دشمن، امام حسین علیه‌السلام را احاطه کرده و مانند حقله دور تا دور حضـرت را گرفتند.حضرت از خیمه بیرون آمد تا نزد آن ملاعین رسید، و از آنان خواست تا به سخن او گوش دهند، ولی آنان نپذیرفتند و ساکت نشدند، تا این که حضـرت فرمود:ویلکم! ما علیکم أن تنصتوا الی فتسمعوا قولی؟ و انما أدعوکم الی سبیل الرشاد، فمن أطاعنی کان من المرشدین، و من عصانی کان من المهلکین، و کلکم عاص لأمری غیر مستمع قولی، فقد ملأت بطونکم من الحرام، و طبع علی قلوبکم، ویلکم! ألا تنصـتون؟ ألا تسمعون؟وای بر شما! چرا به سخنان من گوش نمی‌کنید تا سـخن مرا بشنوید، من شما را به راه رستگاری دعوت می‌کنم، کسی که از من پیروی کند از رستگاران [صفحه ۱۸۹] خواهد شد و کسـی که از فرمان من سـرپیچی نمایـد هلاک خواهـد شد. همه‌ی شـما از امر من سـرپیچی می‌کنید و سـخن مرا گوش نمی‌دهید، همانا شـکمهای شما از حرام پر شده، و بر دلهای شما مهر شقاوت و گمراهی زده شده است، وای بر شما! آیا ساکت نمی‌شوید؟ آیا گوش فرانمی‌دهید؟پس لشـکریان عمر سـعد لعین، همدیگر را ملامت کردند و گفتند: آرام باشید و سخن او را گوش کنید.آن گاه امـام حسـین علیه‌السـلام برخـاست و فرمود:تبا لکم أیتها الجماعـهٔ! و ترحا، أفحین استصـرختمونا ولهین متحیرین فأصـرخناکم مؤدین مستعدین، سللتم علینـا سیفا فی رقابنـا، و حششـتم علینـا نـار الفتن جناها عـدوکم و عـدونا.فأصـبحتم البا علی أولیائکم، ویـدا علیهم لأعدائکم، بغیر عدل أفشوه فیکم، و لا أمل أصبح لکم فیهم، الا الحرام من الدنیا أنالوکم، و خسیس عیش طعمتم فیه، من غیر حدث کـان منا و لاـ رأی تفیـل لنـا.فهلا لکم الویلات! ترکتمونا و السـیف مشـیم، فهلا لکم الویلات! اذ کرهتمونا و ترکتمونا تجهزتمونا، و السـیف لم یشـهر، و الجاش طامن، و الرأی لم یستحصف. ولکن أسرعتم الینا کطیرهٔ الذباب، و تداعیتم کتداعی الفراش، فقبحا لکم! فانما أنتم من طواغیت الأمهٔ، و شذاذ الأحزاب، و نبذهٔ الکتاب، و نفثهٔ الشـیطان، و عصـبهٔ الآثام، و محرفی الکتاب، و مطفیء السـنن، و قتلـهٔ أولاـد الأنبیـاء، و مبیری عترهٔ الأوصـیاء، و ملحقی العهار بالنسب، و مؤذی المؤمنین، و مصـرخی أئمـهٔ المسـتهزئین، الـذین جعلوا القرآن عضـین.و أنتم ابن حرب و أشـیاعه تعتمـدون، و ایانـا تخـاذلون، أجـل، و الله؛ الخـذل فیکم معروف، وشـجت علیه عروقکم، و توارثته أصولکم و فروعکم، و ثبتت علیه قلوبکم، و غشـیت صـدورکم، فکنتم أخبث ثمر شـجی للناطور و أکلـهٔ للغاصب.ألا لعنـهٔ الله

علی الناکثین، الـذین ینقضون الأیمان بعد توکیدها، و قد جعلتم الله علیکم کفیلا، فأنتم و الله؛ هم.ألا ان الدعی بن الدعی قد رکز بین اثنین: بین القلهٔ و الذلهٔ، و هیهات ما [صفحه ۱۹۰] آخذ الدنیهٔ، أبی الله ذلک و رسوله و المؤمنون وجدود طابت، و حجور طهرت، و أنوف حمیـهٔ، و نفوس أبیـهٔ، لا تؤثر مصارع اللئام علی مصارع الکرام.ألا قـد أعـذرت و أنـذرت، ألا انی زاحف بهذه الأسـرهٔ علی قلهٔ العتاد، و خذلهٔ الأصـحاب.ننگ بر شما باد ای گروه هلاکت! و غم و اندوه بر شما چیره شود! آیا زمانی که سرگردان و حیران بودید از ما فریاد خواستید و ما آماده قیام بر احقاق حق شـما بودیم و مهیای اصـلاح کار شـما شدیم و به فریادتان رسیدیم؛ شما به روی ما شمشیر کشـیدید، و آتش فتنه‌ای که دشـمن شما و ما آن را تهیه دیده است شما شعله‌ور نمودید؟ و بر دوستان خودتان ستمگر، و بر دشـمنان خودتان یاور و معین شدیـد؟ دشـمنانی که نه عـدالتی را برای شـما برپا نمودنـد، و نه آرزویی از شـما برآورده کردنـد، جز حرامی که از دنیـا به شـما داده و زنـدگی ناچیزی به شـما چشانده‌انـد، بـدون این که حادثه‌ای از ما واقع شود، و نه رأیی که از ما به خطا رود.وای بر شـما! چرا دست از یاری ما کشـیدید در حالی که شمشـیر دشمن در غلاف و نیام بود؟وای بر شما! چرا هنگامی که مـا را نخواستیـد و رهـا کردیـد، (برای یاری ما) آماده نشدیـد در حالی که هنوز دشـمن به شـما شمشـیر نکشـیده بود و دلها آرامش داشت و از ترس دشـمن در اضـطراب نبودید، و هنوز نظر دشمن بر ضرر شما مستحکم نشده بود؟ ولی مانند پریدن مگس با سرعت به جنگ ما شـتاب نمودیـد، و بر جنگ با ما، گردهم آمدیـد ماننـد گرد آمدن پروانه‌ها دور چراغ.پس روی شـما زشت باد! شـما از طاغوتهـا و شـیاطین امت هستیـد، شـما از افراد پست قبیله‌ها هستیـد، شـما از رهاکننـدگان قرآن، ساحران شـیطان، گروه گنه‌کاران و تحریف‌کنندگان قرآن، خاموش‌کنندگان سنن و شریعت‌ها، کشندگان فرزندان پیامبران، هلاک‌کنندگان فرزندان جانشینان پیامبران، لاحق‌کنندگان زنا به نسب، آزاردهنگان مؤمنان و یاری رسانندگان پیشوایان، استـهزاکنندگان کسانی که قرآن را پاره پاره کردند - یعنی به سـحر و کهـانت و شـعبده نسـبت دادنـد - هستیـد. [صـفحه ۱۹۱] شـما کسـانی هستیـد که به پسـر حرب و تـابعین او اعتماد می‌کنید، و ما را بی‌یاور رها می‌کنید و به عهد خود وفا نمی‌کنید.آری! سوگند به خدا! بی‌وفایی شـما معروف است و رگهای شما با آن پیونـد خورده است، شـما و فرزنـدانتان بی‌وفایی را از اجـدادتان به همـدیگر به ارث بردیـد، و دلهای شـما با آن اسـتوار شـده، و پرده‌ی قساوت بر سـینه‌های شـما کشـیده شـده، شـما خبیث‌ترین میوه‌ای هستیـد که باغبـان را غمگین سـازد و خوراک غـاصبین و متجاوزین می‌گردد.آگاه باشـید! لعنت خدا بر پیمان‌شـکنان است، کسانی که عهدهای خود را بعد از محکم کردن آن می‌شکنند، و شما خـدای را بر علیه خودتان کفیل و ضامن ساختیـد، سوگنـد به خدا! شـما همان پیمان‌شـکنان هستید.آگاه باشـید! یزید حرامزاده، فرزنـد حرامزاده مرا در میان دو رده قرار داده است: یا آن که شمشـیر از نیام کشـیده شود، و یا تن به خواری و ذلت داده شود. و چه دور است که خود را ذلیل و خوار گردانم! خدا و پیامبرش آن را بر ما نپسندیده، و مردمان با ایمان به آن تن ندهند، و اجداد پاک و دامن‌هـای پـاک مـادران و جوانـان بـاغیرت و رادمردان بـاحمیت، هرگز تا راه مرگ و شـهادت کریمانه به روی آنها باز است از راه پستی و ذلت و اطاعت فرومایگان نخواهنـد رفت (یعنیماننـد کریمان با حمیت و غیرت کشـته می‌شونـد، نه ماننـد فرومایگان که با ذلت و خواری کشـته می‌شوند).آگاه باشـید! که آنچه عذر آوردنی بود گفتم، و آنچه لازمه‌ی تکلیف بود انجام دادم، و ترسانیدم و اتمـام حجت کردم.آگـاه باشـید! اکنون من با این عشـیره‌ی خویش با وجود یاران کم و پراکنـده شـدن اصـحاب بی‌وفا، برای جنگ آمـاده‌ام.سـپس این اشـعار را انشاء فرمود و گفت:فان نهزم فهزامون قـدما و ان نهزم فغیر مهزمیناو ما ان طبنا جبن ولکن منایانا و دولهٔ آخرینـاپس اگر بر دشـمنان غالب و پیروز شـدیم از قـدیم عادت ما بر غلبه و پیروزی بود؛ و اگر از آنان شـکست خوردیم و مغلوب شدیم این شـکست بر ما نسـبت داده نمی‌شود.که این شـکست به خاطر ترس ما نبوده است، بلکه قضای الهی بر این علاقه گرفته که ما از [صفحه ۱۹۲] دنیا برویم و دشمنان به دولت برسند.آن گاه فرمود:ألا! ثم لا یلبثون بعدها الا کریث ما یرکب الفرس، حتی تدور بکم دور الرحی، عهد عهده الی أبی عن جدی، فأجمعوا أمرکم و شرکاءکم ثم کیدونی جمیعا فلا تنظرون، انی توکلت علی الله ربی و ربکم ما من دابهٔ الا هو آخذ بناصـیتها ان ربی علی صراط مستقیم.اللهم احبس عنهم قطر السماء، وابعث علیهم سنین کسنی یوسف

علیه‌السلام، و سلط علیهم غلام ثقیف یسقیهم کأسا مصبرة، و لا- یدع فیهم أحدا الا قتله، قتله بقتلة، و ضربة بضربة، ینتقم لی و لأولیائی و أهل بیتی و أشیاعی منهم، فانهم غرونا و کذبونا و خذلونا، و أنت ربنا علیک توکلنا و الیک أنبنا و الیک المصیر.آگاه باشید! بعد از این قضیه، جز به اندازه‌ی سوار شدن بر اسب، درنگ نخواهید کرد، تا این که روزگار شما را مانند گرداندن آسیاب بگرداند، (یعنی هر لحظه شما را به بلا گرفتار خواهد کرد،) و این - هلاک شدن شما - امری است معهود که پدر آن را از جدم به من خبر داده است، پس در امرتان مصمم باشید و با شریکانتان گردهم آیید، سپس همگی یک‌دل مکر و حیله کنید و مرا مهلت ندهید.من بر خدای توکل نموده‌ام که پروردگار من و شماست، هیچ جنبنده‌ای نیست جز این که خدای من بر او مسلط است، و در قبضه‌ی قدرت اوست، همانا پروردگار من بر طریق عدل است و جزای هر کس را می‌دهد.خداوندا! باران و برکت آسمانی را از آنان حبس کن، بر آنان سالهای قحطی و خشکسالی مانند سالهای قحطی عصر یوسف علیه‌السلام برانگیز، و غلام ثقیف - مختار - را بر آنان مسلط فرما، تا کاسه‌ی زهرآلود تلخ مرگ را بر آنان بیاشامد، و همه‌ی آنان را بکشد، و با کشتن و زدن آنها انتقام من و دوستانم و اهل بیتم و شیعیانم را از آنان بستاند چرا که آنان ما را فریب دادند، و بر ما دروغ گفتند، و ما را بی‌یاور گذاشتند.و تویی پروردگار ما، بر تو توکل کردیم و به سوی تو روآوردیم که بازگشت هر بنده‌ای به سوی توست. [صفحه ۱۹۳]

سخنان امام حسین به عمر سعد لعین

آن گاه امام علیه‌السلام فرمود: عمر سعد کجاست؟ عمر را صدا بزنید.عمر ملعون را صدا زدند، او اکراه داشت و دوست نداشت که نزد حضرت بیاید.حضرت رو به عمر ملعون کرد و فرمود:یا عمر! أنت تقتلنی و تزعم أن یولیک الدعی ابن الدعی بلاد الری و جرجان؟ و الله؛ لا تتهنأ بذلک أبدا، عهدا معهودا، فاصنع ما أنت صانع، فانک لا تفرح بدنیا و لا آخرة، و کأنی برأسک علی قصبة قد نصب بالکوفة، یتراماه الصبیان و یتخذونه غرضا بینهم.ای عمر! تو مرا می‌کشی و خیال می‌کنی که آن حرامزاده‌ی پسر حرامزاده تو را حاکم شهرهای ری و جرجان می‌کند؟ سوگند به خدا! هرگز این حکومت بر تو گوارا و خوش نخواهد شد، که این عهدی است معهود که از پدرم به من رسیده است.پس آنچه که می‌خواهی انجام ده، زیرا که تو بعد از من، نه به دنیا و نه به آخرت شاد نخواهی‌شد. گویا می‌بینم سر تو را بالای نیزه‌ای که در کوفه نصب شده و کودکان آن را هدف قرار می‌دهند و با آن بازی می‌کنند.عمر ملعون از کلام حضرت به خشم آمد و صورت نحس خود را برگرداند و افراد خود را صدا زد: منتظر چه هستید؟ همگی حمله کنید که او لقمه‌ای بیش نیست.پس از آن؛ امام حسین علیه‌السلام، اسب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که «مرتجز» نام داشت، طلبید و سوار شد [۱۵۰].

جسارت عده‌ای از افراد دشمن و نفرین امام حسین

شیخ صدوق رحمة الله در «الامالی» با سند خود از علی بن الحسین علیهماالسلام نقل کرده که حضرت سجاد علیه‌السلام فرمود:پدرم امام حسین علیه‌السلام یاران خود را آماده‌ی جنگ نمود و دستور داد تا در پیرامون لشکر، خندقی حفر شود و داخل آن آتشی بیفروزند که دشمن از یک جهت وارد جنگ شود. [صفحه ۱۹۴] در این هنگام، مردی از لشکر عمر سعد ملعون به نام ابن ابوجویریه‌ی مزنی به طرف خندق آمد، و چون نگاهش به آتش شعله‌ور افتاد، دستان خود را برهم زد و فریاد زد: ای حسین! و ای اصحاب حسین! مژده باد بر شما آتش، شما در دنیا برای آتش شتاب نمودید.امام حسین علیه‌السلام فرمود: این مرد کیست؟عرض کردند: ابن‌جویریه است.امام حسین علیه‌السلام فرمود:اللهم أذقه عذاب النار فی الدنیا.خداوندا! عذاب آتش را در دنیا به او بچشان.در این هنگام، اسب آن ملعون رم کرد و او را در میان آتش خندق انداخت، و آن ملعون سوخت.پس از آن؛ مرد دیگری به نام تمیم بن حصین فزاری از لشکر ابن‌سعد لعین بیرون آمد و صدا زد: ای حسین! و ای اصحاب حسین! آیا نمی‌بینید آب فرات

مانند شکم مارها می‌درخشد؟ به خدا سوگند! قطره‌ای از آن نخواهید چشید تا این که با سختی مرگ را بچشید.امام حسین علیه‌السلام فرمود: این کیست؟عرض شد: تمیم بن حصین است.امام حسین علیه‌السلام فرمود:هذا و أبوه من أهل النار، اللهم اقتل هذا عطشا فی هذا الیوم.این مرد و پدرش از اهل آتش و جهنم هستند. خداوندا! امروز او را با لب تشنه هلاک کن.امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: تشنگی او را گلوگیر ساخت تا این که از اسب خود به زمین افتاد، و زیر سم اسبان لشکر لگدمال شده و به جهنم واصل گردید.سپس مرد دیگری به نام محمد بن اشعث بن قیس کندی از لشکر عمر سعد لعین بیرون آمد و گفت: ای حسین بن فاطمه! کدام حرمت برای تو از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که به غیر تو نیست؟امام حسین علیه‌السلام این آیه‌ی شریفه را تلاوت فرمود:(ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین - [صفحه ۱۹۵] ذریة بعضها من بعض) [۱۵۱] ؛«همانا خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید، در حالی که برخی از آنان ذریه و فرزند برخی دیگر است».سپس فرمود:و الله؛ ان محمدا صلی الله علیه و آله و سلم لمن آل ابراهیم، و ان العترة الهادیة لمن آل محمد، من الرجل؟سوگند به خدا! همانا محمد صلی الله علیه و آله و سلم از فرزندان ابراهیم است، همانا عترت هدایتگر از فرزندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند.(بعد فرمود:) این مرد کیست؟عرض شد: محمد بن اشعث بن قیس کندی.امام حسین علیه‌السلام سر مبارک خود را به جانب آسمان برداشت و فرمود:اللهم أذل محمد بن الأشعث فی هذا الیوم ذلا لا تعزه بعد هذا الیوم أبدا.خداوند! امروز؛ محمد بن اشعث را ذلیل و خوار فرما، ذلت و خواری که هرگز بعد از امروز، عزیزش نگردانی.پس عارضه‌ای بر او عارض شد، از میان لشکر بیرون آمد، خداوند بر آن ملعون عقربی مسلط کرد و او را گزید، و در حالی که مکشوف العورة بود به جهنم واصل شد.(امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید:) تشنگی بر امام حسین علیه‌السلام و اصحابش فشار آورد [۱۵۲] .- در کتاب «منتخب» می‌نویسد -: حضرت، برادر خود عباس علیه‌السلام را خواست و به او فرمود: اهل بیت خود را جمع کرده و چاهی حفر کن.آنان جمع شده و چاهی حفر کردند، اما آن ملاعین فهمیدند و آن را پر کردند، سپس چاه دیگری حفر کردند، باز آن ملاعین پر کردند، تا این که تشنگی شدیدی بر آنان چیره شد [۱۵۳] .در کتاب «مسند البتول» روایتی از مفضل نقل می‌کند که گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود:هنگامی که امام حسین علیه‌السلام و اصحابش از آب ممنوع شدند حضرت در میان [صفحه ۱۹۶] اصحابش صدا زد: هر که تشنه است بیاید.اصحاب حضرت یکی یکی می‌آمدند و حضرت انگشت مبارک خود را در کف دست آنان می‌گذاشت، و یکی پس از دیگری آب می‌نوشیدند تا این که همگی سیراب شدند.بعضی از اصحاب به برخی دیگر می‌گفت: به خدا سوگند! به راستی از آبی نوشیدیم که تا حال کسی از مردم جهانیان از آن ننوشیده‌اند.

سخنان ابن حصین همدانی با مردم کوفه

شیخ صدوق رحمة الله گوید.شخصی از شیعیان امام حسین علیه‌السلام به نام یزید بن حصین همدانی - راوی حدیث؛ ابراهیم بن عبدالله گوید: آن شخص دایی ابواسحاق همدانی بود - خدمت حضرتش شرفیاب شد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! آیا اجازه می‌فرمایید من بروم و با آنان سخن بگویم؟حضرت به او اجازه دادند، او به سوی لشکر حرکت کرد و گفت:ای مردم! همانا خدای متعال، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در حالی که مژده دهنده و ترساننده است به پیامبری مبعوث نمود، او به سوی خدا دعوت کننده و چراغی روشن است، و این آب فرات است که خوکان و سگان آبادی از آن سیراب می‌شوند، در حالی که میان آب فرات و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانع شده‌اند.آن ملاعین گفتند: ای یزید! بسیار حرف زدی، خاموش باش و بس کن، سوگند به خدا! باید حسین تشنه بماند چنان که کسی که پیش از او بود نیز، تشنه ماند. (منظورشان عثمان لعین بوده).در این هنگام، امام حسین علیه‌السلام فرمود: بنشین ای یزید!

سخنان دیگری از امام حسین با لشکریان

آن گاه امام حسین علیه‌السلام برخاست و در حالی که بر شمشیر خود تکیه کرده بود با صدای بلند فریاد زد و فرمود:أنشدکم الله تعالی؛ هل تعرفون أن جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؟قالوا: اللهم نعم. [صفحه ۱۹۷] قال: أنشدکم الله تعالی؛ هل تعلمون أن أمی فاطمهٔ بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم؟قالوا: اللهم نعم.قال: أنشدکم الله؛ هل تعلمون أن أبی علی بن أبی‌طالب علیه‌السلام؟قالوا: اللهم نعم.قال: أنشدکم الله؛ هل تعلمون أن جدتی خدیجهٔ بنت خویلد أول نساء هذه الأمهٔ اسلاما؟قالوا: اللهم نعم.قال: أنشدکم الله؛ هل تعلمون أن سیدالشهداء حمزهٔ عم أبی؟قالوا: اللهم نعم.قال: أنشدکم الله؛ هل تعلمون أن جعفرا الطیار فی الجنهٔ عمی؟قالوا: اللهم نعم.قال: أنشدکم الله؛ هل تعلمون أن هذا سیف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أنا متقلده؟قالوا: نعم.قال: أنشدکم الله؛ هل تعلمون أن هذه عمامهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أنا لابسها؟قالوا: اللهم نعم.قال: أنشدکم الله؛ هل تعلمون أن علیا علیه‌السلام کان أولهم اسلاما، و أکثرهم علما، و أعظمهم حلما، و هو ولی کل مؤمن و مؤمنهٔ؟قالوا: اللهم نعم.قال: فبم تستحلون دمی و أبی الذائد عن الحوض غدا یذود عنه رجالا کما یذاد البعیر الصادر عن الماء؛ و لواء الحمد فی ید جدی یوم القیامهٔ؟قالوا: قد علمنا ذلک کله، و نحن غیر تارکیک حتی تذوق الموت عطشا.شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا مرا می‌شناسید؟گفتند: آری! تو فرزند رسول خدا و نواده‌ی او هستی.فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؟گفتند: آری.فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که مادرم فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. [صفحه ۱۹۸] گفتند: آری.فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که پدر من علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است؟گفتند: آری.فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که جده‌ام خدیجه دختر خویلد، اولین بانویی که از این امت اسلام آورده است؟گفتند: آری.فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که جعفر - که در بهشت با دو بال پرواز می‌کند - عموی من است؟گفتند: آری.فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید این شمشیری که من حمایل کرده‌ام شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است؟گفتند: آری.فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید این عمامه‌ای که بر سرم بسته‌ام عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؟گفتند: آری.فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید علی علیه‌السلام در میان مردم اولین کسی بود که اسلام آورد، و او دانشمندترین و شکیباترین آنان بود، و او مولای هر مرد و زن مؤمن می‌باشد؟گفتند: آری.فرمود: پس چرا خون مرا حلال می‌شمارید؟ فردای قیامت پدرم، منافقان را از حوض کوثر می‌راند چنان که شتر از آب رانده می‌شود، و در روز قیامت پرچم حمد در دست جد بزرگوار من خواهد بود.گفتند: ما همه‌ی اینها را می‌دانیم، ولی دست از تو برنمی‌داریم تا این که با لب تشنه مرگ را دریابی. [صفحه ۱۹۹] در این هنگام، امام حسین علیه‌السلام محاسن شریف خود را به دست گرفت - در آن روز، آن بزرگوار، در سن پنجاه و هفت سالگی بود - آن گاه فرمود:اشتد غضب الله علی الیهود حیث قالوا: عزیز بن الله، واشتد غضب الله علی النصاری حین قالوا: المسیح ابن الله، واشتد غضب الله علی المجوس حین عبدوا النار من دون الله، واشتد غضب الله علی قوم قتلوا نبیهم، واشتد غضب الله علی هذه العصابهٔ الذین یریدون قتل ابن نبیهم.غضب و خشم خدا بر گروه یهودیان موقعی سخت شد که آنان، برای خدا فرزندی قائل شدند و گفتند: عزیر، پسر خداست. و غضب و خشم خدا بر گروه نصاری زمانی سخت شد که گفتند: مسیح پسر خداست. و غضب و خشم خدا بر طایفه‌ی مجوس هنگامی سخت شد که از عبادت خدا دست برداشته و به عبادت آتش پرداختند. و غضب و خشم خدا بر گروهی که پیامبر خود را شهید کردند سخت است، و غضب خدا بر این گروهی که می‌خواهند فرزند پیامبر خود را بکشند سخت است [۱۵۴].

سخنان امام حسین و بی‌تابی اهل حرم

سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:هنگامی که امام حسین علیه‌السلام این خطبه را ایراد فرمود، و دختران و خواهرش زینب علیهاالسلام سخنان آن حضرت را شنیدند، گریستند و ندبه کردند و بر صورت خود زدند، و صدای گریه‌ی آنان بلند شد.حضرت، برادر خود عباس علیه‌السلام و فرزندش علی علیه‌السلام را به سوی اهل بیت فرستاد و به آنان فرمود:سکتاهن، فلعمری لیکثرن بکائهن.آنان را ساکت و آرام نمایید و نگذارید نوحه و گریه کنند، به جان خودم سوگند! بعد از من زیاد گریه خواهند کرد.سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید: سپس حضرت فرمود:أم و الله؛ لا أجیبهم الی شیء مما یریدون حتی ألقی الله و أنا مخضب بدمی. [صفحه ۲۰۰] سوگند به خدا! پیشنهاد این قوم را نمی‌پذیرم، (یعنی با یزید بیعت نمی‌کنم) تا با چهره‌ی آغشته به خون، خدا را ملاقات نمایم [۱۵۵] .و از مولای ما، امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که حضرتش فرمود: از پدرم شنیدم که می‌فرمود:هنگامی که امام حسین علیه‌السلام با عمر سعد ولدالزنا رو به رو شدند و جنگ آغاز شد، خداوند عالم برای یاری و نصرت حضرت، جمعی از فرشتگان را از آسمان فرستاد تا این که بالای سر مبارك پرواز کرده، و امام حسین علیه‌السلام از جانب خداوند بین دو چیز مخیر گردید: یا او را یاری کنند تا بر دشمنان پیروز شود، یا شهید شود و خداوند را ملاقات کند، بدون این که از پاداش آن حضرت چیزی کاسته شود، حضرت ملاقات خدای را برگزیدند.سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید: این حدیث را ابوطاهر محمد بن حسین نرسی در کتاب «معالم الدین» روایت کرده است.راوی گوید: پس از آن، امام حسین علیه‌السلام فریاد زد:أما من مغیث یغیثنا لوجه الله؟ أما من ذاب یذب عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله؟آیا کسی هست برای خدا ما را یاری کند؟آیا کسی هست که دشمنان را از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دور سازد؟ [۱۵۶] . [صفحه ۲۰۳]

در مبارزه‌ی اصحاب امام حسین و چگونگی شهادت آنان

آغاز جنگ از طرف دشمن

سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:سپس امام حسین علیه‌السلام اسب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که - «مرتجز» نام داشت - طلبید، سوار شد و یاران خود را برای جنگ آماده کرد.راوی گوید: عمر سعد لعین جلو آمد و تیری به سوی اصحاب امام حسین علیه‌السلام پرتاب کرد و گفت: ای مردم! نزد امیر گواهی دهید که من اولین کسی بودم که به سوی حسین تیر انداختم.به دنبال آن، تیرها مانند باران از طرف سپاه اشقیا به سوی اصحاب امام حسین علیه‌السلام باریدن گرفت.امام حسین علیه‌السلام به اصحاب خود فرمود:قوموا رحمکم الله! الی الموت الذی لابد منه، فان هذه السهام رسل القوم الیکم.خدای شما را بیامرزد! برخیزید و به سوی مرگ - که چاره‌ای از آن نیست - پیش بروید، زیرا که این تیرها پیام‌آوران این گروه هستند که شما را به جنگ می‌خوانند.پس از آن؛ اصحاب امام حسین علیه‌السلام حمله نمودند. ساعتی از روز، با حملاتی مکرر جنگیدند، تا این که جمعی از یاران امام حسین علیه‌السلام کشته شدند.سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید: در این هنگام؛ امام حسین علیه‌السلام دست مبارکش را بر محاسن شریفش زد و فرمود:اشتد غضب الله علی الیهود اذ جعلوا له ولدا، واشتد غضب الله علی النصاری اذ جعلوه ثالث ثلاثهٔ، واشتد غضبه علی المجوس اذ عبدوا الشمس و القمر دونه، و اشتد غضبه علی قوم اتفقت کلمتهم علی قتل ابن بنت نبیهم.خشم و غضب خداوند بر جماعت یهودیان موقعی سخت شد که برای خدا فرزندی قائل شدند، و خشم و غضب خداوند بر گروه نصاری وقتی سخت شد [صفحه ۲۰۴] که خدا را سومین سه قرار دادند (یعنی گفتند: خدای ما سه تا است: عیسی، مادرش، خدا)، و خشم و غضب خداوند بر طایفه‌ی مجوس زمانی سخت شد که از عبادت خدا دست برداشته و به پرستش آفتاب و ماه پرداختند، و خشم و غضب خداوند سخت شد بر مردمی که متفق‌القول دست به دست هم دادند و برای کشتن پسر پیامبر خود آماده شدند [۱۵۷] .علامه‌ی فاضل مجلسی رحمهٔ الله از محمد بن ابوطالب روایت می‌کند:هنگامی که تیرها از طرف سپاه عمر سعد لعین مانند باران باریدن گرفت

کسی از اصحاب حضرت نماند مگر این که تیری بر بدنش اصابت کرد.گفته شده: چون اصحاب امام حسین علیه‌السلام از طرف سپاه عمر لعین تیرباران شدند، اصحاب حضرت کم شدند، و در این حمله، پنجاه نفر از یاران حضرت کشته شدند. [۱۵۸] .سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید: پس از آن؛ امام حسین علیه‌السلام فریاد زد:أما من مغیث یغیثنا لوجه الله؟ أما من ذاب یذب عن حرم الله؟آیا کسی هست که برای خدا ما را یاری کند؟ آیا کسی هست که دشمنان را از حرم خدا دور سازد؟ [۱۵۹] .

حر و سخنان او با عمر سعد لعین

شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:هنگامی که حر بن یزید دید لشکر اشقیا آماده‌ی جنگ با امام حسین علیه‌السلام هستند، رو به عمر سعد لعین کرد و گفت: ای عمر! آیا تو با حسین علیه‌السلام می‌جنگی؟گفت: آری! سوگند به خدا! جنگی سخت با او می‌کنم، جنگی که آسانترین آن، این که سرها از بدن‌ها جدا شود و دست‌ها از پیکرها قطع گردد.حر گفت: آیا همین که به شما پیشنهاد کرد که بر مکان خودش بازگردد راضی نیستید؟عمر لعین گفت: آگاه باش! اگر کار به دست من بود، آن را می‌پذیرفتم، ولکن امیر تو ابن‌زیاد، آن را قبول نکرد. [صفحه ۲۰۵]

توبه و بازگشت حر

حر، پس از شنیدن این سخنان، از یاران خود جدا شده و به گوشه‌ای رفت. مردی با نام قرهٔ بن قیس - که از طایفه‌اش بود - به همراه او بود، حر به او گفت: ای قره! آیا امروز اسب خود را آب داده‌ای؟گفت: نه.گفت: آیا نمی‌خواهی آبش بدهی؟قره گوید: سوگند به خدا! من گمان کردم او می‌خواهد از لشکر جدا شود، و نمی‌خواهد در جنگ شرکت کند، و دوست ندارد من در این حال او را ببینم به او گفتم: من اسبم را آب نداده‌ام می‌روم آب بدهم.حر، از آن جایی که بود، دور شد، به خدا سوگند! اگر می‌دانستم و از اراده‌ی او خبر داشتم، هر آینه من هم با او به سوی امام حسین علیه‌السلام می‌رفتم [۱۶۰] .نگارنده گوید؛ ابومخنف گوید:(در این هنگام،) حر رو به پسرعموی خود (قره) کرد و گفت: ای پسرعمو! آیا می‌بینی امام حسین علیه‌السلام استغاثه می‌کند و یاری می‌طلبد و کسی به یاری او نمی‌رود؟ می‌خواهی با هم به سوی او برویم و در پیشاپیش او جهاد کنیم؟ زیرا مردم از این دنیا کوچ خواهند کرد، و کرامات و عزتهای این دنیا زایل خواهد شد، شاید ما به درجه‌ی شهادت فائز شده و از جمله‌ی اهل سعادت باشیم.آن فرزند (قره) گفت: آری! دوست دارم و گرامی می‌دارم (یعنی هرچه می‌گویی قبول است) [۱۶۱] .شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:حر، آرام آرام به امام حسین علیه‌السلام نزدیک شد.مهاجر بن اوس گفت: ای فرزند ریاحی! چه می‌خواهی؟ آیا می‌خواهی حمله کنی؟ حر به او پاسخ نداد. لرزه به اندام حر افتاده بود و بدنش می‌لرزید.مهاجر گفت: کار تو مرا به شک انداخت، به خدا سوگند! در هیچ معرکه‌ای تو را به این حال ندیده بودم، و اگر از من بپرسند شجاع‌ترین مردم کوفه کیست؟ از تو [صفحه ۲۰۶] نمی‌گذرم و تو را بر همه‌ی شجاعان اهل کوفه ترجیح می‌دهم، این چه حالتی است که از تو مشاهده می‌کنم؟ (چرا می‌لرزی؟)حر گفت: به خدا قسم! خودم را در میان بهشت و دوزخ متحیر می‌بینم (یعنی در میان بهشت و جهنم قرار گرفته‌ام و الان به یکی از آنها خواهم رسید)، به خدا سوگند! چیزی را بر بهشت ترجیح نمی‌دهم گرچه بدنم پاره پاره شود و مرا بسوزانند.سپس اسب خود را حرکت داد و به لشکر امام حسین علیه‌السلام ملحق شد.سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید: پس از آن نهیبی بر اسب خود زد و به قصد آمدن به درگاه امام حسین علیه‌السلام حرکت کرد. او در حالی که دو دست خود را بر سرش گذاشته بود می‌گفت: خداوندا! به سوی تو انابه می‌کنم، توبه‌ی مرا بپذیر، زیرا من دوستان تو و فرزندان دختر پیامبر تو را ترسانیدم.شیخ مفید رحمهٔ الله پس از آن گوید:حر، به امام حسین علیه‌السلام عرض کرد: فدای تو گردم ای فرزند رسول خدا! من آن رفیق و مصاحب تو هستم که تو را از بازگشتن بازداشتم و در این راه، دست از تو برنداشتم و جدا نشدم. و در این مکان، تو را محاصره کرده و کار را بر تو دشوار

گرفتم. گمـان نمی‌کردم آنان پیشـنهاد تو را نپذیرنـد، و کار را به اینجا برساننـد، به خـدا سوگنـد! اگر می‌دانسـتم که کار را به اینجا می‌کشـد به چنـان عملی مرتکب نمی‌شـدم، من از کرده‌ی خود به سوی خـدا توبه می‌کنم، آیا توبه‌ی من پـذیرفته است؟امام حسـین علیه‌السـلام فرمود: آری! خداونـد توبه‌ی تو را از فضل خود می‌پذیرد، پیاده شو.حر گفت: اگر سواره در راه تو بجنگم بهتر است که پیاده باشم، ساعتی بالای اسبم با آنان می‌جنگم که سرانجام از اسب فرودخواهم آمد [۱۶۲] .ابن‌نما رحمهٔ الله گوید: با سلسله سند خودم چنین روایت شده:حر، به امام حسین علیه‌السلام عرض کرد: ابن‌زیاد لعین مرا از قصر خود به جنگ تو فرستاد، هنگامی که از قصر خارج می‌شـدم صـدایی از پشت سر خودم شـنیدم که می‌گفت: ای حر! مژده باد به تو خیر.پست سـرم نگاه کردم و کسـی را ندیـدم، با خودم گفتم: به خدا سوگند! این چه مژده‌ای است؟ در حالی که من به سوی امام حسـین علیه‌السـلام می‌روم، و پیش خود فکر [صـفحه ۲۰۷] نمی‌کردم کـه یـاور تـو خـواهم شـد.حضـرت فرمـود: بـه راسـتی کـه هم به پـاداش و هم به خیر رسـیدی [۱۶۳] .ابومخنف گویـد: پس از آن، حر به فرزنـد خود گفت: پسـرم! تو بر گروه سـتمکاران حمله کن.فرزند حر، بر آن گروه حمله کرد و کشـتاری به راه انـداخت تا این که هفتاد نفر سواره را به هلاکت رسانـد، پس از آن شـهید شـد، خـدای او را رحمت کند.ابومخنف گویـد: هنگامی که پدرش حر، کشـته‌ی فرزندش را دید خیلی خوشـحال شد، و گفت: سـپاس خدایی را که شـهادت را در پیشـگاه مولاـی ما امام حسـین علیه‌السـلام نصیب تو گردانیـد.آن گاه حر به خـدمت امام حسـین علیه‌السـلام آمـد و گفت: ای مولای من! می‌خواهم اجازه بفرماییـد تا به سوی میدان بروم، زیرا من اولین کسـی بودم که سـر راه تو را گرفتم، و دوست دارم در پیشـگاه شـما کشته شوم.امام حسین علیه‌السلام فرمود: برو به سوی کارزار! خداوند بر تو مبارک گرداند [۱۶۴] .

سخنان حر با مردم کوفه

شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:حر از خدمت امام حسـین علیه‌السلام حرکت کرد و در مقابل لشکر ایستاد و گفت:ای مردم کوفه! مادران شما به عزای شما بنشینند! آیا این بنده‌ی صالح و شایسته‌ی خدا را دعوت کردید که میان شما آید و او را یاری کنید و خیال کردید که در راه او جانبـازی می‌کنیـد، بعـد او را فریب دادیـد که او را بکشـید؟ در مقابـل او ایسـتادید و از گریبانش گرفتیـد، و از همه‌ی جهات او را محاصـره کردیـد، تا این که نگذاریـد به شـهرهای وسیع خـدا برود، اینک ماننـد اسیر در دسـتان شـما گرفتار است، نه می‌توانـد مالـک سودی شود، و نه ضـرری از خود دفع کنـد.حرم و دختران و اهل بیتش را از آب فرات منع کردیـد، آبی که جریان دارد و یهود، نصاری و مجوس از آن می‌نوشند، و خوکان آبادی و سگان آنها از آن می‌خورند. اکنون آگاه باشید که بر اثر تشنگی همه‌ی آنان بی‌حال روی زمین افتاده‌اند. [صفحه ۲۰۸] شما نسبت به پیامبر خدا درباره‌ی اهل بیتش بدرفتاری در پیش گرفتید، و چه بـد رفتار کردیـد، امید دارم خداوند شـما را در روز قیامت از آب رحمتش سیراب ننماید. وقتی سـخن حر به اینجا رسـید تیراندازان لشـکر عمر سـعد لعین، بر او حمله کرده و او را مورد هـدف تیرباران شدیـد قرار دادنـد. او سـخن خود را ادامه نـداد و خـدمت امام حسـین علیه‌السلام بازگشت و در برابر حضرتش ایستاد.شیخ مفید رحمهٔ الله گوید: در این هنگام؛ مبارزان لشکر اشقیا مبارز طلبیدند، و یسـار، غلاـم زیـاد بـن ابی‌سـفیان وارد میـدان شـد، عبـدالله بن عمیر از لشـکر امـام حسـین علیه‌السـلام برای مبـارزه بـا او به میـدان شتـافت.یسار گفت: کیستی؟عبـدالله، نسب خود را به آن ملعون بیان کرد.آن ملعون گفت: من تو را نمی‌شـناسم، بایـد به جنگ من؛ زهیر بـن قیـن یـا حـبیب بن مظـاهر آینـد.عبـدالله بن عمیر گفت: ای زنـازاده! آیـا از مبـارزه‌ی شخصـی اعراض می‌کنی و دیگری را می‌خواهی؟سپس بر او حمله کرد و چنان ضربه‌ای بر او زد که به درک واصل شد. در این هنگام که مشغول جدا کردن سر از تن او بود، سالم، غلام عبـدالله بن زیاد ولـدالزنا بر او حمله کرد، یارانش فریاد زدنـد: غلام، به تو حمله کرد.ابن‌عمیر متوجه نشد، تا این که آن غلام، پیش‌دستی نمود و شمشیری بر ابن‌عمیر حواله کرد، او با دست چپ خود، ضـربه‌ی شمشـیر را دفع کرد، و انگشـتانش قطع شـد، آن گاه بر او حمله نمود و با ضـربه‌ای او را کشـته و وارد درک نمود.او در حالی که هر دوی آن ملاعین را کشـته بود روی به

سوی امام علیه‌السلام آورد رجز می‌خواند و می گفت:ان تنکرونی فأنا ابن الکلب انی امرء ذومرة و عصبو لست بالخوار عند النکب اگر مرا نمی‌شناسید من پسر کلب هستم؛ من مردی قوی و صاحب ضرب هسستم، و در موقع حادثه ناتوان و ضعیف نیستم.در این هنگام؛ عمرو بن حجاج با گروهی از اهل کوفه بر سمت راست لشکر امام حسین علیه‌السلام حمله کردند، چون نزدیک شدند اصحاب حضرت روی زانوهای خود [صفحه ۲۰۹] نشسته و نیزه‌های خود را به طرف آنان گرفتند. اسبان آنان نتوانستند از نیزه‌ها عبور کنند بناچار عقب‌نشینی کردند.هنگامی که برمی گشتند اصحاب امام حسین علیه‌السلام از پشت سر، آنان را تیرباران کردند، عده‌ی زیادی از آن ملاعین هلاک شده و عده‌ی دیگر زخمی شدند [۱۶۵] .

مبارزه‌ی حر و شهادت آن بزرگوار

در «بحارالانوار» می‌نویسد: محمد بن ابوطالب، صاحب «المناقب»، و نیز ابن‌اثیر در «الکامل» در یک روایت مشابهی نقل می کنند:حر به حضور امام حسین علیه‌السلام آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا! من اولین کسی بودم که سر راه تو را گرفتم، اجازه فرما اولین کسی باشم که در راه تو کشته شوم، و فردای قیامت اولین کسی باشم که با جدت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مصافحه نمایم.چرا حر گفت: اولین کسی باشم که در راه تو کشته شوم؟ در حالی که تا آن موقع عده‌ای از یاران امام حسین علیه‌السلام شهید شده بودند؟مقصود حر این بود که: اولین مبارزی باشم که در مبارزه کشته شوم، وگرنه –چنان که گفتیم – گروهی از یاران امام حسین علیه‌السلام در اولین حمله کشته شده بودند.بنابراین؛ حر اولین کسی بود که به میدان آمد و مبارز طلبید، و شروع به خواندن رجز کرد و گفت:انی أنا الحر و مأوی الضیف أضرب فی أعناقکم بالسیفعن خیر من حل بأرض الخیف أضربکم و لا أری من حیفمن حرم که صاحب کرم و مهمان‌نواز هستم، که گردن شماها را با شمشیر می‌زنم.از جانب بهترین کسانی که در سرزمین منی وارد شده‌اند؛ من شما را می‌زنم و از چیزی باکی ندارم [۱۶۶] .علامه مجلسی رحمهٔ الله در «بحارالانوار» گوید: روایت شده است:چون حر به یاران امام حسین علیه‌السلام پیوست مردی از قبیله‌ی تمیم به نام یزید بن سفیان گفت: سوگند به خدا! اگر موقعی که حر به سوی یاران امام حسین علیه‌السلام می‌رفت؛می‌دیدم با نیزه او را از پای درمی‌آوردم. [صفحه ۲۱۰] در این اثنا؛ که حر مشغول جنگ بود و اسب او از ناحیه‌ی گوش و ابروان زخمی شده، و خونش جاری بود، حصین گفت: ای یزید! این همان حری است که آرزوی کشتن او را می کردی؟گفت: آری! پس به سوی حر حمله کرد، حر او را مهلت نداده و از پای درآورد و به جنگ خود ادامه داد تا این که چهل نفر از شجاعان و دلیران سواره و پیاده‌ی دشمن را کشت. او پیوسته می‌جنگید تا این که اسب او را پی کردند، از اسب پیاده شد و می گفت:انی أنا الحر و نجل الحر أشجع من ذی لبد هزبرو لست بالجبان عند الکر لکننی الوقاف عند الفرمنم آزادمرد و فرزند آزادمرد؛ که دلیرتر از شیر یال‌دار هستم.من در هنگام حمله بر دشمنان ترسو نیستم؛ و هنگامی جنگجویان از شدت جنگ می گریزند؛ من ثابت و استوار می‌ایستم (و پشت به جنگ نمی‌نمایم).او پیوسته می‌جنگید تا این که شهید شد، خدای او را رحمت کند.یاران امام حسین علیه‌السلام به سوی او شتافته بدن شریف او را برداشتند و در برابر امام حسین علیه‌السلام گذاشتند، هنوز رمقی در بدن داشت، امام حسین علیه‌السلام دست مبارکش را بر صورت او می کشید و می‌فرمود:أنت الحر کما سمتک أمک، و أنت الحر فی الدنیا، و أنت الحر فی الاخرهٔ.تو واقعا آزادمرد و حر هستی، چنان که مادرت نامیده، و تو هم در دنیا آزادمرد و حر هستی و هم در آخرت. [۱۶۷] .شیخ صدوق رحمه الله گوید:(حر، جنگ سختی با سپاه عمر سعد لعین نمود، بعد به زمین کربلا افتاد) در این هنگام، امام حسین علیه‌السلام بالای سر او آمد، خون از زخمهای او جاری بود حضرت فرمود:بخ بخ لک یا حر! أنت حر کما سمیت فی الدنیا و الآخرهٔ.مرحبا مرحبا تو ای حر! تو در دنیا و آخرت حر و آزاده هستی چنان که نامیده شده‌ای [۱۶۸] .آن گاه امام حسین علیه‌السلام اشعاری انشا فرمود و گفت: [صفحه ۲۱۱] لنعم الحر حر بنی‌ریاح صبور عند مختلف الرماحو نعم الحر اذ نادی حسینا فجاد بنفسه عند الصیاحچه بسیار خوب است حر، حر فرزند ریاحی؛ که در هنگام آمدن نیزه‌ها صبور و

شکیباست.چه نیکو آزادمرد است حر، هنگامی که حسین صدا زد؛ با فدای جانش ندای او را پاسخ داد [۱۶۹] .شیخ مفید رحمهٔ الله گوید: دو نفر در قتل آن بزرگوار دست داشتند که یکی ایوب بن مسرح بود، و دیگری شجاعی از سواران اهل کوفه بود. خدای آن دو را لعنت کند [۱۷۰] .در «بحارالانوار» می‌نویسد:پس از آن؛ راویان گفته‌اند: هر کدام از اصحاب امام حسین علیه‌السلام به طرف میدان جنگ روانه می‌شد با امام حسین علیه‌السلام خداحافظی می‌کرد و می‌گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا!حضرت نیز به او پاسخ می‌داد: سلام بر تو؛ ما نیز پشت سر تو خواهیم آمد.بعد این آیه‌ی شریفه را تلاوت می‌فرمود:(فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلو تبدیلا) [۱۷۱] ؛برخی از آنان به عهد خود وفا کردند و جنگیدند و شهید شدند، و برخی دیگر منتظر شهادت هستند و عهد و پیمان خود را تغییر ندادند.

مبارزه‌ی بریر همدانی

پس از حر؛ بریر بن خضیر همدانی قدم به میدان کارزار گذاشت، او که خود از بندگان شایسته‌ی خداوند عالمیان بود در حالی که رجز می‌خواند وارد میدان جنگ شد، و می‌گفت:أنا بریر و أبی خضیر لیث یروع الاسد عند الزئیریعرف فینا الخیر أهل الخیر أضربکم و لا أری من ضیرکذاک فعل الخیر من بریر من بریر فرزند خضیر هستم؛ شیری که به هنگام نعره، شیران را می‌ترساند. [صفحه ۲۱۲] اهل خیر در ما، خیر را می‌شناسند؛ من شما را می‌زنم و در این کار ضرری نمی‌بینم.و کار خیر از بریر چنین است.او بر آن جمعیت اشقیا حمله می‌کرد و می‌گفت: جلو آیید، ای کشندگان مؤمنان! جلو آیید، ای کشندگان فرزندان جهادگران بدر! جلو آیید، ای کشندگان فرزندان و ذریه‌ی پیامبر پروردگار جهانیان.بریر از بهترین قاریان قرآن در زمان خودش بود. او پیوسته بر دشمن حمله می‌کرد تا این که سی نفر را به هلاکت رساند. در این حال، مردی به نام یزید بن معقل به میدان آمد و در برابر بریر ایستاد و گفت: گواهی می‌دهم که تو از گمراهان هستی.بریر گفت: بیا مباهله کنیم؛ خدا دروغگو را لعنت کند و آن که به راه حق است اهل باطل را بکشد.پس بر همدیگر حمله کردند، یزید لعین، ضربه‌ای خفیف بر او زد که تأثیری نکرد، ولی بریر چنان ضربه‌ای بر او زد که شمشیر، کلاه او را پاره کرده و به مغزش رسید و به هلاکت رسید و بر زمین افتاد.راوی گوید: در این حال؛ مردی از یاران ابن‌زیاد ملعون، بر بریر حمله کرد و او را شهید نمود، رحمت خدای بر او باد.قاتل بریر، بحیر بن اوس نام داشت، او در میدان جنگ جولان می‌زد و می‌گفت:سلی تخبری عنی و أنت ذمیمهٔ غداهٔ حسین و الرماح شوارعألم آت أقصی ما کرهت و لم یحل غداهٔ الوغی و الروع ما أنا صانعمعی مزنی لم تحنه کعوبه و أبیض مشحوذ الغرارین قاطعفجردته فی عصبهٔ لیس دینهم کدینی و انی بعد ذلک لقانعو قد صبروا للطعن و الضرب حسرا و قد جالدوا لو أن ذلک نافعفأبلغ عبیدالله اذ ما لقیته بأنی مطیع للخلیفهٔ سامعقتلت بریرا ثم جلت بهمهٔ غداهٔ الوغی لما دعی من یقارع‌ای نفس! بپرس از من تا به تو بگویم که تو روز جنگ حسین را ملامت می‌کنی (و می‌گویی خطرناک است) و نیزه‌ها برافراشته شده.آیا از آنچه که دوست نداری بجا نیاورم و به سوی شجاعان تو گام برندارم؟ در روزی که شجاعان در آن روز می‌ترسند، ولی من نمی‌ترسم. [صفحه ۲۱۳] من نیزه‌ای دارم که از نیزه‌های شهر مزنی است که مردمان آن خیانت نکرده‌اند، و با من شمشیری است که دو طرف آن تیز و برنده است.شمشیرم را در میان گروهی از نیام کشیدم که دین آنان مانند دین من نبود؛ و من، بعد از این؛ در اظهار شجاعت قناعت می‌کنم.آنها به راستی در حالی که لباس رزم به تن نداشتند در مقابل نیزه‌ها و شمیشرها صبر کردند، و حقیقتا چالاکی و زیرکی از خود نشان دادند، اگر این کار فایده‌ای داشت.وقتی که با عبیدالله ملاقات کردی به او برسان که من فرمانبر خلیفه و شنوای سخن او هستم. روزی که بریر مبارز می‌طلبید به مبارزه‌ی او آمده و او را کشتم بعد اسبم را در میدان جولان دادم.علامه‌ی مجلسی رحمهٔ الله گوید:پس از کشتن بریر، به آن ملعون گفتند: بریر از جمله‌ی بندگان شایسته‌ی خدا بود. پسرعموی او نزدش آمد و گفت: وای بر تو، ای بحیر! بریر بن خضیر را کشتی، فردای قیامت چگونه خدایت را ملاقات خواهی کرد؟راوی گوید: آن شقی از کرده‌ی خود پشیمان شده و می‌گفت:فلو شاء ربی ما شهدت قتالهم و لا

جعل النعماء عند ابن‌جائرلقد کان ذا عارا علی و سبه یعیر بها الأبناء عند المعاشرفیالیت أنی کنت فی الرحم حیضهٔ و یوم حسین کنت ضمن المقابرفیا سوأتا ماذا أقول لخالقی؟ و ما حجتی یوم الحساب القماطر؟اگر مشیت خدا علاقه می‌گرفت در جنگ آنان حاضر نمی‌شدم؛ و نعمتها را نزد پسر ستمکار - یزید لعین - قرار نمی‌داد که به آنها فریب بخورم.کشتن برای من ننگ و عار است؛ ننگی که ابنای روزگار در میان قبیله‌ها بازگو خواهند کرد.ای کاش من در رحم مادرم خون حیض بودم؛ و در روز جنگ حسین علیه‌السلام در قبر جای داشتم.وای از رسوایی و بدنامی من! به پروردگار خودم چه عذری خواهم آورد؟ و حجت و دلیل من در روز حساب - که روز سختی است - چه خواهد بود؟ [۱۷۲] . [صفحه ۲۱۴]

مبارزه‌ی وهب بن حباب کلبی

علامه‌ی فاضل مجلسی رحمهٔ الله گوید:پس از او؛ وهب بن عبدالله حباب کلبی به میدان شتافت. وی در آن روز، با مادرش در سرزمین کربلا- حضور پیدا کرده بود، مادرش گفت: پسرم! برخیز! و فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را یاری کن.گفت: مادر جان! حتما او را یاری می‌کنم، و در این مورد کوتاهی نخواهم کرد.آن گاه رو به سوی میدان جنگ نهاد در حالی که می‌گفت:ان تنکرونی فأنا ابن‌الکلب سوف ترونی و ترون ضربی‌و حملتی و صولتی فی الحرب أدرک ثاری بعد ثار صحبی‌و أدفع الکرب أمام الکرب لیس جهادی فی الوغی باللعباگر مرا نمی‌شناسید من پسر کلب هستم؛ به زودی مرا و ضربت شمشیرم را خواهید دید.شما به زودی با حملات و غلبه‌ی من آشنا خواهید شد؛ من انتقام خون خودم و یارانم را خواهم گرفتپیوسته با کشتن شما غم و غصه را زایل می‌کنم؛ که جهاد من در میدان جنگ، بازی کودکانه نیست.پس از آن بر دشمن حمله کرده و پیوسته می‌جنگید تا این که گروهی از آن ملاعین را کشت و به سوی مادر و زن خودش برگشت، در برابر آنان ایستاد و گفت: ای مادر! آیا از من راضی شدی؟گفت: از تو راضی نمی‌شوم تا این که در پیشگاه امام حسین علیه‌السلام کشته شوی.در این حال؛ زنش گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم! مرا با کشته شدنت به غم و اندوه مبتلا نکن.مادرش گفت: ای فرزندم! سخن زنت را مپذیر، برگرد و در پیشگاه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنگ کن تا فردا در روز قیامت، او در پیشگاه خداوند شفیع تو گردد.وهب در حالی که این اشعار را می‌خواند به میدان نبرد بازگشت:انی زعیم لک أم‌وهب بالطعن منی تارهٔ و الضرب‌ضرب غلام مؤمن بالرب حتی یذیق القوم مر الحرب‌انی امرؤ ذو مرهٔ و عضب و لست بالخوار عند النکب [صفحه ۲۱۵] حسبی الهی من علیم حسبی ای مادر وهب! من ضامنم که دشمنان را گاهی با نیزه و گاهی با شمشیر بزنم.مانند زدن غلامی که ایمان به خدا دارد؛ تا این که این گروه، تلخی جنگ را بچشند.من مردی قوی و دارای ضرب و طعن هستم؛ که در هنگام حادثه عاجز و ناتوان نیستم.خداوند عالم و دانا، برای من کافی است.علامه مجلسی رحمهٔ الله گوید:او پیوسته جنگ می‌کرد و می‌کشت تا این که از لشکر ابن‌سعد لعین؛ نوزده نفر سواره و دوازده نفر پیاده را از پای درآورد، سپس دست‌هایش بریده شد. در این هنگام، زن وهب عمودی را برداشته و به کمک او شتافت، در حالی که آن زن می‌گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! در پیشگاه پاکیزگان از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد کن.در این حال که وهب می‌خواست او را به طرف زنها برگرداند آن زن نیکوکار گوشه‌ی لباس او را گرفت و گفت: هرگز برنمی‌گردم تا این که همراه تو کشته شوم.امام حسین علیه‌السلام به آن زن نیکوکار فرمود: از اهل بیت، پاداش خیر داده شوید! به سوی اهل حرم برگرد، خدای تو را رحمت کند.آن مخدره به سوی خیمه‌ها بازگشت.وهب همچنان مشغول جنگ بود تا این که شهید شد، رضوان و رحمت خدا بر او باد.علامه‌ی مجلسی رحمهٔ الله گوید:در این حال، زن وهب خود را به جنازه‌ی او رساند، و خون صورت او را پاک می‌کرد. شمر ملعون متوجه شد و به غلام خودش دستور داد که او را بزند. آن ملعون، با عمودی او را زد و کشت، و او اولین زنی بود که از لشکر امام حسین علیه‌السلام کشته شد.علامه‌ی مجلسی رحمهٔ الله گوید: در حدیث دیگری دیدم:ابن‌وهب نصرانی بود، او و مادرش به دست امام حسین علیه‌السلام مسلمان شدند. او در میدان

جنگ، بیست و چهار نفر پیاده و دوازده نفر سواره را به هلاکت رسانید. سپس آن بزرگوار توسط دشمن دستگیر شد، او را نزد عمر سعد لعین آوردند، عمر لعین گفت: چه حمله و قهر و غلبه‌ی سخت و شدیدی داری؟بعد دستور داد سر از تن او جدا کرده سرش را به سوی لشکر امام حسین علیه‌السلام [صفحه ۲۱۶] انداختند.مادرش، سر فرزندش را برداشت و آن را بوسید، سپس به طرف لشکر ابن‌سعد ملعون پرتاب کرد و به مردی از لشکر ابن‌سعد برخورد و او را به قتل رسانید سپس عمود خیمه را برداشت و بر دشمن حمله کرد و دو نفر از اشقیا را به هلاکت رسانید.در این حال؛ امام حسین علیه‌السلام به او فرمود: ای مادر وهب! برگرد، تو و فرزندت در بهشت همراه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهید بود،زیرا که بر زن جهاد واجب نیست.آن زن سعادتمند، برگشت و می‌گفت: خدایا! مرا از امیدت ناامید مفرما.امام حسین علیه‌السلام فرمو: ای مادر وهب! خداوند امیدت را ناامید نفرماید [۱۷۳] .

مبارزه‌ی عمرو بن خالد و فرزندش

علامه فاضل مجلسی رحمهٔ الله گوید:پس از او؛ عمرو بن خالد ازدی به میدان نبرد شتافت و جنگید تا این که به شهادت رسید، رضوان الهی بر او باد.پس از او؛ فرزندش خالد بن عمرو گام در پیش گذاشت و به میدان آمد و پیوسته می‌جنگید تا این که شهید شد، خدای او را رحمت کند [۱۷۴] .

مبارزه‌ی سعد تمیمی

در «بحارالانوار» می‌نویسد: محمد بن ابی‌طالب گوید:پس از او؛ سعد بن حنظله‌ی تمیمی به میدان نبرد شتافت، او در حالی که رجز می‌خواند به دشمن حمله کرد و جنگ سختی نمود، سپس شهید شد، رضوان خدا بر او باد.

مبارزه‌ی عمیر بن عبدالله مذحجی

پس از او؛ عمیر بن عبدالله مذحجی رجزخوانان روی به سوی میدان کارزار نهاد، و پیوسته می‌جنگید تا این که به دست مسلم ضبابی و عبدالله بجلی به شهادت رسید. [صفحه ۲۱۷]

مبارزه‌ی مسلم بن عوسجه و وصیت او به حبیب

پس از او؛ مسلم بن عوسجه قدم به میدان نبرد گذاشت، او رجز می‌خواند:ان تسألو عنی فانی ذو لبد من فرع قوم من ذری بنی‌أسدفمن بغانا حائد عن الرشد و کافر بدین جبار صمداگر کسی از شجاعت من بپرسد من چون شیر ژیان هستم؛ و از نسل قومی که آنان از بزرگان قبیله‌ی بنی‌اسد هستند.کسی که به ما ستم نماید، از راه رشد و رستگاری به دور است؛ و نسبت و به دین خداوند جبار و بی‌نیاز نیز کافر است.آن گاه حمله نموده و جنگ سختی کرد تا این که از پشت اسب بر زمین افتاد، هنوز رمقی در جان داشت که امام حسین علیه‌السلام به همراه حبیب بن مظاهر به بالین او آمد، حضرت فرمود: خدا تو را رحمت کند ای مسلم! و این آیه را تلاوت فرمود:(فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا) [۱۷۵] ؛برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی دیگر منتظر شهادت هستند، و در این راه ثابت و استوارند.آن گه حبیب به او نزدیک شد و گفت: ای مسلم! کشته شدن تو بر من سخت است، مژده باد تو را بهشت.مسلم با صدای ضعیفی به او گفت: خدای تو را به خیر مژده دهد.حبیب گفت: اگر نمی‌دانستم که من هم به زودی از پی تو خواهم آمد، دوست داشتم آنچه برای تو مهم است برایم سفارش کنی.مسلم گفت: من سفارش می‌کنم به این آقا - و اشاره به امام حسین علیه‌السلام کرد - در پیشگاه او جنگ کن تا این که کشته شوی.حبیب گفت: تو را به آنچه دوست داری مسرور ساخته و چشمان تو را روشن می‌نمایم.سپس مسلم جان به جان آفرین تسلیم کرده و شهید شد، رضوان

الهی بر او بـاد.محمـد بن ابوطـالب گويـد: در اين هنگـام؛ مسـلم کنيزی داشت، او فريـاد زد: ای آقای [صـفحه ۲۱۸] مـن! ای فرزند عوسـجه!لشـکر ابن‌سـعد ملعون، صدای او را شنيدند و با خوشحالی فرياد زدند: ما مسلم بن عوسجه را کشتيم.شبث بن ربعی ملعون، رو به بعضی از اطرافيانش کرد و گفت: مادرتان به عزايتان بنشيند! همانا با دستان خودتان، خودتان را می‌کشيد، و عزيزانتان را خوار می‌کنيد آيا به کشـتن مسلم بن عوسجه شادی می‌کنيد؟ سوگند به خدايی که تسليم دين او شده‌ام؛ او در جنگهای مسلمانان کريم و بزرگوار بود. او را در جنگ مشرکان ولايت آذربايجان ديدم که شش نفر از آنان را کشت پيش از آن که صفوف سواران مشرکان آراسته شود [۱۷۶] .

مبارزه‌ی نافع بن هلال بجلی

علامه مجلسـی رحمـهٔ الله گويـد:پس از او، نافع بن هلال بجلی قـدم به ميدان کارزار نهاد و جنگ سـختی نمود، او رجز می‌خواند و می‌گفت:أبی هلال البجلی أنا علی دين علیو دينه دين النبی پدر من، هلال بجلی است؛ من بر دين علی عليه‌السـلام هسـتم.و دين او همان دين پيامبر صـلی الله عليه و آله و سـلم است.در اين هنگام، مردی از قبيله‌ی بنی‌قطعيه به مبارزه‌ی او آمد - شيخ مفيد رحمهٔ الله گويـد: آن مرد مزاحم بن حريث بود - و گفت: من بر دين عثمـان هسـتم.نـافع به آن ملعون گفت: تو بر دين شـيطان هستی، و بر او حمله کرد و او را کشت.در اين حال، عمرو بن حجاج به لشـکر فرياد زد: ای احمق‌ها! آيا می‌دانيد با چه کسـی جنگ می‌کنيد؟ شما با شجاعان و سواران نامی که دارای بينش و آگاهی هستند می‌جنگيد. گروهی که جان برکفند و آرزوی مرگ می‌کنند، و کسی به جنگ آنان نمی‌رود جز آن که آنان، با اين که عـده‌ی کمی هسـتند او را می‌کشـند. سوگنـد به خـدا! اگر آنان را با سـنگ‌ها هدف قرار ندهيد کشـته خواهيد شد.عمر سـعد لعين گفت: راست گفتی، پيشنهاد تو خوب است. [صفحه ۲۱۹] پس فردی را فرسـتاد تا به لشـکريان امـام حسـين عليه‌السـلام اخطار کنـد که افراد يکی يکی جنگ نکننـد بلکه به صورت گروهی جنگ نماينـد، چون اگر به صورت انفرادی مبـارزه کننـد، يـاران امـام حسـين عليه‌السـلام آنـان را از پـای در خواهنـد آورد.در اين هنگـام، عمرو بن حجـاج به اصحاب امام حسين عليه‌السلام نزديک شد و رو به ياران شيطان صفت خود کرد و گفت: ای مردم کوفه! در اطاعت و جمعيت خود ثابت و اسـتوار باشـيد، در کشـتن کسـی که از دين خارج شده و از امام! مخالفت کرده است ترديد نکنيد.امام حسـين عليه‌السلام در پاسخ آن ملعون فرمود:يابن‌الحجاج! أعلی تحرض الناس، أنحن مرقنا من الدين و أنتم ثبتم عليه؟ و الله؛ لتعلمن أينا المارق من الدين؟ و من هو أولی بصـلی النار؟ای پسر حجاج! آيا مردم را به کشتن من تشويق می‌کنی؟ آيا ما از دين خارج شده‌ايم و شما در آن ثابت و اسـتوار هستيد؟ سوگند به خدا! تو خود می‌دانی که کداميک از ما، از دين خارج شده است؟ و چه کسی سزاوار سوختن در آتش جهنم است؟پس از آن؛ عمرو ملعون به سـمت راست لشـکر امـام حسـين عليه‌السـلام از سـمت فرات حمله کرد، سـاعتی با همـديگر جنگيدنـد. پس عمرو و يارانش عقب‌نشـينی کردند و گرد و غبار ميدان جنگ فرونشـست [۱۷۷] .محمـد بن ابوطالب گويد: پس از آن؛ شـمر بن ذی‌الجـوشن ملعون بـا يـاران خود به سـمت چپ لشـکر امـام حسـين عليه‌السـلام حمله کرد. دلاـور مردان امـام حسـين عليه‌السـلام مقـاومت نشـان داده و دشـمن را بـا نيزه راندنـد.و چنـان که در «الارشاد» آمـده است؛ دشـمن از هر طرف به امام حسـين عليه‌السـلام و يارانش حمله نمود، اصـحاب حضـرت در مقابل آنان ايستادگی نشان دادند، جنگ سختی درگرفت، اصحاب حضرت که سـی و دو نفر سواره بيش نبودنـد با اسـتواری در مقابل دشـمن ايسـتاده و می‌جنگيدند، و از هر جانبی به صـفوف لشـکريان اهل کوفه حمله می‌بردنـد و صـفهای آنها را درهم می‌شکسـتند.عمر سـعد ملعون وقتی چنين مبارزه‌ی بی‌امانی را از اصـحاب امام حسـين عليه‌السلام ديد حصين بن نمير را با پانصد نفر از تيراندازان به کمک لشکريان خود فرستاد، آنان [صفحه ۲۲۰] جنگيدند تا نزديک امـام حســين عليه‌السـلام و اصـحابش رسـيدند و آنـان را تيربـاران کردنـد، و پيوسـته جنگيدنـد تـا ايـن کـه اسبهای اصـحاب را پی نمودند.جنگ تا ظهر ادامه پيدا کرد، و هر لحظه سـخت‌تر می‌شد، دشـمنان نمی‌توانسـتند از هر طرف به اصـحاب حمله کنند فقط از

روبه‌رو می‌جنگیدنـد، چون خیمه‌هـا کنار هم و به هم متصل بودنـد.عمر سـعد ملعون لشـکر پیاده را مأمور کرد که از طرف راست و چپ حمله کرده و اصـحاب حضرت را از پای درآورند با بتوانند آنان را محاصره کنند.اصحاب امام حسین علیه‌السلام در گروه‌های سه نفری و چهـار نفری بر آنـان حلمه می‌کردنـد، و کسـی که قصـد تعرض به خیمه‌هـا و غـارت آن را داشت فورا با تیر می‌زدنـد و هلاـک می‌ساختنـد.در این حـال، ابن‌سـعد حرامزاده فرمـان داد: خیمه‌ها را آتش بزنیـد.آن ملاعین خیمه‌ها را به آتش کشـیدند.امام حسـین علیه‌السلام فرمود: بگذارید آتش بزنند، چون دیگر از آن سمت نمی‌توانند به سوی شما حمله و تجاوز کنند.و همین طور هم شد که حضـرت فرموده بود.گویند: در این حال، شـبث بن ربعی نزد ابن‌سـعد ملعون آمد و گفت: مادرت به عزایت بنشـیند! زنان را ترسانیـدیم.آن ملعون حیا کرد و آن گروه شـیاطین فقط از یک جهت حمله کردند. در این هنگام، زهیر بن قین با یارانش بر دشـمن حمله کرده و یکی از افراد شـمر ملعون، به نام ابوعذره ضبابی را کشتند.جنگ شدت گرفت و پیوسته از یاران امام حسین علیه‌السلام یک نفر یا دو نفر کشـته می‌شدنـد، و چون تعـداد یاران آن حضـرت کم بود معلوم می‌شـد. اما اگر از افراد عمر معلون ده نفر کشـته می‌شدند، به خاطر کثرت آنان، مشخص نمی‌شد.

امام حسین و نماز ظهر عاشورا

ابوثمامه‌ی صیداوی چون این صحنه را دید به امام حسین علیه‌السلام عرض کرد: قربانت گردم! این ملاعین هر لحظه به شما نزدیکتر می‌شونـد، به خـدا سوگنـد! تا جان در بـدن دارم نمی‌گذارم تو کشـته شوی تا در پیشـگاه شـما کشـته شوم، دوست دارم در حالی [صفحه ۲۲۱] خدای خود را ملاقات کنم که نماز ظهر را با شـما بخوانم.امام حسـین علیه‌السـلام سـر مبارکش را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود:ذکرت الصـلاة، جعلك الله من المصـلین. نعم، هذا أول وقتها.نماز را یادآوری کردی، خداوند تو را از نمازگزارن قرار دهـد، آری! این اول وقت نماز است.آن گاه حضـرت فرمود: از آنان بخواهیـد تا دست از جنگ بردارند تا نماز بخوانیم. حصـین بن نمیر حرامزاده گفت: این نماز شـما در درگاه خـدا پـذیرفته نیست.حبیب بن مظاهر گفت: گمان می‌کنی که نماز فرزنـد رسول خـدا صلی الله علیه و آله و سـلم در درگاه الهی پذیرفته نیست اما از تو پذیرفته است ای غدار مکار! در این هنگام، حصـین بن نمیر ملعون بر حبیب حمله کرد و حبیب نیز بر او حمله نمود، حبیب ضـربه‌ای حواله کرد و آن به صورت اسـبش خورد، اسب رم کرده و حصین بـن نمیر ملعـون را از پشـت اسب سـرنگون شـد. افراد آن ملعـون دور او را گرفتنـد و او را از دست حـبیب رهـا کردنـد.امـام حسـین علیه‌السـلام به زهیر بن قین و سـعید بن جـبیر فرمـود: شـما جلو بایستیـد تـا من نمـاز ظهرم را بخوانم.آنـان بـا جمعی از اصـحاب جلو ایسـتادند و حضـرت با بقیه یاران خود نماز را به صورت نماز خوف اقامه کردنـد.روایت شده است: سـعید بن عبدالله حنفی در پیش روی امام حسـین علیه‌السـلام ایستاد و خود را در تیررس دشمنان قرار داد. هر تیر که از سمت راست و چپ به امام حسین علیه‌السلام پرتاب می‌شد او خود را هدف آن تیر قرار می‌داد و نمی‌گذاشت به امام علیه‌السـلام صدمه‌ای برسد، و پیوسـته تیرباران می‌شد تا این که زخمی شده، و بر زمین افتاد و می‌گفت:خدایا! آنان را لعن کن مانند لعن عاد و ثمود، خدایا! سلام مرا به پیامبر خودت برسان، و آنچه از دردها و زخمها بر من رسـیده است به او ابلاغ کن، که من این کار را برای دفاع و یاری از فرزنـدان پیامبرت انجام دادم.این کلمات را بگفت و به درجه‌ی رفیعه‌ی شهادت نایل گردید، خدای او را رحمت کند. علاوه بر زخم شمشیرها و نیزه‌ها، سیزده تیر نیز بر بـدن او اصابت کرده بود [۱۷۸] . [صفحه ۲۲۲] شـیخ ابن‌نما رحمة الله گوید: گفته شده است:امام حسین علیه‌السلام و یارانش به طریق ایما و اشاره و به صورت فرادی نماز خواندند [۱۷۹] .

امام حسین و بشارت بهشت به اصحاب

ابومخنف گوید: چون حضـرت از نماز فارغ شد، اصـحاب خود را بر جنگ تشویق و ترغیب نمود و فرمود:یا أصحابی! ان هذه الجنة

قد فتحت أبوابها، و اتصلت أنهارها، و أینعت ثمارها، و زینت قصورها، و تألفت ولدانها و حورها، و هذا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الشهداء الذین قتلوا معه و أبی و أمی یتوقعون قدومکم و یتباشرون بکم، و هم مشتاقون الیکم، فحاموا عن دین الله، و ذبوا عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.این یاران من! این بهشت است که درهای آن گشوده شده، نهرهای آن جاری، میوه‌های آن رسیده، قصرهای آن آراسته و غلمانها و حوریان آن مزین شده‌اند.و این رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که به همراه شهدایی که در رکابش شهید شده‌اند، و پدرم و مادرم منتظر قدوم شما هستند و ورود شما را به همدیگر مژده می‌دهند، و آنان مشتاق دیدار شما هستند. پس، از دین خدا حمایت کنید، و از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفاع نمایید.ابومخنف گوید: در این موقع، اهل حرم در حالی که گریبان‌های خودشان را چاک زده بودند بیرون آمده و فریاد می‌زدند:یا معشر المسلمین! و یا عصبهٔ المؤمنین! حاموا عن دین الله، و ذبوا عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عن امامکم ابن بنت نبیکم، فقد امتحنکم الله، فأنتم جیراننا فی جوار جدنا، و الکرام علینا، و أهل مودتنا، فدافعوا بارک الله فیکم عنا.ای گروه مسلمانان! و ای جماعت مؤمنان! از دین خدا حمایت کنید، و از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام خودتان که فرزند دختر پیامبر شماست، دفاع نمایید. خداوند شما را امتحان فرمود و دلهای شما را خالص گردانید، شما همسایگان ما در جوار جد ما هستید. شما بر ما عزیز و گرامی و از اهل مودت هستید، [صفحه ۲۲۳] پس دفاع کنید که خداوند از جانب ما برای شما پاداش مبارکی عطا کند.ابومخنف گوید: چون اصحاب و یاران باوفای امام حسین علیه‌السلام سخنان اهل حرم را شنیدند، با ناله و زاری فریاد زدند و گفتند: جان ما فدای جان شما، خون ما فدای خون شما، و روح ما فدای روح شما باد، سوگند به خدا! تا ما جان در بدن داریم و زنده‌ایم نمی‌گذاریم کسی به شما آسیبی برساند، همانا ما جان خودمان را به شمشیرها و جسم خودمان را به پرندگان بخشیدیم، تا شاید بتوانیم جلو این صفها را بگیریم و شما را حفظ نماییم، و برای جان‌فدایی شما شربت مرگ را بنوشیم، به راستی کسی که امروز خیر و شهادت را کسب نمود و حوادث را از شما دفع کرد؛ رستگار شد.

مبارزه‌ی عبدالرحمان یزنی

علامه فاضل مجلسی رحمهٔالله گوید:آن گاه عبدالرحمان بن عبدالله یزنی قدم به عرصه‌ی میدان جنگ گذاشت و می‌گفت:أنا ابن‌عبدالله من آل یزن دینی علی دین حسین و حسن‌أضربکم ضرب فتی من الیمن أرجو بذاک الفوز عند المؤتمن‌من، پسر عبدالله از خاندان یزن هستم؛ دین من مطابق با دین امام حسین و امام حسن علیهماالسلام است.ضرباتی که به شما می‌زنم مانند ضربه‌ی جوانمرد یمنی است؛ که امیدوارم با این نبرد، من در نزد خدای مؤتمن رستگار شوم.آن گاه بر دشمن حمله کرد و جنگید تا این که به درجه‌ی رفیع شهادت رسید [۱۸۰].

مبارزه‌ی عمرو انصاری

سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:پس از او؛ عمرو بن قرطه‌ی انصاری از امام حسین علیه‌السلام اجازه‌ی میدان خواست، حضرت اذن میدان دادند.او با شهامت وارد میدان شد و مانند کسانی که مشتاق به پاداش خیر هستند؛ جنگید، و در خدمتگزاری به سلطان آسمان، کوشش فراوان نمود تا این که گروه زیادی از نفرات حزب ابن‌زیاد ملعون را کشته و به جهنم فرستاد. [صفحه ۲۲۴] به راستی که او با این شهامت، میان رستگاری و جهاد را جمع کرد، تیری به طرف امام حسین علیه‌السلام نمی‌آمد جز آن که با دستانش جلو آن را می‌گرفت، و شمشیری به جانب آن حضرت حواله نمی‌شد جز آن که با جان خود، در مقابل آن می‌ایستاد.او پیوسته مدافع امام حسین علیه‌السلام بود و نمی‌گذاشت کمترین آسیبی به حضرتش برسد، تا این که به شدت زخمی شد، توان و نیرویش کم شد. در این حال، رو به جانب امام حسین علیه‌السلام کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا به پیمان خودم وفا

کردم؟حضرت فرمود: آری! تو در بهشت نزد من هستی، سلام مرا به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برسان، و بگو که من، پشت سر تو خواهم آمد.آن یار باوفای امام حسین علیه‌السلام جنگید تا این که شهید شد، رضوان خدا بر او باد.

مبارزه‌ی جون غلام ابوذر

پس از او؛ جون، غلام ابوذر رحمهٔ الله که غلامی سیاه بود، اجازه‌ی میدان طلبید.امام حسین علیه‌السلام فرمود: من به تو اجازه می‌دهم که برگردی و جهاد نکنی، تو به جهت عافیت و سلامتی با ما همراه شدی اینک که کار به اینجا کشید خود را به مصیبت‌ها گرفتار نکن.جون عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! من در روزهای رفاه و نعمت، کاسه‌لیس شما بودم، آیا در این شدت و محنت؛ شما را بی‌یاور رها کنم؟ آیا دست از دامن رحمت شما بردارم؟به خدا سوگند! بوی بدن من بد است، حسب و شأن من تباه، و رنگ من سیاه است، آیا روانمی‌داری که من به بهشت بروم بوی من، پاکیزه و شأن و حسب من شریف و روی من سفید گردد. نه هرگز؛ به خدا سوگند! از شما دست برنمی‌دارم و جدا نمی‌شوم تا این که خون سیاهم را به خون شما مخلوط نمایم [۱۸۱] .علامه مجلسی رحمهٔ الله می‌نویسد: محمد بن ابوطالب گوید:جون، این سخنان را گفت و قدم به میدان نبرد گذاشت، او رجز می‌خواند و می‌گفت:کیف تری الکفار ضرب الأسود بالسیف ضربا عن نبی محمد [صفحه ۲۲۵] أذب عنهم باللسان و الید أرجو به الجنهٔ یوم المورد‌کفار، ضربه‌های غلام سیاه را چگونه می‌بینند؛ که با شمشیرش از فرزندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم دفاع می‌کند؟دشمنان را با زبان و دست خود از آنان دور می‌نمایم؛ به این امید که در روز قیامت بهشت نصیبم گردد.پس از آن؛ جنگید تا این که کشته شد، امام حسین علیه‌السلام بالای سر او آمد، ایستاد و فرمود:اللهم بیض وجهه، و طیب ریحه، واحشره مع الأبرار، و عرف بینه و بین محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم.خدایا! صورت او را سفید گردان، بوی او را پاکیزه و نیکو فرما، و او را با نیکوکاران محشور فرما، او را با محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم آشنا کن، (یعنی او را از آنان جدا مساز).از امام باقر علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: امام علی بن الحسین علیهماالسلام فرمود:بعد از این که جنگ پایان یافت مردم برای دفن شهدا در میدان و معرکه‌ی نبرد حاضر شده و شهدا را دفن می‌نمودند. پس از ده روز جنازه‌ی جون را پیدا کردند که بوی مشک جنازه‌ی او، فضا را عطرآگین کرده بود [۱۸۲] .

مبارزه‌ی عمرو صیداوی

سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:پس از او؛ عمرو بن خالد صیدوای آماده‌ی جهاد شد و به امام حسین علیه‌السلام عرض کرد:ای اباعبدالله! جانم فدای شما! تصمیم گرفته‌ام که به یاران خود ملحق شوم، دوست ندارم پس از شما زنده بمانم و شما را تنها، جدای از اهل خود و کشته ببینم.امام حسین علیه‌السلام فرمود: به سوی میدان نبرد حرکت کن که ما نیز همین ساعت به تو ملحق خواهیم شد.پس عمرو پا به میدان نبرد گذاشت و جنگید تا این که شهید شد، رحمت خدا بر او باد. [صفحه ۲۲۶]

مبارزه‌ی حنظله‌ی شامی و سخنان او با لشکر

آن گاه حنظلهٔ بن سعد شامی جلو آمد و در برابر امام حسین علیه‌السلام ایستاد و خود را همچون سپر قرار داد تا تیرها، نیزه‌ها و شمشیرها را با صورت و سینه خود دفع کرده و امام علیه‌السلام را حفظ نماید، او فریاد می‌زد و این آیات را می‌خواند:(یا قوم انی أخاف علیکم مثل یوم الأحزاب - مثل دأب قوم نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم و ما الله یرید ظلما للعباد - و یا قوم انی أخاف علیکم یوم التناد - یوم تولون مدبرین مالکم من الله من عاصم) [۱۸۳] .ای گروه اشقیا! من بر شما از همانند روزهای هلاکت امتهای گذشته مانند عذاب قوم نوح، عاد، ثمود و امتهای بعدی؛ بیمناکم، و خداوند بر بندگان خود ستم اراده نفرموده است.ای قوم! من از

عـذاب روز قیامت بر شـما می‌ترسم، روزی که روی گردانید و فرار می‌کنید، و کسـی از جانب خدا نیست که شـما را از عذاب خدا نگه دارد.ای قوم! حسـین علیه‌السـلام را نکشید، خدا شما را هلاک خواهد نمود، و کسی که بر خدا افترا ببندد، زیانکار است [۱۸۴] .علامه‌ی مجلسـی رحمهٔ الله می‌نویسد: صاحب مناقب گوید:امام حسـین علیه‌السـلام رو به حنظلهٔ بن سعد کرد و فرمود ای پسر سعد! خدای تو را رحمت کند؛ آنان مسـتحق عذاب هسـتند چرا که تو آنان را به سوی حق دعوت کردی و آنان نپذیرفتند، و در مقابل تو ایسـتادند و تو و یارانت را دشـنام دادند. اکنون چگونه سـزاوار عذاب الهی نباشـند در حالی که برادران نیکوکار تو را کشتند.حنظله گفت: راست فرمودی، فـدایت گردم! آیـا به سوی پروردگار خود نرویم، و به یاران خود ملحق نشویم؟حضـرت فرمود: برو به سوی آنچه که برای تو از دنیا و آنچه در آن است، بهتر است. و به سوی سـلطنت آخرت که هرگز از بین نمی‌رود.عرض کرد: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! سـلام و درود خدا بر تو و بر اهل بیت [صفحه ۲۲۷] تو، خداوند ما را در بهشت خود، کنار هم قرار دهد.امام حسـین علیه‌السـلام فرمود: آمین، آمین، (خداوند دعای تو را قبول فرماید).آن گاه قدم به رزمگاه گذاشت، و حمله‌ی سختی را آغاز کرد، دشمنان بر او حمله‌ور شدند و آن بزرگوار را کشتند، رضوان خدا بر او باد [۱۸۵] .

مبارزه‌ی سوید بن عمرو

سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:پس از او؛ سوید بن عمرو بن ابی‌المطاع به میدان نبرد شـتافت. او که شخصی شریف و بزرگوار بود و نماز بسـیار می‌خواند، مانند شیر شـجاع خشـمناک حمله می‌کرد، و در مقابل حملات سـخت دشـمنان مقاومت نموده و شـکیبایی می‌کرد، او در اثر زخمهـا ناتوان شـده و در میان کشـته‌شدگان بر زمین افتاد.ضـعف و ناتوانی بر او غلبه کرده بود و حرکتی نداشـت وقتی از آن ملاعین شـنید که می‌گوینـد: حسـین علیه‌السـلام کشـته شـد. با حال ضـعف، خود را به زحمت انداخته و کاردی از میان کفشش بیرون آورد و با آن، شروع به جنگ نمود تا این که کشته شد، رضوان خدا بر او باد.

مسابقه‌ی اصحاب برای جانبازی در پیشگاه امام حسین

سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:اصـحاب امام حسـین علیه‌السـلام برای کشـته شدن در پیشـگاه امام حسین علیه‌السلام شتاب و عجله می‌کردنـد، چنـان که شـاعر در وصف حـال ایشـان گفته:قوم اذا نودوا لـدفع ملمـهٔ و الخیل بین مـدعس و مکردس‌لبسوا القلوب علی الـدروع و أقبلوا یتهافتون علی ذهاب الأنفس‌یاران امام حسـین علیه‌السـلام کسانی بودند که وقتی کسـی آنها را برای دفع امر سـختی صـدا می‌زد؛ در حالی که دشـمنان به دو گروه نیزه‌زن و غیره گروه‌بندی شده بودند؛آنان دلهای خود را همانند لباس، از روی زره‌ها پوشیده و روی می‌آوردند گویا؛ برای [صفحه ۲۲۸] کشته شدن از همدیگر سبقت می‌گرفتند.

مبارزه‌ی یحیی مازنی

صاحب مناقب گوید: یحیی بن سـلیم مازنی در حالی که رجز می‌خواند به میدان نبرد شـتافت و بر دشمن حمله کرد و جنگید تا این که کشته شد، رحمت خدا بر او باد.

مبارزه‌ی قرهٔ بن ابی قرهٔ

پس از او؛ قرهٔ بن ابی‌قرهٔ در حـالی که رجز می‌خوانـد به میـدان نـبرد حرکت کرد، او نیز حمله کرد و جنگیـد تـا این که به شـهادت رسید، رحمت خدا بر او باد.

مبارزه‌ی مالک بن انس

پس از او؛ مالک بن انس مالکی قدم به عرصه‌ی کارزار گذاشت، بر دشمن حمله کرد و جنگید تا این که شربت شهادت نوشید، رحمت خدا بر او باد.شیخ ابن‌نما رحمهٔ الله گوید: نام این شخص، انس بن حارث کاهلی بوده است [۱۸۶] .شیخ صدوق رحمهٔ الله گوید: او هیجده نفر از لشکر اشقیا را به هلاکت رساند.

مبارزه‌ی عمرو بن مطاع جعفی

علامه فاضل مجلسی رحمهٔ الله می‌نویسد: صاحب «المناقب» گوید:پس از او؛ عمرو بن مطاع جعفی به میدان شتافت، و حمله کرد و جنگید تا این که کشته شد، رحمت خدا بر او باد.

مبارزه‌ی حجاج بن مسروق مؤذن امام حسین

محمد بن ابوطالب گوید:پس از او؛ حجاج بن مسروق - مؤذن امام حسین علیه‌السلام - رو به سوی میدان نبرد نهاد، و بر دشمن حمله کرد و جنگید تا این که شهید شد، رضوان خدا بر او باد. [صفحه ۲۲۹]

مبارزه‌ی زهیر بن قین

پس از او؛ زهیر بن قین قدم به میدان رزمگاه گذاشت، او رجز می‌خواند و می گفت:أنا زهیر و أنا ابن‌القین أذودکم بالسیف عن حسین‌ان حسینا أحد السبطین من عترهٔ البر التقی الزین‌ذاک رسول الله غیر مین أضربکم و لا أری من شین‌یا لیت نفسی قسمت قسمین منم زهیر، که فرزند قین هستم، که با شمشیر، از امام حسین علیه‌السلام دفاع می‌نمایم.همانا امام حسین علیه‌السلام یکی از دو سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؛ که از عترت، شخص نیکوکار، پرهیزکار و دارای خلق نیکو است.بدون تردید، این صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؛ من بر شما حلمه می کنم و در این کار عیبی نیست.ای کاش! جان من دو قسمت می‌شد: یکی همواره در خدمت امام حسین علیه‌السلام بود و دیگری در راه او به شهادت می‌رسید.محمد بن ابوطالب گوید: زهیر بر دشمن حمله کرد و جنگید تا این که صد و بیست نفر از سپاه اشقیا را به هلاکت رساند. از افراد دشمن، کثیر بن عبدالله شعبی به همراه مهاجر بن اوس تمیمی بر او حمله کرده، و او را به شهادت رساندند [۱۸۷] .شیخ صدوق رحمهٔ الله گوید: زهیر، نوزده نفر از آن ملاعین را کشت، و نه نفر از دشمنان بر او حمله کردند تا این که او را شهید کردند.علامه فاضل مجلسی رحمهٔ الله می‌نوسید: محمد بن ابوطالب گوید:هنگامی که زهیر به شهادت رسید امام حسین علیه‌السلام فرمود:ای زهیر! خداوند تو را از رحمت خود دور نفرماید، و بر قاتل تو لعنت کند، لعنتی که آنان را به صورت میمونها و خوکها مسخ نماید.

مبارزه‌ی حبیب بن مظاهر

پس از او؛ حبیب بن مظاهر اسدی قدم به عرصه‌ی مبارزه گذاشت. او جنگ سختی به راه انداخت، سپس مردی از بنی‌تمیم با نیزه بر او حمله کرد و او را از پای انداخت، [صفحه ۲۳۰] خواست از جای برخیزد که حصین بن نمیر ملعون، ضربه‌ی شمشیری بر سر مبارک او حواله کرد و او بر زمین افتاد، ملعون تمیمی خود را بالای سر او رساند و سر او را از تن جدا کرد.هنگامی که حبیب کشته شد، کشته شدن او، شکستی بر امام حسین علیه‌السلام وارد کرد که حضرت فرمود: در پیشگاه خداوند، بر کشته شدن خودم و اصحاب حمایتگرم اجر و پاداش خواهم.گفته شده است: حبیب را شخصی به نام بدیل بن حریم کشت، و سر او را از تنش جدا کرد

و آن را بر گردن اسب خود انـداخت، چون آن ملعون وارد مکه [۱۸۸] شد، فرزند حبیب - که هنوز به سن بلوغ نرسـیده بود - او را دید، پس به طرف آن ملعون پرید و او را به هلاکت رساند، و سر را گرفت.محمد بن ابوطالب گوید: حبیب رحمهٔ الله، شصت و دو نفر از سپاه عمر سعد لعین را کشت. پس از آن؛ حصین بن نمیر بر او حمله کرده و او را کشت، و سر از تن او جدا کرد، و آن را بر گردن اسب خود آویزان نمود [۱۸۹] .

مبارزه‌ی هلال بن نافع بجلی

ابومخنف گویـد:پس از او؛ هلال بن نـافع بجلی قـدم به میـدان مبـارزه گـذاشت. او پرورش یافته‌ی امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود، تیرانداز ماهری که اسم خود را بر تیر می‌نوشت و آن را پرتاب می‌کرد.هلال تیری در کمان گذاشت و این اشعار را خواند:أرمی بها معلمهٔ أفواقها مسمومهٔ تجری علی اخفاقهالأملأن الأرض من اطلاقها فالنفس لا ینفعها اشـفاقهااذا المنایا حسرت عن ساقها لم یثنها الا الذی قد ساقهاتیری می‌اندازم که علامت‌دار است؛ سر آن با زهر مسموم شده که در فضا با اضطراب حرکت می‌کند.زمین را از آن تیرها پر می‌کنم؛ پس ای نفس! ترس تو بی‌فایده است. [صفحه ۲۳۱] موقعی که مرگ ساق خود را برای رسیدن به صاحبش برهنه کرده و آماده شده است، جلو این مرگ را کسی نمی‌گیرد جز خدایی که آن را به سوی انسانها می‌راند.ابومخنف گوید: آن گاه با شهامت و شجاعت تمام بر دشمن حمله‌ور شد، مردان جنگی بسیاری را به هلاکت رساند و پهلوانان نامی بسیاری را از اسب سرنگون کرد تا این که هفتاد سواره را از پای درآورد.در «بحارالانوار» می‌نویسد:هلال، پیوسته دشمنان را به تیر بسته و آنان را تیرباران می‌کرد تا این که تیرهای او تمام شد، دست به شمشیر برد و آن را از نیام کشید، و می‌گفت:أنا الغلام الیمنی البجلی دینی علی دین الحسین بن علی‌ان اقتل الیوم فهذا أملی فذاک رأیی و ألاقی عملی‌من غلام یمنی و از قبیله‌ی بجلی هستم؛ دین من همان دین حسین بن علی علیه‌السلام است.اگر امروز به شهادت برسم این نهایت آرزوی من است؛ و این شهادت هدف من است، و من به پاداش عمل خودم می‌رسم.پس با دشمنان جنگید و سیزده نفر از آن ملاعین را کشت، دشمنان بازوان او را شکسته و او را دستگیر کردند. شمر حرامزاده بیا خاست و آن مظلوم را گردن زد.

مبارزه‌ی جوانی که پدرش در میدان جنگ شهید شده بود

پس از او؛ جوانی که پدرش در معرکه‌ی جنگ شهید شده بود آماده‌ی رزم در میدان نبرد شد، او به همراه مادرش در کربلا حضور داشت، مادرش گفت: فرزندم! برو و در پیشگاه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنگ کن.هنگامی که از خیمه بیرون آمد، امام حسین علیه‌السلام فرمود: این جوانی است که پدرش کشته شده، شاید مادرش دوست نداشته باشد که به میدان جنگ برود.جوان فداکار گفت: مادرم مرا به کارزار مأمور کرده است.پس او در حالی که رجز می‌خواند قدم به میدان نبرد گذاشت، و می‌گفت:أمیری حسین و نعم الأمیر سرور فؤاد البشیر النذیرعلی و فاطمهٔ والده فهل تعلمون له من نظیر؟له طلعهٔ مثل شمس الضحی له غرهٔ مثل بدر المنیرامیر من حسین علیه‌السلام است و خوب امیری است؛ او موجب سرور و خوشحالی دل پیامبر [صفحه ۲۳۲] مژده دهنده و ترساننده است.حضرت علی و فاطمه علیهماالسلام پدر و مادر او هستند؛ آیا نظیر و مانندی بر او سراغ دارید و می‌دانید؟او دارای طلعتی همانند آفتات روز است؛ و برای او پیشانی سفید و نورانی همانند ماه تمام نورافشان است.وی با شهامت تمام جنگید تا این که کشته شد، رحمت خدا بر او باد.دشمنان زبون سر او را از تن جدا کرده و به طرف لشکر امام حسین علیه‌السلام پرتاب کردند. مادر مهربانش سر او را برداشته و می‌گفت: ای سرور دلم! و ای نور چشمم!بعد از نوازش آن، سر را به طرف دشمن انداخت و به یکی از افراد دشمن اصابت کرده و او را به هلاکت رسانید.آن گاه مادرش عمود خیمه را برداشت و بر لشکر ابن‌سعد ملعون حمله کرد و می‌گفت:أنا عجوز سیدی ضعیفهٔ خاویهٔ بالیهٔ نحیفهٔأضربکم بضربهٔ عنیفهٔ دون بنی‌فاطمهٔ الشریفهٔای آقای من! من

پیرزنی ناتوان هستم؛ که در اثر پیری افتاده، لاغر و نحیف شده‌ام.اما دشمنان را با ضربه‌ای سخت می‌زنم؛ و این کار را در پیشگاه فرزند حضرت فاطمه‌ی شریفه علیهماالسلام انجام می‌دهم.سپس بر دشمن حمله کرد و دو نفر را از پای درآورد. امام حسین علیه‌السلام دستور داد که او از میدان به خیمه‌ها برگردانند، و در حق او دعا فرمود [۱۹۰] .

مبارزه‌ی جابر بن عروه‌ی غفاری

در کتاب «شرح شافیه» که در مدایح و مناقب آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم و معایب بنی‌العباس نوشته شده، و تألیف ابی‌فراس است، مؤلف آن با سند خود از «مقتل خوارزمی» چنین نقل می‌کند:پس از او؛ جابر بن عروه‌ی غفاری عازم میدان نبرد شد. او پیرمردی بزرگوار و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، که در رکاب آن حضرت در جنگ بدر و حنین حاضر شده بود. [صفحه ۲۳۳] جابر؛ روز عاشورا خود را آماده‌ی نبرد با لشکر ابن‌سعد ملعون می‌نمود، او عمامه‌ی خود را به کمر بسته و ابروان خود را با پارچه‌ای بست تا جلو دید او را نگیرند، امام حسین علیه‌السلام این منظره را تماشا می‌کرد و می‌فرمود: خداوند به سعی تو، پاداش خیر عطا نماید ای پیرمرد!جابر آماده‌ی نبرد شد و بر دشمن حمله نمود و می‌جنگید تا این که شصت نفر از لشکریان را به خاک انداخت و بعد به شهادت رسید، رحمت خدا بر او باد.

مبارزه‌ی مالک بن داوود

پس از او؛ مالک بن داوود به میدان آمد و بر دشمن حمله کرد و جنگید تا این که پانزده نفر را کشت و بعد شهید شد.

مبارزه‌ی طرماح بن عدی

طرماح بن عدی شروع به جنگ کرد و گروه زیادی را کشت، او در اثر جنگ زخمی شد و از پشت اسبش بر زمین افتاد، که توان برخاستن از میان کشته‌شدگان را نداشت.

مبارزه‌ی جناده‌ی انصاری

در «بحارالانوار» از «المناقب» چنین نقل می‌کند:پس از او؛ جنادهٔ بن حارث انصاری قدم به عرصه‌ی نبرد گذاشت و بر دشمن حمله کرد و جنگید تا این که کشته شد.

مبارزه‌ی عمرو بن جناده

صاحب «المناقب» گوید: پس از او؛ عمرو بن جناده به میدان شتافت، و بر دشمن حمله کرد و جنگید تا این که کشته شد.

مبارزه‌ی عبدالرحمان بن عروه

پس از او؛ عبدالرحمان بن عروه به میدان آمد و بر دشمن حمله کرد جنگید تا این که کشته شد [۱۹۱] . [صفحه ۲۳۴]

مبارزه‌ی عابس شاکری و غلام او

محمد بن ابوطالب گوید: عابس بن شبیب شاکری که به همراه شوذب - غلام آزادکرده شاکر - در کربلا حاضر شده بود، به شوذب گفت: ای شوذب! می‌خواهی چه کار کنی؟گفت: می‌خواهم چه کار کنم؟ می‌خواهم بجنگم تا این که کشته شوم.گفت:

نظر من هم این بود که تو همین کار را انجام می‌دهی. پس به خدمت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام برو تا به کشته شدن تو نیز - مانند دیگران - از خداوند متعال، طلب پاداش نماید، زیرا امروز؛ روزی است که سزاوار است آنچه که توان داریم در طبق اخلاص بگذاریم و از خدای پاداش بخواهیم، زیرا که بعد از امروز؛ دیگر عملی نیست، و پس از این، موقع حساب است.او رفت و در پیشگاه امام حسین علیه‌السلام قرار گرفت و بر حضرت سلام نمود و گفت: ای اباعبدالله! سوگند به خدا! در روی زمین فامیل و بیگانه‌ای که بر من عزیزتر و محبوب‌تر از تو باشد؛ نیست. اگر می‌توانستم ستمی را از تو دفع نمایم و جلو کشته شدن تو را بگیرم با چیزی که عزیزتر از جان و خون خودم باشد، انجام می‌دادم.سلام بر تو ای اباعبدالله! شاهد باش که من به طریقه‌ی حق و هدایت تو و پدرت هستم.سپس شمشیر را به دست گرفته و به سوی آن کافران روانه شد.ربیع بن تمیم گوید: چون او را از رو به رو دیدم شناختم، من در جنگها او را دیده بودم، وی از شجاعان لشکر بود، گفتم: ای لشکر! این شخص شیر شیران است، این پسر شبیب است، کسی از شما به نبرد او خارج نشود.او شجاعانه در مقابل لشکر ایستاد و فریاد زد: آیا مردی نیست به نبرد من بیاید؟ آیا مردی نیست؟عمر سعد لعین گفت: او را از هر طرف سنگ‌باران کنید.لشکر از هر جهت، شروع به پرتاب سنگ کردند، چون شبیب دید که لشکر سنگ‌باران می‌کنند زره خود را پوشید و کلاه جنگی بر سر گذاشت و بر لشکر حمله نمود.ربیع گوید: سوگند به خدا! با چشمان خود دیدم که در حمله‌ی خود، صفوف لشکر [صفحه ۲۳۵] را درهم می‌شکند، بیش از دویست نفر از لشکر پا به فرار گذاشتند. سپس، لشکر از همه‌ی جهات بر او حمله کردند و دور او را گرفتند تا این که به درجه‌ی شهادت رسید، رضوان خدا بر او باد.راوی گوید: سر او را در دستان مردان جنگی که صاحب سلاح بودند، دیدم که یکی می‌گفت: من او را کشتم و دیگری می‌گفت: من او را کشتم (و بر کشتن چنین شجاعی افتخار می‌کردند و با همدیگر مخاصمه می‌نمودند).ابن‌سعد ملعون گفت: با همدیگر دعوا و بگو مگو نکنید، این کسی نبود که تنها یک نفر او را کشته باشد. و با این حرف، آنان را از همدیگر جدا کرد [۱۹۲].

مبارزه‌ی عبدالله و عبدالرحمان غفاری

علامه مجلسی رحمهٔ الله می‌نویسد: محمد بن ابوطالب گوید:پس از او؛ عبدالله و عبدالرحمان غفاری به خدمت با سعادت آن امام مظلوم شرفیاب شدند، و عرض کردند: ای اباعبدالله! سلام بر تو، ما آمده‌ایم که در پیشگاه تو بجنگیم و از تو دفاع کنیم.حضرت فرمود: مرحبا بر شما! نزدیک آیید.آنان در حالی که گریه می‌کردند به حضرت نزدیک شدند.حضرت فرمود: ای فرزندان برادرم! چرا گریه می‌کنید؟ به خدا سوگند! من امیدوارم که پس از ساعتی چشمانتان از شادی روشن خواهد شد.عرض کردند: جان ما فدای شما! ما برای خودمان گریه نمی‌کنیم، ولی برای تو گریه می‌کنیم، می‌بینیم که دشمن تو را از هر طرف محاصره کرده و ما نمی‌توانیم برای شما کاری انجام داده و دشمنان را از تو دفع نماییم.حضرت فرمود: ای فرزندان برادرم! خداوند به شما بهترین پاداش پرهیزکاران را عطا نماید که به سبب این بلیه اندوهگین هستید، و با جانتان مرا یاری می‌کنید.آن گاه پیش آمده و عرض کردند: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا!حضرت فرمود: سلام بر شما و رحمت و برکات خداوند بر شما باد.پس قدم به میدان نبرد گذاشتند و بر دشمن حمله کردند و جنگیدند تا این که کشته شدند. [صفحه ۲۳۶]

مبارزه‌ی غلام ترک امام حسین

محمد بن ابوطالب گوید: امام حسین علیه‌السلام غلام ترکی داشت، او از قاریان قرآن بود، پا به عرصه‌ی میدان نبرد گذاشت و بر دشمن حمله کرده، او می‌جنگید و رجز می‌خواند و می‌گفت:البحر من طعنی و ضربی یصطلی و الجو من سهمی و نبلی یمتلی‌اذا حسامی فی یمینی ینجلی ینشق قلب الحاسد المبجل‌از نیزه و ضربه‌ی شمشیر من، دریا گرم و سوزان می‌شود؛ و هوا از تیرهای من پر

می‌شود.هنگامی که شمشیرم در دست راست من آشکار شود؛ دل هر شخص حسود و متکبر شکافته می‌شود.او جنگید تا این که گروهی را کشت، سپس به زمین افتاد، امام حسین علیه‌السلام به بالین او شتافت و گریست، و صورت مبارک خود را بر صورت او گذاشت.آن غلام باوفا، چشمان خود را باز کرد، و جمال دلربای آقای مهربان خود، امام حسین علیه‌السلام را دید و تبسمی کرد و به سوی رحمت پروردگار خود شتافت.

مبارزه‌ی یزید بن زیاد

محمد بن ابوطالب گوید:پس از آن؛ یزید بن زیاد بن شعشاء شروع به تیراندازی به طرف دشمنان کرد، او هشت تیر به طرف دشمن پرتاب کرد که پنج تای آن به هدف خورد و بر دشمن اصابت نمود.و هر دفعه که تیراندازی می‌کرد امام حسین علیه‌السلام می‌فرمود: خداوندا! تیر او را به هدف برسان و پاداش او را بهشت قرار بده.پس دشمنان بر او حمله کردند و او را شهید نمودند [۱۹۳].

مبارزه‌ی ابوعمرو نهشلی

شیخ ابن‌نما رحمهٔ الله گوید:مهران؛ غلام آزادکرده‌ی بنی‌کاهل به من خبر داد و گفت: [صفحه ۲۳۷] من به همراه امام حسین علیه‌السلام در کربلا- حضور پیدام کردم، مرد شجاعی را دیدم که سرسختانه می‌جنگید، و بر هر صفی از صفوف لشکر حمله می‌نمود آنان را پراکنده می‌نمود، سپس به پیشگاه امام حسین علیه‌السلام برمی‌گشت و رجز می‌خواند و می‌گفت:أبشر هدیت الرشد تلقی أحمدا فی جنهٔ الفردوس تعلو صعدامسرور باش به رستگاری (خدا تو را رستگار کند) که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را؛ در بهشت ملاقات می‌کنی و به مراتب عالیه‌ی بهشت صعود می‌نمایی.گفتم: این شخص کیست؟گفته شد: ابوعمرو نهشلی - یا خثعمی - پس شخصی از قبیله‌ی بنی‌اللات از ثعلبیه‌ی به نام عامر بن نهشل با او درگیر شده و او را کشت، و سر از تنش جدا کرد. ابوعمرو جزو شب زنده‌داران بود و بسیار نماز می‌خواند.

مبارزه‌ی یزید بن مهاجر

پس از او؛ یزید بن مهاجر به میدان نبرد شتافت و با تیر، پانزده نفر از لشکریان عمر ملعون را کشت، او در پیشگاه امام حسین علیه‌السلام رجز می‌خواند و می‌گفت:أنا یزید و أبی مهاجر کأننی لیث بغیل خادریا رب انی للحسین ناصر و لابن‌سعد تارک و هاجرمن یزید و پدرم مهاجر است؛ من مانند شیری هستم که از شدت حمله در منزل خود نیزار، قرار گرفته است.ای پروردگار من! من یار و یاور امام حسین علیه‌السلام هستم؛ و ابن‌سعد را رها نموده و ترک کرده‌ام.کنیه‌ی او ابوشعثاء و از طایفه‌ی بنی‌بهدله - شاخه‌ای از قبیله‌ی کنده - بود [۱۹۴].

مبارزه‌ی سیف بن حارث و مالک بن سریع جابری

شیخ ابن‌نما رحمهٔ الله پس از آن می‌گوید:سیف بن حارث بن سریع و مالک بن عبدالله بن سریع جابری که از طایفه‌ای از قبیله‌ی همدان، و به نام بنوجابر معروف بودند به پیشگاه امام حسین علیه‌السلام شرفیاب شده و عرض کردند: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! [صفحه ۲۳۸] حضرت فرمود: سلام بر شما.سپس آن دو یار باوفا به میدان نبرد شتافتند و بر دشمن حمله کردند و جنگیدند تا این که کشته شدند [۱۹۵].

امام حسین و پاسخ به سلامهای اصحاب

علامه‌ی فاضل مجلسی رحمهٔ الله می‌نویسد: محمد بن ابوطالب و دیگران گویند:یاران امام حسین علیه‌السلام یکی پس از دیگری به حضور حضرتش می‌شتافتند، و هر کدام سلام می‌کرد و می‌گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا!حضرت به او پاسخ می‌داد و می‌فرمود: و سلام بر تو، و ما پشت سر تو خواهیم آمد، سپس این آیه را تلاوت می‌فرمود:(فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر) [۱۹۶] ؛ پس بعضی از آنان به شهادت رسیدند و برخی دیگر منتظر شهادت هستند.این چنین بود تا این که همه‌ی اصحاب و یاران باوفای امام حسین علیه‌السلام همگی کشته شده و جان خودشان را فدای جان اطهر و اقدس آن امام انس و جان کردند - رضوان و رحمت خدا بر آنان باد - و کسی جز اهل بیت علیهم‌السلام با امام حسین علیه‌السلام نماند.آری! مؤمن چنین است که در راه خدا، دین خود را بر دنیای خود، و مرگ خود را بر زندگی خود ایثار می‌کند، و حق را یاری می‌نماید گر چه کشته شود، که خدای متعال در قرآن می‌فرماید:(لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتا بل أحیاء عند ربهم یرزقون) [۱۹۷] ؛آنان که در راه خدا کشته شدند هرگز آنان را مرده مپندارید، بلکه آنان زنده‌اند و در پیشگاه پروردگارشان متنعم هستند [۱۹۸] . [صفحه ۲۴۱]

در بیان مبارزه‌ی خویشان و اهل بیت امام حسین و چگونگی شهادت آنان

اهل بیت امام حسین و آمادگی برای مبارزه

علامه‌ی فاضل مجلسی رحمهٔ الله می‌گوید: محمد بن ابوطالب و دیگران چنین روایت کرده‌اند:یاران باوفای امام حسین علیه‌السلام با بدن‌های چاک چاک بر روی خاک افتاده و شهید شدند، و به جز اهل بیتش کسی نمانده بود. اهل بیت حضرت که همان فرزندان امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، فرزندان جعفر، فرزندان عقیل، فرزندان امام حسن علیه‌السلام و فرزندان خود حضرت بودند؛ آنان پس از شهادت یاران امام حسین علیه‌السلام گردهم آمده و با یکدیگر وداع می‌کردند، و خود را آماده‌ی جنگ می‌نمودند.

مبارزه‌ی عبدالله بن مسلم

اولین کسی که از اهل بیت علی علیه‌السلام به سوی میدان آمد عبدالله بن مسلم بن عقیل بن ابی‌طالب بود، او رجز می‌خواند و می‌گفت:الیوم ألقی مسلما و هو أبی وفیتهٔ بادوا علی دین النبی‌لیسوا بقوم عرفوا بالکذب لکن خیار و کرام النسب‌من هاشم السادات أهل الحسب امروز پدرم مسلم را با جوانانی که خود را فدای دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کردند؛ ملاقات می‌کنم.آنان گروهی معروف به کذب نبودند، بلکه برگزیدگانی از نسل گرامی سادات هاشمی و اهل شرافت بودند.او بر دشمن حمله کرد و جنگید تا این که در سه حمله؛ نود و هشت نفر از سپاه عمر سعد را به هلاکت رساند [۱۹۹] .شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:در حین جنگ عبدالله؛ عمرو بن صبیح صیداوی تیری به طرف او نشانه رفت، عبدالله دست به پیشانی گرفت تا از اصابت تیر جلوگیر کند، تیر به دست او اصابت کرد و چنان دست او را بر پیشانیش دوخت که نتوانست دست خود را حرکت دهد. [صفحه ۲۴۲] سپس ملعون دیگری با نیزه بر او حمله کرد و نیزه‌ای بر دل او زد و او را شهید کرد [۲۰۰] .علامه فاضل مجلسی رحمهٔ الله می‌نویسد: ابوالفرج گوید: مادر عبدالله بن مسلم؛ رقیه دختر حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود.

مبارزه‌ی محمد بن مسلم

پس از او؛ برادرش محمد بن مسلم بن عقیل به سوی میدان آمد، چنان که از امام محمد باقر علیه‌السلام روایت شده، مادر او کنیز بود. او بر دشمن حمله کرد و جنگید و گروهی را به هلاکت رساند.آن گاه مورد حمله‌ی ابوجرهم اسدی و لقیط بن ایاس جهنی

قرار گرفته و کشته شد [۲۰۱] .

مبارزه‌ی جعفر بن عقیل

محمد بن ابوطالب و دیگران گویند: پس از او؛ جعفر بن عقیل علیه‌السلام در حالی که رجز می‌خواند قدم به عرصه‌ی نبرد گذاشت، او می گفت:أنا الغلام الأبطحی الطالبی من معشر فی هاشم و غالبو نحن حقا سادهٔ الذوائب هذا حسین أطیب الأطائبمن عترهٔ البر التقی العاقب من فرزند مکی و از فرزندان ابوطالب هستم؛ گروهی که از هاشم و غالب متولد شده‌اند. به راستی ما آقایان، بزرگان و اشراف هستیم؛ این حسین علیه‌السلام است که پاکیزه‌ترین پاکیزگان است.از اولاد پیامبر نیکوکار و خاتم پیامبران است.او بر دشمن حمله کرد و جنگید و پانزده نفر سواره را به خاک انداخت [۲۰۲] .ابن‌شهراشوب رحمه الله می‌نویسد: گفته شده:جعفر بن عقیل دو نفر را کشت، سپس بشر بن سوط همدانی ملعون بر او حمله کرد و او را به شهادت رساند [۲۰۳] . [صفحه ۲۴۳] ابوالفرج گوید: مادر او ام‌ثغر، دختر عامر عامری بود. و قاتل او ملعونی به نام عروهٔ الله بن عبدالله خثعمی بوده است [۲۰۴] .

مبارزه‌ی عبدالرحمان بن عقیل

گفته‌اند: پس از او؛ برادرش عبدالرحمان بن عقیل علیه‌السلام به میدان نبرد شتافت، او می گفت:أبی عقیل فأعرفوا مکانی من هاشم و هاشم اخوانی کهول صدق سادهٔ الأقران هذا حسین شامخ البنیانو سید الشیب مع الشبان پدرم عقیل است، مرتبه و منزلت مرا بشناسید؛ که از هاشم هستم و برادرانم نیز از قبیله‌ی هاشم هستند.پیران آنان به راستی و صدق معروف و آقایان اقران خود هستند؛ این حسین علیه‌السلام است که دارای نسب والا می‌باشد.و آقا و مولای پیران و جوانان است.او بر دشمن حمله می کرد و می‌جنگید تا این که هفده نفر از سواران لشکر اشقیا را کشت، سپس عثمان بن خالد جهنی ملعون بر او حمله کرد و او را شهید کرد.

مبارزه‌ی عبدالله بن عقیل

ابوالفرج گوید: پس از او؛ برادرش عبدالله بن عقیل ابن ابی‌طالب علیه‌السلام - که بزرگترین برادر آنان بود و مادرش کنیز بود - به سوی میدان آمد و بر دشمن حمله کرد و جنگید تا این که به دست عثمان بن خالد بن اشیم جهنی و بشر بن حوط قابضی به شهادت رسید.

مبارزه‌ی محمد بن ابوسعید بن عقیل

پس از او؛ محمد بن ابوسعید بن عقیل احول - که مادرش کنیز بود - مورد هدف تیر لقیط بن یاسر جهنی قرار گرفت و از پای درآمده و شهید شد.سپس ابوالفرج گوید: محمد بن علی بن حمزه گوید: به دنبال محمد بن ابوسعید؛ جعفر بن محمد بن عقیل نیز کشته شد. [صفحه ۲۴۴] ابن‌حمزه اضافه می کند: شنیده شده که جعفر بن محمد در جنگ حره [۲۰۵] کشته شده است.علامه مجلسی رحمهٔ الله می‌نویسد: ابوالفرج گوید: در کتابهای انساب ندیدم که محمد بن عقیل فرزندی به نام جعفر داشته باشد.او اضافه می کند: محمد بن علی بن حمزه از عقیل بن عبدالله بن عقیل بن محمد بن عبدالله بن محمد بن محمد بن عقیل بن ابی‌طالب نقل می کند: علی بن عقیل که مادرش کنیز بود در این روز کشته شد [۲۰۶] .

مبارزه‌ی محمد بن عبدالله بن جعفر

ابوالفرج گوید: گفته‌اند: پس از او؛ محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب به سوی میدان شتافت؛ او می گفت:نشکو الی الله من

العدوان قتال قوم فی الردی عمیانقد ترکوا معالم القرآن و محکم التنزیل و التبیانو أظهروا الکفر مع الطغیان به سوی خداوند از ستم ستمگران شکایت می‌کنم؛ از جنگ گروهی که در وادی ضلالت کور و سرگردان هستند.به راستی آنان راههای قرآن؛ و محکمات تنزیل و فرقان را رها کرده‌اند.و کفر را با طغیان و سرکشی آشکار نموده‌اند.پس از آن، حمله کرد و جنگید تا این که ده نفر از اشرار را به هلاکت رساند، سپس به دست ملعونی به نام عامر بن نهشل تمیمی کشته شد.

مبارزه‌ی عون بن عبدالله بن جعفر

ابوالفرج گوید: پس از او، عون بن عبدالله بن جعفر به سوی میدان نبرد قدم گذاشت، او می‌گفت: [صفحه ۲۴۵] ان تنکرونی فأنا ابن‌جعفر شهید صدق فی الجنان أزهریطیر فیها بجناح أخضر کفی بهذا شرفا فی المحشراگر مرا نمی‌شناسید من فرزند جعفر هستم؛ جعفری که شهید راه صدق و راستی است و در بهشت درخشنده و نورانی؛با بالهای سبز فام خود پرواز می‌کند؛ و همین مقام برای افتخار در صحرای محشر کافی است.آن گاه بر دشمن حمله کرد و جنگید تا این که سه نفر سواره و هیجده نفر پیاده را کشت. سپس به دست حرامزاده‌ای به نام عبدالله بن بطه‌ی طائی به شهادت رسید.علامه مجلسی رحمهٔ الله می‌نویسد: ابوالفرج بعد از ذکر شهادت محمد و عون می‌گوید:قاتل عون، ملعونی به نام عبدالله قطنه‌ی تیهانی بود.او اضافه می‌کند: عبیدالله بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب نیز در کربلا به همراه امام حسین علیه‌السلام کشته شد [۲۰۷] .

مبارزه‌ی فرزندان امام حسن

در کتاب «منتخب» می‌نوسید:هنگامی که همه‌ی یاران امام حسین علیه‌السلام شهید شدند نوبت جهاد به فرزندان برادر حضرتش رسید.ابومخنف گوید: امام حسین علیه‌السلام به طرف راست و چپ نگاه کرد و یار و یاوری ندید، آن گاه فریاد زد:وا غربتاه! وا قلهٔ ناصراه! أما من معین یعیننا! أما من ناصر ینصرنا! أما من خائف من عذاب الله فیذب عنا.وا غربتاه! وا قلهٔ ناصراه! آیا کسی نیست که ما را یاری کند؟آیا یاوری نیست که ما را یاری نماید؟آیا کسی نیست که از عذاب خدا بترسد و این ستمکاران را از ما دفع کند؟در این هنگام؛ دو نوجوان که در زیبایی مانند ماه بودند از خیمه بیرون آمدند، یکی از آنان احمد و دیگری قاسم از فرزندان امام حسن علیه‌السلام بودند، آنان می‌گفتند:لبیک لبیک ای آقا و مولای ما! اینک ما در پیشگاه تو هستیم، هر فرمانی داری به ما [صفحه ۲۴۶] امر کن که رحمت و درود خدا بر تو باد!حضرت فرمود: بر عمویتان سخت است که به شما بگوید به سوی میدان بروید و از حرم جدتان حمایت کنید، پس حضرت قاسم علیه‌السلام به طرف میدان شتافت.

مبارزه‌ی حضرت قاسم بن حسن

علامه‌ی مجلسی رحمهٔ الله می‌نویسد: ابوالفرج و محمد بن ابوطالب و دیگران می‌گویند: پس از او؛ عبدالله بن حسن بن علی بن أبی‌طالب علیهماالسلام عازم میدان شد.- در روایات بسیاری آمده است که او قاسم بن حسن علیه‌السلام بود -.او نوجوانی بود که هنوز بالغ نشده بود، هنگامی که امام حسین علیه‌السلام دید او خود را آماده‌ی نبرد می‌کند او را در بغل گرفت و شروع به گریه کردند، آن قدر گریستند تا این که بی‌حال شده و از هوش رفتند.وقتی به هوش آمدند حضرت قاسم علیه‌السلام از امام حسین علیه‌السلام اجازه‌ی جنگ خواست، ولی امام حسین علیه‌السلام امتناع فرمود که اجازه‌ی جنگ دهد.حضرت قاسم علیه‌السلام التماس کرد و اصرار می‌نمود و دست و پای امام را می‌بوسید تا این که حضرت به او اجازه دادند [۲۰۸] .در کتاب «منتخب» آمده است: حضرت به او فرمود:یا ولدی! تمشی برجلك الی الموت؟فرزندم! آیا با پای خود به سوی مرگ می‌روی؟عرض کرد:و کیف لا یا عم! و أنت بین الأعداء وحید فرید، و لن تجد محامیا و لا صدیقا، روحی لروحك الفداء، و نفسی لنفسك الوقاء.عمو جان! چگونه

به سوی مرگ نروم در حالی که تو در میان دشمنان تنها و بی‌یاور هستی، و برای تو حمایتگر و دوستی نیست، روحم فدای روح شما و جانم سپر بلای جان شما باد.امام حسین علیه‌السلام به او اذن میدان داد، سپس گریبان قاسم علیه‌السلام را شکافت و عمامه‌ی او را به دو قسمت کرد و به صورت نقاب، بر چهره‌ی نازنین او انداخت. آن گاه لباس او را به [صفحه ۲۴۷] صورت کفن بر او پوشاند و شمشیر خود را به کمر قاسم علیه‌السلام بست، و او را به سوی معرکه‌ی جنگ روانه کرد [۲۰۹] .

شجاعت حضرت قاسم بن حسن

علامه‌ی فاضل مجلسی رحمهٔ الله گوید:آن شاه‌زاده از خیمه‌ها بیرون آمد، اشک از چشمانش به صورتش سرازیر بود و می گفت:این تنکرونی فأنا بن الحسن سبط النبی المصطفی و المؤتمن‌هذا حسین کالأسیر المرتهن بین أناس لاسقوا صوب المزناگر مرا نمی‌شناسید من فرزند امام حسن علیه‌السلام هستم؛ که نواده‌ی پیامبر برگزیده و امین است.این حسین علیه‌السلام است که مانند اسیر در گرو شما است؛ در میان مردمانی که از نزول باران سیراب نمی‌شوند.حضرت قاسم علیه‌السلام نوجوانی که صورتش مانند پاره‌ی ماه بود، بر دشمن حمله کرد؛ و جنگ سختی به راه انداخت تا این که با کمی سن و سالش، سی و پنج نفر از دشمنان را به هلاکت رساند [۲۱۰] .در کتاب «منتخب» می‌نویسد: آن شاه‌زاده به نزد عمر سعد رفت و گفت:ای عمر! آیا از خدا نمی‌ترسی؟ آیا از خدا واهمه نداری ای کوردل! آیا احترام پیامبر خود را مراعات نمی کنی؟عمر سعد گفت: آیا سرپیچی از اطاعت امیر برایتان بس نبود؟ آیا از یزید اطاعت نمی کنید؟حضرت قاسم علیه‌السلام فرمود: خدا تو را پاداش خیر ندهد! تو ادعای مسلمانی می کنی در حالی که فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشنه هستند و چنان تشنگی بر آنان غلبه کرده که دنیا در جلو دیدگانشان تاریک شده است؟!راوی می گوید: پس از آن؛ قاسم علیه‌السلام مبارز طلبید، شخصی که برابر هزار سواره بود به مبارزه‌ی او آمد، قاسم علیه‌السلام بر او حمله کرد و کشت. آن شخص چهار فرزند داشت آنها یکی پس از دیگری آماده‌ی مبارزه شدند و به دست توانای قاسم علیه‌السلام از پای درآمده و [صفحه ۲۴۸] کشته شدند.قاسم علیه‌السلام نهیبی به اسب خود زد و مشغول مبارزه با سواران گردید، آن قدر جنگید تا این که خسته شده و ناتوان گردید. خواست به طرف خیمه‌ها برگردد ناگاه ازرق شامی ملعون، راه را بر آن شاه‌زاده گرفت و با وی درگیر شد، حضرت قاسم علیه‌السلام ضربتی بر مغز او وارد کرد و او را هلاک نمود.قاسم علیه‌السلام به سوی امام حسین علیه‌السلام آمد و عرض کرد: عمو جان! تشنگی! تشنگی! مرا با شربتی از آب دریاب.امام حسین علیه‌السلام او را تسلی فرموده، و امر به شکیبایی نمود، و انگشتر خود را به او داد و فرمود: آن را در دهانت بگذار و بمک.راوی گوید: قاسم علیه‌السلام گفت: چون آن انگشتر را در دهانم گذاشتم گویا چشمه‌ی آبی بود، سیراب شدم، و به سوی میدان بازگشتم.او دوباره بر آن روبه صفتان حمله کرد و می‌خواست پرچمدار لشکر را هدف قرار داده و بکشد، دشمنان او را با تیر احاطه کرده و تیرباران نمودند [۲۱۱] .

شهادت حضرت قاسم بن حسن

علامه‌ی فاضل و متبحر مجلسی رحمهٔ الله می‌نوسید: حمید بن مسلم گوید:من در سپاه عمر بن سعد لعین بودم و به این نوجوان نگاه می کردم، او شلوار و پیراهنی به تن داشت و نعلینی داشت که بند یکی از آنها پاره شده بود، هرگز فراموش نمی کنم آن که بندش پاره شده بود پای چپ بود.عمر بن سعد ازدی به من گفت: سوگند به خدا! من بر این نوجوان حمله خواهم کرد.گفتم: سبحان الله! از این نوجوان چه می‌خواهی؟ و چرا بر او حمله می کنی؟ به خدا سوگند! اگر او بر من حمله کند من دست به سوی او نمی گشایم و بر او حمله نمی کنم، این گروهی که می‌بینی او را محاصره کرده‌اند برای وی کافی است. گفت: سوگند به خدا! بر او حمله می کنم.سپس آن ملعون بر قاسم علیه‌السلام حمله نمود و ضربتی بر سر مبارکش زد و او با [صفحه ۲۴۹] صورت بر زمین افتاد

[۲۱۲] .در کتـاب «المنتخب» آمـده است: شـیبهٔ بن سـعد شـامی لعین، بـا نیزه‌ی خود ضـربه‌ای از پشت، به قاسم علیه‌السـلام زد که از سینه‌ی مبـارکش خـارج شـد، او در خون خود غلطیـد و بر زمین افتـاد و صـدا می‌زد: عمو جان! مرا دریاب.در بعضـی روایات آمـده است: سـی و پنج تیر بر بدن مبارك قاسم علیه‌السلام اصابت کرده بود.و در روایت دیگری آمده است: سپس سعید بن عمرو ملعون، شکـم مبـارك او را پـاره کرد، و یحیی بـن وهـب لعیـن بـا نیزه او را مجروح نمـود.علاـمه‌ی مجلســی رحمــهٔ الله در کتـاب شــریف «بحارالأنوار» گوید:قاسم علیه‌السـلام صدا زد: عمو جان! مرا دریاب.وقتی امام حسین علیه‌السلام صدای او را شنید مانند عقابی که از آسـمان فرودمی‌آید به سوی او آمد، حضـرت بر دشـمن حمله نمود و صـفوف آنها را شـکافت.حضـرت مانند شیر غضـبناك حمله می‌نمود، شمشـیری به طرف عمر لعین، قاتـل آن شـاه‌زاده حواله کرد، آن ملعون، دست خود را سپر قرار داد، شمشـیر دست او را از بازو جدا کرد.آن ملعون نعره‌ای زد که همه‌ی لشـکر آن را شنیدند، حضرت از او دور شد، سواران اهل کوفه حمله کردند تا عمر را از دسـت امـام حسـین علیه‌السـلام برهاننـد. آن ملعـون در زیر سم اسبـان قرار گرفت و اسـبان بـا سـمهای خـود، او را زخمی کرده و لگدمال شد تا به جهنم واصل گردید [۲۱۳] .گرد و غبار میدان جنگ فرونشست که ناگاه دیدند امام حسین علیه‌السلام بر بالین آن شـاه‌زاده ایسـتاده، و قـاسم علیه‌السـلام پایش را بر زمین می‌سایيـد.امام حسـین علیه‌السـلام فرمود:یعز و الله؛ علی عمك أن تـدعوه فلا یجیبك، أو یجیبك فلا یعینك، أو یعینك فلا یغنی عنك، بعدا لقوم قتلوك.به خدا سوگند! بر عمویت سـخت است این که او را به یـاری خود بخوانی، او [صـفحه ۲۵۰] نتوانـد تو را جواب دهـد، یا جواب دهـد اما نتوانـد تو را یاری نمایـد، یا تو را یاری کنـد ولی سودی به حال تو نداشته باشد. از رحمت خدا دور باد گروهی که تو را کشتند.آن گاه امام حسین علیه‌السلام او را بر سینه گرفت و به طرف خیمه‌ها حمل نمود.حمیـد بن مسـلم گویـد: گویا هنوز می‌بینم که پاهای آن نوجوان از زمین کشـیده می‌شد و زمین را خط می‌کشید، و در حالی که امام حسین علیه‌السلام سینه‌ی او را در سینه‌ی مبارك خود نهاده بود، با خودم گفتم: با جنازه‌ی مطهر او چه خواهـد کرد؟حضـرت جنازه‌ی او را آورد و در میان کشـتگان و شـهدای اهل بیت خود قرار داد.پس از آن؛ امام حسـین علیه‌السـلام فرمود:اللهم أحصـهم عـددا، واقتلهم بـددا، و لا تغادر منهم أحدا، و لا تغفر لهم أبدا، صبرا یا بنی عمومتی! صبرا یا أهل بیتی! لا رأیتم هوانا بعد هذا الیوم أبدا.خداوندا! همه‌ی این گروه کفار را هلاك گردان، و یکایك آنان را بکش، و احدی از آنان را باقی مگذار، و هرگز آنـان را نیـامرز.ای فرزنـدان عمویم! صبر کنیـد، ای اهـل بیتم! صبر کنیـد که پس از این روز، هرگز ذلت و خواری نخواهید دید.

مبارزه‌ی ابوبکر بن حسن

در «بحارالاـنوار» می‌نوسـید: پس از او؛ ابوبکر بن حسن علیه‌السـلام رو به سوی میـدان نهـاد و مبـارزه آغاز کرد و جنگیـد تا این که گروهی از آن ملاـعین را کشت، مـادر او کنیز بود.سـپس ملعونی به نام عبـدالله بن عقبه‌ی غنوی بر او حمله کرد و او را شـهید نمود [۲۱۴] .

مبارزه‌ی احمد بن حسن

ابومخنف گویـد: پس از قاسم علیه‌السـلام؛ برادرش احمـد بن حسن علیه‌السـلام که شانزده سال سن داشت، قـدم به عرصه‌ی کارزار گذاشت، و بر دشمن حمله کرد و پیوسته می‌جنگید تا این که هشتاد سواره را کشت. [صفحه ۲۵۱] او به سوی عموی بزرگوار خود برگشت در حالی که از شدت تشـنگی چشـمانش در کاسه‌ی سرش فرورفته بود صدا می‌زد: عمو جان! آیا شربتی از آب هست تا با آن توانایی جنگ با دشمنان خدا را داشته باشم؟حضرت به او فرمود: لختی صبر کن تا این که جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سـلم را ملاقـات کنی، او تو را با شـربتی از آب سیراب کنـد که هرگز بعـد از آن تشـنه نخواهی شـد.آن امامزاده‌ی عالی مقام، به

سوی گروه کـافران برگشت و در حـالی که رجز می‌خوانـد بر آنـان حمله کرد:اصبر قلیلاـ فالمنـا بعـد العطش فان روحی فی الجهاد تنکمش‌لا أرهب الموت اذ الموت وحش و لم أکن عند اللقاء ذا رعش‌ای نفس! لختی تشنگی را تحمل کن که آرزو بعد از تشنگی است؛ زیرا که روح من، در جهاد زیاد کوشش می‌کنـد.موقعی که مرگ خطرناک گردد؛ از مرگ واهمه ندارم و در موقع مبارزه و جنگ با دشـمنان ترسان و لرزان نیسـتم.روای گوید: آن گاه در پی خواندن این اشـعار بر دشـمنان زبون حمله نمود، و این اشـعار را انشا کرده و می‌خواند:الیکم من بنی‌المختار ضـربا یشـیب لهوله رأس الرضیع‌یبید معاشر الکفار جمعا بکل مهند عضب قطیع‌برای شما از فرزندان پیامبر برگزیده ضـربتی است؛ که از ترس آن موهای سـر طفل شـیرخوار سفید می‌گردد.همه‌ی گروههای کفار را هلاک می‌کند؛ با هر شمشیری که از آهن هندی ساخته شده و تیز و بران است.راوی گوید: پس از آن؛ بر لشکر کفار حمله آورد و شصت نفر از سواران آنان را به هلاکت رساند، آن گاه به درجه‌ی شهادت رسید.در برخی روایات آمده است: آن شاه‌زاده را ملعونی به نام هانی بن شبیب خضرمی کشت، و روی آن ملعون سیاه گردید [۲۱۵] . [صفحه ۲۵۲]

مبارزه‌ی فرزندان امیرمؤمنان علی

علامه فاضـل و متبحر مجلسـی رحمـهٔ الله گویـد: از موثقین بسـیاری چنین نقـل شـده است:هنگامی که همه‌ی اصـحاب و یاران امام حسـین علیه‌السلام و همچنین فرزندان عموهای آن حضرت - عقیل و جعفر علیهماالسلام - و فرزندان برادرش امام حسن علیه‌السلام کشته شده و به شهادت رسیدند، برادران حضرت جلو آمده و عازم پیکار و جانبازی در پیشگاه آن حضرت شدند.

مبارزه‌ی ابوبکر بن علی

اولین کسـی که از آنـان قـدم به عرصه‌ی کـارزار نهاد ابوبکر، فرزنـد امیرمؤمنان علی علیه‌السـلام به نام عبـدالله، و مادرش لیلی دختر مسـعود بن خالـد بن ربعی تمیمی بود. او قـدم به میـدان نبرد گذاشت و رجز می‌خواند و می‌گفت:شـیخی علی ذوالفخار الأطول من هاشم الصدق الکریم المفضل‌هذا حسـین بن النبی المفضل عنه نحامی بالحسام المصـقل‌نفدیه نفسی من أخ مبجل بزرگ و آقای من علی علیه‌السـلام که دارای فخر بیشـمار است؛ از نسل پاک هاشم که دارای صدق، راستی، کرم و اهل فضل احسان است.این حسین علیه‌السـلام فرزند پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم که افضل از همه پیامبران است؛ و ما با شمشـیرهای بران از او حمایت می‌کنیم.و جان خودم را فـدای همچو برادر باعزت و محترم می‌نمایم.او بر دشـمن حمله کرد و پیوسـته می‌جنگید تا این که به دست ملعونی به نام زجر بن بدر نخعی به شهادت رسید.بعضی گویند: قاتل او، لعینی به نام عبدالله بن عقبه‌ی غنوی بود.از امام باقر علیه‌السلام روایت شـده است که حضـرتش فرمود: قاتل او؛ مردی از اهل همدان بود.مدائنی می‌نویسد: جنازه‌ی شـریف آن شاه‌زاده در کنار نهری پیدا شد، و معلوم نبود [صفحه ۲۵۳] که چه کسی او را کشته است [۲۱۶] .

مبارزه‌ی عمر بن علی

تاریـخ‌نویسان گفته‌انـد: پس از او؛ برادرش عمر بن علی علیه‌السـلام به سوی میدان شـتافت، او در حـالی که زجر ملعون - قاتل برادر خود - را هـدف قرار داده بود رجز می‌خوانـد و می‌گفت:أضـربکم و لاـ أری فیکم زجر ذاک الشـقی بالنبی قـد کفریا زجر! یا زجر! تدانی من عمر لعلک الیوم تبوء من سقرشـر مکان فی حریق و سـعر لأنک الجاحد یا شـر البشـر!شما را می‌زنم و در میان شما زجر را نمی‌بینم؛ زجری که بـدبخت است و منکر پیـامبر شـده است.ای زجز! ای زجر! نزد عمر بیا؛ که شایـد امروز در جهنم جای گیری.آن هم در بدترین مکانهای آن، در میان شـعله‌ها و شراره‌های آن؛ زیرا که تو منکر حقی هستی ای شرورترین بشر!آن گاه بر زجر حمله کرد، و او را به جهنم فرسـتاد.در این هنگام، لشـکریان از روبه‌رو بر او حمله کردند، او در حالی که سخت آنان را با شمشیر خودش

می‌زد، می گفت:خلوا عـداهٔ الله خلوا عـن عمر خلوا عـن الليـث العبـوس المكفهريضـربكم بسـيفه و لا ـ يفر و ليس فيهـا كالجبـان المنجحر کنار بروید ای دشـمنان خدا! از جلو راه عمر دور شوید؛ از جلو راه شیر غضبناک و خشمگین و عبوس دور شوید.شیری که شما را مورد هـدف شمشیر خود قرار داده و هرگز فرار نمی‌کنـد؛ و در میـدان جنگ با دشـمنان؛ ترسویی نیست که در خانه‌ی خود بخزد.او پیوسته می‌جنگید تا این که به شـهادت رسـید.علامه مجلسـی رحمهٔ الله گوید: ابوالفرج، نام عمر بن علی علیه‌السلام را جزو کشتگان کربلا نیاورده است [۲۱۷] . [صفحه ۲۵۴]

مبارزه‌ی عثمان بن علی

پس از او؛ برادرش عثمان بن علی علیه‌السـلام که مادرش حضـرت ام‌البنین و دختر حزام بن خالـد و از قبیله‌ی بنی‌کلاب بود، قدم به میدان نبرد نهاد، او رجز می‌خواند و می گفت:انی أنا عثمان ذوالمفاخر شـیخی علی ذوالفخار الظاهروابن عم للنبی الطاهر أخی حسین خیرهٔ الأخایرو سـید الکبار و الأصاغر بعد الرسول و الوصی الناصرمن عثمان؛ دارای فضایل هستم؛ بزرگ و آقای من علی علیه‌السلام که دارای افتخارات آشـکاری است.او فرزنـد عموی پیامبر پاک و طاهر است؛ برادرم امام حسـین علیه‌السـلام برگزیده‌ی نیکوکاران است.او آقا و مولای هر کوچک و بزرگ است؛ و پس از پیامبر، وصـی و جانشـین یاری‌کننـده اوست.در این هنگام؛ خولی بن یزید اصبحی تیری پرتاب کرد که به پیشانی آن شاه‌زاده خورد و از اسب افتاد. حرامزاده‌ای از قبیله‌ی ابان بن حازم آمد و سر مبارک او را از تن جدا کرد، آن امام‌زاده‌ی والاتبار در آن روز؛ بیست و یک سال عمر داشت [۲۱۸] .

مبارزه‌ی جعفر بن علی

پس از او؛ برادرش جعفر بـن علی علیه‌السـلام کـه مـادر او نیز ام‌البنین علیهاالسـلام بـود و نـوزده سـال داشت قـدم به عرصه‌ی جهـاد گـذاشت، او می گفت:انی أنا جعفر ذوالمعالی ابن علی الخیر ذی النوال‌حسبی بعمی شـرفا و خالی أحمی حسـینا ذالنـدی المفضال‌من جعفر، دارای بزرگواریها و والاییها هستم؛ فرزند حضرت علی علیه‌السلام که داری بخشش و جود بود.در شرافت و عزت من، عمو و دایی من کفایت می‌کند؛ من از حسـین علیه‌السلام که دارای بخشش و احسان بی‌کران است حمایت می‌کنم. [صفحه ۲۵۵] آن گاه جنگید تا این که خولی اصبحی ملعون تیری به سوی آن شاه‌زاده انداخت و به شقیقه، یا چشم مبارکش اصابت کرد [۲۱۹] .

مبارزه‌ی عبدالله بن علی

در «بحارالانوار» می‌نویسـد:پس از او؛ برادرش عبـدالله بن علی علیه‌السـلام قـدم به میدان نبرد گذاشت. او بیست و پنج سال داشت و هنوز فرزندی نداشت.حضـرت عباس علیه‌السـلام به او فرمود: برادرم! در برابر من جهاد کن تا این که تو را ببینم و در پیشگاه خدا به شهادت تو پاداش طلبم، زیرا که تو فرزنـدی نداری. او در برابر برادر خود، قدم به میدان جنگ نهاد، و می گفت:أنا بن ذی النجدهٔ و الافضـال ذلک علی الخیر ذوالأفعال‌سـیف رسول الله ذوالنکال فی کل یوم ظاهر الأهوال‌من فرزنـد کسـی هسـتم که دارای شـجاعت، فضل و احسان است؛ او علی علیه‌السـلام است که نیکو مرد و صاحب کارهای پسـندیده است.او شمشـیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که دارای عقوبت و عذاب بر دشمنان است؛ که هر روز، رعب و وحشت او بر دشمنان ظاهر می‌شد.عبدالله بر دشمن حمله کرد و گروهی از آن ملاـعین را به هلاـکت رسانـد، آن گاه به دست ملعونی به نام هانی بن شـعیب که برادر او را نیز کشـته بود؛ به شهادت رسید [۲۲۰] .

مبارزه‌ی محمد بن علی

در «بحار الانوار» می‌نویسد:پس از او؛ برادرش محمد بن علی الاصغر - که مادرش کنیز بود - به میدان آمد و جنگید. مردی از طایفه‌ی تمیم از فرزندان ابان بن دارم بر او حمله کرد و او را به شهادت رساند.ابوالفرج گوید: محمد بن علی بن حمزه گوید: در روز عاشوار، ابراهیم بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام که مادرش کنیز بود؛ کشته شد. [صفحه ۲۵۶] و این نقل را جز از محمد بن علی از کسی نشنیده‌ام، و در هیچ کدام از کتابهای انساب یادی از ابراهیم نشده است.و یحیی بن حسن گوید: ابوبکر بن عبیدالله طلحی از پدرش نقل می‌نماید: عبیدالله بن علی علیه‌السلام در کربلا با امام حسین علیه‌السلام شهید شد.این قول صحیح نیست، چون عبدالله در روز جنگ «دار» [۲۲۱] به دست یاران مختار کشته شد و او را در آن روز دیدم [۲۲۲] .

حضرت ابوالفضل عازم میدان می‌شود

در «بحار الانورا» می‌نویسد:چون برادران حضرت عباس علیه‌السلام کشته شدند خود آن حضرت عازم میدان نبرد شد، و از امام حسین علیه‌السلام اذن میدان خواست.حضرت عباس علیه‌السلام را ابوالفضل می‌خواندند، مادر بزرگوارش حضرت ام‌البنین علیهاالسلام بود. او بزرگترین فرزند حضرت ام‌البنین علیهاالسلام به شمار می‌رفت، و آخرین نفری بود که از برادرانش کشته شد.به آن بزرگوار لقب «سقا» داده بودند، او شخصی خوشرو و زیبا بود، سوار بر اسب تنومند بلندی می‌شد در عین حال، پاهای مبارکش از زمین کشیده می‌شد.آن حضرت چهره‌ی دلربا و زیبایی داشت که به او: قمر بنی‌هاشم - یعنی «ماه درخشان بنی‌هاشم» - می‌گفتند، و در اثر کثرت عبادت و سجود در پیشگاه الهی، آثار سجده در پیشانی او نمایان بود، و او پرچمدار امام حسین علیه‌السلام بود.حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام چون تنهایی و بی‌یاوری برادرش را دید خدمت امام علیه‌السلام شرفیاب شده و عرض کرد: برادرم! آیا به من اجازه جهاد می‌فرمایید؟امام حسین علیه‌السلام گریست و گریه‌ی سختی نمود، سپس فرمود:یا أخی! أنت صاحب لوائی و اذا مضیت تفرق عسکری.برادر جان! تو علمدار و پرچمدار من هستی، اگر تو بروی لشکر من پراکنده می‌شود. [صفحه ۲۵۷] حضرت عباس علیه‌السلام عرض کرد:قد ضاق صدری و سئمت من الحیاة، و أرید أن أطلب ثاری من هؤلاء المنافقین.راستی دلم تنگ شده و از زندگی خسته و ملول شده‌ام، می‌خواهم انتقامم را از این منافقان بگیرم.امام حسین علیه‌السلام فرمود:فاطلب لهولاء الأطفال قلیلا من الماء.حال که عازم میدان هستی، پس قدری آب برای این کودکان بیاور.

حضرت ابوالفضل و حرکت به سوی لشکر

حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام به سوی گروه کافران حرکت کرد و در برابر آنان ایستاده و آنان را پند و اندرز داد، از عواقب کارشان ترسانید. ولی در دل سنگ آن ملاعین تأثیر نکرد.حضرت به جانب برادرش امام حسین علیه‌السلام بازگشت و قضیه را بازگو کرد. در این هنگام، صدای کودکانی را شنید که فریاد می‌زدند: العطش! العطش!

حضرت ابوالفضل و حرکت به سوی فرات

حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام بر اسب خود سوار شد، نیزه‌ای به دست گرفت و مشک آبی برداشت و به سمت فرات به راه افتاد.علامه مجلسی رحمهٔ الله گوید: چهار هزار نفر مأمور فرات بودند، آنها دور حضرتش را گرفته و او را تیرباران کردند.بنابر آنچه روایت شده: آن شیر اسداللهی بر آنان حمله نمود و هشتاد نفر از آن ملاعین را به خاک انداخت، و وارد شریعه‌ی فرات گردید. تشنگی بر حضرتش غلبه کرده بود، خواست جرعه‌ای از آب بیاشامد، ولی تشنگی امام انس و جان و مولای مهربان، حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام و اهل بیت آن حضرت را به یاد آورد و نخورد و آب روی آب ریخت و مشک را پر کرد و آن را بر دوش راست خود انداخت، و به سمت خیمه‌ها حرکت کرد.هنگامی که آن ملاعین این صحنه را دیدند، راه را بر آن حضرت بستند

و او را از هر [صفحه ۲۵۸] سمت محاصره نموده و بر او حمله کردند.آن شیر بیشه‌ی شجاعت بر آن روبه‌صفتان زبون حمله کرد و جنگید، در این حال رجز می‌خواند و می گفت:لا أرهب الموت اذالموت رقا حتی اواری فی المصالیت لقی‌نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا انی أنا العباس أغدوا بالسقاو لا أخاف الشر یوم الملتقی موقعی که مرگ به سراغم می‌آید من از مرگ هراسی ندارم؛ تا این که خود را داخل صفوف دلیران می کنم.جان من؛ سپر بلای جان ابی‌عبدالله علیه‌السلام است که جان او جان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؛ من عباس هستم که با مشک می‌آیم.و از شر روبه‌رو شدن با دلیران هراسی ندارم.حضرت با شجاعت تمام همه‌ی آن ملاعین را پراکنده کرد و به حرکت خود ادامه داد. زید بن ورقاء ملعون با همکاری حکیم بن طفیل سنبسی حرامزاده در پشت درخت خرمایی کمین کرد، و غفلتا ضربه‌ای بر دست راست آن حضرت زد و دست از بدن مبارکش جدا کرد.حضرت شمشیر را به دست چپ گرفت، و حمله کرد و رجز می‌خواند و می گفت:و الله ان قطعتم یمینی انی أحامی أبدا عن دینیو عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الأمین‌به خدا سوگند! اگر دست راست مرا ببرید؛ من همواره از دین خودم؛و از امام و پیشوای صدق و یقین؛ که فرزند پیامبر پاک و امین است؛ حمایت می کنم.حضرت جنگید تا این که ضعف بر او عارض گردید، ملعونی به نام حکم بن طفیل طائی پشت درخت خرمایی کمین کرده بود، ضربتی بر دست چپ آن حضرت وارد نمود و از تن جدا کرد، حضرت رجز می‌خواند و می گفت:یا نفس! لا تخشی من الکفار و أبشری برحمهٔ الجبارمع النبی السید المختار قد قطعوا ببغیهم یساری‌فأصلهم یا رب حر النار ای نفس! از گروه کفار واهمه به دل خود راه مده؛ و به رحمت خدای جبار؛همراه با پیامبر، آقا و برگزیده مسرور باش؛ آنان با ستمگری دست چپ مرا قطع کردند. [صفحه ۲۵۹] پروردگارا! آنان را در شعله‌های آتش جنهم وارد کن [۲۲۳] .

شهادت حضرت ابوالفضل العباس

علامه مجلسی رحمهٔ الله گوید:در این هنگام؛ حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام مشک را به دندانهای مبارک خود گرفت و اسب را می‌دواند تا این که آب را به تشنگان اهل بیت علیه‌السلام برساند.ناگاه تیری از جانب دشمن پرتاب و به مشک اصابت کرد و آب مشک ریخت، پس از آن تیر دیگری آمد و به سینه‌ی مبارک آن بزرگوار اصابت کرد.حضرت از بالای اسب رو به طرف امام حسین علیه‌السلام نمود و برادر خود را صدا زد:ادرکنی؛ دریاب مرا.فخر للارض مقطوع الیدین له من کل مجد یمین غیر منخذم‌آری؛ آن بزرگوار، با دست‌های بریده بر زمین افتاد؛ و دست راست او دستی است که از هر مجد و بزرگواری بریده نشده است.در روایت دیگری آمده است: هنگامی که تیر دیگری بر سینه‌ی مبارک آن حضرت اصابت کرد ملعونی با عمودی آهنین، حضرت را مورد حمله قرار داد و شهیدش کرد.چون امام حسین علیه‌السلام (صدای برادر را شنید به جانب شریعه‌ی فرات حرکت کرد) و چون دید که برادرش در کنار شریعه‌ی فرات افتاده، سخت گریست و بدن شریف او را به طرف خیمه‌ها حمل نموده، و این اشعار را می‌خواند:تعدیتم یا شر قوم ببغیکم و خالفتم دین النبی محمدأما کان خیر الرسل أوصاکم بنا؟ أما نحن من نسل النبی المسدد؟أما کانت الزهراء أمی ویلکم؟ أما کان من خیر البریهٔ أحمد؟لعنتم و أخزیتم بما قد جنیتم فسوف تلاقوا حر نار توقدای گروه اشرار! با ظلم و ستمگری از حق تجاوز کردید؛ و با دین پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت نمودید.آیا بهترین پیامبران در مور ما، به شما سفارش نکرده بود؟ آیا ما از نسل پیامبر درستکار [صفحه ۲۶۰] نیستیم؟وای بر شما! آیا فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام مادر من نیست؟ آیا پدر من، از بهترین مردمان و خلایق نیست؟به سبب جنایاتی که مرتکب شدید مورد نفرین و لعنت خدا قرار گرفتید و رسوا شدید؛ پس به زودی در شراره‌ی شعله‌های آتش جهنم خواهید سوخت.سپس امام حسین علیه‌السلام فرمود:ألان انکسر ظهری، و قلت حیلضتی.اکنون کمرم شکست و چاره‌ی من گسسته گشت [۲۲۴] .صاحب اصل گوید: در بعضی از کتابهای معتبر آمده‌است:بدن مبارک حضرت عباس علیه‌السلام به قدری زخمی بود که امام حسین علیه‌السلام نتوانست بدن پاره پاره‌ی برادر خود را به سوی محل شهدا حمل کند، به ناچار بدن شریف او را در کنار فرات گذاشت، و با حال گریه و حزن و اندوه

به سوی خیمه‌ها بازگشت.

حضرت علی اکبر عازم میدان می‌شود

در کتاب «المنتخب» می‌نویسد: روایت شده است:چون حضرت عباس بن علی علیهماالسلام به شهادت رسید، لشکر کفار بر اصحاب امام حسین علیه‌السلام حمله کردند، چون حضرت این منظره را دید صدا زد:یا قوم! أما من مغیث یغیثنا؟أما من طالب حق فینصرنا؟أما من خائف فیذب عنا؟أما من أحد فیأتینا بشربهٔ من الماء لهذا الطفل فانه لا یطیق الظماء؟ای قوم! آیا فریادرسی نیست که به فریاد ما برسد؟آیا خواهان حقی نیست که ما را یاری کند؟آیا خائفی از غضب خدا نیست که دشمن را از ما دفع کند؟آیا کسی نیست که جرعه‌ی آبی برای این کودک شیرخوار که تاب و توان تشنگی را ندارد، بیاورد؟ [صفحه ۲۶۱] در این هنگام؛ فرزند بزرگ آن امام مظلوم، حضرت علی اکبر علیه‌السلام که هفده سال داشت به پا خاست، و گفت: ای آقا و مولای من! من برای تو آب می‌آورم.راوی گوید: علی اکبر علیه‌السلام مشک را برداشت و وارد شریعه شد و مشک را پر کرد و رو به طرف پدر بزرگوار، طیب و طاهر خود نمود، و عرض کرد: پدر جان! این آب است که می‌خواستی، برادرم را سیراب کن و اگر باقی ماند بر صورت من بریز که سوگند به خدا! تشنه هستم.امام حسین علیه‌السلام گریست و فرزند شیرخوار خود را گرفت و در بغلش نشاند و ظرف را گرفت و نزد دهان کوچک آن شیرخوار آورد، چون آن شیرخوار خواست آبی بنوشد تیر مسمومی از طرف دشمن آمد و پیش از آن که جرعه‌ای از آن بنوشد به گلوی آن طفل مظلوم اصابت کرد.امام حسین علیه‌السلام گریست و ظرف آب را از دست مبارک خود بینداخت، و صورت مبارک خود را به سوی آسمان گرفت... تتمه‌ی این روایت بعد از این خواهد آمد.و این روایت؛ روایت غریبی است.در «بحارالانوار» می‌نویسد: ابوالفرج گوید:علی بن حسین علیهاالسلام همان علی اکبر و بزرگترین پسر امام حسین علیه‌السلام است که فرزندی نداشت و ابوالحسن نامیده می‌شد، مادرش لیلی دختری ابومرهٔ بن عروهٔ بن مسعود ثقفی است، و او اولین کسی بود (از اهل بیت علیهم‌السلام) که در کربلا شهید شد [۲۲۵] .صاحب اصل گوید: در برخی از تألیفات اصحاب ما روایت شده است:چون حضرت عباس علیه‌السلام و حبیب بن مظاهر به شهادت رسیدند آثار شکستگی در چهره‌ی مبارک امام حسین علیه‌السلام پدیدار شد. حضرت غمگین و اندوهگین نشسته بود و قطرات اشک از دیدگانش به صورت نازنینش جاری بود. در این حال، فرزندش جناب علی اصغر - که معروف به علی اکبر علیه‌السلام است - نزد حضرت آمد و عرض کرد:یا أبتاه! قتل عمی العباس علیه‌السلام فلا خیر لی فی الحیاهٔ بعده، فقد ضاق صدری لفراقه، فهل من رخصهٔ؟پدر جان! عمویم عباس علیه‌السلام کشته شد، پس از او خیری در زندگی نیست، از فراق او دلم تنگ شده است، آیا اجازه می‌فرمایید به میدان بروم؟ [صفحه ۲۶۲] امام حسین علیه‌السلام گریست و فرمود:یا بنی! یعز علی و الله؛ فراقک.فرزند عزیزم! به خدا سوگند! فراق و جدایی تو بر من سخت است؟عرض کرد: کیف یا أبتاه! و أنت وحید بین الأعداء فرید لا ناصر لک و لا معین، روحی لروحک الفداء، و نفسی لنفسک الوقاء.پدر بزرگوارم! چگونه به میدان نروم؟ حال آن که در میان دشمنان تنها مانده‌ای، نه یاوری، نه معینی داری، روحم فدای روح شما و جانم سپر بلای جان شما است.در کتاب «مهیج الاحزان» می‌نویسد:هنگامی که حضرت علی اکبر علیه‌السلام می‌خواست به طرف میدان نبرد برود، اهل حرم و بانوان محترم حلقه‌وار دور آن شهزاده‌ی والاتبار را گرفتند و گفتند: به غریبی ما رحم کن و به سوی جنگ شتاب مکن، زیرا که ما تاب و توان جدایی تو را نداریم.صاحب «مهیج الاحزان» گوید: آن شاهزاده پیوسته اصرار می‌کرد و از پدر بزرگوارش اذن میدان می‌خواست تا این که حضرت به او اجازه‌ی میدان دادند. آن گاه پدر بزرگوارش و اهل حرم را وداع گفت، و به سوی میدان روانه شد [۲۲۶] .علامه‌ی مجلسی رحمهٔ الله در «بحارالانوار» می‌نویسد: محمد بن ابوطالب گوید: در آن روز، حضرت علی اکبر علیه‌السلام هیجده سال داشت.علامه‌ی مجلسی رحمهٔ الله می‌نویسد: ابن‌شهراشوب می‌نویسد: گفته شده: سن شریف آن حضرت بیست و پنج سال بود.سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:هنگامی که حضرت علی اکبر علیه‌السلام

به طرف میدان به راه افتاد امام حسین علیه‌السلام از پشت سر او نگاهی مأیوسانه بر اندام آن خورشید فلک امامت انداخت و بی‌اختیار اشک چشمان حق‌بین‌اش بر صورتش جاری شد و گریست.در «بحارالانوار» می‌نویسد: مورخان گویند:امام حسین علیه‌السلام محاسن شریف خود را به سوی آسمان گرفت و فرمود: [صفحه ۲۶۳] اللهم اشهد علی هؤلاء القوم، فقد برز الیهم غلام أشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک، و کنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الی وجهه.اللهم امنعهم برکات الأرض، و فرقهم تفریقا، و مزقهم تمزیقا، واجعلهم طرائق قددا، و لا ترض الولاة عنهم أبدا، فانهم دعونا لینصرونا ثم عدوا علینا یقاتلوننا.خداوندا! شاهد باش! جوانی به سوی این سپاه رفت که شبیه‌ترین مردم از لحاظ صورت، سیرت و گفتار به پیامبر توست، و ما هرگاه مشتاق دیدار پیامبر تو می‌شدیم به این جوان می‌نگریستیم.خداوندا! برکات زمین را از آنان بازدار، و جمعیت آنان را پراکنده ساز، و پرده‌ی اتفاق آنان را پاره کن، و آنان را در راههای تفرقه و جدایی قرار ده، و هرگز حاکمان را از آنان راضی و خشنود مگردان، زیرا که این گروه از ما دعوت کردند تا یاری کنند چون اجابت کردیم آنان با ما عداوت و دشمنی نموده و با ما جنگ نمودند.آن گاه امام حسین علیه‌السلام رو به عمر سعد لعین کرد و فریاد زد:مالک قطع الله رحمک! و لا بارک الله لک فی أمرک! و سلط علیک من یذبحک بعدی علی فراشک! کما قطعت رحمی و لم تحفظ قرابتی من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.تو را چه شده؟ خداوند رحم (نسل) تو را قطع کند و هیچ امر و آرمانی را بر تو مبارک نفرماید، و بر تو کسی را مسلط کند که تو را در رختخواب بکشد، چنان که تو رحم (نسل) مرا قطع نمودی و قرابت و خویشی مرا با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراعات نکردی.پس از آن؛ امام حسین علیه‌السلام با صدای بلند این آیه را تلاوت فرمود:(ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین - ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم) [۲۲۷] .همانا خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر مردم جهانیان برگزید، فرزندانی که برخی از دیگری بودند و خداوند شنوا و دانا است. [صفحه ۲۶۴]

مبارزه‌ی حضرت علی اکبر

در این هنگام، حضرت علی اکبر علیه‌السلام در میدان نبرد قرار گرفت و به جنگ پرداخت، او رجز می‌خواند و می گفت:أنا علی بن الحسین بن علی من عصبة جد أبیهم النبی‌و الله؛ لا یحکم فینا ابن الدعی أطعنکم بالرمح حتی ینثنی‌أضربکم بالسیف أحمی عن أبی ضرب غلام هاشمی علوی‌من علی، فرزند حسین بن علی علیه‌السلام هستم؛ از گروهی که جد آنان پیامبر است.به خدا سوگند! پسر زنازاده نمی‌تواند در خصوص ما حکم کند؛ و چنان شما را با نیزه می‌زنم که نیزه‌ام بشکند.در حمایت از پدرم شما را با شمشیر می‌زنم؛ ضرباتی که جوان هاشمی علوی می‌زند.آن گاه مانند شیر بر دشمن زبون حمله کرد و جنگ سختی نمود و گروه زیادی را به خاک انداخت تا این که از زیادی کشته، ضجه و فریاد لشکریان کافر بلند شد.از کتاب «فوادح القوادح» نقل شده است:چون این شیر بیشه‌ی شجاعت قدم به عرصه‌ی جنگ نهاد مبارز طلبید، ابن‌سعد حرامزاده، طارق بن کثیر را صدا زد و گفت: هر چقدر جایزه بخواهی از ابن‌زیاد خواهی گرفت، به مبارزه‌ی این جوان بشتاب و سر او را برای من بیاور. طارق گفت: تو صاحب حکومت می‌شوی و من به مبارزه‌ی او بروم؟ اگر حکومت موصل را در نزد امیر - ابن‌زیاد - برای من ضامن می‌شوی با او مبارزه می کنم.عمر سعد لعین ضامن شد و او به سوی میدان آمد، آن ملعون شروع به مبارزه کرد.جنگ سختی درگرفت تا این که آن شهزاده‌ی والاتبار ضربه‌ی مهلکی بر او وارد نمود و او را به جهنم فرستاد.پس از او؛ برادر آن ملعون به میدان آمد، حضرت ضربه‌ای به چشم او زد و او را هلاک نمود.پس از او؛ فرزندش به مبارزه برخاست، حضرت او را نیز از پای درآورد، کسی از آن لشکر به میدان نمی‌آمد جز این که شیر شجاع، حضرت علی اکبر علیه‌السلام او را به خاک و خون می کشید و می کشت.در این هنگام؛ عمر لعین فریاد زد: آیا مردی نیست به مبارزه‌ی او برود؟ [صفحه ۲۶۵] پس بکر بن غانم را صدا زد تا برای مبارزه‌ی آن حضرت قدم به میدان مبارزه بگذارد.بکر ملعون گفت: این جوانی بیش نیست، من با دو هزار مرد جنگی برابر هستم و مبارزه می کنم، ولی چون گفتی: آیا مردی

نیست به مبارزه‌ی او برود؟ به مبارزه‌ی او می‌روم.بکر ملعون قدم به میدان نهاد، در این هنگام - چنان که گفته شده - رنگ امام حسین علیه‌السلام پرید و متغیر گردید، مادرش حضرت لیلا علیهاالسلام عرض کرد: نکند صدمه‌ای به فرزندم رسیده که رنگ شما پرید؟حضرت فرمود: نه، ولی کسی به مبارزه‌ی او آمد که از او بر فرزندم می‌ترسم، تو خدای را بخوان و دعا کن، زیرا که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود:دعاء الوالدهٔ یستجاب لولدها.دعای مادر؛ در حق فرزندش مستجاب می‌شود.حضرت لیلاـ علیهاالسلام وارد خیمه شد، سر خود را گشود، دست دعا به طرف خدای عالم دراز کرد و گفت:یا من رد یوسف علی یعقوب و رجع الیه بصره أردد علی ولدی واحفظه من بکر بن غانم.ای خدایی که یوسف را بر یعقوب برگرداندی، تا چشمانش روشن گشت، فرزند مرا برگردان و او را از گزند بکر بن غانم حفظ فرما.آن گاه بر آن ملعون نفرین کرد.آری! حضرت علی اکبر علیه‌السلام با آن ملعون به مبارزه پرداخت، ضرباتی چند بین آن دو رد و بدل شد، با نیزه بر همدیگر حمله کردند، میان آن دو نبرد سخت و عظیمی درگرفت، تا این که حضرت متوجه زیر بغل او شد، که زره‌اش پاره شده بود. حضرت زیر بغل او را هدف قرار داده و ضربه‌ی شمشیری حواله کرد، آن ضربه‌ی کاری، آن ملعون را به دو قسمت تقسیم کرد، و فوری روح پلید او را به سوی آتش جهنم روانه ساخت.روایت شده است: آن شاهزاده با تشنگی که داشت صد و بیست نفر از ملاعین را کشت، سپس با شدت عطش و زیادی جراحت به محضر پدر بزرگوار خود آمد و عرض کرد:یا أبه! العطش قد قتلنی و ثقل الحدید قد أجهدنی، فهل الی شربهٔ ماء من سبیل أتقوی بها علی جهاد الأعداء؟ [صفحه ۲۶۶] ای پدر جان! تشنگی جانم را به لب رسانیده، و سنگینی آلات و سلاح آهنین، مرا به زحمت و مشقت انداخته است، آیه به جرعه‌ی آبی می‌توان دست یافت که با آن قدرتی به دست آورم و با دشمنان جهاد نمایم؟در کتاب «مهیج الاحزان» از حمید بن مسلم نقل می‌کند که حضرت علی اکبر علیه‌السلام عرض کرد:یا أباه! أثقلنی الحدید و أختقنی العطش.ای پدر! سنگینی سلاح آهنین مرا آزرده، و تشنگی مرا خفه می‌کند.امام حسین علیه‌السلام گریست و فرمود:وا غوثاه یا بنی! اصبر قلیلا یسقیک جدک شربهٔ لا ظمأ بعدها.وا غوثاه! ای فرزندم! بازگرد و لختی صبر کن، که به زودی جدت محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو را سیراب خواهد کرد که پس از آن هرگز تشنه نخواهی شد [۲۲۸] .در «بحارالانوار» می‌نویسد: حضرت فرمود:ای فرزندم! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و بر من گران و سخت است که تو آن ملاعین را دعوت کنی و پاسخ ندهند، استغاثه کنی و به فریاد تو نرسند.یا بنی! هات لسانک.ای فرزندم! زبانت را نزدیک بیاور.آن گاه امام حسین علیه‌السلام زبان او را به دهان گرفت و مکید، و انگشتر خود را به او داد، و فرمود:آن را در دهانت بگذار، و به سوی جنگ دشمنت برگرد که من امیدوارم که امروز و تا شب، جد بزرگوارت تو را با جام سرشاری سیراب خواهد کرد که پس از آن هرگز تشنه نخواهی شد.حضرت علی اکبر علیه‌السلام به سوی میدان بازگشت، او رجز می‌خواند و می‌گفت:الحرب قد بانت لها الحقائق و ظهرت من بعدها مصادقو الله رب العرش، لا نفارق جموعکم أو تغمد البوارقحقایق جنگ آشکار شده است، که پس از آن مصادیق آن - یعنی آراسته شدن صفوف و کشیدن شمشیرها - نیز نمایان می‌شود. [صفحه ۲۶۷] سوگند به خدایی که مالک عرش است از گروه شما جدا نمی‌شوم؛ و دست از شما برنمی‌دارم تا این که شمشیرها به غلاف گذاشته شود.آن حضرت پیوسته می‌جنگید تا این که دویست نفر از آنان را کشت [۲۲۹] .

شهادت حضرت علی اکبر

شیخ مفید رحمهٔ الله در کتاب «الارشاد» خود می‌نویسد:اهل کوفه از کشتن او اجتناب می‌نمودند، ناگاه چشم ابن‌منقذ عبدی ملعون بر آن شاهزاده افتاد. آن حضرت باشجاعت تمام می‌جنگید، آن ملعون گفت: گناه همه‌ی عرب بر گردن من؛ اگر این جوان با این شجاعت ضرب و قتل از کنار من عبور کند، پدر او را به عزا خواهم نشاند.حضرت بر صفوف دشمن حمله می‌کرد و می‌جنگید تا این که مرهٔ بن منقذ بر او تاخت و نیزه‌ای بر او زد.در روایت دیگری در کتاب «بحارالانوار» آمده است:حضرت علی اکبر علیه‌السلام

مکرر بر آن بزدلان حمله می‌کرد تا این که تیری از طرف دشمن آمد و بر گلوی آن حضرت اصابت کرد و گلوی او را پاره کرد [۲۳۰] .باز در «بحارالانوار» می‌نویسد:موقعی که حضرت علی اکبر علیه‌السلام بالای اسب با آن ملاعین می‌جنگید، منقذ بن مرهٔ عبدی، ضربه‌ای بر سر مبارک آن حضرت زد که او از شدت ضربه، روی زمین افتاد.مردم بی‌دین از اطراف با شمشیر او را می‌زدند تا این که حضرت ناتوان شد و دست به گردن اسب انداخت، اسب در میان سواران او را به سوی لشکر دشمن می‌برد، پس هر سواری، بر آن حضرت زخمی وارد می‌کرد تا این که بدن نازنین او را با تیغ پاره پاره کردند، و چون روح او به گودی گلویش رسید با صدای بلند فریاد زد:یا أبتاه! هذا جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد سقانی بکأسه الأوفی شربهٔ لا أضمأ بعدها أبدا! و هو یقول: العجل العجل! فان لک کأسا مذخورهٔ حتی تشربها الساعهٔ.پدر جان! اینک جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا با جام سرشاری با شربتی گوارا [صفحه ۲۶۸] سیراب کرد، شربتی که پس از آن هرگز تشنه نخواهم شد. و او می‌فرمود:حسین جانم! شتاب کن و زود باش که برای تو نیز جامی ذخیره کرده‌ام که همین ساعت بنوشی [۲۳۱] .سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:سپس حضرت علی اکبر علیه‌السلام فریادی کشید و روح پر فتوحش از جسد مبارکش جدا گردید، امام حسین علیه‌السلام آمد و بر بالین فرزند خود ایستاد، و روی مبارک خود را بر صورت نازنین او نهاد، و فرمود:قتل الله قوما قتلوک یا بنی! ما أجراهم علی الرحمان و علی انتهاک حرمهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.پسر جانم! خدا بکشد کسانی را که تو را کشتند. چقدر بر خدا و بر هتک حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جری و گستاخند!اشک از دیدگانش سرازیر شد و آن گاه فرمود:علی الدنیا بعدک العفاء.پس از تو خاک بر سر دنیا باد [۲۳۲] .ابومخنف گوید: سپس امام حسین علیه‌السلام در بالین فرزندش نشست و سر جوانش را بغل گرفت و خون دندان‌های او را پاک نمود، او را می‌بوسید و می‌فرمود:یا ولدی! أما أنت فقد استرحت من هم الدنیا و غمها و شدائدها و صرت الی روح و ریحان، و قد بقی أبوک و ما أسرع اللحوق بک.پسر جانم! تو از هم و غم دنیا و سختی‌های آن راحت شدی و به سوی رحمت و روزی پاکیزه رفتی، ولی پدر تو ماند، به زودی به تو ملحق خواهم شد.

حضرت زینب بر بالین حضرت علی اکبر

ابومخنف گوید: عمارهٔ بن واقد گوید:گویا می‌بینم زنی را که از خیمه‌ی امام حسین علیه‌السلام بیرون آمد، او در حسن و زیبایی مانند ماه درخشید، او فریاد می‌زد: [صفحه ۲۶۹] وا ولداه! وا قتلاه! وا قلهٔ ناصراه! وا غریبا! وا مهجهٔ قلباه! لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیا، لیتنی و سدت الثری.وای فرزندم! وای کشته‌ام! وای از کمی یاوران! وای از غریبی! وای از خون دل من! کاش پیش از این روز، نابینا بودم، کاش من مرده بودم.در «بحارالانوار» می‌نویسد: حمید بن مسلم گوید:گویا می‌بینم زنی را که با اضطراب و شتاب از خیمه بیرون دوید، او مانند آفتات طلوع کرده بود، و فریاد واویلا و وا هلاکا می‌نمود، می‌گفت:یا حبیباه! یا ثمرهٔ فؤاداه! یا نور عیناه!ای حبیب من! ای میوه‌ی دل من! ای نور چشمان من!پرسیدم: این خانم کیست؟گفتند: این زینب علیهاالسلام دختر علی علیه‌السلام است.او آمد و خود را روی نعش مبارک حضرت علی اکبر علیه‌السلام انداخت. در این هنگام، امام حسین علیه‌السلام دست او را گرفت و به خیمه بازگردانید، و رو به جوانان خود کرد، و فرمود: برادر خود را بردارید.جوانان بنی‌هاشم، نعش حضرت علی اکبر علیه‌السلام را برداشتند و آوردند تا این که در خیمه‌ای که نعش شهدا در آنجا بود، گذاشتند [۲۳۳] .

حضرت سکینه و شهادت حضرت علی اکبر

در برخی از کتابهای معتبر از شیخ مفید رحمهٔ الله نقل شده: شیخ از جابر بن عبدالله نقل می‌کند: جابر گوید:چون حضرت علی اکبر علیه‌السلام شهید شد امام حسین علیه‌السلام در حالی که می‌گریست، غمگین بود و از جان خود مأیوس و سیر شده بود، وارد خیمه شد.حضرت سکینه علیهاالسلام عرض کرد: چه شده که می‌بینم از خود مأیوس شده‌ای و مرگ خود را می‌خواهی و به این طرف و

آن طرف نگاه می‌کنی؟ برادرم علی اکبر علیه‌السلام کجاست؟حضرت فرمود: پست فطرتان و لئیمان او را کشتند. [صفحه ۲۷۰] چون حضرت سکینه علیهاالسلام این را شنید فریاد زد: وای بردار جان! وای جگرگوشه‌ام!می‌خواست از خیمه بیرون رود که امام حسین علیه‌السلام آمد و مانع شد، به او فرمود: ای سکینه! تقوای خدا را پیشه کن، و شکیبایی نما.عرض کرد: پدر جانم! چگونه صبر می‌کند کسی که برادرش کشته، و پدرش از شهر خود رانده شده است؟امام حسین علیه‌السلام فرمود:(انا لله و انا الیه راجعون)؛ما از خدا هستیم و به سوی او بازخواهیم گشت.در «بحارالانوار» می‌نویسد:در آن هنگام، کودکی از خیمه‌ها بیرون آمد که دو گوشواره‌ی در گوش او بود، او مضطرب بود و به چپ و راست نگاه می‌کرد و از ترس، گوشوارهایش می‌لرزید.پس ملعونی به نام هانی بن بغیث بر او حمله نمود و او را شهید کرد.مادرش شهربانو به او نگاه می‌کرد و از شدت ناراحتی مانند شخص بی‌هوش حرفی نمی‌زد [۲۳۴] . ألا لعنة الله علی القوم الظالمین. [صفحه ۲۷۳]

در مصیبت عظمی، واقعه‌ی کبری و جهاد و مبارزه‌ی امام حسین و کیفیت شهادت آن مظلوم

روز عاشورا و تنهایی امام حسین

در کتاب‌های بسیاری نقل شده است:هنگامی که همه‌ی اصحاب و یاران، برادران و خویشان امام حسین علیه‌السلام و همچنین فرزندش علی اکبر علیه‌السلام شهید شدند، حضرت نگاهی به سمت راست و چپ نمود و در اطراف خود کسی از اصحاب و فرزندان برادر و اهل بیتش را ندید سر مبارك خود را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود:اللهم انك تری ما یصنع بولد نبیك.خدایا! تو شاهدی که با فرزند پیامبر تو چگونه رفتار می‌شود؟آن گاه صدا زد:هل من راحم یرحم آل رسول المختار؟ هل من ناصر ینصر ذریة الأطهار؟ هل من مجیر لأبناء البتول؟ هل من ذاب یذب عن حرم الرسول؟ هل من موحد یخاف الله فینا؟ هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا؟آیا رحم کننده‌ای هست تا به فرزندان پیامبر برگزیده رحم نماید؟ آیا یاوری هست تا فرزندان پاکیزگان را یاری کند؟آیا کسی هست تا فرزندان فاطمه زهرا علیهاالسلام را پناه دهد؟ آیا مدافعی هست تا از حریم پیامبر دفاع نماید؟ آیا خداپرستی هست تا در حق ما از خدا بترسد؟ آیا فریادرسی هست که به پاداش خدا امید داشته و به فریاد ما برسد؟

امام سجاد و یاری از امام حسین

در این هنگام، صدای پرده‌نشینان و بانوان عصمت و طهارت به گریه بلند شد،حضرت علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام از خیمه بیرون آمد، آن حضرت مریض بود و قادر نبود تا این که شمشیری از نیام بکشد.حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام چون این منظره را دید فریاد زد: ای فرزندم! برگرد.امام زین‌العابدین علیه‌السلام فرمود: عمه جان! بگذار تا در پیشگاه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنگ نمایم.امام حسین علیه‌السلام فرمود:یا أم‌کلثوم! خذیه لئلا- تبقی الأرض خالیة من نسل آل محمد علیهم‌السلام. [صفحه ۲۷۴] ای ام‌کلثوم! او را بگیر (و نگذار به طرف میدان برود) تا زمین از نسل آل محمد علیهم‌السلام خالی نماند [۲۳۵] .

شهادت حضرت علی اصغر

سید بن طاووس رحمة الله در کتاب «اللهوف» می‌نویسد:امام حسین علیه‌السلام درب خیمه آمد و به حضرت زینت علیهاالسلام فرمود:ناولینی ولدی الصغیر حتی أودعه.فرزند کوچك مرا بده تا با او وداع نمایم [۲۳۶] .شیخ مفید رحمة الله در «الارشاد» می‌نویسد:فرزندش عبدالله را که کودکی شیرخوار بود، آوردند و او را در بغل گرفت.در «بحارالانوار» می‌نویسد: او را می‌بوسید، و

می‌فرمود:ویل لهؤلاء القوم اذا کان جدک محمد المصطفی خصمهم.وای بر این گروه! در آن هنگامی که جد تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خصم و دشمن آنان باشد.و کودک در بغل حضرتش بود [۲۳۷] .در برخی از کتاب‌ها نقل شده است: حضرت زینت علیهاالسلام خواهر گرام آن امام مظلوم، کودکی از خیمه آورد و گفت:یا أخی! هذا ولدک له ثلاثهٔ أیام ما ذاق الماء فاطلب له من الناس شربهٔ ماء. ای برادرا! این فرزند تو سه روز است که آبی نچشیده است، برای او از این مردم جرعه‌ای آب طلب کن.حضرت فرزندش را روی دستان مبارک خود گرفت و فرمود:یا قوم! قد قتلتم شیعتی و أهل بیتی، و قد بقی هذا الطفل، ویلکم! أسقوا هذا الرضیع، أما ترونه یتلظی عطشا من غیر ذنب أتاه الیکم.ای مردم! یاران و اهل بیت مرا کشتید، اینک تنها این کودک برایم مانده است، وای بر شما! این طفل شیرخوار را آب دهید، آیا نمی‌بنید چگونه از تشنگی [صفحه ۲۷۵] می‌سوزد بدون این که برای شما نافرمانی کرده باشد؟راوی گوید: در این اثنا که امام حسین علیه‌السلام آنان را مورد خطاب قرار داده بود ناگاه حرملهٔ بن کاهل اسدی ملعون با تیری گلوی آن طفل را هدف قرار داد و او را در آغوش امام حسین علیه‌السلام ذبح کرد.امام حسین علیه‌السلام دست خود را زیر خون پاک گلوی او می‌گرفت و چون از خون پر می‌شد به سوی آسمان می‌پاشید [۲۳۸] .سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید: آن گاه می‌فرمود:و هون علی ما نزل بی أنه بعین الله.این مصایب بر من سهل است چون خدا می‌بیند [۲۳۹] .در کتاب «تظلم الزهراء علیهاالسلام» می‌نویسد:حضرت دست خود را زیر گلوی کودک گرفت تا این که هر دو دستش از خون لبریز شد و فرمود:یا نفس! اصبری و احتسبی فیما أصابک.ای نفس! صبر کن و این مصایب را اجر و پاداش بپندار.پس از آن فرمود:الهی تری ما حل بنا فی العاجل، فاجعل ذلک ذخیرهٔ لنا فی الآجل.خدایا! شاهدی که این گروه در دنیا با ما چه کردند؟ این مصایب را در آخرت برای ما ذخیره کن.امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: از خون گلوی حضرت علی اصغر علیه‌السلام که امام حسین علیه‌السلام به سوی آسمان پاشید، قطره‌ای به زمین بازنگشت [۲۴۰] .در «الارشاد» می‌نویسد: آن گاه امام حسین علیه‌السلام فرمود:یا رب! ان تکن حبست عنا النصر من السماء فاجعل ذلک لما هو خیر منه، وانتقم لنا من هؤلاء القوم الظالمین.پروردگارا! اگر یاری و نصرت آسمانی را از ما منع فرموده‌ای این مصایب را بهتر از آن قرار ده و انتقام ما را از این گروه ستمگر بگیر.آن گاه آن کودک را آورد و در میان کشتگان اهل بیت خود قرار داد. [صفحه ۲۷۶] در «بحارالانوار» می‌نویسد: سپس حضرت فرمود:لا یکون أهون علیک من فصیل.این کودک شیرخوار نزد تو از بچه‌ی ناقه‌ی صالح، کمتر نیست [۲۴۱] .در «منتخب» می‌نویسد: حضرت با چشمان حق‌بین خود به سوی آسمان نگاه کرد و فرمود:اللهم أنت الشاهد علی قوم قتلوا أشبه الناس بنبیک و حبیبک و رسولک محمد صلی الله علیه و آله و سلم.خداوندا! تو شاهدی بر گروهی که شبیه‌ترین مردم به پیامبر و حبیب و رسول تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم را کشتند.در کتاب «الاحتجاج» گوید:امام حسین علیه‌السلام از اسب خود پایین آمد و با غلاف شمشیر خود قبری حفر کرد و کودک را که آغشته به خونش بود دفن کرد، آن گاه برخاست و ابیاتی که بعدا می‌آید انشا فرمود [۲۴۲] .

وداع امام حسین با اهل حرم

در «منتخب» می‌نویسد:امام حسین علیه‌السلام به قتلگاه نگاه کرد و دید هفتاد و دو نفر از یاران و اهل بیتش به خاک افتاده‌اند، آن گاه به سوی خیمه‌ها آمد، و صدا زد:یا سکینهٔ! یا فاطمهٔ! یا زینب! یا ام‌کلثوم! علیکن منی السلام.ای سکینه! ای فاطمه! ای زینب! ای ام‌کلثوم! سلام بر شما.سکینه علیهاالسلام عرض کرد:یا أبه! استسلمت للموت؟پدرجان! آیا به مرگ تن داده‌ای؟حضرت فرمود:کیف لا یستسلم من لا ناصر له و لا معین.چگونه تن به مرگ ندهد کسی که نه یاری دارد و نه یاوری.عرض کرد: [صفحه ۲۷۷] یا أبهٔ! ردنا الی حرم جدنا.پدر جان! ما را به سوی حرم جد ما برگردان.حضرت فرمود:هیهات! لو ترک القطا لنام.اگر دست از مرغ قطا برمی‌داشتند در آشیانه‌ی خود می‌خوابید.در این هنگام، همه‌ی اهل حرم و بانوان ناله و شیون زدند، امام حسین علیه‌السلام آنان را ساکت نمود [۲۴۳] .باز در همین کتاب می‌نویسد: حضرت به خیمه‌ها آمد و عبای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را خواست،

و آن را بر دوش انداخت و زره فاضل او را پوشید، و شمشیر او را حمایل کرده و بر اسب خود سوار شد. حضرت در حالی که در میان زره آهنی و اسلحه بود آماده‌ی رزم شد، آن گاه رو به ام‌کلثوم علیهاالسلام کرد و فرمود:أوصیک یا اخیهٔ! بنفسک خیرا و انی بارز الی هؤلاء القوم.ای خواهر مهربانم! تو را به خیر و نیکی سفارش می‌نمایم، من به سوی این گروه بی‌دین عازم هستم.در این حال، حضرت سکینه علیهاالسلام رو به سوی امام حسین علیه‌السلام آمد، وی با صدای بلند ناله می‌زد و گریه می‌کرد. امام حسین علیه‌السلام او را بسیار دوست می‌داشت، حضرت او را نوازش کرد و بر سینه‌ی خود چسبانید و اشک چشمان او را پاک کرد و فرمود:سیطول بعدی یا سکینهٔ فاعلمی منک البکاء اذا الحمام دهانی‌لا تحرقی قلبی بدمعک حسرهٔ مادام منی الروح فی جثمانی‌فاذا قتلت فأنت أولی بالذی تأتینه یا خیرهٔ النسوان‌سکینه جانم! هنگامی که کشته شدم گریه‌ی تو طولانی خواهد بود.با حسرت اشک خود، قلب مرا مسوزان، مادامی که روح در جسم من است.هنگامی که من کشته شدم تو سزاوارترین کسی هستی که بر من گریه کنی ای بهترین زنان!باز در همین کتاب می‌نویسد: حضرت به خواهر گرامش فرمود:یا أختاه! ایتینی بثوب عتیق لا یرغب فیه أحد من الناس، أجعله تحت ثیابی، لأن لا أجرد بعد قتلی.خواهر جانم! لباس کهنه‌ی مرا بیاور تا کسی در آن رغبت نکند، آن را از زیر [صفحه ۲۷۸] لباس‌های خود می‌پوشم تا کسی آن را غارت نکند که بعد از کشته شدنم عاری از لباس نمانم.صاحب «منتخب» گوید: هنگامی که اهل حرم و بانوان محترمه این صحنه را دیدند صدای شیون، ناله و گریه‌ی آنها بلند شد [۲۴۴] .در برخی از کتب آمده است: امام حسین علیه‌السلام بر آنان فرمود:مهلا؛ فان البکاء أمامکن.آرام باشید! زیرا که گریه‌ی شما بعد از این است [۲۴۵] .در کتاب «منتخب» می‌نویسد: پس از آن؛ لباس کهنه‌ای آوردند، حضرت اطراف آن را پاره کرد و آن را از زیر لباس‌هایش پوشید، و شلوار تازه‌ای نیز داشت آن را هم پاره کرد تا این که غارت نکنند.هنگامی که حضرت شهید شد، مرد ملعونی آن لباسها را غارت کرد و بدن مبارکش را در صحرا بر روی زمین گرم و سوزان کربلا عریان گذاشت. پس دستان آن ملعون شل گردید و عذاب و عقوبت الهی بر آن حرامزاده نازل شد.صاحب «منتخب» گوید: چون امام حسین علیه‌السلام این لباس پاره پاره را پوشید، با اهل بیت و فرزندان خود وداع کرد وداعی که بازگشتی در آن نبود [۲۴۶] .علامه مجلسی رحمهٔ الله گوید:پس از آن؛ امام حسین علیه‌السلام، فرزندش امام سجاد علیه‌السلام را خواند و اسرار امامت و خلافت را به او سپرد، و بر او سفارش کرد.و چون امام حسین علیه‌السلام پیش از حرکت به سوی عراق از شهادت خویش آگاه بود به همین جهت، کتابها و سایر ودیعه‌های انبیا و اوصیا را به ام‌سلمه، همسر محترمه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سپرد تا این که آنها را بعد از بازگشت امام سجاد علیه‌السلام از عراق، به سوی حضرتش تحویل دهد.و چون امام سجاد علیه‌السلام مریض بود به همین جهت، امام حسین علیه‌السلام وصیت‌نامه‌ای نوشت و آن را امانت نزد دختر خود، فاطمه علیهاالسلام گذاشت تا این که آن را به برادرش امام سجاد علیه‌السلام تحویل دهد [۲۴۷] .چنان که شیخ کلینی رحمهٔ الله در کتاب شریف «کافی» با سند خود از ابوجارود نقل [صفحه ۲۷۹] می‌کند: امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود:هنگامی که امام حسین علیه‌السلام خواست از مدینه حرکت کند دختر بزرگ خود فاطمه علیهاالسلام را خواست و نامه‌ی پیچیده و وصیت آشکاری به او داد، و امام سجاد علیه‌السلام مریض بود و از شدت مرض به خودش مشغول بود.فاطمه علیهاالسلام دختر امام حسین علیه‌السلام آن وصیت‌نامه را به علی بن حسین زین‌العابدین علیه‌السلام داد. پس از آن؛ سوگند به خدا! همان نامه با اضافاتی به ما داده شد.ابوجارود گوید: گفتم: قربانت گردم؛ در آن نامه چه نوشته شده است؟حضرت فرمود: سوگند به خدا! آنچه فرزندان آدم از روزی که خداوند متعال آنان را آفریده تا روزی که دنیا فانی و نابود می‌شود به آن نیاز دارند در آن نامه نوشته شده است، تا آخر حدیث.

امام حسین در برابر دشمن

در «بحارالانوار» می‌نویسد:پس از آن، امام حسین علیه‌السلام برخاست و بر اسب خود سوار شد، و قدم به سوی میدان نبرد گذاشت،

و می‌فرمود:کفر القوم و قدما رغبوا عن ثواب الله رب العالمین‌قتلوا القوم علیا و ابنه حسن الخیر کریم الأبوین‌حنقا مهنم و قالو اجمعوا و احشروا الناس الی حرب الحسین‌یا لقوم من أناس رذل جمعوا الجمع لأهل الحرمین‌ثم صاروا و تواصوا کلهم باجتیاحی لرضاء الملحدین‌لم یخافو الله من سفکک دمی لعبیدالله نسل الکافرین‌و ابن‌سعد قد رمانی عنوهٔ بجنود کوکوف الهاطلین‌لا لشیء کان منی قبل ذا غیر فخری بضیاء النیرین‌بعلی الخیر من بعد النبی و النبی القرشی الوالدین‌خیرهٔ الله من الخلق أبی ثم امی فأنا ابن الخیرتین‌فضهٔ قد خلصت من ذهب فأنا الفضهٔ و ابن الذهبین‌من له جد کجدی فی الوری أو کشیخی فأنا ابن العلمین‌فاطم الزهراء أمی و أبی قاصم الکفر ببدر و حنین‌عبدالله غلاما یافعا و قریش یعبدون الوثنین [صفحه ۲۸۰] یعبدون اللات و العزی معا و علی کان صلی القبلتین‌فأبی شمس و أمی قمر و أنا الکوکب بین القمرین‌و له فی یوم احد وقعهٔ شفت الغل بفضل العسکرین‌ثم فی الأحزاب و الفتح معا کان فیها حتف أهل الفیلقین‌فی سبیل الله ماذا صنعت أمهٔ السوء معا بالعترتین‌عترهٔ البر النبی المصطفی و علی الورد یوم الحجفلین [۲۴۸] این گروه به خدا کافر شدند، و از زمان قدیم نیز از پاداش خداوند، پروردگار جهانیان روی گرداندند.این گروه علی علیه‌السلام و فرزندش امام حسین علیه‌السلام را - که مرد نیکوکار بود و پدر و مادرش کریم با شرافت بودند - کشتند.این گروه به خاطر کینه‌ای که در دل داشتند گفتند: آماه شوید و مردم را برای جنگ حسین جمع کنید.ای نفرین بر گروهی رذل و پست که جماعتی را برای جنگ با اهل حرمین - مکه و مدینه - گردهم آوردند.پس از آن، همگی یکدل شده، و به خاطر خشنودی دو ملحد - یزید و ابن‌زیاد - به همدیگر کشتن مرا سفارش کردند.آنان از ریختن خون من، به خاطر عبیدالله که از نسل کافران است از خدا شرم نکرده و نترسیدند.ابن‌سعد ملعون، از روی قهر و غلبه تیری به سوی من انداخت و با لشکری که در زیادی مانند قطرات بارانها است - یا این که آنان مانند بارش باران - مرا تیرباران کردند.و این ستم، در حالی است که پیش از آن کاری از من سر نزده، جز آن که من به روشنایی دو آفتات عالمتاب افتخار می‌کنم.یکی علی علیه‌السلام که بهترین فرد بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است؛ و دیگری پیامبری که پدر و مادرش قرشی هستند.پدرم برگزیده‌ی خدا از میان مردمان، پس از او؛ مادرم، پس من فرزند دو شخص برگزیده هستم.من بسان نقره‌ای هستم که از طلای ناب به دست آمده؛ پس من همانند نقره هستم و [صفحه ۲۸۱] فرزند دو طلا هستم.کیست در روی زمین که جد او مانند جد بزرگوار من باشد؟ کیست که پدرش مانند پدر عالی مقام من باشد؟ من فرزند دو انسان شاخص، برجسته و بزرگوار هستم.فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام مادر بزرگوار من، و پدر من شکننده‌ی کفر در جنگ بدر و حنین است.پدر من کسی است که خدای را در نوجوانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود؛ پرستید در حالی که قریش بتها را می‌پرستیدند.آنان بت لات و عزی را می‌پرستیدند، در حالی که علی علیه‌السلام به سوی دو قبله نماز می‌خواند.آری! پدر من همچون آفتاب است و مادر من همچون مهتاب، و من بسان ستاره‌ای در میان آفتاب و مهتابم.شجاعتی که پدر بزرگوار من در جنگ احد آفرید غصه‌ای که از ناحیه‌ی کفار در دل مؤمنان به وجود آمده بود شفا داد و بهبودی بخشید، و سبب درهم شکستن دو لشکر کفار گردید.دلیری و شجاعتی که پدر من در جنگ احزاب و فتح مکه از خود نشان داد باعث نابودی نفرات هر دو لشکر گردید.آری! پدرم همه‌ی این رنجها، شجاعتها و از خودگذشتگی‌ها را در راه خدا پذیرفت؛ در مقابل، این امت بد، با دو عترت چگونه رفتار کردند؟یکی عترت نیکوکار پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، و دیگری عترت علی مرتضی علیه‌السلام که همواره در مقابل انبوه لشکریان دشمن پیشقدم بود.باز در «بحارالانوار» می‌نویسد:آن گاه امام حسین علیه‌السلام در برابر آن لشکر بی‌حیا در حالی که شمشیر از نیام کشیده بود ایستاد، آن حضرت از زندگی مأیوس شده و مصمم بر مرگ و جان بر کف بود، در همین حال می‌فرمود:أنا ابن‌علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین أفخرو جدی رسول الله أکرم من مشی و نحن سراج الله فی الأرض نزهرو فاطم أمی من سلالهٔ أحمد و عمی یدعی ذاالجناحین جعفرو فینا کتاب [الله انزل صادقا و فینا الهدی و الوحی بالخیر یذکر][و نحن أمان الله] للناس کلهم نسر بهذا فی الأنام و نجهرو نحن ولاهٔ الحوض نسقی ولاتنا بکأس رسول الله ما لیس ینکر [صفحه ۲۸۲] و شیعتنا فی الناس أکرم شیعهٔ و مبغضنا یوم القیامهٔ یخسر[و طوبی لعبد زارنا بعد موتنا بجنهٔ عدن صفوها لا یکدر]من

فرزند علی پاک علیه‌السلام، از فرزندان هاشم هستم؛ به هنگام افتخار همین فخر مرا بس است.جد بزرگوار من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرامی‌ترین افرادی که روی زمین راه می‌رفت؛ و ما چراغ هدایت خدا در روی زمین هستیم که می‌درخشیم.فاطمه علیهاالسلام مادرم من که از سلاله و نسل احمد صلی الله علیه و آله و سلم است؛ و عموی من جعفر که به ذوالجناحین - (دو بال دارد و در بهشت پرواز می کند) - معروف است.آری! کتاب خدا که با صدق و راستی نازل شده نزد ما است؛ و هدایت، وحی با خیر در نزد ما یاد می‌شود.ما ایمنی و امان خدا بر همه‌ی مردم هستیم؛ که در میان مردم گاهی پنهان و گاهی آشکار می‌شویم.ما صاحبان و مالکان حوض هستیم که دوستان خود را با جام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن سیراب می کنیم، و این غیر قابل انکار است.شیعیان ما در میان مردم، گرامی‌ترین شیعیان و پیروان هستند، و دشمنان ما در روز قیامت، از زیان‌کاران و نابودشوندگان هستند.مرحبا بنده‌ای را که بعد از مرگ ما را زیارت کند، بر او است بهشتی که صفای آن هرگز کدر و تیره نمی گردد [۲۴۹] .

آمدن فرشتگان و جنیان به یاری امام حسین

شیخ صدوق رحمهٔ الله در «الامالی» روایتی را از ابان بن تغلب نقل می کند، ابان گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود:روز عاشورا؛ چهار هزار ملک از آسمان برای یاری امام حسین علیه‌السلام فرودآمدند تا با آن کفار جهاد نمایند، ولی امام علیه‌السلام به آنان اجازه‌ی جنگ نداد، آنان بازگشتند تا از خدای تعالی اذن بگیرند، هنگامی فرودآمدند که امام حسین علیه‌السلام شهید شده بود.آنان در کنار قبر مطهر حضرت هستند و با وضع و حال غبارآلود و پریشان، تا روز قیامت گریه می کنند، رئیس و بزرگ آنان ملکی به نام «منصور» است.در کتاب «منتخب» می‌نویسد، روایت شده است: [صفحه ۲۸۳] چون امام حسین علیه‌السلام روز عاشورا در عرصه‌ی میدان کربلا- قرار گرفت گروههایی از جن به پرواز درآمده و عرض کردند: ای حسین! ما یاوران تو هستیم، آنچه می‌خواهی برای ما دستور بده، اگر به ما امر کنی که همه‌ی دشمنان تو را نابود کنیم، انجام می‌دهیم.حضرت برای آنان پاداش خیر و نیکو خواست، و فرمود:من با جد خودم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت نمی‌نمایم، ایشان به من امر فرمودند که به زودی حرکت کنم. من همین الان لختی خوابیدم، پس جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که مرا به سینه‌ی مبارک خود چسبانید و میان دو چشمانم را بوسید و فرمود:یا حسین! ان الله عزوجل قد شاء أن یراک مقتولا ملطخا بدمائک، مذبوحا من قفاک، و قد شاء الله أن یری حرمک سبایا علی أقتاب المطایا.و انی و الله؛ سأصبر حتی یحکم الله بأمره و هو خیر الحاکمین.ای حسین! مشیت خداوند بر این بوده که تو را کشته، در خون خود غلطان و از قفا مذبوح ببیند. مشیت خدا بر این علاقه بسته که حرم تو را بر روی جهاز شتران اسیر ببیند.سوگند به خدا! من صبر می کنم تا این که خداوند به امر خود حکم فرماید که او بهترین حاکمان است [۲۵۰] .در روایت ابی‌مخنف آمده است: راوی گوید: آن گاه امام حسین علیه‌السلام به لشکر نزدیک شد و فرمود:یا ویلکم! علی م تقاتلونی؟ علی حق ترکته؟ أم علی سنهٔ غیرتها؟ أم علی شریعهٔ بدلتها؟وای بر شما! برای چه با من جنگ می‌نمایید؟ آیا حقی را ترک کرده‌ام؟ یا سنتی را تغییر داده‌ام؟ یا شریعتی را تبدیل نموده‌ام؟آن ملاعین گفتند: بلکه ما به جهت بغض و عنادی که نسبت به پدر تو داریم، و آنچه او در جنگ بدر و حنین نسبت به نیاکان ما انجام داده است با تو می‌جنگیم.چون حضرت سخن آن ملاعین را شنید سخت گریست و به راست و چپ می‌نگریست و می‌دید که همه‌ی یارانش در خاک و خون غلطیده و پیشانی بر زمین گذاشته‌اند... تا آنجا که راوی گوید: [صفحه ۲۸۴]

آغاز مبارزه‌ی امام حسین

آن گاه حضرت با جان شریفش - که جان من و جان همه‌ی عالمیان فدای او باد - بر دشمنان حمله نمود، و مانند شیر غضبناک

حمله‌ی سختی بر آنان کرد که در این حمله، هزار و پانصد نفر سواره را به خاک انداخت و هلاک نمود [۲۵۱] .در کتاب «المنتخب» می‌نویسد: امام حسین علیه‌السلام رو به عمر سعد ولدالزنا کرد و فرمود: تو را در سه امر اختیار می‌دهم.گفت: آن سه امر چیست؟حضرت فرمود: از من دست بردار، بگذار به حرم جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگردم.گفت: راهی بر این کار ندارم.حضرت فرمود: جرعه‌ای آب به من بدهید که جگرم از شدت تشنگی می‌سوزد.آن ملعون گفت: بر این کار هم راهی ندارم.حضرت فرمود: اگر چاره‌ای جز کشتن من ندارید، پس یک نفر یک نفر به مبارزه‌ی من بیایید.گفت: این را می‌پذیرم [۲۵۲] .در «بحارالانوار» می‌نویسد:(در این هنگام) حضرت مبارز طلبید، و هر کس از مردان و جنگجویان بنام، به مبارزه می‌آمدند امام علیه‌السلام او را هلاک می‌نمود و می‌کشت، تا این که کشتار عظیمی از اجساد پلید آنان در میدان جنگ فراهم آمد [۲۵۳] .در کتاب «اللهوف» می‌نویسد: حضرت در این هنگام می‌فرمود:القتل أولی من رکوب العار و العار أولی من دخول النارکشته شدن بهتر از سوار شدن بر ننگ و عار و تحمل آن است؛ و تحمل عار بهتر از داخل شدن به آتش جهنم است.باز در «بحارالانوار» می‌نویسد:آن گاه امام حسین علیه‌السلام به سمت راست لشکر ابن‌سعد ملعون حمله‌ور شد در حالی که می‌فرمود: [صفحه ۲۸۵] الموت خیر من رکوب العار.مرگ بهتر از سوار شدن بر ننگ و عار و تحمل آن است.سپس به سمت چپ لشکر حمله می‌نمود و می‌فرمود:أنا الحسین بن علی آلیت أن لا- أنثنی‌أحمی عیالات أبی أمضی علی دین النبی‌من حسین فرزند علی علیه‌السلام هستم؛ سوگند خورده‌ام که از جنگ روی نگردانم.از اولاد فرزندان پدرم حمایت کنم؛ و بر دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا می‌روم [۲۵۴] .سید بن طاووس رحمهٔ الله در کتاب «اللهوف» می‌نویسد:برخی از راویان اخبار شجاعت آن فرزند حیدر کرار را چنین بیان کرده‌اند:سوگند به خدا! هرگز ندیده بودم کسی را که در محاصره‌ی سپاه دشمن باشد و فرزندان و اهل بیت و اصحابش کشته شوند با این حال، قوی‌دل‌تر ازامام حسین علیه‌السلام باشد.آری! همین که مردان و جنگجویان لشکر بر آن حضرت حمله می‌کردند شمشیر می‌کشید و چنان بر آنان حمله می‌کرد و صف‌ها را می‌شکافت مانند گرگی بی‌باک که در میان گله‌ی بزها بیفتد.هنگامی که حضرت بر لشکر سی هزار نفری دشمن حمله می‌کرد آنان مانند ملخهایی که از دیدن اشخاص فرار می‌کنند از مقابل حضرت فرار می‌کردند، سپس حضرت به مرکز خود برمی‌گشت و می‌فرمود:لا حول و لا قوهٔ الا بالله العلی العظیم؛هیچ حول و قوه‌ای نیست جز از خدای علی و عظیم [۲۵۵] .در کتاب «المعدن» می‌نویسد: حمید بن مسلم گوید:سوگند به خدا! آن حضرت را نظاره‌گر بودم، محاسن شریفش به خون آغشته شده بود، زره وی آن قدر به خون آغشته بود مثل بنایی که اصل آن نمایان نباشد. در عین حال، وقتی آن حضرت حمله می‌کرد آن ملاعین از مقابل حضرت مانند گوسفندانی که از مقابل گرگ فرار می‌کنند؛ فرار می‌کردند.در «بحارالانوار» می‌نویسد:حضرت پیوسته با آنها می‌جنگید تا آن که غیر از مجروحین، هزار و نه صد و پنجاه [صفحه ۲۸۶] نفر را به هلاکت رسانده و به جهنم فرستاد [۲۵۶] .در «المنتخب» می‌نویسد:حضرت پیوسته بر آن گروه حمله می‌نمود و با آنها می‌جنگید تا آن که هزاران نفر از آنها را کشت.هنگامی که شمر ملعون این منظره را دید رو به عمر سعد لعین کرد و گفت: ای امیر! سوگند به خدا! اگره همه‌ی اهل زمین به مبارزه‌ی حسین بروند همه‌ی آنها را نابود خواهد کرد، مصلحت این است که متفرق شویم و میدان نبرد را از سواران، نیزه‌داران و تیراندازان پر کنیم و او را از هر سمت محاصره نماییم.آن ملاعین چنین کردند، امام حسین علیه‌السلام یک دفعه بر سمت راست و دفعه‌ی دیگر بر سمت چپ لشکر حمله می‌نمود تا آن که - بنابر روایتی - هزار نفر سواره را کشت، و از بس آن لشکر زیاد بودند که کشتن شدن افراد محسوس نبود [۲۵۷] .صاحب اصل گوید: در تأیید این روایت که حاکی از شجاعت امام است نقل شده است: پس از واقعه‌ی کربلا، مردم جنگهای امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را فراموش کردند، و شجاعت و شهامت امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا را یاد می‌کردند.باز صاحب اصل گوید: در برخی از کتب معتبر آمده است:هنگامی که گروه کافران، شهامت و شجاعت امام حسین علیه‌السلام را دیدند ملعونی از آنها - گفته شده: عمر سعد ملعون چنان که در «بحارالانوار» ذکر گردیده - گفت: وای بر شما! آیا می‌دانید با چه کسی می‌جنگید؟ این فرزند مردی انزع بطین است [۲۵۸] ، این

فرزند کشنده‌ی عرب است، پس از همه‌ی جهات بر او حمله کنید.در این هنگام، چهار هزار تیرانداز امام علیه‌السلام را تیرباران کردند، و میان آن حضرت و خیمه‌ها حایل شدند [۲۵۹] .پس از آن؛ در «بحارالانوار» گوید:ابن‌ابوطالب و صاحب «مناقب» و سید بن طاووس رحمهٔ الله گویند: [صفحه ۲۸۷] امام حسین علیه‌السلام بر آنها فریاد زد:ویحکم یا شیعهٔ آل أبی‌سفیان! ان لم یکن دین و کنتم لا ـ تخافون المعاد، فکونوا أحرارا فی دنیاکم هذه، و ارجعوا الی أحسابکم اذ کنتم أعرابا.وای بر شما! ای پیروان آل ابوسفیان! اگر دین ندارید و از روز معاد نمی‌ترسید در دنیای خود آزادمرد باشید، و به اصل و حسب خود بازگردید؛ اگر شما از اعراب هستید.شمر ولدالزنا گفت: ای فرزند فاطمه! چه می‌گویی؟حضرت فاطمه فرمود: می‌گویم:أنا الذی اقاتلکم، و تقاتلونی، و النساء لیس علیهن جناح، فامنعوا عنانکم عن التعرض لحرمی ما دمت حیا.من با شما می‌جنگم و شما با من می‌جنگید، زنها که گناهی ندارند، پس تا من زنده هستم نگذارید این سرکشان و یاغیان بر حرم من متعرض شوند.شمر ملعون گفت: این مطلب تو رواست، آن گاه شمر لعین فریاد زد: از حرم این مرد دور شوید و خود او را مورد هدف قرار دهید، به جان خودم که او شخص کریم و بزرگوار است.راوی گوید: لشکر بر امام علیه‌السلام روآوردند. در این حال حضرت می‌خواستند جرعه‌ای از آب فرات بیاشامند، و هر وقت با اسب خود به سوی فرات حمله می‌نمود آن ملاعین بر حضرتش حمله نموده و او را از فرات دور می‌کردند [۲۶۰] .در کتاب «معدن» از کتاب «انساب النواصب» از کتاب «فتوحات القدس» روایتی بدین مضمون نقل می‌کند:هنگامی که تشنگی بر امام حسین علیه‌السلام غلبه کرد، مرد سیاحی ظرفی چوبین را که پر از آب بود به حضرتش تعارف کرد. حضرت آن را گرفت و به زمین ریخت، و فرمود: ای سیاح! خیال می‌کنی که ما قادر بر تهیه‌ی آب نیستیم؟ نگاه کن.چون سیاح نگریست، دید چشمه‌های آب جاری است.حضرت ظرف او را با ریگ پر کرد، ناگاه دید که همه جواهر شدند.در «بحارالانوار» می‌نویسد: ابن‌شهراشوب گوید: ابومخنف از جلودی چنین [صفحه ۲۸۸] روایت کرده است:امام حسین علیه‌السلام بر اعور سلمی و عمرو بن حجاج زبیدی که با چهار هزار مأمور شریعه فرات بودند حمله کرد و با اسب خود وارد شریعه شد، چون اسبش خواست آب بخورد حضرت فرمود:أنت عطشان و أنا عطشان و الله؛ لا ذقت الماء حتی تشرب.تو تشنه هستی من نیز تشنه‌ام، به خدا سوگند! آب نمی‌خورم تا این که تو آب بخوری.چون اسب سخن امام حسین علیه‌السلام را شنید سر خود را بلند کرد و آب نخورد، گویا سخن امام علیه‌السلام را فهمیده بود.امام حسین علیه‌السلام فرمود: بیاشام که من نیز می‌آشامم.بعد دست مبارک خود را دراز کرد و کفی از آب برداشت.سواری از گروه کفار گفت: ای اباعبدالله! تو از خوردن آب لذت می‌بری در حالی که دشمن به اهل حرم تو حمله کرده و غارت می‌کنند.حضرت آب را از دست خود ریخت و بر دشمن حمله کرد و آنان را پراکنده نمود ناگاه دید که خیمه‌ها سالم است [۲۶۱] .در نقل دیگری آمده است:چون امام حسین علیه‌السلام خواست آب بخورد حصین بن نمیر ملعون تیری به ران مبارک حضرت زد، امام علیه‌السلام تیر را از ران مبارکش کشید و دستش پر از خون شد، آن را به طرف آسمان انداخت و عرض کرد:یا رب! الیک المشتکی من قوم أراقوا دمی، و منعونی من شرب الماء.پروردگارا! به سوی تو از گروهی که خون مرا می‌ریزند و از خوردن آب منع می‌نمایند؛ شکایت می‌کنم.حضرت خواست دوباره آب بیاشامد، عمر سعد لعین فریاد زد: سوگند به پیمانی که با یزید بن معاویه بسته‌ام؛ ای حسین! به خیمه‌ها برگرد که با آتش سوزاندند، و تو آزادمرد هستی.حضرت آب از دستان مبارک بر زمین ریخت و به خیمه‌ها بازگشت، دید خیمه‌ها سالم است، فهمید که مکر و حیله‌ی آن ملاعین بوده است، خدای آنها را لعنت کند. [صفحه ۲۸۹]

امام حسین و وداع دیگر

راوی گوید: در این هنگام، بانوان و کودکان رو به سوی حضرت کردند و از آن امام مظلوم آب می‌خواستند، چون دیدند حضرت زخمی شده و بدن مبارکش آغشته به خون است فریاد زدند و بر صورت خود زدند و ضجه و ناله‌ی آنها بالا گرفت.امام حسین

علیه‌السلام به آنها فرمود:مهلا- فان البکاء أمامکن.آرام باشید! که گریه شما در پیش است.در کتاب «معدن» می‌نویسد: در این هنگام، حضرت صدا زد:یا زینب! یا ام‌کلثوم! یا سکینهٔ! یا رقیهٔ! یا فاطمهٔ! علیکن منی السلام. یا زینت! یا ام‌کلثوم! یا سکینه! یا رقیه! یا فاطمه! سلام بر شما.حضرت زینب علیهاالسلام آمد و عرض کرد:یا أخی! أیقنت بالقتل.برادر جان! آیا بر کشته شدنت یقین کرده‌ای؟حضرت فرمود:کیف لا أیقن و لیس لی معین و لا نصیر.چگونه یقین ننمایم که یار و یاوری ندارم.عرض کرد:یا أخی! ردنا الی حرم جدنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.برادر جان! ما را به سوی حرم جدمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگردان.حضرت فرمود:هیهات! لو ترکت ما ألقیت نفسی فی المهلکهٔ، و کأنکم غیر بعد کالعبید یسوقونکم أمام الرکاب، و یسومونکم سوء العذاب.چه بسیار دور است، اگر کاری با من نداشتند خود را به مهلکه نمی‌انداختم. گویا می‌بینم که به زودی شما را مانند بردگان در پیش اشتران سواری می‌برند، و به شما شکنجه و رنج سختی می‌دهند.چون حضرت زینب علیهاالسلام این سخن را شنید گریست و اشک از چشمان پاک و انورش سرازیر شد و صدا زد:وا وحدتاه! وا قلهٔ ناصراه! وا سوء منقلباه! وا شوم صباحاه! [صفحه ۲۹۰] وای از تنهایی! وای از بی‌یاوری! وای از بدی روزگار! وای از شومی صباح!پس لباس خود را پاره کرد، موهای خود را پریشان نمود و بر صورت خود زد.حضرت فرمود:مهلا- یا بنت المرتضی! ان البکاء طویل.آرام باش! ای دختر مرتضی علیه‌السلام! همانا گریه‌ی زیادی در پیش دارید.چون امام علیه‌السلام می‌خواست از خیمه بیرون رود، حضرت زینب علیهاالسلام دامنش را گرفت و گفت:مهلا- یا أخی! توقف حتی أزود من نظری، و أودعک وداع مفارق لا تلاقی بعده.مهلت بده برادرم! بایست تا خوب نگاهت کنم، از نگاهم توشه بگیرم، و با تو وداعی کنم، وداعی که دیگر پس از آن ملاقاتی نیست.فمهلا- أخی قبل الممات هنیئهٔ لتبرد منی لوعهٔ و غلیل‌برادر جان! پیش از مرگ لختی مهلت بده؛ تا این سوزش عشق و تشنگی من سرد و خنک گردد.حضرت زینب علیهاالسلام دست و پای امام حسین علیه‌السلام را می‌بوسید. اهل حرم نیز دور حضرت را گرفتند آنها نیز دست و پایش را می‌بوسیدند.صاحب اصل گوید: در برخی از نوشتجات علمای ما دیدم که نوشته بود:هنگامی که لشکر کفار کار را بر امام حسین علیه‌السلام سخت گرفتند، و در کربلا یکه و تنها ماند به خیمه‌های برادران و (اهل بیت) خود روی آورد و آنها را خالی دید. پس از آن، به خیمه‌های اصحاب باوفای خود نگریست، کسی را ندید، پس حضرت بسیار می‌گفت:لا- حول و لا- قوهٔ الا- بالله العلی العظیم؛حول و قوه‌ای نیست جز از خدای علی و عظیم.

وداع امام حسین با فرزندش امام سجاد

آن گاه به سوی خیمه‌های اهل حرم و بانوان محترم رفت، پس به خیمه‌ی فرزندش حضرت علی، زین‌العابدین علیه‌السلام آمد، دید او روی فرشی پوستین افتاده است. وارد خیمه شد، حضرت زینب علیهاالسلام نزد او بود و از او پرستاری می‌کرد.وقتی امام سجاد علیه‌السلام بابای غریبش را دید خواست بلند شود ولی از شدت بیماری نتواست بلند شود به عمه‌اش زینب علیهاالسلام فرمود: عمه‌جان! بلندم کن تا بر تو تکیه کنم [صفحه ۲۹۱] که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشریف‌فرما شد.حضرت زینب علیهاالسلام او را بلند کرد و بر او تکیه نمود، امام حسین علیه‌السلام از او و مریضی او می‌پرسید، و او خدا را سپاس می‌گفت.امام سجاد علیه‌السلام عرض کرد:یا أبتاه! ما صنعت الیوم مع هؤلاء المنافقین؟پدر جان! امروز با این مردم منافق چه کار کردی؟امام حسین علیه‌السلام فرمود:یا ولدی! استحوذ علیهم الشیطان فأنساهم ذکر الله و قد شب الحرب بیننا و بینهم حتی فاضت الأرض بالدم منا و منهم.فرزندم! شیطان بر آنان غلبه کرد، آنان یاد خدا را فراموش کردند، شعله‌ی جنگ میان ما و آنان برافروخته شد و جنگ شد و خون ما و آنان در روی زمین جاری گشت.امام سجاد علیه‌السلام عرض کرد:یا أبتاه! و أین عمی العباس علیه‌السلام؟پدر جان! عمویم عباس علیه‌السلام کجا است؟چون از عمویش پرسید بغض گلوی حضرت زینب علیهاالسلام را گرفت، خواست گریه کند. او به برادرش امام حسین علیه‌السلام می‌نگریست که چگونه جواب می‌دهد؟ چون خبر شهادت عمویش عباس علیه‌السلام را به او نداده

بود برای این که بیماری او شدید نشود.حضرت فرمود:یا بنی! ان عمک قد قتل، قطعوا یدیه علی شاطیء الفرات.فرزندم! عموی تو را کشتند، دستان او را در کنار شط فرات از تنش جدا کردند.امام سجاد علیه‌السلام با شدت گریست تا این که بی‌هوش شد، چون به هوش آمد از یکایک عموهایش می‌پرسید و امام حسین علیه‌السلام می‌فرمود: کشته شد.عرض کرد:و أین أخی علی، و حبیب بن مظاهر، و مسلم بن عوسجة، و زهیر بن قین؟برادرم علی اکبر علیه‌السلام کجا است؟ حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین کجا هستند؟حضرت فرمود:یا بنی! اعلم أنه لیس للخیام رجل حی الا أنا و أنت، و أما هؤلاء الذین [صفحه ۲۹۲] تسأل عنهم فکلهم صرعی علی وجه الثری.فرزندم! همین قدر بدان که در این خیمه‌ها مرد زنده‌ای غیر از من و تو نیست، همه‌ی این افرادی که می‌پرسی کشته شده و بر روی زمین افتاده‌اند.امام سجاد علیه‌السلام سخت گریست، آن گاه به عمه‌اش زینب علیهاالسلام فرمود: عمه جان! برای من شمشیر و عصایی بیاور.پدرش امام حسین علیه‌السلام فرمود: می‌خواهی با آنها چه کنی؟عرض کرد: به عصا تکیه می کنم و به وسیله‌ی شمشیر در پیشگاه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنگ می‌نمایم و از او دفاع می کنم، زیرا که پس از او خیری در زندگانی نیست.امام حسین علیه‌السلام او را از این کار بازداشت، او را نوازش کرد و به سینه‌ی خود چسبانید و فرمود:یا ولدی! أنت أطیب ذریتی، و أفضل عترتی، و أنت خلیفتی علی هؤلاء العیال و الأطفال، فانهم غرباء مخذولون قد شملتهم الذلة و الیتم، و شماتة الأعداء و نوائب الزمان، سکتهم اذا صرخوا، و آنسهم اذا استوحشوا، وسل خواطرهم بلین الکلام، فانه ما بقی من رجالهم مما یستأنسون به غیرک، و لا أحد عندهم یشکون الیه حزنهم سواک، دعهم یشموک و تشمهم، و یبکوا علیک و تبک علیهم.فرزندم! تو پاکیزه‌ترین فرزندان من، و بهترین عترت من هستی، تو جانشین من بر این اهل و عیال و کودکان من هستی، آنان غریب و بی‌یاورانی هستند که ذلت، یتیمی، شماتت دشمنان و مصایب زمان، آنها را فراگرفته است.هنگامی که ناله می کنند آرامشان کن، و چون وحشت کنند با آنان انس و الفت بگیر. با سسخنان نرم از آنان دلجویی کن، زیرا جز تو برای آنان از مردان کسی نمانده تا با او انس بگیرند، و کسی جز تو ندارند که حزن و اندوه خود را به او شکوه کنند.بگذار تو را ببویند و انس بگیرند و تو نیز آنان را ببوی، بگذار آنان بر تو گریه کنند و تو بر آنها گریه کن.سپس دست او را گرفت و با صدای بلند صدا زد:یا زینب! و یا ام‌کلثوم! و یا سکینة! و یا رقیة! و یا فاطمة! اسمعن کلامی و أعلمن أن ابنی هذا خلیفتی علیکم و هو امام مفترضة الطاعة. [صفحه ۲۹۳] یا زینب! یا ام‌کلثوم! و یا سیکنه! و یا رقیه! و یا فاطمه به سخن من گوش فرادهید بدانید که این فرزندم، جانشین من برای شما است، او امام واجب‌الاطاعه است.آن گاه فرمود:یا ولدی! بلغ شیعتی عنی السلام فقل لهم: ان أبی مات غریبا فاندبوه، و مضی شهیدا فابکوه.فرزندم! سلام مرا به شیعیانم برسان، و به آنان بگو: پدرم غریبانه کشته شد پس بر او نوحه کنید، و با شهادت از دنیا رفت پس بر او گریه کنید.

سخنان امام حسین با اهل حرم

علامه مجلسی رحمة الله در ترجمه «جلاء العیون» می‌نویسد:پس از آن؛ با اهل بیت خود وداع کرد، آنان را به صبر امر نمود، و بر آنان وعده‌ی پاداش و اجر داد، و امر فرمود تا چادرهای خود را سر کنند، و فرمود:استعدوا للبلاء، و اعلموا أن الله تعالی حافظکم و حامیکم و سینجیکم من شر الأعداء، و یجعل عاقبة أمرکم الی خیرکم، و یعذب أعادیکم بأنواع البلاء و یعوضکم الله عن هذه البلیة بأنواع النعم و الکرامة، فلا تشکوا و لا تقولوا بألسنتکم ما ینقص قدرکم.آماده‌ی بلا شوید، و بدانید که خداوند متعال حافظ و حامی شما است، و به زودی شما را از شر دشمنان نجات خواهد داد، و سرانجام کار شما، به خیر خواهد انجامید. او دشمنان شما را به انواع بلاها عذاب خواهد کرد، و به شما در عوض این بلاها، بهترین نعمتها و کرامتها را کرامت خواهد فرمود، پس شکوه نکنید و چیزی را که از قدر و منزلت شما بکاهد بر زبان نیاورید [۲۶۲] .امام مظلوم علیه‌السلام این سخنان فرمود و به سوی میدان جنگ حرکت کرد.

امام حسین و عطش آن حضرت

در «بحارالانوار» می‌نویسد:امام حسین علیه‌السلام (از آن اشقیا) آب می‌طلبید، شمر ملعون می‌گفت: به خدا سوگند! [صفحه ۲۹۴] آب نمی‌خوری تا این که وارد آتش شوی.مرد کافری گفت: یا حسین! آیا نمی‌بینی که فرات چگونه مانند شکم مار می‌درخشد، سوگند به خدا! از آب نمی‌چشی تا این که تشنه، کشته شوی.امام حسین علیه‌السلام فرمود:اللهم أمته عطشا.خداوندا! او را تشنه بمیران.راوی گوید: سوگند به خدا! من دیدم که آن مرد ملعون را که می‌گفت: به من آب دهید، آب می‌دادند آن قدر می‌خورد که از دهانش بیرون می‌ریخت، باز می‌گفت: آبم دهید که از تشنگی مردم، پیوسته چنین بود تا این که به هلاکت رسید.راویان اخبار گویند: پس از آن؛ مرد پلیدی از کفار به نام ابوحتوف جعفی، تیری به سوی حضرت انداخت که به پیشانی مبارک آن امام بی‌یاور اصابت کرد، حضرت تیر را از پیشانی خود بیرون آورد، خون پاکش بر صورت و محاسن شریفش جاری شد، فرمود:اللهم انک تری ما أنا فیه من عبادك هؤلاء العصاة.اللهم أحصهم عددا، واقتلهم بددا، و لا تذر علی وجه الأرض منهم أحدا، و لا تغفر لهم أبدا.خداوندا! تو شاهدی که از این بندگان گنه‌کارت چه مصایبی بر ما رسید.خداوندا! همه‌ی آنان را نابود کن، همه‌ی آنان را به هلاکت برسان، و کسی از آنان را بر روی زمین زنده نگه ندار، و هرگز آنان را نیامرز.آن گاه مانند شیر خشمگین بر آنان حمله کرد، امام علیه‌السلام، آن فرزند حیدر کرار چنان شمشیر می‌زد که به هر کسی می‌خورد او را پاره می‌کرد و می‌کشت.دشمنان در مقابل شمشیر حضرتش ناتوان شدند، لذا از اطراف آن حضرت را تیرباران می‌کردند، و امام علیه‌السلام سینه و گلوی خود را سپر آن تیرها قرار می‌داد و می‌فرمود:یا أمة السوء! بئسما خلفتم محمدا صلی الله علیه و آله و سلم فی عترته، أما انکم لن تقتلوا بعدی عبدا من عباد الله فتهابوا قتله، بل یهون علیکم عند قتلکم ایای، و أیم الله! انی لأرجو أن یکرمنی ربی بالشهادة بهوانکم، ثم ینتقم لی منکم من حیث لا تشعرون.ای امت بدسرشت! در غیاب پیامبر خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم با عترت او بد [صفحه ۲۹۵] رفتار کردید؟ آگاه باشید! شما بعد از کشتن من، از کشتن هیچ بنده‌ای از بندگان خدا پروا نخواهید کرد، بلکه به آسانی او را خواهید کشت، سوگند به خدا! امیدوارم خداوند مرا با شهادت گرامی بدارد، و شما را خوار و ذلیل کند، و سرانجام، انتقام مرا بدون این که بفهمید از شما خواهد گرفت.حصین بن مالك سکونی فریاد زد و گفت: ای فرزند فاطمه! چگونه انتقام تو را از ما خواهد گرفت؟حضرت فرمود:یلقی بأسکم بینکم و یسفك دمائکم ثم یصب علیکم العذاب الألیم.در میان شما سختی و اختلاف می‌اندازد تا این که خون همدیگر را بریزید، آن گاه عذاب سخت و دردناکی بر شما فرومی‌ریزد.

تعداد زخمهای بدن شریف امام حسین

پس از آن، حضرت پیوسته می‌جنگید تا این که زخمهای کاری بی‌شماری بر بدن حضرتش رسید، که گفته شده: هزار و نهصد زخم بر بدن آن حضرت رسیده بود [۲۶۳] .علامه‌ی مجلسی رحمه الله در کتاب «عین الحیاة» می‌نویسد: در روایتی آمده است:چهار هزار زخم تیر، هشتاد هزار زخم شمشیر و نیزه بر بدن مبارك آن حضرت رسیده بود [۲۶۴] .در «بحارالانوار» می‌نویسد: ابن‌شهراشوب گوید: ابومخنف از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود:در بدن مطهر امام حسین علیه‌السلام سی و سه زخم نیزه و سی و چهار زخم شمشیر پیدا کردیم.امام باقر علیه‌السلام فرمود: روز عاشورا در بدن امام حسین علیه‌السلام بیش از سیصد و بیست زخم پیداشد که همه‌ی اینها در اثر نیزه، شمشیر و تیر بود.در روایت دیگری آمده است: سیصد و شصت زخم بر بدن آن حضرت رسیده بود.در نقل دیگری آمده: غیر از زخم تیرها؛ سی و سه زخم شمشیر بر بدن آن امام مظلوم رسیده بود.و گفته شده است: هزار و نهصد زخم بر بدن حضرتش رسیده بود، و تیرها در زره [صفحه ۲۹۶] حضرت، مانند خارهای خارپشت بود.و روایت شده است: همه‌ی زخمها از رو به رو به آن حضرت اصابت کرده بود.

آخرین لحظات زندگی امام حسین

راویان اخبار گوینـد: آن مظلوم کربلا، از شـدت جنگ و زیادی زخم ایسـتاد و لحظه‌ای استراحت نمود، ضـعف بر حضـرت عارض شـده بود، در این حـال که حضـرت ایسـتاده بود ناگاه از طرف دشـمنان سـنگی آمـد و بر پیشانی آن بزرگوار اصابت کرد. خون به صورتش جـاری شـد، می‌خواست خون را بـا لباسـش از چهره‌ی خود پـاک کنـد، ناگاه تیری سه شـعبه، تیز و زهرآلود از طرف آن ملاعین آمـد و به سـینه‌ی اطهرش اصابت نمود.- در برخی روایات آمـده است: آن تیر، بر قلب حضـرت اصابت کدر - در این حال امـام علیه‌السـلام فرمـود:بسم الله و بـالله و علی ملهٔ رسـول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم.و سـر خود را به سوی آسـمان بلنـد کرد و فرمود:الهی! انک تعلم یقتلون رجلا لیس علی وجه الأرض ابن نبی غیره.خداوندا! تو می‌دانی که اینان، کسـی را می‌کشند که غیر از او در روی زمین فرزند پیامبری نیست.آن گاه تیر را از پشت سـر بیرون آورد، خون مانند ناودان جاری شد، دست خود را زیر همان زخم قرار داد و چون از خون پر شـد آن را به سـمت آسـمان بینـداخت، و قطره‌ای از آن خون بر زمین بازنگشت.و تا آن موقعی که امام حسـین علیه‌السـلام خون خود را به آسـمان نیانـداخته بود سرخی در آسـمان دیده نمی‌شد.حضـرت دوباره دست خود را از آن خون پر نمود، سـر و محاسن خود را به آن آغشته کرد و فرمود:هکذا أکون حتی ألقی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و أنـا مخضوب بـدمی، و أقول: یـا رسول الله! قتلنی فلان و فلان.با همین حال جـدم رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم را ملاقات خواهم کرد، من در حالی که به خون خود آغشـته‌ام می‌گویم: ای رسول خـدا! فلانی و فلانی مرا کشت.آن گاه حضـرت از ادامه‌ی جنگ ناتوان گردید، ایسـتاد، هر نامردی به سوی آن مظلوم [صـفحه ۲۹۷] می‌آمد و به او می‌رسـید منصـرف می‌شد و بازمی‌گشت [۲۶۵].

شهادت عبدالله بن حسن

شیـخ مفیـد رحمـهٔ الله در «ارشـاد» و سـید بن طـاووس رحمـهٔ الله در «لهوف» می‌گوینـد:در این هنگـام، یکی از فرزنـدان امام حسـن علیه‌السـلام به نام عبدالله بن حسن بن علی علیهماالسـلام - نوجوانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود - از پیش اهل حرم بیرون آمده و به طرف میـدان می‌دویـد تـا نزد عمویش امـام حسـین علیه‌السـلام رسـید، حضـرت زینب علیهاالسـلام دنبال او می‌آمـد تا نگـذارد برود.امام حسین علیه‌السلام فرمود: خواهرم! او را برگردان و نگذار بیاید.آن شاهزاده قبول نکرد و به شدت از برگشتن امتناع نمود، و گفت: سوگنـد به خـدا! از عموی خود جـدا نمی‌شوم.در این هنگـام، ابجر بن کعب ملعون - گفته شـده: حرملهٔ بن کاهـل - بر امام حسین علیه‌السلام حمله نمود و شمشیری بر آن حضرت حواله کرد.نوجوان گفت: وای بر تو ای زنازاده! آیا عموی مرا می‌کشی؟آن ملعون شمشیری بر او زد، او دست خود را سپر قرار داد، شمشیر دست او را تا پوست برید و دست او آویزان ماند، نوجوان امام حسن علیه‌السـلام را صدا زد: عمو جان!امام حسین علیه‌السلام او را در بغل کشید و فرمود:یابن أخی! اصبر علی ما نزل [بک] و احتسب فی ذلـک الجزاء، فـان الله تعـالی یلحقـک بآبائک الصالحین.پسـر برادرم! بر مصـیبتی که به تو رسـید صبر کن، و این مصـیبت را به خیر حساب کن - یعنی پاداش تو در این بلا، خیر است - زیرا که خدای متعال تو را به پدران شایسـته‌ی تو لاحق خواهد نمود [۲۶۶] .در «منتخب» می‌نویسـد:در این اثنا که امام حسـین علیه‌السـلام آن نوجوان را تسـلی می‌داد و حرف می‌زد ناگاه حرملهٔ بن کاهل تیری به سوی آن نوجوان پرتاب کرد و او را در کنار عمویش امام حسـین علیه‌السـلام شهید نمود، حضرت زینب علیهاالسلام فریاد زد:وا ابن أخاه! لیت الموت أعـدمنی الحیاهٔ، لیت السـماء أطبقت علی [صـفحه ۲۹۸] الارض، و لیت الجبال تذکـدکت علی السـهل.وای فرزند برادرم! ای کاش! مرگ، زنـدگی مرا نابود می‌کرد، ای کاش! آسـمان به زمین فرودمی‌آمد، و ای کاش! کوه‌ها تکه تکه می‌شدند و به صحراها می‌ریختند [۲۶۷].

امام حسین و نفرین بر دشمنان

شیخ مفید رحمهٔ الله در «ارشاد» می‌نویسد:امام حسین علیه‌السلام دستان خود را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود:اللهم فان متعتهم الی حین ففرقهم فرقا، واجعلهم طرائق قددا، و لا ترضی الولاهٔ عنهم أبدا، فانهم دعونا لینصرونا، ثم عدوا علینا فقتلونا.خداوندا! اگر آنان را مدتی مهلت دادی تا زندگی کنند پس میان آنان تفرقه و جدایی بینداز، و آنان را فرقه فرقه کن و رأی و نظر آنها را دگرگون گردان، و هرگز حاکمان را از آنان خشنود و راضی مکن، زیرا آنان ما را دعوت کردند تا ما را یاری کنند، ولی با ما دشمنی کردند و ما را کشتند.اما در «بحارالانوار» می‌نویسد:حضرت با آن حال ضعف در میدان ایستاده بود، ناگاه ملعونی از قبیله‌ی کنده – به نام مالک بن نسر – آمد و به امام علیه‌السلام ناسزا گفت، و شمشیری بر سر مبارکش فرودآورد، کلاه حضرت پر از خون شد.امام علیه‌السلام به آن ستمکار فرمود: هرگز نتوانی با آن دستت بخوری و بیاشامی، خداوند تو را با ستمکاران محشور نماید.آن گاه، کلاه را بینداخت، و عرقچینی بر سر گذاشت و بر روی آن عمامه بست، به راستی که آن امام مظلوم خسته و ناتوان شده بود.کندی ولدالزنا آمد و آن کلاهی که از خز بافته شده بود به غارت برد.بعد از واقعه‌ی عاشورا کلاه را به خانه‌ی خود برد، خواست خون آن کلاه را بشوید، زنش گفت: آیا با لباس تاراج رفته‌ی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خانه‌ی من وارد می‌شوی؟برو بیرون! خداوند قبر تو را از آتش پر نماید.آن کافر پلید همواره در فقر و فلاکت بود و در بدترین حال زندگی می‌کرد، [صفحه ۲۹۹] دست‌های او خشک شد، طوری که در زمستان خون از آنها می‌ریخت و در تابستان مانند دو شاخه‌ی چوب خشک می‌شدند [۲۶۸] .در «منتخب» می‌نویسد: پس از آن که کندی ملعون با آن کلاه به خانه‌ی خود آمد به زنش گفت: این کلاه حسین است، خونش را بشوی!آن زن گریست و گفت: وای بر تو! امام حسین علیه‌السلام را کشتی و کلاه او را ربودی، سوگند به خدا! هرگز با تو زندگی نخواهم کرد.آن ملعون برخاست تا زنش را بزند دستش منحرف شد و به درب خانه خورد، مسماری به دستش فرورفت، و هرچه تلاش کرد نتوانست آن را در بیاورد، در همان لحظه دستش قطع شد، آن ملعون همواره فقیر بود تا این که مرد، خدای از او راضی و خشنود نگردد.

امام حسین در محاصره دشمن

علامه مجلسی رحمهٔ الله در «بحارالانوار» از صاحب «المناقب» و محمد بن ابوطالب چنین نقل کرده است:چون ضعف و ناتوانی بر امام حسین علیه‌السلام غلبه کرد، او از جنگ خسته شد. شمر ولدالزنا رو به لشکر کرد و فریاد زد: چرا ایستاده‌اید؟ منتظر چه هستید؟ این مرد از زیادی زخم‌ها و تیرها ضعیف و خسته شده است، مادران شما به عزایتان بنشینند! بر او حمله کنید.لشکر اشقیا از هر جهت بر حجت خدا حمله کردند، حصین بن نمیر ولدالزنا تیری انداخت و به دهان مبارک حضرت اصابت نمود [۲۶۹] .در کتاب «المعدن» به نقل از «المناقب» اضافه می‌کند:ابوایوب غنوی نیز تیر مسمومی بر گلوی مبارک آن امام مظلوم علیه‌السلام زد، حضرت فرمود:بسم الله و بالله، و لا حول و لا قوهٔ الا بالله، و هذا قتیل فی رضاء الله.بسم الله و بالله و لا حول و لا قوهٔ الا بالله (و اشاره به وجود خود کرد و فرمود:)این کشته‌ی در راه رضا و خشنودی خدا است.زرعهٔ بن شریک تمیمی ولدالزنا ضربتی بر کتف چپ حضرت، و عمر بن خلیفه [صفحه ۳۰۰] جعفی حرامزاده ضربتی بر رگ گردن آن حضرت زد، و سنان بن انس نخعی ملعون سینه‌اش را مورد هدف قرار داد [۲۷۰] .در «لهوف» می‌نویسد: راوی گوید: هنگامی که امام حسین علیه‌السلام از کثرت زخمها ناتوان و ضعیف شد و بدنش از زیادی تیر مانند بدن خارپشت به نظر می‌آمد صالح بن وهب مزنی ملعون، نیزه‌ای بر پشت آن حضرت زد و حجت خدا صلوات الله علیه از اسب خود با روی راست بر زمین کربلا فرودآمد، در این حال می‌فرمود:بسم الله و بالله و علی ملهٔ هرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

واپسین لحظات زندگی امام حسین

در «بحارالانوار» می‌نویسد:آن گاه امام حسین علیه‌السلام برخاست و نشست و تیر را از حلق خود بیرون کشید، سپس عمر سعد ولدالزنا به حضرت نزدیك شد.حمید بن مسلم گوید: آن گاه زینب کبری علیهاالسلام دختر امیرمؤمنان علیه‌السلام در حالی که از کثرت اضطراب گوشواره‌هایش در گوشش تکان می‌خورد، از خمیه بیرون آمد [۲۷۱] .- در «لهوف» می‌نویسد: - در این حال زینب کبری علیهاالسلام فریاد می‌زد:وا أخاه! وا سیداه! وا أهل بیتاه! لیت السماء أطبقت علی الارض! و لیت الجبال تدکدکت علی السهل.وای برادرم! وای آقای ما! وای اهل بیت ما! ای کاش! آسمان بر زمین می‌افتاد، ای کاش! کوه‌ها تکه تکه شده و بر صحراها می‌ریخت [۲۷۲] .در «بحارالانوار» می‌نویسد:حضرت زینب علیهاالسلام رو به عمر سعد ملعون کرد و فرمود:یا عمر بن سعد! أیقتل أبوعبدالله و أنت تنظر الیه؟ای عمر سعد! آیا اباعبدالله کشته می‌شود و تو ایستاده‌ای نگاه می کنی؟اشك چشمان نحس عمر لعین بر صورتش جاری شد، او صورت نحس خود را از آن بانوی عصمت علیهاالسلام برگرداند. حجت خدا امام حسین علیه‌السلام در حالی که لباس خزی بر تن داشت؛ نشسته بود، و لشکریان از کشتن آن حضرت اجتناب می‌نمودند [۲۷۳] . [صفحه ۳۰۱] شیخ مفید رحمهٔ الله در کتاب «ارشاد» خود می گوید: عمر ملعون پاسخی به حضرت زینب علیهاالسلام نداد.در «اللهوف» می‌نویسد:راوی گوید: شمر ولدالزنا به افراد خود فریاد زد: منتظر چه هستید؟در این هنگام، لشکریان گمراه از هر طرف بر آن حضرت حمله کردند، و او را محاصره نمودند. زرعهٔ بن شریك ضربتی بر شانه‌ی چپ حضرت زد، آن فرزند حیدر کرار نیز با آن حال خستگی و کثرت زخمها چنان ضربتی بر آن ملعون زد که او را بر خاك انداخت.ملعون دیگری شمشیری بر دوش مقدس آن حضرت زد که در اثر آن، امام علیه‌السلام به صورت بر زمین افتاد. در این حال، بدن مبارکش را ضعف و ناتوانی فراگرفته بود، رنج و تعب بر او مستولی شده بود که گاهی برمی‌خاست، و گاهی می‌افتاد.در این هنگام؛ سنان بن انس نخعی نیزه‌ای بر گلوی حضرت زد و به این اکتفا نکرد بار دیگر آن را بیرون کشید و بر استخوانهای سینه‌ی او فروبرد، سپس سنان، آن مشرك لعین تیری به سوی آن حضرت انداخت و آن تیر بر گلوی آن حضرت اصابت نمود و در اثر آن، حضرتش بر زمین افتاد.امام علیه‌السلام، آن مظهر غیرت و مردانگی برخاست و بر روی زمین نشست و تیر را از گلوی خود خارج نمود، آن گاه هر دو دست خویش را زیر گلوی مبارك می گرفت و چون از خون پر می‌شد بر سر و محاسن خود می‌مالید و می‌فرمود:هکذا ألقی الله مخضبا [بدمی] مغصوبا علی حقی.با این حال خدا را ملاقات می‌نمایم که به خون خود آغشته و حق مرا غصب کرده‌اند [۲۷۴] .در خبر ابی‌مخنف آمده است: حضرت بی‌هوش شده و بر زمین افتاد، و چون به هوش آمد برخاست تا جنگ نماید ولی ضعف و ناتوانی بر او چیره شده و نتوانست، پس حضرت با صدای بلند گریه کرد و صدا زد:وا جداه! وا محمداه! وا ابتاه! وا علیاه!با حضرت بی‌هوش شده و به روی خود بر زمین افتاد، سه ساعت از روز گذشت و هنوز در همین حال بود. دشمن در کشتن آن حضرت متحیر بودند از ترس این که [صفحه ۳۰۲] حضرت زنده است یا شهید شده است [۲۷۵] .در «بحارالانوار» از صاحب «مناقب» و محمد بن ابوطالب چنین نقل می کند:شمر ملعون فریاد زد: وای بر شما! منتظر چه هستید؟ مادرانتان به عزایتان بنشینند! او را بکشید.پس زرعهٔ بن شریك ضربه‌ای بر آن حضرت زد که سمت چپ حضرت را جدا کرد، آن گاه ضربه‌ای بر شانه‌ی مبارکش زد، لشکر عقب نشست. حضرت گاهی بر زمین می‌افتاد و گاهی برمی‌خاست.در همین حال، سنان حرامزاده با نیزه‌ای بر حضرت حمله کرد و او را بر زمین انداخت، آن ملعون به خولی بن یزید گفت: سر او را از تن جدا کن.آن ملعون سست و ضعیف شد، و دستش لرزید.سنان به او گفت: خدا بازویت را بشکند و دستت را جدا سازد [۲۷۶] .ابومخنف گوید: امام حسین علیه‌السلام بر روی زمین افتاد و با صورت آغشته به خون سه ساعت از روز به همین حال بود، او به طرف آسمان نگاه می کرد و می‌فرمود:صبرا علی قضائك یا رب، لا معبود سواك، یا غیاث المستغیثین.پروردگارا! بر قضای تو صبر می‌نمایم، معبودی جز تو نیست، ای فریادرس فریادخواهان.آن گاه چهل نفر از آن نامردان برای بریدن سر مطهر آن حضرت به سوی او آمدند، عمر سعد ولدالزنا می گفت: وای بر شما! عجله کنید.اولین کسی که بر این کار

مبادرت کرد شبث بن ربعی حرامزاده بود، او با شمشیر تیزی نزدیک شد تا سر شریف حضرت را از تنش جدا نماید. حضرت نگاهی بر آن ستمکار نمود. آن ملعون، از رعب و سطوت حجت خدا شمشیر از دست بینداخت و فرار کرد [۲۷۷] .

قاتل امام حسین کیست؟

صاحب اصل گوید: علما و دانشمندان ما رضوان الله علیهم در این که قاتل امام حسین علیه‌السلام چه کسی بود؟ اختلاف نظر دارند. [صفحه ۳۰۳] مرحوم صدوق در «امالی» با سند خود از امام زین‌العابدین علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود:دشمن خدا، سنان بن انس ایادی و شمر بن ذی‌الجوشن عامری - لعنت خدا بر آنها باد - با چند نفر از اهل شام آمدند و بالای سر امام حسین علیه‌السلام ایستادند، به همدیگر می‌گفتند: منتظر چه هستید؟ این مرد را راحت کنید.پس سنان بن انس ایادی از اسب فرودآمد و کنار بدن شریف امام حسین علیه‌السلام رفت، محاسن مبارکش را گرفت و با شمشیر بر گلوی مبارکش می‌زد و می‌گفت: سوگند به خدا! سرت را از تن جدا می‌کنم، و می‌دانم که تو فرزند رسول خدا، و بهترین مردم از جانب پدر و مادر هستی.سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید: سنان بن انس نخعی حرامزاده از اسب پیاده شد و شمشیر بر گلوی شریف آن حضرت زد، و گفت: به خدا قسم! سر تو را جدا می‌کنم و می‌دانم که تو پسر پیامبری و از جهت پدر و مادر بهترین مردم هستی.پس از آن؛ سر مقدس آن بزرگوار را که - درود و سلام خدا بر او باد - از بدن جدا کرد. شاعر در این مورد می‌گوید:فأی رزیهٔ عدلت حسینا غداهٔ تبیره کفا سنان‌کدام مصیبت است که با مصیبت امام حسین علیه‌السلام برابر باشد؟ در آن روزی که دست‌های ناپاک سنان بن انس او را به شهادت رسانید.- سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید: روایت شده است:مختار، سنان را دستگیر نمود و بند بند انگشتان او را برید، سپس دست‌ها و پاهای او را برید و دیگی را از روغن زیتون پر کرد و به جوش آورد و او را در آن انداخت. آن ملعون آن قدر دست و پا زد تا هلاک شد -.راوی گوید: در این هنگام؛ غبار سیاه و تاریکی آسمان را فراگرفت، باد سرخی در آن تاریکی و غبار می‌وزید که هوا تیره و تار شد، چشمها جایی را نمی‌دید، لشکر گمان کردند که بر آنها عذاب نازل شده. ساعتی بر این حال ماندند تا آن که هوا روشن شد.در «منتخب» می‌نویسد:امام حسین علیه‌السلام بی‌هوش افتاده بود، شمر ملعون آمد و خود را کنار آن عزیز زهرا علیهاالسلام رساند و با بی‌حیایی و جسارت تمام بر سینه‌ی انورش نشست. حضرت این جسارت عظیم را احساس کرد و فرمود:ویلک! من أنت فقد ارتقیت مرتقا عظیما؟ [صفحه ۳۰۴] وای بر تو! تو کیستی؟ تو به جای بلند و مرتفعی قدم گذاشته‌ای؟آن ولدالزنا گفت: من شمر هستم.حضرت فرمود: وای بر تو! من کیستم؟آن حرامزاده گفت: تو حسین، فرزند علی، فرزند فاطمه‌ی زهرا و جدت محمد مصطفی است.امام حسین علیه‌السلام فرمود: وای بر تو! اگر شأن و نسب مرا می‌شناسی چرا مرا می‌کشی؟شمر ولدالزنا گفت: اگر من تو را نکشم پس چه کسی از یزید جایزه بگیرد؟!حضرت فرمود: کدام یک نزد تو محبوب‌تر است: جایزه‌ی یزید یا شفاعت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؟آن لعین حرامزاده گفت: دانگی جایزه نزد من محبوب‌تر از تو و از جد تو است!امام حسین علیه‌السلام آن مظلوم کربلا - جانم به فدایش - فرمود:اذا کان لابد من قتلی فاسقنی شربهٔ من الماء.اگر حتما مرا خواهی کشت پس با جرعه‌ای از آب مرا سیراب کن.آن لعین حرامزاده گفت: هیهات! سوگند به خدا! قطره‌ای از آب نخواهی چشید تا این که مرگ را با اندوهی پس از اندوهی بچشی.امام حسین علیه‌السلام فرمود: وای بر تو! صورت و شکم خود را به من نشان بده.آن ملعون نشان داد، ناگاه حضرت دید که آن ولدالزنا ابلق و به مرض پیسی مبتلا است، و صورت او به صورت سگ‌ها و خوک‌ها می‌ماند.امام حسین علیه‌السلام فرمود: آنچه جدم فرموده بود راست بود.آن لعین ولدالزنا گفت: جدت چه گفته بود؟حضرت فرمود: جدم به پدرم علی علیه‌السلام می‌فرمود:یا علی! یقتل ولدک هذا رجل أبقع أبرص أشبه الخلق بالکلاب و الخنازیر.یا علی! فرزند تو را مردی ابلق و مبتلا به مرض پیسی و شبیه‌ترین مردم به سگ‌ها و خوک‌ها می‌کشد.شمر ولدالزنا از این سخن حضرت به خشم آمد و گفت: مرا به سگ‌ها و خوک‌ها تشبیه می‌نمایی؟ سوگند به خدا! تو را از پشت سر ذبح خواهم

کرد.آن گاه آن ملعون ولدالزنا، حضرت را برگرداند، و رگهای مبارک گردنش را [صفحه ۳۰۵] می‌برید. روحی و أرواح العامین فداه [۲۷۸] .بأبی أنت و أمی! یا لیتنا کنا معکم فنفوز بالشهادهٔ بین یدیک، یا مولای! یا اباعبدالله! صلوات الله و سلامه علیک و لعنهٔ الله و عذابه علی قاتلیک و ظالمیک، (و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون).ابومخنف گوید: آن ولدالزنا در این حال می‌گفت:أقتلک الیوم و نفسی تعلم علما یقینا لیس فیه مزعم‌أن أباک خیر من تکلم بعد النبی المصطفی المعظم‌أقتلک الیوم و سوف أندم و ان مثوای غدا جهنم‌امروز تو را می‌کشم و حال آن که یقینا می‌دانم و تردیدی ندارم؛که پدر تو بهترین کسی است که بعد از پیامبر مصطفی و بزرگوار سخن گفته است.امروز تو را می‌کشم، و پس از این، از کار خود پشیمان خواهم شد؛ و جای من فردا جهنم خواهد بود.ابومخنف اضافه می‌کند: هر رگی از رگهای شریف آن امام مظلوم علیه‌السلام را می‌برید حضرت فریاد می‌زد:وا محمداه! وا جداه! وا ابتاه! وا حسناه! وا جعفراه! وا عقیلاه! وا عباساه! وا قتیلا! وا قلهٔ ناصراه! [۲۷۹] .در «المنتخب» می‌نویسد: حضرت می‌فرمود:أقتل عطشانا و جدی محمد المصطفی، أذبح عطشانا و أبی علی المرتضی، و أمی فاطمهٔ الزهراء.من تشنه کشته می‌شوم و حال آن که جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است، من تشنه ذبح می‌شوم، حال آن که پدرم علی مرتضی علیه‌السلام و مادرم فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام است.و چون آن ملعون، سر اطهر، اقدس و انور را از بدن مبارکش جدا کرد به نیزه‌ای زد و آن را بلند کرد و تکبیر گفت، و لشکر کفار همگی تکبیر گفتند (!!) [۲۸۰] .در خبر ابی‌مخنف آمده است:در این هنگام؛ لشکر کفار سه بار تکبیر گفتند، زمین لرزید، شرق و غرب عالم تاریک شد، زلزله و رعد و برق مردم را فراگرفت، و از آسمان خون تازه‌ای بارید، و [صفحه ۳۰۶] منادی از جانب آسمان ندا داد:قتل و الله؛ الامام بن الامام، أخو الامام أبوالائمهٔ الحسین بن علی بن أبی‌طالب علیهم‌السلام.به خدا سوگند! کشته شد امام فرزند امام، برادر امام، پدر امامان حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام [۲۸۱] .در «بحارالانوار» از «تاریخ نبوی» [۲۸۲] نقل می‌کند و می‌گوید: ابوقبیل گوید:هنگامی که امام حسین علیه‌السلام کشته شد آفتاب گرفت، طوری در وسط روز از تاریکی، ستاره‌ها آشکار شدند که ما گمان کردیم قیامت بر پا شده است [۲۸۳] .

غارت لباسهای امام حسین

سید بن طاووس رحمهٔ الله در «لهوف» می‌نویسد:پس از کشته شدن امام حسین علیه‌السلام، آن ملاعین اقدام به برهنه کردن آن امام مظلوم علیه‌السلام نمودند، پیراهن او را ملعونی به نام اسحاق بن حویه حضرمی برداشت و پوشید، او مبتلا به برص شد، و موهای بدنش ریخت.در برخی کتب آمده است: پیراهن او را اشعث بن قیس برداشت.باز در «لهوف» می‌نویسد: روایت شده که در پیراهن آن حضرت نزدیک صد و نوزده جای شمشیر، تیر و نیزه بود.امام صادق علیه‌السلام فرمود: در بدن امام حسین علیه‌السلام سی و سه ضربه‌ی نیزه و سی و چهار زخم شمشیر بود.شلوار حضرتش را بحر [۲۸۴] بن کعب تمیمی برداشت.روایت شده: آن ملعون پس از آن که شلوار حضرتش را ربود، زمین‌گیر شد و از پای افتاد.عمامه‌ی آن حضرت را اخنس بن مرثد بن علقمه‌ی حضرمی - و گفته شده: جابر بن یزید اودی - گرفت، و آن بر سر بست و دیوانه شد. پایان کلام سید بن طاووس رحمهٔ الله.در روایت دیگر آمده است: به مرض جذام مبتلا گردید.زره آن حضرت را مالک بن بشیر کندی گرفت، او نیز دیوانه شد. [صفحه ۳۰۷] سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید: کفش‌های آن حضرت را اسود بن خالد برد.انگشتر مبارکش را بجدل بن سلیم کلبی گرفت. آن ملعون انگشت حضرت را به خاطر انگشتر برید.این ولدالزنا را مختار رحمهٔ الله دستگیر کرد و هر دو دست و پای او را قطع نمود و به همان حال او را رها کرد، او در خون دست و پای خود می‌غلطید تا این که هلاک گردیده، و به جهنم واصل شد.قطیفه‌ی حضرت را که از خز بود، قیس بن اشعث گرفت.زره خوشرنگ حضرت را عمر سعد لعین گرفت، چون عمر سعد ولدالزنا کشته شد مختار آن زره را به قاتل او ابی‌عمره بخشید.شمشیر آن حضرت را، جمیع بن خلق ازدی - به قولی: شخصی از قبیله‌ی بنی‌تمیم به نام اسود بن حنظله - گرفت.در روایت ابن ابی‌سعد آمده است: شمشیر حضرت را، قلافس نهشلی برد.محمد بن زکریا پس از نقل این روایت اضافه

می کند: آن شمشیر بعد از او به دختر حبیب بن بدیل رسید.گفتنی است که این شمشیر غارت شده، ذوالفقار نبوده، زیرا ذوالفقار با سایر ذخایر نبوت و امامت ذخیره و محفوظ است [۲۸۵] .

اسب امام حسین

در برخی از کتاب‌های معتبر آمده است – و ممکن است از مضمون روایت «منتخب» نیز استفاده شود –:هنگامی امام حسین علیه‌السلام کشته شد و به فیض شهادت و ملاقات رب العزهٔ فائز گردید، اسب حضرت شیهه می کشید و همهمه می کرد و صدا می‌زد. گویا دنبال چیزی بود، آن حیوان قدم در عرصه‌ی قتلگاه و کارزار می گذاشت و کشتگان را یکی یکی جستجو می کرد تا این که بالای سر بدن شریف و مطهر حضرت ایستاد، و چون او را پیکری بدون سر دید، به دور آن بدن شریف می‌چرخید و یال و پیشانی خود را از خون امام حسین علیه‌السلام آغشته می کرد و بلند بلند شیهه می کشید.عمر سعلد ملعون شاهد این منظره بود، به افراد خود فریاد زد: وای بر شما! اسب [صفحه ۳۰۸] حسین را بگیرید و آن را پیش من بیاورید.آن اسب، از جمله اسب‌های نجیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، سواران به سوی آن اسب تاختند، چون آن اسب احساس کرد که می‌خواهند او را بگیرند از خود دفاع کرد، با دهن خود، آنها را دندان می گرفت، و با دست‌ها و پاهایش به آنها لگد می‌زد. بر اسب‌سوار می‌جست و او را از اسب پایین می‌انداخت و لگدکوبش می کرد تا این که چهل نفر از پیاده‌ها و بیست نفر از شجاعان سواره را به قتل رسانید و نتوانستند اسب را بگیرند.ابن‌سعد ملعون فریاد زد: وای بر شما! از او دور شوید تا ببینم چه می کند؟افراد لشکر از او دور شدند، چون از اطراف آن اسب پراکنده شدند و او از دست لشکر ایمن گردید شروع به حرکت در قتلگاه نمود و امام حسین علیه‌السلام را جستجو می کرد تا این که جسد مطهر حضرت را پیدا کرد. او را می‌بویید و پیشانی خود را از خون پاکش خضاب می‌نمود و با چشمانش او را می‌بوسید. در این حال، شیهه‌ی بلندی می کشید و مانند زنان فرزند مرده ناله می کرد. همه‌ی حاضرین از این منظره تعجب کردند.

اسب امام حسین و اهل حرم

راوی گوید: چون حضرت زینب علیهاالسلام شیهه‌ی اسب را شنید، رو به سکینه علیهاالسلام نمود و گفت: پدرت آب آورده و می‌آید.سکینه علیهاالسلام با یاد پدرش و آب آوردنش خوشحال از خیمه بیرون آمد. ناگاه دید زین اسب واژگون و سوار ندارد، معجر و روسری خود را پاره کرد و ناله‌های بلندی نمود و فریاد زد:وا قتیلاه! وا أبتاه! وا حسناه! وا حسیناه! وا غربتاه! وا بعد سفراه! وا طول کربتاه! هذا الحسین بالعراء، مسلوب العمامهٔ و الرداء، قد أخذ منه الخاتم و الحذاء.بأبی من رأسه بأرض و جثته بأخری؛بأبی من رأسه الی الشام یهدی؛بأبی من أصبحت حریمه مهتوکهٔ بین الأعداء؛بأبی من عسکره یوم الاثنین مضی.وا قتیلاه! وا ابتاه! وا حسناه! وا حسیناه! وا غربتاه! وا بعد سفراه! وا طول [صفحه ۳۰۹] کربتاه! این حسین علیه‌السلام است که بر روی زمین افتاده، و عمامه و عبایش ربوده شده، و انگشتر و نعلینش به غارت رفته است.پدرم فدای کسی که سر او در جایی و بدن او در جای دیگری است.پدرم فدای کسی که سرش به سوی شام هدیه برده می‌شود.پدرم فدای کسی که حرم او در میان دشمنان ماندند.پدرم فدای کسی که لشکر او در روز دوشنبه کشته شدند.آن گاه با صدای بلندی گریه کرد و گفت:مات الفخار و مات الجود و الکرم واغبرت الأرض و الآفاق و الحرمو أغلق الله أبواب السماء فلا- ترقی لهم دعوهٔ تجلی بها الهمم‌یا أخت قومی أنظری هذا الجواد أتی ینبئک أن ابن خیر الخلق مخترم‌مات الحسین فیالهفی لمصرعه و صار یعلو ضیاء الأمهٔ الظلم‌یا موت هل من فدی؟ یا موت هل عوض؟ الله ربی من الفجار ینتقم‌مفاخر، جود، سخا و بزرگی از دنیا رفت؛ و زمین و همه‌ی آفاق و حرم غبارآلود شد.خداوند درهای آسمان را بست؛ نه دعایی از آنان بالا- می‌رود و نه غمهای آنان زایل می‌شود.ای خواهرم! برخیز و به این اسبی که آمده نگاه کن؛ او به تو خبر می‌دهد که

فرزند بهترین مردم کشته شده است.حسین علیه‌السلام شهید شد ای حزن و اندوه من بر قتلگاه او؛ که پس از این، تاریکی و ظلمت بر روشنایی امت غلبه خواهد کرد.ای مرگ! آیا تو را فدیه و عوضی هست؟ خدا، پروردگار من است که از فاجران انتقام خواهد گرفت.راوی گوید: هنگامی که اهل حرم ناله‌ها و اشعار سکینه علیهاالسلام را شنیدند و به اسبی که عریان و بدون زین و سوار بود نگاه کردند به صورت خود زدند، و گریبان خود چاک نمودند و صدا زدند:وا محمداه! وا علیاه! وا حسناه! وا حسیناه! الیوم مات محمد المصطفی، الیوم مات علی المرتضی، الیوم ماتت فاطمهٔ الزهراء.وا محمداه! وا علیاه! وا حسناه! وا حسیناه! امروز محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم وفات کرد، امروز علی مرتضی علیه‌السلام کشته شد، امروز فاطمه زهرا علیهاالسلام کشته شد.آن گاه ام‌کلثوم علیهاالسلام گریست و اشاره به خواهرش حضرت زینب علیهاالسلام نمود و شروع [صفحه ۳۱۰] به گفتن اشعاری کرد که این اشعار در جای خود خواهد آمد [۲۸۶] .عبدالله بن قیس گوید: من اسب امام حسین علیه‌السلام را زیر نظر داشتم، آن اسب از خیمه دور شد و به طرف فرات رفت و خود را به آب انداخت.گفته شده است: آن اسب نزد صاحب الزمان عجل الله فرجه آشکار و ظاهر خواهد شد [۲۸۷] .در «بحارالانوار» از صاحب «مناقب» و محمد بن ابوطالب نقل می‌کند که آن دو گویند:اسب امام حسین علیه‌السلام از دست آن ملاعین گریخت و خود را به کنار بدن شریف امام علیه‌السلام رساند، پیشانی خود را به خون مبارک آن حضرت مالید، سپس روی به خیمه گذاشت، به طرف خمیه می‌دوید و شیهه می‌کشید، و آن قدر در کنار خمیه سر خود را بر زمین زد که مرد.هنگامی که خواهران امام حسین علیه‌السلام و دختران و اهل بیت آن حضرت اسب را با این حال دیدند که کسی بر آن سوار نیست، شروع به گریه و ناله کردند، حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام دستان خود را بر سر گذاشت و فریاد زد:وا محمداه! وا جداه! وا نبیاه! وا أباالقاسماه! وا علیاه! وا جعفراه! وا حمزتاه! وا حسنا! هذا حسین بالعراء، صریع بکربلا، محزوز الرأس من القفا، مسلوب العمامهٔ و الرداء.وا محمداه! وا جداه! وا نبیاه! وا اباالقاسماه! وا علیاه! وا جعفراه! وا حمزتاه! وا حسناه! این حسین علیه‌السلام است که در صحرا و بر روی زمین کربلا افتاده، و سرش از پشت بریده شده، و عمامه و لباسش به تاراج رفته است.آن گاه آن بانوی مظلومه بی‌هوش شد [۲۸۸] . [صفحه ۳۱۳]

در مصایبی که پس از شهادت امام حسین بر اهل بیت آن حضرت وارد شد، مثل سوزاندن خیمه‌ها، غارت اموال، و غیره

غارت خیمه‌های اهل بیت

سید بن طاووس رحمهٔ الله روایت می‌کند:هنگامی که امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید کنیزی از جانب خیمه‌های امام علیه‌السلام بیرون آمد، مردی به او گفت: ای بنده‌ی خدا! آقای تو حسین کشته شد.کنیز گوید: با شنیدن این خبر، با شتاب و صیحه‌زنان به سوی زنان اهل حرم رفتم همه‌ی آنها از صیحه‌ی من از جای برخاستند و صدا به شیون و ناله بلند نمودند.سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:در این هنگام؛ گروه اشقیا برای غارت اموال آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم و نور دیدگان زهرای بتول علیهاالسلام از همدیگر سبقت می‌گرفتند طوری که حتی چادر زنها را نیز از سرشان می‌ربودند.در این حال؛ دختران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او از خمیه‌ها بیرون آمدند با همدیگر صدا به گریه بلند نموده، و در فراق حامیان و دوستان خود ندبه می‌کردند.حمید بن مسلم روایت می‌کند و می‌گوید:زنی از قبیله‌ی بکر بن وائل با شوهرش در سپاه عمر سعد لعین بود، چون دید لشکر به بانوان و خیمه‌های امام حسین علیه‌السلام حمله کرده و به غارت و تاراج مشغول هستند، شمشیری به دست گرفته و به سوی خیمه‌ها آمد و گفت: ای فرزندان بکر بن وائل! آیا از غیرت مردانگی است که دختران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را غارت کنند؟! خدای را حکمی نیست جز در مورد قاتلان ذریه و فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.شوهر آن زن آمد و دست او را گرفته و به خیمه‌ی خود برگردانید [۲۸۹] .در «امالی صدوق» روایتی به سند خود، از فاطمه علیهاالسلام دختر امام حسین

علیه‌السلام نقل می‌کند که آن مخدره‌ی عصمت گوید:لشکر اهل خلاف، به خیمه‌ها ریختند، من دختر کوچکی بودم، در پاهایم دو خلخال از طلا بود. یکی از آن نامردان، در حالی که گریه می‌کرد خلخال‌های پای مرا می‌شکست، گفتم: ای دشمن خدا! برای چه گریه می‌کنی؟ [صفحه ۳۱۴] گفت: چگونه گریه نکنم؟ حال آن که من دختر رسول خدا را غارت می‌نمایم.گفتم: غارت نکن.گفت: می‌ترسم دیگری بیاید و غارت نماید.فاطمه علیهاالسلام گوید: آنها هر چه در خیمه‌ها بود به تاراج بردند حتی چادرها را نیز از سر ما می‌ربودند.در «بحارالانوار» از صاحب «مناقب» و محمد بن ابوطالب نقل می‌کند:دشمنان آمدند و خیمه‌ها را محاصره کردند، شمر حرامزاده نیز که با آنان بود گفت: وارد خیمه‌ها شوید و هر چه دارند غارت کنید.آن ملاعین به خیمه‌ها ریختند و آنچه در خیمه بود ربودند تا آن که گوشواه‌ای که در گوش ام‌کلثوم علیهاالسلام، خواهر امام حسین علیه‌السلام بود گرفتند و گوش آن سیده‌ی مظلومه را پاره کردند. آن بی‌شرمان چنان بر غارت مصر بودند که خانمی به خاطر لباس تن خود، با آن ناکسان بی‌حیا مقاومت می‌کرد و مغلوب می‌شد و لباس او را می‌ربودند.آن گاه آن مردم اشقیا، به غارت زیورآلات و شتران روی آوردند و همه‌ی آنها را غارت کردند [۲۹۰] .

آتش زدن خیمه‌های اهل بیت

ابومخنف گوید: چون شیون و ناله‌ی مخدرات و اهل حرم بلند شد ابن‌سعد حرامزاده فریاد زد: وای بر شما! همه‌ی آنها را در خیمه‌ای جمع کنید بعد خیمه و هر چه در آن است آتش بزنید.مردی از آن کفار گفت: وای بر تو ای پسر سعد! آیا کشتن حسین و اهل بیت و یارانش تو را کافی نبود که می‌خواهی کودکان و زنان او را آتش بزنی؟ می‌خواهی خداوند ما را بر زمین فرودبرد؟پس آن لشکر بی‌شرم و بی‌حیا به سوی غارت زنان طاهرات شتافتند.زینب کبری علیهاالسلام دختر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرماید:موقعی که لشکر دشمن خیمه‌ها را غارت می‌کردند من در خیمه‌ای ایستاده بودم، ناگاه مردی کبود چشم وارد شد و هر چه در خیمه بود ربود. بعد نگاهی به علی بن [صفحه ۳۱۵] حسین علیه‌السلام کرد، او مریض بود و بر روی تشکی پوستین افتاده بود. آن ملعون پوستین را از زیر او کشید و او را به زمین انداخت.بعد نگاهی به من کرد و روسری مرا از سر من ربود و نگاهی به گوشواره‌های من کرد و آنها را از گوش من در می‌آورد و گریه می‌کرد.گفتم: مرا غارت می‌کنی و گریه می‌کنی؟!گفت: بر مصایب شما اهل بیت گریه می‌کنم.گفتم: خدا دست‌ها و پاهای تو را قطع نماید، و پیش از آتش آخرت به آتش دنیا بسوزاند [۲۹۱] .در کتاب «معدن» می‌نویسد: در این هنگام؛ شمر ملعون خواست علی بن حسین علیه‌السلام را که بیمار بود بکشد، زینب کبری علیهاالسلام دختر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام آمد و خود را بر روی او انداخت و گفت: به خدا قسم! نمی‌گذارم او را بکشی تا این که خودم کشته شوم.آن حرامزاده از وی دست برداشت.شیخ مفید رحمهٔ الله در «الارشاد» می‌نویسد: حمید بن مسلم گوید:به خدا سوگند! من در آن روز شاهد غارت وحشیانه‌ی کوفیان بودم. بانوان، اهل بیت و دختران امام علیه‌السلام به خاطر لباسهای خود، با آنها منازعه می‌کردند و مغلوب می‌شدند و آن ملاعین لباسهای آنها را به تاراج می‌بردند.لشکریان، همه‌ی خیمه‌ها را غارت کردند، آن گاه وارد خیمه‌ی علی بن الحسین علیهماالسلام شدند، او سخت بیمار بود و بر بستری افتاده بود. شمر ملعون نیز با پیادگان لشکر به خیام هجوم آورده بود، همراهان وی گفتند: آیا این بیمار را نکشیم؟من گفتم: سبحان الله! آیا کودکان را هم می‌کشند؟ او کودکی بیمار است و همین بیماری او را کفایت می‌کند، و آن قدر اصرار کردم تا آنها را از کشتن او منصرف نمودم.در این هنگام، عمر سعد ملعون آمد، بانوان مخدرات و مطهرات به روی آن بی‌شرم فریاد زدند و گریستند، آن ملعون به افراد خود گفت: کسی به خیمه‌های این زنان وارد نشود، و کسی به این نوجوان بیمار متعرض نشود.پس از آن، بانوان اهل حرم از عمر ملعون خواستند که آنچه به غارت برده‌اند [صفحه ۳۱۶] برگردانند تا خود را با آن بپوشانند.عمر ملعون گفت: هر که چیزی از لباس و متاع آنان را ربوده به خودشان برگرداند.به خدا سوگند! کسی از آنان چیزی برنگرداند.سپس آن ملعون، گروهی از افراد

خود را بر خیمه‌ها و اهل حرم و علی بن الحسین علیه‌السلام مأمور کرد و گفت: مواظب باشید تا کسی از آنها بیرون نرود، و آنها را آزار ندهید!! [۲۹۲] .

غارت خیمه‌ها به روایت فاطمه‌ی صغری

در «المنتخب» می‌نویسید: فاطمه‌ی صغری علیهاالسلام می‌گوید:من کنار در خمیه ایستاده بودم و متحیرانه به جنازه‌ی پدرم و یاران او که مانند قربانی بر روی ریگ‌های داغ کربلا افتاده بودند و اسب‌ها بر اجساد پاک آنها جولان می‌کردند؛ می‌نگریستم.در این فکر بودم که پس از کشته شدن پدرم بنی‌امیه چه بلایی بر سر ما خواهند آورد؟ آیا ما را خواهند کشت؟ یا اسیر خواهند نمود؟در این هنگام؛ مردی را که سوار بر اسب بود، دیدم. او بانوان مخدرات را با کعب نیزه‌ای می‌راند، و آن بی‌پناهان به همدیگر پناه می‌بردند، تمام زیورآلات آنها مثل دستبند، حتی روسری‌های آنها به تاراج رفته بود، آنها فریاد می‌زدند:وا جداه! وا أبتاه! وا علیاه! وا قلهٔ ناصراه! وا حسناه! أما من مجیر یجیرنان؟! أما من ذائد یذود عنا؟!وا جداه! وا ابتاه! وا علیاه! وا قلهٔ ناصراه! وا حسناه! آیا پناه‌دهنده‌ای نیست که ما را پناه دهد؟ آیا کسی نیست که این دشمنان را از ما دفع کند؟فاطمه علیهاالسلام گوید: دلم از جایش کنده شد، اعضای بدنم لرزید، از ترس چشمانم را به چپ و راست، به سوی عمه‌ام ام‌کلثوم علیهاالسلام می‌گرداندم مبادا کسی از آن ملعونها به طرف من آید. در این حال، ناگاه ملعونی به طرف من آمد با خودم گفتم: چاره‌ای جز فرار ندارم.به صحرا فرار کردم، گمان می‌کردم که از دست او رها خواهم شد، ناگاه او پشت سر [صفحه ۳۱۷] من آمد، از ترس ساکت شدم و ایستادم. آن ملعون، کعب نیزه‌ای را میان شانه‌هایم حواله کرد، من با صورت به زمین افتادم. آن ملعون گوش مرا درید و گوشواره‌ام را ربود و روسری از سر من برداشت، خون بر صورتم جاری بود و سرم از شدت حرارت آفتات می‌سوخت و من بی‌هوش افتادم.در این حال، دیدم آن ملعون عقب عقب به خیمه برگشت که ناگاه عمه‌ام را نزد خود دیدم که می‌گریست و می‌گفت: برخیز برویم، نمی‌دانم بر سر دختران و برادر بیمارت چه آمد؟گفتم: عمه جانم! آیا جامه‌ای است که با آن خود را از چشم نامحرمان بپوشانم؟گفت: دخترم! عمه‌ی تو نیز مانند توست.ناگاه دیدم که سر او نیز مکشوف است، و بدنش از ضرب تازیانه‌ی ستمکاران سیاه شده است، به خیمه‌ها برگشتیم دیدیم هر چه بوده غارت شده و برادرم علی بن الحسین علیهماالسلام به روی خود بر زمین افتاده و از شدت گرسنگی و تشنگی توان نشستن ندارد. پس شیون و ناله‌ی ما بلند شد، ما به حال او گریه می‌کردیم و او به حال ما می‌گریست [۲۹۳] .در «بحارالانوار» به سند خود از جمیل بن مره نقل می‌کند، جمیل گوید:روز عاشوا، سپاه ابن‌سعد ملعون، شتری از لشکر امام حسین علیه‌السلام را ربودند و آن را کشته و گوشت آن را پختند، گوشت آن مانند درخت حنظل تلخ شد حتی نتوانستند چیزی از آن را بو کنند.گفته شده: امام حسین علیه‌السلام شتری برای خود تهیه کرده بود که خیمه و اساس خود را با آن حمل می‌کرد. و حضرت بر همان شتر سوار شد و در برابر ابن‌سعد و سپاه او ایستاد و آنها را پند و اندرز داد.روز عاشورا، آن شتر در نزدیکی خیمه‌گاه بود، هنگامی که صیحه و فریاد بلند شد و صدای سم اسبها و فریاد نامردان را شنید به طرف میدان حرکت کرد تا به قتلگاه رسید در آنجا ایستاد. آن حیوان، یکبار به شهدا می‌نگریست و بار دیگر به طرف راست و چپ نگاه می‌کرد.سه نفر از سواران دشمن به دنبال آن حیوان رفته و آن را حرکت دادند، آن شتر به [صفحه ۳۱۸] طرف خیمه‌ها به راه افتاد و هر چه خواستند مانع از آمدن به طرف خیمه‌ها شوند نتوانستند، ناچار به دنبال او به راه افتادند.آن حیوان باوفا، چون به محل خیمه‌ی اباعبدالله حسین علیه‌السلام رسید خیمه را ندید، به اطراف نگاه کرد و سپس گوشه‌ای از زمین را بوسید و با صدای بلند فریاد و صیحه می‌زد، هر چه آن را با نیزه زدند از جای خود برنخاست و صدای خود را بلندتر کرد آن گاه در همانجا خفت.گویا آن حیوان فهمیده بود که خیمه‌ی امام حسین علیه‌السلام غارت شده، به همین جهت، سرش را بر زمین می‌کوبید و پشت و پهلوی خود را به دندان می‌گرفت و خون می‌آورد، و چون ناتوان و ضعیف شد افراد دشمن در همانجا، آن را کشتند و گوشت آن را تقسیم نمودند.گفته شده: خمیه‌ی امام علیه‌السلام را

بر پشت شتر گذاشتند و آن حیوان حرکت کرد آن گاه به طرف قتلگاه امام حسین علیه‌السلام رهایش کردند تا ببینند چه می‌کند.هنگامی که آن شتر امام حسین علیه‌السلام را دید که بر روی خاک افتاده است به طرف آن حضرت رفت و بالای سرش ایستاد بدن مبارک امام علیه‌السلام را می‌بویید و صدا می‌زد، چون دید حضرت برنخاست و حرکت نکرد در کنار حضرت خوابید تا سایه بر جسم شریف او بیاندازد، آن حیوان ناله و شیون می‌کرد، سر خود را بر زمین می‌کوبید، و به همین جهت ناتوان شد، لشکریان در همانجا آن را کشتند و گوشتش را تقسیم نمودند و پختند، ولی نپخت.گفته شده: گوشت آن حیوان شعله‌ای گردید و دیگ و محتویاتش را سوزاند.

ملاعینی که بر جسد شریف امام حسین با اسب تاختند

سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:پس از آن که امام حسین علیه‌السلام کشته شد عمر سعد ولدالزنا در میان سپاهیان خود فریاد زد: چه کسی حاضر است با اسب بر بدن حسین بتازد؟ده نفر سوار از گروه طاغیان این کار را پذیرفتند، نامهای آن ملاعین چنین است:۱ – اسحاق بن حربه، که پیراهن امام حسین علیه‌السلام را ربود.۲ – اخنس بن مرثد.۳ – حکیم بن طفیل سنبسی. [صفحه ۳۱۹] ۴ – عمر بن صبیح صیداوی.۵ – رجاء بن منقذ عبدی.۶ – سالم بن خیثمه جعفی.۷ – صالح بن وهب جعفی.۸ – واعظ بن ناعم.۹ – هانی بن ثبیت حضرمی.۱۰ – اسید بن مالک، خدای آنها را لعنت کند.آن ملاعین زیر سم اسبهای خود بدن امام حسین علیه‌السلام را پایمال کردند و استخوانهای پشت و سینه‌ی حضرت را درهم شکستند.سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید: این ده نفر ملاعین به کوفه آمدند و در برابر ابن‌زیاد ایستادند، اسید بن مالک حرامزاده که یکی از آنها بود این شعر را خواند:نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بکل یعبوب شدید الأسرما کسانی هستیم که استخوانهای سینه را بعد از خورد کردن پشت؛ با اسبانی تندرو و قوی هیکل درهم شکستیم.ابن‌زیاد ولدالزنا گفت: شما کیستید؟گفتند: ما کسانی هستیم که با اسب بر بدن حسین تاختیم و او را لگدکوب کردیم و استخوانهای سینه‌ی او را خورد نمودیم.راوی گوید: ابن‌زیاد لعین اعتنایی به آنها نکرد و جایزه‌ی اندکی به آنها داد.ابوعمرو زاهد گوید: ما سابقه‌ی ده نفر را ملاحظه کردیم و از حال آنها تفحص نمودیم و دیدیم که همه‌ی آنها زنازاده بودند.مختار این ده نفر ملعون را دستگیر کرد و دست‌ها و پاهای آنها را با میخهای آهنین به زمین کوبید، و دستور داد با اسب بر بدن آنها بتازند تا هلاک شدند، خدای آنها را لعنت کند.

جسم شریف امام حسین و پرندگان

در کتاب «العوالم» و «المنتخب» و «بحارالانوار» می‌نویسد:از طریق اهل بیت علیهم‌السلام چنین روایت شده است:هنگامی که امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید و جسم شریف او در سرزمین کربلا بر [صفحه ۳۲۰] زمین افتاد و خونش بر زمین ریخت ناگاه پرنده‌ی سفیدی آمد و خود را به خون حضرت آغشته کرد و پرواز نمود. خون از بالهای آن پرنده می‌چکید، او پرندگانی را دید که در سایه‌ی درختان و بر شاخه‌ها نشسته و هر کدام، از دانه، علف و آب حرف می‌زدند.پرنده‌ای که خود را به خون امام علیه‌السلام آغشته کرده بود به آنان گفت: وای بر شما! آیا به بازی، یاد دنیا و ملاهی آن مشغولید در حالی که امام حسین علیه‌السلام در این هوای گرم و سوزان در سرزمین کربلا با لب تشنه و سر بریده که خون مبارکش جاری است بر روی خاک گرم افتاده است؟پرندگان به طرف کربلا به پرواز درآمدند، وقتی رسیدند دیدند که سید و آقای ما امام حسین علیه‌السلام را با تن بی‌سر، بدون غسل و کفن بر زمین افتاده است، بدنی که غبار آن را در برگرفته و استخوان‌های آن زیر سم اسب‌ها درهم شکسته است، زائرین او حیوانات وحشی بیابانها و صحراهای بی‌آب و علف، و ندبه‌کنندگان او جنیان دشتهای نرم و سخت است، تربت سرزمین کربلا از انوار او نورانی و فضا از درخشش پرتو او نورافشانی شده است.هنگامی که پرندگان این منظره را دیدند صیحه

زدند، فریاد کشیدند و صدای خود را به شیون و ناله بلند کرده، و در خون آن حضرت، غلطیدند وقتی که بالهای خود را به خون آغشته نمودند، هر کدام به ناحیه‌ای پرواز کردند تا اهل آن دیار را از کشته شدن امام حسین علیه‌السلام، باخبر کنند.از قضای الهی و تقدیر حضرت باری یکی از این پرندگان به طرف مدینه‌ی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرواز کرد، او به مدینه رسید، در آسمان شهر مدینه بالهای خود را تکان می‌داد و خون از بالهایش به زمین می‌چکید و دور قبر مطهر آقای ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دور می‌زد و (با زبان خود) صدا می‌زد: آگاه باشید! که حسین علیه‌السلام در کربلا کشته شد، آگاه باشید! در کربلا سر از تن او جدا کردند.پرندگان مدینه وقتی صدای او را شنیدند دور او جمع شده و بر آن امام مظلوم می‌گریستند و نوحه می‌کردند.مردم مدینه چون این منظره را دیدند که پرندگان ناله و شیون می‌کنند و خون از بال آن پرنده می‌چکد نفهمیدند که چه شده است، مدتی گذشت و روزهایی سپری شد و خبر شهادت امام حسین علیه‌السلام رسید آن موقع فهمیدند که آن پرندگان، خبر کشته شدن [صفحه ۳۲۱] فرزند فاطمه‌ی بتول علیهاالسلام و نور دیده‌ی حضرت رسول را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌دادند.در نقل دیگری آمده است: در همان روزی که آن پرنده به مدینه آمده بود، در این شهر، مردی یهودی زندگی می‌کرد. او دختری داشت که کور، کر و فلج بود، بیماری جذام همه‌ی بدن او را فراگرفته بود. به همین جهت، یهودی دختر خود را در باغی که در بیرون مدینه داشت نگه‌داری می‌نمود.از سوی دیگر؛ آن پرنده به سوی آن باغ به پرواز درآمد و در شاخه‌ی درختی نشست و خون از بالهایش می‌چکید و همه‌ی شب را ناله می‌زد و می‌گریست.از قضا و قدر الهی، در آن شب پیشامدی برای یهودی رخ داد که به خاطر آن به مدینه برگشت و نتوانست همان شب را به باغی که دختر بیمارش در آنجا بود، برگردد.آن شب، دختر بیمار در باغ تنها ماند و از تنهایی نتوانست بخوابد، زیرا شبهای دیگر پدرش به او قصه می‌گفت و او را تسلی می‌داد تا خوابش می‌برد.نزدیک سحر بود، دختر بیمار، صدای ناله و شیون پرنده‌ای را شنید، خود را به هر نحوی بود روی زمین کشید و به طرف صدا آمد تا به زیر درختی که پرنده در آن بود؛ رساند، و چون خود قلبی حزین داشت به ناله‌های پرنده گوش می‌داد و از دلی محزون و سوزان، با آن پرنده هم‌ناله می‌شد و شیون می‌کرد.در این اثنا؛ قطره‌ای خون، از بالهای پرنده چکید و بر چشم نابینای دخترک افتاد، قطره‌ای دیگر بر چشم دیگرش افتاد. چشمان او باز و بینا شد، قطره‌ای بر دست‌ها و قطره‌ای دیگر بر پاهای او افتاد و بهبودی یافت، بالاخره هر قطره‌ای از آن خون پاک بر جسم دخترک می‌افتاد از برکات خون امام حسین علیه‌السلام از همه‌ی بیماریها شفا می‌یافت.دختر بیمار از برکت خون سیدالشهدا علیه‌السلام از همه‌ی بیماری‌هایش شفا یافت، آفتاب دمید و صبح شد پدرش از مدینه به سوی باغ آمد، دید دختری در باغ راه می‌رود متوجه نشد که دختر خودش است، از او پرسید: من در این باغ دختری بیمار داشتم که قدرت حرکت نداشت آیا او را ندیدی؟دخترش گفت: سوگند به خدا! من دختر تو هستم.چون یهودی این سخن را شنید بی‌هوش شد، وقتی حالش خوب شد برخاست. دخترک، بابای یهودی را به کنار درختی که آن پرنده در شاخه‌ی آن لانه کرده بود، برد. دید پرنده‌ای است غمگین، از دل محزون و سوزناک بر مصایب مظلوم کربلا۔امام [صفحه ۳۲۲] حسین علیه‌السلام ناله می‌زند.یهودی گفت: ای پرنده! قسمت می‌دهم به آن خدایی که تو را آفرید، با قدرت خدا با من حرف بزن.پرنده به قدرت الهی با دیده‌ی گریان سخن گفت، آن گاه قصه‌ی خود را تعریف کرده و گفت: من با عده‌ای از پرندگان در بالای درختی لانه داشتم، هنگام عصر بود که پرنده‌ای در میان ما آمد و گفت: ای پرندگان! شما می‌خورید و از زندگی لذت می‌برید در حالی که امام حسین علیه‌السلام در سرزمین کربلا در این هوای گرم و سوزان، با لب تشنه بر زمین افتاده، خون از گلویش جاری و سر مبارکش از تن جدا و بر بالای نیزه‌ی بلندی قرار دارد، زنان و اهل حرم او با پای برهنه و غریبانه اسیر شده‌اند.هنگامی که پرندگان این سخن را شنیدند همگی به طرف کربلا به پرواز درآمدند وقتی به آنجا رسیدند، دیدند بدن شریفی در آن بیابان افتاده که غسل او از خونش و ریگهایی که بر بدن او ریخته شده کفنش بود.همه‌ی ما بر روی آن بدن مبارک افتادیم و نوحه کرده و خود را به خون شریف او آغشته نمودیم، و هر کدام از ما به ناحیه‌ای به پرواز درآمدیم و من به این مکان آمدم.چون یهودی این قضیه را

شنیـد تعجب کرد گفت: اگر حسـین علیه‌السـلام در پیشـگاه خـدای متعـال صـاحب قـدر و منزلت والایی نبود خون او درمان همه‌ی دردها نمی‌شـد.آن گاه یهودی و دخترش به دین اسـلام مشـرف شـده و آن را پذیرفتنـد.[در «بحارالانوار» اضافه می‌کنـد: همزمان با یهودی و دخترش پانصد نفر از خویشان او نیز به برکت این شفای شگفت‌انگیز به دین اسلام مشرف شدند] [۲۹۴].

فرستادن سر اطهر امام حسین به سوی ابن زیاد لعین

سیـد بن طـاووس رحمـهٔ الله در «لهوف» و شـیخ ابن‌نما رحمـهٔ الله در «مثیر الاحزان» این روایت را نقل کرده‌انـد، البته ما روایت سـید رحمهٔ الله را نقل می‌کنیم که می‌گوید:عصـر روز عاشورا، عمر سـعد لعین، سر مقدس امام حسین علیه‌السلام را توسط خولی بن یزید و حمید بن مسـلم ازدی نزد ابن‌زیاد ملعون فرسـتاد.آن ملعون، دستور داد سرهای بقیه اصحاب و اهل بیت حضرت را از بدن‌ها جدا [صفحه ۳۲۳] کرده و بشویند، بعد توسط شـمر بن ذی‌الجوشن، قیس بن اشـعث و عمرو بن حجاج به سوی کوفه فرستاد تا آنها را نزد ابن‌زیاد ملعون ببرند.عمر سـعد لعین، روز عاشورا و روز یازدهم را تا ظهر در کربلا ماند، سپس با بازماندگان از اهل بیت امام حسین علیه‌السـلام به سوی کوفه حرکت کرد. آن ملعون، بـانوان و اهـل حرم امام علیه‌السـلام را در میان دشـمنان آنها با صورت‌های باز بر شتران بی‌هودج سوار کرد که آنان امانات و ودایع اشـرف پیامبران بودند و آنان را چون اسیران ترک و روم در سخت‌ترین شرایط و با غم و اندوه به اسیری بردند [۲۹۵] .سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید: روایت شده است:سرهای مقدس اصحاب و یاران امام حسین علیه‌السـلام هفتـاد و هشت سـر بودنـد، قبایلی که در کربلا شـرکت کرده بودنـد برای تقرب به ابن‌زیاد ولـدالزنا و یزیـد بن معاویه‌ی حرامزاده، آنها را بین خود تقسیم کردند.قبیله‌ی کنده به سرکردگی قیس بن اشعث ملعون، سیزده سر؛ قبیله‌ی هوازن تحت فرماندهی شمر بن ذی‌الجوشن ولدالزنا، دوازده سر؛ قبیله‌ی تمیم، هفده سر؛ قبیله بنی‌اسد، شانزده سر؛ قبیله‌ی مذحج هفده سر و بقیه کوفیان نیز سیزده سر به کوفه آوردند [۲۹۶].

سر اطهر امام حسین و تنور خولی

در کتـاب «العوالم» از صاحب «المناقب» و شـیخ ابن‌نما رحمـهٔ الله و ابی‌مخنف نقل می‌کنـد: عمر سـعد لعین سـر مقـدس امام حسـین علیه‌السـلام را توسط خولی بن یزید اصبحی به کوفه فرسـتاد تا نزد ابن‌زیاد لعین ببرد.خولی حرامزاده، موقع شب به کوفه رسـید و به در قصر ابن‌زیاد رفت، دید بسته است. سر مقدس را به خانه‌ی خود آورد. خولی ملعون، دو زن داشت: یکی از طایفه‌ی بنی‌اسد بود، زن دومش از طـایفه‌ی حضـرمیه به نـام «نوار» بود.آن شب، خولی ملعون نزد نوار رفت، او پرسـید: چه خبر است؟گفت: برای تو طلا آورده‌ام، این سـر بریـده‌ی حسـین است که در خـانه‌ی توست.زن گفت: وای بر تو! مردم با طلا و نقره می‌آینـد و تو با سـر بریـده‌ی فرزند رسول [صـفحه ۳۲۴] خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم آمـده‌ای، به خـدا سوگنـد! دیگر سـر من و تو بر روی یک بالش قرار نخواهـد گرفت.زن حضـرمیه گویـد: این سـخن را گفتم و از بستر برخاسـتم و از اتاق خارج شـدم. آن لعین، زن اسدی را کنار خود خوانـد.من به اتاقی که سـر اطهر در آن بود؛ رفتم، به آن سـر اطهر نگاه می‌کردم، آن را در تشتی گذاشـته بود به خدا سوگند! دیدم نوری از ستون از آن تشت به سوی آسمان کشیده شده، پرندگان سفیدی در اطراف سر مقدس پرواز می‌کردند [۲۹۷].

سر اطهر امام حسین و جد بزرگوارش

در کتاب «التبر المذاب» می‌نویسد: واقدی می‌گوید:شـمر ملعون، سـر مطهر امام حسـین علیه‌السـلام را به کوفه آورد. آن ملعون، سـر مقـدس را در توبره‌ای گذاشـته و به خـانه‌ی خود برد و آن را در زیر تشتی بر روی خـاک قرار داد.هنگام شب، زن آن ملعون بیرون آمد نوری از سـر مقدس دید که به آسـمان می‌تابد. او کنار آن تشت آمد، از زیر آن ناله‌ای شـنید، نزد شمر آمد و قضیه را گفت و

پرسید چه چیزی زیر تشت است؟آن ملعون گفت: سر خارجی است که او را کشته‌ام، می‌خواهم او را نزد یزید ببرم تا به من مال فراوانی ببخشد.زن گفت: او کیست؟گفت: حسین بن علی.آن زن فریاد زد و بی‌هوش افتاد، چون بهوش آمد گفت: ای بدتر از مجوس! آیا از خدای آسمان و زمین نترسیدی و چنین کاری را انجام دادی؟آن گاه با گریه از نزد آن ملعون خارج شد و خود را کنار آن سر مطهر رساند، او سر مقدس را برداشت و بوسید و در دامن خود قرار داد. آن گاه زنان همسایه را صدا زد و مجلسی بر پا کرده و با هم بر او گریه کردند. آن زن، گریه می‌کرد. می‌گفت: خدا قاتل تو را لعنت کند.شب فرارسید، خوابش برد، در عالم خواب دید؛ گویا دیوار اتاقش دو نصف شده [صفحه ۳۲۵] و نوری اتاق را فراگرفته، ناگاه ابری از آسمان فرودآمد، در میان ابر، دو بانوی بزرگوار بودند، آن دو بانو سر مطهر را به دامن گرفتند.پرسید: اینان کیا هستند؟گفتند: خدیجه و فاطمه علیهماالسلام.سپس آقایانی را دید، شخصیتی در میان آنها بود که صورتش مانند ماه بود، پرسید: او کیست؟گفتند: او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است.در طرف راست آن حضرت، حمزه، جعفر و اصحابش بودند، آنان سر مطهر را می‌بوسیدند و گریه می‌کردند.آن گاه آن دو بانوی بزرگوار؛ خدیجه و فاطمه علیهماالسلام به سوی زن شمر لعین آمدند و فرمودند: هر چه می‌خواهی از ما بخواه، زیرا برای تو در عوض آن کار خوبی که انجام دادی، نزد ما احسان و نیکی است، و اگر می‌خواهی در بهشت از رفیقان ما باشی کار خود را اصلاح کن که منتظر تو هستیم.آن زن، از خواب بیدار شد و سر مقدس امام حسین علیه‌السلام در دامن داشت.شمر ملعون آمد تا سر مطهر را از او بگیرد، سر را به او نداد و گفت: ای دشمن خدا! مرا طلاق بده، زیرا که تو یهودی هستی، به خدا سوگند! هرگز با تو نخواهم بود.آن ملعون او را طلاق داد، بعد زن گفت: به خدا سوگند! تا جان در بدن دارم این سر را به تو نمی‌دهم.آن حرامزاده به او حمله کرد و با ضربه‌ای او را کشت و خداوند روح او را به بهشت فرستاد.

پیامبران بزرگوار و زیارت امام حسین در قتلگاه

در روایت ابی‌مخنف آمده است: طرماح بن عدی گوید:روز عاشورا بود، من نیز همچون یاران دیگر امام حسین علیه‌السلام در قتلگاه افتاده بودم، جراحات زیادی بر بدن من رسیده بود و با ضعف و ناتوانی بر زمین افتاده بودم.اگر قسم یاد کنم سوگند راست یاد کرده‌ام، من بیدار بودم ناگاه بیست نفر سواره با لباس‌های سفید که بوی مشک از آنها شنیده می‌شد وارد قتلگاه شدند. با خودم گفتم: شاید عبیدالله بن زیاد ملعون با افرادش آمده تا جسد مطهر امام حسین علیه‌السلام پیدا کرده و [صفحه ۳۲۶] مثله نماید (یعنی عضوهای او را تکه تکه کند)آنها به جسد شریف حضرت نزدیک شدند، یکی از آنها کنار جسد شریف رفت و او را نشاند و با دست خود به طرف کوفه اشاره نمود. ناگاه سر مطهر حضرت آمد. سر مطهر را بر جسم مقدس حضرتش قرار داد و از قدرت خدای متعال مانند موقع زنده بودن شد، و او می‌فرمود:یا ولدی! قتلوک [أتراهم ما عرفوک]، و من شرب الماء منعوک، [و] ما أشد جرأتهم علی الله تعالی.فرزندم! تو را کشتند، دیدی نشناختند؟ و از آب مانعت شدند، چه سخت است جرأت آنان بر خدای تعالی؟آن گاه رو به همراهان خود کرد و فرمود: ای پدرم آدم! و ای پدرم ابراهیم! و ای پدرم اسماعیل! و ای برادرم موسی! و ای برادرم عیسی! آیا می‌بینید طاغیان و ستمکاران با فرزندم چه کرده‌اند؟ خداوند روز قیامت، شفاعت مرا به آنها نصیب نکند.(راوی گوید:) من با دقت او را نگریستم، ناگاه دیدم او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد [۲۹۸] .سید جزائری رحمهٔ الله در «انوار نعمانیه» بعد از نقل این روایت، اضافه می‌کند:آن بزرگواران گریه کردند، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تسلی داده و تعزیت گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر سر و محاسن پاک خود خاک عزا می‌ریخت، و امام حسین علیه‌السلام مصایبی را که از ظالمین برایش رسیده بود تعریف می‌نمود و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریه می‌کرد، آن قدر گریه کرد تا بی‌هوش شد.(راوی گوید:) من آنان را می‌دیدم و صدای آنها را می‌شنیدم، بعد آنها رفتند، و جسد شریف، مثل اول شد و با حالت اولی خود که شهید شده بود؛ بر زمین افتاد [۲۹۹] .

قتلگاه امام حسین و قضیه ساربان ملعون

در «بحارالانوار» و «المنتخب» از سعید بن مسیب نقل می‌کند، سعید گوید:پس از شهادت آقا و مولایم، امام حسین علیه‌السلام بود که مردم آماده‌ی سفر حج شدند، من [صفحه ۳۲۷] نیز حضور حضرت سجاد علیه‌السلام شرفیاب شدم و عرض کردم: مولای من! موسم حج نزدیک شده چه امر می‌فرمایید (آیا به حج مشرف شوم؟)حضرت فرمود: بر نیت خود ثابت باش و حج را انجام بده.پس از کسب اجازه از محضر مقدس امام زمانم، به سوی مکه حرکت کردم، وارد مسجدالحرام شدم در اثنایی که مشغول طواف کعبه بودم ناگاه مردی را دیدم که دست‌هایش بریده و صورتش مانند قطعه‌ای از شب، تاریک بود، او بر پرده‌ی کعبه آویزان شده و می‌گفت: خدایی که پرودگار این بیت‌الحرام هستی! مرا بیامرز، گمان نمی‌کنم که مرا ببخشی، و اگر همه‌ی ساکنین آسمانها و زمین تو و همه‌ی آفریدگان تو در مورد جرم من شفاعت کنند مرا نخواهی بخشید، زیرا که گناه و جرم من خیلی بزرگ است.سعید بن مسیب گوید: من و مردم دست از طواف برداشتیم، مردم دور او را گرفتند و به او گفتیم: وای بر تو! اگر تو شیطان باشی سزاوار نیست که این چنین از رحمت خدا مأیوس و نومید شوی، تو کیستی؟ گناه تو چیست؟آن مرد گریست و گفت: ای مردم! من به گناه خود داناترم، و خودم بر جنایتی که مرتکب شده‌ام آگاه‌تر هستم.به او گفتیم: گناهت را برای ما بیان کن.گفت: هنگامی که ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام از مدینه به سوی عراق حرکت کرد من ساربان او بودم، حضرت در اوقات نماز لباسهایش را نزد من می‌گذاشت و وضو می‌گرفت. من کمربند او را که نور آن چشم را خیره می‌کرد می‌دیدم و آروز می‌نمودم که آن مال من باشد.با این آرزو بودم و کاروان امام حسین علیه‌السلام در حرکت بود، تا این که به کربلا رسیدیم، روز عاشورا شد، امام حسین علیه‌السلام کشته شد.من که در آروزی آن کمربند بودم، خودم را جایی پنهان کردم، هنگام شب به سوی قتلگاه رفتم، قتلگاه چنان روشن بود که خبری از تاریکی نبود و مانند روز روشن بود و کشتگان بر زمین افتاده بودند.در آن حال، به علت خباثت و بدبختی خودم، به یاد کمربند افتادم، و گفتم: به خدا سوگند! حسین را پیدا می‌کنم و کمربندی را که آرزویش می‌کردم، می‌ربایم.همین طور در قتلگاه در میان کشتگان می‌گشتم تا این که او را پیدا کردم، او به [صفحه ۳۲۸] صورت بر زمین افتاده بود، سر در بدن نداشت، نور از بدنش می‌درخشید، بر خون خود آغشته بود و باد، خاک‌ها را بر جسم او ریخته بود.گفتم: به خدا قسم! این حسین است، بر لباس او نگاه کردم همان طور بود که دیده بودم. نزدیک شدم، دست به کمربند زدم دیدم با بندهای زیادی بسته است. بندها را باز کردم می‌خواستم بند آخری را باز کنم که دست راست خود را دراز کرد و کمربند را گرفت و من نتوانستم از دست او بگیرم.نفس ملعونم مرا واداشت تا چیزی پیدا کنم و با آن، دست‌های او را قطع کنم. شمشیر شکسته‌ای پیدا کردم آن قدر بر دست او زدم تا از مچ، دستش را بریدم.می‌خواستم کمربند را باز کنم دست چپش را دراز کرد و آن را گرفت و نتوانستم بگیرم. باز شمشیر شکسته را برداشتم و آن قدر زدم تا از کمربند دست برداشت. خواستم کمربند را باز کنم، ناگاه زمین به حرکت درآمد و آسمان لرزید، غلغله‌ی عظیمی به وقوع پیوست، گریه و فریادی شنیدم، گوینده‌ای می‌گفت:وا ابناه! وا مقتولاه! وا ذبیحاه! وا حسیناه! وا غریبا! یا بنی! قتلوك و ما عرفوك، و من شرب الماء منعوك.وا ابناه! وا مقتولاه! وا ذبیحاه! وا حسیناه! وا غریباه! فرزندم! تو را کشتند ولی نشناختند، و از آشامیدن آب منعت کردند.چون این منظره را دیدم فریاد زدم و خود را در میان قتلگاه انداختم. در این اثنا، سه نفر آقا و یک خانم ظاهر شدند، که در گرداگرد آنها جمعیت زیادی ایستاده بودند، روی زمین از انسان و بالهای فرشتگان پر شده بود.در این هنگام، یکی از آنها می‌گفت:یا ابناه! یا حسین! فداك جدك [و أبوك] و أمك و أخوك.ای فرزندم! ای حسین! جدت، [پدرت]، مادرت و برادرت فدای تو.ناگاه امام حسین علیه‌السلام نشست، سرش بر بدنش بود و می‌فرمود:لبیك یا جداه! یا رسول الله! و یا أبتاه یا أمیرالمؤمنین! و یا أماه یا فاطمة الزهراء! و یا أخا المقتول بالسم! علیکم منی السلام.لبیك ای جدم! ای رسول خدا! و ای پدرم! ای امیرمؤمنان! و ای مادرم! ای فاطمه‌ی زهرا! و ای برادرم! که با سم ستم کشته شده‌ای! سلام بر شما.پس از آن؛ حضرت

گریست و گفت: [صفحه ۳۲۹] ای جد بزرگوار! به خدا سوگند! مردان ما را کشتند. به خدا سوگند! زنان ما را غارت کردند. ای جد بزرگوار! [به خدا سوگند! فرزندان ما را کشتند، ای جد بزرگوار!] برای تو سخت است ما را بر این حال و آنچه کفار بر سر ما آوردند، ببینی.در این هنگام، کسانی که در اطراف او ایستاده بودند بر مصایب او گریه کردند و فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام می‌گفت:یا أباه! یا رسول الله! أما تری ما فعلت امتک بولدی؟ أتأذن لی أن آخذ من دم شیبه و أخضب به ناصیتی، و ألقی الله عزوجل و أنا مختضبهٔ بدم ولدی حسین علیه‌السلام؟ای پدرم! ای رسول خدا! آیا می‌بینی امت تو با فرزندم چه کردند؟ آیا اجازه می‌دهی از خون محاسن او بگیرم و پیشانی خود را آغشته نمایم و در حالی که آغشته به خون فرزندم حسین علیه‌السلام هستم خدا را ملاقات نمایم؟!رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از خون او بگیر، ما نیز از خون او می گیریم ای فاطمه!دیدم آنها خون محاسن شریف امام علیه‌السلام را می گرفتند، حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام بر پیشانی خود می‌مالید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام آن خون را بر گلو و سینه و دستان خود تا مرفق می‌مالیدند.و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌شنیدم که می‌فرمود:یا حسین! فدای تو گردم، به خدا سوگند! بر من سخت است که تو را با سر بریده، پیشانی به خون آغشته، گلوی خونین و با صورت بر خاک افتاده؛ ببینم، که باد، بدنت را با ریگها پوشانده و بدن بی‌جان تو با دست‌های بریده بر زمین افتاده است.فرزندم! چه کسی دست راست تو را برید و با دست چپت جفت کرد؟امام حسین علیه‌السلام فرمود:ای جد بزرگوار! ساربانی از مدینه با من همراه بود، هنگامی که لباسهایم را می‌دید آرزو می کرد که کمربند من از آن او باشد، چیزی مانع از این که آن را به او بدهم نبود مگر این که می‌دانستم او مرتکب چنین کاری می‌شود.چون کشته شدم مرا در قتلگاه جستجو کرد، بدن بی‌سر مرا پیدا نمود، کمربند مرا دید، من با بندهای زیادی آن را بسته بودم، دست زد و بندی از آن را باز [صفحه ۳۳۰] کرد، دستم را دراز کردم و کمربند را گرفتم، شمشیر شکسته‌ای از میدان جنگ پیدا کرد و دست راست مرا برید.سپس بند دیگری باز کرد با دست چپم کمربند را گرفتم تا نتواند باز کند و من برهنه نمانم، دست چپ مرا نیز برید. چون خواست کمربند را باز کند وجود تو را احساس کرد و خود را در میان قتلگاه انداخت.چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را شنید سخت گریست و در میان قتلگاه، به طرف من آمد، روی به جانب من ایستاد و فرمود:مالی و مالک یا جمال؟! تقطع یدین طال ما قبلهما جبرئیل و ملائکهٔ الله أجمعون، و تبارکت بهما أهل السماوات و الأرضین؟!مرا با تو چه کار ای ساربان! دست‌هایی را بریدی که اکثر اوقات جبرئیل و فرشتگان خدا، آنها را می‌بوسیدند، و اهل آسمانها و زمین‌ها به آن تبرک می‌نمودند.آیا برای تو بس نبود آن گروه ملاعین با او چه رفتار کردند؟ و چه ذلت و خواری به او روا داشتند، و به اهل حرم او بعد از این که در حجاب و پرده‌ی عفت بودند؛ بی‌حرمتی نمودند؟خداوند روی تو را در دنیا و آخرت سیاه کند ای ساربان! و دست‌ها و پاهای تو را قطع نماید، و تو را جزو گروهی که خون ما را ریختند و بر خداوند عالم جرأت کردند؛ قرار دهد.هنوز دعای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به پایان نرسیده بود که دو دستم شل شد، حس کردم که صورتم مثل تکه‌ای از شب تاریک شده، و چنین شد، اینک به سوی خانه‌ی خدا آمدم که طلب شفاعت نمایم، و می‌دانم که هرگز آمرزیده نمی‌شوم.(راوی گوید:) همه‌ی مردم مکه قصه‌ی آن ملعون را شنیدند، و همه با لعن کردن بر او به سوی خدا تقرب می‌جستند و می گفتند: جزای جنایتی را که مرتکب شده‌ای همین است ای لعین! و این آیه را تلاوت می کردند:(و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون) [۳۰۰] ؛و زود باشد کسانی که ستم کرده‌اند به کدام مکانی بازخواهند گشت [۳۰۱] . [صفحه ۳۳۱]

دفن شهدای کربلای معلی

شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:چون ابن‌سعد ملعون از کربلا کوچ کرد، گروهی از قبیله‌ی بنی‌اسد که ساکن غاضریه - کربلا - بودند به سوی قتلگاه امام حسین علیه‌السلام و اصحاب آن حضرت آمدند، جنازه‌های شریف آنها را پیدا کرده و بر آنها نماز خواندند.آنها

امام حسین علیه‌السلام را همان جایی که الآن قبر مقدس اوست، دفن کردند، و فرزندش علی اکبر علیه‌السلام را که کوچکتر از امام سجاد علیه‌السلام است در طرف پایین پا دفن نمودند.شهدای اهل بیت و اصحابی که در کنار امام علیه‌السلام به خاک افتاده بودند، در پایین پای امام حسین علیه‌السلام قبری کنده، و بدن‌های شریف آنها را جمع کرده و با هم دفن نمودند.حضرت ابوالفضل عباس بن علی علیهماالسلام را در همانجایی که کشته شده بود - در راه غاضریه - که همین الآن قبر مقدس اوست، دفن نمودند [۳۰۲] .در «بحارالانوار» می‌نویسد: ابن‌شهراشهوب گوید:اهل غاضریه برای اکثر شهدا، قبور آماده پیدا می‌کردند، آنها پرندگان سفیدی نیز می‌دیدند، پایان سخن «بحارالانوار» [۳۰۳] .در برخی از کتاب‌های معتبر از کتاب «اسرار الشهادات» نقل شده است:روایت شده: هنگامی که ابن‌سعد ملعون از کربلا کوچ کرد، و با اسیران اهل بیت علیهم‌السلام و سرهای مطهر به سوی کوفه حرکت کرد، قبیله‌ی بنی‌اسد به مکان خودشان آمده و خیمه زدند. زنان آنها برای آوردن آب به سوی فرات آمدند، ناگاه اجسادی را در اطراف شریعه‌ی فرات و اجسادی را که دور از فرات بودند، دیدند. در میان اجساد، بدنی بود که انوارش آنها را روشن کرده و عطر و بوی خوشش آنها را معطر ساخته بود.زنان بنی‌اسد با دیدن این منظره شروع به ناله و شیون کردند، و گفتند: به خدا قسم! این جسد شریف امام حسین علیه‌السلام و اینها اجساد اهل بیت اوست.آنها با ناله و فریاد به خانه‌های خود برگشتند و می‌گفتند: ای مردم بنی‌اسد! شما با آرامش در خانه‌های خود نشسته‌اید در حالی که امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت و اصحاب [صفحه ۳۳۲] او را مانند قربانی‌ها سرهایشان را بریده‌اند و بر روی ریگ‌ها افتاده‌اند، و باد، خاک‌ها را بر بدن‌هایشان می‌ریزد، اگر شما بر آن عهد و پیمانی که در محبت و پیروی اهل بیت علیهم‌السلام هستید، برخیزید و این بدن‌های پاک را دفن کنید، و اگر دفن نکنید ما خود اقدام به دفن آنها خواهیم کرد.برخی از افراد قبیله گفتند: ما می‌ترسیم سواران ابن‌زیاد لعین و ابن‌سعد ملعون بر سر ما بریزند و ما را غارت کنند، و یا یکی از ما را بکشند.رئیس قبیله گفت: رأی و صلاح این است که دیدبانی بر راه کوفه بگماریم و ما مشغول دفن آنها بشویم.گفتند این رأی درستی است.آنها دیدبانی را به سوی راه کوفه گماشتند، بعد به طرف جسد شریف امام حسین علیه‌السلام آمدند، هنگامی که بدن شریف حجت خدا را با آن همه زخم و با تن بی‌سر دیدند همگی ناله سرزدند و گریه کردند.سپس هر چه خواستند جسد مطهر را از مکانش حرکت داده و برای او قبری بکنند ولی از کثرت جراحات نتوانستند عضوی از اعضای مبارک را حرکت دهند.رئیس آنها گفت: نظرتان چیست؟گفتند: رأی ما این است که اول اهل بیت (و یاران) حضرت را دفن کنیم، بعد در مورد دفن آن حضرت تصمیم بگیریم.رئیس آنها گفت: چگونه می‌توانید آنها را دفن کنید در صورتی که در میان شما کسی نیست که این اجساد شریف را بشناسد و بگوید: این جنازه‌ی کیست؟ و آن جنازه‌ی کیست؟ همان گونه که می‌بینید آنها بدن‌های بی‌سری هستند که حرارت آفتاب آنها را تغییر داده و باد روی آنها را با خاک پوشانده اگر از ما بپرسند اینان کیا هستند؟ چه جواب می‌دهیم؟آنها مشغول این گفتگو بودند که ناگاه عربی، سوار بر اسب نمایان شد، وقتی او را دیدند با عجله از آن بدن‌های پاک دور شدند.یکی از آنها می‌گوید: آن عرب آمد و از اسب خود پیاده شد، او مانند کسی که رکوع نماید خم شد و با همین حال آمد و خود را روی جسم شریفی انداخت، گاهی می‌بوسید و گاهی می‌بویید، آن قدر گریه کرد که نقابی که بر صورت بسته بود از اشک چشمانش خیس شد. [صفحه ۳۳۳] آن گاه سر خود را بالا گرفت و نگاهی به ما کرد و فرمود: چرا در اطراف این جسدها ایستاده‌اید؟گفتند: آمده‌ایم تا اینان را تماشا کنیم و بنگریم.فرمود: شما برای این کار نیامده‌اید.گفتند: آری! ای برادر عرب! اکنون از آنچه در دل ما است شما را باخبر می‌کنیم. ما آمدیم تا جسم شریف امام حسین علیه‌السلام را دفن کنیم، ولی نتوانستیم عضوی از اعضای مبارکش را حرکت دهیم.آنگاه خواستیم که اهل بیت (و یاران) او را دفن کنیم، دیدیم در میان ما کسی نیست که این اجساد شریف را بشناسد که این جنازه‌ی کیست؟ و آن جنازه‌ی دیگری از آن کیست؟ همچنان که می‌بینید آنها بدن‌های بی‌سری هستند که آفتاب و خاک آنها را دگرگون ساخته است، در این گفتگو بودیم که شما نمایان شدید و ما ترسیدیم شما از یاران ابن‌زیاد باشید، به همین جهت از این بدن‌ها دور شدیم.راوی گوید: آن عرب بزرگوار برخاست و خطی کشید و فرمود: اینجا

را حفر کنیـد.ما آن مکان را کنـدیم.او جنازه‌ها را نشان می‌داد و می‌فرمود: این را مقدم بدارید و این را به تأخیر اندازید.ما هفده تن بی‌سر را در قبر نهادیم، سپس خط دیگری برای ما کشید و فرمود اینجا را نیز بکنیـد.ما آنجا را نیز کنـدیم و بقیه‌ی بدن‌ها را نیز در همانجا دفن کردیم.از آن بـدن‌ها؛ بـدن شـریفی را کنار گذاشت، و به ما امر فرمود که برای آن، از طرف بالای سـر مقدس، ظریحی بکنیم. ما انجام دادیم.سپ دست به کار شدیم تا در دفن جسم شـریف امام حسـین علیه‌السـلام او را یاری کنیم، ناگاه او با خضوع و فروتنی به مـا فرمود: من خودم به تنهایی او را دفن می کنم.عرض کردیم: ای برادر عرب! چگونه به تنهایی می‌توانی او را دفن کنی؟ ما هر چه سعی کردیم عضوی از اعضای او را حرکت دهیم، نتوانستیم.او سخت گریست و فرمود: کسی هست که مرا یاری کند؛آن گـاه دست‌های خود زیر کمر شـریف حضـرت برد و فرمود:بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملـهٔ رسول الله صـلی الله علیه و آله و سلم، هذا ما وعدنا [صفحه ۳۳۴] الله و رسوله و صـدق الله و رسوله ما شاء الله لا حول و لا قوهٔ الا بالله العلی العظیم؛به نام خـدا، و در راه خـدا، و بر ملت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم این است آنچه خدا و رسول او به ما وعده داده بود، و خدای و رسول او راست فرموده، آنچه مشیت خدا است (انجام می‌پذیرد)، حول و قوه‌ای جز از خدای علی و عظیم نیست.پس از آن؛ به تنهایی جسم شریف را به قبر گذاشت، و کسـی از ما در این کار شرکت نکردیم. آنگاه صورت خود را به گلوی شریف حضرت نهاد و گریست و می‌شـنیدیم که می‌فرمود:طوبی لأرض تضـمنت جسـدک الشـریف، اما الدنیا؛ فبعدک مظلمهٔ، و الآخرهٔ فبنورک مشـرقهٔ، اما الحزن فسـرمد، و اللیل فمسهد حتی یختار الله لی دارک التی انت مقیم بها، فعلیک منی السلام یابن رسول الله و رحمهٔ الله و برکاته.خوشا به سعادت زمینی که جسد شـریف تو را در بر گرفته، دنیا پس از تو تاریک است، آخرت به نور تو روشن. حزن و اندوهم دائمی است و شـبم بدون تو بیداری است، تا این که خدای تعالی برای من منزلی در آن جایی که تو مقیم هستی، برگزیند. سلام بر تو ای فرزند رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم و رحمت و برکات خدا بر تو باد.پس از آن خشت‌ها را بر روی قبر چید و بر روی آن خاک ریخت، سپس دست خود را بر زمین نهاد و با انگشـتان خود نوشت:هـذا قبر الحسـین بن علی بن ابی‌طالب علیهماالسـلام الـذی قتلوه عطشانـاً غریبـاً.این قبر حسین بن علی بن ابی‌طـالب علیهماالسـلام است که او را بـا لب تشـنه و غریبـانه کشـتند.آنگاه رو به ما کرد و فرمود: بنگرید آیا جسدی مانده که دفن نکرده باشیم.عرض کردند: آری! ای برادر عرب! جسد پهلوان شجاعی در کنار نهر فرات به زمین افتاده و در کنار او، دو جسد دیگر نیز هست. به آن بدن شـریف، آن قدر ضربت شمشیر زده شده و تیر خورده که ما نتوانستیم آن را حرکت دهیم، چون قسمتی از بـدن را برمی‌داشـتیم قسـمت دیگر بر زمین می‌افتـاد. [صـفحه ۳۳۵] فرمـود: برویم به کنـار آن بـدن.پس همگی به سـوی آن بـدن شـریف حرکت کردیم، هنگـامی که آن بزرگـوار، آن بـدن شـریف را دیـد خود را به روی آن انـداخت، و می‌بوسـید و می گریست و می‌فرمود:علی الـدنیا بعـدک العفـا یـا قمر بنی‌هاشم! فعلیک منی السـلام من شـهید محتسب و رحمـهٔ الله و برکـاته.پس از تو خاک بر سـر دنیا ای قمر بنی‌هاشم! سـلام من بر تو شـهیدی که در راه خـدا است، و رحمت و برکات خـدا بر تو باد.آن گاه امر فرمود تا برای او قبری بکنیم، ما انجام دادیم، سـپس خودش به تنهایی بدون این که احدی از ما او را یاری کنیم؛ جنازه‌ی شـریف را وارد قبر کرد، بعـد خشت‌ها را روی قبر چیـد و خاک بر آن ریخت.سـپس امر فرمود آن دو جسدی که در کنار او بودنـد دفن نماییم، و ما نیز امر ایشان را امتثال نمودیم.آنگاه به طرف اسب خود رفت، ما نیز به دنبال او به راه افتادیم، دور او را گرفـتیم که از او بپرسـیم کیست؟در این هنگـام فرمود: امـا قبر امـام حسـین علیه‌السـلام را که شـناختید.در گودال اولی؛ اهـل بیت حضـرت را دفن کردیم، و نزدیک‌ترین فرد به حضـرت، فرزندش علی اکبر علیه‌السـلام است.و در گودال دوم، اصـحاب و یاران آن حضـرت را دفن کردیم.قبری که تنها بود، قبر پرچمدار حسـین علیه‌السلام حبیب بن مظاهر بود.آن پهلوان شجاعی که در کنار فرات افتـاده بـود او حضــرت عبـاس فرزنـد امیرمؤمنـان علیهمـاالســـلام بـود.و دو جسـد دیگر؛ نیز از فرزنـدان امیرمؤمنـان علی علیه‌الســـلام بودند.پس اگر کسـی از شما پرسید چنین پاسخ دهید و قبور را به او نشان دهید.گفتیم: ای برادر عرب! قسمت می‌دهیم به حق جسد شریفی که خودت به تنهـایی آن را دفن کردی و کسـی را در این کار شـریک ننمودی، تو کیستی؟او سـخت گریست؛ و فرمود: من

امام شما، علی بن الحسین علیهماالسلام هستم.عرض کردیم: تو علی هستی؟فرمود: آری، و از چشمان ما غایب شد. [صفحه ۳۳۶]

عبور اهل بیت از کنار قتلگاه

در کتاب «تظلم الزهراء علیهاالسلام» از کتاب «المنتخب»؛ و همچنین در کتاب «المعدن» روایت شده:منافقان بنی‌امیه جسد شریف امام حسین علیه‌السلام و اصحابش را بر روی خاک‌ها رها کردند، و حاضر نشدند آن بدن‌های پاک را دفن نمایند.هنگامی که می‌خواستند از کربلا- کوچ کنند از روی عمد و دشمنی، زنان و اهل حرم را از قتلگاه آل رسول علیهم‌السلام عبور دادند، چون حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام بدن برادر خود را دید که بر روی زمین افتاده، باد خاک‌ها را بر جسم شریفش می‌ریزد، بدنی که با صورت بر زمین افتاده و لباس‌های آن غارت شده؛ خود را از بالای شتر بر زمین انداخت، و با ناله و شیون می‌گفت:ای رسول خدا! به جسد فرزند خود بنگر که بی‌غسل بر روی زمین افتاده، کفن او ریگهایی است که بر روی اوست. غسل او خونی است که از رگ‌های او جاری است، و اینان اهل بیت او هستند که با خواری به اسیری می‌برند. کسی نیست از آنها حمایت کند و ستم ستمگران را منع نماید، و سرهای فرزندان او با سر شریف خودش مانند ماه بر بالای نیزه‌هاست.

ناله‌های زینب کبری به هنگام عبور از قتلگاه

در «اللهوف» می‌نویسد:هنگامی که چشمان بانوان و اهل حرم به کشتگان قتلگاه افتاد صیحه کشیدند و سیلی بر صورت خود زدند.راوی گوید: به خدا قسم! ندبه‌ی زینب کبری علیهاالسلام دختر علی علیه‌السلام را در قتلگاه فراموش نمی‌کنم، او بر برادرش امام حسین علیه‌السلام ندبه می‌کرد و با صدای حزین و غمین فریاد می‌زد:یا محمداه! صلی علیک ملیک السماء، هذا حسین مرمل بالدماء، مقطع الأعضاء، و بناتک سبایا، الی الله المشتکی، و الی محمد المصطفی، و الی علی المرتضی، و الی حمزة سیدالشهداء.وا محمداه! هذا حسین بالعراء یسفی علیه الصبا، قتیل أولاد البغایا، یا [صفحه ۳۳۷] حزناه! یا کرباه! الیوم مات جدی رسول الله صلی الله علیه و آله، یا أصحاب محمداه، هؤلاء ذریة المصطفی یساقون سوق السبایا.ای جد بزرگواری که فرشتگان بر تو درود فرستادند، این حسین توست که در خون خود غلطان است، اعضایش از یکدیگر جدا شده. و اینان دختران تو هستند که اسیر شده‌اند، از این همه ستم به خداوند تعالی و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و علی مرتضی علیه‌السلام و فاطمه‌ی الزهرا علیهاالسلام و حمزه‌ی سیدالشهداء شکایت می‌کنم.ای جد بزرگوار! این حسین توست که در زمین کربلا برهنه و عریان افتاده، باد صبا خاکها را بر بدن او می‌ریزد، (این حسین توست که) از ستم زنازادگان کشته شده است.یا حزناه! یا کرباه! امروز جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت، ای اصحاب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم! اینان فرزندان پیامبر مصطفی هستند که مانند اسیران به اسارت می‌برند.در برخی روایات آمده است: زینب کبری علیهاالسلام فرمود:یا محمداه! بناتک سبایا، و ذریتک مقتلة، تسفی علیهم ریح الصبا،و هذا حسین مجزوز الرأس من القفاء، مسلوب العمامة و الرداء،بابی من عسکره فی یوم الاثنین نهبا؛بابی من فسطاطه مقطع العری؛بابی من لا- هو غائب فیرتجی، و لا- جریح فیداوی؛بابی من نفسی له الفداء؛بابی المهموم حتی قضی؛بابی العطشان حتی مضی؛بابی من شیبته تقطر بالدماء؛بابی من جسمه طرح بالعراء؛بابی من جده رسول اله السماء؛بابی من هو سبط نبی الهدی؛بابی محمد المصطفی؛بابی خدیجة الکبری؛ [صفحه ۳۳۸] بابی علی المرتضی؛بابی فاطمة الزهراء سیدة نساء؛بابی من ردت علیه الشمس حتی صلی.یا محمداه! دختران تو اسیر و فرزندان تو کشته شده که باد صبا خاک را بر روی آنها می‌ریزد.این حسین است که سرش را از قفا بریده‌اند، عمامه و ردای او را به غارت بردند.پدرم فدای کسی که ظهر دوشنبه لشکرش را غارت کردند.پدرم فدای کسی که خیمه‌های او را برهم زدند.پدرم فدای کسی که نه غایب است تا امید به آمدن او باشد، و نه زخم بدنش به گونه‌ای است که مرهم بپذیرد.پدرم فدای کسی که جانم فدای او باد.پدرم فدای کسی که با دل پر از غم و غصه خدا را ملاقات نمود.پدرم فدای

کسی که با لب تشنه شهیدش کردند.پدرم فدای کسی که از محاسنش قطرات خون می‌چکید.پدرم فدای کسی که جسم او در صحرای بی‌آب و علف افتاده.پدرم فدای کسی که جدش، پیامبر خدای آسمان‌ها است.پدرم فدای کسی او فرزند پیامبر هدی است.پدرم فدای فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم.پدرم فدای فرزند خدیجه‌ی کبری علیهاالسلام.پدرم فدای فرزند علی مرتضی علیه‌السلام.پدرم فدای فرزند فاطمه زهرا سیده‌ی نساء علیهاالسلام.پدرم فدای فرزند کسی که آفتاب بر او برگردانده شد تا نماز بخواند.راوی گوید: به خدا سوگند! آن خانم غمدیده آن قدر ناله زد و گریست و دوست و دشمن را به گریه انداخت [۳۰۴] .در «المنتخب» می‌نویسد: زینب کبری علیهاالسلام دختر علی علیه‌السلام فریاد زد: [صفحه ۳۳۹] [یا محمداه! صلی علیک ملیک السماء، هذا حسین بالعراء، مرمل بالدماء، معفر بالتراب، مقطع الأعضا] یا محمداه! بناتک فی العسکر سبایا، و ذریتک مقتولة، تسفی علیهم الصبا، هذا ابنک مجزوز الرأس من القفا، لا هو غائب فیرجی، و لا جریح فیداوی.یا محمداه! فرشتگان آسمان بر تو درود فرستادند، این حسین تو است که در خون خود غلطان و آغشته به خاک است، و اعضایش از یکدیگر جدا شده است.یا محمداه! اینها دختران تو هستند که در میان لشکر اسیر هستند، فرزندان تو کشته شده‌اند که باد صبا بر روی آنها خاک می‌ریزد، این فرزند تو است که سرش را از قفا بریده‌اند، نه غایبی است که امید بازگشت داشته باشد، و نه زخم بدنش طوری است که مرهم بپذیرد.آن شریک غم امام حسین علیه‌السلام آن قدر ناله زد و گریست و دوست و دشمن را به گریه انداخت [۳۰۵] .باز در همین «منتخب» می‌نویسد: از ناله‌های جانسوز آن بانوی عصمت دیدیم که اشک از چشمهای اسبها سرازیر می‌شد و به ناخن‌های آنها می‌ریخت [۳۰۶] .

حضرت سکینه کنار بدن شریف امام حسین

سید بن طاووس رحمه الله گوید:پس از آن، سکینه علیهاالسلام جسد مطهر پدر بزرگوارش امام حسین علیه‌السلام را به آغوش گرفت، عده‌ای از عرب‌ها جمع شدند تا او را از جنازه‌ی بابا جدا کنند [۳۰۷] .در نقل دیگری آمده است:سکینه علیهاالسلام کنار جسد شریف پدر بزرگوارش گریست و ناله‌های جانسوزی از دل کشید و بی‌هوش افتاد.سکینه علیهاالسلام، دختر امام حسین علیه‌السلام می‌گوید: روی جسد مطهر بابایم بی‌هوش افتاده بودم، در این حال، از پدر بزرگوارم شنیدم که می‌فرمود: [صفحه ۳۴۰] شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی أو سمعتم بغریب أو شهید فاندبونیو أنا السبط الذی من غیر جرم قتلونی و بجرد الخیل بعد القتل عمداً سحقونیلیتکم فی یوم عاشوراء جمیعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی فأبوا أن یرحمونیو سقوه سهم بغی عوض الماء المعین یا لرزء و مصاب هد أرکان الحجونویلهم! قد جرحوا قلب رسول الثقلین فالعنوهم ما استطعتم شیعتی فی کل حین‌ای شیعیان من! اگر آب شیرین گوارا را نوشیدید مرا یاد کنید؛ یا اگر شنیدید کسی غریب یا شهید شده به من ندبه کنید.من همان سبط و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم که بی‌جرم و گناه مرا کشتند؛ و عمدا بدن مرا بعد از کشتن زیر سم اسبها پایمال کردند.کاش همه شما در روز عاشورا بودید و می‌دیدید؛ چگونه برای کودک خودم آب خواستم ولی آنها ندادند و به من رحم نکردند.آنها کودک مرا به جای آب پاک و روان با تیر ستم سیراب کردند؛ وای از این مصیبتی که ارکان کوه حجون را شکست.وای بر آنها! آنها قلب پیامبر انس و جن را مجروح کردند؛ پس ای شیعیان من! هر موقعی، تا می‌توانید آن دشمنان را لعنت کنید.از ابن‌ریاح نقل شده که او می‌گوید: من در واقعه‌ی کربلا حاضر بودم، چون آقا و مولایم امام حسین علیه‌السلام شهید شد خانمی در حالی که لباسهایش را بر زمین می‌کشید آمد و بر زمین افتاد، آن گاه برخاست در حالی که صورتش باز بود و مانند آفتاب می‌درخشید و فریاد می‌زد:وا حسیناه! وا اماماه! وا قتیلاه! وا اخاه!آنگاه به سوی جسد شریف امام علیه‌السلام که جسد بی‌سری بود، آمد چون او را دید به آغوش کشید، و افتاد و فریاد زد و ناله نمود، آن قدر ناله‌های جانسوز زد که حاضران را به گریه انداخت.پرسیدم: این خانم کیست؟گفتند: این زینب، دختر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است. [صفحه ۳۴۳]

در بیان آنچه در هنگام ورود اسرای اهل بیت بر کوفه تا خروج آنها به سوی شام واقع شد و...

ورود اسرای اهل بیت به کوفه

سید بن طاووس رحمهٔ الله در کتاب «اللهوف علی اهل الطفوف» گوید:ابن‌سـعد لعین با اهل بیت علیهم‌السـلام به طرف کوفه حرکت کرد، چون به نزدیک کوفه رسیدند اهل کوفه جمع شده بودند و بر آنها تماشا می‌کردند.راوی گوید: زنی از زنان کوفه جلو آمد و گفت: شـما از کدام اسیران هستید؟گفتند ما اسیران آل‌محمد علیهم‌السلام هستیم.آن زن از پشت‌بام خود پایین آمد و لباس، چادر و مقنعه فراهم کرد و به آنان داد، و آنان پوشـیدند.راوی گوید: حضرت علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام با مخدرات مکرمات و اهل حرم بود. بیماری، آن حضـرت را سـخت ضعیف و ناتوان کرده بود، و حسن مثنی، فرزند امام حسن علیه‌السلام نیز همراه اهل حرم بود، او نیز در دفاع از عموی بزرگوارش جراحات سـختی برداشـته و با بـدنی زخمی از میـدان نبرد برگشـته و ضـعیف و ناتوان شده بود، و همچنین زید و عمرو از فرزندان امام حسن مجتبی علیه‌السـلام سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز همراه آنان بودند.هنگامی که اهل کوفه این منظره را دیدند شـروع به گریه کرده و نوحه می‌نمودند، حضـرت امام علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام فرمود: آیا شما به خاطر ما نوحه می‌کنید و گریه می‌نمایید، پس چه کسی (اهل بیت) ما را کشته است؟ [۳۰۸] .

سخنان حضرت زینب کبری در جمع مردم کوفه

در کتاب «الاحتجاج» از جـذلم بن بشـیر اسـدی روایت می‌کنـد، جـذلم می‌گویـد:هنگامی که امام زین‌العابدین علیه‌السـلام را همراه بـانوان محترمه و اهـل حرم از کربلاـ وارد کوفه نمودنـد، آن حضـرت بیمـار بود. در این حال، زنان کوفه گریبان چاک کرده همراه مردان می‌گریسـتند.امام زین‌العابدین علیه‌السـلام - که بیماری او را ناتوان کرده بود - با صدای ضـعیفی فرمود: [صـفحه ۳۴۴] اینان کـه بر مـا گریـه می‌کننـد، پس چه کسـی (اهـل بیت) مـا را جز اینهـا کشـته است؟ در این هنگـام حضـرت زینب علیهاالسـلام دخـتر امیرالمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السـلام مردم را اشاره به سـکوت و آرامش نمود.جـذلم اسدی گوید: به خدا سوگند! هرگز چنان زن سـخنور و فصیح و بلیغی ندیده بودم، گویا با زبان امیرالمؤمنان علی علیه‌السلام سخن می‌گفت و گوش‌ها را می‌کوبید. آن بانوی عالی مقام به مردم اشاره فرمود که ساکت باشـید و آرام گیرید.نفس‌ها در سینه حبس شد و جرس‌ها و آوازها ساکن گردید، آن‌گاه بعـد از حمـد خـدای تعالی و درود و صـلوات بر پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود:اما بعد؛ یا أهل الکوفهٔ! یا أهل الختر و الغـدر و الختـل و المکر! ألاـ فلاـ رقـأت العبرهٔ، و لاـ هـدأت الزفرهٔ، انما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعـد قوهٔ أنکاثاً، تتخـذون أیمانکم دخلًا بینکم.ألا و هل فیکم الا الصـلف و العجب، و الشـنف و الکذب، و ملق الاماء و غمز الاعداء، أو کمرعی علی دمنهٔ، أو کفضهٔ علی ملحودهٔ؟ألا بئس ما قدمت لکم أنفسکم أن سخط الله علیکم و فی العذاب أنتم خالدون.أتبکون أخی! أجل و الله؛ فابکوا، فانکم و الله؛ أحریاء بالبکاء، فابکوا کثیراً و اضحکوا قلیلًا، فقد بلیتم بعارها، و منیتم بشنارها، و لن ترحضوها أبداً، و أنی ترحضون قتل سلیل خاتم النبوهٔ، و معدن الرسالهٔ، و سـید شـباب أهل الجنهٔ، و ملاذ حربکم، و معاذ حزبکم، و مقر سلمکم، و آسی کلمکم، و مفزع نـازلتکم، و المرجع الیه عنـد مقـالتکم، و مـدرهٔ حججکم، و منـار حجتکم؟!ألا ساء ما قـدمتم لأنفسـکم، و ساء ما تزرون لیوم بعثکم، فتعسـا تعسـاً و نکساً نکساً، و لقـد خاب السـعی، و تبت الأیـدی، و خسـرت الصـفقهٔ، و بؤتم بغضب من الله، و ضـربت علیکم الذلـهٔ و المسـکنهٔ.أتـدرون ویلکم! أی کبد لمحمد صـلی الله علیه و آله و سـلم فریتم؟و أی عهد نکثتم؟و أی کریمهٔ له أبرزتم؟و أی حرمهٔ له هتکتم؟ [صفحه ۳۴۵] و أی دم سفکتم؟لقد جئتم شیئاً اداً، تکاد السماوات یتفطرن منه، و تنشق الأرض، و تخر الجبال هداً، لقد جئتم بهـا شوهـاء [صـلعاء، عنقـاء، سوداء، فقمـاء] خرقـاء، طلاع الأرض و [ملء] السـماء.أفعجبتکم أن قطرت السـماء دماً؟ و لعـذاب الآخرهٔ أخزی، و هم لاـ ینصـرون، فلاـ یسـتخفنکم المهـل، فـانه عزوجل لا یحفزه البـدار، و لا یخشـی علیه فوت النار، کلا ان ربک لنا و لهم

لبالمرصاد.اما بعد؛ ای اهل کوفه! ای اهل مکر و بی‌وفایی و حیله! آگاه باشید! هنوز اشک چشم‌های ما و فریاد ناله و شیون ما از ستم شما آرام و ساکن نشده است. مثل شما مثل زنی است که ریسمان خود را محکم بافت و بعد از آن بشکافت، شما پیمان می‌بندید و سوگوند می‌خورید و بعد خیانت می‌کنید.آگاه باشید! در میان شما جز هرزه‌گویی، خودپسندی، بغض و دشمنی، دروغگویی، تملق و چاپلوسی کنیزان، و چشمک زدن دشمنان، چیز دیگری نیست. یا مثل شما؛ مثل گیاهی است که در مزبله روییده باشد، یا مانند نقره‌ای است که زینت قبر شده باشد.آگاه باشید! بد چیزی جلوتر از خودتان فرستادید، خشم و غضب خدا بر شما است، و شما در عذاب جاودانه خواهید ماند.آیا برای برادر من گریه می‌کنید؟! آری! به خدا سوگند! گریه بکنید، به خدا سوگند! شما سزاوار گریه هستید، گریه بسیار نمایید و کمتر بخندید، شما گرفتار ننگ و عار شدید و مبتلا به قبیح‌ترین ننگ شدید که هرگز نمی‌توانید لوث آن ننگ را بشویید.چگونه می‌توانید ننگ کشتن فرزند خاتم پیامبران، معدن رسالت، آقای جوانان اهل بهشت، پناهگاه شما در جنگ، پناه شما در حزبتان، محل استقرار در زمان آشتی شما، باعث آرامش شما، طبیب دردهای شما، پناهگاه در بلاهای شما، مرجع در سخنان شما، محل جریان دلیل و برهان‌های شما، و محل روشنایی حجت‌های شما را؛ بشویید؟آگاه باشید! چه بد چیزی جلوتر از خودتان فرستادید! و چه ورز و وبال بدی برای روز رستاخیز خودتان فراهم کردید! هلاک شوید! هلاک شوید! و [صفحه ۳۴۶] سرنگون شوید! سعی و کوشش شما خسران شود، و دست احسان شما قطع گردد، و سودی از تجارت خودتان نبرید که به غضب الهی برگشتید، و ذلت و خواری، فقر و فلاکت بر شما زده شد.وای بر شما! آیا می‌دانید کدام جگرگوشه‌ی پیامبر خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را پاره کردید؟و کدام عهد و پیمان را شکستید؟و کدام کریمه و مخدره را بی‌ستر و بی‌معجر نمودید؟و کدام حرمت او را هتک نمودید؟و کدام خون را ریختید؟شما کاری کردید و مرتکب عمل بسیار زشتی شدید که نزدیک است از قباحت کار شما آسمان و زمین شکافته شود، کوهها منهدم گردد، شما مرتکب چنین جنایتی شدید، و از قبح و گناه آن، زمین و آسمان را پر کردید.آیا تعجب می‌کنید که از آسمان خون ببارد؟ و عذاب آخرت رسوا کننده و هلاک کننده‌تر است، که در آن روز آنان را یاری نمی‌نمایند، این مهلت چند روزه‌ای که خدا به شما داده شما را مغرور نسازد، زیرا که پیشی گرفتن خدای را ناتوان نمی‌کند، و از فوت و فرار قاتل نمی‌ترسد، هرگز چنین نیست، پروردگار ما و شما در کمین‌گاه است.آن گاه این اشعار را انشاء فرمود و گفت:ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا صنعتم و أنتم آخر الامم؟بأهل بیتی و أولادی و مکرمتی منهم اساری و منهم ضرجوا بدم؟ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم أن تخلفونی بسوء فی ذوی رحمانی لأخشی علیکم أن یحل بکم مثل العذاب الذی أودی علی ارم‌هنگامی که پیامبر شما از شما بپرسد؛ شما ای آخرین امت‌ها با اهل بیت و فرزندان و عزیزان من چه کردید؟ چه پاسخ خواهید داد؟که برخی از آنان را اسیر و برخی دیگر را آغشته به خون کردید.پاداش من این نبود، من شما را نصیحت کردم که بدی‌ها را بعد از من و از اولاد من دور سازید.من می‌ترسم بلایی بر شما نازل شود؛ مانند بلائی که بر قوم ارم فرودآمد. [صفحه ۳۴۷] آن گاه زینب کبری علیهاالسلام روی از اهل کوفه برگردانید.جذلم گوید: پس از آن که سخنان آن بانوی بزرگوار تمام شد، دیدم مردم حیران و سرگشته‌اند، که از سردرگمی دست‌های خود را به دهان خودشان نهاده بودند، متوجه پیرمردی شدم که در کنار من ایستاده بود و می‌نگریست، محاسن او از گریه خیس شده بود، دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرده و می‌گفت: پدر و مادرم فدای شما! پیران شما بهترین پیران، جوانان شما بهترین جوانان، و نسل شما نیکوترین نسلها است، و فضل شما فضل بزرگی است، آنگاه این شعر را انشاء کرد و گفت:کهولکم خیر الکهول و نسلهم اذا عد نسل لا ـ یبور و لا یخزی‌پیران شما بهترین پیرها، و نسل و ذریه‌ی آنها؛ در موقع شمارش نسلها عیب و نقصانی ندارند.امام زین‌العابدین علیه‌السلام رو به عمه‌ی بزرگوارش نمود و فرمود:یا عمهٔ! اسکتی ففی الباقی عن الماضی اعتبار، و أنت بحمد الله عالمهٔ غیر معلمهٔ، فهمهٔ غیر مفهمهٔ، ان البکاء و الحزن لا یردان من قد أباده الدهر.ای عمه جان! آرام باش؛ از گذشته عبرتی برای آینده است، (یعنی از گذشتگانی که مصایب روزگار را کشیده‌اند عبرت و نصیحتی باید گرفت، یا این که: آنهایی که بودند رفتند، چنان که گذشتگانی بر آنها سابق

بودنـد، رفته‌انـد،) و تو بحمـد الله دانای تعلیم ندیـده‌ای هستی، و فهمیده‌ای که تفهیم نداده شده‌ای. همانا گریه و اندوه، کسـی را که روزگار او را از بین برده است؛ برنمی‌گرداند.حضـرت زینبت علیهاالسـلام ساکت شد، سپس امام زین‌العابدین علیه‌السلام از مرکب فرودآمد و خیمه‌ای برپا نمود و اهل بیت خود را نیز فرودآورد، و وارد خیمه شدند [۳۰۹] .

سخنان حضرت فاطمه صغری در جمع مردم کوفه

همچنین در «الاحتجاج» روایتی از زید بن موسـی بن جعفر از پدرش از پدران گرامش علیهم‌السلام نقل می‌کند و گوید:هنگامی که اسـرا وارد کوفه شدنـد فـاطمه‌ی صـغری علیهاالسـلام این خطبه را خوانـد:الحمـد لله عـدد الرمل و الحصـی، و زنـهٔ العرش الی الثری، أحمده و أومن [صفحه ۳۴۸] به و أتوکل علیه، و أشـهد أن لا اله الا الله وحده لا شـریک له، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله صلی الله علیه و آله و سـلم، و أن جمـع الطغـاهٔ ذبحوا أولاـده بشـط الفرات من غیر ذحـل و لاـ تراث.اللهم انی أعوذ بـک أن أفـتری علیک الکذب، و أن أقول خلاف ما أنزلت علیه من أخذ العهود لوصیه علی بن ابی‌طالب علیه‌السـلام، المسلوب حقه، المقتول من غیر ذنب کما قتل ولده بالامس فی بیت من بیوت الله، و بها معشـر مسـلمهٔ بالسـنتهم.تعساً لرؤسهم ما دفعت عنه ضیماً فی حیاته، و لا عند مماته حتی قبضـته الیک محمود النقیبهٔ، طیب الضریبهٔ، معروف المناقب، مشهور المذاهب لم تأخذه فیک لومهٔ لائم، و لا عذل عاذل، هدیته یا رب للاسـلام صغیراً، و حمدت مناقبه کبیراً، و لم یزل ناصحاً لک و لرسولک صلواتک علیه و آله حتی قبضته الیک زاهداً لک فی الدنیا غیر حریص علیها، راغباً فی الآخرهٔ، مجاهداً لک فی سبیلک، رضـیته فاخترته و هدیته الی صـراط مستقیم.أما بعد؛ یا أهل کوفهٔ! یا أهل المکر و الغدر و الخیلاء!، انا أهل بیت ابتلانا الله تعالی بکم، و ابتلاکم بنا، فجعل بلاءنا حسناً، و جعل علمه عندنا و فهمه لدنیا، فنحن عیبـهٔ علمه، وعـاء فهمه، [و نحن تراجمـهٔ وحی الله] و حکمته، و حجته فی الارض فی بلاده [لعباده].أکرمنا الله بکرامته، و فضـلنا بنبیه صـلی الله علیه و آله و سـلم علی کثیر من خلقه تفضـیلاً، فکـذبتمونا، و کفرتمونـا، و رأیتم قتالنـا حلالاًـ و اموالنا نهباً، کانا اولاد ترک او کابل.[کما] قتلتم جدنا بالامس، و سیوفکم تقطر من دمائنا اهل البیت لحقد متقدم قرت بذلک عیونکم [و فرحت به قلوبکم] اجتراءً منکم علی الله، و مکراً مکرتم، و الله خیر الماکرین.و لا تدعونکم انفسـکم الی الجذل بما اصـبتم من دمائنا، و نالت ایدیکم من اموالنا، فان ما اصابنا من المصائب الجلیلـهٔ، والرزایا العظیمهٔ (فی کتاب الله من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر - لکیلا تاسوا علی مـا فـاتکم و لاـ تفرحوا بما آتاکم و الله لا یحب کل مختال فخور). [صـفحه ۳۴۹] تباً لکم! فانتظروا اللعنـهٔ و العـذاب، فکان قد حلت بکم، و تواترت من السـماء نقمات فیسحتکم بما کسـبتم، و یـذیق بعضـکم باس بعض، ثم تخلـدون فی العذاب الالیم یوم القیامهٔ بما ظلمتمونا، الا لعنـهٔ الله علی الظالمین.ویلکم! اتـدرون أیهٔ ید طاعنتنا منکم؟و أیه نفس نزعت الی قتالنا؟ام بایهٔ رجل مشـیتم الینا، تبتغون محاربتنا؟قست قلوبکم، و غلظت اکبادکم، و طبع علی افئدتکم، و ختم علی سـمعکم و بصرکم، و سول لکم الشیطان، و املی لکم، و جعل علی بصـرکم غشاوهٔ، فانتم لا تهتدون.تباً لکم یا اهل الکوفه! کم تراث لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قبلکم؟ و ذحول له لـدیکم؟ ثم غـدرتم باخیه علی بن ابی‌طالب علیه‌السـلام جـدی و بنیه عترهٔ النبی الطاهرین الاخیار، فافتخر بـذلک مفتخر فقال:قد قتلنا علیـا و بنی علی بسـیوف هندیـهٔ و رمـاحو سبینـا نسـاءهم سبی ترک و نطحنـاهم ای نطاحفقـالت: بفیـک ایها القائل! الکثکث، و لک الاثلب أفتخرت بقتل قوم زکاهم الله، و طهرهم و اذهب عنهم الرجس، فاکظم و اقع کما اقعی ابوک، و انما لکل امرء ما قـدمت یداه، حسـدتمونا، ویلاً لکم علی ما فضـلنا الله تعالی.فما ذنبنا ان جاش دهراً بحورنا و بحرک ساج لا یواری الدعا مصا(ذلک فضل الله یوتیه من یشـاء)، (و من لم یعجـل الله له نوراً فماله من نور).سـپاس خـدای را به شـماره‌ی ریگها و سـنگها، و هموزن آنچه از روی زمین تا عرش است. او را حمـد می‌نمایم، و به او ایمان دارم، و توکلم به اوست، شـهادت می‌دهم که خداوند یکی است و شـریکی ندارد و گواهی می‌دهم که محمد صـلی الله علیه و آله و سلم بنده و پیامبر اوست.آری! گروهی ستمگر و طاغی فرزندان او را در کنار فرات سر بریدند بدون این که خیانتی کرده و یا خونی ریخته باشند (یعنی بی‌جرم و بی‌گناه).خداوندا! من پناه می‌برم بر تو از این که به تو

دروغ و افترا زنم، و یا بر خلاف [صفحه ۳۵۰] آنچه بر پیامبرت نازل فرمودی که عهد و پیمان‌ها برای وصی خود علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام گرفت که حقش غصب شده و بی گناه کشته شد چنان که فرزندش دیروز در خانه‌ای از خانه‌های خدا کشته شد. حال آن که در آنجا گروهی به زبان مسلمان بودند و ادعای اسلام می کردند.هلاکت بر بزرگان آنها باد! که در زندگانی و وقت جان دادن، ظلمها و ستم‌ها را از او دریغ نکردند، تا آن که او را به سوی خود قبض روح نمودی و در حالی که ستوده منقبت، پاکیزه طبیعت، با معارف معروف و مناقب مشهور بود نزد خویش بردی.ملامت هیچ ملامت کننده‌ای و سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای او را از عبودیت تو بازنداشت.پروردگارا! تو او را در کودکی به اسلام راهی کردی، و در بزرگی مناقب او را ستودی، او همواره در راه تو و برای خشنودی پیامبر تو، امت را نصیحت کرد تا آن که او را قبض روح نمودی.او به خاطر تو به دنیا بی‌اعتنا و بی‌علاقه، و به آخرت راغب بود، و در راه تو همواره با دشمنانت مبارزه و جهاد می کرد، تو از او خشنود شده او را برگزیدی، و به راه راست هدایت فرمودی.اما بعد؛ ای اهل کوفه! ای اهل مکر، حیله، کبر، و خدعه! ما خاندانی هستیم که خداوند ما را به شما مبتلا ساخت، و شما را به وسیله‌ی ما امتحان نمود، و ما را به این امتحان نعمت داد و ستود، علم و فهم خویش را نزد ما نهاد.پس ماییم گنجینه‌ی علم و مخزن فهم او، و ماییم مفسرین وحی و حکمت او، و ماییم حجت خدا در روی زمین برای همه‌ی شهرها.خداوند ما را به کرامت خود بزرگ داشت، و به واسطه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود بر بسیاری از خلق خود تفضیل داد، شما ما را تکذیب و تکفیر نمودید، و جنگ با ما را مباح و حلال، و غارت اموال ما را جایز دانستید، و گویا ما از اسیران ترک و یا کابل هستیم.چنانچه شما دیروز جد ما را کشتید، و هنوز خون ما در اثر کینه‌های دیرین شما از شمشیرهایتان می‌چکد، از جراتی که بر خداوند عالمیان کردید و مکری که نمودید، ولی خدا بهترین مکرکنندگان می‌باشد. [صفحه ۳۵۱] اکنون شما از ریختن خون ما و غارت اموال ما خوشنود نباشید، زیرا آنچه به ما رسید، از مصایب بزرگ و محنت‌های عظیم پیش از این که این مصایب به وجود آید در کتاب خدای تعالی نوشته شده است، و این بر خداوند سهل و آسان است: (لکیلا تاسوا علی ما فاتکم...) [۳۱۰] .تا از زیان‌ها ملول و محزون نباشید، و از منافع خشنود نشوید، زیرا که خداوند هر متکبر و فخرفروشی را دوست نمی‌دارد [۳۱۱] .ای اهل کوفه! هلاکت باد شما را! اکنون منتظر لعنت و عذاب خدا باشید که به همین زودی پی در پی از آسمان بر شما فرودآمده و به سبب آنچه کردید شما را به کیفرهای خود معذب و از بیخ و بن برمی کند، و برخی از شما را به دست بعضی دیگر مبتلا نموده که با هم خصومت کرده و شمشیر بر علیه هم بکشید و انتقام بگیرید، آن گاه به جزای این ظلمهایی که در حق ما نموده‌اید روز قیامت در عذاب دردناک دوزخ مخلد و جاویدان خواهید بود، آگاه باشید! لعنت خدا بر ستمکاران است.وای بر شما! آیا می‌دانید با کدام دست ما را با نیزه زدید؟و آیا می‌دانید با کدام جان به جنگ ما پرداختید؟و یا با کدام پا به سوی ما آمدید که جنگ کنید؟ قلب‌های شما را قساوت گرفته، و جگرهای شما سخت و خشن شده، و بر دلهای شما مهر قساوت زده شده و چشم و گوش شما از کار افتاده است.شیطان شما را فریب داده، و از راه راست منحرف ساخت، و پرده‌ی جهل در مقابل دیدگان شما کشید که دیگر شما هدایت نخواهید شد.ای اهل کوفه! هلاکت بر شما! آیا می‌دانید کدام خون از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به [صفحه ۳۵۲] گردن شماست؟ و چه قدر بر او خیانت کردید؟ آن دشمنی‌هایی که با برادرش علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام جد من، و فرزندان او که عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پاک و برگزیدگانند، کردید، و بعضی از شما به این جنایت‌ها افتخار نموده و می گویید:ما علی و فرزندان علی علیه‌السلام را؛ با شمشیرهای هندی و نیزه‌ها کشتیم.و اهل بیتش را مانند اسرای ترک اسیر کردیم، و کوبیدیم آنها را چه کوبیدنی.آن گاه فرمود: سنگ و خاک بر دهان تو ای کسی که افتخار می کنی به کشتن مردمانی که خداوند آنان را از هر رجسی پاک و پاکیزه گردانید.ای شخص ناپاک! خشم خود را بخور، و مانند سگ بر جای خود بنشین، چنانچه پدرت نشست. همانا برای هر کسی همان است که به جا آورده و از پیش فرستاده است.وای بر شما! آیا به ما حسد می‌برید؛ به چیزی که خداوند متعال ما را تفضیل داده است؟فما ذنبنا ان جاش دهرا بحورنا و بحرک ساج لا- یواری الدعامصاگناه ما چیست اگر در همه‌ی

روزگار، دریاهای بزرگ علم و دانش ما بجوشد؛ و دریای تو ساکن و کم‌آب باشد و نتواند جانوری همچون دعموص را بپوشاند؟ (ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم) [۳۱۲] (و من لم یجعل الله له نوراً له من نور) [۳۱۳] .این فضل خداوند است و او صاحب فضل بزرگ است و به هر که خواهد عطا می‌کند. و کسی را که خدا از نور خود بی‌بهره کند، در ظلمت و تاریکی خواهد بود.راوی گوید: هنگامی که خطبه‌ی فاطمه‌ی صغری علیهاالسلام به اینجا رسید، مردم با صدای بلند گریستند و گفتند: ای دختر پاکان! بس است، همانا دل‌های ما را آتش زدی، و جگرهای ما را به آتش حزن و اندوه سوزاندی.پس فاطمه صغری علیهاالسلام ساکت شد، درود بر او و پدر بزرگوار و جد انورش باد [۳۱۴] . [صفحه ۳۵۳]

سخنان حضرت ام کلثوم در جمع مردم کوفه

در کتاب «لهوف» می‌نویسد: راوی می‌گوید:در آن روز، ام‌کلثوم علیهاالسلام در حالی که صدایش را به گریه بلند کرده بود، از پشت پرده‌ی هودج این خطبه را قرائت کرد، فرمود:یا اهل الکوفة! سوءةً لکم، مالکم خذلتم حسیناً، و قتلتموه، و انتهبتم‌امواله و ورثتموه، و سبیتم نساءه و بکیتموه؟ فتبا لکم و سحقاً.ویلکم! اتدرون ای دواه دهتکم؟و ای وزر علی ظهورکم حملتم؟و ای دماء سفکتموها؟و ای کریمة اصبتموها؟و ای صبیة سلبتموها؟و ای اموال انتهبتموها؟قتلتم خیر رجالات بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم، و نزعت الرحمة من قلوبکم، الا ان حزب الله هم الفائزون، و حزب الشیطان هم الخاسرون.ای اهل کوفه! بدا به حال شما! چرا حسین علیه‌السلام را بی‌یاور نمودید و او را کشتید، و اموال او را به غارت بردید، و زنان او را اسیر نمودید، و آن‌گاه بر او گریه می‌کنید؟وای بر شما! هلاکت و بدبختی بر شما باد! آیا می‌دانید چه داهیه و کار بزرگی را مرتکب شدید؟و چه جنایتی به گردن گرفتید؟و چه خون‌هایی به ناحق ریختید؟و چه پرده‌نشینان کریمه‌ای را از پرده بیرون افکندید؟و لباس چه دختران و خانواده‌ای را به تاراج بردید؟و چه اموالی را غارت نمودید؟کسی را کشتید که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ فردی به مقام او نمی‌رسید.مهر و رحمت از دل‌های شما برداشته شد. آگاه باشید! که حزب خداوند رستگارانند، و گروه شیطان زیانکاران. [صفحه ۳۵۴] سپس این اشعار را خواند:قتلتم اخی صبرا فویل لامکم ستجزون ناراً حرها یتوقدسفکتم دماء حرم الله سفکها و حرمها القرآن ثم محمدالا فابشروا بالنار انکم غداً لفی سقر حقاً یقیناً تخلدواو انی لابکی فی حیاتی علی اخی علی خیر من بعد النبی سیولدبدمع غزیر مستهل مکفکف علی الخد منی دائماً [۳۱۵] لیس یجمدبرادر مرا با سختی کشتید وای بر مادران شما؛ به زودی پاداش شما که آتشی برافروخته است خواهد رسید.شما خونهایی را به ناحق ریختید که خداوند متعال، قرآن و پیامبر گرامی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ریختن آن را حرام کرده‌اند.آگاه باشید! مژده باد بر شما آتش جهنم در روز قیامت، که یقیناً و حقیقتاً در دوزخ جاودانه خواهید ماند.من در تمام زندگی‌ام بر برادر خودم که از بهترین کسانی بود که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متولد شده بود، گریه می‌کنم.گریه‌ای با اشک بسیار که جلو آن را می‌گیریم؛ آن دائماً بر صورتم می‌ریزد و خشک نمی‌شود.راوی گوید: در این هنگام، مردم از گریه و ناله، ضجه می‌زدند، زنان گیسوان خود را پریشان کردند، خاک عزا بر سر می‌پاشیدند، صورت خود را می‌خراشیدند، سیلی به صورت می‌زدند، و فریاد واویلا واثبورا بلند نمودند. مردها نیز می‌گریستند، موهای محاسن خود را می‌کندند به قدری گریه و ناله بود که هیچ موقعی دیده نشده بود که مردم بیش از آن روز، گریه کنند [۳۱۶] .

سخنان امام سجاد در جمع مردم کوفه

در کتاب «الاحتجاج» می‌نویسد:حزام بن بشیر گوید، پس از آن؛ امام زین‌العابدین علیه‌السلام به مردم اشاره کرد که خاموش باشید. [صفحه ۳۵۵] مردم ساکت شدند، آن حضرت ایستاد و حمد و ثنای خداوند را به جا آورد، و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد، سپس فرمود:ایها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی فانا علی بن الحسین [بن علی بن ابی‌طالب صلوات

الله علیهم] المذبوح بشط الفرات من غیر ذحل و لا تراث.انا ابن من انتهک حریمه، و سلب نعیمه، و انتهب ماله، و سبی عیاله.انا ابن من قتل صبراً، فکفی بذلک فخراً.ایها الناس! ناشدتکم بالله هل تعلمون انکم کتبتم الی ابی و خدعتموه، و اعطیتموه من انفسکم العهد و المیثاق و البیعهٔ و قتلتموه؟فتبا لکم لما قدمتم لانفسکم، و سوأهً لرأیکم، بایهٔ عین تنظرون الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذ یقول لکم: قتلتم عترتی و انتهکتم حرمتی، فلستم من امتی؟ای مردم! کسی که مرا می‌شناسد نیازی به معرفی و شناسایی نیست، و هر کس مرا نمی‌شناسد خود را به او معرفی می‌نمایم. من علی، فرزند حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام هستم [که او را در کنار شط فرات بدون آن که از او خونی طلب داشته باشند به قتل رساندند].من فرزند کسی هستم که بر حریم او هتک حرمت نمودند، اموال او را به غارت بردند، و اهل بیتش را اسیر کردند.من فرزند کسی هستم که با زجر و زحمت کشته شد، و همین افتخار برای ما کافی است.ای مردم! شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که شما برای پدر من نامه‌ها نوشتید، و چون به سوی شما آمد با او خدعه و مکر نمودید، و شما از جان خود بر او عهد و پیمان بستید و بعیت نمودید آنگاه او را کشتید.هلاکت بر شما باد! که این عمل را برای خود به عالم آخرت فرستادید، چه آرای زشت و ناپسندیده‌ای دارید! شما با کدام چشم در چهره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگاه می کنید؟ وقتی که به شما بگوید: فرزندان مرا کشتید و حرمت مرا هتک نمودید، شما از امت من نیستید؟راوی گوید: در این موقع، از هر طرف صدای گریه بلند شد، و بعضی به برخی [صفحه ۳۵۶] دیگر گفتند: هلاک شدید و نمی‌دانید.امام سجاد علیه‌السلام فرمود:رحم الله تعالی امرءا قبل نصیحتی، و حفظ وصیتی فی الله، و فی [رسوله، وفی] اهل بیتی، فان لنا فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اسوه حسنهٔ.خدا رحمت کند کسی را که نصیحت مرا بپذیرد، و وصیت مرا در راه خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش حفظ کند، زیرا که ما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اقتدا و تاسی نیکویی هست.مردم یک صدا گفتند: ای پسر پیامبر! ما همه گوش به فرمان تو هستیم و مطیع توییم، و نگاه دارنده‌ی عهد و پیمان تو هستیم، و هرگز از تو روی بازنمی‌گردانیم، پس به هر چه می‌خواهی امر کن که اطاعت می کنیم، خدای تو را رحمت فرماید هر کسی که با تو بجنگد می‌جنگیم، و هر کسی که با تو مسالمت کند مسالمت می‌نماییم، تا از کسانی که به تو و به ما ظلم کردند انتقام خون تو و خون خودمان را بگیریم.امام سجاد علیه‌السلام فرمود:هیهات! هیهات! ایتها الغدرهٔ المکرهٔ! حیل بینکم و بین شهوات انفسکم، اتریدون ان تأتوا الی کما اتیتم الی آبائی من قبل؟کلا و رب الراقصات الی منی [۳۱۷] ، فان الجرح لما یندمل!! قتل ابی بالامس و أهل بیته معه، فلم ینسنی ثکل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و ثکل ابی و بنی ابی، و وجده بین لهازمی و مرارته بین حناجری و حلقی، و غصصه تجری علی فراش صدری، و مسالتی ان لا تکونوا لنا و لا علینا.هیهات، هیهات ای غدارهای حیله‌گر! که جز خدعه و مکر خصلتی در شما نیست، که در میان شما و شهوات نفس شما حایل شده است. آیا می‌خواهید آنچه را که بیش از این، با پدران من نمودید با من روا دارید؟به پرورگار آسمان‌ها قسم! چنین امری ممکن نیست که به قول شما اعتماد کنم، زیرا هنوز جراحاتی را که از اهل بیت پدرم بر دل من وارد آمده، بهبودی نیافته، و مصیبت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، پدرم و برادرانم فراموش نشده، و هنوز تلخی آن در دهان من موجود است، و سینه و گلویم را تنگ [صفحه ۳۵۷] گرفته، و غصه‌ی آن در سینه‌ی من جریان دارد. من از شما می‌خواهم که نه ما را یاری کنید، و نه ما با ما بجنگید.آن گاه امام علیه‌السلام این اشعار را خواند و فرمود:لا غزو ان قتل الحسین و شیخه قد کان خیراً من حسین و اکرمافلا تفرحوا یا آل کوفان بالذی اصیب حسین کان ذلک اعظماقتیل بشط النهر نفسی فداؤه جزاء الذی ارداه نار جهنمااگر حسین علیه‌السلام به وسیله‌ی شما کشته شد جای تعجب نیست؛ زیرا پدرش علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام که از حسین علیه‌السلام بهتر و بزرگوارتر بود، کشته شد.ای اهل کوفه! از مصیب‌هایی که به حسین علیه‌السلام رسید خوشحال نباشید، که مصیبت او از همه‌ی مصایب بزرگتر بود.آن حسینی که در کنار شط فرات کشته شد، جانم فدای او باد؛ کیفر کشندگان او آتش دوزخ است [۳۱۸] .

اسرای اهل بیت و رفتار مردم کوفه

در بعضی کتابها آمده است: سهل بن سعید شهرزوری از جدیله‌ی اسدی نقل می کند و می گوید:جدیله به من گفت: ای برادر! من در سال شصت و یکم هجری قمری هنگام بازگشت اسرا از کربلا، در کوفه بودم، زنانی را با گریبان‌های چاک کرده، و صورت‌های سیلی‌خورده دیدم، به پیرمردی از اهل کوفه گفتم چه شده است؟گفت آیا سر امام حسین علیه‌السلام را نمی‌بینی؟در این اثنا که قضیه را بر من نقل می کرد ناگاه خانمی را دیدم که (از رنج سفر و حرارت آفتاب صورتش) مانند طلا گداخته بود، او بر کوهان شتری بدون جهاز سوار و بدون پوشش بود، پرسیدم این کیست؟گفته شد: این ام‌کلثوم علیهاالسلام است. [صفحه ۳۵۸] در این هنگام، پشت سر او فرزندی بود که درد، او را ناتوان کرده بود او را با سر گشاده بر شتری لاغر سوار کرده بودند و خون از پاهای مبارکش می‌ریخت، پرسیدم: این جوان کیست؟گفت: این علی بن الحسین علیه‌السلام است.بغض و گریه گلوگیرم کرد. در این هنگام، زنان اهل کوفه را دیدم که به کودکانی که در کنار بانوان مطهره بودند چندی خرما و پاره‌های نان می‌دادند.ام‌کلثوم علیهاالسلام رو به آنها کرده و صدا می‌زد: چه کسی بر اهل بیت صدقه می‌دهد؟ صدقه بر ما حرام است.آن بانوی بزرگوار خرما و نان را از دست و دهان کودکان می گرفت و به زمین می‌انداخت. مردم این صحنه‌های غم‌انگیز را مشاهده می کردند و با گریه و ناله ضجه می‌زدند، شیون می کردند، گریبان‌های خود را پاره می کردند و فریاد می‌زدند: وا بنت نبیاه! وا حسناه! وا حسیناه!ناگاه بانویی را با سر گشاده و موهای پریشان دیدم، او با آستین‌های خود صورت خود را می‌پوشانید، زیرا که جامه‌ای نداشت که خود را بپوشاند، گفتم: این کیست؟گفت: سکینه علیهاالسلام.ناگاه سه دختر خانمی که مانند ماه بودند با لباس‌های به چپاول رفته، و موهای پریشان که پوشش و چادری نداشتند، سوار بر شتر بودند، دیدم، پرسیدم: این دختران کیستند؟گفتند: رقیه، صفیه و فاطمه‌ی صغری علیهم‌السلام.از مشاهده آن صحنه به گریه افتادم، آن قدر گریه کردم که نزدیک بود چشمانم از گریه، کور گردد. در این هنگام، خانمی می گریست و فریاد می‌زد: آیا چشمهایتان را از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌پوشانید؟مردم با شیون و ناله و گریه ضجه زدند، گفتم: این خانم کیست؟پیرمرد گفت: زینب علیهاالسلام است.از شدت ناراحتی بر صورت خود زدم و گریستم، پس ام‌کلثوم علیهاالسلام سر خود را بلند کرد و فرمود:صه؛ یا اهل الکوفه! تقتلنا رجالکم، و تبکینا نساؤکم، ما لنا؟ و ما لکم؟ بیننا و بینکم الله وقت فصل القضاء. [صفحه ۳۵۹] یا اهل الجدل و الصلف! لقد تعدیتم عدوناً مبیناً، اما علمتم ای کبد لرسول الله فریتم؟ ام ای رحم له قطعتم؟ ام ای بناء له هدمتهم؟ لقد جئتم و الله؛ شیئاً اداً.خاموش باشید؛ ای اهل کوفه! مردان شما، ما را می کشند، و زنانتان بر ما گریه می کنند؟ ما را با شما و شما را با ما چه کار است؟ میان ما و شما روز قیامت خداوند حکم خواهد کرد.ای اهل عداوت، مکر و بی‌وفا! شما آشکارا در حق ما ستم کردید، آیا نمی‌دانید چه جگرگوشه‌ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پاره نمودید؟ و کدام رحم او را قطع نمودید؟ و کدام عمارت و بنای او را منهدم و ویران کردید؟ به خدا سوگند! شما گناه بزرگی را مرتکب شدید.در کتاب «المنتخب» از مسلم جصاص روایت کرده است، مسلم گوید:ابن‌زیاد حرامزاده مرا برای تعمیر و گچکاری به دارالاماره خواند، من مشغول گچکاری بودم ناگاه سر و صدا و غوغایی از گوشه و کنار شهر کوفه به گوشم رسید، رو به خادمی که با من کار می کرد؛ کردم و گفتم: چرا کوفه یکپارچه غوغا و ضجه شده است؟گفت: همین الان سر خارجی را که بر یزید بن معاویه علیهما اللعنه خروج کرده بود می‌آورند.گفتم: این خارجی کیست؟گفت: حسین بن علی.مسلم گوید: صبر کردم تا خادم بیرون رفت، پس به جهت این خبر غم‌انگیز، چنان سیلی به صورتم زدم ترسیدم که چشمانم کور شود. دست از کار کشیدم، دست‌هایم را از گچ شستم و از پشت قصر بیرون آمدم و به کناسه - که اسم محلی در کوفه است - آمدم.در این اثنا که من ایستاده بودم و مردم منتظر آمدن اسرا و سرها بودند؛ ناگاه چهل محمل دیدم که بر چهل شتر بار شده بود، که اهل حرم و بانوان عصمت و طهارت و فرزندان فاطمه علیهاالسلام را بر آنها سوار کرده بودند؛ آمدند.ناگاه علی بن الحسین امام سجاد علیه‌السلام را دیدم که بر شتری بی‌جهاز سوار کردند و از رگهای مبارکش خون می‌چکید و او با این حالت گریه می کرد و می گفت:یا امهٔ السوء لا سقیاً

لربعکم یا امهٔ لم تراع جدناً فینا [صفحه ۳۶۰] لو أننا و رسول الله یجمعنا یوم القیامهٔ ما کنتم تقولونا؟تسیرونا علی الاقتاب عاریهٔ کاننا لم نشید فیکم دینابنی‌امیهٔ ما هذا الوقوف علی تلک المصائب لا ـ تلبون داعیناتصفقون علینا کفکم فرحا و انتم فی فجاج الارض تؤذوناالیس جدی رسول الله ویلکم؟ اهدی البریهٔ من سبل المضلینایا وقعهٔ الطف! قد اورثتنی کمداً [و] الله یهتک استار المسیئینا‌ای امت بد! خدا مراتع شما را سیراب نکند (یعنی شما را خیر ندهد)؛ ای امتی که حق جد ما را در مورد ما مراعات نکردید.اگر خداوند در روز قیامت ما و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در یک جا جمع کند شما چه پاسخی برای او دارید؟ما را بر روی شترهای بی‌جهاز سوار می‌کنید و می‌برید؛ گویا این که به نظر شما، دین نداریم.ای بنی‌امیه! چرا ما را بر این مصایب واداشتید؟ مصایبی که هیچ فریادرسی ما را جواب نمی‌دهد؟از شادی و سرور بر ما کف می‌زنید؛ و در رهگذرها و راهها ما را آزار می‌دهید. آیا جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبود! وای بر شما! که آن حضرت مردم را از گمراهی‌ها هدایت کرد؟ای واقعه‌ی کربلا! اندوه و غم را بر من به ارث گذاشتی؛ و خداوند قهار پرده‌ی بدکاران را می‌درد.مسلم گوید: اهل کوفه به کودکانی که در محملها بودند خرما، نان و گردو می‌دادند. حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام به آنها صدا می‌زد و می‌گفت: ای اهل کوفه! صدقه بر ما حرام است، و آنها را از دست و دهان آنها می‌گرفت و بر زمین می‌انداخت.مسلم گوید: مردم بر مصایبی که به آنها رسیده بود می‌گریستند، حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام سر از محمل بیرون آورد و فرمود:صه، یا اهل الکوفهٔ! تقتلنا رجالکم، و تبکینا نساؤکم، فالحاکم بیننا و بینکم الله یوم فصل القضاء.ساکت باشید ای اهل کوفه! مردان شما ما را می‌کشند و شما زنان به ما گریه می‌کنید، حکم کننده میان ما و شما در روز قیامت خداست. [صفحه ۳۶۱]

کوفه و گفتگوهای زینب کبری با سر اطهر امام حسین

در این اثنا که آن خاتون مکرمه اهل کوفه را مورد خطاب قرار داده بود ناگاه غوغایی بپا شد که دیدم سرهای مطهر را آوردند، پیشاپیش آنها سر مقدس امام حسین علیه‌السلام بود، سر مقدس آن حضرت مانند ماه می‌درخشید. شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، رنگ محاسن شریفش مانند سیاهی شب بود که خضاب آن را پوشانده بود، و چهره‌ی مبارکش مانند ماه نورافشانی می‌کرد، و باید محاسن شریف را به چپ و راست حرکت می‌داد.در این هنگام، حضرت زینب علیهاالسلام متوجه شد و سر مبارک برادرش را دید، پس پیشانی خود را به چوب محمل زد خون جاری شد، حتی دیدیم که خون از زیر مقنعه‌ی او بیرون ریخت، و پارچه‌ی پاره‌ای را روی خون و زخم گذاشت، آن خانم غمدیده رو به سر اطهر عزیزش کرد و گفت:یا هلالا لما استتم کمالا غاله خسفه فابدی غروباما توهمت یا شقیق فؤادی کان هذا مقدراً مکتوبایا اخی! فاطم الصغیرهٔ کلمها فقد کاد قلبها ان یذوبایا أخی! قلبک الشفیق علینا ما له قد قسی و صار صلیبا؟یا اخی! لو تری علیا لدی الاسر مع الیتم لا یطیق وجوباکلما أوجعوه بالضرب ناداک بذل یفیض دمعاً سکوبایا اخی! ضمه الیک و قربه و سکن فؤاده المرعوباما اذل الیتیم حین ینادی بابیه و لا یراه مجیبا‌ای ماهی که چون به حد کمال رسیدی، خسوف آن را گرفت و غروب کرد.ای پاره‌ی دل من! هرگز گمان نمی‌کردم که شاهد چنین صحنه‌ای باشم؛ این امر مقدری بود که در لوح تقدیر الهی نوشته شده بود.برادرم! با دختر کوچکت فاطمه، تکلم کن؛ که نزدیک است دلش از جدایی تو ذوب شود.برادرم! تو که دلت بر ما مهربان بود؛ چه شده که الان سخت شده و از ما دور شدی.برادرم! ای کاش فرزندت علی را در حال اسیری و یتیمی می‌دیدی که توان سخن نداشت. و هر موقع او را می‌زدند و بدنش می‌آزردند با خواری تو را صدا می‌زد و اشک چشمش جاری می‌شد. [صفحه ۳۶۲] برادرم! او را به خود بچسبان و نزدیک خود قرار ده؛ و دل او را که ترسیده تسکین بده. چه قدر یتیم خوار می‌شود وقتی که پدرش را صدا می‌زند، و کسی او را جواب نمی‌دهد [۳۱۹] .در کتاب دیگری از تالیفات شیخ حسن بن شیخ علی ملقب به ابوقطان - که مرقد او را سیراب کند رحمت و رضوان - می‌نویسد:یکی از شیعیان روایتی را به صورت مرسل نقل نموده و می‌گوید:خطا و اشتباهی از من سر زد و جنایتی را مرتکب شدم

که اگر آمرزیده نشوم تردیدی ندارم که از اهل دوزخ باشم.گناهم این بود که من در کوفه بودم و از آنچه بر امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت او آمده بود، خبر نداشتم، من در بازار کوفه نشسته بودم و از تغییر و دگرگونی که در شب و روز ایجاد شده بود به وحشت افتاده بودم، می‌دیدم گویا دیوارهای کوفه با خون تازه‌ای رنگین شده است. آفاق و نواحی عالم تاریک، و همه‌ی جهات غبارآلود است، گویا لباسها و صورت مردم به خون آغشته شده بود، مردم در حیرت و سرگردانی شدیدی بودند، و وجود همه را وحشت بزرگی فراگرفته بود، و این در حالی بود که من علت این امر را نمی‌دانستم.در این اثنا که بر این حالت بودم ناگاه صدای تکبیر، تهلیل، هیاهو و فریادها را شنیدم که همه جا را به لرزه درآوردند، برخاستم که ببینم چه شده است؟ ناگاه سرهای مبارکی را دیدم که بر بالای نیزه‌ها زده‌اند، زنان طاهرات را بر شترهای بی‌جهاز و بی‌پرده سوار نموده‌اند. در میان آن زنان، دختران کوچکی هستند که صورت‌های آنها مانند قندیلها می‌درخشد و روشنایی می‌دهد، و هر کدام از آنها بر بالای شترهای لاغر سوار هستند، موهای آنها پریشان است و از کثرت حیا از مردم، سرهای خود را پایین انداختند.در میان آنها فرزندی است که سوار بر شتری کرده‌اند، پاهای ا و را از شکم شتر با زنجیر بسته‌اند، و از رانهای مبارکش خون جاری است، او با سر برهنه و تن بدون لباس است.نامردانی سرهای مطهر را حمل می‌کردند، در میان حاملین، نامردی سری را بر [صفحه ۳۶۳] نیزه‌ی خود حمل می‌کرد که از همه‌ی سرها نورانی‌تر بوده، آثار قتل بر آن دیده می‌شد، آن حرامزاده اظهار شجاعت می‌کرد و می‌گفت:أنا صاحب الرمح الطویل أنا صاحب السیف الصقیل أنا قاتل ذی الدین الاصیل من صاحب نیزه‌ی بلندی هستم؛ منم صاحب شمشیر تیز و بران.من قاتل صاحب دین اصیل و محکم هستم.آن گاه که آن حرامزاده ساکت شد، خانمی از این بانوان به آن حرامزاده گفت:وای بر تو! بگو: من قاتل کسی هستم که جبرئیل بر او در گهواره لالایی گفت، و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل از خدمتگزاران او بودند، و از آزادکرده‌های او صلصائیل بود، و من قاتل کسی هستم که به جهت قتل او عرش خداوند جلیل به لرزنده درآمد.وای بر تو! بگو: من قاتل محمد مصطفی، علی مرتضی، فاطمه‌ی زهرا، حسن مجتبی، پیشوایان هدایت؛ ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام ملائکه‌ی آسمان، پیامبران و اوصیا هستم.پس نزدیک آمدم و از یکی از آن زنان طاهرات پرسیدم: این سرها چه کسانی هستند؟ و این اسیران از کدام اسرا هستند؟آن بانوی عصمت و حیا؛ چنان فریادی بر من کشید که خیال کردم که صاعقه‌ای به قلب من رسید و او می‌فرمود: آیا از خدا حیا نمی‌کنی که به ما نگاه می‌کنی؟از فریاد و سخن او بی‌هوش شدم و بر زمین افتادم، چون بهوش آمدم و ایستادم دیدم از من دور شده‌اند، سیلی بر صورت خودم زدم و گفتم: به خدای کعبه سوگند که هلاک شدم.برخاستم و با سرعت به طرف آنها دویدم تا خود را به آنها رساندم، مؤدبانه در برابر او ایستادم، از شرمندگی سر خود را پایین انداختم، اشک از چشمانم سرازیر بود، او نیز گریه می‌کرد، و من با او می‌رفتم ولی جرأت پرسیدن نداشتم، عنایتی به من فرمود و گفت: ای مرد! برای چه گریه می‌کنی؟گفتم برای شما ای بانوی من! و بر مصایبی که به شما رسیده، ولی می‌خواهم، خودتان را معرفی کنید، شما کیستید؟ و این سرهایی که بالای نیزه‌ها است، سرهای چه کسانی هستند؟ من در شما هیبت و شأن بزرگی می‌بینم، و از دیدن شما دلم پاره پاره می‌شود، و از حزن و اندوه شما، اشک از چشمان من سرازیر می‌گردد. من تا به [صفحه ۳۶۴] حال اسیرانی همانند شما ندیده‌ام، و تشنگانی که چشمه‌های اشک دیدگان آنها جاری شود، ندیده‌ام، و نمی‌دانم شما اهل کجا هستید؟او به جهت حیا از من خجالت کشید و سر خود را به زیر انداخت و فرمود:أنا زینب بنت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، و هذه السبایا بنات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و بنات علی و فاطمهٔ الزهراء، و ذلک الرأس الازهر المتقدم علی الرؤوس رأس أخی الحسین علیه‌السلام الذی ذبحوه فی أرض کربلاء، و ذبحوا اولاده و بنی اخیه و اصحابه عن آخرهم، و هذه رؤوسهم، و ذلک الصبی المقید من تحت بطن الناقهٔ علی بن الحسین امام العصر بعد ابیه.من زینب، دختر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام هستم، و این اسیران؛ دختران رسول خدا، علی مرتضی و فاطمه‌ی زهرا علیهم‌السلام هستند. و این سر مطهر و نورانی که پیشاپیش همه‌ی سرها است سر اقدس و اطهر برادرم امام حسین علیه‌السلام است که او را در سرزمین کربلا ذبح کردند، و همه‌ی فرزندان و برادرزادگان و اصحاب او را سر بریدند، و اینها سرهای

آنها است، و این فرزندی که از شکم شتر به زنجیر ستم بسته‌اند علی بن الحسین علیه‌السلام امام زمان پس از پدر بزرگوارش است.چون سخنان جان‌سوز آن خاتون مکرمه را شنیدم سنگی برداشتم و بر سر خود زدم و سرم را شکستم و لباسهایم را پاره کردم، و سیلی بر صورت خود زدم و گفتم: ای بانوی من! خدا چشمی را که به خیانت به شما نگاه نماید؛ بکند، من از دوستان و پیروان شما هستم، مصایبی که به شما رسیده و آنچه بر شما نازل شده بر من سخت و ناگوار است، ای حزن و ای اندوه من! وای بر من که بر مصایبی که بر شما رسیده است، متأسف هستم.آن خاتون مکرمه فرمود: اگر دوست‌دار ما هستی پس چرا ما را یاری نکردی و از ما حمایت ننمودی؟گفتم ای بانوی من! بدبختی من، مرا از یاری شما به تأخیر انداخت.آری! آن گاه اهل بیت اطهار علیهم‌السلام را وارد قصر دارالاماره نمودند، و چنان مصایبی را بر آنها روا داشتند.ابومخنف گوید: شهرزوری گفته: سالی که سرهای اطهر و اسرای آل پیامبر علیهم‌السلام را وارد کوفه نمودند من از سفر حج می‌آمدم، وارد شهر کوفه شدم، دیدم بازارها تعطیل و مغازه‌ها بسته است، بعضی از مردم گریه می‌کنند و برخی دیگر می‌خندند. [صفحه ۳۶۵] کنار پیرمردی رفتم و به او گفتم: چه شده که گروهی از مردم گریه می‌کنند و گروه دیگری می‌خندند؟ آیا عیدی دارید که من نمی‌دانم؟پیرمرد دست مرا گرفت و به جای خلوتی برد، آنگاه بلند بلند گریست و گفت: ای آقای من! ما عید نداریم، ولی به خدا سوگند! گریه‌ی مردم به خاطر دو لشکر است: یکی از آنها پیروز شده و دیگری شکست خورده و افرادش کشته شده است؟گفتم این دو لشکر کدامند؟گفت: لشکر امام حسین علیه‌السلام کشته شده، و لشکر ابن‌زیاد لعین پیروز شده است. آنگاه گفت: وای از سوزش قلبم! اینک سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را وارد می‌کنند. شهرزوری گوید: هنوز سخن پیرمرد تمام نشده بود که صدای بوق و کرنای آنها شنیده شد، لشکریان شیپور می‌زدند و شیپورها و پرچم‌ها را می‌جنبانند، ناگاه لشکری وارد کوفه شد، هیاهوی عظیمی شنیدم. در این هنگام، سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را دیدم که می‌درخشید و نور از آن می‌تابد، چون چشمم به سر مقدس افتاد بغض گلویم را گرفت و گریستم.آن گاه اسرا را آوردند که پیشاپیش آنها علی بن الحسین علیه‌السلام بود، پس از او ام‌کلثوم علیهاالسلام بود که مقنعه‌ای از خز، مایل به رنگ سیاه بر سر داشت و فریاد می‌زد:یا اهل الکوفة! غضوا ابصارکم عنا، اما تستحون من الله و رسوله ان تنظروا الی حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و هن عرایا؟ای اهل کوفه! چشمان خود را از ما ببندید، آیا از خدا و رسول او حیا نمی‌کنید و به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بی‌معجرند نگاه می‌کنید؟شهرزوری گوید: آها را کنار درب بنی‌خزیمه نگه داشتند. سر مطهر حجت خدا علیه‌السلام بر بالای نیزه‌ی بلندی بود، او سوره‌ی کهف را تلاوت می‌فرمود، تا آن که به این آیه‌ی مبارک رسید:(ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجباً) [۳۲۰] .آیا چنین می‌پنداری که اصحاب کهف و رقیم (که سی‌صد و نه سال در غار خوابیدند) از دلایل قدرت ما چیزی شگفت‌انگیز بودند؟ (یعنی قصه‌ی آنها نسبت به سایر آیات و قدرت الهی از آفرینش آسمان و زمین و غیره چندان [صفحه ۳۶۶] غریب نیست).سهل گوید: من گریستم و گفتم: ای فرزند رسول خدا! سر اطهر تو شگفت‌انگیزتر است.آنگاه افتادم و بی‌هوش شدم و بهوش نیامدم تا این که سر اقدس سوره را به آخر رساند.

مجلس ابن زیاد لعین و اسرای اهل بیت

شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:چون سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را وارد کوفه نمودند، فردای همان روز؛ ابن‌سعد حرامزاده به همراه اسرا و دختران امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت آن حضرت وارد کوفه شد.ابن‌زیاد لعین در دارالاماره نشست و به مردم اذن عمومی داد که در مجلس حاضر شوند و دستور داد سر اطهر حضرت را آورده و در پیش روی خود گذاشت. آن ملعون به سر مطهر نگاه می‌کرد و تبسم می‌نمود، و در دست آن ولد الزنا، چوبی بود که به دندان‌های آن حضرت می‌زد [۳۲۱] .این قضیه را شیخ صدوق رحمهٔ الله در «امالی» خود، به سندش از دربان ابن زیاد لعین چنین نقل می‌کند:هنگامی که سر مقدس امام حسین علیه‌السلام را به مجلس ابن‌زیاد لعین آوردند، آن حرامزاده دستور داد سر مطهر را در تشتی زرین بگذارند، و شروع کرد با چوبی

که در دست داشت به دندانهای آن حضرت می‌زد و می‌گفت: ای اباعبدالله! چه زود پیر شدی! مردی از میان جمعیت گفت: دست نگه‌دار! من دیدم جایی را که تو چوب می‌زنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌بوسید.آن ملعون گفت: امروز، روزی است در عوض جنگ بدر [۳۲۲] .

اعتراض زید بن ارقم به ابن زیاد لعین

شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:زید بن ارقم؛ صحابه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که پیرمردی سالمند بود در کنار آن ملعون [صفحه ۳۶۷] نشسته بود، چون دید آن ملعون با چوب به دندانهای مبارک امام حسین علیه‌السلام می‌زند، گفت: چوب از این لبها بردار، قسم به خدایی که جز او خدایی نیست من بارها دیده بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با لبهای مبارک خود، این لب‌ها را می‌بوسید.زید این بگفت و آن گاه بلند بلند گریست.ابن‌زیاد حرامزاده گفت: خداوند دیدگان تو را بگریاند، آیا برای فتح و پیروزی خدا (که خدا ا را پیروز کرد!!) گریه می کنی؟ به خدا سوگند! اگر پیرمردی سالمند و خرفت نبودی که عقلت پریده، گردن تو را می‌زدم.پس زید بن ارقم برخاست و از مجلس آن ملعون خارج شد و به منزل خود رفت [۳۲۳] .در کتاب «التبر المذاب» می‌نویسد: آنگاه زید برخاست در حالی که می‌گفت: ای مردم! پس از این روز؛ مانند بردگان خواهید بود، شما فرزند حضرت فاطمه علیهاالسلام را کشتید، و پسر مرجانه را امیر کردید، به خدا سوگند! برگزیدگان شما را می‌کشند، و اشرار شما را به بندگی می‌گیرند، از رحمت خدا دور باد کسی که به ذلت و خواری راضی می‌شود و به ننگ و عار تن می‌دهد.آن گاه رو به ابن‌زیاد ملعون کرد و گفت ای ابن‌زیاد! حدیثی بر تو گویم که بر تو از این کار سخت‌تر است:روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که امام حسن علیه‌السلام را بر ران راست خود نشانده و امام حسین علیه‌السلام را بر ران چپ، سپس دست خود را بر ایشان گذاشت و فرمود:اللهم استودعك اياهما و صالح المؤمنين.خداوندا! آنها را به تو و به مؤمنان نیکوکار و شایسته می‌سپارم.ای ابن‌زیاد! ودیعه و امانت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد تو چگونه شد؟ [۳۲۴] .

گفتگوی زینب کبری با ابن زیاد لعین

شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:آن گاه اهل حرم امام حسین علیه‌السلام را وارد مجلس ابن‌زیاد لعین کردند، زینب کبری علیهاالسلام؛ خواهر امام حسین علیه‌السلام در میان اهل بیت علیهم‌السلام به صورت ناشناس و با [صفحه ۳۶۸] لباس‌های کهنه، وارد شده و در گوشه‌ای از قصر نشست و کنیزان دور او را گرفتند. ابن‌زیاد ولدالزنا گفت: این زنی که در گوشه‌ای نشست و دور او را زنان و کنیزان گرفتند؛ کیست؟زینب کبری علیهاالسلام جواب نداد.آن ملعون دوباره سؤال کرد، پاسخ نشنید،بار سوم از او پرسید.یکی از کنیزان زینب کبری علیهاالسلام گفت: این زینب، دختر فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.ابن‌زیاد لعین رو به زینب کبری علیهاالسلام کرد و گفت، حمد و سپاس خدایی را که شما را رسوا کرد و کشت و سخنان شما را تکذیب نمود.زینب کبری علیهاالسلام فرمود:الحمد لله الذی اکرمنا بنبیه محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و طهرنا من الرجس تطهیراً، و انما یقتضح الفاسق و یکذب الفاجر، و هو غیرنا و الحمد لله.حمد و سپاس خدایی را که ما را به برکت پیامبر خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گرامی داشت، و ما را از هر رجس و شک و گناهی پاک گردانید. فقط فاسق رسوا می‌شود، و فاجر دروغ می گوید، و او هم دیگران هستند، و حمد و سپاس بر خدا است.ابن‌زیاد ولدالزنا گفت: کار خدا را بر اهل بیت خود، چگونه دیدی؟زینب کبری علیهاالسلام فرمود:خداوند کشته شدن در قتلگاه را برای آنها نوشته بود و از مرگ و اجل گریزی نیست (و آنها به قتلگاه‌های خود روآوردند) و به زودی خداوند شما و آنها را در یک جا جمع خواهد نمود، و به سوی خدا محاجه خواهند کرد و در پیشگاه او مخاصمه خواهند نمود.ابن‌زیاد حرامزاده از این سخنان زینب کبری علیهاالسلام به خشم آمد و آتش خشم از

درونش جوشید، عمرو بن حریث به او گفت: ای امیر! او زن است، و زن به خاطر سخن خود مؤاخده، و به جهت خطایش مذمت نمی‌شود.ابن‌زیاد لعین رو به زینب کبری علیهاالسلام کرد و گفت: خداوند جان مرا از برادر طغیانگر تو و از عاصیان از اهل بیت تو؛ شفا داد!!زینب کبری علیهاالسلام دلش شکست و گریست و فرمود: [صفحه ۳۶۹] به جان خودم قسم! تو بزرگ خاندان مرا کشتی، و اهل بیت مرا از بین بردی، و فرع مرا بریدی، و اصل مرا انداختی، اگر این تو را تسلی و شفا دهد، پس شفا گرفتی.ابن‌زیاد لعین گفت: این زن قافیه‌ساز و سجع‌پرداز است، و پدر او نیز قافیه‌ساز و شاعر بود.زینب کبری علیهاالسلام فرمود:زن را با قافیه‌سازی چه کار؟ فکر من از قافیه‌سازی مشغول است و من برای مصایب خود می‌اندیشم، ولی آنچه گفتم از سینه‌ی پردردم دمیده شد.

گفتگوی امام سجاد با ابن زیاد لعین

در این هنگام؛ امام زین‌العابدین علی بن الحسین علیهماالسلام را به آن ملعون نشان دادند، آن ملعون رو به امام سجاد علیه‌السلام کرد و گفت: تو کیستی؟فرمود: من علی بن الحسین علیه‌السلام هستم.گفت: آیا خدا علی بن الحسین را نکشت؟!!امام سجاد علیه‌السلام فرمود: مرا برادری بود به نام علی که مردم او را کشتند.ابن‌زیاد لعین گفت: بلکه خدا او را کشت!امام سجاد علیه‌السلام این آیه را خواند:(الله یتوفی الانفس حین موتها) [۳۲۵] .خداوند در هنگام وفات، جانها را قبض می‌کند.ابن‌زیاد حرامزاده از این پاسخ به خشم آمد، و گفت: چگونه جرأت می‌کنی و به من پاسخ می‌دهی؟ آیا کسی از تو باقی مانده است تا جواب مرا رد کنی؟ ببرید و گردن او را بزنید [۳۲۶] .سید بن طاووس رحمة الله گوید:در این هنگام؛ عمه‌اش زینب کبری علیهاالسلام این سخن را شنید و رو به ابن‌زیاد کرد و فرمود: ای پسر زیاد! تو از ما، جز این نوجوان را باقی نگذاشتی، اگر می‌خواهی او را بکشی، مرا نیز با او به قتل برسان. [صفحه ۳۷۰] امام سجاد علیه‌السلام رو به عمه‌اش فرمود: عمه جان! آرام باش، می‌خواهم با او حرف بزنم، آنگاه رو به ابن‌زیاد لعین کرد و فرمود:أبالقتل تهددنی یابن زیاد؟! اما علمت ان القتل لنا عادة، و کرامتنا الشهادة.ای پسر زیاد! آیا مرا با قتل تهدید می‌کنی؟ آیا نمی‌دانی که کشته شدن عادت ما، و کرامت ما، شهادت است؟ [۳۲۷] .شیخ مفید رحمه الله گوید:در این هنگام؛ عمه‌اش زینب علیهاالسلام خود را بر روی امام سجاد علیه‌السلام انداخت و فرمود: ای پسر زیاد! آیا آن همه خون از ما ریختی بست نبود؟آن گاه دست بر گردن مبارک امام سجاد علیه‌السلام افکند و فرمود: نه؛ به خدا سوگند! هرگز از او جدا نمی‌شوم، اگر می‌خواهی او را بکشی مرا نیز با او به قتل برسان!ابن‌زیاد لعین لحظاتی به آن دو بزرگوار نگاه کرد و سپس گفت: از رحم و خویشاوندی در شگفتم!! به خدا قسم! گمان می‌کنم که دوست دارد او را با او بکشم، با آن جوان کاری نداشته باشید، زیرا می‌بینم که او به بیماری خود مشغول است.سپس ابن‌زیاد ملعون برخاست و از قصر بیرون رفت [۳۲۸] .در کتاب «منتخب» می‌نویسد: یکی از حاضران در مجلس می‌گوید:من در مجلس ابن‌زیاد حضور داشتم، ناگاه دیدم آتشی از قصر شعله کشید که نزدیک بود قصر را بسوزاند.ابن‌زیاد لعین چون این منظره را دید از تخت خود برخاست و فرار کرد و به یکی از اتاقهای قصر پناه برد همه‌ی مردم این معجزه را دیدند و آن لعین حرامزاده با دیدن این معجزه نیز از گمراهی و شقاوت خود دست برنداشت [۳۲۹] .

مجلس ابن زیاد لعین و تکلم سر اطهر امام حسین

در «شرح شافیه» از ابی‌مخنف نقل می‌کند و می‌گوید:یکی از کسانی که در آن روز در مجلس ابن‌زیاد لعین حاضر بود به من گفت: [صفحه ۳۷۱] روزی که سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را وارد مجلس ابن‌زیاد لعین کردند من حاضر بودم، دیدم که از قصر آتشی بیرون شد، عبدالله بن زیاد ولدالزنا از تخت خود برخاست تا به یکی از اتاقهای قصر فرار کند. در این هنگام؛ سر شریف با صدایی فصیح و آشکار - که ابن‌زیاد لعین و همه آن را شنیدند - فرمود:ای ملعون! از آتش به کجا می‌گریزی و فرار می‌کنی؟ تو که از آن در دنیا عاجز و ناتوانی، همانا آن آتش در آخرت منزل و محل بازگشت توست.راوی گوید: همه‌ی اهل قصر به سبب

اعجاز و کرامتی که از سر مطهر امام حسین علیه‌السلام دیدند به سجده افتادند، و چون آتش بلند شد سر مقدس امام حسین علیه‌السلام سکوت اختیار فرمود.

سر اطهر امام حسین و خانه‌ی خولی لعین

ابومخنف گوید: ژس از آن؛ ابن‌زیاد لعین خولی اصبحی حرامزاده را طلبید و گفت: این سر را بگیر تا موقعی که از تو بخواهم.او سر مطهر را گرفت و به خانه‌ی خود برد، آن ملعون دو زن داشت، یکی از قبیله‌ی مضر بود، و دیگری منسوب به قبیله‌ی تغلب بود، چون داخل خانه‌ی مضری شد زنش گفت این سر کیست؟گفت: این سر حسین است.گفت: او را بازگردان.سپس آن زن، عمودی برداشت و بر آن ملعون حمله کرد و او را مجروح نمود و گفت: به خدا سوگند! دیگر من زن تو نیستم و تو شوهر من نیستی.آن ملعون از نزد مضری برگشت و به خانه‌ی زن تغلبی آمد، به او گفت: این سر را بگیر.گفت: این سر کیست؟گفت: این سر خارجی است که در سرزمین عراق خروج کرده بود، و عبیدالله بن زیاد او را کشته است.گفت: نامش چیست؟او از گفتن نامش امتناع ورزید، آنگاه سر مطهر را در زیر تشتی گذاشت و شب را نزد او خوابید. [صفحه ۳۷۲] آن زن می‌گوید: سر مقدس تا صبح قرآن تلاوت می‌کرد و من صدای تلاوت او را می‌شنیدم، آخرین آیه‌ای که تلاوت کرد این آیه‌ی شریفه بود که:(و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) [۳۳۰] .و به زودی آنان که ستم نمودند بدانند که به چه بازگشتنگاهی راه خواهند برد. پس از آن در پیرامون او صداهایی مانند صدای رعد و برق می‌شنیدم، و فهمیدم که آن صدا، صدای تسبیح ملائکه بود [۳۳۱] .در روایت شیخ صدوق رحمهٔ الله پس از آن چه نقل کردیم آمده است:سپس ابن‌زیاد لعین دستور داد امام سجاد علیه‌السلام را به زنجیر بسته و با زنان و مخدرات طاهرات و همه‌ی اسرا به زندان بردند.روای گوید: من با اسیران بودم، از کوچه‌ای عبور نمی‌کردیم جز آن که مملو از مردان و زنانی بود که بر صورت خود سیلی می‌زدند، و گریه می‌کردند. آنها را از کوچه‌ها عبور دادند و در زندانی محبوس کرده و درب زندان را بستند.پس از آن؛ ابن‌زیاد لعین - بدتر از فرعون و شداد لعین - مجلسی تشکیل داد، و امام سجاد علیه‌السلام و اسرا را فراخوانده و سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را حاضر کردند.در این مجلس زینب کبری علیهاالسلام دختر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نیز حاضر بود، ابن‌زیاد لعین گفت: حمد و سپاس خدای را که شما را رسوا کرد و بکشت... تا آنجایی که می‌گوید: ابن‌زیاد لعین دستور داد آنها به زندان برگردانند، تا آخر خبر.سید بن طاووس رحمه الله گوید:سپس؛ ابن‌زیاد لعین دستور داد امام سجاد علی بن الحسین علیه‌السلام را با اهل بیت اطهارش به خانه‌ای که در جنب مسجد اعظم بود؛ ببرند، زینب کبری علیهاالسلام، دختر علی مرتضی علیه‌السلام فرمود: زنان عرب نزد ما نیایند، جز کنیزان، زیرا آنها اسیر شده‌اند و ما نیز اسیر شده‌ایم.آن گاه ابن‌زیاد حرامزاده دستور داد که سر مقدس امام حسین علیه‌السلام در کوچه‌های کوفه بگردانند [۳۳۲] . [صفحه ۳۷۳] شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:چون صبح شد، عبیدالله بن زیاد لعین سر مقدس امام حسین علیه‌السلام را فرستاد تا در کوچه‌های کوفه و در میان قبیله‌های کوفه بگردانند.

سر اطهر امام حسین و قرائت قرآن

از زید بن ارقم روایت شده که گوید: من در اتاق خودم نشسته بودم، سر مقدس حضرت را بالای نیزه‌ای از مقابل اتاق من عبور می‌دادند، چون برابر اتاقم رسید شنیدم که این آیه را تلاوت می‌فرمود:(ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجباً) [۳۳۳] .آیا چنین می‌پنداری که اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب و غریب ما بودند؟در این هنگام، به خدا سوگند! موهای بدنم راست شد و صدا زدم: ای فرزند رسول خدا! به خدا قسم! سر مطهر تو شگفت‌انگیزتر است [۳۳۴] .در کتاب «تظلم الزهراء علیهاالسلام» از مسند «سیده بتول علیهاالسلام» به سند خود از حارث بن وکیده نقل می‌کند، حارث گوید:من در میان کسانی که سر

مقدس امام حسین علیه‌السلام را حمل می کردند؛ بودم. من می‌شنیدم که سر مقدس، سوره‌ی کهف را می‌خواند ولی در دل خودم شک و تردید داشتم، ولی نغمه‌ی تلاوت حضرت ابی‌عبدالله حسین علیه‌السلام را می‌شنیدم.پس حضرت به من فرمود: ای ابن‌وکیده! آیا نمی‌دانی که ما گروه امامان نزد پروردگار خویش زنده هستیم و روزی داده می‌شویم؟حارث گوید: وقتی این سخن را شنیدم با خودم گفتم: سر مطهر را می‌دزدم و می‌برم.سر مقدس حضرت فرمود: ای ابن‌وکیده! تو را بر این کار راهی نیست، ریختن خون من نزد خدای متعال بزرگتر از آن است که مرا می گردانند، آنها را به حال خودشان واگذار، به زودی عاقبت گناه خود را خواهند فهمید، موقعی که غل‌های آتشین و زنجیرها را به گردنشان می‌اندازند، و آنها را به سوی آب گرم دوزخ می کشند.در کتاب «العوالم» از ابن‌شهراشوب از ابی‌مخنف از شعبی نقل می کند، شعبی [صفحه ۳۷۴] گوید:چون سر مطهر امام حسین علیه‌السلام در کوچه‌ی صرافان کوفه، بالای نیزه قرار گرفت، سر مقدس تنحنحی کرد و سوره‌ی کهف را تا این آیه‌ی شریفه تلاوت فرمود:(انهم فتیة آمنوا و زدناهم هدی) [۳۳۵] .آنها جوانانی بودند که به پروردگار خود ایمان آوردند و ما هدایت را به آنها افزودیم.پس این اعجاز (به اهل کوفه) جز ضلالت و گمراهی چیز دیگری نیفزود.در روایت دیگری آمده است: چون سر مقدس امام حسین علیه‌السلام را بر بالای درختی قرار دادند این آیه از آن سر مقدس شنیده شد:(و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) [۳۳۶] . [۳۳۷] .

سخنان ابن زیاد لعین و اعتراض عبدالله بن عفیف

سید بن طاووس رحمة الله گوید:پس از آن؛ ابن‌زیاد لعین بر بالای منبر رفت و حمد و ثنای خداوند نمود. او در ضمن سخنانش گفت: سپاس خدای را که حق را آشکار و امیرالمؤمنین!! یزید و تابعان او را یاری کرد و دروغگو را کشت!!هنوز سخنی بیش از این نگفته بود که عبدالله عفیف ازدی از جا برخاست - او از نیکان و زاهدین شیعه بود و چشم چپش را در جنگ جمل و چشم دیگرش را در جنگ صفین از دست داده بود، و پیوسته ملازم مسجد اعظم کوفه بود و همه روز تا شب آنجا به نماز می‌پرداخت - و گفت:ای پسر مرجانه! دروغگو تو و پدر تو، و آن کسی که تو را والی کوفه نموده و پدر اوست. ای دشمن خدا! آیا فرزندان انبیا را می کشید و بر منبر مؤمنان این سخنان را می گویید؟راوی گوید: ابن‌زیاد غضبناک شد و گفت: گوینده‌ی این سخن کیست؟عبدالله فریاد زد: گوینده‌ی این سخن من هستم ای دشمن خدا! آیا ذریه و اولاد [صفحه ۳۷۵] طاهرین را، که خداوند آنان را از هر گونه آلودگی پاک و پاکیزه گردانیده؛ می کشی و گمان می کنی که هنوز مسلمانی؟ واغوثاه! کجا هستند فرزندان مهاجرین و انصار که از این ستمکاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را ملعون پسر ملعون خوانده است، انتقام بگیرند؟ [۳۳۸] .راوی گوید: این سخن بر غضب ابن‌زیاد افزود، رگهای گردن آن حرامزاده از خون پر شد و گفت: عبدالله را نزد من آورید.پاسبان‌ها از هر طرف به سوی او شتافتند تا او را دستگیر کنند. ولی بزرگان قبیله‌ی ازد - که پسرعموهای عبدالله بودند - از جا برخاستند و او را از دست پاسبان‌ها رها کردند و از در مسجد بیرون برده و به خانه‌اش رساندند.ابن‌زیاد دستور داد: بروید به خانه‌ی این نابینای ازدی - که خدا دلش را کور کند چنان که چشمش را کور نموده!! - و او را نزد من حاضر کنید.افرادی به این منظور به سوی خانه‌ی عبدالله رفتند.چون این خبر به طایفه‌ی ازد رسید همه جمع شدند، و قبایل یمن نیز به آنها ملحق گردیدند تا از عبدالله دفاع کنند.

مبارزه‌ی عبدالله بن عفیف

راوی گوید: چون خبر اجتماع آنها به ابن‌زیاد رسید، قبیله‌های مضر را جمع نمود و به سرگردگی محمد بن اشعث به جنگ آنان فرستاد.جنگ سختی بین آنها درگرفت و گروهی از اعراب کشته شدند.راوی گوید: سپاهیان ابن‌زیاد به خانه‌ی عبدالله بن عفیف

رسیدند و درب خانه را شکستند و به خانه هجوم آوردند.دختر عبدالله فریاد زد: پدر جان! لشکر دشمن وارد خانه شدند.عبدالله گفت: مترس؛ شمشیر مرا بده.راوی گوید: دختر عبدالله شمشیر را به پدرش داد، عبدالله از خود دفاع می‌نمود و این شعر را می‌خواند:أنا ابن ذی‌الفضل العفیف الطاهر عفیف شیخی و ابن امعامر [صفحه ۳۷۶] کم دارع من جمعکم و حاسر و بطل جدلته مغادرمنم فرزند صاحب فضل و باعفت و پاک؛ عفیف پدر من و فرزند امعامر هستم. من افراد زیادی مثل شما که زره‌پوش، بی‌زره، دلیر و جنگجو را بر زمین انداختهام.راوی گوید: دختر عبدالله می‌گفت: سپاه ابن‌زیاد، از هر طرف بر عبدالله هجوم می‌آوردند، و او از خود دفاع می‌کرد. و از هر جانب که به او نزدیک می‌شدند دخترش او را آگاه می‌نمود و می‌گفت: پدر جان! از فلان طرف آمدند و او از خود دفاع می‌نمود، تا آن که لشکریان بر فشار حمله‌ی خود افزودند و او را از هر طرف احاطه کردند.دخترش فریاد زد: وای از ذلت و خواری! کار بر پدر من سخت شده و یار و یاوری ندارد.در این حال؛ عبدالله شمشیر خود را به دور سرش می‌گردانید و می‌گفت:أقسم لو یفسح لی عن بصری ضاق علیکم موردی و مصدری‌سوگند به خدا! اگر دیدگان من باز می‌شد، و بینایی خود را بازمی‌یافت، کار بر شما از ورود و خروج من بسیار سخت می‌گردید.راوی گوید: لشکر ابن‌زیاد، پیوسته با او جنگیدند تا دستگیرش نموده و نزد ابن‌زیاد بردند.چون ابن‌زیاد او را دید، گفت: سپاس خداوندی را که تو را خوار کرد.عبدالله گفت: ای دشمن خدا! به چه چیز خداوند مرا ذلیل نمود؟و الله؛ لو یفرج لی عن بصری ضاق علیک موردی و مصدری‌به خدا سوگند! اگر چشم من بینا بود؛ جهان را بر تو تاریک می‌کردم.ابن‌زیاد لعین گفت: ای دشمن خدا! در حق عثمان بن عفان چه می‌گویی؟عبدالله گفت: ای غلام قبیله‌ی بنی‌علاج! و ای پسر مرجانه! - و او را دشنام داد و گفت -: تو را با عثمان چه کار؟ اگر بد کرد خداوند ولی حق خویش است و بین آنها و عثمان به عدل و حق حکم خواهد کرد. ولیکن تو از خودت، پدرت و از یزید و پدرش سؤال کن.ابن‌زیاد حرامزاده گفت: به خدا قسم! از هیچ چیز سؤال نمی‌کنم تا شربت مرگ را بنوشی. [صفحه ۳۷۷] عبدالله بن عفیف گفت: حمد و سپاس پروردگار جهانیان را. من، پیش از آن که تو متولد شوی، از خداوند درخواست می‌کردم که شهادت را روزی من کند و آن را به دست ملعون‌ترین و دشمن‌ترین خلق خویش اجرا نماید، ولی چون از دو چشم نابینا شدم از درک شهادت ناامید گردیدم، اینک حمد می‌کنم خداوندی را که پس از ناامیدی مرا به آرزویم رسانید، و به من نشان داد که دعای قدیم من به اجابت رسیده است.ابن‌زیاد لعین گفت: گردن او را بزنید.افراد نابکار او، عبدالله را به قتل رساندند و بدنش را در یکی از کوچه‌های کوفه بنام «سبخه» به دار آویختند، رحمت خدا بر او باد [۳۳۹] .

عمر سعد لعین و محرومیت او از حکومت ری

در کتاب «المنتخب» می‌نویسد: از راویان اخبار نقل شده است:هنگامی که عمر سعد لعین از جنگ با امام حسین علیه‌السلام فارغ شد و سرهای مطهر را به همراه اسرای آل‌محمد صلی الله علیه و آله و سلم نزد عبیدالله بن زیاد ملعون آوردند، عمر سعد لعین پس از این جریانات، نزد ابن‌زیاد ملعون آمد و از او خواست تا حکومت ری را به او واگذارد و او را امیر آن نماید.ابن‌زیاد لعین گفت: فرمانی که در مورد قتل حسین و ملک ری به تو نوشته بودم، بیاور.عمر سعد ملعون گفت: به خدا سوگند! آن فرمان گم شده و نمی‌دانم کجاست؟ابن‌زیاد لعین گفت: امروز حتماً باید آن را نزد من بیاوری، و اگر نیاوری هرگز برای تو جایزه‌ای پیش من نیست، زیرا من تو را در روزهای جنگ فردی شرمگین و عذرآور از پیرزنان قریش می‌دانستم، آیا تو نبودی می‌گفتی:فوالله؛ ما ادری و انی لصادق افکر فی امری علی خطرین‌ءاترک ملک الری و الری منیتی ام ارجع مأثوماً بقتل حسین‌به خدا سوگند! نمی‌دانم که من به راه راست هستم؛ فکر می‌کنم در کارم میان دو خطر (و دو راه) هستم. [صفحه ۳۷۸] آیا حکومت ری را رها کنم که ری آرزوی من است؟ یا با گناه کشتن حسین بازگردم؟و این سخن کسی است که عذر آورد و شرم داشته و در رأی خود مردد باشد.عمر سعد ملعون گفت: به خدا قسم! ای امیر! من تو را در خصوص کارزار حسین صادقانه نصیحت نمودم، اگر پدرم سعد مرا به سوی این

جنگ دعوت می‌کرد هرگز حق را او را ادا نمی‌کردم (و سخن او را گوش نمی‌دادم) چنان که سخن تو را در جنگ با حسین پذیرفتم.عبیدالله بن زیاد ملعون گفت: دروغ می‌گویی ای پست و فرومایه!عثمان بن زیاد، برادر ابن‌زیاد که در مجلس حضور داشت گفت: به خدا سوگند! ای برادر! عمر سعد در سخن خود راست می‌گوید، من دوست داشتم کاش همه‌ی پسران زیاد تا روز قیامت افساری در بینی داشتند - یعنی کاش همیشه ما ذلیل بودیم - و هرگز حسین کشته نمی‌شد.عمر سعد حرامزاده گفت: به خدا سوگند! ای پسر زیاد! کسی شرورتر و بدتر از من، از قاتلان حسین برنگشته است.ابن‌زیاد گفت: چطور؟گفت: چون من خدای را نافرمانی کردم و از عبیدالله اطاعت نمودم، و حسین فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بی‌یاور گذاشتم و دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را یاری نمودم. و پس از ارتکاب چنین عملی، رحم و خویشاوندی را قطع نمودم و به دشمن خود پیوستم و با پروردگار خود، مخالفت نمودم، پس وای از بزرگی گناهم! و وای از طول مصیبت من در دنیا و آخرت.عمر سعد لعین این بگفت و برخاست و از مجلس ابن‌زیاد با خشم، غم و اندوه بیرون رفت و می‌گفت: این کار؛ زیان آشکار است [۳۴۰] . [صفحه ۳۸۱]

در کیفیت شهادت دو فرزند والامقام حضرت مسلم بن عقیل

شهادت فرزندان حضرت مسلم

شیخ صدوق رحمه الله در «امالی» به سند خود از حمران بن اعین، از ابومحمد شیخ بزرگ اهل کوفه نقل کرده است، که ابومحمد گوید:هنگامی که امام حسین بن علی علیهماالسلام به فیض ملاقات پروردگار خود فائز آمد و شهید شد از لشکر آن مظلوم، دو فرزند صغیر اسیر شده و به نزد عبیدالله بن زیاد لعین آوردند.آن ملعون زندانبان خود را طلبید و به او گفت: این دو فرزند را بگیر و به آنها غذای لذیذ نده، و از آب خنک آنها را سیراب نکن، و در شرائط سختی آنها را زندانی کن.زندانبان این دو فرزند را تحویل گرفت و به زندان برد. آنها روزها روزه می‌گرفتند، و چون تاریکی شب همه جا را فرامی‌گرفت، زندانبان دو گرده نان و کوزه‌ی آب خالصی می‌آورد و آنها می‌خوردند.مدتی در زندان ماندند تا این که یک سال بدین منوال گذشت، یکی از برادران به دیگری گفت: ای برادر! مدتی است که در زندان هستیم و نزدیک است که عمر ما فانی شده، و بدن ما بپوسد، هنگامی که زندانبان آمد شأن و منزلت ما را به او بفهمان، و به وسیله‌ی محمد صلی الله علیه و آله و سلم به او تقرب کن، شاید (دلش به حال ما بسوزد) و کمی در غذا به ما توسعه داده، و آب زیادی به ما دهد.تاریکی شب همه جا را فراگرفت، زندانبان پیر، با دو قرص نان جو و کوزه‌ای از آب خالص به نزد آنها آمد، پسر کوچک به او گفت: شیخ! آیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را می‌شناسی؟گفت: چگونه محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نمی‌شناسم و حال آن که او پیامبر من است.گفت: آیا جعفر بن ابی‌طالب را می‌شناسی؟گفت: چگونه جعفر را نمی‌شناسم و حال آن که خداوند (در بهشت) دو بال به او عطا فرموده که با فرشتگان هر کجا که می‌خواهد پرواز می‌کند.گفت: آیا علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را می‌شناسی؟گفت: چگونه علی علیه‌السلام را نمی‌شناسم و حال آن که پسر عمو و برادر پیامبر من است.گفت: ای شیخ! ما از فرزندان پیامبر تو، محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستیم، و ما از فرزندان مسلم [صفحه ۳۸۲] بن عقیل بن ابی‌طالب هستیم که اینک در دست تو اسیریم. از تو غذای لذید می‌خواهیم به ما اطعام نمی‌کنی، و آب سرد و خنک می‌خواهیم ما را سیراب نمی‌نمایی، در عین حال، زندان را بر ما تنگ گرفته‌ای؟هنگامی که پیرمرد زندانبان، این سخنان را از آنها شنید بر قدمهای آنها افتاد و پاهای آنها را می‌بوسید و می‌گفت: جانم فدای جان شما، روحم فدای روح شما، ای فرزندان پیامبر برگزیده‌ی خدا! این درب زندان است که پیش روی شما باز است پس هر راهی که می‌خواهید انتخاب کنید و بروید.شب فرارسید و تاریکی آن همه جا را فراگرفت، پیرمرد دو قرص نان جو با کوزه‌ای از آب آورد،

و راه را بر آنها نشان داد و گفت: ای حبیبان من! شب‌ها را حرکت کنید و روزها پنهان شوید تا این که خداوند متعال برای شما فرج و گشایی قرار دهد. آن دو فرزند والامقام چنین کردند، هنگامی که تاریکی شب همه جا را فراگرفت حرکت کردند و به در پیرزنی رسیدند به او گفتند: ای پیرزن! ما دو فرزند صغیر، غریب و خردسال هستیم که راه را بلد نیستیم، اینک تاریکی همه جا را فراگرفته و شب فرارسیده ما را در تاریکی شب مهمان کن، چون صبح شد به راه خود ادامه می‌دهیم.پیرزن گفت: ای حبیبان من! شما کیستید؟ من همه‌ی عطرها و بوها را بوییدم ولی عطری مانند عطر شما پاکیزه‌تر نبوییدم؟گفتند: ای پیرزن! ما از ذریه و فرزندان پیامبر تو هستیم، از زندان عبیدالله بن زیاد لعین از ترس کشته شدن فرار کرده‌ایم.پیرزن گفت: ای حبیبان من! من دامادی فاسق دارم که با عبیدالله بن زیاد لعین در واقعه‌ی کربلا حضور داشته، می‌ترسم دستش به شما برسد و شما را بکشد.گفتند: ما در تاریکی شب مهمان تو هستیم چون صبح شد می‌رویم.پیرزن پذیرفت و آنها را مهمان کرد و گفت: به زودی غذائی برای شما تهیه می کنم، آنگاه رفت و غذا و آبی آورد.آن دو فرزند عزیز خوردند، موقع خواب شده وارد رختخواب شدند، برادر کوچکتر به برادر بزرگتر گفت: ای برادر من! امیدواریم که امشب را با آرامش و امنیت استراحت نماییم، بیا دست به گردن هم بیندازیم و عطر و بوی همدیگر را ببوییم، پیش از آن که مرگ میان ما جدایی بیندازد.آن دو فرزند چنین کردند و با همدیگر معانقه نموده و خوابیدند. چون پاسی از شب گذشت، داماد پیرزن آمد و درب را به آرامی کوبید، پیرزن گفت: کیست؟ [صفحه ۳۸۳] گفت: من فلانی هستم.پیرزن گفت: برای چه در این ساعت آمدی، این موقع، موقع آمدن نیست؟گفت: وای بر تو! درب را باز کن پیش از آن که عقل و هوشم بپرد، و به جهت مشقت بلایی که بر من نازل شده است از درونم زهره‌ترک شوم.پیرزن گفت: وای بر تو! چه بلایی بر سرت آمده است؟گفت: دو غلام صغیری از لشکر عبیدالله بن زیاد گریخته و فرار کرده‌اند، امیر در میان لشکرگاه خود فریاد زد: هر کسی سر یکی از این دو را بیاورد، برای او هزار درهم و کسی که سر هر دو را بیاورد دو هزار درهم برای او جایزه است، من اسب خود را به زحمت انداختم و تاختم و خسته شدم و چیزی به دست من نرسید.پیرزن گفت: بترس ای داماد من! از این که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم روز قیامت خصم و دشمن تو باشد.گفت: وای بر تو! همانا مردم به دنیا حرص و رغبت می‌ورزند.گفت: دنیا را می‌خواهی چه کار در حالی که تو آخرت نداری؟گفت: می‌بینم که تو از آنها حمایت می کنی، گویا از مطلب امیر نزد تو خبری است، برخیز که امیر تو را می‌خواند.پیرزن گفت: امیر با من چه کار دارد؟ من در میان مردم، پیرزنی هستم.گفت: من در جستجوی آنها هستم، و مرا بااین حرفها چه کار؟ درب را باز کن تا این که راحت شده و استراحت کنم. بامدادان حرکت می کنم، و ببینم در طلب آنها به کدام راهی بروم؟پیرزن (از ترس آن ملعون) درب را باز کرد و غذا و آبی به آن ملعون آورد. آن ملعون خورد و خوابید چون پاسی از شب گذشت، صدای خورنای آن شاه‌زاده را شنید، برخاست در حالی که مانند شتر هیجان‌زده مضطرب بود و مانند نعره‌ی گاو نعره می‌زد و با کف دست‌های خود، دیوار خانه را لمس می کرد تا این که دست‌های او به پهلوهای شهزاده‌ی کوچك خورد، به او گفت، تو کیستی؟گفت: من صاحب این خانه هستم، شما کیستید؟برادر کوچك رو به برادر بزرگتر کرد و او را حرکت داد و گفت برخیز ای حبیب من! به خدا سوگند! از آن که حذر می کردیم گرفتار شدیم.به آن دو گفت: شما کیستید؟گفتند: ای شیخ! اگر ما راست بگوییم آیا امانی برای ما هست؟ [صفحه ۳۸۴] گفت: آریگفتند: امان خدا و امان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، و عهد و پیمان خدا و عهد و پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.گفت: آری.گفتند: محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم از شاهدان امان تو است؟گفت: آری.گفتند: خدا نیز بر آنچه می گوییم و عهد و پیمانی می‌بندیم وکیل و شاهد است؟گفت: آری.گفتند: ای شیخ! ما از فرزندان پیامبر تو، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستیم، از زندان عبیدالله بن زیاد لعین، از ترس کشته شدن گریخته‌ایم.آن شقی به آنها گفت: از مرگ گریختید و در مرگ افتادید، سپاس خدایی که مرا بر شما غالب و پیروز گردانید.آن گاه برخاست و دستان آن دو فرزند مظلوم را بست و رفت و خوابید، آن دو مظلوم آن شب را تا صبح با دستان بسته سپری کردند.چون صبح شد غلام سیاه خود را به نام «فلیج» صدا زد و گفت: این دو پسر را بگیر و آنها را

کنـار فرات ببر و گردن آنهـا را بزن و سـرهایشان را برای من بیاور تا این که آنها را به عبیـدالله بن زیاد تحویل دهم و دو هزار درهم جـایزه بگیرم.غلام شمشـیر برداشت و در جلو آن دو پسـر مظلوم حرکت کرد، هنوز انـدکی راه نرفته بود که یکی از آن دو شاهزاده گفت: ای غلام سـیاه! سـیاهی تو چقـدر شبیه سـیاهی بلال، مؤذن رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم است؟گفت: آقای من، مرا مأمور کشـتن شـما کرده، شـما کیستید؟گفتند: ای سـیاه! ما از فرزندان پیامبر تو، محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم هستیم، از زندان عبیـدالله بـن زیـاد از ترس کشـته شـدن فرار کرده و گریخـتیم و ایـن پیرزن شـما، مـا را مهمـان نمـود، و آقـای تـو می‌خواهـد مـا را بکشـد.غلام سیاه چون این بشـنید به قدمهای آنها افتاد و می‌بوسـید و می گفت: جانم فدای جان شـما، و صورت من سپر بلای شـما است ای ذریه پیامبر برگزیده! به خدا سوگند! حضـرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم روز قیامت دشمن و خصم من نمی‌شود.آن گاه با سـرعت دویـد و شمشیر از دسـتش انـداخت و خود را به فرات زد و از جانب دیگر عبور کرد. [صـفحه ۳۸۵] مولای شقی او فریاد زد: ای غلام! مرا معصیت نمودی؟گفت: ای آقای من! تا زمانی تو را اطاعت می کنم که خدای را معصیت نکنی، پس اگر خدا را معصـیت نمایی من در دنیا و آخرت از تو بیزارم.آن کافر شـقی فرزنـد خود را صـدا زد و گفت: پسـرم! حلال و حرام دنیا را فقط برای تو جمع می کنم، که بر دنیـا حرص و رغبت می‌شود، این دو پسـر را بگیر و ببر کنـار فرات و گردن آنها را بزن و سـر آنها را بر من بیـاور تا به ابن‌زیاد تحویل داده و دوهزار درهم جایزه بگیرم.فرزنـدش شمشـیر را گرفت و در پیشاپیش آن دو فرزنـد والامقام به راه افتـاد. انـدکی راه نرفته بودنـد که یکی از آن شاهزاده‌هـا گفت: ای جوان! بر جوانی تو از آتش دوزخ می‌ترسم؟گفت:ای حبیبان من! شـما کیستید؟گفتند: ما از فرزندان پیامبر تو، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم هستیم، پدر تو می‌خواهد ما را بکشد.آن جوان بر قدمهای آن شـهزادگان افتاد و می‌بوسـید و مانند غلام سیاه به آنها عرض ادب نمود و شمشیرش را به طرفی انداخت و وارد فرات شـد و از آنجا عبور کرد.پـدرش صدا زد: پسـرم! از من نافرمانی کردی و عاق شدی.گفت: اگر خدای تعالی را اطاعت و تو را نافرمانی کنم بهتر از این که خدای تعالی را معصـیت و تو را اطاعت کنم.آن شیخ کافر گفت: کسی جز خودم شما را نمی کشد، آن گاه شمشـیرش را برداشت و جلو آنها به راه افتاد، چون به کنار فرات رسـید، شمشیر از غلاف کشید.هنگامی که چشمان آن دو پسر مظلوم به شمشـیر کشـیده افتـاد رقت کرده و اشک در چشانشان حلقه زد، به او فرمودنـد: ای شـیخ! ما را به بازار ببر و به عنوان غلام بفروش و از قیمت ما اسـتفاده کن، کاری مکن که روز قیامت حضـرت محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم دشـمن تو باشد.گفت: نه شما را می کشم و سـرتان را به عبیدالله بن زیاد می‌برم و دوهزار درهم جایزه می گیرم.گفتند: ای شیخ! آیا خویشاوندی ما را با رسول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه و سـلم مراعـات نمی کنی؟گفـت: شـما را بـا رسـول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه و سـلم خویشاونـدی نیست.گفتنـد:ای شـیخ! مـا را زنـده به نزد عبیـدالله بن زیاد ببر تا خودش در امر ما حکم کنـد. [صـفحه ۳۸۶] گفت: راهی به سـوی تقرب به او نـدارم جز با خون شـما.گفتند: ای شـیخ! به کمی سن و سال ما ترحم نمی کنی؟گفت: نسبت به شـما خداوند در دل من چیزی از رحم قرار نـداده است!گفتنـد: ای شـیخ! اگر ناگزیر از کشـتن ما هستی پس بگـذار چند رکعت نماز بخوانیم.گفت: هر چه قدر دلتان می خواهد نماز بخوانید، اگر نماز نفعی به حال شـما داشـته باشد.آن دو پسر مظلوم، چهار رکعت نماز خواندند، سپس به جانب آسـمان نگاه کردند و چنین خواندند:یا حی یا حکیم، یا احکم الحاکمین! احکم بیننا و بینه بالحق.ای خداوند حی و زنده! ای حکیم! ای بهترین حکم‌کننـدگان! میـان مـا و او به حق حکم بفرما.آن ملعون برخاست و به طرف برادر بزرگ رفت و و گردن او را زد، و سـرش را برداشت و در توبره گـذاشت. برادر کوچـک آمـد و خود را روی جنـازه‌ی برادر بزرگتر انـداخت و در حالی که در خون او می‌غلطید می گفت: می‌خواهم رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم را در حالی که آغشـته به خون برادرم هسـتم؛ ملاقات نمـایم.آن کـافر عنـود گفت: بـاکی بر تـو نیست به زودی تـو را نیز به برادرت ملحق خواهم سـاخت.سپس برخـاست و گردن برادر کوچک را نیز زد و سـرش را برداشت و در توبره گذاشت. بدن‌های مبارک آن شهزادگان را در حالی که خون از آنها می‌چکید به آب انـداخت، سـرهای مبارک را برداشت و نزد عبیـدالله بن زیاد لعین آمـد.عبیـدالله کافر در تخت خود نشسـته و چوب خیزرانی در

دستش بود، سرها را در برابر او گذاشت. چون چشم ابن‌زیاد بر آن دو سر مبارك افتاد (هیجان‌زده شد و) برخاست و نشست، باز برخاست و نشست، سه مرتبه این کار را تکرار کرد و گفت: وای بر تو! در کجا بر اینها دست یافتی؟گفت: پیرزنی از ما، آنها را میهمان کرده بود.گفت: حق مهمانی را بر آنها مراعات نکردی.گفت: نه.گفت: چه پیشنهادی برای تو کردند؟گفت: گفتند: ای شیخ! ما را به بازار ببر و بفروش و از قیمت ما سود ببر، و کاری [صفحه ۳۸۷] مکن که روز قیامت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دشمن تو باشد.ابن‌زیاد گفت: تو در جواب آنها چه گفتی؟گفت: گفتم: نه؛ من شما را می‌کشم و سرهای شما را نزد عبیدالله بن زیاد می‌برم و دوهزار درهم جایزه می‌گیرم.ابن‌زیاد گفت: پس از آن، چه پیشنهادی به تو کردند؟گفت: گفتند: ما را زنده نزد عبیدالله بن زیاد ببر تا خودش در خصوص ما حکم کند.ابن‌زیاد گفت: در جواب آنها چه گفتی؟گفت: گفتم: راهی به سوی تقرب به او ندارم جز با خون شما.ابن‌زیاد لعین گفت: چرا آنها را زنده نیاوردی؟ اگر زنده می‌آوردی من دو برابر به تو جایزه می‌دادم، و جایزه را چهارهزار درهم قرار می‌دادم.گفت: من راهی به سوی تقرب به تو جز به خون آنها نیافتم.ابن‌زیاد لعین گفت: باز برای تو چه پیشنهادی کردند؟گفت: گفتند: ای شیخ! قرابت و خویشاوندی ما را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگهدار و مراعات کن.ابن‌زیاد لعین گفت: در جواب آنها چه گفتی؟گفت: گفتم: شما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرابت و خویشاوندی ندارید.ابن‌زیاد گفت: وای بر تو! باز به تو چه پیشنهادی کردند؟گفت: گفتند: ای شیخ! به خردسالی و کم سنی ما رحم کن.ابن‌زیاد ملعون گفت: به آنها رحم نکردی؟گفت: گفتم: خداوند نسبت به شما در دل من چیزی از رحم قرار نداده است!ابن‌زیاد ملعون گفت: وای بر تو! آخرین پیشنهادشان به تو چه بود؟گفت: گفتند: بگذار چند رکعت نماز بخوانیم.گفتم: هر چه قدر دلتان می‌خواهد نماز بخوانید، اگر نماز به حال شما نفعی داشته باشد، پس آن دو پسر، چهار رکعت نماز خواندند.ابن‌زیاد لعین گفت: پس از نماز چه چیزی گفتند؟گفت: با چشمهای خود به طرف آسمان نگاه کردند و گفتند:یا حی یا حکیم، یا احکم الحاکمین احکم بیننا و بینه بالحق.ای خدای حی و زنده! ای حکیم! ای بهترین حکم‌کنندگان! میان ما و او به حق حکم بفرما. [صفحه ۳۸۸] عبیدالله بن زیاد لعین گفت: آری! احکم الحاکمین در میان شما حکم کرده است، آنگاه رو کرد به افرادی که در مجلس او بودند و گفت: کیست این فاسق را به سزای اعمالش برساند؟راوی گوید: مردی از اهل شام گفت: من حاضرم او را مجازات کنم.ابن‌زیاد لعین گفت: او را به همان محلی که آن دو پسر را در آنجا کشته ببر، و گردنش را بزن و نگذار خون این با خون آن دو مخلوط شود و زود سرش را نزد من بیاور.آن مرد شامی او را برد و سر نحس او را برید و آن را آورد و بالای نیزه‌ای زد، بچه‌ها با سنگ و تیر آن سر نحس را مورد هدف قرار می‌دادند و می‌گفتند: این قاتل فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است [۳۴۱] .

شهادت فرزندان حضرت مسلم به روایت دیگر

علامه مجلسی رحمهٔ الله در «بحارالانوار» می‌نویسد: این قصه را با اندك تفاوتی در مناقب قدیمی روایت کرده‌اند، صاحب مناقب گوید:سعد الائمه؛ سعید بن محمد بن ابی‌بکر فقیهی، از محمد بن عبدالله برخنکی [۳۴۲] از احمد بن یعقوب، از طاهر بن محمد حدادی، از محمد بن علی بن نعیم، از محمد بن حسین بن علی، از محمد بن یحیی ذهلی روایت می‌کند؛ محمد بن یحیی گوید:هنگامی که امام حسین علیه‌السلام در کربلا به درجه‌ی شهادت رسید و اهل بیت آن حضرت به اسارت لشکر عبیدالله بن زیاد لعین درآمد، دو نوجوان از فرزندان جعفر طیار به نام‌های ابراهیم و محمد از لشکر فرار کردند.آن‌ها به سرچشمه‌ای رسیدند و دیدند زنی آب برمی‌دارد، آن زن نگاهی به آن شهزادگان و به حسن جمال آنها کرد و گفت: شما کیستید؟گفتند: ما از فرزندان جعفری که در بهشت پرواز می‌کند؛ هستیم، از لشکر ابن‌زیاد لعین گریخته‌ایم.زن گفت: شوهر من از لشکر عبیدالله بن زیاد است، اگر نمی‌ترسیدم که شب می‌آید، شما را مهمان می‌کردم و خوب از شما پذیرائی می‌نمودم.گفتند: ای زن! ما را به خانه‌ی خود ببر،

امیدواریم امشب شوهرت به خانه نیاید. [صفحه ۳۸۹] آن زن قبول کرد و با شهزادگان به راه افتاد تا به خانه‌ی او رسیدند، آنها را به اتاقی برد و غذایی برایشان آورد. گفتند: ما نیازی به غذا نداریم، سجاده‌ای بیاور تا نمازهای فوت شده‌ی خود را بخوانیم. آن زن، سجاده‌ای آورد و آنها به نماز مشغول شدند. و بعد به سوی رختخواب رفتند؛ برادر کوچک به برادر بزرگتر گفت: برادرم! و ای فرزند مادرم! مرا به آغوش بگیرد و عطر مرا ببوی که من گمان می‌کنم امشب، آخرین شب از عمر ما باشد و پس از این دیگر صبحی نبینیم. صاحب «مناقب» این روایت را مانند روایتی که نقل کردیم ادامه می‌دهد تا آنجا که می‌گوید: آن گاه آن کافر شقی، شمشیر خود را حرکت داد و گردن برادر بزرگتر را زد و بدن مبارکش را به فرات انداخت، برادر کوچکتر گفت: از تو می‌خواهم به خاطر خدا، بگذار من ساعتی خود را به خون برادرم آغشته نمایم. آن شقی گفت: این کار چه نفعی به تو دارد؟ گفت: چنین دوست می‌دارم. پس ساعتی به خون برادر خود غلطید و خود را به خون او آغشته نمود. سپس آن کافر گفت: برخیز. آن شاه‌زاده برنخاست، آن کافر عنود شمشیر بر گردن او گذاشت و از پشت گردن او را زد و بدن مبارکش را به فرات انداخت. بدن شهزاده‌ی بزرگتر در روی آب بود و چون سر شهزاده‌ی کوچکتر را نیز زد و بدن او را نیز به آب انداخت، بدن برادر بزرگتر آب را کنار می‌زد و به طرف او می‌آمد تا این که خود را به بدن برادر کوچکتر چسبانید و با هم در آب رفتند. این ملعون مطرود از رحمت خدا، در میان آب صدایی از آنها شنید که می‌گفتند: رب! تعلم و تری ما فعل بنا هذا الملعون، فاستوف لنا حقنا منه یوم القیامهٔ. پروردگارا! تو می‌دانی و می‌بینی که این ملعون با ما چه کار کرد؟ حق ما را روز قیامت از او بگیر. آن گاه راوی گوید: چون آن ملعون این قصه را بر عبیدالله بن زیاد ملعون تعریف کرد، او غلام سیاه خود را که به نام نادر بود، طلبید و گفت: ای نادر! بگیر این شیخ [صفحه ۳۹۰] ملعون را و دست‌های او را ببند، و ببر به همان مکانی که او در آنجا، آن دو پسر را کشته است، و گردنش را بزن، و لباس او مال توست، و بر تو، دوهزار درهم جایزه است و تو برای رضای خدا، آزاد هستی. پس آن غلام؛ آن کافر نحس را به همان محلی که گردن آن دو شهزاده را زده بود؛ برد، آن ملعون گفت: ای نادر! آیا ناگزیر از کشتن من هستی؟ گفت: آری. پس گردن او را زد، و جسد نحس او را به آب انداخت، آب جسد او را نپذیرفت و به کناری انداخت، ابن‌زیاد لعین دستور داد که جسدش را با آتش بسوزانند، و چنین کردند و بدین وسیله آن ملعون به عذاب خداوند قهار گرفتار شد [۳۴۳] .در کتاب «المنتخب» همین روایت را با اندکی تفاوت نقل می‌کند و اضافه می‌کند: آن گاه ابن‌زیاد لعین، نگاهی به ندیمان خود کرد، در میان آنها شخصی بود که دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام بود، به او گفت: این ملعون را بگیر و ببر به همان مکانی که در آنجا دو پسر را کشته، و گردنش را بزن، و نگذار خونش با خون آن دو پسر مخلوط شود و سر این پسر را هم بگیر و در محلی که بدن‌های آنها انداخته شده است بینداز. راوی گوید: دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام؛ آن کافر لعین را تحویل گرفت و می‌برد و می‌گفت: به خدا سوگند! اگر ابن‌زیاد همه‌ی سلطنت خود را به من می‌بخشید با این عطیه و احسان عوض نمی‌کردم. او به هر قبیله‌ای می‌رسید سرهای مبارک را نشان می‌داد و قصه را حکایت می‌کرد، و نحوه‌ی مجازات و کشتن آن کافر لعین را نیز تعریف می‌کرد. به همان جایی که آن دو مظلوم را کشته بود؛ رسیدند، آن حرامزاده را با درآوردن چشمهایش و بریدن گوش و دست و پا شکنجه داد، پس از آن به قتل رسانید. آن گاه سرهای مبارک را به فرات انداخت. راوی گوید: بدن‌های مبارک از توی آب بیرون آمده و به قدرت خداوند متعال بر سرها چسبیدند، آن گاه در آب غوطه خورده و در فرات فرورفتند. آن گاه این شخص دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام سر نحس آن کافر لعین را آورد و بر نیزه‌ای نصب کرد، بچه‌ها با سنگ آن را می‌زدند. [صفحه ۳۹۳]

در قضایای واقعه بر اهل بیت از هنگام خروج از کوفه تا ورود به شام

فرستادن سر اطهر امام حسین به نزد یزید لعین

شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:ابن‌زیاد ملعون، سر مقدس امام حسین علیه‌السلام و سرهای مبارک اصحاب آن حضرت را به زجر بن قیس حرامزاده داد، و او را با ابوبردهٔ بن عوف ازدی و طارق بن ابوظبیان به همراه گروهی از اهل کوفه، راهی شام کرد، تا آنها را به نزد یزید بن معاویه‌ی ولدالزنا ببرند [۳۴۴] .شیخ مفید رحمهٔ الله پس از این می‌گوید:عبیدالله بن زیاد لعین، پس از فرستادن سر مقدس امام حسین علیه‌السلام و سرهای مبارک اصحاب دستور داد اهل بیت و اطفال حضرت را آماده‌ی سفر اسارت نمایند، امام سجاد علیه‌السلام را نیز زنجیر ستم به گردنش انداخته و همه‌ی آنها را به دنبال سر مقدس امام حسین علیه‌السلام با مخفر بن ثعلبه عائذی لعین و شمر بن ذی‌الجوشن ملعون به سوی شام، راهی کرد تا خود را به گروهی که سرها را می‌بردند؛ برسانند [۳۴۵] .در «المنتخب» می‌نویسد:ابن‌زیاد لعین، شمر، خولی و شبث بن ربعی را صدا زد و هزار سواره را زیر نظر آنها قرار داد، و دستور داد که اسرا و سرهای مطهر را به سوی دمشق برای یزید ولدالزنا ببرند، و دستور داد که به هر شهری که می‌رسند آنها را آشکار و ظاهر سازند [۳۴۶] .در کتاب «تبر المذاب» می‌نویسد: هشام در کتاب «سیر» به سند خود از ابی‌محمد عبدالملک بن هشام نحوی بصری نقل می‌کند که عبدالملک گوید:ابن‌زیاد لعین، سر مبارک امام حسین علیه‌السلام را با اسرای اطهار به سوی یزید بن معاویه علیهما اللعنهٔ فرستاد، آنها اسرا را با ریسمان‌ها بسته بودند، بانوان مکرمه و اطفال از دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بر شترهای برهنه و بی‌جهاز با صورت و سر گشاده، سوار کرده بودند، آنها به هر منزلی که می‌رسیدند سر مطهر را از صندوقی که تهیه کرده بودند؛ درمی‌آوردند، و بر بالای نیزه می‌زدند، و تا موقع کوچ از آن سر مقدس حفظ و [صفحه ۳۹۴] حراست می‌کردند، سپس به صندوق می‌گذاشتند، و کوچ می‌کردند.در کتاب «المنتخب» می‌نویسد:آنها از کنار فرات به راه افتادند و در اولین منزل فرودآمدند، آن منزل خرابه‌ای بود، سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را در پیش روی خود گذاشتند، اسیران اهل بیت علیهم‌السلام نیز با سر مقدس بودند، ناگاه دستی را دیدند که از دیوار بیرون آمده و قلمی با خون چنین می‌نویسد:أترجوا امهٔ قتلت حسیناً شفاعهٔ جده یوم الحسابفلا و الله؛ لیس لهم شفیع و هم یوم القیامهٔ فی العذابآیا کسانی که حسین علیه‌السلام را کشتند؛ امید دارند؛ که در روز قیامت به شفاعت جدش نایل شوند؟نه به خدا سوگند! بر آنها شفیعی نیست؛ و آنها در روز قیامت در عذاب خواهند بود. راوی گوید: آن ملاعین، از این امر ترسیدند، و وحشت کرده و از این منزل کوچ نمودند [۳۴۷] .ابومخنف گوید: هنگامی کاروان در منزل قادسیه فرودآمد حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام این اشعار را خواند:ماتت رجالی وأفنی الدهر ساداتی وزادنی حسرات بعد لوعاتصال اللئام علینا بعد ما علموا انا بنات رسول بالهدی آتیسیرونا علی الاقتاب عاریهٔ کاننا بینهم بعض الغنیماتیعز علیک رسول الله ما صنعوا باهل بیتک یا خیر البریاتکفرتم برسول الله ویلکم هداکم من سلوک فی الضلالاتمردان من مردند و روزگار، آقایان و بزرگواران مرا فانی کرد؛ و پس از سوختن بسیار، به آتش شوق آنها حسرت‌ها را افزود.آن گروه و جماعت ناکس، بر ما حمله کردند بعد از این که می‌دانستند؛ ما دختران پیامبری هستیم که آورنده‌ی هدایت است.ما را بر روی جهازها، بدون معجر می‌رانند؛ گویا این که ما در میان آنها پاره‌های غنیمت هستیم.ای رسول خدا! بر تو سخت و دشوار است آنچه بر اهل بیت تو وارد کردند، ای بهترین [صفحه ۳۹۵] خلق جهان!وای بر شما! بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کافر و عاق شدید؛ کسی که شما را از گمراهی‌ها هدایت فرمود.

ورود اسرای اهل بیت به تکریت

پس از آن، ابومخنف گوید: سرهای مطهر را به همراه اسرا به سمت شرقی جصاصه بردند، آن گاه که می‌خواستند از «تکریت» عبور کنند به حاکم آنجا نوشتند: ما را با توشه و علوفه استقبال کنید، زیرا سر حسین با ماست.حاکم «تکریت» چون نامه را خواند دستور داد علمها را به اهتزاز درآورند، شیپورها دمیده شد، شهر زینب داده شد و مردم از هر سمت و از هر مکان آمدند.حاکم آن شهر بیرون آمد و با آنها ملاقات کرد، و هر کسی از آن کافران در مورد سر مطهر می‌پرسید می‌گفتند، این سر خارجی است که بر یزید

بن معاویه در سرزمین کربلا- خروج کرده، و عبیدالله بن زیاد او را کشته، اینک سر او را به یزید بن معاویه فرستاده است.مردی نصرانی به آنها گفت: ای مردم! من در کوفه بودم، و این سر مطهر را وارد کردند، این سر خارجی نیست، بلکه سر مطهر حضرت حسین بن علی علیه‌السلام است جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و مادرش فاطمه زهرا علیهاالسلام است.چون نصارای دیگر این سخن را شنیدند به سوی ناقوس‌ها رفته و در آنها بدمیدند، و همه‌ی کشیشان در کلیسای تکریت به احترام سر مطهر جمع شدند، و گفتند: ما از گروهی که فرزند دختر پیامبرشان را کشتند؛ بیزار هستیم.این خبر به گوش آن ملاعین رسید، و آنها از ترس وارد شهر «تکریت» نشدند، و راه بیابان را پیش گرفتند، سپس به منزل «اعمی» پس از آن بر «دیر عروه» رسیدند، آن گاه بر «صلینا» پس از آن، بر «وادی نخله» رسیدند، و در آن فرودآمده و شب را در آنجا خوابیدند.

عزاداری و ندبه‌ی جنیان برای امام حسین

ابومخنف گوید: صدای زنان جن را شنیدند که بر امام حسین علیه‌السلام ندبه می‌کنند و این اشعار را انشاء کرده و می‌گویند: [صفحه ۳۹۶] نساء الجن اسعدن نساء الهاشمیات بنات المصطفی احمد یبکین شجیات‌یولولن و یندبن بدور الفاطمیات و یلبسن ثیات السود من عظم المصیبات‌ویلطمن خدوداً کالدنانیر نقیات و یندبن حسیناً عظمت تلك الرزیات‌زنان جن، زنان هاشمی را که دختران پیامبر مصطفی احمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند در گریه و ناله یاری می‌کنند.آنها به فرزندان فاطمه، که مانند ماه‌های چهارده شبه هستند؛ ولوله، ندبه و نوحه می‌کنند؛ و به جهت بزرگی مصیبت‌ها، لباس‌های سیاه می‌پوشند.آنها بر صورت‌های خود که مانند دینارها پاك و نظیف‌اند؛ سیلی می‌زنند؛ و بر حسین علیه‌السلام از این مصیبت‌های بزرگ؛ ندبه و شیون می‌کنند.

ورود اسرای اهل بیت به لینا

ابومخنف گوید: پس از آن از «وادی نخله» کوچ کرده و راه «لینا» را پیش گرفتند شهری که به همت مردم آباد شده بود.زنان، پیران و جوانان آن شهر بیرون آمده و سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را نگاه می‌کردند، و بر او و جد و پدر بزرگوار او صلوات می‌فرستادند، و بر قاتلان آن حضرت نفرین و لعنت کرده، و می‌گفتند: ای کشندگان فرزندان پیامبران! از شهر ما بیرون روید.چون آن ملاعین چنین حرکتی را از مردم آن شهر دیدند، راه «کحیل» را پیش گرفته و به منزل «جهینه» رسیدند، از آنجا نامه‌ای به سوی حاکم «موصل» فرستادند که ما را استقبال کنید چون سر حسین با ما است.

ورود اسرای اهل بیت به موصل

هنگامی که حاکم موصل نامه را خواند دستور داد پرچمها را به اهتزاز درآورده و شهر را زینت کنند. مردم از هر سو و از هر مکان اجتماع کردند، حاکم شهر بیرون آمد و در شش میلی به استقبال آنها رفت، بعضی از مردم چون این صحنه را دیدند از آنها می‌پرسیدند: چه خبر است؟می‌گفتند: سر خارجی است که در سرزمین عراق خروج کرده، ابن‌زیاد او را کشته و سر او را به سوی یزید فرستاده است. [صفحه ۳۹۷] یکی از آنها گفت: ای مردم! این سر مقدس حضرت حسین علیه‌السلام است.چون این مسأله را تحقیق کردند و فهمیدند که چنین است، چهل هزار سوار از طایفه‌ی اوس و خزرج در محلی اجتماع کرده و هم‌قسم شدند که آن ملاعین را بکشند، و سر مقدس امام علیه‌السلام را از آنها بگیرند و در شهر خودشان دفن نمایند تا بدین وسیله در روز قیامت، باعث افتخار آنها گردد.

ورود اسرای اهل بیت به نصیبین

آن اشـقیا این خبر را شنیدند به آن شهر وارد نشدند، و راه «تل اعفر» را پیش گرفتند، آن گاه به طرف کوه «سنجار» به راه افتاده و به شهر «نصـیبین» رسیده و در آنجا فرودآمدند، آنها سـرهای مطهر و اسـرای اهل بیت عصـمت علیهم‌السـلام را به مردم آن شـهر نشان دادنـد. ابومخنـف گویـد: هنگـامی کـه حضـرت زینب علیهاالسـلام سـر مطهر برادر خـود را دیـد گریست و از جـان و دل نـاله زد و فرمود:أنشـهر ما بین البریـهٔ عنوهٔ و والدنا اوحی الیه جلیل کفرتم برب العرش ثم نبیه کان لم یجئکم فی الزمان رسول‌نحاکم اله العرش یـا شـر امهٔ! لکم فی لظی یوم المعـاد عویل‌آیـا ما میان مردم به زور و جبر و آشـکار می‌شویم؛ و حال آن که جـد ما کسـی است که خداونـد جلیـل بر او وحی فرسـتاده است.شـما به پروردگـار عرش و پیامبرش کافر شدیـد؛ گویا این که هیـچ زمانی به شـما پیامبری فرسـتاده نشده است.شـکایت خود را از شما، به سوی خداوند عرش می‌بریم ای امت شرا! که بر شما است که در میان آتش، در روز قیامت با صدای بلند گریه کنید.

ورود اسرای اهل بیت به دعوات

ابومخنف گوید: آن گاه به طرف «عین الورده» به راه افتادند، تا این که به نزدیکی «دعوات» رسیدند. به حاکم «دعوات» نوشتند که به اسـتقبال ما بیایید، زیرا سر حسین با ما است.راوی گوید: چون حاکم «دعوات» نامه را خواند دستور داد که در شیپورها بدمند، آن گاه خودش بیرون آمده و به اسـتقبال آنها رفت، آن اشـقیا سـر مطهر را آشـکار کرده و [صفحه ۳۹۸] از دروازه‌ی اربعین «دعوات» وارد شــهر شدنـد، و سـر را از اول ظهر تـا موقع عصـر در میـدان شـهر نصـب کردنـد.اهـالی آن شـهر دو گروه شدنـد، یـک گروه می‌گریسـتند، و گروه دیگر می‌خندیدنـد لعنهـم الله و فریـاد می‌زدنـد: ایـن سـر خـارجی است کـه بر یزیـد بـن معـاویه خروج کرده است.راوی گویـد: میدانی که سـر مطهر امام مظلوم حضـرت حسـین علیه‌السـلام را در آن نصب کرده بودند به برکت آن سـر مطهر دارای کرامت است و تا روز قیامت، کسی از آنجا عبور نمی‌کند مگر این که حاجت او برآورده می‌شود.آن ملاعین در حالی که از شرب خمر مست شـده بودنـد، شب را در آنجـا تـا صـبح بیتوته کردنـد و بامـدادان از آنجا کوچ نمودنـد، در این هنگام بود که امام سجاد علیه‌السـلام از کثرت مصایب گریست و فرمود:لیت شـعری هل عاقل فی الدیاجی بات من فجعهٔ الزمان یناجی‌أنا نجل الامام ما بـال حقی ضـائع بین عصـبهٔ الاعلاـج‌ای کـاش! می‌دانسـتم که آیـا عاقلی هست که در میان تاریکی‌ها، شب را به صـبح برسانـد و از مصیبتی که زمانه بر من وارد کرده، شکایت نماید؟من فرزند امام هستم، چرا باید حق من در میان گروه کفار ضایع شود؟

ورود اسرای اهل بیت به قنسرین

راوی گوید: آن گاه آن بی‌دینان حرکت کرده و تا به «قنسرین» رسیدند، شهری که توسط اهل خودش آباد بود، چون مردم آنجا از آمدن آنها خبردار شدند دروازه‌های شـهر را به روی آنها بسـتند، آنها را لعنت می‌کردند و با سنگ می‌زدند و می‌گفتند: ای فاجران و گنه‌کـاران!ای کشـندگان فرزنـدان پیـامبران! به خـدا سوگنـد! حق نداریـد به شـهر مـا وارد شویـد، اگر وارد شویـد در برابر شـما می‌ایستیم گر چه همه‌ی ما کشـته شویم.و چون آن بی‌دینان این سـخن بشنیدند از ترس وارد شهر نشده و از آنجا کوچ کردند.راوی گویـد: آن گاه حضـرت ام‌کلثوم علیهاالسـلام گریست و می‌فرمود:کم تنصـبون لنا الاقتاب عاریـهٔ کاننا من بنات الروم فی البلـدالیس جدی رسول الله؟ ولیکم! هو الذی دلکم قصد الی الرشدیا امهٔ السوء! لا سـقیاً لربعکم الا عذاباً کما احنی علی البلد [صفحه ۳۹۹] چه قـدر مـا را بر شترهای بی‌جهاز بـدون چادر و معجر سوار می‌کنیـد؟! گویا ما از دختران روم در شـهر هستیم.آیا جـد من رسول خـدا صلی الله علیه و آله و سـلم نیست؟ وای بر شـما! او کسی است که شما را به راه رشد و رستگاری راهنمایی کرد.ای امت بد! خداوند چراگاه‌های شما را جز با عذاب؛ سیراب نکند چنان که سایر شهرها را بازمی‌فرستد [۳۴۸] .

سر اطهر امام حسین در دیر نصرانی

در «بحارالانوار» می‌نویسد: نطنزی در کتاب «خصایص» نقل می‌کند:چون سر مقدس امام حسین علیه‌السلام را آوردند و در منزل «قنسرین» فرودآمدند، عابدی از نصاری سر خود را از صومعه‌ی خویش بیرون نموده و به سر مقدس نگاه کرد، او نوری را دید که از دهان مبارک سر مطهر خارج و به طرف آسمان بالا می‌رود.چون عابد این منظره را دید، ده هزار درهم به آن ملاعین داد، و سر مطهر را گرفت و وارد صومعه‌ی خود کرد، ناگاه صدایی را شنید بدون این که کسی را ببیند که می‌گوید: خوشا به حال تو! و خوشا به حال کسی که حرمت و احترام او را بشناسد.

گفتگوی سر اطهر امام حسین با نصرانی

وی سر خود را بلند کرده و گفت: پروردگارا! تو را سوگند می‌دهم به حق حضرت عیسی علیه‌السلام امر فرما تا این سر با من سخن گوید.پس سر مطهر به سخن درآمد، و فرمود: ای راهب چه می‌خواهی؟راهب گفت: تو کیستی؟فرمود:أنا ابن‌محمد المصطفی، و أنا بن علی المرتضی، و أنا ابن فاطمة الزهراء، و أنا المقتول بکربلاء، أنا المظلوم، أنا العطشان.من، فرزند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم هستم، من فرزند علی مرتضی علیه‌السلام هستم، و من فرزند فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام هستم، و منم کشته شده در کربلا، منم [صفحه ۴۰۰] مظلوم و ستمدیده، و منم تشنه و عطشان.آن گاه سر مطهر سکوت اختیار فرمود.راهب نصاری صورت خود را به صورت حضرت نهاد و گفت: صورت از صورت تو برنمی‌دارم تا بفرمایی که در روز قیامت شفیع تو هستم.سر مطهر به سخن درآمد و فرمود: به دین جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بازآی.راهب گفت:اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله و سلمگواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست، و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر خداست.حضرت شفاعت او را پذیرفت.چون صبح شد، آن ملعون‌ها سر مطهر را با درهم‌ها از او گرفته و حرکت کردند، وقتی در بیابان به درهم‌ها نگاه کردند دیدند که همه‌ی آنها سنگ شده است [۳۴۹] .

ورود اسرای اهل بیت به معره نعمان

ابومخنف گوید: آن گاه به شهر «معره نعمان» درآمدند، اهل آنجا از آن بی‌دینان استقبال کردند، و درهای شهر را به روی آنها گشودند، و غذا و آب برای آنها مهیا کردند. آنها بقیه‌ی روز را در آنجا ماندند.از آنجا کوچ کردند و در شهر «شیرز» فرودآمدند، در آنجا پیرمرد بزرگی بود، او گفت: ای مردم! این سر نورانی امام حسین علیه‌السلام است.مردم آنجا هم‌قسم شده و پیمان بستند که نگذارند آن کافران از شهر ایشان عبور نمایند.چون آن ملاعین این وضعیت را دیدند، داخل آن شهر نشدند، و به سوی منزل «کفر طاب» حرکت کردند، آنجا حصار کوچکی بود. اهل حصار درها را به روی آنها بستند.خولی حرامزاده به سوی آنها رفت و گفت: آیا در اطاعت ما نیستید؟ به ما آب بدهید. [صفحه ۴۰۱] گفتند: قطره‌ای آب به شما نمی‌دهیم، شما امام حسین علیه‌السلام و اصحاب او را از آب ممنوع کردید.

شهر سیبور و اشعار امام سجاد

از آنجا نیز کوچ کرده و به شهر «سیبور» رسیدند، امام سجاد علیه‌السلام شروع کرد به خواندن این اشعار:ساد العلوج فما ترضی بذا العرب و صار یقدم راس الامة الذنب‌یا للرجال و ما یاتی الزمان به من العجیب الذی ما مثله عجب‌آل الرسول علی الاقتاب عاریة و آل سفیان تسری تحتهم نجب‌مردان کافر، بزرگی و آقایی می‌کنند؛ ولی طایفه‌ی عرب به این امر راضی نمی‌شود، و چنین شد که از سر

آقـای امت، مردم گنه‌کار و ناکس سـبقت می‌نمایـد.شـگفتا از مردان و آنچه زمانه بر سـر آنها می‌آورد! از چیز عجیب و غریب، که مانند آن چیز عجیبی نیست.فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر شترهای بی‌جهاز سوارند - در حالی که بی‌معجرند - و فرزندان سـفیان بر شترهای برگزیده سوار هسـتند.راوی گوید: در آنجا پیرمرد بزرگی بود - که عثمان بن عفان را مشاهده کرده بود - او همه‌ی مردم سـیبور را از پیر و جوان جمع نمود و گفت:ای مردم! این سر حسـین بن علی علیه‌السلام است که این ملاعین او را کشـته‌اند.همگی به اتفاق گفتند: به خدا سوگند! نمی‌گذاریم اینان از شهر ما عبور کنند.بزرگان شهر گفتند: ای مردم! همانا خداوند عالم فتنه را دوست نمی‌دارد، و این سـر از همه‌ی شـهرها عبور کرده است، پس بگذارید از شـهر شـما نیز عبور کنند. جوانان گفتند: سوگنـد به خـدا! هرگز اجـازه چنین کاری را نمی‌دهیم، آن‌گاه به طرف پل شـهر رفتنـد و آن را منهـدم کردنـد و با سـلاح کامل بر ایشان بیرون آمدنـد. خولی ولدالزنا به آنها گفت: از ما دور شوید.آن جوانان غیور، بر خولی و یاران او حمله کردند و با آنها جنگ نمودند، جنگ سـختی درگرفت و از یاران خولی ششـصد نفر سواره را کشـتند، و از جوانان، پنج سواره کشته شدند. [صفحه ۴۰۲] جناب ام‌کلثوم علیهاالسـلام فرمود: نام این شـهر چیست؟عرض کردنـد: سـیبور.فرمود: خداونـد، آب آنها را گوارا و شـیرین سازد، و نرخ‌های آنها را ارزان فرمایـد، و دست‌های سـتمکاران را از آنها بردارد.ابومخنف گویـد: اگر دنیا را ظلم و سـتم فراگیرد هر آینه به آنان جز قسط و عدالت نمی‌رسد.

ورود اسرای اهل بیت به حماهٔ

پس از آن به راه افتادنـد تا به شـهر «حماهٔ» رسـیدند. اهل آنجا درهای شـهر را بر روی ایشان بسـتند، و بر بالای حصار شـهر آمـده و گفتند: به خدا سوگند! نمی‌گذاریم وارد شهر ما شوید گر چه همه‌ی ما کشته شویم.

ورود اسرای اهل بیت به حمص

چون آن کافران این را شـنیدند، کوچ کردند و به سوی «حمص» رفتند، چون به نزدیکی آن شـهر رسـیدند به والی آنجا نوشتند: سر حسـین با ما است.امیر آنجا خالـد بن نشـیط بود، چون نامه را خوانـد، امر کرد علم‌ها را گشودند، و شـهر زینت داده شد، مردم از هر سوی اجتمـاع کردنـد و والی بیرون آمـد، و سه میـل راه به اسـتقبال آنهـا رفت.آنهـا سـر مطهر را آشـکار نموده و روانه شدنـد تـا به «حمص» رسـیدند، وقتی آنها می‌خواسـتند از دروازه، وارد شهر شوند مردم ازدحام نمودند و آنها را سنگ‌باران کردند تا این که در دروازه‌ی شـهر، بیست و شش نفر سواره کشته شدند و در را بر روی آن ملاعین بستند.اهل حمص گفتند: ای مردم! آیا بعد از ایمان آوردن کافر شده‌ایـد؟ و پس از هـدایت گمراه شده‌ایـد؟چون آن ملاعین این صـحنه را دیدند از دروازه خارج شده و در کنار معبد کشیشـی ایسـتادند. آن معبد، خانه‌ی خالد بن نشـیط بود.اهل شـهر نیز قسم خوردند که خولی حرامزاده را بکشند و سر مطهر را از او بگیرند و بدین وسیله تا روز قیامت برای این کار افتخار نمایند. [صفحه ۴۰۳]

ورود اسرای اهل بیت به بعلبک

این خبر به گوش آن کافران رسید، آن ها با ترس و وحشت کوچ کردند، و به سوی «بعلبک» به راه افتادند در نزدیکی آنجا به والی شهر نوشـتند: همانا سـر حسـین با ما است.والی ملعون آن شهر، امر کرد تا دختران دف‌ها را به دست گرفته و به استقبال آیند، علم‌ها را گشودند، در شـیپورها دمیده شد، آن ملاعین برای خودشان خلوق - که دارویی خوشبو است - شکر و آرد خواستند، و شب را با مستی و میخوارگی به سـر آوردند.جناب ام‌کلثوم علیهاالسلام فرمود: نام این شهر چیست؟گفتند: بعلبک.فرمود: خداوند سبزیجات و زراعت‌های آنها را نابود و فاسد سازد، و خداوند نوشیدنی‌های آنها را شیرین و گوارا نسازد، و دست ستمکاران را از سر آنها کوتاه

ننماید.ابومخنف گوید: اگر دنیا از عدالت و داد پر شود، هر آینه به آنها جز ظلم و ستم نمی‌رسد.

صومعه‌ی راهب و اشعار امام سجاد

آن ملاعین شب را در آن شهر به سر بردند، آن گاه از آنجا کوچ کردند. شب هنگام به دیر کشیشی رسیدند، امام سجاد علیه‌السلام شروع به خواندن این اشعار کرد و فرمود:هو الزمان فما تفنی عجائبه عن الکرام و لا تهدی مصائبه‌فلیت شعری الی کم ذا تجاذبنا صروفه و الی کم ذا نجاذبه؟یسیرونا علی الاقتاب عاریهٔ وسائق العیس یحمی عنه عازبه‌کاننا من اساری الروم بینهم او کلما قال المختار کاذبه‌کفرتم برسول الله ویلکم! یا امهٔ السوء قد ضاقت مذاهبه‌زمان و روزگار است که امور عجیب آن، از بزرگوارانی فانی نمی‌شود و مصایب آن هدیه فرستاده نمی‌شود.کاش می‌دانستم که روزگار تا کی با ما نزاع خواهد کرد؟ و ما تا کی با حوادث آن خواهیم [صفحه ۴۰۴] بود؟ (یعنی محنت‌های روزگار تا کی با ما خواهد گشت؟)ما را بر روی شترهای بی‌جهاز سوار کرده و سیر می‌دهند؛ و ساربانان از ما حمایت نمی‌کنند، (یعنی مانع می‌شوند ما را از سوار شدن بر دوش و کوهان آن، و نمی‌گذارند که به راحت سوار آن شویم).گویا که ما، در میان آنها از جمله‌ی اسیران روم هستیم؛ یا این که هر چیزی که آن را رسول برگزیده صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است، دروغ بوده است. وای بر شما! شما بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کفر ورزیدید و عصیان نمودید؛ ای امت بد! شما گمراه شدید و راه‌های شریعت بر شما تنگ شده است.راوی گوید: هنگامی که شب، پرده‌ی ظلمت خود را بر آنها کشید، سر مطهر را بر نیزه‌ی بلندی در کنار دیر بلند کردند، و چون تاریکی شب فرارسید راهب، از سر مطهر آوازی مانند آواز رعد و صدای تسبیح و تقدیس شنید، و دید نورهایی از آن بالا می‌رود.راهب سر خود را از صومعه بیرون آورد و به سوی سر مطهر نگاه کرد، ناگاه دید که از سر مطهر نوری می‌درخشد، که به صفحات آسمان رسیده، نگاه کرد دید دری از آسمان باز شده و ملائکه دسته دسته نازل می‌شوند و می‌گویند:السلام علیك یابن رسول الله، السلام علیك یا اباعبدالله.سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! سلام بر تو ای اباعبدالله!راهب سخت ترسید و مضطرب شد.شب به پایان رسید و صبح فرارسید، آن ملاعین قصد کوچ کردند، راهب به سوی آنها آمد و گفت: بزرگ و رئیس قوم کیست؟گفتند: خولی بن یزید اصبحی.راهب به او گفت: این سر که با شماست سر کیست؟آن ملاعین گفتند: سر خارجی است که در سرزمین عراق خروج کرد، و عبیدالله بن زیاد او را کشته است.گفت: او چه نام دارد؟گفتند: نامش حسین بن علی بن ابی‌طالب، و مادرش فاطمه‌ی زهرا، و جدش محمد مصطفی است.راهب گفت: هلاك و اندوه باد بر شما! و آنچه که در طاعت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام دادید، به راستی که احادیث و اخبار در گفته و معنای خویش، درست [صفحه ۴۰۵] درآمدند که وقتی این مرد کشته شود، از آسمان، خون تازه می‌بارد، و این امر جز در کشتن پیامبر و یا وصی پیامبری نمی‌شود.سپس راهب گفت: می‌خواهم این سر مطهر را به مدت یك ساعت به من بدهید، بعد آن را به شما برمی‌گردانم.خولی ملعون گفت: من آن را نزد یزید بن معاویه می‌گشایم تا از او جایزه بگیرم.راهب گفت: جایزه‌ی تو چه قدر است؟آن ملعون گفت: کیسه‌ای که شامل ده هزار درهم است.راهب گفت: من آن کیسه را به تو عطا می‌کنم.آن ملعون گفت: آنچه را گفتی حاضر کن.

سر اطهر امام حسین نزد راهب

راهب درهم‌ها را حاضر کرد و به آنها داد، آنها سر مقدس را که بر سر نیزه بود، به راهب دادند.راهب سر مقدس را گرفت و شروع کرد به بوسیدن، می‌گریست و می‌گفت: یا اباعبدالله! به خدا! خیلی بر من سخت است که با جانم از تو دفاع مواسات ننمایم، ولکن یا اباعبدالله! وقتی که به حضور جد خودم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم رسیدی برای من شاهد باش که من شهادت می‌دهم به این که الهی جز خدا نیست و او تنها است و برای او شریکی نیست، و شهادت می‌دهم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و

سلم رسول خدا است، و شهادت می‌دهم که علی علیه‌السلام ولی خدا است.این بگفت و سر مطهر را به سوی آن کافران تحویل داد، آن ملاعین درهم‌ها را در میان خود تقسیم کردند، ناگاه دیدند که همه‌ی آنها در دستشان سفال شده، و بر آنها نوشته شده است:(و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون) [۳۵۰] .خولی لعنهٔ الله به افراد خود گفت: این قضیه را پنهان دارید، وای بر شما از خواری و ذلت در میان مردم.سهل گوید: آن گاه صدای هاتفی از غیب شنیده شد که این ابیات را می‌خواند:أترجوا أمهٔ قتلت حسیناً شفاعهٔ جده یوم الحساب [صفحه ۴۰۶] و قد غضبوا الاله و خالفوه و لم یخشوه من یوم الماب‌الا لعن الاله بنی‌زیاد و أسکنهم جهنم فی العذاب‌آیا امتی که حسین علیه‌السلام را کشتند به شفاعت جد او در روز رستاخیز امید دارند؟در حالی که آنها خدا را به غضب آورده و با خدا مخالفت کردند، و از شدت روز قیامت نترسیدند.آگاه باش! که لعنت خدا بر فرزندان زیاد باد که آنها را در جهنم در عذاب جای خواهد داد.سهل گوید: هنگامی که آن ملاعین این صدای غیبی را شنیدند با وحشت و به سرعت حرکت کردند [۳۵۱] .در «منتخب» آمده است: آنها صدای هاتف غیبی را شنیدند که می گوید:و الله؛ ما جئتکم حتی بصرت به بالطف منعفر الخدین منحوراو حوله فتیهٔ تدمی نحورهم مثل المصابیح یغشون الدجی نوراکان الحسین سراجاً یستضاء به الله یعلم أنی لم أقل زورابه خدا سوگند! به نزد شما نیامدم جز این که حسین علیه‌السلام را دیدم در زمین کربلا، که گونه‌های مبارکش خاک‌آلود و گلوی مطهرش بریده شده است.در اطراف او جوانانی بودند که خون از گلوی آنها جاری بود و آنها مانند چراغهایی بودند که ظلمت و تاریکی را از نور خویش روشن کرده بودند.حسین علیه‌السلام چراغی بود که همه جا را نورافشانی می کرد، خدای تعالی می‌داند که من در این سخنم دروغ نمی گویم.جناب ام‌کلثوم علیهاالسلام فرمود: خدایت رحمت کند، تو کیستی؟گفت: من پادشاهی از طایفه‌ی جنیان هستم، من و قومم آمدیم تا امام حسین علیه‌السلام را یاری نماییم ولی وقتی به خاک‌پای مبارکش رسیدیم، دیدیم شهید شده است.راوی گوید: وقتی آن کافران این سخن را شنیدند ترس و وحشت در دلهای آنها افتاد و گفتند: ما می‌دانیم که بدون شک از اهل آتش هستیم [۳۵۲] .در برخی از کتاب‌های قدیمی آمده است:از برخی موثقین به نحو مرسل روایت شده است که ابی‌سعید شامی گوید: [صفحه ۴۰۷] من در میان کفار و ناکسانی که سرهای مطهر را حمل می کردند و اسیران اهل بیت عصمت را به شهر شام می‌بردند؛ بودم، هنگامی که به دیر نصاری رسیدند، در میان آنها این خبر شایع شد که نصر خزاعی لشکری را فراهم کرده و می‌خواهد نصف شب، بر آنها هجوم آورده و شجاعان آنها را بکشد و دلیران را بر زمین زده و سر مطهر و اسیران را بگیرد.رؤسا و بزرگان لشکر کفار، از کثرت اضطراب و خوف گفتند: به سوی صومعه‌ی راهب برویم و آن را پناهگاه قرار دهیم، زیرا که جای محکمی است و امکان ندارد دشمن از آن طریق بر ما تسلط یابد.آنها به طرف صومعه رفتند، شمر ملعون و یاوران او کنار در صومعه ایستاد، [و با صدای بلندی فریاد زد: ای اهل دیر!].راهب بزرگ آمد، چون لشکر را دید، گفت: شما کیستید؟ و چه می‌خواهید؟شمر ولدالزنا گفت: ما از لشکر عبیدالله بن زیاد هستیم و به سوی شام می‌رویم. راهب گفت: برای چه؟گفت: شخصی در عراق یاغی شد، و بر یزید بن معاویه خروج کرد، لشکرهای زیادی جمع شدند، و ابن‌زیاد لشکر عظیمی برای جنگ با او فرستاد، و آنها را کشتند، اینک اینها سرهای آنها و این اسیران اهل حرم او هستند.راوی گوید: راهب، به سر مقدس جناب حجت خدا صلوات الله علیه نگریست، ناگاه دید که نوری از آن به سوی آسمان بلند می‌شود، پس در دلش هیبتی از سر مطهر افتاد.راهب گفت: صومعه‌ی ما گنجایش لشکر شما را ندارد. شما، سرها و اسیران را وارد صومعه نمایید و خودتان از بیرون، صومعه را حفظ کنید.آن ملاعین سخن راهب را پسندیدند و گفتند: نظر شما خوب است.آنگاه سر مطهر امام علیه‌السلام را در صندوقی گذاشته و در آن را بستند، و آن را به همراه مخدرات طاهره و امام سجاد علیه‌السلام وارد صومعه کردند و در جای مناسب قرار دادند.راوی گوید: وقتی آنها از صومعه خارج شدند، راهب می‌خواست سر شریف را ببیند، او به طرف اتاقی که صندوق در آنجا بود؛ رفت. آن اتاق روزنه‌ای داشت، سرش را در روزنه قرار داد، ناگاه متوجه شد که اتاق از نور روشن است، سقف اتاق دو قسمت شد، تخت بزرگی که اطرافش نورانی است از آسمان فرودآمد.ناگاه خانمی را دید که از حوری بهشتی زیباتر است، او بر روی تخت نشسته، [

صفحه ۴۰۸] شخصی فریاد می‌زند: دیده‌های خود را ببندید و نگاه نکنید!در این اثنا، بانوانی از آن اتاق بیرون آمدند، متوجه شد که آنها جناب حوا؛ صفیه، مادر اسماعیل؛ راحیل، مادر یوسف؛ مادر موسی؛ آسیه؛ مریم و حرمهای حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم هستند.می گوید: آن بانوان محترمه سر مطهر را از میان صندوق بیرون آوردند، و هر کدام از این بانوان، یکی پس از دیگری سر مطهر را می‌بوسیدند. نوبت به سیده‌ام جناب فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام رسید، بوسه بر آن سر مطهر زد و بی‌هوش شد.راهب نیز بی‌هوش گردید، آن گاه به هوش آمد ولی با چشم نمی‌دید، بلکه سخنان آنها را می‌شنید، در این اثنا شنید که حضرت زهرا سلام الله علیها می‌فرمود:السلام علیک یا قتیل الام، السلام علیک یا مظلوم الام، السلام علیك یا شهید الام، لا یتداخلك هم و لا غم، و ان الله سیفرج عنی و عنك [و یأخذلی بثأرك].یا بنی! من ذا الذی فرق بین رأسک و جسدك؟یا بنی! من ذا الذی قتلك و ظلمك؟یا بنی! من ذا الذی سبی حریمک؟یا بنی! من ذا الذی أیتم أطفالك؟سلام بر تو ای فرزند کشته‌ی مادر، سلام بر تو ای فرزند مظلوم مادر، سلام بر تو ای فرزند شهید مادر، غم و اندوه در دل تو داخل نمی‌شود، که همانا خدای متعال غم و اندوه را از من و تو خواهد برد [و انتقام تو را خواهد گرفت].فرزندم! چه کسی سرت را از بدنت جدا کرد؟فرزندم! چه کسی تو را کشت و ستم کرد؟فرزندم! چه کسی حرم و اهل بیت تو را اسیر کرد؟فرزندم! چه کسی فرزندان تو را یتیم نمود؟آن سیده‌ی مکرمه گفت و ناله زد و سخت گریست.چون راهب این ناله‌ها را شنید عقل از سرش پرید و بی‌هوش افتاد، چون به هوش آمد وارد اتاق شد و صندوق را شکست و سر شریف را بیرون آورد، غسل داد و با کافور، مشك و زعفران معطر نمود، و آن را در برابر خود گذاشت، او می گریست و می گفت: [صفحه ۴۰۹] ای سر! که از سرهای بنی آدم هستی، و ای کریم و بزرگ همه‌ی کسانی که در عالم‌اند، گمان می کنم از کسانی باشی که خدا در تورات و انجیل مدح فرموده است، و تویی آن کسی که تو را فضیلت تأویل عطا فرموده است، زیرا که خاتون‌های سیده از فرزندان آدم در دنیا و آخرت بر تو گریه می‌نمایند، و نوحه می کنند. من! می‌خواهم تو را به نام و صفت تو بشناسم.ناگاه سر مطهر به قدرت خداوند اکبر به سخن آمد و فرمود:أنا المظلوم، أنا المهموم، أنا المغموم، أنا الذی بسیف العدوان و الظلم قتلت، أنا الذی بحرب أهل البغی ظلمت، أنا الذی علی غیر جرم نهبت، أنا الذی من الماء منعت، أنا الذی عن الاهل و الاوطان بعدت.منم مظلوم، منم مهموم، منم مغموم، منم آن کسی که به تیغ ستم و ظلم کشته شدم.منم آن کسی که به محاربه و جنگ اهل ستم مظلوم شدم.منم آن کسی که بی‌جرم و گناه غارت شدم.منم آن کسی که از آب منع شدم.منم آن کسی که از اهل و وطن خویش رانده شدم.راهب گفت: ای سر مطهر! تو را به خدا قسم می‌دهم که بیشتر خودت را معرفی کن.سر مطهر فرمود:ان کنت تسأل عن حسبی و نسبی، فانا ابن‌محمد المصطفی، أنا ابن علی المرتضی، أنا ابن فاطمهٔ الزهراء، أنا ابن‌خدیجهٔ الکبری، أنا ابن‌العروهٔ الوثقی.أنا شهید کربلاء، أنا قتیل کربلاء، أنا مظلوم کربلاء، أنا عطشان [کربلاء]، أنا ظمئان کربلاء، أنا غریب کربلاء، أنا وحید کربلاء، أنا سلیب کربلاء، أنا الذی خذلونی الکفرهٔ بأرض کربلاء.اگر از شأن و نسب من می‌پرسی؛ پس منم فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، منم فرزند علی مرتضی، منم فرزند فاطمه‌ی زهرا، منم فرزند خدیجه‌ی کبری سلام الله علیهم.منم فرزند کسی که چنگ زدن به دین و مودت او مانند چنگ زدن به [صفحه ۴۱۰] دستگیره‌ی محکم و استوار است که بریده و جدا نمی‌شود، منم شهید کربلا، منم کشته‌ی کربلا، منم مظلوم کربلا، منم عطشان [کربلا]، منم تشنه‌ی کربلا، منم غریب کربلا، منم تنهای کربلا، منم به تاراج رفته‌ی کربلا، منم آن کسی که طایفه‌ی کفار در سرزمین کربلا بی‌یاور گذاشتند.

سر اطهر امام حسین و مسلمان شدن نصاری

راوی گوید: هنگامی که راهب بزرگ، از سر مطهر حجت خدا علیه‌السلام این سخنان را شنید، شاگردان خود را جمع کرد و قضیه را برای آنها نقل نمود - آنها هفتاد نفر بودند - همه‌ی آنها ضجه زدند، گریه کردند و عمامه‌ها را از سرهای خویش انداختند و گریبان‌های خودشان را چاك نمودند.آن گاه خدمت آقای ما، امام سجاد علیه‌السلام، شرفیاب شدند، آنها زنارها را - که علامت

مسیحیت است - بریدند، و ناقوس را شکستند، و از کارهای یهود و نصاری دست برداشتند و به دست مبارک امام علیه‌السلام مسلمان شده و عرض کردند:ای فرزند رسول خدا! دستور بفرمایید بر علیه این کافران قیام کنیم و با آنها بجنگیم و زنگ کدورت دلهای خود را که به سبب آنها عارض شده است، صاف نماییم، و انتقام خون آقا و مولای خود امام حسین علیه‌السلام را بگیریم.امام علیه‌السلام به آنها فرمود: شما این کار را نکنید، زیرا که خدا به زودی از آنها با غلبه و قهر انتقام خواهد گرفت [۳۵۳] .در «منتخب» آمده است: راوی گوید: آن گاه، آن ملاعین حرکت کردند تا این که به شام نزدیک شدند، در این اثنا هاتفی از غیب می گفت:رأس ابن بنت محمد و وصیه یا للرجال علی قناة یرفع‌و المسلمون بمنظر و بمسمع لا جازع منهم و لا متوجع‌کحلت بمنظرنا الجفون عماءها و أصم رزءک کل اذن تسمع‌ما روضة الا ـ تمنت أنها لک تربة ولحظ جنبک مضجع‌منعوا زلال الماء آل محمد وغدت ذئاب البرفیه تکرع‌عین علاها الکحل فیه تفرقت وید تصافح فی البریهٔ تقطع‌ای مردان! سر فرزند دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و فرزند وصی او بر سر نیزه می‌شود. [صفحه ۴۱۱] و حال آن که مسلمانان این صحنه را می‌دیدند، و فریاد و ناله‌ی او را می‌شنیدند، نه کسی به فریاد آنها می‌رسید و نه دل کسی از مصایب آنها به درد می‌آمد.به پلک‌های چشمان، با دیدن آن نیزه سرمه‌ی کوری کشیده شد؛ و مصیبت تو همه‌ی گوش‌ها را که می‌شنوند کر و ناشنوا کرد.هیچ روضه و بقعه‌ای نبود مگر این که آرزو کرد این که تربت تو باشد و لذت و نصیب گرفتن از پهلوی مبارک محل خوابیدن تو را، درک نماید.آل محمد علیهم‌السلام را از آب زلال صاف منع کردند؛ در حالی که گرگان بیابان از آن آب می‌نوشیدند.چشمی که بر آن سرمه کشیده می گشت، در آن صحرا با اشک پر گردید، و دستی که در میان خلق مصافحه می کرد، بریده می‌شد [۳۵۴] .

اسرای اهل بیت به دمشق نزدیک می‌شوند

سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:هنگامی که کاروان اسرا نزدیک دمشق رسیدند حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام به شمر حرامزاده که از جمله‌ی آن ملاعین بود، نزدیک شد و به او فرمود: حاجتی نسبت به تو دارم؟آن ملعون گفت: حاجت تو چیست؟فرمود: می‌خواهم وقتی که ما را وارد شهر می‌نمایید از دروازه‌ای ببرید که تماشاگرانش کمتر باشند، و تو به افرادت بگو که این سرها را از میان محمل‌ها بیرون کنند و بین ما و سرها فاصله باشد، چرا که ما از نگاه کردن زیاد مردم، با این حالی که داریم، احساس ذلت می‌نماییم.آن معلون در جواب سؤال آن خاتون مکرمه به خاطر ظلم و کفری که داشت دستور داد، سرها را بر نیزه کرده و در وسط محمل‌ها قرار دهند، و آن مخدرات را از میان تماشاگران روانه کرد و آنها را با این حال به شهر شام وارد کردند [۳۵۵] . [صفحه ۴۱۲]

تذییلات

کرامات و معجزاتی که از اهل بیت در میان راه کوفه و شام واقع شد

۱- در «بحارالانوار» آمده است: روایتی را صاحب «مناقب» و سید بن طاووس رحمهٔ الله نقل کرده‌اند - که ما در اینجا روایت صاحب «مناقب» را نقل می کنیم -:ابن‌لهیعه و غیر او روایت کرده‌اند - که ما موارد نیاز آن را بیان می‌نماییم - می گوید: بیت خدا را طواف می کردم ناگاه مردی را دیدم که می گوید: خداوندا! مرا ببخش و حال آن که می‌دانم که مرا نمی‌بخشی.به او گفتم: ای بنده‌ی خدا! از خدا بترس و این گونه سخن مگو، زیرا اگر گناهان تو به اندازه‌ی قطره‌های باران‌ها و برگ‌های درختان باشد و از خدای عزوجل طلب مغفرت نمایی آن گناهان را می‌بخشد، چرا که او بخشنده و رحیم است.او گفت: بیا تا قصه‌ی خودم را به تو تعریف کنم.نزد او آمدم آن گاه گفت: ما پنجاه نفر از کسانی بودیم که سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را به سوی شهر شام

می‌بردیم. در طی راه، هنگـام شب سـر مطهر را در صـندوقی می‌نهـادیم، و در اطراف آن شـراب می‌خوردیم.شـبی همه‌ی یـاران من شراب خورده و مست شدنـد. من شـراب نخوردم، چون تاریکی شب همه جا را فراگرفت، صـدای رعدی را شـنیده و برقی را دیدم. ناگاه درهای آسـمان گشوده شد و حضـرات آدم، نوح، ابراهیم، اسـماعیل و اسـحاق علیهم‌السـلام به همراه پیامبر ما حضـرت محمد مصـطفی صـلی الله علیه و آله و سـلم و جنـاب جبرئیـل علیه‌السـلام و گروهی از فرشـتگان فرودآمدنـد.جنـاب جبرئیل علیه‌السـلام به صندوق نزدیک شد، سپس سر انور و اطهر را بیرون آورد، و او را به خود چسبانید و بوسید. بعد از او، همه‌ی انبیا علیهم‌السلام مانند او نسبت به سر اطهر عرض ارادت کردند، و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر سر مطهر امام حسین علیه‌السلام گریه نمود، و همه‌ی پیامبران او را تسلی داده و به او تسلیت گفتنـد.آن گاه جبرئیل به ایشان عرض کرد: یا محمـد! خداونـد در خصوص امت تـو مرا امر فرمـوده است که از تـو اطـاعت نمـایم، پس اگر امر نمـایی زمین را به لرزه درآورده [صـفحه ۴۱۳] و آن را بر آنها ویران سازم، چنان که در مورد قوم لوط چنین نمودم.پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: نه، یا جبرئیل! زیرا در روز قیامت من و آنها در پیشگاه خدای تعالی توقفی خواهیم داشت.راوی گوید: آن گاه حضرات بر سر مطهر آن حضرت نماز گزاردند، سپس گروهی از فرشـتگان آمدند و عرض کردند: خداوند تبارک و تعالی به ما امر کرده است که این پنجاه نفر را بکشـیم.پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم به ایشان فرمود: شـما وظیفه‌ی خود را انجام دهیـد.آنها با تازیانه به جان ما افتادنـد، یکی از آنها مرا قصد کرد تا با تازیانه‌ی خود بزند، گفتم: الامان الامان یا رسول الله!حضـرت فرمود: برو، خداوند تو را نبخشد.هنگام صـبح شد دیدم، همه‌ی یارانم خاکستر شـده و بر زمین افتاده‌انـد [۳۵۶] .۲- صاحب اصل گویـد: در یک کتاب قـدیمی از شـیخ مفیـد رحمهٔ الله نقل کرده‌اند که فرموده است:هنگامی که اسـیران اهل بیت عصـمت علیهم‌السـلام و سرهای طاهرین را به سوی دمشق می‌بردند آنها را به طرف قصر بنی‌مقاتل حرکت دادند. روز بسیار گرمی بود، مشکی که با ایشان بود واژگون شد و آب آن بر زمین ریخت، تشنگی سختی بر آنها غلبه کرد.ابن‌سـعد ملعون به گروهی از افراد خود دسـتور داد تا در طلب آب باشـند، و خیمه‌ای به وسـعت چهل ذراع بر پا کردنـد و خـود آن حرامزاده و یـارانش در آن نشسـتند. آنهـا اسیران آل الله و کودکـان اهـل بیت علیهم‌السـلام را بر روی خـاک سـوزان رها کردند، و این در حالی بود که آفتاب سوزان بر بدن آن مظلومان می‌تابید و آن را می‌گداخت.حضـرت زینب کبری علیهاالسـلام در حالی که امام سجاد علیه‌السلام را در کناب خود نشانده و از شدت تشنگی مشرف بر هلاک بود به سوی سایه‌ی اشتری که در آنجا بود حرکت کرد، و در دسـتش بادبزنی بود که با آن، حضـرت را از شدت گرما باد می‌زد و می‌گفت:یعز علی أن أراک بهذا الحال یابن أخی!بر من دشوار است که تو را با این حال ببینم ای فرزند برادرم.بعد از آن؛ حضـرت سـکینه علیهاالسـلام به سوی درختی که در آنجـا بـود رفـت و برای خـود [صــفحه ۴۱۴] بالشـی از خـاک ترتیب داد و خوابیـد، انـدکی نگـذشت ناگـاه گروه اشـرار کـوچ کردند.راوی گوید: وی با خواهرش جناب فاطمه‌ی صـغری علیهاالسلام سوار شتر می‌شد، فاطمه‌ی صغری علیهاالسلام به ساربان شتر فرمـود: خـواهرم سـکینه علیهاالسـلام کجـاست؟ به خـدا سوگنـد! سـوار نمی‌شـوم تـا این که خواهرم را بیـاوری.آن ملعون گفت: او کجـاست؟فرمود: نمی‌دانم کجـا رفته است.ساربـان شتر بـا صـدای بلنـد فریـاد زد: ای سـکینه! بیا و با زنان سوار شو.حضـرت سـکینه علیهاالسلام به جهت مشقت و رنج سفر، از خواب بیدار نشد، آفتاب بالا آمد و گرما آزارش نمود از خواب بیدار شد و به دنبال آنها بـه راه افتـاد، و فریـاد می‌زد: خـواهرم ای فـاطمه! آیـا من، هم سـوار تـو در محمـل نبـودم؟ اکنـون تـو سـوار بر اشـتری و من پـابرهنه مانـده‌ام.دل خواهرش برای او سوخت و به ساربان شتر فرمود: به خـدا سوگند! اگر خواهر مرا برایم نیاوری، خود را از بالای این شتر پـایین می‌انـدازم، و در روز قیامت خون خود را در پیشـگاه جـدم رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم از تو می‌خواهم.آن ملعون گفـت: خـواهر تـو کیسـت؟فرمـود: سـکینه، همـانی که پـدرم او را بسـیار دوست می‌داشت.گفت: سـکینه‌ای که پـدرت در مـورد او می‌گفت: خانه‌ای که در آن سـکینه و رباب باشـد من آن خانه را دوست می‌دارم؟فرمود: آری.پس ساربان شتر به او رقت نمود و او را بـا خواهرش سوار کرد.رق لهـا الشامت مما بها ما حال من رق لها الشامت‌شـماتت کننـده از جهت آن محنتی که در او بود برایش

رقت کرده، و دلش سوخت؛ چگونه است حال کسی که شماتت کننده به او رقت نماید؟۳- در اصل آمده است: در کتابی که قبلاً نام بردیم نقل شده است:هنگامی که سرهای مبارک و اسیران اهل بیت عصمت علیهم‌السلام به منزل «عسقلان» رسیدند، رئیس آنجا امر کرد که شهر را زینت کرده و به بازیگران و رقاصان آنجا امر کرد که بازی کرده و طبل و ساز بزنند و مشغول لهو گردند، آنها در قصرها به زدن سازها مشغول شدند. [صفحه ۴۱۵] در آن شهر، مرد تاجری به نام «زریر خزاعی» بود، او در بازار ایستاده بود،هنگامی که متوجه شادی و خوشحالی مردم شد که هر کدام به دیگری می‌گفت: این روزها بر تو مبارک باشد.به یکی از مردم گفت: برای چه مردم شاد و مسرور هستند؟ و چرا بازارها را تزیین کرده‌اند؟گفتند: گویا که تو در این شهر غریب هستی؟گفت: بلی.گفتند: ای شخص! بدان، در عراق، گروهی مخالف یزید بودند، که با او بیعت نکردند. یزید به سوی آنها لشکری فرستاد، آنها را کشتند و اینها سرهای آنها و اینان اسیران آنها هستند.زریر گفت: این گروه کافر بودند یا مسلمان؟شخصی گفت: آنها بزرگان و آقایان زمان بودند.گفت: پس برای چه بر یزید خروج نمودند؟گفت: پیشوای آنها می‌گفت: من فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم و من به خلافت سزاوارترم.خزاعی گفت: پدر او که بود؟ مادر او که بود؟ و نام او چیست؟شخصی گفت: ای زریر! نام او حسین علیه‌السلام بود، و نام برادرش حسن علیه‌السلام و نام مادرش فاطمه زهرا علیهاالسلام دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و پدرش علی مرتضی صلوات الله علیه.هنگامی که خزاعی این سخن را شنید، دنیا در برابر چشمان او سیاه و تاریک گردید، و دنیا با همه‌ی وسعتش در برابر او تنگ شد، پس به نزد اسرای اهل بیت عصمت علیهم‌السلام آمد، چون چشم او بر آقای من امام سجاد علیه‌السلام افتاد آن حضرت فرمود: فلانی چرا گریه می‌کنی و حال آن که همه‌ی اهل شهر در شادی و سرور هستند؟زریر عرض کرد: ای آقای من! من مرد غریبم، و امروز وارد این شهر شوم و نامبارک شدم. من تاجر هستم، و از اهل شهر، از سبب شادی و سرور آنها پرسیدم. جواب دادند: شخص یاغی بر یزید خروج کرد پس یزید او را بکشت و سر او را به شهر شام بفرستاد و زنان او را اسیر نمود. [صفحه ۴۱۶] پس چون از اهل شهر، از نام او و نام پدرش پرسیدم.گفتند: حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، و جد او حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است.گفتم: سزاوارتر از او به خلافت کیست؟ خاموش شدند و جواب ندادند.آقایم زین‌العابدین صلوات الله علیه فرمود: ای تاجر! معرفت حق و بوی محبت را از تو مشاهده می‌کنم، خدای تعالی تو را خیر دهد.عرض کرد: ای آقای من! امر بفرمایید تا خدمتی برای شما انجام دهم.امام علیه‌السلام فرمود: به آن کسی که حامل سر مطهر پدر بزرگوار من است بگو: از زنان طاهرات جلوتر رود و از آنها فاصله بگیرد، برای این که حجاب‌های آنها تمام شود؛ (یعنی کسی به آنها نگاه نکند و به نگاه کردن بر سر مقدس مشغول شوند و از نگریستن به سوی زنان اعراض کنند).پس بلافاصله زریر امر امام علیه‌السلام را اجابت نمود، پنجاه مثقال زر و نقره به حامل سر مطهر عطا کرد و به او گفت: می‌خواهم جلوتر بروی و در میان زنان نباشی.حامل سر مطهر از آنها فاصله گرفت و مخدرات طاهرات از نگاه‌های نامحرمان راحت شدند، و مردمان بی‌دین سر مقدس را تماشا می‌کردند.آن گاه زریر عرض کرد: ای آقای من! آیا حاجت دیگری ندارید؟امام علیه‌السلام فرمود: اگر لباس اضافه داری برای من بیاور.پس زریر به محل اقامتش آمد و برای هر کدام از مخدرات طاهرات، لباسی، و برای امام علیه‌السلام عمامه‌ای آورد.زریر گوید: ما در این حال بودیم، ناگاه فریاد و صیحه‌ای از در بازار بلند شد، دقت کردم دیدم صدای شمر ملعون است.رگ غیرت و حمیت من به جوش آمد، به سوی آن ملعون آمدم و او را لعنت کرده و دشنام دادم، و افسار اسب او را گرفتم و گفتم: خدا تو را لعنت کند ای شمر! این سر کیست که او را بر نیزه زده‌ای؟ و این خاتون‌هایی که غارت کرده‌ای و اسیر نموده‌ای فرزندان کدام شخص می‌باشند که ایشان را بر شترهای بی‌جهاز سوار کرده‌ای؟ خدا دست‌ها و پاهای تو را قطع کند و قلب و چشمهای تو را کور سازد.شمر ولدالزنا چون این سخنان شنید به لشکر خود فریاد زد که او را بزنید. [صفحه ۴۱۷] پس او را احاطه کردند و با شمشیر و نیزه به جان او افتادند، اهل شهر نیز بر سر آن بیچاره گرد آمده و سنگبارانش کردند تا این که بی‌هوش افتاد. آن قدر زدند گمان کردند که او کشته شده است، پس دست از او برداشته و

رفتند.ساعت‌ها سپری شد و او همچنان از شدت ضرب و شتم بی‌هوش بود، شب فرارسید و نیمه‌ی شب شد، زریر به هوش آمد، او از شدت جراحات گاهی مانند کودکان خود را در زمین می‌کشید و راه می‌رفت، و گاهی از شدت زخمها بر پشت و شکم خود می‌غلطید. هر طوری بود خود را به مسجد سلیمان پیامبر علیه‌السلام رسانید، ناگاه در مسجد، مردمی را دید که با سرهای باز و گریبان‌های چاک چاک و چشمهای گریان و دلهای سوزان مشغول عزاداری هستند.زریر رو به آنها کرد و گفت: چرا شما گریه می‌کنید و حال آن که مردم این شهر شاد و مسرور هستند؟یکی از آنها گفت: نکند که از گروه خوارج باشی، اگر از دوستداران مؤمنان هستی بنشین و با ما در مصیبت شریک باش.زریر گفت: معاذ الله! این که از اهل شقاوت باشم، و الآن به خاطر محبت امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت او، و به خاطر مصایبی که بر آنها و بر زنان مخدرات آنها وارد شده است؛ به قصد کشته شدن مورد ضرب و شتم دشمنان قرار گرفتم، ولیکن خدای نگه‌دارنده مرا حفظ فرمود.آن گاه زخم‌هایی که از نیزه در بدنش بود به آنها نشان داد، و همگی مشغول گریه کردن شدند و مجلس عزاداری برپا نمودند.۴- قطب راوندی در کتاب «خرایج» به اسناد خودش از سلیمان بن مهران اعمش روایت کرده است که سلیمان گفت:من در موسم حج بودم در اثنای مراسم مردی را دیدم که دعا می‌کرد و می‌گفت: خدواندا! مرا ببخش و حال آن که می‌دانم که مرا نمی‌بخشی.سلیمان گفت: از شنیدن این سخن لرزه بر اندامم افتاد، به او نزدیک شدم و گفتم: تو در حرم خدا و حرم رسول او صلی الله علیه و آله و سلم هستی، و این روزها؛ روزهای محترم - یا احرام - و در ماه بزرگ است، پس چرا از مغفرت خدای تعالی مأیوس هستی؟ [صفحه ۴۱۸] گفت: ای شخص! گناه من بزرگتر است.گفتم: آیا از کوه‌های تهامه بزرگتر است؟گفت: آری.گفتم: آیا با کوه‌های محکم و استوار هم‌وزن و برابر است.گفت: آری، اگر می‌خواهی گناه خودم را به تو تعریف نمایم؟گفتم: مرا از گناهت باخبر کن.گفت: بیا از حرم بیرون رویم.آن گاه از حرم بیرون رفتیم، او قضیه خود را تعریف کرد و گفت:من جزو لشکریان شوم و نامبارک عمر سعد ملعون بودم، وقتی که امام حسین علیه‌السلام کشته شد من در آن لشکر خدمت می‌کردم، و از جمله‌ی چهل نفری بودم که سر مطهر را از کوفه به سوی یزید لعین می‌بردند.ما با سر مطهر به سوی شام به راه افتادیم. در راه، کنار صومعه‌ی نصاری فرودآمدیم، و سر مقدس در حالی که بر سر نیزه بود به همراه ما بود، نگهبانان مواظب آن بودند، موقع غذا، طعام را آماده کردیم و نشستیم که بخوریم، ناگاه دستی را دیدم که در روی دیوار صومعه می‌نویسد:أترجو أمهٔ قتلت حسیناً شفاعهٔ جده یوم الحساب؟آیا امتی که حسین علیه‌السلام را کشتند، امیدوار شفاعت جد او در روز حساب هستند؟آن ملعون گوید: ما از این امر سخت ترسیدم و وحشت نمودیم و یکی از ما به سوی آن دست پرید که آن را بگیرد ولی غایب شد.سپس یاران من به سوی طعام آمدند، ناگاه دیدیم باز دست ظاهر شد و مانند دفعه قبل نوشت:فلا و الله لیس لهم شفیع و هم یوم القیامهٔ فی العذاببه خدا سوگند! برای آنها در روز قیامت شفاعت کننده‌ای نیست، و آنها در روز قیامت در عذاب خواهند بود.باز یاران ما به سوی دست پریدند،باز غایب گردید، سپس به سوی طعام برگشتند، باز دست ظاهر شد و نوشت:و قد قتلوا الحسین بحکم جور و خالف حکمهم حکم الکتاب [صفحه ۴۱۹] به تحقیق حسین علیه‌السلام را به حکم جور و ستم کشتند؛ و حکم آنها با حکم کتاب خدا مخالف شد.من از خوردن غذا دست برداشتم و غذا برای من گوارا نشد.آن گاه راهبی از صومعه‌ی خود سر بیرون آورد، او نوری را دید که از بالای سر مقدس به سوی آسمان امتداد دارد.راهب از نگهبانان پرسید: از کجا آمده‌اید؟گفتند: از عراق، با حسین محاربه و جنگ کردیم.راهب گفت: فرزند فاطمه، دختر پیامبر شما و فرزند پسرعموی پیامبر شما؟گفتند: آری.گفت: هلاک و خسران بر شما باد! به خدا سوگند! اگر عیسی بن مریم فرزندی داشت ما او را در چشمهای خود جای می‌دادیم و برمی‌داشتیم، ولیکن من از شما حاجتی دارم.گفتند: حاجت تو چیست؟گفت: به رئیس و بزرگ خود بگویید: من ده هزار درهم که آنها را از پدران خود به ارث برده‌ام، دارم. آنها را از من بگیرد و این سر مطهر را به من بدهد تا وقت کوچ شما نزد من باشد، هنگام کوچ شما، آن را به شما تحویل می‌دهم.این پیشنهاد را به عمر سعد لعنهٔ الله [۳۵۷] رساندند، آن ملعون گفت: از راهب پولها را بگیرید و سر را تا وقت کوچ به او بدهید.آن ملاعین به نزد راهب آمدند و گفتند:

پولها را بیاور تا سر مقدس را به تو عطا کنیم.راهب از بالای صومعه دو کیسه به آنها داد که در هر کدام از آنها پنج هزار درهم بود.عمر ملعون صراف را طلبید، او درهم‌ها را صرافی کرد و سنجید و آنها را به خزینه‌دار خود تحویل داد و دستور داد که سر مقدس را به راهب بدهند.راهب سر مقدس را گرفت، آن گاه سر مطهر حجت خدا را از گرد و غبار شستشو [صفحه ۴۲۰] داد و آن را با مشک و کافوری که داشت معطر نمود، و در میان پارچه‌ی حریری گذاشته و در برابر خود قرار داده و پیوسته نوحه می کرد و گریه می‌نمود، تا این که آن ملاعین او را صدا زدند و سر مطهر را از او خواستند.راهب عرض کرد: ای سر مطهر! من جز نفس خودم مالک نیستم، پس از تو می‌خواهم در هنگام قیامت در پیشگاه جدت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای من گواهی دهی که من شهادت می‌دهم به این که جز از خدا، الهی نیست، و این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم عبد و رسول خدا است، من به دست تو مسلمان شدم، و من بنده‌ی تو هستم.آن گاه راهب به آن ملاعین گفت: می‌خواهم کمی با بزرگ شما سخن بگویم و سر مبارک را به او عطا کنم.پس عمر سعد ملعون را طلبید و گفت: تو را به خدا و به حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم قسم می‌دهم که بعد از این، با این سر مطهر رفتار سابق را نداشته باشی و این سر مقدس را از این صندوق بیرون نیاوری.عمر ملعون گفت: آنچه را تو می گویی انجام می‌دهم.او سر مطهر را به آن ملعون تحویل داد و از صومعه فرودآمد تا به یکی از کوهها برود و خدا را عبادت کند.عمر سعد حرامزاده نیز با افرادش حرکت کرد و در مورد سر مطهر حجت خدا به سخن او گوش نداده و مثل سابق رفتار نمود.چون آن ملعون به شهر شام نزدیک شد، به افراد خود گفت: فرودآیید.آن گاه از خادم خود کیسه‌ها را خواست. آنها را حاضر کرده و در برابر او گذاشتند، بعد به مهر آنها نگاه کرد، و دستور داد سر کیسه‌ها گشاده شود.سر کیسه‌ها را باز کردند ناگاه دید که همه‌ی دینارها سفال گشته‌اند.بعد به سکه‌ی آنها نگاه کرد دید که بر یک روی آنها این آیه نوشته شده است:(و لا تحسبن الله غافلاً عما یعمل الظالمون) [۳۵۸] .البته گمان مکن که خدا از آنچه ستمکاران می کنند غافل است.و بر روی دیگر آنها این آیه‌ی شریفه نوشته شده است: [صفحه ۴۲۱] (و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) [۳۵۹] .آن ملعون گفت:(انا لله و انا الیه راجعون)، زیانکار دنیا و آخرت شدم. سپس به غلامان خود گفت: آنها را به نهر بیندازید غلامانش نیز آنها را به نهر انداختند.آن ملعون، فردای آن روز به شام وارد شد... تا آنجا که راوی حدیث گوید: در شهر شام یزید لعین دستور داد سر مطهر امام علیه‌السلام را به اتاقی که در مقابل مجلس شراب آن ملعون بود و در آنجا شراب می‌خورد، وارد کردند، ما را مأمور حفاظت از سر مطهر نمود، همه‌ی این امور و کرامات در دل من بود، من نتوانستم در این اتاق بخوابم.چون شب فرارسید، باز ما را مأمور حفاظت از سر مقدس نمود، چون پاسی از شب گذشت، صدا و غلغله‌ای از جانب آسمان شنیدم، ناگاه دیدم که منادی ندا می کند:یا آدم! فرودآی.پس حضرت آدم علیه‌السلام به همراه عده‌ی بسیاری از فرشتگان فرودآمدند.بعد از آن، شنیدم منادی را که ندا کرد: یا عیسی! فرودآی.پس حضرت عیسی علیه‌السلام نیز به همراه عده‌ی بسیاری از فرشتگان فرودآمدند.بعد از آن، آواز و غلغله‌ی عظیمی شنیدم، که منادی ندا می کرد: یا محمد! فرودآی.آن حضرت نیز به همراه جمعیت زیادی اجلال نزول فرمود، فرشتگان زیادی اتاق را احاطه کردند، آن گاه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد اتاق شد و سر مطهر را برداشت.راوی گوید: در روایت دیگری آمده است:حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در زیر سر مطهر نشست، نیزه‌ای که سر مطهر بر بالای آن بود، خم شد و سر مقدس در بغل آن حضرت افتاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را گرفت و نزد حضرت آدم علیه‌السلام آمد و فرمود: ای پدر من! می‌بینی امتم، پس از من با فرزندم چگونه رفتار کردند؟از این سخن، بدن من لرزید. بعد از آن، جبرئیل علیه‌السلام گفت: یا محمد! من صاحب زلزله‌ها هستم، به من امر فرمایید که زمین را بر امت تو متزلزل نمایم، و به آنها صیحه‌ای بزنم که از آن هلاک شوند.حضرت فرمود: نه. [صفحه ۴۲۲] عرض کرد: یا محمد! اجازه بفرما این چهل نفر را که مأمور سر مطهر هستند به سزای اعمالشان برسانم.حضرت فرمود: اجازه دادم.آن گاه جبرئیل علیه‌السلام با نفس خود به یکایک ما می‌دمید و آنها هلاک می‌شدند، پس به من نزدیک شد و فرمود: آیا می‌شنوی و می‌بینی؟حضرت رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم فرمود: او را رهـا کنیـد و به حـال خود بگذاریـد، خـدای تعالی او را نبخشـد.پس مرا رها کردنـد و سر مبارک را گرفتند و رفتند.از آن شب به بعد، سر مقدس مفقود شد، و از آن خبری نشد.از طرفی، عمر سعد ملعون به دنبال حکومت ری رفت، و به سلطنت موفق نشـد و خـدا عمر او را گرفت و در راه هلاک شـد.سـلیمان بن اعمش گویـد: پس از شـنیدن این قصه به آن مرد ملعون گفتم: دور شو! مرا به آتش جنایتی که مرتکب شـده‌ای نسوزان. از او روی گردانیدم و نمی‌دانم آن ملعون کجا رفت [۳۶۰] . [صفحه ۴۲۵]

ورود اهل بیت به شهر شام

اسرا و سرهای مطهر در بازار شام

ابومخنف در این مورد می گوید: کاروان اسـرا را با جدیت تمام حرکت دادند تا این که وارد شـهر شام شدند. بازارها تعطیل است و داد و سـتد نمی‌شود، مردم گویا مست هسـتند، ملعونی به سوی یزید بن معاویه –علیهما اللعنه – آمد و گفت: خدا چشم تو را روشن نماید ای خلیفه!یزید گفت: برای چه؟آن ملعون گفت: به خاطر سر حسـین – صـلوات الله علیه –یزید حرامزاده به آن شخص گفت: خدا چشم تو را روشن ننماید.آن گاه دسـتور داد آن لعین را زندانی کنند.از طرفی، دستور داد صد و بیست علم برافراشته نموده و به اسـتقبال سـر اطهر و اقدس حضـرت بروند.علم‌ها برافراشـته شد، در زیر علم‌ها آن ملاعین، «الله اکبر» و «لا اله الا الله» می گفتند!!ناگاه هـاتفی صـدا زد و این اشـعار را خوانـد:جاؤوا برأسک یابن بنت محمـد! مترملاً بـدمائه ترمیلالا یوم اعظم حسـرهٔ من یومه و اراه رهنا للمنون قتیلافکأنمـا بـک یـابن بنت محمـد! قتلوا جهـاراً عامـدین رسولاو یکبرون بأن قتلت و انما فتلوا بک التکبیر و التهلیلالای فرزند دختر رسول خـدا! سـر تو را در حالی که بخونت آغشـته بود آوردنـد.هیچ روزی بزرگتر و شدیدتر از جهت حسـرت و اندوه از روز شهادت آن حضـرت نیست؛ و من او را می‌بینم که در گرو مرگ و کشـته شدن است.گویا به سبب کشتن تو ای پسر دختر پیامبر! به آشـکار و عمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را کشتند. و به کشته شدن تو تکبیر می گویند؛ و حال آن که جز این نیست که با کشـتن تو تکبیر و تهلیل را کشـتند.سـهل گوید: مردم از دروازه‌ی خیزران وارد شـهر شدند، من هم به همراه آنها وارد شدم، ناگاه دیـدم هیجـده سـر که بر بالای نیزه‌هـا بودنـد، آوردنـد، اسـرا را بر پشت شترهـای بی‌جهاز سوار کرده بودنـد، سـر اطهر امام حسـین علیه‌السـلام در دست شمر لعین بود، آن ولدالزنای ملعون می گفت: [صفحه ۴۲۶] أنا صاحب الرمح الطویل أنا قاتل الدین الاصیل أنا قتلت ابن سـید الوصـیین و أتیت برأسه الی یزید امیرالمومنین‌منم صاحب نیزه‌ی بلند، منم کشـنده‌ی دین اصیل.فرزند سید الوصیین را من کشـتم که اینک سـر او را به یزید امیرالمؤمنین!! آوردم.حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام در پاسخ آن فرمود: ای ملعون فرزند ملعون! در نسـبت لقب امیرالمـؤمنین به یزیـد دروغ گفـتی – و یـا در اظهـار شـجاعت خـود دروغ گفـتی –آگـاه بـاش که لعنت خـدا بر قوم ستمکاران است.وای بر تو! در نزد یزید ملعون فرزند ملعون؛ بر کشـتن کسی افتخار می کنی که جبرئیل و میکائیل علیهماالسلام او را در گهواره لالایی می گفتنـد؛ کسـی که نام او بر سـراپرده‌ی عرش پروردگار عالمیان نوشـته شـده است، کسـی که خداونـد عالمیان پیامبران را به جد او ختم کرده است، و کفار را به دست پدر او مقهور و مغلوب کرده است.پس مانند جد من محمد مصـطفی صلی الله علیه و آله و سلم، و مانند پدر من علی مرتضـی علیه‌السـلام، و مانند مادر من فاطمه‌ی زهرا علیهاالسـلام کجا پیدا می‌شود؟خولی ملعون متوجه حضـرت ام‌کلثوم علیهاالسـلام شد و عرض کرد: شجاعت را انکار می کنی و حال آن که تو دختر مرد شجاع هستی.آن گاه سـرهای اطهر را یکی پس از دیگری آوردند که سـر حر بن یزید ریاحی علیه‌الرحمه را پس از سـر اطهر امام حسـین علیه‌السـلام آوردند. پس از آن، سـر مبارک حضـرت ابوالفضل العباس علیه‌السـلام نمایان شد که ملعونی به نام قشـعم جعفی برداشته بود.بعد از آن، سـر عون بود که سـنان بن انس نخعی ولدالزنا برداشته بود، و بقیه‌ی سرهای انور پس از آن‌ها نمایان شدند.سهل گوید: دختری که بر شتری لاغر و بـدون جهـاز سوار بود روی آورد، آن مخـدره، روسـری از خز داشت که رنـگ خز مایـل به سـیاه بود، او صـدا

می‌زد:وا محمداه! وا علیاه! وا حسناه! وا حسیناه! وا عقیلاه! وا عباساه! وا بعد سفراه! وا سوء صباحاه.سهل گوید: به طرف او رفتم، صیحه‌ای بر من زد که بی‌هوش شدم، وقتی که به هوش آمدم نزدیک رفتم و به او عرض کردم: ای سیده‌ی من! چرا بر من صیحه می‌زنی؟ فرمود: آیا از خدا و رسول او حیا نمی‌کنی و به اهل و عیال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگاه می‌کنی؟عرض کردم: قسم به خدا! من نظر بدی نسبت به شما نداشتم. [صفحه ۴۲۷] فرمود: تو کیستی؟گفتم: من سهل بن سعید شهرزوری؛ و از جمله‌ی بندگان و دوستان شما هستم.آن گاه متوجه حضرت علی بن الحسین - صلوات الله علیهما - شدم و عرض کردم: ای آقای من! آیا حاجتی دارید؟فرمود: آیا چیزی از درهم نزد تو هست؟عرض کردم: آری! هزار دینار و هزار درهم سکه دارم.فرمود: مقداری از آن پولها را به حامل سر مطهر بده و به آن ملعون بگو: سر اطهر را از زنان دور نماید تا مردم مشغول نگاه کردن آن شده و به زنان اهل بیت علیهم‌السلام نگاه نکنند.سهل گوید: امر امام علیه‌السلام را اطاعت کرده و انجام دادم، آن گاه به سوی حضرت بازگشتم، عرض کردم: ای آقای من! آن کاری را که امر فرمودی انجام دادم.فرمود: خدا تو را در روز قیامت با ما محشور نماید.آنگاه امام علیه‌السلام شروع به خواندن این اشعار کرد:أقاد ذلیلا فی دمشق کاننی من الزنج عبد غاب عنه نصیرو جدی رسول الله فی کل مشهد و شیخی امیرالمؤمنین امیرفیالیت لم ادخل دمشق و لم یکن یرانی یزید فی البلاد اسیربا دستان بسته و ذلت و خواری در شهر شام اسیرم کردند؛ گویا من، بنده‌ای از طایفه‌ی سودان هستم که یاری کننده‌ی او غایب شده است.در حالی که جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (که مردم در جمیع مجالس و محافل او را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌نامند)؛ و بزرگ من امیرمؤمنان علیه‌السلام که پادشاه امیر است.ای کاش به شهر شام داخل نمی‌شدم؛ و یزید لعین مرا نمی‌دید که در شهرها سیر می‌کنم.

رفتار شامیان با اسرا و سرهای مطهر

سهل گوید: در این میان؛ پنج نفر زنی را دیدم که از پنجره‌ی بلندی نگاه می‌کردند که از جمله‌ی آنها پیرزنی ملعونه و پشت خمیده‌ای بود. چون سر اطهر حجت خدا - روحنا و روح العالمین فداه - در برابر آن قرار گرفت پیرزن - لعنها الله - برخاست و سنگی را به دندانهای پیشین امام علیه‌السلام زد.چون این جسارت را از آن ملعونه‌ی خبیثه دیدم عرض کردم: خدایا! او را و آن زنهایی را که با آن ملعونه هستند هلاک گردان، به حق محمد و اولاد او، صلوات الله علیهم. [صفحه ۴۲۸] سهل گوید: هنوز سخن من تمام نشده بود که پنجره خراب شد و سقوط کرد و آن پیرزن ملعونه با آن زنان ملعون هلاک گردیدند، پایان این روایت [۳۶۱] .در روایت دیگر آمده است: وقتی که اهل بیت علیهم‌السلام کنار آن پنجره رسیدند، پیرزن ملعونه‌ای به نام ام‌هجام - لعنها الله - به همراه کنیزان و دختران خویش نگاه می‌کردند، وقتی که آن خبیثه سر مقدس امام حسین علیه‌السلام را که در بالای نیزه‌ی بلندی بود و محاسن مبارکش به خون آغشته بود؛ دید گفت: این سر که پیشاپیش همه‌ی سرهاست سر چه کسی است؟ و این سرهایی که بعد از او هستند، سرهای چه کسانی هستند؟گفتند: این سر؛ سر اطهر حسین بن علی ابی‌طالب علیهم‌السلام است، و این سرها، سرهای اصحاب (و اهل بیت) او هستند.آن ملعونه، خیلی خوشحال شد و به کنیزان خود گفت: سنگی به من بدهید تا به سر حسین بزنم، چون پدر او، پدر و شوهر مرا کشته است.یکی از کنیزان سنگی به او بداد، او سنگ را به صورت نورانی و مطهر امام علیه‌السلام زد که در اثر آن، خون به محاسن شریفش جاری شد.پس از این کار، حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام متوجه برادرش شد، دید خون از صورت انور و محاسن شریف آن حضرت جاری است. پس سیلی به صورت خود زد، و گریبانش را چاک نمود و فریاد زد:وا غوثاه، وا مصیبتاه، وا محمداه، وا علیاه، وا حسناه، وا حسیناه!آن گاه بی‌هوش افتاد، چون به هوش آمد فرمود: چه کسی این جسارت را به برادر و نور چشم من نمود؟گفته شد: این پیرزن.حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام از سوز دل نفرین کرد و فرمود:الله اهجم علیها قصرها، و احرقها بنار الدنیا قبل نار الآخرة.خدایا خانه‌ی او را بر سرش ویران کن، و آن ملعونه را پیش از آتش آخرت با

آتش دنیا بسوزان.راوی گوید: به خدا قسم! هنوز کلام آن مخدره علیهاالسلام تمام نشده بود که ساختمان فروریخت و بر سر عجزه‌ی ملعونه ویران شد و قصرش آتش گرفت و شعله بلند شد و در همین ساعت سوختند و مردند، خدا آنها را رحمت نکند. [صفحه ۴۲۹] در کتاب «اقبال» می‌نویسد: در کتاب «مصابیح» روایتی از حضرت امام صادق علیه‌السلام نقل شده که: حضرت فرمود:پدرم محمد بن علی – صلوات الله علیها – فرمود: از پدر بزرگوارم حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام پرسیدم: یزید لعین تو را به چه شتری سوار نمود؟فرمود: مرا بر شتری که می‌لنگید سوار کرد، و آن شتر برهنه بود و جهاز نداشت، سر مطهر حسین علیه‌السلام بر بالای نیزه‌ای قرار دادند و زنان و اهل حرم ما پشت سر من، بر استران بی‌زین سوار کرده بودند، و گروه ستمگران – و یا گروه شتاب‌کنندگان – و یا جماعت پیش روندگان به سوی تحصیل آب – پشت سر ما بودند، یعنی در رفتن شتاب می‌نمودند، و ما را با این حالت شتاب، راه می‌بردند اطراف ما را با نیزه‌ها احاطه کرده بودند.اگر کسی از ما گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت با نیزه بر سر او می‌زدند.و با این حال وارد دمشق شدیم وقتی که وارد دمشق شدیم ملعونی فریاد زد: ای اهل شام! اینها اسیران اهل بیت ملعون!! هستند [۳۶۲] .و در «امالی صدوق» آمده است:هنگامی که وارد شهر شام شدیم، زنان و اسیران را در روز با روی گشاده وارد شهر کردند، و چون چشم ناپاک مردم شام ستم‌پیشه به اسرای اهل بیت علیهم‌السلام افتاد گفتند: ما اسیرانی نیکوتر از اینها ندیده‌ایم، شما کیستید؟سکینه دختر حسین علیهماالسلام فرمود:نحن سبایا آل محمد علیهم‌السلام.ما اسیران آل محمد علیهم‌السلام هستیم.آن گاه آنها را روی پله‌های در مسجد در مکانی که اسیران را نگاه می‌داشتند؛ نگاه داشتند، و در میان ایشان، امام سجاد علیه‌السلام بود، و آن حضرت در این روز جوان بود [۳۶۳] .

گفتگوی امام سجاد با پیرمرد شامی

سید بن طاووس رحمهٔ الله می‌گوید:هنگامی که مخدرات طاهرات امام مظلوم کربلا علیه‌السلام و عیالش در آنجا ایستاده بودند، پیرمردی نزدیک آمد و گفت: [صفحه ۴۳۰] خدا را سپاس که شما را کشت و هلاک ساخت، و شهرها را از مردان شما راحت کرد، و یزید را بر شما قدرت و تسلط داد.امام سجاد علیه‌السلام به او فرمود: آیا قرآن خوانده‌ای؟عرض کرد: آری.فرمود: آیا این آیه را تلاوت کرده‌ای:(قل لا أسالکم علیه اجراً الا المودهٔ فی القربی) [۳۶۴] .بگو یا محمد از شما سؤال نمی‌کنم و توقع نمی‌کنم که بر تبلیغ احکام الهی مزدی، مگر دوستی اهل قرابت من، (یعنی توقع من این است که خویشان نزدیک مرا دوست بدارید).پیرمرد گفت:آری! این آیه را خوانده‌ام.امام سجاد علیه‌السلام به او فرمود:فنحن القربی یا شیخ! فهل قرأت فی بنی‌اسرائیل (و آت ذا القربی)؟مائیم قربی و خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ای شیخ! آیا در سوره‌ی بنی‌اسرائیل این آیه را خوانده‌ای:(و آت ذا القربی) [۳۶۵] .و بده خویشاوندان خویش را آنچه حق اوست؟پیرمرد گفت: آری این آیه را خوانده‌ام.حضرت فرمود: مائیم قربی و خویشان ای شیخ! آیا این آیه را خوانده‌ای:(و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی) [۳۶۶] .و بدانید از مؤمنان آنچه غنیمت گرفته‌اید از کافران از روی قهر از هر چه باشد یک پنجم آن از برای خدا و رسول خدا و خویشان رسول است؟پیرمرد گفت: بلی.امام علیه‌السلام به او فرمود: مائیم قربی و خویشان رسول خدا ای شیخ! ولکن آیا این آیه را خوانده‌ای:(انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم [صفحه ۴۳۱] تطهیراً) [۳۶۷] ؟همانا خداوند می‌خواهد که از شما اهل بیت هر پلیدی را بزداید، و شما را چنان که باید و شاید پاکیزه بدارد.پیرمرد گفت: این را خوانده‌ام.حضرت فرمود:فنحن اهل البیت الذین خصنا الله تعالی بآیهٔ الطهارهٔ یا شیخ!ای شیخ! مائیم اهل بیتی که خدای عزوجل به آیه‌ی طهارت مخصوص فرموده است.پس پیرمرد از گفته‌های خود پشیمان شد و گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم! آیا واقعاً شما آنهایی هستید که در این آیات ذکر شده است؟حضرت فرمود: به حق خدا، بدون تردید ما آنهایی هستیم که در این آیات ذکر شده است.پس پیرمرد گریه کرد و عمامه را از سرش انداخت، آن گاه سر خود را به سوی آسمان بلند نمود و عرض کرد: بار الها! من به سوی تو از دشمنان آل محمد صلی الله

علیه و آله و سلم - از جن و انس - بیزاری می‌جویم.سپس رو به امام سجاد علیه‌السلام نمود و عرض کرد: آیا من از این کارم می‌توانم توبه کنم؟حضرت فرمود: آری! اگر توبه نمایی خدا توبه‌ی تو را قبول می‌فرماید، و تو از یاران ما می‌شوی.عرض کرد: من پشیمان هستم.گفتگوی امام سجاد علیه‌السلام با پیرمرد و توبه‌ی او به گوش یزید بن معاویه -علیهما اللعنه - رسید، آن ملعون دستور قتل پیرمرد را صادر کرد و او را کشتند، رحمت خدا بر او باد [۳۶۸] .مرحوم صدوق این روایت را در «امالی» نقل کرده است، ولیکن کشتن شیخ را ذکر ننموده است، وی در ادامه‌ی روایت می‌گوید:آن گاه پیرمرد گفت: خداوندا! همانا من به سوی تو، توبه می‌نمایم.و این جمله را سه مرتبه تکرار کرد، آن گاه گفت: خداوندا! همانا من به سوی تو از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و از کشندگان اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیزاری می‌جویم، من [صفحه ۴۳۲] قرآن را خوانده بودم ولی تا امروز متوجه این امر نشده بودم [۳۶۹] .

سر اطهر امام حسین و قرائت سوره‌ی کهف در شام

در کتاب «خرایج» روایتی را از منهال بن عمرو نقل کرده است، منهال گوید: سوگند به خدا! من در دمشق بودم، هنگامی که سر مقدس امام حسین علیه‌السلام را که بالای نیزه حمل می‌کردند؛ دیدم، شخصی نزد سر مطهر سوره‌ی کهف را می‌خواند تا به این آیه مبارکه رسید که:(أم حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجباً) [۳۷۰] .خداوند عزوجل سر مبارک را به زبانی فصیح و رسا، ناطق و گویا فرمود و سر مطهر فرمود: شگفت‌انگیزتر از امر اصحاب کهف، کشتن من، و بردن سر من بالای نیزه است [۳۷۱] .

بشارت بنی امیه به قتل امام حسین و اسارت اهل بیت

شیخ فخرالدین طریحی نجفی رحمهٔ الله در کتاب «منتخب» می‌نویسد:هنگامی که اسرای اهل بیت علیهم‌السلام را وارد دمشق نمودند، قاصدی وارد قصر یزید لعنهٔ الله شد، آن ملعون دستمالی بر سرش بسته بود، و دست‌ها و پاهای او در میان تشتی از آب گرم، که طبیبی آن ولدالزنا را مداوا و معالجه می‌نمود، و در این محفل گروهی از بنی‌امیه حضور داشتند که با وی سخن می‌گفتند. در این هنگام، قاصد رو به یزید حرامزاده کرد و گفت: خدا چشمان تو را به سبب ورود سر حسین روشن نماید.آن ملعون با شنیدن این خبر وحشت کرد و با گوشه‌ی چشم نگاهی غضب‌آلود به قاصد کرد و گفت: خدا چشمان تو را روشن ننماید.آن گاه رو به طبیب کرد وگفت: سریعتر مداوای خود را انجام بده.راوی گوید: طبیب پس از مداوای آن ملعون، از قصرش بیرون رفت. پس از آن، قاصد نامه‌ای را که ابن‌زیاد لعین به او فرستاده بود، داد، آن را خواند، چون نامه را تا آخر خواند و از مطالب آن آگاه شد، انگشتان خود را به دندان گرفت طوری که نزدیک بود که آنها را قطع کند، بعد از آن گفت: انا لله و انا الیه راجعون. [صفحه ۴۳۳] آن گاه نامه را به اطرافیان خود که در مجلس حاضر بودند؛ داد تا آن را بخوانند، وقتی آنها نامه را خواندند برخی به برخی دیگر گفتند: این همان چیزی است که دست‌های شما کسب کرده است [۳۷۲] .شیخ مفید رحمهٔ الله این روایت را چنین نقل می‌نماید: عبدالله بن ربیعه حمیری گوید:من در دمشق، نزد یزید بن معاویه - لعنهما الله - بودم، ناگاه زجر بن قیس وارد مجلس او شد، یزید حرامزاده به او گفت: وای بر تو! پشت سر تو چه خبر است؟ و چه خبر آورده‌ای؟گفت: یا امیرالمؤمنین! تو را به فتح و نصرت خدا مژده می‌دهم، حسین بن علی با هیجده نفر از اهل بیت خود و شصت نفر از شیعیانش بر ما وارد شدند، ما از آنها خواستیم یا بر حکم امیر عبیدالله بن زیاد گردن نهند یا آماده‌ی جنگ و قتال شوند، آنها جنگ را بر گردن نهادن بر حکم ابن‌زیاد، اختیار کردند.لشکر ما با طلوع آفتاب، بر آنها هجوم آورد و آنها را از هر ناحیه محاصره کردیم، هنگامی که شمشیرها در بالای سر آنها قرار گرفت، آنها شروع به فرار کردند و می‌خواستند به جایی پناه ببرند، و به تل‌ها و گودال‌ها پناه می‌بردند، چنان که کبوتر از دست مرغ

شکاری پناه می‌برد.به خدا سوگند! این جنگ به اندازه‌ی کشتن شتر یا حتی به اندازه‌ی خواب طول نکشید تا این که همه‌ی آنها را هلاک کردیم، اینک اجساد آنها عریان، لباسهای آنها آغشته به خون و صورت‌های آنها خاک‌آلود است که آفتاب بر آنها می‌تابد و حرارتش ابدان آنها را می‌گدازد، و بادها، و ریگها را بر روی آنها می‌ریزد، زوار آنها عقاب‌ها و کلاغ‌ها است.یزید ملعون اندکی سر خود را پایین انداخت، آن گاه سر خود را بلند نمود و گفت: من بدون کشتن حسین نیز از اطاعت شما راضی می‌شدم، اگر من با او رو به رو می‌شدم، او را مورد عفو قرار می‌دادم [۳۷۳] . [صفحه ۴۳۴]

سر اطهر امام حسین و دروازه‌ی ساعات شام

ابومخنف گوید: سر شریف امام حسین علیه‌السلام را از دروازه‌ی ساعات وارد شهر شام نمودند، مدت سه ساعت در آنجا نگاه داشتند، آن گاه آن را وارد مجلس یزید لعنهٔ الله نمودند که مروان بن حکم لعین کنار آن ملعون نشسته بود، از آنها پرسید: چگونه با آنها جنگ نمودید؟گفتند: او با هیجده نفر از اهل بیت خود و پنجاه و اندی نفر از یارانش به سوی ما آمد، ما با آنها جنگ کردیم و همه‌ی آنها را کشتیم، و اینها سرهای آنهاست، و اسیران بر پشت اشترانند.مروان بن حکم لعین از خوشحالی و سرور - و یا از کبر و غرور - شانه‌های خود را تکان داد و گفت:یا حبذا بردک فی الیدین و لونک الاحمر فی الخدین‌شفیت نفسی من دم الحسین اخذت ثاری و قضیت دینی‌ای مرحبا به لباس برد تو در دست‌ها (یعنی لباسی که دست‌ها و بدن تو را می‌پوشانید)؛ و مرحبا به رنگ سرخ تو در دو طرف گونه‌ات.جگرم را از خون حسین شفا دادم؛ و خونبهای خود را گرفته، و قرض خود را ادا نمودم.

سر اطهر امام حسین در مجالس یزید لعین

سهل گوید: سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را وارد مجلس یزید لعین نمودند، من نیز به همراه مردم وارد شدم، تا از نزدیک شاهد کارهای یزید ملعون شوم. آن ملعون دستور داد که سر مطهر را از نیزه پایین آورده، و در میان تشتی از طلا بگزارند و با دستمال مصری روی آن را بپوشانند، آن گاه سر مبارک را به مجلس آن ملعون وارد نمایند.ملاعین دستورات او را اجرا کردند و با همان کیفیت سر مطهر را وارد مجلس نمودند، هنگامی که سر مطهر را در برابر آن ولدالزنا گذاردند متوجه صدای، کلاغی [صفحه ۴۳۵] شد که بانگ می‌زد، یزید در پاسخ صدای کلاغ این اشعار را خواند:یا غراب البین! ما شئت فقل انما تندب امرا قد فعل‌کل ملک و نعیم زائل و بنات الدهر یلعبن بکل‌لیت اشیاخی ببذر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل‌لأهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا! یا یزید! لا تشل‌لست من خندف ان لم انتقم من بنی‌احمد ما کان فعل‌لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل‌قد اخذنا من علی ثارنا و قتلنا الفارس اللیث البطل‌و قتلنا القرم من ساداتهم وعدلنا هم ببدر فاعتدل‌ای کلاغ جدایی! هر چه می‌خواهی بگو؛ تو، به امری نوحه می‌کنی که واقع شده است.همه‌ی حکومت‌ها و نعمت‌ها فانی و نابود خواهند شد؛ و دختران روزگار- یعنی حوادث آن - با همه‌ی آنها بازی خواهند کرد.کاش نیاکان من که در جنگ بدر به دست مسلمانان به هلاکت رسیدند؛ شاهد جزع و ناشکیبایی قبیله‌ی خزرج و زدن نیزه بودند.آنها از شادی و سرور فریاد می‌زدند، سپس می‌گفتند: ای یزید! دست تو شل نشود. من از قبیله‌ی خندف نیستم اگر انتقام نگیرم از فرزندان احمد در مقابل آنچه او کرده.فرزندان هاشم با ملک و حکومت بازی کردند، و گرنه؛ نه خبری حقی از گذشتگان رسیده، و نه وحیی از جانب خدا نازل شده است.ما از علی خونبهای خود را گرفتیم؛ و سوار بنام، شیر درنده‌ی دلیر را کشتیم.ما مهتر و سید بزرگان آنها را کشتیم؛ و در مقابل جنگ بدر با آنها برابر شدیم، پس امر به اعتدال رسید [۳۷۴] .ابن‌نما رحمهٔ الله گوید: از تاریخ دمشق روایتی را از ربیعهٔ بن عمر جرشی برای من نقل کردند که ربیعه گوید:من در مجلس، نزد یزید لعین بودم، ناگاه صدای مخفر حرامزاده را شنیدم که می‌گفت: این مخفر بن ثعلبه است که گروه لئیمان فاجران!! را نزد امیرالمؤمنین!! آورده است.یزید ولدالزنا در پاسخ آن ملعون گفت: آنچه مادر مخفر زائیده بدتر و لئیم‌تر و [صفحه ۴۳۶] ناکس‌تر

است [۳۷۵] .و در روایت شیخ مفید رحمهٔ الله آمده است:امام سجاد علیه‌السلام در پاسخ مخفر ملعون فرمود: آنچه مادر مخفر زائیده است شرورتر و ناکس‌تر است [۳۷۶] .ابومخنف - پس از نقل سخن کسی که قضایای روز کربلا را به یزید لعین رساند، و پس از نقل سخن یزید لعین که گفت: من بدون کشتن حسین نیز از شما راضی می‌شدم - گوید: سهل این روایت را چنین ادامه داد:آن گاه زن یزید که دختر عبدالله بود این خبر را شنید که یزید لعین خیلی به او محبت داشت و مفتون او بود.سهل گوید: زن یزید لعین چادری را خواست و آن را پوشید و در پشت پرده ایستاده و به یزید لعین گفت: آیا نزد تو کسی است؟گفت: آری، آن گاه یزید لعین به کسانی که نزد او بودند امر کرد تا از مجلس بیرون روند. وقتی آنها بیرون رفتند به زنش گفت: وارد شو، پس زن وارد شد.سهل گوید: زن یزید وارد شد چون چشمش به سر مطهر امام علیه‌السلام افتاد فریاد زد و گفت: این سر کیست؟آن ملعون گفت: سر حسین بن علی بن ابی‌طالب است.سهل گوید: زن یزید چون این سخن را شنید گریست و گفت: به خدا سوگند! بر فاطمه علیهاالسلام سخت است که سر فرزند خود را در برابر تو ببیند، ای یزید! تو مرتکب جنایتی شده‌ای که به سبب آن مستحق لعنت خدا و رسول او هستی، سوگند به خدا! من دیگر زن تو نیستم، و تو نیز شوهر من نیستی.یزید ملعون در پاسخ او گفت: تو با فاطمه چه کار داری؟گفت: خدا به وسیله‌ی پدر، شوهر و فرزندان او ما را هدایت فرموده و این پیراهن هدایت را بر اندام ما پوشانیده. وای بر تو ای یزید! با چه رویی خدا و رسول او را ملاقات خواهی کرد؟آن ملعون به او گفت: ای هند! این سخنان را واگذار، زیرا که من کشتن او را اختیار نکردم.آن گاه آن زن گریه‌کنان از پیش آن ولدالزنا بیرون رفت. [صفحه ۴۳۷] هنگامی که شمر ولدالزنا وارد مجلس آن ملعون شد این اشعار را خواند:املأ رکابی فضهٔ او ذهبا انی قتلت السید المهذباقتلت خیر الناس أما و أبا و أکرم الناس جمیعاً حسباسید اهل الحرمین و الوری و من علی الخلق معا منتصباطعنته بالرمح حتی انقلبا ضربته بالسیف کانت عجباشتر بار مرا از نقره و یا طلا- پر کن، زیرا که من، سید و آقای پاکی را کشته‌ام. من؛ بهترین مردم را از جهت مادر و پدر کشتم؛ کسی که بزرگوارترین همه‌ی مردم از حیث شأن و بزرگی بود.کسی که آقای اهل دو حرم - یعنی مکه و مدینه - و آقای همه‌ی خلق بود؛ و کسی را که بر همه‌ی خلق برتری داشت.من با نیزه او را زدم تا که بر زمین افتاد، و چنان ضربه‌ی شمشیری بر او زدم که ضربت من شگفت‌آور بود.سهل گوید: چون اشعار شمر ملعون به آخر رسید یزید لعین نگاه غضبناکی به او کرد و گفت: اگر می‌دانستی او بهترین مردم از جهت پدر و مادر است پس چرا او را کشتی؟ خدا بار شتر تو را از آتش و هیزم پر کند؟شمر گفت: می‌خواستم بدین وسیله از تو جایزه بگیرم.یزید لعین با سر شمشیر خود او را به عقب راند و گفت: من برای تو جایزه‌ای نمی‌دهم.پس شمر پشت کرد و پا به فرار گذاشت.شیخ مفید رحمهٔ الله می‌گوید:هنگامی که سرهای اطهر را با سر امام حسین علیه‌السلام در برابر یزید لعین گذاشتند، یزید لعین گفت:نفلق هاماً من رجال اعزهٔ علینا و هم کانوا اعق و اظلماما سرهای مردانی که بر ما غالب آمده بودند؛ می‌شکافیم، در حالی که آنها نافرمان و ستم‌گر بودند.یحیی بن حکم؛ برادر مروان بن حکم - لعنتهما الله - که در مجلس یزید لعین حضور داشت در پاسخ یزید گفت:لهام بادنی الطف ادنی قرابهٔ من ابن‌زیاد العبد ذی الحسب الوغل‌سمیهٔ امسی نسلها عدد الحصی و بنت رسول الله لیس لها نسل [صفحه ۴۳۸] آنها سرهایی هستند که در جای بلند عرصه‌ی کربلا- که از حیث قرابت و خویشی نزدیکتر هستند، توسط ابن‌زیاد که بنده‌ای پست، فرومایه و رذل و زبون؛ بریده شدند.نسل سمیه - مادر زیاد که منسوب به ابی‌سفیان است - به تعداد سنگریزه‌ها گردید؛ در حالی که نسلی برای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست.یزید لعین از این پاسخ یحیی ناراحت شد و با دست خود به سینه‌ی یحیی بن حکم زد و گفت: ساکت شو [۳۷۷] .ابومخنف گوید: آن گاه یزید لعین با چوب به دندان‌های مبارک امام علیه‌السلام می‌زد و آن ولدالزنای ملعون این شعار را می‌خواند:نفلق هاما من رجال اعزهٔ علینا و هم کانوا اعف و اصبراو اکرم عندالله منا محلهٔ و افضل فی کل الامور و افخراعدونا و ما العدوان الا ضلالهٔ علیهم و من یعدوا علی الحق یخسرافان تعدلوا فالعدل القاه آخراً اذا ضمنا یوم القیامهٔ محشراولکننا فزنا بملک معجل و ان کان فی العقبی نار تشعراما سرهای مردانی را که بر ما غالب و پیروز بودند؛ می‌شکافیم، کسانی که پرهیزکارتر و شکیباتر در مصایب بودند.آنها در نزد خدای تعالی از

حیث مکان از ما گرامی‌تر هستند؛ و در همه‌ی امور برتر و قابل فخر هستند.ما بر آنها ظلم کردیم و ظلم بر ایشان نیست مگر گمراهی و نارستگاری؛ و کسی که بر حق ستم نماید و یا از حق تجاوز نماید زیانکار می‌شود.اگر با عدل و انصاف رفتار نمایید پس در آهر می‌اندازد، در آن موقعی که ما را در روز قیامت حشر نمایند به عدالت خواهیم رسید.ولی ما به حکومت حاضر رسیدیم، اگر چه این حکومت در آخرت آتشی برافروخته می‌شود.و در برخی از نسخه‌های کتاب ابومخنف این شعار ذکر شده است:یا حسنه یلمع بالیدین یلمع فی طشت من اللجین کانما حف بوردتین کیف رایت الضرب یا حسین شفیت قلبی من دم الحسین اخذت ثاری و قضیت دینی [صفحه ۴۳۹] یا لیت من شاهد فی حنین یرون فعلی الیوم بالحسین ای کسی که حسن و زیبایی او در دو دست او می‌درخشد؛ الان حسن و روشنی او در میان تشتی زرین می‌درخشد.گویا که گونه‌های او به وسیله‌ی دو تا گل زینت داده شده است، ای حسین! ضربت شمشیر را چگونه دیدی؟من، دلم را از خون حسین شفا دادم؛ و خونبهای خود را - خونبهای خویشان خود را - از او گرفته و دین خود را ادا کردم.ای کاش! کسانی که در جنگ حنین حاضر بودند؛ امروز کار مرا با حسین می‌دیدند.آن ملعون شقی با شادی و سرور فخر می‌کرد و با خوردن شراب می‌نازید.در«بحارالانوار» از شیخ مفید رحمهٔ الله چنین نقل می‌نماید:آن گاه یزید لعین رو به اهل مجلس خود کرد و گفت: این شخص بر من فخر می‌کرد و می‌گفت: پدر من از پدر یزید بهتر است و مادر من، از مادر او بهتر است و جد من از جد او بهتر است و من از وی بهتر هستم، پس این گفته‌ها است که او را کشت.اما این که او گوید: پدرم از پدر یزید بهتر است، پدرم با پدر او محاجه نمود، پس خدا به نفع پدر من و به ضرر پدر او حکم فرمود.و اما این که او گوید: مادر من بهتر از مادر یزید است، قسم به جان خودم حقیقتاً راست گفته است، زیرا که فاطمه، دختر رسول خدا از مادر من بهتر است.و اما این که او گوید: جد من بهتر از جد اوست، پس کسی که ایمان به خدا و روز قیامت آورده است نمی‌تواند بگوید: او بهتر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.و اما این که وی گوید: او بهتر از من است، پس شاید او این آیه را نخوانده که:(قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء)بگو ای پروردگار مالك ملك! ملك را به کسی که می‌خواهی عطا می‌فرمایی و از کسی که می‌خواهی بر می‌کنی! [۳۷۸] .در کتاب «تبر مذاب» آمده است: عین القضاهٔ ابوالقاسم علی بن محمد سمانی در تاریخ خود می‌نویسد: [صفحه ۴۴۰] هنگامی که سر مطهر حجت خدا علیه‌السلام در برابر یزید لعین نهاده شد، در دست آن ملعون چوبی بود، او لبها و دندان‌های مبارك امام علیه‌السلام را بگشود و آنها را با چوب می‌زد و به این ابیات مشهور تمثل کرد:لیت اشیاخی ببدر شهدوا.ناگاه متوجه دگرگونی چهره‌ی اهل شام از عملی که از آن ملعون مشاهده کردند؛ شد و این حوادثی که بر اهل بیت علیهم‌السلام جاری شد بر آنها سنگین آمد. او از عکس‌العمل مردم ترسید، و حیله‌ای به کار بسته و گفت: آیا می‌دانید که ابوعبدالله از کجا گرفتار این امر شد؟گفتند: خیر.گفت: او فقط از جهت فقه گرفتار این امر شد، گویا من با او بودم که می‌گفت: من از یزید بهتر هستم، و پدرم بهتر از پدر او، و مادرم بهتر از مادر او و جدم بهتر از جد او و عم من بهتر از عم او، و خال من بهتر از خال اوست، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا دید و بغل گرفت و بر پشت خود حمل نمود، و ریحانه‌ی خود گردانید، و برای من گواهی داد که من آقای جوانان اهل بهشت هستم، و برای من و نسل من به برکت دعا نمود، پس من به این امر از یزید سزاوارترم.ولکن این قول خدا را ملاحظه نکرد که: (قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء) [۳۷۹] .او با این سخنان، دگرگونی و گرفتگی چهره‌ی اهل شام را باز کرد، و آنها چون این سخنان را از آن ملعون شنیدند گمان کردند امر چنان است که آن ملعون می‌گوید.در صورتی که تأویل آیه‌ی شریفه به آن گونه که آن ملعون ذکر کرد؛ نیست و اراده‌ی خداوند عالم غیر آن بود که این جاهل ملعون اراده کرده بود.همانا آنچه را که خدای تعالی اراده فرموده است ملکی است که به خویش اضافه نموده است، یعنی ملك به حق، استحقاق و عدل، و کسی را که می‌خواهد به خاطر طاعتی که خدا به وسیله‌ی آن در دنیا و آخرت اطاعت می‌شود با بهشت و ثواب، عزیز می‌فرماید، و کسی را که بخواهد به وسیله‌ی معصیت، و اجرای حد در دنیا و با عذاب آتش در آخرت ذلیل و خوار می‌گرداند.و اما به دست آوردن و غالب شدن به ملك و

حکومت و تصرف آن بدون [صفحه ۴۴۱] استحقاق، این مورد، داخل در آیه‌ی شریفه نمی‌شود.و خدای عزوجل از همه‌ی کسانی که بر قتل امام حسین علیه‌السلام اعانت کردند و بر علیه آن حضرت خروج نمودند به دست مختار بن ابی‌عبیده‌ی ثقفی انتقام گرفت، و همه‌ی کسانی را که به قتل حجت خدا علیه‌السلام حاضر شده بودند، به سخت‌ترین و بدترین عقوبتها مؤاخذه کرد.در کتاب «تیر مذاب» در آخر خبر سهل بن ساعدی آمده است:یزید ملعون دستور داد سر مطهر را بر ظرفی زرین بگذارند، سپس شراب خواست و آن را نوشید، آن گاه جرعه‌ای از آن را بر سر مطهر حضرت ریخت!!آن ولدالزنا گفت: یا حسین! چگونه دیدی! آیا گمان می کنی که پدر تو ساقی حوض کوثر است، وقتی در آن روز از کنار او عبور کنم مرا از حوض سیراب ننماید. تو می گویی: جدم ظروف طلا و نقره را بر امت حرام کرده است، آگاه باش! سر تو را در میان ظرفی زرین قرار دادم، و پدر تو افتخار می کرد که شجاعان و دلیران را در جنگ بدر کشته، و امروز در عوض آن روز است.آن گاه بالبدیهه و بدون اندیشه‌ی قبلی این اشعار را بخواند:هلال بدا و هلال افل کذلک تجری صروف الدول‌لئن سائنا ان جیشاً مضی لقد سرنا ان جیشا قتل‌هلالی ظاهر می‌شود و هلالی غروب می‌نماید؛ حوادث دولت‌ها چنین جاری می‌شود.اگر رفتن لشکری ما را ملول کرد؛ ولی کشته شدن لشکر دیگری ما را شاد و مسرور نمود.صاحب کتاب «تبر مذاب» گوید: علما و دانشمندان می گویند:روایتی که می گوید: یزید لعین بر سر مطهر امام حسین علیه‌السلام شراب ریخت و آن حضرت را استهزا نمود که علی علیه‌السلام ساقی حوض کوثر است، و این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ظرف طلا و نقره را حرام کرده است، و در انتقام از فرزندان احمد مختار صلی الله علیه و آله و سلم به طلب خون از جانب بزرگان کافر خود که در روز بدر کشته شده بودند شعر گفت، اگر این روایت صحیح باشد [- که صحیح است -] آن ملعون کافر است و شکی در این نیست، زیرا آن ملعون مرتکب این جنایات نشده مگر این که آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده است انکار نموده است، بدیهی است که تصدیق نکردن به شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موجب کفر است.در همان کتاب آمده است: ابوالفرج بن جوزی در کتاب «رد علی المتعصب العنید فی تصویب فعل یزید لعنه الله» گوید: [صفحه ۴۴۲] جنگ ابن‌زیاد لعین با امام حسین علیه‌السلام، مسلط کردن او عمر سعد لعین را بر کشتن آن حضرت، مسلط کردن شمر لعین، و حمل سرهای مقدس به سوی او؛ همه‌ی این‌ها جای تعجب و شگفتی نیست.تعجب و شگفتی ریختن شراب توسط یزید لعین بر سر مطهر امام حسین علیه‌السلام و زدن آن ملعون با چوب به دندان‌های مبارک امام علیه‌السلام و دستور دادن به ابن‌زیاد لعین به این که آل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسیر کرده و بر شتران بدون کجاوه حمل کنند، و اراده‌ی یزید ملعون که حضرت فاطمه علیهاالسلام دختر امام علیه‌السلام به مردی که آن خاتون مکرمه را از یزید لعنهٔ الله خواست؛ ببخشد و سرودن و خواندن اشعار: لیت اشیاخی ببدر شهدوا؛ توسط آن ملعون. آیا انجام این کارها نسبت به خوارج جایز است؟مگر اجماع مسلمین بر این نیست که کشتگان مسلمانان کفن شوند و بر آنها نماز خوانده شده و دفن شوند؟این که یزید ملعون به حضرت فاطمه علیهاالسلام دختر امام حسین علیه‌السلام - وقتی که مردی از اهل شام آن خاتون مکرمه را به کنیزی خواست - می گوید: من می‌توانم شما را اسیر کرده و به کنیزی بدهم؛ و این سخنی است که برای گوینده و عمل کننده‌ی آن به لعنت قناعت نمی‌شود.اگر در قلب آن ملعون، کینه‌های جاهلیت و کینه‌های جنگ بدر نبود وقتی که سر مطهر حجت خدا را نزد او آوردند احترام می‌نمود، او را با چوب نمی‌زد، و شراب بر روی او نمی‌ریخت، بلکه آن را کفن می‌نمود و دفن می کرد، و به فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احسان و نیکویی می‌نمود.و بهترین دلیل بر صحت این روایات و این که آن ملعون به چنین جنایاتی دست زد آن است که آن ملعون، ابن‌زیاد لعین را طلبید و به خاطر کارش از او سپاس گزاری نمود، اموال زیادی و تحفه‌های بسیاری از بیت‌المال مسلمانان به او بخشید، در مجلس، او را کنار خود نشاند، مقام و منزلت او را بلند نمود، و پیش زنان خود برد، و ندیم و افسانه گوی شب خود نمود، و در آن شب‌نشینی به خواننده‌ای دستور خواندن داد و بالبداهه خودش این اشعار را خواند:سقنی شربهٔ فرو فؤادی ثم ملیء فسق ابن‌زیادصاحب السر و الامانهٔ عندی و لتسدید مغنمی و جهادیقاتل الخارجی اعنی حسیناً و مبید الاعداء و الاضدادمرا

با شرابی سیراب کرده، و دلم را خنک نما؛ سپس جامی پر کرده ابن‌زیاد را سیراب کن. [صفحه ۴۴۳] او که صاحب سر و امانت من است؛ و کسی است که غنیمت‌ها و جهاد مرا محکم نموده است.او کشنده‌ی خارجی یعنی، حسین است؛ و هلاک کننده‌ی دشمنان و اضداد است.شیخ صدوق رحمهٔ الله در کتاب «عیون اخبار الرضا علیه‌السلام» با اسناد خود از فضل بن شاذان چنین روایت می کند: فضل گوید: از امام رضا علیه‌السلام در مورد مجلس یزید شنیدم که می‌فرمود:لما حمل رأس الحسین علیه‌السلام الی الشام أمر یزید لعنهٔ الله فوضع [و نصبت علیه مائدهٔ، فأقبل هو لعنه الله و اصحابه یأکلون و یشربون الفقاع، فلما فرغوا امر بالراس فوضع] فی طست تحت سریره، و بسط علیه رقعهٔ الشطرنج، و جلس یزید لعنه الله یلعب بالشطرنج، و یذکر الحسین علیه‌السلام و اباه و جده - صلوات الله علیهم - و یستهزئ بذکرهم، فمتی قمر صاحبه تناول الفقاع، فشربه ثلاث مرات، ثم صب فضلته مما یلی الطست من الارض.فمن کان من شیعتنا فلیتورع عن شرب الفقاع، و اللعب بالشطرنج، و من نظر الی الفقاع و الی الشطرنج فلیذکر الحسین علیه‌السلام ولیلعن یزید و آل زیاد لعنهم الله یمحو الله بذلک ذنوبه و لو کانت کعدد النجوم.هنگامی که سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را وارد شام نمودند، یزید ملعون دستور داد آن را در [کناری نهادند، و سفره‌ی غذا گستردند، او - که لعنت خدا بر او باد - با یارانش مشغول خوردن غذا و نوشیدن شراب آبجو شدند، چون فارغ شدند امر کرد سر بریده‌ی امام حسین علیه‌السلام را در] میان تشتی قرار داده و در زیر تختش بگذارند، وبر روی آن میز بساط شطرنج را به راه انداخت، آن گاه یزید لعین نشست و مشغول بازی شطرنج شد، او امام حسین علیه‌السلام، پدر و جد بزرگوارش را یاد می‌کرد و استهزا می‌نمود، پس هر موقع بر طرف بازی خود غلبه می‌کرد، شراب؛ (آبجو) را سه مرتبه می‌نوشید - و بقیه‌ی آن را در کنار تشتی که سر امام علیه‌السلام در آن بود می‌ریخت.پس هر کسی از شیعیان ما است باید از خوردن فقاع پرهیز نماید، و از بازی کردن با شطرنج اجتناب کند، و هر کسی به فقاع و شطرنج نگاه کند و حسین علیه‌السلام را یاد نماید و بر یزید و فرزندان زیاد - لعنهم الله - لعن نماید، خدای تعالی به سبب این عمل، گناهان او را محو می‌کند گرچه مانند شماره‌ی [صفحه ۴۴۴] ستارگان باشند [۳۸۰] .در کتاب «منتخب» از علی بن الحسین صلوات الله علیهما نقل شده است که آن حضرت فرمود:هنگامی که ما را به سوی یزید بن معاویه لعنهما الله حرکت دادند، ریسمان‌هایی آوردند و ما را مانند گوسفندان بستند، یک طرف ریسمان در گردن من و طرف دیگر آن در گردن حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام و در دوش حضرت زینب علیهاالسلام و جناب سکینه علیهاالسلام و دختران اهل بیت علیهم‌السلام قرار داشت. ما را بدین کیفیت راندند، و هر وقت که از رفتن خسته می‌شدیم ما را می‌زدند، تا این که ما را وارد مجلس یزید لعین کرده و در برابر او نگاه داشتند، من در حالتی وارد مجلس آن ملعون شدم که او بر تخت سلطنت خود تکیه داده بود [۳۸۱] .در کتاب «انوار نعمانیه»: روایت شده است:هنگامی که اهل بیت امام علیه‌السلام در حالت اسیری بر یزید بن معاویه لعنهما الله وارد شدند، آن ملعون از آنها پرس و جو می‌کرد و از فرد فرد آنها می‌پرسید و آن مظلومان را به ریسمان درازی بسته بودند، که زجر بن قیس ولدالزنا آنها را می‌کشید، تا این که نزد خانمی آمد که صورت خود را با زانویش پوشانیده بود، زیرا او تکه پارچه‌ای نداشت که با آن، صورت خود را بپوشاند.یزید ملعون و حرامزاده گفت: این زن کیست که پوششی ندارد؟گفتند: سکینه دختر امام حسین علیه‌السلام است.آن ملعون گفت: تو سکینه هستی؟در این هنگام، اشک‌های آن مظلومه جاری شد، بغض گلویش را گرفت، و سکوت نمود، نزدیک بود که روح آن مخدره از شدت گریه از تنش بیرون رود.آن ولد الزنا به او گفت: چرا گریه می‌کنی؟فرمود: چگونه گریه نکند کسی که پوششی ندارد که با آن صورت و سر خود را از تو و همنشینانت بپوشاند.یزید لعین و اهل مجلس او لعنهم الله از این سخن گریه نمودند، آن گاه آن ملعون گفت: خدا پسر مرجانه؛ عبیدالله بن زیاد را لعنت نماید، دل او نسبت به فرزندان [صفحه ۴۴۵] پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه سخت و باقساوت است؟ [۳۸۲] .در کتاب «منتخب» آمده است: نقل شده:هنگامی که مخدرات مطهره را وارد مجلس یزید بن معاویه لعنهما الله کردند، آن ملعون به نوامیس خدا نگاه می‌کرد و از فرد فرد آنها می‌پرسید، و این در حالتی بود که آنها به ریسمان درازی بسته بودند.در پاسخ آن ملعون، بانوی محترمه را معرفی می‌کردند که: این زن ام‌کلثوم کبری،

این زن ام‌کلثوم صغری، این زن صفیه، این زن ام‌هانی، این رقیه که از دختران علی علیه‌السلام است، این سکینه، و این فاطمه از دختران امام حسین هستند، سلام الله علیهم.پس آن لعین رو به حضرت سکینه علیهاالسلام کرد و گفت: ای سکینه! پدر تو کسی است که در مورد حق من کفران نمود، و قرابت و خویشی مرا برید، و با من در ملک و حکومتم منازعه کرد.حضرت سکینه علیهاالسلام با شنیدن این سخن گریست و فرمود: به خاطر کشتن پدر من شاد مباش، زیرا او مطیع خدا و رسول او بود، خدای تعالی او را به سوی خود خواند و او اجابت نمود و بدین وسیله به سعادت رسید.تو ای یزید! در پیشگاه خدای تعالی، جایی است که باید پاسخ‌گوی اعمال خود باشی، پس برای پاسخ به سؤالات مهیا باش، و چگونه می‌توانی جواب‌گو باشی؟آن ملعون به او گفت: ای سکینه! ساکت باش، برای پدر تو نزد من حقی نیست [۳۸۳] .

گفتگوی ام کلثوم با یزید لعین

ابومخنف گوید: در این هنگام یزید لعین نگاهی به ام‌کلثوم علیهاالسلام کرد و گفت: ای ام‌کلثوم! آنچه را که خدا در حق شما روا داشت، چگونه دیدی؟حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام فرمود: ای فرزند طلقاء و آزادشدگان! [۳۸۴] اینها حرم و کنیزان تو هستند که در پس پرده‌اند، در حالی که دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر شترهای بی‌کجاوه سوارند، که خوب و بد به آنها نگاه می‌کند، و یهود و نصاری بر آنها صدقه می‌دهد. [صفحه ۴۴۶] یزید بی‌دین، از این پاسخ با شهامت ناراحت شد و با غضب به آن خاتون نگاه کرد، یکی از اهل مجلس به آن ملعون گفت: او زن است، و مؤاخده نمی‌شود، پس خشم آن ملعون فرونشست [۳۸۵] .علی بن محمد مالکی در کتاب «فصول المهمه» می‌نویسد:هنگامی که مخدرات طاهرات امام حسین علیه‌السلام را وارد مجلس یزید نمودند، سر مطهر و شریف آن حضرت در برابر یزید لعین بود.وقتی اهل حرم این منظره را دیدند حضرت سکینه و حضرت فاطمه سلام الله علیهما سعی می‌کردند که به سر مقدس و شریف نگاه کنند، ولی یزید ولدالزنا سر را از آنها می‌پوشانید.در این هنگام، سر مطهر را دیدند، صیحه کشیدند و با صدای بلند گریه نمودند، از گریه‌ی آنها زنان یزید و دختران معاویه گریه کردند، پس با صدای بلندشان ولوله‌ای برپا کردند.حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود: دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسیر هستند - یعنی آیا روا است که آنها اسیر باشند؟ -.حضرت سکینه علیهاالسلام که دختر جوانی نیکو بود، رو به یزید کرد فرمود: ای یزید! آیا این عمل تو را شاد می‌نماید؟آن حرامزاده گفت: به خدا سوگند! من از این عمل شاد نشدم، و من این عمل را مکروه می‌دارم، آنچه از مصایب بر شما وارد شده از آنچه از شما گرفته شده، بزرگتر است.سید بن طاووس رحمهٔ الله در توصیف ورود اهل بیت علیهم‌السلام به مجلس یزید گوید:آن گاه که سر امام حسین علیه‌السلام را با زنان مخدرات و باقی مانده‌ی از اهل بیت امام علیه‌السلام را وارد مجلس یزید لعین نمودند، در حالی که آنها را محکم به ریسمان‌ها بسته بودند، هنگامی که با این حال، در برابر آن ملعون ایستادند، حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام به یزید ولدالزنا فرمود: ای یزید! تو را به خدا سوگند می‌دهم! گمان تو بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چگونه است اگر ما را با این حال ببیند؟!پس یزید لعین دستور داد ریسمان‌ها را بریدند و آنان را از قید طناب رها ساختند، آن گاه سر مطهر امام علیه‌السلام در برابر آن حرامزاده نهادند، و مخدرات مطهره را در پشت سر خود نشاند تا مخدرات مطهرات به سر مطهر نگاه نکنند، ولیکن چشم امام [صفحه ۴۴۷] سجاد علیه‌السلام بر سر مطهر پدرش افتاد، و بعد از آن صحنه‌ی دلخراش هرگز گوشت کله (حلال گوشتی) نخورد [۳۸۶] .

امام سجاد در مجلس یزید لعین

ابن‌نما رحمهٔ الله گوید: امام سجاد علیه‌السلام در توصیف مجلس یزید لعین می‌فرماید:ما دوازده مرد بودیم که به زنجیر ستم بسته بودند و با این حال ما را وارد مجلس یزید لعین نمودند، چون در پیش یزید لعین ایستادیم، رو به یزید کردم و گفتم: ای یزید! تو را

به خدای تعالی سوگند می‌دهم! چه گمان داری به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر ما را با این حال ببیند؟فاطمه، دختر امام حسین علیه‌السلام گفت: ای یزید! آیا رواست که دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسیر باشند؟با شنیدن این سخن، همه‌ی مردم گریه کردند و اهل خانه‌ی یزید نیز گریستند، تا این که صدا به گریه بلند شد.امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: مرا به زنجیر ستم بسته بودند، به یزید لعین گفتم: آیا اجازه می‌دهی چند کلمه حرف بزنم؟گفت: بگو ولی سخن بیهوده مگو!!گفتم: من در موقعیتی هستم که سزاوار نیست سخن بیهوده بگویم، گمان تو به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چگونه است اگر مرا در زنجیر ببیند؟آن حرامزاده رو به اطرافیان خود کرد و گفت: زنجیر او را بگشایید [۳۸۷] .علی بن ابراهیم رحمهٔ الله در تفسیر خود می‌نویسد:امام جعفر صادق علیه‌السلام در توصیف مجلس یزید لعین می‌فرماید:هنگامی که سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را وارد مجلس یزید لعین نمودند، و از طرفی امام سجاد علیه‌السلام و دختران حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه وارد کردند، امام سجاد علیه‌السلام را به زنجیر ستم بسته بودند، پس یزید لعین رو به آن حضرت کرد و گفت: یا علی بن الحسین! سپاس خدایی را که پدر تو را کشت.امام سجاد علیه‌السلام فرمود: خدا لعنت کند کسی را که پدر مرا کشت.یزید لعین از این پاسخ به خشم آمد و دستور داد که گردن امام علیه‌السلام را بزنند. [صفحه ۴۴۸] حضرت فرمود: اگر مرا بکشی، پس چه کسی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به سوی منازل و اوطان خود بازمی‌گرداند؟ آنها که جز من محرمی ندارند.آن ملعون گفت: تو آنها را به وطنشان بازمی‌گردانی.آن گاه یزید ملعون سوهانی خواست و به وسیله‌ی آن با دست خود زنجیرها را از گردن امام علیه‌السلام برید، بعد گفت: یا علی بن الحسین! آیا می‌دانی این که خودم زنجیر را از گردنت برمی‌دارم، منظورم چیست؟حضرت فرمود: آری، می‌خواهی احدی را جز تو بر ذمه من منتی نباشد.یزید لعین گفت: سوگند به خدا! جز این منظوری نداشتم.سپس یزید لعین گفت: یا علی بن الحسین! (ما اصاب من مصیبهٔ فبما کسبت ایدیکم)؛ «مصایبی که به شما رسیده به سبب چیزی است که دست‌های شما آن را کسب کرده است.»امام علیه‌السلام فرمود: هرگز چنین نیست، این آیه در شأن ما نازل نشده، بلکه آیه‌ای که در شأن ما نازل شده این آیه شریفه است:(ما أصاب من مصیبهٔ فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل أن نبرأها) [۳۸۸] ؛هر مصیبتی در زمین یا از نفس خویش به شما رسد همه در کتاب، پیش از آن که همه را در دنیا ایجاد کنیم، ثبت است.پس ما آن کسانی هستیم که بر آنچه از ما فوت شده است اندوهگین نمی‌شویم، و آنچه از دنیا به ما رسیده است، شاد نمی‌شویم [۳۸۹] .سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید:هنگامی که حضرت زینب کبری علیهاالسلام سر مبارك امام حسین علیه‌السلام را در مجلس یزید لعین دید، دست به گریبان خود برد و آن را پاره کرد آن گاه با سوزدل و با صدای حزین و غمین که دلها را می‌سوزاند فریاد زد:یا حسیناه! یا حبیب رسول الله! یابن مکهٔ و منی! یابن فاطمهٔ الزهراء سیدهٔ نساء! یابن بنت المصطفی!ای حسین! ای حبیب رسول خدا! ای فرزند مکه و منی! ای فرزند فاطمه‌ی زهرا [صفحه ۴۴۹] سیده‌ی زنان! ای فرزند دختر مصطفی!سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید: سوگند به خدا! آن بانوی محترمه با گریه و ناله‌اش همه‌ی کسانی را که در مجلس یزید بودند به گریه آورد، و یزید ملعون ساکت بود.آن گاه خانمی از بنی‌هاشم که در آن مجلس حضور داشت شروع به ندبه بر امام حسین علیه‌السلام نمود، و فریاد می‌زد:یا حبیباه! ای آقای اهل بیت من! ای فرزند پیامبر! ای سرپرست بیوه زنان و یتیمان! ای کشته‌ی فرزندان پیامبران!سید بن طاووس رحمهٔ الله گوید: همه‌ی کسانی که ناله و ندبه‌ی او را شنیدند، گریه نمودند.

اعتراض ابو برزه‌ی اسلمی بر یزید لعین

آنگاه یزید ولدالزنا چوب خیزرانی خواست، وقتی چوب به دست گرفت شروع کرد با آن به دندان‌های مبارك امام علیه‌السلام می‌زد.وقتی ابابرزه‌ی اسلمی این صحنه را دید رو به آن ملعون نموده و گفت: وای بر تو ای یزید! آیا با چوب بر دندان حسین بن فاطمه علیهاالسلام را می‌زنی؟ من گواهی می‌دهم که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که دندان‌های او و برادرش امام

حسن علیه‌السلام را می‌مکید و می‌فرمود:انتما سید شباب اهل الجنهٔ، فقتل الله قاتلکما، و لعنه و اعد له جهنم و سائت مصیراً.شما آقایان جوانان اهل بهشت هستید، خدا قاتلان شما را بکشد، و آنها را لعنت نماید، و آنها را در روز رستاخیز در جهنم قرار دهد که بد جایگاهی است.داوودی گوید: یزید لعین، از اعتراض آن مرد به خشم آمد و دستور داد او را بیرون کنند، ماموران آن ملعون، کشان کشان او را بیرون کردند.

سخنان زینب کبری در مجلس یزید لعین

در کتاب «احتجاج» در وصف مجلس یزید لعین می‌نویسد:آن گاه حضرت زینب علیهاالسلام دختر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام که مادرش فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است برخاست و فرمود:الحمد لله رب العالمین، و الصلاهٔ علی جدی سید المرسلین، صدق الله سبحانه کذلک یقول: (ثم کان عاقبهٔ الذین اساؤا السویء ان کذبوا [صفحه ۴۵۰] بآیات الله و کانوا بها یستهزؤون).اظننت یا یزید! حیث اخذت علینا اقطار الارض، و ضیقت علینا آفاق السماء، فاصبحنا لک فی اسار الذل، نساق الیک سوقاً فی قطار، و انت علینا ذو اقتدار، ان بنا علی الله هواناً، و علیک منه کرامهٔ وامتناناً، و ان ذلک لعظم خطرک و جلالهٔ قدرک.فشمخت بانفک و نظرت الی عطفک تضرب اصدریک فرحاً، و تنفض مذرویک مرحاً حین رایت الدنیا لک مستوسقهً، و الامور لدیک متسقهً، و حین صفی لک ملکنا، و خلص لک سلطاناً؟فمهلا مهلاً! انسیت قول الله عزوجل: (و لا تحسبن الله غافلاً عما یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار).و قال عز من قائل: (و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثماً و لهم عذاب مهین).امن العدل یابن الطلقاء! تخدیرک حرائرک و امائک، و سوقک بنات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سبایا؟ قد هتکت ستورهن، و ابدیت وجوههن، تحدوا بهن الاعداء من بلد الی بلد، و یستشرفهن اهل المناقل، و یبرزن لاهل المناهل، و یتصفح وجوههن القریب و البعید، و الغائب و الشهید، و الشریف و الوضیع، و الدنی و الرفیع.لیس معهن من رجالهن، و لا من حماتهن حمیم، عتوا منک علی الله، و جحوداً لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من عند الله.و لا غرو منک، و لا عجب من فعلک، و انی یرتجی [مراقبهٔ] ممن لفظ فوه اکباد الشهداء، و نبت لحمه بدماء السعداء، و نصب الحرب لسید الاوصیاء، و جمع الاحزاب، و شهر الحراب، و هز السیوف فی وجه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.اشد العرب لله جحوداً، و انکرهم له رسولاً، و اظهرهم له عدوناً، و اعتاهم علی الرب کفراً و طغیاناً.الا انها نتیجهٔ خلال الکفر، و صب یجرجر فی الصدر لقتلی یوم بدر، فلا یستبطئ فی بغضنا اهل البیت، من کان نظره الینا شنئاً و شنئآناً و احناً و اضغاناً یظهر کفره برسوله، و یفصح ذلک بلسانه، و هو یقول فرحاً بقتل ولده، و سبی ذریته غیر متحور و لا مستعظم یهتف باشیاخه: [صفحه ۴۵۱] لاهلوا، واستحلوا فرحا و لقالوا: یا یزید لا تشل‌منحنیاً علی ثنایا ابی‌عبدالله علیه‌السلام، و کان مقبل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ینکتها بمخصرته قد التمع السرور بوجهه.لعمری لقد نکأت القرحهٔ و استأصلت الشافهٔ باراقتک دم سید شباب اهل الجنهٔ، و ابن یعسوب الدین و العرب، و شمس آل عبدالمطلب.و هتفت باشیاخک، و تقربت بدمه الی الکفرهٔ من اسلافک، ثم صرخت بندائک.[و] لعمری لقد نادیتهم لو شهدوک، [و] و شیکاً تشهدهم، و لن یشهدوک، و لتودن یمینک کما زعمت شلت منک عن مرفقها و جذت، واحببت امک لم تحملک، و اباک لم یلدک، حین تصیر الی سخط الله تعالی، و مخاصمک [و مخاصم ابیک] رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.اللهم خذ بحقنا، و انتقم لنا ممن ظلمنا، و احلل غضبک علی من سفک دماءنا، و نقص ذمارنا و قتل حماتنا، و هتک عنا سدولنا.و فعلت فعلتک [التی فعلت] و ما فریت الا جلدک، و ما جزرت الا لحمک، و سترد علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بما تحملت من دم ذریته، و انتهکت من حرمته، و سفکت من دماء عترته و لحمته، حیث یجمع به شملهم، و یلم شعثهم، و ینتقم من ظالمهم، و یأخذ لهم بحقهم من اعدائهم.فلا یستفزنک الفرح بقتلهم، (و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون - فرحین بما آتاهم الله من فضله). و حسبک بالله ولیاً و حاکماً، و برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خصیما، و بجبرئل ظهیراً، و سیعلم من بوأک و

مکنك من رقاب المسلمین ان بئس للظالمین بدلاً، و انکم شر مکاناً و اضل سبیلاً.و ما استصغاری قدرک، و لا استعظامی تقریعک، توهما لانتجاع الخطاب فیك بعد ان ترکت عیون المسلمین عبری، و صدورهم عند ذلك حری، فتلك قلوب قاسیهٔ، و نفوس طاغیهٔ، و اجسام محشوهٔ بسخط الله و لعنهٔ الرسول قد عشش فیها الشیطان و فرخ، و من هناك مثلك ما درج و نهض. فالعجب کل العجب! لقتل الاتقیاء، و اولاد الانبیاء [و سلیل الاوصیاء] بایدی الطلقاء الخبیثهٔ، و نسل العهرهٔ الفجرهٔ، تنطف اکفهم من دمائنا، [صفحه ۴۵۲] و تتحلب افواهم من لحومنا، و للجثث الزاکیهٔ علی الجبوب الضاحیهٔ، تنتابها العواسل، و تعفرها الفراعل.فلئن اتخذتنا مغنماً لتجد بنا [۳۹۰] و شیکاً مغرماً، حین لا تجد الا ما قدمت یداك، و ما الله بظلام للعبید، فالی الله المشتکی و المعول، و الیه الملجأ و المؤمل.ثم کد کیدك، واجهد جهدك، فوالذی شرفنا بالوحی و الکتاب، و النبوهٔ و الانتخاب، لا تدرك امدنا، و لا تبلغ غایتنا، و لا تمحو ذکرنا، و لا ترحض عنك عارنا.و هل رأیك الا فند، و ایامك الا عدد، و جمعك الا بدد، یوم ینادی المنادی: الا لعن الظالم العادی.و الحمد لله الذی ختم لاولیائه بالسعادهٔ، و حکم لاصفیائه ببلوغ الارادهٔ، و نقلهم الی الرحمهٔ و الرافهٔ، و الرضوان و المغفرهٔ، و لم یشق بهم غیرك، و لا ابتلی بهم سواك.و نساله ان یکمل لهم الاجر، و یجزل لهم الثواب و الذخر.و نساله حسن الخلافهٔ، و جمیل الانابهٔ، انه رحیم ودود.حمد و سپاس مر خدا را که پروردگار عالمیان است، و درود بر جدم که آقای پیامبران است، خداوند متعال راست می‌فرماید: «پس عاقبت کسانی که بد کردند آن است که آیات خدا را تکذیب کرده و آنها را به استهزا می‌گرفتند». ای یزید! آیا گمان کردی زمانی که اطراف زمین را گرفتی، و اطراف آسمان را بر ما تنگ کردی و ما در دست تو با ذلت و خواری اسیر شدیم، و به سوی تو مانند قطار شتران رانده می‌شویم، در حالی که تو بر ما مقتدر و توانا هستی، این که برای ما نزد خدا ذلت و خواری و بر تو از جانب خدا کرامت و امتنان است؛ و این که برای بزرگی منزلت تو و جلالت قدر تو است؟آیا چنین گمان می‌کنی؟ و با کبر و غرور با بینی پر باد به سر و گردن خود نگاه می‌کنی و با خوشحالی و سرور کتف‌های خود را تکان می‌دهی و با حالت شادی سر خود را می‌جنبانی، وقتی که می‌بینی دنیای تو فراهم شده، و کارهای تو منسجم و درست شده، وقتی که می‌بینی حکومت ما خالص برای تو شده، و [صفحه ۴۵۳] پادشاهی تو بلانزاع شده است؟!پس در این غرور و نخوت و تکبر؛ شتاب مکن، آیا سخن خدای عزوجل را فراموش کردی که می‌فرماید:«خدا را از آنچه ستمکاران انجام می‌دهند غافل مپندار، جز این نیست که عذاب آنها را به تأخیر انداخته برای روزی که دیدگان در آن روز خیره می‌شود».آنجا که خدای عزیز که: «و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین) [۳۹۱] ؛گمان نکنند آنان که به راه کفر بازگشتند که این چند روزه که مهلتی به آنها داده‌ایم مقدمه‌ی سعادت آنهاست! نه، بلکه این مهلت برای این است که بر گناهان خود بیفزایند. و برای آنها عذابی خوار کننده در پیش است.آیا از دادگری و عدالت است ای پسر آزادشدگان که زنان و کنیزان خویش را در پناه پرده جای دهی و دختران پیامبر را با صورت‌های باز و بی‌چادر و پوشش، به همراه دشمنان، شهر به شهر بگردانی و اهل منزلها آنان را ببینند و دور و نزدیک و پست و شریف بر آنها بنگرند، در صورتی که از مردان و حمایت‌کنندگان آنان کسی باقی نمانده است؟!آری! چگونه امید رحم و مهربانی باشد از کسی که جگر آزادمردان را در دهان بمکد و بیرون اندازد و گوشتش از خون شهیدان بروید؟ و چرا در دشمنی ما کوتاهی کند کسی که پیوسته با دیده‌ی اعتراض و دشمنی و کینه و عداوت به ما می‌نگرد؟!اکنون هم، مست و مغرور بدون آن که پنداری گناهی کرده یا عمل زشت و ناپسندیده‌ای انجام داده‌ای، با چوب به دندانهای ابی‌عبدالله سید جوانان اهل بهشت می‌کوبی و آشکار می‌گویی:لاهلوا و استهلوا فرحاً ثم قالوا یا یزید لا تشل‌چرا این سخن را نگویی؟ و این شعر را نخوانی؟! در صورتی که دست به خون فرزندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم فروبردی و ستارگان درخشان زمین را که دودمان عبدالمطلب بودند، خاموش کردی. ولی با این اقدام موجبات مرگ و بدبختی [صفحه ۴۵۴] خود را فراهم ساختی.اکنون هم پیران طایفه‌ی خود را صدا می‌زنی و گمان می‌کنی که آنان می‌شنوند. ولی به همین زودی تو به آنان ملحق می‌شوی، و در آنجا آرزو می‌کنی ای کاش دست‌هایم شل و زبانم لال می‌بود و نمی‌گفتم آنچه را گفتم، و نمی‌کردم آنچه

را که کردم. (اینجا زینب کبری علیهاالسلام لب به نفرین گشود و فرمود:)ای خدای توانا! انتقام ما را از آنهایی که به ما ظلم کردند بگیر و حق ما را از آنان بستان و ایشان را در آتش غضب بسوزان.[دیگر باره یزید را مخاطب ساخته و فرمود:]ای یزید! از این کارهای خود نشکافتی مگر پوست خود را، و پاره نکردی جز گوشت خویش را. و طولی نمی‌کشد با این بار سنگینی که از ریختن خون فرزندان پیامبر و هتک حرمت اهل بیتش به گردن گرفته‌ای بر آن حضرت وارد می‌شوی. در آن روزی که خداوند آنان را جمع فرماید و پراکندگی آنان را تبدیل به اجتماع گرداند و حق آنها را بگیرد.(و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون) [۳۹۲] ؛ و گمان نکن آنان که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه آنها زنده و نزد پروردگار خود از روزی او کامیابند...کافی است برای تو آن هنگامی که خداوند داور باشد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم با تو مخاصمه کند و جبرئیل یاوری نماید. به همین زودی می‌فهمند آن کسانی که تو را بر این مسند نشانیدند و بر گردن مسلمان‌ها سوار کردند، چه نکوهیده بدلی از میان ستمکاران اختیار نمودند؟! و می‌دانند که کدام یک از شما بدبخت‌تر و بدفرجام‌تر خواهید بود.اگر چه فشارهای روزگار مرا به سخن گفتن با تو وادار کرده است، ولی من قدر و مقدار تو را کوچک می‌پندارم و سرزنش تو را بزرگ می‌شمارم و توبیخ نمودن تو را ستوده می‌دانم. لیکن چشم‌ها اشک می‌ریزد و سینه‌ها از آتش غم‌ها می‌سوزد.آه! چه امر عجیب و شگفت‌انگیزی است که سپاه خداوند به دست لشکریان شیطان کشته شوند. خون ما از این دست‌ها می‌ریزد و گوشت ما در این [صفحه ۴۵۵] دهان‌ها جویده و مکیده می‌شود! و آن بدن‌های طیب و طاهر، در روز زمین مانده و گرگ‌های بیابان به نوبت آنان را زیارت می‌کنند! و درندگان بر خاک آنها جبین می‌سایند.ای یزید! اگر امروز ما را به قهر و غلبه، غنیمت انگاشتی؛ زود باشد به غرامت، مأخوذ گردی و چیزی نداشته باشی مگر آنچه پیش فرستادی. خداوند به بندگانش ستمکار نیست و ما شکایت خود را نزد او می‌بریم و او پناه ماست.تو ای یزید! به کار خود مشغول باش و کید و مکر خود را به کار بر و کوشش کن، ولی به خدا سوگند! تو نمی‌توانی ما را محو کنی و وحی ما را خاموش گردانی و بمیرانی و به منتهای کار ما برسی و این ننگ و عار را از دامان خود بشویی، زیرا عقل تو علیل است و ایام زندگانی تو اندک و قلیل، و جمع تو پراکنده است روزی که منادی فریاد زند لعنت خدا بر ستمکاران.سپاس خداوندی را که ابتدای کار ما را به سعادت و مغفرت، و پایان آن را به شهادت و رحمت ختم نمود.ما از خداوند درخواست می‌کنیم که نعمت خویش را بر شهیدان ما تکمیل فرماید و بر اجر و مزد آنها بیافزاید و ما را به جانشینان نیکو مخلف دارد، زیرا او خدای بخشنده و مهربان است. و حسبنا الله و نعم الوکیل.یزید لعین در جواب آن خاتون مکرمه این شعر را خواند:یا صیحهٔ تحمد من صوائح ما اهون الموت علی النوائح‌ای صیحه و ناله‌ای که از زنان نوحه‌گر پسندیده و غیر مکروه است؛ چه آسان است مرگ، بر زنان نوحه‌گر.سپس آن ملعون دستور داد اهل بیت علیهم‌السلام را از مجلس خارج نمایند [۳۹۳] .در کتاب «منتخب» می‌نویسد: نقل شده:هنگامی که یزید لعین اسرای اهل بیت علیهم‌السلام را خواست، و آنها را به آن ملعون نشان دادند، حضرت زینب علیهاالسلام دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او فرمود: ای یزید! آیا از این که امام حسین علیه‌السلام را کشتی از خدا نمی‌ترسی؟ [صفحه ۴۵۶] آیا این کار برای تو کافی نبود تا این که اهل و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از عراق به سوی شام خواستی؟آیا بی‌احترامی و هتک حرمت اهل بیت اطهار علیهم‌السلام برای تو بس نبود که ما را همچون کنیزان بر پشت شتران برهنه سوار کرده و از شهری به شهر دیگر اسیر نمودی؟یزید لعین به آن مظلومه گفت: همانا برادر تو می‌گفت: من از یزید بهترم، پدر من بهتر از پدر او، و مادرم بهتر از مادر او، و جدم بهتر از جد اوست.او در برخی گفته‌هایش راست می‌گفت، ولی در بعضی دیگر خطا رفته است؛ اما جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس او بهتر از همه‌ی خلق است، و اما این که مادرش بهتر از مادر من و پدرش بهتر از پدر من است چگونه چنین می‌شود و حال آن که پدر او پدر مرا حاکم نمود؟آن‌گاه این آیه را خوند: (قل اللهم مالک الملک) [۳۹۴] .حضرت زینب علیهاالسلام در پاسخ آن ملعون این آیه شریفه را خواند و فرمود:(و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون - فرحین بما آتاهم الله من فضله) [۳۹۵] .آنگاه فرمود: ای یزید! امام حسین

علیه‌السلام را جز تو کسی دیگر نکشت، و اگر تو نبودی ابن‌مرجانه لعین کوچک‌تر و ضعیف‌تر و ذلیل‌تر از آن بود که آن حضرت را بکشد، آیا به کشتن او از خدای تعالی نترسیدی و حال آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خصوص او و برادرش امام حسن علیه‌السلام فرموده است:الحسن و الحسین علیهماالسلام سید الشباب اهل الجنهٔ؟حسن و حسین علیهماالسلام آقایان جوانان اهل بهشت هستند؟اگر بگویی: نفرموده است، قطعاً دروغ گفته‌ای، و اگر بگویی: آری، پس در واقع با خود، دشمن گشته‌ای.پس یزید لعین این آیه را بخواند: «ذریه‌ای هستند که بعضی از ایشان از بعضی دیگر به وجود آمده‌اند»، آن ملعون از این سخنان خجل و شرمنده شد، ولی با این حال، او از گمراهی و ضلالت خود دست بر نداشت و با چوبی که در دست آن ولدالزنا بود بر دندان‌های مبارک امام علیه‌السلام می‌زد. [صفحه ۴۵۷]

اعتراض کنیزی از قصر یزید بر آن لعین

ابومخنف گوید: سهل در وصف مجلس یزید لعین گوید:آن گاه که یزید با چوب خیزران بر لب و دندان امام حسین علیه‌السلام می‌زد کنیزی از قصرش بیرون آمد و آن صحنه را دید، رو به آن ملعون کرد و گفت: خدا دست‌ها و پاهای تو را قطع کند، آیا دندانهایی را که هموارها رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنها را می‌بوسید با چوب می‌زنی؟یزید ملعون گفت: خدا سر تو را قطع نماید، این چه سخنی است که می‌گویی؟کنیز گفت: ای یزید! من بین خواب و بیداری بودم، ناگاه دیدم دری از آسمان باز شد و نردبانی دیدم که از نور از آسمان به زمین فرودآمد. در این هنگام، دو نفر جوانی را مشاهده کردم که هنوز موی در صورت آنها نروییده بود، آنها لباسهای سبزی پوشیده بودند. از این نردبان پایین آمدند، در این حال؛ فرشی از زبرجد بهشتی برای آنها گسترده شد، که نور و روشنایی این فرش از مشرق تا مغرب عالم را فراگرفته بود.در این هنگام، مرد بلند قامتی را دیدم با قیافه‌ای زیبا روی آورد و در وسط این فرش نشست، آن گاه صدا زد: ای پدرم آدم! فرودآی.پس مردی سفیدپوست با قامتی بلند فرودآمد.پس از آن صدا زد: ای پدرم سام! فرودآی. پس او نیز فرودآمد.بعد از آن صدا زد: ای پدرم ابراهیم! فرودآی، او نیز فرودآمد.پس از آن صدا زد: ای پدرم اسماعیل! فرودآی، پس فرودآمد.بعد از آن صدا زد: ای برادرم موسی! فرودآی، پس فرودآمد.پس از آن صدا زد: ای برادرم عیسی! فرودآی، پس فرودآمد.آنگاه خانمی را دیدم که با موهای پریشان ایستاده و صدا می‌زند: ای مادرم حوا! فرودآی؛ ای مادرم خدیجه؛ ای مادرم هاجر! فرودآی؛ ای خواهرم ساره! فرودآی؛ ای خواهرم مریم! فرودآی.ناگاه صدای هاتفی را از آسمان شنیدم که می‌گفت: این خانم؛ فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم همسر علی مرتضی علیه‌السلام مادر سیدالشهداء علیه‌السلام، کشته شده‌ی کربلا است.آن گاه حضرت زهرا علیهاالسلام رو به طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمود و فرمود:یا ابتاه! اما تری الی ما فعلت امتک بولدی الحسین؟ [صفحه ۴۵۸] ای پدرا! آیا می‌بینی امت تو نسبت به فرزندم حسین علیه‌السلام چه کردند؟رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریه کرد، و فرمود:یا ابی آدم! الا تری الی ما فعلت الطغاهٔ بولدی؟ای پدر آدم! آیا می‌بینی که ظالمان و ستمگران با فرزندم چگونه رفتار کردند؟حضرت آدم علیه‌السلام سخت گریست، و همه‌ی کسانی که در آنجا بودند گریه کردند تا آنکه فرشتگان از گریه‌ی آنها به گریه افتادند.آن گاه مردان زیادی را در اطراف سر مطهر دیدم که گوینده‌ای می‌گفت: صاحب این خانه را بگیرید و خانه را با آتش بسوزانید.ای یزید! دیدم که تو از خانه بیرون می‌آمدی در حالی که می‌گفتی: آتش! آتش، کجاست گریزگاه از آتش؟آن ملعون با شنیدن این قصه، دستور داد گردن کنیز را بزنند.کنیز گفت: آگاه باش! لعنت خدا بر ستمکاران است.پس در برخی از نسخه‌های کتاب ابی‌مخنف آمده است:پس از آن که کنیز این قصه را گفت، یزید لعین به او رو کرد و گفت: وای بر تو! این چه سخنی است؟ می‌خواهی مرا در میان اهل مملکت خودم شرمنده نمایی؟آن گاه دستور داد که گردن آن بیچاره - رضی اله عنها - را بزنند [۳۹۶] .

گفتگوی امام سجاد با یزید لعین

آن گاه یزید لعین رو به امام سجاد علیه‌السلام کرد و گفت: ای جوان! تو کسی هستی که پدر تو خلافت و ملک مرا می‌خواست، و حمد و سپاس خدای را که خون او را ریخت.امام سجاد علیه‌السلام در پاسخ او فرمود: ای یزید! چه کسی بر خلافت از پدر من سزاوارتر و مستحق‌تر بود؟ و حال آن که او فرزند دختر پیامبر شما بود، ولیکن امور به تقدیر خدای عزوجل جاری گردید، آیا سخن خدای تعالی را نشنیده‌ای که می‌فرماید:(ما اصاب من مصیبهٔ فی الارض... و الله لا یحب کل مختال فخور) [۳۹۷] . [صفحه ۴۵۹] یزید ملعون کفش زرین می‌پوشید، و لباس‌های نفیس به تن می‌کرد و در راه رفتن کبر می‌ورزید، بدین جهت امام علیه‌السلام این آیه را خواند.

دستور قتل امام سجاد توسط یزید لعین

یزید حرامزاده از این پاسخ امام علیه‌السلام به خشم آمد و گفت: او را بگیرید و گردنش را بزنید.در این هنگام؛ امام علی بن الحسین علیه‌السلام گریست، و به سوی آسمان نگاه کرد و این اشعار را خواند:انادیک یا جداه! یا خیر مرسل! حبیبک مقتول و نسلک ضائع‌اقاد ذلیلاً فی دمشق مکبلاً و مالی من بین الخلائق شافع‌لقد حکموا فینا اللئام و شتتوا لنا شملنا من بعد ما کان جامع‌ای جد بزرگوار! ای بهترین پیامبر! تو را صدا می‌زنم؛ حبیب تو کشته شده، و نسل تو ضایع گشته است.من در شهر شام ذلیلانه در حالی که به زنجیر ستم بسته شده‌ام اسیر می‌شوم؛ و در میان مردم کسی نیست که برای من شفاعت کند.مردم پست و لئیم بر ما حاکم شده‌اند؛ و اجتماع ما را بعد از آن که جمع بود؛ پراکنده ساختند.ابومخنف گوید: در این هنگام که یزید لعین حکم قتل امام سجاد علیه‌السلام را صادر کرد عمه‌های آن حضرت دور او را گرفتند.حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام رو به یزید کرد و فرمود: وای بر تو ای یزید! آیا جنایاتی که نسبت به ما مرتکب شدی کافی نبود؟ تو زمین را از خون اهل بیت علیهم‌السلام سیراب نمودی، اینک این جوان برای ما باقی مانده است؟ آیا می‌خواهی نسل حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را قطع نمایی؟ابومخنف گوید: از این سخن دلسوزانه‌ی حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام همه‌ی کسانی که حاضر بودند، گریه کردند.در این هنگام، یکی از اهل مجلس و هم‌نشینان آن ملعون به او گفت: ای یزید به خاطر خدا از تو درخواست می‌کنم که او را ببخشی، زیرا او جوانی بیش نیست، کشتن او لازم نیست.پس یزید لعین دستور داد تا حضرت را رها کنند. [صفحه ۴۶۰] امام سجاد علیه‌السلام برای این که مطمئن شود یزید لعین کاری با او ندارد رو به او کرد و فرمود:ای یزید! به خاطر خدا از تو درخواست می‌کنم اگر چاره‌ای جز کشتن من نداری پس شخصی را مامور کن تا این زنان را به حرم جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برساند.ابومخنف گوید: در این موقع، مردم گریه و ناله نموده و ضجه زدند، یزید ملعون از فتنه‌ی مردم ترسید و گفت: ای جوان! خاطر جمع باش و دیده‌ات روشن باشد، سوگند به خدا! جز تو کسی اینها را به حرم جدشان نمی‌رساند.

سخنان یزید لعین و اعتراض حضرت سکینه

آن گاه یزید ملعون رو کرد به مردی از اصحاب خود که در فحاشی و هتاکی زبان گویایی داشته و جسور بود و گفت: به بالای منبر برو و علی، حسن و حسین را ناسزا بگو، و چیزی از بدی‌ها و عیوب را مگذار مگر این که آن را در مورد آنها بیان کنی.آن ملعون اطاعت کرد، در این موقع حضرت سکینه علیهاالسلام رو به یزید ملعون کرد و فرمود: وای بر تو ای یزید! کدام نقص‌ها و عیب‌ها بر پدر و جد من وارد است؟آن ملعون گفت: خاموش باش ای دختر خارجی!حضرت سکینه علیهاالسلام فرمود: ای یزید! چقدر حیای تو اندک و روی تو سخت است؟! کدامین شخص به خلافت سزاوارتر است؛ تو یا پدرم، کسی که پدرش علی بن ابی‌طالب و

مادرش فاطمه‌ی زهرا و جدش رسول خدا علیهم‌السلام است؟یزید ملعون گفت: من به خلافت از پدر تو سزاوارترم، زیرا که خلافت از پدرم به من به ارث رسیده است.شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:آن گاه یزید ملعون رو به علی بن الحسین علیه‌السلام کرد و گفت: پدر تو قطع رحم کرد و حق مرا انکار نمود و با من در سلطنت و خلافت نزاع نمود، پس خدا آنچه را که دیدی نسبت به او انجام داد.امام سجاد علیه‌السلام در پاسخ او این آیه را قرائت فرمود:(ما اصاب من مصیبهٔ فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبراها ان ذلک علی الله یسیر) [۳۹۸] . [صفحه ۴۶۱] یزید ملعون به پسرش خالد گفت: جواب او را بده، خالد نتوانست پاسخ بدهد. یزید لعین به خالد گفت: (و ما اصابکم من مصیبهٔ فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر) [۳۹۹] .آنچه به شما از مصیبت رسیده است به سبب آن است که دست‌های شما آن را کسب کرده است، و خدا بسیاری از گناهان شما را می‌بخشد [۴۰۰] .در «بحارالانوار» می‌نویسد: صاحب «مناقب» بعد از این مکالمه می‌گوید:امام سجاد علیه‌السلام فرمود: ای فرزند معاویه و هند و صخر! نبوت و امیری همواره مختص آبا و اجداد ما بوده است پیش از این که تو زائیده شوی، همانا در روز بدر، احد و احزاب علم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دست جد بزرگوارم علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بود. علم‌های کفر در دست پدر و جد تو بود.آن گاه امام علیه‌السلام این اشعار را خواند:ماذا تقلولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم؟بعترتی و باهلی عند مفتقدی منهم اساری و منهم ضرجوا بدم‌هنگامی که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از شما بپرسد ای آخرین امتها! رفتار شما با اولاد و اهل من در غیاب من چگونه بود؛ برخی از فرزندان مرا اسیر و برخی دیگر را به خون آغشته نمودید؟سپس علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود:ویلک یا یزید! لو تدری ماذا صنعت؟ و ما الذی ارتکبت من ابی و اهل بیتی و اخی و عمومتی؟ اذا لهربت فی الجبال، و افترشت الرماد، و دعوت بالویل و الثبور، ان یکون راس ابی‌الحسین علیه‌السلام ابن‌فاطمه و علی علیه‌السلام منصوباً علی باب مدینتکم، و هو ودیعهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیکم، فابشروا بالخزی و الندامهٔ غداً اذا اجتمع الناس لیوم القیامهٔ.وای بر تو ای یزید! اگر می‌دانستی چه کار کرده‌ای، و نسبت به پدر، اهل بیتم و برادر و عموهای من مرتکب چه جنایتی شده‌ای؟! به کوهها فرار می‌کردی و خاکستر را فرش خویش قرار می‌دادی، و واویلا و واثبورا سر می‌دادی. این که سر پدر بزرگوارم حسین علیه‌السلام فرزند فاطمه و علی علیهماالسلام بر دروازه‌ی شهر شما نصب شده، و حال آن که او امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان شما بود، پس [صفحه ۴۶۲] مژده باد بر شما رسوایی و پشیمانی فردا، در آن هنگام که مردمان در روز قیامت جمع شوند.شیخ مفید رحمهٔ الله گوید:آن گاه یزید لعین مخدرات اهل بیت و کودکان را به مجلس خود فراخواند، و آنها را در نزد آن ملعون نشاندند، آن ملعون، از اسرا هیئت و منظره‌ی ناراحت کننده‌ای را ملاحظه کرد (و احساس کرد که مردم به جنایات او پی خواهند برد، لذا) گفت: خداوند روی پسر مرجانه را زشت و سیاه گرداند، اگر میان شما و او خویشی و قرابتی بود شما را به این حال در نمی‌آورد، و با این وضع شما را به نزد من نمی‌فرستاد.

مرد شامی دختر امام حسین را به کنیزی می‌طلبد

فاطمه علیهاالسلام دختر امام حسین علیه‌السلام می‌فرماید:هنگامی که ما را وارد مجلس یزید لعین کردند، و ما در مجلس نشستیم، او با دیده‌ی رقت‌بار به ما نگاه کرد، مردی از اهل شام که سرخ‌رو بود برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین!! این دختر را به من ببخش.منظور آن ملعون، من بودم، و من دختر نظیف و زیبایی بودم، وقتی این سخن را شنیدم مضطرب شدم و لرزیدم، گمان کردم که این کار شدنی است. دامن عمه‌ام حضرت زینب علیهاالسلام را گرفتم و او می‌دانست که این کار شدنی نیست.در روایت سید آمده است: به عمه‌ام گفتم: عمه جان! یتیم شدنم بس نبود حالا به کنیزی می‌خواهند؟!عمه‌ام به مرد شامی گفت: به خدا سوگند! دروغ گفتی! به خدا سوگند! تو لئیم و فرومایه‌ای؛ نه تو می‌توانی این کار را بکنی، نه یزید.یزید حرامزاده از این پاسخ، خشمگین شد و گفت به خدا سوگند! تو دروغ گفتی! این کار من است، و اگر بخواهم می‌توانم انجام دهم.زینب کبری علیهاالسلام فرمود: به

خـدا سوگنـد! هرگز چنین نیست؛ خدا این امر را برای تو قرار نداده است، مگر این که از ملت ما خارج شده و به دین دیگری ایمان بیـاوری.یزیـد ملعون خشم خود را فروخورد و گفت: با من چنین سـخن می‌گویی؟ پـدر و برادر تو از دین خارج شدنـد(!!)حضـرت زینب علیهاالسـلام فرمود: تو و پـدر تو به وسـیله‌ی دین خدا و دین پدرم و دین برادرم، هدایت یافتید، اگر مسـلمان باشـی. [صـفحه ۴۶۳] آن ملعـون گفت: ای دشـمن خـدا! دروغ گفـتی.حضـرت زینب علیهاالسـلام به او فرمـود: تـو امیر هسـتی، از روی سـتم فحش می‌دهی، و به سـبب قـدرتی که داری غـالب می‌شوی.گویـا آن ملعون از این سـخن حیـا کرد و ساکت شـد.شامی دوباره گفت: این دختر را به من ببخش.یزیـد ملعون به او گفت: دور شو! خـدا مرگ هلاک کننـده و کشـنده‌ای برای تو برسانـد [۴۰۱] .در «منتخب» آمـده است: حضـرم ام‌کلثـوم علیهاالسـلام به آن مرد شـامی فرمود:سـاکت شو ای مرد پست و فرومـایه! خـدا زبـانت را قطع کنـد، و چشـمانت را کـور گردانـد، و دسـتانت را خشـک نمایـد، و تو را در آتش جـای دهـد، همانـا فرزنـدان پیـامبران خـدمتکار فرزنـدان زنازادگان نمی‌شونـد.راوی گویـد: سوگند به خدا! هنوز کلام آن خاتون معظمه به پایان نرسـیده بود که خداوند عالم دعای او را در مورد آن مرد اجابت نمود.در این هنگام، حضـرت ام‌کلثوم علیهاالسلام فرمود:الحمد لله الذی عجل لک العقوبهٔ فی الدنیا قبل الاخرهٔ، فهـذه جزاء من یتعرض لحرم رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم.حمـد و سـپاس خدای را که پیش از آخرت، در دینا تو را عقاب نمود و این است جزای کسـی که به اهل حرم رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم متعرض شود.در روایت سـید رحمهٔ الله آمده است:مرد شـامی گفت: این دخـتر کیست؟یزیـد لعین گفت: این فـاطمه؛ دختر حسـین است و این زینب دختر علی بن ابی‌طـالب.مرد شـامی گفت: حسـینی که فرزنـد فـاطمه و علی بن ابی‌طالب است؟گفت: آری.مرد شامی گفت: خـدا تو را لعنت کنـد ای یزیـد! آیا فرزندان پیامبر خود را می‌کشـی، و اهل بیت او را اسیر می‌نمایی به خدا سوگند! من گمان می‌کردم که اینها اسیران روم هستند.یزید لعین از این سـخن به خشم آمـد و گفت: سوگنـد به خـدا! تو را نیز به آنهـا ملحق [صـفحه ۴۶۴] می‌سازم.آن گاه دسـتور قتل او را صادر کرد و او را کشتند [۴۰۲] .

سخنرانی خطیب یزید لعین و اعتراض امام سجاد

راوی گویـد: آن گاه یزیـد حرامزاده خطیب را خواند و به او امر کرد که بر بالای منبر رفته و امام حسـین و پدر بزرگوارش صـلوات الله علیهما را بـد گوید. خطیب پست بالای منبر رفت و در ذم و بدی حضـرت امیرالمؤمنین و امام شـهید علیه‌السـلام و مدح معاویه‌ی لعین و یزیـد حرامزاده مبـالغه و زیـاده‌روی کرد.در این هنگـام، علی بن الحسـین علیهماالسـلام بر او فریـاد زد:ویلـک ایهـا الخـاطب! اشتریت مرضـات المخلوق بسـخط الخـالق، فتبوأ مقعـدک من النـار.وای بر تو ای خطیب! خشـنودی مخلوق را در مقابل غضب خـدا اختیـار کردی، که جایگاه تو آتش است.ابن‌سـنان خفاجی در وصف حضـرت امیرالمؤمنین صـلوات الله و سـلامه علیه چه زیبا گفته! آنجا که می‌گوید:أعلی المنابر تعلنون بسبه و بسـیفه نصبت لکم اعوادهاآیا در بالای منبرها آشکارا به او ناسزا می‌گویند؛ و حال آن که پایه‌ها و چوب‌های منابر به واسطه‌ی شمشیر آن حضرت برای شما نصب شده است [۴۰۳] .

اسکان اسرای اهل بیت در خرابه‌ی شام

راوی گویـد: یزید لعین در این روز، به امام علی بن الحسـین علیه‌السـلام وعده داد که سه حاجت او را برآورد!آن گاه دسـتور داد تا اهل بیت علیهم‌السـلام را به منزلی منتقل کنند که نه از گرما حفظ می‌کرد و نه از سرما.اسرای اهل بیت علیهم‌السلام مظلومانه در آن منزل ماندنـد تـا این که از شـدت حرارت صورتشـان پوسـته پوسـته شـد، و در آن مـدتی که در آن شـهر اقامت داشـتند به عزاداری سیدالشـهداء علیه‌السـلام مشغول بودند. [صفحه ۴۶۵] شـیخ صـدوق رحمهٔ الله در «امـالی» خود از جنـاب فـاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه‌السـلام نقـل می‌کنـد که گفت:پس از آن که مجلس یزیـد لعین تمـام شـد دسـتور داد تـا مخـدرات مکرمات جناب سیدالشـهدا

علیه‌السلام را با امام سجاد در مکانی که آنها را نه از سرما و نه از گرما نگاه می‌داشت؛ حبس کردند تا این که صورتشان پوسته پوسته شد...باز در همان کتاب آمده است: آن گاه یزید لعین دستور داد سر اقدس و اطهر امام علیه‌السلام را بر در مسجد شام نصب کردند.در «بحارالانوار» می‌نویسد: صاحب «مناقب» گوید: ابومخنف و دیگران نقل کرده‌اند:یزید لعین دستور داد تا سر مطهر و مقدس امام حسین علیه‌السلام بر درب خانه‌اش آویزان کرده و دستور داد تا اهل بیت امام حسین علیه‌السلام وارد خانه‌اش شوند، هنگامی که مخدرات مطهرات وارد خانه‌ی یزید لعین شدند، زنان و فرزندان معاویه و ابی‌سفیان همگی با گریه و ناله و نوحه به استقبال آنها آمدند، آنها برای امام حسین علیه‌السلام گریستند و لباس‌های فاخر و زیورآلات خود را کندند و سه روز بر آن بزرگوار عزا و ماتم گرفتند.هند، دختر عبدالله بن عامر بن کزیر که زن یزید لعین بود - و پیش از این، در تحت نکاح حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بود - از حرم‌سرای یزید، پرده را پاره کرد و به طرف یزید لعین که مجلسی عمومی ترتیب داده بود، رفت و به او گفت: ای یزید! آیا سر حسین علیه‌السلام فرزند فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آستانه‌ی خانه‌ی من به دار کشیده شده؟یزید حرامزاده برخاست و او را پوشانید و گفت: آری، ای هند! با آواز بلند بر فرزند دختر رسول خدا و نوحه‌کننده‌ی قریش؛ گریه کن، ابن‌زیاد بر کشتن او شتاب کرد، و او را به قتل رساند، خدا او را هلاک سازد.آن گاه یزید لعین آنها را در خانه‌ی مختص خود جای داد، و غذایی نمی‌خورد جز این که امام سجاد علیه‌السلام نزد او حاضر باشد!! [۴۰۴] .در «بحارالانوار» آمده است: مداینی گوید:هنگامی که امام سجاد علیه‌السلام نسب خود را به جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رساند، یزید ملعون به مامور خود گفت: او را وارد این باغ کن و بکش و در آنجا دفن نما. [صفحه ۴۶۶] مامور لعین، او را وارد باغ نمود و مشغول کندن قبر شد امام علیه‌السلام نیز نماز می‌خواند چون خواست امام علیه‌السلام را بکشد دستی از هوا پیدا شد و به آن ملعون زد، پس آن ملعون به رو بر زمین افتاد و نعره زد و بی‌هوش شد و به جهنم واصل گردید.خالد بن یزید لعین، آن ملعون را دید رنگ پریده به سوی پدرش آمد و قصه را تعریف کرد، یزید لعین دستور داد مامور را در همان قبر دفن کنند و امام علیه‌السلام را رها نمایند، امروزه محلی را که امام زین‌العابدین علیه‌السلام را در آن حبس کرده بودند جزو مسجد می‌باشد.

سخنرانی خطیب یزید لعین و اعتراض امام سجاد به روایت دیگر

در «بحارالانوار» و «عوالم العلوم» آمده است که صاحب «مناقب» و دیگران گفته‌اند: روایت شده:یزید ولدالزنا دستور داد تا منبری آماده کنند و خطیبی بالای منبر رفته مردم را از بدیهای حضرت ابی‌عبدالله و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما(!!) و آنچه کرده‌اند آگاه نماید.خطیب پست، بالای منبر رفت و خدا را حمد کرد! و بر او ثنا خواند! آن گاه به آن دو بزرگوار سلام الله علیهما ناسزا گفت و در این امر زیاده‌روی کرد، و سخن را در مدح معاویه و یزید لعین به درازا کشاند و کارهای نیکویی به آن دو ملعون نسبت داد.راوی گوید: در این هنگام امام سجاد علیه‌السلام بر آن خطیب فریاد زد:ویلك ایها الخاطب! اشتریت مرضاة المخلوق بسخط الخالق، فتبوء مقعدك من النار.وای بر تو ای خطیب! خشنودی مخلوق را به غضب پروردگار عالم خریدی، پس جایگاه و منزل تو آتش است.آن گاه امام زین‌العابدین علیه‌السلام رو به یزید کرد و فرمود: ای یزید! آیا اجازه می‌دهی بالای این چوبها بروم و سخنانی ایراد کنم، سخنانی که باعث خشنودی و رضایت خدا است و اجر و ثوابی برای حاضران در مجلس داشته باشد؟روای گوید: یزید ملعون از این کار امتناع نمود.مردم به او گفتند: به او اجازه بده بالای منبر رود، شاید ما از او چیزی بشنویم. [صفحه ۴۶۷] یزید ملعون گفت: اگر او بالای منبر رود، فرودنمی‌آید جز آن که من و فرزندان ابی‌سفیان را رسوا سازد.به یزید ملعون گفته شد: او که نمی‌تواند سخن نیکو بیان نماید.یزید گفت: همانا که او از خانواده‌ای است که کام آنها با علم باز شده (یعنی در شیرخوارگی به علم آراسته شده‌اند).

سخنان امام سجاد در مجلس یزید

راوی گوید: مردم اصرار کردند تا این که یزید به حضرت رخصت داد.امام سجاد در بالای منبر قرار گرفت، خدا را حمد نمود و او را ثنا خواند، آن گاه خطبه‌ای را ایراد فرمود که با آن دیدگان حاضران را گریان کرد، و دلهای آنان را ترساند، حضرت فرمود:أیها الناس! أعطینا ستا و فضلنا بسبع: أعطینا العلم، و الحلم، و السماحهٔ، و الفصاحهٔ، و الشجاعهٔ، و المحبهٔ فی قلوب المؤمنین.و فضلنا بأن منا النبی المختار محمد صلی الله علیه و آله و سلم و منا الصدیق، و منا الطیار، و منا اسد الله و اسد رسوله، و منا سبطا هذه الامهٔ، و منا مهدی هذه الامهٔ، من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی انباته بحسبی و نسبی.أیها الناس! أنا ابن مکهٔ و منی، أنا ابن زمزم و الصفا، أنا ابن من حمل الزکاهٔ بالطراف الرداء، أنا ابن خیر من ائتزر و ارتدی، أنا ابن خیر من انتعل و احتفی، أنا بن خیر من طاف و سعی، أنا ابن خیر من حج و لبی.أنا بن من حمل علی البراق فی الهواء، أنا ابن من اسری به من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی، أنا ابن من بلغ به جبرئیل الی سدرهٔ المنتهی، أنا ابن من دنی فتدلی فکان قاب قوسین أو ادنی.أنا ابن من صلی بملائکهٔ السماء، أنا بن من اوحی الیه الجلیل ما اوحی، أنا ابن محمد المصطفی، أنا ابن علی المرتضی.أنا ابن من ضرب خراطیم الخلق حتی قالوا: لا اله الا الله.أنا ابن من ضرب بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسیفین، و طعن برمحین، و هاجر الهجرتین، و بایع البیعتین، و قاتل ببدر و حنین، و لم یکفر بالله طرفهٔ عین.أنا ابن صالح المؤمنین، و وارث النبیین، و قامع الملحدین، و یعسوب [صفحه ۴۶۸] المسلمین، و نور المجاهدین، و زین‌العابدین، و تاج البکائین، و اصبر الصابرین، و افضل القائمین من آل یاسین رسول رب العالمین.أنا ابن المؤید بجبرئیل، المنصور بمیکائیل، أنا ابن المحامی عن حرم المسلمین، و قاتل المارقین و الناکثین و القاسطین، و المجاهد اعداءه الناصبین، و افخر من مشی من قریش اجمعین.و اول من اجاب و استجاب لله و لرسوله من المؤمنین، و اول السابقین، و قاصم المعتدین، و مبید المشرکین، و سهم من مرامی الله علی المنافقین، و لسان حکمهٔ رب العالمین.و ناصر دین الله، و ولی امر الله، و بستان حکمهٔ الله، و عیبهٔ علمه، سمح سخی، [بهی] بهلول، زکی، ابطحی، رضی، مقدام، همام، صابر، [صوام] مهذب، قوام، قاطع الاصلاب، و مفرق الاحزاب.اربطهم عناناً، و اثبتهم جناناً، و امضاهم عزیمهٔ، و اشدهم شکیمهٔ، اسد باسل، یطحنهم فی الحروب، اذا ازدلفت الاسنهٔ، و قربت الاعنهٔ، طحن الرحا، و یذروهم فیها ذرو الریح الهشیم.لیث الحجاز، و کبش العراق، مکی مدنی حنفی [خیفی]، عقبی، بدری، [احدی] شجری مهاجری.من العرب سیدها، و من الوغی لیثها، وارث المشعرین، و ابو السبطین الحسن و الحسین، ذاک جدی علی بن ابی‌طالب.ثم قال: أنا ابن فاطمه الزهراء، أنا ابن سیدهٔ النساء.ای مردم! شش خصلت به ما عطا شده و با هفت فضیلت بر سائر مردم ترجیح داده شده‌ایم: عطا شده‌ایم به علم، بردباری، جوانمردی، فصاحت، شجاعت، محبت در دلهای مؤمنان؛و ترجیح و زیادتی داده شده‌ایم به این که از ما است پیامبر برگزیده حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و از ما است صدیق امیرالمؤمنین علیه‌السلام، و از ما است جعفر طیار علیه‌السلام، و از ما است حمزه، شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، و از ما است حسن و حسین علیهماالسلام دو سبط این امت، و از ما است مهدی این امت.هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر که مرا نمی‌شناسد خود را به او معرفی می‌نمایم و حسب و نسب خود را بیان می‌کنم.ای مردم! منم فرزند مکه و منی، منم فرزند زمزم و صفا منم فرزند کسی که [صفحه ۴۶۹] زکات را با اطراف عبایش برداشت، منم فرزند بهترین کسی که ازار پوشید، منم فرزند بهترین کسی که نعلین به پا کرد و پای برهنه رفت، منم فرزند بهترین کسی که طواف و سعی نمود، منم فرزند بهترین کسی که حج و تلبیه گفت.منم فرزند آن که بر براق سوار شد و در هوا حرکت داده شد، منم فرزند آن که او از مسجدالحرام به مسجد اقصی برده شد، منم فرزند کسی که جبرئیل علیه‌السلام او را به سدرهٔ المنتهی رسانید، منم فرزند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که در شب معراج به قرب منزلت، مکانت و مقرب درگاه الوهیت گردید و برای سجده عبودیت سر فرودآورد و در حالی که میان پیامبر و حضرت رب العزه مقدار دو کمان بلکه کمتر از آن بود.منم فرزند کسی که با ملائکه‌ی آسمان نماز گزارد، منم فرزند کسی که خداوند

جلیل به سوی او آنچه می‌خواست وحی فرمود، منم فرزند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، منم فرزند کسی که بینی مردم را به خاک مالید تا کلمه‌ی «لا اله الا الله» را بگویند.منم فرزند کسی که در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دو شمشیر، شمشیر زد و به دو نیز نیزه زد، و به دو هجرت هجرت فرمود، و به دو بیعت بیعت نمود، و در جنگ بدر و حنین مقاتله نمود، و در یک چشم بهم زدن به خدا کافر نگشت.من فرزند صالح مؤمنان، وارث پیامبران، براندازنده‌ی ملحدان، پادشاه مسلمانان، نور جهادکنندگان، زینت عابدان، تاج گریه‌کنندگان، بهترین صابران، بهترین نمازگزاران از فرزندان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم.منم فرزند مؤید به جبرئیل علیه‌السلام، و منصور به میکائیل علیه‌السلام، منم فرزند حمایت‌کننده از حرم مسلمانان، و کشنده‌ی خارج‌شدگان از دین - اهل نهروان - و شکنندگان بیعت - اهل جنگ جمل - و یاغیان - اهل جنگ صفین - و جهادکننده با دشمنان ناصبی و کینه‌توز و سرافرازترین فرد قریش.نخستین کسی که دعوت خدا و رسول او را اجابت نمود، و نخستین سبقت‌کنندگان به سوی ایمان، و شکننده‌ی ظالمان، و هلاک کننده‌ی مشرکان، و تیری از تیرهای خدای تعالی بر جان منافقان، و زبان حکمت پروردگار عالمیان.یاری کننده‌ی دین خدا، و ولی امر خدا، و گلستان حکمت خدا، و صندوق علم خدا. [صفحه ۴۷۰] فرزند کسی که جوانمرد، سخی، گشاده‌رو، آقایی که جامع همه‌ی خیرات است، پاک، ابطحی، رضی، شجاع، پادشاه، صبرکننده، پاکیزه اخلاق، کثیر القیام، قطع کننده‌ی پشت‌های کافران، و متفرق کننده‌ی گروه‌ها و احزاب منحرفان.ثابت‌ترین مردمان از حیث خودداری بر ترک محارم، حفظ کننده‌ترین کس بر نفس خویش از مردمان، و دلش از همه کس ثابت‌تر، و گدازنده‌تر از همه کس از حیث اراده.شیر شجاعی است که وقتی نیزه‌ها آماده می‌شود و افسارها نزدیک می‌گردد دشمنان را در جنگ‌ها مانند خورد کردن آسیاب خورد می‌کند و آنان را در جنگها مانند پراکنده کردن باد گیاهیان خشک را پراکنده می‌کند.شیر حجاز و آقای عراق، منسوب به مکه و مدینه، منسوب به راستی در دین، بیعت کننده در عقبه، شهسوار جنگ بدر، احد، منسوب به شجره‌ی طیبه که عبارت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، که از مکه به مدینه هجرت فرمودند.از اعراب، آقای ایشان است، و از جنگ شیر آن، وارث مشعرین و پدر دو سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حسن و حسین علیهماالسلام.این است جد من علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام.آن گاه فرمود: منم فرزند فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام، منم فرزند سیده‌ی زنان.حضرت پیوسته فرمود: منم، منم تا که این خروش مردم به گریه و فریاد برخاست، و یزید لعین از فتنه و آشوب ترسید، پس مؤذنی را امر داد تا اذان بگوید، و سخن امام علیه‌السلام قطع نماید.چون مؤذن گفت: «الله اکبر».امام علیه‌السلام فرمود:لا شیء اکبر من الله تعالی.چیزی بزرگتر از خدای تعالی نیست.مؤذن گفت: «اشهد ان لا اله الا الله».امام علیه‌السلام فرمود:شهد بها شعری و بشری و لحمی و دمی.موی و پوست و گوشت و خونم شهادت و گواهی بر یگانگی خدا می‌دهد.وقتی مؤذن گفت: «اشهد ان محمداً رسول الله».امام علیه‌السلام از بالای منبر رو به یزید کرد و فرمود: [صفحه ۴۷۱] محمد هذا؛ جدی ام جدك یا یزید؟ فان زعمت انه جدك فقد كذبت و كفرت، و ان زعمت انه جدی فلم قتلت عترته؟ای یزید! آیا این محمد صلی الله علیه و آله و سلم جد من است یا جد تو؟! اگر بگویی: او جد تو است، دروغ می‌گویی، و کافر می‌شوی، و اگر بگویی: او جد من است، پس چرا فرزندان او را کشتی؟راوی گوید: مؤذن، اذان و اقامه را تمام کرد و یزید لعین در پیش ایستاد و نماز ظهر را خواند [۴۰۵] .در روایت ابی‌مخنف آمده است: یزید ملعون به مردی دستور داد تا بالای منبر رفته و امام حسین علیه‌السلام را ناسزا گوید، آن ملعون، این کار را انجام داد، خدا لعنتش کند.آن گاه امام سجاد علیه‌السلام به آن ملعون فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم رخصت بده بالای منبر روم و سخنانی ایراد کنم که خشنودی خدا و رسول او در آن باشد.آن ملعون به امام علیه‌السلام گفت: ای جوان! بالای منبر رو و هر چه می‌خواهی بگو، و از حضرت عذر خواست.روای گوید: امام سجاد علیه‌السلام بر بالای منبر رفت و با زبان شیوا و فصاحت و بلاغت، مانند سخنان پیامبران سخنرانی کرد، مردم از هر سوی به طرف امام علیه‌السلام روی آوردند امام علیه‌السلام فرمود:ایها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی فانا اعرفه بنفسی،فانا علی بن الحسین بن علی المرتضی صلوات الله و سلامه علیهما.أنا ابن من حج و لبی، أنا ابن من طاف و

سعی، أنا ابن زمزم و الصفا. أنا ابن فاطمه الزهرا، أنا ابن المذبوح من القفا، أنا ابن العطشان حتی قضی، أنا ابن من منعوه من الماء و احلوه علی سائر الوری.أنا ابن محمد المصطفی، أنا ابن صریع کربلا، أنا ابن من راحت انصاره تحت الثری، أنا ابن من غدت حریمه اسری، أنا ابن من ذبحت انصاره من غیر سویء، أنا ابن من اضرم الاعداد فی خیمته لظی، أنا ابن من اضحی صریعاً بالعری.أنا ابن من لا ـ غسل له و لا ـ کفن یری، أنا ابن من رفع رأسه علی القنا، أنا ابن من هتک حریمه بارض کربلا، أنا ابن من جسمه بارض و رأسه [صفحه ۴۷۲] باخری، أنا ابن من لا ـ یری حوله غیر الاعداء، أنا ابن من سبیت حریمه الی الشام تهدی، أنا ابن من لا ـ له ناصر و لا حمی.ثم انه – صلوات الله علیه – انتحب و بکی، ثم قال:ایها الناس! فضلنا الله تعالی بخمس خصال: فینا و الله؛ مختلف الملائکهٔ، و معدن الرسالهٔ، و فینا نزلت الایات، و نحن قدنا العالمین للمهدی، و فینا الشجاعهٔ فلم نخف بأساً، و البراعهٔ و الفصاحهٔ اذا افتخر الفصحاء.و فینا الهدی الی سواء السبیل، و العلم لمن اراد ان یستفید علماً، و المحبهٔ فی قلوب المؤمنین من الوری، و لنا الشان الاعلی فی الارض و السماء.لولانا ما خلق الدنیا، و کل فخر دون فخرنا یهوی، و محبنا یسقی، و باغضنا یوم القیامهٔ یشقی.ای مردم! هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر که مرا نمی‌شناسد، من خودم را به او معرفی می کنم، منم علی بن الحسین بن علی المرتضی صلوات الله و سلامه علیهم.منم فرزند کسی که حج کرد و لبیک گفت، منم فرزند آن که طواف کرد و سعی نمود، منم فرزند زمزم و صفا.منم فرزند فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام، منم فرزند سربریده از قفا، منم فرزند کسی که تشنه از دنیا رحلت فرمود، منم فرزند آن که او را از آب منع کردند، در حالی که آن را بر سایر خلق مباح نمودند.منم فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، منم فرزند بر زمین افتاده‌ی کربلا، منم فرزند آن که یاران او در زیر خاک مدفون شدند، منم فرزند آن که اهل حرم او اسیر گردید، منم فرزند آن که یاران او بی گناه ذبح شدند، منم فرزند آن که دشمنان به خیمه‌ی او آتش زدند، منم فرزند آن که او را در روی ریگ انداختند.منم فرزند آن که نه او را غسل دادند و نه کفنی نمودند، منم فرزند آن که سر مطهر او را بالای نیزه زدند، منم فرزند آن که حرمت مخدرات او را در سرزمین کربلا هتک نمودند، منم فرزند آن که بدن مقدس او در جائی است و سر مطهرش در جای دیگر، منم فرزند آن که در اطراف او جز دشمنان دیده نمی‌شد، منم فرزند آن که اهل بیت او اسیر گردیده و به شام فرستاده شدند، منم فرزند آن که نه او را یاوری و نه حمایت‌کننده‌ای بود. [صفحه ۴۷۳] آنگاه امام – صلوات الله علیه – با صدای بلند گریست و فرمود:ای مردم! خدا ما را به پنج خصلت تفضیل و ترجیح داده است: سوگند به خدا! در ما است رفت و آمد ملائکه، معدن رسالت، و آیات الهی در خصوص ما نازل شده است، و ما عالمیان را به سوی هدایت سوق می‌دهیم، و در ما است شجاعت، از بأس و شدت نمی‌ترسیم، و براعت و فصاحت در نزد ماست، آن گاه که فصحا فخر نمایند.هدایت به سوی راه راست در ما است، علم و دانش برای کسی که بخواهد از علم ما استفاده نماید، در ماست، و محبت ما در دلهای مؤمنان است، و برای ما شأن والاتر در زمین و آسمان است.اگر ما نبودیم دنیا آفریده نمی‌شد، و همه‌ی فخرها در ورای فخر ما نازل و ساقط می‌شود – یعنی فخر ما برتر از همه‌ی فخرهاست – دوست ما سیراب می‌شود، و دشمن ما در روز قیامت به صعوبت و بلا می‌افتد.

وحشت یزید لعین از سخنان امام سجاد

راوی گوید: هنگامی که مردم سخنان امام علیه‌السلام را شنیدند، با گریه و ناله، ضجه زدند، و صدای ناله از مسجد بلند شد. یزید لعین، از فتنه و آشوب و از این که دلهای مردم به سوی امام علیه‌السلام میل کند ترسید، به مؤذن دستور داد با گفتن اذان سخنان امام علیه‌السلام را قطع کند.مؤذن بر جای بلندی رفت و گفت: «الله اکبر».امام علیه‌السلام فرمود:کبرت کبیراً، و عظمت عظیماً، و قلت حقاً.خدای بزرگ را بزرگ داشتی و خدای عظیم را تعظیم کردی، و سخن بحق گفتی.مؤذن گفت: «اشهد ان لا ـ اله الا ـ الله».امام علیه‌السلام فرمود:اشهد بها مع کل شاهد، و اتحملها مع کل جاحد.با هر شهادت دهنده‌ای به کلمه‌ی توحید شهادت می‌دهم، و متحمل و مقر آن می‌شوم با هر انکارکننده‌ای.مؤذن گفت: «اشهد ان محمداً رسول الله». [صفحه ۴۷۴] در این هنگام، امام

علیه‌السلام گریه نمود و صدای ناله و شیون او بلند شد، و رو به یزید لعین کرد و فرمود:سالتك بالله یا یزید! یا محمد جدی ام جدك؟ای یزید! تو را به خدا! از تو سؤال می‌کنم: آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم جد من است یا جد تو؟یزید لعین گفت: جد توامام علیه‌السلام فرمود:فلم قتلت اهل بیته، و قتلت ابی، و ایتمتنی علی صغر سنی.پس چرا اهل بیت او را کشتی، چرا پدر مرا کشتی، و مرا در کودکی یتیم نمودی. آن ملعون پاسخ امام علیه‌السلام را نداد و برخاست و وارد خانه‌ی خود شد و گفت: نیازی به نماز ندارم.

گفتگوی امام سجاد با منهال

راوی گوید: آن گاه منهال به نزد امام سجاد علیه‌السلام آمد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! چگونه صبح کردی - یعنی حالت چگونه است -؟امام علیه‌السلام به او فرمود:کیف حال من اصبح و قد قتل ابوه، و قل ناصره، و ینظر الی حرم من حوله اساری، قد فقدوا الستر و الغطاء، و قد اعدموا الکافل و الحمی، فهل ترانی الا اسیراً ذلیلاً قد عدمت الناصر و الکفیل، قد کسیت أنا و اهل بیتی ثیاب الاسی، و قد عدمت علینا جدید العری، فان تسال فها أنا کما تری قد شمت فینا الاعداء، و نترقب الموت صباحاً و مساءً.ثم قال: قد اصبحت العرب تفتخر علی العجم، بان محمداً صلی الله علیه و آله و سلم منهم، و اصبحت قریش تفتخر علی سائر الناس، بان محمداً صلی الله علیه و آله و سلم منهم، و نحن اهل بیته اصبحنا مقتولین مظلومین، قد حلت بنا الرزیات، نساق سبایا، و نجلب هدایا، کان حسبنا من اسقط الحسب، و منتسبنا من ارذل النسب، کان لم نکن هام المجد [و] رقینا، و علی بساط الجلیل سعینا، و اصبح الملك لیزید لعنه الله و جنوده، و اضحت بنوالمصطفی من ادنی عبیده. [صفحه ۴۷۵] چگونه باشد حال کسی که صبح کند در حالی که پدر او کشته شده، و یاوران او کم شده، و به اهل حرم اسیر خود نگاه می‌کند، اسیرانی که پوشش و حجاب آنها را به غارت برده‌اند، و کفیل و حامی خود را از دست داده‌اند.آیا نمی‌بینی مرا که اسیر ذلیلی شده‌ام که یاور و حامی خود را از دست داده‌ام. من و اهل بیتم لباس اندوه و غم بر تن کرده‌ایم، و لباس‌های نو ما را به تاراج برده‌اند، اگر حال مرا می‌پرسی من چنانم که می‌بینی، دشمنان به ما شماتت می‌کنند، و صبح و شام در انتظار مرگ هستیم.آنگاه فرمود: عرب در حالتی قرار گرفتند که بر عجم فخر می‌کنند به این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از آنها است، و قریش بر سایر مردم فخر می‌نمایند به این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آنها است، در حالی که ما اهل بیت او هستیم که اینك کشته و ستم دیده‌ایم، مصیبتها بر ما نازل شده است، ما را اسیر کرده و سوق می‌دهند، و ما را به عنوان تحفه می‌برند، گویا گمان می‌کنند که شان ما از پایین‌ترین شان‌ها، و نسب ما از پست‌ترین نسبهاست.گویا که ما بر مراتب مجد و بزرگوای بلند نشده‌ایم، و بر روی فرش خدای جلیل -یا بر فرش بزرگ و شان والا - راه نرفته‌ایم.اینك حکومت از آن یزید لعین و لشکریان او گردیه است، و فرزندان حضرت رسول مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از کمترین بندگان او گشته‌اند.راوی گوید: چون مردم، این سخنان امام علیه‌السلام را شنیدند از هر سو، صدا به گریه بلند شد، چرا که امام علیه‌السلام سخنان شگفتی ایراد فرمود، و حق و حقیقت را بیان نمود.راوی گوید: یزید لعین، از فتنه وآشوب مردم ترسید، چرا که همه‌ی مردم به سخنان امام علیه‌السلام گوش دادند، و نهال محبت آن حضرت در دل‌های آنها کاشته شد.یزید لعین، رو به آن شخصی که اصرار نمود تا امام علیه‌السلام بر منبر بالا رود کرد و گفت:چرا اصرار کردی این جوان بالای منبر رود، تو با این کار می‌خواستی حکومت مرا زایل گردانی؟وی گفت: به خدا سوگند! نمی‌دانستم که این جوان، چنین سخنرانی خواهد کرد.یزید لعین گفت: آیا نمی‌دانستی که این؛ از اهل بیت نبوت و معدن رسالت است؟در این هنگام او به یزید ملعون گفت: پس اگر چنین بود؛ چرا پدر او را کشتی و او را در کودکی یتیم نمودی؟ [صفحه ۴۷۶] راوی گوید: یزید لعین از پاسخ آن مرد ناراحت شد و دستور داد تا گردن او را بزنند [۴۰۶] .

اعتراض سفیر روم بر یزید لعین

از امام زین‌العابدین علیه‌السلام روایت شده که حضرتش فرمود:هنگامی که سر مقدس امام حسین علیه‌السلام را نزد یزید لعین آوردند، آن ملعون مجالس شراب بر پا کرد و سر اطهر امام علیه‌السلام را می‌آورد و در پیش روی خود می‌نهاد و شراب می‌خورد.روزی سفیر پادشاه روم، در مجلس او حاضر شد، او از بزرگان و اشراف روم بود، رو به یزید لعین کرد و گفت: ای پادشاه عرب! این سر کیست؟یزید لعین گفت: تو با این سر چه کار داری؟گفت: وقتی که من به نزد پادشاه خود بازمی‌گردم او از هر چیزی که دیده‌ام از من سؤال می‌کند، دوست دارم قصه‌ی این سر و صاحب آن رانیز به او بگویم تا با تو، در شادی و سرور تو شریک باشد.یزید لعین گفت: این سر حسین فرزند علی بن ابی‌طالب است.سفیر رومی گفت: مادر او کیست؟گفت: فاطمه، دختر رسول خدا.سفیر رومی که نصرانی بود گفت: اف بر تو و دین تو! دین من از دین شما بهتر است، پدر من از نبیره‌های حضرت داوود علیه‌السلام می‌باشد، میان من و حضرت داوود علیه‌السلام پدران و نیاکان زیادی است، در عین حال؛ نصارا مرا تعظیم می‌کنند، خاک قدم مرا به عنوان تبرک می‌گیرند، به این سبب که (پدر) من از نبیره‌های حضرت داوود علیه‌السلام است، شما فرزند دختر پیامبر خود را می‌کشید در حالی که میان او و پیامبر شما واسطه‌ای جز یک مادر نیست، خدا دین شما را زشت و زبون نماید.آن گاه رو به یزید لعین کرد و گفت: آیا حدیث کلیسای حافر را شنیده‌ای؟یزید لعین گفت: بگو تا بشنوم.گفت: میان شهر «عمان» و شهر «صین» جزیره‌ای است که یک سال راه مسافت دارد، در آنجا آبادی نیست مگر یک شهر که در میان آب قرار داد، طول آن شهر [صفحه ۴۷۷] هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ است. در روی زمین، شهری بزرگتر از آن نیست، کافور و یاقوت از آنجا به مناطق دیگر حمل و نقل می‌شود و درختان آن شهر عود و عنبر است.آن شهر در دست نصاری است، حکومت و پادشاهی آنجا در دست آنها است. آن شهر، کلیساهای بسیاری دارد، که بزرگ‌ترین آنها کلیسای حافر است. در محراب آن، جعبه‌ای از طلا آویزان است که در میان آن سم؛ ناخنی است که می‌گویند: این سم، سم الاغی است که حضرت عیسی علیه‌السلام بر آن سوار می‌شده.اطراف آن جعبه را، با طلا و دیباج زینت داده‌اند، هر سال بسیاری از مردم نصاری به سوی آن کلیسا حرکت می‌کنند، و دور آن می‌گردند، و ستون‌های آن را می‌بوسند و در آنجا حاجتهای خود را از خدا طلب می‌کنند.این شان و عادت آنها نسبت به ناخن و سم الاغی است که گمان می‌کنند ناخن و سم الاغ حضرت عیسی علیه‌السلام است که بر آن سوار می‌شده، در حالی که شما فرزند دختر پیامبر خود را می‌کشید، خدا شما و دین شما را مبارک نگرداند.در این هنگام، یزید لعین گفت: این نصرانی را بکشید تا مرا در شهرهای خود رسوا نکند.وقتی نصرانی این سخن را شنید به یزید گفت: آیا می‌خواهی مرا بکشی؟گفت: آری.گفت: بدان که من شب گذشته پیامبر شما را در خواب دیدم، آن حضرت به من فرمود: ای نصرانی! تو از اهل بهشت هستی.من از فرمایش حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تعجب کردم، اینک شهادت می‌دهم که خدایی جز خداوند عالمیان نیست، و این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول و فرستاده‌ی او است.آنگاه به سوی سر مطهر امام علیه‌السلام برجست، و او را به سینه‌ی خود چسبانید و شروع کرد به بوسیدن آن، او آن سر مطهر را می‌بوسید و می‌گریست تا این که کشته شد [۴۰۷] .شیخ در «منتخب» به صورت ارسال روایت کرده است:نصرانی به عنوان سفیر پادشاه روم، به سوی یزید لعین آمد و وارد مجلس آن ملعون شد، سر مطهر امام علیه‌السلام را به آن مجلس آوردند، چون نصرانی سر مقدس امام علیه‌السلام را دید، گریست و فریاد زد و ناله نمود تا این که ریش او از اشک چشمش تر شد. آن گاه رو به یزید لعین کرد و گفت: ای یزید بدان که من به عنوان تاجر در زمان [صفحه ۴۷۸] حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شهر مدینه شدم می‌خواستم هدیه‌ای به او تقدیم نمایم، از اصحاب او پرسیدم: در میان هدایا، کدام هدیه را بیشتر دوست می‌دارد؟گفتند: عطر برای او از هر چیز دیگری محبوبتر است، آن حضرت میل و رغبتی به عطر دارد.سفیر روم گوید: من از مشک دو نافه، و مقداری عنبر اشهب برداشتم، و به سوی آن حضرت به راه افتادم، آن روز او در خانه‌ی همسر خود، ام‌سلمه، بود هنگامی که جمال او را مشاهده کردم، از جمال نورانی او، نور درخشنده‌ای دیدم که

از آن، شادی و فرح من زیاد گردید و قلب من به محبت او علاقه گرفت، بر او سلام کردم و عطر را در برابر او نهادم.فرمود: این چیست؟عرض کردم: تحفه‌ی ناقابلی است که به حضور شما آوردم.به من فرمود: نام تو چیست؟عرض کردم: نام من عبدالشمس است.فرمود: نام خود را تغییر بده، من نام تو را عبدالوهاب نهادم، اگر دین اسلام را از من قبول نمایی، تحفه‌ات را قبول می‌کنم.من به او نگاه کردم و در چهره‌ی مبارك او تأمل نمودم. فهمیدم که او پیامبر است و او همان پیامبری است که حضرت عیسی علیه‌السلام به ما خبر داده است، آنجا که گفت: «من به شما رسولی را که بعد از من می‌آید بشارت می‌دهم و نام او احمد است».پس به او اعتقاد نمودم و در همان ساعت به دست مبارك او مسلمان شدم.به روم بازگشتم، در حالی که دین اسلام را مخفی می‌داشتم، مدتی است که من به همراه پنج نفر از پسران و چهار نفر از دخترانم مسلمانم، و من امروز وزیر پادشاه روم هستم، و هیچ کس از نصاری از حال ما خبر ندارد.ای یزید! بدان، من روزی در حضور حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم، و او در خانه‌ی ام‌سلمه بود، این عزیزی را که سر او در نزد تو قرار داده شده، در آنجا دیدم، او از در حجره خدمت جد بزرگوارش آمد، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آغوش خویش را باز کرده بود تا او را در بغل بگیرد و می‌فرمود:مرحباً بک یا حبیبی!آفرین بر تو ای حبیب من!تا جایی که حضرت او را گرفت و در کنار خود نشاند و شروع کرد به بوسیدن [صفحه ۴۷۹] لبهای او، و دندانهای او را می‌مکید، و می‌فرمود:بعد عن رحمهٔ الله من قتلك، لعن الله من قتلك یا حسین! و اعان علی قتلك.خدای تعالی کسی که تو را می‌کشد از رحمتش دور نماید. ای حسین! خدا کسی را که تو را می‌کشد و بر قتل تو یاری نماید، لعنت کند!پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با این حال گریه می‌کرد، روز دوم نیز با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد حضرتش بودم که امام حسین علیه‌السلام با برادرش امام حسن به نزد آن حضرت آمدند، امام حسین علیه‌السلام عرض کرد: یا جداه! من با برادرم حسن کشتی گرفتیم و هیچ کدام از ما بر دیگری غلبه نکردیم، می‌خواهیم بدانیم که کدام یک از ما قوی‌تر از دیگری است.پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان فرمود: ای حبیبان من! ای روح و روان من! کشتی شایسته‌ی شما نیست، بروید و خط بنویسید، هر کدام از شما که خطش نیکوتر باشد او قوی‌تر است.راوی گوید: آن دو بزرگوار رفتند و هر کدام سطری خط نوشتند و به سوی جد خویش آمده و لوح را به آن حضرت دادند تا در میان آنها قضاوت نماید.پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مدتی به نوشته‌ی آنها نگاه فرمود، و نخواست دل یکی از آنها را بشکند، پس به آنها فرمود: ای حبیبان من! من پیامبر درس نخوانده‌ام و خط را نمی‌شناسم به سوی پدر خویش بروید تا میان شما قضاوت نماید و ببیند که کدام یك از شما خطش زیباتر است.می‌گوید: آنها به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی علی علیه‌السلام روانه شدند، و همگی وارد خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام شدند، ساعتی نگذشت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تشریف آورد که سلمان نیز با او بود، میان من و سلمان رابطه‌ی دوستی و صداقت وجود داشت، از او پرسیدم: چگونه پدرشان میان آنها قضاوت فرمود و خط کدام یك از آنها بهتر بود؟سلمان گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها جوابی نداد، او در امر آنها تامل نمود، و فرمود: اگر بگویم: خط حسن علیه‌السلام زیباتر است، حسین ناراحت می‌شود، و اگر بگویم: خط حسین علیه‌السلام بهتر است، حسن علیه‌السلام غمگین می‌شود، پس آنها را به سوی پدرشان فرستاد.به او گفتم: ای سلمان! تو را به حق صداقت و برادری که میان من و تو وجود دارد و به حق دین اسلام قسمت می‌دهم که به من بگو چگونه پدرشان میان آنها حکم فرمود؟سلمان گفت: وقتی آنها به سوی پدرشان آمدند، پدرشان در حال آنها تامل نمود، و [صفحه ۴۸۰] دلش به حال آنها سوخت، او نمی‌خواست دل یکی از آنها را بشکند. به همین جهت، به آنها فرمود: به سوی مادر خود بروید تا میان شما قضاوت کند.آنها به سوی مادر خودشان آمدند، و آنچه را که در لوح نوشته بودند به او نشان دادند و فرمودند: ای مادر! جد بزرگوار ما، به ما امر کرد تا هر کدام خطی بنویسیم، که هر کدام خطش زیباتر باشد او قوی‌تر است، ما خط نوشتیم و به او نشان دادیم ما را نزد پدرمان فرستاد، پدر نیز ما را به نزد تو روانه کرد.فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام کمی به فکر فرورفت و متوجه شد که جد و پدر آنها نخواسته‌اند دل آنها را بشکنند، من چه کار کنم؟ و چگونه در میان آنها

قضاوت نمایم؟فرمود: ای دو چشمان من! من گردنبند خود را پاره می‌کنم و آن را بر سر شما می‌ریزم، هر کدام از شما که لؤلؤهای گردنبند بیشتر بردارد، خط او زیباتر و قدرت او بیشتر است.راوی گوید: در گردنبد فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام هفت دانه لؤلؤ بود، حضرت برخاست و گردنبند خویش را پاره کرد و بر سر آنها ریخت.امام حسن علیه‌السلام سه لؤلؤ و امام حسین نیز سه لؤلؤ برداشتند، یکی از دانه‌ها باقی ماند که هر کدام می‌خواستند آن را بردارند. خداوند به جبرئیل امر فرمود که به زمین آید و آن را با بال خویش دو قسمت نماید تا هر کدام از آنها نصفی را بردارند، تا دل هیچ کدام از آن دو بزرگوار غمگین نشود.پس جبرئیل علیه‌السلام در عرض یک چشم بهم زدن به زمین فرودآمد، و لؤلؤ را دو نصف کرد و هر کدام نصفی را برداشتند.ای یزید! نگاه کن چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راضی نشد هیچ کدام آنها به خاطر نوشتن خط ناراحت شوند و نخواست دل آنها را بشکند؟ و همچنین امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت فاطمه علیهاالسلام و همچنین خداوند رب العزه نخواست قلب یکی از آنها را بشکند، بلکه امر فرمود: لؤلؤ دو قسم شود، تا دل آنها نشکند.ولی تو ای یزید! با فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین رفتار می‌کنی؟ اف بر تو و دین تو!آن گاه نصرانی برخاست و به سوی سر مقدس امام رفت و آن را در آغوش خویش گرفت، می‌بوسید و گریه می‌کرد و می‌گفت: ای حسین! نزد جد خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و پدرت علی مرتضی، و مادرت فاطمه زهرا صلوات الله علیهم اجمعین برای من شهادت بده. [صفحه ۴۸۱]

امام سجاد و توصیف مصایب شام بر منهال به روایت دیگر

در کتاب «انوار نعمانیه» از منهال بن عمرو چنین روایت نموده: منهال می‌گوید: من در بازار دمشق راه می‌رفتم، ناگاه امام علی بن الحسین علیه‌السلام را دیدم که بر عصایی تکیه کرده، و پاهای مبارکش مانند دو نی شده و خون از ساق‌های مبارکش جاری است و زردی رنگ صورتش افزون گشته، چون این حال را دیدم بغض در گلویم گیر کرد، جلوتر رفتم و گفتم: ای فرزند رسول خدا! چگونه صبح کردی؟امام علیه‌السلام گریست و فرمود:کیف حال من اصبح اسیراً لیزید بن معاویهٔ لعنهٔ الله، و نسائی الی الان ما شبعن بطونهن، و لا کسین رؤوسهن، نائحات اللیل و النهار.و نحن یا منهال! کمثل بنی‌اسرائیل فی آل فرعون، یذبحون ابنائهم، و یستحیون نسائهم امست العرب تفتخر علی العجم بان محمداً صلی الله علیه و آله و سلم نبی عربی، و أمست القریش تفتخر علی العرب بان محمداً صلی الله علیه و آله و سلم منهم، و أمسینا معشر اهل البیت مغصوبین مقتولین مشردین ما یدعونا یزید الی مرهٔ الا و نظن القتل، إنا لله و إنا الیه راجعون.چگونه است حال کسی که اسیر یزید بن معاویه لعین باشد، مخدرات و اهل بیت من، تا حال شکمهای آنها از غذا سیر نشده و هنوز سرهای آنها پوشیده نشده، و شب و روز ناله می‌کنند و نوحه می‌خوانند.ای منهال! ما همانند بنی‌اسرائیل در آل فرعون هستیم، آنها فرزندان بنی‌اسرائیل را می‌کشتند، و زنانشان را زنده نگه می‌داشتند، عرب بر عجم افتخار می‌کند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر عربی است، و قریش بر عرب افتخار می‌کند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان است، و این در حالی است که حق ما اهل بیت غصب شده و افراد ما کشته و پراکنده شده‌ایم. هر مرتبه‌ای که یزید ما را به سوی خود می‌خواند گمان می‌کنیم که می‌خواهد ما را به قتل برساند، «إنا لله و إنا الیه راجعون».عرض کردم: مولای من! می‌خواهید کجا بروید؟فرمود:المجلس الذی نحن فیه لیس له سقف، و الشمس تصهرنا به و لا نری الهواء، فافر منه سویعهٔ لضعف بدنی، و ارجع خشیهٔ علی النساء. [صفحه ۴۸۲] منزلی که ما در آنجا هستیم سقف ندارد، گرمای آفتاب ما را می‌گدازد، و هوای خوبی ندارد، ساعتی به جهت ضعف بدنم از آن بیرون می‌آیم، ولی به جهت حفاظت از بانوان به سوی ایشان بازمی‌گردم.در این اثنا که امام علیه‌السلام با من گفتگو می‌نمود، خانمی او را صدا زد.امام علیه‌السلام با من خداحافظی کرده و به سوی او رفت، وقتی با دقت به او نگاه کردم دیدم او زینب علیهاالسلام دختر علی علیه‌السلام است که به امام علیه‌السلام می‌فرماید: کجا می‌روی ای سرور دل من؟آن حضرت به کنار آن بانوی محترمه بازگشت، و از او دور نشد، من پیوسته او را به خاطر می‌آوردم و بر مصایب آنها گریه می‌کردم

[۴۰۸] .

پایان مجلس یزید لعین و گفتگوی او با امام سجاد

سیـد بن طاووس رحمـهٔ الله می گوید:روزی یزید لعین علی بن الحسـین علیه‌السـلام و عمرو بن حسن علیه‌السـلام را - که پسـربچه‌ای یـازده ساله بود - به نزد خود خوانـد، و رو به عمرو کرد و گفت: آیا می‌توانی با پسـرم خالـد کشتی بگیری؟عمرو گفت: نه، ولیکن کاردی به من بده و کاردی به او، تا با او مقاتله کنم.یزید لعین مصـرعی از یک بیت را بدین مضمون خواند: طبیعتی است که آن را از اخزم می‌شـناسم، و آیـا مار جز مار می‌زایـد؟در آخر روایت «احتجاج» آمـده است:هنگامی که یزیـد لعین به منزل خود بازگشت، علی بن الحسـین علیه‌السـلام را خواست و گفت: ای علی! آیا با پسـر من خالـد کشتی می گیری؟امام علیه‌السـلام فرمود: منظور تو از کشتی گرفتن ما چیست؟ کاردی به من و کاردی به او بده تا قوی‌ترین ما ضـعیف‌تر را بکشد.یزید لعین، امام علیه‌السلام را به سینه‌ی خود چسـباند و گفت: مار جز مار نمی‌زاید! شـهادت می‌دهم که تو فرزند علی بن ابی‌طالب هستی.آنگاه علی بن الحسین علیه‌السلام به او فرمود: ای یزید! به من خبر رسیده که تو می‌خواهی مرا بکشی، اگر حتماً چنین تصمیم داری پس شخصی را مامور کن تا این [صفحه ۴۸۳] بانوان را به سوی حرم جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگرداند.یزید حرامزاده به امام علیه‌السلام گفت: آنها را کسـی جز تو برنمی گردانـد، خدا پسـر مرجانه را لعنت کند، به خدا سوگند! من او را به قتل پدر تو مامور نکردم!!! و اگر من مباشـر به قتـال او بودم، او را نمی کشـتم [۴۰۹] .در «بحارالانـوار» از «منـاقب» چنین روایت کرده است:یزیـد ملعون به حضـرت زینب علیهاالسـلام گفت: سـخن بگو.حضـرت زینب علیهاالسـلام فرمود: اوست سـخن گوی - یعنی امام زین‌العابدین علیه‌السلام - آن گاه امـام سـجاد علیه‌السـلام این اشـعار را بخوانـد:لا تطمعوا تهینونا فنکرمکم و ان نکف الاذی عنکم و توذوناو الله یعلم انا لا نحبکم و لا نلومکم ان لا تحبونـاطمع مداریـد که به ما اهانت نماییـد و ما شـما را اکرام نماییم؛ و این که اذیت را از شـما بازداریم، و شـما ما را اذیت کنیـد.خـدا می‌داند که ما شـما را دوست نمی‌داریم؛ و شـما را به این که ما را دوست نمی‌دارید، ملامت نمی کنیم.یزید ملعون گفت: راست گفتی ای جوان! ولکن پدر و جد تو می‌خواستند امیر باشند، حمد و سپاس خدای را که آنان را کشت، و خون آنها را ریخت.امـام علیه‌السـلام فرمـود: همـواره پیـامبری و امیری از آن پـدران و اجـداد من بـوده است پیش از این که تو به دنیـا بیـایی.در «بحارالانوار» از «دعوات راونـدی» روایت کرده است:هنگامی که امام زین‌العابـدین علیه‌السـلام را به نزد یزیـد لعین بردند. آن لعین، تصـمیم گرفت گردن امام علیه‌السـلام را بزند، به همین جهت آن حضـرت را در برابر خویش نگاه داشت و با او سخن گفت تا بلکه از او کلمه‌ای بشنود و این بهانه‌ای برای قتل او گردد.امام علیه‌السلام همان طور که او سخن می گفت به او پاسخ می‌فرمود، در دست امام علیه‌السلام تسبیح کوچکی بود و آن را با انگشتان خویش می گردانید، و سخن می گفت.یزید لعین به امام علیه‌السلام گفت: من با شـما سـخن می گویم و شـما تسبیح را با انگشـتانت می گردانی و به من پاسخ می گویی، آیا این کار روا است؟ [صفحه ۴۸۴] امام علیه‌السلام فرمود: پدرم از جد بزرگوارم نقل نمود:هنگامی که آن حضرت نماز صبح را می‌خواند، و تمام می کرد، سخن نمی‌فرمود تا تسبیحی می گرفت و می‌فرمود:اللهم انی اصبحت اسبحک، و احمدک و امجدک و أهللک بعدد ما ادیر به سبحتی.خداوندا! من صبح آغاز می‌نمایم در حالی که تو را تسبیح می‌نمایم، و حمد و سپاس می گویم و تمجید می کنم و تهلیل می‌نمایم به تعداد آنچه با این تسبیح می گردانم.و تسبیح را می گرفت و می گردانـد، و آنچه می‌خواست سـخن می گفت، بـدون این که با تسبیح خود ذکری بگویـد، و می‌فرمود: این عمـل برای او حسـاب می‌شود، و آن حرزی برای او است تا هنگامی که به رختخواب خویش برود.هنگامی که به رختخواب رفت دوبـاره آن عمـل را انجام دهـد، و تسبیـح خویش را زیر سـر بگـذارد، باز ثواب آن عمل، از آن هنگام تا اول بامـداد برای او محسـوب می‌شود. و من این عمـل را به جهت اقتـدا و پیروی از جـد خویش انجـام می‌دهم.یزیـد ملعون گفت: من با احـدی از شـما سـخن نمی گـویم مگر این که بـا چیزی که به آن نفع می‌رسانـد؛ پاسخ می‌دهـد.آن گـاه از کشـتن امـام علیه‌السـلام

منصرف شد و به آن حضرت احسان کرد! و دستور آزادی او را صادر نمود [۴۱۰]. [صفحه ۴۸۷]

در بیان برخی رؤیاها، گفتگوها و اموری که سبب شد تا یزید لعین اهل بیت را آزاد نماید و در حرکت اهل بیت از شام به سوی مدینه، و بازگشت آنها از راه مدینه به سوی کربلا

اعتراض جاثلیق نصرانی بر یزید لعین و اسلام آوردن او

در بعضـی از نسـخه‌های کتاب ابومخنف آمده است: سـهل گوید:من در مجلس یزید حضور داشتم، آن ملعون در تخت خود نشسته بود و سر مقدس امام علیه‌السلام در برابر آن ملعون بود، او با چوب به دندانهای مبارک امام مظلوم علیه‌السلام می‌زد.جاثلیق نصرانی وارد شد، او لباس سیاهی پوشیده بود، و بر سرش کلاه بلند و در دستش عصایی بود، او پیرمرد بزرگی بود، وقتی چشمش به سر مقدس امام علیه‌السلام افتاد، گفت: ای یزید! این سر کیست؟گفت: سر خارجی است که در سرزمین عراق بر علیه ما خروج کرده بود.گفت: نام وی چیست؟گفت: حسین بن علی بن ابی‌طالب.گفت: نام مادرش چیست؟گفت: فاطمه‌ی زهرا، دختر محمد مصطفی.جاثلیق گفت: برای چه مستحق کشته شدن بوده است؟گفت: چون اهل عراق او را دعوت نمودند، و برای او نامه نوشتند و می‌خواستند او را خلیفه نمایند. به همین جهت، والی من، عبیدالله بن زیاد او را کشت، و سرش را به سوی من فرستاد.جاثلیق گفت: ای یزید! آن را از پیش روی خود بردار و گرنه به هلاکت می‌رسی.بدان! من خوابیده بودم ناگاه، صدای بلندی را از جانب آسمان شنیدم، مردی را دیدم که از آسمان فرودآمد، او مانند ماه بود، و نور از صورتش می‌درخشید، و مردان زیادی با او بودند، به یکی از آنها گفتم: این شخص کیست؟گفته شد: محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، و این فرشتگان از آسمان فرودآمده‌اند که به او در مورد قتل فرزندش تسلیت دهند. خداوند در روز قیامت، شفاعت او را شامل حالشان نکند.یزید لعین گفت: وای بر تو! اینجا آمدی تا ما را از خوابهای دروغ خود آگاه کنی؟ به [صفحه ۴۸۸] خدا سوگند! گردنت را می‌زنم.آن گاه دستور داد با تازیانه او را مورد ضرب و شتم قرار دهند، ماموران ستمگر او، آن قدر او را زدند که تن او را به درد آوردند.در این هنگام، جاثلیق رو به سر امام علیه‌السلام کرد و گفت:یا اباعبدالله! اشهد لی عند جدک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، أنی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و أن محمداً عبده و رسوله.ای اباعبدالله! برای من نزد جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گواهی ده که اینک شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای عالمیان نیست، و شریکی ندارد، و این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول اوست.یزید لعین از اسلام آوردن او خشمگین شد و به ماموران خود گفت: او را بزنید.ماموران ستمگر او، آنقدر زدند تا این که بدنش را خورد کردند.او به یزید ملعون گفت: ای یزید! می‌خواهی بزن و می‌خواهی نزن. این رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که در کنار من ایستاده است، و در دست او پیراهن و تاجی از نور است و می‌فرماید:هنیئاً لک یا هذا بالجنة، و خیر خروجک من الدنیا نلبسک هذا التاج و القمیص، و تکون معنا فی الجنة.ای شخص! بهشت گوارایت باد، و با بهترین وضع که از دنیا بیرون شدی، این تاج و پیراهن را به تو می‌پوشانیم، و با ما در بهشت می‌باشی.سهل گوید: من از سخنان او تعجب نمودم، هنوز سخنش به پایان نرسیده بود که روحش از بدنش جدا شد. خدایش او را رحمت کند.

رؤیای حضرت سکینه

در کتاب «انوار نعمانیه» می‌نویسد:هنگامی که مخدرات مکرمات را وارد مجلس یزید بن معاویه‌ی لعین کردند، آن پلید بر آن اسرا سرکشی می‌کرد، و از هر کدام از آنها به صورت معین می‌پرسید.تا آنجا که صاحب کتاب مذکور می‌نویسد: یزید لعین به حضرت سکینه علیهاالسلام گفت: با زنان برگردید تا در مورد شما دستور دهم. [صفحه ۴۸۹] حضرت سکینه علیهاالسلام فرمود: ای یزید!

گریه‌ی زیاد من به جهت خوابی است که دیشب آن را دیـده‌ام.یزید لعین گفت: آن را برای من نقل کن. و به ساربان دسـتور توقف داد.حضـرت سـکینه علیهاالسـلام فرمـود: مـن از روزی کـه پـدرم امـام حسین علیه‌السـلام کشـته شـد نخوابیـده بـودم، چرا کـه من نمی‌توانستم بر شتر لاغر و بدون کجاوه سوار شوم و هر موقع از پشت شتر بر زمین می‌افتادم ۵ زجر بن قیس خشمگین می‌شد۵ و مرا با تازیانه می‌زد، کسـی هم نبود مرا از دست او رها سازد.در این هنگام، یزیـد لعین و همنشـینان او۵ زجر را مـورد لعن و نفرین خود قرار دادند.حضـرت سـکینه علیهاالسـلام فرمود: امشب خوابیدم، ناگاه در عالم خواب قصری از نور دیدم که کنگره‌های آن یاقوت و رکن‌های آن از زبرجـد، و درهای آن از عود قماری [۴۱۱] است.همان طور که به آن نگاه می‌کردم، ناگاه در آن باز شـد و پنج نفر شخصـیت بزرگوار از آن خـارج شدنـد، در پیشاپیش آنها جوان خادمی بود، به سوی او رفتم، گفتم: این قصـر از آن کیست؟گفت: پـدر تـو حسـین علیه‌السـلام.گفتـم: ایـن بزرگـواران کیاننـد؟گفت: این آدم علیه‌السـلام است، و این نـوح علیه‌السـلام، و این ابراهیم علیه‌السـلام، و این موسـی علیه‌السـلام، و این عیسـی علیه‌السـلام.من مشـغول تماشای قصـر و شنیدن کلام او بودم که ناگاه مردی که دسـت بر محـاسن خـویش داشـت، و محزون و انـدوهگین بـود؛ آمـد، گفتـم: ایـن شـخص کیسـت؟گفت: او را نمی‌شناسـی؟گفتم: نه.گفت: این شـخص، جـد تو حضـرت محمـد مصـطفی صـلی الله علیه و آله و سـلم است.نزدیک شدم و عرض کردم یا جداه! اگر می‌دیدی که ما را برهنه، بی‌معجر و بی [صـفحه ۴۹۰] حجاب بر شترهای بی‌کجاوه سوار نموده‌انـد، که مردان خوب و بد به ما نگاه می‌کننـد؛ امر عظیـم و موضـوع بزرگی را می‌دیـدی.آن حضـرت به طرف من خم شـد، و مرا به سـینه‌ی خـویش چسـبانید، و سـخت گریست، من قضایـا و مصـایبی که بر مـا وارد شـده بود، برای او تعریف می‌کردم.در این هنگـام، یحیی علیه‌السـلام گفت: ای دخـتر برگزیـده! بس کن، و صـدای خود را پـایین آور که دلهای ما و دل آقای ما را به درد آورده، و همه‌ی ما را به گریه آوردی.آن گاه خادم دست مرا گرفت، و داخل قصـر نمود، ناگاه پنج نفر خانم را دیدم که در میان آنها خانمی بود که موهای خویش را بر صورت خـود پریشـان نموده، و لباس‌هـای سیاه پوشـیده و در دست او، لباسـی آغشـته به خون بود، وقـتی برمی‌خـاست زنـان دیگر نیز بـا او برمی‌خاسـتند، موقعی که می‌نشسـت آنها نیز می‌نشسـتند، او بر صورت خود سیلی می‌زد، و اشک او جاری بود، او نوحه می‌خواند و زنان جوابش می‌دادند.به خادم گفتم: این خانمها، کیا هسـتند؟گفت: ای سـکینه! این حواست، این مریم، و خانمی که در نزد اوست آسـیه، دختر مزاحم است، و این مادر موسـی علیه‌السـلام است، و این خدیجه‌ی کبری علیهاالسلام است.گفتم: خانمی که در دستش پیراهنی آغشـته به خون است، کیست؟گفت: این جده‌ی تو حضـرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام است.نزدیک شدم، و گفتم: سلام بر تو ای مادر بزرگوار!آن حضـرت سـر خود را بلند کرد و فرمود: سکینه؟عرض کردم: بلی.در حالی که به صورت خود سیلی می‌زد و نـاله می‌کرد برخـاست، بعـد فرمود: بیـا نزدیک، من نزدیک رفتم و او مرا به سـینه‌ی خود چسـباند.عرض کردم: مادر جان! در سـنین کودکی یتیم شدم؟فرمود:وا ویلتاه! وا مهجهٔ قلباه! من احنی علیکن بعد القتل؟ من جمعکن عن الشتات بین الرجال؟ بشرینی یا سکینهٔ! عن حال العلیل.وا ویلتاه! وای روح قلب من! چه کسـی پس از کشتن، بر شما مهربانی کرد؟ چه [صفحه ۴۹۱] کسی پراکندگی شما را جمع کرد؟ مردان شـما کجاینـد؟ ای سـکینه! مرا از حـال علیـل و بیمار آگاه کن.گفتم: مادر جان! بارها می‌خواسـتند او را به قتل برسانند، ولیکن بیماریش مانع از قتل او شد، چرا که او بر روی خود افتاده است، لباس‌های او را غارت کردند، و توانایی برخاستن را نـدارد، کاش می‌دیدی او را هنگامی که بر پشت شتری لاغر و بدون کجاوه سوار کردند، و زنجیری سـنگین بر گردن او انداختند.او از این مصیبت گریه می‌کرد.به او گفتیم: چرا گریه می‌کنی؟می‌فرمود: وقتی این زنجیرهایم را می‌بینم، زنجیرهای اهل جهنم را به یاد می‌آورم.از آن ملاعین خواستیم تا زنجیرش را باز کنند. آنها، پاهای او را نیز از زیر شکم شتر بستند. در این هنگام، خون از ران‌های او جـاری شـد، او شب و روز گریه می‌کرد؛ چه هنگـامی که به سـر مطهر پـدر بزرگوار خود و سرهای یاوران او که آشـکار نموده بودنـد، و چه هنگـامی که به سوی مـا که بی‌ستر و حجـاب بودیم؛ نگـاه می‌کرد.هر گـاه نگـاهش به این صـحنه‌ها می‌افتـاد گریه‌اش زیادتر می‌شـد.در این هنگام؛ حضـرت فاطمه علیهاالسـلام بر صورت خویش سـیلی زد و فریاد زد: وا ولـداه! وا هلاکاه! و فرمود: این

بلاها بعد از ما بر سر شما آمد؟آن گاه فرمود:و جسد القتیل من غسله؟ من کفنه؟ من صلی علیه؟ من دفنه؟ من زاره؟بدن کشته شده را چه کسی غسل داد؟ چه کسی کفن نمود؟ چه کسی بر او نماز خواند؟ چه کسی او را دفن کرد؟ چه کسی او را زیارت نمود؟گفتم: غسل او اشکهای ما بود، کفن او ریگهایی است که بادها بر آن می‌ریخت، ما از نزد او کوچ کردیم در حالی که زوار او مرغها و وحوش بودند.پس ندا سر داد:وا حسیناه! وا ولداه! وا قلهٔ ناصراه!در این هنگام، بانوان دیگر نیز به خاطر گریه و ناله‌ی حضرت زهرا علیهاالسلام گریه می‌کردند و ناله می‌نمودند.آن گاه آن بانوان، رو به من کرده و گفتند: بس کن ای دختر برگزیده! تو با ذکر این [صفحه ۴۹۲] مصایب جانسوز سیده‌ی ما را هلاک کردی، و ما را نیز هلاک نمودی.پس از آن؛ از خواب بیدار شدم.این در حالی بود که یزید لعین و همنشینان او و بزرگان بنی‌امیه لعنهم الله با شنیدن این خواب، گریه می‌کردند، پس یزید لعین دستور داد آنها را نزد وی بازگردند، و آنها بازگشتند [۴۱۲] .در کتاب «منتخب» آمده است، راوی گوید:هنگامی که یزید لعین آن قصه را شنید، بر صورت خود سیلی زد و گریه نمود، و گفت: مرا با کشتن حسین چه کار بود؟

رؤیای زن یزید

همچنین در کتاب «منتخب» می‌نویسد: از هند، زن یزید لعین نقل شده که گوید: به طرف رختخواب خود رفتم، دیدم دری از آسمان گشوده شد، و ملائکه دسته دسته به سوی سر مقدس امام حسین علیه‌السلام فرودمی‌آیند و می‌گویند:السلام علیک یا اباعبدالله، السلام علیک یابن رسول الله.سلام بر تو ای اباعبدالله! سلام بر تو ای فرزند رسول خدا!ناگاه دیدم ابری از آسمان پایین آمد که مردان بزرگوار بسیاری در آن بودند، در میان آنها مردی گندمگون ماه روی بود، او با سرعت در پیشاپیش آنها حرکت می‌کرد، آمد تا خود را بر سر مبارک امام علیه‌السلام انداخت و شروع کرد به بوسیدن دندانهای آن حضرت، و می‌فرمود:یا ولدی! قتلوک، اتراهم ما عرفوک، و من شرب الماء منعوک.یا ولدی! انا جدک رسول الله، و هذا ابوک علی المرتضی، و هذا اخوک الحسن، و هذا عمک جعفر، و هذا عقیل، و هذان حمزهٔ و العباس.فرزندم! تو را کشتند؟ آیا آنها تو را نشناختند؟ و از نوشیدن آب تو را بازداشتند.ای فرزندم! من جد تو رسول خدا هستم، و این پدرت علی مرتضی، و این [صفحه ۴۹۳] برادرت حسن، و این عموی تو جعفر، و این عقیل، و اینها حمزه و عباس هستند.آنگاه اهل بیت خود را یکی پس از دیگری می‌شمرد.هند گوید: هراسان و ترسان از خواب بیدار شدم، ناگاه نوری دیدم که بر سر مطهر امام حسین علیه‌السلام می‌درخشد، شروع کردم به جستجوی یزید، ناگاه دیدم که او به اتاق تاریکی رفته و صورت خود را به دیوار گذاشته و می‌گوید: مرا با کشتن حسین چه کار بود؟و این در حالی بود که هم و غم، بر او غلبه کرده بود، پس خواب خویش را برای او بازگو کردم و او سرش را پایین انداخته بود [۴۱۳] .

عزاداری اهل بیت در شام و شهادت حضرت رقیه

راوی گوید: بامدادان یزید لعین، اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را طلبید و به آنها گفت: کدام از این دو امر را بیشتر دوست دارید: اقامت در نزد من، یا بازگشت به مدینه که برای شما جایزه‌ی نفیسی است.گفتند: اولاً دوست داریم تا بر امام حسین علیه‌السلام عزاداری نماییم.گفت: آنچه دوست دارید انجام دهید، آن گاه اتاقهایی برای آنها در دمشق تهیه کردند، و همه‌ی بانوان هاشمی و قریشی برای امام حسین علیه‌السلام لباس سیاه پوشیدند و ندبه کرده و عزاداری نمودند.و بنابر نقلی: هفت روز بر آن حضرت عزاداری کردند.همچنین در آن کتاب آمده است: روایت شده:هنگامی که آل الله و آل رسول او، در شام بر یزید لعین وارد شدند، خانه‌ای را مستقل برای آنها در نظر گرفت، که در آن مشغول عزاداری شدند.مولای ما؛ امام حسین علیه‌السلام دختری سه ساله داشت، او از روزی که امام حسین علیه‌السلام شهید شده بود آن حضرت را ندیده بود، و این امر بر آن نازدانه گران آمد و در فراق پدر بزرگوارش، وحشت وجود او را فراگرفت. [صفحه ۴۹۴] او هر موقع سراغ پدر خویش را می‌گرفت به او می‌گفتند:

فردا می‌آیـد، و هر چه می‌خواهی با خود می‌آورد. تا این که شبی از شبها، پـدر خویش را در خواب دید، وقتی از خواب بیدار شـد فریـاد زد و گریـه کرد و آرام نگرفت، آرامش کردنـد و گفتنـد: چرا گریه می‌کنی؟ چرا نـاله می‌زنی؟گفت: پـدر بزرگـوارم و نـور چشـمم را برای من بیاورید.هر چه او را آرام می‌کردند حزن و گریه‌اش زیادتر می‌شد. این امر، بر اهل بیت علیهم‌السلام گران آمد. یک مرتبه عقـده‌ی دلشان واشـده و همگی ضـجه زدنـد، گریه نمودنـد، غم و انـدوه را تازه کردنـد، بر صورت خویش سیلی زدند، خاک غم بر سر خود ریختنـد، موهای خویش را پریشان نمودنـد، و صـدای ناله و گریه بلند کردند. یزید لعین صدای ناله و گریه‌ی آنها را شـنید و گفت: چه خبر است؟گفتنـد: دختر کوچک حسـین، پـدرش را در خواب دیـده است، اینک از خواب بیـدار شـده و پـدرش را می‌خواهد و گریه می‌نماید و فریاد می‌کشد.وقتی یزید لعین این را شـنید، گفت: سر پدرش را بردارید و در پیش روی او قرار دهید تا به آن نگاه کند و تسلی یابد.آنها سر مقدس امام علیه‌السلام را در تشت گذاشته و دستمالی مصری بر آن کشیدند، آوردنـد و در برابر آن نازدانه نهادنـد، او پوشـش را از روی آن برداشت، و گفت: این سر کیست؟گفتند: سر مطهر پدر توست.آن نازدانه سر را از تشت برداشت و در آغوش خویش قرار داد، و می‌گفت:یا ابتاه! من ذا الـذی خضبک بدمائک؟یا ابتاه! من ذا الذی قطع وریـدک؟یا ابتاه! من ذا الـذی ایتمنی علی صـغر سنی؟یا ابتاه! من بقی بعـدک نرجوه؟یا ابتاه! من للیتیمـهٔ حتی تکبر؟یا ابتاه! من للنساء الحاسرات؟یا ابتاه! من للارامل المسبیات؟یا ابتاه! من للعیون الباکیات؟ [صـفحه ۴۹۵] یـا ابتاه! من للغریبات الضایعات؟یا ابتاه! من للشعور المنشورات؟یا ابتاه! من بعـدک؟ واخیبتاه!یا ابتاه! من بعـدک؟ وا غربتاه!یا ابتاه! لیتنی کنت لک الفداء.یا ابتاه! لیتنی کنت قبـل هـذا الیوم عمیـا.یا ابتاه! لیتنی وسـدت الثری، و لا اری شـیبک مخضبـاً بالـدماء.ای پـدر! چه کسـی تو را به خونت آغشـته نموده است؟ای پدر! چه کسی رگ حلقوم تو را بریده است؟ای پدر! چه کسی مرا در کودکی یتیم نموده است؟ای پدر! پس از تو؛ به چه کسی امید داشته باشیم؟ای پدر! چه کسی برای یتیم است تا او بزرگ شود؟ای پدر! چه کسی برای زنان حسرت‌کش باشد؟ای پدر! چه کسـی برای بیوه‌زنان اسیر سرپرست باشد؟ای پدر! چه کسی برای چشمان گریان تسلی دهد؟ای پدر! چه کسی برای زنان غریب و وامانـده یاور باشـد؟ای پـدر! چه کسی برای موهای پریشان باشـد؟ای پدر! چه کسـی پس از توست؟ وای از ناامیدی!ای پدر! چه کسی پس از توست؟ وای از غریبی!ای پدر! ای کاش من فدای تو می‌شدم؟ای پدر! ای کاش من قبل از این روز نابینا بودم!ای پدر! ای کاش من می‌مردم و محاسن تو را آغشته به خون نمی‌دیدم.آنگاه آن نازدانه، دهان خود را بر دهان شریف امام علیه‌السلام نهاد، و گریه‌ی سـختی نمود تا این که بی‌هوش شـد، وقتی او را تکان دادند، دیدند که روح پاکش دنیا را وداع گفته است.وقتی اهل بیت علیهم‌السـلام این صـحنه را دیدنـد، گریه‌ی خویش را آشـکار کردند، غم خود را تازه کرده و مجدداً عزاداری نمودند، هر کسـی از اهل دمشق در آنجا حاضـر بود، به [صـفحه ۴۹۶] عزاداری مشـغول شـد در آن روز، هیـچ مردی و زنی دیـده نشد جز آن که از آن مصـیبت، گریه کرد.پیشتر روایتی را از علی بن احمد مالکی نقل کردیم، در آن روایت آمده است:وقتی زنان امام حسین علیه‌السلام و سر مبارک حضرت را به نزد یزید لعین آوردند، فاطمه و سکینه علیهماالسلام سعی می‌کردند تا به سر مطهر پدر بزرگوارشان نگاه کننـد، ولی یزیـد لعین او را از آنها می‌پوشاند.تا آنجا که راوی گوید: آن گاه اهل بیت پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم را در میان اهل و عیال یزیـد لعین وارد کردند، و همه‌ی اهل و عیال یزید، نزد اهل بیت علیهم‌السـلام آمده و اظهار همدردی کرده و بر مصایب آنها محزون شدنـد، و چیزهایی که از اهل بیت علیهم‌السـلام از طلا و جواهر و لباس غارت رفته بود، چنـد برابر آنها را به ایشان عطا کردند.

گفتگوی ام کلثوم با خواهر یزید لعین

در کتاب «اکسیر العبادات فی اسرار الشـهادات» آمـده است:یزید لعین خواهری به نام هند - غیر از همسـرش - داشت، هنگامی که وی اهل بیت علیهم‌السـلام را دید برخاست و گفت: کدام یک از شـما ام‌کلثوم خواهر حسـین هستید؟حضـرت ام‌کلثوم علیهاالسـلام

فرمود:آگاه باش منم - وای بر تو - منم دختر امام صالح و پادشاه بزرگ همت و پرهیزکار امیرمؤمنان حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، دختر شخصی هستم که خداوند اطاعت خود را با اطاعت او، و عذاب خود را به معصیت او، مقرون فرموده. دختر کسی هستم که خداوند ولایت او را بر همه‌ی اهل آبادی و اهل شهر لازم دانسته است، او هلاک کننده‌ی پهلوانان، تاجدار فتح و نصرت، و شکننده‌ی لات و عزی و هبل است.خواهر یزید لعین روی بر آن مخدره مکرمه کرد و گفت: ای ام‌کلثوم! و به خاطر این کارها، شما مؤاخذه شدید، و به مثل این کار شما خوار و ذلیل شدید، ای فرزندان عبدالمطلب! آیا خون افرادی همانند ربیعه، عتبه، ابوجهل، و گروه‌های آنها باید ریخته شود؟ آیا پدر تو را که در روز جنگ بدر مردانی از ما را کشت فراموش می‌کنیم؟حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام فرمود: [صفحه ۴۹۷] ای مادر فرزندان خبیث و ناپاک! و ای دختر زن جگرخوار! ما همانند زنان شما، به زنا مشهور نیستیم. و مردان ما، همانند مردان شما در عبادت بت‌های لات و عزی نیستند.مگر نه این است که جد تو ابوسفیان در دشمنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احزاب و طوایف را جمع کرد؟مگر نه این است که مادر تو، خودش را به غلام سیاه وحشی بخشید و به صورت علنی جگر حضرت حمزه علیه‌السلام را خورد؟مگر نه این است که پدر تو، رو در روی امام خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام ایستاد و شمشیر کشید؟مگر نه این است که برادر تو، با ظلم و ستم برادر مرا کشت، در حالی که برادر من، آقای جوانان اهل بهشت و آقای اهل قرآن و شریعت نبوی و پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که جبرئیل و میکائیل در خدمت او بودند.آری! بسیاری از چیزهایی که در دنیا مالک شده‌اید در آخرت چیز اندکی است.شعبی گوید: هند نتوانست جوابی به حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام بدهد.

گفتگوی سکینه با دختر یزید لعین

آن گاه عاتکه، دختر یزید لعین برخاست و فریاد زد: کدام یک از شما سکینه، دختر حسین هستید؟سکینه علیهاالسلام فرمود: منم که به خاطر خونبهای جنگ بدر و حنین، مورد ستم واقع شده‌ام. وای بر شما! آیا ما را مورد استهزا قرار می‌دهید؟ و به آنچه خدای تعالی بر ما نازل نموده شماتت می‌نمایید؟ مااز اهل بیت مصیبتها هستیم، و پدر ما علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است، تو کیستی؟ وای بر تو!گفت: من عاتکه، دختر یزید، که صاحب عزت عالی، نام بلند، و اهل حق و دیانت است؛ هستم!!!حضرت سکینه علیهاالسلام فرمود: وای بر تو! خاموش باش! همانا خداوند متعال، دنیا را محل امتحان قرار داده، و آخرت را برای کسی قرار داده که با دنیا دشمنی کند. [صفحه ۴۹۸] وای بر تو! شما همانند ما نیستید، آیا پدر تو کسی نیست که به خاطر کشتن فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ظلم؛ فخر می‌کند؟ و مادرت اطاعت کننده‌ی به بنده‌ی خود است، خدا بر تو و او لعنت نماید؟!ولی ما از خاندان احقاف هستیم، و مردان بزرگوار ما از اهل اعراف و از فرزندان برگزیده‌ی عبدمناف هستند.عاتکه نتوانست به آن مخدره جوابی بدهد، گویا به دهنش سنگ زده شد.

گفتگوی شهربانو با زن یزید لعین

شعبی گوید: پس از او؛ ام‌حبیب، زن یزید، فوراً برخاست و گفت: کدام یک از شما شهربانو، دختر کسری انوشیروان است.حضرت شهربانو علیهاالسلام فرمود: منم دختر پادشاه، و منم کسی که برای او فخر دنیا و آخرت جمع شد، در پادشاهی پا گرفته‌ام، و در میان امامت و پیشوایی هدایت یافته‌ام، و من همسر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که با ظلم و ستم کشته شد، و فرزند وصی مرتضی هستم، تو کیستی؟ وای بر تو!گفت: من ام‌حبیب، زن یزید که صاحب عزت و فخر که به طاعت او اهل شهرها گردن نهاده‌اند؛ هستم.شعبی گوید: در این هنگام، همسر محترم امام علیه‌السلام رو به ام‌حبیب کرد و فرمود: عجبا! شتر کجا و اسب کجا؟ پرتو آفتاب کجا و ظلمت و تاریکی کجا؟ ما پادشاهان شهرهاییم، مردان ما؛ آقایان پاک، و شما بنی‌امیه پست‌ترین سگ‌های آتش

جهنم هستید.آن گاه این آیه را تلاوت نمود:(و کان الکافر علی ربه ظهیراً) [۴۱۴] ؛و کافر بر نافرمانی پروردگار خود، هم‌پشت و معاون شیطان است.وای بر تو! آیا به نیاکان دوران جاهلیت و کفر فرزندان خود افتخار می‌نمایید؟ یا به قهر و غلبه خود احسان پیروزی می‌کنید؟! [صفحه ۴۹۹] شعبی گوید: ام‌حبیب ساکت شد و سخنی نگفت.

رؤیای کنیز زن یزید و اعتراض او

در این هنگام؛ ام‌حبیب کنیزی داشت که خوابیده بود، او از خواب بیدار شد و بر روی خود سیلی زد، و آنچه از لباس‌های نفیس بر تن داشت پاره نمود، و گفت:ای فرزندان شجره‌ی ملعونه در قرآن! و ای فرزندان ناپاك و طغیان! رویتان سیاه، و بخت شما سرنگون شود!ای آل ابی‌سفیان! که در نسب‌های خود متهم، و به شأن‌های قبیح خود معروف هستید، چرا که اسلام شما درست و صحیح نبوده، و ایمان شما در نزد خدای تعالی ثابت نبوده است.وای بر شما! اینان فرزندان پیشوای پاك، نیکوکار، و پرهیزکار حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام هستند.آن گاه آن کنیز با معرفت این اشعار را خواند:وجوه نورها یزهو کنور البدر و الشمس‌رسول الله و الطهر خیار الجن و الانس‌حسین السبط مقتول بسیف الفاسق الرجس‌اشخاصی که نور صورت زیبای آنها مانند پرتو ماه و آفتاب می‌درخشد.رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که پاك و برگزیده‌ی جن و انس است.و حسین علیه‌السلام پاره‌ی تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که به تیغ فاسق پلید کشته شده است.شعبی گوید: آن گاه با موهای پریشان وارد اتاق شد، به سوی یزید لعین رفت رو به لعین کرد و گفت: وای بر تو ای یزید! از فرزندان فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام دست بردار، من همین الآن خوابیده بودم، در خواب دیدم؛ گویا درهای آسمان باز شده و چهار ملك قصر تو را احاطه کرده‌اند، و می‌گویند: این خانه را آتش بزنید، که خداوند جبار بر اهل آن خشم نموده است.سهل گوید: این زن، کنیز یزید ملعون نیز بود، یزید لعین به او گفت: وای بر تو! برای فرزندان فاطمه‌ی زهرا ترحم می‌کنی و مرثیه می‌خوانی؟ سوگند به خدا! تو را به بدترین شکل به قتل می‌رسانم. [صفحه ۵۰۰] کنیز گفت: چه چیزی مرا از کشتن نجات می‌دهد؟یزید لعین گفت: بر دو پای خود می‌ایستی و بر علی بن ابی‌طالب و اولادش ناسزا می‌گویی، و بدین وسیله از کشتن نجات می‌یابی.گفت: آری! این کار را انجام می‌دهم؛ به شرطی که مجلسی ترتیب دهی و مردم را احضار کنی که سخن را بشنوند.یزید لعین، دستور داد تا مردم حاضر شوند.هنگامی که مردم جمع شدند، کنیز برخاست و گفت:ای گروه حاضران! این یزید بن معاویه به من امر کرد تا بر علی بن ابی‌طالب و اولاد او علیهم‌السلام ناسزا گویم، آگاه باشید و به آنچه می‌گویم گوش فرادهید: آگاه باشید! لعنت خدا و لعنت همه‌ی لعنت‌کنندگان، فرشتگان و مردم بر یزید و پدر و جدش ابی‌سفیان و تابعان او تا روز جزا باشد.سهل گوید: چون مردم سخن او را شنیدند، یزید ملعون شدیداً به خشم آمد و گفت: چه کسی شر او را از من دور می‌کند؟ملعونی از اهل شام برخاست، و با ضربتی او را زد و بر زمین انداخت، پس روح او به سوی رحمت خدای تعالی پرواز نمود.

بیداری اهل شام از خواب غفلت و عزاداری آنها بر امام حسین

در روایت ابی‌مخنف آمده است:وقتی اهل شام این صحنه‌ها را دیدند و سخنان اهل بیت علیهم‌السلام را شنیدند، گویا که از خواب بیدار شدند. بازارها را تعطیل کردند، و به صورت علنی بر مصیبت اهل عبا علیهم‌السلام عزاداری نمودند، و گفتند: به خدا سوگند! ما نمی‌دانستیم که آن سر مطهر حسین علیه‌السلام است، به ما گفتند: سر خارجی است که در سرزمین عراق خروج کرده است.هنگامی که یزید زنازاده و ملعون، از کار مردم خبردار شد، دستور داد قرآن را جزء جزء کرده و آنها را در مسجد پخش نموده و در اختیار مردم بگذارند!وقتی که مردم نماز می‌خوانند و نماز را تمام می‌کردند جزوه‌ها را در برابر آنها می‌نهادند که با خواندن آن از یاد امام حسین علیه‌السلام دست بکشند. ولی مردم شام، چنان [صفحه ۵۰۱] منقلب شده بودند که چیزی آنها را از

یاد امام حسین علیه‌السلام بازنمی‌داشت.به همین جهت برای این که یزید ولدالزنا خود را از این ننگ تبرئه کند دستور داد مردم در مسجد حاضر شوند.وقتی مردم جمع شدند برخاست و گفت: ای مردم شام! شما می گویید که من حسین را کشته‌ام، یا دستور قتل او را صادر نموده‌ام، ابن‌مرجانه او را کشته است.آن گاه کسانی را که در هنگام کشتن امام علیه‌السلام حاضر بودند به نزد خود احضار کرد و به شبث بن ربعی رو کرد و گفت: وای بر تو! آیا تو حسین را کشتی، یا من تو را به قتل او امر کردم؟شبث ملعون گفت: سوگند به خدا! من او را نکشتم، و خدا لعنت کند کسی را که او را کشته است.یزید لعین گفت: چه کسی او را کشت؟گفت: مصابر بن وهیبه او را کشت.پس یزید ملعون رو به او کرد وگفت: آیا تو حسین را کشتی؟ یا من تو را به کشتن او امر نمودم؟گفت: نه؛ سوگند به خدا! من او را نکشتم، و خدا لعنت نماید کسی را که او را کشته است.یزید لعین گفت: چه کسی او را کشت؟گفت: شمر بن ذی‌الجوشن ضبابی او را کشت.آن ملعون متوجه شمر شد و گفت: وای بر تو! آیا تو او را کشتی، یا من تو را به کشتن او امر نمودم؟!آن حرامزاده گفت: نه؛ سوگند به خدا! من او را نکشتم.یزید لعین گفت: پس چه کسی او را کشت؟گفت: سنان بن انس نخعی او را کشت.یزید لعین رو به سنان کرد و گفت: تو او را کشتی؟گفت: نه.گفت: چه کسی او را کشت؟گفت: خولی بن یزید اصبحی. [صفحه ۵۰۲] یزید لعین به خولی گفت: تو او را کشتی؟گفت: نه، و خدا لعنت نماید کسی را که او را کشته است.یزید ملعون گفت: وای بر شما! می‌بینم که برخی از شما را که به برخی دیگر حواله نموده و به یکدیگر نگاه می‌نمایید.گفتند: قیس بن ربیع او را کشت.یزید ملعون به او گفت: آیا تو حسین را کشتی؟گفت: من او را نکشتم.گفت: آگاه باشید! وای بر شما! پس چه کسی او را کشت؟قیس ملعون گفت: ای یزید! من می گویم چه کسی او را کشت؛ آیا مرا امان می‌دهی؟گفت: بگو، تو در امان هستی.گفت: به خدا قسم! حسین و اهل بیت او را نکشت جز کسی که علم‌ها را به یکدیگر پیوند داد، و درهم و دینار را بر روی سفره‌های پوست ریخت، و لشکریان را یکی پس از دیگری روانه ساخت.یزید زنازاده‌ی ملعون گفت: این شخص کیست؟گفت: به خدا سوگند! تویی ای یزید!.یزید از سخن او به خشم آمد، و برخاست و وارد خانه‌ی خود شد، و سر مطهر را در تشتی گذاشت و آن را با دستمال مصری پوشانید، و او را در کنار خود نهاد و شروع کرد به روی خود سیلی زدن، در حالی که آن ملعون می گفت: مرا با کشتن حسین چه کار؟! [۴۱۵] .با توجه به نقل فوق؛ در حالی که جمعی از ارباب مقاتل از جمله‌ی سید بن طاووس رحمه الله در کتاب «لهوف» و ابن‌نما در «مثیر الاحزان» نقل کرده‌اند:یزید لعین به امام سجاد علیه‌السلام گفت: سه حاجت که به تو وعده داده‌ام، نام ببر.امام علیه‌السلام فرمود: حاجت اولی این که؛ روی انور آقا، مولا و پدر خودم امام حسین علیه‌السلام را به من نشان دهی، تا از وی توشه بگیرم و به سوی او نگاه کنم، و با او وداع نمایم. [صفحه ۵۰۳] حاجت دوم آن که؛ چیزهایی که از ما به تاراج رفته، برگردانی.حاجت سوم آن که؛ اگر می‌خواهی مرا به قتل برسانی، کسی را با این زنان بفرستی تا آنها را به سوی حرم جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگرداند.یزید ملعون گفت: اما روی پدرت هرگز نمی‌بینی. و اما کشتن تو، پس از تو گذشتم، و اما اهل حرم را کسی جز تو به مدینه بازنمی‌گرداند، و اما آنچه از شما به تاراج رفته است، پس من در عوض آنها چند برابر قیمت آنها را به شما می‌دهم.امام علیه‌السلام فرمود:اما مالك فلا نریده، و هو موفر علیك، فانما طلبت ما اخذ منا، لان فیه مغزل فاطمة علیهاالسلام بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مقنعتها و قلادتها و قمیصها.مال تو را نمی‌خواهیم و آن بر تو زیاد است. من از تو چیزهایی که از ما به تاراج رفته است، خواستم؛ چرا که در میان آنها، لباس‌هایی بود که به دست حضرت فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بافته شده بود و در میان آنها مقنعه، گردنبند و پیراهن شریف حضرت فاطمه سلام الله علیها بود.آن ملعون دستور داد آنها را باز پس دهند. و دویست دینار نیز از خودش اضافه نمود.امام زین‌العابدین علیه‌السلام آن زرها را گرفت و میان فقرا و مساکین تقسیم کرد.پس از آن؛ یزید لعین دستور داد تا اسیران حضرت فاطمه‌ی بتول علیهاالسلام به سوی وطن خود مدینة الرسول صلی الله علیه و آله و سلم بازگردانند [۴۱۶] .در «شرح شافیه» ابی‌فراس و کتابهای دیگری آمده است:هنگامی که علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: ای یزید! می‌خواهم روی پدر و آقایم امام حسین علیه‌السلام را به من نشان

بـدهی و آن ملعون گفت: هرگز او رانخواهی دید، در این هنگام؛ سر مقدس امام علیه‌السلام که در میان تشتی زرین بود و بر روی آن دستمال مصری کشیده شده بود، ناگاه دستمال بلند شد و به کناری رفت، و سر مطهر به امام سجاد علیه‌السلام فرمود:السلام علیك یا علی! [صفحه ۵۰۴] امام سجاد علیه‌السلام فریاد زد:و علیك السلام و رحمهٔ الله و برکاته یا ابتاه! ایتمنی علی صغر سنی، و ذهبت یـا ابتاه! عنی، و فرق بینی و بینـک، فهـا انـا راجع الی حرم جـدی رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم اودعتـك الله تعالی و استرعیك و اقرء علیك السـلام.و علیك السـلام و رحمهٔ الله و برکاته. ای پدر! مرا در کودکی یتیم گذاشتی، ای پدر! از برم رفتی، و میان من و تو جـدایی انداختنـد، اینك من به سوی حرم جدم رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم بازمی‌گردم، و تو را به خداوند متعال می‌سپارم، و از وی طلب حفظ تو را می‌نمایم، و بر تو سلام می‌خوانم.وقتی اهل مجلس، این صحنه را دیدند فریاد ناله و گریه بلند کردند و شیون نمودند، طوری که از صدای آنها زمین، به لرزه درآمد، یزید لعین از انقلاب و آشوب مردم ترسید، برخاست و وارد خانه‌ی خود شد.

بازگشت اهل بیت به مدینه

در کتـاب «منتخب» آمـده است:اهـل بیت علیهم‌السـلام هشـت روز در شـام مشـغول عزاداری و نوحه‌سـرایی بر امـام شـهید مظلـوم علیه‌السلام بودند، روز هشتم یزید لعین آنها را خواست و پیشنهاد اقامت داد.اهل بیت علیهم‌السلام امتناع نمودند و می‌خواستند به مدینه بازگردند.آن ملعون دستور داد تا محمل‌ها و کجاوه‌هایی آماده شود و آنها را مزین نمایند، و دستور داد تا سفره‌های ابریشم حاضر کرده و درهم و دینـار بر آنهـا بریزنـد، آنگـاه گفت: ای ام‌کلثوم! این مال را در عوض آن مصایبی که به شـما رسـیده است، بگیر!!حضـرت ام‌کلثوم علیهاالسـلام فرمود:یـا یزیـد! مـا اقل حیائك؟! و اصـلب وجهك؟! تقتل اخی و اهل بیتی، و تعطینی عوضـهم مالاً؟! و الله؛ لا کـان ذلك ابـداً.ای یزیـد! چه قـدر حیای تو کم و روی تو سـخت است!؟برادر و اهل بیت مرا می‌کشـی آن گاه در عوض آنها مال می‌بخشـی، به خدا [صـفحه ۵۰۵] سوگنـد! این هرگز شدنی نیست [۴۱۷] .ابومخنف گویـد: اموال زیادی را به اهل بیت علیهم‌السـلام، و عوض آنچه از مخـدرات طهـارت به تاراج رفته بود، داد و بر آن، زیورآلات، لباس و اثاث اضافه کرد، آن گاه دستور داد شترها را آورده، و خوابانیدند، بهترین پوششها را بر آنها کشیدند، سپس یکی از ماموران خود را خواست و با پانصد نفر سواره همراه، و به سوی مـدینه روانه کرد.در این هنگـام که یزیـد لعین دسـتور داد وسایل سـفر را برای اهل بیت علیهم‌السـلام آماده سازنـد، امـام سـجاد علیه‌السـلام را خواست و در مجلس خلوتی، به امـام علیه‌السـلام گفت: خـدا پسـر مرجانه را لعنت کنـد! به خـدا سوگند! اگر من با پدر تو بودم، و از من چیزی می‌خواست به او می‌دادم، و مرگ را با هر چه که در توان داشتم از او دفع می‌کردم، ولی خـدا آنچه را که دیـدی، جاری ساخت، از مـدینه برای من نامه بنویس، و هر آنچه حاجت داری برآورده خواهـد شـد!!آن گاه کسوه‌ی او و اهـل بیت او را پیش آورد، و نعمان بن بشـیر را با جماعتی فرسـتاد و به او دسـتور داد تا شب حرکت کننـد، و اهل بیت علیهم‌السـلام در پیشاپیش حرکت نماینـد طوری که از چشم او دور نشوند، وقتی که می‌خواهند جایی فرودآیند، از آنها دور شود و در اطراف اهل بیت علیهم‌السـلام مانند پاسبانان متفرق شوند، و هر کدام از اهل بیت علیهم‌السلام هر جایی که خواست وضو بگیرد یـا قضـای حاجتی نمایـد بـدون ناراحتی بایسـتد.نعمان با گروهی حرکت کرد و پیوسـته آنها را می‌برد و با آنها مـدارا می‌کرد همان طوری که یزید لعین او را سـفارش کرده بود [۴۱۸] .در کتاب «فصول المهمه» می‌نویسد: حضـرت فاطمه علیهاالسلام دختر مکرمه‌ی امـام حسـین علیه‌السـلام به خواهر خود فرمود: این مرد - یعنی نعمان - در حق ما نیکی کرده است، آیا چیزی داری که به او صـله و احسان نمایی؟گفت: سوگند به خدا! چیزی نداریم تا صـله نماییم جز این زیورآلات.گفت: اشکالی ندارد، آن گاه برای نعمان دو تا دسـتبند و دو تا بازوبنـد فرسـتادند.راوی گوید: نعمان آنها را نپذیرفت و برگرداند و گفت: اگر آن خدمتی که کردم [صـفحه ۵۰۶] برای دنیا بود، این قـدر هـدیه کافی بود و بسـیار، ولیکن به خـدا سوگنـد! این کار را جز برای خدا و برای قرابت و خویشـی شـما از

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام ندادم [۴۱۹] ..

اربعین امام حسین و ورود اهل بیت به کربلا

در کتاب «منتخب» آمده است:به هنگام حرکت کاروان، در طی راه، مخدرات مطهرات به نعمان گفتند: تو را به حقی که خدا بر ذمه‌ات دارد، سوگند می‌دهیم که ما را از راه کربلا عبور دهی.او این کار را کرد، و کاروان را از راه کربلا حرکت داد، و روز بیستم ماه صفر بود که اهل بیت علیهم‌السلام به قتلگاه شهدا؛ یعنی کربلا رسیدند.جابر بن عبدالله انصاری نیز با عده‌ای از زنان بنی‌هاشم در آنجا بودند که در یک وقت با هم ملاقات کردند. آنها شروع به گریه و ناله کردند و تا سه روز به نوحه، گریه و عزاداری مشغول شدند.

عزاداری اهل بیت در کربلا

صاحب اصل به نقل از برخی کتب قدیمی می‌گوید:هنگامی که کاروان اهل بیت علیهم‌السلام به سرزمین کربلا رسیدند، در محل قتلگاه پیاده شدند، عده‌ای از بنی‌هاشم و افراد دیگری نیز که برای زیارت امام حسین علیه‌السلام آمده بودند آنجا بودند، آنها در یک وقت با هم ملاقات نمودند، و با هم به گریه و نوحه پرداختند و سینه‌زنی کردند، و به مدت سه روز عزاداری نمودند [۴۲۰] .در این هنگام، زنان آبادی نیز به آنها ملحق شدند، حضرت زینب علیهاالسلام در جمع آنها آمد، و دست به گریبان زد و آن را پاره نمود و با آواز حزین و اندوهگینی که دلها را می‌سوزاند و مجروح می‌کرد فریاد زد:وا اخاه! وا حسیناه! وا حبیب رسول الله! و ابن مکة و منی! و ابن فاطمة الزهراء! و ابن علی المرتضی! آه آه.و بی‌هوش افتاد، حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام نیز در حالی که بر روی خود سیلی می‌زد [صفحه ۵۰۷] بیرون آمد و با آواز بلند فریاد زد:الیوم مات محمد المصطفی، الیوم مات علی المرتضی، الیوم ماتت فاطمة الزهراء.امروز محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت، امروز علی مرتضی علیه‌السلام از دنیا رفت، امروز فاطمه‌ی زهرا از دنیا رفت.بانوان اهل بیت علیهم‌السلام به سر و صورت می‌زدند، عزاداری می‌کردند، و نوحه‌سرایی می‌نمودند و می‌گفتند:وا مصیبتاه! وا حسناه! وا حسیناه!هنگامی که سکینه علیهاالسلام این همه شیون و ناله را از زنان و بانوان دید با صدای بلند فریاد زد:وا محمداه! وا جداه! یعز علیک ما فعلوا باهل بیتک ما بین مسلوب و جریح، و مسحوب و ذبیح، وا حزناه وا اسفاه!وا محمداه! وا جداه! سخت است بر تو مصایبی که بر اهل بیت تو وارد شده، برخی را غارت کردند، و برخی را مجروح، بعضی (بر روی زمین) کشیده شده، و بعضی را سر بریدند، وا حزناه! وا اسفاه!

وداع اهل بیت از کربلا

آنگاه امام سجاد علیه‌السلام دستور داد تا بارها را ببندند و آماده‌ی حرکت به سوی مدینه شوند، بارها را بستند، در این هنگام، حضرت سکینه علیهاالسلام زنان را صدا زد تا با قبر پدر بزرگوارش وداع نمایند، و همه‌ی بانوان دور قبر شریف را گرفتند، سکینه علیهاالسلام قبر شریف را به آغوش گرفت، و سخت گریه کرد، و ناله زد، و سوگواری نمود و این گونه با قبر پدرش وداع نمود:ألا یا کربلا! نودعک جسما بلا کفن و لا غسل دفیناالا یا کربلا! نودعک روحاً لاحمد و الوصی مع الامیناای کربلا! آگاه باش! جسمی را که بی‌کفن و بی‌غسل مدفون شده است، به تو می‌سپاریم. ای کربلا، آگاه باش! روحی را که متعلق به احمد و وصی و جبرئیل امین است به تو می‌سپاریم. [صفحه ۵۰۸]

ورود اهل بیت به مدینه‌ی منوره

سید بن طاووس گوید:آن گاه از کربلا حرکت کرده و به طرف مدینه به راه افتادند، بشر بن خزام [۴۲۱] گوید: در نزدیکی شهر مدینه امام سجاد علیه‌السلام توقف کرده و از مرکب فرودآمد، آنگاه دستور داد خیمه‌هایی بر پا نمایند، و همه‌ی مخدرات و بانوان از مرکبها فرودآمدند.در این موقع، رو به من کرد و فرمود: ای بشر! خدا پدرت را رحمت کند، او شاعر بود، آیا تو هم می‌توانی چیزی از شعر بگویی؟عرض کردم: آری! ای فرزند رسول خدا! من نیز شعر بلد هستم.فرمود: وارد شهر مدینه شو، و خبر شهادت حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام را اعلام کن.

خبر شهادت امام حسین در مدینه

بشر گوید: سوار بر اسب خودم شدم، تاختم تا وارد مدینه شدم، هنگامی که به مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم، با صدای بلند گریه کردم و این اشعار را گفتم:یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فادمعی مدرارالجسم منه بکربلاء مضرج و الراس منه علی القناة یدارای اهل مدینه؛ شما دیگر در آن اقامت ننمایید؛ چون حسین علیه‌السلام کشته شده است، و به همین جهت اشک از چشمان من سرازیر است.جسم او در کربلا- آغشته به خون است؛ و سر او بالای نیزه در شهرها گردانیده می‌شود.بشر گوید: آن گاه گفتم: اینک علی بن الحسین علیهماالسلام است که به همراه عمه‌ها و خواهران خود در سرزمین شما فرودآمده است، و در نزدیکی شما از مرکب‌ها پیاده شده‌اند، من فرستاده‌ی او به سوی شما هستم تا شما را از مکان او باخبر سازم. [صفحه ۵۰۹] بشر گوید، وقتی این خبر جانسوز را رساندم، در مدینه هیچ زن پرده‌نشین و محجوبه‌ای نماند جز این که از خانه‌ها با موهای پریشان، صورت‌های خراشیده و سیلی بر صورت زنان بیرون آمدند و صدای واویلا و وامصیبتا بلند کردند.من هیچ روزی را ندیدم که مثل آن روز، گریه کنند، زن و مرد گریه می‌کردند و هیچ روزی برای مسلمانان تلخ‌تر از آن روز نبود. صدای ناله‌ی دختری را شنیدم که بر امام حسین علیه‌السلام نوحه می‌کرد و می‌گفت:نعی سیدی ناع نعاه فاوجعا وامرضنی ناع نعاه فافجعافعینئ جودا بالدموع و اسکبا وجودا بدمع بل بدمعکما معاعلی من دهی عرش الجلیل فزعزعا فاصبح انف المجد والدین اجدعاعلی ابن نبی الله و ابن وصیه و ان کان عنا شاحط الدار اشسعاخبر مرگ آقای مرا قاصدی آورد، که من از این خبر به درد آمدم و بیمار شدم که قاصد مرگ با این خبر، فاجعه‌ای ببار آورد.ای چشمان من! اشک خود را بذل نمایید و بریزید؛ و اشک بذل نمایید، بلکه هر دو با هم گریه کنید.بر کسی که به سبب مصیبت او، عرش خدا لرزید و به حرکت درآمد؛ و از این مصیبت، بینی بزرگی و مجد و دین بریده و ناقص گردید.بر فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بر فرزند وصی او؛ گرچه منزلش از ما دور بوده است.سپس آن دختر گفت: ای پیام‌آور مرگ! حزن و اندوه ما را بر مصیبت سرورمان ابی‌عبدالله علیه‌السلام تازه کردی، و زخمهای التیام‌ناپذیر ما را خراشیدی، تو کیستی؟ خدای تعالی تو را رحمت کند؟گفتم: من بشر بن خزام هستم، مولای من علی بن الحسین علیه‌السلام مرا فرستاد، او با خاندان حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام و مخدرات عصمت او، در فلان موضع اجلال نزول فرموده است.بشر گوید: اهل مدینه از من جدا شدند و با سرعت به طرف بیرون مدینه حرکت نمودند. من اسب خود را نهیب زدم و تاختم و به سوی آنها بازگشتم، دیدم ازدحام جمعیت راه‌ها را بسته و امکان ورود به نزد خیمه‌ی امام سجاد علیه‌السلام نیست، راه‌ها و مواضع را گرفته بودند. [صفحه ۵۱۰]

سخنان امام سجاد در مدخل شهر مدینه

از اسب فرودآمدم و از سر و گردن مردم عبور کرده و خود را به خیمه‌ی امام علیه‌السلام رساندم، حضرت علیه‌السلام در اندرون خیمه بود، او با چشم‌های گریان در حالتی که با دستمالی اشک‌های دیده‌ی خود را پاک می‌کرد بیرون آمد. پشت سر حضرت خادمی با یک صندلی آمد، آن را زمین گذاشت و امام علیه‌السلام بر روی آن نشست، حضرت گریه می‌کرد و نمی‌توانست

خودداری کند. از گریه‌ی امام علیه‌السلام صدای گریه و ناله‌ی مردم بلند شد و ناله‌های زنان، کنیزان و دختران فضا را پر کرد.مردم از هر طرف به امام علیه‌السلام تسلیت می‌گفتند، و آن مکان یک پارچه تبدیل به فریاد و شیون و ضجه شد، امام علیه‌السلام با دست مبارکش به سوی مردم اشاره فرمود این که ساکت شوند، ناله و خروش مردم ساکت گردید، لبان امام علیه‌السلام به حرکت درآمد و فرمود:الحمد لله رب العامین [الرحمان الرحیم]، مالک یوم الدین، باریء الخلائق اجمعین، الذی بعد فارتفع فی السماوات العلی، و قرب فشهد النجوی، و نحمده علی عظائم الامور، فجائع الدهور، و ألم الفجائع، و مضاضة اللواذع، و جلیل الرزء، و عظیم المصائب، القاطعة الکاظمة، الفادحة الجائحة.ایها الناس! ان الله تعالی – و له الحمد – ابتلانا بمصائب جلیلة، و ثلمة فی الاسلام عظیمة، قتل ابوعبدالله علیه‌السلام و عترته، و سبی نسائه و صبیته، و داروا براسه فی البلدان فوق عالی السنان، و هذه الرزیة التی لا مثلها رزیة.ایها الناس! فای رجالات منکم یسرون بقتله؟ ام أیة عین تحبس دمعها و تضن عن انهمالها؟ فلقد بکت السماوات السبع الشداد لقتله، و بکت البحار بامواجها، و السماوات بارکانها، و الارض بارجائها، و الاشجار باغصانها، و الحیتان فی لجج البحار، و الملائکة المقربون، و اهل السماوات اجمعون.ایها الناس! ای قلب لا یتصدع لقتله؟ ام ای فؤاد لا یحن الیه؟ ام ای سمع یسمع بهذه الثلمة التی ثلمت فی الاسلام؟ایها الناس! اصبحنا مطردین مشردین شاسعین عن الامصار، کانا أولاد [صفحه ۵۱۱] ترک و کابل، من غیر جرم اجترمناه، و لا مکروه ارتکبناه، و لا ثلمة فی الاسلام ثلمناها، ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین، ان هذا الا اختلاق.فو الله؛ لو ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم تقدم الیهم [فی قتالنا کما تقدم الیهم] فی الوصایة بنا لمازدادوا علی ما فعلوا بنا، فانا لله و انا الیه راجعون، من مصیبة ما اعظمها، و اوجعها و افجعها، و اکظها، و اقطعها، و امرها و افدحها، فعند الله نحتسبه فیما اصابنا، و ما بلغ بنا انه عزیز ذو انتقام.حمد و سپاس خدای را که پروردگار جهانیان، [بخشنده و مهربان] است، پادشاه روز جزا و آفریننده‌ی همه‌ی مخلوقات است، خدای والایی که در آسمان‌های بلند مقام رفیعی دارد، نزدیک شده و شاهد رازها و نجواها است. او را بر امور بزرگ، محنت‌های روزگاران، دردها، فاجعه‌های دردآورنده، درد مصیبت بزرگ، برنده، حبس کننده، سنگین و براندازنده حمد می‌گویم.ای مردم! همانا خدای متعال – که حمد و سپاس برای او است – ما را به وسیله‌ی مصیبت‌های بزرگ، و به رخنه‌ی بزرگ در اسلام، امتحان نمود. حضرت ابوعبدالله علیه‌السلام و عترت او کشته شدند، مخدرات طاهره و دختران مطهره‌ی او اسیر گردیدند، و سر اطهر او را در بالای نیزه‌ی بلند در شهرها گردانیدند، و این مصیبتی است که مانند آن مصیبتی نیست.ای مردم! کدام یک از شما به کشته شدن او مسرور می‌گردد؟ کدام چشمی است که از ریختن اشکش خودداری کرده و بخل می‌ورزد؟ آسمان‌های هفتگانه‌ی محکم و استوار برای شهادت او گریستند، دریاها با امواجش، آسمان‌ها با ارکانش، زمین با همه‌ی نواحی خود، درختان با شاخه‌هایش، ماهی‌ها در لجه‌های دریاها، فرشتگان مقرب، و اهل آسمان‌ها همه و همه برای او گریستند.ای مردم! کدام دل است که برای کشته شدن او پاره نشود؟ یا کدام قلب است که بر او رحم نکند و نسوزد؟ یا کدام گوش است که توان شنیدن این رخنه‌ای را که در اسلام به وجود آمد، داشته باشد؟ای مردم! اینک ما طرد شده و رانده شدیم، ما را دور شهرها گردانیدند، گویا که ما از فرزندان ترک و کابل هستیم؛ و این مصایب را بر ما روا داشتند بدون [صفحه ۵۱۲] آن که جرم و گناهی مرتکب شویم، نه مکروهی را انجام دادیم، و نه رخنه‌ای در اسلام به وجود آوردیم. ما همانند این مصایب را در آبا و اجداد خود نشنیدیم، این نیست جز این که از نزد خود بافتند – یعنی دروغی که ساخته شده است –.به خدا سوگند! اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در [مورد جنگ با ما] به آنها سفارش می‌نمود – همچنان که در مورد (محبت) ما سفارش نمود – بیش از آن که بر ما ستم کردند؛ انجام نمی‌دادند. پس «انا لله و انا الیه راجعون» از مصیبتی بزرگ، دردناک، فجیع، با مشقت، برنده و تلخ.پس از مصایبی که به ما رسیده و ما را احاطه کرده در پیشگاه خدا اجر خود را می‌طلبیم که او غالب و صاحب انتقام است.بشر گوید: در این هنگام، صوحان بن صعصعة بن صوحان – که پاهای او فلج بود – از امام به خاطر یاری نکردن اهل بیت علیهم‌السلام به جهت فلج بودن پاهایش عذرخواهی کرد، امام علیه‌السلام عذر او را قبول کرد و به حسن ظن وی جواب داد و تشکر نمود و بر پدرش رحمت فرستاد [۴۲۲] .استقبال محمد بن حنفیه از کاروان

امام سجاد علیه‌السلامدر ذیل روایتی که صاحب اصل آن را از برخی کتب قدیمی از بشر بن خزام نقل کرده، گوید:محمد بن حنفیه اطلاعی از این فاجعه‌ی دلخراش نداشت، هنگامی که فریاد و ناله‌های بلند، و حرکت و صیحه‌ی بزرگ مردم را شنید، گفت: به خدا سوگند! من تا به حال چنین تزلزل و داد و فریاد را جز در روزی که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود، ندیدم، این داد و فریاد برای چیست؟از طرفی، به سبب بیماری ناتوان شده بود و کسی جرات نداشت که این خبر بد را به او بدهد، چون می‌ترسیدند بمیرد، و او در سؤال اصرار می‌نمود.یکی از غلامانش پیش آمد و گفت: فدایت شوم، ای فرزند امیرمؤمنان! برادر تو امام [صفحه ۵۱۳] حسین صلوات الله علیه را اهل کوفه دعوت کردند و او را فریب دادند و پسر عمویش مسلم بن عقیل را کشتند، اینک آن حضرت با اهل و اصحاب خود، سالم از کوفه بازگشتند.محمد بن حنفیه به غلامش گفت: پس چرا برادرم پیش من نمی‌آید؟گفتند: منتظر است تا تو به نزد او بروی.آن گاه محمد بن حنفیه با حالت بیماری برخاست، گاهی برمی‌خاست و گاهی می‌افتاد، سپس می‌گفت: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم»، قلب او چیزی را احساس کرد و گفت: سوگند به خدا! که در این ضجه و شیون، مصیبت‌های اولاد یعقوب است.آنگاه گفت: برادرم کجاست؟ میوه‌ی دلم کجاست؟ حسین علیه‌السلام کجاست؟ولی از شهادت امام علیه‌السلام خبر نداشت.گفتند: ای آقای ما! برادرت در فلان جا است.آن گاه او را به اسبش سوار کردند، بعد غلامانش پیشاپیش او حرکت کردند تا از مدینه خارج شدند، وقتی که دید همه علم‌های سیاه را برافراشته‌اند، پرسید: این علم‌های سیاه برای چیست؟ سوگند به خدا! بنی‌امیه لعنهم الله حسین علیه‌السلام را کشته‌اند.آنگاه صیحه‌ای بلند کشید، و بی‌هوش شد و از اسب خود بر زمین افتاد.غلام به سرعت خود را به امام زین‌العابدین علیه‌السلام رساند، و عرض کرد: مولای من! عموی خود را پیش از آن که روح او از دنیا مفارقت نماید؛ دریاب.امام علیه‌السلام در حالی که در دستش پارچه‌ی سیاهی بود که با آن اشک خود را پاک می‌فرمود از خیمه بیرون آمد و بر بالین عموی خود ایستاد، سر او را در دامن گرفت.چون به هوش آمد گفت:یابن اخی! این اخی؟ این قرة عینی؟ این نور بصری؟ این ابوک؟ این اخی الحسین؟ای فرزند برادرم! برادرم کجاست؟ سرور دل من کجاست؟ نور چشم من کجاست؟ پدرت کجاست؟ برادرم حسین علیه‌السلام کجاست؟امام زین‌العابدین علیه‌السلام فرمود:یا عماه! اتیتک یتیماً لیس معی الا نساء حاسرات فی الذیول، عاثرات [صفحه ۵۱۴] باکیات نادبات، و للمحامی فاقدات.یا عماه! لو تنظر الی اخیک و هو یستغیث، فلا یغاث، و یستجیر، فلا یجار، مات عطشاناً و الماء یشربه کل حیوان.عمو جان! من یتیمانه پیش تو آمدم و با من نیست جز بانوان حسرت‌کشان، گریه و ندبه‌کنندگان که حامیان خویش را از دست داده‌اند.عمو جان! ای کاش برادرت را موقعی که او استغاثه می‌کرد و کسی به دادش نمی‌رسید، و امان می‌خواست و کسی امانش نمی‌داد، می‌دیدی. او را با لب تشنه کشتند و حال آن که همه‌ی حیوانات آب می‌نوشیدند.محمد بن حنفیه فریادی زد و بی‌هوش شد، چون بهوش آمد گفت: ای فرزند برادرم! مصایبی که به شما رسیده برای من تعریف کن.امام علیه‌السلام شروع به نقل قصه‌ی کربلا نمود، و اشک از دیدگان مبارک امام علیه‌السلام مانند ناودان سرازیر بود، در دست حضرت دستمالی بود که با آن اشک را از دیدگان خود پاک می‌نمود. حضرت پیوسته جریان کربلا را نقل می‌کرد تا این که دیگر توانی در او نماند.ساعتی نگذشت که زنان مدینه آمدند، و بر سر و صورت زنان از مخدرات مطهرات ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام استقبال نمودند و چنان مصیبتی بر پا شد که نزدیک بود سنگ از این مصیبت پاره شود.

مرثیه‌های جانسوز ام کلثوم در هنگام ورود به مدینه

در کتاب «منتخب» می‌نویسد:هنگامی که اهل بیت علیهم‌السلام می‌خواستند وارد شهر مدینه شوند حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام شروع به گریه کرد و این مرثیه را خواند:مدینة جدنا لا- تقبلینا فبالحسرات و الا-حزان جئناالا فاخبر رسول الله عنا بانا قد فجعنا فی اخیناو ان رجالنا بالطف صرعی بلا رؤوس و قد ذبحوا البنیناو اخبر جدنا انا اسرنا و بعد الاسر یا جدا سبیناو رهطک یا رسول الله! اضحوا عرایا بالطفوف مسلبیناو قد ذبحوا الحسین و لم یراعوا جنابک یا رسول الله! فینا [صفحه ۵۱۵] فلو نظرت عیونک للاساری

علی اقتاب الجمال محملینارسول الله! بعد الصون صارت عیون الناس ناظرهٔ الیناو کنت تحوطنا حتی تولت عیونک ثارت الاعداء علیناافاطم! لو نظرت الی السبایا بناتک فی البلاد مشتتیناافاطم! لو نظرت الی الحساری و لو ابصرت زین العابدیناافاطم! لو رایتینا سهاری و من سهر اللیالی قد عمیناافاطم! ما لقیت من عداک و لا قیراط مما قد لقینافلو دامت حیاتک لم تزال الی یوم القیامهٔ تندبیناو عرج بالبقیع وقف و ناد ایا ابن‌حبیب رب العالمیناو قل یا عم! یا الحسن الزکی عیال اخیک اضحوا ضائعینایا عماه! ان اخاک اضحی بعیداً عنک بالرمضا رهینابلا- راس تنوح علیه جهراً طیور و الوحوش الموحشیناو لو عاینت یا مولای! ساقوا حریما لا یجدن لهم معیناعلی متن النیاق بلا وطاء و شاهدت العیال مکشفینامدینهٔ جدنا لا تقبلینا فبالحسرات و الاحزان جئناخرجنا منک بالاهلین جمعاً رجعنا لا- رجال و لا بنیناو کنا فی الخروج بجمع شمل رجعنا حاسرین مسلبیناو کنا فی امان الله جهراً رجعنا بالقطیعهٔ خائفیناو مولانا الحسین لنا انیس رجعنا و الحسین به رهینافنحن الضائعات بلا کفیل و نحن النائحات علی اخیناو نحن السائرات علی المطایا نشال علی جمال المبغضیناو نحن بنات یس و طه و نحن الباکیات علی ابیناو نحن الطاهرات بلا- خفاء و نحن المخلصون المصطفوناو نحن الصابرات علی البلایا و نحن الصادقون الناصحوناالا یا جدنا! قتلوا حسینا و لم یرعوا جناب الله فینا[الا یا جدنا بلغت عدانا مناها و اشتفی الاعداء فینا]لقد هتکوا النساء و حملونا علی الاقتاب قهراً اجمعینا [صفحه ۵۱۶] و زینب اخرجوها من خباها و فاطم واله تبدی الانیناسکینهٔ تشتکی من خر و جد تنادی: الغوث رب العالمیناو زین‌العابدین یقید ذل وراموا قتله اهل الخؤونافبعدهم علی الدنیا تراب فکاس الموت فیها قد سقیناو هذی قصتی مع شرح حالی الا یا سامعون ابکوا علینااای مدینه‌ی جد ما! ما را قبول نکن؛ زیرا که ما با حسرت و اندوه‌ها آمده‌ایم.آگاه باش! به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ما خبر ده؛ به این که ما در خصوص برادر خود مصیبت‌زده شدیم.مردان ما، در کربلا با پیکرهای بی‌سر بر زمین افتاده‌اند، و فرزندان ما را سر بریدند.جد ما را خبر ده که ما اسیر شدیم؛ و ای جد ما! پس از اسارت به غربت رانده شدیم.ای رسول خدا! عترت و ذریه‌ی تو در کربلا غارت شده و بدون مقنعه گردیدند.همانا حسین علیه‌السلام را سر بریدند؛ و مقام و منزلت تو را ای رسول خدا! در مورد ما رعایت نکردند.کاش می‌دیدی اسیران را که بر بالای کوهان شتران حمل می‌کردند.ای رسول خدا! بعد از حفظ و مستوری، دیدگاه مردم به سوی ما نگاه می‌کردند.تو از ما نگاهبانی می‌نمودی؛ ولی تا چشم‌های تو از ما دور شد،دشمنان بر ما هجوم آوردند.ای فاطمه! کاش می‌دیدی اسیرانی را که دختران تو هستند که از شهرها پراکنده شده‌اند.ای فاطمه! کاش آوارگان را می‌دیدی، و کاش زین‌العابدین علیه‌السلام را می‌دیدی.ای فاطمه کاش می‌دیدی ما را در حال بیداری؛ که از شب بیداری دیدگان ما کور می‌شد.ای فاطمه، تو از دشمنان خود به اندازه‌ی قیراطی از مصیبت‌هایی که ما دیدیم؛ ندیدی.اگر عمر و زندگیت ادامه پیدا می‌کرد؛ پیوسته تا روز قیامت بر ما ندبه می‌کردی.- ای امام سجاد! - برو در بقیع و بایست و فریاد بزن؛ که کجاست حبیب پروردگار عالمیان؟و بگو: ای عمو! ای حسن طیب طاهر! خاندان برادر تو ضایع گردیدند.ای عمو! همانا برادر تو، دور از چشمان تو در سرزمین گرم ماندگار شد؛ که با تن بی‌سر که آشکارا بر او پرندگان، وحشیان وحشت‌آفرین نوحه می‌کنند. [صفحه ۵۱۷] ای مولای من! کاش می‌دیدی اهل حرم که رانده می‌شدند و یار و یاوری نداشتند.آنها را بر پشت شتران برهنه می‌راندند، و کاش می‌دیدی که بی‌چادر و بی‌مقنعه بودند.ای مدینه‌ی جد ما! ما را قبول نکن؛ زیرا که با حسرت و اندوه‌ها آمده‌ایم.ما با همه‌ی اهل و عیال از تو خارج شدیم، ولی اینک بدون مردان و فرزندان به سوی تو بازگشتیم.جمیعت ما در هنگام خروج از تو گرد هم بود؛ ولی اینک با حسرت و در حالی که غارت شدیم؛ به سوی تو بازگشتیم.هنگام خروج از تو، ما آشکارا در امان خدا بودیم؛ ولی اینک با ناامیدی و ترس به سوی تو بازگشتیم.آقای ما حسین علیه‌السلام انیس ما بود؛ اینک در حالی که حسین علیه‌السلام در آنجا ماندگار شد، بازگشتیم.پس ما ضایع‌شدگان بی‌کفیل هستیم؛ و ما نوحه‌گران بر برادرمان هستیم.ما کسانی هستیم که ما را بر بالای شترها سیر دادند؛ و بر بلای شتران بر ما خشم می‌نمودند.ما دختران یس و طه - یعنی جناب اشرف کائنات - هستیم؛ و ما گریه‌کنندگان بر پدر خود هستیم.ما کسانی هستیم که پاکی ما بر کسی مخفی نیست؛ و ما مخلصان موحد و برگزیدگانیم.صبرکنندگان بر بلاها؛ و ما راست‌گویان

نصیحت کنندگانیم.آگاه باش! ای جد بزرگوار ما، حسین علیه‌السلام را کشتند؛ و خدای عالم را در مورد ما رعایت نکردند.[آگاه باش! ای جد بزرگوار ما! دشمنان در مورد ما به آرزوهای خود رسیده و تشفی کردند].آنها به مخدرات عصمت، هتک احترام نمودند، و همه‌ی ما را با قهر بر کوهان شتران سوار کردند.زینب علیهاالسلام را از خیمه‌ی خود بیرون کشیدند؛ و فاطمه واله و حیران ناله می‌کرد.سکینه از شدت حرارت شکوه می‌کرد؛ و فریاد می‌زد: به فریاد برس ای پروردگار عالمیان!امام زین‌العابدین علیه‌السلام را به زنجیر ستم و خواری بسته بودند؛ و خیانتکاری می‌خواستند او را بکشند. [صفحه ۵۱۸] پس از شهادت ذریه‌ی طاهرین، خاک بر سر دنیا باشد؛ که ما در دنیا از کاسه‌ی مرگ سیراب شدیم.و این است قصه و حکایت من با شرح و بیان حال خودم؛ آگاه باشید از شنوندگان بر ما گریه کنید [۴۲۳] .ابومخنف گوید: هنگامی که اهل بیت علیهم‌السلام وارد مدینه شدند و صدای ناله و شیون آنها بلند شد ام‌لقمان، ناله و شیون حضرت زینب علیهاالسلام، جناب ام‌کلثوم علیهاالسلام، جناب عاتکه علیهاالسلام، صفیه علیهاالسلام، و سکینه علیهاالسلام را شنید، با سر بی‌مقنعه با اطرافیان خود و ام‌هانی، رمله و اسماء دختران علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به استقبال اهل بیت علیهم‌السلام بیرون آمد، و شروع به گریه و نوحه بر امام حسین علیه‌السلام نمودند.راوی گوید: ورود اهل بیت علیهم‌السلام به مدینه، در روز جمعه بود، خطیب بر مردم خطبه می‌خواند، پس امام حسین علیه‌السلام را ذکر نمودند و مصایبی که بر امام شهید علیه‌السلام وارد آمده بود، تذکر دادند. غم‌ها تازه شد، و مصیبت همه را فراگرفت، گروهی از مردم گریه می‌کردند و گروهی دیگر فریاد نوحه سر می‌دادند، همه‌ی مردم مدینه به عزاداری آن حضرت روی آوردند، و آن روز مانند روز وفات حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شده بود.سپس ابومخنف گوید: ام‌کلثوم علیهاالسلام با چشمان گریان و قلبی غمگین به سوی مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روی آورد، عرض کرد: السلام علیك یا جداه؛ همانا من خبر مرگ فرزندت حسین علیه‌السلام را به تو آورده‌ام [۴۲۴] .راوی گوید: در این هنگام، قبر مطهر ناله‌ی بلندی کرد و صدای مردم به گریه و فریاد بلند شد.شیخ راوندی رحمهٔ الله گوید: حضرت زینب علیهاالسلام؛ چارچوبه‌ی در مسجد را گرفت و فریاد زد:یا جدا! من خبر مگر برادرم حسین علیه‌السلام را به تو آورده‌ام.آن خاتون مکرمه می‌گریست و اشك دیدگانش قطع نمی‌شد، و از شدت گریه و ناله آرام نمی‌گرفت، و هر وقت به امام علی بن الحسین علیه‌السلام نگاه می‌کرد غم و اندوهش تازه می‌شد و ناله و فریادش زیادتر می‌گردید [۴۲۵] . [صفحه ۵۱۹] در اصل به نقل از برخی کتب معتبره آمده است، راوی گوید:در این هنگام، خانم ام‌سلمه از حجره طاهره‌ی خود بیرون آمد، او در یک دستش شیشه‌ای را که خاك درون آن خون شده بود گرفته بود، و با دست دیگرش، دست فاطمه علیهاالسلام دختر امام حسین علیه‌السلام را - که مریض بود - گرفته بود. هنگامی که اهل بیت علیهم‌السلام ام‌المؤمنین را با شیشه‌ای که خاکش مبدل به خون شده بود؛ دیدند، گریه و ناله آنها زیاد شد، و بانوان محترمه با ام‌المؤمنین هم‌آغوش شدند، و از حال فاطمه علیهاالسلام که مریض بود، سؤال نمودند، پس ام‌سلمه آنها را به صبر و شکیبایی امر نمود.ابومخنف گوید: آن گاه امام علی بن الحسین علیه‌السلام به سوی قبر مطهر جد بزرگوار خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روی آورد و او روی مبارک خود را بر آستان مقدس آن حضرت می‌گذاشت و می‌گریست.سپس از کنار قبر مطهر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد، و وارد خانه‌ی عموی خود، محمد بن حنفیه شد، و او را از کشته شدن پدر بزرگوار خود باخبر کرد، محمد بن حنفیه با شنیدن این خبر غمبار چنان گریست که بی‌هوش شد.چون بهوش آمد برخاست و زره خود را پوشیده و شمشیر خود را حمایل کرد و بر اسب خود سوار شد، و از کوهی بالا رفت، و مردم شاهد این صحنه بودند و غایب شد، و آشکار نشد، جز هنگامی که مختار خروج کرد [۴۲۶] .مردان و زنان مدینه، به مدت پانزده روز عزاداری کردند، و بر امام حسین علیه‌السلام ماتم گرفتند [۴۲۷] . [صفحه ۵۲۰]

پایان کتاب و بیان چند امر

تعداد کشته شدگان اهل بیت امام حسین

مجلسی رحمهٔ الله از ابن‌شهراشوب و صاحب «مناقب» و محمد بن ابوطالب چنین روایت می‌کند:علما و روات در تعداد شهدای اهل بیت علیهم‌السلام اختلاف نظر دارند، عده‌ی زیادی از آنها قائلند که تعداد کشته‌شدگان اهل بیت علیهم‌السلام بیست و هفت نفر بودند.هفت نفر از فرزندان عقیل که عبارتند از: حضرت مسلم علیه‌السلام – که در کوفه شهید شد – جعفر، عبدالرحمان از پسران عقیل، محمد بن مسلم، عبدالله بن مسلم، جعفر بن محمد بن عقیل و محمد بن ابی‌سعید بن عقیل.و ابن‌شهراشوب اضافه می‌کند: عون و محمد از فرزندان عقیل.و سه نفر از فرزندان جناب جعفر بن ابی‌طالب که عبارتند از: محمد بن عبدالله بن جعفر، عون اکبر بن عبدالله، و عبیدالله بن عبدالله.و از فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نه نفر که عبارتند از:امام حسین علیه‌السلام، حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، و گفته شده: فرزندش محمد بن العباس علیه‌السلام نیز در کربلا شهید شده – عمر بن علی علیه‌السلام، عثمان بن علی علیه‌السلام، جعفر بن علی علیه‌السلام، ابراهیم بن علی علیه‌السلام، عبدالله بن علی الاصغر علیه‌السلام، محمد بن علی اصغر علیه‌السلام و ابوبکر، البته در کشته شدن ابوبکر تردید کرده‌اند.و چهار نفر از فرزندان امام حسن صلوات الله علیه که عبارتند از: ابوبکر، عبدالله و حضرت قاسم علیهم‌السلام.و گفته شده: بشر و عمر – که صغیر بود – نیز، از فرزندان امام حسن علیه‌السلام در کربلا به شهادت رسیدند.و شش نفر از فرزندان امام حسین علیه‌السلام – البته در این مورد اختلاف است – که عبارتند از: حضرت علی اکبر علیه‌السلام، عبدالله، ابراهیم، محمد، حمزه، علی، جعفر، عمر، [صفحه ۵۲۱] زید علیه‌السلام و عبدالله علیه‌السلام که در آغوش امام علیه‌السلام ذبح گردید [۴۲۸] .علامه‌ی مجلسی رحمهٔ الله گوید: البته صاحب «مناقب» از فرزندان امام حسین علیه‌السلام جز علی و عبدالله را ذکر نکرده است.و محمد بن ابوطالب نیز، حمزه، ابراهیم، و زید و عمر را تحت عنوان فرزندان امام حسین علیه‌السلام ذکر ننموده است [۴۲۹] .ابن‌شهراشوب گوید: گفته شده: محمد اصغر فرزند حضرت علی علیه‌السلام بجهت بیماری که داشت، کشته نشد، و در مقابل این، گفته می‌شود: مردی از بنی‌دارم با تیری او را هدف قرار داد و کشت.ابن‌شهرآشوب می‌نویسد: ابوالفرج می‌گوید: همه‌ی کسانی که در روز کربلا-از ابوطالب علیه‌السلام شهید شدند – غیر از آنهایی که در امر ایشان اختلاف شده است – بیست و دو نفر بودند [۴۳۰] .ابن‌نما رحمهٔ الله گوید: راویان گفته‌اند: هنگامی که ما در حضور امام محمد باقر علیه‌السلام از شهادت امام حسین علیه‌السلام یاد می‌کردیم، حضرت فرمود: هفده نفر انسان کشته شدند که همه‌ی آنها در رحم حضرت فاطمه علیهاالسلام، دختر اسد، مادر حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام پرورش یافته بودند، یعنی از فرزندان او بودند [۴۳۱] .

تعداد فرزندان امام حسین

شیخ مفید رحمهٔ الله در کتاب «ارشاد» خود می‌نویسد:امام حسین علیه‌السلام شش فرزند داشت: حضرت علی اکبر یعنی امام زین‌العابدین علیه‌السلام، که کنیه‌ی او ابومحمد و مادرش شاه زنان دختر کسری یزدگرد است.حضرت علی اصغر علیه‌السلام – یعنی همان که به علی اکبر علیه‌السلام معروف است – که با پدر بزرگوارش در کربلا کشته شد، – و سابقاً در مورد آن مطالبی گذشت – مادر بزرگوارش حضرت لیلی دختر ابی‌مرهٔ بن عروهٔ بن مسعود ثقفی است.جعفر بن السحین علیه‌السلام که مادرش قضاعی بوده و فرزندی نداشت و در زمان حیات [صفحه ۵۲۲] امام حسین علیه‌السلام از دنیا رفت.عبدالله بن الحسین علیه‌السلام یعنی حضرت علی اصغر علیه‌السلام که با پدر بزرگوارش در سن کودکی کشته شد، تیری آمد و در حالی که در آغوش پدرش بود، او را سر برید.حضرت سکینه علیهاالسلام، دختر امام حسین علیه‌السلام، که مادرش رباب، دختر امرءالقیس بن عدی از قبیله‌ی کلب معدی بود. و همو، مادر عبدالله بن الحسین علیه‌السلام نیز بود.حضرت فاطمه علیهاالسلام، دختر امام حسین علیه‌السلام که مادرش ام‌اسحاق، دختر طلحهٔ بن عبدالله از قبیله‌ی تمیم بود [۴۳۲] .در «بحارالانوار» و «عوالم العلوم» از ابن‌شهراشوب در کتاب «مناقب» نقل شده

است:فرزندان امام حسین علیه‌السلام عبارتند از:حضرت علی اکبر علیه‌السلام که در کربلا شهید شد و مادرش برۀ، دختر عروۀ بن مسعود ثقفی است.حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام که همان امام سجاد علیه‌السلام و او علی اوسط است، و حضرت علی اصغر علیه‌السلام که مادر هر دو شهربانو علیهاالسلام است.و محمد و عبدالله که در کربلا شهید شدند و مادرشان از ام‌الرباب، دختر زن امام حسن علیه‌السلام است.و جعفر که مادرش قضاعی است.دختران امام حسین علیه‌السلام عبارتند از: حضرت سکینه علیهاالسلام که مادرش رباب دختر امرءالقیس کندی است.حضرت فاطمه علیهاالسلام، مادرش ام‌اسحاق دختر طلحۀ بن عبدالله.حضرت زینب علیهاالسلام.نسل و ذریه‌ی امام حسین علیه‌السلام تنها از یک فرزندش می‌باشد و او امام زین‌العابدین علیه‌السلام است و نوادگان دختری آن حضرت از دو دختر می‌باشد.و دربان و واسطه‌ی امور امام حسین علیه‌السلام رشید هجری رحمۀ الله بود [۴۳۳] . [صفحه ۵۲۳]

مدت عمر شریف امام حسین

در کتاب «مطالب السؤال»می‌نویسد: کمال‌الدین گوید:قبلاً مطالبی در مورد ولادت امام حسین علیه‌السلام بیان شد که ولادت امام علیه‌السلام در سال چهارم از هجرت بود، بنابراین؛مدت عمر شریف امام علیه‌السلام، پنجاه و شش سال و چند ماه می‌شود.آن حضرت، شش سال و چند ماه با جد بزرگوار خود، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم زندگی کرد، و پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مدت سی سال با پدر بزرگوار خود حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام زندگی کرد و پس از شهادت پدر بزرگوارش، مدت ده سال با برادرش امام حسن علیه‌السلام زندگی کرد، و پس از وفات برادرش تا هنگام شهادتش ده سال زندگی نمود.ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزی در تاریخ خود می‌نویسد:در سن شریف امام حسین علیه‌السلام اختلاف نظر است و در این مورد چند قول ذکر شده:اول: پنجاه و شش سال، که قوی و اقدی است، زیرا که حضرت در سال چهارم هجری متولد شد.دوم: پنجاه و پنج سال، که این قول را سدی گفته است.سوم: پنجاه و هشت سال.سپس ابوالفرج گوید: امام حسین علیه‌السلام در روز جمعه، بین ظهر و عصر به شهادت رسید، زیرا که امام علیه‌السلام نماز خوف را با اصحاب خود خواند.شیخ مفید رحمه الله در کتاب «ارشاد» خود گوید:امام حسین علیه‌السلام در روز شنبه دهم محرم سال شصت و یک هجری پس از نماز ظهر مظلومانه و با لب تشنه به شهادت رسید و با صبر و شکیبایی و پاداش‌جویی از خدا، به چنین کاری اقدام کرد، چنان که شرح آن گذشت.عمر شریفش در روز شهادت، پنجاه و هشت سال بود، هفت سال آن را با جد خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گذراند، و سی سال را با پدر بزرگوار خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ده سال با برادر بزرگتر خود امام حسین علیه‌السلام بود.دوران خلافت آن حضرت، بعد از برادر بزرگوار خود، یازده سال بود. [صفحه ۵۲۴] آن حضرت علیه‌السلام با حنا و رنگ محاسن خود را خضاب می‌کرد، و روزی که شهید شد، خضاب از دو گونه‌اش جدا شده بود یعنی به خاطر فاصله‌ی زمانی خضاب، مقداری از موهای محاسن حضرت، سفید بود.

فضیلت زیارت امام حسین

در کتاب «ارشاد» آمده است: روایات بسیاری در فضیلت زیارت امام حسین علیه‌السلام بلکه در وجوب آن نقل شده است، از جمله:از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که حضرتش فرمود:زیارۀ الحسین علیه‌السلام واجبۀ علی کل من یقر للحسین علیه‌السلام بالامامۀ من الله عزوجل.زیارت امام حسین علیه‌السلام بر هر کسی که به امامت حسین علیه‌السلام از جانب خداوند عالم اقرار دارد؛ واجب است.و نیز آن حضرت فرمود:زیارۀ الحسین علیه‌السلام تعدل مائۀ حجۀ مبرورۀ، و مائۀ عمرۀ متقبلۀ.زیارت امام حسین علیه‌السلام با صد حج مبرور و خالص - که پاکیزه شدن از گناهان است - و صد عمره‌ی پذیرفته شده، برابر است.و حضرت رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:من زار الحسین علیه‌السلام بعد موته فله الجنهٔ.هر کس امام حسین علیه‌السلام را بعد از مرگش زیارت کند، بهشت برای اوست.البته اخبار و احادیث در این مورد بسیار است، و ما تعداد زیادی از آنها را در کتاب خودمان که معروف به «مناسک مزار» است نقل کرده‌ایم.پایان کلام شیخ که مقام او در بهشت بلند مرتبه شود [۴۳۴] .

فضیلت گریه بر امام حسین

در کتاب «منتخب» از امام جعفر صادق علیه‌السلام نقل نموده که حضرتش فرمود:من ذکرنا عنده ففاض من عینیه و لو مثل راس الذبابهٔ غفرالله تعالی [صفحه ۵۲۵] ذنوبه، و لو کانت مثل زبد البحر.کسی که در نزد او از ما یادی شود و از دیدگان وی بر مصایب ما ولو به اندازه‌ی سر پشه‌ای، اشک جاری شود، خدای تعالی گناهان او را گرچه مانند کف دریا باشد؛ می‌بخشد.و در «منتخب» با اسناد خود از زید شحام روایت می‌کند: شحام گوید:ما با عده‌ای از اهل کوفه در حضور امام صادق علیه‌السلام بودیم، ناگاه جعفر بن عفان حضور امام صادق علیه‌السلام شرفیاب شد، حضرت او را نزدیک خود جای داد و فرمود: ای جعفر!عرض کرد: بلی، خدا مرا فدای تو گرداند.فرمود:بلغنی انک تقول الشعر فی الحسین علیه‌السلام و تجید.خبردار شدم که تو در مصیبت امام حسین علیه‌السلام شعر می‌گویی و نیکو می‌سرایی؟عرض کرد: بلی، خدا مرا فدای تو گرداند.حضرت فرمود: از اشعارت بخوان.او شروع به خواندن اشعار نمود و امام علیه‌السلام گریه کرد و همه‌ی کسانی که در خدمت آن حضرت بودند، گریه کردند، حضرت آن قدر گریه کرد که اشک بر روی و محاسن شریفش جاری شد.آن گاه فرمود:یا جعفر! و الله؛ لقد شهد الملائکهٔ المقربون هاهنا یسمعون قولک فی الحسین علیه‌السلام، و لقد بکوا کما بکینا او اکثر، و لقد اوجب الله لک یا جعفر! فی ساعته الجنهٔ باسرها، و غفر لک.ای جعفر! سوگند به خدا! هر آینه، فرشتگان مقرب در اینجا حاضر شدند و به مرثیه‌های تو در خصوص امام حسین علیه‌السلام گوش فرادادند، آنها گریه کردند، چنان که ما گریستیم یا بیشتر از ما.ای جعفر! خدای تعالی برای تو در همین ساعت بهشت را تمام و کمال واجب گردانید و تو را بخشید.و باز حضرت فرمود: ای جعفر! آیا باز هم بگویم؟فرمود: بلی، آقای من! [صفحه ۵۲۶] فرمود:ما من احد قال فی الحسین علیه‌السلام شعراً فبکی و ابکی به، الا اوجب الله تعالی له الجنهٔ و غفر له و عنه.کسی نیست که در مصیبت امام حسین علیه‌السلام شعری بگوید و به وسیله‌ی این شعر گریه کند و بگریاند جز این که خدای تعالی بهشت را برای او واجب می‌نماید، و او را می‌بخشد و از گناه او می‌گذرد.حضرت فرمود:اذا کان یوم العاشر من المحرم تنزل الملائکهٔ من السماء، و مع کل ملک قارورهٔ من البلور الابیض، و یدورون فی کل بیت و مجلس یبکون فیه علی الحسین علیه‌السلام، فیجمعون دموعهم فی تلک القواریر.فاذا کان یوم القیامهٔ فتلتهب نار جهنم فیضربون من تلک الدموع علی النار، فتهرب النار عن الباکی عن الحسین علیه‌السلام مسیرهٔ ستین الف فرسخ.به هنگام روز عاشورا، در ماه محرم، فرشتگان از آسمان فرودمی‌آیند، و با هر فرشته شیشه‌ای از بلور سفید است، آنها در هر خانه و مجلسی که در آنجا بر امام حسین علیه‌السلام گریه می‌نمایند؛ می‌گردند، و اشک‌های دیدگان عزاداران را در این شیشه‌ها جمع می‌کنند.هنگامی که روز قیامت فرارسد، و آتش جهنم شعله و زبانه می‌کشد، فرشتگان این اشکها را بر آتش می‌ریزند، و آتش از شخصی که بر امام حسین علیه‌السلام گریه کرده به فاصله‌ی شصت هزار فرسنگ فرار کرده و دور می‌شود.نگارنده‌ی این اثر، محمد رفیع بن قهرمان گرمرودی - که متولد گرمرود و ساکن تبریز است و محل دفنش ان شاء الله نجف اشرف است - می‌گوید:خداوند به وسیله‌ی اتمام تألیف و ترجمه‌ی این اثر مرا مسرور نمود، تألیف و ترجمه‌ی این اثر در روز سوم از ماه... سال ۱۳۰۲ پایان پذیرفت، از خداوند متعال می‌خواهم با رضایت خویش آن را بپذیرد، و آن را خالص از غیر خود، قرار دهد، و گناهان من و پدر و مادرم و همه‌ی کسانی که در شرق و غرب عالم به ولایت امامان حق چنگ زده‌اند، بیامرزد.اللهم صل و سلم علی اشرف الانبیاء محمد و آل المعصومین الطاهرین، العن علی اعادیهم و ظالمیهم و غاصبی حقوقهم اجمعین.

پاورقی

[۱] الزام الناصب:۲۸۲: ۲.

[۲] مثیر الأحزان: ۴.

[۳] بحارالانوار: ۲۰۵ : ۳۶ ح ۸.

[۴] مثیر الأحزان: ۴.

[۵] بحارالانوار: ۲۱۸: ۴۵.

[۶] بحارالانوار: ۲۷۹ : ۴۴ ح ۵.

[۷] مثیر الأحزان: ۴.

[۸] بحارالانوار: ۴۴:۲۸۰ ح ۱۱.

[۹] البحار: ۲۸۳ : ۴۴ ح ۱۷.]

[۱۰] الصحیفة المبارکة المهدیة: ۴۳۰.

[۱۱] بحارالانوار: ۲۲۳ : ۴۴ ح ۱.

[۱۲] نقباء بشر: ۷۸۸ : ۲، الذریعة: ۳۲ : ۱۰.

[۱۳] معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت علیهم‌السلام: ۲۷۲ : ۷، فهرست کتابهای چاپی: ۲۴۰۵ : ۲.

[۱۴] نام ترجمه این کتاب را با توسل به ذیل عنایات اهل بیت علیهم‌السلام «اشکهای خونین در سوگ امام حسین علیه‌السلام نامیدم، و این اشاره به فقره‌ای از زیارت ناحیه‌ی مقدسه امام زمان علیه‌السلام است که خطاب به جد بزرگوارش امام حسین علیه‌السلام می‌فرمایند: «و لابکین لک بدل الدموع دما»؛ «بجای اشک برای تو خون گریه می کنم» «بازنویس»..

[۱۵] گفتنی است که مقدمه مؤلف رحمة الله به زبان عربی بود که به صورت آزاد ترجمه شد «بازنویس».

[۱۶] علل الشرائع: ۲۳۰ : ۱ ح ۱، کمال‌الدین: ۱۸۴ : ۲، الاحتجاج:۲۸۵ : ۲، بحارالأنوار: ۲۷۳ : ۴۴ ح ۱.

[۱۷] مسند احمد بن حنبل: ۲۷۰ :۱ ح ۱۴۲۹، سنن ابی‌داود: ۸۷ : ۳ ح ۲۷۶۹، با اندکی تفاوت.

[۱۸] تنزیه الأنبیاء: ۱۷۸– ۱۷۵، بحارالأنوار: ۹۶ : ۴۵.

[۱۹] مراجعه شود به المنتخب: ۴۲۴.

[۲۰] بحارالأنوار: ۱۰۰ – ۹۸: ۴۵.

[۲۱] امالی الصدوق: ۲۱۵ ح ۲۳۹ مجلس ۳۰، بحارالأنوار: ۳۱۰ : ۴۴ ح ۱؛ با اندکی تفاوت.

[۲۲] بحارالأنوار: ۱۰۰ : ۴۵، جلاء العیون: ۵۱۰.

[۲۳] بحارالأنوار:۳۲۴ : ۴۴ ضمن ح ۲.

[۲۴] بحارالأنوار: ۳۲۴ : ۴۴.

[۲۵] بحارالأنوار: ۳۲۵ : ۴۴.

[۲۶] بحارالأنوار: ۴۴:۳۲۵ و ۳۲۶.

[۲۷] بحارالأنوار: ۳۲۶ : ۴۴.

[۲۸] بحارالأنوار: ۳۲۷ : ۴۴.

[۲۹] بحارالأنوار: ۳۳۰ – ۳۲۷ : ۴۴.

[۳۰] بحارالأنوار: ۳۳۱ : ۴۴.

[۳۱] سوره‌ی قصص آیه‌ی ۱۸.

[۳۲] بحارالأنوار: ۳۳۲ : ۴۴، با اندکی تفاوت.

[۳۳] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۷۸..

[۳۴] سوره‌ی آل‌عمران آیه‌ی ۱۵۴..

[۳۵] بحارالأنوار: ۴۴ : ۳۳۰ و ۳۳۱.

[۳۶] سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۲۲.

[۳۷] بحارالأنوار: ۳۳۲ : ۴۴.

[۳۸] بحارالأنوار: ۳۳۴ - ۳۳۲ : ۴۴.

[۳۹] بحارالأنوار: ۴۴ : ۳۳۴ و ۳۳۵.

[۴۰] جلاء العیون: ۵۲۰.

[۴۱] بحارالأنوار: ۳۴۳ - ۳۴۰ : ۴۴.

[۴۲] یعنی بعد از این؛ برای من وصال سلمی فایده ندارد. بنابراین؛ قوله «تجیء بها» بدل اشتمال است از سلمی و کأس المنیهٔ مشتمل عنه عامل است، مثل: زیدا مررت به، و تقدیرش چنین است: کأس المنیهٔ اسقونی بها بالتعجیل. و احتمال دارد چنین معنی شود: برای چه منتظرید به رسیدن کاسه‌ی مرگ به سلمی، زود او را با کاسه‌ی مرگ سیراب کنید. و این مناسب حال عشاق نیست، چون سابق و لا حق بیت معلوم نیست، و معنی شعر بخوبی روشن نیست. و در بعضی نسخ به جای «أن تجیء»: «أن تحیتها» می‌باشد، پس معنی مصراع اول چنین می‌شود: برای چه منتظر هستی به این که به سلام تحیت و سلام کنی، «مؤلف رحمهٔ الله».

[۴۳] بحارالأنوار: ۳۴۳ : ۴۴.

[۴۴] مثیر الأحزان: ۲۹.

[۴۵] مسند أحمد بن حنبل: ۲۷۰: ۱ ح ۱۴۲۹.

[۴۶] بحارالأنوار: ۳۴۴ : ۴۴.

[۴۷] اللهوف: ۳۳ - ۳۱.

[۴۸] المنتخب: ۴۱۵.

[۴۹] بحارالأنوار: ۳۴۷: ۴۴.

[۵۰] اللهوف: ۳۳ و ۳۴.

[۵۱] بحارالأنوار: ۳۵۰ : ۴۴.

[۵۲] بحارالأنوار: ۳۵۰: ۴۴.

[۵۳] المنتخب: ۴۱۵.

[۵۴] بحارالأنوار: ۳۵۴ : ۴۴.

[۵۵] بحارالأنوار: ۳۵۴ : ۴۴.

[۵۶] المنتخب: ۴۱۶.

[۵۷] بحارالأنوار: ۳۵۲ : ۴۴.

[۵۸] المنتخب: ۴۱۶.

[۵۹] بحارالأنوار: ۳۵۷ - ۳۵۰: ۴۴.

[۶۰] بحارالأنوار: ۳۵۷ : ۴۴.

[۶۱] جلاء العیون: ۵۳۱.

[۶۲] بحارالأنوار: ۳۵۸ : ۴۴.

[۶۳] بحارالأنوار: ۳۵۸ : ۴۴.

[۶۴] تظلم الزهرا علیهاالسلام: ۱۴۵.

[۶۵] بحارالأنوار: ۳۵۸ : ۴۴.

[۶۶] بحارالأنوار: ۳۵۹ : ۴۴.

[۶۷] مثیر الأحزان: ۴۰ و ۴۱.

[۶۸] بحارالأنوار: ۳۶۳: ۴۴..

[۶۹] بحارالأنوار: ۳۶۳ : ۴۴.

[۷۰] المنتخب ۴۲۴.

[۷۱] بحارالأنوار: ۴۴ : ۳۶۵ و ۳۶۷.

[۷۲] بحارالأنوار: ۳۶۴ : ۴۴، با اندکی تفاوت.

[۷۳] بحارالأنوار: ۳۶۴: ۴۴، المنتخب: ۴۲۴.

[۷۴] بحارالأنوار: ۳۳۰ : ۴۴، با اندکی تفاوت.

[۷۵] بحارالأنوار: ۴۴ : ۳۶۴ و ۳۶۵.

[۷۶] مثیر الأحزان: ۳۹.

[۷۷] بحارالأنوار: ۴۴ : ۳۶۵ و ۳۶۶.

[۷۸] بحارالأنوار: ۴۴ : ۳۶۷ و ۳۶۸.

[۷۹] سوره‌ی اسراء آیه‌ی ۷۱.

[۸۰] سوره‌ی شوری آیه‌ی ۷.

[۸۱] امالی الصدوق: ۲۱۷ ضمن ح ۲۳۹ مجلس ۳۰.

[۸۲] بحارالأنوار: ۳۶۸ : ۴۴.

[۸۳] مثیر الأحزان: ۳۹ و ۴۰، بحارالأنوار: ۳۶۹ : ۴۴.

[۸۴] بحارالأنوار: ۳۶۸ : ۴۴.

[۸۵] بحارالأنوار: ۴۴: ۳۶۹ و ۳۷۰.

[۸۶] اللهوف: ۶۶ و ۶۷.

[۸۷] بحارالأنوار: ۳۷۲- ۳۷۰ : ۴۴.

[۸۸] بحارالأنوار: ۳۷۲ : ۴۴.

[۸۹] بحارالأنوار: ۳۷۲ : ۴۴.

[۹۰] المناقب: ۹۵:۴، با اندکی تفاوت، بحارالأنوار: ۳۷۲:۴۴.

[۹۱] بحارالأنوار: ۴۴ : ۳۷۲ و ۳۷۳.

[۹۲] بحارالأنوار: ۳۷۴: ۴۴.

[۹۳] بحارالأنوار: ۳۷۵ : ۴۴.

[۹۴] کامل الزیارات: ۱۵۶ ح ۱۹۴، بحارالأنوار: ۸۷ : ۴۵ ح ۲۴.

[۹۵] تشبیه سرنیزه‌ها به ملکه‌ی زنبوران شاید به جهت درازی قد و نازکی و تیزی آنها بوده باشد، چنان که ملکه‌ی زنبور در میان زنبوران نازک و بلند است... مؤلف رحمهٔ الله.

[۹۶] بحارالأنوار: ۳۷۸-۳۷۴ :۴۴.

[۹۷] بحارالأنوار: ۳۷۹ : ۴۴.

[۹۸] امالی صدوق: ۲۱۹ ح ۲۳۹ مجلس ۳۰.

[۹۹] عقاب الأعمال: ۳۰۸ ح ۱.

[۱۰۰] سوره‌ی قصص آیه‌ی ۴۱.

[۱۰۱] بحارالأنوار: ۳۷۹:۴۴ و ۳۸۱.

[۱۰۲] بحارالأنوار: ۳۸۱ : ۴۴.

[۱۰۳] بحارالأنوار: ۴۴ : ۳۸۱ و ۳۸۲.

[۱۰۴] بحارالأنوار: ۴۴ : ۳۸۳ و ۳۸۴.

[۱۰۵] کامل الزیارات: ۱۵۷ ح ۱۹۶.

[۱۰۶] شاید مراد این باشد که با او از یک قبیله هستیم. «مؤلف رحمهٔ الله»..

[۱۰۷] بحارالأنوار: ۴۴ : ۳۸۴ و ۳۸۵.

[۱۰۸] بحارالأنوار: ۴۴ : ۳۸۵ و ۳۸۶.

[۱۰۹] بحارالأنوار: ۳۸۹ : ۴۴.

[۱۱۰] بحارالأنوار: ۴۴ : ۳۸۸ و ۳۸۹.

[۱۱۱] آنچه از روایات و تاریخ زندگی امام حسین علیه‌السلام به دست می‌آید این است که آن حضرت، هرگز حاضر نبود نزد یزید رفته و با آن ملعون بیعت نماید. عقبهٔ بن سمعان گوید: من از مدینه تا مکه، و از مکه تا عراق، تا موقعی که امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید همه جا به همراه آن حضرت بودم، و همه‌ی سخنان او را در تمام این راه شنیدم، هیچگاه حضرت چنین سخنی نفرد که: «من حاضرم دست خود را در دست یزید بگذارم». رجوع شود به مقتل الحسین علیه‌السلام: ۱۰۰. بنابراین؛ عمر سعد این جمله‌ی آخری را از خودش در نامه افزوده، شاید بتواند کار را بدون خونریزی و کشتار به پایان برساند، چنان که از خلال سخنان او نیز معلوم می‌شود که دوست نداشت با آن حضرت جنگ کند. (بازنویس)..

[۱۱۲] بحارالأنوار: ۳۹۱- ۳۸۹ : ۴۴.

[۱۱۳] در این منبع آمده: «لواقف».

[۱۱۴] تظلم الزهراء علیهاالسلام.

[۱۱۵] الارشاد: ۲ : ۴۳۹ و ۴۴۰.

[۱۱۶] الارشاد: ۴۴۰ : ۲.

[۱۱۷] بحارالأنوار: ۳۹۱ : ۴۴.

[۱۱۸] الارشاد: ۲ : ۴۴۰ و ۴۴۱، بحارالأنوار: ۴۴ : ۳۹۱ و ۳۹۲.

[۱۱۹] بحارالأنوار: ۳۹۲ : ۴۴.

[۱۲۰] الارشاد: ۲:۴۴۱.

[۱۲۱] امالی الصدوق: ۲۲۰ مجلس ۳۰.

[۱۲۲] الارشاد: ۴۴۲: ۲، بحارالأنوار: ۴۴ : ۳۹۲ و ۳۹۳.

[۱۲۳] امالی الصدوق: ۲۲۰ مجلس ۳۰.

[۱۲۴] الارشاد: ۲ : ۴۴۳ و ۴۴۴، بحارالأنوار: ۴۴ : ۳۹۳ و ۳۹۴.

[۱۲۵] بحارالأنوار: ۳۹۴ : ۴۴.

[۱۲۶] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۵۷..

[۱۲۷] أمالی الصدوق: ۲۲۱ المجلس ۳۰:.

[۱۲۸] امالی الصدوق: ۲۲۱ مجلس ۳۰.

[۱۲۹] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۱۱۱.

[۱۳۰] در برخی از کتب مقاتل آمده است: قطا نام مرغی است که صیادان زیادی در کمین دارد، به همین جهت از اول شب تا صبح از ترس صیاد نمی‌خوابد، و قطا قطا می‌گوید. و منظور حضرت این است که با وجود صیادانی که در کمین من هستند و مرا احاطه کرده‌اند چگونه می‌توانم شما را به حرم جدم برگردانم؟ «مؤلف رحمهٔ الله»..

[۱۳۱] بحارالأنوار: ۳ – ۱ : ۴۵.

[۱۳۲] بحارالأنوار: ۳ : ۴۵.

[۱۳۳] بحارالأنوار: ۳: ۴۵.

[۱۳۴] سوره‌ی آل‌عمران آیه‌های ۱۷۸ و ۱۷۹.

[۱۳۵] بحارالأنوار: ۳۹۴ : ۴۴، و ۱: ۴۵.

[۱۳۶] کامل الزیارات: ۱۵۲ ح ۱۷۸.

[۱۳۷] بحارالأنوار: ۴ : ۴۵.

[۱۳۸] مثیر الاحزان: ۵۴.

[۱۳۹] بحارالانوار: ۴:۴۵.

[۱۴۰] بحارالأنوار: ۴ : ۴۵.

[۱۴۱] بحارالأنوار: ۴ : ۴۵.

[۱۴۲] الارشاد: ۴۴۷ : ۲، بحارالأنوار: ۴ : ۵ و ۴۵.

[۱۴۳] بحارالأنوار: ۵ :۴۵.

[۱۴۴] سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۱۹۶..

[۱۴۵] این قبیل تعابیر، از نوع التفات و یا حکایات است. «مؤلف رحمهٔ الله».

[۱۴۶] سوره‌ی دخان آیه‌ی ۲۰.

[۱۴۷] سوره‌ی غافر آیه‌ی ۲۷.

[۱۴۸] بحارالأنوار: ۴۵ : ۷ و ۸.

[۱۴۹] بحارالأنوار: ۴۵ : ۶ و ۷، با اندکی تفاوت.

[۱۵۰] بحارالأنوار: ۱۰ – ۸ : ۴۵.

[۱۵۱] سوره‌ی آل‌عمران آیه‌های ۳۳ و۳۴..

[۱۵۲] امالی الصدوق: ۲۲۱ و ۲۲۲ مجلس ۳۰.

[۱۵۳] المنتخب: ۴۳۰.

[۱۵۴] امالی الصدوق: ۲۲۲ مجلس ۳۰.

[۱۵۵] بحارالأنوار: ۱۲ : ۴۵، با اندکی تفاوت.

[۱۵۶] اللهوف: ۶۱.

[۱۵۷] اللهوف: ۶۰، بحارالأنوار: ۴۵ : ۱۰ و ۱۲.

[۱۵۸] بحارالأنوار: ۱۲ : ۴۵.

[۱۵۹] بحارالأنوار: ۱۲:۴۵.

[۱۶۰] بحارالأنوار: ۱۰ : ۴۵.

[۱۶۱] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۱۲۰.

[۱۶۲] بحارالأنوار: ۱۱ : ۴۵.

[۱۶۳] مثیر الأحزان: ۵۹ و ۶۰.

[۱۶۴] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۱۲۰ و ۱۲۱.

[۱۶۵] بحارالأنوار: ۱۳ – ۱۱ : ۴۵.

[۱۶۶] بحارالأنوار: ۱۳ : ۱۴ و ۴۵.

[۱۶۷] بحارالأنوار: ۱۴ : ۴۵.

[۱۶۸] امالی الصدوق: ۲۲۳ مجلس ۳۰.

[۱۶۹] بحارالأنوار: ۱۴ : ۴۵.

[۱۷۰] بحارالأنوار: ۴۵ : ۱۴ و ۱۵.

[۱۷۱] سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۲۳..

[۱۷۲] بحارالأنوار: ۴۵ : ۱۵ و ۱۶.

[۱۷۳] بحارالأنوار: ۴۵ : ۱۶ و ۱۷.

[۱۷۴] بحارالأنوار: ۱۸ : ۴۵.

[۱۷۵] سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۲۳..

[۱۷۶] بحارالأنوار: ۲۰ – ۱۸ : ۴۵.

[۱۷۷] بحارالأنوار: ۴۵ : ۱۹ و ۲۰، با اندکی تفاوت.

[۱۷۸] بحارالأنوار: ۴۵ : ۲۰ و ۲۱.

[۱۷۹] مثیر الأحزان: ۶۵.

[۱۸۰] بحارالأنوار: ۲۲ : ۴۵.

[۱۸۱] بحارالأنوار: ۲۲ : ۴۵.

[۱۸۲] بحارالأنوار: ۴۵: ۲۲ و ۲۳.

[۱۸۳] سوره‌ی غافر آیه‌های ۳۳ – ۳۰.

[۱۸۴] بحارالأنوار: ۲۳ : ۴۵.

[۱۸۵] بحارالأنوار: ۴۵ : ۲۳ و ۲۴.

[۱۸۶] مثیر الأحزان: ۶۳.

[۱۸۷] بحارالأنوار: ۴۵ : ۲۵ و ۲۶.

[۱۸۸] ظاهرا اشتباه شده، منظور کوفه است، چنان که در نقل ابومخنف آمده است (بازنویس)..

[۱۸۹] بحارالأنوار: ۲۷ : ۴۵.

[۱۹۰] بحارالأنوار: ۴۵ : ۲۷ و ۲۸.

[۱۹۱] بحارالأنوار: ۲۸ : ۴۵.

[۱۹۲] بحارالأنوار: ۴۵ : ۲۸ و ۲۹.

[۱۹۳] بحارالأنوار: ۴۵ :۲۹ و ۳۰.

[۱۹۴] مثیر الأحزان: ۵۷ و ۶۱.

[۱۹۵] مثیر الأحزان: ۶۶.

[۱۹۶] سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۲۳..

[۱۹۷] سوره‌ی آل‌عمران آیه‌ی ۱۶۹..

[۱۹۸] بحارالأنوار: ۳۱ : ۴۵.

[۱۹۹] بحارالأنوار: ۳۲ : ۴۵.

[۲۰۰] بحارالأنوار: ۴۴ : ۴۵.

[۲۰۱] بحارالأنوار: ۳۲ : ۴۵.

[۲۰۲] بحارالأنوار: ۴۵ : ۳۲ و ۳۳.

[۲۰۳] بحارالأنوار: ۳۳ : ۴۵.

[۲۰۴] بحارالأنوار: ۳۳ : ۴۵.

[۲۰۵] جنگ حره؛ جنگی بود که در آن، لشکریان یزید دو سال بعد از واقعه‌ی کربلا بر اهل مدینه حمله کرده و آنان را کشته و جان، مال و ناموس آنان را مورد هتک قرار داده و به تارج بردند. «مؤلف رحمهٔ الله»..

[۲۰۶] بحارالأنوار: ۳۳ : ۴۵.

[۲۰۷] بحارالأنوار: ۳۴ : ۴۵.

[۲۰۸] بحارالأنوار: ۳۴ : ۴۵.

[۲۰۹] المنتخب: ۳۷۴.

[۲۱۰] بحارالأنوار: ۴۵ : ۳۴ و ۳۵.

[۲۱۱] المنتخب: ۳۷۴.

[۲۱۲] بحارالأنوار: ۳۵ : ۴۵.

[۲۱۳] و شاید منظور حضرت قاسم علیه‌السلام باشد که در زیر سم اسب‌ها بدن مبارکش پایمان گردید «مؤلف رحمهٔ الله».

[۲۱۴] بحارالأنوار: ۴۵ : ۳۵ و ۳۶.

[۲۱۵] بحارالأنوار: ۳۶ : ۴۵.

[۲۱۶] بحارالأنوار: ۴۵ : ۳۶ و ۳۷.

[۲۱۷] بحارالأنوار: ۳۶ : ۳۸ و ۴۵.

[۲۱۸] بحارالأنوار: ۳۷ : ۴۵.

[۲۱۹] بحارالأنوار: ۳۸ : ۴۵.

[۲۲۰] بحارالأنوار: ۳۸: ۴۵، با اندکی تفاوت.

[۲۲۱] در بحارالأنوار آمده است: جنگ مذار، و آن نام شهری میان واسط و بصره است. (بازنویس)..

[۲۲۲] بحارالأنوار: ۳۹ : ۴۵.

[۲۲۳] بحارالأنوار: ۴۱ - ۳۹ : ۴۵.

[۲۲۴] بحارالأنوار: ۴۵ : ۴۱ و ۴۲، با تفاوت در الفاظ.

[۲۲۵] بحارالأنوار: ۴۵ : ۴۵.

[۲۲۶] بحارالأنوار: ۴۲ : ۴۵.

[۲۲۷] سوره‌ی آل‌عمران آیات ۳۳ و ۳۴.

[۲۲۸] بحارالأنوار: ۴۳ : ۴۵.

[۲۲۹] بحارالأنوار: ۴۵ : ۴۳ و ۴۴.

[۲۳۰] بحارالأنوار: ۴۵ : ۴۵.

[۲۳۱] بحارالأنوار: ۴۴ : ۴۵.

[۲۳۲] بحارالأنوار: ۴۴ : ۴۵.

[۲۳۳] بحارالأنوار: ۴۴ : ۴۵.

[۲۳۴] بحارالأنوار: ۴۵ : ۴۵ و ۴۶.

[۲۳۵] بحارالأنوار: ۴۵ : ۴۵ و ۴۶.

[۲۳۶] بحارالأنوار: ۴۶ : ۴۵.

[۲۳۷] بحارالأنوار: ۴۶ : ۴۵.

[۲۳۸] بحارالأنوار: ۴۶ : ۴۵، با اندکی تفاوت.

[۲۳۹] بحارالأنوار: ۴۶ : ۴۵.

[۲۴۰] تظلم الزهراء علیهاالسلام: ۲۰۳، بحارالانوار: ۴۶ : ۴۵.

[۲۴۱] بحارالأنوار: ۴۷ : ۴۵.

[۲۴۲] الاحتجاج: ۲۵ : ۲، بحارالانوار: ۴۹ : ۴۵.

[۲۴۳] بحارالأنوار: ۴۷ : ۴۵.

[۲۴۴] المنتخب: ۴۳۸ و ۴۳۹.

[۲۴۵] المنتخب: ۴۲۳.

[۲۴۶] المنتخب: ۴۳۹.

[۲۴۷] جلاء العیون: ۵۷۵.

[۲۴۸] بحارالأنوار: ۴۵ : ۴۷ و ۴۸.

[۲۴۹] بحارالأنوار: ۴۹ – ۴۷ : ۴۵.

[۲۵۰] المنتخب: ۴۵۰.

[۲۵۱] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۱۳۲ و ۱۳۴.

[۲۵۲] المنتخب: ۴۳۹.

[۲۵۳] بحارالأنوار: ۴۹ : ۴۵.

[۲۵۴] بحارالأنوار: ۴۹ : ۴۵، با اندکی تفاوت.

[۲۵۵] بحارالأنوار: ۵۰ : ۴۵.

[۲۵۶] بحارالأنوار: ۵۰ :۴۵.

[۲۵۷] المنتخب: ۵۰، با اندکی اختلاف.

[۲۵۸] انزع: مردی را گویند که موی سر او از دو طرف پیشانی نروئیده باشد، و بطین مرد بزرگ شکم را گویند. «مؤلف رحمهٔ الله» البته در روایات دیگری مراد از انزع بطین این است که: کنده شده از شرک و مملو و پر از علم و ایمان و آن وجود نازنین علی علیه‌السلام بود، (مجمع البحرین: ماده‌ی نزع) «بازنویس»..

[۲۵۹] بحارالأنوار: ۴۵ : ۵۰ و ۵۱.

[۲۶۰] بحارالأنوار: ۵۱ : ۴۵.

[۲۶۱] بحارالأنوار: ۵۱: ۴۵، با اندکی تفاوت.

[۲۶۲] جلاء العیون: ۵۷۶.

[۲۶۳] بحارالأنوار: ۴۵ : ۵۱ و ۵۲.

[۲۶۴] عین الحیاهٔ: ۵۲۷.

[۲۶۵] بحارالأنوار: ۴۵ : ۵۲ و ۵۳.

[۲۶۶] بحارالأنوار: ۴۵ : ۵۴.

[۲۶۷] المنتخب: ۴۳۹.

[۲۶۸] بحارالأنوار: ۵۳ : ۴۵.

[۲۶۹] بحارالأنوار: ۵۵ : ۴۵.

[۲۷۰] بحارالأنوار: ۵۵ : ۴۵.

[۲۷۱] بحارالأنوار: ۵۵ : ۴۵.

[۲۷۲] بحارالأنوار: ۴۵:۵۴.

[۲۷۳] بحارالأنوار: ۵۵ : ۴۵.

[۲۷۴] بحارالأنوار: ۴۵ : ۵۴ و ۵۵، با تفاوت.

[۲۷۵] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۱۴۱.

[۲۷۶] بحارالأنوار: ۴۵ : ۵۵ و ۵۶.

[۲۷۷] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۱۴۲ و ۱۴۳.

[۲۷۸] المنتخب: ۴۵۱ و ۴۵۲.

[۲۷۹] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۱۴۶ و ۱۴۷، بحارالأنوار: ۵۶ : ۴۵.

[۲۸۰] المنتخب: ۴۵۲.

[۲۸۱] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۱۴۷.

[۲۸۲] در بحارالأنوار آمده است: تاریخ نسوی..

[۲۸۳] بحارالأنوار: ۲۱۶ : ۴۵ ذ ح ۳۹.

[۲۸۴] در بحارالأنوار «بجر» آمده‌است..

[۲۸۵] بحارالأنوار: ۴۵ : ۵۷ و ۵۸، با اندکی تفاوت.

[۲۸۶] مراجعه شود به: مقتل الحسین علیه‌السلام: ۱۵۱.

[۲۸۷] مراجعه شود به: المنتخب ۴۵۲ و ۴۵۳.

[۲۸۸] بحارالأنوار: ۶۰ : ۴۵.

[۲۸۹] بحارالأنوار: ۵۸ : ۴۵، با اندکی تفاوت.

[۲۹۰] بحارالأنوار: ۶۰ :۴۵.

[۲۹۱] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۱۵۴ و ۱۵۵.

[۲۹۲] بحارالأنوار: ۶۱ : ۴۵، با اندکی تفاوت.

[۲۹۳] بحارالأنوار: ۴۵ : ۶۰ و ۶۱، با تفاوت.

[۲۹۴] بحارالأنوار: ۱۹۳ – ۱۹۱ : ۴۵ با اندکی تفاوت، عوالم العلوم: ۴۹۳ : ۱۷ ح ۱۰.

[۲۹۵] بحارالأنوار: ۱۰۷ : ۴۵، مثیر الأحزان: ۸۴.

[۲۹۶] بحارالأنوار: ۶۲ : ۴۵.

[۲۹۷] بحارالأنوار: ۱۲۵ : ۴۵، عوالم العلوم: ۳۶۸ : ۱۷، مثیر الأحزان: ۸۵، با اندکی تفاوت.

[۲۹۸] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۱۵۷.

[۲۹۹] انوار نعمانیه: ۳ : ۲۵۳ و ۲۵۴.

[۳۰۰] سوره‌ی شعراء آیه‌ی ۲۲۷..

[۳۰۱] المنتخب: ۹۲ – ۹۰، بحارالأنوار: ۳۱۹ – ۳۱۶ : ۴۵.

[۳۰۲] الارشاد: ۱۱۴ : ۲.

[۳۰۳] بحارالأنوار: ۶۲ : ۴۵.

[۳۰۴] بحارالأنوار: ۵۸:۴۵ و ۵۹.

[۳۰۵] المنتخب: ۴۵۶ و ۴۵۷.

[۳۰۶] المنتخب: ۴۵۶ و ۴۵۷.

[۳۰۷] بحارالانوار: ۵۹:۴۵.

[۳۰۸] بحارالأنوار: ۱۰۸:۴۵، با اندکی تفاوت.

[۳۰۹] الاحتجاج: ۳۱-۲۹ :۲، بحارالانوار: ۱۶۴-۱۶۲ :۴۵، با اندکی تفاوت.

[۳۱۰] سوره‌ی حدید آیات ۲۲ و ۲۳.

[۳۱۱] این کلام آن خاتون مکرمه اقتباس و اشاره به آیه‌ی شریفه است، حاصل مضمون آیه شریفه این است که: هیچ مصیبتی در روی زمین – مانند قحطی و تلف اموال و غیره – و در نفس شما – چون امراض و فوت احباب – به شما نمی‌رسد مگر این که در

لوح محفوظ پیش از آفرینش شما - یا ایجاد مصایب - ثبت شده است، برای این که بر آنچه از شما فوت می‌شود از مال، ارزانی، صحت و سلامت غمگین نباشید، و آنچه به شما از نعمت‌ها داده می‌شود شادمان نگردید، چون نه بر این اندوه پایداری است و نه آن شادمانی را اعتباری. در این حال مصیبت آسان می‌شود، و بر شادی فخرفروشی نمی‌شود که خداوند هر متکبر فخرفروش را دوست نمی‌دارد. «مولف رحمهٔ الله».

[۳۱۲] سوره‌ی جمعه آیه‌ی ۴..

[۳۱۳] سوره‌ی نور آیه‌ی ۴.

[۳۱۴] الاحتجاج: ۲۹-۲۷ :۲، بحارالانوار: ۱۱۲-۱۱۰ :۴۵ با اندکی تفاوت.

[۳۱۵] در بحارالانوار: «ذائبا» آمده است..

[۳۱۶] بحارالانوار: ۱۱۲:۴۵.

[۳۱۷] عبارت: «الی منی» در بحارالانوار نیامده است..

[۳۱۸] سید بن طاووس رحمهٔ الله در کتاب «لهوف» اضافه می‌کند: امام زین‌العابدین علیه‌السلام پس از خواندن اشعار، این شعر را نیز قرائت کرد:ما راضی شدیم از شما سر به سر، که نه با ما باشید و نه بر علیه ما. (یعنی: نه ما را یاری کنید و نه ما را به قتل برسانید) «مؤلف رحمهٔ الله».

[۳۱۹] المنتخب: ۴۶۵-۴۶۳، بحارالانوار: ۱۱۵-۱۱۴ :۴۵ با اندکی تفاوت.

[۳۲۰] سوره‌ی کهف: آیه‌ی ۹.

[۳۲۱] الارشاد: ۱۱۴:۲.

[۳۲۲] بحارالانوار: ۱۵۴:۴۵.

[۳۲۳] بحارالانوار: ۱۱۶:۴۵.

[۳۲۴] بحارالانوار: ۱۱۷:۴۵ و ۱۱۸.

[۳۲۵] سوره‌ی زمر آیه‌ی ۴۲.

[۳۲۶] الارشاد: ۱۱۵:۲ و ۱۱۶.

[۳۲۷] بحارالانوار ۱۱۷:۴۵ و ۱۱۸.

[۳۲۸] بحارالانوار: ۱۱۷:۴۵ و ۱۱۸.

[۳۲۹] المنتخب: ۴۶۶.

[۳۳۰] سوره‌ی شعرا آیه‌ی ۲۲۷.

[۳۳۱] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۱۶۸ و ۱۶۹.

[۳۳۲] امالی صدوق، بحارالانوار: ۱۵۴:۴۵.

[۳۳۳] سوره‌ی کهف آیه‌ی ۹.

[۳۳۴] الارشاد:۱۱۷:۲، بحارالانوار: ۱۲۱:۴۵.

[۳۳۵] سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۳.

[۳۳۶] سوره‌ی شعراء آیه‌ی ۲۲۷.

[۳۳۷] عوالم العلوم: ۳۸۶:۱۷.

[۳۳۸] شایدمراد از طاغیه، ابن‌زیاد لعین باشد، و احتمال دارد یزید ملعون باشد «مؤلف رحمهٔ الله».

[۳۳۹] بحارالانوار: ۱۲۱–۱۱۹ :۴۵.

[۳۴۰] المنتخب: ۳۲۴ و ۳۲۴.

[۳۴۱] بحارالانوار: ۱۰۵– ۱۰۰ :۴۵.

[۳۴۲] در بحارالانوار: «سر ختکی» آمده است..

[۳۴۳] بحارالانوار: ۱۰۷–۱۰۵ :۴۵ با اندکی تفاوت.

[۳۴۴] الارشاد: ۱۱۸:۲.

[۳۴۵] الارشاد: ۱۱۹:۲.

[۳۴۶] المنتخب: ۴۶۶.

[۳۴۷] المنتخب: ۴۶۶ و ۴۶۷.

[۳۴۸] مقتل الحسین علیه‌السلام:۱۸۵–۱۸۰ با تفاوت.

[۳۴۹] بحارالانوار: ۳۰۳:۴۵ و ۳۰۴.

[۳۵۰] سوره‌ی شعراء آیه‌ی ۲۲۷.

[۳۵۱] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۱۹۳–۱۸۵، با تفاوت.

[۳۵۲] المنتخب: ۴۶۸، بحارالانوار: ۲۳۹:۴۵ و ۲۴۰، با اندکی تفاوت.

[۳۵۳] مدینة المعاجز: ۱۲۶:۴ ح ۱۱۳۳.

[۳۵۴] المنتخب: ۴۶۹، بحارالانوار: ۲۵۵:۴۵ با اندکی تفاوت.

[۳۵۵] بحارالانوار: ۱۲۷:۴۵.

[۳۵۶] بحارالانوار: ۱۲۵:۴۵ و ۱۲۶.

[۳۵۷] ظاهرا اشباهی رخ داده، چرا که ابن‌زیاد، سرهای مطهر و اسرای اهل بیت علیهم‌السلام را توسط فرد دیگری به یزید لعین فرستاد. (بازنویس)..

[۳۵۸] سوره‌ی ابراهیم آیه‌ی ۴۲.

[۳۵۹] سوره‌ی شعراء آیه: ۲۲۷.

[۳۶۰] الخرائج: ۵۸۲ – ۵۷۸ :۲، بحارالانوار: ۱۸۸–۱۸۴ :۴۵، عوالم العلوم: ۳۹۸:۱۷ ح ۲.

[۳۶۱] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۱۹۷ – ۱۹۳ با اندکی تفاوت، مدینة المعاجز: ۱۱۰ – ۱۰۸ :۴.

[۳۶۲] بحارالانوار: ۱۵۴:۴۵.

[۳۶۳] بحارالانوار: ۱۵۵:۴۵.

[۳۶۴] سوره‌ی شوری آیه‌ی ۳۳.

[۳۶۵] سوره‌ی اسرا آیه‌ی ۲۶.

[۳۶۶] سوره‌ی انفال آیه‌ی ۴۱.

[۳۶۷] سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۳۳..

[۳۶۸] اللهوف: ۷۳، بحارالانوار: ۱۲۹:۴۵.

[۳۶۹] بحارالانوار: ۱۵۵:۴۵.

[۳۷۰] سوره‌ی کهف: آیه‌ی ۹.

[۳۷۱] خرائج: ۵۷۷:۲ ح ۱، بحارالانوار: ۱۸۸:۴۵ ح ۳۲.

[۳۷۲] المنتخب: ۴۶۹.

[۳۷۳] بحارالانوار: ۱۲۹:۴۵ و ۱۳۰، گفتنی است: توصیفی که در این روایت، از یاران باوفا و شجاع امام حسین علیه‌السلام شده با روایات دیگر سازگاری ندارد، روایات معتبری که خبر از دلیری و شجاعت آن دلیر مردان می‌دهد که حتی دشمن با آن همه تجهیزات و انبوه لشکریان در مقابل فرد فرد آنها عاجز و ناتوان بودند تا جایی که می‌نویسند: هنگامی که امام حسین علیه‌السلام مبارز طلبید، هر شجاعی قدم به عرصه مبارزه گذاشت به هلاکت رسید، عمر سعد ملعون گفت: وای بر شما به تنهایی به جنگ او نروید او فرزند کشنده‌ی عرب است. بنابراین، شکی نیست که زجر بن قیس ملعون برای دلگرمی یزید لعین، لشکریان خودشان را شجاع قلمداد نموده است، برای اطلاع بیشتر در این مورد به فصل‌های مختلف این کتاب ارزشمند که حاکی از شجاعت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام و جوانان بنی‌هاشم و یاران باوفای آن حضرت است، مراجعه نمایید. (بازنویس).

[۳۷۴] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۱۹۹ – ۱۹۷، با تفاوتی در الفاظ.

[۳۷۵] مثیر الاحزان: ۹۸ بحارالانوار: ۱۳۱:۴۵.

[۳۷۶] بحارالانوار: ۱۳۱:۴۵.

[۳۷۷] بحارالانوار: ۱۳۰:۴۵ و ۱۳۱ با تفاوت.

[۳۷۸] بحارالانوار: ۱۳۱:۴۵.

[۳۷۹] سوره‌ی آل‌عمران آیه‌ی ۲۶.

[۳۸۰] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام: ۶۹۲:۱، بحارالانوار: ۱۷۶:۴۵.

[۳۸۱] المنتخب: ۴۷۳.

[۳۸۲] انوار نعمانیه: ۲۵۱:۳.

[۳۸۳] المنتخب: ۴۷۲ و ۴۷۳، با اندکی تفاوت.

[۳۸۴] طلقا کسانی بودند که در روز فتح مکه به اسارت درآمدند، ولی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنها را آزاد کرد و معاویه و ابوسفیان لعنهما الله نیز از جمله‌ی آنها بودند. به همین جهت، حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام به آن واقعه اشاره کرده و یزید را با این صفت، خطاب می‌نماید. «مؤلف رحمهٔ الله»..

[۳۸۵] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۲۰۸، با اندکی تفاوت.

[۳۸۶] بحارالانوار: ۱۳۱:۴۵ و ۱۳۲.

[۳۸۷] مثیر الاحزان: ۹۸ و ۹۹، بحارالانوار: ۱۳۲:۴۵.

[۳۸۸] سوره‌ی حدید آیه‌ی ۲۲..

[۳۸۹] تفسیر القمی، ۳۶۳:۲ و ۳۶۴، بحارالانوار: ۱۶۸:۴۵ ح ۱۴.

[۳۹۰] در بحارالانوار: «لتتخذنا» آمده است..

[۳۹۱] سوره‌ی آل‌عمران آیه‌ی ۱۷۸..

[۳۹۲] سوره‌ی آل‌عمران آیه‌ی ۱۶۹..

[۳۹۳] الاحتجاج: ۳۷ – ۳۵ :۲، بحارالانوار: ۱۶۰–۱۵۷ :۴۵ با اندکی تفاوت.

[۳۹۴] سوره‌ی آل‌عمران آیه‌ی ۲۶.

[۳۹۵] سوره‌ی آل‌عمران آیات ۱۶۹ و ۱۷۰.

[۳۹۶] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۲۰۶ و ۲۰۷،با اندکی تفاوت.

[۳۹۷] سوره‌ی حدید آیات ۲۲ و ۲۳.

[۳۹۸] سوره‌ی حدید آیه‌ی ۲۲.

[۳۹۹] سوره‌ی شوری آیه‌ی ۳۰.

[۴۰۰] بحارالانوار: ۱۳۵:۴۵.

[۴۰۱] بحارالانوار: ۱۳۵:۴۵ و ۱۳۶.

[۴۰۲] المنتخب: ۴۷۲، بحارالانوار: ۱۳۷:۴۵.

[۴۰۳] بحارالانوار: ۱۳۷:۴۵.

[۴۰۴] بحارالانوار: ۱۴۲:۴۵ و ۱۴۳.

[۴۰۵] بحارالأنوار: ۱۳۹-۱۳۷ :۴۵، با اندکی تفاوت.

[۴۰۶] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۲۱۸ - ۲۱۳ با اندکی تفاوت در الفاظ.

[۴۰۷] بحارالانوار: ۱۴۱:۴۵ و ۱۴۲.

[۴۰۸] انوار نعمانیه: ۲۵۲:۳ و ۲۵۳.

[۴۰۹] الاحتجاج: ۳۹:۲ و ۴۰، بحارالانوار: ۱۷۵:۴۵.

[۴۱۰] بحارالانوار: ۲۰۰:۴۵.

[۴۱۱] قماری: اسم محلی از بلاد هند است. «مؤلف رحمهٔ الله»..

[۴۱۲] انوار نعمانیه: ۲۵۴:۳ و ۲۵۵، بحارالانوار: ۱۹۶ - ۱۹۴ :۴۵.

[۴۱۳] بحار: ۱۹۶:۴۵، با اندکی تفاوت.

[۴۱۴] سوره‌ی فرقان آیه‌ی ۵۵..

[۴۱۵] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۲۲۰-۲۱۸، با اندکی تفاوت در الفاظ.

[۴۱۶] بحارالانوار: ۱۴۴:۴۵.

[۴۱۷] بحارالانوار: ۱۹۶:۴۵ و ۱۹۷.

[۴۱۸] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۲۳۱ با تفاوت و اختصار، بحارالانوار: ۱۴۵:۴۵ و ۱۴۶.

[۴۱۹] بحارالانوار: ۱۴۶:۴۵ با اندکی تفاوت.

[۴۲۰] بحارالانوار: ۱۴۶:۴۵، با اندکی تفاوت.

[۴۲۱] در اللهوف و بحارالانوار: «بشر بن حذلم» آمده است، و مؤلف رحمهٔ الله نیز در حاشیه‌ی کتاب اشاره کرده که در این دو لفظ، در منابع اختلاف است..

[۴۲۲] اللهوف: ۱۷۷، بحارالانوار: ۱۴۹ - ۱۴۷ :۴۵.

[۴۲۳] بحارالانوار: ۱۹۸ -۱۹۷ :۴۵.

[۴۲۴] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۲۲۴ و ۲۲۶، با تفاوتی در الفاظ.

[۴۲۵] بحارالانوار: ۱۹۸:۴۵.

[۴۲۶] لازم به تذکر است که این روایت با روایت سابق، سازگاری ندارد. (بازنویس).

[۴۲۷] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۲۲۷ با اختصار.

[۴۲۸] المناقب: ۳: ۳۶۰، بحارالانوار: ۴۵:۶۲ و ۶۳.

[۴۲۹] بحارالانوار: ۴۵:۶۲.

[۴۳۰] مقاتل الطالبیین: ۶۲، بحارالانوار: ۴۵:۶۳.

[۴۳۱] بحارالانوار: ۴۵:۶۳.

[۴۳۲] الارشاد ۲۳۸، بحارالانوار: ۴۵:۳۲۹ ح ۱.

[۴۳۳] المناقب: ۴:۴۸، بحارالانوار: ۴۵: ۳۳۰ ح ۴.

[۴۳۴] بحارالانوار: ۴۵:۲۷۸.

۲۹. مقتل

روضه شب اول مصیبت مسلم بن عقیل

جناب «مسلم» فرزند «عقیل بن ابی طالب» از بزرگان بنی هاشم و پسر عموی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام بود.

امام حسین علیه السلام از مدینه خارج شده و در مکه بود که نامه های مردم کوفه و دعوت از ایشان بسیار زیاد شد. آخرین نامه که به امام رسید و تعداد نامه‌ها که به هزاران درخواست بالغ شد، امام بین رکن و مقام دو رکعت نماز گزارد و از خداوند متعال طلب خیر کرد.

سپس مسلم را خواست و پاسخ نامه‌ها را نوشت و در آن آورد:

«سخن شما این است که:

امامی نداریم، به سوی ما بیا شاید خدا به سبب تو ما را هدایت و متحد کند.

من، مسلم بن عقیل برادر و پسر عموی خود را که مورد اطمینان من است به سوی شما فرستادم، پس اگر برای من نوشت که رأی خردمندان و اهل فضل و مشورت شما همان است که در نامه هایتان خواندم بزودی نزد شما خواهم آمد»...

مسلم در نیمه رمضان از مکه خارج شد و به مدینه آمد. در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند و با خانواده خود وداع کرد و با چند راهنما و همراه به سوی کوفه رفت. شرایط این سفر بسیار سخت بود و مسلم و همراهان راه را گم کردند و دو راهنما از تشنگی جان باختند. تا اینکه مسلم سرانجام در روز پنجم شوال به کوفه رسید.

مردم کوفه دسته دسته نزد مسلم جمع شدند و چون نامه حضرت علیه السلام را بر آنان خواند گریستند.

سپس ۱۸۰۰۰ نفر از اهل کوفه با مسلم بیعت کردند.

در نتیجه او نیز نامه‌ای به امام علیه السلام نوشت و بیعت این تعداد را خبر داد و ایشان را به حرکت به سوی کوفه ترغیب کرد.

هنگامی که خبر این بیعت به یزید بن معاویه رسید، وی عبیدالله بن زیاد را که حاکم بصره بود مأمور کرد تا حکومت کوفه را نیز عهده‌دار گردد. عبیدالله با حیله به شهر وارد شد و حکومت را در دست گرفت و مردم را تهدید کرد.

سپس «هانی بن عروة» که از بزرگان کوفه بود و مسلم بن عقیل در منزل او پناه گرفته بود را شکنجه و زندانی کرد.

مسلم هنگامی که خبر شکنجه شدن هانی را شنید از کوفیان خواست که به یاریش بشتابند. مردم به او پیوستند و مسجد و بازار و اطراف قصر پر از جمعیت شد در حالی که یاران عبیدالله بیش از پنجاه نفر نبودند.

عبیدالله چند نفر را بین قبایل مختلف کوفه فرستاد تا آنها را تهدید و تطمیع کنند و عده‌ای از اشراف که در قصر او بودند را مأمور نمود که از بام‌های دار الاماره مردمی که قصر را محاصره کرده بودند بترساند یا فریب دهند.

اهل کوفه هنگامی که سخن رؤسا و اشراف خود را شنیدند سست شدند.

کم کم نجوای خناسان زیاد شد که به هر یک به دیگری می گفتند:

«برگردیم، دیگران هستند و کفایت می کنند»!!

اندک اندک جمعیت از پیرامون مسلم پراکنده شد و تنها حدود سی نفر در مسجد برای یاری او باقی ماندند. مسلم که با این پیمان شکنی روبرو شد به همراه آن سی نفر به سوی ابواب کنده حرکت کرد.

هنگامی که به آنجا رسید تنها ده نفر همراه وی باقی مانده بودند و چون از آن منطقه عبور کرد هیچکس همراه او نبود.

مسلم غریبانه به این سو و آن سو نگاه کرد ولی حتی کسی نبود که وی را راهنمایی کند و یا در خانه‌اش او را پنهان نماید. سفیر حسین سرگردان در کوچه‌های تاریک کوفه راه می رفت و نمی دانست کجا برود.

تا اینکه به خانه‌ای رسید که پیرزنی بر در آن ایستاده بود.

نام این زن «طوعه» بود و منتظر فرزندش بود که به همراه مردم از خانه بیرون رفته بود.

مسلم بر زن سلام کرد و از او آب خواست. طوعه به او آب داد و به داخل خانه رفت. دوباره که بیرون آمد مسلم را دید که بر در منزل نشسته است. گفت:

«ای بنده خدا اگر آب نوشیدی نزد خانواده خود رو». مسلم خاموش ماند. زن، دوباره و سه‌باره سخن خود را تکرار کرد.

مسلم برخاست و گفت:

«من در این شهر خانه و خانواده‌ای ندارم. من مسلم بن عقیلم. این قوم به من دروغ گفتند و مرا فریب دادند و از مأمن خود بیرون آوردند.» پیرزن مسلم را به داخل خانه برد؛ فرشی برایش گسترد و طعامی فراهم نمود. اما مسلم شام نخورد و خوابید و در عالم رؤیا عموی خود امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دید که به وی گفت:

«بشتاب که تو فردا نزد ما خواهی بود».

از سوی دیگر، عبیدالله که پراکنده شدن مردم را دید جرأت پیدا کرد از قصر خارج شد و به مسجد آمد و برای پیدا کردن مسلم هزار دینار جایزه تعیین کرد.

فرزند طوعه که به خانه برگشت از وجود مسلم در منزل با خبر شد و با طلوع فجر خبر را به دشمنان رساند. عبیدالله گروهی متشکل از ده‌ها سپاهی را برای دستگیری او فرستاد.

مسلم مشغول عبادت بود که لشگریان به منزل طوعه رسیدند. هنگامی که وی صدای شیهه اسبان را شنید دعای خود را به شتاب تمام کرد و زره پوشید و از طوعه تشکر کرد و به مقابله با لشگر شتافت مبادا که خانه پیرزن را بسوزانند.

مسلم که مردی جنگاور بود بیش از ۴۰ نفر از نامردان کوفی را کشت تا اینکه آنان دسته جمعی بر او حمله کردند و از بام‌ها نیز سنگ بر او می زدند تا سرانجام بر اثر شدت جراحات و تشنگی و نیزه‌ای که از پشت بر او فرود آمد بر زمین افتاد و اسیر شد.

(برخی از منابع نیز نقل کرده‌اند که وقتی دیدند نمی تواند آن جناب را دستگیر کنند با نیرنگ به وی امان دروغین دادند و از این طریق ایشان را به دارالحکومه بردند.)

مسلم بن عقیل هنگامی که دربند شد گفت:

«انا لله و انا الیه راجعون» و شروع به گریه کرد.

یکی از لشگریان از گریستن ایشان با آن همه جنگاوری تعجب کرد و از سبب آن برسید. مسلم گفت:

«به خدا سوگند که از کشته شدن باک ندارم و برای خود گریه نمی کنم من برای خاندان پیامبر که به اینجا می آیند و برای حسین و آل او گریه می کنم».

نام خوشت قرار دل بی‌قرار من

روی تو شمع روشن شب‌های تار من

بی‌خانه‌ام ولی به دلم کرده خانه غم

نبود کسی به جز در و دیوار، یار من

مسلم را به دستور عبیدالله بر بام قصر دارالاماره بردند، در حالی که تسبیح خداوند می گفت و استغفار می کرد.

من انتظار می کشم اما نمی کشد

غیر از طناب دار، کسی انتظار من

هم خود به روی بامم و هم آفتاب عمر

ای باغبان!

بیا که خزان شد بهار من

سپس او را گردن زدند و ابتدا سرش و سپس بدنش را از بام به زیر افکندند تا مردم ببیند و سپس بدن مبارکش را در انظار پیمان شکنان کوفه آویزان کردند.

من از فراز بام کنم جان نثار تو

کوفی ز بام، سنگ نماید نثار من

هانی را نیز که پیر مردی ۸۹ ساله بود را به بازار کوفه بردند و با وضعی دلخراش کشتند و به دار آویختند در حالی که یاران خود را صدا می کرد و هیچکس به یاری او بر نخاست.

آنگاه ابن زیاد سرهای مبارک هانی و مسلم را به شام نزد یزید فرستاد.

بدن مسلم بن عقیل اولین بدن از بنی هاشم بود که آویخته گشت و رأس او اولین رأسی بود که به دمشق فرستاده شد.

الا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۲.

شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.

روضه شب دوم ورود کاروان عشق به کربلا

پس از آنکه بنی امیه، امام حسین علیه السلام را برای گرفتن بیعت تحت فشار قرار دادند، ایشان از مدینه به سمت مکه مکرمه خارج شد و بقیه ماه شعبان و ماه های رمضان، شوال، ذو العقده را در جوار بیت الله سپری کرد و با آمدن ذو الحجهٔ، احرام حج نیز بست.

از سوی دیگر «عمرو بن سعید بن عاص» از سوی یزید مأمور شد که برای دستگیری یا جنگ با حضرت به مکه برود. وی در روز ترویه (۸ ذوالحجهٔ) به مکه رسید.

امام علیه السلام که می دانست این دشمنان، حرمتی برای حرم خداوند قائل نیستند حج تمتع خویش را نیمه تمام گذاشت و آن را به عمره مفرده تبدیل کرد و از مکه خارج شد. انگیزه امام برای این کار، همانگونه که خود فرمود، حفظ حریم بیت الله بود.

ایشان در پاسخ «محمد حنیفه» که او را از ترک مکه برحذر و به اقامت در این شهر ترغیب می کرد فرمود:

«ای برادر!

می‌ترسم یزید ناگهان مرا در حرم بکشد و به سبب من حرمت این خانه شکسته شود». همچنین حضرت در پاسخ افراد دیگری مانند «ابن عباس»، «فرزدق» و «عبیدالله بن زبیر» که همین خواسته را تکرار می کردند و می پنداشتند که دشمن، حرمت مکه را نگه می دارد می فرمود:

«یک وجب دورتر از خانه کعبه کشته شوم و حرمت مکه به خاطر من پایمال نگردد بهتر است».

بعدها که در جریان قیام عبدا ... بن زبیر، بنی امیه کعبه را با منجنیق مورد حمله قرار دادند و عبدالله را در مسجدالحرام کشتند، معلوم شد که ابن عباس با آن فطانت و ابن زبیر با آن زیرکی اشتباه می کردند و امام آینده را به روشنی در خشت خام می دید و دشمنان اسلام را بخوبی می شناخت.

بهرحال، امام هنگامی که حاجیان برای ادای مناسک حج تمتع به سوی منا می رفتند طواف کرد، سعی بین صفا و مروه به جای آورد، موی چید، از احرام عمره بیرون آمد و رو به سوی کوفه گذارد.

ما کاروان کعبه عشقیم، هر کجا

رو آوریم کعبه بود روبروی ما

ماییم کعبه‌ی دل عشاقِ باوفا

هر جا رویم کعبه کند جستجوی ما

چون خبر به محمد حنفیه رسید خود را به کاروان رساند و زمام ناقه امام را گرفت و گفت:

«ای برادر!

چه باعث شد که با این شتاب خارج شوی؟»

حضرت فرمود:

«دیشب رسول خدا به خوابم آمد و گفت:

ای حسین!

بیرون رو که خدا خواست تو را کشته ببیند». ابن حنیفه گفت:

«انا لله و انا الیه راجعون.

پس این زنان و کودکان را چرا با خود می بری؟»

امام پاسخ داد:

«جدم فرمود خداوند می خواهد آنها را اسیر ببیند».

احرام ما کفن شود اندر منای عشق

خون گلوی ما شود آنجا وضوی ما

ما تشنه‌ی شهادت عشقیم، می رویم

تا پر شود ز خون دل ما، سبوی ما

اینگونه بود که امام علیه السلام به خاطر حفظ حریم خدا، به دستور رسول خدا و برای زنده کردن امر خدا، به همراه اهل و عیال و تعدادی از موالی و یاران از مکه خارج شد و به سوی عراق عزیمت کرد.

روز خروج را برخی از مورخان روز ترویه (هشتم ذوالحجهٔ) و «ابن قولویه» به نقل از امام باقر علیه السلام روز هفتم این ماه نقل کرده‌اند.

ما را منای عشق، صف کربلا بود

رنگین شده فرات ز خون گلوی ما

امام علیه السلام به سوی کوفه حرکت کرد اما در نزدیکی این شهر به وسیله «حر بن یزید ریاحی» و سپاهیانش که مأمور راه بستن بر کاروان امام بودند متوقف شد (که حکایت مفصل‌تر آن در روضه فردا ذکر خواهد شد).

پس از مذاکرات طولانی که بین امام علیه السلام و حر صورت گرفت و بعد از آنکه حر گفت اکنون که از کوفه آمدن ابا داری راهی برگزین که نه به کوفه روی و نه به مدینه بازگردی تا من به امیر نامه نویسم، حضرت علیه السلام راه قادسیه را انتخاب فرمود.

لشکر ظلمت و کاروان نور چند روز سایه به سایه یکدیگر حرکت می کردند تا اینکه روز دوم محرم در نزدیکی روستای نینوا، نامه‌ای از عبیدالله به حر رسید که در آن نوشته بود:

«همان هنگام که نامه من به تو رسید حسین را نگاهدار و بر او تنگ بگیر و او را در بیابانی بی‌پناه و بی‌آب فرود آور».

حر بر امام و اصحاب او سخت گرفت تا آنها را مجبور نماید در همان مکان بی آب و آبادی که نامه به دستش رسیده بود اتراق کنند.

امام به او فرمود:

«وای بر تو!

بگذار در آبادی و روستایی فرود آئیم» حر گفت:

«نه، به خدا قسم نمی توانم. این نامه رسان را بر من جاسوس کرده‌اند و باید در همینجا بمانی».

«زهیر» که یکی از یاران امام بود گفت:

«ای پسر رسول خدا!

جنگ با این جماعت آسانتر از نبرد با کسانی است که بعدا به آنها ملحق می شوند. بگذار با آنها بجنگیم».

امام فرمود:

«من آغاز کننده جنگ نخواهم بود».

آنگاه نام آن سرزمین را پرسید. گفتند نام اینجا «عقر» است. دوباره پرسید آیا نام دیگری ندارد. گفتند به اینجا نینوا نیز می گویند. نام دیگری هم دارد که کربلاست.

پس حضرت شروع به گریستن کرد و گفت:

«اللهم انی اعوذ بک من الکرب و البلاء. اینجا مکان رنج و اندوه است.» آنگاه یاران را فرمود:

«همینجا فرود آیید که جدم رسول خدا به من خبر داد که خون ما بر این زمین ریخته می شود و در اینجا دفن خواهیم شد».

سپس دستور داد که خیمه‌ها را در همان سرزمین بی آب و علف برپا کردند.

کربلا بر تو مهمان رسیده

وعده‌ی وصل جانان رسیده

کربلا وا کن آغوش خود را

بر پذیرایی آل طاها

در روایت دیگری نیز آمده است هنگامی که به امام علیه السلام گفتند نام اینجا کربلاست حضرت خاک آنجا را بویید و گریست و گفت:

«ام سلمه مرا خبر داد که روزی جبرئیل نزد رسول خدا بود و من تو را نزد او بردم و تو گریه می کردی. پیامبر تو را گرفت و در

دامن نشاند. جبرئیل گفت:

آیا او را دوست داری؟

پیامبر فرمود:

آری. جبرئیل عرض کرد:

امت تو او را می کشند. و سپس خاک کربلا را به پیامبر نشان داد.

والله این همان خاک است».

همچنین در حدیث است هنگامی که علی علیه السلام به صفین می رفت به حوالی نینوا رسید. پرسید این سرزمین را چه می گویند؟ گفتند:

کربلا. امیرالمومنین علیه السلام آنقدر گریست که زمین از اشکش نمناک شد.

و اکنون بیا تا ما نیز به همراه محمد و علی بگرییم برای آن کس که آسمان‌ها و زمین در مصیبتش گریانند.

الا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۲. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، ۱۳۷۸.

۳. محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ بیروت: دارسویدان، بی‌تا؛ ج ۵.

روضه شب سوم حکایت حر؛ حماسه توبه و تصمیم

داستان «حر» یکی از عجیب‌ترین و عبرت آموزترین وقایع عاشوراست.

وی رادمردی پهلوان و سرداری نیرومند بود.

برخی او را دلیرترین مرد کوفه می دانستند. اهمیت این لقب آنگاه معلوم می شود که بدانیم کوفه شهری نظامی بود که به عنوان اولین دژ اسلام در برابر ابر قدرت اول آن زمان یعنی امپراتوری ایران بنا شده بود؛ لذا بیشتر ساکنان آن را سپاهیان و سرداران نامی عرب و عجم تشکیل می دادند.

هنگامی که به عبیدالله خبر دادند که امام حسین علیه السلام به عراق رسیده است وی «حر» را به همراه حدود ۱۰۰۰ سرباز فرستاد تا راه را بر ایشان ببندد و یا او را به دارالاماره ببرد.

هنگامی که حر از قصر عبیدالله خارج شد صدایی از پشت سرش شنید که گفت:

«حرّ! شاد باش که به سوی خیر می روی!». حر به سوی صدا برگشت و کسی را ندید. با تعجب از خود پرسید:

«این چه بشارتی بود؟

و این چه خیری است که به جنگ حسین بروم؟».

در گرمای نیمروز، سپاه حر به کاروان امام رسید.

امام هنگامی که تشنگی آنان را دید به یاران فرمود:

«به این جماعت و اسبانشان آب دهید» و وقتی مشاهده کرد که یکی از سربازان نمی تواند آب بخورد و آب از مشک بیرون می ریزد خود برخاست و با دستان مبارکش وی را سیراب کرد.

این مهر و عطوفت امام علیه السلام را ببینید و با آنچه همین سپاهیان کوفه با وی کردند مقایسه کنید. حسین اسبان آنان را سیراب کرد اما آنان آب را از فرزندان حسین دریغ کردند.

تا تمامی لشگریان آب نوشیدند وقت نماز شد.

امام از خیمه بیرون آمد خطبه‌ای کوتاه خواند و گفت:

«ای مردم!

من نزد شما نیامدم تا وقتی که نامه‌های شما رسید و فرستادگان شما آمدند و گفتند نزد ما بیا که ما امامی نداریم. حال اگر بر همان عهد و پیمان هستید بگویید و اگر بر عهدتان نیستید و آمدن مرا ناخوش دارید از همینجا باز می گردم»

سپس به حر فرمود:

می‌خواهی با اصحاب خود نماز گزاری؟

گفت:

نه، ما همه با تو نماز می گزاریم.

امام پس از نماز به خیمه خود رفت و حر نیز به جمع سپاهیان خویش برگشت. هنگام نماز عصر، دوباره امام بیرون آمد و نماز خواند و سپس روی به کوفیان کرد و فرمود:

«ای مردم!

اگر از خدا بترسید و حق را برای اهلش بدانید خدای تعالی بیشتر از شما راضی می گردد. ما اهل بیت محمد علیه السلام به تصدی امر خلافت از مدعیانی که این مقام از آن آنها نیست و با شما به ستم رفتار می کنند شایسته‌تریم. اما اگر ما را نمی پسندید و حق ما را نمی شناسید و رأی شما غیر از آن چیزی است که در نامه‌ها فرستادید و نمایندگان شما گفتند، از نزد شما بر می‌گردم.» حرّ گفت:

«سوگند به خدا که من از این نامه‌ها و نمایندگان که می گویی چیزی نمی دانم.» امام به یکی از همراهان گفت تا خورجینی را بیاورد که انباشته از نامه‌های کوفیان بود.

امام نامه‌ها به حر نشان داد.

حر گفت:

«من از کسانی که این نامه‌ها را نوشتند نیستم. به من دستور داده‌اند که وقتی تو را دیدم از تو جدا نشوم تا نزد عبیدالله به کوفه برویم».

امام به یاران و نیز زنان کاروان دستور داد که سوار شوند و فرمود:

«باز گردید.» اما سپاهیان حر راه برگشت را نیز سد کردند.

گفتگو میان امام و سپاهیان کوفه به نتیجه نرسید و سرانجام کاروان امام مجبور به فرود آمدن در سرزمین کربلا شد...

اما در روز عاشورا هنگامی که حر، فریاد امام را شنید که می فرمود:

«اما من مغیث یغیثنا لوجه الله؟

اما من ذابّ یذبّ عن حرم رسول الله؟

آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا ما را یاری کند؟

آیا مدافعی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟»

نزد عمر سعد رفت و گفت:

«آیا واقعا می خواهی با این مرد بجنگی؟»

عمر پاسخ داد:

«آری» حر پرسید:

«چرا پیشنهاد او را که می خواهد باز گردد نمی پذیری؟»

عمر گفت:

«اگر کار به دست من بود می پذیرفتم ولی عبیدالله به این امر راضی نمی شود».

اینجا بود که حر فهمید یزیدیان برای کشتن امام علیه السلام مصمم هستند. از این فکر لرزه بر اندامش افتاد ... در یک سوی میدان، فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان وحی را می دید و در سوی دیگر دشمنان رسول خدا را؛ در یک سوی میدان بنده صالح خداوند را می دید و در سوی دیگر خلیفه غاصبی را که علنا شراب می نوشید و محرمات را حلال و حلال خدا را حرام می کرد؛ در یک سوی میدان عشق و شهادت را می دید و در دیگر سوی آن پلیدی و خیانت؛ در یک سو سعادت می دید و در دیگر سو شقاوت...

حر تصمیم نهایی خود را گرفت و در حالی که فرمانده هزاران سوار بود بدنیا پشت پا زد و به بهانه آب دادن به مرکب خود از لشگر یزید دورتر و دورتر.و به خیمه گاه حق نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شد.

«مهاجر بن اوس» که همراه حر بود از وی پرسید:

«چه فکری در سر داری؟

آیا می خواهی به حسین حمله کنی؟»

حر جواب نداد و لرزه تمام اندام او را گرفته بود.

مهاجر گرفت:

«به خدا سوگند که تو را تا به حال در چنین حالتی ندیده‌ام. اگر از من نام دلیرترین اهل کوفه را می پرسیدند از تو نمی گذشتم» حر پاسخ داد:

«والله خود را میان بهشت و دوزخ مخیر می بینم، و اگر مرا پاره پاره کنند یا بسوزانند چیزی را بر بهشت نمی گزینم».

آنگاه اسب خویش را تازاند و به سوی کاروان امام علیه السلام شتافت.

حر، وقتی به امام علیه السلام رسید با ندامت دست بر سر گذاشت و گفت:

«اللهم الیک أنبت فتب علی فقد ارعبت قلوب اولیائک و أولاد بنت نبیک

خداوندا به سوی تو بازگشتم پس توبه مرا بپذیر زیرا من بودم که هول و هراس در دل دوستان تو و فرزندان دختر رسول تو افکندم».

سپس شرمگینانه به امام علیه السلام عرض کرد:

«فدای تو شوم ای پسر رسول خدا!

من بودم که راه بازگشت را بر تو بستم و عرصه را بر تو تنگ کردم چرا که هرگز فکر نمی کردم این مردم پیشنهاد تو را نپذیرند و کار را به اینجا بکشانند. به خدا سوگند که اگر می دانستم چنین می شود هرگز راه را بر تو نمی گرفتم. اینک پشیمانم و از کرده خویش نزد خداوند توبه می کنم.

آیا من امکان توبه دارم؟»

میهمان بودی تو، اول من به رویت راه بستم

چون ندانستم نباید راه بر مهمان بگیرم

آمدم اکنون که قلب زینبت را شاد سازم

تا که از زهرا به محشر سر خط غفران بگیرم

آمدم تا اصغرت را عذرخواه خویش سازم

آمدم تا اکبرت را دست بر دامان بگیرم

امام فرمود:

«آری. خداوند توبه تو را بپذیرد!

از اسب فرود آی.» حر عرض کرد:

«چون من نخستین کسی بودم که به رویارویی تو آمدم می خواهم پیش از همه در مقابل تو کشته شوم، شاید که در روز حساب دستم در دست جدت قرار گیرد».

دست رد بر سینه‌ام مگذار و بگذر از خطایم

تا به راحت سینه را در معرض پیکان بگیرم

امام علیه السلام به حر اذن جهاد داد.

حر در مقابل حضرت ایستاد و خطاب به لشگر کوفه فریاد زد:

«ای اهل کوفه!

این بنده صالح خدا را دعوت کردید و وقتی آمد او را رها کردید؟!

به او گفتید ما در راه تو جانبازی می کنیم و وقتی آمد شمشیر بر او کشیدید و نمی گذارید در زمین پهناور خداوند به سویی رود؟

یهود و نصاری و مجوس از آب فرات می نوشند و شما او را و زنان و دختران و خاندان او را از آن محروم کرده‌اید؟

خداوند روز تشنگی بزرگ، شما را سیراب نکند چرا که پاس حرمت محمد را نداشتید». سپاه دشمن که تاب و تحمل سخنان حر را نداشتند.او را تیرباران کردند.

پس حر، رجز خواندن آغاز کرد و همراه با «زهیر» به لشگر دشمن حمله نمود و بسختی جنگید و عده زیادی از دشمنان را کشت تا اینکه دسته جمعی بر او حمله کردند و وی را به شهادت رساندند.

امام علیه السلام خود را به پیکر پاک حر رساند و خطاب به او گفت:

«ای حر!

براستی همانگونه که نامت را نهاده‌اند در دنیا و آخرت حر هستی».

آنگاه با دستمالی سر حر را که از آن خون جاری بود بست.

آری؛ امام حسین علیه السلام خود را به هر کدام از یارانش که شهید می شدند می رساند و پیکر پاکشان را در آغوش می گشید اما دلها بسوزند و چشمان بگریند برای او که تنها و بی کس در گودال قتلگاه افتاده و دشمن بر سینه‌اش نشسته بود...

الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۲. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، ۱۳۷۸.

روضه شب چهارم مصیبت فرزندان و برادران زینب (س)

روز عاشورا هنگامی که ناگزیر بودن کارزار مسجّل شد، اصحاب نگذاشتند که تا زنده هستند فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله به میدان روند و کشته شوند. اما هنگامی که تمامی یاران امام علی علیه السلام جانفشانی کردند و به شهادت رسیدند، نوبت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله شد که خود را فدای حق و حقیقت نمایند.

در این لحظات سخت فرزندان علی (ع)، جعفر طیار، عقیل، امام حسن علیه السلام و سید الشهداء علیه السلام گردهم آمدند، یکدیگر را در آغوش کشیدند و با هم وداع کردند.

در حدیثی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به چند تن از جوانان قریش نگریست که صورتهایی زیبا و نورانی داشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن آنان اندوهگین شد. پرسیدند:

«یا رسول الله!

تو را چه شد؟»

فرمود:

«ما خاندانی هستیم که خداوند، آخرت را برای ما برگزیده است نه دنیا را. یه یاد آوردم آنچه را که امت من بر سر فرزندانم خواهند آورد و آنان را می کشند یا آواره می سازند».

از بین افراد خاندان نبوت که در کربلا به دست لشگر یزید به شهادت رسیدند سه نفر فرزندان عبدالله بن جعفر طیار (همسر حضرت زینب) و سه نفر دیگر از آنان برادران تنی حضرت ابوالفضل‌العباس علیه السلام (یعنی برادران حضرت زینب) بودند.

فرزندان زینب (س)

«عون»، «محمد» و «عبیدالله» سه پسر عبدالله بن جعفر (شوهر حضرت زینب سلام الله علیها) بودند که به همراه مادر خویش در رکاب امام علیه السلام به کربلا آمده بودند.

آنان وقتی که تنهایی دایی و امام خویش را دیدند یک به یک به میدان رفتند و جان خود را فدای اسلام کردند.

«عون» در مقابل چشمان نگران مادرش زینب به سوی میدان تاخت در حالی که می خواند:

إن تنکرونی فانا ابن جعفر

شهید صدق فی الجنان ازهر

یطیر فیها بجناح اخضر

کفی بهذا شرفا فی المحشر

یعنی:

اگر مرا نمی شناسید بدانید که من پسر جعفر طیارم؛ همان که در راه حق و حقیقت به شهادت رسید و در فردوس برین می درخشد؛ و همو که بر فراز بهشت با بال‌هایی سبز به پرواز در می آید، و همین نسب و شرف برای روز محشر کافی است.

عون سه سوار و هجده پیاده از لشگریان دشمن را کشت تا اینکه سر انجام به دست لشگر یزید به شهادت رسید.

پس از وی، دو برادرش محمد و عبیدالله نیز در راه حق جنگیدند و شهید شدند.

برادران زینب (س)

«عباس»، «عبدالله»، «جعفر» و «عثمان» چهار برادر ناتنی امام حسین «ع» و زینب کبری (س) از «فاطمه ام البنین» بودند.

هنگامی که ابوالفضل العباس مشاهده کرد که بسیاری از اهل بیت به شهادت رسیده‌اند با سه برادر مادری خود گفت:

«برادران عزیزم!

دوست دارم که در مقابل من به میدان روید تا اخلاص شما را در راه خدا و رسول ببینم».

سه برادر یک به یک به میدان رفتند و در رجزهایشان خود را فرزند علی معرفی کردند و پس از کارزاری قهرمانه به شهادت رسیدند.

عثمان بن علی که امیرالمومنین فرمود:

«او را به یاد برادرم عثمان بن مظعون (صحابی صدیق رسول الله) عثمان نامیدم» جوانی ۲۱ ساله بود.

هنگامی که جنگ قهرمانه او را دیدند برای کشتن او به تیر اندازی متوسل شدند.

«خولی» تیری به پهلوی او زد و عثمان از اسب به زیر افتاد.

سپس یکی از دشمنان بر او تاخت و وی را به شهادت رساند و سرش را از تن جدا نمود.

این ۶ برادر، تنها چند نفر از خویشانی بودند که زینب، شهادت آنان را به چشم دید؛ شیر زنی که در یک نیمروز، پسران و برادران و برادر زادگان و پسر عموهایش را بر خاک و خون مشاهده کرد و سر آنان را بر نیزه دید ... امان از دل زینب...

الا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۲. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، ۱۳۷۸.

روضه شب پنجم مصیبت عبدالله بن حسن علیه السلام

امشب و فرداشب را میهمان سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله و یکی از دو سید جوانان اهل بهشت، یعنی امام مجتبی علیه السلام هستیم که دو پسرش قاسم و عبدالله در کربلا در رکاب عمو به شهادت رسیدند.

عبدالله بن حسن فرزند کوچک امام حسن مجتبی علیه السلام یکی از نوجوانان نابالغی بود که به همراه خانواده خود و عمویش حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به سوی کوفه آمده بود.

از صبح تا عصر عاشورا، ابتدا اصحاب امام حسین علیه السلام و سپس اهل بیت آن حضرت یک به یک و یا دسته جمعی به میدان رفتند و به شهادت رسیدند؛ و سرانجام زمانی رسید که امام علیه السلام یکه و تنها در میان هزاران هزار دشمن مسلح باقی ماند و گهگاه فریاد بر می آورد:

«آیا یاری کننده‌ای هست که به خاطر خدا از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟».

«شمر بن ذی الجوشن» برای آن که کار را تمام کند به همراه پیاده نظام لشکر، به امام علیه السلام هجوم آوردند، دور آن حضرت را گرفتند و از پس و پیش ایشان را مورد حمله قرار می دادند.

عبدالله که در بین بچه‌ها و زنان، در خیمه گاه حضور داشت تاب و تحمل دیدن غربت عموی تنهای خویش را نیاورد و ناگهان از خیمه‌ها بیرون آمد. زینب (س) او را گرفت شاید که بتواند مانع رفتن وی شود و نگذارد یادگار برادر طعمه گرگهای گرسنه یزیدی گردد؛ ولی عبدالله گفت:

«نه، به خدا سوگند عمویم را تنها نمی گذارم».

سپس دست خود را از دست عمه رها ساخت، به سوی میدان دوید و خود را به امام علیه السلام رساند تا با بدن کوچک و ظریفش

از او دفاع کند.

در غوغایی که دور امام علیه السلام ایجاد شده بود یکی از لشکریان یزید شمشیر خود را به قصد ضربه زدن به آن حضرت فرود آورد. عبدالله دست خود را سپر کرد تا شمشیر به امام اصابت نکند.

شمشیر، بران و ضربه، سنگین بود و دست نوباوه پیامبر صلی الله علیه و آله را از بدن جدا کرد؛ آنگونه که فقط به پوستی آویخته شد. عبدالله یتیم از شدت درد ناله ای برآورد و پدرش را صدا کرد:

«وا ابتاه»...

اینک، حال امام را تصور کنید که هر دو امانت برادر شهیدش قاسم و عبدالله را نیز پرپر شده می دید...

اشک و خون از دیده‌اش بر خاک ریخت

اشک بر آن کودک بی‌باک ریخت

امام علیه السلام او را در آغوش گرفت، به خود چسباند و در گوشش زمزمه کرد:

«فرزند برادرم!

صبر داشته باش و خداوند بزرگ را بخوان؛ تا او ترا به پدران صالحت ملحق کند».

بسته شد چشمش، ولی لب باز شد

آخرین نجوای شه آغاز شد

کای خدا گر چه مرادت حاصل است

دیدن مرگ یتیمان مشکل است

در ره تو هستی‌ام از دست رفت

حیف شد، عبدالّهم از دست رفت

این دو بر من، روح پیکر بوده‌اند

یادگاران برادر بوده‌اند

امام علیه السلام سپس دست به دعا برداشت و گفت:

«خداوندا!

اگر مقدر کرده ای که این قوم را تا مدتی زنده نگهداری در بین آنان تفرقه ای سخت بیانداز ... که آنان را ما را دعوت کردند و وعده یاری دادند اما به ما حمله کردند و ما را کشتند».

آن برادرزاده‌ام صد چاک شد

این برادرزاده‌ام بر خاک شد

آن برادرزاده‌ام سرمست رفت

این برادرزاده‌ام بی‌دست رفت

تا ابد مجروح زخم کاری‌ام

وای من از این امانتداری‌ام

در این هنگام تیرانداز سپاه دشمن «حرملهٔ ابن کاهل» گلوی نازک عبدالله را نشانه گرفت و او را در دامان عمویش ذبح کرد...

الا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:
۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.
۲. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، ۱۳۷۸.

روضه شب ششم مصیبت قاسم (س)؛ بلای خوش‌تر از عسل

شب عاشورا، از شگفت‌ترین شب‌های تاریخ انسان است. شبی که بشریت، بر سر دو راهی خیر و شر قرار گرفت؛ و چه بسیار انسانها که تا آن شب در اردوگاه کفر بودند ولی یک شبه ره صد ساله طی نمودند و به حق و حقیقت پیوستند.

شب عاشورا، امام حسین علیه السلام یاران را نزد خود جمع نمود و پس از ستایش خداوند فرمود:

«براستی که من اصحابی از شما باوفاتر و خاندانی از شما فرمانبردارتر نمی شناسم. این لشکر، من را می خواهند و با من سر ستیز دارند و کار من با آنان فردا به جنگ و کارزار خواهد کشید.

پس بیعت خویش را از شما برمی‌دارم و به همه شما اجازه می دهم که مرا ترک کنید. از تاریکی شب بهره گیرید و بروید»...

پس‌از سخنان امام، ابتدا حضرت اباالفضل العباس (س)، سپس دیگر بنی هاشم و بعداز آنها، یاران حضرت لب به سخن گشودند و گفتند:

«زنده ماندن پس‌از تو را برای چه می خواهیم ای فرزند رسول خدا؟

براستی که اگر بارها و بارها کشته شویم و زنده گردیم، باز هم دست از یاری تو بر نخواهیم برداشت».

شاها من ار به عرش رسانم سریر فضل

مملوک این جنابم و محتاج این دَرَم

گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر

این مهر بر که افکنم، این دل کجا برم؟

امام که این کلمات را از آنها شنید فرمود:

«من فردا کشته خواهم شد و شما نیز همه با من کشته خواهید شد».

اینجا بود که اوج کرامت انسانی آشکار گردید و اصحاب و خاندان در واکنش به خبر مرگ قطعی خویش گفتند:

«خدای را سپاس که به ما توفیق یاری کردن تو را ارزانی داشت و به شهادت در رکاب تو گرامی نمود».

امام علیه السلام پس‌از آنکه حجت را بر آنان تمام کرد و بیعت مستحکم آنان را آشکار نمود، در حق آنان دعا کرد و سپس فرمود «سر بلند کنید و جایگاه خویش را در روضه و رضوان الهی ببینید» و اینگونه بود که یکایک یاران با چشم بصیرت، جای و منزل اخروی خویش را مشاهده کردند.

«قاسم بن الحسن» فرزند بزرگ امام حسن مجتبی علیه السلام که نوجوانی تازه بالغ شده بود نیز در آن جمع حضور داشت و این صحنه‌های شور و شیدایی را مشاهده می کرد.

وی از عمو پرسید:

«آیا من هم به همراه یارانت کشته خواهم شد؟»

دل امام علیه السلام برای یادگار برادر سوخت و پرسید:

«ای پسرک من!

مرگ، نزد تو چگونه است؟»

قاسم شجاعانه پاسخ داد:

«احلی من العسل ای عمو از عسل شیرین تر است».

دادن جان، گر به رهبر است

از عسل ناب مرا خوش تر است

جام اگر جام شهادت بُوَد

مرگ، به از روز ولادت بُوَد

امام با رقت و شفقت فرمود:

«عمویت فدای تو شود!

آری، تو نیز کشته می شوی پس‌از آنکه بلایی عظیم بر تو وارد آید» و آنگاه ادامه داد فرزند کوچکم علی اصغر هم کشته خواهد شد. غیرت و مردانگی قاسم تازه جوان جوشید و پرسید:

«عمو جان!

مگر دست دشمنان به خیمه گاه زنان هم خواهد رسید که اصغر شیرخواره را هم می کشند؟!» امام پاسخ داد:

«عمو به فدای تو!

فاسقی از میان دشمنان، تیر به گلوی اصغر خواهد زد و او را در آغوش من به شهادت خواهد رساند در حالی که او می گرید و خونش در دستان من روان است» ... پس آن دو گریستند و دیگر اصحاب و یاران از گریه آنان گریه کردند و بانگ شیون خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله از خیمه گاه به آسمان برخاست.

اما آن «بلای عظیم» که امام وعده آن را به قاسم داد چه بود؟

شاید نحوه شهادت آن حضرت، راز آن بلا را بر ما آشکار سازد...

برخی از نویسندگان روایت کرده‌اند پس‌از آنکه علی اکبر علیه السلام به میدان رفت و به شهادت رسید، قاسم بن الحسن به قصد جنگ از خیمه گاه بیرون شد.

چون امام حسین علیه السلام یادگار برادر را دید که برای جنگ بیرون آمده، او را در آغوش گرفت و با یکدیگر گریستند آن چنان که از شدت گریه از حال رفتند.

هر دو بریدند دل از بود و هست

هر دو گشودند به یکباره دست

هر دو ربودند ز سر هوش هم

هر دو فتادند در آغوش هم

رفت ز تن، تاب و ز سر، هوششان

سوخت وجود از لب خاموششان

قاسم پس از آنکه آرام شد از عمو اذن جهاد خواست.

ای عمو سینه‌ی من تنگ بُوَد

شیشه‌ام منتظر سنگ بُوَد

نیزه کو؟

تا که ز من سینه دَرَد

تیر کو؟

تا که به اوجم ببرد

اسب‌ها کو؟

که مرا گرم کنند

استخوان‌های مرا نرم کنند؟

آن حضرت اذن نداد.

پس قاسم به دست و پای امام افتاد و وی را می بوسید و التماس می کرد تا بالاخره اجازه گرفت و به سوی میدان جنگ شتافت.

اسناد تاریخی از قول یکی از سپاهیان دشمن نقل کرده‌اند که پسری از خیمه‌ها به سمت ما بیرون تاخت که رویش چون پاره ماه زیبا بود.

قاسم در حالی که اشک بر گونه‌هایش روان بود رجز می خواند و می گفت:

ان تنکرونی فانا ابن الحسن

سبط النبی المصطفی المؤتمن

هذا حسین کالاسیر المرتهن

بین اناس لاسُقوا صوب المزن

پس با وجود کمی سن و کوچکی بدن، جنگی سخت کرد و تعدادی از لشگر یزید را به خاک و خون کشید. سپاهیان دست جمعی دور او را گرفتند و یکی از آنان بر او تاخت و ضربتی شدید بر او وارد آورد. قاسم با صورت به روی زمین افتاد و فریاد یاری کشید که:

«یا عماه!»، پس امام علیه السلام سر برداشت و چون باز شکاری، تیز به میدان نگریست، آنگاه همچون شیری خشمگین به سرعت به میدان حمله کرد و ضارب قاسم را با شمشیر زد و دست وی را از مرفق جدا ساخت. وی از درد عربده‌ای کشید که سواران دشمن شنیدند و به سوی میدان تاختند تا او را از دست امام علیه السلام برهانند.

در این شرایط سخت، جنگی بین امام علیه السلام و کوفیان درگرفت در حالی که قاسم بر زمین افتاده بود ... و شاید این، همان بلای عظیم بود.

آنگاه که غبار میدان فرو نشست، امام علیه السلام را دیدند که سینه بر سینه قاسم نهاده و وی را به سوی خیمه‌ها باز می گرداند در حالی که دو پای قاسم شاید از شدت شکستگی‌ها بر زمین کشیده می شد؛ و امام علیه السلام می فرمود:

«این قوم از رحمت خدا دور باشند و جدت پیامبر صلی الله علیه و آله دشمن آنان باشد در روز قیامت»

کاش نمی دید عمو پیکرت

تا ببرد هدیه بر مادرت

کاش نمی دید تنت کاین چنین

جان دهی و پای زنی بر زمین

دیده به روی عمو انداختی

صورت او دیدی و جان باختی

و سپس زمزمه کرد:

«به خدا سوگند برای عمویت سخت است که تو او را بخوانی ولی نتواند تو را نجات دهد....» ...

الا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۲. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، ۱۳۷۸.

۳. محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ بیروت: دارسویدان، بی‌تا؛ ج ۵.

۴. شیخ صدوق؛ أمالی؛ ترجمه آیهٔ‌الله کمره‌ای؛ تهران: انتشارات کتابچی، ۱۳۷۰.

۵. شیخ مفید؛ الارشاد فی معرفهٔ حجج الله علی العباد؛ قم: انتشارات کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق..

روضه شب هفتم علی‌اصغر (س)؛ داغی بر دل اهل بیت

مرسوم است که شب هفتم محرم، به در خانه «باب الحوائج کوچک کربلا» حضرت علی اصغر (س) می روند و روضه آن طفل شهید را می خوانند. شهیدی که به ظاهر، کودک است؛ ولی به واقع پیر عشق است.

حوریان محو رخ مه‌پاره‌ات

کهبه‌ی خیل ملک گهواره‌ات

گردش چشمان تو عشق‌آفرین

رشته‌ی قنداقه‌ات حبل المتین

زینت آغوش و دامان رباب

آینه گردان رویت آفتاب

عالم و آدم همه محتاج تو

بر سر دوش پدر معراج تو

بسته بر هر تار موی تو نجات

تشنه‌ی لب‌های تو آب حیات

کودکی، اما به معنا پیر عشق

روی دستان پدر، تفسیرِ عشق

تلخ‌ترین لحظات تاریخ نزدیک می شد؛ تمامی یاران و اصحاب امام حسین علیه السلام به میدان رفته و کشته شده بودند. در اردوگاه حق تنها دو مرد باقی مانده بود:

اباعبدالله الحسین علیه السلام و امام سجاد علیه السلام که آن روز به اراده الهی بیمار بود تا زنده بماند و رهبری امت را پس از امام حسین علیه السلام به دست بگیرد.

امام علیه السلام چون خویشتن را تنها و بی یاور دید آخرین حجت را بر مردم تمام کرد و بانگ برآورد:

«هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟

هل من موحد یخاف الله فینا؟

هل من مغیث یرجو الله باغاثتنا؟

هل من معین یرجو ما عندالله فی اعانتنا؟»

یعنی:

«آیا مدافعی هست که از حریم رسول خدا دفاع کند؟

آیا یکتاپرستی هست که از خدا بترسد و ما را یاری دهد؟

آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا ما را یاری رساند؟

آیا کسی هست که به خاطر روضه و رضوان الهی به نصرت ما بشتابد؟».

صدای این کمک خواهی امام که به خیمه‌ها رسید و بانوان دریافتند که حسین دیگر یاوری ندارد، صدایشان به شیون و گریه بلند شد.

امام روی به خیمه‌ها کرد، شاید که زنان با دیدن او اندکی آرام گیرند؛ که ناگاه صدای فرزند شش ماهه‌اش «عبدالله بن الحسین» که به علی اصغر معروف بود را شنید که از شدت تشنگی می گریست.

علی اصغر طفلی شیرخواره بود؛ که نه آبی در خیمه‌ها بود تا وی را سیراب کنند، و نه مادرش «رباب» شیری در سینه داشت که به وی دهد.

امام علیه السلام قنداقه علی اصغر را در دست گرفت و به سوی دشمن رفت؛ در مقابل لشکر یزید ایستاد و فرمود:

«ای مردم!

اگر به من رحم نمی کنید بر این طفل ترحم نمایید...» ...

اما گویی که بذر رحم بر دل سنگ آنان پاشیده نشده بود و تمامی رذالت دنیا در اعماق وجودشان ریشه دوانده بود؛ زیرا به جای آنکه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مشتی آب میهمان کنند، تیراندازی از بنی اسد (که گفته شده است «حرملهٔ بن کاهل» بود) تیری در کمان نهاد و گلوی طفل را نشانه گرفت. ناگاه دستان و سینه امام علیه السلام به خون رنگین شد ... سر کوچک و گردن ظریف طفل شیرخواره را از بدن جدا شده بود...

آتش عشق تو در من شعله‌ور بود ای پدر

پیش تیر عشق تو، قلبم سپر بود ای پدر

شد گلویم روی دستت ذبح، می دانی چرا؟

پیش تیر عشق تو، قلبم سپر بود ای پدر

امام علیه السلام دستان خود را از خون علی اصغر پر کرد و به آسمان پاشید و گفت:

«هون علی ما نزل بی انه بعین الله تحمل این مصیبت بر من آسان است چرا که خدای آن را می بیند ...» در همین حال، «حصین بن تمیم» تیر دیگری افکند که بر لبان مبارک امام علیه السلام نشست و خون از دهان حضرت جاری شد.

امام روی به آسمان کرد و اینگونه نیایش نمود:

«خدایا!

سوی تو شکایت می کنم از آنچه با من و برادران و فرزندان و خویشانم می کنند...»

اصغر که به چهره ز عطش رنگ نداشت

یارای سخن با من دلتنگ نداشت

یا رب!

تو گواه باش، شش ماهه‌ی من

شد کشته‌ی ظلم و با کسی جنگ نداشت

آنگاه از سپاه دشمن دور شد؛ با شمشیرش قبر کوچکی کند؛ بدن علی اصغر را به خون او آغشته نمود؛ بر او نماز گزارد و جنازه کوچک را دفن کرد...

به روایت منابع تاریخی، شهادت علی اصغر علیه السلام از سخت‌ترین و جانگدازترین مصیبتها در نزد ائمه بوده است. «عقبهٔ بن بشیر اسدی» می گوید امام باقر علیه السلام به من فرمود:

«ما از شما بنی اسد خونی طلب داریم!» و سپس داستان ذبح شدن علی اصغر را بر من خواند.

همچنین آورده‌اند که پس از قیام «مختار بن ابی عبیده ثقفی» هنگامی که خبر انتقام از قاتلان کربلا را به امام سجاد علیه السلام رساندند آن حضرت سوال کرد:

«بر سر حرمله چه آمد؟».

این نمونه‌ها، نشان دهنده آن است که این داغ چگونه بر دل اهل بیت علیه السلام مانده است...

و این داغ بر دل ما نیز هست؛ و بر دل انسانیت نیز؛ تا زمانی که مهدی آل‌محمد (عج) قیام کند و انتقام از ظالمان بستاند...

الا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

۱. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.

۲. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۳. شیخ عباس قمی؛ سفینهٔ البحار؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۱۸ ق.؛ ج ۱.

روضه شب هشتم مصیبت علی‌اکبر علیه السلام؛ شبیه پیامبر

براستی که زمین و زمان، اصحابی باوفاتر از یاران حسین علیه السلام به خود ندیده‌اند؛ کسانی که تا زنده بودند نگذاشتند که اهل بیت پیامبر علیه السلام پای به میدان گذارند ... اما لختی، بعد از آنکه آخرین آنان در خون خویش غلتید، زمان آن رسید که جوانان بنی هاشم نیز به مسلخ عشق روانه شوند.

(علی بن الحسین) فرزند آن حضرت از «لیلا- بنت ابی مره بن عروه بن مسعود» معروف به علی‌اکبر، اولین نفر از خاندان امام علیه السلام بود که اجازه گرفت به میدان برود.

علی اکبر علیه السلام چه ازطرف پدری و چه از طرف مادری، به شریف‌ترین مردم نسب می رساند:

پدر و اجداد پدری وی که نیاز به معرفی ندارد. اما از جانب مادر، پدربزرگ مادری وی یعنی «عروه بن مسعود ثقفی» کسی بود که در راه تبلیغ دین اسلام به شهادت رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله در وصفش فرمود:

«من عیسی بن مریم را مشاهده کردم و عروه بن مسعود از همه کس به او شبیه‌تر است»؛ و نیز او را یکی از چهار مهتر عرب برشمرد.

علی اکبر به غایت نیکو سیرت و بسیار خوش صورت بود و به دلیل شباهت فراوان به پیامبر صلی الله علیه و آله، هر گاه اصحاب دلشان برای پیامبر صلی الله علیه و آله تنگ می شد به وی نگاه می کردند.

تنها دانستن ماجرای زیر، معرفت امام گونه وی را بر ما معلوم می کند:

در یکی از روزهایی که کاروان عشق از مکه به سوی کربلا- در حرکت بود، هنگامیکه نزدیکی ظهر در یکی از منازل اتراق کرده بودند، امام علیه السلام به خواب سبکی فرو رفت و پس از لختی سر بر آورد و فرمود:

«هاتفی دیدم که ندا می داد:

شما می روید و مرگ به دنبال شما در حرکت است». علی اکبر (س) به امام علیه السلام عرض کرد:

«پدر جان!

آیا ما بر حق نیستیم؟»

امام علیه السلام پاسخ داد:

«چرا پسرم، به خدا سوگند که ما بر حقیم». علی اکبر(س) با رشادت گفت:

«پس از مرگ هراسی نداریم» امام علیه السلام را احساسی از تحسین فرا گرفت و فرمود:

«پسرم!

خدا بهترین جزایی که می تواند از پدری به فرزندش بدهد را به تو عطا نماید».

اما روز عاشورا...

سیره امام حسین علیه السلام آنگونه بود که از روی رحم و شفقت، به کسانی که اذن میدان رفتن می گرفتند، در ابتدا اذن نمی داد. اما این بار تفاوت داشت. به محض آنکه علی اکبر اجازه خواست، امام به وی اذن داد ... و این سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بود.

ایشان بر خلاف رهبران دیگر که نزدیکان خویش را از معرکه دور می دارند در غزوات هر کس که به او صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر بود را قبل از دیگران به جنگ می فرستاد.

حسین علیه السلام سپس نگاهی ناامیدانه بر قد و بالای فرزند رشیدش کرد و آنگاه چشم به زیر انداخت و گریست...

گمان مدار که گفتم برو، دل از تو بریدم

نفس شمرده زدم همرهت پیاده دویدم

دلم به پیش تو، جان در قفات، دیده به قامت

خدای داند و دل شاهد است من چه کشیدم

امام علیه السلام پس از آنکه علی‌اکبر را روانه میدان ساخت، انگشت به آسمان بلند کرد و محاسن مبارک را به دست گرفت و اینگونه با خدای خویش راز ونیاز نمود:

«ای خدا!

شاهد باش که جوانی برای جنگ با این قوم به سوی آنان رفت که شبیه ترین مردم در خلقت و خوی و گفتار، به رسول الله صلی الله علیه و آله است که هرگاه مشتاق دیدار رسول صلی الله علیه و آله تو می شدیم به صورت وی نگاه می کردیم».

شه عشاق، خلاق محاسن

به کف بگرفت آن نیکو محاسن

به آه و ناله گفت:

ای داور من

سوی میدان کین شد اکبر من

به خلق و خوی آن رفتار و کردار

بُد این نورسته همچون «شاه مختار»

آنگاه این آیه را قرائت کرد:

«ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریهٔ بعضها من بعض والله سمیع علیم» یعنی «خداوند آدم و نوح

و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیـان برتری داد؛ آنها فرزنـدان (و دودمانی) بودنـد که (از نظر پاکی و تقوا و فضـیلت) بعضـی از بعض دیگر گرفته شده بودند و خداوند، شنوا و دانا است».

علی‌اکبر به سوی سپاه دشمن تاخت و رجز خوانان جنگی سخت کرد و بسیاری از سپاهیان یزید را به خاک انداخت.

کم‌کم تشـنگی و زخم‌های متعدد، می رفت که تاب و توان از کف اکبر برباید که یکی دشـمنان ضـربه‌ای بر سـر آن حضـرت وارد آورد. خون صورت وی را پوشانـد و او را از پـای درآورد. علی اکـبر دست دور گردن اسب حلقه کرد تـا بر زمین نیفتـد و اسب در ازدحام دشـمن و دشنه، به جای آنکه وی را به سوی خیمه گاه باز گرداند به قلب دشمن برد. دژخیمان یزیدی دور اسب را گرفتند و از هر سوی بر پیکرش شمشیر وارد آوردند آنگونه که نوشته‌اند بدنش ریز ریز (ارباً ارباً) گردید.

اینجا بود که علی‌اکبر، پدر را صدا کرد که:

«یا ابتاه علیک منی الاسلام هذا جدی رسول الله...

پدرجان، خداحافظ، این جدم رسول الله صلی الله علیه و آله است که به بالینم آمده و جامی پر از آب به من می نوشاند...»

امام علیه السلام به سرعت خود را به پیکر اکبر رساند و صورت به صورت وی گذاشت و فرمود:

«علی الدنیا بعدک العفا بعد از تو ای پسرم اف بر این دنیا باد...»

دو چشم خویش بگشا و سؤال کن که بگویم

ز خیمه تا سرِ نعش تو من چگونه رسیدم

آنگـاه مطابق زیارت مروی از امام صادق علیه السـلام مشتی از خون وی را به آسـمان پرتاب کرد و شـگفت آنکه قطره ای از آن به زمین برنگشت...

حضرت زینب (س) که این صحنه را دید شتابان از خیمه‌ها بیرون آمد در حالی که فریاد می زد:

«یا اخیاه و یابن اخیاه

وای برادرکم و ای وای بر فرزند برادرم»

و خود را بر پیکر علی اکبر افکند.

امام علیه السلام وی را گرفت و به خیمه‌ها بازگرداند و به جوانان فرمود:

«برادر خویش را بردارید و به خیمه‌ها برسانید...»

آری!

امام علیه السلام تمامی شهدا و کشتگان را خود به خیمه‌ها می آورد؛ به جز آن دو کشته که با شهادتشان کمر او را شکستند؛ پسرش علی‌اکبر (س)؛ و برادرش ابوالفضل العباس (س...)

الا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۲.

شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، ۱۳۷۸.

روضه شب نهم مصیبت ساقی لب تشنگان

ابوالفضـل العبـاس، جوانی زیبا و رشـید بود که از شـدت زیبایی، به او قمر بنی هاشم (ماه هاشـمیان) می گفتنـد و از شـدت رشادت هنگامی که بر اسب می نشـست پایش به زمین می رسـید. وی به دلیل شـجاعت و جنگاوری بی همتا که داشت، علمدار امام حسـین علیه السـلام بود و هنگامی که امام علیه السلام لشگر کم تعداد خود را آماده جنگ می کر، پرچم را به او سپرد. شجاعت و دلاوری عباس علیه السـلام ریشه در آباء و اجـداد او داشت؛ که از پدر به اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السـلام نسب می رساند و از جانب مادر به بنی کلاب که شجاع ترین عرب بودند.

ای حرمت قبله حاجات ما

یاد تو تسبیح و مناجات ما

تاجِ شهیدانِ همه عالمی

دست علی، ماهِ بنی هاشمی

ماه کجا؟

روی دلارام تو؟

سرو کجا؟

قامت رعنای تو؟

شمع شده، آب شده، سوخته

روح ادب را ادب آموخته

منابع معتبر تاریخی آورده‌اند که حضرت فاطمه (س) اندکی پیش از شهادتش به امیرالمؤمنین علی علیه السلام وصیت فرمود که: چند روز پس از رحلت وی، ازدواج کند.

پس از آنکه حضـرت زهرا (س) به شـهادت رسید و اتفاقات تلخ پس از آن سپری گشت، حضرت علی علیه السلام از برادر خویش عقیـل که مردی نسب شـناس بود و خصوصـیات خانواده های حجاز و نیز اخبار و تاریـخ عرب را بخوبی می شـناخت، خواست زنی برای او انتخاب کند که در خاندانی بزرگ و شجاع متولد شده باشد و فرزندی دلیر و جنگجو برای وی به دنیا آورد.

عقیل نیز فاطمه بنت حزام بن خالد از بنی کلاب را برای آن حضرت انتخاب کرد و گفت:

«در بین عرب، شـجاع تر و جنگاورتر از پدران او وجود ندارد». امیر المومنین علیه السـلام او را از پدرش خواستگاری و با او ازدواج کرد و فـاطمه چهـار پسـر دلاـور به نامهای «عباس»، «عبـدالله»، «جعفر» و «عثمان» برای آن حضـرت به دنیا آورد؛ و از این روی به «ام البنین» مشهور گشت.

شاید آن زمان، کسـی دلیل این تصـمیم و انتخاب حضرت را نمی دانست ولی در آن هنگام که در کربلا، حسین علیه السلام بی یار و یاور شـد و این برادران شـجاع و بویژه علمـدار کربلا ابوالفضل العباس (ع)، یک به یک در راه او جانبازی کردنـد، کرامت علوی آشکار گردید.

روز نهـم محرم «شـمربن ذی الجـوش» از سـوی عبیـدالله بـن زیـاد مـامور شـد که اگر «عمربن سـعد» از دسـتور سـرپیچی کرد، خـود فرماندهی را برعهده بگیرد و به امام علیه السلام حمله کند.

وی که از قبیله «فاطمه‌ام البنین» بود و نسبت دوری با حضرت عباس علیه السلام و برادرانش داشت امان نامه ای از عبیدالله گرفت تا به خیال خود آنان را از حسین علیه السلام جدا کند و هم، باعث ضعف امام علیه السلام گردد و هم جان بستگانش را نجات دهد!

شمر در واپسین ساعات روز نهم محرم به نزدیکی خیمه های امام علیه السلام آمد و فریاد زد «خواهرزادگان من کجا هستند؟»

عباس، عبدالله، جعفر و عثمان بیرون آمدند و گفتند:

«چه می خواهی؟»

شمر گفت:

«برایتان امان نامه آورده ام. شما در امانید!» چهار جوان پاسخ دادند:

«لعنت بر تو و بر امان تو.

آیا ما را امان می دهی و فرزند پیغمبر در امان نباشد؟!

» ...و عباس بانگ برآورد:

«دستت بریده باد که چه بد امانی آورده ای!، ای دشمن خدا، آیا می گویی برادر و سرور خود حسین پسر فاطمه را رها کنیم و در فرمان لعینان و لعین زادگان در آییم؟».

شمر خشمناک به لشگر دشمن باز گشت.

عصر عاشورا، هنگامی رسید که تمامی اصحاب و خاندان امام علیه السلام به شهادت رسیدند و فقط حسین و عباس – علیهما السلام- باقی مانده بودند. عباس چون تنهایی برادر را دید، نزد امام آمد و گفت:

«ای برادر!

آیا رخصت می دهی به جهاد روم؟»

امام سخت بگریست و گفت:

«برادرم!

تو علمدار منی و اگر بروی کاروان پراکنده می شود». عباس پاسخ داد:

«سینه‌ام تنگ شده و از زندگی بیزارم و می خواهم از این منافقین خونخواهی کنم». عباس از سوی لشکر دشمن رفت و آنان را نصیحت و تحذیر کرد ولی در دل سنگ آنان اثری نگذاشت.

پس به سوی خیمه‌ها آمد و خبر به برادر داد.

در همین حین صدای دلخراش کودکان را شنید که از تشنگی فریاد می زدند:

«العطش، العطش».

سپس بر اسب نشست، نیزه و مشک برداشت و رجزخوانان آهنگ فرات کرد در حالی که می خواند:

لا ارهب الموت اذا الموت زقا

حتی اواری فی المصالیت لقا

نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا

انی انا العباس اغدو بالسقا

ولا اخاف الشر یوم الملتقی

یعنی:

از مرگ نمی ترسم هنگامی که بانگ زند

تا وقتی که میان مردان کارآزموده افتاده و به خاک پوشیده شوم

جان من، بلاگردان جان پاک مصطفی است

من عباس هستم با مشک می آیم

و روز نبرد از شر نمی ترسم

چهار هزار نفر دور او را گرفتند و به سوی او تیر می انداختند تا مانع رسیدن وی به آب شوند.

پس از ساعتها تشنگی و جنگ، عطش بر تمام وجودش چنگ انداخته بود.

آب از زیر پای اسب روان بود و عباس را به خود می خواند. عباس مشتها را پر از آب کرد و به لب نزدیک نمود تا بیاشامد، اما به یاد تشنگی حسین علیه السلام و اهل بیت او افتاد. آب از کف بریخت، مشک را پر کرد، بر دوش راست انداخت و مرکب را به طرف خیمه‌ها تازاند.

لشگر دشمن برای آنکه همین چند جرعه آب به کام کودکان رسول الله نرسد راه را بر او گرفتند و از هر طرف بر او حمله کردند.

عباس با آنها پیکار می کرد تا اینکه یکی از لشگریان با شمشیر دست راست وی را قطع کرد.

عباس قهرمان فریاد برآورد:

والله ان قطعتموا یمینی

انی احامی ابدا عن دینی

و عن امام صادق الیقین

نجل النبی الطاهر الامین

یعنی:

به خدا سوگند حتی اگر دست راستم را قطع کنید

تا ابد از آیینم دفاع خواهم کرد

و از امامی که صادق الیقین است

همان فرزند پیامبر پاک و امین

آنگاه مشک را به دوش چپ انداخت و شمشیر به دست چپ گرفت و از بین دشمن به راه خود ادامه داد که ناگهان، تیغی بر دست چپ حضرت وارد شد و آن را نیز قطع کرد.

اما غریو شیر حیدر آسمان را پر کرد که:

یا نفس لا تخشَی من الکفار

و ابشری برحمهٔ الجبار

مع النبی السید المختار

قد قطعوا ببغیهم یساری

فاصلهم یا رب حر النار

یعنی:

ای نفس!

از کافران هراس به دل راه مده

و مژده باد بر تو که شایسته رحمت خداوند دستگیر شدی

در سایه پیامبر بزرگ صاحب اختیار

(خداوندا) دشمنان، با شقاوت دست چپم را نیز قطع کردند

پس ای خدا، آنان را به آتش خشمت دچار کن

عباس ناامید نشد و مشک را به دندان گرفت تا به خیمه رساند.

ای مشک!

تو لا اقل وفاداری کن

من دست ندارم، تو مرا یاری کن

من وعده‌ی آبِ تو به اصغر دادم

یک جرعه برای او نگهداری کن

اما تیر بعدی مشک را از هم درید و آبها را بر زمین داغ کربلا ریخت تا عباس علیه السلام دیگر مأیوس شود.

ای مشک!

نگه کن تو به بالای سَرم

(زهرا) ست نشسته، آبروداری کن

لختی بعد، تیری به سینه مبارک حضرت علیه السلام نشست و وی را از اسب به زیر انداخت، تا کار تمام شود و لب تشنکان بی ساقی و حسین علیه السلام بی علمدار گردد.

سرانجام یکی از لشگریان دشمن به پیکر نازنین حضرت حمله کرد و با عمود آهنین بر فرق عباس زد که سر او- مانند فرق مبارک پدرش علی (ع)- شکافت و بر زمین افتاد و فریاد زد:

«یا ابا عبدالله علیک منی السلام برادرم خداحافظ».

امام علیه السلام خود را به پیکر بی دست برادر رساند و چون وی را دید که به شهادت رسیده است، فرمود:

«الان آن کسر ظهری و قلت حیلتی اکنون کمرم شکست و راه چاره بر من بسته شد...»

الا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

۱. سید محسن امین؛ اعیان الشیعهٔ؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ ق..

۲. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۳. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، ۱۳۷۸.

روضه شب عاشورا ذکر مصائب امام حسین (ع)

شب عاشورا بود و خیمه گاه حق در تب و تاب. در عصر روز تاسوعا «شمر بن ذی الجوشن» به همراه هزاران نفر نیروی کمکی به صحرای کربلا رسید و «عمر بن سعد» را برای حمله به امام علیه السلام تحت فشار قرار داد.

عمر سعد دستور حمله را صادر کرد.

صدای همهمه لشگر که به گوش امام حسین علیه السلام رسید، برادرش عباس (س) را صدا کرد و به همراه چند تن از بزرگان کوفه که خود را به کاروان حق رسانده بودند به نزد دشمن فرستاد تا از قصد آنان آگاه شود.

حضرت ابوالفضل (س) بازگشت و به برادر عرضه داشت که دشمن آمده است تا یکی از این دو کار را انجام دهد:

یا اخذ بیعت یا آغاز جنگ.

امام فرمود:

«بیعت با یزید که هرگز؛ اما درباره جنگ اگر می توانی برو و امشب را از آنان مهلت بگیر و نبرد را به فردا موکول کن؛ تا نماز و

قرآن بخوانیم. به خدا سوگند که من عبادت خدا را بسیار دوست می دارم».

فرماندهان یزیدی، ابتدا پیشنهاد حضرت را قبول نکردند؛ اما یکی از آنان دیگران را ملامت کرد که:

«وای بر شما!

اگر در جنگ با کفار، آنان یک شب از ما مهلت بخواهند درخواستشان را اجابت می کنیم. چگونه است که به پسر پیغمبر شبی را رخصت نمی دهید؟»

...

و اینگونه بود که شب عاشقانِ بی دل آغاز شد...

روز تاسوعا گذشت و شب رسید

تشنه کامان جانشان بر لب رسید

بسته بود آب و حرم بی تاب بود

دیده‌ی طفلان به راه آب بود

سینه‌ها از فرط بی آبی کباب

بود ذکر تشنه کامان آب، آب

گرچه بود از تشنگی لبها کبود

مادران را با عطش کاری نبود

مادران در ماتم فرزندها

دل پریشان در غم دلبندها

بهر اسماعیل های فاطمه

هاجران، بی زمزم و بی زمزمه

بود چشم مادرانِ پر ز درد

اشک ریزان، بهر فردای نبرد

بود گریان، چشمِ پر خونِ رباب

بهر آن شش ماهه‌ی بی تابِ آب

وای اگر فردا، گهِ ماتم شود

تارِ مویی زین عزیزان کم شود

وای اگر «اکبر» سرش گردد جدا

وای اگر در خون شود خونِ خدا

ای سپیده!

جلوه بعد از شب نکن

ای فلک!

خون بر دل «زینب» نکن

اما سپیده عاشورا دمید ... و سواران عشق، یک به یک پای به مسلخ نهادند...

و بالاخره می رفت که تلخ ترین لحظات تاریخ فرا رسد...

آری!

عصـر عاشورا شد؛ و زمین کربلا غرق در نیزه و شمشیر و جنازه. از سپاه کوچک حق چیزی باقی نمانده بود اما هزاران هزار گرگ گرسنه همچنان در لشگر شیطان منتظر طعمه بودند.

دیگر کسی برای حسین (ع) باقی نبود.

«حبیب»، «زهیر»، «بریر»، «حر» و دیگر اصحاب به شهادت رسیده بودند. «اکبر»، «قاسم»، «عون»، «جعفر» و بقیه جوانان بنی هاشم و حتی «اصغر شش ماهه» نیز جان خود را فدای اسلام کرده بودند؛ و «عباس»، بی سر و دست، دور از خیمه‌ها به دیدار خدای خویش رفته بود.

حسین علیه السلام به این سو و آن سو نظر افکند.

در تمامی دشت پهناور، حتی یک نفر نبود تا از او و حریم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند.

امام علیه السلام به خیمه گاه آمد تا با بانوان اهل بیت وداع کند.

صحنه ای دلخراش و جانسوز بود.

کودکان و دخترکان دور امام را گرفته بودند و نمی دانستند آخرین کلام را چگونه بگویند. «سکینه» دختر امام علیه السلام فریاد زد:

«پدر جان!

آیا تن به مرگ دادی و دل بر رحیل نهادی؟»

امام پاسخ داد:

«چگونه تن به مرگ ندهد کسی که یار و یاوری ندارد؟»

پس صدای به گریه بلند شد.

امام آنان را ساکت کرد و به آنها وصیت نمود و سپس ودایع امامت و مواریث پیامبران را به علی بن الحسین السجاد علیه السلام که سخت بیمار بود سپرد و به سوی میدان رهسپار شد.

امام علیه السلام با وجود تنهایی و تشنگی، با هزاران هزار سپاهی دشمن جنگی دلاورانه کرد.

گاه به میمنه لشگر (سمت راست لشگر دشمن) حمله می کرد و می خواند:

الموت خیر من رکوب العار

و العار اولی من دخول النار

یعنی:

مرگ بهتر از پذیرفتن ننگ است

و ننگ سزاوارتر از آتش جهنم است.

سپس به میسره لشگر (جناح چپ لشگر) حمله می کرد و میخواند:

انا الحسین بن علی

آلیت ان لا انثنی

احمی عیالات ابی

امضی علی دین النبی

یعنی:

من حسین پسر علی هستم

که هیچگاه سازش نخواهم کرد

از حریم پدرم دفاع میکنم

و بر طریقت پیامبر ره می سپارم.

یکی از اهل کوفه روایت کرده است:

«من ندیدم کسی را که اینهمه دشمن بسیار بر او بتازد و فرزندان و یارانش کشته شده باشد اما اینگونه شجاع و پر جرأت باشد. مردان سپاه بر او میتاختند اما او با شمشیر بر آنان حمله میکرد و لشکر را مانند گله بزی که شیری درنده در آن افتاده باشد پراکنده و تار و مار می ساخت، سپس به جای خویش باز می گشت و می گفت:

لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

در منابع تاریخی آورده‌اند که آن حضرت نزدیک به ۲۰۰۰ نفر از سپاه یزید را کشت، تا اینکه عمر سعد بر لشکریانش فریاد کشید: «وای بر شما!

آیا میدانید با چه کسی کارزار می کنید؟

این فرزند علی و پسر کشنده قهرمانان عرب است. دسته جمعی و از تمامی جهات بر او حمله کنید» و به چهار هزار تیر انداز سپاه دستور داد که از هر سوی بر امام علیه السلام تیر ببارند، و عده ای نیز با سنگ به حضرت حمله آوردند.

در برخی روایات آمده است که از شدت اصابت تیر، بدن امام مظلوم، همانند بدن خارپشت شده بود، و پس از شهادت، بیش از ۱۰۰۰ زخم بر تن امام شمردند که ۳۲ ضربه آن، غیر از زخم تیر بود.

امام علیه السلام کشته و مجروح و خسته، اندکی ایستاد تا نفسی تازه کند و دمی از خستگی جنگ بیاساید. در این لحظه یکی از دشمنان سنگی زد که به پیشانی حضرت اصابت کرد و خون بر صورت وی جاری شد.

امام خواست آن خون را پاک کند که تیری سه شاخه و زهر آلود بر سینه و قلب حضرت نشست.

امام گفت:

«بسم الله و بالله و علی ملهٔ رسول الله»

و سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

«خدایا تو می دانی این قوم مردی را می کشند که روی زمین پسر پیغمبری غیر از او نیست».

به مرکز باز شد سلطان ابرار

که آساید دمی از رزم و پیکار

فلک، سنگی از دست دشمن

به پیشانی وجه اللهِ احسن

که گلگون گشت روی عشقِ سرمد

چو در روز احد، روی محمد

به دامان کرامت خواست آن شاه

که خون از چهره بزداید، بناگاه

یکی الماس وش تیری ز لشگر

گرفت اندر دل شه جای، تا پر

که از پشتِ پناه اهل ایمان

عیان گردید زهر آلود پیکان

آنگاه تیر را گرفت و از پشت بیرون کشید خون مانند ناودان بیرون جست، پس امام دست خود را از آن خون پر کرد و به سوی آسمان پاشید. حاضران می گویند حتی یک قطره از آن خون به زمین برنگشت و از آن لحظه، آسمان کربلا سرخ شد.

سپس دوباره دست خود را از آن خون پر کرد و صورت و محاسن خویش را با آن آغشته نمود و فرمود:

«جد خود رسول الله را اینچنین خضاب شده دیدار می کنم و از دست اینان به او شکایت می کنم».

عده ای از پیاده نظام دشمن، دور امام را گرفتند. یکی از آنان با شمشیر به آن حضرت زد که بر اثر آن، کلاه امام دریده شد و تیغ به سر مبارک وی رسید و خون روان گشت.

سپس «شمر» با عده ای از سپاهیان دشمن به سوی خیمه گاه حمله کردند.

شمر خواست که آن خیمه‌ها را آتش زند، امام (ع)سر برداشت و چون این صحنه دید بانگ برآورد و آن جمله تاریخی خویش را بر زبان آورد که:

«وای برشما!

اگر دین ندارید و از روز رستاخیز نمی ترسید، لااقل در دنیا آزاده و جوانمرد باشید» آنگاه خطاب به فرماندهان لشگر یزید نهیب زد:

«اهل و عیال مرا از دست سرکشان و بی خردان خود حفظ کنید».

«شبث» خود را به شمر رساند و با تندی او را از این کار بر حذر داشت. شمر خجالت کشید و به سپاهیانش دستور داد که از حرم دور شوید و به سوی خود حسین بروید که حریفی بزرگ و جوانمرد است.

در همین حین، «عبدالله» فرزند امام مجتبی علیه السلام که نوجوانی نابالغ بود از خیمه‌ها بیرون دوید تا از عموی خویش دفاع کند؛ اما وی نیز با وضعی دلخراش به شهادت رسید (و مصیبت آن در روضه شب پنجم گذشت).

سپاه دشمن به امام علیه السلام نزدیک شد و دایره محاصره را بر وی که از شدت زخمها و هرم تشنگی، تاب و توان نداشت تنگ تر و تنگ تر کرد.

(زرعه بن شریک) به حضرت نزدیک شد و شمشیری به دست چپ آن حضرت زد.

سپس شخصی دیگر، از پشت، تیغ بر شانه امام علیه السلام وارد آورد که حضرت از شدت آن ضربت، با صورت بر خاک افتاد.

این دو ملعون عقب نشستند، در حالی که امام افتان و خیزان بود؛ گاه به مشقت از جای برمی خاست ولی دوباره بر زمین می افتاد ...

«سنان بن انس» بر امام حمله کرد و با نیزه خویش بر پشت امام زد، آنقدر سخت که نوک نیزه از سینه حضرت بیرون آمد.

امام در گودال قتلگاه افتاد و واپسین راز و نیاز خود با خدای خویش را آغاز کرد.

و هر چه می گذشت زیباتر و برافروخته تر می شد ... یکی از راویان نوشته است:

«به خدا قسم، هیچ کشته به خون آغشته ای را نیکوتر و درخشنده روی تر از حسین ندیدم. ما برای کشتن وی رفته بودیم ولی رخسار و زیبایی هیئت او، اندیشه قتل وی را از یاد من برد».

دژخیمان، همچون گرگان گرسنه، دور امام حلقه زدند تا به خیال خود کار را تمام و حق را برای همیشه ذبح نمایند.

زینب (س) که دیگر صدای تکبیر و لا ـ حول و لا قوه‌ی امام را نمی شنید فهمید که ماه فاطمه در محاق رفته است؛ پس از خیمه‌ها بیرون دوید در حالی که شیون می کشید:

«وا اخاه، وا سیداه، وا اهل بیتاه!

ای کاش آسمان بر زمین می افتاد!

ای کاش کوهها خرد و پراکنده بر دشت می ریخت» ... و خود را به تلی (تپه ای) مشرف بر گودال رساند و آن صحنه دلخراش را مشاهده کرد.

وی با دیدن گرگانی که برای قتل امام در آنجا جمع شده بودند به «عمر سعد» نهیب زد:

«وای بر تو ای عمر!

آیا ابا عبدالله را می کشند و تو نگاه می کنی؟»

قطرات اشک عمر سعد بر گونه‌اش جاری شد اما پاسخی نداد و روی از زینب برگرداند. زینب (س) فریاد زد:

«وای بر شما!

آیا مسلمانی میان شما نیست؟»

هیچکس جواب نگفت.

شمر بر سر یارانش فریاد کشید:

«چرا این مرد را منتظر گذاشته اید؟!» و خواست که یکی از آنان کار را تمام کند.

«خولی بن یزید» با شتاب از اسب فرود آمد تا سر مبارک آن حضرت را جدا کند، اما تا به امام علیه السلام نزدیک شد بر خود لرزید و نتوانست. شمر گفت:

«بازوی تو ناتوان باد!

چرا می لرزی؟»

آنگاه خود تیغ به دست گرفت و به همراه سنان برای بریدن رأس مطهر امام علیه السلام رهسپار شد...

زیر خنجر بود، اما دیده باز

اشک او بر گونه، سرگرم نماز

اشک او می شست خونِ گونه را

شرمگین می کرد این گردونه را

مست بود و اشک دیده، باده اش

خاک گرم کربلا سجاده اش

در دل گودال کرد از بس سجود

شد ز فرط سجده چشمانش کبود

یک نفر «پهلو شکسته» در برش

کیست یارب این، به غیر از مادرش؟

مادرش آمد و لیکن مضطر است

بر گلوی تشنه‌ی او خنجر است

خنجر از بس بوسه زد بر حنجرش

رفت تا گردون صدای مادرش

الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۲. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، ۱۳۷۸.

۳. اشعار قرمزرنگ، زبان حال هستند و سندیت قطعی ندارند. (و بر گرفته‌اند از جزوه آموزشی آداب مرثیه‌خوانی با عنوان طنین عشق؛ تهیه و تنظیم مرتضی وافی؛ قم: انتشارات شفق، ۱۳۸۰).

روضه شب یازدهم مصیبت شام غریبان

نمی‌دانم امشب باید از کدام غربت گفت؛ چه روضه‌ای خواند؛ و مصیبت کدامین غریب را بازگو نمود.

آیا از بدن پاره پاره حسین علیه السلام بگوییم که عریان در گودال قتلگاه افتاده است؟

یا از بدن عباس علمدار که نه سر در بدن دارد و نه دست؟

آیا از علی اکبر بگوییم که صورت پیامبرگونش را بر نیزه برافراشته اند؟

یا از علی اصغر شش ماهه که اینک در گهواره خاکی خویش به خواب ابدی رفته؟

آیا از یاران حسین علیه السلام بگوییم که غریبانه در گوشه گوشه میدان جان باخته اند؟

یا از کودکان حسین علیه السلام که غم یتیمی و اسیری، یکجا بر آنان وارد شده است؟

از غریبی بگوییم یا از مظلومیت؟

از وفا بگوییم یا از پیمان‌شکنی؟

از عطش بگوییم یا از آتش؟

از عشق بگوییم یا از زینب؟

خوب نامی بر قلم گذشت.. زینب...

آری!

بگذار از زینب بگوییم؛ که کربلا، از اینجا به بعد، از آنِ زینب است و پیام کربلا، مرهون زینب.

بگذار از زینب بگوییم و از رنج‌های زینب. از زینب و از غصه‌های زینب. از زینب و از قصه‌های زینب. از زینب و از حماسه‌های زینب؛ و از زینب و از دل زینب ... و امان از دل زینب...

اما از کدامین غم زینب بگوییم؟

از برادرانی که از دست داد؟

یا از برادر زادگانش که یک به یک به میدان رفتند و باز نگشتند؟

یا از پسرانش که جلوی چشمان گریانش ذبح شدند؟

اگر چه زینب «ام المصائب» است و از کودکی داغ‌های فراوان دیده ابتدا داغ بزرگ رحلت جدش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سپس مصیبت شهادت مادر جوان و در جوانی فرق شکافته پدرش علی علیه السلام را دیده است و سپس جگر پاره پاره برادر معصومش حسن مجتبی را ... اما روزی مانند عاشورا نبود، و داغی مانند کربلا...

قصه‌ی بی سر و سامانی من گوش کنید

دوستان، غصه‌ی تنهایی من گوش کنید

گر چه این قصه‌ی پر غصه به گفتن نتوان
نه به گفتن نتوان، بلکه شنفتن نتوان
دختر دخت نبی، «امِ مصائب» نامم
کرده لبریز ز غم، ساقی گردون جامم
صبر، بی تاب شد از صبر و شکیبایی من
ناتوان شد خِرَد از درک و توانایی من
باغبانم من و یک سر شده غارت باغم
چرخ بگذاشته بس داغ به روی داغم
نه که چون جد عزیزی چو پیمبر دادم
پدر و مادر و فرزند و برادر دادم
پیشِ من، در پسِ در، مادرِ من آزردند
ریسمان بسته به مسجد، پدرم را بردند
من هم اِستاده و این منظره را می دیدم
مات و وحشت زده می دیدم و می لرزیدم
بود در سینه هنوز آتش داغ مادر
که فلک زهر دگر ریخت مرا سوخت جگر
دیدم آن تاج سرم را که دو تا گشته سرش
بسته خونِ سر او هاله به دورِ قمرش
بعد از آن بود دلم خوش که برادر دارم
به سرم سایه‌ی دو سرو صنوبر دارم
غافل از آنکه غم و دردِ من آغاز شده
به دلم تازه درِ غصه و غم باز شده
رفت از دست حسن گشت دلم خوش به حسین
شد مرا روح و روان، قوت دل، نور دو عین
بعد از آن واقعه‌ی کرب و بلا پیش آمد
راه جانبازی در راه خدا پیش آمد

حضرت زینب (س) از صبح تا عصر عاشورا، داغ پنج برادر، پنج برادرزاده، چهار پسر عمو و سه پسرش را مشاهده کرد و شهادت دهها تن دیگر از بستگان و یاران برادرش را دید؛ و شاید اینها همه در برابر رنج اسیری و در به دری که تازه از امشب آغاز شد بسیار اندک بود...

روز طی گشت و نگویم که چه بر ما آمد
شب جانکاه و غم افزا و محن زا آمد
آن زمان کو که بگویم چه بدیدم آن شب
خارها بود که از پای کشیدم آن شب

چه بگویم چه شبی را به سحر آوردم

کوه غم شد دل و چون کوه به پای استادم

چون جنگ به پایان رسید و رأس مطهر حسین علیه السلام را از بدن جدا کردند؛ به لباس‌های پاره پاره آن حضرت نیز رحم نکردند و عمامه، پیراهن، شلوار و کفشهای امام علیه السلام را ربودند. شخصی به نام «بحدل» نیز هجوم آورد تا انگشتر حضرت را بدزدد اما بر اثر شدت جراحات و متورم شده انگشتان، نتوانست آن را بیرون آورد، پس خنجر کشید و انگشت مبارک را برید و انگشتر را درآورد...

اسب امام، با سر و مویی خون آلود به سوی خیمه‌ها رفت. زنان و دختران اهل بیت علیه السلام با دیدن اسب خونین و بی سوار، فهمیدند که دیگر بی‌کس و یتیم شده‌اند و صدا به گریه و شیون بلند کردند.

«ام کلثوم» خواهر امام علیه السلام فریاد کشید:

«یا محمد!

یا علی!

یا جعفر!

یا حسن!

کجایید که ببینید با حسین چه کردند»...؟

پس لشکر دشمن به سوی حرم پیامبر صلی الله علیه و آله حمله کردند.

از یک سو این خیمه‌ها را آتش می زدند و از سوی دیگر هر آنچه می دیدند غارت می کردند.

آنان حتی به حجاب زنان نیز رحم نمی کردند و لباس‌های بانوان اهل بیت علیه السلام را می کشیدند و می بردند. زنان و دخترکان، سربرهنه و هراسان، از خیمه‌ها فرار می کردند در حالی که خار و خس بیابان، پای برهنه آنان را می درید...

بانوان حرم، که از خیمه‌ها به سوی بیابان دویده بودند، ناگاه با گودال قتلگاه و پیکر بی‌سر حسین علیه السلام روبرو شدند.

راوی می گوید:

به خدا فراموش نمی کنم زینب دختر علی علیه السلام را که زاری می کرد و به آواز سوزناک می گفت:

«یا محمداه!

صلی علیک ملیک السماء، هذا حسین مُرمل بالدما مقطع الاعضاء، و بناتک سباتا، و إلی الله المشتکی» ... یعنی:

«یا محمدا!

فرشتگان آسمان بر تو درود فرستند!

بنگر که این حسن توست، به خون آغشته، با اعضایی از هم جدا گشته. بنگر که این دختران تو هستند، اسیر شده و در بیابان‌ها رها گشته. به خدا شکایت بریم، و به علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء. یا محمدا!

این حسین توست که در این دشت افتاده، به دست زنازادگان کشته شده و باد صبا گرد و غبار بر پیکر او می پراکند.

ای اصحاب محمدا!

برخیزید و ببینید که اینها فرزندان مصطفایند که اینگونه اسیر شده‌اند» ... مویه زینب آنقدر دلخراش بود که دشمنان و دژخیمان را نیز گریان کرد.

آنگاه «سکینه» پیکر مبارک پدرش حسین علیه السلام را در آغوش گرفت و شروع به زاری کرد؛ تا اینکه جماعتی از اعراب چادر نشین ریختند او را کشیدند و از بدن پدر جدا کردند.

لشکریان یزید که به غارت خیمه‌ها مشغول شده بودند، به خیمه‌ای رسیدند که علی بن الحسین السجاد علیه السلام در آن بیمار و تب آلود افتاده بود.

«شمر بن ذی الجوشن» شمشیر کشید تا او را بکشد، اما عده‌ای از همراهانش به او نهیب زدند:

«آیا شرم نمی کنی و می خواهی این جوان بیمار را هم بکشی؟»

شمر گفت:

«فرمان امیر است که همه فرزندان حسین را بکشم». همراهان با شدت مانع وی شدند تا سرانجام دست از این کار برداشت ... و خداوند در زرهی از بیماری، جان ولی خویش را حفظ فرمود.

سپس دشمن دنی، رذالت و پستی خویش به منتها رساند؛ «عمر سعد» در بین لشگریانش فریاد کشید:

«چه کسی حاضر است که بر پیکر حسین، اسب بتازاند؟»

ده نفر که راویان شهادت داده‌اند هر ده، حرامزاده بودند حاضر شدند که این جنایت و وقاحت بزرگ را انجام دهند.

پس اسب‌ها را آماده کردند و آنان را بر پیکر بی‌سر و قطعه قطعه امام علیه السلام تازاندند؛ آنگونه که استخوان‌های سینه امام شکست و نرم شد...

(ای قلم!

چگونه این جملات را می نگاری و از شدت مصیبت، خشک نمی شوی؟

ای دست!

چگونه می نویسی و نمی شکنی...؟!)

اینک، حال زینب را تصور کنید ... از یک سو، شاهد این مصیبت‌های پی در پی و جانسوز است؛ از سوی دیگر باید مراقب فرزند بیمار برادر باشد؛ و از سوی دیگر باید دختران و زنان حرم را از بیابان‌ها جمع نماید و زیر خیمه‌های نیم سوخته گرد آورد...

صحرای کربلا می رفت که تاریک و تاریک‌تر شود؛ و گرگان گرسنه، در جای جای آن به دنبال دخترکان و طفلان می دویدند تا شاید گوشواره‌ای از گوش آنان بکشند یا خلخالی از پای آنان بربایند...

زینبا!

چه کشیدی آن شب، در آن شام سیاه غریبان...

الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۲. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، ۱۳۷۸.

۳. شیخ صدوق؛ أمالی؛ ترجمه آیةالله کمره‌ای؛ تهران:

انتشارات کتابچی، ۱۳۷۰.

روضه شب دوازدهم مصیبت امام زین العابدین (ع)

امام علی بن الحسین علیه السلام ملقب به «سجاد»، «زین العابدین»، و «سید ساجدین»، در کربلا حدود ۲۲ سال سن داشت.

آنچه باید بدان توجه فراوانی داشت اینکه آن حضرت، فقط در سفر همراه با کاروان امام حسین علیه السلام از مکه به کربلا، و در

روزهای منتهی به عاشورا بیمار بود.

راز این امر هم آن زمان آشکار شد که تمامی فرزندان و اهل بیت امام علیه السلام حتی علی اصغر شش ماهه در روز عاشورا به شهادت رسیدند. در آن هنگام «شمر» با اراذلش به خیمه‌ها حمله کرد و می خواست آن حضرت را بکشد که یکی از لشگریان دشمن به نام «حمید بن مسلم» و نیز گفته‌اند خود «عمر بن سعد» بیماری حضرت را به شمر یادآور شد و با تلاش بسیار، مانع از شهادت ایشان گردید.

پس بیماری حضرت سجاد علیه السلام تنها منحصر به همان چند روز بود؛ و زشت است برای شیعه اهل بیت علیه السلام که این را نداند و از آن حضرت با القابی همچون «زین العابدین بیمار» یاد کند!

و اما بعد...

فردای روز عاشورا «عمر بن سعد» جنازه‌های لشکر خویش را جمع کرد و بر آنان نماز خواند و دفن نمود؛ اما بدن امام حسین علیه السلام و اصحاب او را همچنان در بیابان باقی گذاشت.

سپس هر یک از قبایل کوفه و عرب، برای آنکه خود را نزد «ابن زیاد» عزیز کنند، سرهای مطهر شهداء را بین خود تقسیم کردند و آنها را بر نیزه زدند و آماده حرکت شدند.

آنگاه زنان و کودکان اهل بیت علیه السلام را بدون حجاب مناسب بر شتران و چارپایان بدون زین نشاندند و همچون اسرای کفار به سوی کوفه بردند.

چون ابن سعد با اسیران نزدیک کوفه رسید، مردم شهر برای تماشا جمع شده بودند. زنی از اهل کوفه که از بلندی بر اسیران مشرف بود پرسید:

«شما اسیران کدام طایفه‌اید؟»

گفتند:

«اسیران آل محمد!» آن زن فرود آمد و چادر، مقنعه و جامه‌هایی آورد تا زنان اهل بیت عصمت خود را بپوشانند.

اینک خود، حال امام سجاد علیه السلام را تصور کنید؛ از یک سو بیماری بر آن حضرت مستولی است و تب و ضعف بر آن حضرت فشار می آورد؛ از سوی دیگر غم از دست دادن پدر و برادران و عموها و عموزادگان قلبش را می فشارد؛ از طرف دیگر سر بریده شهداء را در جلوی چشمانش دارد؛ و از همه سخت‌تر و دردناک‌تر اینکه امام این مظهر غیرت الهی عمه‌ها و خواهران خود را می بیند که با آن وضع در معرض دید خائنان و دشمنان هستند...

پیش از ورود اسرا به دارالحکومه، رأس مطهر امام حسین علیه السلام را در مقابل ابن زیاد گذاشتند. وی عصایی از چوب خیزران به دست گرفته بود و با آن بر لب و دندان امام می زد.

این جسارت وی، اعتراض بسیاری از حاضران را برانگیخت. «زید بن ارقم» که صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین بود و در آن هنگام پیرمرد شده بود به عبیدالله نهیب زد:

«چوب خود را بردار!

به خدا سوگند پیغمبر را دیدم که همین جای چوب تو را می بوسید» و سپس شروع به گریستن کرد.

ابن زیاد گفت:

«اگر نه این بود که پیرمردی خرف و دیوانه شده‌ای گردن تو را می زدم». زید برخاست و در حالی که بیرون می رفت گفت:

«ای عرب!

از امروز بنده شدید. پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را امارت دادید. به خدا قسم نیکان شما را خواهد کشت و اشرار را به کار

خواهد گرفت».

دیگر از کسانی که حضور داشت «انس بن مالک» بود که با دیدن سر مطهر امام علیه السلام و جسارت عبیدالله گریست و گفت:

«شبیه ترین مردم است به پیغمبر».

سپس اسرا را بر ابن زیاد وارد کردند.

وی هنگامی که امام سجاد علیه السلام را دید پرسید:

«کیستی؟»

فرمود:

«علی بن الحسین». آن ملعون گفت:

«مگر علی بن الحسین را خدا نکشت؟»

امام فرمود:

«برادری داشتم که علی نام داشت. مردم او را کشتند».

ابن زیاد گفت:

«خدا کشت» امام فرمود:

«الله یتوفی النفس حین موتها». ابن زیاد خشمگین شد و گفت:

«در پاسخ من دلیری می کنی و هنوز شجاعت داری؟

او را ببرید و گردن بزنید».

پس حضرت زینب گفت:

«ای پسر زیاد!

هر چه خون از ما ریختی بس است» و امام را در آغوش گرفت و فرمود:

«والله از او جدا نمی شوم. اگر می خواهی او را بکشی مرا نیز بکش». ابن زیاد کمی به آن دو نگریست و گفت:

«عجبا که این زن دوست دارد با برادرزاده‌اش کشته شود!

او را رها کنید که با این بیماری که دارد خواهد مرد...»

امام سجاد علیه السلام سپس رنج سفر به شام و غم اسیری و عذاب در دربار یزید را تحمل کرد ... و تا پایان عمر شریفش، همواره در اندوه مصیبت کربلا بود...

روایت کرده‌اند که مردی بطّال و دلقک در مدینه زندگی می کرد که به هزل و مزاح خود مردم مدینه را می خنداند. وی روزی گفت:

«علی بن الحسین مرا درمانده و عاجز کرده است؛ چرا که هر چه تلاش کردم هیچ نتوانستم وی را به خنده افکنم».

امام سجاد علیه السلام در محرم سال ۹۴ (یا ۹۵) هجری، هنگامی که ۵۷ سال داشت، با زهر یکی از فرزندان «عبدالملک مروان» مسموم شد و در بستر احتضار افتاد.

حضرت در این ایام، تمامی فرزندان خود را جمع کرد و فرزند بزرگوارش «محمد بن علی علیه السلام» - که او نیز در مصیبت کربلا حضور داشت و در آن زمان کودکی ۴ ساله بود — را وصی خود قرار داد و وی را «باقر» نامید و امر سایر فرزندان خود را به آن جناب واگذار کرد و به آنان موعظه و وصیت نمود.

سپس امام باقر را به سینه چسباند و فرمود:

«تو را وصیت می کنم به آنچه وصیت کرد مرا پدرم در هنگام شهادت خود و گفت که پدرش او را وصیت کرده بود به این وصیت در هنگام وفات خود که:

بر حذر باش از اینکه ستم کنی بر کسی که یاوری بر تو غیر از خداوند ندارد».

آورده‌اند که چون حضرت علیه السلام وفات کرد، تمامی مدینه در ماتمش عزادار گشت و مرد و زن و سیاه و سفید و صغیر و کبیر در مصیبتش نالان شدند و از زمین و آسمان آثار اندوه نمایان بود...

الا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

۱. شیخ عباس قمی؛ منتهی الآمال؛ با کوشش و تلخیص آیهٔ‌الله رضا استادی؛ قم: دفتر نشر مصطفی، ۱۳۸۰.

۲. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۳. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.

۳۰. گریه‌ی اشک (شعر)

مشخصات کتاب

گریه ی اشک

گردآورنده : محمد علی مجاهدی

ناشر : سرور - قم

چاپ اول، ۱۳۷۹ شمسی

نوع جلد : شومیز

قطع : وزیری

تعداد صفحه ۲۴۶

نوع چاپ : چاپی

زبان : فارسی

وزن : ۳۶۰ گرم

شابک : ۹۶۴-۶۳۱۴-۱۰-۴

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیممعارف اسلامی از گنجینه های بسیار غنی و ناشناخته ی فرهنگ و تمدن بشری است، و با آنکه تا کنون متون منظوم و منثور گرانسنگی در این زمینه توسط پژوهشگران و سخنوران بنام در دسترس شیفتگان این مکتب قرار گرفته است، ولی هنوز گستره‌های بسیاری وجود دارد که ناشناخته باقی مانده است.هر چند با تلاش متفکران و اندیشمندان بزرگ اسلامی از دیرباز- در مسیر شناخت و معرفی اندیشه‌های ناب و اصیل اسلامی- پرده از روی بسیاری از این ناشناخته‌ها برداشته شده و قلمروهای بسیاری به تسخیر درآمده است، ولی کدام پژوهشگر منصفی است که نداند هنوز قلل بسیار مرتفعی وجود دارد که جای

پای اندیشه یی را تجربه نکرده، و در انتظار لحظه‌ی شورآفرین تسخیر نباشد؟!بر اساس این دیدگاه است که انتشارات سرور از آغاز کار هم خود را به چاپ و نشر آثار ارزشمندی مصروف داشته است که این آفاق را در زاویه‌ی دید شیفتگان معارف اسلامی قرار دهد و تشنگان وادی معرفت را از زلال جاری معارف اسلامی سیراب سازد.در این راستا، نمی‌توان آثار منظوم سخنوران بنام و متعهد این مرز و بوم را در نمایاندن گوشه یی از این واقعیتها و نشر معارف لایزالی که ریشه در قرآن و مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام دارد، نادیده گرفت.انتشارات سرور با عنایت به این واقعیت عینی و تاریخی و با استفاده از آثار قلمی [صفحه ۱۴] صاحبنظران و اساتید شعر و ادب، موجبات تدوین مجموعه‌های منظومی را فراهم آورده است که پاسخگوی نیاز فعلی جامعه‌ی انقلابی ما باشد.«گریه‌ی اشک» از این دست مجموعه‌های شعری است که حاوی تازه ترین و پرشورترین اشعار عاشورایی است،این مجموعه به همت شاعر بنام اهل بیت عصمت و طهارت آقای محمد علی مجاهدی (پروانه) تدوین یافته است، و تردیدی نیست که با محتوای والایی که دارد، مورد اقبال شیفتگان مکتب حسینی قرار خواهد گرفت. [صفحه ۱۷]

دو بیتی‌ها

صادق رحمانی

عالم سینه می‌زد!

نگاه شمع، نم‌نم سینه می‌زد خدا داند، که عالم سینه می‌زدنه تنها خاك آن شب، گریه می‌کرد برایت آسمان هم، گریه می‌کرد

نم نم سینه می‌زد!

چو حرف ازغربت دیرینه می‌زد نگاهم، شعله در آئینه می‌زد!غریبانه، دل من نوحه می‌خواند دو دسته اشک، نم نم سینه می‌زد!

گلوی زخمی!

ستاره گریه و الماس، با من شبست و، بوی زخم یاس، با منتمام حزن زینب را بخوان باز گلوی زخمی احساس با من! [صفحه ۱۸]

صمد پرویس

وضو در مهتاب!

عطش، خورشید را سیراب می‌کرد گل شش ماهه را بیتاب می‌کردتنی بیدست، با مشکی پر از آب وضو در چشمه‌ی مهتاب می‌کرد!

مسلخ عشق

زمرگ سرخ، ایمان سبزپوشست امامت تا قیامت در خروشستبگو با عاشقان: در مسلخ عشق به گوش جان طنین نوش، نوشست!

نماز عشق

نماز عشق، در صحرا به پا بود امام عاشقان، خون خدا بودسری که بر سر نی آیه می‌خواند به هفتاد و دو ملت آشنا بود!

محمود سنجری

کو دستهایش؟!

نوای العطش باشد به نایش عمو رفته که آب آرد برایش [صفحه ۱۹] چه کس گوید به این طفل عطشناک: عمو آمد، ولی کو دستهایش؟!

خورشید نیزه!

تو شور عاشقی در سر نداری به دل، غیر از غم دلبر نداریدلا! خورشید را بر نیزه کردند تو صبح عشق را باور نداری؟!

یدالله گودرزی (شهاب)

رگهای بریده!

هلا! روشنتر از متن سپیده صبوری این چنین را کس ندیدهچه کرد آن لحظه‌ی لرزیدن عرش لبانت روی رگهای بریده؟!

الا ای تیرها!

الا ای تیرها! از سر بگیرید به سوی خاندانم پر بگیریداگر با کشتن من، عشق برپاست مرا شمشیرها! در بر بگیرید

چه تنها بود زینب!

مآل اندیش فردا بود، زینب در آن صحرا، چه تنها بود زینب [صفحه ۲۰] به هنگام غروب تنگ آن روز تمام غربت ما بود زینب!

علیرضا صائب فسانی

دو رکعت گفتگو!

دلی پر های و هو با عشق دارم حضوری در وضو، با عشق دارمبروای غصه خلوت کن! که امشب دو رکعت گفتگو با عشق دارم!

محمد رضا سهرابی نژاد (م– پائیز)

بمیرم...!

خروش و ناله، آوای حرم شد نگاه مهربانان، غرق غم شدز مرگ سرخت ای ماه عطشناک بمیرم، قامت خورشید خم شد!

سید مهدی حسینی

عطش!

عطش از چشم اصغر، خواب می‌برد غمش، رنگ از رخ مهتاب می‌بردبیابان را، سراسر آب می‌برد علی را تشنگی از تاب می‌برد! [صفحه ۲۱]

تیر و چشم!

گرفته تیر دشمن جا به چشمم و خون جاریست جای آب چشممکنار رود با یاد لبانت دو چشمه اشک شد دریا به چشمم

می‌سوخت ساقی!

عطش در چشمهایش موج می‌زد دل دریا برایش موج می‌زدز سوز تشنگی می‌سوخت ساقی و دریائی بپایش موج می‌زد

سیراب شد، آب!

ز شرم روی ماهش آب شد، آب ز شوق دیدنش بیتاب شد، آبنه بر لبهای خود آبی رسانید نه از لبهای او سیراب شد آب

نصیب!

کویری بود، سر تا پا عطش بود تمام حرف این صحرا، عطش بود [صفحه ۲۲] فراتی داشت چون دریا خروشان نصیب ما از این دریا، عطش بود

احمد مشجری (محبوب)

شفا

مطاف اهل دل، خاک حسینست ملک در عرش: غمناک حسینستشنیدم هاتفی در گوش جان گفت: شفا در تربت پاک حسینست [صفحه ۲۵]

رباعی ها

احمد رضا زارعی

صدای پا!

در کوچه‌ی دل، صدای پا می‌شنوم آواز نگار آشنا، می‌شنوماین طرفه صدائی که مرا می‌خواند از نای شهید کربلا می‌شنوم

سید علی میرافضلی

روح آب

هنگام سپیده، غرق در نور شدیم آهنگ ترانه های پر شور شدیمدر سایه‌ی آفتاب عاشورایی با روح زلال آب، محشور شدیم

منطق خون

از آتش عشق، آب شد این دل تنگ در جوشش می، خراب شد این دل تنگچون تیغ برهنه، در تب و تاب جنون با منطق خون مجاب شد این دل تنگ! [صفحه ۲۶]

سیده راضیه‌ی هاشمی

باغ شهادت

آغوش بهشت، روی گلها وا بود از اشک، زمین کربلا دریا بودوقتی که در باغ شهادت وا شد انگار میان لاله ها دعوا بود!

محمد عباسیه (کهن)

با حسین!

بیشرمی شمر، اگر چه بدنامی بود همنام یزید بودن، از خامی بودای کاش که «با حسین» می‌نامیدند آن مرد که (بایزید بسطامی) بود!

نماز!

شمعیست، که سوز و ساز را ترک نکرد در راه خطر، حجاز را ترک نکرداین عشق چه عشقیست که در جنگ، حسین سر داد، ولی نماز را تکرد نکرد؟!

فواره‌ی خون!

آن طفل که بوی آب، بیتابش کرد فواره‌ی خون گرم، سیرابش کرد! [صفحه ۲۷] ناگاه ز سمت کوفه تیری برخاست لالائی گرم خواند و، در خوابش کرد!

سلمان هراتی

ورد سبز!

بیزارم از آن حنجره، کو زارت خواند چون لاله عزیز بودی و، خارت خواندپیغام تو، ورد سبز بیدارانست بیدار نبود، آنکه بیمارت خواند!

حمایت!

زان دست، که چون پرنده بیتاب افتاد بر سطح کرخت آبها، تاب افتاددست تو، چو رود تا ابد جاری شد زان روی که در حمایت آب افتاد!

تصویر

بالای تو مثل سرو، آزاد افتاد تصویری از آن حماسه، در یاد افتاددر حنجره‌ی گرفته‌ی صبح غریب تا افتادی، هزار فریاد افتاد!

مشفق کاشانی

آیینه‌ی حق نما

در خون خدا، شکفته سیمای حسین آئینه‌ی حق‌نما، سراپای حسین [صفحه ۲۸] بشنو ز سراپرده‌ی اعصار و قرون توفنده بسان رعد، آوای حسین

یا رب!

یا رب برخ نشسته در خون حسین بر زخم تن از ستاره افزون حسیندر جبهه‌ی حق، به طاعتی دست بگیر ما را برسان به خاک گلگون حسین

محمد علی مجاهدی (پروانه)

بفریاد آمد!

چون درد تو دید، غم به فریاد آمد وز ماتم تو، الم به فریاد آمدزهرا به وداع تو چنان زار گریست کز حالت او، حرم به فریاد آمد!

غربت معصوم!

روح حرم از حرم چو بیرون می‌رفت آه، از دل خاکیان به گردون می‌رفتآن غربت معصوم، خدا می‌داند چون آمده بود و، از حرم چون می‌رفت؟!

وداع

با کعبه وداع آخرین بود و، حسین چون اهل حرم، کعبه غمین بود و حسین [صفحه ۲۹] بشکوه ترین لحظه، تداعی می‌شد تکبیر نماز واپسین بود و، حسین!

قنوت!

صد دجله خروش، در سکوتش جاریست گلنغمه‌ی لا، در ملکوتش جاریستمردی که عطش ازو بلند آوازه ست (صد رشته قنات در قنوتش جاریست!) [۱] .

شیون! نذر حضرت زهرا

او بود و، دو چشم اشکباری که مپرس در بهت سکوت شام تاری، که مپرسمی‌رفت و، صدای شیون مادر او می گشت بلند، از مزاری که مپرس!

ای روح بزرگ!

در صبر تو، روح استقامت دیدند آثار بزرگی و کرامت، دیدندآن دم که بپاخاستی ای روح بزرگ! در قامت خطبه‌ات، قیامت دیدند! [صفحه ۳۰]

فریاد سرخ عاشورا

آن روز که شـهر، از تو پر غوغا بود در خشم تو، هیبت علی پیـدا بودآن خطبه‌ی پرشور تو در کوفه و شام فریاد بلند و سـرخ عاشورا بود!

خطبه‌ی طوفانی!

والائی قدر تو، نهان نتوان کرد خورشید ترا، نمی‌توان پنهان کردتوفندگی خطبه‌ی طوفانی تو کاخ ستم یزید را، ویران کرد!

همه‌ی تو با من!

همراه بود، زمزمه‌ی تو با من با تو همه‌ی من، همه‌ی تو با من!تو دختر خود- رقیه- را راضی کن راهی شدن فاطمه‌ی تو، با من!

شعله‌ی تب!

تو، رهبر هر چه رهنوردی ای دوست تو، کعبه‌ی عشق هر چه مردی ای دوست [صـفحه ۳۱] چون شمع، برافروختی از شعله‌ی تب با آنکه طبیب هر چه دردی، ای دوست!

هرم تب!

در خیمه‌اش، از هرم تب افتاد آتش! زین شـعله، به دامان شب افتاد آتش!بنشست چو آتش به پرستاری او در خرمن صبر زینب افتاد، آتش!

سرگرم شد آتش...!

آگه چو شد، از حالت بیماری او دامن به کمر بست، پی یاری اوچون دید، کسی بر سر بالینس نیست سرگرم شد آتش، به پرستاری او!

پنجه‌ی آفتاب

آن شب، که فروغ مه بر افلاک دمیـد با حالتی آشـفته و غمناک، دمیـدهفتاد و دو قرص ماه، در آن دل شب چون پنجه‌ی آفتاب، از خاک دمید!

هفتاد و دو خورشید!

چون کرد نظر به قتلگاه آن شب، ماه تا صبح کشید از دل آه، آن شب ماه [صفحه ۳۲] هفتاد و دو خورشید به خون غلطان را حیرت زده می‌کرد نگاه آن شب ماه!

شرمنده‌ی تو!

می‌آمد و، سـر به زیر و، شـرمنده‌ی تو با گریه‌اش، آمیخت شکرخنده‌ی تو!حر بود اسیر، تا امیری می‌کرد! آن لحظه امیر شد، که شد بنده‌ی تو!

اسباب سرافرازی!

از خویش، تهی شد از تو پر شد، ای دوست یک قطره نبود بیش و، در شد ای دوستآن سر که ز شرمندگی افکند به زیر اسباب سرافرازی حر شد، ای دوست!

لبخند!

باید دل خود به عشق، پیوند زدن دم از تو، از تو ای خون خداوند! زدناز تو، ره و رسم عشق باید آموخت وز اصغر تو، به مرگ لبخند زدن!

زلال کوثر!

در هیبت تو، سطوت حیدر دیدند در خشم تو، التهاب آذر دیدند [صفحه ۳۳] آن دم که حسین را برادر خواندی در جاری تو، زلال کوثر دیدند!

اگر برخیزد!

از قهر تو، شاهین قدر پر ریزد وز هیبت تو، شیر قضا بگریزدماند به تو کوه، اگر به رفتار آید! دریا به تو می‌ماند، اگر برخیزد!

کو شیردلی؟!

کو شیردلی که پنجه با شیر زند بی‌حمله، ره هزار نخجیر زندماند به تو خورشید، اگر بخروشد! ماند به تو شیر، اگر که شمشیر زند!

مشک بدوش

آن روز که شط در تب و تاب آمده بود وز سوز عطش در التهاب، آمده بوددیدند که آن بحر کرم، مشک بدوش تا بر لب شط رساند آب، آمده بود!

دریا نشنیدم که...!

ای کعبه به داغ ماتمت نیلی پوش وز تشنگیت، فرات در جوش و خروش [صفحه ۳۴] جز تو که فرات رشحه یی از یم تست دریا نشنیدم که کشد مشک بدوش!

حریر نور!

چون دید به نوک نی سرش را، خورشید بر خاک، تن مطهرش را خورشیدآرام، حریر نور خود را گسترد پوشاند برهنه پیکرش را، خورشید!

تلاوت!

هرم سخن از داغ حکایت می‌کرد؟ یا از عطش آب، روایت می‌کرد؟!گوئی که به عرش نیزه از سوره‌ی عشق هفتاد و دو آیه را

تلاوت می کرد!

فاصله‌ی تو با من!

می گفت دل یکـدله‌ی تو بـا من: هم قافله شـد سلسـله‌ی تو با من!خورشـید من! ار نیست قیامت ز چه رو یک نیزه بود فاصـله‌ی تو با من؟!

عرش نی!

خورشـید، بر این تیره مغاک افتاده ست یا بر سر نی، آن سر پاک افتاده ست؟! [صفحه ۳۵] بر عرش نی، از تلاوت او پیداست هفتاد و دو سوره رو خاک افتاده ست!

عریانی!

گفتم چو به (طاهر) غم حیرانی او از عابس و، آن مایه پریشانی اوبرخاست خروش او، که هرگز نرسد عریانی من، به گرد عریانی او

عریانتر ازین؟!

از شور تو پر، کون و مکـان شـد عابس! در سوگ تو خون، دل جهان شـد عابس!تن از تو و، تو برهنه تر از تن خویش عریانتر ازین نمی‌توان شد عابس!

عباس براتی پور

داغ!

هر چنـد قـدش خمیـده، امـا برپـاست رنگ از رخ او پریـده، اما برپاسـتاین سـرو که در میان خود می‌بینیـد هفتاد و دو داغ، دیـده اما برپاست! [صفحه ۳۶]

تقدیم تو!

برکنـد دل از جهـان و، تقـدیم تـو کرد خـون ریخت ز دیـدگان و، تقـدیم تو کردچون تیر به مشـگ خورد و، رفت آب از دست بر دست نهاد جان و، تقدیم تو کرد!

آب آوردند!

او را به شکوه بیحساب، آوردند از پا تا سر به خون خضاب، آوردندتا چهره‌ی نورانی او را، شویند از چشمه‌ی آفتاب، آب آوردند!

قرآن می‌خواند!

آن جـان ز جسم رسـته، قرآن می‌خوانـد بـا نای ز هم گسسـته، قرآن می‌خوانـددرطشت طلا، به بزم شب انـدیشان خورشـید به خون نشسته، قرآن می‌خواند!

کشتی طوفان زده!

تا ماه، اسیر پنجه‌ی غم شده بود خورشید، سیاهپوش ماتم شده بود [صفحه ۳۷] طوفان زده، کشتی نجات امت بشکسته کنار نهر علقم شده بود!

کنار شط!

آن دم که ز غربت آشکارا دم زد طومار ستمگران دون، بر هم زدلب تشنه، کنار شط مواج فرات پا بر سر زندگانی عالم زد

خنجر بگذاشت!

دشمن که به حنجر تو، خنجر بگذاشت خاموش، طنین نای تو می‌پنداشتغافل! که به هر کجا روان بود سرت بند ستم از پای جهان بر می‌پنداشت

حسین اسرافیلی

شط عرفان

ایثارگران شط عرفان بودند بر خیمه‌ی عاشقان، نگهبان بودندهر چند که بی‌شکیب وعطشان بودند مانند هزار چشمه، جوشان بودند

چاووش!

چاووش قطار خون و دردی، مسلم! خورشید شب سیاه و سردی، مسلم! [صفحه ۳۸] در کوفه حضور غیرت و بیعت نیست تنها تو وفا به عهد کردی، مسلم!

در مسلخ!

در مسلخ خویش، عشقبازی کردند با خون گلو، حماسه سازی کردندهفتاد و دو خیمه‌ی عطشناک، آن روز با حلق بریده، سرفرازی کردند!

شرمسار!

زان فاجعه، دیده اشکبارست هنوز دروازه‌ی کوفه، سوگوارست هنوزاز سوز لبان تشنه‌ی عاشورا دریای فرات، شرمسارست هنوز!

با پای برهنه!

زآن فتنه‌ی خونین که به بار آمده بود خورشید ولا، بر سر دار آمده بودبا پای برهنه، دشتها را زینب دنبال حسین، سایه وار آمده بود!

آزادترین!

آزادترین غلام، در میدان بود از زمره‌ی پارساترین یاران، بود [صفحه ۳۹] در صحنه‌ی حق و باطل عاشورا حر بود که بازگشته بر

ایمان بود

احد ده بزرگی

سفیر خورشید

در کشور دل، امیر امید تویی مشغل کش جیش شیر توحید، توییمانند سهیل سرخ در باغ فلق بر شب‌زدگان، سفیر خورشید تویی

شعله ور!

یکباره چو مهر، شعله ور گشت عباس سوزنده تر از خشم شرر، گشت عباسیا یاد لب خشک جگرگوشه‌ی عشق از شط فرات، تشنه بر گشت عباس

شعر بیداری

افراشت ز مهر، بیرق یاری را خوش برد به سر، طریق دینداری راشد حر و، درید پرده‌ی ظلمت را شد مست و، سرود شعر بیداری را [صفحه ۴۰]

گریست!

بر تشنه لبان، دجله‌ی بیتاب گریست چون چشم فرات، مشگ پر آب گریستدر دامن کهکشانی دشت عطش خورشید، کنار نعش مهتاب گریست!

بیدست!

از ساغر ماه، باده نوشید و گذشت بر تن، زره از ستاره پوشید و، گذشتبیدست، کنار شط خونین فرات خورشید صفت به شب خروشید و، گذشت

گل سربدار!

دریا دل تکسوار، تنها شده بود درعرصه‌ی گیر و دار، تنها شده بودبربام سیاه کوفه، چون مهر منیر مسلم- گل سربدار- تنها شده بود

خندید علی!

چون غنچه‌ی گل، به خویش پیچید، علی دامن ز سرای خاک، برچید علی [صفحه ۴۱] آنگه که شفق ز حنجرش سر می‌زد خورشید صفت به مرگ خندید، علی!

اما خندید!

گل غنچه رگش گسست، اما خندید آیینه صفت شکست، اما خندیدبر شانه‌ی سلطان ولایت، اصغر تیرش به گلو نشست، اما خندید!

گلبوسه!

از مشرق سرخ دیده، دل سر می‌زد خون، خنده به برق برق خنجر می‌زدگردید فضا معطر، آنگاه که تیغ گلبوسه به پیشانی اکبر می‌زد!

در قحط وفا!، پیغام بشیر به مردم مدینه

خون، رنگ سیاه دل صحرا را، برد موج عطش، آبروی دریا را بردزد نعره بشیر و، گفت: در قحط وفا عشق آمد و، لاله های زهرا را برد! [صفحه ۴۲]

دختر عشق!

گل را به چمن، مرغ سحر می‌بوسید کوکب، رخ رخشان قمر می‌بوسیدقربانی راه عشق شد، دختر عشق وقتی که لب لعل پدر می‌بوسید!

بهار قرآن

در ظلمت شب، شهاب ایمان گل کرد بر نی، سر آفتاب ایمان، گل کردتا همسفران، طریق را گم نکنند بر لعل لبش بهار قرآن، گل کرد

در خیمه‌ی دل!، برای حضرت سجاد

چون شمع که در شعله‌ی سرکش، می‌سوخت پروانه‌ی خسته دل، مشوش می‌سوختسجاده نشین عشق، چون لاله‌ی اشک در خیمه‌ی دل میان آتش می‌سوخت!

قرآن گسسته!

آیینه‌ی دلشکسته را، می‌مانی! قرآن ز هم گسسته را، می‌مانی! [صفحه ۴۳] ای خون خدا! در افق دیده‌ی من خورشید به خون نشسته را می‌مانی!

رو سپیدم کردی!، برای جناب جون سیاهپوست

ای عشق! چه خوش مست امیدم کردی با خنده‌ی زیر لب شهیدم کردی!با آنکه چو شب، سیاهرو بودم من از بوسه‌ی خویش، روسپیدم کردی!

قنداقه‌ی خونین

تیر آمد و: غنچه‌ی سحر را بوسید سیاره‌ی خون، قرص قمر را بوسیددر خیمه، حسین پیش چشم زینب قنداقه‌ی خونین پسر را، بوسید!

چرخ در خون!، برای جناب عباس

در حجله‌ی خون، باده‌ی گلگون می‌زد لبخنـد جنون، به عقل مجنون می‌زداز بهر رضای عشق و لیلای دلش عریان شده بود و، چرخ در خون می‌زدا! [صفحه ۴۴]

مرد نبرد، برای جناب بریر ابن خضیر

ای مرد نبرد! جوهر فرد، تویی درعرصه‌ی جنـگ تن به تن، مرد توییآن کس که چهـل سـال نمـاز شب را پیونـد نماز صـبحدم کرد، تویی!

مجتبی تونه‌ای

حضرت غم

پیراهنی از زخم، به تن دوخته است این رسم ز حضـرت غم، آموخته اسـتای سرو تماشائی ایمان، عباس! دل، شعله به شعله در غمت سوخته است

در محضر آفتاب!

در محضر آفتاب، جان می‌دادی در آتش التهاب، جان می‌دادیآن روز به دست کربلا ای عباس! لب تشنه، کنار آب جان می‌دادی!

جلال محمدی

کوی حسین

یا رب بشـهیدان ره کوی حسـین بر سوختگان جلوه‌ی روی حسین [صفحه ۴۵] ره، دور و شب تـار و، بیابـان در پیش ما را برسان به خاک گلبوی حسین

پیشقدم!

هنگام سفر، پیشقدم شد، دستم قربانی قامت علم شد، دستمتا نامه‌ی عشق را به خون بنگارم در محضر وصل او، قلم شد دستم!

اکبر بهداروند

خطبه‌های سرخ!

مانند ستاره، از سراپرده‌ی شب می‌آمد و، خطبه‌های سرخش، بر لبپایش به رکاب ذوالجناح، از سر درد می‌گفت پیام عشق و خون با زینب

هادی وحیدی

خون بارید!

آن روز، ز دشت کربلا۔خون باریـد از ابر سـیاه نینوا، خون باریـدآن لحظه که شـد شـهید، فرزنـد رسول از زخم دل سـتاره‌ها، خون بارید!

محمد حسن مومنی تنکابنی

یک سینه عطش!

در پهنه‌ی دشت عشق، جولان می‌داد یک سـینه عطش، ندای ایمان می‌داد [صفحه ۴۶] درهلهله‌ی شب‌زدگان، می‌دیدم خورشید به روی خاکها، جان می‌داد!

در راه سپیده

بر مرگ، نگاه آسمانی کردند یعنی که به عشق، مهربانی کردندآن روز، فرشتگان خاکی چه غریب در راه سپیده، جانشفانی کردند!

در بهت غروب

در بهت غروب، سمت فردا می‌رفت آن رود زلال رو به دریا می‌رفتبا آنکه حصار سنگ رو در رو بود آئینه، صبور تا تماشا می‌رفت!

کنار دریا جان داد!

آن روز، غریبانه و تنها، جان داد پرورده‌ی آسمان، به صحرا جان داداسرار شگفت عشق، معنا می‌شد وقتی که عطش کنار دریا، جان داد! [صفحه ۴۷]

بهنام پازوکی

سرشک حسرت!

از پلک سـیاه شب، شـرر می‌بارید بر دامن دشت، شور و شـر می‌باریداز چشـمه‌ی مه، سرشک حسرت نم نم بر دشت فرات، تا سحر می‌بارید!

حسن حسینی

فراوان می‌خورد!

آن نی، که بر آن خشـک نیسـتان می‌خـورد آب از لب جوی لب و دنـدان، می‌خـوردلب تشـنه، ز جویبـار قرآن می‌خورد می‌خورد فراوان، و فراوان می‌خورد!

پرسش سوزان!

لب تشنه‌ام، از سپیده آبم بدهید جامی ز زلال آفتابم، بدهیدمن پرسش سوزان حسینم، یاران! با حنجره‌ی عشق، جوابم بدهید

در جواب بابا!

آن جمله چو بر زبان مولا جوشید از نای زمانه، نعره‌ی لا جوشید! [صفحه ۴۸] تنها ز گلوی اصغر شش‌ماهه خون بود که در جواب بابا، جوشید!

تفسیر قرآن!

شوریده سری که شرح ایمان می‌کرد هفتاد و دو فصل سرخ، عنوان می‌کردبا نای بریده نیز، بر منبر نی تفسیر خجسته یی ز قرآن می‌کرد!

جعفر رسولزاده (آشفته)

در کنارش جان داد!

آئینه‌ی احمدی، شکست و افتاد! بر دامن لاله آسمان، داغ نهادآن دم که نهاد چهره بر چهره‌ی او گفتند: حسین در کنارش، جان داد!

باور داشت!

می‌آمد و: آفتاب را باور داشت مفهوم حضور آب را، باور داشتایمان به شکوه عشق، در جانش بود آن خواهش مستجاب را، باور داشت!

مانند سپیده

آئینه شدند و، تابناک افتادند مانند سپیده، سینه چاک افتادند [صفحه ۴۹] در پیش نگاه مهربان خورشید هفتاد و دو آسمان، به خاک افتادند!

شط عطش سوز!

روزی که ز دریای لبش، در می‌رفت نهر کلماتش، از عطش پر می‌رفتیک جوی از آن شط عطش سوز زلال آهسته به آبیاری حر می‌رفت

ایمان طرفه

غبار روبی!

مائیم و جواب خوبیت، می آئیم تا غمکده‌ی جنوبیت، می‌آئیمای مدفن التهاب ایمان و عطش! روزی به غبار روبیت، می‌آئیم

یک قافله بغض!

خون نغمه ترین قصیده را خواند، رهید یک قافله، بغض و اشک و غم راند، رهیدیا للعجب، این کبوتر زخمی عشق با اینکه تنش

درین قفس ماند، رهید! [صفحه ۵۰]

محمد رضا سهرابی نژاد (م– پائیز)

قبر شش گوشه!

عمریست که راه سرخ تو می‌بوئیم بـا خون حماسه‌هـای تو، می‌روئیمگردی که گرفته قبر شـش گوشه‌ی تو فردا به گلاب دیـدگان، می‌شوئیم

قنداقه!

آن روز، تمام عرشیان آزردند زآن قوم، که غنچه‌ی ترا پژمردندقنداقه‌ی طفل تا نهادی بر خاک تا پیش خدا، فرشتگانش بردند!

آب شد، آب!

بسیار گریست تا که بیتاب شد آب خون ریخت ز دیدگان و، خوناب شد آباز شدت تشنه کامیت ای سقا! آن روز ز شرم روی تو، آب شد آب!

علقمه!

آن نخل به خون طپیده را، می‌بوسـید آن مشگ ز هم دریده را، می‌بوسـید [صفحه ۵۱] خورشید، کنار علقمه خم شده بود دستان ز تن بریده را، می‌بوسید!

ای جاری روسیاه!

در آتش تب، زهای هایت می‌سوخت هفتاد و دو حنجره، به پایت می‌سوختای جاری رو سیاه! ای شط فرات! لبهای حسین از برایت می‌سوخت!

در کنج خرابه!

زهرای حزین به اشک و آه آمـده بود جبریل پریشان به نگاه، آمـده بوددر کنـج خرابه، در میان طبقی خورشـید به مهمانی ماه آمده بود!

خون زلال!

پیکـار علیه ظالمـان، پیشه‌ی مـاست جـان در ره دوست دادن، انـدیشه‌ی ماسـتهر گز نـدهیم تن به ذلت، هرگز! در خـون زلاـل کربلا ریشه‌ی ماست

ساعد باقری

یا رب مددی!

یا رب مددی! که گرم، پابگذارم هر آنچه نبرد نیست، جا بگذارم [صفحه ۵۲] آنگاه که وصل خود نصیبم سازی رخساره به خاک کربلا بگذارم

رسول آه!

آنسو نگران، نگاه پیغمبر بود خورشید، رسول آه پیغمبر بودای تیغ پلید! می‌شکستی ای کاش آن حنجره، بوسه گاه پیغمبر بود!

عباس کی منش کاشانی (مشفق)

بارقه

مه، بارقه ییست در شبستان حسین شب، حادثه یی ز درد پنهان حسینهر صبح، ز دامن افق، خون آلود خورشید برآید از گریبان حسین!

صادق رحمانی

ای کعبه‌ی دل!

ای کعبه‌ی دل! قلب سلیم تو شکست پیشانی تو، دست کریم تو، شکست!زمزم، به نشانه‌ی عزا گریان بود آن روز که حرمت حریم تو، شکست

حسن صفوی پور (قیصر)

دشت لاله گون!

خورشید، به طشت واژگون می‌مانست دامان شفق، به رنگ خون می‌مانست [صفحه ۵۳] گر ساحت قتلگاه را می‌دیدی والله! به دشت لاله گون می‌مانست!

در تنگ غروب

در تنگ غروب، از شفق خون می‌ریخت از زخم گلوی مرغ حق، خون می‌ریختمی‌خورد کتاب عشق در باد، ورق! از دیده به روی هر ورق، خون می‌ریخت

محمد جواد غفورزاده (شفق)

فریادگر!

آلاله به چشم، جام خون می‌آید و ز باغ به گوش، نام خون می‌آیدگلپوش کنید شهر را، چون زینب فریادگر قیام و خون، می‌آید

در بهت سکوت!

بر حنجر خون، نوای عشقی زینب! دلداده و، جانفدای عشقی زینب!در بهت سکوت کوفه، در ظلمت شام پیغامبر خدای عشقی،

زینب!

ای پرچم کربلا!

ای پرچـم کربلاـ بـه دوشت، زینب! قربـان تـو و، خشم و خروشت، زینب! [صـفحه ۵۴] تا موی سـرت، سپیـد شد از غم دوست شـد کعبه‌ی دل، سیاهپوشت زینب!

گلواژه‌ی انقلاب

زینب! تو که در حنجر حق، آوائی تندیس علی، آینه‌ی زهرائیدر مکتب عارفان و، در دفتر عشق گلواژه‌ی انقلاب عاشورائی

طبیب دلها

ای آنکه عزیز خاطر مائی، تو ما خسته‌ی عشقیم و، مسیحائی، توای چشم و چراغ عارفان، ای سجاد! بیمار نیی، طبیب دلهائی تو

رساترین فریاد!

آنجا که، سکوت مرگ و استبدادست خون شهدا، رساترین فریادستبا اینهمه، در قیام ثاراللهی فریاد حسین، خطبه‌ی سجادست!

شش ماهه‌ی من!

اصـغر، که به چهر از عطش، رنگ نداشت یارای سخن، با من دلتنگ نداشت [صفحه ۵۵] یارب تو گواه باش! شش ماهه‌ی من شد کشته‌ی ظلم و، با کسی جنگ نداشت!

ساقی نیست!

مشـتاقم و، غیر من کسـی ساقی نیست در هیچ دلی اینهمه مشـتاقی، نیسـتدر سـینه‌ام آرزوی سـقائی، هست افسوس که دست در تنم، باقی نیست!

علی پورحسن آستانه

آیا تو برادر منی؟!

آمد به کنار قتلگاه و، پرسید: آیا تو برادر منی ای خورشید؟!هر لحظه به فکرم، به چه حالی زینب رگهای بریده‌ی ترا می‌بوسید؟!

به دنبال حسین!

آن روز، که خـون عاشـقان ریخت به دشت دریـای فرات، غرقه در خون می‌گشـتدیدم که به دنبـال حسـینش، زینب سرتاسـر دشـت کربلا را، می‌گشت! [صفحه ۵۶]

غلامرضا رحمدل

در ساکت شب!

ققنوس ستاره، بال و پر می‌خواهد گل، لطف صحاری سحر، می‌خواهددر ساکت شب، رقیه از خواب پرید از زینب خون جگر، پدر می‌خواهد!

ای وای!

آغشته به خون، سپیده دم شد ای وای! یک لاله ز باغ عشق، کم شد ای وای!بر مصحف خون، رسول تاریخ نوشت: اسطوره‌ی والقلم، قلم شد ای وای!

محمد فکور

او، همه من!

یک بوسه زدم بر رخ او، مست شدم مجذوب رخش گشتم و، از دست شدممن، او همه گشته بودم و، او همه من! در او، همه نیست گشتم و، هشت شدم

شکرالله شیروانی (خندان)

اسطوره‌ی عشق

در روز قیام خون و شمشیر، حسین غران و خروشنده‌تر از شیر، حسین [صفحه ۵۷] در پویش هفتاد و دو اسطوره‌ی عشق بنوشت به خون، حرمت تکبیر، حسین!

عبدالرضا رادفر

بذر خون!

در دشت بلا، که بذر خون کاشت حسین رسمی ز حماسه جای بگذاشت، حسینهنگام عروج، با لبی شکرگزار هفتاد و دو هدیه با خودش داشت، حسین!

بر مخمل خاک خون!

بر مخمل خاک و خون، فتادند همه جان بر سر ایثار، نهادند همههفتاد و دو افتخار همراه حسین در روز شرف دوباره زادند همه

قیصر امین پور

در اوج عطش!

خود را چو ز نسل نور می‌نامیدند رفتند و، به کوی دوست آرامیدندسیراب شدند، زانکه در اوج عطش آن حادثه را به شوق، آشامیدند!

اسب بی سوار!

این خاک، به خون عاشقان رنگینست اینست درین قبیله آئین، اینست [صفحه ۵۸] زین روست که بی‌سوار برمی‌گردد اسب تو، که زین و یال او خونینست!

رحیم زریان

سردار قضا!

سردار قضا- میر ادب- آمده بود در عرصه‌ی عشق، تشنه لب آمده بودبا خون گلو، تیغ ستم را بشکست! خورشید خدا به جنگ شب آمده بود

حسین یاری

بوسه

دستی که بر آن، دست خدا زد بوسه صد حیف که شمشیر جفا زد بوسهدر کرب وبلا، حسین از روی زمین برداشت و، با قد دو تا زد بوسه!

اختر می‌ریخت!

آن روز، عطش به سینه آذر می‌ریخت بر دامن دشت، لاله پرپر، می‌ریختدر ساحل عقلمه، همه می‌دیدند خورشید به روی ماه، اختر می‌ریخت!

وحید امیری

خنکای آب

او غربت آفتاب را، حس می‌کرد در حادثه، التهاب را حس می‌کرد [صفحه ۵۹] بیتابی کودکانش آتش می‌زد وقتی خنکای آب را حس می‌کرد!

تقی پورمتقی (م- پاسدار)

سقا

بر دامن او، گرد مدارا ننشست سقا، نفسی ز کار خود وا ننشستهر چند قلم شد علم بازوی او با دست بریده باز از پا ننشست!

گودال!

گودال که تشنه بود، خونش نوشید از رگ رگ سنگ، باز خونش جوشیدتا خاطره‌اش ز یادهامان نرود از درد شفق لباسی از خون پوشید

شهاب یزیدی

اسباب شفاعت!

عباس! دلی که پایبست تو بود مشتاق لقای حق پرست تو بودامروز چه کرده یی که فردا زهرا اسباب شفاعتش دو دست بود؟!

امین شیرازی

تصویر آفتاب!

در رود زمانه، پیچ و تاب افتاده ست خورشید، به خوف و اضطراب افتاده ست [صفحه ۶۰] ظهرست و، در آئینه‌ی چشمان فرات تصویر بلند آفتاب افتاده ست!

عزیزالله خدامی

دو دست آب آور!

ای خون خدا! خدا بود یاور تو توحید، چه خوش نشسته در باور توخود، چاره‌ی تشنه کامی اصغر کن کافتاده ز پا، دو دست آب آور تو!

قطعه‌ی سرخ!

آن روز که آهنگ سفر داشت حسین از راز شهادتش، خبر داشت حسیناز بهر سرودن یکی قطعه‌ی سرخ هفتاد و دو واژه در نظر داشت حسین!

جواد محقق همدانی

هفتاد و دو لاله!

دل، غیر خدا زهر چه برداشت، حسین بر قله‌ی عشق، پرچم افراشت حسینتا حاصل انقلاب خود بردارد هفتاد و دو لاله در زمین کاشت حسین

غلامرضا کافی

ای وای!

آن زاده‌ی شب، سپیده دارد در دست یا خنجر آبدیده دارد، در دست؟! [صفحه ۶۱] از گودی قتلگاه، بیرون آمد ای وای! سر بریده دارد در دست!

محمود سنجری

ای تیغ!

مهرست رخش، بر او سحر بوسه زده ست بر هر قدمش، دو صد خطر بوسه زده ستای تیغ! ازین خیال بد بیرون شو! بر حنجره‌اش، پیامبر بوسه زده ست

محمد رضا محمدی نیکو

پایان سرود!

او، روز شهود خویش را می‌دانست گودال فرود خویش را، می‌دانستچون شاعر چیره یی، از آغاز سخن پایان سرود خویش را می‌دانست! [صفحه ۶۵]

غزلها

خسرو احتشامی

ظهر عشق

ای بسته بر زیارت قد تو قامت، آب شرمنده‌ی محبت تو تا قیامت، آبدر ظهر عشق، عکس تو لغزید در فرات شد چشمه‌ی حماسه ز جوش شهامت، آبدستت به موج، داغ حباب طلب گذاشت اوج گذشت دید و، کمال کرامت، آببر دفتر زلالی شط، خط لا کشید لعلی که خورده بود ز جام امامت، آبلب تر نکردی از ادب، ای روح تشنگی! آموخت درس عاشقی و استقامت، آبترجیع درد را- ز گریزی که از تو داشت- سر می‌زند هنوز به سنگ ندامت، آبسوگ ترا ز صخره چکد قطره قطره، رود زین بیشتر سزاست به اشک غرامت، آباز ساغر سقایت فضلت، قلم چشید گسترد تا حریم تغزل، زعامت آبزینب، حسین را به گل سرخ خون شناخت بر تربت تو بود نشان و علامت، آب! [صفحه ۶۶] از جوهر شفاعت تیغت بعید نیست گر بگذرد ز آتش دوزخ، سلامت آب!آمد به آستان تو گریان و عذرخواه با عزم پای‌بوسی و، قصد اقامت، آبمی‌خوانمت به نام ابوالفضل و، شوق را در دیدگان منتظرم بسته قامت، آب!

یوسفعلی میر شکاک (بیدل)

دور عاشقان آمد

خیز و جامه نیلی کن، روزگار ماتم شد دور عاشقان آمد، نوبت محرم شدنبض جاده بیدار از، بوی خون خورشیدست کوفه رفتن مسلم، گوئیا مسلم شدماه خون گواه آمد، جوش اشک و آه آمد رایت سیاه آمد، کربلا مجسم شدپای خون دل واکن، دست موج پیدا کن رو به سوی دریا کن، ساحلی فراهم شدگریه کن، گلاب‌افشان، گل به خاک می‌افتد باد مهرگان آمد، قامت علی خم شدقاسم و طپیدنها، لاله و دمیدنها مجتبی و چیدنها، گل دوباره خرم شد!تشنه، اضطراب آورد، آب می‌شود عباس گو فرات، خیبر شو! مرتضی مصمم شدخادم برادر بود، از ره پرستاری در قدم موخر بود، از وفا مقدم شد [صفحه ۶۷] نوبت حسین آمد، کاورد به میدان رو نه فلک به جوش آمد، منقلب دو عالم شدچرخ در خروش آمد، خاک شعله پوش آمد آسمان به جوش آمد، کشته اسم اعظم شدبر سر از غم زهرا، خاک می‌کند مریم با مصیبت خاتم، تازه داغ آدم شددشمن حسین افکند ار به چاه، یوسف را چاه، چشمه‌ی کوثر، گریه آب زمزم شدگرچه عقده‌ی دل بود، آبروی (بیدل) بود کز هجوم فرصت‌ها، این فغان فراهم شد

مهدی حسینی

شعله‌ی آئینه

که بود این موج، این طوفان، که خواب از چشم دریا برد؟ و شب را از سراشیب سکون تا اوج فردا، برد؟کدامین آفتاب از کهکشان خود فرود آمد که اینگونه زمین را تا عمیق آسمانها برد؟صدای پای رودی بود و، در قعر زمان پیچید و بهت تشنگی را از عطشناک دل ما بردکسی آمد، کسی آنسان که دیروز توهم را به سمت مشرق آبی‌ترین فردای زیبا بردکسی که در نگاهش شعله‌ی آئینه می‌روئید و تا آنسوی حیرت، تا خدا، تا عشق، ما را برد [صفحه ۶۸] خود حق بود او آری! که از مرز یقین آمد گمانها را ز شک آگند، آن را تا به حاشا بردبه خا افگند ذلت را، شرف را از زمین برداشت و او را تا بلندای شکوه نیزه، بالا برد!دوباره شادیم آشفت بـا انـدوه شیرینش مرا تا بیکران آرزو، تا مرز رؤیا، بردبگو با من! بگو ای عشق! اگر چه خوب می‌دانم که بود این موج، این طوفان، که خواب از چشم دریا برد؟!

سراب آب

پیچیده در فضای حرم بانگ آب، آب بسته چو خصم بر حرم بوتراب، آبدر وادی عطش‌زده، دریا خروش داشت اما به چشم تشنه لبان شد سراب، آبآوای العطش به ثریا رسیده بود از سوز قصه آمده در پیچ وتاب، آبفریاد استغاثه‌ی طفلان بلند بود از روی تشنگان ز خجالت شد آب، آب!عباس، این شرار عطش را کند خموش در خیمه‌ها رساند اگر با شتاب، آبآن ماه هاشمی چو به دریا نهاد پای الماس نور سفت از آن ماهتاب، آب [صفحه ۶۹] در التهاب داغ عطش بر لب فرات از حنجری فسرده شنید این خطاب، آب:ای روسیاه! حنجر خشکیده‌ی حسین می‌سوزد از برای تو و، شد کباب آب!پژمرده نوگلان حسینی ز تشنگی از روی تشنگان حرم رخ متاب، آب!این خیل تشنگان همه از آل کوثرند فردا چه می‌دهی تو به زهرا جواب، آب؟!بیرون شد از فرات، ابوالفضل با شتاب رو سوی خیمه‌هاست، بر او همرکاب، آبآنجا که تیر خصم، تن مشک را درید ساقی فسرده گشت و گرفت اضطراب، آببا آنهمه امید، دگر ناامید شد ساقی چو دید ریخت از آن مشک آب، آببا یاد کام تشنه‌ی طفلان در حرم لب تشنه داد جان و نخورد آن جناب، آبدر دشت کربلا گذری کن، هنوز هم پیچیده در فضای حرم بانگ آب، آب

غربت ساقی

آسمان، مات و مبهوت مانده ست، در سکوت مه‌آلود صحرا یک بیابان عطش گشته جاری، پای دیوار تردید دریا [صفحه ۷۰] غوطه‌ور مانده در حیرت دشت، پیکر مردی از نسل طوفان مردی از دوده‌ی خون و آتش، مردی از تیره‌ی روشنی‌هاکربلا غوطه ور در غم اوست، او که نبض بلوغ زمانه ست غربت ساقی تشنگانست، آنچه در دشت جاریست هر جاهفت پشت عطش سخت لرزید، آسمان ابرها را فروریخت شانه‌های زمین را تکان داد، هق هق گریه‌ی تلخ سقاآه ای غربت بینهایت! آه ای خواهش بی‌اجابت! زخمهای بیابان شکفته ست، دشت در دشت، صحرا به صحراشرمسار لبانت فراتست، بر دل آب افتاده آتش کرده دریا به روی نگاهت، باز آغوش گرم تمنازخمهایم دوباره شکفتند، آنچه باید بگویند، گفتند زخمهای من، این شعرهایم زخمهایی همیشه شکوفادر دل: اندوه، اندوه، اندوه! درد: انبوه، انبوه، انبوه! عشق: بشکوه، بشکوه، بشکوه! که نبرده ست از یاد، ما را

باغی از آتش!

عشق، تا گل کرد چون خورشید روی نیزه‌ها شانه‌های آسمان لرزید، روی نیزه‌هابوی خون پیچید در پس کوچه‌های آسمان ابرهای غصه تا بارید، روی نیزه‌هاباغی از آتش فراهم بود و، در آشوب خون شعله های داغ می‌رقصید، روی نیزه‌ها [صفحه ۷۱] یک طرف

فوج ستاره، خسته در شولای خون یک طرف انبوهی از خورشید، روی نیزه‌هااین کدامین دست گلچین بود آیا کاین چنین دسته گلها را یکایک چید روی نیزه‌ها؟!چشمهایی مضطرب می‌دید در بهت عطش چشمه‌ی خون خدا جوشید، روی نیزه‌هادر میان پرده‌های خون و، در حجم سکوت بانگ سرخ نینوا پیچید، روی نیزه‌هازخمه زخمه در سکوت و، پرده در پرده غروب آسمان در آسمان خورشید، روی نیزه‌هادر طلوع داغ زینب، چشم مبهوت زمان باغی از گلهای پرپر دید، روی نیزه‌هادر هجوم بادهای فتنه، در طوفان خشم باغ سرخ کربلا روئید، روی نیزه‌ها!

مرتضی عصیانی (آئینه)

خدا جدا نکند...!

خدا جدا نکند، از دلم، ولای ترا ز سینه‌ام نبرد شور نینوای ترافدای مردم چشمی شوم، که می‌ریزد مذاب اشک چو آتشفشان، عزای ترابه دردهای دل من امید درمان نیست خدا نصیبت کند تربت شفای ترا [صفحه ۷۲] هراس روز قیامت کجا به دل دارد؟ به دوش خویش کشد هر کسی لوای ترابه هر دیار که مظلومی از نفس افتاد شنید گوش دلم بانگ آشنای ترانشست بر لب من ذکر یا حسین، حسین! کجا برون کنم از سر دگر هوای تراچه لاله ها که نشاندیم در مسیر رهت ولی نشد که ببوسیم خاک پای تراا‌گر چه خانه‌ی دلها مزار تست حسین! کرامتی! که ببینیم کربلای ترامگر تو باز کنی عقده‌ی زبان مرا که باز هم بسرایم ز غم رثای تراوگرنه (آینه) را جز زبان حیرت نیست که واژه واژه دهد شرح ماجرای ترا

محمد رضا محمدی نیکو

شمشیر و شهادت

ای که پیچید شبی در دل این کوچه صدایت یک جهان پنجره بیدار شد از بانگ رهایتتا قیامت همه جا محشر کبرای تو بر پاست ای شب تار عدم، شام غریبان عزایتعطش آتش و تنهائی و شمشیر و شهادت خبری مختصر از حادثه‌ی کرب و بلایت! [صفحه ۷۳] همرهانت صفی از آینه بودند و، خوش آن روز که درخشید خدا در همه‌ی آینه هایتکاش بودیم و سر و دیده و دستی چو ابالفضل می‌فشاندیم سبکتر ز کفی آب، برایتاز فراسوی ازل تا ابد، ای حلق بریده! می‌رود دایره در دایره پژواک صدایت

محمد علی مجاهدی (پروانه)

قبله‌ی اهل صفا

بر عهد خود ز روی محبت وفا نکرد تا سینه را نشانه‌ی تیر بلا، نکردتا دست رد به سینه‌ی بیگانگان نزد خود را مقیم درگه آن آشنا، نکردتا هر دو دست ر به ره حق ز کف نداد در کوی عشق، خیمه‌ی دولت به پا نکردتا از صفای دل، نگذشت از صفای آب خود را مدام، قبله‌ی اهل صفا، نکردشرح غم شهادت او را به نینوا نشنید کس، که چون نی محزون نوا نکرددر کارزار عشق، چو عباس نامدار جان را کسی فدای شه کربلا نکردتا داشت جان، ز جانت مقصد نتافت رخ تا دست داشت، دامن همت رها نکرد [صفحه ۷۴] در راه دوست از سر کون و مکان گذشت وز بذل جان خویش درین ره، ابا نکردخالی نگشت کشور الا ز خیل کفر تا دفع خصم دوست به شمشیر لا ـ نکرداز پشت زین به روی زمین تا نیوفتاد از روی غم، برادر خود را صدا نکرد!ره را به خصم، با تن بیدست بست، لیک لب را به آه و ناله و افسوس، وانکرددل سوخت زین الم، که به میدان کارزار دشمن هر آنچه تیر به او زد، خطا

نکرد!

در سوگ عشق

مردی که اهل هیمه را سیراب می‌خواست خود را ز تاب تشنگی، بیتاب می‌خواستآمد سراغ شط، ولیکن تشنه برگشت مردی که حتی خصم را سیراب می‌خواستبا مشگ خالی، امتحان دجله می‌کرد دریا تماشا کن که از شط آب می‌خواست!دشمن ازو می‌خواست تا تسلیم گردد بیعت ز دریای شرف، مرداب می‌خواست!عمری چو او در خدمت خفاش بودن این را، شب از خورشید عالمتاب می‌خواست! [صفحه ۷۵] در قحط آب، از دست خود هم دست می‌شست مردی که باغ عشق را شاداب می‌خواستدیشب که شوری در دلم افگنده بودند طبعم به سوگ عشق، شعری ناب می‌خواست

رجعت سرخ

کربلا- را می‌سرود این بار، روی نیزه‌ها! با دو صد ایهام معنی‌دار، روی نیزه‌ها!نینوائی شعر او، از نای هفتاد و دو نی مثل یک (ترجیع)، شد تکرار، روی نیزه‌ها!صحنه‌ی اوج و عروجست و طلوع و روشنی سیر کن! سیر تجلی زار، روی نیزه‌ها!زنگیان آیینه می‌بندند بر نی؟ یا خدا پرده برمی‌دارد از رخسار، روی نیزه‌ها؟!چوب خشک نی به هفتاد و دو گل، آذین شده ست لاله‌ها را سر به سر بشمار، روی نیزه‌ها!زخمی داغند این گلهای پرپر، ای نسیم! گام خود آرامتر بگذار روی نیزه‌ها!یا بر این نیزار خون امشب متاب ای ماهتاب! یا قدم آهسته‌تر بردار، روی نیزه‌ها!قافله، در رجعت سرخ‌ست و، جاده فتنه جوش چشم میر کاروان بیدار، روی نیزه‌ها! [صفحه ۷۶] صوت قرآنست این، یا با خدا در گفتگوست روبرو، بی‌پرده، در انظار، روی نیزه‌ها!یاد داری آسمان! با اختران، خورشید گفت: وعده‌ی دیدارمان این بار، روی نیزه‌ها!با بردار گفت زینب راه دین هموار شد گر چه راه تست ناهموار، روی نیزه‌ها!خواهرش بر چوب محمل زد سر خود را، که آه! تیره تر بادا ز شام تار، روی نیزه‌ها!چشم ما آئینه آسا غرق حیرت شد، چو دید آنهمه خورشید اختربار روی نیزه‌ها!

ای اسب بی صاحب من!

ای اسب بی‌صاحب من برگرد! کاری ندارم می‌خواهم اینجا نباشی، وقتی که جان می‌سپارمبا آنکه زخمی رینی، اما نمی‌خواهی از من بخشم ترا التیامی، یا آنکه مرهم گذارمی‌دانی ای اسب زخمی! هنگام رفتن رسیده ست گاه وداع من و تست، دیگر مجالی ندارمای کاش می‌داد رخصت تا در کنارش بمانم داغم ازین بی‌نصیبی، از روی او شرمسارمای شیهه‌ی غربت من! رو خیمه‌ها را خبر کن اکنون که گودال خون را در پشت سر می‌گذارم [صفحه ۷۷] تصویری از دود و آتش در چشم من می‌نشیند در خیمه آتش فتاده ست یا من سراپا شرارم؟!منظومه‌ی شمسی انگار، پاشیده از هم درین دشت یا طاق گردون شکسته ست یا من برون از مدارم!از هرم دل واپسی‌ها، بر اینهمه بیکسی‌ها آیا نباید بسوزم؟ آیا نباید ببارم؟زینب! خدا حافظ تو، رفتم که از جانب تو بر سینه‌ی زخمی او، آلاله ای را بکارمآن کشته را می‌شناسم، از عطر یاسی که دارد می‌خواهم آنجا بمیرم، آنجا کنار سوارمداغش برون از شمارست، زخمش فزون از ستاره آغاز کارست و دارم هفتاد را می‌شمارم!او را به غربت سپردم وقتی که می‌گفت: برگرد! منهم درین دشت حسرت خود را به او می‌سپارم

اسبی که تنهای تنهاست!

می‌آید از سمت غربت، اسبی که تنهای تنهاست تصویری مردی- که رفته ست- در چشمهایش هویداستیالش، که همزاد موجست

دارد فراز و فرودی اما فرازی که بشکوه، اما فرودی که زیباستدر عمق یادش نهفته ست، خشمی که پایان ندارد در زیر خاکستر او، گلهای آتش شکوفاست [صفحه ۷۸] در جان او ریشه کرده ست، عشقی که زخمی ترینست زخمی که از جنس گودال، اما به ژرفای دریاستدر چشم او، می‌سراید مردی که شعر رسایش با آنک کوتاه و ژرف‌ست، اما در اوج بلنداستداغی که از جنس لاله ست، در چشم اشکش شکفته ست یا سرکشی‌های آتش در آب و آیینه پیداست؟!هم زین او واژگونست، هم یال او غرق خون ست جایی که باید بیفتد از پای زینب، همین جاستدارد زبان نگاهش، با خود سلام و پیامی گویی سلامش به زینب، اما پیامش به دنیاست:از پا سوار من افتاد، تا آنکه مردی بتازد در صحنه‌هایی که امروز، در عرصه‌هایی که فرداستاین اسب بی‌صاحب انگار، در انتظار سواریست تا کاروان را براند، در امتدادی که پیداست

خلیل عمرانی (پژمان)

سیاوش آفتاب!

ای در دیار حادثه همدوش آفتاب گل غنچه‌ی شکفته در آغوش آفتاب!بر ساحل شریعه، عطشناک و حلق چاک از جنس خون و شعله، کفن پوش آفتاب!جاریست نام پاک تو با نور، تا ابد در هر سپیده بر لب چاووش آفتاب [صفحه ۷۹] آمادگی سرخ تو، در لحظه‌ی نبرد زد در دل سیاهی شب، جوش آفتابلبیک تابناک تو، زان لحظه تا خدا دارد طنین عاطفه در گوش آفتابشد لحظه‌ی عروج تو خورشید لحظه‌ها ای پرچم وفای تو بر دوش آفتاب!باور مکن، دمی شود ای طفل شیرخوار! آن لحظه‌ی بزرگ، فراموش آفتاب

ادیب الممالک فراهانی

مسکین، سرم!

در کوفه از وفا و محبت نشانه نیست وز مهر و آشتی سخنی در میانه نیستکردار، جز خلاف و عمل جز نفاق، نی! گفتار، جز دروغ و سخن جز فسانه، نیست!یا کوفیان نیافته‌اند از وفا نشان یا آنکه از وفا اثری در زمانه نیست!ای شه! میا به کوفه که این ورطه‌ی هلاک گرداب حایلی ست که هیچش کرانه نیستاین مردم منافق زشت دوروی را خوف از خدای واحد فرد یگانه نیست!دارند تیرها به کمان برنهاده، لیک جز پیکر تو، ناوکشان را نشانه نیست! [صفحه ۸۰] بهر گلوی اصغر تو، تیر کینه هست! وز بهر کودکان تو، جز تازیانه نیست!هشدار ای کبوتر بام حرم! که بس دامست در طریق و اثر ز آب و دانه نیستبس عذرها به کشتنت آراستند، لیک جز کینه‌ی تو، در دل ایشان بهانه نیستجانم فدای خاک قدوم تو شد، ولی مسکین، سرم! که بر در آن آستانه نیست

محمد جواد غفورزاده (شفق)

آخرین سلام

به زیر تیغم و، این آخرین سلام منست سلام من به حسینی که او امام منستکجائی ای همه را کشتی نجات؟ بیا! که بی‌حضور تو این زندگی حرام منستلبم به ذکر تو گویا بود، دلم با تست که ذکر خیر تو کار علی‌الدوام منستبه کوی عشق، نخستین فدائی تو منم سفیر خاص توام، وین صلای عام منستهلا! که زندگی من عقیده است و جهاد حسینیم من و، این ایده و مرام منستاگر به کوفه گذار تو اوفتد، بینی که برج و باروی آن شاهد قیام منست [صفحه ۸۱] از آ گروه منافق یکی بجا نبود! حصار کوفه کنون شهربند [۲] و دام

منست!مرا به جرم محبت کشیده‌اند به بند حمایت از تو و عشق تو، اتهام منست!به خاک و خون کشدم گر که دست ظلم، چه باک؟ که در حمایت دین استوار، گام منستازین سفر که در او خیر نیست، دیده بپوش [۳] . در آخرین نفس، این آخرین پیام منستمن این چکامه سرودم که مسلم بن عقیل به روز حشر بگوید: (شفق)، غلام منست

آفتاب محمل

ما را که غیر داغ غمت بر جبین نبود نگذشت لحظه یی که دل ما غمین نبود [صفحه ۸۲] هر چند آسمان به صبوری چو ما ندید ما را غمی نبود که اندر کمین، نبودراهی اگر نداشت به آزادی و امید رنج و اسارت، اینهمه شورآفرین نبودای آفتاب محمل زینب! کسی چو من از خرمن زیارت تو خوشه چین نبودتقدیر، با سر تو مرا همسفر نمود در این سفر مقدر من غیر ازین نبودگر از نگاه گرم تو آتش نمی‌گرفت در شام و کوفه، خطبه‌ی من آتشین نبوددر حیرتم که بیتو چرا زنده مانده‌ام؟! عهدی که با تو بستم از اول، چنین نبود!ده روزه‌ی فراق تو، عمری به ما گذشت یک عمر بود هجر تو، یک اربعین نبود!

پیراهن آوردم!

مدینه! کاروانی سوی تو با شیون آوردم ره‌آوردم بود اشکی، که دامن دامن آوردممدینه! در به رویم وا مکن! چون یک جهان ماتم نیاورد ارمغان با خود کسی، تنها من آوردم!مدینه! یک گلستان گل اگر در کربلا بردم ولی اکنون گلاب حسرت از آن گلشن آوردم [صفحه ۸۳] اگر موی سیاهم شد سپید از غم، ولی شادم که مظلومیت خود را گواهی روشن آوردم!اسیرم کرد اگر دشمن، بجان دوست، خرسندم به پایان خدمت خود را به وجه احسن آوردممدینه! یوسف آل علی را بردم و، اکنون اگر او را نیاوردم، ازو پیراهن آوردم!مدینه! از بنی‌هاشم نگردد با خبر یک تن که من از کوفه پیغام سر دور از تن آوردم!مدینه! گر به سویت زنده برگشتم، مکن منعم که من این نیمه جان را هم به صد جان کندن آوردم!مدینه! این اسیری‌ها نشد سد رهم، بنگر چها با خطبه‌های خود به روز دشمن آوردم؟

خرابه‌ی شام

بلبلی بود و آشیانه نداشت به قفس مبتلا و، لانه نداشتاوفتاده به دام عشق حسین احتیاجی به آب و دانه نداشتبود در یتیم، جز زهرا صدق، این گوهر یگانه نداشتخفته در گوشه‌ی خرابه‌ی شام میل رفته به سوی خانه نداشت [صفحه ۸۴] درد دل با سر پدر می‌کرد خون دل از مژه روانه نداشتگفت: بابا! اگر چه سوخت مرا آتش عشق من زبانه نداشت!با من دلشکسته‌ی غمگین سر سازش چرا زمانه نداشت؟!من یتیم و شکسته دل بودم تن من تاب تازیانه نداشتخواست تا جان دهد کنار حسین بهتر از این دگر بهانه نداشتشمع، خاموش شد (شفق)! زیرا بیش ازین مهلت شبانه نداشت

جعفر رسول زاده (آشفته)

طناب و تیغ بیارید، نذر حضرت مسلم

طناب و تیغ بیارید! عید قربانست دلم، هوائی دیدار روی جانانستمیان جمعم و، از روشنائی نگهت فضای خلوت چشمان من چراغانستشکسته بالی و، پرواز تا حوالی عشق بریدن از قفس تنگ تن چه آسانست! [صفحه ۸۵] تمام غربتم اینست کز تو بیخبرم هوای ابری چشمم به یاد بارانستاسیر دشمنم اینجا و، سرسپرده‌ی دوست خلیل عشقم و، آتش مرا گلستانستبه جرم عشق تو، در چنگ

دشمنم امروز به دست اهرمنان، خاتم سلیمانستفراز بامم و، از دوردست می‌شنوم درای قافله‌ات را که در بیابانست!

چه آسان می‌رود!

اکبرم یا رب! به میدان می‌رود سرو آزادم خرامان می‌رودحنجر سرخ اذان عشق و خون تا مصلای دل و جان، می‌روداکبرم، تفسیر آیات خداست از برم سی جزو قرآن می‌رودمن به حسرت می‌کنم سویش نگاه او ز دستم، دام‌افشان می‌رود!رنگ و بوی مصطفی در حسن اوست یک سبد گل از گلستان، می‌رودگرگها اما به خونش تشنه‌اند! یوسف قرآن ز کنعان می‌رود [صفحه ۸۶] زندگی بی او برایم مشکلست جانم از دستم چه آسان می‌رود!

سرود حماسی حبیب بن مظاهر

قد برافرازید! یک عالم شقاوت پیش روست پرده بردارید! صد آئینه حیرت، پیش روستای حسینی مشربان! در معبد آزادگی تا نماز آرید، محراب عبادت پیش روستعقل می‌نالد: حریفان تیغ در خون شسته‌اند عشق می‌غرد: نظرگاه شهادت پیش روستعقل می‌گوید که: بال خسته را، پرواز نیست عشق می‌بالد که: اوجی بینهایت پیش روستدوستی را پاس می‌دارم، که در هرم عطش سایه ساری در گذرگاه محبت، پیش روستسبز می‌مانم، که در حال و هوای رستنم تشنه می‌روییم که باران طراوات، پیش روستای تمام مهربانی در نگاهت، یا حسین! با تو باید آشنا بودن، که غربت پیش روست

جان سبز! در حال و هوای زهیر بن قین

می‌توان خورشید شد، با روشنی آغاز کرد می‌توان با بال خون، تا بیکران پرواز کرد [صفحه ۸۷] سینه‌ی من صد نیستان ناله دارد، می‌شود عشق را بـا نـای عاشورائیان آواز کرداین تماشائی ترین فصل شکفتن، فرصتیست می‌توان اینجا به روی دوست، چشمی باز کرداز نگاهت زندگی روئید و، جانم سبز شد چشمهای مهربانت ای مسیح! اعجاز کردمثل من، تا وسعت آزادگی پر می‌کشد رشته‌ی دلواپسی را هر که از خود باز کردای فروغ آفتاب آشنائی، یا حسین! روشنا بختی که خود را با غمت دمساز کرد

سهم تماشا، در وداع نازدانه‌ی امام حسین

دست مگر به دامنت می‌رسد؟! خوشه، کجا به خرمنت می‌رسد؟!غبار راهت شده‌ام، پای من مگر به گرد توسنت می‌رسد؟دویده‌ام، نفس نفس می‌زنم کسی به شوق دیدنت می‌رسد؟!دولت وصل تو نصیبم که نیست! سهم تماشا به منت می‌رسد؟! [صفحه ۸۸] چشمه‌ی خورشیدی خون می‌شوی ز بس که زخم بر تنت می‌رسد!دامنی از عطر شهادت تراست بوی اویس از قرنت می‌رسدگریه‌ی دلواپسیم می‌رود تا به نگاه روشنت می‌رسد

معراج حضور

یک فروغ و آنهمه رخسار، روی نیزه‌ها شد تماشائی خدا انگار روی نیزه‌ها!می‌طپد پیش نگاه مرده‌ی نامردمان عشق- صد آئینه در تکرار- روی نیزه‌هاآسمان!، من آنهمه خورشید در خون خفته را یافتم با چشم اختربار، روی نیزه‌ها!پیش ازین بر خاک مقتل بود معراج حضور خوش تجلی کرده‌اند این بار روی نیزه‌ها!آستینم را، کلاف اشک گوهر کرده‌ام یوسفند و گرمی بازار، روی نیزه‌ها!کاروان را، منزل غربت جدا افتاده بود همرهان را تازه شد دیدار، روی نیزه‌ها!تا بمانی سرخ رو تا صبح محشر، ای شفق! بوسه از لبهایشان بردار روی نیزه‌ها [صفحه ۸۹] آسمان! اگر اختران خویش را گم کرده یی شرحه شرحه، عشق را بشمار روی

نیزه‌ها!کوفه کوفه داس و خنجر بود و، از آل علی صد گلستان لاله شد تبدار، روی نیزه‌ها

یک آسمان ستاره

به آستان تو، شایستگان شرفیابند همه، صداقت نور و، لطافت آبندحسین! ای که شهادت نگین خاتم تست مصاحبان تو، این برگزیده اصحابندامیر قافله‌ی آفتابی و، اینان سپرده دل به هوای تو همچو مهتابندمگر ز جام نگاهت چه باده نوشیدند که پیش چشم تو سرمست از می نابند؟به لوح خون و شرف از ازل چنین خواندند که پا به پای تو، تا وصل دوست بشتابندشکوه سرخ تو نازم، که کربلایت را نظاره گر همه عالم به چشم اعجابندپناهمند تو (آشفته)ام، که اهل کرم شکستگان محن را به لطف دریابند [صفحه ۹۰]

شرحه شرحه دردا!

هفت بند عق دارد نینوای زخم تو ای تمام گریه‌هایم، های های زخم تو!در سکوت اشک، پژواک دایم گم شده ست شرحه شرحه درد می‌خوانم برای زخم تواز وداعت در دلم صد پاره خون گل کرده‌است داغ من شد تازه در حال و هوای زخم توبا کدامین دیده می‌یابد تماشایت کنم؟ هستیم ای کاش می‌شد رونمای زخم تو!بوسه بر رگهای خونین تو جانم زنده کرد عمر خود را یافتم در جای‌جای زخم توتو شکیبائی به قلبم می‌دهی، اما چه سود من صبوری کی توانم در عزای زخم تو؟!کاشکی! در غربت‌آباد دل من خانه داشت داغ آن خنجر، که می‌شد آشنای زخم تو!

به سوی دوست

مهر ز نور شد تهی، روح شد از بدن جدا خانه نهاده پشت سر، صاحب خانه‌ی خداآنکه بدست او بود، نقشه‌ی حکمت قدر از حرم خدا برون، می‌شود از بد قضا! [صفحه ۹۱] شور کجاست در سرش؟ از چه شتاب می‌کند؟ سوی کدام منزلش قافله میزند درا؟کیست امیر کاروان؟: حافظ عزت حرم جان نماز و صوم و حج، روح عبادت و دعاکجاوه‌ها به ناقه‌ها بسته و در میانشان بردگیان آل حق، عصمت ختم‌الانبیاقافله رفت ساربان! حدی بخوان، ناقه بران! منزل عشق پیش رو، خانه‌ی دوست در قفاکجا گریزد از اجل هژبر بیشه‌ی ازل؟ تا نرسد به دین خلل، حج ادا کنم قضاآنچه ز بیش و کم رسد، رنج رسد، الم رسد جان مرا چه غم رسد، چون به خداست التجامن ز تبار احمدم، سلاله‌ی هدایتم قبول بیعت ستم، مرا کجا بود روا؟!نهاده‌ایم جان به کف، در پی مردی و شرف گر هم خصم، صف به صف تیغ کشد به روی مای گل باغ عاشقی! چشم و چراغ عاشقی! با دل ما چه کرده یی کز تو نمی‌شود جدا؟ای حرم تو کوی دل، مهر تو آبروی دل میزنم از سبوی دل، می به محبت شماسینه‌ی سراچه‌ی غمت، گریه‌ی نثار ماتمت وین دل (آشفته) کند مویه به یاد کربلا [صفحه ۹۲]

علیرضا قزوه

اما حیف

نخستین کس که در مدح تو شعری گفت، آدم بود شروع عشق و آغاز عزل شاید همان دم بودنخستین اتفاق تلختر از تلخ در تاریخ که پشت عرش را خم کرد، یک ظهر محرم بودمدینه نه، که حتی مکه دیگر جای امنی نیست تمام کربلا- و کوفه غرق ابن ملجم بودفتاد از پا کنار رود، در آن ظهر دردآلود کسی که عطر نامش آبروی آب زمزم بوددلش می‌خواست می‌شد آب شد از شرم، اما

حیف! دلش می‌خواست صد جان داشت، اما بازهم کم بود!اگر در کربلاـ طوفان نمی‌شد، کس نمی‌فهمید چرا یک عمر پشت ذوالفقار مرتضی خم بود؟!

یغمای جندقی (یغما)

مسلمان سوخت، کافرهم

درین ماتم، خلیل از دیده خون افشاند، آزر هم به داغ این ذبیح‌الله، مسلمان سوخت، کافر همشگفتی نایدت، بینی چو در خون دامن گیتی کزین سوک، آسمان افشاند خون از دیده، اختر هممکید آن تاجدار مل دین تا از عطش خاتم ز دست و فرق جسم انشگتری افتاد و افسر هم [صفحه ۹۳] به خونش تا قبا شد لعل گون دستار گلناری به باغ خلد، زهرا جامه نیلی کرد، معجر همز تاب تشنگی تا شد شبه گون لعل سیرابش علی زد جامه را در اشک یاقوتی، پیمبر همچو فرق کوکب برج اسد از کین دو پیکر شد ز سر بشکافت فرق صاحب تیغ دو پیکر همفلک آل علی را جا کجا زیبد به ویرانه؟! نه آخر غیر این ویرانه بودی جای دیگر هم!از ابر دیده (یغما)! برق آه ار بازننشانی ز نی تا چشم برهم، خامه خواهد سوخت، دفتر هم!

اکبر دخیلی (واجد)

پاس حریم کعبه

زان ماتمی که کرد سیه پوش، کعبه را جاریست خون ز دیده‌ی پر جوش، کعبه رابا جشم دل به کعبه نظر کن که بنگری با ماتمی بزرگ، همآغوش کعبه راپاس حریم کعبه کشیدش به کربلا آنکس که بود زینت آغوش، کعبه رااي خاك كربلا که به معیار آبرو تنها تراست پاس فرادوش، کعبه را:گر در تو بارور نشدی نهضت حسین می‌رفت تا کنند فراموش، کعبه را [صفحه ۹۴] هفتاد و دو ذبیح ترا خفته در برست گر بود یک ذبیح در آغوش، کعبه رازان جلوه یی که در تو جمال ازل نمود کرد از یکی مشاهده، مدهوش کعبه را(واحد) به پاس حرمت آن پاك نهضتست بینی اگر مدام سیه پوش کعبه را

تقی قریشی (فراز)

کربلا بود و حسین

ظهر عاشورا، زمین کربلا بود و حسین پیش خیل دشمنان، تنها خدا بود و حسینهر طرف پرپر گلی از شاخه‌ی افتاده بود و اندر آن گلشن خزان لاله‌ها بود و حسینداشت در آغوش گرمش، آخرین سرباز را زآن همه یاران، علی‌اصغر بجا بود و حسین!آخرین سرباز هم غلطید در خون گلو بعد از آن گل، خیمه‌ها ماتمسرا بود و حسینیک طرف جسم علمدار رشید کربلا غرقه در خون، دستش از پیکر جدا بود و حسین!عون و جعفر، اکبر و اصغر به خون خود خضاب کربلا چون لاله‌زاران با صفا بود و حسینتیرباران شد تن سالار مظلومان (فراز)! هر طرف از شش جهت بلا بود و حسین [صفحه ۹۵]

غلامرضا محمدی (کویر)

شبنم خجلت

شبی که از رخ آلاله آب جاری بود ز ماه عارض گل، ماهتاب جاری بودز موج موج خطر التهاب، گل می کرد به قلب فاجعه، سرب

مذاب، جاری بودز نینوای تو ای میر عاشقان شهید! نوای سرخ دم بوتراب، جاری بودز بس که شبنم خجلت ز شاخ گل می‌ریخت ز لاله‌زار شهیدان، گلاب جاری بودروند تیره‌ی تاریخ غم، به هم می‌خورد به کام تشنه‌لبان، آفتاب جاری بود

فتح الله فواد کرمانی (فواد)

قیامت برخاست!

قامتت را چو قضا بهر شـهادت آراست با قضا گفت مشیت که: قیامت برخاست!هر طرف می‌نگرم، روی دلم جانب تست عارفم بیت خدا را، که دلم قبله نماستدشـمنت کشت، ولی نور تو خاموش نشد آری آن نور، که فانی نشود نور خداسـتبیدق سـلطنت افتاد کیان را، ز کیان سـلطنت، سـلطنت تبت که پاینده لواسـتنه بقا کرد سـتمگر، نه بجا ماند سـتم ظالم از دست شد و، خانه‌ی مظلوم بجاست [صفحه ۹۶] زنـده را، زنده نخوانند که مرگ از پی اوست بلکه زنده ست شـهیدی که حیاتش ز قفاسـتدولت آن یافت که در پای تو سر داد ولی این قبـا، راست نه بر قـامت هر بیسـر و پاسترفت بر عرشه‌ی نی تا سـرت ای عرش خـدا کرسـی و لوح و قلم بهر عزای تو بپاست

علی جلوه

فصل خون

ابر بخون آلوده گریـد در بهـاران در شط خون جاریست، روح سـرخ بارانـدر کوچه باغ کربلا بر پای گلها خون می‌چکـد از پنجه‌ی سبز چناراندر فصل خون، داس مه نو در درو بود از اختران، در آسـمان سوگوارانباغ و بسـیط خاک، می‌شد پر سـتاره از ریزش آواز خون آبشارانـدر قتلگه، بوی بنفشه بود و لاله در خیمه بر رخساره‌ی گل، داغ یارانباران بروی برگ برگ نازک گل با خون نویسد، داستان داغدارانمطع چمن، صحرا به صحرا، غرق خونست از قتل‌عام دردناک لاله زاران [صفحه ۹۷]

قیصر امین پور

دلم می‌گیرد

چنـد وقتست دلم می‌گیرد دلم از شوق حرم، می‌گیردمثل یک قرن شب تاریکست دوسه روزی که دلم می‌گیردمثل اینست که دارد کم کم هستیم رنگ عدم می‌گیرددسته‌ی سینه زنی در دل من نوحه می‌خواند و دم می‌گیردگریه‌ام، یعنی: باران بهار هم نمی‌گیرد و هم می‌گیرد!بسکه دلتنگی من بسیارست دلم از وسعت کم می‌گیردلشکر عشق، حرم را بخدا بخود عشق قسم، می‌گیرد

ملک الشعراء صبوری خراسانی (صبوری)

ظلم و ستم اندازه یی دارد!

فلک! با عترت آل علی لختی مدارا کن مدارا کن به آل الله و، شرم از روی زهرا کنره شامست در پیش و، هزاران محنت اندر پی به اهـل بیت رحمی ای فلک در کوه و صـحرا کن [صـفحه ۹۸] شب تاریـک و مرکب نـاقه‌ی عریـان، به آرامی بران اشتر، نگویم مهد زرینشـان مهیـا کن!شب ار طفلی ز پشت نـاقه بر روی زمین افتـد به آرامی بگیرش دست و، بیورن خارش از پا کنفلک! آن شب که خرگاه ولایت را زدی آتش دو کودک زان میان گم شد، بگرد ای چرخ پیدا کن!شود مهر و مهت گم ای فلک! از مشـرق و مغرب

بجوی این ماهرویان و، دل زینب تسلا کنبه صحرا ام کلثومست و زینب، هر دو در گردش تو هم با این دو بانو جستجو در خار و خارا کناگر پیدا نگشتند این دو طفل بی پدر امشب مهیای عقوبت خویش را از بهر فردا کنگمانم زیر خاری هر دو جان دادند با خواری به زیر خار، گلهای نبوت را تماشا کناگر چه هر نفس، دور تو ظلم تازه یی دارد بس ست ای آسمان! ظلم و ستم اندازه یی دارد!

دشتی تهرانی

خرابه نشین

روزی که شد به شام روان کاروانشان چون صبح، چاك بود گریبان جانشانبی آب گشت چشمه‌ی خورشید زالتهاب از تشتنگی به چرخ چو شد الامانشان [صفحه ۹۹] طفلان نازنین همه با آه آتشین کردند همچو اشك از آنجا روانشان!در موسم وداع شهیدان، ز اشك و آه پیچید در گلوی ز حسرت فغانشانرفتند با هزار غم و محنت و الم یک قصه سر نرفته، ز صد داستانشانبی‌حاجب و حجاب، خرابه نشین شدند جمعی که بود خیل ملك پاسبانشانآنان که جا ز رفعتشان بود لا مكان دادند در خرابه‌ی محنت مکانشان!

عباسعلی مهدی

بی قراری آب

تا حشر از لب تو بود شرمسار آب زین روست همچو عاشق تو، بیقرار، آببر تشنه کامی تو نه تنها گریست ابر این ماجرا نمود دل کوهسار، آباز کین، گهی مزار تو بر آب بسته شد گه بسته شد بروی تو در کارزار، آبسقای با وفای تو لب تشنه شد شهید زین غصه تا همیشه بود سوگوار، آبدر قتلگاه بر لب خشک تو قطره‌ای ای کاش می‌نشست به جای غبار، آب [صفحه ۱۰۰] جبران آنکه از تو جدا گشت مدتی همراه نام تست کنون سایه وار، آبآن ظلمها که بر لب شط بر تو رفته است یک‌یک کند شماره به روز شمار، آب(مهدی) چو یاد از لب خشك تو می‌کند می‌بارد از دو دیده چو ابر بهار، آب

مشکوه کاشمری

به دندان گرفت مشگ

افتاد تا که از تن آن جان نثار، دست بگشود خصم او ز یمین و یسار، دستناچار، شد دچار اجل، تن به مرگ داد بیدست چون جدال کنند با هزار دست؟آن میر نامدار، به دندان گرفت مشگ دندان دهد مدد، چو بیفتد ز کار دستچشم شریف او هدف تیر و نیزه شد باد سموم یافت بر آن لاله زار، دستاز ضربت عمود، رخش گشت غرقه خون بر چهر ماه یافت خسوف غبار، دستافتاد روی خاك و ندا زد که یا اخا! دریاب از وفا و، به یاری برآر دست!جانا بیا! که جان کنم ایثار مقدمت آنسان که در ره تو نمودم نثار، دست [صفحه ۱۰۱]

حسین صفوی پور (قیصر)

گوهر نایاب

ساقی لب‌تشنگان چون مجمع احباب دید یکی به یک را جمله از سوز عطش بیتاب دیدماه تابان بنی‌هاشم، ابوالفضل رشید روی

زینب را پریـده رنگ چون مهتاب دیـدبود دست اصـغر از غم، گردن آویز رباب دامنش از اشک حسـرت پر ز در ناب دیدچون که راه دجله را دشـمن به رویش بسته بود خویشتن را لاجرم ملزم به فتح باب دیدیا لبی عطشان به دریای خروشان پا نهاد موج آب را در گردش چرخاب دیددست چون از بهر نوشیدن درون آب برد نقش زیبای رخ اصغر درون آب دیدقطره‌ی اشکی فرو غلطید از چشـمش بر آب آب شـد شـرمنده تـا آن گوهر نایـاب دیـدمشک آبی بر گرفت و گشت از دریا برون خویش را در منتهای تشـنگی سیراب دیـددر ستیزی نابرابر، قلب لشـکر را شـکافت خصم شد حیران چو از عباس این اعجاب دیدکرد بیحاصل توانش را، عمودی آهنین ای دریغ این نامرادی را مگر در خواب دید! [صـفحه ۱۰۲] واپسین دم چشم خود بگشود ماه هاشمی سر به دامان حسین آن مهر عالمتاب دید

حسین پروین مهر (رودی)

سقا می سوخت!

از عطش تـا جگر زاده‌ی زهرا می‌سوخت حرمش لاله‌صـفت تشـنه به صـحرا می‌سوختآب، مهریه‌ی زهرا و در آن دشت بلا از چه رو گلشن او بر لب دریـا می‌سـوخت؟!همچو مجنون که شـکیبا نبود در غم عشق در فراق رخ اکبر، دل لیلاـ می‌سوختاصـغر آن غنچه‌ی نشـکفته‌ی گلزار رباب بر سـر دست نوازشـگر بابا می‌سوختحرم آل علی سوخت چنان زآتش کین که ز هر شـعله‌ی آن گنبد خضرا می‌سوختاز غم تشـنگی و سوز جگرهای کباب سـینه‌ی علقمه چون سـینه‌ی سـقا می‌سوختزاده‌ی ساقی کوثر ز عطش بر لب آب بعد هفناد و دو تن، یکه و تنها می‌سوختدر کنار بدن بیسـر پروانه‌ی عشق زینب غمزده چون شـمع، سراپا می‌سوختکربلا دشت بلا بود و، چنـان وادی طور خیمه‌هـا چون شـجر سـینه‌ی سـینا می‌سوختچشم خونبـار قلم از دل (رودی) می‌گفت: کاش از آتش این واقعه، دنیا می‌سوخت [صفحه ۱۰۳]

صادق رحمانی

یک چمن گلهای سرخ، نذر حضرت ابوالفضل

کاش می‌گشـتم فـدای دست تو تا نمی‌دیـدم عزای دست توخیمه‌های ظهر عاشورا، هنوز تکیه دارد بر عصای دست تواز درخت سبز باغ مصطفی تا فتاده شاخه‌های دست تو:اشک می‌ریزد، ز چشم اهل دل در عزای غم فزای دست تویک چمن گلهای سرخ نینوا سبز می‌گردد به پای دست توگلشـنی از لاله‌های زخم شـد ابتـدا تا انتهای دست شـددر شـفگتم از تو ای دست خدا چیست آیا خونبهای دست تو؟!

مهدی طباطبایی نژاد

کویر غربت

ای فصـل بلنـد و بینهـایت! طوفـان غرور و کوه غیرت!دریای به خاک و خون نشسـته در گستره‌ی کویر غربت [صـفحه ۱۰۴] افسانه ترین حکایت عشق آغوش صـمیمی صداقتاسـطوره‌ی آسـمانی خاک تندیس شکوه و استقامتدر خاطره‌ی غروب، جاریست پرواز تو در طلوع هجرتیادآور لحظه‌های تلخیست ای خواهش سرخ بی‌اجابتجا داشت فرات، خشک می‌شد با یاد لب تو از خجالت

مرتضی جام آبادی

پیوند

میان حنجر و لبهای تو چه پیوندست؟ کز آن یک، اشک روان و بر این دو، لبخندست!از سنگ خاطره‌ی چشم مستت ای ساقی دو چشمم من به دو جام شکسته مانندستقسم به سوره‌ی واللیل و سوره‌ی والشمس که موی و روی تو زیباترین سوگندستبه گیسوئی که زدی شانه دست زهرایش ببین که قافله‌ی دل چگونه در بندسترت چنین که شتابان به روی نی تازد بگو به وصل که در شام، آرزومندست؟ [صفحه ۱۰۵] به بندبند وجودت همیشه دربندم جدا ز هم به تنت گر چه بند از بندستبه مجمعی که ترا مدحت و ثنا گویند چه جای بنده، که مداح تو خداوندست

شهاب موسوی یزدی

دست و مشگ و علم

چشمم از اشک پر و، مشگ من از آب تهیست جگرم غرقه بخون و تنم از تاب تهیستگفتم از اشک کنم آتش دل را خاموش پر ز خوناب بود، چشم من از آب، تهیست!به روی اسب، قیامم به روی خاک، سجود این نماز ره عشقست، ز آداب تهیست!جان من می‌برد، آبی که ازین مشگ چکد کشتیم غرق در آبی که ز گرداب، تهیستهر چه بخت من سرگشته به خوابست حسین! دیده‌ی اصغر لب تشنه‌ات از خواب، تهیستدست و مشگ و علمم، لازمه‌ی هر سقاست دست عباس تو از اینهمه اسباب تهیست!مشگ هم اشک به بیدستی من می‌ریزد بی‌سبب نیست اگر مشگ من از آب، تهیست!

اسماعیل پورجهانی

یک جهان ایثار

قطره‌ی اشک تو، یک دریا عطش هرم لبهای تو، یک صحرا عطش [صفحه ۱۰۶] در نگاه گرم تو حس می‌شود یک جهان ایثار، یک دنیا عطشتا نبینی عاشقان را تشنه‌کام آمدی دریای غیرت! با عطشتا کویر خشک لبهای تو دید سوخت چون خورشید، سر تا پا عطش!تشنه بیرون آمدی تا از فرات بی تو دارد آب هم حتی عطش!بی تو در میخانه، خم می شکست علقمه شد: بزم غم، سقا: عطشبعد تو، روح بلند عاطفه قطره قطره آب می‌شد با عطش

جواد محقق همدانی

عاشقانه قرآن خواند!

اگر چه داد براه خدای خود، سر را ولی شکست به خون، خنجر ستمگر راسرش چو بر سر نی عاشقانه قرآن خواند شکست رونق باراز هر سخنور رانوشته‌اند: سرش در تنور، مهمان بود اگر چه حرف گرانست سخت، باور راولی شگفت نباشد، که افگند بر خاک کسی که شامه ندارد گل معطر را [صفحه ۱۰۷] دریغ آنکه ندانست قدر او دشمن خزف فروش، چه داند بهای گوهر را؟به روز حادثه، در گیرودار بود و نبود خجل نمود تنش لاله‌های پرپر رادریغ آنکه بجز خواهرش کسی نشناخت بلند قامت آن خون گرفته پیکر رانشست بار رسالت به دوش، بر سر خاک نمود گریه، غم نخل سایه گستر راسرود: بی تو اگر چه بسیط دل تنگست ولی مباد که خالی کنیم سنگر راپیام خون ترا با گلوی زخمی خویش چنان بلند بخوانم که ابر، تندر را

قادر طهماسبی (فرید)

چشمه‌ی فریاد

سر نی در نینوا می‌مانـد، اگر زینب نبود کربلا در کربلا می‌ماند، اگر زینب نبودچهره‌ی سـرخ حقیقت بعد از آن طوفان رنگ پشـت ابری از ریـا، می‌مانـد، اگر زینـب نبودچشــمه‌ی فریـاد مظلـومیت لـب تشـنگان در کـویر تفتـه جـا می‌مانـد، اگر زینـب نـبودزخمه‌ی زخمی‌ترین فریاد در چنگ سـکوت از طراز نغمه وا می‌ماند، اگر زینب نبود [صـفحه ۱۰۸] ذوالجناح دادخواهی، بی‌سوار و بی‌لگام در بیابانها رها می‌ماند، اگر زینب نبوددر عبور از بستر تاریخ، سیل انقلاب پشت کوه فتنه‌ها می‌ماند، اگر زینب نبود

محمد وارسته‌ی کاشانی (وارسته)

کربلای حسین

آرزومند نینوای حسـین سـر کند همچو نی، نوای حسینسـرمه‌ی چشـمه عاشـقان جهان نبود غیر خاک پای حسینصاحب تاج، پیش او محتاج هر توانگر، بود گدای حسـینمطلب خود، ز غیر او مطلب تا دهد حاجتت خدای حسـینزنده، اسـلام از شـهادت اوست باد جان جهان، فدای حسـینلرزه افتد به جان دشمن دین تا وزد باد بر لوای حسینکوه، زانو گرفت بر دامن چرخ، نیلی شد از عزای حسیناشک ریزد ز دیـده همچون شـمع بشـنود هر که ماجرای حسـین [صـفحه ۱۰۹] هیـچ صوتی به گوش دلهـا نیست خوشتر از نـام جـانفزای حسینگر نسیمی وزد ز باغ بهشت می‌دهد بوی کربلای حسینجنت و عرش و فرش و حور و قصور نیست در حد خونبهای حسیننکشم تا که زنده‌ام به جهان دست، از دامن ولای حسینطبع (وارسته) باد گویاتر تا کند مدحت و ثنای حسین

حسین اسرافیلی

فرود آفتاب

فلک به چهره کشـد از حیا نقاب مگر وگرنه، دید توان اینهمه عذاب مگر؟به کام فاجعه می‌ریزد آسـمان و زمین نشسـته جغد بر این خانه‌ی خراب مگر؟لبان تشـنه‌ی دریادلان به فریادست خدای را، شده دریاچه‌ها سراب مگر؟صلاه ظهر و، تو در عرش می‌کنی پرواز گرفته‌اند ملایک ترا رکاب مگر؟امیر قافله را سـر به چوب نیزه چراست؟ زمانه لال شد از دادن جواب مگر؟ [صـفحه ۱۱۰] سرت به نیزه اذان گفت، کـاروان لرزیـد نشسـته هیبت طوفـان درین خطـاب مگر؟نگـاهت از سـر نی بیمناک طفلانست گشاده بال به ره، باز اضـطراب مگر؟دوان به سوی پـدر، کودکـان آبله پـای گرفته‌انـد از آنجا سـراغ آب مگر؟فراز نیزه چه غوغای عالم افروزیست! فرود آمده تا نیزه، آفتاب مگر؟!

حسین اخوان کاشانی (تائب)

کبوتران حرم

به زخمهـای تنت چون اشـاره می‌کردم به دامن از مژه، جـاری سـتاره می‌کردمبرای رفتن تـا کوفه، داشـتم تردیـد به مصـحف بـدنت استخاره می‌کردم!از سیل گریه‌ی لرزان خویش در کوفه خراب، پایه‌ی دارالاماره می‌کردمکبوتران حریم ترا به هر منزل به قصد منزل دیگر، شـماره می‌کردمشبی که یک تن از آنان میان ره گم شد به سینه، پیرهن صبر پاره می‌کردمبه طشت زر، به لبت چوب خیزران می‌زد یزیـد و، مـن بـه تحیر نظاره می‌کردم [صــفحه ۱۱۱] به سـینه چنگ‌زنـان خیره می‌شـدم به ربـاب چو یاد تشـنگی شـیرخواره

می کردمبه قطره قطره‌ی اشکم ازین سفر (تائب)! هماره آب دل سنگ خاره می کردم

عباس براتی پور

یادگاری، برای حر شهید

من ماندم و، کوه شرمساری من ماندم و، دشت بیقراریمن ماندم و، کوله‌باری از درد من ماندم و اشک و آه و زاریسر در قدمت نهم که حرم تا بر سر من قدم گذاریشرمنده و زار و ناتوانم آیا ز دلم خبر نداری؟!خشکیده نهال روحم از شرم از مغفرتش کن آبیاریگر توبه‌ی من قبول افتد آسوده شوم ز شرمسارییا سرخی خون خود بشویم رخسار خود از گناهکارییبخشید امام و رخصتش داد شد عازم رزم و جانسپاری [صفحه ۱۱۲] جان داد به راه عشق و بگرفت جا در ملکوت قرب باریچون دید فتاده خودش از سر خون از سر و روی اوست جاریبست از ره مرحمت به فرقش دستار، به رسم یادگاری!

گل انتظار، در مصائب نازدانه‌ی سیدالشهداء

شهید عشق که پروانه وار آمده بود به غمگساری آن غمگسار، آمده بودحضور صبح تجلی که پشت شب بشکست به دلنوازی، آن دلفگار آمده بودبه روی نیزه شکوفاتر از گل خورشید به شام تیره، برون از حصار آمده بودز داغ لاله رخان، چهره یی پر از غم داشت عجب مدار اگر داغدار آمده بودبه بزم ماتم و آشفته‌ی خزان زدگان گلی، نشانه ز فصل بهار آمده بوددر انزوای عطشناک سوگ محرومان نسیم عاطفه‌ی سوگوار، آمده بودامیر قافله‌ی مهر، با ترنم لطف به جستجوی گل انتظار آمده بود [صفحه ۱۱۳]

عباس حداد کاشانی (حداد)

گل ستاره

گل ستاره‌ی عشقست، خال روی حسین صفای خالق و خلقست، خلق و خوی حسینگل محمدی از رنگ احمرش پیداست که خورده لعل لبش آب، از سبوی حسیننشان لاله‌ی باغست، داغ سینه‌ی او سپند آتش دل، خال مشکبوی حسینبیا، بگو، بشنو، کاین حدیث شیرینست به کام ما و تو، قندست گفتگوی حسینهمیشه چشم من، آیینه دار طلعت اوست همیشه اشک من آید، در آرزوی حسینفرات، ز آب گل آلود هم مضایقه کرد! گلایه‌ها ز فراتست، در گلوی حسیندرست، اول خردی دلم فتاد و، شکست که بست شیشه‌ی خود را به تار موی حسین!به خون چشمه‌ی دل کن وضو، که وقت صلوه ز مهر، مهر نمازست خاک کوی حسینخدا کند که شوی پاک از گنه، (حداد)! بآبروی محمد، بآبروی حسین

جلال‌الدین همایی (سنا)

لاله‌ی سرخ

خون خورم در غم آن طفل، که جای لبنش ریخت دست ستم حرمله خون در دهنش! [صفحه ۱۱۴] کودکی، کآب ز سرچشمه‌ی وحدت می‌خورد گشت از سوز عطش آب، روان در بدنشگر تن نوگل لیلا- نبود لاله‌ی سرخ از چه آغشته به خون گشت چنین پیرهنش؟غنچه یی از چمن زاده‌ی زهرا بشکفت که شد از زخم سنان، چون گل صد برگ، تنشگلشنی ساخته در دشت بلا گشت، که بود غنچه‌اش اصغر و گل، قاسم و اکبر، سمنشتشنه لب کشته شد آن شاه، که با خنجر و تیر گشت ببریده و شد دوخته بر تن،

کفنشآنکه باشد نظرش داروی هر درد (سنا)! چشم دارم که فتد گوشه‌ی چشمی به منش

هلال محرم

از آسمان، هلال محرم چو شد برون رفت از دل زمین و زمان، طاقت و سکونماه نو آمد از شفق سرخ، آشکار چون خنجر برهنه که افتد ز طشت خونبا پیکر خمیده عیان گشت در سپهر شکل هلال، چون رقم حرف حا و نونبر لوح چرخ با قلم نور، این دو حرف ما را به نام پاک حسینست رهنمون [صفحه ۱۱۵] یعنی که تا قیامت از آن ماجرا که رفت رمزی بود نوشته بر این چرخ نیلگوندر کربلا چو شد علم شاه دین بلند گردید رایت ستم و کفر، سرنگونفریاد از آن ستم که به آل عبا رسید از شامیان ناکس و از کوفیان دون

محمد حسین شهریار تبریزی

بخواب اصغر!

گشودی چشم در چشم من و، رفتی به خواب اصغر! خداحافظ! خداحافظ! بخواب اصغر! بخواب اصغر!بدست خود به قاتل دادمت، هستم خجل اما ز تاب تشنگی آسودی و از التهاب، اصغر!به شب تا مادرت گیرید ببر قنداقه‌ی خالیت بگریند اختران شب به لالای رباب، اصغر!تو با رنگ پریده غرق خون، دنیا به من تاریک کجا دیدی شب آمیزد شفق با ماهتاب، اصغر؟!برو سیراب شو از جام جدت ساقی کوثر که دنیا و سر آبش ندیدی جز سراب، اصغرگلوی تشنه‌ی بشکافته بنمای با زهرا بگو کز زهر پیکانها به ما دادند آب! اصغر!الا ای غنچه‌ی نشکفته‌ی پژمرده، بهارت کو؟ که در رفتن به تاراج خزان کردی شتاب، اصغر [صفحه ۱۱۶] خراب از قتل ما شد خانه‌ی دین مسلمانان که بعد از خانه‌ی دین هم، جهان بادا خراب! اصغربه چشم شیعیانت اشک حسرت یادگار تست بلی در شیشه ماند یادگار از گل، گلاب اصغرالا ای لاله‌ی خونین! چه داغی آتشین داری؟ جگرها می‌کنی تا دامن محشر کباب، اصغر!تو آن ذبح عظیمستی که قرآن را شدی ناطق الا ای طلعت تأویل آیات کتاب، اصغر!خدا چون پرسد از حق رسول و آل در محشر نمی‌دانم چه خواهد داد این امت جواب، اصغر؟!

شهاب تشکری آرانی

غنچه‌ی سرخ

چه بود جان پدر! حرف تیر در گوشت که زود از جزع و گریه کرد خاموشتبه خیمه چشم به راه ست مادر زارت برای دیدن لبخند غنچه‌ی نوشتبجای آنکه در آغوش مادر آسائی گرفت پیک اجل ناگهان در آغوشت!نهال سبز ترا طاقت نوازش نیست چگونه تیر زند بوسه بر بناگوشت؟!تن لطیف ترا، بوسه رنجه می‌دارد چگونه خاک فشارد به هم بر و دوشت؟! [صفحه ۱۱۷] همیشه طوطی طبع (شهاب)، نالانست به یاد غنچه‌ی خاموش و، روی گلپوشت

پروانه‌ی نجاتی

لالایی!

امشب به خواب رفته نگاه ستاره‌ها افتاده از نفس، طپش گاهواره‌هافردا کنار علقمه تصویر می‌شود طرح شگفت حادثه‌ی خون نگاره‌هاشبناله یی غریب درین دشت لاله خیز آشفته، خواب سنگی این سنگواره‌هالالای لای کودک لب تشنه‌ام، بخواب! ای غنچه!

گل شکفته‌ی دشت شراره‌ها!مادر بخواب! تا رود از یاد نازکت آوای جانگداز گلو پاره پاره‌هامادر بخواب! تا که نبینی نخفته‌ام در حیرت شکستن بغض مناره‌هادنیا به خواب رفته، تو هم لحظه یی بخواب! بنگر به خواب رفته نگاه ستاره‌ها

حسین عبدی

هفتاد و دو ستاره

خونی که روی یال تو پیداست، ذوالجناح! خون همیشه جاری مولاست، ذوالجناح! [صفحه ۱۱۸] یک قطره آفتاب به روی تنت نشست بوی خدا زیال تو برخاست، ذوالجناح!خورشید در میانه‌ی میدان شهید شد خفاش در هیاهو و غوغاست، ذوالجناح!چون گردباد خشم، مپیچ و فرو بمان! اینجا سوار تست که تنهاست، ذوالجناح!هفتاد و دو ستاره و یک آفتاب سرخ منظومه‌ی حماسی فرداست، ذوالجناح!

محمد موحدیان قمی (امید)

تماشایی ترین میعاد!

کربلا ـ را، کربلا ـ سر داد روی نیزه‌ها نینوا! درنی، نوا افتاد روی نیزه‌هاخشم در خون خفته‌ی مظلوم عاشورائیان بی‌صدای ناله، شد فریاد روی نیزه‌ها!آسمان، خم شد به پابوس زمین، آنجا که دید چرخ را منظومه‌ی ایجاد، روی نیزه‌هاخصم را، عمق سقوط و، دوست را اوج عروج جلوه‌گر شد با همه ابعاد، روی نیزه‌هااز صمیمیت، گره می‌خورد دلها، با نگاه در تماشائی‌ترین میعاد روی نیزه‌هاحنجر فریاد سرخ از زیر تیغ اختناق رفت، تا حق را شهادت داد روی نیزه‌ها! [صفحه ۱۱۹] بی‌تعارف داشت هفتاد و دو مهمان عطش: میزبانی کردن جلاد روی نیزه‌ها!صوت قرآن، از گلوی تشنه‌ی بی‌حنجره غربت اسلام را، سر داد روی نیزه‌هاجلوه‌ی مظلومی، از آنسوی ناپیدای عشق پایداری را جهت میداد، روی نیزه‌ها!

محمد حسن مؤمنی تنکابنی

روی نیزه‌ها!

نشست بر جبین عشق، غبار روی نیزه‌ها ببار آسمان غم، ببار! روی نیزه‌هااگر چه یاسهای عشق، شدند پرپر از خزان ببین که سبز می‌شود، بهار، روی نیزه‌هاغریو دشنه می‌وزد، ز بادهای خوفناک درین میانه نغمه یی برآر، روی نیزه‌هاشکست قامت دلم، ز غربت کبوتران که مانده است روبرو، بهار روی نیزه‌هاسکوت و وحشت و عطش، دگر که مانده است باز گلی ز دامن بهار، بکار روی نیزه‌ها

علی اکبر خوشدل تهرانی (خوشدل)

شیواترین حماسه

نازم حسین را، که چو در خون خود طپید شیواترین حماسه‌ی تاریخ، آفرید [صفحه ۱۲۰] دیدی دقیق باید و، فکری دقیقتر تا پی برد به نهضت آن خسرو شهیدقامت چو زیر بار زر و زور خم نکرد در پیش عزم و همت وی آسمان خمیدبرگی بود ز دفتر خونین کربلا هر لاله و گلی که به طرف چمن دمیداز دامن سپید شریعت زدود و شست با خون سرخ خویش، سیهکاری یزیدیکسان رخ

غلام و پسر بوسه داد و گفت: در دین ما سیه نکند فرق با سپیدبد تشنه‌ی عدالت و آزادی بشر آن العطش که از دل پرسوز می‌شنیدچونانکه گفت خواهر خود را: اسیر باش! آزاد تا جهان شود از قید هر پلیدبانوی بانوان جهان، آنکه روزگار بعد از علی، خطابه سرائی چو وی ندیدلطف کلامش از امن‌العدل بین، که ساخت رسوا یزید و، پرده‌ی اهل ستم دریدخوشبخت ملتی که ازین نهضت بزرگ گردد ز روی معرفت و عقل، و مستفید(خوشدل)! دریغ و درد، که ما بهره کم بریم زین نهضت مقدس و زین مکتب مفید [صفحه ۱۲۱]

فلسفه‌ی نهضت حسینی

بزرگ فلسفه‌ی نهضت حسین اینست که مرگ سرخ به از زندگی ننگینستحسین، مظهر آزادگی و آزادیست خوشا کسی که چنینش مرام و آئینستنه ظلم کن به کسی، نی بریز ظلم برو که این مرام حسینست و منطق دینستهمین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافیست اگر چه گریه بر آلام قلب، تسکینستببین که مقصد عالی نهضت او چیست که درک آن سبب عز و جاه و تمکینستفراز نی سر وی گر رود نباشد باک که سرفرازی طاها و آل یاسینستاگر چه داغ جوان تلخکام کردش، گفت که مر در ره حفظ شرف چه شیرینستز خاک مردم آزاده بوی خون آید نشان شیعه و آثار پیروی اینستز خاک سرخ شهیدان کربلا، (خوشدل)! دهان غنچه و دامان لاله، رنگینست

نیر تبریزی

گفت ای گروه....

گفت: ای گروه! هر که ندارد هوای ما سرگیرد و برون رود از کربلای ما [صفحه ۱۲۲] نـاداده تن به خواری و ناکرده ترک سر نتوان نهاد پای به خلوتسرای ماتا دستو رو نشست به خون، می‌نیافت کس راه طواف بر حرم کبریای مااین عرصه نیست جلوه‌گه روبه و گراز شیرافگنست بادیه‌ی ابتلای مابرگدد آنکه با هوس کشور آمده سر ناورد به افسر شاهی، گدای ماما را هوای سلطنت ملک دیگرست کاین عرصه نیست در خور فر همای مایزدان ذوالجلال به خواتسرای قدس آراسته ست بزم ضیافت برای ما

آیه‌ی نور

ای ز داغ تو روان خون دل از دیده‌ی حور بیتو عالم همه ماتمکده تا نفخه‌ی صورخاک بیزان بسر اندر سر نعش تو بنات اشک‌ریزان ببر از سوک تو شعرای عبورز نماشای تجلای تو مدهوش، کلیم ای سرت سر اناالله و، سنان نخله‌ی طوردیده‌ها گو همه دریا شو و، دریـا همه خون که پس از قتل تو منسوخ شد آئین سرور [صفحه ۱۲۳] شمع انجم همه گو اشک عزا باش و بریز بهر ماتمزده، کاشانه چه ظلمات و چه نورپای در سلسله سجاد و بسر تاج، یزید خاک عالم به سر افسر و دیهیم و قصوردیر ترسا و سر سبط رسول مدنی؟! آه اگر طعنه به قرآن زند انجیل و زبورتا جهان باشد و بوده ست، که داده ست نشان میزبان خفته به کاخ اندر و، مهمان به تنور؟!سر بی‌تن که شنیده ست به لب آیه‌ی کهف؟! یا که دیده ست به مشکوه تنور آیه‌ی نور؟!جان فدای تو، که از حالت جانبازی تو در طف ماریه از یاد بشد شور نشورقدسیان سر به گریبان به حجاب ملکوت حوریان دست به گیسوی پریشان ز قصورغرق دریای تحیر ز لب خشک تو، نوح دست حسرت به دل، از صبر تو ایوب صبورمرتضی با دل افروخته، لا حول کنان مصطفی با جگر سوخته حیران و حصورکوفیان دست به تاراج حرم کرده دراز آهوان حرم از واهمه در شیون و شورانبیا محو تماشا و ملائک، مبهوت شمر، سرشار تمنا و تو سرگرم حضور [صفحه ۱۲۴]

قدرت قمی

زوار سیدالشهداء

چه جای خلق؟ که دادار سیدالشهداء به حیرتست خود از کار سیدالشهداء!فلک تبرک جوید، فرشته کحل بصر ز خاک مقدم زوار سیدالشهداءسزد که جوید همچون مسیح روح الله شفای درد ز بیمار سیدالشهداء!کرم ببین و فتوت، که کام تر نکند میان بحر، علمدار سیدالشهداء!

عباس کی منش کاشانی (مشفق)

شور ساختن

به جولانگاه دشت بی نیازی تاختن باید بیابانیست مالامال دل، جان باختن بایدمشو غافل دمی، تا منزل جانان به رهپوئی نسیم‌آسا به سر افتان و خیزان تاختن بایدگرت زین برق عالم‌سوز بال سوختن باشد درین پرواز طاقت‌گیر، شور ساختن بایدبت ما و منی آزرده دارد خاطر ما را به روی این حریف فتنه گر تیغ آختن بایداگر همچون شهید نینوا افروختن خواهی سری در سروری بالای نی افراختن باید [صفحه ۱۲۵] مگر روزی به دامانش توانی دست دل یازی غریب از خویشتن، بر آشنا پرداختن باید

غلامرضا قدسی (قدسی)

ساز مخالف

چون در عراق، ساز مخالف عدو نواخت شاه حجاز گر چه از این ساز سوخت، ساختآن روز اگر حسین نمی‌کرد خود قیام امروز کس به دهر خدا را نمی‌شناختدستش بریده اهرمنی کز ره عناد تیغ ستم به روی سلیمان عشق، آختآتش زدند تیره‌دلان تا به خرگهش چون شمع انجمن، دل آزادگان گداختناپاکباز عشق شود در قمار عشق در راه دوست از دل و جان هر چه داشت باختسلطان لامکان چون مکان کرد روی خاک خاکم به سر، که بر بدنش خصم، باره تاخت

عارف بجنوردی

شور حسینی

مقصود او فشاندن جان عاشقانه بود با دشمنان محاربه کردن بهانه بودهل من مغیث گفتن فرزند بوتراب بالله که آزمایش اهل زمانه بود [صفحه ۱۲۶] حق خواست باب فیض گشاید به روی خلق نای و نوای شور حسینی بهانه بودگردید دشت کرب و بلا، ساحل نجات هر چند بحر عشق، یمی بیکرانه بودشد یکه تاز رزم، شهی کز علو قدر واجب صفت به عرصه‌ی امکان یگانه بودجز نای نینوای حسینی، به روزگار هر نغمه‌ی دگر که شنیدم فسانه بود

ابوتراب جلی

عرفات محبت

عاشق چو رو به کعبه‌ی عشق و وفا کند احرام خود ز کسوت صبر و رضا کنددر پیش، راه بادیه گیرد غریب‌وار ترک عشیره و بلد و

اقربا کنـدبی‌اعتنا به زحمت و رنج مسافرت در هر قدم تحمل خار جفا کندآنجا که موقف عرفات محبتست در پیشـگاه دوست سـر و جان فـدا کنـداز صـدق چون نهاد قـدم در منای عشق نقدینه‌ی حیات خود از کف رها کنددر مشـعرالحرام وفا چون گشود بار از آه خویش، مشـعل سوزان بپا کنـد [صـفحه ۱۲۷] بر گرد خیمه گـاه بگردد پی وداع یـا چشم اشـکبار طواف النسـا کنـداز مروه‌ی خیام، شتابان به قتلگاه رو آرد و به هروله قصد صفا کندپس در کنار زمزم اخلاص، تشنه لب بنشیند و به زمزمه یاد خدا کندآنگاه دست و روی بشویـد به خون خویش برخیزد و نماز شـهادت بپا کنـدقربان عاشـقی که حدیث مصـیبتش ایام را هرآینه ماتمسـرا کندبی‌اختیار خون چکد از دیده‌ی (جلی) هرگه که یاد واقعه‌ی کربلا کند

محمد عابد تبریزی

کشته‌ی محبت

به قتلگه ز سـر شوق گفت شـاه حجاز: (منم که دیـده بدیـدار دوست کردم باز)بـدین شـرف که شـدم کشـته‌ی محبت تو (چه شـکر گویمت ای کارساز بنده نواز)ز شاهراه شـهادت چو بگذری ای دوست (بسا که بر رخ دولت کنی کرشمه و ناز)به خون، وضو نکند گر قتیل راه وفا (به قول مفتی عشـقش درست نیست نماز) [صـفحه ۱۲۸] به آسـتان جلالت جبین به عجز نهم (که کمیای مرا دست خـاک کـوی نیـاز)سـرم به عرش سـنان به، تنم به فرش تراب (که مرد راه نیندیشـد از نشـیب و فراز)ازل به گوش دلم پیر میفروشـان گفت: (درین سراچه‌ی بازیچه غیر عشق، مباز!)بجز خیال تو اسرار دل کرا گویم؟ (چو سرو راست در این باغ نیست محرم راز)بعشق دوست قسم، هر بلا رود به سـرم (من آن نیم که ازین عشقبازی آیم باز)چه جای گفته‌ی ناجور چون توئی (عابد)؟ (در آن مقام که حافظ برآورد آواز) [۴] .

محمد علی ریاضی یزدی

پیغام عطش

نازم آن زنده شهیدی که بر داور خویش سازد از خون گلو تاج و، نهد بر سر خویشتا دهد صبح ازل هدیه به سلطان ابد بر سر دست برد نعش علی اکبر خویشتا شود مهر نماز ملک انـدر ملکوت ریخت تا بام فلک خون علی‌اصـغر خویش [صـفحه ۱۲۹] می‌رود راه خـدا بـا سـر خود بر سـر نی! چون به زیر سم اسـبان نگرد پیکر خویشـاز پی حفظ حریم حرم حرمت دوست به اسارت، سـر بازار برد دختر خویشـروی گلگون شـفق، سـرخ شد از خون حسین تا شود شاهد این خون به بر داور خویشآن کریمی که اگر بدره‌ی زر کرد عطا پوشد از شـرم گدا، ماه رخ انور خویشآن سـلیمان که اگر خاتم ازو خواهد دیو بند انگشت دهد همره انگشتر خویش!در شگفتم چه جـوابی به خـدا خواهـد داد قاتـل او چـو درآیـد به صف محشر خویش؟!در اذان، نـام پیمبر برد و، وقت، نمـاز می کشـد زاده‌ی آزاده‌ی پیغمـبر خویش!آب، مهریه‌ی زهرا و، جگرگوشه‌ی او بـاز پیغـام عطش می‌دهـد از حنجر خویش!چشـمه‌ی چشم (ریاضـی)، گهر از خون جگر ساخت، تا هدیه‌ی آن شاه کند گوهر خویش

عبدالعلی نگارنده خراسانی

بابی انت و امی

همه جسـمیم و توئی جان، بابی انت و امی همه دردیم و تو درمان، بابی انت و امی [صـفحه ۱۳۰] بـابی انت و امی که ز پیمان تو با

حق همه گریان و تو خنـدان، بابی انت و امیز وجودت به وجود آمـده شور و هیجانی در همه عالم امکان، بابی انت و امیجان فدایت که شد از روز نخستین ولادت کربلای تو نمایان، بابی انت و امیتو حسـینی، تو حسـینی، تو سراپا همه حسنی معدن جودی و احسان، بـابی انت و امیآنکه دیوانه‌ی تو، سـر به بیابان بگـذارد بگـذرد از سـر و سامان، بابی انت و امیخرد ای خسـرو خوبان که بود شاخص انسان مانده در کار تو حیران، بابی انت و امیسـر آن کشته بنازم که دم مرگ ببیند تو گرفتیش بدامان، بابی انت و امیچون (نگارنده) به آن کو شده در ظل لوایت دادن جان بود آسان، بابی انت و امی

احمد مهران

جلوه‌گاه حق

تا ابد جلوه گه حق و حقیقت سر تست معنی مکتب تفویض، علی‌اکبر تستای حسینی که توئی مظهر آیات خدای این صفت از پدر و جد تو در جوهر تست [صـفحه ۱۳۱] درس آزادگی عباس به عالم آموخت زانکه شد مست از آن باده که در ساغر تسـتطفل شـش ماهه تبسم نکند، پس چه کند؟! آنکه بر مرگ زند خنده علی‌اصغر تستای که در کرب و بلا بیکس و یاور گشتی چشم بگشا و ببین خلق جهان یاور تسـتخواهر غمزده‌ات دید سـرت بر نی و گفت: آنکه باید به اسیری برود خواهر تستای حسینی که به هر کوی عزای تو بپاست عاشقان را نظری در دم جانپرور تستخواست (مهران) بزند بوسه سراپای ترا دید هر جا اثر تیر ز پا تا سر تست

محمد خلیل جمالی (مذنب)

دعوت

خون در دل خون، زمزمه جوشـست، بیائید گوش از همه دل ناله نیوشست، بیائیدساز دل عشاق به آهنگ حسینی در زیر و بم جوش و خروشـست، بیائیـددر خم ولا کوثر ایثار زنـد جوش فرزنـد علی باده فروشـست، بیائیـدموج نفس داغ گل باغ رسالت پیچیده به هر لاله‌ی گوشـست، بیائید [صفحه ۱۳۲] بی‌آتش عشـقی که شـماراست به سـینه در محفل ما لاله خموشست، بیائیددنبال سر عشق خدا رفتن و رفتن دیوانه شدن غایت هوشست، بیائیدپائی به سر چشم (جمالی) بگذارید گلخانه‌ی ما، آینه پوشست، بیائید

پارسای تویسرکانی (پارسا)

تنور خولی

از تنور خولی امشب می‌رود تا چرخ، نور آفتاب چرخ، حسرت می‌برد بر این تنورگر، نه ظاهر شد قیامت، ورنه روز محشرست از چه رو کرد آفتـاب از جـانب مغرب، ظهور؟!این همـان نورست کز وی لمعه یی در لحظه یی دی موسـای کلیم الله شبی در کوه طوراین همان نور خدا باشد که ناگردد خموش این همان مشـکوه حق باشد که نایابد فتورمطبخ امشب، مشرقستان تجلی گشته است زین سر بی تن، کزو افلاک باشد پر ز شوراز لبان خشک و از حلقوم خونین گویدت: قصه کهف و رفیم و رمز انجیل و زبور

احمد کمالپور خراسانی (کمال)

مهمان که بودی؟!

ای شـمع فروزان! به شبستان که بودی؟ دیشب به کجا رفتی و مهمان که بودی؟ [صفحه ۱۳۳] از دوری روی تو، من آرام ندارم ای

جان من! آرام دل و جان که بودی؟من، دیـده چو یعقوب به ره دوخته بودم ای یوسف گمگشـته! به زنـدان که بودی؟بردند به یغما سر و سامان ترا، دوش خود زیور و زیب سر و سامان که بودی؟بعد از تو برادر! شده‌ام خوارتر از خار تو ای گل بیخار! به بستان که بودی؟شب تا به سحر اشک به دامن بفشاندم ای گوهر یکدانه! به دامان که بودی؟

نظام مولا هویزه

آرزو

ای کاش در عزای تو خون می‌گریستم دمساز زخمه‌های جنون، می‌گریستمیک سینه داشتم به زلالای آسمان از ابرهای تیره، فزون می‌گریستمهماله بـا تمـامی یـاران تو، حسین! ای کاش در تمام قرون می‌گریستمسرچشـمه‌های اشـکم اگر خشک می‌شدنـد آنگاه می‌نشسـتم و، خون می‌گریستمعشـقت مگر نبود که دست مرا گرفت وقتی ز پـا فتاده، نگون می‌گریسـتم؟ [صـفحه ۱۳۴] این گریه، آبروی منسـت و دلیـل عشـق ای عشـق! بی‌نگـاه تـو چـون می‌گریسـتم؟ای کـاش در ترنـم شـعر زلاـل اشـک از مرزهـای واژه برون، می‌گریستم

حبیب الله بخشوده

نذر اباعبدالله

زیر ایوانت اگر روزی کبوتر می‌شـدم آنقـدر پر می‌زدم در خون، که پرپر می‌شـدم!آتشم گـل کرد و، بـالم سوخت با پروانه‌ها کاش چون پروانه در آتش شـناور می‌شـدمکاش در هنگام طوفان سـیاه نیزه‌ها سـرخ‌تر از شـرم بغض‌الود خنجر می‌شدمپرچمی بر شانه‌های چاک چاک نینوا مرهمی بر زخم خونین برادر می‌شـدمای سـرانگشت جنون در فصل رقص عاشـقان زخمه یی گر می‌زدی تا شـعله ورتر می‌شـدم:سوی تو پر می‌زدم، با بوی تو پر می‌زدم از شـمیم روح انگیزت معطر می‌شدمبا برادر گفت زینب: کاش بیتو در جهان مرغ بی پر، باغ بی بر، نخل بی سر می‌شدمدر حریم تو، کبوترها به باران می‌رسند گر به کویت راه می‌بردم، کبوتر می‌شدم! [صفحه ۱۳۵]

حسین دارند

مهر عاشورا، برای کودک شش ماهه‌ی امام حسین

هوای العطش نای گل، اناری شـد ترانه، خشک شـد و آب، زخم کاری شد!ضـریح زخم بلندش، در آن تبسم سـرخ هوای بال هزار آسـمان قناری شدز تشـنگی لب چون غنچه‌اش چنان پژمرد که از نگاه فرات آب شـرم جاری شدگلی که تشنگیش شاخه‌های آتش داشت به دست حرمله یکباره آبیاری شد!به استناد گلویش، که مهر عاشوراست حروف سرخ لبش، خط یادگاری شدبه روی دست پدر، یک ستاره جان می‌داد تمام وسعت قنداقه، لاله کاری شد

به پیر میدان عشق، حبیب بن مظاهر

یک علم بی صاحب افتاده ست، چشـمش اما رو به صـحراهاست گفت: اینک می‌رسد مردی، کاین علم بر دوش او زیباستشانه‌های حیرتش لرزیـد، اشک خود را در علم پیچید گفت با خود: کیست او کاینجا نیست، اما مثل ما با ماست؟آسـمان دستی تکان می‌داد،

ماه چیزی را نشان می‌داد ناگهان فریاد: زد: ای عشق! گرد مردی از کران پیداست [صفحه ۱۳۶] گفت: می‌آید ولی بی سر! بر نشسته، آهنین پیکر گفت: آری کار عشقست این، او سرش از پیشتر اینجاست!گفت: در چشمم نه یک مردست، آسمان انگار گل کرده ست کهکشان در کهکشان موجست، مثل خورشید آسمان پیماستوقتی آمد عطر گندم داشت، کوفه کوفه زخم مردم داشت عشق زیر لب به سرخی گفت: آری، آری او حبیب ماستشیهه‌ی اسبی ترنم شد، در غباری ناگهان گم شد یک صدا از پشت سر می گفت: «گرد او آیینه‌ی فرداست»

رضا معتقد

سرباز کوچک!

پوشید سرباز کوچک، قنداقه، یعنی کفن را پیمود یاس سپیدی، راه شقایق شدن رانالید، یعنی: مرا هم در کاروانت نصیبیست! یعنی که: در پیشگاهت آورده‌ام جان و تن رابگذار تا روی دستت، قدری عطش را بگریم بگذار تا خون ببارد بر پیکرم، پیرهن راقدری بنوشان مرا از اشک غریبانه‌ی خویش تا حس کنم در نگاهت لب تشنه پرپر زدن را!تا چند اینجا بمانم وقتی درین ظهر غربت می‌بینی افتاده بر خاک، یاران شمشیرزن را؟!یک سینه داری پر از داغ، دست تو بگذارد ای کاش بر شانه‌ی کوچک من، این داغ قامت شکن را [صفحه ۱۳۷] ناگاه در دست مولا یک چشمه جوشید از خون بوسید تیری گلوی آن شاخه‌ی نسترن راگهواره خالی خدایا! تنها دلی ماند و داغی داغی که از من گرفته ست، پروای دل سوختن را

جلیل دشتی مطلق، نذر حضرت ابوالفضل

آبروی میدان

این جوان کیست که در قبضه‌ی او طوفانست؟ آسمان زیر سم مرکب او حیرانستپنجه‌ی در پنجه‌ی آتش فگند گاه نبرد دشت از هیبت این معرکه، سرگردانستمشک بر دوش گرفته ست، ودل را در مشت کوهمردی که همه آبروی میدانستتا که لب‌تشنه نمانند غریبان امروز می‌رود در دل آتش، به سر پیمانستاین طرف: کوه جوانمردی، ایثار، شرف روبرو: قوم جفاپیشه و سنگستانست!صف به صف می‌شکند پشت سپاه شب کیش آذرخشیست که غرنده‌تر از شیرانستخیره بر خیمه‌ی زینب شده و می‌نگرد کودکی را که تمامی عطش و، گریانستسمت خون علقمه در آتش و، در سمت عطش خیمه‌ها شعله‌ور، و بادیه اشک افشانست [صفحه ۱۳۸] این که بر صفحه‌ی پیشانی او حک شده است آیه‌هاییست که در سوره‌ی (الرحمن) است

حسن حسینی

تاریخ ساز کربلا

می‌روم مادر! که اینک کربلا۔ می‌خواندم از دیار دوست، یار آشنا می‌خواندممهلت چون و چرائی نیست مادر! الوداع زانکه آن جانانه، بی چون و چرا می‌خواندموای من گر در طریق عشق کوتاهی کنم خاصه وقتی یار با بانگ رسا می‌خواندممی‌روم آنجا که مشتاقانه با حلقوم خون جاودان تاریخ ساز کربلا۔ می‌خواندمذوالجناح رزم را گاه سحر زین می کنم می‌روم آنجا که نای نینوا می‌خواندم

محمد شریف سعیدی افغانی، تقدیم به سیدالشهداء

میدان در باد

می‌دود اسبی، بـا یـال پریشـان در بـاد پشت زین خشم دگر دارد، توفـان در بـادمی‌رود... از جگر معرکه برمی گردد بی‌سوار امـا، آن سوخته یکران در باداز شـرار نفس سوخته‌اش، چون خورشـید شـعله می گیرد گیسوی بیابان در باد [صـفحه ۱۳۹] خیمه می‌سوزد و، طفلی که تمامی عطشـست می‌دود تلخ و برافروخته دامان، در بادتا نشیند عطش معرکه، اینک زینب کوهه ابریست که می‌بارد باران در بادرودها مرثیه می‌خوانند از دلتنگی آسـمان نیز دریده ست گریبان در بادمرقدش مشـرق گلهای فروزان بادا آن که جان داد چو فانوس فروزان، در باد

یدالله گودرزی

در مصاف گلوی تو

خورشـید، سـر برهنه برون آمد چون گوی آتشـین و، سراسـر سوخت آیینه‌های عرش ترک برداشت، قلب هزار پاره‌ی حیدر سوختاز فتنه‌های فرقه‌ی نوبنیاد، آتش به هر چه بود و نبود افتاد تنها نه روح پاک شـقایق مرد، تنها نه بالهای کبوتر سوخت!حالت چگونه بود! نمی‌دانم، وقتی میان معرکه می‌دیدی بر ساحل شـریعه‌ی خون‌آلود، آن سرو سربلند تناور سوختجنگاوری ز اهل حرم کم شد، از این فراق قـامت تو خم شـد آری! میان آتش نامردان، فرزنـد نازنین برادر سوختهنگام ظهر، کودک عطشان را، بردی به دست خویش به قربانگاه جبریل پاره کرد گریبان را وقتی که حلق نازک اصـغر سوختدر آن کویر تفته‌ی آتشناک، آنقدر داغ و غرق عطش بودی تا آنکه در مصـاف گلوی تو، حتی گلوی تشـنه‌ی خنجر سوخت [صـفحه ۱۴۰] چشـمان سـرخ و ملتهبی آن روز، چشم انتظار آمدنت بودند اما نیامدی و ازین اندوه، آن چشـمهای منتظر آخر سوختمی‌خواسـتم برای تو ای مولا! شـعری به رنگ مرثیه بنویسم اما قلم در اول ره خشکید، اوراق ناگشوده‌ی دفتر سوخت [صفحه ۱۴۳]

مثنویها

نادر بختیاری

خورشید در تنور

یکبار دیگر، العطشم شـعله ور شـده ست چشـمانم از تراوش اندوه، تر شده سـتای ذوالفقار در تف خون خفته! ای حسـین! ای حیدر دوباره برآشـفته! ای حسـین!مظلومی از درون تو می‌خواندم به خویش هل من معین خون تو، می‌خواندم به خویشمن، این من همیشه مسـافر بـه سـوی تـو من، آنکه مانـده بر دل او، آرزوی تولا‌ـل تحیر، آینه سـان شب نداشـتم می‌خواسـتم بتـازم و، مرکب نداشـتمی خواسـتم به خلسه‌ی خون آشـنا شوم هفتاد و سومین سـر از تن جدا، شوموقتی که تاخت، تشنه به سوی معاد خون برخاست از مهابت او، گردباد خونآنگاه، عرصه بر نفس او سپند شد بانگ فیا سـیوف خذینی! بلند شداسـلام کفر، تن به مجوس و مجوسه زد دیدم که تیغ: بر رگ خورشـید بوسه زد [صفحه ۱۴۴] روحی بلنـد، همچو ملائک، خروج کرد روحی که بال و پر زد و قصـد عروج کردآن روح در طواف به گرد امـام شـد و آن حـج ناتمام بـدینسان تمام شـدوقتی سـر مبارک او را بریـد، مرگ صـدبار مردو زنـده شـد و، وارهیـد مرگشب بود و من به مطبـخ آن خانه آمـدم مطبـخ نه، سوی راز نهانخانه آمدمدیـدم که، نور می‌زنـد از دخمه یی برون دل، خسـته‌ام کشاند به دنبال رد خونخون در میان نور چه می کرد؟ یا علی! خورشـید، در تنور چه می کرد؟ یا علی!اف بر چنان کسان که نکردند یاریت آنان که بودشان خبر از زخم کاریتابن بصیرهای هراسیده از خدنگ و آن ابن ربعی، آن سیاست- شعار جنگمختار

هم اگر چه کشید انتقام تو در ظهر مرگ، تیغ نشد در نیام توای ذوالفقار در تف خون خفته، ای حسین! ای حیدر دوباره برآشفته، ای حسین!بانگ شراره گون تو، پیچیده در جهان تا حشر، بوی خون تو پیچیده در جهان [صفحه ۱۴۵]

محمد علی مجاهدی (پروانه)

محشر آفرین!

چون خدا، آن قد و قامت آفرید نسخه‌ی روز قیامت، آفریدشد قد و بالاش، محشرآفرین قامتش را گفت محشر: آفرین!روی خود می‌کرد پنهان در نقاب تا خجل از او نگردد آفتاب!شیر حق، چون شد روان سوی فرات چرخ گفت آباء را: واامهات!هر چه روبه بود، از پیشش گریخت تار و پود دشمنان از هم گسیختندید شط بس بیقراری می‌کند آرزوی جانسپاری می‌کندبا زبان حال می‌گوید مدام: بیش ازین مپسند ما را تشنه کام!پس درون شط ز رحمت پا نهاد پا به روز قطره، آن دریا نهادمشگ را، زآب یقین پر آب کرد آب را، از آب خود سیراب کرد!پس ز شفقت کرد با مرکب خطاب: کام خود تر کن ازین دریای آب!مرکب از جانب ساحل دوید شیهه یی از پرده‌ی دل برکشید [صفحه ۱۴۶] کای ترا جا برفراز پشت من پیش دشمن وا چه خواهی مشت من؟!کام اگر خشکست، گامم سست نیست تا ترا بر دوش دارم، آب چیست؟!تشنه‌ی آبم، ولی دریا دلم جانب دریا مخوان از ساحلمای تو شط و بحر و اقیانوس من جز تو حرفی نیست در قاموس من!بر تنش از بس که تیر آمد فرود بی‌رکوع آمد تن او در سجود!چون فتاد آن سرو قامت بر زمین شد به پا شور قیامت در زمینبسکه از جام بلا، سرمست شد هم ز پا افتاد و، هم از دست شد!عمر او، در پرده‌ی اسرار بود در عدد با دل به یک معیار بودیعنی آن دم کو به سوی دوست راند قلب عالم از طپیدن بازماند!

عریانی خوشست!

چون که عابس، گرمی هنگامه دید خون غیرت در رگ جانش دوید [صفحه ۱۴۷] گفت با خود: با مرد باید بود، مرد! خوش بود از مرد، استقبال دردچون به جانش، آفتاب عشق تافت در حریم باده خواران، باریافتدست شوقش، دامن ساقی گرفت وز کفش جام هوالباقی، گرفتگفت: خواهم در رهت قربان شدن ترک هستی گفتن و، عریان شدن!ساقی از روی عنایت، خنده کرد کشت عابس را و، از نو زنده کرد!گفت: کای آشفته حال پاکباز زود آوردی به ما، روی نیاز!این چه راه و رسم مستی کردنست کی زمان ترک هستی کردنست؟گفت: ای جانم فدای جان تو دست کی بردارم از دامان تو؟کربلا جز سرزمین عشق نیست مذهب من: غیر دین عشق نیست!خواهم اینک در دل آتش شدن چون طلای ناب، پاک ازغش شدندید ساقی مستیش افزون شده ست پاک از عشق خدا مجنون شده ست [صفحه ۱۴۸] بهر جانبازی ز جان آماده است خود نخورده باده، مست افتاده است!تا دل او بیش ازین باید به درد رفت و فرمان شهادت مهر کردرفت عریان سوی میدان بی‌شکیب کاین منم من: عابس بن بوشبیببسکه کشت و ریخت خون از حد فزون کشتی خود دید در گرداب خونلاجرم رو جانب احباب کرد جمله را از گفته‌اش، بیتاب کردگفت: ای دردی‌کشان می‌پرست پای باید زد به فرق هر چه هستراه کوتاه ست و منزل بس قریب یک قدم مانده ست تا کوی حبیبچو علم از شوق دل افراشتم این قدم را، زودتر برداشتم!شوق او از کف عنان من ربود و آن زره انداختن، از من نبود!دست اگر از خویش افشانی، خوشست جامه بیرون کن، که عریانی خوشست! [صفحه ۱۴۹]

یا حبیب!، نذر حبیب بن مظاهر

چون که او خوان تجلی چیده دید خود بساط عمر را، برچیده دیدگفت با آن والی ملک وجود حکمران عالم غیب و شهود:تو

حسینی، من حسینی مشربم عشق پرورده ست در این مکتبمتو امیری، من غلام پیر تو خار این گلزار و، دامنگیر تواز خدا در تو مظاهر دیده‌ام من خدا را در تو، ظاهر دیده‌امگر حبیبی تو، بگو من کیستم؟! تو حبیب مطلقی، من نیستم!عاشقان را، یک حبیب‌ست و توئی از میان بردار آخر این دوئیرخصتم ده تا به میدان رو کنم رو به میدان لقای او کنمرخصتش داد آن حبیب عالمین سرور و سرخیل مظلومان، حسینکرد آن سرحلقه‌ی اهل یقین دست غیرت را برون از آستین [صفحه ۱۵۰] دید محشر را چو در بالای خون زورق خون رانـد در دریای خونـدر تنش گلزخم خون، گل کرده بود در بهار او، جنون گل کرده بودرفت و جان خود فـدای دوست کرد آن نکومرد، آنچه را نیکوست کردنخل پیر کربلا، از پا فتاد سروها را، سرفرازی یاد دادزیر لب می‌گفت آن دم با حبیب: یا حبیبی! یـا حبیبی! یـا حبیب!در غروب آفتـاب عمر من یـافت فصـل خون کتـاب عمر من!این کتاب از عشق تو شیرازه یافت اعتباری بیش از انـدازه یافتبار عشـقت، قامتم را راست کرد در حق من، آنچه را می‌خواست کرد!ناله‌ام را، رخصت فریاد داد دیـده را، بی‌پرده دیـدن یاد داد!پرده بالا رفت و، دیدم هست و نیست! راستی، نادیدنیها دیدنیست!

الله اکبر!

روز عـاشورا، که روز عشـق بـود جـان یـاران پر ز سـوز عشق بود [صـفحه ۱۵۱] بانـگ می‌زد سـاقی بزم بلا عاشـقان را، آشـکارا و برملاکای گروه باده‌خواران الست! باید از جام بلا گردید، مستاز در و دیوار می‌بارد بلا تا کند خیل شما را، مبتلا!باده‌خواران! همدم ساقی شوید سرخوش از جام هوالباقی شویدهمتی! هنگام مستی کردنست وقت رو سوی بلا آوردنستنیست هشیاری ز سرمستان، روا ترسم از یزدان بدا آید، بدا!باده‌خواران گرد او گشـتند جمع جانشان پروانه شد بر گرد شـمعهر کرا در حد خود می‌ریخت می تا کند این راه را، مستـانه طیتـا مبـادا مستیش افزون شود حالتش از باده، دیگرگون شودمستی اکبر ز یاران، بیش بود جام را، از دست ساقی می‌ربود!هر چه می در ساغرش می‌ریخت، او می‌شـنید از او که: ساقی! باده کو؟ [صفحه ۱۵۲] ساغرم پر کن دمادم از شراب تا کند هر ذره‌ام را آفتابکی توان سـرمست شد زین یک دو جام؟! باده‌نوشی خوش بود، اما مدامخوش بود با می، مدام آمیختن باده را دائم به ساغر ریختنمی که بی‌اندازه باشد، خوشترست مرد این میدان، علی اکبرست!ساقی دانا دل صافی ضمیر گفت با او: هر چه خواهی بـاده گیر!آنقـدر می از سـبوی هر، کشـید تا که رنگ او گرفت و، هو کشـید!رو سپس بر جمع میخواران نمود پرده از راز دل خود، برگشودکـای گروه بـاده‌خواران! الوداع ترسم این مسـتی، مرا آرد صـداع!صـحتم، آهنـگ بیمـاری کنـد مستیم، رو سوی هوشـیاری کنـدترک جـان گفتن، به مستی خوشترست بهر او مردن، ز هستی خوشترستاین بگفت و، سوی میـدان رو نهاد پا به میـدان لقای او، نهاد [صفحه ۱۵۳] هسـتی موهـوم را، معـدوم کرد خویش را، قربـانی قیوم کردرفت بیرون از جهـات و از قیود طلعت حق گشت در چشم شـهود!چون حسین این جلوه را نظاره کرد جامه بر تن از تحیر، پاره کردکاین چه رسم عشقبازی با خداست؟! اکبرست این در تجلی، یـا خـداست؟!چون شـنید انی انـا الله از درون کرد خود نعلین را، از پا برونسربرهنه جانب یاران دویـد پابرهنه سوی میخواران دویـدکاینک اکبر در تجلی‌گاه اوست دیگر اکبر نیست آنجحا، بلکه هوستهر چه می‌بینیـد، آیـات ویست عـالم امکـان، ظهورات ویستدر فنـای ما، بقا دارد حضور لای ما، الا درآرد در ظهوربنگریـد ای باده‌خواران آشـکار در جمال اکبرم، رخسار یارهر کرا میل تماشای خداست رو کند آنجا، که طور کبریاست! [صفحه ۱۵۴] جمله مست از جام آگاهی شدند باده‌خواران، اکبر اللهی شدند!هر که از آن باده، ساغر می‌کشید نعره‌ی الله‌اکبر می‌کشید!زان سپس در عرصه‌ی غیب و شهود ذکر تسبیح ملک، تکبیر بود!

خاطرخواه باش!

روز عـاشورا بـه پـای خـم غنـود هر حریـف باده‌پیمـائی کـه بودآسـتین افشـان و پاکوبـان و مست شسـته دست از غیر جانـان، هر چه هستجمله از جام بلا، صـهبا زده پرده‌های غیب را، بالا زده!غیر ساقی، هیچ هشیاری نبود جام، مالامال و میخواری نبودغیر او بزم بلا،

ساقی نداشت در خور جام هوالباقی نداشتآن خم لبریز، شد لبریزتر آتش عشق خدائی، تیزتروآندر آن خم، باده‌ی ناب بلا همچنان بر ما سوا می‌زد صلا [صفحه ۱۵۵] لیک منظورش بجز ساقی نبود کز حریفان غیر او، باقی نبودساقی، آن منظور صهبای بلا زد دل خود را به دریای بلا!از خم آن میخواره، صهبانوش شد رشکً اقیانوس، دریانوش شد!کرد آن خم را ز می ساقی تهی وجه باقی، آن می باقی، تهیکآن خم می، در خور مستی نبود در خور میخواره‌ی هستی نبود!قتلگاه از نور، رشک طور شد مصحف فرش، آیه‌های نور شد!شد حریم کبریائی، قتلگاه آه ازین فر خدائی، آه! آه!جبرئیل آورد پیغامی ز دوست تا بدو گوید که حق مشتاق اوستگفت با خود کاین حریم کبریاست! پس حسینی را که می‌جویم، کجاست؟!پاسخ آمد کاین گرانجانی ز چیست؟! دیده واکن! تا ببینی دوست کیستنیست اینجا، فرق بین ما و او نک بیا پیغام ما، با ما بگو! [صفحه ۱۵۶] جبرئیل از این سخن در شرم شد پای تا سر شعله از آزرم، شدتا نسوزد، شهپر خود را گشود پرزنان می‌گفت کای رب ودود!کرده یی مست از می آگاهیم روشن از اشراق ثاراللهیمجلوات، پروانه می‌سازد ز شمع! می‌شود پروانه اینجا، شمع جمع!وارهانیدی مرا از گمرهی اللهی و، کسوت ثاراللهی؟!جبرئیل از این نمط گوید سخن بهر من دیگر چه ماند! وای من!بزم حق را نیست ساقی، جز حسین نیست آری وجه باقی، جز حسینهر چه خواهی باش، خاطرخواه باش! بنده‌ی درگاه ثارالله باش

بهروز سپیدنامه

نینوا

باز، این دل، این دل طوفانیم می‌برد تا بیسر و سامانیمانتظاری تازه دارد چشم من می‌شکوفد خوشه‌های خشم من [صفحه ۱۵۷] در عزای آل شبنم، سوختم آه! ای اندوه مبهم، سوختم!سوختم!سوختم، آتش گرفتم، وای من می‌تراود کربلاـ از نای من!آه ای من! ای من گمگشته‌ام! باز امشب کربلائی گشته‌امزینب اینجا، بس غریب افتاده است خطبه‌هایش، بی‌نصیب افتاده استخطبه یعنی: اعتراض آتشین خطبه یعنی: درد زین‌العابدینخطبه یعنی: همچو زینب، استوار با تبسم ایستادن پای دارخطبه یعنی: تشنگی آموختن در کنار آب، لب را دوختنخطبه یعنی: زن حریم پاکیست جلوه یی از حجب و از بیباکیستآنکه مست از باده‌ی تلخ شب‌ست آشنا کی با صدای زینب است؟

حکیم قاآنی شیرازی (قاآنی)

اهل درد

کسی راز این پرده داند درست که بی‌پرده جان برفشاند درست [صفحه ۱۵۸] تنی گردد آگه ز سر خدای که از جان و دل سر نماید فداپسر را اگر کشته بیند به پیش غم دل نهان دارد از جان خویشوگر خسته بیند برادر به تیغ بندد زبان از فسوس و دریغچنین درد در خورد هر مرد نیست کسی جز حسین اهل این درد نیستندیدی که در عرصه‌ی کربلا چسان بود صابر به چندین بلا؟!لب تشنه جان داد نزد فرات چو اسکندر از شوق آب حیاتز یکسو تنش گشته آماج تیر ز یکسو شده خواهرانش اسیرزنان سیه‌پوش از خیمه‌گاه سیه کرده آفاق از دود آهسکینه به زنجیر و زینب به بند رقیه به غل، عابدین در کمندچو برگ گل از غم، خراشیده روی چو اوراق سنبل، پریشیده مویولی اینهمه ز جر، بی‌اجر نیست که زخمی که جانان زند، زجر نیست [صفحه ۱۵۹]

محمد علی ریاضی یزدی

شور حسینی

برو بو کن زمین کربلا را کز آنجا بنشوی بوی خدا رامگر ای کربلا خاک بهشتی که خامی مشکبو، عنبر سرشتیاگر خاکی، به معجز، کیمیائی بهشتی، کعبه یی، عرض خدائیزمین کعبه هم، چون کربلا نیست که او آغشته با خون خدا نیستاگر خاک ترا دستی ببیزد بجای خاک، اشک و خون بریزداگر بستند بر اهل حرم آب ترا اشک یتیمان کرد سیراب!نه از آب فراتست این نم تو که گرید آسمان زین ماتم توترا دیگر چه حاجت بر فراتست که پیش اشک ما صد دجله ماتستچه زیورها که زیب سینه‌ی تست چه گوهرها که در گنیجه‌ی تستیکی یاقوت خون حلق اصغر یکی نافه ز مشکین موی اکبرکنار بیدق سبزی نگونسار فتاده دست عباس علمدار [صفحه ۱۶۰] درخشد چون ثریا در دل شب چو مروارید غلطان، اشک زینبتو در گنجینه داری گوشواره بیاد گوشهای پاره‌پارهاز آن روزی که او شد کربلائی نهان شد در تو اوصاف خدائیفلک صد ماه و خورشید ار برآرد چو تو منظومه‌ی شمسی نداردبگو ای خاک با خورشید گردون میا از حجله گاه شرق بیرونکه اینجا روی نی خواهد درخشید سری روشنتر از صد ماه و خورشیدکه یک نی آفتاب روز محشر بلندست از زمین، الله اکبر!کنار آفتاب و قله‌ی نور سر ماه بنی‌هاشم دهد نوربه گرد نیزه‌ی این ماهپاره کند گردش سر دهها ستارهمگر لیلا به زلف او زده دست که ماه روی اکبر در خسوف‌ست؟ [صفحه ۱۶۱] خداوندا! باین انوار رحمت باین شیران میدان شهامتباین خورشید و این ماه و ستاره باین تنهای پاک پاره‌پارهبدود خیمه‌های نیم‌سوزش بخون جبهه‌ی عالم‌فروزشکه: این شور حسینی جاودان باد جهان از یمن خونش در امان باد

مکتب عشق

ای حرمت قبله‌ی حاجات ما یاد تو، تسبیح و مناجات ماتاج شهیدان همه عالمی دست علی، ماه بنی‌هاشمیماه کجا، روی دلارای تو؟! سرو کجا، قامت رعنای تو؟!ماه درخشنده‌تر از آفتاب مطلع تو، جان و تن بوترابهمقدم قافله سالار عشق ساقی عشاق و، علمدار عشقسرور و سالار سپاه حسین داده سر و دست به راه حسین [صفحه ۱۶۲] عم امام و اخ و ابن امام حضرت عباس، علیه السلامای علم کفر نگون ساخته! پرچم اسلام، برافراخته!مکتب تو، مکتب عشق و وفاست درس الفبای تو، صدق و صفاستمکتب جانباری و سربازیست بیسری، آنگاه سرافرازیستشمع شده، آب شده، سوخته روح ادب را، ادب آموختهآب فرات از ادب تست، مات موج زند اشک به چشم فراتیاد حسین و لب عطشان او وآن لب خشکیده‌ی طفلان اوتشنه برون آمدی از موج آب ای جگر آب برایت کباب!ساقی کوثر، پدرت مرتضیست کار تو، سقائی کرب وبلاستمشک پر از آب حیاتت به دوشت طفل حقیقت ز کفت آب‌نوشدرگه والای تو، در نشأتین هست در رحمت و باب حسین [صفحه ۱۶۳] هر که به دردی، به غمی شد دچار گوید اگر یکصد و سی‌و سه‌بارای علم افراخته در عالمین اکشف یا کاشف کرب الحسیناز کرم و لطف، جوابش دهی تشنه اگر آمده، آبش دهیچون نهم ماه محرم رسید کار بدانجا که نباید، کشید!از عقب خیمه‌ی صدر جهان شاه فلک جاه ملک پاسبانشمر، به آواز ترا زد صدا گفت: کجائید بنو اختنا؟!تا برهانند ز هنگامه‌ات داد نشان، خط امان نامه‌اترنگ پرید از رخ زیبای تو لرزه بیفتاد بر اعضای تومن به امان باشم و، جان جهان از دم شمشیر و سنان، بی‌امان؟!دست تو نگرفت امان‌نامه را تا که شد از پیکر پاکت جدامزد تو، زین سوختن و ساختن دست سپر کردن و سر باختن: [صفحه ۱۶۴] دست تو شد، دست شه لافتی خط تو شد، خط امان خداپنج امامی که ترا دیده‌اند دست علم‌گیر تو، بوسیده‌اندچشم خداوند چو دست تو دید بوسه زد و، اشک ز چشمش چکیدبا لب آغشته به زهر جفا بوسه به دست تو بزد مجتبیدید چو در کرب وبلا شاه دین دست تو افتاده به روی زمینخم شد و بگذاشت سر دیده‌اش بوسه بزد با لب خشکیده‌اشحضرت سجاد هم، آن دست پاک بوسه زد و، کرد نهان زیر خاکحضرت باقر، به صف کربلا بوسه به دست تو بزد بارهامطلع شعبان همایون اثر بر ادب تست دلیلی دگرسوم این ماه، چو نور امید شعشعه‌ی صبح حسینی دمیدچارم این مه که پر از عطر و بوست نوبت میلاد علمدار اوست [صفحه ۱۶۵] شد به هم آمیخته از مشرقین نور ابوالفضل و، شعاع حسینوقت ولادت، قدمی پشت سر وقت شهادت، قدمی پیشترای به فدای سر و جان و تنت وین ادب آمدن و رفتنتمدح تو این بس که شه ملک جان

شاه شـهیدان و، امام زمانگفت به تو گوهر والانژاد: جان برادر به فدای تو باد!شه چو به قربان برادر رود کیست (ریاضـی) که فدایت شود

محمد خلیلی جمالی (مذنب)

شبی برای روز

نینوا با عشق عهدی تازه بست دفتر عشاق را شیرازه بستعشق، دلها را بهم پیوند زد دست رد بر عقل پا دربند، زدعاشقان، شب محفلی آراسـتند از خدا، تنها خدا را خواستندغیرت عشق خدا، عشق غیور آفتاب شرق ایمان، کان نور [صفحه ۱۶۶] خواند خونین خطبه‌ای داغ و بلیغ داد آبی از زبـان خود به تیغگفت بـا یـاران حـدیث کـار خویش کرد روشن نقشه‌ی پیکار خویشگفت: فردا روز در خون خفتنست هر تن اینجا، بیسر و سر، بی‌تنستدشمنان: غدار و بی‌دین و دلند جاهل و بی‌هوش و از حق غافلندخواهم اینک از شما بی‌قید و بنـد بگذریـد از این بیابان، بی‌گزندقتل من، تنها مراد دشـمنست دشـمن دون تشـنه‌ی خون منسـتهر که دارد پای دل دربند خویش خوش رود نزد زن و فرزند خویشچهره‌ی ماه بنی‌هاشم شکفت سرخ شد از غیرت و جوشید و گفت:بی تو ما را در جهان هستی مباد! اینهمه بالائی و پستی مباد!من ترا همخوی و خونم، خون تست عقل من دیوانه و مجنون تستاذن ده تا بر صف دشـمن زنم کافران را تیغ بر گردن زنم [صـفحه ۱۶۷] در سیاهی برکشم تیغ هلا‌ـک زین خبیثـان پاک سازم روی خاکهر یک از یاران در آن بزم حضور گفت ازین مضـمون سخن با شوق و شورصاحب خون خدا چون گل شکفت صحبت اصحاب خود را چون شنفتبرده بالا زد ز روی سرنوشت داد بر هر یـک نشان بـاغ بهشـتشب، شبی پرمـاجرا و جوش بود مست ازجـام شـهادت، هوش بودبود دور از خیمه‌ی شب، همچـو روز خیمه‌ی خورشـیدیان کفرسوزخیمه پشت خیمه بسته بندبنـد بود از هر خیمه آوائی بلنـدخیمه‌ی زین العبـاد و زینـبین بود جفت خیمه‌ی سبز حسـینعشق در دل نقشه‌ی خون می‌کشـید دل در درون سـینه در خون می طپیـدزینب آنجـا پـای تا سـر گوش بود هوش سر پوشیده‌ی مدهوش بودناگهان از سینه آهی برکشید قصه‌ی فردای عاشورا شنید [صفحه ۱۶۸] زد به سر، دور آمد از صبری که داشت از حصار خیمه پا بیرون گذاشتوا اخا گفت و چو دریا زد خروش دیده، پر خونابه و دل، پر ز جوشرفت و دامان برادر تاب داد شـرح احوال دل بیتاب دادجیب طاقت چاک خورد از دست داغ هوش رفت از هوش و دل شـد بی دماغاشک در چشم خـدابین حسـین رخ نهفت از شـرم شـیرین حسیناآسـمان بر چهر زینب آب زد شبنمی بر گونه‌ی مهتاب زدهوش از خود رفته باز آمد به هوش داشت شور ناله، اما شد خموشدید چون بیتابی خواهر، حسـین داد او را دل، دلی دیگر حسـینگفت هر کس عشقبازی می‌کند عشق، او را چاره سازی می‌کنداز تو خواهم در بلا باشـی صـبور کوه باشی پیش سیل ظلم و زورکشته گشتن از بلا آسودنست هر بلائی در نظام بودنست [صفحه ۱۶۹] خویش را کوچک بر دشـمن مکن لطمه بر صورت مزن، شـیون مکنراه ما، از راه تو هموارتر کار تو، از کـار مـا دشوارترداغها را با تحمل چاره کن دشـمنان را زین روش، بیچاره کنپرچم خون، بعـد ما بر دوشت تست جای امن کودکان آغوش تستزینب آن دم جسم و جـانی تـازه یـافت ناتوان بود و، توانی تازه یافترفت تا فردا شود گیتی‌فروز شام را رسوا کنـد در پیش روز

شهاب موسوی آرانی

این عاشق شیدا که بود

بـاز امشب مسب مست افتـاده‌ام بیخبر از هر چه هست افتاده‌امیـاد جانـان، غافلم از خویش کرد فارغم، از عقل دورانـدیش کردآشـنا، جانم چو با جانانه شـد در جهان با غیر او، بیگانه شدهوشـیارا! منعم از مستی مکن پیش مسـتان، صـحبت هستی مکن [صـفحه ۱۷۰]

هیچ دانی عشق و مستی ساده نیست؟ مستی عاشق ز سکر باده نیست؟خواب عاشق‌پیشه، بیداری بود مستی او، عین هوشیاری بودکیست جز عاشق ز سامان بگذرد؟ در ره جانانه از جان، بگذرد؟سر فرود آرد به پیش رای دوست افسر و سر، افگند در پای دوستدمبدم خواهد فنای خویش را در فنا جوید، بقای خویش راجز حسین، این عاشق شیدا که بود؟ غیر او، بر این سر و سودا، که بود؟با سر خونین و جسم چاک چاک سر نهاد آن عاشق شیدا، به خاکبا تبسم گفت: جانا! این سرم این سر و، این پاره پاره پیکرماین علی اکبر و، این اصغرم این علمدار سپاه، این لشکرمهر چه بودم در رهت بی واهمه دیده پوشیدم خدایا! از همهعاشقان، اینگونه سودا می‌کنند تا به جانان، راه پیدا می‌کنند [صفحه ۱۷۱]

محمد کاظم کاظمی (شاعر افغانی)

هفتاد و دو تیغ!

ای دوزخ سفران! گاه دریغ آمده است سر بدزدید، که هفتاد و دو تیغ آمده استطعمه‌ی تلخ جحیمید، گلوگیر شده! چرک زخمید- که کوفه ست- سرازیر شده!فوج فرعونید؟ یا قافله‌ی قابیلید؟! ننگ محضید، ندانم ز کدامین ایلید؟!ره مبندید! که ما کهنه سواریم ای قوم! سر برگشت نداریم، نداریم ای قوم!حلق بر نیزه اگر دوخته شد، باکی نیست خیمه تشنه ست، غمی نیست، گلاب آلوده استخیمه تشنه ست، نه بیمار! سجده بیمار، نه بیمار! شراب آلوده ست!آب این بادیه، خونست که وانوشد کس زهر باد آن آب کز دست شما نوشد کسراه، سختست اگر سر برود نیست شگفت کاروان با سر رهبر برود نیست شگفتتن به صحرای عطش سوخته، سر بر نیزه بر نمی‌گردیم زین دشت، مگر بر نیزه!تشنه می‌سوزیم با مشک درین خونین دشت دست می‌کاریم تا مرد بروید زین دشت [صفحه ۱۷۲] آی دوزخ سفران! گاه سفر آمده است سر بدزدید که هفتاد و دو سر آمده است

پرویز بیگی

پیشگامان رهایی

می‌نویسم نامه یی با اشک و خون از زبان داغداران قرونکاروان اشک و محملهای آه در میان لاله‌ها می‌جست راهلاله‌ها از سینه‌های چاک‌چاک می‌دمید از سینه‌ی گلگون خاکبالهای سوگ در پرواز بود پرده‌های آه در آواز بودکاروان را طاقت این راه نیست از دل زینب کسی آگاه نیستدستها در آرزوی پیکرند مرغکان عشق، بی‌بال و پرنددشت می‌گرید در آغوش غروب وای از سیمای مدهوش غروبساقه‌های نیزه، گل داده ست آه! دستها، هر سوی افتاده ست، آه!می‌دود در لاله‌ها خون حسین وای از رخسار گلگون حسین [صفحه ۱۷۳] زینب و بدرود مهمانان خاک زینب و گلزخمهای چاک‌چاکجامه‌های زخم بر اندامشان پیشگامان رهائی، نامشانهر طرف سروی به خاک افتاده است وین طلوع سرخ هر آزاده استپیشگامان، ارغوانی گشته‌اند لاله‌رویان، جاودانی گشته‌اند

علی موسوی گرمارودی

چشمان علیست در نگاهش!

مستوره‌ی پاک پرده‌ی شب! ای پرده‌ی کائنات، زینب!ای جوهر مردی زنانه مردی ز تو یافت پشتوانهای چادر عفت تو لولاک از شرم تو شرم را جگر، چاک!یک دشت شقایق بهشتی بر سینه ز داغ و درد، کشتیای بذر غم و، شکوفه‌ی درد بر دشت عقیق خون، گل زرد!افراشته باد قامت غم! تا قامت زینبست پرچم [صفحه ۱۷۴] از پشت علی، حسین دیگر؟ یا آنکه علیست زیر

معجر؟!چشـمان علیست در نگاهش توفان خـداست، ابر آهشدر بیشه‌ی سـرخ، غم‌نوردی سـرمشق کمال، شـیرمردیآن لحظه‌ی داغ پر فروزش آن لحظه‌ی درد و عشق و سوزشآن لحظه‌ی رفتن برادر آن دم که طپید عرش اکبرآن لحظه‌ی واپسین رفتن در سینه‌ی دشت تفته، خفتنآن لحظه‌ی دوری و جـدائی آن آن اراده‌ی خدائیچشـمان علی ز پشت معجر افتاده به دیـدگان حیـدر!خورشـید سـتاده بود بیتـاب و آن دیـده‌ی ماه، غرقه‌ی آبیک بیشه نگاه شـیر ماده افتاده به قامت اراده [صـفحه ۱۷۵] این سوی، غم ایسـتاد والا آن سوی، شرف بلندبالادریای غم ایسـتاد، بی‌موج در پیش ستیغ رفعت و اوجاین، دشت شکیب و غمگساری آن، قله‌ی اوج استوارییاین، فاطمه در علی سـتاده وان، حیدر فاطمی نژادهشمشیر فراق را زمانه افگند، که بگسلد میانه!خورشید شد و، شفق بجا ماند اندوه، سرود هجر برخوانداین ماند، که با غمان بسازد وان رفت، که نرد عشق بازد

از قامت او دو نیزه کم شد!

ای تشـنه‌ی عشق روی دلبند! برخیز و به عاشـقان بپیونددر جاری مهر، شسـتشو کن وانگاه ز خون خود وضو کنزان پا که درین سـفر درآئی گردست دهی سبکتر آئی [صفحه ۱۷۶] رو جانب قبله‌ی وفا کن با دل سفری به کربلا کنبنگر به نگاه دیده‌ی پاک خورشید به خون طپیـده‌ی خاکعباس علی، ابوالفضائل در خانه‌ی عشق کرده منزلای سـرو بلند باغ ایمان! وی قمری شاخسار احساندستی که ز خویش وانهـادی جانی که به راه دوست دادی!آن، شاخ درخت با وفائیست وین، میوه‌ی باغ کبریائیسترفتی که به تشـنگان دهی آب خود گشتی از آب عشق، سـیرابآبی ز فرات تا لب آورد آه از دل آتشین برآوردآن آب ز کف: غمین فرو ریخت وآن آب دو دیده با وی آمیختبرخاست ز بار غم خمیده جان بر لبش از عطش رسـیدهبر اسب نشـست و، بود بیتاب دل در گرو رساندن آب [صـفحه ۱۷۷] ناگاه یکی دو روبه خرد دیدنـد که شـیر آب می‌بردآن آتش حق خمیـد بر آب وز دغدغه و تلاش، بیتابدسـتان خدا ز تن جدا شـد و آن قـامت حیـدری دو تا شـدبگرفت بناگزیر، چون جان آن مشگ ز دوش خود به دنـدانو آنگاه به روی مشگ، خم شـد وز قامت او دو نیزه کم شد!جان در بدنش نبود و می‌تاخت با زخم هزار نیزه می‌ساختاز خون، تن او به گل نشسته صد خار بر آن ز تیر، بسـتهدلشاد، که گر ز دست شـد دست آبیش برای کودکان هستچون عمر گل، این نشاط، کوتاه تیر آمـد و مشگ بردریـد، آه!این لحظه چه گـویم او چهـا کرد تنهـا، نگهی به خیمه‌هـا کرد! [صـفحه ۱۷۸] ای مرگ! کنـون مرا ببـر گیر از دست شـدم کنون، ز سـر گیرمی گفت و بر آب و خون، نگاهش وز سینه‌ی تفته بر لب آهشخونابه و آب برمی‌آمیخت وز مشگ و بدن به خاک می‌ریختچون سوی زمین خمیـد آن ماه عرش و ملکوت بود همراهتنها نفتاد بوفضائل شد کفه‌ی کائنات، مایلحق، ساقی خویش را فراخواند بر کام زمانه تشـنگی مانددر حسـرت آن کفی که برداشت از آب و، فرو فگند و، بگذاشتهر موج به یاد آن کف و چنگ کوبد سر خویش را به هر سـنگکف بر لب رود و، در تکـاپوست هر آب رونـده در پی اوسـتچون مه، شب چـارده برآیـد دریـا به گمـان، فراتر آیـد [صفحه ۱۷۹] ای بحر! بهل خیال باطل این ماه کجا و بوفضائل؟گیرم دو سه گام، برتر آئی کو حد حریم کبریائی؟

حبیب بیگی

داغ، سنگین بود

غروب بـود، و افـق حرفهـای گلگون داشت ز تیر فـاجعه، زینب دلی پر از خون داشتغروب بود و غریبـانه خیمه‌هـا می‌سوخت کرانه، چشم بدان حزن بیکران می‌دوختنسـیم، گیسوی خون را دمی تکان می‌داد به این بهانه، گل زخم را نشان می‌داددل شکسته‌ی زینب، شکسـته‌تر می گشت چـو چشم طفـل به سـودای آب، تر می گشـتفتاده بـود زواج فلـک، سـتاره‌ی عشـق شکسـته بود به یـک گوشه، گاهواره‌ی عشقسـتاده اسب و، شکوه سوار را کم داشت افق به سوگ شقایق لباس ماتم داشتدر آن غروب که آیات عشق شد تفسیر

در آن دیار که رؤیای اشک شد تعبیر: [صفحه ۱۸۰] حماسه بود که از بطن خاک و خون می‌رست سرشک بود که زخم ستاره را می‌شستبه روی دست و سر و پای، باره می‌راندند هزار باره به نعش ستاره می‌راندندنبود دست، که گیرد ستاره در آغوش میان تیر، تن پاره پاره در آغوشنبود دست که بیرون ز زخم آرد تیر به خیمه آب رساند، اگر گذارد تیر!سوار آب چو پرواز را تجسم کرد چه صادقانه بدان زخمها تبسم کردز خون لاله تمام کرانه رنگین بود خمیده بود افق بسکه داغ، سنگین بودهزار زخم به عبرت چو چشم، وامانده ست که عشق، بیسر و دست و کفن رها مانده ستفراز با همه قامت، فرود آمده بود قیام، حمدکنان در سجود آمده بودصدای سوگ ز محمل به آسمان می‌رفت درای، مرثیه‌خوان بود و کاروان، می‌رفت!

حسین صفوی پور (قیصر)

نماز آخر

هلاکه از طپش سینه‌ی زمان پیداست که نبض فاجعه، هنگام ظهر عاشوراست [صفحه ۱۸۱] به دشت کرب وبلا حرف، حرف خنجر بود تمام دشت پر از لاله های پرپر بودسوار عشق، تکاور به دشت خون می‌راند نماز آخر خود را به پشت زین می‌خواندنگاه تا که به گل میخ خیمه‌ها می‌دوخت ز تاب درد، گل زخم سینه‌اش می‌سوختدرون خیمه حکایت ز سوگواری بود سرشک دیده سوی گاهواره جاری بودتب کشنده ز سوز عطش نشان می‌داد که داشت تشنه در آن گاهواره، جان می‌داد«به گرد چهره‌ی خورشید، هاله‌ی غم بود» فضال چرخ پر از درد و داغ و ماتم بودزنان ز خیمه به رفتن شتاب می‌کردند از آن سوار تقاضای آب می‌کردندزمین نشسته به خون در عزای این منظر زمان ستاده واین صحنه را تماشاگرکه پای ساقی لب‌تشنه در رکاب نهاد روند حادثه را در مسیر آب نهادنگاه زینب غمگین به گرد راهش بود امید، شعله‌ی برقی که در نگاهی بودکنار علقمه آن گل شکوفه‌ی امید صدای فاطمه را با دو دیده‌ی تر دید [صفحه ۱۸۲] حضور آب، عطش از درون او سر کرد نگاه ژرف به دریای سینه گستر کردچو پای بر سر دریای بیکرانه گذاشت هلال خشک لبش داغی عطش برداشتبه آب چون نظر افگند روی اصغر دید به پیش منظر چشمش جهان سیه گردیدوفای عهد و لب تشنه‌ی علی‌اصغر بیاد آمدش آن ماه هاشمی منظرچکید قطره‌ی اشکش ز چشم او بر آب که آب در بر آن قطره شد ز خجلت آبشد از شریعه برون، مشک آب بر دوشش نوای ضجه‌ی اطفال مانده در گوششکه راه از همه سو بر جناب او بستند به تیغ و تیر و سنان و جان او خستندسوار عشق چو بیدست و سر به خون غلطید ز هم گسست بیکباره رشته‌ی امیدچو شب به پهنه‌ی آفاق سایه گستر شد به باغ دیده، گل انتظار پرپر شدبه رهروان که غریبانه راه می‌جستند نشان کشته‌ی خود را ز ماه می‌جستندستاره‌ها به سر انگشت اشاره می‌کردند نظاره بر بدنی پاره پاره می‌کردند! [صفحه ۱۸۳] روایت (قیصر) ازین سوگ، وای وای کنیم ز داغ تشنه لبان گریه، های های کنیم

حسین فرید زاده

دست داد!

چشمه‌ی چشمم دگر خشکیده است این چه قحطاب‌ست کاندر دیده است؟!هر چه این دل ناشکیبی می‌کند اشک هم با من غریبی می‌کندمویه‌ها ناخن به جانم می‌کشند آتش اندر استخوانم می‌کشندیک بغل حسرت در آغوش منست کوله‌بار درد بر دوش منستحسرت آن جان جان افزاست، این درد عشق آن خدا سیماست، اینآنکه مهر از چهر او افروخته ست چهره‌ها از مهر او افروخته ستدر سخاوت، هیچ همتائی نداشت جز وفاداری، تمنائی نداشتچون که خالی بود دستش، دست داد جرعه یی بر عاشقان مست داد

عبدالجبار کاکائی

موج نام کیست این؟

باز هم پژواک گام کیست این؟ بر علمها موج نام کیست این؟ [صفحه ۱۸۴] عقلها، مست جنون کیستند؟ عشقها گریان خون کیستند؟بر علمها پاره‌های دل چراست؟ موج نام یا ابافاضل چراست؟کوچه‌ها از دسته‌ها یکدست شد باد از بوی علمها مست شد(اندک اندک بوی مستان می‌رسند) (اندک اندک بت‌پرستان می‌رسند)کوچه یی از سینه هاتان واکنید (نک بتان با آبدستان می‌رسند)دف‌زنان، رقصان و واویلا کنان! نرم نرمک، بند گیسو واکنان!بیخبر از بندها، پیوندها درو اندازند، گیسوبندها!بیخبر از عقلهای خانگی عشق می‌ورزند با دیوانگیتکیه در بوی شهادت، بوی خون موج گیسو، موج رگ، موج جنون!یک طرف، بوی علمها می‌وزد یک طرف، طوفان غمها می‌وزدباز هم پژواک گام کیست این؟ بر علمها موج نام کیست این؟ [صفحه ۱۸۵]

غلامرضا سازگار (میثم)

یا حبیب!

باز سینای دلم را طورهاست باز در نای وجودم شورهاستکیست کامشب در تکلم با منست؟ با منست این یار شیرین، یا منست؟کیست کامشب شور و حالم می‌دهد؟ وعده‌ی صبح وصالم می‌دهدچند کوشی بر مداوا ای طبیب؟ درد من باشد غم روی حبیببوده هر شب ورد وذکرم با حبیب (یا حبیبی! یا حبیبی! یا حبیب!)سینه‌ام، مشتاق پیکان بلاست پیر عشق من، حبیب کربلاستآن جوانمردی که آمد پیر عشق عاشق، اما عاشق شمشیر عشقتشنه، اما از همه سیراب‌تر پیر، اما از همه شاداب ترآن چنان گردیده محو روی دوست که ز شوق او نمی‌گنجد به پوستساخته از آتش و خون، ساز و برگ جنگ را کرده بهانه، بهر مرگ [صفحه ۱۸۶] دست از جان شسته، قید تن زده دوست گشته، بر صف دشمن زدهپیش تیر و نیزه و شمشیر و سنگ بر لبش بانگ رجز در حال جنگ:کای گروه از محبت بی‌نصیب من حبیبم، من حبیبم، من حبیبخشم حق گردید ظاهر، بنگرید جنگ فرزند مظاهر بنگریدهان مخوانیدم نزار و پیرمرد شیرمردم، شیرمردم، شیر مرد!شرط ما در وصف جانان خواستن بود زاول، رخ به خون پیراستنکیست تا در ساغر من خون کند؟ چهره از خون سرم گلگون کند؟آنکه سوزاند مرا حاصل، کجاست؟ منت قاتل کشم، قاتل کجاست؟تشنه و مظلوم و تنها و غریب شد حبیبی، کشته‌ی راه حبیبتا ابد از خلق و خلاق ودود بر حسین و بر حبیب او درود! [صفحه ۱۸۷]

جلال‌الدین همایی (سنا)

ورق در ورق!

الا ای فروزنده دل آفتاب! به جسم شهیدان سبکتر بتابشهدان قربانگه راستین فشانده به حق بر دو کون آستینجگر گوشگان پیمبر همه گل باغ زهرای اطهر، همهجگر گوشه‌های رسول خدا زده تشنه در موج خون، دست و پاز خون شهیدان، زمین سرخ‌پوش ز آه یتیمان، فلک در خروشازین سرزمین تا به روز شمار نروید، مگر لاله‌ی داغدارتنوریست از کینه، افروخته سر و دست پاکان در آن سوختهبرین شعله‌ور آتش خانه سوز مزن دامن ای مهر گیتی‌فروز!تو افزون مکن تاب این گرمگاه به نرمی بیفزا، ز گرمی بکاه!از تو رحمت و مهربانی سزاست ترا مهر خوانند، مهرت کجاست؟! [صفحه ۱۸۸] نبینی تن نوگلان، چاک چاک برهنه فتاده ست در خون و خاک؟!دوم مصحف کارفرمای حق پریشان به هر سو، ورق در ورق!قلم رفته از خنجر آبدار چه بر شیرمردان، چه بر شیرخوار!نداری اگر پاس تیمارشان مکن گرم، بازار آزارشان!گزندش مده! زاده‌ی مصطفیست ستم بر پیمبر، ستم بر خداستتو روشن کن بزم آب و گلی زدوده روانی و، روشندلیبه خیره سران باز نه خیرگی نزیبد ز روشندلان، تیرگیبر افتادگان، سرگرانی مکن

تو روشندلی، تیره‌جانی مکنتجلی‌گه عاشقان خداست قدم سست کن، عرصه‌ی کربلاستسر بی‌تن و جسم بی سر شده به دریای خون در، شناور شدهز طوفان این لجه‌ی سهمگین سبک بگذر ای کشتی آتشین! [صفحه ۱۸۹] نترسی که آه دل دردمند بسوزد ترا چون بر آتش، سپند؟!از طوفان آه دل سوخته مشو ایمن ای شمع افروخته!نماند نشانی ازین دستگاه نه گردون بماند، نه خورشید و ماه(سنا)! زین مصیبت فروبند لب برین در نگهدار، شرط ادب

مخبر فرهمند

بزم الست

متاب امشب ای مه! که این بزمگاه ندارد دگر احتیاجی به ماهزهر سوی مهپاره یی تابناك درخشد چو خورشید بر روی خاکبه هر گوشه، شمعی برافروخته ز هر شعله، پروانه‌ها سوختههمه جرعه نوشان بزم الست تهی کرده پیمانه، افتاده مستبه پایان رسانیده پیمان خویش همه چشم پوشیده از جان خویشنه تنها ز جان، بلکه از هر چه هست بجز دوست، یکباره شستند دست [صفحه ۱۹۰] دگر تا جهانست بزمی چنین نبیند به خود آسمان و زمینمتاب امشب این‌گونه ای نور ماه! براین جسم مجروح و عریان شاهفلك! شمع خود را تو خاموش کن جهان را در این غم سیه‌پوش کنبپوشان تو امشب رخ ماه را مگر ساربان گم کند راه را!مبادا که از بهر انگشتری به غمها فزاید غم دیگری!

حسین مسرور

موج خون

نکوتر بتاب امشب ای روی ماه که روشن کنی روی این بزمگاهبسا شمع رخشنده‌ی تابناك زباد حوادث فرو مرده پاکحریفان به یکدیگر آمیخته صراحی شکسته، قدح ریختهبه یک سوی، ساقی برفته ز دست ز سوی دگر مطرب افتاده مستبتاب امشب ای مه! که افلاکیان ببینند جانبازی خاکیان [صفحه ۱۹۱] مگر نوح بیند کزین موج خون چسان کشتی آورد باید برون؟!ببیند خلیل خداوندگار ز قربانی خود شود شرمسار!کند جامه موسی به تن، چاك‌چاك عصا بشکند بر سر آب و خاکمسیحا ببیند گر این رستخیر صلیب و سلب را کند ریز ریزمحمد سر از غرفه آرد برون ببیند جگرگوشه‌اش غرق خون

علی معلم

گل کرد خورشید

روزی که در جام شفق، مل کرد خورشید بر خشك‌چوب نیزه‌ها، گل کرد خورشیدشید و شفق را چون صدف در آب دیدم خورشید را بر نیزه، گوئی خواب دیدم!خورشید را بر نیزه، آری این چنینست خورشید را بر نیزه دیدن سهمگینستمن زخم خوردم، صبر کردم، دیر کردم من با حسین از کربلا- شبگیر کردمآن روز در جام شفق، مل کرد خورشید بر خشك‌چوب نیزه‌ها گل کرد خورشید [صفحه ۱۹۲] فریادهای خسته سر بر اوج میزد وادی به وادی خون پاکان موج میزدبیدرد مردم ما، خدا! بیدرد مردم نامرد مردم ما، خدا! نامرد مردماز پا حسین افتاد و، ما بر پای بودیم! زینب اسیری رفت و، ما بر جای بودیم!از دست ما بر ریگ صحرا نطع کردند دست علمدار خدا را قطع کردندنوباوگان مصطفی را سر بریدند! مرغان بستان خدا را پر بریدند!در برگریز باغ زهرا، برگ کردیم! زنجیر خائیدیم و صبر مرگ کردیم!چون بیوگان، ننگ سلامت ماند بر ما تاوان این خون تا قیامت ماند بر ما!روزی که در

جام شفق مل کرد خورشید بر خشک‌چوب نیزه‌ها گل کرد خورشید

محمد علی صفیر (صفیر)

کو خداوند حرم؟

از خروش اسب شاهنشاه عشق زلزله افتاد در خرگاه عشـقبانوان از خیمه بیرون ریختنـد در زمان، شور نشور انگیختنـد [صـفحه ۱۹۳] ریختند اختر به روی آفتاب یا که افشاندند بر گلها، گلابدیده‌ها از اشک خونین، پر همه گنج دامن پبر ز لعل و در، همهسیل اشک و، تیر آه تیزپر این گذشت از چرخ و، آن یک از کمرگلرخان بر برگ گل، شبنم زدند گرد اسبش حلقه‌ی ماتم زدنددختران یک سوی و دیگر سو، زنان بر سرو بر پیکرش، بوسه‌زنانپیکرش در زیر بوسه گشت گم پایمال بوسه، از سر تا به دمدخت حیدر زان میان کردش خطاب کآسـمانا! گو کجا شد آفتاب؟!راست برگو، کو خداوند حرم؟! گو کجا شد آن امام محترم؟!ماتم شه آتشی افروخته کز فروغش خرمن مه، سوخته

ابوالحسن ورزی

عمر سرمدی

ای حسین! ای سرور آزادگان ای پناه جمله‌ی افتادگان [صفحه ۱۹۴] ای شده سرمشق جانبازان همه مایه‌ی فخر سرافرازان همهدل ز جان برداشـتن آسان نبود کس بجز تو مرد این میدان نبودچو جهان، آشـفته از بیداد شد ناله‌ی آزردگان، فریاد شدخرمن آزادگی بر باد رفت مردمان را مردمی از یاد رفتروزگار حق‌پرسـتان تیره شـد حق‌کشـی بر حق‌پرستی چیره شـدچون به سـر شور شـهادت داشتی مرگ را عمر ابـد انگاشتیجنگ تو، پیکار نیکی با بدیست مرگ در این جنگ، عمر سرمدیستهر که در این عرصه جانبازی کند گر ز پـا افتـد، سـرافرازی کندزنـده مانـدن گر بـه شـرط بنـدگیست مردن آزادمردان، زندگیسـتبردگی را، نیسـتی از هسـت تست پرچم آزادگی در دست تستگرچه در ظاهر شکست داده‌اند جام پیروزی بدستت داده‌اند [صفحه ۱۹۵] گر جهان چندی به کام ظالمست کفر، محکومست و ایمان، حاکمسـتپیش چشـمت، پاره‌های جان تو جان فـدا کردنـد با فرمان تواشتیاق مرگ چون بیشـی گرفت هر یکی بر دیگری پیشـی گرفتتا بنوشـد زودتر این نوش را می‌گشود از بهر مرگ آغوش رادیـدی از بس یکه‌تـازی می‌کننـد گوئیـا با مرگ، بـازی می‌کننـدچون حیـات جـاودان می‌خواسـتند مرگ خونین را به جـان می‌خواسـتندگرچه بیمی در تو از مـاتم نبود مرگ فرزنـد و برادر، کم نبودچـون به قـدرت خم نمی‌شـد پشت تـو لا‌جرم کوبنـده تر شـد مشت توعشـق تو، یـک عشق پنهـانی نبود جز درخشـان مهر یزدانی نبودخویشـتن را شـعله‌آسا سوختـی تـا چراغ عشـق را افروختیتا دلی در مـاتم تـو سوخته ست این چراغ ایزدی، افروخته ست [صفحه ۱۹۶]

حسین اسرافیلی

سردار خیمه‌ها

اگر چه مـاه بنی‌هاشـمم همه خواننـد غلام اکبرم، این را قبیله می‌داننـداگر امیر سپاهم، ترا غلامم من مطیع امرم و، شـیدای آن امامم مناجـازه خواهم، ازین کفر تـا سـراندازم میان معرکه، تکبیر حیدرانـدازمرکاب باره به پیکار این خطر بنـدم دوباره تیغ، چنان شـیوه‌ی پـدر، بندماگر چه لایق جانبازی رکاب، نیم به جلوه‌گاه تو، همدوش آفتاب نیمپدر به‌گاه سـفر، صـحبت تمامت کرد ترا سپرد و، مرا

کمترین غلامت کردسفارش پدرست این، نه جای چون و چراست خیام، تشنه و سردار خیمه‌ها، تنهاسترسیده وقت بلی، فرصت سرافرازیست وصیت پدرم، منتهای جانبازیستمخواه تشنه درین بحر موج‌دار، مرا چو ماهی از دل این آبها، کنار مراکشیده‌ام به خطر، شوق ماجرای شما دوانده عشق، مرا تشنه پابه‌پای شما [صفحه ۱۹۷] تو نوح مذهبی، ای کشتی نجات! امام! بمان تو، تا که بماند شرافت اسلام

جلیل واقع طلب

یک نم غیرت!

داغبارانست اینجا، باغ نیست! هیچ‌کس در فصل ما، بیداغ نیستریگها از مخمل خون، سرخپوش سینه سرخان، بال بالان در خروشیک نفر خورشید ما را سر برید تشنه‌لب، خون خدا را سر بریدکاش دریا از غمت گر می‌گرفت ابر، یک نم غیرت از حر می‌گرفتکاش اقیانوسها خون می‌شدند آبها، همچون تو گلگون می‌شدندکاش باران یک نیستان ناله بود تعزیت‌پرداز زخم لاله بودآفتاب ای کاش در خون می‌طپید از نگاه سبز گل خون می چکیدکاش ذهن آب، آتش می‌گرفت برکه‌ی مهتاب، آتش می‌گرفتما هنوز آشفته‌ی زخم توایم خشم در خون خفته‌ی زخم توایم [صفحه ۱۹۸] شعله در شعله، تب و تابیم ما سوختن در سوختن آبیم مابیرقت بر دوش زخم لاله‌هاست زخم تو آغوش زخم لاله‌هاستآتشست آن زخم بر پیشانیت رشک آبست آنهمه عطشانیتباز هم، از سینه‌ها خون می‌چکد از دل آئینه‌ها خون می‌چکد [صفحه ۲۰۱]

قصیده‌ها

محمد علی ریاضی یزدی

روح بزرگ

سلام ایزد منان، سلام جبرائیل سلام شاه شهیدان به مسلم بن عقیلبه آن نیابت عظمای سیدالشهدا به آن جلال خدائی، به آن جمال جمیلشهید عشق که سر در منای دوست نهاد به پیش پای خلیل خدا چو اسماعیلبر آستان درش آفتاب، سایه‌نشین به بام بقعه‌ی او ماه آسمان، قندیلزهی مقام که فرش حریم حرمت او شکنج طره حورست و بال میکائیلسلام بر تو! که دارد زیارت حرمت ثواب گفتن تسبیح و خواندن تهلیلهوای گلشن مهرت، نسیم پاک بهشت شرار آتش قهرت، حجاره‌ی سجیل [صفحه ۲۰۲] تو بر حقی و مرام تو حق، امام تو حق بآیه [۵] آیه‌ی قرآن و مصحف و انجیلبیین دنائت دنیا، که از تو بیعت خواست کسی که پیش جلال تو بنده‌ییست ذلیل!محیط کوفه، ترا کوچکست و روح، بزرگ از آن به بام شدی کشته ای سلیل خلیل!فراز بام، سلام امام دادی و، داد میان لجه یی از خون جواب، شاه قتیلبه پای دوست فگندی سر از بلندی بام که نقد جان بر جانان بود متاع قلیلشروع نهضت خونین، کربلا ز تو شد به نطق زینب کبری به شام، شد تکمیل

محمد موحدیان (امید)

پیمان عشق

مسلم، طلایه‌دار قیام محرمم نایب مناب سبط رسول مکرممتنها سفیر رهبر آزادگان، حسین بنیانگذار نهضت سرخ محرممدر کاروان کرب وبلاء اولین شهید از دوده‌ی رسول گرانقدر خاتممرفتم به کوفه از پی پی‌ریزی قیام آنجا که خاست شور محرم ز مقدمم [

صفحه ۲۰۳] درجای‌جای کوفه بجا مانده جاودان داغ هزار خاطره از شرح ماتمبا آنهمه حمایت و اکرام، ای دریغ یک تن نبود تا به حقیقت خورد غمم!چندین هزار کوفی پیمان شکن، شکست پیمان و، هیچ‌کس نشد از صدق، همدممغمها همه به یک طرف، اما غم حسین بود آن زمان سرآمد غمهای عالممداغ و فراق و غربت خویشم زیاد رفت تا سوی کوفه آمدنش شد مسلممافسوس! بهر بردن پیغام سوی او یک تن نماند معتمد و یار و محرممجان باختم به راه وی و، دارم افتخار اول شهید خون خدا، فخر آدممدر جنگ خصم و یاری رهبر، (امید) گفت: دارد خدا به قدرت خود سخت محکمم

محمود شاهرخی (جذبه)

دیباچه‌ی نیکویی

ای روی دل افروزت، آئینه‌ی زیبایی وی عشق جهانسوزت، سرمایه‌ی شیداییرخسار بدیع تو، دیباچه‌ی نیکویی اخلاق شریف تو، مجموعه‌ی زیباییدام دل مشتاقان، زلفت به دلاویزی سرو چمن گیتی، قدت به دلارایی [صفحه ۲۰۴] گر سرو ترا گویم، زین گفته خجل گردم کی سرو کسی دیده ست با اینهمه رعنایی؟!گر ماه ترا خوانم، از عجز فرومانم زیرا که ندارد ماه، این جلوه ورخشاییای مهر سپهر حسن، ای ماه بنی‌هاشم! کی ماه کند هرگز با روی تو همتایی؟در سوگ تو می گریم، وز درد تو می‌نالم داغ تو، بدل دارم چون لاله‌ی صحراییدر عقل نمی‌گنجد این نکته که در عالم لب تشنه کسی ماند با منصب سقایی!در وهم نمی‌آید کز بهر خدا، مردی از خصم نجوید کین در عین توانایی!تا گشت جدا دستت، در راه رضای دوست چون دست خدائی یافت والایی وبالاییشد چشم فلک خیره، شد عقل ملک حیران تا در تو پدید آمد، آن صبر و شکیبایی!بیرون شدی از دریا، با کام و دهان خشک آتش به دل دریاست از آن دل دریاییتا گشت دو تا از درد، آن قامت دلجویت نام تو علم گردید، در عالم یکتاییدر پیش امام خود، بودی چو کمین بنده با حشمت سلطانی، با شوکت مولایی! [صفحه ۲۰۵] از حسرت داغ تو، در دامن خود هر شب ریزد چو سرشک، انجم این گنبد میناییگر (جذبه‌ی) مسکین را، در حشر نگیری دست سر بر نکند انجا، از غایت رسوایی

سروش اصفهانی

هدیه‌ی زینب

زینب گرفت دست دو فرزند نازنین می‌سود روی خویش به پای امام دینگفت: ای فدای اکبر تو، جان صد چو آن گفت: ای نثار اصغر تو، جان صد چو اینعون و محمد آمده از بهر عون تو فرمای تا روند به میدان اهل کینفرمود: کودکند و ندارند حرب را طاقت، علی‌الخصوص که با لشکری چنین!طفلان ز بیم جان نسپردن براه شاه گه سر بر آسمان و، گهی چشم بر زمین!گشت التماس مادرشان عاقبت قبول پوشیدشان سلاح و نشانیدشان به زینباین یک، پی قتال دوانید از یسار و آن یک، پی جدال برانگیخت از یمینبر این یکی، ز حیدرکرار، مرحبا! بر آن دگر ز جعفرطیار، آفرین! [صفحه ۲۰۶] گشتند کشته هر دو برادر به زیر تیغ شه را نماند جز علی‌اکبر، کسی معین

حسین ثابت محمودی (سهیل)

آفرین باد! آفرین بر چشم!

با صدف تا بود برابر، چشم ریزد از ماتم تو، گوهر چشمکور باد ز چشم زخم زمان گر نگرید به سوگ تو، هر چشمدر رثای تو

گرددم خون، دل در عزای تو گرددم تر، چشمهر دمم از غمت مکدر، روی هر دمم از غم تو احمر، چشمخون بگرید به سوگ تو خورشید تا گشاید ز بام خاور، چشمگشت خورشید عشق همچو هلال تا که مه بست از جهان بر، چشمبا تو گفتا امام: تا از رزم که بپوش اینک ای دلاورا! چشمادبت را فلک سراپا گوش شد، چو گفتی تو با برادر: چشم!تا خرامان شدی به سوی فرات نخلها ساختند از سر، چشم [صفحه ۲۰۷] عرش تیغت آن چنان بر گوش جا گرفت و فروغ آن بر چشم:کز خجالت شدند هر دو خموش تا گشودند برق و تندر، چشمگفتی: اردست نیست در دستم هست ما را به چشم، ایدر چشمآب را بر دهان گرفتی و بود آتش اشتیاق اندر چشمتا که بر مشگ، ناجوانمردی دوخت آندم ز خیل لشکر، چشمآب تا ریخت، گفتی: آبرویم ریخت، یا رب مدار دیگر چشم:که: گشاید ز شرم بر طفلان دیگر این ناامید مضطر چشمتیر دیگر گذاشت اندر زه دوخت بر چشم خصم کافر، چشمناگه آغوش خویش را وا کرد تیر را برگرفت در بر، چشم!خون به رویت روانه شد، چون کرد چشمه‌ی خون خویش، بستر چشمچشم نگذاشت شرمگین باشی آفرین باد! آفرین بر چشم! [صفحه ۲۰۸]

جواد جهان آرائی (جهان آرا)

برادر، آب!

آنکه را بود مهر مادر، آب دیده می‌دوخت تشنه‌لب، بر آبکربلا- بود و جنگ و هرم عطش داشت آنجا بهای گوهر، آب!چنگ می‌زد رباب بر دل ریش: که خدا! کی رسد به اصغر، آب؟!مانده حیران درین میان چکند؟ از کجا می‌شود میسر، آب؟!برد او را پدر به عرصه‌ی رزم تا دهد جای شیر مادر، آبوه! که سیراب شد ز جرعه‌ی تیر نرسید آه! بر لبش گر آب!دید تا کودکان تشنه، حسین گفت از سوز جان: برادرا! آبای بهین آبیار گلشن عشق! بهر این غنچه‌ها بیاور آبرفت آن میر عشق سوی فرات تا که بنهاد پای جان، بر آبکفی از آب برگرفت و، شگفت دید تصویر کودکان در آب! [صفحه ۲۰۹] تشنه‌لب بود و، لب بر آب نزد تا بنوشد ز حوض کوثر، آبخواست تا نوشد از فرات، اما بر دلش زد شرر چو آذر، آب!مشگ را پر ز آب کرد و شتافت تا دهد باغ را سراسر، آبتیرها سوی او روانه شدند گاه در چشم رفت و گه، در آب!تا تهی مشگ شد از آب، افسوس گشت از شرم پورحیدر، آب!

محمد جواد غفورزاده (شفق)

عطر عترت

سحر چون پیک غم از در درآید شرار از سینه، آه از دل برآیدمرا از دیدگان یک کاروان اشک به شوق پای‌بوس رهبر آیدجدا زین کاروان اشک و حسرت درای کاروانی دیگر آیدگمانم کاروان اهل‌بیت است ک سوی کعبه‌ی دل با سر آیدگلاب از دیده افشان همچو جابر که عطر عترت پیغمبر آید [صفحه ۲۱۰] به رسم دیده بوسی با عزیزان به حسرت از مدینه مادر آیدپس از یک اربعین هجران و دوری به دیدار برادر، خواهر آیدهمان خواهر، که کس نشناسد او را به باغ لاله‌های پرپر آیدهمان خواهر، که با سحر بیانش به هر جا آفریده محشر، آیدهمان خواهر، که غوغا کرده در شام همان آئینه‌ی پیغمبر آیدهمان ویرانگر بنیان تزویر همان رسواگر زور وزر آیدهمان خواهر، ولی گیسوپریشان سیه‌جامه، بنفشه پیکر آیدنوای وای وای از قلب زهرا صدای های‌های حیدر آیدازین دیدار طاقتسوز، ما را همه خون دل از چشم تر آیدمیان جبهه با یاد شهیدان نوائی خوش ز یک همسنگر آیدسرودش، حسب‌حال آن کبوتر که خونین بال و بشکسته پر آید [صفحه ۲۱۱] سرودش را بیا با هم بخوانیم به امیدی که شام غم سرآید:(شمیم جانفزای کوی بابم) (مرا اندر مشام جان برآید) [۶] .(گمانم کربلا- شد عمه! نزدیک) (که بوی مشک ناب و عنبر آید)(به گوشم عمه! از گهواره‌ی گور) (درین صحرا، صدای اصغر آید)(مهار ناقه را یک دم نگه‌دار!) (به استقبال لیلا، اکبر آید!)

افتخار آفریده، آمده‌ام

از سفر، داغدیده آمده‌ام دل ز هستی بریده، آمده‌امزینبم من، که از دیار عراق رنج و حسرت کشیده، آمده‌امانیک از شام با لباس سیاه چون شب بی‌سپیده آمده‌امشادی دهر را ز کف داده غم عالم خریده، آمده‌ام [صفحه ۲۱۲] گر چه با قامتی رسا، رفتم نک به قدی خمیده آمده‌امپیکر پاک سروقدان را به‌روی خاک دیده آمده‌امدسته‌گلهای نازنینم را دست بیداد چیده، آمده‌امدیده‌ام یک چمن گل پرپر خار در دل خلیده، آمده‌امپای هر گل، گلاب دیده‌ی من با تأثر چکیده، آمده‌امسربلندم که با اسارت خویش افتخار آفریده، آمده‌امتار و پود ستم به تیغ سخن با شهامت دریده آمده‌امپی محو ستم، اگر رفتم با همان عزم و ایده آمده‌اماز کنار مجاهدان شهید وز جهاد عقیده آمده‌امبارها از سر حسین عزیز صوت قرآن شنیده، آمده‌امگر رود خون ز دیده‌ام، نه عجب من که بی‌نور دیده آمده‌ام [صفحه ۲۱۳] هدفم اعتلای قرآن بود به مرادم رسیده، آمده‌امشاهد صبح و شام من (شفق)ست کز سفر، داغدیده آمده‌ام

قاسم رسا (رسا)

کودکی شوریده حالم

من، رقیه دختر ناکام شاه کربلا-یم بلبل شیرین زبان گلشن آل عبایممیوه‌ی باغ رسولم، پاره‌ی قلب بتولم دست‌پرورد حسینم، نور چشم مصطفایمکعبه‌ی صاحبدلانم، قبله‌ی اهل نیازم مستمندان را پناهم، دردمندان را دوایممن یتیمم، من اسیرم، کودکی شوریده‌حالم طایری بشکسته بالم، رهروی آزرده‌پایمزهره‌ی ایوان عصمت، میوه‌ی بستان رحمت منبع فیض و عنایت، مطلع نور خدایمگلبنی از شاخسار قدس و تقوی و فضیلت کوکبی از آسمان عفت و شرم و حیایمشعله بر دامان خاک افگنده، آه آتشینم لرزه بر ارکان عرش افتاده از شور و نوایمگرچه در این شام ویران گشته‌ام چون گنج، پنهان دستگیر مردم افتاده‌پا و بینوایم [صفحه ۲۱۴] من گلابم، بوی گل جوئید از من، زانکه آید بوی دلجوی حسین از خاک پاک باصفایمای (رسا)! از آستانش هر چه خواهی آرزو کن عاجز از اوصاف این گل، مانده طبع نارسایم

ناصر فیض

زیارت

دلم آگنده از محبت تست هر چه دارم ز یمن دولت تستکینه در سینه‌ام نمی‌گنجد دلم آگنده از محبت تستای حسین! ای هماره شاهد عشق! عشق، پاینده از شهادت تستلوح آئین سرخ تست، فلق شفق، آئینه‌ی جراحت تستموی صبح از غم تو گشته سپید شب، سیه پوش از مصیبت تستلاله، دلخون ولی به سوز و گداز نوحه‌پرداز داغ غربت تستای ابرمرد! دست‌ابر کریم برگی از دفتر سخاوت تستدل اهل یقین به سایه‌ی عشق روشن از پرتو هدایت تست [صفحه ۲۱۵] هر سحرگه که میدمد خورشید همه در سایه‌ی عنایت تستاز تو سبزست نخل غیرت و عشق کربلا، شعر سرخ همت تستگرچه در چرخ چارمست مسیح یکی از خادمان حضرت تستکربلا، این قیامت خونین واژه یی از حدیث قامت تستقامتی در منای خون بستی که قیامت از آن قیامت تستنای قرآن کجا شود خاموش؟ اوج نی، منبر تلاوت تستبیتو، هستی گل خزان زده است که بهار از تو و طراوت تستاینکه از دوزخم امان دارد دیدن روی رشک جنت تستچه کنم؟ راه کربلا بسته ست آرزوی دلم زیارت تستمهر پاکت چه کرده با دل خلق؟! هر کجا می‌رویم صحبت تستشعرم، آهنگ نینوا دارد گرچه این روزها، ولادت تست [صفحه ۲۱۶] روز عیدست و روز شادی و شور شعر من در غم شهادت تستروز

محشر به (فیض) عشق، حسین! چشم من بر تو و شفاعت تست [صفحه ۲۱۹]

قطعه‌ها

ناصر فیض محمد علی مجاهدی (پروانه)

زبان علی!

زینب! ای خطبه‌ی حماسی عشق ای به کام علی، زبان علی!باش کز خطبه‌ات زبانه کشد آتش خفته در بیان علی

رحمت عام

نـامی که در شـمار شـهیدان کربلاـ بعـد از حسـین آمـده، نـام رقیه اسـتبعد از قیـام سـرخ حسـینی به کربلاـ برحق‌ترین قیام، قیام رقیه اسـتجانسوز و، کفرسوز و، روانسوز و، ظلم‌سوز در گوشه‌ی خرابه، کلام رقیه اسـتچو او کسی به عهد محبت وفا نکرد این سکه تا به محشـر به نام رقیه اسـتبا دستهای کوچک خود، بیخ ظلم کند عالی‌ترین مرام، مرام رقیه استیک جمله گفت و، کاخ ستم را به باد داد خونین‌ترین پیام، پیام رقیه است [صـفحه ۲۲۰] آن قصه یی که خـاطره‌انگیز کربلاـست افسانه‌ی خرابه‌ی شام رقیه است(هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق) [۷] .عشق حسین، رمز دوام رقیه استفیضش رسد به خلق خداوند، بیدریغ عالم، رهین رحمت عام رقیه است

احمد مشجری کاشانی (محبوب)

غربت!

در غم لاله‌هـای پرپر عشق قلم، اشـک الم به دفتر ریختـاز سـموم خزان به گلشن دین بلبل افغان کشـید و، گل پر ریختاشک ماتم، ز دیده‌ی خونبار زینب از داغ شـش برادر ریختخون پاک حسین و یارانش از دم تیر و تیغ و خنجر ریختاصغرش همچو غنچه، پرپر شد اشک حسـرت ز چشم، مادر ریختشاه دین، سوی آسمان پاشید آنچه خون از گلوی اصغر ریختاز غم نوجوان خود، لیلا گشت نالان و خاک بر سر ریخت [صفحه ۲۲۱] دید منشق چو فرق اکبر را مهر بر روی ماه، اختر ریخت!مشک چون دید غربت عباس اشک از بهر آن دلاور ریخت!

م– آزرم مشهدی

سراپرده‌ی عباس

تا ابد برخی آن تشـنه شـهیدم که فرات شاهد همت سیراب و لب تشنه‌ی اوستآن جوانمرد که لب تشنه ز دریا بگذشت زانکه دریا به بر همت او کم از جوستغرق آتش که مگر آب رساند به حرم خونفشان از سر و از بازوی آویزه به پوستدل دشمن، شده از این رجز او در بیم گوش طفلان خرسـند از بانگ عموستبخدا، دست ز دامان امامم نکشم گرچه‌ام دست ببرند و برآرندم پوستبه مثل، دوست بود به ز برادر، اما جان به قربان برادر که چنین باشد دوستهر خروشی که به گوش آید از امواج فرات عقده‌ی ماتم عباسش گوئی به گلوسـتای صبا! هر سحر از جانب من بوسه بزن بر زمینی که ز خون شهدا غالیه‌بوست [صفحه ۲۲۲] هر کجا پرچم افراشته یی دیدی سرخ به یقین دان که سراپرده‌ی عباس، هموست

ایرج میرزا

در سوگ حضرت علی اکبر

رسم است هر که داغ جوان دید، دوستان رأفت برند حالت آن داغدیده رایک دوست، زیر بازوی او گیرد از وفا و آن یک، ز چهره پاک کند اشک دیده راالقصه هر کسی به طریقی ز روی مهر تسکین دهد مصیبت بر وی رسیده راآیا که داد تسلیت خاطر حسین؟ چون دید نعش اکبر در خون طپیده راآیا که غمگساری و انده بری نمود لیلای داغدیده و محنت‌کشیده را؟بعد پسر، دل پدر آماج تیر شد آتش زدند لانه‌ی مرغ پریده را

آتش خیام

سرگشته بانوان وسط آتش خیام چون در میان آب، نقوش ستاره‌هااطفال خردسال، ز اطراف خیمه‌ها هر سو دوان چو از دل آتش، شراره‌ها [صفحه ۲۲۳] غیر از جگر که دسترس اشقیا بود چیزی نماند در بر ایشان ز پاره‌ها!انگشت رفت در سر انگشتری به باد شد گوشها دریده پی گوشواره‌ها!سبط شهی که نام همایون او برند هر صبح و ظهر و شام، فراز مناره‌ها:در خاک و خون فتاده و، تازند بر تنش با نعلها، که ناله برآرد ز خاره‌ها!

عبدالعلی نگارنده (نگارنده)

سر آورده یی؟!

به خولی بگفت آن زن پارسا کرا باز از پا درآورده یی؟!که: در این دل شب چو غارتگران برایم زر و زیور آورده یی؟!به همراهت امشب چه بوی خوشیست! مگر بار مشک تر آورده یی؟!چنان کوفتی در، که پنداشتم ز میدان جنگی، سر آورده یی!!چو دانست آورده سر، گفت: آه! که مهمان بی‌پیکر آورده ییچو بشناخت سر را بگفت ای عجب سری باشکوه و فر آورده یی [صفحه ۲۲۴] بمیرم! درین نیمه‌شب از کجا سر سبط پیغمبر آورده یی؟!چه حقی شده در میان پایمال که تو رفته یی داور آورده یی؟!گل آتشست این، که از کوه طور تو با خاک و خاکستر آورده یی(نگارنده)! با گفتن این رثا خروش از ملایک برآورده یی

رضا ثقفی

گوییا سر می‌برد!

تکسواری در بیابانی مخوف اسب را چون باد صرصر می‌بردگشته صحرا غرق بوی خوش، مگر بار عود و مشک و عنبر می‌برد؟نوری از خورجین اسبش می‌دمد گوئیا خورشید انور، می‌برد!می‌زند مهمیز بر پهلوی اسب می‌شتابد، گوئیا سر می‌برد!آری، او خولیست، بر مهمانیش رأس آواره ز پیکر می‌برد!همچو نمرودی، که ابراهیم را تا بسوزاند در آذر، می‌برد! [صفحه ۲۲۵] صد ره از نمرود هم بدتر، بلی چون ز ابراهیم بهتر، می‌برد!ناله‌ی آید به گوش جان، مگر همره فرزند، مادر می‌برد؟!

علی اکبر خوشدل تهرانی (خوشدل)

سر شهادت

دلهای همه خداپرستان کانون محبت حسینستشد کشته، که عدل و دین نمیرد این سر شهادت حسینستبوسید غلام را چو فرزند این حد مروت حسینست

محمد علی گویا

یک مرد مانده بود

می‌سوخت در لهیب تبی آتشین، زمین می‌ساخت پایه‌های غروری نوین، زمانخورشید همچو کشتی آتش گرفته یی [۸] . آواره بود در دل دریای آسمانمی‌ساخت خون و تیغ و شهامت، حماسه یی با عشق و با حقیقت و ایثار، توامان [صفحه ۲۲۶] مردی بپای خاست، که افتد ز پا ستم جانی ز دست رفت، که ماند بجا جهاندر عرصه‌ی نبرد، تنی چند جان به کف چون کوه، در برابر دریای بیکرانیکسوی، اوج رایت و ایمان و افتخار یکسوی، موج لشکر خونخوار و جانستاندر نیمروز گرم، که هر لحظه می گداخت در زیر آفتاب گدازنده، جسم و جانیک مرد مانده بود و، کران تا کران عدو! یک تیر مانده بود و، جهان تا جهان نشان!از دست داده یار و برادر،پسر، سپاه از پا فتاده، پیر و جوان، خرد با کلانـدر این چنین دمی، به سوی خیمه‌های او آنجا که داده بود به نوباوگان، امان:دشمن به پیش تاخت که یابد غنیمتی! جز این نبود مقصد آن لشکر گرانبر پای خاست، از دل دریای پر ز خون افراشت قامتی که قیامت شدی عیانفریاد زد: بهوش! اگر نیست دین ترا آزاده باش و توسن آزادگی بران!این آخرین پیام خداوند عشق بود آن دم که می گذشت ازین تیره خاکدان [صفحه ۲۲۹]

اشعار متفرقه

عباس شب خیز

هر پنج!

هر چند زده آه درون خیمه به گردون وز سوز عطش جام دلت گشته پر از خونلیک آب همه عالم امکان به تو مرهون جیحون و فرات و ارس و دجله و کارونهستند عطشناک لب جوی تو هر پنج! ای کون و مکان بر کرم و لطف تو محتاجآن را که نهاده به سر از مکرمت، تاج از جور عدو گشت به تیر ستم، آماجمشگ و علم و جان و دل و دیده، به تاراج رفت از سر شوق رخ نیکوی تو، هر پنج!

مهدی احمدی

نذر کربلا!

دل شکسته‌ام کجاست، نذر کربلا کنم واین گلوی تشنه را، اسیر نیزه‌ها کنم؟بر آن شدم که بغض سرد این گلوی خسته را شبی دوباره وقف آن صدای آشنا کنم [صفحه ۲۳۰]

نعمت آزرم

صحنه‌ی شگفت!

خورشـید رفته است ولی ساحل افق می‌سوزد از شـراره‌ی تاریخیش هنوزوز شـعله‌های سـرخ شفق، نقش یک نبرد تابیده روی آینه‌ی آسمان هنوزگرد غروب ریخته در پهندشت رزم پایان گرفته جنبش کارزارآنجا که برق نیزه و، فریاد حمله بود پیچیده بانگ شیهه‌ی اسـبان بی‌سوارپایان گرفته رزم و به هر گوشه و کنار غلطیـد روی بستر خون، پیکر شـهیدخاموش مانده صـحنه و، گوئی ز کشـتگان خیزد هنوز نغمه‌ی پیروزی و امیـداین دشت غم‌گرفته که بنشسـته سوگوار امروز بوده پهنه‌ی آن جـاودانه رزماینک دو سوی صـحنه، دو هنگـامه، دیـدنیست یـک سـو لهیب آتش و، یـک سو غریو بزم!این دشت خون گرفته که آرام خفته است امروز بوده شاهـد رزم دلاوراناین دشت، دیـده است یکی صـحنه‌ی شـگفت این دشت، دیده است یکی رزم بی‌امانااین دشت، دیده است که مردان راه حق چون کوه، در برابر دشمن ستاده‌اند [صفحه ۲۳۱] این دشت، دیده است که پروردگان دین چان بر سـر شرافت و مردی نهاده‌انداین دشت، دیده است که هفتاد تن غیور بگذشـته‌اند از سـر و سامان زندگیبگذشـته‌اند از سـر و سامان، که بگسـلند از پای خلق، رشته‌ی زنجیر بنـدگیامروز، زیر شـعله‌ی خورشـید نمیروز برپا شده ست رایت بشـکوه انقلاببالیده است قامت آزادگی و عشق تا بر فراز معبد زرین آفتابـاز پرتو جهنـده‌ی شمشـیرهای تیز خورشـیدها دمیـابه هنگـام کارزاربانـگ حماسه‌های دلیران راه حق رفته ست تا کرانه‌ی آفاق روزگارخورشـید رفته است و بپایان رسـیده، رزم اما نبرد باطل و حق مانده ناتمامین صحنه‌ی شگفت به گوش جهانیان تا روز رستخیر، صلا می‌دهد: قیام!

نصرالله مردانی

علمدار

آنچه در سوگ تو ای پاکتر از پاک گذشت نتوان گفت که هر لحظه چه غمناک، گذشتسر خورشـید بر آن نیزه‌ی خونین می‌گفت که چهـا بر سـر آن پیکر صـد چاک، گـذشت [صـفحه ۲۳۲] آب، شـرمنده‌ی ایثـار علمـدار تو شـد که چرا تشـنه ازو اینهمه بیباک، گذشت؟!

هفتاد و دو آذرخش

هفتـاد و دو کوکـب فروزان تابنـده در آسـمان اسـلامرفتند زلال عشق نوشـند از چشـمه‌ی تابناک الهامهفتاد و دو آذرخش سوزان از دامـن ابر خـاک رسـتندرفتند بـه سـوی چشـمه‌ی نـور تـا دور زمـانه هسـت، هسـتندهفتاد و دو آفتـاب تابـان بر بـام سپیـده سـر کشیدندققنوس‌صـفت میـان آتش در گلشن شـعله پر کشـیدنددر سوگ حسـینیان عـاشق گل خیمه به وادی عـدم زدبر طارم بیکران هستی منظومه‌ی مـا درفش غم زد [صـفحه ۲۳۳] بر بام بلند روشـنائی خورشـید، برهنه سـر برآمدبر لشـکریان شب خروشید خون از نفس سحر برآمدرفتند و به دشت تیره‌ی شب تخم گل آفتاب کشتندمعنای چگونه زیستن را با سرخی خون خود نوشتند

نیر تبریزی

ز جای خیز!

زینب چو دیـد پیکر آن شه بروی خـاک از دل کشـید ناله به صـد آه سوزناککای خفته خوش به بستر خون! دیـده باز کن احوال ما ببین و سپس خواب نـاز کنـاز وارث سـریر امـامت! ز جای خیز بر کشـتگان بی‌کفن خود نماز کنطفلان خود به ورطه‌ی بحر بلا نگر دستی به دستیگری ایشان، دراز کنسیرم ز زندگانی دنیا، یکی مرا لب بر گلو رسان و زجان بی‌نیاز کن [صـفحه ۲۳۴] برخیز! صبح، شام شد ای میر کاروان ما را سوار بر شتر بی جهاز کنیا دست ما بگیر و ازین دشت پرهراس بار دگر روانه بسوی حجاز کن

راهی

قبله‌ی قبیله

بیـا به خلوت عشاق در قبیله‌ی اشک مگر وصال میسر کنی، به حیله‌ی اشك!به اقتـدای ارادت، ببنـد قامت عشق به سوی کرب وبلا، قبله‌ی قبیله‌ی اشک

فریده برازجانی

از کعبه تا کربلا!

ببین از کجـا تـا کجـا می گریزم من از کعبه تا کربلا، می گریزم!به پای تو ای اسوه‌ی عشق، زینب! بلی گفته‌ام، تا بلا می گریزمز عمق شقاوت، به سوی حقیقت چو حر- مرد از خود رها- می گریزم

هادی سعیدی کیاسری

کو ادا فهمی؟

ای شبسـتانهای حیرت آسـتان کربلا! کو ادا فهمی که می‌داند زبان کربلا؟! [صفحه ۲۳۵] کهکشان در کهکشان چشم تماشا، چشم ما چون زمین گسترده زیر آسمان کربلا کیست این ذات مشعشع؟ چیست این شرح شگفت چلچراغ مصطفی بر خیزران کربلا!

حسین اسرافیلی

ای آب!

ای تیر! سوی مشگ من، اینسان بلا مریز بر من ببار، بهر خـدا آب را مریز!هر چند مشگ و دلم را دریده است ای آب! همتی کن و، تا خیمه‌ها، مریز!

ای مشگ!

ای اشـك! عقـده‌های مرا در گیـو مریز ای تیر! آب چشـم منسـت ایـن، فرو مریزدر خیمـه، کودکـان بـه عذابنـد از عطش ای مشـگ زخمدار! مرا آبرو مریز!

جعفر رسول زاده (آشفته)

مهمان تنور

وقتی دلم در پیچ و تاب خسـته حالیست انـدیشه‌هایم همـدم نازك خیالیستدریای چشـمم، بستر اشك زلالیست قـد بلند آرزوهایم، هلالیسـتآئینه‌ام، دلداده‌ی خورشـید پاکم محو جمال آفتابم من که خاکم! [صـفحه ۲۳۶] آن شب که با سـر آمـدی در خانه‌ی من پر شـد ز صـهبای غمت پیمـانه‌ی منجـانم اسیرت بود ای جانـانه‌ی من انگـار گـل می‌ریخت در گلخـانه‌ی منبرخود نمی‌بردم گمان در زندگانی ناخوانده آئی در سـرایم میهمانیآن شب سـرای من، صـفای دیگری داشت مرغ دلم حال و هوای دیگری داشـتآئینه‌ی اشکم

جلای دیگری داشت نای تمنایم، نوای دیگری داشتکنج تنور خانه‌ام باغ خدا بود در سینه، دل همناله با شور و نوا بوددیدم سری کس در جهان چون او ندیده چون ماه از مهتاب، خاکستر دمیدهدست ستم سرو چمن سر بریده آن پیکر چون گل به خاک و خون کشیدهپیشانیت مهر نشان سنگ دیدم جان جهان را از غمت دلتنگ دیدمتو بودی و غم بود و زهرا بود آن شب در گریه، ذکر واحسینا داشت بر لبگه با سر خونین تو می‌گفت مطلب که در دلش یاد اسیران بود و زینبآشفته دیدم عالمی را از غم تو انگار هستی مویه زد در ماتم تو [صفحه ۲۳۷]

خلیل شفیعی

آنچه خدا گفته بود، شد!

خون می‌چکید داغ، ز بالای آفتاب آئینه، مات گرم تماشای آفتاببشنو حدیث سرخ شکفتن به فصل تیغ تفسیر سبز عشق، تمنای آفتاباینجا سخن ز خون مسیح و صلیب نیست بر نیزه خواند سوره‌ی خون، نای آفتاباز کوهسار عشق برون آمد و شکفت هفتاد و یک ستاره به شولای آفتابیا کوله‌بار شوق، سفر کرد تا هنوز! در کهکشان زخم، بلندای آفتابسیراب از سراب، به پابوسی فنا رفتند خیل شبپره تا پای آفتابطوفانیست آب و هوای تغزلم خون می‌چکد ز ابر سیاه تحملمآنک شتاب کرد امام شهید عشق با در رکاب کرد اما شهید عشقدر نقطه‌ی تلاقی تیغ و نگاه مرد بر ذوالجناح، غیرت حیدر ظهور کرد [صفحه ۲۳۸] خون خدا هزاره‌ی فریاد را گرفت از چنگ دیوهای قرون، داد را گرفتوقتی ز سجده گاه اناالحق قیام کرد آهنگ کوچ، تیغ علی از نیام کرددر شوره زار حنجره، شوری عجیب داشت کین سه زخم، حرمله‌ی نانجیب داشتاکبر، خروش دیده‌ی مست حسین بود عباس سبزپوش به دست حسین بود!من با خدای خویش، صفا می‌کنم حسین دل از دو دست خسته، رها می‌کنم حسینامروز در برابر چشمان منکران محشر ز شور عشق بپا می‌کنم حسینتا خانقاه خون، دل درویش‌کیش را در خلسه یی شگرف، رها می‌کنم حسینپا در رهی نهاده‌ام اینک، بهانه سوز! سر را فدای مقدم پا، می‌کنم حسین!با شاهبیت دست و، صناعات مشک و لب آغاز شعر ناب وفا می‌کنم حسین!وقتی نشست تیر به چشمم به جرم عشق آرام مثل آه، صدا می‌کنم حسین! [صفحه ۲۳۹] آنک دمید غیرت حق از دو چشم او زد خیمه بر ستیغ فلک برق خشم اواز جوی تیغ، آب به تاک پلید داد پاداش فتنه های سپاه یزید داد!رودی عفن ز خون پلیدان روانه کرد کرکس به بام خاطرشان، آشیانه کردوآنگه رسید مژده، که بی‌پرده یار شد قرآن به نیزه خواند که میعاد دار شدخون می چکید داغ: ز بالای آفتاب آئینه، مات گرم تماشای آفتابینک شتاب کرد امام شهید عشق پا در رکاب کرد امام شهید عشقبگسست قید تاری ودر نور، پود شد آری حسین آنچه خدا گفته بود، شد

محمد جواد غفورزاده (شفق)

به هنگام بازگشت به مدینه، زبان حال حضرت سجاد

بشیر! اینجا که عقل و عشق ماتست مدینه، وادی صبر و ثباتستمدینه، شهر خون، شهر شهادت مدینه، ساحل عشق و نجاتستمدینه! دیده‌ام من کربلائی که چشمم تا ابد شط فراتست [صفحه ۲۴۰] مدینه! با هزار اندوه و حسرت مرا یک سینه رنج و خاطراتستچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل کاش!مدینه! من که با غم همنشینم جهان سوزد ز آه آتشینمشمیم بوستان طا و هایم شکوه لاله زار یا وسینمببین شور حسینی در نگاهم بخوان شوق شهادت از جبینمفروغ دیده‌ی زهرای مظلوم پناه خلق، زین العابدینمچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل کاش!خلیل‌آسا به همت بت شکستم که فرزند منا و مکه هستمبه روز من چه آوردند این قوم! بجرم اینکه من یکتاپرستمفضا پوشیده از ابر ستم بود که روی ناقه‌ی عریان نشستمچه شبهائی

که با من گریه کردند غل و زنجیرهای پا و دستمچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل کاش! [صفحه ۲۴۱] کسی نگرفت غیر از غم، سراغم نشسته لاله‌ی صحرا به داغممن آن مرغ شباهنگم که باشد بلور اشک زینب شبچراغماز آن روزی که گلچین غنچه را چید سیه پوش غم گلهای باغمشهید زنده‌ام من، شاهدم من شهادتنامه‌ی من، درد و داغمچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل کاش!اگر چه لاله، خود را وقف غم کرد چو من کی در صبوری قد علم کرد؟اگر از هجر یک فرزند، یعقوب فروغ دیده‌اش را گریه، کم کردمرا هفتاد و دو داغ جگرسوز پریشان روزگار و پشت خم کردبه گلزار ولایت هر چه گل بود به شمشیر ستم، گلچین قلم کردچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل کاش!کسی گل را به چشم تر نبوسید کسی گل را ز من بهتر نبوسیدکسی چون من گلش نشکفت در خون کسی چون من گل پرپر نبوسید [صفحه ۲۴۲] کسی غیر از من و زینب در آن دشت به تنهائی تن بی سر نبوسیدبه عزم بوسه، لعل لب نهادم به آنجائی که پیغمبر نبوسیدچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل کاش!چو گل در بستر خون دیدم او را چو برگ یاسمن بوسیدم او راگل حسرت به دست، آسان نیامد سحر از شاخه‌ی غم چیدم او رابه سروستان سبز دل نشاندم کنار گلبن امیدم او راگل صد برگ زهرا بی کفن بود خودم در بوریا پیچیدم او راچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل کاش!فلک، کوس وداع آخرین زد ملک بر صبر زینب آفرین زدز میدان، اسب بی‌صاحب که آمد به تصویر گمان، رنگ یقین زدسکینه گفت در گوشش چه رمزی که آتش در دل آن بیقرین زد؟ [صفحه ۲۴۳] خبر دارم که آن اسب وفادار کنار خیمه‌ها سر بر زمین زدچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل کاش!مکن منعم، مدام ار گریه کردم غم خود را نهان در گریه کردمگلاب اشک من گلگون اگر بود به آن گلهای پرپر گریه کردمبه باغ کربلا- با همسرایان به داغ شش برادر گریه کردمشب تنهائیم در خلوت خویش بر آن تنهای بی‌سر گریه کردمچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل کاش!سعادت، منتهای راه ما بود شهادت، قصه‌ی دلخواه ما بوداگر کاخ ستم زیر و زبر شد اثر در ناله ودر آه ما بودپی روشنگری از کوفه تا شام سر فرزند زهرا، ماه ما بودگهی دیر نصاری، مجلس انس! گهی ویرانه، خلوتگاه ما بود!چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل کاش! [صفحه ۲۴۴] اگر خونین، دل غمباورم بود محبتهای زینب یاورم بودمیان خیمه‌ی آتش گرفته به رأفت، سایه‌ی او بر سرم بوداگر چون شمع از تب سوختم من همین پروانه، دور بسترم بودشهید زنده‌ی تاریخ، زینب نه تنها همسفر، همسنگرم بودچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل کاش!اگر با صد مصیبت روبرو بود پرستار من غمدیده، او بودنگاه روشن او، باغ امید حضور او بهشت آرزو بودبهارش را خزان کردند، اما مپنداری اسیر رنگ و بو بودگهی چون گل، ز گریه غرق شبنم گهی چون غنچه، عقده در گلو بودچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل کاش!نه تنها زینب از دین یاوری کرد به همت کاروان را رهبری کردبه دوران اسارت، با یتیمان نوازشها به مهر مادری کرد [صفحه ۲۴۵] چنان کوشید در ابلاغ پیغام که در هر راه، پیغام آوری کردگل‌افشان کرد محمل را، که باید به روی ماه نو، نوآوری کرد!چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل کاش!نه سروستان بجا و نه چمن بود مصیبت پیش چشمش موج زن بوداگر چه از دیار کوفه تا شام به هرجا سر زدم رنج و محن بودپریشان خاطرم از شام، از شام! که آنجا خون روان از چشم من بودمدروازه‌ی ساعات، دیدم به شادی کار مردم کف زدن بود!چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل کاش!محبان را غم محبوب، سخت است فراق مهربان خوب، سخت استز هستی دل بریدن، نیست مشکل ولی دل‌کندن از محبوب، سخت استاگر در سختی دوران شنیدی صبوری کردن ایوب سخت است [صفحه ۲۴۶] خدا داند که پیش چشم زینب لب لعل حسین و چوب، سخت استچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل کاش!از صحرا، ساربانها را بیارید درای کاروانها را بیاریدمن از یغماگران خواهش نکردم که خلخال جوانها را بیاریدبه تاراج آنچه را بردید، بردید امید خسته جانها را بیاریدبه غارت رفته از ما جامه‌هائی که زهرا رشته، آنها را بیاریدچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل کاش!به خاک غم، جبین سودیم و رفتیم طریق عشق پیمودیم و رفتیمز تیغ خارها

در سایه‌ی گل نسیم‌آسا، نیاسودیم و رفتیمبه باغ سبز هستی، تا قیامت به داغ لاله افزودیم و رفتیمبروی مرگ خندیدیم و گفتیم: اگر بار گران بودیم و رفتیمچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل کاش!

پاورقی

[۱] از شاعر موفق رباعی‌سرای، آقای سید حسن حسینی: صد رشته قنات در قنوت تو گذشت.

[۲] شهربند: زندان.

[۳] در این مقام برای خواننده، این سوال مطرح می‌شود که: اگر در سفر کربلا، خیری نبوده است! آنهم برای سالار شهیدان، حسین بن علی علیه السلام!! پس از کدام سفر می توان چشم خیر داشت؟! با توجه به اینک شاعر در این بیت، فرازی از نامه‌ی حضرت مسلم بن عقیل را به امام حسین علیه السلام، بصورتی بسته و فشرده و نه به تفصیل، آورده است، نمی‌توان به مفهوم واقعی این فراز از نامه پی برد مگر اینکه دقیقا مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. وقتی که حضرت زینب سلام الله علیها بعد از مشاهده‌ی آنهمه پرده‌های درد آفرین، خطاب به یزید می‌فرماید که: «ما رایت الا- جمیلا!» باید در ترجمه‌ی اینگونه فرازهای دست‌نیافتنی، دست بدامان ارباب معرفت زد. مسلم بن عقل، از اصحاب خاص سالار شهیدان است و در گفتار و نوشتار این محرمان درگاه، راز و رمزی وجود دارد که اغلب در محدوده‌ی سخن نمی گنجد.

[۴] مصاریعی که داخل کمانک (مساوی است با پرانتز) قرار دارند، از لسان الغیب حافظ شیرازی است.

[۵] باء قسم باید حتما بدون حرف غیرملفوظ (ه) نوشته شود و به کلمه‌ی بعد از خود متصل گردد، مانند همین مورد.

[۶] چهار بیت آخرین این اثر، از مرحوم جودی خراسانی است.

[۷] از لسان‌الغیب حافظ شیرازی است.

[۸] این تعبیر، وام گرفته شده از این بیت مرحوم استاد جلال‌الدین همائی (سنا)ست در خطاب به آفتاب در بعد از ظهر عاشورا: ز طوفان این لجه‌ی سهمگین سبک بگذر ای کشتی آتشین!.

۳۱. آثار و برکات حضرت امام حسین علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : باقی اصفهانی محمدرضا، - ۱۳۴۸

عنوان و نام پدیدآور : آثار و برکات حضرت امام حسین علیه‌السلام : عزاداری زیارت توسل حاجات شفا، غفران محمدرضا باقی اصفهانی مشخصات نشر : قم نصایح ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۶۳۵

شابک : ۹۶۴-۶۳۷۷-۲۷-۱۹۰۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۳۷۷-۲۷-۱۹۰۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۳۷۷-۲۷-۱۹۰۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۳۷۷-۲۷-۱۹۰۰۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : چاپ دوم زمستان ۱۳۸۲: ۲۵۰۰۰ ریال یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس موضوع : حسین‌بن علی ع ، امام سوم ۶۱ - ۴ق -- کرامتها

موضوع : عباس‌بن علی ع ، ۲۶؟ - ۶۱ق -- کرامتها

رده بندی کنگره : BP۴۱/۷۵/ب۲آ۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۰۲۸۴

اهداء

السلام علیک یا بقیهٔ الله فی ارضه! یابن‌المعجزات الموجودهٔ! یابن‌الدلائل المشهودهٔ! ایها الطالب بذحول الأنبیاء و ابناء الانبیاء!ایها الطالب بدم المقتول بکربلاء!نفس زمین و زمینیان،در آرزوی دیدارتان،به شماره افتاده است!حاشا که این آرزو را به گور بریم؟!از ساحت قدس حضرتتان اجازه می‌خواهم، تا این صحیفه‌ی شرمساری را به پیشگاه با عظمت عمه و عمویتان اهداء کنم.عمه‌ای که در خرابه، سر بابا را در آغوش داشت و سر بر زمین نهاد!و عمویی که در برهوت بی آبی سر در آغوش پدر داشت و پرواز کرد!حضرت رقیه علیهاالسلام و حضرت علی اصغر علیه‌السلام‌ثواب این اهداء را نیز به پدر و مادر ارجمندم، که مرا با مکتب اشک و خون آشنا ساختند و دعای خیرشان همواره توشه‌ی راهم بوده است، نثار می‌کنم. [صفحه ۷]

گفتار نخست

بسم الله الرحمن الرحیم‌الحمد لله رب العالمین و الصلوهٔ و السلام علی اشرف الانبیاء و خاتم المرسلین، سیدنا و مولانا ابی‌القاسم المصطفی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی اهل بیته الاطهرین الانجبین، الهداهٔ الغر المیامین لا سیما علی باب حکمهٔ رب العالمین و باب حطهٔ الذی من دخله کان من الامنین، مولانا و مولی الکونین، اباعبدالله الحسین علیه‌السلام و اللعن الدائم علی اعدائهم و مخالفیهم و منکری فضائلهم و مناقبهم و مدعی شؤونهم و مخربی شریعتهم اجمعین، من الیوم الی قیام یوم الدین، اللهم الذین حملوا الناس علی اکتاف آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم آمین آمین.خداوند اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را کشتی نجات و چراغ هدایت قرار داده است، «ائمهٔ الهدی و مصابیح الدجی و اعلام التقی» [۱] «انما مثل اهل بیتی فی هذه الامه مثل سفینهٔ نوح فی لجهٔ البحر، من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق» [۲] ... «الفلک الجاریهٔ فی اللجج الغامرهٔ [صفحه ۸] یأمن من رکبها و یغرق من ترکها» [۳] .اما در این میان حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام مشعلی فروزان‌تر و کشتی شتابان‌تر در اقیانوس هراس‌ها و حیرت‌هاست. چراغی نور افشان که بر اصحاب خود چنان روشنایی داد که به مقام بلندی رسیدند و خود درباره‌ی آنها فرمود: «انی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی» [۴] آنان آنچنان درخشنده گشتند که شاه فرد عالم خلقت در قرون معاصر، حضرت بقیهٔ الله الاعظم ارواحنا فداه بر آنان سلام می‌دهند.هدایت گری‌های حضرت زینب علیهاالسلام و امام سجاد علیه‌السلام در کوفه و شام و مدینه پرتوی از اشعه‌ی این مصباح هدایت بود. تا انقراض عالم هر کس راه سعادت و هدایت را پیدا کرد، وامدار این چراغ پرتو الهی است. این قیام از عاشورای سال شصت و یک هجری آغاز شد و در زمانی که خدای حکیم فرمان دهد، به دست با کفایت حسین زمان، حضرت مهدی صاحب الزمان علیه‌السلام به فرجام خواهد رسید.امام حسین علیه‌السلام خون خود را در راه خدا اهدا کرد، تا بندگان خدا را از بندگی غیر خدا نجات بخشد «و بذل مهجته فیک، لیستنقذ عبادک من الجهالهٔ و حیرهٔ الضلالهٔ» [۵] اما حکمت خدا بر آن قرار گرفته بود تا نتیجه‌ی آن قیام و شهادت و سلحشوری، در زمان ظهور حضرت امام زمان علیه‌السلام به بار بنشیند و بندگان خدا تحت لوای ایشان انقاذ شوند. «بمهدینا تقطع الحجج، فهو خاتم الأئمهٔ و منقذ الامهٔ و منتهی النور». [۶] .هنگامی که لشکر سعادتمند پادشاه سریر عدالت، حضرت بقیهٔ الله الاعظم ارواحنا فداه به دنبال لوای نصرتش به راه می‌افتند، با فریاد «یا لثارات الحسین علیه‌السلام» به [صفحه ۹] جهانیان اعلام می‌دارند که قیام حضرت مهدی علیه‌السلام نیز پرتوی از اشعه‌ی مصباح هدایت حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام است.از این رو به عنوان خاکساری و عرض توسل، به جمع آوری و دسته بندی قضایایی مستند، از آثار و برکات این مصباح هدایت الهی پرداختم و از دریای بیکران کرمشان تقاضا دارم که در دنیا و آخرت ما را مشمول عنایات بی انتهایشان قرار دهند. اکنون به چند نکته پیرامون این نوشتار توجه کنید:نکته‌ی اول: در این کتاب قضایای

مختلف در موضوعهای جداگانه دسته بندی شده است و در پایان هر بخش، موضوع قضایایی که به آن بخش مرتبط بوده‌اند، به صورت جدول تنظیم گشته است. هدف از این دسته بندی‌ها، دستیابی بهتر به قضایا برای سخنوران مذهبی – کثرالله امثالهم – بوده است؛ افرادی که قضایای مختلفی را درباره‌ی یک موضوع بخوانند یا بشنوند، اعتقاد و باور آنها درباره‌ی آن موضوع مستحکم‌تر خواهد شد.نکته‌ی دوم: با توجه به اینکه شیاطین انسی و جنی از دیرباز تاکنون، به بهانه‌های مختلف در دور ساختن مردم از درگاه رحمت واسعه‌ی الهی، تمام تلاش خود را به کار گرفته‌اند و هر از گاهی اشک و سوگواری و شفا و شفاعت را مورد هجمه قرار می‌دهند و با شبهه‌های کودکانه‌ی خود، ایتام اهل بیت علیهم‌السلام را به بی‌راهه می‌کشانند، موضوعهای مهمی چون زنده بودن امام حسین علیه‌السلام و توجه به ایشان به عزاداران و زوارشان و توفیق هدایت و توبه برای افرادی که در راه امام حسین علیه‌السلام قدم گذاشته‌اند و بخشش آنان در عالم آخرت، بیشتر مورد توجه این نوشتار بوده است.نکته سوم: در جمع آوری مطالب کتاب، غالب اصل قضیه از یک کتاب انتخاب شده است و سند آن قضیه از کتابهای دیگر در پاورقی ذکر شده است، ولی به اختلاف [صفحه ۱۰] اندک اسناد، تصریح نشده است.در پایان از همه کسانی که در مراحل جمع آوری و چاپ و نشر این کتاب همکاری می‌کنند، تشکر و قدرانی می‌نمایم، به ویژه از برادر بزرگوارم آقای محمد علی باقی که پژوهش در برخی از منابع این نوشتار را بر عهده داشته‌اند، سپاسگزاری می‌کنم. امید آنکه خداوند همه ما را تا آخرین لحظه‌ی زندگی در راه راستین حضرت امام حسین علیه‌السلام ثابت قدم بدارد و این نوشتار را مورد توجه فرزند برومندشان حضرت بقیة الله ارواحنا فداه قرار دهد.قم المقدسةمحمد رضا باقی اصفهانیمهرماه ۱۳۸۰ [صفحه ۱۵]

امداد های ائمه اطهار برای رونق عزای امام حسین (ع)

باز شدن درهای حرم امیرالمؤمنین به روی عزاداران امام حسین در شب عاشورا

این قضیه توسط شهید بزرگوار، آیت الله سید عبدالحسین دستغیب قدس سره نقل شده است:در اوقات مجاورت ما در نجف اشرف، در ماه محرم ۱۳۵۸ ه ق از طرف حکومت وقت عراق اکیدا از قمه زدن و سینه زدن و بیرون آمدن دسته‌جات منع شده بود.در شب عاشورا، برای اینکه در حرم مطهر و صحن شریف سینه‌زنی نشود؛ از طرف حکومت عراق در اول شب درهای حرم و رواق و همچنین درهای صحن را بستند. آخرین دری را که مشغول بستن آن بودند، در قبله بود که یک لنگه‌ی آن را بسته بودند و ناگهان جمعیت عزاداران سینه‌زن هجوم آوردند و وارد صحن شدند و رو به حرم مطهر آوردن و چون درها را بسته دیدند، در همان ایوان مشغول عزاداری و سینه [صفحه ۱۶] زنی شدند.ناگهان عده‌ای شرطی (پلیس) همراه با رئیس آنها آمدند و آن رئیس با چکمه‌ای که به پا داشت در ایوان آمد و بعضی را کتک زد و امر کرد آنها را بگیرند. سینه‌زنها بر او هجوم آوردند و او را بلند کردند و در صحن انداختند و سخت او را مجروح و ناتوان ساختند و چون دیدند ممکن است قوای دولتی تلافی کنند و بالاخره مزاحمشان شوند؛ با کمال التجاء و شکستگی خاطر، همگی متوجه‌ی در بسته‌ی حرم مطهر شدند و به سینه می‌زدند و می‌گفتند: (یا علی فک الباب) یا علی در را باز کن؛ ما عزاداران فرزند امام حسین علیه‌السلام هستیم.پس ناگهان در یک لحظه، درهای حرم و رواق و صحن گشوده شد و میلهای آهنین که بین درها و دیوارها بود، وسط آن بریده شده بود! خلاصه همه‌ی سینه زنان وارد حرم مطهر شدند.سایر نجفی‌ها نیزکه از این اعجاز با خبر می‌شوند، همگی در صحن و حرم جمع می‌شوند و شرطی‌ها پنهان می‌گردند و موضوع را به بغداد گزارش می‌دهند و از بغداد دستور داده می‌شود که مزاحم آنها نشوند.در آن سال در نجف و کربلا بیش از سالهای گذشته اقامه عزاداری شد و این معجزه‌ی باهره را شعراء در اشعار خود نقل نمودند و منتشر ساختند. یکی از فضلای عرب، اشعار یکی از شعرا را بر لوحی نوشته بود و به دیوار حرم مطهر چسباند و آن اشعار این است. [۷] .من لم یقر بمعجزات المرتضی

علیه‌السلام صنو النبی صلی الله علیه و آله و سلم فلیس بمسلم [صفحه ۱۷] فتحت لنا الأبواب راحهٔ کفه اکرم بتلک الراحتین و انعم‌اذ قد ارادوا منع ارباب العزاء بوقوع ما یجری الدم بمحرم‌فاذا الوصی براحتیه ارخوا او ما ففک الباب حفظا للدم

فریاد «یا خلیل» از ضریح مطهر امام حسین در هنگام عزاداری اهالی کرمانشاه

این قضیه را سید عطاء الله شمس دولت آبادی نقل فرموده‌اند:تقریبا شصت سال قبل که طفلی بودم، با مرحوم پدرم به عزم زیارت به کربلا مشرف شده بودیم. چون در آن زمان، هواپیما و ماشین مسافربری نبود، مردم با اسب و کجاوه به زیارت می‌رفتند.در آن زمان مرسوم بود که از هر شهری، مردم به صورت قافله‌ی دست جمعی به راه می‌افتادند و در شبهای جمعه که زوار و اهل هر شهر به کربلا می‌رسیدند، برای خود هیئتی جداگانه تشکیل می‌دادند و به سینه زنی و عزاداری مشغول می‌شدند.هر نقطه از حرم و رواق و ایوان، به یکی از شهرستانها اختصاص داشت و چون اهل کرمانشاه خیلی به کربلا نزدیکتر بودند و اغلب آنها با اهالی کربلا مربوط بودند و رفت و آمد داشتند، بهترین محل را (یعنی حرم مطهر و اطراف آن را) مخصوص اهل کرمانشاه معین کرده بودند. لذا از ساعت دوازده شب به بعد، سینه زدن و عزاداری کردن در حرم مطهر مخصوص زوار کرمانشاهی بود.در یکی از شبهای جمعه، در حدود دو ساعت بعد از نصف شب، جمعی از اهالی کرمانشاه که اتفاقا عده‌ی زیادی از متدینین نیز با آنها به زیارت مشرف شده بودند، در حرم جمع گشته و مشغول عزاداری شدند.غیر از این عده، احدی در حرم مطهر رفت و آمد نمی‌کرد. وضع عجیبی بود! رجال [صفحه ۱۸] و متدینین و بزرگان اطراف حرم نشسته و در میان آنها یعنی دور ضریح مقدس، عده‌ای مشغول سینه زدن بودند و سید پیرمرد بزرگواری هم - که خیلی مورد توجه مردم بود و صاحب نفس هم بود - مرثیه خوان آن دسته‌ی سینه زنی بود.ناگاه مرثیه خوان سکوت نمود و از سینه زنان فقط صدای زدن دستها به سینه، شنیده می‌شد. در همان حال که سکوت محض حرم مطهر را فراگرفته بود؛ ناگهان از ضریح مطهر صدایی حزین شنیده شد که فرمود: «یا خلیل!» یعنی ای دوست! جمعیت یک مرتبه دستهایشان سست شده و نفسها در سینه‌ها قطع گردید و زمزمه‌ها متوقف شد و همگی متوجه شدند که این صدا از کجا بلند شد.بار دیگر همین جمله‌ی «یا خلیل» شنیده شد و همگی فهمیدند که بدون تردید این صدا از ضریح مطهر آقا سیدالشهداء علیه‌السلام است. گویا همه سینه زنان انتظار داشتند که بار دیگر این صدا را که به منزله‌ی معجزه‌ای بود، بشنوند.ناگهان برای مرتبه ی سوم آن صدا از ضریح مطهر شنیده شده و جمعیت از هر سو خود را به طرف ضریح پرتاب نمودند. در همین بین سرپایی به شدت به پهلوی من رسید و فورا غش کردم.وقتی که به هوش آمدم، خود را روی دست پدر مشاهده کردم که با چشم‌های گریان به من می‌نگریست و چون دید من به هوش آمدم و سالم هستم، صدا زد: عزیزم! بگو ببینم تو چه دیدی؟ چرا به این حال افتادی؟ گفتم: من در حرم متوجه سینه زدن جمعیت و زمزمه‌ی گوشه و کنار حرم بودم، ناگاه صدائی از میان ضریح شنیدم که گفت: «یا خلیل!» بار دوم که این جمله را شنیدم، دیدم تمام این جمعیت متوجه ضریح طمهر گردیدند.اما مرتبه‌ی سوم که آن صدا از ضریح مطهر بلند شد،یک مرتبه دیدم جمعیت ازجای [صفحه ۱۹] خود کنده شدند و خود را به ضریح پرتاب نمودند، ولی ناگهان لگدی به پهلوی من خورد و دیگر چیزی نفهمیدم.مرحوم پدرم گفت: عزیزم می‌دانی که گوینده‌ی آن جمله و صدا، چه کسی بود؟ گفتم: نه. گفت: او خود آقا اباعبدالله علیه‌السلام بودند که چون وضع اخلاص و عزاداری بی‌ریای آن جمع را به طور مخصوصی احساس کردند، ناگهان از شدت شوق، سه بار فرمودند: «ای دوست!» و این کلمه اظهار تشکری از عزاداران بود. [۸] .

شرکت کردن حضرت صدیقه در مجلس روضه‌ی پدر حاج شیخ محمد طاهر شوشتری

عالم متقی، شمس المحدثین حسینی فرمود: معاصر جلیل حاج شیخ محمد طاهر روضه خوان شوشتری که از متدینین و موثقین در نجف اشرف است، این قضیه را برای ما نقل فرمود:من در هنگامی که در سن دوازده سالگی بودم، در شب دوشنبه‌ای ساعت شش

از شب گذشته، به اتفاق پدرم به مجلسی از مجالس عزاداری امام حسین علیه‌السلام رفتیم تا پدرم روضه بخواند. چون وارد آن مجلس شدیم، صاحب مجلس که مشهدی رحیم نام داشت، به پدرم اعتراض کرد که چرا دیر آمدی؟ مردم در این وقت نمی‌آیند و باید آغاز مجلس را زودتر از این ساعت قرار دهیم. از اعتراض او دل پدرم شکست و گفت: ای مشهدی رحیم، بدان که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام حاضر هستند و سوگند یاد می‌کنم که بی‌بی فاطمه زهرا علیهاالسلام و فرزندان [صفحه ۲۰] معصومشان علیهم‌السلام حاضر هستند. شما غم نخورید! انشاءالله تا هفته‌ی آینده مجلس شما بهتر و مرتب‌تر از این خواهد شد.پس پدرم با دل شکسته (به خاطر سخنان صاحب مجلس) منبر رفت و مشغول به خواندن مصیبت شد. هنگامی که به خواندن مصیبت آغاز کرد و به خواندن اشعار دعبل بن علی خزاعی رسید، من در طرف راست منبر نشسته بودم. ناگاه پدرم به این بیت رسید:افاطم لو خلت الحسین مجدلا و قد مات عطشانا بشط فرات‌یک وقت ناله ضعیفی از طرف راست منبر بلند شد و به گوشم رسید که گویا زنی زمزمه می‌کند. چون گوش دادم، شنیدم که گریه می‌کرد و سخنانی می‌فرمود و از جمله‌ی سخنانش این بود که می‌فرمود: یا ولدی، یا حسین! یعنی ای فرزندم، ای حسین علیه‌السلام! چون من متوجه سمت چپ و راست شدم کسی را ندیدم و از این مسئله تعجب نمودم!! آنگاه یقین نمودم که این صدای بی‌بی دو عالم حضرت زهرای اطهر علیهاالسلام است. پس بی‌اختیار شدم و چنان بر سر و سینه‌ی خود زدم که پدرم از بالای منبر متوجه من شد و گفت: چرا چنین می‌کنی؟من ساکت شدم، ولی صدای ناله پی در پی می‌آمد، تا اینکه پدرم از منبر فرود آمد و آن ناله قطع شد. چون از آن مجلس خارج شدیم، پدرم به من فرمود: به تو چه رسیده بود که در وقت مصیبت خواندن من بی‌طاقت شدی و حال اینکه این گونه اشعار را تو می‌دانی؟!قصه را برای مرحوم پدرم نقل کردم. آن مرحوم بی‌طاقت شد و گریست و مرا دعا نمود که با محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل او علیهم‌السلام محشور شوم. آنگاه فرمود: من هم با تو باشم و با آنها محشور شوم. [صفحه ۲۱] چون هفته دیگر شد، در همان وقت هفته‌ی گذشته به آن مجلس رفتیم. ناگاه دیدم مجلس مملو از جمعیت است و من ایشان را نمی‌شناسم و نور از صورتهای ایشان متصاعد بود!پس تعجب کردم و با خود گفتم: اینان مردمان نجف نیستند! و یقین نمودم که اینها انوار الله هستند که برای خوشنودی صاحب آن مجلس حاضر شده‌اند. و بعد از آن قضیه تمام هفته‌هایی که مشهدی رحیم روضه داشت، ازدحام کثیری می‌شد تا اینکه بانی مجلس فوت شد و مجلس تعطیل گردید. و من این سرگذشت را می‌گویم در حالی که خدا را شاهد می‌گیرم بر اینکه در گفتار خود صادق هستم. [۹] .

به سر و سینه زدن حضرت بقیۀ الله با سر و پای برهنه، در میان عزاداران طویریج

این قضیه توسط آقای سید حسن ابطحی بیان شده است:شاید بعضی از بی‌خردان متوجه اهمیت عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نشوند و ندانند که دهها حدیث در اهمیت عزاداری برای حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام رسیده است و حتی تمام علما و مراجع تقلید به آن مبادرت می‌کرده‌اند و یکی از وسائل تشرف به محضر حضرت بقیۀ الله روحی فداه را گریه‌ی بر حضرت سید الشهداء علیه‌السلام می‌دانسته‌اند.در سال هزار و سیصد و سی و سه که برای تحصیل به نجف اشرف مشرف بودم؛ با جمعی از علمای اعلام پیاده به کربلا می‌رفتم. در بین راه به محلی به نام طویریج - [صفحه ۲۲] که با کربلای معلا بیشتر از چهار فرسخ فاصله نداشت - رسیدیم. در آنجا یکی از علمای بزرگ به من گفت:روز عاشورا دسته‌های سینه زن از اینجا به کربلا حرکت می‌کنند و جمعی از علما و حتی بعضی از مراجع به آنها ملحق می‌شوند و با آنها سینه می‌زنند. سپس آن عالم بزرگ به من گفت: روز عاشورایی بود که همراه با دسته‌ی طویریج به سوی کربلا می‌رفتیم، در میان سینه زنان یکی از مراجع تقلید فعلی که آن وقت از علمای بزرگ اهل معنی محسوب می‌شد؛ با کمال اخلاص و اشک جاری مشغول سینه زدن بود. من از آن عالم بزرگ سئوال کردم که شما به چه دلیل این کار را انجام می‌دهید؟فرمود: مرحوم علامه سید بحرالعلوم قدس سره روز عاشورائی با عده‌ای از طلاب از

کربلا به استقبال دسته‌ی سینه زنی طویریج می‌روند، ناگهان طلاب می‌بینند مرحوم سید بحرالعلوم با آن عظمت و مقام شامخ علمی، عمامه و عبا و قبا و عصا را کنار انداخت و مثل سایر سینه زنها لخت شده و خود را میان عزاداران و سینه زنان انداخت و به سر و سینه می‌زند.طلابی که با معظم له به استقبال آمده بودند؛ هر چه می کنند، که مانع از آن همه احساس پاك و ابراز محبت بشوند، مؤثر واقع نمی گردد. بالاخره عده‌ای از طلاب برای حفظ سید بحرالعلوم ایشانرا می گیرند، که مبادا زیر دست و پا بیفتد و ناراحت شود، تا اینکه بعد از اتمام برنامه‌ی سینه زنی، بعضی از خواص از آن بزرگوار می‌پرسند: چگونه شد که شما بی‌اختیار وارد دسته‌ی سینه زنی شدید و آن گونه به عزاداری مشغول شدید؟مرحوم سید فرمود: وقتی به دسته‌ی سینه زنی رسیدم، دیدم حضرت بقیهٔ الله عجل الله تعالی فرجه الشریف با سر و پای برهنه میان سینه زنها به سر و سینه می‌زنند و گریه [صفحه ۲۳] می کنند! من نتوانستم طاقت بیاورم، لذا از خود بی‌خود شدم و در خدمت آن حضرت به سینه زنی و عزاداری مشغول شدم. [۱۰] .

گریه‌ی امام زمان در مصیبت حضرت اباالفضل در تشرف حاج محمد علی فشندی

جناب حجهٔ الاسلام آقای قاضی زاهدی گلپایگانی می‌فرماید: من در تهران از جناب آقای حاج محمد علی فشندی که یکی از اخیار تهران است، شنیدم که می گفت: من از اول جوانی مقید بودم که تا ممکن است گناه نکنم و آن قدر به حج، بروم تا به محضر مولایم حضرت بقیهٔ الله روحی فداه مشرف گردم! لذا سالها به همین آرزو به مکه معظمه مشرف می‌شدم.در یکی از این سالها که عهده‌دار پذیرائی جمعی از حجاج هم بودم، شب هشتم ماه ذیحجه با جمیع وسائل به صحرای عرفات رفتم تا بتوانم یك شب قبل از آنکه حجاج به عرفات می‌روند، برای زواری که با من بودند جای بهتری تهیه کنم. تقریبا عصر روز هفتم بارها را پیاده کردم و در یکی از آن چادرهایی که برای ما مهیا شده بود، مستقر شدم. ضمنا متوجه شدم که غیر از من هنوز کسی به عرفات نیامده است. در آن هنگام یکی از شرطه‌هایی که برای محافظت چادرها در آنجا بود، نزد من آمد و گفت: تو چرا امشب این همه وسائل را به اینجا آورده‌ای؟ مگر نمی‌دانی ممکن است سارقین در این بیابان بیایند و وسائلت را ببرند؟ به هر حال حالا که آمده‌ای، باید تا صبح بیدار بمانی و خودت از اموالت محافظت بکنی. گفتم: مانعی ندارد، بیدار [صفحه ۲۴] می‌مانم و خودم از اموالم محافظت می کنم.آن شب در آنجا مشغول عبادت و مناجات با خدا بودم و تا صبح بیدار ماندم تا آنکه نیمه‌های شب دیدم سید بزرگواری که شال سبز به سر دارد، به در خیمه‌ی من آمدند و مرا به اسم صدا زدند و فرمودند: حاج محمد علی، سلام علیکم. من جواب سلام را دادم و از جا برخاستم. ایشان وارد خیمه شدند و پس از چند لحظه جمعی از جوانها که تازه مو بر صورتشان روییده بود، مانند خدمتگزار به محضرش رسیدند. من ابتدا مقداری از آنها ترسیدم، ولی پس از چند جمله که با آن آقا حرف زدم، محبت او در دلم جای گرفت و به آنها اعتماد کردم. جوانها بیرون خیمه ایستاده بودند ولی آن سید داخل خیمه تشریف آورده بود. ایشان به من رو کرد و فرمود: حاج محمد علی خوشا به حالت! خوشا به حالت! گفتم: چرا؟فرمودند: شبی در بیابان عرفات بیتوته کرده‌ای که جدم حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام هم در اینجا بیتوته کرده بود. من گفتم: در این شب چه باید بکنیم؟ فرمودند: دو رکعت نماز می‌خوانیم، در این نماز پس از حمد، یازده مرتبه قل هوالله بخوان.لذا بلند شدیم و این عمل را همراه با آن آقا انجام دادیم. پس از نماز آن آقا یك دعایی خواندند. که من از نظر مضامین مانند آن دعا را نشنیده بودم! حال خوشی داشتند و اشك از دیدگانشان جاری بود. من سعی کردم که آن دعا را حفظ کنم ولی آقا فرمودند: این دعا مخصوص امام معصوم است و تو آن را فراموش خواهی کرد! سپس به آن آقا گفتم: ببینید آیا توحیدم خوب است؟ فرمود: بگو. من هم به آیات آفاقیه و انفسیه بر وجود خدا استدلال کردم و گفتم: من معتقدم که با این دلائل، خدایی هست. فرمودند: برای تو همین مقدار از خداشناسی کافی است. سپس اعتقادم را به [صفحه ۲۵] مسئله ولایت برای آن آقا عرض کردم. فرمودند: اعتقاد خوبی داری. بعد از آن سئوال کردم که: به نظر شما الان حضرت امام زمان علیه‌السلام در کجا هستند. حضرت فرمودند: الان امام زمان در خیمه است!سئوال کردم: روز عرفه، که

می گویند حضرت ولی عصر علیه‌السلام در عرفات هستند، در کجای عرفات می‌باشند؟ فرمود: حدود جبل الرحمهٔ. گفتم: اگر کسی آنجا برود آن حضرت را می‌بیند؟ فرمود: بله، او را می‌بیند ولی نمی‌شناسد!گفتم: آیا فردا شب که شب عرفه است، حضرت ولی عصر علیه‌السلام به خیمه‌های حجاج تشریف می‌آورند و به آنها توجهی دارند؟ فرمود: به خیمه‌ی شما می‌آید، زیرا شما فردا شب به عمویم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام متوسل می‌شوید!در این موقع، آقا به من فرمودند: حاج محمد علی، چای داری؟ ناگهان متذکر شدم که من همه چیز آورده‌ام! ولی چای نیاورده‌ام! عرض کردم: آقا اتفاقا چای نیاورده‌ام و چقدر خوب شد که شما تذکر دادید! زیرا فردا می‌روم و برای مسافرین چای تهیه می کنم.آقا فرمودند: حالا- چای با من! از خیمه بیرون رفتند و مقداری که به صورت ظاهر چای بود، ولی وقتی دم کردیم، به قدری معطر و شیرین بود که من یقین کردم، آن چای از چای‌های دنیا نمی‌باشد، آوردند و به من دادند. من از آن چای دم کردم و خوردم. بعد فرمودند: غذایی داری، بخوریم؟ گفتم: بلی نان و پنیر هست. فرمودند: من پنیر نمی‌خورم. گفتم: ماست هم هست. فرمودند: بیاور، من مقداری نان و ماست خدمتشان گذاشتم و ایشان از نان و ماست میل فرمودند.سپس به من فرمودند: حاج محمد علی، به تو صد ریال (سعودی) می‌دهم، تو برای [صفحه ۲۶] پدر من یک عمره بجا بیاور؟ عرض کردم: اسم پدر شما چیست؟ فرمودند: اسم پدرم «سید حسن» است. گفتم: اسم خودتان چیست؟ فرمودند: سید مهدی! من پول را گرفتم و در این موقع، آقا از جا برخاستند که بروند. من بغل باز کردم و ایشان را به عنوان معانقه در بغل گرفتم. وقتی خواستم صورتشان را ببوسم، دیدم خال سیاه بسیار زیبائی روی گونه‌ی راستشان قرار گرفته است. لبهایم را روی آن خال گذاشتم و صورتشان را بوسیدم.پس از چند لحظه که ایشان از من جدا شدند، من در بیابان عرفات هر چه این طرف و آن را نگاه کردم کسی را ندیدم! یک مرتبه متوجه شدم که ایشان حضرت بقیهٔ الله ارواحنا فداه بوده‌اند، بخصوص که اسم مرا می‌دانستند و فارسی حرف می‌زدند! نامشان مهدی علیه‌السلام بود و پسر امام حسن عسکری علیه‌السلام بودند!بالاخره نشستم و زار زار گریه کردم. شرطه‌ها فکر می کردند که من خوابم برده است و سارقین اثاثیه‌ی مرا برده‌اند، دور من جمع شدند، اما من به آنها گفتم: شب است و مشغول مناجات بودم و گریه‌ام شدید شد!فردای آن روز که اهل کاروان به عرفات آمدند، من برای روحانی کاروان قضیه را نقل کردم، او هم برای اهل کاروان جریان را شرح داد و در میان آنها شوری پیدا شد.اول غروب شب عرفه، نماز مغرب و عشا را خواندیم. بعد از نماز با آنکه من به آنها نگفته بودم که آقا فرموده‌اند: «فردا شب من به خیمه‌ی شما می‌آیم، زیرا شما به عمویم حضرت عباس علیه‌السلام متوسل می‌شوید» خود به خود روحانی کاروان روضه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را خواند و شوری برپا شد و اهل کاروان حال خوبی پیدا کرده بودند. ولی من دائما منتظر مقدم مقدس حضرت بقیهٔ الله روحی و ارواح العالمین لتراب [صفحه ۲۷] مقدمه الفدا بودم.بالأخره نزدیک بود روضه تمام شود که کاسه‌ی صبرم لبریز شد! از میان مجلس برخاستم و از خیمه بیرون آمدم، ناگهان دیدم حضرت ولی عصر علیه‌السلام بیرون خیمه ایستاده‌اند و به روضه گوش می‌دهند و گریه می کنند، خواستم داد بزنم و به مردم اعلام کنم که آقا اینجاست، ولی ایشان با دست اشاره کردند که چیزی نگو و در زبان من تصرف فرمودند و من نتوانستم چیزی بگویم! من این طرف در خیمه ایستاده بودم و حضرت بقیهٔ الله روحی فداه آن طرف خیمه ایستاده بودند و بر مصائب حضرت ابوالفضل علیه‌السلام گریه می کردم و من قدرت نداشتم که حتی یک قدم به طرف حضرت ولی عصر علیه‌السلام حرکت کنم. بالاخره وقتی روضه تمام شد، حضرت هم تشریف بردند. [۱۱] .

تشریف فرمایی حضرت امام زمان در مجلس روضه خوانی در کرمانشاه

مرحوم آیهٔ الله حاج سید حسین حائری که در مشهد مقدس ساکن بودند و به قول مرحوم آیهٔ الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی قدس سره در کتاب عبقری الحسان: «او افتخار علمای عاملین بوده است»، نقل می کرد: من در سال ۱۳۴۵ هجری قمری در کرمانشاه ساکن بودم و منزلی داشتم که اکثر زوار حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در وقت رفتن و برگشتن از کربلا، وارد آن منزل می‌شدند و هر

چند روزی که می‌خواستند در آنجا می‌ماندند. در اوائل محرمی، سید غریبی که او را قبلا نمی‌شناختم، در منزل ما وارد شد و چند روزی در آنجا ماند و ما هم طبق معمول، پذیرایی می کردیم. [صفحه ۲۸] در این بین، یکی از اهالی شهر نجف که به ایران آمده بود، به دیدن من آمد و وقتی چشمش به آن سید افتاد، به من با اشاره گفت: این سید را می‌شناسی؟ گفتم: نه، چون سابقه‌ای با ایشان ندارم. گفت: این سید یکی از کسانی است که سالها به تزکیه‌ی نفس و ریاضت مشغول بوده است و به ظاهر در کوچه‌ی مسجد هندی دکان عطاری داشته و غالبا در دکان نبوده است و هر چند یک بار مفقود می‌شود و وقتی کسانش از او تجسس می کنند، می‌بینند که او در مسجد کوفه در یکی از اطاقها مشغول ریاضت است. (بعدها معلوم شد که اسم این شخص سید محمد و اهل رشت است). من وقتی از حال او اطلاع پیدا کردم به او بیشتر محبت نمودم و گفتم: بعضی از مردم شما را از اولیاء خدا می‌دانند. سید محمد اول انکار کرد؛ ولی پس از اصرار، به من گفت: بله، من دوازده سال در مسجد کوفه و غیره مشغول ریاضت بودم و این طور به من گفته بودند که شرایط تکمیل ریاضت دوازده سال است و در کمتر از آن، کسی به مقام کمالی نمی‌رسد. من از او خواستم که چیزی به من بگوید.سید محمد گفت: احضار جن می‌دانم، ولی چون آنها گاهی راست و گاهی دروغ می گویند به آنها اعتماد نیست. و نیز احضار ملائکه هم صلاح نیست، چون آنها مشغول عبادتند و از عبادتشان باز می‌مانند. ولی برای شما روح علمای بزرگ را احضار می کنم، که از آنها هر چیز که سئوال کنیم، به درستی جواب می‌دهند.ضمنا من در چند سال اخیر که دولت به جوانها و زنها، به اصطلاح آزادی داده بود و بی‌بند و باری و بی‌دینی زیاد گردیده بود (یعنی در دوران رضاشاه) و به مجالس سینه زنی و روضه خوانی توهین می کردند، مقید بودم که به خاطر تقویت اساس روضه خوانی، مجلس مفصل عزاداری در منزل اقامه نمایم و آن مجلس از اول طلوع فجر تا یک ساعت بعد از ظهر ادامه داشت. [صفحه ۲۹] در آن مجلس شصت نفر روضه خوان می‌آمدند که سی نفر از آنها منبر می‌رفتند و بقیه به نوبت در روزهای دیگر منبر می‌رفتند و به تمام آنها پول داده می‌شد، پنج نفر مداح هم تعزیه می‌خواندند و ساعتی هم سینه زنی می‌شد.طبیعی است که چنین مجلسی بسیار پر زحمت و پر خرج بود، ولی من نمی‌دانستم که آیا این مجلس در عین حال مورد قبول حضرت بقیة الله روحی فداه هست یا نه.لذا از آقای سید محمد خواستم که او از ارواح علما سئوال کند که آیا این مجلس مورد قبول اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام هست یا نه؟او گفت: بسیار خوب، من امشب از چهار نفر از علمایی که از دنیا رفته‌اند، سئوال می کنم؛ تا ببینم که آیا این مجلس مورد قبول آنها هست یا خیر؟ و آن چهار نفر عالم عبارتند از: مرحوم آیة الله میرزا حبیب الله رشتی و مرحوم میرزای شیرازی و مرحوم سید اسماعیل صدر و مرحوم سید علی داماد.فردا صبح که نزد او رفتم، گفت: دیشب روح این چهار نفر را احضار کردم و از آنها پریدم که آیا این مجلس مور قبول اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام هست یا خیر؟ آنها به اتفاق آراء گفتند: بله، این مجلس مورد توجه و مقبول اهل بیت عصمت علیهم‌السلام می‌باشد و روز نهم (تاسوعا) یا دهم محرم (عاشورا) حضرت بقیة الله روحی فداه هم به این مجلس تشریف می‌آورند. من خیلی خوشحال شدم و به او گفتم: چرا روزش را تعیین نفرموده‌اند؟گفت: مانعی ندارد، باز امشب از آنها سئوال می کنم و تقاضا می کنم که روز و ساعتش را هم تعیین کنند.ضمنا وضع من در آن مجلس خلاف مجالسی که اکثر علما تشکیل می‌دهند بود، که در یک قسمت مجلس، در کنار علمای دیگر بنشینم و بقیه‌ی مردم در قسمتهای دیگر [صفحه ۳۰] بنشینند. بلکه من غالبا دم در منزل ایستاده بودم و برای همه، احترام قائل بودم. لذا این مجلس مورد توجه عموم مردم بود و بلکه راه عبور و مرور بسته می‌شد و جمعی در کوچه‌های اطراف، منتظر می‌شدند تا جمعیتی که در داخل منزل هستند بیرون بروند و بعدا اینها در جای آنها بنشینند.بالاخره فردای آن روز، آقا سید محمد گفت: دیشب از همان علما، مطلب شما را سئوال کردم. آنها جواب دادند که حضرت ولی عصر علیه‌السلام در روز نهم (تاسوعا) و در فلان ساعت و فلان دقیقه، وقتی که شما کنار چاه که نزدیک در منزل است نشسته‌اید، به مجلس تشریف می‌آورند؛ در آن وقت یک مرتبه حال شما تغییر می کند و تمام بدنتان تکان می‌خورد! در آن وقت نگاه کنید، در این نقطه معین (اشاره به قسمتی از منزل کرد) می‌بینید که عده‌ای حدود دوازده نفر به هیئت خاص و لباس

مخصوص نشسته‌اند! یکی از آنها حضرت بقی الله روحی له الفداء است. یک ساعت آنجا هستند و بعد با مردم بیرون می‌روند و شما با همه‌ی توجهی که خواهید کرد، متوجه رفتن آنها نمی‌شوید. شما مقید باشید که در آن وقت با وضو باشید و شما می‌روید که خدمتی بکنید مثل چای دادن و استکان برداشتن، آنها برای شما قیام نمی‌کنند و می‌گویند: اینجا خانه‌ی خودمان است، شما بروید دم در خانه و از مردم پذیرایی بکنید.در مدت یک ساعتی که حضرت ولی عصر علیه‌السلام و همراهانشان در مجلس تشریف دارند، دو نفر روضه خوان منبر می‌روند و آنها با آنکه مصیبت نمی‌خوانند، مجلس بسیار با حال و پر شور می‌شود، به گونه‌ای ضجه‌ی مردم به گریه و ناله بلند می‌شود که با روزهای دیگر خیلی فرق دارد. و آقای اشرف الواعظین که هر روز منبرش یک ساعت طول می‌کشد و مجلس دو بعد از ظهر ختم می‌گردد، آن روز در این ساعت بر خلاف عادت می‌آید و منبر می‌رود و درباره‌ی حضرت بقیهٔ الله علیه‌السلام صحبت می‌کند. [صفحه ۳۱] به هر حال آقا سید محمد این مطلب را روز پنجم محرم برای من گفت: و من تا روز تاسوعا ساعت شماری می‌کردم. روز تاسوعا اتفاقا جمعیت عجیبی به مجلس آمده بود. من در اثر کثرت جمعیت، در آن ساعت معین کنار چاه نشسته بودم که ناگاه بدنم به لرزه افتاد و تکان عجیبی خوردم. فورا به همان نقطه‌ی معین نگاه کردم، دیدم دوازده نفر حلقه‌وار دور یکدیگر نشسته‌اند! لباسشان متعارف بود و همه کلاه نمدی کرمانشاهی به سر داشتند، همه‌ی آنها گندمگون و قوی هیکل بودند، همه‌ی آنها در حدود سن چهل سالگی بودند، موهای ابرویشان و موهای سرشان سیاه بود.من فورا جمعیت را شکافتم و خدمتشان رسیدم و با فریاد صدا زدم: برای آقایان چای بیاورید. آنها به روی من تبسم کردند، ولی احترامی که در آن مجلس حتی افراد حکومت و امراء و همه‌ی مردم از من می‌کردند آنها نسبت به من ننمودند و به من گفتند: اینجا خانه‌ی خودمان است. برای ما همه چیز آورده‌اند، شما دم در خانه بروید و از مردم پذیرایی کنید.من بدون اختیار برگشتم و دم در خانه ایستادم و نمی‌دانستم که آنها از کجا وارد شدند؟ ولی احتمال دادم که از در اطاق بین بیرونی و اندرونی آمده باشند. به هر حال در آن ساعت، دو نفر از وعاظ به منبر رفتند و با آنکه رسم است که در روز تاسوعا باید از حالات حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بخوانند، ناخود آگاه آنها خطاب به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه مطالبی می‌گفتند و مردم در فراق آن حضرت گریه می‌کردند، آنها به آن حضرت تسلیت می‌گفتند و از آن حضرت در فشارهای دنیا استمداد می‌کردند. مجلس هم شور عجیبی داشت و از نظر گریه و زاری، هنگامه‌ای برپا بود.آقای اشرف الواعظین که باید بعد از ظهر بیاید و مجلس را ختم کند. طبق گفته‌ی آقای سید، محمد در همان اول صبح آمد و بر خلاف عادت که باید به اطاق روضه خوانها [صفحه ۳۲] برود، کنار من دم درب خانه نشست و گفت: من امروز تعطیل کرده‌ام که رفع خستگی کنم، زیرا فردا که عاشورا است، مجالس زیادی دارم و باید خود را برای فردا مهیا کنم. ولی این مجلس را نتوانستم تعطیل کنم و بعد در همان ساعت منبر رفت و وقتی روی منبر نشست سکوت ممتدی کرد! مثل کسی که نمی‌داند چه باید بگوید، سپس با صدای بلند بدون مقدمه‌ی معمولی که اهل منبر به آن مقیدند؛ گفت: ای گمشده‌ی بیابانها روی سخن ما با تو است! مردم به قدری از این کلمه، بی‌تابانه به سر و صورت می‌زدند و اشک می‌ریختند که اکثر آنها بی‌حال شدند، من مرتب چشمم به آن دوازده نفر بود، ولی ناگهان دیدم آنها نیستند و از مجلس خارج شده‌اند [۱۲].

امام زمان طریقه‌ی توسل به حضرت اباالفضل را یاد دادند

حجهٔ الاسلام و المسلمین آقای حاج سید محمد تقی حشمت الواعظین طباطبائی قمی، داستانی را از آیت الله العظمی مرعشی نجفی «قدس سره» (متوفی ۷ صفر المظفر ۱۴۱۴ قمری) این چنین نقل کرده‌اند:یکی از علمای نجف اشرف، که مدتی به قم آمده بود، برای من چنین نقل کرد که: من مشکلی داشتم. به مسجد جمکران رفتم و درد دل خود را به محضر حضرت بقیهٔ الله حجهٔ بن الحسن العسکری امام زمان – عجل الله تعالی فرجه الشریف – عرضه داشتم و از ایشان خواستم که نزد خدا شفاعت کنند تا مشکلم حل شود. برای این منظور چندین دفعه به مسجد جمکران رفتم، ولی نتیجه‌ای ندیدم.روزی هنگام نماز دلم شکست و عرض کردم: مولا

جان، آیا جایز است که در [صفحه ۳۳] محضر شما و در منزل شما باشم و به دیگری متوسل شوم؟ شما امام من می‌باشید، آیا زشت نیست که با وجود امام، حتی به علمدار کربلاـ قمر بنی هاشم (ع) متوسل شوم و او را نزد خدا شفیع قرار دهم؟!از شدت تأثر بین خواب و بیداری قرار گرفته بودم. ناگهان با چهره‌ی نورانی قطب عالم امکان حضرت حجت بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف مواجه شدم. بدون تأمل به حضرتش سلام عرض کردم. حضرت با محبت و بزرگواری جوابم را دادند و فرمودند: نه تنها زشت نیست و نه تنها ناراحت نمی‌شوم که به علمدار کربلا متوسل شوی، بلکه شما را راهنمایی هم می‌کنم که به حضرتش چه بگویی. چون خواستی از حضرت ابوالفضل حاجت بخواهی، این چنین بگو: «یا أبالغوث أدرکنی!» ای فریادرس، مرا دریاب. [۱۳] .

حضرت صدیقه مردی را که منکر فضیلت گریه بر امام حسین بود، توبیخ فرمودند

علامه‌ی بزرگوار و عالم جلیل القدر شیعه، محدث اهلبیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام مرحوم علامه‌ی مجلسی رضوان الله تعالی علیه از بعضی از اهل وثوق از «سید علی حسینی» رحمهٔ الله علیه این قضیه را نقل فرمود:من مجاور بر قبر مولایم حضرت علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام بودم،چون روز عاشورا شد مردی از دوستان ما، کتاب مقتل حضرت امام حسین علیه‌السلام را برای ما می‌خواند تا به این روایت رسید که حضرت باقر علیه‌السلام فرمودند: هر کس در مصائب [صفحه ۳۴] حضرت امام حسین علیه‌السلام اشک ریزد، حق تعالی گناهان او را می‌آمرزد، اگر چه بقدر کف دریا باشد.در آن مجلس مرد جاهلی که مدعی علم بود، حاضر بود و چون به عقل ناقص خود اعتماد تمام داشت گفت: گمان نمی‌کنم این حدیث صحیح باشد! زیرا چطور ممکن است که گریه کردن بر آن حضرت اینقدر ثواب داشته باشد؟ ما با او به بحث و مجادله زیادی پرداختیم ولی او دست از ضلالت خود برنداشت و برخاست و رفت.چون صبح شد دیدیم او با اضطراب و حالت خاصی آمد و نزد ما نشست و از ما معذرت خواست و از گفته‌های دیروز خود نادم و پشیمان بود! علت پشیمانی او را سؤال کردیم. گفت: وقتی از شما جدا شدم و شب شد، به بستر رفتم و خوابیدم. در عالم خواب دیدم قیامت برپا شده است و همه‌ی مردم را در یک صحرا جمع کرده‌اند و ترازوهای اعمال را آویخته‌اند و صراط را بر روی جهنم کشیده‌اند و دیوانهای عمل را گشوده‌اند و آتش جهنم را برافروخته‌اند و قصرهای بهشت را به جلوه درآورده‌اند.در آن هنگام تشنگی شدیدی بر من غالب شد. چون به طرف راست خود نظر کردم، دیدم حوض کوثر است و بر لب حوض دو مرد و یک زن مجلله ایستاده‌اند که نور جمال ایشان صحرای محشر را روشن کرده است و آنها لباس‌های سیاه پوشیده‌اند و می‌گریند.از مردی که نزدیکم بود، پرسیدم: اینها کیستند که کنار حوض کوثر ایستاده‌اند؟ گفت: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و آن زن مجلله حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام هستند. گفتم: چرا لباسهای مشکی و سیاه پوشیده‌اند و می‌گریند؟ گفت: مگر نمی‌دانی که امروز روز عاشورا است و روز شهادت آقا سید الشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام است؟ من جلو رفتم. وقتی به حضرت فاطمه‌ی زهرا [صفحه ۳۵] علیهاالسلام نزدیک شدم، گفتم: ای بی‌بی جان، دختر رسول الله، تشنه‌ام! آن حضرت از روی غضب به من نظر کرد و فرمود: «تو آن کس نیستی که فضیلت گریه کردن بر مصیبت فرزند دلبندم، نور دیده‌ی من، شهید مظلوم حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام را انکار کردی؟»از وحشت از خواب بیدار شدم و از گفته‌ی خود پشیمان شدم و حالا از شما معذرت می‌خواهم و تقاضا دارم که از تقصیر من بگذرید [۱۴] .

شهدای کربلای آرزومند شرکت در مجالس عزای امام حسین

یکی از علمای بزرگ حضرت حبیب ابن‌مظاهر علیه‌السلام را در خواب دید که در غرفه‌های بهشتی به انواع نعمتهای پروردگار متنعم هستند. پس از عرض ارادت، به ایشان عرض کرد: «ای حبیب، چگونه شکر این نعمت را ادا می‌کنی که در جوانی خدمت حضرت رسول خدا بودی و در پیری موی سفید خود را در راه یاری فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خون خود خضاب

نمودی؟ آیا آرزوی دیگر هم داری؟حبیب ابن‌مظاهر علیه‌السلام فرمود: آرزو دارم به دنیا برگردم و در جمله‌ی عزاداران امام حسین علیه‌السلام داخل شوم! زیرا از سید دو عالم شنیدم که فرمودند:«هر کس در مجلس عزای فرزندم حسین علیه‌السلام از روی معرفت اشک بریزد، خداوند کریمه ثواب صد شهید به او عطا فرماید و درجات او را در بهشت بیفزاید» [۱۵] . [صفحه ۳۶]

گلایه‌ی حضرت خاتم الانبیاء از کسی که زیارت امام حسین را ترک کرد

به سندی از ابی‌الحسن قادسی، نقل شده است که گفت: من بسیار به زیارت امام حسین علیه‌السلام می‌رفتم، تا اینکه کم مال و پیر شدم وبالاخره ترک زیارت کردم.شبی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم و حسنین علیهماالسلام همراهشان بودند. چون به آنها گذر کردم، امام حسین علیه‌السلام فرمود: یا رسول الله، این مرد بسیار مرا زیارت می‌کرد و اکنون از من بریده است. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: از مثل حسین علیه‌السلام رویگردانی و زیارتش را ترک می‌کنی؟!گفتم: یا رسول الله، حاشا که آقایم را ترک کنم! ولی ناتوان و پیر شدم و زیارت بر من سخت است و مالم کم شده است، به این خاطر زیارت را ترک کردم. حضرت فرمودند: هر صبح به پشت بام خانه‌ات برو (و زیارت مختصری نقل کرده) و فرمودند این زیارت را بخوان، آنگاه حاجت بخواه؛ که زیارتت از دور و نزدیک قبول است [۱۶] .

گلایه امیرالمؤمنین از عالمی که رفتن به کربلا را ترک کرد

مرحوم نوری در کتاب ارزشمند دار السلام، این قضیه را از مرحوم ملا فتحعلی سلطان آبادی نقل می‌کند:در سالی که مرحوم صاحب جواهر قدس سره مرجع تقلید شیعه شدند، من نیز به زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشرف شدم و تمام هم و همتم آن بود که مسائل متفرقه‌ی مورد نیاز را که در رساله‌ها نوشته نشده‌اند، فراگیرم. به هیمن جهت نهصد سؤال [صفحه ۳۷] نوشتم و مرحوم صاحب جواهر قدس سره جواب همه‌ی آنها را به خط مبارک خودشان نوشتند.هنگامی که ماه محرم شد، مرحوم صاحب جواهر به خاطر گرفتار بودن به تنظیم مسائل فقه، به کربلا مشرف نشدند. ما هم از ایشان پیروی کردیم و در نجف ماندیم. در شب تاسوعا و عاشورا حضرت علی علیه‌السلام را در عالم رؤیا دیدم که از من گلایه کردند و فرمودند: «آیا زیارت حسین در عاشورا ترک می‌شود؟!» [۱۷] .

امام حسین فرمود: ما خانواده را به مادیات و دنیا نفروشید

این قضیه توسط خطیب محترم، آقای حاج سید عبدالله تقوی نقل شده است:چندین سال است که در تهران در مجالس و محافل حسینی منبر می‌روم و افتخار نوکری جد مظلومم امام حسین علیه‌السلام را دارم.یکی از شبها که حدود ساعت نه، پس از تمام شدن منبر به منزل برگشتم، تلفن زنگ زد. گوشی را برداشتم، دیدم یکی از دوستان است. ایشان فرمود: فلان شخصی بازاری به رحمت خدا رفته است و فردا بعد از ظهر در فلان مسجد، مجلس ترحیم او برگزار می‌شود؛ من شما را جهت سخنرانی در مجلس ختم آن مرحوم، به فرزندانش معرفی کرده‌ام. سر ساعت سه بعدازظهر در آنجا حاضر باشید.در همان حال به یادم آمدم که روز گذشته، در مجلسی، روضه‌ی ماهیانه‌ی خانگی خواندم و خانمی در آن مجلس با التماس به من گفتند: «فردا عصر، در همین ساعت به منزل ما تشریف بیاورید، من حاجتی دارم و نذر کرده‌ام سفره‌ی حضرت رقیه خاتون [صفحه ۳۸] سلام الله علیها بیندازم و شما باید روضه توسل به حضرت رقیه علیهاالسلام بخوانید.» من به آن خانم قول دادم که سر ساعت موعود به منزل آنها بروم.به هر حال به دوستم گفتم: «من برای فردا قول داده‌ام که در منزلی روضه‌ی حضرت رقیه سلام الله علیها بخوانم.» دوستم گفت: ای آقا! من خواستم به شما خدمتی کرده باشم، شما چه فکر می‌کنید؟!در این هنگام، بنده با خود فکر کردم که باید چندین مجلس روضه حضرت رقیه و

حضرت علی اصغر علیهماالسلام بخوانم، تا سی تومان پول به من بدهند! اکنون این تاجر سرمایه دار فوت شده است و برای سخنرانی در مجلس او، پول زیادی می‌دهند. به هر حال از رفتن به منزل آن زن منصرف شدم و برای مجلس ختم قول دادم.هنگامی که به خواب رفتم، در عالم رؤیا دیدم، در خیابان، در سر نبش همان کوچه‌ای که دیروز در آنجا روضه خوانده بودم، یک سید نورانی ایستاده بود و دست یک دختر سه ساله‌ای را هم در دست داشت. با هم سلام و تعارف کردیم و من از ایشان پرسیدم: نام شریفتان چیست و در کجای تهران سکونت دارید؟ ایشان پاسخ داد: «من در همه‌ی مجالس سوگواری خودم حاضر می‌شوم و این دختر هم دختر سه ساله‌ی من رقیه است. شما، ما خانواده را به مادیات و دنیا نفروشید. چرا این زن را پس از آنکه به وی قول دادید که در منزلش روضه بخوانید، چشم انتظار گذاشتید؟ چرا به خاطر اینکه آن حاجی بازاری که فوت شد وراثش پول بیشتری به تو می‌دهند، می‌خواهی خلف وعده بکنی؟! و بنا کردند به شدت گریه کردن و با آن دختر به سمت همان خانه‌ای که آن زن منتظر من بود، رفتند.من بیدار شدم وبه دوستم تلفن کردم. حدود ساعت ۲ بعد از نصف شب بود. با گریه به او گفتم: فلانی، فردا برای مجلس ترحیم آن حاجی، منتظر من نباشد، که به [صفحه ۳۹] هیچ وجهی نخواهم آمد. فردا نیز سر ساعت به منزل آن خانم رفتم و مصیبت حضرت رقیه خاتون علیهاالسلام را خواندم و این قضیه را هم روی منبر گفتم. هم خودم و هم مستمعین، شدیدا منقلب گشتیم و گریه‌ی بی‌سابقه‌ای بر ما حاکم شد، به طوری که بعد از ختم روضه هم، باز همگی به شدت گریه می کردیم و بوی عطر خوشی فضای خانه را فراگرفته بود و من تا به حال چنین حالی در خود ندیده بودم. [۱۸] .

توبیخ حضرت صدیقه به واعظی که مجلس عزاداری در منزل پیر زن را کوچک شمرده بود

دانشمند محترم حاج شیخ محمد مهدی تاج لنگرودی فرمود: یکی از دوستانم - حجهٔ الاسلام آقای امامی ثیلی - برای حقیر نقل کرد که در مسجد حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام واقع در خیابان هلال احمر، چهار راه عباسی، پای منبر آقای حاج میرزا علی محدث زاده بودم، که ایشان بر فراز منبر فرمود:یکی از وعاظ مشهور تهران، عصر روز آخر ذی الحجهٔ از منزل بیرون آمد که شب اول محرم به منبرهای دهه‌ی عاشورا که وعده داده بود، برسد. در وسطهای کوچه پیر زنی آمد و گفت: آقا من از امشب تا ده شب در منزل خودم روضه دارم؛ لطفا تمام شبها را تشریف بیاورید و برای ما روضه بخوانید.واعظ گفت: من وقت ندارم. پیرزن گفت: هر وقت از شب، که به منزل برگشتید، تشریف بیاورید اگر چه به اندازه‌ی چند دقیقه باشد! واعظ با کمال خونسردی و بی‌میلی جواب مثبت داد و گفت: می‌آیم. [صفحه ۴۰] شب اول محرم که دیر وقت از روضه برگشته بود، به همان منزل رفت. پرچم سیاه کوچکی دید که بالای در آویزان است و روی پرچم «سلام بر حسین شهید» نوشته شده بود. چون در باز بود، با گفتن یک «یا الله» وارد شد و وی را به درون اطاقی راهنمایی کردند، وقتی وارد شد دید سه یا چهار زن با چادر مشکی نشسته‌اند و چون صندلی نداشتند، خشت و آجر را بر روی هم گذاشته‌اند تا به عنوان منبر، از آن استفاده شود.آقای واعظ روی منبر نشست و بعد از خطبه، چند جمله از فضائل حضرت سید الشهداء علیه‌السلام گفت و روضه خواند و زنهای حاضر در مجلس، گریه کردند و با جمله‌ی «صلی الله علیک یا اباعبدالله» و دعا کردن، به مجلس خاتمه داد.این کار تا چند شب ادامه داشت. ولی شب پنجم یا ششم، وقتی از مجالس مهم شهر برگشت، با خود گفت: خوب است امشب منزل پیرزن را نادیده انگاشته و نروم!او به منزل خود رفت و شام خورد و به درون بستر رفت که بخوابد. به محض آنکه خوابید، حضرت صدیقه‌ی طاهره فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام را در خواب دید و خدمت آن حضرت عرض ادب کرد. ولی بی‌بی نسبت به واعظ، بی‌اعتنا بودند! واعظ لرزید و گفت: مگر از من خطایی سر زده است که این گونه به من بی‌مهر هستید؟ حضرت فرمودند: چرا آن پیر زن را منتظر نگهداشتی و نرفتی؟!واعظ از خواب برخاست و تند تند لباس پوشید و به مجلس پیرزن رفت. در آنجا دید، پیرزن دم در ایستاده است و به راه نگاه می کند و به محض آنکه آقا را دید، گفت: چرا اینقدر دیر کردی؟ واعظ که قلبش می‌طپید و از چشمانش اشک می‌بارید، چیزی نگفت و به درون منزل رفت و از

هر شب بهتر روضه خوانـد و برگشت. او فهیمد که هر جا روضه‌ی امام حسـین علیه‌السـلام هست، آنجا صاحب عزا، حضـرت فاطمه زهرا علیهاالسلام هم [صفحه ۴۱] هستند. [۱۹] .

پول روضه خوانی توسط حضرت سیدالشهداء مقرر می‌شود

این قضـیه توسط عالم بزرگوار مرحوم حاج سـید رضا سـعادت مازندرانی، بیان شده است:آقای تاج نیشابوری از منبری‌های مشـهور ایران بود و آنچنان از شهرت بهره‌مند بود، که هر سال محرم و صفر با دعوت مردم تهران، به تهران می‌آمد و مجالس مهمی را اداره می‌کرد و در آن مجالس اشـکها از چشـمها سـرازیر می‌شد.سالی طبق معمول، با دعوت قبلی می‌بایست از خراسان به تهران می‌آمد، شب قبل از حرکت در عالم خواب دید حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در جایی نشسته‌اند و بزرگان در خدمت آن حضرت هستند. در این حـال، شخصـی آمـد و دفـتری آورد که در آن دفتر نـام وعـاظ و مـداحان و ذاکرین ثبت شـده بود. دفتردار از حضـرت امـام علیه‌السلام خواست که سهمیه‌ی منبری‌ها را مقرر فرمایند، تا در دفتر نوشته شود.حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمودند: نام یکایک منبری‌ها را بخوان! وقتی که نام هر یک از منبری‌ها گفته می‌شد، آن حضـرت مقداری را که باید در طول محرم و صـفر بگیرد، بیان می‌کردند و او هم می‌نوشت. تا آنکه به نام نیشابوری رسـید، حضرت فرمودند: «بنویس: دو قران!».شایان ذکر است که «قران»، واحد پول آن زمان بود و هر واعظی در مقابل هر منبری چنـد قران می‌گرفت وتاج نیشـباوری بایـد بیش از همه بگیرد و در طول محرم و [صفحه ۴۲] صـفر، باید ده‌ها تومان درآمد داشـته باشد. ولی حواله‌ی مولا علیه‌السـلام دو قران است.پس از آنکه از خواب بیدار شد، نتوانست چنین خوابی را رؤیای صادقه به حساب آورد. لذا به خودش وعده‌های زیادی می‌داد، تا آنکه با وسیله‌ی نقلیه‌ی آن روز به طرف تهران حرکت کرد. ولی در بین راه، نزدیـک تهران بیمـار شـد و به محض ورود به تهران بستری شـد. او همچنان بیمار بود، تا اینکه آخر ماه صـفر، قدری در خودش احساس بهبودی کرد. عصا به دست گرفت تا در کوچه قدری قدم بزند.وقتی که قدم می‌زد، خانمی که کارگر یک خانه بود، جلو آمد و گفت: خانم من.در منزل، سـفره‌ی حضـرت ابوالفضل علیه‌السلام دارد به من گفته است که یک روضه‌خوان دعوت کنم. اگر ممکن است شـما قبول بفرماییـد! آقای تاج به همان منزل رفت و بعد از منبر، دو قران به ایشان دادند و این تعبیر خوابش بود که باور نمی‌کرد. [۲۰] .

خرج مجلس روضه خوانی توسط حضرت اباالفضل تأمین شد

سیـد اجل، آقای سـید ولی الله طبسـی این قضـیه را نقل کرده‌اند:سالها قبل، کربلا در بلا غرق و مبتلا بود. اواخر دولت عثمانی بود و اهالی کربلا در مجادله به حکومت، گرفتار بودنـد. من در نهایت فقر و سـختی با چنـد سر عائله به سـر می‌بردم، ولی هر هفته عصـر جمعه، مجلس روضه برگزار می‌کردم و هر چه میسـر می‌شـد -ولو خرمـا- در مجلس می‌آوردم.یـک هفته قـدری خرمـای زاهـدی برای مجلس ذخیره کرده بودم. از قضا، چند نفر از اعراب «قصبه‌ی شفاته از توابع کربلا» به عنوان میهمان، به منزل ما آمدند. آنان از ترس [صـفحه ۴۳] جنـگ به حضـرت عبـاس علیه‌السـلام پنـاه آورده بودنـد و چون منزل مـا در جوار آن حضـرت بود به خـانه‌ی ما آمدنـد. چیزی در بساط نبود، و مجبور شـدم با خرماهای مـذکور از ایشان پـذیرایی کنم.چنـد روزی گذشت. صـبح جمعه شد و در فکر روضه و تهیه‌ی وسائـل آن افتـادم. به در خانه‌ی یکی از رفقا رفتم و می‌خواسـتم دو قران قرض بگیرم، ولی او پولی نـداشت. در راه بازگشت، وارد صـحن حضـرت سیدالشـهداء علیه‌السـلام شـدم. گفتم: وقت غنیمت است و خوب است که زیارتی بکنم. بعـد از بیرون آمدن، با هجوم مردم از سمت خیمه‌گاه به طرف صحن مواجه شدم! زیرا منزل سید علی مسئله‌گو که از صدمه‌ی توپ متزلزل گردیـده بود، خراب شـد و از صدای تخریب آن، مردم خیال کردند توپ دیگری زده‌اند و لذا در دالان صـحن هجوم آوردند و در نتیجه پوست سـاق پـایم خراش برداشت. ناچـار از طرف کوچه و بازار به منزل برگشـتم، در آنجا با حال زار و نهایت انکسار با خود

گفتم: بهتر آن است که به حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مشرف شوم وعرض حال نمایم. محل جراحت را شستم و به حرم محترم حضرت باب الحوائج علیه‌السلام پناه جستم، هیچ ذی حیاتی جز دو کبوتر، در حرم ندیدم.عرض کردم: مولای من، پایم مجروح شده است؛ تا مخارج خود را از آن عالی جناب نگیرم دست بردار نیستم و بیرون نخواهم رفت! مجلس روضه دارم و وسائل آن مهیا نیست.سپس با خود گفتم: دو کلمه روضه بخوانم، شاید فرجی شود. ایستادم و شروع به خواندن روضه کردم. در همان حال ملتفت شدم که اگر کسی بیاید و بگوید برای چه کسی روضه می‌خوانی؟ چه بگویم؟! روضه را ترک کردم و مشغول نماز هدیه شدم. از نماز که فارغ گردیدم. دیدم متصل به من در کنار دیوار، مانند صراف که روی صندوق [صفحه ۴۴] خود، پول را مرتب می‌چیند، یک دسته دو قرانی گذارده‌اند!گفتم: به به! مولا ابوالفضل علیه‌السلام مرحمت فرمود؛ زیرا اگر از جیب کسی ریخته شده بود، به این وضع دسته کرده روی زمین قرار نمی‌گرفت. به هر حال آنها را برداشتم و به خانه آمدم و در میان صندوق گذاردم و به کسی هم ماجرا را نگفتم. تا یک سال هر وقت پول لازم می‌شد، برمی‌داشتم و خرج می‌کردم، و مخصوصا روزهای جمعه، مجلس روضه‌ام خیلی معمولی و ساده بود که از صبح تا ظهر طول می‌کشید و غیر چای و نان و سیگار و قلیان، یک حقه شیر مصرف می‌شد.از او پرسیده شد: روزی چقدر صرف می‌کردی؟ گفت: نمی‌دانم، لیکن بعضی اوقات می‌شد که چهار عدد دو قرانی برمی‌داشتم، و معاش من نیز منحصر به همان وجه بود و خیلی کم از جایی به من پولی می‌رسید. مدت یک سال هیچ التفاتی نداشتم، بعد یک روز گفتم: خوب است این پولها را بشمارم، ببینم چقدر است؟! شمردم هفتاد «دو قرانی بود»، پس از آن صرف کردم و تمام شد. [۲۱] .

آورده شدن قند و چای برای مجلس سوگواری، در منزل حاج شیخ علی تاکی شهرضایی

همسر محترمه‌ی حاج شیخ علی تاکی شهرضایی که خانمی مؤمنه و صالحه هستند، این قضیه را در دهه‌ی محرم ۱۴۲۲ نقل نموده‌اند:در حدود پانزده سال قبل، پانزده روز مجلس روضه خوانی و سوگواری در منزلمان برگزار کردیم. روز پانزدهم این مجلس، مصادف با روز چهارشنبه بود. شب [صفحه ۴۵] چهارشنبه من به حاج آقا (حاج شیخ علی تاکی) گفتم: خوب است یک نفر برای جلسه‌ی پنجشنبه بانی شود، تا اینکه روز جمعه را من بانی مجلس شوم و سفره‌ی حضرت رقیه علیهاالسلام بیندازم.حاج آقا مخالفت کردند و فرمودند: همین پانزده روز کافی است. من از این مسئله ناراحت شدم و خیلی گریه کردم. در همان شب، در عالم رؤیا دیدم که سر مقدس حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام در طشت طلا بود و من و حاج آقا مرتب و دست به سینه در مقابل آن طشت نشسته بودیم و به آن سر مقدس نگاه می‌کردیم. موهای سر مبارک آن حضرت بلند و مشکی بود و محاسن شریفشان نیز مشکی بود.در این هنگام حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام به حاج آقا فرمودند: «چرا با خانمت دعوا می‌کنی؟!» سپس به طرف اتاق اشاره کردند و فرمودند: «اینها را نگاه کنید!» ما به آن طرف اتاق نگاه کردیم. در آن جا پر از گونی‌های قند و پلاستیک‌های بزرگ چای بود!در این حال از خواب بیدار شدم و تا صبح گریه کردم و با خود می‌گفتم: چرا از حضرت امام حسین علیه‌السلام حاجتی درخواست نکردم؟در بامداد روز چهارشنبه در حدود ساعت نه صبح، زنگ منزل به صدا درآمد. چون شخص دیگری در منزل نبود، طبق معمول چادر بر سر انداختم و پشت در آمدم. شخصی با صدای هیبت داری، از پشت در فرمود: «سلام علیکم، حاج خانم اینها را بردارید!» در را باز کردم و به داخل کوچه نگاه کردم. هیچ کس در کوچه نبود! فقط یک گونی بزرگ قند و یک پلاستیک پر از چای پشت در بود، آنها را به داخل منزل کشیدم و در دالان نشستم و شروع به گریه کردم.هنگامی که حاج آقا به منزل بازگشتند، به ایشان گفتم، آیا شما بانی برای روضه [صفحه ۴۶] خوانی پیدا کرده‌اید یا خودتان کسی را فرستادید تا قند و چای بیاورد؟ حاج آقا اظهار بی‌اطلاعی کردند و من دوباره گریه کردم.به هر حال، آن مجلس روضه را یک ماه و پنج روز ادامه دادیم و پس از آن تا حدود یک سال آن قندها را داشتیم.

حضرت بقیهٔ الله الاعظم مرثیه‌ی محتشم کاشانی را تکمیل فرمودند

محتشم کاشانی پسری داشت که از دنیا رفت، چند بیت شعر در رثای وی گفت. شبی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید که به او فرمودند:«تو برای فرزند خود مرثیه می گویی، ولی برای فرزند من مرثیه نمی گویی!».محتشم می گوید: بیدار شدم، ولی چون در این رشته کار نکرده بودم، ندانستم چگونه مرثیه‌ی آن حضرت را شروع نمایم.شب دیگر، باز آن حضرت در عالم رؤیا فرمودند: «چرا در مصیبت فرزندم مرثیه نگفتی؟ عرض کردم: چون تاکنون در این وادی قدم نزده‌ام. آن حضرت فرمودند: بگو: «باز این چه شورش است که در خلق عالم است».بیدار شدم و همان مصرع را مطلع قرار دادم و آنچه را مقرر شده بود، سرودم. تا به این مصرع رسدم: «هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال»، در این جا فرو ماندم که چگونه این مصراع را به آخر برسانم، که به مقام خداوند جسارتی نکرده باشم؟!شب حضرت بقیهٔ الله الاعظم ارواحنا فداه را در خواب دیدم و فرمودند: «چرا مرثیه‌ی خود را به اتمام نمی‌رسانی؟ عرض کردم: در این مصرع فرومانده‌ام.فرمودند بگو: «او در دل است و هیچ دلی نیست بی‌ملال» [صفحه ۴۷] بیدار شدم و این مصرع را ضمیمه نمودم و بیت را به پایان رساندم. [۲۲] .

محتشم کاشانی و مقبل اصفهانی در حضور خاتم الانبیاء مرثیه خواندند

مقبل (شاعر اصفهانی) در جوانی در نهایت ظرافت و لطافت بود، در ایام محرم به جمعی رسید که در عزای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام به سینه زنی مشغول بودند. وی از روی استهزاء چیزی خواند که عزاداران ناراحت شدند. مقبل پس از چندی به بیماری جذام مبتلا شد، به طوری که مردم از او متنفر شدند و وی در آتشخانه‌ی حمام قرار گرفت.سال دیگر، روزی با دلی شکسته در کنار خرابه‌ای نشسته بود، جمعی از سینه زنان این شعر را می‌خواندند:چه کربلاست امروز چه پر بلاست امروزسر حسین مظلوم از تن جداست امروزآتش در نهاد مقبل افتاد و با نظر حسرت به آنها نگاه کرد و گفت:روز عزاست امروز جان در بلاست امروزفغان و شور محشر در کربلاست امروزمقبل همان شب، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید، ایشان وی را نوازش کردند و از تقصیرش درگذشتند. گویند: نام او «محمد شیخنا» بود و آن جناب او را «مقبل» لقب دادند. [صفحه ۴۸] لذا شروع به سرودن قضایای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام کرد.مقبل گوید: چون واقعه‌ی شهادت را تمام کردم، شب جمعه بود. چندان خواندم و گریستم تا آنکه در بستر به خواب رفتم. در عالم خواب، خود را در حرم منور حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام دیدم که منبری گذارده و جناب خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم تشریف داشتند، در آن اثناء محتشم را حاضر کردند.پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: امشب شب جمعه است، بر منبر برو و در مصیبت فرزندم چیزی بخوان. محتشم به امر آن حضرت بر منبر رفت. خواست در پله‌ی اول بنشیند، ولی حضرت فرمودند: بالا برو، چون به پله دوم رفت، باز فرمودند: بالا برو؛ و همچنان به او فرمودند، تا اینکه بر پله‌ی آخر منبر نشست و اشعاری خواند تا به این بند معروف رسید:پس با زبان پر گله آن بضعه‌ی بتول رو در مدینه کرد که یا ایها الرسولاین کشته‌ی فتاده به هامون حسین تست وین صید دست و پا زده در خون حسین تستاین ماهی فتاده به دریای خون که هست زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تستمقبل گوید: پس از پایان تعزیه داری و سوگواری، حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم خلعتی به محتشم عطا فرمودند.من با خود گفتم: البته اشعار من مورد قبول آن حضرت قرار نگرفته است، زیرا به من دستور خواندن ندادند. ناگاه حوریه‌ای به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد: حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام می گویند: دستور بفرمایید که مقبل واقعه‌ای در مرثیه‌ی سیدالشهداء علیه‌السلام بخواند. [صفحه ۴۹] پس آن حضرت به من امر فرمودند و بر منبر رفتم و بر پله‌ی اول ایستادم و چنین خواندم:روایت است که چون تنگ شد بر او میدان فتاد از حرکت ذوالجناح وز جولانته سید الشهدا بر جدال طاقت داشت نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشتکشید پا ز رکاب آن خلاصه‌ی ایجاد به رنگ

پرتو خورشید، بر زمین افتادهوا ز جور خالف، چو قیرگون گردید عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردیدبلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم، عرش بر زمین افتادناگاه کسی اشاره کرد که فرود آی! دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیهوش گشته است! من از منبر فرود آمدم و منتظر عطای حضرت خیرالبرایا بودم. ناگاه دیدم ضریح مطهر حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام باز شد و شخص جلیل القدری از آن بیرون آمد. اما زخم سینه‌اش از ستاره افزون و جراحات بدنش از شماره بیرون است. ایشان خلعت فاخری به من عطا فرمودند.عرض کردم: فدایت گردم، شما چه کسی هستید؟! فرمودند: من حسین علیه‌السلام هستم. [۲۳] . [صفحه ۵۰]

برداشته شدن عذاب از مردم تهران به خاطر عزاداری و گریه بر امام حسین در رؤیای مرحوم لحسایی

حاج شیخ باقر ملبوبی رضی الله عنه از جناب ثقة لحسائی نقل می‌کند که فرمود: در خواب دیدم حضرت زهرای مرضیه علیهاالسلام پیراهنی از فرزندشان به دست دارند و از ظلم امت شکایت می‌کنند.و نیز می‌فرمود:در خواب دیدم خداوند متعال می‌خواهد بر ساکنان تهران عذاب نازل فرماید. در این هنگام حضرت سید الشهداء علیه‌السلام عرضه داشتند: خدایا آنان را به من ببخشای! زیرا آنان برای من عزاداری و گریه می‌کنند. [۲۴] . [صفحه ۵۱]

ملحقات بخش ۰۱ در این کتاب

موضوع: ۱- رؤیای همسایه‌ی سلیمان اعمش و تشویق به زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: ۲۱موضوع: ۲- علامه امینی در عالم برزخ درباره‌ی زیارت و عزاداری امام حسین علیه‌السلام سخن می‌گویند، شماره قضیه: ۳۰۰موضوع: ۳- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام کاروان زوار یزدی را نجات دادند، شماره قضیه: ۱۳۴موضوع: ۴- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام سپاه وهابی را عقب راندند، شماره قضیه: ۱۳۳موضوع: ۵- حضرت ابوالفضل و حضرت علی اکبر علیهماالسلام به استقبال زائر امام حسین علیه‌السلام می‌آیند، شماره قضیه: ۱۴۰موضوع: ۶- نجات شیعیان کربلا از دست سربازان عثمانی توسط حضرت امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۳۲موضوع: ۷- الطاف امام زمان علیه‌السلام به زوار حضرت امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۰۹موضوع: ۸- حضرت زهرا علیهاالسلام به خانم روضه خوان مرثیه یاد دادند، شماره قضیه: ۱۱۷موضوع: ۹- حضرت ابوالفضل برای مرحوم سبتی پیغام فرستادند که این روضه را بخوان، شماره قضیه: ۱۲۲موضوع: ۱۰- عطای حافظه و ذکاوت و دقایق و اشاراتی در ذکر مصیبت به مرحوم شیخ جعفر شوشتری قدس سره، شماره قضیه: ۲۳۹موضوع: ۱۱- پیام امام حسین علیه‌السلام به دوستان و امناء ما بگو در اقامه‌ی مصیبت ما هتمام ورزند، شماره قضیه: ۲۲۰موضوع: ۱۲- شرکت حضرت بقیة الله ارواحنا فداه در مجلس عزاداری، و دعا برای مردم و درخواست دعا برای فرج، شماره قضیه: ۱۱۰موضوع: ۱۳- امام حسین علیه‌السلام فرزند مرد هندی را خریدند و جهت اقامه‌ی عزای خود، پول دادند، شماره قضیه: ۱۲۶موضوع: ۱۴- آورده شدن قند و شکر و چای برای کارگران بیت العباس گچساران توسط شخصی بزرگوار، شماره قضیه: ۱۴۳موضوع: ۱۵- با معجزه‌ی امام حسین علیه‌السلام (کشتن دو قاتل و زنده کردن هندو) از طرف حکومت هند به عزاداری ماه محرم کمک شایان شد، شماره قضیه: ۱۴۸موضوع: ۱۶- حضرت بقیة الله علیه‌السلام فرمودند: شیعیان، خدا را به حق عمه‌ام زینب علیهاالسلام قسم دهند که فرجم را نزدیک گرداند، شماره قضیه: ۲۵۸موضوع: ۱۷- امام زمان علیه‌السلام به سید رشتی فرمودند، عاشورا، عاشورا، عاشورا، عاشورا، شماره قضیه: ۲۸۲موضوع: ۱۸- سید جلیلی برای ملا علی کازورنی زیارت وارث خواند و به او عنایاتی فرمود، شماره قضیه: ۲۴۱موضوع: ۱۹- احترام حضرت بقیة الله علیه‌السلام به تربتی که بر دیوار مالیده شده بود، شماره قضیه: ۲۸۰ [صفحه ۵۵]

احترام و عزاداری ارواح انبیاء و ائمه و ملائکه و اموات مؤمنین

عزاداری حضرت زهرا و حضرت خدیجه در منزل خولی و هبوط فرشتگان

ابن‌زیـاد خولی را خواست و سر امـام حسین علیه‌السـلام را به او سپرد و او سر را به خـانه‌اش برد و او دو زن داشت یکی از قبیله‌ی تغلب و دیگری از قبیله‌ی مضر.نزد زن مضریه رفت. آن زن گفت: این چیست؟ خولی گفت: این سر حسین است که ملك جهان در جایزه‌ی آن است. زن گفت: فردای قیامت دشـمنت جد او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است. به خدا دیگر نه تو شوهر منی و نه من زن تو هستم، و عمود آهن برداشت و بر سر خولی زد و او را از نزد خود بازگردانیـد.خولی نزد زن دیگرش رفت و او گفت: چه با خود داری؟ گفت سر یک خارجی که بر ابن‌زیاد خروج کرده است. نامش را پرسید. خولی نام او را نگفت و آن سر مقـدس را روی خاك نهاد و طشت رختشویی رویش گـذاشت!زن خولی شب بیرون رفت و دیـد نوری از آن سر تا به آسـمان بالا رفته است! او آمـد و طشت را برداشت و ناله‌ای شـنید که تا سپیـده دم قرآن می‌خوانـد و پایانش این بود که [صـفحه ۵۶] (و سیعلم الـذین ظلموا أی منقلب ینقلبون)! در اطراف آن سر بانگی چون بانگ رعـد شـنید و دانست که تسبیـح فرشـته‌ها است. نزد شوهرش آمـد و گفـت: چنیـن و چنـان دیـدم، سر چـه کسـی در زیر طشـت است؟گفت: سر یـک خـارجی که ابن‌زیـاد او را کشـته است و می‌خواهم آن را نزد یزید ببرم و جایزه کلانی بگیرم.گفت آن خارجی کیست؟ گفت: حسـین بن علی علیه‌السـلام. زن فریاد زد و از هوش رفت و روی آن سر افتاد. چون به هوش آمد، گفت: ای بدتر از گبر، محمد صـلی الله علیه و آله و سلم را درباره‌ی خاندانش آزردی و از خدای زمین و آسـمان نترسـیدی؟ می‌خواهی در برابر سر پسر سیده زنان جهان جایزه بگیری؟آن زن گریان بیرون رفت و سر را برداشت و بوسـید و به سینه نهاد و او را می‌بوسـید و می‌گفت: لعنت خدا بر کشـنده‌ات، دشـمنش جدت حضـرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سـلم است.سـپس در تـاریکی شب خـوابش برد، در خواب دیـد که سـقف خـانه دو پـاره شـده و نوری آن را فراگرفت و ابر سفیدی آمد و از میان آن دو زن بیرون آمدند و سر را از دامن او گرفتند و گریستند. زن خولی از آنها پرسید: شما را به خـدا، چه کسـی هستیـد؟یکی گفت: من خـدیجه دختر خویلـدم و این دخترم فـاطمه زهرا علیهاالسـلام است مـا از تو و از کـار تو قدردان هستیم، تو در درجه‌ی قدس در بهشت رفیق ما هستی.او از خواب بیدار شد. هنگام صبح شوهرش آمد که سر را بگیرد، اما او نداد و گفت: وای بر تو، مرا طلاق بده! بخدا دیگر با تو در یك خانه نمی‌مانم. خولی گفت: سر را به من بده و هر کاری بخواهی بکن. زن گفت: نه به خـدا آن را به تـو نمی‌دهم. بالاـخره خولی زن را کشت و [صـفحه ۵۷] سر را گرفت و روح آن زن به جـوار سیده‌ی نساء علیهاالسلام در بهشت شتافت. [۲۵] .

رقعه‌های امان برای زوار امام حسین در شب جمعه، در رؤیای همسایه‌ی سلیمان اعمش

سلیمان اعمش گفت: من در کوفه هسـمایه‌ای داشتم که گاهی شبها نزدش می‌رفتم و با هم صحبت و اختلاط می‌کردیم. یك شب، در میان صبحت‌ها اتفاقا صحبت کربلا پیش آمد. الکلام یجر الکلام، حرف حرف را می‌آورد! من از او سئوال کردم که عقیده‌ی تو درباره‌ی زیارت حضـرت سیدالشـهداء ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السـلام چیست؟ او گفت: زیارت حسین علیه‌السلام بدعت است و هر بدعتی گمراهی و ضلالت است و فرجام گمراهی نیز آتش جهنم است. من خیلی ناراحت و خشمگین شدم و از نزد او برخاستم و با خود گفتم: وقتی که سحر شد نزدش می‌روم و شمه‌ای از فضائل حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را برای او نقل می‌کنم و اگر او بر عناد و انکارش اصـرار ورزید، او را می‌کشم.سـلیمان گفت: وقتی که سحر شد، پشت در خانه‌اش آمدم و دق الباب کردم. همسرش پشت در آمد. شوهرش را خواسـتم. زن گفت: از اول شب به زیارت حضـرت سیدالشـهداء علیه‌السـلام رفته است. تعجب کنان از او خـداحافظی کردم و به طرف کربلاـ رهسپار شـدم. بـا خود گفتم: اولاـ زیـارتی کنم و ثانیا دوسـتم را ببینم.وقتی که وارد حرم مطهر

شدم، دیدم همسایه‌ام سر به سجده گذاشته است و پیوسته گریه می‌کند و از خدا طلب استغفار و توبه می‌کند! بعد از مدت زیادی سر از سجده برداشت و مراد دید نزد او رفتم، دیدم حالش منقلب است. پس به او گفتم: ای مرد، تو [صفحه ۵۸] دیروز می‌گفتی: زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام بدعت است و هر بدعتی گمراهی است و فرجام گمراهی آتش دوزخ است، اما امروز می‌بینم برای زیارت آمده‌ای؟!گفت: ای سلیمان، مرا سرزنش نکن! زیرا من قائل به امامت و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام نبودم. تا اینکه امشب خوابم برد و خوابی دیدم که به وحشت افتادم! گفتم: چه خوابی دیدی؟ گفت: در عالم خواب دیدم مردی جلیل القدر که نمی‌توانم وصف جمال و جلال و کمالش را بیان کنم، اطراف او را جمعیتی احاطه کرده بودند و در جلوی او سواری بود و آن سوار تاجی بر سر داشت و آن تاج دارای چهار رکن بود و بر هر رکن گوهری درخشان نصب شده بود که تا مسافت‌ها راه را روشن می‌نمود!به یکی از خدمتگزاران آن حضرت گفتم: این آقا کیست؟ گفت: حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند. گفتم: آنکه در پیش روی اوست کیست؟! گفت: آقا امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند. بعد نگاه کردم، دیدم ناقه‌ای از نور پیدا شد و بر آن ناقه هودجی از نور بود و ناقه در میان زمین و آسمان پرواز می‌کرد! پرسیدم این ناقه از کیست؟! گفت: از خدیجه‌ی کبری و حضرت فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیهما است. پرسیدم: این جوان کیست؟! گفت: حضرت امام حسن علیه‌السلام هستند و همه‌ی آنها برای زیارت مظلوم کربلا حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌روند.در این هنگام متوجه هودج شدم و دیدم نوشته‌هایی از طرف آن بر زمین پخش می‌شود. پرسیدم: اینها چیست؟ گفت: در اینها نوشته شده «امان من النار لزوار الحسین علیه‌السلام لیلهٔ الجمعهٔ» کسانی که در شب جمعه به زیارت امام حسین علیه‌السلام می‌آیند از آتش جهنم در امان هستند.من خواستم یکی از آنها را بردارم اما او گفت: تو می‌گفتی: زیارت امام حسین علیه‌السلام بدعت است، این نوشته بدست تو نمی‌رسد! مگر آنکه با اعتقاد به فضیلت و شرافت [صفحه ۵۹] آن حضرت، ایشان را زیارت کنی.با حالت جزع و گریه و ترس و وحشت، از خواب بیدار شدم و در همان ساعت به زیارت حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام مشرف شدم و توبه کردم. ای سلیمان، به خدا قسم، من از قبر امام حسین علیه‌السلام جدا نمی‌شدم تا روح از بدنم جدا شود. [۲۶] .

عزاداری حضرت زهرا در شب اربعین در رؤیای همسر یحیی برمکی

فاضل برغانی در کتاب مخزن از مرحوم مقدس اردبیلی رحمه الله نقل کرده است که فرمود: در خزینه‌ی یکی از پادشاهان (که مقدس اردبیلی نخواسته است اسم آن پادشاه را بگوید) کتابی دیدم، که این قضیه را در آن کتاب با آب طلا نوشته بودند.یحیی برمکی گفت: با جابر بن عبدالله انصاری برای زیارت حضرت سید الشهداء علیه‌السلام به کربلا رفتم. شب نوزدهم ماه صفر، به یک منزلی کربلا رسیدیم و در آنجا فرمود آمدیم و منزل کردیم. همسرم خدیجه در آن سفر همراهم بود، لهذا برای او خیمه‌ای بر پا نمودیم و من با جابر در گوشه‌ای نشسته بودم و با هم درباره‌ی فردا که وارد کربلا می‌شویم و به زیارت آقا و مولای خود حضرت سید الشهداء علیه‌السلام فایز می‌گردیم، گفتگو می‌کردیم. [صفحه ۶۰] در این صحبت‌ها بودیم که ناگهان صدای ناله و گریه‌ی همسرم را با صدای بلند شنیدم؛ پس مضطربانه به سوی خیمه‌ی او دویدم و خدیجه را سر برهنه و بر سینه کوبان و مو پریشان، مثل آدمهایی که مصیبتی به آنها وارد شده باشد، دیدم و به همین جهت پریشان خاطر شدم و سبب گریه را پرسیدم؟ خدیجه گفت: یحیی، بنشین تا برایت بگویم.وقتی نشستم، گفت: ای یحیی، الان در عالم رؤیا حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام را دیدم که لباس سیاه پوشیده بودند و موهایشان پریشان بود و گریان و نالان با چهار هزار حوریه، وارد زمین کربلا شدند و چون چشم حضرت زهرا علیهاالسلام بر قبر فرزندشان امام حسین علیه‌السلام افتاد، خود را بر بالای قبر آن سرور انداختند و نوحه و گریه سر دادند و از سوز دل می‌فرمودند: ای نور دیده‌ی مادر، ای فرزند برگزیده‌ی مادر، ای شهید بی‌مادر، ای غریب بی‌مادر، ای لب تشنه‌ی مادر، فدای حلقوم بناحق بریده‌ات شوم. بعد از من این مردم بی‌وفا بر تو رحم نکردند و از جد بزرگوارت شرم ننمودند، ای فرزندم ترا با

فرزندان و برادران و برادرزادگان و یاورانت لب تشنه مانند گوسفندان سر بریدند؛ عزیز گرامی، بعد از تو فرزندان خردسالت را چه کسی غمخواری نمود و خواهرانت را چه بر سر آمد؟ ای فرزند، بدن بی‌سرت را در میان خاک و خون چگونه ببینم؟ای یحیی، آن مظلومه پس از گریه و زاری بسیاری، پیش کسوت حوریان را که طیبه نام داشت احضار نمودند، و فرمودند: ای طیبه، برو سر قبر پدر بزرگوارم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بگو که فاطمه علیهاالسلام بر سر قبر فرزندش حسین علیه‌السلام آمده است تا فردا - روز اربعین - تعزیه داری و عزداری کند و انتظار قدوم شما را می‌کشند. سپس به حوریه‌ی دیگر فرمودند:برو نجف اشرف و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را خبردار کن! چون آن حوریه‌ها رفتند، باز حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام خود را بر قبر فرزندشان امام حسین علیه‌السلام [صفحه ۶۱] انداختند و شروع به گریه و نوحه کردند.در این هنگام، ناگهان مرد محاسن سفیدی با سرعت تمام آمد و بعد از آن یک بزرگوار دیگر رسید. من از حوریه‌ای پرسیدم: آنها چه کسانی هستند؟ حوریه گفت: آنکه اول آمد، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند و آن دیگری حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام هستند و آن مرد سبزپوش، حضرت امام حسن علیه‌السلام هستند.سپس دیدم که، حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که فاطمه زهرا علیهاالسلام را دیدند که خود را بر روی قبر امام حسین علیه‌السلام انداخته‌اند و آنطور نوحه و زاری و بیقراری می‌کنند فرمودند: ای فاطمه، اینقدر گریه و زاری مکن! زیرا ساکنان ملأ اعلی را به گریه و نوحه و خروش آوردی.حضرت زهرا علیهاالسلام از شدت پریشانی خاطر، ملتفت کلام پدر بزرگوار خود نشدند، پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متوجه فرزندش امام حسن علیه‌السلام شد و فرمود: ای فرزندم، به مادرت بگو که از سر قبر برادرت برخیزد و کمتر گریه کند! پس امام حسن علیه‌السلام به خدمت مادر آمدند و عرض کردند: ای مادر: منم فرزندت حسن، که جگرم را پاره پاره کردند و از گلویم بیرون آمده. ای مادر، دیگر بس است! از روی قبر برادرم سر بردارید.حضرت صدیقه علیهاالسلام سر از قبر برداشتند و در حالی که شیشه‌ی پر از آبی در دست داشتند، فرمودند: ای فرزندم، فدای جگر پاره پاره‌ات و حلقوم بنا حق بریده‌ی برادرت شوم! سپس آن شیشه را به دست امام حسن علیه‌السلام دادند و فرمودند: ای فرزندم، این شیشه را نگهدار، که آب چشم عزاداران برادرت را در آن جمع کرده‌ام!در این وقت ارواح پیغمبران ورسولان و مؤمنان، گروه گروه با هودجها حاضر شدند و من از حوریه‌ای پرسیدم که اینها چه کسانی هستند؟ آن حوریه گفت: آنهایی [صفحه ۶۲] که جلو هستند، ارواح پیغمبران هستند و آنان که پشت سر آنها هستند، ارواح مؤمنین هستند و آنها که در هودجها هستند، ارواح زنان مؤمنه هستند که به خاطر کمک و یاری به حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام در عزاداری فرزندانشان امام حسین علیه‌السلام آمده‌اند.سپس زنان از هودجها بیرون آمدند و در برابر حضرت زهرا علیهاالسلام ایستادند و بر آن مظلومه سلام کردند و تسلیت و تعزیت گفتند و دور قبر آن مظلوم حلقه‌ی ماتم زدند و مشغول عزاداری شدند و من از خواب بیدار شدم [۲۷] .

زیارت حضرت موسی کلیم الله و ملائکه از قبر حضرت امام حسین به روایت ابوحمزه‌ی ثمالی

ابوحمزه‌ی ثمالی فرمود: در اواخر سلطنت بنی مروان، اردەی زیارت آقا ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام را نمودم و پنهانی خود را به کربلا رساندم و در گوشه‌ای پنهان شدم و اینکه شب از نیمه گذشت. پس به سوی قبر شریف روانه شدم تا آنکه نزدیک قبر مقدس و شریف رسیدم. ناگهان مردی را دیدم که به سوی من می‌آید و گفت: خدا ترا اجر و پاداش دهد، برگرد! زیرا به قبر شریف نمی‌رسی.من وحشت زده و ترسان مراجعت کردم و دوباره خود را پنهان کردم، تا آنکه نزدیک طلوع صبح شد. باز به جانب قبر روانه شدم و چون دوباره نزدیک شدم، باز همان مرد آمد و ممانعت کرد و گفت: به آن قبر نمی‌توانی برسی. به او گفتم: عافاک الله، چرا من به آن قبر نمی‌رسم و حال اینکه از کوفه به قصد زیارت قبر آن حضرت آمده‌ام؟ بین من و آن قبر حائل نشو، زیرا من می‌ترسم که صبح شود و اهل شام مرا ببیند و مرا در اینجا به قتل برسانند! [صفحه ۶۳] وقتی این سخن را از من شنید، گفت: یک

مقدار صبر کن، چون حضرت موسی بن عمران علیه‌السلام از خدای خود اجازه گرفته است که به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بیاید و خدا به او اجازه داده و با هفتاد هزار ملائکه به زیارت آقا آمده‌اند و از اول شب تا به حال در خدمت قبر شریف هستند و تا طلوع صبح کنار قبر هستند و بعد به آسمان عروج می‌کنند.ابوحمزه ثمالی گوید: از آن مرد پرسیدم که تو کیستی؟ گفت: من یکی از آن ملائکه هستم که مأمور پاسبانی و پاسداری قبر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام هستیم و برای و از آن حضرت، طلب مغفرت می‌کنیم. چون این سخن را شنیدم برگشتم و پنهان شدم.در هنگام طلوع صبح، سر قبر حضرت علیه‌السلام آمدم و دیگر کسی را ندیدم که مانع شود. پس زیارتم را انجام دادم و بر کشندگان آن حضرت لعن نمودم و نماز صبح را در آنجا اقامه کردم و از ترس مردم شام، سریعا به کوفه برگشتم [۲۸] .

مکاشفه ملا علی کازرونی در شب بیست و سوم ماه رمضان

این قضیه توسط مرحوم شهید دستغیب شیرازی نقل شده است: جناب حاج ملا علی کازورنی رحمهٔ الله علیه که یکی از افراد با ایمان و با اخلاص بود، نقل فرمود: شب بیست و سوم ماه رمضان در بالای منزل به تنهایی احیاء داشتم و در هنگام سحر ناگاه حالت سستی و بی‌خودی به من دست داد.در آن حال متوجه شدم که تمام عالم اعلا مملو از جمعیت و غلغله است و سر و صدای فراوانی است! از صدایی که فصیحتر و به من نزدیکتر بود، پرسیدم: تو را به خدا کیستی؟ فرمود: من جبرائیل علیه‌السلام هستم! گفتم: امشب چه خبر است؟ فرمود: [صفحه ۶۴] حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام با مریم و آسیه و خدیجه و کلثوم برای زیارت قبر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌روند. و این جمعیت نیز ارواح پیغمبران و ملائکه هستند.گفتم: برای خدا مرا هم با خود ببرید! فرمود: زیات تو از همین جا قبول است و سعادتی داشتی که این منظره را ببینی.حضرت آیهٔ الله شهید دستغیب قدس سره فرمود: براستی حاجی مزبور علاقه‌ی شدیدی به حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نصیبش شده بود، که در همان مجلس دو ساعتی چند مرتبه که اسم مبارک حضرت امام حسین علیه‌السلام را می‌برد، بی‌اختیار گریان و نالان می‌شد و تا چند دقیقه نمی‌توانست سخن بگوید و فرمود: من طاقت ذکر مصیبت آن حضرت را ندارم [۲۹] .

جنازه در سمت قبله‌ی امام حسین، رو به امام و پشت به قبله شده است

مرحوم حاج عبدالعلی معمار عالم فرد رضی الله عنه این قضیه را نقل کرد:در اوقاتی که موفق به زیارت کربلا بودم، روزی در صحن مقدس حضرت اباعبدالله علیه‌السلام نشسته بودم و یک نفر هم نزدیک من نشسته بود. اسم او را پرسیدم. گفت: خراسانی. از شغل او پرسیدم؟ گفت: سالهاست در این مکان شریف، سرگرم بنایی هستم.گفتم: در این مدت اگر عجائبی دیده‌ای، برایم نقل کن. بنای خراسانی گفت: متصل به صحن شریف در سمت قبله، قبری است که مشهور به قبر دده است. چون مشرف به خرابی بودم چند نفر حاضر شدند که آن را تعمیر کنند و به من مراجعه نمودند و من اقدام نمودم و برای محکم شدن شالوده‌ی قبر، به کارگرها دستور دادم که اطراف قبر، را بکنند. در اثناء حفر اطراف قبر جسد آشکار گردید و کارگران به من خبر دادند.چون مشاهده کردم، دیدم جسد تازه است و لکن به سمت چپ خوابیده است! [صفحه ۶۵] یعنی صورتش رو به قبر مطهر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و پشت او به سمت قبله است و به همان حالت قبر را پوشاندم و تعمیر آن را به اتمام رساندم. بله، به احترام حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام همه‌ی مردگان رو به حضرت بودن [۳۰] .

جنازه‌هایی که بالا سر حضرت امام حسین دفن شده بودند، سرشان به طرف ضریح برگشته است

عالم بزرگوار، حاج میرزا حسین نوری قدس سره نقل نموده‌اند که استاد ما علامه‌ی بزرگوار، شیخ عبدالحسین تهرانی قدس سره

برای توسعه‌ی سمت غربی صحن مطهر حضرت سید الشهداء علیه‌السلام خانه‌هایی خرید و جزء صحن شریف قرار داد و قریب شصت سرداب برای دفن اموات، در همان قسمت قرار داد و روی آنها طاق زدند و مردم مردگان خود را در آن سردابها دفن کردند.چون مدتی گذشت، دانسته شد که طاق روی سردابها، در اثر کثرت عبور مردم، توان تحمل را ندارد و ممکن است فرو ریزد و سبب زحمت و هلاکت مردم شود.لذا شیخ عبدالحسین تهرانی امر فرمود که طاق سردابها را بردارند و از نو با استحکام بیشتری بنا کنند. چون جماعت بسیاری در سردابها دفن شده بودند، ایشان امر فرمود که یک سرداب را خراب کنند و بنا نمایند و سپس سرداب دیگر را خراب کنند و هر سردابی را خراب می‌کردند یک نفر پایین می‌رفت و خاک بر جسد مرده‌ها می‌ریخت به مقداری که کشف نشود و هتک حرمت اموات نگردد.پس مشغول تخریب وتعمیر شدند، تا اینکه به سردابی رسیدند که مقابل ضریح مقدس بود. چون برای پوشانیدن جسدها پایین رفتند، دیدند تمام جسدهایی که در [صفحه ۶۶] این قسمت هست، سرهایشان که در جهت غرب بوده است، به جای پایشان که رو به قبر شریف بوده، قرار گرفته است و پایشان به سمت غرب است!مردم با خبر شدند و جماعت بی‌شمار می‌آمدند و این منظره‌ی عجیب را مشاهده می‌کردند. آن جسدهایی که در این قسمت بوده و منقلب گردیده است، سه جسد بود که یکی از آنها جسد آقا میرزا اسماعیل اصفهانی نقاش بود که او در صحن مقدس مشغول نقاشی بوده است.پسرش وقتی که منظره‌ی جسد پدر را می‌بیند، گواهی می‌دهد که من هنگام دفن پدرم حاضر بودم وبدن پدرم را که دفن می‌کردند، پاهایش رو به ضریح مقدس بود والحال می‌بینم که سرش رو به ضریح است! و مردم دانستند که این تغییر وضع جسد چند مرده، تأدیبی از طرف خداوند برای بندگان است تا راه ادب و طریقه‌ی معاشرت با ائمه علیهم‌السلام را بشناسند [۳۱] .

خواهر زن ملا ابوالحسن مازندرانی، در عالم رؤیا گفت: نمی‌توانم پایم را (به طرف ضریح) دراز کنم

فاضل صالح عالم متقی حاجی ملا ابوالحسن مازندرانی قدس سره نقل می‌فرمود:مدتی پیش از ظهور این معجزه (داستان قبل) خوابی دیدم که در تعبیر آن حیران بودم. تا آن روزی که این معجزه تغییر مردگان را دیدم، تعبیرش آشکار گردید. و آن خواب این بود:تقیه‌ی صالحه، خاله‌ی فرزندم (خواهر خانم مرحوم مازندرانی) چون فوت شد؛ او را در همین قسمت ازصحن مقدس (سرداب مورد اشاره‌ی داستان قبل) دفن کردم. [صفحه ۶۷] شبی او را در خواب دیدم و از حالش پرسیدم و از آنچه برایش پیش آمده است، پرسش کردم.او گفت: در خیر و خوبی و سلامتی هستم، غیر از اینکه تو مرا در مکان تنگی دفن کردی که نمی‌توانم پایم را دراز کنم و دائما باید سرم را به زانو بگذارم!چون بیدار شدم علت آن را ندانستم؛ تا آن معجزه‌ی جابجا شدن جنازه‌ها را دیدم و فهمیدم پا را به سمت قبر مطهر دراز کردن، بی‌ادبی به ساحت قدس امام حسین علیه‌السلام است [۳۲] .

عزاداری اموات در قبرستان شیخان قم برای امام حسین در روز عاشورا

در تهران کمتر کسی است که نام «مسجد مجد» را نشنیده باشد. مسجد نامبرده امام جماعتی داشت به نام «مرحوم حاج شیخ محمد تقی آملی قدس سره» که مجتهد جامع الشرائط بود. یاد دارم که شیخ ما «آیهٔ الله خوشوقت» می‌فرمود: مرحوم حاج شیخ محمد تقی شایستگی مرجعیت داشت، ولی به عنوان آنکه در این رابطه مطرح نباشد، فقط به امامت مسجد مجد و تدریس می‌پرداخت.در بعضی از کتابهایی که حالات علمای بزرگ و عرفا را نوشته‌اند، آمده است که مرحوم آیهٔ الله شیخ محمد تقی آملی از جمله کسانی است که به تشرف به خدمت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مفتخر گردیده است.مجله‌ی حوزه شماره‌ی پنجاه و یک می‌نویسد: مرحوم آیهٔ الله آملی می‌فرمود: حدود چهل سال از سن من می‌گذشت، روزی به قم مشرف شدم، روز عاشورا بود و در صحن مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام عزاداری مفصلی برگزار بود. روضه می‌خواندند [صفحه ۶۸] و من هم خیلی متأثر شدم و زیاد گریه کردم. سپس به قبرستان شیخان رفتم و زیارت اهل قبور خواندم: السلام علی اهل لا اله الا الله...در این هنگام دیدم

تمـام ارواح روی قبرهایشـان نشسـته‌اند و همگی می گفتنـد: علیکم السـلام! آنگاه زمزمه‌هایی شـنیدم مثل آنکه درباره‌ی امام حسـین علیه‌السـلام و عـاشورا بـود. آنهـا می گفتنـد: «ای حسـین، ای حسـین، ای حسـین جـان»! بـه ایـن معنی که آنهـا هم برای امـام حسـین علیه‌السلام عزاداری می‌نمودند [۳۳] .

مرحوم شیخ ذاکری در هنگام تلقین در قبر، به حضرت ابوالفضل العباس سلام داد

جناب حجهٔ الاسـلام و المسـلمین آقای حاج شـیخ عبـدالله مبلغی آبادانی، این قضـیه را نقل کرده‌اند:در سال ۱۳۵۵ شمسـی، یکی از وعـاظ شـهر یزد به نـام «شـیخ ذاکری» به بنـدر عباس می‌آیـد و از آنجا جهت تبلیغ به دهکـده‌ی «سـیاهو» در اطراف این شـهر، عازم می گردد و در روز نهم محرم الحرام در اثر سـکته‌ی قلبی درمی‌گذرد. جنازه‌ی آن مرحوم را به بندرعباس منتقل می کنند و در جوار یکی از امامزاده‌ها به خاک می‌سپارند.اینک بقیه‌ی ماجرا را از زبان حضـرت حجهٔ الاسـلام و المسـلمین آقای مبلغی بشـنوید. ایشان می گوید:من موقع تلقین خواندن، قسـمت دست راست مرحوم ذاکری را تکان می‌دادم که ناگاه چشمان خود را باز کرد و با صدای بلند، به گونه‌ای که همه شـنیدند، گفت: «السـلام علیک یا اباالفضل العباس علیه‌السـلام»! و سـپس چشـمانش را بست. [صـفحه ۶۹] همزمان با این حادثه‌ی شـگفت، بوی عطر خوشـی به مشام من و حضار رسـید که بر اثر آن افراد حاضر شورع به فرستادن صلوات بر پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم و خاندان معصوم وی (سلام الله علیهم اجمعین) نمودند. این بود مشاهدات این جانب که خودم در حال تلقین میت، ناظر آن بودم [۳۴] . [صفحه ۷۰]

ملحقات بخش ۰۲ در این کتاب

موضوع: ۱- سـیاه پوشـیدن حضـرت خاتم الانبیاء و امیرالمؤمنین و حضـرت صدیقه علیهم‌السلام در کنار حوض کوثر، شماره قضیه: ۸موضـوع: ۲- پیـامبر و حضـرت صـدیقه علیهماالســلام عزادار امـام حسـین علیه‌السـلام در رؤیـای مقبـل اصـفهانی، شـماره قضـیه: ۱۸موضوع: ۳- گریه‌ی حضـرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم با شنیدن اشعار خزاعی در قبر او، شماره قضیه: ۳۰۷موضوع: ۴- صدای گریه‌ی حضرت صدیقه علیهاالسلام در مجلس روضه‌ی پدر حاج شیخ محمد طاهر شوشتری، شماره قضیه: ۳موضوع: ۵- پیراهن امام حسین علیه‌السلام در دست حضرت صدیقه علیهاالسلام در رؤیای مرحوم لحسایی، شماره قضیه: ۱۹موضوع: ۶- حضرت صدیقه علیهاالسلام در مجلس روضه خوانی شرکت می کنند، شماره قضیه: ۹۵موضوع: ۷- شب‌های جمعه حضرت زهرا علیهاالسلام به کربلا می‌آیند، شـماره قضیه: ۱۰۵موضوع: ۸- گریه‌ی حضـرت زهرا علیهاالسلام در کنار قبر امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۱۷موضوع: ۹- گریه و نوحه خوانی حضـرت زهرا علیهاالسـلام در میـان جمعی از زنـان، شـماره قضـیه: ۱۱۸موضوع: ۱۰- گریه و نوحه خوانی ائمه اطهار علیهم‌السلام برای حضرت قاسم علیه‌السلام، شماره قضیه: ۲۰۶موضوع: ۱۱- ارواح انبیا و ائمه علیهم‌السلام و مؤمنـان و صالحـان و علما و شـیعیان، به زیارت امام حسـین علیه‌السـلام می‌آینـد، شـماره قضـیه: ۲۲۰موضوع: ۱۲- دیدار باحضـرت صدیقه علیهاالسـلام و ارواح گذشـتگان در محل سرهای شـهدا در شام، شـماره قضـیه: ۹۵موضوع: ۱۳- حضـرت حبیب بن مظاهر علیه‌السلام آرزومند شرکت در عزای امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: ۹موضوع: ۱۴- ارواح علما در حال قرآن خواندن در حرم امام حسین علیه‌السلام در تشرف آیهٔ الله العظمی مرعشی نجفی به حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: ۲۴۰ [صفحه ۷۳]

احترام و عزاداری حیوانات و جمادات

جمع شدن حیوانات و عزاداری آنها در کنار کوه الوند

عالم جلیل و کامل نبیل، صاحب کرامات باهره و مقامات ظاهره آخوند زین العابدین سلماسی (اعلی الله مقامه) فرمود: چون از سفر زیارت حضرت امام رضا علیه‌السلام مراجعت کردیم؛ عبور ما به کوه الوند افتاد که در نزدیکی همدان واقع شده است. پس در آنجا فرود آمدیم و موسم بهار بود.همراهان مشغول خیمه زدن شدند و من به دامنه‌ی کوه نظر می‌کردم. ناگاه چشمم به چیز سفیدی افتاد، چون تأمل کردم پیرمرد محاسن سفیدی را دیدم که عمامه‌ی کوچکی بر سر داشت و بر سکویی که قریب به چهار ذرع ارتفاع داشت، نشسته بود و بر دور آن سنگهای بزرگی چیده بود که به جز سرش چیزی نمایان نبود.پس نزدیک او رفتم وسلام کردم و مهربانی نمودم. با من انس گرفت و از جای خود فرود آمد و مرا خبر داد که از گروه ضاله (صوفیه) نیست که به جهت بیرون رفتن از عهده‌ی تکالیف، اسمهای مختلف بر خود گذاشته‌اند و با قیافه‌های عجیب بیرون [صفحه ۷۴] می‌آیند! بلکه برای او اهل و اولاد بوده است و پس از اصلاح امور ایشان، برای فراغت در عبادت، از آنها عزلت اختیار کرده است. و در نزد او رساله‌های علمیه از علمای آن عصر بود و می‌گفت هیجده سال است که در آنجا ساکن شده است.او می‌گفت: اول آمدن من به اینجا ماه رجب بود، چون پنج ماه و اندی گذشت؛ شبی مشغول نماز مغرب بودم، ناگاه صدای ولوله‌ی عظیمی آمد و آوازهای غریبی شنیدم! پس ترسیدم و نماز را کوتاه کردم و در این دشت نگاه کردم. دیدم بیابان از حیوانات پر شده است و همه‌ی آنها رو به من می‌آیند! اضطراب و خوفم زیاد شد و از آن اجتماع حیوانات تعجب کردم. و چون دیدم در میان ایشان حیوانات مختلفه و متضاده چون شیر و آهو و گاو کوهی و پلنگ و گرگ با هم مختلط هستند و با صداهای عجیبی صیحه می‌زنند! سپس در این محل دور من جمع شدند و سرهای خود را به سوی من بلند کرده و فریاد می‌زدند!با خود گفتم: دور هم جمع شدن این وحوش و درندگانی که با هم دشمن هستند. برای دریدن من نیست. زیرا اگر برای دریدن من بود، باید همدیگر را می‌دریدند. پس این اجتماع برای امر بزرگی می‌باشد! باید یک حادثه‌ی عجیبی در دنیا رخ داده باشد.وقتی خوب فکر کردم، فهمیدم امشب شب عاشورای حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام می‌باشد و این فریادها و سر و صداها و فغان و اجتماع و نوحه گری و گریه و ناله برای مصیبت حضرت سیداالشهداء علیه‌السلام است. وقتی مطمئن شدم، عمامه را از سر برداشتم و با دست بر سر خود زدم و خود را از این مکان انداختم و می‌گفتم: «حسین، حسین، شهید کربلا حسین» و امثال این کلمات را می‌گفتم. پس حیوانات در میان خود جایی برایم خالی کردند و دورم حلقه زدند. بعضی از حیوانات سر به زمین می‌زدند و بعضی خود را در خاک می‌انداختند و همین طور تا طلوع فجر عزاداری [صفحه ۷۵] می‌کردیم!سپس آنها که وحشی‌تر از همه بودند، رفتند و به همین ترتیب یک یک حیوانات رفتند و متفرق شدند. از آن سال تا به حال که مدت هیجده سال است، این عادت آنها است و هر وقت که من محرم را فراموش می‌کنم و یا بر من مشتبه می‌شود، آنها با جمع شدنشان به من توجه می‌دهند [۳۵] .

عزداری شیر بر بام حسینیه در دامنه‌ی کوهی در کشمیر

عالم بزرگوار جناب حاج سید محمد رضوی کشمیری، فرزند مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری فرمود:در کشمیر در دامنه‌ی کوهی حسینه‌ای است و اطراف آن به گونه‌ای است که می‌توان از بیرون، داخل آن را دید و پشت بام آن نیز به جهت روشنایی و هو مقداری باز است.هر سال در ایام عاشورا، در آن حسنیه اقامه‌ی عزای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌شود و گروهی از شیعیان جمع می‌شوند و عزداری می‌کنند. از شب اول محرم از بیشه‌ی نزدیک، شیری می‌آید و به پشت بام حسینیه می‌رود و سرش را از همان روزنه، داخل می‌کند و عزاداری را می‌نگرد و قطرات اشک پشت سر هم فرومی‌ریزد و تا شب عاشورا، آن شیر به همین کیفیت بر پشت بام می‌آید و پس از پایان مجلس می‌رود. ایشان فرمود: در این قریه هیچ وقت شب اول محرم مشتبه و مورد اختلاف نمی‌شود وبا آمدن شیر معلوم می‌شود شب اول محرم، ماه عزاداری امام حسین است. [۳۶] . [صفحه ۷۶]

گرگها گوسفند نذری حضرت ابوالفضل را پس دادند

جناب حجهٔ الاسلام آقای سید علی موسوی، یکی از ذاکرین حضرت اباعبدالله الحسین نقل می کند، که یکی از اهالی کرمجگان به نام آقای محمود بابایی گفت:در شب تاسوعای سال ۱۳۷۴ شمسی، گوسفندی که یکی از اهالی ده آن را نذر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام کرده بود، فرار کرد.بنده و برادرم به دنبال گوسفند فراری حرکت کردیم تا او را بگیریم و ذبح کنیم. اما هر چه به دنبال آن رفتیم؛ موفق به گرفتنش نشدیم. ناگهان دو گرگ از سمت کوه پیدا شدند و به دنبال آن گوسفند رفتند. ما هم به دنبال آن بودیم تا مبادا آن دو گرگ، گوسفند را از بین ببرند. وقتی به حدود ده متری آن گوسفند رسیدیم آن دو گرگ گوسفند را گرفتند.یکی از آنها از گردن گوسفند گرفته بود و دیگری نگاه می کرد. وقتی که من به گوسفند نزدیک شدم، گرگ گردن گوسفند را رها کرد و من به طور معجزه آسایی دیدم که حتی یک خراش بر بدن گوسفند وارد نشده است و این در حالی بود که خودم مشاهده نمودم که جای چهار نیش گرگ بر گردن گوسفند پیدا بود، اما به هیچ عنوان فرونرفته بود! [۳۷] .

خون گریستن درخت چنار زرآباد قزوین، در عزای امام حسین

آثار دگرگونی اجسام از زمان شهادت حضرت حسین علیه‌السلام تاکنون، پس از گذشت چهارده قرن، هنوز در گوشه و کنار به چشم می‌خورد، یکی از آنها جاری شدن خون از درخت چنار زرآباد است. زرآباد از قصبات قزوین در نزدیکی قلعه‌ی موت است. [صفحه ۷۷] هر سال روز عاشورا هزاران نفر برای مشاهده‌ی چنار خونبار به آنجا می‌روند و روان شدن خون را از آن درخت، به چشم خود می‌بینند.آیهٔ الله فقید، سید موسی زرآبادی در کتاب «کرامات» به تفصیل از جاری شدن خون از درخت چنار در روز عاشورا، گفتگو کرده و از پدرش سید علی و از جدش سید مهدی نقل کرده است که در هیچ سالی این موضوع تعطیل نشده است. این کتاب چاپ شده و نسخه‌ی خطی آن نیز در کتابخانه‌ی پسرش سید جلیل زرآبادی در قزوین، موجود است. آیهٔ الله مظفری خلاصه‌ی آن مطالب را در کتاب «ایضاح الحجهٔ» آورده است.مرحوم آیهٔ الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره نیز در «حاشیه عروه» به هنگام بر شمردن خون‌های پاک می‌نویسند: «همچنین است خونی که از درخت موجود در قریه‌ی زرآباد از توابع قزوین خارج می‌شود».نویسنده‌ی مقدمه‌ی «خصائص الحسینیه» سال گذشته با جمعی از دوستان به زرآباد رفته و روان شدن خون را از این درخت با چشم خود دیده است و از خوانندگان کتاب دعوت می کند که روز عاشورا به زرآباد بروند و این درخت را با چشم خود ببینند.او می‌نویسد: این درخت در کنار قبر مطهر زاده‌ای مشهور به «علی بن موسی بن جعفر علیه‌السلام» قرار دارد و ظاهرا بیش از ششصد یا هفتصد سال از عمرش گذشته است. در سال گذشته که این ناچیز افتخار حضور در آنجا را داشتم، درست در لحظه‌ی اذان صبح خون جاری شد و بیش از چهار ساعت ادامه داشت. [۳۸] . [صفحه ۷۸]

خون گریستن درخت سدر در فداغ لارستان، در روز عاشورا

جناب حجهٔ الاسلام و المسلمین آقای شیخ علی موحد، این قضیه را نقل فرمود:در ایام عاشورا به قصد ترویج و نشر احکام دین، به سمت لارستان رفته بودم و در فداغ (پانزده فرسخی غرب شهر لار) اقامت داشتم. روز تاسوعا چند نفر خبر آوردند که شب گذشته، از درخت سدری که در چهار فرسخی اینجا است؛ نوری شبیه ماهتاب ظاهر شد. پس از انتشار این خبر، جمعی از اهالی محل، برای مشاهده‌ی آن درخت رفتند.فردا یعنی روز عاشورا، خبر آوردند که شب گذشته (شب عاشورا) نوری ظاهر نشد؛ ولی در هنگام صبح، قطرات خون از آن درخت بر زمین می‌ریخت و قطعه کاغذی که چند قطره خون از آن درخت بر آن ریخته شده بود، همراه خود آورده بودند. جماعتی از سنی‌های آن محل، پس از مشاهده‌ی آن خون، مشغول لعن بر یزید (لعنهٔ الله علیه) و قاتلین امام حسین علیه‌السلام شدند و با شیعیان در اقامه‌ی عزای آن بزرگوار شرکت نمودند. [۳۹] .

خون گریستن درختی در یکی از بلاد روم در روز عاشورا

این قضیه در کتاب «ریاض الشهادهٔ» مسطور است:در یکی از بلاد روم، درختی بود که در روز عاشورا پیوسته از آن خون می‌ریخت و بنده از جمعیت کثیری از تجار و مترددین این گونه شنیده‌ام:در روز عاشورا نزدیک به زوال آفتاب، شاخه‌ای از آن درخت سرازیر می‌شود و از [صفحه ۷۹] برگهای آن قطرات خون می‌چکد و تا غروب آفتاب ادامه دارد. بعد از غروب روز عاشورا، درخت خشک می‌شود تا اینکه باز سال دیگر شاخه و برگ می‌دهد و دوباره روز عاشورا در همان وقت بهمان گونه درمی‌آید.هر سال جمع کثیری به زیارت آن درخت می‌روند و در آن روز، اطراف آن درخت تعزیه و عزاداری برای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام اقامه می‌نمایند. [۴۰] .

اثر شاهرگهای امام حسین بر روی سنگی در مسجدالحسین شهر حماء، و خون گریستن آن در شب عاشورا

عالم جلیل، حجهٔ الاسلام صدرالدین ابن‌ملا حسن قزوینی قدس سره در کتاب ریاض الاحزان، این قضیه را ذکر نموده است:در سفری که به مکه رفتم، عبورم به شهر «حماء» افتاد. در میان باغات و بستانهای آن شهر، مسجدی را مشاهده کردم که مسمی به مسجدالحسین علیه‌السلام بود.وارد آن مسجد شدم؛ در بعضی از عمارات آن مسجد، پرده کشیده شده بود و آن رده را از سقف تا پایین آویخته بودند و چون کنار پرده را بالا زدم، دیدم سنگی به دیوار نصب شده است و اثر موضع گلوی بریده و شریان، در آن سنگ نقش بسته بود و خون خشکیده در موضع گلو بر آن سنگ موجود بود.از خدام مسجد پرسیدم: این سنگ چیست؟ و این خون چه می‌باشد؟ گفتند: چون لشکر ابن‌زیاد (علیه اللعنهٔ والعذاب الالیم) از کوفه به دمشق می‌رفتند و سرهای شهیدان و اسیران را می‌بریدند، به این شهر وارد شدند و سر مطهر حضرت سید [صفحه ۸۰] الشهداء علیه‌السلام را روی این سنگ نهادند! فاثر فی هذا الحجر ما تراه، پس آن سر مقدس در این سنگی که می‌بینی اثر کرده است، یعنی اوداج (شاهرگهای) بریده در دل سنگ کارگر شده است.یکی از آن خدام گفت: من سالها است خادم این مسجد هستم. پیوسته از میان عمارت مسجد، صدای قرائت قرآن می‌شنوم و کسی را نمی‌بینم و در هر سال که شب عاشورای حسینی علیه‌السلام می‌شود، وقتی شب از نیمه می‌گذرد، نوری از این سنگ ظاهر می‌شود که بدون چراغ، مردم در مسجد جمع می‌شوند و در اطراف این سنگ گریه و زاری و عزاداری می‌کنند و در اواخر شب عاشورا از موضع گردن، خون ترشح کردن آغاز می‌شود! و یبقی کذلک و ینجمد و همین طور که می‌بینی آن خون‌ها می‌ماند و خشک می‌شود و احدی جرأت و جسارت ندارد که از آن خون بردارد.سپس آن خادم گفت: خدامی که قبل از من در این مسجد خدمت می‌کردند هم سالهای سال، این سنگ را به همین حالت، با این اثر، با این خون منجمد و با صورت قرآن و نور در نصف شب عاشورا، مشاهده می‌کرده‌اند.پس از مسجد بیرون آمدم و از اهالی آن شهر کیفیات آن مسجد و سنگ را سئوال نمودم، همه‌ی اهالی آنجا گفته‌های آن خادم را گفتند و تأیید کردند. [۴۱] .

خون گریستن شیر سنگی در روز عاشورا

این قضیه در ریاض الشهادهٔ نقل شده است:در بلدی از بلاد روم، سنگی است که صورت شیری بر آن کنده‌اند. هر سال در روز [صفحه ۸۱] عاشورا، از چشمهای آن شیر خون جاری می‌گردد؛ تا اینکه آن روز، شب شود.مردم آن بلد بقدری گریه و زاری و ناله و بیقراری می‌کنند، که هر کس در آنجا حاضر شود و آن منظره را مشاهده نماید، از خود بی‌خود می‌گردد. [۴۲] .

خون ریختن دست فلزی در بالای علم، در شهرک مسعودیه‌ی تهران و شفای دو نفر بوسیله‌ی آن

جناب حجهٔ الاسلام آقای سید مصطفی مستجاب الدعوه، این قضیه را بازگو کرده‌اند:آقای نوبهاری ساکن تهران نقل می‌کرد که روزی در تهران نقل می‌کرد که روزی در تهران در حال قدم زدن بودم و دیدم دو جوان با هم دعوا می‌کنند. به عنوان میانجیگری وارد معرکه شدم، تا آنها را از هم جدا کنم. یکی از آنها از روی ناجوانمردای، تیغ بدست به من حمله کرد و زخمی به بازویم زد که آن را مقداری برید و خون جاری شد.بعد از مداوا، متوجه شدم مقداری از دستم قطع شده است، به حدی که دو انگشت کوچک دستم از کار افتاده بود. حدود شش ماه معالجه کردم و سرانجام همه‌ی دکترها از علاج آن اظهار عجز کردند.چون ایام محرم نزدیک شد، مادرم یک پنجه‌ی برنجی که بر سر علم نصب می‌کنند، نذر حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام کرد. پنجه را خرید و به هیئت محل به نام «تکیه‌ی جوانان بنی هاشم، متوسلین به حضرت علی اکبر علیه‌السلام» واقع در شهرک مسعودیه، برد و به متولیان آنجا داد و بر سر علم نصب کردند. [صفحه ۸۲] آقای نوبهاری گفت: شب هشتم محرم یا شب نهم (البته شک از ناقل قضیه است) متوسل به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام شدم، تا اینکه ناگهان یک نفر گفت: حسن آقا، حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام تو را شفا دادند، نگاه کن، از پنجه‌ی برنجی خون می‌چکد!مردم در کنار علم ازدحام کردند و جناب آقای محمد اژدری، که از بزرگان و محترمین هیئت است، جلو آمد و به آن مایع قرمز انگشت زد و گفت: «خون است!» پس خود وی نیز که مبتلا ـ به زخم اثنی عشر بود، به واسطه‌ی چشیدن اندکی از آن خون، شفا یافت.خلاصه، آن شب درد دست من خوب شد، ولی هنوز انگشت دستم را نمی‌توانستم حرکت دهم. تا اینکه در شب یازدهم محرم (شب شام غریبان)، در عالم رؤیا دیدم که دو نفر زن آمدند و در دست من حنا گذاشتند؛ یادم نمی‌رود که حنا شل بود و شره کرد. صبح که از خواب بیدار شدم، خواب را فراموش کرده بودم. اما در وقت وضو گرفتن، دیدم دستم چسبناک است، خوب که دقت کردم دیدم هنوز حنا به دستم هست! و تا چند وقت رنگ حنا در دستم بود و از آن لحظه به بعد، دستم بکلی خوب شد و تا به حال که تقریبا دو سال از آن زمان می‌گذرد؛ دیگر درد و اذیتی از آن ناحیه احساس نکرده‌ام و دستم کاملا ـ خوب شده است.جالب آن است که پنجه‌ی مزبور را (که روی علم است) به هر طرف بگذارند، به سمت قبله برمی‌گردد! افراد خانواده این مطلب را اقرار کردند و گفتند: چند روز پنجه‌ی برنجی در خانه‌ی ما بود و خود ما این امر را امتحان و مشاهده کردیم. [۴۳] . [صفحه ۸۳]

نوری محیر العقول بر روی شبیه ضریح حضرت ابوالفضل در «مأتم العباس» واقع در شهر خابوره‌ی عمان

این قضیه توسط حضرت حجهٔ الاسلام و المسلمین شیخ سعید سعیدی، نقل شده است:در مأتم العباس [واقع در شهر خابورهٔ در کشور عمان] ضریح کوچکی به ابعاد یک متر در یک متر مربع ساخته و آن را به دیوار نصب کرده‌اند، و مردم با نگاه به آن، به یاد ضریح مقدس حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام می‌افتند، و گاهی هم با دست زدن به آن تبرک می‌جویند.در روز هفتم محرم الحرام ۱۴۱۸ ه ق. پس از اتمام منبر و شروع مراسم سینه زنی، یک مرتبه تمام کسانی که در داخل مأتم العباس حضور داشتند، با چشمان خود مشاهده کردند که یک نور قرمز رنگ بسیار قوی، روی دیوار نمایان شد! و همچنین روی آن ضریح کوچک نیز که بر دیوار نصب شده است، قبه‌ای نورانی ظاهر گشت، که آن ضریح کاملا در تحت آن قبه قرار گرفت! نور قرمز رنگ روی دیوار، به قدری قوی و شدید بود که با وجود آنکه ظهور آن در روز بود نه در شب، آجرها و خطوط فاصل بین آجرها در پرتو آن ظاهر شدند.در خور ذکر است که روی آجرها، به اندازه‌ی یک سانت سیمان وجود دارد، و پس از آن هم ملون به دو رنگ شده است: اول سفید، بعد سیاه؛ قابل تصور نیست که از زیر این رنگها و سیمانها، آجرها ظهور و بروز پیدا کند. البته از این صحنه کلا فیلمبرداری شد و فیلم آن در خابوره موجود است و به جاهای دیگر نیز برده شده است.یادآوری می‌شود که، هنگام ظهور این نور عجیب و تابش آن به دیوار، همه‌ی کسانی که حاضر بودند، دستمالها و لباسها و پارچه‌های خود را به آن موضع نور محیر العقول [صفحه ۸۴] می‌مالیدند و متبرک می‌کردند. [۴۴] .

سیاه شدن علم، در درگاه حضرت عباس در شهر لکهنو، در کشور هند

سید حسن اکمال واسطی، شاعر بزرگ و مشهور، مدیر مجله‌ی «الواعظ» این قضیه را نقل می‌کند:مطلع شدم که علمهای «درگاه حضرت عباس علیه‌السلام [در شهر لکهنو، در کشور هند]» دفعتا سیاه شده‌اند. با شنیدن این خبر، بلافاصله خود را به «درگاه» رساندم. وقتی به باب درگاه رسیدم، لرزه بر اندامم مستولی شد. با ترس و لرز، وارد صحن درگاه شدم و از فاصله‌ی شش متری نگاه کردم، دیدم همه‌ی علمها به حال خود می‌باشند ولی علم بزرگ، سیاه شده است.وقتی دقت کردم، متوجه شدم تمام علم سیاه شده است، و فقط در یک نقطه‌ی آن نور باقی مانده است! علمهای دیگر نیز هیچ گونه تغییری پیدا نکرده‌اند. در این اثنا، ناگهان دیدم در وسط علم بزرگ که سیاه شده بود، لفظ «محمد» نمودار شد که با حروف جلی نوشته شده بود. تمام حضار و زائرین نیز آن لفظ را ملاحظه و مشاهده نمودند. این کیفیت تقریبا پانزده دقیقه طول کشید و همه نگاه می‌کردند. پس از آن به حال خود برگشت و علم بزرگ هم مثل علمهای دیگر صاف و تمیز شد.این هم یک نوع کرامتی است، که انواعی از آن در هند و پاکستان دیده می‌شود. [۴۵] . [صفحه ۸۵]

آب در مقابل قبر حضرت ابوالفضل احترام می‌کند

«حضرت آیت الله العظمی حکیم قدس سره» از علمای بزرگ و پروا پیشه و از مراجع تقلید بودند، که سالها زعامت حوزه‌ی کهنسال «نجف اشرف» را به عهده داشتند و در راه نگهبانی از دین خدا رنجها را به جان خریدند.آن بزرگوار درباره‌ی «حضرت ابوالفضل علیه‌السلام» و سرداب مقدس و قبر مطهر آن حضرت داستانی دارند، که شنیدنی است و آن را آیت الله «حاج سید عباس کاشانی حائری» در ماه ربیع الاول ۱۴۰۷ قمری، برای گروهی از فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم، اینگونه نقل کرده‌اند:روزی در بیت «آیت الله العظمی آقای حکیم قدس سره بودم، که کلیدار آستان قدس حضرت ابوالفضل علیه‌السلام تلفن کرد و گفت: سرداب مقدس حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را آب گرفته است و بیم آن می‌رود که ویران گردد و به حرم مطهر و گنبد و مناره‌ها نیز آسیب کلی وارد شود، بنابراین شما کاری بکنید و نسبت به تعمیر آن سرداب مطهر اقدام نمایید.آیت الله حکیم فرمودند: من جمعه به آنجا خواهم آمد و هر آنچه در توان دارم، انجام خواهم داد. آنگاه گروهی از علمای نجف از جمله اینجانب، همراه ایشان به کربلا و به حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام رفتیم.آن مرجع بزرگ برای بازدید به طرف سرداب مقدس رفتند و ما نیز به دنبال ایشان بودیم. اما آیهٔ الله حکیم همین که چند پله پایین رفتند، نشستند و با صدای بسیار بلندی که تا آن روز ندیده بودم، شروع به گریه کردند. همه‌ی ما شگفت زده و هراسان شدیم که چه شده است؟ من گردن کشیدم و در سرداب نگاه کردم، دیدم شگفتا، منظره‌ی عجیبی است که مرا هم گریان ساخت.منظره این بود که، دیدم قبر شریف حضرت ابوالفضل علیه‌السلام در میان آب، مثل جایی [صفحه ۸۶] که از هر سو به وسیله‌ی دیوار بتونی بسیار محکم حفاظت شود، در وسط آب قرار دارد. اما آب آن را نمی‌گیرد! درست همانند قبر سالارش، حضرت امام حسین علیه‌السلام که متوکل بر آن آب بست، اما آب به سوی قبر پیش روی نکرد و آنجا را حایر حسینی نامیدند. سلام خدا بر او و سالارش امام حسین علیه‌السلام. [۴۶] .

رفتن عزاداران حسینی در آتش در دکن از توابع حیدر آباد هند

مرحوم فاضل دربندی رضی الله عنه در کتاب اسرار الشهادهٔ، از سید اجل و فاضل متقی «سید محمد علی مولوی هندی دکنی» که از اجله‌ی احباب و اوثق اصحاب ایشان بوده است و در اول عمر در شهر «دکن» و بعد در قریه «حیدرآباد هند» زندگی می‌کرده است، این قضیه را نقل کرده‌اند.در قریه‌ی دکن از توابع حیدرآباد هند، در شب هفتم ماه محرم گودال بزرگ و مدوری حفر می‌کنند، که

عمق آن گودال تقریبا پنجاه متر می‌شود! سپس درختان بزرگی از اشجار تمر هندی، که استقامت در آتش و سوزندگی آن غیر قابل وصف است؛ از ریشه می‌کنند و آن را تکه تکه می‌کنند و در آن گودال می‌اندازند و آن‌ها را در همان شب آتش می‌زنند و از شب هفتم تا شب دهم چوبها را در آن گودال می‌سوزانند؛ تا آنکه آن گودال مانند دریایی از آتش، شعله‌ور است و موج می‌زند!چون نیمه‌ی شب عاشورا نزدیک می‌شود، اهل آن قریه از پیر و جوان و بزرگ و کوچک از منزلهای خود بیرون می‌آیند و در چاهی که در آن نزدیکی است و بنام «بیت العاشورا» است، غسل می‌کنند سپس هر یک لنگی برای ستر عورت به کمر می‌بندند [صفحه ۸۷] و با پای برهنه، فریاد زنان و نوحه کنان و «شاه حسین، شاه حسین» گویان بسوی آن گودال روانه می‌شوند و علمها و پرچمها در جلوی آنها برده می‌شود.در کنار گودال افرادی ایستاده و با بادبزنهایی که در دست دارند آتش را باد می‌زنند تا خاکستر و غبار از روی آن برود و شعله‌های آن سوزان‌تر گردد و حرارت آن به گونه‌ای است که از ده متری پرنده‌ها را می‌سوزاند آتش آن چوبها هم در اصل طبیعت به گونه‌ای است که اگر ذره‌ای از آن بر بدن انسان افتد، تا استخوانش را می‌سوزاند!وقتی که جمعیت عزادار به کنار گودال می‌رسند، شاه حسین گویان بر آن آتش وارد می‌شوند، اول بزرگ ایشان با نیزه‌ی بلندی که در دست دارد، داخل گودال می‌شود و سایرین نیز «شاه حسین، شاه حسین گویان» همگی بر روی آتش مانند روی زمین راه می‌روند، بدون آنکه پاهای آنها در آتش فرورود یا آنکه بر بدن یا پای آنها آتشی افتد و بسوزاند! این عادت هر ساله در میانشان جاری است و من بارها با چشم خود دیده‌ام [۴۷] . [صفحه ۸۸]

ملحقات بخش ۰۳ در این کتاب

موضوع: ۱- اسب، مأمور دولتی گستاخ را کشت!، شماره قضیه: ۵۶موضوع: ۲- احترام مرغان به گنبد حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: ۸۴موضوع: ۳- ساکن شدن طوفان به احترام روضه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: ۴۴موضوع: ۴- آرامش دریا با ریختن تربت در آن، شماره قضیه: ۲۷۹موضوع: ۵- انگشت بریده شده، خونی بر ضریح مطهر نریخت!، شماره قضیه: ۵۳موضوع: ۶- آتش دست و سینه‌ی هندوی سینه زن را نسوزاند، شماره قضیه: ۲۹۵موضوع: ۷- خونین شدن تربت حضرت امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا، شماره قضیه: ۲۷۰موضوع: ۸- خونین شدن تربت حضرت امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا، شماره قضیه: ۲۷۱موضوع: ۹- خونین شدن تربت حضرت امام حسثین علیه‌السلام در روز عاشورا، شماره قضیه: ۲۷۲ [صفحه ۹۱]

احترام و توهین به امام حسین (ع) و آثار آن حضرت

توبیخ و نفرین حضرت فاطمه به این ثویره‌ی سوراوی، که یک زیارت کربلا را به نه حج و چهار مثقال طلا فروخت

علی بن عبدالحمید نجفی در کتاب انوار المضیئة فرموده است: در سال ۷۷۲ قمری «سید جعفر بن علی» از عموی پدرش (سید حسن) نقل کرد که گفت:با جماعتی به خانه‌ی خدا رفتیم و ابن‌ثویره‌ی سوراوی (فقیه)، متولی و معلم و راهنمای حج و احرام ما بود. در آنجا مردی به نام اسعد بن اسد که از اهل یمن بود، با ما دوست شد و پیشنهاد کرد که به منزل او در مکه برویم. ما هم پذیرفتیم و با او حرکت کردیم و به منزلش رفتیم.او غلامها و تجملات و ثروت زیادی داشت و برای ما غذایی حاضر کرد و از ما به گرمی پذیرایی نمود. بعد از صرف غذا، برای بازگشتن آماده شدیم، اما او فقیه را نگه داشت و گفت: با تو کاری دارم. ما حرکت کردیم و قبل از اینکه به منزل خود برسیم؛ فقیه نیز به ما ملحق شد و سپس همگی با هم به طرف ابطح به راه افتادیم. چون شب از [صفحه ۹۲] نیمه گذشت، ناگهان دیدیم فقیه از خواب بیدار شده است و گریه می‌کند و کلمه‌ی استرجاع می‌گوید! او ما را قسم می‌داد که برگردیم و در همان نیمه‌ی شب خود را به خانه‌ی «اسعد بن اسد» برسانیم.هر چه عذر آوردیم که این کار خطر جانی

دارد، زیرا دزدان و راهزنـان در آنجـا زیـاد هسـتند؛ فقیه قبول نکرد و به خـاطر اصـرار و التماس او، با او همراهی کردیم تا به سـرای اسـعد بن اسد رسـیدیم و دق الباب کردیم.اسعد پشت در آمد و خود را معرفی کردیم. او گفت: در این وقت شب می‌ترسیم که در را به روی شـما بـاز کنم. امـا مـا زیـاد مبالغه نمودیم تا اینکه در را باز کرد و فقیه به صورت محرمانه با او به گفتگو پرداخت و او را قسـم می‌داد. ولی اسعد می‌گفت: هرگز این کـار را نخواهم کرد!من پرسـیدم: قضـیه چیست؟ اسـعد گفت: روز قبـل، من به ایشـان گفتم: تو به کربلا- نزدیـک هستی و زیاد به زیارت حضـرت سیدالشـهداء علیه‌السـلام می‌روی. ولی من از کربلا دور هسـتم و توفیق زیارت آن حضـرت را ندارم، ولی در عوض من زیاد به زیارت بیت الله الحرام و حج مشرف شده‌ام، بنابراین از تو تقاضا و خواهشی دارم و آن اینکه یکی از زیارتهایی را که به کربلا رفته‌ای، در مقابل یک حـج بفروشـی! اما فقیه قبول نکرد، تا بالاخره راضـی شـدم که نه حج و چهار مثقال طلای سرخ به او بدهم و او هم یک زیارت کربلا در مقابل آنها به من واگذارد. او در آن وقت راضی شد ولی اکنون به من می‌گویـد: معامله را فسـخ کن و سـبب فسـخ را هم نمی‌گوید و من حاضـر نیسـتم این معامله را بهم بزنم!ما به فقیه گفتیم: چرا معـامله را قبول نمی‌کنی؟ فقیه جوابی نـداد، تـا اینکه اصـرار زیـادی کردیم و او قضـیه را به این نحو نقل کرد: امشب در عالم رؤیا دیـدم که قیامت بر [صـفحه ۹۳] پاشـده اسـت و مردم به طرف بهشت و جهنم روانه هسـتند. من هم به طرف بهشت روانه شـدم، تـا اینکه به حـوض کوثر رسیدم و از مولا- حضـرت امیرالمؤمنین علیه‌السـلام تقاضـای آب کردم. حضـرت فرمودنـد: برو نزد حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام. پس متوجه شدم که حضرت زهرا لب حوض کوثر نشسته‌اند. پس به ایشان سلام کردم، ولی ایشان صورت مبارک از من برگردانیدند و اعتنایی به من نفرمودند! عرض کردم: «بی‌بی، من یکی از مواليان و دوسـتان و از شیعیان شما و فرزنـدان شـما هسـتم.» حضـرت فرمودنـد: تو به ساحت مقدس فرزندم امام حسـین علیه‌السـلام اهانت کردی و ارزش زیارت فرزندم حسـین علیه‌السـلام را پایین آوردی! خدا در آنچه گرفته‌ای، به تو برکت ندهد!با کمال ترس و وحشت از خواب برخاستم و حالا هر چه الحاح می‌کنم، این شـخص نمی‌پذیرد. اسعد تا این قضـیه را شنید، گفت: حالا که قضیه اینطور است، اگر تمام کوههای مکه را طلا کنی و به من بـدهی؛ معامله را فسخ نخواهم کرد...دو سال از این داسـتان گذشت و فقر و بیچارگی به فقیه رو آورد و کارش به گدایی و سؤال از مردم کشید و می‌گفت: همه‌ی این بلاها به واسطه‌ی نفرین حضرت زهرا علیهاالسلام است. [۴۸] .

سزای تعلل کردن معمار، در ساختن آب انبار برای زوار امام حسین و جسارت به ملا فتحعلی سلطان آبادی

این قضـیه توسط مرحوم ملا فتحعلی سـلطان آبادی قدس سـره نقل شده است:چشـمم درد سـختی گرفتم و تا دو سال طول کشـید و بیتـاب شـدم و انـدوهم از اینکه نتوانم مطـالعه کنم، زیاد شـد و از درمان پزشک نومیـد شـدم.شبی در هنگام خواب صـدبار سوره‌ی توحیـد را خواندم، به قصد اینکه یکی از اولیاء الله را که دادرس بیچاره‌ها هسـتند، در خواب ببینم. آن شب در خواب مجلسـی دیدم که سه نفر در آن بودند؛ یکی ملا نصـرالله بود و دیگری حضـرت پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلم بودند و نفر سوم حضـرت علی علیه‌السـلام بودند. ملا نصر الله به من گفت: آنها را می‌شناسی؟ گفتم: آری. پس ملا نصر الله به یکی از آنها اشاره کرد و سه معجزه از او ذکر کرد و سپس برای دیگری هم سه معجزه ذکر کرد. سپس از خواب بیدار شدم، در حالی که فراموش کرده بودم که شفای چشـمم را بخواهم و راضـی بودم که کور شوم، ولی چشـمم درد نکنـد و اصـلا به خاطر شـدت درد، جلوی پایم را نمی‌دیدم.هنگام صبح، زن پرسـتارم گفت: فردا در این وقت چشم درد تو، شـفا می‌یابـد! من از سـخن او تعجب کردم و گفتم: با نومیدی پزشک از درمـان شـدن من، از کجـا شـفایم را دانستی که بی‌تردیـد گفتی؟ گفت: به خاطر خوابی که دیشب دیـدم و سـپس خوابش را به من گفت. بالاخره همان گونه که گفته بود، شـفا یافتم. [صـفحه ۹۶] پس از آن در دلم افتـاد که به خـاطر این لطف بزرگ، بر سـر راه زوار آنجـا، که از آب دور است؛ آب انبـاری بسازم و عجب اینکه چون رفتم که آجر بخرم، سواری از بیابان رسـید و کیسه پولی به آجر فروش داد. آن پول به همـان انـدازه‌ای بود که آجر فروش می‌خواست و بالاخره از غم پول آن رها شـدیم.و عجیبتر آنکه: چون

معمـار را خواسـتم و انـدازه آب انبـار و بهای ساختمان و مـدت اتمام را با او قرار کردم، او قبول کرد؛ ولی در کارش سـستی کرد و مـدت قرار داد گـذشت ولی او به قرار خـود وفـا نکرد و جمعی کارشـناس نزد او بردم، و همگی از کـارش و تخلفش گله کردیم و میـان مـا گفتگو شـد و سـخن زشتی به من گفت.آن جمع می‌خواسـتند او را کیفر دهنـد، ولی من مانع شـدم و گفتم: بار خـدایا اگر می‌دانی که این آب انبار برای زائران امام حسـین علیه‌السـلام است و ما قصد دیگری نداریم او نزد تو مقامی پسـندیده دارد، خودت سزای معمار را بـده! فردا که تاسوعا بود، خانـدان آن معمار شـتابان و هراسان نزدم آمدنـد و گفتند: وقتی که به خانه برگشـته است، دلش به سـختی درد گرفته است و درمانی جز دعای شـما ندارد و یقینا این کیفر کرداری است که نسبت به شما انجام داده است.من گفتم: خدایا اگر این حق از من است، من از او گذشـتم. ولی معمار در همان شب مرد و گرفتار سطوت ملك جلیل شد. همچنین از کرامات امام حسـین علیه‌السـلام این بود که در روزی که بازدید آن محل رفتیم، خوراك هفت هشت نفر را با خود بردیم و بیش از شصت نفر در آنجا گرد آمدند و همه خوردند و آنها را بس بود. [۵۰] . [صفحه ۹۷]

ساکن شدن باد و طوفان شدید در شهر ری به احترام روضه‌ی حضرت ابوالفضل در مجلس سخنرانی میرزا رضا همدانی

آقای عطاری نژاد در کتاب «اسجاد عالم به خاطر پنج تن آل عبا علیهم‌السلام» می‌نویسند:از قدما و معمرین شنیدم که اصناف محترم بازار شـهر ری (حضـرت [صفحه ۹۴] عبـالعظیم علیه‌السـلام) در مـدرسه‌ی عتیق آن شـهر، که فعلا به مـدرسه برهانیه مشـهور است، مجلس عزا و سوگواری برپـا کرده و از مرحوم حـاج میرزا رضا همـدانی، پـدر بزرگوار مرحوم حاج میرزا محمـد که صاحب کتاب صلاهٔ می‌باشد، دعوت نموده بودند که وعظ و خطابه‌ی آن مجلس را بر عهده گیرد.آن هنگام فصل بهار و مقتضی باد و باران بود و هوا گاه ابری و گاه آفتابی می‌شد و تغیر داشت. مشـهور است که یک روز، هنگامی که ایشان بر فراز منبر مشغول سخنرانی بوده‌اند، ناگهان هوا طوفانی می‌شود و باد شدیدی می‌وزد که بر اثر آن دچار پوشش با دیرکهای آن به حرکت درمی‌آیند و طناب دیرکها به طرف یسـار و یمین حرکت می‌کننـد و دقیقه به دقیقه، باد بر شـدت خود می‌افزایـد.این عالم ربانی با مشاهـده‌ی آن صـحنه دسـتهای مبارك را از آستین عبا درمی‌آورد، دو زانو و مؤدب بر روی منبر قرار می‌گیرد و با انگشت سـبابه اشاره به باد می‌کنـد و می‌فرمایـد: ای باد، حیا نـداری و خجالت نمی‌کشـی؟! اینقدر یاغی و سـرکش هستی؟! مگر نمی‌بینی و نمی‌شـنوی که من مشـغول ذکر مصـیبت حضـرت عباس قمر بنی هاشم علیه‌السـلام می‌باشم؟!می‌گویند: آن باد شدید که برخاسـته بود و می‌خواست چادر با آن عظمت را از بیـخ و بن برکند، آرام آرام، ساکت شد، تا اینکه ایشان با کمال آرامش روضه‌ی خود را خواندند و مجلس را به پایان رساندند.پس از پایین آمـدن ایشان از منبر، مجـددا طوفان شدیـدی برخاست و هنوز نصف جمعیت خارج نشـده بودند که چادر در اثر شدت باد، پاره پاره گشت و همه‌ی پارچه‌های سیاهی را که بر در ودیوار نصب کرده بودنـد (جز کتیبه‌هایی که در آن [صـفحه ۹۵] ذکری از اهل بیت علیهم‌السلام و امام حسین علیه‌السلام رفته بود) از جا کند و پاره پاره نمود. [۴۹] .

دزدان سنی نیز از ترس حضرت ابوالفضل، به خادم او احترام می‌کنند

پـدر شـهید حجهٔ الاسـلام والمسـلمین حضـرت حـاج شـیخ عبـدالرضا صـافی که از روحانیون کربلای معلی و از خـدمه‌ی حضـرت اباالفضل علیه‌السـلام بود، این قضـیه را نقل فرمود:یک روز در بیابان بودیم و داشتیم به طرف شهر می‌آمدیم! ناگهان دزدان سنی به ما حمله کردند. وقتی که خواسـتند اسباب و اثاثیه را از ما بگیرند، من گفتم: «انا من خدام عباس بن علی علیه‌السلام من از خادمهای حضرت عباس فرزند علی علیه‌السلام هستم».وقتی این حرف را زدم، آنها دست از من برداشتند و با من کاری نداشتند و تمام اسباب و اثاثیه را به من برگرداندند و به من مهربانی کردند و گفتند: «این حسابش با حضرت عباس علیه‌السلام است». [۵۱] .

رویای ابن رباح قاضی، که سیاهی لشکر ابن زیاد بود و پیامبر او را کور کردند

در بحار است که از «ابن‌رباح قاضی» پرسیدند: چرا کور شدی؟ گفت: در جبهه‌ی کربلا بودم و جنگ نکردم. پس از آن شخصی مهیبی را در خواب دیدم که گفت: حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اجابت کن! گفتم: نمی‌توانم.اما او مرا کشید و نزد آن حضرت برد و دیدم که ایشان غمناک هستند. و حربه‌ای در دست دارند و جلو ایشان نطعی گسترده شده است و فرشته‌ای با شمشیری از آتش ایستاده است و گردن مردم را می‌زند و آنها آتش می گیرند و می‌سوزند و باز زنده می‌شوند و او باز آنها را می کشد.من گفتم: السلام علیك یا رسول الله! به خدا سوگند من نه شمشیر و نه نیزه و نه تیر [صفحه ۹۸] بکار نبردم. فرمودند: سیاهی لشکر شدی! پس مرا گرفتند و از خونی که در طشت بود، به چشمم کشیدند و چشمم سوخت و چون بیدار شدم، کور بودم!سید ابن‌طاوس قدس سره این قضیه را با اندك اختلافی در ملهوف آورده است. [۵۲] .

تنبیه عالمی که خود را بالاتر از حضرت ابوالفضل می‌دانست

یکی از موثقین این قضیه را نقل کرده است:یکی از طلاب در نجف اشرف، مدتی علم فقه و اصول تحصیل می‌نمود و لیکن از علم اخلاق بی‌بهره بوده است. وی در بعضی از مجالس اظهار می‌دارد که اباالفضل العباس به واسطه‌ی نسب بر ما شرافت دارد، و الا مقام علم و اجتهاد ما بالاتر است و ما در علوم دینیه بیشتر زحمت کشیده‌ایم و از او بیشتر می‌فهمیم!گویند: شبی حضرت اباالفضل علیه‌السلام را در خواب می‌بیند و حضرت قریب به این بیان به وی می‌فرماید:آنچه شما تحصیل کرده‌اید ظنیات است، و من از مقام علم و یقین، علوم یقینیه را تحصیل نموده‌ام.سپس یک سیلی به صورت او زده می‌شود و با حالت خوف و وحشت از خواب بیدار می‌شود و تب شدیدی بر او عارض شده است! به او می گویند: ترا چه می‌شود؟!می گوید: مرا به حرم حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام ببرید! او در آنجا توبه و انابه و استغاثه می کند و شفا داده می‌شود. [۵۳] . [صفحه ۹۹]

سیلی خوردن شیخ اسدالله سرپولکی به خاطر اینکه ادعا کرد از حضرت ابوالفضل برتر است

عالم متقی، فقیه بزرگوار، آیت الله العظمی سید محمد علی کاظمینی بروجردی دام ظله العالی، که صاحب تألیفات سودمند و از علمای تهران و مدافعین مکتب تشیع هستند، این قضیه را نقل کردند:شیخ اسدالله سرپولکی در نجف اشرف، از عرفا و سلسله‌ی تصوف بود. هر هفته دو شب جلسه داشتند و در آن جلسات، به همدیگر می گفتند: ما عیوب را از خود دور کرده و صاحب مقام و صفایی شده‌ایم!شیخ اسدالله در یکی از جلسات، می گوید: من در این ماه دو عیب از خودم دور کرده‌ام و حالا فهمیده‌ام که از حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بالاتر هستم!عده‌ای به وی پرخاش کردند و گفتند: این چه حرفی است که شما می‌زنید؟! گفت: دلیل دارم؛ برای اینکه حضرت عباس علیه‌السلام مجتهد نبود، من مجتهد می‌باشم. ضمنا استادی هم مثل فلان عارف صوفی دارم و آن حضرت چنین استادی نداشت! رفقایش در آن مجلس، خیلی به او خندیده بودند.آن شب گذشت و فردا در مجمعی که بنا بود جمع بشوند همه آمدند، ولی از شیخ اسدالله خبری نشد. به همدیگر گفتند: شاید حضرت عباس علیه‌السلام او را چوبی زده است، به خانه‌اش برویم و حالش را جویا شویم.وقتی که آمدند و احوالش را پرسیدند، در جواب گفته شد: شیخ از دیشب تا حالا بی‌هوش بوده است، حالا که به هوش آمده، به حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام [صفحه ۱۰۰] رفته است. رفقای او به طرف حرم حضرت علیه‌السلام رفتند و دیدند که او در آنجا در حال گریه و ناراحتی به سر می‌برد! به او گفتند: تو که دیشب می گفتی من از حضرت علیه‌السلام بالاترم، پس حالا چه شده است که متوسل به حضرت شده‌ای؟! در جواب گفت: رفقا، غلط کردم! رفقایش گفتند: تا مطلب را نگویی، تو را رها نخواهیم کرد.شیخ گفت: دیشب که خوابیدم، در عالم خواب دیدم مردم در باغی جمع

شده‌انـد. من هم رفتم. طولی نکشید که دیدم سیدی بلنـد بالا و قوی هیکل وارد شد. همه به آن آقا تعظیم کردند و من هم عرض ارادت کردم. آن بزرگوار بلادرنگ فرمود: شیخ اسد الله، بیا اینجا! من به خدمتش رفتم. ایشان فرمود: دیشب شما گفتی که من از حضرت اباالفضل بالاترم و من مجتهدم! سپس سؤالی فرمود و من نتوانستم جواب بگویم. فرمود: استادت، فلان عیب و فلان عیب و فلان عیب را دارد، اما استاد من حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، و برادرم حضرت امام حسن علیه‌السلام و حضرت امام حسین علیه‌السلام بوده‌اند. سپس یک کشیده به من زد و افزود: دیگر از این جسارتها نکنی! و من از هوش رفتم.وقتی بیدار شدم، نزدیک ظهر بود (ناگفته نماند که شیخ، نماز صبح را هم نخوانده بود!) وضو گرفتم و به حرم حضرت علیه‌السلام وارد شدم و عرض کردم: آقا جان، فدایت شوم، شما شوخی هم سرت نمی‌شود؟! من غرضی نداشتم، بلکه شوخی کردم، شما با کشیده پدرم را درآوردی! اکنون آمده‌ام عرض کنم که غلط کردم و توبه می‌کنم! [۵۴] . [صفحه ۱۰۱]

مردی که گمان می‌کرد در ثواب مانند شهدای کربلا است، اما در عالم رؤیا اسب حضرت امام حسین را دزدیده و فرار کرد

یک نفر از اهل علم می‌گفت: سالها در غرور و اشتباه بودم و خود را با شهدای کربلا، در ثواب شریک می‌دانستم! تا اینکه شبی در خواب، صحنه‌ی کربلا را به تفصیلی که در کتب مقاتل است، مشاهده کردم و خود را نزدیک حضرت امام حسین علیه‌السلام دیدم. پس حضرت قاسم بن الحسن علیه‌السلام را دیدم که به میدان رفتند و کشته شدند.در این هنگام به خاطرم گذشت که چون امام علیه‌السلام دیگر یاور ندارد، الان به من امر به جهاد می‌فرماید. بنابراین از ترس به عقب رفتم تا خود را پنهان نمایم. اسبی را دیدم و بر آن سوار شدم و به سرعت فرار کردم. تا اینکه از شدت هول از خواب بیدار شدم و دانستم عمری در اشتباه بودم و تمنای کشته شدن در راه خدا که ورد زبانم بود، دروغ و خالی از حقیقت بوده است. [۵۵] .

حسن طفاسی که با حضرت ابوالفضل شوخی کرد و در حوض آب افتاد

شیخ حسن طفاسی، طلبه‌ای ساکن نجف بود و الان اولاد او نیز از طلاب نجف می‌باشند. وی سفری به کربلا کرد و به صحن حضرت عباس علیه‌السلام مشرف شد. در آن ایام، از حوض آب میان صحن برای وضو گرفتن استفاده می‌شد.شیخ در حالی که لباس مرتبی پوشیده بود و یک جفت نعلین «کار محمد نو» که بهترین کفش اهل علم بود، به پا داشت، لب حوض نشست و چون چشمش به حوض آب تازه و دستگاه و بارگاه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام افتاد، به ایشان خطاب کرد: «یا [صفحه ۱۰۲] عباس انت هم من اهل السیاسة». ای عباس شما هم اهل سیاست هستید! خوب فکری کردید که نگذاشتید شما را به خیمه گاه ببرند، برای اینکه دستگاه مستقلی داشته باشید! اگر برده بودند، در زمره‌ی اصحاب حساب می‌شدید...هنوز حرفهایش تمام نشده بود، که ناگاه کسی گویی او را بلند کرد و در حوض آب انداخت! شیخ بی‌چاره بعد از چند مرتبه غوطه خوردن در آب، به زحمت بیرون آمد، در حالی که یک لنگه کفش وی گم شده بود و هر چه آن را جستجو کرد به دست نیاورد! سپس رو به حضرت کرد و گفت: «ابورأس الحار» (این عبارتی است که عربها به حضرت خطاب می‌کنند، یعنی آتشین مزاج) شما شوخی بردار هم نیستید، من ملاطفه و مزاح کردم. [۵۶] .

طلبه‌ای که نسبت به حضرت عباس شوخی جسارت آمیز کرد و در چاه دستشویی افتاد

حجة الاسلام و المسلمین شیخ علی خوئینی زنجانی این قضیه را نقل کردند:ابوالزوجه‌ی این جانب، آیت الله آقای حاج شیخ میرزا محمد باقر زنجانی قدس سره، می‌گفتند: با عده‌ای از نجف اشرف برای زیارت امام حسین علیه‌السلام وارد کربلا شدیم و در مدرسه‌ی بادکوبه‌ایها اقامت کردیم. به رفقا گفتیم: اکنون به زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام برویم. یکی از طلبه‌ها

گفت: حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام که امام نیست! من خسته هستم و حرم حضرت نمی‌آیم، شما بروید و بیایید، بعدا با هم می‌رویم برای زیارت امام حسین علیه‌السلام [صفحه ۱۰۳] باری، او نیامد و ما رفتیم. وقتی برگشتیم، دیدیم مدرسه شلوغ است. پرسیدیم: چه شده است؟ گفتند: شیخی به مستراح رفته و در چاه افتاده است. وقتی که او را از مبرز در آوردند، دیدیم همان رفیق ماست! یکی از رفقا به وی گفت: دیگر از این غلطها نکنی‌ها! شیخ گفت: من با حضرت علیه‌السلام شوخی کردم. یکی از رفقا گفت: حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام هم با شما شوخی کردند و الا شما را هلاک می‌کردند! [۵۷] .

قطع انگشت کوچک دست، به خاطر اهانت به حضرت ابوالفضل

این قضیه توسط سید نصر الله مدرس حایری نقل شده است:با جمعی از خدام در صحن مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام نشسته بودم. ناگهان دیدم مردی از حرم مطهر بیرون آمده است و با شتاب می‌رود و یک دست خود را بر جای انگشت کوچک دست دیگرش گذاشته است. ما با عجله خود را به او رساندیم و دیدیم که انگشت او قطع شده است و خون از آن می‌ریزد.چون به حرم شریف برگشتیم، دیدم انگشت او میان شبکه‌های ضریح مطهر قرار دارد و هیچ خونی از آن ظاهر نیست، گویی از آدم مرده جدا شده است!سپس به فاصله‌ی یک شب، آن مرد از دنیا رفت و بعدا دانستیم که وی، به علت اهانتی که به آن حضرت کرده بود، مورد غضب حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام قرار گرفته است. [۵۸] . [صفحه ۱۰۴]

تصادف کردن مردی که گفت: اگر حضرت عباس قدرت داشت، دست خودش را حفظ می‌کرد

جناب حجهٔ الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محصل یزدی، صاحب مجله‌ی معارف جعفری، چنین فرمودند:روزی چند نفر در مهریز یزد، برای تقسیم ارث پدرشان پیش من آمدند. یکی از این وراث که زن بود به برادرها گفت: حضرت عباسی، به همدیگر خیانت نکنید!یکی از برادرها زبان به گستاخی گشود و با کمال بی‌شرمی گفت: اگر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام قدرت داشت، دست خودش را حفظ می‌کرد!دیری نگذشت که این فرد گستاخ تصادف کرد و دست و پایش خرد شد، در نتیجه به وضع فلاکت باری افتاد و تمام زندگیش از بین رفت. [۵۹] .

کشته شدن ژاندرمی که به زوار قاچاقی کربلا گفت: ابوالفضل نیز مثل من، یک چکمه پوش بوده است

این قضیه توسط مرحوم حجهٔ الاسلام حاج شیخ محمد تقی امینی اراکی انجدانی نقل شده است:چهل سال قبل که مردم مسلمان نوعا به طور قاچاق به عتبات عالیات می‌رفتند، یک ماشین اتوبوس پر از مسافر، به طور قاچاقی عازم کربلا می‌شود.در گردنه‌ی سر سرخ، که در نزدیکی صحنه‌ی کرمانشاه قرار دارد، ژاندارمی به نام «نریمان» جلوی ماشین را می‌گیرد و دستور می‌دهد که راننده، زوار را برگرداند. هر [صفحه ۱۰۵] چه زوار به او التماس می‌کنند که بگذارد آنها به زیارت امامان شیعه در عراق بروند، او اعتنایی نمی‌کند؛ تا اینکه زوار او را قسم می‌دهند و می‌گویند: به حق حضرت قمر بنی هاشم اباالفضل العباس علیه‌السلام بگذار ما برویم.آن خبیث می‌گوید: عباس کیست؟ او هم مثل من یک چکمه پوش بوده است! (نعوذبالله). به محض اینکه این کلام زشت و کفرآمیز از زبان ژاندارم مزبور بیرون می‌آید، تیری می‌آید و او را سرنگون می‌کند. هرگز معلوم نشد آن تیر از کجا آمد و تیرانداز آن که بود؟پس از این واقعه، زوار به سمت کربلا- حرکت می‌کنند و از آن پس، آن گردنه به «گردنه‌ی نریمان کش» معروف می‌شود. حقیر این قضیه را از زبان یکی از موثقین شنیدم. [۶۰] .

مامور مالیات بگیر در تبریز، به حضرت ابوالفضل العباس اهانت کرد و زیر دستهای اسب خود جان داد

در زمان ناصرالدین شاه، در تبریز، یکی از مأمورین دولت از یک مغازه دار مالیات طلب می کند. اما مغازه دار امروز و فردا می کند. مأمور، یک روز صبح زود درب مغازه می آید و می گوید: امروز تا مالیات را از تو نگیرم از اینجا نمی‌روم. مرد کاسب می گوید: تو را به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، مرا معاف دار. مأمور گستاخ می گوید: اگر ابوالفضل علیه‌السلام قدرت دارد، شر مرا از سر تو کم کند کاسب آهی می کشد و می گوید: یا ابوالفضل علیه‌السلام، به دادم برس! فورا اسب مأمور [صفحه ۱۰۶] سرکشی می کند و آن قدر بالا و پایین می‌رود که مأمور را به زمین می‌زند. بعد از آن نیز با دستهایش شروع به کوبیدن بر سینه‌ی مأمور می کند. او هم صدای سگ (عو عو) می کند. وقتی می آیند، می‌بینند فک بالای وی پایین آمده و فک پایینش جلو رفته است و وضع بسیار زاری دارد. دیری نگذشت که با این وضع اسفبار، به درک واصل شد. [۶۱] .

سزای پلیسی که در تبریز، چادر از سر زنی برداشت و به حضرت ابوالفضل جسارت کرد

آقای مهدی پور در یادداشتهای خویش نوشته‌اند که آقای حاج شیخ محمود وحدت، از وعاظ محترم آذربایجانیهای مقیم تهران این قضیه را نقل کردند:در عهد ستم شاهی رضا خان، که چادر از سر زنها به اجبار برمی‌داشتند، روزی خانمی در محله‌ی پل سنگی تبریز می‌رفته، که با پاسبانی مصادف می‌شود و چادرش را به زور از او می گیرد. آن زن به شدت التماس می کرده است که پاسبان چادر را از او نگیرد و وی را در معرض دید نامحرمان، بی‌ستر و حجاب نسازد ولی او اعتنایی نمی کرده است.در این موقع یکی از محترمین محل، به نام حاج فخر دوزدوزانی، از راه می‌رسد و با مشاهده‌ی این صحنه، به سوی پاسبان می‌رود تا از او خواهش کند که چادر را به زن پس بدهد در همین لحظه می‌بیند زن داد زد: ترا به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، چادرم را به من بده؛ ولی آن پاسبان با کمال گستاخی گفت: بگو ابوالفضل علیه‌السلام بیاید و چادر را از من بگیرد! [صفحه ۱۰۷] در این هنگام حاج فخر راهش را کج می کند. به او می گویند: چرا جلو نرفتی تا وساطت کنی؟ او می گوید: او را به مرد بزرگی حواله کردند؛ اینجا دیگر جای من نیست، حضرت ابوالفضل علیه‌السلام خودش مشکل را حل می کند.پاسبان که به حال غرور ایستاده بود و بر تفنگ خویش تکیه داده بود، یک مرتبه پایش به ماشه‌ی تفنگ می‌خورد و در نتیجه تیری از آن شلیک می‌شود و به چانه‌اش اصابت می کند و نقش زمین می‌شود! زن نیز می‌دود و چادرش را از روی جسد آن پلید برمی‌دارد و بر سر می نهد.آری، افرادی که ناظر گستاخی آن بی‌ادب بودند، با چشم خود می‌بینند که حضرت ابوالفضل علیه‌السلام چگونه مشکل را حل کرد و بی‌ادب را به سزای خود رساند. [۶۲] .

سزای پلیس خبیثی که برای گرفتن اسب مردم، به حضرت ابوالفضل توهین کرد

این قضیه در وقایع الایام مرحوم خیابانی قدس سره در بخش مربوط به محرم الحرام به قلم یکی از شاهدان عینی آن، به نام سید حسین آقا از طلاب مدرسه‌ی ملا ابراهیم اردبیل، نگاشته شده است:روز هشتم شوال از سنه‌ی ۱۳۴۱ طرف عصر در بلده‌ی اردبیل، در مدرسه‌ی ملا ـ ابراهیم نشسته بودم و ناگهان دیدم که اهل شهر با اضطراب از هر طرف می‌دوند. گفتم: چه چیزی واقع شده است؟! گفتند: حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به شخصی غضب کرده‌اند! وقتی ماجرا را تحقیق کردم، چنین گفتند:درشهر مالگیری است و مرکبهای مردم را به زور می گیرند، دو نفر پلیس به حکم [صفحه ۱۰۸] نظمیه، به خانه ضعیفه‌ای رفته‌اند، که پنج، شش صغیر داشته و معاش آنها منحصر به یک اسب بوده است. اسب را از طویله بیرون کشیده‌اند تا ببرند، ضعیفه آمده و با کمال عجز التجا نموده و حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را شفیع آورده است، و پلیس‌ها دست از اسب او کشیده و خارج شده‌اند. در این حال پلیس خبیثی به نام احمد از راه رسیده است و به این دو نفر گفته است که اینجا چه کار می کنید؟ گفتند: در این خانه اسبی هست و ما خواستیم آن را بیاوریم، ولی ضعیفه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را شفیع آورد و ما دست کشیدیم.احمد به آن دو نفر تغیر

کرده، داخـل خـانه‌ی ضـعیفه شـده و اسب را بیرون آورده است. ضـعیفه بـاز آمـده و عجز و التجا نموده، ولی آن شـقی قبول نکرده است، بالاخره حضـرت ابوالفضل علیه‌السلام را شفیع آورده و آن خبیث گفته است: «حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مردی بود که در سـابق مرده و درگذشـته است! اگر می‌توانـد، بیایـد اسب را از من بگیرد و به تو بدهـد!»ضـعیفه گفته است: یا اباالفضل علیه‌السـلام، خودت می‌دانی که این پلیس چه می‌گویـد، دیگر چـاره از دست من رفته است خودت حکم کن! در این حـال، پسر مجیـد خـان - همسایه‌ی آن ضـعیفه - آمده است و چهار قران به احمد پلیس داده و گفته است: از اسب دست بکش؛ ولی احمد قبول نکرده است و اسب را از خـانه بیرون آورده و تقریبـا بیست قـدم پیش رفته است مجیـد خـان خودش بـا پلیس مصـادف شـده و چهار قران اضافه کرده و هشت قران داده است. ولی آن خـبیث بـاز قبول نکرده و به یکی از آن دو پلیس گفته است: بیـا سوار شو و اسب را ببر.وقتی آن شـخص خواست سوار شود ناگهـان، احمـد به او گفت: چرا من این طور شـدم؟! سپس عطسه نمود و دو مرتبه سـرفه کرد و فی الفور روی او سیاه شد و بر روی زمین [صفحه ۱۰۹] افتاد و به درک واصل گردیـد. وقتی آن دو پلیس حال را بدین منوال دیدند، فرار کردند و به نظمیه خبر دادند. نظمیه حکم کرد قضیه را پنهان کنید و مخفیانه او را غسل دهید و دفن نمایید!پلیسها آمدند و خلق را، که برای تماشا ازدحام کرده بودند، کنار زدند و نعش آن خبیث را به خانه‌ی خود بردند تا غسل دهند. رئیس قزاق‌ها مطلع شد و حکم کرد که بروید جنازه‌ی او را بگیرید و بگذارید مردم ببینند و تماشا کنند. قزاقها آمدند و درمقابل [مقبره‌ی] شـیخ [صفی الدین اردبیلی] با پلیسـها برخورد کردنـد و پلیسـها می‌خواسـتند جنازه را در مقبره‌ی شـیخ صـفی دفن کننـد! قزاقها مانع شدند و نعش او را گرفتند و کفنش را پاره کردند تا مردم نگاه کنند.آقا سـید حسین آقا گوید: بنده و آقا سید جواد و آقا سید ابراهیم در مدرسه بودیم و مردم گفتند: نعش او را قزاقها آورده‌اند و میدان عالی قاپو در مقابل مقبره‌ی شـیخ انداخته‌اند که مردم تماشا کنند. ما هم رفتیم که جنازه را ببینیم. جمعیت زیادی در آنجا بود. با صعوبت و زحمت، خود را سر نعش آن خبیث رسانیدیم، دیدم صورت نحس او سیاه شـده و بـه رنـگ آلبـالو بـود و از کـثرت تعفـن و شـدت رایحه کریهه‌ی آن خـبیث، زیـاده از یـک دقیقه نتوانسـتیم توقـف بکنیم.او می‌گوید: بعضی از موثقین تجار گفتند که، دیدیم فک اسفل او عقب رفته و فک اعلا پایین آمده بود و دهنش مثل دهن سگ شده بود!در مکتوب دیگر نوشـته بودند: تمام مرد و زن و بزرگ و کوچک آمدند و تماشا کردند و جنازه را با سـنگ می‌زدند. جنازه تا عصر ماند، بعد به پایش ریسمان انداختند و در تمامی بازار و محلات گردانیدند، وقت غروب بدن نحس او را در صحرا بردند و در چاه انداختند و خاک ریختند. [صـفحه ۱۱۰] تا حال کرامتی به این آشـکاری ظاهر نشده بود. از دوشنبه هشتم شوال تا امروز، هفت شبانه روز است که بازار و دکان و کوچه‌ها چراغانی شده و شب و روز در بازار و محلات مجالس روضه خوانی برپا است. [۶۳] .

جنازه‌ی ترک عثمانی را برای دفن به صحن حضرت ابوالفضل آوردند، اما ناگهان جسد از درون کفن ناپدید شد

حجهٔ الاسـلام والمسـلمین آقـای حاج سـید حسن فالی، اظهار داشـتند که از جـد مادری ایشان نقل شـده است که گفت:در ابتـدای جوانی، روزی در صـحن حضـرت ابوالفضل علیه‌السـلام بودم، دیدم ترکهای عثمانی - که حکومت عراق در دسـتشان قرار داشت و مذهبشان نیز مذهب اهل سـنت بود - جنازه‌ای از افراد خویش را آوردند تا در صـحن حضـرت ابوالفضل دفن کنند. من هم، همانند دیگر مردم ایسـتاده بودم و آنها را تماشا می‌کردم، که یک مرتبه صحنه‌ی عجیبی مشاهده شد:وقتی آنان جنازه را به طرف قبر بردند و خواسـتند در خاک بسپارند، دیدند کفن خالی است و جنازه‌ای وجود ندارد! در نتیجه‌ی این امر، عثمانیها پریشان گشتند و به زبان ترکی عثمانی، چیزی به هم گفتنـد و تابوت را برداشـتند و رفتند! پس از آن نیز دیگر هیچ وقت جنازه‌هایشان را برای خاکسپاری به صحن مطهر و اطراف آن نیاوردند. [۶۴] . [صفحه ۱۱۱]

قبل از رسیدن جنازه به کربلا، سگی از تابوت خارج شد

جناب سلالهٔ السادات آقا میرزا ابوالقاسم تفرشی که به زیور صلاح و سداد آراسته است فرمود: شخصی خواجه که همراه جنازه‌ی بعضی از اعزه‌ی رجال دولت ناصریه، به طرف کربلا می‌آمد تا جنازه را در کربلا دفن کنند گفت: در بعضی از منازل با جمعی از همراهان، نزدیک آن تابوت نشسته بودیم؛ ناگاه دیدیم که تابوت حرکت و سگی بد صورت از میان تابوت بیرون آمد و برفت!همه‌ی ما تعجب کردیم، چون برخاستیم و تحقیق کردیم، چیزی در تابوت ندیدیم! ناچار به خاطر حفظ از رسوایی، چیزی از چوب تعبیه کردیم و در داخل کفن و مشمع گذاشتیم و محکم با ریسمان بستیم تا کسی بر آن اطلاع نیابد و آن جنازه‌ی مصنوعی را به کربلا حمل کردیم و دفن نمودیم و برگشتیم! مرحوم عراقی می‌فرماید: من آن صاحب جنازه را می‌شناختم و ظاهر حال او این سخنان را تأیید می کند. [۶۵] .

سر کرده‌ای که می‌خواست خزانه و موزه‌ی امام حسین را غارت کند، با شمشیر حضرت ابوالفضل دو نیم شد

این قضیه توسط حجهٔ الاسلام مرحوم حاج شیخ محمد تقی امینی اراکی انجدانی نقل شده است:در جنگ بین المللی، یکی از سرکرده‌ها آمده بود که خزانه و موزه‌ی حرم حضرت سید الشهداء علیه‌السلام را به غارت ببرد. کلید دار از دادن کلید به وی خودداری می کند، و او هم اصرار می کند کلیدار ناگزیر متوسل به امام حسین علیه‌السلام می‌شود. [صفحه ۱۱۲] شب کلیددار در عالم خواب امام حسین علیه‌السلام را می‌بیند که به وی می‌فرمایند: فردا کلید را ببر و روی ضریح مطهر حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام بگذار!وقتی فردا سر کرده‌ی مزبور برای گرفتن کلید می‌آید، کلیددار می گوید: کلید روی ضریح مطهر حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام قرار دارد، برو و بردار! آن خبیث برای برداشتن کلید، با چکمه وارد حرم مطهر حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام می‌شود. ناگهان شمشیر او را دو قطعه می کند و جسد پلیدش را در صحن می‌افکند. [۶۶] .

بریده شدن سر کسانی که می‌خواستند فرش گران قیمت را از حرم حضرت ابوالفضل بیرون ببرند

یک قالی بسیار زیبا و عتیقه و قیمتی به حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام اهدا کرده بودند. سلطان عراق طمع به آن قالی کرد و می‌خواست آن را به جهت تماشا از حرم مطهر بیرون ببرد. خدام حرم جلوگیری کردند و مانع از بردن آن شدند، کشمکش ادامه داشت، تا اینکه متولی شب در خواب دید که حضرت سید الشهداء علیه‌السلام به وی فرمودند: «قالی را ببرید و در حرم برادرم حضرت عباس علیه‌السلام بیندازید». خدام دستور آقا را اجرا کردند و قالی را به حرم حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام انتقال دادند. چند نفر از طرف شاه رفتند، تا قالی را ببرند. به مجرد نزدیک شدن به قالی سرهایشان بریده می‌شد، و هر کس نزدیک می‌رفت، فرجامی این چنین یافت! [۶۷] . [صفحه ۱۱۳]

زنی که در حرم حضرت ابوالفضل دزدی می‌کرد، به هوا بلند شد

مرحوم حجهٔ الاسلام و المسلمین آقای حاج جواد افضل هرندی فرمودند:بیش از سی سال قبل، روزی در حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام مشغول زیارت بودم، که ناگاه دیدم غوغا و همهمه‌ای برپا شد. هر چه به اطراف نگاه کردم، علت این همهمه معلوم نشد. تا اینکه دیدم نزدیک ضریح مطهر، زنی از زمین به طرف هوا بلند شده و در هوا معلق مانده است و پیوسته وق وق می کند.کم‌کم بالا رفت تا به سقف گنبد رسید و در فضا معلق شد؛ گاهی بالا می‌رفت و گاهی تا نزدیک ضریح مطهر پایین می‌آمد. در اینجا بود که از زائرین حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، فریاد تکبیر و تسبیح همراه با گریه بلند شد.خدمه‌ی حرم چهار پایه‌ی بلندی را که برای غبارروبی از آن استفاده می‌کردند آوردند و زن را گرفتند. و از حرم بیرون بردند.بعدها که سر ماجرا را پرسیدم، گفتند: این زن دو سه روزی بود که در حرم مطهر دزدی می کرد و ما او را پیدا نمی کردیم، تا اینکه پیمانه‌ی صبر

حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام لبریز شد و چنانکه دیدی به او غضب کردند. وی را از حرم بیرون انداختند. سپس خبر از هلاکت آن زن دادند. [۶۸] .

خشم حضرت ابوالفضل، جیب بری را در حرم حضرت امام رضا فلج کرد

شنیده شده است که در شهر مشهد، به هنگام زیارت قبر امام رضا علیه‌السلام، یکنفرجیب بر، پول یکی از زائرین را با تردستی خاصی از جیب او می‌رباید و لحظه‌ای بعد، [صفحه ۱۱۴] این جیب‌بر فلج می‌شود.دزد بیچاره که از این پیشامد غیر مترقبه خودش را باخته بود، با حالتی پریشان به حرم امام رضا علیه‌السلام می‌رود و برای شفا یافتن، خودش را به ضریح امام علیه‌السلام می‌بندد.در شب بعد، حضرت امام علیه‌السلام به خوابش می‌آید. دزد با التماس می گوید: یا امام رضا علیه‌السلام، مجازات من به خاطر سرقت پول مختصری از یک زائر، بسیار سنگین است. برای این دزدی ناچیز، چرا باید بدین گونه مفلوج بشوم؟امام رضا علیه‌السلام در پاسخش می‌فرمایند: چون پس از دزدی، به نام من به دروغ قسم خوردی، حضرت ابوالفضل علیه‌السلام از این امر غضبناک شده و ترا به این صورت درآورده‌اند!هنگامی که مرد جیب‌بر از غضب پسر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آگاه می‌شود، شفای خود را از حضرت باب الحوائج علیه‌السلام می‌خواهد و توبه می کند که از آن پس گرد کارهای ناروا نگردد. حضرت ابوالفضل علیه‌السلام او را شفا می‌دهند. و بدین ترتیب مردی که عمر خود را با دزدی و جیب‌بری گذرانده بود، به راه راست هدایت می گردد. [۶۹] .

سیاه شدن چهره‌ی هارون معری، به سبب نبش قبر و آب بستن بر قبر امام حسین به دستور متوکل

ابی‌عبدالله باقطانی نقل کرد که پسر یحیی بن خاقان مرا جزء کادر «هارون معری» که یکی از افسران سلطان بود، قرار داد و من نویسنده‌ی او بودم.سراسر تن هارون معری و دست و پای او به شدت سفید بود ولی رویش چون قیر [صفحه ۱۱۵] سیاه بود و ماده‌ی گندویی قی می کرد.باقطانی گفت: چون هارون با من همدم و مأنوس شد، از سیاهی رویش پرسیدم، ولی جواب نگفت. تا اینکه به مرض مرگ دچار شد و به عیادت او رفتم و دوباره پرسیدم و او از من خواست که این قضیه را پنهان کنم و من هم قول دادم.او به من گفت: متوکل مرا با دیزج مأمور نبش قبر امام حسین علیه‌السلام و آب بستن بر آن کرد و چون آهنگ رفتن کردم، حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله، را در خواب دیدم که فرمود:با دیزج مرو و مأموریت قبر حسین علیه‌السلام را قبول مکن. اما صبح آمدند و مرا به رفتن تشویق کردند و من هم با آنها به کربلا رفتم و مأموریت را از طرف متوکل انجام دادیم.پس از آن، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که فرمود: مگر به تو نفرمودم: با آنها مرو و کار آنها را مکن، ولی تو نپذیرفتی و انجام دادی! پس یک سیلی به من زدند و آب دهن به رویم انداختند و صورتم چنان که می‌بینی سیاه شد و تنم بحال نخست سفید ماند. [۷۰] .

شخصی که در کنار قبر امام حسین کار قبیحی انجام داد، دیوانه و مجزوم و مبروص شد

عالم کبیر و نویسنده متتبع، مرحوم شیخ محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (متوفای ۵۸۸ ق) می‌نویسد:«ابن‌بطه و نطنزی (از اهل سنت) هر دو از ابوعبدالرحمان فرزند احمد بن حنبل نقل کرده‌اند که اعمش گفت: مردی کنار قبر حضرت امام حسین علیه‌السلام عملی ناپسند که [صفحه ۱۱۶] توهین محسوب می‌شد انجام داد. (نویسنده از ذکر آن معذور است)به واسطه‌ی این کار زشت دیوانگی و برص و جذام دامنگیر او و خانواده‌اش شد، تا جایی که به نسل و تبار او تا این زمان نیز سرایت کرده است.» [۷۱] .

فروش تربت امام حسین جایز نیست

عـالم بزرگوار مرحوم میرزا هادی خراسانی – که از اصـحاب خاص میرزای شـیرازی بزرگ بود – از سـید احمـد بهبهانی، که او نیز عالمی بزرگوار بوده است، چنین نقل می‌کند:در کربلا شخصـی بود به نام حاج حسن که در بازار زینبیه نزدیک صحن مطهر، مهر و تسبیح می‌فروخت؛ وی تربـت مخصوصـی داشت که هر مثقـال آن را به یـک اشـرفی می‌فروخت.روزی در حرم مطهر امـام حسـین علیه‌السلام، هنگامی که یکی از زوار کنار ضریح مطهر مشغول دعا بود، متوجه شد که کیسه‌ی پول او را که چهل اشرفی در آن بود دزدیدنـد. فریادش بلنـد شد: یا اباعبدالله، در حرم شـما و در پناه شـما خرجی مرا بدزدند؟! این شـکایت را کجا برم و به که بگویم؟ مردم اجتماع کردند و بسیار متأثر شدند، ولی کاری از دسـتشان برنمی‌آمد.حاج حسن مذکور آن شب در عالم رؤیا دید که حضور مبارک حضـرت سیدالشـهدا علیه‌السـلام مشـرف شده است، عرض کرد: ای آقای من، شـما که از حال زائرتان خبر دارید، دزد او را رسوا کنیـد، تا پول را برگرداند. [صـفحه ۱۱۷] حضـرت فرمودنـد: مگر من دزد بگیرم؟ اگر قرار باشـد (دزد بگیرم)، اول باید تو را بگیرم! عرض کرد: ای سـرور مـن، مگر مـن چه چیزی دزدیـده‌ام؟حضـرت فرمودنـد: دزدی تـو ایـن اسـت کـه خـاک و تربـت مرا می‌فروشـی و پـول می‌گیری! اگر مـال تـو اسـت چرا بـه اسـم مـن بـه مردم می‌دهی؟ و اگر مـال مـن، اسـت چرا پـول در عـوض آن می‌گیری؟ حاج حسن عرض کرد: سیدی توبه می‌کنم، آیا قبول می‌فرمایید؟حضرت فرمود: الان که توبه کردی، من نیز دزد آن زائر را به تو نشـان می‌دهم. سپس آن حضـرت مرد گـدایی را که در زمسـتان بـا بـدن عریان نزدیک سـقاخانه می‌نشـست و می‌لرزیـد و گدایی می‌کرد، معرفی کردند و فرمودند: کیسه را زیر پایش دفن کرده و چیزی از آن برنداشته است.حاج حسن گوید: هنگام سحر که به صـحن مشـرف شدم، دیدم آن گدا همان جا مشغول گدایی است. مردم را صدا کردم و خواب خود را برای آنها گفتم. مردم آن گـدا را عقب زدنـد و کیسه‌ی اشـرفی ر از خاکهای زیر پای او درآوردنـد و به صاحبش رساندند.پس از آن حاج حسن مردم را صـدا زد و وقتی آمدنـد، گفت: یـک دزد دیگر هم هست! و پس از آن در مغـازه را بـاز کرد و گفت: این اموال هم از من نیست و برای شما حلال است، و مردم تمام تربتها را بردند. او هم دکانداری را رها کرد و به دست فروشی مشغول شد. [۷۲] . [صفحه ۱۱۸]

مرگ ذلت بار موسی بن عیسی هاشمی، به سبب بی احترامی به تربت امام حسین

موسـی بن عبدالعزیز نقل نمود:در بغداد «یوحنای نصرانی» مرا دید و گفت: تو را به حق دین و پیغمبرت قسم می‌دهم که این شخص که در کربلا است و مردم او را زیارت می‌کنند، کیست؟گفتم: پسـر حضـرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السـلام است و سـبط پیامبر آخر الزمان حضـرت محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم می‌باشد و اسـمش حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام است. حالا چرا این سؤال را از من می‌پرسـی؟!یوحنا گفت: قضـیه‌ی عجیبی دارم. گفتم: بگو! گفـت: خادم هارون الرشـید نصف شبی درب خانه‌ی من آمد و مرا با عجله برد تا به خانه‌ی موسی بن عیسـی هاشـمی رسـیدیم. [۷۳] .خـادم هـارون گفـت: امر خلیفـه این است که این مرد را که قـوم و خویش او است، علاـج کنی. وقتی که نشسـتم و او را معـاینه کردم، دیـدم مـداوا کردن بی‌فایـده است و سودی نـدارد.پرسـیدم: چه مرضـی دارد و چگونه این طور گردیـد؟ در آن هنگام، دیـدم طشتی حاضـر کردنـد و هر آنچه درون شـکمش بود، در طشت خالی شده بود. گفتم: چه امری واقع شده است؟ گفتند: ساعتی پیش از این، نشسته بود و با خانواده‌ی خود صحبت می‌کرد و الحال به این حال افتاده است! وقتی سبب آن را پرسیدم، گفتند: شخصی قبل از این در مجلس بود، که از قبیله‌ی بنی هاشم بود و در اثناء مجلس، صحبت از حضـرت حسـین بن علی علیه‌السـلام و خاک قبر او به میان آمد.موسـی بن عیسـی گفت: شـیعه‌ها در باب حسـین بن علی علیه‌السـلام تا حدی غلو دارند که [صفحه ۱۱۹] خاک قبر او را برای مداوا اسـتفاده می‌کنند.آن شـخص بنی هاشمی گفت: مداوا با تربت بر من واقع شـده است. مرا فلان مرض بود، اما با تربت حضـرت امام حسـین علیه‌السلام آن درد به کلی از من زایل شد و حق تعالی مرا به وسـیله‌ی آن تربت نفع کلی بخشـید.موسـی بن عیسـی گفت: از آن تربت نزد تو چیزی هست؟ گفت: بلی. موسی گفت: بیـاور. آن شـخص رفت و بعـد از چنـد لحظه آمـد و انـدکی از آن تربت را آورده بود و به موسـی بن عیسـی داد. موسـی هم آن را

برداشت و از روی استهزاء و تمسخر به آن شخص، تربت را در جایی گذاشت که زبان از بیانش شرم دارد. و لحظه‌ای نگذشت که فریاد و فغانش برآمد و می گفت: «النار، النار، الطست، الطست» و وقتی طشت را آوردند، از اندرون، این چیزها که می‌بینی بیرون آمده است.فرستاده‌ی هارون گفت: هیچ علاجی در آن می‌بینی؟من چوبی را برداشتم و دل و جگر او را نشانش دادم و گفتم: مگر عیسی علیه‌السلام که مرده‌ها را زنده می کرد، این مرض را علاج کند!سپس از خانه بیرون آمدم و آن بدبخت بد عاقبت را در آن حال واگذاردم. چون سحر شد، صدای نوحه و شیون و زاری از آن خانه بلند گردید.بالاخره یوحنا به این سبب مسلمان گردید و اسلام را به عنوان دین خود قبول کرد و مکرر به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌رفت و آمرزش گناهان خود را در آن بقعه‌ی شریف طلب می‌نمود. این سزای کسی است که به تربت امام حسین علیه‌السلام استهزاء نماید. [۷۴] . [صفحه ۱۲۰]

مداوای مرد سنی با یک دانه تسبیح و بازگشت بیماری بواسطه‌ی توهین

مرحوم شیخ طوسی قدس سره نقل فرموده که حسین بن محمد از پدرش نقل نموده است که گفت:در مسجد جامع مدینه نماز می‌خواندم. مردان غریبی را دیدم که در یک طرف نشسته بودند و با هم صحبت می کردند.یکی از آنها به دیگری می گفت: هیچ می‌دانی که بر من چه واقع شده است؟ دیگری گفت: نه. گفت: مرا مرض داخلی بود که هیچ دکتری آن مرض را نتوانست تشخیص بدهد، تا اینکه ناامید شدم.روزی پیرزنی به نام سلمه که همسایه‌ی ما بود، به خانه‌ی من آمد و چون مرا مضطرب و ناراحت دید، گفت: اگر من تو را مداوا کنم، چه می گویی؟ گفتم: به غیر از این آرزویی ندارم.سپس پیرزن به خانه‌ی خود رفت و پیاله‌ای از آب پر کرد و آورد و گفت: این را بخور تا شفا یابی! من آب را خوردم و بعد از چند لحظه، خود را صحیح و سالم یافتم و دیگر آن درد و مرض در من وجود نداشت تا اینکه چند ماه از آن قضیه گذشت و مطلقا اثری از آن مرض، در من نبود.روزی همان عجوزه به خانه‌ی من آمد، به او گفتم: ای سلمه، بگو ببینم آن شربت چه بود که به من دادی و مرا خوب کرد و از آن روز تا به حال هیچ دردی احساس نمی‌کنم و آن مرض برطرف گردید؟ گفت، یک دانه از این تسبیح که در دست دارم! پرسیدم: این چه تسبیحی بود؟ گفت: این تسبیح از تربت امام حسین علیه‌السلام است [صفحه ۱۲۱] و من یک دانه از این تسبیح تربت را در آن آب حل کردم و به تو دادم.من به او پرخاش کردم و گفتم: ای رافضه (ای شیعه)، مرا به وسیله‌ی خاک قبر حسین علیه‌السلام مداوا کرده بودی؟! پرزن غضبناک شد و از خانه بیرون رفت و هنوز او به خانه‌ی خود نرسیده بود، که آن مرض بر من برگشت و الحال به آن مرض گرفتار هستم و هیچ طبیبی آن را نمی‌تواند علاج بکند و من بر خود ایمن نیستم و نمی‌دانم که حال من چه خواهد شد.آن دو مرد در این سخن بودند که مؤذن اذان گفت و ما به نماز مشغول شدیم و بعد از آن دیگر نمی‌دانم که حال آن مرد به کجا انجامید! [۷۵].

خشک شدن پلیسی که در زمان رضا خان در بابل قصد تخریب پیر علم را داشت

در آن روزها، ظاهرا اوایل دهه‌ی ۱۳۱۰ شمسی، عمال رضاخان در مسیر اهانت و انهدام بسیاری از علمهای جلوی تکایا و همچنین تخریب حسینیه‌ها، به تکیه‌ای رسیدند که در اثر معجزه، بعدها آن تکیه به پیر علم مشهور گشت.جریان از این قرار بود که عده‌ای قزاق و سرباز به همراه مأموری خبیث که رذالت او زبانزد مردم شهر بابل بود، جلوی تکیه می‌رسند. رسم آنها این بود که ابتدا علم را شکسته و خرد می کردند! جمعیت مردم - حیران و پریشان - دیدند که سربازی کلنگ را به دست گرفت و برای تخریب علم جلو رفت، ولی بلافاصله به عقب برگشت! آن مأمور کثیف گفت: چرا عقب آمدی؟ سرباز جواب داد: به محض بلند کردن کلنگ، [صفحه ۱۲۲] لرزه بر اندام من افتاد و ترسیدم و من این کار را نمی کنم.مأمور پلید گفت: این حرفها چیست؟ الان من خرابش می کنم. کلنگ را برداشت، جلو رفت و بی‌شرمانه آن را بلند کرد تا ضربه‌ای کاری بر علم فرود آورد، که ناگاه درمیان نگاه

حسرت‌زده و ترسناک مردم و سربازان، دستش به همراه کلنگ،قبل از رسیدن به علم در هوا معلق ماند وخشک و فلج گردید و صورتش هم سیاه شد!با مشاهده‌ی این صحنه‌ی شگفت، جمعیت تماشاچی و سربازان از ترس غضب حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام پا به فرار گذاشتند و کلنگ از دست نحس این مأمور به زمین افتاد. سپس وی با دستی فلج و خشک شده و صورتی سیاه، در حالیکه نه او و نه احدی از عالمیان جرئت سوء قصد به آن علم را نداشتند، آرام آرام به طرف محل کار خود یعنی شهربانی حرکت کرد.به طور طبیعی، قبل از رسیدن مأمور پلید به شهربانی، خبر ظهور معجزه و انتقام حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام به گوش همکارا او و رئیس شهربانی نیز رسیده بود. لذا پس از اینکه این مأمور نگون بخت به شهربانی رسید و خواست از پله‌ها بالا برود، ناگهان رئیس شهربانی جلو آمد و مدال خدمت و سر دوشی را از لباس او کند و گفت: وارد شهربانی نشو که ما از انتقام ابوالفضل علیه‌السلام می‌ترسیم! و بالاخره او را به شهربانی راه ندادند و اخراج کردند. نقل می‌شود که حتی زن و بچه‌ی این ملعون هم او را به خانه راه ندادند.بعدها این بدبخت با همان دست خشکیده در کوچه و خیابان گدایی می‌کرد و مردم هنگام عبور از کنار او، و بر او لعن و نفرین می‌کردند. چند سالی به این وضع نکبت‌بار زیست، تا جان به آتش جهنم برد.ازآن تاریخ به بعد، چون این علم تنها علمی بود که در شهر بابل این طور اعجاز [صفحه ۱۲۳] علنی از آن به وقوع پیوست، به عنوان رمز پیروزی علمدار کربلا تا روز قیامت و سمبل صدق وعده‌ی خداوند در حفظ شعائر حسینی به «پیر علم» نام گذاری شد و نیز محله‌ای که شرافت جای داشتن این علم معجزنشان را دارد به «محله‌ی پیر علم» موسوم گشت. [۷۶] .

راننده‌ای که به تصویر حضرت ابوالفضل شراب پاشید و پس از چند دقیقه زیر چرخ ماشین، دو نیم شد

جناب آقای حاج ابوالحسن شریفی از کرج مرقوم داشته‌اند: حادثه‌ای چند سال قبل در تهران رخ داده است که شرح آن را ذیلا می‌خوانید:در تهران میدان قزوین، خیابان جمشید (که در آن زمان محل فساد بود) یک مغازه‌ی مشروب فروشی وجود داشت که صاحب آن یک نفر ارمنی بود و آن مغازه پاتوق راننده‌های تریلی (تریلر) و باری و غیره به شمار می‌رفت. مرد ارمنی، که صاحب مغازه بود، به خاطر ارادتی که به حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام داشت، عکسی که آن حضرت را سوار بر اسب نشان می‌داد، بالای سر خود نصب کرده بود و برای آن احترام خاصی قائل بود.روزی سه نفر راننده‌ی تریلی وارد مغازه می‌شوند و ازفرد ارمنی مشروب می‌خواهند. فروشنده سه لیوان شراب برایشان می‌آورد. یکی از آنان یک لیوان دیگر درخواست می‌کند و فروشنده‌ی ارمنی از دادن لیوان اضافه خودداری می‌ورزد. زیرا [صفحه ۱۲۴] معتقد بود که نباید به هر راننده بیش از یک لیوان مشروب داد، چون مست می‌شود و مشکلاتی فراهم خواهد کرد. فرد راننده اظهار می‌دارد: برای خودم نمی‌خواهم! بالاخره وقتی لیوان شراب را می‌گیرد، (نعوذبالله) به روی عکس مبارک حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام می‌پاشد و می‌گوید: این هم سهم ایشان!شخص ارمنی وقتی که این جسارت فجیع را از راننده‌ی بی‌دین می‌بیند، خیلی ناراحت می‌شود و آنان را از مغازه بیرون می‌کند و مغازه را تعطیل اعلام می‌نماید. سپس از شدت ناراحتی، در داخل مغازه مشغول گریه می‌شود. آن سه نفر بعد از خارج شدن از مغازه، با یکدیگر مشاجره می‌کنند که چرا این عمل انجام شد؟ نهایتا دو نفر از آنان، با هم تصمیم می‌گیرند که وقتی با تریلی‌هایشان از شهر خارج شدند؛ در بیابان، راننده‌ی جسور را بکشند و جسدش را نیز در بیابان بیندازند.این دو نفر قبل از آن مرد خبیث راه افتادند، تا با هم تصمیم لازم را بگیرند. وقتی که وارد خیابان قزوین شدند تا به طرف تریلی‌های خود بروند، نفر سوم (که همان فرد گستاخ بود و از آنان عقب مانده بود) وقتی خواست از جوی آب کار خیابان بگذرد، پایش به جدول کنار خیابان برخورد کرد و با صورت به وسط خیابان افتاد. در همین حال یک تریلی آهن کش، که با بار آهن در حال عبور بود، از روی شخص گذشت و او را از کمر دو نیم ساخت! مردم جمع شدند و راننده‌ی تریلی هم توقف کرد.پلیس نیز سر رسید و بزودی جمعیتی انبوه آمدند. آن دو نفر راننده‌ی دیگر، که فاصله‌ای از آن جمعیت داشتند، وقتی متوجه این حادثه شدند، جلو آمدند و شرح ماجرا را به پلیس گفتند و

افزودند که تصمیم داشته‌اند به علت جسارتی که وی به حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام انجام داده بود در بیابان او را بکشند، و اظهار داشتند که [صفحه ۱۲۵] حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام زحمت آنها را کم کرد.وقتی که پلیس این مطلب را از آنها شنید؛ برای روشن شدن قضیه همراه آن دو نفر و جمعی دیگر به خیابان جمشید، که محل شراب فروشی بود، رفتند. دیدند مغازه تعطیل است! وقتی در زدند، صاحب مغازه که همان ارمنی بود در را باز کرد. پلیس و همراهان وارد شدند و دیدند مرد ارمنی مشغول گریه می‌باشد. وقتی چشمش به راننده‌ها افتاد، از آن دو نفر پرسید: آن مرد کافر چه شد؟! وقتی آنان گفتند: که وی به جزای خود رسیده و به جهنم وارد شده است، ارمنی صاحب مغازه مشغول شکر گزاری به درگاه خداوند متعال شد و عکس حضرت علیه‌السلام را نشان داد که هنوز خشک نشده بود. پلیس هم صورت جلسه‌ای تهیه کرد و راننده‌ها را مرخص نمود و گفت: بقیه‌ی مسئولیت این با خودم و خودم جوابگوی قانون خواهم بود. وقتی ماجرا را به اداره گزارش کرد، خود او مورد تشویق هم قرار گرفت و هیچ گونه مسئولیتی متوجهش نگردید. [۷۷] .

توهین و شرابخواری جوانی در شب تاسوعا در تهران و غیب شدن او در یک لحظه و صدای شگفت‌انگیز او

این قضیه توسط حجهٔ الاسلام آقای حاج شیخ فضل الله شفیعی قمی نقل شده است:یکی دو سال به انقلاب مانده بود. در تهران، خیابان غیاثی، در شب تاسوعا شخصی پس از دیدن سقاخانه‌ها، به مقام شامخ حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام جسارت [صفحه ۱۲۶] می‌کند. سپس به خانه می‌آید و می‌بیند مادرش مشغول خوردن شله‌زرد است و در آنجا نیز می‌گوید: مادر دست از خرافات بردار، امشب من می‌خواهم مشروب بخورم و کیف کنم! مادر او را از این کار منع می‌کند ولی او می‌گوید: من ابوالفضل را نمی‌شناسم.مادر از او جدا می‌شود و مشغول کار خود می‌گردد، که ناگهان صدای فرزندش بلند می‌شود: سوختم! سوختم! وقتی که مادرش می‌آید، می‌بیند بساط مشروب پهن است، ولی جوان نیست و فقط صدای او می‌آید، گویی به زمین فرورفته بود. تا یک ماه صدای جوان می‌آمد، ولی کسی او را پیدا نکرد. متأسفانه روزنامه‌های آن روز، قضیه را به عکس جلوه دادند. [۷۸] .

مردن یک سنی به خاطر استهزاء به عزداران سامرا

یکی از علمای موثق اصفهان نقل کرد: در سر من رأی (سامرا) جمعی از دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم سینه می‌زدند و شخصی سنی به آنها استهزا می‌کرد. یکی از عزادارها به او می‌گوید: عباس یضربک، یعنی عباس ترا می‌زند. آن سنی نگون بخت کلمه‌ای توهین آمیز می‌گوید و جسارت می‌کند.سپس آن سنی منزل خود می‌رود و می‌گوید: عباس ضربنی و أموت، یعنی عباس مرا زد و من می‌میرم. و سپس می‌خوابد. چون به بالین او می‌روند، می‌بینند مرده است.بعد از آن بستگان او برایش مجلس ترحیمی می‌گذارند واز طلاب شیعه در سامرا نیز [صفحه ۱۲۷] برای شرکت در جلسه‌ی ختم وی دعوت می‌کنند، ولی آنها از رفتن ابا می‌کنند. [۷۹] .

خندیدن مردم با استماع مصیبت حضرت ابوالفضل، که توسط روضه خوان مبتدی انجام شد

این قضیه توسط حضرت حجهٔ الاسلام حاج شیخ عبدالاوحد خورشیدی بخشایشی نقل شده است:جناب حجهٔ الاسلام آقای حاج شیخ علی قاسمی غریبدوستی می‌فرمود: در تاریخ ۱۳۳۸ هجری شمسی، بنده در رکاب حضرت آیهٔ الله آقای حاج شیخ هدایت غروی قدس سره به مناسبت برگزاری جلسه‌ی صلح بین یک نفر روحانی و مالک به گرمرود مسافرت نمودیم.بعد از برگشت از روستای جیران، چند روز در غریبدوست در منزل پدر آقای غروی ماندیم. علمای محترم روستای غریبدوست به دیدن مرحوم حاج شیخ آمدند و حاج شیخ نیز از ایشان بازدید نمودند. شبی از شبها، که پدران طلاب آن روستا در محضر حاج شیخ حضور داشتند،

شخصی به نام مشهدی اسماعیل کمال به خدمت حاج شیخ آمد و به ایشان عرض کرد: ما در منزل روضه داریم. حاج شیخ به بنده و حجهٔ الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ عمران علیزاده فرمودند: در خانه‌ی ایشان منبر بروید! ما عرض کردیم: آقا جان ما تا به حال منبر نرفته‌ایم. فرمودند: این سخنرانی، منبر اول شما می‌شود. طبعا وظیفه‌ی ما اطاعت از فرمایش حاج شیخ بود. و لذا برای روضه خواندن به منزل آقای کمالی رفتیم. [صفحه ۱۲۸] در بین راه، بنده به آقای علیزاده گفتم: شما باید منبر بروید، زیرا من صلاحیت منبر ندارم. بعد از مذاکره، ایشان قبول کردند و قرار شد من هم به ایشان اجمالا کمک کنم و البته منبر را ایشان تشریف ببرند. آقای مشهدی اسماعیل گفت: به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام توسل پیدا کنید و آقای علیزاده هم به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام توسل پیدا کردند. پس از منبر ایشان، من هم چند قطعه شعر خواندم. ولی چون اولین منبر ما بود، خجالت می‌کشیدیم و در وقت ذکر مصیبت، چشممان را بسته بودیم. یکوقت متوجه شدیم که مردم عوض اینکه گریه بکنند، می‌خندند! در خاتمه نیز چند قران (ریال) به عنوان اجرت توسل، به ما دادند.با ناراحتی زیاد، نزد حاج شیخ برگشتیم. ولی حاج شیخ ما را تشویق کردند و مرتبا می‌گفتند: بارک الله پسرانم! ولی از ناراحتی درونی ما خبر نداشتند. آن شب را صبح کردیم و فردای آن روز دیدیم که صاحب منزل در اول صبح، وارد اطاق ما شده است و می‌گرید! حاج شیخ علت گریه‌ی وی را پرسید و وی توضیح داد که دیشب در خواب دیده است که آقا حضرت ابوالفضل العباس قمر بنی هاشم علیه‌السلام در حال غضب، به وی فرموده‌اند: عجب مجلس توسلی برپا می‌کنید؟! سپس افزود، من از ترس به پای آقا افتادم و به ایشان عرض کردم: «آقا جان اشتباه شده است! تا زنده هستم، هر سال یک گوسفند می‌کشم و مجلس توسل برپا می‌کنم، مرا ببخشید. حضرت فرمودند: بروید در مجالس توسل، مواظب خودتان باشید!وی گفت: وقتی از خواب بیدار شدم، دیدم مثل آدم بیدار گریه می‌کنم. بالاخره آن بنده‌ی خدا تا زنده بود، هر ساله یک گوسفند می‌کشت و برای حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام اطعام می‌داد. و بعد از او، فرزندانش نیز همان برنامه را ادامه می‌دهند.سپس مرحوم حاج شیخ به آن بنده‌ی خدا و حاضرین توصیه فرمودند که، همیشه. [صفحه ۱۲۹] مواظب باشید که محبت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به خودتان جلب نمایید و این محبت به دست نمی‌آید، مگر اینکه انسان در مجالس سوگواری ایشان مؤدب داخل شود و مؤدب خارج گردد و همواره متوجه این باشد که این مجالس، نظاری دارد.مرحوم ملا حسینقلی تکمداشی نیز همیشه می‌فرمود: ای مردم، صاحب مجلس، یعنی حضرت مولا علیه‌السلام حضور دارند. ایشان، که از بنی اعمام مرحوم آیهٔ الله حاج میرزا فتاح شهیدی بود، از این روستا به آن روستا مسافرت می‌کرد و در بیابان آب را بهانه خود قرار می‌داد و یک مسأله به آن دهاتیها یاد می‌داد. سپس به آنان می‌گفت که اگر تمایل دارید، در این بیابان یک توسل به حضرت مولا امام حسین علیه‌السلام پیدا کنیم. اگر آن باغبان یا زارع اظهار تمایل می‌کرد، وی در آن بیابان توسلی می‌جست. سپس عرض می‌کرد: «خدایا در این بیابان به یک نفر یک مسأله یاد دادم» و سپس در بین منازل راه، زمزمه می‌کرد و می‌گریست.روحانی نباید بیکار بنشیند، بلکه باید همیشه در حال انجام مأموریت ابلاغ باشد. واقعا آن مرحوم وصفا (نه اسما) روحانی بود. [۸۰] .

سقوط و مرگ هادی خان، که به زور عمامه‌ی آقا سید حبیب چاووشی را گرفت

زمان رضاخان، در ایام متحدالشکل نمودن لباس و ممنوعیت عزاداری، روزی در چهارسوق بازار قم، «هادی خان نایب» راه را بر آقا سید حبیب چاووشی که برای روضه خوانی می‌رفته است، می‌گیرد و از او می‌خواهد که عمامه‌ی خود را تحویل بدهد و متحدالشکل شود! [صفحه ۱۳۰] سید فوق الذکر، که مردی جلیل القدر بوده و در بین مردم محبوبیتی داشته است، از نایب می‌خواهد که از او درگذرد و این کار را نکند، ولی نایب با اصرار و قلدری در حضور مردم، عمامه را از سر سید برمی‌دارد. سید دلش شکسته شده و در حالیکه اشک از دیدگانش سرازیر بوده است، خطاب به نایب می‌گوید: برو نایب، ان‌شاءالله از جدم ابوالفضل علیه‌السلام عوضش را بگیری!همان شب هادی خان کشیشک بازار بوده است. او در حالی که از دریچه‌ی بام چهارسو به

بازار چشم دوخته بود، ناگهان از بالا به زیر افتاد و مغزش با زمین اصابت نمود و فورا مرد. [۸۱] .

شکایت شیخ هادی حائری شیرازی به حضرت ابوالفضل به خاطر توهین عده‌ای از جوانان، و مرگ سه جوان در سه روز

مرحوم آیهٔ الله آقای حاج شیخ هادی حائری شیرازی، فرزند مرحوم ملا امین شیرازی - یکی از عالمان وارسته و متقی کربلای معلی - در سال ۱۳۰۸ هجری قمری متولد شده بود. ایشان مدتها در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف اشرف و کربلا به تحصیل و سپس به تدریس سطوح عالیه اشتغال داشت و در جمع حضرات آیات عظام میرزا مهدی شیرازی، حاج شیخ یوسف بیارجمندی، حاج شیخ محمدرضا اصفهانی و دیگران، از مشاوران نزدیک و خواص اصحاب فقیه زاهد، مرحوم آیهٔ الله العظمی حاج آقای حسین طباطبائی قمی قدس سره محسوب می‌شد. فرزند ایشان آقای حاج محمد حسن - که اکنون یکی از بازاریان تهران است - جریان زیر را به نقل از مادرشان بازگو نموده است: [صفحه ۱۳۱] منزل مرحوم والد سابقا در «محله‌ی جیه» در کوچه‌ای پشت «مدرسه‌ی الخدیجهٔ الکبری علیهاالسلام» در خیابان سر سدر قرار داشت. روزی جمعی از اشرار وابسته به یکی از خاندانهای معروف، که حرمت علم را نمی‌شناختند و از درک منزلت عالمان عاجز و بیگانه بودند، در راه خانه متعرض مرحوم والد می‌شوند و به ایشان جسارت و بی‌ادبی روا می‌دارند، تا آنجا که عمامه‌ی ایشان از سر مبارک بر زمین می‌افتد!پدرم با ناراحتی تمام به منزل می‌رود و دوباره عمامه را به سر می‌پیچد و از منزل خارج می‌شود. آنان به گمان اینکه او قصد شکایت به کلانتری دارد، دیگر بار راه را بر او سد می‌کنند و مقصدش را می‌پرسند. پدرم می‌گوید: خیر، من تنها به حرم حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام می‌روم. آن بی‌معرفت‌ها قضیه را سبک انگاشته و راه را باز می‌کنند و ایشان به طرف حرم مطهر، رهسپار می‌گردند و پس از عرض حال، به منزل باز می‌گردند.در همان شب یکی از جوانان آنان خاندان، بدون آنکه سابقه‌ی بیماری داشته باشد، ناگهان گرفتار مرگ می‌شود. فردای آن روز، هنوز از کار تجهیز او کاملا فارغ نشده بودند که باز هم مرگ سراغ جوانی دیگر از ایشان می‌آید، و روز سوم هم...بالاخره عاقلان قوم بالاتفاق جمع می‌شوند و به منزل مرحوم حاج شیخ هادی قدس سره می‌آیند، و ضمن گریه و زاری، به دست و پای ایشان می‌افتند و طلب حلالیت و کسب رضایت می‌کنند، و می‌گویند: «مگر شما می‌خواهید همه‌ی خانه‌های ما را تاریک کنید؟» ایشان در پاسخ می‌گوید: من فقط خدمت آقا عرض حال کردم و بس! و درخواست انجام کار معینی نکردم و آن را به خود آقا واگذار کردم.سرانجام با انجام عذرخواهی، جریان مرگ و میرها خاتمه می‌یابد.آن بزرگوار در سال ۱۳۶۴ هجری قمری دار فانی را وداع گفتند و در صحن مطهر [صفحه ۱۳۲] حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام مدفون شدند.

کشته شدن مرد عرب که ادعا داشت من با همسرم آمیزش نکرده‌ام و او آبستن شده است (در کنار ضریح حضرت ابوالفضل)

مرحوم مبرور حاج میر باقر آقا صادقی که حائز مرتبه‌ی اجتهاد بود، این قضیه را نقل کرد:دو خانواده‌ی بزرگ در کربلا ـ با هم وصلت می‌کنند، متأسفانه پس از اندک زمانی در میانشان اختلاف سلیقه رخ می‌دهد و دختر به خانه‌ی پدرش برمی‌گردد و هر چه دیگران وساطت می‌کنند، مؤثر واقع نمی‌شود. پس از گذشت یک سال از این قضیه، وقفه‌ی نجف اشرف پیش من می‌آید و تمام افراد خانواده‌ی دختر، به استثنای او به نجف اشرف مشرف می‌شوند.داماد این مطلب را می‌فهمد و به در خانه‌ی دختر می‌آید و به هر وسیله که هست، او را قانع می‌کند و وارد خانه می‌شود و با قسمهای دروغ، به او وعده‌های پوچ می‌دهد، بالأخره با وی آمیزش می‌کند. سپس داماد به خانه‌ی خود برمی‌گردد ولی به وعده‌های خود وفا نمی‌کند و کسی را برای آوردن دختر نمی‌فرستد!دختر بیچاره که حامله شده بود، آثار حمل در او نمایان می‌گردد. کسان دختر وی را تعقیب و تهدید می‌کنند و آن بیچاره قضیه را چنانکه بوده، نقل می‌کند. ولی پسر انکار می‌کند و بر اصرارش می‌افزاید. برادران دختر، قصد قتل او می‌کنند و آن بیچاره با ناله و زاری، اظهار مظلومیت می‌کند و می‌گوید: دستم را به دامن او برسانید تا من صدق گفتارم را به ثبوت برسانم. باز کسان دختر به نزد

پسر می‌آینـد و مطلب را اظهار می‌کنند، ولی [صـفحه ۱۳۳] پسـر به عناد خود باقی می‌مانـد. بالأخره می‌گوینـد: شـما را با همدیگر روبرو می‌کنیم، تـا حقیقت امر روشن گردد. برخیز تـا پیش دختـر برویم، پسـر قبـول نمی‌کنـد، ولی بزرگـان هر دو طرف مجبـورش می‌کنند و او را می‌آورند و داخل خانه‌ی دختر می‌کنند.در این حال دختر می‌آید پس از اعتذار از حضار، اول به او نصیحت می‌کند که از خـدا بترس و آبروی مـا مبر، امـا دامـاد بـاز قبول نمی‌کنـد. یکـدفعه آن دختر بـا حـالت فوق العـاده نـاراحتی از جای خود بلند می‌شود و گریبان پسـر را می‌گیرد و می‌گوید: برخیز! من در حضور حضـرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام اثبات خواهم کرد! پسر از آمـدن خودداری می‌کند، ولی طرفین اجبارش می‌نمایند.بالأخره به همان طریق که دختر او را گریبانگیر کرده است، کشان کشان به حـالت زاری و تضـرع و عصـبانیت و نـاراحتی تا حرم مبارك می‌برد و به محض ورود به حرم، یك دست به ضـریح مقـدس و یك دست به یقه‌ی پسـر، فریادی می‌کشـد و با حالتی غیر عادی می‌گویـد: آقا اگر شـما قبول داریـد، آبروی من برود! والا حکم کن بین من مظلوم و این ظالم!ناگهان ضـریح مقـدس به حرکت آمد. پسـر بدبخت به مقدار چند متر به طرف بالا رفت و به زمین زده شد. و مردم پا به فرار گذاشـتند! بعـد از مـدتی، خدمه و دیگران وارد می‌شوند و می‌بینند بدن آن بدبخت خرد شده و آثار اسـتخوان در او پیـدا نیست و رنگش سیاه شـده است.بالاخره دختر را با نهایت عزت و احترام برمی‌گرداننـد و او در موقع خروج از درب حرم مطهر می‌گوید: «آقا خانه‌ی احسانت آباد!» و بدن نحس پسـر را نیز از حرم بیرون می‌برند.ولوله‌ای در شـهر ایجاد می‌شود و تمامی مردم به حرم مبارك می‌ریزند. اجتماع عجیبی رخ می‌دهد و به تمام روسـتاها و شهرسـتانها خبر می‌رسد و چراغانی‌های [صفحه ۱۳۴] خیلی مفصل می‌کنند. بالای مأذنه‌ها بشارت‌ها داده و اشـعاری خوانده می‌شود و کرامات و فضائلی نقل می‌شود. و مردم رو به سوی کربلا می‌نهنـد!این قضـیه در زمـان استیلای دولت ترکیه بر عراق واقع شـده و بغـداد مقر قـدرت و حکومت ایشـان بوده و خبر به آنجا نیز می‌رسـد. بزرگـان ایشـان می‌آینـد و پس از تحقیق، قضـیه را به دولت متبوع خود خبر می‌دهنـد و از آنـاطولی (نـام شـهری است در ترکیه) دسـتور می‌رسـد که تمـام قوای نظـامی ایشـان، لباس تازه بپوشـند و به کربلا بیاینـد. قوای نظامی با ادب و نظم مخصوص، از درب ورودی می‌آمدند و مقابل حرم مطهر شعارهای مخصوص می‌دادند. [۸۲] .

مردی که در کنار ضریح حضرت ابوالفضل نسبت ناروا به همسرش داد و سوگند یاد کرد و همان جا مرد

آیت الله آقای حاج سـید محمـد فاطمی ابهری از قول پسـر خاله‌شان، حضـرت آیت الله آقای حاج شـیخ ضـیاءالدین، نقل کردند که گفت:شخصی نسبت خلاف عفت به زنش داده بود و گفته بود: حملی که تو داری از من نیست؛ تو زنا داده‌ای. بنا شد به حرم مطهر حضـرت قمر بنی هـاشم علیه‌السـلام برونـد و حرفهایشان را بزننـد و حضـرت علیه‌السـلام قضاوت کننـد.وقتی کنار ضـریح مطهر قرار می‌گیرنـد، ابتـدا زن می‌گویـد: یـا اباالفضـل، این حمـل من از شوهر من است. و حـادثه‌ای پیش نمی‌آیـد. اما زمانی که نوبت شوهر رسیده و او [صفحه ۱۳۵] مقابل ضریح مطهر می‌ایستد و قسم می‌خورد که «یا ابالفضل، این حمل زنم از من نیست» یکدفعه می‌بینند صورتش سیاه شد و به زمین افتاد و جا به جا مرد! [۸۳] .

قاتل در حرم ابوالفضل به دروغ قسم خورد و جنازه‌اش را بیرون آوردند

این قضـیه توسط حضـرت حجهٔالاسـلام والمسـلمین حاج شـیخ حسن بصـیری نقل شـده است:مرحوم محمد ابراهیم زرگر خوئی این قضـیه را نقل کرد:در زمان رضاشاه، به مکه‌ی مکرمه مشرف شدم و در هنگام برگشتن، موفق به زیارت عتبات عالیات گردیدم. طبق معمول، اول صـبح به زیارت حضـرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام شرفیاب و سپس به زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام نائـل می‌شـدم.در روز پنجشـنبه‌ای بعـد از خروج از حرم آن بزرگوار علیه‌السـلام، به آقای حاج عباس تبریزی - که در نزدیکی باب العبـاس علیه‌السـلام دکـان عطـاری داشت - برخورد کردم. وی در جلوی دکـان خود صـندلی گـذاشت و مرا روی آن نشانیـد و در

ضمن صحبت، مشغول اصلاحات دکانش شد. در این هنگام، ناگاه صدایی برخاست.از صدای مزبور، مردم به تکاپو درآمدند و به طرف حرم آن بزرگوار علیه‌السلام می‌دویدند. من که به زبان عربی آشنا نبودم و نمی‌دانستم چه خبر است، سر از دکان بیرون کردم و منتظر اخبار تازه بودم که باز صدا بلند شد و آقای حاج عباس نیز دکان را ترک کرد و با عجله‌ی زیاد به سوی حرم مطهر رهسپار شد و به من هم گفت: بیا که [صفحه ۱۳۶] حضرت علیه‌السلام کرامتی نشان داده است.من همراه ایشان با عجله داخل صحن مقدس شدم و در آنجا دیدم که جنازه‌ای را کشان کشان از حرم مبارک بیرون آوردند و مورد لعنت و نفرین قرار دادند. گویا آن بدبخت با دو نفر دیگر مرتکب قتلی شده بود و پس از گرفتار شدن، انکار کرده بود و نهایتا، امر منجر به این شده بود که وی قسم بخورد. اینک، مأمورین دولت او را برای قسم خوردن آورده بودند واین بدبخت قبل از دیگران، ابتدا به سوگند کرده بود و مورد غضب الهی قرار گرفته و به جزایش رسیده بود. سپس آن دو نفر دیگر به جرم خود اقرار کردند. [۸۴] .

مردی که در حرم حضرت ابوالفضل سوگند به ناحق یاد کرد و مورد غضب قرار گرفت، به روایت حاج ملا آقا جان زنجانی

این قضیه توسط عالم متقی حاج سید محمد علی میلانی نقل شده است:از مرحم ثقهٔ المحدثین حاج شیخ محمود، معروف به حاج ملا- آقا جان زنجانی قدس سره شنیدم که می‌گفت: در یک شب زمستان بسیار سردی، در ایوان مطهر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام سر به پاشنه‌ی درب حرم گذاشته بودم. در بسته بود. مرد عربی را دیدم که بی‌هوش آنجا افتاده و گویی تمام استخوانهای بدنش کوبیده شده بود. چنان بلند نفس می‌کشید که صدای آن به طرف دیگر ایوان می‌رسید. نزدیک سحر تکانی به خود داد و صدا زد: «اولاد عمی - اولاد عمی». برخاستم و جلو رفتم، حالتی در او دیدم که گویا از خواب بیدار شده است. چند نفر جوان که در اطراف بودند آمدند، آن [صفحه ۱۳۷] مرد به عربی به آنها گفت: ریسمان بیاورید.گفتند: این موقع شب از کجا ریسمان بیاوریم؟!گفت: «عگال» مرا به پایم ببندید و به طرف حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بکشانید. آنها چنین کردند و او را به طرف آن حضرت کشیدند. من هم با آنها به راه افتادم. به درب صحن حضرت ابوالفضل علیه‌السلام که تازه باز شده بود، رسیدیم و وارد صحن شدیم. آن مرد بلند شد و جلوی ایوان ایستاد و از حضرت ابوالفضل علیه‌السلام عذرخواهی کرد. از همراهان و بستگانش سؤال کرد که قضیه چیست؟آنها گفتند: این مرد شخصی را به دزدی متهم کرده بود. او هم گفته بود: می‌رویم خدمت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام و قسم می‌خوریم. طرفین آمدند. متهم قسم خورد و طوری نشد، ولی وقتی این مرد قسم خورد، یک مرتبه نقش زمین گردید. معلوم شد که او به دروغ قسم خورده است. با خود گفتیم: چگونه او را به محل ببریم؟ بدنی را که فقط نفس می‌کشد و گویا تمام استخوانهایش شکسته شده است او را خدمت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام ببریم، تا شفایش را بگیریم. لذا او را به ایوان حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بردیم و آنجا گذاشتیم.از خود آن مرد پرسیدم: چه شد و چگونه شفا یافتی؟ گفت: من افتاده بودم، ناگهان دیدم شخصی از طرف حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام می‌آید، ولی گویا بر زمین راه نمی‌رود بلکه زمین زیر قدمهای او می‌پیچد، وقتی به ایوان رسید، با سرپا به من زد و فرمود: اگر برادرم از خدا بخواهد که آسمان را زمین و زمین را آسمان کند، چیزی نیست! تو که...سپس ایشان وارد حرم شدند و من هم شفا یافتم. [۸۵] . [صفحه ۱۳۸]

سه بار زمین خوردن در کنار ضریح حضرت ابوالفضل به خاطر قسم دروغ

مرحوم سید صالح، معروف به ابوسعید، از خدام حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام بود. فرزند سید صالح، از قول وی نقل می‌کند که گفت: روزی پدرم وارد خانه شد و با خوشحالی فراوان گفت: حضرت ابوالفضل علیه‌السلام معجزه کرده‌اند. گفتیم: چه شده است؟ او ماجرا را چنین تعریف کرد:شخصی را نزد ضریح مطهر حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام آوردند و گفتند: اگر راست می‌گویی، قسم بخور! و آن شخص دست به ضریح گذاشت و قسم خورد.به مجرد قسم خوردن، سه بار از زمین بلند شد و از ضریح

بالاتر رفت و به زمین خورد! بار سوم، می گویم! و به آرامی روی زمین قرار گفت. سپس اقرار کرد که قسم دروغ خورده است. همه خوشحال شدند و پول و نقل پخش کردند. [۸۶] .

سوگند دروغ شیعه در مقابل شخص سنی در درگاه حضرت ابوالفضل در شهر لکنهو، مرد شیعه را نابینا ساخت

شخصی از اهل سنت، از یک شیعه مبلغی طلبکار بود و هر چه طلب خود را از وی مطالبه می کرد، آن فرد شیعه بدهی خود را نمی‌پرداخت و حاشا می کرد. آن دو با هم مشاجره زیادی داشتند تا کار به اینجا کشیده شد که مرد سنی گفت: باید این آقای شیعه به درگاه حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام (در شهر لکنهو هند) برود و دست به علم مبارک حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام بگذارد و بگوید که من مقروض نیستم، تا من از طلب خود صرفنظر کنم.بدهکار حاضر شد به درگاه برود و قسم یاد کند که به فرد سنی بدهکار نیست، و پیش خود می‌اندیشید که: من شیعه هستم، و او سنی است. بنابراین حضرت علیه‌السلام قضاوت را به سود من انجام خواهند داد! مرد سنی باز تکرار کرد که اگر او دست به علم بگذارد و بگوید من مقروض نیستم، من هم از تعقیب وی خودداری می کنم.همسر مرد بدهکار به شوهرش گفت: «خیر، این کار را نکن، صلاح نیست!» ولی او نپذیرفت و به زنش گفت: حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام هیچ وقت شیعه را در مقابل سنی سرافکنده نخواهد ساخت.بالأخره مرد شیعه به درگاه حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام رفت و دست به علم مبارک گذاشت و به دروغ گفت: من به این مرد سنی بدهکار نیستم و پولی از وی نگرفته‌ام. وقتی از آنجا برگشت هنوز به صحن مبارک درگاه و به کنار حوض نرسیده بود، که پسرش را صدا زد و دست خود را بر کتف او گذاشت و آهسته به راه افتاد بزودی معلوم شد که مورد غضب حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام قرار گرفته و نابینا شده است.این نتیجه‌ی قسم دروغ و نمونه‌ای از عدالت حضرت قمر بنی هاشم ابالفضل العباس علیه‌السلام است. [۸۷] .

مسلمانی در دادگاه قفقاز به حضرت ابوالفضل قسم یاد کرد و در همان لحظه هلاک شد، و این نوع قسم در دادگاه ممنوع شد

مرحوم آقا میر اسد میر بابائی - از علمای عامل و سادات بزرگوار و از مهاجرین فی سبیل الله بعد از انقلاب لنین ملعون - نقل می کرد:بین دو نفر مسلمان اهل قفقاز، اختلافی رخ داد که شکایت آن را به دادگاه دولت [صفحه ۱۴۰] روسیه بردند. مدعی، ضمن محاکمه گفت: متهم باید هفت قدم به سمت قبله گام بردارد و به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام قسم بخورد که «سخنانش از روی صداقت و راستی است و حق با او می‌باشد»؛ اگر چنین کند من رضایت می‌دهم.رئیس دادگاه مسلمان نبود و بنابر این قضیه را درست نمی‌فهمد، ولی می گوید: چون توافق دارند، از طرف ما بلامانع است. «مدعی علیه» مراسم قسم را به جا می‌آورد و در اثنای آن، در قدم پنج به زمین می‌خورد و هلاک می‌شود. با این حادثه، وضع دادگاه به هم می‌خورد و دکتر قانونی می‌آید و شخص مزبور را معاینه می کند و برگ فوت وی را صادر می کند.پس از این پیشامد، از سوی اولیای امور، آگهی رسمی صادر می‌شود که بعد از این، در این دادگاه محاکمه‌ی حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام ممنوع است! [۸۸] .

روانی شدن کسی که به نام حضرت ابوالفضل العباس قسم ناحق یاد کرده بود

حضرت حجهٔالاسلام و المسلمین حاج آقا نمازی - منبری معروف اصفهان - از قول یکی از دوستانشان این دو قضیه را نقل فرمود:دو چیز در حرم حضرت عباس علیه‌السلام دیدم:یکی این که در صحن حضرت قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام در شب جمعه‌ای که من و عده‌ی دیگری مشغول کار بودیم، دیدیم یک دسته پرنده که مثل مرغابی بودند، دور گنبد امام حسین علیه‌السلام آمدند و سپس دور گنبد حضرت اباالفضل علیه‌السلام نیز دور زدند. مثل اینکه می‌خواستند تعظیم کنند! سر فرود آوردند و رفتند، ما دست از

کار کشیدیم و به این [صفحه ۱۴۱] صحنه نگاه می‌کردیم.قضیه‌ی دوم اینکه: شب که به حرم حضرت اباالفضل علیه‌السلام آمدیم، جوانی را مشاهده کردیم که روانی بود و سه چهار نفر هم از عهده‌ی او برنمی‌آمدند، و با زنجیر پایش را به ضریح بسته بودند.ما زیارت و کارهایمان را انجام دادیم و به منزل رفتیم و هنگام صبح که به حرم آمدیم، تا زیارت کنیم و به کار مشغول شویم، دیدیم این جوانی که هیچکس از عهده‌ی او برنمی‌آمد، آرام شده است، ولی هنوز زنجیر به پایش بسته است؛ اما طرف دیگر زنجیر که به ضریح بسته بود، باز شده است.خادم حرم زنجیر را از پایش نیز باز کرد، و زوار به جوان پول می‌دادند.به پدرش گفتیم: «فرزند شما چه مرضی داشت؟!» پدرش گفت: «این فرزند به ناحق به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام قسم خورده بود، و از آن ساعت حواس پرتی پیدا کرد! هر جا هم که او را بردیم نتیجه‌ای نگرفتیم، بالاخره او را به اینجا آوردیم و متوسل به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام شدیم و حضرت شفایش دادند.» فردا شب که آن جوان را دیدیم، داشت وضو می‌گرفت تا به حرم حضرت امام حسین علیه‌السلام برود. [۸۹] .

غاصب زمین، دست بر سر پسرش گذاشت و به حضرت ابوالفضل قسم یاد کرد و در همان روز پسرش مرد

در قریه‌ی علی نظر، از توابع ماکو، یک نفر فلاح یک قطعه از اراضی زراعتی خود را به یک نفر فقره رعیت، برای یک فقره زراعت بهاره تحویل می‌دهد، تا بعد از برداشت [صفحه ۱۴۲] محصول، زمین را به وی تحویل بدهد.چندی بعد مأمورین اصلاحات اراضی برای ثبت اراضی با اسامی زارعین وارده می‌شوند و آن بدبخت مدعی می‌شود که این قطعه زمین، از اول در اختیار من بوده و از آن من است. هر چه هم وی را توبیخ و تهدید می‌کنند، فایده‌ای نمی‌بخشد، تا بالأخره امر به قسم خوردن منجر می‌شود. به او می‌گویند: دستت را بر سر بچه‌ی دوازده ساله‌ای که در کنارت قرار دارد، بگذار و بگو: اگر این زمین ملک من نیست، چنانکه اینک زنده‌ی او را نگاه می‌کنم، به مرده‌ی او بنگرم.آن بدبخت، به روی پسرش نگاهی می‌کند و می‌گوید: «من، به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام قسم می‌خورم که این زمین از ابتدا مال من بوده است.»مأمورین سخن او را قبول می‌کنند ولی پس از آن، تا وقت غروب آفتاب آن پسر می‌میرد. [۹۰] .

قطع شدن شست آن کسی که انار را خورده بود و انکار می‌کرد

جناب آقای حاج ابوالحسن شکری این قضیه را نقل کرده‌اند:قریب شصت سال قبل، در چشمه علی - که یکی از روستاهای قم است - باغی را اجاره کرده بودیم و کارگزاری به نام حبیب نیز داشتیم. به کارگری به نام حبیب نیز داشتیم. به کارگرها سفارش کرده بودیم، به چند درختی که معمولا صاحب باغ استثنا می‌کند و در اجاره قرار نمی‌دهد (تا خودش از آن استفاده کند) دست نزنند و تأکید کرده بودیم که از بقیه درختهای انجیر و انار استفاده کنند، اما به این چند درخت، که صاحب باغ آن را منها کرده است، نزدیک نشوند، زیرا استفاد از آنها حرام است.خلاصه یک روز که مادرم برای سرکشی درختها رفته بود، مشاهده کرده بود که [صفحه ۱۴۳] چند عدد انار پای آن درخت‌های موجر ریخته شده است. یکی از آنها را برمی‌دارد و می‌بیند پوک است؛ کارگرها از آبش استفاده کرده و آن را در آنجا انداخته‌اند!پدرم پس از آگاهی از قضیه، به کارگرها می‌گوید: مگر من نگفتم به این درخت‌ها نزدیک نشوید و از انار آن نچینید؟! کارگری که اسمش حبیب بود، گفت: اگر شما نظرتان به من است، ابوالفضل علیه‌السلام شستم را بزند، اگر من انار چیده باشم!فردا صبح، یک دفعه ناله حبیب بلند شد که می‌گفت: «وای شستم!» آری، دستش نظرک شده بود (نظرک نوعی زخم است) و آن زخم باعث گشت که انگشت شستش بیفتد و دیگر نتواند کارگری کند. لذا مزدش را دادیم و رفت. این بود کرامتی از حضرت قمر بنی هاشم، ابوالفضل العباس علیه‌السلام. [۹۱] .

مقرری گوشت برای طلبه‌ای که یک کبوتر حرم امام حسین را به جهت خوردن، کشته بود

مرحوم آخوند ملا علی محمد طالقانی قدس سره از یکی از طلابی که ساکن در صحن مطهر حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام بود، این قضیه را نقل می‌فرمود:روزی از روزهای که در اوایل طلبگی، در حجره صحن بودیم و درس می‌خواندیم، امر معاش بر من تنگ شد. به گونه‌ای که تمکن بر خریدن قدری گوشت که یک شب بپزم و صرف کنم، نداشتم و بوی گوشت که از حجره همسایه به مشامم می‌رسید، بدنم می‌لرزید!یک روز به این فکر افتادم که کبوترهای زیادی به صحن و حجره می‌آیند و اینها هم [صفحه ۱۴۴] که صاحب و مالکی ندارند. زیرا از صحراها می‌آیند و صید کردن حیوان صحرایی هم جایز است. خوب است. ما از این کبوترها بجای گوشت استفاده کنیم و دلی از عزا درآوریم! پس تصمیم گرفتم که کبوترها را صید کنم.به همین منظور ریسمانی به در حجره بستم، سپس کبوتری به عادت سابقش وارد حجره شد و من ریسمان را کشیدم و در بسته شد. کبوتر را گرفتم و سر آن را بردیم و پرهایش را کندم و کبوتر را زیر ظرفی گذاشتم. تا بعدا آن را بپزم و بخورم.نزدیکیهای ظهر با خود گفتم: با خیال راحت یک خواب قیلوله کنم و بعد آن را بپزم و بخورم و با همین خیال به خواب رفتم. یک وقت در عالم رویا، دیدم که حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام وارد حجره شده‌اند و با حالت خشم آلود و غضبناک به من نگاه می‌کنند و فرمودند: چرا کبوتر را گرفتی و کشتی؟! (یعنی این کبوترها در پناه من هستند و من صاحب آنها هستم.)من به خاطر کار زشتی که کرده بودم، از خجالت سرم را زیر انداختم و حرفی نزدم. دوباره حضرت علیه‌السلام فرمودند: مگر با تو نیستم؟ چرا کبوتر را گرفتی و کشتی؟! من باز سکوت کردم. حضرت فرمودند: دلت گوشت می‌خواست که این کار را کردی؟ دیگر این کار را مکن! من روزی یک وقیه گوشت به تو می‌دهم.من از خواب بیدار شدم در حالی که از زیادی خجالت، لرزان و هراسان بودم و از عمل خود نادم و پشیمان بودم. پس برخاستم و وضو گرفتم و به حرم مقدس حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام رفتم، و فریضه ظهر و عصر را بعد از زیارت ادا کردم و از عمل خود توبه نمودم.بعد به قصد حرم شریف حضرت عباس علیه‌السلام، از حرم خارج شدم. از بازار که می‌رفتم، عبورم به دکان قصابی افتاد و ناگهان قصاب مرا صدا زد! اول اعتنایی نکردم. [صفحه ۱۴۵] ولی او دوباره مرا صدا زد. گفتم: بله آقا، بفرمایید. با بنده کاری داشتید؟ گفت: بیا گوشت بگیر! گفتم: نمی‌خواهم. گفت: چرا؟ گفتم: پول ندارم. گفت: از تو پول نمی‌خواهم.گوشت را در ترازو گذاشت و وزن کرد و گفت: از امروز به بعد، روزی یک وقیه گوشت پیش من داری و می‌توانی بیایی و ببری و چند بار نیز تأکید کرد.گوشت را گرفتم و به حجره آوردم و پختم و یکی از همسایگان حجره را هم دعوت نمودم و با هم خوردیم. بعد، آن همسایه از من سؤال کرد: گوشت را از کجا آوردی؟ به او گفتم: یک نفر قرارداد بسته که روزی یک وقیه گوشت به من بدهد و این مقدار گوشت هم برای من زیاد است. دوستم گفت: ما که با هم همسایه هستیم. گوشت از تو و سایر چیزها مثل نان و مخلفات دیگر با من. و هر روز با هم سر یک سفره می‌نشینیم.گفتم: مانعی ندارد. و تا مدتها زندگی ما بر این منوال می‌چرخید. کم‌کم قضیه‌ی گوشت را همه‌ی دوستان و آشنایان فهمیدند.پس از مدتی هوای مسافرت به ایران به سرم افتاد و با خود گفتم که مقرری گوشت خود را تا یکسال بفروشم و پولش را خرج راه کنم!رفتم و یکی از طلبه‌ها را پیدا کردم و مقرری گوشت را به او فروختم. سیصد و شصت وقیه گوشت، که نود حقه‌ی کربلا می‌شد و هر حقه پنج چارک من تبریز می‌شد که مجموع آن یکصد و دوازده من تبریزی و نصف من می‌شود. این مقدار گوشت را به قیمت معین و معلوم فروختم. پس آن طلبه را، در مغازه آن قصاب بردم و به او گفتم: آن یک وقیه گوشت مقرری را تا مدت یکسال، به این مرد بده! قصاب وقتی این حرف را از من شنید خندید و گفت: آن کسی که مرا به این کار امر کرده بود، اکنون منع نموده است! وقتی این حرف را شنیدم، آه سردی از دل پر درد کشیدم و برگشتم. چون شب [صفحه ۱۴۶] شد، مهموم و متفکر خوابیدم و مولای خود حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را در خواب دیدم که به من نظر می‌کردند و فرمودند: خیال رفتن به ایران را داری؟!از خجالت حرفی نزدم و سرم را زیر انداختم! سپس فرمودند: خوب، خوددانی! اگر خواستی بمانی، اینجا نان و ماستی پیدا می‌شود. این را فرمودند و من از خواب بیدار

شدم و از عمل خود نادم و پشیمان شدم که چرا دست خود را از خوان و عطای آن بزرگوار بریدم. [۹۲] .

فلج شدن ساعت ساز تبریزی به خاطر خوردن کبوترهای حرم امام حسین

حاج میرزا اسماعیل پسر حاج میرزا لطفعلی تبریزی فرمود: یکی از رفقای اهل تبریز - برادر مشهدی حسین ساعت ساز تبریزی - که در صحن و سرای حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام بود و در یکی از حجرات آن ساعت سازی می‌کرد و از اعتبار خوبی هم در این باب برخوردار بود، به طور اتفاقی به فلج مبتلاـ شد و مدتی هم معالجه کرد، ولی نتیجه‌ای نگرفت و پس از آن دیگر به دکترهای مراجعه نکرد و از عافیت مایوس گردید. مردم او را سرزنش کردند که چرا معالجه نمی‌کنی؟ با اینکه این مرض قابل معالجه است و امید بهبودی هست.وی گفت: من از شفا مأیوسم. وقتی سبب یأس را پرسیدند، گفت: من در این حجره ساعت سازی می‌کردم و این کبوترها خیلی به حجره می‌آمدند و اسباب و اثاثیه‌ی مرا می‌شکستند و مرا اذیت می‌کردند. یک روز با خود فکر کردم که این کبوترها بدون صاحب و صحرایی هستند و صید کردن آنها جایز است. بنابراین هر روز یک جفت [صفحه ۱۴۷] از آنها را می‌گرفتم و با عیال و اهل بیتم می‌خوردیم.این کار دو سود داشت. یکی اینکه گوشت رایگان می‌خوردیم و دوم اینکه اذیت آنها کمتر می‌شد. پس دامی برای آنها پهن کرده بودم و آنها را صید می‌کردم. مدتها از این کار گذشت تا اینکه یک شب در عالم خواب حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را زیارت نمودم و ایشان با ناراحتی به من نگاه کردند و فرمودند: این کبوترها از تو شکایت دارند، آنها را اذیت مکن!وقتی این سخن را شنیدم، ترسیدم و هراسان از خواب برخواستم و از کرده‌ی خود پشیمان و تائب گردیدم و مدتی این کار را رها کردم. تا آنکه نفس بار دیگر مرا اغوا نمود و با خود گفتم که به خواب اعتباری نیست و صید این کبوتران شرعا جایز است و باز شروع به صید کبوترها نمودم و آنها را می‌خوردیم، تا آنکه باز یک شب، حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را در خواب دیدم که تندتر از دفعه‌ی قبل به من نظر کردند و فرمودند: این کبوترها به من پناه آورده‌اند! مگر نگفتم آنها را اذیت مکن و الا تو را اذیت می‌کنم؟ باز ترسان و هراسان از خواب بیدار شدم و نادم و تائب گشتم.دوباره پس از مدتی باز نفس اماره در مقام وسوسه برآمد که این عتاب، در خواب بوده است و معلوم نیست صحیح باشد و ما هم مجاورین خانه‌ی آن حضرت علیه‌السلام هستیم و پناه به او آورده‌ایم و چطور می‌شود که کبوتر صحرایی را از ما منع نمایند و ما را به جهت آنها اذیت کنند! باز به عمل سابق برگشتیم، دامی گذاشتم و دوباره مشغول صید شدم و پس از آن پس ناخوشی عارضم شد، که جزای آن کار زشت من است. [۹۳] . [صفحه ۱۴۸]

ملحقات بخش ۰۴ در این کتاب

موضوع: ۱- مار راننده گستاخ را کشت، شماره قضیه: ۹۹موضوع: ۲- روضه‌ی دروغ خواندن، خوار کردن امام حسین علیه‌السلام است، شماره قضیه: ۱۱۵موضوع: ۳- قطع دست پسری که در کنار حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، دستش را روی دست خانمی گذاشت، شماره قضیه: ۲۲۷موضوع: ۴- زلزله، جان افرادی که قصد زنده به گور کردن پیرمرد روضه خوان را داشتند؛ گرفت!، شماره قضیه: ۱۹۰موضوع: ۵- نتیجه‌ی شکستن دو مهر تربت در رویای پدر مرحوم نوری قدس سره، شماره قضیه: ۲۸۱موضوع: ۶- بیمار شدن مقبل اصفهانی، به خاطر استهزاء به عزاداری، شماره قضیه: ۱۸موضوع: ۷- سرهنگ روسی به خاطر توهین به عزاداران، تأدیب شد، شماره قضیه: ۱۸۶موضوع: ۸- تهدید حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به مأموری که قصد منع عزاداری داشت، موجب هدایت او شد، شماره قضیه: ۱۸۷ [صفحه ۱۵۱]

هشدار درباره‌ی عدم وفا به نذر

بند آمدن زبان آقای سید عبدالرحیم اردبیلی که گفت: نذورات حضرت ابوالفضل را به طلبه‌ها بدهید

عالم گرانقدر و فقیه فرزانه، آیهٔ الله حاج سید عبدالکریم موسوی اردبیلی این قضیه را از مرحوم پدرشان، حجهٔ الاسلام والمسلمین آقای سید عبدالرحیم موسوی قدس سره نقل کرده‌اند:مرحوم پدر، نسبت به خاندان عصمت و طهارت علیه‌السلام ارادت خاصی داشت. وی اکثرا به روضه‌خوانها بعد از خواندن روضه، تذکراتی می‌داد که مثلا-این خبر درست نیست یا چرا بدون مطالعه منبر می‌روید؟ به گونه‌ای که روضه خوانها وقتی وارد مجلسی می‌شدند، اگر می‌دیدند پدرم در آن مجلس تشریف دارد ناراحت می‌شدند، چون او گاهی طاقت نمی‌آورد که روضه‌های بی‌سند را بپذیرد، و لذا از همان پایین [صفحه ۱۵۲] منبر اعتراض می‌نمود و تذکر می‌داد. [۹۴] .خلاصه، بعضی از روضه خوانها از دست ایشان ذله شده بودند و می گفتند: خدا کند سید عبدالرحیم در مجلس نباشد! فی المثل، گاهی روضه خوانی می گفت: «جا داشت حضرت زینب علیهاالسلام چنین می گفت»، او از پایین منبر می گفت: «نه جا نداشت»!ولی عجیب آنکه درباره‌ی روضه‌ی حضرت قمر بنی هاشم، ابوالفضل العباس علیه‌السلام، چیزی نمی گفت و جرئت نداشت چیزی بگوید!آیهٔ الله اردبیلی می‌فرماید: روزی به پدرم گفتم شما راجع به دیگران با جرئت می گویید که اینجا درست نیست یا صلاح نیست این طور روضه بخوانید؛ ولی هر وقت اسم مبارک حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام می‌آید، جرئت نمی کنید چیزی بگویید! سر آن چیست؟!پدرم فرمودند: برادری به نام سید علی اکبر داشتم، یک سال با هم برای زیارت عتبات رفتیم. مردم نذورات زیادی به ما داده بودند که داخل ضریح مطهر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بیندازیم. من در صحن مطهر حضرت عباس علیه‌السلام گفتم: شما پولها را در ضریح می‌اندازید و معلوم نیست که خدمه با آنها چه می کنند. اینها را توی جیب بگذارید و یک طوافی بکنید و بعد به طلبه‌ها بدهید.من پیش خود فکر می کردم که این راه، شرعی است. اما پس از آنکه این سخن را در صحن مطهر گفتم و سپس داخل حرم شدیم تا اذن دخول بخوانیم، دیدم زبانم بند آمده است و نمی‌توانم اذن دخول بخوانم! اخوی هم از وضع من خبر نداشت. [صفحه ۱۵۳] بالأخره قطع پیدا کردم که زبانم بند آمده است و نمی‌توانم صحبت بکنم. لذا آمدم و با اشاره به اخوی گفتم که جواهرات را داخل ضریح بیندازد. وقتی همه‌ی نذورات را داخل ضریح ریخت، زبانم باز شد.من خودم این ماجرا را در حرم مطهر حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام مشاهده کردم، لذا پسرم، مواظب باش با مطالب مربوط به آن حضرت کاری نداشته باشی! [۹۵] .

حضرت ابوالفضل اجازه ندادند که پول نذری برای حرم مطهر، به طلبه‌ها داده شود

سید سند، آقا سید جعفر نجفی آل بحرالعلوم، از مرحوم آقا شیخ حسن نجل صاحب جواهر، از فقیه بزرگوار آقا شیخ محمد طه حکایت نمود که شیخ محمد طه می‌فرمود:در ایام طلبگی و افلاس، روزی از نجف به کربلا مشرف شدم و با رفیقی که از خودم مفلستر بود، در حرم مطهر حضرت عباس علیه‌السلام مشغول زیارت بودم. ناگاه دیدم مرد عربی یک مجیدی (سکه‌ی عثمانی که ربع مثقال طلا ارزش داشت) در دست دارد و می‌خواهد در ضریح مقدس بیندازد. من پیش از او رفتم و گفتم: من طلبه‌ای مستحق و در امور معیشت معطل هستم، مجاهده در راه علم ثوابش بیشتر است! عرب گفت: دلم می‌خواهد به شما بدهم، ولی از حضرت عباس علیه‌السلام می‌ترسم، چون نذر ایشان کرده‌ام و ایشان آن را می‌خواهند.من گفتم: حضرت عباس علیه‌السلام چه نیازی به این پول دارند؟! بالاخره هر چه اصرار [صفحه ۱۵۴] کردم، قبول نکرد. بنابراین فکر دیگری به خاطرم رسید. نخ قندی در جیب داشتم، به مرد عرب گفتم: ما این مجیدی را با نخ می‌بندیم، تو سر نخ را در دست بگیر و مجیدی را به داخل ضریح بینداز و بگو: «نذرت را دادم؛ اگر می‌خواهی بگیر و اگر می‌خواهی به این طلبه بده»!او این پیشنهاد را قبول کرد. مجیدی را محکم با نخ بستم و به او دادم. آن را در ضریح رها کرد و در حالیکه سر نخ را در دست داشت، چند مرتبه کشید و ول کرد تا صدای سکه را شنید و مطمئن شد که به ته ضریح رسیده است. سپس کلام مزبور را گفت و آنگاه، همان گونه که قرار بود پول را بالا بکشد، نخ را کشید. نخ در

نیمه‌ی راه گیر کرد و بالا نیامد! باز نخ را شل کرد و سکه به زمین رسید! مجددا بالا کشید و باز وسط راه گیر کرد! به همین ترتیب چند مرتبه پایین و بالا کرد، ولی فایده‌ای نبخشید و سکه از ضریح بیرون نیامد!مرد عرب گفت: ببین، عباس علیه‌السلام مجیدی را می‌خواهد، بالا نمی‌آید! سپس سر نخ را به ما داد و ما آن قدر کشیدیم که نزدیک بود پاره شود!من رو به ضریح کردم و عرضه داشتم: مولانا، من یک سخن شرعی دارم! مجیدی مال شما است، ولی نخ ما را بدهید! مرد عرب نخ را گرفت و شل کرد و سکه به زمین خورد؛ اما این دفعه چون کشید، نخ خالی بالا آمد! نخ خودمان را گرفتیم و از حرم بیرون آمدیم.بالاخره در صحن مطهر آمدیم و یک گوشه‌ی صحن نشستیم و به چپق کشیدن مشغول شدیم. وقتی که چپق را آتش زدم، چوب کبریت روشن را به زمین انداختم. و باد آن آتش را به موضعی که مرد عربی در آنجا خوابیده بود برد. عرب بی‌نوا در اثر سوختن با آن آتش، از خواب پرید و با عصبانیت پیش ما آمد! [صفحه ۱۵۵] من پیش از آنکه اجازه‌ی اعتراض به او بدهم، گفتم: برادر عرب! ما گناهی نداشتیم، باد آتش را نزد شما آورد! عرب گفت: معلوم می‌شود حال و روز شما خراب است!من گفتم: بله، ما مفلس جامع الشرائط هستیم! عرب گفت: بسیار خوب، من یک مجیدی نذر دارم و آن را به شما می‌دهم تا از افلاس و بی‌پولی درآیید!بله، بدین ترتیب مولا حضرت عباس علیه‌السلام ما را از بیچارگی، و بی‌پولی نجات دادند. [۹۶] .

هشدار به شیخ نصرت الله میانجی که جاجیم نذری حضرت ابوالفضل را برای خود برداشت و قیمتش را به فقرا داد

جناب مستطاب حجهٔ الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمد آل طه، از خطبای نامی و افتخار حوزه‌ی علمیه و شهر مذهبی قم، به نقل از حجهٔ الاسلام و المسلمین آیهٔ الله شیخ نصرت الله میانجی قدس سره حکایتی را نقل فرموده‌اند که ذیلا می‌خوانید. مرحوم یمانجی گفتند:یکی از سالها برای تبلیغ دین مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم به آذربایجان رفته بودم. بعد از انجام وظیفه، وقتی که عازم شهر مقدس قم بودم، شخصی آمد و یک جاجیم دست بافت محلی را به عنوان اینکه نذر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام است، به من داد. جاجیم را با خود به قم آوردم.سپس به محضر مبارک مرحوم آیت الله العظمی سید محمد حجت کوه کمری قدس سره - متوفای جمادی الاول ۱۳۷۲ قمری، مطابق ۲۹ دیماه، ۱۳۳۱ شمسی - رفتم و گفتم: آقا، [صفحه ۱۵۶] جاجیمی را که نذر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام کرده‌اند، از آذربایجان به قم آورده‌ام، اینک چه باید بکنم؟ فرمودند: آن را به نیت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام به فقیری بده تا استفاده کند.من فکر کردم این جاجیم فرش نفیسی است و حیف است که آن را از دست بدهم! لذا آن را قیمت کردم و مبلغی را برابر قیمت آن، به فقیر دادم و جاجیم را خودم برداشتم. بعد از مدتی شب در عالم رؤیا دیدم که من به صورت گاو درآمده‌ام و مرا به خیش بسته‌اند و زمین را شخم می‌زنم! آن کسی که مرا می‌راند، چوبی در دست دارد که معمولاـ گاورانان چنین چوبی به دست می‌گیرند و سر آن میخی هم می‌زنند. باری شخص مزبور، مرا با آن وسیله می‌راند تا خیشی که به من متصل بود زمین را بشکافد! به کسی که مرا می‌راند، گفتم: آخر من چه گناهی کرده‌ام که باید این جور در عذاب سخت گرفتار باشم، و این کار تا کی ادامه خواهد داشت؟وی گفت: تا این زمین را تماما بشکافی! به او التماس کردم که برای تخلص من چاره‌ای نماید تا از گرفتاری نجات پیدا کنم. شخصی که آن طرف زمین تشریف داشت، به من گفت: تکلیف شما را باید آن شخصی که در مقابل ما قرار دارد، روشن کند.وقتی که به خدمت آن بزرگوار رسیدم، عرض کردم: این بدبختی تا کی ادامه خواهد داشت؟ در جواب فرمود: جاجیمی را که مربوط به ما بود و مسئله‌اش را هم پرسیده بودی، چرا برای خودت برداشتی؟! در این گیرودار بودم که از خواب بیدار شدم، و دیدم غرق در عرق می‌باشم. بالاخره جاجیم را بردم و به فقیر دادم. پول من هم از بین رفت!آری این است نتجیه و فرجام خوردن مال غیر، بدون رضایت و اجازه‌ی صاحب مال [صفحه ۱۵۷] خداوند ان‌شاءالله تعالی به همه‌ی ما چشم بینا و دلی آگاه عنایت فرماید تا در یوم الحسرهٔ گرفتار نباشیم. [۹۷] .

چسبیدن زنی به ضریح حضرت ابوالفضل به خاطر بی اعتنایی شوهرش به نذر

عالم بزرگوار آقای شیخ مهدی کرمانشاهی از پدر عالیقدرش حکایت کرد که گفت: در حرم مطهر حضرت ابی‌الفضل علیه‌السلام مشرف بودم. ایام زیارتی بود و ازدحام زوار در حرم خیلی زیاد بود. در این بین مردی عرب با زنش مشغول زیارت و طواف بودند، تا آنکه به بالای سر، پنجره‌ی اول از پیش رو رسیدند، یکمرتبه زن بلند شد و به ضریح چسبید! به طوری که تمام اعضایش از پیشانی و دماغ و شکم و دست و پا همه به ضریح چسبیده بود. از هول این حادثه، شیون از مرد و زن برخاست و هر چه خواستند او را حرکت دهند ممکن نشد، ناچار فریاد شوهرش بلند شد و گفت:یا اباالفضل العباس! زن من نزد شما گروباشد؛ الان می‌روم و گاو میش را می‌آروم! معلوم شد که او گاو میشی نذر کرده، اما بعدا پشیمان شده و نیاورده است!مرد عرب بیرون رفت. کم‌کم مردم جمع شدند، به طوری که حرم و رواق و ایوان طلا پر از جمعیت شد و راه رفت و آمد مسدود شد. همه منتظر بودند که آخر چه می‌شود؟ ما خیال می‌کردیم منزل این مرد عرب دو سه فرسخ از شهر دور است و رفتن و آمدنش چند ساعت طول خواهد کشید. ولی مثل اینکه منزل او نزدیک بود، چون بعد از ساعتی، دیدیم افسار یک گاومیش چاق را گرفته است و می‌آید. به مجرد وارد شدن او در صحن، زن از ضریح رها شد و با هلهله و شادی و صلوات، و سلام از حرم [صفحه ۱۵۸] بیرون آمد. [۹۸] .

خوب شدن بیمار، پس از ادای نذر حضرت ابوالفضل

مرحوم آیت الله آقای حاج سید محمود مجتهدی سیستانی قدس سره (متوفی ۱۶ رمضان سال ۱۴۱۴ هجری قمری) می‌فرمود:یکی از دوستان ما بشدت مریض شد، به گونه‌ای که چند ماه گویی در حال جان کندن بود و همه دوستان از این امر ناراحت بودند. پیرمردی بود که گاهی برای ما خبرهایی می‌آورد، از او علت این وضع را استفسار نمودم. پیرمرد گفت: این شخص گوسفندی را برای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام نذر کرده و سپس فراموش کرده است و باید آن را انجام دهد؛ اگر به نذرش عمل کند، خوب می‌شود.این قضیه را به برادر آن شخص گفتم. او گفت: شما می‌دانید که برادرم همه‌ی زندگی‌اش را در راه خاندان عصمت و طهارت علیه‌السلام خرج کرده است. گفتم: به هر حال این کار باید بشود! اگر برای سلامتی و بهبودی برادرتان ارج قائلید، باید این کار را انجام دهید.بالاخره او قانع شد و از منزل ما رفت. وقتی که گوسفندی خرید و به منزل برادرش برد تا در آنجا ذبح کند، مشاهده کرد که برادرش نشسته است و مشغول غذا خوردن است!معلوم شد که وقتی او گوسفند را خریداری کرده است، در همان لحظه بیمار بلند شده است و پس از گذشت چندین ماه، برای اولین بار سر سفره‌ی غذا نشسته ومشغول [صفحه ۱۵۹] غذا خوردن شده است! [۹۹] .

مرد مسیحی برای بچه دار شدن، در حرم حضرت ابوالفضل قول داد که فرزندش را فاضل نام نهد

آیهٔ الله نور الدین میلاتی فرمودند که حاج علی قنادی کربلایی برای من این قضیه را نقل کرد:زمانی که ساکن بغداد بودم، همسایه‌ای مسیحی داشتم که پسری به نام فاضل داشت. از او سؤال کردم به چه مناسبت اسم پسرت را فاضل گذاشته‌ای؟!همسایه گفت: من فرزند نداشتم. به کربلا رفتم و از حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام خواستم که نزد خدای بزرگ واسطه بشود، تا خدا پسری به من عنایت کند و در آنجا عهد کردم که اگر دارای پسری شدم، اسمش را فاضل بگذارم.خدا به من فرزند پسری عنایت کرد. طبق مراسم مسیحیان، او را به کلیسا نزد کشیش بردم، تا مراسم لازم را انجام دهد و اسم وی را در دفتر ثبت نماید. به او گفتم اسمش را فاضل بگذارد. او قبول نکرد و گفت: این اسم از اسامی مسلمانهاست، و خودش یک نام دیگر برای فرزندم گذاشت و بالاخره بعد از مدتی آن بچه مرد!دوباره متوسل به حضرت اباالفضل علیه‌السلام شدم و باز عهدی بستم و خدا به من فرزندی داد

وپس از تولـد وی دوباره به کلیسا رفتم. این بار نیز قبول نکرد که وی را در لیست اسامی مسیحی با نام فاضل ثبت کننـد، و مجـددا خود کشـیش نامی روی او گـذاشت و من هم چیزی نگفتم. ولی پس از مـدتی باز آن بچه هم فوت شد! [صـفحه ۱۶۰] بار سوم به حرم مطهر رفتم و ضـمن توسل به حضـرت عباس علیه‌السلام گفتم: این دفعه اگر پسری به من عنایت فرمایید، قول می‌دهم که دیگر وی را بـه کلیسـا نخـواهم برد!ایـن دفعـه کـه خـدا این فرزنـد را به من داد، دیگر به کلیسـا مراجعه نکردم و خـودم اسـمش را فاضـل گذاشتم. به برکت آن حضرت، این بار او زنده ماند و نمرد. [۱۰۰] .

حضرت صدیقه از وفا نکردن به نذر، خبر دادند

حاجیه خانم علویه‌ای که برای زیارت حضرت زینب علیهاالسلام و حضرت رقیه علیهاالسلام به شام مشرف شده بود، می‌گفت: محل رأس الشـهداء علیهم‌السـلام برای من حالت خاص روحی داشت، بنابراین همیشه آنجا می‌رفتم و زیارت می‌خواندم و با حال خوشی گریه می‌کردم.روزی در موقع زیارت، حال خاصـی پیـدا کردم و دریچه‌ای از عالم دیگر برای من گشوده شد! در آن حال که بیدار بودم، مثل خواب دیـدن، این منظره و واقعه را دیـدم. عـده‌ای زن در آنجا بودنـد. مادرم نیز در میان آنها بود. او از من تشـکر کرد به خاطر اینکه به نیابت از او، زیارت خوانـده‌ام.در این اثناء خانم چهار شانه و بلنـد قامتی تشـریف آوردنـد، زنها خدمت ایشان حاجت خـود را عرض می‌کردنـد و مـن هم حـاجت خـود را عرض کردم، و سـپس گفتم: مـا مجلس روضه خـوانی داریم و در آن زیـارت عـاشورا نیز می‌خـوانیم، چرا شـما در آن مجلس شـرکت نمی‌کنیـد؟آن بزرگـوار فرمودنـد: من می‌آیم و شـرکت هم می‌کنم، به آن نشانی که پسرخاله‌ی شما [صفحه ۱۶۱] با عیالش یک جعبه شیرینی در مجلس شما آوردند و برای رفع مشکل منزلشان نذر کردند که در مجلس زیارت عاشورای شـما شرکت کنند. مشکل آنها به واسطه‌ی زیارت عاشورا رفع شد و منزل جدید را ساختند و در آن نشسـتند، امـا بعـد از آن، دیگر در جلسه زیـارت عـاشورا شـرکت نکردنـد...حضـرت حـاج آقا ابطحی فرمودنـد: من صاحب نـذر را می‌شـناختم، وقـتی این قضـیه را به او گفتم، رنگش تغییر کرد و به گریه افتـاد و همسـرش را صـدا کرد و گفت: بشـنو از کجـا خبر می‌دهنـد! و با تأسف و حزن گفت: مطلب دقیقا همین گونه است که شـما گفتید. چه کنم؟ مشـکلات زندگی نگذاشـته است که به نذر خود وفا کنم. [۱۰۱] .

پیغام برای حاج ابوالحسن شکری، جهت ادای نذر

جناب آقای حاج ابوالحسن شکری، در ماه رمضان ۱۴۱۴ ق کرامت زیر را نقل کرده‌اند:چهل سال قبل، زخمی در پای چپم پیدا شد و پیوسـته اذیتم می‌کرد. یکی دو سال بدین منوال گذشت. پس از معالجات زیاد، وقتی که از همه جا مأیوس شدم، گوسفندی برای حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام نذر کردم. الحمد لله بعد از مدتی زخم پایم درست شد و کسی هم از نذر من اطلاعی نداشت. دو الی سه مـاه از مـاجرا گـذشت. همان زمانها بود که بنـده در دکان حاج آقا مغازه‌ای کار می‌کردم.یک روز صـبح آقای حاج آقا مغـازه‌ای به دکـان آمـد، و ابتـدا بساکن، خطاب به بنـده گفت: آقا میرزا، مگر تو نـذری برای حضـرت ابوالفضل العباس علیه‌السـلام کرده‌ای؟ گفتـم: [صـفحه ۱۶۲] چه طـور؟گفت: دیشب، سـیدی را در خـواب دیـدم و فرمـود: به ابـوالحسن بگـو: چرا نـذرت را ادا نمی‌کنی؟ در جواب گفتم: بلی، نـذری برای حضـرت ابوالفضـل العبـاس علیه‌السـلام کرده‌ام. فردای همـان روز رفتم، گوسـفندی را خریدم و کشتم و گوشتش را به نام حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به فقرا دادم. [۱۰۲] .

جدا شدن دستبند از دست زنی و رفتن آن به داخل ضریح حضرت ابوالفضل

این قضیه توسط جناب آقای وحید لطفی نقل شده است؛ ایشان می‌فرماید: راوی این حکایت مادرم می‌باشد و خود ایشان از نزدیک

شاهد آن بوده است.در زما اقامت در کربلا، روزی برای زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، به سمت حرم حرکت کردیم. هنوز وارد صحن نشده بودیم که دیدم در داخل حرم، هلهله و سر و صدا برپاست. جلوتر رفتیم و از جریان با خبر شدیم. دیدیم زنی دستبندی از طلا داشته است و در حین زیارت و گرفتن ضریح، ناگهان دستبند وی باز شده و به داخل ضریح رفته است.مردم نیز به علت اینکه این دستبند به صورت خود به خود و اتفاقی وارد ضریح شده است، به شادی و هلهله پرداخته‌اند.از آن زن پرسیدم که به چه علت این اتفاق افتاده است؟ وی گفت: من حاجتی داشتم که از برآورده نشدن آن به تنگ آمده بودم؛ هر چه می‌کردم حاجتم روا نمی‌شد. تا اینکه به آقایم قمر بنی هاشم علیه‌السلام متوسل شدم و نذر کردم که اگر حاجتم روا شد، [صفحه ۱۶۳] همین دستبند را نذر ایشان کنم و آن را به داخل ضریح بیندازم. بحمد الله با عنایت آن حضرت حاجتم روا شد و مرادم را گرفتم. مدتی از این قضیه گذشت و نذرم را ادا نکردم.امروز نیز که برای زیارت حضرت آمده بودم، با خود گفتم: من حاجتم را از آقا گرفته‌ام و دیگر نیازی نیست که این دستبند را به درون ضریح بیندازم. ضمنا معلوم نیست که دستبند چه می‌شود و آن را به کجا می‌برند؟در همین افکار بودم که وارد حرم شدم و پس از خواندن زیارتنامه، خود را به ضریح حضرت نزدیک کردم و پس از تشکر و قدردانی ضریح را گرفتم و بوسیدم. لیکن در همان هنگام که ضریح را گرفته بودم، دیدم دستبند خود بخود و به طور ناگهانی از دستم باز شد و دست‌بندی که باز کردن آن مشکل است و خود من هم برای باز کردن آن باید وقت صرف کنم، به صورت عجیبی حرکت کرد وبه داخل ضریح رفت!خانمهایی که در اطراف من بودند با دیدن این منظره شروع به شادی کردند. و سپس این هلهله و شادی به دیگران نیز سرایت کرد و همه‌ی زوار مشغول هلهله شدند. من هم از آقا به خاطر اینکه نمی‌خواستم به نذر خود وفا کنم، معذرت خواهی کردم. آقا حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام در حق من لطف و عنایت بسیار کرده بودند، این دستبند در مقابل لطف آن حضرت، هدیه‌ی ناچیزی بود که متأسفانه شیطان با وسوسه‌ی خویش از تقدیم آن به حضرت علیه‌السلام مانع شده بود. [۱۰۳] . [صفحه ۱۶۴]

پرواز کردن پارچه‌ی نذری و رفتن به بالای ضریح حضرت ابوالفضل

حجهٔ الاسلام شیخ محمد رضا خورشیدی مازندرانی، این قضیه را از مرحوم حاج کریم جعفری بابلی نقل کرده‌اند:مرحوم حاج کریم جعفری می‌فرمود: روزی در حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مشرف شده بودم، ناگهان سر و صدای زوار مرا متوجه خود کرد، دقت کردم، دیدم زوار اطراف زائری ایرانی را گرفته‌اند و او هم مانند اشخاص دیوانه، در حالی که دستهای خود را بالا ـ و پایین می‌برد، مرتب می گوید: ابوالفضل مال خودش را گرفت، ابوالفضل مال خودش را گرفت!همه از کار وی تعجب کردند و زمانی که علت این امر را پرسیدند، بالاخره جواب داد: هنگام عزیمت من به سمت کربلای معلی، شخصی نزد من آمد و ظاهرا دو تومان (تردید از حقیر است، مرحوم جعفری مبلغ را یادآور شد) به من داد و گفت: پس از تشرف به کربلا، یک تومان (یا نصف پول) را بده و پارچه‌ی مخمل خریداری کن و به نیابت از من بالای ضریح حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بینداز و یک تومان (یا نصف دیگر) را نیز برای خودت بردار.اکنون که مشرف شده بودم، قطعه‌ی پارچه‌ی مخملی را که به نیابت از او خریده بودم و نذری بود، آوردم که بالای ضریح بیندازم. اما هنگام زیارت، شیطان مرا گول زد و با خود گفتم: «حالا چه کسی متوجه می‌شود که تو پارچه‌ی نذری آن بنده‌ی خدا را به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام نداده‌ای؟! او کجا از ایران متوجه این عمل می‌شود؟! بنابراین بهتر است قطعه‌ی مخمل نیز مال خودت باشد» و لذا از انداختن مخمل بر روی ضریح منصرف شدم. ولی ناگهان پارچه‌ی مخمل نذری که در دستم بود (ظاهرا زیر بغل) مانند کبوتری به پرواز درآمد و مستقیما به طرف بالای ضریح آقا رفت و روی ضریح قرار [صفحه ۱۶۵] گرفت...! [۱۰۴] .

راننده‌ای که جواهرات زن و مردی را که جهت کمک به ضریح حضرت ابوالفضل آورده بودند، ربود و هر دو نفر را در چاه انداخت

حجهٔ الاسلام و المسلمین آقای سید فخر الدین عمادی، از حوزه‌ی علمیه قم مرقوم داشته‌اند:این جانب سید فخر الدین عمادی، در زمانی که ضریح حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام را در اصفهان می‌ساختند و مردم هر کدام به نوبه‌ی خود کمک می کردند، این قضیه را شنیدم:یک حاجی از اهل تهران با همسرش، به عنوان کمک به ضریح آن حضرت، ماشین سواری دربستی را کرایه می کنند تا به اصفهان بروند. در بین راه، راننده‌ی ماشین از توی آینه چشمش به جواهرات گردن زن حاجی، که بسیار گرانبها بوده است، می‌افتد. از حاجی می‌پرسد: شما برای چه به اصفهان می‌روید؟ می گوید: قصد ما دو نفر، کمک کردن به ضریح حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌باشد و به این منظور به اصفهان می‌رویم.راننده می‌فهمد که حاجی و زن حاجی، هم پول فراوانی به همراه دارند و هم جواهرات گرانبهایی به دست و گردن زن آویخته است. با خود می گوید: چه خوب است که در بین راه اینها را از بین ببرم و هر چه دارند بردارم و از این رانندگی خلاص بشوم! وقتی که از دلیجان رد می‌شود در میان بیابان، به عنوان اینکه ماشین نقص فنی [صفحه ۱۶۶] پیدا کرده، ماشین را نگاه می‌دارد و زن و مرد را از ماشین پیاده می کند و سپس یقه‌ی حاجی را می گیرد و از جاده کنار می کشد تا خفه‌اش بکند!.زنش که ماجرا را می‌بیند، اظهار می کند: تو ما را نکش، هر چه بخواهی به تو می‌دهیم. ولی آن خبیث، هر چه داشته‌اند از آنها می گیرد و خود آنها را نیز در چاهی که در صد قدمی جاده بوده است؛ می‌اندازد که شاید تا صبح بمیرند. سپس حرکت می کند و وارد اصفهان می‌شود و به خانه می‌رود. در اثر خستگی می‌خواهد بخوابد، ولی خوابش نمی‌برد و با خود می گوید: امکان دارد که آنها در میان چاه نمیرند و کسی آنها را نجات بدهد و در نتیجه من گرفتار شوم. خوب است به همان جا برگردم تا اگر زنده هستند، آنها را بکشم و اگر مرده‌اند، خیالم راحت باشد.نزدیکیهای صبح به طرف تهران حرکت می کند و ضمنا چند مسافر هم سوار می کند. چون به همان مکان می‌رسد ماشین را نگاه می‌دارد و به مسافرین می گوید اینجا باشید، چند دقیقه‌ی دیگر من می‌آیم و حرکت می کنم. مقداری کار دارم و الان بر می گردم. زمانی که نزدیک چاه می‌رسد، می‌بیند ناله‌ی آنها بلند است می گویند: مردم به داد ما برسید، مردم مردیم؛ و ناله می‌زنند.راننده می گوید: شما که هستید؟ می گویند: ما را راننده لخت کرده و به چاه انداخته و خودش رفته است تا ما بمیریم. ای مسلمان! ما را نجات بده که ما برای کمک به ضریح حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به اصفهان می‌رفتیم. راننده می گوید: الان شما را خلاص می کنم! این را می گوید و می‌رود تا سنگی را که نزدیک چاه بود، بلند کند و به چاه بیندازد و آنها را بکشد، که یکدفعه ماری از زیر سنگ بیرون می‌آید و نیش خود را فورا در بدن وی فرومی کند!راننده فریاد می کشد و از اثر صدای او، مسافرین که منتظر راننده بودند، به دنبال [صفحه ۱۶۷] صدا حرکت می کنند و می‌بینند راننده افتاده است و فریاد می‌زند و می گوید: مردم، مار مرا کشت!در این حین، از طرفی دیگر نیز صدایی می‌شنوند و وقتی که به دنبال آن صدا می‌روند، می‌فهمند که صدای دوم از میان چاه می‌باشد. ریسمانی تهیه می کنند و حاجی و زنش را از میان چاه بیرون می‌آورند و آنها می‌پرسند چه شده است؟ حاجی جریان مسافرتش را بیان می کند و می گوید: چقدر به راننده التماس کردیم که ما را به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام ببخش، اما او قبول نکرد و ما را به چاه انداخت.مسافرین می گویند: راننده را می‌شناسی؟ می گویند: آری، و چون به نزد راننده می‌آیند، حاجی و زنش می گویند: آن راننده، همین شخص است!در همین حال راننده از اثر سم مار می‌میرد و چون لباس وی را می گردند، می‌بینند که هنوز پول و جواهرات زن حاجی در جیب او است و جایی پنهان نکرده است! قربانت ای باب الحوائج!این موضوع را حتی یکی ازآقایان اهل منبر نیز، که نامش را الان فراموش کرده‌ام روی منبر بیان کردند ومن هم شنیدم. [۱۰۵] .

سیاه شدن و مرگ زرگری، که طلای ناخالص برای مناره‌ی حضرت ابوالفضل بکار برد

علامه‌ی ارومی می‌نویسد:دائی جدم، حاجی شکرالله افشار ارومی، ایوان حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را طلا [صفحه ۱۶۸] گرفت و

مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ زین العابدین مازندرانی (متوفی ذی القعده ۱۳۰۹ ق) در این کار او را تشویق و کمک کردند و نام او در طرف غربی دیوار، با طلا نوشته شده است.وی همچنین می‌نویسد: نصیر الدوله، مناره حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را طلا گرفت، ولی زرگری که متصدی این کار بود، طلای بد مصرف کرده بود و رنگ طلا به زودی سیاه شد. چون آن زرگر از بغداد به کربلا آمد و داخل صحن شد، ناگهان مضطرب گشت و رنگش پرید و رویش سیاه شد و مرد. [۱۰۶] .

ضامن قرار دادن حضرت ابوالفضل برای مادر و عمل نکردن به عهد خود درباره‌ی پنجاه سال نماز او

یکی از تلامیذ صاحب ریاض گفت: والده‌ی یکی از اهل علم (حاج میرزا خلیل تهرانی) در تهران فوت کرده بود و جنازه‌اش را به کربلا آوردند تا دفن کنند. هنگامی که وی جنازه مادر را دید متوجه شد که دماغ او شکسته است. چون از سبب آن سؤال کرد، گفتند: تابوت از بالای اسب بر زمین افتاد و دماغ او شکست.بالاخره فورا جنازه را برای طواف به حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام آورد و عرض کرد: آقا، نماز مادرم صحیح نبود، شما شفاعت کنید که او را عذاب نکنند، من ضامن هستم که پول پنجاه سال نماز او را بدهم تا بخوانند. این را گفت و سپس جنازه را دفن نمود.مدتی گذشت، شبی در خواب دید مادرش را بر درختی آویخته‌اند و می‌زنند. [صفحه ۱۶۹] گفت: چرا مادر مرا می‌زنید؟! گفتند: ابوالفضل العباس علیه‌السلام حکم فرموده است. گفت: آخر برای چه؟!گفتند: اگر می‌خواهی وی نجات یابد، فلان مبلغ را بده تا او را نزنیم، چون از خواب بیدار شد و اجرت پنجاه سال نماز استیجاری را به قرار مرسوم آن زمان حساب کرد، دید مطابق با همان مبلغ است که در خواب گفته‌اند! لذا آن وجه را نزد صاحب ریاض، مرحوم آقا سید علی طباطبائی قدس سره برد که ایشان به افرادی بدهند، تا برای مادرش نماز بخوانند.در این خواب، عبرتی است برای توجه به حقوق الهی و ترک مسامحه در ادای آنها، برای هر کسی که به دیده‌ی اعتبار در آن نگرد. [۱۰۷] . [صفحه ۱۷۰]

ملحقات بخش ۰۵ در این کتاب

موضوع: ۱- گرگ به گوسفند نذری آسیب نرساند!، شماره قضیه: ۳۲موضوع: ۲- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام گوساله‌ی نذری را به سنی بخشیدند و او توفیق هدایت یافت، شماره قضیه: ۱۸۵ موضوع: ۳- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام صد دینار نذری را به شخصی حواله دادند، شماره قضیه: ۱۴۲موضوع: ۴- گاو نذری را ذبح کردند، عبایه پیدا شد و جوان نیز شفا یافت!، شماره قضیه: ۲۲۸موضوع: ۵- امام حسین علیه‌السلام فرمودند: خدا تو را شفا داد، اما ختم انعامی را که نذر کرده‌ای فراموش مکن!، شماره قضیه: ۱۹۶موضوع: ۶- بیماری چشم حاج شیخ علی تاکی بر اثر عمل نکردن به عهد خود و شفای چشم ایشان در حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: ۲۳۲موضوع: ۷- نذر نوشتن کتابی درباره‌ی حضرت زینب علیهاالسلام و شفای مرحوم فیض الاسلام، شماره قضیه: ۲۶۰ موضوع: ۸- نذر ضریح جواهر نشان برای حضرت زینب علیهاالسلام و شفای دختر هندی، شماره قضیه: ۲۶۳موضوع: ۹- با نذر صد لیره طلا- برای روضه خوانی، دزد صندوقچه‌ی جواهرات فرانسوی را برگرداند، شماره قضیه: ۲۴۷موضوع: ۱۰- با نذر چهل گوسفند، سرطان حنجره‌ی فرزند راجه شفا یافت، شماره قضیه: ۲۵۱موضوع: ۱۱- شفای فرزند یهودی در اصفهان با نذر یک گوسفند برای حضرت عباس علیه‌السلام، شماره قضیه: ۲۵۴موضوع: ۱۲- طبیعی شدن زایمان زن فرانسوی، با نذر دو قالیچه برای حضرت رقیه علیهاالسلام، شماره قضیه: ۲۶۷ [صفحه ۱۷۳]

احترام عزاداران و زائران

سوء ظن سید محمود عطاران به جوان عزادار و کتک زدن او و تورم دستش

سید بزرگوار مرحوم سید محمود عطاران رضوان الله تعالی علیه فرمود:سالی در ایام عاشورا در هیئت سینه زنان و عزاداران محله‌ی سردزک بودم. جوانی زیبا در اثناء زنجیر زدن به زنان نگاه میکرد. بالاخره من طاقت نیاوردم و غیرت کردم و به او سیلی زدم و از صف خارجش کردم.چند دقیقه بعد دستم درد گرفت و تدریجا شدت کرد تا اینکه ناچار به دکتر مراجعه کردم. دکتر گفت: علت درد و جهت آن را نفهمیدم، ولی روغنی تجویز کردم که دردش را ساکت می کند.آن روغن را به کار بردم ولی نفعی نبخشید، بلکه دیدم هر لحظه دردش شدیدتر و ورم و آماسش بیشتر می‌شود!به خانه آمدم و فریاد می‌زدم و آن شب خواب نرفتم. فقط در آخر شب لحظه‌ای خوابم برد. حضرت شاهچراغ علیه‌السلام را در عالم رؤیا دیدم که فرمودند: باید آن جوان [صفحه ۱۷۴] را راضی کنی.چون به خود آمدم، دانستم که سبب درد چیست. رفتم و جوان را پیدا کردم و معذرت خواستم و بالاخره راضیش کردم و در همان لحظه درد ساکت و ورمها تمام شد و معلوم شد که من خطا کرده بودم و فقط سوءظن بوده است و من بدون علت به عزادار حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام توهین کرده بود. [۱۰۸] .

سیلی به زائر حضرت ابوالفضل، صورت آن حضرت را کبود کرد

جناب سلالهٔ السادات آقای سید مصطفی مستجاب الدعوهٔ، به نقل از پدرشان، مرحوم سید تقی مستجاب الدعوهٔ (کفشدار حرم حضرت عباس علیه‌السلام) این قضیه را نقل کرده‌اند:عربی بادیه نشین بچه‌اش مریض می‌شود. با پای برهنه، دوان دوان به کربلا می‌آید و خود را به حرم مطهر حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام می‌رساند و در مقابل ضریح مطهر قرار می گیرد.یکی از خدام، آن عرب را با پای برهنه و خون آلود و کثیف در کنار ضریح می‌بیند، لذا سیلی محکمی به عرب می‌زند و می گوید: تو ادب را رعایت نکرده‌ای! اینجا جای بسیار حساس و با اهمیتی است و نباید این طور بی‌مبالاتی کرد. و خلاصه،، به زائر عرب توهین بسیار می کند. عرب اشاره به ضریح می کند و می گوید: یا اباالفضل علیه‌السلام، من خیال کردم اینجا خانه‌ی شماست، ولی حالا می‌بینم این شخص در اینجا امر و نهی می کند!این جمله را می گوید و با ناراحتی برمی گردد و در کاروانسرایی منزل می کند. خادم مزبور، شب در عالم رؤیا می‌بیند که حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام به خدام، عطایا و هدایایی می‌دهند. او هم جلو می‌رود تا صله‌ای بگیرد. اما حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام [صفحه ۱۷۵] از وی رو برمی گردانند! خادم عرض می کند: آقا جان چرا به من توجه ندارید؟ حضرت علیه‌السلام می‌فرماید: صورتم را ببین، کبود شده است! کبودی آن، در اثر آن سیلی است که تو به آن عرب زده‌ای، ولی در واقع به من خورده است! چرا او را از حرم بیرون کردی؟! تا او را راضی نکنی از تو راضی نخواهم شد!خادم می گوید: یا سیدی، من او را در کجا پیدا کنم؟! حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام آدرس محل سکونت عرب را به او می‌دهند و می گویند: به او بگو بچه‌ات را شفا دادیم! خادم نیمه شب از خواب بیدار شد و خود را به کاروانسرا رساند و عرب را بیدار کرد. عرب بیچاره دوباره ترسید! زیرا گمان کرد که دوباره آمده است تا او را تنبیه کند! ولی نمی‌دانست که آقای مهربان، خادم را فرستاده‌اند تا از او دلجویی کند.باری، خادم دست و صورت مرد عرب را می‌بوسد و جریان خواب را برای او تعریف می کند و از عرب پوزش می‌طلبد و پیام مسرت آمیز حضرت اباالفضل علیه‌السلام را به او می‌رساند و می گوید: آقا فرمودند به شما بشارت بدهم که فرزندت را شفا می‌دهند. در این هنگام، عرب بسیار خوشحال می‌شود و خدا را شکر می کند که مورد لطف و عنایت آقا قمر بنی هاشم علیه‌السلام قرار گرفته است. [۱۰۹] .

امام حسین به خادم فرمودند: امشب عزیزترین میهمان مرا از حرم بیرون کردی

آقای حاج سید عبدالرسول خادم، این قضیه را از سید عبدالحسین، کلیددار حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و پدر کلیددار فعلی نقل فرمود:مرحوم سید عبدالحسین شبی در حرم مطهر می‌بیند که عربی با پای برهنه و خون [صفحه ۱۷۶] آلود، پای خونین و کثیف

خود را به ضریح زده است و عرض حال می کند. آن مرحوم او را نهیب می‌دهد و بالاخره امر می کند که او را از حرم بیرون نمایند!در حال بیرون رفتن، آن عرب رو به ضریح حضرت امام حسین علیه‌السلام کرد و گفت: یا حسین، من گمان می کردم که اینجا خانه‌ی شما است، اما حالا معلوم شد که خانه‌ی شخص دیگری است، و سپس با حال منقلب از حرم بیرون رفت.در همان شب، آن مرحوم در خواب می‌بیند که حضرت امام حسین علیه‌السلام روی منبر در صحن مقدس تشریف دارند و ارواح مؤمنین در خدمت ایشان هستند و حضرت از خادم خود شکایت می کنند. کلیددار می‌ایستد و عرض می کند: یا جداه! مگر چه خلاف ادبی از ما صادر شده است؟حضرت علیه‌السلام می‌فرمایند: امشب عزیزترین مهمان مرا از حرم من، با زجر بیرون کردی و من از تو راضی نیستم و خدا هم از تو راضی نیست! مگر اینکه او را راضی کنی. عرض می کند: یا جداه، او را نمی‌شناسم و نمی‌دانم کجاست؟حضرت فرمودند: الان در خان حسین پاشا (نزدیک خیمه گاه) خوابیده است و دیشب به حرم ما آمده بود، زیرا او را با ما کاری بود که برایش انجام دادیم! حاجت او شفای فرزند مفلوجش بود. او فردا همراه با قبیله‌اش می‌آید. پس تو از آنان استقبال کن.چون سید عبدالحسین بیدار می‌شود، با چند از خادمها به سوی «خان حسین پاشا» می‌رود و آن غریب را در همانجا که حضرت فرمودند، می‌یابد و دستش را می‌بوسد و او را با احترام به خانه‌ی خود می‌آورد و از او به خوبی پذیرایی می‌نماید. [صفحه ۱۷۷] فردا هم به اتفاق سی نفر از خدام به استقبال می‌رود، چون مقداری راه می‌رود، می‌بیند که جمعی هوسه کنان (شادی کنان) می آیند و آن بچه‌ی مفلوج را که شفا یافته بود، همراه خود آورده‌اند و به اتفاق به حرم مطهر آقا امام حسین علیه‌السلام مشرف می‌شوند. [۱۱۰].

امام حسین به بازدید ملا عباس مازندرانی و زوار می‌آیند و برای پیرمرد کفش جفت کن، سلام می‌فرستند

واعظ شهیر، مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ احمد کافی خراسانی رضوان الله تعالی علیه فرمود: مرحوم حاج شیخ مهدی مازندرانی رضوان الله تعالی علیه در کربلا بود، پنجاه سال صبحها در رواق حرم امام حسین علیه‌السلام منبر می‌رفت و آدم خوب و معروفی بود. چند جلد کتاب به نامهای کوکب دری، معالی السبطین، شجره‌ی طوبی و آثار الحسین علیه‌السلام نوشته است. وی در کتاب آثار الحسینش این قضیه را نقل کرده است:در مازندران، یک نفر به نام ملا عباس چاوش بود، او هر سال یک پرچم روی دوشش می گرفت و به طرف کربلا می‌رفت و یک عده از مردم نیز به دنبال این پرچم به کربلا می‌رفتند.مرحوم مازندرانی می گوید: یک سال ملا عباس تصمیم گرفت به کربلا نرود، چون یک گرفتاری برایش پیش آمده بود. در آن سال سی و دو نفر از جوانهای اطراف روستایش آمدند و گفتند: ملا عباس، بیا به کربلا برویم! ملا عباس گفت: من امسال یک گرفتاری دارم که نمی‌توانم به کربلا بیایم. جوانها گرفتاریش را برطرف کردند. [صفحه ۱۷۸] ملا عباس چاوش، پرچم را برداشت و گفت: «هر که دارد هوس کربلا خودش باشد!» ملا عباس چاوش به راه افتاد و جمعیتی از مردم، از این ده و آن شهر نیز جمع شدند و شهر به شهر آمدند تا به نزدیکی‌های کربلا رسیدند و در منزلگاه منزل کردند. آنها در اول شب دور هم نشستند که ناگهان ملا عباس گفت: رفقا امشب چه شبی است؟!مردم گفتند: امشب شب جمعه است. ملا عباس گفت: رفقا آن چراغها را می‌بینید؟ گفتند: آری. گفت: آنها چراغهای گلدسته‌های حرم حضرت امام حسین علیه‌السلام است. یک منزل بیشتر نمانده است. می‌دانم که خسته و مانده و ناراحتید، اما چون شب جمعه است، بیایید این منزل دیگر را هم برویم، تا اینکه در شب جمعه یک زیارتی از امام حسین علیه‌السلام بکنیم.رفقا گفتند: باشد، می‌رویم! همه راه افتادند و آمدند. در آن زمان مسافرخانه و هتل نبود، بله سراهایی بود. اینها چون به کربلا رسیدند، با اسبها و الاغها توی سرای رفتند. اسبهایشان را در طبقه پایین بستند و خودشان هم در اطاقهای بالا منزل کردند و آنها را گذاشتند. ملا عباس گفت: رفقا اکنون اثاثها را رها کنید! باید تا صبح نشده است، به حرم آقا امام حسین علیه‌السلام برویم.وقتی همه‌ی آنها در صحن امام حسین علیه‌السلام رسیدند، یک عده از جوانها آمدند و دورش را گرفتند و گفتند: ملا عباس آن شبهای

جمعه‌ای که ما در مازندران بودیم، توی روستایمان دورت جمع می‌شدیم و تو یک نوحه می‌خواندی و ما برای امام حسین علیه‌السلام سینه می‌زدیم، حالا هم شب جمعه است و می‌خواهیم در صحن و حرمش عزاداری کنیم.ملا عباس گفت: چشم. امشب هم برایتان نوحه می‌خوانم.ملاـ عباس می گوید: با خودم گفتم: در حرم آقا امام حسین علیه‌السلام برایشان زیارت [صفحه ۱۷۹] می‌خوانم و بعد می‌رویم بالای سر امام حسین علیه‌السلام و دفترچه‌ی نوحه‌ام را درمی‌آورم و آن را باز می کنم و هر نوحه‌ای آمد، همان نوحه را می‌خوانم.وقتی آمدم بالای سر امام حسین علیه‌السلام دفترچه را درآوردم و آن را باز کردم، دیدم سر صفحه نوحه‌ی حضرت علی اکبر علیه‌السلام آمد. فهمیدم که این اشاره‌ی خود ابی‌عبدالله علیه‌السلام است. نوحه‌ی حضرت علی اکبر علیه‌السلام را خواندم.حالا شما مناسبتها را ببینید. یک مشت جوان و سفر اول آنتها و توی حرم امام حسین علیه‌السلام و شب جمعه و نوحه‌ی علی اکبر علیه‌السلام! یک حالی پیدا کرده بودند. بعد ملا عباس صدا زد: رفقا بس است! برویم استراحت کنیم. همه افراد را برداشت و به سرا بازگشت. همه خسته و مانده افتادند و خوابشان برد.ملا عباس می گوید: وقتی که خوابم برد، در عالم خواب دیدم که یک نفر در سرا را می‌زند. من بلند شدم و آمدم تا ببینم کیست؟ دیدم یک غلام سیاهی پشت در است. به من سلام کرد و گفت: ملا عباس چاوش شما هستید؟! گفتم: بله. گفت: آقا فرمودند: به رفقا بگویید مهیا بشوید، ما می‌خواهیم به دیدن شما بیاییم! گفتم: آقا کیست؟!گفت: آقا همان کسی است که این همه راه، به عشق و علاقه‌ی او آمدی. گفتم: آقا امام حسین علیه‌السلام را می گویی؟! گفت: آری!گفتم: کجا هستند؟ برای پابوسی ایشان می‌رویم. گفت: نه، آقا فرموده‌اند: خودم می‌آیم!ملا عباس می گوید: در عالم خواب آمدم و رفقا را خبر کردم و همه‌ی ما مؤدب نشستیم، به خاطر اینکه الان آقا می‌آیند. طولی نکشید که دیدم در سرا باز شد! مثل اینکه خورشید طلوع کند، نور خیر کننده‌ای ظاهر شد، ناگهان من و رفقایم می‌خواستیم بلند شویم اما آقا اشاره کردند و فرمودند: ملاـ عباس، تو را به جان [صفحه ۱۸۰] حسین، بنشینید! شما خسته‌اید و تازه رسیده‌اید، راحت باشید. سپس احوال یک یک ما را پرسیدند و بعد فرمودد: ملا عباس! گفتم: بله آقاجان. فرمودند: می‌دانی چرا من امشب به اینجا آمدم؟! گفتم: نه آقا جان. فرمودند: من با شما سه کار داشتم. گفتم: آن سه کار چیست آقا جانم؟فرمودند: اولا، بدان که هر کس زائر ما باشد، به دیدنش می‌رویم!ثانیا، شبهای جمعه وقتی در مازندران هستی و جلسه دارید و دور هم می‌نشینید، یک پیرمردی دم در می‌نشیند و کفش‌ها را درست می کند، سلام حسین را به او برسان!سپس فرمودند: ملا عباس! کار سوم هم این است که آمدم به تو بگویم که اگر دفعه‌ی دیگر رفقا را در شب جمعه به حرم آوردی،... گفتم بله آقا؟ یک وقت دیدم بغض راه گلویشان را گرفت. گفتم: آقا چی شده؟ فرمودند: ملاـ عباس اگر دو مرتبه رفقایت را شب جمعه به حرم آوردی و خواستی نوحه بخوانی، دیگر نوحه‌ی علی اکبر را نخوانی! گفتم: چرا نخوانم؟ مگر بد خواندم؟ غلط خواندم؟! فرمودند: نه. گفتم پس چرا نخوانم؟!فرمودند: ملا عباس! مگر نمی‌دانی شبهای جمعه مادرم فاطمه زهرا علیهاالسلام به کربلا می‌آیند؟! [۱۱۱].

آمدن حضرت ابوالفضل و حر و اصحاب به دیدن زوار، در رؤیای ملا عباس

این قضیه توسط حجهٔ الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد علی برهان نقل شده است:این حقیر، در سال ۱۳۳۶ یا ۳۷ شمسی، که جواز سفر به عتبات مقدسه به مبلغ [صفحه ۱۸۱] پانزده تومان بود، بعد از دهه‌ی محرم، به اتفاق یک نفر زائر، از طریق خرمشهر با موتور آبی به حله و از آنجا به نجف اشرف و سایر عتبات مقدسه (کربلا، کاظمین و سامرا) مشرف شدیم.مدتی به قصد زیارت، خوصا در کربلای معلی، ماندیم و همیشه پس از زیارت امام حسین علیه‌السلام یا حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، به نماز جماعت مرحوم آیت الله شیخ محمد علی سیبویه قدس سره حاضر می‌شدیم. یک روز کتابی را که تألیف مرحوم آقای سیبویه بود مطالعه می‌کردم، در آن کتاب دیدم که ایشان این قضیه را مرقوم فرموده‌اند:کاروانی از ایران به قصد زیارت به کربلا آمده بود و یک نفر روحانی به نام ملا عباس آن کاروان را همراهی می‌کرد. ملا عباس، که خیلی اهل ولاء و دارای خلوص نیت بود، نقل کرد: روز اول

که به کربلا وارد شدیم، به زیارت حضـرت امام حسـین علیه‌السلام و حضرت ابوالفضل علیه‌السلام رفتیم.شب آن روز، در عالم رویا دیدم که آقایی با نوکر و نفرات دارند به اطاق ما تشریف می‌آورند. پرسیدم: این آقا که جلوی همه می‌آیند و اینقدر نورانی هستند، نامشان چیست؟ یکی از همراهانشان، که گویا از اصحاب امام حسـین علیه‌السلام بود، گفت: این آقا، همه کاره‌ی دربار امام حسین علیه‌السـلام، یعنی حضـرت اباالفضل علیه‌السلام هستند که به دیدن شماها تشریف آورده‌اند!من از جا بلند شدم و به استقبالشان رفتم و عرض کردم: آقـا، مـا چـه قـابلیتی داریـم کـه شخصـیتی مثـل شـما بزرگـوار و همراهـان محترمتـان بـه دیـدن مـا بیاییـد و زحمت بکشید؟!حضـرت علیه‌السـلام فرمودند: شـما شیعیان و محبین ما هستید و خیلی در نزد ما احترام دارید. من و این اصحاب برادرم، به امر برادرم امام حسـین علیه‌السلام به دیدن زوارمان [صفحه ۱۸۲] می‌آییم و سـر چهار فرسخی که می‌خواهند به سرزمین کربلا وارد بشوند، حر بن یزید ریاحی را به استقبالشان می‌فرستیم.در این هنگام، من از شدت خوشحالی و با گریه‌ی شوق از خواب بیدار شدم. [۱۱۲].

شفای چشم آیت الله حاج میرزا مهدی بروجردی توسط گل پای زوار امام حسین در قطار باربری

آقـای حـاج میرزا مهـدی بروجردی سـاکن شـهر قم، که از علمـا و بزرگـان حوزه‌ی علمیه و صـاحب تألیفات عدیـده همچون کتاب «اسلام و مستمندان» هستند، این قضیه را در آن کتاب نقل فرموده‌اند:در سن بیست سالگی در اثر ضعف چشم محتاج به عینک شدم و بالنتیجه لازم دانستم که برای علاج آن اقدام عاجلی به عمل آورم. برای این منظور به پزشکان متخصص چشم مراجعه کردم، ولی بعـد از مـداوای زیـاد نتیجه‌ی مثبتی به دست نیامـد و برای خوانـدن خطوط و دیـدن افراد عینـك نیازمنـد بودم.بالاخره سالی بعـد از مراجعت از مکه، از طرف کویت به کاظمین مشـرف شـدم. نزدیك اربعین، که شب زیارتی حضـرت امام حسـین علیه‌السـلام است؛ مردم از اطراف به کربلا می‌رفتنـد تا از فیوضات آن شب و عنایات و الطاف الهی در حرم امام حسـین علیه‌السـلام بهره‌مند شوند. من هم به همین منظور، عازم کربلا شدم تا بتوانم شفای چشم خود را در کنار آن مرقد از خدای متعال بخواهم و با توسل به ذیل عنایت حضـرت سـید الشهداء علیه‌السلام اباعبدالله الحسین علیه‌السلام، خداوند حاجتم را برآورد. [صفحه ۱۸۳] عصر روز نوزدهم صفر، به عزم کربلا، کـاظمین را ترك گفتـم: وسـیله‌ی سـفر مـا قطـار راه آهن بـود و معلـوم است که قطار برای پیاده کردن و سـوار کردن مسـافرین، ایسـتگاههای متعـدد دارد. چون شب اربعین بود، جمعیت زیـادی که از دهـات مجاور می‌آمدنـد، برای سوار شـدن در هر ایسـتگاهی ایسـتاده بودنـد.به هر حـال جمعیت زیـادی داخل قطار را پر کرده بودنـد، به گونه‌ای که داخل کوپه‌های مسافربری جای خـالی نبود و مـا در کوپه‌ای بودیم که محـل چهـار پایـان بود و صـندلی هم نـداشت! مردم اکثرا سـراپا ایستاده بودنـد و در راهرو و کوپه‌هـا هیـچ جـای اضافی نبود! در عین حال، باز در هر ایستگاه بر جمعیت و تزاحم افزوده می‌شـد.خصوصا در یکی از ایستگاه‌ها بعضـی از اعراب بـدوی و کثیف، بـا پـای برهنه و گل‌آلود سوار شدنـد و بعضـی از آنها را در کوپه‌ای که ما بودیم، جا دادنـد. البته وضع لبـاس و انـدام آنهـا به گونه‌ای بود که من واقعا از آنها متنفر بودم و با خود می‌گفتم: اینها کی هسـتند و با پای گل‌آلود کثیف می‌خواهد به کجا بروند؟!با این وضع چه زیارتی؟ آیا اینها هم از زوار محسوب می‌شوند؟! دراین فکر بودم که ناگاه به فکرم رسـید که لباس و صورت و تجملات ظاهری نشانه‌ی آدمیت نیست!از کجا معلوم که اینها زائر واقعی امام حسین علیه‌السلام نباشند؟ چه بسا مردم خوش ظـاهری که به زیارت می‌رونـد، ولی در اثر خبث باطنی زائر نیسـتند! پس اینها را سـبك نشـمار! شایـد تقربشان نزد حق زیادتر از دیگران باشد. با این اندیشه کمی آرام گرفتم.بعد به یاد آوردم که من در سن بیست سالگی و گل جوانی، به ضعف چشم گرفتار شـده‌ام. خـدایا می‌شود به من توجهی کنی و در اثر توسل به امام حسـین علیه‌السـلام سـلامت چشم را به من باز گردانی؟ آیا توسل من در امشب نتیجه‌ای دارد؟ آیا امام حسـین علیه‌السلام به من عنایتی می‌فرمایند؟ آیا خدا امشب حاجتم را برمی‌آورد؟ اجابت دعا که در [صـفحه ۱۸۴] تحت قبه و بارگاه حضـرت امام حسـین علیه‌السـلام از وعـده‌های حق است!ناگاه با خود گفتم: به زیارت

می‌روم تـا عرض حـاجت کنم! وه چه مقـام بزرگی! وه چه حاجت کوچکی! مقام رفیع و بلنـد حضـرت اباعبـدالله علیه‌السـلام جانباز کوی حق کجا و شـفای ضـعف چشم من کجا؟! چه انتظار و خواسته‌ی کوچکی؟! برای نیل به این حاجت می‌توانم به خواست خدا، از زوار حضـرتش اسـتفاده کنم!در این حـال بـا قلبی دور از شـائبه و با صـفای باطنی و معنوی و با توجه به مقام زائران آن حضـرت، چشمم به پای یکی از مسافران کربلا که پایش گل‌آلود بود، افتاد. آهسته دست بردم و به مقدار عدسی از گل خشکیده‌ی پای او را برداشتم و آن را در دستم سرمه کردم و با دست چپ عینک از چشم برداشتم و با دست راستم آن خاک را به چشمم مالیدم.مالیدن آن خـاک همـان و خوب شـدن و رفع ضـعف چشم همان! دیگر هرگز نیازی به عینک پیـدا نکردم. اللهم ارزقنا زیارهٔ قبره و شـفاعهٔ جده آمین رب العالمین. [۱۱۳] .

توجه امام حسین به سید نورالدین نهاوندی که با حالت جنابت به صحن آمد، حمامها بسته بود و او برای فوت زیارت وداع اضطراب داشت

مرحوم حاج سید نورالدین نهاوندی از تجار معروف و متدین اراک بوده است. وی اگر چه سواد نداشته است، لکن بسیار با ایمان و خوش عقیـده و صـادق بوده است و مردم اراک به او عقیـده داشـته‌اند و کرامـاتی نیز به او منسوب است. عالم جلیل القـدر حضـرت حجهٔ الاسـلام جنـاب آقا علی میر یحیی این قضـیه را از آن سـید بزرگوار نقل [صـفحه ۱۸۵] کرده‌اند:سـید نورالدین گفت: قبل از اینکه متأهل شوم، به اتفاق مادرم همراه با قافله‌ای به عزم زیارت حضـرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام به طرف کربلا حرکت کردیم و البته من در راه، خیلی به مـادرم خـدمت می‌کردم. مـدتی در کربلاـ بودیم و حضـرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السـلام و سـایر عتبات مقـدسه را نیز زیـارت کردیم و در پایان، برای آخرین مرتبه به عنوان زیارت وداع به کربلا بازگشتیم.از طرف رئیس قافله ابلاغ شـد که فردا عـازم حرکت باشـیم و آن شب هم شب جمعه بود. به مـادرم خبر دادم تـا برای زیارت وداع برویم، لکن مادرم قبول نکرد و گفت: الان خسـته هستیم. چند ساعتی استراحت می‌کنیم و سـپس در هنگام سحر، به زیارت مشرف می‌شویم. من هم رضایت مادرم را ترجیـح دادم و خوابیـدم. هنگام سـحر از خواب بیـدار شدم و متأسـفانه دیدم کارم خراب شده و جنب شده‌ام! با عجله‌ی زیادی به عزم غسـل کردن، به طرف حمـام رفتم، امـا در حمـام بسـته بود! به حمام دیگری رفتم و آن هم باز نبود!خلاصه به هر کجا رفتم، در حمام برویم باز نشـد و بالاخره با ناراحتی فوق العاده‌ای به صـحن مطهر روانه شـدم و دیـدم همراهان قافله‌ی ما، همه به زیارت وداع مشـغول هسـتند. به اندازه‌ای غم و اندوه مرا فراگرفت که نمی‌توانم توصـیف نمایم! از روی تأسف و نارحتی، چندان به پشت دسـت خود زدم که دسـتم مجروح شـد! سـپس بـا حـالت بیچـارگی و اضـطرار، پشت پنجره آمـدم.ناگهـان چشـمم افتاد به جمال دل آرای حضـرت سیدالشـهداء علیه‌السـلام در حالی که ایشان از بالای ضریح مطهر، آهسته به طرف من می‌آمدند! نگاه محبت آمیزی به من فرمودنـد، و دست محبت به صورتم کشـیدند و فرمودند: سـید نورالدین! خیلی [صـفحه ۱۸۶] نـاراحتی؟! برو غسـل کن! تا به حمام برسـی، حمـام بـاز می‌شود!ناگهـان به خود آمـدم و دیـدم از آقا خبری نیست! با کمال عجله به طرف حمام روانه شـدم و دیـدم تازه حمامی می‌خواهد، درب حمام را باز کند. با کمال شوق غسل کردم و سپس به زیارت وداع موفق شدم. [۱۱۴] .

غسل و نماز بر بدن زائر امام حسین توسط حضرت امام زمان

مرحوم آیهٔ الله حاج میرزا محمد علی گلسـتانه اصفهانی، در آن وقتی که ساکن مشهد بودند؛ برای یکی از علمای بزرگ مشهد نقل فرموده بودند که، عموی من مرحوم آقای سـید محمد علی که از مردان صالح و بزرگوار بود، این قضـیه را نقل می‌کرد.در اصـفهان شخصـی به نـام «جعفر نعلبنـد» بود که حرفهـای غیر متعـارفی می‌زد. مثلاـ می‌گفت: «من به خـدمت حضـرت امـام زمـان علیه‌السـلام رسـیده‌ام و طی الارض کرده‌ام» و طبعا با مردم هم کمتر تماس می‌گرفت و حتی گاهی مردم پشت سر او حرف می‌زدند.روزی برای زیـارت اهـل قبـور به تخت فولاـد اصـفهان می‌رفتم، در بین راه دیـدم آقـا جعفر نیز به آن طرف می‌رود. من نزدیـک او رفتم و به او

گفتم: دوست داری با هم راه برویم؟ گفت: مانعی ندارد. بالاخره در میان راه از او پرسیدم: مردم درباره شما حرفهایی می‌زنند! آیا راست می گویند که تو به خدمت حضرت امام زمان علیه‌السلام رسیده‌ای؟!آقا جعفر ابتدا نمی‌خواست جواب بدهد، لذا گفت: آقا، از این حرفها بگذریم [صفحه ۱۸۷] مسائل دیگری را با هم مطرح کنیم! اما من اصرار کردم و گفتم: انشاءالله اهل هستم. بالاخره آقا جعفر گفت: بیست و پنج بار به کربلا مشرف شده بودم؛ تا آنکه در سفر بیست و پنجم، شخصی که اهل یزد بود، در راه با من رفیق شـد. چنـد منزل با هم رفتیم و او مریض شـد و کم‌کم مرضـش شدت کرد تا به منزلی رسـیدیم که قافله به خاطر ناامن بودن راه، دو روز در آن منزل مانـد. تـا اینکه قـافله‌ی دیگری رسـید و هر دو قـافله بـا هم جمع شدنـد و حرکت کردنـد.حال مریض بزودی رو به سختی گذاشـته بود وقتی قافله می‌خواست حرکت کنـد، من دیدم که به هیچ وجه نمی‌توان او را حرکت داد. لذا نزد او رفتم و به او گفتم: من می‌روم و برای تو دعا می کنم که خوب شوی.وقتی خواسـتم با او خداحافظی کنم، دیدم او گریه می کند! من متحیر شدم، از طرفی روز عرفه نزدیـک بود و بیست و پنـج سـال، همه ساله در روز عرفه در کربلا بوده‌ام و از طرفی نیز نمی‌توانسـتم این رفیق را در این حـال تنهـا بگـذارم و بروم؟!به هر حـال نمی‌دانسـتم چه کنم و همینطور که اشـک می‌ریخت، به من گفت: فلانـی من تا یـک سـاعت دیگر می‌میرم! این یـک سـاعت را هم صبر کن و وقتی من مردم، هر چه دارم از قبیـل خورجین و الاـغ و سـایر اشـیا، مال تو باشد. فقط جنازه‌ی مرا به کربلا برسان و مرا در آنجا دفن کن! من دلم سوخت و هر طور بود در کنار او ماندم، تا او از دنیا رفت. اما قـافله برای من صبر نکرد و حرکت نمود. من جنـازه‌ی او را به الاغش بسـتم و به طرف کربلا حرکت کردم. از قافله اثری جز گرد و غباری باقی نمانده بود. و من به آنها نرسیدم. حدود یک فرسخ که راه رفتم، هم خوف مرا گرفته بود و هم هر طور که آن [صفحه ۱۸۸] جـازه را به الاـغ می‌بسـتم، پس از یـک مقـدار راه پیمودن، باز جنازه می‌افتاد و به هیـچ وجه روی الاغ قرار نمی گرفت.بالاخره چون دیدم که نمی‌توانم او را ببرم، خیلی پریشان شدم و ایسـتادم و به حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام سلامی عرض کردم و با چشم گریان گفتم: آقا، من با این زائر شما چه کنم؟! اگر او را در این بیابان بگذارم، مسئول هستم و اگر بخواهم به کربلا بیاورم، می‌بینید که نمی‌توانم و درمانـده و بیچاره شـده‌ام؟!ناگهـان دیـدم، چهـار سوار که یکی از آنها شخصـیت بیشتری داشت، پیـدا شدنـد و آن بزرگوار به من فرمودند: جعفر! با زائر ما چه می کنی؟عرض کردم: آقا چه کنم؟ درمانده شده‌ام و نمی‌دانم چه کنم؟ در این اثناء آن سه نفر پیاده شدنـد، یکی از آنها نیزه‌ای در دست داشت و با آن نیزه به زمین زد و چشـمه‌ی آبی ظاهر شد! سـپس آن میت را غسـل دادنـد و آن آقا جلو ایسـتاده و بقیه کنار او ایستادند و بر جنازه نماز خواندند و بعد او را سه نفری برداشـتندو محکم به الاغ بسـتند و ناپدید شدند!من حرکت کردم و با آنکه معمولی راه می‌رفتم، دیدم به قافله‌ای رسـیدم که آنها قبل از ما حرکت کرده بودند! از آنها عبور کردم و پس از چنـد لحظه باز قافله‌ای را دیـدم، که آنها قبل از این قافله حرکت کرده بودنـد! از آن‌ها هم عبور کردم و بعد از چنـد لحظـه‌ی دیگر بـه پـل سـفید کـه نزدیـک کربلاـ اسـت، رسـیدم! سپس وارد کربلاـ شـدم و خـودم از این سـرعت سـیر تعجب می کردم!بالاخره او را بردم، و در وادی ایمن (قبرسـتان کربلا) دفن کردم و سـپس من در کربلا [صـفحه ۱۸۹] مانده. پس از بیست روز، رفقایی که در قافله بودنـد به کربلا رسـیدند! آنها از من سـئوال می کردنـد: تو کی آمـدی! و چگونه آمـدی! من برای آن‌ها به اجمال، مطالبی را گفتم و آنها تعجب کردنـد!بالاخره روز عرفه شـد و وقتی به حرم سیدالشـهداء اباعبدالله الحسـین علیه‌السـلام رفتم، دیدم بعضی از مردم را به صورت حیوانات مختلف می‌بینم. [۱۱۵] از شدت وحشت به [صفحه ۱۹۰] خانه برگشتم. «دفعه‌ی دوم نیز در همان روز از خانه بیرون آمدم و باز هم آنها را به صورت حیوانات مختلف دیدم!عجیب‌تر این بود که بعد از آن سـفر، چند سال دیگر هم در ایـام عرفه به کربلا مشـرف شـده‌ام؛ ولی تنها در روز عرفه، بعضـی از مردم را به صورت حیوانات می‌بینم و در روزهای دیگر، آن حـالت برایم پیـدا نمی‌شود. لـذا تصـمیم گرفتم که دیگر در روز عرفه به کربلا مشـرف نشوم.من وقتی این مطالب را برای مردم اصـفهان می گفتم، آنها باور نمی کردند و یا پشت سر من حرف می‌زدند! بالاخره تصمیم گرفتم که دیگر با کسی از این مقوله حرف نزنم و مدتی هم چیزی برای کسـی نگفتم. تا آنکه یک شب با همسرم غذا می‌خوردیم، که ناگهان صدای در حیاط بلند شد.

من رفتم و در را باز کردم؛ دیدم شخصی می گوید: جعفرا حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام تو را می‌خواهند!من لباس پوشیدم و در خدمت او رفتم وی مرا به مسجد جمعه‌ی اصفهان برد، در آنجا دیدم که آن حضرت در مکانی که منبر بسیار بلندی در آن هست، نشسته‌اند و جمعیت زیادی هم در خدمتشان بودند. من با خود گفتم: در میان این جمعیت، [صفحه ۱۹۱] چگونه آقا را زیارت کنم و چگونه خدمتشان برسم؟ اما ناگهان دیدم که حضرت بقیهٔ الله ارواحنا فداه به من توجه فرمودند و صدا زدند: جعفر، بیا! من به خدمتشان مشرف شدم و ایشان فرمودند: چرا آنچه در کربلا دیده‌ای، برای مردم نقل نمی کنی؟!اعرض کردم: ای آقای من، آنها را برای مردم نقل کردم. ولی از بس مردم پشت سرم بدگویی کردند، گفتن آنها را ترک نمودم! حضرت بقیهٔ الله علیه‌السلام فرمودند: تو کاری به حرف مردم نداشته باش! تو آن قضیه را برای آنها نقل کن، تا مردم بدانند که ما چه نظر لطفی به زوار جدمان حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام داریم! [۱۱۶] . [صفحه ۱۹۲]

ملحقات بخش ۰۶ در این کتاب

موضوع: ۱- دل روضه خوان شکسته شد، ولی ائمه‌ی اطهار علیه‌السلام دل او را بدست آوردند، شماره قضیه: ۳موضوع: ۲- احترام ملائکه به منبری امام حسین علیه‌السلام در شب اول قبر، شماره قضیه: ۳۰۲موضوع: ۳- لبخند امام حسین و جواب سلام به جوانی که پدر و مادرش را به کربلا آورد، شماره قضیه: ۱۲۵موضوع: ۴- حضرت ابوالفضل و حضرت علی اکبر علیهماالسلام به استقبال زائر امام حسین علیه‌السلام می‌آیند، شماره قضیه: ۱۴۰موضوع: ۵- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام کاروان زوار را نجات دادند، شماره قضیه: ۱۳۴موضوع: ۶- حضرت امام حسین علیه‌السلام از گرفتاری خانم زائر می گریند و حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را به کمک می‌فرستند، شماره قضیه: ۱۳۶موضوع: ۷- سیراب نمودن زائر امام حسین علیه‌السلام موجب هدایت یونس ارمنی شد، شماره قضیه: ۱۷۲موضوع: ۸- غبار زوار امام حسین علیه‌السلام موجب هدایت جمال الدین خلیعی موصلی شد، شماره قضیه: ۱۷۱موضوع: ۹- جوان نصرانی که به خاطر همراهی با دوستانش به کربلا وارد شده بود نیز به عنوان زائر محسوب شد، ۱۷۶موضوع: ۱۰- ترسایی که در خانه‌ی امین الدوله بود نیز به عنوان زائر محسوب شد، شماره قضیه: ۱۷۷موضوع: ۱۱- شیعه شدن حکیم غلامحسین هندی توسط حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سبب بذل مال در عزاداری، شماره قضیه: ۱۷۳موضوع: ۱۲- امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: چون شخص غاصب، خادم عزاداران امام حسین علیه‌السلام است، از او در گذرا!، شماره قضیه: ۱۸۴موضوع: ۱۳- شفای چشم حضرت آیهٔ الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی به برکت گل عزادار امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: ۲۰۴۱۴- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به خاطر گریه‌ی شخص سنی برای امام حسین، گوساله را به او بخشیدند و او شیعه شد، شماره قضیه: ۱۸۵ [صفحه ۱۹۵

اطعام در مجالس امام حسین (ع)

شرکت حضرت امام زمان در مسجدی در لبنان و خوردن از اطعام حضرت ابوالفضل و نامه‌ی ایشان به شیعیان

در طول تاریخ غیبت کبری حضرت بقیهٔ الله ارواحنا فداه، نامه‌های متعددی به علما و دوستان خود مرقوم فرموده‌اند. اما در سالهای اخیر یعنی در سال ۱۴۰۴ هجری قمری، ایشان نامه‌ای با یک دنیا محبت به شیعیان خود فرستادند. شرح این نامه را از اینجا آغاز می کنیم که حدودا سال ۱۴۱۰ هجری قمری بود که یکی از علما بزرگ اهل معنی قضیه‌ی زیر را برای من و جمعی از دوستان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام این چنین نقل فرمودند:یکی از دوستان امام عصر ارواحنا فداه، نامه‌ای از لبنان با قضیه‌ی مربوط به آن را برایمان به این شرح ارسال نموده‌اند:اما جماعت یکی از مساجد لبنان به نام «مسجد السیدهٔ نرجس علیهاالسلام» (یعنی

مسجد [صفحه ۱۹۶] حضرت نرگس مادر بزرگوار حضرت امام عصر ارواحنا فداه) وافراد هیئت امنای مسجد، قسم مؤکد یاد نموده‌اند که در این مسجد در ماه محرم به نام حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، مؤمنین را اطعام می‌نمودیم.برای این منظور و به عنوان شرکت مردم در ثواب این عمل، صندوقی در آن محل نصب کرده بودیم و چنانکه معمول است، صندوق دارای قفل بود و فقط روزنه‌ی باریکی داشت که بتوانند سکه یا اسکناسی تا کرده را داخل آن بیندازند.پس از مدتی که آن را باز نمودیم، با کمال تعجب نامه‌ای به همراه یک شکلات بزرگ لبنانی در آن یافتیم که به هر صورت بخواهیم محاسبه نماییم، محال است که آن دو را از روزنه‌ی باریک، در صندوق داخل نموده باشند و فقط باید با معجزه‌ای این کار انجام شده باشد، زیرا کلید آن نیز فقط در دست خودمان بود.وقتی نامه را باز نمودیم این جملات با ترتیب خاصی در آن نوشته شده بود: (لازم به تذکر است که آن خط مبارک، هیبت و عظمتی را در دل انسان ایجاد می‌کرد).بسم الله الرحمن الرحیم وقل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون» صدق الله العلی العظیم انا المهدی المنتظر»«اقمت الصلاهٔ فی مسجدکم»«و اکلت مما اکلتم»«و دعوت لکم»«فادعوا لی بالفرج» [صفحه ۱۹۷] ترجمه‌ی این جملات:«به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان»(ای پیامبر ما به مردم بگو:) هر عملی را که می‌خواهید انجام دهید، اما بدانید عمل شما را خدا و رسول او و مؤمنون (ائمه هدی علیهم‌السلام) می‌بینند.راست فرموده است خداوند بلند مرتبه‌ی با عظمت.من مهدی منتظر هستم.در مسجد شما نماز را برپا داشتم.و از آنچه شما خوردید، من هم خوردم.و برای شما دعا نمودم.پس شما هم برای فرج من دعا کنید.پس از نقل این نامه، دوستان آن حضرت، از این همه لطف، اشک شوق می‌ریختند و گریه می‌کردند.در تأیید این نامه، چند روز بعد یکی از روحانیون معظم در حرم مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به طور اتفاقی، تشرفی به محضر مقدس حضرت بقیهٔ الله «عجل الله تعالی فرجه الشریف» پیدا نموده و از آن حضرت درباره‌ی نامه‌ی فوق سؤال کرده بود که آن حضرت در جواب فرموده بودند: بلی آن نامه از ما می‌باشد.و من خودم آن روحانی عزیز و متقی را دیدم و دوباره از ایشان همان تشرف را پرسیدم و ایشان آن را برایم همانگونه که در بالا ذکر شد، بازگو فرمودند. [۱۱۷] . [صفحه ۱۹۸]

قند هفته‌ی گذشته «آب کوب» نبود

حجهٔ الاسلام والمسلمین آقای صادقی واعظ از شیخ غلامرضا یزدی، که عالمی عارف و زاهد و متقی بود و در یزد می‌زیست، نقل کردند که گفت:من در شبهای جمعه در منزل شخصی قصابی روضه می‌خواندم. یک شب در عالم خواب دیدم که صحرای محشر برپا است. حضرت امام حسین علیه‌السلام در یک جا نشسته‌اند و حضرت ابوالفضل علیه‌السلام منشی ایشان هستند و صورت مجالس و محافلی را که برای اهل بیت علیهم‌السلام برپا شده است، گرفته‌اند و حضرت ابوالفضل علیه‌السلام می‌نویسند بالاخره به روضه قصاب رسیدند. حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، طبق معمول هر هفته، نوشتند: کله قند سه شاهی.حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمودند: نه برادر، این هفته قندش آب کوب نبود و به قیمت صد دینار خریده بود. سپس من از خواب بیدار شدم.هفته بعد که به منزل قصاب رفتم به او گفتم: قند هفته‌ی گذشته، آب کوب نبود؟ گفت: قند جلوی شما آب کوب بود. گفتم: قند روضه چگونه بود؟ قصاب گفت: روز قبلش آمدم که بخرم ولی قند آب کوب نیافتم، بنابراین قند ارزان خریدم.خوانندگان توجه داشته باشند که تشکیلات امام حسین علیه‌السلام چقدر دقیق است! [۱۱۸] . [صفحه ۱۹۹]

توجه امام حسین به مقدار اطعام حاج محمدرضا بقال در روز اربعین

مرحوم حاج محمدرضا بقال ساکن شیراز، کوی آستانه، هر ساله در روز اربعین، چهل من برنج طبخ می‌کرد و به مردم می‌داد.سالی که به کربلا مشرف می‌شود، همان مقدار چهل من را معین می‌کند و به فرزندش سفارش می‌کند که در روز اربعین، این چهل من برنج را طبخ کند و به مردم بدهد.شب بعد از اربعین، در کربلا در خواب حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را می‌بیند و آن حضرت

می‌فرمایند: محمدرضا، امسال که کربلا آمدی؛ اطعام را نصف کردی!چون بیدار می‌شود، معنای این سخن را نمی‌فهمد تا اینکه پس از مراجعت به شیراز و گذشتن سه روز از ورودش و اطعام در آن سه روز، از فرزندش می‌پرسد: امسال در روز اربعین چه کردی؟ گفت: به سفارش شما عمل کردم!بالاخره پس از اصرار زیاد، فرزندش اقرار کرد که بیست من بیشتر طبخ نشد و بیست من دیگر را گذاردم برای ولیمه دادن در هنگام مراجعت شما، که آنها در این سه روز طبخ شد. [۱۱۹] . [صفحه ۲۰۰]

خانم سیاه پوشی فرمود: شما فقط در مجلس شرکت کرده‌اید، اما از اطعام آن مصرف نکرده‌اید

عالم متقی، سلالهٔ السادات، علامه سید مرتضی برقعی قدس سره از منبری‌های مشهور و پر مایه‌ی قم بودند و به لحاظ روحیات خاص ولایی و کثرت علم، جلسات سخنرانی ایشان غالبا مملو از طلاب و روحانیون بود.این بزرگوار در سالهای پایان عمرشان، در دهه‌ی دوم ماه صفر در منزل حاج غلامعلی فرجی واقع در قم، گذرخان، منبر می‌رفتند. قبل از منبر ایشان مرحوم حاج آقا مؤمن کربلایی (امام جماعت مسجد رضویه) منبر می‌رفتند و مسائل شرعی را می‌فرمودند و پس از منبر حاج آقا برقعی، جناب آقای حاج علی کوچک زاده و جناب آقای حسین آقا شکروی (نقاش) به مرثیه خوانی می‌پرداختند و مراسم سینه زنی پر شوری انجام می‌شد و پس از آن با آبگوشت از مردم پذیرایی می‌شد.مرحوم آقای برقعی که پیرمردی در حدود نود ساله بودند، پس از اتمام منبرشان از مجلس خارج می‌شدند، زیرا در آن کهولت سن، توان نشستن در جلسه‌ی سینه زنی که گاهی ساعتها به طول می‌انجامید را نداشتند.در یکی از این شبها، مرحوم آقای برقعی رؤیای خود را بر فراز منبر فرمودند که به شرح زیر است:دیشب در عالم رؤیا دیدم که در همین منزل، یک حوض پر از آب زلال و یک پاتیل پر از شربت قرار گرفته است. خانم سیاه پوشی در کنار آن ایستاده‌اند و مردم یکی یکی می‌آیند و اظهار عطش می‌کنند و آن مخدره لیوانی را از پاتیل، پر از شربت می‌کنند و [صفحه ۲۰۱] به دست هر یک از آنها می‌دهند.در این هنگام من جلو رفتم و به آن خانم عرض کردم: خانم من هم تشنه هستم. آن خانم بزرگوار لیوان را برای اولین مرتبه، از آب حوض پر کردند و به دست من دادند. من عرض کردم: خانم چرا پارتی بازی می‌کنید؟! [۱۲۰] به همه شربت می‌دهید و به من آب می‌دهید؟آن بزرگوار فرمودند: این مردم هم در مجلس عزاداری شرکت کرده‌اند و هم از اطعام آن خورده‌اند. بنابراین به آنها شربت می‌دهیم! اما شما فقط در مجلس شرکت کرده‌اید، اما از طعام آن مصرف نکرده‌اید!مرحوم آقای برقعی پس از نقل این رؤیا فرمود: من به واسطه‌ی کهولت سن نمی‌توانم تا پایان مجلس در اینجا بمانم. لذا از حاج غلامعلی فرجی خواهش می‌کنم که اگر ممکن است، لقمه‌ای از غذای امام حسین علیه‌السلام را، اگر چه مقداری نان و سبزی باشد، برای من مهیا کنند، تا در هنگام پایین آمدن از منبر، آن را بگیرم و همراه با خود ببرم.

اطعامی با برکت در منزل جناب آقای سید علی شاهرودی

این قضیه توسط آیهٔ الله آقای سید علی شاهرودی بیان شده است:این جناب در مجلس سوگواری مدرسه‌ی بزرگ آخوند، به عنوان یکی از خدام بودم. [صفحه ۲۰۲] در شب هفتم محرم، نوعا در عراق به نام حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام مجلس روضه گرفته می‌شود. در چنان شبی من چند نفری را که در چایخانه با هم مشغول اداره‌ی چای بودیم (که تعداد آنها با خودم هفت نفر می‌شد) برای شام به منزل خودم (که جاده‌ی دوم، یعنی میلان دوم بود) دعوت کردم. ضمنا روضه‌ی مختصری هم گذاشتم و به آقای شیخ عبدالحسین خراسانی گفتم که بیاید و ذکر مصیبتی کند.آن شب، مرحوم آیت الله العظمی حاج سید محمود قدس سره نیز همراه اخوی بزرگ حضرت آیت الله العظمی آقای سید محمد حسینی شاهرودی «دامت برکاته» و دو تن از داییها تشریف داشتند.آقای شیخ عبدالحسین، مجلس را تمام کرد و همه برای صرف شام نشستند. برخی از آقایان هم که برای شام دعوت نشده بودند، و در روضه شرکت کرده بودند، باقی ماندند، یکی از آنها جناب آقای روحانی بود که الان از علمای مشهد است.نمی‌دانم

چه کسی به آنها خبر داده بود که سید علی امشب شام می‌دهد. به دایی‌ام، آقای محمد تقی نیشابوری، و به اخوی اشاره کردم و آنها از اطاقی که در آن روضه خوانده شده بود، بیرون آمدند و هر سه نفر به اطاقی که هم اطاق بود و هم آشپزخانه رفتیم. در آنجا دیگ برنج و خورش را به آنها نشان دادم: یک دیگ برنج که فقط غذای ده نفر را در خود داشت و مقداری خورش نیز متناسب با همان بود.به همسرم گفتم: غیر از این غذا چه داری؟ تعداد اینها زیاد است و بالغ بر ۲۴ نفر می‌شوند. خانم گفتند: همین برنج و خورش است و دایی نیز گفت: دیر وقت است و از [صفحه ۲۰۳] بازار هم نمی‌توان غذا تهیه کرد (در آن زمان، چلوکبابی و اینها، در نجف مرسوم نبود) سپس فرمود: حالا همین غذا را بکش، خدا کریم است! و بعد رفت و در مجلس نشست.بنده در وسط خیابان رفتم و عمامه را از سرم برداشتم و رو به طرف کربلا کردم و گفتم: یا اباالفضل، این مجلس شماست و من هم سمت نوکری شما را دارم. اگر می‌خواهی آبروی من برود، به من مربوط نیست؛ آبروی خادم و مجلس شما می‌رود! البته، حالم هم منقلب شد.سپس به داخل منزل برگشتم و به خانواده گفتم: شما غذا را در ظرفها بریزید، خدا کریم است! در آن وقت کارد و چنگال مرسوم نبود و ظروف چینی هم نداشتیم؛ ظرفهایی بود فافونی (از جنس روی)، و دیس، هم مرسوم نبود؛ عوض دیس سینی بود و آن هم فافونی بود. آنها را پر می‌کردند و به وسیله‌ی بشقابها تقسیم می‌کردند.ناگهان مرحوم دایی و اخوی، از اطاق مهمانی صدا کردند: سید علی، بس است! ما هم التفات به اینکه چطور شد و چه قدر غذا کشیده‌ایم، پیدا نکردیم؛ نه من و نه اهل بیت من، نفهمیدیم که چه شد؟!آنها گفتند: دیگر بس است، تو هم بیا! من هم سر سفره رفتم و دیدم غذا زیاد است و حتی آن سینی هم که به عنوان دیس بود، پر بود! آمدم نشستم و مشغول خوردن شدم. قبلا مرحوم پدرم فرموده بودند: سید علی، اگر شامی داری بیاور، دیر شده است، نزدیک چهار بعد از مغرب است. و دیگران، که خبر نداشتند، گفتند: هان! [صفحه ۲۰۴] می‌خواهی به آقایان شام بدهی و ما را از شام محروم کنی؟!آنها بعد از دیدن شام گفتند: تو این همه شام داشتی و می‌خواستی ما را ادب کنی؟! من گفتم: بیایید دیگ را نگاه کنید! به خود حضرت ابوالفضل علیه‌السلام قسم که نظر خود اباالفضل علیه‌السلام بوده است و الا دیگ همین است که می‌بینید و هنوز دیگ نصفه بود و خالی نشده بود!مرحوم پدرم آمدند و آقایان هم آمدند و گفتند: سبحان الله! نظر لطف حضرت اباالفضل علیه‌السلام بوده است که این دیگ محدود، بتواند این همه جمعیت را غذا بدهد و باز نصفش باقی بماند! و هر یک نیز مختصری از آن غذا را به عنوان استشفا، به منزل خود بردند.به خود آقا اباالضفضل علیه‌السلام قسم، که غذا زیاد آمد، به طوری که فردا مازاد آن را میان همسایه‌ها تقسیم کردیم و تقریبا تا دو سه روز هم خودمان از آن می‌خوردیم!همین قضیه سبب شد که هر سال شب هفتم محرم مردم را دعوت کنیم و تعداد مدعوین نیز تا آنجا افزایش یافت که سالی چهارصد کیلو برنج می‌پختیم و تقریبا یک گوساله قیمه درست می‌کردیم و الان هم در شاهرود همین رویه را داریم. [۱۲۱] . [صفحه ۲۰۵]

ملحقات بخش ۰۷ در این کتاب

موضوع: ۱- غذای هفت نفر به برکت آب انبار امام حسین، شصت نفر را سیر کرد، شماره قضیه: ۴۵موضوع: ۲- از عالم غیب، قند وشکر و چای برای کارگران بیت العباس گچساران آورده شد، شماره قضیه: ۱۴۳موضوع: ۳- از عالم غیب، قند و چای برای مجلس سوگواری در منزل حاج شیخ علی تاکی شهرضایی آورده شد، شماره قضیه: ۱۶ موضوع: ۴- هوس نوشیدن چای از مجلس سوگواری، باعث هدایت شد، شماره قضیه: ۱۶۲موضوع: ۵- دود زیر دیگهای اطعام، موجب هدایت و توبه شد، شماره قضیه: ۱۶۴ [صفحه ۲۰۹]

چگونه مصیبت بخوانیم

رویایی درباره‌ی حساب کشیدن از کسی که به دروغ روضه می‌خواند

یکی از سادات روضه خوان در خواب دیـد که قیامت برپا شـده است و مردم هراسان و پریشان هستند، هر کس به کار خویش مشغول است و گماشته‌ها مردم را به پای حساب می‌رانند.وی می‌گوید: در این هنگام که در اندیشه‌ی فرجام کارم بودم، ناگهان دو نفر از آنها مرا به حضور حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم احضار کردند، من به خاطر ترس، از رفتن امتناع ورزیدم؛ اما آن دو به زور و اجبار مرا بردنـد.ناگاه هودج مجللی دیدم که جمعی خدمتکار در سمت راست راه، آن را به دوش می‌کشیدند. فهمیدم حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام در آن هودج هستند. چون به نزدیک هودج رسیدم، فرصتی به دست آوردم و زیر آن هودج گریختم. آنجا بست محکمی بود و گروه گناهکاری چون من به آن پناه آورده بودنـد. [صفحه ۲۱۰] همه‌ی گماشته‌ها دور از هودج راه می‌رفتند و نیروی نزدیک شدن به ما را نداشتند، آنها دور از ما بودند و به ما اشاره می‌کردنـد که نزد آنها برویم و تهدید می‌کردند و ما نیز مقابله به مثل می‌کردیم! در این هنگام، فرستاده‌ای از طرف حضرت خاتم الانبیاء علیه‌السلام آمد و عرض کرد: «گروهی گناهکار به شما پناهنده شده‌اند، آنها را برای حساب بفرستید!»حضرت صدیقه علیهاالسلام به ما اشاره فرمودند که برویم. ناگهان گماشته‌ها از هر طرف ریختند و ما را به پای حساب کشیدند.در آنجا منبر بلند پر پله‌ای بود که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بر فراز آن نشسته بودنـد. بر پله‌ی اول آن نیز حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشغول حسابرسی مردم بودند و مردم در برابر آن حضرت صف بسته بودند.هنگامی که نوبت به من رسید؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «چرا فرزنـدم حسین را خوار شمردی؟!» در جواب گفتن متحیر شدم و این مطلب را انکار کردم. ناگهان بازویم به شدت درد گرفت! به پهلویم نگاه کردم، دیـدم مردی طوماری در دست داشت و به من داد؛ آن طومار را باز کردم. صورت مجالس و محافل من بود و آنچه در هر محفل و در هر زمان گفته بودم در آن شرح داده شـده بود، آن چیزی که انکار کرده بودم نیز در آن وجود داشت!در این هنگام حیله‌ی دیگری در دلم افتاد و برای فرار از جواب دادن به سؤال آن حضرت، عرض کردم:«مجلسی قدس سره این مطلب را در جلد دهم بحار ذکر کرده است!»حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به یکی از خدمتگزاران اشاره کردند و فرمودند: «برو کتاب را از مجلسی بگیر و بیاور!» در این هنگام به طرف راست منبر نگاه کردم. دیـدم صفوف طولانی بسیاری از علما وجود دارد و کتابهای هر عالمی در جلو او چیده شـده [صفحه ۲۱۱] بود. شخص اول در صف اول، علامه مجلسی قدس سره بودند.علامه‌ی مجلسی آن کتاب را به آن شخص داد و به فرمان امام علیه‌السلام کتاب را به دست من دادنـد (تا آن مطلب را پیدا کنم.)کتاب را گرفتم و حیران شدم! زیرا می‌دانستم که به او دروغ بسته‌ام و این نیرنگ را فقط برای رهایی از پاسخ دادن به کار بسته بودم. با حالت گیجی و بازیچه، به ورق زدن آن پرداختم! در این حال باز نیرنگ دیگری به ذهنم خطور کرد و گفتم: این مطلب در مقتل حاج ملا صالح برغانی، یعنی «منبع البکاء» ذکر شده است. باز آن حضرت به آن مأمور فرمودنـد که آن کتاب را نیز بیاورد.مرحوم برغانی در صف ششم یا هفتم، یا در ردیف ششم یا هفتم بود، آن مأمور، کتاب را از او گرفت و آورد و به دستم داد. ترس و پریشانی به دلم چنگ انداخت، کتاب را با دلهره و حواس پریشان ورق می‌زدم...ناگاه فرستاده‌ای از جانب خدای مهربان به سوی پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: «اگر حضرت علی علیه‌السلام با این دقت مردم را حسابرسی کند، یکی از آنها نجات نمی‌یابد» در این هنگام آن بزرگوار بر سر مهر و مسامحه آمدنـد و ترس من زایل شـد و از خواب بیدار شدم.آن سید روضه خوان پس از دیدن این رؤیای ترسناک، همکاران خود را جمع کرد و به آنها گفت: من کار خود را ترک می‌کنم، زیرا تاب شرائط آن را نـدارم! و روضه خوانی را به کلی ترک کرد، بـا اینکه هر سال مبلغ کلانی از این راه در آمـد داشت. [۱۲۲] . [صفحه ۲۱۲]

مصیبت دروغ خواندن مثل کندن گوشت بدن امام حسین با دندان است

شخص ناشناس نزد حضرت آیهٔ الله آقا محمد علی فرزند آیهٔ الله العظمی وحید بهبهانی قدس سرهما آمد و گفت: در خواب دیدم

که گوشت بدن امام حسین علیه‌السلام را با نیش و دندان می‌کشم!مرحوم آقا محمد علی مدتی سر خود را پایین انداخت و سپس سر برداشت و فرمود: شاید روضه خوان هستی؟! آن شخص گفت: بله، روضه خوان هستم. آقا محمد علی فرمود: روضه خوانی را ترک کن، یا به همان مطالبی که در کتب معتبره است، اکتفا کن. زیرا این خواب نتیجه‌ی دروغ بستن به آن حضرت است. [۱۲۳] .

حضرت زهرا به یک خانم روضه خوان مرثیه آموختند

خانم نوحه‌گری به نام زره، در مجالس زنانه شرکت می‌کرده و عزای حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام را برپا می‌نموده است. وی خانمی متقی و پرهیزگار و اهل ولاء بوده و مخدرات دیگر را تشویق به عزاداری و گریه می‌نموده و خلاصه برای عزاداری اهل بیت علیهم‌السلام هر کاری که از دستش برمی‌آمده، انجام می‌داده است.یک شب بعد از جلسات عزاداری به منزلش برمی‌گردد، با حال خسته به بستر می‌رود و به خواب می‌رود و در عالم خواب می‌بیند که به محضر مقدس حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام شرفیاب شده است. حضرت صدیقه علیهاالسلام نزد قبر مقدس حضرت [صفحه ۲۱۳] سیدالشهداء علیه‌السلام نشسته‌اند و گریه و زاری می‌کنند و بعد با چشم گریان رو به این مخدره کردند و فرمودند: ای زره! در مجالس عزای فرزند دلبندم سید الشهداء علیه‌السلام این اشعار را بخوان:ایها العینان فیضا و استهلا لا تغیضاو ابکیا بالطف میتا ترک الصدر رضیضالم امرضه قتیلا! لا و لا کان مریضایعنی: ای دو چشمان! اشک بسیار فروریزید! زیاد گریه کنید، و به اشک کم اکتفا نکنید! و گریه کنید بر آن شهیدی که در زمین کربلا افتاده است و سینه‌اش زیر سم اسبها شکسته شده است! مریض نبود و از دار دنیا رفته است و کسی برای او بیمارداری و زخم بندی نکرد! [۱۲۴] .

مرثیه سرایی حضرت صدیقه در سوگ امام حسین

یکی از موثقین بحرین حضرت زهرا علیهاالسلام را در عالم رؤیا دید که حضرت در میان جمعی از زنان گریه و زاری و نوحه بر حضرت امام حسین علیه‌السلام می‌نمودند و این بیت را می‌خواندند:وا حسینا وا ذبیحا من قفا وا حسینا وا غسیلا بالدماءوای بر حسینم! وای بر کشته‌ای که از قفا، سر از بدنش جدا کردند!وای بر حسینم که با خون، غسل داده شد!گوید از خواب بیدار شدم، در حالی که می‌گریستم و آن بیت شعر را بر زبان می‌راندم. [۱۲۵] . [صفحه ۲۱۴]

حضرت صدیقه ذکر مصیبت وداع امام حسین را درخواست می‌کنند

میرزا یحیی ابهری در عالم رؤیا دید که علامه‌ی مجلسی رضوان الله تعالی علیه در صحن مطهر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در طرف پایین پای حضرت، در اطاق روضهٔ الصفا نشسته و مشغول تدریس است و سپس مشغول موعظه شد.چون خواست شروع به خواندن مصیبت کند. ناگهان کسی آمد و گفت: حضرت صدیقه‌ی طاهره علیهاالسلام فرمودند: «اذکر المصائب المشتملهٔ علی وداع ولدی الشهید» یعنی ذکر کن مصائبی را که مشتمل بر وداع فرزند شهیدم باشد.میرزا یحیی گوید: مرحوم مجلسی مصیبت وداع را ذکر کرد و خلق زیادی جمع بودند و گریه شدیدی نمودند و من مثل آن مجلس را در عمرم ندیده بودم. [۱۲۶] .

حضرت زهرا به حاج شیخ علی اکبر ترک فرمود: مگر حسن پسر من نیست

حضرت حجهٔ الاسلام و المسلمین حاج شیخ احمد کافی قدس سره فرمود:یکی از منبری‌های مهم تهران مرحوم حاج شیخ علی اکبر ترک بود و خیلی منبری خوبی بود او دو خوبی داشت: یکی اینکه آدم رشیدی بود و دوم اینکه آدم متدینی بود. حاج شیخ علی اکبر تبریزی در سالی که من در نجف بودم، در ایام فاطمیه به عراق آمد. او در ایام فاطمیه‌ی اول در کربلا، و در ایام فاطمیه دوم در

نجف منبر می‌رفت. من این قضیه را از خود ایشان شنیدم.مرحوم حاج شیخ علی اکبر تبریزی می گفت: من در زمانی که جوان بودم، در تبریز منبر می‌رفتم. در ماه رمضان تا شب بیست و هفتم، پیش نیامد که شبی نامی از آقا امام [صفحه ۲۱۵] حسن علیه‌السلام ببرم. غرضی هم نداشتم! زمینه‌ی حرف جور نشده بود.ایشان گفت: در شب بیست و هفتم ماه رمضان به خانه رفتم و خوابیدم و در عالم رؤیا به محضر مقدس حضرت فاطمه علیهاالسلام شرفیاب شدم وقتی که سلام کردم حضرت با ناراحتی جواب فرمودند!من گفتم: بی‌بی جان! من از آن نوکرهای بی‌ادب نیستم، خیال نمی‌کنم اسائه‌ی ادبی از من سر زده باشد که شما از من ناراحت شده باشید. چرا این طور جواب مرا می‌دهید؟!حضرت فرمودند: حاج شیخ! مگر حسن پسر من نیست؟فهمیدم که اشکال کار از کجاست! می‌فرمایند: چرا یادی از حسنم نمی کنی؟ حسنم غریب است، حسنم مظلوم است. [۱۲۷] .

مصیبت حضرت اباالفضل که خود آن حضرت برای سید ابراهیم قزوینی نقل کردند

مرحوم سید محمد ابراهیم قزوینی قدس سره در صحن حضرت ابوالفضل علیه‌السلام امام جماعت بودند و مرحوم شیخ محمد علی خراسانی قدس سره که از واعظان بی‌نظیر بود، بعد از نماز ایشان منبر می‌رفت.یک شب مرحوم خراسانی مصیبت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را می‌خوانند و از اصابت تیر به چشم مقدس آن حضرت، یادی می کنند.مرحوم قزوینی، که سخت متأثر شده و گریه‌ی زیادی کرده بود، به ایشان گفت: چنین مصیبتهای سخت و جانسوزی را که سند خیلی قوی هم ندارد، چرا بر فراز منبر می‌خوانید؟! شب در عالم رؤیا، مرحوم سید ابراهیم قزوینی به محضر مقدس حضرت اباالفضل [صفحه ۲۱۶] العباس علیه‌السلام مشرف می‌شود و حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام خطاب به ایشان می‌فرمایند:«سید ابراهیم، آیا تو در کربلا بودی که بدانی روز عاشورا، با من چه کردند؟! پس از آنکه دو دستم را از بدن جدا کردند، سپاه دشمن مرا تیر باران نمود.در این میان تیری به چشم من رسید (شاید فرموده باشند به چشم راست من)، هر چه سر را تکان دادم که تیر بیرون بیاید، تیر بیرون نیامد و عمامه نیز از سرم افتاد! زانوهایم را بالا آوردم و خم شدم که به وسیله‌ی دو زانو، تیر را از چشمم بیرون بکشم، ولی دشمن با عمود آهنین بر سرم زد. [۱۲۸] .

حضرت اباالفضل برای شیخ کاظم سبتی پیغام فرستادند که این مصیبت را بخوان

عالم بزرگوار، شیخ کاظم سبتی قدس سره فرمود که یکی از علمای بزرگ و معروف نزد من آمد و فرمود: من از طرف حضرت عباس علیه‌السلام برای شما پیغامی آورده‌ام. گفتم: بفرمایید چه پیغامی است؟ من در خدمت شما هستم.فرمود: من در عالم خواب به محضر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مشرف شدم و آن حضرت به من فرمودند: به شیخ کاظم سبتی بگو: چرا این مصیبت را نمی‌خوانی؟از این به بعد این مصیبت را هم بخوان، وآن اینکه هر وقت سوارکاری از پشت اسب بر زمین می‌افتد، در وقت افتادن دستهای خود را مثل سپر قرار می‌دهد. و دستهایش را اول به زمین می‌رساند، تا در وقت افتادن دست او حائل شود و سوارکار [صفحه ۲۱۷] با صورت به زمین نیفتد.چه حالی خواهد داشت آن کسی که سینه‌اش هدف تیرها قرار گرفته باشد و دستهایش هم بریده و با گرز آهنین بر سرش زده باشند؟ و امیدش را از رساندن آب به خیام حرم قطع کرده باشند و با صورت به زمین افتد؟! [۱۲۹] .

چرا قبر حضرت اباالفضل کوچک است

در زمان مرحوم علامه‌ی بحرالعلوم قدس سره، قبر مقدس حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام خراب شد. به علامه‌ی بحرالعلوم خبر دادند که قبر مقدس حضرت عباس علیه‌السلام دارد خراب می‌شود علامه بحرالعلوم دستور داد تا قبر شریف آن حضرت، ترمیم و تعمیر شود.بنابر این شد که در روز معینی مرحوم علامه به اتفاق استاد بنا، به سرداب مقدس بروند و قبر را تجدید بنا کنند.در روز

مقرر، مرحوم علامه همراه با استاد بنا، در سرداب و زیرزمین مطهر وارد شدند، معمار نگاهی به قبر و نگاهی به علامه کرد و گفت: آقا اجازه می‌فرمایید که سؤالی بکنم؟ علامه فرمود: بپرس؟ استاد بنا گفت: «ما تا حالا خوانده و شنیده بودیم که حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام اندامی موزون و رشید و قدی بلند و چهار شانه داشته‌اند. به گونه‌ای که وقتی سوار بر اسب می‌شده‌اند، زانوهایشان در برابر گوشهای اسب قرار می‌گرفته است. پس بنابراین باید قبر مقدس آن حضرت هم بزرگ و طولانی باشد! ولی من می‌بینم که صورت قبر ایشان کوچک است؟!» [صفحه ۲۱۸] آیا شنیده‌های من دروغ است؟ یا کوچکی قبر علت دیگری دارد؟! علامه بحرالعلوم به جای جواب دادن، سر به دیوار گذاشتند و سخت گریه کردند. گریه‌ی طولانی علامه، معمار را نگران و ناراحت و مضطرب نمود و عرضه داشت: آقای من! چرا گریان و اندوهناک شدید و سرشک غم از دیدگان فرومی‌ریزید؟! مگر من چه گفتم؟ آیا از سؤالی که من کردم، تأثر در شما ایجاد شده است؟علامه فرمودند: استاد بنا! پرسش تو دل مرا به درد آورد. چون شنیده‌های تو درست و صحیح است، اما من به یاد مصائب و دردهای وارد شده، بر عمویم عباس علیه‌السلام افتادم.آری حضرت عباس علیه‌السلام، اندامی رشید و قد و قامتی بلند داشتند. ولی به قدری ضربت شمشیر و تیرها و گرزها و نیزه‌ها، بر بدن نازنین او وارد کردند، که بدنش را قطعه قطعه نمودند و آن اندام رشید به قطعات خونین تبدیل شد.آیا انتظار داری که بدن پاره پاره‌ی حضرت عباس علیه‌السلام که توسط امام سجاد علیه‌السلام جمع آوری و دفن شد، قبر بزرگتر از این قبر داشته باشد؟ [۱۳۰] .

فرازهای جانسوز، از زیارت ناحیه‌ی مقدسه

این زیارت را علامه سید محمود دهسرخی در کتاب شریف «رمز المصیبة» به نقل از بحارالانوار ج ۱۰۱، ص ۳۱۷ و مزار کبیر ص ۳۲۸ نقل فرموده‌اند؛ در اینجا فرازهایی از این زیارت، که در حقیقت مصیبت سرایی حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه برای جد مظلومشان حضرت امام حسین علیه‌السلام است، بازگو می‌شود: [صفحه ۲۱۹] ... السلام علی المقطوع الوتین، السلام علی المحامی بلا معین، السلام علی الشیب الخضیب، السلام علی الخد التریب، السلام علی البدن السلیب، السلام علی الثغر المقروع بالقضیب،...... سلام بر آن کسی که رگ حیاتش قطع شده است؛ سلام بر آن مدافعی که یاور ندارد، سلام بر آن محاسنی که به خون خضاب شد، سلام بر آن گونه‌ای که خاک آلود است، سلام بر آن بدنی که برهنه گشت، سلام بر آن دندانهایی که با چوب بر آن زده شد...... فلئن اخرتنی الدهور، و عاقنی عن نصرک المقدور، و لم اکن لمن حاربک محاربا، و لمن نصب لک العداوة مناصبا، فلاندبنک صباحا و مساء، و لابکین لک بدل الدموع دما، حسرة علیک و تأسفا، علی مادهاک تلهفا، حتی اموت بلوعة المصاب، و غصة الاکتیاب...... پس اگر چه زمانه مرا به تأخیر انداخت، و مقدرات (الهی) مرا از یاری تو بازداشت؛ و نبودم تا با کسی که با تو جنگید، بجنگم؛ و با کسانی که با تو دشمنی کردند، دشمنی کنم؛ در عوض هر صبح و شام برای تو ندبه و نوحه سرایی می‌کنم، و بجای اشک برایت خون می‌گریم! از روی حسرت و افسوس بر تو و مصیبتهایی که بر تو وارد شد تا هنگامی که از فرط اندوه و مصیبت و غم و غصه جان بسپارم.... وانت مقدم فی الهبوات، ومحتمل للاذیات، قد عجبت من صبرک ملائکة السموات، فاحدقوا بک من کل الجهات، و اثخنوک بالجراح و حالوا بینک و بین الرواح...... و تو در گرد و غبار جنگ، پیش تاختی! و آزار و اذیتهای فراوان را تحمل نمودی، ملائکه آسمانها از صبر و شکیبائیت تعجب کردند؛ پس دشمنان از هر سو، تو را در میان گرفتند! و تو را به سبب زخمها ناتوان ساختند و راه گریز و رفتن را بر تو [صفحه ۲۲۰] بستند...... و لم یبق لک ناصر، و انت محتسب صابر، تذب عن نسوتک و اولادک، حتی نکسوک عن جوادک، فهویت الی الارض جریحا، تطؤک الخیول بحوافرها، و تعلوک الطغاة ببواترها، قد رشح للموت جبینک، و اختلفت بالانقباض والانبساط شمالک و یمینک، تدیر طرفا خفیا الی رحلک و بیتک، و قد شغلت بنفسک عن ولدک و اهالیک...... هیچ یاوری برای تو باقی نمانده بود، و تو برای خدا شکیبایی می‌کردی، از زنان و فرزندانت دفاع می‌کردی، تا آنکه تو را از روی اسب، سرنگون ساختند! پس با بدن مجروح بر زمین افتادی، اسبها با سمهایشان تو را (زنده) پایمال

نمودند، و سرکشان با شمشیرهای تیزشان بر تو تسلط یافتند، عرق مرگ بر پیشانیت آشکار شد، و دست چپ و راستت باز و بسته می‌شد؛ با گوشه‌ی چشم، نگران خیمه‌ها و خانواده‌ات بودی، در حالی که با حال خود مشغول بودی و این مشغولیت تو را از فرزندان و عیالت روی گردان می‌کرد...... و اسرع فرسک شاردا، الی خیامک قاصدا محمحما باکیا، فلما رأین النساء جوادک مخزیا، و نظرن سرجک علیه ملویا، برزن من الخدور، ناشرات الشعور، علی الخدود لا طمات، الوجوه سافرات، و بالعویل داعیات، و بعد العز مذللات و الی مصرعک مبادرات...... و اسبت شتابان به سوی خیمه‌ها دوید و شیهه می‌کشید و گریان بود، پس چون زنان اسبت را در حال خواری دیدند، و زین تو را بر آن، واژگون نگریستند، از پس پرده‌های خیام به سوی صحرا دویدند و موها را پریشان کردند، و بر صورتهایشان سیلی می‌زدند و نقاب از چهره افکنده بودند، با صدای بلند شیون می‌زدند، و بعد از [صفحه ۲۲۱] عزتشان ذلیل و خوار شدند، و بسوی قتلگاهت میشتافتند...... و الشمر جالس علی صدرک، و مولع سیفه علی نحرک، قابض علی شیبتک بیده، ذابح لک بمهنده، قد سکنت حواسک، و خفیت انفاسک، و رفع علی القناة رأسک!...در آن حال، شمر بر سینه‌ات نشسته بود و شمشیر خود را بر گلویت می‌فشرد! با دستش محاسنت را گرفته بود، و با شمشیر هندی تو را ذبح می‌کرد! تمام اعضایت از حرکت افتاده بود، و نفسهایت پنهان شده بود، و سرت بر روی نیزه بالا رفت!...... و سبی اهلک کالعبید! و صفدوا فی الحدید، فوق اقتاب المطیات، تلفح وجوههم حر الهاجرات، یساقون فی البراری و الفلوات، ایدیهم مغلولهٔ الی الاعناق، یطاف بهم فی الاسواق!...... اهل و عیالت چون بردگان به اسیری گرفته شدند و بر بالای جهاز شتران در غل و زنجیر آهنین بسته شدند! گرمای نیمروز صورت آنها را می‌سوزاند، و در صحراها و بیابانها کشیده می‌شدند، دستهایشان به گردنها زنجیر شده بود، و آنها را در بازارها می‌گرداندند!... [۱۳۱] . [صفحه ۲۲۲]

ملحقات بخش ۰۸ در این کتاب

موضوع: ۱- حضرت صدیقه علیهاالسلام با شنیدن اشعار دعبل خزاعی گریه کردند، شماره قضیه: ۳موضوع: ۲- حضرت خاتم الانبیا با شنیدن شعرهای دعبل خزاعی گریستند، شماره قضیه: ۳۰۷موضوع: ۳- اشعار محتشم کاشانی مورد عنایت حضرت بقیهٔ الله ارواحنا فداه، شماره قضیه: ۱۷ موضوع: ۴- اشعار محتشم کاشانی و مقبل اصفهانی مورد توجه پیامبر و ائمه علیهم‌السلام، شماره قضیه: ۱۸ موضوع: ۵- امام زمان علیه‌السلام در مصیبت حضرت زینب علیهاالسلام خون می‌گریند، شماره قضیه: ۲۵۶موضوع: ۶- در روز رحلت حضرت زینب علیهاالسلام، اهل آسمانها چنان به خروش می‌آیند که حضرت مهدی علیه‌السلام آنها را ساکت می‌کنند، شماره قضیه: ۲۵۷ موضوع: ۷- امام حسین علیه‌السلام فرمودند: چند جمله از مصیبت دخترم (حضرت رقیه علیهاالسلام) بخوان، شماره قضیه: ۲۶۹موضوع: ۸- آب گرفتن قبر حضرت رقیه علیهاالسلام، شماره قضیه: ۲۶۴ [صفحه ۲۲۵]

زندگان جاوید

نکته‌ای درباره‌ی بخش نهم

این بخش را با دقت بخوانید و در پیام آن اندیشه کنید. در حقیقت این بخش بیت الغزل این نوشتار است، ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام پیشوایانی هستند که در مقابل قبر آنها می‌ایستیم و می‌گوییم: شهادت میدهم که شما کلام مرا می‌شنوید و سلامم را پاسخ می‌دهید. ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام پس از شهادتشان، چه فرقی با بقیه‌ی اموات دارند؟ آیا آنها نیز فقط «حیات روحانی» دارند!؟ مگر انسانی هست که پس از مرگ دارای حیات روحانی نباشد؟!برای اندیشه‌ی بیشتر درباره‌ی این نکته‌ی عقیدتی، باید در دو جهت تأمل و تعمق نمایید:جهت اول: ژرف اندیشی در آیاتی مانند:۱) و لا ـ تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء (آل عمران، آیه‌ی

۱۶۹)۲) و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء و لکن لا تشعرون (بقره، آیه‌ی ۱۵۴)۳) کل شیء هالک الا وجهه (قصص، آیه ۸۸) [صفحه ۲۲۶] ۴) کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام! (الرحمن، آیه‌ی ۲۶ و ۲۷) جهت دوم: ژرف اندیشی در روایاتی مانند:۱) قسمتی ازخطبه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام انا قیم القیامهٔ، انا مقیم الساعهٔ، انا الواجب له من الله الطاعهٔ، انا حی لا اموت و اذامت لا (لم) امت، انا سر الاله المخزون، انا العالم بما کان و ما یکون... (اللوامع النورانیهٔ ص ۱۰)۲) امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ایشان را در مسجد قبا به ابوبکر نشان دادند؛ شگفت انگیزتر آنکه سالها بعد از آن قضیه، امام حسین علیه‌السلام همان منظره را به اصبغ ابن‌نباته نشان دادند. (اثبات الهداهٔ، ج ۲ ص ۵۹۰)۳) امام حسن علیه‌السلام، پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، آن بزرگوار را به رشید هجری و دیگران نشان دادند، جالب توجه این است که در این معجزه‌ی بزرگ، امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «یموت من مات منا و لیس بمیت! و یبقی من بقی منا حجهٔ علیکم». (اثبات الهداهٔ ج ۲، ص ۵۵۷، ص ۵۵۹، ص ۵۶۰)۴) امام حسین علیه‌السلام نیز پس از شهادت برادرشان امام حسن مجتبی علیه‌السلام، امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به عده‌ای نشان دادند! (اثبات الهداهٔ، ج ۲، ص ۵۸۲ و ص ۵۸۳)۵) امیرالمؤمنین علیه‌السلام در تشییع جنازه‌ی خود شرکت کردند و با صورتی نقاب زده به امام حسن علیه‌السلام فرمودند: انت الحسن بن علی، رضیع الوحی و التنزیل و فطیم العلم و الشرف الجلیل، خلیفهٔ امیرالمؤمنین و سید الوصیین و با اشاره به امام حسین علیه‌السلام فرمودند: و هذا الحسین ابن‌امیرالمؤمنین و سید الوصیین، بسط الرحمهٔ و رضیع العصمهٔ و ربیب الحکمهٔ و والد الائمهٔ!... و در پایان این گفتار، نقاب از چهره برداشتند و سپس به امام حسن علیه‌السلام فرمودند: یا ابامحمد، انه لا تموت نفس الا و یشهدها، افما یشهد جسده؟! یعنی هر کس بمیرد، امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر جنازه او حاضر می‌شود پس [صفحه ۲۲۷] آیا بر جنازه‌ی خودش حاضر نشود؟!۶) حضرت صدیقهٔ سلام الله علیها، پس از شهادتشان آه و ناله کشیدند و امام حسن و امام حسین علیهماالسلام را در آغوش گرفتند: فقال امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام انی اشهد الله انها قد حنت و انت و مدت یدیها و ضمتهما الی صدرها ملیا (فاطمهٔ الزهراء بهجهٔ قلب المصطفی ص ۶۸ به نقل از بحار ج ۴۳ ص ۱۷۹)والحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله

حضرت امام حسین هر شب جمعه، به جوانی که پدر و مادرش را به کربلا آورده، با لبخند جواب می‌دهند

عالم زاهد و وارسته، مرحوم شیخ حسین بن شیخ مشکور قدس سره فرمود:در عالم رؤیا دیدم در حرم مطهر حضرت اباعبدالله علیه‌السلام مشرف هستم و آن حضرت نیز در آنجا تشریف دارند. در این اثناء یک نفر جوان عرب معدی (دهاتی) وارد حرم شد و با لبخند به آن حضرت سلام کرد و حضرت نیز با لبخند جوابش دادند.فردای آن شب که شب جمعه بود، به حرم امام حسین علیه‌السلام مشرف شدم و در گوشه‌ی حرم توقف کردم. ناگهان آن جوان عرب معدی را که در خواب دیده بودم، وارد حرم شد و چون مقابل ضریح مقدس رسید، با لبخند به آن حضرت سلام کرد! ولی حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را ندیدم و مراقب آن جوان عرب بودم تا از حرم خارج شد.به دنبال او رفتم و سبب لبخندش را در هنگام سلام دادن به امام علیه‌السلام پرسیدم. و تفصیل خواب خود را نیز برایش نقل کردم و سپس گفتم: چه کرده‌ای که امام علیه‌السلام با لبخند به تو جواب می‌دهند؟جوان گفت: من پدر و مادر پیری دارم و در چند فرسخی کربلا زندگی می‌کنیم. [صفحه ۲۲۸] شبهای جمعه که برای زیارت می‌آمدم، یک هفته پدرم را سوار بر الاغ می‌کردم و می‌آوردم و یک هفته هم مادرم را می‌آوردم.تا اینکه شب جمعه‌ای نوبت پدرم بود، چون او را بر الاغ سوار کردم؛ مادرم گریه کرد و گفت: مرا هم باید ببری! شاید تا هفته‌ی دیگر زنده نباشم!به مادرم گفتم: امشب باران می‌بارد و هوا سرد است و بردن دو نفر مشکل است. اما نپذیرفت! ناچار پدرم را سوار کردم و مادرم را بر دوش کشیدم و با زحمت بسیار آنها را به حرم امام حسین علیه‌السلام رسانیدم.چون در آن حالت همراه با پدر و مادرم وارد حرم شدم، حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را دیدم و سلام کردم. آن بزرگوار نیز به من لبخند زدند و جوابم را دادند و از آن وقت تا به حال، هر شب جمعه که به کربلا

مشرف می‌شوم، حضرت امام حسین علیه‌السلام را می‌بینم و ایشان با تبسم جوابم را می‌دهند. [۱۳۲] .

مردی که فرزندش را به غلامی فروخت و حضرت امام حسین او را خریدند و آزاد کردند

مرحوم نوری در کتاب دارالسلام می‌نویسند:شیخ عبدالحسین اعثم نجفی - رحمه الله - این واقعه را در قصیده‌ی معروفه‌ی خود به نظم آورده، و فاضل دربندی آن را در کتاب اسرارالشهاده روایت نموده است، و آن واقعه این است:مردی صالح و دوستدار اهل بیت رسالت علیهم‌السلام، که در بعض بلاد هند زندگی [صفحه ۲۲۹] می‌کرد و از ارباب عزت و ثروت بود، چنین عادت داشت که هر سال در ایام محرم، مجلس عزا برای عزیز زهرا علیهماالسلام اقامه می‌نمود و عامه‌ی شیعیان آن بلاد را در آن مجلس جمع می‌نمود و قراء و تعزیه خوانها و اهل مرثیه را دعوت می‌کرد. منبری معتبر نیز نصب می‌نمود و اموال بسیاری به صرف اطعام و احسان و انعام ایشان می‌رسانید.آن مجلس در آن ایام و در آن بلاد، مجمع عام و محل انتفاع فقرا و مساکین و خواص و عوام بود و از ماکول و مشروب ملوکانه و فروش نفیسه و آلات و ادوات معتبره مضایقه نمی‌نمود، و در تمام شب و روز تعزیه داری، به عزاداران انفاق و اطعام می‌نمود و این عادت و سجیه را در جمیع سنوات از امور حتمیه‌ی خود قرار داده بود و ترک نمی‌نمود.اتفاقا در روزی از ایام تعزیه داری، حاکم بلد با جمعی از توابع و رجال دولت، بر در خانه‌ی آن مرد عبور کرد و اوضاعی غریب و هنگامه‌ای عجیب در آنجا مشاهده نمود. اجتماع خلق و آواز صیاح و نیاح و ازدحام رجال و نسوان و نحو آن به گونه‌ای بود که گویا بنیان آن عرصه متحرک و زمین آن متزلزل شده است.حاکم مشوش و مضطرب گردید و از آن غوغا ترسید و سبب آن را پرسید. گفتند: این خانه‌ی شخصی رافضی مذهب است که هر سال در ایام عاشورا اقامه‌ی عزای شهید کربلا می‌نماید. چون این سخن شنید، به عبد و غلام خود امر کرد که او را دست بسته از خانه بیرون کشیدند، پس او را دشنام بی‌حد و شمار داد و امر به ضرب و اذیت و سلب و آزار او نمود، و آلات و اسباب و اموال و منقولات، او را به غارت و تاراج بردند و جمیع املاک و مستغلات و خانه و خانات و دکاکین و اموال غیر منقول او را تصرف نمودند، به طوری که او را در عداد احوج فقرا داخل نمودند.وآن بیچاره، جمیع آن واردات را در طول سال تحمل نمود، تا آنکه یک سال تمام [صفحه ۲۳۰] بر او گذشت و محرم سنه‌ی آتیه رخ نمود و آن مرد صالح متذکر اوقات گذشته و حالت تعزیه داری خود گردید. بنابراین مهموم ومغموم شد و سر به جیب تفکر فروبرد و آواز به گریه و ناله بلند کرد و قطرات اشک از دیده به دامن فروریخت.اتفاقا او را زوجه‌ای عاقله و کامله و صالحه بود. چون این حالت را از او مشاهده نمود، سبب و باعث آن را پرسید و آن حالت را در او ناشی از مشاهده‌ی فقر و شدت و زوال عزت و نعمت و ثروت سابق دانست، و در مقام موعظه و دلداری و تسلی خاطر او برآمد. آن مرد گفت که باعث بر این حالت، نه آن است که تو گمان داری، بلکه ملاحظه‌ی فوات اسباب اقامه‌ی مجلس مصیبت، باعث آن شده است.چون آن صالحه این سخن بشنید، گفت: غم مخور که تدبیری به خاطرم آمده و آن این است که، الحمد لله خداوند به ما فرزندی عطا فرموده است که اگر او را در بازار برده فروشان درآوریم، به قیمت بسیار می‌خرند. به هیچ وجه اندوه و ملال را در خاطر خود راه مده، برخیز و این پسر را با خود بردار و به بعض نواحی بعیده‌ی هند ببر و او را به قیمت عادله بفروش و ثمن او را بیاور و به مصارف مجلس مصیبت فرزند فاطمه و حیدر کرار و احمد مختار برسان. ان‌شاءالله خداوند غفار در روزی که «لا ینفع مال و لا بنون»، اجر و عوض بی‌حد و شمار عطا خواهد نمود.آن مرد صالح، چون آن سخن را از زن صالحه‌ی خود شنید، بسیار شاد و مسرور گردید، و او را تحسین کرد و آفرین گفت، و رأی او را پسندید. پس هر دو آرمیدند تا آنکه فرزند دلبندشان به خانه آمد و واقعه‌ی وارده را بر او اظهار نمودند. پسر هم اظهار فرح و سرور نمود و بر روی ایشان بخندید و رأی ایشان را پسندید و گفت: جان فدای عزیز زهرا علیهاالسلام!پس پدر و مادر، از سخن آن پسر، مسرور شدند و او را دعا کردند. بالاخره در صبح [صفحه ۲۳۱] روز آینده، پدر دست پسر را گرفت و از آن شهر بیرون برد تا در شهر دیگری که او را نمی‌شناختند، در بازار برده‌فروشان برد و او را بفروشد!ناگاه

در اثنای راه، جوانی جلیل و جمیل را با آثار بزرگی و مهابت و صباحت، که نور جمال عدیم المثال او آفاق را پر کرده بود، ملاقات نمود. آن بزرگوار از آن مرد صالح پرسید: کجا می‌روی و این پسر را چرا می‌بری؟ گفت: اراده‌ی رفتن به فلان شهر را دارم تا این غلام را بفروشم. آن بزرگوار گفت: به چه قیمتی اراده‌ی فروختن او را داری؟ گفت: به فلان قیمت. فرمود: من او را خریدم و از آن قیمت نیز امتناعی ندارم. پس زر را از کیسه یا بغل بیرون آورد و تسلیم آن مرد صالح نمود.چون آن مرد ثمن را گرفت و غلام را به او تسلیم کرد، به زودی مراجعت نمود و وارد خانه‌ی خود گردید و واقعه را از برای زوجه‌ی خود حکایت نمود. هر دو بر دریافت این نعمت و توفیق اقامه‌ی مجلس مصیبت امام حسین علیه‌السلام، حمد و ثنای حضرت احدیت به جا می‌آوردند، که ناگاه پسر را دیدند که به خانه داخل گردید! آنها گمان کردند که آن پسر از آقای خود گریخته، یا آنکه آن خریدار از معامله‌ی خود نادم گردیده، یا آنکه آن پسر را آزاد دانسته و از برای پس گرفتن ثمن، او را برگردانیده است. پس آنها افسرده خاطر شدند و از آن پسر سبب بازگشتش را پرسیدند.پسر جواب داد: ای پدر، چون تو پول را گرفتی و برگشتی، گریه گلوی مرا فشرد و اشک از چشمم به خاطر مفارقت تو جاری گردید. پس آن جوان بزرگوار سبب گریه‌ی من را پرسید. گفتم: از برای مفارقت مولا و آقای خود گریه کردم، زیرا که بر من مشفق و مهربان بود و نیکی و احسان می‌نمود. آن جوان گفت: این چنین نیست که تو عبد و او آقای تو باشد! بلکه او پدر، و تو فرزند و پسر او هستی. من شما هر دو را خوب می‌شناسم! [صفحه ۲۳۲] گفتم: پس بفرما که شما کیستی ای آقا و مولای ما؟فرمود: من همانم که پدرت تو را برای اقامه‌ی عزای او در این جا آورد! منم غریب! منم شهید! منم عطشان! منم عریان! منم عزیز زهرا علیهاالسلام! منم حسین، شهید کربلا! گریه مکن! من تو را به زودی به پدر و مادرت برمی‌گردانم. چون ایشان را دیدی، بگو که مهموم نباشند! زیرا که حاکم به زودی اموال شما را رد خواهد نمود و به علاوه، احسان نیز خواهد کرد، و بر آنها خواهد افزود. پس مرا امر به بستن چشم نمود! چون چشمم را گشودم، خود را در باب خانه‌ی خود دیدم!چون والدین این مطب را شنیدند، شادان و خندان گردیدند. در این هنگام ناگاه صدای حلقه‌ی در خانه بلند گردید، چون بیرون رفتند ملازم والی را در باب دیدند که می‌گفت: والی، مرد صالح را احضار نموده است. پس بر والی داخل شد و تعظیم نمود. والی از او عذر خواست و طلب عفو نمود و جمیع اموال او را رد کرد و هر چه تلف شده بود، عوض و قیمت آن را داد و تدارک نمود و او را مأمور به اقامه‌ی عزای عزیز زهرا علیهماالسلام نمود، و بر وجه استمرار، سالی ده هزار درهم در حق او مقرر فرمود و او را بشارت داد به آنکه خود والی و عیال و اولاد و اقارب او شیعه گردیده‌اند! زیرا امام مظلوم علیه‌السلام را در خواب دیده بود که از او مؤاخذه نمود که، چرا کسی را که اقامه‌ی عزای من کرده، اذیت و آزار کردی و اموال او را گرفتی؟ البته باید بزودی اموال و املاک او را رد کنی و از او عذر بخواهی و طلب عفو نمایی و الا زمین را امر می‌فرمایم که تو را با اموال تو فروبرد!بعد از آن، والی گفت: من از خداوند طلب مغفرت می‌کنم و توبه کردم و خداوند را حمد می‌کنم که به برکت آن بزرگوار علیه‌السلام مرا هدایت فرمود و از تو هم انتظار عفو و گذشت دارم. پس آن مرد صالح والی را عفو نمود و اموال خود را تحویل گرفت به [صفحه ۲۳۳] منزل خود برگردید و این واقعه در آن بلد معروف و مشهور گردید. [۱۳۳] .

شفای مخیلف توسط حضرت اباالفضل در مجلس عزای خرمشهر

عالم جلیل القدر شیخ حسن، فرزند علامه شیخ محسن، از نوادگان صاحب جواهر قدس سره از حاج منشید بن سلمان، از اهل فلاحه که شخصی عارف و بصیر و مورد اعتماد بود و خود این کرامت را مشاهده کرده بود، نقل می‌کند که گفت:مردی از طایفه‌ی براجعه در خرمشهر، به نام «مخیلف» به مرضی در پا دچار شد که همه‌ی پاهایش را فراگرفت و آنها را از حرکت انداخت. سه سال بدین ترتیب گذشت و اکثر مردم خرمشهر او را مشاهده می‌کردند که در بازار و مجالس سوگواری سیدالشهداء علیه‌السلام در حالیکه خود را بر روی دست و پاهایش می‌کشید و از مردم در راه رفتن کمک می‌گرفت، در رفت و آمد بود.شیخ خزعل کعبی در

خرمشهر حسینیه‌ای داشت، که دهه‌ی اول محرم در آن مجلس عزاداری برپامی‌ساخت و جمع بسیاری - از جمله زنان که در طبقه‌ی بالای حسینیه می‌نشستند - در آنجا حضور می‌یافتند. در آن منطقه رسم چنین بود که چون شخص مدیحه خوان در نوحه‌ی خود به ذکر شهادت می‌رسید، اهل مجلس به پا می‌خاستند و با لهجه‌های مختلف به سر و سینه می‌زدند. مخیلف در این مجلس شرکت می‌جست و چون نمی‌توانست پاهای خود را جمع کند، در پای منبر می‌نشست.در روز هفتم محرم، که رسم بود مصیبت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام خوانده شود، [صفحه ۲۳۴] زمانی که خطیب به ذکر سوگواری قمر بنی هاشم علیه‌السلام پرداخت، حضار مجلس از مرد و زن، برخاستند و به شیوه‌ی معمول، با شور و حرارت به عزاداری پرداختند. در آن حال، ناگهان مخیلف را هم مشاهده کردند که بر روی پا ایستاده است و بر سر و رو می‌زند و چنین نوحه می‌خواند: «انا مخیلف قیمنی العباس! منم مخیلف که عباس مرا بر سر پا داشت».مردم که این معجزه را از حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مشاهده نمودند، بر او هجوم آوردند و او را در آغوش گرفتند و بوسیدند و لباسهایش را هم برای تبرک پاره کردند. شیخ خزعل که چنین دید، به خدمتکارانش دستور داد که او را از میان مردم خارج کنند و به یکی از اطاقهای مجاور ببرند.آن روز در خرمشهر از روز عاشورا پر غوغاتر گشت و گریه و فریاد و فغان از زن و مرد، شهر را به لرزه درآورد!ملا عبدالکریم خطیب - یکی از اهل منبر خرمشهر - برایم تعریف کرد که شیخ خزعل هر روزه برای حضار مجلس طعامی فراهم می‌ساخت و آن روز، به سبب گریه و سوگواری مردم، افتادن سفره چند ساعت به تأخیر افتاد.سپس از مخیلف سؤال شد: که قضیه چگونه اتفاق افتاد؟ گفت: آن هنگام که مردم در عزای عباس علیه‌السلام بر سر و صورت می‌زدند، من در حالیکه پای منبر بودم، حالت خاصی پیدا کردم. در آن حال خاص، مردی نیکو و بلند قامت، و سوار بر اسبی سپید و درشت هیکل را در مجلس دیدم که به من فرمود: «مخیلف! لم لا تلطم علی العباس مع الناس؟ مخیلف، چرا در عزای حضرت عباس علیه‌السلام بر سر و صورت نمی‌زنی؟» گفتم: ای آقای من، در این حال توانایی ندارم.آن بزرگوار فرمود: «قم والطم علی العباس!» برخیز و برای عباس علیه‌السلام بر سر و [صفحه ۲۳۵] صورت بزن!گفتم: مولایم نمی‌توانم برخیزم.فرمود: «قم والطم!» برخیز و بر سر و صورت بزن!گفتم: «یا مولای، اعطنی یدک لا قوم!» سرورم دستت را به من بده تا برخیزم.فرمود: «انا ما عندی یدین» من دست ندارم.گفتم: چگونه برخیزم؟فرمود: «الزم رکاب الفرس و قم» رکاب اسب را بگیر و برخیز. من رکاب اسب را گرفتم و اسب وی جهشی کرد و مرا از پای منبر خارج نمود و سپس غایب شدند و من دیدم که سلامت خود را بازیافته‌ام. [۱۳۴] .

حضرت عباس سوار بر اسب در کنار «درگاه» در لکنهو نوجوان بیمار را شفا دادند

این قضیه به قلم حضرت آیة الله حاج سید طیب جزائری مدظله نگاشته شده است:این قصه تقریبا در سال ۱۳۲۵ شمسی واقع شده است؛ وقتی که در هند (شهر لکهنو) اقامت داشتم و تازه در بهار جوانی قدم گذاشته بودم. ولی بهاری که برای من بدتر از خزان بود، زیرا که آن وقت انواع و اقسام مصائب و آلام بر وجودم هجوم آورده بودند، از جمله‌ی آنها این بود که، مرضی گرفته بودم که اطبا از علاج آن عاجز [صفحه ۲۳۶] بودند من از زندگی مأیوس بودم.آن وقت به خود گفتم که: چنانچه علاج این همه آلام و گرفتاریها را یکجا می‌خواهی، به کربلا برو و خودت را به زیر آن قبه‌ی انور برسان که خدا در آنجا وعده‌ی اجابت دعا داده است.بنابراین خود را بعد از طی مراحل و عبور از مشاکل، به کربلا معلی رساندم.آه! چگونه بگویم که لحظه‌ای که به کربلا رسیدم بر من چه گذشت؟!وقتی که آن گنبد طلا را دیدم، زیر لب زمزمه کردم:بی‌ادب پا منه اینجا که عجب درگاهست سجده گاه بشر و جن و ملک اینجا هست‌سپس خود را به سوی ضریح اقدس افکندم، و با چشم تر و دل مضطر عرض نمودم:ای قبله‌ی عالم و فرزند خاتم! ای منبع حیات و سفینه‌ی نجات! ای نور ثقلین و سید کونین! ای امام حسین! ای چشمه‌ی شفا! ای دلبند زهرا! من مسکین، با دل غمگین، از دیار دور رو به شما آورده‌ام، با مسائلی چون کوه گران و مشاکلی مانند دریا بیکران، ولی اگر شما بخواهید کوه کاه شود و دریا در کوزه درآید، یک نظر شما گل را گلاب، و ذره را آفتاب می‌کند.به ذره، گر نظر لطف بوتراب کند به آسمان رود

و، کار آفتاب کندخلاصه، مدتی خود را به ضریح اقدس بستم و چند شبانه روز همان جا ماندم. کار من آه و زاری و شغل من گریه و بیقراری بود!ولی هر چه ریسمان خیال بافتم و هر قدر که عمارت امید ساختم، گوهر مقصود را نیافتم، تا اینکه نزدیک بود که پایه‌ی ایمانی مضمحل، و عقیده‌ی روحانی متزلزل گردد! [صفحه ۲۳۷] شیطان در دلم وسوسه انداخت که امام حسین علیه‌السلام چرا جواب نمی‌دهند؟ چرا مراد نمی‌دهند؟ چرا به خوابم نمی‌آیند؟ من که خزانه‌ی قارون یا قدرت هارون نخواسته بودم! از طرف من همواره گریه و زاری، و از آن طرف پیوسته سهل انگاری! من شب و روز التماس و التجا، و از آن آقا مدام بی‌توجهی و عدم اعتنا! نکند این همه شایعات بی‌اساس باشند؟! اگر امام حسین علیه‌السلام همان شوکت و اقتداری را دارد که زبانزد خاص و عام است، پس چرا گوهر مراد به دستم نمی‌آید؟ چرا یک معجزه ظاهر نمی‌شود؟از این قبیل چراهای زیاد در ذهنم آشکار شده بود و عقل را دچار انتشار، و عقیده را بیمار کرد! غافل از اینکه افعال اهل بیت طاهرین سلام الله علیهم اجمعیت تابع حکمتها و مصالحی است که عقل بشری از درک آنها عاجز و از فهمشان قاصر است. بعضی از اوقات، نیل فوری به مراد، انسان را دچار خطر و مبتلا به ضرر می‌سازد.مانند بچه‌ای که دستش به طاقچه نمی‌رسد و از کوتاهی دست خود آزرده می‌شود! غافل از اینکه اگر دستش برسد و چه بسا در آنجا شیشه و ابزاری گذاشته باشند و آن بچه آن را به پایین بیندازد، یا شاید تیزابی در آنجا گذاشته باشند و اگر دستش به آن برسد، روی خود می‌ریزد و می‌سوزد. ولی که عقلش زیاد شد، دستش هم می‌رسد و از آن طاقچه استفاده می‌کند.برای من هم همینطور شد، زیرا اگر چه مقصودم را در آن وقت نگرفتم - به علت اینکه هنوز سنم کم بود و خام بودم - ولی بعد از مدتی هر چه از مولایم امام حسین علیه‌السلام می‌خواستم، به مراتب بیشتر و بهتر از آن، به من دادند و دارند می‌دهند و له المنهٔ علی و علی والدی سابقا و لا حقا.طبیعی است وقتی که از امام حسین علیه‌السلام مراد نگرفتم و کسی هم نبود که جواب قانع کننده‌ای به من بدهد، سخت حیران شدم و نزدیک بود که در چاه ضلالت بیفتم! [صفحه ۲۳۸] در همین اثنا خدا کمک کرد و یک چراغ هدایت برایم فرستاد.وقتی که خود را به ضریح بسته بودم، به طرف راست خود نگاه کردم. در آنجا یک نفر دیگر هم خودش را بسته است و راز و نیاز می‌کند. نمی‌دانم تا کی ما هر دو خود را به ضریح بسته بودیم؟ تا اینکه برای تجدید وضو از حرم بیرون آمدیم. به آن شخص سلام کردم و پرسیدم: شما اهل کجا هستید؟گفت: اهل لکهنو (هندوستان) یعنی همان جایی که من از آنجا آمده بودم. من هم خود را معرفی کردم. او مرا کاملا شناخت و احترام کرد. سن او از من بیشتر بود، لذا مانند یک برادر بزرگتر با من رفتار کرد و مرا با کمال مهربانی به قرارگاهش برد. گرسنه بودم و او برای من ناهار آماده کرد. از این جهت با او بسیار مأنوس شدم، تا اینکه جرأت پیدا کردم و از او پرسیدم که: برادر! شما برای چه به اینجا آمده‌اید و چرا خود را به ضریح اقدس بسته‌اید؟گفت: مریضم و شفا می‌خواهم. گفتم: اگر مقصودتان را از امام علیه‌السلام نگرفتید، آن وقت چه می‌کنید؟گفت، چه بکنم؟! گفتم: آیا در دل شما شکی یا تردیدی عارض نمی‌شود؟گفت: ابدا. گفتم: چرا؟گفت: کسی که روز روشن حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام را با چشم باز دیده و با او گفتگو کرده و از وی حاجت گرفته باشد، چطور ممکن است در دلش شک و تردیدی راه پیدا کند؟!گفتم: لطفا برای من تفصیل ماجرا را بیان کنید.گفت: این قضیه در خردسالی من روی داد، ولی آن قدر هم کوچک نبودم که این قصه یادم نباشد، بلکه سنم آن قدر بود که این واقعه را با تمام جزئیات در حافظه‌ام [صفحه ۲۳۹] ثبت کنم.او گفت: در کودکی به مرض اسهال دچار شدم و هر چه مداوا کردند، فایده نبخشید. تا اینکه والدین از زندگی من مأیوس گشتند. وقتی که مشرف به موت شدم، مادرم مرا بغل کرد و به «درگاه حضرت عباس علیه‌السلام» آورد و چون بدنم نجس بود، دم در ورودی آن، مرا به زمین انداخت و خودش به داخل رفت و مشغول گریه و زاری شد.در شهر لکهنو زیارتگاهی به نام «درگاه حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام» وجود دارد که همیشه زیارتگاه خاص و عام است و افراد زیادی از آن کرامات دیده‌اند.اولین پنجشنبه در هر ماه عربی، آنجا بسیار شلوغ می‌شود و تعداد کثیری از دسته‌های عزاداری و سینه زنی به آنجا می‌آیند.من پهلوی در بزرگ آن مقام مقدس روی خاک افتاده بودم و می‌دیدم که دسته‌های عزا از پهلوی من سینه زنان و نوحه کنان می‌گذرند ولی کسی به حال من توجهی

ندارد. از مشاهده‌ی آن صحنه، گاهی بر امام حسین علیه‌السلام و گاهی بر حال خود گریه می‌کردم.در هیمن اثنا یک اسب سوار را دیدم که به طرف من می‌آید. سوار مزبور نزد من آمدند و ایستادند و مرا به اسم صدا کردند و فرمودند: تو اینجا چکار می‌کنی؟ چرا روی خاک افتاده‌ای؟ چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: آقا! من مریضم و توان ایستادن ندارم.فرمودند: مادرت کجاست؟ گفتم: داخل بارگاه رفته تا برایم دعا کند. فرمودند: برخیز بایست! گفتم: نمی‌توانم آقا، من مریضم! فرمودند: من می‌گویم بلند شو! تو خوب شده‌ای! آن وقت من به فرمان ایشان بلند شدم! دیدم پاهایم قوت پیدا کرده و اثری از آن سستی و ناتوانی نمانده است. خوشحال شدم و گفتم: آقا! شما کیستی؟ فرمودند: این بارگاه مال کیست؟ گفتم: این درگاه حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام [صفحه ۲۴۰] است. فرمودند: من ابوالفضل العباس هستم! مادرت داخل این روضه فریاد می‌زند، برو او را صدا کن. زیرا تو خوب شده‌ای و دیگر بیمار نیستی!این را فرمودند و از من پنهان شدند. [۱۳۵] .

حضرت ابوالفضل پسر یازده ساله‌ی فلج را شفا دادند

سلالهٔ السادات جناب آقای سید علی صفوی کاشانی، مدح اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام از جناب آقای هارونی نقل کرد که گفتند:یکی از عزیزان سقای هیئتی که در ایام محرم (عاشورا) دور می‌زد و آب به دست بچه‌ها می‌داد، نقل می‌کند که: خدا یک پسر به من داد که یازده سال فلج بود.یکی از شبها که مقارن با شب تاسوعا بود وقتی می‌خواستم از خانه بیرون بیایم، مشک آب روی دوشم بود؛ یکدفعه پسرم صدا زد: بابا کجا می‌روی؟ گفتم: عزیزم، امشب شب تاسوعاست و من در هیئت سمت سقایی دارم؛ باید بروم آب به دست هیئتیها بدهم. گفت: بابا، در این مدت عمری که از خدا گرفتم، یک بار مرا با خودت به هیئت نبرده‌ای. بابا، مگر اربابت باب الحوائج نیست؟ امشب مرا با خودت بین هیئتیها ببر و شفای مرا از خدا بخواه و شفای مرا از اربابت بگیر.وی می‌گوید: خیلی پریشان شدم. مشک آب را روی یک دوشم، و عزیز فلجم را هم روی دوش دیگرم گذاشتم و از خانه بیرون آمدم. زمانی که هیئت می‌خواست حرکت کند، جلوی هیئت ایستادم و گفتم هیئتیها بایستید! امشب پسرم جمله‌ای را به [صفحه ۲۴۱] من گفته که دلم را سوزانده است. اگر امشب اربابم بچه‌ام را شفا داد که داد، والا ـ فردا می‌آیم در وسط هیئتیها، این مشک آب را پاره می‌کنم و سمت سقایی حضرت اباالفضل علیه‌السلام را کنار می‌گذارم. این را گفتم و هیئت حرکت کرد.نیمه‌های شب عزاداری در هیئت تمام شد ولی از شفا خبری نشد! پریشان و منقلب بودم، با خود گفتم: خدایا، این چه حرفی بود که من زدم؟ شاید خودشان دوست دارند که بچه‌ام را به این حال ببینم، شاید مصلحت خدا بر این است! سپس با خود گفتم: دیگر حرفی است که زده‌ام، اگر شفای او عملی نشد، فردا مشک را پاره می‌کنم! آمدم به منزل و وارد حجره شدیم و نشستم. هم من گریه می‌کردم و هم پسرم گریه می‌کرد.وی می‌گوید: گریه‌ی بسیار کردم، یکدفعه پسرم صدا زد: بابا، بس است دیگر، بلند شو بابا! بابا، هر چه رضای خدا باشد، من هم راضی هستم!من بلند شدم و بیرون آمدم و به اتاق دیگر رفتم و نشستم. ولی مگر آرام داشتم؟! مستمرا گریه می‌کردم، تا اینکه خواب چشمان مرا فراگرفت. در آن هنگام ناگهان شنیدم که پسرم مرا صدا می‌زند و می‌گوید: بابا، بیا اربابت کمکم کرد! بابا، بیا اربابت مرا شفا داد!آمدم در را باز کردم، دیدم پسرم با پای خودش آمده است! گفتم: عزیزم، چه شد؟! صدا زد: بابا، وقتی تو از اتاق بیرون رفتی، داشتم گریه می‌کردم که ناگهان اتاق روشن شد! دیدم یک نفر کنار من ایستاده است و می‌گوید: بلند شو! گفتم: نمی‌توانم برخیزم. گفت یک بار بگو یا اباالفضل و بلند شو! بابا، یک بار گفتم یا اباالفضل و بلند شدم. بابا، ببین اربابت ناامیدم نکرد و شفایم داد!ناقل داستان می‌گوید: پسرم را بلند کردم و به دوش گرفتم و از خانه بیرون آمدم، در حالیکه با صدای بلند می‌گفتم: ای هیئتیها! بیایید ببینید عباس علیه‌السلام بی‌وفا نیست، [صفحه ۲۴۲] بچه‌ام را شفا داد! [۱۳۶] .

شفای کربلایی احد اردبیلی توسط حضرت عباس و رساندن او به کاروان

مرحوم کربلایی احد - ساکن روستای تازه قشلاق یورتچی از توابع اردبیل - می گفت: من در سن هشت، نه سالگی کنار جاده‌ی سالکین کربلا، چند رأس گاو می‌چراندم و از صدای چاووشان، روحم به دیار عاشقان پرواز می کرد و خلاصه، از عشق زیارت کربلا بی‌قرار بودم.یک روز دیدم دسته‌های کاروان پشت سر هم در حرکت هستند و طبق معمول، هر کاروان چاووش مخصوصی دارد و در دست هر چاووشی پرچم حضرت اباالفضل العباس قمر بنی هاشم علیه‌السلام است. اهالی تازه قشلاق به دنبال پرچم به راه افتادند و اشک ریزان آنان را بدرقه کردند و بعد از پیمودن مقداری از راه، بازگشتند. من نیز گاوها را به طرف ده رها کردم و به بدرقه‌ی زوار پرداختم، اما همچون دیگران بازنگشتم، و این در حالی بود که حتی یک لحظه طاقت هجران و دوری مادرم را نداشتم.باری، از خانواده و بستگان دل کندم و به عشق دیدار مرقد یار، با دو قطعه نان خشک، در التزام رکاب زائرین، راه کربلا را در پیش گرفتم و از همان آغاز، مثل یک خادم به خدمت کاروان کمر بستم. زائرین چند ماه در کربلا اقامت گزیدند و در این مدت، هر روز به زیارت حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام و زیارت سردار کربلا می‌رفتند و برای بوسیدن قبور و حرم آن عزیزان هیچ نظم و ترتیبی را رعایت [صفحه ۲۴۳] نمی کردند.روزی، من عاشق دلباخته و غریب بی کس با آن قد کوچک و جثه‌ی ریز، دل به دریا زدم و از میان ازدحام جمعیت، خود را به ضریح حضرت باب الحوائج علیه‌السلام رساندم و در اثر این امر، در زیر پا افتادم و از راه رفتن باز ماندم! در نتیجه، مردم مرا به گوشه‌ی ایوان بردند و در آن هنگام مرحمت آن حضرت را لمس نمودم و برای خود نیروی ابدی گرفتم.همچنین به زیارت نجف اشرف رفتیم و مرقد مطهر حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را زیارت نمودیم، سپس به زیارت حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام و بعدا هم به زیارت عسکریین علیهماالسلام رفتیم و پس از زیارت سرداب مقدس، عراق را به مقصد ایران ترک کردیم.در طول راه، من همواره پیاده بودم و با وجود هوای گرم تابستان و گرد و غبار ناشی از سم ستوران همواره می کوشیدم که قدمهای تندی بردارم و در میانه‌ی کاروان حرکت کنم. زیرا ترس داشتم که از کاروان عقب بمانم و به دست اعراب عنیزه - که داستان قساوتشان ما را سخت نگران ساخته بود - گرفتار بشوم.سرعت و فعالیت زیاد و نیز نامناسب بودن برنامه‌ی غذایی، سبب شد که در راه مسموم شوم. همراهان، مرا در حالی که دچار استفراغ و اسهال بودم، تا یک منزل با مشقت راه بردند و به همین علت آب بدنم کم شد! از آن پس، چون حالم خیلی خراب بود، مرا در یکی از کاروانسراهای قدیمی در بیابان گذاشتند و با قلب سوخته به سوی وطن حرکت کردند.اینک من در حال بیهوشی و به طور نیمه جان، در گوشه کاروانسرا روی خاک افتادم و نه غذایی دارم و نه آبی. بلکه هر لحظه منتظر ملک الموت هستم. [صفحه ۲۴۴] بیهوشی من از ظهر آن روز تا صبح روز بعد به طول انجامید. صبحگاهان که به هوش آمدم، با چشم گریان زبان به گلایه گشودم و این جملات را خطاب به امیر نجف اشرف و به سردار رشید کربلا علیه‌السلام گفتم:یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام و یا قمر بنی هاشم علیه‌السلام، عشق شما مرا وادار کرد که از پدر و مادر و برادر، و از تمام علایق منقطع شوم و به کوی شما بیایم. حال، در این بیابان و در گوشه‌ی این کاروانسرا، در حال مرگ هستم و می‌دانم که بیش از همه، مادرم چشم به انتظار من نشسته است و اگر من با چنین حالی بمیرم و بی‌نام و نشان به کام خاک بروم، داغ دل او هیچگاه پایان نخواهد پذیرفت. از رسم فتوت و مهمان نوازی شما دور است که آنها بیایند و من را این چنین در بیابان بیابند!سپس از شدت ضعف و ناتوانی، زبان گلایه را بستم و بیهوش بر بستر خاک افتادم در همان حال صدای دلنوازی به گوشم رسید که دوبار گفت: «کربلایی احد!» چشم باز کردم، دیدم شخص بزرگواری سوار بر اسب، بالای سرم قرار دارد. به من فرمود: چرا اینجا مانده‌ای؟! با حالت ضعف گفتم: «آقا، دارم می‌میرم». خیال کردم یکی از زوار آشناست، گفتم: خبر مرگ مرا، تو به مادرم برسان!سوار مزبور از روی زین خم شد، دست مرا گرفت و آرام فشرد و من جان تازه‌ای یافتم. سپس فرمود: کاروان از اینجا چندان دور نشده است، برخیز! به آنان می‌رسیم. کیفیت حرکت را نفهمیدم، ولی چندان طول نکشید که همه‌ی آثار کسالت از من برطرف شد و پر نشاط و سر حال، خود را کنار همسفران، که در کنار چشمه‌ای اطراق کرده بودند،

یافتم!وقتی دوستان کاروان، مرا دیدند، همگی از شوق و شعف به گریه افتادند و کیفیت آمدنم را پرسیدند. من هم کیفیت مرض و غربت خویش و گلایه به محضر حضرت [صفحه ۲۴۵] مولا علیه‌السلام و فرزند رشیدش حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام را برای آنان بازگو کردم. آنان نجات من از آن وضعیت و رسیدن به کاروان را از کرامت حضرت ولی الله اعظم ارواحنا فداه و علمدار کربلا علیه‌السلام دانستند.من خیال می‌کردم یک روز تمام از کاروان جدا نشده‌ام، اما آنان گفتند: خیر، دور روز است که مرا ترک کرده‌اند! قرائن هم، صحت گفته‌ی آنها را تصدیق می‌کرد. زیرا من در خاک عراق افتادم و از حرکت باز ماندم ولی آنها را در نزدیکیهای همدان ملاقات کردم! از آن به بعد نیز کاروان به جهت بهبودی من آهسته حرکت کرد و رفقا به نوبت مرا بر مرکوب خویش سوار نمودند و دیگر نگذاشتند حتی یک قدم پیاده راه بروم، تا اینکه مرا صحیح و سالم، در وطن به پدر و مادرم تحویل دادند. و ماجرای شگفت انگیز فوق را نیز برای بستگانم حکایت کردند.از آن پس نیز تاکنون، همواره در تمامی مشکلات بدون تکلف حضرت باب الحوائج علیه‌السلام را به یاری طلبیده‌ام و ایشان نیز خواهش مرا اجابت فرموده‌اند. [۱۳۷] .

حضرت عباس آسید حسین را در رفتن به کربلا و بازگشتن به وطن، بر ترک اسب خود سوار کردند

این قضیه توسط حجهٔ الاسلام والمسلمین حاج شیخ عباس الرئیس کرمانی نقل شده است:متوفی تکیه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام در شهر راور (از شهرهای کوچک حومه‌ی کرمان) این قضیه را برای اینجانب عباس شیخ الرئیس نقل کرد:پدر مادرم به نام آقا سید حسین، که در سن نود و دو سالگی از دنیا رفت، دو روز [صفحه ۲۴۶] قبل از مردنش جریان جالب و شنیدنی زیر را تعریف کرد. وی گفت:در ایام جوانی، با عده‌ای از اهل راور عازم کربلا شدیم. بین انار و بیاض (طریق کرمان - یزد) منزل کردیم. یکی از همراهان قلم به دست گرفت و گفت: به آقا سید حسین، هر کس هر مقدار کمک می‌کند بگوید.هر کدام چیزی گفتند، یک نفر گفت: من فلان مبلغ را می‌دهم نه بیشتر! و بالاخره با آمارگیر نزاع کردند. گفتم: من اصلا چنین پولی را نمی‌پذیرم و با شما هم به عراق نمی‌آیم! هر چه اصرار کردند، از رفتن با آنها امتناع کردم. بالأخره آنها رفتند و من در بیابان ماندم.دو زانو رو به قبله (عراق) نشستم و متوسل به امام حسین علیه‌السلام شدم و عرضه داشتم: «آقا، اگر مرا دعوت کرده‌اید، خرج راه را هم بدهید!» که ناگهان سواری را در کنار خود دیدم که فرمود: سوار شو! من نمی‌توانستم بر اسب سوار شوم، ایشان دفعه‌ی دوم و سوم نیز این سخن را تکرار فرمودند. من عرض کردم: دستم را بگیرید. فرمودند: مگر نمی‌بینی که دست در بدن ندارم!بالأخره سوار شدم و بعد از دقایقی خود را در قبرستانی دیدم. آن بزرگوار فرمودند: اینجا کربلاست! وقتی که همه‌ی کارهای خود را انجام دادی، به اینجا برگرد تا تو را به محل سکونت برسانم!من پس از زیارت اعتاب مقدسه به همان نقطه آمدم و دوباره حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام در آنجا پیدا شدند و مرا بعد از چند لحظه به قبرستان راور رساندند! ناگفته نماند که رفقای من پس از ۲۶ روز در کربلا به من ملحق شدند و هر چه علت را جویا شدند، چیزی نگفتم و تا این ساعت به هیچ شخص دیگری هم جریان این تشرف و زیارت را نگفته‌ام!والسلام علی العبد الصالح مولانا العباس و رحمهٔ الله و برکاته. [۱۳۸] . [صفحه ۲۴۷]

بیرون آمدن شخص بلند قامت و شمشیر بدست، از حرم حضرت عباس و فرار سربازان عثمانی

آیهٔ الله سید نور الدین میلانی، فرزند مرحوم آیهٔ الله العظمی میلانی قدس سره این قضیه را نقل فرمودند:سابقا عراق مستعمره‌ی دولت عثمانی بود. استاندار کربلا مالیات جدیدی را وضع کرد. رؤسای عرب به ملاقات او رفتند و از وی در خواست کردند که مالیات مزبور را از مردم نگیرد، ولی او قبول نکرد.عربها دستور دادند که بازارها بسته شود. مردم بازار را بستند و همه جا تعطیل شد.استاندار ناچار شد که از پادگان مسیب، که شش فرسخی کربلاست، کمک نظامی طلب کند! جمعی از لشگریان عثمانی برای مقابله با بازاریها وارد کربلا شدند تا به تعطیل عمومی خاتمه دهند.وقتی لشگر عثمانی وارد کربلا شد، استاندار آنان را در دو طرف

خیابان حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، که از درب قبله‌ی صحن مطهر تا آخر شهر امتداد دارد، ردیف نمود به آنها دستور آماده باش داد.اعراب هم پشت بام صحن حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را برای خود سنگر قرار دادند. آنها مثل قطرات باران به طرف هوا شلیک می‌کردند و با این کار می‌خواستند بفهمانند که ما از لشگر عثمانی باکی نداریم.این مسئله یک هفته به طول انجامید. حرمین مطهرین بسته شده بود و مردم در منازل خود مانده بودند مگر عده‌ی کمی که از طریقهای مختلف به باغات یا خارج شهر رفتند.بالاخره روزی یک شخص بلند قامت که قد و قامتی موزن و جالب داشت و یک [صفحه ۲۴۸] پیراهن عربی پوشیده و دستمالی سفید بر سر بسته بود و شمشیر برهنه‌ای در دست داشت، از درب قبله‌ی صحن مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام خارج شد. وی شمشیر را به دیوار تکیه داد و سپس دست برد و آستین خود را بالا زد.با این عمل وی، لشگر خود بخود مرعوب شدند و در حالیکه با ترس و وحشت فریاد می‌زدند: «امام عباس گلدی!» به سمت پادگان مسیب گریختند. در نتیجه، دولت شکست خورد و مردم کربلا، حرم و بازار را باز کردند. [۱۳۹] .

یک سوار دارای پوشش آهنین از حرم حضرت عباس بیرون آمد به وهابیها حمله کرد

سید حسون براقی در تاریخ کوفه آورده است که:ملک سعود (لع) با اسب خود داخل حرم شریف گردید و آنچه در بالای قبر حبیب علیه‌السلام بود برکند! سپس دستور داد حرم را ویران کنند. اما در این هنگام از خبری که برای او آوردند متزلزل گردید و برگشت.ماجرا از این قرار بود که وی همراه قشون خود به سوی حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام حرکت کرد، ولی ناگهان یک فرد اسب سوار که پوشش آهنین داشت به آنان حمله کرد و جمعی از آنها را کشت و بقیه پا به فرار گذاشتند!همین که ملک سعود این حادثه را دید، به سپاهش گفت: برگردید! و به حرم پسر خواهرمان آسیب نرسانید؟!لذا از آنجا به حرم امام حسین علیه‌السلام برگشتند و ملتجیان به حرم آن حضرت را، از [صفحه ۲۴۹] مرد و زن و صغیر و کبیر، کشتند! و دست به تخریب حرم زدند و برگشتند. در سال ۱۲۳۰ نیز دوباره وهابیها به نجف و کربلا حمله آوردند! ولی مأیوس برگشتند. [۱۴۰] .

نجات کاروان زوار یزدی توسط حضرت اباالفضل العباس

مرحوم آقا میرزا حسن یزدی قدس سره این قضیه را از مرحوم پدرش نقل کرد:یک سالی از یزد با اموال زیادی به همراه کاروان بزرگی به «کربلا» مشرف شدیم. قریب به نیمه‌های یک شب، به عده‌ای از دزدان و سارقفان بخورد کردیم. من سکه‌های طلای زیادی داشتم، فورا آنها را توی قنداقه‌ی کودک (که همین «میرزا حسن» باشد) گذاشتم و او را به مادرش دادم.در این هنگام دزدان بر سر اهل کاروان ریختند و همه را غارت کردند! چنان فریاد استغاثه‌ی زوار کربلا بلند شد، که دل هر بیننده‌ای را می‌سوزانید و گریانش می‌کرد.مردم صدا می‌زدند «یا ابوالفضل! یا قمر بنی هاشم یا حضرت عباس! یا باب الحوائج! بفریادمان برس!» و به شدت گریه می‌کردند.ناگهان در آن موقع شب، متوجه شدیم که سواری با اسب از دامنه‌ی کوهی که در نزدیکی ما بود، سرازیر شد! جمال دلربای او در زیر نقاب بود؛ ولی نور صورت انورش از زیر نقاب، همه جا را منور و روشن کرده بود. شمشیرش مانند ذوالفقار پدرش حضرت امیرالمومنین علیه السلام بود.فریادی مانند صدای رعد و برق، تمام صحرا را پر کرد و آن سوار به سارقان و دزدان حمله نمود و فرمود «دست از این قافله بردارید و از اینجا بروید! دور شوید [صفحه ۲۵۰] وگرنه همه‌ی شما را هلاک می‌کنم و به جهنم می‌فرستم!»همه‌ی اهل کاروان و همه‌ی سارقان درخشندگی نور جمال آن ستاره‌ی آسمان ولایت و آن ماه بنی هاشم را مشاهده کردند و صدای دلربای آن حضرت را نیز شنیدند!دزدها و سارقان فورا دست از قافله کشیدند و پا به فرار گذاشتند.سپس آن حضرت در همان محل که ایستاده بودند، غیب شدند!تمام اهل قافله وقتی که این معجزه را دیدند، در همان مکان تا صبح به توسل به ساحت حضرت عباس و دعا و زیارت و روضه خوانی و گریه و زاری پرداختند!بالاخره وقتی که اهل کاروان سر اثاثیه

خودشـان آمدنـد، دیدنـد همه چیز سـر جـایش باقی است، مگر آن چیزهایی که دزدها برده بودنـد و به کناری انـداخته و فرار کرده بودنـد.سـیدی نیز در قـافله‌ی مـا بود که سالهـا گنـگ بود. او نیز وقتی که در آن گیر و دار، پرتوی از نور خـدا و قـامت زیبـای پسـر حضرت علی علیه‌السلام را دیده بود، زبانش باز شد! و پیوسته صلوات می‌فرستاد! [۱۴۱] .

ماشین بدون راننده به سوی نجف! حضرت ابوالفضل راننده‌ی خائن را کشته‌اند و خود به جای او نشسته‌اند

مؤلف حیاهٔ العباس این قضـیه را نقل فرموده است:مادر و دختری زائر، از کربلا به قصـد نجف، سوار ماشـین سواری می‌شوند.راننده نگاهی به دختر می‌کند و بدون اینکه مسافر دیگری بگیرد حرکت می‌کند! [صـفحه ۲۵۱] مادر به دخترش می‌گوید: او خیال سوئی درباره‌ی ما دارد؟! بالاخره راننده به کاروانسـرای شور می‌رسد ودر آنجا از راه شاهی خارج می‌شود و به داخل صـحرا می‌رود؟مادر به دختر می‌گوید: دیدی گفتم خیال سوء دارد و ما را به بیراهه می‌برد؟! در این هنگام راننده سـرش را بیرون می‌کند و چون می‌بیند بیابان از جاده خیلی دور است؛ پیاده می‌شود و می‌گویـد: اگر سـر و صدا کنید، کشـتن هم در کار است و اگر ساکت باشـید...!مادر بیچاره به دختر جوان می‌گویـد: تو در ماشـین باش! و خود پیرزن می‌آیـد و سـر را بلنـد می‌کند و بیچاره‌وار و مضـطر می‌گوید: «ای ابوالفضـل علیه‌السـلام تو مـا را می‌بینی ولی مـا تو را نمی‌بینیم!»ناگهـان در آن لحظه یـک نفر پیـدا می‌شود و به آن راننـده اشـاره‌ای می‌کند و آن راننده بلند می‌شود و به زمین می‌خورد و شـکمش پاره می‌شود! سپس آن بزرگوار به پیرزن می‌گوید: «اصعدی (سوار شو!)»پیرزن سوار می‌شود و آن بزرگوار خودشـان به جـای راننـده می‌نشـینند و ماشـین را به نجف می‌آورنـد!بعـدا در حرم، زنهـا از ماشـین بی‌راننـده و این قضـیه‌ی عجیب صـحبت می‌کننـد! دختر به مادرش می‌گویـد: شایـد منظور آنها همان ماشـین ماست! اجمالا کلفـت کلیـددار کـه در حرم بـوده اسـت، ایـن قضایـا را برای کلیـددار نقـل می‌کنـد و کلیـددار هم آن را به عرض مقامـات دولـتی می‌رسانـد.بعـدا، چنـد تن از مقامات دولتی همراه مادر و دختر و کلیـددار حرم به آنجا می‌رونـد [صـفحه ۲۵۲] و جنازه‌ی راننـده را متعفن و از هم پاشیده می‌بینند. [۱۴۲] .

نجات خانمی زائر، از دست اعراب توسط حضرت ابوالفضل

حجهٔ الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ علی اکبر قحطانی که عالمی متقی و از مروجین مکتب اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند، این قضیه را از کتاب نجات الخائفین نقل کرده‌اند:گروهی از زوار به کربلا می‌رفتند. ضعیفه‌ای با چند تن از اطفال صغارش، همراه زوار بود. وقتی که از مسیب کوچ کردنـد، آن بیچاره از قافله عقب مانـد و ناگاه جمعی از اعراب بر سـر آن مظلومه ریختند و بنای هتک حرمت گذاردنـد.در این وقت آن بینوا رو به طرف کربلا نمود و گفت: ای مولا و سـرور من، از غیرت شـما دور است که مرا اعانت ننمایی و از دست این ظالمان نجات ندهی!در این گفتگو بود که ناگاه سواری، در حالیکه نیزه‌ای در دست داشت، نمایان شد و بعد از متفرق کردن دزدان آن ضـعیفه را به کربلا و به قافله‌ی زوار رسانید. آن مؤمنه چون این کرامت را دید، عرض کرد: ای آقا، شـما از کجا دانستیـد که ما در این صـحرای دور، در دست اعـدا مانده‌ایم؟آقا فرمودند: ای ضـعیفه، من در خدمت حضـرت سیدالشـهداء علیه‌السـلام ایسـتاده بودم، ناگهـان دیـدم که اشـک چشم آن امـام امم جاری شـد. عرض کردم یابن‌رسول الله! چرا گریه می‌کنیـد؟! فرمودنـد: مگر نمی‌بینی که زوار من در دست اعراب بی‌حیـا گرفتـار شده‌انـد؟! [صـفحه ۲۵۳] پس به امر مولاـی خـودم، شـما را از چنگ آنها رهانیـدم. سـپس آن ضـعیفه عرض کرد: اجازه دهیـد دسـتتان را ببوسم! فرمودنـد: معذورم دار! زیرا دست ندارم. آن زن گریست و گفت: مگر شما مولای من حضرت عباس هستید؟ فرمودند: بلی! و سپس غائب شدند. [۱۴۳] .

اسب سواری پیدا شد و هندوها را متفرق کرد تا جنازه‌ی مرد بوشهری دفن شود

جناب آقای حاج عباس جعفرزاده، از اهالی تنگستان از توابع بوشهر این قضیه را نقل کردند:عده‌ای از اهالی بندر بوشهر، با کشتی به طرف بمبئی هند حرکت می‌کنند و در بازگشت از هند به طرف ایران، شخصی در کشتی فوت می‌کند. در نزدیکی ساحل یک آبادی وجود داشت. آنها جنازه را می‌برند تا در آن آبادی دفن کنند. در راه، اهالی آن محل با شمشیر و نیزه و اسلحه‌های مختلف به ایشان حمله می‌کنند و می‌گویند: ما نمی‌گذاریم جنازه‌ی خود را در این محل دفن کنید، زیرا شما کافرید.این جمعیت به طور دسته جمعی، رو به طرف عراق و کربلای معلی کردند و پس از عرض ارادت به محضر مبارک حضرت ابوالفضل العباس قمر بنی هاشم علیه‌السلام چنین گفتند:یا اباالفضل العباس علیه‌السلام! آیا سزوار است که این مرد که از محبین شما اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد، به دریا افکنده شود و ماهیهای دریا او را بخورند؟!راوی نقل می‌کند: پس از توسل به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام ناگهان مشاهده [صفحه ۲۵۴] کردند که اسب سواری در آن بیابان پیدا شد و در حالیکه در دستش سر نیزه‌ای بود، به آن هندوها حمله کرد و آنان را متفرق کرد. سپس دستور داد: جنازه‌ی خود را دفن کنید! آنها دیگر برنخواهند گشت! جمعیت جنازه را دفن کردند و با خیال راحت به کشتی برگشتند. [۱۴۴] .

حضرت ابوالفضل به جوانی که در حال غرق شدن بود فرمودند: بگو یا صاحب الزمان

جناب حجة الاسلام آقای مکارمی می‌فرمودند:نقل شده است که در یکی از شهرهای شیراز، شخصی همراه عمویش برای ماهی‌گیری به کنار ساحل می‌رود و در آنجا یکدفعه غرق می‌شود. عموی وی، نگران از مرگ برادرزاده، ناگهان می‌بینند که وی روی آب آمد!باری، شخص غرق شده کنار ساحل می‌آید و عمویش از او می‌پرسید: چگونه نجات یافتی؟ می‌گوید: در حال غرق شدن، به یاد روضه‌ها افتادم، پس از آن عرض کردم: یا اباالفضل!دیدم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام تشریف آوردند و در گوشم فرمودند: بگو یا صاحب الزمان! من هم متوسل به حضرت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شدم و عرض کردم یا صاحب الزمان! آقا امام زمان (عجل الله فرجه الشریف) تشریف آوردند و مرا نجات دادند و به کنار ساحل آوردند. [۱۴۵] . [صفحه ۲۵۵]

آقایی با چکمه و کلاهخود روی برفها ایستاده بود و با فرمایش خود ما را نجات داد

آقای حاج مهدی اشعری قمی این قضیه را نقل کردند:در یک شب سرد برفی، در فصل زمستان از شهرکرد به طرف قم حرکت کردیم. حدود دو ساعت بعد از نصف شب، در ماشین پیکان بار و به همراه اثاثیه‌ی یک خانواده و صاحب آن اثاثیه، مابین بروجرد و قم حرکت می‌کردیم. هوا یخبندان بود و برف زیادی در جاده و اطراف آن بر زمین نشسته بود، به طوری که در بعضی جاها اطراف جاده را تقریبا یک متر و نیم برف پوشانده بود!از بس جاده خطرناک بود، کنترل ماشین از دست بنده خارج شد و اتومبیل در یک جای خیلی خطرناکی فرورفت! مرد خانواده از ماشین پایین آمده و چند لحظه بعد دوباره سوار شد و با تب و لرز، حیران و بهت‌زده، مرتبا می‌گفت: دیدی چه بلایی سر ما آمد؟آن وقتها در آن جاده، ماشین خیلی کم رفت و آمد می‌کرد. گفتم: آقای مسافر، بیا بالا- سپس ناگزیر دست توسل به دامان حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام زدم و عرض کردم: آقا جان، یهودیها در خانه‌ات می‌آیند و آنها را ناامید برنمی‌گردانی! من که نوکر برادر شما هستم!طولی نکشید که دیدم یک آقایی با کلاهخود و زره و چکمه، روی برفها ایستاده است و به من فرمود: ماشین را بگذار دنده عقب! وقتی دستور آن آقا را اجرا کردم و ماشین را دنده عقب گذاشتم و مقداری عقب آمدم، تمام نگرانیها برطرف شد و یکدفعه دیدم ماشین روی جاده‌ی صاف ایستاده است. بعد به من فرمود: حرکت کن! من [صفحه ۲۵۶] هم حرکت کردم و یکدفعه هر چه نگاه کردم کسی را در آنجا ندیدم! [۱۴۶] .

حضرت ابوالفضل و حضرت علی اکبر به فرمان امام حسین به استقبال ملا عبدالحمید قزوینی می‌روند

مرحوم عراقی در کتاب دارالسلام ماجرای دیدار آخوند ملا عبدالحمید قدس سره با حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام و حضرت علی اکبر علیه‌السلام را اینگونه نقل کرده است:ملاـ عبدالحمیـد قزوینی که از ابتـدای مجاورات در نجف اشـرف، در همه‌ی اوقات زیارتی مخصوصه‌ی حضـرت امام حسـین علیه‌السـلام، با پای پیاده به کربلا رفته بود، فرمود: روزی به اراده‌ی زیارت کربلا از نجف اشـرف بیرون رفتم. چون به بلندی وادی السـلام رسـیدم، جمعی از بزرگان و اعیان نجف را دیدم که برای بدرقه‌ی آقازاده‌ای بیرون آمده‌انـد. آنها او را با کمال احترام بر کجاوه سوار کردنـد و دعای سـفر در گوش او خواندنـد و مقداری از راه را با او همراه شدند. سپس بـا او وداع کردنـد و در عقب او اذان گفتنـد و سایر آداب آقایی را برای او به جا آوردنـد، و او هم با نوکر و بنه و سایر لوازم سفر روانه‌ی کربلاـ گردیـد.چون این عزت را دیـدم و ذلت خود را هم مشاهـده کردم، ملول و خجل شـدم و با خود گفتم: این دفعه هم که بیرون آمـده‌ام، به کربلا می‌روم، لکن بعد از این اگر اسـباب مساعدت کرد که رفتن به کربلا بر وجه ذلت نباشد می‌روم والا دیگر نمی‌روم و همان مقـداری که تا به حال رفته‌ام، کفایت می کنـد.این دفعه به کربلا رفتم و برگشـتم و بعـد از آن قصد کردم که دیگر به طریق مذلت به زیارت نروم، و بر همان اراده بودم تا آنکه وقت زیارت مخصوصه‌ی دیگر رسید و چند [صفحه ۲۵۷] نفر از طلاـب آمدنـد و پرسـیدند: چه روزی اراده‌ی زیـارت داری که ما هم با تو بیاییم؟ گفتم من اراده رفتن نـدارم، زیرا که خرج منزل و کرایه ندارم و پیاده هم نمی‌روم! گفتند: تو که همیشه پیاده می‌رفتی! گفتم: دیگر نمی‌روم! گفتند: این دفعه که ما اراده‌ی پیاده رفتن داریم، با ما بیا تا ما هم از راه باز نمانیم، بعـد از آن را خودت می‌دانی!بالاخره، پس از اصـرار و انکار، آنها رفتند و برای توشه‌ی راه چیزهـایی خریـداری کردنـد و مرا با اصـرار برداشـتند و از نجف بیرون آمـدیم و با ایشان روانه شـدیم. چون وقت رفتن برای زیارت تنگ شده بود و فردای آن روز، روز زیارت بود، در هنگام صبح بیرون رفتیم، که ظهر در کاروانسرای شور بخوابیم و شب به کربلا برسـیم.پس بـا همراهـان، که دو نفر بودنـد، روانه شـدیم و در هنگـام ظهر وارد کاروانسـرا گردیـدیم. زوار دیگر شب قبل بار کرده بودند، بنابراین در آن هنگام هیچ زائری در کاروانسـرا نبود چون که آن اوقات کاروانسرا مخروبه بود و هوا هم گرم بود و خانواری هم در کاروانسـرا نبود، بنابراین کسی در آنجا نمی‌ماند. به علاوه آنکه، کاروانسرا هم از خوف طراران عرب در امان نبود، بلکه گاه گـاه در داخل کاروانسـرا مردم را برهنه می کردنـد و احیانا اگر بعضـی از طلاب و مجاورین در آنجا وارد می‌شدنـد و توان مبارزه با دزدان را نداشـتند، از خوف عرب‌هـا، اسـباب و لبـاس خود را در زیر زباله‌ها مسـتور می کردنـد.ما بعـد از ورود به کاروانسـرا، چون اسـباب مهمی نـداشتیم، در صـفه‌ی بزرگ مسـقفی که در آنجا بود، منزل کردیم و پس از صـرف غـذا خوابیدیم.اتفاقا من زودتر از همراهـان بیـدار شـدم و آفتـابه را برداشـتم و برای وضو گرفتن بیرون آمـدم. بعـد از انجـام مقـدمات وضو، بر صـفه‌ای که در وسط کاروانسـرا بود، بالا رفتم و بر لب آن صـفه رو به در کاروانسرا نشستم و مشغول وضو شدم. در اثنای وضو [صفحه ۲۵۸] گرفتن که مشـغول مسـح پـا بودم، که در زی لبـاس اعراب بود و پیـاده از درب کاروانسـرا داخـل گردیـد! وی بـا سـرعت تمام نزد من آمـد به گونه‌ای که گمان کردم، او از اعراب بیابان است و اراده کرده که مرا برهنه کند، لکن چون چیز قابلی با خود نداشتم، چندان خوف نکردم و مسح پا را تمام نمودم! چون نزدیک آمد، متوجه من گردید و گفت: ملا عبدالحمید قزوینی تو هستی؟!چون بدون سابقه‌ی آشـنایی نـام مرا ذکر نمـود، تعجب کردم و گفتـم: آری منـم!گفـت: تـویی که می گفـتی: من به این ذلت و خـواری دیگر به کربلا نمی‌روم، مگر آنکه به طریق عزت متمکن و قادر شوم؟! قدری تأمل کردم و با خود گفتم: این شـخص این واقعه را از کجا دانست؟ سپس در جواب گفتم: آری!آن عرب گفت: اینک آماده شو که مولای تو حضـرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام و آقای تو حضرت علی بـن الحسـین علیه‌السـلام به اسـتقبال تـو آمده‌انـد، تـا قـدر خـود را بـدانی و به خـاطر اعتبـارات بی‌اعتبـار دنیـا افسـرده و مهمـوم نگردی!چون این سـخن را شـنیدم، متحیر مانـدم و مبهوت گردیـدم که این شـخص چه می گویـد؟! ناگـاه دیـدم که دو نفر سواره با شمایل آن دو بزرگوار، که شنیده و در کتب اخبار و مصیبت دیده و خوانده بودم، با آلات و اسلحه‌ی حرب – در حالی که حضرت

ابوالفضل علیه‌السلام در جلو بودند و حضرت علی اکبر علیه‌السلام به دنبال آن بزرگوار بودند - از باب کاروانسرا داخل صحن آن گردیدند! چون این واقعه را دیدم، بی‌اختیار خود را از بالای آن صفه پایین انداختم و جلو دویدم و خود را به پای اسبهای ایشان انداختم و بوسیدم و به دور اسبهای ایشان گردیدم و زانو و رکاب و پایشان را نیز بوسیدم!بعد از آن با خود خیال کردم که خوب است که به رفقا هم خبر دهم و آنها را از خواب بیدار نمایم که به خدمت آن دو فرزند حیدر کرار برسند. پس با سرعت به نزد [صفحه ۲۵۹] رفقا رفتم و بر بالین یکی از آنها که ملا محمد جعفر نام داشت، نشستم و با دست او را حرکت دادم و گفتم:ملا محمد جعفر، برخیز که حضرت عباس علیه‌السلام و علی اکبر علیه‌السلام به استقبال آمده‌اند، بیا به خدمت ایشان شرفیاب شو!ملا محمد جعفر چون این سخن را شنید، گفت: آخوند چه می‌گویی؟ مزاح و شوخی می‌کنی؟!گفتم: نه والله، راست می‌گویم، بیا ببین هر دو تشریف دارند. چون این حالت و اصرار را از من دید، دانست که چیزی هست! برخاست و به زودی دوید. چون رفتیم، کسی را ندیدیم، و از در کاروانسرا هم بیرون رفتیم و اطراف صحرا را، که هموار بود و راه آن تا مسافت بسیار دیده می‌شود، مشاهده کردیم و اثری یا غباری از آن پیاده و آن دو سوار ندیدیم. پس متأسف و متحیر برگشتیم.پس از این ماجرا، از عزم و اردهٔ سابق بازگشتم و تائب و نادم شدم و قصد کردم که زیارت آن مظلوم را ترک نکنم، اگر چه بر وجه ذلت و زحمت باشد. و اگر در اوقات زیارتی، عذر شرعی عارض شود تدارک و قضا کنم. از آن زمان تاکنون زیارتم ترک نشده است و مادام الحیاة هم ترک نخواهد شد، ان‌شاءالله تعالی. [۱۴۷] .

دختر سه ساله، حضرت عباس را در ضریح مطهر دید و مادر مسیحی مسلمان شد

حجة الاسلام و المسلمین آقای شیخ علی صافی فرزند مرحوم آیة الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی قدس سره این قضیه را نوشته‌اند: [صفحه ۲۶۰] این کرامت را از پدر عیال خود، حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج سید علیرضا حیدری یزدی شنیدم. ایشان فرمودند: دکتر علیرضا میرجلیلی هنگامی که در خارج درس می‌خوانده، دوستی داشته‌اند که همسرش مسیحی و دارای دختری سه ساله بوده است.آنان، هنگام مراجعت از خارج، اول به عراق مشرف می‌شوند و بعد از زیارت مشاهد مقدسه و عتبات عالیات، به عنوان آخرین زیارت وارد حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌شوند.ناگهان می‌بینند فرزند سه ساله‌ی آنان به داخل ضریح اشاره می‌کند و می‌گوید: مامان، مامان! این آقایی که داخل ضریح نشسته و دو دست او از بازو قطع شده است، کیست؟ مادرش سراسیمه به او می‌گوید: چه کسی را می‌گویی؟! کدام آقا؟! می‌گوید: این است، داخل ضریح نشسته است، من او را می‌بینم، دو دست ندارد!مادر مسیحی حالش دگرگون می‌شود و همانجا به دین اسلام مشرف می‌شود. [۱۴۸] .

حضرت عباس در ضریح مطهر ظاهر شدند و صد دینار به مرد عرب حواله دادند

این قضیه توسط حضرت حجة الاسلام جناب آقای حاج شیخ علیرضا گل محمدی ابهری زنجانی نقل شده است:یکی از اهالی کربلا، عربی را می‌بینند که در حرم حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه‌السلام کنار ضریح مطهر ایستاده است و با حضرت سخن می‌گوید. [صفحه ۲۶۱] او می‌گفت: آقا جان، صد دینار از شما می‌خواهم؛ اگر می‌دهی که بده و اگر نمی‌دهی، در حرم حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه‌السلام می‌روم و شکایت شما را به آن حضرت می‌کنم!سپس سرش را به طرف ضریح مطهر می‌برد و می‌گوید: فهمیدم، فهمیدم! و سپس از حرم بیرون می‌رود.پس از آن، عرب مزبور به بازار می‌رود و به یکی از مغازه‌داران می‌گوید: آقا فرموده است صد دینار به من بده! او می‌گوید: نشانی شما از آقا چیست؟ می‌گوید: به این نشان، که پسر شما مریض شده بود و شما صد دینار نذر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام کردی؛ اکنون آن پول را بده! و او هم صد دینار را می‌دهد.ناقل می‌گوید: به مرد عرب گفتم: چطور شما با حضرت عباس علیه‌السلام صحبت کردی و نتیجه گرفتی؟ گفت: به حضرت گفتم اگر

پول ندهی، می‌روم شکایت شما را به برادرت امام حسین علیه‌السلام می کنم. در این هنگام دیدم آن حضرت، داخل ضریح ظاهر شدند و در حالیکه روی صندلی نشسته بودند، حواله‌ای به من دادند. من هم رفتم و پول را از بازار گرفتم. [۱۴۹] .

قند و چای برای کارگران بیت العباس گچساران، توسط شخص بزرگواری که ناگهان غایب شد

این قضیه توسط حاج حمزه‌ی برازنده - یکی از مؤسسان بیت العباس گچساران - نقل شده است: [صفحه ۲۶۲] در سال ۱۳۵۵ شمسی در بین عمله و کارگرانی که در ساختمان بیت العباس گچساران مشغول کار بودند، شخصی روستایی از سادات موسوی به علت صداقت و احتیاط و امین بودن و رفتار خوبش توجه ما را به خود جلب کرد. به همین جهت او را مسئول تهیه‌ی مواد غذایی و حراست از اثاثیه و ابزار ساختمانی و نظارت در کار بناها و عمله‌ها کردیم و به او توصیه نمودیم که یک روز قبل از اتمام مواد غذایی و لوازم ساختمانی، ما را مطلع سازد تا برای تهیه‌ی آنها اقدام شود و در کار ساختمان توقف و رکودی پیش نیاید.بعد از ظهر یک روز تابستانی، که برای سرکشی و پرداخت حقوق کارگر و بنا به بیت العباس علیه‌السلام رفتم، کارگران را مشغول نوشیدن چای و عصرانه دیدم. ضمن سلام و خسته نباشید، جویای حال سید شدم. آنها گفتند: احتمالا سید در آشپزخانه باشد. امروز برای نوشیدن چای نزد ما نیامده و آثار ناراحتی و خستگی از همان اول صبح در چهره‌ی او نمایان بود. گفتم مگر سید خودش برای شما صبحانه و عصرانه تهیه نکرد؟گفتند: بلی. ولی سید امروز، با سید روزهای قبل بسیار تفاوت کرده است و به نظر می‌رسد که مریض است ولی به دکتر هم مراجعه نکرده است! من برای احوالپرسی و نیز برای جویا شدن از وضعیت پیشرفت کار در آن روز، به آشپزخانه نزد سید رفتم. در آنجا سید را دیدم که زانوی غم در بغل گرفته و در کنجی به دیوار تکیه داده است. سلام کردم. سید سر برداشت و جواب سلام داد. صورتش برافروخته بود، و چشمانش حالت عجیبی پیدا کرده بود.به او گفتم: برادر من، شما اگر مریض هستی و ناراحتی داری، چرا انکار می کنی و خود را به این قیافه درآورده‌ای؟! فورا همین الان به دکتر مراجعه کن و برو در منزل به [صفحه ۲۶۳] استراحت بپرداز. در این چند روز که شما استراحت کامل می‌نمایی، فرد دیگری را جایگزین شما می‌نماییم تا کمبودی احساس نشود.سید با شنیدن صحبتهای من، از جا برخاست و دست مرا گرفت و به بیرون بیت العباس، چند قدمی درب ورودی در داخل کوچه، برد و گفت: صاحب بیت العباس همین جا بود، و من کور بودم، دیوانه بودم، نمی‌فهیمدم! گفتم: آقا سید این چه ربطی به مریضی شما دارد؟ چرا هذیان می گویی؟! شاید هم تب شما بالا رفته است! از شما خواهش می کنم برای استراحت به منزل برو و فردا هم نیا.سید گفت: من اکنون سالمم، اما آن موقع من کور بودم، لال بودم، کر بودم! من تب ندارم و هذیان نمی گویم، من فردا که می‌آیم هیچ، بلکه تا آخر عمر هم هر روز باید بیایم!گفتم: سید، ماجرا چیست؟! گفت: طبق برنامه‌ای که شما تنظیم کرده‌اید و من تا امروز بر اساس آن عمل کرده‌ام، دیروز باید از شما می‌خواستم که قند و شکر تهیه کنید ولی بکلی آن را فراموش کردم. صبح، ساعت ۹، که باید به کارگران صبحانه بدهم، متوجه شدم که چای تمام شده و مثقالی از آن باقی نمانده است. تصمیم گرفتم مقداری چای از منزل خودم، که زیاد هم با ساختمان فاصله ندارد،بیاورم وآنگاه بعد از صرف صبحانه، به بازار نزد شما بیایم و چای تهیه کنم.فورا کتری را روی اجاق گاز گذاشتم و به قصد خانه، از درب بیت العباس خارج شدم. اما در همین نقطه، به شخصی برخوردم که از روبرو می‌آمد. وقتی به من رسید، ایستاد و پرسید: بیت العباس همین است؟ گفتم: بله. آن آقای بزرگوار گفت: شما خادم او هستی؟ گفتم: آری، فرمایشی دارید؟ فرمودند: مقداری قند و شکر و چای برای بیت العباس آورده‌ام. [صفحه ۲۶۴] این را فرمود و آنها را روی همین زمین گذاشت. من خم شدم و کیسه‌های محتوی قند و شکر و چای را از جلوی پای ایشان برداشتم. موقعی که بلند شدم، نگاه کردم که از ایشان تشکر کنم و بر ایشان دعای خیر نمایم، اما کسی را نزد خود ندیدم! به این سو و آن سو نظر انداختم و تا آخر کوچه دویدم اما اثری از آن بزرگوار ندیدم! و تمام این قضیه، از اول تا آخر، حتی یک دقیقه هم طول نکشید.اینک من به حال خودم تأسف می‌خورم که چرا به پای او نیفتادم و بر آن بوسه نزدم؟! چرا زیر قدمش را

نشان نکردم تا خاک کف پایش را سرمه‌ی چشم خود و عموم رهروان مکتبش نمایم؟!آری، ای خواننده‌ی گرامی، من نمی‌دانم این آقا چه کسی بود؟ چون ممکن است که آقای ابوالفضل العباس علیه‌السلام و یا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه بوده باشند. ولی همین قدر باید بگویم که ما از آن سال تاکنون، به برکت دست آن بزرگوار، با وجود داشتن مجالس سنگین و پر جمعیت حتی یک کیلو قند و شکر و صد گرم چای نخریده‌ایم! و همیشه مقادیر قابل توجهی در انبار ذخیره داریم. [۱۵۰] .

حضرت رقیه هم در خواب و هم در بیداری ظاهر شدند و برگ سبزی به زن بیمار عطا کردند

این قضیه توسط حجهٔ الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد شریعت زاده‌ی خراسانی نقل شده است:این جانب روزی مشغول خواندن مصیبت حضرت رقیه علیهاالسلام در حرم مطهرشان بودم که در اثنای آن صدای غش کردن خانمی همراه با فریاد و گریه‌ی شدید اطرافیان به گوش رسید.خانم مذکور بعد از مجلس به هوش آمد. وی را نزد من آوردند و او به من گفت: من دارای سه فرزند هستم. مبتلا به مرض قلب شدم و همه‌ی دکترها جوابم کردند، به طوری که ناامید شدم. به شوهرم گفتم: مرا به حرم حضرت رقیه علیهاالسلام ببر و امروز روز سوم است که ما در اینجا هستیم.دیشب خواب دیدم که دختر بچه‌ای برگ سبزی را به من داد و گفت: «این را بخورا! خوب خواهی شد.» گفتم: شما کی هستید؟ گفت: «من رقیه دختر امام حسین علیه‌السلام هستم.» از خواب بیدار شدم و به حرم آمدم.اکنون در لحظه‌ای که شما مشغول خواندن روضه بودید، همان دختر را در بیداری دیدم که همان برگ سبز را به من داد و همه‌ی اطرافیان نیز این صحنه را دیدند! در نتیجه من نتوانستم این ماجرا را تحمل کنم و بیهوش شدم! و الان بحمدالله حالم خیلی خوب است. [۱۵۲] . [صفحه ۲۶۷]

ملحقات بخش ۰۹ در این کتاب

موضوع: ۱- حضرت آیهٔ الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره، با حضرت امام حسین علیه‌السلام دیدار و گفتگو کردند، شماره قضیه: ۲۴۰موضوع: ۲- حضرت امام حسین علیه‌السلام دست محبت به چهره‌ی سید نورالدین کشیدند، شماره قضیه: ۱۰۸موضوع: ۳- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام سوار بر اسب آمدند و سر دزدان را از تن جدا نمودند و عروس را به طرفهٔ العینی در حرم مطهر خودشان حاضر ساختند، شماره قضیه: ۲۲۶موضوع: ۴- علامه‌ی قزوینی قدس سره صدای رعب‌انگیزی از ضریح مطهر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام شنیدند، شماره قضیه: ۲۲۹موضوع: ۵- حضرت زینب علیهاالسلام بالای مچ فوزیه زیدان را گرفتند و فرمودند: قومی یا فوزیهٔ!، شماره قضیه: ۲۶۲موضوع: ۶- حضرت زینب علیهاالسلام دست بر چشم مرحوم اسماعیل بیک کشیدند و با او سخن گفتند و شفایش دادند، شماره قضیه: ۲۵۹موضوع: ۷- شفای دختر مسیحی لبنانی با حضور حضرت رقیه علیهاالسلام، شماره قضیه: ۱۸۱موضوع: ۸- حضرت رقیه علیهاالسلام در کنار تخت آقای اکبری آمدند و با او سخن گفتند و او را شفا دادند، شماره قضیه: ۲۶۸ [صفحه ۲۷۱]

زنده شدن مردگان به برکت حضرت امام حسین و حضرت ابوالفضل

زنده شدن آقا شیخ محمد حسین قمشه‌ای بواسطه‌ی توسل مادرش به امام حسین علیه‌السلام‌مرحوم آقا میرزا محمود قدس سره فرمود: مرحوم آقا شیخ حسین قمشه‌ای - از فضلاء و تلامیذ و شاگردان مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری - به نام «از گور گریخته» مشهور بود و سبب این شهرت، آن چنان که از خود آن مرحوم شنیدم، آن بود که ایشان در سن هیجده سالگی در قمشه مبتلا به مرض حصبه می‌شود و هر روز مرضش سخت‌تر می‌گردد.اتفاقا آن زمان، فصل انگور بوده و انگور زیادی در همان اطاقی که مریض بوده است می‌گذارند. ایشان بدون اطلاع دیگران به صورت پنهانی مقدار زیادی از آن انگورها را تناول می‌کند و پس از

آن مرضـش شدیـدتر می‌شود، و بالاخره می‌میرد!وقتی حاضـرین این صـحنه را می‌بیننـد، گریان می‌شوند. در این لحظه مادرش وارد می‌شود و مشاهده می‌کند که فرزندش مرده است. مادر می‌گوید: کسـی حق ندارد [صفحه ۲۷۲] دست به جنازه فرزندم بزند تا من برگردم!مادر فورا قرآن مجید را برمی‌دارد و به پشت بام منزل می‌رود و در آنجا شروع به تضرع به حضرت پروردگار و قرآن و علی الخصوص توسل به حضـرت اباعبدالله الحسـین علیه‌السـلام می‌کند و وجود مقدس آن حضرت را شفیع قرار می‌دهد و می‌گوید: ای حسـین جان! تا فرزندم را به من برنگردانی، دست از تو برنمی‌دارم.چند دقیقه از این تضرع‌ها و دعاها نگذشته بود، که جان به کالبد آقا شـیخ محمـد حسـین برمی‌گردد و به اطراف خود نظر می‌کنـد و چون مادرش را نمی‌بینـد، می‌گویـد: به والده بگویید بیاید، زیرا خداوند مرا به حضـرت اباعبدالله علیه‌السـلام بخشـید!حاضـرین به مادرش شـیخ محمد حسـین خبر دادند. سـپس شـیخ محمد حسـین نحوه‌ی بازگشت مجدد خویش را به این دنیا، چنین نقل می‌کند:چون مرگ من رسـید، دو شـخص نورانی سـفید پوش نزدم حاضـر شدند و گفتند: چه باکی داری؟ گفتم: تمام اعضایم درد می‌کند! در این هنگام یکی از آنها دست بر پایم کشـید، پایم راحت شد و هر چه دست را به سـمت بالا می‌آورد، درد بدنم برطرف می‌شد. تا اینکه یکدفعه دیدم تمام اهل خانه گریان شدند. هر چه خواستم به آنها بفهمانم که من راحت شده‌ام، نتوانسـتم. تا بالاخره آن دو نفر مرا به سمت بالا حرکت دادند و از این حرکت بسیار خوشحال بودم.در بین راه شخص بزرگوار نورانی در جلوی من حاضر شد و به آن دو نفر فرمود: ما سی سال عمر به این شخص عطا کردیم و این عطای عمر در اثر توسل مادرش به ما بود. شـما او را برگردانیـد!این دو نفر به سـرعت مرا برگرداندند و ناگهان چشم خود را باز کردم و اطرافیـان را گریان دیـدم. [صـفحه ۲۷۳] آنگـاه به مادر خود گفتم: ای مادر، توسل شـما به ابی‌عبـدالله الحسین علیه‌السـلام پذیرفته شد و به من سـی سال عمر دادند.آیت الله شـهید دسـتغیب قدس سره در پایان این مطلب را اضافه فرموده‌اند که اغلب آقایان نجف، این داسـتان را از خود آقا شـیخ محمـد حسـین شـنیده بودنـد و همه‌ی آنها منتظر مرگ او در رأس سـی سال بودنـد. بالاخره حادثه ارتحال ایشان در همان رأس سی سال، در نجف اشرف اتفاق افتاد و ایشان مرحوم گردید. [۱۵۳] .

زنده شدن پسر ملا عبدالحسین خوانساری به برکت امام حسین

ثقـهٔ عادل، ملا عبدالحسـین خوانساری رحمهٔ الله علیه در کربلای معلی معروف به «تربت پیچ» بود. زیرا تربت آقا ابی‌عبدالله الحسـین علیه‌السـلام را از مواضع شـریفه و با آداب مأثوره برمی‌داشت و به زوار عطا می‌نمود.مرحوم عراقی قدس سره می‌فرماید: من او را در مجلسی ملاقات کردم و در چهره‌ی او حالت صلاح و تقوی را مشاهده کردم و متوجه شدم که سالهاست موفق به مجاورت حضرت آقا ابی‌عبدالله علیه‌السلام است و ملازم حرم مطهر بوده است. بنابراین از او خواستم که از عجایب و غرائب و کرامات و معجزاتی که خودش مشاهده نموده است، برایم نقل کند.از جمله غرائبی که ایشان نقل کرد، این بود که گفت: مسـقط الرأس من خوانسار است. ولی مـدتی در بعضـی از قرای جابلق که از توابع شـهر بروجرد است، توقف داشـتم. تا آنکه عشق و علاقه و شوق مجاورت قبر مطهر آقا امام حسـین علیه‌السلام به سـرم [صـفحه ۲۷۴] افتـاد. هـوا سـرد بـود و مقـدمات سـفر هم مهیـا نبود. امـا عشق است! چه می‌شود کرد؟خلاـصه دو الاغ تهیه کردم و بارها و بچه‌ها را روی الاغ بتسم. همین که خواسـتم حرکت کنم، ملا محمـد جعفر (که ملای آن ده بود و آدم خیلی مهربـان و خوبی بود) اطلاع پیـدا کرد! او آمـد و سـر راه مرا گرفت و گفت: کجا می‌خواهی بروی؟ در هوای به این سـردی نرو! بالاخره از او ممانعت و از من اصـرار بود تا این که مأیوس شد و با دست خود روی زمین خطی کشید و گفت: «این خـط و ایـن نشـان! می‌روی ولی بچه‌هـا را بـه کشـتن می‌دهی!»خلاـصه مـا هـم حرکـت کردیم و به فضـل خـدا و تـوجه عزیز زهراء علیهاالسـلام همگی سـالم به کربلاـ وارد شـدیم. چنـد وقتی از آمـدن ما به کربلا گـذشت، تا اینکه موقع زیارتی حضـرت اباعبـدالله الحسـین علیه‌السـلام فرارسـید. چنـد نفر از اهل همان ده که یکی از آنها همشـیره زاده‌ی ملا محمد جعفر مذکور بود، به کربلا آمده بودند. من با خودم گفتم خوب است آنها را مهمان کنم و ببینند که بحمد الله همه سالم رسیدیم و زندگی خوبی داریم و خوف ملا

محمد جعفر هم درست در نیامد که برای ما «خط و نشان» کشید.لهذا آنها را برای صبحانه به منزل دعوت نمودم. هنگامی که در حال حرف زدن و خوردن صبحانه بودیم، فرزند بزرگم بنام حسن که در میان حیاط بازی می کرد، از پله بالاـ می‌رود و از آنجا آویزان می‌شود تا ما را تماشا کند! در این هنگام، ناگهان از طبقه‌ی سوم سقوط می کند و روح از بدنش مفارقت می کند. من چون خلاف مطلوب خود را دیدم و عیش و سرورم مبدل بحزن و اندوه شد، به مجرد اینکه این حالت را دیدم، با سر و پای برهنه به سوی حرم حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام دویدم و به محض ورود به صحن و حرم مطهر، عرض کردم: «السلام علیک یا وارث عیسی روح الله».سپس خود را به باب ضریح مطهر چسباندم و شال را از کمرم باز کردم و یک سر آن [صفحه ۲۷۵] را به قفل ضریح و سر دیگرش را به گردنم بستم و با صدای بلند صیحه زدم و گریه کردم و گفتم: «نشد! و بحق مادرت زهرا علیهاالسلام نخواهد شد که من خود را راضی کنم به آنکه خط و نشان ملا محمد جعفر بر من راست آید و سخن او بر کرسی نشنید! نشد و نخواهد شد!»خدام و زوار و اهل حرم اطراف من جمع شدند و از حالت من متعجب بودند و سبب این حال مرا از هم می‌پرسیدند و می گفتند: «چه چیزی باعث این کار شده است؟» بعضی نیز خیال می کردند که من دیوانه و مجنون شده‌ام...یکی از همسایه‌هایی که از اهل علم بود، برای تشییع جنازه به دنبال من آمد تا مرا بلند کند و ببرد. او با زبان خوش مرا موعظه و نصیحت کرد و گفت: ای آخوند! تو مرد دانایی هستی و مردن برای همه هست و با این کارها مرده زنده نمی‌شود! بیا تا برویم واین طفل میت را برداریم، زیرا مادرش خود را هلاک کرد!هر قدر موعظه کرد در من مفید واقع نشد و آخر الامر زبان ملامت به سوی من گشود و مردم گفتند: بله، راست می گوید! بلند شو! من لجبازی می کردم و با حالت ناراحتی به آنها گفتم: به شماها ربطی ندارم! بروید دنبال کارتان!بعضی‌ها مرا مسخره کردند! بعضی بر من خندیدند! من قلبم شکست و گریه‌ی زیادی کردم و آقا امام حسین علیه‌السلام را به مادرش قسم می‌دادم و می گفتم: بحق مادرت زهرا علیهاالسلام دست از ضریحت نمی کشم و از حرمت خارج نمی‌شوم، تا آنکه از خدا بخواهی یا مرگ مرا برساند یا بچه را شفا دهد! این حرف را زدم و گریبانم را چاک زدم و داد و فریاد کردم و بسرم می‌زدم و این کارها نصف روز طول کشید و من هنوز در ناله و گریه بودم.نزدیک ظهر، ناگهان شنیدم صدای هلهله و ضجه و سر و صدا می‌آید و مردم از [صفحه ۲۷۶] داخل حرم به سوی صحن دویدند و تجمع کردند و ازدحامی شد و من نمی‌دانستم چه شده است؟ سپس دیدم مردم داخل حرم می‌شدند و به طرف من می‌آمدند! خوب که نگاه کردم دیدم فرزندم حسن که مرده بود و آن همسایه‌ی اهل علم و مادرش با جمعی از زنان به دنبال هم می‌آیند و صدای صلوات همه‌ی فضا را پر کرده است.وقتی که حسن را مشاهده کردم، به زمین افتادم و سجده‌ی شکر را بجا آوردم! بعد فرزندم را به آغوش گرفتم و سر و چشمهایش را می‌بوسیدم!بعد چگونگی زنده شدن او را پرسیدم. آن همسایه‌ی اهل علم گفت: بعد از آنکه از تو مأیوس شدم، به منزلت برگشتم و مصلحت دیدم که او را برداریم و غسل دهیم و کفن کنیم و دفن نماییم! لهذا او را در خارج از شهر به غسالخانه بردیم و برهنه کردیم.همین که کاسه را پر از آب کردیم و بر بدنش ریختم، ناگهان دیدم پره‌های بینیش حرکت می کند! گویا کسی آنها را مالش می‌دهد! سپس سر خود را حرکت داد و عطسه کرد و مانند کسی که از خواب بیدار شود، بلند شد و نشست! ما هم لباسش را به تنش کردیم و او را به حرم آوردیم. [۱۵۴] .

امام حسین دو قاتل را کشتند و هندو را زنده کردند و او شیعه شد

جناب حاج محمد سوداگر که چندین سال در هند بوده است عجائبی را در ایام توقف در آنجا مشاهده کرده، که یکی از آن قضایا را اینچنین نقل فرمود:روزی در بمبئی یک نفر هندو (بت پرست) ملک خود را در دفترخانه‌ی رسمی [صفحه ۲۷۷] می‌فروشد و تمام پول آن را از مشتری می گیرد و از دفترخانه بیرون می‌آید.دو نفر شیاد منتسب به مذهب شیعه، در کمین او بودند که پولش را بدزدند! هندو می‌فهمد و به سرعت خودش را به خانه می‌رساند و فورا از درختی که در وسط خانه بود، بالاـ می‌رود و پنهان

می‌شود.آن دو نفرد شیاد وارد خانه می‌شوند و هر چه جستجو می کنند، او را نمی‌یابند. پس به زنش عتاب می کنند و می گویند: ما دیدیم که او وارد خانه شد، باید بگویی کجاست! زن می گوید: نمی‌دانم.پس او را شکنجه و آزار می‌نمایند تا اینکه مجبور می‌شود که بگوید: شما به حق حسین علیه‌السلام قسم بخورید که او را اذیت نکنید، تا جای او را بگویم. آن دو نفر بی‌حیا، به حق آن بزرگوار قسم یاد می کنند که کاری با او نداشته باشند، جز اینکه بدانند او کجاست. سپس زن به درخت اشاره می کند.آنها از درخت بالا می‌روند و هندو را پایین می‌آورند و پولهایش را برمی‌دارند و از ترس اینکه تعقیب و رسوا نشوند، سرش را می‌برند.زن بیچاره سر را بسوی آسمان بلند می کند و می گوید: ای حسین علیه‌السلام شیعه‌ها، من به سبب اطمینان قسم به حق شما، شوهرم را نشان دادم!ناگهان آقایی ظاهر می‌شوند و با انگشت مبارك، به گردن آن دو نفر اشاره می کنند و فورا سرهای آنها از بدن جدا می‌شود و می‌افتد. بعد سر هندو را به بدنش متصل می‌فرمایند و او زنده می‌شود و آنگاه آن بزرگوار از نظر غایب می‌شوند!مقامات دولتی نیز از این قضیه باخبر می‌شوند و پس از تحقیق، به اعجاز حضرت امام حسین علیه‌السلام یقین می کنند و بالاخره از طرف حکومت در همان ماه محرم اطعام مفصلی می‌شود و قطار راه آهن برای عبور عزاداران امام حسین علیه‌السلام مجانی می‌شود [صفحه ۲۷۸] و آن هندو و جمعی از بستگانش شیعه می‌شوند. [۱۵۵] .

خانمی در جلسه‌ی شبیه خوانی در بحرین، سر شبیه حضرت عباس را به بدن او چسباند و غایب شد

حجة الاسلام و المسلمین، جناب مستطاب آقای حاج سید احمد خاتمی، از قول حجة الاسلام والمسلمین، خطیب دانشمند و توانا، صاحب تألیفات عدیده، آقای حاج شیخ حمید مهاجر دامت افاضاته نقل کردند که ایشان فرمودند:در بحرین مجلس تعزیه خوانی (شبیه خوانی) برقرار بوده است. شخصی در نقش حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام و دیگری در نقش قاتل حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام نقش ایفا می کرده‌اند.در اثنای تعزیه، بازیگر نقش قاتل حضرت، شمشیر را اشتباها به گردن ایفا کننده‌ی نقش حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌زند و گردن وی از بدن جدا می‌شود.در همان لحظه، خانمی از بین زنها می‌آید و سر را برمی‌دارد و به بدن می‌چسباند! و فرد مقتول حیاتش را بازمی‌یابد! و آنگاه آن خانم، یکدفعه غیبش می‌زند و تعزیه ادامه پیدا می کند...! [۱۵۶] .

زنده شدن حاج میرزا خلیل تهرانی به برکت دعای امام حسین

حاج ملاعلی تهرانی از پدر مرحومش حاج میرزا خلیل تهرانی نقل کرد که او همیشه می گفت: من و فرزندانم همگی از برکت یک علویه که در کربلا بود، زنده هستیم. به او گفتم: چطور؟ گفت: پیش از زن گرفتنم در تهران بودم. شبی در خواب [صفحه ۲۷۹] مردی خوش سیما و سفید پوش را دیدم که به من گفت: اگر قصد زیارت امام حسین علیه‌السلام داری، زودتر بشتاب! زیرا که دو ماه دیگر راه بسته می‌شود و پرنده هم نمی‌پرد. و من از مدتی قبل، قصد زیارت داشتم.چون بیدار شدم، آماده‌ی سفر شدم به زیارت آمدم و از شب دیدن این رؤیا تاریخ برداشتم و دقیقا سر دو ماه راه بسته شد و دانستم که این خواب راست بوده است و گوینده‌ی این خبر راستگو است.بالاخره چون صاحب ریاض قدس سره از من طبابت خوبی برای معالجه بیماران دید، مردم را به مراجعه کردن به من فرمان داد. روزی در محل طبابت خود نشسته بودم، که زنی با خدمتکارش آمدند و منتظر خلوت شدن مطب شدند. چون کسی در مطب نماند، آن زن دو دستش را درآورد. دیدم به سبب بیماری خوره، دستهای او به جز استخوان چیزی نداشت.من از دیدن او احساس نفرت پیدا کردم و به او گفتم: درمان این بیماری نزد من نیست! آن زن آهی کشید و افسوس خورد و دلم بحالش سوخت و به زنی که همراه او بود گفتم: این زن کیست؟ گفت: این زن از طرف پدر و مادر، علویه است و از هند آمده و نام او صاحبه بیگم و شوهرش هم علوی است. او مال بیشماری داشته است و همه را در راه امام حسین علیه‌السلام صرف

کرده و اکنون تهی دست شـده و به این بیمـاری هم دچار شـده است!چون دانسـتم که او سـیده است، گفتم: او را بخوان تا درمانش کنم! و بالاخره در درمانش تا شش ماه به وسیله‌ی قصد و حجامت و مسهل و معجون تلاش کردم و گوشت دستهای او شروع به روییدن کرد و بیماری به اندام دیگر او سرایت نکرد! و سال تمام نشده بود، که او خوب شد و اثری از بیماری نماند. [صفحه ۲۸۰] بعـد از مـداوا شدن، آن زن نزد من رفت و آمد کرد و برای من مانند مادری مهربان بود.پس از مدتی باز در عالم رؤیا، همان مردی را که از بسته شـدن راه در خواب به من خبر داد، دیـدم و به من گفت: فلانـی! آماده‌ی سـفر آخرت باش! بیش از ده روز از عمرت نمانـده است. ترسـان و هراسان بیـدار شـدم و لا حول و انا لله گفتم. دیـدم آخر عمر من است و هیـچ چاره‌ای نـدارم.در آن روز تبی سخت به من عارض شد و به بستر افتادم و همان علویه پرستارم شد، تا روز دهم که دوستان در اطرافم جمع شدند و دیدم از عالمی به عالم دیگر رفتم و کسی را در آن عالم نمی‌بینم! ناگاه دیوار شکافت و دو بزرگوار بیرون آمدند و یکی از آنها بالای سرم نشست و دیگری طرف پـایم و بـا اینکه اصـلا دست به من نمی‌زدنـد، ولی از آنهـا چیزی به رگهـایم نفوذ کرد که نمی‌توانم وصف کنم! تا جان به گلویم رسیـد.ناگاه دوباره دیوار شکافت و شخصی بیرون آمد و به آنها گفت: دست از او بردارید! گفتند: ما مأموریم. او به آنها گفت: حسین علیه‌السلام نزد خدا واسطه شده‌اند که این شخص به دنیا بازگردد سپس هر سه نفر برخاستند و رفتند و من به دنیا برگشـتم! و دیـدم جمعی که در اطرافم بودند، آماده‌ی مرگم بودند و چون چشم گشودم همه‌ی آنها شاد شدند.در این هنگام علویه وارد خانه شد و گفت: مژده گیرید که جدم امام حسین علیه‌السـلام پیش خدا برای درمان او واسطه شد! رفقا گفتند: چطور؟ علویه گفت: من به حرم رفتم و زاری کردم و جـدم امـام حسـین علیه‌السـلام را در خـواب دیـدم و گفتم: یـا جـداه! درمـان فلانـی را از تو می‌خـواهم. حضـرت فرمودنـد: عمرش به سـر رسـیده است! گفتم: اینهـا را نمی‌فهمم! من شـفای او را می‌خـواهم! فرمودنـد: من دعا می‌کنم و اگر حکمت خدا بر [صـفحه ۲۸۱] آن باشد، خدا اجابت می‌کند. سـپس دست به آسـمان برداشـتند و دعا کردند و آنگاه فرمودنـد:مژده گیر! خـدا دعایم را برای شـفای فلانی اجابت کرد!حاج ملا علی می‌گوید: پدرم گفت: پسـر! علویه‌ها نزد خدا مقامی برتر از سادات دارنـد. و از آنها عجایبی دیـده‌ام.ملا علی می‌گویـد: عمر پـدرم در زمان این حادثه بیست و هفت الی بیست و هشـت سال بوده است و پس از آن تا نود سالگی زنده ماند و عمر بخشیده شده بیش از دو برابر عمر اصلی او بود. [۱۵۷] .

زنده شدن فرزند مرحوم نخودکی اصفهانی، به برکت تربت امام حسین

فرزند مرحوم حاج شیخ حسـنعلی نخودکی اصـفهانی قدس سره می‌گوید:حدود دو سال قبل از وفات پدرم، کسالت شدیدی بر من عارض شد و پزشکان از مداوای بیماری من عاجز شدند و از حیاتم قطع امید شد!پدرم که عجز طبیبان را دید، اندکی از تربت طاهر حضرت سید الشهداء علیه‌السلام به کامم ریخت و خودش از کنار بسترم دور شد.در آن حالت بیخودی و بیهوشی دیدم که به سوی آسمانها می‌روم و کسی که نوری سپید از او می‌تافت، بدرقه‌ام می‌کرد. چون مسافتی اوج گرفتیم، ناگهان، دیگری از سوی بالا فرود آمد و به آن شخص نورانی سپید که همراه من می‌آمد، گفت: «دستور است که روح این شخص را به کالبدش باز گردانی! زیرا که به تربت حضرت [صفحه ۲۸۲] سیدالشـهداء علیه‌السلام استشفا کرده‌اند!».در آن هنگام دریافتم که مرده‌ام و این، روح من است که به جانب آسمان در حرکت است! به هر حال، همراه آن دو شخص نورانی به زمین بازگشتم و از حالت بی‌خودی، به خود آمدم و با شگفتی دیدم که اثری از بیماری در من نیست! لیکن همه‌ی اطرافیانم به شدت منقلب و پریشان هستند. [۱۵۸] .

زنده شدن نوجوانی که در اثر برق گرفتگی خشک شده بود، به برکت حضرت حضرت ابوالفضل

جناب حجهٔ الاسـلام آقای شیخ محمد تقی نحوی - واعظ قمی - از مرحوم پدرشان، آقای حاج شیخ ابوالقاسم نحوی، ماجرای زیر را نقل کردند:مرحوم حاج شیـخ ابوالقاسم نحوی، در آن زمانکه به امر حضـرت آیهٔ الله العظمی بروجردی قدس سـره همراه پسرشان

در نجف اشرف اقامت داشتند در ایام زیارتی مخصوصه‌ی حضرت سیدالشهدا اباعبدالله الحسین علیه‌السلام که مصادف با شب نیمه‌ی شعبان بوده است، به کربلا رفته‌اند.ایشان نخست به حرم حضرت امام حسین علیه‌السلام سپس به حرم سردار کربلا حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام مشرف می‌شده‌اند. یک روز که برای عتبه بوسی به حرم حضرت ابوالفضل رفته بودند، مشاهده می کنند نوجوان سیزده، چهارده ساله‌ای را برق گرفته و خشک کرده است.ایشان می‌فرمود: پدر بچه داشت با حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام حرف می‌زد و [صفحه ۲۸۳] می گفت: آقا جان! تو می‌دانی که من می‌خواستم به پابوس شما بیایم اما مادر این بچه راضی نبود که او را با خود بیاورم! حالا اگر بدون او به خانه برگردم، جواب مادرش را چه بگویم؟!مرحوم نحوی می‌فرود: یکدفعه دیدم که بچه‌ی مرده، به کرامت حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام به حرکت آمد! آری، نوجوان زنده شد و همراه پدرش به منزل بازگشت. [۱۵۹] .

زنده شدن کودکی که روی سیمهای برق افتاده بود و خشک شده بود به برکت حضرت ابوالفضل

این قضیه توسط حجهٔ الاسلام والمسلمین جناب آقای سید محمود حسنی طباطبایی بروجردی نقل شده است:پدرم مرحوم مغفور حاج سید ضیاء الدین حسنی طباطبائی قدس سره فرمودند: در دوران جوانی، که به قصد زیارت اعتاب متبرکات عراق به آن دیار رفته بودم، روزی به قصد زیارت حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام همراه جمعی وارد صحن مطهر شدیم.ما عده‌ای زن و مرد بودیم که می‌خواستیم وارد حرم مطهر شویم. در آن روزها سیمهای قطور برق در کنار صحن مطهر قرار داشت و چند سیم لخت برق، با فاصله‌ای اندک از کنار هم می گذشت.آن روزها تازه بادبادک در عراق آمده بود. چند طفل عرب تعدادی بادبادک داشتند و با هم بازی می کردند. آنها دو عدد از این بادبادکها را به هوا کرده بودند و یک عدد آنها روی سیم برق گیر کرده بود. یکی از این بچه‌ها بالای بام می‌رود تا خم شود و [صفحه ۲۸۴] بادبادک خود را بردارد، ولی از بالای بام روی این سیمهای لخت می‌افتد و در آنجا خشک می‌شود!پدرم فرمودند: به چشم خود دیدم که زنی اعرابی سراسیمه خود را به جلوی ایوان حضرت عباس علیه‌السلام رسانید و در حالیکه انگشت خود را به حالت تهدید حرکت می‌داد و فریاد می‌زد و به ضریح حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام اشاره می‌نمود، سخنانی گفت! سپس به سوی کودکش برگشت و جمعیت هم به دنبالش به راه افتاد.هنوز دو سه قدم فاصله بود تا به زیر جنازه‌ی فرزندش که بالای سیمهای برق بود برسد، ناگاه مثل اینکه کسی کودک را بردارد و جلوی مادر بر زمین بگذارد، آن کودک از بالاـ جلوی مادرش افتاد و شروع به فرار کردن نمود! اما جمعیت به او مجال ندادند و بر او هجوم آوردند و در مدت کوتاهی تمام لباسهای این کودک تکه تکه گردید و آنها را به عنوان تبرک بردند. [۱۶۰] .

افزودن سی سال بر عمر او، به برکت حضرت ابوالفضل

حجهٔ الاسلام آقای حاج شیخ عبدالرحمن بخشایشی، از جناب آقای حاج نقی دباغی، این قضیه را نقل کرده‌اند: آقای دباغی گفتند:پدرم - حاج علی اکبر دباغی - گفت: در حرم مطهر حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام بودم، دیدم کسی می گوید: آقا، ابوالفضل علیه‌السلام، از عمر من بیست و هشت سال باقی مانده است، از خدا بخواهید که در این بیست و هشت سال معصیت نکنم!اما با او آشنایی نداشتیم و نفهمیدیم که قصدش چیست وچه می گوید؟ وقتی که از [صفحه ۲۸۵] حرم مطهر خارج شد، با او همراه شدیم و به او گفتیم: تو از کجا می‌دانی که ۲۸ سال از عمرت باقی مانده است؟!خیلی اصرار کردیم اما او می گفت: شما را چه به این کار؟ گفتیم: می‌خواهیم قصه‌ی تو را بدانیم. گفت: من مریض شدم، به طوری که دکترها جوابم کردند. روزی تمام اهل منزل در اطراف بسترم گریه می کردند و من می‌دیدیم که در حال مرگ هستم. در همین وقت دیدم آقایی بالای سرم ایستاده است. ایشان به من فرمودند: بلند شو! گفتم: قادر نیستم که برخیزم. فرمودند: می‌توانی، حرکت کن! سپس من به دنبال آقا حرکت کردم!

وقتی به راه افتادیم و از منزل خارج شدیم، یکوقت دیدم آن بزرگوار پاهایش از زمین کنده شد و به طرف آسمان بالا رفت و من هم پشت سرش به طرف بالاـ صعود کردم.بالاـخره به یک جایی رسیدیم که دیدم تمام شخصیتها دور هم نشسته‌اند و در بالای مجلس نیز یک شخصیت با عظمتی قرار دارد. آن بزرگواری که مرا برده بود، به طرف آن شخصیت بزرگ رفت. تا آن زمان نمی‌دانستم آن بزرگوار چه کسی است؟ دیدم که وی با آن شخصیت صحبت می‌کند، و از صحبتشان همین قدر فهمیدم که آن شخصیت بزرگ فرمودند: عمر او تمام شده است.اینجا بود که آن بزرگوار عبا را از دوش نازنینشان به کناری انداختند (و دیدم دست در بدن ندارند) و به آن شخصیت صدر نشین اظهار داشتند: شما می‌فرمایید عمرش تمام شده است، ولی مادرش در آشپزخانه صورت به زمین گذاشته است، جوابش را چه کسی خواهد داد و من به او چه بگویم؟! لذا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سی سال از خدا برایش عمر گرفته‌ام. از آن تاریخ دو سال گذشته است، پس نتیجه این [صفحه ۲۸۶] است که بیست و هشت سال از عمرم باقی مانده است. [۱۶۱] .

روح سید محمود محدث اشکوری، به برکت حضرت ابوالفضل به بدن برمی‌گردد

این قضیه توسط حجهٔالاسلام آقای محدث اشکوری نقل شده است:پدرم، مرحوم حجهٔ الاسلام آقای سید محمود محدث اشکوری، از پدرش حضرت آیت الله سید ابوالحسن اشکوری نقل کرد که: در نجف اشرف فرزندش سید محمود خیلی سخت مریض می‌شود و در شرف مرگ قرار می‌گیرد. مادرش را برای غذا و غیره به آشپزخانه فرستاده بوده است، پس از مدت کمی که مادر می‌آید فرزندش را در حال مرگ مشاهده می‌کند و وقتی روپوش از صورتش برمی‌دارد او را مرده می‌بیند.مادر با مشاهده‌ی این صحنه سراسیمه می‌شود و رو به طرف کربلاـ می‌کند و ناله‌ی جانسوزی از دل برمی‌کشد و می‌گوید: یا اباالفضل، فرزندم را از شما می‌خواهم!چند لحظه که از توسل ایشان به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌گذرد، به عنایات آن حضرت، روح به بدن فرزندش برمی‌گردد و حیات خویش را بازمی‌یابد. [۱۶۲] .

یا اباالفضل، زود این بچه را زنده کن! الان شوهرم می‌آید و من هیچ کاری انجام نداده‌ام

حجهٔ الاسلام سید مهدی امامی اصفهانی اظهار داشتند:مرحوم حاج شیخ مهدی سدهی اصفهای، که یکی از خطبای معروف منطقه‌ی سده‌ی [صفحه ۲۸۷] اصفهان بود، کرامتی از حضرت ابوالفضل العباس را که خود شاهد آن بوده است چنین نقل کرده است. ایشان می‌گوید:روزی در حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام مشغول خواندن زیارتنامه‌ی حضرت بودم که یکوقت دیدم یک زن عرب با عجله‌ی تمام آمد و در حالیکه بچه‌ی مرده‌ای را به دوش گرفته بود وارد حرم مطهر شد. سپس بچه را به ضریح زد و با لحن تندی به حضرت خطاب کرد: یا اباالفضل، این بچه مرده است. پدرش هم از صبح سر کار رفته و من هم خمیر آماده کرده بودم که برای بچه‌هایم نان بپزم و کارهای دیگرم نیز مانده است؛ زود این بچه را زنده کن که الان شوهرم می‌آید و من نه نان پخته‌ام و نه کاری در خانه انجام داده‌ام. عجله دارم و می‌خواهم بروم!مرحوم سدهی می‌گوید: یکوقت متوجه شدیم که آن بچه‌ی مرده شروع به سخن گفتن کرد و زنده شد و همراه مادر به منزل رفت. [۱۶۳] .

خانمی به آیت الله العظمی میرزا محمد حسن شیرازی گفت: یا خادم العباس

مرحوم آیت الله العظمی اراکی قدس سره از مرجع بزرگ حضرت آیت الله العظمی میرزا محمد حسن شیرازی قدس سره صاحب فتوای معروف تنباکو، نقل کردند که ایشان فرمودند:من برای زیارت مرقد منور حضرت امام حسین علیه‌السلام از سامرا به سوی کربلا روانه شدم، در مسیر راه به یکی از طوایفی که در آنجا سکونت داشتند، رسیدم و به ضیافتخانه‌ی آنها وارد شدم. [صفحه

۲۸۸] رئیس طایفه از من پذیرایی گرمی کرد. در این میان زنی نزد من آمد و گفت: «السلام علیك یا خادم العباس! سلام بر تو ای خادم عباس.»من از این طرز سلام کردن متعجب شدم و از رئیس طایفه پرسیدم: این زن کیست؟ او گفت: خواهر من است. گفتم: چرا اینطور به من سلام می‌کند؟! گفت: این نوع خطاب علتی دارد. گفتم: علتش چیست؟ گفت: زمانی من سخت بیمار بودم. به طوری که همه‌ی بستگانم از درمان و ادامه‌ی زندگیم ناامید شدند و مرگ هر لحظه به من نزدیک می‌شد.وقتی که در حال حاضر احتضار بودم، ناگهان منظره‌ای در برابر چشمم آشکار شد، دیدم خواهرم بر بالای تپه‌ای که جلو محل طایفه‌ی ما قرار دارد رفت و رو به سوی بارگاه حضرت عباس علیه‌السلام کرد و با گیسوی پریشان و دیده‌ی گریان گفت: «یا اباالفضل! از خدا بخواه که به برادرم شفا عنایت کند.»ناگهان دیدم دو بزرگوار به بالین من آمدند، یکی از آنها به دیگری فرمود: برادرم حسین! این زن مرا وسیله‌ی برادرش نموده است. شما از خدا بخواهید که او را شفا دهد! حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمودند: برادرم عباس! این شخص باید از دنیا برود، کار از کار گذشته است.باز خواهرم برای دومین بار و سومین بار از مولانا العباس علیه‌السلام تقاضای عنایت و لطف کرد، در این هنگام دیدم حضرت عباس علیه‌السلام با دیده‌ی اشکبار به حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمود: برادرم، از خدا بخواهید که این بیمار شفا یابد و گرنه لقب «باب الحوائجی» را از من بردارید! [صفحه ۲۸۹] حضرت امام حسین علیه‌السلام با توجهی کامل فرمودند: ای برادر! خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: «این لقب برازنده‌ی وجود توست و تا قیامت پابرجاست و ما به احترام تو این بیمار را شفا دادیم!»در آن لحظه من سلامتی خود را باز یافتم! از آن زمان به بعد، خواهرم به هر کس که ارادت خاصی داشته باشد و مقام نورانی او در قلبش جای بگیرد، او را «خادم العباس» می‌خواند. [۱۶۴] .

طفل در کنار ضریح حضرت ابوالفضل جان داد و فریاد اعتراض مادر بلند شد

مرحوم شیخ محمد طه که یکی از علمای بزرگ متأخرین بوده‌اند، این قضیه را نقل فرموده‌اند:در سفری به قصد زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام از نجف اشرف بیرون آمدم و با جمعی از علما و طلاب دینی به جهت احترام امام حسین علیه‌السلام، پیاده به جانب کربلا رهسپار شدیم.فقط چیزی که باعث تعجب و شگفتی ما شده بود، این بود که آن زن در بین تعارفات، به ما «خادم العباس» خطاب می‌کرد و همه‌ی ما از این عنوان شگفت‌زده بودیم که چرا این زن به یک عده از علما، «خادم العباس» خطاب می‌نماید؟ [صفحه ۲۹۰] وقتی که صاحب خانه یعنی شوهر آن زن به خانه آمد، خیلی گرم به ما خوش آمد گفت و از پذیرایی اهل خانه نسبت به ما سئوال کرد؟ بسیار اظهار سپاسگزاری و امتنان نمودند و فقط درباره‌ی این نکته سئوال کردیم که چرا خانواده‌ی شما ما را با عنوان خادم العباس صدا می‌زنند، در حالیکه ما از خدام حضرت عباس علیه‌السلام نیستیم!صاحب خانه گفت: آقایان همسر بنده نهایت احترام را بری شما قائل شده‌اند! زیرا او یک داستان عجیبی راجع به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام دارد و بنابر همین اصل، برای هر کس که بخواهد عنوان مهمی قائل شود، او را خادم العباس خطاب می‌کند.سپس او به شرح قضیه پرداخت و گفت: فرزند این جانب به مرض صعب العلاجی مبتلا گشته بود و همه‌ی دکترها از معالجه او عاجز ماندند. ما دسته جمعی به کربلا مشرف شدیم و فرزندم را که یکتا پسر و مورد علاقه‌ی ما بود، به ضریح مطهر حضرت اباالفضل علیه‌السلام بستیم و برای او ناله و گریه و دعای بیسار نمودیم. ولی نتیجه نگرفتیم و به فاصله‌ی کمی فرزندم از دنیا رفت و جان تسلیم کرد!در این وقت، عیال من - مادر همان طفل - در حرم مطهر کاری کرد که تمام زوار بی‌اختیار به حالش گریان شدند، به گونه‌ای که صدای ضجه از میان جمعیت برخاست. همسرم فقط فریاد می‌زد: ای ابوالفضل، تو باب الحوائج بودی! من فرزندم را در پناه تو قرار دادم و برای شفای طفلم در خانه‌ی تو آمدم! عجب شفایش دادی! به جای شفا، بچه‌ام را کشتی!در همین وقت جوانی وارد شد و بر ما سلام کرد و فورا صاحب خانه متوجه ما شد و گفت: آقایان، این جوان همان طفل مریض مذکور است که مجددا خدا او را زنده گردانده است! و البته بقیه احوال را از خودش سئوال کنید. سپس رو به جوان کرد و گفت: بقیه‌ی ماجرا را خودت بگو!جوان گفت: بلی من در کنار

ضریح مطهر حضرت عباس علیه‌السلام قبض روح شدم و [صفحه ۲۹۱] روح من داشت بالا می‌رفت! ناگهان در آسمان به انواری رسیدم که کسی گفت: اینها انوار محمد و آل محمد علیهم‌السلام هستند.یکی از آنها حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و یکی حضرت علی مرتضی علیه‌السلام دیگری حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام و دیگری حضرت امام حسین مجتبی علیه‌السلام و پنجمی حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌باشند. سپس نور دیگری دیدم که گفتند: این حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام است.آقا حضرت اباالفضل علیه‌السلام نزد حضرت امام حسین علیه‌السلام آمدند و عرض کردند: «آقا! شما ببینید که این زن – مادر طفل – در حرم چه می‌کند و مرا چگونه رسوا نموده است؟! من استدعا می‌کنم که شما از خدا بخواهید که این لقب «باب الحوائجی» را از من بردارد. زیرا این زن آبروی مرا برده است!حضرت امام حسین سکوت نمودند! سپس حضرت ابوالفضل علیه‌السلام نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام رفتند شکایت نمودند. حضرت علی علیه‌السلام نیز سکوت فرمودند! سپس ایشان نزد حضرت زهراء علیهاالسلام رفتند. خلاصه، همه‌ی آن انوار فرمودند: ما در برابر مشیت خدا هیچ گونه اقدامی نمی‌توانیم بکنیم.بالاخره حضرت اباالفضل علیه‌السلام نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتند و با چشم گریان و التماس کنان تقاضا کردند که شما از خدا بخواهید لقب «باب الحوائجی» را از من بردارید، زیرا این زن مرا رسوا کرده است.حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم سکوت فرمودند و سپس همان جواب را دادند. در این وقت که حضرت اباالفضل علیه‌السلام گریان و انوار مقدسه علیهم‌السلام محزون بودند یک مرتبه خطابی به ملک الموت رسید که روح این طفل را برگردان، به واسطه‌ی قرب و منزلت قمر بنی هاشم علیه‌السلام در درگاه ما! [صفحه ۲۹۲] در آن حال روح من به بدنم برگشت و احساس کردم که هیچ گونه کسالتی ندارم. [۱۶۵] .

جلوگیری از مرگ جوان در حال احتضار، بواسطه‌ی لقب باب الحوائجی

عالم ربانی حاج شیخ مرتضی آشتیانی قدس سره فرمود که حجهٔ الاسلام حاج میرزا حسین خلیلی طهرانی قدس سره فرمود: «شیخ جلیل» که با همدیگر سر درس «صاحب جواهر» رضوان الله تعالی علیه حاضر می‌شدیم، این قضیه را نقل کرد:یکی از تجار که رئیس خانواده «الکبه» بود، پسر جوان و خوش صورت و مؤدبی داشت. والده‌اش که علویه‌ی محترمه‌ای بود، فقط همین یک پسر را داشتند. این پسر هم مریض می‌شود و بقدری مرضش سخت می‌شود که به حال مرگ و احتضار می‌افتد.بالاخره چشم و پای او را می‌بندند و پدرش از اندرون خانه به بیرون می‌رود و به سر و سینه می‌زند. مادر علویه‌اش نیز به حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام مشرف می‌شود و از کلیددار آن آستان خواهش و تمنا می‌کند که اجازه دهد شب را تا صبح درون حرم مطهر بماند.کلیددار اول قبول نمی‌کند، ولی آن علویه خودش را معرفی می‌کند و می‌گوید: «پسرم محتضر است و چاره‌ای جز توسل به ساحت مقدس حضرت باب الحوائج علیه‌السلام ندارم.» کلیددار قبول می‌کند و به مستخدمین دستور می‌دهد که اجازه دهند آن علویه در حرم بیتوته کند.«شیخ جلیل» فرمود: بنده در همان شب به کربلا مشرف شدم و اصلا از تاجر و [صفحه ۲۹۳] مرض پسرش اطلاع نداشتم. وقتی به خواب رفتم، در عالم خواب به حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام مشرف شدم و از طرف مرقد مطهر حضرت حبیب بن مظاهر علیه‌السلام وارد شدم.دیدم در بالای سر حرم، زمین تا آسمان مملو از ملائکه است و در مسجد بالا سر حرم، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیرالمؤنین علی علیه‌السلام روی تخت نشسته‌اند. در همان موقع ملکی خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد:«السلام علیک یا رسول الله» سپس گفت: «حضرت باب الحوائج اباالفضل العباس علیه‌السلام فرمود: یا رسول الله پسر این علویه – عیال حاجی الکبه – مریض است و او به من متوسل شده است. شما به درگاه خدا دعا کنید تا پروردگار به او شفا عنایت فرماید.»حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دستها را بلند کرد و بعد از چند لحظه فرمودند: مرگ این جوان رسیده و دیگر نمی‌توان کاری کرد! ملک رفت و بعد از چند لحظه‌ی دیگر آمد و پس از عرض سلام همان پیغام را

آورد. حضـرت رسول صـلی الله علیـه و آلـه و سـلم بـاز دسـتها را بـه دعـا بلنـد کردنـد و بـاز همـان جـواب را فرمودنـد و ملک برگشت.ناگهـان دیـدم ملائکه‌ای در حرم بودنـد، مضطرب شدنـد ولوله‌ای در بین آنها به وجود آمـد. با خود گفتم: چه خبر شـده است؟! خوب که نگاه کردم، دیدم حضرت باب الحوائج علیه‌السلام با همان حالی که در کربلا به شهادت رسیده‌اند، دارند تشریف می‌آورنـد! ایشان به حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم سـلام کردند و بعد فرمودند: «فلان علویه به من متوسل شده است و شفای جوانش را از من می‌خواهد. شما از حضرت حق سبحانه بخواهید که یا این جوان را شفا دهد و یا اینکه دیگر مرا باب الحوائج نگویید.»وقتی حضـرت پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلم این حرف را شـنیدند، چشـمان مبارکشان پر از اشک شد و رو به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السـلام نمودنـد و فرمودنـد: یـا علی، تو هم با من دعا کن. هر [صـفحه ۲۹۴] دو بزرگوار دست‌هـا را رو به آسـمان کردند و دعا فرمودند.بعد از لحظه‌ای ملکی از آسـمان نازل شد و به محضـر مقدس حضـرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مشـرف شد و سلام کرد و عرض کرد: حضرت حق سبحانه و تعالی سلام می‌رساند و می‌فرماید: «ما لقب باب الحوائجی را از عباس نمی‌گیریم و آن جوان را شفا دادیم!»من فورا از خواب بیدار شدم و چون اصلا خبری از این ماجرا نداشتم، خیلی تعجب کردم! ولی با خود گفتم: این خواب صادقه است و در آن حتما سری هست.وقتی که برخاستم دیدم سحر است و بیش از یک ساعت به صبح نمانـده است. در همان وقت به طرف خانه‌ی «حاجی الکبه» براه افتادم.وقتی وارد خانه‌ی او شدم پدر آن جوان را در میان خانه دیدم که راه می‌رود و به سر و صورت می‌زنـد. به حاجی گفتم: چطور شـده چرا ناراحت هستیـد؟! گفت: دیگر می‌خواهی چطور بشود؟ جوانم از دستم رفت!دست او را گرفتم و گفتم آرام باش و ناراحتی نکن! خدا پسرت را شفا داده است، ترس و واهمه‌ای هم نداشته بـاش، زیرا خطر رفـع شـده است! او تعجب کنـان مرا به اطـاق جـوان مرده‌اش برد، وقـتی که وارد اتـاق شـدیم، آن جـوان نشـست و چشم‌بنـد خود را باز کرد. حاجی تا این منظره را مشاهـده کرد، دوید و جوانش را بغل کرد.جوان اظهار گرسـنگی کرد، برایش غذا آوردند و خورد! گویا اصلا مریض نبوده است! [۱۶۶] . [صفحه ۲۹۵]

حضرت ابوالفضل «باب الحوائج»، طفل چهار ساله را از مرگ حتمی نجات دادند

سید جلیل، آقای حاج سید محمد علی ضوابطی این قضیه را نقل کرده‌اند به اتفاق خانواده و فرزند زاده‌ام به زیارت عتبات و عالیات مشـرف شـدم. نوه‌ی چهـار ساله‌ام، که با ما همراه بود، بیمار شـد و به تدریـج حال او وخیم شـد و به حال بیهوشـی افتاد.دکتر حافظه الصحه را به بالین وی آوردیم. او پس از معاینه نسخه‌ای نوشت و به دست ما داد و حرکت کرد و بیرون اطاق، در حال بدرقه، به من اظهار کرد حال این بچه بسیار بد است و امید بهبودی درباره‌ی او نمی‌رود، من نخواسـتم نزد خانم شما حرفی بزنم. همسرم از اطاق دیگر سـخن دکتر را شـنید و بی‌درنـگ چـادر بر سـر کرد و گفت: اکنون می‌روم و کار را درست می‌کنم!او رفت و پس از لحظاتی دیدم طفل بیمار سر از بستر برداشته است و می‌گوید: آقا جان مرا در آغوش بگیر! تعجب کردم که کودک بی‌هوش چگونه ناگهان به هوش آمد؟! او را در برگرفتم. آب خواست و من به او آب دادم.سپس گفت: بی‌بی خانم (همسرم) کجاست؟گفتم: الآن می‌آید. هنوز در حال تعجب بودم که خانم وارد شـد و با دیـدن کودک در آغوش من گفت: دیـدی کار را به سامان آوردم و برای مریض در شـرف مرگ شـفا گرفتم؟! گفتم چه کردی و کجا رفتی؟ گفت: به حرم مطهر مولانا العباس علیه‌السلام رفتم و گفتم:یا اباالفضل! من زوار هسـتم، اگر باب الحوائـج نبودیـد من بـدین آسـتان روی نمی‌آوردم. اینک بچه‌ام در خطر مرگ است، شـفای او را از شـما می‌خواهم و گرنه من جواب پـدر او را چه دهم؟! این سـخن را گفتم و از حرم بیرون آمدم. اینک فهمیدم که [صـفحه ۲۹۶] در اثر توجه خاص مولانا العباس علیه‌السلام، نوه بیمارم شفا یافته است. [۱۶۷] .

ملحقات بخش ۱۰ در این کتاب

موضوع ۱- زنده شدن حضرت آیهٔ الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری با توسل به حضرت امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه ۱۸۹.موضوع ۲- نجات از مرگ در رودخانه، با توسل به حضرت امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه ۱۹۱.موضوع ۳- بیرون آوردن عبدالخالق باقی از چاه و نجات او از مرگ حتمی، شماره قضیه ۱۹۳.موضوع ۴- زلزله در یک منطقه، ارزنده به گور شدن پیرمرد روضه خوان مانع شد!،شماره قضیه ۱۹۰.موضوع ۵- زنده شدن جوانی که او را به ضریح حضرت ابوالفضل علیه‌السلام دخیل بسته بودند، شماره قضیه ۲۳۴.موضوع ۶- نجات آقای احمد اکبری از مرگ حتمی، توسط حضرت رقیه سلام الله علیه.، شماره قضیه: ۲۶۸ [صفحه ۲۹۹]

توفیق هدایت و توبه به برکت امام حسین (ع) و حضرت اباالفضل و شهدای کربلا

نجات حاج محمد رحیم ایزدی از احتضار و افزوده شدن ده سال به عمر او جهت انجام حج واجب

مرحوم حاج محمد رحیم ایزدی مشهور به حاج محمد رحیم آبگوشتی اخلاص و ارادت زیادی نسبت به حضرت سید الشهداء علیه‌السلام داشت و مواظب مداومت بر خواندن زیارت عاشورا بود. هر روز در مسجد گنج که به خانه حاج محمد رحیم متصل بود پس از نماز جماعت، یک یا دو نفر روضه می‌خواندند و پس از روضه خوانی سفره پهن می‌کردند و مقداری زیاد نان و آبگوشت در سفره می‌گذاشتند. هر کس مایل بود همانجا می‌خورد و هر که می‌خواست همراه خود به خانه می‌برد. و چون حاج محمد رحیم بانی این مجلس بود به آبگوشتی مشهور شده بود.فرزند او مرحوم حاج میرزا علی ایزدی می‌گوید: پدرم در اواخر سال ۱۳۲۹ قمری سخت مریض شد و بما امر نمود که او را به مسجد ببریم. گفتیم: این کار برای شما [صفحه ۳۰۰] هتک است! چون و اشراف به عیادت شما می‌آیند و در مسجد مناسب نیست.میرزا محمد رحیم گفت: می‌خواهم در خانه خدا بمیرم!! او علاقه شدیدی به مسجد داست و ناچار او را به مسجد بردیم. تا اینکه شبی مرضیش خیلی شدید شد در حال اغما بود و ما او را به منزل آوردیم و آن شب در حال سکرات مرگ بود و ما به مردنش یقین کردیم، پس در گوشه‌ای از حجره نشسته و گریان بودیم و درباره تجهیزات و محل دفن و مجلس ترحیمش مذاکره می‌کردیم.بالاخره در هنگام سحر، ناگاه پدرم من و برادرم را صدا زد. وقتی نزدش رفتیم، دیدیم عرق بسیاری کرده است و به ما گفت: آسوده باشید و بروید بخوابید و بدانید که من نمی‌میرم و از این مرض خوب می‌شوم! ما از شفا گرفتن او حیران شدیم!در هنگام صبح هیچ اثری از آن مرض در او نبود و بسترش را جمع کرد. سپس او را به حمام بردیم.این قضیه در شب اول ماه محرم سنه ۱۳۳۰ قمری اتفاق افتاد و حیاء مانع شد از اینکه از او بپرسیم خوب شدن و نمردنش چه بود؟!وقتی موسم حج نزدیک شد، پدرم به تصفیه حساب و اصلاح کارهایش پرداخت و مقدمات و لوازم سفر حج را تدارک دید و بالاخره با نخستین قافله حرکت کرد. ما به عنوان بدرقه‌اش، در باغ جنت واقع در یک فرسخی شیراز رفتیم و شب را با او در آنجا بودیم.وی ابتدا به ما گفت: از من نپرسیدید که چرا نمردم و خوب شدم؟ اینک خودم به شما خبر می‌دهم. آن شب مرگ من رسیده بود و من در حالت سکرات مرگ بودم. پس در آن حال خود را در محله یهودیها دیدم و از بوی گندم و هول منظره آنها سخت ناراحت شدم و دانستم که وقتی مردم یکی از آنها خواهم بود! [صفحه ۳۰۱] پس در آن حال به پروردگار خود نالیدم. سپس ندایی شنیدم که: «اینجا محل ترک کنندگان حج است.» گفتم: پس تو سالت و خدمات من نسبت به حضرت سید الشهداء علیه‌السلام چه شد؟ناگاه آن منظره هول‌انگیز به منظره فرح بخش مبدل شد و به من گفتند: تمام خدمات تو پذیرفته شده است و به شفاعت آن حضرت ده سال بر عمر تو افزوده شد! در مرگت تأخیر افتاد تا حج واجب را بجا آوری! و بالاخره اینک عازم حج شده‌ام حاج میرزا علی فرمود: پیش از محرم سال ۱۳۴۰ قمری مرض مختصری عارض پدرم شد و گفت: شب اول ماه، موعد مرگ من است و همان طور که خبر داده بود در شب اول محرم، هنگام سحر از دار دنیا رحلت فرمود. رحمهٔ الله علیه. [۱۶۸] .

شفای بیماری آقای مهدی تعجبی و توفیق توبه او از معاصی، به برکت حضرت ابوالفضل

آقای مهـدی تعجبی، مـداح و شاعر اهل بیت علیهم السـلام این قضـیه را نوشـته‌اند:این جانب مهـدی تعجبی (آواره) در آغاز جوانی شخصـی منحرف و گمراه بودم.رژیم شاهنشاهی و آن همه مظاهر فساد و انحراف، اکثر جوانان را به انواع تباهیها دچار کرده بود. به طور اختصار عرض کنم: به هر طرف که برای سرگرمی و تنوع روی می‌آوریم، چیزی جز مطالب ضد مذهب و ضد اخلاق نبود.من طبع شـعر داشـتم و شـعر هم می‌گفتم و مدتی هم با روزنامه فکاهی «توفیق» همکاری داشـتم، تا آنکه به یک بیماری غیر قابل علاج دچار شدم، و این ابتلا به حدی [صفحه ۳۰۲] بود که تمام دوسـتان و بستگان، حتی نزدیکان اقوامم، از وجود من بیزار و خسته شده بودند و به طور خیلی ملموس می‌دیدم که به مردنم راضـی هستند.در آن دوران فقر و درماندگی، یک روز با خود تصمیم گرفتم به یکی از بیابانهای اطراف تهران بروم و آنجا بمانم تا بمیرم. بعـد از این تصـمیم خواسـتم از مادرم درخواست چای کنم، ولی آن قـدر آنهـا را اذیت کرده بودم که شـرم کردم مـادرم را صـدا کنم. حـدود صـد متر بالاـتر از خانه ما، یک قهوه‌خانه وجود داشت. با خود گفتم: هر طور شـده دسـتم را به دیوار می‌گیرم و به آنجا می‌روم و چای می‌نوشم.حدود ۵۰ متر که از خانه دور شـدم، به درب یک خـانه که هیئت سـقای کربلاـ حضـرت ابوالفضل العباس علیه‌السـلام در آنجا تشـکیل می‌شـد و امروزه خیلی مشـهور است، رسـیدم. صدای برخورد اسـتکانها را که در آبدارخانه شسـته می‌شد شنیدیم، با خود گفتم، من که راه رفتن برایم مشکل است خوب است به این خانه که مردم در آن چای می‌نوشند بروم و من هم پذیرایی شوم، بالاخره به درون خانه رفتم.مداحی مشغول خواندن شعری بلند در مدح حضـرت عباس علیه‌السـلام بود. شـعر وی بسـیار زیبا و پر از ذکر معجزات و کرامات حضـرت العباس علیه‌السـلام بود. مردم گریه می‌کردند و من هم گریه کردم؛ چه گریه‌ای؟!بعد از اتمام مداحی، همه ساکت شدند و به نوشیدن چای مشغول شدند. ولی از شـدت گریه لبـاسم خیس شـده بود، ناچـار چون همه به من نگـاه می‌کردنـد؛ از آنجـا بیرون آمـدم و با خود گفتم که اگر حضـرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام این همه کرامت دارد، خوب مرا هم شفا بدهد!خلاصه خیلی فشرده بگویم، آقا شفایم داد! به طوری که اطبا و همه حیران ماندند و جشن بر پا کردند. [صـفحه ۳۰۳] ولی من به خـاطر حق‌نشناسـی، باز هم به دنبال انحراف رفتم و به جای شکرگزاری به درگـاه خـدای متعـال، که به وسـیله این بزرگوار مرا شـفا داده بود، مع‌الأسف به خطاهای گذشـته ادامه دادم تا اینکه شبی در عـالم خواب دیـدم محوطه‌ای به انـدازه ورزشـگاه امجـدیه تهران وجود دارد و جمعیت بیشـماری روی بـام آن ایسـتاده‌اند و داخل محوطه را تماشا می‌کننـد و از شـدت وحشت همه می‌لرزنـد. من هم نگاه کردم. شـیری به بزرگی یک اسب را دیـدم که دور میـدان راه می‌رفت و غرش می‌کرد و از صـدای غرش او همه چیز می‌لرزید.ناگاه درب محوطه باز شد و مردی قوی هیکل، زیبا و پر صلابـت وارد شـد که یک دنیا وقار و شوکت در سـیمایش موج می‌زد. حیوان خود را روی پای مرد انـداخت و او نشـست و با یک دست پشت شـیر را نوازش می‌کرد و دست دیگرش را مردم به ترتیب می‌بوسـیدند! من هم میـان جمعیت جلو رفتم و وقتی خواسـتم دسـتش را ببوسم، او دسـتش را کشید و روی خود را از من برگرداند! من خیلی غمگین و شرمنده شدم. از جمعیت سؤال کردم چرا این آقا نمی‌گـذارد من دسـتش را ببوسم؟ ناگاه شـنیدم که گفته شـد: خجالت نمی‌کشـی؟ مگر این آقا تو را شـفا نـداده است؟! حیا کن!از خواب بیـدار شـدم. خواب یعنی چه؟! از دنیایی به دنیای دیگر برگشـتم و همانجا به درگاه پروردگار مهربان از همه چیز توبه کردم. تمام اشـعار فکاهی و هجویات و هزلیاتم را که مشتری خوبی هم داشت آتش زدم و عهد کردم که دیگر بجز مدح آل رسول علیهم السـلام شـعر نگویم و به لطف پروردگار تا امروز که پنجاه و شـش سال از عمرم می‌گـذرد بر عهـد خود پایـدار مانـده‌ام و به لطف خـدا باز هم خواهم مانـد.شـعر زیر، سـروده صاحب همین داسـتان است، که ذیلا می‌خوانید: [صـفحه ۳۰۴] ای ابوالفضـل که محبوب خداوند جهانی مرتضـی را تو فروغ بصـر و راحت جانی‌آسـمان شـرفی، طارم اجلال و شکوهی مظهر کامل حریت و ایثار و توانی‌سالها بگذرد از کرب و بلا باز در عالم همه جا دادرس و یاور محنت زدگانی‌در شگفتند خلایق همگی از ادب تو به وفا مظهر و ضـرب المثـل پیر و جوانی‌از تو زیبنـده بود، ای سـر و جـانم به فـدایت که علی رغم عطش، زآب روان اسب برانی‌خون پاک تو و

مولای تو احیاگر دین شد ورنه امروز نمی‌بود ز اسلام نشانی‌دشمنت خط امان دارد در آن معرکه، غافل که به مخلوق، تو خود کاتب سر خط امانی‌هست از قائم آل نبی و حجت برحق «بابی انت و امی» ز مقام تو بیانی [صفحه ۳۰۵] سزد (آواره) که بر منزلت خویش ببالد اگر او را ز کرم، خادم درگاه بخوانی [۱۶۹] .

توبه‌ی جوانی در مجلس ذکر مصیبت حضرت اباالفضل

یکی از گویندگان مذهبی می‌گفت: به همراه عده‌ای از وعاظ به شهری می‌رفتیم.یکی از وعاظ به جوانی که راننده ماشین بود، پرخاش کرد. اما راننده جوان هیچ گونه عکس العملی از خود نشان نداد و به سکوت مؤدبانه گذراند.وقتی به مقصد رسیدیم، من به جای دوست واعظم از راننده عذرخواهی کردم. راننده گفت: من با خود عهد کرده‌ام که به آقایان علما، مخصوصا گویندگان مذهبی، احترام کنم. هر چند از ناحیه آنها ناراحتی ببینم! آنگاه سرگذشت خود را این طور تعریف کرد:من یک نوازنده و مطرب بودم و مرتکب هر گونه گناه و آلودگی می‌شدم و اصلا با دین و نماز و روزه رابطه‌ای نداشتم، تا اینکه ایام عاشورا و عزاداری امام حسین علیه‌السلام فرارسید. شب تاسوعا خانواده من همگی به مسجد رفتند و من تنها ماندم. در خانه حوصله‌ام سر رفت، بلند شدم و بی‌اختیار به طرف مسجد آمدم.واعظی بر منبر موعظه می‌کرد و من در گوشه‌ای نشستم و گوش دادم. حرفهای او مرا منقلب کرد، مخصوصا موقعی که به ذکر مصیبت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام رسید و آن شعر عربی را از زبان حضرت نقل کرد، که در موقعی که دست راست آن بزرگوار را قطع کردند، فرمودند: [صفحه ۳۰۶] والله ان قطعتموا یمینی انی احامی ابدا عن دینی‌یعنی: به خدا قسم، اگر دست راست مرا هم قطع کنید، من تا ابد از دین خودم حمایت می‌کنم و دست از یاری دینم برنمی‌دارم.این کلام مرا تکان داد و منقلب شدم، اندکی فکر کردم و با خود گفتم: ابوالفضل العباس علیه‌السلام از دین خود آن قدر حمایت کرد که شهید شد. آیا من برای دین خود چه کرده‌ام؟ در حالیکه خود را علاقه‌مند به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌دانم، اما دین خود را ویران کرده‌ام!اینجا بود که به خود آمدم و در همان مجلس توبه کردم. سپس به منزل آمدم و تمامی وسایل و آلات و اسباب معصیت را - هر چه داشتم - خرد کردم و بیرون ریختم و به دنبال رانندگی رفتم. خداوند هم یاریم کرد و اکنون وضع زندگیم بسیار خوب است.اگر با آن شغل در میان مسلمانان احترامی و آبرویی نداشتم، اکنون در میان برادران و همسایگان خویش دارای احترام و عزت هستم و به مسائل دینی هم سخت پای بند هستم و این برکت ارشاد و هدایت و گفتار آن عالم است. من نوکر همه شما علما هستم. [۱۷۰] .

توبه‌ی زن گناهکار به واسطه اشکی که به سبب دود آتش از زیر دیگ غذای عزاداران حسینی، از چشمش جاری شد

در مدینه زن بدکاری زندگی می‌کرد که روزی خود را از راه خودفروشی به دست می‌آورد! در منزل همسایه او، مردم اغلب به عزاداری امام حسین علیه‌السلام مشغول بودند [صفحه ۳۰۷] و جمعی در آن خانه گرد هم جمع می‌شدند و برای مصایب حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام گریه می‌کردند و بعد از اتمام مجلس غذایی را که تهیه دیده بودند، به آنها اطعام می‌کردند.در همان خانه دیگی بر روی آتش نهاده بودند و طعام جهت جمعیت عزادار درست می‌کردند و اتفاقا آتش زیر دیگ خاموش شده بود!زن بدکار برای برداشتن آتش از زیر اجاق به خانه‌ی آنها آمد و دید که آتش زیر دیگ خاموش شده است. او مشغول روشن کردن آتش زیر دیگ شد و در حالی که داشت آتش را روشن می‌کرد، دود به چشم او رفت و چند قطره اشک از چشمان او جاری شد.چون آتش روشن شد، آن زن مقداری از آن را برداشت و به خانه‌ی خود برد. بالاخره پس از ساعتی بواسطه گرمی هوا، استراحت نمود و به خواب رفت.در عالم رؤیا مشاهده کرد که قیامت برپا شده است! ناگهان آتش زبانه گرفت و با غلها و زنجیرهای آتشین، او را بستند و به سوی دوزخ کشاندند.در این وقت زن فریاد می‌زد ولی کسی به دادش نمی‌رسید. چون خواستند او را به آتش جهنم اندازند،

ناگهان شخصی صدا زد: «از او دست بردارید.»ملائکه عرض کردند: یابن‌رسول الله، این زن بدکار است و جمیع اوقات خود را به فسق و فجور می‌گذارند. حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمودند: بلی، ولی امروز در همسایگی‌اش جمعی از شیعیان ما مشغول عزاداری من بودند، او رفته بود که آتش بردارد، چند قطره اشک از چشمانش جاری شد و قدری از دستش برای ما سوخته [صفحه ۳۰۸] شد؛ او را ببخشید!زن از خواب بیدار می‌شود. فورا خود را به آن مجلس می‌رساند. و توبه و انابه می‌کند و بالاخره مؤمنه می‌شود. [۱۷۱] .

توبه کردن «داش علی» به واسطه‌ی گوش دادن به روضه‌ی حضرت اباالفضل، و نجات او در عالم برزخ

این قضیه در کتاب معراج الاولیاء نقل شده است:یکی از جاهلهای محل ما «داش علی» بود، که چند سال پیش فوت شد.در زمان حیاتش یک روز من از توی بازار رد می‌شدم، دیدم «داش علی» بازار را قرق کرده و چاقویش را هم به دستش گرفته است و یک نفس کش هم جرأت نطق کردن نداشت. آن روزها هنوز ماشین و اتومبیل نبود، من با قاطر به مجالس سوگواری حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌رفتم.از سر گذر که رد شدم متوجه شدم که داش علی مرا دید و تا چشمش به من افتاد، گفت: «از قاطر پیاده شو!» من پیاده شدم. سپس گفت: کجا می‌روی؟من دیدم داش علی مست مست است، و باید با او مدارا کنم. بنابراین گفتم: به مجلس روضه می‌روم. داش علی گفت: یک روضه‌ی ابوالفضل علیه‌السلام در همینجا برایم بخوان! چون چاره‌ای نداشتم، یک روضه‌ی حضرت اباالفضل علیه‌السلام برایش خواندم و «داش علی» بنا کرد گریه کردن. اشکها روی گونه‌اش می‌غلتید و روی زمین می‌ریخت! چاقویش را غلاف کرد و قرق تمام شد. بعدها فهمیدم که همان روضه [صفحه ۳۰۹] کارش را درست کرده و باعث توبه‌اش شده بود.چند سال بعد داش علی مرد. چند شب بعد از فوتش او را در خواب دیدم و حال او را پرسیدم؛ گویا می‌دانست که می‌خواهم وضع شب اول قبرش را بپرسم.داش علی گفت: راستش اینست که تا آمدند از من سؤالاتی بکنند، سقایی آمد (مقصودش حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بود) و فرمود: «داش غلام ما است، کاری به کارش نداشته باشید!» [۱۷۲] .

توبه کردن «لوطی عظیم» به واسطه‌ی فتوت و جوانمردی حضرت ابوالفضل

«لوطی عظیم» به حرم مطهر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام رفت و پنجه‌ی طلا را از ضریح دزدید و عرض کرد: «یا اباالفضل، تو با فتوتی و دست و دل باز هستی! از تو نمی‌ترسم.»پنجه‌ی طلا را می‌خواست در بازار کربلا بفروشد، ولی ترسید او را دستگیر کنند، بنابراین برگشت و متحیر ماند که چه کند؟ بار دوم به بازار آمد، باز جرأت فروش پنجه را پیدا نکرد. بار سوم که به بازار رفت، مردی به او گفت: دنبال چه می‌گردی؟ «لوطی» جوابی نداد و داستان را مخفی و پوشیده نگه داشت. دوباره آن مرد گفت: دنبال چه می‌گردی؟ باز جوابی نداد.آن مرد او را به مغازه‌ی خود دعوت کرد، و به او ناهار داد و از او پذیرایی کرد و بعد چنین گفت: «پنجه را به من بده! به من گفته‌اند که هر قدر پول لازم داری به تو بدهم!» و بعد در صندوقها را باز کرد و مبلغ زیادی پول، در اختیار لوطی عظیم گذاشت. [صفحه ۳۱۰] لوطی عظیم گفت: «چه خوب است که آدم با اهل فتوت و با جوانمرد سر و کار داشته باشد!سپس از کرده‌های خود پشیمان و نادم شد و توبه کرد. [۱۷۳] .

اتمام حجت حضرت ابوالفضل برای طلبه‌ای که می‌خواست بدون درس خواندن مجتهد شود

دانشجویی برای تحصیل علوم دینی به نجف اشرف رفت و پس از چند ماه فهمید که درس خواندن کار پرمشقتی است! با خود گفت: خوب است در حرم حضرت باب الحوائج ابوالفضل العباس علیه‌السلام بروم و از ایشان بخواهم که در حق من دعا کنند و من بدون زحمت درس خواندن، به درجه‌ی اجتهاد برسم! سپس چند شبی در حرم مطهر رفت و مشغول گریه و دعا و درخواست شد،

به امید اینکه به نتیجه‌ی مطلوب برسد.یک شب پس از ساعتها گریه و زاری، به خواب رفت و در عالم رؤیا حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را دید که به خادمان خود فرمودند: زود چوب و فلک بیاورید! می‌خواهم این جوان را شلاق بزنم!جوان با ترس و وحشت عرض کرد: چه گناهی کرده‌ام؟!حضرت فرمودند: «چه گناهی بالاتر از این که به جای درس خواندن و مطالعه و تحقیق، تنبلی و تن‌پروری را پیشه‌ی خود ساخته‌ای؟ اگر می‌خواهی مجتهد شوی، برو مثل دیگران درس بخوان تا ما هم کمکت کنیم!»از این داستان می‌فهمیم که باید درس خواند و در حد توان زحمت کشید و در [صفحه ۳۱۱] تحصیل علوم کوشش کرد. و در کنار آن نباید توسل به حضرات معصومین علیهم‌السلام و مقربان درگاهش را فراموش کرد، تا بتوانیم با مدد و یاری آنان بر مشکلات فائق آییم و به نتیجه‌ی مطلوب برسیم. [۱۷۴] .

نجات و هدایت افسر روسی بلشویک توسط حضرت ابوالفضل و فرستادن او نزد آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی

صاحب کتاب گنجینه‌ی دانشمندان در جلد سوم، صفحه‌ی ۸۲، این قضیه را مرقوم فرموده‌اند:حکایت کرد برای ما عالم ربانی، محدث جلیل، مرحوم حاج ملا محمود زنجانی، مشهور و معروف به حاج ملا آقا جا، که پس از جنگ بین المللی اول پیاده به عراق برای زیارت عتبات عالیات مسافرت نمودم و در خانقین برای خواندن و ادای نماز به مسجد رفتم.در آنجا مرد بسیار سفیدپوست و فربهی را دیدم که به طریق شیعه‌ی حقه نماز می‌خواند. تعجب کردم، زیرا دانستم او از اهالی شمال روسیه است. لذا صبر کردم تا از نمازش فارغ شود. آنگاه نزدش رفتم و سلام کردم و از لهجه‌اش دانستم که روسی است، از محل و از اسلام و تشیعش پرسیدم.او جواب داد: من اهل لنینگراد هستم و در جنگ بین المللی افسر و فرمانده دو هزار سرباز روسی بودم ومأموریت گرفتن کربلا را داشتم. در خارج شهر کربلا اردو زده بودم وانتظار دستور حمله به شهر را داشتم، که ناگهان شبی در عالم خواب [صفحه ۳۱۲] شخصی روحانی و بزرگوار را دیدم که به زبان روسی با من تکلم نمود و گفت: دولت روس در این جبهه شکست خورده است و فردا همین خبر منتشر می‌شود و جمیع سربازان روسی که در عراق می‌باشند به دست عربها کشته می‌شوند! حیف است تو کشته شوی، بیا مسلمان شو تا تو را نجات دهم.گفتم: شما کیستید که مانند شما را در اخلاق و زیبایی و شجاعت ندیده‌ام؟فرمود: من ابوالفضل العباس هستم که مسلمین به من قسم می‌خورند. سپس مجذوب و مرعوب بیاناتش گردیدم و به تلقین آن بزرگوار اسلام آوردم. آنگاه فرمود: برخیز و از میان اردو بیرون برو!گفتم: به کجا بروم؟ جایی را نمی‌دانم.فرمود: نزدیکی خیمه تو اسبی است، سوارش شو؛ او تو را به شهر پدرم - نجف - نزد وکیل ما سید ابوالحسن اصفهانی خواهد برد.گفتم: من ده نفر سرباز مراقب دارم!فرمود: آنها فعلا مست و مخمور افتاده‌اند و رفتن تو را احساس نمی‌کنند.سپس برخاستم و خیمه‌ی خود را منور و معطر یافتم. با عجله لباس پوشیدم و بیرون آمدم، دیدم مراقبینم همگی با حالت مستی افتاده‌اند. از میان آنها بیرون رفتم و دیدم اسبی آماده می‌باشد. سوار شدم و آن اسب به شتاب حرکت کرد و پس از چند ساعت به شهری وارد شد و از کوچه‌ها گذشت و درب خانه ایستاد. متحیر بودم، که ناگهان دیدم درب منزل باز شد و سید پیر نورانی از منزل بیرون آمد. شیخی با او همراه بود، که با زبان روسی به من تعارف کرد و مرا به منزل بردند.گفتم: آقا کیست؟ آن شیخ جواب داد: همان کسی است که حضرت عباس علیه‌السلام فرموده‌اند و سفارش تو را به آقا نموده‌اند. [صفحه ۳۱۳] پس مجددا به دست آقا اسلام آوردم و آقا به آن شخص - که زبان روسی می‌دانست - فرمود که احکام اسلام را به من تعلیم دهد. در روز بعد نیز خبر شکست دولت روس، به گوش عربها رسید. تمام سربازان روسی به دست عربها نابود شدند و جز من کسی جان به سلامت نبرد.گفتم: اینجا چه می‌کنی؟جواب داد: هوای نجف گرم است، آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی در تابستان مرا به اینجا می‌فرستد که هوایش نسبتا خنک است و در سایر اوقات، به خرج حضرت آیت الله، در نجف اشرف زندگی می‌کنم. [۱۷۵] .

اعتراف سفیر فرنگی به اینکه تربت امام حسین، خاک بهشت است و شیعه شدن او

در زمان شاه صفوی، سفیری که در علوم ریاضی و نجوم مهارتی تمام داشت و گاهی هم از ضمایر و اسرار و اخبار غیبیه خبر می‌داد، از طرف دولت استعمارگر فرنگ به ایران آمد. در آن زمان پایتخت ایران اصفهان بود، سفیر وارد اصفهان شد تا تحقیقی درباره‌ی اسلام کند و دلیلی برای آن پیدا نماید.سلطان وقتی او را دید و از منظور او آگاهی پیدا کرد، تمام علمای شهر اصفهان را برای ساکت کردن و محکوم کردن آن شخص خارجی دعوت نمود که از جمله آنها مرحوم آخوند ملا محسن فیض کاشانی قدس سره معروف به فیض کاشانی نیز حضور پیدا کرد. [صفحه ۳۱۴] مرحوم فیض کاشانی رو به آن سفیر فرنگی نمود و فرمود: قانون پادشاهان آن است که برای سفارت، مردان بزرگ و حکیم و دانا و فهمیده و با سواد را انتخاب می‌کنند. چطور شده است که پادشاه فرنگ، آدمی مثل تو را انتخاب کرده است؟!سفیر فرنگی خیلی ناراحت شد و بر آشفت و گفت: من خودم دارای علوم و سرآمد تمام عالمها هستم، آن وقت تو به من می‌گویی که حکیم و دانا نیستم؟!مرحوم فیض کاشانی فرمود: اگر خود را آدم دانا و فهمیده و دارای اسرار غیبی و تحصیل کرده می‌دانی، بگو ببینم در دست من چیست؟سفیر مسیحی به فکر فرورفت و پس از چند دقیقه‌ای رنگ صورتش زرد شد و عرق انفعال بر جبینش پیدا شد.مرحوم کاشی لبخندی زد وفرمود: این بود کمالات تو، که از دانستن این امر جزئی عاجز شدی؟ تو که می‌گفتی از نهان و اسرار انسانها خبر می‌دهم! پس چه شد؟سفیر گفت: قسم به مسیح بن مریم، که من متوجه شده‌ام که در دست تو چیست و آن خاکی از خاکهای بهشت است، لکن در حیرتم که تربت بهشت را از کجا بدست آورده‌ای؟!مرحوم آخوند فیض کاشانی فرمود: شاید در محاسباتت اشتباه کرده‌ای و قواعدی را که در استکشاف این مسئله بکار برده‌ای، ناقص بوده است؟! سفیر مسیحی گفت: خیر اینطور نیست! لکن تو بگو تربت و خاک بهشت را از کجا آورده‌ای؟!مرحوم فیض فرمود: آیا اگر بگویم اقرار بحقیقت دین اسلام می‌کنی؟! آنچه در دست من هست تربت پاک حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام است، سپس دست خود را باز کرد و تسبیحی را که از تربت کربلاـ ساخته شده بود به سفیر نشان داد و فرمود: پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند که کربلا قطعه‌ای از بهشت است. این روایت مطابق با سخن [صفحه ۳۱۵] توست. تو خود اقرار کردی و گفتی قواعد و علوم من خطا نمی‌کند پس بنابراین به صدق حدیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اقرار و اعتراف کردی؟پسر پیغمبر ما در این تربت که قطعه‌ای از بهشت است، مدفون هستند و اگر دارای حقانیت نبود، در بهشت و تربت آن مدفون نمی‌شد! سفیر فرنگی چون قاطعیت این برهان و دلیل را مشاهده نمود، مسلمان شد. [۱۷۶] .

شفای چشم شریف مکه با تربت امام حسین در زمان ناصرالدین شاه قاجار و شیعه شدن شریف

یکی از اساتید بزرگوار از مرجع فقید شیعه، علامه بزرگوار، حضرت آیهٔ الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره این قضیه را نقل کرده است:شریف مکه - که از سادات حسنی بود و مذهب اهل سنت داشت - در زمان ناصرالدین شاه قاجار به ایران سفر کرد. او مهمان امیر کبیر شد و امیرکبیر به احترام او جمعی از علما و بزرگان را دعوت کرد. هنگام صرف غذا، امیر کبیر شریف مکه را به حاضر شدن بر سر سفره دعوت کرد، اما شریف عذر خواست و گفت: در میان عرب مرسوم است که اگر مهمان از میزبان خواهشی داشته باشد از صرف غذا امتناع می‌کند، تا اینکه میزبان برآوردن خواهش او را به عهده بگیرد! اکنون من از شما خواهشی دارم...امیرکبیر پرسید: چه خواهشی دارید؟ شریف گفت: از شما آشپزی می‌خواهم که [صفحه ۳۱۶] بتواند برایم چنین غذاهایی تهیه کند!امیرکبیر خواهش او را به عهده گرفت و پس از صرف غذا به خانمی که برای او آشپزی می‌کرد، این قضیه را اطلاع داد. وی بسیار متأثر شد و گفت: من شیعه هستم و چگونه می‌توانم در میان اهل سنت زندگی کنم؟! ولی کار از کار گذشته بود و بالاخره شریف او را با خود به حجاز برد.پس از مدتی شریف مکه به چشم درد شدیدی مبتلا شد و پزشکان از معالجه او ناتوان شدند. شریف به دعا و توسل روی آورد اما سودی نبخشید و بالاخره نابینا شد. در این هنگام به خاطرش رسید که از آشپز ایرانی نیز درباره‌ی مداوای

چشمش سؤال کند. وقتی قضیه را با او در میان گذاشت، آشپز مقداری تربت امام حسین علیه‌السلام بر دیدگان شریف مالید و پس از آن، شریف بینایی خود را باز یافت!شریف پرسید: آیا تو جادوگری کردی؟!آشپز گفت: به خدا پناه می‌برم.شریف پرسید: پس چه چیزی بود؟آشپز گفت: از این مطلب بگذر! (لازم نیست بدانی)شریف در دانستن این راز اصرار زیادی کرد و آن بانوی شیعه‌ی ایرانی گفت: به من قول بده که در امان هستم، تا حقیقت مطلب را بگویم.شریف گفت: تو در امان هستی و هرگز از جانب من آزاری به تو نخواهد رسید.آشپز گفت: ما شیعیان هنگامی که خود را مضطر و ناچار ببینیم، به تربت امام حسین علیه‌السلام استشفا می‌کنیم. و این هم تربت آن بزرگوار، از زمین کربلا بود.شریف پس از این قضیه، مذهب تشیع را اختیار کرد و به نزدیکان خویش خبر داد [صفحه ۳۱۷] و از آنها درخواست کرد که به مذهب شیعه درآیند. [۱۷۷] .

هدایت و توبه‌ی جمال الدین خلیعی موصلی به برکت غبار زوار امام حسین

مرحوم قاضی نورالله - رضوان الله تعالی علیه - در آخر کتاب مجالس المؤمنین در ذیل حالات شعراء می‌نویسد:پدر جمال الدین خلیعی موصلی، حاکم موصل و ناصبی و یکی از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام بود. مادرش هم ناصبیه بود و چون پسری برایش متولد نمی‌شد؛ به مقتضای عقیده‌ی فاسد خویش، نذر کرد که اگر خدای به او پسری عطا کند؛ به شکرانه‌ی او، پسر را سر راه زوار حضرت اباعبدالله علیه‌السلام بفرستد، تا زواری را که از شام و جبل عامل می‌آیند و عبور آنها از موصل است به قتل برساند (و اموال آنها را غارت کند.)بالاخره بعد از مدتی جمال الدین متولد می‌شود! چون جمال الدین به حد جوانی می‌رسد، مادرش او را از نذر خود خبردار می‌کند. لاجرم او همراه با مادرش، به دنبال زواری که از موصل عبور کرده بودند؛ رفت.هنگامی که به مسیب رسید، دید زوار از جسر عبور کرده‌اند. بنابراین در همان جا توقف کرد تا هنگامی که زوار مراجعت کردند، آنها را به قتل برساند.جمال الدین در کناری کمین کرده بود و در همان حال به خواب فرورفت. در عالم رؤیا دید قیامت برپا شده است و ملائکه آمدند و او را گرفتند و در آتش انداختند. اما آتش او را نسوزاند و به او اثر نکرد. [صفحه ۳۱۸] ملك موکل جهنم به آتش خطاب کرد: چرا او را نمی‌سوزانی؟!آتش گفت: غبار (زوار) کربلا بر او نشسته است! پس او را از جهنم بیرون آوردند و شستشو دادند و دوباره او را درآتش انداختند ولی باز هم آتش او را نسوزاند.ملك گفت: چرا حالا دیگر او را نمی سوزانی؟!تش گفت: شما ظاهر بدن او را شستید، اما غبار داخل در جوف او شده است!جمال الدین از خواب بیدار شد و از آن عقیده‌ی فاسد برگشت و مذهب تشیع را اختیار کرد و مشغول مداحی حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام شد. بعضی می‌نویسند: او به کربلا آمد و بعضی شعرا این شعر را به او نسبت داده‌اند:اذا شئت النجاهٔ فزر حسینا لکی تلقی الاله قریر عین‌فان النار لیس تمس جسما علیه غبار زوار الحسین‌یعنی اگر نجات از آتش می‌خواهی، پس حضرت امام حسین علیه‌السلام را زیارت کن! زیرا آتش به بدنی که غبار زوار حسین علیه‌السلام بر آن نشسته باشد، آسیب نمی‌رساند. [۱۷۸] .

مسلمان شدن یونس ارمنی توسط مرحوم بافقی به برکت حضرت ابوالفضل، در ازای سیراب نمودن زائر امام حسین

حجهٔ الاسلام والمسلمین، جناب آقای حاج شیخ محمد شریف رازی، [۱۷۹] که از شاگردان درس اخلاق مرحوم آیهٔ الله حاج شیخ محمد تقی بافقی می‌باشند و کتب [صفحه ۳۱۹] ارزشمندی چون آثار الحجهٔ و گنجینه‌ی دانشمندان تألیف کرده‌اند، نقل می‌فرمودند که:استادمان مرحوم آقای بافقی، به خادمش - آقای حاج عباس یزدی - دستور داده بود که شبها در خانه را باز بگذارد و مواظب باشد که اگر ارباب حوائج مراجعه کردند، به آنها جواب مثبت بدهد. حتی اگر لازم شد، در هر موقع شب او را بیدار کند، تا کسی بدون دریافت جواب از در خانه‌ی او برنگردد.آقای حاج عباس یزدی نقل می‌کند که، نیمه شبی در اطاق خودم، که در کنار در حیاط منزل آقای حاج شیخ محمد تقی بافقی بود؛ خوابیده بودم. ناگهان صدای پایی در داخل حیاط، مرا از خواب

بیدار کرد. من فورا از جا برخاستم. دیدم جوانی وارد منزل شده و در وسط حیاط ایستاده است! نزد او رفتم و گفتم: شما که هستید و چه می‌خواهید؟مثل آنکه نتوانست فورا جواب مرا بدهد. حالا یا زبانش از ترس گرفته بود و یا متوجه نشد که من به فارسی به او چه می گویم! (زیرا بعدها معلوم شد که او اهل بغداد است و عرب است) ولی مرحوم آقای بافقی قبل از آنکه او چیزی بگوید، از داخل اطاق صدا زد و فرمود: حاج عباس، او یونس ارمنی است و با من کار دارد! او را راهنمایی کن که نزد من بیاید.من او را راهنمایی کردم و او به اطاق آقای بافقی رفت. مرحوم آقای بافقی وقتی چشمش به او افتاد، بدون هیچ سؤالی به او فرمود: احسنت، می‌خواهی مسلمان شوی؟! او هم بدون هیچ گفتگویی به ایشان گفت: بلی، برای تشرف به اسلام آمده‌ام؟!مرحوم آقای بافقی، بدون معطلی، بلافاصله آداب و شرایط تشرف به اسلام را به ایشان عرضه نمود و او هم مشرف به دین مقدس اسلام شد! من که همه‌ی جریانات برایم غیرعادی بود، از یونس تازه مسلمان سؤال کردم که جریان تو چه بوده و چرا بدون مقدمه به [صفحه ۳۲۰] دین مقدس اسلام مشرف گشتی و چرا این موقع شب را برای این عمل انتخاب نمودی؟!یونس گفت: من اهل بغداد هستم و ماشین باری دارم و غالبا از شهری به شهر دیگر بار می‌برم. یک روز از بغداد به سوی کربلا می‌رفتم، دیدم در کنار جاده پیرمردی افتاده و از تشنگی نزدیک به هلاکت است. فورا ماشین را نگه داشتم و مقداری آب که در قمقمه داشتم، به او دادم. سپس او را سوار ماشین کردم و به طرف کربلاـ بردم. او نمی‌دانست که من مسیحی و ارمنی هستم، وقتی پیاده شد گفت: برو جوان، حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام اجر تو را بدهد!من از او خداحافظی کردم و جدا شدم. پس از چند روز باری به من دادند که به تهران بیاورم. امشب سر شب به تهران رسیدم و چون خسته بودم خوابیدم. در عالم رؤیا دیدم در منزلی هستم و شخصی در آن منزل را می کوبد. پشت در رفتم و در را باز کردم. دیدم شخصی سوار اسب است و می گوید: من ابوالفضل العباس علیه‌السلام هستم، آمده‌ام حقی را که بر ما پیدا کرده‌ای، ادا کنم. گفتم: چه حقی؟! فرمود: حق زحمتی که برای آن پیرمرد کشیدی! سپس اضافه کرد و گفت: وقتی از خواب بیدار شدی، به شهر ری می‌روی و شخصی تو را، بدون آنکه تو سؤال کنی؛ به منزل آقای شیخ محمد تقی بافقی می‌برد. وقتی نزد ایشان رفتی، به دین مقدس اسلام مشرف می گردی! من گفتم: چشم قربان، و آن حضرت از من خداحافظی کرد و رفت.من از خواب بیدار شدم و شبانه به طرف حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام حرکت کردم. در بین راه آقایی را دیدم که با من تشریف می‌آورند! ایشان بدون اینکه چیزی از وی سؤال کنم، مرا راهنمایی کردند و به اینجا آوردند و چنانکه دیدی من مسلمان شدم.حاج عباس می گوید: وقتی ما از مرحوم آقای حاج شیخ محمد تقی بافقی سؤال کردیم که شما چگونه او را می‌شناختید و می‌دانستید که او آمده است که مسلمان [صفحه ۳۲۱] بشود؟ ایشان فرمود: آن کسی که او را به اینجا راهنمایی کرد، یعنی حضرت حجهٔ بن الحسن علیه‌السلام، به من هم فرمودند که او می‌آید و چه نام دارد و چه می‌خواهد. [۱۸۰] .

شیعه شدن حکیم غلامحسین هندی در عالم رؤیا توسط حضرت خاتم الانبیاء به خاطر بذل مال در عزای امام حسین

حکیم غلامحسین هندی، اهل ملتان که یکی از بلاد هند و نزدیک کشمیر است، بود و پس از بت پرستی، شیعه شده بود. وی بیش از هفتاد سال داشت و من برای درمان طبی به او مراجعه می کردم و مدتی رفیق من بود، ولی سبب مسلمان شدن او را نمی‌دانستم تا اینکه مردی سنی و متعصب برای مناظره مذهبی، به کربلا نزد ما آمد. روزی او در خانه‌ی من بود و آن حکیم هم در آنجا نشسته بود و مناظره شروع شد و سخن میان ما به طول انجامید و آن حکیم سخنان ما را گوش می‌داد.وقتی حکیم دید که آن مرد معانداست و برهان و دلیل را باور ندارد و بر سخن بیهوده‌ی خود اصرار دارد، سخت به خشم آمد و رگهایش برآمده شد و به آن مرد گفت: من بت پرست بودم و معنی سنی و شیعی را نمی‌دانستم و نام علی و عمر را هم نشنیده بودم. آن کسی که مرا به مسلمانی راهنمایی کرد، او مرا به حسین علیه‌السلام و مذهب او و روش کسانیکه برای او عزاداری می کنند، هدایت فرمود. چون خشم حکیم را در برابر ناباوری آن مرد دیدم، از او خواستیم که سبب مسلمان شدن خود و شرح رؤیایش را بگوید.حکیم غلامحسین گفت: من

می‌خواستم خوابم را نگویم و سبب مسلمانیم را [صفحه ۳۲۲] پنهان دارم! ولی این مرد مرا واداشت که آنچه را در خواب دیدم و مسلمان شدم: بگویم.بدان که من بت و آتش را می‌پرستیدم و زاد و بومم شهر ملتان هند بود. من در آن شهر، از بزرگان و سروران و کارمندان پادشاه بودم و خانه‌ام در کوی مسلمانان بود و آن محله کسی والاتر و ثروتمندتر و آبرومندتر از من نبود. شیوه‌ی اهل محل این بود که در ایام عاشورا پولی جمع می‌کردند و در مسجد خود صرف می‌کردند و عزای امام حسین علیه‌السلام را برپا می‌کردند.من به خاطر دشمنی با مسلمانها، با آنها کاری نداشتم و پرسشی از آن محل و از پیشوایان اسلام نمی‌کردم و گاهی نیز که به مجلس آنها گذر می‌کردم، رویم را برمی‌گرداندم، تا آنرا نبینم! ولی من در هر سال برابر همه‌ی پولی که اهل محل برای مصارف عاشورا می‌دادند، به آنها می‌دادم تا در مجلس عاشورا مصرف کنند! چون مقام و اعتبارم مقتضی این بخشش بود.سی سال یا بیشتر به همین شیوه عمل می‌کردم تا اینکه فرنگیها بلاد ما را گرفتند و شاه را عزل کردند و کارکنان او پنهان شدند. چون من هم از آنها بودم، پس از چند روز از فرنگیها امان خواستم و آنها به من امان دادند و به کار تجارت پرداختم. این تجارت نه برای نیاز بود، بلکه به خاطر اینکه مال مرا به عنوان اینکه از پادشاه است نگیرند و مصادره نکنند.تجارتم این بود که از ملتان جنس مناسب فروش در بمبئی می‌خریدم و از راه دریا به بمبئی میبردم و آنجا شهر و بندر بزرگی است و از همه مذاهب و ملل در آن زندگی می‌کنند.در بمبئی به خانه‌ی یک پیرزن مسلمان وارد می‌شدم، که پس از مسلمانی دانستم که [صفحه ۳۲۳] او علویه است و پیش از آن تنها او را مسلمان می‌دانستم و اصلا نمی‌دانستم که سنی است یا شیعه و یا علویه؟ و هرگز درباره‌ی مذهب او چیزی نپرسیده بودم. خانه‌ی او یک بیرون داشت که آن را کرایه می‌کردم و چند روزی در آنجا می‌ماندم و سپس به شهر خود برمی‌گشتم. من در آخرین مسافرت، کالایم را در بمبئی فروختم و جنس جدید خریدم و به کشتی بردم و تنها در انتظار حرکت کشتی بودم.بیشتر مسافران کشتی مسلمان بودند. چون ماه روزه شد، آنها از کاپیتان کشتی خواستند که در بمبئی بماند تا ماه رمضان بگذرد و آنها روزه‌ی خود را بگیرند. کاپیتان هم پذیرفت و من هم در بمبئی ماندم، چون به تنهایی نمی‌توانستم سفر کنم. ولی از ماندن در آنجا دلتنگ بودم و در انتظار ماه نو بودم.دیگران هم گر چه در شهر بمبئی ماندند، ولی در کشتی منزل کردند و سراسر شب بیدار بودند و برای تفریح و انس تا صبح به شهر می‌رفتند و صبح به کشتی برمی‌گشتند و تا نزدیک شب می‌خوابیدند، چون روزه‌دار بودند. من هم با آنها جز در روزه گرفتن، در همه چیز دیگر همکاری می‌کردم.دلم از ماندن در بمبئی تنگ شده بود. بالاخره دو سوم ماه رمضان گذشت و کاپیتان دستور داد که کشتی را برای حرکت آماده کنند. من با خود گفتم: فرج نزدیک است و روزشماری و ساعت شماری می‌کردم. تا اینکه شب بیست و سوم ماه رمضان فرارسید و اهل کشتی قصد شهر کردند و مرا هم، دعوت کردند که با آنها همراه شوم.اما چون کسل بودم عذر خواستم و آنها مرا تنها گذاشتند و همگی به شهر رفتند و من به پشت بام کشتی رفتم و به چیزی (که او نام برد ولی من نام آن را فراموش کردم) تکیه زدم و دریا را تماشا می‌کردم و در حال خود و طول سفر و دوری از اهل و فرزند و وطن می‌اندیشیدم! [صفحه ۳۲۴] در این میان که ندانستم خوابم یا بیدار، شخصی آمد و مرا نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دعوت کرد! من گفتم: رسول الله کیست و از من چه می‌خواهد؟ او گفت: او پیغمبر مسلمانها است، دعوت او را پذیرا شو! من به هراس افتادم و نتوانستم رد کنم و بالاخره با او به راه افتادم تا به باغ بزرگی رسیدیم! و مرا بر در باغ متوقف ساخت و خودش رفت و برایم اجازه گرفت و سپس وارد آن باغ بزرگ شدم. آن باغ پر از انواع درخت و کاخهای بیشمار بود و مانندش را ندیده بودم و هرگز در دنیا نظیر نداشت.عقلم پرید و مبهوت شدم و ندانستم که باید چه کنم؟ آن یارم نیز در کنارم بود و گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام کن! گفتم: او کجا است؟ آن شخص اشاره به ایوانهایی کرد که در برابر بود و تختی طلا و جواهر نشان در آن ایوان بود! پیش رفتم، شخصی زیبا منظر و سفید رنگ، که چهره‌اش چون ماه شب چهارده می‌درخشید و هیبت او مانع از تامل در رویش بود، بر آن تخت نشسته بود و در کنارش نیز شخصی با عمامه‌ی سبز نشسته بود.من به هراس افتادم و نتوانستم بایستم بلکه به رو درافتادم و طبق رسمی که با پادشاهان خود داشتیم به او سلام دادم! او جواب داد و فرمود: ای فلان پسر

فلان! و نـام من و پـدرم را ذکر کرد! من بـا دلهره گفتم: لبیـک یا رسول الله! فرمود: می‌دانی که تو را برای چه خواستیم؟ گفتم: نه! فرمود: برای اینکه احسانت را به ما، پاداش دهیم و جبران کنیم! گفتم: فرمان از تو است یا رسول الله! و با خود گفتم: چه احسانی به او کرده‌ام؟ با اینکه پیش از این هرگز او را ندیدم؟!حضـرت پیامبر به من رو کردند و فرمودد: می‌دانی احسانت به ما چیست؟ گفتم: نه یـا رسول الله فرمود: هر سـاله آن مبلغ را به مسـلمانان محلهات می‌دادی و آنهـا در عزای [صـفحه ۳۲۵] فرزندم حسین علیه‌السلام صرف می‌کردنـد [و مبلغ هر سـال را نام برد.]با خود گفتم: حسـین کیست؟ من او را نمی‌شـناسم و نامش را نشـنیده‌ام. سـپس گفتم: آری یـا رسول الله، هر چه فرمـائی، اطاعت می‌کنم! فرمود: با این دینی که تو داری، نمی‌توانم به تو پاداش بـدهم!گفتم: یا رسول الله چه کنم؟ فرمود: مسـلمان شو و پاداش بگیر! گفتم: به چشم، یا رسول الله. سپس ایشان به شخصی که همراهش آمده بودم، فرمودند: اسـلام را به او بیاموز و هر مشـهدی (زیارتگاهی) که پس از مسـلمانی باید زیارت کند، به او بنما! آن شخص گفت: با من بیا.سپس دوباره رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم مرا خواست و فرمود: فلانی مسلمانان دو دسته‌اند و تو به مذهبی باش که عزادار حسین علیه‌السـلام باشـند و او را امام دانند، به روش حسـین علیه‌السلام بچسب! گفتم: به چشم، یا رسول الله فرمانبردارم!سپس با آن شخص بیرون آمدم و او به من کلمه «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و ان الائمه علیهم‌السلام خلفاء رسول الله» را آموخت. سپس از همراهم پرسیدم: آن مردی که کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود، که بود! گفت: پدر حسین علیه‌السلام است که رسول خـدا به او فرمود: به روش او باش. نام آن شـخص علی علیه‌السـلام است و او عموزاده و داماد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سلم است. و حسین علیه‌السلام دخترزاده‌ی رسول خدا است.سپس همراهم به من دستور سیر داد. و مرا به کاظمین برد و حرم دو امام علیهماالسلام را در آنجا به من نشان داد و سپس به کربلا برد و حرم امام حسین علیه‌السلام را به من نشان داد و در میان راه، صحن حضرت عباس علیه‌السلام را دیدم ولی همراهم نگذاشت که وارد آنها بشوم و گفت: بعدها این مشاهد را زیارت خواهی کرد. سـپس مرا به نجف برد و مرقد حضـرت علی علیه‌السـلام را به من نشان داد و از آنجا مرا به حرم عسـکریین علیهماالسلام برد و جای [صفحه ۳۲۶] غیبت امام عصـر ارواحنا فـداه را به من نمود و گفت: همه‌ی اینها را زیارت خواهی کرد! سـپس رفتیم تا به کوه بزرگی رسیدیم که جمعی در آنجا آتش افروخته و اطراف آن نشسته بودند.به همراهم گفتم: این کوه چیست؟ گفت: اینجا نزدیک مشـهد امام رضا علیه‌السـلام است. و از دور گنبد مبارک آن حضرت را به من نمود. سپس با هم به همان کشتی برگشتیم و همراهم از دیـد من نهان شـد و سـپس هراسان و ترسان بیـدار شدم و از هراس آنچه دیده بودم، بر خود می‌لرزیدم و در کار خود سـرگردان شـده بـودم. تـا اینکـه بالاـخره نتوانسـتم خـود را نگـاه دارم و از جـای خـود برخاسـتم و به انتظـار سپیـده دم در کشـتی به قـدم زدن پرداختم.هنگام صـبح به شـهر رفتم و در خانه‌ی همان پیرزن منزل گرفتم و به او گفتم: خوراکی از شـیر برای من بپز و من در هنگام شب برای شام می‌آیم. پیرزن از گفته‌ی من متعجب شد. زیرا هنود و بت پرستان ملتان، خوراک مسلمان را نمی‌خورند و چه بسا اگر مسـلمانی به آشپزخانه‌ی آنها بگـذرد، و سایه آن مسـلمان روی دیگهاشان افتد، پندارند که همه‌ی ظرفها و غذاها نجس شده است و غـذاها را دور می‌ریزنـد و ظرفهـا را می‌شوینـد و یـا آشپزخـانه را ویران می‌کننـد و از نو می‌سازنـد!آن پیرزن گفت: دست پخت مرا می‌خوری؟! گفتم: آری. گفت: از دینت برگشتی؟! گفتم: این سـئوالها چه ربطی به تو دارد؟ آنچه را گفتم، انجام بـده. این نخستین چیزی از دینم بود که ترک کردم.سپس از خانه‌ی او بیرون آمـدم و به دنبال کسـی می‌گشـتم که آداب مسـلمانی را به من بیاموزد. مسـجدی نزدیک آن منزل بود و شیخ مسلمانی در آن نماز می‌خواند و پس از نماز موعظه می‌کرد. من قصد داشتم که به آن مسجد گذر کنم و از آن شیخ معالم دینم را یاد بگیرم. [صفحه ۳۲۷] در بین راه به آن مسجد گذر کردم و از کثرت خیال و اندیشه که از هراس آن خواب در دل داشـتم، قصد خود را فراموش کردم و از آن مسـجد گذشتم و به مسجد دیگری رسیدم.صبر کردم تا امام از مسـجد بیرون آمـد و او کور بود. بـا خود گفتم: نیـاز مرا زبـانش برمی‌آورد و نه چشـمش، پس نابینا بودن او عیبی نـدارد.بالاخره به دنبالش رفتم، تا به خانه‌اش رسـیدیم. سـپس گفتم: ای شیخ، من مردی ملتانی و هندو هستم و می‌خواهم مسلمان شوم! او مرا به خانه

برد و در را بست و من نزد او نشستم. سپس گفت: چه می‌خواهی؟ گفتم: اسلام. گفت: اسلام دو طریقه دارد، کدام فرقه را می‌خواهی؟ گفتم: نمی‌دانم چه می گویی؟ من طریقه‌ی حسین علیه‌السلام را می‌خواهم و شیوه‌ی کسانی را که عزادار او هستند.شیخ گریست و پیشانی مرا بوسید و گفت: بر تو گوارا باد، ای برادر! سپس نشانی منزلم را پرسید و من گفتم: در خانه فلان زن هستم. او گفت: آن پیرزن تو را به آمدن نزد من راهنمایی کرد؟ گفتم: نه! گفت: از کجا دانستی که من بر طریقه‌ی امام حسین علیه‌السلام هستم؟ گفتم: من نمی‌دانستم، بلکه، قصد داشتم به فلان مسجد بروم و از امام آن مسجد، مسلمانی را آموزم، ولی فراموش کردم و به مسجد شما رسیدم!شیخ سجده‌ی شکر کرد و گفت: امام آن مسجد یک سنی متعصب است و عزاداری امام حسین علیه‌السلام را حرام می‌داند و چه بسا به کفر عزاداران حسین علیه‌السلام فتوی می‌دهد! خدا رسیدن به آن مسجد را از یاد تو برد! سپس به شیخ گفتم: آن کسی که مرا به سلمانی دلالت کرد، مرا به طریقه‌ی امام حسین علیه‌السلام رهنمایی نمود و سپس قضیه‌ی خوابم را به او گفتم و او گریست و من هم گریستم.سپس او مسلمانی را به من آموخت و فرمود: این روز را روزه بدار! سپس از نزد او به طرف دریا آمدم و جامه‌ی خو را شستم و غسل کردم و جامه پوشیدم و به منزل [صفحه ۳۲۸] برگشتم و همه داستانم را به آن پیرزن گفتم.پیرزن گریست و گفت: بدان که من شیعه و علویه و از فرزندان امام حسین علیه‌السلام هستم. من در آن روز در اندیشه کار خود بودم و به خاطر مسلمان شدنم شاد بودم. سپس با خود گفتم: مالم را در کفر به دست آورده‌ام و دیگر آن را نمی‌خواهم و همه اموال را نزد فرزندانم فرستادم و به آنها نوشتم: مالم از شما باشد و من مسلمان شده‌ام. تا نگویند مسلمانیم برای این بود که این مال را تنها بخورم. و جامه‌ام را هم درآوردم و با برخی از مالم که مانده بود، صدقه دادم تا اینکه چیزی از اموال زمان کفر نزدم نماند.مسلمانان مالی جمع کردند و برایم جامه خریدند و سرمایه‌ای به من دادند تا کسب و کار کنم و زندگی کنم. مدتی بعد، نامه‌ای از فرزندانم رسید که نوشته بودند: تو کیش نیاکان ما را ترک کردی، اگر دوباره به دینمان برگردی قدر تو را می‌دانیم و اگر برنگردی می‌کوشیم تا به هر وسیله‌ای نابودت کنیم!پس چون از تهدید فرزندان و دیگر هنود بر جان خود ترسیدم، به عراق آمدم و چون به کربلا رسیدیم، جمعی از زوار هندی و ایرانی با من بودند و گفتند: یک نفر برود و منزل مناسبی کرایه کند. من گفتم: من شما را به منزل مناسب دلالت می‌کنم!آنها گفتند: تو غریبی و تاکنون به این شهر نیامده‌ای و کوچه‌هایش را نمی‌دانی. گفتم: آنکه مرا به مسلمانی هدایت کرد، به منزلم در کربلا- نیز راهنمایی کرد. بالاخره از طرف دروازه‌ی بغداد وارد شهر کربلا شدیم و آن همان دروازه‌ای بود که در خواب با همراهم از آن به کربلا- وارد شده بودم و با او از راهی به صحن حضرت عباس علیه‌السلام رسیده بودم و خانه‌ای را که در آن منزل کردیم در خواب دیده بودم! به همراهانم گفتم: [صفحه ۳۲۹] این منزل، همان منزلی است که در خواب دیده‌ام.سپس یک نفر در را زد و صاحبخانه آمد و از او منزل خواستیم. صاحبخانه گفت: قدم به چشم! پس در آنجا منزل کردیم و آن اتاق که در خواب دیده بودم، خاکی بود و من در آن اتاق جای گرفتم. بالاخره هر مشهدی را که زیارت کردم، مانند همان بود که در خواب دیده بودم.ناقل قضیه می‌گوید: خودم برخی همراهان او را در ورود به کربلا دیده‌ام و گفتند: مطلب همان گونه است که حکیم گفته است، به گونه‌ای او راههای کربلا- را می‌دانست که ما درباره‌ی او شک کردیم و گفتیم: این سفر اول او به کربلا نیست! چون مانند کسی است که بارها به کربلا سفر کرده است و کوچه‌ها و خانه‌هایش را می‌داند و راه صحن را نیز می‌شناسد.زیرا چون می‌خواستیم به صحن برویم، به صاحبخانه گفتیم: ما را به راه صحن مطهر راهنمایی کن. حکیم گفت: من شما را راهنمایی می‌کنم! و سپس جلو ما رفت تا به درگاه حضرت قاضی الحاجات علیه‌السلام رسید، بدون آنکه از کسی بپرسد.مهمترین دلیل بر صدق گفته‌ی حکیم این است که ثروتمند و مستطیع شد و ما او را بر ترک حج سرزنش کردیم. او می‌گفت: آنکه در خواب همراهم بود، هر جایی را که زیارتش نصیبم بود، به من نشان داد و مکه و مدینه را به من نشان نداده است. گفتیم: این که عذر شرعی و مسقط تکلیف نیست!بالاخره او سه سال پی در پی آماده‌ی رفتن به حج شد ولی موفق نشد! بار اول در نجف سخت بیمار شد و از راه باز ماند چون به حالت مرگ رسید. سال دوم وقتی به نجف رفت، از طرف سفیر انگلیس او

را به اتهام واهی برگرداندند و وقتی اشتباه رفع شد، [صفحه ۳۳۰] وقت سفر حج منقضی شده بود. در سال سوم نیز به فرمان سلطان، راه جبل بسته شد و وقت رفتن از راه دریا هم گذشته بود. و بالاخره او در سال چهارم مرد و به حج موفق نشد. آنچنان که خودش گفته بود. [۱۸۱] .

شفا و هدایت افتخارالدوله به برکت امام حسین

مرحوم فاضل دربندی در کتاب اسرار الشهادهٔ می‌نویسد:شخصیتی از طایفه‌ی هندو ملقب به افتخارالدوله - که قبلا در دولت هند منصب مستوفی الممالکی داشته - هر سال در ماه محرم مال زیادی در اقامه‌ی عزای حضرت امام حسین علیه‌السلام بذل می‌کرد. در یکی از سالها دو برابر سال قبل عطا نمود و اتفاقا به مرض شدیدی مبتلا گردید، به طوری که به حالت احتضار و اغما افتاد!ناگاه صحت و سلامتی برای او حاصل گردید و از جای برخاست و مسلمان شد. وقتی از او سبب شفا یافتن و مسلمان شدنش را پرسیدند، گفت: حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را دیدم که فرمودند: «قم، قد عافاك الله تعالی ببركهٔ اقامتك تعزيتی» برخیز، که خداوند به خاطر برپاداشتن عزای من، تو را عافیت بخشید.وی در آموختن احکام الهی کوشش می‌کرد و با خانواده‌ی خود که آنها نیز مسلمان شده بودند، از هند به کربلا هجرت کرد، و اموال قیمتی خود را به آستان حضرت امام حسین علیه‌السلام هدیه کرد و اکنون از اعبد و ازهد مردم آنجا می‌باشد. [۱۸۲] . [صفحه ۳۳۱]

شیعه شدن زن روسی به برکت عزای امام حسین، و مرگ او و نقل جنازه‌ی او به کربلا توسط ملائکه‌ی نقاله

ملا محمد هزار جریبی - صاحب تصانیف کثیره - این قضیه را نقل فرموده است:من در مجلس درس استاد اکمل «مرحوم آیت الله وحید بهبهانی قدس سره» که در مسجد پایین پای صحن مقدس امام حسین علیه‌السلام تشکیل می‌شد، شرکت می‌کردم. روزی مرد زائر غریبی با لباس آذربایجانی وارد شد و به مرحوم استاد سلام کرد و دست ایشان را بوسید و بسته‌ای که زر و زیور زنانه در آن بود، نزد استاد گذاشت و گفت: «این طلاها را در هر جا که مصلحت می‌دانید صرف کنید!»حضرت استاد فرمود: «قضیه‌ی این زیورها چیست؟» آن مرد پاسخ داد: این زیورها داستان عجیبی دارد! من از حوالی شیروان و دربند هستم و به جهت تجارت به یکی از شهرهای روسیه سفر کردم و در آنجا به داد و ستد مشغول شدم و صاحب ثروت و مکنتی بودم.روزی چشمم به دختری زیبا افتاد و تمام قلب مرا به خود مشغول ساخت. به ناچار نزد خانواده‌ی او که از اشراف نصاری بودند، رفتم و آن دختر را برای خود خواستگاری کردم. خانواده‌ی او گفتند: در تو هیچ عیبی نیست، مگر اینکه تو در مذهب ما نیستی! اگر به مذهب نصاری داخل شوی، این دختر را به تو تزویج می‌کنیم.من ناراحت و مغموم شدم و از نزد آنها مراجعت کردم. چند روز صبر نمودم، زیرا آنها مرا سر دو راهی و معلق قرار داده بودند و روز به روز، عشق و محبت آن دختر در دل من زیادتر می‌شد، تا به جایی رسید که دست از تجارت و شغل خود برداشتم!آخرالامر، دیدم نزدیك است که حواسم مختل گردد و مشرف به هلاکت شوم. با خود گفتم: باکی نیست که در ظاهر از اسلام اظهار تنفر بنمایم. بنابراین رفتم و [صفحه ۳۳۲] نزدیکان او را دیدم و گفتم: حاضرم از اسلام برائت بجویم و داخل دین مسیح گردم! آنها از من قبول نمودند و دختر را به من تزویج کردند.چون مدتی گذشت، پشیمان شدم و بر این فعل قبیح، خود را سرزنش کردم. دیگر نه قدرت داشتم که به وطن خود برگردم و نه ممکن بود که از دین نصرانیت عدول کنم. از شرایع اسلام چیزی در من یافت نمی‌شد جز گریه بر مصائب حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و در آن اوقات به آن حضرت خیلی علاقه‌مند گردیدم و تفکر در مصائب آن حضرت می‌نمودم و گریه و زاری می‌کردم.عیال من از دیدن این حالت، تعجب می‌کرد! چون علت آشکاری برای گریه‌ی من نمی‌دید. بنابراین حیرتش زیاد شد و از سبب گریه‌ی من سئوال کرد. من با توکل بر خدا به او گفتم که من هنوز به مذهب اسلام باقی هستم و گریه‌ی من بر مصائب حضرت اباعبدالله علیه‌السلام است.همین که همسرم اسم آن

بزرگوار را شنید، نور اسلام در قلبش ظاهر شد و در همان لحظه به شریعت اسلام داخل شد و با من در مصائب آن بزرگوار همنوا و هم ناله شد.یک روز من به او گفتم: بیا مخفیانه از اینجا برویم و سر قبر مطهر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام اقامت کنیم تا بتوانی علنا اظهار مسلمانی بنمایی! آن زن قبول نمود و شروع به تهیه‌ی لوازم سفر کردیم.مدتی نگذشت که زوجه‌ی من مریض شد و از دنیا رحلت کرد! پس اقارب و نزدیکانش جمع شدند و او را به طریق نصارا تجهیز نمودند و او را با جمیع زر و زیورهایی که داشت دفن کردند، به همان صورتی که مقتضای مذهبشان بود!من حزن و اندوهم بعد از مفارقت او زیادتر شد و با خود گفتم: شب که بشود، می‌روم و جسد او را از قبر بیرون می‌آورم و در بهترین شهرها [کربلا] دفن می‌کنم! [صفحه ۳۳۳] چون شب شد، رفتم و قبرش را نبش کردم. ولی با کمال تعجب دیدم مردی با شارب بلند و ریش تراشیده، در آنجا مدفون است.از این سانحه‌ی عجیب تبدیل جثه‌ی عیالم به این جثه‌ی خبیثه متحیر شدم. بالاخره در آن شب در عالم رؤیا دیدم که کسی می‌گوید: خوشحال باش و خوشحالی تو زیاد شود! زیرا جثه‌ی عیالت را ملائکه حمل کردند و در زمین کربلای معلی او را دفن کردند و قبر او در میان صحن مقدس حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در طرف پایین پای آن حضرت، نزدیک مناره‌ی کاشی واقع شده است. نشانی قبر هم به من داده شد. سپس آن شخص گفت: این جثه‌ی فلان عشار (گمرکچی) است که امروز او را در کربلا دفن کردند ولی ملائکه او را به قبر عیال تو نقل کردند و زحمت حمل و نقل جنازه از تو برداشته شد!من خوشحال شدم و از خواب برخاستم و فورا عازم حرکت به کربلا شدم و خداوند توفیق کرامت فرمود و به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نایل و مشرف شدم.بالاخره از محافظین و خدام صحن مقدس حضرت امام حسین علیه‌السلام سؤال کردم که در فلان روز (همان روزی که عیالم را دفن کرده بودم) در پای منار سبز، چه کسی را دفن کردند؟ خدام گفتند: فلان عشار را دفن کرده‌اند. پس من قضیه‌ی نبش قبر و رؤیایم را برای آنها نقل کردم. آنها آمدند و قبر را شکافتند و من به جهت روشن شدن مطلب به قبر داخل شدم.دیدم عیالم به همان صورتی که او را در شهر خودش به خاک سپرده‌اند، در میان لحد خوابیده است. پس من زر و زیور او را که به گردن و دستش بود برداشتم و اینها طلاهای اوست که به خدمت شما آورده‌ام.مرحوم آیت الله العظمی وحید بهبهانی طلاها را گرفتند و برای فقرای کربلا [صفحه ۳۳۴] مصرف نمودند. [۱۸۳] .

هدایت و توبه‌ی جوان نصرانی بواسطه‌ی همراه شدن با زوار عزادار و ورود به کربلا

در بصره یک جوان تاجر نصرانی بود که سرمایه‌ی زیادی داشت و از نظر معاملات تجارتی، بصره گنجایش سرمایه‌ی او را نداشت! شریکهایش از بغداد نامه‌ای به او نوشتند که سزاوار نیست با این سرمایه هنگفت، شما در بصره باشید. بهتر است وسیله‌ی حرکت خود را به بغداد فراهم کنید، زیرا بغداد توسعه‌ی معاملاتش خیلی بیشتر است.مرد نصرانی مطالبات خود را نقد کرد و با همه‌ی سرمایه‌اش به طرف بغداد حرکت نمود. در بین راه دزدان به او برخورد کردند و تمام موجودیش را از او گرفتند. چون او خجالت می‌کشید با آن وضع فلاکتبار وارد بغداد شود، ناچار به اعراب بادیه نشین پناه برد و به عنوان مهمان در مهمانسرای اعراب - که در هر قبیله‌ای یک خیمه مخصوص مهمانان بود - به سر برد.بالاخره روزی به یک دسته از اعراب رسید، که در میان آنها جوانانی بودند و او بر اثر تناسب اخلاقی، کم کم با آنها انس گرفت و مدتی هم در مهمانسرای آن قبیله ماند.یک روز جوانان قبیله او را افسرده دیدند و علت افسردگی‌اش را سؤال نمودند. جوان نصرانی گفت: مدتی است که من در خوراک، بر شما تحمیل هستم و از این جهت غمگینم.بادیه نشینان گفتند: این مهمانسرا مخارج معینی دارد که با بودن و نبودن تو اضافه و [صفحه ۳۳۵] کم نمی‌گردد. اگر فرضا تو هم از اینجا بروی این مقدار از مخارج جزء مصرف همیشگی میهمانان قبیله‌ی ماست.تاجر وقتی فهمید که توقف او در آنجا، موجب مخارج زیادتر و تشریفات فوق العاده‌ای نیست، شادمان گشت و بر اقامت خود در آنجا افزود. روزی عده‌ای از قبایل اطراف به عنوان زیارت کربلا- با پای برهنه، بر این قبیله وارد شدند.جوانهای این قبیله نیز با شوق تمام، به زوار

پیوستند و مرد نصرانی هم بـا آنها حرکت کرد و در بین راه اسباب آنها را نگهبانی می‌کرد و از خوراکشان می‌خورد.آنها ابتـدا به نجف آمدنـد و پس از انجام مراسم زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در شب عاشورا وارد کربلا شدنـد و اسباب و اثاثیه‌ی خود را داخل صحن گذاشتند و به نصرانی گفتند: تو روی اسباب و اثاثیه‌ی ما بنشین، ما تا فردا بعد از ظهر نمی‌آییم و سپس برای زیارت به طرف حرم مطهر رفتنـد.تاجر در آن شب، وضع عجیبی مشاهـده کرد! او می‌دیـد همراهانش با اشکهای جاری چنان ناله می‌زدند که گویا در و دیوار نیز با آنها هم آهنگ و همنوا هستند.مرد نصرانی بواسطه‌ی خستگی راه، روی اسباب و اثاثیه به خواب فرورفت. چون پاسی از شب گذشت، در خواب دید که شخص بسیار جلیل و بزرگواری از حرم خارج شد و در دو طرف او دو نفر ایستاده‌اند. آن شخص بزرگوار به هر یک از آن دو نفر دفتری دادنـد و یکی را مأمور کردند که اطراف خارجی صحن را بررسی کنـد و نام هر زائر و مهمان را که در آن شب وارد شده‌انـد، یادداشت نماید و دیگری را نیز برای داخل صحن مأموریت دادند.آنها رفتنـد و پس از مـدتی کوتاهی بازگشتند و صورت اسامی را به آن بزرگوار عرضه داشتند. آنها به اسامی نگاه کردنـد و فرمودنـد: هنوز افرادی هستند که شما نامشان [صفحه ۳۳۶] را ننوشته‌اید!برای مرتبه‌ی دوم، آنها به جستجو شدند و باز برگشتند و اسامی را به عرض آن جناب رساندنـد. باز هم آن جناب فرمودنـد: کاملا تفحص کنیـد! هنوز هم بعضـی از اسامی زوار را ننوشته‌اید.آن دو نفر پس از گردش و جستجو در مرتبه‌ی سوم، عرض کردند: زائر دیگری را نیافتیم مگر همین مرد نصرانی که بر روی اسباب و اثاثیه به خواب رفته است! و چون نصرانی بود، اسم او را ننوشتیم!حضرت فرمودند: چرا ننوشتید؟ «سبحان الله! الیس قد نزل بساحتنا؟!» آیا به در خانه‌ی ما نیامـده است؟ نصرانی باشـد! او وارد بر ما است!تاجر از مشاهده‌ی این خواب چنان شیفته‌ی توجه مخصوص حضرت اباعبدالله علیه‌السلام گردید؛ که پس از بیدار شدن، اشک از دیدگانش ریخت و بالاخره مسلمان شد. او سرمایه‌ی مادی خود را اگر چه از دست داد؛ ولی سرمایه‌ای بس گرانبها بدست آورد. [۱۸۴] .

حضرت امام حسین «ترسایی» را که در طویله‌ی خانه‌ی امین الدوله بود، زائر خود محسوب کردند و او شیعه شد

سید جواد گلشادی اصفهانی گفت: روزی از حرم امام حسین علیه‌السلام بیرون آمدم و در اندیشه‌ی گناهان بزرگ و کوچک خود و بی‌وفایی به آداب و شروط زیارت و بی [صفحه ۳۳۷] اعتنایی به ولی نعمت خود بودم و درباره‌ی عاقبت خود و پـذیرش یا عـدم پذیرش زیارت فکر می‌کردم و در صحن گردش می‌کردم. تا به ایوانی که میرزا محمد جراح در آن می‌نشست، رسیدم. میرزا محمد مرد خوبی بود و من بـا او مـأنوس بودم. او چون مرا دگرگون دیـد، سبب انـدوه مرا پرسیـد و من از فکر و انـدیشه‌ی خود به او خبر دادم.میرزا محمد گفت: خوشحال باش که خدا رئوف و مهربان است و من نیز برای تو مژده آرام بخشی دارم! شبی در خواب دیدم که حضرت امـام حسین علیه‌السلام از حرم مطهر بیرون آمدنـد و به ایوان مبارک رسیدند و در برابر ضریح بر بالای منبر تشریف بردنـد. اطراف منبر آن حضرت گروهی زیادی از افراد نورانی، با هیئتی که قبلاـ ندیـده بودم؛ شرف حضور داشتند و برای من مشخص بود که آنها فرشته‌ها هستند. آنگاه امام حسین علیه‌السلام به آن فرشتگان نظر کردنـد و فرمودنـد: «برویـد، نام زائران را بیاورید!»همه‌ی فرشتگان فورا پراکنده و ناپدید شدند و پس از مدتی بازگشتند و دفترها را به خدمت آن حضرت آوردند. حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمودند: «غیر از اینها هم هستند!» دوباره ملائکه رفتند و بازگشتند و گفتند: «همه‌ی اتاقها و مساجد و سراها و حمام‌ها و مانند آنها را گشتیم و زائر دیگری نیافتیم!»حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمودند: «در دکه‌ی درون طویله‌ی خانه‌ی امین الدوله یک ترسا هست، نام او را نیز در دفتر بنویسید.» فرشتگان گفتند: «او ترسا است!» حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمودند: «آیا در آستان ما نیامده است؟!» فرشتگان رفتند و نام او را نوشتند و من با خوشحالی از خواب بیدار شدم.بامداد آن روز به خانه‌ی امین الـدوله که منزل زوار بود رفتم و آن مرد ترسا را به همان وضع و در همان مکانی که امام علیه‌السلام فرموده بودنـد، یافتم و از او پرسیدم: «کیستی و کارت چیست؟» او احوال خود را به همان صورت که در رؤیا دانسته بودم، بیان کرد. [صفحه ۳۳۸] سپس من

رؤیای خود را برای او بازگفتم و او شاد شد و فورا مسلمان گشت. [۱۸۵] .

یهودی طلا فروش بغدادی پس از زیارت امام حسین به نجف آمد و طلاهای خود را یافت و مسلمان شد

در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار ایران (اطلاعات شماره ۱۱۲۷۹، دی ماه ۱۳۴۲، صفحه‌ی ۱۰) مسلمان شدن یک خانواده‌ی یهودی اینچنین اعلام شده بود:عده‌ی زیادی زن و مرد در حیاط مسجد صدر الامور آبادان، جمع شده بودند و درباره‌ی افراد یک خانواده‌ی یهودی که به دین اسلام مشرف شده و برای ادای نماز به مسجد آمده بودند؛ گفتگو می‌کردند.وقتی افراد این خانواده نمازگزاردند و از مسجد خارج شدند، از آنها، در مورد علت و کیفیت تشرف به دین اسلام سؤال شد و یکی از آنها که معلوم بود بزرگ آن خانواده است، گفت: من و همسرم که دارای دو فرزند هستیم، قبل از آنکه به دین مبین اسلام مشرف شویم؛ در بغداد سکونت داشتیم.وقتی کاخ ریاست جمهوری عراق بمباران گردید و حکومت نظامی اعلام شد؛ من از شدت ترس، مغازه طلافروشی خود را که از مغازه‌های معتبر بغداد بود، تعطیل کردم و به امید خدا رها کردم و به خانه پناه بردم! ولی دو روز بعد وقتی که به مغازه رفتم، متوجه شدم که از طلا آلات و نقدینه‌ام هیچ اثری نیست!چند روزی من و همسر و فرزندانم در ناراحتی و اندوه بسر می‌بردیم. یک شب که از فرط ناراحتی، گریه‌ی زیادی کردم و با چشمهای اشک آلود خوابیدم، در عالم رؤیا به [صفحه ۳۳۹] من گفته شد که اگر به زیارت مرقد مطهر حضرت امام حسین علیه‌السلام بروم، طلا آلات و نقدینه‌ام را بدست خواهم آورد. پس از آنکه از خواب بیدار شدم، جریان رؤیایم را با همسرم در میان گذاشتم و فردای آن روز بار سفر بستم و عازم کربلا شدیم و به زیارت مرقد مطهر حضرت امام حسین علیه‌السلام نایل آمدیم. سپس با اتومبیل به نجف اشرف مشرف شدیم و ضمن اقامت در آن شهر به سراغ یکی از دوستان قدیمی خود، که از زرگرهای معروف نجف است، رفتیم و ساعتی در مغازه‌ی او نشستیم.موقعی که قصد داشتم با او خداحافظی کنم و از مغازه بیرون آیم، زن و مرد شیک پوشی وارد مغازه شدند و از دوستم خواستند تا مقداری از جواهرات و طلاجات آنان را خریداری کند.چون دوستم قصد خرید نداشت، من با آنان وارد معامله شدم. ولی وقتی به طلاجات مذکور، که در یک جعبه‌ی بزرگ قرار داشت با دقت نگاه کردم، متوجه شدم که همان طلاجاتی است که از مغازه‌ام به سرقت برده‌اند! بلافاصله جعبه را برداشتم و از مغازه بیرون رفتم، تا پلیس را خبر کنم. ولی آن دو نفر قبل از آنکه به دام مأمورین بیفتند، فرار را بر قرار ترجیح دادند و متواری شدند.به این ترتیب همانطور که در خواب به ذهنم خطور کرده بود، جواهرات و طلاجات مسروقه را پیدا کردم و بالاخره پس از این قضیه، من و فرزندانم و همسرم به دین مقدس اسلام مشرف شدیم. این مرد اضافه کرد قبلا نامم «سالم الیا هو» بود و همسرم «هیلانام» نام داشت، ولی حالا نام من «محمد» و نام همسرم «زهرا» است. [۱۸۶] . [صفحه ۳۴۰]

شیعه شدن شخص مسیحی پس از شفا گرفتن از حضرت باب الحوائج ابی‌الفضل العباس

این قضیه توسط حجهٔ الاسلام آقای حاج شیخ فضل الله نوری قمی نقل شده است:حقیر در سال ۱۳۵۵ در تهران منبر می‌رفتم. در آنجا یکی از گویندگان این قضیه را برایم نقل کرد:در محلی ده شب منبر می‌رفتم. در یکی از شبها، بعد از منبر، نوجوانی مرا به خانه‌ای دعوت کرد و گفت: پدرم با شما کار دارد. پس از ورود به خانه‌ی مزبور، شخصی را بر روی تخت مشاهده کردم که بیمار بود.وی مرا در کنار خود طلبید و گفت: آقای محترم، من شخصی مسیحی هستم و مسلمان نیستم؛ ولی به ابوالفضل شما اعتقاد دارم! دکتر مرا جواب کرده است و این مرضی که دارم خوب شدنی نیست. پدرم با این مرض مرد، برادرم هم با این مرض مرد، من هم با همین مرض ساعت آخر عمر را سپری می‌کنم. اگر شما شفای مرا از حضرت ابوالفضل العباس بگیری، قول می‌دهم که مسلمان شوم!من بدنم لرزید! با این بیمار رو به موت چه کنم؟! بالأخره برای شفای او متوسل به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام شدم. یکی دو شب از مجلس مانده بود، که همان نوجوان پیدا شد و بعد از منبر مرا به خانه دعوت کرد. پیش خود گفتم: حتما آن مرد

مرده است و ما رسوا شدیم! متزلزل و نگران، همراه او رفتم. داخل خانه که شدم دیدم آن مرد از روی تخت پایین آمده است! وقتی که چشمش به من افتاد، بنا کرد گریه کردن و گفت:دیدی گفتم ابوالفضل شما باب الحوائج است! او به من عنایت کرد و من خوب شدم. الان شهادتین را بگو تا من مسلمان شوم. آری، از برکت حضرت ابوالفضل [صفحه ۳۴۱] العباس علیه‌السلام شفا یافتم و اکنون اسلام اختیار کرده‌ام و شیعه شده‌ام! [۱۸۷] .

شفای زن یهودی در عالم رویا توسط حضرت ابوالفضل و شیعه شدن او و شوهرش

یکی از بزرگان اهل منبر نقل کرد از واعظی شنیدم که می‌گفت:من در قوچان بودم، یک یهودی مرا برای روضه خواندن به خانه‌اش دعوت کرد! من شگفت زده به خانه‌اش رفتم و او گفت: می‌خواهم مسلمان شوم! علت اسلام آوردن وی را پرسیدم، گفت: همسر من بیمار بود. دیشب موقعی که از تجارتخانه‌ام وارد منزل شدم، دیدم بسیار گریان است. از علت گریه‌اش سؤال کردم.همسرم در پاسخ گفت: شوهرم، من از شما شرمنده‌ام؛ زیرا حدود هفده سال است که به مرض روماتیسم پا دچار هستم و به کلی از حرکت کردن عاجز می‌باشم و با آنکه شما هزینه‌ی فراوانی صرف نموده‌اید، از بهبودی ناامیدم. امشب می‌خواهم به حضرت ابی‌الفضل علیه‌السلام متوسل شوم، زیرا بعضی از اوقات می‌دیدم که زنان مسلمان یکدیگر را برای روضه خبر می‌کردند و چون من از آنان پرسش می‌کردم چه خبر است؟ می‌گفتند: ما در مجلس عزاداری حاضر می‌شویم و در آنجا متوسل به حضرت عباس علیه‌السلام می‌گردیم و خداوند به واسطه‌ی این توسل بیماران ما را شفا می‌دهد و حاجاتمان را روا می‌سازد. من هم امشب می‌خواهم متوسل به آن سرور بشوم و برای مظلومیت او اشک بریزم. چنانچه شفا یافتم آیا حاضر هستی که مسلمان شوی؟!من گفتم: بلی. سپس دیدم که او با گریه می‌گفت: یا اباالفضل، یا اباالفضل! مدتی بعد [صفحه ۳۴۲] مرا خواب درربود و طولی نکشید که شنیدم همسرم می‌گوید: برخیز، نگاه کن! برخاستم و دیدم اطاقی که تاریک بود، روشن شده است و زوجه‌ام با حال سلامتی، در صورتیکه قبلا نمی‌توانست بایستد، برپا ایستاده است و می‌گوید: الان حضرت ابی‌الفضل علیه‌السلام در اینجا بود. گفتم: ماجرا را بازگو کن.همسرم گفت: شما که خوابیدید، من آن قدر تضرع و زاری کردم تا به خواب رفتم. در عالم رؤیا دیدم که یک آقای جلیل القدری به من فرمود: بلند شو. عرض کردم: قدرت برخاستن ندارم، و افزودم دست خود را به من بدهید، شاید بتوانم حرکتی نمایم! ناگهان مشاهده نمودم که محزون شد. سپس ملاحظه کردم و دیدم دست در بدن ندارد!یهودی پس از نقل داستان فوق افزود: اکنون ما دو نفر به شرف اسلام مشرف می‌شویم و بعدا مجلس با شکوهی تشکیل می‌دهیم و این کرامت حضرت عباس علیه‌السلام را برای خویشان و دیگران بازگو می‌کنیم و جمعیت زیادی را به اسلام گرایش می‌دهیم. [۱۸۸] .

توسل یک مادر مسیحی به حضرت رقیه و شفا گرفتن دختر او با حضور آن حضرت و شیعه شدن آنها

جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای سید عسکر حیدری، از طلاب علوم دینیه حوزه علمیه‌ی زینبیه‌ی شام چنین نقل کردند: [صفحه ۳۴۳] روزی زنی مسیحی دختر فلجی را از لبنان به سوریه می‌آورد.زیرا دکترهای لبنان او را جواب کرده بودند.زن با دختر مریضش نزدیک حرم با عظمت حضرت رقیه علیهاالسلام منزل می‌گیرد تا در آنجا برای معالجه‌ی فرزندش به دکترهای سوریه مراجعه کند، تا اینکه روز عاشورا فرامی‌رسد و او می‌بیند که مردم دسته دسته به طرف محلی که حرم مطهر حضرت رقیه علیهاالسلام است، می‌روند.از مردم شام می‌پرسید: اینجا چه خبر است؟ می‌گویند: اینجا حرم دختر امام حسین علیه‌السلام است. او نیز دختر مریضش را در منزل تنها می‌گذارد و درب اطاق را می‌بندد و به حرم حضرت رقیه علیهاالسلام می‌رود. آنجا متوسل به حضرت رقیه می‌شود و گریه می‌کند، به حدی که غش می‌کند و بیهوش می‌افتد. در آن حال کسی به او می‌گوید: بلند شو به منزل برو! دختر تنهاست و خدا او را شفا می‌افتد. در آن حال کسی به او می‌گوید: بلند شو به منزل برو! دخترت تنهاست و خدا او را شفا

داده است. زن برمی‌خیزد به طرف منزل حرکت می‌کند و وقتی به منزل می‌رسد، می‌بینند که دخترش دارد بازی می‌کند!وقتی مادر جویای وضع دخترش می‌شود و احوال او را می‌پرسد، دختر در جواب مادر می‌گوید: وقتی شما رفتید، دختری به نام «رقیه» وارد اطاق شد و به من گفت: بلند شو با هم بازی کنیم! آن دختر به من گفت: بگو بسم الله الرحمن الرحیم تا بتوانی بلند شوی و سپس دستم را گرفت و من بلند شدم و ناگهان متوجه شدم که تمام بدنم سالم است. او داشت با من صحبت می‌کرد که شما به منزل رسیدید و او گفت: مادرت آمد! [صفحه ۳۴۴] سرانجام مادر مسیحی با دیدن این کرامت از دختر امام حسین علیه‌السلام مسلمان شد. [۱۸۹] .

نجات از مرگ و هدایت شدن راننده‌ی غیر مسلمان در اثر گفتن «یا اباالفضل»

عده‌ای از موثقین و افرادی که سخنشان مورد اطمینان است این قضیه را نقل کرده‌اند:راننده‌ای غیر مسلمان، در هنگام رانندگی و حرکت اتوبوس همراه با مسافرین، متوجه می‌شود که ترمز ندارد و مرگ خود و مسافرینش را در دو قدمی می‌بیند.چون شنیده بود که مسلمانها در مواقع گرفتاری متوسل به حضرت عباس علیه‌السلام می‌شوند او نیز بی‌اختیار فریاد می‌زند یا اباالفضل! وقتی که این کلمه را می‌گوید اتوبوس بجای خود می‌ایستد! آنچنان که لاستیک‌های اتوبوس از هم گسیخته و پاره پاره می‌شوند.چون راننده‌ی غیر مسلمان این کرامت روشن را از حضرت عباس علیه‌السلام مشاهده می‌کند، به دین مقدس اسلام مشرف می‌شود و سر بر آستان مقدس آن بزرگوار می‌ساید. [۱۹۰] .

شیعه شدن راننده‌ی ارمنی که با گفتن «یا اباالفضل» از سانحه‌ی رانندگی نجات یافت

یکی از رانندگان اتوبوس شهرستان قم نقل کرد در ایامی که راه عتبات عالیات باز بود، من مرتبا از قم به کاظمین علیهماالسلام مسافر می‌بردم و از آنجا نیز مسافران را به قم می‌رساندم. در یک نوبت که از کاظمین علیهماالسلام مسافر زده بودم و می‌آمدم، به گردنه‌ی پاطاق، که نسبتا گردنه‌ی سختی است؛ رسیدم. [صفحه ۳۴۵] در وسط گردنه دیدم ماشین نفت کشی از سر گردنه پیدا شد. قدری که آمد من متوجه شدم ترمز او بریده است و اکنون آن ماشین بر حسب عادت می‌آید و ماشین مرا زیر می‌گیرد و شصت مسافری را که همه زوار قبر امام حسین علیه‌السلام می‌باشند له و نابود می‌کند، و اصلا راه فراری هم برای خود نمی‌دیدم. دستم به طرف در رفت تا آن در را که در پهلوی خود بود باز نمایم و خود را به بیرون پرتاب کنم تا اقلا خودم کشته نشوم، که ناگاه ماشین نفت کش که به سرعت به طرف ما می‌آمد، سرش برگشت و به کوه خورد و متوقف شد!من اتوبوس را نگاه داشتم و به طرف نفتکش دویدم و دیدم درب ماشین به کوه گیر کرده و راننده صدمه‌ای ندیده است و لکن نمی‌تواند از ماشین بیرون آید. به زحمت درب ماشین را باز کردیم و راننده را بیرون کشیدیم.به مجرد آنکه راننده از ماشین بیرون آمد، سؤال کرد: شما چه مذهبی دارید؟ گفتیم: مسلمان و شیعه می‌باشیم. گفت: مرا به دیانت اسلام و مذهب شیعه دلالت نمایید! زیرا من ارمنی هستم و به کیش نصرانیت معتقدم. گفتیم: بگو أشهد أن لا اله الا الله و أن محمدا رسول الله.پس از آنکه شهادتین را بر زبان جاری ساخت، پرسید: حضرت عباس علیه‌السلام کیست؟ ما گفتیم: حضرت عباس فرزند اولین امام، حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. سپس سؤال کردیم: چرا تو از حضرت عباس علیه‌السلام سؤال می‌کنی؟ وی گفت: در ایران که رانندگی می‌کردم، رفقای راننده‌ی شیعه می‌خواستند مرا به مرام تشیع دلالت و رهبری نمایند و لکن من قبول نمی‌کردم. آنان از راه دلسوزی و نصیحت به من فرمودند هرگاه در جایی بیچاره شدی و خواستی خود را از گرفتاری برهانی، بگو: یا اباالفضل العباس علیه‌السلام و او قطعا از تو دادرسی خواهد نمود.این مطلب در ذهن من بود، تا اینکه اکنون چون ماشین من از بالای گردنه سرازیر [صفحه ۳۴۶] شد؛ ناگاه ترمز آن برید و من یقین کردم که ماشینم به ته دره سقوط می‌کند وبدنم قطعه قطعه می‌شود، لذا ناچار شدم و چند مرتبه گفتم: یا اباالفضل

العباس.آری، ماشین مرا حضرت ابوالفضل علیه‌السلام حفظ نمود و جان مرا نیز او نگاهداری کرد و من ثلث درآمد ماشین خود را وقف او نمودم و تا زنده باشم در راه روضه خوانی او مصرف می‌نمایم و همانجا با انگشت خود و مرکب، در جلو ماشین نوشت: شرکت با اباالفضل العباس علیه‌السلام. [۱۹۱] .

هدایت شخصی غاصبی که امیرالمؤمنین درباره‌ی او فرمود: به خاطر اینکه خادم عزاداران امام حسین است، از او درگذر

مردی در بحرین ماده گاوی داشت و با استفاده از شیر آن زندگی می‌کرد. کلانتر شهر آن گاو را به زور گرفت. آن شخص ابتدا به حاکم شهر شکایت کرد و سپس به حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و شکوه به خدمت آن بزرگوار آورد. بالاخره در حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حال چرت فرورفت و امام علیه‌السلام را در خواب دید حضرت علی علیه‌السلام به او فرمودند: «از او بگذر و به خاطر من حقت را ساقط کن!»آن شخص شگفت زده شد و سبب این فرمایش را سئوال کرد. حضرت فرمودند: «هر سال او خادم عزاداران امام حسین علیه‌السلام است.» آن شخص بحرینی گفت: «از او گذشتم» و سپس از خواب بیدار شد.در هنگام بازگشت به بحرین، به بندر ریگ رسید و با کمال تعجب دید که آن کلانتر غاصب همراه با گاو و بهای شیر آن از روز غصب، به پیشواز او آمده است! کلانتر [صفحه ۳۴۷] گفت: حضرت علی علیه‌السلام را در خواب دیدم، و به من فرمودند: «چرا به فلانی ستم کردی؟ برو و از او حلالیت بطلب!».کلانتر از مرد بحرینی خواهش کرد که ماده گاو را همراه با پول شیرش تحویل بگیرد. اما مرد بحرینی آنها را نگرفت بلکه هر دو توافق کردند که همه را در عزاداری امام حسین علیه‌السلام صرف کنند. [۱۹۲] .

شیعه شدن مردی از اهل تسنن که گوساله‌ی نذری را غصب کرد، به خاطر گریه بر امام حسین

این قضیه توسط حجهٔ الاسلام سید محمد علی جزائری آل غفور از جد اعلایشان مرحوم سید عبدالغفور نقل شده است.طویریج دهی است در سه فرسخی کربلا- که همه ساله در روز عاشورا دستجات عزا و سینه زنی از آنجا پیاده به کربلا می‌روند و دسته‌ی طویریج مشهور است. باری، زنی از اهل طریریج، حاجتی داشته است، گوساله‌ای نذر حضرت عباس علیه‌السلام می‌کند و حاجتش برآورده می‌شود. برای زیارت اول ماه رجب که به کربلا مشرف می‌شود، گوساله را همراه خود می‌برد.در بین راه یکی از مأمورین ژاندرمری، که سنی بوده، او را می‌بیند و می‌پرسد گوساله را کجا می‌بری؟ می‌گوید: نذر حضرت عباس علیه‌السلام است و به کربلا می‌برم. آن را از او می‌گیرد و می‌گوید: نمی‌خواهد به کربلا ببری! هر چه زن اصرار و خواهش می‌کند، پس نمی‌دهد. زن به کربلا مشرف می‌شود و در حرم ابوالفضل علیه‌السلام جریان را [صفحه ۳۴۸] به محضر آقا عرض می‌کند و می‌گوید که من به نذر خود وفا کردم، ولی آن مرد سنی از من گرفت؛ و از آقا خواهش می‌کند که گوساله را از آن مأمور سنی بگیرد.شب که آن زن می‌خوابد، در خواب به خدمت حضرت عباس علیه‌السلام می‌رسد و مجددا خواهش می‌کند که آن حضرت، گوساله را از او بگیرند و حضرت می‌فرمایند: نذر تو رسید و قبول است! عرض می‌کند که من دلم می‌خواهد گوساله را از او بگیرید. باز حضرت می‌فرمایند: من گوساله را به او بخشیدم و ما خانواده وقتی چیزی به کسی بخشیدیم، آن را پس نمی‌گیریم! باز زن اصرار می‌کند. حضرت می‌فرماید: آن مرد حقی به گردن من دارد و من به تلافی آن حق، گوساله را به او بخشیدم. زن می‌پرسد: آن مرد سنی چه حقی بر شما دارد؟!حضرت عباس علیه‌السلام می‌فرمایند: مدتی پیش، آن مرد به جایی می‌رفت. هوا بسیار گرم بود، و تشنگی به حدی بر او غالب شد که نزدیک بود به هلاکت برسد. پس به کنار نهر آبی رسید و از آب آن آشامید. چون سیراب شد، به یاد تشنگی برادرم، امام حسین علیه‌السلام، افتاد و اشک از چشمش جاری شد و بر قاتلان آن حضرت لعنت فرستاد. به این سبب من گوساله را به او بخشیدم.وقتی زن به طویریج برگشت، باز آن مرد سنی را دید و جریان خوابش را برای او نقل کرد. مرد گفت: بیا گوساله را بگیر! گفت: نمی‌گیرم، حضرت عباس علیه‌السلام به تو بخشیده است.مرد سنی گفت:به خدا کسی از این موضوع خبر

نداشت. لذا توبه کرد و گفت: این خانواده بر حق هستند. أشهد أن علیا ولی الله.وی شیعه شد و همان روز، در کربلا به زیارت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام رفت و طوایف اعراب هم که این خبر را شنیدند، همه به زیارت آن حضرت مشرف شدند و [صفحه ۳۴۹] بعضی از بستگان آن مرد نیز به آیین تشیع درآمدند. [۱۹۳] .

مسلمان شدن سرهنگ روسی پس از تنبیه شدن به خاطر توهین به عزاداران حسینی

این قضیه توسط حجهٔ الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج شیخ اسدالله جوانمردی از گویندگان مشهور حوزه‌ی علمیه‌ی قم بیان شده است:در اوائل سالهای طلبگی به جهت گذراندن تعطیلات تابستان به «غریب دوست»، که زادگاه من است، رفته بودم، بعد از ظهر یکی از روزها، از منزل بیرون آمدم و مرد غریبه‌ای را دیدم که با چند نفر از ریش سفیدان، در زیر سایه‌ی درختی نشسته بودند. من هم پیش آنان آمدم، سلام کردم و در کنار آنان نشستم. مرد غریب در حدود شصت و پنج ساله می‌نمود؛ قوی هیکل و دارای چشمان زاغ بود، موهای سر و صورتش سفید بود. او مشغول صحبت بود و ضمنا بساطی هم باز کرده و بعضی از وسایل را روی آن چیده بود و دستفروشی می‌کرد. وقتی احساس کرد که من طلبه هستم، شرح تاریخ زندگی خویش را چنین شروع کرد:شاید آقایان فکر کنند که من یک دستفروش دوره گرد عادی هستم. خیر، من از کسانی هستم که از بالا به پایین آمده‌ام و در عین حال خدا را به این حال شکرگزارم.داستان زندگی من چنین است: در آن زمانی که کشور روسیه بلشویکی شد و لنین علمای اسلام و مسلمانان با نفوذ را، یا کشت و یا به دریا ریخت؛ جمع زیادی را نیز به قسمت «سیبری» روسیه، که نزدیکیهای قطب و بسیار سرد است، تبعید نمود. [صفحه ۳۵۰] من در آن زمان کماندوی شهربانی سیبری بودم (به اصطلاح ما، سرهنگ شهربانی می‌شود). دایی من، مدعی العموم آن قسمت و در عین حال پدر خانم من بود و ما در آن سامان به نبوت حضرت داود علیه‌السلام معتقد بودیم و از لحاظ نسل و نژاد، روسی محسوب می‌شدیم.روزی به من خبر دادند که مسلمانان تبعیدی به صورت دسته‌جات فشرده بیرون ریخته‌اند و سر و پا برهنه راه می‌روند و به سر و سینه می‌زنند و شعر می‌خوانند و گریه می‌کنند. من هفت تیر خود را برداشتم، شلاق محکمی نیز به دست گرفتم و با جمعی از پاسبانان، جلوی آنان رفتم. یکی از آنان سرش را هم تراشیده بود و چنان که بعدها فهمیدم قمه زن بود و در جلوی صفها با جوش و خروش «شاه حسین»، «وا حسین» می‌گفت و دستجات را رهبری می‌کرد.من آمدم جلوی او را گرفتم و گفتم دیوانه‌ها چه می‌کنید؟! این وحشیگریها و دیوانه بازیها یعنی چه؟! گفت: امروز عاشورا، مصادف با روزی است که پسر دختر پیغمبر ما را با لب تشنه در کربلا کشته‌اند. ما هم روز شهادت او را گرامی می‌داریم و عزاداری می‌کنیم. گفتم: آقای شما چند سال قبل، کشته شده است؟ گفت: بیش از هزار سال است!گفتم: دیگر او مرده است، برای او این کارها چه فایده‌ای دارد و او چه می‌داند شما به خودتان کتک می‌زنید؟! او در جواب گفت: ما اعتقاد داریم که پیشوایان ما، بعد از مردن هم، آن چنان آگاهند که در زنده بودنشان آگاه بوده‌اند، و مرده و زنده‌ی آنان یکی است! گفتم: اگر چنین است چرا آنان را به امدادتان فرانمی‌خوانید که بیایند شما را از تبعید و یا حداقل از دست من نجات بدهند؟!او در جواب گفت: ما آقایمان را برای مثل تو «ساباخلاره» یعنی سگها فرانمی‌خوانیم! من عصبانی شدم و با شلاق آنچنان به زدن وی پرداختم که پوست سر و [صفحه ۳۵۱] صورتش کنده می‌شد و به شلاق می‌چسبید! من او را می‌زدم و او بدون اینکه گریه کند می‌گفت: یا اباالفضل! (در این اثنا اشک چشمان ناقل داستان، سرازیر شد) و من هر شلاقی که می‌زدم، او همچنان می‌گفت: ایا اباالفضل! یکمرتبه دیدم از پشت سر یک کشیده‌ی محکم بر من زده شد. این سیلی آنچنان در من اثر کرد که دنیا در چشمان من تاریک شد و خیال کردم دنیا بر سر من فرود آمد.ناقل داستان باز گریه می‌کرد و می‌گفت: این سیلی را بظاهر دائیم، که پدر خانمم بود، زد ولی در معنا این سیلی را حضرت اباالفضل علیه‌السلام بر من زد. به پشت سر نگاه کردم و دیدم دائیم بر من سیلی زده است. به من پرخاش کرد و گفت: چه می‌کنی، و چرا این بیچاره را می‌کشی؟!من به خانه برگشتم، ولی خیلی ناراحت و گیج شده بودم و سیلی کارش را کرده بود، باری، وارد خانه شدم و بدون

اینکه چیزی بخورم خوابیدم. در عالم خواب، دیدم قیامت برپا شده و همه‌ی مردم، از اولین و آخرین، در یک صحرا جمع شده‌اند. مردم آنچنان به همدیگر فشار می‌آورند که همه غرق عرق شده‌اند. گویی که آفتاب روی سر مردم قرار دارد. گرما همه را بی‌طاقت کرده و زبانها از شدت تشنگی از دهانها بیرون آمده بود. همه به دنبال آب هستند و مردم به همدیگر می‌گویند: فقط، پیغمبر آخر زمان صلی الله علیه و آله و سلم به مردم آب می‌دهد.من هم با هر وضعی بود خود را کنار حوض رساندم، دیدم که حضرت علی علیه‌السلام به فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به مردم آب می‌دهد. من عرض کردم: آقا، آقا، به من هم آب بدهید! حضرت علی علیه‌السلام فرمود: به تو آب دهم که امروز عزادار فرزندم، حسین، را کتک زده‌ای؟! گفتم: آقا، اشتباه کرده‌ام، جبران می‌کنم، بفرمایید چه بگویم که مسلمان شوم تا به من آب بدهید؟! [صفحه ۳۵۲] من، همچنان ناله و التماس می‌کردم که یکمرتبه دیدم همسرم مرا بیدار کرد و گفت: پاشو، آب آوردم! گفتم: من تشنه نیستم. گفت: پس چرا از رئیس مسلمانها، با آن همه التماس، آب می‌خواستی؟! برای اینکه او چیزی نفهمد، آب را از دستش گرفتم و تا برابر لبهایم آوردم ولی دیدم این آب مثل آبهای فاضلاب گندیده و بدبو است! گفتم: این چه آبی است که برای من آوردی؟! گفت: مگر چگونه است؟! گفتم: بوی بد می‌دهد، گندیده است. همسرم گفت: این آب ایرادی ندارد، تو مسلمان شده‌ای، اینها را بهانه می‌آوری!اقانون مذهب ما این بود که اگر کسی از دین بیرون رود، باید کشته شود. من فکر کردم که این زن را بکشم تا مرا لو ندهد. هفت تیر را برداشتم تا بزنم ولی او فرار کرد و مستقیما به خانه‌ی پدرش رفت و قضیه‌ی مرا برای پدرش بازگو کرد. چیزی نگذشت که به خانه‌ی من ریختند و درجه‌های مرا کندند و مرا دست بسته به زندان بردند. من هم یگانه فرزند پدر و مادرم بودم.من وارد زندان شدم و منتظر عواقب کار خود بودم و از طرفی ممنوع الملاقات شده بودم. در مدت توقف من در زندان، پدر و مادر تنها دو بار، از دور توانستند مرا ببینند. مادرم زار زار گریه می‌کرد و من شکی نداشتم که مرا اعدام خواهند کرد! من دو جرم داشتم: یکی اینکه از دینم بیرون رفته‌ام؛ و دیگری آنکه قصد کشتن همسرم را، که دختر مدعی العموم منطقه است، داشته‌ام. ولی در زندان شب و روز گریه می‌کردم و به پیامبر خدا و حضرت علی و امام حسین و حضرت ابوالفضل علیه‌السلام متوسل می‌شدم و نجات خود را از آنان می‌خواستم.بیش از دو سه روز به محاکمه‌ی من باقی نمانده بود، که شبی خواب دیدم که یکی از آن بزرگواران (البته این قسمت از یاد من رفته است، و الا خود ناقل می‌گفت: که چه کسی آمد و چه نام داشت؟ - جوانمردی) به خواب من آمد و به من فرمود: «چیزی به [صفحه ۳۵۳] زمان محاکمه‌ی تو باقی نمانده است و اگر محاکمه شوی، کشته خواهی شد! فردا شب راه زیرزمین به پشت زندان باز خواهد بود و به پدر و مادرت گفته‌ایم که در پشت زندان منتظرت باشند. فردا شب از زندان فرار کن و همراه پدر و مادرت، به سوی ایران حرکت نما!»من، بی‌صبرانه، منتظر فردا شب شدم. سر موعد به طرف زیرزمین رفتم، دیدم روزنه‌ای به بیرون باز شده است. از آنجا بیرون رفتم، دیدم پدر و مادرم پشت زندان منتظر من هستند! با هم حرکت کردیم و خود را به ایستگاه قطار رساندیم و قطار به راه افتاد. پس از آنکه قطار یک شب و روز مسیر خود را ادامه داد، ناگهان بی‌موقع قطار ایستاد. من بسیار ناراحت شدم و سؤال کردم: چرا قطار را نگه داشتند؟ گفتند: یک نفر فراری می‌خواهد با قطار از روسیه فرار کند و مأموران دنبال او هستند!من باز متوسل به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام شدم که ما را نجات بدهد. عجیب اینکه مأموران همه‌ی قطار را گشتند ولی ما را ندیدند! از کنار ما می‌گذشتند ولی ما را نمی‌دیدند، تا بالاخره به مرز ایران نزدیک شدیم.شب با پای پیاده کنار رود ارس، که در مرز ایران و شوروی قرار دارد آمدیم (در اینجا باز در یاد ناقل نمانده است که آنها چگونه از ارس گذشته‌اند - جوانمردی). از ارس گذشتیم و خود را به اردبیل رساندیم و در اردبیل به دست یک عالم شیعه، مسلمان شدیم. آنها نام من را غلامحسین، نام پدرم را شیرین علی، و نام مادرم را شیرین خانم گذاشتند.سپس به کربلا رفتیم. پدر و مادرم در نجف ماندند و در همانجا مردند و به خاک رفتند، ولی من دوباره به ایران برگشتم و مدتی در فرودگاه تهران در قسمت فنی هواپیما مشغول کار شدم، ولی بعد چون فهمیدند که من از روسیه آمده‌ام، بیرونم کردند. در این مدت جسمم معلول شد و الان به صورت دوره گرد دستفروشی می‌کنم و زندگی را می‌گذرانم، در

عین حال خدا را شکرگزارم که مسلمان شده‌ام و جزو [صفحه ۳۵۴] دوستداران اهل بیت رسول خدا علیهم‌السلام هستم. [۱۹۴] .

هدایت مامور دولتی سنی که می‌خواست مانع عزاداری ایام محرم در شهر «درود» شود

در ایام محرم ۱۳۴۶ شمسی، مردم قریه‌ای در نزدیکی شهر درود، آماده‌ی عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام و شهدای کربلا بودند و مخارج و وسایل لازم نیز تهیه شده بود. لیکن یکی از مأموران دولتی، که نفوذی در محل داشت و گویا سنی مذهب بود، به هیئت عزاداران پیغام داد که آنها باید از این کار منصرف شوند و عزاداری نکنند!سکنه‌ی قریه، که از طرفی نمی‌توانستند مراسم همه ساله‌ی خود را برگزار نکنند و از طرف دیگر از نفوذ و خشم آن مأمور دولتی بیمناک بودند، سر گردان و بلاتکلیف می‌مانند! ولی بر خلاف انتظار آنها، فردا صبح مشاهده می‌کنند که آن مأمور، خودش لباس سیاه عزا پوشیده است و مشکی پر آب بر دوش انداخته و با سر و پای برهنه و ایمانی غیر قابل تصور، زودتر از دیگران به عزاداری مشغول شده است!پس از تحقیق، معلوم می‌شود که آن مأمور در شب گذشته حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام را در خواب زیارت کرده است و آن حضرت در حالی که به شدت غضبناک بوده‌اند، به آن مأمور می‌فرمایند: «اگر جلوی عزاداری دوستان ما را بگیری، با یک ضربت شمشیر دو نیمه‌ات خواهم کرد!»بر اثر این خواب، آن مأمور به مذهب شیعه روی آورد و بر خلاف تصمیم قبلیش، خودش نیز در مراسم عزاداری شرکت کرد. [صفحه ۳۵۵] در نتیجه‌ی این حادثه، مراسم عزاداری در آن سال با شکوه و حشمتی بیشتر از هر سال، در آن قریه برگزار شد. [۱۹۵] .

هدایت مردی از اهل تسنن که به حرم حضرت ابوالفضل بی‌اعتنایی کرد

علامه‌ی متبحر، شیخ حسن دخیل، برای مرحوم سید عبدالرزاق مقرم ماجرای شگفتی را نقل می‌کند که خود شاهد آن بوده است. وی می‌گوید:در اواخر دولت عثمانی، حرم حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را در غیر ایام زیارت، در فصل تابستان زیارت نمودم. سپس نزدیک ظهر، متوجه حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام شدم. در حالی که به سبب گرمی هوا کسی در صحن و حرم مطهر نبود و تنها مردی از خدام که عمری نزدیک شصت سال داشت و گویی از حرم محافظت می‌کرد؛ کنار درب اول ایستاده بود.من بعد از زیارت، نماز ظهر و عصر را خواندم و سپس در بالای سر مقدس نشستم و درباره‌ی عظمت و ابهت قمر بنی هاشم علیه‌السلام، که آن را به سبب آن جانبازی و ایثارگری عظیم به دست آورده بود، به تفکر پرداختم.در این اثنا، زنی را دیدم که وارد حرم شد، و در حالی که سراپا محجوب، و آثار بزرگی از او آشکار بود و پسری حدود شانزده ساله با صورتی زیبا و لباس اشراف کرد به دنبالش حرکت می‌کرد، شروع به طواف در اطراف قبر نمود.سپس مردی بلند قد با صورتی سرخ و سفید و محاسن حنایی و هیئتی کردی وارد شد، اما رسومات شیعه یا اهل سنت را که فاتحه می‌خوانند، در مورد زیارت به جا [صفحه ۳۵۶] نیاورد. وی پشت به قبر مطهر کرد و به تماشای شمشیرها و خنجرها و زره‌هایی که بالای ضریح آویزان بود پرداخت، بدون اینکه هیچ گونه توجهی به عظمت و جلال صاحب حرم مقدس از خود بروز دهد!من از این رفتار او بسیار تعجب کردم و متوجه هم نشدم که از چه قوم و طایفه‌ای می‌باشد، جز اینکه حدس زدم از خانواده‌ی آن زن و پسر است، تعجب من آنگاه زیادتر شد، که دیدم زن آنگونه در بالای سر مطهر ادب می‌ورزد و او اینگونه بی‌احترامی می‌نماید!در اندیشه‌ی گمراهی او و صبر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بودم که ناگهان مشاهده کردم آن مرد بلند قامت، از زمین بلند شد و ندیدم که چه کسی وی را بلند نمود! وی در حالی که به ضریح مطهر می‌خورد و فریاد می‌کشید، دور قبر با شدت تمام شروع به دویدن کرد! چرخ می‌زد و خیز برمی‌داشت، در حالی که نه به قبر چسبیده بود و نه از آن دور بود! گویی برق وی را گرفته و انگشتان دستش تشنج گرفته بود. در این حالت، صورتش ابتدا رو به سرخی رفت و سپس رنگ نیلی به خود گرفت. ساعتی داشت که زنجیر نقره‌ای آن را به گردن آویخته بود و هر گاه که خیز

می گرفت، ساعت او به ضریح شریف می‌خورد تا بالاخره شکست. همچنین از آن سو که دستش را از عبا بیرون می‌آورد تا حمایل کند و به زمین نخورد، به زمین نمی‌افتاد بلکه طرف دیگرش به زمین فرود می‌آمد و عبایش با این خیز گرفتن‌ها پاره شد!آن خانم چون این کرامت را از حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مشاهده نمود، خود را به دیوار چسبانید و پسر را در آغوش گرفت و شروع به تضرع و انابه کرد و پیاپی می گفت: ابوالفضل، من و پسرم دخیل شماییم.من نیز که چنین دیدم، از این حال بیمناک شده و ایستادم؛ در حالی که نمی‌دانستم [صفحه ۳۵۷] چه کنم. آن مرد بدنی تنومند داشت و کسی هم در حرم نبود که مقابلش را بگیرد. دوبار دور حرم، چون عقربه‌ی ساعت که از خود اختیار ندارد، با شتاب چرخید.در آن هنگام خادم حرم وارد شد و با مشاهده‌ی آن وضعیت، بیرون رفت و یکی دیگر از خدام، به نام جعفر، را صدا زد و به کمك هم آن مرد را گرفتند و ریسمانی را که طولش سه ذراع بود به گردنش بستند. و او مطیع ایستاد اما هنوز فریاد می کشید و از حال عادی خارج بود. او را از حرم حضرت عباس علیه‌السلام بیرون بردند و به زن هم گفتند که همراه آنها به حرم حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بیاید.در میاه راه که از بازار می گذشتیم، صدای فریاد و اضطراب وی توجه مردم را به خود جمع کرده و آنها را به دنبال خود می کشید.چون او را وارد آن بارگاه قدسی مکان نمودند و به ضریح مطهر حضرت علی اکبر علیه‌السلام بستند، حالش آرام شد و خوابید، بعد از ربع ساعت، در حالی که عرق بسیاری بر چهره‌اش نشسته بود، بیدار شد و با حالتی مرعوب و ترسان شروع به شهادت به یگانگی خداوند و نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امامت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام تا حضرت حجت - عجل الله تعالی فرجه الشریف - نمود!موضوع را که از او پرسیدند، گفت: هم اکنون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که به من فرمود به این حقایق اعتراف کن و آنها را برایم برشمرد و افزود که، اگر چنین نکنی عباس ترا هلاك می‌نماید! اینك من شهادت به ولایت آنان می‌دهم و از غیر آنان تبری می‌جویم.سپس از آن افت و خیز عجیبش در حرم حضرت عباس علیه‌السلام پرسیدند، گفت: در حرم حضرت عباس علیه‌السلام بودم که مرد بلند قامتی مرا گرفت و گفت: ای سگ، هنوز دست از گمراهیت برنمی‌داری؟! آنگاه مرا به قبر کوبید و با عصا از پشت سر مرا بزد و [صفحه ۳۵۸] آنچه می‌دیدید صحنه‌ی فرار من از دست او بود!از خانم، ماجرا را جویا شدند، گفت: من شیعه و از اهل بغداد هستم، و این مرد شوهرم می‌باشد که از اهل سلیمانیه و ساکن بغداد است. وی سنی می‌باشد، اما در مذهب خود متدین است و گناه و معصیت انجام نمی‌دهد، صفات نیك را دوست دارد و از خصال زشت دوری می‌جوید.پیش از آنکه من زوجه‌ی او شوم به تجارت توتون مشغول بود و من نیز دو برادر داشتم که شغلشان خرید توتون از او و فروش آن به دیگران بود. زمانی دویست لیره‌ی عثمانی به او بدهی پیدا کردند و چون از عهده‌ی آن برنمی‌آمدند تصمیم گرفتند که خانه‌ی خود را به او بدهند و خود از بغداد مهاجرت کنند. به همین جهت او را هنگام ظهر به خانه‌ی خود فراخواندند و نظرشان را به او گفتند و اظهار داشتند که بدهکاری دیگری نیز ندارند.در آن هنگام ناگاه او شهامتی عجیب از خود نشان داد: اوراق بدهی آنان را بیرون آورد و ابتدا آنها را پاره نمود و سپس سوزاند و به آنان اطمینان داد که هر مقدار هم پول نیاز داشته باشند می‌توانند از او بگیرند. آنان چون چنین دیدند، بسیار خوشحال شدند و تصمیم گرفتند که در همانجا او را پاداش دهند.زن ادامه داد و گفت: برادرانم از من نظر خواهی کردند و چون رأی مرا، با توجه به این جوانمردی و با توجه به تدین و دوری او از گناه، با خود موافق دیدند، من را به عقد وی درآوردند.پس از مدتی از او خواستم که مرا به زیارت کاظمین، مرقد مطهر حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام و حضرت امام جواد علیه‌السلام ببرد، اما او نپذیرفت و مدعی خرافه بودن آن شد. چون آثار حمل در من پدیدار گشت از شوهرم درخواست کردم که نذر کند [صفحه ۳۵۹] اگر فرزندی نصیبش شد به زیارت رویم و او هم موافقت نمود.هنگامی که فرزند به دنیا آمد، وفای به نذر را از او طلب کردم، اما وی از قبول آن سرباز زد و آن را موکول به زمان بلوغ فرزندش نمود. برخورد او مرا ناامید ساخت، تا اینکه پسر به سن تکلیف رسید و از من خواست که برای فرزندمان همسری بیابم! اما من به وی گفتم تا هنگامی که به نذرش وفا نکند، چنین نخواهم کرد!به همین خاطر، وی با اکراه قبول نمود و ما را به زیارت آورد. در هنگام

زیارت آن دو امام همام علیهماالسلام، از آن بزرگواران درخواست نمودم که وی را به تشیع هدایت نمایند، اما آثاری که خوشحالم کند مشاهده ننمودم، بلکه از اسائه‌ی ادب و استهزای همسرم بسیار مغموم و محزون شدم. سپس وی ما را به زیارت حضرت امام هادی و حضرت امام عسکری علیهماالسلام در سامرا برد، و در آنجا هم دعا کردم ولی مستجاب نشد، و استهزا و اسائه‌ی ادب شوهرم افزون گشت!چون به کربلا رسیدیم، گفتم: به زیارت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام می‌روم، اگر او، که باب الحوائج است، حاجتم را نداد، دیگر برادرش حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و پدرش حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را زیارت نمی‌کنم و به بغداد برمی‌گردم.چون به حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام رسیدیم، جریان را به عرض قمر بنی هاشم علیه‌السلام رساندم و قصه‌ی خود را اعلام داشتم، که ناگهان دریای خروشان کرم وجود حضرت عباس علیه‌السلام به جوش آمد و دعایم استجابت یافت و شوهرم به هدایت و سعادت ابدی نایل گشت. [۱۹۶] . [صفحه ۳۶۰]

ملحقات بخش ۱۱ در این کتاب

موضوع: ۱- توبه دادن شیخ اسدالله سرپولکی که خود را انسان کامل می‌دانست، شماره قضیه: ۴۹موضوع: ۲- توفیق توبه‌ی عالم مغرور، به برکت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: ۴۸موضوع: ۳- توبه از تراشیدن ریش در حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۴۴موضوع: ۴- توبه و هدایت شدن سارقی که درحرم حضرت امام رضا علیه‌السلام جیب‌بری می‌کرد، شماره قضیه: ۶۴ موضوع: ۵- هدایت شدن شخصی که منکر ثواب گریه کردن برای امام حسین علیه‌السلام بود، شماره قضیه: ۳موضوع: ۶- شیعه شدن یوحنا (طبیب) بواسطه‌ی دیدن معجزه از تربت مطهر، شماره قضیه: ۶۸موضوع: ۷- شیعه شدن مادر مسیحی، که دختر سه ساله‌اش حضرت ابوالفضل را دید، شماره قضیه: ۱۴۱ [صفحه ۳۶۳]

گرفتن حاجات و شفا با توسل به امام حسین (ع) و حضرت ابوالفضل

حضرت آیهٔ الله العظمی حائری به شفاعت امام حسین از مرگ نجات یافتند

مرحوم آیهٔ الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری قدس سره، در موقعی که سرپرستی حوزه‌ی علمیه اراک را به عهده داشتند؛ این قضیه را برای حضرت آیهٔ الله حاج آقا مصطفی اراکی نقل فرموده بودند:هنگامی که من در کربلا بودم، شب سه شنبه‌ای، در خواب دیدم که شخصی به من گفت: شیخ عبدالکریم! کارهایت را انجام بده، سه روز دیگر خواهی مرد! من از خواب بیدار شدم و متحیر بودم و با خود گفتم: البته خواب است و ممکن است هیچ تعبیری نداشته باشد.روز سه شنبه و چهارشنبه مشغول درس و بحث بودم تا اینکه آن خواب از خاطرم رفت! روز پنج شنبه تعطیل بود، با بعضی از رفقا به طرف باغ مرحوم سید جواد رفتیم و در آنجا قدری گردش و مباحثه‌ی علمی نمودیم، تا ظهر شد. ناهار را نیز در آنجا [صفحه ۳۶۴] صرف کردیم و پس از ناهار، ساعتی خوابیدیم.در همین موقع لرزه‌ی شدیدی مرا گرفت. رفقا عبا و رواندازهایی، روی من انداختند ولی همچنان بدنم لرزه داشت و در میان آتش تب افتاده بودم. چون حس کردم که حالم بسیار وخیم است، به رفقا گفتم: «مرا به منزلم برسانید.» آنها وسیله‌ای فراهم کردند و سریعا مرا به شهر کربلا آوردند و به منزلم رساندند.در منزل بی‌حال و بی‌حس افتاده بودم و حالم بسیار دگرگون شد. در این اثنا به یاد خواب سه شب پیش افتادم! علائم مرگ را مشاهده کردم و با در نظر گرفتن آن خواب، آخر عمر خود را احساس کردم.ناگهان دیدم دو نفر ظاهر شدند و در طرف راست و چپ من نشستند و به همدیگر نگاه کردند و گفتند: «اجل این مرد رسیده است، مشغول قبض روحش شویم!».در همین حال با توجه عمیق قلبی، به ساحت مقدس حضرت اباعبدالله علیه‌السلام متوسل شدم و عرض کردم: «ای حسین عزیز! دستم خالی است و کاری نکرده و زادی تهیه ننموده‌ام. شما را به حق مادرتان حضرت زهرا علیهاالسلام، از

من شفاعت کنید تا خدا مرگ مرا به تأخیر اندازد، تا فکری به حال خود نمایم!بلافاصله پس از این توسل، دیدم شخصی نزد آن دو نفر که می‌خواستند مرا قبض روح کنند؛ آمد و گفت: حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام فرمودند: شیخ عبدالکریم به ما توسل پیدا کرده و ما هم در پیشگاه خدا از او شفاعت کردیم تا پایان عمرش را به تأخیر اندازد!خداوند این شفاعت را اجابت فرموده است. بنابراین شما روح او را قبض نکنید و در این موقع آن دو نفر به هم نگاه کردند و به آن شخص گفتند: «سمعا و طاعهً!» سپس دیدم آن دو نفر و فرستاده‌ی امام حسین علیه‌السلام (سه نفری) صعود کردند و رفتند. [صفحه ۳۶۵] در این موقع احساس بهبودی و سلامتی کردم و از سوی دیگر صدای گریه و زاری شنیدم! بستگانم به سر و صورت خود می‌زدند و گریه می‌کردند. آهسته دستم را حرکت دادم و چشمم را گشودم، ولی دیدم چشمم را بسته‌اند و پارچه‌ای روی بدنم کشیده‌اند! خواستم پایم را جمع کنم، ولی ملتفت شدم که شستهایم (انگشت بزرگ پا) را بسته‌اند. دستم را برای برداشتن چیزی بلند کردم! در این هنگام شنیدم که می‌گویند: «ساکت شوید! گریه نکنید! بدن او حرکت دارد.»آرام شدند و روانداری را که بر روی من انداخته بودند، برداشتند و چشمم را گشودند و پایم را فوری باز کردند! با دست اشاره به دهانم کردم که به من آب بدهند. آنها آب به دهانم ریختند و کم‌کم از جا برخاستم و نشستم.تا پانزده روز ضعف و کسالت داشتم و بحمدالله پس از آن، به کلی خوب شدم. این موهبت به برکت مولایم حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بود. [۱۹۷] .

نجات پیرمرد روضه خوان از زنده به گور شدن به دست اهل تسنن در اطراف گناباد

قضیه‌ی زیر را نویسنده‌ی توانا جناب حجهٔ الاسلام والمسلمین حاج سید ابوالفتح دعوتی از یکی از دوستان خودشان که ظاهرا اهل سبزوار بوده است نقل کرده‌اند، ضمنا جناب آقای دعوتی نام پیرمرد روحانی (صاحب قضیه) را فراموش کرده‌اند:فلان سید روحانی، (که من اسم او را به خاطر ندارم) در زمانهای قدیم، روزی از مشهد حرکت می‌کند و عازم دهکده‌ای در اطراف گناباد - که گویا سرودشت نام داشته - می‌شود، تا در دهه‌ی اول محرم در آنجا روضه بخواند. در آن ایام این راه را تکه تکه [صفحه ۳۶۶] می‌رفتند و ماشین مستقیم، برای آن مقصد وجود نداشت.آری، ایشان کوله بار سفرش را برمی‌دارد و به جانب گناباد حرکت می‌کند. در میانه‌ی راه، ماشین خراب می‌شود و این سید روحانی برای اینکه شب اول ماه به آن دهکده‌ی مورد نظر برسد، در میان راه یک گاری را می‌بیند که دو سه نفر بر آن سوار بوده‌اند، آن آقای روحانی هم از آنان تقاضا می‌کند و به همراه آنان روانه‌ی دهکده می‌شود.در طول راه صحبتهای مختلف پیش می‌آید و این روحانی بی‌خبر از مسائل آن منطقه، در مورد خلیفه‌ی اول و دوم بحث می‌کند و به آنان دشنام و ناسزا می‌گوید. غافل از آنکه همراهان و صاحبان گاری از آن سنیهای بسیار متعصب و افراطی هستند! بنابراین صاحبان گاری با یکدیگر صحبت می‌کنند و اشاره می‌کنند که این مرد روحانی را به دهکده‌ی خودشان ببرند و او را در آنجا بکشند و به جزای دشنامهایش برسانند!در پی این تصمیم خطرناک، آنان در نیمه‌های راه وانمود می‌کنند که گاری خراب شد، و اسب هم احتیاج به استراحت دارد و پیشنهاد می‌کنند که آقای سید روحانی امشب را میهمان آنان در دهکده باشد، تا اینکه فردا صبح به دهکده سرودشت بروند. سید پیرمرد هم به ناچار می‌پذیرد و شب به منزل صاحبان گاری می‌رود.در آنجا آنان نزد سید می‌نشینند و از هر بابی صحبت می‌کنند و سید هم غافل از همه جا، با آنان همسخن می‌شود. بالاخره شام می‌آورند و سید شام می‌خورد و مقداری از شب می‌گذرد. سپس آنان به سید می‌گویند: جای خواب شما در اطاق مجاور آماده است! شما می‌توانید برای استراحت به آن اطاق بروید.سپس صاحبان گاری که سه نفر بوده‌اند، برمی‌خیزند و سید را به اطاق دیگر راهنمایی می‌کنند. درب اطاق باز می‌شود و سید هم وارد اطاق می‌شود، اما ناگهان [صفحه ۳۶۷] می‌بینند که قبری را در آنجا کنده‌اند! آنان به سید می‌گویند: امشب جای شما در داخل این قبر است، ای کافر مرتد و ای دشمن شیخین...! و بعد چند مشت و لگد به او می‌زنند و دست و پای او را می‌گیرند و داخل آن قبر می‌اندازند.حالا بقیه‌ی داستان را از زبان سید بشنویم. سید می‌گوید:وقتی که مرا به آن

اطاق بردنـد و در برابر قبر قرار دادنـد و دست و پـای مرا گرفتنـد تا به داخل قبر بیندازنـد، من اشک در چشـمانم حلقه زد و با خود خطاب به حضـرت ابوالفضل العباس علیه‌السـلام گفتم:یا اباالفضل العباس! به کرم و بزرگواری شما نمی‌آید، که من پیرمرد دلخسته، زن و بچه‌ی خودم را رها کنم تا بیایم برای شما روضه بخوانم و ذکر مصیبت کنم. آن وقت شما بگذاری که این جماعت، این گونه از من پذیرایی کنند و مرا زنده به گور کنند! حاشا و کلا از کرم شما خانواده! یا اباالفضل العباس، یا قمر بنی هاشم علیه‌السلام، خود دانی و خـدای خود!آقـای سـید می‌گویـد: آنهـا دست و پای مرا گرفتنـد و مشتی هم به دهان من کوبیدنـد و مرا محکم به درون قبر انداختنـد و دیگر نفهمیـدم چطور شد؟تا اینکه یک وقت دیدم چشـمهایم باز شد و مشاهده کردم که - خداوندا! - روی یک تخت خوابیده‌ام. لباس سبز و یا آبی بر تن دارم، در درون اطاقی هستم و یکی دو نفر پرستار زن هم در کنار من هستند! از این وضع، بسیار بسـیار تعجب کردم، و نمی‌دانسـتم زنـده هسـتم و یـا مرده‌ام؟ بـه یکی از آن پرسـتارها گفتـم: اینجـا کجـاست، و چرا مرا بـه اینجا آورده‌اند؟!آن پرسـتار گفت: آقا سـید، شما در آنجا چکار می‌کردید؟! در آن دهکده زلزله شده است و کل مردم آن دهکده، همه و همه تلف شده‌انـد، مگر شـما که به طور معجزه [صـفحه ۳۶۸] آسایی زنده مانده‌اید.بعد من، آهسـته آهسـته، داستان آن صاحبان گاری به یادم آمـد و ماجرا را برای آنان نقل کردم و گفتم: آنان مرا در قبری که کنده بودند، انداختند و دیگر نمی‌دانم چطور شد! ولی فقط یادم هست که گفتم: یا اباالفضل العباس علیه‌السـلام!آنان که دور من جمع شـده بودنـد، گفتنـد: در همان اطاق و در همان لحظه زلزله شـده بود و سـقف پایین آمده بود و اهل آن خانه و همه‌ی اهل آن دهکده هلاک شده بودند، مگر تو! ما تعجب کردیم که تو چطور زنـده مانـده‌ای؟! یقینـا حضـرت ابوالفضل علیه‌السـلام نجاتت داده‌انـد و آن دهکـده نیز با خاک یکسان شـده است.آن آقاسـید که متأسـفانه من اسمش را فراموش کرده‌ام گفته بود:اهل آن بیمارستان از شنیدن این واقعه بسیار در شگفت شدند و همه از این داستان به گریه افتادند، و داستان من شهره‌ی آفاق شد. [۱۹۸] .

فرزند شیخ محمد انصاری به برکت امام حسین از غرق شدن نجات یافت

جناب حجهٔ الاسـلام آقای شـیخ محمد انصاری رحمهٔ الله علیه ساکن سر کوه داراب این قضیه را نقل فرموده‌اند:در سنه‌ی ۱۳۷۰ ه‌ق. به کربلا مشـرف شدم. پسرم مریض بود و او را به قصد استشفا همراه خود بردم.روز اربعین شد. با فرزندم گوشه‌ای از شریعه‌ی فرات برای غسـل زیـارت، در آب رفـتیم ومشـغول غسـل کردن بـودم کـه ناگهـان دیـدم آب فرزنـدم را برد و بین من و او [صـفحه ۳۶۹] فاصله‌ی زیادی ایجاد شد و من تنها سر او را می‌دیدم و توانایی شنا کردن نداشتم و کسی هم در آنجا نبود که بتواند شنا کند و او را نجـات دهـد!پس با کمال حضور قلب و خلوص و شکسـتگی دل، به پروردگار ملتجی شـدم و خـدا را به حق حضـرت سیدالشـهداء علیه‌السـلام قسم دادم و فرزنـدم را از او طلب کردم. هنـوز فرزنـدم را می‌دیـدم. که ناگـاه دیـدم رو به سوی من برمی‌گردد تـا اینکه نزدیـک من رسـید! دست او را گرفتم و از آب بیرون آوردم و از حـالش پرسـیدم.پسـرم گفت: من کسـی را ندیـدم، ولی مثل اینکه شخصـی بـازوی مرا گرفته بود و مرا به شـما رسانیـد! پس در آن هنگـام سـجده کردم و خـدا را به خاطر اجابت دعایم شـکر نمودم. [۱۹۹] .

امام حسین، حاج سید حسین خراسانی را از دریا نجات دادند و در حلقه‌ی عربها گذاشتند

سیـد بزرگوار و ثقه‌ی جلیل، حاج سـید عبدالرحیم کهوردی عراقی حشـره الله مع اجداده الطاهرین این قضـیه را نقل فرمود:در سـفر حج ما سوار کشتی شدیم و بعد از اعمال حج نیز با کشتی به طرف قریه‌ی کهرود برگشتیم در بین راه هوا طوفانی گشت و کشتی ما تا مـدتی، از کار افتاد.چون سـفر ما به طول انجامیـد، کسان ما از آمـدنمان مأیوس شـده بودنـد. آنها خیال می‌کردنـد که ما در دریا گرفتار گشـته و از بین رفته‌ایم.بالاخره به خاطر طول سـفر، ذخیره‌ی ما به آخر رسـید و ما احساس ترس و گرسنگی و [صفحه ۳۷۰]

تلف نمودیم تا اینکه فضل خداوند شامل اهل کشتی گردید و ما خود را به ساحل مخا، که شهری است که در جزیره‌ای واقع شده است، رسانیدیم و اهل کشتی برای تجدد ذخیره، از کشتی بیرون آمدند و به شهر مخا رفتند. توقف کشتی در آن مکان نیز سه روز طول کشید!بالاخره اهل کشتی نزد ناخدا آمدند و شکایت نمودند که ما مدتی است در دریا مانده‌ایم و سایر حجاج به خانه‌های خود رفته‌اند و خبر مرگ ما را برده‌اند!ناخدا قبول کرد و به دستور او از شهر مخا به ساحل آمدیم و بر قایق کوچک سوار شدیم و خود را به کشتی بزرگ رسانیدیم و خدمه‌ی کشتی ما را سوار می‌کردند تا آنکه از حجاج چند نفری باقی ماندند که یکی از آنها سیدی از اهل خراسان و مسمی به حاج حسین بود. او مردی عالم و عابد و بزرگوار بود. با او جمعی از بزرگان و ارحام و اهل خراسان همراه بودند و آن سید به سبب بزرگی و حسن اخلاق، سایر همراهان و اهل کشتی را نسبت به خود رؤوف و مهربان کرده بود!بعد از اهل کشتی آن جماعت آمدند و بر قایق سوار شدند و به سوی کشتی بزرگ روانه گردیدند.اتفاقا وقتی آنها مسافت کمی از ساحل جدا شدند، طوفانی شدید وزیدن گرفت و قایق کوچک آنها را آورد و به کشتی بزرگ زد. قایق واژگون شد و اهل آن جمیعا به دریا ریختند! ضجه و ناله‌ی آنهایی که در کشتی بزرگ بودند، برآمد؛ بلکه همه‌ی اهل کشتی به حال حاج سید حسین می‌گریستند.ناخدا غریق نجاتهایی داشت. او همه‌ی آنها را به دریا فرستاد تا مسافران قایق را نجات دهند، ولی آنها هر چه گشتند، چیزی نیافتند، بلکه فقط یک غریقی را که مرده بود، بیرون آوردند! [صفحه ۳۷۱] اهل کشتی چون این منظره را دیدند، از حیات کسان خود مأیوس گردیدند! طبعا اگر کسی را هم از دریا بیرون می‌آوردند، چون مرده بود باز باید او را تثقیل می‌کردند و دوباره در آب می‌انداختند! بنابراین دست از جستجو کشیدند و کشتی را براه انداختند.سپس هوا تاریک و صاف شد و کشتی با کمال ملایمت روانه گردید. لکن کسان سید حسین خراسانی و سایر همراهان، از غصه و اندوه مفارقت ایشان، گریان و نالان و سر در گریبان بودند.بالاخره صبح صادق از افق دریا طالع گردید و فریضه‌ی صبح را ادا نمودیم و سپس هوا روشن گردید و ناخدا بر عرشه‌ی کشتی برآمد و شادان و خندان و صلوات گویان، اهل کشتی را بشارت داد که افرادی از شما غرق شدند؛ لکن در عوض این مصیبت، خداوند منت گذاشته و هوا را موافق نموده است و در یک شب به اندازه هیجده روز راه را پیموده‌ایم! و اینک ساحل دریا نزدیک است و زمان خروج از کشتی نزدیک شده است!اهل کشتی از این بشارت خوشحال شدند و اندکی آرمیده تا آنکه آفتاب طلوع نمود.ناگاه در جلو راه ما، یک کشتی که در سواحل دریا کار می‌کرد، ظاهر شد و شخصی از آن کشتی، پارچه‌ای در بالای نیزه زده بود، و نشانه‌ی این بود که با کشتی ما کار دارد!ناخدای کشتی، قایق کوچکی به دریا انداخت و خود را به آن کشتی رسانید. وقتی ملاحظه کردیم دیدیم که سید جلیل حاج سید حسین خراسانی از آن کشتی برخاست! و اهل کشتی ما از مشاهده‌ی او مبهوت شدند و از گریه‌ی شوق ایشان، صدای ضجه از میان کشتی بلند شد! [صفحه ۳۷۲] از آن مردی که سید را آورده بود شرح حال او را پرسیدیم؟او چون عرب بود و قادر به مکالمه با ما نبود، به ناخدا گفت: دیشب در ساحل دریا با همراهان خود، دور هم حلقه انسی داشتیم و آتشی برافروختیم و ماهی کباب می‌کردیم.ناگهان صدایی شنیدیم که فرمود: «هذا ودیعهٔ الحسین!» یعنی این امانت امام حسین علیه‌السلام است! و ناگهان این مرد در حلقه‌ی ما گذاشته شد و دیگر کسی را ندیدم! وقتی لباس او را مشاهده کردیم، فهمیدیم که او غریق بوده است! و ناگهان این مرد در حلقه‌ی ما گذاشته شد و دیگر کسی را ندیدیم! وقتی لباس او را مشاهده کردیم، فهمیدیم که او غریق بوده است. چون او را به حال آوردیم و از حال او پرسیدیم زبانش عربی نبود و همین قدر به ما فهمانید که اهل این کشتی بوده و دیشب در ساحل مخا غرق شده است!ما به او گفتیم که غم مخور! ما آن کشتی را می‌شناسیم و محل عبورش از اینجا خواهد بود و چون بیاید تو را به آن می‌رسانیم، تا آنکه روز برآمد و این کشتی نمایان گردید! اگر چه طی این مسافت در ظرف یکشب بعید بود لکن از مشاهده‌ی علامات و نشانه‌هایش دانستیم که همان کشتی است، لهذا او را سوار کردیم و به شما رسانیدیم.اهل کشتی حاج سید حسین را نزد خود آوردند و او را احسان و انعام نمودند و کشتی به راه خود ادامه داد. سپس اهل کشتی بعد از پایان یافتن گریه‌ی شوق و مصافحه و معانقه با سید، شرح حالش را پرسیدند؟سید حسین فرمود: وقتی

کشتی واژگون گردید، من شنا بلند بودم و دیدم که غریق نجاتها به کمک ما آمدند. من شنا می‌کردم تا خود را روی آب نگه دارم ولی دیدم آنها در محل دیگری جستجو می‌کنند تا هوا قدری تاریک شد و من هم صدا می‌زدم که مرا در اینجا دریابید! ناگاه موج دریا مرا فروبرد و دوباره با زحمت خود را از آب بیرون آوردم. این دفعه هوا تاریک‌تر شده بود و خود را از کشتی دورتر دیدم. [صفحه ۳۷۳] باز نفس تازه کردم و صدا زدم! ولی دوباره موج مرا فروبرد. تا آنکه در دفعه‌ی سوم از آب خارج شدم و مشاهده کردم که هوا تاریک شده است و کسی برای نجات ما نیامد. در این لحظه مأیوس گشتم و خود را به سمت کربلا و حرم عزیز زهرا حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام متوجه کردم و عرض نمودم: یا جدا، یا اباعبدالله! ادرکنی! مرا دریاب، زیرا عیال و اطفالم چشم به راه من هستند!این جمله را گفتم و بار دیگر غرق گشتم و دیگر حالم را نفهمیدم تا آنکه خود را در میان حلقه‌ی عربها دیدم! [۲۰۰] .

بچه در چاه افتاد، اما او را در گوشه باغچه یافتند

دانشمند فرهیخته، استاد حوزه‌ی علمیه قم حضرت حجهٔ الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی زمانی قمشه‌ای این قضیه را از مرحوم آقای عبدالعلی باقی نقل فرمودند:حاج آقا زمانی فرمودند: اینجانب در مجلس سوگواری اباعبدالله الحسین علیه‌السلام در منزل مرحوم حاج آقا جلال چاوشی که تقریبا در روبروی مدرسه‌ی علمیه اقدمیه‌ی شهرضا واقع شده است، سخنرانی می‌کردم. پس از سخنرانی اینجانب، مرحوم آقای عبدالعلی باقی این قضیه را نقل کردند و صاحبان مجلس نیز آن را تأیید نمودند.آقای عبدالعلی باقی فرمود: حدود نود سال قبل پدرم عبدالخالق باقی که کودکی چند ساله بود، همراه با مادرش به منزل حاج آقا جلال چاوشی جهت شرکت در عزای امام حسین علیه‌السلام می‌آیند. در هنگامی که روضه خوان مشغول مرثیه خوانی بوده است، ناگهان عبدالخالق باقی به سر چاه آب (که جهت برداشتن آب آشامیدنی، سر آن باز [صفحه ۳۷۴] بوده است) می‌رود و به درون چاه می‌افتد!صاحب مجلس و بقیه‌ی مردم مضطرب می‌شوند و مادر عبدالخالق فریاد می‌زند: «یا امام حسین، بچه‌ام در چاه افتاد» وقتی همه در کنار چاه می‌آیند، ناگاه می‌بینند «عبدالخالق» چند قدم آن طرف‌تر در گوشه‌ی باغچه گذاشته شده و سر تا پای او خیس است و آب از لباسهایش می‌چکد!هنگامی که از او سؤال می‌کنند که چگونه از چاه بیرون آمدی، پاسخ می‌دهد وقتی در آب چاه افتادم ناگهان دستی مرا گرفت و از چاه بیرون گذاشت!

شفای چشم مرحوم عراقی در رؤیا، توسط حضرت امام حسین

مرحوم شیخ محمود عراقی قدس سره در کتاب دارالسلام می‌فرماید:در سال هزار و دویست و هفتاد و دوم هجری، که اوایل مجاورتم در نجف اشرف بود، این حقیر را رمد (درد چشم) شدیدی عارض شد و تا آن روز مثل آن درد چشم را ندیده بودم. این درد تقریبا شش روز طول کشید و شاید من در این مدت اصلا نخوابیدم.روزهای زیارتی مخصوصه‌ی آقا ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام هم نزدیک بود، جمعی از طلاب به عیادتم آمدند. یکی از آنها شمسیه‌ی حقیر را از برای رفتن به سفر خواست، ولی من گفتم: خودم به آن نیاز دارم. او گفت: تو با این حال، چگونه می‌توانی بیایی؟ گفتم: هنوز مأیوس نشده‌ام!بعد از اینکه آنها رفتند، اتفاقا منزل خالی بود و عیال هم در منزل نبود. تنهایی و طول چشم درد و تنگی وقت زیارت و رفتن رفقا به کربلا، باعث رقت قلبم شد، از جا برخاستم و به سوی کربلا متوجه شدم و عرض کردم: السلام علیک یا اباعبدالله! شنیده [صفحه ۳۷۵] بودم که در روز عاشورا، در وقت اشتغال به کارزار، سلطان قیس هندی در هندوستان به چنگال شیر مبتلا شد و استغاثه به شما کرد و شما او را دریافتی! من که اراده‌ی زیارتت را دارم...این جملات را گفتم و گریه گلویم را گرفت. پس سر خود را بر پشتی گذاشتم و خوابم برد. در اثنای خواب، دیدم حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام بر بالای تل بلندی تشریف دارند و این حقیر در وسط

آن تـل ایسـتاده‌ام. پس آن حضـرت بـا صـدای بلنـدی فرمودنـد: «بیا!» حقیر به زبان حال، گویا عرض کردم: «با این چشم رمـد آلود چگونه بیـایم؟!».ناگـاه آن بزرگوار به سـرعت از بالـای آن تل، نزد من آمدنـد و انگشت مبارک را بر پشت چشم من نهادنـد، مانند کسـی که بر شـخص خفته دست گذاشـته است که او بیـدار شـود! از خواب بیـدار شـدم و چشـمم را بـاز کردم! هیـچ دردی در آن احساس نکردم و عرصه‌ی اطاق و فضای خانه را روشن دیـدم! شـکر خدا را به جا آوردم و زود برخاسـتم و وضو گرفتم و خود را به حرم رساندم. آن طلابی را که به عیادتم آمده بودند، در حرم مطهر دیدم! آنها برای وداع از حضـرت امیرالمؤمنین علیه‌السـلام آمده بودند، چون مرا دیدند تعجب کردند و گفتند: تو یک ساعت پیش به آن حالت بودی! چطور شد که این طور شدی! گفتم: شنیدید که گفتم مأیوس نیستم؟ الحمـد لله خداونـد به من عافیت داد!پس از حرم بیرون آمـدیم. آنها در همان روز از راه آب رفتند و حقیر فردای آن روز از راه خشکی رفتم و یک روز زودتر از آنها وارد کربلا شدم. [۲۰۱] . [صفحه ۳۷۶]

شفای چشم با تکرار یک بیت شعر، که در عالم رؤیا به او یاد دادند

حجهٔ الاسـلام جنـاب آقای سـید حسن صـحفی قمی، از پسـر صاحب داروخانه‌ی جوهرچی واقع در سرچشـمه‌ی تهران نقل کرد که گفت:مرحوم پـدر به درد چشـمی مبتلـا شـد که در نتیجه‌ی آن بینایی خویش را از دست داد. وی پیش چنـد دکتر رفت و دو تن از دکترهـای معالجش به وی گفتنـد: بایـد عمل کنیـد تا چشم شـما بهبودی یابـد.برایش نوبت زده بودنـد. شبی که فردایش بایـد عمل می‌شـد، توسل پیـدا می‌کنـد و در خواب به او می‌گوینـد: این شـعر را تکرار کن!فرزنـدش می‌گفت: یکـدفعه دیـدیم نصف شب از خواب بیدار شده و می‌گوید:سـقای دشت کربلا ابوالفضل دسـتهای تو از تن جدا ابوالفضل‌این ذکر را تکرار کرد تا صبح طالع شد. فردا که برای عمل نزد دکتر معالجش رفت و دکتر دوباره به معاینه‌ی او پرداخت و در باب بیماری وی بررسی دقیقی به عمل آورد، دیـد اثری از بیماری در چشم او نمی‌باشـد! با شـگفتی از وی پرسـیده بود: چه کردی؟! گفته بود: هیـچ، در خواب به من گفتند: این ذکر را بگو:سـقای دشت کربلا ابوالفضل دستهای تو از تن جدا ابوالفضل‌بیدار که شدم، دیدم چشم من سالم می‌باشد! بلی این است کرامت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام. بر منکرین این گونه کرامات لعنت. [۲۰۲] . [صفحه ۳۷۷]

شفای آقای عباس جلالی توسط حضرت امام حسین در رؤیا

عالم بزرگوار حاج آقای تاج لنگرودی در کتاب توسـلات می‌نویسـند:در مجلسی که به عنوان عزاداری مولی الکونین، حضرت امام حسـین علیه‌السـلام برپـا می‌شـد؛ یکی از خـدمتگزاران آن مجلس را بنـام آقـای عبـاس جمالی - که ضـعف بـدن و زردی صورتش نمایان‌گر ناراحتی درون او بود - می‌دیدم که گاهی آن بنده‌ی خدا از مرضش که هنوز اطباء تشخیص نداده بودند، نزد من درد دل می‌کرد و التمـاس دعا داشت و خیلی توسل می‌جست.بالاخره بعـد از مـدتی وضع مزاج و روحیه‌ی او عوض شـد و در خود احساس بهبودی می‌کرد و رفته رفته از حـالت اول درآمـد و سـلامتی کامـل را بـاز یـافت.اینجانب کیفیت بهبودیش را از او پرسـیدم و او در جواب گفت: شـدت مرض، مرا به سـتوه آورده بود و ناراحتی من هر روز بیشتر می‌شد و چاره‌ای جز توجه به حضـرت حق ندیدم و پیوسـته متوسل بودم.سـرانجام شبی در عالم رؤیا دیـدم که در منزل قـدیمی خودم، روی پله نشسـته‌ام و بر وضع ناگوارم می‌نالم و به ائمه‌ی اطهار علیهم‌السـلام گلایه می‌کنم که چرا این همه توسـلات تا به حال نتیجه نداده است؟ مخصوصا به امام حسـین علیه‌السلام توجه می‌کردم و اشـک می‌ریختم!در چنین حـالی ناگهان دیـدم که مولی الکونین حضـرت امام حسـین علیه‌السـلام از در خانه وارد شدند. به محض آنکه چشـمم به حضـرتش افتاد، گفتم: آقا ترا بحق برادرت ابوالفضل علیه‌السلام قسم می‌دهم، درباره‌ی من توجهی بفرمایید و شـفای مرا از خدا بخواهید. آقا فرمودند: «عباس، خدا ترا شفا داد، اما ختم انعامی را که نذر کرده بودی، فراموش نکن!»از خواب برخاسـتم. به یادم آمد که من قبلا چنین نذری کرده بودم! به همین منظور [صفحه ۳۷۸] از هیئت‌های مذهبی دعوت کردم و

در منزل خودم از آنان پذیرایی کردم و ختم انعام طبق دستور آن حضرت برگزار گردید. بالنتیجه از الطاف الهی بهره‌مند گردیدم و سلامتی کامل را یافتم. [۲۰۳] .

حل مشکل علمی (مسئله ارث) توسط حضرت عباس برای آیت الله مامقانی

این قضیه توسط آیهٔ الله سید نور الدین میلانی نقل شده است:مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ محمد حسن مامقانی قدس سره (متوفی سال ۱۳۲۳ هجری قمری)، در زمان خود مرجع بزرگ شیعه محسوب می‌شد. ایشان دوازده هزار نفر از طلاب علوم دینی را در نجف شهریه می‌داد و دوره‌ی اصول و فقه وی، و همچنین شرح مکاسب ایشان، چاپ شده است.ایشان در تجزیه و تحلیل یکی از مسائل ارث، توقف می‌کند و حل مسئله بر ایشان مشکل می‌شود! برای رفع این مشکل علمی، بناچار متوسل به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌گردد. شب در عالم رؤیا، حضرت عباس علیه‌السلام را می‌بیند. آن حضرت ابتدا مسئله‌ی مشکل او را حل می‌کند و سپس می‌فرمایند: می‌دانی چرا در حل این مسئله فروماندی؟ عرض می‌کند: خیر.می‌فرمایند: بدین علت که، تو را عجب فراگرفت و در دلت خطور کرد که ما حساب ریاضی می‌دانیم، علمای سابق که ریاضی نمی‌دانستند، چه می‌کردند؟! خدا خواست به این وسیله تو را تأدیب کند! [۲۰۴] . [صفحه ۳۷۹]

مهیا شدن سفر کربلا برای حاج شیخ محمد شفیع جمی توسط حضرت امام حسین

حضرت آیهٔ الله شیخ عبدالحسین دستغیب، از حاج شیخ محمد شفیع جمی نقل کرده‌اند که او فرمود:سالی در عید غدیر، به نجف اشرف مشرف شدم و پس از زیارت به سمت شهر خود - جم - مراجعت کردم و ایام عاشورا در حسینیه، مجلس عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نمودم.بالاخره در روز عاشورا سخت مشتاق زیارت آن بزرگوار شدم و از آن حضرت، در رسیدن به این آرزو استمداد نمودم. زیرا از حیث اسباب، عادتا محال به نظر می‌آمد. همان شب در عالم رؤیا جمال مبارك حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را زیارت کردم، حضرت امیر علیه‌السلام به فرزند خود فرمودند: چرا حواله‌ی محمد شفیع را نمی‌دهی؟!حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام فرمودند: همراه خود آورده‌ام! پس ورقه‌ای به من مرحمت فرمودند که در آن دو سطر، به خاط نور نوشته شده بود و از هر دو طرف هم مساوی بود! چون نظر کردم، دیدم دو شعر است که نوشته شده است و با اینکه اهل شعر نبودم، با یک نظر هر دو بیت در خاطرم ماند:از مخلصان درگه آن شاه لو کشف اسمش محمد است و شفیع از ره شرف‌توفیق شد رفیق، رود سوی کربلا با آنکه اندکی است که برگشته از نجف‌مرحوم حاج محمد شفیع فرمودند: چون بیدار شدم با کمال بهجت و یقین به روا شدن حاجت، منتظر بودم. بحمدالله در همان روز وسائل حرکت مهیا شد و به سمت کربلا [صفحه ۳۸۰] حرکت کردم و به آن آستان قدس مشرف شدم! [۲۰۵] .

توسل حاج شیخ علی تاکی شهرضایی، پرده‌ای در مقابل چشم مأمور کشیده بود

عالم پرهیزگار حاج شیخ علی تاکی شهرضایی در دهه‌ی محرم سال ۱۳۲۲ این قضیه را نقل فرمودند:سالی بنده در فصل زمستان، در مشهد مقدس بودم و به حضرت امام رضا علیه‌السلام عرض کردم که من خیلی به زیارت امام حسین علیه‌السلام مشتاق شده‌ام و فکر می‌کنم اگر به کربلاـ نروم مریض می‌شوم و از شما تقاضای گذرنامه دارم! در آن زمان فقد یکصد و هفده تومان پول داشتم و گذرنامه نیز نداشتم. و نمی‌دانستم چگونه باید به کربلاـ بروم.بالاـخره به خرمشهر آمدم، سید رضا رضوانی برایم یک مکان در کشتی به مبلغ پانزده تومان کرایه کرد و نمی‌دانست که من می‌خواهم بدون گذرنامه و به صورت قاچاق به کربلاـ بروم! عده‌ی دیگری در کشتی بودند همه دارای گذرنامه بودند. جایی در وسط آب یک شرطی آمد و ما یک فلس در دست او گذاشتیم و رد

شـدیم.وقتی به بصـره رسـیدیم. برای گرفتن بلیـط قطار اقـدام کردم، اما چون نزدیک اربعین و موقع ازدحام زوار بود، نتوانسـتم بلیط تهیه کنم و مجبور شـدم به مسافرخـانه‌ی سـید علی حکـاک بروم. در مسافرخانه اتاقی گرفتم و در اتاق رفتم و خوابیـدم.همین که به خواب رفتم، ناگاهان بیـدار شدم و دیدم شخصـی بالای سـرم ایسـتاده است و می گوید: شـما بلیط می‌خواستید! بلند شوید و اثاثیه را جمع کنیـد. در این هنگـام یک بلیط قطار به من داد و ظاهرا پول آن را هم نگرفت و گفت: زود جمع کن و برو! [صـفحه ۳۸۱] من اثـاثیه را جمع کردم و به دوش گرفتم، لحـاف و وسائـل را در چـادر خوابی پیچیـده بودم و بر دوش گرفته بودم و یقینـا هر کس مرا می‌دیـد، می‌فهمید که ایرانی هسـتم.هنگامی که می‌خواستیم به قطار وارد بشویم باید تک تک به اتاقی که مأمور کنترل گذرنامه در آن بود وارد می‌شـدیم و از طرف دیگر اتاق خارج می‌شـدیم و به طرف قطار می‌رفتیم. هنگامی که به اتاق رسـیدم، متوجه شدم که هیچ مسافری در اتاق نیست و من باید به تنهایی وارد اتاق شوم و گذرنامه را به شـرطه نشان دهم و سپس از اتاق خارج شوم. اما من چـون گـذرنامه نداشـتم، متحیر شـدم. ناگهـان ملهم شـدم که «یـا امـام حسـین علیه‌السـلام» و «یـا اباالفضـل علیه‌السـلام» بگویم و رد شوم.پس این دو اسم مبـارک را پیوسـته بر زبـان می‌آوردم و در حـالی که اثـاثیه را بر دوش گرفته بودم، وارد اتاق شـدم و از طرف دیگر خارج شدم! اما گویا در مقابل چشم آن مأمور پرده‌ای کشیـده شده بود و مرا نمی‌دید! هیچ واکنشـی نسبت به من نشان نداد و من رد شـدم. تـا کربلا نیز کسـی از ما گـذرنامه نخواست.بالاخره به کربلا رسـیدیم و در کربلا نیز چون به نجاری و چوب‌بری وارد بودم، سقف خانه‌ی رئیس کنسولگری ایران را درست کردم و او با ما آشنا شد و فرمان داد که به من گذرنامه بدهند. و پس از آن، گذرنامه را به شیخ حسین شاهرودی دادم و برایم «کارت اقامت» گرفت، و از آن روز به بعد، ما در عراق اقامت کردیم.

باز شدن در مسجد براثا برای شیخ غلامرضا طبسی، به برکت نام امام حسین

زاهد عابد و واعظ متعظ، مرحوم حاج شـیخ غلامرضا طبسـی قدس سـره فرمود:با چند نفر از دوستان با قافله به عتبات عالیات مشرف شـدیم. هنگام مراجعت برای ایران، شب آخری که در سـحر آن بایـد حرکت می کردیم، به یاد آوردم که این سـفر، [صـفحه ۳۸۲] مشاهـده مشـرفه و مواضع متبرکه را زیـارت کردم جز مسـجد براثـا که آن را فراموش کرده‌ام و حیف است از درک فیض آن مکان مقدس محروم باشـیم.سـپس به رفقا گفتم: بیایید به مسـجد براثا برویم.آنها گفتند: وقت نیست! خلاصه آنها نیامدند و خودم تنها، از کاظمین بیرون آمـدم.وقتی به مسـجد رسـیدم، در را بسـته دیـدم و معلوم شد که در را از داخل بسـته و رفته‌اند و کسـی هم در آنجا نیست. حیران شـدم که چه کنم؟ این همه راه را به امیـدی آمده‌ام! سـپس به دیوار مسـجد نگریسـتم، دیدم می‌توانم از آن دیوار بالا بروم!بالاخره هر طوری بود از دیوار مسجد براثا بالا رفتم و داخل مسجد شدم و با فراغت مشغول نماز و دعا شدم! به گمان اینکه در مسـجد را از داخل بسته‌اند و باز کردنش آسان است.در داخل مسجد هم کسی نبود. پس از فراغت از نماز و دعا، آمدم تا در را باز کنم ولی دیـدم که قفـل محکمی بر در زده‌انـد و به وسـیله‌ی نردبـان یـا چیز دیگری رفته‌انـد!حیران شـدم که چه کنم؟ دیـوار داخل مسجد هر طوری بود که اصلا نمی‌شد از آن بالا رفت! با خود گفتم: عمری است دم از امام حسین علیه‌السلام می‌زنم و امیدوارم که بـه برکت آن بزرگـوار، در بهشت برایم بـاز شـود، بـا اینکه درب بهشت یقینـا مهمتـر است! بـاز شـدن این در هم به برکت حضـرت ابی‌عبدالله علیه‌السـلام سـهل است.پس با یقین تمام، دست به قفل گذاشـتم و گفتم: «یا حسـین علیه‌السـلام» و سـپس آن را کشیدم و فورا در باز گردید! در را باز کردم و از مسجد بیرون آمدم و شکر خدا را بجای آوردم و به قافله هم رسیدم. [۲۰۶] . [صفحه ۳۸۳]

باز شدن در کوچه، در شب تولد حضرت آیهٔ الله حاج شیخ ابوالفضل خوانساری، با نام مقدس حضرت ابوالفضل

حضـرت آیـهٔ الله حـاج شـیخ ابوالفضـل خوانسـاری علت نامگـذاری خودشان را اینگونه بیان فرموده‌انـد:مادربزرگم، که همسـر فقید سعیـد، آیـهٔ الله حـاج شـیخ ابوتراب کلاـردشتی بودنـد، نقـل می کردنـد: زمـانی که موقع وضع حمل صبیه شان (که مادر من باشـد)

فرامی‌رسد، به دنبال قابله می‌روند. وقتی همراه قابله به منزل برمی‌گردند، نیمه‌های شب بوده و با در بسته‌ی کوچه روبرو می‌شوند (آن زمانها مرسوم بود که شبها در کوچه را می‌بستند و تا اذان صبح، به هیچ وجه باز نمی‌کردند).ایشان فرمودند که چون وضع اضطراری بود و هیچ راه علاجی به نظرشان نمی‌رسید، به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام توسل پیدا کرده و عهد بسته بودند که اگر این مانع برطرف شود، فرزندشان را به نام حضرت ابوالفضل علیه‌السلام نامگذاری کنند و از نوکران آن حضرت قرار دهند.با این توسل، ناگاه درب بسته، خود بخود باز می‌شود و آنها به منزل می‌آیند و نوزاد با سلامتی متولد می‌گردد. [۲۰۷] .

شمشیر حضرت عباس باعث پیروزی لشکر عرب بر لشکر انگلیس در کوت الاماره

دانشمند محقق و نویسنده‌ی توانا، محمد علی حومانی لبنانی، در جلد ۱، صفحه‌ی ۲۸۹ از کتاب دین و تمدن می‌نویسد: [صفحه ۳۸۴] احمد حلمی مجاهد، رئیس حکومت فلسطین در زمان عثمانی، می‌گوید: در جنگ جهانی اول، لشکر ما در عراق، از ارتش بریتانیا شکست خورد و ما عقب نشینی کردیم و به شهر سلمان پاک (مدائن) که نزدیک بغداد واقع شده است؛ پناه بردیم.لشکر انگلستان نیز در «کوت الاماره» پناه گرفتند سپس جماعتی از انگلیسیها مهیا شدند که ما را از بین ببرند. جمعیت ما بیش از چهار هزار نفر نبود، و ما در انتظار رسیدن نیروهای کمکی بودیم تا ما را نجات بدهند. زیرا قوای دشمن با سلاحهای جنگی جدید ما را می‌کوبیدند و ما از نظر تجهیزات جنگی، آمادگی رزم با آنان را نداشتیم.فرمانده‌ی ما، نورالدین ترکی، از ترس هجوم ناگهانی دشمن خواب نداشت و من هم همانند او بودم. هردو سخت‌ترین روزها را طی می‌کردیم و هر لحظه در انتظار حمله‌ی ناگهانی دشمن و تار و مار شدن قوای خود، به سر می‌بردیم.یک روز فرمانده (نورالدین ترکی) مرا نزد خود احضار کرد چون با وی ملاقات کردم، او صورت تلگرافی را به من نشان داد که او فرمانده‌ی کربلا رسیده و مضمون آن چنین بود: مرجع اعلای اسلامی شیعه در عراق، حضرت آیت الله آقای سید اسماعیل صدر قدس سره (متوفی سال ۱۳۳۸ هجری قمری)، شهید بزرگوار حضرت عباس بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام پرچمدار برادرش امام حسین بن علی علیه‌السلام را در خواب دیده که خطاب به وی (یعنی خطاب به صدر) فرموده است: «این شمشیری که بالای ضریح من آویزان است بردار، و برای نورالدین فرمانده لشکر بفرست؛ تا با این شمشیر به دشمن حمله برد، زود است که لشکر شما پیروز بشود!»حلمی می‌گوید: نورالدین ترکی تلگراف را به دست من داد، و رأی مرا درخواست [صفحه ۳۸۵] کرد. در چهره‌ی او (نورالدین) خواندم که این امر را سبک گرفته است. زیرا عقیده‌اش این بود که اکنون، زمان جنگ است نه دعا و افسونگری!حلمی می‌گوید به وی گفتم: من معتقدم که این بزرگترین عامل معنوی پیروزی ما بر دشمن است که می‌خواهد همه‌ی اینها را از بین ببرد. این رؤیا سبب می‌شود که عشایر نیز در این جنگ قویا به ما کمک کنند. وقتی سخن من بدینجا رسید، او لبخندی زد و سپس گفت: بسیار خوب، آنچه را می‌خواهی انجام ده!با موافقت نورالدین، صورت تلگراف سید صدر را در میان عشایر پخش کردیم و فردای آن روز هجوم را آغاز نمودیم. شمشیر حضرت قمر بنی هاشم، ابوالفضل العباس علیه‌السلام را با احترامی خاص، در جلو لشگر قرار دادیم و ارتش و عشایر منطقه در پشت سر آن به حرکت درآمدند.لشکر انگلیس نیز، در حالی که تمام وسایل جنگی مانند توپ و تانک و تفنگ را همراه داشتند و از نهر دجله هم کشتیهای جنگی به آنها کمک می‌کردند؛ به ما حمله‌ور شدند.در عین حال به خدا قسم، هنگامی درگیری دیدیم، هر سربازی از ما در حمله به دشمن، همانند یک لشکر عمل می‌کند! فریادهای «الله اکبر، عز نصره» در فضا پیچیده بود، به گونه‌ای که خیال می‌کردیم آسمان به زمین آمده است! جنگ و درگیری چهار روز به طول انجامید و در نهایت، حتی یک سرباز از قشون بریتانیا نماند که به کوت برگردد تا خبر شکست را به آنها برساند!حمله را ادامه دادیم و پس از آن نیز به زودی نیروی کمکی به ما رسید و ما پیروز شدیم. پس از آن تاریخ، همیشه در این فکر بوده‌ام که این فتح ناشی از عنایات حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه‌السلام شهید کربلا بوده است. [۲۰۸] . [صفحه ۳۸۶]

حضرت عباس دو افسر مسلمان قفقازی را جهت همکاری برای کمک به مسلمانان افغانی، به یکدیگر معرفی فرمودند

یکی از افسران نظامی قفقاز، به نام سرهنگ علی ملایوف، در زمان اشغال افغانستان از سوی ارتش شوری در سال ۱۹۷۹ میلادی مطابق ۱۳۵۸ شمسی، مأموریت می‌یابد که به مجاهدین مسلمان افغانی حمله‌ور شود.ولی چون این افسر قفقازی مسلمان و مسلمان‌زاده بوده است، نمی‌خواسته در جنگ با مسلمانان شرکت کند. در عین حال، چون به اجرای دستورات دولت روسیه مجبور بوده، چاره‌ای جز حمله به مسلمین نداشته است. لذا در تمام مدتی که می‌بایست مقدمات حمله‌ی مزبور را فراهم می‌کرده است، متوسل به حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام شده و برای فرار از اجرای اوامر مافوق، چاره‌جویی می‌کرده است.درست یک شب قبل از زمان حمله به افغانستان، خواب می‌بیند که وارد حرم حضرت اباالفضل العباس قمر بنی هاشم علیه‌السلام شده است و آن حضرت به استقبال او آمده‌اند. حضرت به او فرمودند: تو سرباز ما هستی، ما به تو کمک می‌کنیم! آنگاه کسی را به نام «احمد رحمانقلی اف» صدا زدند و خطاب به هر دو نفر آنان فرمودند: به یکدیگر اعتماد کنید و با هم کار کنید، و برای نجات مسلمانان افغانستان جهاد کنید!شخص مزبور، علی ملایوف، از خواب بیدار می‌شود و تا صبح نمی‌تواند بخوابد.فردا صبح به مقر ستاد خویش می‌رود و با کمال تعجب در دفتر آجودانی خود، همان افسری را می‌بیند که دیشب در عالم خواب، وی را در حضور حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام مشاهده کرده بود! لذا بی‌اختیار فریاد می‌زند: سروان احمد رحمانقلی اف تو هستی؟! این افسر، به حالت بهت‌زده، سکوت می‌کند و جوابی نمی‌دهد! و این در حالی بود که سرهنگ ملا یوف تا آن زمان، هرگز آن افسر را ندیده و [صفحه ۳۸۷] حتی اسم وی را هم نشنیده بود!پس از آنکه آن دو مدتی خیره خیره به هم نگاه می‌کنند، سرهنگ علی ملایوف بر خود مسلط می‌شود و می‌گوید: سروان احمد رحمان قلی اف، من هنوز صبحانه نخورده‌ام. آنگاه هر دو به رستوران پادگان می‌روند و هر کدام برای یکدیگر خواب دیشب خود را باز می‌گویند و معلوم می‌شود که حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام به همان ترتیب آن دو نفر را به همدیگر معرفی فرموده است. با این فرق که، سروان احمد رحمان قلی اف، با آنکه تا آن لحظه هرگز چهره‌ی سرهنگ علی ملایوف را ندیده بود، به علت اطلاعات نظامی سیاسی، نام وی را می‌دانسته و از مأموریت او خبر داشته است.باری، این دو افسر پس از معرفی حضرت اباالفضل العباس قمر بنی هاشم علیه‌السلام، با طراحی و کمک یکدیگر، همواره از یک طرف به مجاهدین مسلمان افغانستان اسلحه‌ی فراوان و مهمات کامل می‌رساندند، و از طرف دیگر اطلاعات درست و مفیدی در اختیار آنان می‌دادند و کمکهای دیگری هم به آنها می‌کردند.آنها بعدا در روزنامه‌های رسمی پاکستان مقالاتی درج کردند و کرامت حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام در این زمینه را، همواره به عنوان بزرگترین سند افتخار خودشان بازگو کردند. آن دو افسر ارادت کیش به حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام، اینک در دانشگاه پاکستان تدریس می‌کنند. [۲۰۹] . [صفحه ۳۸۸]

ملحقات بخش ۱۲ در این کتاب

موضوع: ۱- با توسل به امام حسین علیه‌السلام، آقا سید محمدحسین قمشه‌ای زنده شد، شماره قضیه: ۱۴۶موضوع: ۲- امام حسین علیه‌السلام دو قاتل را کشتند و هندو را زنده ساختند، شماره قضیه: ۱۴۸موضوع: ۳- رفتن سید حسین به کربلا با سوار شدن بر ترک اسب حضرت عباس علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۳۱موضوع: ۴- قتل راننده به دست حضرت ابوالفضل علیه‌السلام و رساندن دو خانم به نجف اشرف، شماره قضیه: ۱۳۵ موضوع: ۵- نجات خانمی از دست دزدان توسط حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۳۶ موضوع: ۶- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام هندوها را دور ساختند تا جنازه‌ی شیعه دفن شود، شماره قضیه: ۱۳۷ موضوع: ۷- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به جوانی فرمودند: بگو «یا صاحب الزمان» و او از غرق نجات یافت، شماره قضیه: ۱۳۸موضوع: ۸- با راهنمایی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام،ماشین به راه افتاد، شماره قضیه: ۱۳۹موضوع: ۹- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، مرد عرب را

زنده ساختند!، شماره قضیه: ۱۵۷موضوع: ۱۰- هدایت یونس ارمنی با عنایت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۷۲موضوع: ۱۱- نجات و هدایت راننده‌ی ارمنی با گفتن «یا اباالفضل»!، شماره قضیه: ۱۸۲موضوع: ۱۲- نجات مسافران هواپیما، با توسل یک ارمنی به حضرت عباس علیه‌السلام، شماره قضیه: ۲۴۸ موضوع: ۱۳- اطعام با برکت با توسل سید علی شاهرودی به حضرت عباس علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۱۴موضوع: ۱۴- راننده‌ی ارمنی با توسل به حضرت عباس علیه‌السلام، پدر شد، شماره قضیه: ۲۵۰موضوع: ۱۵- شفای حنجره‌ی مرحوم محدث زاده با توسل به امام حسین علیه‌السلام و درخواست روضه‌ی حضرت رقیه علیهاالسلام، شماره قضیه: ۲۶۹موضوع: ۱۶- شفای مقبل اصفهانی به وسیله‌ی سرودن شعر در سوگ امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۸موضوع: ۱۷- شفای نوجوان بیمار در کنار «درگاه» در لکنهو با حضور حضرت عباس علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۲۸موضوع: ۱۸- شفای کربلایی احد اردبیلی و رساندن او به کاروان، شماره قضیه: ۱۳۰موضوع: ۱۹- شفای سید گنگ، با عنایت حضرت عباس علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۳۴ [صفحه ۳۹۱]

گرفتن حاجات و شفا در مراسم عزاداری

شفای چشم مرحوم آیت الله العظمی بروجردی به برکت گل عزادار امام حسین

این قضیه توسط مرحوم آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی قدس سره نقل شده است:معظم له فرمودند: من در زمانی که در بروجرد بودم، به چشم درد سختی مبتلا شدم و هر چه معالجه نمودم، درد چشمم ساکت نمی‌شد و حتی اطبای آنجا، مرا از معالجه شدن مأیوس نمودند.روزی در ایام عاشورا که معمولا دستجات عزاداری برای تسلیت به منزل ما می‌آمدند نشسته بودم. مرسوم عزاداری بروجرد در عاشورا چنین بود که خود را به گل آلوده می‌کردند و این مسئله، خودش موجب تأثر و ابکاء می‌شد. من در مجلس نشسته بودم و به هیئت عزاداران نگاه می‌کردم، اشک می‌ریختم از جهت درد چشم هم ناراحت بودم.در همان حال، گویا ملهم شدم که قدری از آن گلهایی را که به سر و صورت اهل عزا [صفحه ۳۹۲] مالیده شده است، به چشم خود بکشم! لذا مقداری از گلهای سر شانه‌ی یک نفر از اهل عزا را به گونه‌ای که کسی متوجه نشد، برداشتم و به چشم مالیدم و فورا در چشم خود، احساس کردم که درد آن سبک شد. و این گونه چشم من رو به بهبودی گذاشت. تا اینکه به کلی کسالت آن رفع شد و بعدا هم در چشم خود نور و جلایی دیدم که خط بسیار ریز را نیز می‌خواندم و ابدا محتاج به عینک نگشتم.در چشم معظه له تا سن هشتاد و نه سالگی ابدا اثر ضعف دیده نمی‌شد و پزشکان حاذق چشم، اظهار تعجب نمودند که ممکن نیست چشم شخصی که مادام العمر از چشم خود به این اندازه استفاده‌ی خواندن و نوشتن برده باشد، باز در سن هشتاد و نه سالگی محتاج به عینک نباشد. [۲۱۰] .

شفای بیست و هفت بیمار در هنگام خواندن روضه‌ی حضرت عباس توسط مرحوم دربندی تبریز

داستان زیر را یکی از وعاظ تبریز، به نقل از افراد موثق، بر فراز منبر نقل کرده است:مرحوم دربندی، در ایام اقامتش در عتبات، به منظور زیارت حضرت ثامن الحجج علیه‌السلام، به ایران آمد و در هنگام مراجعت، از طریق آذربایجان عازم عتبات گردید. پیش از مراجعت به عتبات، بنا به تقاضای مردم متدین تبریز، به مدت ده روز در آن شهر اقامت کرد و در مسجد جامع تبریز، بساط تبلیغ و ارشاد گسترد.می‌گویند: جاذبه‌ی منبر ایشان به قدری قوی بوده که همه‌ی فضای مدرسه‌ی طالبیه و مساجد موجود در آن، از مردم متدین و عاشق دلسوخته‌ی سالار شهیدان پر می‌گشت، و [صفحه ۳۹۳] هر روز جمعی از عاشقان حسینی، در اثنای روضه‌ی ایشان غش می‌کردند و روی دستها از مسجد بیرون برده می‌شدند.در آذربایجان مرسوم است که در آخر هر مجلسی به قمر منیر بنی هاشم علیه‌السلام توسل می‌جویند. لذا مرحوم دربندی نیز روز نهم مجلس اعلام کرد: فردا، روضه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را

می‌خوانم؛ هر کس مریضی صعب العلاج دارد، به اینجا بیاورد، که ان‌شاءالله شفای همه‌شان را از قمر منیر بنی هاشم علیه‌السلام خواهیم گرفت!روز بعد، هر چه مریض و مریضه در شهر تبریز بود، به مجلس ایشان آوردند؛ تعداد بیمارانی که با پای خود به مجلس آمدند بی‌شمار بود و تعداد کسانی که روی تخت و یا با وسایل دیگر به مجلس آورده شده بودند به بیست و هفت نفر می‌رسید.هنگامی که مرحوم دربندی وارد مسجد شد نزد بیماران رفت و از آنها تفقدی کرد و به آنان فرمود: چند لحظه‌ی دیگر صبر کنید، همگی با شفای کامل از این مجلس بیرون خواهید رفت!زمانی نیز که بر فراز منبر قرار گرفت، خطاب به قمر منیر بنی هاشم علیه‌السلام عرض کرد: ای مولای من، من به عنوان نوکر شما به اهالی این شهر وعده داده‌ام، که امروز همه‌ی بیمارانشان از این مجلس با تن سالم بیرون می‌روند؛ از کرم شما بسیار دور است که نوکر خود را در میان این همه مردم، بی‌اعتبار کنید.آنگاه روضه‌ی بسیار با حالی خواند که در نتیجه‌ی آن همه‌ی مردم با بی‌تابی گریه کردند و جمعی هم غش کردند و روی دست مردم به بیرون برده شدند. هنگامی که مجلس به پایان رسید، همه‌ی آن ۲۷ نفر با پای خود، با تن سالم و شفای کامل به منزل خود رفتند! و این یکی از برکات حضرت ابوالفضل علیه‌السلام است که در یک مجلس دهها نفر مریض [صفحه ۳۹۴] صعب العلاج با توسل به آن باب الحوائج الی الله شفا پیدا کنند. [۲۱۱] .

شفای هفت حصبه‌ای در منزل آقای سرافراز به برکت مجلس عزاداری

این قضیه توسط جناب آقای سرافراز برای مرحوم آیت الله دستغیب نقل شده است:تقریبا بیست سال قبل، که اغلب مردم مبتلا به مرض حصبه می‌شدند؛ در خانه‌ی این حقیر، هفت نفر مبتلاـ به بیماری حصبه، در یک اطاق خوابیده بودند! شب هفتم ماه محرم الحرام برای شرکت در مجلس عزاداری، مریضها را در خانه به حال خود گذاشتم و پنج ساعت از شب گذشته بود که با خاطری پریشان به مجلس تعزیه داری خودمان، که مؤسس آن مرحوم حاج ملا علی سیف علیه الرحمه بود؛ رفتم. موقع تعزیه داری و سینه زنی، نوحه و مرثیه‌ی حضرت قاسم بن الحسن علیه‌السلام خوانده شد.پس از فراغت از تعزیه داری و ادای نماز صبح، با عجله به منزل می‌رفتم و در دل خود، شفای هفت نفر مریض را به وسیله‌ی حضرت امام حسین علیه‌السلام، از خدا می‌خواستم.وقتی به منزل رسیدم دیدم بچه‌ها اطراف منقل آتش نشسته‌اند و مختصر نانی را که از روز قبل و شب باقیمانده است، روی آتش گرم می کنند و با اشتهای کامل مشغول خوردن آن نانها هستند! از دیدن این منظره عصبانی شدم. زیرا خوردن نان، آن هم نانی که از روز و شب گذشته باقی مانده است برای شخص مبتلا به حصبه مضر است. دختر بزرگم که حالت عصبانیت مرا دید، گفت: ما همه خوب شدیم و از خواب [صفحه ۳۹۵] برخاستیم! اکنون چون گرسنه‌ایم، نان و چای می‌خوریم!من گفتم: خوردن نان برای مرض حصبه خوب نیست! دخترم گفت: پدر، بنشین تا من خواب خودم را تعریف کنم! ما همه خوب شده‌ایم! گفتم: خوابت را بگو.گفت: در خواب دیدم که این اطاق، روشنی زیادی دارد، مردی در اطاق ما آمد و فرش سیاهی در این قسمت از اطاق پهن کرد و مؤدبانه پهلوی در اطاق ایستاد. سپس پنج نفر با نهایت جلالت و بزرگواری وارد شدند که یک نفر آنها زن مجلله‌ای بود. آنها اول به طاقچه‌های اطاق و کتیبه‌هایی که به دیوار زده بود و اسم چهارده معصوم علیهم‌السلام روی آنها نوشته شده بود، با دقت نگاه کردند. پس از آن اطراف آن فرش سیاه نشستند و قرآنهای کوچکی از بغل بیرون آوردند و قدری خواندند.پس از آن یک نفر از آنها شروع کرد به خواندن روضه‌ی حضرت قاسم علیه‌السلام به زبان عربی. و من از اسم حضرت قاسم که مکرر می گفتند، فهیمدم روضه‌ی حضرت قاسم علیه‌السلام را می‌خوانند و همه‌ی آنها شدیدا گریه می کردند و مخصوصا آن زن خیلی سوزناک گریه می کرد. پس از آن، مردی که قبل از همه آمده بود، در ظرفهای کوچکی چیزی مثل قهوه آورد و جلو آنها گذاشت!من تعجب کردم که اشخاصی با این جلالت چرا پاهایشان برهنه است؟! جلو رفتم و گفتم: شما را به خدا قسم می‌دهم، کدام یک از شما حضرت علی علیه‌السلام هستید؟ یکی از آنها جواب داد و فرمود: منم! ایشان خیلی با محبت بودند، من گفتم شما را به خدا، چرا

پاهای شما برهنه است؟ پس با حالت گریه فرمود: ما در این ایام عزاداریم و پای ما برهنه است! فقط پای آن زن، در همان لباس سیاه پوشیده بود. گفتم: ما بچه‌ها همگی مریض هستیم، مادر ما هم مریض است، خاله‌ی ما هم مریض است. دراین هنگام حضرت علی علیه‌السلام از جای خود برخاستند و دست مبارک خود را [صفحه ۳۹۶] بر سر و صورت یک‌یک ما کشیدند و نشستند و فرمودند: خوب شدید. فقط بر سر مادرم دست نکشیدند. من گفتم: مادرم هم مریض است. فرمودند: مادرت باید برود!از شنیدن این حرف گریه کردم و التماس نمودم. پس در اثر عجز و لابه‌ی من برخاستند و دستی هم روی لحاف مادرم کشیدند. سپس چون خواستند از اطاق بیرون روند، رو به من کردند و فرمودند: «بر شما باد به نماز، که تا شخص مژه‌ی چشمش بهم می‌خورد باید نماز بخواند!» من تا در خانه به دنبال آنها رفتم، دیدم مرکبهای سواری که برای آنان آورده‌اند، روپوشهای سیاه دارد! آنها رفتند و من برگشتم.در این وقت از خواب بیدار شدم و صدای اذان صبح را شنیدم. دست بر دست خودم و برادران و خاله و مادرم گذاشتم، دیدم هیچکدام تب نداریم! همه برخاستیم و نماز صبح را خواندیم، چون احساس گرسنگی زیادی در خود می‌کردیم، لذا چای دم کردیم و با نانی که موجود بود، مشغول خوردن شدیم، تا شما بیایید و صبحانه تهیه کنید.خلاصه تمام هفت نفرشان سالم بودند و احتیاجی به دکتر و دوا پیدا نکردند. [۲۱۲] .

بچه‌ای که قوز داشت به منبر بسته شد و شفا گرفت

این قضیه توسط مرحوم آیهٔ الله حاج آقا مولوی قندهاری، برای شهید دستغیب نقل شده است:در قندهار حسینیه‌ای از اجداد ما است که در آنجا عزای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام برپا می‌شود.دختر عموی مادرم بنام «عالم تاب» که عمه‌ی مرحوم حاج شیخ محمد طاهر [صفحه ۳۹۷] قندهاری بود، با اینکه به مکتب نرفته بود و درسی هم نخوانده بود و نمی‌توانست خط بخواند، بواسطه‌ی صفای عقیده‌ای که داشت، وضو می‌گرفت و یک صلوات می‌فرستاد و دست روی سطر قرآن مجید می‌گذاشت و آن را تلاوت می‌کرد! و برای هر سطری صلوات می‌فرستاد و آن را می‌خواند و باین ترتیب قرآن را می‌خواند و الان هم چنین است!این زن پسری بنام عبدالرؤف دارد که در بچگی در سینه و پشت او کاملا- برآمدگی (قوز) داشت و من خودم بارها او را مشاهده کرده بودم. بالاخره عالم تاب شب عاشورا برای عزاداری، بچه چهار ساله‌ی خودش را به همان حسینیه می‌آورد.پدر و مادر عبدالرؤف، آرزوی مرگش را داشتند. چون هم خودش و هم آنان ناراحت بودند. پس از پایان عزاداری گردن عبدالرؤف را به منبر می‌بندند و می‌گویند: یا حسین، از خدا بخواه که این بچه را تا فردا یا مرگ و یا شفا دهد.در آن شب ما خواب بودیم و ناگهان با صدای غرشی همه‌ی ما بیدار شدیم و دیدیم بدن بچه می‌لرزد و او بلند می‌شود و بر زمین می‌افتد و نعره می‌زند! ما با دیدن این منظره پریشان شدیم.مادر به عالم تاب گفت: بچه را به خانه برسان که در آنجا بمیرد تا پدرش که عصبانی است، اعتراضی نکند، بالاخره مادر، بچه را در برگرفت. از شدت لرزش بچه، مادر هم می‌لرزید تا اینکه به منزلش رفتیم. لرزش بچه تا سه چهار روز ادامه داشت! پس از این لرزشهای متوالی، گوشتهای زاید آب شد و پشت او صاف گردید بطوریکه هیچ اثری از برآمدگی باقی نماند!چندی قبل که عبدالرؤف به اتفاق مادرش برای زیارت به عراق آمده بود، او را [صفحه ۳۹۸] ملاقات کردم. او جوان رشید و بلند قدی شده بود. [۲۱۳] .

شفای بیماری دختر آقای سردار، بوسیله اشک عزای امام حسین

این قضیه توسط عالم بزرگوار جناب آقای لنگرودی، در کتاب توسلات ذکر شده است:در حدود ده سال قبل، شخصی ثقه و راستگو که معروف به سردار بود و حدود صد سال از عمرش می‌گذشت و فعلا به رحمت ایزدی پیوسته است، این کرامت را برای بنده نقل کرد:آقای سردار گفت: روزی دخترم به مرض سختی مبتلا شد. به گونه‌ای که تمام دکترهای حاذق تهران از معالجه‌اش

مأیوس شدند و از دادن نسخه خودداری کردند. ولی من در اثر شدت علاقه، نتوانستم از او دل برگیرم. از طرفی چون محبت محمد و آل محمد علیهم‌السلام در نهادم بود، روزی با قلبی شکسته و پریشان، در اطاق خلوتی نشستم و یک استکان به دست گرفتم و یک یک مصائب حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام را به یاد می‌آوردم و متأثر می‌شدم و در حال تأثر، گاهی به یاد علی اکبر علیه‌السلام و ناکامی او، گاهی به یاد علی اصغر علیه‌السلام و تشنه کامی او، گاهی به یاد حضرت زینب علیهاالسلام و پریشانی او، گاهی به یاد ابوالفضل علیه‌السلام و ناامیدی او اشک می‌ریختم.بالاخره اشکم سیل‌آسا جاری گردید! آنگاه موقع را مغتنم شمردم و استکان را زیر چشمهایم قرار دادم و اشکها را در استکان جمع نمودم! [صفحه ۳۹۹] بعد از این عمل، به بالین دختر مریضم آمدم و از همان اشک چشم که در راه مصائب حضرت امام حسین علیه‌السلام ریخته بودم، با قاشق کوچکی، در دهان مریضه ریختم! طولی نکشید که او چشمش را باز کرد و به من سلام کرد!پرسیدم حالت چطور است؟ گفت: قلبم روشن شده است. از آن روز به بعد بحمدالله کم کم کسالت او مرتفع گردید و شفای کامل نصیبش شد. من هم شکرانه‌ی چنین موهبتی را بجای آوردم و از نگرانی و اندوه نجات یافتم. [۲۱۴] .

نجات مولف حیاة العباس و همراهانش در کشتی طوفان زده، به برکت عزاداری برای حضرت عباس

مؤلف کتاب «حیاة العباس» می‌نویسد:در سال ۱۳۳۷ هجری قمری به کربلا و کاظمین مشرف شدم. عید غدیر در کاظمین بودم و به شرف زیارت آن دو امام همام علیهماالسلام موفق شدم. بعد از آن نزد مرحوم آقا سید اسماعیل صدر رفتم و سپس با کشتی کوچک به بصره آمدم.در آنجا به انتظار کشتی دودی ماندم و انتظارم تا بیست و هشتم ذیحجه به طول انجامید زمانی که کشتی دودی وارد شد، آن را توقیف کردند و اجازه‌ی سوار شدن ندادند.برای سفر به خرمشهر، من تنها نبودم و چهل نفر دیگر از اهل فسا و نوبندگان وفدشکو نیز با من همراه بودند. وقتی که وضع را چنین دیدیم، ناچار به کشتی بادی نشستیم. روز اول محرم ۱۳۳۸ هجری قمری، سوار کشتی شدیم. از این چهل و یک نفر مسافر، چند نفر آنها زن و بچه بودند. بالاخره به سمت بوشهر حرکت کردیم. [صفحه ۴۰۰] روز دوم محرم، همراهانم از من تقاضا کردند که یک روضه بخوانم. من بر روی یک بلندی، قرار گرفتم و روضه‌ی ورود حضرت امام حسین علیه‌السلام به کربلا را خواندم. آنها دانستند که من از ذاکریه حضرت امام حسین علیه‌السلام هستم.شب چهاردهم محرم کشتی به گرداب افتاد و در اثر باد مخالف، تقریبا دو فرسخ از راه آمده را برگشت! ماه آسمان را می‌دیدم که دور سر ما دور می‌زد! باد سخت شده بود و بادبان پاره شد و کشتی سوراخ گردید! به گونه‌ای که می‌دیدم آب از زیر، به کشتی وارد می‌شود. کشتی بر روی آب، دو ساعت دور خود حیران می‌گردید و اختیار آن به کلی از دست ملاح، گرفته شده بود.همه به جزع و فزع افتادند و دل بر مرگ نهادند. حتی شهادتین را نیز گفتیم، که ناگهان ملاح وحشتزده، گفت: مگر نه این است که شما زوارید؟! مگر نه اینکه شما از خدمت امام علیه‌السلام آمده‌اید و روضه خوان هستید؟! یک چیزی بگویید، تا از این طوفان راحت شویم!حقیر سراپا تقصیر، مشغول خواندن روضه‌ی ابوالفضل العباس علیه‌السلام شدم و خدا را به شهادت می‌طلبم که غرضی جز نجات، در دلم نبود. بعد از روضه من نیز، یک نفر فسایی نوحه خوانی کرد و سینه زنی مفصلی نمودیم و خسته شدیم. سپس دست به دعا برداشتیم و حضرت عباس علیه‌السلام را شفیع قرار دادیم.در اثنای توسل، سوراخ کشتی را از زیر آن گرفتند و پرده‌ی (بادبان) دیگر نصب نمودند. با پایان یافتن توسل، صدای ملاح بلند شد که گفت: آسوده خاطر باشید، باد مراد آمد! با اینکه مسافت راه، زیاد بود، فردای آن شب وارد شهر شدیم. [۲۱۵] . [صفحه ۴۰۱]

توسل به حضرت عباس برای نجات آذربایجان از توده‌ای‌ها و دموکراتها

این قضیه توسط حضرت آیة الله حاج سید محمد مفتی الشیعة نقل شده است:ماجرای زیر مربوط به زمانی است که دمکراتها بر

آذربایجان مسلط شدند، آذربایجان ایران را از حکومت مرکزی جدا نمودند و دولت جمهوری آذربایجان را تشکیل دادند! تبریز مرکز آنان گشت، و پیشه‌وری - در صدر آن دولت - از تدریس و نوشتن لغت فارسی در مدارس و دوائر، جلوگیری کرد و زبان آذری را زبان رسمی حکومت جدید قرار داد. ولی البته هنوز مرزها و حدود آن معین نشده بود.آن زمان من در اردبیل محصل بودم. به قصد ادامه‌ی تحصیل در حوزه‌ی علمیه‌ی قم،تصمیم گرفتم از اردبیل خارج شوم و به تهران و سپس به قم بروم. ماشین گرفتم و به طرف تهران حرکت کردیم. بین شهرستان میانه و زنجان، راهها بسته بود و دمکراتها مانع عبور ماشینهایی که از اطراف آذربایجان به تهران می‌رفت، می‌شدند. فقط به بعضی از افراد مانند پیرزنها و مریضها اجازه‌ی عبور داده می‌شد.ما خواستیم برگردیم، یک درجه‌دار ارتش آذربایجان، که همراه ما بود، مرا شناخت و نزدیک سروان آذری (که گویا او هم با ما همشهری بود) برد و به وی گفت: این آقا، فرزند مرحوم آقای سید تقی مجتهد است و می‌خواهد برای تحصیل برود، به او اجازه بدهید که از مرز حکومت آذربایجان عبور بکند.او گفت: صدور اجازه دست ما نیست. سپس اسم یک شخصی را ذکر کرد و ما را نزد او برد و گفت: این آقا، محصل علوم دینی است و می‌خواهد برای تحصیل به قم برود.آن شخص، که از قد و قامت و حتی لهجه‌اش معلوم بود که از افراد آذربایجان شوروی است، گفت: نمی‌شود اجازه داد، چون اینها جوانند و نمی‌فهمند و ایشان را در قم بر ضد ما پرورش می‌دهند. [صفحه ۴۰۲] من متأثر شدم و مأیوسانه به زادگاه خویش - اردبیل - برگشتم و در مساجد آبا و اجدادی خودمان، مشغول اقامه‌ی نماز شدم، ولی هر روز، وضع شهرمان بدتر از روز قبل می‌شد. سربازها را لخت و عریان به حمام می‌بردند و مردم را از تعزیه داری و اطعام و احسان و کمک به مساجد و تکیه‌ها منع می‌کردند و پولهای جمع شده را برای تأمین مخارج جلسات و اجتماعات خودشان می‌خواستند!تصادفا مسجد جمعه، که یکی از مساجد قدیمی و از جمله آثار باستانی شهر اردبیل می‌باشد، عالم نداشت و چند نفر از توده‌ایهای متنفذ نیز که در آن محله بودند از روضه خوانی و نماز در آن، ممانعت می‌کردند. لذا جمعی از ریش سفیدان محل، برای اقامه‌ی نماز، مرا به آن مسجد بردند و بعد از نماز صبح نیز در آن روضه گذاشته بودند. من برای نماز به آن مسجد می‌رفتم و چون تهدید می‌شدم، می‌خواستم نروم، ولی مؤمنین به من قوت قلب دادند و مانع انصراف من از اقامه‌ی جماعت در مسجد مزبور بودند.از سوی مخالفین انواع و اقسام اذیتها صورت می‌گرفت و البته، به ملاحظه‌ی موقعیت آباء و اجدادی و نفوذ عشیره‌ای ما، ممانعت علنی از رفتن ما به مسجد نمی‌شد. باری، یک روز بعد از نماز صبح، روضه خوان نیامد و بعدا معلوم شد که وی را تهدید کرده بوده‌اند.در مسجد مرحوم صاحب زمانی، بالای قسمتی که طشتهای آب را در ایام محرم در آنجا قرار می‌دهند، عکس حضرت عباس علیه‌السلام و شمایل آن حضرت را که نمایانگر ضربه‌ی وارده به سر مبارک ایشان بود، زده‌اند. البته شمایل مزبور پشت پرده قرار دارد و پرده‌ی روی آن را فقط در شبهای عاشورا، زمانی که دسته‌های مهمی از محله‌های مختلف شهر با تشریفات خاص برای تعزیه داری به آن مسجد می‌آیند، کنار می‌زنند [صفحه ۴۰۳] و شور و احساسات عزاداران با دیدن شمایل به حدی تشدید می‌شود که چندین نفر از کثرت گریه به حال غش و اغما می‌افتد!خلاصه چون روضه خوان در آن روز نیامد، مردم حدس زدند که توده‌ایها مانع آمدن وی شده‌اند. برخی از آنها رو به قبله نشستند و من هم در جلو آنها قرار گرفتم (مثل حالت نماز جماعت). یکی از پیرمردان به نام کربلایی ابراهیم علاف، که از معمرین شهر ولی فردی با نشاط بود و محاسن بلند و سفید و قیافه‌ای نورانی داشت و از مریدها و مقلدین مرحوم ابوی بود، مردم را دعوت نمود که برای نابودی دشمنان اسلام و شعائر مذهبی، و محو دشمنان استقلال مملکت متوسل به حضرت عباس علیه‌السلام شوند و آنگاه خودش به جای روضه خواندن، پرده را از روی شمایل حضرت عباس علیه‌السلام بالا زد.با ظهور شمایل منسوب به آن حضرت، و نگاه مردم به آن؛ دلها، یادآور مصائب آن حضرت گردید و جمعی از کثرت بکا از حال رفتند. من چون دیدم مردم دارند از حال می‌روند و شاید بعضی از مؤمنین، به علت گریه و ناله، دچار آسیبی گردند، برخاستم و پرده را پایین آوردم.به هر حال، مردم بعد از مدتی گریه، با التماس دعا از یکدیگر متفرق شدند. خوشبختانه، چون طرف صبح بود، مأموران توده‌ای نبودند و در نتیجه مشکلی پیش نیامد.روز بعد، بعد از

اقامه‌ی نماز صبح، جماعتی از مؤمنین نتیجه‌ی توسل پر شور آن روز را، که در خواب دیده بودند، به من اظهار کردند. خوابها متعدد ولی شبیه هم بود! و همگی نوید نزدیکی فرج و نابودی توده‌ایها را می‌داد. دو نفر از حاضرین در توسل، که یکی‌شان همان پیرمرد - کربلایی ابراهیم علاف - بود و دیگری حاج مؤمن بقال نام داشت، گفتند: [صفحه ۴۰۴] ما در خواب دیدیم قشون دشمن شهرها را محاصره کرده‌اند و مردم شدیدا مضطرب و گریان و حیران هستند. در این وقت شخصی نورانی، که بر اسب سفیدی سوار بود و شمشیری بران در دست داشت، ظاهر شد! پرسیدیم این شخص کیست؟ گفتند: او قمر بنی هاشم علیه‌السلام است، و ما خوشحال شدیم. آن حضرت بر لشگر اعدا حمله بردند و آنها فرار کردند و ایشان هم به تعقیب آنها پرداختند تا اینکه آنها از کوه‌های نمن (که تقریبا حدود مرزی آذربایجان است) به داخل شهر خودشان گریختند و آن حضرت پرچمی را که در دست دیگر داشتند، بر بالای کوههای آنجا نصب کردند و از چشمها غائب شدند!همه‌ی مردم از شنیدن این خوابها از آن چند نفر مؤمن امین، خوشحال شدند و اطمینان پیدا کردند که توسل آنها مورد توجه واقع شده است.پس از آن نیز در مدت زیادی طول نکشید، که پیشه‌وری و سران دمکرات به کشور شوروی سابق فرار کردند و مملکت ما از اشغال عوامل روسیه نجات یافت. [۲۱۶] . [صفحه ۴۰۵]

ملحقات بخش ۱۳ در این کتاب

موضوع: ۱- شفای دو نفر به برکت دست فلزی در حسینیه شهرک مسعودیه، شماره قضیه: ۳۸موضوع: ۲- شفای دستهای بچه‌ی ارمنی، با مالیدن به پرچم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام در اصفهان، شماره قضیه: ۲۵۵موضوع: ۳- شفای مخیلف در مجلس عزای خرمشهر، شماره قضیه: ۱۲۷ موضوع: ۴- شفای پسر یازده ساله، به برکت حضور حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۲۹موضوع: ۵- شفای خانمی در مراسم عزای حضرت رقیه علیهاالسلام در حرم ایشان، شماره قضیه: ۱۴۵موضوع: ۶- بینا شدن مرحوم محمد رحیم اسماعیل بیگ، در جلسه‌ی عزای حضرت زینب علیهاالسلام، شماره قضیه: ۲۵۹موضوع: ۷- شفای فوزیه زیدان جبل عاملی، به برکت شرکت در مراسم عزاداری، شماره قضیه: ۲۶۲ موضوع: ۸- شفای آقای مهدی تعجبی در مجلس عزای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۶۲موضوع: ۹- شفای شخص مسیحی به وسیله‌ی توسل به حضرت عباس علیه‌السلام و مسلمان شدن او، شماره قضیه: ۱۷۹ موضوع: ۱۰- شفای سرطان حنجره‌ی فرزند راجه‌ی گوالپور هند، در مراسم عزای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: ۲۵۱موضوع: ۱۱- شفای فرزند یهودی به برکت مراسم عزای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: ۲۵۳ [صفحه ۴۰۹]

گرفتن حاجات و شفا در حرم امام حسین (ع)

ادای قرض سید محمد جعفر سبحانی، به برکت دعا در حرم امام حسین

سید جلیل القدر جناب آقای سید محمد جعفر سبحانی (امام جماعت مسجد آقالر) این قضیه را نقل فرمود: در سالی همراه با مادرم به کربلا مشرف شده بودم. آن مرحومه در آنجا مریض شد و مرضش بیش از چهل روز طول کشید و به این واسطه، به قرض بسیاری مبتلا شدم.در این مدت هم، نه از شیراز و نه از راه دیگر، هیچ پولی به من نرسید، بنابراین به مولای خود، حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام پناه بردم و به حرم مطهر مشرف شدم.همان بالای سر حضرت امام حسین علیه‌السلام عرض کردم: یا مولای، شما که می‌دانید چقدر ناراحت و گرفتار هستم! به فریاد من برسید.وقتی از حرم مطهر خارج شدم، پس از فاصله‌ی کمی، نماینده‌ی مرحوم آیهٔ الله آقا میرزا محمد تقی شیرازی قدس سره به من رسید و گفت: از طرف میرزا سفارش شده است که هر چه لازم دارید،

به شما بدهم! گفتم: تا چه اندازه؟ گفت: مقدار آن تعیین نشده است! [صفحه ۴۱۰] بلکه هر چه شما تعیین کنید.پس تمام قروض را ادا کردم و تا هنگامی که در کربلا مشرف بودم، تمام مخارج من تأمین گردید. [۲۱۷] .

شاگرد شیخ انصاری متأهل و صاحب خانه شد

در بین طلاب و شاگردان مرحوم شیخ مرتضی انصاری قدس سره، یک شیخ طلبه‌ای بوده است که در زمانی از وضع طلبگی ناراحت شده بود و از فقر و ناداری به تنگ آمده بود.او تصمیم می‌گیرد که نزد قبر حضرت امام حسین علیه‌السلام، در تحت قبه برای دو حاجتی که داشته است، دعا کند. رسم او این بوده است که در هر شب جمعه که درس‌ها تعطیل بود، از نجف به کربلا می‌آمده است.بالاخره در آن شب جمعه به کربلا آمد و تحت قبه‌ی استجابت، درخواست کرد که یا حسین! من از شما دو چیز می‌خواهم: یکی خانه و دیگری زن! زیرا شیخ مرتضی انصاری به غیر از خرج نان و پنیر، چیز دیگری به من نمی‌دهد.سپس پیش خود، مدتی را معین کرد که تا یک هفته‌ی دیگر باید حاجتم داده شود و چنانچه داده نشد، شکایت امام حسین علیه‌السلام را به پدرشان حضرت علی علیه‌السلام خواهم کرد. او گفت: شب جمعه دیگر موعد من است و چنانچه حاجت خود را نگرفتم، دیگر به زیارتتان نخواهم آمد!پس از مراجعت به نجف اشرف و گذشتن موعد مقرر، باز در هفته‌ی دیگر بنا به مرسوم خودش به جانب کربلا رهسپار گردید! وقتی که او به وادی ایمن کربلا رسید و [صفحه ۴۱۱] چشمش به گنبد مطهر افتاد، گفت: آقا! حالا که شما حاجت مرا روا نساختید و یک هفته هم منقضی شد، من هم به زیارتتان نمی‌آیم. سپس از همانجا برگشت و خسته و مانده وارد نجف شد و خواست به حرم حضرت علی علیه‌السلام برود. ولی چون خسته بود، قادر به رفتن نبود و با خود گفت: فردا صبح به حرم می‌روم!فردا صبح، اول آفتاب، طلبه‌ای از طرف مرحوم شیخ با عجله آمد و گفت: شیخ به شما پیغام داده است که حتما قبل از تشرف به حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزد من بیا، زیرا امر واجبی در کار است! پس از این پیغام، آن طلبه به خدمت مرحوم شیخ قدس سره رفت.مرحوم شیخ فرمود: حضرت امام حسین علیه‌السلام به من امر کرده‌اند که وضع تو رسیدگی کنم و تو را راضی کنم، قبل از اینکه به حرم حضرت علی علیه‌السلام مشرف شوی! مبادا شکایت حسین را به پدرش بنمایی!سپس مرحوم شیخ خانه‌ای برای او خریداری نمود و یکی از تجار را طلبید و درخواست کرد که دخترش را به آن طلبه تزویج نماید! خلاصه او با توسل به حضرت امام حسین علیه‌السلام، به هر دو حاجت خود رسید. [۲۱۸] .

امام زمان سید عزیزالله را پیاده از کربلا تا مکه در هفت روز بردند

در کتاب معجزات و کرامات نقل شده است که عالم جلیل و زاهد بی‌بدیل، جناب آقای حاج سید عزیزالله فرمودند:من در زمانی که در نجف اشرف مشرف بودم، برای زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در عید فطر به کربلا رفتم و در مدرسه‌ی صدر، میهمان یکی از دوستان بودم و بیشتر اوقاتم را در حرم مطهر امام حسین علیه‌السلام می‌گذارنیدم. [صفحه ۴۱۲] یک روز که به مدرسه وارد شدم، دیدم جمعی از رفقا دور هم جمع شده‌اند و می‌خواهند به نجف اشرف برگردند. ضمنا از من سؤال کردند که شما چه وقت به نجف برمی‌گردی؟ من گفتم: شما بروید. من می‌خواهم از همین جا به زیارت خانه‌ی خدا بروم! گفتند: چطور؟ گفتم: زیر قبه‌ی حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام دعا کردم که پیاده، رو به سوی محبوب بروم و در ایام حج، در حرم خدا باشم.همراهان و دوستانم بالاتفاق مرا سرزنش کردند و گفتند: مثل اینکه در اثر کثرت عبادت و ریاضت، دماغت خشک شده و دیوانه شده‌ای! تو چگونه می‌خواهی با این ضعف مزاج و کسالت، پیاده در بیابانها سفر کنی؟ تو در همان منزل اول به دست عربهای بادیه‌نشین می‌افتی و تو را از بین می‌برند!من از سرزنش و گفتار آنها فوق‌العاده متأثر شدم و قلبم شکست و با اشک ریزان از اطاق بیرون آمدم و یکسره به حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام رفتم و زیارت مختصری کردم. سپس به طرف بالای سر مبارک رفتم و در گوشه‌ای

نشستم و به دعا و توسل و گریه و ناله مشغول شدم.ناگهان دیدم دست یداللهی حضرت بقیةالله روحی فداه بر شانه‌ی من خورد و ایشان فرمودند: آیا میل داری با من پیاده به خانه‌ی خدا مشرف شوی؟! عرض کردم: بله آقا! حضرت فرمودند: پس قدری نان خشک که برای یک هفته‌ی تو کافی باشد و لباس احرام خود را بردار و در فلان روز و فلان ساعت در همین جا حاضر باش و زیارت وداع را بخوان، تا با یکدیگر از همین مکان مقدس به طرف مقصدتان حرکت کنیم! عرض کردم: چشم، اطاعت می‌کنم.سپس آن حضرت از من جدا شدند و من از حرم بیرون آمدم. در روز موعود مقداری نان خشک به همان اندازه‌ای که حضرت مولا علیه‌السلام فرموده بودند، تهیه کردم [صفحه ۴۱۳] و لباس احرامم را برداشتم و به حرم مطهر مشرف شدم و در همان مکان معین، مشغول زیارت وداع بودم، که ناگهان آن حضرت را ملاقات کردم و در خدمت ایشان از حرم بیرون آمدیم و از صحن مطهر و سپس از شهر خارج شدیم و ساعتی راه پیمودیم.نه آن حضرت با من صحبت می‌کردند و نه من می‌توانستم با ایشان حرف بزنم و مصدع اوقات ایشان بشوم و خیلی با هم عادی بودیم. تا اینکه در همان بیابان به محلی که مقداری آب بود، رسیدیم. آن حضرت خطی به طرف قبله کشیدند و فرمودند: این قبله است! تو اینجا بمان، نمازت را بخوان و استراحت کن. من در هنگام عصر می‌آیم، تا با هم به طرف مکه برویم. من قبول کردم و آن حضرت تشریف بردند.هنگام عصر باز آن بزرگوار تشریف آوردند و فرمودند: برخیز تا برویم. من حرکت کردم و خورجین نان را برداشتم و مقداری راه رفتیم. هنگام غروب آفتاب، به جایی رسیدیم که قدری آب در محلی جمع شده بود. آن حضرت به من فرمودند: شب در اینجا باش! سپس خطی به طرف قبله کشیدند و فرمودند: این قبله! و من فردا صبح می‌آیم تا با هم بطرف مکه برویم.بالاخره، تا یک هفته به همین نحو گذشت. صبح روز هفتم آبی در بیابان پیدا شد. آن بزرگوار به من فرمودند: در این آب غسل کن و لباس احرام بپوش و هر کاری که من می‌کنم تو هم انجام بده و با من لبیک‌ها را بگو، زیرا که اینجا میقات است! من آنچه را حضرت فرمودند و عمل کردند، انجام دادم و بعد دوباره مختصری راه پیمودیم و به نزدیک کوهی رسیدیم.در آنجا صداهایی به گوشم رسید. عرض کردم: این صداها چیست؟ حضرت فرمودند: از کوه بالا برو، در آنجا شهری می‌بینی، داخل آن شهر شو! آن حضرت این سخن را فرمودند و از من جدا شدند. [صفحه ۴۱۴] من از کوه بالا رفتم و سپس به طرف آن شهر رفتم و از کسی پرسیدم: اینجا کجاست؟ او گفت: این شهر مکه است و آن خانه‌ی خداست! یک مرتبه به خود آمدم و خود را ملامت می‌کردم که چرا هفت روز در خدمت آن حضرت بودم ولی از ایشان استفاده‌ای نکردم و چرا با این موضوع پراهمیت، اینقدر عادی برخورد نمودم؟به هر حال ماه شوال و ذیقعده و چند روز از ماه ذیحجه را در مکه بودم. بعد از آن رفقایی که با وسیله حرکت کرده بودند، پیدا شدند. من در تمام این مدت مشغول عبادت و زیارت و طواف بودم و با جمعی نیز آشنا شده بودم. وقتی آشنایان و دوستانم مرا در مکه دیدند، تعجب کردند.از آن زمان قضیه‌ی من در بین آنهایی که مرا می‌شناختند، معروف شد و این برکات از همان دعایی بود که تحت قبه‌ی حرم سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام کردم و خدا دعایم را به برکت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام مستجاب کرد. [۲۱۹] .

چهل شب جمعه زیارت امام حسین برای تشرف به محضر حضرت بقیة الله

مرحوم حاجی نوری در کتاب نجم الثاقب می‌فرماید: عالم جلیل، مجمع فضائل و فواضل، شیخ علی رشتی رضوان الله تعالی علیه این قضیه را نقل کردند:زمانی از زیارت حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام، از راه آب به طرف نجف برمی‌گشتم و در کشتی کوچکی که بین کربلا و طویریج، مسافرکشی می‌کرد، نشستم. مسافرین آن کشتی که همه اهل حله بودند، مشغول لهو و لعب و مزاح و خنده بودند. فقط یک نفر در میان آنها خیلی باوقار و سنگین نشسته بود و با آنها در مزاح و [صفحه ۴۱۵] لهو و لعب مشغول نمی‌شد و گاهی آن جمعیت با او درباره‌ی مذهبش شوخی و استهزاء می‌کردند و به او طعن می‌زدند و او را اذیت می‌کردند! در عین حال آنها در غذا و طعام با او شریک و هم خرج بودند! من از این رفتارشان تعجب می‌کردم، ولی در کشتی

نمی‌توانستم از او چیزی سئوال کنم.بالاخره به جایی رسیدیم که عمق آب کم بود و چون کشتی سنگین بود و ممکن بود به گل بنشیند، ما را از کشتی پیاده کردند. وقتی که در کنار فرات راه می‌رفتیم، من از آن مرد با وقار پرسیدم: چرا شما با آنها اینطور با وقار و احترام رفتار می‌کنید و آنها شما را اینطور اذیت می‌کنند؟!آن شخص گفت: اینها اقوام من و همگی سنی هستند. پدرم هم سنی بود، ولی مادرم شیعه بود من خودم هم سنی بودم، ولی به برکت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه به مذهب تشیع مشرف شدم!گفتم: شما چطور شیعه شدید؟ گفت: اسم من یاقوت و شغلم روغن فروشی در کنار جسر حله بود. چند سال قبل، برای خریدن روغن از حله همراه با جمعی، به قریه‌ها و مکان چادرنشینان اطراف حله رفتم و به اندازه‌ی مسافت چند منزل، از حله دور شدم. بالاخره در آنجا آنچه را می‌خواستم خریدم و با جمعی از اهل حله برگشتم.در یکی از منازل که استراحت کرده بودم، خوابم برد و وقتی بیدار شدم، دیدم رفقا رفته‌اند و من تنها در بیابان مانده‌ام! اتفاقا راه ما تا حله راه بی‌آب و علفی بود و درندگان زیادی هم داشت و آبادی هم در آن نبود!به هر حال من برخاستم و آنچه داشتم بر مرکبم بار کردم و به دنبال آنها رفتم. ولی راه را گم کردم و در بیابان متحیر ماندم و کم‌کم از تشنگی و درندگانی که ممکن بود به سراغم بیایند، فوق‌العاده به وحشت افتادم، پس به اولیاء خدا! که آن روز به آنها معتقد [صفحه ۴۱۶] بودم مثل ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و غیر هم متوسل شدم و استغاثه کردم، ولی خبری نشد!در آن هنگام یادم آمد که مادر به من می‌گفت: ما امام زمانی داریم که زنده است و هر وقت کار بر ما مشکل می‌شود و یا راه را گم می‌کنیم، او به فریادمان می‌رسد و کنیه‌اش «اباصالح علیه‌السلام» است. من با خدای تعالی عهد بستم که اگر او مرا از این گمشدگی نجات بدهد، به دین مادرم که مذهب شیعه است مشرف می‌گردم.بالاخره به آن حضرت استغاثه کردم و فریاد می‌زدم. «یا اباصالح ادرکنی»! ناگهان دیدم یک نفر کنار من راه می‌رود و بر سرش عمامه‌ی سبزی مانند اینها (به علفهایی که کنار نهر روییده بود، اشاره کرد) است. او راه را به من نشان داد و فرمود: «به دین مادرت مشرف شو! سپس فرمود: الان به قریه‌ای می‌رسی، که اهل آنجا همه شیعه‌اند. گفتم: ای آقای من! شما با من نمی‌آیی تا مرا به این قریه برسانی؟ فرمودند: «نه، زیرا در اطراف دنیا هزارها نفر به من استغاثه می‌کنند و من باید به فریادشان برسم و آنها را نجات بدهم!» و فورا از نظر غائب شدند.چند قدمی که رفتم، به آن قریه رسیدم! با آنکه به قدری مسافت تا آنجا زیاد بود که رفقایم در روز بعد به آنجا رسیدند. وقتی به حله رسیدم، نزد سیدالفقهاء جناب سید مهدی قزوینی ساکن حله رفتم و قضیه‌ام را برای او نقل کردم و شیعه شدم و معارف تشیع را از او یاد گرفتم. سپس از او سئوال کردم که من چه بکنم تا یک مرتبه‌ی دیگر هم خدمت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه برسم و آن حضرت را ملاقات کنم؟سید قزوینی فرمود: چهل شب جمعه به کربلا برو و امام حسین علیه‌السلام را زیارت کن! پس از آن، به این کار مشغول شدم و هر شب جمعه از حله به کربلا می‌رفتم، تا آنکه شب جمعه‌ی آخری شد. تصادفا دیدم که مأمورین برای ورود به شهر کربلا جواز [صفحه ۴۱۷] می‌خواهند و آنها این دفعه سخت‌گیری می‌کنند. من هم نه جواز و تذکره‌ای داشتم و نه پولی داشتم که آن را تهیه کنم و متحیر ایستاده بودم!مردم صف کشیده بودند و جنجالی برپا بود. هر فکری کردم که از راهی، مخفیانه وارد شهر کربلا شوم، ممکن نشد. در این موقع از دور حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را در لباس اهل علم ایرانی که عمامه سفیدی بر سر داشتند، در داخل شهر کربلا دیدم!من پشت دروازه بودم و به ایشان استغاثه کردم. ایشان از دروازه خارج شدند و نزد من تشریف آوردند و دست مرا گرفتند و از دروازه داخل کردند. مثل اینکه کسی مرا ندید! وقتی که داخل شدم و قصد داشتم با ایشان مصاحبت کنم، ایشان ناگهان غایب شدند و دیگر ایشان را ندیدم.از این داستان متوجه می‌شویم که حضرت امام زمان علیه‌السلام همیشه به مرقد جد شریفشان حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام توجه خاص دارند و هر کسی که به زیارت جدشان برود، از او خشنود می‌شوند و به کمکش می‌آیند. [۲۲۰] .

برای شفای امام هادی نیز باید در حائر امام حسین دعا کرد

در مزار بحار، از کامل الزیارات، از ابی‌هاشم جعفری روایت شـده است که گفت: بر حضـرت هادی علیه‌السـلام وارد شدم در حالی که آن بزرگوار تب‌دار و علیـل بودنـد و به من فرمودنـد: یـا اباهاشم، مردی از دوسـتان ما را بفرست که به حائر حضـرت ابی‌عبـدالله علیه‌السـلام برود و برای شـفای من دعا کند. [صفحه ۴۱۸] ابوهاشم گویـد: حسب الامر، از خدمت آن حضـرت مرخص شدم و در بین راه با «علی بن هلال» برخورد کردم و گفته‌های حضـرت را به او گفتم و از او درخواست کردم که به حائر حضرت سیدالشهداء علیه‌السـلام برود. او گفت: سمعا و طاعهً، چشم! ولی من می‌گویم که حضرت هادی علیه‌السلام از حائر امام حسین علیه‌السلام افضل و برتر هستند.بنابراین از او جدا شدم و به خدمت حضرت امام هادی علیه‌السلام بازگشتم و ماجرا را برای آن حضرت عرض کردم و گفتم: علی بن هلال همچنین گفت: حضـرت هادی علیه‌السـلام از حائر امام حسـین علیه‌السـلام افضل هستند.حضرت فرمودند: به او بگو که حضـرت پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلم از خـانه‌ی کعبه و از حجرالا‌سود بهتر بودنـد، امـا در عین حال دور خانه‌ی کعبه طواف می‌کردنـد و اسـتلام حجر می‌نمودنـد. بـدان که برای خـدا بقعه‌هـایی است که خـدا دوست دارد در آن بقعه‌ها دعا شود و او اجابت فرماید. و حائر حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام از آن بقعه‌هایی است که دعا در آن مستجاب می‌شود. [۲۲۱] .

شفای ضعف چشم مرحوم جزائری به برکت غبار حرم امام حسین

سید جلیل مرحوم سید نعمت الله جزائری رحمهٔ الله علیه فرمود: مدتها بود که چشمهایم ضعیف شده بود، روزی برای زیارت عرفه به کربلا مشـرف شدم و تحت قبه‌ی حضـرت سیدالشـهداء علیه‌السلام نشسته بودم تا اینکه زوار بیرون رفتند.خادمان حرم در روز دوم و سوم، روضه‌ی مطهر را جـاروب می‌کردنـد و غبـاری از [صـفحه ۴۱۹] زمین بلنـد شـده بـود که مردم در میـان روضه، همـدیگر را نمی‌دیدنـد! پس مـن و جمعی کـه در آنجـا بـودیم بـه یکـدیگر گفـتیم: از ایـن غبارهـا اسـتفاده کنیم.سـپس میـان غبارهـا آمـدیم و چشـمایمان را باز و بسته می‌کردیم که غبار به داخل چشم رود. هر کس که با من بود و ضعف چشم داشت، نیز چنین کرد. وقتی از روضه‌ی شـریفه بیرون آمـدیم، دیـدم چشـمهایم نورانی و شـفاف و روشن شـده است.وقتی از رفقـا پرسـیدم، آنها هم گفتنـد: ما هم چشمهایمان نورانی شده است و از آن رو تا به حال هرگز چشم درد نگرفته‌ام و همیشه از تربت امام حسین علیه‌السلام مانند سرمه بر چشمهایم می‌کشم. [۲۲۲] .

شفای چشم پدر سید محمد جعفر سبحانی

عـالم متقی سیـد محمـد جعفر سـبحانی، امـام جمـاعت مسـجد آقـالر فرمود:در خواب محل اجابت دعا را در زیر قبه‌ی حضـرت امام حسـین علیه‌السـلام به من نشان دادنـد و آن قسـمت بالای سـر مقدس بود تا جایی که با قبر جناب حبیب بن مظاهر اسدی (رحمهٔ الله علیه) محاذی بود.در سـفری که با مرحوم والد به کربلا مشـرف شدیم، پدرم ناگهان چشم درد گرفت و از هر دو چشم نابینا شد!من سخت ناراحت شدم و در زحمت بودم. زیرا باید دائما مراقبش باشم و دستش را بگیرم و حوائجش را برآورده کنم.یک روز به حرم مطهر مشـرف شـدم و در همـان جای اجابت دعا عرض کردم: «یا [صـفحه ۴۲۰] سیدالشـهدا، چشم پدرم را از شـما می‌خواهم!» در همـان شب وقتی به خواب رفتم، در عـالم رؤیا دیـدم که شـخص بزرگواری به بالین پـدرم آمـد و دست مبارکش را بر چشم پـدرم کشـید و به من فرمود: این چشم! ولی اصل خراب است!؟چون بیدار شدم، دیدم هر دو چشم پدرم خوب و بینا شده است. ولی معنی کلمه‌ی «اصل خراب است» را ندانسـتم، تا اینکه سه روز از این قضـیه گذشت و پدرم از دنیا رفت؛ آنگاه معنی آن کلمه واضح شد. [۲۲۳] .

شفای شخصی که در چند فرسخی کربلا فلج شده بود

شیخ ابوجعفر نیشابوری قدس سره فرمود:سالی با جمعی از رفقا برای زیارت حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام از شهر و دیارمان بیرون آمدیم.چون به دو سه فرسخی شهر کربلا رسیدیم، یکی، از رفقایی که با ما بود، ناگاه بدنش خشک و کم‌کم فلج شد و مثل یک قطعه گوشت گردید! او از این وضع ناراحت شده بود و به ما التماس می‌کرد و قسم به خدا می‌داد که او را وانگذاریم، بلکه با خود به کربلا ببریم.شخصی ایستادگی کرد و او را کمک و پرستاری و محافظت نمود و او را بر روی حیوانی گذاشت تا اینکه به کربلا رسیدیم.چون داخل حرم شدیم، او را در یک پارچه‌ای گذاشتند و دو نفر از رفقا، دو سر آن پارچه را گرفتند و او را به سوی قبر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بلند کردند. آن مرد [صفحه ۴۲۱] افلیج دعا می‌کرد و گریه و تضرع و ناله می‌نمود و خدا را به حق امام حسین علیه‌السلام قسم می‌داد که او را شفا دهد.چون آن پارچه را به زمین گذاشتند آن مرد نشست و بعد برخاست و راه رفت! آنچنان که گویی از بند رهایی و نجات یافته است! [۲۲۴] .

شفای آقای ناصر رهبری با دعای سیدی بزرگوار و آمین امام حسین

جناب آقای سید عبدالرسول، خادم حضرت اباالفضل علیه‌السلام این قضیه را نقل فرمود:چند سال قبل، مرحوم حاج عبدالرسول رسالت شیرازی از تهران تلگرافا خبر داد که آقای ناصر رهبری (محاسب دانشکده‌ی کشاورزی تهران) جهت زیارت به کربلا مشرف می‌شود، از ایشان پذیرایی شود.پس از چند روز درب منزل خبر دادند که زوار ایرانی تو را می‌خواهند. چون نزد ماشین رفتم، دیدم آنها یک مرد و یک خانم هستند. خانم پیاده شد و آهسته به من فهمانید که ایشان آقای رهبری شوهر من است و مدتی است که مبتلا شده و استخوانهای فقرات پشت او خشکیده است و هشت ماه در بیمارستان بوده و او را جواب کرده‌اند. بیمارستان لندن هم گفته که بیماری او علاج ندارد و به زودی تلف می‌شود و فعلا به قصد استشفاء به کربلا آمده‌ایم و او به تنهایی نمی‌تواند حرکت کند!دو نفر حمال آوردم، زیر بغل‌های او را گرفتند و رو به منزل آمدیم! سینه و پشت او را با فنرهای آهنی بسته بودند و او با نهایت سختی، هر چند دقیقه قدمی برمی‌داشت. وقتی که چشمش به گنبد مطهر افتاد پرسید: این گنبد امام حسین علیه‌السلام است یا [صفحه ۴۲۲] حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام؟ گفتم: گنبد قمر بنی هاشم علیه‌السلام است، او با دل شکسته و چشم گریان عرض کرد: آقا من آبرویی نزد امام حسین علیه‌السلام ندارم، شما از امام حسین علیه‌السلام بخواهید تا ایشان از خدا بخواهند که اگر عمر من تمام است، همین جا زیر سایه‌ی شما بمیرم و اگر از عمرم چیزی باقی هست، با این حالت برنگردم که دشمن‌شاد شوم! و بخواهید که مرا شفا دهند.پسر کوچک او که تقریبا هشت سال داشت و همراهش بود، با گریه و زاری می‌گفت: ای قمر بنی هاشم! زود است که من یتیم شوم! من در مجلس عزاداری شما خدمت می‌کردم و استکانها را جمع می‌نمودم! سپس آقای رهبری گفت: مرا ببرید تا حرم شریف را زیارت کنم.گفتم: با این حالت که نمی‌شود، اما او قبول نمی‌نمود. با همان حالت و به سختی او را به منزل بردیم و روی تخت خوابانیدیم و بدنش طوری بود که هیچ حرکتی نمی‌توانست بکند و باید دیگران او را حرکت دهند.فردا آقای رهبری اصرار کرد که مرا به نجف ببرید. با سختی او را به نجف اشرف منتقل کردیم، ولی ممکن نشد که در حرم مشرف شود، از همان بیرون زیارت نمود و دوباره او را به کربلا برگرداندیم.باز اصرار می‌کرد که مرا به کاظمین و سامرا ببرید! گفتم: تلف می‌شوی، گفت: می‌خواهم اگر مردم، این مشاهد را زیارت کرده باشم! بالاخره او را به کاظمین و سامرا فرستادم.در مراجعت از سامرا خانمش گفت: پس از بیرون آمدن از سامرا، راننده پرسید: آیا امامزاده سید محمد علیه‌السلام (فرزند حضرت امام هادی علیه‌السلام) را هم مایل هستید که زیارت کنید؟ [صفحه ۴۲۳] آقای رهبری گفت: بله مرا ببرید! (در آن زمان، قبر حضرت سید محمد چند کیلومتر از جاده‌ی آسفالت دور بود و جاده هم خاکی و خراب بود) پس حضرت سید محمد علیه‌السلام را با کمال سختی زیارت کردیم.در مراجعت یک نفر عرب که عمامه‌ی سبز بر سر داشت، جلو ماشین ما را گرفت و به عربی با راننده سخن گفت و راننده جوابش داد. آقای رهبری پرسید: آقا، سید چه می‌گوید؟آقای راننده گفت: می‌گوید: من را سوار کن و تا اول

جاده‌ی آسفالت برسان، من گفتم: این ماشین در بست شما است و اجازه‌ی سوار کردن ندارم.آقای رهبری گفت: آقا را سوار کن! چون سید سوار شد، سلام کرد و نزد راننده نشست.در اثنای راه آقای رهبری ناله می‌کرد و می‌گفت: یا صاحب الزمان، سید فرمود: از آقا چه می‌خواهی؟!خانم رهبری گفت: جریان بیماری آقای رهبری را برای آن بزرگوار گفتم. سید پس از شنیدن ماجرا فرمود: نزدیک بیا! گفتم: نمی‌تواند! بالاخره آقای رهبری نزدیک شد، سید دست خود را دراز کرد و به ستون فقرات او کشید و فرمود: انشاءالله اگر خدا بخواهد شفا می‌یابی!خانم رهبری می‌گفت: از فرمایش سید امیدی در ما پیدا شد، به همین جهت گفتم: آقا ما برای شما نذر می‌کنیم! ایشان فرمود: خوب است! گفتم: اسم شما چیست؟ فرمود: عبدالله. آقای رهبری گفت: محل شما کجاست تا بوسیله پست برای شما بفرستیم؟ فرمود: به وسیله‌ی پست به ما نمی‌رسد! شما هر چه برای ما نذر کردید، هر سیدی را که دیدید به او بدهید و چون نزدیک جاده‌ی آسفالت رسیدیم، فرمود: نگه [صفحه ۴۲۴] دارید!موقعی که سید خواست پیاده شود، فرمود: آقای رهبری، امشب شب جمعه است و خداوند اجابت دعا را تحت قبه‌ی جدم حسین علیه‌السلام و شفا را در تربت او قرار داده است، امشب خود را به قبر او برسان و پیغام مرا به او برسان! گفتم: هر پیغامی که می‌فرمایید، به ایشان می‌رسانم. آن بزرگوار فرمود: بگو یا امام حسین علیه‌السلام، فرزندت برای من دعا کرده است و شما آمین بگویید!آن سید بزرگوار رفت و من به خود آمدم که این آقا که بود؟ به راننده گفتم: ببین از کدام سمت رفت و او را پیدا کن، چون راننده نگاه کرد ابدا اثری از آن بزرگوار پیدا نبود!خلاصه آقای سید عبدالرسول خادم، در همان شب او را در حرم امام حسین علیه‌السلام برد. و آقای رهبری مکرر می‌گفت: «آقا من از شما یک «آمین» می‌خواهم! فرزندت چنین گفته است.» و حالش طوری بود که هر کس نزدیک او بود، همه را گریان می‌ساخت.سید عبدالرسول می‌گوید: سپس او را به منزل آوردم و روی تخت خواباندم. چون سختی مسافرت در او اثر کرده بود، حالش بدتر از قبل بود.بالاخره پیش از اذان صبح خوابیده بودم، خادمه‌ی منزل درب حجره‌ام آمد و مرا صدا زد. از اتاق بیرون آمدم و گفتم: چه خبر است؟خادمه گفت: بیا تماشا کن که آقای رهبری نماز می‌خواند! تعجب کردم؟! از آیینه‌ی در اتاق، نظر کردم و دیدم ایشان روی سجاده ایستاده و مشغول نماز است.از خانمش جریان شفا گرفتنش را پرسیدم.خانمش گفت: هنگام سحر مرا صدا زد و من بلند شدم و او گفت: آب وضو بیاور! [صفحه ۴۲۵] گفتم: ناراحت هستی، نمی‌توانی وضو بگیری. آقای رهبری گفت: در خواب، حضرت امام حسین علیه‌السلام به من فرمود: خدا تو را شفا داد، برخیز و نماز بخوان و من اکنون می‌توانم برخیزم!پس آب وضو آوردم، او با کمال آسانی برخاست و وضو گرفت و گفت: سجاده بیاور! گفتم: نشسته نماز بخوان. گفت: چون امام علیه‌السلام فرموده‌اند، پس البته می‌توانم! فنرهای آهنی سینه و پشت مرا باز کن! بالأخره با اصرار او همه‌ی فنرها را باز کردم و حالا ایستاده مشغول نماز خواندن است! چنانکه می‌بینی.سپس وارد اتاق شدم و او را در بغل گرفتم و هر دو گریه‌ی شوق کردیم و حمد خدا را بجا آوردیم.سپس تلگراف بشارت به تهران مخابره کردیم. چند تن از بستگان ایشان آمدند و همگی با کمال عافیت به شام مشرف شدند و سپس به تهران برگشتند و تا این تاریخ، در کمال عافیت در تهران هستند و چند مرتبه به زیارت کربلا و یک مرتبه به حج مشرف شده‌اند. [۲۲۵] .

نفخ شکم میرزا یحیی ابهری و رفتن او به عتبات و رؤیا و شفای او در صحن امام حسین

این قضیه را مرحوم حاجی نوری قدس سره در کتاب دارالسلام نقل فرموده‌اند:میرزا یحیی پسر حاج محمد ابراهیم ابهری ازدهی میان خمسه و قزوین، در سال ۱۲۹۱ برای گردش به گیلان رفت. [صفحه ۴۲۶] نزدیک دو ماه در شهر رشت ماند و استخوان و پشت و پایش درد گرفت و به خوردن خوراکهای گرم پرداخت. سپس به جزیره‌ی انزلی در دریای خزر رفت. چون در کشتی نشست، حالش دگرگون شد و استفراغ کرد و اندکی آرام شد و باز تغییر حالش برگشت و بلکه زیادتر شد تا با حال منقلبی به انزلی رسید و تا پنج روز حال او بدتر می‌شد و دوباره خوب می‌شد.وی پنج روز دیگر نیز در آنجا ماند و سپس به رشت برگشت و

از آنجا به وطن خود آمد. در بین راه ورمی در بالای سمت راست زهارش پدید آمد که مانند سنگ بود و کم‌کم بزرگ می‌شد! و نذر کرد که اگر آن ورم عافیت یابد، به زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام برود.چون به وطن خود رسید، تقریبا یک ماه به درمان پرداخت و ورم هر روز بیشتر می‌شد، تا با همان سختی، همه‌ی شکم را گرفت و از فشار انگشت در آن، احساس درد می‌کرد و به خاطر تنگی مجاری هوا، دچار نفس تنگی نیز شد! درد پشت و پای او هم هر روز زیادتر می‌شد تا اینکه از پشت تا پای او بی‌حس شد. باد شکم و تنگی نفس نیز فزود و هر روز تا سه ساعت دردی در روده‌هایش رخ می‌داد که بیهوش می‌افتاد و جز با مالش زیادی به هوش نمی‌آمد و بالاخره از زندگی نومید شد.در اواخر ماه رمضان، برادرش - معروف به نایب الصدری - از تهران آمد و با خویشان دیگر فرمود: میرزا یحیی باید به قزوین برود و نزد طبیب استاد و ماهری - معروف به میرزا ابوتراب - درمان کند. خود میرزا یحیی و خاندانش از زنده ماندن او نومید بودند ولی در دلش همیشه هوای زیارت امام حسین علیه‌السلام بود، با اینکه از رفتن به کربلا نومید بود، زیرا راه کربلا از طرف ناصرالدین شاه بسته بود.بالاخره میرزا یحیی در روز دوم شوال به قصد رفتن به قزوین از وطن بیرون آمد و [صفحه ۴۲۷] در منزل دوم بر سر چاهی در دو فرسخی قزوین، سخت تشنه شد و آب خواست و همراهانش او را فرود آوردند تا از آن چاه به او آب دهند.در این میان کاروانی نزدیک آنها رسید، که به سوی همدان می‌رفتند. سه نفر از آنها بر سر چاه آمدند تا آب بردارند. آنها از مقصد او پرسیدند. میرزا یحیی گفت: به قزوین می‌روم. سپس او از مقصد آنها پرسید و آنها گفتند: به زیارت امام حسین علیه‌السلام می‌رویم، اگراز دست پاسبان راه رها شویم!میرزا یحیی گوید: چون نام آن حضرت را شنیدم، تنم لرزید و با خود گفتم: من که از این مرض می‌میرم، پس چرا در قزوین بمیرم؟ طبیب مطلق او است. چرا بسوی کربلای او رو نکنم که اگر در راه هم مردم، به او توسل جسته باشم! سپس با گریه گفتم: ای اباعبدالله، نظری به من فرما که با این حال رو به سوی تو کردم! پس برخاستم و آنها مرا بر مرکبم سوار کردند و از راه قزوین دور شدم!همراهانم گفتند: کجا می‌روی؟ گفتم: به کربلا! گفتند: تو برای رفتن یک فرسخ نیز توانایی نداری! گفتم: چاره‌ای نیست! توانایی باشد یا نباشد. گفتند: پرستار نداری و راه هم بسته است، گفتم: با نظر امام علیه‌السلام به کسی نیاز ندارم، من از این بیماری خوب نمی‌شوم و نمی‌خواهم در قزوین بمیرم. بالاخره آنها از من نومید شدند و من با گریه و توسل، قصد کربلا کردم.در منزل دوم، آن سه نفر مرا دیدند و گفتند: تو به قزوین برای درمان می‌رفتی؟! گفتم: شنیدم طبیبی در کربلا است که طب را از پدرانش به ارث برده و به پسرانش ارث داده است! آنها از نامش پرسیدند، گفتم: امام حسین علیه‌السلام. همه گریستند و به من نوید خدمت و پرستاری دادند. بالاخره تا کرمانشاه خودم در منزل جابجا می‌شدم، ولی نفخ شکم هر روز زیادتر می‌شد. [صفحه ۴۲۸] چون در کرند منزل کردیم؛ هنگام شب، برف و باران فراوانی بارید و ورم زهار پدید آمد و پیوسته در حال زیاد شدن بود تا به بعقوبه رسیدیم و ورم همه‌ی زهار را فراگرفت و آزار و دردش سخت‌تر از همه جا بود.چون به کاظمین رسیدیم، به آن دو امام علیه‌السلام پناه بردم و هر روز و هر شب از آنها شفا خواستم. در شب جمعه حالم بسیار سخت شد و نفسم تنگ شد و نزدیک صبح با سختی و رنج به حرم رفتم و از آنها خواستم شفاعت کنند که زنده بمانم تا عسکریین و امام حسین و حضرت علی علیهم‌السلام را هم زیارت کنم. در هنگام برآمدن خورشید به خانه برگشتم و همراهانم قصد سامره داشتند.با خود گفتم: اگر با آنها به زیارت سامرا نروم، دیگر نمی‌توانم عسکریین علیهماالسلام و حضرت حجت علیه‌السلام را زیارت کنم و شاید آنها مرا شفا دهند و اگر هم در کربلا یا نجف مردم افسوسی به خاطر زیارت آنها ندارم. بالاخره یک مرکب برایم گرفتند و با آنها رفتم و ملا احمد شاهرودی از طلبه‌های نجف هم با ما بود و جمع بسیاری از اهل شوشتر و یکی از بزرگان هند هم در کاروان بودند و همه تعجب می‌کردند که من با این مرض سخت چگونه مسافرت می‌کنم؟پس از زیارت دو امام علیهماالسلام، در صحن مطهر سامرا به خدمت «میرزای شیرازی بزرگ» - امام جماعت آنجا - رسیدم و سختی حال خود را به او گفتم و او در حق من دعا کرد که پیش از مردن به زیارت امام حسین علیه‌السلام و پدرش حضرت علی علیه‌السلام برسم. میرزا یحیی پس از شرح چگونگی بازگشت به کاظمین و سپس به کربلا، می‌گوید: در کربلا به

کاروانسرای امین الدوله وارد شدیم، ولی رفقا مرا که توان رفتن به حرم نداشتم در مدرسه شیخ عبدالحسین تهرانی - که در گوشه غربی صحن بود - منزل دادند و دو شب در آنجا بر بالای پشت بام مشرف به صحن می‌رفتم و زیارت [صفحه ۴۲۹] می‌خواندم و می گریستم و تا سپیده دم به حضرت امام حسین علیه‌السلام ملتجی می‌شدم.در روز چهارشنبه بیست و ششم ذی‌قعده، سید حسین بهبهانی - مجاور نجف - به عیادتم آمد و چون بر امراضم مطلع شد، گفت: پسرم را می‌فرستم که تو را نزد «حاج میرزا اسدالله طبیب شیرازی» ببرد و نام پزشکان دیگری را هم برد، ولی من جوابی ندادم! نیم ساعت به غروب روز پنج شنبه، حالم سخت شد و شکمم از اثر نفخ می‌خواست بترکد و جانم درآید و گویا کسی با کلبتین اعضاء و احشایم را از درون می‌کشید!پس به مرگ خود یقین کردم از زندگی نومید شدم و با خود گفتم: اگر خدا مهلتم دهد خود را به درون حرم می‌کشم، تا در آنجا بمیرم تا ذخیره‌ای برای آخرت من باشد و مردم پس از مرگ، برایم طلب رحمت و آمرزش کنند و پس از آن، با تصمیم مردن، قصد حرم کردم!چون دیدم زوار بسیارند، به سمت پایین پا آمدم و به شبکه‌های ضریح چسبیدم و ضریح را بوسیدم. سپس چون از ازدحام مردم بی‌تاب شدم، کنار آمدم و به دیوار تکیه کردم ولی باز تاب نیاوردم و ساعتی برای استراحت در ایوان آمدم و نشستم. چون نماز جماعت برپا شد، مرا از آنجا راندند و آمدم در صحن سمت بالا سر و چون قدری دردم تخفیف یافته بود، حدود نیم ساعت استراحت کردم.وی پس از شرح مفصلی درباره‌ی رفت و آمدش در حرم و صحن و ایوان تا ساعت نه شب - که حرم خلوت شد - می گوید:در صحن، در کنار پنجره‌ی بالاسر، عبا به سر کشیدم و خوابیدم. در خواب دیدم که در اتاق هستم و شخصی می گوید: برخیز که وقت زیارت است. گفتم: حال ندارم! اکنون از زیارت برگشتم و نفسم تنگی دارد، شکم و پشتم درد دارند، نمی‌توانم گام بردارم، [صفحه ۴۳۰] زهارم درد می کند!باز آن شخص گفت: برخیز! وقت زیارت است. از جا برخاستم و در اتاق را باز کردم و به صحن مدرسه آمدم. دیدم دنیا روشن است! با خود گفتم: آنقدر خوابیدم تا روز شد و سپس از اینکه آن شخص مرا بیدار کرد، تشکر کردم و از مدرسه بیرون آمدم.وقتی که به باب سلطانی صحن رسیدم، دیدم جمعیت بسیار در صحن هستند که تعداد آنها را کسی جز خدا نداند. گفتم: سبحان الله، راه کربلا برای زوار آزاد شده است؟ اینها کی در کربلا جمع شدند؟ من که دیشب آنها را در هنگام خروج از حرم ندیدم! سپس به صحن وارد شدم و تعجب کردم! زیرا بزرگی صحن ده برابر صحن کنونی و پر از جمعیت بود. پشت بام صحن هم پر از جمعیت بود و نور از اطراف صحن به آسمان می‌تابید و همه جا مانند روز روشن بود. از این ازدحام جمعیت، تعجب کردم و از شخصی پرسیدم: شیخنا، منع زوار برداشته شده است؟ این همه خلق از کجا آمده‌اند؟!او گفت: منع زوار چیست؟! مگر تو اینها را نمی‌شناسی؟ گفتم: نه! بحق این امام بزرگ آنها را نمی‌شناسم. گفت: اینان ارواح انبیاء و اولیا و مؤمنان و صالحان و علما و شیعیان حضرت علی هستند که از وادی السلام به زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام آمدند.چون این سخن را شنیدم، گفتم: بحق این امام بزرگوار به من راه دهید، زیرا مریضم و می‌خواهم امام علیه‌السلام را زیارت کنم، آنها برای من راه باز کردند و من با تکیه بر آن‌ها، خود را زیر چهلچراغ رساندم و دیدم همه‌ی آنها گرد ضریح می گردند و طواف می کنند و در زیر چهلچراغ در صف می‌ایستند و زیارت می کنند و تعظیم می کنند و عقب [صفحه ۴۳۱] عقب برمی گردند و سپس از در قبله می‌روند و وقتی که به یکدیگر می‌رسند، دست می‌دهند و یکدیگر را در آغوش می کشند!پرسیدم: اینها از در قبله به کجا می‌روند؟ گفتند: به زیارت حضرت امام رضا علیه‌السلام می‌روند؟! پریشانیم بیشتر شد و با خود گفتم: من هم می‌روم و زیارت می کنم و اصلا به کفشداران مراجعه نمی کنم. مستقیما به سمت ایوان آمدم و می‌خواستم به ایوان بروم، ولی نتوانستم. یکی از آنها مرا برداشت و در ایوان گذاشت. در آنجا جمعی را دیدم که از ایوان تا در رواق صف بسته‌اند و در میان خود کوچه داده‌اند و آثار بزرگواری از آنها نمایان است.آرام به رواق آمدم و دیدم پرده‌ی آویخته بر در میانه‌ی حرم، بالا زده شده و پرده دیگری برابر ضریح مطهر آویخته است و آن امام مظلوم علیه‌السلام در میان ضریح ایستاده‌اند و پرتو جلالشان مانع از دیدار جمال ایشان است. پیرمردی سپید موی نیز با جامه‌ی عربی تکیه به دیوار داده و چون بنده ذلیل در برابر آن حضرت ایستاده است. من با حال منقلب کم‌کم راه رفتم تا به حرم

داخل شوم. چون خواستم وارد شوم، شخصی گفت: داخل حرم مرو! گفتم: نمی‌بینی که بیمارم و می‌خواهم امام علیه‌السلام را زیارت کنم؟ دوباره او گفت: الان داخل مرو! گفتم: چرا؟ گفت: حضرت زهرا علیهاالسلام و خدیجه‌ی کبری علیهاالسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام در حرم هستند. و فهیمدم که پیغمبرانی که نیاکان ائمه علیهم‌السلام هستند، در حرم آمدند و پیغمبران دیگر در بیرون حرم هستند! چون این سخن را شنیدم، پریشان شدم و عقب عقب به در رواق برگشتم و پشت به دیوار دادم و خوار و متواضع و دست به سینه ایستادم و گفتم: السلام علیک یا اباعبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک!در این هنگام دیدم شیخ سپید مویی از حرم بیرون آمد در برابرم ایستاد و گفت: تو [صفحه ۴۳۲] بیمار هستی؟ گفتم: آری. گفت: با اینحال و با این بیماری به زیارت آمدی؟ گفتم: آری. دو ماه است که با این حال به زیارت آمده‌ام و اکنون کارم سخت و صبرم تمام شده است و هر چه از امام علیه‌السلام شفا خواستم، به من شفا نداده‌اند و از ایشان مرگ خواستم، این خواسته را هم عنایت نکردند. سه بار گفت: صبر کن! گفتم: شیخنا، تو از رنج بیماریم آگاه نیستی وگرنه نمی‌گفتی صبر کن! به حق رسول الله، نمی‌توانم صبر کنم! سپس او به جای خود در حرم مطهر برگشت.من با خود گفتم: در رواق پایین پا بروم و قبر آقا باقر و سید علی را زیارت کنم، سپس آمدم و آنها را زیارت کردم و رواق هم پر از جمعیت بود. آنگاه سر قبر ابراهیم پسر امام هفتم علیه‌السلام آمدم و او را هم زیارت کردم و دور زدم تا به ضریح حبیب بن مظاهر علیه‌السلام رسیدم. و در همان جای اول ایستادم و خواستم او را زیارت کنم، باز آن شیخ آمد و دو مرتبه گفت: صبر کن!گفتم: به حق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌توانم صبر کنم! مرضم یکی دو تا نیست و دیگر تاب ندارم. باز هم گفت: صبر کن برای تو بهتر است. باز امام علیه‌السلام را به حق عصمت مادرش، شهادت پدرش و به جوان مدفون در پایین پایش قسم دادم که مرا شفا دهد یا مرگم را بخواهد تا خلاص شوم، زیرا که دیگر تاب ندارم. آن شیخ گفت: تاب صبر نداری؟ گفتم: نه، ای شیخ! شیخ در این لحظه گفت: تو را شفا دادند!چون آن شیخ به حرم برگشت، با خود گفتم: شاید او متولی حرم باشد و سپس توجه کردم و شیخ بزرگوار سپید مویی را دیدم که در کنارم ایستاده بود. به او گفتم: شیخنا، این شیخ محاسن سپید، که از حرم بیرون آمد، متولی حرم است؟ گفت: او را نشناختی؟ گفتم: نه گفت بیش از یک ساعت به او متوسل شدی و او را نشناختی؟! گفتم: به حق این امام بزرگوار علیه‌السلام او را نشناختم! گفت: او حبیب بن مظاهر است. [صفحه ۴۳۳] افسوس خوردم که کاش او را شناخته بودم و به دامن او چسبیده بودم! سپس دست در جیب کردم، سه مجیدی در آن بود که هر کدام پنج قران ایرانی است و با افسوس گفتم: کاش او را شناخته بودم و اینها را به او داده بودم، تا بر امام حسین علیه‌السلام نثار کند.در این هنگام دیدم که امام علیه‌السلام می‌فرمود: آنها را به خدام حرم بده! گفتم: یابن‌رسول الله، آنها را نمی‌شناسم! حضرت علیه‌السلام با انگشت اشاره کردند و فرمودند: به آن کلیددار بده، رو برگرداندم و در بیرون در قبله، مردی ریش سفید را دیدم که دست به سینه در برابر حرم ایستاده بود آنگاه امام علیه‌السلام فرمودند: «به دوستان و امنای ما بگو که در اقامه‌ی مصیبت ما اهتمام ورزند!»به آن شیخ که پهلویم بود گفتم: از کجا دانستی که من بیش از یک ساعت به حبیب بن مظاهر علیه‌السلام متوسل شدم؟ گفت: دیدم، شرم کردی که از نامش بپرسی! و سپس او از من جدا شد و از شخص دیگری نام او را پرسیدم. گفت: او هانی بن عروهٔ علیه‌السلام بود! دوباره پریشان شدم و افسوس خوردم که چرا او را نشناختم و به دامن او نچسبیدم. آنگاه پشت به دیوار دادم و گفتم: السلام علیک یا اباعبدالله.ناگاه آواز مؤذن بلند شد و من بیدار شدم و در پا و پشت و زهارم دردی نبود! و نفسم تنگ نبود و شکمم نفخ نداشت! بر خود لرزیدم و نشستم و کمربند روی رانم افتاد! چشمم را مالیدم و گفتم: شاید خوابم؟! چون چنین دیدم، داد زدم و گفتم: یا حسین! سپس برخاستم و وضو گرفتم و قضیه‌ی شفای من منتشر شد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء.مرحوم نوری می‌فرماید: خود راوی، این بیمار را در کربلا دیده بود. بسیاری از مجاوران و زوار کربلا نیز او را دیده بودند. سید حسن (راوی این قضیه) گفت: من که او را روز شنبه دیدم، نمی‌پنداشتم که او همان بیماری است که روز چهارشنبه‌ی گذشته [صفحه ۴۳۴] دیده بودم. زیرا آن روز چهره‌اش تابان و سرخگون و شکمش معتدل بود با اینکه روز چهارشنبه

چهره‌اش بی‌نهایت زرد و شکمش چون خیکی باد کرده بود. [۲۲۶] .

ملحقات بخش ۱۴ در این کتاب

موضوع: ۱- عطای حاجات آیهٔ الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره، شماره قضیه: ۲۴۰موضوع: ۲- عطای پول با برکت به سید حسین، پدر یکی از خدام، شماره قضیه: ۲۴۲موضوع: ۳- پیدا شدن کیسه‌ی پول شخص زائر به برکت امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: ۶۷موضوع: ۴- زنده شدن پسر ملا عبدالحسین خوانساری، به واسطه‌ی دعای پدرش در حرم مطهر، شماره قضیه: ۱۴۷موضوع: ۵- زنده شدن حاج میرزا خلیل تهرانی به واسطه‌ی دعای امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۵۰موضوع: ۶- عطای قرائت قرآن و مفاتیح به ملاـ علی کازرونی، شماره قضیه: ۲۴۱ موضوع: ۷- شفای فرزند مردی، که خدام او را بیرون کردند، شماره قضیه: ۱۰۴موضوع: ۸- شفای شخصی که مورد غضب حضرت ابوالفضل علیه‌السلام قرار گرفته بود، در حرم امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: ۸۰[صفحه ۴۳۷]

گرفتن حاجات و شفا در حرم حضرت ابوالفضل

عطای شدن حاجت شیخ عبدالرحیم شوشتری به دست مرحوم شیخ انصاری

علامه شیخ عبدالرحیم شوشتری (متوفی ۱۳۱۳) از شاگردان شیخ انصاری قدس سره فرمود: پس از زیارت حضرت اباعبدالله علیه‌السلام به زیارت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مشرف شدم.زائری را دیدم که پسر مسلول خود را به شبکه‌ی ضریح مقدس آن حضرت ارتباط داده و با توسل و تضرع شفای او را خواهان بود، یک مرتبه دیدم پسر بلند شد «و یصیح: شافانی العباس!» فریاد می‌زد: عباس مرا شفا داد!بی‌درنگ مردم ازدحام کردند و لباسش را برای تبرک قطعه قطعه نمودند.وقتی که این کرامت را به چشم خود دیدم، به ضریح مطهر چسبیدم و با عصبانیت عرض کردم: عرب جاهلی را شفا می‌دهید و مسرور می‌گردانید و من که با تحمل زحمات علم و معرفت را تحصیل کرده‌ام و باادب در برابرتان تمنا می‌کنم، حاجتم را [صفحه ۴۳۸] نمی‌دهید و محرومم برمی‌گردانید؟ اگر نیازمندی مرا رفع نکنید، ابدا به زیارتتان نخواهم آمد!وقتی از حال عصبانیت آرامش یافتم، از تجاسر و سوء ادب خودم، به ساحت پروردگار استغفار نمودم و از محضر آن حضرت، یقین و هدایت خواستم.بالاخره وقتی به نجف اشرف برگشتم شیخ مرتضی انصاری (قدس الله روحه) به ملاقات مفتخرم فرمود و دو کیسه پول به من داد و گفت: این آن چیزی است که از حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام مسئلت کردی (منزلی برای خود خریداری کن و به حج بیت الله مشرف شو!» و توسل من به آن حضرت برای همین دو حاجت بود. [۲۲۷] .

برداشتن مالیات از املاک سید هادی قزوینی

عالم مهذب وثقهٔ، آقای سید عباس بطاط البصراوی، به نقل از استادش، عالم جلیل و فقیه نبیل مرحوم آقا شیخ عباس مظفر نجفی قدس سره از قول مرحوم شیخ محسن السعدون، کرامت مهمی را به شرح زیر نقل کرد:مرحوم شیخ محسن السعدون می گوید: سید جلیل القدر مرحوم سید هادی قزوینی، نواده‌ی سید الفقهاء و المجتهدین آقا سید مهدی قزوینی حلی قدس سره، هر ساله در دهه‌ی اول محرم، مجلس با شکوهی به عنوان عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام برپا می‌کرد و همه‌ی طبقات مردم در آن مجلس شرکت می‌کردند.سید هادی قزوینی، در شهر طویریج و حومه آن (در سه فرسخی کربلا)، شخصیت [صفحه ۴۳۹] و نفوذ کاملی داشت و از حیث داشتن ثروت بسیار و زمین‌های وسیع زراعتی، ممتاز بود. از این روی، افراد زیادی در مجلس وی شرکت

می‌جستند.من (شیخ محسن) نیز هر سال تمام ایام دهه را در مجلس وی حضور می‌یافتم و می‌دیدم آقا سید هادی در روز هفتم محرم الحرام، وقتی که منبری مصیبت حضرت قمر بنی هاشم اباالفضل العباس علیه‌السلام را می‌خواند، منقلب می‌شد و گریه‌ی عجیبی می‌کرد، تا از حال می‌رفت و حدود عصر، حالش به جا می‌آمد!این مطلب برای جمعی از مؤمنین موجب سؤال شده بود، ولی جرأت نمی‌کردیم سؤال کنیم، چون سید دارای هیبت بود. تا این که در یکی از همین سال‌ها وقتی حالت سید را در روز هفتم محرم دیدم، تصمیم گرفتم سبب گریه‌ی زیاد و خلاف متعارف ایشان را در روز هفتم، در هنگام خواندن مصیبت حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام جویا شوم.وقتی از ایشان علت این امر را سؤال کردم، در جوابم گفت: چه کاری داری؟ و چرا از این مطلب سؤال می‌کنی؟ و اصرار زیاد نمودم که علت این امر را برایم توضیح دهد. و نهایتا در جوابم فرمود: من هر چه دارم از حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام است. می‌دانی که من زمین کشاورزی دارم و کل مخارج سالانه‌ی خود و خانواده‌ام و نیز مهمانان زیادی که در طول سال دارم، همه از عایدات این زمین است.من سالها بود که به حکومت مالیات نمی‌پرداختم، تا این که حاکمی از طرف حکومت عثمانی بغداد، در کربلا منصوب گشت و از همان آغاز اعلام کرد که افراد باید مالیات زمین خویش و همچنین تمامی بدهی‌های سالهای گذشته‌شان را بدهند. وی ده روز برای این کار مهلت داد و تهدید کرد که اگر در ظرف این مدت، کسی مالیاتش را پرداخت نکند؛ زمینش مصادره می‌شود و به دیگری واگذار خواهد گشت. [صفحه ۴۴۰] من سخت در مشکل قرار گرفتم و مع‌الاسف هیچ راهی هم نبود که بتوان حاکم را از نظرش منصرف کرد، لذا تصمیم گرفتم برای رهایی از شر این حاکم، به نجف اشرف بروم و به جدم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام متوسل گردم.از (طویریج) به نجف اشرف رفتم و به مدت سه شبانه روز خودم و همراهانم در حرم ماندیم و طی این مدت به حضرت متوسل شدم و نتیجه‌ای ندیدم. ناراحت شدم و از نجف به کربلا رفتم و آنجا در منزل حرم حضرت سیدالشهداء صلوات الله و سلامه علیه، سه شبانه روز، با همراهان در حرم ماندم و متوسل شدم و گریه کردم، ولی باز نتیجه‌ای ندیدم. لذا آنجا را نیز ترک کردم، و به حرم حضرت باب الحوائج، اباالفضل العباس علیه‌السلام رفتم و یک شب خودم و همراهانم در حرم ماندیم و من ضریح حضرت را گرفتم و متوسل به ایشان شدم و گریه کردم.اواخر شب خوابم برد. در عالم خواب خود را در حرم حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نزدیک قبر جناب حبیب بن مظاهر علیه‌السلام یافتم، و دیدم حضرات خمسه طیبهٔ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت امیرمؤمنان، حضرت فاطمه زهراء، امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام نشسته‌اند: خواستم حرکت کنم، و خودم را به آنها برسانم، دیدم قادر به حرکت نیستم! خواستم فریاد بزنم، زبانم بسته شد.در این اثنا، دیدم اسب سواری وارد صحن حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام شد و از اسب به زیر آمد. سوار مزبور که قد رشیدی داشت و اوصافش همان طور بود که اهل منبر درباره‌ی شمائل حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌گفتند، وارد حرم شدند و به خمسه‌ی طیبه علیهم‌السلام سلام کردند و دست همه‌ی آنها را بوسیدند، سپس پشت سر امام حسین علیه‌السلام آمدند و نشستند و در گوش آن حضرت آهسته چیزی گفتند که من ملتفت نشدم و آنگاه رفتند و در مقابل آنان نشستند. [صفحه ۴۴۱] حضرت امام حسین علیه‌السلام رو به جدشان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کردند و عرض نمودند: «یا جداه، اباالفضل العباس می‌گوید امشب سید هادی آمده و به من متوسل شده است و حاجتش را می‌خواهد». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جواب امام حسین علیه‌السلام عبارتی را فرمودند، که فهمیدم حاجتم روا نمی‌شود.مجددا حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام نزد برادرشان امام حسین علیه‌السلام آمدند و در گوش آن حضرت آهسته چیزی گفتند. امام حسین علیه‌السلام این بار روی به حضرت عباس علیه‌السلام کردند و فرمودند: شما خودتان با جدم صحبت کنید.حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام آمدند و مجددا دست مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بوسیدند و دو زانو در مقابل آن حضرت نشستند (و قریب به این مضمون) عرض کردند: یا رسول الله، من در بین مردم به باب الحوائج معروف شده‌ام و شیعیان درباره‌ی حوائجشان به من رجوع می‌کنند. شما از خدا بخواهید که مردم فراموش کنند من باب الحوائج هستم، تا دیگر کسی به من رجوع نکند!در این هنگام پیامبر

گرامی صلی الله علیه و آله و سلم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام را در بغل گرفتند و بوسیدند و ایشان ملاطفت کردند و این آیه شریفه را خواندند: «یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب».سید هادی می گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را خواندند، در همان عالم خواب فهمیدم که حاجتم روا شده است! از خواب بیدار شدم و ضریح مقدس ابوالفضل العباس علیه‌السلام را در بغل گرفتم و گریه کردم و سپس به همراهانم گفتم: حاجتم روا شد! آنها تعجب کردند و من در همان سحر، به طویریج برگشتم.روز سوم، چنان که عادتم بود، قبل از اذان صبح بیدار شدم و برای گرفتن وضو کنار حوض رفتم. در اثنای وضو، دیدم کالسکه‌ای آمد. نگاه کردم، دیدم حاکم کربلا است [صفحه ۴۴۲] و دو بچه همراه وی هستند و خیلی خسته به نظر می‌رسد! او را در مهمانخانه بردم و در آنجا حاکم رو به من کرد و گفت: شکایت مرا به حضرت عباس علیه‌السلام کردی؟! الان سه شب است حضرت عباس علیه‌السلام به خوابم می آیند و می‌فرمایند: «برو سید هادی را راضی کن، و الا این دو فرزندت را خفه می کنم!» لذا من تمام مالیات زمین را که مبلغ هزار لیره طلاست، به تو بخشیدم. سپس صد لیره هم هدیه به من داد و رفت.از آن تاریخ تاکنون دیگر کسی برای گرفتن مالیات، سراغم نیامده است، با این که حکومت عثمانی منقرض شد و حکومت انگلیس آمد و انگلیسی‌ها هم برای گرفتن مالیات، بعد از مدتی جای خود را به دیگران دادند.در اینجا سید هادی قزوینی رو به شیخ محسن می کند و می گوید: یک شب من نزد ضریح اباالفضل العباس علیه‌السلام بودم و ایشان حاجت مرا روا کردند! لذا من هر چه دارم از برکت آن حضرت است. [۲۲۸] .

به برکت حضرت عباس مادری فرزند گمشده‌اش را یافت

مؤلف کتاب «گلستان معارف» آقای غلامرضا اسدی مقدم می‌نویسد:زمانی که در دزفول بودم، زنی در همسایگی ما می‌زیست که تنها یک پسر به نام «عنبر» داشت. شوهرش آن زمان وفات کرده بود و مع‌الأسف به علت نامعلومی این تنها پسر نیز از خانه بیرون رفت و دیگر برنگشت. خانم مزبور، حدود بیست سال، تنها و با فقر و فلاکت و گریه و زاری سر کرد، تا اینکه یک سال، همراه با دو زن دیگر از آشنایانش، برای زیارت عتبات به عراق رفت. [صفحه ۴۴۳] روزی در کربلا بعد از زیارت امام حسین علیه‌السلام به زیارت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌روند، مادر عنبر به شدت گریه می کند و در حالی که فرزند مفقود شده‌ی خود را از آن حضرت می‌خواهد، بیهوش می‌شود.آن دو زن او را از حرم خارج می کنند و در صدد برمی‌آیند که او را به دکتر برسانند.در کنار خیابان، یک تاکسی را صدا می‌زنند. راننده آنها را سوار می کند و می‌پرسد: کجا می‌روید؟ می گویند: این زن که پسرش گم شده است در حرم گریه‌ی زیادی کرده و از حال رفته است، می‌خواهیم او را به دکتر برسانیم.راننده می‌پرسد شما اهل کجایید؟ می گویند: اهل دزفول. می‌پرسد: کدام محله؟ پاسخ می‌دهند: محله‌ی مسجد. می‌پرسد: اسم این زن چیست؟ می گویند: فلان. می‌پرسد اسم پسر گمشده‌اش چیست؟ می گویند: عنبر.راننده که فردی غیر از عنبر نبوده است، در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، ماشین را کنار خیابان خاموش می کند و می گوید: من عنبر هستم، و این خانم هم مادر من است. هر دو پیاده می‌شوند و مادر، عنبر را می‌شناسد. آنها یکدیگر را در آغوش می کشند و سپس عنبر آنها را به منزلش می‌برد! [۲۲۹] .

طفل در رحم، به پاکی مادرش شهادت داد

مرحوم آیت الله فاطمی قمی، از پدرش سید اسحق، نقل می کرد که ایشان کرارا می‌فرمود:کرامت زیر را از حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، اگر به دو چشمم ندیده باشم، کور شوم! و [صفحه ۴۴۴] اگر به دو گوشم نشنیده باشم، کر شوم! روزی در حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مشرف بودم ناگهان دیدم جمعیت زیادی از اعراب در عقب سر دختری، سراسیمه وارد حرم مطهر شدند و حرم مملو از جمعیت شد! آن دختر به ضریح منور چسبیده بود و با صدای بلند کلماتی جسورانه می گفت و توجه زائرین را

به خود جلب کرده بود.ناگاه دیدم اهل حرم ساکت شدند،به طوری که گویی نفسهای همگی قطع شد!یک مرتبه صدایی که همه آن را شنیدند برخاست که گفت: «پدرم، شوهر مادر من است»!صدا از همان طفلی بود که در رحم آن دختر بود! با شنیدن صدا، ناگهان صدای هوسه و هلهله در حرم بلند شد و مردم به این دختر هجوم‌آور شدند. خدام حرم، دختر را به زحمت از دست مردم بیرون آوردند و نجات دادند و به بقعه‌ای که مرکز کلیددار آستانه مقدسه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بود، بردند. کلیددار آنجا، مرحوم سید حسن (پدر محرم آقا سید عباس) بود و من با ایشان سابقه‌ی دوستی داشتم. پس از آنکه آن دختر را بردند و بقعه خلوت شد، خدمت ایشان رفتم و قضیه‌ی آن دختر را از ایشان سؤال کردم.سید حسن فرمودند: این جماعت، طائفه‌ای از اعراب بادیه نشین اطراف کربلا هستند و این دختر معقوده‌ی پسر عمویش بود. در بین اعراب قضیه‌ی نامزد بازی خیلی زشت و ننگین است، و اگر کشف شود، چه بسا منجر به خونریزی می‌شود، به علت محروم بودن جوان از ملاقات با عیال خود، یا به علت اینکه با پدر زنش کدورتی پیدا کرده بود، می‌خواست او را ننگین کند.جوان مراقب دختر بوده است و یک موقع در مکان خلوتی، وی را ملاقات کرده و با او همبستر شده است و سپس از ترس اذیت پدر زن، فرار کرده و مدتی مخفی گشته تا حمل دختر ظاهر شده است. بستگان دختر وقتی از حمل دختر مطلع می‌شوند، در [صفحه ۴۴۵] مقام استفسار برمی‌آیند و او می‌گوید: از شوهرم حمل برداشته‌ام! آنها این موضوع را با جوان در میان می‌نهند و او از ترس یا به خاطر ایذای عمویش، بکلی منکر قضیه می‌شود.بستگان دختر، اراده‌ی کشتن دختر را می‌نمایند و او هر قدر التماس می‌کند، نتیجه نمی‌بخشد. آخر الأمر می‌گوید: حضرت ابی‌الفضل علیه‌السلام را حکم قرار می‌دهیم، هر چه آن جناب حکم کند، آماده‌ام. لذا خدمت آن حضرت آمد تا بین او و دیگران حکمیت کند و با عنایت حضرت، بچه‌ای که در رحم وی بود، اقرار به پاکی مادرش نمود. [۲۳۰] .

یاد دادن استخاره با تسبیح به خانمی که می‌خواست از راه حرام کسب معاش نکند

حجهٔ الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ علی اسلامی، فرزند مرحوم آیت الله آقای حاج شیخ عباس علی اسلامی - بنیانگذار جامعه‌ی تعلیمات اسلامی در تهران - اظهار داشتند:داستانی را بعضی از دوستان، از جناب آیهٔ الله سید عبدالکریم کشمیری نقل نمودند که مشتاق شدم آن را بدون واسطه از خود ایشان بشنوم. بدین منظور به محضرشان مشرف شدم.آقای کشمیری، که در نجف می‌زیستند، مورد مراجعه‌ی اقشار مختلف مردم بودند و اکثرا از ایشان طلب استخاره می‌شد. ضمنا استخاره‌ی ایشان با تسبیح صورت می‌گرفت [صفحه ۴۴۶] و مکنونات قلبی افرادی را که مراجعه می‌کردند و استخاره می‌خواستند، بیان می‌کردند!ایشان صبحها قریب دو ساعت به ظهر مانده، در یکی از ایوانهای صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌نشستند و افراد مختلف در این موقع برای گرفتن استخاره به ایشان مراجعه می‌کردند.آقای کشمیری نقل کردند که: مدتی بود می‌دیدم زنی با عبای سیاه و حالت زنان معیدی (به زنانی که در چادرها و یا در روستاها زندگی می‌کنند، معیدی می‌گویند) زیر ناودان طلا می‌نشیند و زنها به او مراجعه می‌کنند و او نیز با تسبیحی که به دست دارد، بر ایشان استخاره می‌گیرد! این حالت نظرم را جلب کرد. روزی به یکی از خدام صحن مطهر گفتم: هنگام ظهر که کار این زن تمام می‌شود، او را نزد من بیاور، من از او سؤالاتی دارم.خادم مزبور، یک روز پس از اینکه کار استخاره‌ی آن زن تمام شد، او را نزد من آورد. از او سؤال کردم: تو چه می‌کنی؟ گفت: برای زنها استخاره می‌گیرم! گفتم:استخاره را از چه کسی آموختی؟ چه ذکری می‌خوانی؟ و چگونه مسائل را به مردم می‌گویی؟ گفت: من داستانی دارم، و شروع به تعریف آن داستان کرد و گفت:من زنی بودم که با شوهر و فرزندانم زندگی عادی را می‌گذراندم. شوهرم در اثر حادثه‌ای از دنیا رفت و من با چهار فرزند یتیم، ماندم. خانواده‌ی شوهرم، به این عنوان که من بدشگون هستم و قدم من باعث مرگ پسرشان شده است، مرا از خود طرد کردند! خانواده‌ی خودم هم اعتنایی به مشکلات مادی من نداشتند، لذا زندگی را با زحمات زیاد و رنج فراوان می‌گذراندم.ضمنا از آنجا که زنی جوان بودم، طبعا دامهایی نیز برای انحرافم گسترده می‌شد، و [

صفحه ۴۴۷] چنـدین مرتبه بر اثر تنگناهـای اقتصـادی و احتیاجـات مادی نزدیک بود که به دام بیفتم و به فساد کشـیده شوم و تن به فحشا بـدهم. ولی خداوند کمک نمود و از گناه خودداری کردم، تا اینکه روزی بر اثر شدت احتیاج و گرفتاری، تصـمیم گرفتم که چون زنـدگی برایم طـاقت فرسا شـده بود و دیگر چاره‌ای نداشـتم، تن به فحشا بـدهم!من تصـمیم خود را گرفته بودم! اما این بار نیز خدا به فریادم رسید و مرا نجات داد. در بین ما رسم است که اگر حاجتی داریم، به حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام می‌آییم و سه روز اعتصـاب غـذا می‌کنیم تـا حاجتمـان را بگیریم! و اکثرا هم حاجت خود را می‌گیرنـد. من نیز تصـمیم گرفتم، به ساحت مقـدس حضـرت ابوالفضـل العبـاس علیه‌السـلام متوسـل شوم و اعتصـاب غـذا کنم!به حرم حضـرت عباس علیه‌السـلام رفتم و دست توسل به دامنش زدم و کنـار ضـریح آن حضـرت اعتصـاب غـذا را شـروع کردم. بالاـخره روز سـوم، در کنـار ضـریح خـوابم برد و حضـرت ابوالفضل علیه‌السـلام به خوابم آمدند و حاجتم را برآوردند و فرمودند: «تو برای مردم اسـتخاره بگیر!» عرض کردم: من که استخاره بلـد نیسـتم. فرمودنـد: «تو تسبیـح را به دست بگیر! ما حاضـر هستیم و به تو می‌گوییم که چه بگویی!» از خواب بیـدار شدم و با خود گفتم: این چه خوابی است که دیـده‌ام؟! آیـا به راستی حـاجت من روا شـده است دیگر مشـکلی نخواهم داشت؟!مردد بودم که چه کنم؟ بالأـخره تصـمیم گرفتم که اعتصـابم را بشـکنم و از حرم خـارج شوم و ببینم چه می‌شود؟ از حرم خارج شـدم و داخل صـحن گردیـدم. از یکی از راهروهای خروجی که می‌گذشـتم، زنی به من برخورد کرد و گفت: خانم، اسـتخاره می‌گیری؟! تعجب کردم، که این زن چه می‌گویـد؟! معمول نیست که زن برای کسـی اسـتخاره بگیرد، آن هم زنی معیـدی و چادرنشـین و بیابانی! ارتباط این خانم با خوابی [صفحه ۴۴۸] که دیدم و دسـتوری که حضرت به من دادند، چیست؟! آیا این خانم از خواب من مطلع است؟! آیا از طرف آن حضـرت مأمور شـده است؟! بالأخره، به او گفتم: من که تسبیح برای اسـتخاره ندارم. فورا تسبیحی به من داد و گفت: این تسبیح را بگیر و اسـتخاره کن! دست بردم و با توجهی که به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام داشتم، مشتی از دانه‌های تسبیح را گرفتم! دیدم که آن حضرت علیه‌السلام در مقابلم ظاهر شدند و فرمودند که به این زن چه بگویم؟! مطالب را گفتم و او رفت.از آن تاریـخ، من هفته‌ای یـک روز به این محـل زیر نـاودان طلا می‌آیم و زنانی که وضع اسـتخاره‌ی مرا می‌داننـد، نزد من می‌آینـد و من برایشان استخاره می‌گیرم و بابت هر اسـتخاره پولی به من می‌دهند. ظهر که می‌شود، با پول حاصله، وسایل معیشت خود و فرزندانم را تهیه می‌کنم و به منزل برمی‌گردم.داسـتان عجیب و کرامت بالایی بود. توجه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به یک زن بی‌سواد، بر اثر تقوا، آیـا ترس از خـدا و پرهیز از گناه، می‌توانـد این همه اثر داشـته باشـد؟ اولیای ما این همه به تقوای انسانها توجه دارنـد و در پاداش آن، چه الطافی که نمی‌کننـد! باری، داسـتان را که گفت، بلند شد و رفت.بعدا، به این فکر افتادم که باز از این زن سؤال کنم و ببینم چه عنـایت دیگری به او شـده و چه چیزهـای دیگری را دیـده یـا درک کرده است؟ بـا یکی از رفقـا، در صـدد برآمـدیم که هفته‌ی دیگر که او کـارش تمـام می‌شود، به دنبـالش برویم و محل سـکنایش را یاد بگیریم!هفته‌ی بعـد، به دنبال او روان شـدیم. او می‌رفت و مـا هم به دنبـال او حرکت می‌کردیم و مواظب بودیم که او را گم نکنیم. داخـل بـازاری شـد که اکـثرا زنـان، فروشـنده و خریدار بودند. همگی، عباهای سـیاه یک شـکل و یک قواره بر تن داشـتند، به نحوی که تشخیص او بر ما مشکل شد و ناچار شدیم که سـعی کنیم از روبرو او را شـناسایی [صـفحه ۴۴۹] نماییم و مواظبش باشـیم!او نشـست تا قـدری بامیه سوا کند و بخرد. قدری از عبـایش هم از پـایش کنـار رفته بود. یکبـاره متوجه شـد که مـا او را نگـاه می‌کنیم و مواظب او هسـتیم. عصـبانی شـد و بـا نـاراحتی برخاست و بدون اینکه چیزی بخرد از آن محل خارج شد! ما تصمیم گرفتیم باز هم تعقیبش کنیم، ولی با کمال تعجب دیدیم که بر جا خشکیده‌ایم و اصلا توان حرکت نداریم! بالاخره سعیمان بی‌حاصل بود. متوقف ماندیم ولی چشمانمان آن زن را تعقیب می‌کرد. او می‌رفت تا اینکه به پیچی رسید و از نظرمان غایب شد. آنگاه پاهای ما آزاد شد و توانستیم راه برویم، ولی دیگر او از تیررس نگاه ما دور شده بود و دسترسـی به او نداشتیم!این‌ها، آثار معنوی دوری از گناه است که اگر انسان سـعی کند در مقابل شداید، صبورانه مقـاومت ورزد و گرد گناه نگردد، این چنین مورد توجه اولیائش قرار می‌گیرد که قـدرت پیـدا می‌کنـد با یک توجه، دو عالم جلیل

القدر را این چنین بر زمین میخکوب کند! [۲۳۱].

آزاد سازی عروس از دست حرامیان و رساندن او به حرم مطهر در هنگام حضور نادرشاه

خطیب بزرگوار و مدافع مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، آقای سید حسین فالی اظهار داشتند:جد مادری این جانب، مرحوم حاج شیخ حسن حائری، که در کربلا معروف به شیخ حسن کوچک بود، از منبریها و خدمتگزاران با اخلاص حضرت اباعبدالله [صفحه ۴۵۰] الحسین علیه‌السلام بود، که مردم او را به تقوی و ایمان می‌شناختند.ایشان می‌فرمود: در کتاب اسرارالسلاطین، که نسخه‌ی خطی آن در خزانه‌ی حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام موجود است، خواندم: نادرشاه وزیری شیعه به نام «میرزا مهدی» داشت. زمان که نادر هند را فتح کرد، میرزا مهدی از او اجازه خواست که از هند برای زیارت عتبات مقدسه به عراق مشرف گردد. نادرشاه او را به مسخره گرفت که، شما شیعیان مرده پرست هستید! شخصی را که صدها سال قبل از دنیا رفته است، بر سر قبرش می‌روید و به وی سلام می‌کنید...!میرزا مهدی وزیر گفت: اینها اگر چه در ظاهر مرده‌اند، ولی کارهایی می‌کنند که از عهده‌ی زنده‌ها برنمی‌آید و مردم آن را کرامت و معجزه می‌نامند. از جمله کرامات مولاـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام این است که سگ چون حیوانی نجس است به قبر مطهر ایشان نزدیک نمی‌شود و از آن عجیبتر، (شراب) است که چون به آنجا می‌برند فاسد می‌گردد و اثر خمریت و مستی از آن زایل می‌شود!نادرشاه پس از شنیدن این مطلب گفت: اگر چنین است که تو می‌گویی، من هم با تو می‌آیم تا از نزدیک این کرامت و معجزه را مشاهده نمایم! چند بعد نادر به طرف عراق حرکت کرد. چون به محدوده‌ی حرم مطهر مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید، شرابی را که از قبل در ظرفی مخصوص گذاشته، و در آن را مهر کرده بودند، تا کسی نتواند در آن تصرف کند، طلب کرد. زمانی که آن را آوردند دید بوی تندی همچون بوی سرکه از آن متصاعد می‌شود و چون آن را چشید، دید سرکه شده است!سپس یک سگ طلب کرد. سگ را آوردند، ولی هر چه سعی و تلاش کردند تا آن حیوان را وارد محوطه و محدوده‌ی حرم مطهر کنند، نتوانستند. حیوان، دستهای خود را به زمین فشار می‌داد و هرچه، ریسمان وی را می‌کشیدند فایده‌ای نداشت، تا اینکه [صفحه ۴۵۱] ریسمان پاره شد و حیوان آزاد شد و به عقب برگشت.نادرشاه، که این صحنه را دید، در مقابل عظمت امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام سر تعظیم فرود آورد و گفت: حال که چنین است، می‌خواهم به جای این حیوان، زنجیری به گردن خود من بیفکنید و به کنار قبر مطهر مولا امیرالمؤمنین حضرت علی علیه‌السلام ببرید.زنجیری از طلا تهیه شد. ولی کسی جرأت نمی‌کرد آن زنجیر را به گردن نادرشاه بیندازد و او را به سوی حرم ببرد، زیرا فکر می‌کردند او اکنون احساساتی شده و چنین می‌گوید. ولی بعد که به خود می‌آید و حالش آرام و طبیعی گردد، آن شخص را مجازات می‌کند!در این هنگام، ناگهان شخصی ناشناس، ولی بسیار با هیبت، نزدیک شد و زنجیر طلاـ را به گردن نادر انداخت و او را به طرف قبر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام کشانید. وقتی نادرشاه به کنار قبر مطهر رسید، تاجی را که از پادشاه هند گرفته و بسیار قیمتی بود، روی قبر مطهر نهاد و عرض کرد: شاه تویی و من یکی از بندگان تو هستم، بلکه من سگ در خانه‌ی تو می‌باشم.سپس در نجف اشرف ماند و دستور داد تا گنبد حضرت را که کاشی بود طلا کردند و بعد هم به کربلا و زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام مشرف شد و چون حوادث عاشورا و صحنه‌های دلخراش کربلا و مصائب جانسوز حضرت اباعبدالله و یارانش را برایش گفتند، متأثر شد و بشدت گریست.در این میان، از علمدار کربلا، حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، نیز سخن به میان آمد و گفته شد که آن بزرگوار در روز عاشورا با چه رنجها و مشقتهایی روبرو شد؟ نادرشاه گفت: قبر او در کجای حرم امام حسین علیه‌السلام است؟ [صفحه ۴۵۲] گفتند: وی قبری جداگانه دارد، و نادر را به حرم حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام هدایت کردند. وقتی که چشم نادرشاه به دستگاه با شکوه و حرم با صفای قمر بنی هاشم علیه‌السلام افتاد و دید دست کمی از حرم مولایش امام حسین علیه‌السلام ندارد، از حاضرین پرسید: علت و حکمت ایجاد این تشکیلات جداگانه چیست و چرا حضرتش را در حرم امام عظیم

حسین بن علی علیه‌السلام دفن نکرده‌اند؟! گفتند: این امر به علت وصیت خود سردار کربلا، قمر بنی هاشم علیه‌السلام، بوده است که به حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام گفت: مولا جان، مرا به خیمه مبر، چون به بچه‌های حرم وعده‌ی آب داده‌ام و آنها انتظار آب می‌کشند؛ و اینک اگر با این وضع به خیمه برگردم، شرمنده‌ی آنان خواهم بود. اما هر چه علما و حاضرین برایش توضیح دادند، نادرشاه قانع نشد که باید برای حضرت عباس علیه‌السلام گنبد و بارگاه جدایی باشد.در این اثنا، ناگهان صدای فریادی همه را متوجه خود کرد. دیدند جوانی، با حالت آشفته و پریشان، کنار ضریح مطهر فرزند رشید مظلوم تاریخ امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فریاد می‌زند و با لهجه‌ی محلی می‌گوید: ای برادر زینب، به فریادم برس.نادرشاه گفت: ببینید مطلب از چه قرار است و آن جوان چه می‌خواهد؟ جوان گفت: من از قبیله‌ی مسعود هستم و محل سکونت ما، در همین دو سه فرسخی شهر کربلا می‌باشد. در میان ما رسم بر این است که یک روز قبل از عروسی، داماد همراه با عروس، به حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌آیند و سوگند می‌خورند که به یکدیگر خیانت نکنند و حضرت را حکم قرار می‌دهند که هر کس به دیگری خیانت کرد حضرتش او را مجازات کند!امشب هم، شب عروسی و زفاف من است. لذا با همسرم از منزل بیرون آمدیم تا به حرم حضرت بیاییم؛ ولی در بین راه هفت نفر سوارکار مسلح به ما حمله کردند و زنم [صفحه ۴۵۳] را از من گرفتند و بردند. اکنون آمده‌ام که از حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام کمک بگیرم.نادرشاه بسیار متأثر شد و گفت: من تا شب همسرت را به تو باز می‌گردانم، ولی جوان عرب، که گویا با نادرشاه و شکوه و هیبت وی آشنایی نداشت، گفت من از تو کمک نخواستم، من از برادر زینب کبری علیهاالسلام کمک می‌خواهم، و باید هر چه زودتر همسرم را به من برگرداند و آن دزدها را به کیفر برساند. نادرشاه از سخنان گستاخانه‌ی آن جوان و اینکه او را رد کرده بود برآشفت و گفت: بسیار خوب، اگر قمر بنی هاشم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام قبل از امشب همسرت را به تو نرساند من ترا کیفر خواهم کرد و به حسابت خواهم رسید.جوان با مشکل دوم که همان تهدید نادرشاه بود روبرو شد و خود را به روی قبر مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام انداخت و در حالی که فریاد می‌زد، گفت: ای پناه بی‌پناهان، ای پسر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، به دادم برس.ناگهان صدای هلهله و فریاد زنی توجه همه را جلب کرد که صدا می‌زد: «رایتک عالیة یبو فاضل، مشکور، یخو زینب»! آن زن با لهجه‌ی محلی می‌گفت: پرچمت بلند است ای ابوالفضل علیه‌السلام، سپاسگزارم ای برادر زینب!نادرشاه دستور داد جوان و همسرش را نزد او آوردند و ماجرا را از زن پرسید. هم مانند شوهرش، رسم جاری قبیله و حمله‌ی دزدان را بیان کرد و اضافه نمود که، چون دزدان مرا با خود بردند و شوهرم از من جدا و دور شد، فریاد برآوردم و حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام را به حق خواهرش زینب کبری علیهاالسلام قسم دادم تا مرا نجات دهد.ناگهان سواری از سوی کربلا نمایان شد و با عجله و شتاب بسیار نزدیک ما آمد و به دزدان دستور داد که مرا رها کنند، ولی آنها نپذیرفتند و حتی به آن سوار حمله بردند که [صفحه ۴۵۴] یکمرتبه دیدم برقی همانند برق شمشیر به طرف دزدان حرکت کرد و سرهایشان را از بدنها جدا کرد و اکنون جسدها و سرهای آنها در آن بیابان افتاده است، اینک نیز خودم را در اینجا می‌بینم!نادرشاه از دیدن این کرامت قانع شد که مقام والای حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام این مقدار هست که به پاداش وفا و ایثاری که در زندگی نشان داده است، چنین دستگاهی در کنار برادر عزیزش امام حسین علیه‌السلام داشته باشد. لذا دستور به توسعه‌ی حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام داد و مسجد بالا سر حضرت و مسجد رواق پشت سر را احداث نمود و صحن و ایوان را تزیین و تعمیر اساسی کرد. [۲۳۲] .

دست پسر قطع شد و دختر به عقد او درآمد

این قضیه توسط حجة الاسلام آقای شیخ محمد سمامی حائری به نقل از مرحوم آیت الله حاج سید محمد کاظم قزوینی قدس سره بیان شده است:یکی از خانهای ایران با خانواده‌اش به زیارت عتبات مشرف گردید. خان دختر زیبایی داشت که در این سفر همراه

او بود. دختر به حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام مشرف شد و یکی از خدمه‌ی خان شیفته‌ی جمال او گشت.خادم، در کنار ضریح مطهر دستش را روی دست دختر گذاشت، دختر فورا رو به قبر حضرت کرد و عرض کرد: آیا سزاوار است در کنار ضریح شما این چنین به من بی‌ادبی نمایند؟! یا اباالفضل العباس علیه‌السلام، دستش را قطع کن!پس از چند روز قرار شد که خان حرکت کند. خادم مزبور هم هر چه داشت [صفحه ۴۵۵] فروخت و پنجاه لیره‌ی طلا را در کیسه‌ای قرار داد و همراه با قافله‌ی خان حرکت کرد. در بین راه، خان متوجه شد که پولش را به سرقت برده‌اند (مبلغ پولی را که همراه داشت، یکصد لیره بود). قرار شد که افراد قافله را تماما وارسی کنند. پس از وارسی، کیسه‌ای که پنجاه لیره‌ی خادم در آن بود کشف شد به خانه خبر دادند کیسه‌ی لیره نزد این شخص کشف شد. سپس معلوم شد که داخل کیسه پنجاه لیره است. خان تصور کرد که این پول، مال اوست و دستور داد پول را گرفتند، و دست آن خادم را به عنوان سارق قطع کردند!پس از مدتی، پول در میان اثاثیه‌ی خان پیدا گردید و خان از این بابت سخت ناراحت شد و در صدد عذرخواهی برآمد. خادم که دستش قطع شده بود، رضایت نداد. خان گفت: هر چه بخواهی در قبال این عمل، به تو می‌دهم! خادم گفت: اگر می‌خواهی راضی شوم، باید دخترت را به عقد من درآوری، خان قبول کرد و دختر را به عقد آن شخص درآورد.پس از عقد، دختر به او گفت: چرا تو در حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، کنار ضریح مطهر، دستت را روی من گذاشتی؟! آن شخص گفت: زمانی که دستم را روی دست تو گذاشتم، از حضرت خواستم که تو را به عقد من درآورد و حضرت خواسته‌ی من را اجابت کرد. دختر گفت: من هم از آن حضرت خواستم که دستت را قطع کند و حضرت خواسته‌ی مرا نیز اجابت کرد! [۲۳۳] . [صفحه ۴۵۶]

مرد جوان به درستی سوگند یاد کرد و نابینا شد، چون گاو نذری ذبح شد، چشمهای جوان نیز شفا یافت

خطیب توانا، جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای سید جاسم طویریجی نقل کردند:عشیره‌ای در عراق وجود دارد که به نام «آل یسار» معروف است. یک روز دختری از آنها در کنار رودخانه چند گاو را می‌چرانده است. هوا گرم و در حدود ظهر بوده است. چون مسیر خلوت بوده و کسی از آنجا رد نمی‌شده است، دختر عبایه‌اش (چادر عربی) را کنار می‌گذارد و با پیراهن و بقیه‌ی لباسهایش داخل آب می‌رود. ولی یک دفعه متوجه می‌شود که جوانی از آنجا عبور می‌کند. دختر خودش را پشت درختی پنهان می‌کند تا جوان رد شود و سپس به آب تنی می‌پردازد.زمانی که از آب بیرون می‌آید می‌بیند عبایه‌اش نیست، به منزل رفته و ماجرا را برای پدر و مادرش تعریف می‌کند و می‌گوید: احتمال دارد عبایه را آن جوان برداشته باشد، چون به غیر از او کسی از آن حوالی عبور نکرد. ممکن است از روی دشمنی عبایه را برداشته باشد.پدر و مادر دختر به سراغ جوان رفتند و قضیه را به او ابلاغ کردند و مادر دختر هم نذر کرد که اگر پاکی ساحت دخترش ثابت شد، گاوی را قربانی کند و در راه حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام احسان نماید.جوان در حرم حضرت العباس علیه‌السلام قسم خورد که من خبر ندارم. به مجرد قسم از دو چشم نابینا شد و مردم ریختند و او را کتک زیادی زدند.جوان گفته بود: «من از عبایه خبری ندارم» و ظاهرا حق با او بود. بنابراین، پیداست که حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام در این جریان کاری دارد. باری، مادر دختر ادای نذر کرد و گاو را سر برید و عبایه از شکم گاو نر بیرون آمد. سپس بلافاصله و بدون [صفحه ۴۵۷] معطلی چشمهای آن جوان نیز بینایی خود را باز یافت و بدینگونه، کرامتی بارز از قمر بنی هاشم علیه‌السلام ظاهر گردید. [۲۳۴] .

شفای بیماری مهلک آیهٔ الله العظمی سید مهدی شیرازی با توسل علامه‌ی قزوینی

خطیب بزرگوار، مرحوم حجهٔ الاسلام والمسلمین آیت الله آقای سید محمد کاظم قزوینی قدس سره (متوفی ۱۳ جمادی الثانیه ۱۴۱۵ ه ق) داماد فقیه بزرگوار شیعه مرحوم میرزا مهدی شیرازی، (مؤلف کتاب «علی من المهد الی اللحد» و کتابهای دیگر)، در سال

۱۳۸۹ ق نقـل کرد:مرحوم آیت الله میرزا مهـدی شیرازی قـدس سره (متوفی شـعبان ۱۳۸۰ ق) حـدود هشت سـال قبـل از فوتش به ناراحتی کبد مبتلا گردید. روی این امر ایشان هر چه آب می‌نوشید آبها از بدن او دفع نمی‌گردید، به حدی که بدنش سنگین شد و قـدرت حرکت از او سـلب گردیـد.نـاراحتی مزبور شـدت یـافت تـا اینکه حتی خوابیـدن هم برایش دشوار شـد. یکی از شـبهای ماه رمضان که به عیادتش رفتم، ایشان را خیلی ناراحت دیدم، ولی دائما صابر و شاکر بود. پس از آنکه از خدمت ایشان مرخص شدم، به حرم حضـرت ابوالفضل العباس علیه‌السـلام مشـرف گردیـدم. حرم خیلی خلوت بود و شایـد مجموع افرادی که در حرم بودنـد از عـدد انگشـتهای دست تجاوز نمی‌کرد، زیرا تمام مردم در آن وقت [صـفحه ۴۵۸] مشـغول خوردن سحری بودند.کنار ضریح مطهر نشسـته، ضـریح را با دسـتانم گرفتم و متضـرعانه، حضـرت اباالفضل علیه‌السـلام را شـفیع درگاه الهی قرار دادم. در این لحظه تداعی حاصل شـد و قبر حضـرت ابی‌الفضل العباس علیه‌السـلام در نظرم مجسم گردید. در لحظه مزبور، که من از تمام جهات غافل بودم و عاجزانه در حال توسل و توجه قرار داشـتم، ناگهان صدایی مانند صدای شیر در جنگل، که در میان دو کوه بپیچد به گوشم رسید و لرزه بر انـدامم انـداخت! صـدا مفهوم نبود. از جا حرکت کردم، متعاقبا صدای دوم به گوشم خورد.از شدت ترس و هراس پا به فرار گذاردم و خود را با عجله به منزل رسانیدم، ولی از شدت ترس و وحشت، سـحری نخوردم! اذان صـبح گفته شد، نماز خواندم، ولی پس از آن هر کاری کردم که بخوابم نتوانسـتم. بعـد از مـدتی، لحظه‌ای خوابم برد و در عالم خواب دیدم نامه‌ای کوچک به دسـتم دادنـد که دو سطر در آن نوشته بود.مضـمون نوشـته آن بود که: ما، برای میرزا مهـدی شـفاعت کردیم و خداوند او را شـفا خواهد داد.از خواب بیدار شدم و مجددا لرزه بر اندامم مسـتولی گردید. خدمت مرحوم میرزا مهدی رفتم و بشارت شفای او را دادم و گریه کردم. خداوند وی را از آن مرض مهلک به واسطه‌ی داروی محمدی شفا داد و او یک سال بعد از این واقعه عمر کرد و دیگر هیچ گونه ناراحتی از این جهت نداشت. [۲۳۵] . [صفحه ۴۵۹]

شفای برادر مسلول جناب آقای مولوی

جناب حجهٔ الاسـلام والمسـلمین آقای مولوی قدس سـره نقل فرمود: برادرم محمد اسحاق در بچگی مسلول شد و از درمان او ناامید شـدیم.پدرم او را به کربلا برد و در حرم حضـرت اباالفضل علیه‌السـلام او را به ضـریح مقدس بست و از آن بزرگوار خواست که از خداوند متعال شـفا یا مرگ او را بخواهد! بچه را بست و خود در رواق، مشـغول نماز شد.هنگامی که پدرم به کنار ضریح برگشت، بچه گفت: بابا گرسـنه‌ام! پـدرم می‌گفت: بصورتش نگاه کردم و دیدم رخسارش تغییر کرده و شـفا یافته است. او را بیرون آوردم و فردای آن روز انار خواست و هشت دانه انار و یک قرص نان بزرگ خورد و اصلا از آن مرض هیچ خبری نشد! [۲۳۶] .

شفای کاسب نابینای بازار بین الحرمین در حرم حضرت ابوالفضل

عالم جلیل القدر، آقا شیخ مهدی کرمانشاهی حکایت کرد:یک مرد کاسب کوری بود که در بازار بین الحرمین دکان داشت و همه او را می‌شـناختند. تا یاد داشتیم، او را نابینا دیده بودیم.یک روز در مقبره‌ی وابسته به خودمان، که در رواق پایین پای بارگاه حسینی علیه‌السـلام می‌باشد، خوابیده بودم و چون هوا کمی گرم بود، درب مقبره را کمی باز گذاشته بودم تا باد بیاید.در این حین، ناگهان صـدای هیاهو شـنیدم. نگاه کردم، دیدم از سـمت صـحن کوچک مردم زیادی به حرم داخل شدند و چون درب مقبره‌ی ما باز بود، جمعیت به سوی مقبره‌ی [صفحه ۴۶۰] ما هجوم آوردنـد.در آن میان، عده‌ای دور مردی را گرفته بودند و داخل مقبره نمودند و در را بسـتند. خـوب کـه نگـاه کردم دیـدم آن مرد نابینـای معروف و مشـهور اسـت که هر دو چشم او به درشـتی بـاز شـده است و مثل کاسه‌ی خون سـرخ می‌درخشد! مردم لباس‌های او را پاره پاره کرده‌اند و فوج فوج برای دیدن او هجوم می‌آورند. آنان انگشت جلو چشم او می‌گرفتنـد و می‌پرسـیدند: این چنـدتا است؟ و او درست جواب می‌گفت.او مـدتی به همـان حـال، در مقبره مانـد تا فشار و

ازدحام مردم آرام گرفت. از او سؤال کردم، معلوم شد حضرت اباالفضل علیه‌السلام چشم او را بینا و روشن، و قلب مؤمنین را از سرور چون گلشن نموده‌اند. [۲۳۷] .

شفای چشم حاج شیخ علی تاکی شهرضایی در حرم حضرت اباالفضل

این قضیه توسط عالم پرهیزگار، واعظ و نویسنده و موالی اهل البیت علیه‌السلام حاج شیخ علی تاکی شهرضایی نجفی صاحب کتاب شریف زادالمتقین در دهه‌ی محرم الحرام ۱۴۲۲ ه ق بیان شده است:در زمان مجرد بودنم در عراق، با خود عهد کرده بودم که در دهه‌ی عاشورا کار (کار نجاری و چوب‌بری) انجام ندهم. بلکه فقط به شرکت در مجالس عزاداری و سینه زنی اباعبدالله الحسین علیه‌السلام اشتغال داشته باشم. یک رفیقی داشتیم که به من گفت: بیا کار کن، کار کردن اشکالی ندارد و هیچ کس نگفته است که باید کارها در دهه‌ی عاشورا تعطیل شود! [صفحه ۴۶۱] بالاخره در یک دهه‌ی عاشورا ما به کار مشغول بودیم ناگهان یک اره کشیدم و قطعه‌ای از چوب کنده شد و به سیاهی چشمم اصابت کرد و فرورفت، چشمم شروع به آبریزش کرد و دیگر قابل باز شدن نبود. به هر دکتری هم مراجعه کردم نتیجه‌ای نگرفتم. دکترها می‌گفتند: نباید نان بخوری و به همین جهت من تا چهل روز فقط شوربا و غذاهای مایع مصرف می‌کردم.بهرحال از طبابت پزشکان کربلا نتیجه‌ای نگرفتم و مرا به رفتن به بغداد تشویق نمودند. در این هنگام که مأیوس شده بودم و تنهایی و غربت از یک سو و درد چشم از سوی دیگر مرا مستأصل ساخته بود، به حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام پناه بردم و گفتم: یا اباالفضل! یابن‌امیرالمؤمنین! من در اینجا تنها هستم و کسی را ندارم [در آن زمان هنوز مجرد بودم] برای من رفتن به بغداد خیلی مشکل است. سپس گریه‌ی زیادی کردم و به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام التماس کردم.پنبه‌ای روی چشمم گذاشته بودند و آن را بسته بودند، اما احساس می‌کردم که چشمم پر است و درد آن بسیار شدید بود. خلاصه همینطور که مشغول زاری و التماس بودم، ناگهان احساس کردم که چشمم خالی شده است! از حرم حضرت اباالفضل علیه‌السلام به طرف رواق حرکت کردم و چون به رواق رسیدم، چسب روی چشم را باز کردم و پنبه را برداشتم و به پنبه نگاه کردم. دیدم چرکها و آن قطعه چوب همه از چشمم بیرون آمده است و روی پنبه است. پنبه را در سطل آشغال انداختم و چشمم شفا گرفته و سالم شده بود!البته کار ائمه اطهار علیهم‌السلام اینگونه است، معجزات آنها زیاد است، لطف آنها در حق ما هم خیلی زیاد بوده است، آنها در آنجا به ما توفیق ازدواج دادند و زندگی ما را سامان بخشیدند. آنها لطف زیادی دارند، امیدوارم که ما شیعه‌ی واقعی آنها باشیم. [صفحه ۴۶۲]

بچه‌ی ناقص الخلقهٔ را به طرف ضریح پرتاب کرد و سالم بازگشت

این قضیه توسط واعظ جلیل القدر جناب آقای حاج سید علی مدرسی یزدی بیان شده است:در سال ۱۳۴۲ شمسی به زیارت حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام و برادر بزرگوارش، حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام، موفق شدم.روزی پس از زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام به یکی از خدام حرم آن حضرت گفتم: یک کرامت را که به چشم خود دیده‌ای، برایم تعریف کن. خادم گفت: روزی یکی از شیوخ عرب را دیدم که سواره وارد صحن شد. وی که بچه‌ای را در بغل داشت، وقتی به ایوان حضرت رسید، آن بچه را به طرف قبر مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام پرتاب کرد و خطاب به آقا عرض کرد: من بچه‌ی ناقص از شما نخواسته‌ام! من نگاهم به بچه افتاد، دیدم از پا علیل است، ولی پس از مدتی سالم به طرف پدر برگشت! از آن پدر پرسیدم قضیه چه بوده است؟!گفت: من فرزند نداشتم. متوسل حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام شدم تا از خدا بخواهد که خدا فرزندی به ما عنایت فرماید. در نتیجه، خدا این پسر را به ما مرحمت کرد. ولی پسر معلول به دنیا آمده بود و همسرم آن را از من پنهان می‌داشت تا من به نقص عضو وی پی نبرم.بالاخره روزی چشمم به پای فرزندم افتاد و فهمیدم معلول است. علت آن را پرسیدم.

همسرم گفت: از روز تولد به همین نحو بوده است، ولی من وقتی که او را قنداق می‌کردم از شما پنهان می‌داشتم، تا امروز که این راز فاش شد.من هم بچه را از همسرم گرفته و به حرم مطهر قمر بنی هاشم علیه‌السلام آوردم و عرض کردم: آقا جان، من از شما فرزند ناقص نخواستم و او را به طرف حرم پرت کردم و [صفحه ۴۶۳] اکنون شما دیدید که حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام پسرم را شفا داد. [۲۳۸] .

شفای جوانی که ظاهرا فوت کرده بود و به ضریح دخیل بسته شده بود

این قضیه توسط حضرت آیت الله حاج سید محمد مفتی الشیعهٔ بیان شده است:ایامی که در نجف اشرف بودم، یک روز به کربلا مشرف شدم. کاری لازم داشتم و قرار بود با شخصی در حرم حضرت عباس علیه‌السلام دیدار کنم. پس از تشرف به حرم حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام، به حرم حضرت عباس علیه‌السلام آمدم و بعد از زیارت در بالا سر حضرت علیه‌السلام، مشغول خواندن قرآن شدم تا شخص مزبور سر وعده‌ای که داده بود بیاید.در قسمت بالا سر حضرت، نزدیک ضریح، جوانی مریض (حدودا سی ساله) را دیدم که گویا دکترها گفته بودند، کار او از معالجه گذشته و بهبودی پذیر نیست، و لذا اقوامش او را برای استشفا دخیل بسته بودند.باری، من مشغول قرآن خواندن بودم، که دیدم یک زن محجبه که عبای عربی سیاهی پوشیده و روبنده‌ای بر چهره داشت، نزد من آمد و به فارسی گفت: آقا، این جوان ظاهرا فوت کرده است و خادمها چند بار گفته‌اند: مریضتان را که به ضریح بسته‌اید، باز کنید و ببرید! ولی این عربها اعتنا نکرده‌اند، حتی خود خادمها خواسته‌اند که دخیل را باز کنند، عربها با آنها دعوا کرده و مانع شده‌اند و دیگر خادمها جرئت اقدامی را ندارند. شما تشریف بیاورید و این مریض را که مرده است باز کنید، زیرا شما سید هستید و از آنجا که عربها برای سادات احترام خاصی قائل هستند، مانع شما [صفحه ۴۶۴] نمی‌شوند. من در جواب گفتم: خانم، من زبان آنها را در موقع صحبت کردن درست نمی‌فهمم.خانم مزبور خیلی اصرار کرد، ولی من قبول نکردم و لذا رفت به خود آن عربها، به زبان خودشان، سخنی گفت: که در نتیجه دیدم چند نفر از آنها به طرف من آمدند و یکی از آنها دست مرا بوسید و مطلبی را گفت که فهمیدم از من دعوت می‌کند شالی را که مریض خود را با آن به ضریح بسته بودند، باز کنم، زیرا از بهبودی وی مأیوس شده‌اند.من بلند شدم و نزد ضریح آمدم، جمعیت زیادی در اطراف ضریح و پیرامون شخص مریض بودند. دیدم ظاهرا آن مریض فوت شده و رنگش به زردی گراییده است. خواستم پارچه و شال را باز کنم، ولی شخصی از زائرین به من گفت:آقا شما باز نکنید! این گونه کارها، کار این خدمه است و آنان از شما گلایه خواهند کرد که چرا در امور آنان دخالت می‌کنید! من کنار رفتم و از رواق خارج شدم. ولی چون منتظر آن رفیقی بودم که با وی وعده‌ی دیدار داشتم، دوباره از در دیگری وارد رواق شدم و به قصد زیارت حضرت عباس علیه‌السلام (به عنوان نیابت از ارحام و گذشتگان خودم) داخل حرم شدم و زیارت کردم. سپس آمدم در کناری و مشغول نماز زیارت شدم.جمعیت در بالای سر زیاد شده بود. یکوقت دیدم سر و صدا بلند شد! خیال کردم آن جوان فوت کرده، و ارحام او سر و صدا به راه انداخته‌اند. ولی وقتی بلند شدم و آمدم، دیدم آن جوان شفا یافته و بلند شده است! زنها هلهله‌ی شادی می‌کردند و اشعار عربی می‌خواندند. لحظه‌ای نگذشت که مردم به سمت جوان هجوم آوردند و به بوسیدن دست و پیشانی وی مشغول شدند. [صفحه ۴۶۵] جماعتی هم که در صحن بودند فهمیدند کرامتی از حضرت ظاهر شده است و دویدند و آمدند و به پاره کردن لباسهای وی پرداختند تا برای تبرک ببرند! خدمه‌ی حرم نیز که در اثر کثرت جمعیت خوف از آن داشتند که جوان صدمه ببیند مانع هجوم و حمله‌ی مردم می‌شدند. پس از آن، دیگر به علت ازدحام، اطلاع تفصیلی از جریان پیدا نکردم و به نجف برگشتم. [۲۳۹] .

شفای بیماری وسواس، با دیدن وضوی حضرت ابوالفضل

صاحب کتاب حیاهٔ العباس علیه‌السلام حاج شیخ محمد جعفر شاملی، در ص ۶۰ می‌نویسد: حاج سید موسی زیارت نیا، صاحبخانه‌ی ما، در مشهد حکایت کرد:شیخ محمد نامی از اهل تبت چین، بسیار شایق بود که موفق به تحصیل علم شود. وی ضمنا دچار مرض وسوسه بود و در هنگام وضو بسیار به زحمت می‌افتاد و از این مشکل به تنگ آمده بود. شیخ محمد به نجف اشرف مشرف گشت و برای روا شدن این دو حاجت، پای ضریح حضرت امیر علیه‌السلام به تضرع و زاری پرداخت و از حال طبیعی بیرون رفت. در آن وقت شنید که گوینده‌ای گفت: تو موفق به تحصیل علم می‌شوی، و برای رفع وسوسه نیز نزد حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام برو.شیخ محمد گفت: چون به حال آمدم، برخاستم و به کربلا آمدم و به زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام و سپس به زیارت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام پرداختم. آنگاه به مدرسه آمدم و شب را در حجره‌ای به سر بردم.چون خوابیدم، در عالم خواب مشاهده کردم که به حجره آمدم. دیدم پیغمبر [صفحه ۴۶۶] خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه‌السلام نشسته‌اند. سلام کردم، آنها به من جواب دادند و فرمودند: بنشین! همان طور که نشسته بودم، حضرت ابوالفضل علیه‌السلام آمدند و به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سلام کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بنشین! سپس حضرت امیر علیه‌السلام نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تعریف از حضرت عباس علیه‌السلام پرداختند. حضرت خاتم الانبیاء فرمودند: می‌دانم! حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض کردند: یک انعام و هدیه‌ای به او بدهید.حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بهترین هدیه این است حضرت عباس علیه‌السلام برخیزد، وضو بگیرد و به نماز بایستد و ما،به جماعت، به او اقتدا کنیم!حضرت عباس علیه‌السلام برخاستند و وضو گرفتند، آب کمی به صورت خود زدند و آن را شستند: سپس به شستن دست راست و دست چپ پرداختند و در پی آن مسح کشیدند و در پایان وضو رو به من کردند و فرمودند: «ما این طور وضو می گیریم!» سپس من از خواب بیدار شدم، و پس از آن دیگر وسوسه‌ای هنگام وضو نداشتم. [۲۴۰] .

شفای دختر دیوانه‌ای که او را به ضریح بسته بودند

حجهٔ الاسلام آقای حاج شیخ محمد معین الغربائی، فرزند آیهٔ الله شیخ عمادالدین و نوه‌ی مرحوم آیهٔ الله معین الغربائی خراسانی این قضیه را نقل فرمودند:تقریبا چهل سال قبل که هنوز ازدواج نکرده بودم، یک شب جمعه، از نجف اشرف پیاده به کربلای معلی رفتم و دعای کمیل را در حرم مطهر حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه‌السلام خواندم. وسط دعا خوابم برد و دقایقی بعد سر و صدا و شیون فوق العاده‌ای مرا از خواب بیدار کرد. [صفحه ۴۶۷] دیدم دختر عربی را به ضریح مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام بسته‌اند و او که مرض جنون دارد، به مردم جسارت می کند. پدر و مادر و بستگانش اطراف او را گرفته بودند و برای شفای این دختر دیوانه به حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه‌السلام متوسل شده بودند.یک نفر که در همان جا خود را دکتر روان پزشک معرفی می کرد و ایرانی هم بود، به من گفت: بگو این دختر را بیاورند در فندق الحرمین، من در آنجا هستم و این مریض را معاینه می کنم. من گفته‌ی دکتر ایرانی را به پدر دختر تذکر دادم. پدر دختر به زبان عربی گفت: لعنت به پدر کسی که عقیده به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام ندارد!بنده خجالت کشیدم و رفتم و در جای خود نشستم و مشغول خواندن بقیه‌ی دعای کمیل شدم، که دوباره در حال خواندن دعا خوابم برد!مجددا به سبب سر و صدا بیدار شدم، این بار دیدم که اطراف آن دختر را گرفته‌اند و آن دختر مورد عنایت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام قرار گرفته است و حضرت دختر دیوانه را شفا داده‌اند، مردم هم هجوم آورده‌اند و لباسهایش را پاره پاره می کنند و او از عبای پدرش برای پوشاندن خویش استفاده می کند.در آن حال، دکتر ایرانی را دیدم، که دو دست بر سر خود می‌زند و گریه می کند و می گوید: بلی، غیر از ما، دکترهای دیگری نیز وجود دارد!. [۲۴۱] .

شفای دختر هیجده ساله‌ی دیوانه

حجهٔ الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ عبدالله مبلغی آبادانی، از حوزه‌ی علمیه‌ی قم، موردی از مشاهدات خویش را چنین بیان داشته‌اند: [صفحه ۴۶۸] در سال ۱۳۴۰ شمسی به اتفاق خانواده‌ام، به آبادان سفر کردیم. با اینکه در اولین شب ورود به آبادان، قصد زیارت کربلا نداشتیم، ولی در صبح فردا پس از انجام فریضه، همسرم گفت: دیشب من در خواب حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام را دیدم که به اتفاق ایشان همسفر بودیم و من به محضرشان عرض کردم: آقا، میل داریم که به حضورتان شرفیاب بشویم. چون سالهاست که آرزوی زیارت سرور شهیدان امام حسین علیه‌السلام و جناب شما را در سر می‌پرورانیم. من این خواب را به «سفر عتبات در آینده» تعبیر کردم.شب دیگر باز خوابی شبیه همین خواب دید و مشاهده کرد که گویا شب پانزدهم شعبان است و ما در صحن مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام ایستاده‌ایم. این خواب را نیز با بنده، در میان گذاشت. در باب تعبیر این خواب، دیگر حرفی نزدم.فردای آن روز به مدرسه‌ی علمیه‌ی شهر آبادان، که به همت و سرپرستی حضرت آیت الله آقای حاج شیخ عبدالرسول قائمی تأسیس شده بود، وارد شدم. حاج شیخ فرمود: عبدالله، میل داری به عتبات بروی؟ من، که هر دو خواب را فراموش کرده بودم، عرض کردم: آقا سر به سرم می‌گذاری؟ ایشان فرمود: خیر، جدا عرض می‌کنم. بنده گفتم: من با خانواده آمده‌ام و تنها نیستم!ایشان فرمودند: دیشب در عالم خواب دیدم که شما را به عتبات فرستاده‌ام و مهمان حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام هستید! در خواب دیدم که ندایی به من داده شد و من به ایشان پاسخ مثبت دادم. پس حضرت آقای قائمی جواز عبور و مبلغ ده دینار عراقی نیز لطف فرمودند.آن روز ناهار را مهمان حجهٔالاسلام آقای حاج سید محمد هاشمی واعظ بودیم. ناهار نخورده به طرف گاراژ قریه‌ی قسوه حرکت کردیم. شب را در قسوه ماندیم. پس [صفحه ۴۶۹] از اذان صبح از طرف فاو به بصره، از بصره به کاظمین، و از آنجا به کربلا رفتیم و درست در شب پانزدهم شعبان وارد کربلا شدیم و شب را در حرم امام حسین علیه‌السلام بیتوته کردیم! صبح بعد از نماز صبح به حرم مطهر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مشرف شدیم و اول طلوع آفتاب از حرم خارج شدیم و در صحن مطهر مقداری استراحت نمودیم.در این موقع، خانم جوانی که در حدود هیجده سال از عمرش می‌گذشت و چند مرد و دو نفر خانم وی را همراهی می‌کردند و حالت جنون شدیدی در او مشاهده می‌شد، وارد صحن گردید. همراهانش عبای عربی بر بدن عریان او افکنده بودند. زمانی که او را نزدیک ایوان حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بردند، یکی از زنان می‌گفت: یا قمر بنی هاشم، آبروی ما در میان قبیله رفت و دیگر حیثیتی نداریم. ترا به جان مادرت فاطمه‌ی زهرا، ما را یاری ده و آبروی رفته‌ی ما را به ما بازگردان!دختر را به حرم بردند، من و همسرم وارد حرم شدیم تا جریان را از نزدیک ببینیم؛ البته من چشمان خود را بسته بودم. دختر را نزدیک ضریح مطهر بردند.بیش از پنج دقیقه طول نکشید که ناگاه آن دختر ضجه زد و گفت: غطینی! غطینی! قد أعطانی ابن‌فاطمهٔ ما أردت منه. یعنی: مرا بپوشانید، مرا بپوشانید، به خدا قسم پسر فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام آنچه از او می‌خواستم به من داد!»خدام حرم فورا عبا بر سرش انداختند و برای او لباس آوردند، ولی مردم با دیدن این منظره عبای او را پاره پاره کردند و دوباره عبا برایش آوردند و عبای دوم را نیز مردم به عنوان تبرک بردند. چنان ضجه و ناله در حرم مطهر آقا قمر بنی هاشم علیه‌السلام بلند شد که عموم مردم از زیارت باز ماندند.هر کجا آن دختر قدم می‌گذاشت زائرین جای پای او را می‌بوسیدند. یک هفته از [صفحه ۴۷۰] این جریان گذشت. ما در باب وضع مزاجی وی از بعضی از اهالی کربلا سؤال کردیم. آنان جنون قلبی او را تأیید، و سلامتی او را بعد از عنایت حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام مورد تأیید قرار دادند. آنها افزودند که وی پس از شفا یافتن به قبیله‌ی خود برگشته است و چادرنشینان به استقبال او آمدند و برایش قربانی کردند.این بود مشاهدات حقیرت از کرامت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، که همسرم نیز شاهد آن بود. [۲۴۲] .

دختر دیوانه صدا زد: العباس شافانی

این قضیه توسط آیهٔ الله حاج سید علی شاهرودی بیان شده است:یکی از کراماتی که این جانب حاج سید علی شاهرودی به چشم خودم شاهد آن بوده‌ام، یکی دو هفته قبل از خروجمان از عراق رخ داد. تقریبا هر هفته، شبهای جمعه من و همسرم دو نفری برای زیارت حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه‌السلام به کربلا می‌رفتیم. ایامی بود که جوانها را می گرفتند و لذا ما تنها می‌رفتیم. بعد از پیاده شدن از اتوبوس نیز احتیاطا کرایه‌ی برگشتن را به همسرم می‌پرداختم که احیانا اگر مرا گرفتند، او خودش به ایستگاه واقع در فلکه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام برود و سوار ماشین شود و عازم نجف اشرف گردد، چون برای ایرانیها به هیچ وجه امنیتی وجود نداشت.در همین ایام، یک شب جمعه در حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام مشغول دعا و زیارت بودیم که ناگهان دیدیم حرم شلوغ شد! دختری را آورده بودند که تقریبا هیجده یا نوزده ساله بود. پدر و مادر و عموها و داییها و عمه‌ها و خاله‌ها - همه - دور او [صفحه ۴۷۱] را گرفته و به حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام آورده بودند و دخیل بسته بودند و شفایش را از آقا می‌خواستند.به طوری حرم شلوغ و پر سر و صدا شد که همه از زیارت کردن باز ماندند و دست به دامن حضرت شدند تا شفای دختر را از ایشان بگیرند، چون او سخت دیوانه می‌نمود و حالش بسیار رقت‌انگیز بود. حقیر نیز دست از دعا کشیده و عرض کردم: آقا جان، یا اباالفضل علیه‌السلام، مدتی است که از شما کرامتی ندیده‌ایم. امشب عوض زیارت، این دختر را شفا بده تا ما ببینیم و بفهمیم و برایمان آشکار باشد.ناگهان همراهان وی صلوات فرستادند و هلهله کردند و دختر ساکت شد. مادر دختر آمد و نگاهی به چشمهای او انداخت و گفت: هنوز خوب نشده است! رسم بود که خدام شال سبزی به گردن مریض می‌انداختند و آن را به عنوان دخیل به ضریح مقدس می‌بستند. چون مادر گفت: نه، هنوز خوب نشده! همه‌ی ما دومرتبه به آقا ابوالفضل علیه‌السلام متوسل شدیم. چندی نگذشت که مجددا هلهله‌ی مردم بلند شد. باز مادر آمد، تأملی کرد و گفت: نه، هنوز خوب نشده است!سپس برای سومین بار هلهله بلند شد و این دفعه که مادر آمد، گفت: آری، به خدا این مرتبه درست است! این وقت بود که دخترک صدا زد: پوشیه‌ام کو؟ عبایم کو؟ اینجا کجاست؟ «العباس شافانی»! یعنی حضرت عباس علیه‌السلام مرا شفا داد!مردم هجوم آوردند که لباسهایش را به عنوان شفا و تبرک ببرند ولی خدام مانع پاره کردن لباسهایش شدند و گفتند: چون زن است، پاره کردن لباسهایش صحیح نیست. سپس اقوام دختر، وی را برداشته و گرد ضریح حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام طواف دادند.بنده عرض کردم: یا اباالفضل، هنوز این معجزه درست برایم آشکار نشده است! موقعیت هم به گونه‌ای نبود که من داخل جمعیت بروم و مسئله را بپرسم. با خود [صفحه ۴۷۲] گفتم: خودش می‌آید! بعد از لحظاتی آمدند که از کنارم رد بشوند، وی به من سلام کرد و گفت: «عمو جان، حالت چطور است؟» و سپس در رواق رفت و مشغول زیارت شد.باز هم من احتیاط کردم و برای اطمینان کامل به همسرم گفتم: برو ببین زیارت را درست می‌خواند یا نه؟ همسرم رفت و سپس آمد و گفت: آری، صحیح می‌خواند! من خوشحال شدم و همراه عیال به نجف اشرف برگشتیم. [۲۴۳] .

ملحقات بخش ۱۵ در این کتاب

موضوع: ۱- هدایت مرد سنی که به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بی‌اعتنا بود!، شماره قضیه: ۱۸۸موضوع: ۲- عطای پول با برکت به آقا سید ولی الله طبسی، شماره قضیه: ۱۵ موضوع: ۳- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، صد دینار به مرد عرب دادند، شماره قضیه: ۱۴۲موضوع: ۴- زنده شدن نوجوانی که در اثر برق گرفتگی خشک شده بود، شماره قضیه: ۱۵۲موضوع: ۵- زنده شدن بچه‌ای که روی سیمهای برق، خشک شده بود، شماره قضیه: ۱۵۳موضوع: ۶- زنده کردن بچه‌ای که در آغوش زن عرب بود، شماره قضیه: ۱۵۶موضوع: ۷- زنده کردن کودکی که در کنار ضریح حضرت ابوالفضل علیه‌السلام جان داده بود، شماره قضیه: ۱۵۸موضوع: ۸- زنده کردن پسر رئیس خانواده‌ی «الکبه»، شماره قضیه: ۱۵۹موضوع: ۹- نجات طفل چهار ساله از مرگ حتمی به برکت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۶۰ موضوع: ۱۰- شفای فرزند مردی که از خادم حرم، سیلی خورده بود، شماره قضیه:

۱۰۳موضوع: ۱۱- شفای جوانی که قسم ناحق خورده، و روانی شده بود، شماره قضیه: ۸۴موضوع: ۱۲- شفای عالمی که از حضرت ابوالفضل علیه‌السلام سیلی خورد و بیمار شد!، شماره قضیه: ۴۸موضوع: ۱۳- دکتر یوسف ارمنی، نام فرزندانش را غلامحسین و غلام عباس گذاشت!، شماره قضیه: ۲۴۹ [صفحه ۴۷۵]

عطایای خاص

چند لقمه از غذای خیمه‌ی امام حسین موجب حافظه و ذکاوت در مرحوم شیخ جعفر شوشتری شد

مرحوم نوری در دارالسلام این قضیه را نقل فرموده‌اند:شیخ جعفر شوشتری همین امسال در نجف فرمود: چون از تحصیل علوم دینیه در نجف فارغ شدم و دوران نشر و تبلیغ و انذار فرارسید، به وطنم برگشتم و به وظیفه‌ی خود که هدایت مردم با اختلاف مراتب آنها است، پرداختم و چون اطلاعات کافی از مواعظ و مصائب نداشتم، تفسیر صافی را با خود روی منبر می‌بردم و در ماه رمضان و روزهای جمعه آن را برای مردم می‌خواندم و در ایام عاشورا هم از روی روضهٔ الشهدای ملا حسین کاشفی روضه می‌خواندم و نمی‌توانستم موعظه و مصیبت را از بربخوانم. [۲۴۴] . [صفحه ۴۷۶] یک سال گذشت و دوباره ماه محرم نزدیک شد. شبی با خود گفتم: تا کی از روی کتاب بخوانم و از کتاب جدا نباشم؟ و در اندیشه‌ی بی‌نیازی از کتاب و خطبه خوانی و سخنرانی افتادم و به قدری درباره‌ی آن فکر کردم که خسته شدم و خوابم برد!در خواب دیدم که در سرزمین کربلا هستم و آن زمانی بود که خیمه‌های امام حسین علیه‌السلام را برپا کرده بودند و قشون دشمنان در برابرشان صف زده بودند، چنانکه در روایت آمده است.من به خیمه‌ی امام حسین علیه‌السلام رسیدم و بر ایشان سلام کردم، ایشان مرا به خود نزدیک کردند و به حبیب بن مظاهر علیه‌السلام فرمودند: «فلانی - به من اشاره کردند - مهمان ما است، آب که اصلا نداریم! آرد و روغن داریم، برخیز و با آنها خوراکی بساز و نزد او بیاور!».حبیب ابن‌مظاهر علیه‌السلام برخاست و با آن غذایی درست کرد و سپس آن را با قاشقی نزد من نهاد و من چند لقمه از آن خوردم! سپس بیدار شدم و ناگاه به دقایق و اشاراتی در مصایب، و لطائفی در آثار ائمه اطهار علیهم‌السلام هدایت شدم که کسی در آن نکته‌ها بر من پیشی نگرفته بود! و هر روز این قریحه در من زیادتر شد تا ماه روزه فرارسید و من در وعظ و بیان، به مقصود خود رسیدم.مرحوم نوری می‌فرماید: مقام او در آنچه ذکر کرد به وصف نمی‌گنجد و او در این میدان، برتر از آن است که شناخته شود. در این سال که شیخ جعفر شوشتری به خاطر کثرت منکرات و ظلم در اهواز (که نتوانست جلو آنها را بگیرد) به نجف کوچید، همه‌ی [صفحه ۴۷۷] فضلا به او روی آوردند و بزرگان علما از پرتو تحقیقاتش بهره بردند و در ماه رمضان و عاشورا و روز جمعه و پنجشنبه پای منبر او انجمنی می‌شد که ملأ اعلی بر آن رشک می‌بردند!وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء. [۲۴۵] .

تشرف حضرت آیهٔ الله العظمی مرعشی نجفی به محضر امام حسین در کربلا، و رفع مشکلات ایشان

آیت الله مرعشی نجفی فرموده‌اند: «در سال ۱۳۳۹ قمری (یک سال پس از درگذشت پدرشان) هنگامی که در مدرسه‌ی قوام نجف اشرف، طلبه بودم و در آن زمان کتاب حاشیه‌ی ملا عبدالله یزدی، در منطق را تدریس می‌کردم، زندگیم به سختی و مشقت اداره می‌شد و هیچ راه فراری از دست فقر و تنگدستی نداشتم. هجوم ناراحتی‌ها عبارت بودند از:۱- اخلاق ناپسند برخی از معممین که به بیوت مراجع رفت و آمد داشتند. از رفت و آمد آنها به منزل مراجع برای من سوء ظنی به همه‌ی مردم پیش آمده بود، چنان که با کسی ارتباط برقرار نمی‌کردم و حتی نماز جماعت را پشت سر افراد عادل نیز ترک کرده بودم.۲- یکی از منسوبین من به شدت از تدریس من جلوگیری می‌کرد و به استادم نیز گفته بود مرا به درس خود راه ندهد! [صفحه ۴۷۸] ۳- مبتلا به بیماری حصبه شده بودم و بعد از شفا از آن بیماری حالت کند ذهنی و نسیان برایم پیش آمده بود.۴- بینایی چشمهایم بسیار کم شده بود.۵- از تند

نوشتن عاجز شده بودم.۶- گرفتار فقر شدید و تنگدستی بودم.۷- در قلبم دائما نوعی بیماری روحی احساس می‌نمودم.۸- تدریجا تزلزلی در عقیده‌ام نسبت به بعضی از امور معنوی، روی می‌داد.۹- امید داشتم خداوند سفر حج بیت الله الحرام را نصیبم کند، به شرط آنکه در مکه یا مدینه بمیرم و در یکی از این دو شهر دفن شوم.۱۰- خداوند توفیق علم و عمل صالح را با همه‌ی گستره‌ی آن به من عنایت کند.آن مشکلات و این آرزوها، لحظه‌ای مرا آرام نمی‌گذاشت، از این رو به فکر توسل به سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام افتادم و به کربلا رفتم؛ در حالی که از مال دنیا فقط یک روپیه داشتم و با آن، دو قرص نان و کوزه‌ای آب خریده بودم! وقتی وارد کربلا شدم به جانب نهر حسینی رفتم و غسل کردم و سپس به حرم شریف رفتم و پس از زیارت و دعا، نزدیک غروب بود که به غرفه‌ی کلیددار حرم، سید عبدالحسین، صاحب کتاب «بغیة النبلاء فی تاریخ کربلا»، رفتم.او از دوستان پدرم بود. و از او اجازه خواستم که یک شب در حجره‌ی وی بمانم. چون ممنوع بود که کسی شبها در حرم مطهر باقی بماند! ایشان موافقت کرد و من آن شب در حرم ماندم و پس از تجدید وضو به حرم مشرف شدم فکر کردم که در کدام مکان از حرم شریف بنشینم. معمول این بود که مردم در طرف بالای سر می‌نشستند، ولی من فکر کردم که آن حضرت در دوران زندگی خود به فرزند خویش حضرت [صفحه ۴۷۹] علی اکبر علیه‌السلام متوجه بوده‌اند. پس قطعا پس از شهادت نیز به سوی فرزند خود نظر دارند، از این رو در قسمت پایین پای آن هنگام پدرم را دیدم که نشسته بود و تعداد سیزده رحل قرآن در کنار وی بود. در جلو او حضرت و در کنار قبر حضرت علی اکبر علیه‌السلام نشستم.اندکی از جلوسم نگذشته بود که صدای حزین قرائت قرآن را از پشت روضه‌ی مقدسه شنیدم. به آن طرف متوجه شدم، در آن هنگام پدرم را دیدم که نشسته بود و تعداد سیزده رحل قرآن در کنار وی بود. در جلو او نیز رحلی بود و قرآنی بر آن قرار داشت و پدرم قرائت می‌کرد!نزد پدرم رفتم و دست ایشان را بوسیدم و از حال ایشان پرسیدم! با تبسم پاسخ داد که در بهترین حالت و برخورداری از نعمت‌های الهی است. پرسیدم: در اینجا چه می‌کنید؟ جواب داد: ما چهارده نفریم که در اینجا مشغول تلاوت قرآن مجید هستیم! پرسیدم: آنها کجا هستند؟ فرمود: به خارج حرم رفته‌اند. سپس با اشاره به رحلهای قرآن، آن سیزده نفر را معرفی کرد که عبارت بودند از علامه میرزا محمد تقی شیرازی، علامه زین العابدین مرندی، علامه زین العابدین مازندرانی و اسامی بقیه‌ی آنها را نیز گفت که به خاطرم نمانده است.سپس پدرم از من پرسید که تو برای چه کاری به اینجا آمده‌ای، در حالی که الان ایام درسی است؟ علت آمدنم را برایش شرح دادم. سپس به من امر کرد که بروم و حاجتم را با امام حسین علیه‌السلام در میان بگذارم! پرسیدم: امام کجا هستند؟ گفت: در بالای ضریح هستند. تعجیل کن، زیرا امام علیه‌السلام قصد عیادت زائری را دارند که در بین راه بیمار شده است! بلند شدم و به طرف ضریح رفتم و آن حضرت را دیدم، اما برایم ممکن نبود که درست به صورت ایشان نگاه کنم. زیرا چهره‌ی مبارک آن حضرت در هاله‌ای از نور پنهان بود! [صفحه ۴۸۰] به حضرت علیه‌السلام سلام کردم. ایشان جوابم را دادند و فرمودند: به بالای ضریح بیا! عرض کردم: من شایستگی ندارم که به نزد شما بیایم! پس به من اجازه دادند که در مکانی که ایستاده‌ام، بمانم. آنگاه بار دیگر به آن حضرت نگاه کردم. در آن هنگام تبسمی ملیح بر لبانشان نقش بست و از من پرسیدند: چه می‌خواهی؟ من این شعر فارسی را قرائت کردم:آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است؟آن حضرت قطعه‌ای نبات به من عنایت کردند و فرمودند: تو میهمان ما هستی.سپس فرمودند: «چه چیزی از بندگان خدا دیده‌ای که به آنها سوءظن پیدا کرده‌ای؟!» با این سؤال در من یک دگرگونی پیدا شد و احساس کردم که دیگر به کسی سوءظنی ندارم و با همه‌ی مردم ارتباط و نزدیکی بسیاری دارم و فردا صبح، موقع نماز به مرد ظاهر الصلاحی که نماز می‌خواند، اقتدا کردم و هیچ ناراحتی و بدگمانی در من نبود. سپس حضرت فرمودند: «به درس خود بپرداز، زیرا آن شخص که مانع تدریس کردن تو بود، دیگر نمی‌تواند کاری بکند». چون به نجف اشرف بازگشتم، همان شخصی که از نزدیکانم بود و مانع درس من می‌شد، خودش به دیدنم آمد و گفت من متوجه شدم که تو جز تدریس کردن، راه دیگری نداری! آن حضرت مرا شفا داد به طوری که بینایی‌ام قویتر شد و به حافظه‌ی عجیبی نیز دست یافتم.سپس آن حضرت قلمی را به من بخشیدند و فرمودند: «این قلم را بگیر و با سرعت بنویس!»

پس از آن، ناراحتی قلبیم نیز برطرف شد. همچنین آن حضرت برایم دعا کردند که در عقیده‌ام نیز ثابت قدم بمانم. دیگر حاجاتم را نیز برآورده ساختند. غیر از مسأله‌ی حج که اصلا متعرض آن نشدند! شاید به دلیل شرطی که در سفر کردن به حج گذارده بودم، آن حضرت اشاره‌ای به آن موضوع نکردند. [صفحه ۴۸۱] سپس با آن حضرت وداع کردم و به نزد پدرم بازگشتم و از پدرم پرسیدم: آیا حاجتی و امری دارید یا خیر؟ پدرم گفت: برای تحصیل علوم اجداد خود، بیشتر کوشش کن و نسبت به پدر و خواهرانت مهربان باش و بدهکاری اندکی به عبدالرضا بقال بهبهانی دارم، که آن را پرداخت کن!من به نجف اشرف بازگشتم، در حالی که همه‌ی آن ناراحتی‌ها و سوءظنها از بین رفته بود. [۲۴۶] .

عطای توانائی قرائت مفاتیح و قرآن به ملاعلی کازرونی توسط حضرت امام حسین

جناب حاج ملا۔علی بن حسن کازورنی درباره‌ی مفاتیح و قرآن خود و توانایی قرائت آنها، فرمود: من در کودکی بی‌پدر و مادر شدم و کسی مرا به مکتب نفرستاد و تا سالی که به عزم درک زیارت عرفه به کربلا۔ مشرف شدم، بی‌سواد بودم.در روز عرفه می‌خواستم به حرم حضرت امام حسین علیه‌السلام مشرف شوم، ولی به سبب کثرت جمعیت، راه عبور کردن مسدود بود، به طوری که نمی‌توانستم به حرم مشرف شوم هر چه تفحص کردم که یک نفر با سواد پیدا کنم که مرا زیارت دهد و با او زیارت وارده را بخوانم، کسی را نیافتم.بالاخره با دل شکسته و نالان به حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام خطاب کردم: آقا، آرزوی زیارتتان مرا به اینجا آورده است ولی سواد ندارم، کسی هم نیست که مرا زیارت دهد.ناگهان سید جلیلی دست مرا گرفت و فرمود: با من بیا! سپس از وسط انبوه جمعیت، راهی باز شد و پس از خواندن اذن دخول وارد حرم شدیم، او ابتدا زیارت [صفحه ۴۸۲] وارث را با من خواند و پس از اتمام زیارت، به من فرمود: بعد از این، زیارت وارث و زیارت امین الله را می‌توانی بخوانی و آنها را ترک مکن و کتاب مفاتیح تماما صحیح است و یک نسخه‌ی آن را از «کتاب فروشی شیخ مهدی» کنار درب صحن، بگیرید!در این حال لطف الهی و مرحمت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را به یاد آوردم که چطور این آقا را برای من رسانید و در چنین ازدحامی به خواندن زیارت در حرم، موفق شدم؟ پس سجده شکری بجا آوردم و چون سر برداشتم، آن آقا را ندیدم و سپس هر طرف که رفتم او را نیافتم حتی از کفش داری نیز پرسیدم ولی او گفت: آقا، را نشناختم.خلاصه چون از صحن خارج شدم و «شیخ مهدی کتابفروش» را دیدم، قبل از آنکه از او کتاب را مطالبه کنم، خودش این مفاتیح را به من داد و گفت: «نشانه‌ی صفحه‌ی زیارت وارث و زیارت امین الله را گذاشتم!» خواستم قیمت آن را بپردازم، ولی شیخ مهدی گفت: پرداخت شده است! و به من سفارش کرد: این مطلب را فاش نکن!چون به منزل رفتم متذکر شدم که ای کاش از شیخ مهدی پرسیده بودم که چه کسی حواله‌ی مفاتیح مرا به او داده است؟ از خانه بیرون آمدم که از او بپرسم، ولی فراموش کردم و به دنبال کار دیگری رفتم! مرتبه‌ی دیگر به قصد این پرسش از خانه بیرون آمدم ولی باز فراموش کردم! خلاصه تا وقتی که در کربلا بودم، به پرسیدن این سؤال موفق نشدم.در سفرهای دیگری که به کربلا مشرف می‌شدم، در نظر داشتم که این پرسش را از او بپرسم، ولی تا سه سال هرگز به پرسیدن موفق نشدم و پس از سه سال که دوباره به زیارت موفق شدم، شیخ مهدی مرحوم شده بود.پس از این که حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام به من عنایت کردند و خواندن مفاتیح را فراگرفتم، باز به آن حضرت متوسل شدم که چون چنین عنایتی را فرمودید، خوب است توانایی قرائت قرآن را نیز به من مرحمت فرمایید! [صفحه ۴۸۳] شبی آن حضرت را در خواب دیدم ایشان پنج دانه رطب را دانه دانه به من مرحمت فرمودند و بنده هم آنها را یکی یکی خوردم و طعم و عطر آنها قابل وصف نیست. سپس آن بزرگوار فرمودند: می‌توانی قرآن بخوانی!پس از آن، این قرآن مجید را شخصی از مصر برایم هدیه آورد و من مرتب از آن می‌خوانم. [۲۴۷] .

عطای دو کیسه پول با برکت به سید حسین پدر یکی از خدام، توسط حضرت امام حسین

آقا علیرضا اصفهانی گفت: روزی در حرم امام حسین علیه‌السلام بودم و می‌خواستم دعای سمات بخوانم و هنوز وقت وسیع بود. بنابراین چشم انداختم تا کسی را بیابم و از او استفاده کنم. سید مو سفیدی از خدام در بالای سر مطهر نشسته بود. نزد او رفتم و گفتم: بعضی از معجزه‌ها و کراماتی را که خودت فهمیدی و دیدی، برایم بگو تا دلم باز و روشن شود!گفت: بسیار خوب، پدرم - که گویا او را به نام سید حسین نام برد - و برادرش سید حسن که بزرگتر بود با پدرشان در یک خانه زندگی می کردند و کار جدم از باغ و مستقلات می گذشت و خرج منزل به دست پدرم بود.روزی ستیزه‌ی خانوادگی برپا شد و به جدال میان دو برادر منجر شد! شب که جدم به خانه آمد عمویم سید حسن، پیشدستی کرد و شکایت نمود و او را به خشم آورد. جدم نزد پدرم آمد و گفت: «دست زنت را بگیر و از خانه‌ی من بیرون برو!» بالاخره آنها [صفحه ۴۸۴] را نیمه شب از خانه بیرون کرد و هر چه داشتند از آنها گرفت! شبی سرد بود و پدرم سرگردان از خانه بیرون آمد و با زنش در جایی به سختی و آزار، شب را به صبح رساندند.سحرگاه پدرم به حرم آمد و از حالش شکوه کرد و در دعا و تضرع اصرار کرد و از امام علیه‌السلام خواست که به او چیزی را بدهند که از سؤال دیگران بی‌نیاز شود و نیاز به پدرش هم نداشته باشد!چون پدرم از دعا فارغ شد، بگوشه‌ای از بالا سر آمد و آنجا نشست و خوابش برد. در خواب دید که امام حسین علیه‌السلام از ضریح بیرون آمدند و به او فرمودند: «ای سید حسین! تو را چه می‌شود و چه می‌خواهی؟» سید گفت: حالم را می‌دانید و گرفتاریم را می‌بینید. آن حضرت فرمودند: «برو نزد حاج احمد شوشتری، که او کار تو را درست می کند!» خادم پیر از قول پدرش می گوید: حاج احمد شوشتری مردی خیرخواه و صراف بود و دکه‌ای کنار در صحن داشت. چون سید حسین به دکه آمد، او را ندید و به سوی خانه‌اش رفت. اما ناگهان او را در بین راه دید که شتابان می‌آمد و وقتی سید حسین را دید، گفت: تو سید حسینی؟ گفت: آری!حاج احمد او را به خانه‌اش برد و گرده‌ی کوچکی نان جو با قهوه معمولی برایش آورد و سپس دو کیسه به او داد و گفت: شیوه‌ام این است که چون نماز بامداد کنم و از تعقیبات و اذکار وارده فراغت جویم، هر روز یک جزء قرآن می‌خوانم و آنگاه به دنبال کارم می‌روم.امروز در میان خواندن قرآن چرتم گرفت و آن را از خود دور کردم، ولی بالاخره خواب بر من غلبه کرد و پشت به بالش دادم و خوابیدم، فورا حضرت امام حسین علیه‌السلام را در خواب دیدم و ایشان به من فرمودند که آنچه را دیدی به تو بدهم.خادم پیر گوید: سید حسین دو کیسه را گرفت و خانه و اثاث خرید و هزینه نمود و [صفحه ۴۸۵] چند ماه بخوشی گذراند و باز پول در آن کیسه بود! تا اینکه روزی زنش تعجب کرد و گفت: ما امسال از آن دو کیسه مبلغ بسیاری برداشتیم که چند برابر گنجایش آنها است! سپس زن برخاست و آنها را بیرون ریخت و شمرد. تمام پولها چهل و چند تومان بود!خادم پیر گوید: سید حسین نزد «شیخ احمد احسائی» رفت و داستان را به او گفت و افسوس خورد و شیخ احمد او را سرزنش کرد و گفت: اگر زنت آنها را نشمرده بود، آن پولها تا هفت پشتت را کافی بود، ولی شمردن او، برکتش را برد و حقیقت چنان بود که او گفت. پدر و مادرم از آن پولها تا حدی توانستند فایده ببرند. [۲۴۸] .

ملحقات بخش ۱۶ در این کتاب

موضوع: ۱- یاد دادن اشعار توسط حضرت عباس علیه‌السلام و عطای نیروی خارق العاده به زنی که نمی‌خواست از راه حرام کسب معاش کند، شماره قضیه: ۲۲۵موضوع: ۲- عطای پول با برکت به حاج سید ولی الله طبسی جهت انجام مراسم روضه خوانی در منزلش، شماره قضیه: ۱۵ [صفحه ۴۸۹]

شراکت با حضرت ابوالفضل العباس

اخطار حضرت ابوالفضل به دزدان مغازه‌ی مردی که خدمت سقاخانه را به عهده گرفته بود

کاسبی در بازار «اصفهان» مغازه‌ای داشت و کناز مغازه‌اش سقاخانه‌ای به نام حضرت اباالفضل علیه‌السلام بود، او چون علاقه‌ی زیادی به حضرت عباس علیه‌السلام داشت به ایشان می‌گفت: آقا جان، من به عشق شما این سقاخانه را تمیز می‌کنم و از آن بخوبی نگهداری می‌کنم و آن را آب می‌کنم که مردم جگر سوخته از آن بیاشامند و بیاد لب تشنه‌ی برادرت حسین علیه‌السلام و فداکاری و ایثار و وفای شما بیفتند! شما هم در عوض، مغازه‌ی مرا نگهداری کنید، تا سارق و دزد به آن نزند.هر روز کار او این بود که سقاخانه‌ی حضرت اباالفضل علیه‌السلام را تمیز می‌کرد و آب در آن می‌ریخت و یخ می‌گذاشت و مردم لب تشنه از آن می‌آشامیدند و می‌رفتند.یک روز صبح به مغازه آمد و مشاهده کرد، که تمام لوازمات مغازه را دزدیده‌اند، کاسب خیلی ناراحت شد. صدا زد: یا اباالفضل! من سقاخانه‌ی شما را تمیز می‌کردم، در [صفحه ۴۹۰] آن آب می‌ریختم و یخ می‌گذاشتم و اینقدر به شما علاقه داشتم و محبت می‌کردم و مردم را به یاد شما و برادرت امام حسین علیه‌السلام می‌انداختم، حالا باید دزد مغازه‌ی مرا بزند؟ اگر مال من برنگردد، دیگر نه من و نه شما...!بالاخره آن کاسب با عصبانیت به خانه برمی‌گردد. او روز بعد دوباره به مغازه می‌آید و مشاهده می‌کند تمام لوازم و اجناس مغازه‌اش به مغازه برگشته است و دو نفر دم در مغازه ایستاده‌اند و رنگ صورتشان زرد است و مضطرب هستند! وقتی چشمشان به صاحب مغازه می‌افتد، به دست و پای او می‌افتند و می‌گویند: «ای آقا، ما را ببخش! چون حضرت اباالفضل علیه‌السلام رضایت شما را خواسته‌اند و الا ما هلاک خواهیم شد.» [۲۴۹] .

نجات راننده‌ی ارمنی در راه نیشابور به خاطر شراکت با حضرت ابوالفضل

جناب دکتر رجبعلی مظلومی (استاد دانشگاه و نویسنده‌ی معاصر) این قضیه را نقل کرده‌اند:سالها قبل، در دوران رژیم سابق، در مسیر نیشابور، در یکی از قهوه‌خانه‌های جاده‌ی شاهرود با تنی چند از یاران همسفر نشسته بودیم تا ساعتی از رنج راه بیاساییم و آنگاه به حرکت ادامه دهیم... که ناگهان حادثه‌ای جانگداز، همه‌ی ما و حاضرین و اهل محل را به کنار رودخانه کشانید.ماجرا از این قرار بود که در نزدیکیهای قهوه‌خانه، یک کامیون باری که کنترل آن از دست راننده‌اش خارج شده بود، از مسیر منحرف شد و در حالی که برخورد آن با [صفحه ۴۹۱] صخره‌های دره صداهای مهیبی تولید می‌کرد، به اعماق رودخانه رفت و... جز مشتی آهن پاره از آن باقی نماند.پیداست که خود ماشین، چندان مهم نبود و اگر راننده سالم می‌ماند، همه چیز - با تلاش و کوشش مجدد - قابل جبران بود؛ اما با چنین سقوط و تصادف هولناکی، مسلم بود که راننده نیز در میان آهن پاره‌ها تکه تکه شده و به قول معروف: «تکه بزرگ‌هاش، گوش اوست»!باری، ما، دریغا گویان، بر حال زار راننده‌ی کامیون افسوس می‌خوردیم و در اندیشه بودیم که چگونه قطعه قطعه شده‌ی او را از عمق دره و از میان آهن پاره‌ها به سطح جاده بالا آوریم که، ناگهان چشممان به راننده کامیون افتاد که صحیح وسالم بالا می‌آید: آری، اشتباه نکرده بودیم، او خود راننده بود!راننده‌ی کامیون، که بزودی معلوم شد یک فرد ارمنی است، در برابر چشمان از حدقه درآمده‌ی ما وارد قهوه‌خانه شد، ولی بر خلاف انتظار، راننده‌ی ارمنی، پیش از آنکه نفسی تازه کند دست در جیب کرد و یک دسته بزرگ اسکناس بیرون آورد و در حالی که روی میز می‌گذاشت، خطاب به ما چنین گفت:در این سقوط مهلک که شما شاهد آن بودید، حضرت عباس علیه‌السلام شما مسلمانها مرا نجات داد! من یک فرد ارمنیم، اما با او حسابی دارم و این بار نیز، زمانی که ماشین در عمق دره سقوط کرد، برای نجات خویش دست توسل به دامن او زدم و نام مبارک او را به زبان آوردم، و او جان مرا نجات داد! من در این محل کسی را نمی‌شناسم و با محیط اینجا آشنا نیستم، شما این پول را بگیرید و به مسجد یا هیئت محل بدهید که به [صفحه ۴۹۲] حساب و عنوان حضرت عباس علیه‌السلام و در راه وی خرج کنند...! [۲۵۰] .

روضه خوانی برای حضرت ابوالفضل العباس به مدت پنج روز در منزل یک ارمنی

ثقهٔ الاسلام آقای شیخ رضا فاضل، که یکی از ثقات اهل منبر و نزیل تهران است، در مجمعی که متعلق به آقایان اهل منبر بود، فرمود: روزی از یکی از خیابانهایی که ارامنه در آن مسکن دارند می‌گذشتم. در این حال زنی روسری به سر، کنار در خانه‌ی خود ایستاده بود و به من سلام داد و گفت: آقا، شما روضه می‌خوانید؟! بعد از آنکه جواب مثبت دادم، گفت: بفرمایید.من به آن خانه رفتم. او مرا به اطاقی راهنمایی کرد و صندلی گذاشت و اظهار داشت که متوسل به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام شوید!بنابراین روضه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام خوانده شد. در هنگام خداحافظی، برای چهل روز متوالی دعوتم کرد و در تمام روزها نیز متوسل به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بود. روز پنجم پاکتی به عنوان حق القدم به من داد.وقتی که به خانه آمدم و محتوای پاکت را شمردم، جمعا ۴۸۶ ریال بود! از اینکه او ۴۵۰ یا ۵۰۰ ریال نداد، تعجب کردم. فکر می‌کردم این پول خود چرا؟! روزی اتفاقا از همانجا می‌گذشتم، همان زن را در همانجا ایستاده دیدم. می‌خواستم از چگونگی آن پول بپرسم، اما در عین حال شرم مانع من بود، ولی او از روحیه‌ام متوجه شد که با او حرفی دارم. نزدیک آمد، بعد از سلام گفت: آقا پول شما کم بود؟ گفتم: نه، ولی از شما [صفحه ۴۹۳] می‌پرسم چرا ۴۸۶ ریال دادید و ۴۵۰ یا ۵۰۰ ریال ندادید؟زن گفت: ما ارمنی هستیم. شوهرم کاسب است و برای اینکه شکستی به کارمان وارد نیاید، به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام متوسل شدیم و در منفعت کسب و کار با او شرکت داریم و هر سالی یک مرتبه حساب می‌کنیم، آنچه سهمیه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام می‌شود، با آن برای او پنج روز روضه خوانی می‌کنیم. حساب امسال حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، همان بود که تقدیم شد! [۲۵۱] .

شراکت یک باطری ساز ارمنی با حضرت ابوالفضل به سبب نجات از سانحه‌ی رانندگی

حجهٔ الاسلام والمسلمین آقای شیخ محمدرضا خورشیدی این قضیه را از آقای رضا منتظری ساکن بابل نقل کرده‌اند:روزی همراه با خانواده، از شهر خود (بابل) به تهران می‌آمدیم. حدود ۶۰ کیلومتری بابل، جاده‌ی هراز (که تونلهای متعدد شروع می‌شود) در داخل تونل اول، سیمهای برق ماشین اتصال پیدا کرد و آتش گرفت. فریاد و جیغ بچه‌ها بلند شد که، ماشین آتش گرفت!من دستم را در میان سیمها که شعله‌ای از آتش شده بود، گذاشتم و سیمها را قطع کردم. دستم سوخت، ولی ماشین سالم ماند؛ اما با این کار از روشنایی چراغهای اتومبیل محروم ماندیم، و مهم این بود که اقلا حدود پانزده تا بیست تونل (که بعضی از آنها خیلی هم طولانی می‌باشند) در پیش داشتیم. پسرم می‌گفت: بابا به بابل برگردیم و ماشین را تعمیر کنیم و بعد به سوی تهران حرکت کنیم. گفتم: من کارم این [صفحه ۴۹۴] است که برای قمر بنی هاشم علیه‌السلام گوشت به فقرا می‌دهم و حتی بعضی همسایه‌ها از من گله می‌کنند که چرا این گوشت نذری به ما نمی‌رسد؟ اینک دست توسل به دامن ایشان می‌زنم؛ از ابوالفضل علیه‌السلام چه دیدی؟ بگو: «یا اباالفضل!» و برویم.باری به طرف تهران حرکت کردیم. توجه دارید که اتومبیل ما دیگر حتی یکی از چراغهای کوچک آن هم قابل روشن شدن نبود، چون کلیه‌ی سیمهای چراغ را برای اینکه آتش نگیرد، از باطری ماشین قطع کرده بودم و خاموش بودن چراغ در داخل تونل نیز صد در صد مساوی با تصادف است، زیرا داخل تونل در آن زمان که چهل سال قبل بود؛ تاریک محض بود. با این حال، به محض اینکه وارد تونل دوم شدیم با کمال تعجب دیدیم چراغ جلوی ماشین، مثل نورافکن داخل تونل را روشن کرده است!از تونل که بیرون آمدیم، به پسرم گفتم: پیاده شو و چراغ را ببین! پیاده شد و گفت: چراغ خاموش است! دوباره حرکت کردیم و در تونل بعدی هم چراغ با روشنگری عجیب خود، به حیرت ما افزود! فهمیدم لطفی از جانب حضرت اباالفضل علیه‌السلام شده است.بدون شک و تردید به راه خود ادامه دادیم و خلاصه، داخل هر تونلی که می‌رسیدیم، چراغ با نوری خیره کننده فضا را روشن می‌کرد، ولی به مجرد اینکه از تونل بیرون آمدیم تلألؤ خود را از دست می‌داد، مثل اینکه ماشین چراغ ندارد! در اثر مشاهده‌ی این صحنه‌ی شگفت، حال عجیبی به من دست داده بود که نمی‌توانم توصیف کنم! ذوق زده شده بودم و مرتبا گریه می‌کردم، تا بالاخره به تهران رسیدیم. طبعا می‌بایستی سیمهای سوخته را مرمت می‌کردم. با خود گفتم: اگر ماشین را نزد رفیقم که

باطری ساز است ببرم، اول حرفی که میزنند این است که: «من که به شما گفته بودم، با این ماشین مسافرت نکن!!» و این باعث شرمندگی من می‌شود، لذا ماشین را در باطری سازی دیگری که مردی میان سال ولی غریبه بود (و بعدا فهمیدم که وی [صفحه ۴۹۵] فردی ارمنی است) بردم.به او گفتم: بیا یک نگاهی به ماشین بینداز! آمد و نگاهی انداخت و پس از دیدن ماشین، گفت: تمام سیمهای ماشین سوخته است، و یک قطعه هم سیم ندارد که بشود یکی از چراغهای آن را روشن کرد! گفتم: ما یک ابوالفضل علیه‌السلام داریم که چراغهای این ماشین را، بدون داشتن سیم، و خودبخود، روشن می‌کرد!ارمنی باطری ساز گفت: اگر ماشین ما موتور هم نداشته باشد، ابوالفضل علیه‌السلام آن را به راه می‌اندازد و ماشین خراب هم نمی‌شود! گفت: داخل تعمیرگاه من بیا و ببین روی آن صندوق پول چه نوشته است؟ گفتم: سواد ندارم. بالأخره بچه‌ای را که آنجا بود، نزد صندوقی که در تعمیرگاه آن ارمنی بود بردم و او عبارت روی آن را خواند که نوشته بود: «شرکت با ابوالفضل علیه‌السلام»! تعجب من بیشتر شد و سر قضیه را از وی پرسیدم.باطری ساز ارمنی گفت: من شوفر تریلی بودم، زمانی با زن و بچه‌ام از سرازیریهای پر پیچ و خم و بسیار خطرناک جاده‌ی کندوان چالوس (که بعضی از قسمتهای آن به جاده‌ی مرگ مشهور شده است) پایین می‌آمدم، که ناگاه پمپ باد ترمز، خالی کرد و ماشین، ترمز خود را از دست داد. مرگ را جلوی چشم خود دیدیم. برای نجات از مخمصه، مرتب فریاد زدیم یا عیسی بن مریم! فایده‌ای نبخشید. یکدفعه خانم من گفت: یگو یا ابوالفضل مسلمانها! و من هم که از همه جا ناامید شده بودم صدا زدم: یا ابوالفضل مسلمانها! به محض اینکه ابوالفضل را صدا زدم، تریلی در لب دره‌ای متوقف شد.این قضیه یعنی وضعیت توقف تریلی در کنار پرتگاه و عدم سقوط آن در دره، به قدری شگفت‌آور بود که ماشین‌های بعدی متوقف می‌شدند و راه بندان شد. راننده‌ها می‌گفتند: چون ماشین ترمز ندارد، لذا برای حرکت کردن باید آن را بکسل کنیم، اما [صفحه ۴۹۶] یکدفعه پسری دوازده ساله جلو آمد و گفت: من الان این ماشین را درست می‌کنم! دستی به چرخ ماشین زد (با اینکه جواب کردن ترمز هیچ ربطی به چرخ ماشین ندارد) و به من گفت: ماشین را روشن کن و برو! و سپس به طور ناگهانی در پیش جمعیت ناپدید شد! من پشت فرمان نشستم و ترمز را امتحان کردم و دیدم سالم است! حرکت کردیم و به تهران آمدیم!از همان زمان با اینکه مسلمان نشده‌ام، اما بیمه‌ی شراکت با حضرت ابوالفضل علیه‌السلام هستم، پس از مدتی تریلی را فروختم و اکنون سالهاست که به باطری سازی ماشین اشتغال دارم و وضع اقتصادیم خوب است.این صندوقی که در مغازه‌ام می‌بینی برای آن است که هر چه درآمد دارم، نصف می‌کنم! نصف آن را برای خود برمی‌دارم و نصف دیگر را در این صندوق می‌ریزم. وقتی ایام عاشورا فرامی‌رسد، این صندوق را خالی می‌کنم و همه‌ی پولها را به امامزاده زید علیه‌السلام که در شمیران است می‌برم و به متولی آن جا می‌دهم تا برای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام خرج شود. [۲۵۲] . [صفحه ۴۹۹]

توجهات و عنایات به غیر مسلمانان

با نذر صد لیره طلا جهت روضه خوانی، دزد صندوقچه جواهرات فرانسوی را برگرداند

مرحوم مغفور حضرت حجة الاسلام شیخ محمدباقر واعظ این قضیه را نقل فرمود:در ماه محرمی از جانب تاجرهای ایرانی مقیم پاریس، برای خواندن روضه و اقامه عزاداری دعوت شدم و به فرانسه رفتم.شب اول محرم، یک نفر جواهر فروش فرانسوی با زوجه و پسر خود به مرکز ایرانیهایی که من در آنجا بودم، آمد و از ایرانیها تمنا و درخواست کرد که چون من نذری دارم، شیخ روضه خوان خود را هر شب، به این آدرس بیاورید تا برای ما روضه بخواند.حاضرین برای قبول درخواست او، از من اجازه گرفتند و من قبول کردم، چون از روضه‌ی ایرانیها فارغ شدم، حاضرین مرا برداشتند و همراه با فرانسوی به خانه‌ی او بردند. در آنجا، یک مجلس روضه خواندم هم هموطنان استفاده نمودند و گریه کردند و هم فرانسوی و فامیلش، مغموم و مهموم نشستند و گوش می‌دادند. آنها زبان فارسی نمی‌فهمیدند و تقاضای ترجمه نیز نمی‌نمودند. بهرحال تا شب تاسوعا مجلس ما در [صفحه ۵۰۰] منزل او به همین

منوال بود.شب عاشورا به واسطه‌ی انجام اعمال مستحبه و خواندن دعاهای وارده و زیارت ناحیه‌ی مقدسه به منزل فرانسوی نرفتیم.فردا فرانسوی آمد و ملول و ناراحت بود. برای او عذر آوردیم که ما در شب عاشورا اعمال ویژه مذهبی داشتیم. او قانع شد و تقاضا کرد که شب یازدهم محرم به جای شب عاشورا به منزلم بیایید تا ده شب نذر من کامل شود!بالاخره وقتی که روضه تمام شد، یک صد لیره‌ی طلا برایم آورد! گفتم: تا سبب نذر خود را نگویید، این پول را قبول نمی‌کنم.فرانسوی گفت: در ماه محرم سال گذشته، در بمبئی صندوقچه‌ی جواهراتم را که تمام سرمایه‌ام بود، دزد برد. از غصه به حد مرگ رسیدم که بیم سکته کردن داشتم. در زیر غرفه‌ی من جاده‌ی وسیعی بود که مسلمانان ذوالجناحی درست کرده و بیرون آورده بودند و سر و پای برهنه، سینه و زنجیر می‌زدند و عبور می‌کردند.من هم از پله فرود آمدم و در بین عزاداران مشغول عزاداری شدم و با صاحب عزا نذر کردم که اگر به کرامت خود جواهرات سرقت شده‌ام را به من برساند؛ در سال آینده هر جا که باشم، صد لیره طلا برای روضه خوانی او می‌پردازم. وقتی که چند قدمی پیمودم، شخصی پهلویم آمد و با نفس تنگ و رنگ پریده، صندوقچه را به دستم داد و گریخت!حالم خوش شد و مقداری راه رفتن در هیئت عزاداری را ادامه دادم و سپس به خانه‌ام وارد شدم. صندوقچه را باز کردم و شمردم، یک دانه از آنها را هم دزد تصرف [صفحه ۵۰۱] نکرده بود. [۲۵۳] .

نجات مسافران هواپیما، با توسل یک ارمنی به حضرت عباس

جناب آقای دکتر غلامرضا باهر، رئیس محترم بیمارستان آیت الله العظمی گلپایگانی قدس سره این قضیه را از یکی از دوستانشان نقل کرده‌اند:از مشهد با هواپیمایی عازم تهران بودیم. در انتهای سفر، وقتی چراغهای «کمربندها را ببندید» روشن شد، همگان کمربندها را بستند و منتظر فرود هواپیما در فرودگاه شدند.اما لحظه‌ای بعد بلندگوی هواپیما، سرنشینان هواپیما را مخاطب قرار داد و گفت: ما در بالای باند فرودگاه در حال گشت زدن هستیم و چرخهای هواپیما به علت نقص فنی باز نمی‌شود، لطفا آماده‌ی رویارویی با پیش آمد احتمالی سقوط و خروج از پنجره‌های اضطراری باشید!به فرودگاه نیز اعلام شده بود تا تدابیر لازم برای مبارزه با سقوط و انفجار احتمالی هواپیما را به کار گیرند.مردم مشغول گریه و زاری و خداحافظی با یکدیگر بودند که، ناگهان یک مسافر ارمنی با لهجه‌ی خاص خود گفت: «ای ابوالفضل مسلمانها! کرامت کن تا چرخهای هواپیما باز شود!»ناله‌ی این فرد دلسوخته کار خود را کرد و چرخها باز شد و هواپیما با سلامت کامل در فرودگاه بر زمین نشست! [۲۵۴] . [صفحه ۵۰۲]

دکتر یوسف یهودی، نام فرزندانش را غلامحسین و غلام عباس گذاشت

نقل می‌کنند: در بروجرد فردی یهودی موسوم به یوسف و معروف به دکتر بود. و ثروت زیادی داشت، ولی فرزند نداشت. برای پیدا کردن فرزند، چند زن به همسری گرفت، اما از هیچ کدام فرزندی به دنیا نیامد.هر دعا و دارویی که خودش می‌دانست و هر چه دیگران گفتند، به کار بست و عمل کرد، ولی اینها نیز اثری نبخشید. روزی مأیوس نشسته بود، مرد مسلمانی نزد او آمد و پرسید: چرا افسرده‌ای؟! گفت: چرا افسرده نباشم؟ چند میلیون ریال مال و ثروت جمع کرده‌ام برای دشمنان! زیرا فرزند ندارم که بعد از مرگم مالک آنها شود، اوقاف وارث ثروت من می‌شود.آن مسلمان پاک طینت گفت: من راه خوبی می‌دانم! اگر توفیق داشته باشی، می‌توانی از آن طریق به مقصودت نایل شوی. ما مسلمانها یک باب الحوائج داریم که نامش ابوالفضل العباس علیه‌السلام است. هر که به آن بزرگوار متوسل بشود، ناامید نمی‌شود.ما به آن حضرت متوسل می‌شویم و حاجتمان را به وسیله‌ی او از خدا می‌گیریم. تو هم مخفیانه به خدمت آن حضرت برو و عرض حاجت کن، تا فرزنددار شوی.دکتر یوسف می گوید: حرف این مرد مسلمان را به گوش گرفتم و، مخفی از چشم زنها و همسایه‌ها و مردم، با قافله‌ای به سوی کربلا حرکت کردم. در آنجا وارد حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام شدم و عرض کردم: آقا، دشمن تو و دشمن پدرت به خانه‌ات آمده است و عرض حاجت

دارد، حاشا که شما مرا ناامید برگردانی!باری، حاجت خود را اظهار داشتم و از حرم بیرون آمدم و باز پنهانی، با قافله‌ی دیگری به بروجرد برگشتم پس از سه ماه، زنم حامله شد و چون فرزند پسری به دنیا [صفحه ۵۰۳] آورد، من نامش را غلام عباس نهادم. چندی بعد نیز برای بار دوم حامله شد و چون باز پسری به دنیا آورد این بار نامش را غلام حسین گذاشتم.یهودیهای بروجرد مطلب را فهمیدند و به من اعتراض کردند که چرا اسم مسلمانان را روی پسرانت گذاشته‌ای؟! هر چه دلیل آوردم نشد. عاقبت، به آنها گفتم که قضیه از چه قرار است.به آنها گفتم که این دو پسر را از حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام گرفته‌ام و جریان را از اول تا آخر برایشان نقل کردم.نقل می‌کنند: آن یهودی تا زنده بود به علما و سادات احترام کامل می‌گذاشت، ولی همچنان در دین یهودی باقی بود. [۲۵۵] .

راننده‌ی مسیحی با توسل به حضرت عباس پدر شد

در سال ۱۳۸۰ قمری در تهران بودم، تصادفا در روز نهم محرم در مجلسی با گوینده‌ی داستان زیر آشنا شدم. ایشان از مداحان و ذاکران حضرت اباعبدالله علیه‌السلام بود.آن مداح گفت: یک روز سوار تاکسی شدم، تا به یکی از مجالس سوگواری حضرت اباعبدالله بروم.در طی راه فهمیدم که راننده‌ی تاکسی شخصی آشوری و عیسوی مذهب است، وقتی که به مقصد رسیدم، خواستم پول کرایه را از جیبم بیرون بیاورم. راننده گفت: پول را پیش خودت نگه‌دار. من از شما پول نمی‌گیرم!گفتم: چرا؟ گفت: من با خودم، عهد و پیمان بسته‌ام که از خدمتگذاران حضرت [صفحه ۵۰۴] اباالفضل علیه‌السلام، کرایه نگیرم.گفتم: برای چه؟ گفت: بخاطر اینکه من کرامتی دیده‌ام و یادگاری از آن حضرت دارم، که به پاس همان عنایت، از خادمان آن جناب کرایه‌ی تاکسی نمی‌گیرم. گفتم: داستان چیست؟ برای من تعریف کن!گفت: من از نعمت وجود فرزند بی‌بهره بودم، چند سال پس از ازدواج، درصدد معالجه‌های گوناگون برآمدم و نتیجه‌ای نگرفتم، به اولیاء دین متوسل شدم و باز بهره‌ای نبردم، در اثر معاشرت با رانندگان مسلمان، نام حضرت عباس علیه‌السلام و آبرومند بودن آن حضرت را نزد خدا شنیده بودم.پس از ناامیدی از اولیاء دینم، به خدا توجه نمودم و گفتم: «پروردگارا اگر حضرت عباس علیه‌السلام در درگاه تو آبرو دارد، من بواسطه‌ی او از تو فرزند می‌خواهم!»بعد از مدتی زنم حامله شد و فرزندی برایم آورد و به واسطه‌ی حضرت عباس علیه‌السلام دارای فرزند شدم. از آن زمان تا حالا با خودم عهد کردم که از خادمان حضرتش کرایه نگیرم. [۲۵۶] .

شفای سرطان حنجره‌ی فرزند راجه‌ی کوالپور هند، توسط حضرت ابوالفضل

در یکی از شهرهای هندوستان، به نام گوالپور، پادشاه و به قول هندیها راجه‌ای زندگی می‌کرد که فرزندش مبتلا به مرض سرطان گلو بود و تمام اطبا از معالجه‌ی وی عاجز مانده و او را جواب کرده بودند.راجه، وزیری داشت که شیعه‌ی اثنی عشری و سید بود. وزیر سید به راجه گفت: اگر [صفحه ۵۰۵] جان و مال و ناموس من محفوظ باشد، برای بهبودی فرزند شما پیشنهادی دارم. راجه گفت: زود پیشنهادت را بگو، که بچه‌ی من دارد جان می‌دهد. سید گفت: امروز هشتم محرم الحرام است. و عزاداران شیعه به نام حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام از حسینیه بیرون می‌آیند، شما و همسرتان با هم بروید و چیزی نذر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام کنید!راجه و همسرش نزدیک آن میعادگاه آمدند و به زبان خود نذری کردند. سید نیز آمد و با خلوص قلب برایشان دعا کرد و گفت: یا ابوالفضل، این زن و شوهر مأیوس هستند. در این هنگام ناگهان مریض صدا زد: «مادر آب می‌خواهم» در حالی که چند ماه بود اصلا حرف نمی‌زد، برای اینکه سرطان گلو داشت.پدر و مادر وقتی که این صدا را از فرزند خود شنیدند، حیران شدند و خطاب به فرزندشان گفتند: «قضیه چیست؟ شما که مدتی حرف نمی‌زدی!» پسر در جواب گفت: «من خیلی خسته هستم، برایم آب بیاورید. بعدا قضیه را برایتان تعریف خواهم کرد.او پس از خوردن آب گفت: من خوابیده بودم که ناگهان جوان زیبایی

را دیـدم. به ایشان عرض کردم: شـما که هستید؟ دسـتتان را بدهید تا ببوسم. اما او اشاره به طرف دسـتش کرد و عذر خواست! نگاه کردم، دیـدم دست در بدن ندارد. پس از این گفتگو جوان مزبور از نظر من غایب شد!بعد از وقوع این قضـیه، صـبح روز نهم محرم الحرام، وزیر در دربـار راجه حضور یـافت و تمـام داسـتانهای گذشـته و داستان کربلاـ خصوصـا داسـتان حضـرت اباالفضل العباس علیه‌السـلام را، مفصـلا برای راجه نقل کرد و افزود: جناب راجه نذر شما قبول شد. راجه پس از شنیدن سخنان وی، دستور داد چهل رأس گوسـفند قربانی کننـد تا شـفای فرزندش کامل گردد. سال بعد نیز، یک ماه قبل از محرم، حکم صادر کرد که [صـفحه ۵۰۶] چهل گوسفند را برای ادای نذر شفای فرزندم فراهم نمایید.مخالفین اسلام و پیروان متعصب مذهب هندو، با یکدیگر علیه نذر راجه مشورت کردنـد و گفتنـد که این طور قربـانی کردن در آئین ما درست نیست و بایـد چاره‌ای اندیشید. زمانی که در اول محرم سال بعـد، راجه از کارمنـدان خود پرسـید: آیا چهل گوسـفند برای عمل به نذر فراهم شد یا نه؟ پیروان مذهب هندو که با هم مشورت و تبانی کرده بودنـد، پاسخ دادند: نه امسال چهل گوسـفند فراهم نشد.راجه دسـتور داد: چهل گاو میش فراهم کنید.آنان دوبار جواب دادند: گاو میش هم پیدا نشد.راجه امر کرد: از معبد خاص من چهل گاو بیاورید و برای حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام قربانی کنید! هندوها که دیدند کار بسیار بدتر شد، کوتاه آمدند و دست از عناد برداشتند. بعد از این، هر سال قبل از ماه محرم برای ایفای نـذر راجه، چهل عـدد گوسـفند مهیا می‌کردند.این برنامه سالهای سال ادامه داشت و جالب این است که راجه‌ی مزبور هندو مذهب بود. از آن زمان تاکنون عزاداری امام مظلوم علیه‌السلام در شهر گوالپور ادامه دارد. [۲۵۷] .

شفای مریض ارمنی، به خاطر ادب نسبت به صاحب تاسوعا و نهی پرستار از شرابخواری

محقق عالی مقام، حجهٔ الاسـلام والمسـلمین شـیخ علی ابوالحسـنی (منذر) این قضـیه را نقل کرده‌اند: [صـفحه ۵۰۷] پدرم، مرحوم ابوالحسـنی، نقل کرد که در زمان رژیم سابق، در یکی از بیمارسـتانهای تهران، شخصـی ارمنی بستری بود که گرفتار مرضـی سخت بـود و رنـج بیمـاری، او را در شـدت و تعب افکنـده بـود.نیمه‌ی یکی از شـبها - که بـا شب تاسوعـا مقـارن بود - فرد مزبور یکی از پرسـتاران (به اصـطلاح مسـلمان اما لاابالی) بیمارسـتان را دیـد، که با یک بطری عرق داخل اتاق وی آمده و نزدیک تخت او، روی زمین بسـاط عیش و نوش گسترده است!شـخص ارمنی، در اثر معاشـرتی که بـا جـامعه‌ی اسـلامی ایران داشت، نیـک می‌دانست که شرابخواری از دیـدگاه اسـلام کـاری بس سـخت و نکوهیـده قلمـداد می‌شود و علاوه بر آن، جماعت شـیعیان شب و روز تاسوعا را متعلق به یکی از چهره‌های مقدس مذهبی خویش (حضـرت ابوالفضل العباس علیه‌السـلام) می‌دانند و بسیار محترم می‌شمرند و حتی افراد بی‌بند و بار و سـست ایمان نیز در چنین اوقاتی می‌کوشـند که از اعمال حرام و ناروا دوری جویند.بنابراین، بیمار ارمنی، از کار زشت آن پرسـتار مسلمان! و شیعه! - شرابخواری، آن هم در چنان شبی - سخت به شگفت آمد و بی‌اختیار زبان به ملامت او گشود و گفت:فلانی! من ارمنیم و مثل تو مسـلمان نیسـتم که حرمت چنین شبی را بر خود واجب شـمارم. اما تو، ناسـلامتی، ملمان هستی و این شب هم، در آئین شـما شـیعیان شبی مقدس تلقی می‌شود. شـرمت نمی‌آید که در برابر کسـی چون من - که دینی دیگر دارم - مقدسات مذهب خویش را زیر پا می‌گذاری و حرمت این شب را نگه نمی‌داری؟!مع‌الأسف، این پند صادقانه، به جای آن «مسـلمان شناسـنامه‌ای» را به خـود آورد و به تـوبه و تنبه وادارد، او را شدیـدا خشـمگین سـاخت و واداشت که هر چه از فحش و فضـیحت در چنته دارد، نثار بیمار کند و بگوید: ساکت شو مردک ارمنی... [صـفحه ۵۰۸] هذیان نگو... این فضولیها به تو نیامده است...!شخص ارمنی، که در آتش مرض می‌سوخت، از این که می‌دیـد به خـاطر یـک تـذکر صادقـانه، این چنین مورد توهین و هتاکی قرار گرفته است، سـخت غمگین و ناراحت شد و دلش شـکست و در حالی که قطرات اشک از گوشه‌های چشـمش سرازیر بود، پتو یا شمد را بر سر کشـید و خود را از چشم آن «ننگ مسـلمانی» پنهان کرد و ساعتی بعـد، خواب بر او مستولی شد...عالمی بود و اوضاعی! در عالم خواب، به گونه‌ای شـگفت (که مرحوم پدرم آن را توضیـح می‌داد، ولی مع‌الأسف جزئیات آن از خاطرم رفته است) به حضور

سالار شهیدان علیه‌السلام و برادر گرامیش حضرت ابوالفضل علیه‌السلام رسید و آن بزرگوار، به پاس دفاع جانانه‌ای که وی از حرمت تاسوعا و صاحب آن کرده و در این راه توهینها شنیده بود، او را مورد التفات و عنایتی خاص قرار داده و نوید شفا به وی داده بودند.زمانی که ارمنی مزبور از خواب بیدار شد، اثری از رنج و مرض در خود ندید و فردای آن روز نیز دکترها، پس از آزمونی دقیق، گواهی دادند که بیمار به نحوی معجزه‌آسا بهبود یافته است!ماجرای پند ارمنی به پرستار مزبور و پاسخ توهین‌بار وی و دل شکستگی ارمنی و تشرفش در خواب به محضر سالار شهیدان علیه‌السلام، و پرچمدار کربلا علیه‌السلام و خبر بهبودیش به دست آن بزرگواران، همچون بمبی در بیمارستان و محیط اطراف صدا کرد و نقل محفل مؤمنین گردید. از همین روی، پس از انتقال شخصی ارمنی به منزل، جمع کثیری از مسلمین محل، به هیئت اجتماع، روانه‌ی منزل او شدند تا ضمن عرض تبریک شفا، از همت وی در دفاع از ساحت آل الله علیهم‌السلام تشکر کنند.پدرم، به اینجای داستان که رسید، در حالی که قطرات اشک از چشم وی و [صفحه ۵۰۹] مستمعان می‌ریخت، با لحنی سوزناک، آخرین پرده‌ی داستان را - که حاوی «پیام» آن نیز هست - چنین نقل کرد:زمانی که مردم متدین در برابر خانه‌ی شخص ارمنی اجتماع کردند، او که در کنار پنجره‌ی طبقه‌ی بالا ایستاده بود و از اظهار لطف آن جماعت تشکر می کرد؛ ناگهان سخنی گفت که انبوه جمعیت را غرق در ضجه و ناله کرد. او فریاد کشید:ما ارمنیها، اگر دنیامان، چنانکه باید، آباد و روبراه نیست و در زندگی با هزار و یک مشکل روبرو هستیم، عجبی نیست. عجب از شما مسلمانها و شیعه‌هاست که چنین پیشوایان کریم و آقا و بزرگواری دارید و در عین حال در مشکلات دست و پا می‌زنید؟! مسلمانها، چرا شفای دردهایتان را از این بزرگواران نمی گیرید؟! [۲۵۸] .

مرد یهودی گفت: این پول را به حاج آقا احمد امامی اصفهانی بدهید، تا روضه حضرت اباالفضل بخواند

حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید علی موحد ابطحی اصفهانی این قضیه را نقل کردند:حدود بیست و پنج سال قبل، که مسجد الهادی (واقع در اصفهان خیابان سید علی خان، نزدیک چهار باغ) را ساختند، مسجد برنامه‌های گسترده‌ای داشت. بهترین گوینده‌ها و خطبای اصفهان، در این مراسم روضه خوانی داشتند و حتی محلی را برای پذیرایی یهودیها و نصرانیها نیز قرار داده بودند و با مراعات موازین شرعی از آنها پذیرایی می‌شد. [صفحه ۵۱۰] روزی یکی از یهودیهای شرکت کننده، پولی پیش متصدی امور مسجد می‌آورد و می گوید: این پول را به حجة الاسلام والمسلمین حاج احمد آقا امامی بدهید و بگویید یک روضه‌ی اباالفضل علیه‌السلام برای من بخواند! متصدی مسجد می گوید: شما یهودیها، در هر کاری فتنه می کنید؛ در روضه خوانی هم فتنه؟!یهودی، به حالت گریه، می گوید: ما در هر چیزی فتنه بورزیم، نسبت به آقا ابوالفضل العباس علیه‌السلام فتنه نمی کنیم. متصدی سؤال می کند: پس چه شده است که پول می‌دهی و چنین تقاضایی را می‌نمایی؟یهودی می گوید: دیروز آقای امامی روضه حضرت اباالفضل علیه‌السلام را خواندند و در ضمن صحبت گفتند، هر کس پناه به ایشان آورد او را محروم نمی‌کنند؛ خواه یهودی باشد، خواه نصرانی! با شنیدن این سخن ناگاه به یاد بچه‌ی پسرم افتادم، که در اثر نرمی استخوان و جواب یأس دکترها، ما را ناراحت کرده بود، و گریه کردم و عرض کردم: آقا، اباالفضل، من شما را نمی‌شناسم، اما بنا به گفته‌ی این آقا برای شفای پسرم متوسل به شما می‌شوم، مرا محروم نکنید. گریان شدم و حالی پیدا کردم!وقتی به خانه آمدم، دیدم فرزندم راه می‌رود! از زنم پرسیدم: چه شد که به راه افتاد؟! گفت: نمی‌دانم؛ فقط دیدم دستش را به دیوار گرفت و شروع به راه رفتن کرد. گریه مرا گرفت. زنم پرسید: چرا گریه می کنی؟! باید خوشحال باشی! گفتم داستان از این قرار است و این گریه‌ی شوق است که چگونه حضرت اباالفضل علیه‌السلام مرا مورد عنایت قرار دادند و واسطه شدند و خداوند بچه‌ی مرا شفا داد. [۲۵۹] . [صفحه ۵۱۱]

شفای فرزند یهودی در اصفهان، با توسل به حضرت ابوالفضل و نذر یک گوسفند

حجهٔ الاسلام والمسلمین آقای سید محمدرضا ابطحی اصفهانی فرمودند:روزی وارد اصفهان شدم. نزدیک غروب بود و هنوز نماز نخوانده بودم. می‌خواستم تا قضا نشده، نماز را بخوانم که یک دفعه درب منزل زده شد. پدرم مرحوم آیت الله سید مرتضی ابطحی «ره» پشت در رفتند و طولی نکشید که برگشتند و فرمودند: بیایید، این شخص یهودی راجع به توسل به قمر بنی هاشم علیه‌السلام سؤالی دارد!سپس گفتند: وی می‌گوید: فرزند من مریض شده بود و تمام دکترها جوابش کردند، یعنی از معالجه‌اش عاجز ماندند. آخرین دفعه که از نزد دکتر برمی‌گشتم، به سقاخانه‌ای که در بین راه بود، رسیدم و جمعی را دیدم که مقابل سقاخانه مشغول گریه، و متوسل به حضرت عباس علیه‌السلام شده‌اند.من هم بامشاهده‌ی این صحنه بدون اختیار عرض کردم: یا اباالفضل مسلمانها، اگر شما تا صبح این مریضم را شفا دادی، یک گوسفند تقدیم آستانه‌ی شما خواهم کرد.حالا فرزندم خوب شده است و سؤال من این است که گوسفند را خودم بکشم، یا آن را زنده به دست مسلمانها بدهم و دیگر خودشان هر چه می‌خواهند انجام دهند؟ زیرا اگر خودم انجام بدهم مسلمانها نمی‌خورند و اگر زنده به آنها بدهم، خودم ذبح نکرده‌ام؟ [۲۶۰] . [صفحه ۵۱۲]

شفای دستهای بچه‌ی ارمنی با مالیدن به پرچم حضرت ابوالفضل در روز تاسوعا

روز تاسوعایی یکی از هیئت‌های اصفهانی به محل جلفای اصفهان، که ارمنی‌ها منزل دارند، می‌روند. یکی از عزادارها در کنار دیوار مشغول عزاداری و گریه و توسل به حضرت اباالفضل علیه‌السلام بود».ناگاه می‌بیند در خانه‌ای باز شد و یک مرد ارمنی بیرون آمد. او که از وضع عزاداری و گریه‌ی مردم تعجب کرده بود، گفت:چه خبر است؟! آن مرد عزادار گفت: «امروز متعلق به باب الحوائج حضرت اباالفضل علیه‌السلام است.»مرد ارمنی می‌گوید: من بچه پسری دارم، که دستهای او فلج است. مرا راهنمایی کن که از حضرت اباالفضل علیه‌السلام شفای او را بگیرم! آن مرد می‌گوید: امروز روز حضرت اباالفضل علیه‌السلام است، برو بچه‌ات را بیاور و دستهایش را به پرچم آن بزرگوار بمال! مرد ارمنی با عجله و با حال گریه دستهای بچه را به علم می‌مالد و توسل پیدا می‌کند و منقلب می‌شود. سپس نعره می‌زند و غش می‌کند! مردم منقلب می‌شوند و می‌گویند: چه شده است؟ آن شخص عزادار می‌گوید: به مردم گفتم: کاری به او نداشته باشید. سپس او را به حال آوردیم و سؤال کردیم: چه شده است؟ گفت: مگر نمی‌بینید بچه‌ام دستهایش را بالا و پایین می‌آورد و شفا پیدا کرده است؟! [۲۶۱] . [صفحه ۵۱۳]

ملحقات بخش ۱۸ در این کتاب

موضوع: ۱- شیعه شدن شریف مکه، پس از شفا با تربت مطهر، شماره قضیه: ۱۷۰موضوع: ۲- هدایت همسایه‌ی سلیمان اعمش، شماره قضیه: ۲۱ موضوع: ۳- شیعه شدن جمال‌الدین خلیعی موصلی به برکت غبار زوار امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۷۱موضوع: ۴- شخص سنی به خاطر اشک در عزای امام حسین علیه‌السلام و لعن بر دشمنانشان، توفیق هدایت یافت، شماره قضیه: ۱۸۵ موضوع: ۵- مأمور سنی با تهدید حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، تأدیب شد و هدایت یافت، شماره قضیه: ۱۸۷ موضوع: ۶- هدایت خانم مسیحی، که دخترش حضرت عباس علیه‌السلام را دید، شماره قضیه: ۱۴۱ موضوع: ۷- نجات و هدایت افسر روسی توسط حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۶۸موضوع: ۸- هدایت جوان نصرانی بواسطه‌ی همراه شدن با زوار و ورود به کربلا، شماره قضیه: ۱۷۶موضوع: ۹- هدایت ترسایی به خاطر وارد شدن به کربلا، شماره قضیه: ۱۷۷ موضوع: ۱۰- یهودی طلا فروش بغدادی، پس از یافتن طلاهای خود مسلمان شد، شماره قضیه: ۱۷۸موضوع: ۱۱- اعتراف سفیر فرنگی به خاک بهشت بودن تربت امام حسین علیه‌السلام، و هدایت شدن او، شماره قضیه: ۱۶۹موضوع: ۱۲- مسلمان شدن یونس ارمنی، به برکت سیراب نمودن زائر کربلا، شماره قضیه: ۱۷۲موضوع: ۱۳- شیعه شدن غلامحسین هندی به خاطر بذل مال در عزای امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۷۳موضوع: ۱۴- شفا و هدایت افتخارالدوله‌ی هندی، شماره قضیه: ۱۷۴موضوع: ۱۵- شیعه شدن زن روسی به برکت عزای

امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۷۵موضوع: ۱۶- شفا و هدایت مرد مسیحی به برکت توسل به حضرت عباس علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۷۹موضوع: ۱۷- شفای زن یهودی در رؤیا توسط حضرت عباس علیه‌السلام و هدایت او و شوهرش، شماره قضیه: ۱۸۰موضوع: ۱۸- شفای دختر مسیحی توسط حضرت رقیه علیهاالسلام و هدایت او و مادرش، شماره قضیه: ۱۸۱موضوع: ۱۹- طبیعی شدن زایمان زن فرانسوی، به برکت حضرت رقیه علیهاالسلام، شماره قضیه: ۲۶۷موضوع: ۲۰- سرهنگ روسی پس از تأدیب شدن، هدایت یافت، شماره قضیه: ۱۸۶موضوع: ۲۱- نجات و هدایت راننده‌ی غیر مسلمان در اثر گفتن «یا اباالفضل»!، شماره قضیه: ۱۸۲موضوع: ۲۲- نجات راننده‌ی ارمنی در راه نیشابور، به خاطر شراکت با حضرت عباس علیه‌السلام، شماره قضیه: ۲۴۴موضوع: ۲۳- نجات راننده‌ی ارمنی از سانحه‌ی رانندگی در جاده‌ی کندوان چالوس، شماره قضیه: ۲۴۶ [صفحه ۵۱۷]

آثار حضرت زینب و حضرت رقیه

امام زمان در مصیبت حضرت زینب خون می‌گریند

حاج ملا- سلطانعلی، روضه خوان تبریز که از عباد و زهاد بوده است، می‌گوید: در عالم رؤیا به محضر والای حضرت امام زمان علیه‌السلام، مشرف شدم و عرض کردم: مولانا! آنچه در زیارت ناحیه‌ی مقدسه ذکر شده است که می‌فرمایید: «فلأندبنک صباحا و مساء و لابکین علیک بدل الدموع دما» صحیح است؟فرمودند: بلی! عرض کردم: آن مصیبتی که برای آن به جای اشک خون می‌گریید، کدام مصیبت است؟ آیا مصیبت حضرت علی اکبر علیه‌السلام است؟ فرمودند: نه! اگر علی اکبر علیه‌السلام زنده بود، او هم در این مصیبت خون گریه می‌کرد!گفتم: آیا مقصود شما مصیبت حضرت عباس علیه‌السلام است؟ فرمودند: نه! بلکه اگر حضرت عباس علیه‌السلام هم در قید حیات بود، او نیز در این مصیبت خون گریه می‌کرد.گفتم: لابد مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام است؟ فرمودند: نه! حضرت سید الشهداء علیه‌السلام هم اگر در حیات بودند، در این مصیبت خون گریه می‌کردند. [صفحه ۵۱۸] پرسیدم: پس این کدام مصیبت است؟فرمودند: آن مصیبت اسیری حضرت زینب علیهاالسلام است. [۲۶۲] .

در روز رحلت زینب کبری اهل آسمان چنان به خروش می‌آیند که حضرت مهدی آنها را ساکت می‌کنند

سید عالم وثقه‌ی جلیل، حاج سید اسدالله اصفهانی - مجاور کربلای معلی - در سنه‌ی ۱۳۱۹ برای مؤلف کبریت احمر در کربلای معلی نقل کرد که حضرت حجت بن الحسن امام زمان علیه‌السلام در عالم خواب به وی فرمودند: از روز وفات عمه‌شان حضرت زینب علیهاالسلام اهل آسمانها جمع می‌شوند و خطابه‌ی آن مخدره را که در کوفه خوانده است، می‌خوانند و گریه می‌کنند! و حضرت علیه‌السلام باید آنان را ساکت گردانند، که شیرازه‌ی عالم از یکدیگر گسسته نشود! [۲۶۳] .همچنین عالم بزرگوار مرحوم ملا- علی خیابانی در کتاب وقایع الأیام فی تتمهٔ محرم الحرام داستانی طولانی را نقل می‌کند، که آن مقدار از آن را که مربوط به جریان فوق می‌باشد، در اینجا می‌آوریم.راوی می‌گوید: در عالم رؤیا حضرت حجت بن الحسن العسکری علیه‌السلام را دیدم که در کمال آشفته حالی هستند! پیش رفتم و سلام کردم و از حال ایشان سؤال نمودم. فرمودند: بدان که، از روزی که عمه‌ام زینب علیهاالسلام وفات کرده‌اند، همه ساله در روز وفات آن مخدره ملائکه در آسمانها مجلس می‌گیرند و خطبه‌ی آن مخدره را در بازار [صفحه ۵۱۹] کوفه، می‌خوانند و گریه کنند، به طوری که من باید بروم و آنها را از گریه ساکت نمایم! امروز روز وفات عمه‌ام زینب علیهاالسلام بود و اکنون من از آن مجلس مراجعت نموده‌ام. [۲۶۴] .

فرمان امام زمان به اینکه خدا را به حق حضرت زینب سوگند دهید

آیت الله حاج میرزا احمد سیبویه، ساکن تهران، از آقای شیخ حسین سامرایی که از اتقیای اهل منبر در عراق بودند، نقل کردند:در ایامی که در سامرا مشرف بودم، در روز جمعه‌ای، طرف عصر به سرداب مقدس رفتم. دیدم غیر از من احدی نیست. حالی پیدا کردم و متوجه مقام حضرت صاحب الأمر علیه‌السلام شدم.در آن حال صدایی از پشت سر شنیدم که به فارسی فرمود: به شیعیان و دوستان بگویید که خدا را به حق عمه‌ام حضرت زینب علیهاالسلام قسم دهند، که فرج مرا نزدیک گرداند. [۲۶۵] .

بینا شدن مرحوم محمد رحیم اسماعیل بیک در اثر توسل به حضرت زینب

متقی صالح، مرحوم محمد رحیم اسماعیل بیگ، که در توسل به اهل بیت علیهم‌السلام و علاقه قلبی به حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام کم نظیر بود و از این جهت، رحمت و برکات صوری و معنوی نصیبش شده بود و در ماه رمضان ۱۳۸۷ به رحمت ایزدی واصل شد، این قضیه را نقل فرمود: [صفحه ۵۲۰] من در سن شش سالگی به درد چشم مبتلا شدم و تا سه سال گرفتار آن بودم و عاقبت از هر دو چشم، کور گشتم.در ماه محرم و ایام عاشورا، در منزل دایی بزرگوارم - مرحوم حاج محمد تقی اسماعیل بیگ - روضه خوانی بود و من هم به آنجا رفته بودم. چون هوا گرم بود و مردم شربت می‌دانند.من از دایی خواهش کردم که اجازه دهد تا به مردم شربت دهم! گفت: تو چشم نداری و نمی‌توانی. گفتم: یک نفر چشم‌دار با من همراه کنید، تا مرا یاری کند. دایی قبول نمود و من با کمک خودش به مردم شربت دادم... در این اثناء مرحوم معین الشریعهٔ اصطهباناتی منبر رفته بود و روضه‌ی حضرت زینب علیهاالسلام را می‌خواند و من سخت متأثر و گریان شدم تا اینکه از خود بی‌خود شدم، در آن حال، زن مجلله‌ای که دانستم حضرت زینب علیهاالسلام هستند، دست مبارک بر دو چشم من کشیدند و فرمودند: «خوب شدی و دیگر چشم درد نمی‌گیری!»پس چشم گشودم و اهل مجلس را دیدم! شاد و فرحناک به خدمت دایی خود دویدم. تمام اهل مجلس منقلب شدند و اطراف مرا گرفتند. سپس به امر دایی‌ام مرا در اطاقی بردند و مردم را متفرق نمودند.مرحوم اسماعیل بیگ نقل می‌کند که: چند سال قبل مشغول آزمایش بودم و غافل بودم از اینکه در نزدیکم ظرف پر از الکل است و کبریت را روشن نمودم! ناگاه الکل مشتعل شد و تمام بدنم را از سر تا پا آتش زد. فقط چشمانم نسوخته بود! چند ماه در مریضخانه مشغول معالجه بودم. در آنجا از من پرسیدند چه شده که چشمت سالم مانده است؟!من می‌گفتم: این عطای خانم حضرت زینب علیهاالسلام و برکت مجلس روضه‌ی حضرت امام حسین علیه‌السلام است و حضرت زینب علیهاالسلام به من وعده فرمودند که تاآخر عمر [صفحه ۵۲۱] چشم درد نگیرم. [۲۶۶] .

شفای مرحوم فیض الاسلام با توسل به حضرت زینب

مرحوم فیض الاسلام، از علماء وارسته و از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند. ایشان تألیفات بسیاری دارند که بعضی از آنها «ترجمه و خلاصه‌ی تفسیر قرآن عظیم» و ترجمه و شرح نهج‌البلاغه» و «ترجمه و شرح صحیفه‌ی کامله‌ی سجادیه» و «ترجمه خاتون دو سرا» است.بیش از دوازده سال پیش، به درد شکم گرفتار شدم و معالجه‌ی اطباء سودی نبخشید. سرانجام برای استشفا، به اتفاق و همراهی اهل بیت و خانواده‌ام به کربلای معلی مشرف شدیم. و آنجا هم به سختی به همان درد مبتلا بودم. روزی دوستی از زائرین در نجف اشرف، من و گروهی را به منزلش دعوت نمود. با اینکه رنجور بودم، به منزل او رفتم. در بین گفتگوهای گوناگون، یکی از علما که در آن مجلس بود، فرمود: پدرم می‌گفت: هرگاه حاجت و خواسته‌ای داری، خدای تعالی را سه بار به نام حضرت زینب کبری علیهاالسلام بخوان! بدون شک، خدای عزوجل خواسته‌ات را روا می‌سازد!از این رو من چنین کردم و شفا و بهبودی بیماریم را از خدای تعالی خواستم، و علاوه بر آن نذر نمودم و با پروردگارم عهد و پیمان بستم که اگر از این بیماری بهبودی [صفحه ۵۲۲] یافتم کتابی در احوال آن سیده‌ی معظمه علیهاالسلام بنویسم تا همگان از آن بهره‌مند گردند. حمد وسپاس

خدای جل شأنه را که پس از زمان کوتاهی شفا یافتم.به خاطر زیادی اشتغال و کارها و نوشتن و چاپ و نشر کتب «ترجمه و خلاصه تفسیر قرآن عظیم» به نذر خود وفا ننمودم، تا اینکه چند روز پیش یکی از دخترانم مرا آگاه ساخت که به نذر خود وفا ننموده‌ای!من هم از خدای عزاسمه توفیق و کمک خواستم و به نوشتن آن شروع نمودم و آن را کتاب «ترجمه‌ی خاتون دو سرا سیدتنا المعصومهٔ زینب الکبری» ارواحنا لتراب اقدامها الفدا نامیدم. [۲۶۷] .

شفای چشم سید محمد باقر سلطان آبادی به برکت مقنعه‌ی حضرت زینب

سید محمد باقر سلطان آبادی، که از بزرگان ارباب فضایل و راسخین در علم بود، این قضیه را فرموده است:در بروجرد به مرض درد چشم سختی مبتلا شدم، به حدی که علمای طب از معالجه عاجز آمدند! از آنجا مرا به سلطان آباد آوردند. مرض چشم شدت کرد و ورم بسیار نمود و دیگر سیاهی چشم راستم نمایان نبود! از شدت درد چشم، خواب و آرام از من رفت و تمامی اطبای شهر را برای من آوردند و همه‌ی آنها از معالجه‌ی چشم، اظهار عجز نمودند. بعضی از آنها می‌گفتند: تا شش ماه محتاج معالجه است و برخی می‌گفتند: تا چهل روز نیاز به مداوا دارد.این بیانات، روح مرا افسرده و خسته نموده و عرصه بر من تنگ شد و فوق‌العاده [صفحه ۵۲۳] نگران و مهموم شدم. تا اینکه یکی از دوستان به من گفت: بهتر است برای استشفا به زیارت مشرف شوی، و من عازم سفر هستم، با من بیا! و چنانچه از خاک کربلا سرمه بکشی، شفا خواهی یافت.به او گفتم: با این حال، چگونه می‌توانم حرکت کنم؟ مگر اینکه طبیب اجازه بدهد! چون به طبیب رجوع کردم، گفت: هرگز مسافرت برای شما جایز نیست، و اگر حرکت کنی، یکسره نابینا خواهی شد و به منزل دوم نخواهی رسید مگر اینکه بکلی از دیده محروم خواهی شد! بالاخره رفیق من رفت و من به خانه برگشتم.سپس یکی دیگر از دوستان من آمد و گفت: مرض ترا، به جز خاک کربلا و مقتل شهدا و مریضخانه‌ی اولیای خدا شفا نبخشد! و ضمنا خودش شرح داد که نه سال مبتلا به طپش قلب بودم و همه‌ی اطبا از معالجه‌ام عاجز ماندند، تنها از تربت قبر امام حسین علیه‌السلام، شفا برایم حاصل شد؛ چنانچه میل داری، متوکلا علی الله حرکت کن!من با توکل بر خدا حرکت کردم و در منزل دوم مرض شدت کرد و چنان چشمم به درد آمد که از فشار درد، چشم چپ نیز به درد آمد. همه‌ی مصاحبین، مرا ملامت کردند و متفقا گفتند: بهتر است که به وطن مراجعت کنی.چون هنگام سحر شد و درد چشمم آرام گرفت، در خواب رفتم و حضرت علیا مکرمه صدیقه‌ی صغری، زینب کبری علیهاالسلام را در عالم رؤیا دیدم. بر آن حضرت وارد شدم و گوشه‌ی مقنعه‌ی ایشان را گرفتم و بر چشم خود کشیدم و از خواب بیدار شدم! دیگر هیچ المی و دردی در چشم خود حس نکردم و سفر را به پایان رساندم و هیچ دردی در چشم خود ندیدم و با چشم سالم دیگرم هیچ فرقی نداشت.آن واقعه را به رفقا گفتم آنها به چشم من نگاه می‌کردند و می‌گفتند: ما آثار دردی نمی‌بینیم، و هیچ فرقی بین دو چشم شما نیست! من این کرامت را که از حضرت [صفحه ۵۲۴] زینب علیهاالسلام ظاهر گشته بود، برای همه‌ی رفقا از زوار و غیر زوار نقل کردم. [۲۶۸] .

شفای فوزیه زیدان جبل عاملی توسط حضرت زینب

حضرت حجهٔ الاسلام «حاج شیخ محمد تقی صادق»، تحقیقاتی در مورد داستان ذیل کرده است و سپس آن را برای مرحوم آیهٔ الله العظمی بروجردی قدس سره نوشته و فرستاده است که ترجمه‌ی آن نوشته این است که معظم له بعد از سلام و درود به مخاطب خود حضرت آیهٔ الله بروجردی قدس سره، و به تمام مؤمنین و شیعه‌ی آل محمد علیهم‌السلام چنین می‌نویسد:و تقدیم می‌دارم بسوی تو کرامتی را که هیچ گونه شک و شبهه‌ای در او نباشد و آن کرامت از علیا مکرمه، حضرت زینب علیهاالسلام، بانوی بانوان عالم و برگزیده‌ی امت است و آن قضیه این است:زنی به نام «فوزیهٔ زیدان» از خاندان مردمی صالح و متقی و پرهیزکار، در یکی از روستاهای جبل عامل به نام «جویهٔ» مبتلا به درد پای بی‌درمانی شد، تا جایی که به عنوان عمل جراحی به بیمارستانهای متعددی

متوسل گردید، ولی نتیجه این شد که سستی در رانها و ساق پای وی پدید آمد و اصلا قادر به حرکت نبود. فقط به صورت نشسته و به کمک دو دست راه می‌رفت و روی همین اصل، بیست و پنج سال خانه نشین شد و به همان حال صبر می‌کرد و مدام با این حال بود تا اینکه عاشورای حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام فرارسید.او دیگر از این مرض به ستوه آمده بود و عنان صبر را از دست داده بود. ناچار [صفحه ۵۲۵] برادران و خواهران خود را که از خوبان مؤمنین به شمار می‌روند، خواست و از آنان تقاضا کرد که او را به حرم حضرت زینب علیهاالسلام در شام ببرند، تا در اثر توسل به ذیل عنایت دختر کبرای حضرت علی علیه‌السلام شفا گیرد و از گرفتاری مزبور بیرون آید. ولی برادرانش پیشنهاد وی را نپذیرفتند و گفتند: خوب نیست که تو را با این حال به شام ببریم و اگر بنابر این است که آن حضرت تو را شفا دهند، همینجا که در خانه‌ات قرار داری، شفا دادن تو برای ایشان امکان دارد!فوزیه هر چه اصرار کرد، بر اعتذار آنان می‌افزود! بالاخره فوزیه خود را به خدا سپرد و صبر بیشتری پیشه کرد. تا اینکه در یکی از روزهای دهه‌ی عاشورا، در همسایگی او مجلس عزایی جهت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام برپا بود.فوزیه به حال نشسته و به کمک دو دست به خانه‌ی همسایه رفت و بیانات وعاظ را استماع کرد و دعا کرد و توسل نمود و گریه‌ی زیادی کرد و بعد از پایان عزاداری، به همان حال به خانه برگشت.آن شب فوزیه با حال گریه و توسل، بعد از نماز می‌خوابد. وی نزدیک صبح بیدار می‌شود که نماز صبح را بخواند ولی می‌بیند هنوز فجر طالع نشده است و او به انتظار طلوع فجر می‌نشیند.در این اثنا متوجه‌ی دستی می‌شود که بالای مچ او را گرفته و شخصی به او می‌گوید: «قومی یا فوزیهٔ! برخیز ای فوزیه» او با شنیدن این سخن و به کمک آن دست، فوری برمی‌خیزد و بر دو پای خود می‌ایستد و به خاطر عقال و پای بندی که از او برداشته شده است، بی‌اندازه مسرور و خوشحال می‌شود.در آن هنگام نگاهی به راست و چپ می‌کند، ولی احدی را نمی‌بیند! سپس به مادرش که در همان اطاق خوابیده بود رو می‌کند و بنا می‌کند به گفتن: الله اکبر و لا اله الا الله. [صفحه ۵۲۶] وقتی که مادرش او را در آن حال دید مبهوت شد! سپس فوزیه از نزد مادرش بیرون دودید و به خارج از اتاق رفت و صدای خود را به الله اکبر و لا اله الا الله بلند کرد! برادرانش با شنیدن صدای خواهر به سوی او می‌آیند آنها وقتی او را به آن حال غیر مترقبه دیدند، صدا به صلوات بلند کردند و آنگاه همسایه‌ها خبردار شدند و آنها نیز صلوات و تکبیر و تهلیل بر زبان جاری کردند.این خبر کم‌کم به تمام شهر می‌رسد و سایر بلاد و روستاهای مجاور نیز خبردار می‌شوند و مردم از هر جانب برای دیدن این واقعه می‌آیند و از آن خانه تبرک می‌جویند و خانه‌ی آنها مرکز رفت و آمد مردم دور و نزدیک می‌شود. پس سلام و درود بی‌پایان بر تربیت یافته‌ی مکتب وحی، حضرت زینب علیهاالسلام باد! [۲۶۹] .

شفای دختر هندی به برکت حضرت زینب، و نذر یک ضریح جواهرنشان

در یکی از کتب مسطور است: در زمانی که متولی حرم حضرت زینب علیهاالسلام، صحن و بقعه‌ی مطهر آن حضرت را در شام تعمیر می‌کرد؛ مردم از اطراف برای آن حضرت نذورات می‌آوردند او به آنها قبض می‌داد.روزی یک مرد هندی آمد و از حضرت زینب علیهاالسلام برای حل مشکل خود درخواست کمک کرد و گفت: من الان عهد می‌کنم که اگر به حاجت خود رسیدم، شخصا یک ضریح جواهرنشان تهیه نمایم که بهای آن از یک میلیون دینار تجاوز کند! زیرا من در بیست و چهار بانک هندوستان سهم دارم. سپس او به طرف شهر بیروت رفت.طولی نکشید که تلگرافی از او به این مضمون به متولی حرم رسید که نوشته بود: [صفحه ۵۲۷] دستور ساخت ضریح جواهرنشانی را صادر کرده‌ام، ضریح مزبور را در فلان روز با تشریفات خاصی به آنجا می‌آوریم و شما یک مجلس با شکوه و بی‌سابقه، به هزینه‌ی من از فلان بانک، فراهم کنید!چون روز موعود فرارسید، ضریح مقدس را با مراسم خاصی از هندوستان به آن محفل با اهمیت آوردند. آن مرد هندی شخصا نطق شگفت‌آوری نمود، که مفاد آن چنین بود:من دختری دارم، که سالیان درازی هر دو پایش فلج بود، با آنکه شاید فردی ثروتمندتر از من در هندوستان یافت نشود! در این مدت هر چه توانستم طبیب آوردم و دارو مصرف کردم، ولی هیچ سودی نکرد. تا آنکه به زیارت حضرت زینب علیهاالسلام آمدم و از

وی درخواست کمک کردم و برای شفای صبیه‌ی خود، یک ضریح جواهرنشان نذر کردم.در پی این توسل به بیروت رفتم و در آنجا تلگراف بشارت سلامتی فرزندم به دست من داده شد. لذا خود را به وطن رساندم و از نزدیک، توجه خاص حضرت زینب علیهاالسلام به او را - که بکلی شفا یافته بود - مشاهده کردم و همین کرامت، سبب شیعه شدن عده‌ای بی‌شمار و باعث ازدیاد محبت در شیفتگان آن حضرت گردید. [۲۷۰] .

آب گرفتن قبر حضرت رقیه

مرحوم آیت الله حاج میرزا هاشم خراسانی (متوفای سال ۱۳۵۲) در منتخب التواریخ می‌نویسد: [صفحه ۵۲۸] عالم جلیل، شیخ محمد علی شامی که از جمله‌ی علما و محصلین نجف اشرف است، به این حقیر فرمود: جد امی بلا واسطه‌ی من، جناب آقای سید ابراهیم دمشقی، که نسبش منتهی می‌شود به سید مرتضی علم الهدی و سن شریفش از نود افزون بوده و بسیار شریف و محترم بودند، سه دختر داشتند و اولاد پسر نداشتند.شبی دختر بزرگ ایشان حضرت رقیه بنت الحسین علیهماالسلام را در خواب دید که فرمودند: به پدرت بگو، به والی بگوید که میان قبر و لحد من آب افتاده و بدن من در اذیت است، بیاید و قبر و لحد مرا تعمیر کند!»دختر این رؤیا را به سید ابراهیم عرض کرد، ولی سید از ترس اهل تسنن به این خواب ترتیب اثر نداد. شب دوم، دختر دوم سید همین خواب را دید و به پدرش گفت و باز پدرش ترتیب اثر نداد. شب سوم دختر کوچکتر همین خواب را دید و به پدر گفت و باز پدر ترتیب اثر نداد. در شب چهارم خود سید ابراهیم آن مخدره علیهاالسلام را در خواب دید که به طریق عتاب فرمودند: «چرا والی را خبردار نکردی؟!»صبح، سید ابراهیم نزد والی شام رفت و خوابش را برای او نقل کرد. والی امر کرد که علما و صلحای سنی و شیعه‌ی شام بروند و غسل کنند و لباسهای نظیف در برکنند، آنگاه به دست هر کس که قفل درب حرم مقدس باز شد، همان شخص برود و قبر مقدس حضرت رقیه علیهاالسلام را نبش کند و جسد مطهرشان را برون بیاورد، تا قبر مطهر را تعمیر کنند.بزرگان و صلحای شیعه و سنی، با کمال آداب، غسل نمودند و لباس نظیف در برکردند. قفل به دست هیچ یک باز نشد مگر به دست مرحوم سید ابراهیم! بعد هم همه‌ی آنها به حرم مشرف شدند و هر کس کلنگ بر قبر می‌زد، کارگر نمی‌شد تا آنکه سید ابراهیم کلنگ را گرفت و بر زمین زد و قبر کنده شد! [صفحه ۵۲۹] بعد حرم را خلوت کردند و لحد را شکافتند، دیدند بدن نازنین آن مخدره در میان لحد قرار دارد، و کفن آن مخدره مکرمه، صحیح و سالم می‌باشد، لکن آب زیادی در میان لحد جمع شده است.سید بدن شریف مخدره را از میان لحد بیرون آورد و بر روی زانوی خود نهاد و سه روز به همان صورت، بالای زانوی خود نگه داشت و متصل گریه می‌کرد! تا آنکه لحد مخدره را از بنیاد تعمیر کردند. اوقات نماز که می‌شد، سید بدن مخدره را بر بالای شیء نظیفی می‌گذاشت و نماز می‌گزارد. بعد از فراغ از نماز، بدن مطهر را برمی‌داشت و بر زانو می‌نهاد و گریه می‌کرد، تا آنکه از تعمیر قبر و لحد فارغ شدند.سید بدن مخدره را دفن کرد و از کرامت این مخدره، سید ابراهیم در این سه روز نه محتاج به غذا شد و نه محتاج به آب و نه محتاج به تجدید وضو! بعد که او می‌خواست آن مخدره را دفن کند، برای پسردار شدن خود دعا کرد و خداوند پسری - مسمی به سید مصطفی - به او مرحمت نمود.در پایان، والی شام تفصیل ماجرا را به سلطان عبدالحمید عثمانی نوشت، و او هم تولیت زینبه و مرقد شریف حضرت رقیه علیهاالسلام و مرقد شریف حضرت ام کلثوم، و حضرت سکینه علیهاالسلام را به سید ابراهیم واگذار نمود و فعلا هم آقای حاج سید عباس، پسر آقا سید مصطفی، پسر سید ابراهیم سابق الذکر، متصدی تولیت این اماکن شریفه است. سپس آیة الله حاج میرزا هاشم خراسانی می‌گوید: گویا این قضیه در حدود سنه‌ی هزار و دویست و هشتاد اتفاق افتاده است. [۲۷۱] . [صفحه ۵۳۰]

برطرف شدن سم مار و عقرب بوسیله‌ی سید ابراهیم دمشقی و نسل او

مرحوم آیت الله سید هادی خراسانی، در کتاب معجزات و کرامات این قضیه را نقل می کند:روی پشت بام خوابیده بودیم، که ناگهان ماری دست یکی از خویشان ما را گزید! وی مدتی مداوا کرد ولی سود نبخشید. آخرالأمر جوانی به نام سید عبدالامیر نزد ما آمد و گفت: کجای دست او را مار گزیده است.چون محل مارزدگی را به او نشان داد، بلافاصله دستی به آن موضع زد و بکلی محل درد خوب شد! سپس سید عبدالامیر گفت: من نه دعایی دارم و نه دوایی؛ فقط کرامتی است که از اجداد ما به ما رسیده است، هر سمی که از زنبور یا عقرب یا مار باشد، اگر ما آب دهان یا انگشت به آن بگذاریم خوب می‌شود!علت این کرامت این است که جد ما، موقعی که آب به قبر شریف حضرت رقیه افتاد، جسد حضرت رقیه علیهاالسلام را سه روز روی دست گرفت تا قبر شریف آن حضرت را تعمیر کردند، از آن جا، این اثر در او و اولادش نسلا بعد نسل باقی مانده است. [۲۷۲] .

بچه دار شدن در اثر توسل به حضرت رقیه در حرم ایشان

عالم متقی و پرهیزگار، حضرت حجهٔ الاسلام والمسلمین جناب آقای مرتضی مجتهدی سیستانی از مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم این قضیه را نقل کردند:آقای حاج صادق متقیان، ساکن شهر مشهد مقدس، که از خدمتگزاران دربار امام [صفحه ۵۳۱] حسین علیه‌السلام است، در ماه محرم الحرام سال ۱۴۱۸ ه.ق برایم چنین نقل کرد:شش سال از ازدواج دخترم گذشت و در این مدت دارای فرزند نشده بود، مراجعه به دکترهای متعدد و عمل به نسخه‌های زیاد، سودی نبخشیده بود. تا اینکه در ماه صفر سال ۱۴۱۷ ه.ق عازم سوریه شدم. قبل از حرکت من، مادرش گهواره‌ی کوچکی درست کرد و به من گفت: آن را به ضریح مطهر حضرت رقیه علیهاالسلام ببند، تا از نگاه لطف‌آمیز آن بزرگوار بهره‌مند شویم و حاجتمان روا شود.من گهواره‌ی کوچک را با خود به شام بردم. در شام به زیارت حضرت رقیه علیهاالسلام، دختر سه ساله‌ی امام حسین علیه‌السلام، رفتم و وارد دربار باعظمت و غم‌انگیز آن حضرت شدم. حرم آن مظلومه طوری است که همه‌ی زیارت کنندگان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. گهواره را نزدیک ضریح بردم، و با توجه و امید، آن را به ضریح نورانی آن حضرت بستم.شخصی که آنجا ایستاده و نظاره‌گر کارهای من بود، گفت: شما دیگر چرا به این گونه کارها اعتقاد دارید؟ گفتم: اعتقاد من به شخص حضرت رقیه علیهاالسلام است، نه به گهواره؛ و این گهواره را وسیله‌ی اظهار اعتقاد عقیده‌ی خود به آن بزرگوار قرار داده‌ام. تا از طریق آن، توجه حضرت رقیه علیهاالسلام را به خود جلب کنم. هر کسی به قدر معرفت خود کار می‌کند و معرفت من در این حد است، نه در حد عظمت آن بزرگوار.پس از زیارت مرقد اهل بیت علیهم‌السلام در شام، به ایران بازگشتم. هنوز چند روز بیشتر نگذشته بود که مادرش گفت: باید دخترمان به آزمایشگاه برود، تا یقین کنیم که آیا حضرت رقیه علیهاالسلام حاجت ما را از درگاه الهی گرفته است یا نه؟پس از آزمایش، جواب مثبت بود؛ معلوم شد با یک گهواره‌ی کوچک، امید و اعتقاد خود را به آن بزرگوار نشان داده‌ایم و نظر لطف آن حضرت را به سوی خود جلب [صفحه ۵۳۲] کرده‌ایم. اینک، دخترم کودکی در گهواره دارد! [۲۷۳] .

طبیعی شدن زایمان زن فرانسوی به برکت حضرت رقیه

این قضیه توسط عالم بزرگوار، آقای حاج سید مهدی تاج لنگرودی (واعظ) نقل شده است: یکی از دوستان که اهل منبر و خطابه و گویندگی و از مشاهیر است و مکرر به شام و زیارت قبر حضرت رقیه علیهاالسلام رفته است، روزی بر فراز منبر نقل می‌کرد:در حرم حضرت رقیه علیهاالسلام، یک زن فرانسوی را دیدند که دو قالیچه‌ی گرانقیمت به عنوان هدیه به آستانه‌ی مقدسه آورده است. مردم که می‌دانستند او فرانسوی و مسیحی است، از دیدن این عمل در تعجب شدند و با خود می‌گفتند: چه باعث شده است که یک زن نامسلمان به اینجا آمده و هدیه‌ی قیمتی آورده است؟بالاخره از او علت این کار را پرسیدند: او در جواب گفت: همان‌گونه که می‌دانید، من مسلمان نیستم. ولی وقتی که از فرانسه به عنوان مأموریت به اینجا آمده بودم، در منزلی که مجاور این آستانه

مقدسه بود، مسکن کردم اولین شبی که می‌خواستم استراحت کنم، صدای گریه شنیدم و چون آن صداها ادامه داشت و قطع نمی‌شد، پرسیدم: این گریه و صدا از کجاست؟ در جواب گفتند: این گریه‌ها از جوار قبر دختری است که در این نزدیکی مدفون شده است.من خیال می‌کردم که آن دختر امروز مرده و امشب دفن شده است و پدر و مادر و سایر بازماندگان او نوحه‌سرایی می‌کنند، ولی به من گفتند: الان متجاوز از هزار سال است که از مرگ و دفن او می‌گذرد! بر شگفتی من افزوده شد که چرا مردم بعد از [صفحه ۵۳۳] صدها سال، اینگونه ارادت به خرج می‌دهند؟! بعد معلوم شد که این دختر با دختران عادی فرق دارد. او دختر امام علیه‌السلام است که مخالفین و دشمنان، پدرش را کشته‌اند فرزندانش را به اینجا که پایتخت یزید بوده است، به اسیری آورده‌اند و این دختر در هیمن جا از فراق پدر، جان سپرده و مدفون گشته است.بعد از این ماجرا روی به اینجا آوردم و دیدم که مردم از هر سو عاشقانه می‌آیند و نذرها می‌کنند و هدیه‌ها می‌آورند و متوسل می‌شوند. محبت او چنان در دلم جا گرفته بود که علاقه‌ی زیادی به او پیدا کردم.پس از مدتی برای زایمان مرا به بیمارستان (زایشگاه) بردند. پزشکان پس از معاینه به من گفتند کودک شما با زایمان غیر طبیعی به دنیا می‌آید و ناچار به عمل جراحی هستیم. من همین که نام عمل جراحی را شنیدم، دانستم که در دهان مرگ قرار گرفته‌ام، خدایا چه کنم؟ خدایا ناراحت و گرفتارم، چه کنم؟ چاره چیست؟ چاره‌ای جز توسل ندارم. باید متوسل شوم.به ناچار دستم را به سوی این دختر دراز کردم و گفتم: خدایا به حق این دختری که در اسارت کتک و تازیانه خورده است و به حق پدرش که امام بر حق و نماینده‌ی رسولت بوده است و او را ظالمانه کشته‌اند، تو را قسم می‌دهم که مرا از این ورطه‌ی هلاکت نجات بدهی!آنگاه خود این دختر را مخاطب قرار دادم و گفتم: اگر من از این ورطه‌ی هلاکت نجات یابم، دو قالیچه‌ی قیمتی به آستانه‌ات هدیه می‌کنم!خدا شاهد است که پس از نذر کردن و متوسل شدن، طولی نکشید که بر خلاف انتظار اطباء و متصدیان زایمان، ناگهان فرزندم به طور طبیعی متولد شد و از هلاکت [صفحه ۵۳۴] نجات یافتم! من هم به عهد و نذرم وفا کردم و اکنون قالیچه‌ها را تقدیم می‌کنم. [۲۷۴] .

شفای آقای احمد اکبری در بیمارستان با توسل به حضرت رقیه

حجهٔ الاسلام آقای سید شهاب الدین حسینی قمی واعظ، مرقوم داشته‌اند که: آقای احمد اکبری، مداح تهرانی، برای ایشان جریان شفا گرفتن و آغاز زندگی دوباره‌ی خود را که از عنایات بی‌بی حضرت رقیه علیهاالسلام بود، این گونه تعریف کرده است:به دردی مبتلا شده بودم که اطبا ناامیدم کردند. خلاصه، کمیسیون پزشکی تشکیل دادند و بنا شد مرا عمل کنند. قبل از عمل، به من گفتند: ممکن است این عمل خوب باشد و ممکن است بد باشد. بالاخره عمل کردند و نتیجه‌ی مثبتی بعد از عمل حاصل نشد.آنها مرا معاینه می‌کردند و سرانجام روزی به من گفتند: که احتمال مردن تو حتمی است! وصیت کن و با زن و بچه‌ات دیدار و خداحافظی نما! من هم دست و پایم بسته بود و روی تخت افتاده بودم، به دنبال آنها فرستادم و همه آمدند. وصیت کردم و جریان را به آنها گفتم و با بچه‌ها دیدار و وداع کردم. از جمله، طفل کوچکی بغلی بود که او را خم کردند و من صورتش را بوسیدم. همه گریان و افسرده از اطاق بیمارستان بیرون رفتند تا برای تحویل گرفتن جسد من و جریان مرگ و دفن و ناله آماده شوند.با همان وضع دردناک، به حضرت رقیه علیهاالسلام متوسل شدم و اشعاری خواندم و ذکر توسلی داشتم. چند لحظه نگذشت که دیدم دختر خانمی مثل ماه پاره، جلوی تخت من حاضر شد و مرا با اسم و شهرت صدا زد و فرمود: برخیز!تعجب کردم. این کیست که مرا می‌شناسد و اسمم را می‌داند؟ با خود گفتم: لابد [صفحه ۵۳۵] دختر یکی از هم اطاقیهای من است، که برای احوالپرسی آمده است.دوباره فرمود: پاشو! گفتم: نمی‌توانم، دست و پایم بسته است و حق حرکت ندارم. فرمود: کجا دست و پای تو بسته است؟ بلند شو! نگاه کردم، دیدم دست و پایم باز است! فرمود: چرا بلند نمی‌شوی؟ گفتم: عمل کرده‌ام و نباید از جا حرکت کنم.گفت: کجا را عمل کرده‌ای؟ ببینم.نگاه کرم، دیدم اصلا اثری از عمل در بدن من نیست و جای عمل جوش خورده است، کأنه عملی واقع نشده

است! تعجب کردم. پرسیدم شما کی هستید؟ فرمودند: مگر مرا صدا نکردی، و به من متوسل نشده بودی؟ و ناگهان از نظرم غایب شدند!با سلامت کامل از تخت برخاستم و لباسم را پوشیدم و بیرون آمدم و جریان کرامت و عنایت بی‌بی را به همه گفتم. من هم در خیلی از منابر و مجالس این معجزه‌ی تکان دهنده را نقل کرده‌ام. [۲۷۵] .

شفای حنجره‌ی مرحوم میرزا علی محدث زاده در عالم رؤیا بواسطه‌ی روضه حضرت رقیه

مرحوم حاج میرزا علی محدث‌زاده، فرزند محدث عالی مقام حاج شیخ عباس قمی قدس سره که از وعاظ و خطبای مشهور تهران بود، می‌فرمود:زمانی من به بیماری و ناراحتی حنجره و گرفتگی صدا مبتلا شده بودم، تا جایی که منبر رفتن و سخنرانی کردن برایم ممکن نبود. مسلما هر مریضی در چنین موقعیتی به فکر معالجه می‌افتد. من نیز با در نظر گرفتن طبیبی متخصص و با تجربه، به او مراجعه [صفحه ۵۳۶] کردم و پس از معاینه معلوم شد که بیماری آنقدر شدید است که بعضی از تارهای صوتی از کار افتاده و فلج شده است و اگر لاعلاج نباشد لااقل صعب العلاج است.طبیب معالج در ضمن نوشتن نسخه، دستور استراحت دادند که تا چند ماه از منبر رفتن خودداری کنم و حتی با کسی حرف نزم و اگر چیزی بخواهم و یا مطلبی را از زن و بچه‌ام انتظار داشته باشم، آنها را بنویسم. تا در نتیجه‌ی استراحت مداوم و استعمال دارو، شاید سلامتی از دست رفته مجددا به من برگردد.البته صبر در مقابل چنین بیماری و حرف نزدن با مردم حتی با زن و بچه، خیلی سخت و طاقت فرساست، زیرا انسان از همه بیشتر احتیاج به گفت و شنود دارد، چطور می‌شود تا چند ماه هیچ نگویم و حرفی نزنم و پیوسته در استراحت باشم؟ در حالی که معلوم نیست نتیجه آن چه باشد! بر همه روشن است که با پیش آمد چنین بیماری خطرناکی چه حال اضطراری به بیمار دست می‌دهد. این اضطرار و ناراحتی شدید، آدمی را به یاد یک قدرت فوق‌العاده می‌اندازد. این حالت پریشانی باعث می‌شود که امید انسان، از تمام چاره‌های بشری قطع شود و به یاد مقربان درگاه الهی افتد تا بوسیله‌ی آنها به درگاه خداوند متعال، عرض حاجت کند و از دریای بی‌پایان لطف خداوند بهره‌ای بگیرد.من هم با چنین پیش آمدی، جز توسل به ذیل عنایت حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام چاره‌ای نداشتم. روزی بعد از نماز ظهر و عصر حال توسل به دست آمد و خیلی اشك ریختم و سالار شهیدان حضرت سید الشهداء علیه‌السلام را مخاطب قرار دادم و گفتم: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، صبر در مقابل چنین بیماری برای من طاقت فرسا است! علاوه بر آن، من اهل منبر هستم و مردم از من انتظار دارند من از اول عمر تا به حال علی الدوام منبر می‌رفتم و از نوکران شما اهل بیت هستم. ولی حالا چه شده [صفحه ۵۳۷] است که یکباره باید از این پست حساس، بر اثر بیمای برکنار باشم؟ به علاوه ماه مبارک رمضان نیز نزدیک است دعوت‌ها را چه کنم؟ آقا عنایتی بفرما، تا خدا شفایم دهد!به دنبال این توسل، طبق معمول هر روز، خوابیدم. در عالم خواب خودم را در اطاق بزرگی که نیمی از اطاق منور و روشن بود و قسمت دیگر اطاق، کمی تاریک بود؛ دیدم.در آن قسمتی که روشن بود، حضرت مولی الکونین سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام را دیدم که نشسته‌اند. خیلی خوشحال و خوشوقت شدم و همان توسلی را که در حال بیداری داشتم، در حال رؤیا نیز پیدا کردم و به ایشان عرض حاجت نمودم! مخصوصا اصرار داشتم که ماه مبارك نزدیك است و در مساجد متعددی دعوت شده‌ام، ولی با این حنجره‌ی از کار افتاده چطور می‌توانم منبر روم و سخنرانی نمایم؟ و حال آنکه دکتر مرا منع کرده است که حتی با بچه‌های خودم نیز حرفی نزنم! چون خیلی الحاح و تضرع و زاری داشتم، حضرت علیه‌السلام اشاره به من کردند و فرمودند: به آن آقا سید که دم در نشسته، بگو چند جمله از مصیبت دخترم (حضرت رقیه علیهاالسلام) بخواند و شما کمی اشک بریزید، انشاءالله تعالی خوب می‌شوی!من به در اطاق نگاه کردم، دیدم شوهر خواهرم «آقا مصطفی طباطبائی قمی» که از علماء و خطباء و از ائمه‌ی جماعت تهران است، نشسته است. فرمان حضرت امام حسین علیه‌السلام را به او رساندم، ولی ایشان می‌خواست از ذکر مصیبت خودداری کند! حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام فرمودند: «بخوان روضه‌ی دخترم را» ایشان مشغول ذکر مصیبت حضرت رقیه علیهاالسلام شد و من هم گریه می‌کردم و اشك می‌ریختم.اما متأسفانه

بچه‌ها مرا از خواب بیدار کردند و من با ناراحتی از خواب بیدار شدم و [صـفحه ۵۳۸] متأسف و متأثر بودم که چرا از آن مجلس پر فیض محروم مانـدم؟ ولی دوبـاره دیـدن آن منظره عـالی امکـان نـداشت!همـان روز یا روز بعـد، به همان پزشک متخصـص مراجعه نمودم. خوشبختانه پس از معالجه، معلوم شد که اصلا اثری از ناراحتی و بیماری قبلی نیست! پزشک که در تعجب بود از من پرسید: شمـا چه خوردیـد که به این زودی و سـرعت نتیجه گرفتیـد؟من چگونگی توسـل و خواب خودم را بیـان کردم. دکتر قلم در دست داشت و سـرپا ایسـتاده بود، ولی بعد از شـنیدن داسـتان توسلم، بی‌اختیار قلم از دستش بر زمین افتاد و با یک حالت معنوی که بر اثر شنیـدن نـام مولی الکونین، امـام حسـین علیه‌السـلام به او دست داده بود؛ پشت میز طبابت نشـست و قطره قطره‌ی اشک بر رخسارش ریخت. او گریه کرد و سپس گفت: آقا، این ناراحتی شما جز توسل و عنایات و امداد غیبی، چاره و علاج دیگری نداشت. [۲۷۶] .

ملحقات بخش ۱۹ در این کتاب

موضوع: ۱- شـفا و هدایت دختر مسـیحی لبنانی با حضور جسـمانی حضـرت رقیه علیهاالسـلام!، شـماره قضیه:۱۸۱موضوع: ۲- امام حسـین علیه‌السـلام روضه خوانی را که قصد داشت، جلسه‌ی سـفره‌ی حضرت رقیه علیهاالسلام را ترک کند، توبیخ فرمودند، شماره قضیه: ۱۲موضوع: ۳- حضـرت رقیه علیهاالسـلام در خواب و سـپس در بیداری ظاهر شدند و با برگ سبزی، بیمار را شفا بخشیدند، شماره قضیه: ۱۴۵ [صفحه ۵۴۱]

خواص و برکات تربت امام حسین

تربت خونین در کفن، به روایت حاجی مؤمن

مرحوم مغفور، حـاجی مؤمن رحمـهٔ الله علیه فرمود:مخـدره‌ی محترمه‌ای به من خبر داد که مقـدار نخودی تربت اصـلی حضـرت امام حسـین علیه‌السـلام به من رسـیده است و آن را در کفن خود گذاشته‌ام. این تربت هر سال در روز عاشورا خونین می‌شود، به طوری که رطوبت خون‌ها به کفن سـرایت می‌کنـد و بعـد تـدریجا خشک می‌شود.از آن مخدره خواهش کردم، که روز عاشورا به منزلش بروم و آن تربت را ببینم. او قبـول کرد.روز عـاشورا به منزل او رفتم. او بقچه‌ی کفنش را آورد و بـاز کرد. حلقه‌ای از خون در کفن مشاهـده نمودم و تربت مبـارک را دیـدم که همـانطوری که آن مخـدره گفته بود،تر و خونین و به علاـوه لرزان است. از دیـدن آن منظره و تصور بزرگی مصیبت حضرت [صفحه ۵۴۲] امام حسین علیه‌السلام، سخت گریان و نالان و از خود بیخود شدم. [۲۷۷] .

خونین شدن خاک قبر امام حسین در روز عاشورا به روایت ملا عبدالحسین خوانساری

ثقه‌ی عادل، مرحوم مغفور، ملا عبدالحسـین خوانساری رحمـهٔ الله علیه این قضـیه را نقل فرمود:در زمانی که مرحوم آقا سـید مهـدی پسـر آقـا سـید علی - صـاحب شـرح کبیر - مریض شـده بود، برای استشـفا، شـیخ محمـد حسـین صـاحب فصول و حـاج ملاـ جعفر استرآبادی را که هر دو از فحول و علمای عـدول بودند، فرسـتادند که غسل کنند و با لباس احرام، داخل سـرداب قبر مطهر حضـرت ابی‌عبـدالله علیه‌السـلام شونـد و از تربت قبر مطهر با آداب وارده بردارنـد و برای مرحوم سـید بیاورنـد و هر دو شـهادت دهند که آن تربت از قبر مطهر امام حسـین علیه‌السـلام است و جناب سید مقداری از آن تربت تناول نماید.آن دو بزرگوار حسب الامر رفتند و از خاک قبر مطهر برداشتند و بالا آمدند. سپس قدری از آن خاک مطهر را به بعضی از حضار و اخیار عطا کردند که از جمله‌ی ایشان شخصـی از معتبرین بود. من آن شـخص را در مرض موت عیادت کردم و باقی مانده‌ی آن تربت را از ترس اینکه بعد از او به دست نااهل افتـد، به من عطا کرد.من آن بسـته را آوردم و در میان کفن والده گذاشـتم. اتفاقا روز عاشورا نظرم به ساروق آن کفن افتاد و

رطوبتی در آن احساس کرم! چون آن را برداشتم و گشودم، [صفحه ۵۴۳] دیدم کیسه‌ی تربت که در جوف کفن بوده است، مانند شکری که رطوبت ببینـد حـالت نمنـاکی در آن عـارض شـده و رنـگ آن ماننـد خون تیره گشـته و ماننـد خونابه شـده است اثر آن رطوبت از درون کیسه به ظـاهر آن و از آن به کفن و ساروق رسـیده بود، با آنکه رطوبت و آبی در آن جا نبود!پس آن را در محل خود گذاشـتم. سـپس در روز یـازدهم، سـاروق را آوردم و گشودم و آن تربت را به حـالت اول خشک و سـفید دیـدم، اگر چه آن رنگ زردی در کفن و ساروق کماکان باقیمانـده بود و دیگر بعـد از آن در سایر ایام عاشورا که آن را مشاهـده می‌کردم، همینطور آن را متغیر به رنگ خون دیده‌ام و دانستم که خاک قبر مطهر در هر جا باشد، در روز عاشورا شبیه به خون می‌شود. [۲۷۸] .

تربت خون آلود در منزل آقای عبدالحمید حسانی

آقای عبدالحمیـد حسانی، فرزند عبدالشـهید حسانی، ساکن فراشـبند فارس که قبلا داسـتانهای شـگفت تألیف حضـرت آیهٔ الله آقای حاج سـید عبدالحسین دستغیب شیرازی را خوانده بود، نقل می‌کند:من و خانواده‌ام که سواد فارسی داشتیم، این کتاب را خواندیم و دانستیم که در روز عـاشورا، تربت مطهر به رنـگ خون درآمـده است.در سـال اخیر، قبل از محرم پـدرم عازم کربلا شـد و مقـداری تربت خریـداری کرد و آورد. خواهرم (بنام ساره) به ائمه علیهم‌السـلام متوسل شـد و مقدار کمی از تربتی را که پدرم آورده بود، با پارچه‌ای از حرم حضـرت ابوالفضل علیه‌السـلام پیچیده بود و شب عاشورا را [صـفحه ۵۴۴] احیا داشـته بود و از ائمه علیهم‌السلام و فـاطمه‌ی زهرا علیهاالسـلام درخواست کرده بود که اگر مـا یـک ذره نزد شـما قـابلیت داریم، این تربت به همـان حالتی که «آقا» در کتاب نوشـته‌اند، تبـدیل بشود!اتفاقا روز عاشورا، بعـد از نماز ظهر، ساعت یک و ده دقیقه بعـد از ظهر، به آن تربت نگاه می‌کننـد و خواهر و زن برادرم نیز آن را می‌بینند و یک مرتبه همه‌ی آنها به گریه و زاری می‌افتند.آنها می‌بینند، همان حالتی که «آقا» در کتاب نوشـته‌اند، اتفاق افتاده است و تربت مزبور، حالت خون پیـدا کرده است. حقیر که بعـدا از مسـجد آمـدم، هم دیدم و مقداری از آن تربت را به خـدمت حضـرت آیـهٔ الله دسـتغیب دادم.تربت مزبور هنوز موجود است. در روز عاشورا رنگ تربت به طور کلی جگری شـده و رطوبت کمی برداشـته بود. بعـد از آن به تدریـج حـالت خشـکی پیـدا کرده است و هنوز هم بـا همـان رنگ جگری موجود است.مقـداری از تربت مطهر امـام حسـین علیه‌السـلام نیز، در سال ۹۸ قمری، در فراشـبند فارس، کوی مسـجدالزهراء، منزل مشـهدی عبدالرضا نوشادی بود و در جلسه نشان دادند و آن تربت به خون مبدل شده بود و همه‌ی آن را مشاهده کردند. [۲۷۹] .

تربت حائر امام حسین، همراه با هدیه‌ی امام رضا

در کتاب مفاتیح الجنان به سـند معتبر روایت شده است که شخصـی گفت:حضـرت امام رضا علیه‌السلام از خراسان برای من بسته‌ی متاعی فرستادند. چون بسته را باز [صفحه ۵۴۵] کردم، دیدم در میان آن خاکی بود! از آن مردی که بسته را آورده بود، پرسیدم که این خاک چیست؟گفت: خاک حائر امام حسـین علیه‌السـلام است، تا به حال نشده است که حضـرت علیه‌السـلام چیزی برای کسی بفرسـتند و در میان آن جامه و لباسها، یک مقـدار از تربت حائر حسـینی علیه‌السـلام نگذارنـد. امام رضا علیه‌السـلام می‌فرماید: این تربت امان از بلاها، به اذن و مشیت خداوند متعال است. [۲۸۰] .

شفای چشم سید نعمت الله جزائری، بوسیله‌ی تربت مطهر حضرت امام حسین

محدث خبیر، سـید نعمت الله جزائری قدس سره در شرح حال خویش می‌نویسد:«... از کاظمین علیه‌السلام به کربلا رفتیم... از طرف پایین پای امام حسـین علیه‌السـلام قـدری خاک برداشـتم... آن را به چشم خود کشـیدم. از آن روز چشـمم قوت گرفت و قـدرت بر مطـالعه پیـدا کرد، بلکه از اولش هم بهتر شـد... تـا حال هر گاه چشـمم ناراحتی پیـدا کنـد، قـدری از آن خاک برمی‌دارم و به جای

سرمه به چشم می‌کشم و این دوای من است». [۲۸۱] .ایشان در جای دیگر می‌نویسد: «مدتی پیش چشمانم ضعیف شده بود، و برای زیارت عرفه زیر گنبد و بارگاه حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بودم. عده‌ای از زائران بیرون رفتند و خادمان حرم مطهر مشغول جارو زدن شده بودند. گرد و غبار بلند شد، به گونه‌ای که مردمی که آنجا بودند یکدیگر را نمی‌دیدند! من و گروهی دیگر چشمان [صفحه ۵۴۶] خود را باز کردیم تا گرد و غبار داخل دیدگان ما رفت و هنوز از حرم بیرون نرفته بودم که هر دو چشمم روشن شد! و از آن زمان تاکنون چشمانم را معالجه نکرده‌ام مگر به سرمه کشیدن از تربت مطهر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام. [۲۸۲] .

شفای دختر دکتر سید مصطفی بهشتی با آب تربت و ختم یا کاشف الکرب...

این قضیه توسط خطیب بزرگوار، حجهٔ الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد علی رسولی اراکی نقل شده است:در تیر ماه سال ۱۳۶۸ شمسی مطابق با ذیقعدهٔ الحرام سال ۱۴۰۹ ق، در بیمارستان فیروز آبادی بستری بودم. روزی دکتر سید مصطفی بهشتی، پزشک معالج من، دیر به بیمارستان آمد و در عین حال ناراحت نیز بود. سؤال کردم: امروز وضع و حال شما، مثل همیشه نیست؟!دکتر گفت: دخترم را، که در یکی از بیمارستانهای تهران بستری است، عمل کرده‌اند و وضع ناراحت کننده‌ای دارد!همان شب بعضی از بستگانم از قم به بیمارستان فیروزآبادی آمدند و امانت حضرت آیهٔ الله العظمی آقای گلپایگانی قدس سره را به من رساندند. ایشان شنیده بودند که من مریض شده و در بیمارستان بستری هستم، لذا شیشه‌ی آبی را که با تربت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام ممزوج شده بود، برای من فرستاده بودند. بنده مقداری از آن را خوردم و قطره‌ای را نیز به چشم خود مالیدم و فردای آن روز، دکتر را صدا زدم و از وضع دخترش سؤال کردم. او توضیح داد و سپس گفت: او احتیاج به دعا دارد! [صفحه ۵۴۷] به دکتر گفتم: وقتی خواستید از بیمارستان بیرون بروی، هدیه‌ای به شما می‌دهم که آقا فرستاده است. او نزدیک ظهر آمد و من شیشه را به او دادم و گفتم: امشب، در فلان ساعت معین، من مشغول ختمی می‌شوم، شما ساعتی بعد از آن، مقداری از این آب را به او بدهید تا بخورد، ان‌شاءالله مؤثر است!آن شب، در ساعت مقرر، توسل به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را شروع کردم و بعد نیز ختم «یا کاشف الکرب عن وجه الحسین علیه‌السلام اکشف کربی بحق أخیک الحسین علیه‌السلام» را دو سه بار تکرار کردم. فردا دکتر آمد و شیشه را نیاورد، ولی خوشحال بود. گفتم: دکتر، حال مریضه چه طور است؟ گفت: طبق دستور شما عمل شد، یک ساعت بعد از آن مریضه چشم باز کرد، (با آنکه سه روز بی‌هوش افتاده بود) و گفت: تشنه‌ام. مادرش بقیه آب شیشه را به او داد. صبح گفت: غذا می‌خواهم! به دکترش گفتند: دوباره او را معاینه کند، وقتی که معاینه کرد، گفت: خیلی عجیب است، حال او بهبود یافته است، چه شده؟! جریان را به وی گفتیم. گفت: مقداری سوپ هم به وی بدهید. دادیم و هیچ ناراحتی پیش نیامد!دکتر گفت: وضع او بی‌اندازه رضایت بخش است! روز بعد دکتر آمد و به من گفت: اصل جریان را برایم بگو، چه کرده‌ای؟ جریان آب تربت و نیز ختم «یا کاشف الکرب عن وجه الحسین علیه‌السلام اکشف کربی بحق أخیک الحسین علیه‌السلام» را برایش گفتم. او بی‌اندازه خوشحال شد و بعد به این و آن تذکر می‌داد. این است نتیجه توسل به حضرت باب الحوائج، قمر بنی هاشم، ابوالفضل العباس علیه‌السلام و تربت حضرت سیدالشهداء امام حسین ابن‌علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام. [۲۸۳] . [صفحه ۵۴۸]

شفای متولی حرم حضرت ابوالفضل به برکت تربت آن بزرگوار

حاج شیخ اسماعیل نائب، فاضل و عابد معاصر و دارای تالیفات فراوان، که اینجانب شیخ علی فلسفی افتخار شاگردی او را داشتم فرمود:متولی حرم «حضرت ابوالفضل علیه‌السلام» فرمود: من به گوش دردی مبتلا شدم و کم‌کم کارم به جایی رسید که تمام دکترهای بغداد از معالجه‌ی من عاجز شدند و به من توصیه کردند که به بیمارستانهای خارج بروم!بالاخره در یکی از بیمارستانهای

خارج، طبق برنامه، بستری شـدم و پس از معاینه و آزمایش، اعضای شورای پزشـکی گفتنـد که باید عمل جراحی شوم. ولی گفتند: نود درصـد امکان خطر وجود دارد.گفتم: امشب را به من مهلت بدهید، تا فکر کنم و جوابتان را بدهم. در آن شب خیلی ناراحت و غمگین شـدم. امـا یکمرتبه با خود گفتم: تمام مریضـها از خاک کربلا شـفا می‌گیرنـد، و من که خود متولی قبر مطهر هسـتم، از این فیض محروم باشم؟خوشبختانه قدری از خاک قبر حضرت عباس علیه‌السلام را با خود داشتم. با حال و توجه خاصی، مقداری از آن خاک را در گوشم ریختم و خوابیدم و هنگام صبح، دیدم که دیگر چرک خارج نمی‌شود و درد آن ساکت شده است!دکترها برای گرفتن پاسخ پیش من آمدنـد. به آنها گفتم: باز گوش مرا مورد آزمایش قرار دهیـد! وقتی که آن‌ها معاینه کردند، دیدند عارضه‌ی گوش کامل برطرف شده است! فورا کمیسیون پزشـکی تشکیل دادند و در باب این معجزه بحثهایی کردند، در طول بحث نظریاتی داده شـد و قرار شـد نظر خودم را نیز در این مسئله جویـا شونـد.من در جواب گفتم: من به وسیله‌ی خـاک قـبر حضـرت ابوالفضـل العباس علیه‌السـلام شـفا پیدا کردم. آنها با تعجب گفتند: آیا از خاک قبر حضرت عباس علیه‌السلام، چیزی باقی مانده [صفحه ۵۴۹] اسـت؟!گفتـم: بله، و مقـداری که همراه خـود داشـتم. به آنهـا دادم. آنهـا سه روز تربت آن حضـرت را در آزمایشـگاه قرار دادنـد و گفتند: خاک و خون است و اثر شفا در آن می‌باشد!مدتی که در آن کشور بودم، در همه‌ی مجالس و محافل درباره‌ی این معجزه و کرامت گفتگو می‌شد و عده‌ی زیادی از کافران، شـیفته‌ی آن بزرگوار شده بودند و گروهی که از نزدیک، شاهد این قضـیه بودند، به اسلام گرایش پیدا کردند. [۲۸۴] .

چسبیدن دست زن اغفالگر به ضریح حضرت معصومه، و حل این مشکل با تربت مطهر

از جنـاب شـیخ عبدالحسـین رضـوی نقـل شـده است که فرمـود:در دوران طلبگی مـا، زنی غیر منزه در حرم مطهر حضـرت معصومه علیهاالسـلام، در صدد اغفال بانوی پاکدامنی بود! چون دو دستش را به ضریح مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام گرفته بود، هر دو دسـتش به ضـریح مطهر چسبیده بود و به هیچ حیله‌ای نتوانسته بودند دستهایش را از ضریح جدا کنند.عده‌ای به محضر مقدس آیت الله حجت قـدس سـره مشـرف شـده و حـل این مشـکل را از ایشان خواسـته بودنـد. آیـهٔ الله حجت فرموده بودنـد: مقـداری از تربت حضـرت سـید الشـهداء علیه‌السـلام را در آب حل کنند و روی دسـتهای آن زن بدفرجام بریزند، چون تربت امام حسین علیه‌السـلام مشـکل گشای هر درد بی‌درمان است! [صـفحه ۵۵۰] هنگامی که آب محتوی تربت را روی دسـتهای او ریخته بودنـد، دسـتهاش از ضریـح جدا شده بود! ولی چون این زن مورد غضب حضـرت معصومه علیهاالسـلام قرار گرفته بود، بعد از آن حادثه عقل خود را از دست داد و همواره در کوچه و بـازار می‌گردیـد و مـایه‌ی عبرت دیگران بود، تا روزی که زیر ماشـین رفت و عمر نامیمونش به سـر آمد». [۲۸۵] .

تربت امام حسین همراه با جنازه‌ی زن بدکار، موجب پذیرفته شدن در قبر شد

در زمان حضرت صادق علیه‌السلام زن زانیه‌ای بود که هر وقت بچه‌ای از طریق نامشروع متولد می‌کرد، او را به تنوری می‌انداخت و می‌سوزانـد! تا اینکه اجل آن زن رسـید و او مرد. اقربا و خویشان او، زن را غسل و کفن کردنـد و برایش نماز خواندند و به خاکش سپردنـد.ولی یک وقت متوجه شدنـد که زمین جنازه این زن بـدکاره را قبول نکرده و به بیرون انـداخته است. آن عده که در جریان دفن این زن بدکاره شـرکت داشتند، گمان کردند که شاید اشکال از زمین و خاک باشد، و بنابراین جنازه را بردند و در جای دیگر دفن کردند ولی دوباره صـحنه‌ی قبل تکرار شد، یعنی زمین جسد را نپذیرفت و این عمل تا سه مرتبه تکرار شد!مادرش متعجب شـد و به محضـر مقدس حضـرت امام صادق علیه‌السـلام آمد و گفت: ای فرزند پیغمبر به فریادم برسـید و جریان را برای حضـرت بازگو کرد و متمسک و ملتجی به ایشان گردید. [صفحه ۵۵۱] حضرت امام صادق علیه‌السلام وقتی این قضیه را از زبان مادرش شنیدند و

متوجه شدنـد که کار آن زن زنا کردن و سوزانـدن بچه‌های حرامزاده بوده است، فرمودند: هیچ مخلوقی حق ندارد که مخلوق دیگر را بسوزاند، و سوزاندن در آتش، فقط بدست خالق است!مادر آن زن بدکار به امام علیه‌السلام عرض کرد: حالا چه کنم؟ حضـرت فرمودند: مقداری از تربت جدم حضـرت سیدالشـهداء ابی‌عبدالله الحسـین علیه‌السـلام را همراه جنازه‌اش، در قبر بگذارید. زیرا تربت جدم امام حسـین علیه‌السـلام، مشکل گشای همه‌ی امور است. مادر آن زن زانیه، مقداری تربت تهیه نمود و همراه جنازه گذاشت و دیگر آن ماجرا تکرار نشد! [۲۸۶] .

آرامش دریا با ریختن تربت در آن

از مرحوم حـاج کـاظم بوشـهری نقـل می‌کننـد که فرمود:بـا کشتی، از بنـدر کویت به طرف کراچی یـا بمبئی (تردیـد از ناقل است) حرکت کردیم. در بین راه طوفان شدیدی شد و دریا متلاطم شد. بلافاصله بلندگوی کشتی اعلام کرد که ما این حادثه را پیش بینی نکرده بودیم و اگر کسـی تربت کربلاـ همراه دارد، نزد مـا بیـاورد!با تعجب جلو رفتم و گفتم: تربت را برای چه می‌خواهیـد؟ گفت: می‌خـواهیم در دریـا بریزیم تـا آرام شود. مهر تربت را از جیب خود درآوردم و به او دادم، در میـان دریـا [صـفحه ۵۵۲] انداخت و همان لحظه دریا آرام شد.ناخدا که مسیحی بود، گفت: من نمی‌دانم چه سر و خاصیتی در این خاک نهفته است؟ ولی همانگونه که به ما خبر داده‌اند و ما هم تجربه کرده‌ایم، تربت کربلا باعث آرامش امواج متلاطم دریا می‌شود.از مرحوم فرهاد میرزا صاحب کتاب قمقام زخار نیز نقل شـده است که: زمانی در سـفر دریا گرفتار شـده و دریا طوفانی شده است، قدری تربت در آب ریخته است و از هلاـکت قطعی نجات پیـدا کرده است. [۲۸۷] .نقل می‌کننـد که در زمان عالم گرانقـدر شیعه، مرحوم حاج شـیخ عبدالکریم حائری قـدس سـره، رودخانه‌ی قم طغیان کرد. مرحوم شـیخ ابوالقاسم قمی قـدری تربت در آن ریخت و رودخانه ساکن شـد.شـیخ کفعمی فرموده است: از جمله چیزهائی که برای آرامش دریا مؤثر است و به تجربه ثابت شده،این است که قدری تربت حضرت امام حسین علیه‌السلام، در آن ریخته شود. [۲۸۸] .

احترام حضرت بقیهٔ الله به تربتی که بر دیوار مالیده شده بود

یکی از بـانوان مؤمنه و پرهیزگـار، به نـام «خـدیجه ظهوریـان» فرزنـد عباسـعلی که هم اکنون قریب نود سال از عمر با برکت خود را پشت سر گذاشته و با آنکه نزدیك ده سال است که بر اثر سکته، از پا افتاده و با کمك عصا خود را به این سو و آن سو می‌کشاند، نماز جماعتش ترك نمی‌شود، نقل می‌کنـد: [صـفحه ۵۵۳] حـدود سـی سـال قبر مهر تربتی که خودم از کربلاـ آورده بودم، کثیف شده بود. آن را بردم و در آب روان (آب خیابان وسط شـهر مشـهد مقدس) شسـتشو دادم و در میان سـطل گذاشتم و برگشتم.وقتی روبروی مسـجد دوازده امامی‌هـا رسـیدم، با خود گفتم: خوب است مهر را برگردانم، تا وقتی که به منزل می‌رسم طرف دیگرش نیز خشك شود، مهر را که برگردانیـدم، بر اثر خیس بودن طرف زیرین مهر، قـدری تربت به انگشت بزرگم چسبیده بود. انگشـتم را به دیوار روبروی مسـجد مالیـدم و رفتم.شب در خواب دیـدم، آقـای بزرگواری که به ذهنم رسـید حضـرت حجهٔ بن الحسن امام زمان ارواحنا فداه هسـتند، سـرشان را به همان جای دیوار که ذکر شد، گذاشته‌اند و به من می‌فرمایند: «اینجا تربت جدم حسین علیه‌السلام را مالیده‌ای!» [۲۸۹] .

نتیجه‌ی شکستن دو مهر تربت در رؤیای مرحوم نوری

مرحوم محدث نوری قدس سـره می‌فرمایند:یکی از برادرانم، مهری از تربت حضـرت سیدالشـهداء علیه‌السـلام داشت که بر آن نماز می‌خواند و سجده می‌کرد و بعد در جیب خود می‌گذاشت. چون قبا می‌پوشید و جیبهایش پشت رانش می‌افتاد، والدهام به او گوش

زد می‌نمود و می گفت: چرا بی‌ادبی به تربت آقا سیدالشهداء علیه‌السلام می‌نمایی؟ شاید روی جیبت بنشینی و این مهر بشکند و زیر پایت بماند!برادرم گفت: بلی تاکنون دو مهر را به این کیفیت شکسته‌ام، پس از آن متعهد شد که [صفحه ۵۵۴] دیگر تربت را در جیبهای پایین قبا نگذارد.چند روز از این قضیه گذشت، والدم در عالم خواب دید که حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام به دیدن او آمده و در کتابخانه‌اش نشسته‌اند و اظهار ملاطفت بیش از حد به او نمودند و فرمودند: بگو پسرهایت بیایند تا به آنها اکرام بنمایم و جایزه بدهم!پدرم پسرهایش را حاضر ساخت - همه‌ی ما پنج نفر بودیم - و ما در جلو در اطاق کتابخانه ایستادیم. در نزد حضرت امام حسین علیه‌السلام لباس‌های فاخر و اشیای نفیسی بود.حضرت یک یک فرزندان پدرم را صدا زدند و به اندرون اطاق طلبیدند و جایزه به او مرحمت می‌فرمودند و از اطاق بیرون می‌آمد.تا آنکه نوبت به همان برادرم رسید که مهر تربت را پیش از این در جیبش می گذاشت. آنگاه حضرت نگاه غضب آلودی به سوی او نمود و به پدرم فرمودند: این پسر تو تا به حال، دو مهر از تربت قبر مرا در جیبش گذاشته و شکسته است! چون روی آنها نشسته است.سپس قاب شانه‌ای از ترمه در بیرون اطاق انداختند، تا او بردارد و او را مثل سایرین به نزد خود نطلبیدند.چون پدر از خواب برخاست، خوابش را به مادرم نقل کرد و او و پدرم را از این قضیه مطلع نمود. سپس پدرم از صدق این رؤیای عجیبه تعجب نمود و حمد خدای را به جای آورد که برادرم مورد غضب حضرت، واقع نشده است. [۲۹۰] . [صفحه ۵۵۵]

ملحقات بخش ۲۰ در این کتاب

موضوع: ۱- فروشنده‌ی تربت امام حسین علیه‌السلام، دزد است!، شماره قضیه: ۶۷موضوع: ۲- توهین موسی بن عیسی به تربت، موجب مرگ ذلت بار او شد، شماره قضیه: ۶۸موضوع: ۳- شفای مرد سنی با یک دانه تسبیح و عود بیماری به واسطه‌ی توهین، شماره قضیه: ۶۹ موضوع: ۴- زنده شدن فرزند مرحوم نخودکی اصفهانی به برکت تربت امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۵۱موضوع: ۵- غبار زوار امام حسین علیه‌السلام موجب هدایت جمال الدین خلیعی موصلی، شماره قضیه: ۱۷۱موضوع: ۶- شفای چشم شریف مکه با تربت امام حسین علیه‌السلام و شیعه شدن او، شماره قضیه: ۱۷۰موضوع: ۷- اعتراف سفیر فرنگی به اینکه تربت امام حسین علیه‌السلام، خاک بهشت است، شماره قضیه: ۱۶۹موضوع: ۸- شفای چشم مرحوم جزائری به برکت غبار حرم امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: ۲۱۶ موضوع: ۹- شفای طپش قلب یکی از دوستان مرحوم سلطان آبادی به برکت تربت امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: ۲۶۱موضوع: ۱۰- امیرالمؤمنین علیه‌السلام به احترام غبار کربلا، جنازه‌ی مرد فاسق را به نجف راه دادند، شماره قضیه: ۳۱۰ [صفحه ۵۵۹]

خواص و برکات زیارت عاشورا

امام زمان به سید رشتی فرمودند: عاشورا، عاشورا، عاشورا

مرحوم حاج شیخ عباس قمی قدس سره، این قضیه را در مفاتیح الجنان، از نجم الثاقب محدث نوری قدس سره، نقل کرده‌اند:جناب مستطاب، تقی صالح «سید احمد بن سید هاشم بن سید حسن موسوی رشتی» تاجر ساکن رشت، ایدالله تعالی، این قضیه را برایم نقل کرد.او گفت: در سال هزار و دویست و هشتاد، به قصد حج از رشت به تبریز آمدم و در منزل «حاج صفر علی» - تاجر معروف تبریزی - وارد شدم و چون قافله‌ای برای رفتن به مکه نبود، متحیر بودم که چه باید بکنم؟ تا آنکه «حاجی جبار جلودار سدهی اصفهانی» قصد رفتن به طرابوزن را داشت، من هم از او، مرکبی کرایه کردم و با او رفتم.در منزل اول سه نفر دیگر هم به نام حاج ملا محمد باقر تبریزی و حاج سید حسین تاجر تبریزی و حاج علی به من ملحق شدند و همه با هم روانه‌ی راه شدیم، تا به ارزوم [

صفحه ۵۶۰] رسیدیم و از آنجا عازم طرابوزن شدیم.در یکی از منازل بین راه، حاج جبار جلودار نزد ما آمد و گفت: این منزل که در پیش داریم، بسیار مخوف است. لطفا قدری زودتر حرکت کنید تا بتوانیم، همراه قافله باشیم. البته در سایر منزلها، غالبا ما از قافله فاصله داشتیم.ما فورا حرکت کردیم، و حدود دو ساعت و نیم یا سه ساعت به صبح، با قافله حرکت کردیم حدود نیم فرسخ که از منزل دور شدیم، برف تندی باریدن گرفت و هوا تاریک شد. رفقا سرشانرا پوشانده بودند و با سرعت می‌رفتند، ولی من هر چه کوشش کردم که خودم را به آنها برسانم، ممکن نشد. تا آنکه آنها رفتند و من تنها ماندم!از اسب پیاده شدم و در کنار راه نشستم و فوق‌العاده ناراحت و مضطرب بودم، چون حدود ششصد تومان برای مخارج راه همراهم بود. بالاخره فکرم به اینجا رسید که تا صبح در همین جا بمانم و چون تازه از شهر بیرون آمده‌ایم، می‌توانم به جایی که از آنجا حرکت کرده‌ایم، برگردم و چند محافظ بردارم و خودم را به قافله برسانم.ناگهان همان گونه که در این افکار بودم، در مقابل خود، در آن طرف جاده، باغی دیدم و در آن باغ باغبانی به نظرم رسید که بیلی در دست داشت و به درختها می‌زد که برف آنها بریزد! باغبان نزد من آمد و با فاصله‌ی کمی ایستاد و با زبان فارسی گفت: تو کی هستی؟ گفتم: رفقا رفته‌اند و من مانده‌ام و راه را نمی‌دانم!ایشان فرمود: نافله بخوان تا راه پیدا کنی! من مشغول نافله شدم و پس از پایان تهجدم، باز آمد و فرمود: نرفتی؟ گفتم: والله راه را نمی‌دانم.فرمود: زیارت جامعه بخوان! من با آنکه زیارت جامعه را حفظ نبودم و هنوز هم [صفحه ۵۶۱] حفظ نیستم، آنجا مشغول خواندن زیارت جامعه شدم و تمام آن را بدون غلط از حفظ خواندم.باز آمد و فرمود: هنوز نرفتی و اینجا هستی؟ من بی‌اختیار گریه‌ام گرفت، و گفتم: بله هنوز هستم، راه بلد نیستم که بروم! فرمود: زیارت عاشورا را بخوان! با آنکه زیارت عاشورا را حفظ نبودم و تا به حال هم حفظ نیستم، از اول تا به آخر با صعد لعن و صد سلام و دعای علقمه خواندم! پس از آنکه زیارت را تمام کردم، باز آمد و فرمود: نرفتی؟ هنوز اینجا هستی؟! من گفتم: تا صبح اینجا هستم!فرمود: من الان تو را به قافله می‌رسانم! سپس ایشان سوار الاغی شد و بیلش را به روی دوشش گذاشت و فرمود: ردیف من بر الاغ سوار شو! من سوار شدم و مهار اسبم را کشیدم، ولی اسب نیامد و از جا حرکت نکرد!آن بزرگوار فرمود: مهار اسب را به من بده! من مهار را به او دادم. ایشان بیل را به دوش چپ گذاشت و مهار اسب را گرفت و به راه افتاد، اسب فورا حرکت کرد. در بین راه دست روی زانوی من گذاشت و فرمود: شما چرا نافله نمی‌خوانید؟ نافله، نافله، نافله! (این جمله را سه بار برای تأکید و اهمیت آن تکرار کرد.) باز فرمود: شما چرا زیارت جامعه نمی‌خوانید؟! جامعه، جامعه، جامعه و با این تکرار بر اهمیت آن تأکید فرمود. بعد فرمود: شما چرا عاشورا را نمی‌خوانید؟ عاشورا، عاشورا، عاشورا! و با این تکرارها بر این سه موضوع تأکید زیادی فرمود.او راه را دائره‌وار می‌رفت و یک مرتبه برگشت و فرمود: آنها رفقای شما هستند، دیدم آنها لب جوی آبی پایین آمده‌اند و مشغول وضو گرفتن برای نماز صبح هستند. من از الاغ پیاده شدم، که سوار اسب شوم و خود را به آنها برسانم. ولی نتوانستم به اسب سوار شوم. آن آقا از الاغ پیاده شد و مرا سوار اسب کرد و سر اسب را به طرف [صفحه ۵۶۲] همسفرانم برگرداند! در آن حال به فکر افتادم که این شخص که بود؟ که اولا فارسی حرف می‌زد، با آنکه در آن حدود فارسی زبان نیست و همه ترک هستند و مذهبی جز مسیحیت در آنجا نیست، این مرد به من دستور نافله و جامعه و زیارت عاشورا را می‌داد، و مرا پس از آن همه معطلی که در آنجا داشتم، به این سرعت به رفقایم رساند؟!و بالاخره متوجه شدم که ایشان حضرت بقیهٔ الله ارواحنا فداه هستند! ولی وقتی به عقب سر خود نگاه کردم، احدی را ندیدم و از ایشان اثری نبود. [۲۹۱] .

زیارت عاشورا هدیه به حضرت نرجس وبا را دفع کرد

این قضیه توسط مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی قدس سره نقل شده است:اوقاتی که در سامرا مشغول تحصیل علوم دینی بودم، اهالی سامرا به بیمای وبا و طاعون مبتلا شدند و هر روز عده‌ای می‌مردند!روزی در منزل استادم مرحوم سید محمد فشارکی اعلی الله مقامه بودم و جمعی از اهل علم نیز در آنجا بودند، ناگاه مرحوم آقای میرزا محمد تقی شیرازی

تشریف آوردند و صحبت از بیماری وبا شد و این که همه‌ی مردم در معرض خطر مرگ هستند.مرحوم میرزا فرمود: اگر من حکمی بدهم، آیا لازم است انجام شود یا نه؟ همه‌ی اهل مجلس تصدیق نمودند و گفتند: بلی.سپس فرمود: من حکم می‌کنم که شیعیان ساکن سامرا از امروز تا ده روز همگی [صفحه ۵۶۳] مشغول خواندن زیارت عاشورا شوند و ثواب آن را به روح شریف حضرت نرجس خانم والده‌ی ماجده‌ی حضرت حجهٔ بن الحسن علیه‌السلام هدیه نمایند، تا این بلا از آنها دور شود! اهل مجلس این حکم را به تمام شیعیان رساندند و همه‌ی شیعیان مشغول خواندن زیارت عاشورا شدند.از فردا تلف شدن شیعیان موقوف شد و همه روزه عده‌ای از سنی‌ها می‌مردند. به طوری که بر همه آشکار گردیده بود. برخی از سنی‌ها از آشناهای شیعه پرسیدند: سبب اینکه دیگر، کسی از شما تلف نمی‌شود، چیست؟شیعیان به آنها گفته بودند: زیارت عاشورا! آنها هم مشغول شدند و بلاء از آنها هم برطرف گردید.جناب آقای فرید سلمه الله تعالی فرمودند: زمانی گرفتاری سختی برایم پیش آمد فرمایش آن مرحوم به یادم آمد. پس از اول محرم سرگرم خواندن زیارت عاشورا شدم، روز هشتم بطور خارق‌العاده برایم فرج شد. [۲۹۲] .

زیارت عاشورا در آفتاب، و شفای بیماری فامیل آقا زین العابدین ابرقویی

یکی از فامیلهای نزدیک آقا سید زین العابدین ابرقویی، سخت دچار دل درد می‌شود. تا حدی که خون از گلوی او بیرون می‌آید! دکترها مأیوس شدند و دستور [صفحه ۵۶۴] حرکت به تهران و انجام عمل جراحی دادند.چون خبر را به آقا سید زین العابدین رساندند و درخواست دعا و توسل نمودند، ایشان به فرزندان خود دستور دادند که وضو بگیرند و در میان آفتاب مشغول زیارت عاشورا بشوند، و شفای او را بخواهند و خود ایشان هم مشغول می‌شوند، پس از ساعتی ناگهان از اطاق خود بیرون آمدند و گفتند: شفا حاصل شد، برخیزید و به مادرتان مژده دهید که خداوند برادرت را شفا داد. [۲۹۳] .یکی از علمای اصفهان، که از ملازمین ایشان بودند، گفتند: آقای سید زین العابدین ختم زیارت عاشورا برداشته بودند، برای رسیدن به کمالات نفسانی و رسیدن به درجه یقین. به این جهت، آن حالات برای ایشان پیدا شده بود. [۲۹۴] .

شفای پای کودک، با خواندن هشتاد زیارت عاشورا، هدیه به حضرت عباس

حجهٔ الاسلام المسلمین آقای شیخ علی صافی اصفهانی، فرزند مرحوم آیهٔ الله آقای حاج شیخ حسن اصفهانی رئیس حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان، این قضیه را نوشته‌اند:کرامتی را که می‌نویسم مربوط به سید محمد مهدی حیدری، فرزند حضرت حجهٔ الاسلام والمسلمین حاج سید علیرضا حیدری یزدی، عالم وارسته و با نفوذ استان یزد؛ است. بنده، که داماد ایشان هستم این قضیه را از زبان ایشان (حاج سید علیرضا حیدری) و همچنین از زبان مادر عیال خود، که علویه‌ای متقی و پرهیزگار است، [صفحه ۵۶۵] شنیده‌ام.در نیمه‌ی شعبان، فرزند هفت ماهه‌ای برای ایشان متولد می‌شود، که وزنش با لباسهایی که بر تن داشت کمتر از یک کیلوگرم بود! نامش را به میمنت این روز خجسته، به نام مهدی می‌گذارند.متأسفانه زانوی چپ مهدی، در موقعی که متولد شد، کشکک نداشت و در نتیجه، بر عکس پاهای سالم، به سمت جلو تا می‌شد. وی را نزد دکترهای زیادی در عراق و ایران بردند، ولی همه گفتند: این کودک، قابل علاج نیست مگر آنکه بزرگ شود و بعد از سن بلوغ، کشکک مصنوعی به پایش پیوند زنیم تا شاید به حالت عادی برگردد (آن هم با قید احتمال)!سرانجام پدر دلسوخته‌ام، در یکی از شبهای جمعه به کربلا مشرف می‌گردد و در حرم حضرت اباالفضل علیه‌السلام متوسل به باب الحوائج قمر بنی هاشم علیه‌السلام می‌شود و نذر می‌کند که چهل روز زیارت عاشورا را بخواند و ثوابش را به محضر حضرت اباالفضل علیه‌السلام هدیه نماید.آنگاه چهل روز، زیارت عاشورا می‌خواند، ولی بعد از چهل روز می‌بینند که پای کودک هیچ فرقی نکرد. مجددا چهل زیارت عاشورای دیگر را شروع می‌کند. چند شب که از چهله‌ی دوم می‌گذرد، مادر کودک، در خواب می‌بیند که خانمی مجلله و نورانی او را بیدار می‌کنند و می‌فرمایند: بلند شو، بچه‌ات خوب شده

است!از خواب بیدار می‌شود و به سراغ بچه می‌رود، می‌بیند بچه همچون یک دسته‌ی گل خوابیده است و با پای سالم، دارد دست و پا می‌زند! [۲۹۵] . [صفحه ۵۶۶]

هر روز صبح به نیابت از امام زمان، زیارت عاشورا بخوان

مرحوم آیهٔ الله شیخ علی اکبر نهاوندی نقل می‌کنند که سید جلیل، سید احمد اصفهانی معروف به خوشنویس این قضیه را برایم نوشته است:در روز جمعه در مسجد سهله، در حجره‌ای نشسته بودم، ناگاه سید بزرگوار و معممی وارد شد و به آنچه در زاویه‌ی حجره بود (یک فرش و تعدادی کتاب و ظرف) نظر کرد و فرمود: اینها حاجت دنیای تو را کفایت می‌کند، تو هر روز صبح به نیابت امام زمان علیه‌السلام زیارت عاشورا بخوان، و به قدر کفایت، معیشت هر ماه خود را از من بگیر که اصلا به احدی محتاج نباشی! و سپس قدری پول به من داد و فرمود: «این برای یک ماه تو کفایت می‌کند» و به طرف در مسجد رفتند.من به زمین چسبیده بودم و زبانم بند آمده بود و هر چه خواستم سخن بگویم یا برخیزم، نتوانستم! تا اینکه آن سید خارج شد. همین که بیرون رفت، گویا قیودی از آهن که بر من بود، باز شد، پس برخاستم و از مسجد خارج شدم و هر چه جستجو کردم، اثری از آن آقا نیافتم. [۲۹۶] .

توسعه‌ی روزی بواسطه‌ی زیارت عاشورا

عالم جلیل و زاهد، حاج شیخ عبدالجواد حائری مازندرانی فرمود: روزی شخصی به خدمت مرحوم شیخ زین العابدین مازندرانی قدس سره آمد و از تنگی معاش خود شکایت کرد.شیخ به او فرمود: برو در حرم حضرت اباعبدالله علیه‌السلام و زیارت عاشورا بخوان. رزق و روزی به تو خواهد رسید! اگر نرسید، نزد من بیا من به تو پول خواهم داد. [صفحه ۵۶۷] آن بنده‌ی خدا رفت و بعد از زمانی خدمت آقا آمد. آقا فرمود: چه کار کردی؟ گفت: در حرم امام حسین علیه‌السلام مشغول خواندن زیارت عاشورا بودم. در آن هنگام شخصی آمد و وجهی به من داد و بعد از آن در توسعه‌ی معاش قرار گرفتم. [۲۹۷] .

بعد از چهلمین زیارت عاشورا، پول برای او حواله شد

یکی از علما در یادداشتهای خود چنین نوشته بود: شبی از طریقی، به من الهام شد که مبلغ چهل و پنج هزار تومان ببر، درب مغازه‌ی یکی از بندگان خدا که مرد محترمی از اهل اصفهان است. صبح متحیر بودم چه کنم؟ آیا آنچه فهمیدم، صحیح است یا نه؟ و اصلا نمی‌دانستم چقدر پول دارم؟وقتی مراجعه کردم، دیدم موجودی من چهل و پنج هزار تومان است. اول وقت درب مغازه آن آقا که از محترمین شهر بود رفتم. دیدم دو نفر در مغازه‌ی او ایستاده‌اند. به آن آقا گفتم: من با شما کاری دارم، می‌خواهم با هم به جایی برویم و برگردیم. او گفت: بسیار خوب.من ایشان را به مسجدالنبی، واقع در خیابان جی، بردم. در آنجا عمله و بنا کار می‌کردند. لب ایوان، طرف قبله نشستم و من به ایشان گفتم: من مأمور هستم که گرفتاری شما را اصلاح کنم، اگر مشکلی داری بگو! هر چه اصرار کردم او چیزی نگفت.بالاخره آن مبلغ را به ایشان دادم، ولی نگفتم چقدر است. ایشان بی‌اختیار به گریه افتاد و گفت: من چهل و پنج هزار تومان قرض داشتم، چهل زیارت عاشورا نذر کردم [صفحه ۵۶۸] که بخوانم و امروز بعد از اذان، آخرین زیارت را خواندم واز حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام خواستم که گرفتاریم رفع شود که الان بحمدالله گره باز گردید. [۲۹۸] .

حضرت امام حسین در شب اول قبر، سه مرتبه همسر استاد اشرف حداد را زیارت کردند

صالح متقی «ملا حسن یزدی» که یکی از نیکان و مجاورین نجف اشرف است و پیوسته مشغول عبادت و زیارت است، از ثقه‌ی

امین «حاج محمد علی یزدی» که مرد فاضل صالحی بود و در یزد زندگی می‌کرد و دائما مشغول اصلاح امر آخرت خود بود، این قضیه را نقل کرده است.حاج محمد علی یزدی که شبها در قبرستان خارج از یزد - که به مزار معروف است و در آنجا جماعتی از صلحا مدفون هستند - به سر می‌برد، گفت:یکی از رفقای من از کوچکی با من همسایه بود و با هم نزد یک معلم می‌رفتیم و با هم بزرگ شدیم. پس از آن ما برای خودمان یک شغلی انتخاب کردیم و او هم شغل «مأمور گمرک» را برای خود پیشه کرد و در همان شغل بود تا از دنیا رفت و در همان قبرستان، نزدیک محلی که من در آن بیتوته می‌کردم، به خاک سپرده شد.چند روز از فوتش گذشته بود که او را در خواب دیدم. او بسیار خوشحال بود و در جای خوبی زندگی می‌کرد. پس نزد او رفتم و گفتم: من می‌دانم که تو در دنیا کارهای خوبی نداشتی و این حالات در شأن تو نیست و شغل تو مقتضی این مکان نبود و تو باید در عذاب باشی! با کدام عمل به این مقام رسیدی؟او گفت: همین طور است که می‌گویی! من از روزی که از دنیا رفتم، به بدترین [صفحه ۵۶۹] عذابها گرفتار بودم. تا دیروز که همسر استاد اشرف حداد فوت شد و در این مکان او را دفن کردند و اشاره به موضعی کرد که تقریبا پنجاه متر با او فاصله داشت.سپس رفیقم گفت: در شب وفات او حضرت اباعبدالله علیه‌السلام سه مرتبه او را زیارت کردند و در مرتبه‌ی سوم امر فرمودند که عذاب از این قبرستان برداشته شود. و اکنون الحمدلله حالم این گونه است که می‌بینی و در نعمت الهی قرار گرفته‌ایم.از خواب بیدار شدم و متحیر بودم و استاد اشرف حداد را نمی‌شناختم و محله‌ی او را هم نمی‌دانستم! پس به بازار آهنگرها رفتم و آدرس اشرف حداد را گرفتم و بالاخره او را پیدا کردم.از استاد اشرف پرسیدم: تو زوجه‌ای داشتی؟!گفت: بله، دو سه روز است که وفات کرده است و او را در فلان محل (همان موضع را اسم برد) دفن کرده‌ایم.به استاد اشرف گفتم: او به زیارت کربلای حضرت اباعبدالله رفته بود؟ گفت: نه، گفتم: ذکر مصائب حضرت امام حسین علیه‌السلام می‌کرد؟ گفت: نه. گفتم: مجلس عزادای داشت؟ گفت: نه.بالاخره او پرسید: چرا اینها را می‌پرسی؟! من خوابم را برایش نقل کردم. استاد اشرف گفت: این زن مواظبت بر زیارت عاشورا داشت. [۲۹۹] .

تشریف فرمایی امام حسین برای دیدار ما در قبرکن، در تخت فولاد اصفهان

حضرت حجهٔ الاسلام والمسلمین، حاج آقا حسین نظام الدینی اصفهانی قدس سره نوشته‌اند: روزی در منزل حاج عبدالغفور - یکی از حاجی‌های موجه اصفهانی و ملازم [صفحه ۵۷۰] آیهٔ الله حاج سید محمد تقی فقیه احمد آبادی صاحب کتاب شریف مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه‌السلام - بودم.یکی از رفقای ایشان به نام «حاج سید یحیی پنبه کار» می‌گفت: برادرم را که مدتی قبل فوت کرده بود، در خواب دیدم. او وضع و لباس خوبی داشت که موجب تعجب و شگفتی بود. به او گفتم: داداش، در آن دنیا، کلاه چه کسی را برداشتی؟ گفت: من کلاه کسی را برنداشته‌ام؟!من گفتم: من تو را می‌شناسم! این لباس و این موقعیت از آن تو نیست. برادرم گفت: آری، دیشب، شب اول قبر «مادر قبرکن» بود، حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام به دیدن آن زن تشریف آوردند و فرمودند: «به کسانی که اطراف قبر بودند خلعت ببخشند!» من هم از آن عنایات بهره‌مند شدم و به این جهت، از دیشب وضع و حال ما خوب شد و این لباس فاخر را پوشیده‌ام.از خواب بیدار شدم، نزدیک اذان صبح بود، کارهای خود را انجام دادم و حرکت کردم و به سوی تخت فولاد (قبرستان تاریخی و با عظمت اصفهان) آمدم و برای تحقیق این مطلب، سر قبر برادرم رفتم بعضی قرآن خوانها در کنار قبر قرآن می‌خواندند. از آنها درباره‌ی قبرهای تازه پرسش کردم و آنها قبر «مادر قبرکن» را معرفی کردند. گفتم: کی دفن شده است؟ گفتند: دیشب شب اول قبر او بوده است! متوجه شدم تاریخ دفن او، با گفته‌ی برادرم در عالم خواب مطابق است.سرانجام نزد آقای قبرکن، در تکیه‌ی مرحوم آیهٔ الله میرز ابوالمعالی (استاد مرحوم آیهٔ الله العظمی بروجردی و صاحب کرامات عجیبه)، که محاذی قبر آن زن بود، رفتم. ابتدا از او احوالپرسی نمودم و درباره‌ی فوت مادرش، سئوال کردم. او گفت: دیشب شب اول قبر او بود! [صفحه ۵۷۱] گفتم: ایشان روضه خوانی می‌کرد؟ روضه خوان بود؟ کربلا مشرف شده بود؟

گفت: خیر. سپس سئوال کرد: این پرسشها برای چیست؟ آنگاه خواب خود را گفتم. گفت: مادرم هر روز زیارت عاشورا می‌خواند. [۳۰۰] .

مقام بلند مرحوم میرزا ابراهیم محلاتی به خاطر زیارت عاشورا

فقیه زاهد، مرحوم شیخ جواد بن شیخ مشکور، که از اجله‌ی علما و فقهای نجف اشرف و مرجع تقلید جمعی از شیعیان عراق و از ائمه‌ی جماعت صحن مطهر بوده است و در سال ۱۳۳۷ در حدود نود سالگی وفات نمود و در جوار پدرش، در یکی از حجره‌های صحن مطهر مدفون گردید، نقل فرمود:در شب ۲۶ ماه صفر ۱۳۳۶ در نجف اشرف، در خواب حضرت عزرائیل ملک الموت علیه‌السلام را دیدم. پس از سلام پرسیدم: از کجا می‌آیی؟ فرمود: از شیراز می‌آیم و روح میرزا ابراهیم محلاتی را قبض کردم.گفتم: روح او در برزخ در چه حال است؟ فرمود: در بهترین حالات و در بهترین باغهای عالم برزخ است و خداوند هزار ملک را برای او موکل کرده است که فرمان او را می‌برند!گفتم: برای چه عملی، به چنین مقامی رسیده است؟ آیا برای مقام علمی و تدریس و تربیت شاگردان؟ فرمود: نه. گفتم: آیا برای نماز جماعت و رساندن احکام دین به مردم؟ فرمود: نه. گفتم: برای چه عملی؟ فرمود: برای زیارت عاشورا!مرحوم میرزای محلاتی سی سال آخر عمرش، زیارت عاشورا را ترک نکرد و هر روزی که بیماری یا مشکلی داشت و نمی‌توانست آن را بخواند، نایب می‌گرفت. [صفحه ۵۷۲] چون شیخ از خواب بیدار می‌شود، فردای آن روز، به منزل آیهٔ الله میرزا محمد تقی شیرازی می‌رود و خواب خود را برای ایشان نقل می‌کند.مرحوم میرزا محمد تقی گریه می‌کند و چون از ایشان سبب گریه را می‌پرسند، می‌فرماید: میرزای محلاتی از دنیا رفت و استوانه‌ی فقه بود! به ایشان گفتند: شیخ خواب دیده است و واقعیت آن معلوم نیست. میرزا فرمود: بلی خواب است، اما خواب شیخ مشکور است نه خواب افراد عادی!فردای آن روز، تلگراف فوت میرزای محلاتی از شیراز به نجف می‌رسد و تصدیق رؤیای شیخ مشکور آشکار می‌گردد. [۳۰۱] .

مقام سه نفر به خاطر مداومت بر زیارت عاشورا

یکی از بزرگان می‌فرمود: مرحوم آیهٔ الله حاج آقا حسین خادمی و حاج شیخ عباس قمی و حاج شیخ عبدالجواد مداحیان (روضه خوان امام حسین علیه‌السلام) را در خواب دیدم، که در غرفه‌ای از غرفه‌های بهشت دور یکدیگر جمع بودند.از آیهٔ الله خادمی احوال پرسی کردم و گفتم: با هم بودن شما سه نفر (یک آیهٔ الله، آقای حاج سیخ عباس قمی یک محدث، و حاج شیخ عبدالجواد روضه خوان امام حسین علیه‌السلام) چه مناسبتی دارد؟ چرا شما با یکدیگر در یک جا قرار گرفته‌اید؟آیهٔ الله خادمی جواب دادند: ما همگی مداومت به زیارت عاشورا داشتیم و در مقدار خواندن زیارت عاشورا، مثل هم بودیم. [۳۰۲] . [صفحه ۵۷۳]

تاسف در برزخ به خاطر مداوت نداشتن بر زیارت عاشورا

عالم جلیل القدر، شیخ عبدالهادی حائری مازندرانی از والد خود «مرحوم حاجی ملا ابوالحسن» نقل کردند که فرمود: من حاجی میرزا علی تقی طباطبایی را بعد از رحلتش در خواب دیدم. به او گفتم: آیا در آنجا آرزویی هم داری؟گفت: هیچ آرزویی ندارم جز یک چیز و آن اینکه چرا در دنیا هر روز زیارت عاشورای ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام را نخواندم؟رسم سید این بود که فقط در دهه‌ی محرم، زیارت عاشورا می‌خواند، نه در تمام سال! و لذا افسوس می‌خورد که چرا در تمام سال نمی‌خواندم. [۳۰۴] . [صفحه ۵۷۴]

ملحقات بخش ۲۱ در این کتاب

موضوع: ۱- حضرت صدیقه علیهاالسلام در جلسه‌ی زیارت عاشورا شرکت می کنند، شماره قضیه: ۹۵موضوع: ۲- مرحوم علامه‌ی امینی در عالم برزخ فرمود: مداومت بر زیارت عاشورا را وظیفه‌ی خود بدان، شماره قضیه: ۳۰۰ [صفحه ۵۷۷]

برزخ عزاداران و زوار

دست و سینه‌ی هندوی سینه زن نسوخت

سید جلیل، مرحوم دکتر اسماعیل مجاب (دندان ساز)، عجائبی را که از ایام مجاورت در هندوستان مشاهده کرده بود، نقل می کرد. از آن جمله می گفت:عده‌ای از بازرگانان هندو (بت پرست) به حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام معتقد و علاقه‌مند هستند و برای برکت مالشان، با آن حضرت شراکت می کنند.بعضی از آنها روز عاشورا به وسیله‌ی شیعیان شربت و فالوده و بستنی درست می کنند و خودشان به حال عزا می‌ایستند و آن چیزهای نذری را به عزاداران می‌دهند. بعضی از آنها نیز مبلغی را که مربوط به آن حضرت است، به شیعیان می‌دهند تا در مراکز عزاداری خود صرف نمایند.یکی از آنها عادتش این بود که همراه سینه زنها حرکت می کرد و با آنها سینه می‌زد. چون آن هندو مرد، بنا به رسم مذهبی خودشان، بدنش را با آتش سوزاندند و تمام بدنش خاکستر شد. فقط دست راست و قطعه‌ای از سینه‌اش در آتش نسوخته بود. [صفحه ۵۷۸] بستگانش آن دو عضو را نزد قبرستان شیعیان آوردند و گفتند: این دو قطعه از بدن او مربوط به حسین شما است!وقتی که آتش جهنم که قابل مقایسه با آتش دنیا نیست به وسیله‌ی حضرت امام حسین علیه‌السلام خاموش و برد و سلام می گردد، پس نسوزاندن آتش ضعیف دنیوی به وسیله آن بزرگوار، جای تعجب نیست! [۳۰۵] .

در عالم آخرت مقام و سلطنت امام حسین را خواهی دید

مرحوم آقای سید محمد تقی گلستان (مدیر روزنامه گلستان) این قضیه را نقل نمود:در اوایل سن جوانی، چند جوان همسال و یک دل و یک جهت بودیم و با هم دورانی داشتیم. هر شبی در منزل یکی از دوستان می‌رفتیم و با هم بودیم.یکی از آنان پدرش حسینی بود! یعنی به حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام سخت علاقمند بود و در تعزیه و گریه و زاری بر آن حضرت بی‌اختیار بود. شبی که نوبت میهمانی پسرش بود، می گفت: من راضی نیستم در منزل من بیایید، مگر اینکه آقای روضه خوانی هم بیاید و ذکری از حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام کند.ولذا هر شبی که نوبت آن رفیق بود مجلس ما به تعزیه وروضه‌خوانی تبدیل می گشت.پس از چندی آن پیرمرد محترم مرحوم شد و مرگش همه‌ی ما را ناراحت کرد. تا اینکه شبی در عالم رؤیا، او را دیدم و در این اندیشه افتادم که مرده است و هر کس [صفحه ۵۷۹] انگشت ابهام (شست) مرده را بگیرد، هرچه از او بپرسد، آن مرده جواب می گوید!لذا ابهام او را گرفتم و گفتم: تو را رها نمی‌کنم، تا برایم حالات خود را از ساعت مرگ تاکنون نقل کنی!حالت ترس و لرز شدیدی بر او دست داد و گفت: نپرس که گفتنی نیست! چون از گفتن حالش مأیوس شدم، گفتم: پس چیزی را که در آن عالم فهمیدی برایم بگو، تا من هم بدانم.گفت: برایت بگویم: امام حسین علیه‌السلام را که یادش می کردیم، در دنیا نشناختیم! اینجا که آمدم مقام و سلطنت و عزت او را مشاهده کردم و طوری است که آن را نمی‌توانم به تو بفهمانم. جز اینکه خودت بیایی و مقام او را در این عالم ببینی. [۳۰۶] .

امام حسین فرمود: من رحمت الله الواسعۀام

مرحوم آیت الله علامه‌ی میرجهانی قدس الله نفسه الشریف فرمودند:در ابتدای منبری شدن، با خود فکر کردم که مؤمن باید خوف و

رجائش مساوی باشـد و امروز شـیعیان چنان رجاء به رحمت خـدا پیـدا کرده‌انـد، که گویا هیچ خوفی از اهوال بعد از مرگ ندارند! بنابراین وظیفه‌ی خود دیـدم که در سـخنرانی‌ها آیات عـذاب را تفسـیر کنم و عقبات پس از مرگ را تـذکر دهم.در اکثر سـخنرانیها همین بحثها را مطرح می‌کردم و مسـتمعین گریه‌ی زیادی می‌کردنـد! بالاخره روزی در منزل یکی از اخیار اصـفهان (ایشان نام او را ذکر کردند) بر فراز منبر بودم و آیه‌ی عذابی را تفسیر می‌کردم، و اشکها رخسار مستمعین را [صفحه ۵۸۰] پوشانده بود. در این اثنا ناگهان برایم مکاشـفه‌ای حاصل شـد و حضـرت سیدالشـهداء علیه‌السـلام را در بین زمین و آسـمان دیـدم که مطالبی به این مضامین می‌فرمودند: «میر جهانی! تا کی مردم را می‌ترسانی! من رحمت الله الواسـعه‌ام!».پس از این مکاشـفه، سـعی کرم که منبرهایم فقط در زمینه‌ی ایجاد خوف نباشد.

سید محمد باقر درچه‌ای در عالم برزخ

آقای امیر محمدی، مداح اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم‌السلام فرمودند:یکی از شبهای جمعه، مقارن ساعت یک نصف شب به تخت فولاد (قبرسـتان مؤمنین و علمای مشـهور در اصـفهان) آمـدم. دیر وقت بود و مردم خواب بودند. ماشـین را خاموش کردم و با هل دادن، آن را به تکیه داخل کردم.چند زیلو روی هم گذاشـته شده بود من آمدم و بر روی آنها نشسـتم و سـیگاری روشن کردم، تـا بعـد از آن بروم و استراحت کنم.ناگهـان چشـمم به مقبره‌ی آقـای سـید محمـد باقر درچه‌ای قـدس سـره - اسـتاد مرحوم آیـهٔ الله بروجردی - افتاد. رو به آسـمان کردم و صدا زدم: خدایا من می‌دانم آقا سـید محمد باقر، در خانه‌ی تو آبرو دارد. این سید امشب به خواب من بیاید و یک خبری از آن دنیا به من بدهد!سیگارم تمام شد، سپس رفتم و خوابیدم. در عالم رؤیا، دیدم که جمعیتی دور تا دور یک مجلس، بعضی نشسته و برخی ایستاده بودند.در این هنگام، دیدم آقا سید محمد باقر درچه‌ای، یک پیراهن سفید پوشیده است و یک عرقچین بر سرش می‌باشد. او اشاره‌ای به من کرد و صدا زد: هر قدمی که برای [صفحه ۵۸۱] امام حسین علیه‌السلام در دنیا برداشتم، در اینجا (عالم برزخ) دارند پایم حساب می‌کنند. [۳۰۷] .

باغ و قصری که حضرت امام حسین، به تاج الواعظین لنگرودی عطا فرمودند

«مرحوم مرتاضـی لنگرودی» فرزنـد سـلطان الواعظین لنگرودی می‌گفت:در عالم خواب، دیوار باغی را دیـدم. آن قـدر رفتم تا به در ورودی بـاغ رسـیدم و چون در بـاز بود، وارد بـاغ شـدم. آنچنـان بـاغ پر گل و گیاهی دیـدم که تا به حال ندیـده بودم! در وسط باغ قصری دیدم که مرحوم تاج الواعظین لنگرودی، در ایوان یکی از غرفه‌هایش بود.گفتم: آقای تاج، این باغ و کاخ از کیست؟ گفت: از من! گفتم: خانه‌ات را دیده بودم، این چنین نبود.گفت: این باغ و کاخ را مولایم حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه‌السلام به من عنایت فرموده است. خوشا به حال نوکران امام حسین علیه‌السلام! [۳۰۸] .

مرحوم علامه‌ی امینی در عالم برزخ، درباره‌ی زیارت و عزاداری امام حسین سخن می‌گویند

فرزنـد آیت الله امینی قدس سـره آقای دکتر محمد هادی امینی می‌نویسد:پس از گذشت چهار سال از فوت مرحوم آیت الله العظمی علامه امینی نجفی، پـدر بزرگوارم و مؤلف کتاب الغـدیر، یعنی در سال ۱۳۹۴ هجری قمری، شب جمعه‌ای قبـل از اذان فجر، وی را در خواب دیدم. او را شاد و خرسـند یافتم! جلو رفتم و پس از سـلام و دست بوسی عرض کردم: پدر جان! در آنجا چه عملی باعث سعادت و نجات [صـفحه ۵۸۲] شـما گردیـد؟گفتنـد: چه می‌گویی؟ مجـددا عرض کردم: آقا جان! در آنجا که اقامت دارید، کدام عمـل موجب نجـات شـما شـد؟ کتـاب الغـدیر یـا سایر تألیفات یا تأسـیس و بنیاد کتابخانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السـلام؟پاسـخ دادنـد: نمی‌دانم چه می‌گویی؟ قـدری واضح‌تر و روشن‌تر بگو! گفتم: آقـا جـان! شـما اکنون از میـان مـا رخت بربسـته‌اید و به جهان دیگر

منتقل شده‌اید: در آنجا که هستید، کدامین عمل باعث نجات شما گردید؟ کدام عمل از میان صدها خدمات و کارهای بزرگ علمی و دینی و مذهبی؟مرحوم علامه امینی درنگ و تأملی نمودند و سپس فرمودند: «فقط زیارت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام!».عرض کردم: شما می‌دانید که اکنون روابط بین ایران و عراق تیره و تار است و راه کربلا بسته شده است. چه کنم؟فرمود: در مجالس و محافلی که جهت عزاداری امام حسین علیه‌السلام برپا می‌شود، شرکت کن! که ثواب زیارت امام حسین علیه‌السلام را به تو می‌دهند.سپس فرمودند: پسر جان! در گذشته بارها تو را یادآور ساختم و اکنون نیز به تو توصیه می‌کنم که زیارت عاشورا را هیچ وقت و به هیچ عنوان ترک و فراموش مکن. مرتبا زیارت عاشورا را بخوان و بر خودت وظیفه بدان. این زیارت دارای آثار و برکات و فواید بسیاری است که موجب نجات و سعادت در دنیا و آخرت تو می‌باشد و امید دعا دارم فرزندم!فرزند مرحوم آیت الله امینی می‌نویسد: علامه امینی قدس سره با کثرت مشاغل و تألیف و مطالعه و تنظیم و رسیدگی به ساختمان کتابخانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نجف اشرف، [صفحه ۵۸۳] مواظبت کامل بر خواندن زیارت عاشورا داشتند و سفارش به زیارت عاشورا می‌نمودند و بدین جهت من خودم نیز حدود سی سال است که مواظب بر خواندن زیارت عاشورا می‌باشم. [۳۰۹] .

همه‌ی اعمال مربوط به امام حسین پذیرفته شد

مرحوم سید حسین شاهرودی قدس سره فرمود: با مرحوم شیخ علی زاهد قدس سره پیاده از مسجد سهله برمی‌گشتیم، مرد عربی از ایشان پرسید: چرا برای شب زیارتی امام حسین علیه‌السلام به کربلا می‌روید و به این ترتیب موفق به درک چهل شب در مسجد سهله نمی‌شوید؟مرحوم شیخ علی زاهد فرمودند: برایت قضیه‌ای نقل می‌کنم تا بدانی که حق دارم زیارت امام حسین علیه‌السلام را ترک نکنم!قضیه آن است که شخص متدین و محترمی ساکن نجف اشرف بود. وی در اواخر عمر، همه‌ی املاک خود را فروخت و به کربلا آمد و در آنجا مسکن گزید.مردم به او گفتند: همه دوست دارند در نجف اشرف بمیرند، اما تو به کربلا آمده‌ای؟!او جواب داد: دستگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام فقط مرد قبول می‌کند! (یعنی افراد پاک و صالح به بارگاه حضرت علی علیه‌السلام راه دارند.) ولی در دستگاه امام حسین علیه‌السلام، همه را می‌پذیرند! متقی و فاسق و حتی یهود و نصاری نیز در این باب اوسع الهی راه دارند. [صفحه ۵۸۴] خلاصه، آن مرد در کربلا فوت کرد و در همان جا مدفون شد. در شب دفن او، عده‌ای او را به خواب دیدند و او گفته بود:چون مرا در قبر گذاشتند، نکیرین برای سؤال آمدند، سپس یکی از آنها اعمال مرا به دیگری عرضه می‌کرد. ابتدا نمازها را شروع کردند، ملك دیگر به نمازها اشکال کرد و نپذیرفت و خودم می‌فهمیدم که راست می‌گویند و آن نمازها برای خدا نبوده است!هنگامی که نمازهایم رد شد، مأیوس شدم. بعد به همین صورت تمام اعمالم را خدشه‌دار کردند و نپذیرفتند! تا اینکه نوبت به اعمالی رسید که مربوط به امام حسین علیه‌السلام بود.آن ملك گفت: به زیارت کربلا رفته است، و هر دو قبول کردند! در مجلس روضه شرکت کرده است، هر دو قبول کردند! در فلان مجلس خدمتی به عزاداران کرده است، قبول کردند! و همینطور...من در قبر عصبانی شدم و گفتم: ای ملائکه‌ی خدا، این اعمال و آن اعمال همه برای من است، چطور از بقیه‌ی اعمال من چیزی قبول نشد؛ ولی در این اعمال، هیچ چیز رد نشد؟!به من گفتند: «خاموش باش! زیرا ما در دستگاه امام حسین علیه‌السلام، وظیفه تحقیق نداریم و مأمور به ظاهر هستیم!سپس شیخ علی زاهد از آن مرد عرب پرسید: حالا آیا من حق دارم که زیارت امام حسین علیه‌السلام را ترک نکنم؟! آن عرب پاسخ داد: بلی، حق با شما است. [۳۱۰] . [صفحه ۵۸۵]

منبری امام حسین در شب اول قبر نجات یافت

دو نفر از معمرین و بزرگان اهل منبر یزد، که فعلا هم یکی از آنها زنده و در قید حیات است، با یکدیگر قرار می‌گذارند و عهد

می‌کننـد که هر کـدام از آنها زودتر از دنیا رفتنـد، به خواب دیگری بیایند و وضع خود را به او خبر دهند.یکی از آنها فوت می‌کند، دو شب بعـد از فوتش به خواب دیگری می‌آید. او در باغ مصـفایی، قدم زنان دوست خود را ملاقات می‌کند! پس از او می‌پرسد: با تو چه کردنـد؟آن منبری گفت: وقتی مرا در قبر نهادنـد؛ آن دو ملک بنام نکیرین برای سـئوال و جواب، وارد قبر شدنـد و از من هر چه سـئوال کردند، زبانم بند آمده بود و نمی‌توانستم جواب بدهم!فقط یک کلمه به زبانم آمد و گفتم: «من روضه خوان امام حسین علیه‌السـلام هسـتم!» آنها وقتی که این سـخن را شـنیدند، ساکت شدنـد و چیزی نگفتند و مرا به حال خودم، به این حال که می‌بینی، رها کردند و رفتند. [۳۱۱] .

برزخ یکی از منبری‌های امام حسین که دارای شغل غیر حلالی بود

حضـرت آیهٔ الله سـید عبدالحسـین دسـتغیب این قضیه رانقل کرده‌اند:بیش از سی سال قبل روضه خوانی، به نام «شیخ حسن» بود که چند سال آخر عمرش را به شـغل حرامی سـرگرم بود! پس از مردنش، یکی از خوبان او را در خواب می‌بیند در حالی که او برهنه و چهره‌اش سـیاه است و شـعله‌های آتش از دهـان و زبان آویزانش بالا می‌رود. این منظره آنقـدر وحشـتناک بود، که آن شـخص فرار می‌کند!پس از گذشتن ساعتی و طی عوالمی، باز او را می‌بیند و لکن این مرتبه او در فضای [صفحه ۵۸۶] فرح‌بخش است وچهره‌ی سفیـد دارد و با لباس است و روی منبر نشسته و خوشـحال است.بیننده‌ی خواب نزد آن روضه خوان می‌رود و می‌پرسد: شـما «شـیخ حسن» هستید؟ می‌گوید: بلی. می‌پرسد: شـما همان شخصی هستید که در آن حالت عذاب و شکنجه بودید؟ می‌گوید: بله.آنگاه که سبب دگرگون شدن حالش را می‌پرسد: ایشان پاسخ می‌دهد: آن حالت اولی، در برابر ساعاتی است که در دنیا به کار حرام سرگرم بـودم و ایـن حـالت خـوب، در برابر ساعـاتی است که از روی اخلاـص، از حضـرت سیدالشـهداء اباعبـدالله الحسـین علیه‌السـلام یـاد می‌نمودم و مردم را می‌گریاندم و تا اینجا هسـتم در کمال خوشـی و راحتی می‌باشم و چون آنجا می‌روم حال من همان گونه است که دیدی!به او گفت: حال که چنین است، از منبر پایین نیا و آنجا نرو! گفت: نمی‌توانم! آنها مرا می‌برند. [۳۱۲] .

سید جواد سدهی در عالم برزخ

آقای حاج شـیخ مهـدی حائری تهرانی - امام جماعت مسـجد ارگ و مسـجد الغـدیر - برایم نقل نمود که شبی در خواب دیـدم که برای اسـتفاده، در این حسـینیه آمـدم. سـید جواد سـدهی بالاـی منبر روضه می‌خوانـد و شور و انقلاـب عجیبی ایجـاد کرده و همه‌ی حاضـرین را تحت تأثیر روضه‌ی خود قرار داده بود و مردم به سر و صورت و سینه می‌زدند و گریه می‌کردند و بعضی هم بی‌هوش شدند.چون منبرش تمام شد و پایین آمد مردم با او مصافحه کردند و بعضـی دسـتش را [صفحه ۵۸۷] می‌بوسیدند و من جلو رفتم و بـا او مصافحه کردم و متوجه شـدم که از دنیا رفته است. گفتم: حاج آقا، حال شـما چطور است؟مرحوم سـدهی گفت: الحمـدلله، از برکات آقا سیدالشهداء علیه‌السلام، حال همه‌ی ما خوب است. روی که آقای سلطان الواعظین شیرازی «مؤلف کتاب شبهای پیشاور» آمدند. به هر یک از ما روضه‌خوانها یک درجه داده‌اند! [۳۱۳] .

مقام میرزا نبی خان به خاطر تأمین خرج روضه خوانی

مرحوم اسـتاد، شـیخ عبدالحسـین تهرانی قـدس سـره این قضـیه را نقل نمود: وقتی که میرزا نبی خان، که یکی از نزدیکان محمدشاه قاجـار بود؛ وفـات کرد (او در حیـاتش به فسق و فجور در ظـاهر معروف بود)، شبی در خواب دیـدم که گویـا در باغهـا وعمارتهای بهشتی گردش می‌کنم و کسـی نیز همراه من است که منـازل و قصـرها را می‌شـناسد. پس به جایی رسـیدیم، که آن شـخص گفت: اینجـا منزل نبی خـان است! اگر می‌خواهی خودش را ببینی، آنجـا نشسـته است. سـپس به جایی اشاره کرد.من متوجه آنجا شـدم که

دیدم که او (میرزا نبی خان) در تالاری نشسته است. او چون مرا دید به من اشاره کرد و گفت: بیا بالا! من نزد او رفتم. پس نبی خان برخاست و سلام کرد و مرا در صدر مجلس نشانید و خودش به همان عادتی که در دنیا داشت نشست، و من در حال او متفکر بودم!او به من نگاه کرد و گفت: ای شیخ، گویا از مقام من تعجب می‌کنی؟ زیرا اعمال من در دنیا خوب نبود و نتیجه‌ای جز عذاب دردناك نداشتم. البته اینطور هم بود! [صفحه ۵۸۸] اما من در طالقان معدن نمکی داشتم و هر سال درآمد آن را به نجف اشرف می‌فرستادم، تا صرف برگزاری مراسم عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام شود. خداوند این مکان و باغ را در عوض آن به من عطا کرد!مرحوم شیخ عبدالحسین تهرانی گفت: من از خواب بیدار شدم، در حالتی که متعجب بودم. فردای آن روز این رؤیا را در مجلسی بازگو نمودم، پس یکی از فرزندان ملاـ مطیع طالقانی گفت:این خواب رؤیای صادقانه است. او در طالقان معدن نمکی داشت و درآمد آن را که نزدیك صد تومان بود، هر ساله به نجف می‌فرستاد و پدر من مسئول خرج کردن آن در راه عزاداری امام حسین علیه‌السلام بود.مرحوم شیخ عبدالحسین تهرانی فرمود: تا آن وقت، من نمی‌دانستم که او در طالقان ملك دارد و هر سال در نجف مراسم عزاداری برپا می‌کند. [۳۱۴] .

یکی از اشعار صغیر اصفهانی برای حضرت ابوالفضل، پدر او را در عالم برزخ سرافراز کرد

حاج آقا هاشم زاده‌ی اصفهانی فرمود:«مرحوم جنانی» روح پدر «مرحوم صغیر» را احضار می‌کند، آقای صغیر می‌فرماید: «از روح پدرم سؤال کن که این شعرهایی که من برای خانواده‌ی عصمت و طهارت علیهم‌السلام گفتم: آیا در عالم برزخ برای شما نتیجه‌ای داشته یا نه؟» [صفحه ۵۸۹] روح پدر مرحوم صغیر گفته بود: «بله بابا. یک ماده تاریخ برای حضرت اباالفضل علیه‌السلام گفته بودی، که وقتی به این عالم آوردند، مرا توی تمام اموات سرفراز کردی».یک بیت شعر از آن شعرهای ماده تاریخ که بر در صحن و حرم حضرت قمر بنی هاشم اباالفضل العباس علیه‌السلام نوشته شده، این بیت است:«زد صغیر اصفهانی بهر تاریخش رقم دردها بر درگه ماه بنی هاشم دواست» [۳۱۵] .

دعبل خزاعی در برزخ مرثیه خواند و نجات یافت

از علی پسر دعبل خزاعی (که شاعر معروف اهل بیت علیهم‌السلام) نقل شده که گفت: با اینکه دعبل از شیعیان حضرت امام رضا علیه‌السلام بود و آن حضرت را بسیار دوست می‌داشت، ولی در وقت مرگ، رنگش تغییر یافت، زبانش بند آمد و صورتش سیاه شد.من از ترس ملامت دشمنان این مطلب را مخفی داشتم و در پنهانی او را غسل دادم و دفن نمودم و از این جریان بسیار اندوهگین بودم و نزدیك بود که از مذهب او برگردم! تا اینکه پس از سه روز او را در خواب دیدم و روی او نورانی و جامه‌ی سفید نیکویی در بر و کلاه سفیدی بر سر داشت. از او پرسیدم: پدر جان خداوند با تو چگونه رفتار کرد؟پاسخ داد: فرزندم، سیاهی صورت و بند آمدن زبانم به جهت شرب خمر در دنیا بود و در همان حال بودم تا اینکه حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم با لباس و کلاهی سفید [صفحه ۵۹۰] تشریف آوردند و به من خطاب کردند:«انت دعبل؟ تویی دعبل؟ (که برای شهیدان اهل بیت من مرثیه می‌گفتی و دوستان ما را در مصیبت آنها می‌گریاندی)؟عرض کردم: بله، یا رسول الله.حضرت فرمودند: از آن مراثی که در حق آنها گفته‌ای، چیزی بخوان! در این هنگام قبر من وسیع شد و صندلی گذاردند و حضرت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر آن نشستند و ملائکه بسیاری در خدمت آن جناب بودند. من این ابیات را خواندم:لا اضحک الله سن الدهر ان ضحکت و آل احمد مظلومون قدقهروامشردون نفوا عن عقر دارهم کانهم قد جنوا ما لیس یغتفردر این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریستند و جامه‌ی سفیدی را که پوشیده بودند به من عطا فرمودند و مرا شفاعت کردند. [۳۱۶] .

برزخ مامور پست که در راه زیارت امام حسین وفات یافت

دانشـمند محترم، آقـای احمـد امین نقـل می‌کرد که شـخص مورد اطمینـانی برای من، این قضـیه را نقل نمود: دو نفر مأمور پست به منظور زیارت قبر حضـرت امام حسـین علیه‌السلام تهران را ترک کردند و چون دولت اجازه‌ی مسافرت به عتبات مقدسه را به کسی نمی‌داد، ناچار از راه قاچاق رفتنـد.بالاخره در بیابان شوره‌زاری گرفتار شدند و به قدری تشـنگی بر آنها فشار آورد، که یکی از آنها از تشـنگی مرد و دیگری به فضـل خـدا از مهلکه خود را نجـات داد و [صـفحه ۵۹۱] تنـدرست نزد خانواده‌ی خود آمـد. او پس از مدتی، دوست و همکار خود را در خواب دید که در باغ زیبایی با کمال راحتی به سر می‌برد!از حال او پرسـید: گفت: خدا را شکر و سـتایش می‌کنم که به برکت حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام کاملا راحت هستم. ولی عقربی همه روزه پیش من می‌آیـد و انگشـت ابهـام پـایم را نیش می‌زنـد و بقـدری مرا رنـج می‌دهـد، که نزدیـک است جـان بـدهم. گفتم: نـاراحتی تـو برای چیست؟گفت: به من خبر داده‌انـد که این ناراحتی برای این است که یك روز در خانه‌ی فلان دوسـتم مهمان شدم و ضـمن اینکه با دوست خود باقلا می‌خوردم، چاقوی کوچکی از خانه‌ی او سـرقت نمودم و آن را در گوشه‌ی سمت چپ فلان نقطه‌ی خانه‌ام، پنهان ساخته‌ام!از تو انتظار دارم که به خانه‌ی من بروی و سـلام مرا به همسـر و فرزنـدانم برسانی و از قول من به آنها بگویی که چاقو را به تو بدهنـد و تو آن را به صاحبش برگردانی و از او برای من طلب بخشـش نمایی. شایـد خداونـد از خطای من درگذرد.این شـخص می‌گویـد طبق خوابی که دیـده بودم، عمل نمودم. مرتبه‌ی دیگر، دوباره دوسـتم را در خواب دیـدم که در منتهای راحتی و خوشـی است و از من تشکر و سپاسگذاری نمود. [۳۱۷] .

کوزه را از نهر برزخ زوار امام حسین پر آب کرد

شیـخ احمـد معرفت، واعظ متقی اهل بیت عصـمت علیهم‌السـلام این قضـیه را از قول یکی از مراجع تقلیـد نقل کرد. [صـفحه ۵۹۲] یکی از علمای نجف اشـرف، که یك شخصیت علمی است، به زیارت هفتگی امام حسین علیه‌السلام مقید بود. وی هر هفته حرکت می‌کرد و به کربلا می‌رفت. روزهای پنجشـنبه که حوزه تعطیل می‌شد، اول صـبح نماز می‌خواند و سپس پیاده از «راه خانه» که یك راه کویری بود و تقریبا سیزده فرسخ می‌شود، به کربلا برای زیارت حضـرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌آمد و بعد برمی‌گشت!به او گفتنـد: آقا شـما دیگر پیر شـده و ناتوان گشـته‌اید. در سـرما و گرما حرکت می‌کنیـد و به کربلا می‌رویـد آن هم با پای پیاده! لااقل سواره برویـد، زیرا پیمودن این همه راه برای شـما زحمت است.ایشـان فرمودنـد: آن وقتی که چیزی ندیـده بودم، به کربلاـ می‌رفتم. حالاـ که چیزهـایی هم دیـده‌ام، نروم؟ گفتنـد: چه چیزی دیده‌ایـد؟فرمـود: یـك سـال در تابسـتان هوا خیلی گرم بود. نمـاز صـبح را خوانـدم. رسم من این بود که یك مقدار غذا و یك کوزه‌ی آب و یك عصا با خود برمی‌داشـتم. غذا را توی بسـته‌ای می‌بسـتم و با کوزه‌ی آب، بر سـر عصا می‌گذاشـتم و عصا را بر شانه‌ام می‌انـداختم و راه می‌افتادم!آن روز قدری که از نجف بیرون آمدم، در آن هوای قلب الاسد، تشنه شدم! با خود گفتم: از این آبها بخورم اما حیفم آمد. دیدم یك کوزه آب بیشتر نیست. دوباره به راه افتادم و هوا خیلی گرم بود. یك مقـدار دیگر راه آمدم و کم‌کم آفتاب بالای سـرم آمد. دیدم دیگر نمی‌توانم تشـنگی را تحمل کنم. گفتم: مقـداری از این آبها را می‌خورم.عصا را برگرداندم و کوزه را از سـر عصا برداشـتم و در آن نگاه کردم. دیدم تمام آبها بخار شده و به هوا رفته است و یـك قطره آب هم توی کوزه نیست! وای، من تشـنه در وسـط بیابان! دیگر نفهمیـدم چه شـد، چشـمهایم سـیاهی رفت و به زمین افتـادم و از هوش رفتم!در چه حـالی بودم؟ نمی‌دانم! یك وقت دیـدم نسـیم خنکی به صورتم خورد. [صـفحه ۵۹۳] چشـمهایم را بـاز کردم، دیـدم بـاغ و گلسـتان و درختهـا و نهرهـای جاری! چقـدر عالی! اینجا کجاست؟ این درختها چیست؟ و این نهرهای جاری از کجاست؟ این آدمهای خوشرو و زیبا چه کسانی هستند؟!از جای خود بلند شدم و کوزه هم به دستم بود ولی یك قطره آب هم داخل آن نبود. آمـدم و به یکی از آقایانی که تشـریف داشـتند، گفتم: آقا، اینجا کجاست؟ من بین نجف و کربلا، این

تشکیلات را ندیده بودم؟گفتند: حالا- آب را بخور! چون تشنه هستی. کوزه‌ات را هم پر کن، چون به دردت می‌خورد. بعد ما به شما می‌گوییم که کجا هستی. وقتی از آب خوردم، دیدم عجب آبی است؟! این چه آبی است؟! چقدر لذیذ؟! چقدر عالی! کوزه‌ام را پر کردم و سرحال شدم و جلو آمدم.باز گفتم: خوب، آقایان اینجا کجاست؟ گفتند: اینجا عالم برزخ زوار قبر امام حسین علیه‌السلام است. یعنی آنهایی که با امام حسین علیه‌السلام حساب باز کردند، عالم برزخ ایشان اینجاست!یک وقت دیدم باد گرمی به صورتم خورد چشمهایم را باز کردم، دیدم اینجا همان وسط صحرای نجف است و هیچ اثری از آن درختها و باغها نیست و فقط آنچه که باقی مانده است، کوزه‌ی پر از آب است، آن هم از آن آبها!سپس ایشان گفت: من که به چشمم این چیزها را دیده‌ام، حالا- دیگر چگونه زیارت آقایم امام حسین علیه‌السلام را ترک کنم؟ ای کسانی که با امام حسین علیه‌السلام حساب باز کردید، خیلی قدر خودتان را بدانید. [۳۱۸] . [صفحه ۵۹۴]

ملحقات بخش ۲۲ در این کتاب

موضوع: ۱- حبیب بن مظاهر علیه‌السلام در عالم برزخ، آرزومند شرکت در مجالس عزاداری شماره قضیه: ۹موضوع: ۲- نجات داش علی در عالم برزخ به خاطر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: ۱۶۵ موضوع: ۳- به ضمانت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، مادر را در عالم برزخ رها کرده بود!، شماره قضیه: ۱۰۱موضوع: ۴- حضرت امام حسین علیه‌السلام در شب اول قبر، سه مرتبه همسر استاد اشرف را زیارت کردند، شماره قضیه: ۲۸۹موضوع: ۵- تشریف فرمایی امام حسین علیه‌السلام برای دیدار مادر قبرکن در شب اول قبر، شماره قضیه: ۲۹۰ موضوع: ۶- مقام بلند مرحوم میرزا ابراهیم محلاتی در عالم برزخ، به خاطر زیارت عاشورا، شماره قضیه: ۲۹۱موضوع: ۷- مقام سه نفر در عالم برزخ، به خاطر مداومت بر زیارت عاشورا، شماره قضیه: ۲۹۲موضوع: ۸- آقا شیخ بزرگ انصاری فرمود: زیارت عاشورا برای آخرت نافع است، شماره قضیه: ۲۹۳موضوع: ۹- تأسف حاج میرزا علی نقی طباطبایی در عالم برزخ، به خاطر مداومت نداشتن بر زیارت عاشورا، شماره قضیه: ۲۹۴ [صفحه ۵۹۷]

شفاعت امام حسین (ع)

امیرالمؤمنین به احترام غبار کربلا، جنازه‌ی مرد فاسق را به نجف راه دادند

مرحوم تاج الدین حسن سلطان محمد قدس سره در کتاب تحفة المجالس می‌نویسد:در بغداد مرد فاسقی بود، که در هنگام احتضار وصیت کرده بود که مرا به نجف اشرف ببرید و در آنجا دفن کنید. شاید خداوند مرا بیامرزد و به خاطر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ببخشد.چون وفات کرد، قوم و خویشان او حسب الوصیه، او را غسل دادند و کفن نمودند و در تابوتی گذاشتند و به سوی نجف حمل کردند.شب، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به خواب بعضی از خدام حرم خود آمدند و فرمودند: فردا صبح نعش فاسقی را از بغداد می‌آورند که در زمین نجف دفن کنند. شما بروید و مانع این کار شوید و نگذارید که او را در جوار من دفن کنند!فردای آن شب، خدام حرم مطهر، یکدیگر را خبر کردند وبیرون دروازه‌ی نجف رفتند و ایستادند تا نگذارند نعش آن فاسق را وارد کنند. ولی هر قدر انتظار کشیدند، [صفحه ۵۹۸] جنازه‌ای نیاوردند!شب بعد، باز در خواب دیدند که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: آن مرد فاسق را - که در شب گذشته گفتم، نگذارید او در نجف دفن شود - فردا می‌آورند. به استقبال او بروید و او را با عزت و احترام بیاورید و در بهترین جاها دفن کنید!گفتند: آقا، شب قبل فرمودید: نگذارید دفن شود! و حالا می‌فرمایید: در بهترین جاها دفن شود؟!حضرت فرمودند: آنهایی که آن نعش را می‌آوردند شب گذشته راه را گم کردند و عبورشان به زمین کربلا- افتاد. باد وزیده است و خاک و غبار زمین کربلا- را در تابوت او ریخته است. به برکت خاک کربلا و

احترام فرزندم حسین علیه‌السلام، خداوند از جمیع تقصیرات او گذشت و او را آمرزید و رحمت خود را شامل حالش گردانید! [۳۱۹] .

امام زمان فرمودند: «هیچکس را از کربلا به جهنم نمی‌برند»

آخوند ملامحمد کاظم هزار جریبی قدس سره فرمود: از آقای میرزا محمد شهرستانی که عالم جلیل القدری بود و بر جنازه‌ی سید بحرالعلوم نماز خواند، شنیدم که فرمود:من در اوایل جوانی، مجاورت زمین کربلا را اختیار کرده بودم. رفیق صالح و پرهیزگاری داشتم که مجاور نجف اشرف بود. او اهل خاتون آباد و اسمش حاج حسنعلی بود. وی پیوسته به من تکلیف می‌کرد که به نجف برویم و در آنجا مجاورت نماییم، زیرا سکونت در کربلا ـ قساوت می‌آورد، و مجاورت در نجف اشرف به مراتب بهتر از کربلا است. بالاخره شبی خواب دیدم که در رواق حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام هستم و همان رفیقمان - حاج حسنعلی - هم آنجا بود و مجاورت کربلا [صفحه ۵۹۹] را برای من، انکار می‌کرد! ناگاه دیدم حضرت امام زمان علیه‌السلام در رواق تشریف دارند!حاج حسنعلی خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد: شما اینجا تشریف دارید و مردم برای زیارت شما، به سامرا می‌آیند؟! حضرت فرمودند: آنجا هم هستم! سپس با دست مبارک به ضریح اشاره کردند و فرمودند: «بحق امیرالمؤمنین لا یقودون احدا من کربلا الی جهنم!». یعنی: به امیرالمؤمنین علیه‌السلام قسم، که هیچ کس را از کربلا به سوی جهنم نمی‌برند! سپس فرمودند: «به شرط این که شبی را در آنجا مانده باشد!»من گمان کردم که مقصود آن حضرت، از بیتوته در کربلا این است که در آنجا مشغول عبادت باشد. بنابراین عرض کردم: ما شبها، تا هنگام طلوع آفتاب، می‌خوابیم. حضرت فرمودند: «اگر چه تا هنگام طلوع آفتاب خوابیده باشد!»به همین جهت من مجاورت زمین کربلا را اختیار کردم. [۳۲۰] .

امام حسین فرمودند: کدام فرشته جرأت دارد که از مدفون در کربلا سؤال کند؟

مرحوم آیهٔ الله العظمی وحید بهبهانی فرمود:من در خواب حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را دیدم و عرض کردم: «یا سیدی هل یسئل عمن یدفن فی جوارکم»؟ آیا از کسی که در جوار شما دفن می‌شود، (به توسط نکیر و منکر) سؤال می‌شود؟حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام فرمودند: کدام ملک جرأت دارد که از او سؤال کند؟ [۳۲۱] . [صفحه ۶۰۰]

دفن در کربلا، امان از هول قیامت

عالم جلیل القدر مرحوم هزار جریبی قدس سره، از عالم بزرگ شیعه مرحوم سید علی طباطبائی قدس سره معروف به «صاحب ریاض» نقل کرده است که فرمود:در ایام تحصیل، روزهای پنج شنبه، طرف عصر برای زیارت اهل قبور، از کربلا خارج می‌شدم، و به طرف خیمه‌گاه می‌رفتم. شبی در عالم رؤیا دیدم که من به آنجا رفته‌ام و شهر کربلا رنگ دیگری به خود گرفته است! خبری از خانه‌ها و ساختمانها نیست و فقط قبوری پیدا بود که در مکان بلندی قرار گرفته بود. من از دیدن آن منظره وحشت کردم و به فکر فرورفتم و در این حال بود که شنیدم هاتفی به زبان فارسی گفت:خوشا به حال کسی که در این زمین مقدس (کربلا)، مدفون شود. اگر چه با هزاران گناه باشد، از هول قیامت سالم می‌ماند! و هیهات است که از هول قیامت، در سلامت باشد، کسی که در این زمین دفن نشود! [۳۲۲] .

شفاعت امام حسین پاداش زیارت

مرحوم سید بن طاووس قدس سره از محمد بن داود نقل کرده‌اند که می‌گفت:همسایه‌ای داشتم که معروف به «علی بن محمد» بود.

ایشان برایم گفت که من از ایام جوانی، هر ماه به زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام می‌رفتم تا اینکه سن من بالا رفت و نیروی جسمم ضعیف شد و چند وقتی زیارت کربلا را ترک کردم. پس از مدتی به قصد زیارت کربلا، پیاده حرکت کردم. پس از چند روز به کربلا رسیدم و به زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام نائل شدم. سلام دادم و دو رکعت نماز بجا آوردم و [صفحه ۶۰۱] بعد از زیارت و نماز، از فرط خستگی راه، کنار حرم خوابم برد!در عالم خواب دیدم که به خدمت آقای خودم، حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام مشرف شده‌ام. حضرت رویشان را به بنده کردند و فرمودند: «ای علی، چرا به من جفا کردی با اینکه نسبت به من خوبی و نیکی می‌کردی؟!».عرض کردم: ای آقای من، بدنم ضعیف شده است و توانایی خود را از دست داده‌ام و توان آمدن ندارم. اکنون نیز چون فهمیده‌ام که آخر عمر من است، با آن حالی که داشتم، این چند روز راه را به عشق شما به زیارت آمدم. من روایتی از شما شنیده‌ام و دوست داشتم که آن را از خود شما بشنوم!حضرت فرمودند: آن روایت را بگو! گفتم: چنین نقل شده است که فرموده‌اید: من زارنی فی حیوته، زرته بعد وفاته! هر که مرا در حال حیاتش زیارت کند و به زیارت من نائل گردد، من هم بعد از وفاتش او را زیارت می‌کنم و به زیارت او می‌آیم.حضرت فرمودند: بله، من گفته‌ام! حتی اگر او را (زیارت کننده‌ام را) در آتش ببینم، نجاتش خواهم داد. [۳۲۳] .

دو ملک نقاله می‌خواستند جوان گنهکار را از حرم خارج کنند، ولی امام حسین آنها را منع کردند

عالم جلیل القدر «شیخ حسین جبعی قدس سره» پدر شیخ بهایی قدس سره می‌گوید:شبی در حرم مطهر امام حسین علیه‌السلام بودم، که جنازه‌ای را برای دفن آوردند. او جوان گنهکاری بود، که وصیت کرده بود تا او را در حرم دفن کنند، و به وصیت [صفحه ۶۰۲] او جامه‌ی عمل پوشیده شد.سحرگاهان دیدم، دو مرد با صورتی مهیب و زنجیر آتشین آمدند و او را از قبر درآوردند و می‌کشیدند! آن جوان رو به قبر مطهر کرد و گفت: «انی التجأت الیك و انی ضیفك! من به شما پناهنده شده‌ام، من مهمان شما هستم».ناگهان از ضریح مطهر صدایی بلند شد: «خلوه، خلوه، فانه استجار (بنا). او را رها کنید، او به ما پناه آورده است».آن دو ملك گفتند: سمعا و طاعة (و به روی چشم، اطاعت می‌شود) و او را برگرداندند. [۳۲۴] .

حضرت امام حسین ملائکه نقاله را منع کردند

مرحوم عراقی در کتاب دارالسلام می‌نویسد: حاج میرزا مهدی آشتیانی حکایت کرد که شخصی بنام محمود که خادم حرم امام حسین علیه‌السلام بود این قضیه را نقل کرد:شبی نوبت من بود که همراه با عده‌ای از رفقای کشیک، از حرم امام حسین علیه‌السلام محافظت کنیم. مردم بیرون رفتند و همه‌ی درها را قفل زدیم و خدام خوابیدند. شب به نیمه رسیده بود و من به صورت اتفاقی بیدار بودم! ناگهان دیدم دو نفر از باب معروف به «زینبیه»، به صحن داخل شدند و بالای قبر تازه‌ای که در همان روز، شخصی در آن دفن شده بود؛ آمدند. قبر را شکافتند و میت مدفون در آن قبر را بیرون آوردند!در این هنگام دیدم که آن میت به آن دو نفر استغاثه و التماس می‌کند و آنها به حرفش گوش نمی‌دهند و به او ترحم نمی‌کنند. سپس او را گرفتند و خواستند از همان [صفحه ۶۰۳] در «زینبیه» بیرون ببرند. چون صاحب قبر از ترحم آنها مأیوس شد، روی خود را به طرف حرم مطهر نمود و عرض کرد: اهکذا یفعل بجارك یا اباعبدالله؟! آیا چنین رفتاری با همسایه‌ی (پناه آورده) شما انجام می‌شود، ای اباعبدالله؟!ناگهان صدایی از حرم مطهر شنیدم، که از هیبت آن دیوارها و قندیلها به لرزه درآمد و فرمود: «ردوه، ردوه! او را برگردانید، او را برگردانید!»آن دو نفر با عجله، جنازه را به جای خود برگرداندند و رفتند! صبح روز بعد، کنار آن قبر آمدم و دیدم اثر شکافتن و تغییر در آن ظاهر است! [۳۲۵] .

برزخ یکی از شیوخ عرب، که دوست داشت عزای امام حسین برپا گردد

شهید بزرگوار، استاد اخلاق، آیهٔ الله دستغیب در یکی از کتابهای پربهای خود (گنجینه‌ای از قرآن) فرموده‌اند: یکی از علما در حدود بیست سال پیش، برای بنده نقل فرمود که یکی از شیوخ عرب در عراق مرده بود.در خواب دیدند که او معذب است و با غل‌های آتشین، او را در محضر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام حاضر کردند. حضرت از او پرسیدند: در دنیا، چه عمل داشتی؟!شیخ عرب گفت: خرابکاری داشتم، ولی کارهای خوب هم داشته‌ام! مثلا مردم را به خیرات وامی‌داشتم و به مجالس روضه خوانی دعوت می‌کردم.حضرت فرمودند: آری، ولی مردم را با رودربایستی، وادار می‌کردی! عرض کرد:بلی، ولی بالاخره جلال شما را با این کار ظاهر می‌کردم. حضرت فرمودند: غرضت آن بود که ریاستت محفوظ بماند! عرض کرد: صحیح است که من یک عمل خالص [صفحه ۶۰۴] نداشتم، ولی شما خودتان شاهد هستید که در دلم خوش داشتم که نام شما بلند شود و عزای امام حسین علیه‌السلام برپا گردد!حضرت فرمودند: «پس حسابت با حسین علیه‌السلام است» یعنی باید از باب الحسین وارد شوی ورنه از طریق عدل، راهی برای نجات تو نیست.بیننده‌ی خواب گفت: در این هنگام، دیدم که حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در گوشه‌ای قرار گرفته‌اند و این شیخ عرب را نزد آقا آوردند.حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمودند: خلوه! او را رها کنید. [۳۲۶] .

آیهٔ الله العظمی ملا علی کنی، روح فتحعلی شاه را در بیداری در حرم امام حسین دیدند

مرحوم عراقی در کتاب دارالسلام فرموده‌اند که این قضیه را فقیه بزرگوار حاج ملا ـ علی کنی طهرانی به خط شریفشان مرقوم داشتند:اینجانب در سالهایی که در کربلای معلی به تحصیل علم اشتغال داشتم، هر گاه در مسئله‌ای دچار تحیر و اشکال می‌شدم، در هنگام خلوت بودن حرم سیدالشهداء علیه‌السلام مانند دو سه ساعت به ظهر، به آنجا مشرف می‌شدم و نزدیک ضریح مطهر می‌نشستم و پس از دعا کردن و طلب کمک از حضرت امام حسین علیه‌السلام، در آن مسئله‌ی مورد نظر، تأمل و تفکر زیادی می‌کردم و خداوند متعال به باطن آن حضرت و آل او علیهم‌السلام افاضه‌ی فیض می‌کرد و بر رفع اشکال راهنمایی می‌نمود. فحمدا ثم حمدا له.روزی اتفاقا در آن ساعت، حرم مطهر بسیار خلوت بود و اینجانب نزدیک بالای سر مقدس نشسته بودم. ناگهان دیدم خاقان مغفور فتحعلی شاه (البسه الله حلل النور) [صفحه ۶۰۶] از در کوچکی که از کنار قبر حبیب بن مظاهر علیه‌السلام به حرم محترم باز می‌شود، وارد حرم شدند. مانند آن زمانی که من در مدرسه‌ی خان مروی بودم و مرحوم فتحعلی شاه برای دیدن مرحوم مبرور آخوند ملا عبدالله مدرس، به آن مدرسه تشریف می‌آوردند و من مکررا ایشان را دیده و شناخته بودم. لکن در آن زمان هر چه ایشان را دیده بودم، با لباس متعارفی بودند. ولی این بار که ایشان را در حرم دیدم، با همان لباسی که عکسهای بزرگ ایشان را می‌کشیدند، ملبس بودند.اطراف دامنهای قبای بلندشان مروارید دوزی شده بود و در هر دو بازو، بازوبندهای جواهر بر روی قبا بسته بودند! با این هیئت و با همان ریش بلند همیشگی، از آن در کوچک وارد حرم شدند و به طرف بالای سر مقدس آمدند و خود را به ضریح مقدس چسباندند و با دستها دعا و زیارتی خواندند و من نشنیدم که چه چیزی خواندند.سپس بلافاصله به سمت پشت سر مطهر آمدند، تا زیارت حضرت علی اکبر علیه‌السلام و سایر شهداء علیهم‌السلام را بخوانند، به گونه‌ای که از کنار اینجانب گذشتند و گمان می‌کنم دامن قبایشان به زانوی من [که نشسته بودم] برخورد کرد.پس از آنکه فتحعلی شاه از جلو اینجانب گذشتند، من ملتفت شدم و به خود آمدم و باز خود گفتم: یعنی چه؟ این چه حکایتی است؟ پادشاه ایران بر خلاف همیشه بی‌خبر و بی‌سر و صدا به زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام آمده است؟ نه های و هویی! نه استقبالی! نه جمعیتی؟!من متعجب شدم و برخاستم و با خود گفتم: اکنون می‌روم و با ایشان سؤال و [صفحه ۶۰۷] جواب می‌کنم. هنوز لحظه‌ای نگذشته بود و به اندازه‌ی خواندن زیارت حضرت علی اکبر علیه‌السلام وقت نگذشته بود، که نزد پایین پای مقدس رفتم، اما فتحعلی شاه را ندیدم! در نزدیک پنجره‌ی مقام شهدا نیز ایشان را ندیدم. از حرم بیرون رفتم، در رواقی که از ایوان طلا بر آن وارد می‌شوند، دو سه نفر خادم را دیدم که آنها مرا

می‌شناختند. ترسیدم که اگر از آنها سؤال کنم که فتحعلی شاه را دیدید که کجا رفت یا نه؟ فکرهای دیگری درباره‌ی من کنند. بنابراین از آنها سؤال کردم: شخصی ایرانی با ریش بلند و قبای بلند، که اکنون از حرم بیرون آمد، دیدید؟خدام گفتند: ندیدیم!باز نزد کفشدارهای سمت شرقی آمدم و سؤال کردم. خلاصه از همه‌ی کفشدارهای دیگر نیز سؤال کردم، اما همه می گفتند: چنین شخصی را ندیده‌ایم.اینجانب زمان این واقعه را به خاطر ندارم، اما همین قدر می‌دانم که این واقعه پس از وفات ایشان واقع شده است! ولی هنوز خبر وفاتشان به کربلا نرسیده بود.هنگامی که به طهران آمدم، مرحوم حاج ملا محمد نوری که خیلی مقدس بود، نیز فتحعلی شاه را در عالم بیداری دیده بود و تاریخ آن را ثبت کرده بود، و آن تاریخ مطابق بود با تاریخ وفات مرحوم فتحعلی شاه. غفر الله له و لنا بالحسین و آبائه و ابنائه علیهم‌السلام. [۳۲۸] . [صفحه ۶۰۸]

روح فتحعلی شاه قاجار پس از مرگ، به خاطر آب نوشیدن به یاد امام حسین، در حرم مطهر دیده می‌شود

محدث نوری این قضیه را از کلیددار حضرت امام حسین علیه‌السلام روایت کرده‌اند:در زمان مرحوم فتحعلی شاه قاجار، شبی او را در حرم امام علیه‌السلام دیدم. خیلی تعجب کردم که چطور شده است که شاه ایران بدون سر و صدا به کربلا آمده است و به زیارت حرم مطهر مشغول است؟از حرم بیرون آمدم و از کفش‌داریها پرسیدم. آنها گفتند: چنین چیزی نیست و ما درباره‌ی آمدن او خبری نداریم. باز به حرم برگشتم و او را ندیدم! سه روز بعد خبر رسید که فتحعلی شاه مرحوم شده است!من در این فکر بودم که این، چه قضیه‌ای بود؟ تا آنکه شبی در عالم خواب دیدم فتحعلی شاه در حرم حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام است، به ایشان گفتم: آقا، من چند شب پیش، شما را در حرم مطهر امام حسین علیه‌السلام دیدم! [صفحه ۶۰۵] فتحعلی شاه گفت: بلی من بودم! و علت این که مرا در حرم دیدید، این است که شبی در بستر در حال استراحت بودم. چون آن شب ماهی شوری خورده بودم؛ خیلی عطش بر من غالب شده بود، به قدری که نزدیک بود هلاک شوم و کسی هم به بالینم حاضر نبود!خودم برخاستم و ظرف آبی پیدا کردم و آب خوردم و یادی از لب تشنه‌ی امام حسین علیه‌السلام نمودم. حضرت امام علیه‌السلام به پاس آنکه من در آن شب و در آن حال به یادشان بودم، روح مرا به اینجا آوردند. [۳۲۷] .

گریه و آرزوی یاری به امام حسین، موجب نجات عمرو بن لیث شد

فقیه و محقق ربانی، دانشمند بزرگ شیعه و مربی زهد و تقوا، احمد بن محمد معروف به مقدس اردبیلی قدس سره این قضیه را نقل فرموده است:عمرو بن لیث امر نمود که لشکریانش از جلوی او به صف رژه روند. او مقرر نموده بود که هر سرداری با خود هزار نفر را مجهز نماید و در دست هر سردار لشکر، یک پرچم به عنوان علامت باشد (که این لشکر هزار نفر است) و آن تعداد از افراد را بر او عرضه نماید، یک گرز از طلا به عنوان جایزه بگیرد...!در این هنگام صد و بیست پرچم برپا شد و هر پرچمی علامت هزار نفر بود! چون از مشاهده‌ی لشکر خود فارغ گردید، صد و بیست گرز طلا به آنها داد. وقتی که لفظ «صد و بیست گرز» که نشانه‌ی صد و بیست هزار مرد باشد، به او گوشزد شد، عمرولیث خود را از اسب به زمین انداخت و سر به سجده نهاد و روی خود را به خاک مالید و زار زار گریست و زمانی ممتد در آن گریه و زاری ماند و بی‌هوش گردید!بعد از آنکه عمرو به هوش آمد، هیچ کس قدرت نداشت که علت گریه و زاری را از او بپرسد. او یک ندیمی داشت که از او پروایی نداشت. آن ندیم پیش آمد و گفت: ای پادشاه، کسی که چنین لشکری دارد، باید خوشحال و خندان باشد و حالا- که وقت گریه نبود، چرا شما اینچنین گریستید؟!عمرو بن لیث گفت: شنیدم که عدد لشکریان من صد و بیست هزار نفر بودند. ناگهان واقعه‌ی کربلا به خاطرم افتاد و حسرت بردم و آرزو کردم که ای کاش آن روز در آن صحرا می‌بودم و دمار از کفار برمی‌آوردم! یا من نیز جانم را فدای حسین علیه‌السلام می کردم.چون عمرو بن لیث وفات نمود. او را در خواب دیدند که تاج بر سر دارد و در جای [صفحه ۶۰۹] بسیار رفیعی

است و حوریان در خدمت او هستند! به او گفتند: از کجا به این مقام رسیدی؟عمرو گفت: وقتی که مرا در قبر گذاشتند ملائکه برای سئوال از من آمدند، از عهده‌ی جواب برنیامدم. آنها خواستند مرا عذاب دهند که یک وقت سمت راست قبر شکافته شد و جوانی خوش‌رو، وارد قبرم گردید و فرمود: او را واگذارید! زیرا خدا او را به من بخشیده است!گفتند: «سمعا و طاعهٔ یا سیدی و مولای!» و رفتند.من دست بر دامنش انداختم و گفتم: تو کیستی که در این وقت به فریادم رسیدی؟!آن بزرگوار فرمود: من حسین بن علی هستم. آمده‌ام تا آن قطره‌ی اشکی را که برای من ریختی و آرزوی کمک مرا نمودی، تلافی نمایم و اینک به فریاد تو رسیدم. [۳۲۹] .

نجات مختار به شفاعت امام حسین

در رجال مرحوم مامقانی قدس سره درباره‌ی مختار، نقل می‌کند که حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمودند:در روز قیامت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهماالسلام از کنار جهنم عبور می‌کنند. از میان آتش جهنم، سه مرتبه صدایی بلند می‌شود که «یا رسول الله، به فریادم برس!!» اما حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او اعتنایی نمی‌کنند.پس آن صدا سه مرتبه می‌گوید: «یا امیرالمؤمنین به فریادم برس!!» اما حضرت علی علیه‌السلام جوابی به او نمی‌دهند! سپس آن صدا سه مرتبه ندا می‌دهد: «یا حسین! به [صفحه ۶۱۰] فریادم برس! زیرا من کشنده‌ی دشمنان تو هستم.»در این موقع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امام حسین علیه‌السلام می‌فرمایند: جواب او را بده! و امام حسین علیه‌السلام او را از آتش بیرون می‌آورند!وقتی از امام صادق علیه‌السلام سبب دوزخ رفتن مختار را پرسیدند، امام علیه‌السلام فرمودند: چون مختار سلطنت را دوست داشت و خواستار دنیا و نقش و نگار آن بود. مجازات می‌شود زیرا دوستی دنیا سرچشمه‌ی همه‌ی گناهان است. [۳۳۰] . [صفحه ۶۱۱]

شخص بزرگوار به منظور حسین پاکستانی فرمود: کدامیک از اینها ریش می‌تراشیدند

آقای منظور حسین جابر حسین الغاری میر پور خاص سند پاکستان، از حوزه‌ی علمیه قم، در نوشته‌ای چنین آورده‌اند:رئیس زندانهای استان سند پاکستان، در حرم مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام نشسته [صفحه ۲۶۵] بودند. ایشان در استان سند به عدالت و وثاقت معروف بوده، به عنوان مؤمن کامل شناخته می‌شوند. مردی عابد و زاهد و پرهیزکار هستند، و حکم علی بن یقطین عصر خویش را دارند. مؤمنین بسیاری را از زندانهای دولتی آزاد کرده‌اند. ایشان، که از محضر آیهٔ الله شیخ غلام مهدی نجفی (مؤسس دانشگاه جعفریه‌ی سند) و آیهٔ الله سید ثمر حسن زیدی (مؤسس مدرسه‌ی مشارع العلوم حیدرآباد سند) بسیار مستفید و مستفیض شده‌اند، به من گفتند:در سال ۱۳۶۱ ه‍ق. / ۱۹۷۱ میلادی، در حرم مطهر حضرت باب الحوائج ابوالفضل العباس علیه‌السلام نشسته بودم و مشغول عبادت و زیارت بودم. در آن زمان من محاسن خود را می‌تراشیدم.ناگاه شخصی نورانی که چهره‌اش مثل مهتاب روشن بود و هیبت وعظمت داشت جلوی من آمد. من جرئت نمی‌کردم که با او همکلام شوم. بالأخره به من گفتند: «ای منظور حسین! کلمه‌ی ایمان را ورد کن!» من روبروی آن جناب کلمه‌ی ایمان را ورود کردم. سپس از من پرسیدند: «چه کسی به تو گفته است که این، کلمه‌ی ایمان و اسلام است؟» گفتم: حضرت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم. پرسیدند: «آیا صاحب ولایت هستی و بر امیرالمؤمنین و امام حسین علیهماالسلام و صاحب این مشهد (حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام) ایمان داری؟ گفتم: بلی. الحمدلله. گفتند: «از اینها، کدام یک ریش می‌تراشیدند؟!من جوابی ندادم و پشیمان و نادم شدم. آن بزرگوار به طرف ضریح مقدس روانه شدند و از نظر من غایب گشتند! [۱۵۱] . [صفحه ۲۶۶]

آقا شیخ بزرگ انصاری در رؤیا فرمود: زیارت عاشورا برای آخرت نافع است

شیخ محمد حسن انصاری، برادرزاده و داماد خاتم الفقهاء «شیخ مرتضی انصاری قدس سره» چند فرزند داشت، سومین فرزند ایشان شیخ مرتضی معروف به «آقا شیخ بزرگ» بود. او از اجله‌ی اهل فضل نجف اشرف بود که در سال هزار و دویست و هشتاد و نه در نجف اشرف تولد یافت و در سال هزار و سیصد و بیست و دو در سن سی و سه سالگی، در دزفول به سبب مار گزیدگی از دنیا رحلت نمود.ایشان به خواندن زیارت عاشورا عادت داشت و هر صبح و عصر به خواندن آن مقید بود. بعد از وفاتش او را در رؤیا دیدند، و از او پرسیدند: چه عملی بیشتر برای اینجا نافع است؟در جواب، سه بار فرمود: عاشورا، عاشورا، عاشورا! [۳۰۳] .

ملحقات بخش ۲۳ در این کتاب

موضوع: ۱- امام حسین علیه‌السلام فرمودند: من رحمت الله الواسعه‌ام!، شماره قضیه: ۲۹۷موضوع: ۲- به خاطر دفن زن استاد اشرف که بر زیارت عاشورا مداومت داشت، امام حسین تشریف آوردند و عذاب از دیگران برداشته شد، شماره قضیه: ۲۸۹موضوع: ۳- تشریف فرمایی امام حسین علیه‌السلام برای دیدار مادر قبرکن، باعث خلاصی همسایگانش از عذاب شد، شماره قضیه: ۲۹۰موضوع: ۴- آتش بدن آلوده به غبار زوار امام حسین علیه‌السلام را نمی‌سوزاند، شماره قضیه: ۱۷۱موضوع: ۵- زائران امام حسین علیه‌السلام در شب جمعه، از آتش دوزخ در امان هستند، شماره قضیه: ۲۱موضوع: ۶- ثواب صد شهید برای کسی که در عزای امام حسین علیه‌السلام اشک بریزد، شماره قضیه: ۹موضوع: ۷- نجات حاج محمد رحیم آبگوشتی از عالم احتضار، به جهت انجام دادن حج واجب، شماره قضیه: ۱۶۱موضوع: ۸- تربت امام حسین علیه‌السلام همراه با جنازه‌ی زن بدکار، موجب پذیرفته شدن در قبر شد، شماره قضیه: ۲۷۸

پاورقی

[۱] مفاتیح الجنان، زیارت جامعه‌ی کبیره.

[۲] اثبات الهداه، ج ۱، ص ۶۴۰، حدیث ۷۶۵.

[۳] مفاتیح الجنان، اعمال مشترکه شعبان، صلوات شعبانیه.

[۴] اسرار الشهادات دربندی، ج ۲، ص ۱۷۸.

[۵] مفاتیح الجنان، زیارت امام حسین علیه‌السلام در روز اربعین.

[۶] میزان الحکمه، ج ۱، ص ۲۷۸، حدیث ۱۱۶۶.

[۷] داستانهای شگفت ص ۱۳۶ - کرامات الحسینیه، ج۱، ص ۴۹.

[۸] کرامات الحسینیه، ج ۱، ص ۲۸۰ به نقل از کشکول شمس.

[۹] کرامات الحسینیه، ج ۱، ص ۵۴، به نقل از کتاب مناقب و معجزات الائمه.

[۱۰] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۲۱۴ - ملاقات با امام زمان ج ۲، ص ۳۱۸.

[۱۱] کرامات الحسینیه، ج ۲، ص ۱۹۱ - شیفتگان حضرت مهدی علیه‌السلام ج ۱، ص ۱۴۹ -ملاقات امام زمان ج ۲، ص ۱۶۴.

[۱۲] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۷۸، به نقل از ملاقات با امام زمان، ج ۲، ص ۲۷۰ - العبقری الحسان ج ۱، المسک الاذفر، ص ۱۰۱.

[۱۳] چهره‌ی درخشان ج ۱ ص ۴۱۹ - کرامات العباسیه ص ۱۸۴.

[۱۴] کرامات الحسینه ج ۲، ص ۱۴۲ به نقل از تاریخ عشق ص ۱۹۹ – ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج ۱، ص ۲۱۸ به نقل از منتخب طریحی – معالی السبطین ص ۱۰۳ به نقل از بحار – سحاب رحمت (شیخ عباس یزدی) ص ۸۷ به نقل از بحار ج ۴۴، ص ۲۹۳ و منتخب طریحی ج ۲، ص ۸۳.

[۱۵] سحاب رحمت ص ۹۴ به نقل از زندگانی حبیب ابن‌مظاهر ص ۵۶.

[۱۶] ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج ۲، ص ۱۵۳، به نقل از بحارالانوار ج ۲۲.

[۱۷] ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم نوری، ج ۲، ص ۲۶۳.

[۱۸] ستاره‌ی درخشان شام، ص ۲۷۷.

[۱۹] کرامات الحسینیه، ج ۲، ص ۲۶۱، به نقل از دین ما، علمای ما ص، ۱۸۲.

[۲۰] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۲۵۸ به نقل از دین ما، علمای ما ص ۱۶۹.

[۲۱] چهره‌ی درخشان ج ۱ ص ۳۱۹ به نقل از معجزات و کرامات ص ۵۰ – کرامات العباسیه ص ۱۳۴.

[۲۲] سحاب رحمت ص ۹۰ به نقل از الکلام بجر الکلام ج ۲، ص ۱۱۰ – ولی مرحوم خیابانی در وقایع الایام ص ۵۸ به جای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌نویسد: محتشم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در خواب دید.

[۲۳] سحاب رحمت ص ۹۰ – وقایع الایام ج ۱، ص ۵۸.

[۲۴] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۸۴ به نقل از کتاب الوقایع و الحوادث.

[۲۵].

[۲۶] کرامات الحسینیه، ج ۲، ص ۱۵۲ به نقل از زندگانی عشق ص ۲۱۰ – ترجمه‌ی دار السلام نوری ج ۱، ص ۲۲۲ به نقل از منتخب طریحی – دارالسلام عراقی ص ۴۷۶ – معالی السبطین ص ۸۹ به نقل از بحار – تحفهٔ الحسینیه ج ۱، ص ۲۵۲ – سحاب رحمت ص ۱۲۰ به نقل از دار السلام و النجم الثاقب و مزار ابن‌مشهدی و منتخب طریحی و بحارالانوار. لازم به ذکر است که در جریان تشرف حاج علی بغدادی قدس سره به محضر حضرت بقیهٔ الله الاعظم علیه‌السلام این قضیه از حضرت سؤال شده است و حضرت فرموده‌اند: این قضیه صحیح است و سپس با اشکهای جاری فرموده‌اند: «آری والله» و با این سخن امان بودن زیارت امام حسین علیه‌السلام در شب جمعه را تأیید فرموده‌اند. رجوع کنید به: عنایات حضرت مهدی علیه‌السلام به علما و طلاب نوشته‌ی باقی اصفهانی ص ۱۰۱ به نقل از برکات حضرت ولی عصر علیه‌السلام ص ۱۶۲ والعبقری الحسان ج ۲، ص ۱۱۴ و النجم الثاقب ص ۴۸۴ و مفاتیح الجنان ص ۷۹۸ و عنایات حضرت مهدی موعود علیه‌السلام ص ۷۷.

[۲۷] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۳۵، به نقل از دار السلام ص ۵۰۸.

[۲۸] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۶۰ به نقل از زندگانی عشق ص ۲۱۶ و او به نقل از کامل الزیارت ص ۱۱۱ – دارالسلام عراقی ص ۴۷۷.

[۲۹] داستانهای شگفت ص ۳۵۱ – کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۱۵.

[۳۰] داستانهای شگفت ص ۴۲۷ – کرامات الحسنینه ج ۱، ص ۱۲۶.

[۳۱] ترجمه‌ی دار السلام نوری ج ۲، ص ۱۶۳ – داستانهای شگفت ص ۴۲۸ – خاک بهشت ص ۱۲۹– کرامات الحسنینه ج ۱، ص ۱۳۰.

[۳۲] ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج ۲، ص ۱۶۳ – داستانهای شگفت ص ۴۲۹ – کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۳۲.

[۳۳] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۲۵۴، به نقل از دین ما، علمای ما ص ۱۵۴.

[۳۴] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۳۸۰.

[۳۵] داستانهای شگفت ص ۲۸۵ – کرامات الحسنیه ج ۲، ص ۱۲۷ – ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج ۴، ص ۳۶۰ – دار السلام مرحوم عراقی ص ۵۰۰ – منتهی الامال ج ۱، ص ۸۴۰، راحهٔ الروح ص ۹۵.

[۳۶] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۰۱ – داستانهای شگفت ص ۲۸۴.

[۳۷] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۴۵۳.

[۳۸] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۴۶ به نقل از ترجمه‌ی خصائص الحسینیه ص ۶۳ – معالی السبطین ص ۱۰۱ به نقل از اسرار الشهادهٔ – راحهٔ الروح ص ۹۳ به نقل از ریاض القدس؛ در راحهٔ الروح ص ۱۶۸ می‌فرماید: کتاب جنتان مدهامتان قضیه‌ی چنار زرآباد را از نوشته‌ای نقل کرده، که احتمال می‌دهد از زمان سلطان حسین صفوی است. خون گریستن درخت چنار در زرآباد، تاکنون نیز به لطف امام حسین علیه‌السلام برقرار بوده است، بنا به گفته‌ی دوستان اینجانب، در محرم ۱۴۲۱ ه ق. نیز در شب عاشورا خون باریده است. خداوند این معجزه‌ی ملموس را تا روز ظهور حضرت بقیهٔ الله الاعظم ارواحنا فداه برای شیعیان باقی بدارد.

[۳۹] داستانهای شگفت ص ۱۸۱ – کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۳۵.

[۴۰] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۸۹ به نقل از ریاض الشهادهٔ – راحهٔ الروح ص ۹۳.

[۴۱] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۸۶ به نقل از ریاض الاحزان – راحهٔ الروح ص ۹۱.

[۴۲] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۷۳ به نقل از ریاض الشهادهٔ – راحهٔ الروح ص ۹۲.

[۴۳] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۳۶۵.

[۴۴] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۵۸۲.

[۴۵] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۵۵۴ به نقل از کتاب «درگاه حضرت عباس علیه‌السلام» که به زبان اردو است. خصوصیات و تصویر این «درگاه مقدس» در کتاب چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۳۰۱ آمده است.

[۴۶] کرامات العباسیه ص ۹۱ به نقل از کرامات الصالحین ص ۲۸۶.

[۴۷] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۲۱، به نقل از دارالسلام ص ۵۳۶ – معالی السبطین ص ۹۹ به نقل از اسرار الشهادهٔ – راحهٔ الروح ص ۹۴.

[۴۸] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۵۶ – ترجمه‌ی دار السلام نوری ج ۲، ص ۳۱۱، به نقل از انوارالمضیئه ج ۱، باب ۳.

[۴۹] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۱۱ – کرامات العباسیهٔ ص ۱۵۷.

[۵۰] ترجمه‌ی دار السلام نوری ج ۲، ص ۲۶۴.

[۵۱] کرامات العباسیه ص ۱۹۸ به نقل از داستانهای جالب ص ۲۵۴.

[۵۲] ترجمه‌ی دارالسلام نوری، ج ۱، ص ۲۲۳ – معالی السبطین ج ۲، ص ۱۴۵.

[۵۳] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۶۵ از خصائص العباسیه کلباسی ص ۲۲۱.

[۵۴] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۸۷.

[۵۵] داستانهای شگفت ص ۲۴۲.

[۵۶] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۷۰ به نقل از معجزات و کرامات، نوشته‌ی آیت الله حاج میرزا هادی خراسانی ص ۴۷.

[۵۷] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۷۰ – این قضیه توسط آقای غروی به نقل از آیت الله حاج شیخ مجتبی لنکرانی قدس سره با عباراتی دیگر نقل شده است و در چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۶۲۲ آمده است.

[۵۸] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۶۸ به نقل از شخصیت حضرت ابوالفضل العباس ص ۵۷ و اسرار الشهادهٔ ص ۳۲۵ – کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۴۶ به نقل از زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام – کبریت احمر ص ۱۶۵ – معالی السبطین، ج ۱،

ص ۲۷۷ – خصائص العباسیه مرحوم کلباسی ص ۲۱۶.

[۵۹] چهره‌ی درخشان ۲، ص ۶۵۵.

[۶۰] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۶۵۰.

[۶۱] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۶۲۳.

[۶۲] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۹۵.

[۶۳] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۳۰۶، به نقل از وقایع الایام خیابانی و به نقل از الکلام یجر الکلام مرحوم آیت الله زنجانی – کرامات العباسیة ص ۱۳۰ – وقایع الایام ص ۴۸۵.

[۶۴] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۹۱.

[۶۵] دار السلام مرحوم عراقی ص ۴۶۸.

[۶۶] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۶۵۰.

[۶۷] معجزات الرسول و الائمة من مراقد اولاد الائمة علیهم‌السلام تألیف ملا رضا ترک آبادی کاشانی.

[۶۸] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۶۲۴.

[۶۹] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۷۵، به نقل از کتاب باب الحوائج، ص ۲۸۴.

[۷۰] ترجمه‌ی دارالسلام نوری، ج ۱، ص ۲۲۱.

[۷۱] خاک بهشت، ص ۱۱۲، به نقل از مناقب، ج ۴، ص ۶۴ و بحار ج ۴۵، ص ۴۰۱.

[۷۲] خاک بهشت ص ۱۲۲، به نقل از معجزات و کرامات ص ۱۹۵.

[۷۳] موسی بن عیسی حاکم و فرمانروای کوفه بوده است؛ خاک بهشت ص ۱۱۱ به نقل از عوالم ج ۱۷، ص ۷۲۰.

[۷۴] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۶۷ به نقل از تحفة المجالس. – خاک بهشت ص ۱۱۰ به نقل از بحار، ج ۴۵، ص ۳۹۹ و عوالم ج ۱۷ ص ۷۱۷ و هر دو به نقل از امالی شیخ طوسی قدس سره ج ۱، ص ۳۲۷ و خرائج ص ۸۷۳ و مناقب ج ۴، ص ۶۴ – وقایع الایام ص ۱۶۶ – معالی السبطین ص ۷۵ – راحة الروح ص ۱۰۴ – تحفة الحسینیة ج ۲، ص ۴۶۵.

[۷۵] کرامات الحسینیة، ج ۱، ص ۲۷۰ به نقل از امالی شیخ طوسی – خاک بهشت ص ۱۱۵ به نقل از مناقب ج ۴، ص ۶۴ و خرائج ص ۸۷۳ و بحار ج ۴۵، ص ۳۹۹ و عوالم ج ۱۷، ص۷۱۶ به نقل از امالی شیخ طوسی ج ۱، ص ۳۲۷ – وقایع الایام ص ۱۶۵ – معالی السبطین ص ۷۵ – تحفة الحسینیة ج ۲، ص ۴۶۵.

[۷۶] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۳۶۰.

[۷۷] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۶۴۰.

[۷۸] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۵۸۷.

[۷۹] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۶۵ حضائص العباسیة کلباسی ص ۲۳۲.

[۸۰] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۶۵۲.

[۸۱] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۸۳ به نقل از تاریخ تکایا و عزاداری قم ص ۲۲۳.

[۸۲] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۶۴۴ به نقل از ارمغان مور ج ۱۱، ص ۱۸۲ نوشته‌ی حاج شیخ حسن بصیری.

[۸۳] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۷۴.

[۸۴] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۳۶۱.

[۸۵] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۷۲.

[۸۶] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۷۴.

[۸۷] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۶۶۵.

[۸۸] چهره‌ی درخشان ج ۲ ص ۶۴۲.

[۸۹] کرامات العباسیهٔ، ص ۶۰.

[۹۰] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۳۶۲.

[۹۱] چهره درخشان ج ۱، ص ۵۷۶.

[۹۲] کرامات الحسینیهٔ ج ۲، ص ۲۷ – دار السلام عرافی، ص ۵۰۷.

[۹۳] کرامات الحسینیهٔ ج ۲، ص ۳۲ – دارالسلام عراقی ص ۵۰۸.

[۹۴] ای کاش در زمان حاضر نیز عده‌ای همچون آن بزرگوار بودند، تا بعضی از خوش صدایان به نام مداح و مرثیه خوان، تخیلات خود را به عنوان ذکر اهل بیت رضوان الله تعالی علیه نخوانند! و این گونه مجالس وبال گردن ذاکر و مستمع و بانی نگردد.

[۹۵] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۴۹۴.

[۹۶] کرامات العباسیه ص ۱۱۲ به نقل از معجزات و کرامات ص ۴۷ – الوقایع و الحوادث ج ۳، ص ۴۵– قسمت اول این داستان در چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۶۹ ذکر شده است.

[۹۷] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۹۸.

[۹۸] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۶۷ به نقل از معجزات و کرامات آیت الله خراسانی ص ۴۴ و زندگانی پرچمدار کربلا ص ۹۴ – کرامات العباسیهٔ ص ۱۰۸ به نقل از الوقایع و الحوادث ج ۳، ص ۴۴.

[۹۹] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۹۲.

[۱۰۰] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۵۱.

[۱۰۱] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۲۴۰ به نقل از آثار ص ۴۱.

[۱۰۲] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۶۳.

[۱۰۳] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۳۸۴.

[۱۰۴] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۶۴۹.

[۱۰۵] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۷۷.

[۱۰۶] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۶۸.

[۱۰۷] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۳۲۸ به نقل از شخصیت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام ص ۶۵ – ترجمه دار السلام نوری ج ۲، ص ۲۴۱ – کبریت احمر ص ۱۶۵ – خصائص العباسیهٔ ص ۲۲۰.

[۱۰۸] داستانهای شگفت ص ۲۳۰ – کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص ۷۷.

[۱۰۹] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۸۴.

[۱۱۰] داستانهای شگفت ص ۲۳۷ – کرامات الحسینیه، ج ۱، ص ۸۰.

[۱۱۱] کرامات الحسینیه، ج ۲، ص ۱۱.

[۱۱۲] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۳۷۳.

[۱۱۳] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۶۲ به نقل از توسلات ص ۸۰ – استاد بزرگوار، حضرت آیهٔ الله العظمی اسماعیل پور مد ظله، این قضیه را بدون واسطه از مرحوم میرزا مهدی بروجردی قدس سره نقل فرمودند.

[۱۱۴] کرامات الحسینیهٔ ج ۲، ص ۱۶۲ به نقل از زندگانی عشق ص ۲۲۶.

[۱۱۵] توضیح مطلب آنکه: گاهی چشم انسان باز می‌شود و ملکوت بعضی از اشیاء را می‌بینند. اینکه شخصی بتواند بعضی از انسانها را با صورت باطنی و حیوانی آنها ببیند، نمونه‌های فراوانی در عالم داشته و دارد. ابوبصیر در هنگام طواف از امام صادق علیه‌السلام سؤال می کند: جعلت فداک یابن رسول الله (ص)! یغفر الله لهذا الخلق؟ ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، فدایت گردم، آیا خدا همه‌ی این مردم را می‌آمرزد؟! حضرت فرمودند: یا ابابصیرا! ان اکثر من تری قردهٔ و خنازیر، ای ابابصیر، بیشتر افرادی که می‌بینی، میمون و خوک هستند! ابوبصیر گفت: ارنیهم؟ آنها را به من بنمایان!، سپس ابوبصیر می گوید: فتکلم بکلمات ثم امریده علی بصری فرأیتهم قردهٔ و خنازیر! فهالنی ذکل، ثم امر یده علی بصری فرأیتهم کما کانوا... پس حضرت امام صادق علیه‌السلام کلماتی را بر زبان جاری ساختند و دست مبارکشان را بر چشمم کشیدند، پس مردم را به صورت میمون و خوک دیدم! پس این منظره مرا متوحش ساخت، سپس آن حضرت دست بر چشمم کشیدند و دوباره آن مردم را به صورت خودشان دیدم. (میزان الحکمهٔ، ج ۲، ص ۲۷۱، حدیث ۵، ص ۳۲۹ به نقل از بحار ج ۴۷ ص ۷۹) حضرت آیهٔ الله حاج شیخ جواد کربلایی - صاحب کتاب شریف الانوار الساطعهٔ - نقل می کردند که یکی از عرفا در پایان قنوت نمازش با صدای آهسته دعایی می‌خواند و چون شاگردانش نزدیک رفتند و دقت کردند، متوجه شدند که می گوید: «اللهم اجعل هذا الحمار انسانا، هنگامی که شاگردانش با اصرار از سر این دعا پرسیدند، گفت: مرحوم ملا حسینقلی همدانی در هنگام بیرون آمدن از حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با شتاب فراوان راه می‌رفت، وقتی سر آن را سؤال کردم، متوجه شدم که ایشان در آن لحظه، مردم را به صورت دیگری می‌بیند! پس ایشان را قسم دادم و اصرار کردم که در آن هنگام، مرا به چه صورتی می‌بینید؟ ایشان با معذرت خواهی فرمود: شما را به شکل الاغی می‌بینم. و از آن روز من در قنوت نمازم از خدا می‌خواهم که این الاغ را انسان کند! همچنین حضرت آیهٔ الله علامه‌ی میرجهانی صاحب تألیفات عدیده که یکی از اعجوبه‌های قرن اخیر بودند، می‌فرمودند: در زمان طلبگی در اصفهان، به مدت چند روز پولی در بساط نبود و من و رفیق هم حجره‌ام فقط با زردک (هویج زرد) سد جوع می کردیم و از مدرسه خارج نمی‌شدیم، تا اینکه زردکها تمام شد و ما گرسنه‌تر از قبل مانده بودیم. در این هنگام از مدرسه خارج شدم تا برای طلب روزی فکری کنم. ولی ناگهان دیدم بازار اصفهان، مملو از حیوانات اهلی و وحشی است و بعضی از آنها به من سلام می کردند! فقط در دو مغازه دو انسان دیدم! پس از اینکه چند قدمی از مدرسه دور شده بودم، با کمال ترس و وحشت به مدرسه باز گشتم و نزد استاد رفتم و گفتم: چرا این همه حیوان در بازار هستند؟ استاد که حالت ترس و وحشت مرا دید، مرا نزد خود نشاند و از زیر تشک خود پولی برداشت و به خادم مدرسه داد تا سیراب شیردان پخته بخرد. خادم مدرسه یک کاسه سیراب، شیردان خرید و به اطاق استاد آورد. استاد به من فرمود: میر جهانی، سیراب شیردان بخورا من گفتم: نمی‌خورم، چون احتمال شبهه در آن می‌دهم و پزنده‌ی آن بی‌مبالات است و مردم آن را دیده‌اند و بوی آن را استشمام کرده‌اند و... حضرت استاد با تغیر گفت: من به تو امر می کنم، من حق استادی بر گردن تو دارم. زود باش بخورا علامه‌ی میر جهانی فرمودند: فقط سه چهار لقمه خوردم و سپس استاد گفت: اگر نمی‌خواهی بخوری، نخورا اکنون برخیز به بازار بروا دیگر حیوانی در بازار نخواهی دید!، مرحوم میرجهانی فرمودند: این بار از در مدرسه خارج شدم و به بازار آمدم و همه‌ی مردم، انسان بودند!.

[۱۱۶] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۹۷ به نقل از ملاقات با امام زمان، ج ۱، ص ۲۹۱.

[۱۱۷] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۵۴۲ به نقل از راهی به سوی نور نوشته‌ی علیرضا نعمتی ص ۸۱ چاپ اول.

[۱۱۸] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۰۰، در اینجا لازم است که دو نکته در مورد اطعام در مجالس امام حسین علیه‌السلام تذکر داده شود: نکته‌ی اول: حضرت آیهٔ الله العظمی اسماعیلپور دام ظله الوارف می‌فرمودند: اگر افرادی که اهل فسق و فجور هستند و حتی تارک الصلوهٔ هستند، در مجلس امام حسین علیه‌السلام شرکت می کنند، آنها را آنچنان احترام کنید که مرجع تقلیدتان را احترام

می کنید. سپس فرمودند: حتی افرادی هستند که اضافه بر فسق و فجور، حتی در عزاداریها و سینه زنی نیز شرکت نمی کنند، بلکه فقط برای خوردن ناهار یا چای به مجلس امام حسین علیه‌السلام می‌آیند، از آنها نیز چنان احترام کنید، که از مرجع تقلیدتان احترام می کنید، زیرا همین چای یا غذا باعث می‌شود که آنها در آینده، توفیق توبه پیدا کنند یا لااقل یک شیعه‌ی فاسق باقی بمانند و کمونیست نشوند. نکته‌ی دوم: علامه‌ی سید کاظم قزوینی قدس سره فرمودند: روزی نزد مرحوم آیت الله خاقانی (که در یکی از حجره‌های صحن بزرگ حضرت معصومه علیهاالسلام مدفون هستند) بودم. ایشان قرار بود در منزلشان برای امام حسین علیه‌السلام اطعام کنند، شخصی نمونه‌ی یک نوع برنج ارزان قیمت را نزد ایشان آورد تا ایشان بپسندند. آیت الله خاقانی برنج را کف دست خود ریختند و به آن نگاه کردند و بوییدند و سپس با تغیر به آن شخص فرمودند: اگر بنا بود امام حسین علیه‌السلام را در منزل مهمان کنی، با این برنج از ایشان پذیرایی می کردی؟! سپس فرمودند: برای اطعام در جلسه‌ی امام حسین علیه‌السلام، باید بهترین چیزها را تهیه کرد، همان چیزهایی که با آن بتوان از خود امام حسین علیه‌السلام پذیرایی کرد. بنابراین، باید توجه داشته باشیم که مرغوبترین قند و بهترین چای و بهترین غذایی را که در توان ما است، جهت مصرف در مجالس حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام در نظر بگیریم، مخارجی که در عزای امام حسین علیه‌السلام انجام می‌شود، مانند قربانی کردن هابیل و قابیل است: اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما و لم یتقبل من الاخر....

[۱۱۹] داستانهای شگفت، ص ۳۶۱.

[۱۲۰] مرحوم آقای برقعی شخصی شوخ و خوش مشرب بودند و این جمله نیز یکی از جلوه‌های خوش مشربی ایشان، در عالم رؤیا بوده است.

[۱۲۱] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۴۵۷.

[۱۲۲] ترجمه‌ی دار السلام مرحوم نوری ج ۲، ص ۲۳۲ – وقایع الایام ص ۳۸ – در اینجا تذکر این نکته لازم است که افراد سخنور و منبری و مداح و روضه خوان باید در انتخاب مطالب دقت کنند و به بیان شنیده‌های خود اکتفا نکنند. وای بر کسانی که گوهر عمر خود و مردم را تضییع می‌کنند و تخیلات خود را به عنوان ذکر مصیبت اهل بیت علیهم‌السلام می‌خوانند، وای بر شعرایی که اشعاری می‌سرایند که مقام معصومین علیهم‌السلام در آن اشعار، زیر پا نهاده می‌شود. وای بر کسانی که در انتخاب شعرها، با علما و اهل خبره مشورت نمی‌کنند. وای بر صاحبان مجالس عزا، که بدون هیچ گونه مشورت و دقتی، از هر کسی که هوس دارند دعوت می‌کنند و چه بسا پول خود و وقت مردم را تباه می‌سازند و ضربه‌های جبران ناپذیر بر عقاید مردم وارد می‌کنند!.

[۱۲۳] ترجمه‌ی دار السلام نوری ج ۲، ص ۲۳۱ – وقایع الایام ص ۳۷.

[۱۲۴] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۴۹ به نقل از زندگانی عشق ص ۲۰۹ و به او به نقل از دارالسلام مرحوم نوری ج ۱، ص ۲۱۴ از امالی مفید نیشابوری – معالی السبطین ص ۱۰۲ – منتهی الامال ج ۱، ص ۸۴۳ از مناقب ابن‌شهر آشوب و امالی مفید نیشابوری.

[۱۲۵] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۴۳ به نقل از ظرافهٔ الاحلام – معالی السبطین ص ۱۰۲ – منتهی الامال ج ۱، ص ۸۴۳ به نقل از دیوان سید نصرالله حائری.

[۱۲۶] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۷۸ به نقل از منتهی الامال – ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج ۲، ص ۲۸۴.

[۱۲۷] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۵۳ به نقل از نغمه‌هایی از بلبل بوستان حضرت مهدی، ج ۳، ص ۱۹۸.

[۱۲۸] کرامات العباسیه ص ۵۷ به نقل از سردار کربلا ص ۲۸۹.

[۱۲۹] کرامات العباسیه ص ۳۰، به نقل از مقتل الحسین علیه‌السلام.

[۱۳۰] کرامات العباسیه ص ۷۸ به نقل از شخصیت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام ص ۱۲۴.

[۱۳۱] رمز المصیبهٔ ج ۳، برگرفته از صفحات ۱۴ تا ۲۴.

[۱۳۲] داستانهای شگفت ص ۲۵۵ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۹۷.

[۱۳۳] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۲۷۶ به نقل از دارالسلام مرحوم نوری ص ۴۳۹ - کبریت احمر ص ۱۲۳ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۷ - دارالسلام مرحوم عراقی ص ۴۳۷ - معالی السبطین ج ۱، ص ۹۸ به نقل از اسرار الشهادهٔ - سحاب رحمت ص ۹۴.

[۱۳۴] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۳۱۱ به نقل از سردار کربلا ترجمه «العباس» مرحوم مقرم ص ۲۶۴ - کرامات العباسیه ص ۵۱ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۵۵ به نقل از زندگانی حضرت عباس علیه‌السلام - در بعضی اسناد گفته شده است که مخیلف به خواب رفت و این قضایا در عالم رؤیا روی داد، رجوع کنید به سحاب رحمت ص ۵۱۴ اما در بعضی از اسناد مانند «کرامات الحسینیهٔ» حالتی بین خواب و بیداری ذکر شده است.

[۱۳۵] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۳۴۸.

[۱۳۶] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۳۸۹.

[۱۳۷] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۴۸۶.

[۱۳۸] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۵۵۱.

[۱۳۹] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۸۶.

[۱۴۰] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۲۸۲ به نقل از شهر حسین علیه‌السلام نوشته محمد باقر مدرس ص ۳۵۳-۳۶۷.

[۱۴۱] کرامات العباسیه ص ۱۰۵ به نقل از الوقایع و الحوادث ج ۳ ص ۴۱ و معجزات و کرامات ص ۴۸ - چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۶۶.

[۱۴۲] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۹۶ به نقل از حیاهٔ العباس علیه‌السلام ص ۱۰۰.

[۱۴۳] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۴۰۷.

[۱۴۴] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۶۳۸.

[۱۴۵] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۳۷۸.

[۱۴۶] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۴۴۲.

[۱۴۷] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۳۰۸ - دارالسلام عراقی ص ۴۰۵ - راحهٔ الروح ص ۱۱۶ - سحاب رحمت ص ۱۲۲.

[۱۴۸] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۵۴.

[۱۴۹] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۳۸۱.

[۱۵۰] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۳۵۷.

[۱۵۱] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۴۷۰.

[۱۵۲] ستاره‌ی درخشان ص ۲۸۲.

[۱۵۳] داستانهای شگفت ص ۳۹ - کرامات الحسینیه ج ۲ ص ۱۱۰.

[۱۵۴] دارالسلام عراقی ص ۵۳۹ - کرامات الحسینیهٔ ج ۲ ص ۱۶ - در کتاب داستانهای شگفت ص ۴۰ - خلاصه‌ای از این داستان آمده است.

[۱۵۵] داستانهای شگفت ص ۱۲۴ - کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص ۴۴.

[۱۵۶] چهره‌ی درخشان ج ۲ ص ۴۹۸.

[۱۵۷] ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج ۲، ص ۲۴۱ - کلمه‌ی طیبه ص ۴۴۴.

[۱۵۸] داستانهای شگفت انگیز ص ۱۳۳ به نقل از نشان از بی نشانها ص ۲۷ و تربت امام حسین ص ۹۶.

[۱۵۹] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۳۷۷.

[۱۶۰] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۳۷۹.

[۱۶۱] چهره‌ی درخشان ج ۱ ص ۴۳۸.

[۱۶۲] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۴۳۸.

[۱۶۳] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۴۹۴.

[۱۶۴] کرامات العباسیهٔ ص ۱۲۱ به نقل از الوقایع و الحوادث ج ۳، ص ۳۶ - چهره‌ی درخشان ج ۱ ص ۳۱۵ به نقل از قیام حق ص ۱۴۸ -.

[۱۶۵] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۲۵ به نقل از کشکول شمس.

[۱۶۶] کرامات العباسیه ص ۹۴ به نقل از الوقایع و الحوادث ج ۳، ص ۴۲ - قضیه‌ای شبیه به این داستان نیز در کرامات العباسیه ص ۸۴ به نقل از شخصیت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام ص ۵۳ آمده است - معالی السبطین ص ۲۷۶ - سحاب رحمت ص ۴۹۴.

[۱۶۷] چهره درخشان ج ۱ ص ۳۱۶ به نقل از قیام حق - کرامات العباسیه ص ۹۹ به نقل از الوقایع و الحوادث ج ۳ ص ۴۰.

[۱۶۸] داستانهای شگفت ص ۱۷۲- کرامات الحسینیهٔ ج ۱ ص ۵۹.

[۱۶۹] چهره درخشان ۲ ص ۴۳۸.

[۱۷۰] چهره درخشان ج ۲ ص ۵۰۶ به نقل از «درسی از مکتب حسین علیه‌السلام» نوشته‌ی آیت الله العظمی شیرازی.

[۱۷۱] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۸۸ - معالی السبطین ص ۱۰۳ به نقل از منتخب - سحاب رحمت ص ۹۹ به نقل از ریاض الشهادهٔ ج ۲، ص ۵۱.

[۱۷۲] کرامات العباسیه ص ۲۱ به نقل از معراج الاولیاء ص ۷۵.

[۱۷۳] کرامات العباسیه ص ۲۶ به نقل از معراج الاولیاء ص ۹۲.

[۱۷۴] کرامات العباسیه ص ۳۸ به نقل از مردان علم در میدان عمل ج ۷ ص ۶۹.

[۱۷۵] چهره‌ی درخشان ج ۱ ص ۳۲۲ به نقل از عدل گستر جهان ص ۳۳۴ - کرامات العباسیه ص ۸۷ به نقل از کرامات الصالحین ص ۲۳۱.

[۱۷۶] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۸۶ - خزینه الجواهر ص ۵۹۲ - خاک بهشت ص ۱۰۷ به نقل از اسرار الشهادهٔ ص ۱۶۰-۱۵۹ و قصص العلماء ص ۳۲۲ - دارالسلام مرحوم عراقی ص ۵۱۸ - معالی السبطین ص ۷۱.

[۱۷۷] خاک بهشت ص ۱۰۹.

[۱۷۸] کرامات الحسینیه ج ۱ ص ۲۰۸ به نقل از مجالس المؤمنین - داستانهای شبیه به این داستان در ترجمه‌ی دارالسلام نوری ره ج ۲، ص ۹۳ و ص ۱۶۲ - و همچنین در کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۰۲ نقل شده است.

[۱۷۹] این بزرگوار در شب تاسوعای ۱۳۲۱ دعوت حق را لبیک گفتند، روح پر فتوحشان بر سر خوان احسان امام حسین علیه‌السلام میهمان باد.

[۱۸۰] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۴۲ به نقل از ملاقات با امام زمان علیه‌السلام، ج ۲، ص ۷۵ - کرامات الحسینیهٔ ج ۲، ص ۲۰۳.

[۱۸۱] ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم نوری ج ۲، ص ۲۸۵ - دارالسلام عراقی ص ۵۰۲ - وقایع الایام ج ۱ ص ۱۰.

[۱۸۲] سحاب رحمت ص ۸۹ - وقایع الایام ص ۱۲ - معالی السبطین ص ۹۷ به نقل از اسرار الشهادهٔ.

[۱۸۳] کرامات الحسینیه (چاپ اول) ج ۱، ص ۱۰۸ به نقل از جامع الدرر.- ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم نوری ج ۲، ص ۱۷۳ - سحاب رحمت ص ۱۱۳ به نقل از دارالسلام مرحوم نوری ج ۲، ص ۱۶۲ و منتخب التواریخ ص ۷۵۵.

[۱۸۴] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۲۱ به نقل از «پند تاریخ» - ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم حاجی نوری قدس سره ج ۲، ص ۱۵۸ - در دارالسلام مرحوم عراقی ص ۳۴۵ و برخی اسناد دیگر این قضیه بصورت مبسوطتر بیان شده است و در آنجا می‌فرماید: او در عالم بیداری دید که امام حسین علیه‌السلام و دو نفر از حرم مطهر بیرون آمدند و در آخر ایوان شریف ایستادند و این مطلب را فرمودند. - کلمه‌ی طیبه ص ۱۳۴ - معالی السبطین ص ۸۸ به نقل از اسرار الشهادهٔ - راحهٔ الروح ص ۱۵۷ - سحاب رحمت ص ۱۱۷.

[۱۸۵] ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج ۲، ص ۱۵۹.

[۱۸۶] کرامات الحسینیه ص ۵۹ به نقل از توسلات ص ۵۷.

[۱۸۷] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۵۸۶.

[۱۸۸] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۵۸.

[۱۸۹] ستاره‌ی درخشان شام ص ۲۷۰ - سحاب رحمت ص ۷۷۷.

[۱۹۰] کرامات العباسیه ص ۱۴۴، به نقل از زندگانی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام ص ۶۲.

[۱۹۱] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۳۲، به نقل از منهاج البیان علی نهج الاخبار و القرآن ص ۲۴ تألیف شیخ علی قرنی گلپایگانی.

[۱۹۲] ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج ۲، ص ۹۹ - وقایع الایام خیابانی ج ۱، ص ۸.

[۱۹۳] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۵۱۳.

[۱۹۴] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۷۹.

[۱۹۵] کرامات العباسیه ص ۱۵۴، به نقل از باب الحوائج علیه‌السلام ص ۲۸۶ - چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۲۱.

[۱۹۶] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۱۹ به نقل از سردار کربلا ص ۲۶۰ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۴۷ به نقل از زندگانی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام.

[۱۹۷] کرامات الحسینیه، ج ۱، ص ۲۶۳، به نقل از پند جاوید.

[۱۹۸] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۳۵۷.

[۱۹۹] داستانهای شگفت ص ۲۴۶ - کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص ۸۳.

[۲۰۰] کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص ۹۱، به نقل از راحهٔ الروح یا کشتی نجات.

[۲۰۱] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۴۰ - دارالسلام عراقی ص ۴۸۸.

[۲۰۲] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۶۸ - کرامات العباسیه ص ۲۰۰ به نقل از دستانهای جالب ص ۲۵۳.

[۲۰۳] کرامات الحسینیهٔ ج ۲، ص ۷۷، به نقل از توسلات ص ۱۳۳.

[۲۰۴] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۲۱.

[۲۰۵] داستانهای شگفت ص ۱۵۳ - کرامات الحسینیهٔ ج ۲، ص ۱۲۲.

[۲۰۶] داستانهای شگفت ص ۵۰، کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۳۷.

[۲۰۷] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۴۰۰.

[۲۰۸] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۹۳.

[۲۰۹] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۵۳۴.

[۲۱۰] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۵۹ به نقل از پند جاوید.

[۲۱۱] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۹۱.

[۲۱۲] داستانهای شگفت ص ۹۲ - کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۱۷.

[۲۱۳] داستانهای شگفت ص ۲۹۰ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۰۳.

[۲۱۴] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۶۶ به نقل از توسلات ص ۱۱۴.

[۲۱۵] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۹۷.

[۲۱۶] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۷۴.

[۲۱۷] داستانهای شگفت ص ۲۹۹ - کرامات الحسینیه ج ۱ ص ۷۵.

[۲۱۸] کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص ۱۸۱ به نقل از کشکول شمس - کبریت احمر ص ۱۶۵.

[۲۱۹] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۶۵ به نقل از ملاقات با امام زمان ج ۲، ص ۲۲۹.

[۲۲۰] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۶۹ به نقل از نجم الثاقب مرحوم نوری قدس سره.

[۲۲۱] کرامات الحسینیهٔ ج ۲، ص ۷۳ به نقل توسلات ص ۱۱۶.

[۲۲۲] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۴۵ به نقل از زندگانی عشق ص ۲۱۰ - خزینهٔ الجواهر ص ۵۹۳ به نقل از زهرالربیع.

[۲۲۳] داستانهای شگفت ص ۲۲۸ - کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص ۶۹.

[۲۲۴] کراما الحسینیه ج ۱، ص ۵۲، به نقل از معجزات الائمهٔ.

[۲۲۵] داستانهای شگفت ص ۴۶۴ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۳۴.

[۲۲۶] ترجمه دارالسلام مرحوم نوری ج ۲، ص ۲۷۷.

[۲۲۷] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۲۴۳، به نقل از زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام - چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۳۰۴، به نقل از زندگانی و شخصیت شیخ انصاری ص ۹۲ (با تفاوت اندکی) - کبریت احمر ص ۴۱۱، ص ۱۶۵ - خصائص العباسیه مرحوم کلباسی ص ۲۱۵ - سحاب رحمت ص ۵۱۵ - دارالسلام عراقی ص ۵۴۹.

[۲۲۸] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۵۱۹.

[۲۲۹] چهره‌ی درخشان ج ۲، ص ۵۰۵، به نقل از گلستان معارف ج ۲، ص ۱۷۶.

[۲۳۰] چهره‌ی درخشان ج۱، ص ۳۲۱، به نقل از مفاتیح الجنهٔ ص ۲۲۶ - کرامات العباسیهٔ ص ۱۴۸ به نقل از منهاج السرور ج ۳، ص ۲۴۴ و جامع الدرر ج ۲، ص ۴۰۷ - در چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۳۳۲ قضیه‌ی دیگری از به زبان آمدن طفل در رحم مادر به اعجاز حضرت عباس علیه‌السلام بیان شده است.

[۲۳۱] چهره‌ی درخشان ج ۱، ص ۴۵۱، کرامات العباسیه ص ۱۷۱.

[۲۳۲] چهره درخشان، ج ۱، ص ۳۲۴.

[۲۳۳] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۶۳۹ - در همین کتاب ص ۶۴۶ نیز قضیه‌ی دیگری نظیر همین قضیه از ارمغان مور ج ۱۴، ص ۱۸۳ نقل شده است. که در آن قضیه، مرد به عنوان صلح دهنده در زد و خوردی وارد می‌شود و دست او بوسیله‌ی خنجر یکی از آنها قطع می‌گردد، و پس از مدتی همان زن را به عقد او (به عنوان محلل) درمی‌آورند! و آن دو تصمیم می‌گیرند که با هم زندگی کنند.

[۲۳۴] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۸۸.

[۲۳۵] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۸۱ - کرامات العباسیهٔ ص ۱۷۶.

[۲۳۶] داستانهای شگفت ص ۲۸۲ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۰۰.

[۲۳۷] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۳۱۷، به نقل از معجزات و کرامت ص ۴۴.

[۲۳۸] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۸۳.

[۲۳۹] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۷۷.

[۲۴۰] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۹۶.

[۲۴۱] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۳۷۸.

[۲۴۲] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۷۹.

[۲۴۳] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۵۵.

[۲۴۴] وای به حال کسانی که به خاطر کند ذهنی یا به سبب تنبلی، به جای اینکه مطالعه کنند و دین مأثور را برای مردم بگویند، یا از روی کتاب مصیبت بخوانند، تخیلات خود را برای مردم بیچاره و ایتام آل محمد علیهم‌السلام بیان می کنند! ای کاش هر گوینده و مداحی از این سرگذشت شگفت‌انگیز درس گیرد و بداند که چون مرحوم شوشتری، دین را از آبروی خود محترمتر می‌دانست! مورد توجه حضرات معصومین علیهم‌السلام واقع شد.

[۲۴۵] ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج ۲، ص ۲۹۶، - کرامات الحسینیهٔ ج ۲، ص ۴۳، به نقل از آیات بینات فی حقیقهٔ بعض المنامات نوشته‌ی علامه حاج شیخ محمد تقی شوشتری و ترجمه‌ی خصائص الحسینیهٔ ص ۲۰.

[۲۴۶] کرامات مرعشیه به نقل از «قبسات» ص ۱۰۲ و شهاب شریعت ص ۲۸۹ و «بر ستیغ نور» ص ۸۰، این قضیه به اختصار و تفاوت در کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۲۱۸ آمده است.

[۲۴۷] داستانهای شگفت ص ۳۴۸ - کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص ۱۰۹ و ص ۱۱۷.

[۲۴۸] ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم نوری ج ۲، ص ۱۵۶.

[۲۴۹] کرامات العباسیه ص ۴۲.

[۲۵۰] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۲۶.

[۲۵۱] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۴۴ - کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۸۲، به نقل از توسلات ص ۱۳۵ - در چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۵۹۲ نیز قضیه‌ی دیگری شبیه به این قضیه آمده است.

[۲۵۲] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۲۶.

[۲۵۳] داستانهای شگفت ص۴۳۷ - کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص ۱۲۱.

[۲۵۴] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۳۱.

[۲۵۵] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۵۷، به نقل از یادداشتهای آقای قحطانی و او به نقل از کتاب «فتح و فرج».

[۲۵۶] کرامات العباسیه ص ۱۱۸ به نقل از الوقایع والحوادث ج ۳، ص ۳۹.

[۲۵۷] چهره‌ی درخشان، ج ۲، ص ۵۶۳، به نقل از کتاب «معجزات هند» کتابخانه‌ی ناصریه‌ی میرحامد حسین هندی قدس سره لکنهو.

[۲۵۸] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۲۷.

[۲۵۹] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۶۰.

[۲۶۰] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۵۶.

[۲۶۱] کرامات العباسیهٔ ص ۲۲۹، به نقل از نماز شام غریبان ص ۹۳.

[۲۶۲] ستاره‌ی درخشان شام ص ۳۳۰، به نقل از شیفتگان حضرت مهدی علیه‌السلام ۱۴۵، و به نقل از العبقری الحسان.

[۲۶۳] ستاره‌ی درخشان شام، ص ۳۳۵، به نقل از کبریت احمر ص ۸۵، چاپ اسلامیه.

[۲۶۴] ستاره‌ی درخشان شام، ص ۳۳۵، به نقل از وقایع الایام خیابانی.

[۲۶۵] ستاره‌ی درخشان شام ص ۳۳۰، به نقل از شیفتگان حضرت مهدی علیه‌السلام ج ۱، ص ۲۵۱.

[۲۶۶] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۴۰، داستانهای شگفت ص ۵۸.

[۲۶۷] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۶۸، به نقل از خاتون دو سرا ص ۳.

[۲۶۸] ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم نوری ج ۲، ص ۱۶۸ - ستاره‌ی درخشان شام ص ۳۲۶، به نقل از ریاحین الشریعهٔ ج ۳، ص ۱۶۴ - سحاب رحمت ص ۸۳۱.

[۲۶۹] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۵۵، به نقل از توسلات ص ۵۱ - ستاره‌ی درخشان شام ص ۳۲۷.

[۲۷۰] ستاره درخشان شام ص ۳۲۹، به نقل از مجموعه‌ی انوار علمی معصومین علیهم‌السلام نوشته‌ی شیخ علی فلسفی ص ۶۵.

[۲۷۱] ستاره‌ی درخشان شام ص ۱۱، به نقل از منتخب التواریخ (چاپ اسلامیه) ص ۳۸۸ - سحاب رحمت ص ۷۷۴ به نقل از منتخب التواریخ، در سحاب رحمت ص ۷۷۶، به نقل از معالی السبطین ج ۲، ص ۱۰۱ این قضیه را به اختصار نقل می‌کند: فنزل فی قبرها و وضع علیها ثوبا لفهافیه و اخرجها؛ فاذا هی بنت صغیرهٔ دون البلوغ و کان متنها مجروحهٔ من کثرهٔ الضرب! این جملات دلالت دارد که سید ابراهیم و دیگران، بدن شریف آن حضرت را دیده‌اند و هنوز جای تازیانه‌ها و... بر آن بدن مطهر بوده است.

[۲۷۲] ستاره‌ی درخشان شام ص ۱۳، به نقل از کرامات و معجزات ص ۹ - سحاب رحمت ص ۷۷۶ به نقل از مقتل جامع مقرم ج ۲، ص ۲۰۸.

[۲۷۳] ستاره درخشان شام ص ۲۷۶.

[۲۷۴] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۸۴ به نقل از توسلات ص ۱۶۱ - ستاره‌ی درخشان شام ص ۲۶۷.

[۲۷۵] ستاره‌ی درخشان شام ص ۲۷۲.

[۲۷۶] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۸۸ به نقل از توسلات ص ۱۶۸ - ستاره‌ی درخشان شام ص ۲۶۱.

[۲۷۷] داستانهای شگفت ص ۱۸۳ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۶۳.

[۲۷۸] داستانهای شگفت ص ۱۸۳ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۶۵ - راحهٔ الروح ص ۹۳.

[۲۷۹] داستانهای شگفت ص ۴۷۰ - کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۶۶.

[۲۸۰] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۷۵ به نقل از توسلات ص ۸۸.

[۲۸۱] خاک بهشت ص ۱۱۶ به نقل از قصص العلماء ص ۴۴۷، و فوائد الرضویه ص ۶۹۵، داستانهای پراکنده ج ۱، ص ۲۷.

[۲۸۲] خاک بهشت ص ۱۱۶ به نقل از خزانهٔ الجواهر ص ۵۹۳ - این قضیه به گونه‌ای مبسوطتر در کرامات الحسنیه ج ۱، ص ۱۷۳، به نقل از «گنجینه‌های قرآن» ذکر شده است.

[۲۸۳] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۴۷۰.

[۲۸۴] کرامات العباسیه ص ۱۳۸، به نقل از مجموعه‌ی انوار ص ۲۳۰.

[۲۸۵] خاک بهشت ص ۱۲۰ به نقل از کریمه‌ی اهل بیت علیه‌السلام ص ۲۸۸.

[۲۸۶] خاک بهشت ص ۱۱۹ به نقل از منتهی المطلب ج ۱، ص ۴۶۱، وسائل ج ۲، ص ۷۴۲، بحار ج ۸۲، ص ۴۵ - کرامات الحسینیهٔ ج ۲، ص ۱۰۶ - خزینهٔ الجواهر ص ۲۴۳ - وقایع الایام ص ۱۶۱ به نقل از تظلم الزهراء -علیهاالسلام - کبریت احمر ص ۳۴۷ و ص ۴۶۲.

[۲۸۷] خاک بهشت ص ۱۱۷، به نقل از نجات الامهٔ ص ۱۶۲.

[۲۸۸] خاک بهشت ص ۱۱۸، به نقل از مستدرک الوسائل ج ۸ ص ۲۳۷.

[۲۸۹] داستانهای شگفت انگیز ص ۱۴۰.

[۲۹۰] کرامات الحسـینیه ج ۱، ص ۲۴۰ - خـاک بهشت ص ۱۱۴ به نقـل از دارالسـلام و به نقل از مفاتیـح الجنان ص ۴۸۴ - خزینهٔ الجواهر ص ۵۹۳ - ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج ۲، ص ۲۷۲.

[۲۹۱] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۱۸۶ - مفاتیح الجنان ص ۷۶۳ به نقل از نجم الثاقب مرحوم نوری.

[۲۹۲].

[۲۹۳] کرامات الحسینیهٔ ج ۲، ص ۲۴۲ به نقل از آثار شگفت ص ۴۸.

[۲۹۴] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۲۴۲ به نقل از آثار شگفت ص ۳۰.

[۲۹۵] چهره‌ی درخشان، ج ۱، ص ۵۰۰.

[۲۹۶] العبقری الحسان ج ۱، المسک الاذفر ص ۱۱۳ سحاب رحمت ص ۱۲۰.

[۲۹۷] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۳۲۱، به نقل از آثار شگفت ص ۱۹.

[۲۹۸] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۲۳۸ به نقل از آثار شگفت ص ۳۸.

[۲۹۹] ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم نوری ج ۲، ص ۲۶۸ - کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص ۲۱۰ - مفاتیح الجنان ص ۷۶۳.

[۳۰۰] کرامات الحسینیه ج ۲، ص ۲۲۹ به نقل از آثار شگفت ص ۶۰.

[۳۰۱] داستانهای شگفت ص ۳۳۴ - کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص ۱۰۶ - سحاب رحمت ص ۱۱۶.

[۳۰۲] کرامات الحسینیهٔ ج ۲، ص ۲۳۲، به نقل از آثار شگفت ص ۶۷.

[۳۰۳] کرامات الحسینیهٔ ج ۲، ص ۲۲۴ به نقل از آثار شگفت ص ۳۴.

[۳۰۴] کرامات الحسینیهٔ ص ۲۲۳ به نقل از آثار شگفت ص ۱۹.

[۳۰۵] کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص۴۷ - معالی السبطین ص ۹۸ به نقل از اسرارالشهادهٔ.

[۳۰۶] داستانهای شگفت ص ۴۰۳ - کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص ۱۱۸.

[۳۰۷] کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص ۳۳.

[۳۰۸] کرامات الحسینیهٔ ج ۲، ص ۲۵۶ به نقل از دین ما، علمای ما ص ۱۵۸.

[۳۰۹] داستانهای شگفت انگیز ص ۸۸ به نقل از حکایاتی از عنایات حسـینی ص ۵۲ و زبدهٔ الحکایات ص ۲۲۷ - کرامات الحسینیهٔ ج ۲، ص ۲۲۷، با اختصار.

[۳۱۰] سحاب رحمت، ص ۱۲۵.

[۳۱۱] کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص ۱۸۶ به نقل از کشکول شمس.

[۳۱۲] داستانهای شگفت ص ۴۰۸ - کرامات الحسینیهٔ ج ۲، ص ۱۲۹.

[۳۱۳] سحاب رحمت ص ۹۶ به نقل از اختر فروزان ص ۴۳۳ تألیف آقای شیخ محمد شریف رازی.

[۳۱۴] ترجمه دارالسلام نوری ج ۲، ص ۲۳۱ - کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص ۱۶۹ به نقل از داستانهای شگفت - وقایع الایام ص ۱۴ - سحاب رحمت ص ۸۸.

[۳۱۵] کرامات العباسیه ص ۷۷.

[۳۱۶] سحاب رحمت ص ۹۶ به نقل از عیون اخبار الرضا باب ۶۶ حدیث ۳۶ (خبر دعبل عند وفاته) و ریاض الشهادهٔ ج ۲، ص ۳۱۲ مجلس ۱۶ - کبریت احمر ص ۴۴۳.

[۳۱۷] کرامات الحسینیهٔ ج ۲، ص ۱۴۷، به نقل از زندگانی عشق، او به نقل از راه تکامل ج ۳، ص ۱۵۰.

[۳۱۸] کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص ۲۷۴.

[۳۱۹] کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص ۲۰۰، به نقل از تحفهٔ المجالس.

[۳۲۰] ترجمه‌ی دارالسلام محدث نوری ج ۲، ص ۱۶۲ - کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص ۱۹۳، به نقل از ثمرات الحیوهٔ - کبریت احمر ص ۴۱۶ به نقل از تحفهٔ المجالس - خاک بهشت ص ۱۲۴.

[۳۲۱] کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص ۱۹۶، به نقل از ثمرات الحیات - ترجمه‌ی دارالسلام محدث نوری ج ۲، ص ۱۶۱ - خاک بهشت ص ۱۲۸ - کلمه‌ی طیبه مرحوم نوری ص ۱۳۴.

[۳۲۲] ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم نوری ج ۲، ص ۱۶۲ - کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص ۱۹۱ - خاک بهشت به نقل از کلمه‌ی طیبه ص ۱۳۴.

[۳۲۳] کرامات الحسینیهٔ ج ۲، ص ۱۴۰، به نقل از زندگانی عشق ص ۱۸۵ - ترجمه‌ی دارالسلام محدث نوری، ج ۲، ص ۱۵۳ به نقل از دروع الواقیه مرحوم سید بن طاووس.

[۳۲۴] خاک بهشت ص ۱۲۳ - کبریت الاحمر ص ۴۹۱ به نقل از روضهٔ الحسینیهٔ - کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص ۱۹۷.

[۳۲۵] خزینهٔ الجواهر (مرحوم نهاوندی) ص ۵۶۲، به نقل از دارالسلام عراقی - خاک بهشت ص ۱۲۷ - دارالسلام عراقی ص ۴۷۳.

[۳۲۶] کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص ۱۷۸.

[۳۲۷] کرامات الحسینیهٔ ج ۱، ص ۲۳۲، به نقل از دارالسلام - معالی السبطین ص ۱۰۳، به نقل از اسرار الشهادهٔ.

[۳۲۸].

[۳۲۹] کرامات الحسینیه، ج ۱، ص ۲۳۴، به نقل از حدیقهٔ الشیعهٔ.

[۳۳۰] کرامات الحسینیه ج ۱، ص ۱۷۱ به نقل از رجال مامقانی.

۳۲. سوگواری بر امام حسین علیه السلام

مشخصات کتاب

زبان: فارسی

نویسنده: سید احمد موسوی

ناشر: سید احمد موسوی

نوع فایل: PDF

تعداد صفحات: ۲۵

حجم کتاب: ۳۵۶ کیلوبایت

مقدمه

فاجعه خون بار و غم‌انگیز شهادت سرور شهیدان، حضرت امام حسین (ع) اثری عمیق و تألمی جبران‌ناپذیر بر دل‌های امت اسلامی و آزاد اندیشان جهان نهاد.از روز دهم محرم سال ۶۱ ه.ق که این حادثه دل خراش روی داد تاکنون، امت اسلامی و دوست داران آن حضرت، در شهادت مظلومانه او و یارانش و اسارت اهل بیت گرامی پیامبر عزادار بوده و اشک ماتم ریخته‌اند.تشکیل مجالس سوگواری و خواندن مرثیه و نیز سرودن شعرهای جانگدازی که بیان کننده مظلومیت و حقانیت آن امام و منعکس کننده جنایت‌های بی نظیر و قساوت قلب دشمنان آن حضرت باشد، همواره از سوی مسلمانان مورد توجه بوده و اکنون به صورت، یکی

از کهن‌ترین «سنت»های تغییرناپذیر الهی در آمده است.بسیاری از حرکت‌های عظیم اجتماعی در تاریخ بشر (پس از شهادت امام حسین (ع)) از نهضت بزرگ امام حسین الهام گرفته و از همین مجالس آغاز شده است.سنت سوگواری بر امام حسین و یارانش از آغازین روزهای پس از شهادت آن امام همام پای گرفت و روز به روز بر غنای آن افزوده گشت.مرحوم شیخ مفید در کتاب «مجالس» و شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی در کتاب «امالی» در روایتی که سلسله سند آن به صورت پیوسته به ابراهیم بن راجه می‌رسد، می گویند: «نخستین کسی که در شهادت حسین بن علی (ع) مرثیه خواند، (مردی) از قبیله بنی سهم بن عود بن غالب بن عقبه بن عمرو السهمی بود.از سروده‌های او در «رثای» امام حسین این است: مررت علی قبر الحسین به کربلا ففاض علیه من دموعی غزیرهاو مازلت أرثیه و أبکی لشجوه و یُسْعِدُ عینی دمْعُها و زفیرُهاو بکیت من بعد الحسین عصایبا أطافت به من جانِبَیْها قبورُهاسلام علی اهل القبور به کربلاـ و قل لها منی سلامٌ یزورهاسلام بآصال العشی و باالضحی تؤدیه نکباءُ الریاح و مورها...»در کربلا به آرام‌گاه حسین (ع) گذر کردم. پس از چشمانم آبی بسیار جاری شد. تا زنده‌ام، برای حزن و اندوه حسین مرثیه می‌خوانم و اشک چشم و ناله هایم مرا یاری می کند. پس از حسین (ع) بر یاران او می گریم، آنانی که قبرهایشان به واسطه حسین از دو سمت طواف می‌شوند. سلام بر شهیدان گورستان سرزمین کربلا و بر اهل آن قبرستان، از من به آنان سلامی بازگو کن که آنان را زیارت کند. سلام به هنگام عصر، شب و روز در هنگامی که بادهایی از شمال شرقی می‌وزد و غباری که از باد برمی خیزد، آن را می‌رساند.»برخی از منابع، اشعار دیگری از شاعر یاد شده، نقل کرده که محتوای آن نشان می‌دهد در روزهای نخستین شهادت امام و پیش از به خاک سپرده شدن اجساد مطهر، آن را سروده بوده است.با گذشت زمان، برپایی مجالس سوگواری و سرودن شعر در رثای امام حسین (ع)، روز به روز قوت می گرفت.شاعران نام داری چون فرزدق، کمیت، دعبل خزاعی و... و اندیشه ورانی چون سیّدرضی، سید مرتضی، سید بحرالعلوم و دیگر صاحب نظران اسلامی چون اسماعیل بن عباد، خالد بن معدان، ابن حماد، ابومنصور بن علی القطیفی معروف به قطان، عبدالسلام‌بن محمد قزوینی بغدادی، صاحب بن عباد، عطیه کوفی، سفیان صوری، نقیب بغدادی، ابوالحسن علی بن احمد جرجانی و ده‌ها صاحب نظر دیگر که بیشتر آنان از اهل سنت و جماعت هستند، اشعار سودمندی در رثای امام حسین (ع) سروده‌اند.پیشوایان مذهب‌های فقهی چون امام ابوحنیفه، امام شافعی، امام مالک و امام احمد بن حنبل و شاگردان برجسته آنان، در عزای سرور شهیدان مرثیه خوانده‌اند. امام شافعی در سوگ امام حسین (ع) اشعاری سروده است که بخشی از آن را یاد می کنیم: «تأوَّه قلبی و الفواد کئیب و أرّق نوعی و السُّهادُ عجیبو ممّا نضی جسمی و شیَّب لمتی تصاریف ایامٍ لهنّ خطوبفَمَن مُبْلِغ عنّی الحسین رسالَة و ان کَرِهتها انفس و قلوبذبیح بلا جرمٍ کأنّ قمیصه سبیغٌ بماءٍ الأُرجوان خضیبفللسیف إعوالٌ و للرُّمح رَنّه و للخیل من بَعْدَ الصَّهیل نحیبتزلزلت الدنیا لآل محمد و کادت لهم صمّ الجبال تذوبو غارت نجوم و اقشعرّت کواکب و هتک استارٌ و شقَ جیوب یصلی علی المبعوث من آل هاشم و یغزی نبوه انّ ذا لعجیبقلبم آه کشید و دلم اندوه گین گردید. خوابم به بیداری منجر گردید و بیداری من عجیب بود. آنچه بدنم را لاغر کرد و موی سفیدم را سفیدتر نمود، حوادث روزهایی بود که بسیار دشوار و ترس آور است. پس چه کسی از من به حسین (ع) درستی رسالت او را می‌رساند؟ گرچه نفس‌ها و قلب‌ها(ی ناپاک) از آن کراهت دارد. کشته شده بی گناهی که پیراهنش با رنگ قرمز(خون بدنش) رنگین و خضاب گردید. پس برای شمشیر گریه‌ای با صدای بلند است و برای سر نیزه، نوحه و زاری و برای اسب‌ها ناله‌ای است. دنیا برای آل محمد به زلزله آمد، کوه‌ها برای آنان ندبه می کنند. ستاره‌های در ماتم و غوغا فرو رفته‌اند و موی بر تن کواکب راست شده و جامه بر تن دریده و گریبان چاک کرده‌اند. بر فرستاده شده‌ای از آل هاشم درودی می‌فرستند و با فرزندان او می‌جنگند. این عجیب است. اگر گناه من دوستی آل محمد است، پس هرگز از این گناه توبه نمی کنم. آنان شفیعان من در روز محشر هستند، هنگامی که برای نگاه کنندگان، دشواری من آوری باشد.سوگواری بر امام حسین (ع) تنها به آدمی زادگان اختصاص ندارد، بلکه جنیان نیز در ماتم آن شهید بزرگ عزاداری کرده و اشعاری سروده‌اند.متفکر شهید مرتضی مطهری در این باره گوید: «در قمقام، صفحات ۵۰۹ تا ۵۱۳،

قسمت زیادی از مراثی جنی‌ها به صورت شعر نقل شده است.»خاندان رسالت و پیشوایان معصوم شیعه نیز، بی تردید از ترویج کنندگان اصلی این سنت بوده‌اند. روضه‌های سوزناک حضرت زینب کبرا (س) و امام سجاد (ع) در دوران اسارت و پس از آن و نیز برگزاری مراسم سوگواری توسط امام باقر و امام صادق (ع) سند زنده این حقیقت است.از آنچه که بیان شد به خوبی فهمیده می‌شود، سنت سوگواری بر شهدای کربلا، از اوّلین روزهای بعد از حادثه آغاز شده و تا این زمان، لحظه به لحظه بر شور و حال آن اضافه گردیده است.بسیاری از بزرگان و صاحب نظران اسلامی - از فرق مختلف - در گسترش این سنت تلاش ورزیده و همواره به آن اهتمام داشته‌اند. اما در عین حال، برخی از دشمنان آل پیامبر (ص) که همیشه در تلاش بوده‌اند تا انوار الهی را خاموش نمایند، در کنار بعضی دیگر از عقاید دینی مذهبی مسلمین، سنت سوگواری بر امام حسین (ع) را نیز زیر سئوال برده‌اند.در میان این دسته، احمد تقی الدین ابن تیمیه که پایه گذار مبانی فکری و اعتقادی وهابیت بود، بیشترین لجاجت را به خرج داده است.ما در این نوشتار، نگاهی گذرا به دیدگاه ابن تیمیه (به عنوان علم‌دار مخالفت بااین سنت) و پیروان او می‌پردازیم. آن‌گاه به طرح مسئله سوگواری بر امام حسین می‌پردازیم و در آن از «جایگاه» سوگواری در کتاب و سنت، «سوگواری بر امام حسین در متون معتبر شیعه و سنی» سخن خواهیم گفت.

دیدگاه مخالفان سوگواری

«احمد تقی الدین ابن تیمیه» از جمله کسانی است که بیشترین مخالفت را با برگزاری سوگواری بر امام حسین ابراز کرده است.او برای این‌که عزاداری بر امام حسین را بدعت نشان دهد و حکم به حرمت آن‌کند، اصل قیام امام را زیر سوال برده است. ابن تیمیه معتقد است نهضت حسین (ع)، حرکتی فاسد و در جهت هوای نفس بوده است. همچنین ابن تیمیه دفاعیات سرسختانه و محکمی از یزید بن معاویه در خصوص به شهادت رساندن امام حسین (ع) انجام داده است.ابن تیمیه و پیروانش، برگزاری هرگونه جشن و سرور در ولادت‌های پیشوایان دینی و شخصیت‌های برجسته و نیز عزاداری برای ارتحال آنان (حتی شخص رسول اکرم (ص)) را حرام و بدعت در دین می‌پندارند. اما درباره برپایی مجالس عزاداری برای امام حسین و اهل بیت آن حضرت حساسیت بیشتری نشان داده‌اند.ابن تیمیه، عزاداری بر امام حسین (ع) را با دلایل زیر بدعت و حرام دانسته است: ۱- از آن‌جا که مطلق عزاداری‌ها برای شهید یا متوفا به منزله پرستش و عبادت آن شخص است، عزاداری برای امام حسین نیز همان حکم حرام را دارد.۲- چون عزاداری بر حسین از اعمال شیعه است و از طرفی تمام عقاید و کردار شیعیان باطل و خارج از تعلیمات دینی است، این عمل نیز هم‌چون سایر اعمال آنان بدعت و باطل است.۳- چون قیام امام حسین در برابر یزید، امر مطلوب و شایسته‌ای نبود، بلکه مفاسدی را به همراه داشت؛ از این رو، عزاداری بر امام حسین جایز نیست.۴- چون عزاداری بر حسین، همواره با لعن یزید همراه است و از طرفی یزید، خلیفه مسلط به بلاد اسلامی بود و لذا پیشوایان دین با اتفاق نظر، لعن او را حرام می‌دانند، پس عزاداری بر حسین بن علی صحیح نیست.ابن تیمیه پس از ذکر پاره‌ای از اظهارات الحادی پیرامون قیام، چنین اظهار نظر می‌کند: «فلیعلم المسلمون انّ الکباء علی الحسین یعقیده أنّه قتل مظلوماً و عدواناً لعو بل‌کفر و یوجب الخروج عن الاسلام؛ مسلمانان باید بدانند که گریه کردن بر حسین به دلیل این که او مظلوم و از راه دشمنی کشته شد، لغو، بلکه کفر است و موجب خروج از دین اسلام می‌شود.»پس از ابن تیمیه، تعدادی از پیروان او نیز سیره و سلوک او را در پیش گرفتند.«محمد بن عبدالوهاب» مؤسس فرقه وهابیت در یکی از کتاب‌های خود به نام «الرد علی الرافضه» به مسئله سوگواری بر امام حسین پرداخته است. وی می‌گوید: «عزاداری برای امام حسین (ع) کفر و خارج شدن از دین است. عزاداری برای‌حسین (ع) بدعت است و باید از آن جلوگیری شود.»محمد بن عبدالوهاب در این باره به سخن استاد فکری خود ابن تیمیه استنادمی‌کند و می‌گوید: «شیخ الاسلام ابوالعباس تقی الدین احمد ابن تیمیه می‌گوید: عزاداری برای‌حسین از بدعت‌ها و منکرات و اعمال قبیح و زشت و خلاف شرع است و برگزار کنندگان‌این مراسم‌ها باید توبه داده

شوند و اگر توبه نکنند، باید کشته شوند.»«شیخ عبدالرحمن آل شیخ» (نوه محمد بن عبدالوهاب) در کتاب «فتح المجید»که بر ضد شیعه نوشته شده می گوید: «شیعه قائل به عصمت ائمه است. قائل به قاعده حسن و قبح عقلی است، قائل به‌استغاثه به ائمه است. قائل به جواز زیارت قبور ائمه است. قائل به جواز سوگواری در ایام وفات ائمه و مخصوصاً سوگواری برای امام حسین است.»با توجه به آنچه ذکر شد، باید دید که آیا عزاداری بر امام حسین (ع) از سنت‌های شیعیان است؟ یا دیگر فرقه‌های اسلامی نیز به آن اهتمام دارند؟ هم‌چنین باید روشن شود که سوگواری بر امام حسین بر چه مبنای دینی استوار است؟ و آیا دلایل ابن تیمیه بررد سوگواری امام حسین (ع) از مبنای علمی، تحقیقی و غیر مغرضانه برخوردار است یاخیر؟پیش از وارد شدن به اصل بحث، بی مناسبت نیست که نگاهی گذرا به اصل«عزاداری برای فقید» از منظر کتاب و سنت بیفکنیم.

عزاداری بر فقید از منظر قرآن

آیاتی از قرآن کریم، سوگواری بر فقید را با صراحت تمام تأیید می کنند. در این آیات سوگواری بعضی از پیامبران در فقدان دوستان و عزیزانشان بازگو شده است.روشن‌ترین آیاتی که از سوگواری پیامبری در فقدان دیگری سخن می گوید، آیات ۸۴ تا ۸۶ سوره مبارکه یوسف است. این آیات در ضمن توصیف حالت یعقوب پس از فقدان یوسف، تأثر شدید و حزن زاید الوصف و گریه شدید یعقوب را با بیان زیر ترسیم می کند: (و تولی عنهم و قال یا أسفی علی یوسف و ابیضَّت‌عیناهُ من الحزن فَهُوَ کظیمٌقالوا تا الله تَفْتَؤا تذکُرُ یوسُفَ حتّی تکونَ حَرَضاً اَوْ تکونَ من الهلکین‌قال انّما اَشکُو بثّی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لاتعلمون).یعقوب از فرزندان خویش روی برگرداند و گفت: بر فراق یوسف متأسفم و چشمانش از اندوه سفید شد. و اندوه خود را فرو می‌خورد. فرزندان یعقوب گفتند: به خدا سوگند تو آن قدر به یاد او هستی تا این‌که بیمار شوی یا بمیری‌یعقوب گفت: شرح اندوه و پریشانی خود را تنها با خدای خویش، شکایت می‌برم و من از رحمت خدا می‌دانم، آنچه را شما نمی‌دانید.عمر عبدالسلام از محققان اهل سنّت و جماعت مشروعیت گریه بر فقید را از دیدگاه قرآن کریم، آشکارا و روشن دانسته و برای اثبات آن به دو آیه یاد شده استدلال می کند.«انّ فی القرآن الکریم و السنهٔ المتواتره شواهد جلیهٔ علی جواز البکاء علی الفقید و اوضح ما ورد فی القرآن الکریم وضعه تعالی حالهٔ یعقوب (ع) - بعد ضیاع یوسف (ع) - منه اخباره اذ یقول تعالی...؛ در قرآن کریم و سنت متواتره بر جواز گریه کردن بر فقید، شواهدی آشکار است و در قرآن کریم، واضح‌ترین چیزی که (بر جواز گریه بر فقید) وارد شده است، این است که خدای تعالی پس از فقدان یوسف و قطع شدن گزارشی از اوضاع حالت یعقوب را با بیان زیر منعکس می کند...»آن‌گاه آیات یاد شده را ذکر کرده است.آشنایان به کتاب و سنت می‌دانند که یعقوب در فراق فرزندش یوسف، شب و روز می گریست. سوگواری او در فراق فرزندش به قدری شدید بود که بینایی خود را از دست‌داد. بیماری و فقدان بینایی یعقوب مایه فراموشی یوسف نگردید، هرچه وعده وصال نزدیکتر می‌شد، آتش عشق و محبت یعقوب به فرزند دل‌بندش یوسف، شعله ورتر می گردد و لذا به نصّ قرآن کریم بوی یوسف را از فرسنگ‌ها راه، استشمام می کرد.(اِنّی لاجِد ریحَ یُوسُف لَوْلاَ تُفَنِّدون)؛ «اگر به من نیرنگ نزده باشید، من بوی یوسف را استشمام می کنم.»از این رو، به جای این‌که یوسف به دنبال پدرش راه بیفتد، خورشید جمال یعقوب به دنبال ستاره گم شده خود: یوسف، به سرزمین مصر حرکت می کند. قرآن کریم در حین بازگو کردن شرح حال یعقوب نه فقط انتقادی به یعقوب نمی کند بلکه تاثر و اندوه او را، برای آگاهی انسان‌ها در همه نسل‌ها منعکس می‌نماید.بی تردید، اگر این پیامبر بزرگوار در میان وهابی‌های امروز در سرزمین عربستان می‌بود، درباره او چگونه داوری می کردند؟ یا اگر در زمان ابن تیمیه می‌بود، یقیناً در باور و پندار او جزء مشرکان قرار می گرفت.

عزاداری بر فقید از نگاه سنت

اخبار و احادیث متواتر نبوی که از فراسوی «وحی» تراویده و از سرچشمه زلال (ماینطق عن الهوی ان هو الّا وحی یوحی) جوشیده و از گفتار و رفتار آن بنی رحمت سخن می گویند و نیز روایت هایی که از اهل بیت مطهر پیامبر خدا و صحابه مکرم آن حضرت در زمینه «تشریع سوگواری برای متوفا و شهدای ارجمانداسلام» به ما رسیده، بی‌شمارند. محدثان و راویان اخبار و احادیث، هر یک در «صحاح» و «سنن» و «موسوعات» روایی خویش، در این زمینه به صورت متواتر نقل حدیث کرده‌اند.عمر عبدالسلام، در کتاب خود به نام «مخالفهٔ الوهابیه للقرآن و السنه» طیف بی‌شماری از این روایت‌ها را از منابع گوناگون، روایی از پیامبر و اهل بیت مطهر و صحابه آن حضرت گرد آورده است که خوانندگان می‌توانند به این منبع مراجعه کنند.ما نیز در حد گنجایش این نوشتار، دسته‌ای از روایت‌ها را در جهت اثبات «جواز سوگواری در وفات» که از منابع اهل سنت تحقیق کرده‌ایم، در این‌جا یاد می کنیم: مسلم در صحیح خود روایت می کند: «النبیء (ص) زار قبر امه وبکی و ابکی من حوله؛ پیامبر، مرقد مادر گرامی خود را زیارت کرد، آن‌گاه گریست و کسانی را که در اطراف آن حضرت بودند به گریه آورد.»در صحیح بخاری باب جنائز و سنن بیهقی جزء چهارم چنین آمده است: «ان رسول الله بکی فی موت ابراهیم فقالوا یا رسول الله تبکی و انت رسول الله؟ قال: انّما انا بشر تَدْمَع العین و یخشع القلب و لانقول ما یسخط الرب؛ همانا پیامبرخدا (ص) در مرگ پسرش ابراهیم گریه کرد. اصحاب گفتند: ای پیامبر خدا، آیا شما پیامبر خدا نیستید که گریه می‌کنید؟ حضرت فرمود: من هم مثل شما بَشرم، چشم ادمی گریه می کند و قلب هر انسانی نرم می‌شود و من چیزی را که موجب غضب پروردگار گردد، نمی گویم.»جمعی از محدثان، چون «ابن شبه» در «تاریخ مدینه المنوره»، «سید نورالدین سمهودی» در «وفاء الوفا» و «ابن حجر» در «الاصابه» بیهقی در کتاب «الجنائز» از «سنن» خود و ابن ماجه نیز در کتاب «الجنائز» از «سنن» خود روایت کرده‌اند: «و ورد انّه (ص) قال مخاطباً رقیه بعد موتها: الحقی بسافنا الخیر عثمان بن مظعون قال: و بکی النساء فجعل عمر یضربهن بسوطه فاخذ النبی (ص) بیده و قال دعهنّ یا عمرو قال: و ایّا کنّ و نعیق الشیطان فأنّه مهما یکن من العین و القلب فمن الله و من الرحمهٔ و مهما یکن من اللسان و من الید فمن الشیطان.قال: فبکت فاطمهٔ علی شفیر القبر فجعل النبی (ص) یمسح الدموع عن عینیها بطرف ثوبه؛ روایت شده است که پس از فوت رقیه، دختر گرامی پیامبر، در حالی که پیامبر او را مخاطب قرار داده بود، فرمود: به سلف نیک ما پیوستی. عثمان بن مظعون، روایت کرده است که زن‌ها گریه می کردند، آن‌گاه عمر بن خطاب با تازیانه خود، آنان را می‌زد (تا از گریه کردن باز دارد) پیامبر خدا با دست مبارک خود او را گرفت و فرمود: ای عمر! آنان رابه حال خودشان واگذار. و فرمود: از فریادهای شیطان بپرهیزید، همانا گریه کردن هرگاه ازچشم و قلب نشئت بگیرد، پس از سوی خدا و رحمت است و هرگاه از زبان و دست سرچشمه گیرد از سوی شیطان است. عثمان بن مظعون گوید: فاطمه (س) در کنار قبررقیه گریه کرد و پیامبر اشک‌های چشم فاطمه را با گوشه پیراهن خود پاک می کرد.»از روایت‌های یاد شده، چنین استفاده می‌شود که پیامبر خدا در مرگ هر یک ازنزدیکان خود، چون مادر گرامی و پسر و دختر خودش، شدیداً می گریسته و در مرگ‌پسرش ابراهیم، تصریح کرده است که هر بشری گریه می‌کند. پس اگر پیامبر خدا درزمان ابن تیمیه و یا وهابیان امروز زندگی می کرد قطعاً از سوی آنان به بدعت گذاری وشرک متهم‌می‌شد.«ابن سعد» در «طبقات» و «ابن اثیر» در «کامل» و «احمد بن حنبل» در «مسند»، مسند عبدالله بن عمر، از عبدالله بن عمر روایت کرده‌اند: «انّ الرسول (ص) قال بعد استشهاد حمزهٔ: فحمزهٔ لابواکی له، فجاء نساء الانصارالی باب رسول الله فبکین علی حمزهٔ فدعا لهن رسول الله (ص)؛ پس از شهادت حمزه (سیدالشهدا) پیامبر خدا فرمود: حمزه هیچ گریه کننده‌ای ندارد. پس زنان انصار به درخانه رسول خدا، آمدند و برای حمزه به سوگواری پرداختند و پیامبر خدا در حق آنان دعاکرد».از این روایت به روشنی استفاده می‌شود که پیامبر خدا، عزاداری برای شخصیتی چون حمزه را مهم و دارای فضیلت می‌شمرده و گرنه هیچ‌گاه از این که حمزه گریه کننده‌ای ندارد، افسوس نمی‌خورد و از سوی دیگر در حق زنان انصار که برای حمزه گریه کرده بودند، دعا نمی کرد.و نیز عبدالله بن عمر گوید: «ما رأینا رسول الله (ص) باکیاً اشد من بکائه علی حمزهٔ بن عبد المطلب؛ ما هیچ‌گاه ندیدیم که پیامبر خدا به اندازه‌ای که در شهادت حمزه گریه کرد، گریه کند.»ظاهراً در استحباب

و فضیلت سوگواری و عزاداری برای شخص متوفا و شهید تردیدی باقی نمی‌ماند و بیش از این نیازی به ذکر روایت از پیامبر خدا نخواهد بود».روایت دیگری در کتب حدیثی آمده است که پس از ارتحال جان‌گداز پیامبر، فاطمه زهرا دخت گرامی حضرت گریه می‌کرد و می‌گفت: «یا ابتاه اجاب ربّاً دعاه یا ابتاه جنهٔ الفردوس مأواه‌یا ابتاه الی جبرئیل لعتاه یا ابتاه من ربه ما أدناه؛ای پدر بزرگواری که خداوند دعوت او را اجابت کرد، ای پدری که جنهٔ الفردوس جایگاه او قرار گرفت؛ ای پدر من، تو آن کسی هستی که به جبرئیل دیگر ملاقات نداری، ای پدر من، تو آن کسی هستی که به خدای خویش نزدیک شدی».و نیز در صحیح مسلم آمده است: «انّ عائشه ذکر لها ان عبدالله بن عمر یقول ان المیت لیعذب ببکاء الحی فقالت عائشه یغفر الله لابی عبدالرحمن، اما انه لم یکذب ولکنه نسی او أخطأ انّما مرّ رسول‌الله (ص) علی یهودیّه یبکی علیها فقال: انّهم یبکون علیها و انهالتعذب فی قبرها؛ به عایشه گفتند که عبدالله بن عمر می‌گوید: با گریه زنده‌ها، میت در قبر عذاب می‌شود.عایشه گفت: خداوند ابوعبدالرحمن (عبدالله ابن عمر) را ببخشد، او دروغ نمی‌گوید ولی اوفراموش یا اشتباه کرده است (اشتباهاً از روایت پیامبر خدا سوء برداشت کرده است) روزی پیامبر خدا بر زن یهودیه متوفائی گذشت که دیگر یهودیان بر او گریه می‌کردند. پیامبر فرمود: این‌ها (یهودیان) برای او گریه می‌کنند در حالی‌که او در قبر خود عذاب می‌شود.یعنی او به کفر اعمال و اعتقاد خود، عذاب می‌شود و این‌ها از دوری او گریه می‌کنند.»مطالب فشرده‌ای که تاکنون عنوان شد، گذری اجمالی بر اصل فضیلت و استحباب «سوگواری» برای فقید بود. و اکنون مناسب است، در خصوص عزاداری برای سرور شهیدان و سید مظلومان حضرت امام حسین (ع) مطالبی مستند به کتاب‌های معتبر شیعه و سنی بیان گردد.

دلالت سنت بر سوگواری بر امام حسین علیه السلام

از روزی که پیشوای آزادگان حضرت امام حسین (ع) با یاران و اهل بیت خود، در سرزمین کربلا و با لب تشنه در کنار آب فرات به صورت مظلومانه و به طرز فجیعی، به شهادت رسیدند، قاطبه امت اسلامی از سنّی و شیعه عزادار بوده و از آن روز تاکنون که در حدود چهارده قرن، سپری می‌شود، نه تنها از تپش قلب امت اسلامی، چیزی کاهش نیافته و آتش این ماتم فرو ننشسته که هر چه از تاریخ آن بیشتر می‌گذرد، داغ عزای حسین بن علی (ع) گسترش بیشتر و آتش مصیبت آن حضرت، در دل‌ها مشتعل می‌شود، چنان که شاعر می‌گوید: زان تشنگان، هنوز به عیوق می‌رسد آواز العطش ز بیابان کربلاسرّ این حقیقت بر هیچ مسلمان مومن و متعهد پوشیده نیست. گذشته از این که امام حسین (ع) با قیام و شهادت مظلومانه خود، آیین تابناک اسلام را از فنا و نابودی مطلق، نجات داد با تبرئه شریعت توحیدی محمد (ص) از اعمال یزید و دیگر حکّام اموی صف مسلمانان را از یزیدیان جدا کرد.گریه در عزاداری امام حسین (ع) جزء ایمان و اعتقادات امّت اسلامی قرار گرفته است؛ زیرا، این امّت در روایت‌های متواتر و پرشماری از پیامبر خدا (ص) چونان که وجوب حج و جهاد و روزه و... شنیده‌اند، گریه بر حسین را نیز از گفتار و رفتار آن گرامی شنیده‌اند، مسلمانان به خوبی می‌دانند که پیامبر خدا با «اخبار جبرئیل» هم خود بر «شهادت» و «مظلومیت» حسین گریه می‌کرد و هم مسلمانان را به گریه بر آن حضرت، فرا می‌خواند، پس گرچه بر امام حسین (ع) اطاعت از دستور «قولی» و «فعلی» رسول خدا است.این‌که به بعضی روایت هایی که از طریق شیعه و سنّی در این زمینه، از پیامبر گرامی اسلام و نیز اهل بیت آن حضرت و دیگر پیشوایان اسلامی، رسیده در حدّ نیاز این نوشتار، به صورت اجمال و گذرا، اشاره خواهیم کرد.نخست به نقل دسته‌ای از روایت‌ها که از طریق اهل سنت، نقل می‌شود می‌پردازیم، سپس روایت هایی را از طریق شیعه یاد می‌کنیم

روایت‌های اهل سنت در عزاداری امام حسین علیه السلام

عمر عبدالسلام از محققان معاصر اهل «سنت» و «جماعت»، پس از استدلال به آیاتی از قرآن در زمینه عزاداری برای امام حسین (ع)

به وجود روایت‌های متواتر در این موضوع اشاره کرده است و گوید: «و هم چنین سزاوار است که اشاره کنیم به روایت‌های متواتری که بر خبر دادن «جبرئیل» از شهادت حسین (ع) از" اهل بیت و ذوی القربی "دلالت می‌کنند. من از این‌دسته از روایت‌ها در حدود دویست روایت را برشمردم. بعضی از این روایت‌ها در (کتاب)«اسد الغابه» ج۱ ص ۳۴۹، نوشته ابن اثیر و بعضی دیگر در کتاب «الکامل» ج۴ ص۹۳ ونیز در کتاب «البدایهٔ و النهایهٔ» و بعضی دیگر در «المعجم الکبیر» ج ۳ ص۱۱۳ و ج۴ص۱۱۵ نوشته طبرانی و بعضی دیگر از آن روایت‌ها در «فواید السمطین» نوشته جوینیو نیز در مسند «احمد ابن حنبل» مسند «علی ابن ابی طالب» ج۱ ص ۸۵ و نیز منابع دیگر، ذکر شده است.»عمر عبدالسلام از باب نمونه، به بعضی از آن احادیث اشاره می‌کند و می‌گوید: «از جمله این روایت‌ها، روایت اسماء بنت عمیس است. اسماء گوید: رسول خدا فرمود: ای اسماء، گروه ستم‌گری که خداوند آنان را از شفاعت من بی نصیب می‌داند، فرزندم حسین را می‌کشد.»حدیث عایشه یکی دیگر از آن روایت‌ها است که گوید: «بیّنا رسول الله (ص) راقد اذ جاء الحسین یحبوا الیه فنهیته عنه ثمّ قمت لبعض امری فدنا منه، فاستیقظ رسول الله و هو یبکی! فقلت: ما یبکیک؟ قال ان جبرئیل ارانی التربهٔ التی یقتل علیها الحسین، فاشتد غضب الله علی من سفک دمه...؛ «روزی پیامبر خدا (ص) در خواب بود، هنگامی که حسین (ع) آمد به سمت آن حضرت رفت و من مانع از نزدیک شدن او به پیامبر گردیدم، سپس از جا بلند شدم تا کارم را انجام دهم، حسین نزد پیامبر رفت، سپس پیامبر (ص) از خواب بیدار شد، در حالی که گریه می‌کرد. گفتم: چه چیز شما را به گریه آورده است؟ پیامبر فرمود: جبرئیل، تربتی را به من نشان داد که حسین برآن کشته می‌شود پس غضب خداوند بر کسانی نازل خواهد بود که خون حسین رامی‌ریزند.»و نیز؛ «ابن اثیر در «اسد الغابه» از انس بن حارث بن «ابیه» و او از پدرش روایت‌کرده است که گوید من خود شنیدم که پیامبر خدا در حالی که حسین در دامنش بود، می‌فرمود: این پسرم در سرزمینی که به آن عراق گفته می‌شود، به قتل می‌رسد پس هرکس او را درک کند، باید به یاری‌اش بشتابد.»آنچه یاد شد، برخی از روایت هایی بود که عمر عبدالسلام در کتاب خود برای نمونه به آن اشاره کرده است و برای توضیح بیشتر باید به همان مدرک مراجعه شود.ابن اثیر این روایت را در کتاب دیگر خود به نام «البدایهٔ و النهایهٔ» از بغوی با اندکی تفاوت با روایت قبلی نقل کرده و آن این است: «قال الصحابی انس بن الحارث: سمعت رسول الله یقول: انّ ابنی هذا... یعنی الحسین - یقتل بارض یقال لها کربلا ضمن شهد منکم ذلک فلینصره؛ انس بن حارث صحابه پیامبر گفت: شنیدم که پیامبر خدا می‌فرمود: همانا این پسر من (یعنی حسین) به سرزمین که کربلا نام دارد کشته می‌شود پس هر کس از شما او را درک کند باید به یاری او بشتابد.»احمد ابن حنبل در مسند خود روایت کرده است که علی (ع) در راه خود به «صفین» از کربلا گذشت. پس صدا زد: «یا اباعبدالله! (ای حسین) در کنار شط فرات، صبر کن! آن‌گاه فرمود: روزی در محضر رسول خدا، بودم، چشم‌های آن حضرت پر از اشک بود.گفتم ای پیامبر خدا چه چیز شما را به گریه آورده است؟ حضرت فرمود: لحظه هایی پیش جبرئیل در نزد من بود و به من گفت: حسین (ع) در کنار «شط فرات» کشته می‌شود و به من گفت: آیا تربت او را، استشمام می‌کنی؟پیامبر فرمود: آن‌گاه جبرئیل دست خود را دراز کرد و مشتی از خاک را به من داد و من هیچ اختیاری از چشمم ندارم، جز این که اشک می‌بارد.»احمد ابن حبنل در مسند خود روایت می‌کند: «از ابن عباس روایت شده است که گفته است: روزی در محل شهادت حسین (ع) بودیم، پیامبر خدا را نصف روز در خواب دیدم در حالی که سر و صورتش پر از گرد و غبار بود، شیشه‌ای در دست آن حضرت بود که در آن شیشه خون جاسازی شده بود، پس گفتم: ای پیامبر خدا، پدر و مادرم فدای شما این چیست؟ حضرت فرمود: این خون حسین و اصحاب حسین است که از امروز تا همیشه می‌جوشد.» ابن عباس گوید: ما آن روز را شمردیم و روز قتل امام را پیدا کردیم.»این قسمت از این فصل را با نقل روایتی از یکی از محدثان اهل سنت توسط مرحوم علامه امینی به پایان می‌بریم، پوشیده نیست که علامه امینی از فرهیختگان و صاحب نظران شیعه است ولی چون روایت مورد نظر را از منابع اهل سنت ذکر کرده، ماهم در این ردیف به نقل آن مبادرت می‌ورزیم. علامه امینی در کتاب خود به نام «راه ماراه و روش پیامبر ما ست» روایت‌های زیادی را از منابع معتبر اهل سنت در زمینه سوگواری بر امام حسین نقل

می کند.علامه امینی صاحب الغدیر در کتاب خود به نام «راه ما راه و روش پیامبر ماست».در ضمن انعکاس دیدگاه صاحب نظران اهل سنت در زمینه عزاداری امام حسین (ع) می گوید: «و شاید بتوان گفت که تجدید یاد بود در «میلاد» و «مرگ و میر» اعیاد بزرگ نهضت‌های دینی و ملّی، حوادث اجتماعی جهانی، و وقایع مهمّی که در بین ملّت‌ها رخ می‌دهد، با عنایت به شماره سال‌هایی که از حدوث آن وقایع مهم تاریخی می گذرد و سال‌گرد آن را روز جشن و سرور یا خون و سوگواری قرار دادن، از شعائر و رسوم دیرینه‌ای است که طبع بشری و افکار شایسته آن را در ملل و امم گذشته پی ریزی کرده و قبل ازجاهلیت و بعد از آن، هم چنان که تا این زمان، متداول ساخته است.این «اعیاد» یهود و نصاری و عرب قبل از اسلام و بعد از اسلام است که تاریخ در صفحاتش ضبط نموده و گویا این سنّت، از تمایلات انسانی است، که از عوامل حب‌و عاطفه، ناشی می گردد و از سرچشمه حیاتی، آبیاری می‌شود و شاخ و برگی است، که از اصول احترام و تقدیر و تحسین و بزرگ‌داشت رجال دین و دنیا و قهرمانان بی نظیر و بزرگان امّت، منشعب می‌شود و منظور از آن، زنده داشتن خاطره و جاویدان ساختن نام چنین مردانی است که در آن، فوائد تایخی و اجتماعی بوده و برای نسل‌های آینده وعبرت و دستورالعمل مفید و موثر است و در آن تجارب و آزمایش‌هایی است که موجب بیداری ملت هاست (و این سنت)، اختصاص به یک گروه و ملّتی ندارد.آری، روزهای تاریخی از حوادث مهم و پیشامدهای ناگواری که در آن‌ها رخ داده، نورانیت و بهجتی کسب می کند که در میان سایر روزها به کرامت و عظمت نشان‌دار شده و از خوبی و بدی آن حوادث، کسب سعد و نحوست کرده و رنگ آن حوادث را به خود می گیرد.و تاریخ تاکنون روز را نشان نداده که حادثه واقع در آن، از حادثه محرّم (روز نهضت مبارک حسینی) - که هر مسلمان با غیرت شرافت‌مند آزاده به آن افتخار می کند - بزرگ‌تر و مهم‌تر و مصیبت بارتر باشد، و در آن درس‌های عالی است که در مدرسه توحید و عبادت، کلاس نهایی از حکمت عملی به حساب می‌آید، چنان‌که ترسیمی که عاشورا از آزادگی و بلندی همّت، جان‌بازی در راه خدا کرده، زیباترین ترسیم و کامل‌ترین و روشن‌ترین تصویر است (عاشورا) اقدام مثبتی است در برانداختن و ریشه کن نمودن مشکلات فساد و تباهی از مسیر صحیح انسانیت.(عاشورا) اقدام مثبتی است در فاصله گرفتن و بیزاری جستن از رذائل و پستی‌ها. (عاشورا) اصل محکمی است در شکستن‌شوکت ستم‌گران و واژگون ساختن پرچم‌های شرک و نفاق، و درهم کوبیدن تجاوز ستم‌گران و رهایی بشر از اسارت نفس چیره.(عاشورا) مثبت‌ترین عملی است در برافراشتن کلمه توحید کلمه حقیقت و راستی، کلمه زندگی سعادت‌مند و مقام عالی‌انسانی (و تمّت کلمهٔ ربّک صدقاً و عدلاً لامبدّل لکلماته).پس سزاوارترین روزی که تا ابد الدّهر - در جبین تاریخ - برای امت محمد (ص)زنده و تازه و درخشان باقی می‌ماند، روز حسین - بضعهٔ رسول الله - و پاره‌ای از گوشت و خون پیامبر و جگر گوشه و نور چشم وی، و گل خوش‌بوی او در زندگانی دنیاست که حقاًبایستی آن روز را بزرگ‌ترین روز خدا - روزی که قبل از هر کس به خدا منصوب است - و روز پیامبر خدا و روز عید قربان رسول خدا و «ذبح عظیم» آن حضرت دانست.«ابوالمؤید موفق خوارزمی حنفی» که در سال ۵۶۸ ه.ق وفات یافته است - در جلد اوّل کتاب خود «مقتل الامام السبط الشهید» که معروف و متداول است، در صفحه ۱۶۳ آورده‌است: «بعد از آن یک سال تمام، از ولادت «حسین» گذشت، دوازده فرشته سرخ رو، بررسول خدا نازل شدند و در حالی‌که پر و بال خود را گسترده بودند، چنین گفتند: ای محمّد!بر سر فرزندات - حسین - آن خواهد آمد که از ناحیه قابیل بر سر هابیل آمد و خداوند نظیر پاداشی را که به هابیل داد به او خواهد آمد و نظیر کیفری را که به قابیل داد، به قاتل او می‌دهد. پس اضافه کرده است: هیچ فرشته‌ای در آسمان نماند، مگر این که بر رسول‌خدا نازل شد و او را سر سلامتی داده و به پاداشی که از طرف خدای تعالی به وی عطا می‌شود، آگاه می‌ساخت و تربت «حسین» را به آن حضرت عرضه می‌داشت و آن جناب می گفت: بارالها! دچار خذلان کن، آن کسی را که حسین مرا یاری نمی‌کند و بکش آن‌کسی را که او را می‌کشد و او را از آرزوهایش بهره مساز!بعد از آن که دو سال تمام از میلاد حسین گذشت، رسول خدا برای سفر بیرون رفت وقتی مقداری راه پیمود، ناگهان ایستاد و با چشم گریان گفت: «انّا لله و انا الیه راجعون» سبب پرسیدند: فرمود: این جبرئیل است مرا از سرزمینی در کنار فرات خبرمی‌دهد که

اسمش «کربلا» است. فرزندم – حسین بن فاطمه – در آن جا کشته می‌شود.پرسیدند: چه کسی او را می‌کشد؟ فرمود: مردی به نام یزید – که خداوند وجود وی را بی‌برکت گرداند و گویا هم اکنون اقامت‌گاه و دفن او را در آن سرزمین می‌بینم، در حالی‌که‌سرش را به ارمغان می‌برند. به خدا سوگند! کسی از دیدن سر فرزندم حسین خوشحال نمی‌شود مگر آن که خداوند او را دچار نفاق نموده و میان قلب و زبانش مخالفت می‌افکند؛یعنی، ایمانی را که به زبانش ادعا می‌کند، در دلش نمی‌ماند»و نیز ابوالمؤید اضافه می‌کند: «سپس رسول خدا از این سفر برگشت و در حالی‌که غمناک بود، به منبر رفت و در ضمن این‌که حسن و حسین در مقابلش قرار داشتند، برای مردم خطبه‌ای ایراد نمود و موعظه کرد، بعد از فراغت از خطبه، دست راست خود را بر سر حسین نهاده و سر را به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: بار الها من بنده تو و پیامبر تو محمّـدم و این دو کودک پاکان عترت منند و برگزیدگان ذریّه من نسل منند که بعد از خود باقی می‌گذارم. بار الها! جبرئیل به من خبر آورده که این فرزندم – حسین – بی یار و یاور کشته خواهد شد، پروردگارا کشته شدن او را برای من مبارک گردان و او را از سادات‌شهیدان – قرار ده که تو بر هر چیز توانایی. پروردگارا در قاتل او و کسی که یاری‌اش کند، مبارکی و میمنت قرار مده.»آن گاه ابوالموید می‌گوید: «مردم در مسجد – وقتی این کلام را شنیدند – یک پارچه گریه سر دادند، حضرت فرمود: آیا گریه می‌کنید، ولی یاری‌اش نمی‌کنید؟ پروردگارا! تو خودت ولیّ‌و یار او باش.»سپس ابوالموید خطبه‌ای را که آن حضرت بعد از مراجعت از سفرش و چند روز قبل از وفاتش ایراد کرده بود از «ابن عباس» نقل می‌کند و شاید خطبه مزبور بعد از مراجعت از «حجّةالوداع» بوده است و به هر حال عبارات آن خطبه به آن چه ما نقل کردیم، نزدیک است.»و چه بسا این گمان به ذهن بیاید و گمان مردم تیز هوش، عین یقین است. که همان تکرار سوگواری هایی که رسول خدا (ص) در خانه همسرانش برپا می‌داشت، بر اثر فرار رسیدن سال روز میلاد و یا سال‌گرد شهادت سبط پیامبر – حسین سلام الله علیه – و یا بر اثر هر دو بوده است.(سنّة الله فی الذین خلوا من قبل ولن تجد لسنّة الله تحویلا)روایت هایی که ذکر شده و صدها روایت دیگر که در این نوشتار نمی‌گنجد، از منابع معتبر و اعتمادشدنی محدثان و صاحب نظران فرهیخته اهل سنّت، نقل شده است.حال جای این پرسش باقی می‌ماند که در تعیین تکلیف مسلمانان در امر عزاداری برای سید آزادگان حضرت امام حسین (ع)، دستورهای پیامبر خدا که با تواتر نقل می‌شود، پذیرفتنی است و یا القای آن گمراه کننده ابن تیمیّه خبیث و ملحد؟ پاسخ بر کسی پوشیده نیست.

دلالت روایت‌های شیعه به «سوگواری برای امام حسین علیه السلام»

روایت‌های شیعه که از پیامبر عظیم الشأن اسلام و دیگر پیشوایان معصوم شیعیان و دودمان نبوت در باب«فضیلت سوگواری و عزاداری» برای سیّد شهیدان، پیشوای آزادگان حضرت ابا عبدالله الحسین» نقل شده بی شمارند. و در این جا از باب نمونه به ذکر روایت‌های محدود و کوتاه بسنده می‌کنیم: در مناقب از ابن عباس نقل شده که رسول خدا (ص) را در عالم رؤیا، بعد از کشته شدن سید الشهدا دید، در حالی که گرد آلوده و پا برهنه و گریان بود. دامن پیراهن را بالا کرده و به دل مبارک چسبانیده، مثل کسی که چیزی در دامن گرفته باشد، و این آیه را تلاوت می‌نمود: (و لاـ تحسبنّ الله غافلاًـ عمّـا یعمل الظالمون)و فرمود: رفتم به سوی کربلا و جمع کردم خون حسینم را از زمین و اکنون آن خون‌ها در دامن من است و من می‌روم برای آن که مخاصمه کنم با کشندگان او نزد پروردگار.و در روایتی آمده است که «داخل شدم بر ام‌سلمه (رضی‌الله عنها) در حالی که می‌گریست، پس پرسیدم از او که برای چه گریه می‌کنی؟ گفت: برای آن که دیدم رسول‌خدا (ص) را در خواب و بر سر و محاسن شریفش اثر خاک بود گفتم: یا رسول الله برای چه‌شما غبار آلود هستید، فرمود در نزد حسین بودم هنگام کشتن او و از نزد او می‌آیم.»و در روایت دیگر از مرحوم شیخ عباس قمی (ره) آمده است که: «صبح‌گاهی بود که ام‌سلمه می‌گریست، سبب گریه را پرسیده‌اند، خبر شهادت حسین (ع) را داد و گفت: ندیده بودم پیغمبر (ص) را در خواب، مگر دیشب که او را با صورت متغیّر و با حالت اندوه ملاقات کردم سبب

آن حال را از او پرسیدم فرمود امشب حفر قبور می‌کردم برای حسین و اصحابش.»شیخ عباس قمی می‌نویسد: «و از جامع ترمذی و فضایل سمعانی نقل شده که ام‌سلمه پیغمبر خدا (ص) را در خواب دید که خاک بر سر مبارک خود می‌ریخت، عرضه داشتم که این چه حالت است، فرمود: از کربلاـ می‌آیم».و در جای دیگر است که آن حضرت گرد آلود بود و فرمود: از دفن حسین فارغ شدم.شیخ صدوق در کتاب امالی روایت را از ابو عمارهٔ المنشد از امام صادق (ع) نقل می‌کند و می گوید: «قال قال لی: یا ابا عمّارهٔ انشدنی فی الحسین بن علیّ قال: فانشدتم فبکی، قال فوالله: ما ذلت انشده و یبکی حتّی سمعت البکاء من الدار، قال فقال: یا ابا عمّاره! من انشدفی الحسین بن علی (ع) فابکی خمسین، فله الجنّهٔ، و من انشد فی الحسین شعرا، فابکی عِشرین، فله الجنّه، و من انشد فی الحسین شعراً فابکی عشرهٔ، فله الجنهٔ و من‌انشده فی الحسین شعرا، فابکی واحداً، فله الجنّه، و من اشد فی الحسین شعراً، فبکی فله الجنّهٔ و من انشد فی الحسین شعراً، فبکی فله الجنهٔ، و من انشد فی الحسین شعراً فتباکی، فله الجنهٔ؛ ای ابو عمّاره شعری در مرثیه حسین (ع) اشاره کن، چون آغاز مرثیه‌نمودم، آن حضرت بگریست، سوگند به خدا چندان بگریست، که جدران خانه با گریه آن‌حضرت هم آواز گشت و بانگ گریه دار را نیک بشنیدم آنگاه فرمود: ای ابا عمّاره کسی که‌انشا کند از مراثی حسین و پنجاه تن را بگریاند، از برای او است بهشت خدای، و کسی که‌قرائت کند مرثیه حسین را و سی تن را بگریاند بر وی فرض افتد و کسی که مرثیه بگویدوده تن را بگریاند بهشت از برای اوست و کسی که انشای شعری کند و یک تن را بگریاند، در بهشت جای کند و کسی که شعری گوید و خویشتن بگرید جزای خویش بهشت یابد و کسی که در مرثیه حسین انشای شعری کند و خویشتن را چون گریه کنندگان وا نماید، هم‌بدان از سکنه بهشت گردد.»در رجّال کشی روایتی است که سلسله سند آن به زید شحّام می‌رسد، او می گوید: ما جماعتی از اهل کوفه در محضر امام صادق بودیم که جعفر بن عفّان بر آن حضرت وارد شد، حضرت او را پیش خود طلبید: «فقال: یا جعفر! قال لبیک جعلنی الله فداک، قال بلغنی انّک تقول الشعر فی الحسین و تجیّد، فقال: نعم جعلنی الله فداک، قال قل نانشدتم فبکی و من حوله حتّی صارت الدّموع عن وجهه و لحیته ثم قال: یا جعفر! و الله لقد شهد ملائکهٔ الله المقربون ههنا یسمعون قولک فی الحسین و لقد بکوا کما بکینا و اکثر و لقد اوجب الله تعالی لک یا جعفر فی ساعته الجنّه بامرها و غفور الله لک، فقال یا جعفر! الّا اریدک؟قال: نعم یا سیّدی قال: ما من احد قال فی الحسین شعرا فبکی و ابکی به الاّ اوجب الله له الجنّهٔ و غفر له؛ صادق آل محمّد فرمود: ای جعفر! عرض کرد جان من فدای تو باد فرمان چیست؟ فرمود به من رسیده است که تو در مرثیهٔ حسین، انشاد شعر نیکو توانی کرد، عرض کرد چنین است. فرمود انشاد کن. لا جرم آغاز قرائت مراثی کرد، آنحضرت چندان بگریست که آب چشم مبارکش از چهره و لحیه در گذشت. آنگاه فرمود: ای جعفر! فرشتگان خدا کلمات تو را امضا نمودند و سخت بگریستند چنانکه ما می گرییم‌بلکه افزون گریستند و خداوند در این ساعت بهشت را بر تو واجب گردانید. و گناهان تو رامعفو داشت آنگاه فرمود: ای جعفر هیچ خواهی این فضیلت بر زیادت از این باز گویم؟عرض کرد. ای مولای من! اینک روا باشد، فرمود نیست کسی که شعری در مرثیه حسین گوید و بگرید یا بگریاند مگر آن که خداوند بهشت را بر وی واجب گرداند و گناهان او را به جمله در گذراند».و نیز در کامل الزیارهٔ از عبدالله بن غالب روایت شده است که گفت: «روزی در محضر امام صادق شرف‌یاب شدم و شروع کردم به مرثیه سرایی برای حسین (ع) چون شعر به این‌جا رسید: لبلیّهٔ تسقوا حسینا بمسقاهٔ الثری غیر التراب‌از پشت پرده صدای ناله و فریاد بلند شد.»ابو هارون المکفوف گوید: «خدمت ابو عبدالله امام صادق شرف‌یاب شدم، به من فرمود: در مرثیه جدّم حسین شعری قرائت کن. من شعری قرائت کردم، امام فرمود: اشعار را در مرثیه حسین به گونه‌ای قرائت کن که گویی بر سر قبر آن حضرت هستی، آن گاه این شعر را خواندم: «امور علی جدث الحسین بکربلا فقل لا عظمته الزّکیهٔ؛در کربلا به قبر حسین گذر کن و با استخوان‌های پاکیزه او بگو».آن حضرت سخت گریست و من خاموش شدم، سپس به من فرمود: «یکبار دیگرتکرار کن.» پس من تکرار کردم. آن گاه فرمود: «شعری دیگر بخوان» پس من این شعر را خواندم: «یا مریم قومی فاندبی مولاک و علی الحسین فاسعدی ببکاک؛ای مریم برخیز و بر مولای خود گریه کن و با گریه ات بر حسین او را یاری نما.» امام صادق سخت گریه کرد و

گریه زنان از پس پرده بالا گرفت، گاهی صـدای گریه و ناله به شـدت بالا رفت و به من فرمود؛«یا ابا هارون! من انشد فی الحسـین، فابکی عشره، ثم جعل ینقص واحـدا واحـدا حتّی بلغ الواحـد، فقال: من انشدّ فی الحسـین فابکی واحدا، فله الجنّهٔ، ثم قال: من ذکره فبکی، فله الجنهٔ؛ «ای ابا هارون، کسـی که در مرثیه حسین شعری گوید و ده تن رابگریاند، آن گاه از این عدد یک یک کم کرد و فرمود اگر کسـی در عزای حسـین شـعری بخوانـد و یـک تـن را بگریانـد، بهشـت بر او واجب می‌شـود. پس فرمـود: کسـی که یـاد کندحسـین را و خودش گریه کنـد جای او در بهشت است».حال این پرسـش مطرح است، آیا در زمینه عزاداری برای سـید شـهیدان حسـین بن علی (ع) امام صادق که وارث علم پیامبر بوده، آگاه‌تر است یا ابن تیمیه که خود در دفاع از یزید و آل امیّه دامن همّت به کمر زده‌است، نظریه پذیرفتنی‌تری دارد؟ آیا در زمینه عزاداری‌ها راه درست آن است که شخص پیامبر و وارثان به حق علم او چون امام باقر و امام صادق پیموده‌اند، یا راه و مشـرب فرقه وهابیت که سر در آبشخور ابن‌تیمیّه و آل‌امیّه فرو برده‌اند؟پاسخ این پرسش را به خوانندگان واگذار می‌کنیم.پایان

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خـدا جهاد نماییـد؛ این برای شـما بهتر است اگر بدانید حضـرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشـهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصـفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلـدادگی به اهلبیت (علیهم السـلام) بخصـوص حضـرت علی بن موسـی الرضـا (علیه السـلام) و امـام عصـر (عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف) شـهره بوده و لـذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسـی بنیانگـذار مرکز و راهی شـد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقـات قـائمیه اصـفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسـی تحت اشـراف حضـرت آیت الله حـاج سـید حسن امامی (قـدس سره الشـریف) و بـا فعـالیت خالصـانه و شـبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشـگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شـیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السـلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسـی دقیق تر مسائـل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمنـد به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایـانه هـا ایجـاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّـلام با انگیزه نشـر معارف، سـرویس دهی به محققین و طلاـب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمنـدان به نرم افزار های علوم اسـلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سـهولت رفع ابهام و شـبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشـر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».